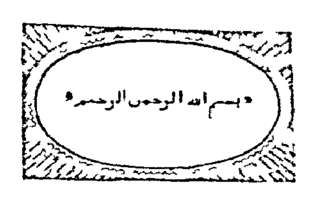


جلد ثانی مجمع الجوامع
دخائر المرا کبیسه ور
مرابادین کبیر

* کتاب الحاء المهمله *　　　* باب الحاء مع الالف *

*حافظ الاحشا حشیش مره العنبه واسمها از امراض بارده معده و دماغ و جمیع اعضا را مفید است و گفته اند که مکرر
به تجربه رسیده و در جمیع افعال بهمرا و دواء الکرکم است * صفت آن ـ ارحسی توسعه سح کبر ساح ادحرار هر یک
سح مثقال زعفران نابر * مثقال مثل الطیب سن مثقال مثل رومی ز سد والا انیسون دو و اسارون ر یوند چینی
طراسالیون مرمکی صافی از هر یک چهار مثقال مصطکی دارچینی تلماس ب السوس عصاره ساذج از هر یک مثقال
ذرب الصیع ... کوبی از هر یک مثقال ... جمیع ادویه را کوفته بیخته ... بوده باشد
ورن ادویه عسل مصفی مسوم ... معجون سازند * حافظ الجنین طفل را از اسقاط نگاه دارد و حون در بعضی
امور طفل بعد از تولد حرسی بهم میرساند که موجب هلاک او میشود استعمال این معجون در ایام حمل موجب
دفع آن میگردد * صفت آن سر و ارند باسفه کهربا ... معجون صندل ... صندل سفید
... عفص ... مثقال ... مثقال ... سرار هر یک سح
مثقال عنبر اشهب و ... و ... عود ... مثقال ... مثقال عسل ... مثقال ... سره
... ابتدای حمل ... مثقال آنرا با گلاب ... مثقال ...
... که ... حافظ الروح حکیم صالح ... مرحوم
* صفت آن موصابی دارا ... مثقال عنبر اشهب ... مثقال ... معر ... مثقال
گل ... و ... مثقال ... حل کرده ... مثقال
... مثقال ... مثقال ...

رب انار ترش عرق بهار عرق بیدمشک گلاب از هر یک ده مثقال عسل سفید مصفی سی مثقال بقوام آورده
معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند * حافظ الصحة شیخ رئیس رح این ترکیب از امزاج شیخ ابوعلی است که
در رساله منظومه خود ذکر کرده حافظ صحت مقوی بدن است * صفت آن عنبر اشهب عود قماری خام راسن تخم
خشخاش زعفران مصطکی رومی سعد کوفی از هر یک یک مثقال گشنیز خشک را زیاده از هر یک نیم مثقال زرنباد
بریان کرده که ادویه بریان کرده باشند هشت مثقال عسل سفید مصفی دو وزن مجموع ادویه قند سفید دو وزن
مجموع ادویه بقوام آورده معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یا نیم درم * حافظ الصحة قلمی
فرموده اند که از تألیف شیخ محمد هادی والد سلطان حکما است قدس سره مقوی بدن و حافظ صحت است خصوص
در امزجه بارده و پیران را که بسیار نافع است * صفت آن مرمکی دارچینی عنبر اشهب از هر یک یک قیراط
مصطکی رومی یک دانگ قیمه را در پیاله چینی کرده روغن مغز پسته دو مثقال بر روی آن ریخته در بند مضاعف
نگاه دارند تا گداخته شود پس نگاه دارند شیر تازه ... اصلها تا نیم قیراط در یک فنجان چینی
عود هندی ... بعد دو ساعت عود الصلیب در روغن عنبری ... و ارخطائی ... از
هر یک یک دانگ همه را کوفته ... پس گوشت ... شیره بادام آورده ... و نیم حصه تمامی
هر دو یک حصه و ایشان را ... بعد از آن عسل سفید مصفی سی مثقال ... یک مثقال گلاب ده مثقال
بپوشند * حافظ الصحة قلمی نموده اند که از تألیف محمد باشم الحافظ حکیم معتمد الملوک علوی خان است از
جمله مقوّیات است قوّت جگر و معده و ... مزاج حار قلب و دماغ را و برای دفع اکثر امراض حاره
امراض حار ... و حفظ صحت امزجه حاره مجرب است * صفت آن ... با شمه کهربا
لاجورد مغسول ... از هر یک یک مثقال صندل سفید گل گاو زبان کشنیز خشک ... گل نیلوفر
تخم کدو ... تخم کاسنی ... گل سرخ از هر یک دو مثقال ورق طلا ورق نقره
... داخل ... از هر یک نیم مثقال آب
... آب ... از هر یک ... مثقال ... شیر ... معجون سازند شربتی یک مثقال
* باب الثانی ... * فصل در بیان حبوب و آن مشتمل بر دو نوع است یکی حبوب غیر مسهله و دیگر
حبوب مسهله ... * بدانکه ترکیب حبوب از اختراع ... است و ... مناسب است و مسهله
آنرا ... است ... ضعف ... و معنی آنکه مسهل بر دارد و نه کمتر و دو الخاصه
باشد تا یکسال ... مسهل ... بکوره ... اند از برای ...
... آنرا ... بزرگ ساخته شود تا ... در معده ...
... برای ... و قوی ... آن صغار ... گشته ...
... که ... ساخته شود و نگاه دارند که ... گردد که قوی ... آن ...
گردد ... و ضعف ... ساخته شود ...
... ترکیب ... در معده
دیگر ... * صفت آن ... مصطکی
زعفران از هر یک ... از هر یک دو درم ...
... از هر یک ... درم ...

* حب التسرخوار بل کند و بوی دهان و لحوس گرداند * صفت آن پوست ابرج تازه برگ ترنجمسک مثل الطیب
توبل حور بوانلرسل مثل مواکسانا حمسی زنجبیل بسباسه سعد کوفی اجزا مساوی مشک ترکی خالص بقدری
کوفته بیخته بگلاب ناناب بسب سرسته حب سازند و بوقت حاجت در دهان نگاهدارند * حب التسرد دیگر بوی دهن
را زایل کند و سر احسوی سازد * صفت آن سعد کوفی ادخر مکی سنبل عود سندی خام گلنار صندل سفید سرور
ابرج زامک نانلة سعار ازهریک دو درم کوفته بیخته حبوب سازند بقدر حبی مقدار دو سه در دهن نگاهدارند * حب
جالینوس کلامیا معبر ادوب دهد * صفت آن سعتر کبیل که در روغن مقیان گرفته باشد سنبل مصری تخم
بادرنجبویه کنجد مالمر اجزا مساوی کوفته بیخته حب سازند و در روغن حاجت یک حب را در سراب ریحانی حل کرده
بنوشد که بغوط تمام آورد * حب حابس دم لی * صفت آن مروارید ناسفته مرجان سفید اگر نباشد مرجان مرمری
کهربای سمعی نادر مرصدی حطایی گل ارمنی گل داغستانی دم الاخوین کثیرا صمغ عربی طباشیر حب
الآس از ریک یک درم بوست بیخ آجار بنامه ازهریک سه درم احجار را بر روی سنگ سماق صلایه کرده باقی ادویه را
کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ که بهداند کرده دران سرشته کسند و باملسو سته حبوب سازند مرحمی بمقدار
نخودی کوچک سرمی از مثل حب باده حب * حب حابس دم لی به ستگه دیگر * صفت آن کهربای سمعی گل ارمنی
دم الاخوین کثیرا صمغ عربی طباشیر حب الآس ازهریک یکدرم بوست بیخ انجبار بنامه ازهریک سه درم ادویه را
کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ که بهدانه کرده دران سرشته کسند * باسلیرسته حبوب سازند مرحمی
بمقدار نخودی کوچک سرمی از مثل حب باده حب * حب حمات مرمسه معمول اربوا بادین مابوی این
حب نافع است اردرای حمیات مرمسه وصعف کبد وطحال واسد ای استسقا * صفت آن کماقطوس کاد ریوس
زعفران للمعمول ا مسس رومی ازهریک ده درم تخم کرفس انیسون بزرالرارنامع ازهریک سه درم عصاره
غافت گل سرخ دارچینی بوست بیخ کبر کرماد ح ازهریک شش درم تخم کسوث شش درم جعده وروغای حسک
ازهریک شش درم واگر سرد باشد زیاده کسند دو درم حب ریوند الموس با بره دو درم واگر طحال باشد زیاده
کسند دران امعولو سد ریوس ده درم بله سور حب سازند سرسی یک مثقال * حب الزحیر امهال کهنه
و زحیر را نافع باشد و سکند حرارت و سب باشد * صفت آن حب بلسر امارون سفسابله بزر السح سفید
کند رمساوی کوفته بیخته با آب حب سازند سرسی دو درم * حب روسح شهد مرمات بارده ورطوبت سعله و برانسر
معمول ارحاح حصن حراح اربلامده والماحد براب مرحوم قدس الله سرهما * صفت آن ریواسح وردی مردانسنگ
سبل ارزن اجزا مساوی سبل را کوفته در آب گرم حل کرده دواهای دیگر را کوفته بیخته با آن سرشته حبها سازند
مرحمی بقدر نخودی کوچکی سرسی یک حب * حب سعال که سینه را پاک کند و آواز صاف گرداند و حرارت و سرفه
بارده را نافع است * صفت آن مغز بادام تلخ و سوس بزرگ تر نان حلعوره از هریک دو درم کثیرا ایسون صمغ عربی
اصل السوس رب السوس ازهریک بیم درم و باسد و بید ازهریک چهار درم کوفته بیخته با آب ریار بانه بقدری عقل حب
سازند * حب سعال که سینه را نرم کند و عطش را تسکین دهد * صفت آن اصل السوس صمغ عربی کثیرا مغز تخم
خیارین طباشیر ازهریک دو درم مغز سته دانه با قلا مقشر ازهریک سه درم زعفران نیم درم کوفته بیخته حب
سازند و در زیر زبان نگاهدارند * حب سعال که صیق النفس و سرفه بلغمی را نافع باشد و آواز را نیکو گرداند * صفت
آن مغز بادام شیرین بزر الکتان حب الصنوبر ازهریک دو درم کثیرا صمغ عربی انیسون ازهریک یکدرم اصل السوس
رب السوس ازهریک نیم درم نبات شکر ازهریک چهار درم اجزا کوفته بیخته با آب زار دانه سرشته حب سازند

و درویش حاجت. زیر زبان نگاه دارند و در نسخهٔ دیگر عسل آورده و درم داخل نموده که نوبه را نافع است و صنعته
و ازم کند و صدر را صافی میگرداند * حب السعال دیگر که سینه سرفهٔ کهنه و سل نافع باشد * صنعت آن صمغ عربی
کتیرا مغز بادام شیرین تخم مغز بهدانه مغز حب القرطم رب السوس نشاسته حب الصنوبر الکبار تخم خرفهٔ مقشر
شکر طبرزد از هر یک سه درم باقلا مقشر مغز تخم خیارین مغز تخم کدو از هر یک پنج درم کوفته بیخته بلعاب بزر قطونا
سرشته حبوب بندند و یکی بعد دیگری زیر زبان نگاه دارند آب آن را فرو برند * حب السعال دیگر * صنعت آن مغز تخم
خیارین مغز تخم کدو رب السوس باقلا مقشر بالسویه کوفته بیخته بلعاب بزر قطونا سرشته حبوب مقرطح بسته
زیر زبان نگاه دارند * حب السعال دیگر که در زیر زبان نگاه دارند * صنعت آن صمغ عربی کتیرا از هر یک سه درم
مغز بهدانه باقلا مقشر مغز تخم خیارین مغز تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو از هر یک نیم درم کوفته بیخته بلعاب
بزر قطونا و لعاب بهدانه تنکو سرشته حبها بقدر نخود ساخته وقت خواب در دهان نگاه دارند * حب سعال دیگر تالیف میر
محمد زمان رحمه الله حکیم میر محمد مومن صاحب تحفه در نسخهٔ خاصه نوشته باشد * صنعت آن تخم زرد نانخواه تخم کرفس
رب السوس بزر مازریون بادام تلخ مقشر بالسویه با لعاب تخم کتان سرشته حبوب با امراض سازند و دو مثقال از آن با
مطبوخ مناسب بخورند * حب السعال دیگر جهت ضیق النفس و سرفهٔ دایمی [illegible] و تلیین سینه و تنقیه صدر و
ربو نافع است * صنعت آن مغز بادام دو تخم کتان بریان کتیرا صمغ الصنوبر الکبار صمغ عربی انیسون اصل
السوس رب السوس نبات شکر بالسویه بابدال عسل آب را زیاده سرشته حبوب سازند در زیر زبان نگاه دارند
و اگر مقرطح سازند بهتر است * حب سعال نافع جهت سعال ملح بلا نفث که در شب بعد از خواب شدت نماید معمول
از حاوی صغیر * صنعت آن نشاسته کتیرا مغز بادام مغز بهدانه کاهو مقشر رب السوس اجزا متساوی کوفته بیخته
بلعاب بهدانه و لعاب اسغول سرشته نموده حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی * حب السعال دیگر که از جهت مادهٔ
باردهٔ که موجب سعال مزمن شود نافع است * صنعت آن خردل مقلو لب اللوز المر فلفل دار فلفل نانخواه از هر یک
یکدرم زعفران یک دانگ کوفته بیخته بعسل یا شیرهٔ شکر سرشته حب سازند * حب سعال حار * صنعت آن
تخم خیار بادرنگ تخم خیارین تخم کرفس رب السوس مغز بادام شیرین مساوی کوفته بیخته با آب حب سازند * حب
سعال دیگر که سرفهٔ خشک را نافع باشد * صنعت آن نشاسته صمغ عربی رب السوس تخم خیارین تخم خطمی کتیرا
کوفته بیخته بلعاب بهدانه حب سازند * حب سعال اسموند ارد را هم چون ذکر یافت * حب سم الفار اوزیرا کتب
اطبای هند است گفته اند که جمیع جهات و سموم را بعمل یاد داده با صلاح آورده اکثر اطبای هند آن را در مرض
معروف با سلف استعمال میمایند و در القیمه اگر به حب هلال مریض نگردد مرض را رود با صلاح می آورد
* صنعت آن سم الفار سنگ بصری هر دو مساوی کوفته بیخته در عصارهٔ برگ تنبول السماریک روز تمام سحق نماید
و بمقدار تخم ترب حبها سازند و چون سه روز از تب نگذرد یک حب را بوقت شروع تب بخورند تب سده گردد و دفع
شود و بعد از دفع تب اگر حرارت قوی جگر و تلب حادث شده باشد ده درم شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر که در آب سرد کشیده
باشد با سه درم نبات سفید ده درم گلاب ممزوج کرده بنوشند و همین یک روز کفایت کند و حاجت بروز دوم نیست
و اگر احتیاج باشد دو روز دیگر بنوشند و بر تنقیه این حب کرده اند * حب الشفا تالیف میرزا محمد حسین
حسینی طبیب معمول ... بهای دموی و صفراوی فرموده اند که این حب را در تب ها و سایر امراض حاره نفع عظیم است
* صنعت آن صندل سرخ صندل سفید از هر یک نیم درم مثقال طباشیر سفید نشاسته از هر یک نیم مثقال بزر الخس سفید
[illegible] دو مثقال کافور قیصوری زعفران از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند هر حبی بقدر نخودی

شربتی پنج حب * حب مرجان که جهت کم نمودن باصله مشهور و مجرب است * صنعت آن مرجان سوخته مروارید مصطکی
تخم کرفس غاریقون سفید ملح هندی از هر یک یک درم پوست بیخ کبر و برنج چینی از هر یک دو درم کوفته بیخته
با آب برگ ... سرشته حبوب سازند شربتی یک مثقال با ماء العسل بیاشامند * حب ممسک منی که اسهال و بساط و سکر
آورد و سموم و سهو ... حکیم مؤمن گفته که من آن را مکرر تجربه نمودم ساخته‌ام مجرب است * صنعت آن ریشه ... بدانند
پنج سوکران ... از هر یک سه مثقال کوفته بیخته و ریشه را با آب مخلوط ساخته و سرشته در ... و سیاه مثقال
آب ... تا آنکه آب را تمامی جذب کند پس آن را حبوب ساخته نگاه دارند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب
و اگر کسی از راه بری برخواهد با برگ سیراری که ورق الخیال است تر نمایند * حب ممسک دیگر * صنعت آن
دانه ... سه چهار روز در آب خیسانند * پوست آن را دور کرده مغز آن را با دو ... کوبیده
حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی در شب و حکیم مؤمن گفته ... آن را خوردن آب ... و اطبای هند
با آب تخم ... که دوای ... که مطلوب ... بود ... که از ... گرم
بود نافع باشد * صنعت آن صمغ عربی کثیرا مغز ... تخم خطمی پاک کرده از هر یک سه درم مغز بادام ... تخم
کدو مغز تخم خیارین از هر یک ... درم رب السوس ... تخم کاهو تخم خرفه از هر یک سه درم شکر طبرزد ده درم
کوفته با لعاب اسبغول سرشته حب سازند شربتی یک مثقال * حب ... حب الغاریقون ... مساوی کوفته در ...
سرشته حبوب سازند شربتی یک مثقال * صنعت آن که ... سیاه ... آن * حب
نارنگی ... که ... گردد ... با پوست ... تخم ...
بکوبند و حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی ... حب ... معده ... و بالسمال ...
و ... آب ... * حب السکه این حب بوی دهان خوش کند و بساط ... مفرح ...
از جماع لذت ... * صنعت آن سلیخه ... الطیب از هر یک نیم دانگ مشک ... یک دانگ ... تا یک مثقال
و چهار دانگ پوست ... کبابه ... از هر یک ... درم عود ... عربی خام مصطکی از هر یک
دو دانگ صندل سفید ... کوفته بیخته ... سرشته حبها سازند هر حبی بقدر نخودی چهار حب
پس از جماع ... و ... در دهان ... گردد * حب السکه به نسخه دیگر * صنعت آن ...
قاقله کبار ... از هر یک ... مشک ... دانگ پوست ... کبابه ... از هر یک
یک مثقال ... دو درم کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها ... سازند و در دهان نگاه دارند * حب السکه دیگر
که ... * صنعت آن ... قاقله ... از هر یک ... درم
مشک خالص ... دانگ ... با گلاب سرشته حبوب سازند و در دهان نگاه دارند و اگر اراده
کنند که معده ... مخلوط سازند ... اجزا مساوی ...
... یک مثقال * حبی که درد ... * صنعت آن ... کرمانی ...
... حب ... از هر یک ... درم ... از هر یک چهار درم مصطکی ... درم ...
... درم کوفته بیخته با آب ... حب سازند شربتی دو درم با آب ... * حبی که نقوط تمام آورد و در ... اثری
تمام دارد * صنعت آن عود ... از هر یک سه درم ... درم ... دو درم ...
... از هر یک یک درم کوفته بیخته با ... آورده سرشته حب سازند هر حبی ...
* حبی که بوی ... آورده ... * صنعت آن پوست ... کبابه ...

از هر یک نیم درم مسک طباشیر از هر یک نیم درم عنبر اشهب نیم مثقال صندل بگلاب سوده ده درم صمغ عربی
دانگی کوفته بیخته بگلاب سرشته حب سازند * حب کبابه که نیز همین خاصیت دارد * صنعت آن کبابه چینی
قرنفل مرقد طباشیر از هر یک دو درم مسک دانگی عنبر نیم درم عود یک درم کوفته بیخته بگلاب که صمغ عربی در آن
حل شده باشد سرشته حب سازند * حب سنجری که امراض بلغمی و ریاح را که سبب آن ضعف معده و بلغم و
رطوبت آن باشد نافع است * صنعت آن سنجری مسک خالص از هر یک یک درم زعفران جوزبوا بسباسه فلفل و بیدار
مویک دو درم اجزا را سحق بلیغ نموده بآب ریحان حب بندند بقدر نخودی مقدار ماشی شربتی یک حب با مدد حب
زیاده نخورند * حب طین ارمنی نافع جهت قرحهٔ امعا * صنعت آن گل ارمنی دم الاخوین از هر یک یک مثقال
پوست بیخ انجبار گلنار رنگ برزبان از هر یک سه مثقال زهر مهره صمغ عربی سماق از هر یک دو مثقال کوفته بیخته
هر روز سه حب در روز بخورند از عقب آن شیره تخم خرفه مقشر سه مثقال شیره کشنیز خشک یک درم شیره دانهٔ هیل یک
درم پوست بیخ انجبار نرم کوبیده برگ انار رنگ از هر یک نیم مثقال بران باشد بنوشند اگر شربت صندل یک درم اضافه
کنند بهتر است * حب نافع جهت ام الصبیان سوء القنیه و استسقا که با حرارت باشد * صنعت آن گل سرخ سر دوع
الاذخر سه مثقال سنبل الطیب تخم کاسنی اصل السوس از هر یک چهار مثقال طباشیر سفید یک مثقال کوفته بیخته
بلعاب بهدانه سرشته حب بندند شربتی جهت بالغین یک مثقال و برای اطفال از دو دانگ تا نیم مثقال * حب
مرداسنگ آتشک را نافع باشد * صنعت آن مرداسنگ اعلی سه مثقال که تکلیس یافته باشد سفیداب شمار که مدبر سه مثقال
مرداسنگ را بسیار نرم سائیده و بانشاسته آمیخته سه حصه نموده اگر بتوانند هر حصه را یک حب نموده
ناشتا فرو برند والا چند حب نموده در ایام خوردن که هشت روز است ازترشی و بادی و نمک پرهیز نمایند * حب
مرداسنگ دیگر نافع جهت علت مذکوره صنعت آن مرداسنگ تکلیس یافته خام شاه دانه نشاسته کهنه از هر یک چهار
تولهٔ ادویه را بسیار نرم کوبیده با نشاسته آمیخته بابرده حصه نمایند هر حصه را دو حب سازند مردی المزاج
تو ام دو حب را فرو برد و ضعیف المزاج یک حب در ایام خوردن از ترشی و بادی پرهیز نمایند و غذا نان گندم با روغن
بسیار * حبی که در صداع مفید و اسهال نافع است * صنعت آن نانخواه جوزبوا دارچینی از هر یک سه
درم تودری گل سرخ از هر یک دو درم صندل سفید مشک از هر یک یک دانگ نیم کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند
مرحمی مقدار نخودی بزرگ و در سایهٔ خشک نموده وقت حاجت یک حب فرو برند و یک حب در دهان نگاه دارند
و حب انهل را در ایارج حب فرص افعی و حبوب افیونی و حب اروجوزبوا و سعال و سفرجل افیونی و حب السعال عطاری و حب
و بلور و مروارید و حب و مصطکی و منتن و نافع بزله و حب الدم و حب اسرب اعلی زمردی و حب و حب شیرخشت همه در
افیون املج و اسقید و حب انیسون و اتر مار و باد زهر حیوانی و باد زهر معدنی و حب بلوط و حب بوسیا و بناکو
و نه واج و حب از بادروج افیون و حب بند سرو و جوز بوا و حب السعال در جوز مائل و رسوب در حمص و حمار حب
الحدید دارچینی و ذهب و سرو و مان و ساسره و صندل و طباشیر و عنبر و کافور و لولو و مرجان و مغل با رجل
بحری و ورد احمر هر یک در اسامی آن رسوم خود یافته کوفته ساخته شود ان شاء الله تعالی * فصل در بیان حبوب مسهله
* بدانکه حبوب مسهله که از برای امراض الراس است باشد اما ارجات و مسهلات و غیرها باید که حبوب آن کبار
باشد که اندک اندک تدریج تحلیل گشته از آن بدماغ برسد تا عمل آن بسعی حاصل گردد و آنچه از برای اوجاع
مفاصل و غیرها است باشد حبوب سورنجان و بزر قطونا باید که حبوب آن صغار باشد تا زود تحلیل گشته
و جواب و اعمال را تا اعضای اعصاب رسد زیرا که بسیار تحلیل و کهنه و ضعیف العمل باشند و تحلیل را اگر اندک بماند

درعرق وارباب حسامند پس فرو برند بعمر لست و باید که ادویه مسهله محتاج الیه را با مصلحات و غیرها ترکیب
نمایند مثلا اگر مرکب از دو جزو است نصف و اگر از سه جزو است ثلث و اگر از چهار جزو است ربع و همچنین قیاس
نگیرند که هر قسمی که باید سرشت تا تمام است در صورتیکه مقصود از اصل ادویه مسهله هر یک مساوی باشد و اگر
چنین نباشد آن جزو مقصود را تمام و زیاده و بقیه را بحسب اغراض و اعراض مقادیر سر باب یا کم را اخذ نموده ترکیب
نمایند باید که ادویه حل شده بارها باشد و کم مقرر باشد رمیدن و محسوس نباشد و حبوب مسهله که اصل و عمود
در آنها المطوحو.وص و آن ادویه و انسهوب و ان سورب و افتیمون و املیلج و سقمونیا و تربد بود هر یک بجای خود گر یافت
و آنها اصل عمده در آنها چهار سبز و از یک و سقمونیا و شور بیان بسیار و اقارح و صبر و غاریقون و عاقرقرحا و مازریون
و ملح است هر یک در جای کی خود انشاء الله بعد ذکر خواهد یافت و حب توضیح و دستور العمل حب تمیه اینجا
ایراد میشاید * حبی که منقیه بدن از اخلاط مختلفه نماید * صنعت آن تربد مد تربد مثقال ترب ملیله
غاریقون از هر یک نیم درم اسهوب سقمونیا انطاکی مشوی نمک هندی شحم حنظل از هر یک یکدانگ نیم انیسون
دو دانگ زنجبیل گل سرخ از هر یک یکدانگ کتیرا طبوخ علی الرسم حب سازند * حبی که اوجاع مفاصل و اتابع بود
* صنعت آن تربد مد نوشورخشان از هر یک یک درم تربدان شامی زهره حنظل ازرق از هر یک دو دانگ نمک هندی
یکدانگ نیم سقمونیای مشوی مدبر و اگل سرخ مصطکی از هر یک یکدانگ بید سور حبوب سازند * حبی که جهت
نزول اخراج رطوبات از سینه نافع است * صنعت آن تربد مد مر غاریقون اقارح صبر از هر یک یک درم انیسون
از هر یک نیم درم سقمونیای یکدانگ نمک دو دانگ علی الرسم حبوب نمایند * حب حب اسطمای رومی * صنعت آن غاریقون
یک مثقال غاریقون دو دانگ حبوب سازند جمله یک شربت کامل است * حب اسکندری صرع و فالج و رعشه و سبل بلغمی
را نافع باشد و اخلاط لزجه را براند * صنعت آن شحم حنظل سقمونیای مشوی جربی سیاه مقل از هر یک جزوی زرنب
نصف جزو و طراسه جزو کوفته بیخته بعصاره کرنب تمر سرشته حب سازند شربتی یکدرم * حب اسرا ... مسمی
و صاحبان امراض بارده را با یک دمل و بلغم لزج دفع سازد * صنعت آن سورنجان مد تربد سکبینج از هر یک جزوی ابرزون
نصف جزو سقمونیا مشوی ثلث جزو مجموع کوفته بیخته با عسل کف گرفته حب سازند هر حبی مثل ارزن دي
شربتی تا سه حب مخلس عمل کند * حبی دیگر گرمهای در ارکه در امعا باشد بر آورد * صنعت آن برنگ کابلی
مقشر پوست ملیله زرد ملح هندی از هر یک دو مثقال تربد سفید تراشیده بروغن بادام چرب کرده نیم مثقال بانمک
برابر در اما مجموع کوفته بیخته با آب خالص حب سازند شربتی دو مثقال با آب گرم بلع کنند * حب دیگر الذی است
قولنج صعب را در حال تکساید * صنعت آن نرگس گرگ چهار درم تربد سفید تراشیده بروغن بادام چرب کرده
پنج درم شحم کرفس انیسون از هر یک سه درم ادویه را کوفته بیخته با آب تمر سرشته و حب سازند شربتی سه درم
* حب سکبینج که بواسیر را نافع باشد * صنعت آن سکبینج شحم کرفس ابرزون پوست ملیله زرد از هر یک پنج درم تربد
مقشر مجوف بروغن بادام چرب کرده نصف درم شحم حنظل سه درم مقل ازرق دو درم اجزا را کوفته بیخته
با آب گندنا سرشته حبها سازند شربتی از دو درم تا سه درم * حب سکبینج دیگر قولنج تکساید و بادها غلیظ را
دفع کند * صنعت آن سکبینج شحم حنظل از هر یک ده درم سقمونیا سه درم با سداب سرشته حبها سازند شربتی
یک درم * حب سکبینج دیگر نافع از برای اوجاع مفاصل و عرق النسا که از بلغم باشد و قولنج تکساید و اخلاط بلغمیه دفع
کند * صنعت آن پوست ملیله زرد ... سطرح هندی از هر یک پنج درم تربد سفید مد نوشقب درم شحم حنظل چهار
درم مورتیان مصری سه درم تربدان شامی زهره ازرق از هر یک سه درم و چهار درم خردل ... برکی صعتر

فلفل از هریک یک درم و بذر کرفس نانخواه انیسون از هریک یک درم سقمونیا دو درم و نیم سکنجبین را در آب کرفس حل کرده
و نیم درم باشد در آن داخل کرده در هاون ... نمایند تا حل شود ادویه را با آن سرشته حب سازند شربتی دو درم
تا سه درم * حب بنفشه از شرح تلخیص * صنعت آن پوست هلیله زرد گل سرخ مصطکی رومی بزر از هریک یک درم و از حب
اخراج صفرا سقمونیا کتیرا از هریک نیم درم اضافه نمایند مثل اوری ... کتیرا مصطکی رومی از هریک
یک دانگ نمک هندی یک دانگ و نیم کوفته بیخته با آب آن را باید حب سازند شربتی دو مثقال * حب بنفشه
دیگر که همین منافع دارد و مخصوص است بکسی که مزاج او سوداوی و صفراوی باشد * صنعت آن تربد سفید مقشر تراشیده و
اسطوخودوس ... از هریک یک مثقال پوست هلیله زرد یک مثقال و دو دانگ ورق گل سرخ دو دانگ کوفته
بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب سازند شربتی یک مثقال ... خواب فرو برند * حب حلتیت
نافع جهت ربع * صنعت آن پوست هلیله زرد عصاره غافث از هریک دو درم حرف بابلی یک درم حلتیت نیم درم
کوفته بیخته حب سازند شربتی یک درم با آب گرم * حبی که نافع دیدان طوال و حب القرع است * صنعت آن کمل
دارو ... از هریک ده درم فلفل سفید ترنگ کابلی مقشر سنبل ملح هندی تربد سفید از هریک
یک درم قسط ... از هریک هفت درم ترمس سه درم کوفته بیخته با آب سرشته حب ها سازند شربتی
یک درم با آب ترش * حب دیدان ... طوال که حیات باشد دفع سازد * صنعت آن ترنگ کابلی مقشر پوست
هلیله زرد آمله ... از هریک نیم مثقال و سمرقندی سفید یک مثقال کوفته بیخته با آب سرشته حبوب
سازند شربتی سه درم با آب گرم *باب الحاء المهملة مع الجیم* *حجر الحیه بفارسی مهره مار و مار مهره
نامند در حقیقت آن اختلاف بسیار است بعضی میگویند که آن در سر مار می است و جمعی دیگر آن دانسته اند
و گفته اند در طلوع مشابه تکرم ... اند که در معدن زبرجد یافت میشود بلورینا ... مختلف بعضی سفید و بعضی
... کبودی و بعضی سبز رنگ زبرجدی و بعضی منقط ... و شکل بیضی مربع بزرگی مشابه ... از رنگ
... یافت نمیشود * و نوع دیگر حیوانی است که از رفقای افعی میگیرند و در همه افاعی نمیباشد بلکه در
بعضی از افاعی یافت میشود مثل ... و آن در وقت گرفتن و در آوردن و گرمی بسیار نرم میباشد و بعد
از رسیدن هوای بارد و سرد شدن صلابت و سختی بهم میرساند والوان آن را حکیم میر محمد مؤمن در تحفه
المؤمنین خاکستری و سیاه و منقط ... بعضی سفید گفته و بعد از آن زرد ... نیز
* و امتحان اصلی آن از جعلی آن است که اگر در زمان ... که آن آلوده باشد آن را حرکت می آید
و بعضی گفته اند امتحان آن آنست که برجامه صوف سیاه یا کبود بمالند سفید گردد و چون مبالغه نمایند
سیاه شود و بعضی گفته اند که در زهره افعی مکون میشود * اما منافع و خواص آن گفته اند در جمیع سموم حیوانیه
و نباتیه و معدنیه نافع است خوردن و با خود داشتن بر موضع جراحت گذاشتن آن و اگر کسی را مار یا افعی گزیده
باشد چون بر آن موضع گذارند بچسبد و چون خون ... بود در ... رنگ ...
و بار دیگر بر آن موضع ... گذارند ... بچسبد زیرا که ... باقی است
بچسبد و چون ... تمامی سم کرده باشد دیگر نچسبد ... آن ... گردد و چون در
شیر ... آید جهت گزیدن عقرب و هوام دیگر ضعیف الفعل است ... سنگ ...
... در ... که ... است و ... اسب ...
آن جهت ... نافع ... * حجر ... است به شکل ...

در طول ... زآب رود باشد و مسدود و طعمی غالب ندارد و بفارسی سنگ جهودان نامند محمد بن احمد گوید که بر
و باد و مثانه باشد و آن سنگ سفید بر شکل عمر مخطط بنما می و سرخی مایل میل دست سوده و بعلو زحوری و جهت
حصات ریان مجرب و در آن شکل بلوط و در بیرون مخطط و از بیرون آن را حجر الزیتون نامند و آن مخصوص حصاة
مردان است اول گرم و در دوم خشک و گویند معتدل است مدر بول و مانع تولد حصات و از نکدا تک باسم متقال
آن با شیاء مثال آن گر مفتت سنگ گرده و مثانه و دافع عسر بول و قاطع خون منعقد و طلای آن جهت التیام
جراحات و با عسل جهت تلیین جلا دادن را کحال باشد و آن با خون خفاش جهت رویاندن موی مژه که ریخته
باشد و طلای آن برا برو برای رویاندن موی آن یابع خصوص با خون خفاش و مصر معده و مسدد و مصلحش کثیرا
کردن و عمل است رگویند مصلحش صمغ است   * فصل در بیان مرکبات حجر الیهود *
* سفوف حجر الیهود منقول از قرابادین کبیر الی سنگ گرده و مثانه را ریزه ریزه کرده بیرون آورد * صنعت آن تخم
خیارین تخم بادرنگ تخم کدو تخم خربزه از هر یک سه درم نمک حجر الیهود از هر یک دو درم
رب السوس یکدرم تخم صمغ عربی کثیرا ساییده رب السوس بعد اذی از هر یک یکدرم کوفته بیخته سفوف سازند
شربتی دو درم با آب اسارون جمله باشد * سفوف دیگر که سنگ گرده و مثانه را بکند * صنعت آن تخم
خیارین تخم کدر تخم خطمی و از بادیه از هر یک یکدرم حب البلسان صمغ آلو از هر یک دو درم حجر الیهود ده درم
کوفته بیخته با طبخ جمله بنوشند * سفوف حجر الیهود که سنگ گرده و مثانه را فرود آورد و مرحمة را سود دارد و
سنگی که در مجاری بول بود پاره سازد و بر آورد * صنعت آن تخم خیارین تخم خربزه تخم کدو از هر یک
سه درم تخم حرف تخم خشخاش ... از هر یک سه درم کثیرا ساییده صمغ عربی رب السوس از
هر یک ده درم بادیان حب البلسان حجر الیهود از هر یک یکدرم تخم کاسنی یکدرم زنبول خمس چهار دانگ
کوفته بیخته سفوف سازند شربتی سه درم با شیر ... خیارین ده درم ... ده درم شراب
خشخاش * سفوف حجر الیهود دیگر که مفتت حصاة و مانع تکون آن است * صنعت آن تخم خربزه تخم خیار بادرنگ
تخم خیارزه همه مقشر از هر یک ... تخم جزر ... ده درم تخم کدو شربتی سه درم ساییده کثیرا حب
البلسان حجر الیهود از هر یک یکدرم کوفته بیخته با عسل ... که ... ثم است ... سفوف سازند شربتی سه
درم با آب مطبوخ ... ده درم ... باشد * سفوف حجر الیهود دیگر سنگ گرده و مثانه را پاره
کند و بیرون آورد * صنعت آن تخم خیارین تخم کدو تخم خربزه از هر یک ... درم جمله مریا
چهار درم حجر الیهود و حب البلسان از هر یک سه درم تخم کرفس ... از هر یک یکدرم صمغ عربی
کثیرا از هر یک یک مثقال کوفته بیخته شربتی دو درم با شراب جمله * سفوف حجر الیهود مفتت سنگ گرده
و مثانه ... حار المزاج را نافع است * صنعت آن تخم خیار تخم خیارزه تخم ... تخم کدو و
شربتی از هر یک چهار مثقال ... حجر الیهود ... از هر یک دو مثقال ... کوفته بیخته با سکنجبین ...
و ... آن را با سکنجبین بنوشند * سفوف دیگر که حار المزاج را نافع است * صنعت آن ... و ...
... تخم ... از هر یک سه مثقال ... از هر یک یک مثقال حجر الیهود
ساییده دو مثقال با سکنجبین ... * سفوف حجر الیهود ... دیگر * صنعت آن
تخم ... ده درم ... تخم خربزه ... تخم خیارین تخم کدو از هر یک چهار درم رب السوس ده درم
صمغ عربی کثیرا ساییده از هر یک سه درم ... حجر الیهود ... درم ... درم ...

شربتی دو درم با آب سرد صاف شده برسد * سفوف حجر الیهود لذیذ سنگ گرده را نافع از برای مثانه و اذابه حصاة کند و مثانه و اخراج مواد غلیظه بول نماید کامل و مثانه را نیما * صفت آن حجر الیهود صمغ آلو خار خسک حب کاکنج تخم خیار بادرنگ تخم بالنگ آلو بالو از هر یک یک تکه ادامک تخم حب القلب از هر یک دو دانگ مغز تخم خربزه یک مثقال زیاده عاقر قرحا انگشت حجر ارمنی از هر یک مرزنجوش عربی نکدا انگ و تمرهندی بی نیم مثقال کوفته بیخته مجموع یک شربت کامل است کف نموده بعد از آن عرق بادیان و عرق جاوشیر و آب برگ ترب از هر یک ده درم بنوشد
* فصل در بیان معاجین حجر الیهود * * معجون حجر الیهود مفتت سنگ گرده و مثانه را بریزاند * صفت آن مغز تخم خیار تخم خربزه تخم کدو حب کاکنج از هر یک یک درم حجر الیهود سه درم بگلاب سکوصلایه کرده بعسل مصفی بسرشد شربتی دو درم تا سه درم * معجون حجر الیهود کسر سنگ و ریگ کرده و مثانه بریزاند * صفت آن حجر الیهود سه درم کاکنج اسارون تخم بادیان تخم خربزه تخم کرفس تخم خیار تخم خیار بری تخم جزر تخم شبت و انیسون تخم کدو تخم سداب انیسون از هر یک یک درم ادویه را کوفته بیخته باشد وزن مجموع ادویه کل عسل مصفی بسرشد شربتی دو درم تا سه درم * معجون حجر الیهود دیگر نافع است از برای کسیکه آن را سنگ کرده و مثانه باشد خصوصا آنکه این مفتت حصاة است و نافع است از تولد آن بعد از آن * صفت آن سلیخه سوداد و مثقال تخم کرفس سه مثقال اصل السوس فلفل انیسون از هر یک دو مثقال کندر سه مثقال حجر ساسی دکر یعنی حجر الیهود یک مثقال تخم جزر انیسون از هر یک دو مثقال معد سه مثقال تخم اصل السوس و ربع سه مثقال تخم خشخاش سفید سنبل الطیب از هر یک دو مثقال بادام تلخ مقشر اسارون از هر یک سه مثقال تخم سوس سعد کوفی از هر یک دو مثقال عسل شانی سه ارکان اب ادویه کوفته بیخته بعسل سرشد معجون سازند و مقدار یک مثقال آن را بخورند * معجون حجر الیهود منسوب بسابطس اخراج رمل و سایر مواد مزوح نماید بادرار * صفت آن بدستخط شیخ الرئیس اصل السوس بسبالوس کاردیوس حاشاروس که آن هوفاریقون است از لوهن که آن برگ جامالاوس شاه است حرف که آن بر زلسا بوطس است از هر یک چهار مثقال حماما نسب مثقال ارحمی لسار طس حیلی سنبل هندی زعفران فلفل تخم کرفس حیلی جعده تخم سداب بری مسکطرامشیع فریطوی از هر یک دوازده مثقال بیخ سوس حجر ساسی دکر یا یعنی که حجر الیهود است از هر یک نیم برده مثقال ادویه کوفته بیخته با مه وزن آن عسل مصفی مقوم بسرشد شربتی یک مثقال * صفت این معجون به نسخه دیگر بیخ سوس اسمانجونی سبالوس کاردیوس هوفاریقون لادن شاه از هر یک چهار مثقال حماما نسب مثقال دارحمی لسامطس حملی زعفران سنبل هندی تر کرفس حملی جعده تخم سداب بری اصل السوس مسکطرامشیع اذریطی حجر ساسی دکر یاسی از هر یک دوازده مثقال حرف تخم حکسسمرا از هر یک نیم وچهار مثقال فرد مانا حهل و نیم مثقال اجرا کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشد شربتی نیم مثقال از رمل بی با شراب ممزوج بعسل چهار جهار دوانوس ساساعیدیدا نکه دوانوس سداونه است و هرا ونه اسپ ده رم * باب الحاء مع الدال المهملتین *
* حدید لر و ماده شاید در آن را که صمغ است بفارسی فولاد و ماده آن را که نرم است آهن نامند سرد و تر گرم و در سوم خشک و فولاد طبعی کانی را سابورقان رسادرقان نیز مصنوع از آهن نرم را اسطام نامند و چون ساخ سوخته در حجر الرخام را با السویه در آهن مالند در آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و هر در مرعان ان است و هرگاه با رصاص با بسیار با سرالنار دارزیخ نگداز بدنبر بنه رصاص زود گداز گردد و بلسون خود با خاس نگداز بد و بعد از آن با سوره خاس اسرا سند بعات زود گداز گردد و فولاد مصنوع که معارف است بسیار است از و

طریق ساختن او گویند آن است که آهن سفارشی را در کوره مخصوص با تش بسیار بدمند تا نیکو ملغمه شود پس جمال
و صنوبر و موجه در بلیلی و بوی باشد بار هر مای حیوانات باشد و در و ربیعه آن مدار بیاید که در رحم او داخل
شود و گویند چون آهن را با نمک بسیار ریزش کنند بطعمه کرده بار دیگر در آب اطفا نمایند اسم آهن را سیل آهن
را جذب میکند و آب آهن با قوه بعایب مقوی باه و زیاد شهوت و جمیع جواهر امعا و اسهال مزمن و اسهری و ورم سپرز
بغرض معده و سلس البول و در معده و گرده نمک در اینه رفع زردی و حرارت و مقعد نافع و آنکه آهنگران آهن
تافته را مکرر در آب سرد میسازند آن را آب دوش یا اب الحدید نیز نامند و آب آهن تافته در دفع ضعف
جگر و معده و باه و بوی دار آب بسته این است و درج تا آهن تافته در اسهال دموی و نزف حیض و اسهرجای معده
مزمن است و چون برادهٔ آهن را در سرکه زهرآلود باشد بسیار است بنام زهرها را نیکو جذب میکند و رفع سمیت
آن میشود و شرب آن زیان سم را بدر جیب الحدید و زعفران الحدید نیز ابدع منکور خواهد شد و برادهٔ آهن
را چون بخورند و تمکین بدو حکمی دهی و رد زهر آورد * و مداوای آب تافته بسیار است و بسیده با بعضی
از آن نوشته است و بعد از آن سکه و روغن سمسه و روغن گل و سرکه در مرهم آلسد و مدار یکدرم ممسا طس بخورند
و امراض سمه روغن ناو بسوختن و خواص آن آورده اند که برادهٔ آهن اگر در کسی بمالند که در خواب بندان بسابد
دیگر نسابد * د ستور عمل آهن و فولاد بطور ا مل سد * آنست که برادهٔ آهن ساده یا فولاد از هر کدام که خواهند
سه سیر بوزن در دل گاو بسته باشد پس را آورده زرد ممسک با آب ملغمه بساید سر ... ملغمه حسب نمایند
و مجموع در صفار از دیگ مثال کرده و سفالی دیگر بر بالای آن گذاشته د ر وآب را گل حکمت محکم سازند تا
تکمیه در دمان سرگین گاو صحرایی هر روز بگذارند پس برآورند باز هم به مکرر سمان طریق اجرای آهن با فولاد
را در آب ملغمه نگاه تا صبر بار ه ملاله نموده حسب کرده در ظرف سفالی گذاشته هر روز هر روز با آتش سرگین
گاو صحرایی بگذارند و بعضی مردم در صورتیکه اجزای آهن را از ملاله نموده یکسان بروند و سمان مانند بین میگذارند
پس برآورده با الماس بسابند تا ملیح شود * مقرر است دیگر در سمان آتش میگذارند تا از آن حبی نموده استعمال
میکنند * نوع دیگر آن است که برادهٔ آهن را دهمزند با شیرهٔ صبر یار در روی سنگ ملاله کنند و مربسند در آتش
سرگین گاو صحرایی بگذارند تا خوب سوخته شود و بار دیگر با آب ملغمه ملاله کرده در همان ظرف سفالی گذاشته
و مثال او را آتش سرگین گاو صحرایی روزها بگذارند پس برآرند و بسایند از پارچه حریر نرم به بیزند و بدوی بر روی
آب انداخته اگر بر روی آب بماند و به آب برود چون گسسته شد اگر به آب نه نشسته و بر روی آب بماند پس
باید که حسب بار دیگر با آب ملغمه ملاله نموده با آتش دمند تا وقتیکه بر بالای آب قرار گیرد و بماند
و در ته آب نرود و علامت کشته شدن همین است * دستور عمل فولاد فولاد را براده کرده رفع عمر ... که بهلی
سنگه باشد بر ساد ر بکار ... مثال ... داد رد وارده باشد در آب ترک صبر ... که بهلی کهنا و ارگ بسد
در ماون سنگی حل ... نمایند و بار دیگر وارده باشد دیگر رعصاره بال ... کد ... است ... نمایند
و بار بار وارد باشد دیگر رعصاره ... که ... نمایند پس دو ... بسیار ...
کرده ... در آفتاب گذارند و عصاره ازهر یک از حل کرد بس ... و ... بر ...
هر یک را جدا جدا ونه ... بر روی آب بر بریند کدا رروی فولاد ... برگردد و با حل ...
... بماند و ... در آفتاب گذارند ... بماند ... گرد ... داخل
... نگه ... با سراج ... بس برآورده

بکار برند سریعی مقدار بلد رنج با معمول بخورند اکثر امراض را مفید است خصوص ضیق النفس و ضعف باه و معده
را و نیز بولاد و بیاد نیکو که اصول جمیع انواع است از برای اکثر امراض مثل ضعف معده و کبد و استسقا و اسهال و ابراسری
و عسره و قرحه مثانه و احلیل و بول الدم و ورم طحال و رمد آب و ورم مقعده را مفید است *صنعت دیگر بولاد مقدار
در بوته بگیرند که خواهند بولاد خوب دار و در براده نمایند و در یک کاسه آب برگ جامون که در جیب بیر مثل نصف
و در اکثر بلاد هند و بنگاله دار است بریز و قسمی که برگ پاره آن را اگر چه اگر دو غبار صاف نموده نیکو شود و آب آنرا
افسرده دیگر بند براده مسطور را در آن ریخته در آفتاب نگذارند و اگر دو غبار محافظت نمایند چون آمده بعض
اجزای آن بولاد مثل کف بالا جمع خواهد شد پس آنرا بر هم زنند و دور نگردد در آفتاب گذارند و بار بر هم زنند
روز سیم بلند شود پس روز چهارم است کف و آب صافی آن باشد بعد بر هم زدن و رسانی گذاشتن در ظرف نمایند
و بند زی آب خالص بر آن ریزند و در آفتاب و باشد نگاه دارند با آب خالص بالا ماند و بولاد کشته در زیر پس آب
صافی از روی آن ریخته و به پس را خشک نموده نگاه دارند و برد ردی اول بند شود آب برگ جامون باره سر گرفته
ریخته و باشد روز در آفتاب گذارند روز چهارم قدری آب در آن ریخته بر هم زنند و بعد از ساعتی صافی آن را از ظرف
علیحده بگیرند و نگذارند تا ته نشین شود آب بالای آنرا ریخته ته نشین آنرا خشک نمایند و باید پس اول نکیا
نمایند بار بالا را بعا رجامسا و مس به عمل آورند باد نگردد ردی و بولاد خام نماند و اگر بعد اتمام مرتبه دیگر
مجموع ته نشین صافی ها را انگشتانه آب برگ جامون پاره بر آن بر در ند سه چهار روز در آفتاب نگذارند پس به شود
آب بر آن ریخته بر هم زده صافی آنرا نگیرند و نگذارند تا ته نشین شود آب صافی آنرا ریخته ته نشین آنرا خشک نموده
آن هنگام بکار برند بسیار گردد الطف و ادویه و بدین نوع مثل نقل جمله از آن نماید و مقدار شربت از آن سیر بربع بابک
بود است و بدین دستور آهن و مس نیز کشته میشود *بد نیز سمعته براده آهن چنان است که براده آهن را در صاف
سفال آب بدیده تا پس سرخ سازند و در روغن کنجد فرو برند پس بر آورده سرخ نمایند و در سرکه اندازند پس
بر آورده در آتش سرخ نموده در بول گاو اندازند پس بر آورده سرخ نموده و در دوغ ماست گاو پس اندازند پس بر آورده
مسحوق سازند *و دستور حکمای هند آن است که با اول فلزات را باین دستور نیکند
و صاف از جرم بسازند تا کار بسته برند و مکلس نمسازند *و بعضی نیز و غیره همه این دستور است *عمل عمران
الحدید*آنست که آهن سوهان کرده در غایت نرمی را با بند جند بار با آب نمک بشسته با سنامی او زایل گردد پس
با آب صاف غسل داده خشک کنند و با ربع وزن آن نوشادر بلع کرده بر روی لمه با ظرف سفالی نهی نموده در مکان
نمناک دفن کنند تا دوازده یوم زرد مائل بسرخی زنگ ال گردد *دستور دیگر که معمول بعضی از اهل صناعت است
*صنعت آن بدین صفت براده حدید را بند سرمه کور کرده در دوغ مطبس کرده مساوی آب تمر آب فاروقی ابدال
ابدال در آن ریزند و هرگاه در دار آن ظاهر گردد الا کی بول در آن بیکا شد باحوش آن فرو نشیند پس آلمس بر آن وصل
کرده تا آتش بسیار نرمی سطبر نماید و حوض مجموع شراب منطو کرده آتش را بند کند با براده تکلس و زعفرانی
رنگ گردد *دهن الحدید معمول از طب کیمیائی برا کلسوس نافع است جمیع انواع اسهالات را مانند دوسنطاریا
واسهال کبدی و رعاف و نزف الدم و نفث الدم *صنعت آن بگیرند براده آهن هر بد که خواهند و جند سر بمد باسرکه
و نمک بسرشند تا بسفی و صاف گرداند پس با آب خالص بشویند و در ظرف نمایند زماء الکبریت بند حر و را آب خالص در
حرو بر آن بریزند آن مقدار که آن را بپوشد و در جای گرم نگذارند تا مستحیل شود پس خشک نمایند تا آتش ملایم پس
مصعد نماید دیگر بند ما عدا را زحل کنند حل رطوبت و بر دارند و در شیشه نگاه دارند و عمد الحاجت بکار برند

*معجون فولاد از معاجین مشهوره است ذکر خواص تفصیل دارد و مالیخولیا و صرع و سکته و رعشه و نسیان و عرق النسا
و مفاصل و جمیع امراض بلغمی را نافع باشد و حفظ را زیاده کند و معده را قوت دهد و باه را زیاده گرداند و سرعت انزال
و سلس البول را دفع کند و سرفه و امراض بارده را موافق باشد* صفت آن زعفران فلفل سیاه و سفید دار فلفل ــ هر یک
سه ماشه لسو برم صلایه کرده کما به حسب مصطکی رومی ابهل ماهی سقنقور سنبل الطیب بسباسه در نبل
دارچینی بهمن فلفله سیاه کهربا مرجان مروارید نا سفته لسان الطیر تخم کرفس هر یک سه دانگ ــ نانخواه زیره
گرد مه بریان کرده حنطیا نا رومی مانه سفر اعرابی زنجبیل هر یک سه درم خرفس کندر مصبر نا نونه
حور نوا آمله مقشر مایله کمار بوست هلیله کابلی سطرح هندی نانخواه معرنا رحل هلیون ملیحه از هر یک
ده مثقال اسرعار و مرحلعوره حب الفیل هندی خمسه العلیه مصری زرنباد تخم رازیانه بلاد ر زر هر گرفته
بریان کرده اسفرن سامی زراوند طویل زراوند گرد امصل سوی سا سره از هر یک سه مثقال افیون مصری
چهار مثقال عسل ... خالص مصل نسی خالص از هر یک مثقال طلا و نقره حلوالس از هر یک ... ورق فولاد
مکلس ده یک همه ادویه مذکوره چهار یک ادویه و عسل کف گرفته دو کیلو(?) حما یک رسم است معجون سازند
و بعد از سه ماه استعمال نمایند شربتی از یک درم تا یک مثقال   * باب الحاء المهملة مع الراء المعجمة*
*حرم بفتح حای مهمله و سکون رای معجمه و میم در آخر دوای مرکبی است که در چشم استعمال کرده مینود جهت
قلع بیاض اصل ... در این بوست بیضه مذکور است و اگر با شکر با سات نبات سوده تنها شد مسگرد معنی حرم
معمر و اگر با ادویه دیگر ترکیب نمایند حرم کمر و اگر وقت استعمال تنها سود ... حرم معمل و اس
در امادر بیاض غلیظ و ابدان در به مستعمل است به بیاض رقیق و ابدان ضعیفه* دستور تهیه بوست بیضه آن
است که پوست بیضه مرغ و انعام که تو مرغ باشد گرفته در آب بیرون شسته باشد و تکرار ناید با معتقد سود
و سرد رقیق اندرون آن جدا گردد و سفید وآب آن را بیند یا ساسد باد نگر و سر از ان جدا نگردد در آب سفید سود پس
... سود سایه استعمال نماید* طریق دیگر آن است که با آب نمک و یا ... نمایند بر نمایند
آخر با آب سرد سفید حسل نموده سایه اسعمال نماید و برای این امر پوست بیضه تجد براورده بهتر است
حرم کمرکه ... قلع بیاض ... نو است صفت آن دستور بیضه مذکور مروارید نا سفته شد کهنه جا کسر
صدف ... البحر ... المسب ... اهلمهای ... ساد ... معمول سود ... معمول زماد
... دوست ناملا از هر یک ... بیضه حروی بعنی نول حناس نصف حروی
گرفته ... بمل در حسم کسد ناد رود سائید ... در رود و دروزن در سسد واند ... ما ...
حرم معسل جهت رفع بیاض تعاب سو نو است صفت آن پوست بیضه مذکور که سد ازیا ند گل رانند باصل
مرحمه ... سرگس حطاف و سرگس ... و سود ارمنی بالسو به محلوط نموده بارد تر وکمک
مر ... ساریه و عند الحاجب با عسل سفید رقیق صافی حل نموده استعمال نماید ... اسعمال حسم را
... از ... الملک ... در معالجات ... کوراست که دو بست ... را
که حرم معمر باشد با سرگس کمو بر و سوده ما ... و حطاف از آنله بیاض حسم که از آن ... و بابد ... وحرم
معسل ... حرم معسل دیگر ... از برای ... * صفت آن بعر الذئب ... مرع ... بر
... سرگس حطاف بوره ارمنی ملایه کرد ... کمد پرده
سرگس ... کلنگ ... گرد ... در حسم کسد* حرم ...

و نقیعه خاری صغیر که در رخ چشم را نافع است و بثور گرد الانثیین را * صفت آن بوست تمرهندی ملح برسنج
تری بادنج معسول از هر یک جزوی کوبیده بر بثور بندند زخم کیسه * جرم صغیر دیگر بمن سنبل دارد و مروج
بمن را نافع و جراحت های چشم و قروح العقده را بر مارد * صفت آن بوست تمرهندی ملح بریان بسا ریزه ساییده
در چشم کشند * باب الحاء مع السین المهملة * حسک بفارسی خار خسک نامند بری و بستانی
می باشد و بستانی بهمراه است بند بلبان مثل دانه و شاخهای آن منبسط بر روی زمین و برگش شبیه برگ رسون
و شاخهای آن خاردار و بری صلب و سه پهلو و از شوذ کوچک تر و مفید اطراف آن بند مرکب القوی و خشکی
آن غالب و حالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و از ادرار سنگ و مفتت سنگ مصی و رادع و ملین و رافع قولنج حار
و با شراب جهت ادویه سمیه و ضماد عصاره و طبیخ آن جهت ردع ورم حار و منع حدوث آن و تحلیل مواد با عسل و با عسل
جهت قلاع و عفونت دهان و ورم اصل حلقوم و در دلبه و اکتحال عصاره آن مبرد و مخفف و رادع است و دو مثقال
عصاره حسک بری آن با شراب جهت سم افعی نافع است و آب طبیخ آن جهت بر طرف شدن که گل بعاب مور و خون ... شود
زاد و آب با رع آن مکرر خورده کشند ریزش باه بی عدیل و مدر شیر است با ... و مصر ... و مصلحش با دام
و روغن کنجد است و تخم آن در افعال مثل عصاره آن است * دستور ... حسک آن است که حسک تازه را با سر
تازه ... حسک کنند و این در تقویت باه عدیل ندارد * دهن الحسک بدهن بآن ... بودن
بآب و آسا ... آن ... تقویت باه و درد مفاصل و نقرس و رنگ ... و درد کمر و کرده و عسر بول و حکاکت ریالیدن
آن را ... و عابد کمر جهت حصاة کرده و شانه مؤثر ... مثقال است با ... تا باشد و عسل
* صفت آن بگیرند آب برگ حسک تازه ... و با شیر ... آن روغن کنجد تازه و با سر ملا ... طبخ دهند
تا روغن بماند و ... این روغن معتدل مایل بحرارت خشکی است * دهن الحسک المرکب
نافع است از برای مفاصل ... تقویت باه ... و اصلاح ... کرده و مثانه ... باشد
از آن مقدار یک ... مرور تا ... و استعمال کرده ... * صفت آن کنجد ... سر گاو
... و آب حسک تازه ... از هر یک ده رطل ... رطل ... و در ...
... دو رطل ... تا ... کوبند ... و مجموع را یکجا کرده در دیگ سفالی کرده با ...
ملایم بجوشانند تا آب ... و روغن بماند پس از آتش بر گیرند و صاف کنند ... کور ساییده
که نافع است باذن الله عز و جل * دهن الحسک المرکب به نسخه یحیی بن عیسی بن جزله * صفت آن بگیرند روغن
کنجد یک رطل و آب ... ربع رطل و خار حسک دو درم ... ده درم ... کوبیده مجموع را در دیگ
کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس ... در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند از برای
... * فصل در بیان انواع حسرما * ... فعول ... را گویند که ...
و گاهی ... کرده ... صمغ ... واو ... مراد ... عام ... چون
... گویند ... آن ... و بفارسی ... باشد * ... که ...
... رنگ را نیکو گرداند * صفت آن ... گندم ... مثقال ... گاو ... که
... مثقال ... کرده آب ... مثقال ...
... مثقال ...
از هر یک ... این مجموع را ... آورده ... داخل کرده ... بقوام ... عود

السلب کل آنکه عمران بعد آنکه ابه مثل سال بعض سرح بعض سمدار مربلد و دانگ کوبه ... ب
سرمی تمر بعد افرون در سرح بوردی رودارسوبلد و دانگ میه را موروخمر بو آس باسد داخل کرده بر
و بلد روی آورده رسالد چنین کسد بیم کرم بان تعمی بماسد باسد و وصرالی بمیں حمو و اسمه بور بلد
کدر ر بانه بع بوریاسب* حمو بی که ورم سمه ور ه را مکساند و باب ساروار و بمر* صفت آن آرد باقلا آورده بود
حمل ورس با عمل اسمه بوسبد* حمولر بسرقه ابود مثل باسد و بد را بر به رونگ را بکوکند و اورا برانگیرد* صفت
آن بتالد گندم سی دم درآب بماسد رسالاسد بس با برده رم بر بس سبی ارحب وحاسال دران حل کرد
باربسالاسد معر ادام سوس جهار درم معر بمرکد و معر بمر جاس ارمر بلد سه درم بعری بلد مسک سی درم
سوده داحل کرد بآس ملا بمرته بربد باحوب حمو گردد بس ار آس مرود آورده نگدارند با دانرگردد و بان بعی
نماسد* حمود نگر بانع ار برای امراض با بعه صدر وار درای سعال باس و اصحاب سل را سرنافع است* صفت آن
معز بمرکدر معر بمر جمار درم بمر جاس سفید بسابسه احرا را سوره کنند بابان سفید با بر بعس حر اسای
صافی سوده حمو سازند* حمود نگر که امراض بارد باس صدر وریه را نافع رد وار برای سعال بارد باس بور سد
است* صفت آن آنسا سه و بحالد گندم را درآب بخوبسد رسالا بعد بس معر با ام بمر بس ادرسرکا وسره کسند
داحل نماسد و بار سه بد احل کرده بقوام حمو آورند بعد ربوب ماسبه بخوربد* حمود نگر که بمس منفعت
دارد* صفت آن ار حسی بمر درم وب السوس تکدرم فلفل سیاه ربع درمی معر بادام سر بس سر درم اجرا را بز
نکوبند وار لعاب الدگند م رادرسیر کو ... ر باسد و بسالاسد بس بیاب ده درم داحل کرده به بربند با بقوام حمو آید
و راجرادوبه کربند و داحل کرده مرود آورند وو سب حو اب آراب بناول بر باسد* وحصر حصمه العلب در حصه
العلب ذکر بمسابد ان شاء الله تع   * باب الحا مع الصاد المعجمة*   *حضض بدانکه حضض بضم حای
مهمله و رصاد معجمه دو و ع مساسد مکی رمثل مکی آب وا بمر ابی لو مون باسد و انچه مشهور است آن است
که عصاره برگ رپر بیانی است حاربال دو سه درع و بوست آن کاهی رنگ و برگس سه بمرک سماد و بمر
سمه بلبل سیاه و املس طعمس تلخ و بمر بی حضض مکی است که بیرون آن زرد ما یل بسیاهی و درون مایل
بسرخی باید حرب دو آب حل نماسد کفا و برنگ خون گردد و از آس ملتهب سود و بافعی و مرارت باسد و معسوش
و مخلول آن برنگ خون نماسد و باطن آن باخو بی سبب و معتدل رحرارت و برودت درد و بم خشک و مانعی
دوابع رحال رسرد و تحلیل آن کمتر از ربع و آشامیدن آن جهت اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس
حرب نفث الدم سیه رسرفه ادرار حیض و بواسیر دود حگر و برقان سیاه رحمر و گرندن سگ بوانه و حرارت گرده و التهاب
و تشنگی و حقنه آن جهت اسهال مزمن و دو ححه امعا و عرعره آن جهت ورم حلق و سمسمه آن جهت بقویت لثه
و قطور آن جهت حرق گوش و ضماد آن جهت سیلان معقده و داحس و تقویت مو و منع ریزش و اورام و اکتحال آن جهت
حرب جکه و سیلان ضعف بصر و سعه ورید و منع ترلد بافع فرمی در سرح فادو بر سد که حضض با وجود آنکه حابس
دم است ملدردم نیر هست ... و مصلحش انسون وحما ماوبلد رسر بس اربمر بسعال با یکد رهم و بدلش
حضض هندی است* صفت حضض مکی اصلی آنکه ... نیز گویند آن است که درخت عنب الثعلب را با برگ
در سه ریمر گرفته خورد کرده در دوهی کرده تلک کوب منکنند و بعد از آن ماللد صاف نموده منگدارند
با درد آن به نشین سود صافی آن را جدا کرده جوش می دهند تا غلیظ و بخلل انعقاد رسد در کاسهای چینی کرده
با آفتاب می نهند تا ... بماسد در دیگ آب علیحده جوش نموده کلولها بسته خشک منگردند و بعضی گفته

که در چشمی است سنبل الطیب و غیر آن است * صفت حضض جعلی برگ مورد صبر سقوطری از هر یک سی
مثقال مر مکی بیست و پنج مثقال زعفران بیست مثقال در سه آب تکمیل بیرون جوشانیده با غلظ رسیده بعد
رسید در کیسهای حرمی نموده بجای حضض مکی منعقد شد * و حضض هندی که رسوب نامند بعضی گفته که عصارهٔ
فلفل زهر ح است و در جمیع افعال نزدیک بحضض عربی است لیکن در ردع و رساه بر از حضض مکی مناسب و مصروع
آن را که از رسل افتاده و امثال آن مشار به استعمال نیک کرد و بدلش صندل سفید و فوفل با لماصقه است صاحب
طب فریسه مسمی بدستور الاطبا نوشته که بهترین رسوت آن است که در نگرکوت و نواحی لاهور از سرشهٔ فلفله باره
ساریدن و صاف باشد سرد و خشک بود و باصره را روشن کند و اورام حاره را نافع تحلیل درد و مسکن خون و صفراوی و
یرقان و اسهال تواتری را سود دهد است و در کتاب دیگر از کتب هند نیز دیده شده که در نگرکوت و نواح لاهور از عصارهٔ
فلفله و سره مساریدن و حکیم عبد الحمید نوشته که ادا ز حکمای هند و کتب معتبره ایشان تحقیق شده آن است
که رسوت عصارهٔ دار هلد است و طریقهٔ ساختن آن چنان است که دار هلد را نیم کوفته در آب ... ساید با تمام
قوت آن در آب بازداده بعد از آن صاف نموده مساوی آن شیر گاو اضافه نموده ... ساید با غلظ منعقد گردد و
با طراف نیز مفید جهت امراض چشم و بواسیر و دفع سموم نافع است و از جمله رسانیدن سموده ... خون شیر در صمرآن را
شب در آب برگ نکروند بخیسانند و صبح بمالند و صاف کرده نیم گرم نموده بیاشامند و خشک رو د ... است
نمایند اسهال تواتری و حبس خون آن و رباح آنرا برطرف سازد و مجرب است و طلای محلول آن با آب نیم گرم جهت
وجع دنین الکعبین مجرب * حب رسوت نافع جهت بواسیر خونی * صفت آن رسوت خالص را با آب برگ کنند یا با آب برگ
نکروند یا با آب برگ نارنگ یا فرسد حل کرده مساوی آن پوست هلیلهٔ کابلی بریان گاو بریان نموده کوفته در آن شکر
سفید احل کرده سرشته حبوب سازند هر حبی مقدار نخودی شربتی از یک درم تا یک درم و اگر اول رسوت را به حیا و سرشته
تا بهای سلد کوره بشته نموده خشک نمایند و در مرتبه آخر با ادویه سرشته حبوب نمایند بهتر است * حب رسوت دیگر
که بواسیر خونی را مفید است * صفت آن رسوت شیراعلی را در آب کنند تا بخیساند و صاف نموده نگذارند تا منعقد
گردد پس حبوب بندند شربتی از یک درم تا یک درم * حب رسوت دیگر که جهت بواسیر خونی وادرار طمث نافع
است * صفت آن رسوت خالص طین مغره که بهندی گیرو نامند از هر یک دو درم سوپرسی ازجت جها رد رم
ادویه را نرم کوفته با مور سرشته حبوب سازند هر حبی مقدار نخودی شربتی از یک درم تا یک درم و اگر حبس بطن
مطلوب باشد مور را با حب کوبیده ادویه را با آب سرشند *باب الحاء المهملة مع القاف *

*فصل در بیان حقنه و طریقه استعمال نفع آن * بدانکه مناسب ما را که اولاد کریم در ذکر مقدماتی که ضرور
است دانستن آنها در باب حقنه ها پس شروع نمائیم در مقصود که ذکر نسخه های حقن با غذا برای علل و امراض
است * مقدمه اولی در ذکر احادیث وارده در عمل حقن با سائل کتابی را که حقنه و جاهلیت دانستن را از نقل
مشروع است از بین حقنه ما رد ارد و جود را هلال نمایند روایت کرده صاحب جمال از حضرت رسول صلعم که آن
حضرت فرمودند که بدرستیکه بهترین چیزی که مداوا میکنید بما آن حقنه است و حقنه کلان ممکن دانید بطن را
و حقنه مرض جوف میکند و بدن را فربه میکند و صاحب و غایتمدار حضرت رسول الله محمد مصطفی صلعم روایت کرده
که آن حضرت صلعم فرمودند که با کی نیست عمل حقنه الا آنکه حقنه کلان مینگردانید بطن را و صاحب جمال از
حضرت ابی عبد الله امام جعفر صادق رض روایت کرده که دواجهار است حجامت و سعوط و حقنه و قی پس آنحضرت فرمودند
که حقنه از ین جمار است و نیز از حضرت ابی عبد الله رض مأثور است که آنحضرت ع م فرمودند که حقنه بدرستیکه آن

در است و وجه تسمیه که نقل آورده‌اند آنرا مردان صالح * مقدمه دوم در تحقیق معنی حقنه باصطلاح اطبا اول
کسیکه واضع حقنه است از اطبا آنکه حقنه نزد اطبا عبارت است از استعمال مایعات بامعای مستقیم و رابر حم و واضع
حقنه اولا ابقراط است و اما باعث بر اختراع آن طبیب جالینوس گفته که اساس اختراع آنرا گویند عمل حقنه را از طایری داشته
حکایت چنان است که دیده است طایری که ماهی بسیار خورده بس شکم خود را برمل مالید و چون سدت کرد آنجه
آنرا اخر دید تمامی بسیار عارض شده بود از رود آمد بکنار دریا و بمنقار آب دریا که بسیار شور است بر گرفت
و در دبر خود ریخت و بعد از آن آبی را که در دبر خود کرده بود با فضلات انداخت و نجات یافته پرواز کرده بسوی آسمان
حرکت * مقدمهٔ سوم در فواید حقنه بدانکه حقنه دوای مبارک کثیر المنافع است و نافع است اکثر امراض را
خصوصا در امراض حادهٔ خاصه از علل معضلات میرود و معالجه نیکو است از برای اخراج فضول از امعاء تا بسبب حقنه با امعا
مثل بسته شدن است نمیشود الا آنکه معنی جذب از اسافل باعالی میکند ولهذا استاد ابقراط منع کرده دوا امراض راس از
استعمال مسهلات مگر آنکه آن امراض بسیار کم معد باشد و حقنه جذب از اعلی باسفل میکند و وجه آنکه حقنه جذب
از اعلی باسفل میکند آن است که حقنه ملین امعاء حاصله و رامعاء معدل نزول امعاء است بطرف مسهله که میباید
حقنه های مسهله راس هرگاه استعمال اخلاط امعا کند تصرف حال نزدن خلاء جذب کرده میشود نزول اعلی بسوی اسفل
عوض نزولی که باسهال میشود بدانکه حقنه تسکین مینماید اوجاع امعاء و قولنج را و اقسام اوجاع کلیه و مثانه و ادرار
آنها را او جذب نزول از اعضای رئیسه و اعضای عالیه میکند الا آنکه حقنهای حاده مضعف کند و سرور حمی امت
و سر بدانکه امعاء با حقنه میشود بحقنه تصحیح اخراج بقایای فضولی که از اسهال باقیمانده است و بسیار از فواید حقنه
نافع است از برای درد کلیه و مثانه و اعضای سافل و بعوض باه و از برای درد مفاصل و اوجاع مفاصل و عرق النسا و وجع
ورک و آلام رحم و امراض دماغی و امراض اعضای عصبانی و بسیار از فواید حقنه نافع است از برای صحیح و در وح امعا و علاج
و بدانکه اکثر اطبا در استعمال حقنه صحت و ملایمت اعضای رئیسه را شرط دانسته‌اند و بعضی به وجهی آن است که در
وقت علم ضرورت البته شرط است بر رد و رفت ضرورت شده و لا بدی به * مقدمه چهارم در بیان مقدار مطبوخ
حقنه و کمیت آن بدانکه مقدار مطبوخ حقنه که امردهٔ حقنه با آن میکنند تا لکدر باده از سه تا دو مثقال باشد و
بعضی را عقیده آن است که کمتر از سه رطل نیست و بعضی گفته که مقدار سه رطل یا یک رطل یا رطلی یا سه لنج
و بس گفته که حقنه که برده باشد قلیل القدر لمبر شد منفعت آن با معای عالیه و هرگاه برده باشد بسیار میباشد
ضرر آن بسیار و خوف است از انات نگرو بدانکه مطبوخی که بآن حقنه کرده میشود نه گرم باشد مایل بحرارت و غلیظ
باشد و محتبس بسیار و نه سرد باشد زیرا که اگر سرد باشد مولد ریاح است و اگر بسیار گرم باشد موجب غشی و کرب
و اگر غلیظ باشد باعث زحیر و درجه امعا و اگر رقیق باشد موجب استادن بدان و انضاد میگردد شیخ رئیس گفته که
حقنه رئیس نفع نمیکند مگر مساوی در حکم حقنه قلیل و شیخ رئیس گفته حقنه باید که فاتر باشد مایل بحرارت
و وقت با الجمله باید که مسند آن نیز بود است طبیعت و نسبهٔ مرض و مریض باید هم در کمیت و هم در کیفیت و اما
در حرارت و برودت البته باید که فاتر باشد * مقدمه پنجم در بیان وقت حقنه نمودن بدانکه افضل اوقات حقنه کردن
وقت سردی هوا است و آنکه نبوده باشد آن وقت بعد فصل سرد یعنی زمستان و خریف تا آنکه نبوده باشد اول روز
و آخر روز زیرا که در وقت گرمی هوا حادث میگردد از آن کرب و اضطراب و غشی و باید که نبوده باشد قبل از حمام زیرا که
از بیان حمام است تحریک در آوردن اخلاط و از تکاثر نگر حداسا حسن اجرای اخلاط را و از شروط حقنه آنست که جذب
کرده شود با آن اخلاط مجتمعه و از جهت نیکو نیست در اکثر که مقدم داشته شود حمام بر حقنه جبا نکد ربیم

اکثر اطبای این زمان است و باید که حقنه اگر از برای قولنج و امراض دماغیه از قبیل سرسام و غیر آن استعمال
نمایند واجب است که در خلای معده و ناشتا باشد والا اولا دوای از تقویت معده و دماغ و قلب باو بخورانند و بعد
از آن استعمال حقنه نمایند با نشاسته با مصطکی و یا شربت سیب و به شیرین و بادیه و بسیار قلیلی از جوارش عود
شیرین و بادروج المسک حلوا اگر بهم حاضر باشد والا ما بقی آنها و نیز باید که تجویز از حمی المد و زحیر انطباق از
سرفه و عطسه و غیر آن نمایند و این امر لازم است * تنبیه تفسیر در بیان آلت حقنه کردن که حقنه باید وضع
حقنه کردن بدانکه آلتی را که با آن حقنه کنند یعنی حقنه با انحای مختلف ذکر نموده اند و بهترین آنها آلتی
است که شیخ رئیس در قانون در باب قولنج ذکر کرده و ما در تبیان اول ترجمه عبارت شیخ را بعینه ذکر میکنیم پس
ترجمه آن را تا بر متعلمان واضح و مبین گردد بدانکه شیخ رئیس ابوعلی بن عبدالله بن سینا گفته که اما انبوبه
المحقنة فاجود شکل ذکر له الاوائل ان تکون الانبوبة تستدیر بانابیب و تلتبس و یجعل فیها ثقب من الجانب
المحقن منه الانبوبة و فیه الحجر بالانبوبة التام اسفلها و ما رجحانا بین جزئیه المحتقن و تکون الزق منها ما
علی حمله الانبوبة و فیه راس الجزء الاصغر للجام دون لئلا یدخله الهواء و تکون له تحت الزق فی موضع لا یدخله المعدة
منفذ تخرج منه الریح فاذا استعملت الحقنة و حصرت بعوت الریح عادت الریح و خرجت من الذی لا یدخله الحقنة
فاستقر الحقنة استقرارا حسنا الا ان الریح فی التی تعود بها الی خارج و تخرج الی المقام بسرعة و ترجمه کلام شیخ
آن است که اما انبوبه محقنه یعنی نیچه آلت حقنه پس بهترین شکلی که ذکر کرده اند از برای آن اطبای اوائل آن
است که بوده باشد آن انبوبه به حقنی دائره آن مستقیم بود و نیم یک نیم ثلث آن دائره و نیم دو نیمه ثلث آن
دائره وگردانیده شده باشد میان این دو نیم مختلف در منفذ از اول تا آخر حجابی از جسدی که فرا گرفته شده
از آن حسد انبوبه محقنه که وصل نموده باشد آن حجاب را با آن انبوبه و صل تلحیم محکم شده پس گردیده باشد
آن حجاب میان دو مجرای مختلف انبوبه و حلقه که بر سر آن انبوبه نصب کرده میشود باید که اندام تمام آن نیچه
باشد و باید که مسدود کرده شده باشد مجرای اصغر یعنی آن طرفی که حلقه بر آن نصب کرده شده تلحیم درنیا
داخل آن نگردد هوا و باید که بوده باشد از برای آن مجرای اصغر مقیبی موضعی که حلقه با آن انبوبه نصب شده در
موضعی که نمیگردد در آن نیچه در مقعد و داخل مقعد نمیشود منفذ تنگ بیرون آید از آن منفذ ریح پس هرگاه
استعمال کرده شود حقنه و حصر کرده بعوت ریح برگردد و بیرون رود از راهیکه حقنه داخل آن راه نمیشود پس قرار
گیرد حقنه در معاء استقراری نیکو بجهت آنکه ریح برمیگرداند حقنه را بخارج و خارج میگرداند تمام از برای
بیرون بسرعت و اما آلت حقنه کردن که معمول اطبای روم و فرنگ است آن است که حقنه را بشکل آلت رزاقه که آن را
بفارسی آبدزدک و بهندی پچکاری میگویند میسازند و لیکن بسیار بزرگ که گنجایش آن مقدار آب مطبوخ که یک
دفعه بآن حقنه باید نمودداشته باشد بلکه بقدر زیاده ولوله سر آن که درون میشود باید که آن مقدار گشاده باشد
که خبر بکه نیچه حقنه طفلی باشد از آن داخل نوانیده پس آن مقدار مطبوخ را که یکدفعه بآن حقنه باید نمود
در آن کشیده سر آن را بر دبر نهاده مطبوخ را بسرعت بمعای مستقیم میگردانند و از برای حقنه در عمل نیز باین شکل
میسازند لیکن کوچکتر و از اطبا بعضی محقنه را بشکل شمع میسازند لیکن آن سر انبوبه شمع را که در داخل دبر
میگردانند کج میسازند باین شکل لـــــ و کسی را که حقنه میکنند بر پهلو خوابانیده سر کج انبوبه را در دبر آن
بیاده مقدار از مطبوخ که یکدفعه بآن حقنه کرده میشود در خریطه آن کرده از لوله خریطه آن انبوبه مطبوخ را
در محقنه میریزند که داخل شود در معای مستقیم و ریح نیز داخل نزاید زیرا که اگر همه آن را در با بماری از آن را یکدفعه

دو حقنه در پیرایه نیست که در معای مستقیم است مانع داخل شدن مطبوخ میگردد نیز و چون تمام مقداری
از مطبوخ که یکدفعه بآن حقنه کرده میشود داخل شد حقنه را از زیر برداشته صبر میکنند تا انچه از آن حقنه
شده برگردد پس اگر احتیاج بدفعه ثانی و ثالث نیز باشد بعد از برگشتن مرتبه دفعه دیگر نیز شروع کرده و عمل
می آورند واین طریق معمول عاملان حقنهٔ اهل فارس است و اهل عراق و خراسان پس اسباب حقنه را باین طور تمام نمایند
که انبوبه که چیز حصری باشد ولچه را از چرم خام نیز آن بست میکنند چنانکه هیچ منفذ میان انبوبه و
ولچه نباشد و مقداری از مطبوخ که یکدفعه بآن حقنه باید نمود در ولچه ریخته سر ولچه را بهم آورده
محکم بندند تمام مطبوخ در معای مستقیم داخل شود و بعضی گفته اند که انبوبه حقنه باید که مقدار یک شبر
باشد و اگر حقنه حاضر نباشد مثانه گاوی را مقدار احتیاج از دباغت دست یکی شده نیز بزرگ کرده نیز آن
انبوبه بندند در آن مثانه دوا کرده انبوبه را بر مخرج عابط گذاشته مثانه را بفشارند تا تمام دوا بقدر مطلوب
داخل امعا شود پس انبوبه را برآورند و مریض روی بالا بر پشت بخوابد پس چون بقضای حاجت شود بر خیزد
و قضای حاجت نماید اگر بقضا شود نیز بر خیزد و دفع آن بعد نیز رو بعمل آن نماید و این سهل و آسان است در جائیکه
حقنه نباشد یا باشد بلا دهند و نگاه کند که عمل حقنه معمول نیست اما طریق حقنه کردن پس بر عامل حقنه لازم
است که تامل کند دریں معنی که وجع در کدام موضع است پس اگر بر وره باشد وجع مایل بجانب حقنه کند
علیل را حالتی که بوده باشد مستلقی و این بهتر است از برای کسیکه بوده باشد آن را و فلج بنما زکت کرده را گر
وجع بوده باشد مایل بجانب قدام باید که حقنه کرده شود علیل حالتی که بوده باشد علیل بارک و بالجمله
حقنه کردن حالتی کسی را که حقنه میکند بوده باشد بارک یعنی زانو بر زمین و سر بر زمین نهد و برداشته بهم بیند
حقنه بمعای مستقیم گاهی حقنه کرده میشود حالتیکه خوابیده به پهلوی چپ باشد و بالجمله هر کس را که
حقنه کنند بهتر آن است که بعد از آن که حقنه را از زیر او برداشتند بر پشت بخوابانند و باید که سر انبوبهٔ را که بمقعد
میرسد چرب نمایند یعنی مرهم والصوب آن است که حصر را بصروطی چرب کرده چند مرتبه در زیر او داخل کنند
تا در او گشاده گردد و باید از انبوبه گرد و بعضی نمیدانند احتیاج بایں عمل و بعضی گفته که بهتر این اوضاع کسیکه
آنرا حقنه میکنند آن است که بدست بخوابانند و پس آن است که بخوابانند بجانب وجع * علامهٔ نفسیر در دگر ترکیب
حقنه های مسهله و جهر آنهائیکه ترکیب حقنه های مسهله در کتب است نه ترکیب مطبوخات مسهله و انچه مسهل
در حقنه های سرد ارزمیمانکه در مطبوخات مسهله ولیکن باید دانست که مسهلات بعضی راحون صبر و هلیلجات
در حقنه ها داخل نمودن نمیشود چنانچه بعضی از ادویه حقنه ها را در مطبوخات داخل نمودن کرد چون رهر گاو
و بعضی گفته اند که داخل نمودن افسنتین در عصاره نیز بر بوده نموده و در بعضی حقنه ها حالی از عیاله نیست
فاما استعمال کرده اند و دوا کبریتهای منفذ سن مساحرین اهل عسقلن... حنظل. رحمها اگرچه همه
اطبا داخل نموده اند اما بهتر آن است که داخل نکنند و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین گفته که انچه
بعضی اطبا گفته اند مسهل بعضی را در حقنه ها جایز نیست که داخل نمایند اصلی ندارد زیرا که عصیر در قوت
مثاری و عروق مستقیم است به رایحه جواب آن است که مسامات مملو از هوا را گویند و انسدادی نیز است
که تا سر دوا در مساحت نمایند مگر بواسطه عصری که مشادران عضو است و تا سرو امرود و رعشه والسته منافذ در رمات
و عروق مستقیم آن پس نباید در قول حکیم اعتماد نمود زیرا که لیلی باطل و لاطائل که آورده و مولانا نفیس کرمانی در شرح
اسباب مسهلات بعضی را چون صبر و هلیلجات در حقنه ها داخل کرده لیکن السما بعضی از نیز نماید کرد و امرائی

گفته که ترکیب حقنه درست است نه ترکیب مطبوخات الا آنکه داخل کرده میشود در حقنه با مسهلات بعضی مانند
ملینات مثل خیارشنبر که داخل کرده نمیشود در مطبوخات مسهله مثل لعابات و شیاف ارجا لیات مانند املاح
و بوره بالجمله شیافات از زعمها چیز مگر نه چون عمل حقنها اگر نه بتلیین بعضی را نساج امعا و اقسید و اوله و
بزرقی و بیرون فضول و اخلاط بالسنه حقنه ملطفه مقعد در امعا و معده باشد و مقصود از استعمال آنها مز
همین امور ورود نفع آنها است و نقل ادویه مسهله بعضی منافی غرض مطلوب است باعتبار مشقتی که لازم آنها است پس
اگر داخل نکنند بهتر و اولی است و بدانکه حقنهای مسهله با شیاف نشیند که استعمال کرده میشود در حمیات
حاره و ازورام حاره در احشا و نیز بسبب ثقل و دوا اگر خفیف حقنه نشد از جمله مانند اسهال کنند به تلیین و ازلاق
و جلا چون گل بنفشه خطمی و آرد جو و نخاله گندم و نیلوفر و عناب و سپستان و برگ چغندر و برگ کاسنی و خیاری
و حب و اصل السوس و تخم کتان و زیت مقل و مانند اینها که حقنه کرده میشود بمطبوخ بعضی اینها با گل خیس
حامض شادح با شیرد ازوج چون فلوس خیارشنبر و شکر سرخ و ترنجبین خراسانی و شیرخشت و با ادهان بارده رطبه
و آنکه ... و همین حکم دارد حقنه کردن با ادهان بارده رطبه چون روغن بنفشه و روغن کدو و روغن
نیلوفر و روغن بادام شیرین و روغن ... ترکیب شود آب گرم با اندکی نمک طعام که بعد خلا عاب بر بعض ادهان
مرلعه مانند بادن که زیاده کرده شود در قولنج بارد تخم کلم و اکلیل الملک و بابونه و بوره ارمنی و با حقنه مسهله حاده
است که استعمال کرده میشود در قولنج بارد و صرع و نسیان و مانند اینها و حقنه حاده اگر خفیف میشود از ادویه ملطفه
و از ادویه که اسهال آنها به تدبیر و تحلیل باشد مانند مطبوخ ... و سداب و بر شیاف ... و سکنجبین
و بزر ... و اکلیل الملک و بابونه و شبت و اسطوخودوس و بزر القرطم و حلبه و صعتر و حرمل و شونیز
و تخم کرفس و زیره و انیسون و مرزنجوش و معرحب الخروع و برگ کلم و تخم کلم و تخم رازیانه و برگ ... و تخم
و مر ... و مانند اینها از محللات بزه که حقنه کرده میشود بمطبوخ بعضی آنها با مطبوخ کل آنها با مطبوخ
اسهال اینها مانند تا شود از چون شحم حنظل و نمک هندی و نمک طعام و بوره ارمنی و ... و مقل ازرق
و خیارشنبر و سکنجبین و اسی و عسل و مانند و آنکه و مانند اینها بر حقنه کرده میشود با دهان حاره مانند زیت زیتی
و خمری و بادام تلخ و تخم کتان و ماء العسل و مانند و مری به تنهایی با شیرد ازوج مانند بزید و شحم حنظل و نمک
هندی و سکنجبین و مقل و اسی و جند بیدستر و مانند اینها و تا مانند حقنه مسهل متوسطه و آن مانند مرکب
از اجزای حقنه لینه و حقنه حاده و غیر حاده و بدانکه در هر قسم از اقسام بلا نه رعایت ... از جانب ... علت
و صعوبت آن و ضعف شخص و قوت آن و اقتضای مزاج و وقت حاجت در تواتر کلمه استفراغات و تواتر کلمه مرکبات
ذکر شد لازم است بدانکه هرگاه ترکیب کرده شود حقنه از برای اوجاع مفاصل و عرق النسا لازم است که زیاده کرده شود
بر اجزای آن اجزای ملطفه مانند عاقرقرحا و زنجبیل و حب الغار و مرماحوز و ... کبر و ... که
مخصوص مناسب مفاصل چون مورتحان و ... و ماهی زهره و امثال اینها و اگر از برای اخلاط سودا و به باشد
باید که داخل کرده شود در مطبوخ مسهلات سودا چون افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج و ماء ... و مانند اینها
و اگر از برای کرم امعا باشد ادویه قاتله دیدان مانند شحم حنظل و بزید و نمک هندی و قنطوریون و آب برگ شفتالو
و سلاقه ... و ... و ... به تنهایی ... داخل نمایند و اگر از برای بروده رحم باشد ادویه
عطریه مخصوص برد رحم و حصات آن از ادویه ملطفه مانند چون اسد و نمام و سنبل الطیب و اظفار الطیب و
مانند اینها و از ادهان روغن نرگس و روغن حب الخروع و روغن ... و روغن تخم کتان و زیت و روغن بادام

بلغ دیگر گاه و روغن گاو و امثال اینها باید که داخل کرده شود همچنین صمغ سائله و مقل ازرق و بعد آنکه حقنه
که از برای زحیر است هم در فعل و هم در [illegible] حقنه کرده شود و اگر از برای اورام دارده کننده و مساید باید امثال
همین ادویه که از برای دردن زحیر ذکر شد بالعابات حاره چون لعاب حلبه و لعاب بزرکتان داخل کرده شود
و بعد آنکه حقنه کرده شود [illegible] و بعضی با [illegible] روغن بادام روغن زیتون [illegible]
[illegible] آن در [illegible] مزاج امعا و ضعف آن که از برودت باشد که مناسب باشد [illegible] مزاج
امعا و [illegible] اینها مانند روغن گل سرخ و روغن بابونه [illegible] درم یا بیست درم از هر دو حقنه کرده شود
و آن از برای تنقیه امعا گاه مناسب که حقنه کرده شود با آب برگ چغندر و آکامه و با آب [illegible] و این اول حقنه
است که استاد بقراط او نقل مرضی که ماهی [illegible] خورده بود [illegible] خورد آب [illegible] حقنه کرده
از برای دفع املای بطن که از رادت از بسیاری خوردن ماهی شده بود یا دفع شد [illegible] در بطن او بود و [illegible]
[illegible] ذکر یافت پس استاد بقراط استنباط کرده که حقنه با آب [illegible] با آب نمک نافع است برای تنقیه امعا و وجع
بطن و اگر از برای تسمین بدن و کلیه باشد باید که حقنه کرده شود با مرق [illegible] و اگر از برای باه باشد طبخ
[illegible] و در امراض مانند [illegible] و [illegible] بعضی [illegible] مناسب [illegible] باشد و اضافه میکنند
با آنها ادهان حاره را و [illegible] ضعف باه از برودت باشد و حقنه میکنند با آن و اگر حقنه از برای قروح امعاء
اسهال و [illegible] امعا باشد حقنه میکنند بطبیخ حبوب قابضه مانند برنج و [illegible] و عدس و [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] آنها یا بعضی از ادویه قابضه چون [illegible] بلوط و عفص و جلنار با [illegible] مرکه
در [illegible] روغن گل حل کرده باشد و صمغ عربی [illegible] باشد که مرد و [illegible] کرده باشد و گل ارمنی [illegible]
بعد آن از [illegible] و امثال اینها که قوام آن فی الجمله [illegible] گرم باشد بعد از این ادویه [illegible] درم باشد
[illegible] و اگر با [illegible] شد [illegible] باید که [illegible] با مثل آن [illegible] داخل میکنند
و اگر از برای [illegible] باشد با مطبوخ ادویه [illegible] گل و مانند آن
[illegible] و دم الاخوین [illegible] با [illegible] و امثال
اینها میکنند * [illegible] که شیخ داؤد انطاکی [illegible] حقنه آورده و اکثر اینها [illegible] کلیه
علیه و اقوال [illegible] آنکه گفته که استعمال کرده شود حقنه هرگاه [illegible] مرض در عضوی از اعضای
سفلی خواه آن مرض در آن عضو اسفل [illegible] باشد و لیکن [illegible] مرض عضو اسفل با اعضای عالیه و
[illegible] مانند [illegible] از امراض دماغی است دماغ از اعضای عالیه است و
حقنه میکنند و علاج آنها [illegible] آنکه [illegible] از کلیه و [illegible] است و کلیه و [illegible] از اعضای سفلیه
است پس در حقیقت [illegible] امراض کلیه و [illegible] است [illegible] و این عقل و اقوال اطبا ما
[illegible] آن [illegible] عقل [illegible] است که [illegible] آن دوا [illegible] استعمال حقنه از امراض اعضای سفلی [illegible]
و [illegible] را عقل [illegible] است که حقنهای مسهل [illegible] است کی اسهال در [illegible] و اگرچه [illegible]
[illegible] است که [illegible] اسهال حقنه بدفع مواد اعضای عالیه [illegible] اسهال آن بدفع مواد اعضای سفلی
و لکن استعمال آن موجب اماله و جذب از اعضای عالیه [illegible] میشود [illegible] گرداند [illegible] امعا
[illegible] دفع کند و [illegible] اسهال دفع فضول از اعضای سفلی نماید [illegible] و اتصال [illegible]
[illegible] کرده شود مواد و فضول از اعالی باسفل و باین معنی تصریح کرده اند جمیع اطباء که حقنه [illegible]

منکشف از اعالی باسافل و جذب منکشف از اسافل باعالی و لهذا استاد افراط امر کرده در اورام دماغی با استعمال حقنه
و منع کرده در امراض سر از استعمال قی مگر آنکه مرض سر بمشارکت معده باشد و با آنکه معنی که منجذب شد از اعالی منکشف
اشاره در جذب بسوی سفل وارد شده چه آن حضرت فرموده اند که حقنه دوائی است ولیکن کلام مذکور دلیل را و
داخل در آنکه این جذب اشاره است بآنکه حقنه جاذب منکشف از اعالی آن است که هرگاه حقنه بسوی اسافل باشد از غمز
جذب از اعالی میشاید که مهزل بطن باشد ولیکن چون بسبب نفوذ فضول بطن منکشف بدل از اعالی جذب منکشف
ها نکوید که بطن از فضول خالی شده موجب عظم آن میگردد و آنچه شیخ داود گفته که در اورود مطلقا کامد از اثره
کلمه و طحال است غیر صحیح و بوهمی باطل است زیرا که اگرچه این دو مرض گاهی بسبب اثره کلمه و طحال حادث
میگردد ولیکن بیشتر کلمه بسبب آنکه اصل آن است که سبب آن مود در نفس دماغ باشد و بسا باشد که بمشارکت
معده یا از اسباب دیگر باشد غیر مشارکت اثره کلمه و طحال چنانچه در تحت اسباب در اورود مفصل
مذکور است پس اینکه گفته که مثل دوا رود بسبب اثره کلمه و طحال غیر صحیح است و نیز گفته که شرط است
در استعمال حقنه که نوبه باشد اعضای رئیسه صحیح و دوی پس نمی باید که حقنه کرده شود در مرض و در ضعف قوی
از اعضای رئیسه و این قول نیز غیر صحیح است بدو وجه اول آنکه هرگاه نوبه باشد صاحب مرض اعضای رئیسه و
صاحب ضعف اعضای رئیسه محتاج به تنقیه و به تنقیه حلقاء الضروره حقنه افضل است از استعمال مشروبات مسهله
زیرا که نمیگردد حقنه ملاقی اعضای رئیسه و به رسد اثر مشروب ادویه مسهله و ادعه در حقنه بقلب و کبد بسیار چنانچه
ملاقی میگردد ادویه مشروبه بمعده و اثر مشروب ادویه مسهله و ادعه از مشروبات بقلب و کبد و باو دو آنکه بمرمد
مرادو به حقنه بآن جذب منکشف مواد آن اعضا را و امالهٔ مواد از آن اعضا منکشف و موجب صحت آن اعضا میگردد
پس استعمال حقنه در این آن اعضا بهتر است از استعمال مسهلات و مشروبات مشروبه و وجه دوم آنکه چنانچه جذب
منکشف مواد و فضول اعالی بدن را چنانکه ذکر شد پس هرگاه مرضی در اعضای رئیسهٔ غالبه باشد و ضعف به سبب
سوء مزاج مادی غالبه بهم حقنه جذب منکشف مادهٔ آنرا باسافل و اماله مادهٔ آن منکشف و ظاهر است که هرگاه جذب و
اماله کرده شود مادهٔ عضو مریض بعضو دیگر موجب زوال مرض و ضعف آن میگردد بسبب ازالهٔ سبب مرض
و ضعف که مادهٔ غالبه است و چون از آن دور شد مرض ضعف آن دور میگردد زیرا که زوال سبب سبب زوال مسبب
است و شیخ رئیس در قانون تصریح باین نموده که از دوا هاد جذب از اعضای رئیسهٔ غالبه است مگر آنکه حقنه
های حاده بسیار شدید مضعف کند و نیز شیخ داود گفته که واجب است که واقع شود حقنه در زمان اعتدال زمانی که
حقنه کرده شود در گرمی روز و نه در سردی و این قول نیز صحیح نیست زیرا که شیخ رئیس گفته که اول وقت حقنه
وقت سردی هوا است و گفته که و بسا الابردان یعنی صبح و شام دو وقت بارد است از روز که صبح و شام باشد با دو فصل
بارد است از سنه که زمستان و خریف باشد تا نگردد موجب کرب و اضطراب و غشی و نیز آن بسا در حقنه است جذب
اخلاط بحقنه در وقت سردی بسا باشد اخلاط محتبس بخلاف وقت گرمی و وقت اعتدال که منبسط اخلاط محتبس
و از من جهت است که شیخ رئیس منع کرده از رفتن حمام پس از حقنه و حقنه کردن بعد از حمام زیرا که از شان حمام
است که تحریک آورد اخلاط و تفرق و تحلیل اخلاط ظاهر بدن و از شان حقنه است جذب و اخراج اخلاط حقنه بدون بسر
گفته که بار حقنه بسیار است واجب است تری را حقنه داد و از بها و این نیز بوهمی باطل است چه موافق اجادت وادوال
الساحته برای کمتر النفع بی خطر است بخلاف ادویهٔ مسهلهٔ مشروبه و مسمات که نمیشد خالی از اخطار زیرا که
اثر مشروب رحلات ادویه مسهله و ادعه در حقنه نمیرسد باعضای شریفه و رئیسه مثل معده و قلب و دماغ بلکه

قولنج نکنند از اعمال مسهلات اما از اجزای حقنه مسهله لینه و بعضا اند در امعاء و عروق ضروری می‌گردند
مبادی و مبادی اراذ ... بالمره معده نه بخلاف مسهلات و طلب ... که معده عضوی ذکی الحس شریف است
و اعضای رئیسه معده ... ضروری مسهلات از ضرورت رئه مسهله ... و ... مبادی و مبادی و ...
می‌گردند در مسهلات ... و مبادی خطر است بخلاف حقنه و ... در احداث نفع حقنه و طلب خطر آن وارد
است سیر اوائل امعای حقنه دال است بر آنکه خطر حقنه کمتر است از خطر مسهلات ... و ...
* الملطف کبریتی ... * حقنه مسهله بارده نیکو فرموده ابتدا کار و فعل و تشهیر العمل است از حضرت
... الاطباء الماجد ... علوی ... خراسانی الاصل قدس سره معمول در امراض
حاره * صنعت آن آب برگ کاهو آب برگ خرفه از هر یک یک سیر و شوش آرد ... گل بنفشه گل نیلوفر ...
العلب ... گل خطمی ... تخم خیارین ... تخم خربزه ... تخم خیار ... تخم کاسنی ... را با آب اصل
... از هر یک ... مثقال ... نیم ... که ... را در یک من ... آب ... آن مقدار که
یک آب بماند صاف نموده ... خراسانی ... از هر یک ... مثقال ... بارده ... مثقال ... حل
کرده ... و روغن بادام ... یک مثقال روغن گل ... و ... مثقال
... مثقال ... که ... و ... آن ... باشد حقنه
نمایند ... مطبوخ ... حقنه نموده ... حقنه نمایند و ... که حقنه شود تا برگردد دفعه دیگر
حقنه نکنند ... که حقنه کرده شود و ... برگردد ... و مطبوخ ... کمتر ... باشد
و اگر ... برگردد ... که ... باید ... که ... برنمی‌گردد ... که ... ساعت
... که ... تمام ... باشد و بعد از ... شروع کنند که ... نصف شب تا تمام
... * حقنه بارده ... العمل است * صنعت آن ... اکمل الملک از هر یک دو مثقال
... العلب ... از هر یک ... مثقال ... صافی نموده ... مثقال
... از هر یک ده مثقال در آن حل کرده صافی نموده روغن بادام ... ده مثقال اضافه نموده
... حقنه نمایند و شرط آن است که ... مثقال ... مثقال ...
... که حرارت مفرط ... گل ... از هر یک ... مثقال اضافه مطبوخ نمایند
... حقنه نمایند ... حقنه ... باشد در بعض امراض مانند صرع
و سکته ... حقنه نمایند * صنعت آن اسطوخودوس ...
... مثقال ... از هر یک ... مثقال ...
... مثقال ... مثقال ...
صاف ... مثقال ... مثقال در آن حل کرده ... صافی نموده روغن بادام ...
ده مثقال اضافه نموده ... آب را در حقنه نمایند و ... حقنه ...
... حل کرده حقنه نمایند اگر ... از هر یک ... اضافه
نمایند اگر حرارت ... حقنه اول ... نمودن ... لعاب ... و روغن
گل اضافه نمایند ... مثقال ... مثقال ... صافی
نموده ... حقنه ... مثقال ... آب حقنه ... برگردد بعد ... آب اول ... آب اول

وا بیاورد * حقنهٔ مسهلهٔ بارده از حکیم محمد فاضل قزوینی نافع از برای امراض حاره * صفت آن برگ چغندر یکدسته
لبلاب جو مقشر ساسکی گل بنفشه تخم خطمی سفید تخم خیاری از هر یک یک کف اصل السوس یک مثقال سپستان
سی دانه جوشانیده صافی نموده پس فلوس خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ هفت درم در آن حل کرده تا عسل خیار
شنبر تمام حل شود پس بمالانند و روغن بادام شیرین یک مثقال روغن کنجد هفت درم بورهٔ ارمنی یکدرم سوده ارو
نمایند و اگر سوده باشد حبی توربد ربع درمی سقمونیا داخل نمایند و سزاوار آن است که نرد باشد بعد از آن
نصف رطلی ورباده بر آن بپاشند مگر آنکه بامراض اعضای دماغ و معده برسانند پس موزون عسی گردد و بوده باشد
نیم گرم معادل تر از رب * حقنهٔ مسهله بارده دیگر طبع نگسانند همه بیماریهای گرم را سودمند باشد * صفت آن ساسکی
هفت درم عناب سپستان از هر یک سی دانه جو مقشر نیم کوفته ده درم گل خطمی سفید اکلیل الملک سبوس گندم
عسل نیم کوفته از هر یک کف گل بنفشه تخم درم تمرهندی ده دانه همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیکرطل
رسد صافی نموده شکر سرخ روغن گل و روغن بنفشه آنکاه از هر یک ده درم اضافه نموده بر هم زنند و نیم گرم بدو
دهد حقنه نمایند * حقنهٔ مسهله دیگر نافع در امراض مرکبه * صفت آن آب چغندر بیست درم فلوس خیار شنبر
پانزده درم شکر سرخ هفت درم در آن حل کرده بمالانند روغن کنجد هفت درم بورهٔ ارمنی یکدرم سوده اضافه
نموده حقنه نمایند و این اسهال بلغم مخلوط بصفرا کند و اوجاع ظهر بلغمی و اوجاع ظهر مرکب از بلغم و صفرا را
نافع باشد * حقنهٔ مسهله دیگر نافع از برای امراض بارده بلغمیه دماغیه * صفت آن صعتر فارسی اسطوخودوس
از هر یک سه مثقال ساسکی چهار مثقال سبوس گندم کفی گل بنفشه ورق گل سرخ از هر یک دو مثقال تخم عود
الصلیب دو دانگ ... بیست دانه جوشانیده صافی نموده شکر سرخ دو استار روغن گل سرخ سه استار بورهٔ ارمنی
سوده نیم درم داخل کرده بعمل نمایند * حقنهٔ مسهلهٔ دیگر که همین نفع دارد * صفت آن آب برگ چغندر چهل
درم روغن کنجد آنکاه زیت از هر یک بیست درم ممزوج کرده حقنه نمایند * حقنهٔ مسهلهٔ حاده مسهل از
قوی اسهال بلغم کند و قولنج و اوجاع ظهر بلغمی را نافع بود * صفت آن آب برگ چغندر یکمن بجوشانند
در آن سنایع قسطی ساسکی قنطوریون دقیق از هر یک ... تربد ... طائفی ... هفت درم و بمالانند پس
مغز فلوس خیار شنبر پانزده درم عسل مصفی ده درم در آن بمالند تا تمام عسل فلوس خیارشنبر حل شود مرتبهٔ دیگر
بمالانند پس بورهٔ ارمنی ... سوده از هر یک ربع درمی سوده ... بر هم زنند و بآن حقنه نمایند * حقنهٔ
حاده جالینوس این حقنه بادهای غلیظ را تحلیل دهد و فالج و لقوه و صرع و سکته و امثال اینها را سود دارد * صفت
آن حلبه برگ کمان از هر یک ده درم انجیر زرد ده دانه حب الخروع مقشر نیم کوفته بیست درم برگ خروع سی درم
مغز حب القرطم ده درم ... برگ اسفست سی درم سبوس گندم بیست درم مغز بادام تلخ مقشر نیم کوفته
پنج درم سپستان اصل السوس ریشهٔ خطمی از هر یک نیم رطل همه را در ده رطل آب بجوشانند تا به سه رطل
رسد پس بمالانند ... از رطلی از آن ... دو درم سکنجبین یک مثقال جاوشیر دو درم ... یک مثقال حل کنند
پس باز صافی نموده روغن بادام ده درم عسل مصفی یک اوقیه و نیم آنکاه ... و نیم اضافه نموده و
بر هم زنند تا ... شود پس نیم گرم ... حقنه نمایند * حقنهٔ حاده دیگر ... سکته و صرع و فالج و
قولنج بلغمی را سود دارد * صفت آن تخم حنظل قنطوریون دقیق ... سنا حلبه ... از هر یک کفی در یک من
آب بجوشانند ... یکرطل بمانند بمالانند پس سکنجبین ده درم زهرهٔ گاو زرد دو درم در آن حل کرده
عسل مصفی ده درم روغن بادام تلخ یک اوقیه اضافه نموده بورهٔ ارمنی هفت درم سوده داخل نموده حقنه نمایند

*حمول ساذج تلمیذ فرموده اند که از یادگار قدوة الاطباء والد واستاد بقراط قدس سره است نافع از برای جمیع امراض
بلغمی چون صرع وسکته وفالج ولقوه وسبات وتولیح ووجع خاصره وبرد رحم وامثال اینها *صنعت آن* برگ کلم
برگ حنظل برگ کرفس از هر یک سه ته آن اسفارا گرده سبوس گندم آرد جو از هر یک کفی لسان الثور بادرنجبویه
سنابل سعد اسطوخودوس سطوریون دمی ریحان ... اکلیل الملک افسنتین حب المحلب
المحلب بومادران بیخ کرفس بیخ بادیان اصل السوس بومادران کاسنی تخم ... گل بنفشه
گل خطمی تخم خیاری ادخر مکی افسنتین رومی کمافیطوس کمادریوس حلبه سورنجان از هر یک یک مثقال انجیر زرد
عناب سپستان اصفهانی از هر یک ده دانه مویز منقی از هر یک بیست دانه سنامکی چهار مثقال مجموع را در
یک من نیم تبریزی آب بجوشانند تا نیم من بعد ... مثقال ... آب نمایند پس صاف نموده فلوس خیار شنبر
ده مثقال ... ترنجبین خراسانی گل قند آفتابی از هر یک ده مثقال در آن حل کرده صاف نمایند آنگاه
روغن روغن گل سرخ روغن بید از هر یک ده مثقال روغن بادام روغن حب الخروع روغن بادام تلخ از هر یک
چهار مثقال ... سوده تکه رم ... ... طعام سوده از هر یک یک مثقال ... سوده اول ... یک
دفعه آب ... حمول نمایند پس چهار ... آب مطبوخ ... دفعه برگردد دفعهٔ دیگر حمول
نمایند *حمول حاد* دیگر که تولیح واوجاع مفاصل دارد وآلام رحم وامراض ماعی عصبانی دارد را نافع است
صنعت آن عصاره گل سرخ گل بنفشه برگ ... حلبه تخم حنظل ... معز حب القرطم ... برگ کلم سورنجان
جوشانند تا بالا آید فلوس خیار شنبر گلقند در آن حل کرده بالا آید روغن حب الخروع داخل کرده بوره ارمنی
نمک هندی سوده ... سوده ... با شکر مخلوط نموده حمول نمایند *حمول حاد* دیگر درد ... سردی
رحم واعضای سفلی را سود مند بود ورطوبات وحیض را درود آورد *صنعت آن* تخم ... تخم کرفس
... اصل السوس از هر یک ده درم حلبه ... از هر یک ... درم همه را در ... رطل آب بجوشانند
تا یک رطل ... ... نمایند پس ... از هر یک ... درم ... درم ... در آب مطبوخ
گرم حل نمایند پس ... بوره ارمنی از هر یک ... سوده داخل کرده عسل مصفی ... و...
روغن ... از هر یک ده درم داخل نموده حمول نمایند ... موم ... اگر این حمول را
از برای برودت رحم واحتباس حیض استعمال نمایند باید که در محل ... نمایند ... باید امثال آن
... *حمول حاد* نافع از برای ... اسهال ... امراض بارده دماغی *صنعت آن* ...
... حب القرطم حلبه برگ ... سبوس گندم تخم حنظل معز حب الخروع سطوریون
دمی اسطوخودوس از هر یک کفی ... زرده دانه جوشانند صاف نموده عسل مصفی ... مثقال روغن
... آنگاه که آن را ... از هر یک ... مثقال ... حمول نمایند *حمول حاد* دیگر تلمیذ فرموده
اند که ... الحکما واستاد الوری ... قدس سره العزیز نافع از برای امراض بارد بلغمیه کلیه ومثانه
ورحم واسترخاء اعضای سفلی ... رحم ... آورد ... اعضای ... را
گرم گرداند *صنعت آن* برگ کلم برگ حنظل برگ کرفس از هر یک ... اسفارا گرده سبوس گندم آرد حلبه
از هر یک کفی لسان الثور ... سطوریون دمی ... اسطوخودوس عود الصلیب کمافیطوس
کمادریوس ... ادخر مکی ... تخم ... از هر یک ... درم
سنامکی چهار مثقال ... معز حب القرطم ... از هر یک ... درم ... سنامکی ... از هر یک ... مثقال

آنچه بر زده دانه سود رسیدی از حب دو مثقال برگ سداب یک مثقال مجموع را در یک من آب بجوشانند
تا به نصف رسد پس بپالایند شربتی سکنجبین اسفرزه مغز ارزن [illegible] از هر یک ده درم بشکوفه در آب
مطبوخ مذکور حل کرده باز بپالایند پس فلوس خیارشنبر تازه ده مثقال شربت دینار ده مثقال در او حل کرده که
جمیع ثقل از فلوس جدا شود پس باز بپالایند پس نگذرند بوره ارمنی نمک هندی حمد نمک [illegible]
زهره گاو از هر یک یک درم سوده و عسل مصفی چهار مثقال سرشته در آن حل نمایند آنگاه روغن زیت و روغن گل سرخ روغن
بابونه از هر یک ده مثقال روغن بادام روغن بادام تلخ روغن حب الخروع از هر یک چهار مثقال داخل کرده بر هم
زنند بر هم زدنی سخت که [illegible] حقنه نمایند * حقنه حاده
که در بعض امراض احتیاج بآن میشود مخصوص سکته و فالج و صرع و لیسرغس و درد مفاصل بارد مزمن * صفت آن
اسطوخودوس [illegible] برگ چغندر مغز حب الخروع قنطوریون دقیق [illegible] از هر یک دو مثقال [illegible]
[illegible] سنامکی چهار مثقال مغز حب القرطم پنج مثقال بسفایج فستقی سه مثقال عناب سپستان از هر یک بیست
دانه جوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبر تازه ده مثقال شکر سرخ پنج مثقال در آن حل کرده بپالایند و روغن
حب الخروع ده مثقال روغن بادام شیرین یک مثقال اضافه نمود همگی آن را دو حقنه نمایند هر حقنه را با مقل ازرق
دو دانگ بوره ارمنی یک مثقال جاوشیر یک دانگ حقنه نمایند و اگر قوی خواهند یک دانگ شحم حنظل و یک دانگ
حب النیل نیز اضافه نمایند اگر در مزاج حرارت مفرط باشد در حقنه [illegible] و لا بد کوزه بعد از صاف کردن
یک نواله لعاب بزرقطونا و روغن کدو اضافه نمایند و باید که [illegible] مثقال آب جوشانیده [illegible] مثقال آب
بماند بعد از آن صافی نموده دو حقنه نمایند هر حقنه [illegible] مثقال باشد و هرگاه حقنه می زنند بعد از صاف آب اول بار
باید ثانیا آب اول را استعمال کرد * حقنه معتدله نافع از برای امراض مرکب از صفرا و بلغم * صفت آن سنامکی
[illegible] درم [illegible] گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر گاوزبان از هر یک سه درم اصل السوس دو درم آلو سیاه [illegible] عناب ده
عدد سپستان بیست عدد عنب الثعلب سه درم برگ خطمی از هر یک [illegible] سبوس گندم کفی قنطوریون دقیق
بسفایج فستقی از هر یک دو درم جمله را جوشانیده [illegible] صافی نموده فلوس خیارشنبر ترنجبین خراسانی
و شکر سرخ از هر یک ده مثقال در آن حل کرده بپالایند روغن بنفشه ده مثقال نمک طعام دو درم آنگاه روغن ده مثقال
اضافه نموده حقنه نمایند * حقنه معتدله حکیم سید محمد مؤمن گفته که این حقنه در اکثر امراض نافع است * صفت آن
حب القرطم مقشر [illegible] از هر یک ده مثقال عناب سپستان از هر یک سی عدد گل بنفشه
عنب الثعلب از هر یک [illegible] مثقال برگ چغندر ده عدد سبوس گندم پنج مثقال مجموع را
بجوشانند [illegible] صافی نمود فلوس خیارشنبر پنج مثقال ترنجبین خراسانی ده مثقال در آن حل کرده بپالایند
روغن بادام شیرین ده مثقال بوره ارمنی سوده یک مثقال اضافه نموده [illegible] بر هم زنند و بعد [illegible] حقنه
نمایند * حقنه معتدله دیگر * صفت آن [illegible] گل بنفشه گل خطمی [illegible] بابونه
اکلیل الملک [illegible] سبوس گندم از هر یک کفی جوشانیده [illegible] صافی نموده [illegible] ده درم بوره ارمنی
دو درم نمک هندی یک درم روغن کنجد هفت درم اضافه نموده حقنه نمایند * حقنه لینه [illegible] * صفت آن
آب برگ چغندر ماء الشعیر از هر یک سی درم فلوس خیارشنبر تازه ده درم شکر سرخ هفت درم روغن کنجد هفت درم
بوره ارمنی اضافه نموده حقنه نمایند و گاهی بدل آب برگ چغندر و ماء الشعیر آب نیم گرم باید نمود و گاهی بدل
فلوس خیارشنبر [illegible] آب خمیره بنفشه یا شیرخشت خراسانی باید نمود * حقنه لینه [illegible]

دردسرهای گرم و حصبات حاره کند * صفت آب عناب بهمان مرتبه عناب خشک جو مقشر نیم کوفته گل خطمی
سپستان گندم اکلیل الملک از هر یک کفی انجیر زرد سبع عدد در یک من و نیم آب بجوشانند تا نیم من بماند بمالند
وصاف کرده شکر سرخ و طباشیر در روغن بنفشه ریخته ده درم روغن کنجد ده درم آنگاه داخل کرده بر مریض دهند و نیم
گرم حقنه نمایند که بامر الله تعالی نافع است * حقنه لینه که همین منفعت دارد * صفت آن آب برگ چغندر پاره
خیار روغن گل سرخ نامبرده درم آنگاه بلا ... نیم گرم حقنه نمایند * حقنه لینه که برسام و امراض حاره
دماغی را نیز مفید بود * صفت آن آرد جو مقشر بنفشه گل نیلوفر از هر یک لعاب نامبرده دانه سپستان
سی دانه با بونه نیم درم ... را ... آب بجوشانند تا به نصف رسد پس بمالانند ... اسفاناخ شکر سرخ
روغن گل سرخ ... داخل کرده حقنه نمایند * حقنه لینه دیگر از حقنه ... * صفت آن کشکاب
پست در لعاب بزرقطونا ده در روغن گل ... تخم مرغ ... را آنگاه کرده حقنه نمایند * حقنه لینه نافعه
دیگر * صفت آن ماء الشعیر ... روغن گل ... بادام لعاب بزرقطونا از هر یک ... حقنه نمایند
* حقنه لینه از املای علاء الدین ... برای امراض حاره دماغی و برسام و حصبات و سایر امراض حاره واسهل
لین طبع را نرم کند * صفت آن سپستان گل بنفشه آرد جو سپوس گندم اکلیل الملک از هر یک کفی انجیر زرد سبع
عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل رسد بمالانند و شکر سرخ ... روغن بادام شیرین ده درم روغن
کنجد آنگاه از هر یک ... اضافه نموده حقنه نمایند * حقنه لینه حکیم ... * صفت آن انجیر
زرد ... دانه ... گندم برگ خطمی ... از هر یک کفی برگ چغندر ده ... داخل
السوس نیم کوفته ... سپستان سی دانه جو مقشر نیم کوفته ده درم گل بنفشه با بونه گل نیلوفر از هر یک
کفی ... رطل آب بجوشانند ... رطل بمالند ... در نیم رطل از آن ... لعاب بزرقطونا ده
در روغن کنجد ده درم آنگاه روغن ده درم بوره ارمنی ... نمک هندی داخل نموده نیم گرم حقنه
نمایند * حقنه لینه دیگر که حصبات حاره و امراض حاره را نافع است * صفت آن انجیر زرد ... ده دانه اصل
السوس نیم کوفته ده درم سپستان سی دانه ... گل بنفشه گل نیلوفر از هر یک کفی بابونه کفی حلبه
وادرسه من آب بجوشانند تا یکمن بماند پس صافی نموده لعاب بزرقطونا ده درم شکر سرخ بیست درم و آنگاه
روغن بنفشه بادام از هر یک ده درم بوره ارمنی دو درم نمک هندی سوده نیم درم اضافه نموده شکر را در آن
حل کرده حقنه را ... حقنه نمایند * حقنه لینه ... نافع از برای حصبات حاره و برسام و جمیع امراض حاره
و این حقنه ملین طبع است * صفت آن عناب خراسانی سپستان خشک نیم کوفته گل بنفشه جو مقشر نیم کوفته سپوس
گندم گل خطمی ... اکلیل الملک از هر یک کفی انجیر زرد ... در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل رسد صافی
نموده شکر سرخ ... روغن ... بادام از هر یک ده درم آنگاه ده درم اضافه نموده نیم گرم حقنه
نمایند * حقنه لینه ... را نرم کند و تبهای گرم و برسام و امراض حاره را نافع باشد * صفت آن سپوس
گندم گل بنفشه تخم خیاری تخم خطمی ... جو مقشر نیم کوفته از هر یک کفی در یکمن آب ... تا ثلث آن
بماند پس صافی نموده روغن بنفشه ... در آن داخل کرده حقنه نمایند * حقنه لینه دیگر گرمی بدن را
فرونشاند و طبع را نرم کند و تشنگی و شورش دل را تسکین دهد * صفت آن ماء الشعیر لعاب بزرقطونا از هر یک ده
درم روغن بادام روغن گل از هر یک ... درم ... تخم مرغ عدد ... حل کرده بر مریض ... دهند
... حقنه نمایند * حقنه لینه ... آب ... المعاطب تحکیم

معتمد الملوک علوی خان مستعمل در حمیات حاده و امراض حاره طبع را نرم کند و صفرا را برآرد * صفت آب عناب
آلو بخارائی آلوی سیاه از هر یک ده دانه سپستان بیست دانه گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب اصل السوس تخم
خیارین نیم کوفته تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو مثقال مجموع را در یک من آب بجوشانند تا ثلث بماند
صافی نموده آب برگ خرفه و لعاب بزرقطونا ماء الشعیر از هر یک بیست مثقال داخل کرده فلوس خیارشنبر
بیست ترنجبین خراسانی خمیره بنفشه از هر یک ده مثقال در آن حل کرده جوشانیده عسل خیارشنبر تمام از فلوس جدا
شود پس بپالایند آنگاه روغن گل سرخ روغن کدو از هر یک ده مثقال روغن بادام شیرین یک مثقال نمک
طعام شود و یک مثقال داخل کرده حسب الامر بنوشند که یکسان شود بسه دفعه نیم گرم خورند بنابر آنکه بعون
الله تعالی نافع است * حقنة لینه دیگر استعمال کرده می شود در امراض حاره چون طبیعت ممسک باشد * صفت آن
عناب سپستان از هر یک بیست عدد گل بنفشه چهار درم تخم خطمی ده عدد گل خطمی سفید سبوس گندم که
مرد و زاد کمال بسته باشد از هر یک کفی همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل رسد صافی نموده آب برگ
خبازی ربع یک رطل روغن کنجد بیست درم آنگاه روغن ده درم اضافه نموده بر هم زنند با شکر مخلوط کرده نیم گرم
سه دفعه یا چهار دفعه خورده شود * حقنة لینه دیگر که امراض صفراوی و ذات الجنب و ذات الصدر و برسام و ذات
الریه و خناق را نافع است * صفت آن گل بنفشه گل نیلوفر از هر یک سه درم تخم خیار تخم خطمی سفید از هر یک کفی
جو مقشر نیم کوفته کفی مجموع را در آب بجوشانند چنانکه معمول است و بپالایند پس فلوس خیارشنبر ترنجبین شیرخشت
خراسانی شکر سفید از هر یک ده مثقال در آن حل نموده باز بپالایند پس روغن بنفشه لعاب بزرقطونا لعاب حب سفرجل
از هر یک ده مثقال نمک طعام دو دانگ داخل کرده حقنه نمایند * حقنة لینه شیخ دارد که در تذکره اولو الالباب
ذکر کرده و گفته که نافع است از برای کسر حدت صفرا و دم چون بعد از فصد استعمال کرده شود و موکد است که
استعمال آن اگر در ابتدای حال حمی و نقص طبیعت باشد * صفت آن جو مقشر نیم کوفته دو کف تخم کتان عناب سپستان
انجیر زرد با شیرا از هر یک یک کف برگ چغندر [illegible] از هر یک مشت گل خطمی سفید ده درم بجوشانند
چنانکه معمول است و بپالایند بر روی یک اسکرجه از آن یک از عسل مصفی و روغن کنجد و دو اوقیه شکر و دو درم بوره
ارمنی [illegible] درم از هر یک از روغن بنفشه و روغن نیلوفر حقنه نمایند معمول باشد که با شیراه را در آن مثل [illegible] خطمی
بیست و اگر [illegible] با شیراه اصل السوس باشد نیکو است * حقنة لینه که در امراض حاره استعمال کرده می شود
* صفت آن عناب سپستان برشته جو مقشر گل خطمی سفید سبوس گندم حسک اکلیل الملک انجیر زرد دو
مثقال [illegible] آب بجوشانند تا ثلث بماند پس چهل مثقال آن را با شکر سرخ و روغن بادام شیرین حقنه نمایند
و اگر [illegible] مطلوب باشد لعاب بزرقطونا و روغن کدو و آب لبلاب اضافه نمایند * حقنة دیگر با لیف شدید
محمد مؤمن گفته که این حقنه اسهال صفرا کند و گرانی که باشد دفع کند و از تجربات خود شمرده
است * صفت آن تخم خیار [illegible] مثقال گل بنفشه [illegible] مثقال گل نیلوفر [illegible] مثقال جو مقشر کفی عناب سپستان از
هر یک بیست عدد عنب الثعلب [illegible] مثقال [illegible] زرد [illegible] مثقال مغز تخم کدو کوفته [illegible] مثقال
در آب جوشانیده صافی نموده [illegible] ترنجبین خراسانی ده مثقال در آن حل کرده روغن کدو [illegible] مثقال لعاب بزرقطونا
ده مثقال اضافه نموده حقنه نمایند و بعد از وصف این حقنه گفته که اکثر اطبا گفته اند که مسهلات بعضی را
در حقنه داخل نمی کنند [illegible] در حقنه و گفته
که مولانا نفیس در شرح اسباب در علاج برسام صفراوی هلیله را در حقنه که در علاج آن آورده داخل کرده

منظور باشد که بلند برعلاج حواد داخل مردن مسهلات نضج در حمیات و سلسه مسمر این باب یعنی باب
حس گرمی و دمرش بسبب احتیاج تنکرار کرد آن و دلیلی که حکیم میر محمد مومن اربرای حواد داخل نمودن
مسهلات نضج در حمیات کرکرده بیان نموده کرده مغالطه است و حالی از معنی و اصل واضحه کمبه که خارج اسباب
در حمیات سرسام صفراوی ملطفات احل کرده اول آنکه درحمیه واقع شده ولابانفس در حمیات سرسام و داوی ملطفات
داخل نموده نه صفراوی در مرانکه قول نقل اخادر مسکه خالف دول نقل جمهور باشد بسب بیکه اگر قول
آن معارض قول نکی ازیشند مسن باید اعتبار نداردیا حد شد بلکه خالف عمل و قول نقل جمهور شده مس
باید و مساحرین بر شرباید دانست که اطبادر حالتکه از استعمال مسهلات نضج و احتیار داشته اند جمع کردن
آنها را با مرلطات منع نموده اند و در این حقه حکیم میر محمد مومن جمع نموده میان ملطفه که با نمان با سرا است
و مسهل لعاب و بزرطونا که با نمان مرلق است و زود مرد و راه رب تو دن کامل از مسهل مستعمل از مرلق او را آورده
و سرد در هوای این ترکیب حس ذکر نموده بر اما باید که ملین باید نامرلق با حالی با مسهل و مع ترکیب مسکن
مضعف است ان را مریلا ریونه ای مدکرد بسبب شد نسبت آنرا مدخلی در حمیات و مطر بر شده از داخل ای را
مسند مسن و مساحرین که در حمیه معرب کرکد و داخل کرده باشد و بلکه میدانیم در حمیه لمید که تحت
در امطس بوسه برد معبر تمرکد داخل کرده چون سطر حصربیا سا ی والله داخل بلس سره شد منع فرموده
و برمو بلکه معبر تمرکد و مسکن مضعف است و سبب آنرا فرمی که برده باشد نه سبب آن وامد جلی درحمیه
اگر بیان ملطفه سموه او لحای تمرکد و تمرکا سنی با تخم خیارین کرده بود ضابود * حمیه لمیه مستعمل
درامراض حاره *صفت آن عناب سپستان ازهر یک بیست دانه گل بنفشه تخم خیاری اکلیل الملک ازهر یک رسیله
و تمر هندی الطلب تخم وعطه ازهر یک نیم مثقال گل نیلوفر دو مثقال حریره سرده مثقال در سابله صافی نموده
طوس خیار شنبر نیم مثقال بر نحمس سوخته جرا بانی ازهر یک ده مثقال در آب حل کرده بالا شد و روغن
بادام شیرین ده مثقال داخل نموده دربار آن حمیه نباشد و شرط آن است که مرباربیا ده مثقال و بیا است
نصف مثقال باید کم از بیا ده مثقال در عمر اطبال حوب نسبت و مرکاه حرارت مغرط نباشد بیاکی
خیار مثقال گل بابونه خارجهلا ریمرلید و مثقال مسواک اضافه نموده و بورق ارمنی مر سرده اوریما شد
*حمیه معروف حمیه الادمان بابع از برای برودت احساس ضاد روت کرده و رحم و مثانه و آلات تناسل
*صفت آن روغن معر بادام روغن سرگردکان روغن معرحب السطم ازهر یک دو اوقیه روغن کوسفند یک اوقیه
و مرو و بحیه دیگر جای روغن کوسفند ربیع اوقیه داخل شده شیر داود گفته که برودت احساکرار لداط
مرکبه باشد و کهنه بیاشد با دو دکمر با وی باشد با یکه یک اوقیه رب اضافه اد ویه مدکوره نمرد اگر
مرد ارب معمر باشد روغن بادام تلخ داخل نباشد و در تخم ع روغن آب بورن روغن دا حل کنند و نیز باشد
با سنگ آن نماید در رمل و در حمیه نماید و اگر بابرودت لسراحاء با سنگی دراحساناشد این حمیه را با آب
مورد روغن زیتون روغن مرزنجوش و بابونه و سطور و بورق ازهر یک ملعقه دهن بلسم و نیز نمب دا ده در نرو ملل
حمیه نماید و کامی اضافه ادویه مدکوره مسود تکه رم و صب الدر بره * حمیه الادمان بدحیه صاحب
د حره حواورم ساقی *صفت آن روغن معر بادام تلخ روغن جوز ماکول روغن حمیه الحصرا ربیب ازهر یک یک
اوقیه روغن کرمه اوقیه باده لسار ماء السعیر سامه نیز و سه بار حمیه نماید *حمیه الادمان نافع از برای
قولنج و امراض بارده رحم و دردپشت و درد مربی و عرق النسا و اوجاع مفاصل *صفت آن ترکیبان حلبه مطرزین

و منی سپس حقنه از هر یک یک اوقیه مغز حب القرطم دو اوقیه حلبه یک اوقیه و شیرخشت مقرر ده عدد سبوس
گندم دو اوقیه بابونه یک اوقیه زبیب شعیر مقشر پنج استار نمکوهیه یک اوقیه تخم خطمی مثل آن یکمشت مغز
بادام تلخ نمکوهیه از هر یک ده درم عناب سپستان از هر یک سی عدد برگ کاهو برگ چغندر از هر یک دسته
کوچک برگ سداب خشک دو اوقیه همه را در هفت رطل آب خالص بپزند تا دو رطل بماند پس بمالند و ده مثقال
درم از این آب با مثقال درم یک اوقیه آنکه و درد درم بوره ارمنی و یک اوقیه عسل مصفی و یک اوقیه زیت یا روغن
کنجد و نیم اوقیه روغن بادام و یک درم زعفران و نمک ترکیب کرده حقنه نمایند بدانکه بعضی اطبا گفته اند که حقنه
بهترین ادویه است در اکثر امراض خصوصا در قولنج شخصی که طعام در معده اش ترش شود نفع کند و از برای اسقام
درد مفاصل و درد سر و سرسام و جمیع امراض دماغی و ذات الجنب و ذات الصدر و ریه‌های مرکب ... اما
در بعضی از جمیع ادویهٔ لینهٔ معتدله باید در بعضی ادویهٔ تند و قوی و در هر مرضی که با حرارت باشد لینه کنند
حقنهٔ مستعمل در حمیات حاده هرگاه طبیعت بسته باشد و یبوست غالب بود زیرا که مسکن و مطفی حرارت
است و اسهال برفق میکند و مورث حرارت نیست و سرسام صفراوی را نافع است * صفت آن سبوس گندم
در پارچهٔ کتان بسته گل بنفشه خشک تخم خطمی خوب کوفته از هر یک گلی عناب سپستان از هر یک بیست دانه
گل نیلوفر چهار درم شاهتره درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل رسد صاف نموده حل کنند
در آن ده درم شکر و اضافه نمایند در آن ده درم روغن بنفشه و حقنه نمایند * حقنهٔ مسهل نفخ و امعا و اسهال بلغی را
نافع بود * صفت آن در ... فارسی بیست درم عدس مقشر ده درم جو مقشر ده درم کمافیطوس فارسی ... درم در یک
من آب بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده شکر در آن چهار اوقیه صمغ عربی طین ارمنی اسفیداج ارزیز سوخته
اما بنادم الاخوین عصارهٔ لحیة التیس کاغذ حنائی سوخته از هر یک یک درم زرده تخم مرغ بریان کرده و عدد
ادویه را کوفته بیخته در روغن گل سرخ یک اوقیه و زرده تخم مرغ حل کنند و در هاون بمالند تا خوب سرشته شود
و در آب مطبوخ اول حل کرده استعمال نمایند نیم گرم و ... و علیل باید که صبر کنند و نگاه دارند
* حقنة الرابع ... و قروح ... امعا و اسهال یکمرا سود دارد * صفت آن کعک سوخته زرنیخ سرخ ...
... نیم ... از هر یک ده درم ... آرد باقلا صمغ عربی دم الاخوین از هر یک چهار درم ادویه
را جدا جدا کوفته و بیخته ... نموده در ... و با آب ... و در سایه خشک کنند پس
بگیرند ربع فارسی ... و یک اوقیه روغن گل سرخ در هم آمیزند و یک درم
از آن حل کرده حقنه نمایند * حقنة البنا این حقنه ... کرده ... را نافع بود ... * صفت آن
حنظل ... برگ حنظل ... یک کف ... کرده همه
را در دیگ کنند و ... آب ... کرده تا ...
... حقنه کنند ...
و سه روز ... الی ... حقنه کنند * حقنة الرمان در رمان ... انشاء الله تع
* باب الحاء المهملة مع الام * * ... حلوا ما * حلوا الزاد ... حلوا اسمت که از ...
مغز بادام و ... بعضی ... که ...
ساخته باشد * حلوای اترنسد صاحب برهان قاطع گفته که با واو مجهول ... گوسند نام حلواست * وصفت
آن چنان باشد که آرد و روغن را با هم بیامیزند و ... نمایند و با دانه ... در ... کنند و عسل

دران ریزند و بر سر آتش نهند تا بند بندد بریزند چون سرد شود و بعضی گویند تا [illegible] باید در گلاب [illegible] است
که زرده تخم مرغ را [illegible] بر روی برنج بریزند و بر بالای آتش نهند تا سر باشد [illegible] شود
[illegible] داخل آن سازند [illegible] آن بر یک کسند [illegible] و [illegible] بریزند [illegible] بریزند
* حلوای بزرالکراث * [illegible] * صنعت آن بزر کراث [illegible] مثقال دار چینی [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال با عسل [illegible] نموده [illegible] مثقال
[illegible] مثقال * حلوای سوهان که برای العدا است و موافق مزاج مبرود [illegible] و مولد خون غلیظ است و درد کمر را
نافع باشد اعصاب را [illegible] باه را بیفزاید * صنعت آن بگیرند گندم و در آب ترکنند آن مقدار که تر دارد
پس در کیسه کرده در آفتاب گذارند و هر روز قدری آب بر آن افشانند تا سبز شود [illegible] که علامت [illegible]
در گندم ظاهر شد آنرا در آفتاب خشک سازند آرد نمایند و با آنکه [illegible] آنرا بگیرند آرد نموده [illegible]
وزن آن [illegible] گندم [illegible] آرد کرده باشند [illegible] مخلوط کرده آنرا [illegible] آورده اندک اندک آرد را داخل
کرده بر سر [illegible] بپزند تا آرد طبخ تمام یابد [illegible] آنرا آورده باشند [illegible] نصف وزن
گندمی که [illegible] آنرا برآورده باید آرد شده [illegible] گندم [illegible] داخل نموده طبخ نمایند و بر هم زنند تا
غلیظ [illegible] پس قدری روغن گاو تازه داغ نموده داخل کرده [illegible] و بر هم زنند تا روغن را [illegible] نماید پس
[illegible] مغز پسته [illegible] مغز بادام [illegible] مغز گردکان [illegible] بیکو [illegible] داخل نمایند و بر هم زنند و بعد از [illegible] بر گردانند دارچینی [illegible] دانه هیل [illegible]
[illegible] قدری که [illegible] داخل نمایند و [illegible] و اگر
خواسته باشند که ملایم [illegible] آب سرد [illegible] * حلوای سوهان دیگر که موافق مبرودین و کمر [illegible]
است و مولد خون غلیظ [illegible] درد کمر [illegible] اعصاب و باه نافع است * صنعت آن گندم را در آب [illegible]
[illegible] نموده [illegible] کرده آرد نمایند [illegible] آب آرد گندم مخلوط نمایند و آب
[illegible] آورده اندک اندک [illegible] بر هم زنند [illegible] تا آرد طبخ تمام یابد [illegible] غلیظ گردد پس قدری
روغن گاو تازه [illegible] داخل کرده [illegible] روغن [illegible] انگوری [illegible] که [illegible]
باشد [illegible] بر هم زنند که روغن را [illegible] کرده [illegible] پس [illegible] نمایند بعد از [illegible]
[illegible] مغز گردکان مغز بادام [illegible] دارچینی [illegible] هیل [illegible] قدری [illegible] نمایند
آن مقدار که موافق [illegible] باشد * حلوای سوهان دیگر * صنعت آن گندم تر کرده [illegible] کرده روی
آن را [illegible] که ملصق گندم [illegible] و در آفتاب گذارند تا [illegible] برآورند
پس [illegible] کرده [illegible] آنرا برآورند [illegible] آنرا در آب حل کرده [illegible]
و [illegible] و عسل [illegible] آب حل کرده [illegible] و کف آن را بگیرند و داخل آن کنند
[illegible] روغن گاو تازه [illegible] داخل کرده [illegible] بر هم زنند [illegible] مغز پسته مغز بادام [illegible]
مغز [illegible] مغز بادام [illegible] مغز گردکان که [illegible] بالای [illegible] کرده باشند [illegible]
داخل کرده [illegible] روغنی را [illegible] کرده [illegible] پس دارچینی [illegible] دانه هیل
[illegible] عربی [illegible] مصری قلیل [illegible] زرد [illegible]

خرد ریخته تمام را خمیر ساخته گرد کرده نیم سیر از هر یک هفت مثقال زنجبیل با جوزبوا لیمون را پانزده نیم
خشخاش بود ریکلکون بردری سفید از هر یک بیست مثقال تخم سپند ده مثقال لحیة الثعلب مصری ده بربره
مثقال زعفران دو مثقال کوفته بیخته داخل نموده اقراص سازند مخفی نماند که این حلوا از سرطان کسی است
که رطوبت نداشته نمی‌دارد زیرا که اجزای سست نبات و اسپار است بلکه اجزای حرارت بیشتر زیاده است و قطع نظر از این معنی
اصل ترکیب حلوا است که خوش طعم و خوش رایحه باشد و این ترکیب بسیار بد و بدطعم است که هرگز شخصی یک
مثقال آن را نمی‌تواند خورد و این شخص باعتماد خود حلوای ترکیب نموده که در نهایت نفع است از برای قوت باه
* حلوای سوهان دیگر که یکی از اطبا در هند ترکیب نموده و دو این ترکیب اطبای یونان و اطبای هند همه در آن
تاسرعی است و گویا که ترکیب این شخص و شخص نمی لیکن شخص باشد و لیکن این شخص از شخص ملی الله کی بصواب
اقرب است * صنعت آن سیر گندم برشته در آورده هفت سیر دران سه سیر آرد شده داخل کرده بطریق سمی تهیه
شده سفید عسل مصفی از هر یک دو سیر روغن گاو یک سیر مغز ملغوزه مغز بادام شیرین مغز پسته مغز نارجیل
مغز گردگان از هر یک ده سیر زیره کرمانی دارچینی دانه هیل بوا خوربوا بسباسه زنجبیل با جوزبوا صمغ عربی
بزبان اسمون زاردانه از هر یک چهار توله خصیة الثعلب مصری هفت توله سو سیر سیاه دو توله تخم خشخاش هفت
درم زعفران سه توله کوفته آن سرشته مرتب نمایند * حلوای سوهان به نسخهٔ دیگر * صنعت آن آرد سوهان یک من
و نیم آرد نشاسته ده من دوشاب یا نبات هر که ام که خواسته باشد یه من عسل مصفی و کرانکس از هر یک نیم من روغن
گاو نیم من مغز بادام شیرین یک چهار یک جوزبوا بسباسه دارچینی از هر یک توله مریعل عود الصلیب عود هندی
سو لسان العصافیر تودری وارد با نه زیره کرمانی صعتر با تواه زرد جوزبه فلفل دارفلفل از هر یک نیم اوقیه ته سور
حلوا سازند * حلوای سوهان دیگر که مزاج العتدالست و موافق مزاج مستورین و مولد خون غلیظ است و درد کمر را
نافع باشد و اعصاب را قوت دهد و باه را بیفزاید * صنعت آن بگیرند گندم را و بقدر … را آب تر نموده در
آفتاب خشک سازند و آرد نمایند و یا آنکه شیرهٔ آن را بگیرند و آرد شده نصف وزن با مساوی آن بریزند ترکیه گندم
نه کور را آرد کرده باشند مخلوط کرده آب را جوش آورده اندک اندک آرد داخل کرده برهم زنند و جوشانند
تا آرد طعم تمام یافته غلیظ شود اگر شیرهٔ آن را در آورده آرد شده دران گندم شیره کشیده داخل نموده طبخ
نمایند و برهم زنند تا غلیظ شود پس قدری روغن گاو یا گاومیش پاره داغ کرده دران داخل کرده جوشانند
تا روغن را جذب نماید پس نبات سفید بقدر مطلوب شربتی کف آن را گرفته داخل نمایند و چندان
جوشانند که شروع کند به پس دادن روغن که جذب کرده پس مغز بادام شیرین مغز پسته مغز گردگان
مغز فندق مغز نارجیل مقشر کوفته و باریکهای نازک بریده داخل نمایند و برهم زنند بعد از لمحه از آتش
برگرفته دارچینی زنجبیل دانه هیل خورد بوا بسباسه قرنفل زعفران از هر یک قدری قلیل که دانند را خوش آید
نرم کوفته بیخته داخل کنند و در ظرفها سازند و اگر خواهند یکشنبه شود آرد سوهان دارد … شیره کشیده
روغن سازند و با آرد ساده را شیره کشیده با شیرهٔ گندم شود … آهنی یا کفچهٔ آهنی و بور شیرهٔ گندم
و شیرهٔ آرد شیرهٔ نبات یا شکر سفید روغن گاو پاره جوش و یا گاومیش پاره جوش … آن داخل کرده ته سور
طبخ نمایند و دائم کفچه زده باشند … و … حد انعقاد رسد فرود آورده …
در … کرده … زعفران را با اندک … شود … با گیره … پاره قلعی کرده
ریخته … پهن نمایند … * حلوای سوهان به نسخهٔ دیگر * صنعت آن آرد سوهان یک صد درم

زرد شود آرد سفید یک من شکر سفید چهار درم نبات سفید یکمن و نیم و نیم درم زرد شود روغن گوسفند
یکمن زرد شود ثلث مثقال زعفران نیم مثقال مغز پسته سه من نوری شاه دارچینی نیم و نیم درم
سوزنی بوداده از هر یک دو درم کنجد مقشر پنج درم بسیار سفید ده درم آرد سفید و آرد نخود از هر یک ده درم روغن
گاو بریان کرده آب بادام گرفته در عسل مصفی حل کرده مخلوط کرده در آرد و روغن داخل کرده با حلوا زرد
و زرد چوبه نیز داخل روغن ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته در ظرف چینی پهن کرده برید * حلوای دیگر
* صنعت آن آرد سفید روغن گاو بریان کرده عسل مصفی با آب زرد آلو حل کرده بعد باد بر حلوا سوده مغز پسته
مغز جلغوزه مغز بادام مغز خرما از هر یک صحرائی از هر یک خوب مقشر سرخ بهمن سفید تخم زرد آلو از هر یک
در اول مغز بادام را نیم کوفته داخل کرده با آن بلا نموده بر نار با حلوا ممزوج بعد دادن روغن نمایند تا
با ادویه را کوفته بیخته داخل کرده رطل چینی پهن نموده بطور لوزینه بریده بسازند سفید و زری و مسلم
سفید نموده رنگ کرده بیخته بر آن با شد نگاهدارند * حلوای شکر پاره مولف خوب بسیار لطیف و مواد
موادی که از بلغم متکون شده باشد و سینه و مصر جگر حار است * صنعت آن آرد بسیار نرم را با روغن تا پس
بریان نمایند و در ظرفی کنند تا سرد گردد و باید که روغن بسیار باشد که از آن جاری گردد بلکه آب معتدل باشد که
در این ... سکرهای را صاف نموده بقوام آورند چندانکه منعقد گردد پس
منعقد ممزوج ... بسیار نموده باشد بطور سفید گردد پس آرد بریان نموده را با آن ممزوج
نمایند ... شکر پاره برید نگاه دارند تا سرد شود
و باید که وزن شکر و آرد و روغن یک یک باشد * حلوا که بهمن بلند کند * صنعت آن مغز گندم نیم
درم نه بریان با روغن بادام بریان نمایند و بعد از آن ... و کهربا بهمن سفید معاب بعد از آن زر بسته خوب
... سفید از هر یک ... درم نرم کوفته با روغن پسته با بادام با مسکه کاولی بریان نموده بدان ممزوج
کرده سه درم زعفران با گلاب سوده اضافه کرده بعد از آن تناول نمایند * حلوای دیگر که در بهمن بلند بسیار
قوی الاثر است * صنعت آن آرد برنج شکر سفید باشد از هر یک نیم آرد باقلا آرد نخود آرد گندم از هر یک ده اسار
عسل ممزوج الرغوه دو من با روغن پسته با بادام با مسکه کاو با شیرخ بریان نموده شکر و عسل و باقی را با گلاب
با آب انار آمیز با سر طلا با نقره تا آنکه احمر صاف نموده داخل نمایند و حلوا بریزند و در آخر زعفران ده درم
در گلاب سوده اضافه نمایند و بعد از آن ... سفید از هر یک ... حب المحلب زنجبیل ... دارچینی
قاقله کبیر از هر یک سه درم حب السمنه ... حب الفلفل از هر یک ... مغز بادام نکمش
معروف ... از هر یک ... داخل نموده ... و ...
از آن ... تمام روند * حلوای دیگر که ... * صنعت آن ... عناب ...
دانه ... آورده بعد آب ... آب ... شکر و ... و صاف کنند پس به ... غلیظ گردد
مغز ... بادام مغز ... از هر یک ... کوفته داخل نموده روغن ...
... گلاب ...
با روغن ... آورده روغن ... حلوا ... حلوا ...
طبع ... * حلوای ... دماغ و اعصاب باشد ... * صنعت آن ... شکر عسل مصفی
روغن از هر یک ... مثقال ... ده ... دارچینی سه مثقال ... حلوا سازند ...

بعد پس مثقال بخورند * حلوای بزره تیل دارد باد منی و بهیج باه و تقویت کل اعضا نظیر ندارد و فربهی آورد و
این از مسموعات اهل هند است * صفت آن شمع برسید که نامل جو باشد یک سیر تخم بزره تیل یک سیر و خشخاش نیز
درست کند و صد مثقال شکر روغن از هر یک چهار صد مثقال اول شکر را شیره کنند و شمع و خشخاش پوست کنده
را کوفته با تخم بزره تیل در شیره بریزند و روغن کاو را به بالای آن بریزند آهسته بپزند که در وقت بریان کردن روغن
جدا شده را شروع کنند بعد پس دادن پس قدری زعفران و عنبر با گلاب سائیده اضافه کنند و فرود آورند هر صبحی از
سه مثقال تا پنج مثقال و اگر خشخاش بریان شود در خشخاش جمله در سال داخل کنند و با شما بخورند * حلوای
درست شرون مقوی دل و معده و کبد و دماغ است و مسرور المزاج و امراض بارده مرتبه را نافع * صفت آن مثل
صفت حلوای پوست شفتالو است که در آن خالص شیرین دو سه جوش داده آن آب را بریزند پس آب شیرین تازه
بران کرده طبخ نمایند تا مهرا شود پس کفچه بسیار نرم نموده شیره نبات بعد از کفاب داخل کرده بر هم زنند با قوام
آید زعفران رنگدار یک مثقال بگلاب سوده اضافه نمایند و بر هم زنند خوب رطوبت گلاب خشک شد فرود آورده
ساول نمایند بعد ضرور و اگر فلفلی پسته با خوراو دانه مثل کوفته نیز اضافه نمایند بهتر است * حلوای پوست
زرد کونله مقوی قلب و معده و کبد و دماغ و کاسر ریاح است * صفت آن مثل صفت حلوای پوست زرد اترج است
و زعفران بگلاب سوده در آخر داخل نمایند و اگر برای زیادتی رایحه قدری مشک خالص با گلاب شیر سائیده و برای
زیادتی تقویت اگر قدری جدوار پسته و دانه مثل نرم کوفته اضافه نمایند بهتر است * و صفت حلوای پوست زرد نارنج
نیز بدین دستور است * حلوای دیگر بدن را فربه کند و قوت جماع را یاری دهد * صفت آن مغز فندق مغز بادام مغز مغز
کنجد مغز تخم شاهدانه تخم ترب از هر یک دو صد مثقال جلغوزه دو صد مثقال خرما بیست چهار صد مثقال
تخم همه را کوفته و هر صباح کفی مثل نمایند * حلوای دیگر لاغری که بسبب گل خوردن بود بر طرف سازد و
بدن را فربه کند * صفت آن بهمن سرخ و سفید زنجبیل خشخاش نبات سفید از هر یک نیم درم نرم کوفته و به درین
و بامنگار و شکر سرشته و بعد از خوردن حمام روند و استعمال آن معتدل کنند * حلوای دیگر بدن را فربه کند
و مردم ضعیف و لاغر را مفید بود * صفت آن کعک کوفته یکمن در روغن گاو بریان کرده سه رطل عسل یک سیر گلاب
یک درم زعفران یک من شکر در پاتیلی کرده طبخ نمایند و در آخر خشخاش سفید مغز بادام مغز مغز
پسته مغز فندق مغز از هر یک یک سیر بریان بریزند با روغن طبخ نموده بریان کنند * حلوای مسمن
دیگر * صفت آن نخود سفید کعک از هر یک پنجاه درم در شیر خیسانیده و جمله را بکاه خشخاش مغز بادام
مغز از هر یک بیست درم کعب الغزال ده درم شکر را کوفته هر صباح بقدر ده درم با یک پیاله شیر بنوشند
* حلوای دیگر بدن را فربه کند و قوت باه زیاده کند و قوت جماع را یاری دهد * صفت آن نگمرند آرد نخود شمد آرد گندم
همه از هر یک اوقیه با روغن گاو بعد از کعک بریان کنند پس حلاب شد بعد عسل در دیگ بریزند
و کفچه زنند و با آتش ملایم طبخ نمایند و یک چهار یک مغز بادام سفید کرده و نیم کوفته و یک مثقال زعفران رنگدار یک
مثقال و یک پیاله گلاب در آخر اضافه کنند و بعد از آن صبا و یک سکرجه هر صباح بخورند * حلوای دیگر بدن را فربه
کند و منی بیفزاید و شهی باشد * صفت آن مغز بادام مغز گردکان مغز فندق مغز پسته مغز
کنجد مغز جلغوزه از هر یک سه سیر کوفته و نرم نموده با یک
رطل آرد و یک رطل روغن گاو طبخ نمایند و در آخر رنگدار یک مثقال و یک مثقال زعفران
و یک پیاله گلاب اضافه کنند و با آتش ملایم تا همگی کفچه زنند تا حلوا از روغن برآمده شود پس مثل درما شد

از لطیف ترین حلویات و جهت سرفه و عطش و بثور حلق و یبوست طبع نافع و سریع
حلوای گزانگبین نافل باعسل * صنعت آن سه جزو گزانگبین صاف کرده و آن را با یک جزو شکر خام با قدری آب بجوشانند و کف بگیرند
الاسهال است * بعد از قوام
تخم مرغ بر آورند و چون با تمامی قوام رسد قدری از کف چوبک در آن ریزند که با چوب بهم زده شود بعد از قوام
بام که چون اندکی از آن را سرد کرده باشند با تمامی حرکتی شکسته شود در آن وقت مغز پسته بود اده و بار حمل
واسهال آب بند رحاجت اماده نمایند و بقدر حاجت میل نمایند * حلوای مسمن بدن و افربه و باه را قوی گرداند
* صنعت آن بگیرند نگسند مثقال شیر د مثقال و یک سیر زرد و سیر تجمیما نند پس حل نمایند و بگیرند آرد
با قلا مقشر آرد برنج سفید و آرد گندم از هر یک نخا مثقال تخم کتان و کنجد مقشر از هر یک ده مثقال خشخاش
سفید نیست مثقال مویز را نرم کوفته با سایر سفید نمرس و روغن بادام یا روغن پسته مثقال و گلاب دو
مثقال که بقدر حاجت ناطرین مرو حلوا سازند و بعد از درامدن طبیعت تناول نمایند * حلوای مسمن دیگر * صنعت آن
بگیرند برنج سفید دو مثقال زنجبیل سا بر ورد سیر گاو نیمنا نند پس حل کرده آرد نمایند زنجبیل دارچینی
خولنجان از هر یک نیم مثقال زیره کرمانی سه مثقال که بعد از حرارت پخته با شد شقاقل نیم مثقال روغن بادام
یا وه نیم مثقال بالتمام مرکب نمایند و تناول کنند * حلوای ابرج و از رود نوزده رحقا بن و زیر شد انجما و بلادر
ورده نیمه مرغ و بقاح رخر رود خود تخمی ر حصبه الثعلب و دار چینی و زنجبیل و دارو اسارون و تخم رحاح و نانخواه
* باب الحا المهملة مع الميم * حمول دردکر تخم حمولات *
و برگ نیست و مرکب در رسوم حود مذکور شد انشاالله مشروط *
بدانکه حمول بضم حای مهمله و ضم میم و سکون واو و لام ادویه را گویند که اسباب دو مقعده و فرج در درد ارد
وجمع آن حمولات مثل عرول و بعولات آمده حمول که بشکنی رجع و استر نمایند و جلا بخشد و ورم رحم و رحم و جمع آن
واسکن دهد * صنعت آن موم سفید یا زیت یا روغن بالسویه از هر یک دو درم مایند سیرو طی سازند و سرفه آلوده
کرده بر محل موت حمول نمایند * حمول که جهت رحم سرد حرب است * صنعت آن زرده تخم مرغ با روغن گل آمیخته
مرد است نه حمول صمغ عربی سفید آب در مرم سوده بدان آمیخته پارچه آلوده در مقعده حمول نمایند
* حمول دیگر که قولنج ریحی را نافع است و رباح دفع کند * صنعت آن برگ سداب یا زیره کرمانی با نخواه نمک
طعام بالسویه کوفته بیخته با عسل آمیخته سرفه آلوده در رحمول نمایند و رسماک سرفه بسته نعل و برج
حاجت برداری بر آورند * حمول جهت مرض مذکور به است دیگر * صنعت آن برگ سداب و زیره کرمانی از هر یک
یک کف شوره نمک طعام از هر یک دو درم بوره یک درم ادویه نرم کوفته با عسل سرشته بطریق مسطور بردارند
* حمول دیگر که ریاح را دفع سازد * صنعت آن سداب را بسایند و با ماء العسل بسرشند که غلیظ گردد پس زیره
نصف رب آنا بطرین و رابع و رین آن با آمیخته بشکل بلوط طول بس انگشت ساخته بردارند * حمول دیگر که همان نفع بخشد
* صنعت آن شیر بد از حنظل و زیره از هر یک نیم مثقال با عسل و زهره گاو آمیخته حمول نمایند * حمول
دیگر که ریاح دوا سری را دفع سازد و دوا سر را سود مند بود * صنعت آن بگسیر بوره نمک تخم حنظل حطمی اجزا
مساوی کوفته بیخته بشکل بلوط ساخته استعمال نمایند * حمول که دیدان صغار که در معای مستقیم متولد شده
باشد دفع کند خصوصا صیبان را * صنعت آن آب تعام آب برگ شفتالو و صبر سقوطری سرکه از هر یک قدری بیشتر
آلوده حمول نمایند * حمول دیگر که همین منفعت بخشد * صنعت آن زهره گاو و نفط سیاه قطران از هر یک قدری
پارچه آلوده بردارند * حمول که حیض را ادرار نماید هر گاه منقطع گردد با عسر رحم و درد و الم بود * صنعت
آن مغز سای گاو و روغن کوهان شتر با قدری مقل ازرق مقرر دار آلوی تلخ سرشته اولا مقعده را بآب طلا نمایند

ولیه پشمه را با آب آلوده کرده بردارند پس عرطنیثا [illegible] مثقال تخم حنظل از هر یک نیم مثقال با زهره گاو
سرشته حمول نمایند و هرگاه بسبب بندی ادویه خروج حیض و وجع بهم رسد بروغن گل و موم [illegible] کرده بر
زهره گاو طلا نمایند * حمول دیگر [illegible] جهت رحم * صفت آن زرده تخم مرغ با روغن گل آمیخته پشمه را با آن
برساخته حمول کنند * حمول دیگر [illegible] هرگاه خون بسیار دفع گردد * صفت آن اقاقیا گلنار مازو [illegible]
[illegible] دم الاخوین صمغ عربی گل ارمنی اجزا مساوی کوفته بیخته با زرده و سفیده تخم
مرغ سرشته [illegible] آلوده بردارند * حمول جهت [illegible] و دانهای بواسیر و غیره که هر سه مانند درد
و وجع کند * صفت آن [illegible] زهره گاو [illegible] سوده [illegible] آلوده بردارند و هر یک [illegible] است و باعث
[illegible] وجع آن میگردد * حمول دیگر که ریاح رحم را جذب کند و دفع سازد * صفت آن [illegible] برگ سداب
انیسون تخم کرفس صعتر از هر یک [illegible] چهار درم ادویه کوفته بیخته با آن سرشته [illegible] آلوده
حمول نمایند و مانند [illegible] ساخته بردارند [illegible] بردارند ریاح [illegible] دفع سازد
* حمول که حیض فرود آورد [illegible] کتاب [illegible] آورده اند و این حمول
را من آزموده ام [illegible] سال حیض ایشان بسته بود و گشوده شد * صفت آن مرمکی صابون بوده
کوهی از هر یک چهار درم ابهل هشت درم [illegible] برگ سداب حسک ده درم مویز دانه بیرون کرده [illegible] درم همه را
کوفته بزهره گاو سرشته بکار برند * حمول دیگر که همین کار آید * صفت آن انیسون [illegible]
از هر یک [illegible] آلوده بردارند * حمولیکه افراط حیض باز دارد
* صفت آن [illegible] گلنار از هر یک [illegible] کوفته بیخته مانند سرمه بعصارۀ مورد سرشته [illegible] آلوده بردارند
حمول دیگر که امراض رحم را مفید است * صفت آن [illegible] تخم حنظل [illegible] صمغ زیتون [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] با عسل سرشته [illegible]
بردارند [illegible] * حمول دیگر که همان منفعت بخشد * صفت آن [illegible]
[illegible] اجزا مساوی کوفته [illegible] سرشته بشکل بلوطی ساخته بردارند
ادرار طمث نماید * و حمول عصارۀ سداب [illegible] همین اثر دارد * حمول دیگر که همین اثر دارد * صفت آن
[illegible]
در جوف بردارند * حمولیکه اخراج جنین میت کند * صفت آن [illegible] اسود [illegible] زهره گاو اجزا
مساوی [illegible] مانند بلوط ساخته در محل بردارند * حمول دیگر که بچۀ مرده [illegible] فرود آورد
وحیض [illegible] رحم که بسبب خلط [illegible] باشد دفع سازد * صفت آن ابهل [illegible]
از هر یک [illegible] درم کوفته بیخته با سرکه سرشته [illegible] بردارند * حمول دیگر که افراط حیض را مانع است
* صفت آن مازو [illegible] دم الاخوین
[illegible] ارمنی گلنار از هر یک [illegible] کوفته بیخته با آب لسان الحمل سرشته [illegible] بردارند
* حمولیکه حیض بسته را بگشاید * صفت آن ابهل اسارون از هر یک [illegible] از هر یک
ربع درم مشک ترکی [illegible] حنظل از هر یک [illegible] ادویه کوفته بیخته [illegible] زهره گاو [illegible] استعمال
نمایند * حمول که فرج را تنگ سازد [illegible]
[illegible] * صفت آن [illegible]

امار برمس اجزا الموبه بردغن بابارامساك آب سرشته ملمه آلوده کرده اول روز بردارند وسپس برآورند * حمول دیگر که تریاق الفلع است یا * صفت آن تریاق مرصه مار اسحوان سرحه سکرار مرتله دری با آب مورد سرشته بلسبور استعمال نمایند * حمول دیگر که سریع الاثر است * صفت آن عود هندی معد راملد را من اطلسما مریند ما رواره ریلد بلد حزو سده عسرحزو بلک دیبا آب مورد سرشته استعمال نمایند * حمول که با عث ترمیع قروح گردد بعد یکدا حبلدی زعفران صابون آب سایند * صفت آن تمار عسل نصا نیه حرب نمرحسم نشان ابرور میمریاد روح زمرد کمارد ورد رعفران مرموت بالموبه با زهره گاو سرشته سازند حمه حمل نمایند و بعد ازان دروهن زیتی یا مرهب حل نموده درماهی تکرار استعمال نمایند * حمول که حرب ربت برد ارد با ملیب نه ماه رحم اوسسی و بلد بزرگ کرد اند که باعث مشترس دان شود * صفت آن ملیحه نصف اللد ریره مناح ادخوبا ملابه مریدل حزو دراسه سرین مسکه ما ملحاد سرادوید کوله تحمه با نعط مفلد سرشته استعمال نمایند و حمول انفلد امریه ریلد دروسوم حود مدکور شد * باب التاء المثلثة مع النون * ثمانکمر حای مهمله وضع لون مسک دیه الف بنا رمی تحسب لون سه وراسب وبهملی مهندی باشد سانی اسماس بلد رنگك زرع زیاده ود رمملد ریکا له با بعد رد و باسب اسان دبلد سه واندل سرح رنگ و ترکیس مسه سرگ ابار و مورد وار مورد ما رل و کو حکمر ومرم برود را کسر بلاد مسد ریکا له مسه مرسسا سد رحراب سللی بدارد مگر آنکه در فصل بارش که درگرمی باشد بروبار برسکال می باشد رعما برو سر آب زیاده مساسد برگ آن دسمرو دران دسل ملم کرده دو حاسه باعسهامی سا سد سما رمحصل نمر با بلند بعد رد رعی رمد ومرآنها را معراض مسکند که همه برا بر باسد ماسد دیواری ودرگوسهای آب برحها مسمار بلد ورس وحوس منظر مسا سد وگلس که باعند باشد سرخ مائل به معملی رحوسمو درسالی دو بار گل مسکمد مرکب القوی مائل نمردی دردو مرحسل و گویند درا ل گرم ملمح اتوا عوری وملد د ومحصف سی لدع ومحلل رد رالسحام مریب ندم الاحوس زیاتوب با نصد و آسامدس طمع آن وسمع نرک آن با شکر جهت اسلای حدام نافع رمحسس حهت ریاملد ن باحس اصلی بحای ماحن کم مما کل وجهت پرمان رمسور وسنگ گرده ومسانه وعمر البول واسما ط حمس و آشامیدن حرم آن بلد رسمر مسما ل بالتحا صمب رافع دولمع واوحاع رحمر وبوصه رطاعون رحد ا م وسوریه وحلق ومصلحس کمیرا وورب العروس رلعاب بیروطونا وگوسد ریاده ارید مسمال آن کسد واست رضماد برگ آن با آب سمرگرم برکف پای آبلد دارد را هدای درو وما یع طهور دانه آبله است درحسمر آن حصوص که با اندل عصفر رعفران آمیخته باشد ویا با آب نرع آمله مرسد و محسس صماد برگ آن نه تنهایی ویا بسروطی جهت کمر عطام رزرد باشدن باحس مما کل وکی برآمده با تکرار عمل وملد اوس ریاسا سمره و مسار مرکه انگوری جهت نونا وحرب یابس ورطب حسرصاد رحمام مفید وسمر با برگ حربه یامی درست برگ با سان بلد رسمرور آن جهت مرورد المزاج وبلد با ماوی برای محرور المزاج جهت رفع نهی مسسرکه اکسر برکمد مب ویا عارض مسگردد و نصدی انوس ممسا مسد مایع با تکرار عمل بلد ن سم که مرر روما لمد و بعلسه حهار ساعت با آب سم گرم سویلد ما دام که زایل گردد وانصاد آن و با سمرو ململد رنگی جهت حرب رطب ورفع بونا ودروح حسسه مفید وطلای آن با برگ ساسمره با زه وگل حصی ولعاب بر رطونا و بهد انه برکیلد مب ویا جهت رفع سردس وگرمی آن مفید وبلد تنهایی جهت اورام حاره که زرد آب از آنها آید ریا ارمس جهت رفع حرب ویا آب برگ بلد انعمر جهت سعال مرمس ودرد را ابوحرب ونرحمه وملد سس جهت صیغ رلسمس مراد مرلد سمرحسو صامه که با آب کسمر بارد حرسمد باسد و با مطران وروعس زامرد

جهت رویانیدن موی موثر با گل خیری جهت دفع وحشه و با زفت و روغن گل جهت قروح مزمنه با برگ گردکان
بالما مضغ جهت بهق و خوره و صفحه رصداع بلغمی ربحی مجرب و با شیر با آب پیاز لعاب سوده و بطول آب
مطبوخ آن جهت جمره و سوختگی آتش و اورام حاره و بلغمیه عفنه و اورام ارنبه و مضمضه آن جهت قروح دهن
و قلاع اطفال مجرب در روغن آن جهت تحفیف قرح و با سرکه با گل سرخ و خضاب نمودن آن را بلیلگ کند صداع
و دوار گرد انید و حسم ور باده کسید و بی مجامعت حمایت و رحلت وارد است که آب سدر با حمر دیما است و آب
ملیس مرغ کسیدا و مواسیر نمود به رنگ و سمه نمیتی با عصر با دی رنگ سیاه است و روغن آن جهت درد اعضا
و مفاصل و نقرس دامیلای رطوبی و در ارکردن موسفید رنگ مرا حون بید ربلک مثقال با عسل وکسر ایحررلد
نوبت دماغ بتسد وگل آن که باعیه باسد معتدل جهت اوجاع عصب و فالج و نقرس و درسرب بلک مثقال آن باسه
اوقیه آب و عسل جهت قطع سرلاب را انواع صداع و تصفیف رطوبات رطلای آن جهت التیام قروح وربع حماد و فالج
و امراض دماغی و عصبانی و درد اعضار با سرکه بر نسیابی جهت درد سر با موم و روغن گل سرخ جهت درد
پهلو و کوفتگی اعضار با ادویه مخصوصه جهت سرو ورم و ررد آب وگد اسس آن در میان لباس مسمیه مانع
کرم زدن آن و برگ حسک آن را سرا بن اسد اسمد اند و روغن گل آن دهن الفاغیه باسد محلل و مقوی موی
و مکو کسیده رنگ رخسار است و ار برای کسکگی اعصاب معید و بدلش روغن مرزنجوش و روغن برگ حنا است
* حب حنا جهت قولنج و طاعون و اوجاع رحم نافع * صنعت آن بگیرند برگ حنا حسل بید رم کمسرار بت العروس
ارمر یک بک رم کوفته بیخته با لعاب بزرقطونا سرشته حبوب سازند سر بمی ار یکک رم با یک و نیم درم با آب گرم
با طبیخ شبت فرو برند * دهن الحنا جهت اوجاع مفاصل و نقرس دامیلای و تقویت اعصاب و دوا رکردن مو نافع
* صنعت آن بگیرند برگ حنا را و در بانه حسل نموده در سی وزن آن آب خالص سه روز بید سا بروز بجوشانند
بجوشانند تا ربع رسد پس صاف نموده با روغن کنجد بار دیگر تا بجوشانند تا آب ملاتم جوش دهند با آب
برود و روغن بماند و احتیاط نماید که نسوزد و اگر رمقی ار آب در آن بماند بهتر ار سوختن آن است * دهن
گل حنا نیکو کسیده رنگ رخسار و مقوی موی و جهت حمر کسر عظام نافع * صنعت آن بگیرند گل حنا هر قدر که
خواهند اگر تازه و برای هر وزن آن روغن کنجد تازه و تازه در شیشه کنند و در آفتاب گذارند و هر هفته
بگیرند صاف نموده بدل گل نمایند تا سه مرتبه و هر چند زیاده کنند بهتر است را گر حسلست یک سا درور
در سی وزن آن آب بجوشانند و یک شب بسر مطبوخ در وزن آن مرتب نمایند و بکار برند * دهن حنا نوعی دیگر
از ان ادوی است * صنعت آن بگیرند برگ حنا تازه هر قدر که خواهند و بال سمه بک ری نسائید و آب آن را
بگیرند و با وزن آن روغن کنجد تازه در بید و مضاعف و با آتش ملائم بید سور طبخ نمایند تا روغن بماند
استعمال نمایند * مرهم حنا جهت قروح حسه و ناصور و زخم آتش و زخمهای کهنه نافع و مجرب است
* صنعت آن برگ حنا در مایه حسل نموده موجوبه به نوبت معلا ن اره ربک بورده مثقال برگ نسب که
معروف به ... است موم زرد عروسه معمول ارمر یک میرهم مثقال و نمی روغن کنجد شفیل مقادر نسخ مثقال
اجرا را در سه هزار مثقال آب بجوشانند تا ثلث آن یعنی هزار مثقال بماند صاف نموده بعد ار ان موم و نیمه
و روغن داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند تا آب رفته روغن بماند بعد ار حطا بی سفیدی مجرب یک مثقال
مرده داخل کرده در هاون یک سه بمالند تا یکسان شود و در ظرف چینی نگاه دارند و بکار برند * مرهم حنا دیگر
... زخمهای کهنه منافع دارد * صنعت آن برگ حنا در مایه حسل کرده کاب معدار ه ر لب حمار

در دم طفل نماید و در همه را من نموده روغن مسکه گا بابرد و در سموم حالش دران گداخته از آتش برگرفته
ادویه وابدان مجروح نموده تجربه نسب بر مرزنبق بامرهم نموده و کا ربرند * مطبوخ حناء جهت ابتدای
جذام که زایل شود و نیل منافع آن نباشد وامراض سوداویه و قروح و خروج سوداویه وطاعون ود را نام وبا
آسان سازد آن مفید است * صنعت آن بگیرند برگ حنا در سایه خشک نموده سی مثقال رد درآب سه شب تر سازند
صبح با آتش ملایم در دیگ گل آب جوش دهند تا ثلث آب بماند صاف نمایند مقدار سی مثقال شکر سفید داخل کرده
بقوام آورند و کفچه اند که چون مدت تکیه بلد تر ند ادویه کنند حنا می راکه دافع ملاح نباشد زایل گرداند
و باید مرور و مقدار سی مثقال بمرآ برآورده مثقال آب سه شب تر ساند و صبح بجوشانند تا آنکه نصف مثقال آب
برسد صاف نموده نناسامند * نوع دیگر حنا نافع از جهت امراض مذکوره چون مدت نصف رو زبناسامند
* صنعت آن برگ حنا خشک را مرور رحمارا و مقدار آن اوقیه شکر سفید تر سازند و صبح صاف نموده بنابامند
و عدا گوشت بره الله وره امله باحلا و ماول نمایند * نوع دیگر جهت رو باسد تا حنی کج و ما کل و
اوجاع رحم و سوده و دیدان و بمورو مشک گرده و مبانه و عصر البول را نافع و مخطط جسد است * صنعت آن بگیرند
ده مثقال برگ حنا خشک را و شب درآب بخیسانند و صبح صاف نموده بناسامند * نوع دیگر جهت امراض مذکوره
* صنعت آن بگیرند برگ حنا خشک ده مثقال بابونه سی مثقال نصب الله ربه دو مثقال افتیمون هفت مثقال
ملیله مه رنگی یک مثقال سه شب درآب گرم تر نمایند و صبح آب صاف آن را باید مثقال شکر سفید بنامسند
نامدت نصف روز و نماید حمل و یک روز * کتاب الحاء المهمله * باب الحاء مع الباء الموحده * حب
الحدید فارسی زمره آهن گویند بهتر ین جنسها است و مستعمل ازان آن است که باسرکه سابیده و خشک کرده
و بسیار مبالغه در سحق آن نموده باشد در دوم گرم و در سوم خشک و تعالیت مجفف و مقوی معده و مانع
نزف الدم و ادرار حیض و حامله شدن است جهت سلس البول و امرجای معده و معده و بوا سیر و طحال رطبه
ورفع رطوبات باطنی و جهت دحبه امعا و مثانه مجرب و مارزد و تمریع مقدار یک دانگ آن جهت باه مرطوبین
که مابوس باشد نعاب موبرو ماسکسبی جهت ادویه مثانه و مضاد آن جهت اورام حاره و سموم مقعد و اکتحال
آن جهت جرب پلک حسم و قطور آن جهت پاک کردن چرک گوش نافع و مضر ریس و مصلحش کثیرا و عسل و مقدار
شربتش تا دو دانگ و در درهم او کسید است و چون آنرا بعد ترابا آب و عسل بسایند و حمل کنند و بعد ازان
با روغن زیتون ملزتکه مه انگشت بر بالای آن برآید بجوشانند تا بلب روغن نبورد و با جرب بابلی و عسل
لعوق سازند و هر روز یک دو انگشت ازان و ابتدول بمایند جهت صاف کردن آواز و تقویت بدن و نیکویی رنگ رخسار
واخراج فضلات بدن معده بلیت و هرگاه با روغن زیتون بپزانند و با عسل معجون کنند نیز بسیار نفعی
امر دارد * دستور ندیم حب الحدید چنان است که حب الحدید را گرفته نقمه مدت چهار روز در روز در خل
خمر تر نمایند ابتدا خشک نموده در روغن بادام بریان کنند و چون تمام بنا تکه بر بالای آب تا نقد
و ند شیر شود و در حوار بات و سفوفات و معاجین و غیرها استعمال نمایند نوع دیگر آن است که حب الحدید
را نرم کوفته نقمه چهار روز در روز در سرکه بخیسانند پس برآورده درآب کراث مقدار دیگر ازبد و هر روز آب
کراث را تازه نمایند پس برآورده خشک نموده نرم بسایند و در روغن بادام با روغن معرا سحراب و زرد آلو
باشفما از بریان کنند را بعسم نبدامبر دیوا کسب مقالیات و سفری اولیاست نوع دیگر چنان است که حب الحدید
را نرم سایند بهست روز روز در شراب زیتانی بخیسانند و هر روز آن شراب را تازه کنند پس از بیست روز

به دربان نموده در مباحث مخصوصه ضعف معده داخل نماییم * بوعلی گوید آنست که حب الحلو بند را برم
بماند و بلند مفید در حل حمر کهنه بماند و هرروز سرکه را باره کنند تا اثر آن تکهمند دیگر دو ماء العسل
به مماند و بلند مفید دیگر در آنکه سکر در آن اند احمد باشد نگذارند در سن از بیست و کمتر و ارزن آنها برآورده
بفصل ساریند رد در روغن بادام بریان کرده حرب سحق نموده بکار برند نا دن الله تعالی نافع است *
* فصل در بیان جوارش حب الحلو بند و سعوس * جوارش حب الحلو بند نافع از برای اصحاب معده سرد و راسر
و ریاح دارد و رنگ رو را صافی گرداند و اشتهای طعام آورد و طعام را هضم کند * صفت آن بند سه
پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله سعی سیر سوس رتمیل عود قماری جام جور بوا سنگ اصلی گل سرخ
سرو ع الادماع سعل الطیب اذخر مکی مصطکی رومی از هر یک ده درم سعل سنبل سی تکدرم بزاده حب الحلو بند مسوع
در شراب ریحانی بمهر و روز بعد از مقشر و ریگرده آن را سحق کنند نیکو در بادام بریان کنند و مخلوط
ساریند با ادویه بادی که کوفته بحمه بروغن بادام سرب حرب کرد باشد مسوع را با عسل مصفی سرسته
جوارش ساریند * جوارش حب الحلو بند مسول از جامع الادویه ریحانی که در منافع دارد * صفت آن پوست بلیله
کابلی پوست بلیله آمله سقی سیر سوس رتمیل عود قماری جام جور بوا سنگ اصلی گل سرخ سعل الطیب اذخر مکی
مصطکی رومی از هر یک ده درم حب الحلو بند بصری که مقشر باشد بر روز در سرکه حسا باشد باشد و بعد از آن
حل کرده بروغن ادویه بلاند کرده باشند سل مسوع ادویه را کوفته سحمه بروغن بادام سرب حرب نموده
با اشباب مفید بدوام آورده بپوستند سرسی دو درم * جوارش حب الحلو بند دیگر مسول از قرابادین ملاسی
که بضعف معده گرم مزاج است * صفت آن پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله سعی سیر سوس گل سرخ اذخر مکی
از هر یک ده درم حب الحلو بند بوسل مسوع ادویه سکوطبرزد آن مقدار که ادویه بآن سرسته شود سکر
طبرزد را بگدازند و بقوام آورند و ادویه را با آن بسرسند سرسی دو درم با شراب سیب و امثال آن * جوارش حب
الحلو بند مطبوخ نافع از برای ریاح بارده و رجع ظهر و فساد طمث و باسور و رنگ رو را صافی گرداند و اشتهای طعام
آورد و در تقویت باه بی نظیر است و ریاح بارده و از معده سرد و معوی معده و مثانه و رحم است * صفت آن تخم
کرفس تخم رازیانه انیسون زرنباد اسطوخودوس تخم جرجیر تخم گندنا تخم سدار تخم شلغم تخم زردک تخم اسفست با تخواه تخم
اترج حبة الخضرا الخولنجان تخم مسب فلفل دارچینی زرکمان کوهی گشنیز خشک از هر یک سه درم زرنباد درونج
عقربی بهمن سرخ بهمن سفید بوزیدان درونج دراز دارچینی مرو جور بوا سنبل دارچینی خولنجان زنجبیل معک کوهی
سنبل الطیب قسط از هر یک چهار درم پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله سعی حب بلوط پوست تخم کرفس از هر یک
ده درم مطبوخ حملی اسه اسارون ساسی اطفار الطیب قصب الذریره لسان العصافیر سلیخه سعد ماهی زارس
با فله خرنوب و اصل ل مفید برفه مرده از هر یک نیم درم جور جند بسته بابلی مصطکی رومی گل سرخ جور ماحور
تسور کند و منافع حمل دوده حمل از هر یک نیم درم حب الحلو بند گرم کرده با آبش دربسند ریحانی
سرد کرده مراب ساریدو در مسوع ادویه ادویه را با بسل عسل به برند با عسلط سود و از آتش برگرفته بما الاسد
و بما سامسد بمعد از یک اوقیه هر روز با اسارتانه که تخم گرم نموده بپوشند و بعد از عقب العسل باه با گوشت
از حواب باشد و بتای آب بسند صرف بما سامسد ومت تکهمند باد و مقسه باین جوارش نما او مت بما بند
* جوارش حب الحلو بند مطبوخ بدستی سیم ریسن صالح از برای ضعف معده و حرارت مزاج آن * صفت آن حب
الحلو بند بر بسری پوست بلیله زرد بلیله سیاه پوست بلیله آمله سعی گل سرخ کماه زرماری اذخر مکی

اجزای مسماری همه را در شراب ریحانی خیسانند تا غلیظ شود پس بمالند و نگاه دارند و هر روز از آن مقدار یک
ازو به شاباشد * جوارش بدانکه جوارش از جوارشات است و معرب گوارش است و گوارش در فارسی بمعنی هضم
است و گوارش فارسی است و بعضی گفته که جوارش بمعنی کثیر المنافع است و آن برای مزاج جمیع امزجه و اشخاص
و سالم برای جمیع اعضا و امراض است جوارش عمل که از سه مطلق مراد آن است و در زمان جمشید وارد شده که شفاء
للناس محمود سجزی گفته که ترجمه جوارش ما مرحمه است یعنی نیم دوای مصر کمله و جوارش این مرکب
مستعمل بر نیم دوای حبشی است یعنی عمل و جوارش الجلنار و نیم میوه یعنی هلیله و بلیله و آمله این مرکب را
نیم جوارش گویند و بعضی گفته‌اند که جوارش بمعنی عطیه الله است یعنی دوای الهی که آن را اطبا دوای دوالخاصیه
نامند و بعضی اطبا را زعم آن است که جوارش در فارسی بمعنی گوارا و گوارنده است و جوارش این جوارش مستعمل بر نیم
دوای حبشی است لهذا این را جوارش جالینوس نامیده‌اند و این قول اقرب بصواب است از اقوال دیگر و حکیم معصوم
گفته جوارش بفارسی اسم حب الجلنار است ظاهرا بر این عربی فرهنگی مجموع است که اسم جوارش و آن را در رنگ
امتزاج نموده و این جوارش را نیم معاجین شمار است و اکثر اطبا این مرکب را از جوارشات شمرده‌اند و بعضی
گفته‌اند که از معاجین است و فی الحقیقه این جوارش و معجون ما بین آنها است آن از اشربه و مطبوخات و معاجین از
اطریفلات است لیکن جوارش جزو اعظم و غالب و اصل و عمود در آن حب الجلنار است در جوارش الجلنار ذکر شد
* جوارش جالینوس نیم دیگر نافع از برای امراض معده و ریاح و امراض فساد مزاج معده و فساد رنگ رخسار
و باه را زیاده کند * صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله یعنی فلفل دار فلفل زنجبیل
مصطکی سطرج هندی سنبل الطیب از هر یک ده درم تخم ستیر گشنیز از هر یک چهار درم ملحه سیاه دو درم
حب الجلنار ... در سرکه خمر انگوری دوازده روز که هر روز از نو خیسانیده و حل نموده بریان کرده با شد
تکلیف رم ادویه را کوفته بیخته بعسل مصفی بقوام آورده و زعفران کافور بعد از حاجت بسرشند و در شربت احمر
نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از آن از یک مثقال تا دو درم کاسنی اضافه کرده ممسود در بن جوارش
ملک نیمی خالص دو درم در نسخه دیگر این جوارش مسطور است که چهار درم حب الجلنار را در سرکه انگوری
خیسانند بعد از آن خشک کرده صلابه نموده چنانکه بر روی آب باشد رسد بروند پس باقی ادویه را بعد سه وزن
نماید و در نسخه صاحب منهاج بجای روغن گاو روغن بادام شیرین است مزاج این جوارش گرم است در آخر درجه
دوم و خشک است در اواسط درجه سوم * جوارش جالینوس بالعف این ما نوبه منقول از دو آباد بن ابی صالح حکیمی
حکیم باشی امراء امیر سلطان مصر و روم مانع بصاد احلاط و مقوی الات عذا است * صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست
هلیله زرد پوست بلیله آمله یعنی هلیله سیاه از هر یک بست درم جوز بوا خرنوب اسارون بود ینه فلفل زیره کرمانی
نانخواه گل ملک زنجبیل نمود رجب ابلعن سنبل الطیب ابریق مکی مصطکی از هر یک چهار درم حب الجلنار
مد بر بیست درم ملحات کوفته بیخته بروغن گاو چرب نموده بای اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین
چرب نموده پس بکلاب زنند و باشه وزن ادویه و یا چهار وزن عسل مصفی معجون سازند * جوارش جالینوس
به نسخه دیگر نیم و بس منقول از فادوس * صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله یعنی
پوست بلیله فلفل دار فلفل سطرج هندی زنجبیل قرنفل مصطکی تخم ستیر گشنیز با از هر یک ده مثقال
حب الجلنار تکلیف مثقال حب الجلنار را چهار ده شبانروز در سرکه خیسانند پس در سایه خشک کرده بروغن
بادام شیرین چرب نموده بریان نمایند و بعد از آن بر سنگ سماق کلاب نیم بسایند و باشه وزن ادویه عسل

معده بقوام آورده بسرشند و یک مثقال و نیم مشک اضافه نمایند و در ظرف چینی یا کوزه نگاه دارند و بعد از
سه ماه استعمال نمایند شربتی یک مثقال و باید که حسب الحکم بنده زاده چهارده سال در مرکبه تمام شد
هر روز قدری بموبری سرکه که همه باره بر آن ریزند و بهم زنند * جوارش مخصوص دیگر معده را
قوت دهد و هضم طعام را آسانی گرداند * صفت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه آمله مقشر
پوست بلیله فلفل سیاه دارفلفل زنجبیل شیطرج هندی سعد کوفی پوسته زرد اترج حسب الحکم بنده برابر
هر یک ده درم و در نسخهٔ دیگر نبات حب البان سه درم داخل است و در نسخهٔ دیگر کشنیز مقشر ده درم داخل است
ادویه را کوفته بیخته بروغن گاو چرب نموده بعسل مصفی بسرشند شربتی دو درم تا یک درم و در روز نیم
دو درم و دو روز و بعد از سه درم با مغز بادام یک درم بعد از آن تا یک درم تناول نمایند
و صاحب احتراق بلغمی گفته که از همه نیکوتر است * جوارش مخصوص دیگر معده را قوت دهد و باه را زیاده
کند و سرعت انزال را منع نماید نافع است * صفت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله کابلی سنبل الطیب شیطرج هندی
تخم کرفس تخم پیاز زنجبیل شامی نبات جولجان سک المسک از هر یک سه درم پوست بلیله آمله مقشر
هلیله سیاه نانخواه دارفلفل از هر یک چهار درم عود دری شرح عود دری زرد درونج عقرب الطیب خولنجان
فلفل موبه از هر یک شش درم سعد کوفی ده درم زعفران بیخ زنجبیل شامی خالص نیم درم عنبر اشهب یک درم
حسب الحکم بنده نیز تمام ادویه را کوفته بیخته بروغن گاو چرب نموده تا یک شب نگاه دارند و روز
دیگر با سه چند مجموع ادویه عسل مصفی منحل بطریق معروف بسرشند و بعد از سه ماه استعمال کنند
شربتی از دو دانگ تا نیم مثقال تا سه روز مگر معده و کار تن بر تو بشد * جوارش مخصوص حکیم صالح خان مرحوم
حال آن نداشته بود * صفت آن حسب الحکم بنده در سرکه انگوری مدبر نموده حتی بلغم مکرر مداومت باعث کرده
یک صد مثقال پوست هلیله هلیلهٔ کابلی پوست بلیله هلیلهٔ سیاه فلفل سیاه دارفلفل شیطرج هندی زنجبیل سعد کوفی
از هر یک ده مثقال تخم گشنیز تا از هر یک چهار مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
نموده بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه که بقوام آورده باشند بسرشند بعد از آن مشک نیم یک مثقال حل
نموده در آن داخل کرده نیکو بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از سه ماه استعمال نمایند شربتی دو درم
* جوارش مخصوص دیگر نافع از برای اسهال معدی و بواسیر و تقویت باه و سرعت انزال * صفت آن پوست هلیلهٔ
کابلی هلیله سیاه بلیله آملهٔ مقشر سنبل الطیب فلفل دارفلفل زنجبیل سعد کوفی از هر یک ده
درم تخم سپستان تخم گشنیز تا از هر یک چهار درم حسب الحکم بنده نیز عسل سه وزن مجموع ادویه حسب الحکم بنده
را چهار روز در سرکه خیسانیده و حل کنند و نرم نمایند چنانکه بر روی آب باشد بنده نیز معجون سازند
شربتی دو درم و بعضی مشک تریاکی دو درم اضافه میکنند * جوارش مخصوص دیگر * صفت آن حسب الحکم بنده در
سرکه انگوری مدبر نموده بنده نیز مکرر ملاحظه کرده یک صد و سی مثقال پوست هلیله کابلی پوست بلیله آملهٔ
مقشر در شیر گاو پرورده فلفل سیاه زنجبیل سعد کوفی شیطرج هندی سنبل الطیب از هر یک ده مثقال تخم
سپستان تخم گشنیز از هر یک چهار مثقال مشک نیم خالص دو مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام پرورده
مثقال چرب نموده بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بسرشند * جوارش مخصوص دیگر نافع از برای کمی شهوت
طعام و غثیان و مفید از برای کسیکه طعام در معده او جای نگیرد و از برای ریاح اعتیاد شده و از برای مردانیکه
با دیر نکاح باشند * صفت آن هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ مقشر شیطرج هندی زنجبیل فلفل دارفلفل

مصطکی سنبل الطیب از هر یک ده درم حرف مقل حب النیل که بلسان زورد و مرکه حسا ساده مقل
مرمکه آب را عسل داده بس حل نموده از هر یک وزن بیست درم شیر خشت جوز بوا سماسه و قرنفل از هر یک دو درم
مصطکی دو دانگ ادویه را کوفته بیخته برروغن بادام چرب نموده بعسل سه وزن مصفی بقوام آورده
شربت سه نیم دو درم * جوارش خشخاش مسهل ازدیاد دس ولا یمنی نافع از برای معده گرم * صنعت آن پوست
هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر اصل السوس مقشر گل سرخ ممزوج باقماع از هر یکی از هر یک دو درم حب
الحلیله مقل بریشم زرد ممزوج ادویه سات سفید بلدرنگه ادویه را با آب شیرین بیاب را گلاب حل کرده
بقوام آورده ادویه کوفته بیخته برروغن گاو چرب نموده بآب شیرین سرشته دو درم با شراب تفاح و امثال آن
* جوارش خشخاش با مسک به نسخه شیخ رئیس سوی و مصطکی معده نافع است از برای بواسیر و باده منکسد باه را
و مجرب است * صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر فلفل دار فلفل زنجبیل زیره کرمانی
مقل ترنجبین بیست کرفس تخم گشنیز تخم حرحمر تخم سلجم تخم جرجیر تخم سداب گل سرخ مصطکی دارچینی
قرنفل جوزبوا و زرنباد ترنجبین سماسه هیل باقله سنگ المسک عود قماری مسک سعی از هر یک دو درم حب
الرشاد مقشر بادام حب البلسان تربد سفید و زنجبیل ممزوج ادویه را کوفته بیخته برروغن بادام
شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی بسرشته شربتی دو درم و این جوارش گرم و خشک است در اواسط درجه
سوم * جوارش خشخاش به نسخه دیگر از شیخ رئیس که با معجون خشخاش ذکر کرده و گفته که این معجون
نافع است از برای استرخای معده و باد بواسیر فساد مزاج و زردی رنگ روی و زیاده کند باه است و مرعش
ادرار را نافع است و اسهال می آورد * صنعت آن هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر فلفل دار فلفل زنجبیل
مصطکی سنبل الطیب از هر یک سه درم تخم سیسنبر تخم گشنیز از هر یک دو درم حب البلسان صلابه
کرده در مرکه انگوری جهار ده ساعت و زرنباد حاملت در سایه خشک کرده بریان نموده شش درم سقمونیا
یک درم عسل مصفی سه وزن ممزوج ادویه را کوفته بیخته برروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید
سه وزن ادویه بلیله مقشر معجون سازند و بعد یکسال بعد از شش ماه استعمال نمایند و پس از شش ماه نباید استعمال
نمود * جوارش خشخاش با مسک به نسخه دیگر * صنعت آن هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر اسطوخودوس مصطکی زرنب
طالیسفر دانه هیل بوا ارزیان درونج عقربی دار فلفل از هر یک چهار مثقال دارچینی بزرالبنج سنبل الطیب جوزبوا
بسباسه زنجبیل فلفل و به از هر یک مثقال مصطکی ده مثقال سنگ اصلی سی مثقال حب البلسان
تخم سپستان حالس یک درم ربع زنجبیل نیم درم است اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده
بعسل سفید مصفی سرشته * جوارش خشخاش که صاحب ذخیره خوارزمشاهی در دوا بادی خود ذکر کرده و گفته که این خشخاش
نافع است از برای برودت معده و اسهال و بواسیر و رنگ را نیکو گرداند * صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله
آمله مقشر زنجبیل سطرح هندی سعد کوفی فلفل دار فلفل سنبل الطیب از هر یک ده درم تخم کرفس تخم گشنیز بادام
از هر یک چهار درم حب البلسان مربا با سرکه بعد از آن بریان کرده با سبلی سه درم کوفته بیخته برروغن گاو
چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بسرشته شربتی سه درم * جوارش خشخاش مسهل به نسخه ولا یتی
معده را قوت دهد و بواسیر را زایل کند و رنگ را صافی گرداند و باه را زیاده کند و قوت دهد * صنعت آن پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله حبشی پوست هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر از هر یک ده درم فلفل سیاه
دار فلفل زیره کرمانی ملح زنجبیل تخم سپستان تخم کرفس تخم کندنا تخم جرجیر تخم سلجم تخم جزر

دارچینی ملیحه ماء هر یک جزو دوا از هر یک یک درم بصابون هلیله عود قماری جام سنبل بستی از هر یک دو درم
حب الرشاد داخل نیست و نسخه حب الحدید بنا بر نقل مجموع ادویه ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب
حبوب نموده بعسل شیره مصفی سرشته بیست و دو درم بعد از سه ماه استعمال نمایند و در نسخه دیگر فوتنج معلی
گل سرخ از هر یک دو درم داخل است * خواص تحریش بادش جهت اسهال بواسیری مجرب * صنعت آن هلیله
ماء آمله منقی بنوع احسن ساییده از هر یک سه مثقال در تب هلیله حب الاس تخم حماض این هر سه را دو دو از
هر یک سه مثقال خبث الحدید بنا بر عمل مصفی در نه سرشته با صمغ از هر یک نیم و جهار مثقال و
در نسخه دیگر این هر دو بنام دوزن ادویه است نه مشهور معروف سازند سرشته دو مثقال وجال السرس گفته باشد
که کوبند و سود اد و نه اطریفلات وجوارشات کوبند بی که نموده باشد بعد ازهم ملکه جرس باشد از برای
تحسین سطح معده وطول مقام آن ادویه در معده گاهی مربع میگرداند هلیله کابلی و بلیله و آمله را انگرمارج
از برای تعریف درب آن ند و مختص میگرداند اجزا را جنس الحدید خصائل نه بر که بر باب نموده جنس هر سه
از برای تعریف فعل آن ادویه و بابد بوده باشد و زن گرمارح مثل نکی از آن سه و زن حب الحدید را بر هر جهار
بسبب کثرت منفعت و شرف آن در عرض و این جوارش حب الحدید انفع است از برای اسهالهای معده و اسهال
بلغمی و بواسیر گاهی اضافه نموده میشود با این نوع جزو ادویه حاره مانند اما ادویه حاره نیست از برای نقل این
نوع جزو نارد و تحسین معده و تقسیم بلغم اما مانند نیست بسبب آنکه منافع آنها مطلوب اول و آن ادویه مثل
فلفل دار فلفل و کبابه و سنبل الطیب و دار چینی و مانند این هر یک بسبب نسبتی که کمتر از آن نوع جزو اصل
باشد مثل صبر تربد سماری که بعض آنها بعض دیگر را در آنجه مراد است گاهی اضافه کرده میشود در آن سنگ اصلی
وگل سرخ از برای زیادتی قبض و از برای آنکه در سب با عمل ال باشد و این جوارش را اطریفل خبث الحدید معجونه
حب الحدید و مخصوص باشد و مختص معرب نیم نوش فارسی است نسبت آنکه این نیم جزو در آن اصل و عمود
اند چنانچه ذکر یافت * حب حب الحدید باد بواسیر و سردی کرده و بیماری ادرار بول و سرعت انزال منی و
صاحب جذام را سود دارد و رفع آروری گل خوردن کند طعام نگوارد و رنگ روی را نیکو گرداند و لاغر را فربه
سازد و دوب باه دهد و معده ضعیف را نافع باشد و باد ها بشکند و حبس خون بواسیر کند و اسحق و زحیر که بسبب
بواسیر باشد بر طرف سازد * صنعت آن نسخه سرزا ابراهیم در زاد در موسوم بمنهاج خبث الحدید را هفت
روز با آب گند نا بخیسانند و هر روز آب گندنا کهنه را دور نموده تازه داخل کنند بعد از آن خشک سازند و در بادیه
آهنی بر یان کرده بخوبی بکوبند و نیم مسند آن منقد از هر یک جزوی تخم حرمل تخم کرفس تخم تره تخم
گندنا تخم کرفس تخم سداب حلبه از هر یک ربع جزوی کوفته بیخته با آب گندنا سرشته حبها سازند موحی بعد ر
نخودی سرمی ...سب و یک حب هفته یکبار یا دو بار * صنعت این حب نه نسخه صاحب ذخیره حب الحدید
ملی در در آب گندنا هفت روز که هر روز آب گندنا تازه کنند و بعد از آن خشک کنند تکلیف مثقال حب الرشاد
دو نیم درم تخم کراث تخم حرمل تخم کرفس تخم کرو تخم تره تخم حلبه تخم نیا و فلفل از هر یک نیم و
نیم درم همه را کوفته بیخته با آب گندنا سرشته حب سازند سرمی هر بار یک درم * صنعت این حب نه نسخه
دیگر خبث الحدید که مکرر با آب گندنا ساییده بر کرده باشند یکصد درم حب الرشاد دو نیم مثقال تخم گندنا تخم
جرجیر تخم کرفس تخم کر حلبه از هر یک بیست درم کندر مصطکی از هر یک ده درم صمغ عربی زیره کرمانی
از هر یک سه درم کوفته بیخته ... حب سازند * صنعت این حب نه نسخه دیگر حب الحدید که

شکر ناب گلاب پرورده با سه ستاره درم تخم کرفس تخم جرجیر تخم حلبه تخم ترب تخم نمام
کرویا از هر یک ده درم فلفله ساده که در روغن سوسن بریان کرده باشند ده درم مجموع را کوفته بیخته با گلاب
حب سازند و هر روز دو درم بخورند * شراب خبث الحدید نافع است از برای ضعف معده و هزال بدن * صفت
آن یکمن خبث الحدید با شراب سرکه کاسنی کرمانی حلبه از هر یک کفی سداب ترکرفس تازه نعناع تازه از هر یک تکه سه
خبث الحدید سه نوبت بریان مجموع ادویه بس بجوشانند تا هشت رطل آب در وسط بماند بگیرند
یک رطل آن را صاف نمایند و صبح ناشتا و بعد از چهار ساعت طعامی خفیف بخورند و پرهیز از خوردن ترشی
و بقول و غذاهای شور نمایند و ناشتا باشد از آب مذکور کم سه سوند ابدال ابدال ناشتا باشد اول دو رطل
بس بد و ممکن نافع است بادن الله تع * سفوف خبث الحدید که محکم است حرارت تول تصارکند نالیست
حکیم محمد زمان * صفت آن خبث الحدید سه درم کوفته بیخته و هفت روز در سرکه خیسانیده
بعد از آن بیرون آورده با شیر خشک کنند و باز دیگر کوفته مخلوط سازند با روغن کنجد بیک شب پرورده
سرکه خیسانیده و خشک کرده باشند سحق زم طباشیر چهار درم گشنیز خشک سه درم شربتی یک مثقال با سه
ماده و آب سرد صبح و شام میل نمایند * شراب خبث الحدید معده را گرم کند و بدن را فربه سازد خصوص در
امزجه بارده و رنگ چهره نیکو گرداند و باه را قوی کند * صفت آن اسپست را با تخم کرفس انجدان
گشنیز خشک تخم سداب تخم کرفس تخم خرخر تخم نانخواه از هر یک یک مثقال خبث الحدید یک برده مثقال همه
را در یک من آب ترشایند تا نصف بماند شراب نبات را لاحق کند و در شیشه نگاه دارند و هر روز دو درم آن را ناخور دو درم
ناشتا بخورند * شراب خبث الحدید که مستعمل در دختره در سوء مزاج بارد معده ذکر کرده و گفته این شراب
مقوی معده است و نسف رطوبات کند و باه را بیفزاید * صفت آن تخم کرفس تخم راز یانه انیسون زیره کرمانی
با شراب صعتر اسپند کاسنی کزبره گشنیز خشک فلفل دار فلفل دارچینی کنند و مثل الطیب قرنفل خولنجان
زنجبیل سعد کوفی از هر یک یک مثقال خبث الحدید سه برده مثقال همه را در روغن شراب انگوری ده بر بد با
نصف رسانیده ثنا لا سند و هر روز دو درم آن را ناشتا بخورند با سه هفته و از میوه های تر و ترشیها پرهیز کنند * طبیخ
خبث الحدید اشتهای معده و برآ سرور نوع را سود مند است و رنگ رو را نیکو گرداند و هضم طعام کند و اشتهای
طعام آورد و با و او باده کند * صفت آن تخم کرفس و رازیانه انیسون اصل سوس انجرونیم سداب تخم ترب
تخم جرجیر تخم شبت زیره کرمانی تخم نار مصطکی رومی لسان ابدال از هر یک چهار مثقال قسط فلفل عود
هندی مثل دار صینی دارچینی با دو خولنجان معد کوفی اسه قرنفل الطیب تخم سپست تخم انجره
بهمن سرخ بهمن سفید زردی مرو خ بوزیدان سعد طرح هندی فلفله ساده بوست فلفله کابلی بوست فلفله زرد
بوست فلفله آمله سبقی از هر یک یک مثقال خبث الحدید سه نرکوفته بیخته مثقال حمله را در با برده رطل
شراب با سه سیب عمل ده بر بد با ربع رسد صافی نماید و هر صبح ربع رطلی از آن با روغن بادام شیرین
بخورند * شرور بیس دو بچه آن در املح دکر یافت * معجون خبث الحدید نهاری بول که از سردی بود
باز دارد و این معجون را معجون گاوزبانی نیز نامند * صفت آن خبث الحدید سه بیست درم شور کند و که
در سرکه خیسانیده باشند یک شب بریان خشک کرده کوفته بیخته زم طباشیر چهار درم گشنیز خشک
سه درم شکر دو درم فلفله ساده ادویه کوفته بیخته با بید و رب کل عسل مصفی معجون بعوشند شربتی با مداد
سه درم و شبانه سه درم بشراب بهیه * معجون خبث الحدید سده برا سرور باج آب و نیکو کردن گونه و ...

اشتها و هاضمه نافع است و از مجربات من است * صفت آن اهلیلج سیاه اهلیلج کابلی اهلیلج بلیلج فلفل دار فلفل
زنجبیل سعد کوفی سطرح هندی سنبل الطیب از هر یک دو مثقال نمک سنگ با از هر یک چهار مثقال
حب الحدید بدستور بعد از نرم سودن با دام شیرین خوشبو کنند ده مثقال نباته و زن ادویه عسل بسرشند و اگر
یکمثقال یا دو مثقال مشک داخل کنند بهتر است * معجون حب الحدید مقوی معده و یابس رطوبات فضله
مزمنه و قاطع اسهال و دم بواسیر و حیض و ادرار بول و بیکو کننده رنگ رخسار و مصفی آواز و مقوی هاضمه و جمیع
قوی طبیعیه است * صفت آن هلیله سیاه زرد هلیله کابلی بلیله سیز آمله منقی از هر یک با نزده درم سنبل الطیب
اذخر مکی سعد کوفی زنجبیل فلفل دار فلفل از هر یک شش درم حب الحدید نرم کرده درم ادویه را کوفته
بیخته بعسل مصفی منزوع الرغوه معجون سازند مرسه معجون سازند شربتی یکمثقال تا دو مثقال * معجون
حب الحدید معمول از خلاصة التجارب گفته که از مجربات اهل هند است * صفت آن حب الحدید مدبر
دو جزو هلیله بلیله آمله از هر یک سه جزو هیل خرد زنجبیل فلفل خوشبوا در بعضی از هر یک یک جزو
مصطکی مرمکی تخم خشخاش از هر یک چهار جزو چهار مثقال شکر بادام کرده عسل وزن یا نوره ست مجموع ادویه
کوفته بیخته بعسل سوم بشکر سرشته در ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند شربتی دو مثقال تا سه مثقال
و گویند که بدون شوابی زیاده مقوی را نگاهدارد آخر گویند اگر از این نوع برا کسب حمی الملک در احساب نباشد
بهتر است و بعد التناهی باحتیاط تمام از صفت از کمی شروع نمایند و خوب بکنند اولی است * نوع حب الحدید
هضم قوی هاضمه و نیکو بی اشتهای طعام مقوی قلب و دماغ و کبد نافع * صفت آن حب الحدید کیمیه که چهار
بار نهند با شد بود و بیس مثقال صرفی که بیرا با زنجبیل باشد بوست هلیله بوست بلیله آمله منقی گرمار خ
خورد و کلان از هر یک حمل و هشت مثقال که با آبار ملدی باشد ادویه را کوفته بیخته در جم بیکو بی کرده در زمینی
که همیشه آفتاب در آن باشد دفن کنند و بیست آبار زیر زمین ملدی آب را جوشانند که سه آبار آب بشکند بیخته را
گرما گرم بر روی آب ادویه بریزند و مرجمر را با سرپوشند و با بیست روز نگاهدارند و بعد از آن سر آنرا باز کرده و حجم مثال
حمر هلیله شده باشد بعد زیر نمک سنگ و قدری نمک سیاه که به اندازه مراد باشد داخل کرده یک روز نگاهدارند با مزاج
گرد به بعد از آن بعد از طعام بفاصله یک دو ساعت بقدر یک نخود حب خورند و بعد از خواب بقدر هضم منفی از
نافع باد * باب الثانی مع الصاد المهمله * حصیة الثعلب بفارسی ثعلب مصری نامند و آن بیخی است سفید و از
سوریحان کوچکتر و طعم آن شیرین و با لزوجت و از دو ساق و در نوک ساق بنفش گل دارد و خصیه کوچکی که
با هم ملاصق باشد و از هر خصیه رسته بار یکی در از رسته و در آخر هر یک دانه کوچکی موجود که هر چند آن دانه
بزرگ شود تسمیه او کوچک گردد و از این جهت با خصیه نامند مستعمل اهل هند است به حب ملکور و برگش
شبیه انگشت و از برگ تیار اندک عریض و بی برروی زمین و برم وسط آن بقد زرسی و ببالای آن د وعدد
گل زرد رنگ و در وسط گل حمری سیاه و منقش حال و اما کل بیمال وی تمام است در آخر اول گرم و تر و مقوی
و مقوی عصب و حجت گرارو مسیح باس و مولد منی و مقوی نعوظ و طلای آن با روغن گل مقوی موی و مسمن آن
و مانع سقوط آن و قدر شربتش دو مثقال و مضر معده و مصلح آن سکر و بدل آن تخم رطبه و تخم زردک است گویند
نوعی از آن رانگلی است که در آن حمری سیه نمگش منافد و بیخ او در قوت با ضعف تر است و نوعی دیگر مشابه
برگ سادس مرح و برسر آن دو عدد گل سیاه کوچک و درون آن تخم سیاهی و در با سیاه منزو به درمال شباهت
در دو مرکوم و برو گویند جهت امراض سود اوی مجرب است و هر که او را بلع کند دست آن شخص بی حس و بی حرکت

گرد و چون آن را ادمر را سند و با موم و روغن بسرشته با ناسور که بد منی کنند رفع آن شود و نوع چهارم آن را ترک
مه علد و مائل بطرف زمین و سند ترک موس سعد و اران کوچکتر و رنگش سرخ و مایین تارنک و سد زرد رعی
و گلس مثل موس آزاد که زمین است و بیخش مد و ربعه زخوری و سرخ و درویش سفید و مائل برحب و سرین در
دوم گرم ترو بعابس سمی * نوع پنجم را نبات و بیخ مثل نوع چهارم و بیخ آن سند پنجم کمان وارد این تر کو
وبران وصلب در سوم گرم و یار طوبت فضلیه و در تحریک باه قوی تر از انواع دیگر جهت فالج و لقوه و تسمین بدن
و در رایدن حصاة نافع و حمول آن با زعفران و انکی مسک موجب حمل د رزمان ساعت و مجرب دانسته اند
و بیخ آن با شراب نعاس موجب نعوظ و مکثر جواس و مضر بررو ن و مصلح آن سکنجبین و بد شربت از بیخ آن
تا یک علد و ار بیخ آن تا یک زمرا است * جرء حصیة الثعلب * مسد وانرم گردانند رستوی قلب و دماغ و کبد است
* صفت آن صمغ عربی گاوزبان دا رچینی از هر یک یک درم د و گلاب و عرق بادمره و نیلوفر از هر یک نصف مثقال
بیو سانید با یک نصف ربع بس بمالند و صاف نمایند بعد سره معرباد ام مغز پسته مثقال سره معرشمه مغز مغز
حلوره معرگرد گان از هر یک یک درم دران ریخته بر آتش گذارند و دو ری بجو سانند و ساب نمایند که طعم آن را
سرین گردانند دوا ان اندازند و ثعلب مصری کوفته بیخته یک درم با یک مثقال اندک اندک در ان باشند و بر هم
زنند تا مخلوط گردد بعد جمیع عمر اسه پاره ای ری ساب سوده دران باشند و بر هم زنند که عسرگل احمد گردد
بس زعفران د رحبه باشد جمیع باشد دران ریخته بر هم زنند بس فرود آورده بعد از نیم با انگور بمالد رم نیم
و ریخته بران باشند بر هم زده نظرت بمره نسو سند و اگر با جمل رو ریخته بس مد اومت نمایند که مرد رضیع
با سایر سند تقویت بدن او رواح ز باه کند و بد را فربه نمایند و اگر جمیس و سنایل و بو ریدان از هر یک یک نیمه د رم
کوفته بیخته اضافه ادویه نمایند و بود بس از هر یک نیمد رم نیز اضافه نمایند در تقویت باه مستکرد د اقوی رچون
مقدار ادویه بسیار است اگر دو دانست شود نصف باشد تا ربع داخل نمایند * جمر حصیة الثعلب مقوی با ده کند
و قوت باه را سفرایند و بدن را فربه کند و خواب آورد * صفت آن آرد میده نصف مثقال د ر شیر گاو مساد مثقال
پخته بس نبات مفید سی مثقال گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان از هر یک ده مثقال داخل کرده تا بس ملایم
گردد با حوب مالوده شود بس سره معرباد ام سره مغز بسته مسر سره مغز فندق سر سفرا بنکل از هر یک
به مثقال سره تخم خشخاش سره گشمش چلغوزه معرا از هر یک د و دانگ داخل کرده به بر بده با چوب حمو کرده
بعد سرخ نمبین شلد عرد الصلیب شقاقل مصری حصیة الثعلب مصری آنچه از هر یک یک دانگ زعفران یک
مثقال سوده ری گلگون سوده ری زرد بسفر با انگوار هر یک د رآنگ اول مربیه زعفران را نگلاب سوده داخل نمایند بس بعد دیگرها
را درست داخل کرده بس ما برادویه را کوفته بیخته داخل کرده بر هم زنند تا مخلوط شود و اگر خواسته باشند بلدیزا
مسک نیمی سوده ربد نیز اطعمر اسپ تر و عن معر پسته گل احمد اضافه نمایند بسیار است و اقوی مستکرد د بس آبرا د ر
دو پیاله حسبی کرده یکی را صبح و یکی را شام بنوشند با دن الله نعالی نافع است * حلوای حصیة الثعلب مقوی کرده و ظهر
و الات تناسل است و در تقویت باه بی نظیر است و این حلوا از تصرفات آن مرحوم است * صفت آن حریر تو مست حل اکرده
با کند ر دراز برابر سده نصف سر مرتب تفسرت که تو ست تخم آن ما راحدا کرده با کند و دراز برابر سده باشند از هر یک
چهل مثقال همه را د و عرق حرور و عرق گاوزبان و عرق بید مشک و گلاب به تر بد تا مهرا شود بس بمالند و ساف بند
بس بگیرند آرد میده آرد نخود از هر یک نصف مثقال نر و عن گاو بجا ه مثقال بریان کرده نبات مفید رقایند
شکری عسل مصفی از هر یک نصف مثقال د ا ب حل کرده بجو شانند و کف آن را بگیرند بس در دوا کند مطبوخه

و آرد برنج داخل کرده به ترتیب ساختن ترحلوا سود سعر بادام مقشر مغز فندق مغز پسته مغز بی مالو رده مغز
حب الخضرا مغز حلغوزه مغز کردگان مغز حب الصنوبر مغز الپنکلک مغز ابسمه حکمی که میوه باشد که بهندی لمول
گویند که مخروع از زرشک ردمی که بالای لب آن است مقشر کرده باشد مغز تخم خیارین مغز تخم خربوزه از هر یک
دو مثقال نیم کوفته داخل کرده بآتش ملایم به ترتیب بازمانیکه شروع به پس دادن روغن نماید عنبر اشهب مشک
خالص زعفران از هر یک نیم مثقال بگلاب سوده داخل کرده بر هم زنند تا یکی ضم کنند که عنبر گل انجمد ود
پس نگهدارند حصه المعلب مصری مغز سر کشمش که بروغن گاو بریان کرده باشند از هر یک هفت مثقال دو تخمی
الی چهار مثقال دارچینی ترتیب ابحر لنجان دانه هیل شاهل مصری تخم مرغ تخم سفید خورنوا زنجبیل
لسان العصافیر سرنتن بودور زرد بودری گلگون از هر یک یک مثقال مایه شراغرابی نیم مثقال اجزا را کوفته
بیخته داخل کرده بر هم زنند که اشکر مخلوط شود و مرا ترا گرفته یک لحظه صبر کنند پس فرود آورده در
لنگری چینی پهن کرده بگذارند که سرد شود پس حلوا را بطرز لوزینه بریده و بمقدار سه باشد آنگ مسک
سی تراب باشد و نگاهدارند و هر روز ربع مثقال آنرا با ماءاللحم با عرق خوردند که اگر لحم کد باشد ده مثقال
تناول کنند باذن الله نافع است * حلوای حصه المعلب دیگر با آنچه آمرحوم حب بتوت و تخم بلدین
* صنعت آن آرد نشاسته تخم بوله بروغن گاو بریان کرده پس شکر را و یک من نیم ساما پنجاه حل کرده نبات نیم
می بوله بگلاب و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک از هر یک نیم بوله حل کرده داخل نموده به ترتیب ساختن ترحلوا
سود مغز بادام مقشر مغز پسته مقشر مغز فندق مغز الپنکلک از هر یک ربع مثقال تخم خشخاش سفید سه
ماشه همه را نیم کوفته داخل کرده به ترتیب بازمانی که شروع به پس دادن روغن نماید کشمش مسک سرمه
ماشه تخم مرغ تخم سفید شاهل دانه هیل جولنجان زرباد ساماسه خورنوا از هر یک سه ماشه زعفران
مسک سی عنبرا شهب از هر یک دو ماشه حصه المعلب مصری چهار بوله کوفته بیخته داخل کرده در سینی
پهن کرده نبات سفید چهار بوله مسک سی سه ماشه کوفته بر آن باشند بطرز لوزینه بریده خوراک ربع مثقال
* حلوای حصه المعلب مصری به نسخه دیگر در کمر و ازال کند و کمر را قوت دهد و مرضها بزرگ را نافع بود و باه را
بیفزاید * صنعت آن آرد میده جهل مثقال بروغن گاو پنجاه مثقال بریان کرده نبات سفید عسل مصفی از هر یک
سی مثقال با آب گلاب حل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند پس در آرد روغن مذکور داخل کرده بآتش ملایم به ترتیب
ساختن ترحلوا سود مغز فندق مغز پسته مغز بادام مقشر مغز بارحل مغز الپنکلک مغز حلغوزه که از زرشک رومی آنها
که ملتصق بر لب است مقشر کرده باشد از هر یک دو مثقال نیم کوفته داخل کرده به ترتیب تا شروع به پس دادن
روغن نماید پس عنبر اشهب و مشک سه ی زعفران از هر یک نیم مثقال بگلاب سوده داخل نماید و زمانی صبر
کنند که عنبر گل انجمد شود پس بگیرند حصه المعلب مصری چهار مثقال دارچینی قرنفل دانه هیل مورچان
مورداسفرم ساماسه خورنوا اسپند ابرک مورد لسان العصافیر سرنتن زنجبیل درونج عقربی صمغ عربی تریان صمغ بادام
تریان گل کرصندل سفید از هر یک یک مثقال ترنج لسم سفید تخم لفاح از هر یک دو دانگ کوفته بیخته داخل
کرده در لنگری پهن کرده بطرز حلوای لوزینه بریده نبات سفید کوفته بیخته بر آن بپاشند و نگاهدارند
و هر روز یک دو مثقال از آن حلوا با ماءاللحم با عرق خوردند * نوع حصه المعلب حب موثقه وطوبی
ما و دو و رب باه * صنعت آن بهدانه دارچینی از هر یک یکماشه اصل السوس مقشر مرض دو ماشه دارچینی
را سرکوب کرده با بهدانه و اصل السوس در یک نیم تا آب شربا شد باد و آورده بیخته نماید پس حصه المعلب

مصری مقدار مدهما سه با حصاه درم کوبند * تتمه ابدال ابدال بدان باشد * بر همه ریند با حوب مخلوط
لود دس سات مقند با مند با سوت ملو دربا بمقنه آ بمقدار که طعم آن را سمرس گردد ابلد لکمایه ر تحصل
کویند * بدان باشد * بر ود آورده * در رساله نموده * ابدال ابدال نظر بی دهره نموسند * نوع خصیه الثعلب نوع
دیگر که مسمی بدین است ومعری باه * صعب ان تکلدرم تا دو درم خصیه الثعلب را در آنکه دران دارحینی
مقدار نیم درم وساب با شد مقد او نیم مثقال حوسابند * صاف نموده باشد تا آن آب را نحوش آورده * ابدال
ابدال خصیه الثعلب کویند * را ابدان ساسد وبر همه ریند با طبح با بدنس فرود آورده * نظر بی دهره ابدال
ابدال نموسند واگر بجای دارچینی گلاب ریند مسک دران و ریند نیم جوب است واگر درحین طبخ یک جوعمز
اسفب دران اندازند تا گلاحمد ممزوج گردد بهتر است * نوعند نگرسمرکار نام مقدار تحاه * سعت مثقال حوس
نموده ساب نیم مثقال باده مثقال دران انداحمه حوس نمایند و درحین جوش خصیه الثعلب مصری کوفته
تتمه مقدار یک مثقال داخل و نیم مثقال ابدال ابدال بدان باشد * بر همه ریند نیس فرود آورده * ابدال
ابدال نموسند واگر از برای تقویت باه * بهمن وسفاقل و زنجبیل از هر یک نیم مثقال کوفته تتمه بدان
نمایند و برای تقویت قلب یک حبه عنبر اشهب و برای تقویت دماغ مسک خالص و برای سرفه صمغ عربی وکتیرا
از هر یک نیم درم یا کدرم اضافه نمایند بهتر است * معجون خصیه الثعلب منی بیفزاید و آلت جماع را سخت
کند و نعوظ آورد و شهوت جماع برانگیزد و نقاهت قوی و مقوی و مجرب و آزموده است * صنعت ان خصیه الثعلب
مصری دوازده درم مغز پسته دانه ده درم مغز حب الصنوبر کنجد مقشر تخم مارچوبه دارفلفل از هر یک هفت
درم مایه سمراعرابی تخم زردک سقاقل مصری مغز سر گنجشک دهن گاو میان کرده از هر یک سه درم کوفته
تتمه حا تحه رسم است تا مدحدان عسل کف گرفته معجون ساز بد شربتی سه دانگ دو مثقال باشد * معجون
خصیه الثعلب دیگر است ممهی و مقوی گردد * و آلت جماع است و مولد منی و محرک شهوت جماع و مجرب و
آزموده است * صنعت ان خصیه الثعلب مصری سقاقل شط نیرس تخم انجره تخم مارچوبه تخم زردک
خولنجان زرنباد سنبل الطیب بهمنین از هر یک نیم مثقال مایه سمراعرابی سبب گاو کوهی مغز سر گنجشک
کنجد مقشر از هر یک سه درم زنجبیل دارفلفل کبابه چینی بوزیدان تخم ملوب بودرس از هر یک دو مثقال حوز
بوا بسباسه زعفران مصطکی از هر یک نیم مثقال مسک عنبر اشهب از هر یک تکدرم اجزا کوفته با ملب کذا زعصر
انگور یا موبزتمه تا مید نه ریسد و مقدار شربتی دو مثقال هر صباح با یک مثاله ماء اللحم یا شیرگاو و یا ماء الحمص
میل کنند *باب الخاء مع الصاد المعجمه* *فصل در ذکر خضابات * *بدانکه اطبا در باب ذکر
خضاب اختلاف نموده اند اکثر را اعتقاد آن است که در ضمن مانع اتصال نوب ما بعد است و بعضی را اعتقاد آن
است که خضاب تا بمکه در فعل از بتا واثری حسد ماده نابی باشد امکان ندارد و برخی تصریح نموده که تحلی ی بیان
دارد که در هیچ رمنی زایل نمیگردد و احمد نه بحمی اقرب است آنست که چون نکون موی از خارج جانی عطا
است هرگاه نوب با فله روئیه صابغه حضاب خیلی باشد که تمام در رطوبت حلد که ماده خارج جانی رنکون
موی است نفوذ نماید و اجیای نساس آن کرد و امکان دارد که بعد از سفید شدن تا رموی سیاه تکون نماید والا لا
و این خود محال مینماید و چون خضاب جلد را سیاه کند ما لیدن روغنهای گرم رفع آن مینماید خصوصا
ادهان حاره *خضاب که موی را سیاه کند *صنعت ان مازو نگوطل کبیر از روی موخمه بست نیلی از هر یک بیست درم
نوشادر جما درم تمل اید رایی دو درم مازو را در روغن زیت بریان نما باشد سود و یا ادویه دیگر یکوبند

بمالند وبعد از آن با آب گرم بشویند *خضاب دیگر* صنعت آن وسمه خوب با نیل بیامیزند وخضاب کنند
وبعد از آن موی را با روغن سیر وروغن بط چرب کنند *خضاب دیگر* صنعت آن وسمه حنا درم حنا سحق وم
کوفته بیخته استعمال نمایند وبعد از آن موی را با روغن گل چرب سازند وبا آب گرم بشویند *خضاب دیگر* صنعت آن
برگ گل سنا بی ده درم آمله مقشر پوست بلیله زرد از هر یک سه درم کوفته بیخته به سرکه بسرشند وبیست روز
در آفتاب گذارند وچون سرکه کم شود اضافه نمایند وبعد از آن استعمال کنند *خضاب دیگر* صنعت آن جوز السرو
ومازوی سبز از هر یک شش درم وسرکه وروغن زیت بیخته باشد سوخته کرده پس سوخته پوست گردگان نیز از هر یک ده
درم در سنگ سیاه سپ نمایی اما آمله از هر یک سی درم در نقل ده درم کوفته بیخته با آب گرم بسرشند وخضاب
کنند بعد از سه ساعت بشویند *خضاب دیگر* صنعت آن پوست گردگان ترسب نمایی با زمس سوخته لادن
مساوی کوفته بیخته با آب گرم بسرشند *خضاب دیگر* صنعت آن حنا چهار درم وسمه شش درم روی سوخته
سب نمایی نمک اندرانی تا روی سر بریان کرده در روغن زیت جفت البلوط از هر یک سه درم کوفته بیخته
با آب گرم بسرشند واستعمال نمایند *خضاب دیگر* صنعت آن شکوفه گردگان ونمک با روغن زیت ملایه کنند
واستعمال نمایند وبعد از سه ساعت با آب گرم بشویند *خضابیکه موی را سیاه کند ومجرب است* صنعت آن مازو
یک ونیم ناوکه بیست وچهار توله باشد نی توله سه مثقال مثقالی چهار ماشه سنگ وامج دو توله ترنقل سیاه
عدد توتیا درده ماشه هلیله زرد یک ناوکه سه توله باید زاج سفید ده ماشه وروغن کنجد یک ناو اول
هلیله را درکوب نموده شب در آب خیسانند صباح مازو را در روغن بریان کرد از آن که تا زرد کوبی
باید تا از پارچه جس ریزد دیگر روغن آن را خوب گرفته که مطلق روغن در آن نماند پس مازو را کوبند
اجزای دیگر را نیز نرم سازند با آب هلیله مجموع را خوب بسته خشک نموده نگاه دارند وقت حاجت
خضاب را در ظرف آهنی باد سه آهنی با آب هلیله سحق بلیغ نمود تا یک ساعت کامل پس بر موی مالند
بالای آن برگ بید بسته تا دو ساعت کامل نگاه دارند پس بشویند واگر خشکی در موی ظاهر شود بروغن
یاسمین چرب نمایند اما باید که در بودادن مازو احتیاط نمایند که بسوزد وخام نیز نماند ونیز در گرفتن
روغن از مازو سعی بلیغ نمایند هر یک از جنس وهم بعد از آن وار پارچه کرمانی روغن آن را تمام بگیرند
خضاب دیگر موی را سیاه کند صنعت آن مازو را در روغن زیت بریان کنند تا آنکه سیاه شود وبسوزد ونگاه دارند
حنا درم روحتج کثیرا سپ نمایی از هر یک سه درم ملح اندرانی دو درم مجموع را با سرکه سحق نمایند و
با آب خمیر کنند وچهار ساعت نگاه دارند پس موی را بشویند وخشک کنند وخضاب نمایند وپنج شش ساعت
نگاه دارند وبعد از آن با آب نیم گرم بشویند *خضابیکه موی سیاه را سفید وسفید را سیاه گرداند* صنعت
آن زهره ترسول را در خون او حل کنند وبر موی ریش که سفید شده باشد بمالند سیاه کند وخون آن را نیز سیاه
کند واگر زهره گاو بیامیزند وبر موی سیاه طلا کنند بی هنگام سفید شود *خضاب دیگر* صنعت آن مازوی
سبز شش مثقال در شش مثقال روغن کنجد بریان کنند در ظرف آهنی تا بسوزد که روغن را با شش ملا نیم گرم
نمایند با کف برآورد پس مازو را در آن انداخته بریان نمایند پس برون آورده سرد کرده نرم نمایند وبا براده
شش ماشه در کار برمی که روغن مطلقا در آن نماند باید چهار ده مثقال هلیله سیاه زنگی شش مثقال
توتیا در زاج از هر یک دو درم کوفته بیخته تا یک دو سی مثقال آمله را خیسانده باید خمیر کرده
در روغن مسطور حل نموده بر روی آتش ملایم نگاه دارند تا منعقد گردد ومانند آب گردد که جز در آن بیست شش

بعد وصل التجاحب بدر کتاب اران گرفته کوفته بآب آمله در ظرف آهنی بادستهٔ
آهنی بسته دریا نگهدارند تا بعد وصل نمایند و بعد زنگ بدون تاب آمله سرشته
آن بخوب حل نمایند تا مانند سکه سرد موافق ما بطه خضاب نمایند و بعد از آن کمرنده
بعد از آن باب گرم یا سرد و درانند اگر در اول مرتبه از بن بوب رنگ شود مکرر عمل نمایند و بعد از آن کمرنده
یا مرتضی ع ید که مجرب است و
کالی خواهد بود * ایضاً خضاب منقول از حکمای هند در صفت حول و برجمه یا مرتضی
مگوید درمیں تمری موی معروفاند * صفت آن مصطر بحاه سفال سرکه انگوری و مثل آن سرکاو را باهم
بجوشانند تا نرم شود با یعقا درمند بس بگذارند تا سرد شود بوست آنار آمله مقشر ململهٔ ساه از هر یک می سفال
کوفته بیخته اضافه نمایند و در شیشه کرده بامه ما در سرکش است دی کنند بس موی را با پالهو شسته
خضاب کنند * خضاب دیگر ایضاً منقول از حکمای هند و هندی اند که بامقصال از آن تا مخضاب و کلاب
مسن است * صفت آن کلاه باد بحاب یعنی صمغ آن یک عدد دریسه در رخت انار بیخ حرو بوبال الساس مه
در ململهٔ سیاه یک عدد مازو به عدد ریوند سیاه مقل عدد دار و مارا کوبند و بیخته با سه ماشی سرکه
در روغن کنجد سیاه بر سه در ظرف آهنی کرده حل زرد و به آب دفن کنند بس بر آرده استعمال نمایند
* خضاب دیگر منقول از حکمای هند که با سیاه مشکوند از آن تا می سمایند و سرکه ب مجرب است * صفت
آن یا رحل را موراخ کرده مغز آن را بیرون آورده مرهمند در همراو را با در درهم براده آهن و تکه رم بوره ارمنی
مرم کرده درمیان یارحل کنند و راخ آنرا بهمان پاره که از و بر داشته بودند مسدود نموده گل حکمت
گرفته تکماعب درین رنگدارند تکه بوحمس برسد بس روغنی که در آن جمع شده باشد استعمال نمایند
* خضاب دیگر منقول از حاری کمر و سریع نموده که تا سیاه اثرش تا می سمایند و مجرب دانسته * صفت آن
وسمهٔ پاره نصار رنگش را نرم سایند از حر بر بیخته با راه مر نصف سفال اودو سفال ملح اندرانی و تکسال
راخ سیاه داخل کرده با سرکه خمر نمو در آفتاب بگذارند پس بعد روز او حلمی و قت استعمال اضافه نموده
با آب سرشته خضاب کنند ماعی در حمام مکث کنند و بشویند * خضاب دیگر بد سوریمعرل از حاری کمر که
مجرب دانسته اند * صفت آن برگ حنا برگ وسمه را جدا جدا در آب بخیسانند و در آفتاب نگذارند بس
مالی نمود با سه بار بیدبید نمایند تا آنها نصار رنگین سودش براده آهن را در سرکه ریخته در آفتاب نگذارند
با نعاب ماگردد و ما روی سررا مانده در آب حل سایند مکرر در آفتاب نگذارند تا سلط شود و مرداسنگ
و آمله را با الماضعه نرم سایند و در آفتاب نگذارند تا بیکه حرت مرغ شد و در آن فرو برند موی آن را
سیاه کنند بس نگیرند از آب حنا و وسمه و آب مرداسنگ و آب آمله از هر یک جزوی و از آب مازو و سرکه که در آن آهن
خیسانده از هر یک ربع جزوی مجموع را مخلوط نموده تور در آورند تا رای مرطلی که بود سفال باشد
واحب ربع سفال راج سیاه ربع سفال ملح اندرانی دو سفال بوست گردکان تازه دو سفال نرم سایند
اضافه نمایند و یک ماه در آفتاب نگذارند و نه نیم معد آلوده امتحان رنگ آن کنند آنگاه موی را با آب
حقنی شسته با زرده مرغ تا مروال نمالند انگشت را سیاه نشکند را گر خواهند بی بسایند تا علمط گردد و حد ما
نمارند در روی احتیاج با آب حل کرده با زرده مرغ طلا کنند بر ببینی موی بر جوب است * خضاب دیگر ایضاً
از حاری کمر که با تکماه اثرش را با تا می دانسته اند * صفت آن برگ سدر تازه آمله حب النیل وسمه دانه
حرمای برجمه راج سیاه بوست آنار را بیخ بوسادر ململه سیاه از هر یک نیم سفال در تکوطل سرکه و مثل آن روغن
زیتون بخیسانند تا سرکه برجمه روغن بماند و روغن بر ترتیب به بصیر رمد بس صاف نموده استعمال نمایند

وغیرها مرموز است * خضاب دیگر از اصول ارحاوی کبیر ومیمن علیه مجرب است * صفت آن ملیلهٔ
سیاه هست الجلیل بلد آمله زاج زرد مازوی سبز بالسویه بکوبند تکیاه در سرکه خیسانیده بس بجوشانند تا غلیظ گردد
رحمها ساخته وعند الحاجت یاب مالیده استعمال نمایند * خضاب منقول از مجلس ذکر با تصریح نموده که در
باب دوات است حتی آنکه هرگاه در حمام حصه را در آن گذارند و سرکه را در دهان کنند که دندان را سیاه نکند باعث
تسوید موی ولحیه میگردد و باده سال ادرس را نافی دانسته اند * صفت آن خون ترعاله سیاه که کمتر از یکماه
باشد در ریزی کاه دفن نموده نگذارند تا متعفن گردد پس از آن کاه جدا کنند وده مثقال آن را با سنج مثقال دو راسخت
و پنج مثقال زاج سیاه و دو مثقال ملح اندرانی نرم بسایند و ادویه را بآن خون مخلوط کرده در شیشه کهنه
ریخته و ادا گلو در سرکه کهنه مدت چهل روز نگذارند اگر زود بخواهند سه روز در سرگین اسب تازه باید
گذاشت پس بکار برند * خضاب منقول از اس مثل شبیه رسیده است * صفت آن مورد اسک واملج را پاسی روز به
آب خیسانید و سه روز در آفتاب گذارند و سم مقید امتحان کنند هرگاه که سیاه نکند صاف نموده بار دیگر
بدستور مذکور بعد ربیس اضافه نموده یا امتحان رسد تخم صاف نموده در حرز و حمائل حرره و سمه را با ارحمر
نموده بلدی در ثفل اضافه نمایند و بر صفها ساخته عند الحاجت یاب سایند و استعمال نمایند و مجربین اطبا
اجماع نموده اند که خون مرطوب قوی تمیه تکلازم از زاج سوخته تسوید موی سفید سابط گردند سیاه
مسروند وخون زاج مرا و رسم است و سرسس بر طمب سس لازم است * خضاب دیگر منقول از ابلادی وجامع الادویه
وکتب معتبره دیگر در تورث و تسوید موی بی عدیل است * صفت آن سیاه درم آب مورد تازه صد و سیاه
مثقال آب صاف در هم جوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با سیاه درم حطمی و سیاه ده درهم وسمه و ثقل
آب حنا و بست عدد مازوی بریان کرده که بروغن زیتون آلوده باشد و سیاه درهم صمغ عربی و ده درم زاج
سیاه بجوشانند تا منعقد گردد نسبت و در ثفل معطر ساخته استعمال نمایند از اهل تجربه مکرر تصریح نامه
و مسند مس بر مبنی اند که چون موی را هر روز در روغن زیتون صحرائی بدهن نمایند سفید نمگردد و
بالتمر چون هر روز یک بند ملیلهٔ سیاه تناول نمایند و همیشه ملیله سیاه در دهان نگاه دارند باعث دوام
سواد موی است واتفه سفید تا مدتی از مد ارمت یک سال شروع بسیاه شدن می کند واین از مجربات است
*خضاب دیگر از امین الدوله گفته کنحلد را سیاه نمی کند و موی سر ولحیه را بعاس سیاه میکند و مجرب دانسته اند
*صفت آن برگ تمام را سمه با آب بمقدار آنکه یک بند انگشت از را بپوشاند بجوشانند تا نیمه شود و قطره از آن
بر روی کارد یا صفحه آهن صیقلی بریزند چون آهن را سیاه کند آنگاه صاف نمایند و مادام که سیاه نکند تا بده که
بجوشانند پس صاف نموده آب صاف آن را بجوشانند تا غلیظ یا بتعاد رسد وخرم تمام را مهرا ینه برسر ضماد
نمایند وآب منعقد را با آب گرم حل نموده بر اصول شعر نمایند و روز دیگر بشویند اما در حمام باسی ماهی
نکب کنند * خضابیکه چون موی سفید را قلع نموده در حال بر آن ضماد کنند سیاه برویاند و از مجربات است
*صفت آن زهرهٔ خطاف در مثقال از روغن آب برساند زهره یک تکه اینک سایند طلا نمایند و بند یک حبه از زهره از سعوط
کنند * خضابیکه امین الدوله مجرب دانسته ومبالغه در باب آن نموده واز عجائب اسرار شمرده است * صفت آن زهره
گربهٔ سیاه زهره غراب سیاه زهرهٔ دزه سیاه زهرهٔ مرغ سیاه بالسویه با روغن مخلوط نموده بر سر و لحیه نمالند * خضاب
دیگر * صفت آن علق را با سرکه در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسب دفن کنند پس برآورده موی را قلع نمایند و بر
موضع موی مقلوع نمالند دیگر موی سفید نرویاند * خضاب دیگر خیر البیر را با ... بر موضع موی ... ورداء المعلب

سرکه کهنه باشد یا شراب نماید بجای مویز منقع سیاه نرمی آید و مجرب است * خضاب دیگر منقول از انیس الدوله
که زمانی طویل سیاهی ازو می ماند * صفت آن روغن بادام تلخ کهنه سه مثقال ملیله سیاه نیم مثقال نوشادر یک دانگ
سائیده خضاب نمایند اما ادویه خضابیه از سفید و سیاه و برادهٔ مس و سرب و آهن و زاج سبز و حب الحدید و آب
پوست بالا و آب پوست گردگان و آب برگ مورد و تخم آن و آب برگ حنظل و لادن و مرداسنگ و املج و آمله و مازو
و پوست انار و زاج سیاه و سفال … و فوفل و حضض است و مجملی ذکر یافته و فوفل را بالمؤنه از خضابات نوشته مجرد
است و مخصوص بسر و حنا الا سیاه را از روغن مورد بلمع الاثر نشان نموده اند و بتجربه رسیده که مانوس و مسه
و اصل بها اولا و با بعد از آن زایل میکند * باب الحاء مع الطاء المهمله * فصل در ذکر نسخ حطاط بدانکه
حطاط بفتح حاء معجمه و طاء مهمله اول مفتوح و بعد الف اسم صمغی است که اکثر زنان در دست خود مستعمل
دارند و آن انواع است از آنجمله آن مطبوخ و مشهور است بدین نحو که با بلیله بسیار کوچکی که تخمینا با بردهٔ سابردهٔ
مثقال آب با کم مردوان تکچیل خواه … باشد با مس قلعی دار … و مثل داخل کرده بدیگری آن
بران ریخته بر آتش ملایم طبخ می نمایند پس صاف نموده بر … بسیار بارکی … بان
رنگ در کرده برابروی خود می مالند مکرر تا آنکه رنگین و خوشنما گردد و بعضی برای تصفیه آن شکل آن تا یک
باشد دیگر مثل ساخته بعد طبخ و رنگین شدن آب آب دران گذاشته فسرده اجزای آن صاف از سنگهای آن بر اید
با مثل مسطور بر داشته بکار می برند و بدانکه … نیکو است و زود رنگین می گردانند و رنگ آن بسیار
طاوسی می باشد و … رنگین میگردانند و طاوسیت آن کمتر است و دوام رنگ این زیاد و اگر اندک
در فلفلی از برای رفع … داخل نمایند خوب است * باب الحاء مع اللام * خل منقول از کتاب
المغموس * صفت آن … خل خمر … از حریره کتان تصفیه نمایند در مرکه
… ازان مرکه … صفرا را و اگر بجای … نمایند باشد
معتدل … بوده باشد ماءورد … اخراج بلغم می کند و اگر بگردانند مکان آن افسنتین …
ازمنه اسهال خلط سوداوی می کند و انواع خل و فواید و منافع آنها انشاء الله تعالی در حرف العین در عنب مذکور
خواهد شد * خلوق بدانکه بفتح خاء معجمه و ضم لام و سکون واو و قاف اسم زعفران است باصطلاح اطبا
مرکب منحل از زعفران و غیره از انواع طیب است که غالب … صفرت یا حمرت باشد درد و خم و صلابت و احتقان
آن را خوب نموده … دارد و دل را خوب … و عصب را نرم گرداند * صفت آن زعفران سه درم …
الطیب … درم … کوفته … بگلاب و روغن گل سرخ
سرشته بکار برند * باب الخاء المعجمه مع الميم * فصل در بیان نسخ خمیرها بدانکه خمیره
… است … معجون و شربت است … که در معجون جرم ادویه را بسیار نرم کوفته بجنسه داخل
مینمایند و در شربت جرم ادویه اکثر اینست که مطلقا داخل نیست بلکه جرم آنرا جوش داده صاف آن را گرفته
با نبات یا عسل آن بقوام آورده … می آورند در خمیره هم جرم لطیف مطبوخ آن و هم جرم آن داخل است و …
نرم مانند خمیر است … معجون و شربت یعنی نه بسیار سخت مثل معجون و نه بسیار نرم مثل شربت خمیره
ابریشم و … ابریشم … و … گل تفاح … ذکر … و عنبر
و عود و گل … و لسان الثور و گل آن … انشاء الله تعالی در … مذکور …
یافت و بعضی که مذکور شده بود ایجاد کرده اند * خمیر … که … است * صفت آن …

مثقال شکر سفید اندرین آب داخل کرده بر آتش نهند و جوش آورند تا کف بر سر آرد پس پاره‌ای سفیده تخم مرغ
بران ریزند تا کف آن جمع شود کف آن را تمام گرفته پس صافی نموده تا اردرد تنگ کنند و بیست مثقال گلاب
خوشبو داخل کرده بقوام خمیره آورند پس از آتش فرود آورده * خمیره خشخاش مغز بادام شیرین مقشر از هر یک ده
مثقال در هاون نرم سایند ه داخل کنند پس خرس خالص یک مثقال و مشک خالص و عنبر اشهب از
هر یک چهار دانگ سوده داخل نمایند و به تدریج ساری آیند زیر هم زنند که نیکو مخلوط شود و خمیره گردد
پس نگاه دارند شربتی یک مثقال با گلاب * خمیره مطیب که قوی معده و قلب و دماغ است و بوی دهان خوش کند
و تفریح آورد * صنعت آن شکر سفید یک من آنرا به شیر مصفی نموده در تابه حلوائی کرده گلاب یک رطل داخل
نموده بقوام آورند و از آتش فرود آورده بهم زنند تا سفید شود نهایت سفیدی پس بگیرند عود کهنه
و جوز بوا و بسباسه و دانه هیل با الخواه و قرنفل از هر یک دو مثقال و همه را نرم کوفته عنبر اشهب نیم مثقال
از مربیه عنبر اشهب را در آن حل کرده پس باقی ادویه به آن بسرشند شربتی سه مثقال

* باب الحلواء المعجمة مع الحبوب * فصل در ذکر نسخ جند بیدستر * بدانکه جند بیدستر که جند بیدستر
بر رومی نامند لغت پارسی است از ترکیب حکمای فرس است و لیکن نام صاحب آن معلوم نیست و حکمای یونان
ترسیده و لهذا ذکر آن در کتب ایشان نیست و بنام شکر مسند از اوایل است و ارسطو بر نسبه نامیده است و
مگر آنکه غلط نویسندگان است و بهترین آن آنست که از شراب ساخته باشند و قوت آن تا مدت سال تا شش ماه
و بعد آن ضعیف در دوم است و گرم در درجه سیوم و تر در درجه سوم است مولد خون جید صالح و مصلح هضم و مشهی بد معده
و کبد و طحال و مقوی آنها و نیکو کنند رنگ رخسار و سرخ کنند آب و مرطب نیز ربیع و ادمان آن فربه کنند بدن
و زائل کنند امراض عسره الزوال است * جند بیدستر به نسخه شیخ رئیس نافع از برای برد معده و قصور هضم و ضعف
کبد از برودت و از برای تب ربیع و بسیاری و بلغمی مزاجان را سوداوی است * صنعت آن شراب ریحانی کهنه شیخ رطل عسل
صافی یک رطل و بهم رسیده زعفران از هر یک نیم درم و قرنفل زعفران از هر یک تکه یک و بهم داده
را بهم گرفته سوای مسک و زعفران و در کیسه کتانی کرده تا زعفران در شراب و عسل اندا ختند نه برند و کیسه را دانه
بمالند تا قوت ادویه و شراب بقوام آید بس از آنکه از آتش بر گیرند تا سه کیسه را بر آورده بمالند و بفشارند
و شراب سفید آن شراب را داخل کنند و مسک را سوده در آن حل سازند و از آتش برگرفته سرد کنند و در ظرف چینی
نگاه دارند * صنعت این جند بیدستر به نسخه بلا نسخه شراب کهنه شیخ رطل بغدادی عسل مصفی نیم رطل زنجبیل
نیم درم و بسباسه هیل و قرنفل از هر یک سه درمی قرنفل زعفران از هر یک شش درمی مسک و دارچینی از هر یک
ربع درمی دارچینی تکه تنگ و در نسخه کتاب الطب اما ربه ضعف این وزن است شراب و اند جوش داده کف آن
را بگیرند پس عسل را در آن داخل کرده مرد و را جوشانند تا ضعف رسد پس ادویه مذکوره را سوای مسک و زعفران
در پارچه کتانی بسته در آن اندازند و بقوام آورند لیکن کیسه را بمالند تا قوت بر آید و بعد از رسیدن
بقوام مسک و زعفران را با گلاب سوده در آن اندازند و بر هم زنند و کیسه را بر آورده بفشارند و در کنند و شراب را
فرود آورده سرد کرده نگاه دارند * جند بیدستر دیگر که شیخ رئیس در قانون ذکر کرده * صنعت آن در نقل شمل الطب
مائله شود بماری خام از هر یک دو مثقال زعفران یک مثقال دارچینی زنجبیل قرنفل از هر یک سه مثقال و در نسخه
دیگر از هر یک نیم مثقال است و اول اصح است نیک نصف مثقالی مسک ربع مثقالی ادویه را سوای نیک و مسک
نیم کوفته در پارچه کتانی بسته در دو اردو رطل شراب ریحانی کهنه اندازند دوشبانه روز نگاه دارند که دوا بخیسد

در یا بند سنگی یا مس بار و طلی کرده بپزند عسل مصفی شش رطل و شراب سفید دو رطل در آن اندازند و بجوشانند
تا بقوام آید پس از آتش برگرفته مشک و مصطکی سوده در آن حل کنند و نگاهدارند * منفعت قوت دل و جگر بدن را قوت دهد
و سرفه را مفید باشد * صفت آن شراب که بهند ده رطل عسل مصفی سه رطل زنجبیل ده درم دارچینی فلفل بو احور نوا
زعفران از هر یک یک مثقال قرنفل مشک خالص از هر یک نیم درم ادویه را سوای مشک و زعفران نیمکوفته در کیسه
کتانی کنند چنانچه نیمه باشد او را با وی در سرکه نیمه در شراب عسل اندازند و بجوشانند و کیسه را نیمه
ملیده می‌مالند با عسل و شراب بقوام آید پس کیسه را برآورده زعفران و مشک را در آن حل کرده فرود آورند و سرد کرده
نگاهدارند * منفعت بعینه منفعت مذکوره است که در کفایة الطب * صفت آن عسل مصفی سه من مثلث
ریحانی دو من و نیم آمیخته در ظرف آبگینه نموده زنجبیل دارچینی کبابه از هر یک نیم درم قرنفل یک دانگ
دارچینی نیم درم زعفران یک درم دار فلفل یک دانگ و نیم نیمکوفته مجموع را در آن اندازند و سه روز در
آفتاب نهند و هر روز آن را بر هم زنند و روز چهارم آن را بمالند و یک دانگ و نیم مشک سوده در آن حل کنند
و نگاهدارند * منفعت بعینه منفعت حکیم میر محمد مؤمن که در تحفة المؤمنین ذکر کرده * صفت آن عسل
مصفی سه رطل شراب کهنه ریحانی یا خمری ده رطل زنجبیل نیم درم دارچینی کبابه صغار از هر یک
نیم درم قرنفل یک دانگ دارچینی نیم درم زعفران یک درم دار فلفل یک دانگ و نیم عنبر زعفران با
ادویه را نیمکوفته با زعفران در شراب و عسل اندازند و سه روز در آفتاب گذارند و هر روز حرکت دهند و روز
چهارم صافی نموده یک دانگ و نیم مشک خالص در آن حل کرده نگاهدارند * منفعت بعینه منفعت دیگر * صفت آن
نسل الطب عود هندی بابله قرنفل از هر یک سه درم زنجبیل دارچینی از هر یک نیم درم مشک نیمی نیم درم
زعفران نیم درم یک دانگ درم و نیم ادویه را سوای مشک و زعفران نیمکوفته در کیسه کرده پس شراب را
در برنیه کرده کیسه را در آن اندازند یک ساعت و بگذارند و روز دیگر دو من انگبین صافی و یک مثقال داخل کرده
بقوام آورند و هر لحظه کیسه را بمالند و چون بقوام آید کیسه را نیکو بمالند و بیفشارند و دور کنند پس مشک و
زعفران را سوده در آن حل نمایند و بر هم زنند و در ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند * منفعت بعینه منفعت صاحب
ذخیره اسمعیل * صفت آن بگیرند عصیر انگور شیرین پخته یک کاسه در دیگ پاک ملا بجوشانند و کف آن را
بگیرند و دو من نیم انار عسل مصفی داخل آن کنند و باز بجوشانند کف آن را بگیرند تا به نیمه آید پس بگیرند
نسل الطب بابله قرنفل دار فلفل از هر یک یک درم همه را نیمکوفته در صرة کتانی بسته در دیگ اندازند و شراب
را بجوشانند و هر لحظه صره را بمالند تا قوت آن در شراب برآید پس آن صره را برآرند و بمالند و بفشارند و دور کنند
پس سه درم زعفران و یک درم مشک نیمی خالص سوده در وی حل کنند و از آتش برگرفته سرد کنند و در برنیه نموده
سر آن را استوار ببندند و اگر خواهند که رنگ داشته باشد روز در آفتاب گذارند پس آن را از آفتاب برداشته نگاهدارند
و هر چند کهنه شود بهتر است و بدانکه این را شیخ الرئیس در قانون با سم رساطون ذکر کرده * منفعت بعینه
این جرله گفته که این مرکب اصلاح معده می‌کند و نگذارد که در معده طعام تبخیری رابع شود و ضعف جگر
را که از سردی باشد و تب ربع را نافع بود و بیران را سود دارد * صفت آن شراب کهنه دو من و نیم عسل مصفی
نیم من زنجبیل نیم درم قاقله مثل بوا از هر یک نیم درم و فلفل دار چینی از هر یک یک دانگ و نیم زعفران یک دانگ
قلقل سیاه مشک نیمی از هر یک یک دانگ و نیم نیمکوفته نیمه در هم آمیزند و در پارچه کتانی بسته در شراب اندازند
اندازند و بجوشانند تا بقوام آید پس کیسه ادویه را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و مشک را در آن اندازند و فرود

آورده نگاه دارند تا سرد شود در شیشه یا ظرف چینی نگاه دارند *حکایت بردی مصری از بوره ارمنی است* صفت آن
بگیرند ارزن* خمیر کوفته خمیر ساخته با عسل آلوده شود پس سرد کرده در چینی کرده نگاه دارند تا ترش آید
پس برگ گل سرخ برگ گل سفید معروف بورد چینی از هر یک دو سیر با یک سیر مذکور داخل کرده و بعد از سه روز
مائی سیر و مشک خالص یک مثقال و بعضی زعفران نیز یک مثقال سوده داخل می نمایند و استعمال می کنند و بالجمله
روز بروز نمی برد و بکار می توان برد و بعد از آن فاسد می گردد * باب الخاء مع الواو *خولنجان بفتح خاء معجمه
وسکون واو و کسر لام وسکون نون و فتح جیم و الف و نون نام بیخی است سرخ تیره رنگ بعضی گفته بیخ گل رای شبیه
است و نبات آن بقدر دو ذرعی و برگش شبیه برگ سوسن و گلش کوچکتر و زرد تیره برابر گل سوسن زرد رنگ با خالهای
سرخ و نه خشن است و آنچه حکیم میر محمد مومن رد نگران نوشته اند اصلی ندارد بلکه آنچه بدخشی بیشه
بیخ بانسول است لیکن آنچه از نوع بزرگ ... که در بنگاله مشهور است به بنگله است می نامند خولنجان
و بهندی کلنجن گلنجان نامند و آنچه از نوع دیگر آید نمی باشد بی خوانند و محتمل که خولنجان معرب گلنجان
باشد و بیخ بزرگ آن را خولنجان چینی نامند و بی گره باریک صلب را عقاربی ... و اکثر بهتر است و دو تا بیست
سال باقی می ماند گرم و خشک است در آخر دوم مقوی معده و امعاء و هاضمه است و باه و مانع البول و شهادت کاسر
ریاح حبس ... وارد ... سرد کرده و درد کمر و تقویت اعضاء باطنی و دفع بد بوی دهان و خمار ... سرطان
و دردهای بارده بلغمی نافع است و نگاه داشتن آن در زیر زبان و دهان موجب ... و دفع لکنت
و رعشه ... اطفال و دفع ... بارده سفید و تکدرم ساییده آن با ... خوب با سیما ... در
باه مجرب است و مصرولب و خناق ... و مصلح آن صندل سفید و ... های سرخ ...
... است ... کسر او ... یک مثقال و ... دارچینی و کبابه چینی
است *جوارش خولنجان طعام هضم نماید و تحلیل ریاح کند و حال معده را نیکو گرداند و معده را قوت دهد و بوی
دهان خوش کند و از برای ... کند ... *صفت آن خولنجان ... الطب فلفل سفید
از هر یک دو درم دانه هیل ... دارچینی ... از هر یک سه درم دار فلفل شش درم زنجبیل ... درم تخم کرفس
انیسون زیره کرمانی ... از هر یک یک درم ... و شکر از هر یک سه وزن مجموع ادویه ... شود
جوارش سازند شربتی یک درم *جوارش خولنجان دیگر ... صالح حلیمی که ... محلل
ریاح غلیظه و مقوی معده و هاضمه است *صفت آن خولنجان عود هندی از هر یک شش درم ...
از هر یک دو درم فلفل ... زنجبیل ... دارچینی از هر یک یک درم ... زعفران ...
... الطب ... آن انیسون تخم کرفس از هر یک ... درم شکر سفید ... درم عسل مصفی ...
جوارش سازند شربتی یک درم * باب الخاء مع الیاء المثناة التحتانیه *خیارشنبر معرب از خیار چنبر فارسی است و بهندی
املتاس نامند ... درختی است ... گردکان و اوراق ... کوچکتر و اطراف برگ ... گلش زرد ...
... مستطیل ... در اندرون ... پردههای ... و در آن رطوبت
سیاه ... زرد رنگ ... صنوبری شکل در آن می باشد پردههای آن ... و رطوبت آن را عسل خیارشنبر
نامند ... عسل آن است ... می باشد در اول گرم و تر و محلل و ملین ...
مسهل آن ... عصب و ملین سینه ... حامله و مسهل ...
محلل اورام ظاهری و باطنی ... مسهل صفرای سوخته ... مسهل بلغم ... و آب کاسنی

و برگ بید آسیا بر و مسهل سودا از جهت تفتیح سده حکم و درد آن و برون ورمهای حاره رفع سده امعا و رحم و معز
سده رعرعه آن با آب کشنیز تر رادع خنازیر صلب و محلل آن با سرکه و شبت سرکه سرد و با آب انجرو شه
مسحق محلل آن در ابتدا و طلاء آن با عصاره کاسنی جهت درد مفاصل و نقرس و ملین صلابات نافع و شبه
معده و معی و مصلح آن مصطکی و انیسون و شرب قشر به سبب خشکیدن آن با معاو مصلح آن روغن بادام
و بدل بیرون آن نیم مثقال نانخواه مثقال بدل سه وزن آن موزبیدانه و شمروزن آن ترنجبین است و حبوب بید و
* عمل آن اعم و حبوب آن بیست المزاج بزرگ می شود بیشتر آن که بیک مثقال بزرگ بسه باشد مورد نوک
الله دانه آن از بیخ عدد با بعض عدد که کو بسه باشد معتدل است و کلمکیمی کل آن که تلخ و کل سرخ با
کل سفید باید با شکر و شیره باشد ملین طبع است و خون برگهای نازک آن را با گل آن را خمیه باید بی روغن ابدال
ربا نکرد شیر بیلد ملین طبع است و خوردن صحیفه دوست سیاه آن با زعفران و شکر و گلاب جهت عسر ولادت
اخراج مشیمه مجرب دانسته اند * حب خیارشنبر ملین فرموده اند که از اسراج قصر تجمل مأ سر العلوی است در اسهال
صفرانی نظر است * صفت آن مغز فلوس خیار شنبر بیست مثقال شیرخشت دانه ای سوی یک مثقال کثیرا دو مثقال دوست
ملبیه ورد ترنجبین مثلثه کاملی ملیله سیاه معاد کی زرد بیست و نیم مغز نمک سه اسرمک خیار مثقال کوبیده نسجیده
مرو ن بادام شیرین نیم مثقال حب نموده با عسل خیار شنبر سرشته حب ساز بلعد سی بید رچنین دی یوزن بود
بیست سیاه بکار بید سی ارد و د رم باد و مثقال * شراب خیار شنبر طبع را نرم دارد و حکم را و ترب د مید و دولع
تسکین بد * صفت آن فلوس خیار شنبر و موبرزدانه از هر یک ده او قیه در آب بزرگ حسب العلب و ان لبلاب را ان بزرگ
کاسنی صاف شده صاف نموده با ترنجبین صاف نموده و بید صفت از هر یک شانزده رم تعام آورده شربتی دو او قیه
* شراب خیار شنبر که تریشه را نرم کند و سرفه و تنگی نفس را سود دارد * صفت آن عناب سی عدد ا نجیر زرد
ده عدد سپستان چهل دانه تربید سیاه بزرگ گاو زبان از هر یک شش درم اصل السوس مقشر مرضوض ده درم
همه را در آب صاف طبخ نموده صاف کنند و شصت درم فلوس خیار شنبر در آن حل کرده با رصاف نمود باده
درم روغن بادام شیرین و یک رطل قند سفید تعام آورند شربتی دو او قیه با مقداری آب گرم سه تا شش * لعوقات
خیار شنبر * لعوق خیار شنبر ملین طبع است جهت سرفه نافع * صفت آن یک رطل خیار شنبر و آب گرم حل کرده
بالا بید و آب سپستان و ملایمه ربید با قوام آید و اگر در آن بعدی ترنجبین داخل نمایند صواب است و اگر در آن
لمو منسیه کوبیده داخل نمایند می باشد تلیین آن زیاده * لعوق خیار شنبر دیگر که ذات الجنب و ذات الریه
و اورام حلق و بحة الصوت را نافع است * صفت آن فلوس خیار شنبر شش مثقال در آب حل کرده بالا بید
بس کثیرا و صمغ با دام و رب السوس صمغ فارسی که صمغ الراسن مسطور است آرد باقلا از هر یک شش درم
مغز بادام شیرین مقشر بیست عدد از هر یک ده درم نرم کوبیده با آب بسرشته و مقدار نیم مثقال روغن بادام
شیرین در آن داخل کنند و بر هم زنند شربتی یک او قیه * لعوق خیار شنبر منسول از قرابادین معصومی طبع را نرم
دارد و اخلاط را منسه و سینه را بگذرند را ب الجنب و ضیق النفس را سود مند است * صفت آن سپستان شش درم عناب
دانه پستان سیاه دانه مویز منقا سد طائفی می دانه نیم مثقال نر اسیاه ده درم سرخسانی کوبیده بیست
مثقال رودای حسک کثیرا از آب بیدار هر یک سه مثقال صمغ الروماه دو درم ترنجبین نیم مثقال انجیر سفید
بیست عدد ابتدا با لکوفته نیم کوب کنند و ترنج را در آب صافی بخیسانند و جوشانند و بعد صاف نمایند
صاف کنند و فلوس خیار شنبر بیست مثقال در آن حل کرده و شیر صمغ ها را اضافه کرده مکرر صاف کنند و قوام

آورند و آخر عمر بادام مقشر مغز خیارشنبر از هر یک پنج درم مغز دانه آلو سه درم با قاشق کرده ده
مثقال مغز تخم کدو و تخم خطمی سفید خلنجبین از هر یک سه درم تمر هندی را نرم کوبیده در آن بجوشند و نیم مثقال روغن
بادام شیرین در آن اضافه نموده لعوق کنند * لعوق خیارشنبر منسوب به یحیی بن ماسویه ورم حلق و سینه و خشکی و
خشونت زبان را نافع باشد * صنعت آن عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه سپستان تکسد عدد تخم خطمی ده درم مویز منقی
بیست پنج درم بنفشه اصل السوس مکوفته از هر یک پانزده درم کثیرا پانزده درم برگ بارتنگ نیم درم [illegible] را
در هفت رطل آب بجوشانند تا به ثلث آید صاف کنند و ده درم خیارشنبر در او بمالند و دیگر باره صاف کنند و یک
درم شکر طبرزد نیم درم باشد داخل کنند و بجوشانند تا غلیظ شود و نیم روغن بنفشه بادام چرب کرده بلیسند * لعوق
خیارشنبر که حکیم شریف خان گازرونی در شرح موجز قرشی آورده و گفت که مسهل صفرا و بلغم است خصوص
از نواحی صدر و حلق و ریه * صنعت آن فلوس خیارشنبر گلقند آفتابی از هر یک پانزده درم خمیره بنفشه دو درم [illegible]
کتیرا نیم پانزده مثقال این همه را در آب گرم حل کرده بپالایند و لیکن باید کم باشد که بعد از صافی نمودن
بقوام لعوق باشد پس [illegible] داخل کرده روغن بادام شیرین یک درم اضافه نموده بکار برند
و این مجموع یک شربت کامل است و این لعوق خیارشنبر ساده است و گاهی دو شب کرده [illegible]
و [illegible] از هر یک آب [illegible] از هر یک برای طبیب [illegible]
* لعوق خیارشنبر که [illegible] در [illegible] ذکر کرده * صنعت آن عسل خیارشنبر
عسل [illegible] با هم آمیخته تا بقوام آورند [illegible] * لعوق خیارشنبر
منفعت دارد و طبع را نرم کند و [illegible] ورم نماید و تحلیل دهد * صنعت آن بگیرند [illegible] و در آب بجوشانند
و بپالایند و [illegible] انگبین مصفی [illegible] بقوام لعوق آید عسل خیارشنبر اضافه کنند و بکار برند * لعوق
خیارشنبر نوع دیگر [illegible] دارد * صنعت آن خیارشنبر [illegible] که خواهند در آب بخیسانند
[illegible] حل شود [illegible] بمالند و بپالایند و فلوس را بیرون کنند و در دیگ سنگی کرده با هم [illegible]
روغن بادام و [illegible] آب [illegible] بقوام آید و در ظرف آبگینه کنند و استعمال نمایند
* فصل در بیان [illegible] خیارشنبر * نوع خیارشنبر نافع جهت [illegible] باشد * صنعت آن مغز
فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن بادام چرب نموده در گلاب گرم کرده اگر [illegible] باشد در آب گرم
[illegible] باید که گلاب تا آب آید [illegible] بر روی آب برگردد و [illegible]
[illegible] بمالند [illegible] حطمی و بروطوبا از هر یک
مثقال در ظرف دیگر [illegible] آب زلال فلوس را [illegible] بگیرند و لعاب آنها را [illegible]
صاف نمایند روغن بادام دو مثقال [illegible] گرم نموده بنوشند و اگر [illegible]
[illegible] اضافه [illegible] کامل است از برای اطفال [illegible]
[illegible] کافی است * نوع خیارشنبر دیگر امراض حاره را مفید است و اسهال [illegible] کند * صنعت آن [illegible]
خیارشنبر [illegible] مثقال [illegible] مثقال برگ [illegible] مثقال [illegible] مثقال ورق گل سرخ از یک درم [illegible]
درم [illegible] در گلاب و آب گرم [illegible] عنب الثعلب و [illegible] گلاب [illegible] آب [illegible]
[illegible] آب برگردد [illegible] بمالند [illegible] گرم نگذارند
و صبح آب زلال [illegible] مناسب باشد از [illegible] مثقال [illegible]

مثقال تا زه زرد با الماء ضد همان مقدار در آن حل کرده صاف نموده اگر قبل رمضان باشد شیر گرم والا همان
حمر مرد بنوشند و بعد از هر مجلس اگر عطش غالب شود آب گرم و یا یکی از عرقهای مناسبه گرم نموده بنوشند
والا بعد دو مجلس یا سه مجلس و در امراض صفراویه تمرهندی تازه یک سیر با آلو بخارائی و گل بنفشه از هر یک
بقدر احتیاج با ارکل اضافه نمایند همچنین بحسب علت مر خلط و هر مرض در ترکیب آن با ادویه مناسبه آن
نمایند و اگر تنقیه دماغ منظور باشد اسطوخودوس و بنفشه و با ملینات مثل ترنجبین پنج درم از هر یک
اضافه نمایند و بدر تکلیف مثقال روغن بادام بران حکانیده بنوشند * نوع دیگر جهت امراض حاره حاده صفراوية
و دموية را مفيد بود * صفت آن مغز فلوس خیارشنبر تمرهندی از هر یک ده درم آلو بخارائی بابرده
دانه عناب جرجانی ده دانه سپستان بیست دانه همه را شب در سه کاسه گرم کرده خیسانند و صبح آنرا
آنرا گرفته ترنجبین و شیرخشت از هر یک ده مثقال در آن حل نموده بار صاف کرده روغن بادام سه مثقال بران
حکانیده شیر گرم نموده بنوشند و اگر صفرا غالب و یا بر آن اضعف باشد مقدار ربع مثقال تا چهل مثقال آب
برگ کاسنی تازه اضافه نمایند و این نوع را هنگامی که مزید باشد استعمال نمایند * نوع دیگر خیارشنبر
نافع جهت ذات الجنب و امراض حاره دماغیه * صفت آن مغز فلوس خیارشنبر ده مثقال بابرده مثقال
مثقال ط بنفشه نیلوفر ترنجبین خطمی از هر یک ده مثقال عناب ده دانه سپستان بیست دانه شب
در آب ... بخیسانند صبح بجوشانند که نصف آنکه اگر بزرگ باشد از سپستان دو نصفه نموده
مغز سپستان مرد ورا راورده آب صاف آنرا گرفته مثل آنرا ... نموده آنرا در یک نصف ... نموده ادویه
را در آن بخیسانند با رخت کرباس با کسره بالای آن بسته تحت السماء نگدارند و صبح آب صاف آنرا گرفته
... از مغز مثقال بادو ارده مثقال در آن حل نموده با رصاف کرده روغن بادام ... دو مثقال بران
حکانیده بنوشند و اگر مقدار دو ... باشد ... آنرا ... آب صاف آنرا گرفته ... دسر
... را در آن بخیسانند * مطبوخ خیارشنبر جهت اخراج اخلاط حاره منقول از کامل الصناعة * صفت آن ...
هلیله زرد ده مثقال آلو بخارائی عناب از هر یک ... دانه ... از هر یک بابرده مثقال گل
سرخ گل نیلوفر از هر یک سه مثقال بنفشه چهار مثقال دو ... رطل آب بجوشانند و صبح ... یک رطل آب
بماند ... صاف نموده مغز فلوس خیارشنبر دوازده مثقال ... مثقال بابرده مثقال در آن حل کرده بار صاف نموده
روغن بادام ... دو مثقال اضافه کرده بنوشند * معجون خیارشنبر منقول از اصول المراکب ...
... جهت قولنج حار و علل صفراویه و بلغمیه و در احشا نافع * صفت آن بقسمه اصفهانی ... از هر یک
... درم ... رازیانه انیسون مصطکی از هر یک ... درم رب السوس ...
... فلوس خیارشنبر که مثل آن است ... درم کوفته بیخته ... نموده ...
هر یک ... درم علی الرسم ... معجون ... از ... درم تا ده درم ... که در معده ... نام این
معجون ... از هر یک ... درم و ... تا ... و آن تمام ... آب است و این
از برای ... احتیاج حاجت بسوی اسهال آن است و کم کرده شد مقدار ملح و نقصان کرده شد از مسهلات دیگر
در اوزان آنها ... که در معجونات دیگر است برای حذف و حوادث آنها * معجون خیارشنبر که ...
ذکر کرده جهت قولنج حار ... نافع ... معده ...
آب و ... استعمال آن است تا ... را ... و ... با ...

بر پس از هر یک مثقال یا نصف مثقال * صفت اقراص فلوس خیارشنبر صد مثقال را با صد مثقال عسل بقوام آورند
پسته ریزه از هر یک نصف مثقال ثمر سنا یا برده مثقال رب السوس دوازده مثقال تخم هندی نصف مثقال
و تخم افسنتین مصطکی زرنباد از هر یک پنج مثقال ادویه را با شش مثقال روغن بادام شیرین چرب کرده تعبیه
و چون خوب شد با فلوس با عسل غلیظ و نصف عسل آن مشروب با یکدیگر بقوام عسل با آن مخلوط کرده ادویه
با آن بسرشند معجون سازند * معجون خیارشنبر به نسخه دیگر اقوی از اول * صفت آن تربد مجوف تراشیده در روغن
بادام شیرین چرب نموده هفت حبه از هر یک چهار درم رب السوس نه درم تخم هندی نصف درم مصطکی
رومی زرنباد افسنتین از هر یک شش درم معمولهای مستوی با برده درم روغن بادام شیرین نصف مثقال قاید و عسل
خیارشنبر از هر یک صد درم ادویه کوفته بیخته به روغن بادام چرب نموده بعد معجون با عسل خیارشنبر
و قاید سرشند شربتی از سه درم تا هفت درم * معجون خیارشنبر مسهل صفرا و بلغم بود و قولنج که بسا بد حکیم
معصوم گفته که این نسخه مستعمل من است * صفت آن تربد مجوف تراشیده در روغن بادام چرب نموده حمل
درم بنفشه خشک نصف درم تخم هندی رب السوس از هر یک هشت درم زرنباد افسنتین مصطکی از هر یک
شش درم ثمر شاهتره درم ثمر سنا را با بنفشه [illegible] نموده با احتراز کوفته بیخته با حمل درم روغن بادام
چرب کرده صد درم عسل خیارشنبر و صد درم قند را بقوام آورده با عسل خیارشنبر و با ادویه را در هم سرشته
با آب ممزوج نمایند مقدار شربتی شش درم با آب گرم میل نمایند چند مجلس تعریف عمل نماید
* کتاب حرف الدال المهمله * باب الدال مع الالف * دارصینی معرب دارچینی فارسی است و بهندی [illegible]
و بعربی [illegible] ماهیت آن پوست شاخهای درختی است که منبت آن جزیره سیلان و سمالی آن است و قبل از این
آنکه [illegible] شاخهای آنجا بر دو بالفعل تکیه سال کمتری میشود که [illegible] از نصاری است [illegible]
آورده را [illegible] که دیگری از آنجا در آورد و با کمال تلخ در دین امر دارد و مضطربی بسیار [illegible]
احیانا اگر کسی برآورد و مطلع شود از آن گناهکاری بسیار میگردد و خود با اطراف و بلاد ر میشود و مشهور شد
و لیکن به حسن تو شده که اشد در اصل سیلان میشود بسیار خوب و بعد خوب شد طعم و قلمهای آن با رک
و قلمها است خوش اشد از شاخهای نو رسته آن جدا شده باشد و از سیلان که آمده [illegible]
طعم و قلمهای آن کوچک میشود و با کلفت و انحنا بیشتر کوچی اشد میشود آن را دارچینی میباشد لیکن [illegible]
خوبی نیست و از کوچی که سته با رسد [illegible] بر ولعابی میشود با رک آن را آورده [illegible]
و هندی [illegible] کوکن اطراف [illegible] و مسافت اهل اما کن [illegible] در [illegible] کمتری [illegible]
خواهد بود * و طریقه اخذ آن آن است که هر سال شاخهای درخت آن را قلم میکنند یعنی میبرند [illegible]
و چون شاخهای نو رسته آن بلند شد بر بالای آن از جانب طول دو خط میکشند که پوست آن شکافته شود به سبب
تابش آفتاب پوست های آن در هم پیچیده جدا میگردد و آن را جدا میسازند و بعد از آن در [illegible]
خوری [illegible] رنگ [illegible] طعم [illegible] بفارسی [illegible] و سبب [illegible]
[illegible] که در صحرا [illegible] که در عرض [illegible]
و [illegible] دارچینی خوب [illegible] ولیکن [illegible] سیلان نیست و در [illegible] بلاد [illegible]
دیگر [illegible] در جنگلهای جنگلی و کوهی [illegible] درم [illegible]
[illegible] ساده [illegible] کوهی [illegible] دارد و رنگ آن [illegible] رنگ و [illegible]

آن في الجملة سمه تعب بلساب وكبابه حمي ربالله ل حوبي د ربه آن وطعم وو الحه آن ترپب طعم وو اسعه
دارچيني است درآخر درجه گرم وخشك وبروس تا بار دره مال باي مسامله وبهامات لطيف وسد ربول رحمض
وسلطه سن وتحليل رياح ومواد بارده ومنع وملس وصلع ح ومسح علونسا احلاط وسم رم حمرا ابي ونسابي
وبعلبي وحا فنا بر نماى نفساني وحمرا بي وطمعي وحالي باصره وحمت تزلات ومرقه رطوبي ومو ه العسه
وامتلا وحفقان ووحشت ووسواس رحسوه ونقوت اعضاى رئيسه ومده ، جگر وسرزو گرماب عروق و
درد گرده وعسر بول وبد بو بي دهان ونقويت باه وتحقيف رطوبات دماغي ومصعد صوت كه از بلغم
غليظ بلند ودبع رطوبات لزجه تصفيه ريه وحنجره وادمان نفس وعفونت رحم وامراض بارده دماغي وعصباني
ومطبوخ آن با سركه ومصطكي جهت دران نافع واكتحال آن جهت قوت باصره وزيادتي انزاد ريه بطعا سحم
وطلاى ممضوغ آن بر خشنه جهت الف اد حماع وضماد آن جهت حونس لسعه وكلف ورفع لزوجتهاي بلغمي
وسوداوي وجهت رعشه نهايت مفيد است ومضعف بواسير ومكثر آن وطلاى آن بر بلك چشم جهت اصلاح آن
نافع وبرنساني جهت رفع صداع بارد مجرب است مضلع مرروز ومضر مثانه ومصلح آن كثيرا وا مازون ملدر
مرسس ارد دوم تا پنج درم ريدلش دوحلفل وبلطف رممو نب امصلسل رب آن اهل وكنا به در اصلاح اد وته
ملبت وود باء حولنجان است عروق آن سريع الاثر برا رحم آن است حه مدرات وداح رحم ومعده ووطوران حهت
گرانى سامعه نماي نمار وبر نواست ود من وعطر آن را برنساني وصلع مس مالبدن جهت امسام صداع بارد نافع و
مجرب است * جوارش دارچيني مركب صعف معده وكبد ومثانه را نافع باشد وبادها غليظ را بشكند ومعده را
ملع دمد واخلاط غليظه را دفع كند وكساني را كه طعم درمعده ايشان ترش ميشود ومضم تمسر دمود مثل ما ـ لد
ومعده را اقبال مي آورد وبرمضم طعام ياري ميدهد * صنعت آن دارچيني عود هندي از هر يك سي درم
مرفلفل فلفل دار فلفل مثل الطيب اماروس سامي از هر يك شش درم زنجبيل ده درم نعناع خشك هفت درم
مثل بوادبه الطيب از هر يك دو درم اسمون مصطكي تر وزار نابع ملبحة سادا ازهر يك سه درم كوفته بيخته بعسل
مصفي معلمه ورب مجموع ادويه نمرسند ودر ظرف حيني نگاه دارند شربتي يك مثال واگر تحاي درفه كناند
كنند بهتر است * جوارش دارچيني بالنعت حكيم عبد الملك هندي منقول از خط حكيم محمد طاهر ولد حكيم صالح
خان حال نواب مرحوم مقوي معده وباصره طعام ومنع بدهاي كند است واشتهاي طعام آورد وبهايت مقوي باه
است وموه العمده واسهال را نافع است * صنعت آن زنجبيل فلفل سا ه دار فلفل نعمانه جوزبوا در دارچيني زعفران از
هر يك سه درم دارچيني مغاد وسعد وم سك خطائي نكد رم وبه عمل مثل مصطكي سنبل العليب ارهر يك كرطل
ادويه را كوفته بخته عمل ونبات واله وام آورده ادويه را با آن بمرسند وادراس سازند هر يك يك مثقال سرمي
يك برس * جوارش ارحمي منقول از درا يادين افندي صالح حليمي كه بتركي نوشته ترجمه نموده شد اسن جوارش
معنى برمضم ومزيل رطوبات باشد است * صنعت دارچيني بارده درم زرنج كرمانى مله بوتي ابلو از هر يك سه
درم زعفران يك درم مسك صيني دو درم وبلب دربي فلل معمل جملد رم عمل مقند مصفي بعد از كفاف يك سرو
معمر جوارش سازند * جوارش دارچيني معمد الحم سوبت معده وهضم طعام وقطع بوي دهان وبادهاى مخالف
وزيادتي باه بسيار نيكو ومجرب است * صنعت آن دارچيني جوزبوا زنجبيل مثل خولنجان ملفل ساه دار فلفل
وزعفران سادج هندي سنبل نعمي بوح نعمي سنبله از هر يك يك مثقال مسك خالص يكدانگ بسر وار بابه حرقس
كاورياب مصطكي از هر يك نيم مثقال بريح نرنج دو مثقال نبات سفيد نيم مثقال عمل مدوور او ويه سعين

مازو یک سرخی یک مثقال و نیم * جوارش دارچینی مادهٔ دل [illegible] و کند و گرده را دفع کند و اشتهای طعام آورد
* صنعت آن دارچینی ده مثقال نرم کوفته بیخته کمی شهد مصفی با گلاب بقوام آورند و سرشته فرود آورند و
چون اندک گرمی آن کم شود دارچینی را با آب بیامیزند و بر روی سنگ نامیمی نقره یا مس نازک طلی کرده با تخته
پاکیزه پهن نمایند و بطریق لوزینه ببرند و تناول نمایند بعد الحاجت * حب دارچینی جهت تقویت معده و کند
و دفع رطوبات و اشتهای طعام نافع * صنعت آن دارچینی عود هندی از هر یک پنج درم راسن زنجبیل [illegible]
کبابه و فلفل دارفلفل سنبل الطیب [illegible] از هر یک سه درم زنجبیل نعناع خشک اسارون مصطکی از هر یک
[illegible] درم [illegible] از هر یک [illegible] درم ادویه کوفته بیخته با عرق دارچینی سرشته حبوب سازند شربتی از یک
درم تا دو درم [illegible] سفید کوفته اضافه نمایند بهتر است * جوز دارچینی امراض بارده رطوبة معده و
سعال بارد و رطوبات را دفع کند * صنعت آن دارچینی نیم درم [illegible] السوس [illegible] فلفل [illegible] ربع درم مغز بادام
شیرین پوست دور کرده اجزا را نرم بکوبند [illegible] و [illegible] اجزا را با نبات ده درم
داخل کرده [illegible] بقوام [illegible] بخورند * حلوای دارچینی مستعمل در امراض بلغم * صنعت آن
آرد میده نیم رطل بروغن گاو بریان کرده نیم رطل نبات سفید بگلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان در آن
حل کرده بآتش ملایم بپزند [illegible] حلوا شود دارچینی سه مثقال زعفران یک مثقال [illegible] خالص
یک دانگ و نیم عنبر اشهب یک دانگ [illegible] داخل کرده بپزند تا زمانیکه شروع به پس دادن روغن نماید
فرود آورده در طبق چینی پهن کرده [illegible] سوده در آن بپاشند بطریق لوزینه ببرند [illegible] مستعمل
[illegible] * حلوای دارچینی از مرحوم میرزا [illegible] باشی * صنعت آن آرد میده [illegible]
[illegible] آرد [illegible] روغن داغ کرده [illegible] بریان نمایند تا آرد سرخ شود [illegible]
[illegible] آب داخل کرده بآتش ملایم بپزند [illegible] شروع به پس دادن روغن نماید [illegible]
و نیم مثقال دارچینی [illegible] نرم کوبیده [illegible] شکر سفید صاف کرده [illegible]
داخل نمایند و بار دیگر بآتش ملایم بپزند تا روغن آید پس [illegible] روغن از آن گرفته بر روی سنگ نامیمی
[illegible] نقره یا مس نازک طلی کرده [illegible] بطریق لوزینه ببرند و بقدر مطلوب عند الحاجت تناول
نمایند * دواء الدارچینی * جهت تقویت معده و هضم طعام نیکو است * صنعت آن دارچینی مصطکی دارفلفل
[illegible] طعام * دواء
الدارچینی نافع از برای [illegible] * صنعت آن دارچینی [illegible]
[illegible] زعفران دارفلفل [illegible]
[illegible] از هر یک دو مثقال [illegible] از هر یک یک مثقال حب الفلفل
سه درم [illegible] دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی [illegible] بقوام آورده معجون سازند
شربتی از آن [illegible] است * دهن الدارچینی [illegible]
نافع جهت [illegible]
[illegible] * صنعت آن بگیرند دارچینی [illegible] در گلاب چهار روز
[illegible] * دهن دارچینی
در جمیع افعال مانند دارچینی است بلکه از آن قوی‌تر [illegible]

تنهای دائره نافع و بلد رتیلا یا دو مثقال * صفت آب تکرید دارچینی سلانی بیک تربارک تا زیک قلم و
بگوبند و زعفرانه مثقال روغن زیتون دار چینی کشند و بسا * مثقال ازان داخل نمایند ورد را آب
گلاب اندازند * و زرد و نرو زرد هر دو نیز تر بسند و استعمال نمایند * شرب دارچینی جهت سوء معده * ودفع رطوبات
و اشتها بر طعام و گوارندن آن و دافع امثال رطوبی و ادرار بول که از سردی باشد * صفت آن دارچینی و زنجبیل
مصطکی و فلفل دانه مثل تودا قلل کبابه راز بانه زیره کرمانی مثل تود و مرتبک شمر حرو ساب نصف و زن گل
اد و نه کوفته بخته مسموق سازند شربتی از یک درم تا دو درم با سرا نیست نافع است * سفوف مسری منقول از
خلاصه التجارب در خواص ترتیب سفوف مذکور است * صفت آن دارچینی سلانی مصطکی رومی را و بابونه
اجزا مساوی کوفته بخته با همه وزن کل اجزا نبات مصری سوده ممزوج نمود * نگاهدارند سنه التاجب بکار
برند و برای تقویت هاضمه بعد از غذا دو سه بعد از آن تجربه نمدانگشت برد اسه سود تناول نمایند * شربت
دارچینی محلل ریاح و مقوی معده * وکبد است * صفت آن تکرید دارچینی سلانی اعلی را دو روز کشند
وبه سبا بر و برد ربع سیر وزن آب خالص سرد بخیسانند پس در ظرف و انبیق عرق کشند بطور معارف
ونیز آنرا بموسند و نگاه دارند تا سرد شود و عطر بالای آنرا بردارند و جدا نگاهدارند و عرق را در شیشه کنند و سرآنرا
بسته نگاهدارند و وقت حاجت از سی مثقال تا ده مثقال استعمال نمایند و اگر سکنجبین در خواهند آب آنرا کمتر
نمایند و اگر سکنجبین باد * و قلیل زعفران و عطر آن را در حریره سلاف کشند * در شیشه های مربع طولانی که
تهی ی حرتیل با شد و عطر از شیشه های کوچک کرد * در اکثر بلاد ریسماری آورند و می فروشند و داخل
کرد ن بد رطل از ان در مطعومات رائحه و طعم دارچینی می بخشد * عطر دارچینی مالیدن آن بر پیشانی
و صدغین جهت ربع صداع بارد نافع و صفت آن در عرق آن ذکر یافت * فصل در بیان دارو ها *
* دارو پنکه موی را برویاند و درازو سیاه کند * صفت آن برگ سیاه برگ مورد سوخته بر بان کرده مساوی
کوفته بخته بروغن زیت سرشته استعمال نمایند * دارو پنکه کبد نعل و بابونه برد * صفت آن سبت نمانی را
در آب حل کنند و بار اندان بشویند و جون پای را از آب برگ سوس یا برگ مورد بشویند نافع باشد * دارو پنکه حرب
تر آس بهمد ارد و آن جا بر راب تکرید * صفت آن زفت رومی گوگرد زرد ساج گورب با داود مساوی
کوفته بخته و بت را بگدازند و دارو ها با آب بمرسند و استعمال نمایند * دارو پنکه حبس عرق کند * صفت
آن برگ مورد و وزن گل سرخ مارو صندل با گلاب بخوبانید و جامه را لات آن تر کنند و بپوشند * دارو پنکه نافع
است از جهت گوشی که در گوش باشد * صفت آن شراب دو درم عسل به درم روغن گل تلک درم سفید بحم
مرغ دو بیضه مجموع را با هم مخلوط سازند و پاره را آلات ان تر کنند و گرم کرده در گوش بهند و با تماشب
نگه کنند یک ساعت و بعد از آن یک بار آب نیم با وره راتیز ون کنند گرم بیرون آید * دارو پنکه از جهت
گزیدن عقرب و جمه حالیات نافع است * صفت آن آمله برگ توت کوفته بر روغن دو سه بموسند و بر محل
زخم بهند و اگر آمله زرده نیم با هم آمیخته بر زخم نهند درد را ساکن گرداند و اگر با طلا کوفته بند وساب
بمرسند و بر موضع گزیدگی مالند بی اتصال درد ساکن کند اگر کردم را در روغن بخوسانند و مالا بند کسی را
که کژدم گزیده باشد آن روغن بر موضع گزیدگی سالند درد ساکن گردد و اگر با عسل آن روغن را بیامیزند چون
کودک ازما در بزاید سه درم از آن نیم کودک نمالند اگر درد زهره عمر کژدم اورا نگزد درد نکند و اگر حریل
گوش حمر و درا زموضع گزیدگی عقرب بمالند درد ساکن شود و اگر سرنیم را بسر که حل نمایند و بر زخم کژدم

بمالند همین عمل کند و اگر کژدم کسی را گزیده باشد آن را بگیرند و با نمک سرد در روغن دراع گرم کنند و بر
زخم کژدم نهند همین عمل کند و اگر برگ بال را بکوبند و بر موضع لسع نهند فی الحال درد ساکن شود و اگر
مغز خرما بخورند و بر آن مالند نافع باشد * دارو یکه همین منفعت دارد * صفت آن فلفل عاقرقرحا
موبر زنجبیل از هر یک جزوی بوره ارمنی یک جزو سرکوفته بیخته بعسل بسرشند و استعمال نمایند * دارو یکه
درد دندان سوراخ دار را نافع باشد * صفت آن فلفل عاقرقرحا زردچوبه مساوی فلفل و عاقرقرحا را بکوبند و با زرد
بسرشند و در سوراخ دندان نهند * دارو یکه از جهت ربا یکه جا ... شود معتمد است * صفت آن زعفران حماما
سنبل اکلیل الملک از هر یک سه درم ماذریون یک درم ... درم نمه یک و مرغ مرم معقد از هر یک
دو درم با روغن ... مخلوط ساخته عمل نمایند * دارو یکه لثه را محکم کند و گوشت رفته را برویاند * صفت آن
کندر زراوند ... دم الاخوین کرمه ... مساوی کوفته بیخته ... عسل بسرشند و
استعمال نمایند * دارو یکه درد دندان را ساکن گرداند * صفت آن عاقرقرحا ... از هر یک سه درم تخم
مرو یک درم آب کشمش باره ... مثقال باده ... ساخته حب سازند و در دندان نهند و اگر سند ان
باره با موم ... بکوبند و در دندان نهند همین عمل کند * دارو یکه اخراج علق از گلو کند * صفت آن خردل
دو درم بوره ارمنی ... درم کوفته بیخته با سرکه در گلو بدمند * دارو یکه همین منفعت دارد و اوی
* صفت آن ... رومی ... بسط ... برگ ... برنس ... مساوی کوفته ... سرکه انگوری
... کرده ... بعد از آن ... سرکه ... * دارو یکه نافع ... صفرا ... درم
باشد و ... جمیع امراض حلق را * صفت آن ... گل سرخ ... طباشیر ... نسامه برالورد
زعفران از هر یک دو درم ... مصطکی ... درم ... از هر یک ... درم ... سفید ...
ادویه کوفته بیخته بگیرند * دارو یکه ... بار دارد * صفت آن ... سیر را در آتش اندازند تا خوب سوخته گردد
... کرده ... سرکه ... پس از سرکه در آورند و بکوبند و ... درم از آن بگیرند و با زاج ... وسپ ...
از هر یک ... درم کافور ... مصری ... کوفته ... ... واسرکین الاح ... کرده با آب آلوده کرده در ... نهند

* باب الدال المهمله مع الراء المهمله * درع ... بالفتح ... بافارسی ... ح ...
... است ... فایده ... حرارت ... لطف کند و حفظ ... و ... درد ...
... کند و ... النفس را ... و ... سموم را ... دارد و ... حیوانات ... سگ ...
را ... درد ... امراض بلغمی و سوداوی را نافع باشد و بول و حیض براند و سنگ گرده ...
را ... آورد ... جگر ... و ... احشا را نافع باشد ... ... برص ...
درد کمر و گرده ... طرف ... بلغمی ... را زایل کند * صفت آن ... ارجطا ...
... رومی ... مصطکی ... قطر ... زعفران ... دلسان ... امراض
... مصری ... العصاص عود ... جنی ...
از هر یک ده درم ... داراشکری کما ... الدریره ... اقراص ... گل سرخ
عود بلسان ... از هر یک ... درم ... اسطوخودوس ... خردل ... از هر یک
... درم ... سود ... از هر یک ده درم ... مسوی ... ملح ... مدی
... رومی دار فلفل ... بلسان طباشیر ... طویل ... مدی

دارسعان کسرا را سبع رراوبلند حرح ارمربک سر د رم حمل نماید سرد ارحسی سقاطل حب الآس ملداب
دو دوا ارمربک سبع مثقال عاربعون معمل اسارون سعد کوفی نرد ما با حولنجان تحم ملبون عا قرقرحا آمله مقی
ارمربک حما رمقال بر ومما المرس باردس روحای حسک رزیب رحسل حب العار بهمن مقمل حماما ارمربک
سه درم نوره الصمع ترا سرون رازیانه مو بر ح حمل مرباورون محلصه ورق نمره مطرول عنبر اسب ارمربک د و درم
ورق طلا محلول تکه درم مسک خالص سمد رم صموع راد رعون دارحسی خمها بیله ثنا لاند زنانی ادویه
واکوبیده سحیمه برروغن بلسان ومعجون ساله حرب نماید وعمل مصفی سه وزن ادویه بطریق بریان قوام دن
معجون ساربد و در طرف حسی کرده حمل رور دروسان حوگدارید وبعد از رسیدن استعمال نماید سوسی از
سمه رم با تکه رم ولب نمای موت ابن معجون باسه مال تود وریاده مرگفته اند * در ع الصحة بدیحه دیگر
گفته شد که ابن معجون دافع مقام بربان دارون است برای ضیق النفس وسوده ونمای کفیه وست مرد او ی
* صفت آن حب وار حطایی نفس شریت بره مقسر رمصطکی رومی مسعه سائله دطر اما لیون تحم کرفس ادحرمکی
مرو حا وسور زعفران روغن بلسان برس ادعی برو السم سفمل عود بلسان حصمه الثعلب کاوزبان لعاب العسانیر
حوب حسی بوسب بمرون نصمه ارمربک ده درم مرسانی داراحردی کما مطوس نصب الله ربره نا نیتواه
فرس الله روحورون گل سرح د روبع عنبری ارمربک سحد رم مرمکی صانی اسطوخود وس علک البطم حردل
معمد ارمربک مقب دوم اسعون ملحه سماه حرر ارمربک به درم مسطلی مورسان مصری اسعمل ساذح
سلای بعاج اد حرحطا باد ارفلفل مسکطرا مسح حب بلسان طباسوسمعد ررا وید طویل سطر ح سلی ی
دارسعان کسرارابسح روارید مد حرح ارمربک سر د رم حمد نماید سرد ارحسی سابل مصری حب الآس
ملداب د و دوا ارمربک سبع مثقال عا ربون عس معمل اسارون سعد کوفی نرد ما با حولنجان تحم ملبون روحای
حسک زرنب رحسل حب العار ورون بمره بهمن مقمل حما ما ارمربک سه درم نوره الصمع ترا سرون راز یانه مو بر ح
مرما حر رورون محلصه ورق طلا عسر اسب ارمربک د ردرم مسک نمی نیکه رم احرا را کوبیده تحمه بروغن
بلسان ومعجون حرب کرد ه وجمیع ادویه رادعون دارحسی برکرده عمل مصفی مه ورن ادویه بقوام آورده
نه سو رمعرمعجون سارید در طرف حسی نگاهدارید وبعد از حمل رور استعمال نماید ووب ابن دوا ناده سال
باقی مبماند سرمی نفد ووب مراح * در ع المسب ابن دوا را بلده علما سر بحیی با در عقید الرحمه را لعمران
دو دوا برابقرد بای کسر بالف نمود ه ودر افعال وحواص ابوي ارا ان صد اسد * صفت آن به تحقیق که نفس
قطب شاه والی حمل را باد فرساده بود ند وصاحب میران الطبایع ارروی خط معرالبه نقل نوده شد در میزان
الطبایع ذکر کرده نگیرید ملیله سیاه آمله مقی بوست بلیله ارمربک سبع رسبع مثقال دلفل سیاه دلفل سفید
ارمربک ده مثقال زنجبیل حسی دارفلفل مرمکی صافی ارمربک بادرده مثقال زرفای حسک کبد رذکرد ارحسی
درنقل رربناد سور ررند حسی حب الغار ارمربک دوارده مثقال سعد کوفی وحرکی اسارون سطوح سلی
زرابانه موبر پوست ملیله زرد ارمربک ده مثقال زعفران مصطکی رومی ارمربک نصف مثقال لاحورد معمول
مسک نمی خالص و اسعب زرسک سعی ارمربک نیم مثقال روغن بلسان معه سائله ارمربک دوارده مثقال
عسل بلادر دوارده مثقال ونمرروغن معزگردکان روغن بادام تلخ آمیخته از که جمیع
ادویه را باآن حرب نماید نس نگیرید عسل مصفی حها روزن مجموع ادویه وبقوام آورید ومجموع ادویه را
کوبیده تحمه بروغنها حرب نماید و اول به عسل بلادر را باآن اد ویه نسر سد نس مجموع را بعسل بقوام آورده

بپزند و به قوام حلوائی نرم برسد با شکر مخلوط سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
این معجون شیء و نیک خواص و در اخراج ... رصد و حمل و ... مثقال و نیم صاحب میزان الطبائع گفته که
مزاج این معجون گرم است در یک درجه و نیم و خشک است در دو درجه و یک ثلث درجه *باب الدال مع النون*
دند بفارسی بید انجیر خطائی نامند و مشهور به حب السلاطین است و بهندی جمالگوته و جمال گوته نامند و جمال
بلغت اسان بمعنی سلطان و گوته بمعنی حب است و گیاه آن بقدر یک ذرع و اوراق آن بزرگتر و نرگس مثل برگ بادنجان
و اوراق رومی بزرگتر و بسیار برنگ سرخ و دانه آن در غلاف رومی مایل بسرخی و در بعضی باشد مثال باقی است و بعد تخم
مماثل حبی ... و بعضی و تخم حبی آن بزرگ دانه سفید به تخمه و تخم ... سفید به انه بید انجیر
منقا و شاه کوچک ... العمل و صورت معصی و تخم ... متوسط المقدار و اعم مایل بزردی و ... سمانه
و بهترین اقسام آن حبی سفید مایل بزردی و بعد از آن ... در اول چهارم گرم و خشک و بعضی بید در حرف
... آورده است و آن در ... است ... بعد اکرد و هر حبه ... باید
باشد ... و اقسام آن مسهل بلغم و سودا و خام ... رطوبات خام از مفاصل و مفتح و جهت استسقا
و ... و سنگ گرده و مثانه و بهق و درد کمر و ... کرم ... نافع و طلای آن حافظ ... درجه و ...
حلد ... سرخی آن را زائل کند و تکرار آن موجب برص و ... آن ... بهق و برص ... و ابواب
و باد ... جمیع اورام بارده و اوجاع مفاصل و ... در بوی الاذان ... و در ... آن ... عدد
است که با مصلحات باشد و مضر ... و ... درم آن کشنده با اسهال مفرط و قطع امعا و مغص و مصلحش بعد
از جدا کردن پوست ... بریان کردن ... در آب ... است و ... آن ... و عصاره
... و ... کتیرا ... و ... و زعفران و ... بعد از آن خوردن آب سرد ... و آب دوغ
... حامضه ... آن را ... کمر و در هوای بسیار گرم و بلاد حاره ... الابدان را استعمال
آن ... و اهل بنگاله باطفال ... ام الصبیان ... آنها ... که باصطلاح خود
... که ... طفل از خواب و حرکت ... آن و ... لازم است ... دست ...
آن ... مزاج ... اعراض ... اسهال ... حب السلاطین
... آب ... ادرک ... اگر ... باشد ... باگاو
باره ... اگر حب السلاطین ... باشد ... اگر ...
*... آن است که حب السلاطین ... که بعد از مقشر کردن و برآوردن آن
گل سرخ و کتیرا بالمناصفه ... دند اضافه نموده در ... نیم ... و ... در آتش
... نمایند و بعد از کتیرا استعمال نمایند کرد و بعضی گفته اند که ... حب السلاطین بعد از مقشر کردن و
جدا نمودن ... آن با گل سرخ و کتیرا ... در ... آن ... است * نوع دیگر ... حب
السلاطین را مقشر کرده ... آن ... کرده ... صاف کرده ... سرگین
گاو تازه ... آب حل کرده ... کرده ... آن ... را ... گذارند
و ... که ... مطبوخ ... باشد و ...
... آورده ... استعمال نمایند * نوع دیگر که ...
صاحب خلاصة التجارب است آن است که بگیرند حب السلاطین تازه ... که زرد و سیاه نشده باشد و ...

* نمایند چنانکه قدر آب زیاده برآید و بلند شود و آب خالص نمایان شود و کمچه کرباس صفحتی نموده کیسه را
پر کرده در میان زنبیل گذارند و نگذارند آنقدر که در هر طرف آن قدر انگشت زنبیل باشد پس بمقدار آن گودی
بکنند و کیسه را با زنبیل در آن گذارند بالای آنها کمی ریگ کنند و بالای آنها کمی سرگین گاو رنگینی جمله در آن ریزند
با آب دولی که پر باشد از آن سرگین شورد و پس بطرف دیگر بگردانند و همین قسم با جمیع اطراف آن اینکه
بمورد پس کیسه برآورده دانهای حب السلاطین را از میان آن برآورده با آب پاک بشویند و از طول جماعت
مضعف است پس نموده دو حصه نمایند و برده میانه آن که در زنبیل است برآورده دو روز کنند و باز بشسته استعمال
نمایند و اگر از لای آب زاد و پاره نموده برده آن را برآورند پس مدبر نمایند بهتر است* نوع دیگر آن است که دانه
را مقشر کرده زنبیل آن را برآورد در پاچه بسته در سرگین گاو و خوشانند پس با آب پاک بسته جمله نموده با نمک
بریان نمایند و با قدری کثیرا و مصطکی و انیسون با مدرور با آب لعوقی نموده حبوب سازند* حب دیگر یعنی
حب بیدانجیر خطائی مسهل از اطبای هند که جمال و جمال گوته گویند در زبان هرد و مشهور است نحب
السلاطین مسهل اخلاط غلیظه است از اعماق بدن و نحب کرم امعا مفید است و کرم ها را کشته
اخراج میکند* صفت آن دانه مقشر پاک کرده از زبانی که در وسط دو حصه او میباشد آن را مدبر نموده
باشند دو مثقال زنجبیل ده درم سه نرکی زنجبیل حسی از هر یک یک مثقال کوفته بیخته برو غن بادام چرب
نموده حبوب سازند مرحمی بلد رطلغی سرسی از مدبر حب بانیخ حب رعد انحود آب بخورند و اگر
زیاده بلغمی کند قدری گلاب با دوغ گاو سرد کرده بنوشند* حب دیگر معروف نحب جمال کرده این
مسهل از اطبای هند است اخراج بلغم خام و مره سودا و جمیع رطوبات غلیظه و بلدی مرد از عمق بدن میکند
وصرع و اسهال و عرق النسا و وجع ورک و مفاصل بارده را نافع است و بلغمی و امهال مرد و مباشد* صفت آن
حب السلاطین مدبر فلفل سیاه از هر یک یک جزو آرد برنج دو جزو کوفته با آب لیمو با آب عروق حنی بلبع نموده
حب ساند مرحمی بلد رطل نیم یک حب را کوبیده با دو سه آب با شیره شکر حل کرده بر روی شیرهای حربی با
نحود آب بیاشامد* حب دیگر اخراج اخلاط غلیظه از اعماق بدن با اسهال روی کند* صفت آن
حب السلاطین مقشر مدبر نموده برده جوف آن را بیرون آورده دو عدد فلفل سیاه سرد و عدد کوفته و بعاری
در آرد برنج داخل کرده با آب حب سازند جمله یک شربت است با آب سرد فرو برند* حب دیگر بنگیر للحب
السلاطین مقشر نموده برده میان آب زاد دور کرده مدبر نموده مثقال دو عدد مربعه معرفتم جمار بس معرفتم
گلسار از هر یک دو مثقال گل سلوفر یک مثقال معرفتم هند و آنده مثقال تخم خرده مقشر و نیم مثقال گل سرخ
طباشیر صندل کمیرا از هر یک و نیم مثقال نیم سه مثقال کوفته بیخته حب سازند شربتی از نیم مثقال تا یک مثقال
با شیرها و لعابهای مناسب* حب دیگر نافع از برای بالیخ ولقوه وارتعاش طمرور کسر و هر وجعی که سبب آن
بلغم غلیظ باشد نافع و از برای ریاح غلیظ بود* صفت آن دانه حسی مقشر برده وسط آن زاد دور کرده مدبر نموده
حب النیل هندی المقشر و حب النیل هر نوع است و شونیز عاقرقرحا مصطکی جمیس عاقرقرحا
افتیمون رومی صبر سقوطری کوفته بیخته با آب کرفس سرشته حب سازند شربتی نیمی رطلغی و کسیکه این حب
را استعمال بکند که دست خود را بروغن بلسان چرب نماید شربتی ما بین یک درم تا دو درم و کسیکه این حب
را خورد بادام که غذا آش برنج با شد* حب دیگر بنگیر حب السلاطین مدبر شسته مقوم ده عدد و بلدی
فلفل سیاه دو ان داخل کرده همه را بکوبند و دست و نیم حب سازند مجموع انیخ خوراک است مرحمی را کی

نیم مثقال که در آب [illegible] حب الملاطفین است و نسخهٔ دیگر بعد [illegible] حب الملاطفین [illegible] مثقال
زرد آنکه سفوف [illegible] است و آرد برنج صاف کرده مساوی [illegible] کوفته با آب [illegible] حتی بلع نموده
[illegible] بلیلج تک حب [illegible] حب و بعد آنکه حب دیگر را [illegible]
معده [illegible] که مضر است * دهن حب الملوک جهت امراض بلغمیه مزمنه و مواد غلیظه بارده و رطوبات
[illegible] است و مقدار شربت آن [illegible] باسم حب [illegible] یعنی مفرد استعمال آن جایز نیست بلکه
با کتیرا و [illegible] و با معاجین [illegible] مشروح نموده باید که استعمال نمایند * صفت [illegible]
حب الملوک که [illegible] است [illegible] نموده [illegible] در آب [illegible] و دو درم [illegible]
[illegible] با آنکه [illegible] من اللبوب والبزور [illegible] نموده [illegible] استعمال
نمایند *باب الدال مع الواو* فصل درد کردن دواها * دواء [illegible] منقول از طب الائمه از
حضرت ابی عبدالله عم * صفت آن فرموده اند که بگیر علک رومی که مصطکی باشد [illegible]
[illegible] بکوب [illegible] با عسل کف گرفته قوام آورده [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] دواء الجامعه مولانا محمد باقر مجلسی
ره نقل نموده که صاحب کتاب طب الائمه گفته که گفت احمد بن مفضل که او روایت کرده از برادر خود
عبدالله بن عباس که گفت [illegible]
[illegible] حضرت ابوالحسن عسکری عم [illegible] آنحضرت عم پس گفت [illegible]
با [illegible] عبدالله را [illegible] آن حضرت عم فرمودند که [illegible]
[illegible] دوای جامع [illegible] دوای حضرت امام رضا عم است در کتاب [illegible]
از کتاب طب الائمه نقل کرده که شخصی [illegible] حضرت امام علی نقی عم عرض کرد که [illegible]
گردید [illegible] فرمود که او را [illegible] دوای جامع که از حضرت امام رضا عم [illegible] رسیده
پس گفتم که آن کدام دوا است آن حضرت فرمودند که آن دوا معروف است گفتم ای مولای من آن را
نمیدانم آن حضرت فرمود که بگیر سنبل الطیب و زعفران و قاقله [illegible] و بزر البنج سفید و
فلفل سفید [illegible] علیحده علیحده نرم کوبیده [illegible] جمیع اجزا
عسل [illegible] الرغوه سرشته [illegible] از برای گزیدن عقرب و مار [illegible]
حبه با آب حلتیت یعنی انگشدان حل کرده [illegible]
[illegible] از کتاب طب الائمه نقل کرده که روایت کرده ابراهیم بن محمد بن ابراهیم از مفضل بن عمرو
[illegible] از ابی جعفر بن علی بن موسی الرضا عم که گفت گفتم [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله که من [illegible]
[illegible] گفت آنحضرت عم [illegible] دوای حضرت رضا عم [illegible]
از زعفران [illegible] گفتم بآنحضرت عم که کدام است دوای [illegible] آنحضرت عم گفت که آن دوای
جامع است و آن معروف است نزد فلان و فلان [illegible] آنحضرت فرموده [illegible]
گرفتم [illegible] کردم آن را [illegible] آنحضرت فرموده بود [illegible] آب زعفران [illegible]
وجع * در صحاح [illegible] گفته که [illegible] اصلاع است یعنی [illegible] اصلاع است و صاحب
قاموس گفته که [illegible] وجع [illegible] است [illegible] اصلاع [illegible] است در [illegible] داخل اصلاع

واخلاط عفونی و نیز نقل کرده از طب الائمه که روایت کرده احمد بن مسرور در صحة [illegible] احمد بن
محسن از صالح بن عبد الرحمن که گفت شکوه نمودم بحضرت امام رضا ع م از بیماری اهل خود که آن را دالی
ولقوه است پس آن حضرت فرمود که چرا استعمال نمی کنی ارد وای بلدرین گفتم آن کدام است فرمود که آن
دوای جامع است بگیر از آن [illegible] از یک حبه و حل نماید در آب مرزنجوش و بده باو [illegible] پس بدرستیکه شفا
می یابد باذن الله تع و نیز نقل کرده از طب الائمه که روایت نموده محمد بن علی بن [illegible] از عبد الله بن عیسی
که شکوه نمودم بحضرت ابی جعفر محمد بن علی بن موسی ع م از سردی معده و ضعف آن [illegible] پس آن حضرت فرموده
که چرا فرا نمی گیری ارد وای بلدرین و آن دوای جامع است گفتم ای پسر رسول الله صلعم کدام است آن فرمودند
که معروف است نزد شیعه ما گفتم ای سید من و مولای من پس بدرستیکه من [illegible] ام پس عطا فرما بمن
صفت آن را با علاج نمایم مریض خود را و عطا نمایم مردم را پس عطا فرمود بمن صفت آن را پس فرمود که
باید که آشامیده شود از آن صاحب خفقان از یک حبه را در برای معده یک حبه از آن تا آنکه [illegible] در آن خوش باشد؛
باشد پس بدرستیکه موجب عافیت او میگردد باذن الله تع و نیز نقل نموده از کتاب طب الائمه که روایت نموده
ابو عبد الرحمن بن مفضل بن [illegible] از پدر خود که گفت رسیدم بخدمت امام علی بن موسی الرضا ع م پس شکوه
کردم بآن حضرت از وجع طحال خود که سبب [illegible] [illegible] [illegible] خود [illegible]
وجع آن پس گفت که کجایی [illegible] دوای جامع یعنی چرا استعمال نمی کنی آن را پس فرمود که بگیر از آن یک حبه
با آب سرد و کفی از [illegible] پس بجا آوردم [illegible] آن حضرت فرمود پس ساکن شد وجعی که بود [illegible] الله تع و نیز از
طب الائمه نقل نموده که روایت کرده محمد بن کثیر مروزی از محمد بن سلیمان [illegible] بود محمد بن سلیمان که [illegible] علم
اهل بیت از حضرت امام رضا ع م که گفت شکوه کردم بحضرت علی بن موسی الرضا ع م از وجع پهلوی راست و پهلوی چپ
پس آن حضرت فرمود که چرا غافلی از دوای جامع پس بدرستیکه آن مشهور است و گفت آن حضرت اما از برای درد
پهلوی چپ پس بگیر آن را با آبی که جوشانیده باشی در آن اصول کرفس را راوی گوید که پس گفتم با آن حضرت که یابن
رسول الله ع م بگیرم از آن یک مثقال یا دو مثقال پس آن حضرت فرمود بلکه یک حبه پس بدرستیکه عافیت می یابی
باذن الله تع و نیز صاحب طب الائمه گفته که روایت کرده محمد بن عبد الله کاتب از احمد بن اسحق که او گفت که بودم من
که بیمار حاضر میگردیدم در مجلس حضرت امام رضا ع م پس گفتم با آن حضرت که یابن رسول الله صلعم بدرستیکه مرا
از [illegible] اسهال شکم است که ضبط شکم خود نمی توانم کرد پس آن حضرت فرمود که چرا غافلی از دوای جامع گفتم
که مرا معرفت با آن نیست آن حضرت فرمود که آن نزد احمد بن ابراهیم [illegible] موجود است پس بگیر از و یک از یک
حبه و بیاشامان [illegible] تا آنکه در آن [illegible] باشد پس بدرستیکه در ساعت [illegible] او زایل میگردد
راوی گوید که رفتم پس احمد بن ابراهیم گرفتم از و مقداری بسیار ولیکن [illegible] از یک حبه از آن [illegible] خورد
پس ساکن یافت مرض از در ساعت و نیز صاحب طب الائمه روایت کرده از محمد بن حکام و از محمد بن [illegible]
بسوی ابی جعفر محمد بن علی بن موسی ع م که شکوه نمودم بحضرت از [illegible] پس آن حضرت [illegible]
فرمودند که [illegible] چرا غافلی از دوای جامع [illegible] پس گفتم ای سید و مولای من [illegible] صفت آن
را پس آن حضرت فرمود که این دوا نزد ما موجود است [illegible] راوی گوید که [illegible]
[illegible] از آن حضرت [illegible] حبه از دوای جامع [illegible] فرمود که [illegible] آن را با آب [illegible]
با آب [illegible] پس بدرستیکه عافیت می یابی از مرض پس راوی گوید که آشامیدم آن را با آب [illegible] پس [illegible]

تا امروز احساس درد و وجع سینه نکردم و دیگر آنکه روایت کرده جعفر بن محمد ابراهیم که گفت ما را احمد بن بشاره که
حج کردم و آمدم بمدینهٔ طیبه پس داخل مسجد رسول الله صلعم شدم پس ناگاه ابو ابراهیم ع نشسته بود پهلوی منبر
پس نزدیک آن حضرت آمدم و بوسیدم دستهای مبارک آن حضرت را و سلام کردم بر آن حضرت پس جواب سلام مرا
داد و فرمود که چگونه می‌یابی دوا را سرفهٔ که در آنست پس گفتم می‌یابم بسیار کی و زود فرستاد پس گفت مرا که بگیر این
دوا را چالاکی نیکه می‌یابی بمدینهٔ طیبه پس از آنکه بیرون روی بسوی مکهٔ معظمه پس بدرستیکه خواهی
یافت این دوا را در رسیدنت و بدرستیکه این دوا موجب عافیتست باذن الله عزوجل پس بر او وارد دوات
وکاغذ بر نوشت از برای من نسخهٔ آن را یعنی نسخهٔ دوای جامع که پیش از این وصف آن را نمود تمام الا آنکه در این
حدیث وزن عسل را مقرر فرمود و ایضا پس فرمود که باید که بیاشامد این دوا صاحب مثل سل تو شود وقت
خواب با آب نیمگرم و تو خواهی آشامید این دوا را مگر سه شب که باذن الله تعالی عافیت خواهی یافت از
مرض سل پس بجا آوردم آنچه آن حضرت فرموده بود پس دفع شد از من آن مرض و عافیت یافتم باذن الله
تع و نیز روایت کرده از احمد بن صالح که او گفت که حدیث کرده مرا محمد بن عبد السلام و گفت که داخل شدم با
جمعی از اهل خراسان بخدمت حضرت علی بن موسی الرضا ع پس کرد بر آن حضرت سلام و آنحضرت جواب سلام
ما را داد و سؤال نمود از آن حضرت هر یک از آن جماعت حاجتی را پس قضای حاجت آنها را نمود پس نگاه کرد بجانب
من پس گفت مرا که تو نیز سؤال از حاجت خود کن پس گفتم که یابن رسول الله شکایت میکنم بسوی شما از سرفهٔ شدید
پس آن حضرت فرمود که آیا سرفه نیز با او است یا سعال یعنی است پس گفتم با حضرت هر دو میباشد پس گفت مرا
که بگیر این دوا را و وصف کرد صفت دوای جامع را که ذکر کرد تمام آن را الا آنکه در اینجا وزن عسل منزوع الرغوه
بوزن مجموع ادویه آورده ایضا فرمود که تو را گمان این دوا را برای سرفهٔ کهنه و سرفهٔ تازه وزن یک حبه با
آب را زیانه وقت خواب و باید که بوده باشد آب که می‌آشامی نیمگرم و سرد نباشد که قلع میکند سعال را از بیخ
و بنیاد صاحب طب الائمه روایت کرده از عبد الله و حسین پسران بسطام که آن هر دو گفتند که نوشت از برای
اسمعیل بن رباح مطبب این ادویه را و ذکر کرد او که عرض این ادویه شرحه سر امام در یک نسخه است که فرصتها
پس یعنی فرمایش مرضی آنحضرت می‌آمد آنها و در نسخهٔ دیگر است که فرصتها یعنی پس رساند آنحضرت این ادویه
را به پیغمبران که وحی با آنها رسید و این نسخه اصح است و دوای اول دوائیست نافع از برای مرهٔ صفرا و سودا
و بلغم و از برای رنج معده و قی و از برای حمی و برسام و ... و از برای ... احساس بول و از برای
درد شکم و رنج کند و از برای حرارت در سر و سزاوار آنست که کسیکه این دوا را بیاشامد پرهیز کند از خرما و ماهی
و سرکه و ... یعنی پرهیز نماید و ... ولیکن طعام من شربه زیربا حمدید من السمسم و در بعضی
نسخ است ولیکن طعام من شربه اماج مدید من السمسم و بنا بر نسخهٔ اکثر معنی آنست که باید که بوده باشد
غذای کسیکه می‌آشامد این دوا را زیربا با روغن کنجد و بنا بر بعضی نسخ معنی آنست که باید که بوده باشد
غذای کسیکه می‌آشامد این دوا را آماج یعنی آگرا با روغن کنجد آن مرحوم مغفور باشد که این دوا کم نسخ
است اصح است و زیربا شوربائی است که در آن کرده شود از سرکه و میوه‌های خشک که مطیب باشد به زعفران
و داخل کرده شود در آن زیره طعام یعنی زیره کرمانی و اماج یعنی آگرا و شوربائی است معمول از خمیر و باید که
آشامیده شود این دوا به روزی دو مثقال و گفت احمد بن رباح که بودم که می‌آشامیدم این دوا را
هر روز یک مثقال پس گفت عالم ع دو مثقال ... آنحضرت این دوا را بعضی انبیا است علی نبینا و آله ع م

نسخهٔ آن باید که گرفته شود مغز فلوس خیار شنبر بیستی از ترنجبین و شیر خشت یک رطل و بخیسانند در ده رطل از آب خالص
یک شبانه روز پس آن را بمالانند و بگیرند صافی آب را و بسنجند بعد آن را داخل کنند در صافی آن یک رطل عسل
مصفی و دو رطل از آب افشرده به و چهل مثقال از روغن گل بادام پس بپزند آن را با آتش ملایم تا آنکه غلیظ شود و
بقوام معجون آید پس از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود پس چون سرد شد داخل کنند در آن فلفل و زرنب و زنجبیل
و بسباسه و زنجبیل و دارچینی و خیربوا از هر یک سه مثقال بعد از آنکه کوفته باشند چون ادویه را در آن داخل
کنند بهم زنند بعض آن را با بعضی بر نیکو و بگردانند آن را در کوزه سبزی یا در ظرف زجاجی و شربتی از این دوا
دو مثقال صبح ناشتا نافع است باذن الله عز و جل و همین نسخه بعینه از حضرت صادق علیه السلام مروی است و آن حضرت
فرمودند که شربتی از این دوا دو مثقال است صبح ناشتا هر گاه بخورد پس بدرستیکه این دوا گرم میگرداند معده را و هضم
طعام میکند و اخراج میکند ریاح را از جمیع مفاصل میکند باذن الله عز و جل * دوای دوم نافع است از برای یرقان و بسته
شدن بدی که با آن خوف ورم باشد و از برای درد مثانه و احلیل * نسخهٔ آن بگیر خیار بادرنگ پس پوست
آن جدا کن پس بخشکان پوست آن را با آب بپوشان نیم کاسه پس آن را بالا و داخل کن در آن شکر طبرزد و بیاشام
از آن صبح ناشتا سه روز و هر روز یک رطل پس بدرستیکه این دوا مجرب است و روایت کرده محمد بن مهران
بلخی گفت که بودیم ما که آمد و وقف میکرد بر ما در خدمت حضرت امام رضا در خراسان پس شکوه نمود بجناب آن
حضرت جوانی از ما از یرقان پس آن حضرت فرمود که بگیر خیار بادرنگ پس پوست آن را جدا کن پس پوست آن را بریز
در آب پس بیاشام سه روز از آن صبح ناشتا هر روز بقدر یک رطل پس خبر داد ما را آن جوان بعد از آن بدرستیکه آن
حضرت نیز فرمودند و ادم صاحب یرقان را دو مرتبه پس دور شد مرض او باذن الله تع * دوای سیوم دوای است
نافع از برای خفقان و نفس عالی و درد معده و خاصره و تقویت معده است و زایل میگرداند ساحهٔ رنگ زرد و
یرقان و زردی رنگ را * نسخهٔ آن باید که گرفته شود زنجبیل جمله مقدار دو مثقال دارفلفل چهل مثقال اسه
و سادج هندی و فلفل و هلیله سیاه و بابونه و خولنجان الطیب و بابونه و انار دانهٔ شیرین و شونیز و زیرهٔ کرمانی از هر یک
چهار مثقال ادویه را جدا جدا کوفته بیخته نموده پس بگیرند فانید سنجری سی صد مثقال پس آن را در
پاتیل یا کرمه نموده قدری آب بر روی وی کرده بر آتش ملایم بجوش آورند تا اینکه گداخته شود و بقوام آید از
آتش فرا گرفته ادویه را داخل کرده به خوبی بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود پس در ظرف چینی یا زجاجی کرده
نگاه دارند یک شربتی بقدر جوزی پس بدرستیکه مناسب میکند در منافع * دوای چهارم گفته که این دوای عجیب
است نافع است باذن الله تع از برای ورم بطن و درد معده و قطع بلغم میکند و میگدازد سنگ گرده و مثانه را و اخراج
میکند آنچه راجع شده باشد در مثانه و نافع است از برای درد خاصره * نسخهٔ آن باید که بگیری هلیلهٔ سیاه و بلیله
و آملهٔ مصفی و کمون کرمانی و فلفل و دار فلفل و دارچینی و شقاقل و زنجبیل و ترکی و انیسون و خولنجان اجزا مساوی ادویه
را جدا جدا کوفته بیخته کرده بروغن گاو تازه چرب نموده مجموع را با دو وزن مجموع ادویه عسل کف گرفته
بقوام آورده با فانید سنجری بقوام آورده معجون سازند شربتی از آن مثل بندقی تا مثل مازوی صبح ناشتا
و روایت کرده حسین بن محمد که حکایت کرد مرا جوانی که گفت رسیدم بخدمت یکی از ائمه علیهم السلام پس سلام کردم در او
حضرت علیه السلام رد جواب فرمود که دعا کنید بجناب الله تع از برای برادری که مرا میباشد و مبتلا است بعصاء و جواب
میکند از القرآن پس آن حضرت فرمود که بگیر از این که وصف میکنم از برای او و وصف نمودند و اینکه ذکر باشد
یعنی دوای چهارم * دوای پنجم از برای کمی جماع و غیر آن گفته که این دوا عجیب است گرم میکند مرد و کرده

و کسر الجماع میگرداند کسی را که بخورد این را و می‌ریزد سردی را از مفاصل و این دوا نافع است از برای درد خاصره
و درد شکم و ریاح بطن و ریاح مفاصل و از برای کسیکه بول او بدشواری آید و از برای کسیکه معده وی
ضعیف باشد حبس بول و از برای ضربان فؤاد و نفس عالی و نفخهٔ مراق و تخمه و کرم بطن و این دوا حلال میکند فؤاد را و
اشتهای طعام می‌آورد و ساکن میگرداند درد سینه را و نافع است از برای زردی چشم و زردی رنگ و یرقان و بیماری
عطش را و از برای کسیکه شکوه از درد چشم داشته باشد و از برای وجع سر و نقصان جماع و از برای بی‌خوابی و از برای هر
مرض که هر وقت بخورد مجرب است و مخالفت نمیکند اصلاً و شربتی از آن دو مثقال است و بود شربتی از آن نزد
بانگ مثقال پس بخورد آنرا تمام و گفت بلکه دو مثقال نسخهٔ آن بگیر هلیلهٔ سیاه و هلیلهٔ زرد و مقل یمانی مصری
از هر یک سه مثقال فلفل دارفلفل و بابونه و زنجبیل حب الخضراء سرخ و تخم هندی از هر یک چهار مثقال
نارمشک و دارچینی و سنبل هندی و سنبل و عود بلسان و سلیخهٔ مقشور علک رومی و عاقرقرحا و حب بلسان و دارچینی
از هر یک وزن یک مثقال ادویه را جدا جدا کوفته بیخته وزن نموده سوای سقمونیا که باید آنرا تنها بلکه نیم کوبیدن
کافی است پس همه را یکجا کرده پس بگیر وزن همه ادویه شکر سفید و بگیر پس در باید بآتش ملایم گداخته
ادویه را با آن بسرشد پس آنرا با عسل کف گرفته معجون سازد و در ظرف زجاجی یا غوری نگاه دارد و در وقت حاجت
دو مثقال آنرا ناشتا یا هر زمانیکه خواسته باشد بخورد و وقت خواب نیز مثل آن بخورد که باذن الله نافع است
*دوای دیگر گفته که دوائی است نافع از برای وجع خاصره و اسهال بطن کند و اخراج مرداء نماید *نسخهٔ آن بگیر چهار
مثقال فلفل و مثل آن زنجبیل و مثل آن دارفلفل و ربع کاملی سقمونیای بشسته و دارچینی از هر یک یک مثقال
تربد یعنی چهار مثقال و از مصطکی کارصادی حبه حبه و نیم مثقال و از شکر سفید چهل و شش مثقال اجزا را جدا جدا
کوفته و بیخته صمغی با منخل سوسی صفی بیخته و وزن نموده بعسل منزوع الرغوه دو وزن مجموع ادویه سرشته
معجون سازند پس هر کس که ناشتا مداومت این دوا از برای وجع خاصره پس باید که ناشتا ملازمت این دوا وزن سه مثقال
و کسی که ناشتا از برای سستی یعنی اسهال پس باید که ناشتا وزن هفت مثقال یا وزن هشت مثقال با آب نیم
گرم پس بدرستیکه اخراج هر مرض میکند باذن الله عزوجل و میگردد محتاج بسوی غیر این دوا پس بدرستیکه این
دوا مجرب است و صحیح میگردد شخص از سایر ادویه و هرگاه آشامیده شود از برای اسهال و منقطع شود اسهال آن پس
باید که آشامیده شود بعسل پس بدرستیکه شکر و مجرب است *دوای هفتم گفته که این دوائی است نافع *نسخهٔ آن
بگیر لیسی یاس یعنی منقع نانخه و نیم اسپیدان از هر یک ده مثقال افتیمون مصری ده مثقال ادویه را جدا جدا
کوفته سوای افتیمون یا بی را بیخته بمارخهٔ صفی یعنی سفت و افتیمون احتیاج به بیختن ندارد و لکن باید نرم
کوبید آنرا و همه را وزن نموده بعسل کف گرفته معجون سازید شربتی دو مثقال و سکنه بجهت آرام بجوا نگاه دارد
*دوائی که خبر بدل امین عم برای حضرت پیغمبر صلعم از نزد حضرت رب العالمین عزوجل آورده این دوا نافع
است از برای جمیع دردها مثل درد پشت و درد دست و درد پا و درد معده و درد کمر و سر و دل و سعفه و گوش
و بینی و دولشع و نوی دهان و بوی بغل و سنگ مثانه و درد دندان و منفی تمام اعضا اگر در سالی یکدفعه این
معجون را بخورند این شخص را احتیاج بهیچ طبیب نشود و بهیچ درد مبتلا نگردد و اگر بدن داشته باشد همه
را خوب گرداند *صفت آن خولنجان زنجبیل کبابهٔ حبشی عاقرقرحا عود خام قرنفل سود سیاه بسباسه بوست
خشخاش با حواه و بوت هلیلهٔ کابلی سنبل از هر یک دو درم همه را کوفته بیخته شکر سفید عسل مصفی سه رگاو
از هر یک بقدر حاجت این هر سه را در هم کرده تمام آورند و سایر ادویه را کوفته بیخته درسرشتی بکمال

*دوای عصمت که ذکر کرده معلم اول ارسطاطالیس حکیم در رسالهٔ که از برای اسکندر تالیف نموده در آن رساله
گفته که باید که بدانی ای سکندر که وصف کرده ایم ما در کتابی که نوشته ایم در بیان ادویهٔ مرکبه و اشربه مولفه
و ادهان و مراهم در مذهب روم و هند و فرس و یونان و آنچه استنباط نموده ایم از روی تجربه و علم آنچه مستغنی
گردانیده ما را از اعاده آن جا مگر آنکه چون عقیده من آن است که اینها تمام بحساب تمام حصری که آموخته ام آن را از
نوشته ایم از برای تو دوای معروف بعصمت را و این دوا گنج پنهان حکما است و سکه از سطور واقف نیستیم بر اول
کسیکه این دوا را تالیف کرده و ترکیب نموده طایفه اظهار نموده اند که از حضرت آدم علیه السلام است که وحی نموده الله تعالی بسوی
او و بعضی طایفه آن است که از سبب حکیم است که اسقلابیوس و ناسوریس و هرمس اوسط و برس مانی و ارسطوطیس والیکی
و روبوریس و فاطر باشد رحمه الله استاد مطلع بر علوم مخفی و اسرار مخلوقات و ما بعد طبیعت بوده اند از جلا و ملا و نهایت
ایمان نموده اند بر ترکیب آن برای تحلیل العقل و تعمیر نموده اند آن را بر وصف عصمت و بعضی طایفه آن است که اخنوخ
استعمال نموده این دوا را بوحی الهی و اخنوخ هرمس اکبر است که اهل روم او را ادریس نامند و منسوب است با و جمیع
علوم حکمت و علوم علویه و ما در اینجا ایستاده ایم بذکر این دوا به ترکیب الله تعالی پس میگوییم صفت عمل بر آنکه
این دوا را ترکیب باید نمود بآن آن است که بگیر بمرکب الله تعالی عود حلو و بعوض او آب معصور از زرنباد نیم
و نیم رطل و از آب افشرده انار ترش ده رطل و از آب افشرده معرحل و از آب افشرده سیب ترش شیرین و از آب افشرده
سیب شیرین صحیح از هر یک ده رطل و آب عنب صافی شیرین یک قسط و از شکر طبرزد ده رطل مجموع را در دیگ
پاکیزه نموده طبخ نموده بدار تا آنکه نرم شود یعنی عسل بنهاب آمیخته و بگیر آنچه بر سر او می آید از کف
و بینداز تا آنکه برسد بقوام عسل غلیظ این عمل مدبری است که استعمال کرده میشود در اینجا ذکر میکنیم ما از
برای تو انشاء الله تعالی *دوای اول نسخه آن باید که گرفته شود بمرکب الله تعالی و بمودت او گل سرخ محلل کرده یک رطل گل بنفشه
پاک کرده از جنس قشری محلل نموده ربع رطلی و همه را بشکنند در ده رطل آب عذب بعد از آنکه اضافه نموده
باشند بآن آب باران تخم توت یک رطل و آب تفاح باره ربع رطلی و آمله کابلی و زنجبیل باره یک
رطل حال لکوبیکه حساب شده باشد در مجموع این آنها آمله منقی در اوقیه و هر یک یک اوقیه گل لسیه باشد یک
شبانه روز تا آنکه قوت این مرد و اینها باز داده شده باشد پس طبخ نمایند تا نیم ملایم تا آنکه دو ثلث آنها رفته یک
ثلث بماند پس از آتش فرود آورده بمالند و بپالایند و اضافهٔ آن نمایند از عسل منزوع نیم رطل و بعد بآتش
ملایم تا آنکه غلیظ و منعقد شود و بقوام عسل معجون آید پس آن را در ظرف شیشه نگاهدارند یک درهم و نیم مثقال بنی جالس
و نکد و هم عسل اسهب و به در هم عود هندی طیب سوده و در ظرف چینی عنبری نگاه دارند پس این دوای اول است
و خاصیت آن تقویت معده و قلب و دماغ است باذن الله تعالی *دوای دوم نسخه آن باید که گرفته شود هلیلهٔ کابلی منقی
از هسته یک رطل و فلوس خیار شنبر یک رطل بر جنس خراسانی منقی از خال و تخم ربع رطلی از اصل السوس تراشیده
الحی زرد رنگ معتدل و علطف و باریکی در اوقیه و حب الاس رسیده تخم تمام در اوقیه و اسید را باید تمر کوب
نمود نیم کوفته مجموع را خیسانیده در ده من آب عذب و یک شبانه روز بگذارند پس بجوشانند تا آنکه ثلث
آب برود پس بمالند و بفشارند و بپالایند و اضافهٔ سازی آن نمایند از عسل منزوع کوزه و رطل و منعقد گردانند آن را
طبخ تا غلیظ شود پس اضافه آن نمایند مصطکی مصری یک اوقیه طباشیر معدل سوده ربع اوقیه و بمواظبت بر هم
زنند و در ظرف چینی عنبری نگاهدارند این دوای دویم است و خاصیت آن تقویت معده و عصر معده است و اخراج
ریاح از معده و از امعا کرده و از عمر سستی بر طبیعت و تقویت عصب سکته و تقویت سینه و دماغ بعون الله تعالی

ه

*دوای سیم نسخهٔ آن باید که گرفته شود ببرکت الله تعالی و بعون او از آملهٔ منقی یک رطل و شیرواز هلیلهٔ هندی سیاه یک رطل و نیم و دو از حبسی و خولنجان خرنوبا از هر یک یک اوقیه و مجموع را نیم کوفته در ده رطل آب عذب یک شبانه روز بخیسانند پس به آتش ملایم بجوشانند به آهستگی و مدارا تا نصف آب برود پس بمالند و بپالایند و اضافهٔ صفوهٔ آب نمایند از عسل مد برمد کورسه رطل و بقوام آورند با غلظ شود پس این دوای سیوم است و خاصیت آن تقویت جمیع اعضای باطنه است خصوص اعضای رئیسه بعون الله تع * دوای چهارم نسخهٔ آن باید که گرفته شود ببرکت الله تع از عوسج تازه دو رطل و از آب برگهای تازک علیق دو رطل و از آب زرشک منقی دو رطل و آب کرفس تازه و آب کشنیز تازه و آب کراث تازه تازک از هر یک یک رطل و دو ربع دیگر آب کرفس نیم رطل و آب کاسنی تازه یک رطل و آب نعناع که عصی الراعی است بجای آب کراث یک رطل است مجموع را یکجا کرده بخیسانند در آن افسنتین رومی ربع رطلی و ورد ای رطب و عطلی از هر یک ربع رطلی و بگذارند یک شبانه روز پس آنرا بمالند و اضافه آن نمایند از عسل مد برمد کرد دو رطل و دو ربع دیگر سه رطل است پس به پزند بآتش ملایم تا بقوام آید پس این دوای چهارم است و خاصیت آن تفتیح سدها و نفع است از برای آلات صدر و وند تست انته و دفع گدانه در آن الله تع از خواص * دوای پنجم نسخهٔ آن باید که گرفته شود اسطوخودوس نیم رطل زرشک منقی مثل آن تفاح از جرنه اوقیه و مجموع را در ده رطل آب بخیسانند و اضافه آن نمایند افسنتین سه اوقیه و بگذارند یک شبانه روز پس بجوشانند بآتش ملایم تا نصف آب برود و بمالند و بپالایند و اضافه صافی آن سازند از عسل مد برمد کور چهار رطل و بقوام آورند با غلظ شود پس این دوای پنجم است و خاصیت آن اخراج سودا و بلغم است بمدارا و نفع از برای مالیخولیا و اصلاح معده و تفتیح سدها و تفتیح ریاح با مرسای حقیقی بعون الله تع * دوای ششم نسخهٔ آن باید که گرفته شود ببرکت الله تع از لعاب بزر قطونا نیم رطل و از لعاب حب السفرجل نیم رطل و از کثیرا ده اوقیه و صمغ عربی سه اوقیه صمغ را در گلاب حل کرده پس اضافه مجموع نمایند از عسل مد برمد کورسه رطل بقوام آورند با غلظ شود پس این دوای ششم است و خاصیت آن تلیین صدر است و نفع از برای داء الریه و اصلاح آلات نفس تمام آنها با اسکات تعب و نفع از برای سل و تعریهٔ امعا * دوای هفتم نسخهٔ آن باید که گرفته شود از سنبل هندی یک اوقیه و از دارچینی و قرفه و کبابه چینی سه اوقیه از هر یک یک مساوی و از زرآوند طویل زرآوند مدحرج از هر یک نصف اوقیهٔ سطورین پس مجموع را نیم کوفته در ربع رطل آب عذب بخیسانند و بگذارند تا قوت این ادویه بآب باز داده شود پس بمالند و بفشارند و بپالایند و اضافهٔ صافی آن نمایند از عسل مد برمد کورسه رطل و بقوام آورند بآتش ملایم با غلظ شود و این دوای هفتم است و خاصیت آن گرم کردن معده است و طرد ریاح بإذن الله تع *دوای هشتم نسخهٔ آن باید که گرفته شود زرنبد چینی سه اوقیه و در رونج چینی یک اوقیه و ملک سفی معمول یک اوقیه و اضافه بلیله صندل یعنی ابیض و احمر و اصفر یک و نیم اوقیه ابلا یا یعنی هر یک نیم اوقیه مجموع را نیم کوفته در اینها آب عذب ده رطل بخیسانند در آن تا آب استفاده قوت آنها را نماید پس مجموع را مالیده مالیدنی بلیغ پس بپالایند و اضافهٔ صافی آن نمایند از عسل مد برمد کورسه رطل و بآتش ملایم به قوام آرند با غلظ شود پس این دوای هشتم است و خاصیت آن اصلاح کبد و قلب و تقویت اعضای باطنه تمام آنها است پس باید که جمع کرده شود مثال هر قسمت دوای مذکور و اضافه آن نمایند مثل وزن مجموع آنها بزر هندی منقی از هسته و لیف گویند باید که بزر مثل معز شود و اگر ممکن نباشد این نسبت منقی بزر پس باید که بزر را با آب بخیسانند و اخراج نرب آن را نموده همچنانکه بجا آورده شود نمایی اینجا ذکر کرده شد پس مجموع را در تغاری جمع کرده

وگلاب در روی آن کرده بعد از سه رطل و مجموع را بهمواری آهستگی طبخ نمایند تا بقوام آید که بقوام لایق
آمده زعفران با مقدار را حاصل شده پس از آن فرود آورده بگذارند که حرارت آن شکسته شود پس چون فاتر شود
نگهدارند از برای آن یک اوقیه روغن بلسان و بگذارند در آن عسل خالص سه درم و داخل کنند و این مسک اذفر طیب چهار
درم اضافه نمایند معجون مرکب از معاجین نمایند پس اضافه آب مروارید ناسفته سه اوقیه تا بوی شرح وزن وارو
ملایه کرده پس درم انلا بارمرده سه درم ورق ذهب محلول سه درم و مجموع را انگور در مهر بنهند بقوام مثل
و در ظرف چینی که بخور عود هندی کرده خوش نموده باشند کرده شب مادر زیر آسمان گذارند که عود آید بری
آن بوهای ستارگان و روحانیه یک صد و بالاتر که در زیر ستارگان بگذارند شبی که بر آید باشد قمر در آن شب مسعود
ناقصه باشد بر آن بار ده باشد بحسب الاستطاع پس هرگاه گردد کامل و حاصل شد آثار او بر روحانیه و این صفت پس
بهشتی که بهره رسیده کسی از گنجهای دنیا پس نگهدارند بر طعام دو مثقال و تا سه دو مثقال پس باید رسیکدار
دوا ماساسا معجونهای نفیسه دریغ از برای ادهاب سودا و هضم طعام و تعدیل مزاج و تلطیف کیموس و ساکن گردانیدن
صداع و جلای بصر و تصفیه صوت و تسکین جمیع آلام ظاهره و باطنه و تفتیح سده و دور کردن ریاح و دفع صفرا و بلغم
و محکم گردانیدن و دور کردن بواسیر و منع نفث و اخراج اثفال از روده و دور کردن سرفه و محکم کردن اعصاب
و نفع از برای خفقان از هر جنسی که باشد و بر هر وجه که بود نافع از برای تفریح قلب و تولید سرور و غم از آنها اگرچه
موجب طول کلام است و موجب بیماری شرح آن سی سرد و شرایس دارا است خاصیتی شاد و تولید عمل و نمود مانع است
والله اعلم * دوای اطراطیس نافع است از برای رمد عین و جرب چشم و از برای گوشی که سیلان کند از آن چرک و ریمی که
دشوار باشد اندمال آن و از برای آکله دهان * صفت آن نحاس محرق و سه مثقال فلفل سه مثقال مرمکی صافی یک مثقال
زاج محرق دو مثقال زعفران نیم مثقال شراب ده اوقیه عسل چهار اوقیه و نیم ادویه را کوفته بیخته در سنگ
ملایه انداخته سحق نمایند و در وقت سحق شراب بر آن بپاشند پس چون حل شود شراب عسل را در آن داخل
کرده بآتش نرم نمایند پس در ظرف مس کرده بآتش نرم بپزند تا چون عسل قطر شود در ظرف مس نگاه دارند * دوای نافع
جهت ام الصبیان و مرضی که در پهلوی اطفال می شود و امثال آن از اوراد بسیار باشد * صفت آن با خوابیده دانه دریتل
مرداسنج ترکی عدد که در زمره گاو بهم میرسد که بهندی گاوروچن گویند نصله گشت ادرلح که دانه است
که سود آن واسراج کرده گردن می اندازند و تسمیع می سازند و نیم از هر یک مقدار یک حبه بیر یعنی ربع دانه
کرم کوچکی که در میان حال روبهامی باشد که بهندی گوبری بر سوری بر گویند یک عدد احرار را با شیر مرضعه طفل
باشد اگر شیرخواره باشد والا با شیر گرم نموده بخورانند و قدری بر پهلوی آن بمالند و اگر احتیاج باشد یک دفعه
دفعه دیگر بخورانند چهل ساعت سابر وزن و دفعه * دوای الحرمل نافع است از برای اوجاع حلق و اورام
و جهان و اوجاع مادون شراسیف و ورم سده رحم که از رطوبات باشد و صاحب ذخیره دواء الحرمل را در علاج جنان
سوداوی آورده * صفت آن بزر الحرمل محرق حلتیت مرمکی صافی بوزن اربعی لوساد و مساوی کوفته بیخته
استعمال نمایند و در وقت حاجت در جهان و اورام حلق بلغمی بغرغره نمودن مقدار یک درم از آن که در ماء العسل یا
طبیخ عشبه گل سرخ و عدس و اصل السوس و در اوجاع مادون شراسیف و ورم سده پس از رطوبات بطلا نمودن آن بر
اعضای الیه مناسب حال آن مرض باشد * دواء الحلتیت از برای کسب جالینوس است نافع حمیات بلغمی و سوداوی
و ابتدا از بیضع نافع است و قومی را عقیده آن است که جهل روز بر حمیات سوداوی تکرار استعمال این دوا باید کرد
و نیز دوا نافع است از برای ضرر گزیدن جانوران سمی خصوصاً عقرب و رتیلا و شاید این وزن بر لسع رامفید است بادام

مخالف و اوجاع ظهر و جنب و سرفهٔ بلغمی و ضیق النفس و ملینهٔ سده را نافع است و بعضی گفته اند که این دوا با شراب
معادل است با دریاق فاروق و استعمال کرده میشود در شبها با سکنجبین و از جهت گزیدن جانوران با شراب و از برای
ازاله ربو و سعال بلغمی سرفه و عسر النفس و از برای تفتیت حصاة کلیه و مثانه با آب کرفس شیخ داود گفته که من
تجربه کردم این دوا را نافع است از برای باه بعد از یاس از آن و در قطع انچه مثل آنکه از عصب و از برای قروح
اعضای منی و از برای مفاصل و عرق النسا و از برای بیرون آمدن مقعده و استرخای آن حواله تجربه اند با طلا
کنند و مدت رحمتی است نافع است از برای فالج و امثال مثل و جسد از عمی تمام است باستعمال این دوا و شراب حسن
گرم و حسل است در درجهٔ ثالثه مجموع گفته که این دوا مصر است بکلیه و مصلح آن کتیرا است و شربتی
از آن یک مثقال * صفت آن به نسخهٔ دیگر بن مره مرمکی صافی برگ سداب خشک تلخ بود به فلفل عاقرقرحا
وج صافی زراوند طویل اجزا مساوی جالینوس مثل مجموع ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته
و در ظرف کاسی نگاه دارند شربتی یکدرم تجربتی نکارند و در این نامه سال میمانند و در نسخهٔ فلانی
در این دواء الحلتیت زراوند داخل ندارد و بجای زراوند زنجبیل ربع مجموع ادویه است و گفته که شربتی ازین دوا
مقدار یک بندقه است بآب حوره * صفت دواء الحلتیت به نسخهٔ شیخ رئیس حلتیت فلفل سیاه مرمکی برگ
سداب اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته شربتی یکدرم و در لدغ جانوران سمی با شراب و در
جمیات نائبه از وقت نوبت یک ساعت و بعضی گفته که شربتی از آن مقدار یک جوزه است و در نسخه شیخ داود اجزاء
نسخه شیخ رئیس گل مختوم و سعد کوفی و حب الغار و حنطیانا از هر یک نصف جزوی افزوده است و فلانی این
نسخه را باسم معجون حلتیت ذکر کرده و نسخهٔ آن موافق دواء الحلتیت به نسخهٔ شیخ رئیس است الا آنکه فلفل
داخل ندارد و گفته که شربتی ازین معجون یکدرم است و در لدغ عقرب با شراب و در جمیات پیش از وقت نوبت
بیکساعت با سکنجبین * دواء الحلتیت که سید اسمعیل در ذخیرهٔ در تحت الصوت بلغمی ذکر کرده * صفت آن
حلتیت خردل زعفران اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته شربتی یک بندقه
با آب گرم استعمال نمایند * دواء الخطاطیف کبیر نافع از برای اوجاع حلق و اورام آن و از برای خناق و اوجاع ساقون
سراسیف و ورم سینه و شش که از رطوبت باشد * صفت آن به نسخهٔ شیخ رئیس اسقوف تخم کرفس اسارون بادآورد
اصل سوس آسمانجونی دارچینی جندبیدستر زراوند طویل حب بلسان تخم مرزنجوش مرمکی صافی اصل السوس سلیخهٔ سیاه
زعفران از هر یک یک اوقیه اقراص اندروخما زرورد عصاره گل سرخ از هر یک دو اوقیه سنبل زماد خطاطیف پاره از هر یک
شش اوقیه نشاسته گندم سنبل الطیب از هر یک شش اوقیه ماز و سمسوط المعد از هر یک سه اوقیه ادویه را کوفته بیخته بعسل
مصفی سرشته نگاه دارند در روغن ساجی شش اوقیه از آن در ماء العسل با مار السعتر با طبیخ گل سرخ و عدس
و اصل السوس حل کرده غرغره نمایند و استعمال کنند بر طلا کردن بلحها و مسدها در در روزی و این نسخهٔ
صفا ریبست است نعمه و نسخهٔ سابور بن سهل بن موافق است الا آنکه نسخه سابور جمامها داخل ندارد نسخه صاحب
ذخیره مرموافق است با نسخهٔ شیخ رئیس الا آنکه بجای اصل السوس رب السوس است و یک اوقیه دارفلفل در
نسخهٔ صاحب ذخیره داخل است * صفت اقراص اندروخما مستعمل درین دوا زعفران دارچینی از هر یک دو درم گل
سرخ سنبل جماما شیاف از هر یک یکدرم مرمکی صافی چهار درم اصل السوس سادج هندی از هر یک دو درم و نیم کوفته
بیخته بشراب سرشته اقراص سازند در سایه خشک نمایند و نگاه دارند در روغن حاجت بکار برند * دواء الخطاطیف
صغیر که نافع است از برای آنچه نافع است از برای آن دواء الخطاطیف کبیر * صفت آن به نسخه سید اسمعیل در

دخمره تخم کرفس انیسون با شراه برو حرمل دارچینی مومکی صابی رزاوند طویل از هر یک یک اوقیه گل سرخ
حسک دو اوقیه خطاطیف رماد الخطاطیف از هر یک سه اوقیه زعفران یک اوقیه ساسه گندم سنبل الطیب
از هر یک نیم اوقیه مازریون علف کرفس سنبل در سکنجبین حل کرده غرغره کنند * دواء الخطاطیف اکبر نسخه
نافع است جهت خناق و درد کرده و جمیع اورام سینه و سر را که از رطوبت باشد * صفت آن انیسون
تخم کرفس ادخر مومکی تخم سوسن اسمانکونی اسمد سوخته سنبل نباتی اصل السوس خراسانی ارزنی
مقلی مومکی صابی رزاوند طویل از هر یک یک اوقیه گل سرخ پاک کرده دو اوقیه خطاطیف کمرخطاف از هر یک
سه اوقیه زعفران یک اوقیه ساسه سنبل الطیب از هر یک یک اوقیه مازریون سرده علف دکوبیده ... باشد وزن
ادویه عسل مصفی معجون سازند و بوقت حاجت یک مثقال با رب توت و ماء العسل و ماء السعتر در آب
مطبوخ عدس مقشر گل سرخ مویز و انجیر مرضع مالند * دوای طلا کنند چهار یا زده روز و غرغره هم
کنند در آب روزی دو سه مرتبه که بامر الله تعالی نافع است * دوای نافع جهت سرطان * صفت آن برگ کنار را با دو
سه برگ تمر با آب مالند * موضع سرطان نگذارند * دوای نافع و مجرب است جهت قلاع دهان و جوشهای
زبان که بمانند چهار روز باشد * صفت آن زاج سفید مقل مازو مرداسنگ کات سفید از هر یک دو ماسه طباشیر
مقل سه ماسه احرا نرم سوده بقدری بر زبان بمالند و زبان را از دهان بر آورند آب و رطوبات از وی بیرون
آید مگر دو سه دفعه را بسوزند و قدری کات سفید را نرم سوده بر آن بمالند جهت تسکین سوزش و رفع بلغم که
آن در دهان مریض که حس کنند شفا یابد بعون الله تع * دوای عسرت بول سنگ زیرش در مثانه دفع باشد
ذکر کرده و گفته که نافع است از برای ضعف کبد و رفع نفث الدم * صفت آن کما زما زمی دم الاخوین ترنج
اصل سنبل نباتی لحم اسفاوی کوبیده با آب صلایه نمایند و یک مثقال آن را بعد از آنکه حسل کرده باشند با آب نیم گرم
بنوشند و باید که یک آب از آن پس بالا نیند و نیم گرم بنوشند پس یک رستک بسیار نافع است * دوا جهت
تبهای مرکب که بلغم و سودا از آن غالب باشد و تبهای بلغمی و سوداوی و استسقا و سوء القنیه را نافع است * صفت
آن ترش ریوند چینی مثقال سنبل سه سرخ دار چینی از هر یک نیم قیراط کوبیده بگلاب سرشته حب ساخته
فرو برند و بعد از آن رب انیسون از هر یک یک مثقال عود سه ی نیم درم آمله منقی کند رم بگلاب نیم
و نیم مثقال دو ساعته سکنجبین بزوری بیست مثقال داخل کرده بنوشند * دوا جهت مرض که سر آن
کم باشد * صفت آن بلغم رده مقل یادبان مساوی کوبیده بسته در پوست گاو و حریره بخورند و تحریک
بفرمایند * ایضا زیره مقل آرد نرم با شیر گاو و حریره ... بخورند ...
به سته را بوا ... سر داد * ایضا تخم کتان با بادیان کوبیده در شیر گاو بپزند * حمل روز مدا ... بخورد سرنسار
سرد و گفته اند که چون حیض حرگوش دستی را در دستکه آهسته بود بخورد بر دارد نیم درم ... بزایاند
بول کند * دوائیکه و شبکه ... ارحیض پاک شود چهار درم گرمازج را با شیر گاو بخورد مرگ در حیض نشند * دوائیکه
برای زن ... بی را که دا مرحیض را باشد * صفت آن بنا ورد تخم سوس و با شیر گاو بخورد ... شود
* دوائیکه منع اسقاط جنین کند و مسکه از رطوبت رحم باشد * صفت آن در روغن ... حمله ...
... نیم دانه ... مازری ... ده درم کوبیده ...
نکل رم با آب سرد بنوشد * ادویه ... که چون موی انگور ... سوده نمرکه طلا کنند سفید گرداند
* ایضا ... خطاف ... کرده ... کوکرد ... با بعض آن را در مره گاو ... که ...

طلا کنند بلد مسو ریرگس خطاف تا رهره کارموی را سست کند و بلد سوز صلدع را بروغن در بسته کرده حمل زرور
درنرگس است که ازبلد واستعمال نمایند را گرموي را با گلاب وکافور بر کرده نگو کرد صنوبر بالا سد و بلد کوکرد
بدارید ازان حمل ساعت بعرکه سینه بار اعاده حمل کنند در حمل زر وموي را سفید کند * دواي دیگر که از اسرار
عجیبه است حه صماد آن موي را سفید مسگرداند حون با بو سای سوید با وسما میسود * طلي حلول را با آب
مکر سرمه طلا نمایند * ادویه که موی را سرخ گرداند * صنعت آن صداع الحد بد را با آب راج حون طلا کنند
موي را رنگ سل حماد مد و بلد سوز مرصاف سوره بالسویه با آب خمیر کرده بلد سیا ترو به بند بد و بلد سوز
زرد حو به زاد را و مده باسه اوسه بر مس و سیر رطل ما زورد و اوسه سمان در آب حمسانند باده زور برهم
ریند بس با آب او موی را تر کنند وحون حسک سود تکرار نمایند باده تا برده مرسد انگاه با آب صابون بسوید
* ادویه که موي را برویاند * صنعت آن سو سیر را سوخته با آب طلا کنند و بلد سوز صماد معرسرروباه با لجاصیت
عجیب الفعل است و بلد سوز سرمگس و سیر موخته برکلاغ سیاه و سیرسوخته سر الاغ مفرد او مجموعا با روغن
زیتون استعمال نمایند و مولف حاوي کبیر و حدان اطبای متقدمین را اعتقاد آن است که حون گندس را
با روغن ممرمرغ صماد نمایند موي مسرویاند حتی در بست دست و بلد سوز حون بده علد گرد گان را با بوست
و دانه سرما بل مستعمال نمودار سد نمریسته که بوان ساسد به آنکه بسیار بسورد و با روغن زیتون و با گل سرخ و
با برده علد فلفل نمایند و در رویانیدن موی ابرو و غیره علد نظارد و بلد سوز بادام تلخ و تخمدار دبانه سوزانید
و با روغن زرد ون استعمال نمایند و در باب صمادات بعض از ادویه مجرب در این باب مذکور حوامد سد انساءالله تع
و مرگاه از رسالت ادویه حراحت و آبله سادات سود سیرسرا اسفیداج و موم روغنا معالجه کنند و بلد سوز حون
بوره ارمني و دنوساد و را سوزانیده با سرکه کمه طلا کنند د رسه روز بسوط تکرار و در سه ساعت تکمار موي مسرویاند
وازموده است * ادویه که منع ریختن موي کند از انجمله این سبد آزموده است مرا این جامع مجربا روغن آن * صنعت
آن لادن سه حرمساز و بلد عد مرصاف بلد حر و مصطکي بلد حر و مرد سا بادوحرو با روغن گل سرخ صماد نمایند
* ادویه دیگر مراین مجربا ز رازمجربات است و مانع ریختن موي و باعث رویدن مسگردد * صنعت آن آمله
برگ سا بس برگ مورد برسیاوشان سنبل الطیب برگ سرو و بوست گردگان بر یکمرحمعدر مجرکوس مرتکی صاف
بالسویه ازمر بلد دو وجا کسر ریسه صوبرا با نما مصطکی دانه و ما سوخته ازمر بلد تکدرم با بلد رطل
روغن خمري و اسال آن رسیرطل آب بجوسانند با آب سوخته روغن نماند بس صاف نموده حمار مثقال لادن در رو
حل کنند و استعمال نمایند * دواي دیگر که باعث فوی است جهت دراز کردن موي و سیاه نمودن آن و منع بستن
و سابط بلد سیار مو ثراست * صنعت آن آمله سي عدد بابرده عدد بوست بلیله ده حرو بجمر مورد ده حر و در بست
رطل شراب بعد از لسکوب کردن وجنسانیدن بجوسانند با به رطل رسد بس اوراصاف نموده بر روي این ادویه
مو بر بلد برگ مورد سه حرو مجرجعد و دوحر وجانه حرو برساوشان ده حر و سعد سبح حر و کندر بیخ حرو بجمر کتان
ده حرو بود اده بس به سیاه رنگ از ریز و بعد از ان بجوسانند تا نیک بسورد آنگاه صاف نموده باصد مثقال روغن
کنجد با آس ملا بمر بجوسانند تا روغن بماند * نسخه دیگر که موي را برویاند و دراز کند و از ریختن نگاه دارد
* صنعت آن بطون ارنب وعصب گاو بر خسک کرده مر دو را سوزانیده سیر سوخته الاغ سا ح گاو مس سحرق بالسویه
با سه خرس صماد نمایند وا گربسه خرس بهمر برسد با روغن کنجد استعمال نمایند و مرگاه مجموع اجزا مستعد
باشد نعض مرکافی است * ادویه که صبغ رویانیدن موی کند از انجمله طلا کردن سد باره افعي است که تلف مکند

و باید سر را بمالند بعد از آن سر گوسفند و آمله موی را ساقط میکند و دیگر سر را باید پاک نمود اگر موی را قلع کرده
بمالند و طلا کردن تخم مورد و بزر البنج و برگ بید و ... ماء السرخس با سرکه مثقال بعد از کندن موی باید سر را
از بعد بیخ موی آمله را در سرکه طبخ نموده بمالند و باید سر را چون سنگ بست و بعد از رفع و چون زالوی که در ظرف طلی
حنظل نموده باشد ... چون زبد البحر را با سرکه بعد از قلع موی بمالند و بوره در محلول بر مرتبه ۳ و
و برگ توت حنظل با جوز و طوطی لعاب موثر است و چون حقانی و صعتر و جگر اوزار موده است و باید ... گرده اند
که حنظل ... با عسل مزج ... موی بعد از قلع آن مجرب است و چون صمغ عرعر را با روغن زیت بعد
از قلع موی بمالند اصلا موی برون نه مجرب دانسته اند و اما آنچه موی را جعد و پیچیده کند ضماد برگ حنظل
و اما رواسن ... آب حلبه و بزر البنج و مرداسنگ و آمله را ضمن اثر است و باید ... ذکر مازج و
برگ سرو و حب الغار و مرداسنگ و کثیرا و آمله و گل سرخ و آمله آب ... ازهر بلبل ... و با آب برگ حنظل استعمال
نمایند اما آنچه جعودت و پیچیدگی موی را زایل کند پس او است بر روغن نفشه و روغن کنجد ... با آب
... آن لعاب و طبخ برگ کنجد و طبیخ ریشهٔ توت سیاه و سفید * ادویه که موی را سرد و بعضی از آن در باب ادهان
مذکور است و این دوا موی الاثر است * صفت آن آمله پاره در ... آن آب تا سه روز گذاشته صاف نموده بجای
آمله سه بار کنند پس در آب صاف کرده بعد از آن آمله ... اضافه نموده در آفتاب گذارند تا حدی که چون
... نمودن پس استعمال نمایند و هرگاه بگذارند تا سفید و خشک گردد و در حین احتیاج بقدری از آن
را در آب ... آن مانند آب ... آرد حل نموده طلا کنند و هرگاه خواهند موی را ... کنند از بوره حاکستر
... و چون ... اضافه کنند با عسل ... آن ... و چون خواهند که بوی آن کم شود زعفران
و مشک مخلوط نمایند و ... بالخاصیه برگ ... عجیب الاثر است و باید ... گل ... و
و برگ ... سیاه ... و حنا و گل سرخ ... چون ... البحر را کوبیده داخل بوره
کنند منع بردن موی ... * دواء نافع جهت اکله و ... و چون ... در ... تا ... اولا
... درجه ... کنند * صفت آن ... مثقال ... مثقال
و در دانگ و ... طلی ... گلنار فارسی گل ... یک مثقال ... کند را ... هر
... استعمال نمایند و اگر ... خواهند ... نمایند ... بمقدار
... کرده ... اگر ... در حلق ... در حلق ... کنند ...
... آن ... و اگر ... آب دهان ... اند * دواء البثور الادرجه
... است * صفت آن فلفل ... درم مرداسنگ ... درم ... الصاعغ ... درم ... کوفته
بیخته ... معجون سازند ... حب سازند ... حب ... اند و
... حب ... باشد و اگر ... حاصل ... دیگر ... * دواء نافع برای بهق و برص
و ... و امثال آن * صفت آن ... دوائی که بهمنی آنرا ... گویند ... زرنیخ ... و
... که آنرا بهمن ... و گوگرد زرد ... که بهمنی آمله ... گویند ... در
... نمایند ... نمایند ... طلا کنند و مکرر نمایند
... حاصل است اگر ... باشد ... آن است که ... و ... در
... اگر ... شود ... آن است که ... نرم و حل نمایند

در روغن یاسمن که بهتر جنبلی گویند یا روغن دوای بید جرب نمایند تا آب برود * دوای نافع جهت کمه
ارمنی که در اول حال رسد آب نفع بخشد و بصارا نقصان افتاده که در اوایل حدوث در تکمه به شده واز خواص
این دوا آن است که بعد از حصول عافیت اثری و داعی از جراحت باقی نمی ماند و در اواخر آزار در برص حاصل
مسدود گاه باشد که تا هفت یوم ممتد شود * صنعت آن اول ادل زاید جراحت در طرف مس پاره دلعی کرده که
رطوبت و کثافتی بدانسته نا ... وده و آتش دهنا زملا بمر مایند خراج بیرون شد تا به نصف رسد بس از آتش
برداشته در ظرف زجاجی غلیظ نمایند و بکار برند و اگر خواهند اقلیمیای فضی نیم مثقال معدل آب دلعی د و
مثقال و دوای اول و آنکه بول ادل مطبوخ است تکمیل درم در دنگ پاره دلعی بجوشانند تا به نصف رسد و دوای
دوم را نرم سابیده و دوای سوم را با آب برگ کسنر پاره نرم صلایه نموده همه اجزا را با یکدیگر ممزوج کرده
در ظرف زجاجی مضبوط نمایند نهایت مجرب رسیده که حاجت با جزای دیگر نیست و اگر دوای اول را تکمیلی
که مذکور شد بجوشانند و استعمال نمایند نافع و قوی است و طریقه استعمال آنکه قادر معدنی را با آب کسنر
پاره سایند * برگ طلا نمایند و لب سایر در نگدارند و روز دیگر دوای مذکور را طلا نمایند و برگ مصری مانند
برگ اسفاناخ با عسل و بالمه با رکی بر ان گذارند که حرارت کند و سایر روزی دو مرتبه دفعه طلا را تجدید نمایند
و طلای با در مرد زمان دفعه اول ضرور است و در دفعات دیگر احتیاج نیست مگر آنکه وجع و سوزش شدید
باشد که طلای مذکور در هر سه دفعه که طلای اصل را استعمال نمایند تکمیل نه استعمال کنند اگر دوای مذکور
در ظرفی که هست خشک شود با آب کسنر سر آنرا نرم نمایند که مثل آن بجوشانند که آب مزاج در همه حال
استعمال نمایند و اگر آثار رطوبت دم طهور را شد باشد نصف ربا جاشت و مقدار مثقال علی هر یک را ما ست که دانند
در بس بعمل آورند و این نسخه از اسرار مکرمه و ادویه مجربه است جناب نسخه الافاضل آقا محمد صادق خلف
علامه دهر شیخ محمد جعفر شیخ الاسلام بانی اصفهان بدان مطلع شده و خلق کثیری را با آن معالجه نموده * دوائیکه
قطع رعاف نماید * صنعت آن بسایند گل ارمنی کوفته بیخته با سرکه ممزوج کرده بر سر بمالند و با ما وادر آب
سرد نگدارند و سر بسته و کهربا برسر بمالند و نا مار زبان نیز نمایند و بینی بمالند و ابیات کشنیز
موی و ... نیز مفید است * دوائیکه با خوش آیند خمر بوی سار آن * صنعت آن بان گندم نقی خالص را در خمر
عسلی تر کرده چهار روز نگدارند و با سایر بوی سار خمیر و رایحه با خوش و کریه و ... آید برو خمر * را بصا
خوب معلوم است دانگ دبابت خشک در شیرابه را ... نموده داخل شراب ارمنی کنند و بجوشانند او را معص ... ارد
شراب را * دوائیکه رائحه کریه دهان را زایل گرداند و خوشبو سازد * تگیرند کشنیز خشک و سعد و زرنباد و زرنباد و
دارچینی هر یک اسمانه نهایی با مجموع و بسایند بکو و آب آن را فرو برند * دوائیکه بوی دهان خوش گرداند
و بجوارا ادل سازد ... الجمعه ابن حب الملکه است * صنعت آن بگیرند ملیحه دارچینی با زمستانی تفاح اذخر
نیم سوس اسمان خوبی نعمی ... کبابه چینی اسمه از هر یک بکوبند و بیزند و با گلاب سرشته حبوب
سازند ما سبد قلقلی و یا سه ادر در زبان نگذارند و آب آن را فرو برند * دوائیکه بوی دهان را بسیار کریه کرده باشد
بجهه تکه کمی بر دل ... او رایحه ... * صنعت آن بگیرند نیم المن ماء الحمار ... طالسفر ... حب
العطش زرنباد اسنه ... حب ... نیم ... که کبارا ... از هر یک مثقال نرم
کوفته بیخته با آب سرشته ادویه سازند و یک مثقال آنرا در دهان نگهدارند * دوائیکه خوب ... اسعمال نماید
دل او خوش شود و عیش او زایل گردد * صنعت آن بادر بحیونه گاو زبان مروارید با ... با ... مرجان

مرزنجوش و صعتر فارسی جوشانیده بی تخم از هر یک یک مثقال نرم کوفته بیخته با آب سیب شامی سرشته باشیافها مثل
شیرینه * دوائیکه جهت استعمال شیاف که در دل از عسر باشد در دل اورا از آن عسر و حرن مساند
داروهاء مسماردة * صفت آن ظالمعفر بعمان افروز ریام بزر کسوت نهمن سرخ تخم خشکست دراسرین
تا و انتا مصوم کندس از هر یک یک مثقال نرم کوفته و بیخته با آب برگ حماری بارده سرشته از آن شیاف
ردرمانه غسل نماید و بعد استعمال آنرا ماسد ، توسید * دوائیکه جهت استعمال نماید مرد بر درد حقنه عن رن
مواید صبرنما ید و آب وحرس دارد و معاودت آنرا * صفت آن سکسنج مقل الیهود سب حرن سمع عربی
وارنا نه حر کعب حمر ومحرن از هر یک یک مثقال نرم کوفته با آب وارنانه نرم سرشته تریاکه ابله رحمی باشد
و با حلیل بمالد ریکان اردیاحمل سود و مجامعت نماید مرماه نکمر بسه حمس کند و مالیدن مرة رخحیل مرباسر
اس ابردارد * دوائیکه جهت استعمال نماید مرد ازان با حوش گردد حصحای مجامعت * صفت آن اسفیداج رصاص
ما سران دیدان بمرحین یعنی بلنگر مرة خرس خسل بصلة کوبراسان سرحرن صمغ عربی از هر یک از ین ادویه که
حوامد نرم سوده تحود بردارد * دوای باع از برای تواسرد امه که اردامهای آن حرل حاری باشد * صفت آن البان
العصا نمویلح مرمکی از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بادوغ بما سامد وعله اسرد وح بلحلا ربی بمهلوبی روغن باشد
وکرست ربان بی نمک و روغن مصادعه سمت ور باده ، و کم تمودن مقدار داری مفرط برای طبیب است و اگر مریض
صعرو یا ضعیف المزاج باشد بحسب آن وزن دوا را کم نمایند و اگر کسر و قوی المزاج باشد وزن آنرا زیاده نمایند
بادن الله بع باع است * دوا الاسعمل ودواء المسب ودواء المسکی وجع ادب ودواء مرض اسرنارس ودوا الامیر روب ودواء
الانفجه ودواء العماسه ودواء النسل ودواء السعفسج ودوا المریک ودواء السرحس ودواء الممرود ودواء الحطمانا
ودواء الدارحسنی ودواء الرمان ودواء الکرکم ودوا الرسن ودواء السمه ودواء السورنجان ودواء الباوانسا ودواء
الفوطم ودواء السطو ودواء العمسل ودواء الکادی الادرحسی ودوا الکمرب ودواء الکمون ودواء الملک ودواء المارزمون
هریک در سمر حود مذکور شد و مسود انشا الله بع * باب الدال مع الهاء * فصل در بیان ادهان مفرده و مرکبه *
بدانکه شیخ داود انطاکی گفته که ادهان از برای کسب نمنده است و بعضی گفته اند که ادهان را استخراج بقراط است
و دلیله است دلالت دارد برآنکه استخراج ادهان قبل از بقراط بود ، بجهت آنکه در جامع مرکب آورده
که ساعره بن فراگو بیه از بسی روغن و یار مره کلیل آن بجهت بقراط نمود ، و گاهی بلدمس بر روغن دسی می
نمود در وقت ریاضت و بعضی گفته اند که اول کسیکه استخراج دهن نموده بقراط است مقرما بشد که اینه
از بعضی احادیث بوضوح می بیوندد آنست که استخراج ادهان قبل از بسیاء مسند است و جه بقراط و ساعره بن
و ابقراط را ساگردان بواسطه حضرت داود سلیمان علی نبینا و علیهم السلام بوده است و درجک دست است که حضرت ابراهیم
علی نبینا و علیه السلام چون با مرالهی حضرت اسمعیل علیه السلام و مادر وی هاجره را برد نبت الله الحرام آورد و هردو را
انجا گذاشته خود بشام رفت بعد از مدتی که حضرت اسمعیل علیه السلام زنی را بنکاح خود درآورده بود
حضرت ابراهیم علیه السلام برای زیارت بیت الله الحرام و دیدن فرزند خود بمکه آمد اتفاقا دران وقت حضرت
اسمعیل علیه السلام بشکار رفته بود دار پس حرم بیرون حضرت ابراهیم علیه السلام از منکوحهٔ آن پرسید که کجا است اسمعیل
جواب داد که نمی دانم پس حضرت ابراهیم علیه السلام بمنکوحهٔ وی گفتند که هرگاه اسمعیل بیاید جوابی باو گفت که آستانهٔ
خانه تو کج است آنرا بدل خواهی کرد و خود مراجعت بشام نمود بعد چون حضرت اسمعیل علیه السلام مراجعت بخانه
نمود بار زوجهٔ خود رسید که کسی اینجا آمد ، زوجه اش گفت که غایب راجع بشام مردی کسی اینجا آمد ، بود زوجه اش گفت مرد

بسوی آمده بود و سؤال رخصت به بدل کردن آستانهٔ خانه را بازی گفت آنحضرت ع م زوجهٔ خود را مطلقه ساخت
واختیار زوجهٔ دیگر نمود بار دیگر بعد از مدتی حضرت ابراهیم ع م از ساره رخصت خواست که بزیارت بیت الله
الحرام روند ساره رخصت داد بشرط آنکه در مکه از مرکب فرود نیایند و بر مرکب زیارت کرده مراجعت نمایند
چون آنحضرت بمکهٔ معظمه رسیدند و عمره بجا آورده محل گردیدند بدار منکوحهٔ حضرت اسمعیل ع م تشریف بردند
که غایب شوهر گفت بشکار رفته و برود بازآمدنی است آمدن وی پس آنحضرت را تکلیف بفرود آمدن نمود گفتند
که من وعده کرده ام از مرکب پیاده نشوم پس زوجهٔ حضرت اسمعیل ع م رفته از کوه مکه متصل بمکهٔ
معظمه است سنگی آورده با ابراهیم ع م گفت که یک پا را بر این سنگ گذارید و یکی بر رکاب باشد تا من موی
مبارک را شانه کنم پس رفته آرد را خمیر کرده نان و روغن خوشبو آورده گیسوی مبارک را شانه کرد
و روغن مالید پس رفته برودی نان را پخته آورد از برای ضیافت آنحضرت پس آنحضرت نان را گرفتند و
منکوحهٔ حضرت اسمعیل ع م گفتند که چون اسمعیل آید بگو که آستانهٔ خانه خوب است محافظت آن نمای
و سنگی که آورده بود حضرت ابراهیم ع م پای مبارک بر آن نهادند اثر پای مبارک بر آن ماند و آن مقام
ابراهیم است که زیارت کرده میشود و چون حضرت اسمعیل ع م مراجعت نمودند زوجهٔ ایشان آنچه گذشته
بود نقل کرد آنحضرت بزوجهٔ خود گفتند او پدر بزرگوار من است و پیغمبر عظیم الشان است و وصیت
نموده مرا بمحافظت تو پس از این جد حضرت سید ما محمد مصطفی صلعم متولد شد پس از این حکایت رسید
که رسم استخراج روغن مقدم از بقراط و فیثاغورس و بقراط است و بالجمله ادهان بسیار است کثیر المنافع
بعضی از آنها محلل و بعضی جالی آثار و ملطف و بعضی مقوی اعضا و غیر آنها از خواص کثیره که به تفصیل هر یک
در جای خود ذکر یافت و میشود انشاء الله تعالی و خواص آنها قوی و الطف از اصل آنها است و بجهة جمعی از اطبا
گفته اند که نسبت مار از معاجین چونکه زیاده کرد نفع آن چون زیاده میشود برای ادهان و جهت آن بایست
مال است شاید این سخن کلیه نباشد بلکه مخصوص باشد به بعض ادهان مانند دهن حب البان و کبری که
خلاف شکوفهٔ خرما است که در هوا سد میگردند و ادهان را که از تنها زیست دهند دیر فاسد و متکرج میگردند
و اما ادهان مرور و حبوب و لبوب خود زودتر فاسد و متکرج میگردند و این خود ظاهر است * اما دستور اتخاذ
ادهان مفرده پس * باید آنکه سزاوار آن است که آنچه بزر است آنها را کوبیده بقدری آب گرم بر آن پاشیده بفشارند
فشردن دیر یا دهن آن مستخرج گردد و لیکن باید که بسیار نرم نکوبند و بسیار آب هم بر آن نپاشند و آنچه از اوراق
و اغصان و ازهار خشک باشد باید که پاک و صاف نموده پس یک شبانروز در آب خالص بس ورق آن خیسانیده پس
با آتش ملایم بجوشانند تا ربع رسد و لیکن در جوش دادن احتیاط نمایند که بخار آن بیرون نرود و بعد سرد شدن رفع
ابخرهٔ سرد را باز کرده بکوبیده بمالند و فشرده صاف کرده بوزن آب صاف کرده آن روغن کنجد تازه یا زیت تا هر
روغنی که خواهند داخل کرده بآتش ملایم بجوشانند تا آب رفته روغن بماند لیکن احتیاط نمایند که نسوزد
و روغنی ماند از آب دران بهتر است و بوجهی آن و آنچه از گلهای تازه و مانند آن گیرند بهتر است که کوبیده
و آب آنرا گرفته با همورنه آن روغن مناسب ده بجوشانند تا روغن بماند و یا آنکه گلها را در روغن اندک اندک
در آفتاب گذارند و هفته نگهدارند صاف نموده گلها را تازه نمایند تا سه هفته و هرچند زیاده تجدید نمایند
اقوی میگردد و این را دهن خام مینامند و در خواص ضعیف تر از اول مذکور است و طریق استخراج روغن گندم
و نخود و امثال و اشیاء و امثال آنها آن است که خشک نموده در ظرف معکوس استخراج نمایند و طریق استخراج دهن

مالنگی و امثال آن آنست که کوفته در دیگی با قدری آب کرده با رخت کرباسی بر سر آن بسته آنرا بر آن بپاشند
و بالای آن سرپوش گذارند و در زیر دیگ آتش کنند تا بعد از دو سه ساعت سر دیگ را باز نموده آنرا با آن رخت بفشارند
تا دهن آن مستخرج گردد * و نوعی دیگر که دستور فرنگ و اهل صنعت بسیار است این است که آنچه خواهند که دهن
از آن اخذ نمایند در شراب یا آب و امثال آن بخیسانند پس بقرع و انبیق دهن از آن استخراج
نموده پس ما بقی را از دهن جدا نموده بکار می برند و اگر خواهند ملوحت و تلخی آن را اخذ نمایند و
دستور العمل اکثر ادهان در ذیل ادویه مفرده آنها با خواص و منافع ذکر یافت و منافع آنها نیز یافت که ادویه که
روغن از آنها اخذ می نمایند خشک و تازه و خالص باشند و کهنه و فاسد و متکرج و معفوس و مسوس نباشند و چون خواهند
ادهان نگاه دارند رنگ زرد و بوی دود و غیره داشته باشند مفید کمتر آنست که حکیم میر محمد مومن در تحفه
نوشته اند که بعد از مفید بودن روغنها آنست طبخ نمودن آنست که در هر رطلی از آن روغن مثل آن آب و
نیم از نمک ... بیندازند تا بجوشد آب نصف ... پس
سرد کرده روغن را از آب جدا کنند و همچنین بار بجوشانند و صاف نمایند تا منقح گردد

* فصل در بیان بعض ادهان مفرده * * دهن الاقحوان روغن بابونه گرم تر است و اسرع ارتفاعاً و اقوی
و اسهل در تحلیل اورام صلبه و مدر بول و حیض بود * صنعت آن گل اقحوان هر قدر که خواهند در شیشه کنند و روغن
آن روغن کنجد تازه بران ریزند و در آفتاب گذارند تا چهل روز و هر هفته تکمیل نموده مبدل نمایند و یا آنکه
کوبیده آب آنرا گرفته برابر آن روغن کنجد داخل کرده بآتش ملایم طبخ دهند تا آب رفته روغن بماند لیکن ملاحظه
نمایند که نسوزد و اگر گل تازه نباشد بقدر خشک آنرا با سه برابر آب بیست و چهار ساعت بخیسانند پس بآتش ملایم
طبخ دهند تا ربع بماند پس مالیده صاف نموده برابر آن روغن کنجد داخل کرده بآتش ملایم طبخ دهند تا روغن
بماند * دهن زهر البابونج گرم و حسنک و محلل ... اورام و ریاح بارده و امراض بارده را مفید و مسکن اوجاع
و مقوی است * صنعت آن بگیرند گل بابونه تازه و ... روغن ... هر قدر که خواهند و در بعضی
اعمال ... است و در بعضی مطرح * دهن ... و در صعتر به تحفه حکیم صالح خان مرحوم مسطور * صنعت
آن بگیرند بابونه تازه سه رطل و نرم کوفته در ده رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند پس مالیده بفشارند
و صاف نموده سه رطل روغن کنجد تازه داخل نموده بآتش ملایم طبخ دهند تا روغن بماند و از گل اقحوان تازه
سرشته اند نیز بر نسبت همین دهند و اگر تازه نباشد از خشک بابونه یا اقحوان نیز بر نسبت دهند * دهن الباذنجان
که بهندی بیگن گویند و روغن آن را بیگن کا تیل جهت ربع و درد گوش و بواسیر بی عدیل است * صنعت آن بگیرند
باذنجان زرد رسیده پخته زرد شده در درخت و هر دو را خالی نموده روغن ... در آن پر کرده سر را بسته
بگل حکمت گرفته در تنور گرم یا در ... گرم ... بپزند پس برآورده روغن را از آن استخراج نمایند
و نیم گرم در گوش چکانند و جهت ... رنگ را سود و اضافه نمایند جهت بواسیر بی عدیل است * دهن الباذنجان
نوعی دیگر گویند ... آن ... ماه ... راحت است خصوصا چون
... * صنعت آن بگیرند باذنجان را و بکوبند و آب آنرا ...
با وزن آن روغن کنجد بآتش ملایم با درنگ تا ساعت طبخ دهند تا روغن بماند و اگر بجای روغن زیت روغن
در کتان کنند جهت ... و ورم صلب و دفع ... اطراف یعنی ... که از برد عارض شده باشد بغایت
مفید است * دهن الناسی جهت عرق النسا و مفاصل و اعصاب و تعب نافع * صنعت آن بگیرند ... که بفارسی ...

نامند و باز در جمیع اجزا رسد در آب خوشبو بجوشانند و بگذارند تا سرد شود پس صاف نموده با هم وزن آن روغن
زیت با آتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند پس بدان بدهن نمایند و این دهن نافع است بالیخولیا و استرخا را
*دهن الشادروج که لعبت بطی است و بعربی حوک و بفارسی ریحان کوهی و بهندی بابری و بلغمی تلسی جنگلی نامند
گرم و خشک و بعد رحالی از بید مشک بدان جهت مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعصاب و [illegible]
اوان با آب گرم جهت اخراج کرم معده نافع *صنعت آن بگیرند آب برگ تازه آن و با هم وزن آن روغن زیتون بجوشانند تا آب بسوزد
و روغن بماند *دهن بزر الحلبه گرم و خشک و بعد رحالی و ملین صلابات و ملطف و مصلح بشره جهت رفع
ثآلیل روی و موی و قرحه رخساره و با موم جهت شقاق و با ادویه کلف جهت جلای بشره موثر *صنعت آن بگیرند
بزر آن را هر قدر که خواهند و خوب کوب نموده با شش وزن آب با آتش ملایم طبخ دهند تا بربع رسد صاف نموده با هم وزن
آن روغن کنجد مرتب نمایند *دهن بزر الخشخاش سرد و تر است جهت امراض حاره و خشکی دماغ نافع *صنعت آن
بگیرند بزر خشخاش هر قدر که خواهند و مقشر نموده کوفته اندک آب گرم بر آن پاشند تا شیره دهن از آن استخراج
نمایند *دهن بزر سلجم جهت دفع ریاح و رفع اعیاء و تقویت آلات تناسل شربا و طلاءً هر دو مفید *صنعت آن مانند دهن
بزر حلبه است *دهن بزر الکتان که بفارسی بزرک و بهندی السی نامند گرم و تر جهت دوا و جراحات اعضای ظاهری
و باطنی و درد [illegible] معا و تسکین اوجاع [illegible] مفید و چون با سرکه طبخ دهند جهت تولید الشان ودواب
نافع و مضعف باه و با صبر و [illegible] است *صنعت آن بکوبند آن را و آب گرم بر آن پاشند تا دسومت دهن را
از آن اخذ نمایند *دهن بزر الانجره جهت تقویت باه و اوجاع مفاصل و عرق النساء و وجع ورک و نقرس بلغمی بل همه
و سرد نافع و گرم و خشک است در سوم *صنعت آن بگیرند تخم انجره هر قدر که خواهند و بکوبند و در اندک آب تر نمایند
در [illegible] ظرف [illegible] مقطر نمایند و با اندک [illegible] داخل کرده به قرع و انبیق مقطر نمایند پس ملوحت و
مائیت [illegible] نمایند و [illegible] است و با آنکه کوبیده در شش وزن آب طبخ دهند
تا بربع رسد پس [illegible] صاف نموده با هم وزن آن روغن کنجد تازه [illegible] تا روغن بماند *دهن البیرامج
که خلاف بلخی و بفارسی [illegible] نامند سرد [illegible] و مقوی قلب و دماغ حار است و صداع گرم را مفید *صنعت آن
مانند دهن [illegible] بادام است که بادام مقشر را با گل [illegible] مکرر پرورده کوبند و اندک آب گرم بر آن پاشند و فشرده
استخراج نمایند و [illegible] *نوعی دیگر بگیرند عطر صندل تازه را و در اندرون کاسه نازکی بمالند
و کاسه را بر روی [illegible] معکوس نگذارند [illegible] که [illegible] در زیر کاسه باشد
و [illegible] نمایند با آنکه عطر صندل آلوده باشد اندرون کاسه بوی [illegible] را جذب نماید و بسیار
خوشبو گردد پس آن عطر را جمع نموده در شیشه محفوظ نگاه دارند و باز در اندرون کاسه عطر صندل بمالند و
[illegible] عمل نمایند [illegible] جمع گردد و اگر بسیار خواهند در کاسه های متعدد بمالند و این فی الحقیقه
عطر آن است و عند الحاجه استعمال نمایند و [illegible] بادام پرورده [illegible] مرتب
[illegible] پرورده [illegible] *دهن ثمرة الساج غلیظ و خوشبو و معتدل [illegible]
جهت دراز کردن موی [illegible] مفید *صنعت آن مانند بزر حلبه است *دهن الصبر که عصاره [illegible] گردگان
است گرم و خشک [illegible] رطوبت [illegible] جهت رفع [illegible] و [illegible] اطفال و [illegible] والتوای
عصب وداء الثعلب و ورم [illegible] تحلیل اورام و تسکین درد [illegible] و [illegible] املائی
و ارحاء بارده و [illegible] بدان [illegible] جهت درد [illegible]

بارده و مفرط آن جهت لقوه و رعشه و فالج و تشنج امتلائی و بدل آن دهن الملاب است و بهمراه مصلحات بلادر است
* صفت آن باید که مغز بلادر الحمار است مغز البلادر و کوفته خوب در ظرف خراب ماوراد و روغن زیتون بجوشانند
چندانکه سیاه گردد و صاف نموده در شیشه کرده پای درخت گردکان را حفر نموده و شیشه دوی از رسنهای آن را برند
ظرف سفال به درجه اول شیشه کشند چندانکه شیشه برند و در روغن باشد پس اطراف دهن از خوب گل
بماسند و خاک بپوشند و تا مدتی نگاه دارند تا بماند که آن درخت ثمر آید پس شیشه را برآورند در ترحمری مبا شیشه ترکیب
خواهد بود و آن خضابی بصار بنکولست و بعد بهر آن بمالند و احتیاج بمالیدن بر موی سفید نیست بلکه بعد از برکردن شانه
مدتی برموی کشند سیاه میگرداند و چون بعد از برآمدن موی در حمام برابرسی بمالند مایر و بسته بمو گردد و رنگ کندی
مجرب دانسته * دهن حب الغار که بهندی تکاس نامند جالی و محلل و جهت درد گوش و دوی و طنین و رفع ثالیل
و شقاق که در پس کمان گردی عارض شده باشد و ورم گردن عصب و درد ثدی و اوجاع بارده و فالج و امالة آن و تحلیل ورم
جگر و سپرز و برای سر و با مصطکی جهت ابی بلغمی و با عسل جهت بریان بارده و سردی دماغ و جرب و حکه و نقرس جلد
و قلع آثار قروح نافع و آشامیدن بقدر مثقال آن با آب و عسل مهیج قی و مسهل و با آب و سرکه جهت تنقیه جگر و سپرز
و تحلیل ورم آن مسهل رطوبات ریه و سپرز و معده و مصلحش انیسون است و چون داخل طعوم کنند مفرح نمیشود * صفت
استخراج آن مثل روغن بادام است * دهن حب الخروع بفارسی بید انجیر و بهندی ارنت نامند مسهل بلغم و اخلاط لطیفه
و چسپنده و اعصاب را از رطوبات پاک کند و بعوض شیر بادام شیرین با ره دوسنده با ادویه مسهله دیگر از رطوبات
و غیر ما رسد از ترب آن از تکلیف ورم بلعوار درم و بیدمشک دیدن جهت امراض عصبانی و دماغی و اوجاع مفاصل
نافع و آن گرم و خشک در سوم است * صفت آن بگیرند تخم بید انجیر را و اندک بریان نموده مقشر نمایند و کوبیده
در آب طبخ دهند تا آنکه دهنیت آن تمام در آب آید و کف بر سر آورد و آن کف را بقطنه برداشته در ظرفی نگاه دارند
تا دیگر کف نیاورد پس آن کف را در ظرف صاف تا آتش تصاعد بلا بر نیوساند تا ماییت آن رفته روغن نماند
که دهن این همان است و اگر در شیشه کرده در آفتاب گذارند تا آنکه ماییت روی آن زائل گردد بهتر است و حکیم
میر محمد مؤمن فرموده که دهن آن گرم و لطیف تر است از زیتون و مقیی و در مسهل آن جهت تسکین وجع المفاصل بارد
و ماء الاصول محلل بلغم لزج و اعضای عصبه و سده السعود و طلای آن جهت تلیین صلابات و تشنج و انضمام
فم رحم و املای آن و جرب متقرح و قروح رطبه سر و ورم معده و رفع آثار کبودی جلد و درد گوش و مار بید السحر جهت
داء الثعلب و آب کند تلخ دو ایشان سر با و طلاء و حوسانیده آن بالبلع السحر حرد لو بعدش با آن جهت داء الحیه و اقسام
دو با و کرار و کلف بی عدیل این ذکر با کنند هرگاه در علمی و روغن بید انجیر را بید با آنکه بر بازار مرار و روغن
نمیسه باد ام نمایند تا مرار و ادرار ادرار و منع تجارب اران تماید و بدل آن دهن الفیل است * دهن حب الحلب کرار
و فالج و رعشه و اوجاع مفاصل و صرعه و غیره و حمرکیر و اورام سرد باو بید منفا و طلاء معد و گرم و خشک در دویم است
* صفت آن باید حب البان است مرکب آن باید آب و مصطکی و بعد کند بید سور کوبید ه در آب بس ورن آن جوشانند
دس جوشاند تا در روغن صاف نموده وزن آن روغن کنجد باره داخل نموده مرتب نماید و نگاه دارند * دهن الجرمل
مثل سامعه و دوی و طنین و نفع بسته دماغی و فالج و لقوه و صرع و رعشه و ریاح اعصاب و عرق النسا و درد کمر
نوردن کرده و حسی الا تساهل و تحریک باه بطور اوبرا و بید منفا و حقنه نافع و آن گرم در دوم و درد و بیم خشک
است * صفت آن بگیرند برزحرمل هر قدر که خواهند و کوبیده و باسن وزن آن بجوشانند و باد وزن آن آب برگ سداب
بجوشانند تا ربع بماند پس صاف نموده با وزن آن روغن کنجد باره مرتب نمایند و اگر در رفع مطمس مثل

ومیرکه ابدال خشمانند در درع مرده بلرزن تکیس مقطر نماید منعقد گردد آبی * دهن الحمص این دهن را از اسرار
مکتوم شمرده اند و بتوثیق باتی سطر است در سیم گرم و خشک و سد و نافع بنا ده وحرارت باعسل یا معاجین
یا مده طبیخ دهند منافع آن را تعداد نتوان کرد و چون با شونیز استخراج نمایند در جمیع اوجاع بارده سهانت
سوبر و اخراج روغن آن با انواع است و بعضی آنها در طبیعت بطریق تکیس است * دهن الحنظله جهت قوبا خصوصا
قوبای حادث اطفال و بعض اطفال از معقه و حرارت کلف نافع * صنعت آن مانند دهن الحمص است * دهن الحنظل گرم
در چهارم و خشک در سوم مسهل قوي و مطور آن جهت درد گوش و مالیدن آن بر مده ان جهت آماس کند آن
معوط آن سفید شده دماغی و طلای آن جهت رفع آثار بر پان و نیکو کردن رنگ رخسار مفید * صنعت آن بگیرند مرید که
حرامسد و پاسی وزن آن آب بجوشانند و بجوشاند تا بریع رسد صاف نمایند و صاف نموده تا روغن رنبون مرتب
نمایند و در شیشه نگاه دارند عند الحاجت بکار برند * دهن الخراطین که در مندی کنجره نامند گرم در دوم و تر
در اول جهت اکثر امراض عصبانی و دماغی مانند فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و رل و عرق النسا و نقرس
و مسی الاآب نافع و ضعف باه طلا و بند مسا رس نافع باشند * صنعت آن بگیرند خراطین هر مقدار که خواهند
و دال سه در روغن کنجد تا زه یا زیت دو وزن آن اندا خته تا تین ملایم طبخ دهند تا مرحمه و سیاه گردد و سن
صاف نموده بکار برند * دهن الخراطین نوع دیگر که برا سر را نافع است * صنعت آن بگیرند شاه علد خراطین را و
در روغن کنجد بشستن بر پان نمایند پس صاف نموده روغن را با شیوم حالص نگاه دارند و در مهالک بادنجان
نیم کوبیده بدان تمام بریند زیر شکم طلا نمایند و جهت دفع خون آن بادل ما ده کرده ه استعمال نمایند
* دهن الخراطین نوع دیگر از ایات مرد دا دوی * صنعت آن بگیرند خراطین وارد ارنال کرده مقدار یکصد درم و روغن
زیتون یکصد درم و شراب کشمش پنجاه مثقال در آن ریخته در دیگ سنگی کرده تا تین ملایم بجوشانند تا شراب برود
و باعتماد داعی اگر بدل شراب عرق مخلصه یا عرق ادخر یا عرق با بونه کشند انفع است و از برای اوجاع مفاصل و
ضرب رسیده سود مفید است نقلی قسم که آن عصر رالدس و روغن خردل نمایند و پوست مره که تازه کنده باشند در روغن
مذکور جوش کرده گرما گرم بر آن بندند بدان از مواحصاب نمایند و اگر این روغن را با روغن خیری و روغن السفاد ومن از
مرتبه و مثقال سوخ کرده نمایند انفع است * دهن الجرول که به هندی رانی باشد بعاب لطیف و محلل و طلای آن جهت
درد دندان و اعصاب و جمود بهای مریض و محلل اورام گوش و سایر اورام صلبه و تفتیح سده عصب و نسیان و فالج و استرخاء و
درد معده بارده و ثقل سامعه طلا و سر با و مطور و ابانع و در سیوم گرم و خشک * صنعت آن بگیرند جرول مرید که خواهند
و بکوبند و آب گرم ابدال بر آن ریسانند و سرده دهن آنرا اخذ نمایند * دهن الجس جهت بر طبیب دماغ و بیرمرو
سالحر لیا و صرع و نسیی و تحلیل صلابات و سبع مسی مفید و باردرطب و مکدراست * صنعت آن مانند دهن
الحنظل است * ودهن بروان از ان دوی * وصنعت آن مانند بزرالحماراست * دهن الخشخاش عرق النسا و درد مفاصل و فالج
و رعشه و لقوه و درد کمر و زانو و بیرون را نعاس نافع و مطور آن آن در تحلیل کسانیده احساس بول است گرم و خشک در سیوم
و خشکی آن بحرارت غالب * صنعت آن بگیرند بلد حشاش بزرگ لو بیه را در روغن ریسی با خمیری بجوشانند
یا مهراسرد پس صاف نموده در شیشه نگاه دارند عند الحاجت بکار برند * دهن الخیری گرم خشک و لعاب محلل
و ملارخش و مسرح حشن و جهت تفتیح سده دماغی و وجع مفاصل و ورم و جمر سر با و مطور و طلاء و جمو لا منفذ
و باعا در جاو بسرا اینده جهت بدو سبان تر کمر مالیدن نافع * صنعت آن است که گل آن را گرم به با روغن کنجد
بدبو بسید لکوزه در روغن بادرله مرتب نمایند * دهن دار شیشعان گرم و خشک در آخر دوم بسیار و سرو و خرد ن

نیم اوقیه آن با شراب بپزند با مسهله بنوشند در معده ورفع اسهال رحمتان با ادویه حابسه جهت رفع اسهال
رطوبی وطلای آن جهت نقرس وفالج ولقوه ونفع وطلا بر دماغ جهت رفع دردهای دماغ وسایر امراض دماغ وعصبانی
وتحلیل اورام وتقویت وتحریک باه مفید * صفت آن بگیرند شکوفه درخت نارنج را با عرق بادام مقشر بند سه روز بسته
با بادام بپرورده روغن بگیرند * دهن الدفلی که بفارسی خرزهره وبهندی کنیر نامند گرم وخشک در آخر سوم جهت قروحه که
سیلان مزمنه کهنه لیس وجرب وحکه وبرص نافع واز مجربات شمرده‌اند وتلخ زهر آن کشنده است ومصلح آن عسل است
* صفت بگیرند برگ وگل آن را اوگل موع ... سایند ... یوی ارمح آب وبا آب جمد بلنسو روغن کنجد اخل کرده
مرتب نمایند ویا در روغن کنجد انداخته در آفتاب گذارند بالحلول روم * دهن الزاریج گرم برا اوروغن زیت وروغن
اسد در اعصاب وامراحا را نافع است * صفت آن آن است که بگیرند گل آن را در روغن در شیشه مکرر بپرورده
استعمال نمایند * نوعی دیگر آنکه کنجد مقشر سفید را در گل آن بپرورده نمایند آن مثل ارکه رنگ کنجد سرخ
نیره گردد دهن اراک ... نماید وگویند از رمی رای بیل است وبهندی موبه مرنامند * دهن الرحمه مسهل
ارسطاطالیس حکام را نافع ومجرب است * صفت آن بگیرند رحمه که مردار حرا است وحمه کرده با آب بدر بند
تا مهرا گردد پس صاف نموده چهار قسط روغن زیتون بر آن ریخته با آتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند پس
در شیشه نگاه دارند عند الحاجت بکار برند * دهن الریحان فالج ولقوه وامراحا وسنج امتلائی واوجاع
مفاصل سرد را نافع است * صفت آن بگیرند از آب برگ ریحان ... واحتیاط ... روغن کنجد مرتب
نمایند بدین نوع که اول برگ ریحان را در روغن بریزند وطبخ دهند تا تمام آب ریحان برود وروغن
بماند وبسوزد ویا آنکه برگ آن را در آب بجوشانند تا قوت آن تمام در آب برآید پس بمالند وبفشارند وصاف کنند
وبا مقدار آن روغن کنجد مرتب نمایند ویا آنکه در روغن کنجد تازه اندازند در آفتاب گذارند تا چهل
روز ودر میان هر سه روز بجنبانند * دهن الزرنیخ جرب وقوبا وقروح خبیثه را طلاء مفید ودر نهایت گرمی
وخشکی است * صفت آن زرنیخ زرد وروغن بلسان کنجد تازه در دیگ سفالی بجوشانند بدین قسم که اولا
روغن را با آتش ملایم بجوشانند تا سرخ گردد پس زرنیخ را نرم سوده اندک اندک در آن بریزند وبا کفچه چوبی
بر هم زنند تا رنگ آن طاوسی گردد در آتش در روغن در گیرد پس برودی سرپوش تنگ را بپوشند تا آتش خاموش
گردد پس سر آن را باز نمایند تا بار آتش در آن در گیرد ومجنس تا چهار بار مرتبه پس صاف نموده در شیشه
نگاه دارند وعند الحاجت بر جرب وقوبا وبرص وبهق مالند وآن عضو را اسامی در آفتاب بدارند پس بشویند
ومجنس بدفعات عمل مرتبه تا زایل گردد * دهن الزنبق درد وسم گرم ودر اول خشک وملطف ومقوی اعضا
ومسخن وم آن مسهل خلط صفراوی وملین شکم ... بدان جهت رفع صرع وسردی دماغ واعصاب واعضای باطن
نافع وبدل آن در همه افعال روغن نرگس * صفت آن مانند دهن ورد است که گل
آن را با چهل روز در روغن کنجد در آفتاب بپرورده وبدل بمالند * دهن الزیت که زیت عذب نیز نامند وبفارسی
روغن زیتون آن روغنی است که از زیتون رسیده گیرند معصور وغیر معصور مسمی بدلالت علامت غیر معصور آن آن است
که مولع الانسان بر سطح بلند باشد واجزای آن از یک دیگر منقطع نگردد بخلاف معصور را بیدرد ونیم گرم وبا تو نیت
ومحض ... بر طرف آن اصلی ندارد ومعمول آن از آن گرم که بگیرند زیت را با آب گرم بسیار بر هم زنند وصاف
کنند وبگذارند تا سرد گردد پس دهنیت را از آن جدا سازند بی لذاع والتفت وخالص مثال آن با یک رطل آب گرم
وماء العسل مسهل قوی جهت دردا ... وعرق النسا وبا شراب گرم جهت مغص واخراج کرم شکم وقی کرده

بآب جهت دفع سمیت ادویه و حقنه آن جهت رفع قولنج ریحی و سدّی و درد مفاصل و عرق النسا و درد کمر و با مرهمها
جهت التیام و اصلاح زخمها و بدستور جهت اوجاع بارده مفید و چون شش سال از ساختن آن بگذرد آن را
زیت عتیق نامند گرم تر از غیر عتیق آن محلل و ملین طبع و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوت آنها و مانع جمود
اعضا و رفع ضرر سرما و اکتحال بدان مقوی بصر و رافع بیاض رقیق و جرب و سیلان و در زیر آب با تمام مدح و مالیدن
گرم کرده آن مسکن الم عقرب گزیده و چون زیت تازه را بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتیق میگردد و بعضی زیت
از زیت تا هفت سال است ابتدا از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان دانسته اند و از اسرار عتیقه شمرده اند و آنچه
از زیتون نارسیده گیرند زیت انفاق نامند و معتدل و بعضی گویند در آخر اول سرد و در اول خشک مقوی بدن
و مدر و مفتح سده و سرافی معده و مقوی لثه و دندان و اعضا و صاف کننده اخلاط و ممیز شده و قاطع عفونت و مانع
ادرار عرق و معمول آن سوای درد اعصاب و سواد اثر و نیکو کننده رنگ رخسار است و گویند چون بشت و در دهم آن را
باشلی آب عسل و بلبت آن کند روغن [illegible] در حمام سه روز پیاپی باشد و در آن روز آب سرد نیاشامد
از جمیع دردهای بارده رحم و فالج و امثال آنها نجات یابد و [illegible] را باعث [illegible] بشود و مجرب
دانسته اند * روغن که از زیتون [illegible] گیرند مولد خلط فاسد و بسیار مضر و مولد حکه و مصلح آن شربت بنفشه
است * دهن زیتون هندی [illegible] در حمام روغن گل سرخ و رادع و سرد و مانع عرق [illegible] حافظ سیاهی موی و انتشار آن و مقوی
دندان [illegible] و سیلان رطوبات لثه و قاطع خون لثه است و جمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره
نافع میدانند نه مخصوص بنوعی دون نوعی دانسته اند * زیت رکابی زیت الانفاق است و ملقب آن بزیت
رکابی باشد جهت آنکه رکابان شترها حمل نموده از مصر می آورند و آن را از زیت فلسطین بهتر گویند و غلط
کرده شخصی که آن را زیت مغسول دانسته * صنعت آن بگیرند زیتون را و در آفتاب اندازند یا در تنور گرم نهند
در ظرفی کرده تا آنکه پژمرده و نرم گردد پس کوبیده فشرده روغن آن را بگیرند و تا آنکه در آب جوشانند و مالیده
صاف کرده و باز جوشیده [illegible] با روغن نمایند و ثفل آن را بیندازند * دهن سام ابرص که وزغه و بفارسی چلپاسه
و بهندی چهپکلی و بنگالی تکتکی نامند در سوم گرم و خشک [illegible] محلل [illegible] موثر است و چون بر سر
[illegible] داء الثعلب نمایند موی برویاند * صنعت آن سام ابرص سه عدد در نیم من روغن کنجد تازه اندازند و طبخ
دهند تا [illegible] و مضمحل گردد پس بدستمال [illegible] خاکستر شاخ گاو ماده [illegible] بر سر زده [illegible] داده
فرود آورند * صنعت آن بنسخه دیگر آنکه بدان قسم در روغن کنجد طبخ نموده سه درم خاکستر سم گاو ماده و [illegible]
برای داء الثعلب لادن در آن نگذارند و در [illegible] نگاهدارند و عند الحاجه بکار برند * دهن بیدانجیر [illegible] گرده [illegible]
ورحم و [illegible] اعضا و درد کمر و اوجاع بارده و [illegible] ادرار بول و حیض
[illegible] در حمام [illegible] قولنج خلطی و ریحی و مغص [illegible] و حقنه در [illegible] گرم و خشک اگر
از [illegible] والا [illegible] آن کمتر * صنعت آن بگیرند آب برگ بیدانجیر تازه و با [illegible] آن روغن کنجد تازه
[illegible] طبخ نمایند و اگر تازه نباشد جوشانده آن [illegible] خالص [illegible] روغن [illegible]
[illegible] نمایند * دهن الشرخس جهت [illegible]
* صنعت آن بگیرند نرگس [illegible] که خواهند [illegible] کنده [illegible] در ظرف گلی
و بالای آن [illegible] و با ظرفیکه اطراف آن [illegible] انگشت بلند باشد نگذارند که کنارهای ظرف بالا باشد و در آن آب
سرد کنند و بالای آن کوزه [illegible] سرگین گذارند و در آن سرگین آتش کنند که [illegible] بر آورد و مستعمل نگردد و باید که

فاصله میان ظرفی که در آن آب است و کوزه آن نرگس سه چهار انگشت باشد تا دود از آن محتبس و محبوس نگردد
و بعد از روزی چند در [illegible] بسیار در [illegible] مشتعل گردد بردارند و آن را [illegible] کرده ظرفی نگاه دارند و یا ریزه
دیگر گذارند بعد از جمع شدن گرفته و میان ظرف نگاه دارند [illegible] گردد و بکار برند * دهن عقارب
از همین دودهای مجمع است و آن را [illegible] نرگس پر باشند و از نرگس [illegible] [illegible]
روغن [illegible] باشد از [illegible] بسیار [illegible] است و جهت تقویت [illegible] و موی و اعصاب [illegible] نافع * دهن [illegible]
جهت [illegible] باشد گوشت [illegible] گوشت زاید [illegible] تحلیل اورام و رفع بد بوی رحم و [illegible]
آبس و سیلان خون طلا و حقنه با آب برگ نارنگ جهت قرحه امعا مفید و آن سرد در اول و [illegible] در آخر [illegible]
است * صنعت آن بگیرند سرخ را و نرم سوده با روغن گل سرخ و روغن چهار وزن آن [illegible] استعمال نمایند * دهن
[illegible] جهت دهن و التیام جراحات و تحلیل اورام و دافع اعیاء و تقویت اعضا و معده و درازکردن موی و حفظ آن از سقوط
و قطع نزف الدم مؤثر * صنعت آن بگیرند برگ و ثمر آن را و با آمله و سرکه و آب طبخ نمایند تا مهرا شود صاف نموده با
وزن آن روغن کنجد [illegible] باشد با روغن نمایند [illegible] آن را از موی [illegible] و روغن آن را [illegible] * صنعت آن نوع
دیگر بگیرند چوب آن را [illegible] که خواهند و کوبند [illegible] باشد [illegible] و خاصیت آن در آب [illegible] داده شود
پس با سه وزن آن روغن کنجد تازه با آتش ملایم [illegible] باشد تا روغن بماند و آن [illegible] موی [illegible]
* دهن المقل جهت تقویت معده و [illegible] مفید خصوصا با مصطکی * صنعت آن مقل [illegible]
بگیرند [illegible] نموده [illegible] و روغن زیت [illegible] رطل بر آن ریزند و دو [illegible] روز در
جای گرم و یا [illegible] گرم [illegible] و مکرر بر هم زنند [illegible] پس با آتش ملایم طبخ دهند تا روغن بماند و آن
دهن درد و [illegible] گرم و [illegible] است * دهن الحلبة که بفارسی [illegible] و بهندی [illegible] با کاف عجمی
و [illegible] نافع [illegible] درد [illegible] گرم [illegible] اول [illegible] جهت [illegible]
* صنعت آن بگیرند گوشت [illegible] یک رطل و با یک رطل روغن کنجد تازه باشد با آتش ملایم [illegible] تا آنکه
مهرا شود پس صاف نموده [illegible] نگاه دارند و بعد الحاجت بکار برند [illegible] آنکه [illegible]
نمایند [illegible] است * دهن [illegible] درد و [illegible] گرم و [illegible] جهت [illegible] و [illegible]
[illegible] و طلاء جهت درد گوش و رفع سیلان مواد [illegible] جهت [illegible] مفید و طلاء [illegible]
* صنعت آن بگیرند [illegible] که [illegible] و [illegible] روغن کنجد [illegible] بکار
برند * دهن [illegible] که [illegible] الطیب باشد و بهندی [illegible] در دوم گرم و [illegible] و ملطف و محلل جمیع
امراض بارده اعضای ظاهری و باطنی [illegible] و طلاء مفید و [illegible] است * صنعت آن بگیرند [illegible]
وزن آن را با چهار وزن آب [illegible] پس با آتش ملایم [illegible] بماند و [illegible] صاف نموده
با [illegible] آن روغن کنجد تازه [illegible] با روغن گل [illegible] نمایند * دهن [illegible] که معروف [illegible]
[illegible] است گرم [illegible] در سوم جهت [illegible] تحلیل و التیام جراحات و تحلیل اورام [illegible]
[illegible] است * صنعت آن بگیرند [illegible] و نرم [illegible] با روغن [illegible]
[illegible] آن با آتش [illegible] طبخ نمایند پس بکار برند و [illegible] که بوی آن [illegible] حامل [illegible] که
[illegible] است * صنعت آن نوع [illegible] معمول اهل هند است آن است که [illegible] را [illegible]
[illegible] و [illegible] نگاه دارند [illegible] برای [illegible] است [illegible] روغن [illegible]

خالص باره صاف نموده طبخ نمایند و باید برای موم جامد است باشد و لیمو روغن آب او روغن ملک کوبیده ریخته
بر پشت دهند و لیکن در طبخ این آتش را باید که ملایم نمایند و احتیاط کنند که آتش در آن نگیرد و دامن پوستی
بر هم می زده باشند زیرا که تا اندک بی احتیاطی آتش در میگیرد و طبع آنرا از دست میبرد اگر عاقل باشد * دهن
البان مقوی قلب و لقوه و درد مفاصل و زانو را مفید و در مزاج ربا ترا نعال در پشت دهن الریحان است * صفت آن نیز
چنان است * دهن الشبت ملطف و محلل و جهت وجع مفاصل و رفع برودت اطراف و وجع اعصاب و شیر و بره و لرزه
در حمیات بسمی اعصاب که از برودت باشد و تحلیل ریاح و تسکین اوجاع بارده و شوشتر با طلاء نافع در درجه دوم
گرم و در اول خشک است * صفت آن بگیرند برگ و تخم شبت را در شیشه کنند و روغن کنجد بر آن ریزند و بدستور
روغن بابونه مرتب نمایند و یا آنکه در آب جوشانیده بدستور مسطور * دهن الشعر جهت دعوت باه ما نوشیدن نافع
* صفت آن بگیرند موی سر انسان هر قدر که خواهند و یا مابین بال شتر بند و در شیشه مطین کرده بطریق تنکیس
مقطر نمایند و یا بطریق و اینی و بکار برند * دهن الشونیز محلل و مسمن و سیاه کننده مو گرم کننده معده بارد
طلاء و بند مسا در درجه سیم گرم و خشک است * و صفت آن مانند گل بابونه است که با روغن مورد مرتب دهند * صفت
آن نوع دیگر بگیرند برگ گل شقایق را و خشک کرده بکوبند و در یک اوقیه آن یک رطل روغن مورد یا روغن حنا ریخته در
آفتاب گذارند تا چهل روز بکار برند * دهن السلیخه جهت ستان اطراف و نقرس و حکه نافع * صفت آن بگیرند برگ و اصل ورق
کرده آنرا و در چهار [illegible] طبخ نمایند تا بربع رسد صاف نموده با همورن آن روغن کنجد بار دیگر بار روغن گل
علی الرسم مرتب [illegible] امراض اعضا [illegible] در درجه گرم و در اول تر * دهن [illegible] جهت رفع اعمار و باح و تقویت الآت تناسل مرتبا
و بند مسا مفید و حرارت آن از آن زیاده است * صفت آن بگیرند تخم آن را هر قدر که خواهند و بکوبند و باشش وزن آن
آب طبخ دهند تا بربع رسد و روغن کنجد بار دیگر وزن آن داخل کرده مرتب نمایند * دهن السوسن که بفارسی سمانه
و بهندی کولی باشد جهت فالج و لقوه و تسخ و اوجاع مفاصل بارده و تقویت الآت تناسل و رفع سده اعصاب و اعضا
و درد کمر و جهت تقویت باه و اسقاط و امثال آن در درجه دوم گرم و خشک است * صفت آن بگیرند سوسن نیم درم و بادام چهار درم
روغن بادام تلخ کوبیده آب گرم اندک بر آن پاشیده و فشرده روغن آنرا بگیرند و یا آنکه بطریق قرع معکوس و یا قرع و انبیق
و یا در آب جوشانیده با روغن کنجد باره مرتب نمایند * دهن الشمع که بفارسی در شمع باشد در سوم گرم و خشک جهت
امراض بارده و استسقا و ورم معده و لین حیات نافع * صفت آن مانند روغن بابونه است * دهن السلیم که در خواص
قریب بدهن حنظل است و از آن گرم تر و لطیف تر * صفت آن نیز مانند دهن الحنظله است * دهن الطیان که با سمن
بری است و یاسمین سفید عبارت از آن است جهت رفع علل بارده و در تقویت النفس است و سعال مزمن بارد و فالج
و لقوه و استرخا و امثال آنها نافع * صفت آن بگیرند گل آن را هر قدر که خواهند و با مغز بادام مقشر و یا کنجد سفید
مقشر مکرر در ورده بدستور مسطور تا ایام کوفته روغن بگیرند * دهن نیم آن یعنی نیم طلیان امراض بارده عصبانی مانند
فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل را نافع * صفت آن بگیرند نیم و ساج آن را هر قدر که خواهند و خوب کوب نموده در شش
وزن آن آب طبخ نمایند تا بربع رسد مالیده صاف نموده بوزن آن روغن کنجد داخل نموده مرتب نمایند و روغن
گل آن در دوم گرم و خشک است و آن در سوم * دهن العاقر قرحا در سوم گرم و خشک محلل و مدر عرق و رافع نمای
بارده و صرع و سکته و درد سر و سعته و مقوی باه است شربا و بند مسا و سعوطا * صفت آن بگیرند عاقر قرحا باره آن
را و با همورن آن روغن زیت مرتب نمایند و اگر باره آن نباشد یک اوقیه از خشک آن را کوبیده با یک رطل آب آتش
ملایم طبخ دهند تا بنصف رسد بمالند پس صاف نموده با همورن آن روغن زیت مرتب نمایند * دهن الفلفل در سوم

گرم و در دوم خشک و با مقام مرتب کوهه و روغن بلسان و امثال آن و لطیف و گرم تر از روغن بید انجیر و محلل
قوی و بادها را دفع گرداند به عرق النسا نافع است که بعد از امراض بهم رسد و فالج و لقوه و استرخا و تشنج امتلائی و استسقا
و طحال و وجع مفاصل و عرق النسا و وجع ورک و ادرار رياح آن و دردی و طمث و ادرار بول و تفتیت سنگ گرده و مثانه و اسهال
و بید ضماد و طلا و ... نافع * مصلح آن نگویند آب برگ تریب و تخم تمر هندی آنچه خورند باید خوردن روغن کنجد بار تیب
اگر کهنه باشد بهتر و اولی است و بآتش ملایم بجوشانند تا در ریق و مضاعف تا روغن بماند و چون این روغن را
بر حوالی گرده و بهنگام و بر زهار بمالند ادرار بول نماید و سنگ گرده و مثانه بریزاند * دهن الراسون در دوم
گرم و خشک گرانی سامعه و درد گوش سردی را و وجاع بارده و رياح را نافع قطور او بدل همان * مصلح آن نگویند کسانیکه آن
را کرباره باشد و کوبیده آب آن را گرفته با روغن کنجد سرشته نمایند و اگر خشک باشد باید او سه آب را در تکرطل
آب جوشانند تا واقعه بماند و مالیده صاف نموده باز در آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند * دهن القرنفل
در افعال قوی تر از روغن ... و شو نیز و ریحان است * مصلح آن مانند دهن الریحان است که از برگ آن مرتب
نمایند * دهن القمحی که بفارسی ... باشد در دوم گرم و در اول خشک مقوی معده و جگر و کشاده الطعمه و
بالخاصیت مقوی معده * و سعوط آب با ... جهت لقوه و ... حافظه و تقویه دماغ مجرب و ... جهت
لقوه و تقویت اعضای عصبی ... نافع * مصلح آن نگویند مغز آن را کوبیده ... آب گرم بران پاشیده فشرده روغن
آن را اخذ نمایند و ... دهن به سبب کمال لطافت برودتی ... میگردد و باید که ... استخراج نموده
بکار برند * دهن ماء الحمار که ... بعضی ... گرم و خشک
در سوم محلل قوی و ... و رافع کلف و ... کرم گوش و ثقل سامعه و رياح آن و ...
... و بد همان و قطور او ... * مصلح آن نگویند آب بار آن
را با وزن آن روغن ... بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند و یا آنکه ... کرده بار آن روغن زیتون
در شیشه نموده ... در آفتاب گذارند و بکار برند * دهن ... * دهن ...
... * مصلح آن ... * دهن ... که بفارسی ... باشد سرد و خشک در سوم جهت
درد اعصاب و ... درد گوش و رفع اورام ... نافع ... * مصلح آن
مانند دهن اللوز است * دهن السموم که ... باشد گرم و خشک در سوم محلل ...
و ... * مصلح آن
نگویند برگ گل تازه آن را با وزن آن روغن کنجد بار تیب ... * دهن الکاسر در سوم گرم و خشک ...
... افعال * مصلح آن ... * دهن الکرم ... دهن ... است
... * مصلح آن نگویند ... آن را و با روغن
... * دهن ...
در سوم گرم و در دوم خشک جهت درد گوش و رياح آن و دردی و طمث نافع قطور ... * مصلح آن
نگویند برگ تازه آن را با ... آن روغن گل ... سرکه انگوری کهنه بآتش ملایم طبخ نمایند تا روغن بماند
و بکار برند * دهن اللوز الحلو معتدل مایل به تری ... جهت رفع ... دماغ و صداع و سرسام
و تسکین ... گرس ... بول و حصاة و مثانه ... آن ...
و ... مصلح آن

مصطکی است وچرب نمودن ادویه مسهله مانند تربد وهلیلجات ومغز فلوس خیارشنبر واسهال اسهالات
کاسر خلط ومانع تشنج آنها است نافعا* صفت آن بگیرند مغز بادام شیرین تازه هر قدر که خواهند وتمر کرده
مدتی در آب گرم تر آب نمایند وپوست بیفشارند وتمام روغن آنرا بگیرند وبالاکه پاره مانده براورند وبکار برند واگر تمام
از کوبیدن نیم سیر ساعت در آب خیسانیده بعد از آن روغن را استخراج نمایند واگر در ظرف مس طلی دار بر روی
آتش نهاده که گرم گردد وبیفشارند واگر طلی نباشد در داخل نمایند روغن بهتر وبیشتر بیرون آید* دهن
المرزنجوش گرم در دوم وخشک در اول جهت فالج ولقوه واسترخاء وکزاز ودرد سر بارد وسعفه وتحلیل ریاح
وفتح سدد وگرانی سامعه نافع* صفت آن بگیرند آب مرزنجوش تازه را با هموزن آن روغن کنجد با آتش ملایم
بجوشانند تا روغن بماند واگر تازه نباشد خشک آن را در سی وزن آن آب جوش دهند تا نصف بماند وبوزن آن
روغن زیتون بر نسبت دهند* دهن الباردین حار ویابس وملطف است وجهت اوجاع مفاصل وکلیه وقولنج وبرودت
باطنی سر بارد وصداع وجهت صداع وسعفه وقطور در درد گوش وطورا استرخای سابقه ورباد وعصب وجهت برودت
اعضای باطنی نافع* صفت آن بگیرند بادرنس وباکل سرخ وآب روی الامر علی الرسم با آب طبخ دهند وبار سه الایمان
مرتب نمایند وبومی بجای آب شراب طبخ دهند ودهند بر نسبت آن نائل اوصف است ورباده بر بس تخم تر کرده اند
*دهن النرجس در سوم گرم وخشک محلل وملطف ومسکن درد سر سوداوی وریحی ومفتح سده های فم رحم ورافع
دردهای آن ومداوی امراض اعصاب ومقوی باه واستشمام آن محرور المزاج را مضر ومصلح آن روغن بنفشه است* صفت
آن بگیرند گل آنرا وبه شیوه گل مکرر با روغن کنجد تازه بتربیت پرورده نمایند* دهن النسرین که بفارسی گل
مشکین ونسرین نیز نامند مقوی دماغ ومنقی فضلات آن است بسبب منفعه آن وگفته اند بسبب کشف آن
وبا نافع رافع ذات الجنب بلغمی وسوداوی وآشامیدن آن نافع محلل وملطف ومفتح سده های دماغ وکبد وزایل کننده
درد گوش وطنین ... وقطورا ومالیدن بر آن نافع اوجه وتسکین باعث آن است* صفت آن مانند دهن
النرجس است* دهن الشمام که بفارسی ... گرم در دوم وخشک در اول جهت سده دماغ وتسکین و
تحلیل مواد وتقویت اعصاب ... صداع بلغمی وتحلیل اورام نافع* صفت آن مانند
دهن النرجس است ... روغن آن کنجد باشد ... روغن کنجد ... و بعضی
بجای روغن کنجد روغن گل ... * دهن النیل که بفارسی ... باشد طلای آن ... وحوالی
... * صفت آن بگیرند ...
... * دهن الورد
الابیض که بفارسی ... * صفت آن ... است
*دهن الورد الاصفر که بفارسی گل زرد ... گرم تر * صفت آن ... است
است * دهن الورد در سیم گرم وخشک ... داء الثعلب
ودوی است* صفت آن بگیرند ... گردد وآب نمانند
... * دهن الیاسمین که بهندی
چنبلی ... * صفت آن
بگیرند گل آنرا ... روغن ... اگر ... گلها
... ولیکن ... طرق مذکوره

ضعف العقل است و بسیار بهمانند و روغنها مگردند تا آنکه اکثر ادهان مفرده مانند دهن الآجر ودهن الآس
ودهن الاهلیلج که موجود است ودهن الاملج ودهن حب الاترج ودهن الاذخر ودهن الارنب ودهن الاسفیل ودهن
اسرد سالح ودهن الشمس ودهن الافاعی ودهن اکلیل الملک ودهن الاملج ودهن الاقحوان ودهن الامرود و
دهن الاسقون ودهن الانزرا ودهن الکلکلج دراهلیلج ودهن البصاقه ودهن البطم ودهن البلادر ودهن البیض
ودهن الزهر التفاح ودهن الثوم ودهن الجدوار ودهن جوزبنسی ودهن جوز بوا ودهن جوز ماثل ودهن الحناء و
ودهن دارچینی ودهن الذهب ودهن الرمان ودهن الزعفران ودهن السفرجل ودهن السنبل الطیب ودهن
السوسن ودهن الشاهترج ودهن الصابون ودهن الصندل که معروف بعطر صندل است ودهن القاوانیا ودهن
الفلفل ودهن الفودنج ودهن القرع ودهن حب الصنوبر ودهن القرنفل ودهن القسط ودهن القمح ودهن بزر الکتان
ودهن لسنبل ودهن المقل المعروف بدهن الزال ودهن الکاذی ودهن الکافور ودهن الکرنب ودهن الکمون ودهن
الکمزن ودهن الکلنکر ودهن الکهربا ودهن اللولو ودهن الماربون ودهن المصطکی ودهن المقل ودهن الملح ودهن الموم
ودهن النارمشک ودهن الناسراه ودهن النمام ودهن الورد ودهن الوج ودهن الورد هریک در رسوم و حروف و فصول خود ذکر
یافته و می بابد انشاء الله تع * واما ادهان مرکبه پس بدانکه بمقتضای ترکیب بعض ادویه با بعضی برای
تقویت قوی و کیفیتهای آنها و یا برای احداث مزاج نامی مطلوب یا خاصیت تازه مانند احتماع و تراکیب
با یکدیگر مرکبه است و گاه ترکیب کرده مسیرداده روغنها را از ادویه با آنکه جوش داده شود در بیش و زر
آن آب صافی عذب با آنکه اجدیه ماننده آب نوبت آنها را ورمع و رب آب بماند بس صاف کرده بامر روغن که خواهند
بعد آب صافی با بس ملایم باد رید زمصاعفا اگر اجزای آنها بسیار لطیف باشند نفوسانند یا آنکه آب زینه
روغن نمانند و یا از دوای ادویه بواسطهٔ هوا و یا آنکه ادنه جمع شوند گلها و شکوفهای تازه را در روغن را آدمان
در روغن داده شوند حساسه و سوراخها بعض ادهان مفرده است و گاه ترکیب کرده میسرد از اجرام ادویه
و غرض از ترکیب ابقای کیفیات آنها و ابداع دوای آنها است در حامل لطیف المحمل بطی التحلیل مانند در
مسام و حلل و جرح ملایم مزاج جلد بدن و اعصاب و دماغ تا آنکه از کسل درانها بطول ملاقات و مکث زمان
بسیار از قوی مکرر ترکیب و احتماع قوی و منافع ادویه در مجموع و مرکب واحد با اجتماع واحد در کیفیت ابد
مانند بتفتیح و تلطیف و ترطیب و تسکین و اسهال اسهارنا د ام سمورن مفسر و کثیف مفسر و حسیاس
مفید و تجربه کرده و کامر و حمار ن و کنه و و اسهال انها ارزما رویر و رنار ده رطبه برای زیادتی بمرند ودهن
برص و ... و ... باسمن ... جور ... ورد رحسل ودهن بلسان و رب و یا دام تلخ و سند احمر و مرطم
و حودل رماید آنه واسمه رد آلو وحمه الحصر ارکردگان وسم واقحوان و ساروبداب ونیسو و باب نه زمان
اسهال ادهان حاره مللطفه منضجه برای زیادتی تحلیل و تلطیف و تحلیل و روغن گل سرخ و مفرح
و خیار و خرد برای تقویت و امثال که ازهر نوع مانند ترکیب حار با بارد و بامرد و یا سوی بحسب حاجت از
زیادتی و کمی و تساوی مانند دهن لوز سعه برای وجع راس و ادن حادث از مره سودا و حدام و مالیخولیا و اما
ادهان مرکبه از دوای ادویه حاره بالغه ابله مر امراض بارده را مانند قسط و بادزهر و سادج و راسن و روح و اذخر و ابهل
و اسید و سلیخه و ابازیر و زنجبیل و عاقرقرحا و مرماحوز و سنبل الطیب و معد و فرمانا و مرزنجوش و سنبل
رومی و مرمکی و برمل جوزبوا و سعد و زعفران و مانند اسها و گاه تکرار کرده می شود چندبار در هر بار تازه اجزا
از روغن برای زیادتی اجتماع قوت و گاه بالعکس برای تضعیف و قلت حاجت و گاه ادویه رامعا از آنکه جوشانیده زمان

نموده باشد تا سابر ای استعمال و استخراج در ای آنها در آب طبخ مینمایند و صاف کرده اضافه آب اول می نمایند و تا
آنکه جوشانیده و سرد باد و بدن و نباید مانند ارغوان مانند مورد و گل سرخ و بادو گل بابونه مانند اسپارونا آنکه باد و ند
مقوية مواد حاره باردة مانند برگ مورد و آمله و گل سماق و ترمسا و سان و مثل الطیب و بعد بخیر جفیف و مازو
و ململه کابلی و برگ کنار و مانند اینها و گاه حل کرده می شود اجرام بعض ادویه حاره در ادهان مرکبه که اجرام ادویه
در اینها داخل است مانند حب بلسان و فربیون و زعفران و مشکی و جند بیدستر و جاو شیر و فلفل و مانند اینها و تربیع
کرده میشود با آنها از برای تالیف و اسر جارجوش و ما برای اعلال باردة مانند صبر و سنبل و زعفران و مومیائی و دار فلفل
و دارچینی و مصطکی و مر و امثال اینها که حل کرده می شود در ادهان طبخ برای علل بارد اعضای رئیسه و الاَت
تناسل و رحم * و اما سیر طبخ آنها آن است که ادویه مفرده آنها را جدا جدا حسب تارده خالص مابین بعض گرفته اند
کوبیده است نمر کرفته و زن کرده در ظرفی با ثلاثه اضعاف آن آب گرم آمیخته کرده و انگشت بالای آن آید اگر خار
و زن کل ادویه باشد بهمراهست تکسانرو و رشما شد پس با آتش ملایم بجوشانند تا ثلث آب باقی بماند بعد ادویه را نکو
بمالند و بفشارند و بمالا بند و باور آب تالوده مورد عمکه مناسب داشته باشد بجوشانند تا آب رفته روغن بماند
و آنچه ازاد ویه که جرم آنها کثیف باشد باید که مبالغه کرده شود در طبخ آنها بدین طریق که ما عت بمانعت آن دل
ابدال آب گرم در آن داخل نمایند تا تمام نضج نمی از آتش برگرفته بمالا مد و بعد صاف نمایند و آنچه اجزای
آنها بسیار لطیف باشد در ظرف چینی یا سنگ خمیر بسر و بلسان و رشما بند پس آنظرف را در رینه و مضاعف
نمی ورد دیگی که بانسگه آن آب باشد بگذارند و بجوشانند با آتش ملایم و همکه بسیار جلد کرد و بدانسته باشد
و ملایمت باید بعد از نصف ما الدهه و صاف کرده روغن داخل نموده در بسته و با ظرف دیگر کرده بعد سر و دهان
مد و بجوشانند تا روغن بماند و علامت انتهای آب آن است که نگرجوش بسرورد و علمات بکند و بعضی گفته اند که
امتحان روغن که دران عقارب و سموم باشد مثل آن است که قطره از آن بر و بربند باآتش بیاورند اگر آن روغن
که بر خلال استعمل شود سر آب بیارد با بر و دی فرود آید که موجبه بکرد و در و بسته محفوظ نگاه دارند
و بعد آنکه اگر ادهان مرکبه ما بین من الآس و اهل استعمال است را اوبه را السمسم و لوزتین و او ر زکان نمی در
اطباء و بلاد روم و حکما و عرب حسی و زعم آن که من الثلوث باشد و موسی و بعد ازیج مرتبه در رسوم
خود ذکر در آن و مناید انشاء الله تعالی * فصل در بیان ادهان مرکبه * من الباب المرکب خواص و منافع
آن روغن بیابد از دهن الباب الصادح اسموری دماغ و قلب است و ملین ملابث عصب و نافع است از برای نالج و
استرخا و لقوه و رعشه و در دوری بعض رحلاتی باشد و نافع است از برای نوبس و نفس و بهی و کلف و آثار و جروح و سنامکه
در وسعت از ابرودی برا حادث شود در بیماری از امراض که از برودت و رطوبت حادث شده باشد مستعمل است
و بعد را حرکت کند * صنعت آن بگیرند روغن بادام ده رطل و در صحنه دیگر ده من اسپرا ن صحه امیر اسحر
در دو تکسگی کسنده رطل گل سرخ تازه سر و ع الا دماغ و انکو بیند و در آن روغن اندازند و بجوشانند آن را با آتش
ملایم و آن را رسیده ور آن را ارا کدا زند بس بمالانند آن را شربه کامی و بار دو تک کنند و بعد آن را نگاه دارند
بس بگیرند شامه چهار رطل رد برگرفته در آن روغن بریزند و بجوشانند و آن را بگذارند سه روز دیگر نگاه دارند
و بمالانند روغن را باز در تک کنند بعد آن را نگاه دارند و بعد سوزنبد کوز چهار رطل حور بوا سر کوفته در آن
روغن اندازند طبخ نموده آن را بسیار سه روز نگاه دارند و مالانند بعد آن را نگاه دارند روغن را باز
در دیگ کنند و بریزند چهار رطل سر کوفته در آن اندازند و سوز سنبل و طبخ نموده سرش را بر سته سه روز دیگر

تا مدارند پس بمالایند روغن را در رنگ کرده بلیس را تا مدارند و بعد صبر کرده رطل بر رطل آب کرده
در آن کنند و بعد صبر و بعد از طبخ و بالا بر دن بلیس تا مداس بیم رطل کمایه حمی همان عمل سازی داخل
روغن کنند بعد از طبخ رنگ سبز برو بالودن روغن را رد کرده و مرتب بیم رطل صندل سفید مقاصری
مود داخل کنند بعد از طبخ و بعد وزن کرده است و بالودن عرق دمیدن بیم کوفته داخل کرده طبخ نمایند و بعد
بیفه تا نگاه دارند پس بمالایند داخل کنند در آن روغن عنبر اشهب بیست مثقال ریمانی بر د پس حل کنند در آن
مسک بیست خالص و بار بمالایند بعضی بعد از بیست مثقال عطر گلاب و از مرتب عطر صندل و عطر عود هندی و عطر
حمی لبان و عطر فسه نیز مثقال داخل میکنند و جمیع امثال را که تا مدارند است الله تدری صبر و مسک و عطرهای
مذکور را داخل کرده علیحده تا مدارند و روغن را علیحده در شیشه های خورد و آنرا محکم نمایند در روت
ملامت نگاه دارند امثال را عالیه و دمی و از من عالیه باشد * دهن الباب المرکب المطیب به نعت دیگر * صفت
آن بگیرند روغن بان که استخراج کرده باشد از لب آن جدا جدا استخراج کرده مسود روغن مغز بادام مرتب و
که خواسته باشد پس بگیرند رطل خوب نوار در و دسیل الطیب و همه را نیم کوفته نمایند و گلاب آب مثقال او که
از روی آن را ما نگاه کرده و بگذارند در شب روز بس تا آس ملایم جوشانند تا آنکه فرت اوته آب تا ر داده و صاف اضافه
نمایند تا آب مرق فالودج و آن رحل الحمام است و معروف است بمعانی الحمام و آن نیمی از موجود است آن است که
و بگیرند آن را آس بمالایند آب را مخلوط کنند بر روغن بان مذکور و در آتش ملایم نگذارند و بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند پس بمالایند و در شیشه نگاه دارند و گاهی این روغن را بصورت دیگر مرتب سازند
و آن آنست که خوابیج را نیم کوفته در روغن مذکور داخل کرده حفظ و رود و آفتاب نگاه دارند * دهن البابونج
به صحیح نیمی بن حوله گفته که این روغن گرم است با عمال و حل است و درد ما مالکی کند و نیز اعضا و اوابع
است و موضعی که بهم کنند مرجی آن است و بادها را طرد کند * صفت آن روغن کنجد نیمه از بیه حلبه بابونه
سه و جمله کرده آنرا دو از بیه در شیشه کرده حفظ نما بر ورود آفتاب گذارند پس استعمال نمایند * دهن
اسرور بارد و رطب است برای صداع حار و برسام و سکی دماغ نافع * صفت آن نیم کل و نیم خیار بین مغز بادام
مرتین کنجد بیمه بمرتبه تا منتج حساس سفید احوال کوفته علی الوجه استخراج نمود و استعمال نمایند
معطر مروحا و نقدا و سعوط آن بمغز رم است منقول از اصول المرکب نیمه المدبن مرتبه ی * دهن الورور
در سرمه مرتبه مرتبه دماغ و ازاله مرمت آن نافع المقع است * صفت آن مغز نیم کل و مغز نیم حبار رین
مغز بادام مرتبه مغز نیم حساس سفید کنجد مغز نیم کاسه و احوال مساوی کوفته آب گرم باشد فرود
روغن آن را بر آورده بر سر بمالند و بمد از بمدرم او نیز اسعوط نمایند و بدری در گوش نچکانند بی القور نفع آن
ظاهر میگردد * دهن المطبع جهت رونق بدنی و رده موضعی که خواسته * صفت آن خوب جوبره را حالی کنند
و بی ما در رده مرتع ده مثقال براده مولادو بیست مثقال روغن زیت در آن کنند و سر آنرا بند نمود و نگاه کنند
بگیرند در آتش بعد باید گرد و بعد از آن بر آورده استعمال نمایند * دهن الحرمل اعضای عصب و بار اسود مسک
باشد نافع از رعشه و بیسم و انابع * صفت آن حرمل یک رطل یک رطل ربع رطلی در روغن کنجد چهار رطل
لیمد و حرمل را نیم کوفته و بالدل آب تر کرده نما بعد در شیشه نگاه دارند و صبح در روغن مذکور بماند و حرون
و بجوشد در وی آنرا حد صافی بماند بعد از آن تمام حور العسب را نرم کوفته در آن داخل نمایند در
و صاف صبح سه ماه بمالند و سلب بجوشیده باشد از آب برای رد احمرار لازم داشته * دهن الحراطین

جهت بواسیر چون از این موم روغن ساخته بر روی بواسیر بمالند زایل گرداند آن را و بی‌مانند است* صنعت آن
سیاه دانه خراطین و زاج و روغن کنجد برشته کرده از روغن بیرون آورده باده درم دیاله با دیاخیان بمالند و
روغن این موم روغن ساخته تا آن بیامیزند و گوگرد و زرنیخ را بالمناصفه سائیده بسمه بیامیزند روغن کنجد بجد تکه
حلب کند آن را و بعوض و اسمی بسطر نماید زد و بسمه باید که بر روی آب ترسی باشد* دهن الخروع الکبیر
نافع از برای استرخا و فالج و بیشتر بیدهای کند و طحال رافع و مفید در همه‌ها از برای قولنج* صنعت آن به نسخهٔ شیخ
رئیس با اندک تغییر فارسی مرمکی صافی نوده کوفی مرماخور تخم کرفس تخم وارنانه انیسون تخم جند دری
مصطکی رومی اسارون حلبه از هر یک شش درم شکسته اسی حاوسرا از هر یک سه درم تخم کرفس بوست بیخ
بادیان اذخر مکی اصل السوس رامی خسک حسک از هر یک ده درم هزارجشان سی بند از هر یک سه درم زنجبیل
دارچینی دریفل دارفلفل کمازریوا کمانه حسی فلفل دارفلفل جوزبوا بسباسه سرسر بمط بلج رو باس کرد با
از هر یک جوار درم زرساد درونج حسی عفریی از هر یک شش درم مجموع را بسمر کوفته آن مقدار آب بر روی آن کشد
که از روی آن بر گردد و تکسب بخیسانند و روز دیگر دورد تنگ کرده تا بس ملایم بجوشانند تا نصفه واسود بس بمالانند
و روغن حب الخروع هفت رطل در آن داخل کنند و بار دیگر بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بس نگاهدارند و وقت
حاجت دو مثقال از آن با شش مثقال با ماء الاصول بنوشند* دهن الخروع الکبیر به نسخهٔ سلطان الدین عفائی
* صنعت آن با اندک تغییر حلبی تخم کرفس انیسون مصطکی اسارون سامی از هر یک هفت درم تخم کرفس بیخ بادیان
بیخ سوس آسمانجونی راسن از هر یک ده درم سنطرح هندی مقل ازرق از هر یک شش درم جاوشیر زرساد درونج عقربی
از هر یک سه درم زنجبیل دارچینی دارفلفل دارفلفل جوزبوا جوزبوا بسباسه سنبل بلج سوسن کرونا از هر یک چهار درم جمله
را نیمکوفته یکشب در آب بخیسانند و روز دیگر دورد تنگ کرده تا بس ملایم بجوشانند تا اجزا مهرا شود بمالانند و تا صد
و سیاه درم روغن بید انجیر ساده داخل کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربتی نه درم با ماء الاصول
* دهن الخروع که بسیار استعمال درد جوزه دارد و به معنی بر حمل ذکر کرده* صنعت آن روغن حب الخروع تکمیل
را با بادیانه انیسون تخم کرفس از هر یک کفی ادویه را نیمکوفته در آب بخیسانند یکشب و روز دیگر جوشانیده بمالانند
و روغن داخل کرده تا بس ملایم بجوشانند تا آب رفته روغن بماند در شیشه نگاهدارند* دهن الحنظل المعروف
بلدوای هرمس نافع است جهت سور تکه در اصول شعر و مسام بهم میرسد و جهت جمیع مواد غلیظه بحت حلل
و حرارو مرسره حکه مفید است* صنعت آن روغن گل سرخ بیست مثقال سرکه انگوری کهنه ده مثقال روغن را با
سرکه بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند فرفیون سنطرح هندی کهربای شمعی را بسیج از هر یک دانگی کاغذ
مرحمد مداد حسی دانه بزرگ سوخته دانهٔ فلفلهٔ سوخته روستیج از هر یک نیم مثقال در آن داخل کرده بر هاون
ملیسه بمالند با شکر مخلوط شود استعمال نمایند* دهن دارفلفل جهت جراحات مجرب است* صنعت آن زرد چوبه
دارفلفل ورد حمره متصان اصل السوس دیودار از هر یک نیم مجموع را نیمکوفته در بیست و بیست رآب
خالص بخیسانند پس بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده روغن کنجد بیخ سمود داخل کرده بار دیگر بجوشانند تا آب برود
و روغن بماند و ملاحظه نمایند که نسوزد* دهن دارشیشعان سود مند بود در استسقا سکم و ضعف جگر و معده
واحشا* صنعت آن دارشیشعان سی اوقیه سلیخه سنبل الطیب از هر یک چهار اوقیه نصف الذریره دوا وقیه ادویه نیمکوفته
در آن روغن کنجد از هر یک هفت و نیم رطل علی الرسم بطریق صاف نموده بکار برند* دهن دودار به نسخهٔ حکیم
علی گیلانی گفته که این روغن از برای رو باشد گوشت بر جراحات بطریقه آرد و نمیگذارد که ریم در جراحت شود و حرکت کند

ورم نمودی آن ... جراحت و براحی آنرا نیکو میگرداند و این روغنی است که بسیار مبارک است خاصه در جراحات
تازه رسانیده که جراحتی عظیم و صحاح بدرجه شده بود و این روغن را که رئیس و سمر آستان نمر آورد که
صاحب بدرجه مسدود دمسلسل * صفت آن بگیرند دیو دار خوب دارفلفل دود تکه درست دکان کسفکندود
برنان سکند سند ارمرتبه دو مثقال است کو نسی باشد تکو سد مع زاد رمر کسد و روغن کنجد در صد
مثقال وسه رطل آب داخل کرده بجوشانند تا آب تمام رفته روغن بماند صافی نموده باز دود تنگ
کرده چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند و درین وقت احتیاط کنند که نمو دیعنی آتش نمایاند باشد
واگر بعد از تمام شدن آب آتش بسوزد نمود بس اول چنان بود که ظرف چند مو آب نامی باشد که در و دآورند وظرف
آب کلو را بماند و باشد که آتش دور کنند و نمو طی باشد بسیار است * دهن دامون لغت یونانی است و گفته اند
که بمعنی آن عمرة الاحرا است و در حسنه دیگر مسطور است که آن را رومی دهن دامون گویند یعنی دو سره لحلاط وبالجمله
این روغن نافع است از برای درد معده و عصب و سری اعصاب و نافع است * صفت آن فلفل ماه بلاد و مه سادج هندی
سنبل الطیب از هر یک چهار اوقیه قرنفل مه اوقیه دارچینی سی اوقیه حملیه وا کوشد نیمه سیعه ماثله چهار اوقیه
مصطکی رومی دو ارده اوقیه سوم سعد را رد اوقیه سی سه داد روغن بان حمل رصا اوقیه روغن بلسان دوازده
اوقیه گل احمد او به حمل را داخل کرده در هار ... بنعمد نمایند تا بلبسان سرد در سه تگ اوقیه * دهن
الراحب السحالموس است فوائد این دهن سربف زیاده از ان است که در بن مختصر گنجد ... الماحبرین حکیم
عماد الدین محمود سراری آورده که در صبحی دوا ... بعد از ان ظاهر شد مولا که از بن روغن مبارک خصوص در انواع
مرض معروف باشد وانواع مفاصل جذام وانواع قروح باصور و نواسیر و سای دست وبا و داء الفیل و داء الحیة
و درد گرس و صداع بارد و از برای جمیع امراض مذکوره آزموده است و بسیار معتمد است * صفت آن حد وار خطایی از سوده
رو یاد در راوند طویل راوند مدحرج حب الغار حنظل نامرکی صافی صبر سقوطری جاوسیر جلبست مکسیح کندر
مصطکی رومی سمرچا اترک جاحد بلسر عا قرقرحا سلارو از هر یک دو مثقال مورجان سری حار مثقال
قرنفل مثقال مائو عراقی ده مثقال موم زرد ده مثقال نمک کندد سرشته رویا بعد سوال مه جرگرس
از هر یک مثقال زرنیخ روغن گل سرخ روغن بابونه روغن نرگس روغن جوز روغن بادام روغن زیتون روغن زاری
روغن جوز روغن سرداب روغن سطوروغن قرنفل از هر یک لسا روغن چهار مثقال روغن زاد در آب ترک
جا تکسد وبا سالوا و بند بلسرو زنک که درست بعد از ... کرکرده مسوم مرتب نمایند * دهن الراحب بدعه حکیم
عماد الدین محمود * صفت آن حد وار خطایی رو یاد کند رد کر را وند طویل مرصافی صبر سقطری جاسر جلسب
جاوشیر جلبان جوز را احمد بلسر سرب مرداسنگ زیت رومی از هر یک دو مثقال زرنیخ مثقال مکسیح
بلسان مثقال صابون رقی سرو الب آب لیموی مثقال بعه نصف مثقال زر مرس روی گل سرخ روغن بابونه روغن
سطوروس سداب روغن زیتون موم زرد از هر یک ده مثقال نمک مو رمعزر مرتب نمایند و در نسخه که برابر سرایت
ماب حکیم سیر را جمل با فرموسی حکیم ناسی از حکیم عماد الدین محمود سراری نقل کرده در کتاب مجربات
جر در بن ... زراوند مدحرج ... رب مکسیح زیت رومی از هر یک دو مثقال ترک جاسیح مثقال داخل است
و وزن موم نا برده مثقال و وزن ... چهار مثقال است گفته اگر روغن مار ... کرده باشد نعوض مرتبک که
باشد روغن کنجد داخل نمایند * دهن الراحب منقول از خط حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود سماد
نیز بن نسخه تمام است * صفت آن حد وار خطایی ... رد رساد خسد بلد مرمصطکی رومی کندر زراوند مدحرج

حب الغار عاقرقرحا سعد بغدادی زفت رومی زراوند مدحرج جاوشیر بارزد حلتیت مقل ازرق سکبینج مومیائی صافی از هر یک دو
مثقال سورنجان سنا مکی برگ حنا از هر یک سه مثقال سیماب چهار مثقال صابون عراقی روغن بابونه روغن گل سرخ
زیت کهنه روغن زنبق روغن نرگس روغن خیری موم زرد سفید کرده براز از هر یک ده مثقال آب لسان الثور بمقداری که سیماب از
آن یکسان را گرم نوی ومرهم باشد مرهم بقدر وبرای دانسته باشد مقدار مرهم اینجا است مثقال مسهوان کرده
تصرفات در آن نسخه جالینوس کرده مثل آنکه در وزن آن مثل دوسای مثل سرد اسنگ شرف از هر یک دو مثقال اخل
کرده اند و بعضی دواها را مثل حلتیت وعاقرقرحا وحب الغار وحمد سه بطرف کرده وا کثر روغن گل سرخ و زیت
کرده اند و در مرض داء الثعلب روغن سوسن هم لادن اضافه نموده و امثال این تصرفات موافق مزاج و دوب مرض
بحسب حدس طبیب واقع میشود * اما طریق ساختن این روغن آنست که مبالغهٔ تمام در کشتن سیماب بعمل
آورند بنوعی در کشتن آن مبالغه نمایند که اثری از آن نماند و باید که بدری سرکه کهنه با آب در ظرف سفالی نو کرده
سیماب را در آن اندازند و آنقدر بر هم زنند که ذره ذره شود پس حنا گرفته و کوفته نرم نخته داخل سازند و با انگشت
بمالند و باید روز همچنین بمالند تا باشد یا خوب کشته شود پس صمغها را بمقداری که ممکن باشد مقدار نرم
کنند و در سرکه خیسانند و حل کرده بمالانند باقی اجزا را نرم بکوبند و هر یک را جدا جدا نخته درزن نمایند و جاوشیر
را بر روی سنگ با گلاب بسایند و صابون را با کارد براشند و سفیدهٔ موم را گداخته بمالانند و حنوع روغنها را
یکجا نموده در یا تل کرده خوب بسایند اول سرمه شرف و مرداسنگ را داخل کرده بعد از آن صمغها را پس از آن
در گرمی سرد کنند پس حل وارو ریش معمول را داخل نمایند و بعد از آن تمام ادویه را داخل کرده در هاون بزرگ چندان
بسایند که بمدعا باشد سو دود در مرهم آمیخته گردد در ظرف چینی نگاهدارند اگر در عمارهٔ طلب نمایند رهگام
حاجت استعمال کنند * و اما طریق استعمال آن آنست که نخست کنند و هر نوبت یک نخل را بمالند را بینند از میان
دوادر عرض چهار انگشت با جسم گردن مهرهای پشت بمالند پس دارو دارادن بمالند و همچنین استخوانهای سینه را
ملایم بمالند و رخت سفید دار بوسید خود را از سرما و هوا و اعراض نفسانی و حرکت عنیف و جماع و غیره نگاهدارند
و جثهٔ دوسه روز ریشم بهمان طریق بمالند و در روز یارده هم نخست موم را نگاه دارند و روز سرد هم حمام روند
و اگر در یک مس اول ردو دوم ابرحت طاهر شود احتیاج تکرار باقی نیست و در پس ایام غذا سرد آب باید سلاحظه دار
ما بر غذا لما را حب دانند احیانا اگر دهان خوش کند نخود نسان از روز تحریکان رکسم حسک کوفته ردها
بسایند و بلعاب بر وطو با مقصد کنند وو بت جوان مثقالی نمره در دهان نگاهدارند تو آنست را تحمل با بوسوی
حکیم باسی گفته که می باید که مثل اوقیه ستال در سه نوبت رعرض باز ده یوم مالیده شود هر نیمروز یک
نوبت چنانکه روز اول و سیم و یازدهم تمام زود است که از عقب سرگره بای کردن و هر دودست و پاها بعرض
چهار انگشت بمالند و بر روی دل و جگر و ربوبعل بساید بمالند * دهن الراحت نافع تشنج مفاصل و درد اعضا * صنعت
ابن جلد ارحطا پی مثل ارزنجا و سرکه بارزد اس حلب حمد سه سمر ر بساد حور برگ مورد از هر یک سه
مثقال مسطکی برگ حسا سعدکوفی عاقرقرحا از هر یک نیم مثقال حب الغار سورنجان از هر یک سه مثقال صابون رقی یک
دا لب روغن گل سرخ روغن زنبق روغن بابونه از هر یک ده مثقال سه نیم هفتاد مثقال آب لیمو نیست مثقال
زیتون معمول بیست مثقال مرهم زرد بیست مثقال علی الرسم موم روغن ساخته در وقت حاجت استعمال نمایند
* دهن الراحت بد نسخهٔ حکیم صالح خان * صنعت ابن جلد ارحطا بی مجرب کنند زرنباد زراوند مدحرج زراوند
طویل مرمکی صبر سقطری مقل ازرق سکبینج جاوشیر حلتیت عاقرقرحا سورنجان مصری جوز بوا احمد سه سمر

خماسیرب مرداسنگ زفت رومی از هریک دو مثقال زیبق سه مثقال صابون رقی سه مثقال آب لیمو روغن
گل سرخ روغن زیتون روغن شبت روغن خیار روغن قسط روغن بابونه روغن کنجد از هریک چهل مثقال سه
گرده برنگ ضد و بابرده مثقال موم زرد غیر مغسول هفت مثقال زیبق را و ترا کوفته بیخته زیبق را در قدری
آب لیمو و آب برگ خطمی حل کرده مر و صبر و سکبینج و جاوشیر و جلبنس را در آب لیمو بخیسانند و صافی نموده بعد
از آن روغنها را یکجا کرده بجوشانند و در روغن جوش موم و شب بر دارند بعد از آن اندک اندک بگدازند تا قوام آید احمد شود
صافی نموده شمعها را و زفت را داخل کرده بر هم زنند و بعد از آن سرد نموده ادویه را در آن ریزند و از کفچه بر هم
زنند بعد از آنکه چون موم روغن گردد پس در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند * دهن
الراحب به نسخه دیگر * صنعت آن زیتون معمول لیمو یا صابون یا شحم بز چهار مثقال برگ حمامه مثقال
مربع مثقال بلغی از هریک دو مثقال صابون یک قالب زفت دوازده مثقال هر زیتون حنظل را کوفته بیخته
با صابون و زفت در هاون بیست ساعت با جزئی مرهم بر شود پس دو قسمت کرده یک حصه را بدود ... از موم
با انگشتان و دریاها ... با انگشتان بمالند و حصه دوم را در زرد و ریز بمالند و در جایی باشد تمام زرد
که باد یا و بوسید و روغن را با زور مقیم بسوزند بعد آب گوشت مرغ باشد از خمو صاب و لیساب و آب سرد
بر هم کنند مجرب است از برای اسلد و باصور و باسور و جمیع قروح عسرة البرء العلاج * دهن الراحب به نسخه
دیگر * صنعت آن حلزون خطابی مجرب زرنباد کندر ذکر زراوند طویل مرمکی صافی صمغ سقطری سنبل ازرق
سکبینج جاوشیر جلبنس غافت برنجاسف زعفران مصری جوز بوا جند بید ستر مجرب زفت رومی مرداسنگ از
هریک دو مثقال برگ کرفس زیتون از هریک پنج مثقال آب لیمو شصت مثقال صابون عراقی نیم قالب شده گرده
بر هفت مثقال روغن سوسن روغن گل سرخ روغن بابونه روغن قسط روغن شبت زیت کهنه موم زرد از هریک
ده مثقال به دستور معمول مرتب نمایند * دهن راسن دافع از برای فالج و لقوه و سوس و رعشه و اوجاع
مفاصل و اوجاع ظهر و از برای باصور و باسور و قولنج و جمیع اوجاع بارده را مفید است و محلل ریاح و مواد
غلیظه باشد و مقوی اعصاب است و اگر نیم مثقال بانک ... از این روغن را بخورند مغص و قولنج را سودمند
باشد و مسهل بلغم است و اعصاب را از رطوبات پاک کند و داء الفیل را مفید باشد * صنعت آن مقل ازرق ده درم
اسق سکبینج جاوشیر حب بلسان ابهل ... سعد زرنب طلخه ... مغز بادام تلخ
از هریک شش درم مر مقل حور بوا ... خولنجان دارچینی لادن جند بید ستر از هریک سه درم کملا
تخم ... سالیوس لسان ذکوبیر ... الکراث ... قسط تلخ از هریک پنج درم تخم ...
معرجب الخروع مر ... مورد ... از هریک چهار درم ورق غار افسنتین رومی از هریک پنج درم
و در نسخه دیگر بجای افسنتین اسه است و در نسخه دیگر بجای ورق غار افسنتین ... سورنجان از هریک
ده درم است ادویه را نیم کوفته در دیگی کرده آب برگ کلم شش رطل بر روی آن کرد تا ... بجوشانند
تا دو رطل بماند از آتش برگرفته بمالند و بفشارند و ... بفشارند تا باقی بماند ... از
خوب د واد ... آب مطبوخ را در دیگ کرده زیت کهنه شش رطل روغن گاو روغن رازقی روغن حب
الخروع و روغن حب الغار مطبوخ تا با ویه که از مصر می آورند از هریک دو درم مغز بادام تلخ مقشر کوفته ده درم
حب الغار مقشر کوفته حب الصنوبر مقشر کوفته از هریک شش درم روغن سوسن ... از هریک پنج درم روغن
حب الخضراء ده درم روغن کنجد یا روغن رازقی که خوشبو باشد در آن بیندازند سه درم راسن ده درم روغن حبا

سنبل رومی عمل بلادر سه درم و دراونکی از آب مطبوخ که اولا ذکر شد بوزن ده درم حل کرده و همه را
یکجا کنند و بآتش ملایم بجوشانند تا آنکه آب مطبوخ اول بسوزد و روغن باقی ماند از آتش فرود آورده از پارچه
صفی بپالایند و باز در دیگ کرده بریزند بر آن بازرد سه درم عسل ده درم و بر اخگر افروخته نهند تا حل شود
از آتش فرود آورده مخلوط کنند با آن میعه سائله سفید سطسفید روغن بلسان از هر یک ده درم و در شیشه کرده سر
آنرا محکم بندند و شربتی از این دهن ماش ربع درم یا یک مثقال با شوربای گوشت مصفی و بعضی طریق
طبخ این روغن را چنین ذکر کرده اند که دواهای یابس را بکوبند و بآب کامل بشورند کوزه پوشانند و بالایند
پس صموغ را جداگانه حل کرده بریزند در آن آب حل کرده و روغنها را داخل کرده در دیگ بآتش ملایم بجوشانند
آنقدر که تمام آب برود و روغن بماند از آتش برگرفته و با پارچه کرباس بپالایند و در شیشه نگاه دارند و طریق
اول صواب است * دهن الساطع این دهن از عراقی است و نقل آنرا بالطبخه سلیمانیه گویند و این دهن نافع است از برای
معده و جگر و فالج و لقوه و دماغ را قوت دهد و تسکین خفقان نماید و جمیع امراض بارده را نافع است * صنعت این روغن
گل سرخ و روغن نرگس و روغن یاسمین از هر یک یک رطل در ظرف زجاجی یا چینی کرده آنرا بعود قماری دود کنند
مرور یکماه و بعضی در عمیق گفته که یکماه مرور بعود قماری و کافور نجوری دود دهند بعد از آن فرا گیرند و در آن
بیندازند از هر یک ربع اوقیه مربوه فاقله الفلنجه فاغره برند الطیب کبابه حمیی برنقل سنبل الطیب قشر گل سرخ
مروع الاشماع صندل سفید از هر یک یک اوقیه سلیخه سود اسفر اوقیه عود قماری خام و سنبل و غالیه از هر یک
ده مثقال نکوبند و طحن کنند و در آن ریزند و دیگر باره یکماه در دهن بعود قماری دود دهند پس بپالایند و بفلس واعلیحده
در شیشه نگاه دارند و روغن آنرا گرفته دوازده عود قماری مطحون بحر بر منخول و دو مثقال عنبر اشهب و ده مثقال
مشک خالص و ده مثقال عطر گلاب و ده مثقال کافور نجوری اول سرشته عنبر را در آن حل نمایند و بعد از آن باقی
ادویه را کوفته بحریر بیخته با آن روغن حل نمایند و در شیشه کرده سر آنرا محکم نموده نگاه دارند * دهن سام ابرص
نافع جهت حمار زحوت بر آن طلا کنند اگر با پشته رسد باشد دفع گردد * صنعت آن بگیرند سام ابرص بعدد
زادبه عربی ورعه ریشارضی حلبا سه باشد و در روغن کنجد بسرشر آنقدر بجوشانند تا متحلل شود پس
خاکستر ساج گاو ماده نه مثقال در آن داخل کرده بر هم زنند و چند جوش داده فرود آورند و بکار برند * دهن
مداب المرکب بنسخه شیخ داود مجرب در جمیع افعال اقوی از سداب و روغن ساده آن و ممتاز نافع از برای
جمیع اوجاع ظهور ورک ومثانه و گرده و ساق و ادرار بول و تحلیل ریاح و اوجاع اذن و مفید است از برای صرع و صداع
و بند مس یان و اسامیدن اب ... کردن و آن و حقنه نمودن بآن * صنعت آن بگیرند سداب تر سه اوقیه تخم حرمل
حب الرشاد سادرحا از هر یک یک درم ادویه را نیم کوفته در نیم رطل آب بجوشانند تا نصف آب بماند پس بپالایند
و سه اوقیه زیت کهنه یا روغن کنجد داخل کرده چندان بجوشانند که آب برود و روغن بماند و در شیشه کنند و سر
آن را بسته نگاه دارند * دهن سداب بنسخه شیخ اسمعیل که در خمره و رسائل ذکر کرده و این روغن در بهاء است
نافع است از برای امراض و اوجاع بارده و عصب فالج و لقوه و استرخا از برای برودت رحم و مثانه * صنعت آن آب سداب
تازه درمس روغن زیتون نیم من در هم آمیخته بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند از آتش فرود آورده چند بند سیر
عاقرقرحا نمط بلخ از هر یک ده درم فرفیون ... درم همه را کوفته داخل کرده در هاون سنگی بله سعد بمالند
تا نیکو مخلوط گردد و اگر بیست درم روغن بلسان داخل نمایند بهتر است والا بدل آن روغن ترب کنند * دهن
سلیخه بالرئه باسن مره است سردی معده و جگر را برد دارد و اعضا را قوی گرداند * صنعت آن سلیخه نمط بلخ مصطکی

حب بلسان زعفران از هر یک ده درم مر مقل مرده الطیب از هر یک شش درم همه را نیم کوفته در شیشه کنند و اکر الدامیر
روغن کنجد پاره بر روی آن کنند بعد کل شمس شصت روز که بسالد و زرد های بستان گلها را افکنده باشند در آن
داخل کرده و روزگاری آن را بگذارند که اجزای آن نرم شود و روغن قوت ادویه را جذب کند آنگاه بمالایند و نگاهدارند
در اکثر کتب اطبا غیر این دهن را با شمع دهن مومی ذکر کرده اند و گفته اند که جمله زر زنگ ارند در سابق
و بعد از آن بکار برند و در نسخه دیگر این دهن زعفران و مرده و مقل داخل نیست * دهن سلیخه دیگر ضعف معده را سود
دارد و ملیس اورام صلب باشد و معده را گرم کند * صفت آن سلیخه قسط تلخ حب بلسان مصطکی زعفران از هر یک
یک اوقیه مقل مرده از هر یک نیم اوقیه حماما مرا سه نیم کوب کرده در شیشه کنند و روغن بر آن ریزند و در
آفتاب گذارند * دهن شونیز او نیز کتب جالینوس است که نسخه ملک روم تالیف کرده موی را در موضع صلع و مواضع
اندمال قروح برویاند و هر یک سعفه و قروح است و بهترین ادویه است از برای رستن موی بر موضع داء الثعلب و داء الحیه
و کلف و اثر آبله کند و همچنین بهق را و برص را زایل و نافع است و دهن را نیز می گرداند آسامند بکشند زور
حوب بسا باشد از آن مر رود در درم و در نسخه دیگر ورق کندر است و چوب ماش دشوار نیاید باشد مانع شیب
است و موی سفید را سیاه می کند و این روغن مجرب است و شهرت آن را زایل نماید اعاده می کند تا حدی که مشی
را صرایع است عصب را جذب می گرداند و محلل صلابت طحال است * صفت آن شونیز آس کرده یک جزو در درم و در
نسخه دیگر یک درم است جلنجبین دو درم شکر سه درم بوسا در یک درم معرما دا بلیله هند همه را در روغن
عکوس تطرین چون رده روغن در او برند و بعضی شرع و این روغن برمی آوریند و اول اولی است روغن را در شیشه
نگاهدارند * دهن شونیز به نسخه دیگر بگیرند معربار ام تلخ و شونیز مالیده بس هر یک را علیحده کوبیده و درانکیخته
کرده بمالند و بفشارند و روغن آن را بگیرند * دهن تخم صعدان تخم صعدان ارمنی ایرمند است و این روغن تالیف
اوست در بروع رحمی که او کارد دو سه روز و سه روز باشد مانند ریاح با صلاح آرد گوشت در جراحات برویاند و زخمها
را رویانیده سازد * صفت آن برد حرمه زمستان درخت کرار هر یک اسارون برگ حماد و ده مرکب شاری توب درخت
مع لاب سطرج هندی پوست درخت ستب از هر یک ده اساربار درکات هندی بر ابه تلغار سنبل الطیب حوزبوا
مرد اسنگ سنجرف اسی راح مقعد موحم زه سنبل از هر یک نیم ارحوب صمو برحوب آبنوس حوب بمرامل الموس
از هر یک ده اسار اپر روشید دم الاخوین از هر یک اسار صعدان اوریر سفته بیر اسار رومیا ی بدی
تخم صمال دار از خطایی تخم صمال گشاوه از سی دو اسار کندر را و بده حرج از هر یک نیم اسار موم سفید دو
اسار روغن کنجد تخم من آنچه کوفتنی باشد بکوبند در ده من آب جالینوس تکسابور رحمسا شد بعد از آن با آتش
ملایم بجوشانند تا آنکه نصف آب بماند از آتش فرود آورده سرد کرده دست بمالند بپالایند رد بار دیگر دری
آب صافی تفل را مکرر دست بمالند و بپالایند و این آب را با آب اول یکجا کرده پس اسی و بارورد و ابر ورق را در نکس
آب برگ سیب حل کرده بپالایند و با آب اول یکجا کرده با روغن کنجد با آتش ملایم بجوشانند تا آنکه آب تکمیل رسد
مرداسنگ بر ابه تلغار سنجرف دم الاخوین مومیایی راح سفید اب سنبل همه را نرم صلایه نموده وقت فرو گرفتن
از آتش داخل کنند و با کفچه که از چوبهای مذکور تراشیده باشد برهم زنند و در شیشه آخر به آهستگی بجوشانند
تا آنکه تمام اجزاء بمالند و مجموع آنها سرخ شده پس موم کافوری داخل کنند و از آتش فرو گیرند و همان کفچه
برهم زنند تا آنکه سرد شود و از پارچه کتانی بپالایند و در شیشه نگاهدارند وقت حاجت فعل زخم را با آب روغن
چرب کنند که مجرب است * دهن تخم صنبان به نسخه دیگر * صفت آن درد حرمه پوست تخم زرنب چوب

صنوبر اصل السوس برگ حنا پوست درخت ام غیلان ده ده حصه مقشر جوز ابنوس جوز گرم حصه *
از هر یک یکهزار یکصد بیست از همه حبوب پس مثقال شحم بیست کافور هندی زرنیخ سرخ پوست مرداسنگ
براده قلعی از هر یک نیم مثقال موم سیاه دار چینی حب الرشاد از هر یک سه مثقال آب برگ سبز
که صنوبر نرم است تکمیل روغن کنجد آب با سول یک چهار یک پس ادویه را اول را در دوا ریزد پس داخل
کنند و با پس ملایم آمیخته بجوشانند تا کف کند آب مذکور بریزد پس آب برگ سبز و باقی ادویه را با روغن
کنجد داخل کنند با پس ملایم مرتبه دیگر بجوشانند تا آنها تمام برود و روغن بماند و از بار جدا کنا بی ... الا انکه
و صرف کرده در شیشه نگاه دارند * دهن شیخ صنعان به نسخه دیگر * صنعان زرد چوبه درمنه سفید و نیم مثقال
دارچینی بود ارد ده حصه موخره برگ حنا از هر یک مقدار و نیم مثقال اصل السوس تکمیل و نیم ده مثقال حب الرشاد
مقشر یک مثقال و نیم و نیم مثقال زال با ... مثقال جوز ابنوس جوز گرم از هر یک سبب و نیم مثقال پوست
درخت مغیلان ده مثقال براده قلعی جوز بوا زرنیخ کافور هندی از هر یک سه مثقال آب برگ سبز صد و هفتاد و نیم
مثقال برگ بان سی مثقال روغن کنجد مراروا نصف مثقال ... مرتب نمایند * دهن شیخ صنعان به نسخه
دیگر * صنعان زرد چوبه موخره پوست درخت ریل پوست درخت صنوبر جوز ابنوس اصل السوس برگ
حنا و پوست درخت ام غیلان جوب گره جوز بوا از هر یک او ... صنوبر کاب هندی بزرگمان ده برگ با سول فوفل از
هر یک نیم او ... زرنیخ حب الرشاد را تسع ابر روب یک از هر یک ده مثقال صبوری مرداسنگ ... مثقال
صمغ عربی حنظل مثقال زفت رومی اسی بوس بلبله از هر یک مقل درم صبر سقوطری صمغ زرد الو صمغ ...
صمغ ... صمغ آلو صمغ بادام تلخ از هر یک مثقال مقل ارزق صمغ سماق بوس ملیله کابلی موصابی مغد بی از هر یک
سه مثقال بلعار براسیه سی مثقال گلنار فارسی حنظل مثقال آب برگ سبز تلخ چهار یک من و روغن کنجد تکمیل
و بهر بیر ریک ... مرتب نمایند و صافی نموده در شیشه سر بسته نگاه دارند * دهن شیخ صنعان منقول از نسخه هندی
* صنعان تگرید زرد چوبه سه مرد از ملک دیو دار دو ده حصه برگ حنا از هر یک سه اصل السوس دو سیر
حب الرشاد ... یک تولچه نیم ... ده حصه ... سیر زال باریده تولچه جوب آبنوس ده سیر و نیم تولچه برگ
پوست درخت ام غیلان ده تولچه جوب گرنیست و نیم تولچه مرداسنگ سی تولچه براده قلعی سه تولچه ... جوز بوا
کاب هندی از هر یک سه تولچه نیم سی تولچه آب برگ سبز نیم سیر روغن کنجد ... مرتب نمایند
و در شیشه سر بسته نگاه دارند * دهن شیخ صنعان به نسخه حکیم محمد مؤمن که در تحفه المؤمنین ذکر کرده *
و گفته که این نسخه را از نسخه هندی نقل نمودم محلل اورام بارده و مقوی اعصاب و تسمیه الحکام رحمها ... است
است * صنعان زرد چوبه جوب زریک ... کرده و گفته که آنرا هندی دارملد گویند و این غلط و است زیرا که
دارهلد دوائی است غیر چوب زریک و معروف است در هند دیودار که چوب صنوبر هندی است و این نیز غلط است
زیرا که دیودار اهل هندی و اهل دکن درخت عرعر است نه درخت صنوبر و اصل السوس که آنرا بفارسی بیخ مهک
گویند و بهندی ملهتی جوب گره پوست درخت مغیلان و آب برگ سبز و جوب ابنوس از هر یک مثقال برگ
حنا و مجموع ... که ... الطب است این غلط عمده است حکیم مؤمن را که ... را ... بدل
الطب کرده بالجمله از هر یک ده مثقال ده دو مثقال و نیم جوز بوا مرداسنگ ... کاب هندی بلعار براسیه
از هر یک باریده مثقال موم کافوری چهار دانگ حب الرشاد در دانگ روغن کنجد ... مثقال ادویه کوفتنی
را کوفته در نصف مثقال آب بخیسانند و بجوشانند تا نصف بماند پس بالا ... ادویه را سائیده

ر

یا آب سیب و آب مطبوخ او بچوشانند تا آب بسوزد آنگاه بپالایند و نگاه دارند * دهن سیح صفعاب بنسخهٔ دیگر * صنعت آن زردچوبه پوست بیخ زرنب حوب صنوبر اصل السوس برگ حنا پوست درخت مغیلان درد خمر چوب آبنوس چوب گز موخمره از هر یک پانزده مثقال حنای پخته حوز بوا سعد کوفی هندی مرداسنگ زال اس بسفل مس مل که در یخ سرخ است براده نیلغاری از هر یک ده درم همه موسای درا و حرد یکدام ...
جدا از خطای بعضی حرف یکدام آب برگ سیب که مشهور به پیواست بیش آب برگ تاک نیم ...حهای جمع جوها را نیم کوفته در بیست آب در ... بود بپزند تا آنقدر که نصف آب بماند دوبه دیگر را نرم کوبند و همه آب احرارا و آب برگ سیب و روغن را بلحاظ کرده در دیگ بزرگ بآتش ملایم بپزند تا آب برود و روغن بماند موخمره را علیحده نرم کوبیده و همه بریزند و مکرر جوش دهند که در تک روغن سرخ شد بعد از آن صافی نموده در شیشه نگاه دارند برای رحم سسر و ... که ناره باشد کار فرمایند * دهن سیح صفعاب بنسخهٔ دیگر * صنعت آن زردچوبه دار ملد نرد او برگ حنا ابهل از هر یک پانزده سرو پسته بلوط کف ... ناسرده ماسنه مرداسنگ سنبل از هر یک ده درم ... تا برده ماسد ترسای هندی مرداسنگ زعفران بیخ ماسه مسک بصری نابرده مایه مصطکی بیرام چوب گز بیخ چوب آبنوس نیلغار برگ تاک زرده همراه از هر یک تا وسر روغن کنجد ... آب خالص تابرده سرزال پوست ... از هر یک نابرده ماساری سدام ... فرفل ... بادمرجه دار بیخ ماسه بیلد معمول روغن سازند * دهن سیح صفعاب بنسخهٔ دیگر * صنعت آن حوز بوا مرداسنگ کف براده نیلغار مرم سعد از هر یک سی تولد ... حنا زر تولعحد وار خطای دو تولد چوب گز چوب آبنوس زردچوبه اصل السوس ابهل دود خمر پوست مغیلان برگ حنا برگ سماره از هر یک ... ب یک سر و سیر موخمره یک سر روغن کنجد ... تکوله کسواد و درم زال دو درم اس ... از ... اصل السوس زردچوبه برگ سیب برگ حنا دود خمر پوست مغیلان آبنوس چوب گز ... ع راد ... من آب ... بماند تا ... روغن بماند تا ... صافی نموده باقی اجزا را با روغن کنجد در آن ... بپزند تا آنقدر که آب برود و روغن بماند پس در شیشه نگاه دارند * دهن سیح صفعاب قلیل الاجزا حکیم میر محمد مومن گفته که این نسخه بهتر از نسخه‌های است از برای النیا رحم‌های ناره * صنعت آن اصل السوس پوست درخت صنوبر موخمره پوست درخت مغیلان زردچوبه اجزا ساوی از هر یک چهار صد مثقال کوبیده با روغن کنار برگ کنار و نیم دانه گرفته باشند چهار صد مثقال ... آب خالص با آتش نرم بجوشانند تا بحدی که دیگر کف نکند و آب تمام بسوزد پس آن را بپالایند و در شیشه کرده سر آن را محکم ببندند و نگاه دارند * دهن سیح صفعاب منقول از خط میر ابو المعالی بن محمد که معالجه از ... حکیم احمد موسوی نقل نموده * صنعت آن زردچوبه سه صد مثقال پوست ... دویست مثقال چوب صنوبر یکصد مثقال چوب گز دویست مثقال چوب آبنوس موخمره اصل السوس پوست درخت مغیلان چوب ... برگ حنا از هر یک دویست مثقال ... ده مثقال ... بوا مرداسنگ کاف هندی ... معمول سنبل براده نیلغار ... از هر یک ... مثقال ... خطای از هر یک پنج مثقال آب برگ ... مثقال روغن دو هزار چهار صد مثقال به طریق اول را با یک هزار و دویست مثقال آب با آتش ملایم بپزند تا آب برود و روغن بماند صافی نموده استعمال نمایند * دهن العلم ترجمهٔ دهن ماء الحمار است بعضی ترجمه کرده اند آن را بدهن الحنظل از روغن مایند روغن بادام است در افعال ماند بعوست ... و اسمای طعام ... معلل و درد مفاصل و ... السابلکذا نفع و اعجب فعلا از دهن بادام است * صنعت آن عصاره ماء الحمار

ده رطل زیت تا ده رطل میعه سائله در آن ریزند که تا بیست مثقال است بعد از آن دهن حنظل را بدین طریق
روغن عسل بود یک بهری بود یک بهری بود یک حنظل منسج برگ دفلی اسما ارمنی ... و همچنین
ازو دانه خالص دو رطل ... مقرر ... و بعضی از اطبا گفته‌اند که این روغن از سایر
روغنها بهتر است و حقنه کرده شود با این روغن از برای تسکین درد ... و مفاصل والله اعلم * دهن
فلفلان حکیم علی در شرح قانون این دهن را بدهن فلفلان ذکر کرده و گفته که فلفلان فلفل است و وجه تسمیه این دهن
بهاین اسم و نوع دار فلفل است دیگر دهن ... در هندی بمعنی دار فلفل است و فلفل معرب آن است و لفظ ازدر
هندی بمعنی ازل است یعنی دمیکه اصل و عمود درخت دار فلفل است و بالجمله این روغن بالعقل از حکمای
هند است نافع است از برای امراض اعصاب و فالج و لقوه و سایر امراض بارده دماغی و عصبی * صنعت آن بنحو
الطب بزند سطوح هندی راسن دار فلفل جوز بوا سنبل الطیب آسمانگونی از هر یک ده درم زنجبیل دو درم عقربی
از هر یک ده درم جمیع را نیم کوفته در دیگ کنند و آب و روغن کنجد از هر یک ... مثقال بر روی آن کنند و دو بار
مضاعف بجوشانند تا آب برود و روغن بماند صافی نموده در شیشه نگاهدارند دهن فلفلان از مرکبات اطبای هند
است و در آن صالح است از برای اوجاع مفاصل و تسکین و امراض اعصاب و تولیع و لقوه و فالج و ریاح بارده غلیظه عارضه
در عصب و جمیع اوجاع عارضه در اعصاب را نافع * صنعت آن بنسخه شیخ رئیس در قرابادین قانون بل بل جوز
ترکی سطوح هندی راسن از هر یک سه درم دار فلفل جوز الطیب سنبل آسمانگونی زنجبیل سنبل الطیب مرمکی
صافی دو درم ... عقربی از هر یک یک درم نیم کوفته در دیگ کنند بعد از آن روغن کنجد بسر
پاره دو سیر و آب خالص از هر یک ... رسانده در دیگ مضاعف تا آنکه آب بسوزد و روغن بماند پس
بالاینده نگاه دارند * دهن فلفلان دیگر که شیخ رئیس در قرابادین قانون ذکر کرده نافع از برای اوجاع مفاصل و رحم
بارد و از برای عرق النسا و سردی سرد و کرده و امراض اعصاب و تولیع و لقوه و فالج را و برای ریاح دارد غلیظه که عارض
عصب شود و از برای درد ... از برای مرد و عصبکه از سردی بود از اخلاط غلیظه و این دهن مرا ... اطبای
هند است * صنعت آن بل بل جوز ترکی سطوح هندی و سنبل آسمانگونی اسی دار فلفل جوز الطیب جوز السرو
جوز الصنوبر سنبل ... بوادرنج عقربی از هر یک ده درم جمیع را نیم کوفته در دیگ کنند پس
نگیرند ... پاره دو سیر و آب خالص از هر یک ده رطل روغن کنجد ... رطل بر روی کرده در دیگ مضاعف
بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند بالایند و نگاهدارند * دهن قاوندی بالعقل آن مرحوم از برای فالج و امثال
آن از امراض بلغمی حادث در اعصاب * صنعت آن بنقل ... سنبل الطیب سادج هندی سنبل آسمانگونی
سنبل الطیب قسط تلخ از هر یک ده درم راسن سلیخه عود بلسان ورد الصلیب از هر یک ... مرمکی صافی سه
درم همه را نیم کوفته در ده رطل آب یکشبانه روز نهاده بعد از آن روغن زیتون دو رطل داخل کرده جوشانند تا
که آب رفته روغن بماند صافی نموده ده قاوندی سائره ده درم مرمکی چهار درم در آن گداخته ... شد
دو درم سوده اضافه نموده خوب برهم زنند و در شیشه نگاهدارند * دهن القسط در قسط انشاء الله تعالی خواهد آمد * دهن
القرنفل نافع است جرب و دوبا را * صنعت آن قرنفل که بهندی کرنفل نامند سی مثقال مرداسنگ ... گوگرد
اعلی ترمای هندی ترنجان رومی ... که در نسخ اسم است از هر یک ... مثقال روغن کنجد ... و چهار مثقال
ادویه را سحق بلیغ نموده روغن را بعلت ... آن ... ادویه را با آن سرشته بکار برند * دهن قرنفل دیگر که جهت
خارش و دوبا و قروح خبیثه و غیرها مجرب است * صنعت آن قرنفل که بهندی کرنفل گویند ... و ... که

بهندی مثل زرگونه ملح بیاشد فلفل سیاه نیمه ماده فلفل مرغ ده از انجدانه روغن تلخ بیاورد و بوله واگر
روغن خراطین بسبب بوله بیاشد اول روغن را در ظرف آهنی جوش دهند و فلفل در آن اندازند تا سوخته
شود بعد اول فلفل را بر آورده و اندازند پس مرغ را داخل نمایند تا خوب پخته شود بعد از آن فلفل سیاه داخل
نمایند از آتش برگیرند آنگاه فلفل را داخل نمایند خوب حل کنند و اجزا را آنکه بسیار نرم سائیده باشند و بسیار
باشد بر هم بخیزد تا مانند مرهم شود * دهن فلفل دیگر که انواع خوب رطب و رحمة آسمان را بسیار نافع است
* صنعت آن فلفل سیاه مقدار صرفی که در بوله نرین شکاله است بیمار گوگرد زرد خالص صاف که بهندی
آمله سار گند گوگرد احمر که بهندی سنگ می باشد مردار سنگ نیم ماده اخضر هندی سحر مرغ که بهندی
سند ور باشد از هر یک نیم مثقال صرفی که دو ماشه نرین شکاله می شود سیماب را با گوگرد بسایند تا که اجزای
سیماب محسوس نگردد در سائر اجزا از یک نیم بسیار نرم بسایند که مثل غبار گردد و در یک جا مثقال روغن
گاو تازه که بکشند و یک آب بسته باشند خوب ممزوج نموده بر موضع خوب با آسمان بمالند و یک روز در ساب
ماء گرم شویند با روز ... پس ساعت بخوبی از ما المدن آن * دهن فلفل دیگر جهت قروح و جروح
حشفه آسمان خوب رطب حسب * صنعت آن نگیرند فلفل که بهندی کمله باشد وارد درم فلفل سیاه یک درم
توتیای احمر هندی که بهندی سیله بهونما با شد نیمه درم همه را سحق نموده با روغن یاسمین چهل مثقال
ممزوج نموده بگذارند تا به سبب سرصافی آن را بر جراحت بمالند و چون صافی آن تمام شود با روغن
یاسمین خالص که بهندی چنبلی باشد داخل نمایند * دهن الکبریت نافع جوشش و جرب و ریش سائله که از رطوبت
ورم باشد * صنعت آن مرزنجوش انیسون روی از هر یک نیم مثقال یک سیر در آب جوشانند تا نیم جوش شود
ماند صاف کرده آب برگ کنب تازه نیم مثقال در روغن کنجد نیم وجو از رسیم مثقال داخل کرده با تش ملایم بطبخ
دهند تا آب بسوزد روغن بماند احتیاط نمایند که روغن آب دار نباشد و بعد الحاجت نیم گرم نموده سه الی چهار
دو سه قطره در گوش چکانند * دهن اللوز الصمغ منقول از قرابادین شفائی در مانوشد مرطب و نافع است
از برای هر مرض یابس و مزیل خشکی سوداوی است خصوصاً صداع و جذام و مالیخولیا و امثال آن و آسانی رعوط
نمودن آن واجبه سبب باشد بالیقین و ممکن است علاج امراض حاده از ساير اخلاط یابس بمثل آنکه در ورد سابقه
حرارت امراض حاده از صغر السن کشید آن مثل روغن بنفشه و روغن نیلوفر و بود و روغن بلعم و مثل مغز تخم کدو
و مغز تخم خیار و بعد مغز حب الخروع کشید دو تخال ابر سکنجبین و مثل فالج و لقوه و ریشه سرطانی کشید
که در یک کسی را سکته زند از نوبت سعد نگا استعمال کند آن را صاحب صداع با رد یابس در بینی و گوش و بر سر بالیدن است
آن را باید تبع * صنعت آن مغز بادام مغز پسته مغز بادام سرد من مغز جلغوزه کشید سر مغز تخم کدو مغز تخم بادام و آب
احوال مساوی کوبند تا بی استخراج روغن بادام روغن از آن برآید بر اینچه دیگر چای تیره سپاه مغز گردکان است
* دهن بامونه از روغنها است منقش نورسی حبّ و سرد را نافع باشد لیمار امکن کمله و نوره که از سردی
باشد نفع دهد * صنعت آن مشکی در ارده از وقت ارحمی پس از وقت روغن یک بار روغن زیت هر کدام که موجود
باشد حلول و بعد از وقت روغن یلسان و موم سفید از هر یک وارده اوقیه حسا نکند پس آب طبخ دهند و سس
مبارک منقول از کتاب الاسعام ادن من راسخ داود در تذکره باسم دهن اللغو ذکر کرده نافع است از برای لقوه و فالج
و کزاز و عرق النساء در الی و نقرس و تحلیل ریاح کند و ... باد است و سعوط جماع و قطور آن در گوش جهت گرانی
و گرانی گوش و سده صماخ و یک روز و بولاست و در صحبة آن جهت جمیع امراض و جمیع امراض * صنعت آن حلمه

سویه یالمونه گو بهله بمعده مروب دطوبی تسمه دروی آس بماند بامدورن ووس راحداب بماند دس بعطر
دهن بترع سکوش باندرع راسی بماند وارل بهمراست * دهن شرب شرب جدرروعیه رقالبج واسرحا
ومفاصل نارد دعون السماسول ارحط اسناد الاطبا مسرا سلیمان طبیب سراری عفوالله له * صنعت آن سبب الدرره
سبا بلج ارهریک سه مثقال ادحرمکی سور تحان مصری کبابه حسنی نارد نی اساروں ارهریک دو مثقال زرساد
دارسینعان عاقرقرحا ممعاب بهادی بوزیدان ارهریک یک مثقال تموع راسم کوبند باسد بسالد آب بوسابد
آن مقدار که یک بسالد آب بماند پس بره آب رادر آورده روغن گل سرخ روغن باسمن روغن زیتن روغن
بادیه ارهریک ده مثقال اضل کرده بجوسانید چند آنکه آب برود وروغن بماند پس جدوار وخطایی آورده
حند بند سمرودفنون ارهریک سه مثقال جوربوا ریحمل ارهریک دو مثقال مقل ازرق یک مثقال کوبیده ونجرور
بیسه درهاون سنگی کسند وروغن را اندک اندک دران حکا کنند وبک مسد بمالند باتمام روغن باآن مخلوط شود بعد
اران موم مادی معدنی دودانگ دران حل کنسد ودر شیشه نگاه دارند * دهن المسمی بمجموعه استعمال کرده
می شود درجمیع اعلال بارده وابرآن ناعمدال است * صنعت آن روغن حمری روغن یاسمن روغن بست روغن
نوس روغن بید انجمور روغن است هرزد آلو روغن حب الغار حمله مساوی بقدری چند بند سوراند کی مسک
سر که داش ملابمرد آبها سرو ح بموده باسد استعمال نمایند واین روغن احداب دسمی بماند دراعضا
منقول اراصول المراکب بجیب الدین سمرقندی * دهن المحلل بالمعرالله حکمیم میرمحمد مومن میرمحمد زمان
تنکابنی رحمهما الله تعالی مسوی معده است ومحلل ریاح آب وبافع است ارترای حگر * صنعت آن مقل ازرق سه
مثقال سنبل الطیب مصطکی علک البطم ارهریک یک مثقال اسی اسارون سامی بعصب الذریره ادحرمکی ار
هریک دو مثقال ادویه را کوبیده بروغن بابونه وروغن گل سرخ ارهریک نیم رطل ادویه را در شیشه کرده روغنها
را درروی آن کرده درآفتاب نگذارند اگر تابستان باشد مرروز درهم زنند واگر زمستان باشد درجای گسر
گرم گذارند باده روز پس استعمال نمایند که بعون الله تعالی نافع است * دهن مرمنقول ارطب ہرا کلموس نافع
است جراحات واو ملتحم آنهاست وداخل کرده می شود درمعاجین کبار ودر مرهمهادهن بلسان است صنعت آن
بگیرند موم صافی چند پس اومیه ریحنسا لیند بعد چنین بضاعد سراب خالی ارساست مقدار دو ارده رورد دهن
کنند درنرگس است پس رو رنس بعطر بماند درحمام ما ربه تا آنکه صعود بماید عرق ومقطر گرد د
وباقی ماند دهن صافی درته ظرف وبوب این دهن مثل بوب دهن بلسان است درمنع عفونات وعمرها * دهن
مرجان تمرمنقول ازطب ہرا کلسوس نافع است اربرای جمیع امراض سلانه جاریه مثل سیلان رحم وفروح
جسمه وممکن وجع عین ومقعد سیلان رطوبات باردنافع است وطلای آن سوی نافع است ونافع است ماسمله سی
وحلقات را * صنعت آن بگیرند مرجان هرچه که خواهند دوست بمانند وبریزند بران سرکه مقدار آنکه رکند واکس
دربالای آن باشد بگذارند درجای گرم تا آنکه حلل گردد پس رطوبت را اران بدارند درحمام ماریه تا حل گردد
پس بگذارند اران آب خالص چند مرتبه تا آنکه برود در سی آن پس بگذارند درمکان بمال ملدر شیشه مسگرد د
روغن سرد می اران یک تمراط است باتعلبی ارمساه ساسه * دهن المسمی ارحمرغات صلحب خلاصه التجارب است
گسمه که تو هرچه سرکه بما ند وگرم نگاه دارند فرته کند ومقار تبت بران بماند واگر بتمام یک بمالند جسی
و ورمهای جسمه و ریاح رادفع سازد * صنعت آن بگیرند حرالطس وعلی ارهر یک تکه ی وبنات البحر سه کوبیده
دوس ودرده بس آب بسر یک ناد م گردد ومهراسود درآب بعلت آنکه پس آنرا بمالانسد وبهار برگس سیم کوبیده سو

شراب بر آن تخم خروع نیم کوفته نیم من کرنب الحمر رضه یکمن شیر حلیب من در آن افکنند و آتش ملایم
جوشانند تا آنکه آب نماند آنرا صاف نمایند و مثل روغن بلادر تخم مغز بادام روغن کشند باره در آن ریزند
و آتش ملایم بجوشانند تا آب برود روغن بماند و ظرفی نگاه دارند و عند الاحتیاج بکار برند * دهن المفاصل جهت
وجع مفاصل مرضی منقول از طب فرنگی * صفت آن روغن صمغ درخت تمه روغن بابونه از هر یک سی مثقال روغن
زیتون روغن حنظل از هر یک ده مثقال شمعه پاتله دوازده مثقال مرهم خطمی سی و سی مثقال در هم نموده بر بدن
مواضع موجعه بمالند * نسخه مرهم خطمی این است ریشه خطمی سی و سی مثقال بزرکتان حلبه بنا رسیده از
هر یک نیم چهار مثقال کوبیده در سه چهار رطل آب با آتش ملایم بجوشانند تا با سه مرتبه مرسود
پس از بالای نگذرانند تکمید پیه او درم رب دلدل کرده با آتش ملایم بجوشانند تا روغن از پیه جدا گردد
پس صاف نموده استعمال نمایند * دهن تا رتکمار تراکیب اطبای هند است نافع است از برای ریاح بلغمی و از برای اوجاع
رحم بارده * صفت آن بنفشه سه ریشه در تابون بکشند تا زرد شود هندی حرد لسبد از هر یک تا بر ده درم
ملک الاسباط سه درم چهار درم برنده الطیب سعطر راوند طویل راوند مدحرج از هر یک دو درم زنجبیل
اسی چهار سیر که آنرا بالنکر گویند و دوائی مشهور است فلفل عاقرقرحا از هر یک دو درم و بمرر ریاد در ریح مرمی
حب بلسان حب البان صحرائی بید انجلی مصرم اصل السوس آرد سرا او کرنب مرز جوش مرزنجوش هندی
از هر یک یک درم مرزنجوش حلبه طب حلبه سنس ... از هر یک ربع درم می ریزند بر طل آب چند رطل
ادویه را سرکوب نموده و آب را داخل کرده چندان بجوشانند که آب برود روغن بماند پس فرود آورده بمالانند
و درست کرده نرم را نسمه نگاهدارند شربتی از نیم درم تا دو درم تا نیم درم * دهن باردین یعنی روغن صندل
رومی مساوی این روغن بسیار است و این دهن است ... از برای مرد جعی که برده باشد از بردن در باطن
و جمیع امراض بارده حبوب حالی رطوبه در عضلاتی اعصاب و اوجاع مفاصل و عرق النسا و ریاح باطنی و مسکن اوجاع
ادن بارده است ... می گردانند اوجاع آن را و هر ... ملح و مفید است ... کردن آن و ... رنگ میکند ...
مسکن ... و نافع است از برای اوجاع سعیه و رحم و ... اوجاع کمر ... مسد ... رحم
میکند ... بی حکایت در احلیل ... می دهد از برای گرده و مثانه و ... زیاده میکند نعوظ را و نافع
است از برای ... جگر کلیه ... درد رحم و احتباس حیض درد اعضا اعصاب ... او لحما با
* صفت آن بنفشه سه ریشه ... این روغن را ... * صفت ... اولی ... الدر ... کوبی
... عود ... راس ... از ... بزرک ... از هر یک ... در رحمه
اجزا را سرکوبیده در دیگ کنند و شراب و آب خالص ... و بعضی بجای شراب ... و عسل گفته اند
می دهد ... که هرگاه من این روغن را ... بجای شراب و ... و مرضی ... زیاده
از ... روغن بارد ... شراب ... گردیده آید ... که بوده باشد آب و شراب آب ... ریختن
آنچه ... از روی ادویه ... دیگر ... روغن کنجد باره ... و آتش ملایم در دیگ ساعت
پس ساعت آن را ... و هر لحظه آب را حرکت ... پس از آتش فرو گیرند و نگاه دارند تا سرد شود و بمالانند ... حب
بجای ... روغن کنجد ... کنند اند و در نسخه ... روغن کنجد ... رطل
و ... و بعضی گفته اند که بعد از آن در آب و شراب ... باشد اجزا در دیگ ... بجوشانند
دلمه ... با آب شراب برود و روغن بماند پس بمالانند و نگاه دارند تا سرد شود و در نسخه که حکیم مؤمن

در تحفه المؤمنین ذکر کرده در اجزای طبیخه اولی که ذکر شد خطمی بارد بن ازهر یک ده درم آورده و گفته
که اجزا را نیم کوفته بیست و چهار مثقال شراب کهنه یا انگوری باشد و شیر و عسل و دو من آب و یک لیوان نمک آب ده مثقال
آب یا بیش ساعت بجوشانند بعد از آنکه یک ثلث آن بجوشانند باشد * صفت طبیخه نافعه بکسر و عتیقه
گل سرخ منزوع الاقماع عصاره مورد در طبیخه شاه سرمکی صافی ازهر یک ده درم نیم کوفته داخل کنند در آن آب
با شراب آن سه ثلث که نیم ساعت بجوشانند و روغن مطبوخ را که در آن جوشانیده باشند بآتش ملایم در یک رطل مضاعف شده باشد
بجوشانند و سرد کرده بمالاشند و بعضی این اجزا معده کوبیده در طبیخه با نیم را ازهر یک پنج استار و در نسخی و جمانا ازهر یک
شش استار آورده و گفته که همه را نیم کوفته شراب سه روح با آب با عسل و ربع من روح با آب پانزده روی برکنند
آن مقدار که دوانگشت از سر دوا بگذرد و آن روغن صافی نموده از طبیخه اولی را باری بیامیزند و بآتش ملایم در دیگ
مضاعف بده ساعت بجوشانند با آب و شراب بود و روغن بماند پس بمالاشند و سرد کنند و حکیم محمد مؤمن اجزاء
طبیخه نافعه را بدین موجب ذکر کرده گل سرخ دار چینی جمانا آب برگ مورد تازه اگر باشد و الا برگ مورد خشک
کنند و طبیخه زعفرانی ازهر یک بیست و پنج مثقال و گفته که بده ساعت با ما بجوشانند که بنصف رسد و بمالاشند
و در نسخه بجنسه دیگر بعضی بن جزله اجزاء طبیخه نافعه گل سرخ و آب مورد از هر یک سه اوقیه و جمانا دو اوقیه است
* صفت صنعه بالغه بارد بر بعضی سنبل رومی قرنفل صمغ ساذج ازهر یک سه اوقیه جوزبوا نیم اوقیه روغن
بلسان شش اوقیه ادویه را نیم کوفته آب داخل کنند و بر آتش نهند و چون گرم شود داخل کنند در آن روغن مطبوخ
مذکور و روغن بلسان و صمغ ساذج را و حرکت دهند تا نیکو مخلوط شود و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس بمالاشند و
سرد کرده در شیشه کنند و سر آن را محکم بندند و در وقت حاجت بقدر حاجت بر آورده باز سر آن را محکم بندند که هوا اکثر
در آن نکند بعضی گفته اند که در طبیخه سنبل رومی قرنفل و صمغ ساذج از هر یک ربع رطلی جوزبوا نیم اوقیه
روغن بلسان نیم رطل است ادویه جسد را نیم کوفته با شراب ممزوج با آب آن مقدار که دوانگشت از سر او برگردد با آتش
ملایم در دیگ مضاعف بجوشانند چون بجوش آید روغن مطبوخ را داخل کنند و بجوشانند تا آب و شراب برود
و روغن بماند پس فرود آورده بمالند و بمالاشند دیگر باره در دیگ کنند و روغن بلسان و صمغ ساذج را داخل
کنند و حرکت دهند آن را تا داخل شود پس از آتش فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند و سر آن را محکم بندند
و حکیم محمد مؤمن اجزاء طبیخه بالغه را بدین موجب ذکر کرده سنبل رومی سنبل الطیب قرنفل صمغ ساذج
* روغن بلسان و اگر نباشد روغن زنبق کهنه ازهر یک بیست و پنج مثقال روغن کنجد بیست مثقال با بیش
ملایم باز با آب بجوشانند با آب رفته روغن بماند آنگاه بمالاشند و در نسخه حکیم محمد مؤمن
اعمال شد * دهن بارد بن بدستور بعضی بن جزله سود مند بود جهت درد معده و جگر و قولنج و سردی
اعضا چون اعضا را بآن روغن چرب نمایند و سردی اندرون چون بیاشامند و بطلا کنند و از برای درد رحم چون
استعمال کنند چون در گوش اندازند درد گوش را ساکن کند و چون در بینی اندازند درد سر و درد شقیقه را ساکن کند و
چون حقنه کنند در سوراخ احلیل حکایت مثانه را زائل گرداند * صفت آن بنصب الدریره سعد کوفی برگ مارعون
بلسان ساذج هندی اسارون ادخر مکی برگ مورد بر دمان الوان القار مرز نوش ازهر یک دو اوقیه نیم کوفته در دیگ
آهنی کنند و شراب باشد مونر جنس آنکه از سر آن بگذرد و آب سه باره اضافه آن کنند و هفت رطل و نیم روغن
کنجد در دیگ مضاعف ابراهیم برند با بیش ملایم هر لحظه بمالند با بیش ساعت پس از سر آتش بردارند و صافی
نمایند و روغن و آب را از هم جدا گردانند و نصایند گل سرخ و آب مورد سرازهر یک سه اوقیه جمانا دو اوقیه نیم

گرفته در دیگ کنند و آب باتفاق بر روغن و آب چندان بر سر آن ریزند که اجزا آن پنهان شود و روغن که است
گرد از آن جدا کرده بر آن کنند و در دیگ مضاعف با آتش ملایم بپزند تا بسیار سرد کنند و روغن از جدا
کرده بعد صافی نموده پس بگیرند سنبل الطیب قرنفل میعه سائله از هر یک نیم اوقیه بکوبند و اوقیه روغن بلسان
بر ایشان ریخته بکوبند با آب عذب چندان بر سر آن کنند که اجزا آن پنهان شود با آتش ملایم بجوشانند تا روغن
بلسان میعه سائله بر آن اندازند و بجوشانند و روغنی که صافی کرده بود در آن اندازند و دیگر باره بجوشانند تا آب
بماند و روغن خالص بماند بر دارند و صافی نموده در شیشه کنند و سر آن را محکم کرده نگاه دارند و در وقت حاجت
بکار برند * دهن باردین منقول از بحر جوهری محمد بن زکریا صاحب منهاج الدکان گفته که نقل کردم من این نسخه را
از خط امین الدین * صفت آن روغن بان یک رطل سنبل رومی سی درم سعد کوفی قصب الذریره مصطکی رومی
اذخر مکی از هر یک مثقال اجزا را نرم کوبیده در روغن بان داخل کرده بیست روز در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه
بر هم زنند پس صاف نمایند و نگاه دارند * دهن باردین نسخه دیگر * صفت آن باردین رومی قصب الذریره
حب الغار سعد کوفی عود بلسان عود بلسان برگ مورد سادج هندی اذخر مکی اهل برگ راسن برگ بادآورد بیخ سوسن
گیاه سلیخه سنبل الطیب از هر یک ده مثقال کوفته رطب ده رطل و نیم شراب ده مثقال آب چندانکه بجوشانند و ضع آن
را بجوشانند تا آنکه آب نماند پس نماند بفشارند و صافی نمود و روغن کنجد چهار صد رطل و نیم
مثقال داخل نموده چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند صافی نموده در شیشه نگاه دارند و نسخه دیگر آورده
که بوی از آن که به جمیع آب شود صافی نموده روغن کنجد نیم ارطال که در داخل کرده چندان بجوشانند که آب رفته روغن
بماند صافی نموده روغن را علیحده در شیشه نگاه دارند * دهن الشاه بالیف حکیم میر محمد مؤمن نافع از برای
اصلاح و ریاح و تسکین و الم و امراض بارده اعضای عصبانی و رای تحریک اعصاب و تسکین اوجاع بارده و تحلیل
مواد غلیظه مجرب است * صفت آن حصی لبان مقل ازرق میعه سائله از هر یک ده درم اسپی فرفیون حب بلسان
جوزبوا میعه رطب کبابه حسی مصطکی سادج هندی ماهی زهره قرنفل از هر یک سی درم جوزبوا ارسطولوجیا بلادر
از هر یک ده درم کندر رومی سالیوس تخم کرفس سونیز تخم زیره زرنباد جواه قسط تلخ سیب از هر یک چهار دانگ
سعد کوفی مرزنجوش جلنجبین مرزنجوش که با ادام تلخ کوهی است معروف حب الغار اسد از هر یک نیم رطل سمد
در مرار مثقال عرق بهار نارنج و امثال آن نیز بجوشانند تا به نصف رسد به بالا بیرون بکشند و نیم مثقال
روغن بید انجیر بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس بکشند مارسر فرفیون مومیائی میعه سائله مقل
الطبر از هر یک سه مثقال حل کرده پس بگیرند سنبل الطیب مصطکی صافی زعفران قصب الذریره مرمکی
از هر یک سه مثقال ارحمی سلاجیت مثقال چند فلفل دارفلفل از هر یک دو مثقال کوفته بیخته
داخل روغن مذکور کرده در هاون سنگی را گوسفند ساییده با هم راست شده بمالند و بمکو مخلوط نموده
در شیشه نگاه دارند * دهن الموسادر میان در رکیل و سمر مفرط آرد جو مدوی از آن روغن نمر پی نمایند
* صفت آن موسادر بیل قطی تخم سیدان برهم جو فلفل سیاه کاکنج اجزا مساوی نیم کوفته در آب
بجوشانند تا مهرا سود پس صاف نمود و با همروزن آن روغن بید انجیر با آتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند
* دهن الموره حون تر بیلب ببالند موی را زایل کند * صفت آن آمله سه درم روغن نکملد درم همه را با هم
سا صریلد سه روز در آفتاب گذارند سبب درماشماب گذارند در شیشه جو هم ریسه بعد از آن برماسماسله با روغن
اورده حل امرد روغن را بید سوز سوره بمالند موی را به برد * دهن هندی معروف نزد اطبای هند نکهاریل

باشفای ماء و بر جمله‌ای من العطش الفروح است صفت آنکه کهار نمعی در جدا است این دهن صفت ریر سمسر و بسر دختر دکارد و رحم سنگ ریزه وار برای مروح آسل حدام و باسور و زهر سمر زخمی که در ریلل انسان و حیوان باشد بسیار نافع است و مجرب و گفته اند که مرهم د بلی ور زخمی و جراحتی که باشد بر بسته کهنه کرده بر زخم گذارند انشاء الله تعالی در سه چهار روز بهتر شود * صفت آن روغن کنجد سیر منه و معماد و سیر معال آب برگ سیب معماد و سیر معال آب برگ کاراب برگ جدا ار هر یک منه ه معال سطو سرو ح برگی رال سنگ ریزه سنگ سلمه مرداسنگ سنگ جراحت کاغذ سوخته استخوان ریوسد ه که درد بوار ماسما سد که آب را بور نیابد ه باشد از هر یک سه معال اسپی مدی دیکه ماله از هر یک سه معال و طریق ساختن آن آنکه اول سر به روغن را در بادیه کرده بسیار بسکه بجوش آید دو سه بلادر را در میان روغن انداز یا سید جوش زیدا گر در میان جوش زدن بادرغن بلا در سیرون جست سرد الا آنها رابرا ورده بادیه را فرود آورده ساعتی بگذارید را آب برگ سیب و آب برگ کنار را داخل کنند بار بادیه را در آتش گذارند تا خوب بجوش آید بعد از آن سطو و سرو ح و دیکه مالی و اسپی مدی را کوفته بیخته در سی و سه معال آب خیسانند و در روغن ملکور داخل کرده آتش دهند تا آنکه آب بر طرف شود و روغن بماند بعد از آن روغن را بالا بند رال و سنگ سلمه و سنگ ریزه و سنگ جراحت مرداسنگ کاغذ سوخته استخوان بر بوسیده سوخته را کوفته و بیخته داخل کنند و بجهت زخمها بادیه کهنه در ری آن و زخم گذارند و اگر برای آسل باشد و معمار موم سفید معماد و سیر معال مسکه گاو و ملدری سه گرده برداغ کرده چهار دانگ اسفر محمی و بیای مسدی که آب را بجوشی مر ریوما گو سید داخل کنند و زرد ح و جراحتهای دیگر و زخمها احتماج دانها است * صفت این دهن نه نسخه دیگر روغن کنجد درسر ساختهای آب برگ سیب دو سیر آب برگ کنار یک سیر و نیم ته گرده بر سیر موم کافوری بر بوله بلادر سه عدد سطو ره جو لیجان دو بوله ح برگی اسپی مدی دیگه مالی سرداسنگ بوسای سدی سنگ جراحت سنگ ملسکر ر کاغذ سوخته ریان سنگ سوخته استخوان بوکهنه که درد بوارها باشد سوخته * طریق ساختن این روغن این است که بادیه برنگی را بر آتش نهاده روغن کنجد در آن داخل کرده بلادر های لکسه در آن اندازند و آتش دهند تا نوشاند که بلادر ها سوخته سود پس بلادر های سوخته را برآورده سه و موم و آب برگ سیب در آن داخل کرده بعد از سه چهار جوش بادیه را در زمین گذاشته آب برگ کنار و رح و اسپی مدی دیگه مالی کوفته و بیخته یک شبانه روز در سه پاو آب خیسانیده داخل کرده بر آتش نهند و آتش دهند تا آنکه آبها تمام سوزد و روغن بماند بعد از آن از بار جه بمالاید که تمام روغن بر آید پس ادویه سوخته را در آن روغن داخل نمایند بعد از آن مرداسنگ بوسای مدی سنگها سوده استخوان سوخته ریان سنگ سوخته کاغذ سوخته که مجموع را مثل غبار بیخته باشند در آن داخل کرده بر هم زنند و بسته نگاه دارند * دهن لکه قلس بر نافع از برای جراحات که نا اندمال زمان نلکه در نکرو ربا صلاح می آورد * صفت آن بلادر بس براسته برگ سیب بیست ... ر خب اعملاان از ریل سیر سه مال رسه رطل آب بجوشانند تا نصف آب بماند پس به مالند و بالا بند پس بگیرند یک رطل روغن کنجد باره و در مطوخ داخل کرده جندان بجوشانند که آب برود و روغن بماند پس بگیرند موسیای دارا سردی مر المعود مصطکی رومی از هر یک چهار دانگ و در آن روغن گداخته پس بگیرند پنبه کهنه که آن را معاف سدای گویند راح سفید سنگ سرمه سفید کاغذ مصری سوخته سنگ جراحت کاف هندی ز جوزه از هر یک یک مثقال کوفته بیخته داخل کرده بدار سفید روغن کنجد بر آن کرده صلایه شود که خوب سرمه گردد در آن داخل کرده در هاون سنگی نه سه بمالند تا یک سان شود در بسته کرده یک هفته در آفتاب گذارند و در زور

درموضع نرم ریخته پس برداشته نگاه دارند و بکار برند* دیگی که علمی فرموده اند که اول ذره حکماست سند واسماد
والذاذن نموده محمد هادی العلوی قدس سره است مقوی شعراست ومقوی مردمان را اوما ن نگاه دارد و نگذارد
که منتشر شود و دراز گرداند* صنعت آن برگ حنا برگ مورد ورق الاس دو مثقال صندل سفید سنبل الطیب سادج
هندی اسه حوب حسی درست ململه کابلی پوست بلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک دو مثقال سعد کوفی
حب الآس دریمل عود هندی خام عود الصلیب از هر یک یک مثقال حور بواسماند از هر یک نیم مثقال اجزا را نیم
کوفته یک شب در گلاب و آب برگ حنا و آب اسفاناج و آب آمله تر از هر یک بیست مثقال بخیسانند و اگر آمله تازه
نباشد بیست مثقال آمله خشک دوا آنهای مذکور یک شب بخیسانند پس بمالند پس ادویه نیم کوفته یک شب در آن
خیسانیده بعد آن مجموع آب جدا داخل کرده بجوشانند تا آنکه ملا یم نصف رسد پس بمالند و بالای آن
روغن گل سرخ روغن مورد روغن طلب از هر یک بیست مثقال روغن بنفشه بادام بیست مثقال روغن معرس تازه
مثقال روغن یاسمین ده مثقال داخل کرده در قدر مضاعف بجوشانند تا آب برود و روغن بماند لادن عنبر اشهب
رب رومی عطر صندل حصی لبان عطر عود هندی از هر یک دو دانگ داخل کرده در شیشه نگاه دارند* دیگی که
جمیع رحمها را نافع باشد و درسه روز هر زخمیکه باشد باصلاح آورد و در بیان تنها روغن سیح صنعت است* صنعت
آن نگیرند مرغ سیاه که آن را بهندی کرکنا ری گویند و پرهای آن را تمام دور کرده شکم درست در دیگ
کرده سیح اسیار ساه حمائی روغن کنجد ریزند و ذیکر احتیاط کنند که بعد از پرخوری سکرا را حرای آن دور دور با
حول ورود در آسمان گدار بعد از آن سو حراحتی که باشد نگاه دارند باسه روز به شود آید* دیگی منقول از رساله الاطباء مرزا
محمد حسن که علمی فرموده اند که عالم مذکور سرمه الحضرت محمد آقا در راعیی جع حامع مذهبی نجرید رسانیده
به جهت زخم تازه و جرب رطب و عاصی حصوص زخمکه از ضربه و سقطه بهم رسیده باشد و بسیار درست و آزمودة مجرب است
وگونه ارمنی و عسل که مرتا خورده باشد مالیدن این علیل است* صنعت آن موم کافوری سرا از هر یک یک جبار
تک سرد و روغن کاسه برابر موم مجموع رامرگداخته نطرین معمول مرهم نموده استعمال نمایند* دیگی منقول از زبان
راب عنوان ماب حکیم میرزا محمد با فر موسوی حکیم باشی علمی فرموده اند که این دهن از حکیم علی منسور راست که بواسطه
جراحات خصوص برای التیام نفع تمام داشته* صنعت آن است که ظاهر بدن اصل الموس برده که تا ل می نمود
ومی بسته و آب ... باشد و بعد سگرانه و با روغن کنجد ... باشد و باروغن نماید و در مزاج بعضی
اوقات داخل نموده و اگر رخم تازه بود ... بکار برده و بعضی اوقات ... بواسطه آن
که کمی بدن بود وحمره رنگ نموده که سرخ نمانده و علمی فرموده اند که ... طرح ... اگر
دهن صموغ که گوشت ... و گوشت ... را بوطرف ... داخل نمایند انفع جوامد بود اگرچه تجربه نشده
اما اسلاروس سرا گرداخل نمایند بواسطه الحاق والتیام بلا تجربه نود* ... که گهربا ... رامه
ارسیلاروس در دین موضع پیر گفته که اگر قدری ... نیایی ... داخل نمایند بواسطه ... رطوبات
مرحوب جواهد بود ... مجرب است* دهن الفحط که ... بالع ... وجد ... آن
نافع است بآنکه ... اعصاب درد ... را کسته درست ... بمالند تا سرخ شود ... نموده
بجوشانند* صنعت آن ... سنبل الطیب از هر یک ... مثقال کوبیده در تکرطل روغن زیتون و یکرطل آب
بجوشانند تا روغن بماند ... صاف نموده باشد ... با ادویه مذکوره بجوشانند و صاف کنند و اگر ... آن
... بعد از آن ... ان الله از هر یک ... مثقال

در آن حل کنند * دهنی که موی برویاند و بغایت قوی الاثر است * صنعت آن زرنیخ را که تلف مکان دار راس
و تلبب اصفهانی پس باشد بال سر او را قطع کرده سه درم را باشد * بایک اوقیه روغن بان بجوشانند تا غلیظ
شود با مشک و عنبر خوشبو کرده بمالند بر موضع آنکه کند بر موضع آنکه موی بر آید * دهنی که موی را سیاه کند و
از ریختن نگاه دارد * صنعت آن عفص ملیله کابلی برگ مورد از هر یک تکسیر و شراب ریحانی تمسه با موی اسود بعد از آن
صاف کنند و تکرار دهن کنجد اضافه نموده لادن ده درم داخل کرده باز ملایم بجوشانند تا شراب برود و روغن
بماند و بر سر استعمال نمایند صبح و آب سرد بشویند * دهنیکه موی را سیاه کند و از ریختن نگاه دارد * صنعت آن عفص
ملیله کابلی آس اجزا متساوی با شراب ریحانی بجوشانند تا موی اسود بعد از آن صاف نموده روغن پسته زرد آلو بوزن
شراب اضافه نموده چندان بجوشانند که آب برود و روغن بماند پس آن روغن را بر مو بمالند * دهنیکه موی را سیاه
کند و از ریختن نگاه دارد * صنعت آن ملیله کابلی مازو نیم کوفته سوس مورد حبه مازج هندی حصض مکی پوست
گردکان از هر یک ده مثقال برگ حنا پنج مثقال حنا مانیم مثقال آمله هندی نیم مثقال با تکه دیگر نیم
کوفته یک شبانروز در گلاب بخیسانند و روز دیگر آب خالص و آب برگ مورد یک چهار یک آب تمام برجس نیم
مثقال اضافه نموده در دیگ آهنی کرده بجوشانند تا نصف آب او ربع تلف بماند از آتش فرو گیرند یک شب بگذارند
تا اجزا خوب بماند و پس در صبح صاف کنند بعد از آن روغن زیت روغن کنجد روغن دنبه دار اضافه نموده
باز در دیگ آهنی بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بعد از آن لادن کوفته در آن ریزند تا حل شود فرو گیرند
* دهنیکه ورم معده دارد نافع باشد * صنعت آن تا توبه اکلیل الملک از هر یک جزوی در آب بجوشانند و صاف
کنند بعد از آن روغن بادام شیرین اضافه کرده باز بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و در وقت حاجت تکدرم
و نیم آن را طلا کنند * دهنیکه بواسیر را نافع است * صنعت آن سبعه ساییده تکدرم صفل اوری دو درم در روغن پسته
زرد آلوی تلخ حل نموده استعمال نمایند * دهنیکه شوره پاک کند * صنعت آن زرد ساد قسط تلخ زراوند مدحرج عود
الصلیب از هر یک شش ماشه زعفران چهار ماشه گل با بونه مرزنجوش از هر یک یکتوله دنبه کو سفید را آورده
استخوانها دور باشد سب یکدانه ورد دیگر در آب برگ ریحان بجوشانند باد سه قدر اسود صافی نموده روغن
رای یک ده تولیه داخل نموده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند آن روغن را سب طاهر و قصب بمالند صبح باب
گرم بشویند * دهنیکه جهت وجع مفاصل منفعت دارد * صنعت آن صبر فلفل گاو شیر روغن گل سرخ کشید
برگ سملر مجموع را با ده درم صلاند کرده بعد از آن با روغنهای دیگر هم یکدانه زیری صبر سقوطری
زراوند طویل نیم فرصت یکقسط کوفته بیخته در آن باشد و بهم بر آورند و نیم گرم بمالند در بعضی جاها ... ری
موبرج داخل کرده اند * دهن نافع بواسطه بواسیر و حرقت مقعده * صنعت آن مغز تخم هند و انه مغز تخم خربزه
مغز تخم کدو مغز تخم خیار زین مغز سرطان آب لسان الحمل آب گل حطمی لعاب ریشه حطمی آب برگ
نارنگ لعاب بنکو بر السع آب برگ عنب الثعلب آب برگ کنار با آب برگ اسفاج کوفته با روغن گل سرخ و روغن
کدو آمیخته اربجوشانند که آب رفته روغن بماند بعد از آن بسایند موم کافوری کافور معروف گداخته سوال ابن ص
کافوری شود نخران بعد تخم مرغ اضافه نموده در هاون سعی نمایند تا یکسان شود و استعمال نمایند * دهن
که جهت نفع طحال مجرب است * صنعت آن اسقولوقندریون سه مثقال بنگشت سه مثقال نیم کفرسه مثقال زراوند
طویل سه مثقال کوفته بیخته صاف نموده با روغن خروع به برابر چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند
استعمال کنند * دهن هندی جهت فالج و لقوه و درد مفاصل و رحم گهرگهره که از درو ح ... است و ... که ...

مجرب است * صفت آن اگر بعضی عود سنبل ی حصی لسان از هر یک چهار زله زرنبا در هر یک دارچینی
سه ماشه از هر یک تکو سر بوله زعفران نیم دانگ دانه عقار بعد کرفی سنبل الطیب یک دانگ ما لا یمکند
از هر یک تکو سر بوله سلیخه از سنبل بوله سلیخه از سعفان حب الغار جوز بوا جوب
مری اسه عس الله یک ساذج هندی مصطکی از هر یک بوله سلیخه از سعفان حب الغار جوز بوا
سه تکری از هر یک دو بوله گلاب نیم آثار روغن کنجد دو آثار یک سیر معرود واماراکو سده دو آم
بسایند پس جوشانده صاف کرده گلاب روغن کنجد اضافه نموده وقت هضم با آب سرحمه روغن نمایند
* دهن سر سمانی ممی نافع من الجنون * صفت آن سوسمانی افسون زعفران تر سر ب بادام ورد عصاره غافث
دو لسان راس تک از سی صمغ ساله از هر یک ده و سنبل صنوبر طری مقل ارزن غافر فرحا سط بلح درب
تک مرح زراوند طویل صعاف مسان ماسیا ترک مرود سه آن کندر بابونه علک البطم جمانا زرد از هر یک سه
مثقال سورنجان زرد حونه دار فلفل از هر یک چهار مثقال زنجبیل فلفل از هر یک سه مثقال دوا ما رالعه
صموغ است سر کوبیده در سرکه و گلاب بخیسانند و سه احرار العه نمر کوب یک بمود کنجد ودر روغن سرکه
و سرمن گلاب دو ساعت رور بجوشانند و بعد ازآن بخوسانند با ثلث آب بماند و صموغ را در آب گرم بخیسانند با
حل شود صاف نموده آب دواهای مذکور سوای صموغ بعد از آنکه صاف کرده باشند با صمغ ها ممزوج نموده بروغن
زیت یا روغن کنجد بجوشانند با آب برود و روغن بماند * دهن السرطان که موسس تمام بدن خصوص یبوست
مرود ماغ را نافع است * صفت آن لعاب بزر قطونا لعاب بهدانه لعاب گل خطمی سه مد سرشیر طرطان هر یک آب سیب
سیرین سیر جوه ممرزمه راباروغن تخم کدو سر بن روغن بنفشه بادام و روغن دسه تره املک به بر غالبه
آن مقدار بجوشانند که لعابها آبها سوخته روغن بماند مغز قلم گوساله و سیر دو حمراضافه نموده در ماون بک سه
بمالند یا یک باب سرد بر اعضای یابسه و بریا دوح نمالند * باب الدال مع الناء المثناة التحتانیه *
* دتک برد نگ از برا کسب اطبای فارس است و استعمال کرده می شود از اجل بعضی آنکه اکال است دا ود گفته که
از برا کسب جامعه است ازو برای سلطای عباسی باصلاح می آورد آنکه دهان را زهر باو ج است از برای اکله و ناصور
جمیع اعضا فروح خبیثه را با صلاح می آورد و لحم زائد را تنحو ردو و بعضی بیان می کند و آزموده است و قطع خون
آمدن از اعضای ظاهری می کند و ممکه ساید بران موضع و تجفیف رطوبات می کند هرجا که بالیدن طلا کنند
و قلع آثار از هر موضع می کند چون با عسل بران موضع طلا نمایند * صفت آن بد نسخه مد اسی زرنیخ زرد و زرنیخ
سرخ از هر یک سی درم سر صاف دو درم آهک آب ندیده بیست درم و در نسخه دیگر باروده درم است زنگار یکدرم مجموع
را کوبیده بیخته بمرکه سر بسر بسند و دو صمها از بد رحمل کنند و بوقت حاجت بسایند و بر موضع علت حب تار باس
مرهمی بمالند و مرهم این دوا باسیر سال دوری می باشد * تک بر دنگ به نسخه مظفر الدین سنائی * صفت آن
زرنیخ سرخ زرنیخ زرد از هر یک سی درم مرمکی ده درم آهک آب ندیده باروده درم زنگار یکدرم کوبیده بیخته با سرکه
انگوری کمه سرشته اقراص سازند و استعمال نمایند * دتک برد نگ دیگر که اسقاط دانه بو اسیر میکند و بر هر گوشت
زائد که بالیدن نصب می کند از برای بو اسیر مرسه خصوص دانه که آنرا دانه سال گویند و بعضی کمه از مسی بسر
باشند و انواع ثالیل و مسمارات و ناصورات و اکله جاسعر از آکله ماسو است و لیکن در اکله دهان جو سمرا و می است
مناسب استعمال بمود * صفت آن به نسخه حمل استعمل در دخبر زمری بواسیر زرنیخ زرد سو خمد تکر طل و نیم
... و تکر طل آهک آب ندیده زنگار از هر یک نیم رطل سماق زرد رطلی اجزا را با سرکه انگوری بسایند با سماق کسسه
سو نس حمل کنند ز مرسه دیگر با آب سرد بساید و آنرا بعد کسد رنگید ارید رود روز حاجت بر موضع مقصود

نباشد بعضی گویند که این دارو مردارسنگ باشد و بعضی گویند که بیخ بادیان است و اگر صندل است که صبر حضری میسی آید * و دیگر آنست که بر دیگر ناریکار برند بس ترک کرده است بلکه نا روغن گاو سرشته کرده بران بندند * و تنگ بر دیگر تنگ بندند آن مرحوم سه عمل واسراض مذکوره سوای اکله دهان * صنعت آن سه راک که آن زرنیخ زرد مصعد است نیکو و در عصر طباشیر حجر برنگ زرنج مرون کوفته بیخته دران موضع نباشد و برگ حنا دران بندند نهایت باشد زور و خوب تلخ با عود و دو انهای حسد و لسوم رانده باشد ستبران استه سرمه ای مصر کوفته سرگین * بد بر موضع ریحان صبا دهان در حجره نیسوی گوسفند بروبانند * کتاب حرف الدال المعجمه * باب الدال مع الراء المهملة * فصل در ساب روراب * بدانکه درور بفتح دال معجمه وضم راء مهمله است * بدانکه نوم باشد حشک برعضو علیل نباشد * درور نکد دمعه و سعله و نزول آب را باز دارد و حسم را روشن کند و دران راسواف باشد * صنعت آن سادنج عدسی مغسول سرمهٔ اصفهانی املیمای دمی سادح هندی سرطان بحری توتیای کرمانی مغسول مس سوخته صبر زرد توتیا النحاس زعفران از هر یک دو درم فلفل دارفلفل بوسل از هر یک یک درم کوفته بیخته درسه ستن یلمع بمرده درسسد نگاه دارند و وقت حاجت بکار برند * درور نکد دمعه و ظلمت بصر و ابتدای نزول آب و حالات و حکهٔ حسم را نافع است * صنعت آن آب را زیانهٔ باره استاه دوم زمرهٔ کلنگ زهره کبک از هر یک سه درم مسک کافور از هر یک نیم مثقال ادویه را بسایند در آب رازیانهٔ باره پرورده درسایه خشک کنند و بکار برند * درورا حمر حرب و روح حسم و باد سبل را سود مند بود * صنعت آن نه سفیده حاوی معبر مکی بن الیاس نگر که عصارهٔ رازیانهٔ باره و نکدارند با خشک شود و مرتبه دیگر با مسک و کافور صلایه کرده بکار برند * دورور ما میران سبل و حرب و دمعه را نافع باشد * صنعت آن ما میران حسی یک درم توتیای کرمانی پرورده سبج سوخته پرورده توتیا مس مغسول سرمهٔ اصفهانی پرورده از هر یک ده درم کوفته بیخته استعمال نمایند * درورکافوری که نافع است از برای حرارت حسم و رمد * صنعت آن صدف سوخته مروارید ناسفته از هر یک دو درم نبات سفید یک درم کافور ریاحی یک دانگ صلایه نموده درور نمایند * درور نکه برحدقه و قرح را نافع است * صنعت آن سرمه اصفهانی پرورده سادنج عدسی مغسول صلایه کرده درور نمایند و اگر سادنج مغسول بهار دور نمایند همین نفع دارد * درورد دیگر از برای بیاض * صنعت آن زنگار سرطان نهری از هر یک یک درم حنظل دو درم نیم زهرهٔ گاو نور ارمنی از هر یک دو درم ملح درانی سه درم فلفل سفید بیست درم زنگ الحدید چهار درم پوست تخم مرغ که بچه بیرون آورده باشد سه درم * درور ما میثی حمر بعنی وجع آن را که از غلظت و حرب باشد و سلاق رطوبات و سلاق را نافع باشد * صنعت آن نباشد که اصبع آلواره هر یک دو مثقال صمغ عربی نشاسته ما میثا کوفته بیخته استعمال نمایند * درورد دیگر مسحوق از برحسب بیاض غلیظ باید که استعمال کرده شود بعد از آنکه تنقیه تمام رود با سرور را بحار آب گرم بداردنی این درور از انکار است که عادت مرفانده دهد * صنعت آن کف دریا زجاج فرعونی ابزرون سفید نبات از هر یک سه درم عمه را بحوب سرمه سحق نموده در چشم نمایند * درورد دیگر از برای بیاض نوی * صنعت آن نوره بان نمک اندرانی صحنو بالا اجزاء مساوی کرفته بیخته سحق نموده درور نمایند * درورد دیگر از ستی گفته که ما آزموده ایم حوب همرور حسم را بعد بحار آب گرم بدارند آنکه این درور را در حسم نباشد تا بیاض علت را ببرد * صنعت آن توتیا النحاس نمک اندرانی زجاج فرعونی توتیای هندی از هر یک جزوی کوفته بیخته در چشم درور نمایند * درورد دیگر جهت بیاض حسم * صنعت آن سادنج عدسی یک درم و نیم سبج یک درم توتیا النحاس ما میران چینی از هر یک یک درم سرمه اصفهانی پرورده یک درم توتیای مغسول چهار مثقال صدف سوخته یک دانگ کوفته بیخته استعمال نمایند * درورد دیگر که بیاض حسم

وانسرد* صفت سفوف ساده زرنباد التیر چهار درم زنگار یک درم و به مرکب کمیع است از هر یک یک درم صلایه کرده
در روز بپاشند* ذرور دیگر از برای سماق در چشم* صفت آن زرنباد التیر یک درم شکر طبرزد دو درم کوفته بیخته در
چشمی که سماق است بپاشند* ذرور دیگر که جهت سماق چشم بسیار نافع است* صفت آن کف دریا اقلیمیای ذهبی
مرکب موسمار زرنباد دار فلفل مرجان سرخ سرطان بحری مامیران چینی اثمد اصفهانی توتیای هندی از هر یک دو
دانگ زنگار توتیا دار فلفل قرنفل سنبل الطیب پوست تخم مرغ سوخته از هر یک یک دانگ و نیم مرو و سیاه نیل
هندی از هر یک یک دانگ مروارید ناسفته سادنج مغسول از هر یک نیم مثقال بدستور ذرور بسازند* ذرور اسود نافع
جهت گوشهای دیده که گرسنه باشد و گوشت مرده باشد را قلع میکند و چون ریش را یاری دارد
*صفت آن ورد گلنار فارسی از هر یک دو مثقال شاخ گوزن سوخته مثقال کاغذ خطائی سوخته یک مثقال ملح بوده
نعل سرسه و سوخته صماغ سعد کوفی از هر یک دو مثقال جوز مصر سوخته کف دریا دار چینی تخم بی در سفید ترکی
سوخته طباشیر سفید عفص گل سرخ از هر یک یک مثقال نیل درایی عاقرقرحا نبات از هر یک نیم مثقال کرمازج
اسفیداج ملیله زرد انجبار عود قماری حماما سوخته صندل سفید سنگ اصلی زاملد پوست زرد ابوج قرنفل ترک مورد
نیم مورد شاخ گوزن سوخته از هر یک یک مثقال و دم الاخوین کند زاج حرمکی از هر یک نیم مثقال احرار کوفته
بیخته بر دهان زای بد ابها بپاشند* ذرور از بعض لثه را محکم کند و قطع خون امل ببرد و سبب دندان بماند
و بوی دهان خوش کند و گند دهان را ببرد و دندانها را از افتادن و آکل و گیلد نگاه دارد و منع انصباب مواد نمری
عمو را بسان نماند* صفت آن عاقرقرحا و ترکی کرمازج سعد کوفی از هر یک سه درم سورنجان ماز روی مرساز
کندر گلنار فارسی عفص گل سرخ صروع الاضماع از هر یک سه درم زرنباد التیر بلطبر زد سبب نماند صدف سوخته از هر یک
یک درم و ملفل سعد مصطکی رومی عود بلسان از هر یک یک درم مروارید نا سفته نیم مثقال جمی سعد از
هر یک سه درم ملکوس سوخته شش درم و اگر بهم رسد بدل آن اصل السوس چهار درم کند شاخ گوزن دندان فیل
اسه ملیله طباشیر تخم جونه مسرسا سه کمرا گسمر حسل سوخته آرد عدس از هر یک نیم درم کوفته
بیخته کافور قیصوری نیم مثقال داخل کند و برد بد ابها زلیه بپاشند و بعضی اوقات با سرکه مضمضه کنند
و بعضی اوقات با رب وروغن نفط سفید سرسه برد بد انها گذارند جهت دفع حرکت اسنان و رم کردن او و نه
بهاب سعی بپاشند* ذرور سرد رلون حراحات مرسه راند تلک یعنی رد و رد نعه التیام دهد و بر سلعه و غدد امثال
باسی تعیر آب شد بد بمرغب رابل سازد* صفت آن کند رد و مثال مرصافی یک مثقال و بیمر گلنار فارسی نه
مثقال حجب بلوط یک مثقال گل ارمنی گل سرخ از هر یک دو یک مثقالی کوفته از حریر بیخته استعمال نمایند
ذرور نافع جهت قروح طرئه مرسه خصوص از برای قروح عصب و اسفس و عطان و مقعده* صفت آن صبر سقوطری
مرداسنگ اقلیمیای مغسول باسراب بعد از آن خشک کرده توتیای کرمانی همه را کوفته بیخته در روز بپاشند
* ذروری دیگر در باب المنع بلدرور وبل* صفت آن مروارید ناسفته پوست کدو سوخته کوفته و بیخته در روز بپاشند
* ذرور دیگر که همین منفعت دارد و جهت الفعل است و قرح را در زمان با صلاح می آورد* صفت آن سب یمانی
سوخته توتیای کرمانی مغسول کوفته و بیخته در روز بپاشند* ذرور مجفف بالعفا جالیموس جهت جمیع قروح
رطبه خصوص قروح ذکر و فرج و خصیه و ذرو سبع ران و سکه و رم باشد* صفت آن پوست کدو سوخته ترمس
مصری سوخته سب یمانی محرق کوفته بیخته بپاشند* ذروری از ملوه حکما سد السیل و الله ماجد آن مردرم
طاس سرگه مجفف حمی قروح جسمه رطبه است و مجرب است* صفت آن سفید اب ارزیر سفید سحرق سفید مرتع

سه روز متصل بسه دم الاخوین مرداسنگ توتیای کرمانی گلنار فارسی پوست کندر موسینه طین مختوم ساطس
مازو حضض صندل توتیای هندی مرتک مسحل بمن معره از هر یک جزوی کوبیده بیخته اول سرکه موضع را بسرکه ای
که برگ حمار صعد در آن جوشانیده باشد نموده ب باشد بپاشند * ذرور اعظم جهت آکله و قروح خبیثه
دهان و گوشت و سایر اعضا مجرب است و از اکسیرات و در دفع بثور و قلاع دهان نیز گویند که در تمامی ورم و قروح و
التهاب مواد آزموده است * صفت آن موی سر آدمی سوخته گلنار فارسی ساج گوزن سوخته برگ عناب جمله کرده گل
ارمنی از هر یک دو جزو کندر سفیداب قلعی سه توتیای کرمانی سه از هر یک یک جزو کوبیده بیخته استعمال
نمایند و گاه زعفران و دمام استعمال نمایند و زنجار بسرطری مرداسنگ کتیرا پس سرخ کرده در سرکه سرد کرده مسحوق
نموده از هر یک ... و در دهان داخل نمایند و اگر خواسته باشند فتیله ساخته در اعماق در سوراخ استعمال نمایند نفع دارد
* ذروری جهت آکله و قروح ساعد و بواسیر انف و بواسیر مجرب است * صفت آن استخوان سر سوخته و سرو زرد مساوی
ذرور نمایند و عفص ... و برگ عناب جمله بی نظیر است * ذرور مسعد از املای هند تعبیر است و از مجربات شمرده اند
خشک و دافع آکله و قروح ساعد و گوشت زاید را برد و مسقط دانه بواسیر است و در اسقاط بواسیر بانسه مثاب حلقه
است * صفت آن زرنیخ سرخ زنجفر زرد از هر یک جزو و آهک آب نارسیده راج سفید از هر یک یک جزو و زاج زرد و زاج سرخ
از هر یک ... حریری ناسرکه ... چهار روز در ... بعد ... هرچه سفید آن است
جهت اندمال جراحت و آکله و قرحه زبون آن است جهت اسقاط بواسیر و بریدن گوشت زاید استعمال نمایند ...
بریدن ... علمای فرنگ ... آنرا ... در بعضی امور ... داشته اند ... و افعی ... * ذرور
جهت ... جراحات ... الطفال و غیره از هر موضعی که باشد ... مندمل نمودن آن * صفت آن ...
که ... مرداسنگ ... کاملی ... مرصافی ... سیمسوطری ... امساوی
... کوبیده ... نموده ... کرده ... جراحت ... باشد ... کوبیده ... جراحت
... و بعد از ... که اغلب جراحت ... خواهد بود * و ذرور اسفیداج و املیما
... و ... زرد ... گوبند * ذرور که آنرا ... گویند ... بدن را خوش کند
و منع عرق کند و دل و دماغ را قوت دهد چون بریدن باشد * صفت آن صندل سفید با گلاب ... که خواسته
باشند ... حل کنند پس ... خالص ... که خواسته باشند داخل کنند و
بریدن ... و اگر بعوض آن عود قماری خام و سک المسک سوده داخل کنند رواست ... و ...
... و الله اعلم * باب الذال المعجمة مع الهاء * ذهب بفتح ذال ... عربی است
و ... بفتح عین ... ساکن ... مهمله ... دال مهمله ... و ... فارسی زر گویند و ... معروف طلا است و ... السونا و ... گویند و هندی
سونا و ... معروف است ... آن اکثر ... کوهها ... و ... اسوا
... چهارم ... معتدل مائل بحرارت و مقوی قلب و دماغ و مقوی
حرارت و رطوبت ... مفرح و نافع از برای خفقان و وسواس و جنون و جذام و انواع بواسیر و امراض سوداویه و صفراویه
و ... طحال و ... کرده ... و رفع هموم و میل ... جهت ... و منع
... و ... آن جهت ... و امساک آن ... جهت دفع ... آن مفید
است ... خالص آن جهت رفع ... الطفال ... خصوص ... کند ...

ملایمتی باشد و طلای سفیدی می‌شکند سیاه گردد و اسعد ایدی طلا و دیگر آن صورت دفع سموم و باعث سرور و
موجب طرب است و چون گوش را سوراخ کنند و سیخ آهن طلا در سوراخ کنند هیچ وقت آن سوراخ بسته نگردد و گویند مصر مبانه و مصلحی
عسل و سیل است و اکثر را اعتقاد آن است که املاح صبری در روی بست و طلا بر سر پیش از ریش و بسیار تنگدلی
و بد لی تا بوت خوردن دهب شکل طلسم ساخته در سر او بیداری صاحب بر حس مرض و خفقان و حالات سوداوی
در زمان نگاه دارید و جمیع اعراض مذکوره از و می‌شود و اگر از دهب خالص انگشتری ساخته در انگشت کنند
دهب داخل و ام الصبیان و مفاصل به بهبت نافع و آب طلا با مرض فلج و خدر ارت و کبد و معده مقوی است
* تکلیس ذهب که در معجونات و ملغمس حبوب و غیرها داخل کرده می‌شود * صنعت آن تکلیس ذهب را در بوطه
که باطن آن را مرداسنگ سوده مالند باشد و اگر آن مرداسنگ را سرکه مقطر باشد بهتر است و مکرر
در آن بوطه گذارند سرکه مقطر که در آن مرداسنگ سوده حل کرده صاف نموده باشند مرد بنمایند و هر مرتبه بوطه را
پاره و آن مرداسنگ آلوده باشد سرکه مذکور را تازه نماید تا آنکه قابل سحق شود پس آن را سحق نموده بکار برند
* تکلیس دیگر ذهب مشکول را در بوطه ملطخ به مرداسنگ گرم نمایند چنانچه سرخ گردد در گل احمد سود پس
آن را سرکه مقطر مخلوط مرداسنگ مسحوق که آن سرکه را صاف نموده باشند سرد نمایند و مکرر این عمل کنند تا
زمانی که ذهب مشکول قابل سحق شود پس آن را سحق نموده بکار برند * تکلیس ذهب نوع دیگر آنست که ذهب را
بگذارند در بوته و با آب صبر سرد کنند و این عمل را مکرر کنند تا گردد ذهب مانند خاکستر * نسخه دیگر که از
اسرار است و آن آنست که مکلس نمایند. ستار را که نازک باشد در آن صورت دستاری دستار و اسوراخ کرده و از نسخی تار
مگذارند و گیرند گرمی محکم پس بگیرند بوته و در باطن مرداسنگ مرده بمالند و دستار را در آن بوته گذارند
و بوته را بر آتش گذارند تا دستار سرخ شود و گل احمر شود پس از بوته بر آورند تا سرد گردد و مکرر این
عمل کنند و مرات بسیار تا آنکه هرگاه آن را سحق نمایند نگردد مانند رمل و هر مرتبه باطن بوته مرداسنگ تازه
بمالند * تکلیس ذهب بطور حکمای هند که بجهت خوردن مکلس می‌کنند * صنعت آن چند مرتبه ورق را
گل احمر در آب بساد و رسته صاف نمایند پس ذهب خالص را چند مرتبه گل احمر در آن در بریده پس صفحهای
باریک کرده براج سیاه سرکه آلوده کرده در آتش بگذارند تا مثل آب شوند و با زدیع آن ورق سرمان کرده در بوته
مرداسنگ سوده آلوده بگذارند پس با نمک آب رستنی در طرف چینی بار جای بتمامی بمالند بر روی آتش گذارند
و هر مرتبه تا رنگ زرد آن ظاهر شود آنگاه در روی سنگ سماق بمالند که چون اندکی از آن را بر روی آب
بریزند مثل برگ بر آب برود و حل تکلیس جمیع فلزات و احجار برای تناول نمودن همین مرتبه است و کمتر
از این مرتبه جایز نیست چه معنی که مضر داست خواهد داد تا که ضرر شمر باشد * تکلیس ذهب که از سایر
طرق بهتر است و بعد از عمل حمری تاب نمی‌ماند که بتوان تناول نمود * صنعت آن آب لیموه و آب لیمو و آب ملح
طعام را مخلوط صافی نموده ورق را غلیظ هر سا بند تا منعقد گردد پس دو جزو از معقود آملج و نیم
جزو از معقود ملح و نیم جزو از معقود لیمو و یک جزو براده ذهب را با یکدیگر عجین کرده بر تابه که در ظرف مرجح
بگذارند و آتش سرخ کنند و بعد از آنکه خوب گرم شد و سحق باشد در وسط دورد رجای نمال بگذارند
تا نقره یم تبرد و درش بلکه سیر مبرده وسحق نمایند و باز چای نمال اعاده کنند تا سه چهار مرتبه آنگاه در بوته
کرده بطی آتش دهند که بوته سرخ شود پس بعد از سرد شدن بتراشند و با آب مکرر سحق نمایند و بشویند تا یاران
ترشی زایل شود و در شیشه محکم کرده سحق نموده استعمال نمایند گفته‌اند که اگر در حین شربت سحق

مسمّی کبریت آبهای تند کشند مرتفع الا نیست و گفته‌اند که چون طلا را با ادویه نرم ساییده نمایند خوردن آن باعث طول
عمر و رفع جمیع امراض سوداویه و حفظ صحت است و در بیان امور حیری عقل … بعث و بعد … اریک
و مرابط و سمر با نکد انگریدلس یا توب مخلول است * احراق ذهب … و … ری * صنعت آن بگیرند
ذهب را سوهان نمایند تا نگردد … ولیکن … از اسرب بران نمایند پس در کفچهٔ آهنی کرده بران
آب نمک بریزند و بجوشانند تا آب برود و ذهب و اسرب نماند پس آن را اصلاح کرده استعمال نمایند * صنعت آن بدستهٔ
دیگر بگیرند ذهب سوهان کرده مقدار یک مثقال نطرون سرب سوهان کرده با آن مخلوط کرده در کفچهٔ آهنی کرده آب و
نمک اضافه کرده چندان بجوشانند که آب برود پس تکویند … و استعمال نمایند و بعضی در اول …
طلا را با … احمد برابر … سکنند و بعد از آن با آب نمک … بجوشانند * حل ذهب چون طلا را با گلاب
و … خالص بدون … خصوصا … حل نمایند و بعد از شرب آن نمایند باعث طول عمر و
حفظ صحت و رفع جمیع امراض سوداوی است و اگر … طلای خالص باشد بهتر است * حل ذهب با مروارید
ورق طلا را … حل کرده … و مروارید را اصلاح … نموده … چون در آب ریزند رصاصی
بعد بر روی آب ایستاده ته‌نشین شود و پس از … در شیشه کرده آب ترنج بر روی آن ریزند … انگشت
از روی وی برگیرد و شیشه را در حمام مارنه گذاشته آتش … پس … مخلول آن صافی نموده با آب ترنج بر آن ریزند
تا همه حل شود … بعضی از فضلای اهل صناعت گفته‌اند که سرکهٔ انگوری مقطر بر روی آن کنند آن مقدار
که چهار انگشت از روی وی برگردد در شیشه … در حمام مارنه بگذارند پس … مخلول آن را صافی نموده با سرکهٔ انگوری
بر آن ریزند تا همه حل گردد … بگذارند و بروی … طرطیر ریزند تا خلاصهٔ آن ته‌نشین شود و این
مخلول مقوی قلب و مفرح آن و زیاده کنندهٔ ارواح و نافع است از برای صرع و دوار و … و وسواس سوداوی و شهوت
… زیاده کردن منی و حافظ … است فرموده‌اند … اگر … آب ترنج با سرکهٔ مقطر …
… نمک بر آن ریزند بر روی آن را مخلول میگردانند * صنعت حمام مارنه بگیرند دیگی که اطراف
آن بلند باشد … تنگ … و در تنور گذارند و نصف آن را در آب کرده چوبی بر سر آن گذاشته
… در شیشه کردن … کرد و بر سر آن شیشه … مضبوط بندند … شیشه
… در دیگ آتش کنند و بهتر آنست که در تنور گذارند چون آتش … با آتش کنند
… که آن هم در حمام مارنه باشد که … بر آرند * و صنعت ذهب طرطر آن است که طرطیر … را
مقدار یک درم … سوده عسل نمایند … مانند الزنبق … نمایند … که بر روی
سطور باشد … نمایند و طرطیر دردی خمر است * مخلول ذهب … و جهت اخراج …
طلای آن … اورام و جهت داء الثعلب و داء الحیه … و اکتحال آن جهت غلظ الجفان و … و …
و … و اشیاء آن … جهت رفع آن … است * … حل ذهب که …
آنست که بگیرند ورق طلا … هر مقدار که خواهند و در ظرف چینی … و …
آب … مطروح … حل نمایند … آب آن را در ظرفی … بگیرند
و دردی را … نمایند و … آب آن را دور نموده استعمال
نمایند و … با آب صمغ عربی … حل نمایند برای … * نوع دیگر از برای
کتابت … آنست که اولا … اگر … بگیرند و …

درهمین سفت ماننا نمایند پس آب صمغ محلول نمایند و محلول بر کف دست بمالند و ورق طلا را بر آن انگشت و بسکو
بدست بمالند تا ممزوج گردد و بعد آن را ملس نموده خشک گردد پس قدری آب صمغ دیگر بکف دست بمالند و حل
ورق دیگر نمود و در آن حل نمایند و همچنین تا هر قدر که خواهند پس دست ما را در کاسه چینی با آب شویند
که تمام ورقهای محلول در آب آید و دست بمالند در آب را بگذارند تا ته نشین شود آب بالای آن را ریخته قدری
هم محلول داخل کرده خوب بسایند و خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجت با آب صمغ در وصلی حل کرده
بنویسند و بعد خشک شدن بو بشند با مهره یشم یا عقیق مهره نمایند نمایان براق گردد * جهت دست مکس
مالیدن طلا را بایع رنگ اعضای رسید رنگ باید * صفت آب طلای مکس باد زهر معدنی خطایی حل خطایی از هر یک
یک مثقال جو بوا مصطکی رومی زعفران از هر یک چهار دانگ از چینی مروارید از هر یک نیم مثقال صمغ عربی کهربا
از هر یک دو دانگ کوبیده بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بمقدار نخودی صمغ یک حب و نیم یک حب
با گلاب نیم مثقال بریزند * طریق طلا دادن برنگین نمودن اشرفی و ظروف طلای غیر خالص که رنگین شود آنست که نمک
بومبای هندی و زاج جاموس و نمک سنگ هر سه را سابیده بر آن بمالند و در آتش سرخ نمایند رنگین و براق گردد
* نوع دیگر زاج سفید و زرد نمک طعام شوره از هر یک یکوزن سابیده اشرفی یا ظروف طلا را با آتش سرخ نموده سرد
نمایند پس ادویه را با آب خمیر کرده بر تمام آن بمالند و بر آتش لحظه بگذارند که گرم شود و از هم باز شکمل
پس بر آورده گردی کنند و خاکستر زغال را با آب خمیر کرده بالای آن بنهند و لحظه بگذارند پس بر آورده با آب بشویند
و اگر رنگ باقیه باشد همرو الا مکرر عمل نمایند تا رنگین گردد و جلا یابد و آزموده است * دستور گرفتن
دهن ۹ سب تیزاب نمک ... گرم گرم سفوف نموده در آن تیزاب داخل کنند تا آب رود ورق گهمل ... و بعد از
دوروز یکتوله ورق طلا در آن اندازند طلا آب خواهد شد و تیزاب زرد خواهد گشت یک ورق گهمل ازان بعد از آن در شیشه
چینی کلان ضخیم کنند و اندک ... بر روی آن ظرف سفالی بگذارند و آتش ملایم کنند چنانچه آبیکه در ظرف سفالی
است بر تو شیشه بر ملذا تیزاب همه خشک شود شیشه را بردارند و در سایه بگذارند تا خشک گردد بعد از آن که همه آب
شود بار دیگر اول آتش کنند بار دیگر بگذارند تا سه بار بعد از آن هرچه خواهد ماند در شیشه همه روغن
است * دهن ... از برای جمیع زخمها که ناسور شده باشد نهر عضو که باشد جسم و غیره * صفت آن بگیرند
... مثقال طلای خالص را ورقهای تنک نموده با تیزاب در شیشه کنند و سر شیشه را بند نگاه کنند در آن ...
گردش شیشه آب باشد گذارند و تنک ... ملایم که آب گرم شود تا حل گردد و اگر حل نگردد نیم توله ...
نمر داخل کنند و نیمان طریق در آب بگذارند تا حل شود بعد از آن در شیشه دهن کشادی کرده بر آتش گذارند تا آب
تمام شود ... استعمال نمایند * نوع دیگر بگیرند طلای خالص دوازده مثقال و ورقهای بسیار تنک
سازند و نوشادر سفید که مکرر آن را تصعید نموده باشد ... چهار توله و ... دو توله و در ...
تیزاب اندازند بگذارند تا طلا حل شود بعد از آن در شیشه نموده بطریق مذکور در آب گرم بگذارند تا طلا حل شود
و روغن از آن بر آید استعمال نمایند * نوع دیگر که طریقه حکمای فرنگ است * صنعت آن تیزاب ... توله نمک ...
سه توله و سه ربع توله نمک را در تیزاب انداخته در قاروره کنند و سر قاروره را بموم بند کرده در سایه چهار روز
نگاه دارند پس ورق طلای خالص سه توله و سه ربع توله ... نمک در آن داخل کرده بند ... کنند
و چهار روز دیگر در سایه گذارند ورقهای طلا حل شده خواهد بود پس از قاروره بر آورده در کاسه چینی کنند و کاسه
را در دیگ سفالی که پر از آب باشد ... که بقدر انگشت ... در آب فرو رود پس زیر دیگ ...

ارسال کند از بالا اطراف آن را خمیر گیرند و حایل کنند پس بر آتش نهند تا شراب تمام جذب شود و طلای محلول
بماند که عبارت از روغن طلا است با صور زخمهای تازه و کهنه را عجیب الفعل است و طریق استعمال آن آنست که
بر گرد زخم از سر خلال از این روغن خطی بکشند زخم را اصلاح و ملتئم سازد و باید که احتیاط نمایند که این روغن
اندرون زخم نرود که باعث ورم میگردد و عضو متورم میشود * صنعت شراب مستعمل در [illegible] نمی سوزد بلی
دو جزو عناب یک جزو کوفته در شیشه گردن کج کرده بقطیر نمایند و طریقهٔ اخراج آن است که [illegible] را در ظرف
سفالی کرده بر آتش نهند در [illegible] آتش کنند و در خم رسد با آواز و [illegible] آواز کند حاضر باشد * دهن ذهب
نوع دیگر بگیرند ورق طلای خالص و [illegible] در [illegible] روغن [illegible] که از فرج [illegible] کنند باشد و در
قاروره کرده [illegible] کنند با [illegible] روغن را از بالای آن جدا نمایند و [illegible] آن را در [illegible]
[illegible] بسیار است و دوای [illegible] طبیعی را می افزاید و رنگ رو را
صاف می گرداند و [illegible] آن را [illegible] و از انواع [illegible] می تواند خورد * و طریق
شراب [illegible] آن است که [illegible] که ظرفی را در آب کنند [illegible] و [illegible] وصل نموده بر بالا
وصل کنند و در زیر دیگ آتش ملایم بر افروزند تا [illegible] * [illegible] ذهب مشهور [illegible] جعفرخانی * صنعت آن
[illegible] دوازده تولہ ورق طلا محلول چهار [illegible] تولہ عنبر اشهب سه تولہ مروارید ناسفته [illegible] تولہ طباشیر
[illegible] تولہ بطریق معمول [illegible] نمایند [illegible] بطریقی که باشد [illegible]
و بعد از آن [illegible] نمایند [illegible] و [illegible] نمایند [illegible] چهار [illegible]
حل کنند [illegible] کم کنند [illegible] با [illegible] با گلاب
حل نمایند و دوام [illegible] آن [illegible] است و [illegible] و [illegible] رطب را مفید جهت تقویت
اعضای رئیسه [illegible] و [illegible] اسباب [illegible] و [illegible] طبع را زایل سازد * فصل در بیان نسخ
معاجین ذهب * معجون ذهب جهت تقویت دل و تفریح * صنعت آن عنبر اشهب یک مثقال ورق طلا یک
مثقال مشک تکه [illegible] آنکه [illegible] مثقال [illegible] عسل مصفی بالمناصفه از هر یک جمله مثقال
علی الرسم معجون سازند * معجون ذهب دیگر اقوی از اول * صنعت آن ورق طلا یک تولہ عنبر اشهب یک تولہ مشک
[illegible] از هر یک مثقال مروارید ناسفته [illegible] مثقال عطر گلاب [illegible] مثقال [illegible] مثقال گلاب
[illegible] عسل مصفی [illegible] بالمناصفه از هر یک [illegible] مثقال [illegible] مثقال علی الرسم معجون
سازند * معجون ذهب نوع دیگر * صنعت آن [illegible] و [illegible] گاوزبان گل گاوزبان [illegible]
از هر یک یک تولہ [illegible] کاسنی [illegible] از هر یک [illegible] تولہ و [illegible] عربی ورق طلا از هر یک
[illegible] مثقال [illegible] تولہ [illegible] یک مثقال [illegible] تولہ اجزا را [illegible] کوفته در دو آثار آب
[illegible] بجوشانند [illegible] صاف نموده تا [illegible] آن [illegible] بقوام آرند [illegible] محلول
از هر یک یک تولہ مشک [illegible] اضافه نموده [illegible] استعمال نمایند و این [illegible] است
* معجون ذهب [illegible] دیگر * صنعت آن ورق طلا یک تولہ عسل [illegible] مصفی هفت تولہ [illegible] که [illegible] چهار تولہ
[illegible] چهار تولہ عسل را [illegible] کرده بقوام آرند [illegible] طلا را [illegible] کرده دوا [illegible]
[illegible] چوب صندل سفید [illegible] نکه ورق طلا در آن [illegible] شود پس اگر [illegible] باشد
[illegible] نمایند [illegible] یک تولہ [illegible] حل نموده در آن داخل نمایند و معجون سازند [illegible]

واین معجون بمقدار یک مثقال بخورند و مسرور المزاج را نافع و محرور المزاج را مضر و این نسخه حکیم شریف دارد * معجون ذهب حکیم علی گیلانی * صفت آن شاخ مقداد مثقال عسل سفید مصفی بیست وپنج مثقال آب سیب شیرین بابوده مثقال بقوام آورده ورق طلا محلول دو مثقال وبسد غیر ثقب مشک بیبی از هر یک یک مثقال و یکدانگ زعفران داخل کرده بر هم زنند که خوب مخلوط شود و بکار برند * نسخه دیگر ورق طلا یکدرم و بسد غیر ثقب یکدرم و یک دانگ مشک بیبی دو دانگ نبات سفید شش درم عسل مصفی هشت درم آب سیب شیرین چهل درم گلاب سی درم بدستور معجون سازند شربتی دو مثقال * معجون ذهب حکیم الملک اردستانی که بجهت شربت طلا آلهی بادشاه غازی محمد اورنگ زیب عالمگیر ترتیب داده * صفت آن یاقوت رمانی لعل بدخشی مروارید ناسفته بزرگ دانه عقیق از هر یک چهار مثقال بسد غیر ثقب دو مثقال زعفران دو مثقال ورق طلا محلول سه مثقال و شربت را که شیرین آب انار شیرین آب سیب شیرین آب به شیرین از هر یک چهار رطل عسل مصفی بیست وپنج مثقال نبات سفید دو رطل عرق بید مشک دو رطل گلاب سه رطل عرق گل گاوزبان را در گلاب و عرق بید مشک کشیده باشند و ورق گل گاوزبان بیست وپنج مثقال بدستور معمول معجون سازند * معجون ذهب مرکب حکیم عماد الدین محمود * صفت آن سنبل الطیب سعد کوفی از هر یک دوازده مثقال عود هندی ده مثقال عنبر اشهب دو مثقال مشک ترکی یک مثقال ورق طلا و ورق نقره از هر یک سی عدد نبات سفید نبات سفید مرکدام که باشد وزن مجموع ادویه بدستور معمول معجون سازند شربتی دو درم نقل اردو ماه که مزاج گرم نه باشد استعمال نمایند * معجون ذهب بالمسک حکیم الملک سید علی نقی خان قدس سره تقویت قلب و دماغ نماید و باه را تفرّاید * صفت آن یاقوت رمانی لعل بدخشی مروارید ناسفته مرجان مرمری کهربای شمعی از هر یک یک درم ورق طلا چهار درم ورق نقره عنبر اشهب زعفران از هر یک دو درم شربت را که شش وچهار مثقال نبات سفید بیست ودو مثقال ورق طلا و ورق نقره از دو مثقال شربت را که خوب حل نمایند بعد از آن نبات و عسل را بقوام آورده بسرشند و معجون سازند شربتی از نیم مثقال تا یک مثقال کتاب الراء المهمله باب الراء مع الالف * راح المؤمنین مسهل و ملطف اعضا و مقوی احشا مفرح نشاط آورنده مقوی اعضای رئیسه است و در امراض باه بی نظیر است در اواسط اکثر امراض نافع و در آخر درجهٔ اول گرم است * صفت آن جوز بوا پس مثقال با گل نیمه کوفته بکوبند و تحلیل کوبند و پوست بادام شیرین بیخ سپرده دارچینی انار و بلسان العصافیر از هر یک دو مثقال عود قماری حب البلسان قشر بیخ تمر سعد ایرسا از هر یک یک مثقال سنبل مصری را اگر میسر آن باشد بهتر است بیست مثقال حصه العلیه دوازده مثقال مع لعاب کسوار از هر یک دو مثقال با عسل زردآب زرد دل معجون سازند و اگر در شراب زرد دل باشد با عسل مصفی بقدر ده مثقال معجون سازند و اگر عسل سفید میسر باشد بهتر است * راح المؤمنین نسخهٔ دیگر در اکثر کتب نوشته ذکر یافت باسم معجون راح المؤمنین * راملت اراد ویهٔ مرکبه است و آن مرهمی است که در بلد بمارعصاره بلح مشابه اند در بین زمان ازمار و دو شاب خرما ترتیب میدهند و تسخ و دیگر صفت آن مسطور میگردد در آن نارد و نافس است و بعضی آن را گرم میدانند و بالجمله نافع و لطیف و مانع اسباب مواد با عصاره و محکی حرارت مقوی معده ترکیب است مرگاه آشامیده شود نامورد و مدار نکه آشامیده شود از آن یکدرم است و یکمرجی نیند و نافع است از برای ضرب عماد کردن آن مرکب و بعضی گویند مضر است بمثانه و مصلح آن عسل است و بهترین آن آنست که بیرون ریزد * صفت آن بگیرند بلح مازوی سرکه سوراخ نداشته باشد و بلح تو پست انار و درم بکوبند و دو با بیل آهنی حل انری کرده اند که آب داخل کنند و نه برند تا نگردد مثل خمیر آرد بر بیخ که چهار روزی خورده باشد و تا آنکه

متصل با سطام آهني آن را بر هم زنند و او را سه سا بر ورد رهما ب طرف نگاه دارند و آتش در زیر آن تنها تب ملایم
نمو را بند همیشه بر هم زنند که همه صمغ و سام در بر هم زدن آن قصور راه نیابد و بعد از سه روز بگیرند ربع رطلی
زاج سیاه کفشگران و آن را در بسته بر کنند و بگیرند نیم رطل صمغ فارسی یعنی صمغ بادام کوهي و نرم بکوبند
و بگیرند سه رطل در ساب با عسل مصفی با هم جمع پس زاج را بر سار و و سور الرمان آنکه پس بفکنند بر آن صمغ
را بعد از آن زاج پس بفکنند بر آن دو ساب با عسل با هم را بعد از همه بر آن بر ورید در زیر آن آتش نیکو با سطبر گردد
پس بهن کنند بر بر ردای بی رنگ دارند تا حاصل شود و نه برند قطعهای کوچک و نگاه دارند و که مکه از آن حوس کردن
آن دانسته باشد بگیرند تمام و بسرشند بروغن بان مرکب و مخلوط کنند تا آن رامك و او بعد از آنکه رامك راست
کرده باشند بروغن و بسرشند خالص پس بمالند بر آن روغن بان مرکب شده کور را و نگاه دارند* رامك بنسخه این جزله
در منهاج بگیرند عفص سبز عمر مسعوب دو رطل و پوست انار یک رطل و هر دو را نرم بکوبند و جمع کنند با اندکي
آب و سرکه تا بگردد مثل عجین رقیق لاجوردی رنگ و چهار ساعت نگاه دارند پس آن را چهار جوش داده فرود آورند
از آتش و با سطام حرکت دهند آن را در هر صبح و شام و آن در ظرف آهنی باشد تا سه روز و سه شب پس بگیرند سه
اوقیه زاج طيب خشک و نیم رطل صمغ عربی زاج را در ظرف جداگانه بر کنند تا حل شود و صمغ را بسر حل سازند و همه
را با عفص و پوست انار مذکور یکجا کرده پس سه رطل دوشاب با عسل در آن داخل کرده با آتش ملایم نرم برند با غلظ
شود پس طرح نمایند او را بر آتش فرو بسته حالکوبی که بهن کرده باشند آن را بر بوریایی که بر آن بوریا روغن
بادام باروغن بان مالیده باشد تا خشک شود و شکلی که ذکر کرده شده بر سر آنکه بیان است* رامك بنسخه
دیگر* صفت آن مازوی سبز پوست انار سبز زاج سیاه صمغ عربی کوفته بنسخه با آب برگ مورد سرشته اقراص سازند
رامك بنسخه دیگر اقوی از آن صفت آن آمله مقشر چهل مثقال مازوی سبز بیست مثقال عود جوساجارك
پوست انار هر یک ده مثقال سماق را نرم کوبند و سه روز در آب تر نمایند پس جوشانند و بر هم زنند
نرم مردي نیکو تا بکشانند پس بکوبند زاج سفید و در آن صمغ عربی در آن حل کنند و شش مثقال عسل مصفی
بقوام بسیار غلیظ آورده با آن بسرشند و اقراص سازند و خشک نموده استعمال نمایند* رامك مسهل صالح است
از برای گرم مزاجان که مسهل با شد نفوس انسان اراده نه مسهله کرده صفت آن بگیرند زاجب بری مقدار دو
اوقیه حل کنند در آن بعد از آنکه اتک سموبه انطاکي مستوي و ساسا شد و آن با خشت الخ در مسا الد
ذکر یافت* راسن لغت عربي است و با ندلسی جناح و بیو نانی انبوب نامند و آن نبات باشد و بنگس ماهي
یابوی زبری ساقی سه دارو در کس عرض و دراز بعدادی گفته شاب آن در ترک سه است بطول مس کمادان الذب
است و از آن بهمر و طولانی برومان آن برگهای حسنه و بیخ آن قوی و خوشبو با دوی رنگ با شدی و منابت آن
کوهستان و مواضع نا است و بیخ آن را در تابستان بیرون آورند و بعضی گویند برگ او شبیه به برگ علس و درست و انبوه
وارسان آن ریشه بر روی زمین دیگر و گلس مایل بکبودی زدانه ماسك بر طرف و با ندك تهي طعمش باشدی و خوشبوی
و گویند بیخ ریزه و سطبری انگشت حمرا است و پوست آن سیاه زرد و سطبری بالای آن بسیار اسفل است
و مستعمل بیخ آن است و بعضی گویند که آن بیخ سوسن کوهی است در اول سوم گرم و خشک و با رطوبت فضله
و حالی شرح کنند حلد و مقوی آن و معده و مثانه و مفرح و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و با دوبر با مس و تحلیل
همه اورام و تسکین اوجاع دارد و ریح و بیخ عرق النسا و وجع مفاصل سرد و سپاد و شرب نیکو آن دهم
قطع اخلاط غلیظه سینه و سن ربیت لعوحادا سل سا بر لعو بات مسی سینه و بطمر الطوب رطوبی و صالح فضلهای سرای

و نوحش ورد مفاصل وکمر بعوض نافع و باه و قو معده و ازالهٔ اصلاح آن باد رازیانج و حمص و تحلیل و بلغم سرفا و بول مطبوخ آن با شراب جهت سعفه و صرع و امراض بلغمی و تحلیل ریاح و عرق النسا و بستن مواد بارده معده مخصوص مطبوخ برگ آن و قطور آن در گوش جهت دوی و طنین و بخور آن جهت گشودن حیض و ضماد برگ آن جهت شقاق عصل و تحلیل اورام و بیخ برگ آن جهت عرق النسا و اوجاع بارده نافع و مضر محرور ان و مصلح او کتیرا و مقطع حرارت و قاطع باه و مصلحش سرکه و ربوب حامضه و شربت آن تا سه درم و بدلش بورن آن ابرسا و گویند مطبوخ بیخ آن است و گویند که چون بکنند دانه انار برش ریزند بیخ دو درم و بدلش بوزن آن ابرسا و گویند که چون بکنند دانه راس رابلع نمایند رفع سرعت انزال نماید و مجرب دانسته اند و بخور آن جهت بیرون شدن ولد و دفع کرم آن و طلای آن جهت نیکویی رنگ رخسار و با عسل جهت رفع آثار موثر است و قسمی از راس که برگش سبز برگ عدس است و زرد رنگ و سیاه رخسار برگ او متوسط بر روی زمین پهن و دراز و طولانی است و بر برگ و بیخ آن گوشت زرد رنگ و منبت آن جاهای شمال و سواحل دریا است خوردن آن جهت رفع الم گزیدن هوام و نیکی آن در ساعت موثر باشد ا لر ادن تصرا دل تلخی دارد و گفته اند اگر بکان را بعصاره آن آب داده بر حیوانی زنند زود هلاک شود آن را و سرانگه از راس نرسب دمند معروف است شراب ملکیه با عصاره جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر است از آن و چون راس خشک را در آب جوشانند و از آب برآورده و ملینا بر روی در آب سرد نگاه دارند و بعد از آن در طلا که سی از چهار است بیست روز بجوشانند و هر روز دو مثقال آن را تناول نمایند جهت تقویت معده و فساد هضم تر انگبین اسهالی عدیل است * مربای راس می باشد آن را اسابع راس که ذکر شد در تقویت معده و دل و مثانه و باه است و بعض از برای مالیخولیا و تقویت باه بی بدل است و در سایر منافع راس نیز داخل منافع راس عمر نیز باشد * صنعت آن بگیرند بیخ راس خشک را و اندکی بجوشانند پس در آب بخیسانند تا نرم شود پس از آن بیرون آورند و بر روی پارچه کرباس پهن نمایند تا رطوبت آن برود پس بگیرند ناب قند و یا عسل مصفی و یا شکر سفید هر چند که خواهند بقدر احتیاج و با آب بگذارند و کف آن بگیرند و صاف نمایند که اندک رقیق باشد و راس ها را در آن بجوشانند و استعمال نمایند * فرص راس بی وقت بار ارد و جواب آورد * صنعت آن فرمایند ده درم سلر راس از هر یک دو درم مصطکی انیسون پوست بیخ لفاح از هر یک درمی کوبیده بیخته قرص سازند شربتی یک انگه با آب ریوند دهند * معجون راس ورم صلب کبد و معده را نافع باشد * صنعت آن ریوند چینی زنجبیل راس اسارون از هر یک جزو نیم کرفس از بادیان انیسون با شراب از هر یک نیم جزو کوبیده بیخته بعسل معجون سازند و ربوب او نیم درم شربتی ساییده دهند و دو شبه قرص راس انیسون در انیسون ذکر یافت * راوند نارسی ریوند نامند و آن بیخ نباتی است و بهترین آن چینی است که سرخ مایل بزردی بمثل الرایحه و شکل شرا ست و بمثل الوزن و مستوی الاجزا و خوشبو دار صلب و قطعهای آن بزرگ باشد و خرده مختلف الاجزا نباشد و بعد از آن قسم ترکی خطایی و قسمی زعفرانی کم رنگ کمتر و بعد از آن خراسانی و بعد از آن هندی و ریوند درس آن رنجی نماه تراز صلب است و درون آن حبشی کمتر می باشد و بیخ ریباس است و آن بهترین است تا زنده ساده عمر بماند ریوند است و چون بشکند و مدت دراز بماند از آن ریوند طاهر می شود بعضی بر سر شکنها ورشتهای آن حمری شبیه بلعم ماده رنگل می باشد و آن را زرد است بر آورده تطعا تمرد و تارن کرده خشک می نمایند اکثر چوبها در کوهستانهایی که مشهور بند باشد برآورده سوراخ کرده برای سهولت باربرداری و خشک شدن آن در گردن گوسفند امی آویزند ولهذا اکثر قطعهای آن سوراخ دارمی باشد سرکب القوی در اول و نیز گرم و خشک و مسهل بعضی است مراخلاط غلیظ

ورم و بسام را و داءالثعلب و صفری دون حاد ده جگر و باد رعی سموم بارده و حقیقت تحلیل و تلطیف و حالی و منه و بول
و حیض و سعیم و قطع و بقیع سده جگر و سپرز و امعا و مرض بالعرض به سبب سده بتحلیل نفع آن و انواع استسقا و تخمه
و نفس و ورم بارد احشا و دربان سده ی ورد و دفع اسهال که از سده ماساریقا باشد و با گل سرخ و فوانص جهت اسهال سوی
و بالخاصه دافع تبهای حرارت غریبه و جهت درد کوده و سایه و ورد مرجعات و درجه امعا و بواسیر و بواسیر و بث
ربع نافع و با جاورس و بلدوح ریسب و بسفائج فسقی جهت ولوع بغلی و بلغمی و با آب ترساوسان جهت سنگ مثانه
و با آب لسان الحمل جهت قطع نزف الدم و با ملطله کالی و عارسون و صبر جهت تنقیه دماغ و انواع صداع بارد و صفراوی
و سکته و فالج و لقوه و کزاز و جنون و بولاب و بامراض ریحانی جهت قمع عصل رسیدی آن و ضماد آن اسارون و سطوربون
جهت عرق النسا و تبهای بلغمی و ضعف مفاصل و درد آن و بار زیل و صلابت جهت ورم حار و ورم اعضای باطنی
و به روی آن با لیمون جهت قوابل آروغ ترش و [illegible] بهنگام و نفس و درد [illegible] و آب آن را در و بردن جهت نفث الدم
و [illegible] ورم [illegible] و طلای آن جهت ضربه و سقطه و ضماد آن با سرکه جهت کلف و [illegible] او با آب [illegible] و بالعادیا
جهت ورم حار [illegible] جهت استحکام استخوان مخلوع و طلای آن [illegible] الکلفین جهت دفع خوف بلغمی نافع
و مضر [illegible] و مصلحش صمغ و گویند مضر مزاج اطفال ضعفا است و شربتش یاد و درهم و بدلش در امراض معده و جگر
[illegible] آن گل سرخ و خمس آن سنبل است و عصاره آن که آب ریوند را جوشانیده باشند تا غلیظ شده باشد در مرض
یکسال [illegible] است [illegible] بقدر عصاره اوست *حب راوند بالعصاره [illegible] احلاط غلیظه لزجه را باسهال
دفع کند [illegible] سرکه و با سکنه و سده و درد جگر و سوء القنیه را نافع بود *صفت آن راوند چینی سه درم رب السوس
عصاره افسنتین مصطکی از هر یک یکدرم [illegible] سه درم [illegible] و تخم کرفس از هر یک یکدرم قرص
الورد سه درم [illegible] درم کوفته بیخته و آب [illegible] حب سازند و با ماء الجبن استعمال نمایند
[illegible] دو درم *حب راوند دیگر [illegible] کبد و طحال [illegible] سوء القنیه و استسقا را علاجی
کامل است * صفت آن راوند چینی [illegible] درم [illegible] از هر یک سه درم [illegible] صمغ عربی
از هر یک چهار درم [illegible] ده درم [illegible] الهوی ده درم سنبل الطیب [illegible]
از هر یک [illegible] مصطکی ده درم همه را کوفته با آب افسنتین [illegible] حب سازند [illegible]
از یکدرم تا دو درم با ماء الجبن * حب راوند جهت استسقای زقی که با حرارت باشد مفید است * صفت آن راوند
[illegible] عصاره غافت تخم کاسنی از هر یک [illegible] مثقال [illegible] از هر یک یکدرم کوفته بیخته
حب سازند شربتی [illegible] درم با آب گرم * رب راوند * صفت آن بگیرند راوند چینی را و بکوبند و در آب گرم خیسانند
دو سه روز در آفتاب بگذارند پس بفشارند و آب آن را صافی نموده در ظرفی سنگ چینی کنند و بگذارند
تا خشک شود و اگر [illegible] آن طعمی [illegible] باشد باز در آب گرم بخیسانند و بعد از سه چهار روز
صافی نموده در ظرف چینی [illegible] آن [illegible] باشد این عمل کنند و این
[illegible] القوی العمل است * سفوف راوند [illegible] الشیخ الرئیس ابوعلی بن سینا
[illegible] سفوفات [illegible] برای خفقان [illegible] صداع [illegible] ضعف بصر و [illegible]
و ضعف [illegible] و ضعف اعضای رئیسه و طحال [illegible] برای بواسیر [illegible]
است با آب سرد * صفت آن عود [illegible] مصطکی [illegible] از هر یک چهار درم [illegible]
[illegible] اسارون [illegible] سفید [illegible] گل سرخ [illegible] الاذخر [illegible]

کابلی از هر یک سه درم گل مختوم تخم ریحان تخم کرفس لاجورد دانه کشمش از هر یک دو درم ریوند
چینی شش درم نبات سفید سفید مثل مجموع ادویه کوفته بیخته سفوف سازند پس اگر در آن حال مرض مواد اوی بلد
باید که اضافه کرده شود درین سفوف مروارید ناسفته مرجان ترمری کهربای شمعی ابریشم مقرض از هر یک دو درم و هرگاه
دو رتبه باشد نمادی در دماغ پس اسطوخودوس مرزنجوش ملیله آمله از هر یک سه درم اضافه باید نمود و اگر
در رتبه باشد ریاح بسیار پس خولنجان بدل گشنیز خشک و کاسنی باید نمود سنج دارد گشنیز که بقدر درد حمره
سبد استعمال که این نسخه را از شیخ رئیس نقل کرده رد ان نافع بود زمانی تکدرم و سنبل هندی و عمر لسبب از هر یک
شش درم داخل است تا کی نسبت بد داخل کردن اینها * سفوف زاوندی زعفرانی شیخ تکسانک امراض کبد یرقان سدی
را نافع باشد * صفت آن ریوند چینی افسنتین رومی از هر یک یک درم و نیم زعفران چهار درم طباشیر مقل سه درم
کافور قیصوری یک دانگ کوفته بیخته سفوف سازند * فصل در ذکر سکنجبینات زاوندی * سکنجبین زاوندی
درد سر و یرقان و صرع و برسام سرفه را سود دارد * صفت آن ریوند چینی سی درم نکوبند و در خریطه بزرگی
کنند تنگ نکه سی خریطه خالی باشد و در دو من آب نه شبانه روز بآب تنگ کنند و هرساعت خریطه را بمالند
تا قوت در آب رود و بعد از آن بیرون آید بعد از آن خریطه را نیکو بمالند و بفشارند و گلاب بسته آب گلاب را در
مطبوخ داخل نمایند و خریطه را دور کنند آب را با شش اسار حل حمر و نکس شکر سفید صافی تر سازند بقوام
آورند شربتی ده درم و اگر اول سه سه تخم کشوث را در کتان بسته با هر عصه گل سرخ مقرر ع الاصابع از هر یک
ده درم در ده من آب بجوشانند تا بدو من رسد پس خریطه تخم کشوث را نیکو بمالند و بعد از ان تکسند و مطبوخ را
صافی نموده از آن آب مطبوخ مذکور سکنجبین زوفائی مرتب نمایند در عمل اقوی میباشد * سکنجبین
زاوندی به نسخه دیگر صاحب درد جگر را نافع است و استسقاهای مزمنه و برسام سود مند است * صفت آن تخم
کاسنی نیم درم و زاوند چینی سی درم تخم کاسنی بیکوفته و ریوند چینی را علیحده کوفته در کیسه کتانی کنند
و هر دو را در ده من آب نه شبانه روز تا نصف رسد هر ساعت کیسه ریوند را بمالند تا قوت آن در آب آید پس کیسه را
برآورده آب را صافی نمایند و با شش اسار حل حمر و نکس شکر طبرزد بقوام آورند شربتی ده درم و اگر بجای تخم کاسنی
تخم کشوث کنند بهتر باشد لیکن باید که تخم کشوث را در کیسه کتانی سوای کیسه زاوند کنند و بجوشانند
مذکور کور و ریوند را بمالند و کیسه کشوث را نمالند و چون ربع آب برود صاف کنند سکنجبین سازند * سکنجبین
زاوندی به نسخه شیخ مظفر الدین شفائی معتبر شده است و نافع است از برای یرقان سدی و حمیات مرکبه و درد جگر که
از گرمی باشد * صفت آن تخم کاسنی نیم کوفته بیست درم با هر تخم کشوث از هر یک ده درم ریوند چینی شش درم
ریوند را کوفته در کیسه کتانی کنند با ادویه دیگر در ده من آب بجوشانند و در میان کیسه ریوند را بسیار
کفته بالیست بمالند تا سه بار دهد ازان صافی نمایند و یکمن شکر سفید با عسل هر کدام که خواسته باشد
و حمل مثال سرکه داخل نمایند و سازند بقوام آید شربتی تا بیست درم با ... درم گلاب بنوشند * سکنجبین
زاوندی بزوری صلابت سپرز را نافع است * صفت آن ریوند چینی عاقرقرحا و پوست بیخ کبر از هر یک ده درم
کرمازج اسقولوقندریون تخم کشوث کاسنی از هر یک ده درم ریوند چهار من سرکه و آب چهار سازند و بجوشانند
من شکر بقوام آورند * سکنجبین زاوندی لیمونی که ملاس مره منضج مواد صفراوی کبد و مسکن حرارت کبد و معده
و قلب است و نافع است از برای حمیات صفراوی و حمی محرقه و التهاب کرب معدی زایل کند و معده را قوت دهد
و اشتهای طعام آورد و آب را تنکواردد و دفع خمار کند و ادرار بول نماید * صفت آن تخم خیار تخم خیارین نیمه و چهار درم

مغز تخم خیار ده درم تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی از هر یک پانزده درم بادیان پوست بیخ بادیان انیسون از
هر یک سه درم ریوند خطائی بیست مثقال شکر سفید یکمن بدستور مرتب نمایند * سکنجبین رازیانجی به نسخهٔ
دیگر ابن الناس سوار نافع از برای اصحاب اوجاع کبد و مفتح سدها و تلیین طبیعت * صنعت آن رازیانه بیخ
[illegible] غاریقون سفید سنبل تخم کاسنی از هر یک بیست درم زنجبیل ده درم مجموع
را نیمکوفته در ده رطل آب بجوشانند تا ربع آب برود پس شکر سفید یکمن و سرکهٔ کهنه یکرطل داخل کرده بجوشانند
تا بقوام آید فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند * سکنجبین رازیانجی دیگر مفتح سدها و مسهل است و نافع
است از برای صلابت طحال * صنعت آن رازیانه غاریقون سفید قوة الصباغین پوست بیخ کبر و حشیشهٔ رومی
کرمازج انیسون ادریطون عصارهٔ غافث تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک ده درم نیمکوفته در ده رطل آب و چهار
من سرکهٔ انگوری جمله بجوشانند و بجوشانند تا ربع آب برود پس صافی نموده با یکمن شکر سفید بقوام آورند
و اگر خواهند سرکهٔ خالص بجای عسل کنند بهتر است * سکنجبین رازیانجی حار نافع از برای ضعف کبد و حمیات بلغمی
و مفتح سدها و ادرار بول کند * صنعت آن تخم کرفس رازیانه پوست بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر از هر یک ده درم
تخم کاسنی بیخ کاسنی از هر یک هفت درم تخم خیار بادرنگ تخم خربزه از هر یک دو درم ریوند چینی
بیست درم شکر سفید یکمن سرکهٔ انگوری و گلاب از هر یک یکرطل بدستور مرتب نمایند * سکنجبین رازیانجی
معتدل بجهای مرکب سوء مزاجات مرکب کند را نافع باشد و مفتح سدها و مدر بول است * صنعت آن تخم کرفس
رازیانه تخم کاسنی از هر یک ده درم تخم کرفس پوست بیخ بادیان از هر یک هفت درم بیخ کاسنی بیست و دو درم مغز
تخم خیار بادرنگ مغز تخم خربزه از هر یک هفت مثقال همه را نیمکوفته در سه من آب و یکرطل گلاب و یکرطل سرکه
بجوشانند و ریوند چینی ده درم کوفته در کیسهٔ کتانی بسته در مطبوخ انداخته بجوشانند تا نیم آب را
بمالند تا قوت جمله در آب آید چون نیم آب تمام شد صافی نموده با یکمن شکر سفید بقوام آورند * سکنجبین
رازیانجی بارد نافع از برای ضعف کبد و حمیات حاره و مفتح سدها و ادرار بول نماید * صنعت آن مغز تخم خیارین
بیست و چهار درم مغز تخم خربزه دوازده درم تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی از هر یک پانزده درم بادیان پوست
بیخ بادیان انیسون از هر یک سه درم ریوند چینی خطائی بیست مثقال شکر سفید یکمن بدستور مرتب نمایند
* فصل در بیان اشربهٔ ویدی مسمی به بزوری * شراب بزوری از صناعات مشهور است و گفته اند که سبب
تسمیه این شراب باین اسم آنست که هر کس که شربتی از این شراب مینوشد [illegible] و بعضی را گمان آنست
که این شراب خون [illegible] از برای به سبب داخل میکرد آن را شراب بزوری نامند و بعضی دیگر گفته اند که چون
برنگ [illegible] است آن را شراب بزوری نامند یعنی شراب بزوری اللون و [illegible] آن است که نزد اطبا بزور اسم تخم
کشوث است و چون اصل عمده در این شراب تخم کشوث است آن را باین اسم خوانده اند و بعضی گفته اند که تخم کشوث
را باین اعتبار بزور نامیده اند که بزور را همیشه در کیسه میکنند و تخم کشوث را نیز لازم است که در جمیع مطبوخات
در کیسه کرده طبخ نمایند باین اسم مسمی شده و بهمین سبب آن را در فارسی تخم کیسه نامند و این
قول در کتاب مختار گفته شراب بزوری که باین اسم موسوم شده [illegible] آنست که منسوب باین بزوری که طبیب
متوکل عباسی [illegible] بالجمله این شرابی است نافع از برای جمیع حمیات عفنی و از برای جمیع عفونات و سدها و از برای [illegible] در
اعضای [illegible] باشد و استسقا و از برای ضعف معده و کبد و امراض رحم و مثانه * صنعت آن به نسخهٔ شیخ داود
انطاکی [illegible] تخم کاسنی از هر یک ده درم تخم کشوث [illegible] گل سرخ [illegible] الاقماع [illegible]

دهن مصطکی زمی دارچینی پرده‌ٔ حب از هر یک سه درم این ادویه نیم کوفته و آب مطبوخ تخم کاسنی و آزربانه
و تخم پست گاوزبان و مویز جادر انساری که بعد از طبع پالوده باشد سه سیر روز تقسیم باشد سی تیر باشد با ملس آب
برود. پس بالا بند آن را در ظرف گلی از آن آب یک مثقال ربوند چینی و نیم مثقال انار روب سوده تعدا را تکه آن را
با سایه بند قوام آورده وار آتش برگرفته باشد آن مرد را داخل نمرده بر هم زنند و در ظرف چینی یا رجاجی نگاه
دارند * شراب دیناری نسخهٔ حکیم سید محمد مومن جزایری از نسخهٔ شیخ دارد کمتر است بلکه بارد است و گسند
کنار این شراب حرارت جگر را دفع کند حمیات رعفونات اخلاط را نافع است * صفت آن تخم کاسنی ده مثقال زرشک
منقی مقشر صندل سفید چهار مثقال گل معمول رب مثقال اصل السوس گل سرخ منزوع الاقماع از هر یک
چهار مثقال تخم کشوث مد مثقال لحوار انیم کوفته در عرق کاسنی یا آب کاسنی تازه بخیسانند پس تیر باشد
بالا بند و با شکر سفید منقی نود مثقال قوام آورند اگر ربوند اضافه کنند بهتر می‌شود * شراب دیناری
به نسخهٔ ملا نفیسی این شراب معده را قوی کند و ملین طبع است * صفت آن تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی زرشک منقی
عیینه گل سرخ منزوع الاقماع از هر یک ... زربوند چینی سه درم شکر سفید یکرطل بدستور از آن دو شربت
مرتب نمایند * شراب دیناری به نسخهٔ این عمل در کتاب مختار گفته این شراب معده را قوی کند و ملین طبع است * صفت آن
نگیرند آب کشوث تازه برده و رطل آب انار ترش آب زرشک آب ... ترش و ترش ... از هر یک
نیم رطل بر آتش نهاده جوش دهند و کف آن را بگیرند پس داخل کنند در آن شکر طبرزد سه رطل و ربوند
با قوام موزون آید * شراب دیناری دیگر معمول مهره اطبا نافع است از برای قلب رکید گرم و تقوی قلب و کبد و تسکین
عطش و مطفی حرارت ... و تسکین لهیبات خون و منضج صفرا است * صفت آن تخم کاسنی بابرده درم تخم
کشوث پوست بیخ کاسنی گل نیلوفر عیینه گل سرخ منزوع الاقماع گاوزبان زرشک منقی از هر یک ده درم را ربوند
چینی نیم کوفته سه شبانه روز ادویه را سوای ربوند در سه رطل آب تر سازند ربوند را در پارچهٔ کتانی بسته
در اول طبخ در آن اندازند و آخر صبح از آن می‌مالند باشد و شیره آنرا بگیرند باشد با آب ... رطل رشد
پس صره را مالیده و شیره در کنند ادویه را مالیده بالا بند ... لیکو وصافی مطبوخ را با رد و با یک
من شکر سفید که من داخل کرده با ... نموده تا بقوام جلاب آید از آتش برگرفته سرد کرده نگاه دارند *
* شراب دیناری معمول ... مخصوص اطبای اصفهان نسخهای مرکبه را نافع وار برای امراض جگر و تب ... مخصوص
... باشد * صفت آن تخم کاسنی و بیخ کاسنی از هر یک ... مثقال عیینه
گل سرخ منزوع الاقماع یا ... ده مثقال تخم کشوث ... مثقال ... منزوع را یکشبانه روز بخیسانند پس تیر باشد
و بالا بند با دو رطل شکر سفید منقی بقوام آورند پس از آتش برگرفته ربوند چینی چهار مثقال کوفته بیخته
داخل نمایند و بر هم زنند تا مخلوط شود و در ظرف چینی نگاه دارند * شراب دیناری به نسخهٔ سید مظفر الدین
شفائی این نسخه معمول اطبای فارس است طبع را نرم کند و رفع حمیات و عفونات کند و سده ... و سوء القنیه
نماید * صفت آن تخم کاسنی عیینه گل سرخ منزوع الاقماع از هر یک ... درم پوست بیخ کاسنی ده ... درم
گل نیلوفر گاوزبان از هر یک ... درم تخم کشوث در کیسه کتان کرده ... منزوع را در آب تر سازند با هم
بجوشانند و صاف نموده بقوام آورند پس از آتش فرود آورده بعد از آن ... مثقال ربوند چینی سوده
داخل کرده بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود * شراب دیناری ... یکی از اطبای ... در

*صفت آن مندل سنبل سوده لك مغسول اصل السوس از هر یك چهار مثقال تخم کشوث دو مثقال گل سرخ منزوع
الاقماع سه مثقال ریوند چینی پنج مثقال با شکر سفید صد مثقال بدستور معروف مرتب نمایند *شراب دیناری
در نسخه حکیم مومن که از روی کتب کرده این شراب دیناری مشهور و معمول اطبای مصر و شام نیز در است و این شراب
را منافع بسیار است و فرموده اند که مدام الاستعمال نافع است از برای سده های ماساریقا و کبد و احشا و نافع است از برای کبد و احشا و رحم
و مدر بول است و ملین طبع است و نافع است از برای یرقان حرارت کبد و معده و جوش با سرفه و تبهای کهنه ببا شد
و خصوص هرگاه اضافه کنند بآن سکنجبین شکری یا شراب سیب نافع است از برای جدری و حصبه و حمیات دموی
و صفراوی *صفت آن تخم کاسنی مقشر کوفته بیست مثقال پوست بیخ کاسنی سی درم عصاره گل سرخ منزوع الاقماع
یازده درم ریوند چینی چهار مثقال ریوند را نیم کوفته در کتان باریکی کنند و با آب مالیده با سایر ملایم بجوشانند
و بعد الاستقرار صاف سفید دو رطل داخل کرده بقوام شراب آورند گاهی یك مثقال دیگر ریوند چینی را کوبیده بعد
از آنکه شراب بقوام آمده باشد در آن باشند بسیار بر هم زنند تا خوب مخلوط شود و منتشر گردد پس این
در عمل اولی است و شربت واحدی از این شراب ده درم است تا ده مثقال و یا یازده درم بعد از این نسخه شراب دیناری
که این عمل در کتاب شفا ذکر کرده و مانند آن ابن جزله ذکر کرده ام آورده گفته که اکثر منافع شراب دیناری این عمل
بمزید احشا و منفعت اکثر منافع این نسخه معمول اطبای مصر بفتح سدد شاید بلین طبع است پس آنرا بدان وسائط
نگاه دارند *شراب دیناری صغیر نافع جهت جمیع امراض کبدی و امراضی که بمشارکت کبد باشد خصوص صداع مشارکت
کبد بسبب صعود ابخره از کبد بسر حسب استعمال طبیعت بآن کرده شود بعد از فصد از حمل الذراع دمت راست *صفت
آن پوست بیخ کاسنی نیم کوفته بیست درم ورد گل سرخ گل نیلوفر از هر یك ده درم گاو زبان شش درم تخم کشوث سه درم
منزوع را در یك رطل آب و نیم رطل گلاب شب بخیسانند و صبح بجوشانند تا خوب شود یك رطل رسد صافی نموده
یك رطل قند سفید داخل کرده بقوام آورند و بعد فرود آورده ریوند خطائی بیست درم سوده داخل نموده بکر بر هم
زنند شربتی از آن از ده درم تا بیست درم *شراب دیناری کبیر نافع از برای جمیع امراض کبد و از برای ما لیخولیای
مراقی سودائی شراب بعد از فصد و صبح ساده بماء الاصول *صفت آن تخم کاسنی مقشر ده درم و از بادیان شش درم بیخ
کاسنی یازده درم پوست بیخ بادیان مقشر درم و نیم گل سرخ منزوع الاقماع یازده درم گل نیلوفر سفید گاو زبان
اذخر اسطوخودوس از هر یك چهار درم سقایق نعمانی بزر البنج از هر یك نیم درم ماشکی حب البلسان از هر یك
نیم مثقال تخم کشوث پنج مثقال بدستور شراب دیناری صغیر در ادویه در رطل آب شب بخیسانند و صبح بجوشانند
چون سه رطل آب بماند صاف نمایند و بکمن یك من قند سفید بقوام آورند ریوند خطائی دوازده درم داخل نمایند و بعضی
یازده درم سامره و هلیله زرد داخل کرده بالاتر بعد از شربتی از آن از ده درم تا یازده درم با آب نیم گرم
ایاما مثل *شراب دیناری دیگر *صفت آن تخم کشوث چهار مثقال افسنتین رومی گاو زبان گل سرخ اسطوخودوس از یاده
تخم خربزه تخم خیار پوست بیخ کرفس پنج ادخر از هر یك ده مثقال عناب سه سپستان از هر یك یکصد عدد تخم کاسنی
ریوند چینی مویز منقی از هر یك یازده مثقال پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان از هر یك سی مثقال با آب ده سعد کوفی
سنبل الطیب از هر یك نیم مثقال سنبل بلخ سنبل هندی از هر یك پنج مثقال گل قند آفتابی یکصد مثقال شکر یا انگوری
و قند سفید از هر یك یکصد و پنجاه مثقال بدستور معروف مرتب نمایند شربتی از ده مثقال تا یازده مثقال *شراب
دیناری معمول زین الدین عطار که در اختیارات بدیعی آورده *صفت آن تخم کاسنی ورق گل سرخ از هر یك بیست درم
پوست بیخ کاسنی سی درم گاو زبان گل نیلوفر از هر یك ده درم تخم کشوث بکتان بسته بیست درم ریوند چینی

بپچلوم یا اگر بہ مثال کشد سه بار سبب اقوی ادویه را بقوام رو بند آب بجوشانند و تا لا بند باشد مثل قوام
آورند بس و بند را کوفته و بیخ سه را بهم سرشته کرده در ان داخل کنند و شکر بر هم زنند و فرود آورد
تکامد ارند * شراب نیاري منقول از خط سرو را بی سرور اثمل رحمه الله فرمودند که این شراب معمول ما است
* صفت آن تخم کاسنی تخم کوفته ورق گل سرخ ازهر یک بیست درم پوست بیخ کاسنی حنظل دوم گل نیلوفر گل گاو زبان
ازهر یک ده درم تخم کسوث ده درم تخم کسوث را در کتان بسته با ادویه را بجوشانند تا سه را سوده در آخر صره تخم
کسوث را داخل کرده و جوش دیگر داده صاف نموده با شکر ساده مثقال بسته قوام آورند بس ربوث مسی
مرده مثل درا ان داخل نموده در ظرف چینی نگاهدارند و سرور اثمل رحمه فرموده اند که من دوا رده مثقال ربوند
چینی داخل میکنم * شراب نیاري دیگر که دست رسی الدین که در احسان اوستاد آورده و گفته که این شربت
معمول الشاي سرور است و برکت معمولا ناصر الدین عطاء الله است که معروف عطائی او بر کتب آن است * صفت آن تخم
کاسنی بالورده درم پوست بیخ کاسنی بیست درم گاو زبان ربوند چینی عصاره گل سرخ گل نیلوفر ازهر یک ده درم ربوند
چینی سه مثقال بسته شکر نبات ... برعی اورده درم بادام مثال * شراب نیاري به نسخه حکیم
معصوم * صفت آن تخم کاسنی تخم کوفته ورق گل سرخ ازهر یک بیست درم تخم کسوث ده درم گل نیلوفر گل گاو زبان
ازهر یک ده درم افسنتین در کتان بسته سه درم در آب بجوشانند تا لا بند و نا صاف نموده قوام آورند بس از
آتش برگرفته ربوند چینی ده درم کوفته بر سرشته و با آن سه درم ح نموده به شرعی معروف نیاری نرم بند با شکر
مخلوط سود * شراب نیاري دیگر از حکیم معصوم سیده تکسانند و بریان و حرارت کند را منفعت بود و ادرار بول کند
و طمع را نرم دارد * صفت آن بادیان تخم کاسنی ازهر یک ما ورده درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کرفس
ازهر یک پنج درم گاو زبان ورق گل سرخ ازهر یک ده درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین ازهر یک ما ورده درم
تخم کسوث پنج درم ابرشم کوفته در آب صاف بجوشانند و بجوشانند بمالند و صاف نمایند و با شکر قوام
آورند * شراب نیاري سلمی فرموده اند که این بالشفا کتب اسمای اسرار الموسس مثل ماسم حاطب حکیم
معصوم الملوك علو است نافع از برای تعمیر مدها و امراض بارده کند چون سوء القنیه و استسقاء و امراض بارده
طحال چون صلابت آن و از برای حمیات بارد بلغمیه و حمیات مرکبه * صفت آن پوست بیخ کرفس پوست بیخ کرفس
پوست بیخ کاسنی ازهر یک بیست درم پوست بیخ بادیان اصل السوس ازهر یک سی درم ماء ادخر عصاره گل سرخ
تخم کسوث افسنتین اسطوخودوس ازهر یک ده درم زرا و ند افسنتین تخم کرفس ازهر یک چهار درم ربوند چینی پنج درم
زعفران دو درم افسنتین تخم کسوث را علیحده علیحده در پارچه کتان باریک بسته بند تخم کسوث را با باقی ادویه
سوای ربوند و زعفران بند شب در گلاب بعرق بادیان تخم مر بعرق افسنتین ازهر یک یک رطل و بیم بجوشانند و صبح
بجوشانند در آخر صره افسنتین را در ان اندازند و جوش دهند و بعد مرتبها پرورده بس فرود آورده کیسه افسنتین را
مالند دور کنند و مطبوخ را صاف نمایند بس مثل مصفی یک رطل و نیم قند سفید یک رطل داخل نمایند و بقوام آورند
و در آخر ربوند چینی و زعفران را با گلاب سوده داخل نمایند و بعد بر هم زنند تا مخلوط شود و فرود آورده سرد
کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند شربتی از ده درم تا بیست درم * شراب نیاري به نسخه دیگر * صفت
آن تخم کاسنی نیم مثقال پوست بیخ کاسنی سی درم عصاره گل سرخ مروج الا ماء تا ورده درم تخم کسوث
پنج درم ربوند چینی ده مثقال سه سفید دو رطل ادویه را نیم کوفته ربوند را در کیسه کتانی کرده چنانکه بند
کیسه خالی باشد و همه را بکشانند پرورده در آب بجوشانند و بعد دیگر بجوشانند و صافی نموده با شکر قوام شراب آورند

* شراب تباشیر که شراب میرزا محمد باد و حکیم باشی در رساله شربتیه آورده اند * نسخه آن تخم کاسنی نیم
درم تخم خیار تخم کاسنی تخم خرفه و کل نیلوفر گاوزبان از هر یک ده * درم ورق گل سرخ نیم درم تخم کشوث زرشک
پسته بیست درم است همه را در یک من آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف نمایند پس باین بیماند و پوست تخم مثال اما ند
نموده با نبات سفید بقوام آورند و به نسبت قرص کافور در هر ... در ظرف چینی نگاه دارند * شراب زرشک امراض
کبد و طحال را نافع است و تشنگی را تسکین دهد و طبع را نرم دارد * نسخه آن زرشک چینی ده درم بادیان مصطکی تخم
کاسنی تخم خیار تخم خربزه از هر یک بیست درم ریشه تک کرم ... از سه کوفته شب در آب گرم خیسانیده و
جوشانیده صاف نموده با نبات سفید بقوام آورند و در بعضی نسخه دیگر روز بجای نیم درم و در نسخه طباشیر دو مثقال
درمی و بعضی زعفران دانک سمع ادویه آورده و قلاتی گفته تکمیل زعفران تکرار ملائی بقوام آورد و اگر خواهند
یک درم مصطکی مصری با تکدرم مصطکی درزی حل کنند صواب باشد نیم درم نا ماء الاصول و بعضی گفته
الله ... از تخم درم باسی درم با گلاب دما مسد و قلاتی گفته که سرشتی از این * شراب بد زاج است
* شراب زرشک ... دیگر سعالتکنانده بر دل و حرارت کبد را نافع باشد و ادرار بول کند و طبع را نرم دارد
* نسخه آن زرشک تخم کاسنی از هر یک دو درم پوست تخم زیاد پوست تخم کاسنی تخم کرفس از هر یک ده درم
گاوزبان و گل سرخ از هر یک ... درم تخم خیار تخم حنا و ... از هر یک ده درم تخم کشوث ده درم ...
را نیم کوفته بجوشانند و بپالایند و با نبات سفید بقوام آورند و در آخر دو درم زاوند ختایی را کوفته
منید داخل کنند ... ماری ... آن را مرد کرده در شیشه یا ظرف چینی نگاه دارند
* عصارهٔ ریوند ... عصاره ریوند است بلکه دوائیست که از بلاد چین و غیره می آورند
و ... بعضی ... بعضی ... معرب کونا ... لغت فرنگی است و بعضی گفته
عصارهٔ علقی است و در ... که ... است و ... در آن ... آن ... باشد
و آن دوایی است زرد ... ما بل ... آن را ... و طبعیت آن در
دل ... گرم و خشک ... در آخر درجه بلکه اوایل سوم ... ... اخلاط ...
است و ... را که باد در معده ... اسهال دفع ... بسیار ...
است استسقا و ... و ... از خواص او آن است که ... بسیار ... کند معده ... سهلات دیگر
بلکه ... را ... اخلاط ... دفع میگردد ... بسیار ... نافع است اکثر امراض
باردهٔ رطبه و دماغیه ... فالج و لقوه و ... استرخا و ... النفس و ... حادث از بلغم ...
و غلیظ و ... نافع است ... در جسم ... بسیار ... بول و حیض را و ...
مفاصل و ... و ... انواع ... بالجمله دوایی است ... اکثر امراض
... و ... استعمال کرده ... در بعضی اطفال و حوامل ... به سبب ...
آب ... آن ... اطفال را ... حبه ... حبه ... در آن ...
... اهل ... نموده از ... دارد ... و ... عمل را ...
... از ... عملی ... استعمال آن با ...
... با گلاب نیم گرم ... اگر ... الا ... مناسب دیگر
و ... مصوری ... آب نیم گرم ... مطبوخ ... مفیده ...

پاک نمیشن و امراض تکرار بریافته میشن انزل ترجمه و در لسان ترکی واوجاع مفاصل وبعرص وعرق النسا
و رل وعسرها با ادویه مرهمه با بهار معجمی در امراض مد رر با الجمله در مرطب اگر با ادویه مناسبه
بآن ساخته میگردد اثری در عمل را کرد ریه بی امرحه بوده و امراض مرکبه بدری سنا مکی ترید دراي
مطرح اورده رد در عمل اثری نامه و باقی مرطه برای طبیب حاذق ... و اگر عمل عصارة الماء الورد ...
با سنگ ... باشد و با گلاب خالص ساخته شده مکرر ... دوانیدن اسم بعضی نام ذکر یافت * دواء
عصارة الزبور ري * صفت ... رزوند مرسد ارکه حوامید بادورد آن برگ گل سرخ کوفته ... و باسورس
گل سرخ ... ترنجبین با ارمرد و با الماصقه سرسته سرسی اطفال را بحسب مراتب ارسمله رم بانکدرم
و متوسط را درم بامه در ... اوزار چهار درم تا سی درم * دوای دیگر اقوی از آن * صفت آن عصاره ریوند ترند
منقه ... رز مویل تکدرم گل سرخ چهار درم ... مصطکی از مویل نیم درم ... ترنجبین ارمویل
سی درم سرسی ارتکدرم تا سه درم با اسید مناسب باشد و این اطفال وضعفا را مناسب نیست

* نصل درذکر امراض را ندی * ... که شیخ رئیس در قرابادین بارزت آورده نافع است از برای سدهای کهنه
و صلابت کبد ... و اورام آن از برای ضرر ... که در اعضا احساس ... * صفت آن ریوند چینی ... درم لوة السم
... از مویل چهار درم تخم کوس عافت اسمون از مویل سه درم کوبیده ... امراض سازند ... ملت منقا
سرسی بلنرس با ... ورد ... مسران الصابع ... عود لک لک معمول است و گفته با ترنجبین ملرا
در آب صافی نموده سرسته امراض سازند و این ... حرواست و مراجعی گرم است در یک درجه و ... در جه وحسا
است در آخر درجه سوم * صفت این قرص ... دیگر ریوند چینی ... الصمغ لک معمول از مویل سه درم ...
کوس اسمون عصاره ... از مویل دو درم کوبیده ... با آب سرسته امراض سازند سرسی ارتکدرم تا یک منقا
... امراض سازند ... و با ندا ... که ریوند چینی در ادویه امراض کبد حصر ص در اورام
کبد ... گل سرخ است در امراض معده ... و گل سرخ ... است در امراض طحال * صفت این
... دیگر ریوند چینی ... السمع لک معمول از مویل سه درم تخم کرفس اسمون عصاره عافت از مویل
یک دوم کوبیده ... کاسنی ... سرسته امراض سازند ... * صفت این درم
... حکیم ... که در ... آورده و نوشته که این قرص نافع است از برای
سدهای کهنه و صلابت جگر و ... اورام جگر ... که ... جگر را نافع بود * صفت آن ریوند چینی
سی درم ... الصمغ لک ... تخم کرفس اسمون عصاره عافت از مویل د ود رم کوبیده با آب سرسته
امراض سازند سرسی ارتکدرم تا یک منقال ... که این ... در ... الادویه
... الصمغ ولک معمول از مویل چهار درم ... ریوند ... درم است و ... دوای دیگر از مویل سه درم
است و گفته که ... این قرص ... ریوند چینی ده درم سنبل الطیب مصطکی رومی بادیان
... عافت اسمون از مویل سه درم ... امراض سازند سرسی ... درم و گفته که ... این قرص ... شیخ
رئیس که از برای کبد ... امراض کبد ذکر کرده این است ریوند چینی ده درم سنبل الطیب مصطکی رومی ... ساب
... از مویل ... درم ... کوبیده با آب ... سرسته امراض سازند سرسی ... ملت
... که ... باشد * قرص ... شیخ الرئیس ... المعدة ... حرب ... و در دمر
... و معده ... جگر و ... های مرمنه ... سوم ... ... مثل مرض

نوکیا است واز اسرار مکتومه است و نیز با چهار سال باقی است * صفت آن ریوند مست مثقال روناس للک معمول
از هر یک چهار مثقال تخم کرفس انیسون عصاره غافث افسنتین از هر یک سه مثقال و اگر مرض زیاد در سر کهنه باشد
شطرو مصطکی و اگر صفرا غالب باشد عوض شطا هلیله کابلی و اگر بلغم غالب باشد کندر جند بیدستر بجای بزر بذر
اگر باشد و بعض اطبا نوشته‌اند باید اصل السوس گل سرخ طباشیر هر یک سه مثقال و اگر عطش باشد بدل اصل
السوس تخم خرفه کنند بدستور سه مثقال * قرص راوندی که مقدار بول کند ی راسود دارد * صفت آن ریوند
چینی زرشک منزوع الحب تخم کاسنی گل ارمنی صمغ عربی طباشیر سفید گل مختوم از هر یک ده درم کوفته بیخته
با آب لسان الحمل سرشته و اقراص سازند شربتی یک مثقال با آب لسان الحمل * قرص راوند که شیخ رئیس در تذکره
مزاج حار کند آورده * صفت آن ریوند چینی زرشک منقی تخم کاسنی اجزا مساوی کوفته بیخته با آب لسان
الحمل سرشته اقراص سازند هر قرص یک مثقال در سایه خشک نموده نگاه دارند شربتی یک مثقال با آب برگ بادرنگ
و در نسخه دیگر صمغ عربی بریان نیز داخل است * قرص راوند دیگر نافع از برای امراض رطبه کبد و حمیات مرکبه
و منکه بلغم غالب باشد * صفت آن ریوند چینی دوازده درم افسنتین رومی گل سرخ از هر یک شش درم سنبل
الطیب انیسون شامی مصطکی اذخر مکی از هر یک یک درم و نیم للک مغسول عصاره غافث از هر یک دو درم * قرص
راوند دیگر بالسف تسب الذی سمرقندی نافع از برای حمیات مزمنه و علل بارده کبد و فساد لون و ماسکه و برقان
جلد و اطلاق بطن و انتفاخ احشاء حادث از حمیات مزمنه * صفت آن مصطکی رومی سنبل الطیب عصاره افسنتین
زراوند انیسون از هر یک دو درم ریوند چینی ده درم کوفته بیخته با آب اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین
ساده * قرص راوند دیگر نافع از برای امراض کبد و مانع اسهال * صفت آن ریوند چینی للک معمول از هر یک سه درم
طباشیر سفید گل سرخ شیر وع الاصابع از هر یک چهار درم تخم حماض سه درم زعفران یک درم کوفته بیخته اقراص
سازند شربتی دو درم و در نسخهٔ دیگر سنبل نیم درم است * قرص راوند به نسخهٔ محمد بن زکریا رازی که مبتدا استعمال
درد جگر و رفع مزاج بارد جگر کرده * صفت آن سنبل الطیب مصطکی رومی عصاره غافث افسنتین رومی
زراوند انیسون از هر یک دو درم ریوند چینی ده درم کوفته بیخته اقراص سازند و در سایه خشک کرده نگاه دارند
شربتی دو مثقال با سکنجبین عسلی * معجون راوندی امراض کبد و طحال را نافع بود و مدت نگاه دارند * صفت آن ریوند
چینی زنجبیل سنبل ابیض و ج بیخ انجدان از هر یک یک اوقیه تخم کرفس زراوند با تساوی انیسون از هر یک نیم
اوقیه مجموع را کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشته و بعضی نسخه با زاس عوض سنبل ابیض
آمده * معجون راوند دیگر ورم معده و جگر را که بسبب ضربه باشد نافع بود * صفت آن راوند چینی زنجبیل
سنبل ابیض اجزا مساوی با سه چندان عسل سرشته شربتی از یک درم تا دو درم * باب الراء مع الباء الموحده *

* فصل ربا و ربوب * بدانکه در اصطلاح رب آب معصور را گویند که با آتش ملایم در ظرف سنگی یا مس
قلعی کرده جوشانیده بقوام آورده باشند مانند اجاص و حسیاس و انبرباریس و تفاح و ریوند شامی و حب الآس
و حصرم و حماض و ریباس و سفرجل و رمان و کمثری و لیمو و نارنج و امثال اینها و چون اکثر اینها بسبب
لطافت زود متغیر میگردند لاجرم قدری دوشاب انگوری یا شکر سفید یا عسل مصفی داخل باید نمود و آن هر دو اولی
از عسل اند و این هنگام میگردد شبیه بشراب الا آنکه در اشربه جامعه حلاوت و حموضت آنها مساوی است و
اکثر اشربه را ملحوظ غالب است بسبب کمی مقدارش ربی را اکثر رب اسمای مذکوره را ما کن خود ذکر
یافت ان شاء الله تع * رب تمر هندی و سور دمان و چون آمد تا رنگ دیدان رسید آب و اورا ملحه را

مفید است * صنعت آن بگیرند آب سیب سرگردگان و یا رُب انگوری و با شکر و با عسل بآتش ملایم بقوام آورند
و بالجمله طرز صنعت و ترتیب آن ترتیب شربت است که مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی * باب الراء مع السین المهملة
* رساطون شرابی است که از خمر و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند گرم و خشک است و در مانند شراب ارسطون و در امزجه بارده نافع
است و نزد گرمی میسر نشود در زمستان از برای پیران * صنعت آن بگیرند عصیر عنب جدید المعصور ده رطل
چهار رطل بهم آمیخته بآتش ملایم بجوشانند و کف آن را بگیرند پس داخل کنند در آن عسل صافی خالص چهار
رطل بجوشانند بآتش ملایم و کف آن را بگیرند تا آنکه به نصف رسد پس بگیرند سنبل و دار فلفل و قرفة الطیب و سنبل
دار فلفل از هر یک یک درم و بکوبند و بیزند و در پارچه کتانی بسته بیندازند در آن در وقت طبخ بعد از
گرفتن کف آن پس چون به نصف رسد دیگر آن را نجوشانند که غلیظ شود صبر کنند که گرمی آن کم شود بعد تکه سکو
باید که در شب در آن بیان کرده بمالند که قوت ادویه بر آید بعد از آن کیسه را بیرون آورده و بیندازند
درم زعفران را نیز داخل کنند در شیشه ها بمانند و سر شیشه ها را محکم ببندند پس اگر زمستان باشد آفتاب دهند
آن و اگر از آفتاب بردارند و نگاه دارند و هر چند کهنه شود بهتر است و در نسخه ملا سمی و در بعضی ربع رطلی است و
نسخه شیخ رئیس اصح است حکیم میر محمد مومن گفته که از اقسام خمر است این شراب امزجه بارده را بغایت نافع است
و مقوی حرارت غریزیه است و باید که بعد از طبخ و حل و ورود در شیشه ها گذارند پس از آفتاب بردارند مقرر باید که
بهتر آن است که آن مقدار بجوشانند که دو ثلث عصیر عنب برود و یک ثلث بماند در این حالت میگردد حلال
و شرعی باشد مباح نگاه داشتن در آفتاب * رسکفور از رساین اطبای هند است و از جواهرات است از برای جذری و
ابریشه و جرب خبیث که آن را آبله گویند و خوش نیکه آن را بادرها رسیده باشد و از برای سعفه خبیثه که آن را
کتلی گویند و از برای اسقام فروج کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن گردیده باشد و از برای زخمهای کهنه و باه و زایل
و از برای خمار و سنگ گرده و مثانه و از برای مرض اسراف و ضعف باه با سفل و اول نافع است و نیز از شرح باد و شرح
* صنعت آن ... گل ارمنی راج سفید و در نسخه دیگر بجای راج سفید راج احمر مثلی که آن را بهندی پیله تهوتها
گویند داخل است و نسخه اول بهتر است و نمک سنگ از هر یک یک تانک سیماب را با آب ملایه کرده اجزای سایده و
بعد از حل شدن رکابیه سفالی لعاب دار که درون آن نمک کرده باشد بگذارند و رکابیه دیگر مثل آن که تا کمر
و سوراخ دار که آن را بهندی دهمره گویند ادویه باشد بر بالای آن گذارند و مرد دو را بطین حکمت مطین
کنند و بعد سه پهر بر بالا و اطراف آن با حکم سی نعنی سرگین گاو صحرایی که در صحرا خشک شده باشد حاده
آتش دهند و بعد از آن که سرد شود بر آورده از تحت به طرف و اطراف آن چسبیده باشد بر آورند که رسکفور آن
است و از برای دو باه به مقدار سه برنج آتش دهند * رسکفور بوجه دیگر و جوهی که نواب حکیم الممالک محمد علوی خان
بانی ...جامع اوراق از حکیم فرنگی نقل نموده از برای مرض آتشک و سایر قروح خبیثه و
علمی فرموده اند که بعضی کسرد آدم و خبیث در امراض مزمنه * صنعت آن رسکفور آن است که بگیرند سیماب
شش مثقال و شوره و راج سفید هر یک دو و نیم مثقال و با هم جمع کرده در هاون سنگی خوب بسایند و در شیشه
کنند و سر شیشه را محکم ببندند گل حکمی که از گل سرخ و پشم و نمک و خاکستر و ریگ ترتیب یافته باشد
گرفته خشک نموده پس در درون آن آتش ... که ماسه ربع دور در میان آتش باشد و اگر آتش سرگین
صحرایی باشد بهتر است بعد از آن آتش برگرفته بر آورده نگاه دارند با سرد شود اجزا را از شیشه بر آرند و بر روی
سنگ سماق تا ساییده و بر اجزا اصلا نمانده باشد حل گردد پس باز دیگر در شیشه کنند و به سور سپید را

و بعد شکر سوده بگل حکمت مذکور گرفته بگذارند تا خشک شود در دیگ سفالی که بسته آب در آن تنگ کرده باشد
بگذارند اطراف و بالای آن را بگیرند چنانکه در وسط دیگ بماند و در زیر آن آتش بلند نمایند تا دیگ سرخ
گردد پس برآورده بگذارند تا سرد شود آنگاه از اندرون بسته برآورند و در ظرف چینی بلیسند نگاه دارند و بعد از حاجت
بکار برند و همین عبارت از بیکمور و سیمرغ منقول است * صفت حب ابن جمال است که از امراض مزمنه در بدن
که بسیار سوزش نداشته باشد بگیرند یک مثقال و ربعی از ان ریکمور زمرد و ربع و یک دانه فلفل و نیم مثقال فلفل
سیاه نرم کوبیده با آب حالص خوب سازند و سه عدد در روز اول یک عدد صبح و یک عدد عصر و پس فرو برد و در پانی روزها
صبح یک عدد فرو برد کافی است اگر مرض بسیار خفیف باشد ربع مثقال از ریکمور سه طور کم نماید و اگر به همان نسبت
نیمی خمس از فلفل و فلفل سر کم نماید بهتر است و اگر مرض بسیار شدید باشد ربع مثقال بیفزاید که یک و نیم
مثقال شود و اگر مرض کامل زمرد و مستحکم شده باشد حب مذکور را با آب عشبه مغربیه بخورند و اگر مرض
ابتدا به زخمی و جراحتی در مثانه و مجاری بول و قضیب نموده باشد با آب نوشیدنی بخورند و آب نوشیدنی چنان
است که دو در همی نوشیدنی را در نیم من آب سر بری صاف آمیزند از آن بسایند که در دیگ بماند صافی نموده نصف
آن صبح از عقب حب نصف را شام بیاشامند و اگر مرض در مو و حوالی آن باشد و خوشهای بسیار که حدت از آن جاری
بود نیز با آب مذکور بخورند و در جذام شدید و قروح و جرب خشک و جرب رطب و پاس نیز با آب عشبه مذکور
بخورند و پرهیز آن است که در ایام شرب دارو چند روز بعد آن از نمک و ترشی و ماست و برنج و امثال اینها اجتناب
نمایند و نیز از نان گندم و روغن گاو و گوشت بره احتیاط نمایند و اگر بسبب خوش دهنی از خوردن نان عادت
داشته باشند از آرد گندم و مرغ و روغن گاو جز بره نشورند و شیر ماهی و دارچینی و فلفل داخل می توان نمود
و اسفناج و شیر و بقولات داخل نباید نمود و احتیاط اولی است از اینها و اگر خوش دهنی زیاده باشد تا شیر و پوست
مغلان و کاکنج و مازو هیچ مضمضه نمایند و بعد تا سه دمی را بدانند و اگر خوش دهنی بسیار زیاده باشد برگ
را کشته آلات اندرون آن را در آورده بر آن در دیگ کرده با آب بجوشانند تا پخته شود و آب آن را با گرداس سفیدی
صافی نموده بآن مضمضه نمایند و بعد از فراغ از خوردن دوا و جای سکنی رخنها و خوش دهنی باید که این مسهل را
نوشند تا از پاک شدن اندرون خوب دور شود * صفت آن مسهل ساذکی هلیله سیاه گل سرخ اجزا مساوی
نرم سوده صبح بقدر یک درم و نیم مثقال و شیر آن را با عسل سرشته میل نمایند و غذا شوربا و نان نخورند و نیز بر هیز
نمایند خصوص از جماع و ایام نگاه از خوردن این دوا ظاهر می گردد آن است که دهن خوش بسیار می کند بمقدار
سبب زبون مرض و سستی و ضعف بسیار بهم رسد اما خوفی ندارد و زیاده از هفت روز نمی ماند و بعد
از قمع اثری از مرض باقی نمی ماند و بار دیگر نیز عود نمی کند * باب الراء مع الميم * رمان
بفارسی انار گویند و اقسام می باشد شیرین و ترش و ملسی می باشد لطیف ترین اقسام شیرین با اعتدال
در اول تر باشد و قلیل الغذاء و مولد خلط صالح و مقوی جگر است و مدر بول و حالی
و مقوی و ملین طبع و سرفه نشگی و خوردن آن بعد از طعام سبب انحدار آن و جهت تصفیه روح کلی و تقویت
جگر و اسهال صفراوی و سوء الهضم و خفقان و سرفه و رطوبت والمرسه و سرفه حاره و صاف کردن آواز و فربه کردن
بدن و نمودن عذا و دفع حرارت و حکه و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و اکثار آن مفسد غذا و مرخی معده و
مصلی و مسکی است و خوردن شراب شیرین را شوراج کرده و بعد بعد از آن بگذارند تا آب ساییده باشد و روغن بادام
شیرین در آن ریخته بر روی آتش بگذارند تا روغن آب جذب کند و بحدی رسد که دیگر جذب نتواند کرد مکندی آن

جهت درد معده مزمنه از حرارت است و بدستور آشامیدن آب آن با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم
گرم باشد نفع تمام دارد * و انار ترش و شیرین که ترشی و شیرینی برابر باشد در سردی و تری مایل باشد الی
است * و انار ترش در دوم سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی معده و جگر است و مسکن حرارت و مانع سیلان مواد بمعده
و جهت رفع غثیان و قی و خفقان حار و منع صعود بخارات و دفع ماده آن نافع و اکثار آن مورث نفخ و امعا و ...
و مصدع ... و مضعف باه و مفتح سدد ... انار ترش ... مسهل ... و امثال آن و آب انار ترش که ...
آب شود با ... بقدر رطل با شکر طبرزد جهت ... مسهل صفرا و مقوی معده و جهت تبهای صفراوی ...
و جرب و حکه نافع ... مطبوخ ... آن با ... جهت ... و طلای مطبوخ آن در شراب
جهت تحلیل اورام ... است و مضمضه آب آن جهت قروح ... و قلاع ... جهت ... و سل نافع
و ... آن که در ظروف ... جهت قروح ... و ... زیاده ...
و در ... است ... آن ... جهت رفع ... خوردن ... و امثال آن ...
... در ... و ... آب آن ... و ... جهت سیلان ... و ...
و ... نافع و ... کرده ... ملائم ... در ...
... در آب ... و ... آن با عسل ...
بعصر ... و جهت رفع ... در آب ... جهت ... سیلان ... و قروح ...
آن با عسل جهت رفع ... و طلای ... آن با عسل ... و معده جهت منع نزف الدم و قی الدم و نفث الدم و ...
آب ... با ... و ... جهت رفع اسهال ... و مضمضه با آب طبخ آن جهت ...
... آن جهت ... معده و ... جهت قطع ... و امراض معده * و آشامیدن ...
آن ... با آب گرم ... معده ... و طبیخ ... انار ... است و ...
حاره و درد ... و مضمضه ... و ... انار ترش ... در ...
... معده ... داده ... جهت رفع اسهال ...
... و ... و آب انار ... در اول ... جهت ...
مفرط و ... و ... حوامل ... در رنگ ... و ...
... است و در ... و ... آن ... جهت رفع ...
معده ... و ... است ... در ...
فارسی است و جهت قطع ... و ... و قلاع ... آن با برگ ... جهت ...
مفرط ... آن با گلاب جهت ... مواد ... ورم آن ... جهت ... آب جهت
ابتدای ... و ... که ... جهت ... آن ...
مقام ... است و خوردن ... که ...
کسی جهت قطع ... تا یک سال ... انار ...
... است و گفته اند که ... آن را اگر از طرف بالا ... خوردن آن اسهال
می آورد و اگر از طرف ... بالا ... است * ... ضعف ...
است مانند آس ... انار ترش ... که ذکر یافت * ... که از آب انار ترش ... با انار

مثانه و بند اسهال و خواص مانند آب انار حامض دارد * برود الرمانین که آنرا کحل الرمانین و برود النعاس
نیز گویند بالیف جالینوس است منافع آن مقوی باصره است و حافظ صحت چشم و قاطع دمعه و سبل و بیاض و حکه
و جرب مژه و تحلیل ورم چشم است * صنعت آن بنابر کرمانی شادنج هندی نحاس محرق از هر یک یک جزو
صبر سقوطری فلفل دارفلفل شادنج عدسی مغسول را گرفته سحق نمایند محرق مغسول از هر یک نیم جزو
مصطکی ماميثا عفص سر حسمرح مقشر ابروت سفید مر زرد الکحل از هر یک ربع جزو صلایه کرده با آب
رمانین پرورند با نیم مرسه ود رآمیخته کحل ازین نیم در چشم نگاه دارند و هر کس امراض چشم نافع است
* جوارش رمان ساده جهت تقویت قلب و جگر نافع است * صنعت آن بگیرند آب انارین مزمز هر که خواهند و با هم
وزن آن یا کمتر یا زیاده شکر صرف و ریمان سفید بقوام آورند و بر روی سنگ صاف پاشیده قرص باره قلعی یا چمچه
مانی که بر روغن چرب کرده باشد بریزند و چون سرد شود نگاه دارند و بقدر الحاجه بانسیت منقال
و زیاده میتوان تناول نمود اگر ادویه گرم و معطر مثل زعفران و عنبر و مشک را در آخر اضافه نمایند نیکوا ست و اگر آب
انار شیرین صرف و با آب انار ترش صاف با شکر خواهند آن ترتیب نمایند * جوارش رمان مرکب بتالیف
حکیم الممالک میر محمد حسین کشمیری * صنعت آن آب انار شیرین آب انار ترش قند سفید از هر یک یک صد
و پنجاه درم آب نعناع تازه سی و هفت درم پوست ترنج پوست بیرون نسمه پوست زرد اترج مصطکی سنبل الطیب هیل بوا دارچینی
کبابه قرنفل سفید زرد گل سرخ جبیب از هر یک یک درم عود هندی خام و ... از هر یک نیم ... اینک ...
جوارش ... تا دو درم با دو منقال * جوارش رمان دیگر مقوی معده و کبد حار است * صنعت آن آب انار ترش
مزمز هر که خواهند درد تک سنگی باتش ملایم بجوشانند تا ربع رسد پس بوزن آن قند سفید اضافه نمایند
و بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده سر پوشند تا سرد گردد و بر روی سنگ بریزند و نگاه دارند و اگر برای زیادتی
تقویت زنجبیل مربی و گرد نبات و آمله مربی از هر یک یک منقال و از برای سرور دل و تقویت معده مصطکی
رومی قرنفل عود با دلنگ کبابه سنبل الطیب از هر یک نیم تکه ترم بار آید اضافه نمایند * حب مفید از برای
اسهال صفراوی * صنعت آن بگیرند پوست انار و دانه فارسی وجوز مسی بوداده بجوشانند تا سیاه شود صافی نموده
با آب آن حقنه نمایند * حب قشر الرمان نافع است از برای اسهال مزمن و سحج صعب و قرحه مقعده * صنعت آن
بگیرند پوست انار ترش مازو و ... ماوی نرم نمایند و در سرکه بجوشانند تا سیاه شود و منعقد گردد در حجما
سازند ... زیاده از آن را بخورند و مجرب است * جرجره رمان جهت سرفه حار و حسوب صرف
نافع است * صنعت آن بگیرند دو درم نشاسته آرد برنج چهار درم دمه درم نبات در آب انار شیرین و آب انار ترش
بقدر حاجت آن ... که طبخ نماید حل نموده صافی نمایند و باتش ملایم طبخ دهند تا بقوام آید پس فرود
آورده روغن بادام مقدری بران ریخته تناول نمایند * حساب رمان حامض که در تب در خواص و منافع شراب آن
والطف از شراب رمان حامض و ... است * صنعت آن بگیرند قند سفید در آب حل کرده بجوشانند و کف آنرا
بگیرند پس انار ترش شاداب بزرگ دانه را دانه کرده بفشارند و آب بگیرند و بجوشانند تا بقوام شراب آید فرود آورده صافی
نموده نگاه دارند و پوست صاحب ... را در آب حل کرده نیز اضافه نمایند * دواء الرمان جهت اسهال مرض اطفال خصوصاً در حین
بر آوردن دندان و عسر آن و از برای عموم اطفال نیز نافع * صنعت آن بگیرند غنچه انار کرحل یا شکوفه از برای اطفال
از یک یا دو مثقال و از برای بزرگان باده عدد و از نبات سفید از مقدار ... نیم ماشه تا یکماشه از برای اطفال و از برای دیگران ماشه
ماشه از کهای ... رسیده استعمال نمایند از نیم ماشه تا دو ماشه بر آب ... صلایه نرم سوده صافی نموده

با نفت پارچهٔ چرب مثل مرتبه سنگ پاک نموده بعد گرم نمایا مند * دهن الرمان املیسی که مرآ برابر داشته
بر آتش گذارند و بعد بعات روغن بادام شیرین بگذارند بطریکه کشاس داشته باشد آن بر آتش ملایم باشد تا آنکه
دیگر جلب روغن نمانده پس تنکند آن را جهت درد سینه و سرفه از خرنا باهم * رمانیه آشی است مسحد از
آب انار ترش باشد با آب انار شیرین مسکن معده و حمیات صفراویه و علیات حرف و مانع انصباب مواد
است بمعده و مانع استار برای ی صفراوی و خفقان حار و دفع خمار و سعور لحار عدا نمود جاتیستا * صفت
آن بگیرند بریع سمند و در آب به ترند و چون نیم پخته شود آب انار ترش بانک یک مند تا آب انار شیرین ربع
آب به شیرین داخل کرده باندری روغن بادام جوش با ستره مغز بادام شیرین مطبب نموده حمله جوش دیگر داده
که جاسی در ربع حله شود و در وقت تحسی مصالح مانند نعناع پاره مثل دارچینی داخل نمایند و اگر خواهند
قوی صرور باشد گوشت مرغ جداگانه پاره املک داخل نمایند یا این طور که گوشت را قطعات نموده با ادلک
یمار در آب به ترند و کف آن را بگیرند پس به ترند چون قریب به تمرا سدن رسد بریع را در آن داخل کرده به شیرو
مربور به ترند و بجوشانند و اگر گوشت باشد بعد از کف گرفتن گوشت را با پیاز و روغن گاو سرخ کرده پس بقیه شود مربور
بخته بجوشانند * رب رمان حلو در افعال اقوی از آب انار شیرین است ولیکن مرخی معده و مطلس مسکنی است
* صفت آن بگیرند رمان املیسی بشکافند و آب آن را گرفته به ری به شیرین رسیده تا در سب و بهد اند و تنل جدا
کرده داخل نموده به ترند با قوام آید و اگر جای به قدری بسیار سفید تحت قوام آمدن داخل نمایند
ساخته است * رب انار ترش در افعال اقوی از آب آن است * صفت آن بگیرند آب انار ترش و در دیگ سنگی یا
گلی یا مس پاره قلعی نموده و در هر ده من از آب انار ترش یک من به شیرین را پوست جدا کرده بهد اند و نعل
آب را بر آورد هر یوسی رانیم سیر قطعه نموده در آن انداخته بجوشانند تا بر ملایم با قوام آید پس فرود آورده
در مرتبان احصر نگاه دارند و بعضی به را داخل نمی کنند و بجای آن در هر ده من آب یک من شفد یا دو سیاب
داخل کرده به ترند و بعضی بی شیرینی و به تنهائی بقوام می آورند * رب انار دربی شیرین که آب انار تر و او در
دیگ مس تعمر قلعی کرده به ترند با قوام آید جهت خراجات مزمنه و خسیسه مالیدن آن نافع است و کشیدن آن
بچشم مقوی باصره و حافظ صحت آن است و جهت سلان و حرق چشم مجرب است * رب رمان که طرنی رب
رمان حامض بخته باشد چنانکه ذکر یافت در دو هر ده راول حمل و قابض است و جهت التهاب و تشنگی
مفرط و تبهای حاره و قی و دفع خمار و فساد خوامس حوامل و فساد رنگ رخسار و دفع غم نافع است
* نقل درد کو شوبات سرو حب رمان * شربت رمان معمول بعضی است مرا خلاط سوخته را و جهت دفع آنست نسیا نمند
مفید است * صفت آن پوست رمانس و ماروری سرساری کوفته بخته در ده مثقال آن را با آب سود بجوشانند * شربت
حب رمان حامض نافع قی و مقوی معده است * صفت آن انار دانه ترش سه مثقال و برزه کرمانی یک مثقال کوفته
بخته با موبرسرح نیم مثقال کوفته ترشه بخورند * سفوف حب الرمان اسهال را که مفید رقتی با لد و نافع
آمیخته باشد دارد و معده را سود دارد * صفت آن حب الرمان بریان کرده یکصد درم صدف سوخته کرویا مل برنسلو
از هر یک بیست درم خرنوب نبطی سه مثقال سماق مقشر از حب ده مثقال کوفته بیخته سفوف سازند شربتی دو درم با آب
به شوری * سفوف حب الرمان بنسخهٔ دیگر * صفت آن انار دانه بریان نموده ده درم آرد کنار و آرد بلوط از هر یک سه
مثقال کسیر جبلی بوداده شیر سماق بوداده نشاسته کنار ثابتی عود هندی از هر یک چهار درم مصطکی رومی
بوداده صمغ عربی بوداده طباشیر حب الآس مازوی سبز بوداده گل ارمنی از هر یک

درم کوبیده بیخته سفوف سازند* سفوف حب رمان ضعف معده و امعا و اسهال صفراوی را نافع است و علامت این قسم اسهال
آنست که بعد از طعام تشنه رغبت خالص بخوردن شراب کهنه و فصل حادث شود و زردی مدفوع و سوزش مخرج
دال است بران* صنعت آن اناردانه بریان کرده و آرد بلوط سماق سفید بذره کرمانی بدبرآورده کشنیز خشک بریان
کرده خرنوب نبطی آرد کنار از هر یک سه درم عود هندی نیم درم آمله مقشر بلیله کابلی کوفته بیخته شربتی از یک مثقال
تا دو درم با آب به سیرین بیاشامند* سفوف حب الرمان به نسخه صاحب ذخیره که در اسهال صفراوی ذکر کرده* صنعت
آن اناردانه بریان کرده یکصد درم کشنیز خشک مقشر بریان ده درم سماق مقشر گلنار فارسی از هر یک پانزده درم
کرمانی خرنوب نبطی از هر یک ده درم کوفته بیخته شربتی از دو درم تا سه درم با آب به سیرین بیاشامند* سفوف
حب الرمان دیگر که اسهال سوداوی را بازدارد* صنعت آن حب الرمان ده درم تخم سرخ ریباس خشک رمان تخم
بداب تخم ساه سفوم از هر یک یک درم کوفته بیخته سفوف سازند و خشک رمان عجمه با شکفته آنست* سفوف
حب الرمان به نسخه ابن جزله* صنعت آن اناردانه بریان نموده ... درم حب الآس آرد بلوط سماق مقشر از حب بذره
کرمانی بسرکه انگوری ترکرده بریان نموده آرد کنار آرد کشنیز خشک بریان نموده مقشر خرنوب نبطی
خرنوب شامی از هر یک دو درم تخم ریباس اصلی اصل عود قماری از هر یک یکدرم کوفته بیخته لکن نرم نسازند و
استعمال نمایند

* فصل در سکنجبینات رمانی *

*سکنجبین رمانی به نسخه بلاد مسکن عطش
است و نافع است از برای حمیات ساده و مرکبه و نافع است از برای خمار و مقوی معده و کبد حار است* صنعت آن نگیرند
آب انار ترش و شیرین یک رطل و سرکه خمر خمسه اساره آب رزبک مصفی نیم رطل گلاب یک رطل شکر سفید یکمن و نیم
نیم رطل سوزی مقرر به ترند تا بقوام آید شربتی نیمه درم* سکنجبین رمانی به نسخه مسیح تبهای گرم را سود دارد
و تشنگی بنشاند و معده و جگر گرم را قوی گرداند و دفع خمار نماید* صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین از هر یک یک رطل
و یک سیر نیکه در سکنجبین نباتی دکوبند آنرا صافی نمایند پس دو رطل نبات سفید باری بیامیزند و در دیگ سنگی
بجوشانند و کف آنرا بگیرند و چون دیگر کف برنیاید در دیگر صافی نموده پس اسیار سرکه خمر خمسه دیگر و نیم گلاب
داخل کرده بجوشانند با آتش نرم تا بقوام آید پس فرود آورده و سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی
نگاه دارند شربتی دو اوقیه* سکنجبین رمانی به نسخه محمد بن الیاس شیرازی نافع از برای حمیات حاره و عطش
و از برای کبد و معده حار* صنعت آن آب انار ترش یک رطل آب رزبک یک رطل و اگر خواهند باشد آب غوره یک رطل
بر داخل کنند گلاب خشخوده درم پس در هر رطلی از اینها یک رطل نبات سفید داخل نمایند در دیگ سنگی
با آتش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و چون کف برنیاید فرود آورده نگاه دارند با سرد شود صافی نموده پس
برای هر یک رطل شکر سفید اسیار سرکه خمر خمسه داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید و کسی که خواسته باشد که
سکنجبین رمانی ترتیب دهد باید که اقتصار کند بر آب انار و سکر و سرکه صادق الحموضه* سکنجبین رمانی
به نسخه سید مظفرالدین* صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین از هر یک یک رطل بجوشانند و کف آنرا
بگیرند پس فرود آورده بگذارند تا درد آن به نشین گردد آب صافی آنرا گرفته در هر رطلی از آن یک ربع آب رزبک
مصفی و ربع یک رطل سرکه انگوری و یک رطل نبات سفید داخل کرده بجوشانند و کف آنرا بگیرند تا بقوام آید و اگر
بعوض آب رزبک و سکه طبع نعنع باشد آب نمرهندی کنند بهتراست و چون بقوام آید فرود آورده سرد کرده
نگاه دارند* سکنجبین رمانی به نسخه سید اسمعیل* صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین از هر یک نیم رطل
سرکه انگوری نیم اسیار آب رزبک مصفی ده اسیار گلاب یک رطل شکر طبرزد سه رطل بدستور طبخ نموده بقوام

سکنجبین آورند شربتی بقدر ده درم * سکنجبین رمانی دیگر * صفت آن آب انار ترش آب انار شیرین هر کدام انگوری
گلاب از هر یک یکرطل در یک من قند سفید بقوام آورند بعد استعمال دوازده درم با عرق بید مشک و عرق
کاسنی بنوشند * سکنجبین رمانی به نسخهٔ بعضی بن عیسی در حرارتهای حاره و تشنگی و حرارت معده و جگر را
سود دارد * صفت آن آب انار ترش صافی نموده سه من قند سفید سه من در وی حل کرده بعد بریند تا بقوام آید تواضع
معتدل پس سرد کرده در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت تناول نمایند * شربت رمان انار دانه خشک را کوبند و
شربت سازند و بعد در حلب تناول نمایند تا بس و حابس اسهال صفراوی است رحبت دفع خواص خوردن گل و اسهال
آن رمان حامله را نافع است و مجرب * فصل در بیان اشربهٔ رمان * شراب رمان به نسخهٔ شیخ رئیس مقوی معده
است نافع است از برای شوصه و سرفه * صفت آن آب انار شیرین شدانه چهار رطل آب سیب شامی یکرطل با نبات سفید
نبات مصری یکرطل بقوام آورند شربتی دوازده * شراب رمان منقول از خط میرزا معز الدین موسوی
از اولاد میرزا سلیمان قلمی نموده که این معمول صاحبی میرزا محمد با قر حکیم باشی شاه سلیمان بود * مقوی
قلب و معده و جگر است و نافع است از برای قی و غثیان * صفت آن بگیرند حب الرمان حامض سه رطل سماق
ربع رطلی هر دو را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صافی نموده پس بگیرند برگ اترج ده درم نعناع
تازه ده طاقه هر یک سه عدد و در حصهٔ دیگر دو درم است که اصلی یک مثقال کندر سه درم ترنجبین ببندند
ده درم کوفته بنحوی که در آن انداخته و بجوشانند از آن از برای غثیان سند * و اگر برگ اترج نباشد پوست
زرد اترج جعل نعناع جبلی از هر یک دو درم بدل آن هر دو داخل کنند و اگر عوض آب گلاب داخل نمایند بهتر است
* شراب رمان حامض بی باردارد و دفع صفرا کند و قلب و معده حار را نیرو دهد * صفت آن آب انار ترش دو من
در دیگ سنگی کرده در ساخ نعناع تازه عود قماری خام آمله سعی از هر یک دو درم پوست ترنج بسته دو درم
کوفته در آن داخل کرده بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده نبات سفید یکمن داخل کرده بقوام آورند پس
از آتش فرود آورده مصطکی دو درم در آن داخل کرده سکو بهم زنند که خوب مخلوط شود و در ظرف چینی
نگاه دارند * شراب رمانین مقوی دل است و بی باردارد و معده و جگر و دل را قوت دهد * صفت آب انار
شیرین آب انار ترش که هر دو معصور باشند هر یک دو من با یکمن قند سفید و یک اوقیه آب نعناع تازه بقوام
آورند شربتی دوازده * شراب رمانین منعنع تهوع و قلب نفس و قی و اسهال را سود دارد و معده را قوت دهد * صفت
آن آب انار ترش آب انار شیرین هر دو را انکروس داده فرود آورده یک شب نگاه دارند تا درد آن ته نشین شود صافی آنرا
گرفته تا سه ملایم بجوشانند تا بنصف رسد پس بگیرند آب نعناع تازه صافی نموده در هر یک رطل از آب رمانین
که باقی مانده یکرطل شکر سفید و نیم رطل آب نعناع داخل کرده بقوام آورند پس آن را از آتش برگرفته سرد کرده در
شیشه یا ظرف چینی نگاه دارند * شراب رمان مسهل به نسخهٔ ملا نفیس طبع را نرم دارد و صفرا براند و حمیات صفراوی
و امراض صفراوی را که با تبها شدید باشد برطرف گرداند * صفت آن آب انار ترش آب انار شیرین که هر دو معصور باشند
باشد از هر یک یکمن بریند شفاف شود و اوقیه بریند را کوفته در کیسهٔ کتان کشادی کرده در آب انار آویخته
و بجوشانند کیسه را بدست بمالند و فشار دهند تا ثمره آن برآید پس کیسه را بیرون نمایند و بفشارند و کیسه
دیگر سقمونیا کیسه داخل کرده بجوشانند تا رنگ آن از آنگبین رفته و طعم سقمونیا ظاهر شود بریند پس ... مانند
در کیسهٔ کتان کشادی کرده و کاردم را نیم کوفته با گلاب سرشته و کیسه کتان دوتا کرده در آن افکنند و داخل هر دو کیسه را
بمالند تا شیره کیسه خالی شود شراب بقوام آید و آب ... برآورده بفشارند تا جمیع قوت آن کیسه‌ها بماند و

شراب را در وی آورده سرد کرده نگاه دارند شربتی از یک اوقیه تا دو اوقیه و در نسخهٔ دیگر سی تکدرم راوند داخل است
* شراب رمان حامض ساده بگیرند آب انار ترش هر قدر که خواهند و بقدر ربع آن قند سفید یا دوشاب انگوری
یا عسل داخل کرده در دیگ سنگی بآتش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند پس صافی نموده بقوام آورند بعضی شربتی
این شراب هر یک از قند یا دوشاب یا عسل که باشد نصف وزن آب انار میکنند و چون بقوام آید فرود آورده سرد
کرده نگاه دارند در وقت حاجت شربتی دو اوقیه بنوشند * شراب رمان حلو ساده از آب انار شیرین انفع است * صفت آن
بگیرند آب انار ملیسی ده رطل در آن قند سفید سه رطل داخل کرده در دیگ سنگی بآتش ملایم بجوشانند و
کف آن را بگیرند صافی نموده بقوام آورند و در هر رطلی از این شراب یک مثقال مصطکی رومی سوده داخل کرده
بهم زنند و بعد از آنکه از آتش فرود آورده باشند در ظرف چینی یا در شیشه نگاه دارند شربتی تا دو اوقیه * طلای
رمان حامض قلمی فرموده اند که از حضرت استاد الاطباء قدوة حکماء میر محمد هادی والد ماجد این کمینه آستان
امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام است از برای خارش تمام بدن خصوص حصبه و جرب [illegible] نفع است
و مکرر تجربه شده * صفت آن آب انار ترش یک عدد در ظرف مس سرخ بخمیر قلعی باشد که زنگ نزند با [illegible]
سوده پس در هاون انداخته کبریت زرد توتیای ملیله زرد زرنیخ کرمانی مغسول مغز تخم خربزه نو داده مغز تخم
خیار پر نو داده مغز تخم کدو پر داده مشک سوده که آن را [illegible] تخم اسفرزه و خطمی [illegible] نموده که [illegible]
حسن مکی از هر یک یک مثقال کوفته بیخته در آن داخل کرده یکشبه بگذارند پس روغن گل سرخ بقدر حاجت
داخل کرده [illegible] خوب مرهم شود در حمام بعد از کیسه مالی بر موضع جرب و حکه بمالند نافع باد
* عصارهٔ رمان جهت قروح خبیثه و قرحهٔ [illegible] و گوشت زیاده در زخمها و درد گوش مفید است * صفت آن بگیرند
آب انار را با پوست و تخم آن و قدری عسل داخل کرده بجوشانند تا غلیظ شود و در ظرف چینی نگاهدارند و عند الحاجت
بکار برند * لعوق رمان برای دملی و سعال را که از حرارت باشد نافع بود * صفت آن انار شیرین چند آنکه خواهند
بفشارند و در دیگ سنگی جوش دهند چندانکه نصف بماند پس نصف آن شکر طبرزد اضافه کرده بآتش ملایم
جوشانند تا بقوام لعوق گردد * قلیه (؟) آب افشردهٔ رمان * صفت آن مثل صفت طلا های دیگر است * ماء الرمانین
المعصورین با تخم چون سه رطل آن را با یک رطل بیست مثقال شکر خام داخل کرده بنوشند اسهال صفرا کند
و مقوی معده است جهت تبهای صفراوی و یرقان و حکه و جرب نافع است * صفت آن بگیرند انار ترش و انار
شیرین متساوی دو انار را تمام درست بدست و انگشتهای آن را افشرده نرم نمایند پس سر آن را ببرند و آب
آن را خوب تمام بفشارند پس صافی نموده وزن کرده سه رطل آب را با یک رطل [illegible] شکر سفید خام بیست
مثقال داخل کرده نگاه دارند تا شکر حل شود صافی نموده بنوشند * ماء الرمان حلوا لا ملیسی نافع است از برای
درد سینه و سرفه * صفت آن بگیرند آب انار ملیسی و داخل نمایند در آن شکر سفید و نشاسته و صمغ عربی سوده
روغن بادام شیرین نیم گرم نموده بیاشامند * معجون رمانی [illegible] مقوی معده و کبد و هاضم
طعام و مشهی است * صفت آن آب انار ترش قند سفید آب نعناع تازه از هر یک تکدرم مصطکی رومی سنبل الطیب
فاقلسی از هر یک دو درم کوفته بیخته داخل نموده معجون سازند * معجون رمان [illegible] که از ان [illegible]
است * صفت آن آب انار ترش آب انار شیرین از هر یک [illegible] آب به ترش از هر یک نیم آثار قند سفید عسل
مصفی از هر یک یک آثار تمام را با آتش ملایم بقوام آورده کف آن را گرفته پس بگیرند نشاسته جوزبوا دار فلفل دار چینی
از هر یک تکدرم مصطکی رومی سنبل الطیب طباشیر سفید از هر یک نیم درم عود هندی [illegible] خام [illegible]

رواصير

روسختج

ریباس

نسد لیست رردا رجا طلس ارمویک دودرم ادویه کرینه نیسه تا آن بوسید بی لرسرمه معروف ما رلك * رواصير
یعنی راووا والف وکسر صاد مهمله وسکون یای مثناه تحتانیه ورای مهمله در آخر بیماریست بواسیر باشد و آنرا رسول
داره که در آب حلّ د مقدار روس تویان کمید بر سر پهلوها مالند سرکه و با آب سوده و با آسمان و یا سبب بوس یا ریاس
و یا مثل اسهال و یا مابین و یا کسک سایشه داخل کمند بسا ول تیا سلو یعنی ادویه حاره سیاسد نفد رحاجت
امادان باشد * طبیعت آن تنهصب سرد و روش هاو عموما سبب مما بد رد ربطوبت و مثل حرارت و مامي
آنها مثلث و مسرد مطفی حرارت و سنگی صفرا حرف و مناسب امرجه حرو رس ریاب اویات گرم سر و ارد معولد
صفرا سلیمه سس طبع وار وا بصه بابس مسهم امواض رحم * باب الراء مع الواو * روسختج یک آنکه اصل روسختج
روسختج برده براب مهملة وواو ساکن سین مهمله و بای مثناه تحتانیه بعد الف وهمزه و با کد معتمد و نون والفسو
همره و یا سرب باشد * روسختج طور رحرب و سل و معد و بلر تکی حسم و اسهد مقد بعد از بر طرف و سل
ادخال سه مقدار و مثل از تو بلك اگر و پس با سلسو د دیند * صنعت آن بادیج مسی معمول سوختمه اطلهای
مقدر سل سلی بود ارمنی رنگار دار فلفل ارمرك چهار درم فلفل سفید فلفل سیاه کف دریا ارمرك مسی درم
صمغ عربی سمل سلی مرتبه ارمرك چهار درم آمله مسی و جمل ارمرك و درم زعفران نوشادر ارمرك
درم و سم کوبند سرد رسمه مرتبه را ورس سوده مخلوط کرده تکار مرتبه عدد ادویه مسلمه است * روسختج دیگر حرب
و اسهال و معد و بول آن استعمال است * صنعت آن برسای سلی دو درم اتلهای دهمی مدد هر سر مقه اصفانی
سادج سلی ارمرك ورم زعفران مرار و بعامه ارمرك ودرم کا فور قیصوری سلب صمغ حلق ارمرك
دانگ سور کحل مارید * روسختج اصفر چسن گوید که باز تکی حسم را سود دارد و پیاس نه برد و سه را باز دارد
* صنعت آن سیاه مامیسامامیران حسی فلفل سادج سلی ارمرك بلسمعال ارفلفل مرصافی زعفران امون
دوسه بر کی ر جمل ارمرك سیر سمال سادج علامسی معمول ده درم جمع کوبند سرد بر بیجه بر سماحب
در حسم کسیل * باب الراء مع الباء المثناه التحتانیه * ریباس معروف و مشهور است ثمر بن آن
ما ننده یی با لغه بی ر سه ساداب بارك است ثمر آن ربوبك اسهاحا که ذکر باب دررد و ثمر سرد و حمل و اطس
و با نور باشد معده و احسا و جگر حار را بانع و مسرح و بالطبع ی سنگی عطش و تسکین حلب صفرا حرف وجهی
ربع مسی و حمار و بواسیر و طاعون و بادحنان و سرسام و اسهال حار و مرلك و سهال حاره و سرك اسها و منع درد
دمل را کحال آن حمسیرنت بامره و بیامن را آرد و حجت حمره و باد سرخ و سه لد بانع و مصروب سده و باد ره سمت
ایضا و معروب بولنج درم سرد دسی و مطلس سرب سود و اسمرت و عسل رنگ سرب ما از آن ناسی دو ثمر ربد سن
ترسی نرنج و آب غوره است و ربیر رنلس دوی نرار آن است و سرایس حصبه و حصبه و حمره سرارب و احمرار باب مانع
است * و ب ریباس * صنعت آن سل سعت رمان است و ملد کور رسد * شراب ریباس مقوی معده و ولب است صفرا سکند
و دفع حمار کند و حمل صفراوی را نافع باشد و اسهال طعام آورد و تسکنگی به نشاند و ی اسهال صفراوی باز دارد
* صنعت آن بگیرند ریباس طبرسد و بالغ بکار حوبی سرد سال آب را جدا کسد ر دو از سنگ بلسنگ تکوبند
و آب آن را بگیرند رنگ ریاس صافی نموده در دیگ سنگی کرده حمله جوش بدهمد وکف آنرا بگیرند بلس حرو آورده
نگذارند تا بدسمی سوده سی صافی آن را نگیرند بلحمانکه دردو احل نسود و دو مرتبکمی از آن آب نکمی سد سعد داحل
کرده رد تنگ سنگی با سی ملایم سربد با قوام آیند نگاه دارند الی آن است که در شربت مس ار آب ریباس تکمی
سد سمل داخل کرده بقوام آورند تکه سرار آن است که مصمسی باشد و سرایه را صرد کرده در شیشه نگاه دارند

و بعد از یک ساعت دو مثقال آن را حل کرده با آب بیاشامند و بعد از یک ساعت و نیم بعد از
غذا بخورند و بالله التوفیق باقی است * کتاب الراء المهمله * * باب الراء مع الباء الموحده * * رباد

نه آنکه رباد نوعی از عطریات و ماده سایل بسرخی مایل است که از بلاد حبشه و اقاصی هند از نوعی جانور خاص
گرفته میشود و به فارسی گربه رباد نامند و آن دویبه ایست شبیه به گربه با خطوط سیاه و چون حرکت بسیار دهند
آن را از سوراخی در ران آن از عضوی بیرون آید مثل آبی ترشح میکند و در غایت خوشبوئی در سیوم گرم و در دویم خشک و معتدل
مسخن و مقوی دل و بسیار مفرح و مقوی حواس و جهت تسهیل ولادت و نشستن در آن به قدری و غرور مقوی گوشت مرغ
تریاق زهرها است و جهت غشی و خفقان و توحش و جنون و درد مقعده و طلای آن جهت تقویه دل و اسهال
و دهن تر با روغن بادام تلخ جهت صداع ساعیه و نفوذ آن قطور را مفید و بوئیدن آن جهت زکام و مداومت بوئیدن آن
موجب شادی و صفای ذهن و مصلح محرور و مصلحش صندل و کافور و اعتدال باره است و ربع آن در صحب
حمی الربع نافع حمل بدل آن غالیه است * رت به فارسی موم گویند به هندی آن درگوست کمال آن برگ مطلق
و دانه بیرون کرده راستی با شد در آخر اول گرم و در اول تر و مسهل خلط غلیظ و محلل با عسل الرعالی معده و اسهال
و محرک باه مجرود و موافق قصبه ریه و مسمن و مقوی جگر و جهت سرفه بلغمی و امراض گرده و مثانه و نزف امعا و
ماسکل کار زیان خوردنی سیر جهت خفقان مجرب دانسته اند و با حس لبان جهت رفع سعال و با سرکه جهت بوال
بلغم و خون بینی بادام و در مرعدی قلقلی خانه ادرار آن به سالیه جهت سودی کرده و نطول آن
و سنگ گرده و مثانه نیز هند و چون با انجیر خشک و مقرا کرده و آب آن را با روغن بادام بنوشند جهت سرفه
مجرب و ضماد آن با نشاسته حمرا با آب جهت اورام وگشودن سدد ... طلی با خاص مصلح و با آرد باقلا و زیره جهت ورم انثیان
و با شراب جهت نزول سهله و خنازیر و عقرب مفاصل و خرسه و سرطان و عابرا نا که مفسد معده است مقعد و با
جا و سیر جهت نقرس مفید و مصرع مرور ردن و مصلحش سکنجبین و مروبای ترش حماض رمان کرده مصلحش عناب
و مقدار شربتش تا سه درم و نوعی را که به شام است کشمش نامند بهترین آن سرو رو مو زبیب آنسا است و عمده آن
لطف دارد و مقوی و بادون مسهله و آب شیع و آب مطبوخ آب که یا فاسد شده قوام آورده باشد مثل سرفه و مواد سمیه
نافع و سیری موت است و ضماد آب با زعفران ورود ته و گرم مربع زعفر جهت گشودن سدد و تحلیل ملایان بی مثل
و کوبیده آن با صبر جهت کعطی مجرب است و در جمیع افعال دیگر مثل مویز دانه بیرون کرده و اکثاران
مضر به محرور و مصلحش مذکور شد صاحب کافی از حضرت ابی عبدالله ع از حضرت امیر المؤمنین ع احادیث متعدده
روایت میکند که در موده بالله مرکه بیاشامیده و نگذارد زبیب سرخ میخوردامان ببیند از جمیع امراض مگر
مرض موت * فصل در بیان اسم شراب زبیب * شراب زبیب موسوم به شراب حلال معقول از مسته حباب حضرت امام
رضا علیه و علی آبائه و اولاده السلام جهت حفظ صحت و امان از اوجاع بارده و عمر مانده بتفصیلی که خواهد آمد
* صنعت آن فرموده اند دیگر از زبیب منقی ده رطل منقوع نشان در آب صافی آن میریزند که بر روی آب آید چهار
انگشت و در زمستان سه روز و در تابستان یک روز و در دل شب بگذارند پس در دیگ یا کرده کن و باید که آبی که در آن
خی نشان آب باران باشد اگر میسر شود والا آب شیرینی که سرچشمه آن از جانب شمال باشد و آب آن تیره سفید
سبک باشد و حس آبی مایل است بغیر معرفت گرمی و سردی است و آن دلالت میکند بر خفت آب و طبخ ده
* بار بجوشانند و بعد و مصفی شود پس دمال صاف نما آب آن را سرد کن بس باد ساز در دیگ بریز و بگیر مقدار
آن را به جوش و بعد از آن بر آتش نهاده تا آنکه آن را طبخ داده و طبخ نما تا بس ملا دم تا آنکه دو ثلث آن برود و یک ثلث

بمالند پس نگهدارند عمل مثل معمول سکنجبین رطل و بر بریان را بالا برند پس آب را دور کنند نگهدارند در ظرف نگاه دارند و نگهدارند
مصطکی و سرکه بریزند و عمل آن مثل ارمنی یک درم و زنجبیل و دارچینی و سنبل الطیب و سنبل رومی و مصطکی و تخم
کاسنی از هر یک سه درم جدا جدا نیم کوفته در پارچه بسته در آب سرکه بیندازند و در آب دیگ اندازند و بپزند
ملایم طبخ دهند و پارچه را از پس کشیده بمالند مثل آنکه برای ادویه بالتمام در آن بار داده شود و مثل آن عمل برود
پس سفید و سبب مطبوخ بمالند پس بردارند آن بس سرد کرده کشیده ادویه را با زحوت بمالد با بسته چوب آب بر آید و
دور کنی و شراب را در ظرف محفوظ بسته باشد نگاه دارند با آنکه اجزای دوا بسیار اصل تکند نگهدارند و امزاج با حد
بس آن هنگام استعمال کن و باید که معده را آسیب آسا شده می شود از آن یک اوقیه با واوقیه آب خالص بیامیزد در
قسمه دیگر مثل این شربت آب مثال اصل مثال آن حل کرده است پس هرگاه خوردی معده از آن و آنکه و قسم سر
برای بو از طعام پس تمام از بس شرابیه قدح بعد از طعام پس هرگاه حس کردی پس به تحقیق آنچه گردی
بادی است به درد و روده از اوجاع بارده مثل بسته مفاصل و ریاح و غیر آن از اوجاع عصب و دماغ و معده
و بعض اوجاع کند و طحال و امعاء و اخلاط زیادی بلغم و رطوبات پس اگر بعد از آشامیدن آن خواص آن بهم رسانی
در اخیر ساعتی پس باید که تمام مصنف معده از آشامیدن اول آشامیده شود پس بدانکه این طریق اصلح آن است
برای حفظ بدن مرض زیاده کنند این است برای دفع علامت آن و اصل است برای ضبط و حفظ آن و بدانکه
صلاح بدن دوام آن بطعام و شراب است و مدار فساد آن هم در اگر موافق مطلب خوردی و آشامیدی و آن با غیر
موافق تو رسید صحیح و سالم بمانند بدن و اگر فاسد باشد آن مرد را فاسد می شود بدن و از شراب کلام جناب
معصوم صلعم مستفاد می گردد که حرارت ادویه و اشارت المحسن عمل در مطبوخ صافی شربت با اندک زیادی مثل
اول با الله الحمد و الله اعلم * شراب شربت خاصه که آن مرحوم جهت بادشاه شربت داده اند * صنعت آن عود هندی
آمله مسمی خای خطابی از هر یک ده درم و سنبل تر ترنج سه مصطکی رومی از هر یک سه درم دانه هیل خاطله کبر
دارچینی از هر یک دو درم گل سرخ چهار درم نیم کوفته در پارچه کتان بسته نگهدارند مویز طائفی منقی از هر یک ده رطل
و آن را بسرشند و یک شبانه روز در آب باران با آب چشمه جهت خیسانند و باید آب معتدل آب باشد که چهار انگشت از
روی آن بر گردد پس آن را در دیگ مسی با سرکه کرده جوشانند آنقدر که ثلث آب بماند بمالند و صاف کنند عمل مثل
سمرطل زنا سفید یک رطل گلاب یک رطل داخل کرده کشته ادویه را در آن انداخته جوشانند آنقدر که مقدار
ثلث بجوشند پس آن را بر می دارند از هر یک یک رطل داخل کرده قوام آورند و کشته را بمالند
نگهدارند برگردانند * شراب شربت تکثر برای سرد مزاجان و امراض باشد و کرده و معده را گرم گرداند
و حافظه را قوت دهد و باد و ادرار انگیزاند و نسیان را برطرف کند و اشتهای طعام بیاورد و رنگ را سرخ گرداند * صنعت
آن زنجبیل ده درم در ده رطل آب صاف با کرده ریزد پس آن بجوشانند و یک شبانه روز بگذارند تا جوشیده شود پس
بس آن صاف آب را نمایند و بکار آید ملایم جوش دهند تا مهرانده شود پس آنگاه از کرباس با کرده صاف کنند
و بگذارند که به نیمی شود پس دیگر از کرباس صاف کنند که جوهر صاف شود با زرد رنگ کنند و با آتش نرم جوش
دهند و کف آن را بگیرند پس زنجبیل سنبل الطیب دارچینی کبابه حسن جوز بوا خیسانده کنند مصطکی از هر یک سه
درم نیم کوفته در صره بسته در دیگ اندازند و یک طبخ بمالند و در آخر تکه زعفران شود و در آن مفروح
نموده شربت حواب و حلو معده و مثل * شربت لیمو مفرح مسکر مقوی باه و تسهیل سقط و دل و دماغ کند
و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد * صنعت آن بگیرند دارچینی قلیل دار فلفل دانه هیل کبابه کشور دروی عربی

از هریک سه مثقال مصطکی یک مثقال ونیم انگ رومی بهمن سفید حب الرشاد حطائی ضرب خولنجان از هریک یا برده
مثقال سنبل الطیب نوبنفل از هریک ده مثقال کل ناردین یا سماق بادرنجبویه جار جسک حبة العلب مصری
از هریک سی مثقال ادرار اسم کوفته درد وصیا گلاب وآب بقدر حاجت صبح بجمایند وسام دو صد مثقال سوزر
مرح دانه بیرون کرده دران داخل نمایند وسب یک الله وصبح گوسفند فربه حوآن ازحربی واستخوان جدا المرده تکمیر
ویک جهار یک سرري ودردل رسید پاک کرده استخوان وسط آن را دور نموده ریزه کرده ست صد مثقال داخل
کرده عرق کشند اگر جای وردل سب وبه کسد ازدوای نویسل بهمراست * محلل ریست جهت سرزنانع خون
باسما صاحب طحال مسد دانه آن را حورد وسرکه آن را بالای آن نوسد * صنعت آن رسب حمد بالیده بزرگ
دانه را گرفته حبهای آن را دوربموده صاف کرده درسرکه انگوری بسد ازید وبگذارید تا برسد واستعمال نمایند
وبهاتی که سرکه آن مستقل باشد که جهار انگشت بالای ریب آید واگر دسرکه بدری نوست نیم کم هرامدا رید
بهمراست * معجون ریسب مصروع را نافع است * صنعت آن دوست ملیله کابلی دوست ملیله زرد دوست بلیله
آمله مقشر اسطوخودوس از هریک ده درم عود الصلیب سه درم عاقرقرحا سه درم سورنجان تکرطال ادویه را
گرفته سحق نموده وراترم سرده باب برشته معجون سازند شربتی سه درم وسد سحه معجون ریسب در املیح در
اطریفلات ذکر یافت *باب الراء مع الزاء المعجمه* * فصل در بیان شیر زراقات * بدانکه زراقه
بفتح زای معجمه وسد بدرای مهمله والف وقاف وها امویه صغیری را نامند مجوف که دریک سر آن سوراخ
تنگی باشد واز طرف دیگر بقدر حرف آن حوبی دران داخل نمایند جنانکه جون دران امویه آب خالص
یا دوای مایع رقیقی داخل نمایند ونفسارند ازسوراخ تنگ آب جسته برآید وآن را بفارسی آب زدک وبهندی
پچکاري نامند ومراد اسحاد دوای مایعی است که برای خروج ودروج مجرای احلیل رسانند ودرح ورحم
استعمال نمایند بدین نحو که در امویه زیاد رسانه گوسفند وبادرحیمه دان مرغ خالی نموده وبرسرآن بگیرند
مثل مجوف باریک اسلس بسیار بودمی بقدار آنکه درحرف احلیل رود وماسواری که مقدار مجوف آن وامر بند
سرآن راسوراخ امویه ویا برده من مانند یا حسه دان محکم بندند ودرمجرا احلیل نمایند وآب امویه ویا سانه
رانفسارند تا دوا داخل احلیل گردد حون بقدر معتدی از دوا داخل احلیل گردد واحساس نمایند که باسهای
آن رسید آن زمان امویه را برآورند وسرحشفه را با انگشت برگیرند زمانی تا دوا دران مکث نماید وا برحود بحسد
بس دست بردارند تا دوا سارح گردد ودر مجلس دفعه دیگر بگیرند در سابر روزی سه جهار دفعه هر دفعه دو مرتبه
استعمال نمایند واگر بعد از هر مرتبه که بول منکسد بگیرند بهمراست وبدانکه نفع این بسب بدوای مسروب
بلیع وسریع است زیرا که درین دوا بحسه میرسد ودران ته سب بعد بسیار کم وضعیف کالا یخفی * زراقه
سوب قروح مجرای قضیب بهربوع که حادث شده باشد که بفارسی سوزنگ وبهندی سوزاك نامند نافع
* صنعت آن مرداسنگ دو درم بونیای احمر هندی تکلدرم مرده را بسیار نرم سوده با سه پاو آب ارهندی که
جمایند جهار ینک بس نیز بری می شود ماست کاری که فی الجمله رقیق باشد بدون آنکه آب دران داخل
کرده باشند خوب سوروح نموده در پارجه کرباس صفی انداخته آب صاف آن را که خود بخود از آن بچکد بدون
فشردن و فشار در ظرف جینی یا شیشه یا سفالی گرفته دراموبه یا مثانه یا حسه دان مرغ مسطور کرده بند سخت
برزدن نمایند از این دوا باید جهار روز بهمانند یک روز که سبب ارند بایسه جهار روز کافی است وباید که هر روز
سه جهار دفعه استعمال نمایند هر مرتبه بعد از بول جنانچه ذکر یافت واگر در سه جهار روز زایل نگشت تونیا زا

اندک نرم باشد و در آب ماست ساییده از یک جهت کافور حل نموده سه چهار روز دیگر بیک شب را استعمال نماید
و مخصوص از برای قروح و خروج در چشم * ذرا ذره دیگر نافع از برای امراض مذکوره * صنعت آن پوست هلیله کابلی
پوست بلیله آمله یعنی هلیله سیاه کابلی حبشی طین مغره که بهندی گیرو باشد از هر یک یک درم توتیای احضر
که بهندی نیله تهوتها باشد نیم درم گیرو و توتیا را جدا بلع کرده سایر ادویه را خوب کوفته در ظرف چینی یا
شیشه یا سفالین با نصف از نیم آثار آب بخیسانند و پارچه بر سر آن نهند شب تحت السما گذاشته صبح آب صافی
زلال آن را گرفته صافی کرده یک شب را استعمال نمایند تمام روز و شب چند دفعه و از برای هر روز باید که تجدید
نمایند و در نسخه دیگر برنگ کابلی گشنیز خشک از هر یک یک درم نیز داخل است * ذرا ذره دیگر که در جمیع امراض
مذکوره نافع است * صنعت آن پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله یعنی هلیله سیاه از دانه گشنیز خشک [illegible]
مازوی سبز حضض هندی که رسوت باشد طین مغره که گیرو است از هر یک [illegible] یک درم باشد توتیای احضر هندی
نیم جو [illegible] در آب [illegible] حضض هندی و مازوی سبز
در آب خیسانیده مخصوص در آب رسوت خیسانیده [illegible] * ذرا ذره دیگر که همان فایده بخشد
* صنعت آن گل ارمنی افیون توتیای هندی از هر یک [illegible] و سفیداب قلعی دو حبه نیم ساییده با آب ممزوج کرده
علی الرسم استعمال نمایند * ذرا ذره دیگر مرتب المنفع بلدان * صنعت آن حضض هندی دو درم توتیای هندی یک درم
[illegible] با نیم آثار آب که قدری آب داخل نموده باشد یک شب خیسانیده صبح آب صاف آن را گرفته
استعمال نمایند * ذرا ذره دیگر در جمیع امراض مذکوره * صنعت آن پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله یعنی از
هر یک [illegible] از هر یک دو جو و سفیداب قلعی رسوت از هر یک نیم جو توتیای هندی ربع جو
[illegible] ساییده ادویه را خوب کوفته شب در آب [illegible] بخیسانند
و صبح آب صاف آن را گرفته استعمال نمایند * ذرا ذره دیگر که همان منفعت دارد * صنعت آن توتیای هندی [illegible]
قلعی [illegible] بلع نموده در شیشه کرده آب باران [illegible] خوب ممزوج نموده استعمال نمایند
و اگر چشمه [illegible] ممزوج نمایند بهتر است * ذرا ذره دیگر که همان منفعت بخشد * صنعت آن [illegible]
توتیای هندی از هر یک [illegible] که خواهند [illegible] ساییده [illegible] آب ممزوج نمایند
و اگر [illegible] کمتر [illegible] آب را [illegible] که [illegible] آب در دو [illegible]
دوا [illegible] استعمال نمایند [illegible]
ایام [illegible]
[illegible]
[illegible] * ذرا ذره دیگر جهت امراض مذکوره مفید * صنعت آن
دم الاخوین گل ارمنی [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] استعمال نمایند بسیار بهتر است * ذرا ذره دیگر که جهت [illegible] قروح و خروج [illegible]
[illegible] باشد مفید است * صنعت آن [illegible] کرده [illegible]
هر یک [illegible] هلیله کابلی بلیله آمله یعنی از هر یک [illegible] هلیله [illegible]
توتیای هندی [illegible] از هر یک [illegible] نموده سایر ادویه را خوب کوفته نموده
در یک آثار آب شب بخیسانند و صبح آب صافی آن را [illegible] کرده استعمال نمایند [illegible]

روز بروز ان شاء الله تعالی شفا حاصل خواهد شد و تمر هندی و اسپغول با شیر زنان نیز مفید است تنبیه آنکه عمده در معالجهٔ
این امراض تسکین حدت و حرارت خون و تصفیهٔ منی است پس باید که ملاحظه نمایند اگر خون غالب باشد و
علامت غلبهٔ آن ظاهر بود فصد باسلیق یا صافن نمایند و اگر حرارت حدت خون زیادتی نماید ماء القرع و ماء الشعیر
و شیرهٔ بعض بزور بارده مانند تخم خرفه و تخم خیارین و گل و ورد و به دانه و تخم خرفه و کاسنی و خار خسک و حب القرطم
با لعاب بهدانه و بزرقطونا و اسپغول اسهال ... و مدرات و مفتحات با مربیات و مثل ملاث مانند کثیرا
و دم الاخوین و حجر الیهود سایند و تخم احماج و مرزنجوش با صافهٔ شربت بنفشه یا نیلوفر یا انجبار یا
حب الآس یا عناب و بردستان و جمع با بعضی مبردات مانند شیرهٔ تخم کاهو و خشخاش یا شراب خشخاش و یا
حب کاکنج و خوردن شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر چهار مثقال با روغن حشیش مقدار نیم مثقال یا یک مثقال
چهار تخم ... اما شیرهٔ حب القرطم مقدار دو سه مثقال با خار خسک مقدار یک مثقال در
تصفیهٔ منی مجرب است و باید که در ابتدا ... تمام نسازند و بسیار هم در ... که آب
... و علت دیگر حادث گردد و آشامیدن شیرهٔ بارده و شیرهٔ حمام ... آب
مفید است و اجتناب از خوردن ... و حلاوی و لحوم و اشیای حاره حاد حریفه و معاریب لازم و اگر با این مرض ...
مرض زائل نگشت و مریض صحت نیافت گفته اند که بر زیر ... و اطراف را بهای آن متصل نکس را حد
رواند ... در موضع ... که فایده بلیغ می نماید و لیکن در عمل احتمال تضعیف اعصاب باه است احتیاط
بسیار نمایند و جلدی نکنند که ابد الدهر ... والله اعلم * فصل در بیان نسخ زرعونی *
بدانکه زرعونی بفتح زای معجمه و سکون رای مهمله و ضم عین اسم معجونی است که آن را خواص بسیار است اما را جمله
باه را نیرومند و منی بیفزاید دل و دماغ و جگر را قوت دهد * زرعونی نافع جمیع امراض بلغمی * صفت آن تخم
کرفس تخم گزر تخم سیب راز یانه تخم جرجیر تخم خیارین از هر یک سه مثقال بسباسه دار فلفل مویز
کبابه حسنی عاقرقرحا از هر یک سه درم قرنفل الطیب زعفران کندر مصطکی رومی عود هندی جام از هر یک چهار درم تخم
هلیون ... بوزیدان بهمن سفید بهمن سرخ بوزیدان ... سفید لسان العصافیر
از هر یک ... تخم شلغم تخم حب الزلم تخم حلبه ... از هر یک سه مثقال
... حب الرشاد تخم کرنب خولنجان جوز الطیب گل ... دار فلفل از هر یک
سه درم بصل الفار ... رب السوس تعلب مصری ... برگ ... بوزیدان ...
... کرده ... از هر یک دو مثقال عسر ... درم ... معجون را کوفته
بیخته باید که مراد از آن کعب الغزال است ... معجون عسل کف گرفته ... معجون ... اند
... گرم مزاج را دو درم و سرد مزاج را ... که کاسه گاو و دو درم ...
که گرم مزاج باشد ... اول ... سرد مزاج باشد اول معجون را اول بنماید
و ... العسل ... معجون ...
* زرعونی بالفعل صاحب اخبار آب ... که در امر مجامعت بی نظیر است و از برای نعوظ و قوت باه مثل ندارد و
آب ... سرد و گرده ...
گرداند ... و طعام را هضم کند * صفت آن تخم کرفس تخم گزر ... راز یانه تخم
جرجیر تخم خیارین ... دارفلفل ... از هر یک سه مثقال عاقرقرحا ... مصطکی رومی زعفران عود هندی

خام از هر یک دو درم نیم ماشه فلفل کبابه حبشی فلفل از هر یک سه درم عنبر اشهب یک درم ادویه کوفته بیخته باشد
و زیر مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعد از دو ماه شربتی دو درم استعمال نمایند * زرعونی بجهت [illegible]
مرتبه‌ای این نسخه معتمد علیه است و زنجبیل است در طبع با جوارش مشهور شباهت تام است از برای باه و اعیای
و ضعف گرده و کمر و آلات بول و جهت بواسیر مقعده * صفت آن تخم ملفوف شقاقل مصری بوزیدان بهمن سرخ
مشهور لسان العصافیر از هر یک یک مثقال و در نسخهٔ دیگر از هر یک نیم درم است زنجبیل تخم شلغم تخم گزر
تخم اسپست تخم تره تیزک تخم جرجیر تخم پیاز تخم گندنا بادیان خولنجان خوزبوا دارچینی دارفلفل بوزیدان
شقاقل مصری از هر یک سه درم و در نسخهٔ دیگر از هر یک سه مثقال است بوزیدان ده درم و در نسخهٔ دیگر ده
مثقال است فانیذ [illegible] مجموع ادویه عسل دو وزن ادویه معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
و اگر شیره مشهور یافت نشود بدل آن خصیة الثعلب مصری با [illegible] خردل کنند و مزاج این مرکب گرم است در
اول درجهٔ سوم و خشک در اول درجهٔ دوم * زرعونی بنسخهٔ نواب مرحوم * صفت آن خسک مربا اسقنقور تخم
ملفوف تخم زردک مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه تخم اسپست از هر یک سه مثقال [illegible] بهمن سرخ بهمن
سفید دارچینی شقاقل خولنجان تخم بادروج تخم ترتیزک تخم بادرنجبویه از هر یک دو مثقال خصیة الثعلب
مغز چلغوزه مغز بادام حبة الخضراء از هر یک نیم مثقال عود قماری یک مثقال عنبر اشهب ورق نقره از هر یک
چهار دانگ مشک نیم مثقال ورق طلا [illegible] شیر اعرابی از هر یک یک دانگ و بمقدار سه چند عسل
مصفی از هر یک [illegible] مثقال [illegible] معجون سازند * زرعونی جهت قوت گرده و جگر و باه و [illegible] زردی
رنگ و [illegible] نافع است و بادها بشکند * صفت آن تخم کرفس زرایه تخم گزر تخم اسپست
تخم [illegible] تخم جرجیر تخم خیارین تخم کرفس از هر یک نیم مثقال [illegible] زعفران [illegible] مصطکی
عود هندی [illegible] از هر یک دو مثقال [illegible] کبابه از هر یک [illegible] مثقال عنبر اشهب [illegible]
بعسل معجون سازند شربتی دو مثقال بعد از دو ماه استعمال نمایند * زرعونی حار * صفت آن تخم جرجیر تخم شلغم
تخم پیاز تخم تره [illegible] تخم ملفوف مغز چلغوزه حب الفلفل حب الزلم بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری
لسان العصافیر بوزیدان از هر یک دو درم [illegible] خردل سفید فلفل [illegible] از هر یک نیم درم [illegible]
مشک [illegible] که ادویه را با آب [illegible] عسل مصفی سه وزن ادویه [illegible] شربتی از دو درم
تا چهار درم و باید که این جوارش را تا بیست درم [illegible] که در [illegible] پاره [illegible] نیم رطل داخل کرده باشد
[illegible] کتاب [illegible] که [illegible] حاره داخل کرده باشد [illegible] که مقصود حاصل
آید * زرعونی دیگر منقول از قرابادین شفائی که نشو گرده را محکم کند و باه را قوت دهد و منی بیفزاید و معده را قوی
گرداند و بلغم دفع کند بوی دهان را نیکو گرداند و آب دهن از دهان باز دارد و بادها بشکند و رنگ [illegible] پاک گرداند
* صفت آن تخم کرفس تخم گزر تخم شلغم [illegible] تخم جرجیر [illegible] تخم کرفس مغز تخم خیارین مغز تخم
بادرنگبویه حب الفلفل مغز حب الزلم [illegible] مغز چلغوزه از هر یک نیم مثقال [illegible]
کبابه حبشی عاقرقرحا [illegible] حب الرشاد [illegible] خولنجان مصری [illegible]
تخم اسپست دارفلفل گل [illegible] از هر یک سه درم [illegible] الطیب زعفران [illegible] مصطکی شقاقل مصری از هر یک
چهار درم تخم ملفوف بوزیدان بهمن سرخ بهمن سفید لسان العصافیر از هر یک نیم درم بصل عنصل مشوی
یک درم خصیة الثعلب مصری [illegible] گاو خشک کرده [illegible] نموده [illegible] خشک کرده [illegible] خسک مربا کس

خرما از هر یک ده مثقال عنبر اشهب دو مثقال مشک تبتی خالص نیم مثقال نبات سفید بوزن مجموع ادویه عسل
منزوع الرغوه دو وزن مجموع ادویه بدستور معجون سازند شربتی از برای گرم مزاجان دو مثقال با دو استار
شیر گاو تازه دوشیده تازه درم مثل شکر سفید بعقب آن و سرد مزاجان را سه درم با یک کاسه ماء العسل تناول نمایند
* روغنی دیگر بغایت مقوی باه است و نعوظ آورد و دل و دماغ و جگر را قوت دهد * صفت آن تخم کرفس تخم بادروج
خرفه تخم اسفست زارتاله مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین دوستی تخم کرفس از هر یک پنج مثقال نشاسته دیفل
تودری کوهی کبابه چینی عاقرقرحا از هر یک سه درم درونج عقرب زعفران کندر مصطکی رومی عود قماری از هر یک
چهار درم تخم شلغم شقاقل مصری توبودری [illegible] بهمن سفید بهمن سرخ لسان العصافیر تودری زرد تودری سفید
تودری سرخ از هر یک شش درم زنجبیل تخم شلغم تخم جرجیر تخم پیاز تخم [illegible] تخم حب الرشاد تخم گندنا
کرسنه خولنجان جوز بوا تخم خرفه مقشر دارفلفل از هر یک سه درم نبات عسل مصفی [illegible] و نیم بادام مقشر حب
الفلفل مغز حب الزلم مغز چلغوزه مغز بادام از هر یک ده مثقال خصیه الثعلب مصری قضیب گاو سوده مغز پسته
هر که در وقت هیجان گرفته خشک کرده باشد خشک هر یک کس خرما از هر یک ده مثقال عنبر اشهب دو درم مشک
خالص یک درم مجموع را کوفته بیخته بعسل مصفی و نبات سکری از هر یک دو رطل و نیم مجموع ادویه
بقوام آورده باشند بسرشند شربتی دو درم گرم مزاج پیش از آنکه این معجون تناول نمایند ده درم شکر سفید
با یک کاسه شیر گاو تازه دوشیده بیاشامند و سرد مزاج اول معجون را تناول کند و بعد از آن ماء العسل بنوشد
* روغنی دیگر پشت و گرده و مثانه را قوت دهد و بلغم دفع کند و بوی دهان خوش کند و آب از دهان آمدن
باز دارد و بادها بشکند و ریگ از گرده و مثانه پاک کند و منی بیفزاید و شهوت جماع پدید آورد و پشت و کمر را محکم
سازد * صفت آن حلتیتا بلیله دارفلفل تخم کرفس از هر یک سه درم عاقرقرحا زعفران مصطکی عود هندی
از هر یک سه درم نشاسته دیفل کبابه چینی از هر یک دو درم عنبر اشهب یک درم مشک دانگی عسل سه چند آن
ادویه معجون سازند * روغنی دیگر گرده و پشت و معده را قوت دهد و بلغم را دفع کند و بوی دهان خوش کند
و بادها بشکند و مثانه را از ریگ پاک سازد و ناگواری طعام را زایل کند و آب پشت بیفزاید و جگر و گرده و دماغ
را اصلاح کند و بوی گرداند اندر [illegible] گفته هر که در سالی سه روز این معجون را بخورد بهیچ طبیب محتاج نشود
* صفت آن تخم کرفس تخم زردک تخم اسفست با تخم بادیان مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین تودری تخم کرفس
از هر یک پنج مثقال عاقرقرحا نشاسته دیفل فلفل [illegible] کبابه چینی از هر یک سه درم درونج الطیب مصطکی رومی
عود قماری خام از هر یک دو درم عنبر اشهب یک درم اجزا را کوفته بیخته با سه چند ادویه عسل مصفی سرشته
استعمال نمایند شربتی از دو درم تا دو مثقال * روغنی دیگر که باه را زیاده کند و نعوظ تمام آورد * صفت آن
تخم فلفل تخم پیاز تخم گندنا تخم اسفست تخم جرجیر تخم حب الرشاد کرسنه حب الخضرا لسان العصافیر کبابه
مغز تخم کدو مغز چلغوزه از هر یک سه درم زنجبیل شقاقل خولنجان مصری دارفلفل از هر یک شش درم
جوز الطیب دارچینی از هر یک سه درم بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک دو درم شقاقل مصری خصیه الثعلب مصری
ذکر گاو خشک کرده از هر یک ده درم مجموع را کوفته بیخته با مثل ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی
از یک درم تا مثقال با شیر تازه دوشیده یا با ماء العسل و این جوارش معده و جگر را نیز سود دارد * روغنی
جهت تقویت اعضای تناسل مجرب است * صفت آن [illegible] خصیه الثعلب مصری خولنجان زرنباد
بهمن از هر یک چهار مثقال تودری [illegible] از هر یک [illegible] مثقال شقاقل مصری تخم [illegible]

شده مثقال ثم درکنجد گرم بزر مرو بهاشد معثال اعثال المحاسرین که کارندباع ضعف بادلی مسر بحر بود بحر نار تر
آنچه بحرا سمت به مرکب با بحر بر به ل بحر کرمی معرف بحر بر امعر بحر حارین معرب بعد انده مرحلو در آن میر
حب اللیل کبید مشرب مرحیان معد دارچینی مرید مصطکی بماسه کلدر بوریدان دار فلفل کس خرما
شاد سما بر بدل حمل مرماه و بار حمل مصر کانه حسی بحر کنکر کانه مرس حنکلی خشک کرد * عود هندی
عربی هم جوز بوا کرو باو ربیره مخلول ازموبلد و مثقال کسرا صمغ عربی رب طلا مخلول از رند مکمثال ادرند
کوبیده سحیه باشد ربت کل عسل مصفی مقوم بعمر بستد بر می ارتکلدرم با دردرم * باب الزاء المعجمة مع
الف المهملة * زعفران بفتح زای معجمه و سکون عین مهمله و فتح فا و رای مهمله و الف و نون بعربی نامی

زعفران

کرکم و هاوی به هندی نام فارسی کرکمان و بهندی کسر باشد نام بار های گلی است خوشبو زرد بیره کشند
اند که اول گل آن ازرمین می روید و در هر گلی سه چهار تار می باشد و نامی زعفران بست و بعد از آن برگ و گیاه
آن بدید و در سرمی باشد بهترین آن از مرجاکه باشد جواه نار ند ان کملان و اصطهانات و شام و کشمیر
و عمر آنها آن است که تر و عمی و نبوت و عمر آن خرب تکرده باشد و نسار ده و بشد طعم و خوشرنگ باشد که
خوب سرد ست نگیرند و بسارند دست را رنگین نماید و چون اند کی از آن را در آب اندازند بدر ناسدن و مالیدن
مالند رمانی آب را رنگین نماید و مغشوش نکه مصفر و عمر آن می نماید و برن مثال خالص و مغشوش آن است
که آب منقوع ما باشد و آن خوشرنگ و صاف و خوشبو است و مغشوش آن تیره رنگ و کم بود و سوم گرم در دوم
خشک در سیم الرئیس و عمر آن در دوم گرم و در اول خشک گفته اند و اصح است مفرح قوی مقوی حواس و مصفی و
مقوی مصفی و محلل و مصلح عفونت خلط بلغمی مانع از حالات اربعه و فساد مدر بول و جوب ناصه و بعرید و محرک باه
و مقوی روح حیوانی و جگر و احشا و آلات نفس و مورث نشاط و محلل و مصفی کرده و مثانه و پسره و رسانند * و جوب
ادویه بقلب و بیوست آن جهت برسام و سوصد نافع و سموم و جهت سده جگر و سپرز و رسانیدن قوت ادویه باعضا ریک
مثقال آن جهت سرو لادت حرب آسانی مرد و رده شراط آن جهت ازاله سر و باستیع جهت خمار و با ادویه
مناسبه جهت درد رحم و مقعده * و با عسل جهت ریزانیدن حصاه و با پیس جهت منع سیلان رطوبات و ازالت حسم
و بنکس حمره و ورم حار گوش و درد سرنا ردوروع سوابی و حمول آن جهت درد رحم و مقعده و اکتحال جهت
جلای بصر رد مقعده رعافه و رفع زردی چشم عارض از امراض زلات و جرب و درجه و رو آن جهت قطع برف الدم و طلای آن
با زرنیخ جهت نفوس و مفاصل و بطول آن جهت سوابی و صداع سدید نافع و مسلع و مسیر و مضعف اشتهار گرده
و معنی و نیاز این مسکر و مداومت آن مکدر حواس و مصر اعصاب و مصلحش انیسون و سکنجبین و قدر شربتش نادو
درم گفته اند که مقدر شربتش در وهم آن کشنده بتفریح مفرط است و اصلی بدا در مصلح رد ابع صرر آن اسای
و بعضا ست و روح او گفته است یک بار آن را در اخلاط مدر بول تسد است و بدلش مثل آن قسط و مثل آن نانخواه رنج
و ربع آن بسیل بدلش آن سلیخه است و حوت در رهمر آن را با آب سرسبد بیل کرد گاه سکر با جمیه بعلس نمایند جهت
عسر ولادت و اخراج مشیمه و زیاد از ماد بان دالحاصله حرب ودوعی آن که شیاف مثقال آن را در بند رطل و بیم ررعی
کنجد و دارعی رتون سرور و جماند ه بررور تقرده صاف کرده باشد سموم کرم و جلدی و ملین عصب
و صلابت رحم و مسکن سموم و محلل ربو بدمسی و سعوط آن جهت داب الحسب و طلای آن جهت ششه در وح رحم
و اعصاب و روح محسد و حمول آن با موم و مغز استران جهت تنقیه حشمه رحم نافع و برگ گیاه آن جهت المه
جراحات تازه و منع رسیدن مواد با عضا منفد ریل آن را ندرتای درو معماا امسد را سامدت تنع آن با طلا که نوعی

ازشراب است مثل زنبق است و خورده اند در زمین سمت را ماکی کرده زعفران تر کرده * تو کسیده هست جمان و دواب النحب و
خفقان بی عدیل است و گفته اند که جوش دادن زعفران موجب تضعیف عمل آن است پس آن را جوش نباید داد امر دو
معما اسم بر نامی نقل روغن زعفران است در سیم گرم و خشک و مصفی و مسخن و مفتح و محلل صلابات و مقوی
اعصاب و اکتحال آن جالی بصر و مقوی روح باصره است نافع است و گرس نمک ترک کندم و شمس سمه نحار رس
و بهاست شد و کوبیده خوب سردو درون حمل رو و رحمدی ازان پاشیدند نا اول جاسید دارای ما شرب رافع سود سر جامله
گردد * خواص زعفران از الف الطبای هند است ازین خواص را تجربه نموده اند در عو ... و اسهال منی و در نفخ
طب و آوردن نشاط و سرور * صنعت روغن زعفران عرق ... بر نقل بتمامه عامر ... دار چینی زنجبیل دانه
هیل مصطکی رومی از هر یک سی درم مقر ناد ام سیر در چهار درم نمایشی و تحت درم نبات را منوام آورده نبات ادرنه
را سر ... * فصل در بیان تسع دوا الکرکم * * دواء الکرکم اکثر این دوا را معجون جاوی ردواء الزعفران
نیز نامند بجهت آنکه کرکم نام زعفران است و آن را جاوی نیز نامند از صناعت جالینوس است و حکمای فرس عظیم
مند است اندا این دوا را نافع است باذن الله عز و جل از برای اوجاع عصبه که در کبد و در طحال باشد از برودت و از غلظ
و نفس ... های عارض در جمیع آلات غذا اکند و بر ابد رناخ غلیظه را از آلات غذا او دوا رزول کند و نافع است از برای
جمیع اوجاع کلیه و مثانه و رحم که عارض از مواد غلیظه باشد و از برای صلابت عارض در بین اعضا و از برای
استقا * صنعت آن زعفران د وازده درم سنبل الطیب سی درم امسون دو هر تو موا سارون ر بر یک حملی
قطرا سالیون از هر یک چهار درم قسط تلخ تفاح ادخر سلیخه ساده حب بلسان از هر یک تکدرم دوه الصاعی
دو درم رب السوس ... ا سقولو قند رند ون از هر یک سه درم روغن بلسان تمرا و مد مرمکی صافی چهار
درم و در نسخه دیگر بجای حب بلسان حب البان تکدرم است و بدل اسقولوقندریون کسر رومی سه درم آورده
اجزا را کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده بعسل نحل مصفی سه وزن ادویه سرشته شربتی تکدرم با شراب
عسل و مزاج این دوا گرم است در درجه دوم و خشک در درجه ثانیه و این دوا مجرب و نافع است و اجزای
نسخه دواء الکرکم اکبر نسخه که صاحب ذخیره در بیرو مزاج بارد کند اورده موافق اصل این نسخه است الا
آنکه بجای اسقولوقندریون کسر رومی سه درم آورده و در ان روغن بلسان تکدرم است بعوض حب بلسان حب
البان آورده یکدرم * دواء الکرکم اصغر نافع است از برای ضعف کبد و طحال و معده و صلابت این اعضا و از برای
ابتدای استسقا و منع تکون استسقا میکند و رنگ رو را نیکو میگرداند و نافع است از برای اکثر امراض مادیه * صنعت
آن مرمکی صافی سنبل الطیب سلیخه ساده قسط تلخ تفاح ادخر ارحسی ملمی زعفران اجزا مساوی مرواید
ساس برزد ر شراب انگوری تا سلب ... رحل ما رید و باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع را با عسل
مصفی سه وزن ادویه سرشته در ظرف چینی نگاهدارند شربتی از یک درم تا یک مثقال در نسخه دیگر بجای
سنبل الطیب ناردین داخل است و بعضی گفته اند که اگر طبع مشتی باشد یک مثقال ریوند چینی در این دواء
الکرکم داخل کنند * دواء الکرکم صغیر نافع از برای اوجاع و ضعف کبد و معده و طحال و ... کند را
سر د مثله بود * صنعت آن زعفران سنبل الطیب سلیخه از هر یک دو جزو دار چینی مرمکی سنبل تری تفاح ادخر
از هر یک یک جزو همه را کوفته یک شب در شراب انگوری بخیسانند پس بر آورده خشک نموده باز کوفته بیخته
باد و وزن مجموع ادویه عسل مصفی منزوع بسرشند و شربتی دو مثقال با عرق بادیان یا با شربت افسنتین
بیاشامند * دواء الکرکم بارد ملمی فر ... وده اند که تالیف بلده الحکماء السید السند والد ماجد فقیر است رح

نافع او و برای اینها نافع است و برای آن دواء الکرکم و مسکه برده باشد در مزاج مرض گرمی * صنعت آن زعفران
سلیخه سودا سنبل الطیب عیدان گل سرخ مصروع الاذخر طباشیر سعد زرنباد سعی لوبیا سیح زرنباد قسط تلخ
مرمکی صافی مساح از هر یک دو درم دارچینی یک درم لوبیا سیح کاسنی جما رد درم مرو انکیسا در روز در سرکهٔ
انگوری خیسانیده حل کرده باقی ادویه را کوبیده بیخته را با عسل مصفی سه وزن ادویه سرشته سرشتی یک
مثقال * دوا الکرکم به نسخهٔ نجیب بن عیسی بن جزله گفته که معنی آن دواء الزعفران است زیرا که کرکم بمعنی
زعفران است * صنعت آن سنبل الطیب زعفران از هر یک دو درم دارچینی مرصافی قسط تلخ مساح از هر یک یک درم
کوبیده بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی سرشته و قوت آن معجون یک سال و شربتی مثقال * دوا
الکرکم به نسخهٔ قلانسی * صنعت آن سنبل الطیب سلیخه ساذج زعفران از هر یک دو درم دارچینی قسط تلخ مساح
از هر یک یک مثقال کوبیده بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی سرشته سرشتی یک درم * دواء الکرکم
به نسخهٔ محمد بن ذکریا که شیخ استعمال کرده در سوء مزاج بارد آن را نقل کرده * صنعت آن زراوند مدحرج
اسارون سلیخه از هر یک یک اوقیه سنبل الطیب قسط بحری [illegible] الصمغ جعده عصارهٔ غافث اسقولوقندریون
رب السوس از هر یک نیم اوقیه زرنباد حبی ربع اوقیه مرمکی صافی سدس اوقیه زعفران یک اوقیه و تمام ادویه
را کوبیده بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه سرشته سرشتی با ماء الاصول * دواء الکرکم اکبر به نسخهٔ حکیم
صالح خان خال آن مرحوم غفرالله له * صنعت آن زعفران دوازده درم قسط بحری سلیخه ساذج مساح از هر یک پنج
فلفل [illegible] از هر یک یک درم سنبل الطیب سه درم زرنباد حبی [illegible] مرمکی صافی از هر یک چهار درم
[illegible] الصمغ دو درم رب السوس عصارهٔ غافث جعده [illegible] از هر یک نیم درم کوبیده بیخته [illegible]
[illegible] با سه وزن ادویه عسل مصفی بقوام آورده معجون سازند و نسخهٔ نجیب بن
عیسی بن جزله موافق است با این نسخه الا آنکه سلیخه داخل ندارد * دهن الزعفران المفرد در سیوم گرم و در سیوم
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible] و حمول آن [illegible] تقویت [illegible]
* صنعت آن دیگر [illegible] مثقال زعفران و دو رطل روغن [illegible] داخل کرده [illegible]
[illegible] * دهن الزعفران که آن را دهن
[illegible] گویند که گرم [illegible] و ملین عصب است [illegible]
[illegible]
و [illegible] * صنعت آن به نسخهٔ [illegible] زعفران [illegible] درم [illegible]
[illegible] ادویه را [illegible]
در سرکهٔ انگوری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دهن زعفران [illegible]
مستعمل است و بعضی گفته اند که ادویه را [illegible] در سرکه [illegible]
در سرکهٔ انگوری خیسانیده [illegible]

نمایند و بعضی گفته اند که ادویه را سوای زعفران کوفته و با زعفران را جدا با آب انگوری ترش صاف ساخته روغن
روغن داخل کرده بسته نموده حل و دردرآفتاب گذارند بس بمالانند و روغن را علیحده و ثفل را علیحده
و آن را مرد و معجون گویند ظاهر آن است که مرتوم مانند ثفل دهن زعفران ساده است که در زعفران مذکور شد * قرص
زعفران ساده اکثر خواص زعفران دارد * صنعت آن بگیرند زعفران یکمثقال با گلاب اندک سبک نرم سوده در
حل مثقال شاب سفید قوام آورده احل کرده بر روی سنگی با قدری نموده با سی باره ملغی کرده و قدری
بشکل لوزینه سازند سایه خشک نمایند بقدر حاجت با گرنفل و عود هندی و دارچینی و مصطکی و قرنفل و دو انه مثل نوا
و سبک و عنبر جمعت قوت داخل نماید سگرده ابوی و آن وسائر دواء با دهن خوامند بود به درهم * قرص زعفران
مرکب که نافع است از برای بلدی بی دهان که سبب بلغم منقدم در سطح و لدان و لثه باشد بعد ازاله و سفیه بدن
اراده بلغم نافع است * صنعت آن زعفران سه دوس زاج سوخته از هر یک یک جزء کوفته بیخته بعمل سوسنه اقراص
سازند و در وقت حاجت یک قرص آن را بسرکه انگوری با آنکه در آن اهل حوماسانده صاف نموده با شد حل کرده بعد
مالیدن پوست انرج و قرنفل و مداد و سادج هندی و مصطکی رومی و عود خام و کبابه و حرور بر او بمالند و دو لعله
و در بچه سلخ بسیط و کنند و آگر ماده علیظ باشد بعد از حل باشد سو برخ و مالیدن بر بن دندان و دهان صرو
و مرصابی بآن مضمضه نمایند * مرهم زعفران و جمع متعدد و سوریس آن را نافع است * صنعت آن زعفران خالص سس
مثقال معربان کافور بنه مثقال زرده تخم مرغ یکعدد علی الرسم در هاون بدستۀ بنکو نمالند و استعمال نمایند داذن
الله یو نافع است * زنجفر بفتح زای معجمه و نون ساکنه و فتح جیم و سکون فاو دای مهمله بفارسی سنگرف گویند
این بیطار و بغدادی و انطاکی گفته اند که آن دو صنف میباشد یکی مخلوق معدنی دیگری مصنوع از کبریت و
زیبق مخلوق معدنی را سوباسی مسون و آن حجر زیبقی است و مصنوع را لطفا باری و آن ممارا است و معدنی آن
مانند مروی است سرخ امرنجی رنگ با کمافت در معدن مس و زیبق و طلا بهم میرسد بعضی آن را کبریت احمر
دانسته اند و بهترین مصنوع آن حکمای هند سرخ بسیار براق است که بوی کبریت از آن نیاید و بقول شیخ الرئیس
و اکثری گرم و خشک در دوم است و بعضی خشک در سیوم دانسته اند و بعض آن را زیاده از حد آن گفته اند و بعضی
بالعکس و ادنی درا زیاده است در زور آن قاطع برف الدم و جمعت با کل دندان و اندمال جراحات و خشک نمودن روغن
آنها و ازاله حکه و جرب و حصف و بهق و برص و سوختگی آتش نافع و بموم روغن ان جمعت سوختگی آتش و سوده
سهان معقده و اندمال جراحات و روباندن گوشت و همچنین مرهم آن مفید و دود آن نافع خشکی در روح حسیمه
و اندمال آنها است و لیکن با بد که حصیر گوش و دهان را از ان نگاه دارند عند الاستعمال آب در دهان بر نماید
و دو مثقال آن کشنده است و از علامات خوردن آن کرب و خفقان و جمود آن و علاج آن بی خوردن روغن ذوآس است
و مرهمهای جرب و حصف نمودن بادمان و اسبابی دسمه است و لهذا احتراز بیست استعمال آن مرباید آن مرد اسنگ
است * و صنعت آن با اجزای بسیار است از انجمله دو سه طور وارد می باید سنگرف الخ است منقول از خط شیخ بهاء الدین
محمد عاملی رح * صنعت آن سیماب خالص بیست مثقال کبریت زرد دو ارده مثقال زرنیخ العلی دو مثقال
زرنیخ و کبریت را نیکو با سیماب در هاون سنگی بمالند تا همه جزو عبا رسد و در کاسه کرده در روی با سه
که آب آن بیرون آورد با شد یک عدد حسب تمه د رمیان تو بنهند و کاسه را بر روی نهند و سر تو را
محکم به گیرند درو دیگر تو رو را تکسا ند و کاسه را بر گیرند سنگرف با شد نهایت سرخی و خوش رنگی
اگر در شیشه کنند دود در آن شیشه سیاه شود و بودی معلوم شود * عمل زنجفر منقول از دستور الصنعه

الموسم و زیبق تا آن مثقال خر و گوگرد در هر دو تا هم سائیده در شیشه مطین نهاده بالحکمة که سه مرتبه مطین نموده
خشک کرده باشند بعد از آنکه نصف شیشه را مملو کنند بالا گرد و دهن شیشه را بصاروج الحکمة در سه مرتبه مسدود
نموده بعد از آن گل حکمت بگیرند و در دیگ ریگ بالا گستر تا گردن شیشه نموده آتش ملایم نقد رود و سه پهر روز
زیاده از آن با حرارت … دیگ فرو برند و بعد از سرد شدن دیگ و کوزه شیشه بیرون آورند و آن را اکسیر
مصری خوانند * صفت زنجفر هندی سیماب و گوگرد مساوی است * زنجفر رومی سیماب دو ازده جزو گوگرد شش
جزو با هم … و بعد … اضافه نمایند و بعد از آنکه مذکور شد معمول دارند * مراهم زنجفر انشاء
الله تعالی در مراهم خواهد آمد * زنجبیل شامی است معروف و گیاه او شبیه بگیاه شقاقل و از آن بسیار کوچک تر بی گل
و بی ثمر و برگهای آن … بزرگتر و عریض تر برگ و نهال … می شود و بار آن
را ادرک … کم … ملائم آب را شیره باشد و در … امتثود در
سوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه مقوی هاضمه و ملین طبع و مفتح سدد جگر و مسهی و محلل ریاح غلیظه
معده و امعاء و مجفف رطوبات و سنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و قوت حافظه و جهت سموم حیوانی و اخراج خلط
بلغم و رطوبات … و دفع … مواد دماغی و کرم معده و … بول و اسهال که از فساد غذا باشد و با
لسان … جهت دفع مضرت میوه های تر و رطوبت معده و … تخم مرغ نیمرشت جهت زیاده کردن منی و با
… مسهل رطوبات مفاصل … جهت باه از اسرار مجربه است و اکتحال آن جهت غشاوه
و بیاض … جهت تقویت اعضاء … و درد دندان … آن را دفع سنگی
بلغمی است و مصلح … عسل … و بدلش دار فلفل … و نوعی کوهی آن
که در کوهستان … سفوف نموده … گوشت باشد نیا شامند جهت اوجاع مفاصل
و اورام بارده و امراض بارده و طبیعه بلغمیه و طلای آن … نافع است عصاره تازه آن … می شود
در هند که … و طعم آن … در خواص قریب بدان است * جوارش
زنجبیل نافع است از برای ضعف معده و امعاء و طعام را هضم کند و مقعد را نافع باشد … اسهال و کاسر ریاح غلیظه
و محلل رطوبات و بلغم و نافع است از برای جمیع امراض بلغمی * صفت آن زنجبیل شش درم صمغ عربی
دانه هیل … از هر یک ده درم … دار چینی از هر یک … درم … زعفران از هر یک یک درم …
چهار درم … دیگر … است … مثقال …
نمایند * مربای زنجبیل که اصل و بهترین انواع و معمول اهل هند است گرده … و باه را
زیاده کند … و معده … بدن … آن … رطوبات است
* صفت آن بگیرند زنجبیل های درشت تازه … و پوست آنها را جدا کرده …
در آب … جهار … معد … چهار ساعت کامل در آب … نگاه دارند پس بر آورده …
در آب خالص جوش دهند تا پخته گردد آنگاه … با قند یا نبات یا شکر سفید یا عسل …
… که خواهند داخل کرده جوش دهند تا قوام آید پس فرود آورده سرد کرده در مرتبان چینی یا شیشه
نگاه دارند * مربای زنجبیل … جهت تقویت باه و … طعام … بارد و … بلغمی و سرداری
و سرد … بول است * صفت آن زنجبیل تازه را … زده … در آب … باشد و اگر
زنجبیل تازه نباشد زنجبیل خشک … خواهند … کنند و … در آب بالای …

بریزند پس برآورده بپوشند و بیفشارند و در آب صاف بجوشانند و با شکر صاف و یا عسل مصفی بجوشانند تا بقوام
آید * مربای زنجبیل مرکب که اهل هند و غیر آن انواع معمول اهل هند است گرده و مانند آن ادویه در آن داخل کنند
و در منافع مفید و معده سرد را مقوی و مفرح و هاضمه و محلل رطوبات است * صنعت آنکه زنجبیل تازه
بزرگ آن را به مدتی ادرک باشد پوست آن را جدا کرده بی ریشه آن را قطعه قطعه نموده قطعهای بزرگ در آب صافی ریزند
و جوش دهند و تکرار ریزش آن و گرما گرم نگذارند بعد از آن از آب بیرون آورده آب سرد بر آن بریزند آن قدر
که آن را نیز بدانند که رنگ سنگی بجوشانند تا نیم ملائم شد بیرون آورده عسل مصفی بر سر آن ریزند و بجوشانند
تا عسل جذب کند و در هر یک من زنجبیل ده درم از این ادویه داخل نمایند دارچینی فرید الطیب قرنفل دانه
هیل خورد جوزبوا مصطکی از هر یک ده مثقال مشک خالص نیم مثقال زعفران یک مثقال به سر و مغز زمرد تا سازند و
در ظرف چینی نگاه دارند بعد از چهل روز استعمال نمایند اگر ادویه را جوکوب نموده در کیسه باریک کرده در وقت
طبخ با عسل در آن اندازند لهذا کیسه را نمالند از نسبت کیفیه بهتر است و مربای عسل نبات با شکر سفید
نیز خوب است * باب الراء المعجمه مع الواو * زوفای یابس گیاهی است مفروش برزردی زمین برگش
شبیه برگ صعتر بستانی و مرزنجوش با عطریت و ساقهای او بزرگتر و هر گرهی گلی مایل بزردی و بیخ
و تلخ مزه در دوم گرم و در آخر آن خشک و گوهر آن در نیز ارضی ولطیف و مسهل بلغم و مفتح ریاح غلیظه
و کرم معده و جهت خناق و محلل اورام و جهت سرفه مزمن و ربو و ورم شش و نزله و عسر نفس و درد سینه و معده
و جگر و قولنج و کرمدانه جانوران و فالج و داء الثعلب و داء الحیه و شپش و با عسل جهت رفع کرم معده و طبخ
آن با سکنجبین مسهل خلط غلیظ و با انجیر و با ماء العسل آب او جهت تنقیه رنگ رخسار و با شراب جهت
استسقا و با طبیخ انجیر جهت خناق امتلائی و ضماد آن با آب جهت ورم حار و با شراب جهت بازدو ربع دود مرده
که در پلک چشم باشد و جهت نزول آب و با بوره و انجیر جهت ورم سپرز و با مطبوخ آن جهت ریاح گوش
و مضمضه آن که در سرکه پخته باشد جهت درد دندان نافع و مضر جگر و مصلحش صمغ عربی و اناردانه
و بدلش [illegible] مطبوخ [illegible] و بدلش صعتر است * خواص زوفای یابس منقول از قرابادین امینی صالح حلبی
حکیم باشی ابراهیم سلطان مصر و روم که مسائل الطب کتابی در اکسیر انتخاب نموده نافع است جهت نزلات
و سعال و معده و جهت سرفه و هاضمه * صنعت آن زوفای خشک خشخاش سفید از هر یک سی درم تودانه
صعتر فارسی زیره کرمانی بادیان از هر یک بیست درم انجیر زرد کثیرا اصل السوس خرمای هندی مویز منقی از هر یک
و پوست بیرون مغز از هر یک ده درم زنجبیل [illegible] و دارچینی از هر یک دو درم کوفته بیخته با شکر سفید
بقدر کفایت بقوام آورند شربتی مغز ترکیب نمایند * فصل در ذکر اشربه زوفایی * شراب زوفا نسخه
شیخ داود نافع از برای ازعاج صدر و سعال مزمن و نزلات و عسر نفس و صلابت معده و بیخ ... * صنعت آن موبر
شرح دانه مدقوق کرده سی درم عناب سپستان انجیر زرد خشک اصل السوس از هر یک بیست درم تخم زار تا به
تخم کرفس و بادیان زوفای خشک از هر یک ده درم بهدانه انجیر از هر یک [illegible] درم [illegible]
بادرنگبویه [illegible] گل بنفشه [illegible] خطمی [illegible]
کمای از هر یک [illegible] آب بجوشانند و صاف نمایند با سه رطل شکر صاف بقوام آورند بعضی گفته اند که اسلوب
و اصواب آن است که تخم کوبیده بعد از آنکه شراب را بقوام آورده باشند در آن ... اگر اسلوب را اسمره کسمه کرده در
آب اندازند کسید بهتر است * شراب زوفای جار نافع از برای صدر بارد و زکام و نزلات و سعال بارد و ضیق النفس و ربو

* صفت آن به نسخهٔ سید اسمعیل انجیر جبلی زرد نا نرده عدد مویز منقی ارده بیست عدد حلبه تخم کرفس
رازیانه سر بسته بیخ بادیان زوفای یابس از هر یک شش درم اصل السوس ده درم جوشانیده بمالند و مرصع
حل شکر آن را ادو مثقال معجون رونایدند و بعضی در شربت شد درم زراوند مدحرج و شش درم فراسیون
می افزایند و در نسخهٔ ملا یحیی مویز منقی نا نرده درم است و باقی موافق نسخهٔ اصل سید اسمعیل است و گفته که
مجموع ادویه را در … آب بجوشانند تا به ثلث برسد پس بمالند و صاف کرده در شیشه نگاه دارند و هر روز سه
اوقیه آن را بیاشامند * شراب زوفاء دیگر که سید اسمعیل در ذخیره در سعال بارد ساذج آورده * صفت آن انجیر
زرد جبلی نا نرده عدد مویز منقی بیست دانه اصل السوس ده درم برسیاوشان شش درم زوفای یابس سه درم انیسا
ده درم جوشانیده صاف نموده سه اوقیه آن را با شکر … بمالند * شراب زوفا بخط میرزا معزالدین
مویزی * صفت آن عناب سی دانه سپستان شصت دانه مویز منقی بیست مثقال انجیر زرد دوازده دانه گل بنفشه
ده مثقال و دو دانگ برسیاوشان چهار مثقال تخم کتان تخم خطمی تخم خباری از هر یک سه مثقال و چهار دانگ
اصل السوس مقشر چهار مثقال شش دانگ زوفای جبلی چهار مثقال شش دانگ تخم خشخاش سفید چهار مثقال
اجزای معزالدین این نسخه را از خط خود میرزا محمد رضا موسوی نقل کرده و معزالدین نوشته که کمتر دواء است
زوفاء معارف تصرف نموده و نسخهٔ تجربه شده آمد * شراب زوفاء دیگر به نسخهٔ سید اسمعیل که در سعال مادی
و سکته حار باشد ماده آن و غلیظ باشد مستعمل است * صفت آن عناب بیست دانه سپستان سی دانه مویز
منقی ده درم انجیر زرد جبلی ده دانه اصل السوس ده درم جو مقشر یک مشت تخم خشخاش سفید هفت
درم تخم خطمی … از هر یک شش درم در دو من آب به ثلث یا نصف بمانند پس بمالند و صاف کرده در
شیشه کنند و مرصع مقدار … شش درم آن را با شش درم خمیره بنفشه اصل … اگر سه درم روغن بنفشه اضافه
کنند بهتر است * شراب زوفا منقول از قرابادین برادر زین حکیم اشرف … * صفت آن عناب خراسانی بزرگ دانه
سی عدد سپستان شصت عدد انجیر زرد … مثقال گل بنفشه فراسیون از هر یک چهار مثقال برسیاوشان اصل
السوس زوفای جبلی از هر یک هفت مثقال تخم خطمی تخم خباری از هر یک سه مثقال جوشانیده صافی نموده با شکر سفید
… معمول بقوام آورند شربتی یک اوقیه و در بعضی نسخه ها مویز … بیست درم اصل السوس
زراوند مدحرج مصطکی از هر یک … درم داخل است * شراب زوفاء دیگر نافع است از برای سرفه کهنه و بلغم و تنگی
نفس و ربو * صفت آن … چهار مثقال عناب سی عدد گل نیلوفر چهار درم سپستان مویز منقی از هر یک …
… انجیر زرد … گاوزبان تخم خطمی از هر یک … مثقال … بنفشه چهار مثقال برسیاوشان …
مثقال تخم … شش درم اصل السوس شش درم زوفای جبلی … درم … جوشانیده صافی نموده با شکر
… بیاورند شربتی یک اوقیه * شراب زوفاء نسخهٔ حکیم محمد رضا * صفت آن انجیر زرد چهل دانه مویز
منقی یکصد دانه گل بنفشه هفت درم … برسیاوشان دوازده درم تخم خطمی سفید ده درم زوفای
جبلی چهار درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده تکمیل …
داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه * شراب زوفاء نسخهٔ حکیم صالح خان مرحوم * صفت آن زوفای جبلی
سی درم انیسون … و چهار درم گل بنفشه برسیاوشان از هر یک سی درم عناب یکصد دانه سپستان دویست دانه
اصل السوس خراشیده دوازده درم انجیر زرد … دانه گل خطمی سفید دوازده درم تخم خطمی نا نرده درم تخم
کتان سی درم مویز منقی … دوازده عدد … لا … باشد …

در یازده رطل آب بخیسانند و صبح بجوشانند تا به نصف رسد بعد خطمی یک رطل نبات سفید چهار
مثقال داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و صاف نموده باز در دیگ کرده بجوشانند تا بقوام آید شربتی ده از
مثقال * شراب رواند دیگر تنگی نفس و سرفه کهنه را سود دارد و اخلاط غلیظه و رطوبت سینه و شش رفع سازد و طبع
را نرم دارد * صفت آن عناب درشت مویز منقا از هر یک بیست دانه سپستان سی دانه تخم خطمی خیار ی انیسون
بر اسپرو پرسیاوشان از هر یک سه درم اصل السوس تراشیده تخم بادیان پوست بیخ کرفس از هر یک پنج درم کتیرا
حاشا و فاوانیا از هر یک چهار درم انجیر زرد ده درم تخم کتان ده درم پرسیاوشان ده درم بلسان معروف درد ترش آب
جوشانیده و جوشانیده با یکمن نبات دستمال صاف نموده تکمیل تبدیل صاف نمایند بقوام آورند شربتی از
ا... درم تا ده درم همراه آب گرم بیاشامند * شراب رواند سرفه گرم را سود دارد و طبع را نرم سازد * صفت آن رب رب فای
...ل تا ده درم عناب بیست دانه سپستان سی دانه انجیر سفید ده دانه اصل السوس مویز منقا از هر یک ده
درم کدو انجیر خطمی ده دانه از هر یک پنج درم تخم خشخاش سفید درم جو مقشر ده گندم مقشر ع را در دوش آب بجوشانند
تا نصف بماند صاف نمایند با دو رطل قند بقوام آورند شربتی دو درم تا با آب گرم بنوشند * شراب رواند دیگر سرفه
نفس را سود دارد * صفت آن رب فای حسل ده درم انجیر ده ... رمای ... از هر یک ده درم داله تخم سوس
صحرایی ده درم حلبه پنج درم پرسیاوشان ... تخم کرفس پنج درم تخم رازیانه تخم انیسون رازیانه در اسپرو
از هر یک پنج درم مجموع را در چهار رطل آب بجوشانند تا نصف بماند صاف کنند و بقوام آورند * شراب رواند
سرفه کهنه است * صفت آن عناب اسپید بیرون کرده ده درم ... ... تکسر پاره ... جهانی گل بنفشه پس
... پرسیاوشان ... تخم خطمی سفید تخم خیاری اصل السوس رب فای حسل از هر یک ده درم انجیر
را در فصل ... چهار آب بخیسانند روز دیگر بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده شکر سفید ... ...
نبات سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی از سه مثقال تا چهار مثقال * شراب رواند دیگر معمول ارشد غفران پناه ...
علی ...حکیم ... که مشارالیه از سراج ... نقل کرده اند معلمی نموده که مجرب است از برای ... در وضعی النفس
وامراض صدر بلغمی * صفت آن رازیانه تخم کرفس از هر یک پنج درم رب فای ... هفت درم انجیر زرد بیست دانه
مویز تراشیده ... آورده سی درم حلبه چهار درم ... اصل السوس تخم سوس آسمانگونی از هر یک سه درم
پرسیاوشان ... درم عناب ... سپستان ... ... در اسپرو سه درم جوشانیده صافی نموده شکر سفید دو رطل
... یک رطل داخل کرده ... بجوشانند ... صافی نموده بقوام آورند شربتی از ده درم تا پانزده درم با
یک درم روغن بادام تلخ و گاهی ... کم کرده ... گل نیلوفر و تخم خشخاش
بود ... مزاج در این حالت باشد که بگردانند بدل ... به ترنجبین با خمیره بنفشه * لعوق رواند تنگی نفس و
سرفه کهنه و ربو را نافع باشد اخلاط غلیظه لزجه را از سینه و شش پاک کند * صفت آن رب فای حسل تخم سوس صحرایی از هر
یک ... درم تخم سوس ... نموده با ربع رطل آب ... بجوشانند ... صاف کنند
تا یک رطل شد بقوام آورند * مطبوخ ... که جهت ربو و ضیق النفس و سرفه نافع است * صفت آن عناب ... سپستان
... مویز منقا ... ... اصل السوس ... چهار مثقال پرسیاوشان ... مثقال
تخم خطمی تخم خیاری رب فای حسل تخم سوس حلبه از هر یک ... مثقال در چهار رطل آب بجوشانند تا ربع رسد پس
صاف نموده ... ... مثقال ... با لعوق خشخاش یا معجون ... با ... روغن بادام بنوشند
* معجون ... ... * صفت آن رب فای حسل پرسیاوشان از هر یک

ده مثقال بوده با فلفل از هر یک یک مثقال سقز بادام تلخ زراوند مدحرج ثمر ابهل از هر یک نیم مثقال عسل سه وزن ادویه
بسرشند و هر روز وزن دو مثقال آن را با آب مطبوخ بنوشند * صفت آب انجیر زرد و سیاه بیست عدد مویز منقی بیست دانه
از هر یک ده مثقال حلبه تخم کرفس تخم رازیانه بیخ رازیانه اصل السوس رومی جعده حب الغار سوس از هر یک پنج مثقال
در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده سه حصه نمایند هر روز یک حصه را با دو مثقال معجون
مذکور بنوشند و چون مطبوخ آخر شود بهمین دستور بار دیگر ترتیب دهند هر ماه روز صباح تکرار نمایند
تا بی در آشامد * صفت آب اصل السوس خردل مویز تخم ترب تخم شبث از هر یک سه مثقال جوشانیده صاف کرده
با سکنجبین عسلی بنوشند روزیکه معده خالی باشد * معجون روفادیگر * صفت آن زیت السوس بوستان ریوند
از هر یک ده درم دار فلفل سیاه از هر یک سه درم مغز بادام تلخ مقشر زراوند مدحرج کرسنه از هر یک نیم درم
کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل منقی بقوام آورده علی الرسم بسرشند * معجون روفادیگر که صبر السوس ریوند
و مویز را سود مند بود * صفت آن روفای جعده زیت السوس بوستان از هر یک ده درم مغز بادام تلخ مقشر حلبه
از هر یک پنج درم حلبه صمغ عربی انجره از هر یک سه درم زراوند گرد ده درم اجزا را کوفته بیخته با عسل
سرشته معجون سازند شربتی دو درم با آب گرم * باب ادرار مع الماء الماه السماسه * زیرباج از اعدیه
ملطف احشاء و مسکن مره صفرا و جاذب اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مصفی سده و موافق صاحبان جگر حار و سهای
باسه و سطر العب و مصرا مرحه باورده است * صفت آن به نسخه صاحب شفاء الاسقام نگیرند گوشت پخته
مقدار یک رطل و در دیگ کنند و اگر مرغ باشد با طرود نگو که مناسب باشد از بیشتر یکساعت خدا کرده باد ازحسی
و نخود مقشر و روغن کنجد بجوشانید تا پخته گردد پس نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب با شکر سفید و بادام
اوبند با بادام مقشر در گلاب بمره کوبند و آب برگ گشنیز خشک و عود و نبات پکلدرم و فلفل زعفران سوده داخل
کرده تناول نمایند * زیرباج به نسخه ملا نفیس شارح اسباب و علامات * صفت آن گیرند تمار را و خلسه نموده
در روغن بادام ابدل بریان نمایند با گشنیز تازه و آب طبخ دهند تا پخته گردد پس اندکی سرکه و شکر سفید و فلفل
مری داخل نمایند به گشنیز خشک و اندکی زیره کرمانی خوشبو نموده تناول نمایند و در نسخه دیگر گرو یا سیر
داخل است و گفته که نمک باید داخل نمود و دیگر باروغن بریان نمودن و بسته اصل بیست و بریان نمودن آن مناسب
نیست و در نسخه شفاء الاسقام اگر بجای روغن کنجد روغن بادام یا گاو تازه کنند شاید بد نباشد * زیرباج
به نسخه دیگر منقول از کنز الفوائد در اغذیه * صفت آن بگیرند گوشت را و ریزه ریزه نمایند در دیگ کنند و آب بران
و بریزند تا آنکه آن را بپوشد پس دارچینی و نخود مقشر و اندکی نمک داخل کرده طبخ نمایند کف آن را بگیرند تا
پخته گردد پس روغن کنجد تازه و خل خمر بقدر کفایت با ربع وزن سرکه شکر سفید و سیره بادام مقشر در گلاب
و گشنیز خشک و فلفل و مصطکی و زعفران سوده بران بپاشند و بر هم زده و دو جوش داده فرود آورند و بادام را قشر
کرده ریشها برید بران بپاشند و تناول نمایند و اگر بجای روغن کنجد روغن بادام یا روغن گاو تازه نمایند بهتر
است و اگر از مرغ با طرود نگر بریستند مثل بلغم و سطور از مفصلها حدا نمایند * زیرنی تکمرای معجمه و سکون
یای مثناة تحتانیه و بیم یای موحده و فای نیارسی شباب و خصوص بلندی تازه و بفرنگی ملواسون نامند از جمله
ملزا سفید نیسست سفید بدو گل احمد سرخ را کمتر از بلاد حبش می آورند و معدن آن آب است آن معدن مانند
جاهست عمیق و طریقه اخذ آن است از معتبرین نقل که اکثر بدان سمت بر دند اسهال سفید بدون آن است که
جوبی سرخ و سفید رنگ جوانب مرد لیکن اگر مرد است امرد بی ریش تاریش وا با آنکل بر اسبه به بر است سوار

جمله جائی که موا رسد و لباسها و زیورهای طلائی بسیار در آن پوشد و اسب خود می آراید که جائی خالی نباشد از اطراف
آن چاه را احاطه خصوصاً بطوری که آن جوان منکر بر خندقها و گودالها میکنند و راهی از برای آمدن سیماب آن جوان
سنگ اند بطرفی انحراف و پیچاپیچ و آن جوان در وقت ظهر که آفتاب در وسط السماء باشد و شعاع آفتاب در چاه افتاده
باشد سواره در سر چاه می آید و همان نیم سواره خم شده در چاه می نگرد سیماب به سبب عشقی که با طلا دارد و مایل
و جاذب آن است از قعر چاه بجوش در می آید و آناً فآناً بلند میشود و میل بسوی آن جوان و اسب او می نماید به سبب
لباسها و زیورهای طلائی و آن جوان آنقدر صبر مینماید که مقدار دو سه ذرع از رسیدن بسر چاه نماند پس چون سیماب
از چاه برآمده در پی آن می دود باید که آن جوان بزودی دور رود که سیماب باو نرسد الا او را هلاک نماید در حین آن را
سیماب باز میگردد بسوی چاه و متعلق خود خندق گودالها و خندقها راهی آن است که در وقت بالا آمدن آن از چاه و دو در
پی آن جوان پس و در وقت برگشتن در آنها بشته جمع گردد پس اشخاص دیگر بی لباس و زیور طلا رفته سیماب های
مجتمع را در ظرفهای چوبی کرده سر آنها را مستحکم بسته باطراف می برند و منتشر شده ولیکن بر این اعتمادی
چندان نیست که در شهرها و در جبهها گوشت ماهی کشته شده و ماهی لحوم کشته دیگر خصوص گوشت سگ پر کرده
سر آنها را مستحکم بسته در زیر زمین دفن نمایند و بمقداری معین که برخود مقرر دارند پس آن وقت برمی آورند
و سر آن را باز نموده و آن سیماب نمایند و اگر از مقدار معین کم گردد و فراموش کنند و برنیاورند بعد از آنکه
در آورند خالی مینمایند و منتشر شده که در معدن طلا تکون مینماید از سیماب زردها و بشته های بسیار
صحیح آن نیز مینمایند ولیکن خبر بسیار کمی و از خواص آنست که طلا را دیگر امعه دانی و منحل میسازد و لهذا
آن را در بسته و ظرف چوبی اکثر نگاه میدارند و از جنس در ظروفهای چوبی که باصطلاح فرنگ بست مینامند می آورند
و زرد و سرد و در سوم بر گفته اند و بعضی گرم و تر دانسته اند با جذب و مس و استعمال گردد دود آن مورث فالج و رعشه
و ثقل سامعه و زردی رخسار و موجب فساد دوبهای دماغی و دیگر برامده هوام و مالیدن آنکه از آن برکشد مردود است
جهت دفع جرب و حکه و دانهای آتشک مجرب است و طلای اندک از آنکه با آب برگ تنبول با آب نیمکوه و با آب
دهان که آتشک در مالند که سیماب کشته گردد یعنی اجزای آن ناپدید شود جهت دفع سردی و رطوبت دماغ و ...
و زکام و سهو و نسیان مجرب دانسته اند ... که در آخر موماه در شب السعال برکنار ... های
بیمار ... شده ... با ... سیماب محلول با آب برگ ... مطبوخ ... نمایند که
... گردد و جوش ... گردد و ضماد
... معمول آن ... جهت کردن دانه آتشک و قروح مجرب است و ... که در طرف آن نیز ... در جمیع
آثار ... معمول آن ... و طلای کشته آن با ... بادام تلخ جهت جرب و حکه و دفع جمیع آثار
و ... و سعفه رطبه و قروح ... و ... دفع ... و ... و ... جهت دانهای آتشک از
مجربات است ... و آن ... بشرطیکه ... و در ... نبرد و ... کند و غذای
غیر لطیف ... و بعد از ... باشد و ... معمول آن ... و ... از ... میگردد
تا معین ... و چون از با کشته آن ... تا ... رساند
کند و آب گوشت بعد از آن ... معین ... و جهت حفظ صحت و ... و ... و ... بی
عدیل است ولیکن ... از ... خصوص گرم مزاجان ... از ... معمول آن باور
در ... و ... مقتول است و ... گرم و ... و از سموم ... و ... حلط و ... ما

وسنگ است وحب غیر مغسول او را بقدر خالص حل کرده در مس نمایند و آتش برنده مس را مفقود گرداند
* تشمیع ملغمه زیبق که معمول اهل صناعت یعنی کیمیاست آن است که زیبق را در ظرف سفالی بی ملح صاف
بی حلی و کدورت کرده بر آتش گذارند و ملغمه ای که در ظرف مسطح را بر آب حمام سرد کرده بالای آن بدارند
اجزای زیبق خالص صافی است صعود کرده بر سطح زیرین آن ظرف بر آب سرد مجتمع میگردد آن را جمع نموده تکرار کنند
واما بطریق صناعت این است که زیبق را در هاون سنگ دادر طرف سحق بالعادل از آب بعد الصبر نماید باحزم
و مانی آن را حل گردد پس با آب عصب الثعلب بلسور سحق نماید و مرتبه سوم با آب سمع ملطله نماید
بعد از آن سه مد ماد مثقال آن را با سی مثقال آب خالص در دیگ سنگی بر آتش ملایم بجوشانند و هرچند آب
به تحلیل رود از بدل آن با نکرطال سرد داخل نمایند تا تمام حل کرد و پس زیبق را در اسفه در سمه
نگاه دارند را ن مصمی است یا بو الازدواج باصطلاح اهل صناعت و سمی است * تشویر زیبق آنست را حل کند
* صنعت ان زیبق در مثقال سحق نمه مثقال کند زیبق مثقال اول زیبق را در بوته کنند و بر آتش نهند و سرپوش
دامن بدان بدارد حالتکه بخار آن اصلا بیرون نبرود و گرمای را تنگ نبد که بخار آن بیرون برود و بعد از آن
سحق و کنند در بوته و سرپوش جمعی کنند که حل می شود و دیگر مجروح نشود * حب زیبق جهت اخراج
آنست و بورح جمیع بلغ * صنعت آن مقل ازرق کبر اصبع عرقی ساسه و ربیلا حمیی بر یک من رعار نعم مصطکی
هر یک سحر حاو سوسه یکسیع از روب از هر یک سه درم حب بسوسه درم زیبق معمول مجموعه از هر یک دو درم
زعفران یک درم جمله را کوفته تسمه زیبق کسمد را با تکه نگره سلوا سمرده حب ما ساربند رمل ارداد در اسه رور
د بمرو باسد از سوما و حب ما و با مثل رور بد مل تحب مراح و این حب مناسب است جهت آنکه ورم در آن
کم است و ادریه مسهله رود اخراج آن می کند * حب زیبق دیگر جهت جذام با دامل و باد آن و حمار و در حرام آن
و دروح جمیسه * صنعت آن عاقرقرحا جند بلد سم مصطکی گوگرد اصفر کند زیبق اجزا مساوی گوگرد را با زیبق
بکسد و دوا ما را کوفته تسمه با جوزی از آرد گندم و سرکه وابد کی سنگ سلیمانی داخل کنند زیبق را سرکه
تکسد و با سنگ سلیمانی و گوگرد مخلوط ساخته حتی وصلابه بلمع نمایند با حرب کسمه سرد و داخل آن کنند
و در بعض حب بسار ند عرحمی نقل زیجودی و هر صباح تحلل د و ب سع عد د بحور لد با رسکد دمن حرس
دمد اکنند بعد از آن برل کسد و گاه باشد که اردو بعت عل کم رحور بد که دمن تحوسد بعد از آن بعلاج دمن
مشغول شوند بمل آب گشنیز و آب لیمو و سماق زعفره و مصمصه کنند و با عماد فمر بد ادن این دو اخراج
می توان نمود خصوصا با سنگ سلیمانی که سمی عظیم است * حب زیبق مسمی تکور احولی تری صاحب خلاصه
التجارب نوشته که این حب از مخترعات اهل هند است و حکیمی که این را ترکیب کرده کوراحولی نام داشته
و تری بزبان ایشان حب را گویند حرب حسن ایشان اکمر را کوید لفظ تری را مخرج داسمه اجزای آن را در زبان
خود نظم آورده بدین وجه * نظم * زیر سین گند ملد او و هر یار * بر پهلا بو کما بیکار * حمال به کر ابیه موتی تری *
حوبسار و که کامو تری * کهور احولی تری زیر زیبق را گویند پس حمال را و گند ملی گوگرد را گویند را ورنعی
دیگر دمر یار زرنیخ را گویند بر پهلا یعنی الطریفل صغیر که آن مجموع هلیله و آمله و بلیله است و ترکیبا دار بی آس
بود که آن مجموع فلفل و زنجبیل و دار چینی است بیکار یعنی بیکار و حمال دیده است فلکو رحو اهل هند به کرا
گماعی است هندی و بیمه موتی تری یعنی بسلم حبحو یعنی سیب و حبار بعاور را گویند و رک یعنی حا
کامو تری یعنی می شود * اجزای ترکیب آن بگیرند از هر یک قدر اینکه جز الا به کرا که سار آن باید آن مقدار باشد

که جمله ادویه در آب شود پس گرد سیماب را با مر باریک کنند مثل صحنی و صلایه و سوده کنند چندانکه تمام خاکستر
شود آنگاه پس را با دیگر کما ینبغی و نیک حل کنند آنگاه حبال را بخته و سیاب آن را پاک کرده تا نهایت نیک شود آنگاه
باقی اجزا را اگر خواهند بجنبه مجموع را با مر سحق و حل نیکو کنند پس تا به دیگر اگر به رسد و حب ماش بندند هر یک
مقدار خوردی [illegible] بر صاحب اصحاب بالای طعام چرب و مرغی با هر چه مناسب باشد خورند و نیز شوربای
شوربا خورند و حافظ صحت را با این دو هم [illegible] باید کردن که با سیماب در [illegible] رسیده و اگر خواهند اسهال
کمتر کند حبال را کمتر کنند و اگر دیگر اتفاق شود عوض آب آب برگ [illegible] کنند و این خوب انواع آتشک که
آبله فرنگ باشد و اگر قروح و جروح خبیثه و امراض بارده رطبه مزمنه و حمیات عتیقه جذام و برص را مفید است
شرط استعمال به شرط لا تی والله اعلم * دواء الزیبق منقول از حکمای فرنگ جهت آتشک و قروح و جروح خبیثه
* صفت آن عاقرقرحا افسنتین رومی زراوند مدحرج زعفران جند بیدستر زرنباد خولنجان زنجبیل حبشی
مصطکی عاقرقرحا کندر [illegible] سداب صعتر بوره ارمنی برگ حنا مجموع ازهر یک سه درم جاوشیر بازرد ابهل
فرفیون زراوند طویل زیبق [illegible] ازهر یک دو درم [illegible] تکدرم مغز پسته مغز بادام کشمش مویز
ازهر یک شش درم ادویه را جدا جدا بکوبند و نیک حل کنند و بوزن ادویه عسل مصفی سرشته شربتی نیم
مثقال غذا بلا چرب و [illegible] در بین حب [illegible] زیبقی است باید که خوب کشیده شود * دوای آبله فرنگ
از مجربات حکمای فرنگ و مجربات ایشان منقول از خلاصة التجارب * صفت آن بگیرند زیبق خالص
مصطکی [illegible] ازهر یک سی درم کندر مرداسنگ زرنیخ هندی اسفیداج ارزیر صمغ آلو ازهر یک بیست درم زاج
سفید بوره [illegible] ده درم [illegible] ده درم زیبق را [illegible] حل کنند و اجزای دیگر جمله
را کوفته بیخته با آن نیکو خلط کرده بر روغن گل و روغن [illegible] و روغن [illegible] بسرشند تا قوام مرهمی
حاصل [illegible] بکار دارند * دوای دیگر از مجربات اهل عراق و خراسان و آذربایجان منقول از خلاصة التجارب
* صفت آن بگیرند سیماب [illegible] درم مصطکی سی درم کندر بیست درم مرداسنگ ده درم جاوشیر ده درم صمغ سرو
[illegible] درم صمغ عربی [illegible] ده درم جمله را بهمان [illegible] روغنهای معطر بسرشند و نگاه دارند و [illegible] بکار برند
و صاحب خلاصة التجارب نوشته که من [illegible] روغن [illegible] روغن [illegible] آلوی [illegible] کردم [illegible] بارها
زخمهای [illegible] زنگار [illegible] هندی [illegible] اضافه می نمایند * دواء الزیبق که آتشک را سود دارد * صفت آن
زیبق منقول [illegible] مثقال [illegible] مصطکی [illegible] ازهر یک دو درم [illegible] ازهر یک [illegible] درم روغن
[illegible] درم روغن [illegible] درم آب [illegible] و اگر جراحت کهنه باشد توتیای هندی [illegible]
مرداسنگ ازهر یک [illegible] درم زنگار [illegible] درم اضافه نمایند و [illegible] مرهم [illegible] نموده [illegible]
* دهن الزیبق جهت جرب رطب و آتشک و قروح [illegible] نافع * صفت آن بگیرند [illegible] زیبق را در [illegible]
دیگی که [illegible] آب [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] و اگر [illegible]
[illegible] دهن الراحت [illegible] * [illegible] خواهد آمد
* فصل در ذکر طلای زیبقی * طلای زیبق نافع جهت آتشک و قروح خبیثه * صفت آن کندر مصطکی
زیبق ازهر یک ده درم [illegible] کفایت [illegible] طلا نمایند * طلای دیگر که همین نفع دارد * صفت آن

زیتی یکدرم در قیموت ابرروب باررنجا وسرکه ز مصطکی کبسر امرصاب ارمر یک پنجدرم بعد بر بیه عرق با ساصله
بعد زکتاب * طلای دیگر که بسی جاست دارد * صفت آن زرنیخ سه درم نرکسجا د ودرم بوره ارسی سه درم
بادام تلخ سوخته یکدرم زیتی سه درم روغن گل مرح سی درم * طلای دیگر سورنجان مصری عرور حمصی صندل
صعید سوماتی سل ارب ارمر لیپ دو درم جا پنجدرم زیتی یکدرم روغن زیت روغن گل روغن بسط روغن ماروی
ممرارمر یک دو درم * طلای دیگر صفت آن زیتی یکدرم در قیموت ابرروب باررد جا وسرکه ز مصطکی سل اررن ار
مر یکسه درم مرصاتی مبعثه سا بله بوبای کرمانی مرداسنگ معسول سورنجان مصری ارمریک دو درم روغن گل
مرح روغن زیت و روغن سطارمر یک ده درم پنه گرده بر بعد زکتاب * طلای دیگر زیتی یکدرم جاوسیر سه درم
مرصاتی سل اررن مر یک ده درم جا پنجدرم مصطکی سه درم سورنجان مصری یکدرم روغن گل ده درم بسه گرده
بر بعد زکتاب * طلای دیگر زیتی آب لیمو صابون ارمر یک بیست مثقال ابرروب یک مثقال صبر سقوطری مرداسنگ
ارمر یک سی مثقال زاج مصری ماه فربیون حطابی ارمر یک سه مثقال کندر یک مثقال مصطکی سی مثقال
جند بید سر سه مثقال روغن فربیون ده مثقال سه گرده بر حدول مثقال زیتی رابصابون وآب لیمو بکسد
وادر بیه رارم نکو بید و ممروج سازند ودرمان بسازند بامثقل گردد * طلای دیگر جهت بادامی مرض * صفت
آن اصل السوس مرداسنگ ارمر یک یکدرم زیتی یک مثقال روغن زیت سی مثقال وسمر * طلای دیگر که مکرر به
تجربه رسیده ودر جمیع امراض کسر النفع است وعظیم الفواید * صفت آن جند و ارحطابی دو مثقال کندر
مصطکی ارمر یک دو مثقال صابون یک اوقیه وسیر آب برگ جا سه مثقال آب لیمو بعد زجاجه سورنجان بسط
معان بغدادی زراوند مدحرج طویل حب الغار مرصاتی سل مکسع جاوسیر زرنباد ارمر یک دو مثقال زیتی
چهار مثقال عاقرقرحا دو مثقال روغن حمری روغن بابونه ارمر یک مثقال روغن موس سی مثقال روغن
زیت کهنه بابونه مثقال روغن گل سرح ده مثقال موم زرد یک مثقال بید گرده بر بیست مثقال روغنها را با
موم بگدازند وبیجارا بگلاب بسابند وصمغها را با سرکه حل کنند وزیتی را باسه بکسد ومجموع را ترکیب کنند
وسعی در کسستن زیتی بسیار نمایند ودر ومشکند داحل کنند تا آنکه سرد شده باشد ودرماون بیک بسایند بعد از آن
جند روز بگذارند که مزاج تمام یابد بعد از آن به حصه کنند ومرحصه را که بمالند ارمسامات وا برو اسدا کنند و
باسر گردن بعد از چهار انگشت تمامی بمالند وتمام مهرهای پشت را بمالند وسرودوش وسرین وزیج وبندهای انگشتان را
بمالند وورک ورانو ومفصل قدم را بمالند اربرورتی حسیر گردن وا استوان فس پس بعد حرب کنند وبمالند
سرخوب بمالند بر کتف ودماغ وبعضی بمالند که بلالت وحوب سه دار بر سد وار طعامها مثل ماش مسر
وبرنج دار حسمی واسفاناج بخورند ارمسوهای سرد و برسها ولسا سر بهاا حمرار نمایند ویاب وعرق گاوزبان
وگلاب بسمر بسی بنوسند و پارچه بعره در دهان نگاه دارند وسرکه وگلاب وآب گشنیز مضمضه کنند وتا سه
روز تحمل کنند که اگر عرق بسیار آمد ودامها تمام زخمه شد ودردها تا آنکه بر طرف شد سه روز دیگر تحمل
کنند بعد از آن بحمام روند واگر نه پای روغن را بمالند وبعد از سه روز بحمام روند وبدن را با آب نمسه وحطمی
وسروس بشویند بعد از آنکه بصابون سمه باشد واین طلا مرض را تا آنکه زایل میکند مرچند کهنه شده باشد
واگر بیماری باشد زمد بی مدتی گذشته باشد شاید تکرار طلا احتیاج آید واگر مکرر کنند جنان کنند که میان
دو طلا فاصله زیاده از یکماه نگردد واگر جایی از اعضا درد کند از پس مرهم بمالند و بر طرف شود واگر مرض بسیار
قوی باشد بعد از سه روز باده سیر از کردیاس مثقال زیاده سازند وطلا را بر داعضای رسیده بساند برد * طلای دیگر صرب

* صنعت آن کند رسن سقال مصطکی صبر سیاه حلتیت افلیمیاسوره ازهر یک مقال حماده مقال زرنیخ
مثقال نگارده مثقال روغن نفط روغن گاوازهر دو چهار مثقال الرسم مرهم سازند * طلای دیگر * صنعت آن سا مران
مصطکی دو درم سوسمار سعد سینه سایله ازهر یک سه درم کندر دو درم بوسای کرمانی ورق حمار ازهر یک دو درم
زیره عفت زیتون درم دیه درساه دودرم سخ نفشه نوشادر ازهر یک دو درم روغن گل سرخ نیم وتکدرم سعر
ملح گاو روغن رسا ازهر یک دو درم سوم گاوزری نکدرم آب لیمو بقدر کفاف * طلای دیگر که حرب را بسه ازنافع ومجرب
است * صنعت آن کند س اصل الحنطه عروق درحت انار عروق عنب الثعلب عروق حماض بری ملیلهٔ سوخته تخم
رساس ترک حرره زرمی معمول ردره با حاکستر زر با حاکستر چوب روغن افلیمیای فضی سفه نا سه نوشادر
حلبه عاقرقرحا نیم البیدان مرد ورا سوخته ادرنه کونه ستمه دارچینی معمول تکیا کرده با قطران سرشته در ظرفی
بلند چینی دار کسند وطبعی ازسفال در سرآن نهند وبند سب تمام در تنور گرم نگذارند وصباح برآورند ونگذارند تا
سرد شد ادر بدرا بیرون آورند اگر ماند رعال شد ه باشد نهم والا تکرار عمل نمایند س حتی نموده با ربع آن نمک
هامسر بدر مجموع را بروغن گل حرب کنند ودر یک عضو طلا نمایند ونگذارند تا خشک شود پس بر عضو دیگر
وهمچنین تا بتمام بدن سرد وهر حمل صبر کنند وکمار بسیار نمایند بهتر است وخشک شد دیگر دوا طلیه مد کور دوا مید سد
انشاء الله تعالی * عنبر زیتی جهت اسهال وتقویت باه وتوی الا بدان است * صنعت آن نگیرند مقدار بیست مثقال زیتی را و بالای
سرکه کهنه که دران آهنی حوب نمایند که حل شود پس سه مثقال نمک هندی کوفته دران داخل نمایند وحوب
بمالند انگاه در ظرف آهنی که ازسرکه انگور حوب نشد ترکرده باشند ریخته بر آتش گذارند وسه مثقال زرنیخ
صلایه کرده اندک اندک بتدریج به آهن ریخته ببرند هرگاه ساسده سرد پس از آتش دور گیرند وتاب
سرد شود بند باطرف او را دل سرد وا را بر رحجه نیک سعنامی سکم سفرند انگاه گاوله سازند در وسط آن سوراخی
کسند در میان سوراخ نگذارند وبلند در میان آب لیمو نگذارند تا سکم سرد و سه روز نگرد دیس آن را
در میان روغن تازه که بهندی دهی رده باشد بسر سانند وبالا سال گاهی در میان شیر وگاهی در میان روغن
وگاهی در دنبه لعام وگاهی در میان آب برگ گیاهی از گیاهای سا سنه بندازند وهمیشه در دست بمالند تا باشد
حیله انکه صیقلی وخوب آنچه گردد وسما ببمالند ومطلق کلوز در حیم آن نمایند نگاه بدهد اسهال سی
است هنگام مقاربت در دهن نگاهدارند بی مثل است * مروطی زینی سلیمانی که در ازاله اوجاع مفاصل خصوص وجع
زکبه وخصوص ابتدا ارباد آسک باید وسرمه گردند ودر من امر بی عدیل است وخصوص جهت جراحات وقروح
عسرة الاندمال وبواسیر مقعد ونخلج وروح آسک در اول حدوث ودافع ومانع اسعداد آن در اوا خر سرعت
بر و بالاندمال است * صنعت آن صابون رقی تیمت مثقال نرم کوفته در ظرف چینی کرده آب گرم اندک اندک بران
ریزند وبانگشت بمالند تا نیک حل شود پس یک مثقال زرنیخ را با یک مثقال سنگ سلیمانی مسحوق در ظرف چینی
با آب دماغ بسایند تا زرنیخ نابدید گردد داخل صابون محلول کرده بسیار بر هم زنند والا کسند وبالده که نکدارند
کاه از مروطی کهنه شود بلکه اندک اندک بقدر ضرورت ساخته استعمال نمایند وبعضی گفته اند که سنگ سلیمانی
حجر ارمنی است واین مشهور است آن دارالکتب سعد است ولیکن مروطی زینی دارد رضم وطیات انشاء الله تعالی مذکور
خواهد شد * لخلخ الرسنی جهت عسرالبول وهماض ورفع کدورت حادث از رطوبت وبرودت جسم اسهال اسها نافع ومجرب
است * صنعت آن بگیرند زینی صافی وشوب ازهر یک یک تولد وشرب را نکوبند وزون های سنگ نمما ربارل مانند
برگ گل سازند وهر دو را در سنگ سماق ماحماریند و ازقلقل وآب جوز لا بی حاردار حتی نکیع نمایند که ما بند

صاف گردد و زیت با آن بیاید آمیخته شود پس در ظرف چینی یا شیشه کرده سر آن را بسته نگاه دارند و عمل آید صاحب تکمله زیت
همه در جسم باشد اگر علت قوی باشد والا ضماد در جسم کنند * صمغ درد کرده مرهم زیت * مرهم
زیتی جهت جراحات چشمه باصور و عمدل بدارد * صفت آن سماق خالص چهار درهم ماسه زالده رام مرد اسنگ چهار
درم کرفس بکدام دانه مثل تو اسپردام مو مثل مثله بکدام و بسمه و مثل سعد بکدام بس بسازند که ماه بایند با ودام
و فلفل دانه مغز بادام مثل بکدام و بسمر کل او حاج سوخته بادام والا مرداد و بد واحد اجد ابرم کوبیده بیخته با روغن
گاو بنکرستی بپزند و مرحمه زیاده بجوش بپزند و مبالغه در آن کمال بو مرهم است * مرهم زیتی به نسخه حکیم
علی گیلانی که در معربات خود ذکر کرده و گفته این مرهم مناسب نافع است از برای جراحات عصب و زخم و بر اسر جه
ارباد و بیک باشد زیت چهار درم آب * صفت آن بار زرده سفال در آب بجوشانند و در ماوی نیست بمالند تا صوار
سود پس بگیرند زیت خالص زرنیخ کدرم و یکدرم تو تیای هندی سو * با آن مرتب در ماوی بنشست آمیخته بمالند
که زیت کشته شود و اجزا بکوبیده مخلوط شوند و بکار برند * مرهم زیتی نافع جهت آسیل و قروح خبیثه * صفت آن
سماق موم مثل کافوری نیم برمان کرده از مریک بمثقال روغن حنظل یک مثقال نیم وصوم روغن را در
ظرف آهنی بر آتش بگذارند و از آتش برگرفته در ظرف چینی یا شیشه کرده بگذارند تا مثل کاس با سماق بکوبند
بمالند تا مثل مرهم گردد بر تک مرهم سود صاحب آسیل معتاد او زمستانی از آن کوبیده و ... جوان ترک مرد و دست
بنکو بمالند تا مثل مرهم گردد و بادومه ساعت این عمل بمالند پس بخوابند و صبح مرد دست تا آب گرم بشویند و باید
که آب سرد استعمال نمایند تا سلب تکمله یاد انرانع حب بیاید و در زیت اگر در من او جو بن کنند برگ حنظل را
خوب سائیده با آب جوشیده بمالند * مرهم زیتی دیگر آسیل را نافع است * صفت آن سماق صافی تو تیای هندی از هر یک
دو درم فوفل هشت درم موم کافوری چهار درم روغن گاو هشت درم فوفل و تو تیا را سوخته نرم بسایند و موم را در
روغن گداخته از آتش فرود آورده چون گرمی آن فی ری کم گردد فوفل و سماق و تو تیا را داخل ادویه کرده بکوبند
بمالند تا سماق یا مثل مرهم گردد و بکار برند و باید که تو تیا بیک بار چه باشد و زیره بسایند و در نسخه دیگر
زاج سوخته نیز بوزن تو تیا داخل است اصح و بنکو است * مرهم زیتی دیگر جهت قروح آسیل و زخم خبیثه
* صفت آن سماق یکتوله نمک سنگ نیم توله روغن گاو نیم توله کودی مرحمه یک علاء ... را با چوب نیم
می الوسمر حل نمایند تا مایل نمایند و استعمال نمایند و اگر احتیاج بکردن گوشت باشد با شد
قدری تو تیای هندی اضافه نمایند * مرهم زیتی دیگر جهت آسیل که در یک شب و یک روز دانه ای زخم را
حسک گرداند از اسرار مرده اند * صفت آن زیتی خالص با نیم مثقال تو تیای هندی در سه دل
گرد خوب چینی تمیم مثقال اول زیت را در بارچه کوبیده بحد ... گداز انبیا بسته تکه زیت را گرماس به
سود جذب نماید و بوی از زیت نماید تا بیک گردد بعد از آن گرماس را سوزانیده را حاکستر و خاکستر کرماس
با استعمال سائیده و با اجزای دیگر نرم سوده با آن ممزوج نمایند و باز زرده تخم مرغ نیم پخته که مرو و بر خاکستر
گرم تخته باشد مرهم سازند و از مرهم مذکور قدری در بارچه بازیکی بمالند و بر زخم بگذارند که انشاء الله تعالی
در یک شب و یک روز زخم آسیل را حسک گرداند و بار چه را بعد از دو سه روز اگر خود بخود جدا شود با آب
خوب چینی تر کرده جدا نمایند * مرهم زیتی دیگر جهت آسیل تو عکه یمدی با تکی بی نمک * صفت آن
زیت عمر و مقبول مصطکی رومی تو تیای هندی احمر و بهوره و حنه که تو سدی گودی باشد از هر یک در در زال که
مشهور است هشت درم روغن گاو نیم و چهار درم موم چهار درم موم را در روغن بگدازند بعد از آن نرم سوده ببک سرد

تا آن بیاشامند واستعمال نمایند * شربت زنجبیل انفع جهت زحیر آنست * صفت آن موم کافوری نیم کرده بزرده
خمیلی ازهر یک چهار مثقال بر آتش درهم بگدازند وار آتش برگرفته یک مثقال شباب دران اندازند و بکنند مثل
مالند با یکسان بود * سفوف زنجبیل جهت آتشک زیاد آب و قروح خبیثه وامثال آنها نافع * صفت آن بگیرند زنجبیل
خالص ده درم سفوف مقوی ... درم برگ حنا خشک فلفل زنجبیل ازهر یک دو درم ادویه را کوفته بیخته بار بین
ملاده نمایند تا تا معلوم گردد پس با چهار وزن ادویه عسل با آب لیمو بقوام آورده بسرشند وعند الحاجت بمقدار
خوردی با آب لیمو فرو برند * سفوف مقوی در دار حینی ذکر یافت * بدانکه زنجبیل خورده باشد و مدت آن
در اجزای بدن آن سفات و جراحات بهم رسیده باشد آن است که بگیرند ... حب القطن ... آثار ... که گاهی
که گاهی است ... دران مالند ... سه روز ... که این دوا اخراج ... را از
عمر بول و ... آب مطبوخ ... که ... آثار آن را دردها را آب
... باید ... وگفته اند که این ... نافع است

* کتاب السین المهمله * باب السین مع الالف * سار و معجون ید انکه سار و معجون مفردی است که حضرت نواب اشرف علی
خاقان شاه عباس حسینی صفوی جهت مکانی ساخته اند ... ساخته مسمی گردید اند آنرا سار و معجون
نامیدند ... دل ... را ... نافع باشد ... ولهذا نفع
دهد ... از امراض حاره ... * صفت آن ... از هر یک مثقال ... که ربای
شمعی ... مختوم ... زعفران ... مصری ... کاه و مصری ...
مصری ... از هر یک ... مثقال ... از هر یک نیم مثقال ... خالص ... مثقال
ورق گل سرخ ... مثقال ... مثقال گل گاو زبان دو مثقال
کوفته ... شراب ... ادویه ترکیب نمایند ... یک مثقال * سار و معجون ... ارجح ... نادر
حکیم باشی نواب اشرف اعلی شاه سلطان * صفت آن ورق گل سرخ ... مصری ... مفید
... گل مختوم ... یک مثقال ... کاسنی آمله ...
گل گاو زبان برگ گاو زبان گل ... از هر یک ... مثقال ... یک مثقال ... دو مثقال
... زعفران یک مثقال ... * صفت آن نوعی دیگر گل سرخ ... ورق ...
... کاسنی ... گاو زبان ... که ربا
... مختوم از هر یک دو مثقال ... مثقال ... یک مثقال ورق ...
... زعفران از هر یک یک مثقال ... یک مثقال

* باب السین مع الدال المهمله * سدر بفارسی کنار گویند ... مراد ازین اسم برگ ساییده آن است * و دری
آن ... باشد ... و ... آن ... و بهترین ...
... آن ... در ... آن ... یک
... مثقال ... طولانی
و ... مثقال ... با ...
... از ... آب ... آن ... و ... آن
... و ... آن ...

جراحات امعاء و درد پشت جهت زخمهای حار مثل آبله و غیره و بقدر سه مثقال با عسل نرم است و برگ آن چون سرد است مداومت
جرب بلغمی و سوزش معده و منع سقوط آن و نزف الدم و صاف و طرد هوام و ضماد آن با شراب جهت صحیح ورمهای حار و تحلیل
آن مفید و بدستور طبیخ آن و حسک آب نیز همین اثر دارد و ثمر آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی در اول گرم
دانسته اند یابس است و ورق آن یابس و ترش آن قلیل الغذا و بر همه صالح الکیموس و ثمر رطب آن مسهل
صفرا و مقوی معده و امعاء و مطفی حرارت غریبه و خوردن ثمر آن مانع صعود بخارات بدماغ و رافع صفرا و تشنگی و آب ثمر آن
از مفتح سده و جگر گرم معده و امعاء مضر معده و مصلح آن گل قند و در مزاج محرورین مسکن تشنگی و ثمر خشک
آن قوی القبض و آرد آن را سویق السنی نامند جهت اسهال مراری و مرخی امعاء نافع و ضماد مسکوک آن در حمام جهت رفع
سری ... مطبوخ داده آن لعاب قابض و ضماد کوبیده آن جهت سنگینی اعضا و تقویت آن شراب رطلای مطبوخ
آن ... که غلیظ گردد جهت سستی اعضا و تقویت آن و عضلات و سرعت حرکت اطفال مؤثر و گفته اند که چون دانه
بی را با گلاب ... از برگ یا ر آن ... گلاب آید چون بعسل آلوده باشند ثمر بی ... و اصلی ندارد
* ابو بی کمار نافع از دوار حرارت مزاج و امراض حاره و جوشش حاده و حبس اسهال حار و صفراوی * سفیدان نگرند
کمار رسیده و خسته نموده است آن را دور کرده آرد نمایند و بقدر حاجت با آب ممزوج نموده بی شریبی با اسلیی
از یکی از شربتهای مناسبه با نبات یا قند تناول نمایند * باب السین مع الراء المهملتین * سرطان نهری
بفارسی خرچنگ و بهندی کنکره و بلغت فرنگ کامد گویند در دوم سرد و تر و با حدت و تحلیل و بهترین آن بحری
ماده آن است و علامتش آنکه چون بر پشت آن برند آب سفیدی ظاهر گردد و مهی محرورین و کسر
الغذا و بطی الهضم و سد ... از آب طبخ آن با کرفس در آرد نانه مفتت حصاة و مدر حیض و صلابت و سکون آن با
... جهت ... با شراب جهت ... الاغ جهت گزیدن ... گویند آب آن
... جهت ... و درد ... مرغ ... و ضماد ... گویند آن جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب
و اخراج پیکان و خار را اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و تعلیق ... آن جهت تب ... و تعلیق پاهای آن بر درخت
میوه دار جهت حفظ سقوط آن مطبوخ در سه ... که اطراف آن را قطع کرده چون آن را با آب و خاکستر بال و ... سمه
و ... طهر نموده باشد ... و سمن طبخ داده بنوشند جهت سل و دق و تقویت اعضاء و مزاج مفرط حار ...
و ... آن با صمغ عربی از ادویه مناسبه همین اثر دارد و جهت بواسیر ... نافع و ضماد ... آن جهت سرطان
... آزموده است و چون ... عدد آن را ... در دیگ مس بی ... بسوزانند با خاکستر سود ... و ... ملعقه
آن را با نانه ... آب بنوشند جهت رفع سم سگ دیوانه گزیده ... است و باید که ... از ... ریسمان
و ... گذارند و اگر ... از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد ... و ملعقه ... گویند شرط
... آن است که آفتاب در اسد باشد و با ... نمایند ... نموده باشد ...
... بانک ... مذکور ... و عسر ... را ... نموده ... و ... مقدار رسه
مثقال ... جهت ... سگ دیوانه گزیده ... نیم ... بقدر سه مثقال با کمر مذکور ... ایل
مثقال ... ما ... شراب ... همین اثر دارد و ضماد خاکستر آن با عسل که با هم طبخ داده باشد
جهت ... بار ... که از سر ما بهم رسد ... باشد و ... سرطانی نافع و گویند ... است مصلحش
گل ... و گل ... و بقدر ... از ... آن سه مثقال از ... آن ... مثقال است * دستور ... سرطان
بگیرند از سرطان نهری ... آنکه ... که آفتاب ... باشد ... پاهای آن را ... بکنند ... نگه

بتا کمی چوب رز را نیک بسوزند و در کوزه سفال آب ندیده کرده بگلی که از شموس و خطمی و نمک خمیر کرده باشند
بالا بند کوزه را بهمان گل محکم سازند و در میان تنور بگذارند که از چوب رز گرم کرده باشند بگذارند و سر تنور ببندند
مثلا اگر شب گذاشته باشند صبح بر آورند و اگر صبح گذاشته باشند شام بر آورند و سائیده بکار برند * سفوف سرطان
مغسول را بغایت نافع باشد * صفت آن سرطان نهری محرق ده درم طین قبرسی صمغ عربی خشخاش سفید و
سیاه مغز تخم خربزه از هر یک شش درم و در نسخه دیگر سرطان محرق چهل درم است کوفته بیخته شربتی یک مثقال
با شراب خشخاش یا انار شیرین و در نسخه قرابادین تحفة المؤمنین وزن سرطان ده درم است و کتیرا سه درم نیز
داخل است * سفوف سرطان که سل دق و مسلول و قروح سینه و شش و نفث الدم را نافع است * صفت آن صمغ عربی
مغز بهدانه خشخاش سفید و سیاه تخم کاهو تخم خطمی از هر یک شش درم صندل سفید شکر تیغال طباشیر از هر یک
سه درم ورد گل سرخ تخم خیار تخم خیارزه لسان الحمل گل ارمنی گل مختوم گل قبرسی از هر یک چهار
درم زعفران یک درم اجزا کوفته بیخته شربتی دو درم با شربت انگ کافور دو دانگ زیاده سرطان با شراب خشخاش یا
شیره تخم کدو بنوشند * سفوف سرطان دیگر * صفت آن سرطان بریان کرده زهره سفید بریان کرده آرد بلوط
طباشیر سفید گل ارمنی حب الآس مغل کهربای شمعی از هر یک دو مثقال تخم کندر یا مصطکی رومی سنبل الطیب
دانه هیل از هر یک یک مثقال و تخم کهربا را اصلا نکرده باقی ادویه را کوفته سفوف سازند شربتی
یک مثقال * سفوف سرطان که سنگ گرده و مثانه را نافع باشد بلکه ازاله آن بنماید * صفت آن سرطان
نهری محرق حسک خطمی ای رومی از هر یک پنج درم کندر یک درم و تخم پودینه خشک سه درم گل مختوم دو درم
کوفته بیخته شربتی سه درم با آب سرد بنوشند * فصل در بیان اقراص سرطانی * قرص سرطان طباشیری
دق و ذبول و سل را نافع است * صفت آن طباشیر سفید عصاره گل سرخ منزوع الاقماع از هر یک پنج درم
ریوند چینی ده درم کتیرا صمغ عربی از هر یک یک درم و نیم تخم خرفه مقشر تخم خیار بادرنگ تخم
کدوی شیرین از هر یک سه درم تخم کاهو تخم کاسنی از هر یک چهار درم صندل سفید سه درم سرطان نهری
رب السوس از هر یک یک درم زعفران کافور قیصوری از هر یک نیم درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا یا لعاب بهدانه
مرتب اقراص سازند بعضی اطباء در خام و سنبل در این نسخه دو ربع کافور داخل کرده اند * قرص سرطان جهت مسلولین
* صفت آن طین ارمنی طین مختوم طین رومی نشاسته گل سرخ از هر یک شش درم سرطان محرق ده درم کتیرا
طباشیر با دلیج عدس مقشر از هر یک پنج درم خشخاش سفید سه مثقال زعفران یک مثقال رب السوس سه درم
با آب لسان الحمل اقراص سازند شربتی دو درم با شربتی انار شیرین بنوشند و بعضی بدل سادج پوست بیخ انجبار
آورده و بعضی شاخ گاو کوهی سوخته حکیم میر محمد مؤمن گفته این قرص را مکرر تجربه نموده ام * قرص سرطان مشهور
بقرص زبادی بنقب الله مروی الله مرا نافع است و بالجمله جهت آمدن خون از اعضای باطنی هر عضو که باشد نماید
* صفت آن به نسخه نجیب الدین سمرقندی که در رساله خود ذکر کرده کهربا بسد کندر از هر یک سه درم زباد
بسد مصطکی رومی کشنیز خشک رمان زباد شاخ گوزن زباد سرطان نهری از هر یک دو درم دم الاخوین گلنار
فارسی از هر یک پنج درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته و اگر برای سرفه و تب دق کافور بزر البنج او تخم کاهو
از هر یک یک درم اضافه کنند بهتر است * قرص سرطان به نسخه دار الشفای سرار * صفت آن سادج علی مغسول
پنج درم رب السوس سه درم طین مختوم طین ارمنی از هر یک چهار درم طباشیر سفید سرطان محرق از هر یک
دو درم نشاسته کتیرا از هر یک یک درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی از آن یک مثقال

ونیکی کند اوّل بجلاب سپس مداوای مارینک *باب السین مع العین المهملتین* *فصل در ذکر سعوط*

بدانکه سعوط داخل از اخراج حالسوس است برای کسیکه غشی از استعمال ادویه مسرور بدّا ... بوسیع مدة
دران نافع است از برای امراض سر دعمی رادن را ... آنرا رمی مایعه ماحمه دریمی کسند آنرا سعوط نامند واگر
دو عسل وامثال او مایع بود که دریمی کسند آن را سرب نامند واگر چیزی خشک را کوبند در بینی دمند آن را
نفوخ گویند واگر دارا در آب ریخته بر سر بخار آن را برند آن را انکباب نامند واگر بر عصوا بندارند آن را نطول گویند
واگر بر آتش نهاده انسان دود آن کشد آنرا بخور گویند و جمیع اینها مخصوص بعضای سر است* وطی که منقول
از رسائل است از برای صداع کهنه و دمعه وضعف بصر وضعف دماغ مرکاه ابتدای مرض باشد خصوص در جوانان
وبلاد حاره* صفت آن کندش یکدرم لادن نصف درمی زعفران درد انگ مشک نیم دانگ مرارها کافور مصوری
نیم مرارها مروعن بنفشه حل کرده بعد بزینه حماماند دانگ حاور سی ساریک ریزه داخل تکلانه آن را با شیر
دختر حل کرده سعوط نمایند *سعوط دیگر از برای قطع دمعه زخمهای خشم وسادموی سامنه وصداع حادث از حرارت
وطریق استعمال آن برد بر خاستن از خواب است وبعد از آن بینی را با آب گرم بشویند* صفت آن زهره گرگ وزهره
رخمه از هر یک یکدرم آب چغندر یک اوقیه رکامی داخل میکنند در بن سعوط اگر استعداد داشته باشد بوسیت
روغن بنفشه نیز اوقیه اگر بوده باشد مرض دارد داخل می نمایند دران چند بند سرمه از روغن درمی*سعوط دیگر
نافع از برای بعد صرع طویل* صفت آن سوسن یک جزو عصاره ماء الحمار بوساد از هر یک نیم جزو از دو ... د
کندش زعفران بوره سرخ افیون مر سعوطری مشک نیم حالص از هر یک ربع جزوی کوبند بیخته روغن سوسن
داخل کرده با آب مرزنجوش وآب چغندر سعوط نمایند* سعوط دیگر که جمیع امراض دارد وورطه را که در سر رخم
باشد سود دارد* صفت آن بحصص مکی مرصاف از هر یک دو درم علس مغز مغز فارسی از هر یک یکدرم صمغ
عربی سداب زهره کلنگ حا ... مرحسد ... از هر یک یکدرم ... زعفران از هر یک دو درم مر سعوطری
فرفیون از هر یک * ... درم کوبند بیخته با آب حالص مرصها ساریک از هر یک ... ود روغن حاحب تکی
ازانها را با آب مرزنجوش وروغن بنفشه با دام سایند در بینی حکانند*سعوط دیگر که بسعه سر کمد ومد فانکسا ...
و بر ... نافع باشد* صفت آن ... برنج حملی سوسن از هر یک یکدرم کوبند نرم صلایه کرده عسل مصفی یکدرم
ونیم داخل نموده همه را با آب چغندر حل کرده سعوط نمایند* سعوط دیگر از برای صداع ونسمه حار واز برای در
گوش که از حرارت باشد* صفت آن افیون کافور مصوری برگ ... اجزا مساوی کوبند بیخته با آب حالص مرسه
حما ساریک مرحمی سل دانه علسی ود روغن حاحب یک حب آن را با دو حبه از روغن بنفشه حل کرده در بینی
وگوش چکانند*سعوط دیگر جهت قوت حافظه گویند که مداومت آن مروریس را سادسگرداند* صفت آن معز سر
کلنگ وزهره آن از هر یک ... طی نرم سایند با روغن زیتون سعوط نمایند وسا عمی ... نسب ... وا بمد که ... نافع
نافع است *سعوط دیگر منقول از کامل الصناعه نافع از برای فالج ولقوه وصرع ودرد مرکه از بلغم باشد* صفت
آن جند بیدستر چهار درم صبر سعوطری سر ... حاو ... از هر یک یکدرم مرصافیه درم اسو وکندش بوره ارمنی
از هر یک در درم جند بند سر زعفران از هر یک یک درم ونیم کوبند بیخته با آب چغندر بر ... حما ساریک
مرحمی ... رحمه نامه حبه دروست حاحب یک حبه آن را با روغن خیری حل کرده سعوط نمایند* سعوط دیگر
نافع از برای ... بلغمی وصرع وسکته وفالج وامثال این امراض* صفت آن جند بیدستر ... مر مکی صافی
زعفران اسطوخودوس ... برنجاسف اجزا مساوی همه را کوبند بیخته با آب ... ساریک مرحمی ... در

وقت خواب یک حب را بروغن بادام حل کرده سعوط نمایند * سعوط دیگر نافع از برای فالج ولقوه وصرع وسکته
وامراض بارده سر * صفت آن جند بیدستر کندس فلفل مرزنجوش فلفل مشک ... مرحطل بوره مرزنجوش
زهره یوز حسک سوده از هر یک دو درم کوفته بیخته در شیشه نگاه دارند ووقت حاجت یک کی از آن گرفته با آب
مرزنجوش یا آب اذان الفار داخل کرده امرونماید علیل را که سعوط نماید * سعوط دیگر نافع از برای صرع وسکته
ودرد سر بلغمی وفالج ولقوه وامثال این امراض * صفت آن کندس ماذریوج مساوی کوفته بیخته با آب حبها
سازند مرجمی مثل عدسی ودر وقت حاجت یک حب بروغن بادام شیرین حل کرده سعوط نمایند * سعوط دیگر
نافع از برای درد سر وزکام وسردی ... وآنچه بخار بود یا هر ... که در سر باشد * صفت آن ابرزه مرصافی زعفران
کندس از هر یک نیم درم جدا جدا کوفته بیخته بیخته وزن کرده در هم بیامیزند وبا آب مرزنجوش حبها
حبها سازند مرجمی مانند عدسی یک حب راسوده وروغن بنفشه بادام داخل کرده در بینی کشند * سعوط دیگر
نافع از برای سکته ولقوه وصرع وفالج * صفت آن زهره کلنگ با آب مرزنجوش یا آب شبت یا بره حل کرده در
بینی چکانند * سعوط دیگر که همین منفعت دارد * صفت آن جند بیدستر سوده در ماء العسل حل کرده سعوط
نمایند * سعوط دیگر که همین منفعت دارد * صفت آن ... برسد ... عصاره ... لبلاب یک اوقیه وسیر
الفاجا والوان یک مثقال عصاره ماء الشعیر ... مثقال اجزا را جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده در هم آمیزند
ودر شیشه با ظرف چینی نگاه دارند ودر وقت حاجت قدری از آن را گرفته با شیر دختران حل کرده بآن سعوط نمایند
* سعوط نافع از برای ... که از حرارت باشد واز جهت افراط سهر * صفت آن بگیرند آب برگ کاهو یا ره روغن
... بنفشه روغن کدو وشیر دختران اجزا مساوی در هم کرده خوب بر هم زنند ودر بینی چکانند * سعوط دیگر
بلغم را از بینی فرود آورد وجمیع رطوبات بلغمیه را دفع کند * صفت آن صابون دو درم بنه برگ رطل موم
بنه رطل روغن ... جهار ارومه ... ه اوقیه ... را در هم کداخته ... قطره آن را در بینی کشند * سعوط دیگر
نافع از برای درد سر حادث از برودت واز برای فالج ولقوه وصرع وسکته * صفت آن جند بیدستر جاوشیر زعفران زهره کلنگ
اجزا مساوی گرفته در آب چغندر حل کرده سعوط نمایند وبآب ... در ... که ... نمایند
* سعوط دیگر که درد سر وفالج ولقوه را سود دارد * صفت آن مشکی صافی خالص مکی از هر یک دو درم وسیر ملح
صعتر فارسی از هر یک یک درم ودود آهنگ سوسن چهار درم وسیر انزروت صمغ ... زهره کلنگ جاوشیر جند بیدستر
از ... ه درم ... از هر یک دانگی کوفته بیخته با آب ... حبها سازند مثال ... ودر وقت
حاجت با آب مرزنجوش یا روغن بنفشه بادام مکرر در بینی چکانند نافع آید * سعوط دیگر که جهت ... سکته وفالج
ولقوه وصرع را سود دارد * صفت آن زهره کلنگ جند بیدستر ... دو قطره در بینی چکانند و ... که
سعوط نمودن بزهره ... وزهره گرگ وزهره ... که ... همین فواید دارند * سعوط دیگر که صرع
وسکته وفالج ولقوه را نافع است ومنفعة دماغ او ... کند * صفت آن ... فلفل دار فلفل ...
... اجزا مساوی کوفته بیخته با بول ... با سرکه انگوری ... ودر وقت ... بالا ...
یک قطره در بینی چکانند ونفس بالا کشند * سعوط دیگر که ... ونافع است از برای کسیکه مبتلا باشد
... طویل یا کسیکه آثار صرع باشد ... رطوبت ... * صفت آن سوسن ... مثقال ... یک
مثقال ... ماء الشعیر یک مثقال ... آن را ... آن را صمغ که آن را ... گویند باید ... خوب
با روغن سوسن با روغن ... موم ... روغن که ... باشد وآن را در ظرفی کرده نگاه دارند ...

و صاحب استعمال نماید باین طریق که طلا کنند آن را بر مرد در شیر و امر کنند علیل را با نشستن در ای آن
* سعوطی که درد چشم و ورد سر اطفال را نافع باشد * صنعت آن کندش حضض مکی از هر یک یک درم صعتر
زعفران مر مکی از هر یک نیم درم کوفته بیخته حب ما ساریقون حب حاجت باشد شیر حیوان و روغن بنفشه بادام
نمایند و در بینی چکانند * سعوطی که صداع بلغمی را نافع است و دوار را نافع باشد * صنعت آن صبر و مر مکی کندر
حضض جند بید ستر زعفران صعتر دار فلفل فلفل سفید از هر یک یک درم کندش دو درم مسک خالص
نیم درم کوفته بیخته حب ما ساریقون و بوقت حاجت با آب مرزنجوش بسایند در بینی چکانند * سعوطی که
مرسام و صداع حار را نافع باشد * صنعت آن آب برگ عنب صندل کافور در یک نگر ممزوج ساخته در بینی
چکانند * سعوطی که فالج و لقوه را سود دارد * صنعت آن صبر سقوطری شونیز بوره ارمنی مساوی کوفته در آب حنظل
حل کرده در بینی چکانند * سعوطی که حمار دوار را نافع باشد * صنعت آن بسباسه کاربان از هر یک یک درم زهر حار
سنبل کافور از هر یک یک دانگ سیر زعفران نیم درم کندس دو درم با برگ و روغن گل در بینی چکانند * سعوطی که شمس
حاجت دارد * صنعت آن دار فلفل ما سران سطرح هندی از هر یک یک دو درم مسک طرا سبع شمر دبع مسک از هر یک
سه درم با برگ و روغن گل در بینی چکانند * سعوطی که رعاف را باز دارد * صنعت آن کاغذ سوخته بوست شمر ع
موخته اقاقیا ماروی مورد رسر که املاحه و سوخته بوست انار ترش کنند رعفت سوخته سادج مغسول کافور
از هر یک بقدری با آب ممزوج در بینی چکانند * سعوطی که درد سر را که از گرمی باشد سود دهد * صنعت آن طباشیر
دو درم بسباسه کافور از هر یک نیم درم زعفران یک دانگ و همه را در شیر ساییده بقدری روغن در بینی
چکانند * سعوطی که صداع بارد را سود دارد * صنعت آن سوسمانی جند بید سیر و شونیز از هر یک بقدری برابر روغن
زیتون حل کنند و دو سه قطره در بینی چکانند و نفس بالا کشند * سعوطی دیگر که صداع بارد را در ساعت تسکین
دهد * صنعت آن شونیز را با اصل السوس از هر یک دو درم بورق سرخ یک درم کوفته بیخته با شیر زنان آمیخته
در بینی چکانند و نفس بالا کشند * سعوطی که رعاف را باز دارد * صنعت آن کاغذ سوخته بوست شمر ع موخته
اقاقیا کندر مر مکی سادج مغسول کافور از هر یک بقدری نرم کوفته با عصاره بادروج سعی کنند در بینی بالا کشند
* سعوطی دیگر که همین فائده دهد و در ساعت خون را بند کند * صنعت آن گلنار سبب نمامی عصار لحیه التیس
از هر یک یک درم گل سرخ نیم درم کافور اسود از هر یک حبه شمر ع را کوفته با آب عصی الراعی و لسان الحمل
خون سعی کنند و سه قطره در بینی چکانند و نفس بالا کشند * سعوطی دیگر که همان فائده دهد عصاره شیح حنظل
اقاقیا از هر یک سه درم کافور حبه در آن حل نموده در بینی افکنند و نفس بالا کشند * سعوطی در سرسام گرم
را نافع باشد * صنعت آن آب برگ کاهو عرق بید صندل سفید از هر یک بقدری در هم ممزوج کرده در بینی افکنند
و نفس بالا کشند * سعوطی دیگر که درد سر را که از سبب مواد غلیظ باشد نافع بود * صنعت آن ابارج سر اجاوشیر
جند بید شونیز بورق از هر یک دانگی مسک حبه نرم کوفته با شیر زنان ممزوج کرده در بینی افکنند و نفس
بالا کشند سعوطی که فالج و لقوه و استرخای اعصاب و حسد لب سر و برود سکته در اسباب باشد نافع بود * صنعت آن
عصاره جند عصاره شیح حنظل باره از هر یک یک ملعقه شونیز شمر جوملی از هر یک دو درم کوفته بیخته با عصاره
مرزنجوش کنند و هنگام حاجت مقدار دانگی با شیر زنان در بینی افکنند و نفس بالا کشند * سعوطی که صداع سکته
از سبب عفونت مواد در مای بد باشد نافع بود * صنعت آن مرزنجوش سعد مسک از هر یک نیم درم نرم
ساییده بقدری با گلاب آمیخته در بینی افکنند و همانکه در سر است نفس بالا کشند باذن الله تعالی نافع است

* باب السین المهملة مع الفاء * سفرجل بفارسی به و آبی و بترکی [illegible] و معروف است ثمر آن در بیرون درجه الاعتدال است و در آخر اول تر و مقوی دل و دماغ و مفرح و مسرب اجزای روح حیوانی و نطول و طلای آب آن گرم کرده استعمال نمایند جهت رفع تشنج اطراف و سوء القنیه مجرب است و برگ آن سرد و خشک در دوم و تحمیل و در شربت معده قوی برای تبریدن و خرم مرد و بانش را کمال آن مسهل صفرا و بلغم ارجحار و مانس طبع حار المزاج در طلای معده و بو سیدن انسام آن مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و تفصیلی خوردن آن جهت تفریح و رفع وسواس و کسالت و خفقان و حفظ جنین از اسقاط و برانگیختن اشتها و ضعف جگر و معده و قی آن جهت تریاق و درد سر و سرفه و ترلات و تسکین صعود بخارات به دماغ و دل از احتباس مواد و دفع حواس گل خوردن و امساک آن و اسهال و تشنگی والتهاب و رفع مستی و حرقة البول و غثیان و قی و درد معده که از ریختن مواد مخمر باشد و ازالۀ بد بوی عرق نافع و آب آن ربع حبسب نفث الدم سفید و جرم آن مسدد و مضر به قوی ترار آب آن و مصلحش مربا کردن آن است با عسل و مزور آب آن را جلد رفع جهت حرقة البول و خراجات مجاری بول نهایت مفید و بریان کردۀ آن در آتش بعد از آنکه زنگش سرد سود جهت قطع اسهال مزمن مجرب است مخصوص جرب حرف آن را خالی کرده حور ز نوار زیره سوده در آن خالی کرده نماید نصر احشای معفنه و حسن مضعۀ رئه و مورث رعشه و سرفه و قولنج و صداع جرم عم مربای آن مصلحش عسل را مسهول را امساک آن و مدسوت از آب آن دربداوی باسی در رم است و رب به نوش در آخر اول سرد و خشک و مانس باطع قی و اسهال صفراوی و مانع صعود بخارات مسکن تشنگی حرارت و درد معده و امعائی که از خلط موحر دباشد مسهل معده و مسرصاحب اسهال است و رب به شیرین در بیت الاعتدال و مسرت دران غالب و ذمجمل آن کمتر از شیرین و در جمیع افعال مثل آن و در احشای صعیفه اسباب اب است و فرس گفتند که انکار خوردن مرآن یعنی صحوس آن مورث بری و بد بوی بر تهل ازان بامسهب در هم است شکوفۀ دارد به معتدل و بادوت داسه و مسکن درد سر و علیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مربای آن جهت تقویت احشا و دل و ستۀ جمیع حار و منع صعود بخارات موثر و ضماد جرم به و شکوفۀ آن بد شهر و برگس جهت حبس فضلات از اسباب با غشا و اورام حاره چشم و سائر اعضا و ضماد برگ آن جهت ضعف زحمها نافع است و برری که در روی به میباشد که زغب و حمل گویند بسیار دانش زغاب مصرحلی و صوب است و درون جهت نفث الدم خراجات مفید خاکستر ساقهای بارل دورخت به و بانوگهای تازه رونده آن در همه افعال بهتر از توتیا است و جهت سلاق و حکه و سبل و دمعه و جرب نافع است و روغن به که آب مطبوخ مهرای آن را با نصف آن روغن زیتون خوشانیده باشد تا روغن خالص بانی ماند سرد و قابض و جهت جرب رطب و سوء سرفۀ سرف و بلغم و قروح دهان و واروطسس و ماندگی و حرقت رحم و بول و منع ادرار عرق و معده و آسامیدن آن جهت نفث الدم و صداع حار و ورم جگر و اسهال مزمن و زخمهای رو و دو ده اعتبار رفع سمرد را برجع در رحسب العسر نافع و حقنۀ آن نیز مفید است در او از دو روغنی که از شکوفه تازۀ رو غن گل سرخ تربیت کنند در افعال ضعیف تر است * و بهدانه در دوم سرد و تر و با اعتدال در بابسه و لعاب آن جهت خشونت حلقوم و سرفۀ حاره و یابسه و تسکین حرارت معده و بعارس رمان و دهان و سوست آن مفید و طلای آن جهت سوختگی آتش و رفع حرارت آماس نهایت نافع و منع دانه آن جهت رفع کندی دندان مفید و معز دانه به مسهی و مورث و مولس اعضای نفس و جهت سل و ذرب امعاء و سعال و گرفتگی آواز نافع و قدر شربتش دو مثقال از لعاب آن اده مثقال و مصعف و مرخی معده و مصلحش در مغز و رس شکر و در مضرت روغن بادام و بدلش بزر قطونا است *جلنجبین سفرجلی بقوت معده و دل و دماغ جانب است و ارمغان جاب است و اسهال صفراوی

را سود دهد * صنعت آن برگ سگورده هریک وکه خواهند بگیرند باد رحمت آن بمقدار سرشته حب
و در زرد رآ نمایند که ازین حبوب هر صبح و دو عدد الصاحب کار برند

* فصل در بیان سفرجلی * جوارش سفرجلی بارد آن را سفرجلی باسمائی گویند که اکثر
مستعمل حضرت استاد الوری قدس سره بود و مسهل صفرا است و معده را از صفرا و فضول حاره پاک سازد و جمیع
را نافع است و بجهت اصحاب امزجه حاره مناسب است و در فصل گرما توان داد و از این جهت محمد بن زکریا این جوارش
را سفرجلی باسمائی نام نهاده * صنعت آن سقمونیای مصری دو درم بریان سنبل ده درم صمغ عربی کل و صمغ
حماری از هریک شش درم گل سرخ طباشیر سفید از هریک دو درم زنجبیل خراسانی پاک کرده و آب سفرجل
از هریک دو درم ترنجبین را در آب سفرجل که احمد و جوش داده کف آن را گرفته بالا نهند و با در پانبل کرده
بقوام آورند پس ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند و جمله ده شربت است * جوارش سفرجل مخصوص و باتهمس
را نافع است و اسهالهای اسهال را با نگیرد * صنعت آن سفرجل و تفاح پاک کرده از پوست و تخم از هریک یک رطل در آب
بجوشانند تا مهرا شود پس نرم بکوبند و از پالایش بیرون کنند و وزن عسل مصفی و قند سفید بالمناصفه در آنچه
سفرجل و تفاح را در آن جوشانده اند و گلاب نیم رطل حل کرده و در آن سفرجل تفاح پالوده داخل کرده بقوام آورند و از
آتش فرود آورده عود هندی خام نیم اوقیه مصطکی رومی طباشیر سفید از هریک یک اوقیه کوفته بیخته بآن بسرشند
و بجهت دیگر جنس است که سفرجل و تفاح را در گلاب و عرق بید مشک و سرکه انگوری از هریک یک رطل بجوشانند تا مهرا
شود * جوارش سفرجل در موده اند که از بالغ ... امر محمد ... حکیم محمد الملوك مسند علوی خان
است نافع است از برای معده و کبد حار و اشتهای طعام و اسهال صفراوی و قی صفراوی را ازدارد و ضعف رطوبات بالله
معده و احشا بماند مخصوص و باتهمس از امراض حاره و نافع است * صنعت آن بگیرند سفرجل حامض و تازه خوبی
و پوست و دانه و تخم درمیان آن مناسب پاک کرده قطعات صغار نموده یک رطل آمله ... بانوده مثقال زرشک ...
سماق حب الآس انار دانه ترش از هریک هفت مثقال و نیم همه را ... گلاب و سرکه انگوری از هریک یک رطل
بجوشانند و روز دیگر آتش ملائم در دیگ سنگی یا مس ... بجوشانند تا آنکه مذکوره مهرا شوند پس فرود آورده بمالند
و از پالایش که سوراخهای تنگ داشته باشد بگذرانند و ثفلی که باقی ماند دور کنند پس بیات یک رطل از انگبین
عسل مصفی ... از هریک ده مثقال داخل کرده
بقوام آورند پس بگیرند طباشیر سفید ... گشنیز ... صندل سفید ... تخم خرفه
گل سرخ از هریک سه مثقال دانه هیل ... از هریک دو مثقال زعفران ... باسفه کهربا ورق
نقره از هریک یک مثقال و نیم ورق طلا ... مشک ترکی از هریک نیم مثقال ... با سفرجل ...
بقوام آورده ... شربت ... یک مثقال * جوارش سفرجل مقوی معده و هاضم طعام است * صنعت آن
بگیرند سفرجل شیرین و پوست ... آب ... کرده بکوبند و آب آن را بگیرند و بوزن آن عسل مصفی و قند سفید داخل
کرده بقوام آرند پس زنجبیل شش درم فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل عود عربی خام از هریک سه درم دارچینی
دو درم کوفته بیخته بآن بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال * جوارش سفرجل معمول از عصاره سفرجل مقوی
معده است و نافع است از برای بطلان شهوت طعام و از برای کسیکه طعام در معده او هضم نشود و از برای کسیکه بوده
باشد که از ضعف * صنعت آن به نسخه سوم پس بگیرند سفرجل بزرگ رسیده و پوست و دانه آن را پاک کرده
بکوبند و بفشارند و بمالانند و بگیرند از آب آن ... مصطکی رومی مخلوط کنند تا نصف ... آن عسل مصفی سفید

یک من و نیم سرکهٔ انگوری را آتش ملایم بجوشانند و کف آن را بگیرند پس زنجبیل سه اوقیه فلفل سفید دو
اوقیه کوفته بیخته در آن داخل نمایند و به تدریج با قوام لعوق آید و در ظرف چینی نگاه دارند و در وقت حاجت
استعمال نمایند و سزاوار آن است که فرا گرفته شود پیش از طعام به یک ساعت و به قدر [illegible] اگر بعد از طعام فرا گرفته
شود نیز شاید. اما باید که اگر این جوارش ساخته شود از برای کسی که در معدهٔ او حرارت باشد یا در معدهٔ او مرهٔ صفرا باشد
که قبول کرده شود زنجبیل و فلفل او را کم کرده شود و آب سفرجل و عسل و سرکه و یا از سفرجل حامض بر نسبت زیاد کنند و اگر
مفرط باشد که به علت [illegible] باشد به علت صفرا زنجبیل و فلفل را نصف و ربع کم کنند یعنی زنجبیل را یک اوقیه
و نیم کنند و فلفل را یک اوقیه و اگر برودت بلغم نیز باشد و کم به حد افراط زنجبیل و فلفل را افزون‌تر کنند
و اگر به حد افراط باشد آن مرد و را ضعف و رنج مضطر کند یعنی زنجبیل را سه اوقیه و فلفل را چهار اوقیه * جوارش
سفرجل دیگر [illegible] که سبب آن نسخه باشد نافع است چون استعمال کرده شود بعد از [illegible] غذا و سوء استمراء را
زائل کند و اشتهای طعام آرد و معده را قوت کند و از نافع است و دفع ریاح کند * صفت آن آب سفرجل اصفهانی [illegible] سرکهٔ انگوری
نیم من سفرجل از پوست و دانه پاک کرده سه عدد بکوبند و عسل مصفی نیم مثقال و در نسخهٔ دیگر پوست آب عسل
مصفی است داخل کرده به تدریج با قوام آورند و قوام آید پس فلفل [illegible] سنبل الطیب قرنفل [illegible] مصطکی
رومی از هر یک سه مثقال پوست [illegible] چهار مثقال کندر یک مثقال و نیم کوفته بیخته داخل کنند و آن نسخه جوارش سازند
و نگاه دارند شربتی یک مثقال * جوارش سفرجل قابض به نسخهٔ حکیم صالح خان غفرالله له * صفت آن بگیرند
سفرجل پاک کرده یک من و در سرکهٔ انگوری یک من و یک چهار یک به تدریج با قوام آورد پس بعد از سرد شدن [illegible]
پس زنجبیل دارفلفل فلفل سیاه از هر یک چهار درم تخم کرفس [illegible] زعفران از هر یک دو درم و در نسخهٔ دیگر از
هر یک یک درم است نیمه کوفته بیخته [illegible] سفرجل مذکور را با عسل مصفی دو من و نیم به قوام آورده ادویه را با آن
بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند * جوارش سفرجل مسهل جهت طبیعت [illegible] کند و آمدن شکم باز دارد و نافع
است از برای ضعف معده و سوء استمراء نافع باشد و اشتهای طعام آرد و لون چهره را نیکو گرداند * صفت آن به نسخهٔ
[illegible] بگیرند سفرجل [illegible] اصفهانی و پوست آن را پاک کرده بکارد چوبی [illegible] آب آن را برآورده و عسل
مصفی از هر یک دو رطل فلفل دارفلفل زنجبیل از هر یک [illegible] درم [illegible] سنبل الطیب
دارچینی زعفران از هر یک دو درم سفرجل را در سرکهٔ انگوری به تدریج [illegible] که سفرجل [illegible] شود و [illegible]
یعنی سفرجل را با شراب ریحانی [illegible] و این اصل است پس آن را از آتش فرود آورده سفرجل را از سرکه یا شراب
برآورده بگذارند تا [illegible] آن را کوفته [illegible] و بگیرند عسل
مصفی را و با آتش ملایم به تدریج [illegible] حرکت دهند [illegible] پس در آن سفرجل را بریزند و حرکت
دهند تا ممزوج گردد با عسل [illegible] سفرجل [illegible] پس از آتش فرود آورده ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند
و به قوام رسند با چوب مخلوط [illegible] سنگی یا [illegible] چینی که [illegible]
[illegible] کرده [illegible] روز بگذارند تا خشک شود و صلب گردد با کارد به تدریج آن را قطعه‌های
مربع شکل لوزیات مقطع [illegible] چهار مثقال [illegible] در ظرف چینی نگاه دارند و در وقت حاجت یک قطعهٔ
آن را استعمال نمایند و بعضی از اطبا دو درم مشک [illegible] جوارش داخل می‌کنند و این جوارش گرم است در
اول درجهٔ اولی و خشک است در آخر درجهٔ ثانیه * صفت جوارش سفرجل مسهل به نسخهٔ شیخ مظفرالدین
شفائی بگیرند سفرجل اصفهانی از پوست و از تخم پاک کنند مقدار دو رطل و بکارد چوبی پاره پاره کنند و یک شب در

سرکهٔ انگوری بجوشانند و درویش با آتش ملایم در دیگ سنگی ته بریان تا نرم شود پس زعفران و سنگی تکوبند و از
غربال موئی بپالایند و با یکرطل عسل مصفی بقوام آورند پس زنجبیل فلفل دار فلفل از هر یک چهار درم تا سه
تخم کرفس از هر یک دو درم زعفران یکدرم کوفته بیخته با آن سرشته و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از دو
درم تا چهار درم و در نسخهٔ حاوی مغز زعفران دو درم است و تخم کرفس و بادیان از هر یک یکدرم رگسته که از بین
حوارش شربتی یک مثقال است * حوارش سفرجل مسهل نگرید نسخهٔ میر محمد مومن حکیم نکم به بیند دو ما صمه
را دفع و تپهٔ نفوس معده و احسار دماغ نافع است * صنعت آن بگیرند سفرجل اصفهانی و پوست و دانهٔ آنرا
پاک کرده یکرطل را با شراب ریحانی بجوشانند با مهرا شود و از پرویزن موئی بپالایند و با سه رطل نبات سفید و
سه رطل عسل مصفی به ترتیب با بقوام آمده پس فلفل دار فلفل زنجبیل از هر یک دو مثقال زنجبیل چهار مثقال زعفران
سه مثقال عود هندی نیم مثقال کوفته بیخته با آن سرشته شربتی یک مثقال * حوارش سفرجلی مسهل مقوی
معده باشد و قولنج بگشاید و بادها بشکند و اشتهای طعام آورد * صنعت آن بگیرند سفرجل شیرین رسیده و نکارد
حوبی پاک کنند و تهدانهٔ آنرا بیرون آورند و دو رطل آنرا در دو من سرکهٔ انگوری یا شراب ریحانی جوش با آب خالص
بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن تکوبند و بفشارند و بپالایند و با دو رطل عسل مصفی بقوام آورند پس
بگیرند زنجبیل دار چینی دار فلفل از هر یک دو درم مصطکی سقمونیا ده درم تربد سفید سی درم کوفته
بیخته در آن داخل نمایند و به بوعی؟ بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود پس در ظرف چینی نگاه دارند
شربتی از نیم مثقال تا یک مثقال با آب گرم جهت دفع قولنج * حوارش سفرجلی مسهل دیگر قولنج بگشاید * صنعت آن
بگیرند سفرجل شیرین و دو خمر گرفته در زیر آتش ملایم ته نهند تا بریان شود پس بر آورده تا رای هر چهار درم
از جرم سفرجل یکدرم سقمونیای مصری و سه درم زنجبیل و سه درم فلفل سائیده شوده داخل کرده همه را در هم
بکوبند تا خوب بر هم شود بعسل مصفی بقدر کفایت سرشته شربتی یکدرم تا دو درم * حوارش سفرجل مسهل
که حکیم عماد الدین محمود در کتاب معالجات آورده نافع است از برای قولنج هر گاه اسهال داده باشد و با
اوجی صفراوی باشد * صنعت آن بگیرند سفید مصنع سفیدی درم سقمونیای مصری ده درم مصطکی رومی
قرنفل سنبل فلفل زنجبیل دار فلفل حب از حطایی هر یک از هر یک ده درم آب به برگ عسل مصفی از هر یک ده رطل
اوّل مرتبه آب به و عسل را بجوشانند و کف آن را بگیرند و بقوام آورند ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته در
ظرف چینی نگاه دارند شربتی سه درم * حوارش سفرجل مسهل به نسخهٔ ابن جزله بری دهن را خوش کند و معده را
خوب دهد و اشتهای طعام آورد و قولنج را نافع بود در فساد معده و زائل کند * صنعت آن به شیرین و تهدانه از پوست
و دانه پاک کرده نکارد حوبی خرد کنند و در سرکه بجوشانند پس ته دیگ تا مهرا شود و بغربال موئی بپالایند و یکمن
عسل مصفی در آن داخل کنند و دیگر بار با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید بعد از آن این ادویه را کوفته بیخته
با آن سرشته زنجبیل دار چینی دار فلفل از هر یک دو درم فلفل و قاقله کبار زعفران از هر یک سه درم مصطکی رومی
سه درم محموده مصری ده درم تربد سفید مصنع مجرب است و بوعی بادام شیرین حرب شود تی درم حمله
جداجدا کوفته بیخته و ورق شوده در هم ریزند و با آن سرشته در پیش بر روی سنگ بهن کنند و حرب خشک
شود نکارد به ترتیب جبات و قطعهٔ آنچهار مثقال باشد و در دهان نرگس دارند نگاه دارند و بوقت حاجت تکه تکه آن
را بخورند * حوارش سفرجل مسهل به نسخهٔ حکیم صالح خان حالا آن مرحوم * صنعت آن بگیرند سفرجل پاک
کرده از پوست و دانه نکارد حوبی درمن و در آب بجوشانند تا مهرا شود و از بیست غربال نگذرانند و عسل صفی چهار

بیخ در آن داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند زنجبیل دارفلفل قاقله کبار دانه هیل دارچینی زعفران از هر یک
دو مثقال و تخم مصطکی نیم مثقال نیز بکوبند سفید بر همه ریزند نیم مثقال مشک تبتی سوده و عنبر نیم مثقال و تخم کوفته
بیخته با آن بیامیزند شربتی دو مثقال [illegible] نافع است * حلوای سفرجل * صفت این مثل صفت حلوای تفاح
است * رب سفرجل لم صفت این مثل صفت رب تفاح است * روغن سفرجل معده را قوت دهد و حبس عرق کند و اگر
بر روی کشند آب بر برند و قطر [illegible] اسهال باز دارد * صفت آن آب به دو جزو آب برگ مورد یک جزو روغن گل یک جزو
بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس در شیشه کرده نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند

* فصل در بیان سکنجبینات * سکنجبین سفرجلی به نسخه صاحب منهاج معده و جگر را قوت
دهد و اشتهای طعام آورد و طعام را هضم کند و سده جگر بگشاید و کسانی را که از بیماری برخاسته باشند سودمند
است * صفت آن بگیرند آب به اصفهانی رسیده خوشبوی و آب آن را بگیرند و صورت آن آب نبات سفید و ربع
وزن آب سرکه خالص بیامیزند و آتش ملایم بجوشانند تا بقوام عسل آید و اگر خواهند تا بجای نبات انگبین
مصفی کنند بقوام آورند و فرود آورده سرد نموده نگاه دارند و بوقت حاجت دوازده درم آن را [illegible] * سکنجبین
سفرجلی به نسخه دیگر بگیرند آب به رسیده خوشبوی شکر سفید از هر یک یکمن و سرکه انگوری نیم من و با هم
دیگر بجوشانند و نیم من گلاب [illegible] داخل کرده بقوام آورند پس فرود آورده سرد کرده نگاه دارند شربتی
دوازده درم * سکنجبین سفرجلی به نسخه دیگر * صفت آن بگیرند به اصفهانی رسیده و پوست و دانه آن را بکارد
چوبی دور کرده در هاون سنگی آب آن را بگیرند پس قرار گیرند از آن آب یکمن و یکمن شکر سفید داخل کرده و ربع
من سرکه انگوری در آن انداخته بقوام آورند و اگر خواهند که سکنجبین لیمویی سازند بعوض سرکه آب لیمو کنند
* سکنجبین سفرجلی به نسخه ملا نفیس نافع از برای سوء استمرار [illegible] طعام و مقطع بلغم و قاطع صفرا و مقوی
اعضا و قوی [illegible] از برای باه [illegible] * صفت آن مثل نسخه [illegible] است [illegible] * سکنجبین سفرجلی
به نسخه حکیم سید محمد [illegible] مقوی معده حار [illegible] کند [illegible] و اسهال صفراوی و قاطع عرق است * صفت
آن آب به [illegible] دو جزو و سرکه انگوری شکر سفید از هر یک یک جزو [illegible] بقوام آورند و اگر
از آب به [illegible] به تنهایی ترتیب دهند [illegible] کم است و اگر از آب به ترش به تنهایی ترتیب دهند [illegible] زیاده
است * سکنجبین سفرجلی لیمویی که آن را بفارسی سکنجبین به لیمویی گویند معده و جگر و دل را قوت دهد و اشتهای
طعام آورد و قی و غثیان ساکن گرداند سده جگر بگشاید و طعام هضم کند و اشتهای طعام آورد * صفت آن
به نسخه [illegible] بگیرند آب به ترش [illegible] مثقال سرکه انگوری کهنه صافی و گلاب در آب لیمو
از هر یک سی مثقال قند سفید [illegible] بقوام آورند و سرد نموده در شیشه نگاه دارند * سکنجبین سفرجلی
لیمویی به نسخه دیگر * صفت آن آب به ترش اصفهانی یکمن قند سفید نیم من سرکه انگوری و آب لیمو [illegible]
با هم نیم من [illegible] را با هم بجوشانند و کف آن را بگیرند و صافی نمایند پس گلاب نیم من داخل کنند و بقوام
عسل آورند و نگاه دارند * سکنجبین سفرجلی لیمویی [illegible] معده [illegible]
جگر و دریاق سموم [illegible] طعام است و غثیان و قی باز دارد * صفت آن بگیرند [illegible] هر قدر که خواسته
باشند [illegible]
آن را [illegible] سرکه انگوری کهنه [illegible]
[illegible] آب به ترش

پس بجوشانند و کف آن را بگیرند پس فرود آورده نگاه دارند تا نشیند و سرد و آب صافی آن را بگیرند چنانکه درد
داخل آن نشود پس در هر رطلی از آن آب یک رطل قند سفید داخل کنند و بجوشانند و کف آن را بگیرند و چون نزدیک
بقوام رسد صافی نمایند و برای هر رطل از قند سه رطل از آن سرکه انگوری مثلث داخل کنند و بقوام آورند و سرد
کرده در شیشه نگاه دارند شربتی از یک اوقیه تا دو اوقیه و اگر خواسته باشند از اترج یا نارنج یا نارنگی بهمین ترتیب
مرتب سازند و اگر در مزاج سستی بهم رسد این سکنجبین نموده باشد ملتهب و یا در آن بسیار معده ساز ند تنی
از آن به مصطکی رومی دارچینی قرنفل دانه هیل نانخواه کباده رطلی از هر یک یک مثقال بسایند نیم مثقال زنجبیل
با نانخواه مغز بیو هر از هر یک دو درم کشنیز خشک نعناع خشک چهار درم از آن با سوای با نانخواه و مغز و سیر و
نعناع خشک و کشنیز خشک بکوبند همه را در پارچه کتانی بسته چنانکه مثل آب ادویه جات در آن بسته باشد
و اگر قند از یک رطل زیاده باشد به همین نسبت ادویه را زیاده کنند و در وقت جوش در آن اندازند و ساعت بساعت
با رسته را اندک تا بست کفچه بمالند که جمیع قوت ادویه به سکنجبین بازداده شود و چون بقوام آید پارچه را
برآورده خوب بمالند بفشارند و گلاب در آن اوقیه بشویند و باز بفشارند و آن گلاب را در آن داخل کرده کیسه ادویه را
دور کنند و سکنجبین را یک جوش دیگر داده که رطوبت گلاب آن را باشد بگرداند پس فرود آورده سرد کرده در شیشه
یا ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک اوقیه و اگر خواسته باشند نبات یا قند عمل مصفی یا شراب یا مشمش کنند
یا سلاجیت هر کدام که خواهند بوزن قند داخل کنند * سکنجبین سفرجلی یا اقاویه به نسخه ملا نفیس گفته
که مستعمل است این سکنجبین هرگاه نموده باشد مزاج مستعمل آن با المهاب و حرارت بسیار * صنعت آن بگیرند
آب به شیرین و ترش به مقدار هر یک یک رطل و سرکه انگوری خمس ربع رطلی و همه را بشورند بیرند تا نیم ملا بر
بود در وقت طبخ صره کتانی که در آن مصطکی رومی قرنفل سنبل الطیب از هر یک یک درم نیم کوفته بسته باشند
اندازند ساعت بساعت آن را بمالند و چون بقوام عمل آید صره را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و اگر نبات
یا عسل مصفی کنند سرد * سکنجبین سفرجلی رمانی نافع از برای بهوع و غثیان و قی صفراوی و تقویت جگر
و معده حاره و دفع تشنگی و از برای حمیات حاره حاده و مجربند * صنعت آن آب به شیرین اصفهانی رسیده یک من آب
انار شیرین آب انار ترش از هر یک نیم من گلاب تا بی خوشبو سرکه انگوری خمسه از هر یک نیم من قند سفید صافی
نموده یک من و ده مرتبه نمود سکنجبین از بها مرتب نمایند و چون بقوام آید سرد کرده نگاه دارند

* فصل در ذکر بسیع اشربهٔ سفرجل *   * شراب سفرجل ساده مقوی معده و قلب حار است و اشتهای طعام
آورد و اسهال و قی صفراوی و غثیان را باز دارد و نافع است از برای خفقان حار خصوص و مسکن تشنگی کثیف معده و مزاج
باشد * صنعت آن بگیرند به شیرین و به ترش و بکارد چوبی پوست آن را جدا کرده بهدانه و علاقه آن را دور کنند
پس در هاون سنگی بکوبند و آب آنها را بگیرند و در دیگ سنگی کرده بجوشانند چون جملهٔ جوشی بخورد و فرود آورده
نگاه دارند تا نشیند پس آب صافی آن را که درد داخل نشود گرفته و باز یک بار صافی نموده در دیگ سنگی
کنند و در هر نیم من از آن آب یک من قند سفید داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و بقوام آورند * شراب سفرجل
رمانی از تراکیب حکیم جلال الدین کازرونی است مقوی معده و غثیان و قی صفراوی و اسهال صفراوی را نافع است و معده
و جگر را قوت دهد و تشنگی به نشاند و حرارت جگر را دفع کند و سرفه صفراوی و سرخ بدرا نافع است * صنعت آن بگیرند
به شیرین اصفهانی خوشبوی تازه را پوست بر آورده بدانه بکوبند تا به سازند و یک من آن را بگیرند و یک من آب انار شیرین
و آب انار ترش پوست نمود نیم پوست آن جهت الآس و زرشک بیدانه از هر یک ملذری این مقدار اسم کو همه درکمه کنند

و در ان قرصه آب اندازند و بجوش آورند و صاف نمایند و چندان بجوشانند که آنها بنصف رسد بعد ازان
با نیم من شکر سفید صاف بقوام آورند پس فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند * شراب سفرجل و مانی دیگر ترکیب
حکیم سید کورنموس جگر و معده که کند و در ریاح بلغمی را مفید باشد و سردی کبد و معده را زایل کند و اشتهای
طعام آورد و بلغمی مزاج را سوادی باشد * صنعت ان آب به شیرین رسیده خوشبوی اصفهانی بیست و رنگدر شراب سفرجل
مارد ح ذکر شد نیم من و آب انار ترش و شیرین نیم من مصطکی رومی عود هندی سنبل الطیب پوست ترنج بهمن سفید اترج
زرنباد بادرنجبویه کبابه اصلی از هر یک بقدر یکدرم ریزه کرده در ان انداخته بجوشانند و مجموع را نیم کوفته در کیسه
کتانی کرده چنانکه قدری از کیسه خالی ماند و سر کیسه بسته در آنها اندازند و بجوشانند و صاف نمایند و کیسه را بمالند
و شیره ادویه را بکشند و بفشارند تا آنکه آنها بنصف رسد پس کیسه را بیرون آرند و بمالند و بفشارند و نیم من شکر داخل
کرده بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده نگاهدارند * شراب سفرجل ممسک اسهال دموی و ضعف معده را
نافع باشد * صنعت ان آب به شیرین مطبوخ بگیرند و آب به ترش هر کدام که باشد نیم مثقال گلنار ح آمله مقشر
گلنار فارسی حب الآس امیر باریس از هر یک دو مثقال ادویه را نیم کوفته در آب صاف بخیسانند پس بجوشانند و صاف
نمایند و آب به و آب به ملا کور بقوام آورند شربتی یک مثقال نافع باد * عرق سفرجل مقوی قلب و معده و مفرح
است * صنعت ان آب به شیرین خوشبو هر قدر که خواهند سنبل الطیب گل گاوزبان بادرنجبویه عود هندی جام بر تن
کرمانی صندل سفید از هر یک یکسان اجزا مساوی نیم کوفته با گلاب عرق کشند و بعضی سیب لقاح نیز داخل میکنند
و اگر خواهند قدری عنبر و مشک نیز داخل نمایند بسیار نیکو شود * قرص سفرجل * صنعت ان
بگیرند آب سفرجل هر قدر که خواهند و با شکر یا عسل بقوام آورده در ان داخل کنند و طبخ دهند
تا بقوام آید اگر خواسته باشند قدری زعفران با گلاب سائیده در آخر اضافه نمایند اگر مطلب خواهند
قدری مشک سوده نیز اضافه نمایند پس بر روی سنگ یا صحنه باسمی قرصه باس پاره قلعی نموده که بر وی بادام
چرب نموده باشند پهن کرده بگذارند تا سرد شود پس برند تناول نمایند و اگر سفرجل را پاک کرده نیم واشته در
ظرف آب ... نموده طبخ دهند و با شکر یا عسل بقوام آورند نیز خوب است * مربای سفرجل معده را قوت دهد
و بلغم را دفع نماید * صنعت ان مثل صنعت مربای تفاح است و بعضی سفرجل ... کلان را دو نیمه نموده مربا
ترتیب میدهند * معجون سفرجل قابض مقوی معده * صنعت ان به پاک کرده نیم عسل مصفی یک من ... را نیمه
از بالای آتش گل را میده با عسل بقوام آورند پس فرود آورده فلفل دارفلفل زنجبیل از هر یک نیم مثقال قرنفل بوابابله
کمازریوس دارچینی سنبل الطیب زعفران از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته داخل نموده معجون سازند * معجون
سفرجل مسهل دفع امراض معده و ضعف معده که از برودت باشد و جهت تهوع و نفخ وانتفاخ طبیعت نافع بوده ... ری
قم معده و مانع ... و بخارات بد ساع ... بس ... مثقال * صنعت ان به شیرین که پاک کرده باشند از پوست
و تخم یک رطل در دو رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود پس بکوبند او محلل نگذرانند و یک رطل عسل اضافه نموده
بقوام آورند و ان ادویه داخل نمایند زنجبیل و دارچینی از هر یک ده مثقال فلفل دانه کمازریوس زعفران از هر یک
سه مثقال مصطکی سیم مثقال سقمونیا ده درم پرند ترومی بادام چرب کرده سی درم تربد سیم مثقال با ... مثقال
تا آب گرم و در نسخه دیگر زنجبیل دارفلفل چهار درم است دافع باد * فصل در بیان سیب ململان * ململان مقوی
قلب و معده و کند است و شکر پیشه ... و قوای بار در ابار دارد و سیفان را سرد دارد و اشتهای طعام آرد و باه را دفع
دهد و درد جگر را نافع است * صنعت ان نگیرند سفرجل شیرین رسیده بر آب بزرگ اصفهانی یکصد عدد و پوست و دانه آنرا

تا آن باشد شراب انگوری آمیخته که از روی آن برگرفته شد از یک وجب بر روی آن کشند و در دیگ سنگی تا دیگ پر
نامش با کره پاره ملغی نموده کشند و با آتش ملایم بپزند تا مستعمل شود پس در هاون سنگی یا چوبی بکوبند و همه
شیره که در دیگ مانده داخل کنند و عسل صافی یک من تبریزی در آن داخل کرده با آتش ملایم بپزند تا بقوام آید
فلفل دارفلفل زنجبیل از هر یک شش درم بهمن سفید دارچینی سنبل الطیب زعفران قاقله کبار از هر یک دو درم هیل
بواصفر سرخ جوزبوا بسباسه از هر یک یک درم بسفایج مروارید ناسفته کهربای شمعی صلایه کرده از هر یک
سه درم عنبر اشهب محلول ورق طلا محلول مشک ترکی از هر یک یک درم ورق نقره یک مثقال در آن حل کرده در ظرف چینی
نگاه دارند و اگر بجای شراب انگوری سرکه انگوری یا آب یا گلاب کنند روا باشد * ملطلان به نسخه میرزا محمد حکیم
نجف مقوی معده و قلب * صفت آن انگور سفید شیرین بزرگ کرمه بستانند عدد و پوست آن را دور کرده و تخم آن
را بیرون آورده بعد از آن وزن کرده و طبخ نموده بگذارند چوبی و در پاتیل بعد پاس پاره ملغی کرده سرکه خمر یا گلاب
یا خمر عسلی بر روی وی کرده با آتش ملایم بپزند تا مستعمل شود پس برگرفته در ظرف بمالند از تا رحمه اسیری
نگذارند از پست مربا الموی و بان بفلد و عسل مصفی اضافه نموده با آتش نه بپزند تا بقوام آید از آتش برگرفته
جوزبوا جوز لسان زرنباد عود قماری خام دانه هیل بوا دارچینی بسباسه قرنفل مصطکی زعفران از هر یک یک مثقال
کوبیده بیخته عنبر اشهب دو مثقال مشک خالص نیم مثقال ورق طلا محلول نصف عدد ورق نقره محلول نصف
عدد داخل کرده در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو مثقال * ملطلان به نسخه دیگر * صفت آن سفرجل بکشند و
در شراب انگوری یا سرکه خمر یا گلاب طبخ نمایند تا مستعمل گردد از آتش برگرفته در منخل کرده بگذارند تا آبهای
آن تمام برآید در هاون سنگی یا چوبی کرده بکوبند و عسل مصفی را بقوام آورند و در آن داخل کرده بار دیگر بپزند تا بقوام
آید فلفل دارفلفل زنجبیل از هر یک شش درم بهمن سفید دارچینی سنبل الطیب زعفران از هر یک دو درم جوزبوا
قاقله کبار از هر یک سه درم هیل بواصفر درم کوبیده بیخته مروارید ناسفته کهربای شمعی از هر یک سه درم مرد را
صلایه کرده عنبر اشهب نیم مثقال مشک ترکی خالص ورق طلا از هر یک دو دانگ ورق نقره یک مثقال همه را داخل کرده
مجموع را با آب بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند * ملطلان به نسخه دیگر * صفت آن سفرجل بکشند عدد از پوست
دانه صاف سازند با شراب انگوری یا سرکه انگوری بپزند تا مستعمل گردد از آتش برگرفته در منخل حوض کرده بگذارند
تا تمام آب آن بچکد پس آن سفرجل را بعد پس دادن آب وی سرد شدن نرم بکوبند در هاون چوبی یا سنگی پس بگیرند
عسل مصفی در آب همان سفرجل حل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند بقوام آورند پس سفرجل کوبیده را در آن
داخل نمایند و بقوام لائق آورند پس از آتش برگرفته فلفل سیاه دارفلفل از هر یک شش درم بهمن سفید بهمن
سرخ از هر یک دو درم دانه هیل بواصفر درم مروارید ناسفته سنبل الطیب از هر یک سه درم دارچینی زعفران
از هر یک دو درم جوزبوا قاقله کبار کهربای شمعی از هر یک سه درم عنبر اشهب ورق طلا محلول ورق نقره محلول
از هر یک یک درم بلغور معروف با آب بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو درم * ملطلان به نسخه حکیم
احمد * صفت آن به شیرین از پوست و دانه جدا کرده یک من با گلاب نه بپزند تا مهرا شود و از بالای آن نگذارند
قند سفید یک من داخل کرده بقوام آورند پس مصطکی دانه هیل بوا از هر یک سه مثقال زعفران نیم مثقال ورق
نقره دو مثقال ورق طلا شش عدد مشک ترکی عنبر اشهب از هر یک یک مثقال عود قماری خام دو مثقال بلغور
معروف با آب بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو مثقال باذن الله تعالی است * تمل درد کرسم ممده *
بدانکه مسما اسم فارسی شربت نداست که با شراب انگوری با آب انگور یا دوشاب انگوری بر نمیه ... * ممد ساده

به نسخهٔ شیخ رئیس مقوی معده و جالی طبیعت و دافع و جع کبد و ارجاع امعا و کلیتین و دوار است
* صنعت آن یک من آب سفرجل خامض سی رطل شراب انگوری طیب سفید و نیم رطل با آتش طبخ نمایند تا به نصف
رسد کف آنرا بگیرند و صاف نموده بگذارند تا دُردی آن به نشین شود و مرتبهٔ دیگر صاف کرده در دیگ کنند و بر یزند
بران عسل صاف منزوع الرغوه و بجوشند بآتش ملایم تا بقوام آید پس در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند * شربت مفرح
به نسخهٔ شیخ الرئیس * صنعت آن بعینه بر نسق شربت سادهٔ آب سفرجل و شراب و عسل و طبخ نمایند و بعد الطبخ
زنجبیل مصطکی از هر یک دو درم و دو دانگ کبابه و قاقله از چینی دانه هیل از هر یک چهار درم قرنفل سه درم زعفران
عنبر معجون چهار درم ادویه را جوکوب نموده در پارچهٔ کتانی بسته دران اندازند و بجوشانند با آتش ملایم
و ساعت بساعت ارسیت کفچه بمالند تا غلیظ گردد و بقوام آید پس از آتش فرود آورده بگیرند مشک خالص نیم
درم و حل کنند در شراب کهنه و دران بریزند و به نیم معجون ساری ممزوج نمایند و در ظرف چینی یا نقره نگاه
دارند و بعد الحاجت استعمال نمایند و اگر زعفران را با مشک بسایند بهتر است زیرا که جوش مبطل فعل
زعفران است * شربت به نسخهٔ نواب حکیم الممالک شیخ ملو نجات یا بی علی خان مرحوم عم جامع اوراق نافع
خفقان و رفع ضیق النفس و ضعف معده * صنعت آن آب به شیرین صاف نموده سه آثار شراب انگوری نیم آثار
داخل کرده چندان بجوشانند تا به نصف رسد بعد ازان زنجبیل مصطکی رومی عود هندی عرنی از هر یک یک
مثقال رب السوس صمغ عربی از هر یک یک مثقال و ربع مثقال زعفران یک درم قاقله کبار دانه هیل از هر یک
یک مثقال و نیم ورق طلای خالص سه مثقال مجموع را در کیسه داخل نمود شود و بقوام آید صاف کرده در شیشه نگاه
دارند * شربت که معده را قوت دهد و قی و غثیان و صداع و دوار و درد جگر را نافع باشد * صنعت آن به نسخهٔ شیخ
مظفر الدین شفائی آب به دو من چهار من شراب ریحانی هشت من عسل مصفی دو من مجموع را در دیگ بریزند
و زنجبیل مصطکی قاقله کبار و صغار دار چینی قرنفل از هر یک هفت درم زعفران سه درم همه را نیم
کوفته سوای زعفران در کیسه ریزند دران اندازند و بجوشانند و زعفران زمان کنند و اینقدر با شیره تمام بارد شد
زعفران را سائیده اضافه نمایند و بقوام آید * شربت از جامع امین الدوله که حکیم مومن شراب شبه ذکر
کرده تقویت معده نماید و اسهال مزمن و درد جگر و قی و غثیان و دوار و تشنگی را نافع است و با نسخهٔ یا نونه
برابر است الا آنکه بجای درم مثقال است * صنعت آن آب به دو من و رطل آب سیب نیز یک رطل در هم بجوشانند
تا به نصف رسد و با یک رطل عسل و یکرطل شراب انگوری کهنه بجوشانند تا غلیظ شود و کف آنرا می گرفته باشند
و عود هندی دو مثقال زعفران مصطکی از هر یک یک مثقال سنبل الطیب قرنفل جوز بوا دانهٔ
هیل قاقله کبار دار چینی از هر یک نیم مثقال زنجبیل دو مثقال و در نسخهٔ دیگر زنجبیل نیم مثقال است مثل
دوا مشک یک دانگ درم ادویه را سوای مشک جوکوب نمود در خرقه کتانی بسته در طبخ دران اندازند و ساعت
بساعت شربت را از سیب کفچه بمالند تا قوت ادویه تمام بار داده شود و مطبوخ بقوام آید و غلیظ گردد فرود آورده
مشک و سک را سائیده در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند * از سفرجل انواع و الوان اطعمه بر نسق مثل مثل
آش و قلیه و غیر آن * صنعت آنها و غیر است یکی آنکه آب آنرا گرفته جاشنی تا نمایند دوم آنکه جرم آنرا پاره
پاره نموده در طبخ داخل نمایند و هرگاه بر شیرین آب باشد جاشنی دار خواهند بعد و اجماع نیم پتی داخل نمایند

* فصل درد کر سفرجلات * بدانکه سفوف اسلام مرکب است با تراکیب دیگر بسیار در عرا باد شاب بر بایی
و دیگر در وزن گفته که نیز اط ادویه را گرفته امر مکرد تا استعمال آنها پس بعد ازان اراده کرده حفظ افعال آنها را

بر دو نوع که دارند پس رای از ایران قرار یافت که عمل بهمن حشرها انشا از برای این امر جهت آنکه حل آن
و افراسنگه رد از جمیع کتابها و بمراتب آنها پس مساند دون کتابها را اسماء دران و پیشرنگاه سد ارد دون او به را حنا تکه
اگر کوست حوایی با همه ارا بیمار را در عمل انداریل مد ب مل تل بر دون خود با تماید باشد متکر درسیح
داود بر بولد یا در تونس تحت کرد که اند روما حش یا بی که معلم است بر بعواط ترکیب کرده اجزای ترباق
ما رو را بعمل و بعضی جواب داده اند تحت سیح داود را ابر دیاد ریوس که می تواند بود که مراد من بقراط
شاگرد اسقلیموس باشد پس مساند کلام آن درست مقرر باشد که ترکیب معاجین بی عمل اقدم است
از اسقلیموس و شاگردان او زیرا که اطرمقل که تحت حضرت موسی عم نازل گردید نسخه آن مرکب است اجزای
آن بعمل و بعضی معجون مصمی نسا مد که حضرت حمرمل عم از برای موسی عم آورد اجزای آن مرکب
است بعمل و حضرت موسی عم نسا و اقدم است از اسقلیموس و اسقلیموس از تلامذه بواسطه حضرت سلیمان
بن داود عم و حضرت موسی اقدم است از حضرت سلیمان بعرا تحته درین باب می توان گفت آن است که اگرچه
این ترکیب متساوی که ذکر شد که اجزای آنها بعمل معجون ساخته اند و لیکن در زمان اطبا این امر را اول
بقراط شایع کردند گویا ترکیب معجون امتزاج اوست و اتحه مقرر کرده شد که ترکیب سفوف از صناعت اند مس
از حکما است و نزد بعضی مقرر است که از اطبای یونان است مقرر غلط است زیرا که حضرت آدم عم امر کرد اولاد
خود را که در روز اول تحویل آفتاب به برج حمل باشد ماه تمام هر روز یک درم رازیانه و یک درم شکر طبرزد را کوبیده
و صبح سفوف نمایند که موجب حفظ صحت تمام آن سال است و باید دانست که دون سفوفات بسیار باقی نمی ماند
خاصیت گفته دون آن با حمل و روز بعضی گفته یاد و ماه باقی می ماند و سفوفات بهترین ادویه است از برای معده و امعا
و بهترین ادویه مستعمله در ضعف کبد و طحال و کلیه است و سرّ او آن است که تا اگر مسه سود سفوف از ادویه عطاس تر باشد
جهت آنکه عقاقیر سفوف می باشد مباشر فعل بی دانها از عمر اعتاب و واسطه حمری دیگر و گفته که معروف صد اسر به
اند و نیز سفوف مسهل و صعف معده و سدب اسهال نکرده اند مگر آنکه خالی از مکروب باشد مانند سفایح و از حمری
که مستعمل بعصا سود و سوده باشد از حمری که به سبب لطافت خود بزودی نفوذ کند در کبد مانند
غاریقون و سرنحو باشد که حمری بزودی مستعمل شود از معده مانند سقمونیا و حب السورنجان گفته که جمیع سفوفات
دون آن زیاده از دو ماه سود پس بعد از آن قوت فعل شان ضعیف میگردد * و بدانکه دستور ساختن سفوف آن است که
ادویه جهت نرمی وسحق و زجر ترکیب کند باید که حبوب و بزور که در آن داخل است چون حب الرشاد و کلنجانا و
بزر قطونا و تخم ریحان و مانند آن بعد از آنکه کرده باشند با شراز ادویه با کوبیده باشند خصوص بزر قطونا که السه
آن را با کوبیده داخل نمایند و بهتر آن است که تخم ریحان و تخم حب الرشاد و بارتنگ و امثال آنها را اصلا نکوبند بعد از آنکه
ما برابر ادویه کوبیده را در هم بوده ممزوج نمایند و نیز بهتر آن است که اجزای سفوف نهایت نرم نکوبند بلکه مانند
اجزای حوارش اندک درشت ریزه باشد تا از معده زود نگذرد اگر غرض نفس بلند و خواهند که نفع آن بیشتر به معده
ظاهر شود و لازم کوبند نسخه استعمال نمایند و نیز باید که ادویه او پاره ریزه باشد و کوفته و بیخته نباشد و بدانکه
سفوف حب الآس و ابرنیسم و انهل را سفوف مسکن رجع امو بنی وخشخاس و آملج و ابرنیسم و انیسون و افسنتین
و ایرسا و اهلیلج و سقاقل و بزر بنگ و سمبرح و مرواح و حلتار و حنظل و حروب حسی و حجر الیهود و حب الخلیل
و دار حینی و ذهب و راوند و سرطان و بیجان و صندل و طباشیر و زعفران و سندی و کرویا و کمون و کندر و کهربا و لاجورد و
لؤلؤ و سادروان و ودج و هلیله و ارمنی در رسم حود ساد کرده اند و می باید و اکثر به مد کوبیده ایشان کوفته باشد

وارجاع رماسانی و اسنای غربیه بال وصاف کرده باشند بعد از کوبیدن و بعد از کوبیدن ورق نموده در هم نمایند * سفوف
ارسطاطالیس معلم اول که سفوف اسکندر نامند صاحب جامع الغرائب حکایت کرده که اسکندر نوشت بارسطاطالیس
شکوه از سوء هضم و طلب کرد داروی جامع مطالب را که مراد وی که نافع باشد از برای اکثر امراض پس او این
سفوف را تألیف نموده فرستاد نسخهٔ آن را ابن جهت او و شیخ داود گفته که من دیدم رسالهٔ در نزد ... که
معلم اول نوشته پیش اسکندر و فرستاده بجاریه که صورت آن این است که فرستادم بسوی تو سفوفی که ذکر کرده ام
نسخهٔ آن را در رسالهٔ سابقه پس بگردان این سفوف را طبیب حاضر و ممتحن کرد بدین سفوف را اطبا این سفوف نافع
است از برای سوء هضم و ضعف معده و ضعف شهوت طعام و دفع ریاح غلیظه و از برای وسواس و قطع بخار و عرق فاسد و
رائحهٔ جسمیه از بدن بدن میکند و زردی رنگ را می برد و بوی دهان را خوش می کند و دل را قوت میدهد
و فرح می آورد و نسیان را دور می کند و خفقان دفع می آورد شهوت طعام و شهوت باه را و دفع سودا و حرقت معده
میکند و قوت این سفوف تا سه سال باقی میماند و مقدار شربت از آن یک درم و مثقال است * صفت آن به نسخهٔ شیخ
الرئیس در کتاب الطب سادج هندی فلفل دارچینی عود قماری حماما اسارون سادج رومی مصطکی رومی هلیلهٔ کابلی منزوع النوی
اکلیل الملک قرنفل سنبل بادرنجبویه ... کرمانی دارچینی ... فلفل دار فلفل زنجبیل دار فلفل حب الرمان
... کافور قیصوری ... مجموعهٔ
ادویه را کوفته نسخه سفوف سازند شربتی از آن وزن یک درم تا سه درم با آب سرد تا سه بعد از طعام عظیم
النفع است در اسهال ذکر کرده ... السماق است
و این نسخه ... داخل الملک داخل نیست و مادی مساوی
نسخهٔ شیخ الرئیس است و در نسخهٔ صاحب منهاج الطبائع عود قماری اکلیل الملک و بادرنجبویه داخل نیست و در نسخهٔ
مظفر الدین سماق اکلیل الملک و بادرنجبویه داخل نیست و کافور قیصوری سرد و حر واجزای نسخه شیخ الرئیس
افزوده زنجبیل بوزن مجموع ادویه است گفته که نقل کرده صاحب جامع الغرائب این نسخه را واحد کرده صاحب
منهاج این نسخه را از منهج نصرانی و این نسخه اصل است که من دیده ام در نزد سرور ما ... و با آن تصحیح کرده
ام این را استاد ابو الفرج گفته که جالینوس در این سفوف عوض بادرنجبویه ... آورده
از ... داخل نکرده ... گفته که این صحیح است ... گفته با عتماد من آن است
که این سفوف ... در امزجهٔ بارده و رطب شیخ داود گفته که اگر تصرفی در این سفوف توان کرد آن است که اگر
استعمال نماید بدل ... و بدل ... و گفته شود که کافور
کافی است ... آنکه ... کافور است و گفته که ... در امزجهٔ صفراویه
و امزجه در امزجهٔ سوداویه ... اگر درکند ضعفی باشد ...
بدل ... نسخهٔ اصل و بدل هلیلهٔ زرد مطلقا اگر ... در هر یک از این نسخه ها مساوی تمام
ادویه ... این سفوف را که حکیم ... الموسمی ذکر کرده مساوی نسخهٔ
شیخ رئیس است سوای آنکه کافور ... بادرنجبویه داخل نه ... گفته که بادرنجبویه عرب با گشنیز است که لغت
هندسیت ... ادویه ...
از کلام این عاقل ... آورده اند
... * سفوف ابن ماسویه نافع از برای

زحیر و مغص را مجرب است * صفت آن تخم خطمی سفید مقشر بریان کرده تخم خیاری مقشر بریان از هر یک
پنج درم ساییده پرورده بده مثقال صمغ عربی پرورده گل ارمنی از هر یک دو مثقال کوفته بیخته سه درم
آن را صبح و شام با یک کف دوای طباشیر سفید و صمغ عربی و گل ارمنی حب سازند و صافی نموده باشند بنوشند
* سفوف عنبری از سفوف نافع از برای ضعف معده و ریح و سراس و قطع تیار * صفت آن طباشیر سفید دو درم بزر البنج
سفید سماق سبحی ارجب تخم حماض سفید هلیله سیاه ممر سفرجل مملی که آن را به مهدی نمک کوبند و از آن مربا
مارید از هر یک نیم درم گلنار فارسی دم الاخوین صمغ عربی مانند صفار ابا هما تخم حماض مقل ازرق گل مختوم
گل ارمنی مفربا و طلوت کوکنار ابا ردانه مرجان بومری کهربای شمعی از هر یک دو درم زرعص گاو مغص
درم بیات سفید چهار درم مسک خالص دو دانگ کوفته بیخته مقو سارند * سفوف
اطفال منقول از خلاصة التجارب گفته که این سفوف از مجربات اهل ری است مقوی معده و رافع اسهال اطفال
است * صفت آن پوست هلیله زرد مصطکی پست سرون بیخته از هر یک یک جزو زرانه پوست تازه بیخ پوست انار ربس
از هر یک سه جزو حمله را کوفته و نرم بیخته گاه از یک گاهی بی آب و گاهی با آب عنب الثعلب با آب بعضی از مربای
مناسب بخورانند و اگر جهت رفع اسهال اطفال نصف مجموعه ادویه قند سفید اضافه نمایند شاید و بلکه رحوال
موقوفه برای طبیب کذاشته * سفوف دیگر منقول از خلاصة التجارب * صفت آن نوره سنگ بید یا دیان از هر یک
دو دانگ سایند با آب چهار یا دو رنگ و سبب برس بد صد و گفته که این بلیه برسد است * سفوف بزر قطونا * صفت آن
بزر قطونا تخم ریحان بارتنگ تخم نوره سیرل این مر چهار را بریان نموده با کوفته تخم حماض تخم چرده زرود ساییده
تخم مورد و صمغ عربی گل ارمنی تخم حماض سفید این همه را کوفته بیخته یکجا کرده سفوف سازند شربتی دو مثقال
* سفوف جهت اسهال بلغمی بالسف حکیم میر محمد زمان * صفت آن با الحوا که در گلنار از هر یک بلحروده مریر
در حرو با همه مصلل اسعمال نمایند * سفوف جهت اسهال اطفال از مجربات حکیم میر محمد زمان زرح رعصر اطفال
و امرا نافع است * صفت آن حب الرمان پرورده بمقدار برم صلاده کرده طباشیر سفید صمغ عربی کمون صطکی سفید
تخم مورد گل سرخ گل ارمنی اجزا را سفوف کنند و با اطفال سه مثقال صباح و نیم مثقال شب با شربت ریباس
سیب بدهند * سفوف دیگر جهت اسهال صفراوی مزمن و دم اسمری و براصری حار را نقاب مجرب است * صفت
آن گل ارمنی انار دانه پرورده دانه انگور که از مرکه بیرون آورده باشد پرورده از هر یک پنج مثقال نیمای نبات
گل سرخ صمغ عربی پرورده از هر یک سه مثقال طباشیر گل مختوم بادام عصای از هر یک دو مثقال عود قماری
مصطکی از هر یک یک مثقال ملدر سبب دو مثقال با ربوب مناسب * سفوف الامهال منقول از جمیش جهت ضعف
معده که با اسهال باشد و نیز ربع واستهای طعام آورد * صفت آن زیره کرمانی کمون نبطی که یک شب در
ادویه سرکه حمایل کرده و حسک کرده پرورده باشد هر یک سه درم حب الآس سه درم گشنیز خشک پرورده دو درم
آرد نبی آرد سنجد آرد بار دان از هر یک سه درم بزر طراثیث از هر یک دو درم سلیخه درم عود هندی سه درم
کوفته نه نرو برن و سبع نمه بیخته شربتی سه درم با صبح ساده صبح و شام * سفوف که انواع اسهال که با صبح
و مغص و حرارت باشد نافع است * صفت آن تخم خطمی تخم خیاری از هر یک پنج درم ساییده صمغ عربی از هر یک
یک درم کوبند و ایلل پرورده دو مثقال با شربة مناسب بنوشند * سفوف جهت اسهال خون و بلغم * صفت آن
طباشیر روساییده صمغ عربی گلنار گل سرخ از هر یک سه مثقال زرباس دو مثقال زعفران نیم مثقال شربتی یکمثقال
بازرده بنوشند و اگر قرص کنند بهتر است * سفوف دیگر نافع از برای جمیع اقسام دندان و ضعف معده * صفت

آن پوست هلیله زرد بزرگ کابلی مقشر از هر یک جزوی تربد سفید مجوف ملموت بروغن بادام سرشته سفوف
مردو باشد شکری مثل وزن مجموع ادویه شربتی ده درم * سفوف بزرحطمی * صنعت آن بزرحطمی سفید تخم
خیاری از هر یک وسه مثقال نشاسته گل ارمنی صمغ عربی از هر یک چهار مثقال کوفته بیخته سفوف سازند * سفوف
بروری نافع است از برای جمیع ریاح و نفخ * صنعت آن کرویا انیسون زیره کرمانی نانخواه تخم کرفس از
هر یک دو درم مویزج تخم شبت درم زنجبیل دارفلفل از هر یک دو دانگ شکر نیمه مثقال کوفته بیخته در هم آمیزند
شربتی دو درم * سفوف خرنوب شامی است سرحای معده را سود دارد * صنعت آن خرنوب صحرائی سمغ ارحم رزق
کرمانی ملد برسبان سمی ارحم همه مورد آرد کسارآرد بلوط کستر حسل بریان مصطکی رو ی احرامساوی
کوفته بیخته سفوف سازند وعند الحاجت بکار برند * سفوف حمیضه نیمه قرمعده و بدن از بلغم بیاند * صنعت
آن تربد سفید بریان مکی زنجبیل بزرگ کابلی پوست هلیله کابلی اجزا مساوی کوفته بیخته سفوف سازند
شربتی از آن چهار درم تا سه درم با آب گرم * سفوف درونج حفقان سرد را سود دارد * صنعت آن درونج عقربی لسان
الثور از هر یک سه درم زرنباد دو درم کوفته بیخته شربتی یک مثقال با نکجار یک شراب کهنه یا ماء العسل
* سفوف سعد نعمة تمام بدن ارسود اکند و نافع است از برای سالخوردها و منکه سوداد ر تمام بدن باشد
* صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه انیسون افتیمون از هر یک دو درم بسفایج حب النیل ماشکی
از هر یک سه درم تربد سفید نصف مجموع ادویه کوفته بیخته رمستعمل از آن از چهار درم تا چهار
مثقال * سفوف سیراطکیر جمیع امراض بارده و خصوص امراض بارده دماغیه وخصوص نسیان و رعوبت
و خمی زائد نهایت نافع است * صنعت آن کندر زنجبیل ترکی زنجبیل از هر یک بابونه درم سعد کوفی ساذج هندی
دارچینی دارفلفل از هر یک هشت درم نبات سفید بوزن مجموع ادویه همه را کوفته بیخته سفوف سازند شربتی
سه درم * سفوف کشمش نافع است از برای قولنج و ریاح در بطن و از برای استسقا * صنعت آن کشمش پوست هلیله زرد
از هر یک یک حب النیل ساده تخم کرفس از هر یک نیم جزو کوفته بیخته نگاه دارند شربتی دو درم با آب
تخم کرم * سفوف طرب المجالس مفرح ونشاط آورد و مقوی اعضای رئیسه است و دفع نسیان و اسهال منی و دفع
موجبات بول نیز نیکو است * صنعت آن نشاسته زعفران دانه هیل دارچینی ازجمیع بهمن سفید بهمن سرخ شقاقل
مصری دو لنجان از هر یک یک مثقال سنبل خالص عنبر اشهب ورق طلا از هر یک یک دانگ حریر خالص سه مثقال نبات
سفید سه مثقال کوفته بیخته نگاهدارند شربتی از یکدانگ تا یک درم * سفوف طین و آن را سفوف نشاسته نیز گویند
نفث الدم و سحج واسهال دموی واسهال مراری نافع است * صنعت آن زروطونا بارتنگ تخم ریحان تخم حماض
تخم خرفه نشاسته صمغ عربی گل ارمنی طباشیر سفید از هر یک یک جزو زروار بعه را بریان کرده دوست بکند از یک
ما برادویه را بریان کرده کوفته بیخته همه را در هم بیامیزند و سفوف سازند و نگاه دارند شربتی دو درم با روغن
بادام شیرین یا بروغن گل بادام حرب کرده بدهند * سفوف طین دیگر که در اسهال کبدی و اسهال معوی بکار آید
* صنعت آن گل ارمنی مغسول طباشیر سفید صمغ عربی بریان حب الآس از هر یک ده درم دم الاخوین کندر از هر یک
دو درم ریونکوفته بیخته نگاه دارند و دوست حاجت شربتی یک مثقال با آب مورد بدهند * سفوف طین دیگر
که آن را سفوف نشاسته نیز گویند * صنعت آن زروطونا تخم ریحان نشاسته صمغ عربی گل ارمنی اجزا مساوی بریان
کرده نشاسته و صمغ عربی و گل ارمنی را کوفته و ریاد وئه دیگر درست داخل کرده سفوف سازند شربتی دو مثقال
* سفوف طین نافع از برای زلق امعا * صنعت آن گل ارمنی مغسول گل مختوم طباشیر هندکه بای سمعی عجه

گل سرخ مسروع الاجماع احراسماری همه را گویند نسخه نگاه ملا اولیک و در روت جاحب سرمی ملدم تسورید
* سفوف طین بزرری حرف آمده ازمرعصور وحمورا با دع است * صنعت آن طین مسموم طین ارمنی ازمرکب مثلث
درم کهربا نوست دیع انجبار گلنار پارسی اما ما ازمرکب سه درم ونیم صمغ عربی بزبان تمرحرف گشنیز حسل
بما سه تخمخاص حمله بریان ازمرکب تکمیقال گویند نسخه بورب همه احرابزرقطونا نصف آب تمرمرد و برابر
تخم مرد تخم ریحان ریسه تمرادرست عمر مسحوق داخل نماید و سفوف سازیک سرمی ازان چهار درم بالعاب
ریشه خطمی وآب برگ بارتنگ بیاشامد * سفوف طین ارمنی بافع ازبرای رحم مسول ازطب الائمه سر* صنعت آن
دیگر طین ارمنی وبریان نماید تا اس ملا نبرود بی اسمی بزرقطونا وصمغ عربی ازمرکب حرری مساوی
گویند نسخه سوای بزرقطونا اسباب نماید * سفوف عاده نافع است ازبرای هوال کند وضعف آب وحادث معده
ورطوبت وبرودت آن * صنعت آن عود للحب الآس آرد بلوط بیان معده مسطکی پوست انار ماروی سمارمرکب بک
حرولمان ریحسل ازمرکب بیع حروب گویند نسخه گامد اربک ه در روصبح وبعد حراب ازیک مثقال تا
مثقال بک معده تسورید وگوشت تسرید آن نسخه راسیح درقا ریاد کرکرده ومراوی است با نسخه صاحب جامع
المراکب و د رنسخه دیگر سکر طبرزد بورب تمروع ادوپه است وسفاتی تبای عودلک للمعسول آورده ولاتمی
گفته که تاابن سفوف گوشت تورید که سلطا است * سفوف عد دیحمب ودرم گاوکه دبه دی گهنگه گویند * صنعت
آن عدد گاومیش برآن گلوله است که درگلوی آن مما بد حسک بموده بسایند در نمک حورپرداد رحسی ازمرکب
ملح حرو مساوی نرم گویند نسخه ریحسل حسک قمر اول که دبه دی برسه و سوا نامند برابر مرکب حرو نرم
سایند ممروح نموده درسمه نگاه دارند سرمی سه ماسه وبه صبح تاسا تسوریک تکمیعه یاد ومعده یارمیکد
سفای کلی حاصل شود دراتمام حورد بابرمی وسرمی وبادی وگوشت پرهیز نماید * سفوف الفوان جمع برل
سیبی که ازاملا حاصل شده باشد تخم کرفس حملی سعد رنده کرمانی بالسویه سفوف ساخته نگاه دارند سرمی
یک مثقال با آب تمام * سفوف نادس حکمی مقرعمک سوس در تحفه نوشته که این سفوف مکرر بتجربه آمده
جهت اسهال مراری ومعص واسهال - مری ربهم بس ادوپه است * صنعت آن صمغ عربی وامرود رسد مثقال
ماسه سوسک ماسه وروزاده برابر واگر با اسهال شده باشد آسا شده بوست خشخاش که مثل عمار باشد
باسد ازیک مثقال تا دو مثقال ازمرکب است واگر با صمغ ممروح کنند بهترسود * سفوف ده مله سعده سرد ونهارا
سود دارد * صنعت آن دریفل کما به ازمرکب تحدارم سنبل مسطکی ازمرکب سه درم قرد حام سعد درم شکر
طبرزد بوزن آن همه سرمی یک مثقال با ده درم گلقند * سفوف لقطع دم المراسیر تسرب است منقول ازمعالجات
بقراطی عجیب العمل است * صنعت آن حورمعرب یک جزو زرد تمرمرع موحشه یک جزو وکتخد بوداده مه حرو
مرمرع راساید ودو مثقال باسرشت شربت آس یا ربیاس بیاشامد استعمال نماید * سفوف قبت تخم اسهالات
یاید عظیم دارد * صنعت آن ورق السب بریان کرده وزرشک تمر پرسه داریلفل ازمرکب نیم مثقال مسطکی
رومی انار ودانه بریان گشنیز حسک بریان ازمرکب چهار دانگ صمغ عربی یکدانگ پوست خشخاش برداده یک
مثقال یکدانگ گویند نسخه مرو وریکدرم آن را تسورید با آب سرد * سفوف دیگر ازبرای لسف اطبای مسدازبرای
انواع اسهالات * صنعت آن بکمریک ورق السب بونا کبره ازورقهای سرحیس آن حابکه گل می دهد وآن را درزیر
سیقه بادام چرب نماید وفلفلی ازسره علمی که آن را تمیندی درب گویند وفلفلی ازسره باجزاء ممروح
کرده یک سب برورق السب بمالیده درسال آب یک ده بریان نماید دربی بس مرود آورده بعد ازسود مدق

قیمتی عمل نمایند با هفت مرتبه این مرد و شیره را در آن بیندازند چند شب بمالند و ترشیده نمایند پس بگیرند
از آن روزی الصبح بقدر چهار مثقال مصطکی رومی ریشه ترسد از هر یک یک مثقال و همه را کوفته بیخته و بعد
حاجت یک درم آن را با آب سرد تناول نمایند و مقدار آن است که زیاده بر یک دانگ خورده نشود * سفوف مرجان جهت
نفث الدم بسیار نافع * صنعت آن مرجان بشرین که مرجان را ریزه ریزه کرده در کوزه نمو سر آن را محکم نموده و کوزه را بگل
گرفته در تنور گرم یا در تون حمام گذارند تا سوخته گردد و سفید شود پس برآورده نسایند و بوزن آن راج بریان و صمغ عربی
مساوی کثیرا سرخ و کوفته بیخته با مثل آن شکر سرخ ممزوج نموده سفوف نمایند شربتی از یک مثقال تا نیم درم
موافق و بواسیر و بس * سفوف مسکر گفته اند که این سفوف مفرح و مسقط و مسهی و مسهلا بوال است * صنعت
آن مغز بادام شیرین مقشر ده عدد مغز پسته مقشر ده عدد مغز فندق ده عدد مغز چلغوزه شربتی حب المعلب
مصری دارچینی خولنجان بسباسه نیم سرخ نیم نبات مصری ابریشم مقرض از هر یک یک مثقال
دانه هیل بوانسیر مثقال زعفران یک دانگ و نیم مشک خالص عنبر اشهب ورق طلا از هر یک یک دانگ حریر خالص اعلی
دو مثقال نبات سفید نیم مثقال کوفته بیخته شربتی از نیم دانگ تا یک درم بهمت عارف * سفوف مسکر دیگر که
همین منافع دارد * صنعت آن مغز پسته ده عدد مغز بادام شیرین مقشر ده عدد دارچینی ملا بی نبات سفید
از هر یک دو دانگ درم حریر اعلی یک درم کوفته بیخته سفوف سازند شربتی یک درم * سفوف مسکر که همین منافع
دارد و مقوی معده و هاضم طعام است * صنعت آن دارچینی دانه هیل نبات مصطکی رومی نعناع خشک از هر یک
هفت درم پوست ترنج با سواه را زیانه و خولنجان زیره کرمانی مثلث کاسنی بسباسه از هر یک ده درم حریر
خالص اعلی یک درم کوفته بیخته شربتی یک درم با گلاب ده مثقال تناول نمایند * سفوف مسکر دیگر که همین
منفعت دارد * صنعت آن با سواه مد برد آب لیموه درم بادیان خطایی و خولنجان نبات از هر یک دوازده درم
دارچینی قرنفل دانه هیل از هر یک هفت درم حریر خالص اعلی یک درم کوفته بیخته سفوف ساریه شربتی یک درم
* سفوف مسکر دیگر که بیمار مبتلی آورد و تقویت اعضای رئیسه کند و فوایدش بسیار است * صنعت آن عنبر اشهب
یک جزو بسباسه دو جزو و کبر را نیم جزو شمع راد رنگرور نه مرتبه تناول نمایند بسیار نافع و مجرب
است * سفوفات مسهله هر یک در زمر حود ذکر یافته مثل سفوف اسمونرا ملیلج و نعانع و بر مد و غیره * سفوف
مقلیانا وحمورا اسهال را نافع باشد * صنعت آن زربنه جمعی معه و کرنفس بریان اسمونن بریان
هلیله سیاه در روغن بریان نموده احر امساوی کوفته بیخته سفوف سازند مقدار شربت آن درد درم با چهار
درم شکر باید در بت باشد * سفوف مقلیانا که مرد مراحان را مفید است و نافع است از برای اسهال کهنه و
زحیر و ضعف معده از برودت و مغص و بواسیر و دفع رياح است * صنعت آن حرف بریان کرده یک رطل و نیم زیره
کرمانی نیم که جمعا ساییده یکشبانروز در سرکه نموده را بک کی برداده نیم رطل تخم کتان تخم گشنیز بای ابطی هلیله
سیاه در روغن بریان کرده یک رطل زیره کرمانی ربع رطلی مصطکی رومی یک اوقیه و نیم کوفته بیخته در سفید
نگاهدارند شربتی یک مثقال * سفوف مقلیانا بانارد * صنعت آن ربع رطو با یک مثقال تخم ریحان تخم بارتنگ
تخم خشخاش سفید از هر یک ده درم تخم خرفه تخم خماص بشاسته از هر یک هفت درم صمغ عربی ده درم گل
ارمنی یا برده درم تخمها را بریان کرده همه را سوای چهار تخم اول کوفته بیخته کرده سفوف سازند شربتی
یک مثقال با دو مثقال و بعضی این سفوف که برای میرزا محمد تا نوشوی حکیم باشی در رساله بیان نمود
ذکر کرده را ملعی نموده که این برد است که معروف گردید یقین مقلیانا حسن است بر رطوبا به ده درم تخم مرد

تخم ریحان بارتنگ بسباسه تخم خشخاش ازهریک ده درم تخم خرفه تخم حماض مقشر گل سرخ ازهریک شش
درم صمغ عربی نشاسته درم طین ارمنی سی درم بدستور سفوف سازند ودر نسخهٔ دیلاسی صمغ عربی وطین ارمنی
ازهریک ده درم است ودر نسخه دیگر ازهریک بیست وده درم است * سفوف مقلیا که شیخ اسمعیل در ذخیره ذکر کرده قابض
معدی ذکر کرده * صفت آن هلیله سیاه بلیله آمله مقشر همه را در روغن گاو بریان کنند ازهریک پنج درم زیره کرمانی
بد بریان گشنیز بریان حب الرشاد بریان ازهریک هفت درم تخم کرفس بد براسبرغم بد ازهریک چهار درم
مصطکی رومی سنبل هندی دانه هیل عود هندی دارچینی ازهریک دو درم سعد کوفی سه درم اجزا سوای
حب الرشاد کوفته بیخته همه را یکجا کرده نگاه دارند شربتی صبح سه درم وشام سه درم بخورند * سفوف مقلیا
بارد نافع از برای زحیر وسحج واسهال صفراوی * صفت آن بزرقطونا بریان ده نشاسته دو درم گل ارمنی سی درم صمغ
عربی ده درم تخم خشخاش سفید بریان ده درم بسباسه سه درم طباشیر سفید پنج درم بدستور سفوف سازند
شربتی سه درم با آب سفرجل یک اوقیه ودر نسخهٔ دیگر وزن بسباسه پنج درم است * سفوف مقلیا با دیگر * صفت آن
بزرقطونا تخم ریحان بارتنگ تخم تره تیزک اسبغول هرچهار را بریان کرده با کوفته تخم حماض تخم خرفه زرورد
بسباسه تخم مورد صمغ عربی گل ارمنی تخم خشخاش سفید این همه را کوفته بیخته همه را یکجا کرده سفوف
سازند شربتی دو مثقال * سفوف مقلیا که نافع است از برای زحیر واسهال * صفت آن زیره کرمانی بد بریان
مثقال نرکمان تخم گشنیز هلیلهٔ سیاه در روغن بریان نموده ازهریک ده مثقال مصطکی رومی یک مثقال جمله را
کوفته بیخته بغیر حب الرشاد درست در آن انداخته سفوف سازند شربتی ازین سفوف چهار درم
با ماء الاصول * سفوف مقلیا که شیخ اسمعیل در ذخیره اعمای علما آورده * صفت آن تخم مورد بزرقطونا بارتنگ
تخم حماض سیاه مقشر تخم خرفه مقشر تخم گل ارمنی ورد تخم خطمی سفید ازهریک دو مثقال همه را بریان
کنند طباشیر سفید طین مختوم نشاسته بریان صمغ عربی بریان ازهریک چهار مثقال گل ارمنی دو مثقال کهربا
چهار مثقال اجزا سوای بزرقطونا کوفته بیخته همه را یکجا کرده شربتی از سه درم با شراب مورد وشراب انار
ملسه نوشند ودر بزرقطونا تخم مورد تخم حماض تخم ریحان سفوف همه را بریان کرده وبزرقطونا باید ام حرب کرده
داخل نکنند بلکه شیخ اسمعیل این سفوف را نام سفوف مقلیا ذکر کرده وحال آنکه مقلیا نام حب الرشاد
است وحب الرشاد درین نسخه داخل نیست * سفوف مقلیا که شیخ اسمعیل در ذخیره ذکر کرده نصیب تلقم
نابیل آورده * صفت آن هلیلهٔ کابلی بلیله آمله ازهریک یک اوقیه همه را در آب سفرجل بسایند وخشک نمایند
درمانه وبریان کنند در روغن گاو وبکوبند ووزن کنند تخم گشنیز بریان تخم گندنا بریان حب الرشاد بریان مصطکی
رومی ازهریک نیم اوقیه گل ارمنی یک اوقیه اجزا سوای حب الرشاد کوفته بیخته همه را یکجا کرده درشیشه نگاه دارند
شربتی از دو تا پنج درم * سفوف مقلیا دیگر که شیخ اسمعیل درین موضع آورده * صفت آن هلیلهٔ کابلی سی ار
بری نیم درم در روغن با یک ... بسایند وخشک کنند تخم گشنیز بریان تخم مورد بریان ازهریک
ده درم حب الرشاد بریان پنج درم کوفته بیخته با ماء العسل بسرشند واقراص سازند وخشک کنند ... دیگر
بریان کنند وبکوبند تا نرم گردد ودر شیشه نگاه دارند شربتی دو درم تا سه درم * سفوف مقوی معده وکبد
واحشا * صفت آن دارفلفل کبابه صغار ازهریک ده مثقال سعد کوفی سادج هندی سنبل الطیب طباشیر سفید
قرنفل ازهریک سی مثقال خولنجان پنج نیم ... ازهریک پنج مثقال نبات سفید
بیست مثقال کوفته بیخته سفوف سازند * سفوف مسهل از مجربات حکیم احمد ... نظر است * صفت آن

گشنیز خشک بریان کرده تخم خشخاش سفید بو داده تخم کاهوی مقشر از هر یک دو مثقال زرشک سفید دوازده مثقال
کوفته بیخته سفوف سازند شربتی دو مثقال * سفوف نافع از برای ضعف کبد و معده و اسهال دوری و مکرر
به تجربه رسیده است * صنعت آن طباشیر سفید حب الآس گلنار فارسی کندر صمغ عربی تخم خرفه بریان مصطکی پوست
بیرون پسته گل ارمنی پوست بیخ انجبار صندل سفید بگلاب سوده کهربای شمعی از هر یک نیم مثقال [illegible]
سرطان دو درم کوفته و با شراب حب الآس یا شراب انجبار یا شراب سفرجل یا شراب [illegible] که سرشته سازند تناول نمایند
* سفوف نشاسته [illegible] در اسهال را نافع باشد * صنعت آن بزرقطونا بو داده تخم [illegible] بو داده تخم ریحان
بو داده نشاسته صمغ عربی بریان گل ارمنی از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بکار دارند * سفوف هندی تبهای حمی
و سعال مزمن [illegible] را نافع باشد [illegible] معده و [illegible] اشتهای طعام آورد * صنعت آن نبات سفید [illegible]
طباشیر سفید [illegible] [illegible] فلفل [illegible] را کوفته بیخته سفوف سازند
و مقدار مستعمل از یک درم تا دو درم باشد و بعضی [illegible] از هر یک [illegible] زیاده کرده اند * سفوف هندی این
سفوف را [illegible] کتب اطبای هند ترجمه نموده نافع است از برای اوجاع ظهر و [illegible] آلات تناسل و از برای [illegible]
انزال و مقوی انعاظ است * صنعت آن [illegible] مثقال [illegible] بو داده [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] کوفته بیخته بر روی آتش نرم گذاشته با چهار عدد زرده تخم مرغ [illegible]
معجون شود [illegible] مثقال [illegible] نبات سفید [illegible] درم کوفته با آن مخلوط کرده تخم مرغ [illegible]
[illegible] * سفوف نافع از برای زنان
حامله [illegible] * صنعت آن مروارید ناسفته [illegible] از هر یک یک درم [illegible] مصطکی
از هر یک چهار درم [illegible] چینی [illegible] دارچینی از هر یک دو مثقال
[illegible] از هر یک یک مثقال شکر [illegible] تمام ادویه [illegible] یک مثقال * سفوف نافع از برای حرارت
بدن و از برای حمی و حمره [illegible] عطش و اسهال [illegible] * صنعت آن [illegible] دانگ [illegible]
[illegible] از هر یک یک درم [illegible] از هر یک چهار درم گل سرخ گلنار فارسی
طباشیر سفید از هر یک [illegible] مثقال نبات سفید [illegible] درم ادویه را کوفته بیخته مخلوط سازند و اگر حرارت [illegible]
غالب باشد [illegible] اجزای این سفوف [illegible] شربتی از این سفوف از برای مردم بزرگ نیم مثقال و از برای اطفال
[illegible] و بعضی در این سفوف اصل السوس چهار درم آورده اند * سفوف نافع از برای [illegible]
[illegible] * صنعت آن [illegible] آب را در [illegible] آهنی حلوائی کرده روغن [illegible]
آن [illegible] از روی آب [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] چهار درم [illegible] دو درم کوفته [illegible] آب سرد [illegible]
و از سرکه و ماهی [illegible] * سفوف نافع از برای [illegible]
[illegible] و این سفوف گرم است در درجه [illegible]
[illegible] در درجه [illegible] * صنعت آن [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] این سفوف [illegible] از هر یک [illegible]
کرده [illegible] این سفوف [illegible]

شود در ابتدا استعمال نکنند بسبب آنکه خشخاش مصری و اسپغول از هر یک پنج مثقال بریان بعضی در شیر و در روغن
بادام بریان نمایند یعنی یک جزو اگر تب نموده باشد در آن حال حرارتی و اگر حرارت باشد و احداث عطش کند با لعاب
داخل کنند در آن تخم خرفه مقشر و مغز تخم خیار از هر یک جزوی مگر در آن اجزا در روغن گل چرب باید این هر دو را حذف
کرده شیر بدل این هر دو روغن گل و وسط طلع داخل می‌کنند و گاهی حذف کرده مشویه ازین سفوف سه مثقال را و مسکه
حامض با آنها سوده باشد پس بدل کرده مشود برید برتخم و تخم صمغی و سفید تگل مرج بورق آنها این
سفوف از تیغ داود است * سفوف که نافع است از برای تولیع و رتاج در بطن و از برای استسقا * صفت آن سکنجبین و برس
ملیله زرد از هر یک یک جزو حب الرشاد تخم کرفس از هر یک نیم جزو کوفته بیخته در شیشه نگاهدارند شربتی
دو درم با آب نیم گرم * سفوف دیگر از برای قرصات نماید و اخراج بلغم کند و سعمونیا و کامل است از حصاة و عتر ما
مفید است از برای امراض رحم از بردت * صفت آن مرمکی مای سعد کوفی ادخرمکی دارچینی بلوط حب بلسان
اجر امساوی زعفران نصف یک جزو پس اگر ورده باشد از حرارت باید که بدل سعد کوفی بزر بطونا و بدل اذخر تخم
خرفه مقشر کرده شود و اگر در بن حال نوبی باشد و ضعف گرده باشد در کلیه و مثانه و مجاری بول یا برده
باشد برحد و سلب هر دو در بول اضافه باید کرد و در این سفوف از جملی که مشوی کرده باشد در آن تخم سلغم بورق صرو
تخم کرفس و حجر اسفنج و حجر الیهود از هر یک برابر زعفران زراوند مصری بورق نصف زعفران و مرگاه برابر با بول مده
نابوده باشد در مثانه عقوبتی حذف کرده شود و مرو سعد عوض این هر دو تخم خربزه میکنند مرگاه حرارت قوی باشد
پس اگر حرارت قوی باشد با تخم خربزه تخم و تربت تیز کسر از هر یک بورق اول داخل باید کرد و گاهی اضافه
کرده مشود در بن سفوف مغز بادام مسرین مغز بادام تلخ جند از هر یک بورق زعفران و این ترکیبی است که بوده باشد
در بول تقاطر و تلخی حرقت این تریاق طبعی نماید بوده باشد از بردت و گاهی اضافه کرده مشود در این در بن حال
نوره الصمغ و حب الغار ربع وزن زعفران و هرگاه با آن تبع و ریاح و وجع در نواحی بطن بسیار باشد باید که حذف کرده شود
ازان بزرور واحا انکه حرارت نباشد و زیاده کند منبل هندی ملیسه انیسون اول از هر یک بورق زعفران و با حرارت
بزرور واستال گل اسبه زیاده کنند مراحرای آن تخم خیار و تخم بنا از هر یک بورق تلخی از ملک گوران گاهی انصار
کرده مشود در علاج حصاة کلیه و مثانه بر رماد عقارب و حجر الیهود و حجر اسفنج خاصیتی که در آنها باشد از برای
تفتیت حصاة خوب نماید از آن بورق یک مثقال با عسل مقرر باشد کسر الصخا و آن است که زیاده کرده شود
در آن صمغ اجاص کد با گاو این ادویه موجب تقریح گردند اگر حرارت زیاده بود کمتر اسپر داخل کنند وطین آن است
که اگر انگشت مصری و حب القلب از هر یک بورق تکی از اجزا داخل نمایند می باشد در لعابت بیع و بمقدار اجزا این
ازادهان مناسبند با اید خوب نمود * سفوفیکه حرارت جگر نشاند و حمار و دفع کند و اسهال صفراوی باز دارد و
علمه خون را ساکن کند و کمی را که آثار حدری و حصبه ظاهر شده باشد سود دهد * صفت آن عصحة گل مرح
مسرو ع الاتباع ده درم طباشیر مقیل بیست درم صمغ تخم حماض عدس مقشر و زرشک منقی تخم خرفه
مقشر تخم کاهو مقشر تخم حماض مقیل از هر یک سه درم صندل سفید و درم و نیم کافور قیصوری تک درم کوفته
و بیخته شربتی سه درم با شراب حماض با شراب رمان با شراب حصرم بخورند * صفت آن سفوف بد نحه ملاسی
عصحه گل سرخ مسرو ع الاتباع جهل مثقال طباشیر بیست مثقال صمغ عربی ارجب مثقال تخم حماض
عدس مقشر و زرشک منقی تخم خرفه مقشر تخم کاهو مقشر تخم حماض مقیل از هر یک یک مثقال صندل مقیل دو
درم کوفته بیخته شربتی یک درم با شراب حماض با شراب رمان با شراب حصرم بخورند * سفوفیکه شده جگرو

مند * طحال را نافع باشد * صنعت آن طباشیر سفید و زرشک حبشی پوست بیخ کبر از هر یک ده درم عصاره
غافث یک درم و زرشک سفید ده درم انیسون یک درم کوفته بیخته شربتی ده درم با سکنجبین بزوری
* سفوف دیگر [illegible] فرموده * آنکه از اسهال [illegible] خاصیت نیز از برای اصحاب نفث الدم
و سل * صنعت آن پوست بیخ [illegible] دم الاخوین مروارید ناسفته کهربای شمعی عربی الصمغ عود الصلیب
رب السوس ابریشم سوخته [illegible] بریان سادج هندی معمول گل ارمنی صمغ عربی کثیرا مغز بادام
شیرین از هر یک یک مثقال افیون زعفران از هر یک [illegible] کافور قیصوری نیم مثقال کوفته بیخته
مجموع را چهار حصه نموده * هر روز صبح یک حصه را با شیرخشت که با رنگ داخل کرده باشند بنوشند
و شام حصه دویم را با آب برگ بارتنگ ده درم بیاشامند * سفوف دیگر بالنفع اطبای هند نافع از برای [illegible] مرکبه
مزمن و سرفه مزمن و این سفوف معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و ناقهین را نافع باشد * صنعت آن طباشیر
سفید چهار درم دارچینی هشت درم دارفلفل چهار درم زنجبیل دو درم نبات سفید سی و دو درم کوفته بیخته
سفوف سازند و در شیشه نگاه دارند شربتی دو مثقال ناشتا تناول نمایند * سفوف که دل و دماغ را قوت دهد
و نافع است از برای خفقان بارد * صنعت آن کهربای شمعی [illegible] از هر یک یک درم پوست [illegible] ترنج [illegible]
ابریشم از هر یک نیم درم کوفته بیخته شربتی یک درم * سفوف که معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد
و انواع اسهال و بواسیر را نافع است و منافع بسیار دارد * صنعت آن کهربای شمعی دارچینی [illegible]
دارفلفل سنبل الطیب صندل سفید مغز [illegible] [illegible] طباشیر [illegible] فلفل زعفران
از هر یک یک مثقال نبات سفید وزن مجموع ادویه کوفته بیخته شربتی یک مثقال یا دو درم * سفوف دیگر
که دل و دماغ را قوت بخشد و بارد را [illegible] خفقان بارد نهایت مفید است * صنعت آن [illegible] کهربای
شمعی از هر یک [illegible] درم [illegible] دانه هیل [illegible] از هر یک سه درم [illegible] دو درم کوفته بیخته شربتی دو درم با [illegible]
[illegible] با شراب انگوری یا با [illegible] * سفوف نافع از برای دفع اسهالهای کهنه و سوء القنیه
که [illegible] طبع باشد [illegible] * صنعت آن زرشک حبشی عصاره غافث از هر یک
نیم مثقال [illegible] گلنار [illegible] از هر یک یک مثقال [illegible] رومی دو مثقال تخم کاسنی
پنج درم تخم کشوث چهار درم تخم کرفس دو درم کوفته بیخته سفوف سازند شربتی یک مثقال با [illegible]
[illegible] ناشتا * سفوف نافع از برای کوفتگی جگر و سپرز و معده و احشا که بسبب ضربه و سقطه رسیده
باشد مفید است * صنعت آن گل مختوم طین ارمنی از هر یک سه درم اکلیل الملک چهار درم [illegible] زرشک
حبشی از هر یک سه درم زعفران دو درم قصب الذریره سه درم [illegible] دو درم کوفته [illegible] سفوف سازند شربتی
دو درم با آب عنب الثعلب که خیارشنبر در آن حل کرده صاف نموده و روغن بادام شیرین در آن چکانیده باشند
و در نسخه دیگر بجای زعفران [illegible] زعفران داخل است و این نسخه بهتر است * سفوف دیگر نافع
از برای حرارت کبد و یرقان و سیلان نفث الدم * صنعت آن [illegible] تخم [illegible] از هر یک چهار
درم گل ارمنی [illegible] گل سرخ [illegible] سنبل الطیب رب السوس از هر یک یک درم طباشیر سفید [illegible] درم
مصطکی رومی دو دانگ کوفته بیخته شربتی یک درم یا دو درم با آب سرد بیاشامند * سفوف نافع که اسهال را
که در معی [illegible] گردد ضعف آن را [illegible] و بیماریهای کهنه را اصلاح آورد * صنعت آن [illegible] بارتنگ
خشخاش سفید از هر یک [illegible] تخم حماض [illegible] تخم بادروج [illegible] درم [illegible] تخم حماض [illegible]

تخم خرفه بريان از هر يك دو درم صمغ عربی درونج عقربی از هر يك يك درم و نيم گل ارمنی نيم درم طباشير سفيد آرد بلوط
طراثيث از هر يك يك درم تخمها را بريان كرده سوای بزرقطونا بارتنگ و تخم حماض بستانی و تخم ريباس درونج و شاه سفرم
و تخم مرو و باقی ادويه را كوفته تخمها را كه بريان كرده شربتی از دو درم تا سه درم * سفوف قلعی فرموده ابن
كه ابن مسعود ارشد الحكما و استاد الوری السيد السند والله ما حل فهم ليس مثلش بود مقوی معده و قلب است و مقوی
طبعت * صفت آن مصطكی رومی طباشير سفيد گشنيز خشك آمله منقی عناب منقی گلنار فارسی پوست ترنج
بسته تريشه ابريشم خام مقرض صندل الطيب سعد كوفی سنبل الطيب زرنباد زيره كرمانی بذر زريد سرمه نرسادج
هندی بوزيدان حسبی خولنجان دوفقل مرواريد ناسفته كهربای شمعی صندل سفيد كبابه ملوس كبابه درمی
چار حبه مرواديد الصمغ تخم كرفس از هر يك يك مثقال زرنباد تخم سنبل عقرب اسپند سنبل هندی زعفران از هر يك
نيم مثقال نبات سفيد نصف مثقال كوفته بيخته هر روز صبح و شام يك مثقال آن را با نيم درم گلاب بيا شامند
* سفوف ديگر از معتمد الملك دفع رطوبات نمايد و مقوی معده رطب بود و اشتهای طعام آرد * صفت آن دارچينی سعد كوفی
عود قماری جام بادآورد بادبان خطائی فلفل شاه دار فلفل دانه قلما قرنفل صعتر فارسی زرنباد زنجبيل گشنيز خشك
مقشر زيره كرمانی مقل ارزق سعد هندی زرنب مصطكی رومی كوفته بيخته شربتی يك مثقال با عرق بادرنجبويه
بيا شامند * سفوف ديگر از معتمد الملك كه نفس منقطع دارد * صفت آن دارچينی قرنفل مصطكی رومی فلفل
بادبان خطائی زيره كرمانی بذر زيره سرمه از هر يك جزوی نبات سفيد وزن مجموع ادويه كوفته بيخته شربتی
يك مثقال * سفوف زرنباد البلوطی مفيد از برای گريه ملات رطوبات از ارحام و خروج رياح و از برای كرم دودی و مثانه
و سيلان منی را دفع كند و از مجربات شمرده اند * صفت آن گل ارمنی گل سفيد گل ... و اگر يافت نشود گل سفيد
پوست بيرون پسته صمغ عربی از هر يك نيم مثقال شكر سفيد يك تولچه كوفته بيخته شربتی با شير گاو بخورند * سفوفيكه
نافع است از برای دماغ و رعشه و ملين طبيعت * صفت آن مغز بادام مقشر مغز پسته مقشر عرق گل
سرخ از هر يك نيم درم گل سفيد گشنيز خشك مقشر نيم درم كوفته بيخته خواب نيم درم آن را كمند
* سفوفيكه از دماغ دفع بخار نمايد و حرارت جگر نشاند و اسهال صفرا را نافع باشد و عطش خون را ساكن گرداند
* صفت آن تخم كاسنی مقشر گشنيز خشك مقشر تخم كوكنار زرشك منقی سماق منقی عدس مقشر عصاره گل سرخ
مروق الاسباغ طباشير سفيد اجزا مساوی كوفته بيخته شربتی سه درم با شربت كافور و صندل با شربت انار
بخورند * سفوفيكه حرارت مزاج قلب و جگر و معده را نشاند و خفقان و ضعف قلب كه بسبب حرارت باشد نافع باشد
* صفت آن عصاره گل سرخ مروق الاسباغ طباشير سفيد از هر يك يك درم گشنيز خشك مقشر دو درم كافور رياحی
دو دانگ كوفته بيخته در شيشه نگاه دارند شربتی يك مثقال با آب سيب شيرين با آب انار شيرين با آب به شيرين
* سفوف ديگر نافع از برای ماليخوليا و اصحاب وسواس سوداوی و خفقان حادث از سودا * صفت آن پوست هليله كابلی
هليله سياه آمله منقی تخم فرنجمشك تخم بالنگو اسطوخودوس گاو زبان افتيمون افريطی گل ارمنی عود هندی
... كوفته فلفل گشنيز خشك مقشر از هر يك سه درم مرواريد ناسفته كهربای شمعی ابريشم مقرض جدوار ارمنی مودة
معمول از هر يك يك درم و نيم تخم حرمل مقشر زعفران تخم كدو شيرين از هر يك چهار درم كوفته بيخته شربتی يك مثقال
با شربت با ريحونه با شراب سيب شيرين * سفوفيكه خون از رحم و از معده باز دارد * صفت آن گشنيز خشك مقشر
بريان سماق منقی از هر يك ده درم مازو سبز بوراح بلوط بريان فوفل گلنار فارسی از هر يك سه درم جفت بلوط
صندل سرخ كهربای شمعی صندل سفيد از هر يك ده درم كوفته بيخته شربتی دو درم با آب سرد بياشامند * سفوفيكه

زبان آمیختن آسیب از زبان رحم را اگر لعاب کنند معده وجگر را قوت دهد * صفت ان مروارید ناسفته عاقرقرحا از
هریک دو درم زنجبیل مصطکی از هریک نیم مثقال زرنباد درونج عقربی تخم کرفس جوز بوا دارفلفل دارچینی تخم
بوا از هریک سه مثقال عود خام بسباسه از هریک یک درم و نیم نبات سفید بوزن مجموع ادویه کوبیده بیخته سفوف
ازو دو درم ناشتا * سفوف نافع از برای امراض رئیسی جرب استعمال کرده شود بعد از تنقیه ماده رطب خصوص از برای
صداع بلغمی ریحی و دوار وسدر و کابوس و دوی و طنین و اسهال اینها * صفت ان سداب بابس افسنتین زرنباد و درونج
کمون کرمانی تخم سداب از هریک جزو دوست فلفل زردلو بسبسه بلیله آمله سیاه از هریک دو جزو نبات سفید بوزن
مجموع ادویه کوبیده بیخته بقدر از سعمل از ان دو درم * سفوف که دیدن بول بقوت تمام نماید وجوع دیابیطس
بروزی بارد یا حار یا منقطع البول سده اسفای ری را سفید باشد * صفت ان مغز تخم خربزه مغز تخم خیار ادر
مغز تخم خیار بادرنگ از هریک نیم درم تخم کاسنی تخم کشوث تخم کرفس تخم خطمی از هریک سه درم تخم کرفس بزرقطونا را با نه
رب السوس کثیرا صمغ از هریک دو درم زرشک منقی جهار درم ریوند خطائی یک مثقال یک مغسول جهار دانگ زعفران
سنبل الطیب مصطکی رومی افسنتین رومی از هریک یک درم کافور قیصوری دو دانگ نبات سفید بوزن سفوف سازند قدر
مستعمل از ان یک درم * سفوفیکه نافع است از برای باد های معده و سپرز و امعا و خاصه را قوت دهد و اسهال آورد و
مجرب است * صفت ان نانخواه تخم کرفس صعتر سعوطری احر اسفار سکر طبرزد کوفته بیخته سفوف نمایند شربتی
یک مثقال * سفوف منقول از خط سید الاطبا میرزا محمد رحمه الله فرموده اند که این سفوف مجرب عالیجاه صاحب ام
یعنی میرزا محمد با درحکیم باشی شاه سلطان حسین که برای تقویت دماغ زبده مرکب فرموده اند و بی نظیر است
* صفت ان گشنیز خشک بو داده تخم خشخاش سفید زیان تخم کاهو از هریک دو مثقال و نیم بادام و مثقال
نبات سفید کوبیده بیخته سفوف سازند شربتی دو مثقال * سفوف بلغمی فرموده اند که بالف حضرت علامی
مرحوم العلما استاد العلما محمد هادی قدس سره الله ماجد تعمیراست و حسن خاصیت دارد * صفت ان گشنیز خشک
زیان تخم خشخاش زیان از هریک نیم مثقال تخم مرو ترنجان سه مثقال دانه هیل دو مثقال نبات سفید باندازه مثقال
کوفته بیخته شربتی سه مثقال را گر درمعده ضعف باشد بجای نبات سفید جوارش جلنجبین * سفوفیکه تقویت
معده و دماغ کند * صفت ان دانه هیل صندل سفید قرنفل دارچینی زرنباد از هریک ده مثقال زعفران نیم مثقال
نبات سفید مصطکی مثقال اجزا کوفته بیخته سفوف سازند در آکی یک مثقال و نیم یاد نیم مثقال * سفوفیکه مقوی
معده است و اسهال خون را باز دارد * صفت ان طباشیر سفید حب الآس گلنار فارسی صمغ عربی کثیرا از هریک نیم مثقال
طباشیر دو دانگ و نیم تخم حرفه مقشر سماق پوست بیرون پسته گل ارمنی تخم اسفاناخ بریان کهربا از هریک نیم
مثقال کوفته بیخته سفوف سازند با شراب مورد یا شراب سفرجل یا شراب ابیحا و یا شراب [illegible] * سفوف جهت دفع اسهال
روده و درد بحمل رحم و تب معده و اسهال طعام و نیکو کردن رنگ رخسار * صفت ان زرنباد تخم کرفس از
هریک دو درم [illegible] از هریک سه درم [illegible] درم زیره کرمانی دو درم سفوف سازند * سفوف الحفظ
جهت تقویت سامعه و شامه او از ارباب فاید ه زیادتی حرارت غریزی و زایل کردن نسیان * صفت ان کندر مصطکی
رومی دار چینی دار فلفل عود لسان الثور بادرنجبویه مساوی الوزن کاسنی باریک دانه سکر سفید مثل همه بکوبند
دو درم با دو مثقال با آب گرم در با نسیان باشد و در مثل نما شد و تکرار شود * سفوف جهت قطع سیلان منی و ملینی و ورودی
* صفت ان تخم کاهو تخم سداب تخم نیلوفر از هریک سه درم سعد سیاه از هریک دو درم گلنار فارسی یکدرم
رومی سه درم با آب سرد * سفوف جهت قطع شهوت جماع از زنان و مردان * صفت ان بزرالبنج تخم حرفه تخم

کاهو تخم هست از هر یک تلخ و بلو مرد و خردل سی سه درم با آب تمر هندی * شوب که حیث سرد و تر است
و با تکفیه زایل میکند معمول ازید کره * صفت ان مرجان موجه تکدرم کسر از دو دانگ بوسند و بلسه و شکر
مرج لب حرو عرق بها رچهار ده حرو مرجان ودانگ با تکفیه مد اوست بما سد حرب است * شوف حرب حیث
حرقه البول ووجع حس دل * صفت ان معر تخم حر بزه معر تخم خیار معر تخم کدو تخم حرفه خشخاش مقید
سانمه کسر اوت الموس بر را لسج مقید بند مماری همه در مثقال را با حلاب ماده با شربت بنفشه بنوشند
* شوف بعرس معمول از محلی ذکر با مقدم باشد که حرب است حیث رفع بعرس بارد و درد مفاصل بارد و با تکفه
طلع سکند * صفت ان با بجواه اسل ورق سداب جمله تخم کرفس را ریاند دو وار هر یک حرو بره باد ام طلع
مسل مط حلو رراوند مدحرج از هر یک نیم حرو هر روز تکدرم استعمال نماید وابتدا از وصفات نمود ه تا وسط
بهار و بعد از استعمال این شوف تا چهار ساعت حیزی میل نکند از ما کول و مشروب و بعد از مشغله بدن
استعمال نماید * شوف حیث درد نسب و درد سکم زر بول و منی وبعوت انعاظ و مستی آلات تناسل
و حرب است از حکمای هند و ساز از برحمه ما مرتبل شده * صفت ان فرول مقل مثقال و بسر صلانه
بمود ه در مثقال بال ابدال بود هند ودار حینی مقل و سه درم را بد سر کوفته بخته صاف نماید
بر روی آتش برم کند اسمه با حمار سی علا در رد ه بر مرج نعد و آنکه معجون شود آ نخته معر بیمه ده و مثقال
و سه بات د و مثقال و تمر کو بند ه بر آن بار کرد ه مخمر ع آن را در تک رو ر بسا ول نماید حرب التج
* سفوف برای وجع ادن * صفت ان مقل بر ابا بجواه بلغلسا ه مرمه مماری رم کوفته بخته بد ری در گوش
بر برند و قطور سرو ه ابتها سر معقد است * سفوف با تلف مر محمد مومن صاحب تحفه المومنین حیث نب دق
و سل و سرفه که با تب باشد وحیث لسب طبع و منع نزلات حاره مجرب فقد رسوس د و مثقال است * صفت ان
با قلا مقشر مثقال کسر ا نشاسته صمغ عربی تخم خطمی معر تخم کدو و مغو ت مر مقد وابد ر ب الموس معرد ا له
بد طباشیر مقشر تخم خیار لعمه المسی گل ارمنی از هر یک چهار حرو خشخاش سفید سرطان بحری از هر یک دو
حرو معر باد ام ابا نبا گلنار از هر یک حرو سفوف سازند * سفوف حیث دود سرکه با حرارت باشد از حکیم میر محمد زمان
مرحوم * صفت ان گل مر ج با رکسر از هر یک سه حرو که بلسا بورد و سرکه حیها نید ه و حسل کرد ه با سد رزند
ببالد بر داده سه حرو نوره ارمنی اسعرا و بند ربوت از هر یک د وحرو ا گر با سد بدل آن نیم کسر و تخم کرفس
از هر یک د وحرو با تمره الطرفا و عار بعوت از هر یک د کر و کسد سر بمی از ان مثقال و تمر باد و مثقال با سر سر
با ماء الحمص با آب حوب گز یا سکنجبین بنوشند * باب السین مع القاف * سقمونیا بضم سین مهمله
و فتح آن نیز آمده و سکون قاف و آن را بعربی محمود ه نامند عصاره نبات بر سر است که ساقهای بسیار از یک
بیخ مید و ند و مه حهار در ع و بر روی زمین پهن مسود و بعضی مکان گاه باشد که راست ایستد و ظاهر آن با
رطوبت حسبنده و برگش مثل برگ لبلاب و نرم تر و سبز تر و بار یکتر از ان و گلش سفید مسدس تر و سیاه تنهی و نسل
الرائحه بیخش سفید بند زرود ل مطبر خمر و کو با و بلند تر و پر از رطوبت و حون ابتدا ی او را قطع کرد ه اطراف
از حال خالی نمود ه برگها بر ش کسند رطوبتی لبنی آن در برگها جمع شد ه بود از بد و بهم بر س آن صاف سبک ورزند
سوراخ سنگ با سفنج است که زرد و رد ه سود و مایل بزردی و کبودی و سفیدی باشد و تحلول ان در آب سفید شود و بریا
بر ن آن حر سفای است که از بلاد خو معان می میرد و سیاه آن بد ال است مرحه بصفات مذکور ه باشد مصنوع
از ستر بر عاث خواهد بود ر بوت عمر مسوی آن تا سی سال باقی است و بعد از ان دون مصلحه آن زایل گردد ه

شدید می‌شود و مقوی آن را باشد مثال دوپ ناپ است و شرط است که در شبان سب روده همه بسوید کنند و باشد ا ن
مصلحان استعمال نمایند مصطکی عود و کمر از ... و شیشه و روغن بادام و این ... سماکی را بسرین
را بهترین مصلحان دانسته‌اند و در ... روغن با عصاره گل سرخ ... به استعمال نمایند و باید مبالغه در شادن
از تکسید که باعث ضعف بدل آن است و اگر در ... روغن ضعف القلب والاطفال ضعیف الاحشا در هوای بسیار سرد
و بیمار گرم است مثال آن تکسید اولی است در سوم گرم در اواخر دوم ... مسهل صفرا و لزوجات مخلوط بآن و حادث
از اقاصی بدن و مقوی دل ... سریع العمل و قابل حسن ... گرم معده و حالی و تحلیل و ... و صلابت
و جهت گویند عقرب ... و ضماداً نافع و با عسل آن ... جهت ... جهت اخراج اقسام کرم معده و امعا
مجرب و بالاحور و جهت امراض سوداوی ... مسهل ... جهت مواد بلغمی نافع زیاده آن ... دل و معده و امعا
و مورث تشنگی و کرب ... و رافع اشتها و زیاده از ... آن کشنده است ضماد آن جهت برص و بهق و با روغن بادام
جهت درد سر و با روغن زیتون جهت جراحات و با عسل جهت عرق النسا و با سرکه جهت قوبا و صداع صفراوی و با زهره
گاو ... مطبوخ ... طلا کنند جهت ... اطفال و ضعف الاحشا ... آن ... و تحلیل و ضماد
آن جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام نافع و ضماد ورق آن ... ضعف ... آن ... جمیع اجزای
آن ... و ... آن ... از ... بادورد ... و ... تکور ... آن
... آن ... گویند ... آن است ... با گلاب و آب ... و ... برص
کنند ... جهت ... است ... در مثقال ... که در آن ... کرده باشند ... جهت
جمیع امراض صفراوی و رفع ... است و ... مضرت است * ... آن است که ... سب
... حالی ... و ... آن ... که در ... آن سب ... کنند و در ... کنند ... در ... جمیع
... در ... که ... معتدل باشد بگذارند که ... گرد ... در آورند و ...
... کنند و ... آن ... آورند و ... بعد از آن استعمال نمایند و اگر
... باشد ... کرده ... آن است ... آورده ... باشد ...
را در آن ... آب ... بالای آن ... کرده ... گرم ... باشد و ...
... و ... بوده‌اند و حکما ... کنند ... گرم ... باشد ... استعمال ... گویند
در صورت اگر اولاد ... گرم ... کنند ... باشد ... استعمال نمایند ...
* فصل در بیان ... جوارشات ... * جوارش ... جوارش اسقف ... و ... و ... حابسه
و ... و ... کند ... * صفت ... مقوی ... بلغمی ...
روغن بادام چرب کرده از ... مثقال ... از ... مثقال ... آمله ...
... مثقال ... دو مثقال شکر طبرزد ... رطل عسل کف گرفته ... ادویه را کوفته ...
معجون سازند بعد از شش ماه استعمال نمایند ... دو مثقال با چهار مثقال ... داخل ...
... دیگر ... ادویه ... مثقال ... ادویه کوفته ... رطل شکر طبرزد را کوفته ... مخلوط کرده
مجموع را با عسل ... چهار مثقال ... دیگر ... شکر ... جوارش ... رطل است
که رطلی ... درم ... و ... ولایتی ... است که ... جوارش جهت ...
دو درم است جهت اسهال ... درم ... گرم و خشک در اول درجه سوم * جوارش ... و ... جوارش ...

اوجاع مفاصل و نقرس و وجع ظهر و ریاح را نافع بود * صفت این سفوفهای مشوی ده درم حب النیل کبار دارچینی
زنجبیل نونه بارهنگ فلفل از هر یک شش درم ترنجبین سفید نبات سفید مصطکی شش درم ترنجبین را در روغن بادام چرب نموده
اجزا کوفته حل ... و بهم سرشته * خواص سفوف بادنگان مثل دیگر با قولنج ثقلی و ریحی را نافع باشد * صفت
این سفوفهای مشوی یک یک تربد سفید تنکار ... یکی یکدانگ زنجبیل دارچینی فلفل از هر یک نیم دانگ باشد
بهم بسته ... یک شربت باشد * خواص سفوفها برای وجع مفاصل و جامره بی نظیر است * صفت این سفوفهای
مشوی تربد سفید ... از هر یک ... درم دارچینی آمله ... بسباسه مصطکی رومی هر یک خورنوا
از یک چهار درم ... فلفل سیاه زنجبیل از هر یک چهار درم ادویه کوفته بیخته با شهد از عسل بسرشند شربتی
... طعام ده درم ... برای ... درم * خواص سفوفها ... خواص ... قولنج ... را نافع باشد
واخلاط ... لزجه را دفع کند بلغم ... * صفت این سفوفها ... زنجبیل فلفله ... تربد ... از هر یک
درم ... درم تخم کرفس ... از هر یک ... درم کوفته بیخته
بسرشند * خواص ... اسکم ... و بادها ... کند و بلغم ... دفع کند ... و قولنج را نافع باشد
... دور کند ... و رطوبت آن را نه بود * صفت این تربد سفید ... مصطکی ... سفوفهای
انطاکی مشوی فلفل ... از هر یک سه درم زنجبیل دارچینی آمله ... بسباسه ... خورنوا از هر یک ... درم
۳ ... کنند ... اجزا کوفته بیخته با عسل ... بسرشند شربتی چهار مثقال * حب سفوفها مسهل صفرا است
صفت آن نسخه حکیم محمد صالح خان سفوفهای مشوی ... از هر یک دو مثقال صمغ عربی نیم مثقال صمغ را در آب
حل کرده ادویه را کوفته بیخته در آن ... حبها سازند شربتی یک درم تا یک مثقال * دواء المغموم با شهر
بلواء السلطان ... بلغمهای لزج و بلغم مخلوط بصفرای ... و رطوبات فاسده را از بن برون آورد مجرب است
* صفت آن سفوفهای ... دارچینی از هر یک دو درم ... از هر یک دو درم و ... از فلفل
... چهار درم ... کوفته بیخته شربتی چهار درم با آب گرم ... دوا با دو مثقال ...
۰ ... * سکنجبین سفوفها مسهل صفرا ... * صفت آن نیکو ... عسل مصفی و یا شکر و سرکه انگوری
کهنه ... سکنجبین ... ساده ... ذکر کرده شد ... جوشانیده ... و صاف
کرده ... عصاره ماء الثمار و سفوفهای انطاکی از هر یک ... و یا ... کم ...
جامی که ... و ... کرده ... حالی باشد ... و ...
دانگ ... ساعت بساعت ... و ... سازند ... آن را ... تمام ... و ... در ...
... آن از آتش برگرفته سرد کرده ... نگاه دارند و اگر ... سفوفها عصاره ماء الثمار ...
... اصل سفوفها ... کرفس و ... در طبخ اول ... و ... کنند در صورت اول ...
سکر با عسل از هر یک ... سفوفها و ماء الثمار چهار درم باشد ... دو ... در ... دانگ ... اندازند و
... با ... در صورت ثانی ... ده درم ... کرفس یکدرم و سفوفها ... دانگی و عصاره
ماء الثمار دانگی ... که ... و اگر عصاره ماء الثمار ... و ...
... صفات ... در ... ذکر ... و ... سکنجبین ... با گلاب ...
... معلوم ... که این اصل از کلام ... که ... را ...
... که این ... کلام ... و صورت ثانی که ... آورده آن را ... که

سم مرارد اده است * معجون سعموسا ی صفرا و بلغم براند رکسا سرا که ارخوردن مسهلات کراهت کسد موافق بود
* صفت آن سعمونیای سوی سعربا ام معروف موجب المرطه کیند سعسوار هر یک سه درم سرمکی شکر طبرزد ازهر یک
سه درم سربی ودرم با گلاب گرم * معجون سعمونیایی مسهل المزاج را نافع باشد و در نقل ماسماسا موافق بود
وبلغم را ارم دارد و صداع صفراوی را سود دهد و بلب را و اخلاط بال سارد * صفت آن سعمونیای سوی نسفه شامکی
توت ملیله زرد کابلی بو ظرح ازه ربک درم احرا کوبند ... مه نروعن نسفه بادام بادام صرف حرب کسد و باسه
حنه آن سله و عسل شرست سرسه سربی سد درم با گلاب سوسد * معجون سعمونیایی مسهل معجون راحت نوامع نکساند
و باد تون کند و نافع است اوبرای زردست * صفت آن بد ... حاوی صفر سعمونیای سوی مویمل ربیمل سطکی
فلفل دارفلفل ازهر یک ودرم کوفته ... گلاب شربت سربی یک مثقال * معجون راحت نه ... شفای * صفت
آن سعمونیا نکدرم فلفل دارفلفل زرد کرمانی سداب خر لسحاب برند ازهر یک ... رم عسل صاف تکصد وحمل درم
... معجون ... سربی ... مثقال * معجون راحت بوامع را در ساعت تکساند * صفت آن سعمونیا مقدار درم
فلفل ارفلفل ربیمل زره کرمانی سداب خرکسحات برندازهر یک ده درم عسل مصفی صد و حمل درم سربی یک مثقال
* معجون سعمونیا دیگر صفرا و بلغم دفع کند * صفت آن سعمونیا معرکا فسه معربا دام ازهر یک ده درم زعفران
یکدرم نبات سفید بیست و پنج درم در گلاب نگداخته و داروها را کوفته ... بدان ... شربت سربی یک مثقال
باب السین مع الکاف *فصل در ذکر نسخ سل* *سل اصلی بدانکه این حرف در منهاج گفته که
سل اصلی بضم سین مهمله و کاف مشدد ... از عصاره آمله رطب است و آن را سل حسنی هم گویند و خوب درس
بلاد ... آنکه آمله رطب ... آب عوض نموده ... نعنع و آب عور خرما که بلح باشد
وگاه اضافه کرده ... سود ... سل و ... سل المسک و حکم مومن در تحفه
گفته که آب ... است از ... سرد و ... رطب ... داخل ... و باطع ... واسطه ... بوره
ربد تو بی ... و سرت ... دو مثقال و بدلش راملک است * سل المسک * صفت آن سل الطیب فریح مسک
فرنفل کبابه حسنی ساذج هندی از هر یک دو مثقال فرنفد الطیب ... ازهر یک نیم مثقال ... مسک یک مثقال
فرنفل خولنجان سنبل کولی قاقله صندل سفید صمغ عربی ازهر یک نیم مثقال عفص سرنم ... مثقال
کوفته ... امراض ... ربیع ... ورد و ساده حسنی ... واکر سل المسک خواسته باشد ... مثقال
مسک نمی ... اضافه ... * صفت آن سل المسک ... اسمای دیگر ... آب بلح یعنی غوره خرما ... که
... سفید ... رطل ... و کف آن را گرفته ... داخل کنند ... رطل عفص ... که ...
دارد ... آن را ... نموده ... باشد ... در تنگ سنگی ... معقد ... از آتش
برگرفته ... فارسی ... رطل ... عصفور ... العصافیر ... خوردن ... املح ... عود
هندی ازهر یک ربع ... حسنی ... رطل زعفران ... درم صمغ عربی ... رطل ...
را کوفته ... آب بلح و عفص ... سرسند و آن ... رادند ... و گفته و ... اللور
و در ... دیگر ... ... است و آن ... امراض ... امراض ... نموده ... داخل ...
دراند ... مثقال مسک ... کند ... زعفران ... گرد ... ...
مسک نموده ... امراض ... گفته ... باشد که ... الله
نافع است ... آب بلح مطبوخ ... امراض ساریه و ... آن را ... و ...

اما آنکه نماید با آب ادویه مثل آب واملج الملک گویند * سکباج بکسر سین مهمله و سکون کاف و فتح بای موحده و الف
وجیم معرب سرکه باست وآن غذائی است که با سرکه ترکیب کنند مشهی و مبرد و قاطع صفرا و مسکن غلیان
خون و صفرا نافع ابدان و علل عصابی و سوداوی و سده و تپ و ضعف معده و مثانه و زحیر و قولنج و درد مفاصل
و مضر سارد امزجه و مصلح آن [illegible] متخلص حلویات و پالوده است * و طریق ترتیب او است که گوشت را چند رطل ریزه
کرده اگر مرغ باشد از پیه ما جدا کنند و سر تیغه بشارند و پیاز و زردک و کمند با رأس الحنوس داده از روحت آنرا
گرفته با آب سرد شویند با گوشت و سرکه و ادویه خوشبو همراه چیزی با عسل و شکر حامضی داده بقدری زعفران اضافه کنند
* و نیل درو کرده تقسیمات از اقسام نسخ متعلقه آن * بدانکه سکنجبین معرب سرکه انگبین است چه سک
بلغت فارسی بمعنی سرکه است چنانکه مذکور شد سک آهن یعنی آهن محلول بسرکه شیخ داود گفته که سکنجبین معرب
سرکه انگبین است یعنی مرکب از سرکه و انگبین و انگبین در فارسی اسم عسل است و این اسما است از شیخ داود و به سبب
عدم معرفت باشد که سک در فارسی بمعنی سرکه آمده چه اگر معرب سرکه انگبین بود بایستی که معرب آن سرکه
انجبین بودی اگر حمله معرب را باعث معرفی [illegible] است که سکنجبین از جمله اشربه است که شراب معروف
و مشهور است و آنرا اقسام است و بدانکه سکنجبین از تراکیب قدیمه است بعضی اصحاب قرابادین گفته که اول
مرکبی که بالفعل شده ماء العسل بود و آنرا افلاطون ترکیب کرده آنرا شربانی اودر مالی گویند بعضی گفته که
ماء العراطن [illegible] است و ابقراط اختیار کرده شرابی مرکب از حلو و حامض و آنرا سکنجبین نامید و جالینوس
اختیار کرد برای آنکه سک و انگبین یعنی خل و عسل را که معرب آن سکنجبین است و این در حقیقت شراب سرکه
است اختیار کرده از جمیع شربتها عسل را بسبب برودت هوای یونان و ترکیب عسل در یاد نمی تواند آن
در جمیع شربتها اختیار کرده شیخ رئیس شکر را بسبب آنکه معاونت کند طرف شکر با خصوصیت سرکه تا
اعتدال حاصل آید و بدانکه سکنجبین متنوع می شود بحسب زمان و مکان و مزاج و سن و اطلاق بمیزان و بقطع
اخلاط و حفظ صحت و ازاله امراض بسوی انواع [illegible] آنکه با آن را اگر [illegible] می شود از برای حفظ صحت و یا از برای
ازاله امراض و مزید این دو لابد است که بوده باشد در یکی سند در یکی از بلاد و بهر حال لابد است که سعد کرده
شود با آن اصلاح نوعی از انواع مزاج و مزید از نسخها یا شامه می شود بر اصل آنچه قرار داده اند یعنی سرکه با آنچه نایب
مناب آن باشد چون تمر هندی و ریباس و آب اترج و لیمو و تفاح حامض و سفرجل حامض و جمیع اینها با عسل است که
اصل است یا با شکر و دوشاب و مثل [illegible] پس ظاهر باشد که اقسام سکنجبین بحسب ماده آن و زمان و مکان
و کسیکه استعمال می کند آن را و غیر آنها بکثرت ازود و حد و حصر نیست پس اقسام سکنجبین زیاده از اقسام
شراب است زیرا که اقسام شراب را منحصر نموده اند در سی و چند قسم و بدانکه سکنجبین را مسائل متعدده است
که متصدی جمع آنها گردیده شیخ رئیس و محمد بن زکریا رازی و امام فخر رازی و غیر ایشان [illegible] آنکه از برای
احکام آن رسائل مفرده بالتفصیل تألیف شده و در بزرگی شأن آن است رسائل احکام آن مشتمل است در جمیع
احکام ذاتی و عرضی آن [illegible] کتاب جمله از احکام ضروری آن را ذکر می کنیم تا [illegible] احکامی که کتاب حامل
مشهور طالب را از معرفت این احکام سکنجبین بالتفصیل شده پس بدانکه سکنجبین [illegible] جمیع [illegible]
کرده اند ممکن است استعمال آن از جمیع دواهای حفظ صحت و ازاله امراض هرگاه حاصل باشد آن را معرفت به بیانی
اقسام آن که ذکر شده بسوی امزجه بنسبت [illegible] که بسبب اخراج آن [illegible] تسمی از آنچنانکه بعضی ذکر کرده اند
بلکه صحیح تر آن است که هر قسمی [illegible] است بحسب [illegible] خاص با مزاجی و زمانی و مکانی خاص [illegible] آنکه

مرکب است که سکر و ماء الورد است در درجه دوم و سرکه بارد و یابس در درجه دوم مثلا پس ابدود آن از برای حفظ
صحت معتدلین آن است که سرکه و سکر هر دو در آن برابر باشند جهت آنکه اعتدال آن مشروط است بتساوی این
هر دو جزو و اگر گفته شود که سرکه بارد یابس است در ثالثه مشروط است در معتدل که کم کرده شود سرکه از سکر مثل از که
الجیه باید مانند متفاوت بوده‌اند که با سکر که اعتدال حاصل آید و بعضی از حکما عمل در امر حکمه خارج از اعتدال
شبابیه و طویه [illegible] از برای هر مزاجی اخذ آن است که از [illegible] شده باشد چونکه بوده باشد در آن حرارت یا برودت یا
رطوبت یا یبوست [illegible] باز اینکه بوده باشد مقابل و مضاد آن [illegible] مزاج و عضوی و تفاوت واقع در آن [illegible] ملاحظه آن
با آب یا ماء الشعیر [illegible] با مرطب یا مخلوط کردن بذر خیری یا بزر [illegible] خیار یا [illegible] یابس بارد و علم مزاج آن
و مرطب بودن آن از عسل و سرکه از باقی خصوصیات در اصلاف [illegible] تنها و اصل در استعمال آنها آن است که استعمال
کرده شود و سکنجبین بوده باشد و حقی در [illegible] و هرگاه مزاج [illegible] سرد باشد باید که [illegible] باید گرم
[illegible] سرد [illegible] زاد [illegible] با نصف [illegible] در عسل آن آب داخل نکنند مگر آنکه در تابستان
باشد سرد و رای بعضی آن است که داخل کنند در عسل آن آب مطلقا و هرگاه مرضی در [illegible] باشد و بوده باشد حاره
[illegible] آن حتی آنکه در [illegible] که ممزوج بوده شود [illegible] حبوب صمغ عربی [illegible] استعمال
کرده می‌شود سکنجبین ساده از برای تسکین عطش و تفتیح سده‌ها و صداع حار و [illegible] و کم کند [illegible] اگر از سرکه و
عسل باشد بالمساوات گرم است باعتدال و جهت امراض بلغمی و تفتیح سده‌ها و تقویت جگر و معده و [illegible] مرکبه
نافع است و اگر از سرکه و قند باشد [illegible] و مساوی باشد مایل است بسردی و به تفتیح سده‌ها نافع [illegible] و قاطع صفرا است
و حمیات و امراض طحال و کبد و معده را مفید است و اگر سرد و تر خواهند سرکه را زیاده کنند و اگر معتدل خواهند
قند را [illegible] آن سرکه کمتر [illegible] و اگر سرکه و دوشاب انگوری باشد با [illegible] مساوی باشد معتدل است و استعمال
کرده شود سکنجبین سکری در فصل گرما و بلاد حاره [illegible] و سکنجبین دوشابی در اعتدال و از برای [illegible]
[illegible] از برای [illegible] حلق و از برای خفقان [illegible] بوده باشد [illegible] آب [illegible]
[illegible] از خواص [illegible] در امراض طحال از سرکه خالص و با از سرکه عسل جمیع آنها مشروط [illegible] و گاهی ترکیب
کرده می‌شود سکنجبین با بزور از برای زیادتی تفتیح آن مر سده‌ها را و از برای نفع در حمیات حاره [illegible] بزور بارده
و اما از برای نفع در حمیات [illegible] با بزور حاره و گاهی ترکیب کرده می‌شود با بزور بارده و بزور حاره [illegible] آنکه در
[illegible] مثلا اگر ترا گرفته شود از برای [illegible] حاره و اخلاط صفراویه باید که ترا گرفته شود از تخم کاسنی و تخم
خیارین و تخم خرفه و [illegible] کاسنی و باید که تخم خیارین و تخم خرفه را [illegible] زیاده کرده شود بسبب
ضعف قوت آنها [illegible] آنها که اطراف عروق است و از [illegible] کاسنی مقدار اول داخل باید کرد بسبب آنکه
آن [illegible] است در نفع او برای حمیات حاره و ظاهر است نفع آن از بزور و مقدار تخم کاسنی را از تخم کاسنی زیاده
کنند بسبب [illegible] نفع آن در حمیات حاره لیکن از تخم خیارین و تخم خرفه کمتر باید کرد بسبب آنکه
تخم کاسنی در [illegible] اقوی از تخم خیارین و تخم خرفه است و از قوی باید که مقدار اول از ضعف داخل مرکب شود
و [illegible] آنکه [illegible] باشد [illegible] آنها بارد پس باید که ترا گرفته شود از تخم کرفس و [illegible] و تخم کاسنی جهت
آنکه تخم کاسنی مرکب القوی است و [illegible] نفع آن در حمیات حار و بارده و از اصول این بزور و لیکن باید که
اصول را زیاده از بزور کنند بسبب ضعف اصول [illegible] بزور پس [illegible] که داخل کرد مثلا از اصول [illegible] و از بزور
[illegible] و گاهی داخل کرده می‌شود اصول و بزور مساوی المقدار بسبب تعارض [illegible] لا اصول از [illegible] آنکه

قوت آنها ضعیف است مقتضی آن است که زیاده داخل شوند و از ضعف لحمیت آنکه مبارك اند تا نرود زیاده
نسبت به اصل سه و در این مقتضی تبدیل اند و گاهی اضافه کرده می شود بآنها و در تمام از جنس غالب یعنی کم از
اصول می نسبت قوت آن و بیماری موافق آن و اگر سکنجبین را گرفته شود از برای صلابت طحال پس باید که اصل
و عمود در آن بیخ کبر و پوست بیخ کبر باشد به سبب قوت این هر دو در کشودن سدها از برای امراض طحال
و اگر او را گرفته باشند از برای صلابت کبد پس باید نگردانند اصل و عمود در آن بدل بیخ کبر و پوست کبر
ریوند چینی و للمعمول و اگر او را گرفته شود از برای ادرار طمث نگردانند اصل و عمود در آن مشکطرامشیع و فطراسالیون
و گاهی اضافه کرده می شود سکنجبین افیمونی در امراض سوداویه و مانند آنکه استعمال کرده می شود از برای یرقان و خفقان
و تپ مقمر و صداع مزمن و صلابت طحال و کبد و ضعف گرده و حرف بزرگ سکنجبین بزوری و اصولی و بزور آن را باید
تخم کرفس و تخم کاسنی و امثال این بزور باشد و اصول آن اصول بزور مذکوره و اسقوری اگر بلغم غالب باشد و با تیزاب
اگر زیاد شما و نورا ساریون اگر سده غالب باشد تخم شبت و حب السمنه در قولنج و تخم خطمی در ضعف گرده و تخم
ترب و حرف و بول و جمیع اینها اگر بود و باشد جمیع این امراض و زایل باید کرد اوراق ها اینجا خالی باشند از موجب
آن و این ادویه زاد و خلو و حامض شروط مذکوره بتمام بیاورد با این دستور که ادویه را نیم کوفته در سرکه و آب
ملست باید سانو و بجوشانند تا نصف برود دیگر با آتش ملایم بجوشانند تا به نصف رسد و بعضی گفته اند که ادویه را
اولا باید که در آن مقدار سرکه و آب بجوشانند که بقدر انگشت بالای آن آید پس باشه و بعد آن آب صاف با آتش ملایم طبخ
دهند تا به ثلث رسد و بعد بر این ظروف از برای طبخ دیگ سنگی یا نقره یا مس پاره قلعی کرده است و اجتناب واجب و لازم
است در طبخ اشیای حامضه از مس بی قلعی و مزنج که باعث سمیت آنها میگردند و سرگاه است در این ظروف و ظرف
روح بوسانه زیاده است پس بالا بند و با عسل مصفی یا شکر مصفی یا دوشاب انگوری یا شیر ملایم مخرما یا مصفی تمام
آورند پس اگر با نسخه مذکوره اراده اسهال نمایند زیاده نمایند ریوند چینی در ضعف اعضای رئیسه و صداع و لاجورد و حجر ارمنی
در مالیخولیا و حب النیل و تربد و خوراللنی در بلغمی داخل کنند اگر بود و باشد ضعف معده و ساع وصل و ضعف
معکی عرق الصلیب و اصل السوس و عود هندی داخل کنند و در صلابت طحال اسقولوقندریون و در حمی طباشیر
مقعد و در نزف الدم و اسهال الدم الاحمر را اما نسبه دوم در جمله رطل سکنجبین داخل نمایند و بر ذوات الصفرا مقدار
یک مثقال سموم بیار یک رطل سکنجبین ساذج باید داخل نمود بابی طریق که سموم بیار را بوسه در صرة کیانی که نصف آن
صرة خالی باشد از سموم بیار کرده صرة را سکنجبین بسته در وقت طبخ در آن سکنجبین اند از بیخ السوس گفته که آن صرة
را از میان آن سکنجبین هرگز نباید برآورد و وجه آن را اعتماد آن است که وجهیکه آن سکنجبین تمام آید
صرة را اسکو بلیست نمالند و فشارند تا جمیع قوت آن در سکنجبین بار داده شود البته آن صرة را دور باید کرد ... داود
گفته که این اصح است جهت آنکه مالیدن آن در این سکنجبین بعد از آنکه صرة آن را بر آورده باشد و نقل نمی باید
در صرة مانده باشد غیر لعاب است بلکه آن صرة سمر را باز بجوش جذب می کند و لکن آن را اگر نمالند و فشارند
چنانکه رای جالینوس است باید که صرة را در آن واگذارند تا آنکه بقدر ربع نوبه و مالدرای لطیفه مقبوله آن کل اجزاء
مخلوط بآن سکنجبین شود پس اگر در ابتدا آن کسند ار بر دارند البته تا هم ممانند نقل آن این بود به فصل قرابادین
اقسام سکنجبین و منافع آنها را آثار برای سهولت امر بر متعلم طالب اجمال این کلام و محصل این مراد در اشعار پی
رحمه کرمی که مرا اگرچه تکرار مآل است و لیکن خالی از فایده نیست پس میگویم که سکنجبین ساده شکری برای
لست کسرا المنافع جامع النفع از برای حفظ صحت و اکثر امراض ساده ... ادویه مقبله از برای جمع آنها الا ... از برای ...

وتسکین حرارت ومنع عفونت وتفتیح سدد وتقطیع مواد می باشد مختلف مزاج آن باختلاف ترکیب بحسب مقدار
سرکه ومقدار انگبین یس سکنجبین فرا گرفتند از سرکهٔ صادق الحموضت وشکر سفید بعد بعد الماس که در عمل سرکه
باشد وقوام آن زیاده باشد بحسن ترتیب می باشد بارد رطب ونافع از برای حمیاتی که در نهایت حدت وحرارت
باشد مثل محرقه وغب لازم وسکنجبین فرا گرفتند از سرکهٔ انگوری کهنه وشکر سرخ مثل سرکه زغلیظ باشد قوام
آن مائل بغلظت ونافع است از برای حمیات مرکبه از صفرا وبلغم وسکنجبین عسلی مستعمل است از برای حمیات
مرکبه حمیات بارد وگاهی فرا گرفته میشود از سرکه عسل وآن مستعمل است در امراض بارده واین قسم سکنجبین
حار است وجالی وملطف وسکنجبین بزوری فائدهٔ آن زیاده است وبعضی گفته اند اگر در حمیات مرکبه حرارت وصفرا
غالب باشد بزور آن بزور بارده باید که بوده باشد اما در امراض بارده وحمیات بارده پس باید که بوده باشد بزور آن بزور
حاره اما بزور بارده مثل تخم کاسنی وتخم خیارین وتخم خرفه وپوست بیخ کاسنی واصل السوس است
اما بزور حاره پس مثل تخم کرفس وانیسون ورازیانه وتخم کاسنی است از هر یک سه درم وبیخ کاسنی وبیخ کرفس
وبیخ بادیان از هر یک شش درم وبرگ کبر سه درم وغافث وزوفا خشک از هر یک دو درم ودو هر یک این ده وقیه
شکر تبرزد وسرکه یکصد وپنجاه درم است واما در حمیات مرکبه پس باید که جمع نمایند بزور بارده وبزور
حاره را بسبب علت خلط حار وخلط بارد در حمیات واما در غیر حمیات مثلا اگر بیمار زیادتی مثلا طحال
پس بگردانند اصل وعمود در این بزور پوست بیخ کبر اکثر تخم کاسنی وتخم بادیان وپوست بیخ بادیان
از هر یک مقداری اقل وانیسون مقداری متوسط وپوست کبر ضعف انیسون در ادرار بول وتخم خیارین وتخم
خرفه وتخم خرفه هنگام حاجت بسوی تعدیل ومضادهٔ آن بر خلط سوداوی را ویا اگر داشته باشد از آن را بسبب
ضعف آن در ادرار واما اگر فرا گرفته شود از برای کبد پس زیاد کرده شود بزوری بزور حمی لک مغسول اذخر مکی
ومناسب نیست داخل کردن بزور بسبب عدم مناسبت آن در امراض کبد اگر فرا گرفته شود از برای ادرار
طمث داخل کرده شود در آن مشکطرامشیع واسه وبعدا گاهی داخل کرده میشود در آن افتیمون وما بعد آن در
امراض سوداوی گاهی داخل کرده میشود در آن از برای اسهال ادویهٔ مسهله چون ربوند وسنا وتربد وحجر الحب
وحجر ارمنی ولاجورد ومثل اینها چون معلوم شد که اصل در سکنجبین ساذج است واصل در آن سکنجبین عسلی است
که بالفعل حال معروف است پس اول مرتبه ذکر سکنجبین اقسام سکنجبین ساده پس ذکر سکنجبین اقسام دیگر سکنجبین
* سکنجبین ساذج بالف حالموس * صنعت آن عمل چند خوش ونگذارند آن را بر آتش ملایم وکف آن را بگیرند
وسرکهٔ انگوری چند در آن بریزند وباید که آن سرکه بسیار ترش نباشد وضعیف نیز نباشد بلکه متوسط باشد پس
آن را با آتش ملایم اندک اندک بجوشانند تا مخلوط شود شکر وسرکه تمام بماند پس از آتش فرود آورده در ظرف چینی یا شیشه
نگاه دارند پس هرگاه اراده کرده شود استعمال آن پس باید ممزوج کرد آن را با آب مثل شراب واستعمال نمود اگر بوده
باشد سکنجبین مکروه طبع کسیکه می آشامد آن را بسبب حموضت ویا حلاوت آن وکسیکه اراده این داشته باشد که
بنوشد آن را پس باید که سرکه آن را زیاده کنند این بسبب آن است که بسبب مقصود استعمال آن باشد از واحدی
از آب بیخ ریس گفته که رای من آن است که این سنت است با آنچه شامی آورند بعضی یاس که امر میکنند جمعی از
کسانیکه میخورند می آشامند آنگاه ممزوج میکنند حمرا با آب ازعمر علم با آنکه در آنها کسی است که معتاد است
با آشامیدن حمر ولکه کثیر المزاج ربعه الطعم باشد پس اگر بیاشامند ممزوج عمر ممزوج ممال میگردد سوای ساعت در
مردمان کسی است که معتاد است با آشامیدن حمر دوری پس اگر بیاشامند حمر کثیر المزاج نوع زعفران عارض میگردد

آن را پس مرا به مثل این عارض شود از شرب خمر و حال آنکه عادت مردم است که همیشه از آن بخورند و بیاشامند پس
چگونه عارض شود از شرب سکنجبین زیاده و حال آنکه عادت مردم به آشامیدن سکنجبین اقل است از آشامیدن
خمر بسیار و سکنجبین از خمر اولی است پس سزاوار آن است که نگرداند اعتدال را جز کسی که
می‌آشامد به حسب اتفاق معتدل را واجب است که بداند که او نیز از برای کسیکه می‌آشامد آن را آن است که زود
باشد الذ نزد او از این جهت می‌باشد جمیع آنها و برای از اکثر کسیکه مبادی شود از کسی است که نفس آن عاجز
باشد از خوردن آن خوش مباشد از خوردن آن از اعدل انواع سکنجبین آن است که ساخته شده باشد از ادویه‌ای که
موافق اکثر مردم باشد و آن این است که داخل نمایند یک جزو سرکه انگوری را در دو جزو عسل کف گرفته و باز پس
ملایم نموده بپزند تا مخلوط شود طعم سرکه با طعم عسل و ممتحن شود طعم عسل با طعم سرکه و سر نمایند سرکه خام و باید
که بجوشانند سکنجبین را با آب و از ابتدای طبخ آن از این جهت است که واجب است که در هر جزوی از عسل چهار جزو آب
صافی داخل نمایند پس با آتش ملایم بپزند تا آنکه کف آن بالا آید عسل زردی کف بصاری الا می آورد پس
از این جهت محتاج این است به طبخی از زیاده و بعد از آن اکثر از آب بآن بعد از زوال می‌گردد و چون آمیختند از آن
که ممزوج در آن نموده باشد در صورت باقی نصف آن بوده باشد پس داخل کنند در آن سرکه مثل نصف وزن
عسل زیاد بجوشانند آن را تا بگردد سرکه مخلوط بعسل خلطی نیکو و باقی نماند سرکه خام و گاهی ساخته میشود
این سکنجبین بدل بشور که اول مرتبه انواع بلکه بعضی عسل را با سرکه که یک جزو عسل دو جزو و آب چهار
جزو از مرتبه همه را یکجا کرده بجوشانند تا کف آن را بگیرند تا به قوام آید و بعضی گفته اند که با جمیع زیاده
بعضی یک خمس آن باقی ماند و اگر خواسته باشد که اقوی گردد بگرداند سرکه را مثل عسل در وزن بیاشامند و آشامیدن
معشوق مروج آن زرد بیاشامند بلکه زرد بیاشامند بکر زیاشامند که مبادا ضرر رساند بعد پس
بلکه سکنجبین عرض می‌کند در مفاصل و ... رحم ... زائد کموس را از امعای سفلی و محلل رطوبات است از
بدن و بعضی مردم آن را اندرون آب بیاشامند و آن کسی است که اراده داشته باشد که خلاف ... را از معده و ...
... اسهال ... بیاشامند آن را با آب ... که بر آن صبر کند پس استعمال کند گوشت جوان مرغ
و ... این است نسخه سکنجبین جالینوس مشهور نزد جمهور * سکنجبین ساده جالینوس به نسخه حنین بن
اسحق و کفایة الطب * صنعت آن سرکه می‌گیرند دو رطل انگبین خالص صافی سه رطل و آب چندانکه ... باشد
جمله را در دیگ سنگی کرده بپزند و کف آن را بگیرند تا به قوام آید بگذارند و در نسخهٔ دیگر وزن سرکه ده رطل است و نسخهٔ
اول صحیح است * سکنجبین ساده سکری بالعف شیخ رئیس * صنعت آن بگیرند شکر سفید و در دیگ سنگی کنند
مطبوخ آنرا مستوی نمایند پس بریزند بر آن سرکه خمر بقدر آن مقدار که برنگ آن غالب آید و بجوشانند روی آن شکر
را و اگر خواسته باشد که بسیار ترش نگردد سرکه را از این مقدار کمتر کنند پس دیگ را بر آتش بگذارند تا بر آتش
علیه صنعت با شکر گداخته شود کف آن را بطاس بگیرند و پارچهٔ صافی بطاس را بالا کنند و در انبر حسن
کنند تا دیگر کف برنیاورد ... است که این وضع کردن شکر که شیخ رئیس در اینجا آورده عمرو ... معروف
است و بسیار خوب است پس چون دیگر کف برنیاورد آن را با پارچهٔ صافی صافی نمایند که در دو رملی که
در نه آن باشد ... پس آب صافی بر آن ریزند که ... شود بعد ... بقوام آید و بعضی گفته اند که در زیر
... شکر ... گلاب داخل نمایند و بعضی در وقت طبخ در ... نعناع تازه در آن ...
... نعناع را بر آورده دور ... سکنجبین را ذکر کرده ... * سکنجبین ساده سکری بالعف

محلل ریاح گشاید و این سکنجبین حفظ صحت کند و موافق جمیع امزجه است و مقوی قوا کند و جمله بیماریها را
که از گرمی باشد سود دارد و مفتح سدها و مدر بول و بلغم از معده است ساذج را رطوبت دارد حرارت صفرا و حرارت بدن را
زایل سازد و اصلاح شربت آن برکه خداوندی حلاب خورند * صفت آن سرکه سی کهن در رطل شیر باید و آب باران داخل
کنند آنقدر که خمر سرکه را بشکند پس در هر رطلی از سرکه یک من نبات سفید شامل نمایند و در دیگ سنگی به آتش
نرم بجوشانند و کف آن را بگیرند تا بقوام آید آنگاه از آتش برگرفته سرد نموده در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند
و بکار برند و بعضی گفته که شش سفید منقی بگیرند و سرکه بقدر کفایت بر سر آن ریزند و قدری گلاب داخل
کرده بجوشانند تا بقوام آید و سرکه خام نماند پس نگاه دارند استعمال نمایند * سکنجبین ساذج سکری محلل
ذکر یافته نسخه ملاسی بگیرند خل خمر بلحر و آب شربن دو جزو شکر طبرزد سه جزو همه را یکجا کرده بجوشانند
و بقوام آورند بعضی گویند که تخمها باید در سرکه آب تخم کاسنی و بوست بیخ کاسنی نیز مگردد بیرند و بفتح آن
زیاده * سکنجبین ساذج سکری به نسخه محمد بن الیاس شیرازی گفته که این سکنجبین حافظ صحت و مدر
و مسکن تشنگی و مزیل و قاطع صفرا است نافع است از برای حمیات حاده و عطش و بلغم و جلای معده از صفرای ردی
و بلغم و موافق جمیع امزجه است مفید است از برای جمیع امراض حادث از صفرای ردی و بلغم و موافق جمیع امزجه
است و مفید است از برای جمیع امراض حادث از صفرا هرگاه با آنها مزمنه نباشد * صفت آن سرکه انگوری کهنه تیز بی
آب شیرین صافی بقدری که خمر سرکه را بشکند پس در هر رطل سرکه یک من شکر سفید داخل کرده به آتش ملایم
بجوشانند و کف آن را بگیرند تا بقوام آید از آتش برگرفته بگذارند تا سرد شود و در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند
* سکنجبین ساذج به نسخه سید مظفرالدین شفائی شیرین سفید یا عسل مصفی هرکدام که باشد یک من در دیگ
سنگی یا گلی کرده یکمن و نیم سرکه انگوری بر روی آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و نیم اوقیه گلاب در آن ریخته
دو جوش دیگر داده فرود آورند * سکنجبین ساذج دوشابی و سکنجبین ساذه بجای ارسلان خرما و سکنجبین
ساذه مصفی * صفت آن هر سه آن است که بگیرند سرکه و دوشاب یا سیلان خرما یا مصفی هر دو مساوی و مساوی
هر دو آب بکنند و آن سه را بجوشانند که ثلث بماند و کف آن را تمام بگیرند باد نگر کف بر سر نیاورد پس قدری
گلاب بر آن داخل کنند و دو جوش دیگر داده فرود آورند و بگذارند تا سرد شود و نگاه دارند باید دانست که هر عمر
قومی سرکه اصل و عمده است و سکنجبین آن را در هر مرکب بدل ترشی دیگر نمی تواند نمود ولیکن عمده آن است
که می توان در سکنجبین بدل سرکه ترشی دیگر داخل نمود و بنا بر عموم قوی سکنجبین را از ماء لیمو که حامضه
بغیر سرکه می توان ساخت پس باید که بنا بر عموم قوی طریق اتخاذ آن از سایر نمایان نمائیم پس باید که طریق
اتخاذ سکنجبین ساده از آب اترج و آب نارنج و آب لیمو و آب ریباس آن است که نبات سفید یا شکر سلیمانی یا عسل یا دوشاب
یا سیلان رطب یا مصفی هرکدام را که خواسته باشد بقوام آورند و کف آن را بگیرند پس بر آتش اخگر نهاده در دیگ
سنگی ابدال یکی از میاه مذکوره هرکدام را که خواسته باشد بقدر ربع ... طعم آن و حلاوت و حموضت
باعتدال رسد بدار برای کسی که از برای او ساخته می شود و چون یک جوش و بقوام لایق آید فرود آورده سرد کرده
نگاه دارند. و گر از میوه‌جات حامض با آب سیر حل حامض با آب ریزند و رسانند آب دار آنها را گرفته در دیگ سنگی
کرده یک جوش داده از آتش فرود آورده بگذارند تا صاف گردد پس از آب زلال صافی هر یک از آنها را گرفته با
شکر یا نبات یا انکوسیفید یا حلاوات دیگر مثل عسل و دوشاب و سیلان خرما و مصفی هرکدام که باشد بمقدار
وزن آن آب داخل کرده بجوشانند کف آن را بگیرند و بقوام آورند پس فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند و

اگر اراده نمایند بعد از آن اخلاص سازند پس بگیرند عسل آن را و نیم رطل آن را و یک رطل آب بجوشانند و آب صافی
هر کدام که باشد بگیرند و با یک رطل شکر سفید یا شکر سلیمانی یا شکر طبرزد [illegible] بقوام آورند و فرود آورده سرد
کرده در شیشه نگاهدارند * سکنجبین ساده مجید از جمله کثیر الاستعمال [illegible] امراض صفراوی [illegible] باشد که بجای سرکه خالص
سرکه که در آن گل کثیر یا شیره یا عصاره [illegible] و از همه بهتر آنکه [illegible] سرکه [illegible] ملیسا و چون
[illegible] ورق گل شده باشد یا شکر یا عسل یا دوشاب [illegible] سکنجبین ساده مرتب نمایند * سکنجبین بزوری حار
به نسخه محمد بن الیاس شیرازی جهت سده کبد و معده و طحال و ادرار بول نسخه فصل بلغمیه ازمنه و جهت استسقا
و [illegible] و سوء القنیه و حمیات بارده و تسکین عطش [illegible] نافع * صفت آن بگیرند تخم کرفس و رازیانه انیسون از هر یک
[illegible] درم بیخ رازیانه و کرفس و کرفس از هر یک هفت درم تخم کاسنی تخم کشوث از هر یک [illegible] درم عصاره غافث
[illegible] از هر یک [illegible] و در نسخه دیگر این دوای احمر از هر یک ده درم است و در نسخه دیگر از هر یک دو درم
است و نسخه اول اصح است و نسخه دوم [illegible] و نسخه ثالث [illegible] بعض ادویه را جوش کوبیده نیم ساینده
و در یک رطل سرکه شراب کهنه و سه رطل آب صاف بجوشانند پس بریزند در دیگ مس یا کمره قلعی کرده
یا سنگی [illegible] و جوش دهند با آتش ملایم تا ربع آب برود پس از آتش فرود آورده زمانی بگذارند تا سرد شود و نیکو
بمالند و بفشارند و یکمن شکر سفید داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند و کف آن را گرفته بقوام آورند شربتی یک
اوقیه * سکنجبین بزوری حاره به نسخه شیخ مظفر الدین شفائی * صفت آن تخم کاسنی تخم کشوث تخم کرفس
تخم رازیانه انیسون از هر یک [illegible] درم بکوبند در [illegible] چهار من سرکه انگوری کهنه [illegible] آب یکشبانروز
بخیسانند پس بجوشانند تا ربع آب برود و بمالانند و یکمن عسل مصفی یا شکر سفید هر کدام خواسته باشد
بقوام آورند * سکنجبین بزوری حار نافع از برای جمیع امراض بارده کبد و امراضی که بمشارکت امراض بارده کبد
باشد چون صداع حادث بمشارکت امراض بارده کبد به سبب صعود ریاح و اخلاط بسوی دماغ چون استعمال کنند
بعد از تنقیه اخلاط بمثل شراب دیناری * صفت آن رازیانه تخم کرفس از هر یک هفت درم پوست بیخ رازیانه بیخ
کرفس انیسون از هر یک ده درم مجموع را نیم کوفته یک شب در سه رطل آب و نیم رطل سرکه انگوری بخیسانند
و صبح بجوشانند تا ثلث بماند بمالانند و یک رطل شکر سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی از ده درم تا بیست درم
و اگر سرکه باشد سرکه داخل نکنند و از همین اجزا شراب بزوری حار مرتب نمایند و اگر سکنجبین بزوری حار سفرجلی
خواهند در این نسخه بجای شکر سفید آب به شیرین داخل نمایند * سکنجبین بزوری بارده به نسخه شیخ
اسمعیل در ذخیره مفتح سده ها است و مدر بول مفید است از برای حمی غب چون بعد از مسهل در نوبت تپ
[illegible] استعمال نمایند * صفت آن بگیرند مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک نصف درم و شیره این
هر دو را در آب برآرند و تخم کاسنی ده درم و آب انار و سرکه انگوری و آب خالص از هر یک سی درم آمیخته بجوشانند
که به نصف رسد پس بمالانند و شیره ها را در آن داخل نمایند و سی استار شکر سفید در آن داخل کرده
بجوشانند و کف آن را بگیرند و بقوام آورند * سکنجبین بزوری بارده به نسخه محمد بن الیاس مفتح سده ها است
و نافع است از برای استسقا و سوء القنیه و مدر بول و مسکن و نافع است از برای حمیات حاره * صفت آن تخم کاسنی
تخم خیارین تخم خربزه از هر یک [illegible] درم پوست بیخ کاسنی [illegible] درم پوست بیخ بادیان [illegible] درم همه را نیم کوفته در سه
رطل آب و یکمن سرکه انگوری کهنه یک شبانروز بخیسانند پس در دیگ سنگی کرده بجوشانند تا ربع آب برود
پس از آتش فرود آورده بمالانند و بپالایند و داخل کنند در آن شکر سفید یکمن و با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید

پس داخل کنند دران گلاب یک اوقیه و یکجا جوش دهند تا قوام آید فرود آورند سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند
و اگر بعوض شکر عسل کنند روا باشد * سکنجبین بزوری بارد بنسخهٔ دیگر ملائم مدر بول است و نافع است از برای حمیات
حاره و مرکبه از برای استسقای حار * صفت آن تخم خیار تخم خربزه تخم کاسنی تخم خرفه تخم کدو از هر یک ده درم
بیخ کرفس بیست درم مجموع را در سرکهٔ خمر یک روز و یک شب بخیسانند روز دیگر بجوشانند و بپالایند پس
بپالایند با عسل آب شکر مصفی داخل کنند دران هر رطلی ازان یک اوقیه آب انار ترش و باز بجوشانند تا بقوام شود
پس آن را نگاهدارند * سکنجبین بزوری بارد نافع است از برای جمیع امراض حاره کبد و امراضیکه بمشارکت امراض حاره
کبد باشد چون صداع بمشارکت کبد که بسبب صعود بخارات اخلاط از کبد بسر مرکب استعمال کرده شود و بعد از فصد اکحل
و سلعه بسیار بود شاید مضر * صفت آن تخم کاسنی تخم خیارین از هر یک ده درم رازیانه پوست بیخ رازیانه
از هر یک ده درم پوست بیخ کاسنی بیست درم اجزا را نیم کوفته در ده رطل سرکهٔ انگوری یک شب بخیسانند و صبح بجوش دهند
تا ثلث بماند صاف نموده یک رطل شکر سفید داخل نموده بقوام آورند شربتی از دو درم تا بیست درم و اگر سرکه
باشد سرکه داخل نکنند و از همین اجزا شراب بزوری بارد مرتب سازند * سکنجبین بزوری معتدل بنسخهٔ محمد
بن الیاس سدهای کبد و طحال بگشاید و مدر بول بود و نافع است از برای حمیات مرکبه و سوء القنیه و استسقا * صفت آن
تخم کاسنی تخم رازیانه تخم کرفس از هر یک سه درم تخم خیارین و تخم خیار بادرنگ تخم خربزه از هر یک پنج درم
پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه از هر یک پنج درم همه را نیم کوفته در ده رطل آب و ربع ... سرکهٔ انگوری کهنه یک
شبانروز بخیسانند پس بآتش ملایم بجوشانند تا یک رطل بماند صافی نموده یک من شکر سفید داخل کرده بجوشانند
تا بقوام آید از آتش برگرفته سرد کرده در ظرف چینی نگاهدارند * سکنجبین بزوری معتدل بنسخهٔ حکیم محمد
مومن نافع تپهای کهنه و تپهای مرکبه و ضعف جگر و رفع ... و استسقای حار * صفت آن تخم کشوث تخم رازیانه
پوست بیخ کاسنی از هر یک سه درم اسقولوفندریون گل سرخ تخم کاسنی تخم خربزه تخم خیارین تخم کرفس بیخ رازیانه
پوست بیخ کبر اصل السوس از هر یک دو درم عناب سپستان ده دانه مجموع را در یک رطل سرکهٔ انگوری و دو رطل آب
یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد بپالایند و یک رطل و نیم شکر سفید داخل کرده بآتش ملایم
بجوشانند و کف آن را بگیرند پس بار صافی نموده بقوام آورند * سکنجبین بزوری معتدل بنسخهٔ سید اسمعیل
قاو از برای حمیات و استسقای حار و ... حل کند که علامت آن ... و ... بول ... کبد است ... دمی
* صفت آن پوست بیخ کاسنی تخم کاسنی تخم خیار تخم خیارین اجزا مساوی نیم کوفته در سرکه و گلاب بجوشانند و
بپالایند و ازان سرکه با نبات و عسل سکنجبین سازند و کسیکه بغایت گرم مزاج است ... آن ... است
اگر داخل کنند خوبتر می شود * سکنجبین بزوری معتدل دیگر نافع از برای جمیع امراض کبد و امراضی که بمشارکت
امراض کبد باشد مانند صداع حادث بمشارکت کبد بسبب صعود بخارات و اخلاط از کبد بسوی سر * صفت آن
تخم کاسنی بادیان اسقولوفندریون تخم کرفس تخم خیارین از هر یک پنج درم پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس پوست بیخ
کبر از هر یک ده درم بیخ کاسنی بیست درم مجموع را نیم کوفته در چهار رطل و نیم آب و یک رطل سرکه بخیسانند یک شب
و صبح بجوشانند تا ثلث بماند و بپالایند و با یک رطل شکر سفید و بروایتی دیگر نبات بقوام آورند شربتی از ده درم
تا بیست درم و اگر سرکه باشد سرکه داخل نکنند و از همین اجزا شراب بزوری معتدل مرتب نمایند و اگر سکنجبین
بزوری ... خواهند ... سکنجبین بزوری بجای سرکه آب ... داخل کنند * سکنجبین بزوری معتدل
که همین نفع دارد * صفت آن تخم کرفس تخم رازیانه تخم کاسنی از هر یک سه درم پوست بیخ کاسنی ده درم مجموع را

نیم کوفته با یک رطل آب ربع یک من سرکه انگوری و یک من قند سفید با یکدیگر بقوام آورند و در شیشه یا ظرف چینی
نگاهدارند * سکنجبین بزوری معتدل بنسخه حکیم صالح خان حال آن معلوم * صنعت آن تخم بادیان تخم
خیارین پوست بیخ کاسنی از هر یک چهار مثقال تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس مغز تخم خربزه از هر یک ده مثقال
نیم کوفته یک شبانروز در آب خالص و پنج مثقال سرکه انگوری و ده مثقال گلاب خیسانیده پس بجوشانند و صاف
نموده یک من قند سفید تکمیل و پنجاه مثقال داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه * سکنجبین بزوری معتدل بنسخه
یحیی بن عیسی بن جزله لطف کننده و گشاینده و رادع کننده است و تحلیل بادها کند و بول را براند و لکن سده
و اعضای نفس را زیان دارد و مصلحش شراب خشخاش است * صنعت آن بگیرند سرکه انگوری کهنه جید ده رطل
و با آبغوره طعم کنند یعنی حدت آن را بشکنند و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه از هر یک سی اوقیه در
نسخه دیگر که تمام بزوری شکری ذکر نموده سه رطل است تخم کرفس رازیانه انیسون از هر یک ده اوقیه در سرکه
مذکور بخیسانند یک شبانروز پس با آتش ملایم بپزند چون یک نیمه شود از آتش فرود آورند و صاف نمایند
و هفت رطل شکر سفید داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و بقوام آورند و اگر عسلی خواهند در هر ده
رطل سه رطل عسل مصفی داخل کرده بقوام آورند * سکنجبین بزوری معتدل بنسخه حکیم محمد امین * صنعت آن
قوة الصبغ که آن را انقارمی و روناس نامند پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان انیسون تخم کاسنی گل غافث
روناس حسک افسنتین رومی از هر یک ده مثقال تخم کرفس جعده سنبل الطیب اسارون از هر یک هفت مثقال
همه را نیم کوفته یک شبانروز در آب خالص [illegible] و سه مثقال سرکه انگوری [illegible] دوازده مثقال بخیسانند
پس بجوشانند تا به نصف رسد صاف نموده یک من قند سفید و سی مثقال داخل کرده بقوام آورند و بعضی
اجزا را با آب خالص خیسانیده سرکه را بعد از آنکه بقوام آمد داخل می کنند * سکنجبین [illegible] نافع است از برای
عسر البول که سبب نفخ حرارت در مثانه باشد * صنعت آن بگیرند تخم [illegible] ده درم و در سرکه انگوری یک شبانروز
بخیسانند پس صاف کنند از آن سرکه با عسل سکنجبین سازند * سکنجبین عسلی [illegible] با کمونی * صنعت آن
خل عسلی [illegible] که هر دو رطلی [illegible] باشد [illegible] در [illegible] عسل [illegible] بر آتش نگذارند
[illegible] آورند و در ظرف [illegible] با چینی [illegible] نگاه دارند * سکنجبین عنابی جمیع
امراض دموی و صفراوی را نافع باشد * صنعت آن عناب جرجانی بزرگ دانه پنجاه دانه افسنتین سی درم همه را
در سه رطل آب شب خیسانند و صبح بجوشانند چون یک رطل آب بماند صاف نمایند و نیم رطل سرکه انگوری
کهنه ربع رطلی گلاب یک رطل قند سفید داخل نموده بقوام آورند * سکنجبین دواکهی که امراض صفراوی و دموی
و انواع تب و حمای گرم و طاعون را سود دارد * صنعت آن خل خمر یک من و نیم آب غوره آب انار ترش آب
[illegible] آب حماض آب اترج آب ریباس آب توت شامی [illegible] از هر یک نیم من عصاره کوکنار [illegible]
از هر یک ده [illegible] همه را [illegible] چهار من قند سفید داخل کرده بقوام آورند پس ده درم کافور قیصوری سوده
[illegible] در هاون سنگی [illegible] و آن را در بالای شراب [illegible]
[illegible] آمیخته شود و در ظرف چینی یا کاسی نگاهدارند شربتی یک اوقیه با گلاب
بنوشند * سکنجبین مسهل بلغم * صنعت آن عسل [illegible] سرکه انگوری کهنه از هر یک [illegible] بقوام آید
پس بگیرند [illegible] داخل نمایند [illegible]
[illegible] در ظرف چینی کنند [illegible] نگاهدارند پس استعمال نمایند * سکنجبین مسهل بلغم بنسخه دیگر

*صفت آن بگیرند یک من شکر سفید و در دو تنگ سنگی کرده و سطح آن را مستوی سازند پس بردارند از آن سرکه
عمل که بسطح شکر رسد و از روی شکر برنگردد بلکه مثل شکر مکشوف باشد رد نشده شود پس در آتش ملایم بردن نه برند
و کف آن را بگیرند و چون دیگر کف بر سر نیاورد صافی نموده پس داخل کنند در آن پنج استار معرحب القرطم بریان کوبیده
و بنکو بهم رسند و بگیرند بیست درم تربد سفید مجوف و نرم کوبند در پارچه کنند که آن پارچه مخلل النسج
باشد و آن پارچه را بر تربد بر بسته و سر آن را محکم به بندند و لحظه بلحظه پارچه را بمالند و بفشارند تا باقی نماند
در آن صره چیزی از تربد و بقوام سکنجبین آید پس فرود آورده سرد کرده در شیشه یا ظرف چینی نگاه دارند شربتی
از ده درم تا پانزده درم *سکنجبین مسهل سودا *صفت آن بگیرند عسل مصفی و سرکه انگوری از هر یک یک قسط و درهم
کرده بجوشانند و بقوام سکنجبین آورند افتیمون افریطی یک اوقیه سوده در آن داخل کرده به نوعی که ساری بهم
رسد با نیکو مخلوط شود پس در ظرفی کرده سر بسته نگاه دارند و بعد از آن استعمال نمایند *سکنجبین مسهل صفرا
از کتاب اطمئنوس *صفت آن بگیرند عسل مصفی و سرکه انگوری کهنه از هر یک یک قسط و بجوشانند تا بقوام آید
پس داخل کنند سقمونیای مشوی یک ربع اوقیه و نگاه دارند در شیشه یا ظرف چینی و بلیسند از این سکنجبین
پس از غذا اندک بدرستی که اسهال صفرا می کند *سکنجبین مسهل مرارة از معده از کتاب اطمئنوس
صفت آن بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث تخم [illegible] عصاره گل سرخ [illegible] الاذخر از هر یک
ده درم و بجوشانند در سرکه انگوری کهنه پنج رطل و آب خالص دو رطل و نیم پس بجوشانند تا ثلث آن برود پس
بمالند و داخل نمایند در آن شکر سفید سه من و بجوشانند و کف آن را بگیرند و بقوام آورند پس از آتش فرود آورده
مثل [illegible] سوده داخل کرده به نوعی که ساری بهم رسد با نیکو مخلوط شود شربتی ده درم با گلاب
*سکنجبین وردی منقول از قرابادین سید مظفر الله [illegible] حرارت خمار را بنشاند و اسهال صفراوی بار دارد کسی
را که [illegible] رسیده باشد نافع است *صفت آن سرکه انگوری [illegible] گلاب [illegible] از هر یک [illegible] عصاره
گل سرخ یکصد درم گلنار فارسی بیست درم هر دو را در سرکه و گلاب سه شبانه روز [illegible] بجوشانند پس بجوشانند و بمالند
و پاک [illegible] بقوام آورند شربتی یک اوقیه *سکنجبین وردی به نسخه ملانفیسی نافع از برای معده حار *صفت آن
بگیرند گل قند شکری بگلاب گرم حل نموده و بفشارند و بمالند و داخل کنند در آن سرکه بعد [illegible]
طبخ نمایند تا بقوام آید فرود آورده سرد کرده نگاه دارند شربتی یک اوقیه *سکنجبین [illegible] منقول از قرابادین
[illegible] گرمی جگر را سرد دارد و سده های جگر و طحال را بگشاید و [illegible] را زائل گرداند *صفت آن بگیرند
آب کاسنی تازه و بجوشانند و کف آن را بگیرند و از آتش فرود آورده نگاه دارند تا [illegible] آن ته نشین شود پس بگیرند از آن سی
استار و یک من قند سفید صافی نموده داخل کنند و بجوشانند و کفی که بر سر آورد بگیرند تا قریب بقوام رسد پس پنج استار
سرکه انگوری خالص در آن داخل کرده بقوام آورند و از آتش برگرفته سرد کرده در شیشه یا ظرف چینی نگاه دارند و در وقت
حاجت دو اوقیه آن را بکار برند *سکنجبین اترجی و اجاصی و عسلی و خل اسقیل [illegible] و افسنتین و [illegible] و انجدانی
و تفاحی و [illegible] و رمانی و [illegible] هر یک در رسوم خود ها ذکر یافته اند *باب السین مع اللام*
*فصل در ذکر سلاقات *بد انکه سلاقه بضم سین مهمله و فتح لام و الف و فتح قاف و ها آبی است که از ادویه بعد از
جوشانیدن گرفته باشند *سلاقه که ورم [illegible] آن را نافع است *صفت آن [illegible] پوست انار
[illegible] اجزا مساوی در آب بجوشانند و با آب آن مضمضه نمایند *سلاقه دیگر که همین منفعت دهد
*صفت آن برگ [illegible] و گلنار [illegible] اجزا مساوی در آب بجوشانند و سرکه داخل نموده مضمضه کنند

* باب السين مع الميم * سماق بضم و فتح سین مهمله و فتح میم و الف و قاف درخت آن درختیست بقدر درخت انار و برگش
زغب دار و دندانه دار مثل اره و اول سرخ رنگ و دانه های مثل عدس و خوشهٔ آن مثل خوشهٔ حبة الخضراء و طعمش
ترش با قبض و مستعمل پوست دانهٔ آنست که مغز نگرد آن است در مانند که کرد است و پوستش با سه مال باقی است
و بهترین آن سرخ تیمار ترش تازه بزرگ است در دوم سرد و در سیم خشک و جملی آن در سوم و در دوم تر گسش کمتر از دانهٔ آن
رادع و دافع معده و مقوی احشای حاره و قابض و رافع صفرا و جهت دفع غثیان صفراوی و نفث الدم و برف زدن را نافع
مزمن و منع و تحس صفرا و معده و اشتهای کرب و بول نافع و تنکوب آن با بزر جهت دفع ... و منع اسهال بارده
... و کسر قاطع اسهال ... که با آن نیمه سود بلسم و قابض و باشد و آن با آب سرد قاطع سیلان خون از فرج
و نجس معوقند نگرگرد نگه بر روی آن است جهت قطع سیلان رحم و شرب آن جهت تقویت لثه و قلاع حمیه و درد
دندان کرم خورده و قطور و حمیا ... آن در گلاب و آب خرما باقدری کمتر جهت ... معده و سیلان رحم و منع
بروز آبله در جسم و سیلان حول گوش با آب جهت ... و بطول آب طبخ آن مانع ورم ... و ضماد آن با آب
جهت منع ورم ... و سایر اعضا و بازمال خون ... جهت و اسم ... خون آن را با برگ و خون و ساجها ... آب ... باشد
و انواع عسل ... و جمیع افعال مثل حضض جهت تحلیل اورام ... و قروح رطبه و ... رحم و ضماد ... و قروح
... و کلف و داحس ... ورم جسم و امراض ... نافع و طبیخ برگ آن ... جهت ... آن جهت ... امعا مثل
و خوردن برگ آن ... آب آن را ... در ... و ... مثل ... است و طلای محلول آن با آب
باریک جهت قروح خبیثه و سلس البول و ... اعضا نافع و ضماد برگ آن ... قاطع اسهال و مقوی
احشا است مضر معده و جگر بارد و مصلحش مصطکی و ... بدلش ... و بدلش ... است و صمغ درخت
سماق ... با اجزای حاره و بارده رادع و ... است جهت ... جراحات و ... و ... درد
دندان و امراض ... * سماق الدباغین گویند نوعی از ... و ... گویی است
و جمعی گویند که برگ سماق است که دباغان ... آن را دباغت می کنند و در جمیع افعال مثل سماق ...
از ... است * خواص سماق اسهال صفراوی را نافع * صفت آش سماق ... درم حب الآس ده درم ...
... درم صمغ عربی گلنار ... دانه ... ده درم ... نیم ... کوبیده ... دیگر بار ...
... درم * خواص سماق دیگر اسهال را نافع ... * صفت آش سماق دو درم حب الآس ... ادانه ...
و ... ازمر ... درم صمغ عربی گلنار فارسی ... کوبیده ... نیم
... اگر خواسته باشد ... اگر خواسته ... و ...
گلنار را اجزای مذکوره زیاده نمایند * حب سماق نافع از برای رطوبت معده و حرارت و از برای سیلان لعاب از دهان
خواه در بیداری هرگاه که بسبب رطوبت حاره باشد و اما ... جوهر ظاهر باشد * صفت آن کوبیدن ...
... حب الآس ... اجزا مساوی ... نیم مثقال و از برای سیلان لعاب از دهان با آب صمغ
عربی ... حب ... دانگ ... در دهان گیرند و لعاب آن را فرو برند * منوت سماق حرارت معده و ...
و تشنگی ... و اسهال نافع دارد * صفت آن ... حب الآس گل ارمنی ... بریان کرده ...
... سماق بریان ... صمغ عربی ... اجزا را کوبیده ...
... بریان ... کرده ... مثقال ...
نموده ... ساریده ... و مثقال ... آب ... * ... سماق تشنگی ...

و اسهال صفراوی را نافع باشد * صفت آن شیاف ده درم حب الآس با ربّ انار دانه بریان از هر یک سه درم خرنوب بارده درم
صمغ عربی گلنار فارسی از هر یک ودرم کوفته بیخته سفوف سازند شربتی یک مثقال * شیاف سماق حرقت و خارش
و سوزش چشم و طمس را نافع بود * صفت آن سماق سی مثقال با آب باران ده روز و بپالایند و بار دیگر سایند تا غلیظ
شود نگاه دارند بالفرض سود ده درم سفیداب ارزیز بریان نموده شیاف سازند بعضی آب سماق را جوشانند تا
تا غلیظ شود و گرد سماق را با آن سرشته شیاف سازند * شیاف سماق دیگر سفیداب سرمه یک جزو کثیرا
انزروت از هر یک نیم جزو بعضی شیخ سفیداب سرمه نیم جزو و افیون ربع جزو با آب سماق مذکور شیاف سازند و بعضی
در آب سماق مذکور بار سماق را نیز در صلایه کرده و سرمه بیخته داخل می کنند و شیاف سازند * سمسم بکسر هر دو
سین مهمله و سکون میم اول و آخر بفارسی کنجد نیز آمده و بفارسی کنجد گویند و بلغت حبشه
حلیلان نامند و در پس دادو سال باقی است در اول گرم و تر و ملین و مصلح آواز و خشونت حلق و مواد سوداوی و اخلاط
سوخته و صالح البدن و مقوی اعصاب و مصلح معده و مسمن و محلل اورام خوردن آن با شراب جهت گرده
عنبر راقی و نامل آن شکر و خشخاش عسل آن مع اسفیوس نصف آن بادام که هر روز از مجموع آن یک اوقیه استعمال
نمایند جهت فربه کردن بدن مجرب و مولد منی گره و شیره کوبیده آن با آب جهت رفع سوزش معده و سری و سرفه
سینه و رطوبت معده و سوداوی و فربه و ولد عادت مجرب و خوردن دو درهم آن با نکد ره گرد گانی سوخته جهت قطع
خون بواسیر مجرب ضماد آن محلل اورام و رافع آثار سیاهی و و ... عصب و موخیگی آس و سمع آبله
و دواسع معای دولون و نطول آب برگ آن باعث درازی موی و سیاهی آن و رفع خورش سوداوی و ضماد مطبوخ آب
با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان آن نافع و آب طبیخ کنجد با شود مدر حیض و مسقط جنین و دواوقیه آب طبیخ
آن با آب لعاب و موی و یک اوقیه روغن کنجد و نصف اوقیه آن بسیرون که با شکر نوشند جهت رفع خارش بدن و
درشتی جلد و سعال مجرب دانسته اند و بطی الهضم و مرخی اعضا و مورث بدبوی دهان و صداع مصلح عسل و بودادن
آن و ... کنجد رم و بدلش کمان است و روغن آن را وقت مصفاسال باقی است در دوم گرم در دوم تر و مفتح
و مسمن و مرطب و دفع لحم ... حلقوم ... السل ... آن و در دفع صنوبر النفس و سعال یابس و سمع یابس و درجه
دیه ... کندوزه روزه موسیقی بهم اراکم اذهان و حلال و مسحوردن آن جهت تنقیه سینه و دفع هزال مجرب و طلای
آن با سفیدی تخم حلل ملابات و اورام و با روغن زیتون و ورد تخم مرغ را نافع ورم چشم و با لعاب به و طو با جهت
حسو باب و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتی که از بوره بهم رسد مجرب خوشاند * آن با فلفل سفید
و مصطکی جهت کسر دن سد * گوش مفید و بطی الهضم و مرخی معده و مضر سوداوی و مفسد دماغ ضعیف و در بیت
الاستحاله صفرا و مصلح خوشا بید آن سب بادل حمر حوردن آب لیمو و آنکا مده و استعمال آن بعد از آن و بقدر
سیر بس باده درهم و بدلش روغن بادام شیرین است * خوارس سمسم معده و او یک دهد و سپهر رده و مان حامله را
دفع کند رنگ را نیکو گرداند و اشتهای طعام آورد * صفت آن ... تخم کرویس رو ۶ کرسانی با شراه از هر یک دو درم
کنجد مقشر ده درم کنجد ... فلفل دار فلفل دارچینی از هر یک سه درم شکر طبرزد دو مثقال کوفته بیخته
بگلاب سرشند * حلوای سمسم که بفارسی حلوای کنجد و بهندی ریوری نامند * صفت آن بگیرند شکر سفید و مایه
نموده بقوام آورند و کنجد با حوبی سرشد با هم مدد و سفیدی و شکستگی بهم رسانند پس قرصهای نازک ساخته
و کنجد ... را در ظرف کرده در آتش احکرگذارند تا کنجد گرم شود بعد از آن قرصها را در و اندازند تا از گرمی بهم
درآرند پس ... مرکب ... اده باشد تا کنجد از ظرف ... را گرفته و در امید بدری گلاب ... قوام آرد داخل کنند

کثیر العمل اطبای الوقت مردم اکثر مکرر است* صفت آن شربت دیگر مجرب نموده‌اند مردم سنا ویکر را بقوام آورند ولها نیز
ساخته‌اند آن نمی‌رسد واکر شکر ساخته‌اند دو ساعت مرتبی تواند ساخت* سفوف سنامکی را سفوف زیان آن نیز گویند
جهت آنکه انسان را نافع است و منع نهای بند که انسان را به مرض میدند دفع کند و معده را قوت دهد و اشتهای طعام
آورد و رنگ روی را نیکو گرداند و بلغم را دفع سازد* صفت آن زرشک سنامکی با شیر ادویه کرمانی سه برابر زنجبیل
دو درم کند و دو کرسنه درم زنجبیل فلفل دار فلفل مثل بوابا فلفله کمار دار چینی از هر یک سه
درم یک مثقال نمک کوفته بیخته در شیشه نگاه دارند و برحسب حاجت یک درهم تا حاجت تناول نمایند
* باب السین مع النون * سنا نبیح سنامکی* سنا بفتح سین و نون الف گیاهی است رستنی و سامی شبیه بنگاه
حنا و برگش از آن بزرگتر و صحیح برمائل بکبودی و دانه آن پهن و کوچک صنوبری شکل مائل بزردی و در غلاف
سیاه مائلاست و بهتر که در هند و بنگاله می‌شود و بسیار دارد ولیکن از آن بسیار بارک برود پهن بر حجاری آن را برگ بزرگتر
و صحیح برود دی العمل برابر عظیم آنها سی آب و مستعمل برگ تازه صحیح آن است و چون با نمک مالیده در آخر دوم گرم
و در اول خشک و مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و سدد العرق النسا است و مقوی آن و حالی
جلد و جهت مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سینه و درد پهلو و شرب مطبوخ آن و جمار
مثل آن رو غن زیتون که بهصف رسد جهت درد کمر و ورکین و بواسیر مفید و ضماد مطبوخ آن در سرکه جهت لکه
ورام به مرسانند جهت جرب و حکه و کلف و بهق و اثد مال زخم کهنه و منع ریختن مو و با حناء جهت سیاه کردن آن
موی و سیس طلای آن با سرکه جهت جرب و حکه و زرد ج حسنه و اثد مال جراحات مفید و بامورن آن برگ حنا
و سرکه به خصوص در حمام زنکرا زعمل و آب مطبوخ آن بهتر از جرم آن و یک مثقال از مسحوق آن داعل
که ارسه رو زیاید معتد هر روز ویا بسیار جهت وجع مفاصل و اسهال آن مجرب است و مضر کرب و مغص و غثیان
و مصلحش بالکردن از حبوب ورساح آلودن بروغن بادام و بالمیلهٔ زرد و کل سرخ و انیسون و پسته و آب میوه‌ها
استعمال نمودن و بالجمله بدون کل سرخ جائز نیست لهذا و بدل سرنیس از جرم آن ارزد و درم باید در بقیه راو
مطبوخ آن بادهٔ درم و بدلش مثل آن برید و نصف آن هلیلهٔ زرد و ربع آن بسفایج است و شیخ الرئیس در قانون
متعرض ذکر آن نشده اند بعد زمرداب بعد در مرکبات* حب سنامکی منقول است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
که این حب آمان می‌بخشد از جذام و برص و بهق و دیوانگی و فالج و لقوه و اگر مردم بدانند که در سنا چه منفعت‌ها
است هر آینه به مثقالی از آن دو مثقال ذهب می‌خرند* صفت آن سنامکی بسفایج هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیله
سیاه موی و مقی ارجب باجزا مساوی جدا جدا کوفته بیخته سنا و هلیلهٔ را بروغن بادام چرب نموده تمام موبیخته
حبوب سازند و هر روز یا سه درم آن را فرو برند و هنگام شب در صحن منقار اردو آب گرم بر بالای آن نوشیدن جمیع
فواید مذکوره را بخشد و بهترین دوایی است اگر سی درم یا بیست درم آن را شب باعرق شاطرچ دوبس و گاو زبان بیم
گرم فرو برند صبح نصف مثقال کلیند آفتابی و یک مثقال برگ گاو زبان و همین مثقال استاطوخودوس در عرق عنب
الثعلب و ساهترهٔ خوشانند و مالیده و صاف کرده نیم گرم بنا شد بی و شش مجلس بتواتر اجابت نماید
و خفقان و وحش و اکثر امراض دماغیه را مفید و مجرب است* حب سنا به نسخهٔ حکیم صالح خان رحمه الله تعالی
صفت آن * سنامکی عصه گل سرخ از هر یک شش مثقال تربد سفید مدبر و ریحان مصری از هر یک دو مثقال نیم
سرخس حرلیانی دو مثقال سرخس را بگلاب حل کرده باقی ادویه کوفته با آن سرشته حبوب سازند شربتی دو مثقال
* حب سنا جهت امراض سامعی و ضیق النفس و سرفهٔ بارد و رطب نافع * صفت آن سنامکی شش درم پوست هلیله

هر شب بلیله ازهریک یکدرم کوفته بیخته در روغن بادام چرب نموده با عسل یا شکر سه مثقال با شیره ترنجبین سرشته
خرف سازند گرمی ازیک مثقال تا سه مثقال با آب نیمگرم فرو برند واگر یک درم ورق گل سرخ اضافه نمایند
جهت اصلاح مناسب است * سفوف سنا در رفع ادوی ازحب آن است و شربة بدن ازسوء اکند و تنقیه سوداغام
درجمیع بدن باشد و مالیخولیا را نیز مفید بود * صفت آن سنامکی سفوف قسمی حب الملک ازهریک سه درم
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون ورق گل سرخ تربد سفید مقشر ازهریک دو درم ادویه
کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده شربتی چهار درم با چهار مثقال آب نیمگرم یا ادویه مناسبه بنوشند
واگر تربد را نصف مجموع ادویه کنند آن زمان سفوف تربد باشد * سفوف سنامکی جهت عرق النسا نافع اردنما
است * صفت آن سنامکی ده درم سورنجان شیطرج هندی دو درم زعفران نیم درم کوفته بیخته با عسل
آب شکر سفید ممزوج نموده سفوف نمایند شربتی از سه درم تا ده درم * سفوف دیگر که اسهال بیرون کند * صفت آن
سنامکی نیم مثقال تربد سفید یک مثقال برگ گل سرخ یک مثقال و ربع مثقالی زنجبیل مصطکی ازهریک نیم مثقال
کوفته بیخته با آب گرم یا شربة مناسبه کف نمایند واگر شاه سپرغم ... مثقال ... مثقال خیسانیده
صاف نموده و نیم مثقال از دو مثقال کاسه آفتابی حل کرده صاف نموده باشد داخل نموده با تربد باشد نیمگرم
نموده بنوشند اسهال بیرون کند واگر گرده دوازده مثقال شیرخشت در آن حل نمایند بهتر گردد داروی * سفوف سنا
نافع جهت امراض بلغمیه و رافع تپ و دافع بلاغم از روغن است * صفت آن سنامکی پوست هلیله کابلی زنجبیل
... شکر ... کوفته بیخته شربتی یکدرم آب تلخ ... و دو درم آب ... و سه درم آب زیاده
موافق ... وضعف مزاج واگر ... مثل نموده ابدال آب گرمی تواند نمایند ... و ... آب
تکلیف ... و زیاده ... آسانی ... * ضماد سنا جهت ... است
* صفت آن سنامکی هلیله زرد مرداسنگ سفیداب قلعی با سرکه سوده با روغن گل نمیده ضماد نمایند
* نقل درد کردن مطبوخات سنامکی * مطبوخ سنامکی مسهل بلغم و صفرا و سودای سوخته است
و امراض دماغی را نافع * صفت آن گل نیلوفر گل سرخ بنفشه ... عنب الثعلب برگ گاوزبان اصل السوس مقشر
بادرنجبویه ازهریک دو درم اسطوخودوس ... پوست بیخ کاسنی ازهریک دو درم
و نیم افتیمون ... پوست هلیله ازهریک سه درم ... سنامکی شش درم تخم کاسنی تخم کوفته
رازیانه ازهریک دو درم گل گاوزبان یکدرم عناب آلوی بخارایی ازهریک ده دانه انجیر زرد هفت دانه مویز منقی بیست
دانه سپستان سی دانه ادویه را کوبیده ... نموده ... کاسنی و رازیانه و عنب الثعلب ازهریک
... مثقال ... باشد ... تا ... که ... آب بماند ... که در
... سر ... بسته دارند که ... دو ... آورده ... بعد از آنکه ... آن
... باشد ... که ... گردد ... معز
فلوس خیار شنبر ... ازهریک ... مثقال ... مثقال ... حل
نموده صاف کرده روغن بادام دو مثقال ... گرم نموده بنوشند واگر صفرا ... گرمی در مزاج
بسیار باشد آب برگ کاسنی تازه ... مثقال اضافه نمایند واگر طبیعت عاصی باشد از برای اعانت
بر عمل تنقیه ... یا دو مثقال ایارج فیقرا با حب ایارج با دو مثقال ... صبر سقوطری زرد ... نوشند
و از برای اخراج صفرا ... یک مثقال تربد سفید ... در طبخ داخل

نمایند زیرا که جرم بزر راهرگاه سفوف نموده و بروغن بادام چرب کرده با ربحمل و مصطکی بخورند اسهال
بلغم نماید به تطمیع وادانه رخوت دهد و مطبوخ ابدارید رخوت دمعد اسهال صفرا مینکند و برای اخراج بلغم
بیقوت بل مثقال بابل زیر مثقال بزر بدهند سفوف مصمغ مکول بروغن بادام چرب کرده کوبنده که مبالغه
در کوبیدن آن نکرده باشند و ربحمل بمقدار با کل هند بر سنه با با حب حنظل دودانه نیم دانه که در دید
مدکورند و برای نقیه سودا با حب لاجورد سفوف آن بخورند بقدر آنکه هر یکی از اسهال و عصره و اسب
حواب با تکلد و ساعت مسرار صبح بخورند و از آن مطبوخ را بنوشند و یا آنکه حبوب را در آخر شب فرو برند و صبح
مطبوخ را بنوشند و اگر حبوب بما رحسل بته باشد رعون باد بان حسا باشد فرو برند با کل هند دا مر بر
مسی بر سه در اوائل همهان ملیلیات احل نمایند و اگر بر ده باشد بمرکاسی آب برگ کاسنی را اسقاط نمایند و
بعد انه کلدرم تخم حماری تخم خطمی از هر یک نیم مثقال اضافه نمایند و در امراض کبدی و بولی حسی و کلای بر
با آورد از هر یک نقل و مناسب اضافه نمایند و صبر با هند و ابوای امراض حاره کبد ربسل با عصا و آب داخل
نمایند و از ادویه حاره کم نمایند تا بی سوط برای طبیبا است * مطبوخ سنا جهت ابسحاره را نافع باشد و صیرا را
دفع کند * صنعت آن سنا مکی هشت درم سقمه عنب الثعلب گل نیلوفر از هر یک سه درم عناب سپستان آلوی سیاه
از هر یک بیست عدد گل سرخ چهار درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا نصف بماند پس فرو گیرند و بالا بند
تر هندی سر حسب از هر یک ده درم ترنجبین بیست درم در آن مالیده حل نموده مکرر صاف کنند و بنوشند
* مطبوخ سنامکی برای سهل صفرا بود ما سرحه حاره و تبهای صفراوی را سود دهد * صنعت آن سنا مکی سه درم گل
بنفشه گل نیلوفر سرخ بوست هلیله زرد از هر یک چهار درم ابسبس رومی تخم خیار تخم کاسنی پوست تخم دار بادیان
هر یک سه درم عناب بیست دانه سپستان سی دانه آلوی بخارا آلوی سیاه مسمس از هر یک ده دانه تمر هندی زر بسل نیم
مویز منقی از هر یک ده مثقال جوشانده صاف نموده ترنجبین با نورده درم شیرخشت نیلوفر خیار شنبر از هر یک ده درم
در آن حل کرده بیاشامند اگر درو تمر حرارت بود داخل کرده بلحسی ولی بسه درم بریند اضافه کرده بنوشند قربا بند
* مطبوخ سنا دیگر صاحب داب الحسب رفع الدم و حمی محرقه را سود دهد * صنعت آن سنا مکی سه درم گل بنفشه
گل نیلوفر از هر یک چهار درم عناب سپستان از هر یک بیست عدد تخم کاسنی خیاری از هر یک سه درم شیرخشت
ترنجبین از هر یک با نزده درم در آن حل کرده بیاشامند * مطبوخ سنا دیگر سرسام و صداع گرم و تب مطبقه را سود
دارد * صنعت آن سنا مکی سه درم بنفشه نیلوفر از هر یک چهار درم تخم کاسنی سه درم آلوی بخارایی عناب سپستان
از هر یک بیست عدد علی الرسم طبخ نمایند طلوس خیار شنبر ترنجبین از هر یک ده درم در آن حل نموده بنوشند
* مطبوخ سنا دیگر که صفرا و بلغم و سودای سوخته دفع کند و امراض سوداوی را نافع باشد * صنعت آن سنا مکی هفت
درم گل سرخ چهار درم پوست هلیله زرد هلیله سیاه از هر یک سه درم بسفایج تمشی اصل السوس تراشیده بر زنانه
از هر یک ... درم اسطوخودوس بوسما و سیاه بزرگ گاوزبان بادرنجبویه بسفه افتیمون نیلوفر از هر یک سه درم
مویز منقی سپستان از هر یک سی دانه مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا نصف آب بماند افتیمون را در لفافه
کتان بسته در آخر بیندازند و آتش فرو گیرند و بیالایند گاهی آشامی ده درم طلوس خیار شنبر که بروغن بادام
چرب نموده باشند ترنجبین از هر یک پانزده درم در آن بمالند و مکرر صاف نمایند و بیاشامند * مطبوخ سنا مکی
مسهل صفرا و بلغم بود و صداع و درد شقیقه را نافع باشد و گرمی و حارس را سود دهد * صنعت آن سنا مکی پنج درم
ترنجبین سی درم بنفشه نیلوفر گل سرخ بزرگ سفید برابر باشد بروغن بادام چرب نموده از هر یک ده درم کیس

کوفته درم مالیده وعسل صاف از هر یک نیم رطل ترنجبین را بگلاب صاف کنند و با عسل بقوام آورند وادویه را
کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده ممزوج سازند و آب بزرگ شربتی از دو درم تا سه درم * معجون
سنامکی به نسخهٔ دیگر مسهل صفرا و بلغم بود و صداع و سدد دماغ و سرفه و ضیق النفس را سودمند بود * صنعت آن
سنامکی ده درم تربد سفید … گاوزبان ورق گل سرخ از هر یک پنج درم مویز منقی … حب النیل
از هر یک ده درم ترنجبین سه درم زردچوبه … دیگر شیرخشت هشت درم … وعسل صاف از هر یک ده
درم است تربد را بروغن بادام چرب کنند وادویه را کوفته ودرم … و ترنجبین و قند را بگلاب صاف کنند و با
عسل بقوام آورند چنانکه … شربتی سه درم با آب نیم گرم * معجون سنامکی مسهل صفرا است
و سودا و بلغم بالطبع * صنعت آن سنامکی ده درم ترنجبین … از هر یک یکرطل مصری …
سی درم گل بنفشه گل نیلوفر ورق گل سرخ از هر یک دو درم روغن بادام بادام … ده درم ترنجبین و … را
در آب حل نمایند و بقوام آورند و ادویه کوفته بیخته با آب … را … گل ادویه عسل مصفی بقوام آورده
شربتی نه مثقال است * معجون سنامکی از تالیف حکیم … موافق امراض حاره و مواد سوداویه و … و …
رانافع است و … آن تا نه مثقال است * صنعت آن سنامکی گل بنفشه از هر یک … مثقال گل سرخ … از هر یک
پنج مثقال … کاسنی … پوست … عرق السوس از هر یک پنج مثقال هلیلهٔ سیاه پوست
هلیلهٔ کابلی روغن بادام از هر یک … مثقال عسل مصفی دو وزن ادویه عسل را با آنکه در آن سنامکی گل سرخ
بنفشه هلیله سیاه از هر … مثقال هلیلهٔ کابلی … مثقال … بقوام آورده ادویه را کوفته
بیخته بروغن بادام چرب کرده بآن سرشند * نوع سنامکی قریب العمل است به مطبوخ آن و در حرارت ازان کمتر
و در امراض و حمیات حاره نافع * صنعت آن برگ سنامکی … گل بنفشه گل سرخ از هر یک … مثقال پوست
هلیلهٔ کابلی چهار مثقال تخم کاسنی … تخم کاسنی تخم کوفته از هر یک د و مثقال … مثقال
… برگ گاوزبان بادرنجبویه از هر یک … ترنجبین … مثقال …
از هر یک هفت مثقال ادویه را شب در آب بسیار گرم خیسانیده … یکرطل و … صبح …
صاف نموده روغن بادام دو مثقال بر آن چکانند گرم نموده بنوشند و اگر صفرا غالب باشد … آلوی … و
… مثقال … وهشت مثقال آب برگ کاسنی … و اگر حاضر نباشد … آب در عرق کاسنی
… هلیله و آلو … کاسنی را حذف نمایند … آنها … اصل
السوس … از هر یک … مثقال … از هر یک … مثقال …
… ادویه … و امراض راس ادویهٔ … راس و در … ادویه … تکند و علی …
… و برای … و برای صغار و اطفال کافیست * نوع دیگر …
وبعض امراض بارده … * صنعت آن … برگ سنامکی … بقدر … کوفته چهار …
… در … آب … بار آب … ادویه را در آن … مالیده و آن را
بنوشند … روز … صاف کرده نیم گرم نموده بنوشند تا صبح …
… * سنبوسه … و … و … و … و … و … ثبوت …
… مشهور است طبیعت آن گرم و … اعصاب و …
… و … در … و … صفراوی …

وحرارت حاره مانند کمونی و لاسعه و فلفلی و امثال اینها را مرخیه بارده بلغمیه * صنعت آن است که نگ
آرد میده گندم و با شیر و روغن داغ کرده خمیر کرده و پهن کنند و گوشت را قیمه کنند و زیره و پیاز و بریان نما
و با نخود مسلوقه در بعد و فلفل و زعفران و جوزبوا و دارچینی و هیل بوا و مروارید ری که آن را خوشبو گردانند
کرده در جوف آن کنند یعنی در آن پیچیده و به شکلی که خواهند ساخته در روغن بریان نمایند و با شوربا
زیر کنار و یا برشته گردد تناول نمایند * صنعت نوع دیگر آن است که بگیرند آرد گندم را بلا سبوس خمیر
کرده تنک کنند نازک به هر قدر که خواهند و در میان پانه و ناطرف دیگر کند دوازده آن چهار انگشت بلند باشد
روغن در آن ریخته آن را در آن پهن کنند و بر بالای آن قیمه پخته بلند سوزنند کوفته کنند و بالای آن بلا
اندازند و باز دستمه در پهن کنند و به ضمن بصاحب دو یا سه انگشت گردد پس سر آن را بسته در تنور و با
نگذارند تا برشته گردد و تا آنکه برشته باشد آمیخته و عمر آن گذاشته در آب و بالای آن آتش اخگر کنند تا برشته گر
ملاحظه نموده باشند که نسوزد پس برداشته بطریق لوزینه بعد سرد شدن و یا شیر گرم تناول نمایند تناول
باشد * سنبل بضم سین مهمله و سکون نون و ضم بای موحده و لام بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی
و سنبل رومی و سنبل جبلی است و بیونانی ناردین نامند و از مطلق آن مراد سنبل هندی است که بهندی جه
و بلغتی جتاماسی و بفرنگی ناردین نامند آن گیاهی است بی تمر و بی گل سنبله بساله تمور و دله و اراق نازک
و بلند و اری انگشتی و زیاده بر آن و با مایل بزردی و خوشبو و بیخش صلب و رنگش خیره و بوئی باشد مایل بتلخی
درد و گرم و خشک مفتح و مقوی دماغ و معده و جگر و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات معده و سد
نزول دماغی و مانع انصباب ماده به اعضاء و معده و رادع لذع آن و مفتت حصاة و حابس طبع و جهت یرقان و برا
و شوخه و درد سر و تسمه و تحلیل ریح و استسقا و اورام باطنی و با افسنتین و صندل جهت مسهل است و مقو
معده و با آب سرد جهت غثیان و خفقان و صداع و قاطع عرق و باعث خوشبوئی بدن و اکتحال با آب گ
جهت حمره و حسم و بعوث با صره و رویانیدن مژگان و با عفص جهت دمعه مجرب و دلوخه و جلوس در طبیخ
جهت مقعد و کردن جفن و در روآن جهت التیام جراحات و طلای مطبوخ در خمر جهت ساه کردن ورد و ارکی
موم بر وضع گرده و مصلحش کثیرا و بر نیس بادل مثقال و بدلش اذخر و شراب آن که رطلی را در یا برده و
آب انگور بجوشانند تا نصف رسد و تصفیه در آفتاب بگذارند در جمیع افعال مذکوره اثرش قوی تر است
* سنبل رومی سیح و نباتی است گل او خوشبو با سلاست و شکل و نباتی به سنبل الطیب دارد و حرارتش ریا
زائد و یبس آن و در افعال کمتر و ضعیف تر است و مدر بول با قوت و محلل ریح معده و ورم سپرز و جگر و در
درد مثانه و گرده و شراب آن که سیر رطل آن را در رطل آب انگور اند اخته بعد از دو ماه صاف کنند و در
نیم مثقال از آن بنصف مثقال آن نوشند جهت جمیع امراض بارده گرده و معده و جگر و یرقان و عسر البول
معاف مفید است و روغنی که از سنبل و سنبل رومی ترتیب دهند مسمی بدهن ناردین و سنبل هندی دو
از سنبل افلطی است و نیاد ح از راطیری ما برادما بیسار بلد و آن ملطف و محلل جهت جمیع امراض بارد
اعضای ظاهری و باطنی نافع و قدر شربتش نا یک او قید است * سنبل جبلی که بفارسی زنبه والاک نیل زمولف بلد
گویند که آن نبات است و بعد از دو عمر او در امه و گویند برگ نبات او شبیه به صعتر و ساقهای آن مثل ساق آن وار
کوچکی و بیخ آن بی مان سنبل رومی یا زیاده بر و بند و در لوبیرون مایل بسیاهی و اندرون سفید و خوشبوئی نمو
کم است قریب الفوت بسنبل و مقوی اعضاء خصوصا معده و جگر و مقوی نوشماسکه و محلل ریاح نفع ورافع است

وبلغمی و شراب آن. و صانع سنبل شرابیست سنبل است ریز تر نیس یک مثقال است * سنبل فارسی شامل بر سیاوشان
است و قسمی از ریاحین است که با نرگس مشهور بود و در غایت خوشبوئی و نرگس و نمارس مرتب نرگ و نیار
نرگس زگلس بنفش و بعضی سفید سر منبسط و بشکل یاسمین و در برابر حشه می‌شود در بالای تکه نگرد ر
اسال مرتب ده نرگس و نیار و ضعف برابر نیار نرگس است * سنبل اقلیطی سنبل رومی است * خواص سنبل الطیب
معمول از ادویه بادس امیدی صالح حلبی حکیم باشی ابراهیم سلطان مصر روم مقوی اعضای رئیسه است و محلل
ریاح و معین بر هضم غذا * صفت آن سنبل الطیب ده درم گل سرخ نیم درم کبابه چینی عود هندی مصطکی
رومی دارچینی ساذج هندی افسنتین پوست ترنج بزر گل سرخ عالیه از هر یک یک درم و نیم ورد درمی حب
الصنوبر کبار نمی ساسی مغز بادام مغز پسته از هر یک سه درم سنبل ترکی یک درمی صمغ عربی کثیرا از
هر یک دو درم شکر سفید بقوام آورده بعد کفایت یک شیره عسل مرتب نمایند شربتی یک مثقال * دهن السنبل در سنبل
رومی ذکر یافت * شراب سنبل الطیب به نسخهٔ معصومی درد معده و درد جگر و درد سر و تبهای کهنه را نافع باشد
* صفت آن سنبل الطیب چهل درم و در نسخهٔ دیگر شصت درم است. ریزه در آب صاف بخسانند و بجوشانند
تا دو حصه بماند آنگاه صاف نمایند و با دو من قند مکرر جوشانند تا بقوام آورند شربتی ده درم * شراب سنبل دیگر
اسهال صفراوی ریاح بارد بلغمی معده را مفید است و تبهای مزمن را سود دارد * صفت آن سنبل هندی خوشبو سه درم در
دو من آب بجوشانند تا نیم من بماند بالایند و با دو من عسل مصفی یا شکر سفید بقوام آورند شربتی ده درم * قرص
سنبل الطیب آماس صلب را که در معده و سپرز و جگر باشد سود دارد * صفت آن سنبل الطیب تفاح اذخر سلیخه سودا
گل سرخ مسرور ع الا تماع ربوند چینی قصب الذریره از هر یک سه درم زعفران مرمکی صابی افسنتین قسط سفید تلخ
فلفل از هر یک یک درم مقل ازرق مصطکی رومی از هر یک دو درم انیسون نیم درم انیسون را با عسل حل کرده باقی ادویه را
کوبیده بیخته اقراص سازند قرصی دو درم شربتی یک قرص از بهر آماس معده با عسل بنوشند و از جهت آماس
کبد با سکنجبین و از برای صلابت سپرز با سکنجبین عنصلی شیخ اسمعیل گفته که این قرص در ورم صلب
معده بعد از خوردن سرسم با ماء العسل یا روغن [illegible] که معجون ماسروران حل نموده باشد یا با ماء الاصول
یا روغن تخم اخضر روغن بادام تلخ و روغن سوسن باید که یک قرص را که یک مثقال باشد هر روز با
سکنجبین بیاشامند و در نسخهٔ که او ذکر کرده مقل ازرق و مصطکی و انیسون و عسل داخل ندارد * قرص سنبل
به نسخهٔ دیگر * صفت آن سنبل الطیب قصب الذریره سلیخه ربوند چینی از هر یک سه مثقال مقل ازرق مصطکی
رومی از هر یک دو مثقال مرمکی صابی قسط تلخ فلفل افسنتین زعفران از هر یک یک مثقال انیسون نیم مثقال مقل و انیسون
را در عسل با آب گرم حل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته اقراص سازند شربتی دو درم برای ورم
جگر با سکنجبین و برای ورم معده با عسل * معجون سنبل الطیب معده و جگر را نافع باشد * صفت آن سنبل
الطیب تفاح اذخر قصب الذریره از هر یک چهار درم صنوبر سفی سلیخه مرمکی افسنتین زعفران از هر یک سه درم
فلفل سیاه سنبل از هر یک یک درم مقل و صنوبر را در عسل حل کنند و ادویه را کوفته بیخته در آن بیامیزند و با عسل
معجون سازند و در نسخهٔ دیگر سنبل الطیب و تفاح اذخر از هر یک دو درم است * معجون سنبل دیگر که همین نفع
دارد * صفت آن سنبل الطیب قسط تلخ تفاح اذخر قصب الذریره صنوبر سفی از هر یک چهار درم سلیخه سیاه سه درم
مقل ازرق دو درم مرمکی صابی زعفران افسنتین فلفل سیاه از هر یک یک درم مقل را در عسل حل سازند حل نموده
ادویه کوفته بیخته با سه وزن آن عسل بسرشند * فصل در ذکر انواع سنونات * [illegible] تکه سنون [illegible]

مهمله و نون و سکون را و نون ـ آخر از ادویهٔ مخصوصه بامراض دندان است اعم از آنکه مایعه باشد یا نه بسلاو
یا بحری نیز سنون و یا غرض مارند و مؤلف تذکره گوید که سنون سلیمانی است و آنکه آن را مجرب کرده در رساله
حیله کسیل لیکن این مخصوص باد و نه فم است پس اگر استعمال کرده شود در غیر فم با در است و نسبت سنون
از برای کسب نامه و بعضی گفته از مخترعات جرجیس ولد بختیشوع است از اول طبیبی است که تدوین طب
به نیشابور کرد و نقل کرده طب از یونانی بسریانی و طبیب خلفای عباسی بود و در استعمال سنون باید که معده
خالی باشد و بعد از استعمال آن دهن را با آب مطبوخ یا معصور در بعضی ماییه شوینه و بعد از آن باکسد
بدانکه استعمال سنونات غیر مأثور جائز است که علما یا شد مرجع اسباب ضرر آنها و لهذا والا ممکنه
مخصوص به دندان واجد باشد استعمال آن تجمع دندان ماده را حسن حمرت نکنه باید که خاص بعمل
دندان باشد زیرا که اکثر آن است که در حسن حالات باعث بری و تحریک و سیل مواد باشد ـ مگر گردد
کلا غیر حکمه مرس گوید که این کلام یعنی بودن آن از مخترعات جرجیس اصلی ندارد و ظاهر آن است که از بدعای
اطبا است و این سر اصلی ندارد حماتیه در طب الائمه از عبدالله بن مسعود رح از طبرانی از رجال الیهما که کف
املا کرد و من علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا از دندان برای تلعیم فرمودند مگر املح ... رعاة ر مرحا
ازمونک بک سفال جرد ل در سفال و بسیار درم کوفته بیخته بر دندان دمال بلد سنکه دور مگر داند تلعیم را
و دماغ را خوشبو میکند و مستحکم میگرداند دندانها را او صاحب کافی روایت میکند از ابن محبوب از ابی ولاد که
گفت دیدم من ابو الحسن اول را که ... و سدم من از آن حضرت که دو ذکر دو دندان پس گر سفید سعد را وما الملام
بر دندان بیغ بسته رسا کن گرد اسد رجع آن را بخت دروانست ـ مگر مسئول است که مالیدن سعد بر دندان دهن
را خوشبو میکند و دور باه را بانده میگرداند * سنون اسفی منقول از معالجات بقراطی جهت مستحکم نمودن
دندان و گوشت بن دندان انها ورافع حون آمدن و منع کرم خوردن و ریختن مواد از دماغ به بن دندان تعالی
مقدار است و دفع بدبوی دهان میکند رحلای ـ دندان سد مسد و حون باروغن زیتون باقلابه مرتبه بر دندان
درد مال گذارند ـ رحال دفع الم آن میکند و حون با سرکه مخلوط کرده مضمضه نمایند دندان متزلزل را مستحکم
میگرداند دوده مردن سونات است * صفت آن عاقرقرحا ساذج هندی کرمارج سعد کوفی از هر یک سه مثقال بوست
بیخ انار مازوی سبز کند رگلنار فارسی گل سرخ مروارید ناسفته بسد سنگ حب هر یک یک مثقال ... کرد
حبار مثقال ساخ گاو کوهی سوخته دندان فیل دار فلفل طباشیر سفید تخم خرفه نشاسته کتیرا گشنیز خشک
برنان عدس از هر یک نیم مثقال زرنباد ... سنگ سوخته حلزون سوخته پوست بیخ انار از هر یک نیم مثقال
و نیم بلعل سفید مصطکی عود بلسان از هر یک دو مثقال کوفته بیخته دو دانگ کافور اضافه نمود سنون نمایند
* سنون ـ دیگر با الیف مسرّحل زیرا که جهت رو باشد گوشت بن دندان و دفع بدبوی دهان مجرب است نهایت
نافع است * صفت آن دم الاخوین کرمارج ابریز سفید جوز المرو کند زنجبیل هندی سوخته طباشیر سفید انار نیا
گل سرخ گلنار فارسی جفت بلوط پوست انار ریز از هر یک یک جزو عصب الدریره نمر حرد کوفته بیخته و مستحوب
استعمال نمایند * سنون دیگر با الیف مسرحل موسی خرجانی صاحب تحفه گوید مؤاف اکثر امر جدا است و در
تحکیم المرور ارفع آمدن خون از دهان و لثه و در دنبان گوشت لثه و درد حرق و منع ریختن مواد از مرد است
* صفت آن سعد کوفی طباشیر سفید گل سرخ حب الآس گلنار فارسی فوفل کاب هندی کرمارج اقاقیا از هر یک
جزوی بهمان نسبه خرد کوفته بیخته استعمال نمایند * سنون ـ دیگر که تمیس مستعمل دارد * صفت آن طباشیر سفید

ثوقل مرجان قرلسري مرجان سفيد مرواريد ناسفته صدف سوخته گل مرجسل شاخ گوزن سوخته لسان حصرم سوخته
كوبيده بيخته سنون نمايند * سنون تكري تلميذ فرموده اند كه از تاليف حضرت علامي مير محمد هادي والد حكيم
محمد هاشم مخاطب بعلوي خان است جهت قلاع و قروح دهن وليثه وبدبوي و ورم لثه و اصلاح فساد اسنان و ضعف اسنان
وآمدن خون از دندان ولثه و عموم در جميع اينها مذكور شد عديل ندارد * صفت آن پوست هليله زرد پوست هليله كابلي
هليله سياه پوست بليله آمله مساوي از هر يك نيم دارچيني تا آب ليمو و گلاب تر كنند كه از روي دواها در گردد يعني
نگه دارند و بعد نماي معروف تراج احمر ولوم بسا مدور هر يك جز و از آنچه جروطبس احمر بريدي داخل كنند و گاهي
كه از براي قروح خبيثه و فساد اسنان و كرم دندان اين نيات سنبل طبيب احمر بردي سنبل كنند و مرد و زايرم سائده يكجا
كنند پس انگشت را از آب ليمو و گلاب تر نموده تر كرده بر روي سنون مذكور نهاده بر كام و دهان و اسنان و بن دندانها بمالند
مكوبيس دهان را با آب ليمو و گلاب مذكور بدر نايد اين سنون بسوزند كه امراض وبدر دهان نمايد پس نگهدارند
ملاصر گسير خسك دم الاخوين انا اسما كات هندي و قل ساذج هندي سعد كوفي سنبل الطيب سك مسك را ملك پوست
هليله زرد پوست هليله كابلي هليله سياه سليخه د از هر يك سعان زرد ورد كرما زح عاقرقرحا احرامصاري كوفته بيخته
سنون نمايند وبه سبب امراض بعضي ادويه جهت رفع آن امراض ازيادة نايد كرد واين ادويه مذكوره حسب راى طبيب
كم مي توان نمود چنانكه اگر حرارت غالب باشد جايز است كه بدري كافور اضافه اين سنون نمايند واگر از براى رفع
لحم لثه باشد زراوند مدحرج وانزروت واسمال آن داخل كنند و در علاج لثه در رميه عفص سب يماني گلنار فارسي
وسماق آنها داخل كنند و در قروح خبيثه زنگار كه از مرصاي حصص مكي واسمال اينها اضافه نمايند و در جلاي
اسنان و اصلاح فساد آنها زبد البحر صدف سوخته شاخ گوزن سوخته عمر معسول وامثال اينها داخل كنند و على هذا
القياس در ساير امراض قم ولثه و اسنان آنچه مناسب دانند بر آن سنون افزايند و آنچه كم كردني باشد كم نمايند
* سنون هارون الرشيد منقول از تذكره كه در زمان هارون رشيد تاليف يافته جهت استحكام لثه و دندانها و خوشبو
كردن دهان و قطع رايحه كريهه آن و تحليل اورام و دفع سيلان آب از دهان مفيد است * صفت آن نمك سوخته ده
حروبان سوخته مفتا حرو ورد هندي پس حرو كرما زح فلفل د ازفلفل زنجبيل زبد البحر اماله
از هر يك حرو كوفته بيخته با شراب مويز سايند و زياده غسل كنند صلب مذكره گويد كه با سركه نيز سايند اين
بهتر است وجميع ورق از براى هارون الرشيد نمك ارمني و زراوند مدحرج از هر يك هفت جز اضافه نموده وحرمل
ولك اذعا در ورهاوحراز هر يك دو جز و النجان كرده و بشراب مويز و يا عسل سرشته و بعضي اين ادويه را اضافه نموده
صندل سفيد سعد كوفي گل سرخ قوفل خاكستر شاخ گاو كوهي از هر يك سه جز و بوره ارمني دو جز و در نسخة كه از
فارسي عفص سك انا بنا عصارة لحية التيس از هر يك يكدرم داخل و آورده كه بعسل سرشته استعمال نمايند و
ماحصل نباشد حكيم مير محمد مومن گويد كه اطبا پوست هليله زرد پوست هليله كابلي هليله سياه داخل كرده اند
و بهتر بن سنونها از براي مرض ادويه دندان سركه است كه در آن زرد گرماني حيا بنده باشد و حتمين مضمضه
بآن بهترين لثهاست * سنون كه جهت امراض حارة عظيم النفع است مذكور در كامل و شامل و حاوي كسرو ند كره
وخلق رو نامدن گوشت لثه و اصلاح عفن و قلاع و آكله فم و جرب دندان و مجرب است دو ابدان * صفت آن طباشير
صندل گل سرخ از هر يك نيم درم مرواريد گل ارمني ترسه دم الاخوين از هر يك دو درم مرجان سوخته صندل سرخ
مرجان حب العروس كرما زح ماميران از هر يك دو درم كوفته بيخته سنون سازند * سنون حار كه جهت امراض
بارده عظيم النفع است * صفت آن عاقرقرحا فلفل ش ك ح هندي قرنفل زنجبيل تربد ارمني احرامصاري با مطران

تا طبخ مهرا شود * سنونی که دندانرا محکم کند و چرک و ریم از لثه باز دارد و بوی دهان خوش کند * صفت آن
پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله مقشر گل سرخ شب یمانی اقاقیا گلنار فارسی قسط طباشیر سفید عاقرقرحا سیاوی
کوفته بیخته سنون سازند * سنونی دیگر که همین خواص دارد * صفت آن پوست هلیله زرد گل سرخ شاخ گوزن
سوخته نمک اندرانی سوخته از هر یک ده درم گلنار فارسی و یک درم کوفته بیخته بر لثه و دندان اسا سد * سنونی که
ملاج را نافع بود و بوی دهان خوش کند و دندانرا محکم گرداند * صفت آن سماق ماميثا طباشیر سفید گلنار فارسی
زرورد گزمازج عصارهٔ لسان الحمل پوست هلیله زرد زنجبیل شب یمانی مساوی کوفته بیخته استعمال نمایند
* سنونی که در نهایت جلا است و تحلیل اورام لثه و دهان مندمل و مسول از بصریف * صفت آن خاکستر پوست
گندم تلخ پست جو نمک اندرانی موی سوخته از هر یک هفت جزو کوفته بیخته سنون نمایند و گاهی داخل کرده
می شود در بین سنون خاکستر سبوس گندم و گاهی موی سوخته می شود اجزای آن را بعطران * سنون بارد بجهت امراض
حاره * صفت آن گل سرخ مازوی سبز گزمازج سماق از هر یک جزوی عاقرقرحا افیون از هر یک نیم جزو کوفته بیخته
بطبیخ بلوط و پوست انار و مورد سرشته اقراص سازند و در وقت حاجت کوفته سنون نمایند * سنون مجرب از برای
آمدن خون از دندان و زرد و حرکت آنها * صفت آن زنجبیل السحر اقاقیا گلنار فارسی پوست انار از هر یک دو مثقال مازوی
سرمه مثقال نمک طعام یک مثقال کوفته بیخته سنون نمایند و بعد از آن با سماق که در گلاب خیسانیده باشند
مضمضه نمایند * سنون مجرب * صفت آن فوفل کات هندی از هر یک سه مثقال گزمازج عاقرقرحا اقاقیا از هر یک
دو مثقال کوفته بیخته سنون نمایند * سنونی که از برای جلای اسنان در نهایت نفع و درد دندانرا می برد و ساکن
می گرداند و سود مند بود از برای سقوط لهات و صعوبت لثه است * صفت آن شاخ گوزن سوخته هشت مثقال سعد کوفی
فلفل از هر یک هشت مثقال مرصافی یک مثقال شب یمانی بوسا زرنباد السحر راسن نمک مکلس قسط زرنباد مازوی سبز
گلنار فارسی طباشیر سفید سنبل الطیب عود هندی از هر یک یک درم کوفته بیخته سنون نمایند * سنونی که دندانرا
جلا دهد و محکم سازد و گوشت بن دندان برویاند * صفت آن پوست هلیله زرد نمک هندی بریان کرده از هر یک
سی درم مرو پانزده درم دارچینی سعد کوفی از هر یک سه درم شب یمانی سماق از هر یک دو درم عاقرقرحا هفت درم
مرسادرد از فلفل آمله زعفران از هر یک درمی گزمازج مائله گلنار فارسی از هر یک چهار درم زرنباد سیس دو درم کوفته
بیخته سنون سازند * سنونی که دندانرا جلا دهد و لثه را محکم کند و بوی دهان خوش نماید * صفت آن شب یمانی
سبز سوخته از هر یک ده درم عاقرقرحا چهار درم کوفته بیخته سنون سازند * سنون دیگر که دندانرا محکم کند و گوشت
بن دندان برویاند و بوی خوش کند * صفت آن بوسای هندی دو درم کات هندی چهار درم فلفل دار فلفل زنجبیل
نمک هندی از هر یک یک درم کوفته بیخته با انگشت در بیخ دندان بمالند * سنونی که خون آمدن بیخ دندانرا از طرف باز دارد
بوی دهان خوش کند لثه را محکم نماید * صفت آن شب یمانی بوده گوهی گل گر آمله از هر یک سه درم عصارهٔ لحیة التیس
گل مرم ابهل از هر یک دو درمی دارچینی نیم درم گلنار فارسی گل سرخ سعد کوفی سماق مرجان از هر یک یک درم کوفته
بیخته سنون سازند * سنون دیگر که اکثر امراض اسنان و لثه و مرا نافع است و رودی دندانها و خلل و کرم و حرکت آنرا
دافع است * صفت آن فوفل سوخته و سوخته بیخ سنبل سرخ سماق زنجبیل گلنار فارسی گل ارمنی دم الاخوین گشنیز
حسک طباشیر سفید کزوان بلوط کوفته بیخته سنون سازند * سنونی که اسنان سوخته را اوب دهد و لثه را ست کند
و بوی دهان خوش گرداند و لون دندانرا صاف کند و پاک سازد * صفت آن حجر مرو عود گزمازج بوره ارمنی آبگینه
شامی ... بکی زنجبیل السحر اجزا مساوی کوفته سنون نمایند * سنونی که دندانرا سفید کند و از چرک پاک نماید

و بوی بد دهن را رفع کند و محکم کند لثه را # صفت سنون ابو علی بن سینا که تجربه صاحب سنون ارمنی که روی گرداند
سنون ... مثل ارد خرما بوی دهان را برده و ریش کند و هم دندان محکم کند و سنون آملج با رازیانه
دیگر هر یک دندان را جلا دهد # صفت آن گل سرخ کزمازج ... سماق مغز هر یک از مر یک
یک درم ... از هر یک دو درم کوفته بیخته در هم دندان ... سلب ... که ... ارند
و ... د رکسید ... این سنون مرکب که کزمازج در آن خوب باشد ... باشد و اگر
خواهند که ... بالید ... هم دندان محکم کند ... درم آن کسه دوسی و مرکب بریان کرده ... ولی ...
کسید ... که ... نامیده اند # صفت ... سماق ... کزمازج ... از هر یک
... درم ... بریان کرده ... زرد از هر یک ... درم ... کرب از هر یک یک درم
کوفته بیخته اول مرکب ... دردمان ... بعد ... بعد از ... که کزمازج در آن خوب باشد #
با ... نماید # سنون مجرب از برای بلاغ را که دهان و ناکل اسنان و وجع آن و ... آمدن از
دهان ... امراض اسنان ... # صفت آن ... از هر یک دو درم ... از هر یک یک درم
... از هر یک ... درم کوفته بیخته ... مرغ سوخته ... و ... کوفته بریان نماید
پس ... جدا کرده ... دیگر ... کوبند استعمال نمایند # سنون منقول از ... آرد با ... در مالون
که ... دندان ... را محکم گرداند و بوی دهان را خوش کند ... را سود دهد # صفت آن ...
... کوفته ... در کاغذی ... بر آتش نهند تا بگردد ... اخگر آتش برآورده بنظر آن
... کنند آن را با ... باشد ... و بکذارند ... و ... از ان ... و ... ابدا السحر
... از ... یک از هر یک ...
... ماری ... سلیمه ... کوفته مخلوط سازند ... سنون نمایند # سنون
نافع از برای ... و دندان # صفت ... آس ... در ... آنرا ... کرده ...
نمود ... کوفته ... بر ... کرده ... دندان ... باشد # سنون ... حاجی ابراهیم ...
... آنرا آورده # صفت آن ... زرد هم ... گل سرخ گل خطمی ... آرد ...
... کوفته ... # سنون نافع از برای آکله دهان ... # صفت آن ...
... از هر یک ... از هر یک ... کوفته
بیخته ... دردمان ... باشد # سنون ... فرموده اند که ... الحکما ...
... که از برای جمیع ... و ... دهان ... و از برای آکله ...
... دردمان ... اسنان و ناکل آنها مجرب است
صفت ... اگر ... باشد ... را هر یک
... را نرم کوبند ... و ... استعمال این سنون ...
آنکه ... کابلی ... زرد ... آمله ... مقشر از هر یک ... گلاب
و آب ... بالا ... انگشت را بآب ... کرده ... سنون
... و ... دهان ... کنند ...
کسد که آب ... دهان ... دهان را با آب ... و گلاب که ... را در آن ... اند ... تا ...

احمر را مثل شود پس بگیرند مثل منی طباشیر مقل گاوزبان مغز تخم کشنیز دم الاخوین کات مصطگی دونیل
و ورد گلنار فارسی صندل سفید و ربع زبد ترک آنکه کوفته بیخته نمایند و اگر مزاج اسهال باشد وحیه ماده دور سینه
باشد ساذج هندی سنبل هندی هر یک دانک بیک نیم دانگ ازمعتدل یاقوت خشکی ازوین شویت احمر را خلل نماید اگر در وسط بیرون
آید در دهان باشد ربع قلقل مختار حب الصنوبر که یک مثقال احمر نماید و بعد از سه روز دهان از شوت احمر
تکی از شوبرکه در مرض آنجا ذکر کرده مستوجب دهان نماید و اگر آبله و بزرگ خمیده و بلغ خمیر در
دهان باشد در ربع قلقل بادیان خیار خام و موبر ازخصی مرسکی جعده کرماز ح ازمرتک یک مثقال
حل و ارحطالی عمل ظرورد ارمرتک دونگ اصلا نماید بجای آب لیمو سرکه انگوری و بوسای هندی در شیر
لحم و حامض باشد و بعد از سه دهان از شوب احمر تکی از شوبات مناسبه که در آبله و بزرگ خمیده مرو بلغ
حسنه ذکر کرده مستوجب نماید و اگر فساد و ثقل در اسهال باشد عاقرقرحا کرماز ح سعد کوفی از هر یک یک
مثقال عمل ظرورد دو دانگ در ربع قلقل داخل نمایند و بعد از سه روز دهان از شوب احمر نه بوع
مذکور تکی از شوبات نافع از برای فساد با ثقل اسهال نماید و اگر دو سه روز ورم در حنجره و حلق باشد و یاره بلد کتیره
حسک علس مقشر بوست خشخاش کوکنار ح برگ حنا پوست ملطه زرد پوست ملیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله
آمله منقی حصص مکی از هر یک یک مثقال در گلاب و آب لیمو حل نمایند صاف نمود تند و بعد زمن شوب احمر
داخل کرده غرغره نمایند و اگر با خوش حنجره و حلق و مری و ورم در این اعضا مرتبه بلند و بدوا ناسخ نماید
دو دانگ شوب احمر داخل کرده غرغره نمایند بعد از آن ز زرنگ مسلب نماید نماید و اگر ورم و سوراخ سل در
حلق و مری و حنجره باشد کرماز ح عاقرقرحا ساذج هندی سنبل هندی برگ حنا خوش خشکی پوست ملیله
زرد پوست ملیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی زرورد خوب صوبرد کرگلنار از هر یک یک مثقال حل نماید
صافی نمود در دو دانگ از شوب احمر مذکور داخل کرده غرغره نماید که بعون الله بی نافع است و اگر در ورم خمیده
وحمسه اعضای دیگر برای دهان و زبان و حنجره و حلق و مری استعمال کرده شود این شوب نیز نافع است با من حرکه
بتمامه سراب بوت ملیله ماجعده برگ حنا از هر یک یک مثقال بس بیک دوره حوری از آن را کوفته بر مرعی را
تاب بر کرده برروی شوب احمر گداشته در زحیر نماید و لحظه صبر کنند پس زحیر را با شراب شویند که از شوب احمر
نماید پس مرهمی که مناسب باشد بر آن زخم گدارند * شویکه دبدانها محکم کند و صاف دو زردی رنگ بدانها
رابه برد * صفت آن صندل سفید سوخته شیر شیر سفید ان مساوی کوفته بیخته بر دندانها نمالند
* شویکه برای درد دندان مجرب است * صفت آن دونل سفید حکمی دکمی سنا بی برادة کرماز ح کرب ز کات
هندی سفید مازو مصطگی زاج سفید برباز زاج زرد که نهندی کمس نامند از هر یک یک دونل بوسای هندی بریان
نقد که حضرت آن نمایند مانند احرارا کوفته بیخته شوب سازند و هر صباح بردندان مالیده نماید * شویکه
صفت اسنان را نافع است * صفت آن سعد کوفی کرماز ح پوست ملیله زرد صندل سفید مساوی کوفته بیخته شوب
سازند * شویکه همین خاصیت دارد * صفت آن پوست ملیله زرد نمک هندی از هر یک دو درم عاقرقرحا سفید درم
بوساذر دار فلفل آمله منقی زعفران از هر یک یک درم گل کرسنه یک مثقال فاتله گلنار فارسی از هر یک چهار درم زرورباد سنگ دو
درم کوفته بیخته شوب سازند * شویکه دندان را از حرکت باز کند * صفت آن ملح انداراني حو سوخته زیداله
همان مساوی تکه کوفته بیخته شوب سازند * شویکه دندان مخلخل را محکم کرداند * صفت آن گلنار
تمامی آمله حسک افاقیا مساوی کوفته بیخته شوب سازند * شویکه همین خاصیت دارد * صفت آن بهائی

گلنار فارسی کرمازج مقاوی کوفته بیخته بعد که بهم رسد ودر ماله حمل کسد ود نگر باره نکو بند وسنون
نما بند * سرنسکه نافع است از برای درد دندان که سبب آن رم لثه باشد * صفت این سنون که سرحسک مهان
هدس مثبر صندل سفید عاقر قرحا کافور مقاوی کوفته بیخته نرلثه دندان بپاشد بعد از آن گلاب ترمرکند تکساعت
دردهان نگاه دارند * سه نسکه بیخ دندان را سخت کند وخون بازدارد * صفت این ساج کورن سوخته بملاء الله رای
موخته پوست ملیلهٔ زرد گل سرخ از هر یک درد دم گلنار تکدرم کوفته بیخته بر لثه افشانند * سو نسکه دندان را مستحکم
کند وخون آمدن را باز دارد وبوی دهان را خوش کند * صفت این ملیلهٔ زرد ولیلد آمله مسر گل سرخ گلنار اناسا
سب نمانی طباشیر عاقر قرحا مقاوی کوفته بیخته سنون سازند * سو نسکه رنس حون را از بیخ دندان باز دارد
* صفت این سب نمانی سوخته تکدرم نمک بریان ـ ودرم سمای سوخته سه درم کوفته بیخته سنون سازند * سو نسکه آن را
سرن الملوک گویند درد دندان را نافع باشد وبوی دهان را خوش کند * صفت این سرمکی اسمل حوز المرو عاقر قرحا
مقاوی تکه نگر کوفته بیخته استعمال نمایند * سو نسکه تا مورد دندان را با اصلاح آورد * صفت این سیح سوس
عاقر قرحا از هر یک تک درم سب نمانی گلنار مازو سمان از هر یک دو درم کوفته بیخته سنون سازند * سو نسکه
زردی وسیاهی را از دندان ببرد وبوی دهان خوش کند * صفت این کرمازج بحمل زبد البحر ودار فلفل
دار فلفل از هر یک دو درم نمک بریان کرده ده درم حوز سوخته هفت درم کوفته بیخته سنون سازند * سو نسکه
حون ریس از لثه باز دارد وبوی دهان خوش کند * صفت این سب نمانی بحمل رم بود نه کوهی ده درم کوفته
بیخته سنون سازند * سو نسکه نافع از برای درد دندان که سبب آن رطوبت باشد * صفت این فلفل دار فلفل
مومکی از هر یک ده درم بوره ارمنی تکدرم وسمعا مرحا ر بحمل موبر ح از هر یک تکدرم کوفته بیخته استعمال
نمایند * سو نسکه لثه را مستحکم کند وبوی دهان خوش نمایند * صفت این سعد کوفی گل سرخ از هر یک
سه درم گلنار فارسی کرمازج فوفل از هر یک سه درم دم الاخوین کبابه فلفل ملح اندرانی مصطکی بودنهٔ سوخته
از هر یک دو درم عود خام تکدرم کوفته بیخته استعمال نمایند * سو نسکه دندان را مستحکم وسخت کند وخون ریس
باز دارد * صفت این پوست انار برس ده درم سب نمانی هشت درم عاقر قرحا گل سرخ کرمازج از هر یک چهار
درم ملح هندی پوست ملیلهٔ زرد سماق از هر یک دو درم کوفته بیخته سنون سازند * سو نسکه حون ریس از بن
دندان باز دارد * صفت این کات هندی گلنار فوفل گل سرخ سماق دم الاخوین مقاوی کوفته بیخته سب بر دندان
بپاشند وصبح نگلاب از آب سماق مضمضه کنند * سو نسکه دندان سیاه را سفید کند * صفت این پوست ملیلهٔ زرد
ده درم فلفل چهار درم چهار ماسه درم سادج هندی ـ ودرم مازوی مرحمه هشت درم کوفته بیخته بود دندان نما لند
* سو نسکه لثه را مستحکم کند ورطوبات نمانند * صفت این گلنار ده درم پوست انار دو درم بوسادرد دو درم مازو
گل رم بودنه سوخته ده درم نمک نعل سوخته مرحمه ده درم کوفته بیخته استعمال نمایند * سو نسکه دندان را
جلا دهد ولثه را مستحکم گرداند وبوی دهن را خوش کند * صفت این سب نمانی سوخته ملح اندرانی زبد البحر سنج
حو سوخته حوب بال سوخته از هر یک ده درم عاقر قرحا کبابه حسی گل کرار هر یک چهار درم ملح هندی پوست
ملیلهٔ زرد از هر یک دو درم کوفته بیخته سنون سازند * سو نسکه حون ریس از دندان باز دارد ولثه را مستحکم کند
* صفت این طل کر آمله حسک از هر یک سه درم عصاره لحیه التیس گل مسوم اسمل از هر یک تکدرم دار حسنی
سه درم کوفته بیخته استعمال نمایند * سو نسکه دندان را سفید گرداند وبوی دهن خوش کند * صفت این
زبد البحر سه درم کوفته بیخته استعمال نمایند * سو نسکه دندان را سفید گرداند * صفت این نمک بریان

دودرم عود موخته حوموخته مثال حسی کرمارح گلناوعاقرقرحا وزنجبیل مرد ماباسك مادح گل مرح سفل سماق
ازهریك سه درم رازولمطولیل حب الآس ازهریك سه درم کوفته بیخته بردندان بمالند * سونیکه جون دوطل
داروی آنسك بردندان ودهن وسردندان افشانندحونیکه اران داروبا بهم زسلسع کندواگرجوسند باشد
استعمال نمایند باصلاح آورد * صفت آن رازوسك حرح ترك موردکند وسعد کوفی گلنارسع سوس دم الاخوین
ماروساري کوفته بیخته استعمال نمایند * سونیکه علاج رانافع باشد وبوي دهان راخوش کند وسیح دندان را
مستحکم گرداند * صفت آن سماق ماسماطباسر سعد تمرگل لسان الحمل بوست ملیله زرد گلنار ترك زیتون
کرمارح سب نمائی مساوي کوفته بیخته استعمال نماید * سونیکه آکله وباصور بیخ دندان رانافع باشد ودندان را
مستحکم کند وحون روس باز دارد * صفت آن مربوسا درنج سوس وزنجبیل عاقرقرحا ازهریك تکه درم سب یمانی
گلناروفارسی سماق مازو ازهریك دودرم کوفته بیخته سنون نمایند * سونیکه دندان متحرك رامستحکم کند * صفت آن
مربوسا درسب یمانی سلسه گل سرح سماق بوست انار زرشک اسحراق ملیله زرد سك گلنار وفارسي مازوکرمارح
اجزامساوی کوفته بیخته بردندان افشانند * سونیکه دندان را ازحرکت باك کند ودندان متحرك راسه
کند وبوی دهان خوش نماید حون روس باز دارد * صفت آن رسته نی سوخته زنجبيل الحرکرمارح سل سوخته
حوسوخته سل جوه ملح صدف سوخته گلنار عاقرقرحا زنجبيل مادح سدي حماما سعد کوفي گل سرخ سماق اجزا
مساوی کوفته بیخته سنون سازند * سونیکه لسحرحای لثه وسقوط اسنان رانافع است * صفت آن بوست اناربی درم گلنار
ماروی سرسب یمانی عروق الصباغین ازهریك ده درم سماق تا ده درم سل ملحی سه درم اجزا کوفته بیخته بر لثه
ودندان بمالند * سونیکه باصور لثه رانا صلاح آورد * صفت آن اصل السوس عاقرقرحا ازهریك سك مثقال سب یمانی
گلنار عفص ازهریك دومثقال سماق سه مثقال کوفته بیخته سنون سازند * سونیکه لثه رامستحکم کند * صفت آن
گلناروفارسي بلوطسماق بوست انار گل سرح حب الآس مازوی سرعروق الصباغین اجزامساوی کوفته بیخته سنون
سازند * سونیکه لثه اطفال رامستحکم کند * صفت آن جلنار ورد حب الآس سماق حاعص علس صندل سفید
اجزامساوی کوفته بیخته سنون سازند * سونیکه جهت حون آمدن رحول آمدن تعفن وحرکت دندان ودرد
دندان نافع است * صفت آن رماد حوب زرور سماق گلنار مرحان سوده مازوی سر سوحته سلسه کهربا مروارید سده
گل ارمنی ترك درحت گوسب یمانی بوست درحت توت ملیله کابلی ازهریك دوده ایك کوفته بیخته سنون سازند
* سونیکه دندان متحرك رامستحکم سازد * صفت آن ترك درحت مورد سوخته بر بای دندان بپاشند وبآب ترك زمضمضه
کنند * سونیکه دندان را ازحرکت باك سازد * صفت آن زنجبيل الحر سل سوخته سعد سوخته صدف سوخته حاکستر
بیخ نی سل اندرانی ورد ولک حرح اجزامساوی کوفته بیخته سنون سازند * سونیکه نافع است دندان متحرك
واکه سب آن رطوبت باشد * صفت آن سعد کوفی صندل الطیب سل اندرانی کرمارح ساح سوخته اجزامساوی کوفته
بیخته بربای دندان بمالند واگر موی سر آدمی رانیز سوزند وبا روعن گل بمزوج سازند نافع است درد دندان را
ودرد گوش را * سونیکه بوی دهان خوش کند وبیخ دندان سخت گرداند وحون برطرف سازد وگوشت نوماند وحارش
بیخ دندان را زطرف سازد * صفت آن کرمارح گلنار تحمرگل فوفل سعد کوفي ورق مورد مروارید طباسیر سعد از
هریك یك مثقال دم الاخوین کند رازهریك نیم مثقال صندل سفید صندل سرح ازهریك دومثقال کوفته بیخته
سنون سازند وصبح دهان راباآب ترك مورد بشویند * سونیکه دندان راجلا دهد وبوی دهان راخوش گرداند
* صفت آن ملح کرمارح دارفلفل دارچینی ملثه صبار زنجبیل ازهریك دومثقال ملح باده مثقال عود بیخ مثقال

زند الحجر مار مثقال سفیدی محرق مثقال اجزا کوفته بیخته سنون سازند * سنونیکه نافع است رود ملکه
به سبب حرارت وبلاغ گوشت بن دندان کم بود * صفت آن دم الاخوین آرد کرسنه بیخ سوسن مساوی کوفته بعد که
منخل وعسل مصفی سرشته و بر موضع علت طلا کنند واگر علت ملک گوشت محکم شود باس بیخته عمل نمایند نوسادر
فلفل فلفل پس فلفطار سملک سوخته از هر یک یکدرم سبنبادی دو درم مازو راملک بعد که مرسیدا از هر یک دو درم و
زعفران سوخته یک مثقال کندر یک مثقال کاغذ سوخته دو مثقال اجزا نرم کوفته با سرکه مرسیدا از امن سازند در ماده
حسک ساخته در روز حاجت شود بر دندان بمالند و بعد از آن با آب غوره و آب سماق دهن را بشویند و مضمضه کنند
واگر نشتر زیتی باین کنند بروغن گل سرخ سیر گرم مضمضه کنند یک ساعت در دهن نگاه دارند باس در سمو عمل کنند
کذا اگر از آن موضع حرف بماند بعد از آن باس بیخته مضمضه کنند تا گوشت موضع محکم شود و جراحت بر رود برگ مورد
دو دیم دستی گلنار کزمازج عاقرقرحا در آب جوشانند و صافی نموده مضمضه کنند * سنون که جهت استحکام دندان
متحرک مجرب است * صفت آن کندر زراوند دحرج برسیاوشان بیخ سلیخه مرجان سرخ از هر یک نیم مثقال صندل
ملیلد دو مثقال کوفته بیخته سنون سازند * سنون که بلاغ را نافع بود و بوی دهان خوش کند و نیز دندان را محکم گرداند
* صفت آن سماق مامیثا پشم گل لسان الحمل پوست هلیله زرد گلنار فارسی برگ زیتون کزمازج سبنبادی مساوی
کوفته بیخته استعمال نمایند * سنونیکه دندان متحرک را محکم سازد * صفت آن مرمکی بودهای هندی سبنبادی
قسامسه گل سرخ سماق پوست انار درس استخوان هلیله زرد سک گلنار مازو کزمازج مساوی کوفته بیخته سنون سازند
* سنون که منفعت جانشین دارد * صفت آن بیخ سوسن عاقرقرحا از هر یک یکدرم سبنبادی دو درم گلنار مازو سماق
از هر یک دو مثقال کوفته بیخته سنون سازند * سنونیکه استرخا و ورم لثه را نافع باشد و دندان را از حرکت باز کند
* صفت آن پوست انار گلنار زرد چوبه سماق سبنبادی مازو از هر یک یکدرم کوفته بیخته استعمال نمایند * سنونیکه
اکله و ناصور بیخ دندان را نافع باشد و خون ریش باز دارد * صفت آن مر نوسادر و بیخ سوسن اجزا مساوی کوفته بیخته
استعمال نمایند * سنونیکه دندان متحرک را محکم کند * صفت آن ساج کاو کوهی نمک سوخته از هر یک ده درم
زعفران مرمکی سنبل الطیب مصطکی سداب از هر یک دو درم سماق گلنار فلفل طباشیر از هر یک یکدرم کوفته بیخته
سنون سازند * سنونیکه جهت سفیدی رخسار دندان اما خسارا نافع است * صفت آن طباشیر سفید کسیر حسک
گلنار سماق سبنبادی دم الاخوین مسار کند یا دح هندی سعد کوفی عاقرقرحا سوده بعد از مضمضه دهان بعد که
و گلاب سنون نمایند * سنونکه بلاغ را نافع است * صفت لسان مساسه پشم جوبه عدس مقشر صندل سفید طباشیر
حنا کسیر حسک از هر یک نیم درم کافور نیم درم کوفته بیخته بر دندان بمالند * سنون نافع جهت آسان کندن
دندان * صفت آن عاقرقرحا یک مثقال نوسادر یک مثقال فلفل یک مثقال کوفته بیخته در بن دندان
گذارند آسان کنده شود * سنون نافع جهت زرد و استحکام دندان * صفت آن فلفل سیاه فلفل دار فلفل موبه کسیر
حسک توتکه کابلی مازو توتیا از هر یک یک مثقال نمک هندی نمک سیاه سعد از هر یک دو مثقال کوفته بیخته
سنون سازند * سنون مجرب برای سرخ دندان و رویاندن گوشت بیخ دندان وحبس خون و [illegible] * صفت آن
مصطکی رومی گل [illegible] که هندی [illegible] باشد دم الاخوین مازو [illegible] گلنار پوست هلیله سیاه پوست هلیله زرد
آمله [illegible] برگ [illegible] کابلی [illegible] سنبل خالص کسیر حسک از هر یک [illegible] نمک لاهوری [illegible] کوفته بیخته
استعمال نمایند * سنون نافع جهت درد دندان از هر [illegible] که باشد * صفت آن [illegible] گلنار سماق سعد
کوفی اجزا مساوی کوفته بیخته استعمال نمایند * سنون مجرب جهت [illegible] و خوشبوی دهان * صفت آن [illegible]

راح سفید مجرب از ریك ماردانگ بریان سازی مدی مجرب دانگ ناقله کمار بیج دانگ اجرا از کرم کوفته بیخته
سون مارید* سونیکه حرك پی دید آنها بال مارد* صفت این سوک درای سوجمد ریك الیسرسوجمه اسفه ملیلة
روده موجب بلیله از هر یك سر معدل کوفته بیخته سب بر نای دید انها که حرك داشته باشد بسایند و صبح
ماب آرند بسویند و آرنه موربس اسب* سون نافع ازبرای لثه مصرحمه رد اسفه و اسنان مجرك* صفت این
موجمه ممان مرجمه برگ درخت گرمجرون گلنار فارسی از هر یك سه مثقال مرجان مسطحه مجرب مرمدانی راح مجرب
طباشیر سفید از هر یك دو مثقال نصب فارسی زماد حرب رردم الا حوبی از هر یك یك مثقال عاقرقرحا کافور
مصوری از هر یك نیم دانگ کوفته بیخته برروی سنگ صلایه حیدان بسایند که ملاییم مرموم شود و برای
دندان سایند و بعد از یك ساعت با آنکه این ادویه را دران حو سایند با شد بسویند* آدویه این اسب دو ریك
یك مثقال سمان حقف بلوط برگ سر برگ درخت توسب درخت توت از هر یك دو مثقال طباشیر سفید بیخته
گلنار فارسی عنب الثعلب طرانیت از هر یك سه مثقال سب یمانی یك مثقال مجرح زاد رسم من گلاب ورده
مثقال سرکه با آب عوره حیدان بسایند که نصف نماید بعد از آن صافی نموده مضمضه نماید* سونیکه کوسب
بن دندان را محکم کند* صفت این مرجان مسطح طباشیر سفید کسر مرحسك از هر یك سه مثقال اسیران سر
مدی سماق سفی از هر یك یك مثقال کهربای شمعی و دل از هر یك یك دانگ کاب مدی دردانگ کوفته بیخته دهن
را با آب کسیر باره سحیه بسایند* سون دیگر جهت تاکل دندان و بد بوی دهان و حرك آمدن ارس دندانها
*صفت این مازوی سرعم سعرت درخت مرصاب یك حروبا وروعن گل سرخ بمالند و با سرکه عسل مضمضه
نمایند* سونیکه جهت قلاع ساده مرداوی نافع است* صفت این مرمر بیداید ابتدا سعرت مرد و مساوی مرسید بر
زبان و دهان بمالند صاحب حاوی صعمرای سون زاد رسمیه ذکر کرده* سون دیگر نافع جهت قلاع* صفت این
برگ زیتون برگ عوسج انابار از هر یك یك جزو بلطار صعمر سبب یمانی راح سفید از هر یك حمس حروی سم مرمن
یك حروی وعفران ربع جروی کوفته بیخته سون بسایند* سون دیگر نافع جهت جمیع اقسام قلاع* صفت این
سب یمانی سعص مساوی سایند سون کنند* سون دیگر نافع ازبرای اکله و بروح حسنه در دهان ورم و سوا
دندانها وروا حسنه دهان* صفت این آفاسه حرورسع مرح ررد بوره آب بلبله سب یمانی از هر یك
نیم حزو مرصافی کسیر اصیع عربی از هر یك یك حزو کوفته بیخته بسرکه سرسیه اقراص سازند و گاه دارند* سون
نافع جهت قلاع* صفت این ررورد بساسه طباشیر سفید عدس مقشر بیخته جرد کسیر حسك حما مربکی اجزا
مساوی کافور اندکی کوفته بیخته بر دهان بمالند نگاه دارند دران بدری* سون دیگر که جهت جوشیدن دهان
نافع است* صفت این بوزل افا سماق سفی طباشیر سفید گلنار فارسی ورق گل سرخ حو سر جمد مجرح
مساوی کوفته بیخته اول بسرکه و دو حیدان گلاب دهن بشویند و بعد از آن سون نمایند* سون که جوشیدن
بن دندان را کله را نافع است* صفت این بوست انار ترش ده درم کرمازح یك مدی از هر یك چهار درم کوفته بیخته
سون نمایند* صرب سعول اراحسا و اب این عمل جهت بردن گوشت مبعص و اکله را نافع باشد و سلان خون
لثه را نیمایند بن علاج* صفت این ررمع و ح وررد آملج آب بلیله راح سفید مازوی سم و مساوی کوفته بیخته
بسرکه سرسیه اقراص سازند و دانگی از آن بر لثه بمالند و بعد از ساعتی بشویند* سون نافع جهت قلاع ابیض
* صفت این بیك کوفته بعسل سرسیه بر دهان بمالند رکنجبین در دهان نگاه دارند* سون که دهان را خوشبو
کند* صفت این سبل الطیب سعد کوفی ساذج مدی پوست اترج بیك قرنفل حما ماکل سر جعد مدی مرمکی

کرده مصطکی نمک محرق بعمل معادی کوفته سفوف سازند * صفت آخر ان ملح نافع که نمک را نیکو سید و بعمل
حمر کرده در حریره کتانی بسته گل کرفته در تنور بیاسند بعد از سوخته شدن بیرون آورند وگل را از آن دور کنند
و نرم سایند و استعمال نمایند * سنون که چون بر دندانها مالند گوشت بن دندان را سخت کند و بوی دهان را
خوش کند و دندان را سفید سازد * صفت آن مقال حبشی کف دریا مصطکی و بسباسه قرنفل دارچینی از هر یک نیم درم
خرنوب سوخته سورنجان سوخته سنبل الطیب کرمازج حب الآس سنبل هندی سوخته در سرکه ابلمه از هر یک دو درم عاقرقرحا
نیم درم اگر مزاج دهان گرم باشد صندل و ورد از هر یک دو درم کافور نیم دانگ اضافه نمایند و اگر معتدل باشد اسمها
اماده نکنند و اگر سرد باشد زرنباد و زنجبیل و کبابه از هر یک دو درم مشک نیم دانگ اضافه نمایند * سنونیکه صحت
اسنان کند * صفت آن ساج کوزن سوخته استخوان بلیله سوخته کرمازج گل سرخ سعد کوفی سنبل الطیب اجزا مساوی
نیل اندرانی ربع جزو کوفته بیخته بآن سنون نمایند * سنونیکه بجهت درد دندان بارد مناسب است * صفت آن
عاقرقرحا دارفلفل سطرح بوره فلفل زنجبیل کوفته بیخته بعد از مضمضه بسرکه که در آن عاقرقرحا و صعتر جوشانیده
جوشانیده باشد بر پای دندان بمالند تا گداخته شد بکار برند گرم کرده و نیکو سید فلفل و او بعسل و سمه بر پای دندان
بمالند * سنونی نافع از برای جلای اسنان و پاک کردن آنها از چرک و رایحه بد آنها ... که آن را بفارسی کحل گویند
* صفت آن مقال حبشی نمک طعام زبد البحر کوفته بیخته بر دندانها بمالند * سنونیکه نافع است ضعف اسنان را
* صفت آن صندل سرخ کبابه فوفل از هر یک نیم درم ... چهار درم ... دو درم اجزا کوفته بیخته با نشاسته
گندم موسیده سفوف سازند * سنونیکه دندان را محکم کند و از افتادن نگاه دارد * صفت آن سعد کوفی سه درم پوست هلیله
زرد ... از هر یک نیم درم ورد الطیب دارچینی از هر یک ... درم سماق زعفران سنبل هندی از هر یک دو درم عاقرقرحا
هفت درم بوسا دردار فلفل سفید از هر یک نیم درم کاب داری کرمازج ماملیه از هر یک چهار درم زرنباد سابرده درم
کوفته بیخته بر دندانها بمالند * سنون که وجع دندان کرم خورده و عفر آن را سودمند و نافع است * صفت آن
مصطکی راج که نمدای کمس باشد بحر حور القی که نمدای مس ... باشد ... در باب سنگ جراحت راج
در باب سنگ ... سیاه که ... باشد فلفل سیاه بیان کرده گشنیز ...
که ... باشد اجزا مساوی زیره کرمانی ... کرده دار جمیع ادویه اجزا کوفته بیخته ...
بر دندان بمالند و بعد از آن بفاصله یک ساعت بآب سرد مضمضه نمایند * سنونیکه جلای دندان دهد و عفر رنگ
آن را زایل کند هرگاه سبب زردی رطوبت باشد چون بعد از استفراغ استعمال نمایند * صفت آن کف دریا نمک بعمل
سوخته نمک درانی صدف سوخته زراوند مدحرج خاکستر ... سوخته مقال حبشی سایند و بر دندانها
بمالند * سنون دیگر که همین منفعت دارد * صفت آن انگشت سوخته مصطکی و بسباسه ... انگشت حصرم
انگشت پوست بادام سایند و بر دندانها بمالند * سنون که زردی و دیگر رنگهای نوی شده را از دندان ... برد
* صفت آن زنگار با عسل سرشته و بر دندانها بمالند و اگر مصطکی و بسباسه و انگشت را نرم کرده با آن ... بر
گردد * سنون که ماده موجب ... دندان باشد تحلیل دهد * صفت آن سعد کوفی نیم درم سنبل الطیب
یک درم فلفل ... درم سطر راوند مدحرج حلتیت از هر یک سه درم کف دریا مصطکی و بسباسه ... ساذج
از هر یک دو درم کوفته بیخته بمالند * سنون زرنیخ نافع از برای درد دندانهای آکل و کرم خورده * صفت آن
زرنیخ طلی ... مساوی ... بعد از آن تخم مرغ ... در سیان ... تخم مرغ پر کنند
و آن تخم مرغ را ... گیرند ... سرگین گاو ... بیرون آورند ... آن را در

کرده آنچه در جوف نصف است نگاه دارند تا آن دو ساعت ازین شود بر روی دندانی که کرم دارد * سنون جهت
دندان مستعمل سیاه و رطوبت مسترخیه و حفظ صحت آن و تحریک اسنان را نافع است * صفت آن سعد کوفی و ورد احمر
سنبل الطیب ملح اندرانی مرو اصل سوسن کرمازج اجزا مساوی کوفته بیخته بر دندان بمالند اگر بعضی نقصان
گوشت لثه باشد * صفت آن نمک بریان نبات مازو عود صلیب مصطکی سعد کوفی مصطکی حلیله کوفته بیخته سنون نمایند
مثل ارمنی ماش میرزا محمد تقی حکیم باشی که میرزا باشد در اثنا املا نموده اند نموده شد * سنون قلقطار
* صفت آن نوره ارمنی جلنار نبات مرصافی اقاقیا ازهر یک نصف درم کوفته بیخته بسرکه خمر پرورده ترش
مازند ودر بعض کتب ملی داخل کرده اند * سنونیکه دو بیم و بیع الاسد ازان است * صفت آن نمک سوخته ملک
موجود را بقدر جرح بیخ بی سرخه جو صحیح مثال خستی اجزا مساوی کوفته بیخته سنون نمایند * سنون که
مرکا رردی زنگ اسنان و زردیهای دیگر آن بسیار موثر باشد و در جوهر دندان انرد کرده باشد نافع است * صفت آن
زنگار را صلایه کرده در دندانها بمالند و اگر دو سرکه اصل مصطکی و نبات صاف نمایند * سنون مستعمل ازالهٔ
که جهت رفع صافی دندانها مجرب است * صفت آن قسط ده درم دلفل سیاه چهار درم جماماسه درم
مادح مثل مثل مصطکی ازهر یک دو درم کوفته بیخته سنون سازند * سنونیکه جهت کندی دندان نافع
سیاب گلی است و کار آن متکید مشهور ارکان * صفت آن عاقرقرحا پوست حنظل پوست بیخ کبر حلتیت ربیع
زرد ربیع حب نوبت بوره مازو پوست اجزا مساوی مجموع را سائیده سه روز در سرکه خمسانند و حلتیت را
باید آن مثل ارزن اول در سرکه حل نمود ادویه را بآن بسرشند ودر وقت استعمال احتیاط نمایند که بدندان
صحیح نرسد تکلم دندان سیار ورد زرد نال را بخمیر و موم غلاف کنند * سنونیکه ناصور لثه را اصلاح آرد
* صفت آن زر ربیع بیخ موسیر عاقرقرحا ازهر یک یکدرم سبب نبانی گلنار فارسی مازوی سبز سماق ازهر یک دو درم
کوفته بیخته سنون نمایند * سنون دیگر که اکله و ناصور بیخ دندان را نافع باشد و خون ریش باز دارد * صفت آن
مرصافی و سادروان بیخ سرخ بیخ عاقرقرحا مساوی کوفته بیخته سنون نمایند * سنون دیگر جهت اکله اینکه درا
هم ازین ادویهٔ اکله است * صفت آن نوک مساب دبل در درم سماق آهک آب ندیده زرنیخ ازهر یک یکدرم جمله
راسوده در سرکه بیخته سائیده در کوزه تر کرده در گل گیرند و بزیر آتش بنهند تا بریان گردد
واحتیاط درین است که سود بس در آورند و معد ارد انگی با دو دانگ ازان درا کله سایند دو باره حاجت شود
* سنونیکه اکله و تیزی دندان را زائل کند * صفت آن نوره ازرنیخ احمر کبریت ازهر یک نخود و کوب نموده
در پارچه بسته پارچه به نفط سفید تر کرده بنور آتش نیز سایند و بدندان مساکن و سرکه نمایند * سنون
الکبد ماش واحتیاط نموده کنند * صفت آن سادج هندی زرد احمر سود هندی خام مرصافی پوست انار جزا جزا برم
سایند و بیخته بدندان بمالند و بعد ازان مضمضه نمایند تحلیل عمل را اگر اول مضمضه نمایند و بعد ازان
سنون کنند بهتر است * سنونیکه فالج و آمدن خون از لثه را نافع است و بوی دهان را نیکو گرداند * صفت آن
حرف حمی ورد السحر ملح اندرانی ملح مصطکی ازهر یک سه درم سنبل الطیب عود هندی مصطکی اصل السوس
مصطکی شعر مصطکی سعد حب الآس کرمازج شب یمانی مصطکی مصطکی در سرکه گل سرخ ازهر یک دو درم عاقرقرحا
چهار درم اجزا کوفته بیخته سنون نمایند و گاهی زیاده کرده می شود برای مصرور بن نرس صندل سفید و
قرنفل و بلیلج کابلی زرنباد کرده می شود برای مرطوبین در بیل و کبابه و جوز بوا * سنون نافع جهت لثهٔ فاسد و تحریک
اسنان * صفت آن زبد البحر شب یمانی اقاقیا گلنار فارسی سماق سمی مازوی سبز پوست انار ملح اندرانی اجزا

کوفته بیخته سفوف نمایند و بعد از آن مضمضه کنند بگلاب تکه در آن سماق خیسانیده باشند * سفوف سورنجان
درمورتان مفید گوش و بینی سفوف * بیان ادویه که دندان اطفال را آسانی برویاند * صفت آن روغن مصطکی و شحم حیوانات
را مزاج ما ساخته بر بن گاه روییدن آن و مغز سر خرگوش بیخته بر لثه آن بمالند و بر مالیدن بمغز سگ مفید است
و هرگاه در ابتدای روییدن دندان درد و وجع بسیار کند عصارهٔ برگ عنب الثعلب با روغن گل ممزوج کرده نیم گرم
انگشت را بدان آلوده کرده بملایمت بر لثه آن بمالند و چون دندان برون کند سر او گرد و با گوش و لثه آن را نرم
روغن چرب نمایند و اگر قطره از روغنهای مناسب در گوش آن چکانند بسیار نیکو است و طفل را از مضغ چیزهای
اشیا بازدارند که آن را به تحلیل برد * باب السین مع الواو * فصل درد کر نسخ سوال و سورنجان
* سوال السما معمول از منهاج الدکان قروح را نیک و گرم گرداند و نشف رطوبات آن نماید * صفت آن راس
مال که هنوز تر است نوفل کتاس جوز الطیب دار فلفل ابا مساوی را مثل الملح ادویه کوفته بیخته باشند
سرمه و زیر کرده بعد بعسل و بسطف و خوشبو کرده با گلاب تکه نوفل و عود در آن خیسانیده باشند و مثل در آن
حل نموده باشند استعمال نمایند و نوشته که سوال حلیل العد راست * سوال آخر نیز از منهاج الدکان مرتب السفع
دندان * صفت آن کراویا نوشت خرد مرد و ارم نمایند و سرمه سازند و بعد بعسل و بسطف رطب
مکان بمالند * سورنجان بدانکه سورنجان لغت یونانی است و بعضی سوم را باین اسم مسمی نموده اند * سورنجان
مستحکم میکند لثه مسترخیه را استحکامی بسیار هرگاه سفوف کرده شود نافع و نافع است از برای ورم حلق و درد تکه
عارض حلق شده باشد به سبب ورم هرگاه بقوغ کرده شود در حلق * صفت آن زود خورده دو ازده درم سبب نمایی
گلنار فارسی از هر یک سه درم عفص پوست انار از هر یک دو درم سماق سه درم کوفته بیخته در شیشه نگاه دارند و نوشت
صاحب نگاه دارند * سورنجان دیگر که محمد بن ذکریا رازی در قرابادین از ابن نفیس نقل کرده * صفت آن پوست انار
سی درم گلنار فارسی مازوی سبز سبب نمایی عاقرقرحا از هر یک ده درم سماق منقی مابر ده درم نمک هندی سحق زم
کوفته بیخته بسرکه که حب الاس در آن جوشانیده باشند سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نموده در ظرف صاحب
کرده استعمال نمایند * سورنجان دیگر اکله دهن و لثه را نافع است * صفت آن پوست انار ترش استخوان هلیله
زرد سوخته پوست انار شیرین از هر یک سی درم سماق بابرده درم نمک هندی نوشادر از هر یک سحق زم کوفته بیخته
بسرکه سرشته و گلولها سازند و در سایه خشک کنند و در ظرف صاحب دیگر باره تکوبند و استعمال نمایند * سورنجان
اکله دهن و لثه را نافع است * صفت آن پوست انار ترش و شیرین از هر یک سی درم مازو گلنار سبب نمایی کاغذ سوخته
عاقرقرحا از هر یک ده درم سماق بابرده درم نمک هندی نوشادر از هر یک سحق زم کوفته بیخته بسرکه سرشته گلولها سازند
و در سایه خشک کنند و در ظرف احتیاج دیگر باره تکوبند و استعمال نمایند * سورنجان که دندان متزلزل را مستحکم کند
* صفت آن مورد مکی نوماسب نمایی سماق گل سرخ سماق پوست انار ترش استخوان هلیله سک گلنار سادرکرمازج
مساوی کوفته بیخته بردندان افشارند * سورنجان دیگر استرخا و ورم لثه را نافع است و دندان را از حرکت باز کند * صفت
آن پوست انار ترش دو درم گلنار زرد خورده سماق سبب نمایی مازو از هر یک یک درم کوفته بیخته استعمال نمایند
* سورنجان بضم سین مهمله و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون معنی است بیخ نبات
صحرایی صنوبری شکل با دل ده می و پوست آن سفید مایل بسرخی و درون آن آنست که اندرون آن سفید و شیرین
طعم و بسیار رطوبت باشد و بد بو باشد و خشک آن با اندک صلابت و قسم تلخ و باطنی شرح آن از سمومات مهلکه است
یمانی و نرگس در سبب شرک گرات و ارانی دونی در ساحل ... بفارسی ... ززد و بفارسی ... نامند ...

کوچکی و ساه آن را گاس مرج می باشد و سبب آن کوماذر سوم گرم و درد و بم حسک با رطوبت مصلبه و بعضی
گمان برده اند که در مفید آن حرارت معتدله است و بوس بلسه بال بای می باشد محلل اسام بلغم از اعضای بعیده
و افاصی بدن و بافوت باشد و قاطع آن خصوصا از مفاصل و متمع شد و حاذب اخلاط لزجه از عمق بدن و رافع بر بان
و سرور و باصر جهت عرق النسا و نقرس و حرب استعه اند و باز نجبیل و فلفل نعاب مسهی و جهت مفاصل بسیار
مفید و ضماد آن با زعفران و تخم مرغ در شکستن درد استخوان و تحلیل اورام صلبه و با شراب جهت اوجاع مفاصل
و باسور که در آب حی العالم و حرب و حمول آن با روغن کهنهٔ گوسفند جهت اسقاط دابهٔ بواسیر و درد آن حرب و در روز آن
حیض و جهای کهنه خوردن سمر در مر آن با زنجبیل و قرنفل و زیره و همچنین با سورنجان و باسد باسد رو رنعات
مزل با اسهد ابن جمیع مفاصل است حصوصا در نقرس بوارل و سورنجان بسیار مرجی معده و مورث
و مضعف معده و جگر و مصلحش کثیرا و شکر و زعفران و بدرستی از مفرد آن با زعفران تکدرم و باد و بد سمر در مربا
سمو مثال رد بلس خصحله است و مراد او است استعمال آن از برای اوجاع مفاصل با ورق آب زنجبیل و فلفل که مقوی
معد او سد در اوجاع مفاصل بدل آن بوزن آن حما و سفد ورن آن معل و بوزن نك آن سقمونیا دماغ و تطلیل تلخ
و درد سر بارد است و رافع ادسمبست ساه و مو ح آن اگر کسی خورد ه باشد بی فرمودن سرکا و باره در شد ه رحو را بند ن
دا زمراه است * حب سورنجان که نقرس را نفع بسیار و درد را در ساعت ساکن دهد * صنعت آن سورنجان مصری
سقمونیا در برابر بوزن زبرهٔ کرمانی فلفل سفید از هر یک مرجب الفرطم از هر یک حما ر درم مصطکی میس
دو رم احرا کوفته بیخته با آب را رنا به سرشته حب سازند مدی از یکدرم باشد در آب مطبوخ زیره * حب سورنجان
معمول با حما معل بلغم و سود او صفرا از امراض حاد ساز رسمار را دافع و مفید است * صنعت آن سورنجان مصری
سفید و زن کل احرا که ذکر شد بد مثلث ساده درم و بوزن بلیله آمله مقی سطرح و مقی زنجبیل دار فلفل
نمك هندی از هر یک شد درم صبر زرد سقوطری سی درم صمغ فارسی بوست بیخ کبر معل از زن بوزن برگ حما حبك
از هر یک دو درم ادویه کوفته بیخته و شراب حما سلده و سرشته خمیر کرده حبوب سازند حب های کوچك با ابتداء
مناسب دا بند فرو برند * حب سورنجان نافع جهت نقرس و وجع ورکس و مفاصل * صنعت آن سورنجان مصری سفید
دا سرا که معروف بنهار حساب است از هر یک تکدرم زیرهٔ کرمانی دارچینی صمغ فارسی زرا وند مدحرج زنجبیل
برگ کبر مواد الحنظل از هر یک تکدرم ادویه کوفته بیخته با شراب سرشته حبوب سازند حبوب صغار بر سبیل
ا ر دو د رم با ید مثال با ماء السبب فرو برند و اگر خواهند بعوان سقوف با ماء العسل که سب دران جوشانده
باشد و ملعقه و ر ب ملعقه بنا شامند * حب سورنجان دیگر مسهل اخلاط است از مفاصل * صنعت آن
بدستیکه حکیم سالم خان ر ح سورنجان مصري سفید اسقوف بوست بلیلهٔ زرد بوست بلیلهٔ کابلی هر ر بد ل
از هر ل حما ر مثال صبر سقوطری برگ سفید سد بر از هر یک ساترده مثقال السقمونیای مشوی معل از رب از هر یک
د و مثقال معل را در آب گند نا حل کرده با بی ادویه را کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند شربتی تکدرم * حب
سورنجان بدستیکه ابن جزله که در منافع فریب بآن است * صنعت آن سورنجان مصری تکصد درم فطوربون شی
تحل رم بوزنه سفید ده درم مقل درم سکبینج حما ر درم عاقر قرحا د و درم صبر سقوطری سی د رم تخم حنظل
عارسرنقس سفید ده الصمغ از هر یک ده درم کوفته بیخته با آب کرفس سرشته حبوب سازند هر حمی یعد و ملنی
سر نمی اردود رم باشد د رم * حب سورنجان اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا را بعایت نفع دارد و در بدو علت بران
داد * صنعت آن سورنجان سفید بوست بلیله زرد از هر یک سه د رم صبر سقوطری حولند رم ادویه کوفته بیخته

بعصاره برگ عنب الثعلب سرشته حبوب سازند شربتی دو درم و نیم * حب سورنجان دیگر مسمی بحب سورنجان
که امراض بارده مذکوره خصوصا نقرس را مفید است * صفت آن سورنجان ماهی زهرج پوست بیدان از هر یک شش درم
ایارج صبر ایرسا سفید شده از هر یک ده درم شحم حنظل سطوخودوس از هر یک شش درم افربیون دو درم شیطرج
زنجبیل فلفل خردل حب النیل از هر یک یک درم ادویه کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی
از یک درم تا دو درم و این حب را شحم الرمان نیز نامند و گاهی سقمونیا و حلتیت و جاوشیر و مقل نیز از هر یک یک درم
زیاده میکنند جهت زیادتی قوت * حب سورنجان جهت نقرس بارد و وجع ورک نافع * صفت آن سورنجان پوست کنده
ماهی زهرج سطوخودوس از هر یک یک درم مقل شحم حنظل از هر یک نیم درم افربیون حب النیل سقمونیا جاوشیر حلتیت
مقل از هر یک ربع درم سقمونیا زنجبیل خردل شیطرج هندی فلفل از هر یک دانگی ایارج فیقرا بسفایج تربد از هر یک
یک درم ادویه کوفته بیخته حبوب سازند هر روز یک بار شربت کامل نیم مثقال را دو شربت و صفرا را مسهل باشد راست
* حب سورنجان دیگر نقرس بارد را نافع است * صفت آن سورنجان سه درم از هر یک یک درم سقمونیا صبر سقوطری ربع درم شحم
کرفس نیم درم کوفته بیخته حبوب سازند جمله یک شربت کامل است * حب سورنجان دیگر جهت علت مذکوره نافع
* صفت آن سورنجان صبر سقوطری از هر یک یک درم سقمونیا ربع درم گل سرخ یک دانگ کوفته بیخته حبوب سازند
جمله یک شربت کامل است مرا دو بار * حب سورنجان مفاصل و عرق النسا و نقرس و وجع ورک را نافع است * صفت آن
سورنجان شش درم سطوخودوس دو درم سکبینج از هر یک دو مثقال بزر سفید شده دو چهار درم غاریقون مثقال
صبر سقوطری سه درم شحم حنظل دو درم غاریقون سفید از هر یک یک درم و نیم کوفته بیخته حبوب سازند بقدر
فلفلی شربتی از دو درم تا سه درم * حب سورنجان جهت امراض مذکوره نافع * صفت آن سورنجان سفید پوست هلیله
زرد صبر سقوطری اجزا مساوی کوفته بیخته حبوب سازند شربتی از یک درم تا سه درم * حب سورنجان مسمی
بحب العامه جهت امراض مذکوره و صداع و شقیقه و ثقل سر و وجع ... نافع * صفت آن سورنجان پوست هلیله زرد از
هر یک یک درم تربد سفید دو درم گل سرخ نمک سنگ اسقیل ملح هندی ابهل سقمونیا مصری تربد انیسون غاریقون
سکبینج از هر یک دو دانگ درم اجزا کوفته بیخته حبوب صغار سازند بدانکه حبوب نیکه جهت اوجاع مفاصل و نقرس
و مانند آنست سازند باید که بسیار کوچک باشد تا زود بیرون گشته باعماق اعضا رسد بخلاف حبوبیکه از برای امراض
راس است چنانچه در فصل در صدر مسهل حبوب ذکر یافت * دواء السورنجان * دواء السورنجان از برای اوجاع
مفاصل و عرق النسا و نقرس و غیرها * صفت آن بنسخه شیخ الرئیس رح در معالجات نافع است در اوجاع مفاصل
بگیرند سورنجان زنجبیل کرمانی زنجبیل از هر یک یک درم صبر سقوطری دو درم و نیم کوفته بیخته با طبیخ سنا
بسرشند جمله یک شربت کامل است دو بار در روز در دراسا کن میگرداند * دواء السورنجان دیگر منسوب
بشیخ ابی الحسن ثابت بن قره رومی است برای اوجاع مفاصل نقرس و وجع ورک * صفت آن سورنجان مصری
سفید ده درم سنامکی شش درم زنجبیل زیره کرمانی دارفلفل از هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی
دو مثقال با آب نیم گرم و اگر دیر مسهل شود با حبوب جوزبند شربتی یک مثقال ایضا مناسب باشد کافی است
* دواء السورنجان که جهت امراض مذکوره نافع است * صفت آن سورنجان مصری سوده ده درم جوز بوی سه درم دارفلفل
زیره کرمانی از هر یک چهار درم ادویه را کوفته بیخته یک درم با یک مثقال آن را با ماء العسل بیاشامند
* دواء السورنجان که در سفر وجع درد استعمال نمایند تخفیف و تسکین بخشد * صفت آن سورنجان سفید
نابه زرد و مساوی کوفته بیخته شربتی نیم درم با آب سرد بیاشامند و اگر زنجبیل و فلفل بیفزایند برای نقرس عمل

نیکو است * دواء السورنجان که ممسک اسهال باشد * صفت سورنجان سفید یک درم مصطکی هندی دو دانگ
شکر سفید یک درم و نیم جمله یک شربت است با آب نیم گرم * دواء السورنجان دیگر * صفت سورنجان سفید
ابریون از هر یک دو مثقال کوفته بیخته باز به جوز و طبیخ شب از هر یک ارده آمیخته بیاشامند
* وصل ... سفوف سورنجان * سفوف سورنجان بالعاقحکیم عطاء الله بن محمد ارح * صفت سورنجان
مصری ده مثقال سانکی نیم مثقال پوست هلیله زرد سه مثقال مغز بادام شیرین مقشر سی مثقال شکر ده
سوری یک مثقال زعفران نیم مثقال ... سفوف سازند شربتی دو مثقال با آب سرد * سفوف سورنجان
دیگر * صفت سورنجان پوست هلیله زرد از هر یک ... درم توربد از روی گل سرخ از هر یک ... سانکی
ده مثقال ... مغز بادام ... از هر یک سه ... درم زعفران یک درم ... سوری
یک مثقال ... درم کوفته بیخته سفوف سازند شربتی دو مثقال * سفوف سورنجان ... آن ...
نافع است از برای جمیع اقسام مفاصل و نقرس و اوجاع ظهر و عرق النساء و ... از مواد غلیظه و این سفوف را منافع
بسیار است و مجرب است * صفت سورنجان مصری سفید ... مثقال ... گل سرخ منزوع الاقماع سانکی از
هر یک نیم مثقال پوست هلیله زرد توربد سفید مجوف تراشیده ... چرب نموده مغز بادام شیرین
از هر یک چهار مثقال ... لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول از هر یک یک مثقال توربد ان ...
تخمی پوست تراشیده مصطکی رب السوس از هر یک دو مثقال زعفران دو دانگ شکر سفید ده مثقال کوفته بیخته
در ... سفوف سازند شربتی دو درم با آب سرد * سفوف سورنجان معده و جگر و اوجاع مفاصل و ... بسیار ...
... دارد * صفت سورنجان مصری سانکی از هر یک ... درم ... دو درم مغز بادام شیرین مقشر چهار
درم رب السوس یک مثقال زعفران یک دانگ کوفته بیخته سفوف سازند * سفوف سورنجان منقول از خط میرزا ابراهیم
تمیمی نافع از برای نقرس و اوجاع مفاصل و وجع ظهر و عرق النساء و اوجاع ورک * صفت سورنجان مصری ده مثقال سانکی
نیم مثقال کوفته بیخته سفوف سازند و اگر ماده بلغمی باشد ترید سفید ... مثقال اضافه نمایند
و نصف وزن ... کم کنند * سفوف سورنجان دیگر ... مطهر الله بن ... اوجاع مفاصل را نافع
باشد * صفت سورنجان ... کرمانی بریان کرده ... از هر یک دو درم فلفل یک درم ترید سفید دو درم
سانکی ... کوفته بیخته سفوف سازند شربتی ... درم * سفوف سورنجان نافع جهت درد مفاصل و عرق النسا
و نقرس * صفت سورنجان مصری یک درم ... دانه ...
... از هر یک نیم درم اجزا کوفته بیخته سفوف سازند جمله یک شربت ... آن ... کاسنی و ...
... بنوشند * سفوف سورنجان دیگر اوجاع مفاصل و نقرس و دردها اعضا را نافع باشد
و مسهل اخلاط غلیظه بود * صفت سورنجان مصری یک درم سانکی ... درم ترید سفید مجوف ...
بادام چرب کرده سه درم توربد ان پوست هلیله زرد از هر یک ... درم مغز بادام ... پوست بیخ کبر
اسطوخودوس ... از هر یک ... درم ... کوفته بیخته ... سفوف سازند
شربتی ... درم با آب گرم * سفوف سورنجان ضعف لسان را نافع باشد * صفت سورنجان ...
... پوست هلیله زرد ... کوفته بیخته سفوف سازند * مصرح سورنجان اوجاع نقرس و
مفاصل را سود دارد * صفت سانکی ... درم ... از هر یک ... درم گل سرخ
... پوست هلیله زرد کابلی از هر یک چهار درم سورنجان مصری ... از هر یک سه درم

بسایند و صاف کرده گلقند ده درم ترنجبین شش درم در آن حل کرده بنوشند * مطبوخ سورنجان
اطلاق طبیعت و تنقیه بلغم لزج دفع کند و مفاصل و نقرس گرم را نافع باشد و مزاجهای گرم را سود دارد و در زمان
گرما بر سه نوبت داد * صفت آن سائیدنی هفت درم اصل السوس تراشیده سورنجان مصری عنب الثعلب از
هر یک سه درم ترنجبین تراشیده از بادیه هر یک تکه و مرزنجوش نیم درم تخم کاسنی بنفشه از هر یک سه درم
الحیم عناب از هر یک ده دانه سپستان بیست دانه اجزا جوشانیده ترنجبین و شکر ده درم در آن حل کرده صاف
نموده بنوشند * نقل در قرابادین معجون سورنجان * معجون سورنجان مسهل بلغم و صفرا باشد و
مخصوص مفاصل و نقرس و عرق النسا است * صفت آن به نسخهٔ سرپندی در اصول المراکب سورنجان شش
مثقال ماهی زهره زنجبیل کرمانی پوست تخم کبر در نسخهٔ دیگر تخم کبر است سطوخودوس بوزیدان از هر یک دو
درم پوست هلیلهٔ زرد هفت درم تخم کرفس نمک هندی برگ حنا زنجبیل فلفل سفید زرنباد مصطکی از هر یک
یک مثقال گل سرخ زنجبیل [illegible] از هر یک سه درم ترنجبین سفید با تربد ده درم روغن بادام چهار
درم و تمام عسل صاف کرده و شربت ده درم بر نسخهٔ دیگر پنج مثقال تا هفت مثقال * معجون سورنجان به نسخهٔ دیگر جهت
درد مفاصل و ما الحوادثها نافع * صفت آن سورنجان مصری مقشر ده انطاکی [illegible] از هر یک شش مثقال زنجبیل
زیره کرمانی [illegible] فلفل از هر یک سه مثقال کوفته بیخته باشد جهت آن ادویه عسل مصفی [illegible] شربت
معجون [illegible] دو درم باشد درم * معجون سورنجان دیگر که از جمیع مفاصل را نافع باشد * صفت آن سورنجان
ده درم سائیدنی [illegible] درم ترنجبین سفید [illegible] درم [illegible] کرمانی دارفلفل از هر یک دو درم
کوفته بیخته بعسل [illegible] مصری [illegible] از هر یک دو مثقال زیره کرمانی سطوخودوس
از هر یک دو درم [illegible] دو مثقال [illegible] نمک هندی و [illegible] از هر یک دو مثقال ترنجبین سفید براشند
روغن بادام چرب نموده [illegible] درم [illegible] نیم درم [illegible] ده درم پوست هلیلهٔ زرد
پنج مثقال کوفته بیخته با سه چند آن عسل کف گرفته [illegible] شربت هفت مثقال است * سوسن بفتح
واو و سین مهمله اول مضموم و ثانی مفتوح و نون در آخر [illegible] بیونانی [illegible] است و بری و بستانی
و هر یک الوان سفید و کبود می‌باشد و بیخ اقسام آن منعقد و باید [illegible] و طولانی [illegible] بنفشه
و لهذا آن را عوام بیخ بنفشه نامند و گل سوسن سفید با عطریت قوی [illegible] سوسن آزاد [illegible] آن اسم فارسی
سوسن است و [illegible] جماعت از عدم فرق اقسام آن است [illegible] بعضی از سوسن کبود بری و جبلی است گلش بسیار
کوچک [illegible] سوسن کبود بستانی و [illegible] درد [illegible] و اقسام سوسن کبود مرکب از حرارت
[illegible] لطیفه [illegible] و باید است [illegible] و در جمیع افعال مثل امراض [illegible]
[illegible] و نفع [illegible] امراض [illegible] ضعیف [illegible] است و ضماد آن با سرکه
[illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible]
و عصارهٔ آن که با [illegible] آن سرکه و عسل [illegible] باشد [illegible]
[illegible] نافع و روغن آن مثل روغن [illegible] در جمیع [illegible] آن [illegible]
[illegible] امراض [illegible] ضماد [illegible] برگ آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] نافع [illegible] آن [illegible] ادویه است [illegible]
[illegible] سطری [illegible] است [illegible]

از سوسن کبود و منقل صعتر ببالا از بادگاس گرم برآرند و ضماد مطبوخ بیخ آن با شراب محلل اورام بلغمی و
جهت رد ... اوراست و بغدادی گویند که این نیم عطش المراست در حرف الالف مع الباء ذکر یافت * حوارش
سوسن این حوارش از بالسف الماردی است ضعف معده وکند واشتهای استسقا را نافع است * صنعت آن اصل السوسن
نکو طل را در پانه تا نیمه * هر کدام از هر یک چهار اوقیه بیخ سوسن آسمانگونی سیر رطل فلفل سیاه دو اوقیه کوفته
بیخته با نه و زیاده و به عسل مصفی معجون سازند شربتی دو درم تا در مثقال طبی * صنعت دهن سوسن تا زه بگیرند
سوسن ابیض ... دو اوقیه روغن کنجد پاره کرده اوقیه در شیشه کرده در آفتاب نگذارند با روغن پوست آن را جدا
کنند * دهن السوسن المرکب یعنی دهن عنبری بن حوله گویند که این دهن با بس است در درجهٔ ثالثه ملطف و ملین
و مقوی اعضا است نافع است از برای اعضا مواد است سیلان را و مفید است از برای امراض عصبانیه از سردی و درد
مورود و طنین گوش را و بیخ و گستر بر فطر است و نافع است از برای دردهای رحم و هرگاه با آن را بشیر
کشند تحلیل دهند آب باز رحم را * صنعت آن به نسخهٔ ابن حوله حب بلسان سلیخه سنبل الطیب مصطکی رومی
زعفران از هر یک ... اوقیه ... الطیب از هر یک نیم اوقیه وسی عدد گل سوسن که به گل ورد ... سان
گل اذرگرده باشد ... رطل ... کنجد داخل کرده در شیشه نموده در سایه بگذارند در موضع معتدل
تا قوام گیرد ... روغن کنجد بالا ... آن را علیحده در شیشه نگاه دارند و روغن آن را علیحده
در شیشه دیگر و سر آن را محکم بندند * در نسخهٔ منهاج الدکان ... است در نسخهٔ دیگر روغن کنجد
... است * دهن سوسن به نسخهٔ ... مستعمل که در ذخیره در مرض فالج ذکر کرده * صنعت آن سلیخه سنبل الطیب
حب بلسان زعفران مصطکی از هر یک ... اوقیه ... الطیب از هر یک نیم اوقیه ... سوای زعفران نرم کوفته
همه را در شیشه نگاه دارند ... روی آن کرده سی عدد گل سوسن ... کرده اضافه نموده چهل روز
در آفتاب گذارند * دهن سوسن به نسخهٔ ... معده را ... رحم را سود دارد و گرده و مثانهٔ سرد را گرم
گرداند * صنعت آن سلیخه حب بلسان سنبل الطیب از هر یک ده درم ... مصطکی از هر یک ... گل سوسن
... زعفران ده درم ... سوسن برآورند و یک رطل ... رطل روغن کنجد در شیشه کنند ... کوفته
... آن کنند ... آفتاب در سایه چهل روز بگذارند پس بیرون آورند و روغن را در ظرف علیحده نگاه دارند
* شراب سوسن این شراب ... سوسن می باشد نافع است از برای ضعف معده و کبد و از برای غشی حادث از استفراغ ...
برای حلقه ... خروج ... و از برای ضعف قلب * صنعت آن گل سوسن آزاد چهار صد عدد ... ورق ... آنها دو رکند
... کنند ... یا کرده ... سود پس بگیرند ... از هر یک دو اوقیه ...
... پس بگیرند ... گل سوسن ... کنند ... دیگر آن را ... با تمام
سود ... بگذارند ... پس ... رطل پس بگیرند زعفران نیم اوقیه ...
در مثقال ... حل سازند داخل نمایند ... پس ... ساعت ... از ... روغن
بلسان یک اوقیه ... ساعت ... کاغذی با کمره و بر بالای کاغذ ... بندند و بر
بالای آن گل بگیرند ... کرده باشند در سایه ... بگذارند پس ...
... در نسخهٔ حکیم معصوم ... مسک ... داخل است * صنعت شراب ... سوسن ...
... الناس که در حاوی ... ذکر نموده بگیرند گل سوسن آسمانگونی ... عدد ... ورق
... آنها را تمام ... در سایه بگذارند ... حاصل شود پس بگیرند سنبل

مصب الغدیره مرتلل حما ما سیل الساسب مصطکی ارمریک ره رم ملح اندرانی ملحه ارمرلک می درم عرد ملمان
کوبند * سی درم نمی در سبد باد طرف حبیبی لاللا ئل داده رانکسند و ملسماسه رورنگ اوبند که گاها مرح گردد
وورد بمر سراب انگوری سایرده رطل در روی ریکند دس دیگر بدر عفران سحق درم مسحل نمی جمل وسعال رد رامدل
شرابی حل کسند ورداران احل نما مد وآب سیده رادرسانند بگدارند در جانیکه اطراف سیسه نارنا سلد وباد سمال نآن
نرسد ومرسیسه رانکاعدنا کی بند بند دیگر بند دس بر بالای آن کسادی بدنسابند وصحصان واگدارند تا سماه
بس اسعمال نمایند رگفته که این سراب مسکر وحرام سست زیراکه نمل حرواس براب است وسراب راعمل بسرکه
مسمارد * سو بق اسم عربی ارجمیع ما کولات است که بعملای سرتاسند بعرب اطبا مراد ارمو بادة آن است وسرط است
دران که بعد اربو داد حبوبات رانکمار با آب سرد سرو بعد رحسک مودة نگاه دارند ودبی کسند وسوبق حو وگندم
جهت نسکس التهاب وتسنگی ودبهای حاره وامراض اطفال وسو بق حود ربهردن وتحدیف ونسکین حرارت و
سو بق گندم در بوطبعت اوی است وسوبق ارزوبب سوبق سعمر است وسوبق معمو مسادر وسرود بن ومولد نفخ
ومصلحش فانبد وعسل ورازیانه واسال آن ورد عن گرد گان است وسو بق سعمر با آب انار بن جهت قی صفراوی
وعدایکه از خار احران رطوبت معده باسد وبا سراب وررد وروعن کرده جهت سحج عطیم وساما نصار بی اطلاق
دق واسهال اطفال ودموب دعب اسباب یعادت مو ثراست وسوبق سمرهای حسک کرده بر داده حسن بموده جهت رفع
اسهال رحرارت سلطان جوب وآرد کمار وانار وسمب در س بدیوس درعبر ورد اسهال اسهاجانس طبع مرو ومسکن
حرارت اند * دستور عمل سوبق ازگندم وجو واسال آن که جوا مبد در معده برس نگردد ونفخ راول سوداست
که آب گرم حوساب براب ربزند وبگذارند تا در آبد بس آب سرد بران ربخته بردارند واگر دو مرتبه براب آب حرسانند
دو مرتبه بی دانسه به مرواگر قلعی بماند ارخوردن ریی آب سرد وسکر باساب نامند بعد رجاحه دران داخل
نمانند وسامسامند * سو نشید مولف تذکره گوید سرابی است که ارحرب وعمرها سازند درسموم گرم وحسک وقاطع بلغم
خام اوسیده وسن ومفتح سده جگر وسمر ورم معی وهاضم وجهت برقان واستسقا وعسر بول نافع ومصدع ومسکر
ومعمول ارده سرر اسلاط ومسکن حرارت نسنگی وسو رس معده وازگندم مولد بولسخ ومصلحش سکحبین است
* صفت آن نگیرند برنج را کوفته سحبد بحوسانند با نصار علط سرد و با سمره موبر واعسل با سکرا بدکی آب آید
دار دوات ریزند وار حس روی دل ودسا سد اصاده بموده دو ورور بامه وورد رطرف کرده سکرر برهم ریند واسعمال
نمانند وارجو گندم وباید حسل نمر زیره ستی ده لاردهمر بی همه ارز برنج وعمادی است * کتاب السین المحمة
* باب السین مع الالف * شاه تره عربت ارساد ده فارسی است بعرب حرالملم نا مند بعه طلع کردن
سلاطین جوب بدانکه در رنگ بسبد جوب باشد وآب سنگی است در سکل سبد بعد مردود سکن وبا الوان مختلفه
مساهده بعده سره سادل نماهی راصدی گویند بسرح امصری وآن مرد بن اقسام است وبعد اران زرد واملی
وبعد از وسرو بن همه خاکستری رنگ سرد رنگ آن است حکیم مؤمن گفته حسر بو مفیدزاد ومرورزه کرده
سرخ وزرد واملی وادهر الی حوا اروری بصرف الاد رجبال درو بن مساهده ورلد ه وردم وقسمی که مصنوع
اربمقناطس سری است سیاه ورودمکس برار معدنی مساسد درجمیع افعال مثل معدنی است خلاف مصنوع
از حجر الصار حری که اصبر ومعمل الوان است باد مع ومعسول در اول سرد ودر آخر وبعد حسک ومعسول در
آخر اول سرد ودر دوم وبعد حسک رمعسول آب مستعمل رو بس ادمست مال نای است محفف وقابض نی لدغ ورادع وجاذب
وبعد ری عصب ومعمل روب باصره وحابس سیلان جوب اعضای با می وظاهری وخوردن آب داب ابارین راسال آن جهت

بند اللثه و بلغم جهت عسر البول حيض و امرود رومی با ادوية مناسبه جهت اسهال دموی و قرحه امعا و رحم
و طلای آب با سفیده تخم مرغ و امثال آن جهت ورم حار چشم و ما نزل اعضاء و بادسرخ و سوختگی آتش و اکتحال
آب با شیر دختران و امثال آن جهت رمد و دمعه و سرخی پلک چشم و سیلان و جرب و حکه و قرحه و با آب حلبه جهت
امراض بلغمی چشم و بودن آن جهت رفع گرسنه و بلد جراحت و بواسیر و گوشت مجرب است و با آب گشنیز و مانند آن
جهت بثور و قروح حاره و مزمنه و جراحت متعفنه و زخم عصب و اعضای عصبانی بی عدیل است و بدرستی آن از
تکه‌ها گیک با شیر مثقال مصر مانده و معلجین کسرا و بدلش مساطبس موجب است و در ادویه عمس حضض و در
عصر آن دم الاخوین * طریق عمل ساذج آن است که ساذج را مجموعا نرم سائیده در ظرف ریخته و آب در آن ریخته
و نرم سائیده با آب مخلوط گردد و با ممسکی در ظرف دیگر ریخته و در ته آن را بار ساخته و تلمیذ را آب داخل کرده در
ظرف دیگر ریخته با مجموع مثل عمل گشته با آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و بعد از آن روی ظرف را انبر سائیده
بالماری داخل نموده و به شمس گردانند به شمس را خشک کرده استعمال نمایند

* فصل در بیان اقراص ساذجی * قرص ساذج معمول از مجربات شیخ الرئیس با مرحکیم ناصی و بیک حکیم
شمار الملوس مجموع حصی مراری نافع از برای سل و دق و قطع سیلان خون از اعضای باطنی و نافع از برای اسهال
مراری و دوبابی و تبهای دموی و صفراوی و برای جمیع افعال مذکوره مجرب است * صنعت آن ساذج هندی معمول
تخم خرفه مقشر گشنیز خشک تخم خشخاش سفید گل سرخ مروع الاسباع طباشیر سفید گل ارمنی معمول طین
رومی از هر یک سه مثقال کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا مرسیه اقراص سازند شربتی یک مثقال با شربت تخم خرفه
* قرص ساذج معمول از بلد کره که معمول قرص کهربا است جهت سقای مرکبه و اسهال و قطع خون از جمیع اعضا و
جمعیت قروح و تبهای آن‌ها نافع مفید است * صنعت آن گشنیز خشک بو داده خشخاش سفید از هر یک سه درم
کهربا مرجان تخم خرفه از هر یک یک درم گل مختوم اگر نباشد گل ارمنی صمغ کاذکومی موجبه ترنج تخم مرغ
موجبه کثیرا صمغ عربی از هر یک سه درم و دم الاخوین ساذج از هر یک یک درم و نیم و دیگر بدل ساذج
مساطبس مجرب معمول است و بدرستی تلمیذ مثقال * قرص ساذج بالماس حکیم محمد مومن صاحب تحفه
المؤمنین جهت سل و دق و قطع سیلان خون از عضو باطنی و اسهال مراری و دوبابی و تبهای صفراوی و دموی حار
مجرب * صنعت آن تخم خرفه گشنیز خشک خشخاش سفید ساییده گل سرخ طین ارمنی معمول طباشیر طین
رومی طین مراری از هر یک نیم مثقال سرطان سوخته ده مثقال کثیرا رب السوس صمغ عربی ساذج معمول
الحنا و ساج کاذکومی سوخته از هر یک سه مثقال نور السنبل افیون زعفران از هر یک یک مثقال با لعاب بزرقطونا
مرسیه اقراص سازند شربتی یک مثقال * مرهم ساذج بواسیر و بثور مقعد را نافع است * صنعت آن ساذج هندی
معمول گل ارمنی عصاره لحیة التیس از هر یک سه درم افیون نیم مثقال سفیداب دو درم زعفران یک درم روغن
بنفشه بادام روغن گل از هر یک ده درم موم سفید ده درم بدستور مقرر مرهم سازند و در رسیدن تعبیر طین مرسی
و ساذج گل ارمنی سرد داخل است و قند روغن گل بادام است و اصل نسخه از شفائی است * فانیذ مرح معرب از پانیذ
و بهندی که سناتره و نبات نیز گویند و نوع مساند تلخی را ترک نمایند و حلوی مد نگسر و گاپی تمسی و نکی را
ترکیه و تمسر گلی سفید و زرد و بسر الطعم تلخ و بالک تندی و سفید و ترک آن نیز از سار اجزای آنست مرکب
السوس و در حرارت معتدل و در دویم حمل گویند در دویم گرم است و صمغ و بیس در اول سرد و احمد مفرح مسلح
جگر و معدی معده و مدر بول مرار و مسهل اخلاط ثلاثه خصوصا سوداء و مرة صفرا مصفی کننده خون و ناقعه

اسهال حسك الدرير بعد ترتیر و جهت امراض سوداوی و بلغمی سرور و بهای کهنه و بالجمله جهت حمیات صفراوی
و عفونات بلغمی و آب تازه آن با شیر خشت جهت سعفه و اصلاح ردیع در باطن بدن و جرب و حکه و اکتحال عصاره آن
جهت تقویت باصره و دافع جمیع زردی و سعفه و سبل که کند تا باشد و مضمضه آن جهت جراحت کام و زبان
و درازی زبان و ضماد حشک آن با خایه در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه و جرب و پیش آب
و طبیخ آن جهت رفع قمل و حصاب که زیاد باشد و ایر نیز نافع و این ما سوی ضماد تازه آن را جهت گریدن زنبور و سبال
موثر دانسته اند و شیخ معدل الحرارت در افعال محیی الدین اسمعیل الجبوس موسیرار ساعیرار اعراد اسه اند گوید
مفرس است و مصلحش کاسنی و قدر شربتش از جرم سه درم تا حدود هم از آب آن تا سی مثقال با شصت مثقال
و در مطبوخ تا ده درم و بدلش سفوف آن و دو بلبله هلیله زرد است و جمعی از گیاه شمه شاهتره است و
اوراق شاهتره و زلک و برگس بار تکمو و سده تا سنین کل آن ما مل سامی و دمره و بانداك بد نوبی و قابل کار است واو
عمر شاهتره و غیر مستعمل است * حب شاهتره نافع از برای جرب و تر با حکه و سعفه * صنعت آن پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک ربع مثقال صبر سقوطری بلب ستمالی سقمونیا ملس مثقال سوده با آب شاهتره
حب سازند بعد از آن که سقمونیا را با آب شاهتره در رسمه دمن نموده حشک کرده باشد شربتی از یک مثقال تا دو درم
و درست صفاتی زر هلیلجات از هر یک چهار درم زعفران سفید درم و سقمونیا دو و سم درهم است * دهن شاهتره آب شاهتره
تازه را گرفته با مثل آن روغن کنجد تازه بجوشانند که آب رفته روغن بماند لیکن احتیاط نمایند که نسوزد و آتش ملایم
باشد را گر شاهتره تازه نباشد حشک آن را بهمرس دردرس آب تکسا بر و زر بحسابند پس جوش داده صاف نمایند
و با همین روغن کنجد تازه با آتش ملایم جوشانند تا آب رفته روغن بماند * شراب شاهتره از این ما سوی بدستعد و کند را
نافع است * صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هر یک سا نزده درم و در نسخه دیگر پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی من کل واحد عشره واهر گاو زبان دری و بسفایج فستقی کاری و نسخه حکمی افسنتین کشوث از هر یک سابره
درم عرق السوس گل قوس از هر یک چهار درم اسطوخودوس سنا از هر یک شش درم * شراب شاهتره نسخه این حرکه بعد ه
وادویه را در دو وطع دیگ کنند و صفوا نساید و زبان آتش سر اجوب دیکه نبد نبود * صنعت آن نگیرند
شاهتره امروه آناربرس سماری از هر یک دو حز و تکوبند آب آنها را نگیرند و با تش ملایم بدیرند پس فرود
آورده نگذارند تا بنشیند و صاف بالای آن را گرفته با وصافی نموده در دو آب را در کنند و صاف را بار در د تک کرده
بقوام آید پس فرود آورده نگذارند تا سرد شود در ظرف چینی با رحاحی نگاه دارند * عرق شاهتره
جهت امراض صفراوی سوداوی نافع * صنعت آن نگیرند شاهتره در آب صاف نموده در تکس آن چهار من آب شیرین
داخل نموده قطرین مستارب عرق کشند و اگر شاهتره تازه نباشد در تکس شاهتره حشک پنج سیر من آب داخل
کرده عرق کشند و اگر ساهره ... را یک شبانه روز در آب نگذارند و بعد از آن عرق کشند بهتر است * دستور
آشامیدن آب شاهتره آن است که جهت مواد سوداوی با سکنجبین افتیمونی و حبوب موافقه آن نوشند و جهت
بلغمی بلب و صفراوی خوب با سکنجبین بزوری ساده و شربت عناب و امثال آن استعمال کنند و تر تمبر هندی و تمر
هندی و حشک و فلوس خیار شنبر گشنیز آملی و گل بنفشه و امثال آن بحسب حاجت در هر صورتی اضافه کنند و شاهتره را آنکه
کوبند آب آن را صاف نمایند و دادن آن در شب هلیله زرد جهت رفع صفرا سه ربع تا گاسه زرد نگیرد صاف آن را
مقدار سی مثقال تا شصت سستان بالو ... کوزه نوشند و حبوب مسهله اول بخورند و ساعتی تحمل کنند و اگر
خواهند برای مسهله اشکل هلیلجات را سیمون ... ترید ... استعمال آن راست در آب آن خیسانند ...

نموده بنوشند غذا آب زرد آب و آش جو با شکر با مزوره حسب حاجت تناول نمایند تا یک اسبوع نافع است * مطبوخ شاهتره
جهت جرب و خارش را سودمند * صفت آن پوست هلیله زرد ده درم سنامکی شاهتره از هر یک پنج درم تخم کاسنی سه درم
عناب سپستان از هر یک بیست دانه گل سرخ افتیمون بسفایج صحیح از هر یک ده درم بنفشه سه درم حسب دستور
است جوشانیده صاف نموده ترنجبین با شیرخشت ده درم در آن حل کرده بیاشامند * مطبوخ شاهتره دیگر سوء المزاج گرم
کبد و سپرز را سودمند * صفت آن پوست هلیله زرد ده درم شاهتره هفت درم تمر هندی ده درم هلیله سیاه تخم
بادیان تخم کرفس ریشه بادیان از هر یک پنج درم تخم کاسنی تخم کاسنی از هر یک چهار درم گل سرخ ده درم حسب دستور طبخ
نموده بنوشند * مطبوخ شاهتره دیگر سوء المزاج جگر و سپرز را سود دارد و سده بگشاید و یرقان را نافع باشد * صفت
آن پوست هلیله زرد شاهتره تخم کاسنی سنامکی از هر یک پنج درم گل سرخ سه درم عنب الثعلب پنج درم
آلوی بخارایی بیست عدد تمر هندی ده درم ترنجبین سی درم حسب دستور در یک رطل آب طبخ نمایند تا نصف
بماند صاف کرده ترنجبین در آن حل نموده بنوشند نافع باشد * باب الشين مع الراء المهملة * فصل در ذکر اشربه *
* بدانکه اشربه از ادویه مرکبه اند و باعتقاد جمعی اول کسیکه بالفعل شراب نموده فیثاغورس
است و باعتقاد اکثر بقراط در لطافت و سرعت نفوذ و امراض حاره ادویه را اول از ادویه مرکبه دیگر است و وجه اعتقاد
آن است که اشربه زود در بدن نافذ گردند و سریع الاستحاله میباشند بلطافت و قبول مزاج و حسب اختلاف امزجه و
امراض مختلفه و طرق استعمال آنها چنانست که ... گفته که اعتقاد من آن است که اصل اشربه از حکمای هند
است که نموده اند و بعضی اشربه مانند شراب حب الآس و آس المغص و ابراهیم و امرج و تمر الهندی و اجاص
و اذخر و زرشک و حوامض و اسطوخودوس و اسفل زاج و اسارون و افسنتین و جلنجبین و زرد آلو و آمله و ابیه
و انار و ترنج و آلوی بخارا و املج و بادرنجبویه و به و ترنجبین و تفاح و تمر هندی و توت شامی و جوز و خشخاش
و خرنوب و حماض و سرو و دینار و ریباس و ریحان و زوفای یابس و سکنجبین و سنبل الطیب و سوس و شاهتره و صندل و عسل
و غوره و عود هندی و کبر که بعضی شراب مفاصل است و کشوث و لسان الثور و لیمو و نارنج و انجیر و ورد و هر یک از مفردات
مفردا در جزو خود مذکور شده و مشروح اسماء الله نیز در اینجا طریق طبخ بعض اشربه مفرده و مرکبه و بعد از آن
جمع آنها با شکر و منافع و خواص ذکر میشود بدانکه طریق طبخ اشربه مفرده آن است که بگیرند آب میوه ها مانند
شراب آنها را که اصل مرتب نمایند اگر اصل باشد مانند تفاح و سفرجل و بعضی آنها را خالص نموده و ثفل آنها
را دور کرده کوبیده آب آنها را بگیرند و صاف نمایند آن آب را بجوشانند تا آنکه یک نصف باقی ماند پس مساوی با آن
شکر سفید داخل کرده بقوام آورند اما در اشربه مرکبه باید که حبوبی که در اشربه داخل است بیشتر از طبخ با تمام
در آب خیسانده پس بجوشانند و صاف نموده با شکر یا عسل مصفی یا قند که خواهند بقوام آورند و بعضی
از برگ و شاخها و گل تازه یا ریشه کوبیده آب آنها را گرفته با عسل مصفی یا شکر مصفی یا شراب با مثلث و یا آب میوه ها
و امثال آنها بعد آنکه صاف نموده باشند بقوام آورند و بعضی دوا که بعض آب میوه ها باشد بجا گفته اند
که چون مریض را بوییدن بو بقصد و یا بالطبع جگر آن تمام و بعضی آن است پس اگر شکر و امثال آن را زیاد
اسرع زیاده کنند بیشتر جذب میکند و اگر کمتر کنند جذب آن را حسب الواقع میکند و شکر و عسل و امثال
آنها را بهیما که در اشربه میکنند باید که درجه مزاج آن را با عدد اوزان مقادیر ملاحظه نموده مراتب
ملحوظ دارند و هرگاه الحی در اشربه مقصود باشد و یا مریض را سعال باشد استعمال اشربه حامضه جایز نیست
و اگر ناچار باشد از استعمال آنها باید که صمغ عربی و کثیرا و امثال آنها در شربت با آن اشربه حامضه استعمال

بماند وباید دانست که عمر اکثر اشربه زیاده از یک سال نیست وبعد از یک سال استعمال نباید نمود
به سبب سرعت فساد آنها بخلاف شربت که شربتها می باید جداگانه در جمله مفرد در فصل علیحده ذکر یافت
وگاهی در اشربه شکری ادویه کی مثل درآخر داخل میکنند مانند مشک وعنبر آنها کند واز اشربه آنچه مطلب باشد
مثل عنبر و مشک باید که آنها را اضافه آن شراب نکنند مگر بعد از آنکه از آتش فرود آورده باشند وگرمی آن
کم شده باشد واولی آن است که استعمال کرده شود اشربه حالتی که حل کرده باشند در زمانی وگاهی اشربه
را رب میگویند وگاهی بعنوان لعوق بسیار بد بسبب مانعی از استعمال محلول آنها در زمانی دیگر جاییچه
در حمى ودر امراض طولانی … لذا اشربه مرکبه بسیار است بعضی از آنها شمرده شد یاد وبه مفرده که اصل
وموجود اند در آنها باشد شراب حب الآس آس المثمر وادویه وحماض اترج واذخر واسارون واسطوخودوس
وانیسون وانار … خشخاش املج وامرود وباربس وانجبار واهلیلج وبادرنجبویه وبنفشه وبطیخ
وبسفایج وتفاح … وتمر هندی وتوت شامی … وحماض … ورمان وریباس وزبیب
وزوفا وسفرجل وسنبل الطیب وسوسن وشاهتره وصندل وعسل وعناب وعنب وغافث وعود هندی وفودنج
وفلفل وقرطم والقنطوریون وکبر وکشوث ولسان الثور ولیمو ومرزنجوش ونعناع ونیلوفر وورد واسم هر یک در رسوم خود ذکر یافت
ومعاجین انشاءالله بعونه در حرف السین مهمله مع الکاف وادویه ای مسمی باسمی خاص بوده حرف … جوارش
و… وسکنجبین وسلطان واسامی آنها هر یک در باب حروف خود ذکر یافت * اشربه اربعه که اطبای
هند بجهت … داده اند مسکن بسیار قوی است * صفت … داوسه … عرق … آنسه
در … اب حکمت … ذکر یافت … همه از آنجا کرده هر کس
نقد طاقت وعادت … ورد … وگواه * صفت … کوکنار … دو تولد
… تولد … از هر یک سه تولد …
… * شراب اصول که حکما هند … ذکر کرده مسهل مواد غلیظه ومفتح سدها ومدر فضلات
وکاسر ریاح وسوء القنیه واستسقا نافع است * صفت آن پوست بیخ رازیانه بیخ کرفس بیخ کاسنی از هر یک سی درم
پوست بیخ اذخر … ده درم تخم رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی از هر یک ده درم … دیگر از هر یک بیست درم است
انجیر زرد بیست عدد … ده درم … بالا …
وچهار رطل عسل مصفی داخل کرده قوام شربت آورده شربتی تا ده درم تا بیست درم وگاهی زیاده کرده میشود
در این شراب سنبل الطیب اسارون … از هر یک ده درم واگر بجای عسل قند کنند سازند * شراب اصول بنسخه
شفائی مواد غلیظه … سده جگر … وسوء القنیه واستسقا وجمیع امراض بارده
… جگر ومعده را … * صفت آن پوست … کرفس بیخ رازیانه کرفس پوست بیخ کاسنی از هر یک سی
درم رازیانه تخم کرفس از هر یک … ده درم تخم کاسنی بیست … انجیر زرد وسفید از هر یک بیست دانه مویز منقی
… فقاح اذخر سنبل الطیب اسارون سلیخه از هر یک ده درم قند سفید تکمیل علی الرسم …
* شراب اصول بنسخه معصومی سده بگشاید … سرکه … وسوء القنیه را نافع باشد * صفت
آن پوست بیخ کرفس پوست بیخ … سنبل الطیب گاوزبان … از هر یک سه درم …
حمصی سلیخه … از هر یک دو درم … ده درم اجزا …
و… شربت آورند * شراب اصول بنسخه دیگر مواد غلیظه را …

وسوء استسقاء واستسقاء جميع امراض بارده را كه در معده و جگر و سپرز باشد نافع بود * صفت آن پوست بيخ كبر پوست
بيخ رازيانه پوست بيخ كرفس پوست بيخ كاسنى از هر يك چهار درم مويز منقى ده درم اذخر زرد هشت
دانه سقائق صاحب اختيارات حمل الطيب افسنتين پخته از هر يك ده درم مجموع را نيم كوفته يك شب در آب خيسانيده
جوش داده صاف نموده باشند با عسل بقوام آورند * شراب اصول مسهل از خط نواب ميرزا محمد باقر موسوى طبى
نوشته اند كه اين نسخه از خط حكيم الناس حسن نقل شده * صفت آن سقائق حنظلى پوست بيخ رازيانه از هر يك
نيم درم پوست بيخ كبر و اسقيل العوس بزر ماننا از هر يك نادرنه درم بيخ سوسن آسمانجونى افسنتين از هر يك
هفت درم بزر شبت العوس ماذريون از هر يك نيم درم افسنتين اسارون از هر يك سه درم مجموع را نيم كوفته
يك شب در آب خيسانيده و صاف نموده باقند بقوام آورند * شراب انجبار از مؤلفات حكيم ارزانى مسهل از قرابادين
قادرى آن جهت اسقام سوداوى بر جسد رحمى دق نافع * صفت آن عناب جرجانى دانه گلان سپستان دانه سپستان بالنده
گلان سپستان دانه اصل السوس مقشر تخم خطمى خبازى گل نيلوفر گل بنفشه از هر يك هفت درم مهل آنه لسيد رم
كتيرا صمغ عربى از هر يك سه درم برگ ارزند تكرطل قند سفيد دو رطل ادويه را سواى صمغ و كتيرا بخوسانند
و صاف نموده بقوام آورند پس كتيرا و صمغ عربى را كوفته داخل نمايند واز ثمره عمارت ارباسه است كه گل
آن سفيد مى باشد مشهور بگل الوجود است در بلاد هند * شراب امرود مقوى معده باشد * صفت آن امرود
كوهى رسيده آب آن را بگيرند و با قند بقوام آورند * شراب برنجاسف بالف ممولاوس مسهل از قراباذين احمدى
صالح حلبى حكيم دار الحكم سلطان محمد روم كه تركى نوشته عجايب الصنع است از براى امراض رحم و رحم را
گرم گرداند و رياح بارده رحم را تحليل دهد و سده رحم و حيض بسته نكشايد و نافع است از براى زنانى كه حامله
نشوند و معين حمل است و هر علت كه سبب عقر باشد زائل كند * صفت آن برنجاسف در وسه تسمه بود مع
بادرنجبويه مسكطرامشيع كاكنج اهل مرزنجوش كادريس سوسن كمافيطوس اسقولوقندريون دمس سد ات
طرون لسان الثور رازيانه كرفس بيخ فلفل آس برگ سعد كوى مرل برديه بيخ بنفشه قاوا نيا از هر يك كفى حب
عصر كرده باشد و پس افسنتين خردل ابى كه انه بمط اسارون عاقر قرحا سليخه زنجبيل دارفلفل از هر يك بيخ مثقال شكر
سفيد كفايت باشد سوز مقر شراب سازند شربتى بيخ مثقال * شراب بزورى بنسخه شفائى معده و جگر را نافع باشد
و باد ها دفع كند و مفاصل را سود دهد * صفت آن پوست بيخ كاسنى سى درم پوست بيخ رازيانه تخم كاسنى از هر يك
بيست درم رازيانه تخم كرفس پوست بيخ كرفس از هر يك ده درم تخم كشوث در كتان بسته بسته و هم اجزا يك شب
در آب خيسانند پس بجوشانند و بمالانند و با يك رطل قند سفيد بقوام آورند و در نسخه ديگر پوست بيخ
كاسنى بيست درم است و پوست كرده و رم سپر داخل است و در نسخه ديگر تخم كاسنى داخل نيست * شراب بزورى
بنسخه صاحب الحاوى بلا سعى مفتح سدها است و معده و جگر را دفع امراض و استسقا را نيز سود دهد و جهت
رفع طحال را نافع است * صفت آن پوست بيخ كاسنى سى درم تخم كاسنى پوست بيخ رازيانه از هر يك حلوم بجوشانند
و بمالانند با رطل قند سفيد مصفى بكمال تحقيق بقوام شربت آورند * شراب بزورى بنسخه معمولى ادرار بول كند
و حصاة كسابه و سنگ گرده و مثانه را بريزاند و بول براند و سده كند و طحال را نافع است و سوداى كهنه را زائل كند * صفت
آن تخم كاسنى رازيانه تخم خربزه تخم خيار بادرنجبويه تخم كدو حب القرطم از هر يك بيخ مثقال پوست بيخ كاسنى گل عناب
تخم خطمى اصل السوس سبل الطيب انيسون بنفشه گاوزبان از هر يك سه مثقال انجير بانه كوفته كرده مجموع
را در نيم رطل آب كرده يك شب بخيسانند و بيست درم مويز منقى انه در آن بمالند و بجوشانند باده رطل باقى

مانند صاف کنند و تخم بند دران اضافه نموده بقوام آورند * شراب بزوری مسهل از خط میرزا ابی میرزا محمد رحیم
علمی فرموده اند که این شراب معمول حکیم اشرف است جهت اکثر حمیات خصوص صفراوی * صنعت آن تخم
کاسنی مقشر مثقال تخم خیار تخم خیار بادرنگ تخم خرفه کوفته از هریک سه مثقال نیم کوفته در یکمن آب و یک
چهاریک سرکه انگوری خیسانیده پس جوشانیده و صاف نموده با نبات سفید دو صد مثقال بقوام آورند شربتی یک اوقیه
* شراب بزوری بارد * صنعت آن تخم کاسنی تخم خیارین از هریک هفت درم رازیانه سه درم تخم کاسنی ناکرده درم
در سه رطل آب بخیسانند پس بجوشانند تا یک رطل رسد بپالایند و با یکمن نبات سفید بقوام آورند مقدار مستعمل
از آن ده درم تا سیزده درم است و اگر شراب بزوری بارد مفرحلی خواهند بجای نبات رب به شیرین ترنج نبات داخل
نمایند * شراب بزوری حار * صنعت آن تخم رازیانه تخم کرفس از هریک هفت درم پوست بیخ کبر پوست بیخ
بادیان بیخ کرفس انیسون از هریک ده درم همه را نیم کوفته در سه رطل آب بجوشانند چون بیک رطل رسد بپالایند
و با یک رطل قند سفید بقوام آورند مقدار مستعمل مثل شراب بزوری بارد و اگر شراب بزوری حار مفرحلی خواهند
بجای قند سفید ترنج ده سیر داخل نمایند * شراب بزوری معتدل * صنعت آن تخم کاسنی رازیانه انیسون
تخم کرفس تخم خیارین از هریک ده درم پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر بیخ کرفس از هریک ده درم تخم کاسنی
شش درم همه را نیم کوفته در چهار رطل و نیم آب بجوشانند تا ثلث بماند بپالایند و یک رطل قند سفید داخل کرده
بقوام آورند شربتی از یک اوقیه تا یک اوقیه و نیم * و اگر شراب بزوری معتدل مفرحلی خواهند بجای قند سفید
ترنج ده سیر داخل نمایند * شراب بزوری ملین بتألیف حکیم سلیمان موسوی از برای رفع تب * صنعت
آن سنا مکی مقشر مثقال ورق گل سرخ ترشاریان از هریک مثقال گاوزبان رازیانه تخم کاسنی تخم کشوث از هریک
سه مثقال بسفایج فستقی پوست بیخ کاسنی تخم خیارین از هریک ده مثقال تخم کشوث زرکمان نسبتا ادویه را
اکثر کوفتنی است نیم کوفته احراز ادویه بمقدار آب بخیسانند و صبح بجوشانند و صاف نموده قند یک چهاریک
داخل کرده بقوام آورند و تخم مثقال ریزند حتی مرده داخل نمایند و بر تریند تا مخلوط شود شربتی از سه مثقال
تا پنج مثقال * شراب تریاقی که بادزهر سموم دیگر بدل الذی است وجهت کرب و خفقان و غشیان و برانگیختن اشتها
مجرب است معمول ارید کرده * صنعت آن آبهر سیب آب سیب شیرین از هریک صد مثقال آب ترنج تلکند و پنجاه
مثقال با ثلث آن شکر بقوام آورند و مروارید ناسفته با آب ترنج حل نموده پانزده مثقال اضافه کنند و گفته که در امراض
قائم مقام تریاق فاروق است * شراب جعده بتألیف حکیم مومن که ادرار بول کند و حیض دراند و از برای عفونت اخلاط
دفع ریاح و غیره مجرب است * صنعت آن جعده مسلط را تخم خرمل بسط تلخ ریوند چینی تخم کشوث
تخم خیارین تخم خربزه از هریک دو مثقال موبر سعی از تخم و ردار هریک دو مثقال تخم را در یکمن تبریز آب
بخیسانند پس بجوشانند تا ربع رسد و بپالایند با یکصد و پنجاه مثقال شکر بقوام آورند و مرور ورده مثقال
آن را با مدر ادرار بول و حیض بنوشند و هرگاه طبع نادس باشد با طبیخ گل سرخ که دران عناب و سپستان داخل کرده
باشد بنوشند * شهاربویه صاحب خلاصة التجارب نوشته این شربت معمول اهل خراسان است ملین بی ساله
است * صنعت آن آلو بخارایی سه سیر و مویز منقی مساوی آن مویز را شب در آب بخیسانند و صبح مثقال سرخ
را در گلاب تر بخیسانند صبح مالیده صاف نموده در صحن کرده بجوشانند حمله یک شربت بود و باید که از یک ساله
زیاده نباشد و اگر سهل نرم تر خواهند مکی نیم کوفته مالیده آب آن را اضافه نمایند و استعمال آن در دفع صفرا
زیاده تر گردد دو سیر و المزاج و اعلم بالمعالج است و شربت آن [illegible]

مساعدت آثار مفیدی باشد * شراب خرنوب جهت صرع مجرب است و وجع دردسر مزمن و ضیق النفس و سرفهٔ رطوبتی
و امراض رطوبی مانند استسقا خصوصا نافع * صنعت آن خرنوب یک رطل کوفته شبانه روز در رطل آب انگور خیسانند
تا ربع بماند سه روز بجوشد صاف کرده در حمل نمی کند * شراب حنظل مسهل بلغم و سودا بود و صاحب آتشک را نفع دارد
* صنعت آن پوست و تخم حنظل از هر یک یک جزو تخم کوفته و همه را در ده چند آن آب بجوشانند
چون یک ثلث بماند بالا آید و با هم حنظل آمیخته مانند شکر سفید قوام آورده نگاه دارند شربتی از ده درم تا بیست درم
همراه آب گرم بنوشند * شراب حماض ساده معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و حدت صفرا تسکین دهد و قی
باز دارد و ماصه را قوت دهد و دفع خمار کند * صنعت آن بگیرند آب حماض تازه چند آنکه خواهند و در
دیگ سنگی بجوشانند تا به ثلث رسد پس فرود آورده رها کنند تا درد آن ته نشین گردد صاف نموده
با همون آن شکر سفید قوام آورند * شراب حماض ... جهت رفع خمار مجرب است * صنعت آن آلوی سیاه
... صد عدد و عناب و سپستان از هر یک یک رطل عناب خراسانی سی عدد در سه رطل آب بجوشند تا دو
رطل بماند پس بالا بند و آب حماض و آب انار ترش از هر یک دو رطل آب سیب ... شیرین از هر یک
نیم رطل ... و رطل داخل کرده تا نیم ملایم بجوشند با قوام آید پس فرود آورده سرد کرده نگاه دارند
شربتی ده درم * شراب خشخاش ... که ... سرفه ... و سبب اخلاط ...
و وجع ... و مسهل است و خون ... با همه بنوشند در سرعت انزال ... * صنعت آن گیرند
خشخاش ... مثقال آب ... مثقال خردل ... مثقال ... یک مثقال خردل و ...
بمانند و همه را ... مثقال آب بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف کرده با ... مثقال عسل
بقوام آورند * شراب ... مسکر ... اعضای رئیسه و امراض ... را سود دهد و ... را زایل کند و قوت
باه ... شراب ... آید و ... آورد و ... رنگ رخسار ... گرداند * صنعت آن بگیرند آب انگور
... که از پوست و دانه پاک کرده باشند ... پاک کرده ... و در گلاب ... سیر
... آب خالص ده من ... مصطکی رومی ... سنبل الطیب ... از هر یک ... درم
عود خام ... از هر یک سه درم زعفران دو مثقال ... مثقال عنبر اشهب یک مثقال
... را در آب انگور بجوشانند و کف آن را بگیرند ... پس از آن فرود آورده نگاه دارند تا سرد شود
... در کیسه کتانی کرده ... کیسه را در دیگ ... و ...
... کیسه را ... آب را برآورند پس ... فرود آورده نگاه دارند که سرد شود کیسه را ...
... کیسه را دور کنند و مطبوخ را بالا بند و سرد کرده در ... مسک و عنبر اشهب و زعفران
و گلاب سوده ... حل نمایند و ... کنند و بعد از ... شراب را استعمال نمایند
* شراب ... نقل کرده که او گفته این شراب ... در تمام ایام ...
کرده و گفته که این شرابی است نافع از برای ضعف معده و ... و فساد مزاج * صنعت آن به ...
... یک درم ... چهار درم ... از هر یک دو درم کوفته در
... کنند ... آب ... که ... از روی او به برگردد و ... را ...
... استعمال نمایند و ... دیگر عسل سفید ... مصطکی ... شراب داخل است
... گفته که این شراب ... دیگر گفته که یک رطل عسل با آب

نیم گرم بنوشند و بعد از ساعتی استعمال نمایند و حکیم میر محمد مؤمن گفته که این شراب را بدین نسخه نیز ترتیب
میدهند در شیشه کرده سر آن را بگل بگیرند و در آفتاب بگذارند و بعد از چهل روز پیش از غذا و بعد از غذا
بنوشند * شراب دیقمراطیس شکری به نسخه بلانسی * صنعت آن ایرسا مرزنجوش زراوند طویل سنبل از هر یک یکدرم
... چهار درم همه ادویه را در ظرف چینی یا زجاجی کرده شراب انگوری خالص ... هفت رطل و نیم بر روی
وی کرده سر ظرف را بگل گرفته چهل روز بگذارند پس استعمال نمایند پیش از غذا و بعد از غذا و در نسخه حکیم مؤمن
وزن شراب سه صد و شصت مثقال است * شراب ... زکام و سرفه را سود دارد و سینه را نرم کند * صنعت آن عناب ...
دانه سپستان ... پانزده درم ... سه درم کتیرا یکدرم اصل السوس
پاک کرده ده درم پوست خشخاش ... از هر یک ... ده دانه ... از هر یک
سه درم پوست بیخ ... چهار درم همه را نیم کوفته در آب صاف یک شب بخیسانند و صبح طبخ نمایند و بمالند و
صاف نمایند و بقوام آورند شربتی یک اوقیه با آب نیم گرم بنوشند * شراب سعد مسکر ... است ... سود دهد
و معده را خوب کند بوی دهان را خوش کند * صنعت آن سعد کوفی ... درم آمله مقشر ده درم ... کهنه ... ربع
... و آمله نیم کوفته ... آب ... در ظرف چینی کرده ... بعد از آن برآورده صاف نمایند
و بقوام آورند شربتی ده درم * شراب سعال سرفه کهنه را ... و از اخلاط پاک کند و ربو و ضیق النفس را
نافع باشد * صنعت آن ... بیخ ... در ... آب بخیسانند
... بجوشانند تا به یک ربع رسد پس صاف کنند و با دو رطل شکر سفید بقوام آورند * شراب سعال دیگر سرفه کهنه
و ضیق النفس و ربو را نافع است * صنعت آن عناب ... سپستان از هر یک ... دانه ... دانه ...
... چهار برگ گاوزبان از هر یک ... مثقال ... از هر یک سه مثقال ... اصل
السوس مقشر ... گل بنفشه گل خطمی از هر یک هفت مثقال ... صمغ عربی کتیرا از هر یک چهار مثقال
شکر ... مثقال ... صاف کرده ... مثقال علی الرسم با ... آب ادویه ... بقوام آورند و کتیرا
و صمغ عربی را کوفته بیخته در آخر ... بآب ... شربتی یک مثقال تا سه مثقال با آب گرم و اگر حرارت در
مزاج غالب باشد ... را داخل نمایند ... از هر یک هفت مثقال
نرم کوفته داخل نمایند ... * شراب مسکر بالمعنی ... به نسخه
حسن ابن الحسن رکنا یدالطب اصحاب ... و بلغم و رطوبتهای ... را از
معده زایل کند * صنعت آن زنجبیل دارچینی از هر یک ... دانه ... از هر یک دو درم ...
یکدرم همه را نیم کوفته در دیگ سنگی کنند و هفت رطل آب بر روی آن کنند و بجوشانند تا دو ثلث آب برود و ثلث
بماند پس ... شکر طبرزد ... تا بقوام آید فرود
آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند ... شربتی یک اوقیه ... الماس ... این شراب را در حاوی ...
ذکر کرده و گفته که در مطبوخ ... شکر سفید داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و ... زعفران
داخل نمایند و بقوام آورند و چون بقوام آید ... سرد کرده در شیشه نگاه دارند ... شربتی ... درم و این
نسخه ... نسخه بلانسی است الا آنکه بلانسی گفته که بعد از صاف کردن آب مطبوخ شکر را داخل نمایند و
چون بقوام آمد زعفران را داخل کرده فرود آورده سرد کرده نگاه دارند * شراب سلیمونیا ... مقوی
معده و ... نافع است از برای خفقان * صنعت آن پوست ترنج ... از هر یک دو مثقال عود هندی

خام یک مثقال همه را نیم کوفته بیست رطل شراب انگوری خوب در روی آن کنند و سه روز بگذارند پس سه رطل شراب
عسل و یک مثقال مصطکی رومی و سه درم زعفران و تکه انگشت مشک هندی خالص در آن اندازند و بجوشانند تا بقوام
ملائمی برسد کرده در شیشه کنند و استعمال نمایند بالحلاوت * شراب سکنجبین از جهت ... علاج کنند در طبع
تکان دهند و مصری معده بار در طب بلد در این اعمال بی‌نظیر است * صفت آن سکنجبین ساده ... مثقال او در نسخهٔ
دیگر ... مثقال است ... مصطکی رومی ... مثقال در چهار رطل آب بجوشانند تا یک
بماند صاف نموده با دو رطل قند سفید بقوام آورند شربتی از ده درم تا پانزده درم * شراب سادات الحسب و حمیات
صفراوی و دموی و ذات الریه و ذوسنطاریا را نافع است * صفت آن گل نیلوفر و سپستان عناب خرمای هندی مساوی
در آب بجوشانند و بمالند و صاف کرده ... از یک تا ده * شراب ... جهت
حمیات نافع و ... نافع است * صفت آن گل ... مثقال در آب بجوشانند صاف نموده چهل
مثقال قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی از برای اطفال ... مثقال و برای ... مثقال * شراب
صفر ... تلخی و ... حامض را نافع باشد * صفت آن به نسخهٔ سید اسمعیل ... با ...
... گل سرخ ... گشنیز خشک از هر یک ده درم ... ممزوج را در دو ... درم آب بجوشانند
تا یک ثلث بماند پس بمالند و ... درم آن را گرم کرده بنوشند * شراب ... به نسخهٔ حکیم
معصوم * صفت آن ... گل سرخ گشنیز خشک از هر یک ده درم ... قرنفل ...
... ممزوج را در ... رطل آب بجوشانند تا سه رطل بماند پس بمالند و با عسل مصفی سه
رطل بقوام آورند شربتی پانزده درم با ماء الاصول * شراب فواکه ... احشاء و صاحبان
... طبع و اصحاب سعال را نافع است * صفت آن بگیرند آب انگور ... رنگ
کرده بجوشانند ... آن ... از هر یک ... آب انار ... آب ...
... آب امرود ... ممزوج ... شکر سفید داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند پس بقوام آورده ...
و بعضی ... سفید ... داخل میکنند * شراب فواکه ... معمول ...
و اعصاب ... نافع است * صفت آن آب انار ... آب ...
... آب امرود ... از هر یک ... آب ... از هر یک ... ممزوج ...
سفید بقوام آورند بعضی ... آب انگور ... داخل میکنند و ... اول ...
انگور و آب غوره را بجوشانند ... و ... با آبهای دیگر شکر سفید بقوام آورده نگاه دارند
و بعضی در این شراب به نسخهٔ اصل آب ... آب غوره از هر یک ... داخل کرده اند و اگر ... فواکه ...
از آب میوهای ... از ... برای ... مزاج ... نیز ...
مناسبه ... مناسبه را کوفته در پارچه بسته در آن بجوشانند * شراب فواکه ... نگرمه
... حکم ... نافع باشد و ... داخل ... و ... باشد * صفت
آن آب ... آب ... آب ... آب ... ممزوج
را در دیگ ... کرده ... بجوشانند ... آن ... که ... اضافه نموده
بقوام آورند ... آنها را بجوشانند ... آب
... داخل کنند و اگر ... داخل نمایند ... * شراب فواکه ...

بی حرارت تقویت معده و ... رفع الطبع و اسهال و نافع از برای زنان حامله که بسیار قی کنند * صنعت آن بگیرند
سفرجل یکمن رب انار ترش و شیرین سماق زعرور از هر یک یک جزو بکوبند و بفشارند و بمالند و بآتش ملایم بپزند
تا اعتدال و اگر خواهند که شربتی داخل کنند بس باشد که مثل آنها شکر طبرزد داخل کرده بجوشانند و کف آن
را بگیرند پس هرگاه که بقوام جلاب رسید از آتش برگرفته سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند * شراب فواکه
بوصفه صاحب اختیارات بدیعی تقویت معده و دل و جگر است و دفع قی کند و صفرا بشکند و زنان آبستن را سودمند
باشد * صنعت آن آب سفرجل آب گل سماق ... اگر آب غوره و آب لیمو و آب انار مزی داخل کنند شاید آنها را
بجوشانند تا به نصف رسد پس بهر یک من از آن نصف یکمن نبات سفید داخل کرده بقوام آورده سرد کرده نگاه
دارند و اگر خواهند باشد آنها را ... بقوام آورد نگاه دارند * صنعت آن شراب بنسخه ملا نفیسی سفرجل
سیب ترش انار ترش سماق ثمر کنار زعرور از هر یک ... در هاون سنگی کوفته آب آن را بگیرند و در دیگ
سنگی بجوشانند تا به نصف رسد پس از آتش فرود آورده نگاه دارند تا سرد شود صافی نموده باز در دیگ سنگی کنند
و داخل نمایند در آن وزن آب شکر طبرزد و بجوشانند تا بقوام جلاب آید پس از آتش برگرفته نگاه دارند تا سرد شود در ظرف
چینی یا زجاجی نگاه دارند * شراب فواکه دیگر قطع اسهال کند و صفرا را بنشاند و معده و دل و جگر را قوت دهد و قی
و غثیان را نافع باشد * صنعت آن بگیرند حماض اترج زرشک ریباس از هر یک یکرطل گل انار دانه سماق از هر یک
نیم رطل سفرجل حلو و حامض سیب انار امرود از هر یک چهار رطل مجموع را کوفته آب بجوشانند در ... پس
بجوشانند تا بقوام آید نگاه دارند * شراب فواکه دیگر بنسخه ملا نفیسی نافع از برای اسهال و قوی معده و دل * صنعت
آن امرود جنگلی سیب ... و حب الاس حب الرمان از هر یک ... جمله را نیم کوفته در آب انار ترش چهار مثل
مجموع ... بجوشانند تا آنکه ثلث از آن باقی باشد پس بمالند و صاف کنند تا ... بقوام آید پس فرود آورده
نگاه دارند * شراب فواکه بنسخه دیگر ... قوت دهد و قی باز دارد و طعام هضم کند و اسهال باز دارد * صنعت
آن آب سیب آب به آب انار ترش و شیرین آب امرود آب ریباس آب غوره گلاب از هر یک یکرطل نعناع تازه یک دسته
زرشک دانه ... از هر یک ده درم عود ... صندل الطیب ... از هر یک ... درم ... اجزا را نیم
کوفته در خرقه ... در آن آب ها ... و بآتش ملایم در دیگ سنگی جوش دهند ... دواها را
بمالند و بفشارند که بقوام آید ... دواها را در آورده و بفشارند و بعد از آنکه بقوام آمده باشد ... ده درم
مصطکی رومی نرم سوده در آن بیامیزند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی ده درم * شراب فواکه بنسخه دیگر نافع
قی است و اشتهای طعام آورد و قوت معده و دل گرم کند * صنعت آن سفرجل سیب ترش حماض اترج کمثری
غوره انار آب ... را بگیرند و بجوشانند در آن ... و گل سرخ و حب الاس و ثمر کنار
صندل ... سعدی که ... بمالند و بفشارند و بمالند
و بآتش ملایم در دیگ سنگی بجوشانند تا بقوام آید * شراب فواکه ملین طبع را نرم کند و حرارتهای گرم را نافع بود
و ... سعالی ... دارد * صنعت آن ... آلوی سیاه عناب از هر یک ... دانه
دانه کش ده درم ... سپستان ... آلوی ... در آب بجوشانند و ...
صاف کنند و با چهار یک شکر بقوام آورند و دو درم بنفشه ... در خرقه بسته ...
... بقوام آید ... شربتی ده درم * شراب فواکه
ملین طبع نافع از برای ... سعلی * صنعت آن ... از هر یک یکرطل ... اصفهانی

عناب آلوی سیاه آلوی بخارائی از هر یک سه رطل آب شیرین سبستان مویز منقی از دانه انجیر از هر یک نیم آثار
مغز تخم خیار بادرنگ عدد در آب آنقدر که از روی سه وجب بگذرد بلند نمایند و در ده ساعت جوش داده بچوشانند
و بمالند پس شکر سفید یک رطل داخل کرده بجوشانند و کف آنرا بگیرند پس بگیرند گل بنفشه یکدرم در کهنه
کتانی کرده در آن آویزند و بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده نگاه دارند * شراب مسهل از خط میر ابو الرحم
حکیمی تعلیمی نموده اند که این شراب از برای محمد حسین خان حرارت مزاج داشت و مزاج حار است و نافع است
از برای حمیات و جمیع اخلاط فاسده بعد از تنقیه * صنعت آن زرشک بیست مثقال هلیله زرد کوفته از هر یک
کفی گل بنفشه طباشیر سفید از هر یک سی مثقال ترنجبین شیرخشت سه مثقال زرشک خوب ده سیر در آب باران در ظرف
چینی سه شبانروز خیسانند بعد از آن بدست آنرا بمالند و صاف نموده در دیگ سنگی یا مس سفید بقوام آورند
پس باقی ادویه را نرم کوبیده با آن مخلوط نموده استعمال نمایند شربتی یک او قیه * شراب مربی بجوش که درد های
بلغمی در رحم نشاند از رخت دوی باشد نافع آید * صنعت آن مرزنجوش ادخر مکی بابونه فودنج از هر یک نیمدرم تخم
کرفس مویز منقی از دانه سی عدد جمله را در دو صد درم آب بخیسانند یک شبانه روز پس بمالند و صاف نمایند و ثلث از آن
یکساعت معادل سی درم گرم کرده بخورند و در بعضه معمول که عادت درجا نیز داخل است * شراب مسهل بالمقداری
ما سر بیه بلغم و سودا را جمیع بدن فرود آورد و معده را قوی گرداند * صنعت آن گل سرخ تازه مسروع الاشماع در رطل
و چهار رطل آب خالص یک شبانروز خیسانند پس بجوشانند تا به نصف رسد پس یک اوقیه افتیمون در روی انگشت
دو سه جوش دیگر داده از آتش فرو گیرند و بمالند و صاف نمایند و بعد از آن یک رطل و نیم قند سفید داخل کنند
و بجوشانند و کف آنرا بگیرند پس بگیرند سقمونیای انطاکی و بحمة در کهنه کتانی کنند و در آن اندازند و بعد بقیه
کهنه را بمالند تا کیفیت آن حاصل شود پس عود صندل سفید اصلی بسایند از هر یک دو دانگ کوفته بیخته در روی انگشت
و به نوعی با قوام عسل آید پس فرو آورده نگاه دارند و استعمال نمایند * شراب مسهل دیگر تالیف حکیم میر محمد مومن
که این شراب جمیع امراض بارده و ضعف معده و دماغ و بعضی از امراض سوداوی نهایت نافع است و بهترین
مسهلات است * صنعت آن گل سرخ مسروع الاشماع ساختگی از هر یک ده مثقال گل بنفشه پوست هلیله زرد بیست مثقال
تربد عاریقون مغز سناء مکی پوست هلیله کابلی از هر یک بیست مثقال مصطکی رومی اسطوخودوس ریوند چینی از هر یک ده
مثقال اصل السوس و درمثقال عناب سپستان از هر یک سی دانه زبیب طائفی پنجاه مثقال آب خالص یکسان بر روز بخیسانند
پس بجوشانند تا به ربع رسد و بعد از آن ده بیست شاه مثقال ترنجبین خالص حل کرده و شکر با لمناصفه بقوام آورند و فرود
آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربتی از بیست مثقال تا ده مثقال * شراب مسهل دیگر که مسهل بلغم و سودا
و مقوی معده است و بتجربه رسیده این شراب مسهل این ماسریه * صنعت آن بسفایج ملایم بگیرند گل سرخ مسروع
الاشماع ورق یک رطل یکسان بر در چهار رطل آب گرم بخیسانند پس بگیرند تربد سفید مجوف مرسوس در پارچه
کتانی بسته در روی انگشت بجوشانند تا به نصف رسد پس بگیرند افتیمون یک اوقیه در پارچه کتانی بسته در روی
انگشت بجوشانند و جوش دیگر داده فرود آورند از آتش و بگذارند تا سرد شود و به الیه هر دو صره را بمالند و پس
فشار داده و کف صره را بمالند گل سرخ را بمالند و فشار دهند سرد شود یکمرتبه صاف نمایند و بار دیگر دنگ کرده
داخل کنند در آن یک رطل و نیم قند را بجوشانند و کف آنرا بگیرند پس سقمونیای انطاکی ورق دو درم عود هندی خام
و صندل اصلی بسایند از هر یک ورق یکدانگ و کوفته کوفته در صره کتانی کرده در آن آویزند تا بقوام
آید و نگاه دارند و صره را بمالند با قوام حلاب رسد پس از آتش بر گرفته صره را بمالند و فشار دهند تا نرم آید

جمیع چوب آن زمره را دور کرده شراب را صرف کرده در شیشه یا ظرف چینی نگاه دارند و بقدر حاجت در وقت احتیاج
بکار برند * شراب مسهل بلغم منقول از شامل الطبوس * صفت آن سنا مروا نیم منی از هر یک اوقیه سنبل الطیب
مدکرمه شراب نیم قسط ادویه را کوفته در کیسه کتان گشادی کرده بسته چنانکه قدری از آن خالی باشد و در شراب
اندازند که بجهت بیست روز بگذارند پس زمره را بر آورده بمالند و بفشارند قدری روی و بامداد از این شراب
بنوشند از طعام نگهرند با آب گرم * شراب مسهل صفرا منقول از کناش مذکور * صفت آن بگیرند هلیله سیاه یک
رطل و نیم سقمونیای انطاکی نیم اوقیه کوفته بجهت در کیسه کتان گشادی کرده شراب را بسته چنانکه قدری از وی
خالی باشد در نیم قسط شراب جدید بیست روز بجهت سانید پس بر آورده بمالند بفشارند بعد زمره را دور کرده ناشتا
از این شراب بنوشند از طعام یک مرتبه با آب گرم پس بدرستیکه اسهال صفرا میکند * شراب ملیون باه را زیاده کند و
مثانه وگرده را پاک کند از خلط غلیظ و رمل و حصات و حبس بول را نافع است * صفت آن تخم ملیونس مثقال در ده
رطل آب بجوشانند تا به یک رطل رسد پس بمالند صافی نموده در یکمن قند سفید داخل کرده بقوام آورند و بعضی تخم
من قند گفته اند شربتی از ده درم تا ده مثقال * شراب ملیون از برای باه مخصوصی بدن را فربه کند و قوت باه
زیاده گرداند و نعوظ آورد و شراب را مراد بود * صفت آن تخم ملیون مغز بادام مغز حب القرطم سفابل بهمنین
تخم زرد نرمه زنجبیل دارچینی خولنجان بوزیدان از هر یک ده درم اجزا را کوفته در دو رطل آب بجوشانند
وصاف سازند و با یک رطل عسل بقوام آورند و در آخر مشک سوده زعفران از هر یک نیم درم داخل کنند و دوا میدهند با
ماء اللحم در حلوی معده کمرکمر سوسنک * شراب تکه سیر داود زرنباد داخل کرده نافع است از برای بر درد معده و
کند و ضعف گرده و ضعف بدن و فساد هضم و بیخ و از برای عرق * صفت آن بگیرند طلا که عبارت از شراب غلیظ
است سه قسط عسل مصفی یک قسط زنجبیل پنج درم زعفران دو درم سنبل دو دانگ کبابه از هر یک دو دانگ و تخم سیل
نمی فلفل دار فلفل از هر یک یک دانگ تخم کرفس اجزا را کوفته شراب و عسل مذکور بیاشند در آفتاب بگذارند
تا غلیظ شود و بقوام آید شربتی یک ملعقه با آب شود * شراب تکه تسکین حرارت و عطش و التهاب کند و خفقان حار
را نافع است * صفت آن آب انار ترش آب آلوی بخارایی آب آلوی سیاه آب تمر هندی آب غوره آب ارج اجزا مساوی شده
معتدل بقدر تمامی ع ادویه بقوام آورند * شراب شکر اطبای هند که آن را بهندی یا شت ملیه گویند و باعتقاد
ایشان این شراب جمیع امراض مزمنه را زایل میکند و از اسرار حکمای هند است که آن را از مردمان پنهان دارند
و چون گمان هند آن است که شراب تداوی مراضی میکنند و چون تیر آن ندارند سر داروند * صفت آن هلیله سیاه کهنه تکمیل گل
دمانکی ده سیر پوست مغیلان که آن را بهندی ککر باشد نیم سیر همه را در خم کرده بعد از سه مثل آب بر روی آن
بکشند بگذارند تا جوش آید و از جوش فرو نشیند پس صاف کنند و باز در خم کرده یک عدد مار سیاه که آن را سرو
دم دور کرده پوست و احشا و مرارت آن را دور کرده باشند در آن اندازند پس جوز ماثل نیم سیر همگره و سنتی
او هر یک ده سیر سطرح سیاه سنگست از هر یک نیم کوفته داخل نمایند و صی با خواه امشوب رسوسر و رد سیاه
دارچینی از هر یک د سیر داخل میکنند بعضی از برای قوت باه گوشت که و بر و مرغ خروس که از چربی و استخوان
جدا کرده باشند از هر یک بقدر حاجت داخل میکنند پس بر روی آن موم گل احمه با ته گل احمه بند در
انگشت یشه مرحم محکم نموده یکسال میگذارند و بعد از یکسال استعمال میکنند * شرابی ملیس که رفع قبض
نماید و مدر بول و حرارت را ساکن گرداند * صفت آن گل گاوزبان گل بنفشه شاهتره از هر یک ده مثقال تمر هندی خوش
مثقال زیره سیاه مثقال آلوی بخارایی آلوی سیاه از هر یک ... همه را در دو رطل آب یک شب بجوشانند

وصمغ لیمو باید با شکر سفید و سالا باشد و مرجمه خراسانی تکمیل مثقال برنجاسف خراسانی تکمیل و نخاله مثقال
دران داخل کرده یکدم جوشانیده باز صاف نموده بجوشانند با قوام شراب آید مجموع ده شربت است منضج یک روز
شربت ازین شراب با گلاب حل کرده بنوشند * برای تسکین گرمی معده و دل و ادرار حیض و امراض بلغمی و سوداوی را نافع بود
* صفت آب مشمش شربتی سه رطل آب به شربتی دو رطل در دیگ سنگی کنند و در یک یکدرم و نیم عود هندی
دو درم گاوزبان ده درم بنفشه زرد گل سرخ از هر یک سه درم کوفته در کیسه بسته در دیگ اندازند و بجوشانند تا آب
به نصف رسد و در جمیع زیره و شراب ریحانی دوس بر بالای آب ریزند و شکر سفید یکرطل و نیم اضافه نموده
بجوشانند و زرد و اورام گداز بعد از آن صاف نموده استعمال نمایند * برای تسکین حرارت ماءالشعیر
و امراض سوداوی نافع است * صفت آب تخم کاسنی تخم کشوث بادرنجبویه از هر یک سه درم و نیم ابریشم ساده
درم درین و از ادویه گلاب و ادویه آب سیب شیرین بجوشانند با نیم بلعی آید و با نکس شربت بدین
* برای امراض سوداوی و ماءالشعیر را نافع باشد و ... سودا کند * صفت آب تخم کاسنی تخم کشوث تخم
بادرنجبویه از هر یک سه درم گاوزبان سه درم بادرنجبویه هفت درم و ابریشم درم اصل السوس پنجدرم زرشک
عناب سپستان از هر یک سه درم ادویه نیم کوفته در آب صاف جوشانند و بجوشانند و صالا باشد و گلاب و آب سیب
شیرین از هر یک نیم رطل اضافه نمایند و باز بجوشانند بقوام آورند نیم مثقال زعفران و دو دانگ یکدرم حل
ساده و یکدرم مجموع ساییده اضافه نمایند * برای تبهای گرم و خفقان و محرور المزاجان را نافع و دفع بیرون
و مزاجهای سرد را اسهال کند * صفت آب سیر ... از هر یک ده درم آب ... شش درم آب
... ده درم مجموع را در یک دیگ آب جوش داده صاف نموده تا نیم ملایم بقوام آورند و در آخر یکدرم زعفران
... یکدانگ کافور دران حل کنند شربتی پنجدرم * برای ... معده را قوت دهد و سهل بلغم غلیظ و ... را
رطوبت زائل کند * صفت آب ... عود هندی از هر یک پنجدرم ورق گل سرخ هفت درم ... نیم
درم ... پنجدرم ... و درم ... چهار درم مجموع را نیمکوفته ... شب بجوشانند
و جوشانیده صاف نمایند و با ... بقوام آورند و در آخر یکدرم ... و ... یکدرم ... یکدرم ...
دران ممزوج کنند * برای آنکه صاحب آبله را ... * صفت آب ورق گل سرخ ...
از هر یک ... درم ... ده درم ... درم زرشک از هر یک
چهار درم ... مجموع را در یک ... نموده بقوام آورند و یکدانگ
زعفران ... * برای ... رنگ کرده و ...
* صفت آب ... ده درم ... از هر یک ... درم و ... از هر یک چهار درم
... ده درم ... بقوام آورند ... درم محرور المزاج را نافع
... المزاج با ماء ... * برای آنکه ... * صفت آب ...
... از هر یک ده درم ...
... مجموع را ... کنند و ... بقوام آورند
شربتی ... درم با آب گرم * ... * ... *
* ... امراض بارده ... و ... بارده ...
فرموده اند که ... * صفت آب ... حار

نیم مثقال زرنباد سنبل الطیب زعفران اظفار الطیب فاقلهٔ صغار بسباسه بوزیدان درونج از هر یک یک مثقال و نیم دانگ
عنبر اشهب دو مثقال و نیم مشک تبتی بهار نارنج از هر یک یک مثقال قرنفل هندی که آن را هندی ماخ گویند
حب البان از هر یک دو مثقال و نیم اجزا را کوفته در هاون سنگی بگلاب بسایند و عطر عود هندی عطر عنبر عطر یاسمن
از هر یک نیم مثقال روغن نرگس روغن یاسمین که آن را هندی چنبیلی گویند از هر یک یک مثقال داخل کرده در
هاون چندان بمالند که مایل بخمیر شود پس آن را بشکل شمع ساخته در سایه خشک نموده دانه دانه بربندند * شمامهٔ
دیگر که همین منفعت دارد * صنعت آن عود هندی چهار مثقال سنبل الطیب قرنفل بهار نارنج حب المحلب
مرزنجوش از هر یک دو درم بوزیدان درونج دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال لادن مصطکی فاقله از هر یک یک
مثقال و نیم اجزا را بعرق بهار نارنج صلایه کرده و عطر حب البان و عطر عنبر عود هندی از هر یک نیم دانگ داخل
کرده بشکل شمع ساخته در سایه خشک کرده دانه دانه دربندند * شمامهٔ دیگر که همین منافع دارد * صنعت آن
عود هندی چهار مثقال کبابهٔ چینی فاقلهٔ صغار قرنفل بسباسه حب المحلب از هر یک نیم مثقال عنبر اشهب
مشک تبتی از هر یک دو دانگ لادن زعفران از هر یک چهار دانگ کوفته بعرق بهار نارنج صلایه کرده روغن زنبق دو
مثقال عطر عود هندی دو دانگ داخل کرده شمامه بندند * صنعت این شمامه بنسخهٔ دیگر عود هندی چهار
مثقال عود صلیب سنبل الطیب قرنفل زعفران صندل بوا بسباسه بوزیدان درونج از هر یک یک مثقال عنبر اشهب
دو مثقال مشک تبتی نیم مثقال بهار نارنج دو مثقال کوفته حب البان دو مثقال کوفته بگلاب صلایه نموده عطر ورد
عطر عنبر عطر یاسمن از هر یک یک مثقال روغن نرگس روغن یاسمین از هر یک دو مثقال مجموع را بعرق بهار
نارنج سرشته شمامه سازند * شمامهٔ دیگر که نافع از برای سدهٔ خیشوم و زکام و سده های دماغ را بگشاید * صنعت آن
[illegible] در سرکه با شراب [illegible] پس در سایه خشک کرده آن را بو نمایند و در [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] بنویسند * سعوطیکه سرسام گرم را سود دهد * صنعت آن آب سیب آب به آب آس برگ [illegible] صندل سفید سوده [illegible]
را [illegible] کافور [illegible] داخل کرده بنوشند [illegible] صداع گرم و سرسام را نافع است * سعوطیکه
[illegible] که از [illegible] مزاج [illegible] سود دهد * صنعت آن مشک [illegible] مرزنجوش [illegible]
* سعوطیکه صداع بارد را [illegible] نافع دهد * صنعت آن جوزبوا [illegible] مرزنجوش از هر یک [illegible]
[illegible] کوفته [illegible] آب [illegible] بنویسند * سعوطیکه مصروع را سود دهد * صنعت آن [illegible] آب سیب مرزنجوش
جمع کرده [illegible] بنویسند * سعوطیکه خواب آورد * صنعت آن مرزنجوش [illegible] بگلاب [illegible] نموده بنویسند از
[illegible] * سعوطیکه [illegible] دماغ [illegible] * صنعت آن عنبر اشهب [illegible] عود
[illegible] صندل [illegible] گرم [illegible] بگلاب [illegible] عود صندل [illegible]
* سعوطیکه امراض بارده دماغی را سود دارد [illegible] گویند * صنعت آن عنبر اشهب [illegible] مشک
[illegible] روغن [illegible] * سعوطیکه مصروع را سود دهد [illegible] است * صنعت آن آرد جو
در سرکهٔ انگوری [illegible] * سعوطیکه صداع سرد [illegible]
را نافع بود * صنعت آن جوزبوا [illegible] مرزنجوش [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] بنویسند * سعوطیکه [illegible] صداع سرد را [illegible] دماغ را گرم کند
و [illegible] خواب [illegible] را زایل نماید * صنعت آن لادن [illegible] مرزنجوش از هر یک [illegible] زعفران [illegible]
عنبر اشهب [illegible] کرده بنویسند * [illegible] مصروع را سود دارد * [illegible]

آب مداف مروارید سفته بود به جهت حلی ازمرتک حروری در صمغ کرده نیز باشد * سیوم دیگر طرح ورام الصبیان را نافع
دمل * صنعت آن عود هندی و ابریشم خام بدل ... مروارید دو دانگ با آب مروارید حل کرده نیز باشد * سیوم سنگسار آب
آورد و قوت دماغ بخشد * صنعت آن گل سرخ صمغ عربی لعاب زعفران سفید از هر یک یک درم اسقیل یک درم اجزا کوفته با آب
مروارید آمیخته نیز باشد * سیوم دیگر دماغهای نافع را نافع بود و قوت دل و طبع بخشد * صنعت آن آب خیار
بادرنگ آب کشمش آب سیب گلاب از هر یک گل نیلوفر گل خیاری صمغ لعاب از هر یک یک دری در هم آمیخته نیز باشد
* سیوم دیگر دماغ را قوت دهد و خواب آورد * صنعت آن تخم خشخاش تخم کاهو کشمش خشک تخم سیب از هر یک
جزو همه برابر کوفته در صره بسته نیز باشد * سیوم دیگر که سده دماغ را بگشاید در زکام کوفته را واکند * صنعت آن
شونیز بو داده خشک سعد عود بادام اسطوخودوس هندی کوفته در صره بسته نیز باشد * بدانکه بو ئیدن سائر بخارات سرد
اگر مصروع را عطسه آورد امید باشد که از آن خلاصی یابد * شمامه عنبر جهت تقویت دماغ بارد بی عدیل است
و عنبر مدبر خواهد شد انشا الله تعالی و ... را در تعدیل مزاج دماغ ابر دوی است بحسب حاجت در پیری
مزاج بارد خمیرهای خوشبو گرم چون یاسمین و نرگس و سوسن و تمام و عنبر و مشک و عود هندی و خمیرهای
مفرح مقاوی دماغ حار یا سرد و عنبر و صندل با دیگر اشیا اسفال آنها و در مزاج حار شمامهای عطره سرد چون ورد و بسته
و نیلوفر و گلاب و دواکه بارده را بو ارواره را آنها و صندل و کافور رو ماسید اینها آن شمال نافع کرد بر سمل دوام
* شمس المعاصی ابن معجون یکی از احوال مصر است از برای تقویت باه بی نظر است و مقوی اعضای رئیسه و تفریح
آورد * صنعت آن مغز فندق مغز پسته مغز جلغوزه مغز بادام مغز تخم خشخاش کشمش از هر یک چهار
مثقال لسان العصافیر خولنجان بو رنیدان از هر یک ده مثقال مغز تخم خیارین هفت مثقال بهمن سرخ بهمن سفید
دارچینی زعفران از هر یک دو مثقال سادج چهار مثقال زنجبیل تخم ملیون خونبوا عنبر اشهب حصه المعلب
مصری از هر یک یک مثقال زنجبیل تخم سیب ... از هر یک سی مثقال با شکر سفید مصفی
از هر یک یک ... مثقال ... مثقال یک شکر و مغز ... بماسید
*باب السین مع الهاء * سهساهی مفرح مقوی اعضای رئیسه و مفرح قلب و دماغ و مسهل ... و فوائد
بسیار دارد * صنعت آن هلیله مربا هلیله از یک ... مثقال آمله مربا ... از یک یک مثقال یاقوت رمانی
مروارید ناسفته ... از هر یک سه مثقال کهربای شمعی ... بسد سرخ داعماء زعفران
از هر یک ... مثقال ... مصطکی رومی ...
از ... از هر یک یک مثقال ورق گل سرخ بادرنجبویه گل گاوزبان ... از هر یک ده مثقال ...
مثقال ... آلو ... اترج ... از هر یک ...
... مثقال اول ... هلیله و آمله ...
گاوزبان ... ازبالاتر ...
... آب حل کرده ... و کف آن ... در هلیله و آمله داخل نموده ...
آورند ... بماسید شربتی دو مثقال *باب السین مع الیا المثناة التحتانیه
* سیل ... آنها که ...
... امراض ...
...
...

کوحک طولانی باشکال مختلفه برای علامت و تفرقه ساخته در سایه خشک نموده عند الحاجت با آب خالص یا به
بعض عصارات مناسبه سایند در چشم کشند و یا از بیرون بلد و رخسار بمالند هم در چشم کشند و هم در درون
چشم بمالند و گاه در بعضی سر انگشت کنند و یا آنکه چون چشم عضوی است بسیار شریف پس باید که در تحصیل
ادویه آن که جمله باید صاف و خالص مغسول و معتدل باشد کمال احتیاط نمایند و استعمال احراق و شمول است
مبالغه تمام در آنها نمایند و از گرد و غبار محفوظ دارند * و در شمول احراق و تصویل اکثر ادویه مابین آثار را نمک
و سحق آن را ملح با آرند * شیاف ابیض و شیاف قیروطی و شیاف اخضر و در ذرور * شیاف انفع برای جراحت ملتحما
و مرجی و سرو آماس سر * صنعت آن حصص مکی را آب ورد حل نموده به آب سایند و شیاف سازند عند الحاجت
بالای چشم بمالند * شیاف بای مبار ز روی سعد سر حرور ورده حصرک مصبر از هر یک مثقال
صبر سقطری ورد تمر مثقال نبات سعد بلد مثقال کوبند و بیخته بلعاب گل خطمی با آب گل و سرشته
شیاف سازند * شیاف که منسول است ارحط شادنج نباه میر از حیل رحمه حکیم نامی طلمی فرموده اند که نسخه این
شیاف از حکمت شاه میرزا ابراهیم بن میرزا ابوطالب گرفته تعریف می نمودند که از برای درد چشم بسیار نافع است
* صنعت آن آب عورة بی نمک و مس و شروب شاه تو طالمی حصرک کثیر اسفید مثقال معر بادام شیرین مقشر
مثقال نبات سعد سفید مثقال کثیر را در آب عوره خیسانند و حصرک را مسرح کرده با آن سایند تا کوبند و از آنها
شروب کرده بران نمایند و صمغ و بادام سبز بیند با ادویه رورودروز با بردهم مقشر شاه آب گشنیز بر داخل
نمایند و معز بادام مقشر بر هم کوبند با نبات سفید داخل کنند و روز را کذاشته روعن آنواد اخل کنند
و هر روز را صمغ و بادام دست بربند تا ملساء شود بعد از آن شیاف سازند * شیاف احمر حاد نسخه شامی سبل و ظفره
و سلاق و بیاض را نافع بود * صنعت آن شادنج مغسول مس در صمغ عربی یکدرم مس سوخته زاج سوخته از هر یک
دو درم صبر سقطری انزروت از هر یک یکدرم زعفران مر از هر یک نیم دانگ زنجار ده درم و بعضی کوفته و بیخته
شیاف سازند استعمال نمایند و در نسخه دیگر زاج سوخته دو درم اضافه شده و روی زنگار یکدرم و در نسخه دیگر زنگار
ده درم است انزروت و مرصاف از هر یک یکدرم و زعفران نیم درم و دو درم فلفل از عربی اضافه شده * شیاف احمر دیگر
سلاق و غلظ اجفان که در آخر مدت بهم رسد نافع بود * صنعت آن شادنج غسل مغسول ده درم مس سوخته هشت درم
صمغ عربی کثیر امرصاف از هر یک و درم ثسد سوار یداسنعه شادنج هندی از هر یک چهار درم دم الاخوین زعفران از هر یک
یکدرم صلایه کرده شیاف سازند * شیاف احمر جرب سبل و بیاض را نافع بود * صنعت آن زنگار سه درم اقلیمیای نقره ایس
صمغ عربی سفیداب ارزیز از هر یک دو درم صمغ عربی و اشق و از آب سداب حل کنند و دوای دیگر کوفته بیخته
با ملاب شرسند و شیاف سازند * شیاف اسود برای جراحت چشم نافع است و سبل دمعه تکند و درد و ورم چشم و سبل
را که با حرارت باشد نفع دهد * صنعت آن صمغ عربی مرصافی از هر یک یکدرم سفیداب قلعی مغسول چهار درم افیون
نیم درم سنبل الطیب انزروت از هر یک چهار دانگ با آب شیاف سازند * شیاف اسود دیگر سبل و جرب عین و دمعه
و سبل را که با حرارت بود نافع باشد * صنعت آن اقلیمیا طلا سفیداب ارزیز صمغ عربی افیون از هر یک چهار درم
مس سوخته سنبل الطیب نشاسته از هر یک یکدرم و مر را دماسنه دست و چهار درم کرده نسخه بعضی را در
آب مرد کرده با آب عنب الثعلب شیاف سازند * شیاف اصفر نافع است جهت بیاض که در چشم رحم بود کشیدن و طلا
کردن * صنعت آن مس سوخته انزروت از هر یک سه درم زعفران شیاف مامیثا از هر یک نیم درم مر را رید با سفید بعد
از هر یک یکدرم آنها را نسخه در کوفته بیخته با آب باران سرشته و شیاف سازند * شیاف اصفر سرعد دیگر * صنعت آن

بلبل ... درم فلفل سفید صمغ عربی از هر یک سه درم زعفران یک درم با آب رازیانه باره
مثلثگرد بر سانی مثقالی از هر یک ... درم ... با صمغ عربی از هر یک سه درم زعفران یک درم با آب را مانه باره
شیاف ... گردد بر سانی ... که سبب آن ریح غلیظ باشد و وجع بلغمی گوش و طرفی که سبب
در ... شیاف سازند * شیاف ... صمغ و ... که سبب آن ... درم ... درم ... درم ...
آن ... اند * صفت آن ... یک درم ... سه درم ... درم
مثل ... از هر یک دانگی ... دانگی کوفته بیخته ... کاف ... شیاف سازند
... که جرب و سبل و ... نافع
... اوراق ... با دام ... حل کرده در گوش ... شیاف ... که جرب و سبل ... را نافع
باشد * صفت آن ... سه درم صمغ عربی ... درم ... درم ... از هر یک
... با آب ... شیاف سازند * شیاف دیگر
در ... از هر یک یک درم زعفران ... درم کوفته بیخته با آب ... شیاف سازند * شیاف دیگر
که ... آرد * صفت آن ... درم ... صمغ عربی ... آب سداب
حل کنند ... کوفته بیخته با آب ... شیاف سازند * شیاف ورد احمر ... را نافع
... که در ... باشد ...
... گل سرخ ... اصفهانی ... مثقال ...
* صفت آن ... گل سرخ ... معمول ... اصفهانی ... درم صمغ را نرم بکوبند که ... مرهم
... معمول ... از هر یک ... درم صمغ عربی ... چهار درم ... نرم بکوبند که ...
گردد ... ادویه را نرم کوفته بیخته با آب ... شیاف سازند * شیاف ... کند و جرب
و سبل ... را نافع باشد * صفت آن ... معمول ... درم صمغ عربی ده درم
... درم ... چهار درم ... زعفران از هر یک یک درم کوفته بیخته با آب ... باره ... سازند
* شیاف ... جرب ... سفید از هر یک ده درم
... شیاف ... * صفت آن ... را نافع باشد * صفت آن
... سه درم ... شیاف ... را نافع باشد * شیاف ... * صفت آن
... سه درم ... درم ... صمغ عربی ... زعفران از هر یک یک درم با آب باران شیاف سازند
* شیاف ... از برای سبل و ... جرب کهنه ... را نافع بود ... را ... آرد ... نفع ... بغره
... آرد * صفت آن صمغ عربی ... معمول ... ابیض ... از هر یک ده درم
... سکر العشر ... از هر یک ده درم
دم الاخوین یک درم ... سه درم ... از هر یک یک درم
... آب ... حل کرده ادویه را ... با آب ... اول آب بود
که ... آب ... کنند ... آورده ... کنند * شیاف ... از برای
... نافع * صفت آن ... از هر یک ده درم ... از هر یک یک درم کتیرا
یک درم ... کوفته بیخته شیاف سازند * شیاف ... سبل و طفره و جرب را نافع است ... * صفت
آن ... از هر یک ده درم کتیرا از هر یک ... درم ... دم الاخوین از هر یک
چهار درم ... از هر یک چهار درم ... درم زعفران ... از هر یک دو درم
کوفته بیخته شیاف سازند * شیاف ... را نافع است * صفت آن ... از هر یک
... با آب ... کوفته ... شیاف ... طفره را نافع باشد * صفت
آن ... زعفران از هر یک یک درم ... درم ... آب ... کنند * شیاف ...
که جرب و سبل ... و طفره ... را نافع باشد صفت آن ... درم

ماميران چينی ماميثا از هر يك نيم درم دارفلفل زنجبيل زبد البحر حضض مكی توتيای ململه زرد سادج
مغسول سادج هندی از هر يك سه درم زعفران دو درم كثيرا صمغ عربی از هر يك دو مثقال كوفته بيخته بآب غوره
پرورده شياف سازند * شياف زنجار ديگر كه از براى جرب وسبل نافع بود * صنعت آن سفيداب قلعی چهار درم
زنجار نيم درم اشق صمغ عربی از هر يك چهار درم نشاسته سه درم افيون نيم درم كوفته بيخته اين را بآب سداب حل
نمايند و با ادويه بسرشته شياف سازند * شياف زنجار ديگر زنجار يك درم توتيای ململه زرد نيم درم توبال مس
سوخته چهار درم سرشكی نيم درم زعفران دانگی نشاسته صمغ عربی از هر يك يك درم كثيرا يك درم دارفلفل
دو دانگ شياف سازند * شياف زنگاری جرب و سبل را نافع بود * صنعت آن صمغ عربی سفيداب ارزيز زنگار
مساوی بآب تره شياف سازند * شياف طرفه را زايل كند * صنعت آن سادج هند درم حجر اسب دو درم سنگ
مرواريد از هر يك يك درم و نيم صمغ عربی كثيرا از هر يك دو درم و نيم فوفل چهار درم زرنيخ سرخ دم الاخوين
زعفران كهربا از هر يك نيم درم اجزا را نرم صلابه نموده بسفيده تخم مرغ خانگی شياف سازند و با شير زنان در چشم
بچكانند * شياف طلائی بنسخه ديگر * صنعت آن توتيای كرمانی شش مثقال توتيای ململه زرد نيم مثقال صمغ
عربی زرد خوشه از هر يك نيم مثقال نمك هندی زعفران توبال از هر يك هشت مثقال دارفلفل ماميران حبشی
از هر يك دو مثقال حضض مكی سه مثقال كثيرا نيم مثقال اجزا كوفته و بيخته بآب غوره بپرورش داده خشك كنند
و باز صلابه كنند و آب غوره سرشته شياف سازند شياف كه خون در چشم مالند جواب آورد * صنعت آن سادج
مغسول افيون از هر يك يك مثقال صمغ عربی كثيرا از هر يك نيم مثقال كوفته بيخته بآب باران سرشته شياف
بقدر برگ سازند و در سايه خشك نمايند عند الحاجة بآب كشنيز تازه يا سفيده تخم مرغ حل كرده بر چشم طلا
نمايند * شياف فرفيون كه خون از بينی باز دارد * صنعت آن كندس مو برح فرفيون از هر يك نيم مثقال اجزا
كوفته بزهره گاو سرشته شياف سازند در بينی گذارند * شياف بنه كه همين عمل دارد * صنعت آن بنفشه تخم زهره
سوسمار زهره گرگ حب القطن عاقرقرحا مساوی كوفته بيخته بروغن سنبل شياف سازند * شياف حرفی كه ابتدای
نزول آب را نافع باشد * صنعت آن جندبيدستر اوسه فلفل ... يك درم بآب ... شياف سازند * شياف
حس كه طرفه و لحم زايد را نافع باشد * صنعت آن سادج مغسول ده درم صمغ عربی شش سوخته از هر يك
شش درم قلقطار سوخته زنگار از هر يك دو درم بآب رازيانه سرشته شياف سازند * شياف ماميثا امراض عين را
نافع است * صنعت آن اكليل ماميثا گل ارمنی صبر سقوطری از هر يك ده درم انزروت ... صمغ عربی از هر يك
سپيد درم زعفران يك درم على الرسم بآب كشنيز تازه شياف سازند * شياف كه آنرا كوكب الدين لا يعلب
گويند از براى دردهای سخت و ... و زخمهای كهنه و ... نافع بود ... و ...
صنعت آن اقليميای مغسول سفيداب قلعی كه ... درم ... سوخته ... گل
ساموس از هر يك هشت مثقال مر افيون كثيرا از هر يك دو مثقال با آب باران ... شياف سازند * شياف معروف
بمولف بنسخه ديگر * صنعت آن اقاقيا ... افيون از هر يك يك درم عصاره ماميثا چهار درم ...
كوفته و بيخته بآب برگ مورد و بآب كشنيز تازه سرشته شياف سازند و در سايه خشك كنند * شياف
ماميثا سادج ... نافع بود از براى دردهای سخت و امراض عين در ابتدا * صنعت آن اقليميای مغسول ...
مثقال اقاقيا ... مثقال ... سادج هندی زعفران سنبل الطيب ...
... از هر يك دو مثقال ... سفيداب قلعی ... از هر يك دو مثقال صمغ عربی چهل مثقال بآب

سبل باز دارد * شیاف مرارات گویند که این شیاف سرخی چشم را و ورم آن را سود دارد * صفت آن مر صافی و زنج
سرخ کند از هر یک جزوی همه را بکوبند و با آب کشنیز تر بسرشند و شیاف سازند و در وقت حاجت در چشم کشند
* شیاف مرارات ابتدای نزول الماء را نافع باشد * صفت آن زهره کلنگ زهره کبک زهره سوط زهره ترکومی زهره
عقاب صمغ عربی حضض کرده باده درم سکبینج حنظل سکبینج فربیون از هر یک یک درم کوبند بیخته با آب رازیانه بسرشند
شیاف سازند * شیاف مرارات بنسخه دیگر صفت بصر ابتدای نزول آب را نافع بود * صفت آن زهره باشه زهره
عقاب زهره خروس زهره روباه زهره سرطان حل کرده بیاری تکلیکر با آب رازیانه تازه بسرشند شیاف سازند * شیاف
مرارات نوعی دیگر * صفت آن زهره کلنگ زهره کبک زهره کرگ زهره ترکومی زهره باشه زهره کرکس زهره کبوتر
زهره مرغ زهره لک لک زهره خوک زهره روباه زهره خرگوش زهره آهو زهره ماهی از هر یک یک درم حل کرده سکبینج
با آب باران حل کرده و داروها کوبیده بیخته با آب بسرشند شیاف سازند * شیاف مرارات دیگر زهره باشه زهره خروس
زهره روباه زهره کبوتر زهره کلنگ زهره لک لک زهره خروس حل کرده کوبیده سکبینج فربیون با آب بادیان تازه
حل کرده زهره‌ها را در آن بسرشند و شیاف سازند * شیاف مرارات اکبر ابتدای نزول آب را و اسبل و شبکوری و ظلمت
بصر و غلظ سبل رطوبات را نافع است زیرا که مجرب است * صفت آن زهره باشه زهره عقاب زهره کلنگ زهره کبک ماده زهره
زهره لقلق زهره کبوتر زهره دراج زهره سوط زهره آهو زهره ترکومی زهره گوزن زهره روباه زهره گرگ زهره شیر زهره
حول زهره کفتار زهره پلنگ زهره درنا زهره شغال زهره خرگوش زهره پیل زهره گاو زهره گربه زهره سلحفات بحری زهره
کرد زهره مارماهی زهره ... زهره ... زهره شتر زهره ... زهره ... زهره سمار زهره علواح زهره طوطی
زهره ... زهره ماهی زهره سرخ زهره کبک زهره سمور زهره ... زهره ... زهره زاغ سیاه زهره زاغ سرخ منقار
زهره عقعق زهره بوم بزرگ زهره ... زهره ... زهره سمور زهره ... زهره طاوس زهره ... زهره چغل زهره بیس
زهره ... زهره ... زهره سنجاب زهره ... زهره ... زهره کوهی زهره موش زهره ... زهره ... زهره ...
مگس زهره ... زهره صعوه زهره ... که دم می جنباند زهره ... زهره ... زهره حواصل زهره دله زهره ماهی
زهره ... از این زهرها ... کم ... است ... درم ... درم ... یک درم ...
خرد ... کم ... کم ... کند ... کند ... کند ... آن ... و ...
کنند ... با آب بادیان ... که ... باشد ... شیاف حواصل کرده
... که این همه زهرها ... حل کرده باشد و شیاف را همه کس نمی تواند
ساخت مگر پادشاهان ... حکیم عماد الدین محمود ... * شیاف دیگر که
... شیاف مرارات است * صفت آن زهره ترکومی ... حل کرده ... حنظل ... سکبینج
دو درم ... از هر یک یک درم کوفته بیخته با آب لسان الحمل بسرشند شیاف سازند * شیاف دیگر که همین
خاصیت دارد * صفت آن عصاره ... از هر یک یک درم ... سعد
... از هر یک ... درم کوفته با آب لسان الحمل بسرشند شیاف سازند * و اما شیافات مستعمله در امراض معا
و ... امراض ارحام ... مانند ... مستطیل ...
... و مطبوخات است ... ادویه ... از طول آنها ... و کم و زیاده است با آنکه ...
... تا آن ... در ... استعمال نمایند اما اگر از برای اوجاع ... که
... ... درد ... از آن ... زیاده ظاهر گردد * و اما شیافات مستعمله

در حمیات نیز لین تر و سرد تر بهتر است آنها شیافی است که از صابون لین مقعد نیز از جانب مقعد از سکر درج که
با ملح نمک بران باشد یا شیاف بعد ازان است ازنرگس موش و بابونه و اندکی بوره ارمنی برهم داده باشند و گاهی
زیاده کرده میشود بر آنها حسب حاجت مثل حطمی و بنفشه و بر دو مثل امعاء و حسکی نیز و گاهی شیاف مقعد
از روغن مقعد با نایع ادوی است از جمیع شیافات دیگر و گاهی ساخته میشود شیاف از حمله مسهل داد و نیز مساوی
کرده شده جمع دو لبخ برای تسکین آن و گاهی شیافات حاره مقعد از برای دو لبخ و تسکین از برای گرده از جهت
و باشد و لسوب حاره و برودت آنها مشارند و گاهی شیافات با صد میشود از انها استعمال کرده میشود برای
بیرون مقعده زمعای میمقعد برای اسهال ثقل باشند شیاف مقعد از بلوط و گلنار و افاقیا و کرمانج زرد و برنج و صمغ
عربی و بعضی از برای سحج و زحیر باشند شیاف مقعد از اسفیداج و صمغ عربی و دم الاخوین و زعفران و کندر و مرمکی
و حضض و گاهی داخل کرده میشود در ان تریاق و جمع ابدال افیونی و بهتر آن است که زیمامی در وسط آن برآرد مثل
کله تسکین و جمع نرودی برآورند بمانند است که شیافات مقعده افیونیه را حتی المقدور استعمال نمایند بهر جهت
مضرت آنها بیرون داده و بر دست حاجب نمارد برنگذارند و اما شیافات مدره مقعده از اعروق بس آنها مانند
شیاف مقعده از بطیخ حریف ادمن و افربیون و یوسف حطمی و سکبینج و امثال اینها است اجر امقداری برای شیافه
و مساوی بوده آنها در حب و مقعد در انجه مطلوب است از ان ماء با آب بارند ما سرمه شیاف سازند و بردارند و اما
شیافات باسکه و با صمغ او اوعرق بر بسند آنها است آنها مانند شیافات مقعده از کحل و عفص و سبوا افاقیا و گلنار
و جلنار و کندر اجزا مساوی البویا مگر کسی که سبب گرمی آن را کمتر باید نماید کوفته بیخته با صمغ عربی
سرشته مانند های کوچک سازند بعد از اسنه مقعده و همچنین شیافات مقعده از برای قمل و قرارح معقده در حمل
از انها دهوطوب و صموع و عراد بها و گاهی ساخته میشود شیافات از برای دفع کرمهای شکم از مقعده حنظل و قسط
و حب النیل و افسنتین و مقراسیه درد آلو با ملح با آب برگ شفتالو که صبر سقوطری در ان حل کرده باشند سرشته
شیاف سازند * و اما شیافات مقعده نافع جهت حمیات و اکثر امراض معده و امعاء پس صفت آنها بدین نهج است
مثلا شکر سرخ رخوین از هر یک یک درم سقمونیا سفید و بوره از هر یک سه درم ادویه جز و آخر بیست و جز و اول
ادوی آمل دو و تقل و کمتر باشد اما معتاد کمتر نباید بود و اینطور زیاده مقدار نمک از همه که برای سلب و اسهال
زیاد آن شکر و خمیر را حل کرده و سایر ادویه را کوفته بیخته به آن شیاف سازند و اما شیافات جالبه حاجه
در دوامی بار دو تسکین طور و اسهال بلغم از نواحی آن نیز حاد در زن و اسرع برین آنها در اقواد را سهال صابون
است خصوصا زبر آنکه از ان شیافه مراسله بود ارند به نبها بی و با با قابض و عسل برآتش گداخته و نمک و
بوره و زیت زیته و یل سقمونیا و مانند اینها زیاده کرده مثلا اگر اوی حواهند و ازاد زیت مثله زیاج
مانند سوز و کمون زبد بنفسج و مانند اینها که سرشته با صموغ حاره مانند جاوشیر و سکبینج و اشق و مقل بحسب
حاجت بحسب موافقه مواد سه پس ترکیب * و اما شیافات حاده که در لبخ را تحلیل دهد پس * صفت آنها بدین
نهج است که بگیرند جاوشیر و مقل و اشق ملح هندی شحم حنظل بوره سقمونیا حب النیل اجزا مساوی جهت تساوی
دوا مقعد آنها موع زاد در آب سداب حل نمایند و سایر ادویه کوفته بیخته با آن سرشته شیاف سازند و گاهی زیاده
کرده میشود از دیا جب الحروع مقشر و فانید نیز و گاهی سرشته میشود با زهره گاو برای زیادتی احتیاج بسوی
تقویت جذب و زیاده کرده میشود در رجیع ورق ماهی زهره ح و زیت و انزروت و زیت لیخ عرطنیثا و بارد و سورنجان
و زراوند زجل و شیر و امثال اینها نیز احتیاج ضرورت از بعد ادویه دیه و نبات و کلکار از آن اینها * سیاف فلوس

ضماد سپیدو ولسع تکساند و طبع را نرم دارد * صفت آن بنفشه دو درم خطمی ده درم * ضماد جند درم نمک هندی یک درم
ضماد سپیدو ولسع تکساند و طبع را نرم دارد * ضماد یکه دو ولسع تکساند و بلغم و صفرا دفع کند و درد
مفاصل جماع سپر سکر ح ارمنی ده درم علی الرسم ساف سازند * صفت آن سکبینج مقل جاوشیر نمک هندی تخم حنظل بوره ارمنی سقمونیا حب النیل
وحب را نافع بود * صفت آن سکبینج مقل جاوشیر لمک هندی تخم حنظل بوره ارمنی سقمونیا حب النیل
مساوی یک دیگر کوفته بیخته صمغ را در آب سداب حل کند و داروها را کوفته بیخته بدان بسرشند و شیافها سازند
از هر یک دو درم * شیافیکه درد پشت را سود دارد * صفت آن ریحمل سکبینج جاوشیر مقل ازرق اس اسرورب
موریان مقل تخم حنظل نمک هندی حب بید سمر مقل زرنیخ د سطلح ماهی زهره برگ سداب انیسون
بوره ارمنی صمغ سماله حلمنگ اجزا مساوی از هر یک بعد را حماح کوفته بیخته شیاف سازند * شیافیکه
قطع طمث نماید و دم بواسیر را بسر * صفت آن کندر گلنار اقاقیا کحل مازو اجزا مساوی کوفته بیخته با آب گند نا سرشته
شیاف سازند * شیافیکه حبس خون بواسیر نماید و دانه آن را حسل سازد * صفت آن عود قماری حب لسان مساوی
سوخته و کوفته بیخته خون کمان را بومت کند کوفته و بسله سازند و در زرعی کمان گذارند و بند را تر آن
باشد و بر دارند * شیافیکه درد پشت و وجع مفاصل که سبب آن بلغم و سردی بود نافع است * صفت آن سکبینج
جاوشیر مقل ازرق اس نمک هندی بوره ارمنی سورنجان مصری سقاقل تخم حنظل تخم کرفس را زیانه انیسون
ابرود حب بید سمر زرنباد قسط ماهی زهره مغز کوی سداب جسل نمک هندی مساوی کوفته بیخته با آب
سداب تازه سرشته شیافها سازند درد پشت و اوجاع مفاصل و بواسیر را نافع است * شیاف دیگر سکبینج جاوشیر مقل
ازرق نارو تخم حنظل بید انجیر ماهی زهره بورند ارمنی از هر یک یک درم بزر السعتر یک درم و تخم سورنجان بزر البنج
از هر یک سه درم حب بید سمر یک درم با آب گند نا سرشته شیاف سازند * شیافیکه معدی باه است * صفت آن
حلتیت فرفیون از هر یک یک درم مسک خالص نیم درم کوفته بیخته شیاف سازند * شیافیکه حبس قطع طمث و دم
بواسیر نافع است * صفت آن کندر گلنار اقاقیا مازو کحل از هر یک مثقال کوفته بیخته با آب گند نا سرشته شیاف
سازند و بکار برند * شیافیکه سکر بند بند * صفت آن اقاقیا صمغ عربی کهربا بلوط بزر البنج بریان کرده مساوی
کوفته بیخته با آب مورد سرشته شیاف سازند * شیافیکه نافع از حبس زحیر و اسهال دم * صفت آن صمغ عربی اقاقیا
افیون مازو بزر البنج کندر گل ارمنی بزر البنج بریان بود اده کوفته بیخته با آب مورد آب کشمش تازه سرشته شیاف
سازند * شیاف که از جهت کرم کوچک که در امعای سفلی اطفال باشد سود دارد * صفت آن تخم حنظل
قطران بورنه نمک هندی مغز استخوان زرد آلو کوفته بیخته شیاف سازند * شیاف که سوزش بول زحیر را نافع
است * صفت آن استه آلو بالو مغز کما ش معروفند وانه سرحسب دم الاخوین صمغ عربی کهربا ابرروب گل ارمنی
کوفته بیخته با آب شیاف سازند و برسانی مثل سوربی بار بلند در احلیل گذارند نافع باد * شیاف سحج و زحیر * صفت
آن بزر الخطمی بزر الخباری بزر الکتان کوفته بیخته با آب مطر سرشته شیاف سازند و حلوس در میان آب نیز نافع
است * صفت آن بزر الخطمی حلبه بزر الخباری بزر الکتان برگ خطمی عدس از هر یک درم سه طبخ داده بعد یار باشد
ثانی بعد عمل نماید عنب الثعلب بیخته روغن گل سرخ زرده تخم مرغ در مقعده گذارند * شیاف زحیر * صفت
آن زعفران حضض مکی مرمکی افیون کندر اجزا مساوی کوفته بیخته شیاف سازند * شیاف سد مرطا ایاقیا آمله
گلنار صمغ عربی کوفته بیخته با آب مورد سرشته پس از مجامعت استعمال نمایند * شیاف که دفع بلغم
مجرب است خصوص در بواسیر * صفت آن تخم حنظل بوره ارمنی نمک طعام با شکر سرخ موم شیاف سازند * شیاف
لینه این شیاف را چون استعمال کنند طبیعت را نرم کند * صفت آن گل خطمی مغفد بوره ارمنی از هر یک یک درم

کوفته بیخته شکر سرخ پاره بر آتش نرم کرده ادویه را با آن سرشته و شیافه سازند و در بیماریهای گرم و تنها استعمال
نمایند و اگر خواهند که از این نرمتر باشد قدری شحم حنظل اضافه کنند با اسهال بیشتر نمایند و اگر خواهند
که نرم در ملین تر بود تخم خطمی با آب سرشته و شیافها ساخته خشک کرده استعمال نمایند * شیاف که
شکر به بند دا بن شافه شود شدد و آنکس را که اسهال آمده باشد و خون نشسته و زحیر و پیچش وی را رحمت
دهد * صفت آن افیاسا صمغ صنوبر انزروت مازوی سبز کندر کرطس بعولیا بزرج فارسی بریان کرده از هر یک
یک درم کوفته بیخته در مرآمیخته با آب مورد یا آب کشمش پاره یا آب سماق سرشته و شیافها سازند و هر یک را
پاره ریسمان در میان نهند * شیافیکه اطلاق طبیعت کند منقول از مجربات حکیم عماد الدین و خط معز الملة
* صفت آن بوره یک درم شحم حنظل مقل ازرق سکبینج مقمونیا از هر یک نیم درم اجزای خشک را کوفته و صمغها
را حل کرده و هم سرشته شیاف سازند * شیافیکه خون در روغن حل کرده در گوش چکانند گرانی گوش و دوی
وطنین را که از ریح غلیظ یا از بلغم اخلاط غلیظه باشد زایل کند درد بر طرف گرداند * شیافیکه طبع را نرم گرداند و قولنج
بگشاید و دود و صفار که در معای مستقیم باشد و سبب خارش مقعده شود بکشد * صفت آن شحم حنظل یک درم
بوره ارمنی سه درم حب النیل سوروا وید مدحرج عصارة افسنتین از هر یک نیم درم قسط تلخ یک دانگ و نیم فرفیون
یک دانگ کوفته بیخته بزهره گاو سرشته شیافها سازند * شیافیکه در عقب مسهل استعمال کرده می شود هر گاه که در دل
مسهل تقصیری واقع شود * صفت آن صابون رقي که مشهور بصابون عراقی است گل خطمی نمک طعام از هر یک ده درم
شکر سرخ رتبیس از هر یک نیم درم مجموع را دو هم سرشته شیاف سازند * شیافیکه حیض و زحیر را نافع باشد
ای عدران کندر انزروت از هر یک مثقال کوفته بیخته با آب کشمش پاره سرشته در سرخ مطلا از نیمی
شافه خشک کنند و در وقت حاجت استعمال نمایند و چون خواهند نرم تر آورند انزروت را کوفته بنزرون

کتاب الصاد المهمله * باب الصاد مع الالف * فصل در بیان اسم صابون * بدانکه آب وای حاد
چون سبای ازان ساخته در سرگین گوسفند قولنج بگشاید و اسهال بلغم خام کند و حلادت و خوردن آن
س و شرب آن قاتل است هر گاه آشامیده شود و احوال مرکب شوره * و صابون ای ری نمی با آب گرم است و روغن
یا شامیدن شوربای مرغ یا روغن بادام و گویند از خواص آن است که اگر زن مقداری با قلا از آن بلع
آشامیده شود و چون مقداری یا قلا که دوبار چه باشد در سال زمین راج را اوجمه نرم ساخته با صابون
بموده بر دو بای پاره سرخ رنگ طلا نمایند مرال آن است یا تکرار عمل * صفت آن بگیرند پارای هر یک صد رطل ربه
ده مکیال از قلی چند اساسی نوع حاد و پنج مکیال از بوره چند عمر مطفاة پس مخلوط کنند قلی کوبیده ریزه
نماینده آن را با آب مخلوط کنند هر دو را قلی چند پس چون مخلوط شدند بر ریزند در دیگ بزرگ یا در حوضی ... و
کرده باشد آن را ولیکن یا دله که بوده باشد از برای آن حوض سوری و برکه که آب ازان بر ریخ کنند و دران برکه
آن آب عمل کنند ... از برای حوض مسوری و برکه باشد و چون ریخته شد ازان روز اگر ریخت آب ازان بوره و قلی جذب را آن آب را
... نگاه دارند و ریزند بران آبی دیگر و همین عمل کنند و بهمینه سوم و چهارم بس همین عمل کنند و بر پس
دستور و همی چون آب را ریخته باشد بسود دران جذب پس ترک کنند زیرا که باقی نمانده دران چیزی که محتاج
باشد یا آن پس بگیرند آبی را که در آخر همه بر آمده و جذب آن از همه کمتر است و با روغن در دیگ کنند و اگر روغن
زیت باشد از همه روغنها بهتر است و یا آتش معتدل بجوشانند و حرکت دهند تا مختلط شود با آب و اگر آن آب برود
پس داخل کنند از آنکه قبل از این گرفته اند یا صرفه در ظرفیکه جانب ... باشد بر ریزند و مخلوط کنند با آن آب

بسیار نگذارند بلکه زود سرد شود پس بپاشند بران آب قلی و نوره معتدل در حدت که از آب اول باشد نیکه از آب ثالث
و رابع باشد و حرکت دهند آن را با آب به نیش چوب و روغن بالا آید پس وا کنند همه بران بخار را که دران روغن
سرد کرده اند دران دو مرتبه یا سه مرتبه و بجا آرند با آن آنچه بعمل آورده اند در دفع اولی و سرد کنند همچنانکه
در دفع اولی سرد کرده اند و آب آن را بگیرند و همین فعل را مرتبهٔ سوم و چهارم و پنجم بعمل آورند ولیکن در دفع
پنجم بریزند بران آب نوره و قلی که اخذ شده بیشتر سیاه است و آن آنکه گرفته شده از قلی و نورهٔ اول مرتبه و در ش
دفعه پنجم بعد احتیاج با آنکه آن را از ظرف دیگر کنند و با آنکه بریزند بران ماء قلی که صافی نموده اند ولیکن
آن روغن میگردد مانند خمیر نرم پس اگر خواهند که بعمل و ساخته صابون نه بریزند برافروزند در زیر
آن آتش کمی که بسبب رطوبت آن کند پس آن را با مغرفه بر بوریا بریزند و بگذارند تا خشک شود و اگر اراده ایجاد
صابون نامل باشد پس مخلوط کنند با آن نصف مکوکی نمک بسیار نرم کوبیده بر روی آتش خلطی نیکو پس پهن
کنند آن را بر بوریا و اگر اراده کنند که آن صابون را با انسانیه بسازند با ربع آن زیاده باشد با آنکه فرا گرفته شود سامه
بیدر نکه خواسته باشد از کرفس و بلبل از صف رطل یا سه رطل و آن را با آب حل کنند و داخل نمایند دران نمک نرم
کوبیده مکول و بهم و بریزند بران صابون زدنگی که بر آتش باشد و حرکت دهند آن را نیکو و بسته آن کنند از آب
بند را احتمال آن نمیشی که نگردد مثل خمیر و بر بوریا بریزند که زان بوریا بسته رسیده باشد و واگذارند
یا سفت رطوبت آن شود پس آن را به برید بقطعات و بگذارند* صابون به نسخهٔ دیگر* صفت آن بگیرند از
قلی یک جزو از نوره نیم جزو پس مرد ورا نیکو شسته نموده در حوضی کنند که باشد بران منفذی با حوضی باشد
و بریزند بر آنها آب شیرین بر آن سرد و نه … ساعت بر هم زنند و با آنکه بوده باشد از برای آن حوض راهی بسته
پس هرگاه ساکن شود آب از حرکت و ته نشین گردد قلی و نوره آن راه را وا کنند تا بیاید آب صافی آن در حوض
خوردی که متصل با آن مقرر است پس هرگاه فرود آید آب صافی آن راه را ببندند و بریزند بران نوره و قلی آب تازه
دیگر حرکت دهند بلا مشور مذکور و آن را بگیرند همچنین استمثال نمایند تا باقی نماند در آن طعم آهک و یا …
آنها را جدا نگاه دارند پس بگیرند از زیت خالص ده برابر آب اول در دیگ کرده بر آتش گذارند و چون بجوش آید
بتدریج اندازند از آب آخر … پس بتمامه آن کنند از آبی که مثل آن گرفته اند و همچنین تا در آخر بتمامه
آن کنند آبی را که اول مرتبه گرفته اند در حالتی که میگردد مثل خمیر پس پهن کنند آن را بر بوریا تا بر حصیر زرد
و بگذارند تا خشک شود پس به برید بقطعات و بر بوریا پهن کنند و این صابون خالص است و بعضی این را احتیاج که
… دهند تا سرد … و بعضی با نوره و قلی و نمک بسیار نرم سوده نصف وزن نوره داخل میکنند
و بعضی داخل میکنند دران … از طبع آن … و بعضی … آن اراده مانند مثل روغن
… و روغن … بعضی … کنجد و سوم … خالص اول است* صابون …
و آن صابونی است که … * صفت آن بگیرند … آب داخل کرده نه ترید
یا بلند آن برد پس داخل کنند دران … آن آب و … همچنین باشد تا … که آنکه داخل آن کرده
میشود در عمل اول گرم باشد پس چون سه مرتبه تمام شود … آن را … پس بگیرند از نوره
گرم … قلی … نمک … و همه را بگذارند … مثل آنها آب … علقه آب صافی آن را
بگیرند و اعاده کنند بر آن … مثل آنها آب تازه و بر هم زنند در ساعت بگذارند تا ته نشین شود پس … علقه آب
صافی آن را بگیرند و همچنین تا سه مرتبه پس … آن کنند آب مذکور را با آنکه …

سر سفله وجای اثر ونشسته از آن سر دارند از این صابون بسیار است در کیمیا * صابون بذر بنبه کهنه کوبیده آورد
مرس آورد با ولا یاسمین خشک وتفاح اذخر گل صدبرگ خشک برگ کمارا آرد نخود آرد جو بهار نارنج کرسنه گل سرخ خشک
صمغ الکرم کف دریا تخم درب تخم حب دانه تخم خطمی تخم خیار تخم کدو رای سفید صندل سفید لادن عنبر اشهب
کوبیده بیخته درگلاب خوشبو نموده صابون را بعد ریختن داخل کرده خوشبو شد با بدوام آید در صفا ساخته
در سایه خشک نمایند * صابون بنفشه ابن جزله * صنعت آن بنفشه من روغن کنجد بسیار ابتدا یک لیک ده کیل
وزا مثل یک بیخ کیل روغن نمایند و تخم را بند حاصه دگر باقی ومرتب نمایند * بنفشه صابون بسری
بیخ بنفشه لادن چهار رطل تکدرم قطونا بهار نارنج ملیلهٔ سیاه سکر العشر دواله نمامه گل خطمی گل مشکین
مرزنگوش صعتر برگ وبهار یشت آمله معسراره رطل سه درم کف دریا یک رطل از هر یک دو درم سنبل کمرا یکید ر
اترنج تخم مرو تخم ریحان عنب الثعلب از هر یک پنجدرم مثله باشد در صابون برند واجرا کوبیده مروح سازند
* صابون جهت ... رجدام وجرب مفاصل وزرد کمر وزانو واکثر امراض که از باد آشیل بهم رسیده باشد * صنعت آن
مهابیب از اشکنه از هر یک یک مثقال صابون حلبی یک مثال که از روغن زیت ساخته باشد صابون را کوبیده شماب را در
کاسه کرده ایلدل ایلدل دار اشکنه ریخته قطره آب لیمو قطره قطره آب گرم بران حکانیده بمالند تا آنکه دار اشکنه
تمام صرف گردد وکف بسیار برآورد وخوب بسیار بمالند بهم راست پس در صفا ساخته نگاه دارند وعند الحاجت
یک برص از آن را با آب لیمو سایند که کف برآورد اگر بدن وجرم باشد بران رحم بمالند وبواسطه باد آشیل بر اسهوان ها
وکمرگاه وزانو ودست وپا وجمیع مفاصل سوای سر وشکم وپهلو وسینه بمالند دو سه نوبت یک دن طرین عمل نمایند
وشب بمالند وصبح حمام روند واگر هوا سرد باشد از هوا احتیاط نمایند وازتریی وبادی ولیسمات پرهیز نمایند
واگر در بدن شقاق باشد بران بمالند سوای سر * صابون دیگر که همان فایده دارد * صنعت آن صابون عراقی آملهٔ منقی
کثیرا که دوای مهنی است گلاب خالص از هر یک یک شیر صمغ عربی صندل سفید از هر یک سیر آبار جوز اگر باشد نکوله
مشک خالص نیم تولهٔ روغن یاسمین که حمیلی است پنجدام اول صابون را در آب اندازند تا خوب شسته صاف نمایند
وآمله را یک شب وصمغ راد دیران حل نمایند ومرد و را با گلاب در ظرف گلی طبخ نمایند تا غلیظ گردد در سابراد رنه
داخل کرده یکدو جوش داده که وادل تعقاد گردد پس فرود آورده جبها ساخته نگاه دارند وعند الحاجت بکار برند
واین صابون بسیار معطر وخوشبو وکسر الغائله است * فصل در تسمیه مرهم صابون * مرهم صابون
وحمرا اورا نیز نام سازند * صنعت آن صابون مرمکی صافی شمع سفید مرداسنگ سفید از هر یک یک جزو
اترنج سیم جرومه واسی یلمع نمرده باموم عنبر مستعمل همه جزو حدا ساده روغن گل سرخ دو چند ادویه
یک سرو مرهم سازند * مرهم صابون دیگر با سفیدلایادر نگی * صنعت آن صابون نیم باوموم چهار تولد کنده نیم رزه
نیمی بار زد سفید و عن بید انجیر ناواآبار بل سرو مرهم سازند * مرهم صابون دیگر جهت الفتار دمامیل وتحلیل
صلابات وجرب رطب مفرح * صنعت آن روغن کنجد باره با وآبار بر آتش گذارند تا گرم گردد صابون وسریشم نرم
مرده سعتر بدرم ماشد از هر یک نیم باو دران اندازند وارچوب نیم نگراد ساید تا گداخته شود ونیکو ممزوج گردد
پس فرود آورند وعند الحاجت بکار دارند اگر زمین خواهند بد روغن زرباد نمایند * مرهم صابون دیگر
از مجربات حکیم ابوالفتح جهت ناسور وزخم آتش وسایر زخمهای دیگر * صنعت آن صابون سه مثال روغن
کنجد دوازده مثال در ظرف مس با آهن بر آتش بگذارند و چوب نیم بر هم زنند تا سیر زرد وغلیظ مثل مرهم شود
فرود آورده عند الحاجت بکار برند نافع باد * صابون حب الکتمت حکیم شریف مجرب ومس نوشته که بجهت سد وصل وعمرة

لعاب مستحکم است و مولف کتاب مشکل که جا کند تا الصبر باشد مستحکم ترین حجرها باشد اسمه * صنعت آن حجر الحدید
و کچ را با الماصفه با دوب گو سفند سرشته استعمال نمایند و جمعی که بجای جرب گوسفند سفیدی تخم مرغ و گاهی مرس
و گاهی سبب کرده لعاب مستحکم شامل نموده و در شد وصل بلد حسن و مرغ وا سس نمک مصری با سفیدی
تخم مرغ و کچ آب ملند و نیمه تا سرش کفسر لیسر است سرشته و بلسور و با سفیدی تخم مرغ خط ابتدا آرمرده
است و بلسور آمله آب ملند تا زرده تخم مرغ مستحکم ترین اشیا است خصوصا چون آمله را با ادوری سحق کرده
باشند و عوض سفیدی تخم مرغ زرده و سرد رحمع نمکوزات بدل مسعود و سرشته سرد را بصال حمص
و شکسته و غیره از مکسوران احجار و شیشه تمر نیه ادمست که هرگاه شکسته با آن حمر نزید موضع دیگر شکسته مکان
مرصل شکسته و حلد ابمگردد و درشد وصل احجار عری الحلود مقرر است و در زجاج که بدان بدل است و در
سرمایی و ساحها و امثال آنها سریشم ماهی و سرو خمیر گندم که آرد خالص را خمیر نمود با آب
بسیار سرشته تا آنکه بخار ازل رح و حسد گردد بس با انکی سعدات سرشته استعمال نمایند

*باب الصاد مع الباء الموحده * صبر بفتح صاد مهمله و کسر بای موحده و سکون رای مهمله بپارسی
است که آن را برگی ضخیم بسیار طولانی خار دار و شبیه برگ کادی و از آن ضخیم تر و مایل صبر شد رایحه
و ارهوبک شرح ده تا زده برگ می روید و برگ آن در طول مرتب بلد و وزرع و عرض بلد و تت در ساب ملتی ممانند
و حرب ملی نگه ردار و سط برگها ساقی می روید مرتب بد راعی و عرض مرتب عصای تا انکی حلاوتی کریه
الرایحه و ثمر بمثل عوره حرما است و از حریره مرخ مسعود و احد از حریره سقوطری و هم می آورند زرد مایل
بسرخی و زرد شکن و در آن رحوسه و تمر بس اسام است علامت ثمر بس و حوبی آن است که آب محلول آن مایل
بسرخ و رایحه آن مایل بسرخیه آن و زود شکن و زرد و صافی باشد و صبر هندی آن که دوا کبر بلاد هند بنگاله و غیرها
از عصاره برگ آن که کمگوار و عصاره معقود آن را صبر و بول را ابلوا باشد گویند بهترین اقسام است بعد از آن
سقطری بلاد و در اوقعش کمی است و از دلیل بلاد آن است که بلاد نمکند خرابان زرد به را و صبر عربی آن که از
جزیره عرب آورند صلب برو الرح برار آن وزردی و در حسد گی آن کمتر است و علی بن عیسی آورده که صبر سقوطری
خوردن را باشد بخلاف صبر عربی که در طلا بکار آید و صبر صحابی که آن را صبر فارسی نیز گویند بلدو و مایل بسیاهی
و بی در حسد گی و زود نیز از همه اقسام است و بطلی آن مرگی عقل زعفری و سقی فواد است و محمد بن احمد تمیمی
گویند که نوعی دیگر که بحری مشهور است مشابه بعد از سقوطری و مرار عربی است و از فارسی و مرحد او ابتدا د آن
معتدل گذشته باشد بلکه از چهار سال ضعیف العمل است و استعمال ساید کرد و احتیاط شناخت رنگ و بلند حسدگی
و درشتی و صلب باشد استعمال آن جایز نیست و باید که در سائیدن صبر مبالغه نمایند و احتیاط فرمایند
از استعمال آن حوایان و محرورین و اصحاب ضعف احشا خصوصا صاحبان ضعف جگر و امعا و مقعد مایل بیار بواسیر
و علل مقعد و در هوای بسیار سرد و هوای بسیار گرم استعمال نباید کرد و صبر در درجه دوم گرم و خشک در اول
گویند در سوم خشک است و در دوم گرم خشک گفته اند مسهل قوی است مر موادی را که جمع و مهیا باشد مرو بیع
را و ضعیف الاثر است در اخراج مواد نشد ه باشد از برای نفع و شرح سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرا و ساید و مفتح سدد
مولی شد ه جگر و طحال و زیاح احشا و زم و بطنی بلادع خصوص سبه آن و با مصطکی منقی دماغ و بجهت مفاصل
مفید است و با غاریقون جهت ربو و بلغمه بسند و با گل سرخ و مصطکی جهت امراض معده و با آب سرد جهت نفث
الدم و با ادویه مناسبه جهت یرقان و جمیع امراض سوداوی و اخراج اقسام و امراض طحال و گرده و ورم بستگی

که از معده تواند زایل نماید به تلیین باشد و بالخاصه مقوی جگر و معده است و اکثار در شرب آن اسهال دموی و گفته‌اند و ادمان بر شرب
آن گاهی باشد که باعث تب روز در معده نماید و مورث کرب گردد و مصلح آن مثل ارزن و مصطکی و تربت ملطّفه زرد
و کثیرا و زعفران و انیسون است و حکیم علی در شرح قانون در تحت شرب شربة استعمال صبر نوشته با تناول صبر بیمار نباید
است از برای سفل و بدن و بیش بیک مثقال است و بدلش در اورام و جراحات دو چندان حضض مکی و در استعمال بیرون
و در آن بدل نصف آن بدل بدری مقوی است و طلای آن جهت التیام جسد مثل اسفید او با عسل جهت صربه و سقطه و اورام و
جراحات و رفع آثار و لزلات و صداع و نمله و حمره و آکله و قروح خبیثه و داحس و با آب کشنیز و سرکه جهت باد سرخ
و سرین و با مغز ... که زیر سرین جهت جراحت بینی و با مورد و شراب جهت سیاه کردن موی و دفع ... و نابت
موی که از کچلی ریخته باشد ... و باشراب با عسل جهت اورام و کوفتگی و بر مقعد اکثر خصوص اورام و کوفتگی
و ملتحمه و طرف زبان است و ذرور است از برای قروح عسرة الاندمال خصوصا که بر ذکر و مقعد اکثر واقع باشد و بواسیر
و اوجاع ظهر و مفاصل را و بار و غن گل بر جبهه جهت تنقیهٔ فصول صفراوی از دماغ و ضماد معده و جهت قروح چشم
و ذرور او جاع که از جانب مال باشد و ... رطوبات آن است و باشراب جهت داء الثعلب بواسیر و برآمدگی آن و شقاق
مقعده و قطع خون سایل از آن و شرب آن مسهل صفرا و نافع است مالیخولیا را و منقی فصول صفراویه و بلغمیهٔ مجتمعه
است که در معده و سر و مفاصل باشد و غیر مسهل سودا و مقوی باصره و ما بر حواس است معده را و ملعقهٔ آن با آب
سرد ناشتا بر ... گرداند اسهای باطل باشد و فاسد گشته و مصلح احمران والتهاب کاس دلها از حرارت صفراوی
معده و گاه است که تناول کرده معمود صبح و شام بعد از حمد حمه اران مخلوط با مصلحات پس اسهال نطن مسهل ند
و فاسد نمی‌گرداند طعام را و بسیار است که نفع می‌بخشد از جماع معده را و در یک روز با آب گرم و بعد از تکریر در حمی
ازان مسهل است و بعد از حمی از آن اخلاط فاسد و بعد از معتدل از آن دو درهمی است و با ماء العسل مسهل بلغم و
صفرا است و چون با ادویهٔ مسهله داخل کرده شود دافع ضرر آنها است از معده و گفته‌اند که عمل مقوی فعل آن است
چون اغاریقون خلط نماید قوی می‌گردد فعل آن و اصلح ادویهٔ مسهله است مر معده را و ... کند و تریاق است تا اسهال
خرد و مقیئ مده و لیکن مضر بآن است و عسر ول آن ... که جهت جوار و سعفه و داء الثعلب مفید و اکتحال آن مقوی
باصره جهت ملاق و جرب و حکه و مطبوخ آن با آب کندر و صمغ البطم جهت سقوط دانه بواسیر و امراض مقعده تمطر
و ذرور آن مجفف رطوبات و التیام دهنده آثار و جهت قروح عصب و فرج و اعضای عصبانی تنها نافع و با اسفیداج
و منقل و با المر بهرانج بواسیر و آکله و قروح خبیثه مجرب است و چون نطفهٔ از هر یک آن بس نموده تر آن زود حل به
و ادمون بذری نرم مرده بمالند و بر آتش گرم کرده بر حمار لعنی ورم کسیع ران گرما گرم بند بند تحلیل دهد
آن را بعدا که صبر مغسول اسهالش از صبر غیر مغسول بسیار کمتر است شیخ الرئیس گفته صبر مغسول اسهال آن
کمتر است و لیکن نفع آن از برای معده بیشتر است و از خواص صبر است که چون پس از برآمدن عرق مدنی که نارمی
نور بهندی یا رو با مسلم که حملد روز به روز و معتاد بها باشد بدین طریق که روز اول نصف درم روز دوم نیم
یک درم روز سوم یک و نیم درم و بدین توموضع عرق مدنی گذارند آن را اطلی می‌کنند و نرمی آید و اگر بیرون
آمده باشد آن را تمیلی ... که وزن آن تکند و نرم باشد سخت بعد از آنکه باتمام آن بیرون آید و احمرار
نداشته که گسیخته و پاره نگردد و مرگاه گسیخته گردد و موضع آن متورم گردد باید که سر اسفنج و خمیده را با سایست
سوخته تناول نمایند و جدا زاید بدین مدارومت کنند و دستور عمل صبر آن است که نگه ... صبر را و در هاون بهواری
و آمیخته کوبند و بحر بر بیز ... پس بگیرند افسنتین رومی تکر طلل مصطکی حب بلسان دارچینی عود بلسان

ملینه مسهل الطبع است وزن او مرتبه شده درم در آب جوشانیده صاف نموده صبر کوبیده و بنحیه در میان اندازند
و بر زبر آن اوراق مطبوخ و بید سبه حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب شود در کاسه بریزند و آنچه باقی ماند در میان
پارچه کنند و در آب بر روی آن بریزند و بر هم زنند و آب مخلوط را در کاسه کنند و همین عمل کنند تا زمانی که
در میان صبر رمل و حجاره و چیزی از صبر نماند پس بگذارند تا صبر ته نشین شود و بعد علقه آب آن را بگیرند و باقی را بریزند
وزن زعفران ساییده و در ظرف چینی پهن کرده بگذارند تا خشک شود پس بردارند و نگاه دارند و وقت حاجت
استعمال نمایند و صبر مغسول بوسیله بر دودی ضعیف میگردد * دستور غسل صبر نوع دیگر بگیرند مسهل الطبع
قصب الذریره عود بلسان ازخر لسان الثور مصطکی حب بلسان سلیخه بسباسه تفاح اذخر جوزبوا از هر یک به
مثقال همه را نیم کوفته و دو رطل صبر را نرم ساییده با آب مذکور مخلوط کرده در آفتاب بگذارند تا ثقل آن را دور کرده
آب را بگذارند تا ته نشین شود و آنچه را علقه بکشند و ته نشین را خشک سازند تکرار کنند و بعضی مصطکی رومی
بقدر ربع صبر اضافه ادویه مذکوره می سازند و گویند که چون صبر را شکر بیند صبر را ملینا سوزند ربع حرارت آن
با تکمیه میشود * صفت اتحاد صبر آن است که بگیرند برگ صبر تازه را و فشارند و صافی نموده در طشتها کنند
و بگذارند تا خشک شود و هر روز دو مرتبه بر هم زنند که تا بد شود و زود خشک گردد

* فصل در ذکر ادویه مرکبه که اصل و عمود در آنها صبر است و از آن جمله ایارجات است * بدانکه ایارج بکسر
همزه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و رای مهمله و جیم معرب ایاره است و ایاره بلغت یونانی بمعنی دوای الهی است
یعنی دوایی که نام آن از عالم اسرار است از غیر آنکه منسوب باشد بقوتهای محسوسه آن و وجه تسمیه مسهلات
با ایارج آن است که با قوت آنها خاصیتی است که حق سبحانه جل شانه و عظم برهانه با مرکبات دوات ادویه
ودیعه نهاده و نسبت آن بل منسوب بقوتهای طبیعیه محسوسه آن شیخ الرئیس گفته که ایارج اسم مسهل مصلح
است و این تأویل انسب است از تفسیر آن بدوای الهی یا دوای شریف و وجه آنکه مسهل را دوای الهی نامیده اند
آن است که عمل مسهلات از عالم اسرار است نه از قوتهای جسمانی و بعضی گفته اند که اول مسهلی از مسهلات
معروفه با ایارج روفس است و قدمای اطبا اسم مسهل را بر آن استعمال میکرده اند و پس پس نام نهاده شد بر آن بر
بر غیر آن از مسهلات که اصلاح کرده شود با ایارج و وجه آنکه قدما اطبا احتراز کرده اند استعمال ایارجات را یعنی
مسهلات اصلاح کرده شده و آن است که اطبای قدیم پرهیز میکرده اند از استعمال مسهلات صرفه مانند خربق
و شحم حنظل و صبر و غیر آنها از جهت ضرر و غائله آنها و چون بضرورتی اراده استعمال آنها می کرده اند مخلوط
می کرده اند با آنها ادویه ها و مصلحات و بنابراین و یا حاصل می گردید اسباب و احتراز از استعمال آنها
و اطبای متأخرین از اسباب یا عسار آنکه بدنها و طبائع باستعمال مسهلات اسمی نمی رسانیده بودند از استعمال
آنها خائف می شدند حراز نمی رسانیدند با استعمال آنها پس در آن گرفتند از آنها مطبوخات
جهت آنکه ضرر و غائله مطبوخات کمتر است از جرم و جوهر آنها و چون بدنها و طبائع باستعمال مطبوخات مسهله
خو نمودند از استعمال آنها خائف می شدند اطبا بعد از ایشان دلیر گردیدند بر استعمال آنها یعنی
آن مسهلات و بعد در مطبوخات دلیری تمام پس در آن گرفتند جرم آنها را در حبوب و سفوفات داخل کردند و متعارف
شد میان ایشان استعمال حبوب و سفوفات مسهله پس کسیکه ماهر است در طب میداند که ایارجات اسلم می باشد
از مطبوخات و مطبوخات از حبوب و سفوفات مسهله و آنکه در این عصر معمول است استعمال اکثر ایارجات نزد
اطبا آن است که ضرر ایارجات زیاده است از مطبوخات و حبوب و سفوفات مسهله چنانکه بعض جهال اطبا گمان

کرده اند که لیکن از راه استغنا است از آنها بسبب خوی ابدان و طبایع به دفع مضار آنها بلکه معمولات صرف شده هرگاه
خو کند بدنی و طبیعت شخصی بدوای مضر مسهل متضرر نمی گردد آن بدن و آن شخص از آن ضرری مستعد به دفع
ضرر و غایله آن را طبیعت از آن شخص میکند چنانچه شخصی که خو و عادت کرده به خوردن افیون از مقدار کثیر
صرف خالی از مصلحات و بدرقات آن بدن او متضرر نمیگردد از آنچه از که متضرر میگردد از آن شخصی که
عادت بخوردن آن نداشته باشد بلکه متضرر میگردد اگرچه ضرر آن را مصلحات و بدرقات استعمال
کند و با وجود این معنی بسبب اطبای این عصر استغنای تمام از استعمال ایارجات جهت آنکه مطبوخات و
حبوب و سفوفات مسهله نمی توانند که جذب مواد فاسده از اعماق بدن و مواضع بعیده * نمایند چنانکه ایارجات
جذب می کنند و چون این معنی معلوم شد پس بدانکه شربتی از ایارجات چهار مثقال طبی است که سه مثقال
صیرفی باشد و نسخه ارادة * شربت خوردن ایارجات از معده * باشد که مبادا بسبب طول مکث مضرتی برساند
باید که آن ایارج فیقرا بعد طعام خورده با آب نیمگرم بیاشامند تا آن را زود از معده * اخراج نماید و بدان نیز
که بدرقه که با ایارجات باید که استعمال کرده شود شیخ الرئیس گفته که اولی چیزها بیکه با ایارجات می آشامند
مطبوخ افتیمون زبیب است خصوص به جهة که از بدرقه مشغول است * صفت آن افتیمون اقلیطی چهار درم
مویز منقی ده درم ملیله سیاه هست درم اسطوخودوس سه درم آب سه رطل ادویه را با آب بجوشانند تا به نیم
رطل رسد پس بپالایند ایارج را با وی بیاشامند * مطبوخ دیگر که بعضی اطبا ایارج را با آن می دهند * صفت
آن ساهتره * چهار درم غاریقون سفید یک درم مویز منقی از تخم ده درم افتیمون اقریطی چهار درم ملیله سیاه
هست درم کمافیطوس اسطوخودوس بسفایج قنطوریون لسان الثور زهر هر یک سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا به نیم رطل
رسد صافی نموده نمک لاهوری شش درم سوده * داخل کرده * بعد از ایارج بیاشامند و اگر ایارج در عمل کند و تعلل و
اضطراب شد اسود از عقب آن این مطبوخ را بنوشند * صفت آن تخم خیارین شش درم تخم خطمی یک درم در آب
بجوشانند و بپالایند و بعد از یک درم تا یک مثقال روغن بادام شیرین و بعد از آن جو نمک طعام داخل کرده بنوشند
و باید روز بعد از استعمال ایارجات از طعام و آب و شربت بپرهیزند و شراب ممزوج بیاشامند تا آنکه باید که حرارت
آتش با ایارجات برسد هرگاه آنها را بعسل معجون باید کرد چنانچه در سایر معاجین بلکه بهتر آن است که عمل
حام مسهل باشد از عمر آنکه آتش بآن رسیده باشد و ادویه را بآب نیز سیل و اگر از برای دوام در هوای گرم و با هوای
بارطوبت محتاج باشد بدوام آورد بآتش پس باید که بدوام آورد باز آتش برگیرند و نگذارند تا جوش
مرد شود پس ادویه را بآن بسرشند و در ظرف چینی یا زجاجی یا نقره نگاه دارند و پیش از آنکه شش ماه از ساختن
ایارجات بگذرد استعمال نکنند و زیاده بر چهار مثقال طبی از ایارجات نخورند و بدانکه اصل ایارجات
شش است یکی معمرکه ایارج فیقرا است که از برای کیت انفراط است رتبه کبیر است که ایارج روفس و ایارج ارکاغانیس و
ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس است و آنچه بر این شش افزوده اند تمر لة فرع اند مر این شش ایارج را که بعضی
از آنها فروع ایارج فیقرا است و بعضی مر ایارجات کبار را * ایارج فیقرا آنکه صدر الطب یونانی بمعنی مرانیه اسم
معنی ایارج است و دوای مسهل اصلاح کرده شد * تلخ است و جوب عمود و اصل در این ایارج صبر است و آن تلخ است آنرا
ایارج فیقرا نامیده اند و بعضی گفته فیقرا بمعنی صبر است یعنی ایارج صبر و این ایارج اصل ایارجات صغار است
و از مستنبطات بقراط و نافع است از برای امراض سوء مزاج امراض که از معده باشد و معده را قوی میکند و اعضای
غذا را از اثقال مسار د و فضول را بقوت بیرون می آورد و استعمال آن اسهال آن اعتدال است و تر می باید که

ورود و نیز اسهال کند و مواد را از اعالی و اعماق بدن جذب می کند و جذاید لقوه و گرانی گوش و زبان و امر جای
سابه و سایر بدن را نافع و اوجاع مفاصل و تولید را سودمند و نیز باد و سال باقی است و بعضی گفته که قوتش تا چهار
سال باقی میماند شربتی ازان به نسخه که عسل ندارد دو درم است اسحق گفته که ایارج فیقرا مضرت نکند
و مصلح آن عناب است و بعضی گفته که مزاجش گرم است در آخر دوم * صفت آن به نسخه شیخ رئیس که در قرابادین
قانون ذکر کرده مصطکی رومی دارچینی زعفران اسارون سنبل الطیب عود بلسان حب بلسان سلیخه از هر یک
یک جزو صبر سقوطری دو چند مجموع ادویه کوبیده اجزا را جدا جدا کرده بیخته وزن کرده همه را یکجا نموده در
شیشه نگاه دارند شربتی دو درم با عسل و آب نیم گرم یا با تکی ارد و مطبوخ افتیمون که ذکر شد بیاشامند و این نسخه
نه جزو است و مزاجش گرم و خشک در آخر درجه دوم و مواصل زعفران در این صبر است و داخل کرده شده از حسین نصب
لطافت یا بدرقه آن باشد و منفعتی که دارچینی را معده و امعا را حاصل است دفع مضرت صبر را از معا و احشا
و معده کند و مصطکی نیز باین سبب داخل کرده و نیز تقویت آنکه حفظ قوت کند و سلیخه نیز چنین است و زعفران
از برای انضاج مواد و تقویت قلب و شاید که جاذب گردد از زعفران صداع پس از برای جبران کمی زعفران را
کمتر باید کرد و یا مطلق حذف باید نمود و صاحب ذخیره خوارزمشاهی گفته که جدا ویدان صداع حادث از زعفران
کمتر کند و یا عوض آن ورد گل سرخ کنند و همچنین از برای جدا وبدان عناب و بی عفران باید کرد و عوض آن
ورد گل سرخ کنند در علل کرده شده و اسارون از برای اعانت بر اسهال و جذب رطوبات و تقویت احشا و شاید که
عوض اسارون کمافیطوس کنند و آن لطیف است و مقوی احشا و داخل کرده شده حب بلسان و عود بلسان از برای
تقویت معده و تحلیل ریاح و مرتب بعضی از اطبا آورده اند بر اجزای این ایارج حاجت نیست از برای شیخ که موقع
است از صبر و گل سرخ از برای دفع ضرر حرارت آن بمعده و دماغ و بعضی اطبا معجون میکنند اجزای آن را بعسل اجرا
عسل مصفی و بعضی بعسل از آنکه معجون کنند حمل در شیشه نگاه میدارند و در وقت حاجت استعمال مینمایند
شیخ رئیس گفته که من مرض کرده ام ادویه مفرده این ایارج را با آب عسل ارزن و دربایه جمل کرده استعمال
در آوردم یا ثمرا این را در نفع ابلغ و شاید که وزن عسل مثل یک جزو از اجزای مصطکی این ایارج باشد و بعضی
از بعضی اطبا اختلاف کرده اند در مقدار مصطکی بعضی زیاده کرده اند جماعت بعضی وزن آن دو برابر و بیش و زن
صبر کرده اند و بعضی بیشتر از آن بعضی کمتر کرده ما حاجت که برابر صبر بلکه نصف وزن آن کرده اند و کامی در آگرفته
مسود این ایارج از صبر مغسول و آن در اسهال ضعیف تر است و از این جهت او صبر غیر مغسول را گرفته باشد مولای
در است از برای صرور ش و اصحاب حمی و بابد که تصوراند این ایارج را به غیر محمومی بلکه بعضی و می تصوراند
که آن از بلا نیز باشد و اگر باشد برای مگر بد این ایارج را از صبر غیر مغسول و آن در اسهال اقوی است ولیکن ضرر بیش
او برای اصحاب حمی زیاده است شیخ رئیس گفته که من این ایارج را دیدم که از غیر مغسول فرا گرفته بودم خورانیدم
بعضی از اصحاب حمی زحیری بابیات بر مانند و نیز گفته این ایارج رود اسهال نمیکند بلکه اسهال این بری
و باید است مقدار مانی در روزها باشد که در روز ورد و نیز فعل آن ظهور آید بسبب فعل آن جذب با ربعد بلکه اسهال
خلطی که ملاقی آن باشد و مخلوط به آن باشد از معده و امعا و ابعد جلد و جذب آن از باحیة کند است دون از عروق
و بعضی واعتقاد آن است که اجزای لطیفه صعود بدماغ کرده جذب اخلاط ازدماغ و اجزای آن مثل چشم و گوش
و الات سر میکند و شیخ رئیس گفته که این ایارج نافع است از برای امراض مبرده در معده و امعا و سرو از برای
اوجاع مفاصل و فالج و شیخ داود انطاکی گفته که در نسخه اصل ایارج فیقرا که از ابقراط است عود بلسان داخل

ندارد و شیخ ابو علی عود بلسان را در اطریفل و محمد بن زکریا مقل ازرق را داخل کرده این وجهی نافع است که بواسیر
باشد الا احتیاج به مقل نیست زیرا گفته که این اطریفل نافع است از برای بواسیر خصوص از جهت آن و شربتش آن سکنجبین و استعمال
بلغم می‌کند پس گفته که نزد من این منافع در خصوص آن است و نیز گفته که ممکن که هر دو در این اطریفل مثل مجموع
ادویهٔ آن باشد و بعضی هم وزن مجموع ادویه می‌کنند و در نسخهٔ شیخ در این اطریفل بلج خرنوب سرخ
داخل است عود بلسان داخل نیست والله اعلم * اطریفل صغیر نسخهٔ دیگر مقعد را از کرم و غلظت نگاه دارد و مر
گرانی معده را کم کند اطبا گفته‌اند باید که این اطریفل بعد طعام خورد یا با طعام بیامیزد و با آن نان بخورد و منفعت آن
ظاهر گردد * صفت آن عصارهٔ غافث افسنتین ... هلیلهٔ کابلی ... زرد و مقل مصطکی رومی سلیخه
عود بلسان حب بلسان سنبل الطیب ... از هر یک سه درم زعفران دو درم صبر سقوطری سی درم و در نسخهٔ دیگر
بیست درم گویند ... بعسل مصفی سرشته معجون سازند و نگاه دارند * اطریفل صغیر نسخهٔ دیگر * صفت آن
... هلیلهٔ کابلی ... افسنتین عصارهٔ غافث عود بلسان دارچینی سلیخه سنبل الطیب ...
اسطوخودوس از هر یک سه درم زعفران دو درم صبر سقوطری وزن مجموع ادویه و این نسخه مثل این است
با اندک تفاوتی و در نسخهٔ دیگر این اطریفل عوض ... دارچینی داخل است و بعضی صبر سقوطری را دو وزن
مجموع ادویه می‌کنند و ... صبر را بیست درم آورده‌اند * اطریفل صغیر نسخهٔ دیگر بیماری‌های کهنه را زایل کند و
... * صفت آن اسطوخودوس ... مصطکی رومی ... درم ... عصارهٔ افسنتین
عصارهٔ غافث از هر یک ده درم ... سنبل الطیب دارچینی ... سلیخه عود بلسان حب بلسان
زعفران از هر یک ده درم صبر سقوطری به وزن مجموع ادویه و این نسخه ... است و مزاجش گرم و خشک
است در اواسط درجهٔ دوم و با عقاد بعضی در آخر درجهٔ دوم * اطریفل اسراط رطوبت معده و سر را دافع است و
صداع ... را ساکن گرداند و ... نافع است و سر را از اخلاط فاسده پاک گرداند * صفت آن ... سنبل
الطیب سلیخه ... دارچینی ... اسطوخودوس حب الغار زعفران از هر یک یک مثقال
... مصطکی از هر یک دو مثقال ... چهار مثقال صبر سقوطری ... مثقال ...
... بعسل مصفی سرشته معجون سازند ... استعمال ...
... * اطریفل اسراط دیگر نافع است از برای ... و وسواس و دوار و صداع ... و ... مفاصل و اخلاط
... آب ... از برای جذام و ... لقوه * صفت آن عصارهٔ ...
فلفل ... فلفل سفید ... زعفران ... مصطکی ... از هر یک دو درم
... عسل مصفی ... معجون سازند ... آب گرم و این اطریفل ... حرور
است و مزاجش گرم ... درجه ... * اطریفل ارکاغانیس حکیم * صفت
... حضرت سلیمان ... داد و ... این اطریفل را ... وحی ... ارکاغانیس حکیم
... این اطریفل را ... و این اطریفل نافع از برای
... از بلغم ... و سودا ... دوار و صداع ... از بلغم و سودا و از برای ابتدای نزول آب در
چشم ... و ... و ... ماء اصفر و ...
و ... از برای ... معده ... طبخ ... گاهی ... الله ...
... داخل کرده ... دوا ... طبخ کردن ... از برای وجع ... آب

طبیخ سطوخودوس ونمام باشد که مخلوط کرده شربت با آب مطبوخ سطوخودوس عصاره * بماء الحمار با حنظل
مقدار چهار درم واطفال را برای کسیکه اورا سنگ در مثانه و گرده باشد جز این ایارج را با آب مطبوخ مخصوص بر بهمدانی
گرده از جوف از آب حصرم ریختیکه از اینجا روا باشد این ایارج با مقدار یکدرم سرطان نهری محرق با آب طبیخ سائره
مود مند باشد بر بیرون دادن * صنعت آن به نسخهٔ جمهور دیگر شحم حنظل شش و دو درم تربد سفید اسطوخودوس
حرتی سفید خربق سیاه کما دریوس سقمونیا ستوی فلفل سفید دار فلفل از هر یک دو اوقیه نیمه عسل مصفی سوی هر دو
صبر سقوطری زعفران جعده با خار اسفر اسقطورا سالیون از هر یک یک اوقیه و در نسخهٔ دیگر از هر یک دو درم
اسارون دار چینی کمسنج مر مکی صافی سنبل الطیب اذخر مکی جوز بوی کرمی ور او ند مدحرج از هر یک دو درم
عسل مصفی نقلی کیا است بدستور معجون سازند شربتی چهار مثقال با طبیخ افتیمون یا شربت مصروع البرد که
مذکور شد واین نسخه شیست و چهار دوا است سوای عسل ومزاجش گرم وخشک است در وسط درجهٔ سوم ونسخهٔ
صاحب البابی این نسخه موافق است مگر آنکه کمادریوس داخل ندارد ودر نسخهٔ داؤد انطاکی ورق شحم حنظل یک اوقیه
و ورق تربد اسطوخودوس زراوند و سقمونیا و فلفل و دار فلفل از هر یک چهار اوقیه و کمادریوس داخل ندارد وباقی
مطابق نسخهٔ جمهور است واعتماد بر نسخهٔ اول بیشتر است موجد نسخه داود انطاکی سیمان الطبا اسقر است
و در نسخهٔ محلی بن ذکریا شحم حنظل ده درم است واو زیاده که در نسخه جمهور دو اوقیه است در نسخهٔ او نیم درم
است که مطابق نسخهٔ جمهور باشد واو زیاده که در نسخهٔ جمهور یک اوقیه است در نسخهٔ او یکدرم است که نیم اوقیه
باشد واو زیاده که در نسخهٔ جمهور دو درم است در نسخه او یکدرم است وبعضی گفته اند که دستور ساختن این ایارج
آن است که صمغ واد زیاده نی بادر حل عسل مصفا نمایند پس در هاون سنگی بکوبند ونیم مالند با حل موده
پس سه وزن شحم ادویه عسل را بقوام آورده از آتش فرود آورده تنگ اورند با مرد سوده ادویه را با آن مرسند معجون
سازند شربتی از چهار مثقال تا شش مثقال از آن حب کرده با آب گرم وعسل فرو برند بعد از آنکه شش ماه از ساختن
آن گذشته باشد واین ایارج را فرو برند وبعد از آن شربت اسطوخودوس مرکب نفد از حاجت در آب گرم حل کرده
بنوشند * ایارج ارکاغانیس به نسخهٔ نوس * صنعت آن دواسقولوقندریوس غاریقون مقل شحم حنظل اسطوخودوس
از هر یک نیم مثقال حاشا سکبینج فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل سفید از هر یک نیم مثقال دار چینی
سنبل الطیب جعده زعفران از هر یک چهار مثقال ادویه خشک را کوبیده بیخته وصمغ را بسرکه بیمه در عسل
مصفی سه وزن ادویه حل کرده ادویه خشک را با آن سرشته معجون سازند شربتی ده تا دوازده مثقال با ماء العسل که
یکدرم نمک طعام در آن داخل کرده باشد * ایارج ارکاغانیس به نسخهٔ دیگر * صنعت آن شحم حنظل سی و دو مثقال
تربد اسطوخودوس خربق اسود کمادریوس سقمونیای ستوی فلفل سفید دار فلفل از هر یک چهار اوقیه نیم عسل مصفی
فرفیون صبر سقوطری زعفران حنظل با فطراسالیون اسارون حاشا از هر یک یک اوقیه جعده سلیخه دار چینی سکبینج
مر صافی سنبل الطیب نانخواه اذخر جوز بوی زراوند طویل از هر یک دو درم با عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور
معجون سازند شربتی کامل از آن چهار مثقال واین نسخه سوای عسل بیست وپنج جزو است ومزاجش نزدیک است
بمزاج ایارج ارکاغانیس به نسخهٔ جمهور * ایارج اسطوخودوس نافع است از برای احتباس طمث واز برای جذام
وصرع وماليخوليا * صنعت آن اسطوخودوس کمافیطوس غاریقون مقل سفید خربق سیاه فلفل سیاه فلفل سفید
مازریون سقمونیا نیم عسل مصفی ستوی از هر یک هفت درم زعفران فرفیون اسارون از هر یک هشت درم مر مکی چهار
درم عصارة الحمار سه درم عسل مصفی بقدر کفایت بدستور معجون سازند شربتی دو درم با آب نیم گرم وعسل

ادمان آن رطب المزاج و در مقعده دیگر ساریون داخل ندارد * ایارج ابذر و صاحب منهاج گفته نافع از برای اوجاع معده
و طحال * صفت آن دار صینی سلیخه عود اصب الذریره عود بلسان فقاح اذخر مرطلس از هر یک سه اوقیه و سنبل
اذریه را بعکوفته در دیگ سفالی نو کرده بس روز در آب باران تر نموده و بجوشانند تا به نصف رسد و بمالانند
بس دیگر بعد صبر احمر یک رطل و داخل کنند در آن آب باران بعد از کفایت و حل کنند و عسل دو منّ آب را با
دردی که دامنه باشد در سر رود بس داخل کنند در آب او وبه به کوره حل کنند در آفتاب تا خشک شود بس
دیگر بعد زعفران مرکی مصطکی رومی از هر یک یک اوقیه و در نسخه یک دیم از هر یک یک اوقیه است شربت ع را گرفته
نسخه در نسخه ثلاثه اوقیه و در وصاحب تذکره گفته و سر بر سی اوان یکدرم است با آب نیمگرم و هر بعضی را شربت اران
یک درم و است بسر اس ایارج نافع است از برای بنیع و صداع و صرع و کسر و از برای وجع پهلو و بعم معده و اوجاع معده
و اوجاع خاصره و نفث الدم و نافع است از برای اورام صلبه و دور آن با سکنجبین و ضماد کرده شود با آب از برای
ورم خشم با آب عنب الثعلب و از برای اورام مقعده با رعن گل سرخ و شراب انگوری و نافع از برای
دروح که حادث می گردد در اطفال چون در برگه انگوری حل کرده طلا نمایند و از برای اخوان فم مضمضه و غرغره
کردن با آب بالا برگ کاسنی تازه و آب برگ عنب الثعلب تازه و آب برگ بر روطوبا و این ایارج ملکی است بابارج
فیقرا * ایارج انطاطیوس نافع از برای اصحاب اوجاع و ریاح بارده معده * صفت آن صبر زرد سقوطری چهار
مثقال مصطکی رومی دو مثقال اسارون عیده گل سرخ مرد ع الاسماع فقاح اذخر مکی صاف سلیخه سابقاً
هر یک نیم اوقیه کوفته نیمه در نسخه ثلثه مقدار یک و مانند ایارج فیقرا استعمال نمایند و این ایارج سرار مروج
ایارج فیقرا است * ایارج بوسطوس نافع از برای معده رطحال و کبد و جمیع اوجاع سوداویه و بلغمیه و از برای خفقان
بهمه و رمونت آن و سکون وجع سر دایمی نافع است از برای دوار و از برای وجع که آن را کلکلی گویند * صفت آن دارونس
دارفلفل سفید اسطوخودوس فلفل سیاه عسل سوی از هر یک مثقال اوقیه کوفته بعسل سفید مصفی منه
ورن اذ نه معجون سازند بعد از سه ماه استعمال نمایند شربتی چهار درم و در نسخه دیگر مسیل الطب سلیخه از
هر یک دو دانگ اوقیه داخل است و یاد آن که بما مانند این ایارج را بالطبع امعمون بعد از بر تمسر * ایارج بانس بس دره نافع
است از برای صداع و شقیقه و جمیع ابواب سرو علیها و دردهای معده و کبد و طحال و این ایارج بادو نمیکند و بس ناصره
را و تقویت آن میکند * صفت آن شحم حنظل ده درم دارونس سلیخه فلفل سفید فلفل سیاه عصاره افسنتین
از هر یک دو درم صبر زرد مکی صافی کندر و زعفران از هر یک یکدرم مقمونیا سه درم عسل بقدر کفایت بعد و مقوی بن
ماربد سرسی چهار درم با آب نیمگرم * ایارج بسارسطوس اکبر اسم با دشاهی است از ملوک یونان که این ایارج از برای
او یاد رمان او ساخته اند بنام او موسوم گردانیدند و بعضی گفته اند که او صاحب یونانی است و بعضی گفته اند
که از ممساط انعراط است و جسس بعضی گفته که جسس که او سر حمس کلام اطبای یونان است نقل کرده که ایارج
بسار سطوس بس از جالینوس است و ملک یونان بسار سطوس آن را جمع کرده باین سبب آن را باسم بس خوانند
و بالجمله ایارج بسار سطوس اکبر دوای قدیم جلیل شکوه صور تکی از ایارجات اصل است و نافع است اقسام
سوء مزاج بارد رطب از معدل اخلاط و اسهال بی رنج کند و مدتان و صداع کهنه و برلاب لقوه و فالج را حاضر و ربو و سعوط
کردن با آب سود مند بود و آشامیدن آن سرلیع را نکسانند حفظ فرود آورد و وجع عرق النسا و نقرس و مفاصل و مری عصر
و سنگ گرده و مثانه و درد و اسقار نسیح و رسمان را زایل کند و دفع ضرر سموم نماید و اصلاح آورد و برص و جذام
و ضعف جگر بارد و درد معده و درد جگر و سپرز و کلیه و رحم را سود دارد و از برای اصحاب صرع چون مقدار عدس

ازان با آب سداب حل کرده * در بینی چکانند و همچنین لقوه و فالج را نافع باشد و شربتی از آن یک مثقال است با طبیخ افتیمون
و غاریقون بعد از سه ماه که از ساختن آن گذشته باشد استعمال توان کرد و این ایارج مصر است مجرب در [illegible]
و در محرورین استعمال نشاید کرد و بهترین اوقات استعمال آن فصل بهار است * صفت آن بنسخه صاحب تذکره صبر
سقوطری نابوده [illegible] درم [illegible] هر یک شش درم و بنسخه دیگر [illegible] درم
است سنبل الطیب کمادریوس افسنتین اقلیطی از هر یک چهار درم سنبل الطیب سه درم زنجبیل زعفران دارچینی وج ترکی
مصطکی زعفران حب بلسان اذخر مکی قردمانا فلفل سیاه فلفل سفید از فلفل مرزنجوش حماما تفاح اذخر حماما
از هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل مصفی معجون سازند در ظرف چینی نگاه دارند و قوت این ایارج
تا شش سال باقی است لیکن بعد از چهار سال ضعیف شود و باطل نمیگردد و بعضی گفته اند که قوت آن تا چهل سال
باقی میماند و اجزای آن بسبب وجود [illegible] بنسخه که اذخر مکی و [illegible] داخل ندارد و مزاج آن حار است در
وسط درجه سیم و یابس در اول آن * ایارج سادرطوس اکبر بنسخه شیخ [illegible] نافع [illegible] مزاج بارد و طبیعت را نافع
و [illegible] و برای استفراغ فضول لزجه غلیظه و بیماریهای ... [illegible] رجوع کند و معده
و [illegible] و جمیع امراض مزمنه بارده را نافع
و ریاح بارده را از بین تحلیل دهد و دردها تسکین دهد خصوص از جگر و طحال و درد پهلو و سده را منفعت دارد و حمای
خامس به برد و یرقان و استسقا را که از ضعف جگر بود سود دارد و بیرون حذام و برص اسود را دفع کند
و [illegible] لقوه و رعشه و فالج و استرخا را نافع بود و [illegible] در ... [illegible]
رنگ گرده و مثانه بر آید و سرع را در آغاز سل نافع دارد و حرارت غریزی را قوت دهد و اگر مقدار [illegible] از آن با آب
[illegible] النعمان حل کرده در بینی چکانند صرع و لقوه را نیکو باشد و همچنین با آب مرزنجوش سعوط کنند * صفت
آن صبر سقوطری نابوده درم [illegible] هر یک شش درم زعفران دارچینی وج ترکی مصطکی رومی [illegible]
بلسان از هر یک سه درم ریوند چینی یکدرم [illegible] بلسان حب بلسان [illegible] فلفل سفید فلفل سیاه [illegible]
تفاح اذخر از هر یک دو درم [illegible] کمادریوس افسنتین از هر یک چهار درم [illegible] سقمونیا [illegible] از هر یک
شش درم مرزنجوش [illegible] از هر یک یکدرم سنبل الطیب سه درم [illegible] عسل مصفی [illegible] معجون
سازند در ظرف چینی نگاه دارند بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی چهار مثقال با طبیخ افتیمون و غاریقون
یا آب گرم و این ترکیب [illegible] و [illegible] است و مزاجش گرم و خشک است در اول درجه سیوم و در نسخه [illegible]
[illegible] و نسخه حکیم معصوم در این ایارج ریوند چینی داخل ندارد و زعفران و دارچینی و وج ترکی و مصطکی
و [illegible] بلسان از هر یک دو درم است و باقی ادویه مساوی نسخه شیخ است و در نسخه صاحب اختیارات
[illegible] در [illegible] و باقی مساوی نسخه [illegible] است و نسخه شیخ الرئیس بهتر است * ایارج
سادرطوس اکبر بنسخه که حسن از روی ترجمه نموده * صفت آن صبر سقوطری نابوده درم غاریقون [illegible]
[illegible] درم زعفران دارچینی وج ترکی مصطکی رومی [illegible] بلسان حب بلسان [illegible] فلفل سفید فلفل سیاه دار فلفل
مرزنجوش [illegible] تفاح اذخر و حماما از هر یک چهار درم [illegible] سقمونیا [illegible] از هر یک [illegible] درم سنبل الطیب
سه درم اجزا را جدا جدا کوفته بیخته و زرنباد [illegible] بلسان چرب کرده باقی ادویه بعسل مصفی معجون
سازند در ظرف چینی نگاه دارند بعد از سه ماه استعمال نمایند شربتی چهار مثقال با مطبوخ افتیمون و غاریقون
و قوت این ایارج تا چهار سال باقی میماند * ایارج سادرطوس اکبر بنسخه صاحب [illegible] * صفت آن

صبر زرد سقوطری سی درم غاریقون پس مقل سه اسارون زعفران دواء می مصطکی و حرتکی حنظل انزروت بلسان
از هر یک سه درم زراوند مدحرج اسارون عود بلسان حب بلسان فرفیون مرا از هر یک ده درم قسط بحری کمادریوس
افتیمون افسنطین از هر یک چهار درم فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل تخم حماما از هر یک دو درم سلیخه سقمونیا
از هر یک شش درم سنبل الطیب سه درم و تمام اجزا را کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده با عسل مصفی سه وزن
مجموع ادویه معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی چهار مثقال * ایارج بنادریطوس صغیر در منافع
قریب بکبیر است * صفت آن صبر زرد سه درم غاریقون شش درم زعفران و حرتکی دارچینی مصطکی رومی مورتان
سلیخه از هر یک سه درم کمادریوس فلفل ابیض فلفل اسود اسارون عود بلسان از هر یک دو درم حب بلسان مر چهار
درم مرمکی سنبل الطیب از هر یک دو درم عسل سه چندان اجزا کوفته بیخته بطریق معمول معجون سازند شربتی چهار
مثقال با آب گرم * ایارج بنادریطوس صغیر نافع از برای امراض حادثه از برودت و بلغم و بالجمله در منافع قریب است
بایارج بنادریطوس اکبر * صفت آن صبر سقوطری سی درم غاریقون مقل سفید دوازده درم و حرتکی زعفران
دارچینی مصطکی رومی مورتان سلیخه از هر یک سه درم کمادریوس فلفل سفید اسارون عود بلسان از هر یک دو
درم فلفل سیاه حب بلسان از هر یک چهار درم زراوند چینی مرمکی صافی سنبل الطیب از هر یک یک درم عسل
مصفی بقدر کفاف بدستور معجون سازند و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی چهار
درم و در نسخه دیگر بجای مرمکی مر است * ایارج بنادریطوس دیگر که همین منافع دارد * صفت آن انزروت مربی
درم جوز بوا سلیخه سود سقمونیای مشوی از هر یک دوازده درم صبر سقوطری شصت درم غاریقون شحم حنظل درم
سنبل الطیب افربیا از هر یک شش درم اسطوخودوس هفت درم حماماو الصامیس فلفل سیاه دار فلفل ادخر مکی
از هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر کفاف بدستور معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
شربتی چهار مثقال با آب گرم * صفت ایارج بنسخه شیخ رئیس انزروت دوازده درم جوز بوا سلیخه سقمونیا
از هر یک ده درم صبر سقوطری شصت درم غاریقون حنظل چهار درم زراوند سه درم فلفل ... اسارون
عود بلسان از هر یک چهار درم زعفران قرنفل و حرتکی مصطکی دارچینی از هر یک شش درم سنبل افربیا از هر یک
شش درم اسطوخودوس هفت درم حماماو فلفل سیاه دار فلفل از هر یک دو درم ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی
بقدر کفاف معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی چهار درم با آب گرم * ایارج بنادریطوس مسهل
اخلاط فاسده را از بدن فرو آورد و امراض مزمنه را چون فالج و لقوه و نسیان و تشنج و صرع و نافع باشد امراض مانند زایل
کند و بندهای جگر بگشاید و ظلمت باصره زود و او را نافع باشد و بالجمله منافع آن مثل منافع ایارج بنادریطوس اکبر است
* صفت آن بنسخه شیخ رئیس صبر سقوطری شصت درم غاریقون شش مثقال چهار درم مصطکی زعفران
دارچینی و حرتکی سنبل الطیب از هر یک شش درم زراوند حب بلسان رومی بادونه فرفیون فلفل سیاه فلفل سفید
دار فلفل حنظل از هر یک چهار درم کمادریوس قسط تلخ از هر یک سه درم سلیخه سیاه افتیمون افسنطین از هر یک
دوازده درم مو فقاح ادخر حماما از هر یک دو درم سقمونیای مشوی شصت درم عسل مصفی بقدر کفاف بدستور
ماحصل آنکه طریق استعمال و مقدار شربت آن مثل ایارج بنادریطوس کبیر است و در نسخه دیگر اسم ایارج های
مومیائی آورده شده و در نسخه که حسن بن ماسویه نقل کرده زراوند بعوض مو داخل است و فقاح ادخر حماما داخل
ندارد و باقی مثل نسخه شیخ رئیس است الا آنکه ثلث وزنه نسخه شیخ رئیس است * ایارج بنادریطوس با حجر بوا
نافع است از برای جمیع امراض سر که کهنه شده باشد و از برای جنون و وسواس و صداع و دوار و صرع و ضعف باصره

و اوجاع کبد و طحال و کلیه و بواسیر و مقعد و بول و طمث است و مسهل است از برای جذام و برص و بهق و اوجاع مفاصل
و وجع جنبین و حمیات مزمنه و عسر البول و اسهال بی مغص است * صفت آن به نسخه شیخ رئیس صبر سقوطری
شصت درم غاریقون بیست مقل بیست و چهار درم اسطوخودوس عود بلسان حب بلسان فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل زوفا
بلسان حب بلسان تربد حنظل از هر یک چهار درم شحم حنظل سه درم و ج ترکی مصطکی رومی دارچینی
سنبل الطیب قرنفل از هر یک سه درم سلیخه سیاه حور بوا از هر یک دوازده درم کمادریوس هشت درم مو حماما
فقاح اذخر از هر یک سه درم سقمونیای مصری ... از هر یک ... درم عسل کف گرفته سه چندان ادویه معجون
معجون سازند بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی چهار درم با طبیخ افتیمون * ایارج جالینوس ألطف ایارج
لوغاذیا و عمل او زیاده از ایارج بنادریطوس اکثر تمام قرو لطیفتر است نافع است از برای لقوه و فالج و تشنج
و این ترکیب ... و آماس ... اخلاط مرکبه بلغم و صفرا و سودا کند و صداع مرکب را نافع
باشد * صفت آن به نسخه جمهور شحم حنظل غاریقون هر یک ... عسل سقمونیای مصری
حریق سیاه ... از هر یک ... درم ... افتیمون اقریطی مقل ... کمادریوس فراسیون
سلیخه سیاه از هر یک ... دوم و در نسخه دیگر از هر یک ... درم است ... اسطوخودوس از هر یک چهار درم
ادویه ... را کوفته بیخته و مقل را ... مجموع را به عسل مصفی سرشته و بعد از شش ماه در وقت
حاجت استعمال نمایند شربتی دو مثقال با آب مطبوخ افتیمون و ... * اول ذکر ایارج و ...
... این ایارج با چهار سال باقی میماند پس ضعیف میگردد و این ... و ... است و مزاجش
گرم و خشک است در اواسط درجه سیوم و بعضی چهار درم زعفران نیز اضافه کرده اند و در بعضی ...
داخل نیست * ایارج جالینوس جمهور ... دیگر * صفت آن شحم حنظل ... غاریقون ... حریق
سیاه حریق سفید ... غاریقون ... از هر یک چهار ... افتیمون کماد ریوس ... از هر یک
چهار ... حوری ... ایا ... مصطکی ... سنبل ... زراوند طویل و ... دارچینی
دارفلفل فلفل سیاه از هر یک ... را کوفته بیخته و مجموع را ... با آب ... حل کرده
... معلوم ... و ... به عسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی
چهار مثقال با طبیخ افتیمون ... که صفت آن این است ... ده درم ... می باید
... از هر یک ... درم ... رطل آب ...
و ... درم ... حل کرده ... معجون ... * ایارج جالینوس نسخه
دولیس * صفت آن ... دارفلفل ... حریق سیاه سقمونیای مصری
سنبل الطیب افتیمون ... از هر یک شش ... زعفران ... از هر یک ...
... عسل مصفی ... معجون ... * ایارج جالینوس نسخه ابن ... * صفت آن شحم
حنظل ... غاریقون ... سقمونیای ... حریق سیاه ... از هر یک
... دو درم ... افتیمون اقلیطی ... اسطوخودوس ... سقوطری ...
... از هر یک ... فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل ... دارچینی زعفران ...
... زراوند طویل زراوند مدحرج ... از هر یک نصف ... نصف
... عسل مصفی ... معجون سازند ... ایارج لوغاذیا و منافع ...

منافع آن است * ایارج دیریس نقطه میکنند و فرود می آورد فضول را از سر و دفع میکند و نافع است از برای
امراض بارده بلغمی مزمن سوداوی و برص و وجع مفاصل بلغمی مزمن و عرق النسا * صنعت آن شحم حنظل
که دانه‌هایش بیرون کرده باشند و حبهای آنرا جدا کرده باشند و کتیرا از هر یک بیست درم و راوند چینی فطراسالیون فلفل
سفید از هر یک شش درم سکبینج جاوشیر از هر یک بیست درم سنبل الطیب لسان العصافیر دارچینی سلیخه ساذج
زعفران زنجبیل جعده از هر یک چهار درم ادویه حل کرده را کوفته بیخته صمغها را جدا ساییده داخل کرده
ادویه حل را با آب ممرسند و ترکیب نمایند و در نسخه ایارج صبر بیست اسطوخودوس آورده شده * ایارج روفس گفته‌اند
اول ایارجی که یافته شد از ایارجات کبار این است بعضی ایارج ارکاغانیس مقدم دانسته‌اند و بالجمله این
ایارج تنقیه سوداوی و بلغمی می‌نماید از بدن و نافع است از برای جمیع امراض سوداوی و بلغمی و داء الثعلب را سود دارد
* صنعت آن به نسخه شیخ رئیس شحم حنظل بیست مثقال اسطوخودوس غاریقون از هر یک نه مثقال جاوشیر سکبینج
سلیخه از هر یک شش مثقال فطراسالیون و راوند مقل فلفل سفید فلفل سیاه از هر یک پنج مثقال دارچینی
اسطوخودوس زعفران جعده مر صافی از هر یک چهار مثقال مر را در شراب بخیسانند و حل نمایند و باقی ادویه را
کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
شربتی چهار مثقال در نسخه دیگر غاریقون ده مثقال داخل است و در نسخه دیگر چهار درم است و در نسخ
نابود است و مزاجش گرم در درجه دوم و خشک در درجه دوم و در بعضی نسخ داخل نیست * ایارج روفس
به نسخه شاپور بن سهل * صنعت آن شحم حنظل بیست درم سقمونیا و راوند چینی فطراسالیون فلفل سیاه
و سفید از هر یک شش درم خولنجان ده درم غاریقون بیست درم سکبینج جاوشیر از هر یک بیست درم سنبل الطیب
سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مر صافی جعده از هر یک دو درم ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی معجون
سازند شربتی چهار درم با آب گرم و عسل و بعضی اطبا اسطوخودوس بعد از فریبون در نسخه شهار بخت حلما شاپور بن سهل
که بلفظ سریانی است اسطوخودوس غاریقون و فراسیون از هر یک ده درم داخل است و نسخه شاپور بن سهل معتدل‌تر
است و مزاجش گرم و خشک است در درجه دوم و نسخه شهار بخت گرم و خشک در سوم است مزاج
نسخه شاپور بن سهل * ایارج روفس به نسخه محمد بن الیاس * صنعت آن مانند ایارج شیخ رئیس است و در نسخه
که مرقوم است ده مثقال جند بیدستر با آب مطبوخ افتیمون و بسفایج و ملطف ساخته و مورد ملطفا بمعنی و غاریقون
سی مثقال و اسطوخودوس و کمافیطوس و گاوزبان کیلوسانند صافی نموده باشند و مقدار یک درم داخل
نموده سایند و بعد از شش ماه بکار برند که استعمال کرده شود این ایارج بعد از یک سال شش ماه تا چهار سال قوی
میباشد * ایارج روفس به نسخه دیگر * صنعت آن شحم حنظل بیست درم فطراسالیون و راوند چینی از هر یک
شش درم سنبل الطیب سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل جعده مرمکی صافی از هر یک دو درم عسل مصفی بقدر
کفایت سرشته و سازند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال با آب مطبوخ افتیمون و بسفایج و ملطفا ساخته
هنگام شب گاه * ایارج روفس به نسخه دیگر * صنعت آن شحم حنظل بیست مثقال غاریقون و اسطوخودوس از هر یک ده مثقال
مقل سای بسوی چهار درم و ترکی مر مقل از هر یک ده درم جاوشیر سکبینج از هر یک هشت درم صمغها را در آب
با آب گرم حل کرده و سه حصه آن ادویه بعسل و انقوام آورده صموغ را در آن مخلوط کرده حبوب غلیظ سوداوی
دیگر را داخل کرده سرشته سازند و بعد از چهار ماه استعمال نمایند و مستعمل از آن چهار مثقال
با طبیخ افتیمون و در بعضی * صنعت طبیخ افتیمون مستعمل با این ایارج بسفایج اسطوخودوس ملطفا ساخته

از هر یک دو درم اسقمونیا چهار درم در یک رطل آب بجوشانند تا یک ثلث باقی بماند پس بپالایند و ده درم کثیرا در آن حل کرده
صافی نموده ایارج را خمیر ساخته با این مطبوخ حب کنند * ایارج سبع رئیس ابو علی بن سینا که نافع است از برای
جنون و وسواس و صرع و جذام و مالیخولیا و جذام و صرع و تنقیه دماغ میکند و بیرون می آورد اخلاط غلیظه لزجه
از دماغ و نافع است از برای جمیع امراض حادثه از بلغم غلیظ و سعفه و احتراز از آشامیدنیهای بارده باید نمود و حفظ
چنانکه باید و بوب ناصر تراشی از آن * صفت آن حجر ارمنی شش ماهه کل مرج مروح الا مماع از هر یک یکدرم شحم
حنظل غاریقون افتیمون فلفل سفید از هر یک یک مثقال صبر سقوطری سه مثقال مقل هندی یکدرم و نیم درمی
حجر ارمنی نیم مثقال زنجبیل دو مثقال و ترکی جماما اسارون حب بلسان حماما صعتر دو تخم کرفس تخم جرجیر
از یک سه درم لسان الثور ده درم تخم سداب تخم بادرنجبویه تخم ایارج نعناع عسل از هر یک
دو درم اسقمونیا یکدرم و سایر ادویه را کوفته بیخته با دو برابر تمام ادویه عسل مصفی معجون سازند و در ظرف چینی
نگاه دارند و بعد از گذشتن شش ماه از ساختن آن استعمال نمایند * ایارج لوغاذیا که نافع است از برای سستی و صداع
مزمن و صرع حادث از سردی و از برای مفاصل * صفت آن شحم حنظل بیست درم کمادریوس فراسیون غاریقون مقل
اسطوخودوس از هر یک ده درم زراوند طویل فلفل سفید سکبینج جاوشیر از هر یک سه درم مرصافی مصل جعده
زعفران دارچینی از هر یک سه درم صمغ را در عسل مصفی در آب حل کرده تا آنکه نیک شود
ادویه را کوفته بیخته عسل و صمغ را از آتش برگرفته نگذارند تا سرد شود پس ادویه را با آن معجون
سازند و بعد از شش ماه که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند * ایارج فیقرا در اول این
فصل ذکر یافت * ایارج ملا عروس نافع است برای مالیخولیا و تنقیه دماغ میکند و بیرون می آورد کیموسات
غلیظه لزجه از دماغ * صفت آن فراسیون اسطوخودوس حرنی شش ماهه مطوس زکه در بوس تطراسالیون و بلسون
و آب جعده است زعفران زراوند مدحرج حنظل با حجر کبیرا کما زان مصطکی است از هر یک و ترکی اسارون
جماما دارچینی قسط فلفل حب بلسان تربد ... سوداری نعناع ادخر سنبل الطیب از هر یک دو درم
اسقمونیا غاریقون سفید ... شحم حنظل از هر یک سه درم صمغ سقوطری شش از آنکه کوفته بیخته
با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی
یک اوقیه با آب نیم گرم یا طبیخ افتیمون مذکور * ایارج لوغاذیا بدانکه لوغاذیا نام حکیمی از حکمای نامور
و اطبای نامور است و از شاگردان اسقلیبوس حکیم است که آن بواسطه از بلاد حضرت سلیمان بن داود علیهما السلام است
و لوغاذیا این ایارج مبارک اطبا اسما ربانیه و این ایارج است مبارک و عظمی فرموده اند که اعماد این
این دواء جمیع این ایارج را از سایر ایارجات اختیار نموده اند زیرا که نفع آن بسیار است و نفع
آن ظاهری و اعمال آن بسیار عامله است و تنقیه بدن میکند از اقاصی و اطراف آن و اسهال آن بلطف است بی عنف
و سقف و جمیع فضول بدن و اخلاط فاسده را با اسهال دفع میکند و نافع از برای جمیع امراض بادی بارده جون
صداع و شقیقه و سدر و دوار و مالیخولیا در عشق و جنون و صرع و صمم و فالج و استرخا و لقوه و رعشه و تشنج تلکه
از برای سکته سر بجهت هر یک از این ها آشامیدن آن و سعوط کردن آن از برای اوجاع عین و اذن و سرفه و مری و
معده ها مای کند و از برای سوء کلیتین و اورام معده و ریق عصر نفس و از برای حمی ربع و جمیع امراض
بلغمی که سبب آن بلغم باشد و امراض سوداوی و نملای باسه و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و داء الحیه
و داء الثعلب و داء الفیل و قروح خبیثه مزمنه و بهق و برص و نمله و برای بهق و برص و ... و جذام و خنازیر

و اورام بارده و سرطان و سعفه و درد گرده و درد مثانه نافع است داود انطاکی گفته که این ایارج اخراج میکند مرخلط
ملس؟ را و مرخلط غلیظ الزج را مخصوص دو خلط بارد * صفت آن به نسخه سرابیون و بعض نسخه ها را از شاهرود بی
مسهل از جهار است تخم حنظل جندبیدستر عصاره غاریقون مس سقمونیا و خربق سیاه اسن
اسطوخودوس از هر یک چهار درم و بعضی به نسخه سرابیون و در نسخه سابور و صاحب اختیار از هر یک دو درم و بعضی است انیسون
افتیمون و ادریوس مقل ازرق صبر سقوطری از هر یک سه درم حاشا ساذج هندی فراسیون حماما سلیخه
سیاه فلفل سیاه فلفل سفید از ملل زعفران دارچینی بسفایج فسنتین کمسیح حاشا مر حب البلسان مرمکی صافی
فطراسالیون و راوند طویل عصاره افسنتین فودنج حماما سنبل الطیب زنجبیل از هر یک دو درم اسطوخودوس
حلتیت از هر یک یک درم و بعضی است در نسخه دیگر و در این اجزا از هر یک و در بعضی است سوای سنبل که سه درم است
حماما و اسطوخودوس از هر یک یک درم و بعضی در نسخه دیگر در این اجزا از هر یک دو درم است با عسل مصفی مقدار
کفایت معجون سازند شربتی تا م از آن چهار مثقال با آب نیم گرم و عسل یا با طبیخ افتیمون و بعضی دادانطاکی
گفته که این ایارج با جمیع مثال با فی مماند و شربتی از آن با یک مثقال است و آن مثل شربت سقمونیا است که تا به
مدت رسد در آمد * شربتی تام از آن سه مثقال مصری است که چهار مثقال طبی باشد و بعضی داود گفته که ده درم
در نسخه که قوت این بافی ماند ساید سرباق فاروق جوت اراده استعمال آن کنند باید که فراموش نکنند از آن سه قدر چهار
درم نیم گفته که در نسخه دیگر این ایارج مرجان سرخ سه درم مروارید ناسفته یک مثقال زر طلا حلول زر نقره
حلول از هر یک نیم مثقال نیز داخل است روایت که صمغ را در شراب حل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته صمغ
را با عسل مصفی معجون سازند و بعضی گفته که این ایارج لوغاذیا احمار سال باقی میماند اولی آن است که تخم
خواب ادویه را صمغ حلابی از اسفایج بسفایج ورد فای حبل و افتیمون و تربد ملطف کابلی ؟ کاوزبان و اسطوخودوس
و بعضی ربد ری میل بنا باشد * ایارج لوغاذیا به نسخه فیلغریوس * صفت آن تخم حنظل غاریقون مس
سفید اس ... سیاه و در نسخه دیگر است حربق سفید است سقمونیای مصری سوفاریقون از هر یک ده مثقال
افتیمون اقلیطی بسفایج فستقی مقل ازرق صبر سقوطری کادریوس فراسیون سلیخه سیاه از هر یک پنج مثقال فلفل
سیاه فلفل سفید دارفلفل دارچینی زعفران حاشا مر کمسیح حب بلسان فطراسالیون راوند طویل از هر یک چهار
مثقال با عسل مصفی بقدر کفایت معجون سازند شربتی تام از آن سه مثقال با چهار مثقال بعضی توت یا سان با ماء
العسل نیم گرم و نیمی بعضی گفته اند که شربتی از آن چهار مثقال است با یک درم نمک طعام با طبیخ افتیمون که در اول
ذکر شد این نسخه ... سه حروف مولفی گویم و حنظل است در ورود رحم و بعضی گفته که شربتی تام از آن
سه مثقال است * ایارج لوغاذیا به نسخه فرلس * صفت آن تخم حنظل پنج مثقال بیار تخم ... سری غاریقون
مس سفید اسن ... سیاه سقمونیای مصری سوفاریقون از هر یک ده مثقال بسفایج فستقی افتیمون مقل ازرق
صبر سقوطری کادریوس فراسیون سلیخه سیاه از هر یک پنج مثقال مر صافی و حاشا و کمسیح فطراسالیون فلفل سفید
فلفل سیاه دارفلفل دارچینی زعفران حب بلسان مرور راوند طویل از هر یک چهار مثقال عسل بقدر کفایت به دستور
معجون سازند * ایارج لوغاذیا به نسخه دیگر * صفت آن تخم حنظل صبر سقوطری سقمونیای مصری از هر یک یازده درم
حاشا و ... فراسیون بسفایج فستقی جعده از هر یک هفت درم فلفل سیاه دارفلفل سنبل الطیب زعفران دارچینی
مرمکی صاف فطراسالیون از هر یک چهار درم کمسیح عصاره افسنتین اسطوخودوس کادریوس اسقوردیون از هر یک
سه درم ... راوند طویل حماماهای رومی از هر یک سه درم کوفته بیخته با عسل مصفی معجون سازند شربتی

چهار درم با تکلیم بعد طعام در طبیخ افتیمون بعد کوبیده و اول این نسخه و در نسخهٔ دیگر اجزا سر برخو بنی سیاه و افتیمون
و غاریقون و ملح هندی از هر یک ده درم اسقیل مشوی هفت درم آورده اند و وزن شحم حنظل و صبر و سقمونیا
از هر یک شش درم کرده * ایارج لوغادیا نسخهٔ دیگر * صنعت آن شحم حنظل ده درم بسفایج عسل مشوی غاریقون
ملح هندی سقمونیای مشوی خربق اسود اسارون از هر یک نه درم افتیمون افربطی که در بعض نسخ ایرسا از هر یک شش درم
صبر سقوطری شش درم جاوشیر و اشق سکبینج اشترغاز جعده فراسیون بزر حرمل سلیخه سیاه فلفل سپید دارفلفل دارچینی
سنبل زعفران دارچینی مرمکی صافی جاوشیر سکبینج جندبیدستر فطراسالیون زراوند طویل بسفایج فستقی پیاره
افسنتین سنبل الطیب حماما زنجبیل از هر یک چهار درم حبت البلسان اسطوخودوس از هر یک سه درم ادویه را کوبیده
و همه وزن ادویه عسل مصفی بقوام آورده که سرکه انگوری سه صد درم در آن باید حل کرده باشند و اگر شراب انگوری
باشد بهتر است والا سرکه که مذکور شد کافی است و بار بقوام آورند و معجون سازند و در شربت آن حسبی که مذکور شد
با حمل ورد و گل افزایند و بعد از آن نگاه دارند * ایارج لوغادیا بنسخهٔ استاد ابوالفرج احمد صاحب مفتاح * صنعت
آن شحم حنظل صبر سقوطری سقمونیای از هر یک یازده درم بسفایج عسل مشوی اسقیل مشوی بسفایج فستقی از هر یک
شش درم غاریقون ملح هندی خربق سیاه اسارون افتیمون از هر یک ده درم اسطوخودوس جاوشیر عصارهٔ افسنتین
اسطوخودوس از هر یک شش درم که در بعض نسخ ماریون فراسیون سلیخهٔ سیاه از هر یک هفت درم جاوشیر سکبینج جندبیدستر
جعده فراسیون جماما از هر یک دو درم فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل زعفران دارچینی مر صافی فطراسالیون از هر یک
چهار درم حب البلسان سنبل الطیب زراوند طویل زنجبیل حماما از هر یک سه درم با عسل مصفی سه وزن ادویه
معجون سازند زمان نسخه سی و سه جزو است و گرم و خشک است در اوائل درجهٔ سوم * ایارج بابونس نافع است
از برای خداوندان بلغم معده و کسانی که بیاشند السهاب و معده و جمیع نفخها را زایل گرداند و نافع است از برای
طبع استمرای علل از برای علتهای رحم و سلسل بول است و دوای عجیب است از برای مکمودین و حداوندان وجع معده
و کلیتین و حیض و روی آورد * صنعت آن صبر سقوطری تکیه مثقال مصطکی رومی سنبل الطیب زعفران دارچینی
اسارون حب بلسان از هر یک یک اوقیه کوبیده بیخته حبک در سه تکفیل ازند و استعمال نمایند یا از برای در
گرمی علل از معده بعد از ولد مثقال با آب سرد از برای کسی که بیماری داشته باشد یا انصباب کند بسوی معده
اول باید یک مثقال آن را بیاشامد و کسی که او را ورمی در بعضی اعضای باطنی باشد این ایارج نفع می دهد او را
چون با ماء العسل بیاشامد و کسی که صباح با را ریول باشد یا فرو آمدن حیض باشد که بیاشامد این ایارج
را در آبی که در آن بادیان جوشانیده باشند صاف نموده و این ایارج ملحی یا ایارج فیقرا است * ایارج مسروب توموطوس
نافع است از برای دعر و بیوست آب ممکنه محکن و وجع سر دائمی است و از برای ارجاع معده و طحال و کبد و از برای ارجاع
سر اوله و بلغمیه از برای دوار و وجعی که آن را اکلیلی گویند * صنعت آن کمادریوس اسطوخودوس فلفل سفید
فلفل سیاه بسفایج عسل مشوی از هر یک دوازده اوقیه غاریقون اسقیل خربق سیاه سقمونیای مشوی صبر سقوطری
از هر یک یازده اوقیه و در نسخهٔ دیگر از هر یک شش اوقیه است و در نسخهٔ دیگر غاریقون سی و ده درم اسن هفت اوقیه
فربیون زعفران از هر یک هرده اوقیه سوسه اوقیه شحم حنظل ده اوقیه لحوا کوفته بیخته با عسل معجون سازند و بعد
از سه ماه استعمال نمایند شربتی چهار درم و در نسخهٔ دیگر این ایارج سنبل الطیب و سلیخه نیز از هر یک دوازده
اوقیه داخل است و گفته اند که بیاشامند این ایارج را با طبیخ افتیمون و ما ارسطو * ایارج مسروب سرموس به نسخهٔ
دیگر نافع است از برای امراض سر و صداع و عصارهٔ سر و از برای ارجاع معده و طحال و کبد * صنعت آن کمادریوس

هس مثقال اسطوخودوس فلفل سفید فلفل سیاه سقمونیای مشوی پوست بیخ ماهی زهره صبر سقوطری تا ترعنصل مشوی
سنبل الطیب سلیخه سیاه از هر یک سائیده مثقال — حنظل دانه بیرون کرده دو مثقال مرصافی سه مثقال زعفران
شش مثقال سندروس درونج از هر یک هشت مثقال ادویه جمله را کوفته بیخته صمغ را خیسانیده حل کرده
ادویه را بآن معجون سازند و در وقت حاجت چهار مثقال آنرا با آب گرم بنوشند * ایارج معروف بانطاطوس
نافع از برای اوجاع و ریاح بارده معده * صفت آن صبر زرد سقوطری چهار مثقال مصطکی رومی دو مثقال اسارون
برگ گل سرخ سنبل الطیب ادخر مرمکی سلیخه سودا از هر یک نیم اوقیه کوفته بیخته بعسل درسرشته کرده شربتی دو درم
واین ایارج نیز از نوع ایارج فیقرا است * ایارج مسمی بمجرب نعمه سرکیند و فرود آورد از سراسیمه را در مرتبه اسد
از فضول و باسهال دفع کند نافع است از برای جمیع علتهای سر * صفت آن تخم حنظل منقی از قشر وحب ده مثقال
کندر فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل از هر یک چهار مثقال زعفران یک مثقال صبر سقوطری مرصافی اسی حاشا از هر یک
یک مثقال سقمونیای مشوی شش مثقال عصاره افسنتین ده مثقال کوفته بیخته با آب سرشته اقراص سازند در سایه
نگاه دارند شربتی چهار مثقال * ایارج هرمس * صفت آن غاریقون سفید یک اوقیه زراوند طویل زراوند مدحرج
مرمکی صافی سنبل الطیب دارچینی کوهی حماما فراسیون از هر یک دو اوقیه با حلواء اسارون زنجبیل تخم کرفس حاشا
مازریون مقل از هر یک یک اوقیه خطمیانا سطوریون دوقوس از هر یک چهار اوقیه مرد ساناردین که آب را
مرطوسا باشد از هر یک نیم اوقیه تخم سداب هوفاریقون روفای حسک فوه الصبغ از هر یک دو اسقار کما فیطوس
اسقولوفندریون از هر یک سی اوقیه کوفته بیخته بعسل مصفی معجون سازند * ایارج هرمس بقراطیس حکیم باین لفظ
در قانون شیخ رئیس وسایر کتب ادویه مرکبه بنظر رسیده و گمان این است که در نسخه که از یونان ترجمه بعربی شده
که ایارج بقراط و بقراطیس الحکیم و کسانیکه آن ترجمه را نقل کرده اند لفظ هر را که ضمیر منفصل است جزو اسم دانسته
بعضی هرمس بقراطیس تمام اسم را شمرده اند وبالجمله این ایارج وایارج فیقرا وایارج بقراط که ذکر شد هرسه از اسقاط
امور الحکیم است واین ایارج نافع است از برای ریاح بلغم معده واوجاع سر و صداع بارد و دوار مفید است ونسخه سر
از اخلاط فاسده می کند و نافع است از برای مالیخولیا * صفت آن خطمیانا زراوند مدحرج سلیخه دارچینی سنبل
الطیب فطراسالیون کمادریوس اسطوخودوس فلفل مرید بوته کوهی گیا وآن مصطکی است از هر یک یکدرم مرصافی
چهار درم حب البان زعفران از هر یک یکدرم و نیم صبر سقوطری هشت درم تخم حنظل سی درم کوفته بیخته بعسل
مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی چهار درم با آب نیم گرم واین ایارج
سابرده مجرب است ومزاجش گرم وخشک است درد ورد رحم ودرد زهرا باد بن کوبالی ایارج ازاول باد ارجینی زین
آنها از هر یک یکدرم واز فطراسالیون با مصطکی از هر یک وزن صبر سقوطری هشت درم و نیم است
* فصل در بیان حبوب مسهله که اصل و عمده آنها صبر ایارج فیقرا است بدانکه بعضی از اطبا گفته اند که حبوب
مسهله اکثر مسهلات است و بعضی دیگر گفته که اسم مسهله البته مسهلات است وصاحب اختیارات بدیعی گفته
که همه حبوب مسهله چون آنها ماده دوای بماند در وقت خود تعلل ضعف میگردد وبهتر آن است که یک روز قبل
از استعمال باحمه و درباره درست عربال دهن کرده حقنه نموده شبانگاه با آن مناسب باشد از سلر تاب فرو برند
* وبهتر آنکه اکثر حبوب مسهله از برای امراض دماغی باشد که اجزای آنها نرم وحبوب آن اندک بزرگ باشد تا
دیر مستحیل گشته از آن تساغ درسله حیاتیه در نسخه حبوب مذکور شد ولیکن باید که اجزای آنها از هم بلا اصلی
جسد بازه بی عیب است نمود حبا حبا کوبنده بیخته در هم نموده سرشته حبوب سازند اجدید بتفصیل مذکور

مشهور. حب ابن حمصر نافع است از برای تنقیه ثلث از جمیع فضول یعنی از بلغم و مره صفرا و مره سودا و هضم نافع است
از برای معده و تقویت معده میکند و از کبد و تقویت آن و از برای ملیله و از برای تبهای کهنه و ممکن اخلاط مذکوره
و مسکن خوب است و مزیل انواع خروج و حکه و از برای کسیکه بواسیر داشته باشد و محتاج شود به آشامیدن این حب
باید که چرب کند انگشت سبابه را و انگشت ابهام خود را از روغن بادام شیرین و پس در انگشت بمالد همراه این حب
را اجزای آن پس بار همان انگشتان را چرب کرده تا آن حب سازند و فرو برند با صبر و نوا شیرین سایند
صفت آن ایارج فیقرا بیست و چهار درم هلیله سیاه پوست هلیله زرد از هر یک شش درم مصطکی رومی افسنتین
عصاره غافث عصاره افسنتین رومی از هر یک دو درم عصاره گل سرخ چهار درم کوفته بیخته با آن حب سازند بقدر حمصی
بعد زنجبیلی شربتی یک درم و نیم با دو وقت بعد از دو ساعت که از اول شب بگذرد که هنوز خواب نکرده باشد با آب نیم گرم
فرو برند پس بدرستی که اسهال نمیکند این حب مگر بعد از چهار مجلس و مجلس تا چهار مجلس و عمل این حب نوراست حب این حادث
مجرب است از برای بهق و ناخن ازاله آن میکند دو سفید و سیاه این حب نافع است از برای جمیع ریاح و اوجاع مفاصل و مرض
بلغمی و سوداوی *صفت آن* پوست هلیله زرد هلیله سیاه صبر سقوطری از زرد سفید مثل سرخ بکسیم تخم حنظل
از هر یک پنج جزو حرف ابیض مغز بادام شیرین زنجبیل کرمانی بسفایج زرد مصطکی رومی از هر یک یک جزو مجموع را
در ظرف چینی آب کنند تا با بعد یکماه ادویه و آن آب جمع شود نصف بعد در آفتاب گذارند تا حل شود با ادویه
را کوفته بیخته با آن مخلوط سازند و مرسته سرشتی حب سازند به قدر حمصی بعد زنجبیلی و در سایه خشک نمایند
شربتی یک مثقال با آب نیم گرم فرو برند از استعمال این حب از جمیع امراض سوداوی و ریاح در عصر نماند
حب ایمن مسره* ظاهر النفع است از برای بواسیر و مطلق ریاح خصوص ریاح بواسیر و از برای صفرای خام و بهق و حکه و
آشامیدن مستوجب دفع زرد و مرض باسمان و ریسمان *صفت آن* پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی
از هر یک وارده مثقال آمله مقشر شش مثقال سطرح مقل و زنجبیل از هر یک پنج مثقال حب النیل در آبی از هر یک یک
مثقال ریزیر بند سفید صمغ بواسیر بروغن بادام شیرین چرب نموده صبر سقوطری از هر یک ده مثقال
کوفته بیخته بروغن بعضه بادام چرب نموده با اندک آب باعزن از آن خمیر نموده ماسه سمع نمایند و در سایه
خشک نمایند پس بار کوفته با آب سرشته حب سازند مرجعی بعد زنجبیلی شربتی شش مثقال نصف شب با آب
گرم فرو برند پس باید رسکه بله مستوران مستعمی حب* حبوب اسطوخودوس صغری در اسطوخودوس
ذکر یافت* حب اسکندری صرع و فالج و لقوه و رعشه و تبهای بلغمی را نافع باشد و اخلاط لزجه را دفع کند* صفت آن
تخم حنظل شقمر بیای مستوی ایلا کی حرس سیاه مقل ازرق از هر یک جروی فرفیون و بطرون از هر یک نیم جزو کوفته
بیخته با آب کرنب سرشته حب سازند شربتی یک درم با آب نیم گرم* حب اسطماسعول از کتاب اکمل محمد بن
ذکریا رازی مخرج بلغم و مره سودای فاسد عفن است* صفت آن ایارج فیقرا اسطوخودوس از هر یک چهار درم عاریقون
هس تبعید حجر ارمنی از هر یک یک درم سقمونیای حید انطاکی نیم درم کوفته بیخته بگلاب خالص سرشته حب
ساخته بگذارند تا شربتی از دو درم تا سه درم با آب نیم گرم ناشتا فرو برند پس از این حب و بعد از آن پس روز پرهیز
نمایند* حب اسطمخیقون مشهور این است که این حب از مخترع است ولیکن بلی آن است که این قول صحیح
نباشد جهت آنکه لفظ اسطمخیقون یونانی است و معنی آن منقی اخلاط بارده است و این منافی می‌دهد بر آنکه
این حب از اطبای یونان باشد و صحیح آن است که ارخیجانس یونانی است و عمران گفته که اصل حب
اسطمخیقون ارخیجانس است و این سبب از مخترع باشد چه اگر طبیبی غیر یونانی دوایی ترکیب کند و آن را اسم

یونانی بمعنی لازم می آید که ایارج بمعنی مسهل آنکه ایارج که لفظ یونانی است و ایارجات از غیر اهل یونان نیز
شنیده‌اند و مسهل لفظ بریان که بریانی است و اطبای غیر یونان را میز بریا بات مسماند حسن بن الحسن گفته
که ترجمهٔ حب اصطمحیقون در فارسی حب معده است و بالجمله این حب منقیهٔ اخلاط بلا به ازیدن و مومیکند
وجلا میبخشد معجب میدهاند درد و رمیکند وسواس سوداوی را و جمیع امراض سوداوی و ضعف معده و خفقان و ضعف
کامه را * صنعت آن صبر سقوطری نارده درم بمقابل ثقمعی افسنتین ازهریك شش درم سقمونیای مسوی غاریقون
مس سفید شحم حنظل ازهریك سه درم مسهل الطیب ساحیهٔ سود از غیران حب بلسان بملهندی آماروق
درج برکی عصاره افسنتین عود هندی مصطکی سم ادخر و بزید حسمی زراوند ملحرج دارچینی ازهریك نکدرم
وکاهی زیاده کرده مسود دراب ایارج فیقرا و درنسخهٔ دیگر ملیله زرد و تربد سفید نیز داخل است اجزا را
کوفته بیخته حب سازند * حب اصطمحیقون دیگر نافع از برای امراض حادثه از بلغم غلیظ لزج و مرهٔ سودا و
سقیهٔ بدن از فضول مستلقه کند * صنعت آن تربد سفید مقدار دو درم صبر سقوطری حب النیل ازهریك نکدرم
شحم حنظل دودانگ سقمونیای مسوی دودانگ کوفته بیخته باآب سرشته حب سازند شربتی دودرم تا سه درم و
درنسخهٔ دیگر صبر و حب النیل ازهریك نکدرم است و آورده که اجزا را کوفته بیخته باآب کرفس سرشته حب سازند
* حب اصطمحیقون کندی که شیخ ابوعلی سینا در قانون ذکر کرده این حب مقوی معده است و اشتهای طعام آورد
و نافع است از برای معده و کبد و طحال و سدهٔ جواس میکند و امعارا پاک میکند و اخراج فضول بلغمی یعنی مره صفرا
و مرهٔ سودا و خلط بلغم میکند از تمام بدن صاحب میزان الطبایع گفته که این حب بدن را از بلغم غلیظ و سودا و
بادهای بد پاک سازد و مزاج آن گرم است در اول درجهٔ سوم و خشک در دو درجه و ربع درجه سرور ابوالمعمر در منهاج
خود گفته که این حب معده را نافع است و صاحب جمرة گفته که این حب ابدان را از بلغم پاک کند * صنعت آن ملیلهٔ
کابلی سیس حر بملهندی افسنتین ورمی غاریقون مس سفید سقمونیای ازری مسوی ازهریك نیم جزو اسارون
افسنتین شحم کرفس ازهریك دوجزو تربد سفید صبر ملبد مقله جزو انیسون ازهریك ناره سیم جزو ایارج فیقرا
هفت جزو و بمثل یك جزو اجزا را کوفته بیخته پس بماسند بر آب ابدل ابدل آنکه دران بیما نده باشد تا ساید
مقدار چهارجزو و باید که مقدار آب آنقدر باشد که چون فاسد زادران بیما باشد ما بند در ساید و باید و اجزا
را باآب خمیر کرد اجزا را بآب خمیر کرده حبها سازند و حب بقدر فلفلی شربتی دو مثقال در نسخهٔ صاحب ذخیرهٔ
ایارج فیقرا به جزو است حکیم محمد حسن بن حکیم عمادالله بن محمود گفته که شربتی از این حب یك مثقال
است * حب اصطمحیقون کوند و در دفع مثل اصطمحیقون کندی است * صنعت این حب ایارج فیقرا تربد مقدار
هریك ده درم مقل ازرق سه درم پوست ملیله زرد افسنتین افریطی غاریقون مس سفید مصطکی قسمی بملهندی
شحم حنظل سقمونیای انطاکی مسوی ازهریك دو درم ادویه را کوفته مقل را در آب افسنتین خیسانیده حل کرده
ادویه را بآن سرشته حب سازند مرحمی بقدر فلفلی شربتی سه درم باآب نیمگرم * صنعت این حب بنسخهٔ صاحب
ذخیره ایارج فیقرا ده درم پوست ملیله زرد افسنتین مصطکی قسمی ازهریك پنج درم حب النیل ده درم شحم
حنظل سه درم مقل ازرق از سه درم تا چهار درم بالجمع افسنتین * حب اصطمحیقون دیگر این حب صفرا را از معده
نیز را آورد و معده نیز را خلك کند * صنعت آن پوست ملیلهٔ زرد ایارج فیقرا ازهریك دو درم حب النیل نکدرم کوفته
بیخته باآب سرشته حب سازند در مائده حسك کرده و شحامت دو درم تا آب نیمگرم فرو برند * حب اصطمحیقون
که محمد بن ذکریا در کتاب الکامل آورده و گفته که نافع است از برای اخراج بلغم و صالح است استعمال آن در همه فصول

وارقان * صفت آن ایارج فیقرا از هریک [illegible] از هریک با برده درم افتیمون پوست هلیله زرد سفید عاریقون
سقمونیا از هریک ده درم نمک هندی ابرور [illegible] شحم حنظل از هریک [illegible] درم کوفته بیخته با آب کدو تا
[illegible] حب سازند شربتی از دو درم تا سه درم با آب نیم گرم بیاشامند * حب اسطوخودوس مسهل بلغم از [illegible]
سر و [illegible] گرداند و معده و احشا را گرم دارد * صفت آن ایارج فیقرا در یک [illegible] از هریک دو
هلیلهای [illegible] و [illegible] گل [illegible] را کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی دو درم تا سه
درم شحم حنظل نیم درم غاریقون یک درم [illegible] را کوفته [illegible] حب اسطوخودوس دیگر مسهل سودا از [illegible] و اخلاط بر حسب و ازین
حاجت با آب نیم گرم فرو برند * حب اسطوخودوس از هریک سه درم غاریقون سقمونیا دو درم [illegible] یک درم
فرود آورد * صفت آن ایارج فیقرا افتیمون از هریک سه درم غاریقون سفید دو درم با آب نیم گرم * حب اسطوخودوس
سقمونیای مشوی سه درم همه را کوفته با آب سرشته حب سازند شربتی دو درم با آب نیم گرم * حب اسطوخودوس
نافع از برای امراض حادث از بلغم غلیظ لزج و مره سودا و تنقیه فضول غلیظه [illegible] کند * صفت آن تربد
سفید دو درم صبر سقوطری حب النیل از هریک یک درم شحم حنظل سقمونیای مشوی از هریک دو دانگ
کوفته بیخته با آب کرفس سرشته حب سازند شربتی یک درم * حب اسطوخودوس دیگر که از الیای عصر است
نافع از برای جمیع امراض بلغمی و صفراوی و دماغی را نافع و مسهل بلغم کند و [illegible] و [illegible]
نافع است * صفت آن حب بلبان عود بلبان با سر [illegible] الطیب اسارون سای دار چینی بلبی مصطکی
رومی از هریک [illegible] مثقال و ج ترکی زعفران از هریک [illegible] مثقال [illegible] غاریقون [illegible] از هریک دو مثقال
غار و تربد حسنی [illegible] صبر سقوطری سقمونیای مشوی شحم حنظل از هریک سه مثقال افتیمون
بسفایج [illegible] از هریک [illegible] مثقال کوفته بیخته بروغن بادام [illegible] چرب نموده [illegible] سرشته
سازند شربتی دو مثقال با آب نیم گرم فرو برند * حب اسطوخودوس دیگر که تنقیه اخلاط غلیظه و فضول بلغمیه
کند امراض راس بلغمی خصوص درد سر [illegible] را که از بلغم باشد نافع است * صفت آن ایارج فیقرا حب النیل
صبر سقوطری از هریک ده درم پوست هلیله زرد افتیمون بسفایج از هریک [illegible] درم شحم حنظل سه درم [illegible]
دو درم سقمونیای مشوی تربد [illegible] از هریک [illegible] مثقال همه را کوفته بیخته با آب [illegible] با آب مطبوخ
[illegible] سرشته حب سازند و [illegible] چهار درم با آب طبیخ افتیمون بیاشامند * حب اسطوخودوس مسهل
[illegible] است [illegible] را از بلغم غلیظ و سودا پاک سازد * صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
ایارج [illegible] طعام افتیمون سقمونیای مشوی از هریک [illegible] افتیمون [illegible] دو [illegible] چرب [illegible]
[illegible] چهار درم [illegible] در آب کرفس حل کرده ادویه را کوفته بیخته با آب سرشته حب سازند شربتی
از دو درم تا سه درم * حب اسطوخودوس به نسخه این حرمله بیمارانی که از بلغم غلیظ و سودا [illegible]
اخلاط [illegible] دارد * صفت آن عود بلبان حب بلبان سلیخه سنبل الطیب اسارون دار چینی زعفران مصطکی
رومی [illegible] ترکی [illegible] از هریک [illegible] صبر سقوطری [illegible] درم [illegible]
مشوی غاریقون سفید شحم حنظل از هریک سه درم [illegible] افتیمون از هریک [illegible] درم کوفته بیخته با آب
سرشته حب سازند شربتی [illegible] کسانی که [illegible] را [illegible]
حاجت [illegible] درم با آب نیم گرم فرو برند * حب اسطوخودوس [illegible] که [illegible]
آورد * صفت آن تربد سفید [illegible] بروغن بادام [illegible] چرب نموده [illegible] صبر سقوطری [illegible]
النیل از هریک [illegible] شحم حنظل سقمونیای مشوی از هریک [illegible] که [illegible] از هریک [illegible] مثقال کوفته

بسته با آب مرزنجوش حب سازند شربتی دو درم تا سه درم و گفته که گاهی زیاده ممکن است و اجزای این حب غاریقون
و فلفل سنبل الطیب نعنع دارچینی صلایه مصطکی رومی افتیمون از هر یک بقدر حاجت تحفه حال وصف * حب
ایارج جالینوس در درد مزمن سر و درد معده و حکم آن نافع است و اخلاط از سر و دماغ فرود آورده و معده را از اخلاط پاک
پاک سازد و قوی گرداند * صنعت آن ایارج فیقرا پنج درم تربد سفید مقشر پنج درم پوست هلیله زرد پنج درم
کوفته بیخته به روغن بادام چرب کرده با آب کاسنی تازه سرشته حب سازند و شربتی بقدر حاجت دو سه
دو درم با شربت ... با آب نیم گرم فرو برند * حب ایارج قلمی فرموده اند که از یک ده حکمای استاد الاطبا میر محمد
هادی العلوی والد ماجد فقیر است غفر الله نافع از برای فالج لقوه و صرع و استرخا و مالیخولیا و نوبت و درد معده
و اخلاط غلیظه بلغمیه سودا و بخار از دماغ فرود آورد و معده را از اخلاط غلیظه لزجه پاک سازد و قروح و بثور سر را
را نافع باشد * صنعت این حب ایارج فیقرا ده درم غاریقون مقل سقمونیا تخم گل سرخ اسطوخودوس
مقل از هر یک دو درم مقل ارزق افتیمون بادرنجبویه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه مصطکی عود
الصلیب اسطوخودوس از هر یک یک درم تربد سفید مقشر دو درم و شحم حنظل یک درم و دو دانگ کوفته به روغن بادام
چرب کرده با آب مرزنجوش حب سازند شربتی دو مثقال با آب نیم گرم شب وقت خواب فرو برند
* حب ایارج مشهور بایارج فیقرا نافع است از برای امراض بارده دماغ خصوص امراض حادثه از فضول رطبه و بصر را راحت
دهد و تنقیه معده کند * صنعت این حب به نسخه این حقیر ایارج فیقرا سه درم پوست هلیله زرد تربد مقشر
مقل ارزق از هر یک چهار درم نمک هندی افتیمون از هر یک دو درم و نیم کوفته بیخته با آب گشنیز تازه سرشته حبوب
سازند و شربتی بقدر فلفلی شربتی دو درم و اگر خواهند که صفرا نیز براند نیم درم سقمونیای مصری اضافه نمایند
و اگر خواهند که اخلاط محترقه را براند یک درم شحم حنظل نیز داخل نمایند * صنعت آن ایارج فیقرا سه درم هلیله
زرد پنج درم تربد سفید چهار درم افتیمون نمک هندی از هر یک دو درم و نیم غاریقون سقمونیا دو درم شحم حنظل
یک درم و اگر با اخلاط بلغمی صفرا باشد بجهت اسهال آب کند سقمونیای مصری بقدر حاجت مجموع را کوفته
بیخته حبها سازند و شربتی ... بعضی گفته اند که قوت این حب تا دو سال باقی میماند * حب ایارج
... مزمن دماغ را زایل کند و درد سر ... و معده را قوی گرداند * صنعت آن ایارج فیقرا هشت درم پوست هلیله
زرد یک درم تربد سفید ... دانگ نمک هندی یک دانگ همه را کوفته بیخته با آب ... حبها سازند
مجموع یک شربت است و در نسخه دیگر ایارج یک درم است * حب ایارج محمد بن زکریا ... مزمن دماغ و معده
را از اخلاط غلیظه لزجه پاک کند * صنعت آن ایارج سه درم تربد سفید ... درم نمک هندی دو درم و نیم
کوفته بیخته با آب ... حبوب سازند شربتی دو درم با آب نیم گرم فرو برند * حب ایارج منقول از حاوی صغیر
بالفعل محمد بن الیاس تنقیه دماغ کند از فضول غلیظه و اخلاط بلغمیه و نافع است از برای سکته و صرع و تاریکی
چشم و شب کوری و جهل و نسیان * صنعت آن ایارج فیقرا تربد سفید مقل از هر یک یک درم ... غاریقون
مقل افتیمون از هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی از هر یک یک دانگ و نیم کوفته بیخته با آب رازیانه تازه
سرشته حب سازند مجموع یک شربت است * حب ایارج دیگر منقول از حاوی صغیر محمود بن الیاس شیرازی تنقیه
سر و معده کند * صنعت آن ایارج فیقرا سی درم تربد سفید مقل پوست هلیله ... افتیمون ... از هر یک سه درم سنبل
نطی شحم کرس از هر یک دو درم تخم گل سرخ دو درم و نیم کوفته بیخته با آب مرزنجوش حب سازند شربتی دو درم * حب
ایارج دیگر که تنقیه دماغ و سر از فضول نماید و امراض بارده معده و سر را نافع است * صنعت آن ایارج فیقرا

تربد سفید مدبّر از هر یک یک درم افتیمون دو درم اسطوخودوس غاریقون سفید حب النیل رب السوس از هر یک نیم
درم زنجبیل نمک هندی شحم حنظل کثیرا مقل ازرق از هر یک یک دانگ محموده مشوی نخود دانگ کوفته بیخته
با آب کرفس تازه سرشته حب سازند حمله یک مثقال کامل است * حب ایارج دیگر منقّی معده و دماغ و اعصاب
از فضول بلغمیه کند و نافع است از برای فالج و لقوه و رعشه و امثال اینها * صنعت آن ایارج فیقرا تربد سفید سنا بر
از هر یک یک درم شحم حنظل ربع درمی نمک هندی دو دانگ کوفته بیخته با آب کرفس تازه سرشته حب سازند حمله
یک مثقال است * حب ایارج به نسخه حکیم مؤمن در شرح موجز نافع از برای علل رأس و معده و فضول را از بن
کرم عصب جدا سازد * صنعت آن ایارج فیقرا سه درم تربد سفید پوست هلیله زرد از هر یک دو درم نمک هندی یک
مثقال محموده انطاکی یک درم مقل ازرق نمک زجاجی چنانکه رسم است حب سازند شربتی از دو درم تا سه درم است
و گاهی بدل محموده شحم حنظل می کنند هرگاه اراده اسهال بلغم باشد و گاهی زیاده می کنند در این حب پوست
هلیله کابلی و گاهی ادویه این حب را با آب کرفس خمیر می کنند و اولی است که حبها را بزرگ سازند تا مکث کند
در معده و شب نخوابند که حرکت نقطه موجب سرعت انحدار آن شود و مکث کند در معده و جذب کند مواد را از سر
* حب ایارج به نسخه صاحب قرابادین کبیر والی سر و دماغ را پاک و بوی ناخوش که از بینی آید ببرد و درد سر و سبل
و درد چشم و درد گوش را سود مند باشد * صنعت آن ایارج فیقرا یک درم تربد سفید مدبّر یک درم و نیم پوست هلیله
کابلی افتیمون از هر یک چهار دانگ گل سرخ نمک هندی از هر یک یک دانگ و نیم کوفته بیخته با آب مرزنجوش حب سازند
و اگر خواهند قوی تر شود نیم درم سقمونیا اضافه کنند * حب ایارج دیگر منقّی بلغم کند و نافع است از برای جمیع
امراض بلغمی خصوص امراض بلغمی دماغ و اعصاب و خصوص از برای فالج * صنعت آن شحم حنظل غاریقون سفید از هر یک
یک دانگ تربد سفید مدبّر بسفایج سقوطری زنجبیل از هر یک ربع درمی خربق سیاه محموده مشوی از هر یک یک دانگ
و نیم ایارج فیقرا نصف مجموع ادویه همه را کوفته بیخته مقل ازرق نیم درم رب السوس ثلث درمی کثیرا ربع درمی در
آب حل کرده ادویه را با آن سرشته حب سازند حمله یک مثقال بود * حب ایارج شمول ارجانی کبیر نافع از برای ثقل
معده و سر و تحلیل فضول از معده و سر * صنعت آن ایارج فیقرا سه درم پوست هلیله زرد چهار درم و نیم کوفته بیخته
با آب کرفس تازه سرشته حب سازند هر شبی یک نخودی شربتی دو درم و نیم با آب نیم گرم شب وقت خواب
فرو برند اگر خواهند اسهال صفرا نیز کند نیم درم سقمونیای مشوی اضافه نمایند * حب ایارج منقّی دماغ و معده
کند و جذب مواد از اعضای نفیسه نماید بدن را از اخلاط فاسده پاک سازد * صنعت آن شحم حنظل غاریقون مقل
تربد سفید پوست هلیله زرد هلیله سیاه مقل ازرق بسفایج مصطکی انیسون سکبینج سقمونیای مشوی حب النیل افتیمون
اقلیطی ملح نفطی وج ترکی کثیرا اسطوخودوس قرنفل خولنجان لسان الثور از هر یک یک درم ایارج فیقرا نوزده درم
که برابر مجموع ادویه باشد کوفته بیخته با آب رازیانه تر یا آب خالص حب سازند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال
* حب ایارج مسهل بلغم و خمار بلغمی و غیره را نافع است * صنعت آن ایارج فیقرا تربد سفید مجوف صمغ مدبّر
غاریقون سفید از هر یک نیم مثقال شحم حنظل یک دانگ عصاره افسنتین ربع مثقال کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین چرب نموده و بسکنجبین ساده سرشته حب سازند و نگاه دارند و این مجموع یک شربت تام است * حب ایارج
دیگر که اسهال صفرا و بلغم کند و امراض مرکبه از این دو خلط را نافع است خصوص از برای سبات سهری * صنعت آن
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه غاریقون سفید بسفایج مصطکی تربد سفید مدبّر سنامکی
از هر یک یک درم افسنتین کثیرا از هر یک نیم درم ایارج فیقرا مثل ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب کرده

با آب طبیخ کرفس تازه یا آب طبیخ رازیانه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی چهار درم تا شش درم
با آب نیم گرم فرو برند و اگر بشیر در طبیخ نصارا باشد با شراب اسطوخودوس مرکب که در اشربه اسطوخودوس
ذکر یافت که آن را با آب گرم حل کرده باشند فرو برند * حب ایارج دیگر که همین منفعت دارد * صنعت آن ایارج
فیقرا تربد سفید مجوف مقشر از هر یک یک درم نمک هندی نیم درم شحم حنظل یکدانگ و نیم سقمونیا انطاکی مشوی
یکدانگ کوفته بیخته با آب سرشته حب سازند جمله یک شربت کامل است * حب ایارج به نسخهٔ حکیم صالح جان
رح حال آن مرحوم * صنعت آن ایارج فیقرا پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله ورق گل سرخ نمک
هندی عصارهٔ افسنتین سنا مکی از هر یک دو مثقال تخم کرفس نیم مثقال غاریقون تربد سفید چهار مثقال سقمونیای
مشوی سه مثقال از هر یک دو مثقال کوفته بیخته کاسنی سه مثقال کوفته بیخته بر آورده صمغ عربی سه
مثقال در آب حل کرده ادویهٔ مذکوره را در آن خمیر کرده حبها سازند هر حبی مقدار فندقی شربتی یک مثقال
و بشراب یا آب نیم گرم فرو برند * حب ایارج دیگر معده را از اخلاط فاسده پاک کند و فضول از دماغ منحدر
سازد و سهال نافع بود از برای امراض باقی معده و سر * صنعت آن ایارج فیقرا یک مثقال تربد سفید مقشر یک درم
حب النیل مقشر افسنتین غاریقون سفید از هر یک نیم درم نمک هندی یکدانگ و نیم شحم حنظل یکدانگ و در
نسخهٔ دیگر یکدانگ و نیم است کوفته بیخته با آب رازیانه تازه سرشته حبها سازند بقدر نخودی جمله یک شربت
است * حب ایارج دیگر مقوی معده و سر است * صنعت آن ایارج فیقرا صبر فارسی مصطکی زعفران سنبل الطیب
اسارون سلیخه دارچینی از هر یک یک درم صبر سقطری هفت درم کوفته بیخته پس بگیرند از این ایارج سه درم
سقمونیای مشوی یک درم شحم حنظل یک درم و نیم نمک هندی سه درم کوفته بیخته حب سازند جمله یک شربت
است * حب ایارج معمول از کامل الصناعه که همین خاصیت دارد * صنعت آن ایارج فیقرا نیم درم تربد تراشیده
مقشر پوست هلیله کابلی نمک هندی از هر یک دو درم شحم حنظل یک درم تخم کرفس نیم درم کوفته بیخته
با آب سرشته حب سازند شربتی دو درم تا سه درم * حب ایارج صرع * صنعت آن ایارج فیقرا تربد سفید غاریقون
از هر یک یک درم اسطوخودوس بوزیدان عود الصلیب از هر یک نیم درم شحم حنظل مصطکی از هر یک دانگی محموده
نیم دانگ کوفته بیخته با آب رازیانه حب سازند و حب اسطوخودوس و حب اداویه و حب افتیمون و حب ادرمون
و حب اهلیلج و حب بسفایج و حب سفح صبری و ایارجی هر یک در ذکر مرکبات ذکر یافت از اعادت اجتناب شد * حب ذرة الساعه
معمول اطبا علت ... است از اعصاب بدن و مفاصل و نافع است از برای اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و وجع ورک
* صنعت آن صبر سقوطری پوست هلیله زرد مصطکی سنا مکی اجزا مساوی کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده حب سازند شربتی دو درم وقت خواب با آب نیم گرم فرو برند * حب مرمکی مقوی
اطراف کبد نافع است از برای اورام و بادها که سبب ... باشد * صنعت آن
صبر سقوطری شحم حنظل زعفران سنبل الطیب دارچینی حب بلسان اسارون مصطکی افسنتین رومی سقمونیا
تربد سفید از هر یک نیم مثقال سلیخه نیم مثقال کوفته بیخته با آب سرشته حب سازند و وقت خواب
دست را بروغن بادام شیرین چرب ساخته حب سازند هر حبی بقدر نخودی ... طبیعت و ... آن را اول
آب ... حب ... که آن پارده ... دو درم است وقت خواب * حب ... اسهال سودا و صفرا و
بلغم کند بآسانی * صنعت آن افتیمون پوست هلیله زرد از هر یک ده درم سقمونیای مشوی نمک هندی از هر یک
یکدرم زعفران نیم درم صبر سقوطری ده درم کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی دو درم تا سه درم * حب

صفراي حار و عطش و مليّن طبع باشد و اين بلغمي را سود دارد * صفت آن ايارج فيقرا صد درم انيسون دو درم
و نيم تخم خيار يك درم و نيم ابريشم چهار درم بريان كنند و بر همه درم نمك هندي بوره ارمني دو درم
مقل سفيد و ملح نفطي كوفته بيخته با آب گندنا حب سازند شربتي هر روز يك درم * حب بهرامي اسهال اخلاط را نافع
است * صفت آن سقمونياي مشوي دو درم افتيمون سه درم مقل ازرق چهار درم سنبل الطيب هليله كابلي سه سه درم
مصطكي از هر يك ده درم زعفران يك درم و نيم غاريقون سه درم حماما يك درم كوفته بيخته حب سازند شربتي دو
درم و نيم * حب بهمني رياح را زائل گرداند * صفت آن تربد يك درم و دانگي و نيم غاريقون ايارجه فيقرا افسنتين از
هر يك چهار دانگ هليله سياه سطرح عصاره افسنتين از هر يك دو دانگ سقمونياي مشوي مقل افسنتين از
هر يك دانگي كوفته بيخته حب سازند بالجمله يك شربت با آب نيم گرم * حب نور وجع مفاصل را در دو روز اصلاح
آورد * صفت آن صبر سقوطري تربد سفيد از هر يك شش درم پوست هليله زرد تربد ايرسا از هر يك دو
درم افسنتين سقمونيا از هر يك يك درم مقل يك درم و نيم كوفته بيخته با آب گندنا حب سازند شربتي سه درم
با آب گرم * حب جاوشير منقول از زهراوي نافع است از براي درد و اوجاع درد مفاصل و درد كمر و از براي
امراض بارده امراض لقوه و امراض هاي اعصاب * صفت آن زنجبيل فلفل دار فلفل سطرح هليله [illegible]
زرد پوست هليله آمله سعتر مرزنجوش تربد سفيد سقمونياي مشوي زعفران خردل از هر يك دو درم
سورنجان جاوشير سكبينج مقل ابهل اشق حنظل از هر يك ده درم صبر سقوطري نصف درم صموغ را با آب
كرفس خيسانيده حل كرده ادويه را كوفته بيخته با آن سرشته حب سازند شربتي دو درم * حب جالينوس
حكيم گفته كه اين حب درد سر و انواع درد چشم را و برص كند و فضول رديه را از تن بيرون آورد * صفت آن
مصطكي رومي افسنتين رومي سقمونيا شحم حنظل اجزا مساوي كوفته بيخته حب سازند شربتي يك درم و در
نسخه ديگر بجاي افسنتين عصاره افسنتين بوزن آن است و صبر سقوطري بوزن يك جزو اضافه ادويه مذكور
است و گفته شده كه شربتي از اين حب از يك درم تا دو درم و نيم است نسخه مزاج * حب جالينوس ديگر * صفت
آن صبر سقوطري عصاره افسنتين بوزن آن مصطكي از هر يك دو درم سقمونياي مشوي شحم حنظل از هر يك يك درم
كوفته بيخته با آب كرفس تازه يا آب خالص سرشته حب سازند شربتي يك مثقال و در نسخه ديگر عصاره افسنتين
بوزن افسنتين مذكور داخل است * حب دافع ابخره از سر و دماغ * صفت آن صبر سقوطري چهار درم پوست هليله
كابلي پوست هليله زرد از هر يك چهار دانگ و نيم حب مصطكي رومي عنبه گل سرخ [illegible] الامعاء [illegible]
[illegible] مصطكي افسنتين اقريطي افسنتين رومي از هر يك يك درم سقمونياي مشوي نصف درم كوفته بيخته
با روغن بادام سرشته يك مثقال حب نموده با آب [illegible] حب سازند شربتي دو درم * حب الذهب اين حب موسوم
است [illegible] و از براي [illegible] احمد بن عبد الله [illegible] معروف بشيخ ابوعلي است بقصد اخلاط بلغم از
[illegible] منسكند و [illegible] و اوجاع ظهر و [illegible] و فضول است
و [illegible] طعام [illegible] بالجمله و المرام آن [illegible] وارد و [illegible] ديگر
استعمال آن از براي مرض اسهال با دو درم است * صفت آن صبر سقوطري [illegible] پوست هليله زرد پوست هليله
كابلي از هر يك ده درم گل سرخ [illegible] الامعاء سه درم سقمونياي مشوي زعفران مصطكي رومي كثيرا سنبل از هر يك
سه درم عنبر اشهب ورق طلا از هر يك چهار [illegible] گل سرخ [illegible] ياقوت رماني [illegible] از هر يك
[illegible] ادويه مذكوره را [illegible] اين حب [illegible] زياده كرده شد [illegible] اين ادويه از براي بلغم و رياح بارده

بوده مثل بندق الذهب است از هر یک چهار درم و در مفاصل و عرق النسا و مانند آنها نافع بود صفت این نسخه
سقمونیا مقل یدلا بزرون سفید ... بادرنجبویه و ریحان مصری از هر یک سه درم و از برای جدا ارند ان مقرا برا صل اصل نط
پوست هلیله زرد گل بنفشه از هر یک پنج درم و اگر با صفرا اخره مساعد بود بموی سر باشد زیاده کرده شود برای زرنبس
و کشنیز حسک از هر یک پنج درم و اگر ضعف کند باشد طبا شیر سفید بدل مرزنجوش و کشنیز خشک کنند و از برای
جدا ارند ان شود از اصل اصیل نط لاجورد مغسول و یا حجر ارمنی مغسول هر کدام که باشد یک درم افزوده نمایند مجموع
را کوفته بیخته بگلاب و عرق بید مشک و آب کرفس تازه و آب رازیانه تازه سرشته حب سازند و روغن این حب باد و سال
باقی میماند این نسخه را شیخ ابطاکی از شیخ رئیس نقل کرده بلمی فرموده اند که احقر را معلوم نیست که شیخ رئیس
در کدام کتاب کرانس نسخه نموده و اصل این نقرا ... در کتب مشهور است * حب الذهب منقول از خط میرزا محمد
باقر بن حکیم عماد الدین محمود جهت سرزار ی نافع از برای صداع و رمد و ابتدای نزول آب چشم * صفت
ایارج فیقرا فیقرا سقمونیا مصری از هر یک یک مثقال پوست هلیله زرد دو مثقال و نیم کوفته بیخته با آب حب
سازند شربتی دو درم * حب الذهب دیگر منقی معده و دماغ کند و نافع است از برای حمالات و ابتدای نزول آب
چشم * صفت ایارج فیقرا نیم درم پوست هلیله زرد ده درم کتیرا مصطکی رومی صمغ عربی زعفران از هر یک
سه درم ورق گل سرخ پنج درم کوفته بیخته بگلاب سرشته حب سازند شربتی از دو درم تا سه درم با آب گرم
فرو برند * حب الذهب به نسخه صاحب ذخیره خوارزمشاهی * صفت ایارج فیقرا ده درم تربد سفید مقشر ده
درم مصطکی گل سرخ از هر یک دو درم و نیم زعفران فلفل سفید پوست هلیله زرد پنج درم صمغ عربی مصری یک درم
و در نسخه دیگر صموغا یک درم و نیم است مجموع را کوفته بیخته با آب سرشته حب سازند شربتی از دو درم و نیم
تا سه درم وقت خواب با آب گرم فرو برند * حب الذهب منقول از بیاض خط میرزا محمد حسن حکیم ولد حکیم
عماد الدین محمود گفته که این حب را حب مطی نیز گویند منقیه معده و سر از رطوبات کند و تقویت معده و دماغ
نماید * صفت آن هلیله سیاه پوست هلیله کابلی از هر یک پنج درم کرویا نانخواه تخم کرفس زیره کرمانی انیسون
از هر یک دو درم مصطکی رومی سه درم نمک هندی یک درم نیم صبر سقوطری مثل وزن مجموع ادویه زعفران یک درم
و نیم مجموع را کوفته بیخته یکجا کرده حب سازند و با آب برگ اترج بزرگ برابر شود تناول نمایند این حب پیش از
طعام یک درم و نیم رومی تناول نمایند تا نیم روز و بعد آب نیم گرم اگر خواسته باشند تناول آن بعد از طعام باید گردانیده
شود مقدار شربت آن نصف شده ... نیم سکنه منقیه معده و سر ... کند از رطوبت و تقویت آنها می نماید
بعون الله بیخ خواه قبل از طعام و خواه بعد از طعام * صفت این حب به نسخه دیگر با اختلاف بعضی اجزا منقول از مقالات
بقراطی که گفته که این از تالیف نفیس است * صفت آن نانخواه زیره کرویا انیسون هلیله سیاه هندی از هر یک یک درم
مصطکی سه درم صبر سقوطری مثل مجموع ادویه اجزا را کوفته بیخته با آب برگ اترج سرشته حب ها از نخود بزرگ
تر سازند هر روز یک حب آن را تناول نمایند بلغم مجلس عمل کند و رطوبات باشد از معده پاک کند و نگذارد که
رطوبات باشد موجب ضعف معده و سر گردد بعون الله عز و جل * حب الذهب بلمی فرموده اند که از تالیف احقر است
... امراض ... * صفت آن پوست هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه لاجورد مغسول بشاع ... افتیمون
بادرنجبویه اسطوخودوس از هر یک هشت درم صمغ عربی مصری یک درم کتیرا دو درم ایارج ده وارده درم طلای مجرب
یک درم کوفته بگلاب سرشته حب سازند * حب الذهب حکیم احمد مرسوی نافع از برای رمد و صداع و ابتدای نزول
آب در چشم * صفت ایارج فیقرا سقمونیای مصری از هر یک یک مثقال پوست هلیله زرد دو مثقال و نیم کوفته

بیخته با آب حب سازند شربتی دو درم *حب ذهب که نافع است از برای مواد حاره و امراض * صفت آن صبر سقوطری
ده درم ترید سفید مدبر مقشر ده درم مصطکی رومی برگ گل سرخ از هر یک دو درم و نیم زعفران یک درم پوست هلیله
زرد یک درم مغز تخمهای سوری سه درم نیم و در نسخهٔ دیگر دو درم و نیم است یک سفوف نموده حب سازند شربتی
از دو درم تا زرد و مثقال با آب نیم گرم * حب الذهب باید بی جرات این حب در زرد است و سبعه را سرد دارد و جسم را
خلاص کند و مواد لاط باشد و از بدن اسهال دفع کند بدن و معده و سر را پاک کند * صفت آن صبر سقوطری بیست درم
کتیرا مصطکی رومی زعفران و تخمهای سوری از هر یک سه درم پوست هلیله زرد ده درم ورق گل سرخ چهار درم
کوفته بیخته با آب سرشته حب سازند شربتی دو درم و نیم و در نسخه شفائی ورق گل سرخ یک درم است و گفته که
اجزا را بگذارند سرشته حب سازند و نسخهٔ صاحب میزان الطبایع مطابق نسخه شفائی است و گفته که شربتی از آن دو درم
و نیم است و مزاجش گرم است در یک درجه و نیم و خشک است در او آخر درجه دوم * حب اللؤلؤ منقول از ریاض
بخط مرزا ابی میرزا محمد باقر مستوفی از برای اوجاع سر و جلای چشم و تقویت بدن مفید است * صفت آن صبر سقوطری
پوست هلیله زرد از هر یک نیم درم مصطکی رومی کتیرا زعفران تخمهای سوری از هر یک سه درم گل سرخ مرو ع
الاجماع یک درم کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی از دو درم تا دو درم و نیم * حب زحار * صفت آن تربد سفید
یک درم و نیم غاریقون انار ح قنطوریون از هر یک چهار دانگ سطور دریا ماهی زهر عصاره افسنتین از هر یک دو دانگ کوفته
... حنظل سقمونیا از هر یک نیم مثقال ارون افسنتین از هر یک ... انگی کوفته بیخته با آب زرنیانه حب سازند
*و حب زرد سفید عمری در زرد آوند کوبند * حب زوفا بو را سرد مفید بود * صفت آن تربد یک درم ایرما بیند رم ایارج
فیقرا غاریقون از هر یک یک درم مقدونس ... لنگی مقل درد انگ بسفایح نیم درم کوفته بیخته با آب حب سازند *حب که زرعه
و فالج و لقوه و امراض بارده را نافع است * صفت آن ایارج فیقرا غاریقون حاشا از هر یک یک درم زرد ... عصومی غاریقون حا
سه درم اسطوخودوس سطر خورد البسیج از هر یک سه درم سکبینج شحم حنظل از هر یک چهار درم کوفته بیخته
با آب حب سازند شربتی دو درم و نیم * حب سکبینج جالینوس امراض بارده را سعال و لقوه و فالج و لقوه را سود دارد
* صفت آن زنجبیل لیموزرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر از هر یک بیست درم در نسخهٔ دیگر بوزیدان ده درم است
زنجبیل دار چینی از هر یک یک درم فلفل سیاه دار فلفل اسارون از هر یک سه درم مرصافی شحم کرفس بادیان
و خ ترکی سلیخه سیاه سطر خ مقل ای حب بلسان از هر یک دو درم مصطکی سالم ده درم و در نسخهٔ دیگر تخم کرفس درم
ماز ریون سفید ده درم سکبینج سی درم صبر سقوطری چهار ده درم مقل ازرق چهار درم سکبینج و مقل را سحق کنند و آب
کرفس حل سازند مرحمی بعد و فلفلی شربتی یک مثقال تا یک مثقال با آب نیم گرم است و سحق بود تریاک و باید که
بعد از استعمال بعد استعمال این حب یک روز پرهیز کنند * حب سکبینج نسخهٔ صاحب احسان از بدیعی * صفت
آن صبر سقوطری سکبینج تخم کرفس انزروت سفید پوست هلیله زرد از هر یک دو درم و نیم تربد سفید تراشیده تربد
با ایام سفرندی خرب نرده و در شحم حنظل یک درم و نیم را کوفته بیخته با آب حب سازند و اگر با آب از زیانه
باره زرعه حب سازند بهتر است شربتی سه درم و محمود بن الیاس در این نسخه صبر داخل نکرده و در نسخهٔ دیگر زر
توبد ده درم است و یک درم شحم یمانی داخل است *حب سکبینج دیگر بیماریهای بلغمی را فالج و لقوه را وجاع مفاصل
را را لگ را نافع * صفت آن سکبینج است جاوشیر شحم حنظل از هر یک ده درم فلفل سیاه زنجبیل دار فلفل سطر خ
صندل بادیان حلتیت مرعفران از هر یک دو درم پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله مقشر مرو ... محمری
از هر یک ده درم تربد سفید تخمهای سوری از هر یک یک درم صبر سقوطری بیست درم با آب کرفس با حب

مازریون سرشتی دو درم باشد درم * حب سکبینج دیگر که همین منافع دارد * صفت آن سکبینج اسی میل ازرق خار سمر
بر زحرمل شحم حنظل از هر یک دو دانگ صبر سقوطری شش درم بریان مقل چهار دانگ در نسخه دیگر چهار درم
است صموغ را در آب کرنب نیم ساعت حل سود و باقی ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند و حب مازریون جمله یک
شربت است حب سکبینج فالج رلقوه و سرس و وجع ظهر و ریاح غلیظه را دفع کند و حقنه تکساید * صفت آن سکبینج صبر
سقوطری اسی خار و سرمقل ازرق حرمل شحم حنظل تربد ملیله زرد ابریزو بسفایج بشورند و حب سازند
سرشتی دو درم * حب سکبینج در نسخه این حرکه گفته که این حب درد مولیج و درد معده و درد امعاء و معده و بواسیر
را نافع بود و باد های غلیظه را دفع کند و حبس براند * صفت آن تکمریله صبر سقوطری زرد سکبینج تخم کرفس ابرزرت
ملیله تربد ملیله زرد از هر یک نیم درم هر یک شش درم تخم حنظل سه درم از هر واحد اجزا کوفته
کرده در مرآب سرشته و حبها سازند مرحمی بقدر نخودی سرشتی سه درم * حب سکبینج به نسخه دیگر از جهت حمل
کرمس و وجع ظهر نافع باشد * صفت آن صبر سقوطری مصطکی مر زالحرمل ملیله سیاه از هر یک دو درم تربد سقمونیا
سکبینج از هر یک سه درم کوفته بیخته حب مازریون سرشتی سه درم * حب ملیله سقمونیا منقی کند از اخلاط * صفت آن
صبر سقوطری تربد سفید مجوف از هر یک ده درم شحم حنظل سقمونیای مشوی از هر یک سه درم انیسون نمک طعام
از هر یک دو درم کوفته بیخته حب سازند مرحمی بقدر نخودی سرشتی از برای اقویا دو درم و برای ضعفا یک مثقال
* حب سطرح مسهول از معصومی او جاع ورکین و عرق النسا را سود مند در اخلاط لزجه را دفع سازد * صفت آن
سکبینج مقل اسی خار و سرمقومون از هر یک یک درم صبر زرد انیسون غاریقون از هر یک یک درم زراوند گرد
مطور یون دمی حند بند تنسم از هر یک دو درم دار فلفل زنجبیل ناخواه تخم کرفس مرمکی زعفران انیسون
از هر یک چهار دانگ ملیله زرد سورنجان ماهی زهره از هر یک دو درم تخم حرمل سفید سطرح هندی شحم حنظل
و ح ترکی ملح هندی از هر یک چهار دانگ ادویه کوفته بیخته بآب کاکنج حب سازند سرشتی دو درم باشد * حب
سطرح دیگر اوجاع مفاصل و اعصاب و فالج ولقوه و احساس حدس را نافع باشد * صفت آن صبر سقوطری نیم درم
حرمل سفید زنجبیل نمک هندی و ح ترکی سطرح هندی از هر یک یک درم باشد چهار درم ادویه کوفته بیخته
بآب کرفس حب سازند سرشتی دو درم و نیم * حب سطرح مسهول از دانون * صفت آن صبر سقوطری زرد تربد سفید
ملیله سورنجان مصری از هر یک ده درم سطرح هندی و ح ترکی ملح نفطی شحم حنظل غاریقون تخم مرار اسفید
که حرمل است مقل سکبینج از هر یک دو درم زنجبیل دار فلفل فلفل مسکی حردل انیسون نمط تلخ ناخواه از هر یک
یک درم انیسون اوربط ملیله سیاه از هر یک نیم درم کوفته بیخته بآب کرنب یا کاکنج سرشته حب سازند سرشتی
دو درم بآب نیم گرم * حب سطرح دیگر نافع است از برای اوجاع مفاصل و نقرس که از بلغم باشد و ولیج تکساید و
اخلاط غلیظه بلغمیه دفع کند * صفت آن سطرح هندی تربد ملیله زرد از هر یک نیم درم تربد سفید یک
نیم درم شحم حنظل چهار درم سورنجان مصری سه درم بوزیدان ماهی زهره از هر یک سه درم و چهار درم حردل
و زنجبیل و ح ترکی صعتر فلفل از هر یک یک درم و نیم تخم کرفس ناخواه انیسون از هر یک یک درم سکبینج دو درم
سکبینج را در آب کرنب تر کرده نیم درم باشد در آن حل کرده در مازریون بمانند تا حل شود و ادویه را بآن سرشته
حب سازند سرشتی دو درم و نیم باشد درم * حب سطرح دیگر که همین منفعت دارد * صفت آن تربد ملیله زرد
صبر سقوطری و ح ترکی حردل زنجبیل از هر یک نیم مثقال ملیله ملح هندی سطرح هندی از هر یک یک دانگ و نیم
سقمونیای مشوی سه دانگ و نیم صموغ را کوفته بیخته بآب عنب الثعلب سرشته حب سازند سرشتی یک درم بآب

و مکرم برده‌اند * حب مطبوخ لسان این حب نافع است از برای ثالیل و لثه و گرانی زبان و درد سر که از بلغم باشد و بادهای
ملطف را ازین حب نحلیل میدهد و درد مفاصل را بسیار نافع است * صنعت آن صبر سقوطری بیست درم
هلیله زرد بیست درم بسفایج و افتیمون و تربد از هر یک ده درم شحم حنظل و سقمونیا از هر یک دو درم غاریقون و مقل از هر یک یک درم مطبوخ مقلی
هر یک شش درم پوست هلیله کابلی از هر یک دو درم و نیم ملح هندی و ملح نفطی از هر یک یک درم بایند سحق کرده و تمام اجزا را کوفته نخته باب سرشته حب سازند شربتی
هر یک درم با آب گرم فرو برند * حب مطبوخ عرق النسا از جاع مفاصل و وجع ظهر را نافع باشد * صنعت آن صبر سقوطری
سه درم پوست هلیله زرد ده درم فلفل دارفلفل از هر یک یک درم مقل سه درم مطبوخ هندی مقل هندی شحم حنظل
نیم درم بایند سحق کرده حب سازند شربتی یک درم با آب گرم فرو برند * حب نجم الدین شمار
بر فلفل از هر یک دو درم فانید سکری چهار درم با آب کرفس حب سازند شربتی یک درم یا دو درم * بیان حب بنجیر
با آنکه سم ازین حب مضر است از برای آنکه بسبب خوردن آن خواب می کند با ظلمت شب و سکون و آرام خواب باعث
زیادتی عمل آن گردد گویا زهری و یا رسیست و روستایی زور بیداری و حرکت باعث ضعف عمل آن است * حب
بسیار نفیسه معده و صرع و غیره می کند و غیر اسهال است در فعل حب موافقا * صنعت آن صبر سقوطری پوست هلیله زرد تربد
مصطکی رومی سقمونیای مشوی شحم حنظل اجزا مساوی کوفته نخته با آب حب سازند شربتی دو درم در
نسخه دیگر سه زیاد داخل است * حب دیگر مسهل از برای بادهای کهنه معده و دماغ کند از اخلاط
و رطوبات بایسه و در همه اوقات استعمال توان کرد * صنعت آن صبر سقوطری پوست هلیله زرد ورق گل سرخ از هر یک
ده درم افتیمون سه درم گل بنفشه سه درم مقل ازرق دو درم کثیرا نیم درم مجموع را جدا جدا کوفته نخته ورق
کرنب نیم آمیزند با آب حب سازند شربتی دو درم * حب دیگر نفیسه معده و قلب را از سودای معتدل از صفرا کند
و نافع است از برای مالیخولیا * صنعت آن صبر سقوطری ده درم و بسفایج افتیمون سنا مکی بادنجان پوست هلیله
زرد از هر یک یک درم حجر ارمنی مغسول گل سرخ مقل آن مصطکی یک درم با آب سیب شیرین حب سازند
شربتی تا چهار درم در نسخه دیگر پوست هلیله داخل ندارد * حب بسیار مستعمل در خفقان سوداوی و مالیخولیا
و امراض سوداوی و فعل این حب عام جمیع بدن نیست بلکه مخصوص است با ستفراغ مواد از نواحی قلب و معده
و دماغ و مخصوص است که در دماغ آن شخص سوداوی * صنعت آن افتیمون اقریطی پوست هلیله کابلی از هر یک یک درم
ایارج فیقرا اسطوخودوس از هر یک نیم درم حجر ارمنی مغسول یک درمی شحم حنظل سقمونیا از هر یک دو درمی
کوفته نخته جدا جدا ازرق مروده در هم نموده با آب سیب شیرین حب سازند یا مانند سودی شربتی از یک درم تا یک
مثقال تب خواب فرو برند * صنعت این حب بسیار نسخه دیگر ایارج فیقرا یک حب و نیم پوست هلیله کابلی افتیمون
شحم حنظل از هر یک حجر لاجورد اسطوخودوس دو یک حجر ارمنی اسود ربع حجر لاجورد مصطکی سقمونیا از هر یک نیم حجری
حجر ارمنی مغسول سدس جزو کوفته نخته با آب سیب شیرین سرشته حب سازند شربتی از یک درم تا یک مثقال با گلاب
نیم گرم فرو برند در نسخه دیگر عود هندی داخل نیست و زرنیخ حجر ارمنی مغسول یک حجر لاجورد است و در نسخه دیگر
بجای پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد است وزن حجر ارمنی دو یک حجر است * حب بسیار دیگر که همین منافع
دارد مخصوص کمتر است که مزاج سوداوی بلغمی باشد * صنعت آن ایارج فیقرا یک مثقال زنجبیل یک مثقال هر
افتیمون غاریقون سفید مقل اسطوخودوس پوست هلیله کابلی از هر یک یک مثقال عود هندی خام نیم مثقال جاما
مقل ازرق مصطکی از هر یک دانگ مثقال سوده سرشته با آب شیرین یک مثقال حب نموده با آب سرشته حبوب سازند و در
نسخه دیگر بجای پوست هلیله کابلی هلیله سیاه است رجا را مصطکی داخل ندارد و گفته که شربتی دو درم است * حب بسیار
نافع از برای ارجاع معده و زیر عانه و باریکی جسم * صنعت آن صبر سقوطری سه درم پوست هلیله زرد ورق گل سرخ

مصطکی بریده سفید مقل ازرق از هر یک یکدرم کوفته بیخته با آب سداب سرشته حبوب سازند به قدر نخود بزرگ مقدار شربتی با آب
نیم گرم در نسخه دیگر این است اصل حب بریده پوست هلیله زرد داخل ندارد و مولانا نفیس گازرونی گفته که شربتی
از این حب از یک مثقال تا دو درم است که وقت خواب فرو برند و در این جواب کیسه و در نسخه شفائی نیم درم سقمونیای
مشوی داخل است * حب شبیار که اخراج اخلاط صفراوی مخلوطه به بلغم در آب کند * صفت آن صبر زرد سقوطری
بیست درم افسنتین رومی دوازده درم سقمونیای مشوی زعفران از هر یک سه درم شحم الحنظل سفید بریده
مقل بریده مصطکی غاریقون سفید چهار مثقال از هر یک چهار درم کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی دو درم با
آب نیم گرم شب وقت خواب فرو برند * حب شبیار مستعمل برای تنقیه نواحی سر و دل از سودای متولد از بلغم * صفت
آن بریده سفید بریده افتیمون غاریقون اسطوخودوس پوست هلیله کابلی از هر یک نکرر تا ارج فیقرا یک جزو
و نیم عود هندی نیم جزو ادویه کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی از یک مثقال تا دو درم در نسخه دیگر وزن
تمام ادویه سوای عود هندی یک و نیم جزو است * صفت این حب به نسخه دیگر صبر سقوطری زرد دو درم بریده
سفید بریده افتیمون سنامکی سائیده مصطکی از هر یک یکدرم پوست هلیله زرد یکدرم و یک درمی لاجورد
مغسول زرین گل سرخ دو یک یکدرم کوفته بیخته با آب شبت سرشته حبوب سازند شربتی دو درم وقت
خواب با آب نیم گرم فرو برند * حب شبیار دیگر منقول از محسن بن الحسن در زمستان و تابستان در این استعمال
نمود و درد سر و باریکی چشم را سود دارد دماغ و معده را از اخلاط فاسده پاک کند مجرب است * صفت آن صبر
سقوطری شش درم افسنتین رومی مصطکی رومی بریده سفید پوست هلیله زرد از هر یک یک مثقال ورق گل سرخ
کتیرا از هر یک یکدرم کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند به قدر فلفلی شربتی دو درم شب وقت خواب با
آب نیم گرم فرو برند * حب شبیار معده و دماغ را از اخلاط فاسده پاک کند * صفت آن مصطکی رومی ... گل
سرخ پوست هلیله زرد از هر یک یکدرم صبر زرد سقوطری سه درم کوفته بیخته با آب وارنا نه پاره سرشته حب
سازند شربتی از دو درم تا چهار درم شب وقت خواب با آب نیم گرم فرو برند و در این جواب کنند * حب شبیار دیگر
جهت تنقیه دماغ و قلب از سودای متولد از صفرای وارد برای ماليخوليا * صفت آن صبر سقوطری دو جزو افتیمون
افریطی سنامکی سائیده از هر یک جزو پوست هلیله زرد ورق گل سرخ مصطکی رومی از هر یک نکرر و دو یک
جزوی کوفته بیخته با آب شبت سرشته حب سازند شربتی با چهار درم وقت خواب با آب نیم گرم فرو برند
* حب شبیار معمول سردا * صفت آن ایارج فیقرا یک جزو و نیم پوست هلیله کابلی اسطوخودوس افتیمون مصری
تخم حنظل از هر یک نکرر حب بلسان جزوی سیاه از هر یک یک جزو و یک دانگ جزوی لاجورد مغسول یک جزو و دانگ
عود هندی مصطکی رومی بسفائج فستقی از هر یک نیم جزو کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی از یکدرم تا یک
مثقال شب وقت خواب با آب نیم گرم فرو برند و در این جواب کنند * حب شبیار دیگر * صفت آن صبر سقوطری ده درم
پوست هلیله زرد سه درم ورق گل سرخ مصطکی افتیمون از هر یک دو درم کتیرا یکدرم یک سوم حب سازند شربتی
دو درم و نیم * حب شبیار مسمی بنقی الدماغ وجوالی القلب من السوداء الخالص * صفت آن ایارج فیقرا یک جزو و نیم
پوست هلیله کابلی افتیمون از هر یک دل جزو اسطوخودوس دو یک جزوی جزوی سیاه ربع جزوی تخم حنظل جزوی
مصطکی عود هندی بسفائج فستقی از هر یک نصف جزوی حجر ارمنی مغسول جزوی با آب شبت سرشته حب سازند
شربتی از یکدرم تا یک مثقال با گلاب نیم گرم فرو برند و در نسخه دیگر دو درم هلیله داخل نیست و در آن حجر ارمنی
مغسول یک جزوی است و در نسخه دیگر نیم جزوی پوست هلیله کابلی زرد است و در آن حجر ارمنی

دو بلیله جزوی است * صفت ایارج به نسخهٔ دیگر ایارج فیقرا ده درم و صبر اسقوطری پوست هلیله کابلی از هریک
یک درم اسطوخودوس دو نیم درمی حب النیل سیاه تخم درمی مصطکی عود هندی بسفایج تخمی از هریک نیم درم
حجر ارمنی مغسول شحم حنظل از هریک نیم درم کوفته بیخته با آب سیب شیرین سرشته حبوب سازند شربتی از
یک درم تا یک مثقال شب وقت خواب فرو برند وصبح غرغره نمایند سکنجبین را گرفته از سرکه کم * حب شبیار
دیگر که اخراج سودا نماید زایل میگرداند قلب را از سودا * صفت آن ایارج فیقرا افتیمون اقریطی اسطوخودوس
از هریک نیم درم حجر لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول شحم حنظل نمک هندی غاریقون سفید از هریک
یک درم عود ماری خام مصطکی رومی بسفایج سبل از هریک یک دانگ سقمونیای مشوی نیم دانگ حب النیل سیاه بلیله
طموح ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یک درم چرب نموده حب سازند مقدار شربتی هر شب وقت
خواب با آب نیم گرم فرو برند حمله بلیله سه حب فوری است * حب شبیار دیگر که همین منافع دارد واخراج سودای محترق از
دماغ نماید * صفت آن صبر سقوطری ده درم سنامکی مقشر از هریک یک درم پوست هلیلهٔ زرد مصطکی رومی از هریک
یک دانگ زرد درمی لاجورد مغسول حب بلسان گل سرخ مشروع الاملاح از هریک یک درم کوفته بیخته با روغن
بادام شیرین چرب نموده حب سازند سه نوبت چهار درم با آب سیب شیرین فرو برند * حب شبیار
دیگر برای سودای محض * صفت آن ایارج فیقرا یک درم و نیم پوست هلیله کابلی اسطوخودوس افتیمون اقریطی
شحم حنظل از هریک یک درم حب بلسان حب النیل سیاه از هریک یک درم زنگار درمی لاجورد مغسول یک درم و دو دانگ
درمی مصطکی عود هندی خام بسفایج فستقی از هریک نیم درم کوفته بیخته ورق نموده درهم کرده بروغن بادام
شیرین دو درم چرب نموده با آب سرشته حبوب سازند هر حبی شربتی از یک درم تا یک مثقال شب
وقت خواب با آب سیب شیرین فرو برند * حب شبیار حکیم امیر الله ... صغیرا ... * صفت آن ایارج
فیقرا ... نیم مثقال هلیله سیاه پوست هلیله زرد ورق گل سرخ از هریک سه مثقال افتیمون دو مثقال ادویه
کوفته بیخته با آب سرشته حب سازند شربتی نیم مثقال با آب نیم گرم * حب شبیار حکیم مسیح طبیب درد سر و
تاریکی چشم را سود دارد * صفت آن ایارج فیقرا چهار درم نمک اندرانی افتیمون پوست هلیله زرد از هریک سه درم
هلیله سیاه ... گل سرخ دو درم تربد سفید مدبر ده درم مجموع را کوفته بیخته با آب حب سازند
و بوقت حاجت دو درم آن را با آب نیم گرم وقت خواب فرو برند * حب شبیار نسخه حکیم صالح خان رومی رح
حال والد مولف * صفت آن صبر سقوطری دوازده مثقال پوست هلیلهٔ زرد ورق گل سرخ مصطکی رومی تربد سفید
... سقمونیای مشوی از هریک دو مثقال ادویه را کوفته بیخته حب سازند شربتی از یک مثقال تا دو درم * حب
شبیار ... درد سر را سود دارد ... که حادث از بلغم باشد و ... باشد ... ملطف
... گرداند صفت آن ایارج فیقرا غاریقون سفید از هریک سه درم پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله املهٔ مقشر
از هریک یک درم نمک اندرانی افتیمون از هریک دو درم تربد سفید ... درم ... یک درم مجموع را کوفته بیخته
با آب سرشته حب سازند شربتی دو درم ... با آب نیم گرم فرو برند * صفت آن صبر سقوطری زرد ... درم
پوست هلیله زرد ... گل سرخ مصطکی تربد سفید مدبر از هریک یک درم سقمونیای مشوی ... درم کوفته بیخته
با آب ... سرشته حب سازند شربتی یک مثقال یا دو درم با آب نیم گرم وقت خواب فرو برند * حب شبیار
از برای کسیکه مزاج او بلغمی وسوداوی باشد * صفت آن تربد سفید مدبر ... غاریقون سفید اسطوخودوس
پوست هلیله کابلی ... از هریک یک درم ایارج فیقرا یک درم ... عود هندی نیم درم کوفته بیخته با آب سیب

سرون حبوب سازند شربتی از یکدرم تا یک مثقال * صفت این حب بسیار نسخهٔ دیگر پوست هلیله کابلی افتیمون
سقمونیا از هر یک یک جزو تربد سفید یک جزو و نیم اسطوخودوس دو ثلث جزو غاریقون ربع جزو مصطکی
رومی بمقدار نصفی از هر یک شیر خشت کارسی معمول است جزوی کوفته بیخته با آب سرشته حبها سازند
شربتی از یکدرم تا یک مثقال * حب بسیار نافع خلط بلغم * صفت آن پوست هلیلهٔ زرد گل سرخ مصطکی هر یک
از هر یک یکدرم و از جهت اخراج صفرا سقمونیا نیم درم کثیرا نیم درم اضافه نمایند * حب صبر که مسمی بمعده است
است و نافع است از برای امراض معده و امراض سر خصوص و بسیار کثیر معده باشد لاسیما از برای بسیار
مولد ضعف معده باشد نافع است * صفت آن صبر سقوطری زرد مقدار مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه تربد سفید هر یک فاصل نیم سانگ از هر یک دو مثقال مصطکی رومی افسنتین زعفران
انیسون از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته با آب طیب را زیانه حب سازند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال با عسل
مصفی با آب گرم حل کرده فرو برند * حب صبر دیگر دافع صداع از سر و دماغ است * صفت آن صبر سقوطری
زرد چهار درم هلیله کابلی هلیله سیاه هلیلهٔ زرد از هر یک چهار درم افسنتین مصطکی رومی گل سرخ مویز
الا دماغ غاریقون بسفایج افسنتین رومی از هر یک یکدرم ... چهار دیگر نیم درم
کوفته بیخته بر روغن بادام چرب نموده با آب رازیانه بازه حب سازند شربتی دو درم با آب گرم
فرو برند * حب صبر به نسخهٔ محمد ... دردسر و درد معده را برطرف دارد * صفت آن صبر سقوطری نه درم پوست
هلیلهٔ زرد ورق گل سرخ مصطکی رومی از هر یک ... تربد سفید برابر هر یک یکدرم کوفته بیخته با آب سرشته حب سازند
شربتی دو درم ... با آب گرم فرو برند * حب صبر ازجاع مفاصل و نقرس و فالج و لقوه و عرق النسا را
نافع است و تنقیهٔ معده از اخلاط بلغمیه کند ... را زود ... * صفت آن صبر سقوطری یک
مثقال تربد سفید یکدرم و غاریقون ... حب النیل از هر یک نیم درم کوفته بیخته با آب
کرفس سرشته حب سازند ... نسخهٔ دیگر ... از هر یک یک دانگ و نیم ... حل است
... است * حب صبر نافع ... * صفت آن صبر زرد سقوطری ... از هر یک ... نیم
... از هر یک ... کوفته بیخته با آب سرشته حب سازند ... حب ...
... اگر ... باشد ... * حب صبر به
نسخهٔ صاحب حاوی ... نافع است * صفت آن صبر سقوطری ... مثقال حب النیل
غاریقون ... از هر یک ... درم ... مصطکی رومی از هر یک
یک دانگ ... کوفته بیخته با آب ... حب سازند شربتی دو مثقال * حب صبر
... * صفت آن ... اسطوخودوس ... غاریقون از هر یک
نیم دانگ ... پوست هلیله زرد ... از هر یک دانگی کوفته بیخته با آب حب سازند
* حب عرق النسا حکیم میر محمد مومن در ترابادین ... که ... این حب را بسیار موثر یافته
... که در ساعت رفع می کند و ... که از یک سال آزار داشتند ... انسان را از حالی
بحالی گردانید این حب ... * صفت آن
صبر سقوطری زرد پوست هلیله زرد ... از هر یک یکدرم کوفته بیخته با آب حب سازند * حب [illegible]
از ... ذکر ... این حب نافع است از برای ... * صفت آن پوست هلیله زرد پوست [illegible]

هلیله کابلی پوست بلیله شیطرج هندی فلفل دارفلفل سعد کوفی نانخواه زنجبیل از هر یک یک جزو صبر سقوطری زرد
دو چندان جمیع ادویه کوفته بیخته با آب گندنا یا آب عنب الثعلب دار و سرشته حبوب سازند مانند فلفل شربتی
از یکدرم و نیم تا سه درم با نبیذ گرم و گفته که گاهی زیاده می‌کنند درین حب ماهی زهره یک دانگ و نیم تا
یک و نیم دانگ از برای کسیکه در طبیعت او اعتصام باشد و اغلب بر مزاج او حرارت باشد و کسیکه خواهد نسخهٔ رطوبات
از مفاصل کند و کمتر شود باید او را بواسیر * حب عنبره این جزوله گفته که این حب نافع است از برای درد مفاصل و نقرس
و فالج و لقوه و بسیار بیماریها که از سردی و بلغم باشد خصوص امراض بلغمیه دماغی و عصبی * صفت آن زنجبیل فلفل
دارفلفل شیر آمله شیطرج هندی هلیله سیاه پوست بلیله نانخواه سعد کوفی از هر یک دو درم صبر زرد سقوطری ده
درم کوفته بیخته با آب مکو یعنی عنب الثعلب سرشته حبوب سازند و رحمی بعد زنجبیلی در میانه حبلک کرده شربتی
دو درم با آب نیم گرم * صفت این حب به نسخهٔ شیخ مظهر الدین سمانی زنجبیل دارفلفل شیر آملهٔ سعد کوفی
دارچینی ملیحه اسارون سنبل الطیب مصطکی رومی از هر یک دو درم صبر سقوطری زرد شش درم کوفته بیخته
با آب کرفس تازه حب سازند * حب عنبره به نسخهٔ شمس الدین شیرازی گفته که این حب نافع است از برای اوجاع
مفاصل و نقرس و فالج و لقوه و امراض بارده بلغمیهٔ دماغی و عصبی * صفت آن فلفل سعد فلفل سیاه شیر آمله شیطرج
هندی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله نانخواه سعد کوفی دارفلفل از هر یک دو درم صبر سقوطری زرد ده درم کوفته بیخته
با آب عنب الثعلب سرشته حب سازند شربتی دو درم و نیم * حب عنبره دیگر که ترتیب النفع است بدان صفت آن
دربند سعد یکدرم پوست هلیله کابلی غاریقون از هر یک نیم درم صبر چهار دانگ گل سرخ دردانگ ... دانگی
محموده مشوی نیم دانگ کوفته بیخته با آب حب سازند * حب عنبره لقوه و رعشه و فالج را نافع باشد * صفت آن
زنجبیل فلفل دارفلفل شیر آمله دربند سعد بلیله مصطکی دارچینی سنبل سلیخه اسارون از هر یک دو درم صبر بیست
درم کوفته بیخته با آب کرفس حب سازند شربتی دو درم و نیم * حب عنبره دیگر نسخهٔ تک کند و بند ماشکاید
وجمیع امراض بدنی را نافع باشد خواه از بلغم باشد خواه از خون چون استعمال کرده شود دفع او کند * صفت آن
زنجبیل فلفل دارفلفل مصطکی دارچینی اسارون سنبل الطیب سلیخه از هر یک یکدرم صبر سقوطری زرد غاریقون
شحم حنظل از هر یک شش درم ادویه سوای غاریقون کوفته بیخته و غاریقون را در آورد شیر مویز گل را سحق نموده با آب
طبیخ کرفس سرشته حبوب سازند شربتی از چهار درم تا شش درم با آب نیم گرم فرو برند * حب غاریقون شفا
بخشد و اکثر امراض کند را نافع باشد * صفت آن صبر سقوطری افتیمون از هر یک شش درم غاریقون چهار درم
طرا سالیون تخم کرفس دو وار هر یک دو درم سقمونیا یکدرم کوفته بیخته با آب خالص حب سازند شربتی دو درم
*حب غافث جهت ثقل معده مرض را نافع است * صفت آن غافث پوست هلیله زرد صبر سقوطری زرد از هر یک یک جزو
کوفته بیخته با آب کرفس بسرشند شربتی دو درم و در نسخهٔ دیگر عصارهٔ غافث است * حب غافث در حکروهای
مختلف مرض را سود مند بود و در اسهال انتهاب نافع باشد * صفت آن عصارهٔ غافث افسنتین رومی هلیلهٔ زرد
مصطکی رومی زعفران ربوند چینی انیسون نمک مغول شامره از ارج صبر احمر اسقاوی کوفته بیخته با آب عنب الثعلب
سرشته حب‌ها سازند شربتی یک مثقال شب وقت خواب با آب نیم گرم فرو برند و از عاقل و اگر مرض را عادت باشد
نصف یک جزو روب الموس داخل نمایند و بعضی جوز غاریقون غافث در نسخه خود کرده اند و اسفاع الله مع
*حب فالج را مفید بود * صفت آن ایارج فیقرا ربوند سفید مقل غاریقون از هر یک یکدرم تخم حنظل سنبل الطیب
مکمس از هر یک دانگی و نیم اسطوخودوس بوزیدان از هر یک نیم درم و کمتر از دانگی کوفته بیخته با آب حب سازند

*حب قلع بالعف حکیم میر محمد زمان جهت کسیکه در جانب راست او بالها باشد و مادر مرتکلم نماید و در زبان ثقل
بهم رسیده باشد* صنعت آن زنجبیل سفید سائیده سه مثقال سورنجان سوده سه مثقال حب النیل سه مثقال ایارج فیقرا
سه مثقال شحم حنظل دو مثقال سقمونیا سه مثقال نمک هندی بوره ارمنی و عاقرقرحا اوفیون از هر یک یک و نیم مثقال سکبینج
جاوشیر مقل ازرق از هر یک چهار دانگ تخم سداب از هر یک نیم مثقال ادویه کوفته بیخته صموغ را
در آب گندنا حل کرده ادویه را با آن سرشته حبوب سازند شربتی سه مثقال با آب نیم گرم *حب قوقایا جالینوس نافع
است از برای امراض بلغمی و صداع و سعفه و باصره را حدت دهد و اخراج فضول غلیظه کند و حنین بن اسحق این حب را از
جالینوس ذکر کرده و گفته این حب همه بیماریها را که از سردی باشد سود دهد و ملیحی فرموده اند که این حب مستعمل حضرت
انبیاء الله ماجد سیر بوده بدانکه قوقایا لغت یونانی بمعنی جان وسط است و چون این حب بوادار وسط سر جمع میشود
لهذا باین اسم مسمی شده و بعضی گفته اند که قوقایا بمعنی سر است و چون عمده نفع حبوب قوقایا برای امراض سر است لهذا
باین اسم مسمی گردانیده اند *صنعت آن صبر سقوطری افسنتین رومی مصطکی رومی عاقر و بعضی ستند از هر یک
یکجزو شحم حنظل سقمونیای مشوی از هر یک نیم جزو کوفته بیخته با آب کرفس خوشبو سرشته حبها سازند هر
حبی بقدر فلفلی و قوت این حب باد و سال باقی میماند و شربتی یک مثقال است و این نسخه از تذکره داود انطاکی
منقول است و این جزئیه در بین نسخه عصاره افسنتین آورده و حنین بن اسحق بعضی اخلاط این حب را باین صفت
آورده صبر سقوطری یکدرم افسنتین رومی شحم حنظل مصطکی رومی مقل ازرق از هر یک نیم درم بلیل (?) سرشته حب
سازند *صنعت این حب بنسخه صاحب میزان الطبایع مصطکی رومی عصاره افسنتین اگر نباشد افسنتین رومی
صبر سقوطری زرد سقمونیای مشوی شحم حنظل اجزا مساوی کوفته بیخته با آب کرفس سرشته حب سازند شربتی
از یکدرم تا یک مثقال و محمود بن الیاس گفته که شربتی این حب از یکدرم تا دو درم است *صنعت این حب بنسخه
صاحب مرآة بن کوبولی که این حب از جالینوس است و در صداع سرد سود دارد و صفرا را مسهل گرداند و فضول که در
سر و دماغ و معده باشد پاک کند و آنرا خاصیت قوی است در دفع داء الثعلب خوب با مصطکی اجزای آنرا سرشته حب
ماحیه (?) بزرگ حسب ورونس کند و آب را از فرود آمدن باز دارد و ریاح غلیظه را از بن دفع کند *صنعت آن صبر سقوطری
زرد سقمونیای مشوی شحم حنظل عصاره افسنتین مصطکی رومی از هر یک یکدانگ و سنبل ارزن یکدانگ کثیرا
نیمدانگ کوفته بیخته حب سازند جمله یکشربت تام باشد در شب و بعد استعمال توان کرد پس از طعام و بعد از
طعام *حب قوقایا دیگر تنقیه بلغم کند جمیع امراض بلغمی بالخصوص امراض سر و صداع و سعفه بلغمی و باصره
را حدت دهد و اخراج فضول غلیظه نماید *صنعت آن صبر سقوطری عصاره افسنتین مصطکی از هر یک یک مثقال
شحم حنظل سقمونیای مشوی از هر یک نیم درم اجزا کوفته بیخته در آب مطبوخ تخم کرفس سرشته حبها سازند مقدار
استعمال از نیم مثقال تا سه مثقال *حب قوقایا بولس درد سر و باریکی چشم و لقوه را نافع باشد *صنعت آن ایارج
فیقرا ده درم افسنتین رومی شحم حنظل از هر یک یک مثقال کوفته بیخته با آب سرشته حب سازند در سایه خشک کرده
نگاه دارند شربتی یک مثقال *حب قوقایا دیگر منقول از مجربات میرزا محمد باقر دوار و درد سر و درد چشم را سود دارد و تن را
از فضول پاک کند *صنعت آن ایارج فیقرا ده درم تربد سفید مقشر اسطوخودوس از هر یک سه درم شحم حنظل
منقی از حب سه درم زرد و دو دانگ سقمونیای مشوی دو درم و در نسخه دیگر کثیرای سفید یکدرم داخل است و
در نسخه دیگر داخل نیست ولیکن سه درم پوست هلیله زرد داخل است ادویه کوفته بیخته با آب عسل حل کرده
سرشته حب سازند جمله ده شربت است با آب نیم گرم *حب قوقایا محمد بن زکریا نافع از برای صرع و جمیع امراض بلغمی

ومعده را سرد * منفعت آن اخراج صفرا کند و برید مقعد مثل را سازکر وس اوه ویک تمر درم سقمونیا ربع درمی ستم
حنظل بلیله درمی کرمه بیخته با آب سرشته حبوب سازند وحمله یک شربت کامل است * حب دیگر تا سمر محمر یاتی
* صفت آن اخراج صفرا و سحر حنظل سقمونیای مشوی تربد هلیله زرد لحم خود من در یک سفید از هر یک نخود صاحب
کوفته بیخته حبوب سازند شربتی دو درم * حب صبر که محمد صبر حب مصطکی سرکونید معمول از مقالات کناس
طبری معروف به بدرالمی منفعت معده از رطوبات لزجه بپالاید و تقویت کند آن را و نگاهدارد که رطوبات نامله سوختم
ضعف معده و مرکرد د بعون الله تع و حبوب مرورو ساول کنند بعد از طعام تکمارد طریات لزجه را با حاجت اخراج می
بپالاید و معده را ضعف نمی گرداند * صفت آن تاسواه و برگ کرمانی کرویا انیسون ململسا ملح نفطی از هر یک
یک مثقال مصطکی نیم مثقال صبر سقوطری مثل مجموع ادویه کوفته بیخته با آب برگ اترج سرشته حبوب سازند
شربتی یک دانگ یا دو دانگ و یا یک مثقال بیر کمند اید و در نسخه دیگر کرویا نیست و بجای مثقال درم است * حب کوکیالی
اعضای سر و معده را از اخلاط پاک کند و صالح ولقوه و داء الثعلب را نافع است و چون یک درم از این حب یک درم ایارج
فیقرا حب سازند و با آب گرم فرو برند حمرا از وس کند و منع نزول آب سمریما اید و اخلاط فاسده را از بدن بیرون
آورد و این در حقیقت حب ورد با حالسوس است صفت آن صبر سقوطری زرد سقمونیای مشوی شحم حنظل ستی
از حب عصاره افسنتین مصطکی درمی از هر یک یک دانگ و نیم مثقال ارزی یک دانگ کمرای سعید صحت آنکه ادویه کوفته
بیخته با آب سرشته حب سازند و حبوب بلا خورد در لاخورد مد کور مبرد اساء الله تع * حب للمالیخولیا ایارج
فیقرا افسنتین از هر یک چهار درم حجر لاجورد حجر ارمنی مغسول غاریقون مثقال از هر یک دو درم سقمونیای مشوی
یک درم قرنفل سمس دانه کرمه بیخته با آب سرشته حبوب سازند شربتی هر حمه یک مثقال * حب سبیل
بلغم خالص * صفت آن ایارج فیقرا از هر یک مثقال تربد از هر یک دو درم شحم حنظل نیم درم سارتقون مثقال
یک درم کوفته بیخته با آب سرشته حبا ریزند شربتی از دو درم تا سه درم * حب مسهل منقول از حاوی معیر نافع از
قولنج و وجع ریکه و سایر جمیع امراض سرد اری * صفت آن ایارج فیقرا سنبل الطیب افسنتین تربطی دو درم
لاجورد مغسول نیم درم سقمونیای مشوی شحم حنظل از هر یک دو درم سنبل الطیب انیسون از هر یک یک درم
کوفته بیخته با آب راز باده سرشته حب سازند شربتی دو درم و در نسخه صاحب تقریر حجر ارمنی از درد درم
داخل است و بجای سراین نسخه صاحب حاوی صبر ادکو کرده و گفته که ادویه را با آب کرفس حب سازند شربتی
دو درم * حب مسهل منقول از قرابادین نافع از برای جمیع مرض حادث از اخلاط مختلفه و از برای اوجاع
کهنه است * صفت آن صبر سقوطری زرد افسنتین رومی عصاره افسنتین هر کدام که باشد عصاره غافت
ملله زرد مصطکی زعفران و تربد حمصی للمعمول انیسون بانتره حنطل ایارج فیقرا از هر یک جزو کوفته بیخته
با آب عنب الثعلب سرشته حب سازند شربتی وزن یک مثقال با آب نیم گرم شب و بعد خواب فرو برند و در نسخه دیگر
صبر داخل نیست اگر به بلیله محلول کنند با ادویه با العرق مثل نصف وزن مجموعه ادویه حب سازند * حب
مسهل حب ایارج صبرا محلول با بلغم و سودا * منفعت آن صبر سقوطری زرد نصف درم انیسون دوازده درم سقمونیای
مشوی سه درم سنبل الطیب ملحی تربد مثقال مصطکی از هر یک چهار درم زعفران سه درم غاریقون نمک
هندی دو درم حماما یک درم کوفته بیخته با آب سرشته حب سازند شربتی دو درم با آب گرم * حب مسهل دیگر
جمیع صفات و دفع صفرا است نافع منقول از حاوی کبیر * صفت آن صبر سقوطری زرد حب عصاره غافت عصاره
افسنتین مصطکی تربد ملیله زرد گل سرخ اجزا مساوی از هر یک جزوی سقمونیای مشوی بلیله جزو کوفته بیخته

با آب مرزنجوش یا بادرنجبویه یکو نیم درم یا دو درم با آب مطبوخ سائمره و هلیله زرد * حب مسهل دیگر جاذب
مواد سودا بود که از اعضا و دفع سکند اکثر امراض مزمنه و علل دماغیه و برص را نافع بود * صفت آن
ایارج فیقرا افتیمون از هر یک دو درمی اسطوخودوس غاریقون سفید بسفایج فستقی از هر یک نیم درم حجر
حنظل ربع درمی مقل ازرق سقمونیای مشوی نمک هندی از هر یک یکدانگ سوده حب سازند حبوب بزرگ شربتی
بوقت آنکه بنمی سه درم * حب مسهل سودا مستعمل در امراض سوداوی * صفت آن ایارج فیقرا یکدرم لاجورد
مغسول غاریقون مس سفید مقل ازرق تربد سفید مد بر کثیرای سفید پوست هلیله زرد از هر یک یکدانگ کوفته
بروغن بادام شیرین یکدرم چرب نموده حب سازند و وزن شربت یک درم ببیست و پنج سب با آب نیم گرم بروی آن
حبه بلبل سوبت است صبح فلوس خیار شنبر با بردۀ مثقال شیرخشت با ترنجبین گشنیز آنیسون از هر یک ده مثقال
با آب کاسنی تازه و آب رازیانه تازه حل کرده با الایند اما باید که آب کاسنی تازه تنها یک مثقال و آب رازیانه سه مثقال
باشد پس فلوس و ترنجبین و شیرخشت و مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند و بعد ساعتی زور شور آب بنوشد * حب مسهل سودا
مجرب از صدرالدین * صفت آن صبر سقوطری زرد و حجر ارمنی مغسول سائمره لاجورد مغسول حب بلسان کل مرغ از هر یک
بلسجر و پوست هلیله زرد مصطکی رومی از هر یک یک جزو و دانگ حجر کوبیده بیخته با آب حب سازند شربتی چهار
درم با آب نیم گرم * حب مسهل سودا منقول از رساله شیخ زین الدین حکیم * صفت آن ایارج فیقرا
بادرنجبویه درم افتیمون اقریطی دو درم و در سنبله دگر را دو درم اسپ بسفایج فستقی غاریقون سفید از هر یک ده درم
شربتی یا نیم حب نمک هندی از هر یک نیم درم اسطوخودوس نیم درم کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی سه درم
* حب مسهل قوی که استفراغ سودا از معده و نواحی قلب و دماغ و تمام بدن کند و استعمال کرده می شود این حب
در اکثر امراض بلغمی کرده و مسکن مواد در تمام بدن باشد و مراد استفراغ سودا از تمام بدن باشد * صفت آن
ایارج فیقرا افتیمون اقریطی از هر یک سه درم اسطوخودوس بسفایج فستقی غاریقون سفید از هر یک نیم درم
حجر حنظل ربع درمی سقمونیای مشوی ملح نفطی نمک السود از هر یک یک دانگ مقل را در آب حل کرده صاف نموده
با این ادویه کوفته بیخته با آب سرشته بلسان حب سازند * حب مسهل سوداوی از رساله مهل * صفت آن ایارج
فیقرا افتیمون اسطوخودوس از هر یک نیم درم و ربع درمی حجر ارمنی مطبوخ و مغسول و دماری مدنی مصطکی
نعناع خشک از هر یک یکدانگ حجر حنظل غاریقون حجر ارمنی مغسول حجر لاجورد مغسول ملح نفطی از هر یک ربع
درمی سقمونیای مشوی در طبوخ بلسان حب سازند و استعمال نمایند و لیست است که بدانی که حرارت مرکز
واقع شود در مطبوخ ایارج بلمبلی یا یکدرم در حبوب اول از این اربعه دانگ یا یکدانگ تمامه آب رازیانه و صبر زرد
* حب مطرانی که ربع وحمیات بلغمی و سوداوی امراض سوداوی و بلغمی را سود دارد و دو دو لسع بکساند و درد جگر
و معده تقرس و ارجاع مفاصل را مفید باشد * صفت آن صبر سقوطری زرد بیست درم عصاره افسنتین عصاره مصطکی
رومی پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه حب النیل غاریقون مس سفید حجر حنظل سائمره از
هر یک ده درم سقمونیای مشوی نیم مثقال کوفته بیخته حب سازند حب های خرد برابر دانه فلفل سازند شربتی یک مثقال
و در نسخه کامل الصناعه موض سائمره صامی زمرج * حب مفاصل ایارج فیقرا یکدرم تربد سفید نیم مثقال
سورنجان نیم درم حجر حنظل حب النیل بسفایج مدبر زنجبیل نیم درم از هر یک یکدانگ نیم مثقال مرج افتیمون
مصطکی از هر یک دانگی مقل دو دانگ کثیرا کوفته بیخته با آب حالس حب سازند * حب مارل مولح
بکساند و بادهای غلیظ را دفع کند * صفت آن صبر سقوطری نصف درم زنجبیل نیم درم پوست هلیله زرد

پوست هلیلهٔ کابلی از هریک سه درم فلفل دار فلفل دو درم مصطکی زعفران بادرنج هندی وسط هلیلهٔ سیاه از هریک حبتی
سنبل الطیب زنجبیل انیسون نیم کرفس تربد چهار دانگ از چینی کسوا دانه از هریک نیم درم معمولساده مثقال
سنبل دانگی کوفته بیخته بگلاب سرشته حب سازند شربتی سه درم * حب مقل طبیعت را نرم نماید وبی مثل نافع
است * صنعت آن صبر سقوطری زرد چهار مثقال پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه از هریک نیم مثقال
سنبل الطیب مصطکی از هریک سه مثقال زنجبیل نمک هندی از هریک دو مثقال کوفته بیخته با آب سرشته حب
سازند شربتی یاد دو درم پس از طعام زیاد از طعام توان خورد * حب سقی سوداوی در مرده اند که این حب لنا است
* صنعت آن ایارج فیقرا هفت مثقال ونیم پوست هلیله زرد هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی لاجورد مغسول
مقاتل قسمی افتیمون اسطوخودوس از هریک نیم مثقال سقمونیای مشوی نیم مثقال
کثیرا دو دانگ زردچوبه دیگر چهار دانگ است طلای محرق مکلس یک مثقال ویک دانگ نیم کوفته بیخته
بگلاب سرشته حب ها سازند مرجمی نعل زنجردی بورق طلا بحلدهٔ سب و ب جواب به حب آن را بادهٔ مثقال
مرق گاوزبان گلاب فرو برند * حب مقل ایمراطا نافع است برای دالیم لقوه رعشه وعرق مفاصل وتحلیل ورباح از
اندامها کند وامراض اعضا راسرد وسنگی حمض نگسایند * صنعت آن صبر سقوطری زرد سکبینج اشق جاوشیر
مقل ازرق نیم حرمل شحم حنظل تربد مقل پوست هلیلهٔ زرد انزروت از هریک جزوی صمغها را در آب حل سازند و
ادویه را کوفته بیخته یاری سرشته حب سازند مرجمی نقد وفلفلی ودوروب حاجب دو درم ازرق با آب نیمگرم
فرو برند وصاحب دخمره وصاحب اختیارات بدیعی گفته اند که شربتی از این حب سه درم است * حب منتن
اکبر معمول از اطباء نافع است از برای وجع مفاصل وعرق ودرد پشت وزانو ونقرس ودرد بدن وارا خلاط غلیظه
* صنعت آن صبر سقوطری زرد مقل ازرق سکبینج جاوشیر بزر حرمل شحم حنظل افتیمون اسطوخودوس از هریک
ده درم سقمونیای مشوی سه درم دار چینی سنبل الطیب زعفران جندبیدستر از هریک دو درم فربیون یک درم
صموغ را با آب گندنا یا زرحمانه حل سازند وباقی اجزا کوفته بیخته بآن سرشته حب سازند شربتی دو درم
* حب منتن کبیر بیخته سنج زیبق دافع اخلاط غلیظه وسعیریلها ونافع است از برای اوجاع مفاصل ساقره
وار برای بهق وبرص وجذام وداء الفیل واین حب معروف است بحب ماهانی * صنعت آن اشق سکبینج جاوشیر
مقل ازرق صبر سقوطری بزر حرمل پوست هلیلهٔ زرد شحم حنظل از هریک شش درم سورنجان افتیمون اسطوخودوس قرنفل
سطرح هندی سورنجان مصری از هریک چهار درم ربلسفند مثرد ده درم سقمونیای مشوی سه درم جندبیدستر
غاریقون مقل سفید از هریک دو درم زعفران سنبل الطیب فاقله زرنباد خطمی مقل مصطکی رومی دارچینی
خولنجان از هریک یک درم زدر بیخته دیگر از هریک نیم یک درم است صموغ را در آب حل نمایند وباقی ادویه را
کوفته بیخته با آن سرشته حب سازند ومزاج این حب گرم است زرد وزرد رنگ * حب منتن کبیر بیخته بلاسی
نافع است برای فالج ولقوه ونقرس بارد وار وجع کمر وپشت ووجع بلغم خام از مفاصل منکسل وباز مقام ابار جابک دار
است با مقل وسداب حب بحب منتن بیخته آنکه بعض ادویه آن کم ده الوا بیخته است * صنعت آن ایارج فیقرا ده
درم شحم حنظل مطرسون دهن ماهی زنجبیل از هریک سه درم ترمس دو درم ودم جندبیدستر وبحمل حلتیت
سکبینج جاوشیر اشق هندی در دل فلفل از هریک یک درم صموغ را با آب سداب یا روحل کرده وباقی ادویه را کوفته
بیخته با آن خلوط کرده بحو سند حب سازند مقدار شربتی ازرق از یک درم تا چهار درم و بعضی گفته اند از دو درم
تا چهار درم ودر بیخته سقط میزور محل صحی حکم در این بیخته حب منتن بحای مادی زمره عصاره قناء الحمار

است * حب منتن کبیر منقول از قانون اوجاع مفاصل و نقرس و جمیع اوجاع حادث از بلغم خام و صفرا و سودا و
فالج را نافع است * صنعت آن صبر سقوطری زرد پوست هلیله زرد تخم مرا و اسند افتیمون افریطی تربد سفید هر
یک جاوشیر سکبینج مقل المقود از هر یک چهار درم شحم حنظل مد در وسقمونیای مشوی دو درم فرفیون
حلتیت بزر سداب مرزنجوش زعفران از هر یک یک درم صمغ را در آب گندنای تازه با آب کرفس بیک شبانروز تر ساخته پس
مالیده صاف نمایند و با باقی ادویه کوفته بآب سرشته مرتبی سکنجبین و حبوب بسازند بقدر فلفلی و در ساده
حسب لمایه شربتی دو درم شب با آب نیم گرم فرو برند غذا شوربای مرغ باشد وشراب نیز عمل نماید بعد تا
دو ساعت عوض آب * حب منتن بارده نسخهٔ بلاسی که این حب مستعمل است و در بیمارستان بجای حب منتن
کبیر است * صنعت آن شحم حنظل ربع درمی کتیرا بلیله زرمی بوزیدان ماهی زهره از هر یک یک درمی
پوست هلیله زرد نصف درمی بلبیر حب سازند حمله بلیله است و در نسخهٔ دیگر گل سرخ نیم درم مقمونیای مشوی
یک دانگ داخل است * حب منتن فالج ولقوه و اوجاع مفاصل و نقرس که از سردی باشد و جع ظهر را نافع باشد و بادهای
غلیظ دفع کند و حقنی بکشاند * صنعت آن سکبینج اشق جاوشیر مقل حرمل شحم حنظل صبر سقوطری تربد سفید
پوست هلیله زرد ابرزون احزا مساوی ابرزون را در آب حل کنند و دارو ها را کوفته بآب بسرشند و حب سازند
شربتی دو درم * حب منتن اکبر بنسخهٔ دیگر اقوی از نسخهٔ صاحب ذخیره که بنگور سید * صنعت آن صبر سقوطری
مقل ازرق اشق جاوشیر سکبینج شحم حنظل شحم حرمل سقمونیا از هر یک سه درم افتیمون چهار درم ساسوریا
پوست هلیله زرد حب النیل از هر یک دو درم دار چینی زعفران سنبل الطیب از هر یک یک درم و نیم فرفیون دو فلفل
از هر یک نیم مثقال سورنجان شحم از هر یک چهار درم صمغ را در آب حل کرده با باقی ادویه را کوفته نسخه بآن
سرشته حب ما سازند مرحمی بقدر فلفلی شربتی دو درم و نیم با آب گرم * صنعت آن نسخهٔ دیگر صبر سقوطری زرد مقل
ازرق اشق جاوشیر سکبینج شحم حرمل شحم حنظل سقمونیا ارسطولوخیا پوست هلیله تربد سفید ابرزون سفید احزا مساوی
کوفته نسخه با آب حب سازند بقدر مستعمل از آن ارد و مثقال تا چهار مثقال با آب گرم و عسل فرو برند * حب منتن
محمد بن ذکریای رازی در منافع مثل حب منتن ابقراط است * صنعت آن ایارج فیقرا کهربای شمعی از هر یک سه درم
شحم حنظل سطوریون دقیق عصارهٔ قثاء الحمار از هر یک دو درم و نیم فرفیون یک درم یک دانگ شحم حنظل نیم
فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر سطرح هندی نیم انیسون از هر یک نیم درم صمغها را در آب گرم حل کنند و باقی
ادویه را کوفته بآن سرشته حب سازند و هنگام خواب شربتی دو درم بآب گرم فرو برند * حب منتن منقول از رساس
سط حکیم عطاء الله که مؤلف الله از رساس خط استاد خود حکیم محمد باقر حنفی نقل نموده * صنعت آن ایارج فیقرا
ده درم شحم حنظل سطوریون دقیق عصارهٔ قثاء الحمار از هر یک سه درم فرفیون دو درم و نیم شحم حنظل نیم
فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر سطرح هندی از هر یک یک درم صمغ را با آب سداب حل سازند و باقی ادویه را
کوفته نسخه بآن سرشته حب سازند حمله ده شربت است * حب نارمشک صمغی و لقوه تکساند و درد مفاصل
و نقرس را سود دارد * صنعت آن صبر سقوطری بیست درم فلفل موم سادج هندی صعتر فارسی فلفل سیاه از هر یک
مصطکی ... ادویه را کوفته نسخه بآب عنب الثعلب سرشته حب سازند شربتی دو درم فرو برند و بعد از آن آب گرم
بنوشند * حب نارمشک ابن جزله فالج را نافع است و از برای درد مفاصل و وجع نقرس سود مند بود و برسری و
گرسنگی توان خورد * صنعت آن فلفل موم سادج هندی صعتر فارسی دار فلفل فلفل سیاه نمک هندی زنجبیل حب
البلسان دار چینی نارمشک از هر یک یک درم و نیم ملح اندرانی سه درم صبر زرد سقوطری بیست درم کوفته نسخه با آب

سازند در ماء حسک بمانند بسایند شربتی دو درم تا دو درم و مقدار آب نیم گرم در زیت
حب المقلب برسم حب ما سازند در ... تحلیل ریاح و بواسیر مقعد و وجع بهم رسد و سعد ؛ که از اخلاط طبع باشد
* حب بارسیک مسهل سریع الاثر است و ... نسخه انیسون مصطکی رومی زعفران هر یک از هر یکی مثقال ساه ؛
بهاب نافع است و کند دس تکحیل احابت سکند * نسخه انیسون مصطکی رومی زعفران مربل از هر یکی مثقال ساه ؛
نهایت نافع است و کند دس تکحیل اجابت سکند * صفت انیسون اسطوخودوس ای مسوی اطا کی بکر طبر رداز هر یک ده درم سوده ؛ با آب حب سازند
بارسیک از هر یک یک مثقال کدانگ مقوی سای مسوی انطاکی شکر طبرزد از هر یک ده درم سوده ؛ با آب حب سازند
مرحبی بند ... وی * حب ... معمول ارداوین جهت فالج و لقوه و اوجاع مفاصل و رکبة بلغمیه نافع است * صفت آن
ابرد مقدار آب ... وای بند حب ماء لل اسمر سیس و آب سرد وای بند سب ترید سمد ملد و حب السل عا مس
از هر یک یک مثقال سحا ؛ رطل آب سوسانید باسیف آب س مالیده صاف نماسد و صاف را در رنگ کرده در آن
کداوند و نحو سا بند تا غلیظ گردد پس مر ترید بر آن دیند حمی متی او لوسب و ریاند اید رون لب که مثل لمان
العاقر قارول است عاقر قرحا مس سفید مصطکی رومی صبر سقوطری زرد ملیله کابلی مقشر جعار موس ازهر یک
بیست مثقال ـ به راحد اوادویه را علیحده درم کوفته بیخته با آب آب سرسید حب سازند شربتی از دو دانگ تا مثل
دانگ ما ـ تک درم * حب نسب الدین سرمیدی از برای اخراج بلغم و سودا و سعه دماع * صفت آن ترید مقید نک
مثقال انارح قیصرا تک رم اسطوخودوس درد انگ عاریقون سفید رم مقمونیا تک دانگ و صمغ ر مشمل تک دانگ
گل سرخ یک دانگ مقل ازرق درد انگ ناسمر و صمر و حب سازند * حب نسب الدین که نسخه سود اکند و اخراج
مود ابماند کماینکه بید و رید اسه ناسد آسامد بی مطبوخ افتیمون را * صفت آن افتیمون بست درم سقا
سمسی عاریقون سفید از هر یک ده درم حربی سا ؛ بمک هندی از هر یک تک درم لسطوخودوس هفت درم انارح
قیصرا تک رم حب سازند شربتی سه درم * حب بعط منسوب تحا العرس فوی العمل است در امراض سوداوی و
نافع است از برای هر مرض بارد ما نند فالج ولقوه و ریاح بارده و نقرس و تولیج وامراض بارده و مفاصل و عرق النسا
و قوت این حب تا سه سال باقی بماند شربتی از آن تا دو درم است نحلس ذکر تا گفتند که این حب مضر است
تکند و مصلح وی رب است و ابن کفتند که مصلح بو اسر است و مسیح داد گفته که این قول اصح از اول است ذکر نکرده
مصلح آن را و آن مرحوم نوسند اینکه نزد من مصلح آن کثیرا است با آب عناب مرکد ام که باشد یا مرد رمعا ؛ صفت آن
در نسخه مسیح داود انطاکی صبر سقوطری ناترده درم ماهی زهره نوسب ملیله زرد مرحرمل صمغ بدان و اگر یافت
نشود صمغ بدان بدل آب ـ ورق صمغ ترک بدان کمیله حا رسم مقل ازرق تکمیم حمله بید سرا مر وری سفید حمر
حنظل سمی از حب از هر یک ـ ده درم و نسخه دیگر تربد سفید اصل السوس از هر یک شش درم لحل است و صواب ترک
این دو است اگر بود ؛ باشد بلغم در نهایت افراط و در نسخه دیگر افتیمون شش درم داخل است و صواب ترک آن است
اگر بود ؛ باشد سودا غالب و گاهی داخل کرده سسود حلمب رحب العار و راس صحیح است اگر بود ؛ باشد حمی و نابود ؛
بلد مرض بعد از آسامدن سمر نا گریده حاد ران سمی مجموع ادویه را بعد را کوفته بیخته مجموع را در نفط سفید
نابلذری آب گرم حل کرده سمه را مخلوط کرده نفط سفید برسه حب سازند روز ا باد من رومی سطرو سده ؛ که بعمل
نمی رسد و این خطا است و باید که در حل رنا سید از آن که مجرب کرده است و گاهی اضافه کرد مسهل در
اجرای این حب سطر ح صدی ؛ تا به درید انسور نجان انارح قیصرا از هر یک تک درم س سگردد و نفع آن عظیم در
اوجاع بارده خصوص در اوجاع مفاصل و نقرس * صفت حب نفط نسخه حسن بن اسحق نوسب ملیله زرد
صبر سقوطری اشحم حنظل ماهی زهره تخم حرمل حبه بید سمر ابر و ریسفید است مقل ازرق تکمیم حاو سه صمغ
بدان نفط سفید از هر یک تک درم مجموع را با نفط سفید در آب گرم حل سازند پس دوای ادویه را کوفته بیخته

با آب بسرشند و حب های کوچک ساخته در سایه خشک نمایند شربتی دو درم با آب نیم گرم *حبی منقی دماغ و مرکند رسد های کبد یکسان در سقی بدن است *صنعت آن تربد سفید مجوف تراشیده بروغن بادام چرب نموده بیست و پنج درم پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هر یک پنجدرم سیه بغطی سش درم ایارج فیقرا تکدرم گل سرخ مشروع الاصابع چهار درم انیسون سه درم حنطل یک سمر یک مثقال کوفته بیخته با آب کاسنی تاره سرشته حب سازند مرحبی مثل فلفلی در سایه خشک کرده در شیشه نگاهدارند شربتی از آن سه درم با آب نیم گرم و برهیز کنند بران سش روز و بیش از آن حب و بعد از آن *حب بریان *صنعت آن صبر تکدرم محموده دانگی و نیم غاریقون چهار دانگ مصارة غافث دو دانگ کوفته بیخته با آب کاسنی حب سازند حمله یکشربت کامل است *حبی منقیٔ مرود ماغ کند *صنعت آن ایارج فیقرا دو تلث درمی تربد سفید مدبر تکدرم مقل ازرق نمک هندی از هر یک دو طسوج غاریقون دو ثلث درمی انیسون یک طسوج کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند مرحبی بقدر نخودی حمله یک شربت است *حب دیگر که منقیٔ دماغ و اعصاب کند و نافع است از برای فالج ولقوه و رعشه و امثال این امراض *صنعت آن ایارج فیقرا تربد سفید مدبر از هر یک یکدرم نمک هندی دو دانگ شحم حنظل ربع درمی کوفته بیخته با آب سرشته حب سازند این حمله یک شربت کامل است با آب نیم گرم و رو ببرند *حب دیگر که منقول از تذکره اولو الالباب شیخ داود انطاکی است اسهال بلغم و سودا و صفرا کند و جمیع امراض بلغمی و سوداوی و صفراوی را نافع است و صالح است از برای امراض ظهر و وجع ورک و اوجاع مفاصل و مانند این امراض و گفته که این حب بابت مساب مرباناجالینوس است بلکه از آن بهتر است *صنعت آن شحم حنظل تربد سفید از هر یک یا برده مثقال زرد ریشهٔ دیگرده مثقال است پوست هلیله زرد مقل ازرق سنا مکی قسمی از هر یک هفت مثقال این معمونیای مسوی غاریقون مس سفید حب النیل افسنتین افریطی ملح نفطی وج ترکی اسطوخودوس کثیرا از هر یک پنج مثقال ایارج فیقرا ابرون مجموع ادویه مجموع را در آب گرم حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته حبوب سازند شربتی یاد و مثقال گاهی زیاده کرده میشود در این حب تربد دو نیم گاوزبان از هر یک پنج مثقال میوسطوخودوس زرد بابرده مثقال با بسفایج مثقال لاجورد مغسول دو مثقال زردریشهٔ دیگر سه مثقال است خربق سیاه دو مثقال و در این حال قوی الفعل است در امراض سوداویه و امراض منعلق به زرد ریشهٔ دیگر بجای سقمونیا مکیسنج است *حبی که مروا از رطوبات زائل کند و درد سر و شقیقه را زائل گرداند و همه وقت توان خورد *صنعت آن ایارج فیقرا چهار دانگ تربد سفید مدبر یکدرم هلیله کابلی نیم درم زربولک حبی مقل ازرق از هر یک دانگ کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند حمله یک شربت کامل است *حبی که نافع است جهت امراض که بسبب آن مریر برد مثل جذام و داء الثعلب و داء الحیة را وجاع و نصول علیطه نمایند و هو شربتی یاد و مثقال با آبی است و مراحس گرم است در دوم و خشک است در اول و سرشتن یا یک مثقال است با آب گرم و مصر جگر و مصلحش انیسون و مصر کرده و مصلحش کثیرا است *صنعت آن صبر سقوطری زرد تربد سفید مدبر از هر یک دوازده مثقال انیسون چهار مثقال بسفایج افتیمون از هر یک سه مثقال افسنتین ملح هندی شحم حنظل سقمونیای مسوی از هر یک دو درم کوفته بیخته با آب سرشته حب سازند شربتی یاد و درم *حبی که بیماریهای آسک و درد مفاصل و اعصاب را سود کند *صنعت آن ایارج فیقرا یک مثقال تربد سفید مدبر غاریقون لاجورد مغسول پوست هلیله زرد سورنجان از هر یک نیم درم سقمونیای مسوی یک دانگ کوفته بیخته با آب گلاب سرشته حب سازند شربتی دو درم بعد از خوردن آب مزوج خوانند *حب صبر مجرب النفع از برای ازاله صلابت طحال *صنعت آن صبر سقوطری زاج سفید سفید سیاه

کمه مرجان ومروارید سوده مطرح میدی بوسف نیم کرامی احرا مساوی کوفته بیخته بآب بهمگره مباه که گیاهی است
مدی واگر ساید نباشد که انگوری کمه سرسمه حبوب سازند مرحمی نمک رسیده دی اطفال را مراسب
اسبات بلک حب صمغ ونک حبوب حراب بآب گیاه بهمگره باشد که انگوری که اگر سرشته باشد را الا تا مطرح
مناسب دیگر از بوسماوسان واصول ربر ور بک مثل مران بهلو مثل از بک ماعب خواسد وحراب کسر الاسبات را ابا
تکلدرم ربا بک مثقال بک مرور بیرواسد * حب صرد گر از آن ادوی * صنعت آن صرد وطری بوسف نیم کرم بوسف
نیم گرراح سعد ومثل سماه ازهریک دو درم عاربعوی مس سعد ده بک حسی ازهریک دو درم احرا کوفته بیخته بسرود
بیخته مثل مرتب را استعمال نمایند * دوا الصدر نافع از برای اکله ودرجه صانه واحلیل وجمیع قروح حمه
* صنعت آن صمو سقوطری گلنار پارسی گل ارمنی مری سرادسی بوسف کلد سوده که را ازهریک یک مثقال بوده ای
کرمانی سمه نمک ان ملحی سمه او دو ل بک مثقال مه را کوفته بیخته استعمال نماید واگر از برای سرک
حواسد تکلد آنگ اصوب سافی اسانه سرده باشد تا سم مرع اسر کرده مسلد نموده در حرای بول تکلدا رند اگر از
برای اکله درحلق وکام باشد و ارادتی کرده در حلق وکام سلیمانی اراکه عرعره بآب برگ مارسک کرده باشد
واگر ملحی صرو حب دمد و ارادو آب برگ نار سک حل کرده مسمسه وعرعره نماید که بعون الله تعالی نافع
است * صماد صر که اوزام صلب کند و طحال ومعده را نافع باشد * صنعت آن صبر سقوطری زعفران ازهریک تکلدرم
اسمسن رومی سنبل الطیب ازهریک تکلدرم نیم احرا را کوفته بیخته بگلاب گرم کرده برسد صماد نماید و سایر
صماداتی که در آن صبر است درحرف الصاد ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی * طلای صبر نافع است جهت تحلیل
اکمر او رام بارده بلغمیه * صنعت آن بگیرند صبر زرد سقوطری را و در آب حاسگماس که گیاهی است مثل یی رد در
بنگاله میشود حساسه حل نموده آمیخته ازکه غلیظ گردد گرم نموده طلا نمایند ومکرر کنند زائل گردد * قرص
صبر که منع انصاب نزلات نماید گوش حلق ریمه وبس وسکم نماید * صنعت آن صبر سقوطری چهار دانگ اسوب
زعفران ازهریک تکلدانگ بیخ مرورا کوفته بآب برگ مورد سرشته اقراص سازند در وسحاحت دو قرص را مقدار نیم
مرع باشد بدرد و باره کاغذ بک سوسد کرده اقراص بر آلات سد کرده اقراص مالند به بوهرد و صدع نماید * مطرح
صبر رومی این مطوح را اسم بعوم صرد کرگر واین بهترانست بادهای غلیظ را سکند و خلط غلیظ از رون دال کند
و درد در کدار بادر ماده غلیظ باشد سود دهد * صنعت آن بگیرند کوی سنبل الطیب فسمس رومی فقاح اذخر مرکوس
ماده باشد مراد و رو کرمانی از هریک تکمثقال در بک من ونیم آب نه دربک حرکاه که سرس آب باقی ماند صاف
کنند ربک اوقیه صبر سقطری سوده در آن حل کنند و در سمه نمایند مرور زرد در آفتاب نهند و زر حمار مثقال اوقیه
زا سالانند و یاد دو درم نافع دو ص حب الحر و ع باشد روعی زرتمر رادرنس درم آرده اند سربی
از آن رادواونسه بر اراده اند بانک درم بادام سرسی * معحون صبر که در اسعا باشد درکند و رطوبات معده
و امعار ادفع کند وسد ها بکشاید و امراض بلغمی سر سر رامانده دهد و احراج بلغم و سودا از اعماق عروق تکند
* صنعت آن صبر رب حب الرساد سرملقل رمل علیله سیاه ازهریک حروی معیدا صباری کوفته بیخته باسه
ورق گل ادو به عسل بسرسند معقب روز مرور و منیدار سه رم بد ابو ست کند * معجون ایارح که صداع سرمی را سود
دار مسرل ارقرا ابن کوالی * صنعت آن عار عوب سفید اسطو حودوس ازهریک تکلدرم ایارح صبر است درم ملسلی
سفر مای مشوی نیم حنطل مصطکی اسقون بد سمد لیله کابلی بوسف بلیله آمله بسفی ازهریک تکلدرم بر ابد
سفید ابد ملد ربه ابار درم مه را کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرسند سرسی مقدار سه درم باشد درم ینمر آنها

*معجون قمر طبع را نرم دارد و سعوط بعد از گل خوردن نمک را نکسب و مانند اسهال را زایل کند *صفت آن
انار ترش مرادارده درم پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله مقشر از هر یک دو درم نمک نفطی یک درم وهمه کوبیده
بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از سه درم تا چهار درم با مطبوخ درونه *معجون صبر صفی بمعجون مفاصل
معمول از طب فرنگی *صفت آن دارچینی مصطکی انیسون بادرنجبویه سنبل سنبل مقل زعفران از هر یک نیم مثقال
صبر سقوطری زرد هم وزن ادویه کوفته بیخته با عسل مصفی سرشند شربتی عمل مصفی مقوم علی الرسم معجون
نافع سر و معی از یک مثقال تا نیم مثقال *فصل در ذکر نسخ نوع صبر *نوع صبر که صداع حار را نافع است
*صفت آن آب کاسنی تازه هفت مثقال صبر سقوطری چهار دانگ در آن حل کرده شب در جای گرم نگاه دارند وصبح
بنوشند *نوع صبر نافع صداعی را که از اخلاط سوداوی باشد *صفت آن افسنتین رومی یک درم صبر سقوطری
چهار دانگ هر دو را نیم کوفته در شیشه کنند و یک رطل آب گرم بر روی آن کنند و سر آن را محکم کرده روزی در آفتاب نهند
وشب در جای گرم نگاه دارند و بعد از آن صاف نمایند و ده درم روغن بادام شیرین در مجموع آن داخل کرده صبح
گاه بنوشند *نوع صبر دیگر که جهت دردسر بلغمی وسوداوی نافع است *صفت آن افسنتین رومی ده درم انیسون
یک درم اسطوخودوس مصطکی از هر یک سه درم همه را در یک من آب بجوشانند تا بنیمه رسد صاف کنند و پس
ده درم صبر سقوطری در آن حل کنند و در شیشه کرده سه روز در آفتاب نگاه دارند پس هر روز یک حصه دوا را
با چهار اوقیه با یک درم روغن بادام شیرین بیاشامند *صفت این نوع صبر به نسخه اصل که از ترجمان مراقبون
است گفته که صداعی را که از بلغم باشد در نهایت سرعت نافع است بگیرند افسنتین ده درم انیسون یک درم گل
سرخ اسطوخودوس مصطکی از هر یک سه درم صبر سقوطری شش درم همه را کوفته و بیزند و در شیشه کرده
یک رطل نیم آب گرم بر روی آن کنند و روز آن را در آفتاب گذارند وشب در جای گرم نگاه دارند بعد از آن بقدر
حاجت با یک درم روغن بادام شیرین نیم گرم بیاشامند *نوع صبر منسوب بموفق شامی با دمر را تحلیل دهد
و درد سر را سود دهد *صفت آن بادآورد ساهره از هر یک ده درم هر دو را در سه رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد
صاف کنند آنگاه ده درم صبر سقوطری در آن حل کنند بقدری روغن بنفشه و روغن بادام شیرین در آن بیامیزند
و هر گاه بیاشامند *نوع صبر دیگر صداعی که از رطوبت باشد سود دارد و دماغ را پاک کند *صفت آن پوست
بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه از هر یک دو درم مصطکی سنبل الطیب از هر یک یک درم تخم اسطوخودوس ...
افسنتین غافث از هر یک سه درم گل سرخ دو درم و اسطوخودوس بادیان از هر یک دو درم تربد سه درم
مجموع را در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف بیست و چهار درم صبر سقوطری در آن حل کنند سه روز در آفتاب نگاه دارند
وشب در جای گرم نگاه دارند و بعد از سه روز صاف کنند و هر روز مقدار دو اوقیه با یک درم روغن بادام بنوشند

*فصل در بیان نسخ سفوفات *سفوفی که حمرهٔ سکره و برص ناخن و برص و بهق اعضا و کبودی رنگ جسم
را زایل نماید و رنگ را سرخ گرداند *صفت آن خردل سفید اسطوخودوس هلیله از هر یک یک دانگ سرمه حبشی برگ
حنای حبشی از هر یک دو دانگ نرم سائیده در شیشه کنند و روغن کنجد و سرکه ده مثقال بر آن ریخته
در آفتاب نگاه دارند مکرر بر هم زنند و امتحان رنگ آن کنند بعد تا چون بخودی صاف نماید و بر سازند
تا بس ملایم باشد که روغن نماید وجهت رنگ نمودن برص مالیده در آفتاب نهند تا نا خن را بمقدار رنگین
کند این صفت ... و ساج را بمالند آنها را سرخ رنگ سازند *صفت دیگر که امراض جلد بدان ربهی و برص که قابل
علاج باشد رفع سازند الا ناخن سال رنگ اصلی بدل نماید *صفت آن زهرهٔ گاو سوختهٔ سرمه گاو زعفران

الحدید بالحدید حسب الوزن سطرح مددی درست تخم کمر یا تخم آن پوست انار یا برگ مازوی و حنه از هر یک
جزوی نرم نمایند با جوش عناب و سرکه مکرر در آفتاب نهند که هر مرتبه خشک شود تا رنگ آن زرد گردد و در
وقت حاجت با سرکه خمیر کرده صبح و شام بدان محل بمالند با مداومت و موالی پس از آن بشویند و هر گاه بعمر رنگ
زیاده از مطلوب داده باشد بروغن بنفشه تدهین نموده حمام روند و بشویند و روغن بادام تازه بر بهق و برص
و از رنگ منکسد و جرب با جرب خطاف باشد بهمین عمل دارد * صبغ دیگر که برص را بلون بدن گرداند معمول
او را اجاد بن عمر بدی * صفت آن مورد بلمی مرصافی ورد حمر طین مغره سب یمانی توبة الصبغ از هر یک بدری
با خمیر عسلی با سرکه انگوری سرشته طلا نمایند مرات بسیار تا آنکه برنگ بدن آید تا مدت رنگ آن بحال
اصلی میماند * صبغ دیگر که همین عمل کند * صفت آن سطرح عاقرقرحا حصص خردل سوسن گل مقالی
مرصافی زنج زرد زرد حونه قوة اجزا مساوی کوفته بحکمه بحرف بر سرشته بمالند * صبغ دیگر که همین فایده کند
* صفت آن سطرح مددی قوة بدل سب یمانی گل مرح اجزا مساوی کوفته بحکمه در سرکه انگوری بیندند بعد از آن
خشک نمایند و روز دیگر بمالند * صبغ دیگر که بهق اسود را برد و برنگ بدن آورد * صفت آن تخم ترب دوم کندش
قسط تلخ از هر یک دو درم با سرکه عسلی کهنه سرشته استعمال نمایند * صبغ دیگر که بهق ابیض را برنگ بدن نماید
* صفت آن تخم ترب سطرح مددی قوة کندش خردل کوفته بحکمه در سرکه کهنه خمیر نمایند استعمال نمایند
* صبغ دیگر که رنگ را سرخ کند * صفت آن زعفران قوة کندش مرمکی صافی مصطکی اجزا مساوی کوفته بحکمه
با آب بلیمو سرشته شب بمالند و صبح با آب گرم بشویند * صبغ که نشان آبله و جراحات رسمانه برد و برنگ بدن
آورد * صفت آن مرداسنگ سفته منقی کرده که مرتب باشد تخم بی کهنه آرد نخود آرد ترنج آرد باقلا [illegible] از آن
بوسیده مغز تخم خربزه حب البان قسط تلخ از هر یک بدری کوفته بحکمه بلعاب حلبه تخم کتان سرشته شب بمالند
و صبح با صابون و آب گرم بشویند * صبغ دیگر که همین صفت دارد * صفت آن ارسا قسط مرداسنگ مغسول ساج
کوری سوخته توبة ارمنی اسی اجزا مساوی کوفته بحکمه با ماء العسل سرشته شب بمالند و صبح بشویند

* باب الصاد مع الحاء المهمله * صحناه بفتح صاد مهمله و سکون حای مهمله و فتح نون و الف و بالفارسی
ماهیانه نامند معمول اهل لارست و توابع آن در دوم گرم و خشک و مجفف رطوبات معده و رافع بد بوی
دهان که از رطوبت معده باشد و جهت فالج و وجع ورک و امراض بارده و سدد و مقوی آن رافع بد بوی عرق و مولد
خلط سوداوی و امراض حادثه از آن و محرق دم و مورث تشنگی و بعض اخلاط و مصلحش با لحماض و ترشیها
است و استعمال سرکه و ترشیها * صفت آن بگیرند ماهی ریزه و خشک کرده و سرو دم آن را دور نموده با لسته
در ظرف سفالی بریان نمایند مانند بهره که فی الجمله در سمه گرد پس برآورده نرم کوبیده و در سیان
ناحمی کرده آب گرم ده وزن آن نمک چهار وزن آن داخل کرده در روغن دو کسند و با در آفتاب گذارند و سر آن
را بپوشند باد نا برده و روکه برهد پس صاف نموده خردل مسود درمیان با کوفته چهار وزن ماهی و بدری
خومغل و دارچینی زنجبیل و جوزبوا کوب نموده در آن اندازند و بعد الحاجت بقدر مطلوب برآورد و بعضی
برای لذت بدری روغن را داغ نموده گرما گرم در آن سیر مریک دانهای خردل تسقیف می کردد و آب لیمو
یا سرکه داخل کرده پس بریان باشد تناول نمایند و بعضی همان تخم بدر بر قلفل و دارچینی و غیرها و بدون
آنکه روغن داغ اندازند بریان باشد و با آن را در آن فرو برده می خورند و از آن تحوش اشتهاکان در مایده
است و ایشان حکیم میر محمد مومن در تحفه صفت آن را نوشته اما اصلی ندارد * باب الصاد المهمله مع الراء

* صندل بفتح صاد مهمله و نون و دال مهمله و لام درخت آن بقدر درخت گردکان و برگش شبیه به حب الخضرا
و چوب خوب او با سه مال بانی است ر آن سفید و زرد و سرخ میباشد سرخ آن را رکت چندن و سفید آنرا سرید چندن
و زرد آن را ملاگیر نامند و درا کمتر بلاد عمل وکهی بیما و میشود و سفید و زرد آن در سیوم سرد و در دوم و سرخ خشک
و سرخ او بعکس آن و بعضی معتدل و قول و سرخ و رادع و طبعا رافع با تریاقیت و مفید رخصت خفقان حار و تبهای سل
و التهاب و صنع قوت و دفع بخارات دماغ نافع طلای آن جهت ربیع و صداع و ورم و درد سر حار و باد سرخ و نمله و حمره
و نقرس و اورام حاره مفید خصوصا با آب عنب الثعلب و حی العالم و امثال آن و باسمیت آب انار و سفید ی
جهت قروح ... بر لاب در چشم با اعضا و با ... طلای آن ... حاره ... حرارت ... مقام ر
رافع آن ... و رعشهای گرم لطیف ... و قاطع آن و بعضی مخلص عمل و نبات و ... بلد
سعال و بدل سفید آن نصف آن کافور و بدل سرخ آن سل آن دو قول است و ضماد صندل سرخ با روغن ... جهت
اعضا و با گلاب جهت ... و صندل سرخ در سایر آثار مرای تقویه مثل سفید است ... در سرخ ما ... گفته مستعمل
در زمان ما در اصفهان و غیر آن صندل سرخ است و در سفید صندل سفید جهت آنکه اتفاق کرده اند اهل
زمان ما بر آنکه ... صندل سرخ حرو حار ... مناسب کند ... حرارت باشد ... حار ... داخل وارد
جهت ادویه اسهال آن ... صندل سفید که جهت ... حرارت جهت هرگاه استعمال کنند او داخل
... و مناسب ... و بعضی از صندل سرخ صاحب ... الاسقام
گفته است ... مشاهده کردیم ما از اطبا آن است که استعمال میکنند صندل سفید را در امثال صفراوی و صندل سرخ
را در امثال ... دم با صفراو ... صندل سرخ در ... مناسب مثل عسی الله ... و غیر ...
و ... بشکل ... و سفید و ... و جهت بول الدم و حرقت البول و ... که ... سی ...
از ... نود ... و اطبای ... با آن ... مثل ... استعمال ... مناسب
* حرارس صندل در کتب حکیم جعفر ... خفقان و ضعف دل و کبد و معده را نافع است * صفت آن صندل سفید
صندل سرخ از هر یک ... درم با گلاب سائیده ... گشنیز ... زبان ... بزر ...
... از هر یک دو درم مصطکی زعفران از هر یک یک درم مروارید ناسفته کهربا مرجان سرخ ... معدنی گل ارمنی
از هر یک دو درم مشک خالص یک درم ... گلاب ... قوام آورده ... کرده
... نان ... حرارس صندل حلوی نافع از برای امراض مذکوره * صفت آن صندل سفید
صندل سرخ با گلاب ... از هر یک ... کشنیز ... زبان ... از هر
یک ... درم مصطکی عود ... زعفران ... از هر یک سه درم مروارید
ناسفته کهربای شمعی مرجان ... معدنی ... ارمنی ... مختوم ... محلول از هر یک دو
درم مشک خالص ... ورق طلا ... از هر یک یک درم کافور ... از برای ... المزاج یک درم عنبر
اشهب ... اجزا ... حلاوت ... المناصفه ...
... از هر یک ... قوام آورده ... درم ... بالای آن
گلاب ... * حرارس صندل حامض ... منافع ... آن مثل منافع ... حرارس صندل حلو است
الا آنکه خصوصیت آن ... اجزای ... از هر یک
... و آب لیمو ... از هر یک ... از هر یک ... کرده

سعال افزوده است * حب صندلی مسدد اسهال و مقوی معده و رادع اسهال است خصوص اسهالی که زنان را بعد از وضع حمل
عارض میگردد * صنعت آن صندل سفید طباشیر آمله مقشر اقاقیا عصاره گل سرخ حب الآس زیره مقلو صمغ عربی
ربع مثقال اجزا مساوی کوفته بیخته با آب بارتنگ سرشته حبوب سازند مرحمی بقدر نخودی شربتی از دو حب تا ده حب به
تنهایی یا با آب کشنیز تازه و با شیره تخم خرفه بریان و دانه هیل و کشنیز خشک یا تخم خشخاش از هر یک نیم مثقال که برای
طمث انسب است خوردن * حب صندل کبیر مقوی معده و کبد و قلب و دماغ است و حابس اسهال * صنعت آن
صندل سفید صندل سرخ طباشیر سفید آمله مقشر حب الآس اقاقیا از هر یک دو درم و نیم کهربا کثیرا صمغ عربی
گل مختوم از هر یک یکدرم و نیم زرشک سفید زیره کرمانی مدبر عصاره گل سرخ سرو ع الاصابع ورد
مصطکی از هر یک دو درم اجزا کوفته بیخته با آب بارتنگ سرشته حبوب سازند مرحمی بقدر نخودی شربتی از یک حب
تا هفت حب با شربت مصطکی ربوب فواکه خورند * حب صندل دیگر متوسط * صنعت آن صندل سفید طباشیر سفید
از هر یک سه ماشه صندل سرخ جهار ماشه زرشک سفید از هر یک سه ماشه زیره سیاه مدبر از هر یک کهربا
از هر یک دو ماشه کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند شربتی یک ماشه با مشروب فرو برند * حب
صندل اصغر در منافع قریب است به صندل * صنعت آن صندل سفید طباشیر سفید از هر یک دو درم آمله مقشر
جهار درم زرشک یک مثقال اجزا کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند مرحمی بقدر نخودی
شربتی از دو حب تا ده حب * فصل در ذکر خمیره های صندلی * خمیره صندل نو نسخه ازدیاد نافع از برای
خفقان و ضعف مزاج و ضعف کبد و خفقان معده و اسهال حار * صنعت آن صندل سرخ اسارون خمیر بوا دانه
کبار تخم خشخاش از هر یک نیم اوقیه مصطکی رومی زرشک خمیر طباشیر سفید زرنب دربنک از هر یک
جهار درم مجموع را کوفته بیخته در گلاب خیسانیده بعد از سه روز بجوشانند بعد بکوبند بیالایند
و جمع کنند صافی آن را با آب عناب و آب ریباس و آب سیب شیرین و آب ترش و آب نیشکر و آب انار شیرین و آب مفرح دل
از هر یک چهار اوقیه و اگر تمام این آبها میسر نشود از هر که باشد بس بگیرند قند سفید در وزن مجموع آب
مطبوخ و آب میوه ها پس ملایم بقوام آورند پس بگیرند ابریشم خام مقرض و کهربای شمعی از هر یک چهار درم
صندل سفید درونج عقربی جهار اوقیه مروارید ناسفته مرجان دو سری لعل یک حبه از هر یک یک درم یاقوت رمانی
یک درم ریشم همه را در گلاب و عرق بید مشک از هر یک نیم رطل آب لیمو آب اترج از هر یک جهار اوقیه حل نموده
داخل نمایند و آن را آتش دور کنند و در آخر ورق طلا محلول زر بیرون محلول مشک بیمی از هر یک یک مثقال و نیم
عنبر اشهب سه درم محلول در روغن بلسان داخل نمایند * خمیره صندل دیگر که مرتب المعع است نبات * صنعت آن
بگیرند صندل سفید بگلاب سوده شش مثقال در یک رطل قند سفید که در گلاب و عرق بید مشک بقوام آورده باشد
زده که خوب سفید شده باشد داخل کرده بر هم زنند که نیکو مخلوط شود و اگر خواهند باشد یک مثقال عنبر اشهب
و نیم مثقال مشک بیمی را با نبات سفید کوفته بیخته داخل نصف آب نمایند و بر هم زنند و نگاه دارند شربتی
از عمر عمری آن یک اوقیه و از عمری نصف اوقیه * خمیره صندل حامض که دوری نافع از برای تسکین التهاب قلب
و معده و کبد و دفع حرارت بدن * صنعت آن صندل سفید معاصری سی درم سوهان کرده و کسنه کتانی کرده
در گلاب و عرق بید مشک عرق نیلوفر از هر یک نیم رطل یک شبانروز خیسانیده روز دیگر با سه رطل آب در دیگ
سنگی بجوشانند تا نیم کسنه را بمالند با آب در عرق ها تصفیه نمی کنند و انگور بمالند و صاف آنرا نگه کنند
و تفاله و ثفل را دور کنند در آب مطبوخ آب انار ترش و شیرین و آب لیمو هر یکی آب سفرجل شیرین آب مفرح دل

خالص از هر یک یک رطل بدستور سه رطل داخل کرده بقوام آورند بقوام خمیره وازآتش برگرفته صندل سفید طباشیر
سفید سوده از هر یک ده درم مروارید ناسفته کهربای شمعی صلایه کرده از هر یک دو درم کافور قیصوری نیم مثقال سوده
داخل نمایند و بعد سرد شدن ساری ورق نقره بر آن ریخته با تنکو مخلوط شود و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی ده درم با شربت
انار شیرین و شربت تمر هندی ترنج و غیره بخورند نافع باشد * خمیرهٔ صندل ترکیب محمد بن ذکریا رازی نافع است از برای
محرورین و مقوی قلب است و اصحاب مالیخولیای سودایی و خفقان را مفید است * صنعت آن صندل سفید بگلاب
سائیده به نصف مثقال گل گاوزبان عشبهٔ گل سرخ از هر یک نیم مثقال گاوزبان ابریشم خام تمر هندی از هر یک
یک مثقال آلوی بخارایی عناب و سپستان مثقال مجموع را در گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان از هر یک یک رطل آب
جداگانه با آب طلا بیک شبانروز تر نمایند بعد ازان بجوشانند و صاف نمایند و نبات و قند سفید در ظرف چینی سرد
انار شیرین شربت سیب شیرین شربت به شیرین از هر یک یک رطل داخل کرده بقوام آورند بعد سرد شدن باخوان
لیمو به سوده عود قماری خام مصطکی رومی طباشیر سفید ورق طلا مخلول ورق نقره مخلول مشک خالص عنبر
اشهب مروارید ناسفته سوده کشمیر خشک مقوا از هر یک نیم مثقال سوده با آب بهی سیب و بهی با تنکو مخلوط
نمود در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال * خمیرهٔ صندل دیگر مقوی قلب و دماغ و نافع است از
برای خفقان * صنعت آن صندل سفید بگلاب سوده نیم مثقال قند سفید یکسیر و نیم مثقال عنبر اشهب
نیم مثقال مشک خالص تنکه آنگ و نیم ورق طلا ورق نقره از هر یک نیم مثقال گلاب یکسیر و نیم مثقال عرق بید
مشک نیم مثقال قند را بگلاب و عرق بید مشک سوده حل کرده با آتش ملایم بقوام آورند بعد سفیده تخم مرغ
را با شیر و آب در هم کرده دست زنند تا کف کند کف آن را دور کنند بعد صاف سازی در آن ریزند تا خمیر شود
بعد عنبر و مشک با شکر نبات سفید سوده داخل نمایند و بعد مروارید و ورق طلا و ورق نقره مخلول داخل کرده
در هم زنند بعد صندل را داخل کرده بتنکو بر هم زنند و نگاه دارند * خمیرهٔ صندل خاص به نسخهٔ حکیم میر محمد
حسین ولد حکیم میر محمد هادی بن حکیم میر عماد الدین محمود * صنعت آن صندل سفید سوده نیم مثقال
یک شبانروز بگلاب و عرق بید مشک بخیسانند بعد بآتش ملایم بجوشانند تا نصف بماند بعد بتنکو بمالند و صاف نمایند
بعد آب انار مزین پیاده مثقال آب لیموی تمر هندی خشک مثقال پیاده مثقال قند سفید یکسیر و پیاده مثقال
نبات سفید یکسیر و پیاده مثقال مجموع را با آتش ملایم بقوام آورند عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا و ورق نقره
از هر یک سه مثقال داخل کرده بعد بر زنند تا خوب خمیره شود بعد صندل سفید سوده سه مثقال طباشیر سه مثقال
کافور قیصوری یک مثقال داخل کرده خوب بر هم زنند بعد یک مثقال با شربت تمر هندی بخورند و اگر
قند و نبات را با عرق بید مشک و گلاب که در آن صندل را خوب سوده باشند اول بقوام آورند بعد از آن قند و نبات را
داخل نمایند و بقوام آورند بعد ادویه را داخل کنند از ترکیب مذکور بهتر خواهد بود * خمیرهٔ صندل خاص
مقوی مزاج حار قلب و خفقان حار و حمیات صفراوی و اسهال مراری و تهوع و قی صفراوی را نافع است * صنعت آن
صندل سفید سوده سی درم کشنیز خشک مقشر ده درم در آب ورد یکصد درم ... کافوری ده درم آب انار
ترش گلاب عرق بید مشک از هر یک نیم من یک شبانروز بخیسانند بعد بجوشانند تا نصف بماند و صاف نمایند
و از دارچینی ... بعد یکمن قند سفید داخل کرده بقوام آورند و بعد سرد شدن باخوان لیمو به سوده بعد
نگاه دارند صندل سفید سوده ده درم مروارید ناسفته ... و اصلا بکوبند زعفران یک درم کافور قیصوری
نیم مثقال طباشیر سفید ده درم ... ورق طلا ورق نقره از هر یک نیم درم ... شربتی

نیم درم * خمیرهٔ صندل دیگر لطافت قوی قلب و مفرح است و نافع است از برای خفقان حار و اصحاب مالیخولیای مراری
و تپها و اسهال صفراوی و تهوع و قی صفراوی نافع است * صنعت آن صندل مقاصری سوده سی درم و سه ابریزه گلاب
و عرق بید مشک و عرق گاوزبان از هر یک نیم مثقال آبجوش دان یکمن تبریز بجوشانند پس بجوشانند تا بقدر نیم باقی
بماند پس بگیرند نبات سفید در رطل عسل مصفی یک رطل آب سیب شیرین آب به شیرین آب انار شیرین آب لیمو
آب اترج از هر یک نیم مثقال داخل کرده بقوام آورند پس شربت نمایند با خمیره با نمایند سرد پس بگیرند صندل
مقاصری سوده نه درم زرشک سفید نیم درم طباشیر سفید ورق گل سرخ تو ست مروارید سفته از هر یک چهار درم
بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک سه درم درونج عقربی حبشی مصطکی رومی از هر یک یک مثقال تو بست اترج نه
مثقال مروارید ناسفته یک درم و نیم عنبر اشهب سیر یا قوت رمانی و زر طلا محلول از هر یک یک درم ورق نقره
محلول عنبر اشهب از هر یک مثقال مشک تبتی خالص نیم مثقال نه محوی خمیره مرتب نمایند شربتی نیم
مثقال * شربت صندل اکثر امراض بطن و احشا را نافع بود و رفع تکسر و ادرار بول نماید و امراض قروح کلیه و
مثانه و مجاری بول را نافع بود و معده را قوت دهد و کبد را نافع بود * صنعت آن صندل سفید و ورد که آن را ریسمانی
ملا کنم گویند صندل حریان سفید عربی گل سرخ و ع الاسماع از هر یک چهار درم زرشک حجازی دانه
رب السوس ماح گوزن سوخته صمغ عربی از هر یک دو درم سمغ تخم خرفه تخم خیار با درنگ از هر یک یک مثقال
ویلک مثالی کثیرا صمغ تخم کدو شیرین از هر یک یک درم و نیم کافور قیصوری کهربای شمعی از هر یک ربع درهمی کوفته بیخته
در سه نگاه دارند شربتی از دو درم تا چهار درم * فصل در بیان صنع اشربهٔ صندل * شراب صندل ساده
مقوی قلب و کبد حار است و نافع است از برای خفقان و جمیع امراض حاره قلب و امراض حادثه در قلب از حرارت و امراضیکه
حادث شود در سایر اعضا بمشارکت امراض دموی قلب و خفقان مانند صداع حادث بمشارکت خفقان دموی قلب
و دافع اسهال و قی صفراوی و حابس سیلان خون است * صنعت آن صندل سفید سوده بیست مثقال در نیم رطل گلاب
بخیسانند پس بمالند و بپالایند و مثل آن آب در نیم رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد بمالند و بپالایند و مرد و را
یکجا کرده با یک من قند سفید بقوام آورند شربتی بیست مثقال * شراب صندل ساده بنسخهٔ دیگر که همین منافع
دارد و اقوی از نسخهٔ اول است * صنعت آن بگیرند صندل سفید یک رطل و در بیست من گلاب بجوشانند چون
به نصف رسد بمالند و یک رطل دیگر صندل سفید سوده در آن داخل نموده بار دیگر بجوشانند تا یک رطل و نیم گلاب
بماند بپالایند یک رطل و نیم قند سفید در آن داخل کرده بقوام آورند شربتی از یک اوقیه تا یک اوقیه و نیم
* شراب صندل حامض نافع از برای التهاب قلب و معده و کبد از برای خفقان و تب محرقه و تشنگی مفرط نماید * صنعت
آن صندل سفید مرمان کرده چهل درم کشنیز خشک سی درم در یکصد درم آب عرق دو درم سرکه انگوری راست
مره و یکمن گلاب خوشبوی سائر و نزا بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد پس از آتش برگرفته بگذارند تا سرد
شود پس بمالند و بپالایند پس یکمن قند سفید در آن داخل کرده بقوام آورند ده درم زعفران را در گلاب سوده
داخل کرده از آتش فرود آورند و نیم مثقال کافور قیصوری سوده و ده درم طباشیر سوده داخل کرده نیم معجون
ماوی در مرتبان تا حرارت مختلط شود پس در شیشه با ظرف چینی نگاه دارند شربتی چهار مثقال با شیره تخم خرفه
* صنعت این شراب بنسخهٔ دیگر که استعمال در حمیات محرقه بگیرند صندل سفید گلاب سوده سی درم و در
نسخهٔ دیگر چهل درم است کشنیز خشک سی درم در آب غوره سیاه درم و سرکه انگوری یک ری آب خالص یکمن
یک شب بخیسانند و روز دیگر بر آتش ملایم بجوشانند تا بنصف بماند فرود آرند بگذارند که گرمی آن ساکن گردد

دست مالند و چون یک ثلث شیره آب را بکشند با یکمن نبات بقوام آورند پس از آتش فرود آورده زعفران سه درم طباشیر
سفید صندل سفید از هر یک ده درم کافور قیصوری ریاحی نیم مثقال سوده داخل نمایند و به شربت سازی برهم
زنند تا مخلوط و ممزوج شود شربتی سه درم تا سه درم حرقه مضر * شراب صندل حامض به نسخه محمود بن
الیاس که در حاوی صغیر آورده * صنعت آن صندل سفید شصت درم در یکصد و سی درم سرکه انگوری یا آب غوره
هر کدام که باشد و نیم رطل آب یکشبانروز بخیسانند پس بجوشانند آن مقدار که نصف بماند پس از آتش برگرفته
بگذارند که حرارتش کم شود پس آن را بمالند و بفشارند و صاف کنند و با یکمن قند سفید بقوام آورند * صنعت
این شراب به نسخه میرزا ابراهیم در منهاج که در حمی محرقه آورده بگیرند صندل سفید سوهان کرده پنجاه
درم و یک شبانروز در نیم آثار سرکه و نیم آثار آب غوره و نیم من آب بخیسانند پس بجوشانند تا به نصف رسد
و صاف کنند و با یکمن قند سفید بقوام آورند و اگر موقوف باشد با گلاب بخیسانند و در نسخه دیگر این شراب بجای
پنجاه درم صندل سفید نود درم است * شراب صندل ترکیب شریف الدین زمان مازندرانی * صنعت آن به نسخه بلانسی
بگیرند انار دانه ترش پنجاه درم زرشک منقی پنجاه درم تمر هندی سی درم آلوی سیاه خشک کرده بیست دانه براده
صندل مقاصیری ده درم و بنفشه یکدرم تخم کاسنی نیم کوفته سه درم زر آنها یکدرم همه را در سه من آب یک شب
بخیسانند و روز بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده در آب مطبوخ آب غوره پنجاه درم آب
سیبی درم آب لیمو ... درم شکر سفید مصفی دو من و بپزند تا بقوام آید * شراب صندل به نسخه بلانسی
* صنعت آن براده صندل سفید پنجاه درم در یکرطل گلاب و نیم رطل سرکه انگوری کهنه در شبانروز بخیسانند پس
بجوشانند تا به نصف رسد فرود آورده بمالند و صاف کنند و با یکرطل قند سفید بقوام آورند و از آتش فرود آورده کافور
قیصوری زعفران از هر یک یک درم سوده بر آن پاشند و به شربت سازی برهم زنند تا نیکو مخلوط شود شربتی
سه درم تا سه درم حرقه مضر * شراب صندل به نسخه میر محمد مؤمن مذکور در تحفه المؤمنین نافع از دوای
ضعف قلب جگر حار و معده و دافع اسهال و سیلان خون * صنعت آن صندل سفید بیست مثقال بگلاب بسایند و در
نیم رطل گلاب در شبانروز بخیسانند پس بمالند و گلاب را نگاهدارند و جرم صندل را در آب بجوشانند تا نصفه
جوهر آن در آب بازداده شود پس بمالند و با گلاب سابق داخل کرده هر دو را با یک رطل شکر سفید منقی بقوام
آورند و اگر خواهند یک اوقیه انار دانه ترش را با صندل بخیسانند و بمالند و بمالند پس جوشانند
صافی نموده بقوام آورند با شکر و اگر شیرین ترش خواهند بجای گلاب سرکه با آب لیمو کنند و در شربت صندلین
مفرح و سعید بالمناسبه * عطر صندل دهن آن است مقوی قلب و دماغ و مانند اکثر عطرها است که دهنیت در اصل
آنها نیست مانند عطر خاک و خس طبیعت آن سرد و خشک * صنعت آن بگیرند صندل خوشبوی نوع اعلی را براده
کرده یک شبانروز در آب بخیسانند پس به دیگ ... و به قرع و انبیق عرق کشند و بگذارند تا سرد گردد و عطر آن را
از روی عرق بالتمام بگیرند در شیشه نگاهدارند و عند الحاجت استعمال نمایند و عرق آن نیز مقوی قلب حار و
خفقان و تقویت معده و دفع ... نافع * معجون صندل دل را قوت دهد و خفقان را زائل کند و نشاط و تفریح آورد
و رنگ رو را نیکو گرداند * صنعت آن صندلین طباشیر از هر یک شش مثقال مروارید ناسفته نیم کهربای شمعی
گاوزبان ... از هر یک دو مثقال تخم کاسنی تخم خرفه مقشر از هر یک سه مثقال ابریشم ... گل سرخ
از هر یک سه مثقال سازج هندی زرنباد تخم ... بادرنجبویه ... گل ارمنی ...
از هر یک چهار مثقال درونج عقربی عود ... از هر یک دو مثقال کافور قیصوری ... از هر یک یک مثقال

[illegible] با دو مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible] دانگ [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] گلاب [illegible]

[illegible] با گلاب [illegible]

[illegible] گلاب [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] * کتاب الصاد المهملة * * باب الصاد مع الالف *

[illegible]

کندر مثل کسانیکه صمغ آن مثل مصطکی در بدن بسیم کرمی ترنجبین مرزنجوش در ندیدن مسکن مسطکی اسمع
اسموس از هر یک جزوی زعفران سنداسروس با بوله وروغن ... ارهر یک باری کوفته در بلدری آب طبخ نموده و
روغن اضافه کرده در هر سر سه در بماند بهنگام ضماد نمایند * ضماد نکه اسهال اصطرنا آسمن زعفران بارد ارد
* صمغ آن علس مصر سپستان ابیرس در گی سوده خشک بار و از هر یک یک جزو کوفته هم بخیل حمه بر سه
بر سر دهار ضماد نمایند * ضماد نکه استسقای زقی که سبب آن حرارت مزاج جگر باشد نافع است * صمغ آن آرد جو
سه کوفی شکل گوسفند بوره ارمنی گل ارمنی مساوی کوفته بخته ضماد نمایند * ضماد نکه نفع استسقای طبلی
بر جگر گذارند * صمغ آن صندلین مر دلادن یک کوفته بخته ضماد نمایند واگر اربون باشد ماء الاصول
ود دار بوس رسا تا روغن بادام تلخ بنوشد و جاورس و سبوس گندم گرم کرده برشکم گذارند * ضمادی که
استسقای لحمی را نافع باشد * صمغ آن آرد جو سرگین گاو مو گوسفند کهنه بوره ارمنی زبره کوهی سعد
کوفی اجزا کوفته با سرکه ... روغن نمایند خصوص بر شکم و تنگ ارند تا خشک شود بعد از آن با آب گرم
بادرحما ... مگر رکسید و ... حمار سمر و حب ... امهال رمانند * ضماد نکه استسقای طبلی
را نافع باشد * صمغ آن بابونه اکلیل الملک ... هر یک در دم زبره کرمانی ... کوفته بخته
با آب سداب ضماد کنند * ضماد الاستسقا ... با شراب انگوری ... ماده و ... دار ان مار و ... ر ب
از هر یک در ... مثقال کوفته ... ضماد نمایند ضماد الاستسقا الروحی * صمغ
آن بوره ارمنی ... از هر یک دو مثقال ... مثقال آرد جو
سرگین ... مثقال ... کوفته ... ضماد نمایند * ضماد دیگر
که همین عمل کند * صمغ آن ... ارمنی ... سرگین گاو ... از هر یک
... با آب ... ضماد نمایند * ضماد نکه استسقای زقی را نافع است * صمغ آن گل ارمنی
آرد جو سرگین گاو خشک شکل ... اجزا ... سودا ... گاو ... با سرکه
بر سر ... نمایند * ... اسماء استسقا ... * صمغ آن سنبل الطیب
... سرگین گاو ... مثقال ... ارا سه
... ارمنی ... از هر یک ... ضماد
نمایند ضماد که استسقای زقی را نافع باشد * صمغ آن ... ارمنی ... کرمانی
سعد کوفی از هر یک جزو ... ضماد کنند * ضماد نکه انواع استسقا
را نافع ... اکلیل الملک ... کرفس ... و اربانه
... و ... از هر یک ... ضماد ... اکلیل ... ادار ند
... * ضماد نکه اسهال
مفرط ... زبره کرمانی صندلین ... آب ... آب ... بر
معده ضماد کنند ضماد نکه در حال اسهال ... است * صمغ آن صندلین ... حمار ... گل سرخ ... دم
گلنار ... ارمنی ... کندر ... مصطکی ... گلاب ... بر شکم
ضماد ... * ضماد نکه ... گذارند اسهال ... اند ارند
اسهال ... بر ... ضماد ... اسهال ... کسانی

را که طالب اسهال بود وای مسهل بسیار بدین معالجه کنند * صفت آن برنج مقشر یک کف بگیرند و در دیگ کنند
و آب چند از آن سه بار دو چندان بریزند که آب را بنوشاند و چون پخته شود با برنج شیر را حل کنند و بعد از آن
مساوی آن روغن گاو اضافه کنند و بخورانند تا تمام آن استعمال کنند و چون خواهند که قطع اسهال کنند لبنیات را
بردارند و موضع را بگلاب بشویند * ضماد که اسهال صفراوی را نافع باشد * صفت آن آب گرم مورد گل سرخ گلنار
صندل مازو آمله لادن سماق اقاقیا حضض مساوی کوفته بیخته با آب مورد سرشته بر شکم ضماد کنند * ضمادیکه
اسهال را منع نماید * صفت آن خردل سیاه و زر العاب از هر یک ده مثقال مرمکی صبر حضض مکی از هر یک
مثقال مصطکی یک دانگ و نیم کوفته بیخته با اندکی سرکه و آب کشنیز تازه ضماد نمایند * ضمادیکه اسهال باز
دارد خصوصاً زلق الامعای صفراوی را * صفت آن برگ سبز برگ مورد تازه گل سرخ گلنار مازو سنبل لادن رامک
اجزا مساوی کوفته بیخته با آب به سرشته بر شکم ضماد نمایند * ضمادیکه اسهال را که سبب آن ضعف قوت
ماسکه و برودت جگر باشد نافع است * صفت آن سنبل الطیب قصب الذریره افسنتین رومی سور کندر مصطکی
لادن برگ مورد گل سرخ صندل از هر یک ده درم پوست انار ریزش آمله از هر یک پانزده درم کوفته بیخته
شراب کهنه سرشته ضماد کنند * ضمادیکه اسهال معدی ضعف ماسکه که سبب برودت باشد سود مند بود * صفت
آن سور کندر مرمکی مصطکی حب الآس گل سرخ پوست انار ریزش آمله سنبل از هر یک دو نیم درم کوفته بیخته
شراب کهنه سرشته ضماد کنند * ضمادیکه اسهال معدی و ضعف ماسکه و ماسکه را سود مند بود * صفت آن مرمکی
کندر مصطکی حب الآس گل سرخ پوست انار سماق گرد سماق از هر یک دو درم سنبل یک درم زعفران یک دانگ گلنار
دارچینی لادن صندل از هر یک نیم درم مجموع را کوفته بیخته با آب به یا آب برگ مورد سرشته بر معده ضماد
نمایند * ضماد که اسهال صفراوی باز دارد * صفت آن اقاقیا حضض مکی کندر سماق کزمازج حب الآس گل سرخ
گلنار از هر یک جزوی کوفته بیخته در روغن مصطکی در آب اضافه کرده با آب برگ مورد بسرشته بر معده ضماد
کنند * ضمادیکه اسهالیکه از ضعف قوت ماسکه معده و سردی جگر باشد باز دارد * صفت آن سنبل الطیب
افسنتین لادن قصب الذریره سعد کندر مصطکی برگ مورد گلنار صندل سرخ از هر یک یک درم سک پوست انار
ریزش از هر یک نیم درم مجموع را کوفته بیخته با شراب کهنه بسرشته بر معده ضماد کنند * ضماد جهت
اسهال با ورم و یبوست جگر و معده * صفت آن کعک سه مثقال اذخر مکی سوسن معده کوفی از هر یک چهار مثقال
سنبل نیم دانگ باهم یک بنوشه زرد ابرح حار سرصافی کند از هر یک دو مثقال با آب برگ مورد
سرشته ضماد نمایند هرگاه جهت تقویت معده و جگر استعمال نمایند و اسهال نباشد مقل صبر سقطری
داخل نمایند و بجای آب برگ مورد روغن گل کنند * ضماد اصطمخیقون نافع از برای سردی معده و تحلیل
و طحال و تحلیل اورام است * صفت آن افسنتین رومی سنبل الطیب پوست بلیله سیاه صبر سقطری زرد از هر یک
نه درم عود بلسان زعفران از هر یک ده درم موم شش درم موم زرد روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن
زنبق که ادویه را کوفته بیخته داخل کرده با قدری گلاب در هاون نمایند تا مستوی گردد * ضماد
اصطمخیقون بنسخه فارسی * صفت آن افسنتین رومی سنبل الطیب بلیله از هر یک نه درم صبر سقطری
مصطکی رومی از هر یک چهار درم زعفران عود بلسان از هر یک دو درم و نیم موم دو اسمار روغن یاسمین
روغن زنبق از هر یک چهار اسمار ضماد نمایند * ضمادیکه افراط حیض باز دارد * صفت آن علف مرو
پوست انار ریزش برگ مورد جفت از هر یک جزوی کوفته بیخته بسرکه بسرشته و بر شکم زیر ناف ضماد کنند

* ضماد تکه ضماد قلع دمل * صنعت آن سنبل کوهی مرح انیسون گلنار لادن صنوبر زرد سه نمایی از هر یک ستاره
علس مصر ترمه اما ورس مار وا ز هر یک ده درم خرمای حارلسی د درم خرما را در شراب تر سازند تا نرم شود
ولادن را در روغن نرم کنند و باقی دواها را کوفته بیخته بسرشند و در ست و رسانند و عاده ضماد نمایند * ضماد
ابلار و ماحس نافع است از برای مطحول و مستسقی و کسیکه سدی در پهلوی او باشد و از برای اوجاع مفاصل وعرق
النسا و علل مزمنه عتیقه * صنعت آن موم زفت رومی از هر یک یک رطل صمغ صنوبر یعنی راتیانج یک رطل زفت قاسی
نصف رطل روغن سرخ دهنی نیم رطل سه نمایی بوره آب بلند از هر یک دو او قیه موم و زفت را در روغن گداخته صمغ را
حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته ضماد ساخته استعمال نمایند * ضماد ابلار و ماحس دیگر دوای
عجیب و صالح است در هر جا که اراده باشد که کشنده شود از آنجا خیزی خارج را این ضماد مستعمل میگردانند آن
موضع را و بیرون آید از آنجا مواد فاسده و صالح است از برای سل و نافع است از برای التیام جراحتها * صنعت آن نگیرند
حسک قوا گرفته مسود از سر سا بی که آن را تمو نایی مو مالا نامند بوره سرخ نوشادر از هر یک ارنطی نیم دینار
التیمار صمغ البطم از هر یک نیم مثقال فلفل دار فلفل از هر یک حماما عود بلسان کندر ذکر مرمکی صافی راتنج
دابس طین مختوم سمرد رحت نوب از هر یک ده مثقال موم سی مثقال نمک کرده تر پاره ده مثقال روغن سوسن
مقدار یکه کافی باشد بسرشند بآن ادویه را بعد از آنکه ادویه محلل را کوبیده بیخته موم را حل کرده مرتبک علیحده
در هاون ریخته بمالند مالیدنی محکم پس مخلوط سازند جمیع را و بمالند در هاون و نقل روغن سوسن را داخل
کرده بدست بمالند تا آنکه جمیع مخلوط شوند اختلاطی نیکو پس بردارند نگاهدارند و هر گاه احتیاج شود بسوی آن
استعمال نمایند و از برای درد سلحمن اعماس باید که قوا گرفته شود از آن و از سه بطرو روغن حنا از هر یک یک وقیه
ونمد را در مرهم مخلوط کرده استعمال نمایند * ضماد تکه اطلاق البطن را باز دارد * صنعت آن لادن نیم دولد اقاقیا
صمغ عربی سعید در روغن مورد گداخته بعد از آن احراحر سود ممرع را در هاون نرم کرده ضماد سازند
و بمالند * ضماد تکه ولمی فرموده اند که از مالف بند در گاه محل مانیر العلو نصب از برای بثور و جراحات منفرده
وسعفه و بار فارسی و نمله و قروح حمه * صنعت آن اسی د مثقال سرکه انگوری چهار سیر در هاون اسرب بدسته
اسرب بمالند تا متوارسود و سیاه گردد پس نگیرند مغز تخم گل و برداده مغز تخم خیار و برداده مغز تخم مرعید واند
برداده سفید آب قلعی سمقسرب مرخند دم الاخوین برگ حنا مرحم توتیای کرسانی مغسول نیم تکه از هر یک یک
مثقال کا رد مصوری ورداتک کوفته در اسی داخل کرده روغن گل سرخ نیم مثقال اضافه نموده در هاون بدسته بمالند
تا خوب مرهم شود و استعمال نمایند * ضماد تکه بثور منفرح را نفع بخشد * صنعت آن روغن گل نیم تولد در نیم تولد
سرکه انگوری آس ملایم تر سازند تا سرکه در رود و روغن بماند پس مرداسنگ درسانه برگ حنا حسک سنبل
سابره از هر یک یک ماسه کوفته بیخته بآن نیکو سرشته ضماد نمایند * ضماد تکه بثور و اسرور احسک سارد و ـ لان
حزن باز دارد * صنعت آن درست اما رحف بلوط جوز السرو گلنار کبد از هر یک جزوی کوفته بیخته با آب برگ نال
بسرشند و ضماد کنند * ضماد تکه برص اطفال را برطرف سازد * صنعت آن مصطکی زرد نیم سرخ سه نمایی گوگرد زرد
زفت از هر یک جزوی اسراد بعسل و سرکه نگدازند و اجزا را کوفته بیخته بآن سرشته ضماد کنند * ضماد تکه نرو ف
وصعف و آماس و نفخ جگر را نافع بود * صنعت آن سنبل الطیب اسارون حماما صبر نصب الدریره سعد ادحرمکی
السنس مصطکی از هر یک دو درم زعفران سه درم اکلیل الملک هفت درم کوفته بیخته با شراب کهنه بسرشند و بر
جگر ضماد کنند * ضماد تکه ول الدم را حبس کند * صنعت آن گل ارمنی گل مختوم صمغ عربی تخم خرفه کهربا

گل سرخ گلنار ساج کوزن موبحه عسار لحیة التیس از هر یک دو درم مازو یک درم با آب مورد ضماد کنند * ضماد دیگر که
کمر بند را نافع است و رسیکه بوده باشد به آب سکی * صفت آن عفص لسان از هر یک یک درم اقاقیا دو درم
ماء الآس رطب سرشته ضماد سازند * ضماد دیگر که جهت حبس بول و نفث حصاة نافع است * صفت آن سرطان بحری
با شراب ریحانی سرشته ضماد سازند * ضماد دیگر قطر البول و سلس البول را سود دارد * صفت آن کندر عصاره لحیة
التیس لادن از هر یک دو درم اقاقیا دو درم مازو یک درم اجزا کوفته بیخته با آب برگ مورد ضماد نمایند
* ضماد دیگر که همین عمل کند و سنگ گرده و مثانه را بریزاند و ادرار بول نماید * صفت آن سنبل حب الغار حلبه سداب
از هر یک یک درم اکلیل الملک بابونه آرد جو تخم خربزه تخم ترب تخم کرفس از هر یک سه درم حماما
فطراسالیون از هر یک دو درم اجزا کوفته بیخته روغن بابونه روغن سداب روغن سوسن از هر یک قدری و یک پیاله
آب مجموع را طبخ نمایند تا مانند مرهم گردد بر عانه و حوالی گرده ضماد کنند * ضماد دیگر که بواسطه حبس البول
و نفث حصاة بر عانه و حوالی گرده و بر خصیه گذارند * صفت آن حب الغار شبت حماما اکلیل الملک آرد جو
بابونه و بزر الفیل تخم کرفس کوفته بیخته بروغن بلسان سرشته آب برگ ترب اضافه نموده ضماد نمایند
* ضماد دیگر که جهت بر عانه ضماد نمایند ادرار بول نماید * صفت آن مرمکی رطبه سداب بوده تخم ترب تخم سنبل
الطیب مرزنجوش تمام گل خطمی شاهتره برگ ترب سیخ بابونه سبوس گندم با آب شماره نریزند و در آب آن بخته
و بعد آن را بر عانه ضماد نمایند * ضماد دیگر که من و برص و در دفع برص جرب اثاث که الله گویند تحلیف نمیکند در رو باشد
موی داء الحیة و داء الثعلب مربع الابراست و بعد از حاد و مربع الصعود است و ریاده از سمر ساعت باشد کذا است
و بعد از مس آن صندلین تخم و دفع جلاب و سورس آن طلا کنند و برا عصای رسته طلای آن جا بر بست و هرگاه
مکان برص را مسال آن صندل باشد مکرر و بر همه مواضع باشد ضماد نمود که بر بعضی درین بعضی ضماد نماید
و بعد از آبله کردن مرهم مناسب علاج کنند * صفت آن سلیمانی یک جز صندل سوده تخم جزو با آب سرشته
استعمال نمایند و اگر صندل را تخم مانند با آورده بدل کنند و فقط تلخ را بر رب سرد احل کنند بهتر است حکیم
میر محمد مومن گفته که من تجربه نمودم صندل جهت دواب لازم نیست * ضماد دیگر که سمع عصب و ابرام سازد * صفت
آن اسی علک البطم حا و بروسه سعد سا بله روغن بلسان فلفل روای جسد زعفران جند بید ستر از هر یک دو درم
موم زرد مغز ساق گاو بسد ط روغن بابونه روغن یاسمین از هر یک یک درم صمغها را در سکنجبین حل سازند پنه
و موم و روغن از مرحه باشد با مرجوسد همه را اجزا را کوفته بیخته مجموع را در مرهم آمیخته بهم بمهد زد ر
هاون خوب نمایند و بعد بر اعضا ضماد کنند * ضماد جهت قلع تا ثیل * صفت آن مو مرباول سرشته
ضماد نمایند * ضماد دیگر که همین نفع دارد * صفت آن نرگس گشنیز را با لعاب دهن انسان و شقد تخم
مرغ ممزوج نموده بر تا ثیل ضماد نمایند * ضماد للحمر برآمدن نصراب تیسرا که حل ید گویند نافع
باشد * صفت آن رامن اهل وج از هر یک جزوی کوفته بیخته در شراب طبخ نمایند تا مرهم اسود ملاری مثل
درآن حل کنند و ضماد سازند * ضماد للحمر به نسخه دیگر که اندک مغایر با نسخه اول دارد اصح آن که سکمه
باشد و بندرفس اعضا و رمی عضل و سلک اعصاب را نافع باشد * صفت آن معاف بغدادی معاف هندی که بهندی
سنده نکوی باشد آرد ماش گل ارمنی سورد از هر یک سه درم مرصافی خطمی سعد از هر یک ده درم اقاقیا
یک درم کوفته بیخته بیخته مجموع و آب برگ مورد و روغن گل سرخ سرشته بر پاره کرباس آمده بند و میلند
ضماد نمایند * ضماد دیگر که جبر و کسر را نافع باشد * صفت آن معاف ماش گل ارمنی از هر یک چهار درم خطمی

مومیائی از هر یک دو درم کوفته بیخته با سفیده و بطوری از هر یک یک درم کوفته بیخته باب برگ مورد و ورد هر
مرغ سرشته ضماد نمایند * ضماد که خون را نافع است * صفت آن سماق فلفل سیاه صابون از هر یک دانگ جرو طلی
که بهندی ... باشد صمغ را بسیار نرم سایند و درسات ممزوج نموده ضماد نمایند و چند بند و بسوزند
در یه روز این عمل نمایند * ضماد که در جمره بعد از فصد بکار آید و آن سره باشد بسیار گرم و سوزان و با خارش
عقب و در پشت و ران و حمل ریشه ... مرآورد سایند موضعی که داغ کرده باشد و کم رطوبت باشد * صفت آن عدس
مقشر برگ لسان الحمل باتن خشکار که در روغن بسیار با بند بخته ضماد کنند * ضماد که در ابتدا اورام اسهای
جمره مرد دارد * صفت آن انار ترش را بشکافند و در مرکه بد بزند و بسایند و بر جرب مالند * ضماد نمایند
سایر ورم مرسته * ضماد که حس سکین کند * صفت آن ادما مومیائی کند و بعد از حرسمل الطیب مصطکی از
هر یک نیم درم کعک ده درم کوفته بیخته باب ندباره ضماد کنند * ضماد که حرارت دل و جگر و معده را تسکین
دهد * صفت آن موم سفید سی درم روغن گل روغن بنفشه بادام از هر یک بیست درم کشنیز تر آب کاسنی
تر آب برگ خرفه آب حی العالم از هر یک بیست درم مجموع را در بادیه کرده با آتش نرم بجوشانند با قوام
مرطوبی آید بعد حی العالم گل سرخ صندل سفید از هر یک چهار درم قصب الذریره دو درم کافور یک درم
اجزا کوفته نرم بیخته مجموع را در مرهم سایند و در ماورد مکی و با گلاب و آبهای مذکور نمایند چند انکه
مثل مرهم شود و بر لته کتان مالند و بر معده و دل و جگر هر جا که مطلوب باشد ضماد کنند * ضماد که حرق
النار * صفت آن بنفشه ... گندم آرد خوطمی سفید آرد با لا کلیل الملک مساوی کوفته بیخته بروغن بنفشه
یا بادام ضماد کنند * ضماد دیگر که حرق النار را نافع است * صفت آن کشنیز سبز را موسیده و نرم سایند
با روغن کنجد ممزوج نموده ضماد نمایند ضماد برگ بوی که گیاه ... سایند و ... تکه باره مرحمه
باشد مالند ... ضماد برگ رساج گلی که بهندی مهندی باشد سفید و مجرب است * ضماد که جهت
حرارت و سوزش کف دست و پا نافع است * صفت آن بهدانه را در عرق ساییده لعاب بر آورند و برگ حنا حمل و
سا ممزوج باره واگر باره نباشد حمل ... بسایند بسیار نرم سایند ممزوج با آب نموده بر کف دست و پا بمالند
بمالند و جون حمل گردد باز اعاده نمایند و بعد از سه روز شسته از سر نو بمالند و روزی سه چهار بار چنین نمایند
با شه روز * ضماد نافع برای حمی ... رسطر العب * صفت آن لادن عرابی در روغن ... حل کرده گل سرخ
سک را ... کوفته بیخته در آن باشد بر روی کرباس آب ... مالند بر معده ضماد کنند در وقت حلوم معده
* ضماد حی العالم که نافع است از برای حرارت دل و معده و کبد و ورم جگر * صفت آن بنفشه چهار سفل حی العالم
گل سرخ صندل سفید از هر یک چهار درم قصب الذریره دو مثقال کافور یک درم کوفته بیخته با آب کشنیز باره سرشته
* ضماد نمایند * ضماد حی العالم دیگر نافع است از برای ضعف کبد و قلب و معده در امراض حاره هرگاه ضماد کرده
شود بر سینه و کبد و معده بس بدرستیکه این ضماد تسکین دهد حرارت آنها را * صفت آن موم سفید سه اوقیه
روغن بنفشه با دام دوا وقیه روغن گل سرخ ... وقیه موم را در ... با گداز ند و بگداز ند با مرد شود بس در هاون
کرده بمالند با آب حی العالم و گلاب و آب خرفه باره و مرکه انگوری و آب کشنیز باره و آب کاسنی باره از هر یک
سی درم اندک اندک ریخته بمالند تا آنکه بر داست داخل نمود آبها تمام باشد و ممسوی شود بس در رود رنگ
دوات ... کتانی وضماد کنند بر موضع ... * ضماد که حار را نافع است * صفت آن کشنیز ... نیم درم با ...
در ... مطبوخ ... با آب کشنیز باره ضماد کنند * ضماد که ... را نافع باشد * صفت آن زعفران

مرمکی زنگار از هر یک جزوی کوفته نرم بیخته بر محل خنازیر ضماد کنند * ضماد دیگر که خنازیر و سلعه و اورام ملتهبه
و ماسکل را نافع است * صفت آن علک البطم اشق مقل ازرق مغز ... موم مقل حلبه تخم
کتان روغن سوسن اجزا کوفته بیخته * ضماد ساخته بکار برند * ضماد دیگر که خنازیر را نافع است و غدد و ورم گلو
و ورم بغل و بن ران را تحلیل دهد * صفت آن حلتیت ... زهره گاو گشنیز از هر یک ... مساوی ... ضماد نمایند
ورم را گر بارد المزاج باشد زیاد را سر مساوی کنند و نرم سایند ضماد نمایند * ضماد دیگر که خنازیر و ورم حار و غدد
و خنازیر را مجرب است * صفت آن آرد جو با آب گشنیز تازه و سرکه سرشته ضماد نمایند اگر ماده مرکب از صفرا
و بلغم باشد آرد گندم با آب گشنیز تازه مفید است * ضماد دیگر که داء الفیل را نافع باشد * صفت آن تخم کرنب خاکستر
ورد ... قطران ... حلبه ... از هر یک جزوی کوفته بیخته با آب ... ضماد کنند
* ضماد دیگر جهت درد مفاصل بارد و فالج و امراض عصبانی جمیعا نافع است و مفتح و محلل قوی و جاذب حار
و ... از عمق بدن است ... تجربه رسیده که ... ضماد آن بر مهره های پشت و مفصل ها ...
... صفت آن تخم ... مثقال ... ارمنی ...
... حنظل علک البطم از هر یک ... مثقال حلبه فلفل دارفلفل ... از هر یک چهار مثقال مقل ازرق
... کندر مصطکی مرمکی صابون ... زاج ... ایهل ... رومی ...
... مرمکی فرفیون ... مثقال ... چهار مثقال ... مثقال موم ...
مثقال حب السلاطین ... مثقال ... روغن ... سرکه در
... ضماد دیگر که
دمل را نرم سازد و اورام را نافع باشد * صفت آن خردل سفید تخم کتان حلبه ... از هر یک جزوی با روغن کتان
و قدری موم اجزا کوفته بیخته بهم سرشته مرهم نرم ساخته بر دمل گذارند * ضماد دیگر دمل را پخته
سازد و سر وا کند * صفت آن ... ارمنی ... از هر یک جزوی روغن
... بر دمل نگذارند * ضماد لانفجار الدمامیل * صفت آن موم ... مثقال
... روغن گاو ... حلبه تخم خطمی ...
از هر یک ... مثقال ... اجزا کوفته بیخته ...
ضماد نمایند * ضماد دیگر که دمل را ... * صفت آن ... کوفته ... روغن گاو ... نرم ...
و بروی نهند * ضماد دیگر که دمامیل را ... * صفت آن ... حلبه از هر یک ده درم ... چهار درم موم ...
... ضماد نمایند * ضماد دیگر که دیدان و حب القرع و ... را بکشد و ... دفع کند * صفت
آن تخم حنظل زهره گاو و عصارهٔ ماء الحمار ... قطران از هر یک جزوی با آب افسنتین بهم ... بر ... ضماد کنند
* ضماد دیگر که دیدان ... حب القرع را بکشد * صفت آن ... ارمنی ... از هر یک دو درم تخم حنظل عصارهٔ
ماء الحمار از هر یک ... افسنتین رومی از هر یک ... درم کوفته با آب ... ارمنی ضماد نمایند * ضماد دیگر که
دیدان ... الاخراج نماید * صفت آن گل ... از هر یک ... با آب ... ضماد
کنند * ضماد دیگر ... اخراج کرم ... است * صفت آن تخم حنظل زهره گاو و عصارهٔ ماء الحمار
قطران ... ضماد نمایند * ضماد دیگر که ... نفع دارد * صفت آن ... درم کوفته با آب حنظل سرشته
بر ناف ضماد نمایند * ضماد دیگر ... را نافع باشد * صفت آن آرد جو آرد باقلا ... حلبه خطمی ...

گل نیلوفر و ورق گل سرخ و … آرد گندم اجزا مساوی کوفته بیخته با اندکی آب به سرشته و مرهم ضماد … و روغن
بنفشه اضافه کنند و گرم گرم آمیخته ضماد نمایند * ضماد دیگر جهت ذات الجنب نافع است * صفت آن آب برگ
… که خام است آب برگ بنفشه سرکه و … که … است … بنفشه … برگ بنفشه
اکلیل الملک زرده تخم مرغ کتیرا در آب برگ کاهو حل کرده با … کوفته است کرده تخم مرغ را در … آمیخته
بر روی کرباس آب … نیم گرم روزی سه بار ضماد نمایند * ضماد جهت ذات الجنب و ذات الصدر
* صفت آن آرد جو آرد گندم آرد … آرد باقلا مساوی با آب عنب الثعلب سبز و لعاب گل خطمی
روغن گل سرشته کرده با … دو انگشت ساخته بر بالای سینه بعد از مالیدن مرطوبی در آن نیم گرم بر موضع
درد بنهند اما باید که بعد از استفراغ او باشد * ضماد دیگر ذات الجنب و ذات الریه را نافع باشد * صفت آن
بنفشه بابونه تخم … سبوس گندم تخم خطمی آرد جو آرد جمله همه را به دستور صاف کنند و روغن
بنفشه داخل کرده … سایند تا غلیظ گردد و ضماد نمایند و در … دیگر روغن بنفشه با دام است * ضماد
لذات الصدر … * صفت آن برگ کاهو … اکلیل الملک … بنفشه … کوفته کنند
زرده در زرده مرغابی … مرغ … حل نموده … آمیخته بر روی کرباس آب … زرده تخم
مرغ … نیم گرم … روغن … روزی دو بار نیم گرم بر آن موضع ضماد نمایند * ضماد
للرعاف که خون … قطع خون … نماید … بسیار باشد
* صفت آن آمله را با آب برگ بارتنگ و … کافور … استعمال نمایند * ضماد دیگر
که همین عمل دارد * صفت آن آمله را با آب برگ کشنیز تازه … آب … کشنیز …
کافور … استعمال نمایند * ضماد دیگر که همین اثر دارد * صفت آن … کافور …
کافور و آب برگ بارتنگ ساییده … برگ بارتنگ … سماق … گرم … گرم
سماق همین اثر دارد … ضماد لوجع … * صفت آن اکلیل الملک … زعفران
… الکیل اجزا مساوی … تخم مرغ ضماد کنند * ضماد که … را نافع است * صفت
… ضماد نمایند * ضماد دیگر که همین عمل کند
* صفت آن … ضماد نمایند مکرر * ضماد دیگر
که همین نفع دارد * صفت آن دم الاخوین را با روغن … ضماد نمایند و اگر روغن … و
… دم الاخوین و گل ارمنی … آبی …
… آن ضماد نمایند * ضماد … را نافع است * صفت آن دم الاخوین …
… کافور … سرد … در
… ضماد نمایند … * ضماد … الامعا که … ضعف
… نافع دارد * صفت آن … دوم
… گلنار … برگ … ضماد کنند * ضماد دیگر زلق
الامعای صفراوی را نافع باشد * صفت آن برگ مورد … برگ اسفناج گل سرخ گلنار …
کوفته بیخته با آب … ضماد کنند * ضماد دیگر زلق الامعا را نافع باشد * صفت آن …
… آب

برگ مورد سرشته ضماد نمایند * ضماد دیگر که سپرز را نافع است * صفت آن برگ بید آب حسک ده درم برود به ده درم
بوره ارمنی سه درم آس ... ده درم بور واس راد هر که همه حل سازند و مقل آب و برود بد کوفته در هم
بسرشته و بر سپرز ضماد نمایند * ضماد که ورم سپرز را نافع است * صفت آن برابر کند و خیار برگ کاهو
برگ عنب الثعلب همه برابر را با گلاب و سرکه ضماد نمایند و اگر همه بید مشک با ماء الکاسنی بهم رسد از بهما
نمایند * ضماد سلیمونه بلا نصی اروی بدل کرده گفته میگویند که اگر این ضماد را در فم معده ضماد نمایند مدتی می آورد
و اگر بر سره ضماد کنند اسهال می کند را گر در عانه ضماد نمایند ادرار طمث می کند * صفت آن بگیرند برنج
کابلی مصر عصاره ماء الثمار از هر یک سه مثقال حرنی سعد مرداسنگ از هر یک چهار درم زیت البحر سه درم
عکرس ده مثقال موم سه درم موم را در عکرس بگدازند و ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشته بر کاسه
مالند و ضماد کنند * ضماد سلیمونه نسخه دیگر * صفت آن برنگ کابلی مصر عصاره ماء الثمار از هر یک سه
مثقال حرنی سعد مرداسنگ از هر یک چهار درم سه کرده بر موم سفید سوم ردا از هر یک سه درم موم را در روغن
زیت بگدازند و با آن ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشته بر روی کاسه باره مالند و ضماد نمایند بر معده و با باب
یا عانه و هر محلی که خواهند بعضی بجای زیت عکرس آورده اند و در نسخه حکیم معصوم سه گرده موم داخل
است و در نسخه حکیم محمد مومن زیت چهار درم است * ضماد که سپرز را لاغر نماید و کم کند * صفت آن آب بلا
آب برگ بادروج از هر یک ده درم مصر با روح سه درم کوفته بسرشته ضماد نمایند * ضماد که کم کند سپرز را
سود دارد * صفت آن اکلیل الملک موده آرد باقلا با سرکه همه سرشته ضماد نمایند * ضماد که سپرز ستبر را باد
کند * صفت آن آرد باقلا مصر بادروج از هر یک حروي ... در احمال ضماد کنند * صفت این ضماد به نسخه
دیگر آرد باقلا ده درم بادروج سه درم کوفته بیخته با آب بادروج ضماد کنند * ضماد که سپرز را کم کند * صفت آن
نعناع بودنه د... از هر یک یک جزو با ردی سرکه بسرشته و بر پستان ضماد نمایند ضماد که
همین عمل کند * صفت آن ... در ردی سرکه که همه اکلیل الملک آرد باقلا ... به سرکه و بر پستان ضماد کنند
* ضماد که صداع بارد را نافع است * صفت آن بابونه اکلیل الملک در نسخه برگی ... درخت عار مرتوس
اجزا مساوی کوفته بیخته در روغن حمری سرشته ضماد کنند * ضماد دیگر صداعی را که از رحم و ناصیه بهم رسیده
باشد مودد مد * صفت آن برگ مورد و برگ مورد برزو... گل سوسن لادن اکلیل الملک ... برگ گل ارمنی
سنبل ... همه اجزا را در آب ... باشد ... کنند در آب ... ضماد کنند
دو بر ضماد نماید * ضماد دیگر صداعی را که از ضربه و سقطه باشد نافع بود * صفت آن گل ... گل ... و ...
بابونه ... دو درم اکلیل الملک ده درم ... ده درم ... کوفته بیخته ... و ... ام ...
طبخ نموده ... آید ... ضماد کنند به ... درم سه ... * ضماد دیگر صداع گرم صفرا را
نافع بود * صفت آن برگ ... ما ... هر یک ... از هر یک ... اجزا را
با سرکه بسرشته و بر سر ضماد کنند * ضماد که ... صداع را نافع است * صفت آن بنام ... صفر ... فارسی
روغنا اجزا ... سرکه ... سرشته ضماد نمایند * ضماد که صداع ... سرشته و ... ماع را ... است
است * صفت آن ... نمک طعام ... سوخته ... مرزنجوش ... مرج ... اجزا ...
حروی گل ... کبریت ... برگ ... اد ... کند ... و ...
واج ... السلطان ... و از هر یک ... اجزا کوفته بیخته سرکه را ... آورده ... در ... جمع

ادویه را در آب حل نموده ادویه را بآن ممزوج کرده اندراس ماحصه عسل الحاجب تاب گرم حل کرده ضماد نمایند* ضماد دیگر که
صلابت طحال را سود دارد* صفت تاسی بوره ارمنی نمک هندی مقل ازهریک چهار درم کرسنه کرمانی ازهریک سی درم
مقداد مسحوق درم گوگرد دود رم اشترده علیحده اشترا دو سرکه ... واسی و مقل را در آن بگذارند و باقی
ادویه را کوفته بیخته اضافه نمایند و در شراب سرشته ضماد کنند* ضماد دیگر که صلابت و ورم طحال
را نافع بود* صفت آن اشترسنا ... درم مصطکی چهار درم مغربا دام ملح معدوده درم بورق بیخ کبر
سه درم ابهل را بسرکه کهنه بیشانند و نرم کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع را با موم مقل و روغن
حنای سرشته و بر کاغذی طلا کنند و هرگاه معده از طعام خالی باشد کاغذ ضماد را بر سپرز بگذارند و بعد از
دو ساعت بردارند* ضماد دیگر که صلابت طحال را نافع است* صفت آن کرسنه سود اکلیل الملک برشعیر با ...
بزور سنبل الطیب ازهریک سه درم اشترزرد ... چهار درم کوفته بیخته بروغن با بونه یا روغن ...
ضماد کنند* ضماد دیگر که صلابت عضو کشنده وارخاوئه را باصلاح آورد* صفت آن حب الخروع مقشر یک جزو
ورم تکویل ... روغن گل ... سرشته ضماد نمایند* ضماد دیگر که صلابت عصب کشنده
وارخای سده را نرم کند* صفت آن ... پاره ... روغن داخل کرده ضماد نمایند
* ضماد دیگر که ضعف معده را که سبب آن حرارت باشد نافع بود* صفت آن حب الآس آمله گلنار عود هندی برگ
مورد ... صندل سرخ ... صندل سفید کوفته بیخته بگلاب و آب سیب سرشته ضماد
کنند* ضماد دیگر که ضربه ... را نافع است* صفت آن آرد ماش ... برگ مورد ابهل ...
خطمی ... گلابی ازهریک جزوی کوفته بیخته با سفیده تخم مرغ سرشته و ضماد نمایند* ضماد دیگر
نافع ... * صفت آن ... آمله ... ازهریک ...
مصطکی ازهریک ... ادویه کوفته بیخته ... گرم نموده
ضماد نمایند و اگر ... سفیده تخم مرغ اضافه نموده ...
گرده ... و ... آن ...
... روغن ... و اگر ...
... * ضماد دیگر که ... نافع دارد* صفت آن
... حب الرشاد ... کهنه ...
... آب ... گرم کرده ضماد نمایند ...
... ضماد که ضعف معده ... * صفت آن کعک ...
چهار درم مصطکی ... دو درم ... هندی ... ازهریک ... درم لادن ... درم
... کرده ... درم ... ازهریک ... درم کعک ...
... بگذارند
... و ضماد کنند ضماد که ... النفس ...
صفت آن ... ازهریک ... کوفته بیخته روغن ... ده مثقال
... تخم مرغ ... ازهریک ... نیم گرم ... ضماد
نمایند* ضماد للطحال* صفت ... درم ... ازهریک ... درم ...

به‌سرسبد صماد کسند * صماد للطاره باشد مقبل سده را بسد ارد و باشی ز برو بابد * صعب آن دُردی شراب موجه
مه در هر دو دو دو ده موم سدرم وعی ی تعلدر مانه شمر نمرسد وصماد کسند * صمد طعود نگرحور العرو آرد
خورد به مس آرعر ا حرد کرده بحمد سرکه بمرسد رصماد کسند * صماد طعود نگرکه ماب سع دارد * صعب
ان رسد ح حرا المرو سرماهی باسرکه بر اهی صماد کسند * صماد طفرکه باشی مه و ب راسد ارد * صعب ان
مسح سرحمد و ور سراب بمه دار بد با نرم سود سی ره ر دری باشی رسد باخون بسیار برود سی حمای حمل
باسه کرده صماد کسند حمد و ور بمرسد * صماد طفرکه خون ر سر کرد باشی بر حواسه باشد باصلاح آورد
* صعب ان مصطکی سه درم رسد درم روعن کل نگدار د و د رهر بند مان سا مسرند و ترا بست ح حال شد
* صماد د نگرکه باشی رحمه را برو باند حون مکرر صماد ماسد و بانگه آب بوان کم دوما بمد * صعب ان برک
حماحسد ماسد باسه ط و سه سرح مرسه دا ر با شی ارساه بدسد به صماد نکه عرق السا و اوجاع ورک
ومفاصل را نافع بود * صعب ان برسد ح کمره دیه کری عاقر قرحا ار هر یک ربم سطلح حرد و ار هر یک زمی
رت بسیلرم رت را در روعن رت نگداز بد ما ادو به را کو فته بحمه در مرسرسد وصماد کسند * صماد نکه
عرق السا و وجع و رک را نافع است * صعب ان درمس سح کمر دود و کوس عاقر قرحا ار هر یک در درم عساره ثماء
الحمار حب الغار ار هر یک نکدرم کوفته بحمه بعسل و سراب صماد کسند صماد نکه ممن حاصت دارد * صعب ان
طران رت عاقر قرحا ار هر یک درم سط سمر سرل ار هر یک نکدرم رت را در روعن رت نگداز بد ما ادویه
کو فته بحمه ار صمر کسند وصماد نماسد * صماد نکه ورت گرنده و حسرات را نافع باشد و حلف ر موده و ابان ار
مدن کند سرت رهر ار بد بار دارد * صعب ان حمد بمد مر سکسح حلست برک کرست موکس کبود رده
دسی مسکطرا مسح احرار ا برکوفته بحمه تا روعن رت کهنه بمرسد رصماد کسند * صماد نکه دالی و اسرحا را
معطل است * صعب ان نگمرید سس بوله اسمد دار داده بمد را حساح و مه مقدار آب حالص بحماسد سس
ماسد نکدرحه سی داده باشرام آ ان در عصر سفارح نماسد و در ادمان سحرا ماسد صماد نکه ارحمت سی
نافع است * صعب ان حب الغار درم سعد کری مرمکی صمع عربی مر ر سوس مار و افاقیا کند ار هر یک حروی
کوفته بحمه بروعن سط صماد کسند * صماد سی دنکرکه ممن حاصت دارد * صعب ان حب الغار صمر سوطری
ورق سداب مار و نانویه مساوی کوفته بحمه بروعن سط صماد کسند * صماد سی دنگرکه ممن حاصت دارد
* صعب ان مصطکی کند ابرو بحور الغار و مرمکی سرس ملرط مساوی کوفته بحمه نمرکه صماد کسند * صماد
للفتق لنات د کر مصطکی دار سمس ابررو صمر حصص سماق ماممسا اقاقیا حلنار دم الاخوین اجزا بر ابرکرده
نمرکه مرسه صماد نماسد * صماد للفتق کسدنمان مرمکی ماسد اع افاقیا حور الغار و از هر یک او سه مرسسا
گرگرد سنک آسی ریا کند رد کوصاف ار هر یک او سه سه نکرطل موم را در روعن مورد نگداز بد و دارو ها بار
نما سرند رصماد کسند * صماد که سی را نافع دهد * صعب ان افاقیا حور الغار و مرو سوس کند مار و حب الغار
معاب صمغ عربی ار هر یک حروی کوفته بحمه نمرسد و صماد کسند و در به رو رسه نگداز بد و اگر بعوض
سرسم صمغ کند را باسد * صماد نکه سی و در ول امعا و سرت را نافع بود * صعب ان حور الغار سعد مرر سوس
مار رکند را افاقیا صمغ عربی ار هر یک حروی صمغ عربی را در سراب حمساسد را در بدرا کوفته بحمه نات بمرسد
و صماد کسند و با مه ورر نگداز بد و اگر با مقسور نگداز بد بهتر است * صماد د نگرکه مس را سود دارد * صعب ان
کند مصطکی ابرروت سرس صمر ورد حصص سماق ماممسا اقاقیا گلنار جو ی دم الاخوین ار هر یک حروی

حاري کرمه نیمه با شور ضماد نمایند* ضمادیکه فرج را تنگ گرداند* صفت آن مورد هندي را مثل راس
انار شیرین مثل کرمازج جوز السرو ورق گل سرخ تخم گل انار وازهریک جزوي کوفته بیخته مثل بقدر حمدماب تر کرده
مورد و سندرعانه و بهنگام ضماد نمایند* ضماد دیگر بوس نافع است از براي وجع معده و کبد واوجاع ارحام
واورام هرگاه طلا کرده شود از خارج واستعمال شود بصرفه در رحم بعنوان فرزجه که زن آن را باصوفه در رحم برگیرد
* صفت آن زعفران دو درم ودر نسخهٔ دیگر ده درم است مثل اوري باوطب سي درم روغن باردین بقدر کفایت بالسویه
مرتب نمایند* ضماد قابضه که تقویت باه وتقویت جگر ومعده نافع است* صفت آن تفاح اذخر تمر هندي مصطکي سنبل
معلکوي از هریک چهار مثقال سنبل الطیب ایرسا ديدم الاخوین پاتیله نوست اترج جاورس مرصافي کندر از هریک چهار مثقال
باب مورد مرسد ضماد نمایند وهرگاه ضعف تقویت معده وجگر استعمال نمایند واسهال نمایند مثقال
صبر داخل نموده ضماد نمایند* ضمادیکه قاتل دیدان است وحرب ترمره اند ازیک حب القرع وحماب وابسر
تکسد* صفت آن تخم حنظل زرنیخ سرکه شیر حنطل تر الکتان کوفته بیخته باب و روغن
سرشته بر روي مرهه اند ازیک* ضمادیکه قاتل اقسام کرمها است* صفت آن درمنه ده درم ترنج کابلی
ده درم گل سرخ مه مثقال کوفته بیخته ده درم با عسل سرسته ونیم گرم بر ناف ضماد نمایند
* ضمادیکه فم رحم را گشاده گرداند* صفت آن گل حرمره سند که بهندي کسرسند گویند سرشته
بر ناف زن ضماد نمایند وگویند اگرچه باکره باشد حود گشاده گردد* ضماد منطار یون لفوه وفالج وصداع
ودرد چشم ودرد شقیقه ودرد دندان را نافع باشد وضع زیت مواد نزلات چشم وگوش دندان کند چون برصدغین
ضماد کنند امراض دماغي که از برودت باشد وطرف راس ودماغ را گرمي حل گرداند عقرب ضماد کنند درد را
ساکن گرداند واگر درغانه ضماد کنند ادرار بول کند* صفت آن زعي الحمام دو درم موم سفید ده درم زیت
مه درم زیت حلمد رم موم وزیت را ویت بگداز ند وزعي الحمام را کوفته داخل کرده ضماد نمایند* ضمادیکه
دوبا وحارش که در عصب وحصه باشد نفع دهد* صفت آن سنبل ماميثا اقاقیا از هریک یک درم صبرزرد دو سادر
از هریک دو درم زعفران دانگی اسیان سه درم احرا کوفته بیخته با روغن گل وسرکه ضماد کنند* ضمادیکه دوبا
وحرب وقروح خبیثه را زائل گرداند وعلمی فرموده اند که از مجربات بنده امرمجمل ما شم ضطاب ملوستان است
*صفت آن باقلي کالي ریزي تخم نوار کنه مثل آملسار که گوگرد زرد صافی است اجزا مساري کوفته سبک باب
حمیا سند وضیع درکهوله نمایند تا نرم گردد و روغن کنجد داخل کرده بر موضع دوبا وحرب وقروح نمایند
وبعد از دو سه ساعت باب گرم وسرکه ومسوس کندم شوینه واگر نمایند بر طرف نشود مرر و رنا سه روز تا سه
مثلبا لله ماسی از آب آن شوند که انشاء الله بیع مرتبه دوبا وحرب که نباشد بر طرف گردد* ضمادیکه دوبا وصفه
نابعه وحرب نابس را نافع است* صفت آن گمرد سرزرد ده نرم صمغ آلو سه لدوم سه باره مرباورده دو درم دو صبر سه
در حمام وبعد از حمام بلد وماعت ضماد نمایند* ضمادیکه دوبا را نافع است* صفت آن نمع دالک حرمی تکمر له
صندل سفید سماقه فلفل سیاه تکماسه با گلاب سایند ضماد نمایند ومکرر نمایند واگر تکما سه زاج سفید توجه
به راعاده نمایند دمر است واتري* ضماد دیگر که دوبا را نافع است* صفت آن تخم توار که حکوت تمر باسمه در آب
خیسانند چون نرم گردد بر روي سنگ نرم سایند ده درده دولک آن سمانه بادمانه دمه که بهندي زال نامند
سائمه ده دو آن داخل نموده ضماد نمایند واگر گوگردي ماست گار با آب لمو داخل نمایند بهتر خوب است* ضمادیکه
دولمع را نافع باشد* صفت آن اسماي ابهورنا اکلیل الملک مرداسنگ تخم حلظي افتیران گل سرخ کوفته با آب درک کلم

وروده تخم مرغ و روغن گل سرخ ضماد نمایند* ضماد دیگر که همین نفع دارد و قی را نیز منع کند است* صفت آن
حب الآس و عفص نیم کوفته سائیده ضماد نمایند* ضماد دیگر که همین نفع بخشد* صفت آن گل دیگدان
که سرخ رنگ میباشد گاوزبان برنج صندل بالسویه کوفته بیخته با آب برگ سرشته ضماد نمایند* ضماد که قی و هیضه را
مفید بود* صفت آن صندل سفید گل سرخ برگ مورد از هر یک مقدار یک درم بستانند و کعک بغدادی از هر یک
سه درم کوفته بیخته با آب برگ مورد سرشته و بر معده ضماد کنند* ضماد که قی باز دارد و معده را نافع بود* صفت
آن گل سرخ از هر یک سه درم صندل سفید از هر یک چهار درم سرشته درم زعفران یک درم کافور دانگی تخم مرغ
ادویه را کوفته بیخته با آب برگ مورد سرشته بر معده ضماد کنند* ضماد که مقوی کبد و معده است* صفت
آن سنبل الطیب انیسون از هر یک سه درم قرنفل یک دارچینی قصب الذریره از هر یک دو درم کندر نیم درم
کوفته بیخته با آب به ضماد کنند* ضماد که کثرت بول و قطرات آن را نافع است* صفت آن کندر عصاره لحیه التیس
لاذن از هر یک دو درم اقاقیا چهار درم مازو یک درم کوفته بیخته با آب برگ مورد ضماد کنند* ضماد که کلف و
بهق و برص و آثار جلد و جرب و حکه را نافع است و از امراض جلد رئیس است* صفت آن زیبق در سفال نامعر
مادام تلخ در ماون حل کنند تا آنکه اثری از وی نماند پس تخم ... معسر را سائیده در آن داخل کرده نرم
بکوبند با ابهر مخلوط سود و بر موضع را کیسه سازند و ضماد کنند و دیگر بسیار بار بمالند و بالید دمه استعمال
نمایند ... * ضماد که مانع آمدن زیادتی زنان است* صفت آن ... برابر سفید ... اما ...
از هر یک دو درم با لادن روغن مصطکی و آب برگ ... بر پستان ضماد نمایند* ضماد که مانع بزرگ
شدن پستان است* صفت آن کندر ... از هر یک جزوی آرد جو سبز جز و نه ... که سرشته و ...
... ضماد کنند و ... * ضماد که همین منفعت دارد* صفت آن ...
گرمابی ... کوفته بیخته با آب ... بر پستان نمایند ... * و روی پستان ...
دیگر این عمل کنند تا یک ماه که مراد حاصل است* ضماد که مانع آمدن باه است* صفت آن ...
سه درم دردی سرکه سی درم ... کوفته با دردی سرکه ضماد کنند* ضماد که مانع ... زنان
است* صفت آن آرد ... گلنار فارسی پوست انار ... ترنج ... کوفته بیخته
... تخم مرغ با ... آب ... تخم مرغ را با آب سرشته ضماد نمایند
* ضماد که مانع آمدن باه باشد* صفت آن ... کوفته بیخته با ... درم سرکه ضماد کنند
... * ضماد ... که ... گفته که این ضماد ... است در ...
آشامیدن آب* صفت آن ... مخلوط کنند با سرکه و آب کاسنی تازه و ضماد کنند
در موضعی که مطلوب است ... آن* ضماد ... * صفت آن خردل کوبند
... در ... آب ... موضعی که اراده ... آن باشد ضماد نمایند
* ضماد ... * صفت آن موم ...
... * ضماد که ... ورم ... ماده ...
... * صفت آن ... خطمی سفید کوفته با آب ... و روغن گل سرخ
سرشته ... ضماد کنند* ضماد که ... جمیع اورام باشد* صفت آن ... آرد گندم
تخم خطمی سفید ... با زرده ... موم و روغن ... ضماد نمایند* ضماد که ... اورام کهنه

است * صفت آن مثل حب الآس تخم کرفس از هر یک ده درم سنبل الطیب انیسون مصطکی از هر یک شش درم موم
سه درم روغن نارد بن یا بونه درم صمغها را در شراب حل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته اضافه نمایند
و با موم و روغن ضماد کنند * ضماد تکه هم این خاصیت دارد * صفت آن حلبه شبت بابونه خطمی برگ
بابونه مصطکی از هر یک بیست درم سنبل الطیب سعد کوفی حب الغار بو ادخر از هر یک درد روغن بابونه بابرده
درم نطرون سفید ضماد کنند * ضماد تکه محلل صلابات اسفنج و معده و وصب است * صفت آن گل خطمی تخم
کتان کشک سفید حلبه مرجوه از هر یک نیم مثقال کوفته با آب مورد سبز ضماد نمایند * ضماد تکه محلل جمیع
صلابات است و نافع است از برای صلابت جگر و صلابت طحال و اورام صلبهٔ معده و امعا * صفت آن تخم حلبه تخم کتان
حب الغار گل خطمی اکلیل الملک نخاع ادخر از هر یک یک مثقال افسنتین رومی فقط تلخ سنبل الطیب مصطکی
رومی از هر یک چهار دانگ و سیر اسفید و مقل ارزق قصب الذریره از هر یک نیم مثقال موم روغن نطرون از هر یک
دو مثقال و سیر انجدان کوفته بیخته است کوفته بیخته اشق و مقل در گلاب حل کرده اجزا را با سرکه بیخته موم و روغن نطرون
را در هم گداخته صافی نموده در اشق و مقل داخل کرده ضماد نمایند * ضماد تکه محلل دوی است * صفت آن
حب بلسان تخم صعتر سقوطری کندر کراویا روب سفید صمغ عربی فقط تلخ کوفته بیخته با زیت رکابی با آب ریحان
ضماد نمایند * ضماد مسهل کمحون بر معده و تهیگاه ضماد نمایند اسهال کند * صفت آن زهره گاو عسل و تخم
حنظل و روغن احرام اصاری بیامیزند و ضماد نمایند * ضماد مسهل محمل بی ذکریا گفته که چون این
ضماد را بر شکم ضماد نمایند طبع را نرم کند * صفت آن بگیرند روغن بید انجیر زرد دردی و خانه
مگس عسل مخلوط کرده بر شکم ضماد کنند و گویند که عصاره قثاء الحمار با سقمونیا تخم
حنظل با زهره گاو از این هر یک با تخم کنند و ضماد کنند استفراغ تمام حاصل خواهد
شد * ضماد دیگر معده سرد را گرم کند و قوت دهد * صفت آن سعد کوفی مصطکی سنبل الطیب فقط افسنتین از هر یک
دو درم کوفته بیخته با آب به ضماد نمایند * ضماد تکه معده سرد را قوت دهد و گرم کند * صفت آن سعد کوفی
افسنتین فقط سنبل الطیب از هر یک سه درم کندر چهار درم مصطکی شش درم قصب الذریره اذخر سنبل در مثل
دار چینی از هر یک دو درم با شراب کهنه سرشته بر معده ضماد کنند * ضماد تکه برودت معده و کبد و طحال را نافع
بود * صفت آن افسنتین رومی سنبل الطیب سلیخه رومی صعتر سقوطری از هر یک سه درم عود بلسان زعفران
از هر یک دو درم موم سفید بست درم موم را در روغن نارد بن یا روغن فقط یا روغن زنبق بگدازند و باقی ادویه را
کوفته بیخته با آن بیامیزند و ضماد کنند * ضماد تکه معده سرد را نافع باشد * صفت آن ورق گل سرخ صندل سفید صندل
سرخ سماق ماميثا کافور و صبر سقوطری سوده با آب برگ عنب الثعلب و بقلة الحمقا و سرکه سرشته ضماد نمایند * ضماد تکه معده
بارد را گرم کند و قوت دهد * صفت آن سعد کوفی افسنتین رومی فقط سنبل الطیب از هر یک شش درم اذخر مکی آمله
سنبل دار چینی قصب الذریره از هر یک دو درم کوفته بیخته شراب سرشته ضماد نمایند * ضماد نافع برای
حرارت معده * صفت آن آرد جو با آب مورد سرشته ضماد نمایند * ضماد نافع از برای رطوبت معده که چون
بر معده نهند نرم کند * صفت آن رامک لادن عود هندی خام از هر یک سه درم گل سرخ چهار درم سنبل
الطیب مصطکی از هر یک دو درم سنبل انگی کوفته با آب مورد سرشته تمام سرشته و بر خلای معده ضماد نمایند
* ضماد دیگر که معده بارد را گرم کند و قوت دهد * صفت آن سعد کوفی مصطکی سنبل الطیب افسنتین رومی
از هر یک شش درم اذخر مکی آمله سنبل دار چینی قصب الذریره از هر یک دو درم کوفته بیخته ضماد کنند

* ضماد بواسطه مغص که از بیرون بشکم بمالند * صفت آن مرداسنگ اکلیل الملک آرد شکوفه عشی بزرقطونا زیره
و بابونه کوفته با آب کوکنار زرده تخم مرغ و روغن حلبا و سرخ سرشته نیم گرم ضماد نمایند * ضماد مفاصل
جمیع امراض مفاصل وانواع آنرا نافع است * صفت آن بابونه خطمی اکلیل الملک از هر یک بیست درم اشق جاوشیر مقل
از هر یک ۵ درم موم و سرکه بیست درم روغن بیست بیست درم ضماد نمایند * ضماد دیگر وجع مفاصل را زود
دفع کند آرد را با لعاب سوده منقی بر ... * صفت آن روغن زیت کهنه دنبه حلبه از هر یک پانزده درم قطران علک البطم
از هر یک ده درم زرنیخ ده درم انزروت چهار درم حنا که زعفران است بسرشند و بر محل درد ضماد نمایند * ضماد
صحیح که نافع است از برای جمیع اورام حاره حرب مدتی ... نگذرد و روی بخصاب آورد که زمان استعمال
مضاجعه است * صفت آن گل بابونه اکلیل الملک کشتر از هر یک ده مثقال خیار گل خطمی حب العلب تخم
مرو بزرکتان مرو ... از هر یک سه مثقال آرد جو سه مثقال ادویه را کوفته بیخته با موم زرد و روغن گل سرخ
با روغن کنجد سرشته ضماد کنند ... درد ذات الجنب و ذات الصدر بسیار نافع است * ضماد مفتح که
خون برآورد ورم زود ... مستعمل دارد * صفت آن ... حب الغار ... اجزا مساوی کوفته بیخته در آب
برگ ... که بهمدیگر ... بعد ازان بر برگ ... کرده ورم دمامل
بهم ... بعد ازان ... اگر ... باشد ... باشد
سود و بعد از ... دفع مواد ... ضماد * ضماد دیگر ... بعد ازان ... مستعمل است
* صفت آن ورق خطمی حب العلب ... بزرقطونا گل خطمی ... مرداسنگ کوفته بیخته با آب
برگ ... تخم مرغ روغن گل سرخ ... کافوری ... مقعده
بمالند * ضماد دیگر مفتح اورام و دمامل است و اورام را پخته و رسیده گرداند * صفت آن بابونه تخم مرو تخم
کتان حلبه خطمی از هر یک جزوی کوفته بیخته با روغن کتان و موم ... نموده ... ضماد کنند دمامل
و اورام بگذارند * ضماد که منضج دمامل و محلل اورام است * صفت آن ... را ...
... کالی ... اجزا مساوی کوفته بیخته در آب گرم ... ضماد
... در آتش ... بالجمله ... اورام ... مواد آنها ... گرم بر اطراف آن
بمالند در ... ضماد ... آنها ... ضماد منضج
دیگر * صفت آن اکلیل الملک بابونه تخم کتان حلبه آرد باقلا گل خطمی ... آرد جو
ادویه را کوفته ... بیخته ضماد نمایند * ضماد منضج اورام بلغمی فرموده اند که ... الحکما ...
والله ... که دمامل و اورام صلبه و جراحات ... مستعمل است ...
... باشد * صفت آن ... تخم مرو ... الخروع تخم ... از هر یک
جزوی کوفته بیخته زرده تخم مرغ روغن گل سرخ روغن با دویه داخل کرده نیم گرم ضماد نمایند و اگر
... دمامل و جراحات زیاده باشد بزرکتان آرد حلبه با بونه اکلیل الملک ... برگ ... گل
خطمی ... از هر یک جزوی داخل نمایند و ... روغن گل سرخ روغن حب الخروع کنند و اگر ...
باشد حب السلاطین ربع جزوی داخل نمایند و چون نضج تامه یافته باشد ... حلد ... شود ...
باشد که ... آن ... باشد ... عراقی ... اگر آن باشد ... ملحی از هر یک
ربع جزوی کوفته داخل نموده ضماد نمایند و اگر ... زود ... بقدر ... ضماد

بر موضعی محاذی موضعی باشد که سر آمده باشد از آنجا استفراغ شود نافع باشد* ضماد برای بثور که در دماغ بر رو
منفجر شود بعون الله عزوجل و سر الغار با این در امر طا باب جمیع اورام و بثور ملینه در نهایت صلابت را
در مدت روز پخته می آورد و نهایت اگر بسیار صلب باشد تا سه روز و مجرب است* ضماد منضج دیگر مستعمل در جمیع
اورام حاره اگر جمیع ماده بسیار نامیه باشد و حرارت کمتر داشته باشد* صفت آن زردآلو تمر هندی کثیرا مغز استخوان
تمر هندی مغز حب الخروع خطمی خبازی برگ چغندر کوفته بیخ گاو زبان زردهٔ تخم مرغ روغن حب الخروع
زهرهٔ گاو داخل کرده ضماد نمایند و اگر خواهند بآن موضع بسته باشد و تا دیرتر واکنند مجرب و بیان ترکیب دیگر
بر همین ضماد بر موضعی که می خواهند سر کند باشند* ضماد نیز اگر این ضماد را مرور واکنند بهتر
باشد* ضماد که نزلات و بهرسد دماغ را نافع است و وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا و امثال اینها را زایل گرداند
مجرب و از استخراج انطاکی است* صفت آن بورهٔ ارمنی نمک دارانی نمک طعام مویزج خردل سفید آمله مر برح
بورهٔ سفید خردل زرد الحرار هر یک یک مثقال کبریت زرد گل سرخ سماق برگ حنا اذخر مکی مار روس فراسیون صمغ
عربی کبابه زرنیخ عود هندی صبر سقوطری ع موس آسمان جونی زرنیخ زاج سفید خورنوا سنبل الطیب از هر یک
نیم مثقال کوفته بیخته و صابون مراغی برابر ادویه در سرکهٔ انگوری حل کرده با سائر جوشانند ادویه را اضافه
نموده در ضماد نمایند در وقت حاجت با آب گرم حل کرده ضماد نمایند* ضماد منضج ماسل و جراحات و اورام
ملینه خصوص برای ورمیکه بعد از تحلیل عرق شده یکه تحلیل یابد و ناروی ماده حادث شود* صفت آن
... کوفته بیخته آرد ماش زرد چوبه فلفله مرغ سیاه بیخته مغز بادنجان بیخته روغن چراغ تخم مرغ را در هم
در ظرفی بیخته باشد مرهم گرم ضماد گرم در ورم آن بند بند مجرب است* ضماد تکه بیخته طحال را نافع باشد و صلابت
آن را نرم گرداند* صفت آن شداب ده درم بورهٔ ارمنی بر ده از هر یک سه درم اشق چهار مثقال کوفته بیخته در سرکه
در سرکه ضماد نمایند* ضماد تکه نقرس و اورام حاره را نافع باشد* صفت آن صندل عدس مقشر فوفل سماق ما میثا
گل ارمنی کوفته بیخته بگلاب و آب کاسنی تازه سرشته ضماد نمایند* ضماد تکه در نقرس حار را استعمال نمایند
* صفت آن صندل سرخ صندل سفید فوفل عدس مقشر سماق ما میثا گل ارمنی تکو بیخته برگ ها آب حی العالم
با گلاب و آب کاسنی ضماد نمایند* ضماد تکه نقرس را سود دارد* صفت آن آرد جو بید سوده گل خطمی بابونه
بنفشه بادام و مرزنگوش بتمر گرم ضماد نمایند* ضماد تکه نقرس مرکب را سود دارد* صفت آن عناب خطمی
تخم مرو آرد جو و سبستان مساوی بگیرند با روغن گل و زردهٔ تخم مرغ ضماد نمایند* ضماد نقرس که عناب تخم کتان
* صفت آن بابونه خطمی اکلیل الملک تخم کتان برگ درخت عار مر را سفید برگ کرنب عناب عنب الثعلب اجزا
مساوی کوفته بیخته بلدری روغن بلسان داخل کرده ضماد نمایند* ضماد تکه نقرس گرم و اوجاع مفاصل را نافع باشد
* صفت آن بابونه خطمی اکلیل الملک از هر یک سی درم اشق جاوشیر مقل از هر یک ده درم مورد تاب موم مرکه
روغن زیت از هر یک ... درم حنا ... مرا سه ضماد نمایند* ضماد تکه وجع بواسیر را که سبب خون معتاد
نباشد سرد شده و منضج در رگهای اسو رباشد* صفت آن آب بارد ... زهرهٔ گاو ... موج در هم
مخلوط نموده ضماد نمایند* ضماد تکه عناب بتع دهند و مدروب بواسیر باشد* صفت آن برگ سداب ... تخم
از هر یک بلدری با روغن اشتوان آمیخته ضماد کنند* ضماد تکه اوجاع مفاصل را مرد دارد* صفت آن خطمی
اکلیل الملک از هر یک ده درم اشق جاوشیر مقل از هر یک ... درم بیه گردهٔ بزمان گاو روغن گاو مس از هر یک ده درم
موم سه درم اروغن سیاه روغن مداب از هر یک ... درم مرکه کهنه بلدری ... موج را در مرآمیخته ضماد نمایند و

بید سوده ضماد کنند * ضماد دیگر که معروف بضماد مصری است جمیع اوجاع را نافع باشد مانند نقرس ومفاصل
وعرق النسا و وجع رکبتین را سود دارد * صنعت آن برگ کرنب در آب بپزند با مهر اسود ورد * مرهم مرهم و
دردی سرکه اضافه نموده درهم ممزوج کرده ضماد نمایند * ضماد دیگر که همین نفع دهد و نقرس و دردها
واوجاع مفاصل را مفید بود * صنعت آن مورد ریحان لعاب خطمی حب الصنوبر عراقی دانه مورد آرد جو مرمکی
و زعفران بزر النبج صبر زرد ریشه مولی صمغ بادام ورق غار عاقرقرحا نمط بلغ اجزا کوفته بیخته بادردی شراب
سرشته ضماد کنند * ضماد دیگر که اوجاع واورام سرکنند و کمر را نافع باشد * صنعت آن اکلیل الملک بابونه
تخم خطمی آرد جو عنب الثعلب از هر یک یک درم مرمکی مانی زعفران سنبل ماممیثا گل بنفشه از هر یک یکدرم
کوفته بیخته بآب عنب الثعلب وآب کشنیز یا ره مرسیه ضماد نمایند * ضماد دیگر محلل بی دکر بار اری نافع از
برای آسیاب و گوش و سعفه * صنعت آن گل بنفشه خشک بابونه اکلیل الملک گل خطمی مقل آرد جو تخم خشخاش
و پوست خشخاش از هر یک کفی تمر کوفته بآب بپزند با مهر اسود ونیکو سحق با معجون گردد روغن گل مزج داخل
کرده در مالیدن بمالند اجون مرهم شود ضماد نمایند پرکشه ریزرها بمکه سکون درد در آن جانب باشد * ضماد نکه
اوجاع و اورام و ریحی مفاصل را نافع است * صنعت آن جدوار بس اسمی که دوای مندی است تخم کلدری بلغ که بمندی
تکمه نامند کالی زیری جو ر دوا امون ریحیل اد رای اجزا اسماوی کوفته بیخته اداوای را سایند آب برگ تاتوله
سرشته ضماد نمایند را اگر بتوانند در آفتاب نشسته تا خشک گردد بهتر والا سه مالند * برگ بید انجیر گرم
کرده بر آن جمله بسته بعد از خشک شدن با آب گرم بشویند * ضماد نکه اوجاع مفاصل غلیظه الاخلاط را تسکین
دهد دفع نماید * صنعت آن نگیرند حب السمنه و ع معصر بیداوته و نادل ارمه روغن گاو بمانند زیلا ارمه عمل
ممزوج کرده بر مفاصل طلا نمایند و گاه داخل کرده مسهود در ین برای سرعت اثر و تقویت سرکه انگوری بمقدار
سرکنس گار ازهر یک اوقیه و این ضماد اوجاع ظهر وورا نورا سرمفید است * ضماد دیگر که نافع است اوجاع را اکثر
امراض را و جذب مکند حار را صفرا ن و غمره را از عمق بدن بسوی ظاهر و اسهر حار و بالی را نیز نافع است * صنعت
آن بزر الاسره سعتر بزر البوری برساد ر رراوند مدحرج تخم حنظل علک الانباط از هر یک نیم مثقال حلبه
دار فلفل از هر یک ده مثقال اسی دراره مثقال مقل نرد ماعود بلسان مرمکی کندر نیه نور امیخ از هر یک ده
مثقال موم زرد سه رطل دبی نیم رطل سمن ابهر صرحرابی نیم مثقال ممنوع را در شراب حل نموده کماست
حل نمایند و حل کرده ما برادر به کوفته بیخته موم را در روغن سوسن گداخته ادویه را با آن ممزوج کرده نیکو
مالند * ضماد نمایند وفی الحقیقت این نوع مرهمی است * ضماد دیگر نافع جهت اورام بلغمی در ابتدا بر آید
* صنعت آن گل داود خشک لب نصه انگشت کماده تمر ارزیانه یکدرم زره مقل تمر درم کوبند * در آب بصار
درم به بپزند با عسل مره مرسوم و گرم نموده ضماد نمایند * ضماد دیگر جهت تحلیل اکثر اورام صلبه در موضع
که باشد * صنعت آن گل مقل که بهندی گهلی می باشد زرد جو به سما رنگ کرده ارمرد وهمادی وبلدری
با بخور و اندکی ادمون مقدرا بآب درم مایند گرم کرده ضماد نمایند و چون خشک گردد تجدید نمایند
* ضماد نکه ورم زرد دوا سرزا بعاب نافع است * صنعت آن اکلیل الملک بنفشه با ترنه خیار ي خطمی سبث از
هریک جزوي با روغن گاو آب گرم نموده ضماد نمایند * ضماد نکه ورم و درد بول منوره را نافع باشد
* صنعت آن برگ کرنب تر ساییده با مهوالیدو روغن گل زرده تمر مرغ در آن امیزند و باطروحی اندر مرهم
نموده ضماد نمایند * ضماد دیگر که ورم براسرز انسایند زرد را ساکن کند * صنعت آن حلبه خطمی برگ چغندر

برگ کرنب بابونه اکلیل الملک از هر یک جزوی طبخ نمایند چندانکه مهرا شود در زیت نمایند بعد با مانند مرهم
بسود تخم مرو زعفران خطمی افسنتین یکدرم مقل در آب گندنا حل سازند با زرده تخم مرغ * تخم مرغ زرد در هم خلط
نموده نمایند تا پیه تکمال سود بر بالای نارجیل مالند * روغن گل چرب کنند و دو مثقال بگذارند * ضماد که
اورام صلب را تحلیل دهد * صفت آن حلبه تخم کتان سوس خوبا قلا از هر یک چهار درم مقل سه درم آنچه مرده
مقل آنچه حل شود در سرکه حل سازند * نرم سازند اجزا را کوفته بیخته با آب عنب الثعلب چنانچه رسم است در مسیر ضماد نمایند
* ضماد که اورام صلب را تحلیل دهد * صفت آن حلبه تخم کتان سوس خوبا قلا از هر یک یک درم کرسنه شکل
برابر سایر هر یک و درم بوره ارمنی پوست بیخ کبر از هر یک چهار درم چهار درم مقل سه درم آنچه کرده عدد آنچه
را در سرکه حل سازند * نرم سازند اجزا را کوفته بیخته با آب عنب الثعلب چنانچه رسم است در مسیر ضماد کنند * ضماد
دیگر اورام ساق را نافع باشد * صفت آن نان گندم خشک شده آرد باقلا حلبه خطمی زعفران از هر یک جزوی
کوفته نرم بیخته با زرده تخم مرغ و روغن گل سرشته بر پستان ضماد کنند * ضماد دیگر ورم پستان را براید و
مروا کند * صفت آن تخم کتان حلبه کتیرا کشک بیخ سوسن سنبل سائله مرکی کمونی شکل بر نظر آن رالنج از هر یک
جزوی با دیگر موم و روغن گل چنانچه رسم است بسرشته بر ورم پستان ضماد کنند * ضماد دیگر که ورم انثیین و
قضیب را که از گرمی باشد نفع دهد * صفت آن ورق کاکنج آرد باقلا آرد جو مقشر با آب برگ عنب الثعلب
ضماد کنند * ضماد دیگر که همین عمل کند * صفت آن برگ کرنب شبت آنچه موده عدد آرد حلبه بابونه مرو
نمانه از هر یک ده درم در دیگی آب طبخ نمایند روغن کنجد یک درم اضافه کنند و ضماد نمایند * ضماد دیگر که
ورم صلب عصب و انثیین را که از برودت باشد نافع بود * صفت آن شونیز بسته انبه سه کوده در مرتلم گذارند روغن
گل موم سفید نیم مرغ از هر یک یکدرم مصطکی سه درم مقل حلبه تخم فرنج مشک از هر یک چهار درم باقلا ده درم
باقلا و شونیز را طبخ نمایند تا نرم شود در هم مالند بعد موم و روغن را در هم گداخته و صاف کرده و باقی ادویه
را کوفته بیخته با هم سرشته ضماد سازند * ضماد دیگر که ورم و حرارت خصیه و قضیب را نافع باشد * صفت آن برگ
عنب الثعلب طحلب برگ کاکنج برگ بنفشه مقرم تازه برگ کسنیر تازه سیر ترش دربندی از هر یک جزوی در هم سائیده
نرم نموده ضماد کنند * ضماد دیگر که ورم صلب خصیه را نرم کند * صفت آن شکل بر حلبه بابونه مرزنجوش
از هر یک جزوی اسفیدبرگ روغن کنجد از هر یک جزوی طبخ نموده چندانکه مهرا شود بر خصیه ضماد کنند * ضماد دیگر
ورم و صلابت جگر را نرم کند و به تحلیل برد * صفت آن برگ عنب الثعلب بنفشه خشک از هر یک چهار درم
گل سرخ طحلب عصی الراعی برگ لسان الحمل از هر یک جزوی نرم بکوبند و بر جگر ضماد نمایند * ضماد مجرب
از برای اورام بارده جگر و سپرز از جالینوس * صفت آن مقل سائله موم از هر یک ده مثقال مصطکی چهار مثقال زعفران
بابونه اکلیل الملک از هر یک چهار مثقال صبر سقطری دوده الصبغ از هر یک سه مثقال حب بلسان اذخر مکی
از هر یک سه مثقال اشق مقل سه مثقال را در شراب ریحانی سرکه حل نموده و باقی ادویه را کوفته بیخته با روغن سوسن
چرب نموده ضماد نمایند * ضماد دیگر که اورام حاره کند و معده را مفید باشد * صفت آن عصاره گل
سرخ گل بنفشه حی العالم صندل سفید از هر یک چهار درم کافور قیصوری یکدرم قصب الذریره دو مثقال کوفته
بیخته با آب کشنیز تازه سرشته ضماد نمایند * ضماد دیگر که اورام صلب و کبد و معده را مفید است * صفت
آن صبر سقطری زعفران از هر یک یکدرم افسنتین رومی سنبل الطیب از هر یک یکدرم اجزا را کوفته بیخته
بگلاب گرم سرشته ضماد نمایند * ضماد دیگر که اورام صلب را تحلیل دهد و صلابت آن را نرم کند * صفت آن

مرمکی مقل ازرق است که را زعفران خیری سه درم برابر در سرکه حل نمایند بر ورم مالند سودمند بود ضماد نمایند * ضماد که ورم مثانه و امراض حادی اعضا و حصاة و سبب را نافع است * صفت آن مصطکی زیره رطلی مغز بادام و مقل روغن گل سرخ از هر یک شش درم به خمر زرد وارد و درم مصطکی و اکونه و موم و مغز حنظل و مغز تلخ را روغن گل احمه صافی موم و مصطکی را داخل کرده ضماد نماید * ضماد که اورام مادی و دماملی را نضج دهد و منفجر و سیل مل نمارد * صفت آن بال مکمانه که دانه موم هندی است برنگ کاملی مرد و ساری کوبیده بسته در شراب انگوری کهنه جوشانند با نقوام آید بر ماده مالند و ضماد نمایند و مرور صبح و شام بدل نکنند بهات باید روز و صبح نافه منفجر کرده * ضماد دیگر که همین نفع دارد در شرور و دامل صلبه و عسره الاندمال را نافع است * صفت آن صابون ری ز بوته حمی صوم و طوی مقل ازرق احرا مساوی مقل را در آب حمام باشد با بیدی ادوه کوبیده بسته در آن رد بریانه در آتش گذارند در هم رزند با سعک کردد دست فرود آورده علی الرسم بکار برند * ضماد تکه از برای اورام بارده و رم حگر و بلس صلابات و درد سینه مرمن رد دمامل و عرق النساء و نقرس و درد دمان حوب استعمال کرده سود بخشد ارزن که بهمرا رمعمل است و به تجربه رسیده * صفت آن روغن رطب و آن حمری است که جمع می شود در بوده که معمل که می آورد بر بسر باید که آنرا کوبیده بسرا حل کرده با نبه مرغ و سداو دل از هر یک ده درم حل کرده سرشته ضماد نمایند * ضماد تکه اورام جگر را نافع است * صفت آن حور در سرکه جوشانند با مهرا سرد تخم رطبا سیر مقل فوفل از هر یک سه درم افسنتین رومی گل سرخ قصب الذریره صندل سفید ساب ماسما از هر یک یک درم کاورد انگبی کوبیده بیخته با حور مسطور سرشته بر لبه کمانی مالند و در موضع جگر ضماد نمایند * ضماد دیگر که اورام حگر و معده را نافع است * صفت آن زعفران صبر و مطری از هر یک بلدری کوبیده بیخته با آب گرم ضماد نمایند * ضماد کر ورم صلب معده را تحلیل دهد و اسکنه ملب آن طول آنجامد و حرارت ما کن باشد نافع باشد * صفت آن سنبل خیل ده درم گل سرخ تخم رسیل الطیب مصطکی از هر یک سه درم سعدکوفی اذخر مکی قصب الذریره از هر یک دو درم آرد حلبه نیم درم گل خطمی مقل با بونه آرد جو از هر یک ده درم تخم مرغ را بلعاب برکتان سرشته موضع را اولا بروغن بارد تیم گرم چرب ساخته ضماد نماید چهار ساعت مثل از طعام خوردن بعد از آن که طعام خورده هضم شده باشد و معده خالی باشد * ضماد دیگر که از اورام صلب معده را تحلیل دهد * صفت آن حلبه تب نماید گل خطمی سنبل دروک با بونه مصطکی از هر یک تخم سنبل الطیب سعدکوفی قصب الذریره اذخر از هر یک دو درم سوم سفیده ده درم روغن با بونه با برد و درم بدستور طبخ نموده ضماد کنند * ضماد تکه ورم بلغمی معده را مفید است * صفت آن حلبه تخم افسنتین سنبل الطیب صبر زرد از هر یک ده درم و سرکه رسد درم بیخ خطمی ملث درم نیم نطرون درم نیم مرغ ده درم مرم سفید ابرده درم جا بیخته سرشت ضماد سازند * ضماد منقول از مصباح الالکاف سکوار دوای جمیع اورام حاره خصوص بار فارسی * صفت آن کمرکلکس یعنی بوره و بصرک تمام باید آنرا با آب عنب الثعلب صافی نماید خشک سازند و تکرار آن که خشک آن هفت ارمه و آب حعد رد را بوده مرم سفید چهار اوقیه روغن گل سرخ قابی بقدر حاجت و مهما سازند از جمیع ضمادی و تکرار برند * ضماد دیگر که تحت اورام صلبه بسیار نافع است * صفت آن روغن حبلک عنب الثعلب تخم مرکسورا ابهرف حلبه برک کوبیده بیخته بسمریار بیخته رزد ده تخم مرغ زرد روغن گل داخل نموده در ماون بل مسته نمایند با خون مرهم شود و نیم گرم ضماد کنند و گاهی با آب خیار و برگ حعد ترسود داخل نمایند * ضماد تکه ورم بلغمی معده را تحلیل دهد

* صنعت آن حب الغار با آب برگ درم اکلیل الملک حماما برده بسه مصطکی از هر یک مثقال درم کندس سی درم بنج
خطمي نا درد * درم بذر مرو بسفد درم موم سفید سی درم حما بعد از سرمه ضماد کنند * ضماد اورام
الکند * صنعت آن سنبل زعفران حب الغار اکلیل الملک بابونه با آب برگ زرد روغن با سمن ضماد نمایند
* ضماد دیگه ورم بارد حصه را نافع است * صنعت آن آرد با قلا حلبه بابونه کمون کرمانی موبرمنی روغن
کنجد در هم سرشته ضماد نمایند * ضماد دیگه اورام صلبه را نرم کند سنبل دماسل وغیره * صنعت آن کنجد
نا مدابه گل سرخ بزر الکتان حلبه بابونه اکلیل الملک مرست از هر یک ده رسما لوکو بمه بگلاب سرشته ضماد
نمایند * ضماد دیگه جمیع اورام حاره را دارا بعد نافع برد و ماده را دفع کند * صنعت آن سات ماسما ابا
فوفل صندل سرخ با آب عنب الثعلب ضماد کنند * ضماد لورم المعده مجرب * صنعت آن مرد اسک دو درم
بنات ... درم سفید اب موم زرد روغن گاو از هر یک نیم مثقال بطمثقال درم روغن کنجد نیک رکغان
* ضماد دیگه نافع است جهت اورام بارده حصه و نعمان * صنعت آن موم بیه مرغابی گدا احمد در روغن کنجد
... مصطکی را در روغن ... گرم باید حل کرده با مرو برمنی سرشته گرم تا یک ملاد زرده تخم مرغ
اما نه نموده ضماد کنند * ضماد دیگه اورام صلبه را نرم کند * صنعت آن بسک کوفته رفت رومی مقل ازرق
داخلون ... ملاحر ح ادرا کوفته ... سرشته بر روی کرباسی کشیده ضماد کنند * ضماد دیگه
آماس حسم را نه ... ساکن کند * صنعت آن آرد جو درم آرد با قلا ... درم ادا ... درم ...
تخم مرغ کسته ... و آب کاسنی ... ضماد کنند * ضماد دیگه آماس ... گوش ... * صنعت
آن ... سرع از هر یک ... رم ... گوسفند کهنه کوفته ... آب ... سرشته و ضماد نمایند
* ضماد لورم الخصیه * صنعت آن اکلیل الملک بابونه خطمي مقل بزر المرو ... الحمص کمون احرامساوی لطلی
بلعاب بزر الکتان روغن الخل ... من ... * ضماد جهت ورم بیضه * صنعت آن اسفید ... و
... زرد ... از هر یک ... و ... سرشته ضماد نمایند و ... الحمر ... اسفیدیه نمایند
در دو سه دفعه زایل گردد و اگر ... ری ... فلفل سیاه اضافه نمایند بهتر گردد داروي * ضماد دیگه اورام ... را
نافع است * صنعت آن ... کندم آرد با قلا آرد جو خطمي حلبه از هر یک درد رم زعفران ... درم کوفته و بیخته در زرده
تخم مرغ ضماد کنند * ضماد دیگه ورم مقعده را ... آب ... کند * صنعت آن ... ادر روغن گل بیخته ... ان
... و ... سرخ ... گرم ضماد نمایند * ضماد نافع جهت ورم بیضه و قضیب * صنعت آن گل خطمي آرد جو
آرد با قلا ... با آب ... ساییده ... تخم مرغ ... داخل نموده ضماد نمایند ... و رم
... نافع ... موبرمنی ... کوفته با روغن حب الخروع سرشته ضماد نمایند * ضماد نافع جهت
... * صنعت آن عاقر قرحا ... از هر یک ... سماق ... انگور ... مثقال و ربع مثقال فلفل ... از هر یک
دو مثقال نرم کوفته ... روغن ... گرم نموده بر کمر ضماد نمایند * و ضماد
حب الآس ... و ... و ... ورق ... و ... از هر یک ... موم ... کرر
... انشاء الله تعالی

* كتاب الطا مهمله *

* باب الطا مع الباء الموحده *

* طباشیر ...
... مهمله ... باي موحده ... و الف و کسر شین معجمه و سکون یای مثناه تحتانیه و رای مهمله ... است ...
... که در ... که ... باشد که در طرف ... آن ...
... آن ... است ... آب ... منعقد میگردد ... آن ... ان

برمی آید و خوب آن سفید صاف سبک استخوانی است که در جوف نی منعقد شده باشد که چون در آب اندازند
حل نمی گردد بلکه صلب تر شود و این قسم را بهندی بنس لوچن گویند و قسم دیگر آن است که در جوف نی خرب
منعقد شده باشد بعد سوختن نی آن نیز منعقد گردد و پاره پاره بسیار خرد باشد و بعد از آن را کوبیده
حب بندند و این قسم بهم منعقد نمی شود ولیکن زود منفتت و در آب حل میگردد و بسیار شده که گاهی آتش در
میان آن می افتد نیها را ناگاه میسوزد و سوخته میگردند و طباشیر در میان خاکستر می افتد آنها را جمع نموده
آنها نیکه چوب و بزرگ است جدا نگاه میدارند و آنچه سوخته و ریزه شده است کوبیده حل نموده حب میسازند و این
قسم بسیار است و بسیار مغشوش نیست و نیز زود منفتت و در آب گداخته میشود و طعم آن خالی از تلخی
و شوری نیست و مرتبه آن در دوم سرد و در سوم خشک لیکن حکیم ارزانی قسم دوم است و مقوی
دل حار بارد و جگر و معده حار و قاطع قی صفراوی و اسهال دموی حار و مقوی رطوبات معده و جهت خفقان و عطش
و تقویت اعضای ضعیفه و تپهای حاره حاده شربا با آب سرد و جهت بواسیر و قلاع و بثور و قروح خصوص بثور و قروح
دهان ضماداً و ذروراً نافع به مقدار یک مثقال با آب برگ گل سرخ و شکر طبرزد و با سپستان جهت سرفه و عطش و دق
کرب والتهاب مفید و سعوط آن با روغن بنفشه جهت تقویت باصره و جرب دماغ نافع و مضر آن [illegible] و
مصلحش مصطکی و عسل و مضر [illegible] عناب و عسل و گویند مضر ریه باشد و شربتش تا دو درم است و بدلش [illegible]
تودری و نصف آن [illegible] و بدل [illegible] بهمن [illegible] آب است

*فصل در ذکر بعض خواص طباشیری *خواص طباشیر که مقوی معده و مانع صعود ابخره صفراویه است از معده
بدماغ نافع است برای دردسر حادث به سبب مزاج صفراوی معده بیمار کی به سبب صعود ابخره صفراویه
و صعود بعض اخلاط صفراویه از معده بدماغ * صفت آن طباشیر سفید گل سرخ [illegible] الافیاع صندل سفید
املج مقشر [illegible] از هر یک ده درم حب الآس [illegible] مصطکی از هر یک [illegible] درم کافور
[illegible] کوبیده [illegible] با گلاب قوام آورده شربتش [illegible]
*خواص طباشیر دیگر از [illegible] معده [illegible] طعام آورد و معده [illegible]
[illegible] *صفت آن طباشیر سفید گل سرخ از هر یک ده درم مصطکی [illegible] درم [illegible] درم کاسنی
فارسی [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] کوبیده با عسل [illegible] شربتش [illegible]
درم *خواص طباشیر نوع دیگر *صفت آن طباشیر ده درم گل سرخ [illegible] درم [illegible] درم [illegible] بزرگ [illegible] مصطکی
[illegible] درم [illegible] شربتش [illegible] درم *خواص طباشیر [illegible] و [illegible]
[illegible] گرمی [illegible] اصلاح آورد *صفت آن گل سرخ [illegible] درم صمغ عربی [illegible] طباشیر سفید زعفران از هر یک
[illegible] درم [illegible] صندل سرخ [illegible] از هر یک [illegible] درم کوبیده [illegible] صاف کرده شربتش
[illegible] درم با [illegible] *خواص طباشیر [illegible] اسهال صفراوی را نافع باشد [illegible] *صفت
طباشیر سفید حب الآس گل سرخ از هر یک ده درم [illegible] صمغ عربی از هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] از هر یک [illegible] درم کوبیده [illegible]
[illegible] درم [illegible] *خواص طباشیر [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] *صفت آن [illegible] درم [illegible] طباشیر [illegible] گل سرخ زعفران از هر
[illegible] درم [illegible] کوبیده [illegible] شربتش [illegible] درم *خواص طباشیر [illegible]

مجربات محمد بن ذکریا است و از رطوبت معده را زایل کند * صفت آن دو بنگ سفید سه بنگ درم صندل یکدرم یک گل سرخ و دو صندل عصارهٔ افسنتین از هر یک نیمدرم کافور قیصوری یک حبه طباشیر یکدانگ اجزا را کوفته بیخته با شیر ملیلهٔ بپرورد * شربت صبح یک شربت باشد * جوارش طباشیر مسهل اسهال صفرا و بلغم و کرم مراحات را مانع باشد * صفت آن بزر بنگ سفید بنگ سفید مثقال مقل سماق مقشر سوی یکدانگ گل سرخ طباشیر خشت از هر یک سه درم مصطکی یک شربت است و زرشک دیگر مغز بادام بر ته یک عدد اضافه شده و اگر خواهند با نبات و با عسل بسرشند و اگر خواهند با نبات و عسل هر دو بسرشند * حب طباشیر مسهل طباشیر سفید عصاره زرشک عصارهٔ گل سرخ از هر یک دو مثقال مقل مسوی ده مثقال کتیرا یک مثقال کوفته بیخته با آب برگ کاسنی یا ره بسرشته حبوب سازند شربتی از دو مثقال تا سه مثقال * سفوف طباشیر معدهٔ گرم و حصای دخانی را سود دارد * صفت آن گل سرخ طباشیر سفید از هر یک ده درم سماق سه درم کشنیز خشک بعرکه بر کرده بریان نموده ینجدرم شربتی یکدرم با آب به بوس یا سکنجبین سفرجل با آب انار مزین * سفوف طباشیر لولوی امراض حارهٔ قلب و معده را نهایت مفید باشد * صفت آن طباشیر سفید صندل سفید سماق منقی از حب از هر یک دو درم مروارید ناسفته کشنیز خشک مقشر آمله منقی از هر یک چهار درم عصارهٔ گل سرخ ده درم ابریشم مقرض ورق طلا و ورق نقره از هر یک یکدرم یک شربت ... * سفوف طباشیر لولوی کافوری سوء مزاج قلب را که از حرارت باشد سود دهد * صفت آن طباشیر سفید ورد گل سرخ از هر یک سه درم کشنیز خشک دو درم صندل سفید مروارید ناسفته کهربا از هر یک نیمدرم کافور دانگی اجزا را کوفته بیخته با شراب سیب سفرجل شربتی دو درم * سفوف طباشیر کافوری که خفقان گرم را سود دارد * صفت آن طباشیر کهربا از هر یک نیمدرم گل ارمنی کشنیز خشک از هر یک درمی کافور جودانه نیمدانگ اجزا را کوفته بیخته با دوغ گاو بخورند * سفوف طباشیر لولوی کافوری دیگر دل گرم را سود دارد * صفت آن گل سرخ طباشیر از هر یک سه درم کشنیز خشک دو درم پوست خور مروارید ناسفته کهربا از هر یک نیمدرم کافور قیصوری دو دو درم با سکنجبین سفرجلی بنوشند * فصل در بیان امراض طباشیری * مرض طباشیر به تحقیق نواب میرزا محمد نادر بن حکیم عماد الدین محمد حکیم باشی منقول از خط معزالیه گفته که این همه اختلافات که در مرض طباشیر است بسبب اختلاف امزجه است و اختلاف اغراض و طبیب حاذق که عارف بامزجه اشخاص باشد از برای شخصی بحسب مزاج او و دیگر عرضها که واقع باشد کم و زیاد در اخلاط این مرض و دوا را آن الست میکند با موافق عرض آن گردد و مجملی در قاعدهٔ این مرض این است که می باید که امثال بعضی از این ادویه باشد مثل تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم خیار و مغز تخم خیار بادرنگ و مغز تخم کدوی شیرین و طباشیر سفید و گل سرخ و صندل سرخ و صندل سفید و تخم خشخاش و کافور قیصوری و گل نیلوفر و گل بنفشه و رب السوس و کتیرا و نشاسته و صمغ عربی و گل ارمنی و گل مختوم و زرشک منقی و سماق و غیرها در هر وقت بواسطهٔ مصلحتی بعضی از این ادویه را اختیار می نماید و ترکیبی که مصلحت اقتضا کند ترکیب مینماید مثلا اگر ضعف حرارت دل و خفقان ترکیب مینماید دوا را باید که آن بنسبت خصوصیت اسهال باشد اختیار کند چون صندلین و کافور و تخم ... و گل سرخ و تخم کاهو و تخم خرفه و اگر برای حرارت کند ترکیب کند مثل زرشک و تخم کاسنی و دیگر اعراض های مزاجی کند مثل زرشک حبی اختیار کند از جهت سرفه و خشونت صدر کتیرا و رب السوس و صمغ عربی و امثال دیگر و اگر داخل نماید و در وقت تسکین طبیعت گل بنفشه گل نیلوفر و مغز تخم کدوی شیرین و بعد از آن تخمیس کند و در وقت بند شدن طبیعت گل ارمنی و گل مختوم و تخم خشخاش و امثال آن بعد از گل سرخ و گلنار

تا بهی وجب الاتن و ضمان داخل کند و تحمیص اقراص ورد فانی دمها و است و در ترکیب کمتر و سطه سبب ورد ربیعا
ذکر آنها لاین نیست بسبب اکتفا نمودن باعث تشبیه گردد * قرص طباشیر دیگر که حکیم محمد باقر حکیم باشی
ولد ارشد حکیم عماد الدین محمد حسینی شیرازی در ریاض مجربات خود بخط خود املا نموده و گفته که
این نسخه از پدرم حکیم عماد الدین محمود است که در قرابادین تالیف خود ذکر کرده و ابتدای ذکر اقراص
طباشیر دون این نسخه مشتمل بر نفع تام است ذکر می شود تا مبصران را نفعی تمام حاصل آید و در آن گفته که
والد ماجد فرموده اند که در اصول القرابادین مذکور است که بعضی اقراص که از برای حرارت مزاج و حمیات
حاره است در آن مثل تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم خیارین و گل نیلوفر و گل سرخ و بنفشه و زرشک و طباشیر
و صندل و صندل لسان بکار رفته و ری را سبب ایشان نباید که داخل کرده شود و صندل اول اولی است داخل نمودن
این ادویه پس فرموده که منکر اند که بعضی ادویه مغلظه مراد مثل خشخاش و بزر الشیح و ساسه و کثیرا داخل
نمایند مواد در ریه را غلیظ میگرداند و منفعت میدارد و منفعت میگرداند از برای مرعت دفع باید محرکی
مثل بلسان و بهمن و با اثر ایکی از گل سرخ و با آنکه طبیعت باید بوجهی آن را دفع نماید نمود و آنکه زعفران در این
اقراص داخل میکنند جهت آن است که زود اثر رسیدن ادویه را به قلب رساند و لازم است که از اینها مواد حاره
و مواد بارده محفوظ دارد آن را و زرشک داخل نشود تا جگر را محفوظ دارد و تخم خیار و گل سرخ از برای حفظ
معده را امعا است تا از نفوذ آمدن مواد تقویه آنها منادی نشوند و تخمی که درین اقراص داخل میشود در امعا
آن است که مواد در امعا و اسطه تعدیل و ام مثل الاندفاع سازد و چون مردم را از روی کافور بستر تمام است از آنکه
سینه را اند که صدر و ماه شر ساند تا آنکه دماغ حار را توب می شد و بزر الشیح در ضمان بر سینه سریند دارد و
اگر در آن مرتبه تشبیه قریب است بدان اندکی در معدار ضمان نمیشد منکند تا غلظ نوی و منع هلاک مواد و
امثال آنها ما عیسای بر نقه کند پس فرموده که فهم المعانی کرده و بر تشبیه داده نسخه آن را قرص طباشیر مبرد نام
نهاده و چون از سالار تموانی اقراص مطلوبه آمد آن را باین اسم بسیاری مردم دانسته اند * صفت آن مروا رید
ملا نکرده طباشیر سفید از هر یک دو مثقال صندل سرخ صندل سفید گل نیلوفر گشنیز خشک مقشر گل سرخ
منزوع الاقماع تخم خیار تخم خرفه مقشر تخم کاسنی مغز تخم کدو شیرین مغز تخم هندوانه از هر یک سه مثقال
نشاسته کثیرا رب السوس از هر یک یک مثقال بزر الشیح دو مثقال تخم خشخاش سفید چهار درم کوفته بیخته
بلعاب بزر قطونا و سمغ عربی مرتبه یعنی دو مثقال بزر قطونا در آب اندک بیمانند و ید را در آن بی آنکه تخم آن را
مالاند نیز بسند و اقراص سازند سفید مانند که تغییر ندهد الملوك محمد یامی میگوید که چون اقراص در خوردن
مناح تکرار نه میمانند اگر بزر قطونا را مالانند تا تخم آن قرص سازند تخم نکو نماند می آید را معمول کرده
فرد و معمورت دارد پس حکیم عماد الدین رحمه الله تعالی گفته که هر دوای که ادویه را خواهند که در آن
بهم رسد بسبب اعراضی که از آن اعمل داخل عمل منافی آن اغراض باشد و حواهند که در آن تحلیل مواد را ان
ضعف نگردد آن را بمانعی مناسب عجین کنند و شکل مفرطح که شکل نهر است بسته سازند که در اجزای آن حمري
او رطوبت نماند که آن را متکرج و متعفن سازد و در سایه آن را خشک سازند چنین و چنانکه عربها الیرا سرکه
گذارند و در صفارا بر سبب سوسال در سایه گذارند تا خشک شود و اگر خواهند که زود به استعمال رسانند
در صفار اینک بر سازند تا زود خشک گردد و آنکه اقراص را مدور می کنند سبب آن است که چون قرص و امر بیند از
سرب می سازند و اکثر شربت آن مثقال مناسب است اگرچه ربع مثقال و زیاده کمتر اعتماد آن مخالف باطن آن میگ باشد

به سبب بزرگی آن طامرس حسک گردند و باطنش بر سمانه زهر حب دماد اجرا میگردد و بعد آنکه سم ر مس
و دیگر اطبا اقراص را در اوایل حمیات منع کرده اند سبب آن است که اغلب مواد آنها مرکب می باشد پس استعمال
اقراص را اوایل حمیات خلطی که با مواد آن ترکیبی باشد موجب نضج و اجتماع مواد آن میگردد و بعد از آنکه
مواد نضج یافته مستعد اخراج شده باشند اقراص در آن حال نفعی تمام دارند و هرگاه حمی مستمر بعضی باشد و
ماده در کمال حدت باشد در اوایل استعمال اقراص باورده سرعت تبرید * قرص طباشیر تشنگی را فرو نشاند
و حرارت جگر و معده را نافع باشد * صنعت آن طباشیر سفید گل سرخ مغز تخم خیار تخم کاهو مغز
تخم خیارین مغز تخم کدو از هر یک سه درم رب السوس ده درم ترنجبین را با گلاب حل کرده صافی نموده ده درم
ادویه کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند * قرص طباشیر دیگر که همان منفعت دارد و ما سکه مرده باشد
* صنعت آن طباشیر گل سرخ مقشر الا قماع صمغ عربی کثیرا از هر یک چهار درم مغز تخم خیار و مغز تخم خیار بادرنگ
تخم خرفه مقشر اصل السوس مقشر از هر یک شش درم زعفران دو درم نشاسته سه درم کافور قیصوری یک درم
کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند * صنعت آن طباشیر سفید تخم حماض حب الرمان گل سرخ
مقشر الا قماع از هر یک سی درم لک مغسول ریوند چینی از هر یک یکدرم زعفران نیم درم بلد سرد
اقراص سازند اگر سرفه باشد صمغ عربی کثیرا نشاسته از هر یک یکدرم رب السوس دو درم بر اجزای مذکوره اضافه
نمایند * قرص طباشیر حامض * صنعت آن ورد احمر شش درم تخم حماض سی درم طباشیر سفید چهار درم
نشاسته صمغ عربی از هر یک سه درم زعفران یکدرم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال
دو دس یا سس ما ء می مانند * قرص طباشیر مرطبی دو ورد زل وسل را نافع است * صنعت آن طباشیر سفید عجیبه
گل سرخ مقشر الا قماع از هر یک یکدرم ترنجبین مصفی ده درم کثیرا صمغ عربی از هر یک یک درم و نیم تخم
خرفه مقشر مغز تخم خیار و بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین از هر یک سه درم تخم کاهو تخم کاسنی از هر یک چهار درم
صندل سفید سه درم سرطان نهری رب السوس از هر یک یکدرم زعفران کافور قیصوری از هر یک یکدرم نیم کوفته بیخته
بلعاب بزرقطونا یا بلعاب بهدانه سرشته اقراص سازند و بعضی اطبا عوض حام وسبل الطیب در نسخه ازین
کافور داخل کرده اند * قرص طباشیر مانیس * صنعت آن طباشیر سفید صندل سفید صمغ عربی نشاسته ساده بلوط
رب السوس تخم حماض از هر یک و مثقال گلنار فارسی ا ما ا از هر یک سه مثقال عجیبه گل سرخ مقشر الا قماع
سی مثقال ریوند چینی سماق مصفی از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بآب رند سرشته اقراص سازند
و در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال و اگر با سه مثقال حوب خالص صرف باشد و اگر حمی یک مثقال کهربای شمعی
نیز از هر یک یک مثقال نیم انضمام و مثقال اضافه نمایند شربتی یکمثقال * قرص طباشیر ملین مسهل
از سهاج الادریه این خرله نافع است از برای حمیات حاده و محرقه و حمیات ملتهبه صفراویه زرد موده وار برای
مروده و خشونت سینه و حرارت سینه و سل ایسکن دهد و مسکن التهاب و عطش مفرط است و از برای یرقان مفرط نیز نافع
است * صنعت آن ورق گل سرخ ترنجبین مصفی از هر یک یکدرم و ربع دیگر از هر یک سی درم است نشاسته سه درم
کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید از هر یک دو درم و در نسخه محمود بن الیاس که در حاوی صغیر ذکر کرده یکدرم زعفران
نیز داخل است ترنجبین را بآب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته در ترنجبین محلول سرشته اقراص
سازند و در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال وقت این قرص یاد رسال باقی میمانند * قرص طباشیر ملین دیگر
به نسخه مسهول از قرابادین کبیر الی * صنعت آن ورق گل سرخ ترنجبین پاک کرده از هر یک سی ا ا نشاسته حل

مغسول از هر یک سه اسبار زعفران صمغ عربی کثیرا طباشیر سفید از هر یک دو اسبار و رب السوس یک اسبار و نیم تخم
را در آب حل کرده باین ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال و رب اسبار چهار مثقال
است * قرص طباشیر حار است کلفه و دق با عطش و حرارت دل را نافع است * صفت آن طباشیر سفید ده درم تخم خرفه و کاهو
مقشر از هر یک با نوره ده درم کشنیز خشک که سه شبانروز در سرکه خیسانیده خشک کرده بریان نموده باشند پنج درم
گل سرخ گل ارمنی مغسول از هر یک پنج درم گلنار فارسی ده درم صندل سفید صمغ عربی اما نشا از هر یک دو درم
کافور قیصوری نیم درم بدستور اقراص سازند شربتی مقدار دو درم با آب انار یا رب حب الآس و ربوس یا شیره ماء شمامه
* قرص طباشیر حمی دق و سل را نافع است * صفت آن طباشیر سفید طین ارمنی مغسول تخم خیار تخم کدو تخم
خشخاش سفید زرد گل سرخ از هر یک پنج درم رب السوس صمغ عربی کثیرا نشاسته از هر یک سه درم اجزا
کوفته بیخته بآب برگ بارتنگ سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال مثل نموده بالای آن یک درم تخم بارتنگ را
در آب با عرق بارتنگ باعرق بید مشک با کمی از عرقهای مناسبه باشد بنوشند * قرص طباشیر مثلهای کهنه که مزمن
را سود دارد و مثلها تکسا بد و امراض کبد را نافع باشد * صفت آن طباشیر مقشر دوم گل سرخ دوازده درم
عصارهٔ غافث سنبل الطیب از هر یک پنج درم ریوند صینی رب السوس از هر یک دو درم و نیم کوفته بیخته بکار برند
سرشته اقراص سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال * قرص طباشیر حمیات حاره و اسهال صفراوی و خون آمدن از شکم
را نافع است * صفت آن زرشک گل سرخ شش درم صمغ عربی کثیرا از هر یک چهار درم تخم خشخاش طباشیر سفید از هر یک
سه درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص طباشیر مغسول از جهت بیماری
در الب حکیم محمد باقر حکیم باشی تحفه الله گفته که این قرص بهترین قرصهاست از برای حمیات مزمنه و صداع دو
محرقه و تسکین عطش و نافع است از برای سرفه گرم و خشونت سینه را احتیاج باشد * صفت آن مغز تخم خیار مغز تخم کدوی
شیرین از هر یک دو مثقال نشاسته صمغ عربی کثیرا تخم خشخاش سفید از هر یک یک مثقال کوفته بیخته و بیخته
را بلعاب بزرقطونا حل کرده صاف نموده ادویه را کوفته بیخته با بر تخمین محلول سرشته اقراص سازند شربتی
یک مثقال و این قرص تا شش ماه باقی میماند و اختلاف این قرص با قرص سابق در اوزان است و ادویه مرکبه
نسخهٔ مساوی اند و در نسخهٔ معصومی طباشیر چهار مثقال و تخم سه مثقال و باقی اجزا همه مساوی از هر یک
یک درم است * قرص طباشیر قابض نافع است از برای اسهال صفراوی و دموی و قطع آمدن خون از هر موضعی که
باشد و تسکین و تو اسیر را سود مند است و سرفهٔ رطوبی را مفید است * صفت آن طباشیر سفید نشاسته صمغ عربی گلنار
فارسی گل سرخ مقرو تخم الاهماع حب الآس تاج کورن مقری مغسول از هر یک نیم مثقال زعفران چهار مثقال و نیم
نیم انصار گل ارمنی خرنوب نبطی آرد کبار از هر یک سه مثقال باروی سرو دم الاخوین تخم حماض از هر یک دو مثقال
کوفته بیخته بآب بارتنگ سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال با دوغ مناسبه * قرص طباشیر قابض بنقل المسعد
* صفت آن طباشیر سفید کهربا شمعی احمر کرمازج بلوط گلنار فارسی از هر یک نیم مثقال گل سرخ حب الآس صمغ
عربی که غرد بو داده باشند از هر یک نیم مثقال تخم حماض ودع مقری تاج کورن موجه ایسه موی حب الهند
یک تور زمینی صمعی نشاسته بریان سماق بریان سعی بادیج علاسی معمول خرنوب نبطی بزر طرانیت بزر البنج
مقلی زرد گل سرخ از هر یک سه مثقال زنجبیل مرمر موجه کشنیز خشک بریان افاقیا دم الاخوین دهان کندر
و بزر بنج مقلی معمول افیون از هر یک دو مثقال کوفته بیخته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال شربتی یک
با شیرهٔ تخم خرفه مقشر با شراب حماض یا ضرورت * قرص طباشیر قابض کافوری سرفهای کهنه و مزمن را سود دارد

بند ما نگشاید و امراض کبد را نافع است * صفت اقراص طباشیر سفید بهمن دو درم گل سرخ دوازده درم عصارهٔ غافث
صندل الطیب از هر یک نیم درم ریوند چینی رب السوس از هر یک دو درم [illegible] کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص
سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال * قرص طباشیر قابض نافع از برای امراض دموی و دافع نزف الدم از هر موضعی
که باشد و سعال از برای سرفه و رطوبی و از برای [illegible] * صفت اقراص طباشیر مقوی سازند صمغ عربی گلنار فارسی
گل ورد از هر یک [illegible] مثقال [illegible] زعفران حب الآس از هر یک یک مثقال گل ارمنی نیم مثقال [illegible]
مسلول و مطبوخ [illegible] آرد کنار [illegible] تخم حماض دم الاخوین از هر یک دو مثقال کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ
و آب برگ بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی دو درم با شراب سفرجل * قرص طباشیر قابض منقول از خط نواب
میرزا [illegible] حکیم [illegible] از حکیم علی [illegible] برگ [illegible] از سید حکیم عماد الدین محمود [illegible] شیرازی این
قرص [illegible] و مقطع و نافع است از برای اسهال کبد * صفت اقراص طباشیر سفید دو درم گل سرخ [illegible] الامعاء نیم درم [illegible]
[illegible] کافور [illegible] یک درم
کوفته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی سه درم و در نسخهٔ دیگر نوشته که شربتی از آن دو یک
است [illegible] افراط و تفریط است [illegible] این قرص و گفته که درین قرص [illegible]
[illegible] عجب [illegible] جگر * قرص طباشیر قابض نافع از برای اسهال
[illegible] و حمیات حاره * صفت اقراص طباشیر سفید گل سرخ [illegible] الامعاء از هر یک نیم درم گلنار فارسی دو درم
کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم و در نسخهٔ دیگر این قرص [illegible] گلنار دو درم و هر یک از صمغ عربی
[illegible] یک درم [illegible] اقراص سازند [illegible] دو درم [illegible]
[illegible] و آب [illegible] زیاده کنند [illegible]
[illegible] طباشیر قابض دیگر منقول از خط [illegible] که [illegible] نواب میرزا [illegible] حکیم
[illegible] الدین محمود شیرازی [illegible] حرارت [illegible] جگر [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] * صفت اقراص طباشیر [illegible] درم صمغ
[illegible] حماض [illegible] الامعاء گل ارمنی از هر یک [illegible] مثقال [illegible] طباشیر و گل سرخ بریان
[illegible] کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص طباشیر قابض دیگر * صفت اقراص طباشیر [illegible]
درم [illegible] الامعاء از هر یک [illegible] درم [illegible] حماض [illegible] گلنار فارسی صمغ عربی از هر یک
یک درم کوفته بیخته اقراص سازند [illegible] دو درم شربتی یک قرص با آب سفرجل ساذج * قرص طباشیر قابض [illegible]
[illegible] حمیات حاره را [illegible] دارد [illegible] * صفت آن [illegible] طباشیر
[illegible] درم گل سرخ [illegible] صمغ عربی [illegible] حماض گل ارمنی [illegible] بریان
[illegible] گلنار فارسی از هر یک [illegible] صندل سفید [illegible] درم زعفران [illegible] درم کوفته بیخته
[illegible] اقراص سازند شربتی دو درم با شراب سفرجل * قرص طباشیر قابض به نسخهٔ صاحب کامل الصناعه که در کتاب خود
ذکر کرده * صفت اقراص طباشیر سفید نیم درم ورد گل سرخ [illegible] درم صمغ عربی طین فارسی تخم کاسنی تخم حماض
از هر یک چهار درم [illegible] بریان کرده [illegible] زعفران یک درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند
شربتی از یک درم تا یک مثقال * قرص طباشیر قابض [illegible] صفراوی و حمیات حاره را نافع است [illegible] و دافع
نزف الدم است و تشنگی را بنشاند * صفت آن ورد گل سرخ [illegible] طباشیر [illegible] تخم [illegible] از هر یک

هفت درم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند * قرص طباشیر قابض نافع از برای سحج و دیگر تبهای
و تبهای حاره و از برای حرارت جگر و معده و اسهال صفراوی و اسهال دموی * صفت آن طباشیر مقشر
مسروع الاتماع از هر یک دو درم و تخم خرفه مقشر تخم کاسنی مقشر از هر یک سه درم مغز تخم کدوی
تخم خیار از هر یک دو درم صندل سرخ صندل سفید رب السوس نشاسته بریان از هر یک یک درم کافور
یک دانگ و نیم زعفران دو دانگ کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم * قرص طباشیر قابض نافع
تبهای صفراوی و اسهال صفراوی که بسبب زیادتی صفرا باشد که علامت آن تلخی دهان و حرارت
و تنگی نفس است * صفت آن طباشیر مقشر سماق مقشر از هر یک یک درم تخم حماض بریان ده درم تخم
بریان گلنار فارسی از هر یک سه درم صمغ عربی بریان هفت درم بلوط مقشر قرص سازند شربتی از یک مثقال
مثقال * قرص طباشیر قابض لولوی اسهال کبدی و دموی و زرب و نفث الدم و قی الدم را نافع است * صفت آن
با نسبت طباشیر سفید از هر یک سه درم ... کهربای شمعی تخم حماض ... طراثیث صمغ عربی از هر یک
حماض مقشر بریان یک درم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص طباشیر
مورث دل و سینه و تبهای گرم را سود دارد * صفت آن گل سرخ شش درم طباشیر مقشر کثیرا از هر یک
مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدوی ... تخم خرفه مقشر از هر یک شش درم زعفران ...
سه درم کافور قیصوری یک درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین
ساذج * قرص طباشیر کافوری نافع از برای تب محرقه و تب ... تشنگی نشاند حرارت حاره را زایل کند * صفت آن
مقشر ورد گل سرخ صندل سفید صندل مقاصری مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ تخم کاهوی مقشر تخم کاهو
خرفه مقشر از هر یک چهار مثقال کافور قیصوری یک درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند
یک مثقال * قرص طباشیر کافوری که همین منافع دارد و تب تسکین دهد و طبع را نرم دارد * صفت آن گل سرخ
طباشیر مغز تخم خیار از هر یک ... درم تخم کاهوی مقشر ... درم تخم خرفه مقشر شش درم مغز تخم کدوی ...
درم رب السوس سه درم ترنجبین ... درم کافور قیصوری ... درم ترنجبین ... ولعاب بزرقطونا حل کرده
نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند * قرص طباشیر کافوری باسم حکیم ابوالبرکات از
صاحب احتمالات ... این قرص را باسم قرص طباشیر صحیح کرده معتدل است ... اعتبار ...
است در کیفیات اعتدالی ... دارد و ... است و این قرص نافع است از برای جگر و دل و سینه و معده گرم و
التهاب و سرفه و حرارت ... اعضاء ... و تشنگی ... تبهای گرم و تب محرقه و ... سود دارد *
آن طباشیر سفید ورد گل سرخ از هر یک ... از هر یک سه درم ... الماس ... صغار ...
دو درم است مغز تخم خیار ... مغز تخم کدوی ... تخم خرفه مقشر صندل مقاصری از هر یک یک درم
قیصوری یک دانگ اجزا را کوفته بیخته با لعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص طباشیر
کافوری تبهای گرم و حرارت سینه و معده را نافع و نفث الدم و قی الدم را ... سودمند است * صفت
طباشیر سفید ... هر یک ... مثقال تخم حماض ... صمغ عربی ... از
ده مثقال گل سرخ مسروع الاتماع یک مثقال بلوط ... مثقال کهربای شمعی ... از هر یک یک درم کافور ...
... درم کوفته بیخته ... سرشته اقراص سازند شربتی ... یک درم با یک مثقال * قرص طباشیر کا...
منقول از خط نواب حکیم ... قرص طباشیر کافوری لولوی آن مرحوم است * صفت

طباشیر سفید چهار درم کهربای شمعی گل ارمنی از هر یک سه درم گل سرخ منزوع الاقماع شش درم مغز تخم خیارین
مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خرفه مقشر از هر یک مثقال کافور قیصوری نیم درم کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ لعاب
بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص طباشیر کافوری بانسخهٔ صاحب کامل الصناعه جهت اورام تب
گرم را نافع بود و اسهال دموی و اسهال کبدی و اسهال مراری را بغایت نافع است * صفت آن مغز تخم کدوی شیرین تخم
خرفه مقشر مغز تخم خیار مغز بادام مقشر خشخاش [illegible] بریان کرده از هر یک شش درم صمغ عربی بریان تخم
حماض طباشیر سفید طین مختوم از هر یک سه درم نشاسته بریان دو درم ورد گل سرخ [illegible] درم کافور قیصوری نیم درم
کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال با آب سیب [illegible] و آب به شیرین و آب مورد
و عرق صندل بنوشانند * قرص طباشیر کافوری به نسخهٔ [illegible]
برای اسهال طبع و اسهال کبدی از اول ادوی است * صفت آن تخم حماض بریان کرده گل مختوم صمغ عربی حب الآس
بریان کرده از هر یک ده درم ورد [illegible] طباشیر سفید ورد گل سرخ از هر یک پنج درم نشاسته بریان کرده [illegible] درم
بلوط [illegible] درم زعفران سه درم کهربا سه درم کافور قیصوری نیم درم کوفته بیخته با آب به شیرین سرشته اقراص سازند
شربتی یک درم تا یک مثقال * قرص طباشیر کافوری لولوی از اقراباذین حکیم محمد [illegible] حکیم باشی نافع از برای جمیع
انواع مذکوره در نسخهٔ قبل و منفعتش بیشتر است * صفت آن طباشیر سفید چهار مثقال گل سرخ منزوع الاقماع شش
مثقال رب السوس کثیرا صمغ عربی مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین [illegible] از هر یک دو مثقال سنبل الطیب
مصطکی زعفران مروارید ناسفته از هر یک یک مثقال کافور قیصوری یک دانگ کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته
اقراص سازند و با شربت مناسبه هر مرض استعمال نمایند و زیاده کرده شود در این قرص هرگاه اراده زیادتی
نفع باشد زرشک جهت زیادتی قبض تخم حماض بریان و طین ارمنی از هر یک دو مثقال اضافه
صندل سفید از هر یک یک مثقال و برای تقویت معده نیز یک مثقال مصطکی دو مثقال * قرص طباشیر کافوری
لولوی [illegible] از اقراباذین العماد حکیم محمد الملوک علویخان است از برای تب دق و سل و خفقان
حار و حمیات محرقه و تشنگی با اسهال نافع است و از برای نفث الدم و قی الدم و اسهال دموی و کبدی و اسهال
ذوبانی و مکرر تجربه نموده در جمیع امراض و اعراض مذکوره * صفت آن مروارید ناسفته طباشیر سفید سرطان
بحری تخم خشخاش سفید تخم خرفه مقشر کثیرا از هر یک [illegible] مثقال کهربای شمعی رب السوس [illegible] گل سرخ
منزوع الاقماع از هر یک دو مثقال مغز تخم خیارین [illegible] مثقال صمغ عربی [illegible] از هر یک یک مثقال کافور قیصوری
یک درم زعفران ابریشم مقرض از هر یک دو دانگ کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سرشته اقراص سازند هر قرصی
یک مثقال شربتی یک قرص * قرص طباشیر لولوی مجرب النفع از برای حمی دق و سل و تبهای حاده با اسهال و اسهال
[illegible] تبهای حاده با اسهال * صفت آن طباشیر سفید گل سرخ منزوع الاقماع از هر یک شش مثقال گل ارمنی
چهار مثقال [illegible] مغز تخم خیارین تخم خرفه مقشر از هر یک سه مثقال با رنگ مروارید
ناسفته کهربا عصاره لحیة التیس از هر یک دو مثقال صندل سفید بگلاب سوده یک مثقال کوفته بیخته با آب به
شیرین سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال [illegible] خشخاش و در بعضی امزجه [illegible] و از برای
اسهال سرطان بحری دو مثقال اضافه کنند و از برای [illegible] کافور قیصوری زعفران از هر یک یک مثقال
اضافه [illegible] قرص نمایند * قرص طباشیر به نسخهٔ [illegible] نافع است از برای حمیات حاره
[illegible] و از برای [illegible] سینه و ذات الریه و ذات الجنب صفراوی و [illegible] التهاب و عطش مفرط است و حرارت

سفید ونیس را تسکین دهد* صفت آن طباشیر سفید ده درم بزر خشخاش خراسانی یکدرم و تخم خرفه تخم خیارین مقشر
تخم کدوی شیرین ازهریک یکدرم و نیم نشاسته صمغ عربی کثیرا تخم خشخاش سفید ازهریک نیم درم بزرقطونا را
در لعاب بزرقطونا حل کرده سائی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته باب سرشته اقراص سازند و در سایه خشک
نموده نگاهدارند شربتی یک مثقال* قرص طباشیر ملین نافع است از برای حمیات صفراویه عطش و حرارت معده
کبد و مسکن حرارت است و تشنگی را بنشاند* صفت آن طباشیر سفید یکدرم زرشک منقی یک درم و نیم سنبوسای
مسوی عصه گل سرخ منزوع الاقماع ازهریک یکدانگ کوفته بیخته باب کاسنی تازه سرشته اقراص سازند جمله
یک شربت است و در نسخه معصومی اجزا مقاری ازهریک یکدانگ و دو درم قند داخل است* قرص طباشیر ملین
به نسخه سید اسمعیل در ذخیره که دو حبی خارخطمی ذکر کرده* صفت آن طباشیر سفید عصاره زرشک ازهریک
یکدرم سنبوسای مسوی عصه گل سرخ کثیرا ازهریک یکدانگ کوفته بیخته باب کاسنی تازه یا آب عنب الثعلب یا
آب کاکنج سرشته اقراص سازند* قرص طباشیر ملین به نسخه دیگر* صفت آن طباشیر سفید گل سرخ منزوع الاقماع
ازهریک نیم مثقال صندل سفید بگلاب سوده یک مثقال مغز تخم کدوی شیرین سه مثقال مغز تخم خیارین مغز
بهدانه رب السوس زرشک منقی صمغ عربی کثیرا ازهریک یک مثقال اجزا کوفته بیخته دو مثقال بزرقطونا را در
گلاب حل کرده سائی نموده اجزا را باب سرشته اقراص سازند اگر خواهند باشد که ملین آن زیاده شود ریوند چینی
غاریقون سفید ازهریک نیم مثقال اضافه اجزای آن نمایند شربتی از آن یک مثقال* قرص طباشیر به نسخه
دارالشفای جنک ماثور* صفت آن طباشیر سفید چهار درم بزرقطونا یکدرم مغز تخم خیارزه مغز تخم کدوی
شیرین نشاسته صمغ عربی ازهریک سه درم کثیرا تخم خشخاش سفید ازهریک دو درم بزرقطونا را حل کرده سائی
نموده ادویه را کوفته بیخته بزرقطونا را در لعاب بزرقطونا حل نموده باب سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال
و این نسخه با نسخه جمهور اختلافی که دارد در اوزان است و بس* قرص طباشیر معتدل بالیف آن مرحوم از برای
اصحاب سل و حمیات دقیه و سکته با ایشان اسهال مراری و دو یا بی باشد* صفت آن ورق گل سرخ نیم مثقال صمغ
عربی نشاسته گل ارمنی کثیرا ازهریک چهار مثقال تخم خشخاش طباشیر سفید ازهریک سه مثقال تخم خرفه بریان
مغز تخم کدو تخم خشخاش سفید کهربا مروارید ناسفته سرطان بحری ازهریک دو مثقال کوفته بیخته بلعاب حب
السفرجل سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال* قرص طباشیر ملین دیگر* صفت آن طباشیر سفید گل سرخ
منزوع الاقماع ازهریک نیم مثقال صندل سفید بگلاب سوده یک مثقال مغز تخم کدوی شیرین سه مثقال مغز
تخم خیارین بهدانه شیره رب السوس زرشک منقی صمغ عربی کثیرا بزرقطونا منقی ازهریک دو مثقال ادویه را
سوای بزرقطونا کوفته آنچه بیختنی است بیخته و بزرقطونا را بگلاب حل نموده سائی کرده ادویه کوفته را باب سرشته
اقراص سازند اگر ملین زیاده مطلوب باشد ریوند چینی غاریقون سفید ازهریک نیم مثقال اضافه نمایند
شربتی یک قرص باب ... حل نمایند* قرص طباشیر معتدل از نسخه شیخ مرتضی حکیم که مع الهند از نسخه
نواب حکیم ... ارسال کرده* صفت آن طباشیر سفید کثیرا زعفران ازهریک دو مثقال نشاسته نیم مثقال ورق گل سرخ
بزرقطونا منقی ازهریک ... بزرقطونا را در آب حل کرده سائی نموده باقی ادویه کوفته بیخته باب سرشته اقراص
سازند* قرص طباشیر ملین معتدل از منهاج تبهای صدری و دموی را نافع باشد و تشنگی را بنشاند یکمرتبه ...
* صفت آن ورق گل سرخ ... کرده ازهریک پنجدرم نشاسته صمغ عربی طباشیر سفید کثیرا ازهریک
دو درم زعفران یکدرم بزرقطونا را باب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته باب سرشته اقراص سازند شربتی ...

مستعمل شربت این مرض باد زیان را می‌باشد * قرص طباشیر نافع از برای نفث الدم و تب خالص و سل و حمیات حاره
و ربو و سل است این نسخه ملک * صنعت آن طباشیر سفید زعفران کثیرا از هر یک دو درم ورق گل سرخ بزر خس
از هر یک سه درم بزر خس را با آب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را با آب سرشته اقراص سازند * لعوق طباشیر بد سرفه
حار و حمیات حاره را که با سعال باشد سود دارد * صنعت آن طباشیر سفید چهار درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی
مقشر مغز حلغوزه صمغ عربی دانه هیل از هر یک هفت درم نشاسته کثیرا از هر یک ده درم نبات سفید شش مثقال
عسل مصفی یک سیر و شش مثقال نبات و عسل را بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته با بیست درم روغن بادام شیرین
چرب نموده با آن بسرشند و لعوق سازند شربتی از سی درم تا ده درم هر روز لعوق نمایند و اگر حرارت زیاده باشد عوض
عسل ترنجبین کنند و یک درم کافور قیصوری بیفزایند * لعوق طباشیر بنسخهٔ معصومی در سرفه و سعال حار را
نافع باشد * صنعت آن طباشیر سفید چهار درم نشاسته کثیرا مغز تخم کدو مغز حلغوزه صمغ عربی از هر یک هشت درم
نبات سفید شش مثقال اجزا کوفته بیخته با روغن بادام و عسل سرشته و مقدار دو مثقال لعوق کنند * طباشیر بطای
مهمله و بای موحده اسم کرسی است که در روغن ماش شرح کنند و گویند مراد از آن کتاب شامی است مقوی معده
مجفف رطوبت آن و موافق با نفس ذوی المعده و مقوی اعضا و مصر ضعف الاحشا است

* فصل در بیان بعض طبیخات * طبیخ الثعلب و خردل الکلب و حمار الوحش و الصمغه العرجاء را این عرض
و اسمای این ها ست در هر یک از اینها نافع است از برای نسیج اصلا بی وجع مفاصل بارد و ثقل مفاصل بارد و وجع
ورک و عرق النسای بلغمی و سوداوی و نقرس * صنعت آن بگیرند روباه را که جوانه باشد و نکشند و زنده بشکم
است یعنی شکمش درست باشد و شکم را شکافته روده‌ها دور کنند ابدا زنده و سپس و نمک تمام داخل کنند و آن مقدار
نمک باشد که همه را سود بس بالا کند و گرم در تغار بزرگی یا حوضی کنند و در میان آن مریض نشیند بار بیکه
سرد شود در سه روز اول ماه و سه روز میان ماه و سه روز آخر ماه هر روز از هر یک آن سه روز تکمیر نه صبح و یکبار نه
شام بدین نحو عمل کنند و یک طبیخ را مس ارسه روز را استعمال نکنند و می باید که کمتر بر باشد که بعون الله تعالی
نافع است و گفته‌اند که چون اراده برانند بدن را با آب گرم بشویند و از هوا ملاحظه نمایند و بعضی گفته‌اند که اصل
در این صمغه عرجاء شیر است و اگر آن نباشد بدل آن روباه یا گورخر کنند و باید که استعمال کرده شود این طبیخ بعد
از تنقیه بدن و طبیخ صمغه عرجاء به نسخ مختلفه در آب زیاد و طبیخ افعی در افعی و طبیخ اسود سالخ در اسود سالخ و مجسس
طبیخ مرد را در دل مرد و املا کو رسد * طبیخ نوا که مسهل صفرا و بلغم است * صنعت آن عناب جرجانی بیست عدد
آلو زرد ده دانه موبر مقی سپستان از هر یک سی دانه سنامکی ورق گل سرخ سنایع مکی از هر یک هفت درم
درد ورطل آب بجوشانند تا به نصف رسد بپالایند و شیر خشت خیار شنبر ترنجبین و گلقند آفتابی از هر یک دو
درم را در آن حل کرده صافی نموده بنوشند و اگر رطوبات غالب باشد عوض این طبیخ نمایند بمعمولهای اطباکی
و اگر حرارت غالب باشد و سرفه نباشد آلوی سیاه ده دانه و تمر هندی مقشر بیست درم اضافه این طبیخ نمایند * طبیخ
مارکوهی نافع است از برای فالج و خدر و استرخا و تشنج و مفاصل و جذام * صنعت آن سر و دم بریده مار کوهی جلد حرمل
سمسیرن العارسداب رستمل از هر یک تکمیل مجموع را در دیگ مس آب بجوشانند چون به نصف رسد مار کوهی
بدان اندازد بجوشانند تا مهرا شود بس آب را در تغار کلان یا در حوض کوچک بپالایند و سه مرتبه روز
در آن داخل کرده مریض را نشیند و مرتبه بعد اخری جسمش بمالد * طبیخی که قی باز دارد و غله را فرو دهد
* صنعت آن انار دانه ده درم مصطکی نعناع خشک از هر یک یک درم در یک رطل آب بجوشانند که به نصف آید صاف

کشته عود ونبات از هر یک یکدرم کوفته بیخته اضافه کنند و بنوشند * منفعتکه حبس مزابک * صفت آن آماریس
یکدرم بنفشه سه درم زرشک ده درم لوبیای سرخ پنجدرم عسل ده درم بجوشانند صاف کنند و سه روز بر سر الی
پنج روز * منفعتکه همین خاصیت دارد و سنگ مثانه را که بول اسبان منقبض شده باشد نافع است * صفت آن
انیسون رومی درمنه ترکی پوست بیخ بادیان از هر یک دو درم انجیر زرد پنج عدد گشنیز
ده مثقال بجوشانند حسابیکه رسم است و صاف کنند و سه روز بر سر الی پنج روز بدهند و روز دیگر اسهال لازم آید نباشد و باز
سه روز دیگر بنوشند و همین عمل کنند تا علت زائل گردد * منفعتکه همین خاصیت دارد * صفت آن لوبیای
سرخ جلغوزه انیسون نوه حب العلب که بهندی کلمی نامند از هر یک چهار درم ملح اندرانی سه درم در نیم رطل آب بجوشانند
تا بر ثلثی آید صاف نموده نبات سکر اضافه کنند و هر صباح چهار درم بنوشند * منفعتکه همین خاصیت دارد
* صفت آن لوبیای سرخ سه درم انیسون نوه از هر یک چهار درم نبات ده درم در نیم رطل آب بجوشانند تا به نیمه
آید صاف کنند و نبات ممزوج اضافه کنند و صباح بنوشند نافع است * باب الطاء مع الراء المهمله *

* طرنقی بفتح طای مهمله و طای معجمه نیز آمده و طای معجمه اصح است معرب تلب و معنی آن ممزوج است و بساط
آورده و منکر گردانیده فکر را و مانع است از برای خفقان و المشاق و اسمهای طعام و میوه و شراب سوداوی تلب و
مالیخولیا و این معجون را الطرنقی بابن سبب نامند که مرکب است از آن بسیاری مشکور [illegible] نکرو
بسیاری نشاط بیکار [illegible] * صفت آن یاقوت رمانی ورق طلا ورق نقره بسد مصری از هر یک دو درم مروارید
ناسفته سه درم لعل بدخشی عقیق یمنی کهربای شمعی از هر یک دو درم صندل سفید صندل سرخ از هر یک هشت
درم طباشیر سفید گل سرخ از هر یک پنجدرم گل سرخ بزر الاترج بادرنجبویه از هر یک یکدرم سعد کوفی اسطو
خودوس ابریشم خام کرفس از هر یک سه درم زعفران بادرنجبویه از هر یک ده درم افتیمون افریطی سه درم گل
گاوزبان گیلانی شش درم تخم ریحان [illegible] بهمن سفید بهمن سرخ مصری عود هندی عنبر اشهب از هر یک
سه درم مشک تبتی [illegible] از هر یک یکدرم آمله [illegible] کابلی از هر یک [illegible] درم گلاب
[illegible] بادام [illegible] از هر یک [illegible] شربت سیب شربت [illegible] آب انار [illegible] از هر یک پانزده
درم [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] طویل [illegible] زرنباد
از هر یک [illegible] درم [illegible] کافور [illegible] ارمنی [illegible] معجون [illegible]
مفرحات است [illegible] مثقال [illegible] * طرب المجالس منقول از خط حکیم [illegible] رحمه الله
[illegible] فرموده الله کذا این منقول است از خط حکیم عماد الدین محمود شیرازی * صفت آن ورق طلا ورق نقره
یاقوت رمانی لعل بدخشی مروارید ناسفته کهربا عنبر اشهب مشک از هر یک دو مثقال بسد مصری مرجان [illegible]
از هر یک [illegible] مثقال بهمن سرخ بهمن سفید درونج عقربی بادرنجبویه گاوزبان گل سرخ صندل سفید صندل سرخ [illegible]
[illegible] ابریشم [illegible] عود [illegible] جام [illegible] سنبل الطیب
زعفران مصطکی رومی از هر یک پنج مثقال عسل آمله [illegible] آب [illegible] عسل آمله
عسل [illegible] * طرب المجالس دیگر [illegible]
و درآوردن نشاط و شگفتی [illegible] طعام [illegible]
[illegible] مواد است * صفت آن یاقوت رمانی مروارید ناسفته لعل بدخشی [illegible] مروارید [illegible]
ده درم لاجورد مغسول [illegible] کهربای شمعی [illegible] مرجان سرخ [illegible]

یک مثقال فلفل رحمیل بارسیله در روغن عربی ریرساد ساده طلای بوست ململه کابلی کسمر حسل گل نیلوفر
ازهریک چهار درم معجون کونی مثقال مصری مصطکی رومی ریرلد سقی ازهریک به درم حمیل الطیب نوعه قابله
کبار بایله صعار گل سوم گل ارمنی بادرنجبویه ازهریک یک درم کامی تمرفوتجمله تمر بالنگو بادرو ح
ازهریک دو درم حلوا رحطانی فرنجمشک بادرنجبویه ازهریک دو درم ورق طلا ورق نقره حلولس ازهریک چهار درم
کبابه چینی دو درم عنبر اشهب تکلدرم مشک تبتی نیم درم گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان ازهریک نکصد درم
نبات مساوی تمام اجزا عسل مصفی دو وزن اجزای سکوریکه سور ترکیب نموده بعداز چهل روز استعمال نماید
*طوب الخالص این نسخه ازمتاخرین است بوت دل ودماغ وجگر ومعده ومقوی شده و گرده و اسهاب بری گرداند
وبدرطا رودر باه راوب دهد و اشتهای طعام آورد و ماصمه را نوت بخشد *صنعت آن بادوب رمانی لعل بلخشی
مروارید ناسفته مرجان درسوی فیروزه سادوری ازهریک یک مثقال کهربای شمعی یشب سبز معدول حلوا
حطانی دودو حب البلسان مقل مصری حولنجان حصه العلعب مصری بهمن سرخ بهمن سفید دوری زرد دوری
سرخ و ح برکی لسان الثور بادرنجبویه مرحماوش تمرملوب حمل سرباد ارمنی اسارون کبابه چینی
مصابه در فلجور درواسط سر درونج عقربی فرنجمشک گل گاوزبان بادرنجبویه تمرنحمشک صندل سرخ
صندل سفید عود ریدان ازهریک دو مثقال تمرخرفه تمرکدو تمرحرخیار تمرخیار دساری حام بارسیله دار فلفل
ازهریک یک مثقال مغز بادام مغز پسته مغز بارحیل مغز تخم کدو مغزکنجد ازهریک چهار مثقال
زعفران سه مثقال عنبراشهب یک مثقال مشک تبتی خالص سه مثقال ورق طلا و ورق نقره ازهریک نکصد عدد
حرا اعظم سی مثقال روعن حرا اعظم پیهاد و کند ادویه را آب حرسارید عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه یک متور
به رومعجون سازند بعداز چهل روز استعمال نمایند شربتی ازسیم درم تایکدرم *باب الطاء مع اللام*
*فصل دو دکرسبع اطلمه *بدانکه اطلمه جمع طلا است وطلا بکسر طای مهمله ولام والف اسم ادویه رمحه
الغوامی است که بربدن بمالند وطلا مانیکه در آنها افیون و بزر البنج و نحو آن باشد در اواخر دکر یافت
و آنچه در آنها نیست اینجا ذکر می آید *طلا نیکه اسهال لحمی را سود دارد *صنعت آن درصمغ ترکی صدف
موحمه بوره ارمنی سرگین گاو کهنه مساوی باسرکه طلا کنند *طلا نیکه در تحلیل رطوبات بدن مفیدی
مجرب است *صنعت آن گوگرد زرد مساوی سرنسوخته صمغ قوطری حاسرده مار سیسار درآهن سرگین گاو سرگین بز
کوفته نخته بسرکه سراب و بول طفل نا کاو وسکنجبین عسلی سرشته برموضع نفخ طلا نمایند *طلا نیکه درای استسقا
نافع است *صنعت آن سنبل سعد در ماتا مرمکی انرسا فسطلنع نارون بلسان بمالند *طلای دیگر جهت استسقا *صنعت
آن مقل موحمه کبریت زرد حماما سرگین کبوتر حمله بهم سرحرت بابلی اسی زعفران بوره ارمنی اجزا مساوی کوفته
با اب سداب طلا نمایند *طلا نیکه جذام وبد آسک را بغایت نافع باشد *صنعت آن ماسران چینی مومیائی نمدار بلدی
سعرب تبار راح سعمله صبر زرد ازهریک دو درم سورنجان کمله زمرد اسبع بوست بارنج نیمه دروغن گل مرم معده از
مرمکی به درم بونهای کرمانی ترک حماسی کسر امصطکی بوره ارمنی زنجبیل کهمه ازهریک نکدرم بید بربساده درم
روغن گل سی درم سعرسان گاو بیست درم اجزا کوفته بیخته ربهن را باحماوآب لیمو بکسند ومموم روغن وسعرسان
گاو را دیگ نمکدارند و مجموع را در مرغوب نماسریند وجوب سحی کسند و در سایه نیک ارسال فعدیما نید
انگاه بدان طلا کنند *طلا نیکه اسهال وقی را باز دارد *صنعت آن گل مرخ نکدرم انا سا گلنار مازوی سرسب نمایه
حورای مروصندلس عدس برگ مورد ازهریک تکلدرم طبا شیر دو درم با آب برگ به بریکسرو معده وسینه طلا کنند

* طلا سکه رحم آسیب را و رید و صلاح آرد و ریش یابد نافع بود صنعت آن مومیای سفید سنبل مقدم الاخوین
مرداسنگ از هر یک سه درم زعفران یک درم سفیده بیضه مرغ را با روغن گل نرم کنند و برین گل بیامیزند
و طلا نمایند * طلا سکه اسهال باز دارد و شکم ببندد * صنعت آن آنرا بعد کوبی مومکی کنند و کعک جو زالمرو
ما زو گل سرخ آمله گل ارمنی گلنار پوست انار علس بلوط گلنار بر والسبع صندل با آب مورد یا آب سماق بر شکم بمالند
* طلا سکه بر آنچه معنی باشد * صنعت آن حب بلسان حاورسیل ازر یا باد آورد مسا ری کوفته بیخته بر موضع
نوعی طلا کنند و بگذارند تا خشک شود بعد از آن مسا سوب نمایند تر آنچه شود * طلا سکه اورام حاره را نافع
است * صنعت آن صندل سرخ سماق ماش از هر یک سه درم گل ارمنی دو درم فوفل اما فیاحس مکی از هر یک
دو درم سفیداب ارزیز مرداسنگ از هر یک یک درم طین قیمولیا یک درم کوفته بیخته با آب کاسنی تازه نموده گلولها
سازند و در وقت احتیاج تکی از آن را با آب کشنیز تازه سایند و طلا نمایند * طلا سکه آماس خصیه را که بزرگ شده
باشد و سخت گشته و رنگ سرخ بود و درد کند و دانسته باشد سیال آورد * صنعت آن بابونه اکلیل الملک خطمی سیا ی
ماشیاوشان در بیدی از هر یک سه درم بنفشه دو درم کوفته بیخته با آب کاسنی تازه و گلاب سرشته طلا کنند * طلا سکه
آماس خصیه رد درد ... ورم سرد دارد * صنعت آن گل بنفشه گل خطمی سفید از هر یک یک درم حب سموم از
هر یک درم بابونه اکلیل الملک از هر یک چهار درم گل نیلوفر یک درم بسم کوفته بیخته با آب کاسنی تازه سرشته
طلا نمایند * طلا سکه آماس خصیه و سختی که از رطوبت و سردی باشد سود دارد * صنعت آن بابونه اکلیل الملک
مصوم از هر یک هفت درم گل خطمی سفید چهار درم گل سرخ دو مثقال بسم کوفته بیخته بلعاب بزرکتان و بلعاب
تخم مرو سرشته طلا نمایند * طلا سکه برص را نافع بود * صنعت آن بیخ بادنجان سفید و تخم سرخ مساوی با سرکه سایند
طلا نمایند * طلا سکه برص و بهق را زائل کند * صنعت آن نوره کند سمیطرج هندی خردل تخم ترب مازریون تخم
حنظل حرمل سفید و سرخ مومیا از هر یک بلیله حرو سماق دو جز کوفته در سرکه خیسانند و بلیسانند و طلا کنند
* طلا سکه همین خاصیت دارد مجرب است * صنعت آن تا چیزی که کهنی باشد بکوبند کبر و ... را و لابامی را
با آب ادرک بجوشانند تا جوش شده که مثل مرهم شود بعد از آن کبر و احوص با بنده داخل نمایند و باز
با هم نکو بمالند و مثل کنند جوب بچه آنگاه در وقت حاجت با آب ادرک سایند و بر موضع برص طلا نمایند
و در نسخه دیگر نکر ... ... صابی که ... گند ... آمله ساز باشد داخل است ... است واضح
و در نسخه دیگر ورق مرتبه ... ی است * طلای دیگر که همان خاصیت دارد * صنعت آن اثر ساخر بی سفید ... ی
الوز با سرکه انگوری بسایند بکرات مکرر استعمال نمایند تا زائل گردد در نسخ اطلعه دیگر و بدین حوبی سر
سفید است * طلای دیگر که در همین منفعت دارد * صنعت آن تخم ترا زکم ترا از هر یک با سرکه بو ... ی جزو در سیده
که تهیدی کنر سفید گوید چهار درم که با آب ربحسیل بر که تهیدی ادرک گوید ... بلع نموده حبوب سازند
و وقت حاجت با آب ربحسیل نوسایند و بمالند بر موضع برص بعد از آنکه آنرا با سرکه با سرکه خشک کاغذ... ی
با پارچه حسی خارند باشد * طلاء القلوص * صنعت آن بوست بیخ کبر سمیطرج هندی تخم ترب از هر یک یک مثقال
دار ... ارمنی سط تلخ از هر یک نیم مثقال خردل سرخ دو مثقال اجرا کوفته بیخته با سرکه آمیخته طلا نمایند
* طلا سکه برص را نافع بود * صنعت آن سمیطرج هندی عاقرقرحا حب خردل سرخ مویز گل سما بی درو ... برند
مومکی بوده اجرا مساوی کرده نرم بیخته با حرف بر طلا نمایند * طلا سکه بهق سیاه و سفید را ... طرف کند * صنعت
آن مروارید دره ... اند با سرکه که کهنه ... کنند بر ... بهق بمالند که مجرب است * طلا سکه همان نفع ... باشد

* صفت آن عسل بلادر مقشر درم عاقرقرحا نیم درم فربیون شیطرج هندی سنا بن السماق از هر یک یک درم اجزا
نرم کوبیده بسرکه بسرشند و طلا کنند * طلای دیگر که برص را نافع بود و مجرب است * صفت آن کبریت سوخته
چهار درم زرنیخ سوخته بلادر سوخته از هر یک دو درم عربی سیاه شیطرج هندی سنا بن السماق از هر یک یک درم
اجزا را نرم کوفته بسرکه بسرشند و طلا کنند * طلای دیگر که همان نفع دهد * صفت آن شیر بادام تلخ نیم درم تخم
خردل تخم جرجیر تخم کرنب حرف ریوند طویل عربی سیاه شیطرج هندی حنظل با فربیون اجزا همه را برابر
بکوبند و با طبیخ مازو بسرشند و طلا کنند * طلا که بهق ابیض را سود دارد * صفت آن گل سنا بن مقمو بما
شیطرج تخم خردل تخم ترب صمغ آلو از هر یک یک مثقال کوفته بسرکه حمام بسایند تا یکشبانروز و بعد از آنکه
در حمام کنند بر آن مالیده باشند بمالند * طلاء للبهق یعنی رنگها که ببدن حادث میگردد * صفت آن پوست
تخم مرغ را در سرکه کهنه سه روز بخیسانند که مضمحل شود بعد از آن نوشادر و نمک کوفته با تکلیس مرود ح
ماریلد و سه روز متوالی بمالند اگر برطرف شود فهو المراد والا تا زرنیخ گل ارمنی داخل نمایند که انشاء الله بهرا بل مستور
* طلای دیگر که همین منفعت دارد * صفت آن مورچه را سوده بخمر حل کرده طلا نمایند * طلای آب گیاه میگردد
که گیاه مذکور سبز مسفید است از آب برگ بالنگ حومی بمزید سورا اصطرخون موس را با راح سیاه طلا نمایند ایضا
ریوند چینی با سرکه طلا نمایند * طلا که برص و بهق را نافع باشد * صفت آن تخم ترب مرمکی کندر ا قسط تلخ
قطران راح کبریت زرد اجزا را مساوی کوفته بسرکه تیز بسرشند بعد از آنکه محل برص را از پارچه خشن درشت
بمالند تا حدی آنکه سرخ شود طلا نمایند و پس ساعت بگذارند پس بآب گرم بشویند بعد از آن روغن زرده تخم
مرغ چرب کنند و چهار پنج بار مکرر بهمین طرز عمل کنند که نافع است * بدانکه بعضا کمراطلمه بلکه کل آنها و نمی
طاهر میگردد که بدن خالی از اخلاط فاسده باشد و تنقیه شده باشد بعد حلول مواضع بعضه ماند باشد که
اطلمه آنرا تحلیل دهد و بمیرمیسن اصمد و گاه آن را ممال اسما * طلا که دو اسمر حوبی و بادی را نافع است * صفت
آن صاف را ستور اسفید با طباشیر صلابه نموده بر موضع دو اسمر بمالند * طلا که بوی بغل را برطرف کند * صفت
آن سنبل الطیب مرمکی گل سرخ برگ مورد مرداسنگ از هر یک یک درم کوفته بیخته بگلاب سرشته اول بغل را با آب
اشنان بشویند بعد از آن طلا کنند * طلا که بوی بغل را برطرف کند * صفت آن ولس ریوند طویل برگ حنا زعفران
آهک سوخته کاغذ سوخته از هر یک جزوی کوفته بیخته با آب مورد بسرشند و حبها ساخته خشک سازند و هنگام
حاجت بغل را بکیسه حمام حمام حمام باید که چون آلوده شود پس سایی از این را با گلاب سوده بمالند
و یک شب بگذارند و روز دیگر بالا ساید * طلای دیگر که بوی بغل را زایل سازد * صفت آن صندل سفید نصب
الذریره وسب بمرود مرمکی توتیا مرداسنگ مرزنجوش اظفار الطیب گل سرخ برگ مورد از هر یک جزوی
کوفته بیخته با آب سایند و در بغل طلا کنند * طلا که بشره را صاف کند و کلف وسومه را زایل نماید
* صفت آن آرد سفید آرد باقلا آرد جو نخود ... از هر یک جزوی کوفته بیخته با آب شیر بسرشند و طلا کنند و یک ساعت بشویند
و بعد از حمام روغن بادام بدن مس کنند * طلا که رنگ بشره را صاف کند * صفت آن برگ حنا خشک کرده
بمالند و با آرد آن را گلم حلوط کرده بآب خمیر نموده در رو بمالند * طلا که دوس و نمش و حالهای
سیاه که در رو پیدا شده برطرف سازد و رنگ رو را صاف گرداند * صفت آن زرد چوبه بوره ارمنی تخم کرنب تخم
تربه تخم کوفته بیخته بلعاب حلبه سرشته در رو طلا کنند * طلا که زرنیخ را سیاه سازد و ملاحت داده * صفت

آب عصاره لحیة التیس حب الآس و اقاقیا و جوز السرو از هر یک جزوی کوفته بیخته یک شب در آب عنب الثعلب
خیسانیده بعد از آن نرم ساییده ضماد کنند که قوت سر محرور و بو سعید؟ طلا کنند ماهی تر نیست؟ نافع است * طلا نیکه
خیسانیده بعد از آن نرم ساییده ضماد کنند که قوت سر محرور بود و ...
دوا میحرقی و اورام سعفه را نافع باشد * صفت آن مقل ازرق کاوزبان گاو زبان موم مقل از هر یک مثل سی؟ طلا
کنند * طلا نیکه خون بواسیر را که بسته باشد درد کند نافع بود و حرف تکسابد و درد ساکن گرداند * صفت آن آب
نیلوفر و روغن گل از هر یک مثل ... طلا کنند نافع است * طلا دیگر جهت نفخ دوالی بواسیر
* صفت آن سیل را با آب خالص سایند طلا نمایند را سکی در حرف سعفه نمایند * طلا نیکه از جهت بیات اللمل
و حرب نافع باشد * صفت آن خطمی بابونه اکلیل الملک از هر یک حمار درم برس نوس در بسلدی از هر یک تکلدرم
برمی ساف ماهیا از هر یک تکلدرم و سیر آرد بالاسه درم کوفته بآب کرفس طلا کنند * طلا نیکه تورم و آماس نرم
که بعد از نما رنهای در ازدر بیستحمر و برسب با ورونما اسود زایل کند * صفت آن صبر اقاقیا مر سعد سماق
ماهیا زعفران حضض مکی گل ارمنی کوفته بیخته با سرکه و آب عنب الثعلب طلا نمایند * طلا نیکه ثآلیل را
رطب سازد * صفت آن اسفاناخ ارمنی مس سوخته زنگار بوره ارمنی نوشادر زرنیخ آملک آب لب از هر یک مثل ری
با زهره گاو سرشند و بر ثآلیل طلا کنند * طلا نیکه قلع ثآلیل کند * صفت آن مازو بسپایی تخم خرخم کوفته بیخته
به زهره گاو سرشته حسل بوست طلا کنند * طلا نیکه نقل زبان را زایل گرداند * صفت آن عاقرقرحا خردل بوسا در قلیل
کوبند و در بیخ زبان نمایند و این نوعی است در اطفال صغیر حرات نمی تواند نمود * طلا نیکه جرب و حکه را نیز
نافع باشد * صفت آن زرد چوبه بوره ارمنی مرمکی بسط کندس از هر یک نصف درم بمل طعام رسی مقشور
از هر یک ده درم مجموع را در نصف درم ماست حکمه سمروح ساخته طلا کنند و یک ساعت بگذارند و بعد
از آن بشویند * طلا نیکه جرب رطب را نافع باشد * صفت آن زرد چوبه بوره ارمنی مرمکی بسط کندس از هر یک
یک درم مقشر سائله یک درم بر روغن گل ترساخته در حمام طلا کنند و بعد از یک ساعت بشویند و آب گرم
بشویند * طلا نیکه همین خاصیت دارد * صفت آن گوگرد زرد یک مثقال سه زرد و مثقال بر روغن گل ده مثقال
همه را در روغن بگذارید گوگرد را صلایه کرده بآب سمروح ساخته شب نمایند و صباح در حمام بشویند * طلا نیکه
جذام را نافع است * صفت آن نطرون اسفیدرفون گوگرد زرد برگ احمر مساوی نرم سایند و با سرکه طلا کنند * طلای
جهت جرب حسل * صفت آن روغن بنفشه روغن کدو روغن بادام تلخ روغن گل مرح سرکه شراب کهنه مرمکی
سامکی مرداسنگ کسند نکو بند و در هم سرشته طلا کنند * طلا نیکه جرب سی ریاب که بی احمرار انسان روان
سرد دارد * صفت آن صندل سفید صندل سرخ گل سلو نرگل بنفشه گل خطمی آرد جو تخم کشت کوفته بیخته
با گلاب سرشته ضماد نمایند * طلا نیکه جذام را نفع دهد * صفت آن نطرون اسفیدرفون گوگرد زرد برگ احمر
اجزا مساوی کوفته با سرکه سرشته طلا نمایند * طلا نیکه همان نفع دهد * صفت آن کبریت زرد بسط تلخ از هر یک ده
درم مازوی سوخته مو برح از هر یک یک درم برگ صنوبر حب الغار از هر یک نصف درم کوفته بیخته با سرکه سرشته
و بر بلک طلا نمایند * طلا نیکه حرق نار را نافع باشد * صفت آن برگ خطمی برگ ملوخیا بآب صافی نه در آن تا
مهرا شود در کف آن را از سر روی دو و کیسه بمالند که ... و هموار مداری مرداسنگ برورد و ... ملتیند
کرده و اسفیداج روغن گل بآب کشنیز و آب عنب الثعلب بسرشند و طلا کنند * طلای دیگر که همان نفع دارد
* صفت آن آهک سنگ که هفت بار بآب سرد شسته باشد و خشک نموده مقدار ده درم اسفیداج ارزیر ... درم
شمع ... مرلیامه درم مجموع را در روغن گل با کتیرا آمیخته طلا کنند * طلا نیکه حرق النار را نفع دهد * صفت آن

برگ حنا و پوست انار از هر یک ده درم مقل ازرق از هر یک دو درم بلوط سه درم اجزا را کوفته بیخته با سفیده
تخم مرغ و روغن گل یا سرکه و طلا کنند * طلائیکه سوختگی آتش را زایل کند و آثار او را زایل و مرهم با شد
* صفت آن عدس مقشر و برگ مورد مساوی بسایند نرم با شند آرد جو و روغن گل اضافه نمود طلا نمایند شیخ
رئیس گفته که صفت حیری بهمراه برای سوختگی از آرد جو و زیره و روغن گل و سرکه * طلائیکه سوختگی آتش
را که باد رد و سوزش با شد نفع تمام دهد * صفت آن عدس مقشر گل سرخ از هر یک جزوی ده برگ یا دو پیه و اسود
مع المایاو و بر آرد جو از هر یک یک درم آسیه مجموع را با روغن گل در هاون بسا یند که همه یکسان شود
بر عضو سوخته طلا کنند * طلائیکه همان نفع دهد و سوختگی که از آب گرم بود سود دهد * صفت آن مغز بادام
تخم کدو مغز تخم خیار را به مرداسنگ دم الاخوین از هر یک جزوی با روغن گل آمیخته طلا کنند و طلا کردن آب برگ
گیاهی که به لسان گل سهندی با شد و صابون سو یف آن الوان را افشان سرو سنبل رهان دریا و ا زان برگ رود جو درد
و مورد ع مسا یند با تکدرع بها ب تکو بیمردرع بلند مسعود و خوش مسطر سعد عرق کرده عضو را آب آن بر
بلسور * طلائیکه حصبه را نافع با شد * صفت آن برگ حنا یک از هر یک جزوی کوفته بیخته با سرکه و گلاب بهم سرشته
و بر بدن طلا کنند و بعد از یک دو ساعت با آب سرد و سوس بشویند * طلای دیگر که همان نفع دهد * صفت آن صندل
سفید ماروی سوررد جو به از هر یک جزوی کوفته بیخته با سرکه و گلاب بسرشند و بر بدن طلا کنند بعد از تک
ساعت با آب سرد بشویند * طلای دیگر حصبه و سرخی را نافع با شد * صفت آن سرکه و گلاب و روغن گل صندل سرخ با آب
گشنیز تر طلا کنند * طلای دیگر * صفت آن کاکنج آرد جو از هر یک جزوی با آب عنب الثعلب و آب گشنیز و سرکه
با هم بیامیزند و بر بدن طلا نمایند * طلائیکه اورام حصف را نافع با شد * صفت آن گل سرخ عدس مقشر از هر یک
شش درم اقاقیا گلنار فارسی صندل سفید از هر یک سه درم گل ارمنی چهار درم بلوط طباشیر از هر یک یک درم اجزا
کوفته بیخته با آب عنب الثعلب و بیماری طلا کنند * طلائیکه از جهت حکه نافع است * صفت آن تخم حماض اسفاناخ
کوفته در سرکه بسایند و در حمام طلا کنند * طلائیکه حکه جرب را نافع با شد * صفت آن سماق ما میثا اقاقیا
از هر یک چهار درم اسفید اج دو درم نوشادر دانگی زعفران نیم طسوج کوفته بیخته با روغن گل و سرکه سرشته طلا کنند
* طلائیکه همین خاصیت دارد * صفت آن سماق ما میثا اقاقیا از هر یک سه درم صبر سقوطری نوشادر از هر یک
سه اورادانگ بسایند تک درم با سرکه و گلاب بشود و طلا کنند * طلای دیگر که حب القرع کرم در از اطفال را اخراج کند
* صفت آن افسنتین رومی برگ شفتالو از هر یک ده درم زهره گاو یک عدد سرشته بر حوالی ناف طلا کنند * طلائیکه
حمره را نافع با شد * صفت آن زعفران صبر سقوطری اقاقیا فوفل گل ارمنی گل سرخ سماق ما میثا با آب کاسنی یا
با آب عنب الثعلب بسایند و طلا کنند * طلای حمی حصبه * صفت آن نرگس کوبیده در عسل حل کرده بر روی
سکر نمایند * طلائیکه جمیع عرق کند * صفت آن برگ مورد گلنار مازو مساوی کوفته بیخته با آب غوره یا آب مورد
سرشته بر بدن طلا کنند * طلائیکه جمیع خارش به تجربه رسیده از حکمای هند * صفت آن تخم پنیر یا رسن
سوخته گوگرد زرد دوات از هر یک ضمیمه شفتالو روغن گاو نیم مثقال اجزا کوفته بیخته در ظرف آهنی با روغن گل
حل نمایند تا رنگ او سیاه شود بعد از آن بر بدن طلا کنند * طلائیکه خارش را نافع است * صفت آن خاکستر چوب
انگور زرنیخ رومی از هر یک جزوی را در روغن زیت نگذارند و خاکستر را حل کرده مرهم سازند و طلا نمایند
* طلائیکه عرق آمدن از بدن باز دارد * صفت آن ادویه ساییده آب برگ مورد آب برگ و رلسان الحمل همه را
در هم آمیخته بر بدن طلا کنند * طلا ... * صفت آن ... حسک اکلیل ... ... را

۳

این طلا تکرار نمایند * صفت آن ابریشم سوخته را بسرکه و آب صابون طلا کنند * طلا که مقعد را از بثور و دمل و [illegible] باز دارد
* صفت آن گل سرخ و اقاقیا و گلنار فارسی و مازو و حضض و [illegible] و برگ مورد مطبوخ و سماق را مثل [illegible] از هر یک جزوی کوفته
بیخته با آب یا با آب برگ مورد سرشته بر مقعد طلا نمایند * طلای دیگر که مقعد را از بثور دمل * صفت آن سنبل الطیب
مقل گل گلاب زامل مصطکی و صمغ [illegible] از هر یک جزوی کوفته بیخته با آب به سرشته بر مقعد طلا کنند * طلا که
موی جعد گرداند و [illegible] گردد و جمیع ورم آنرا نیز دفع نماید [illegible] را زایل میکند و مجرب است * صفت آن
گل مولسری فلفل سیاه نرگس آهن سوده از هر یک قدری گل مولسری از همه زیاده با آب نرم سوده گرم کرده مکرر
طلا نمایند تا جائیکه ورم کرده است * طلا که موی را از ریختن نگاه دارد * صفت آن [illegible] لادن افسنتین
رومی حب الغار مساوی کوفته به روغن مورد آمیخته بر سر طلا کنند * طلا که شکستن و شکافتن موی را منع دارد
* صفت آن برگ خطمی و لعاب بزر قطونا در حمام بر موی سر طلا کنند * طلا که منع انبات موی کند * صفت آن
کبریت زرنیخ زرد و [illegible] کنند [illegible] لال [illegible] کرده آهک نوره ارمنی مرداسنگ
[illegible] سوخته از هر یک قدری با آب سرشته چون موی بکنند [illegible] و بر آن موضع طلا کنند و مثل نمایند
دیگر موی بر نیاید [illegible] خاصیت [illegible] آنکه اگر موی از موضعی برکنند و بر آن موضع
[illegible] موی بر نیاید * طلا که موی برویاند داء الثعلب را نافع باشد * صفت آن لادن
سوخته [illegible] روغن مورد طلا کنند یا برگ مورد کوفته با لادن و مرزنگوش و روغن مصطکی نمایند یا زاج
[illegible] مازو کوفته بیخته با شراب طلا کنند یا [illegible] سوخته با روغن [illegible] نمایند بعد از آنکه [illegible]
[illegible] نمایند که سرخ شود و اگر [illegible] سوخته بروغن زیت طلا کنند همین خاصیت دارد
* طلا که چون بر سر [illegible] نمایند موی برویاند * صفت آن فلفل کوفته بیخته [illegible]
طلا کنند * طلا که موی را سیاه و دراز گرداند * صفت آن برگ مورد [illegible] گل سرخ
از هر یک [illegible] حب الغار از هر یک [illegible] کوفته بیخته با روغن زیت [illegible] طلا نمایند * طلای دیگر
موی را دراز کند و سیاهی آنرا نگاه دارد [illegible] * صفت آن لادن [illegible] برگ آزاد درخت [illegible]
از هر یک [illegible] کوفته بیخته روغن حنا و روغن آمله و روغن لاله و سوسن از هر یک قدری لعاب خطمی
عصاره برگ خطمی از هر یک [illegible] ممزوج کرده طبخ نمایند که بقوام [illegible]
و در همه [illegible] موی را [illegible] کنند [illegible]
داخل کنند * طلا که موی را از ریختن نگاه دارد * صفت آن لادن [illegible] حب الغار [illegible]
مساوی کوفته بیخته با روغن مورد آمیخته بر موی طلا کنند * طلا که موی را از ریختن نگاه دارد و [illegible]
* صفت آن برگ خطمی و لعاب بزر قطونا [illegible] در حمام در موی سر طلا کنند
* طلا که موی را برویاند و داء الثعلب را نافع باشد * صفت آن لادن سوخته [illegible]
[illegible] کوفته [illegible] روغن مورد و روغن مصطکی آمیخته طلا کنند
* طلا که منع انبات موی کند [illegible] * صفت آن زرنیخ زرد [illegible]
[illegible] آهک نوره مرداسنگ [illegible] از هر یک قدری با آب سرشته [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible] * طلا که [illegible]
است * صفت آن [illegible] از هر یک قدری با آب [illegible]

طلا کنند را گرمی بر آمده باشد موی را بر کنند و مکرر آن جا را به سنگ پشت سوگوان و امثال آن طلا کنند دیگر موی از آنجا
نباید * طلا نیکه منع رویدن موی کند * صفت آن آملج را در سرکه طبخ نموده بعد از نتف موی طلا کنند * طلا نیکه
موی را بیندازد که نوره نامند * صفت آن آهک آب نا رسیده چهار جزء زرنیخ الاحمر و آهک را در آب حل نموده صاف نمایند تا آنکه
بسیار غلیظ باشد زرنیخ را سوده در آن ممزوج نموده بگذارند و ساعت کامل با مزاج گرم درجه که
مری آن مسطور باشد بجا آمد واجب ملاحظه نمایند چون موی ها را جدا نموده باشد با آب گرم بشویند اگر آهک
آب نا رسیده باشد آهک با آب محلول در حوض است اگر بعد ممزوج نمودن زرنیخ بر آن بگذارند که تلخ شود
پس درد فرو آورده بگذارند تا گرمی آن کم شود پس طلا نمایند بهتر است و اگر چه کم حدت آب نا رسیده
تخم مرغ ممزوج نمایند بهتر است اگر بعد عمل آن ... رحم تا خراشی شود ... تخم مرغ را ممزوج بروغن
تازه کرده طلا نمایند و ... تا آنکه ... باحشیش شوکت نموده در آن باشند بسیار نافع است * طلا نیکه
منع بر آمدن موی کند لنگ او که پوست بیس تر ... * صفت آن ماش ... مقشر ... گل ارمنی صمغ
عربی زعفران کرکم ... مکی اجزا کوفته ... زرده ... تخم مرغ ... طلا نمایند
* طلا نیکه سیاه آبله ... و ... زایل کند * صفت آن مرداسنگ ... حل کرده آرد نخود ... و
... آرد ... حب بلسان ... آب ... حل کنند ... ... آب ... وطلا
کنند * طلا نیکه ... آورد ... * صفت آن ... ... عاقرقرحا ... و ... دار چینی ... طا
... اجزا ... کوفته ... ... کنند و ... نرم
... ... طلا کنند * طلا نیکه ...
را نافع بود * صفت آن لعاب خطمی تخم ... آرد ... اجزا کوفته ... آب ... ... اجزا با آب
... و طلا نمایند * طلا نیکه نافع ... که ... * صفت آن ... ... از ...
... آملج ... ... حب الغار ... کوفته ... مفرد ... ... تمام ... نمایند
* طلا نیکه نافع است از برای وجع مفاصل از مجربات حکیم عماد الدین محمود * صفت آن ... ... را
... حب الغار ... ... طلا نمایند * طلای
زردی مسهل از مجربات حکیم ... ... حکیم عماد الدین محمود ... ... نافع از برای
اورام حاره که در ... باشد * صفت آن صندل سرخ عصاره ... ... گل ... ... حضض مکی
فوفل زعفران کوفته با آب ... ... را با آب کاسنی یا ... گلاب و آب
عنب الثعلب ... طلا نمایند * طلای زردی ... ... نافع از برای ردع ماده ... ... جمیع اورام حاره که ...
باشد بردع * صفت آن صندل سرخ ... ... اگر ... ... اندلسی که آن را طین
مغری ... ... از هر یک ... صندل ... عصاره ... ... از هر یک ... درم گل ارمنی ده درم فوفل
اقاقیا حضض ... ... از هر یک ... درم مرداسنگ ... ... از هر یک ... درم ... را کوفته ...
با آب کاسنی تازه ... ... اقراص سازند بشکل مهرهای ... * طلای زردی به نسخه دیگر جمیع اورام حاره را در ابتدا
ردع ماده کند * صفت آن صندل سرخ ... ... از هر یک ... درم گل ارمنی ده درم فوفل اقاقیا حضض
مکی از هر یک ... درم ... ... مرداسنگ از هر یک ... درم طین ... ... کوفته با آب کاسنی تازه
... ... اقراص بشکل مهرهای ... ... با آب کاسنی ... طلا نمایند * طلای زردی در ابتدای

اورام حاره مواد را منع کند از انصباب و مسامات و مجاری را ممتلی گرداند * صفت آن صندل سرخ صندل سفید
ماميثا زرشک گل سرخ گلنار فارسی سماق ماميثا رامک حضض مکی اجزا مساوی کوفته بیخته گلوله ها شکل مخروطای
بود سازند و در وقت حاجت بگلاب و آب کاسنی تازه و آب کشنیز تازه سایند و بر موضع حاجت طلا نمایند * طلائیکه ورم
حار جگر را نافع بود * صفت آن بنفشه خطمی آرد جو از هر یک شش درم گل سرخ چهار درم صندلین تا برده اکلیل
الملک تخم کاسنی تخم کشوث نیلوفر از هر یک دو درم سماق ماميثا سه درم ربوند چینی یکدرم سنبل الطیب نیم
درم کوفته بیخته بگلاب و آب کاسنی تازه طلا نمایند * طلائیکه ورم حار خصیه را نافع بود * صفت آن اکلیل الملک
خطمی سماق ماميثا بوعی در بندی از هر یک شش درم صندل سفید صندل سرخ از هر یک سه درم بنفشه دو درم
کوفته بیخته بگلاب و آب کاسنی تازه طلا نمایند * طلائیکه حرقت در خصیه بمالند بگذارد که گلاب بود * صفت آن
طین قیمولیا مقل ابار برابر از هر یک دو درم سنبل نباتی مازو از هر یک یکدرم ربع کوفته بیخته بعمل وروغن
مورد حمل دوید طلا کنند * طلائیکه تحجر ورم خصیتین نافع است * صفت آن صندل سرخ گل ارمنی سماق ماميثا
حضض مکی برس در بندی طین قیمولیا طین ساموس بقیه مگس آرد باقلا با آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب
و آب کاهو و سرکه کهنه سایند و طلا نمایند * طلائیکه نافع است مر ورم خصیه را * صفت آن اکلیل الملک بابونه خطمی
مقل الیهود و بزر المرو حلبه و آرد جو در بوره ارمنی از هر یک جزوی مجموع را کوفته بلعاب بزر کتان سرشته طلا نمایند
* طلائیکه ورم خصیه را سودمند است * صفت آن آرد باقلا آرد عدس خطمی گل بنفشه کوفته با آب عنب الثعلب و
گلاب سرشته طلا نمایند * طلائیکه ورم خصیه را که از گرمی بود باشد نافع است * صفت آن آرد جو آرد باقلا آرد کرسنه
آرد عدس خطمی گل بنفشه کوفته با آب عنب الثعلب و آب کشنیز تازه و آب ماميثا و گلاب سرشته بر خصیه طلا نمایند
* طلاء لورم الخصیه * صفت آن زعفران گاو کیلان صبر سقطری طلا کنند * طلائیکه ورم کرش را نافع بود * صفت آن
صندل سرخ گل ارمنی سماق ماميثا اقاقیا عدس مقشر حضض مکی از هر یک جزوی با آب کشنیز تر و آب تفاح انبرود
بمالند بر ورم طلا کنند * طلای دیگر که همین نفع دارد * صفت آن صندل سرخ دو فل سائل ماميثا زعفران
صبر سقطری سرمکی مساوی بگلاب سوده طلا نمایند * طلای دیگر که ورم و حرارت جگر را نافع باشد * صفت آن صندل
سفید گلاب آب برگ حی العالم مجموع را باهم آمیخته بر جگر طلا نمایند * طلای دیگر که همین منفعت دارد * صفت آن
صندل ربوند چینی تخم کشوث کوفته بیخته با آب عنب الثعلب آمیخته بر جگر طلا کنند * طلای دیگر که ورم جگر
را که از حرارت باشد سود دارد * صفت آن صندلین آب عنب الثعلب آب برگ حی العالم گلاب بنفشه آرد جو جمله
هموزن در هم آمیخته بر جگر طلا کنند * طلائیکه نفث مقعد نافع است * صفت آن اقاقیا گلنار کندر طین ارمنی
صندل سرخ قشور الرمان سوس السعتر اجزا مساوی با آب مورد و آب سفرجل و آب تفاح سرشته طلا کنند * و طلای حب الآس
را مقداد رامشی و حکاس راسوت دار و حرب حسی و رمان و ریس و صرار مرتک در رسوم خود مذکور
شد * طلق بفتح طای مهمله و سکون لام و قاف آنرا کوکب الارض و عرق العروس نیز نامند و بفارسی ابرک نامند
و بهندی ابرک گویند معروف است و آن معدنی بقره مانند و زرد طلائی و سیاهی و هندی و مغربی میباشد و
بهترین آن نوعی است که صفایح آن بزرگ و بسیار روشن صاف و براق و صدفی رنگ باشد و قابل نرمی باشد
در دویم سرد و در آخر سیم خشک و مستعمل متداول محلول آن است و طریق حلب و اقسام حل او مذکور شده
و چون به تنهائی نمی ور داخران آنرا با نوشادر و کلس البیض ممکن دانسته اند و دوب آن حبس اسهال دموی
و کبدی و نزف الدم اعضا و ورمهای حاره و برابد نمک کرده و مسامات را حبس عرق دافع و با آب بارتنگ

جهت نفث الدم مفید و رحم و بواسیر بی عدیل و طلای آن جهت قروح رطبهٔ عصب و اعضای عصبی و حکه و جرب
و جذام مفرح و آثار سیاهی جلد را زایل و حابس دم و بر اسهال لعاب مفید و مضر بسر زرد گرده و مصلحش کثیرا و تخم
کرفس و شربتش تا نیم مثقال است و بدلش ربع سبب او با عصارهٔ با طلی میکنند و چون مطلوب آن را اما بند ... سله
و ربع وزن آن را نسبتی شکر نموده با صمغ عربی در آب حل کنند در اعمال مثانی و مانند آن بهتر از وزن برده است
و چون زعفران اضافه نمایند مثل رنگ ورق طلا محلول و با زنگار زمردی و با عصفر عقیقی مسود و چون با سب نمایی
و خطمی و صدره و سرکه و مفیده حمرت سرخ برای عصا طلا کنند مانع سوزانیدن آتش است و اهل صناعت طلق را اصطهر
طلقی مسند اسد لرکاه و آن کلاحمه سوده * دستور محلول کردن طلق آنست که طلق را با آتش سرخ نموده در آب سرد
نمایند و چون چند بار بره گردد و اگر دو مرتبه با آتش سرخ نموده در آب مطفی نمایند بهتر است پس طلق را در کیسهٔ
کرباس محکمی نموده ... ریگ در آن انداخته کیسه را بقوت تمام بمالند و در آب گرم با آب طبخ
باقلا بمقدار ... تا میل سرد از کیسه تراوش کند پس بگذارند تا ته نشین شود آب بالای آن را ریخته ته نشین را خشک
نموده استعمال نمایند * طریق دیگر حل طلق بطور دیگر آنست که طلق را با مطرقه نرم سازند پس مدر روز در سرکهٔ
انگوری کهنه بخیسانند بعد از آن پس از روز بهمان سرکه جهت جوش بدهند و از سرکه بر آورند و پارهای سنگ
ریزه ... در آن آمیخته در کیسه کرده در ظرفی بگذارند و ظرف را از سرکه مملو سازند و بعد ریع کیسه را آرد سپ
نمالند که همگی طلق منحل گردد پس از کیسه بر آورند و بر روی سنگ نرم بسایند و بر صفحهٔ ساخته در ظرف گلی
کشند و ظرفی دیگر بر سر آن طرفها محکم نمایند و تمام ظرف را بگل حکمت گیرند و در میان آتش سرگین گاو صحرائی
بنهند که در صفحه مثل آهن مذکور شد بگذارند که تا کسر گردد هر بار که از آتش بیرون آورند با آب ته مگره و آب برگ
بادروج و آب ملح و بلیله و آمله هر یک جدا جدا مکرر بسایند و قرصها نموده خشک ساخته بار در میان آن کرده بهمان
طریق آتش دهند و به تکرار بطوریکه مذکور شد آتش کنند و گفته اند که تا صد بار نکلیس کرده آتش باید داد و نهایت
سوختن طلق آن است که هرگاه در زیر آفتاب بگذارند درخشندگی نداشته باشد برای اخراج کثیر آن ... و ...
نمود آنگاه استعمال نمایند * تکلیس طلق آنست که طلق را قرص نموده در کیسهٔ کرباس محکم دولابی کرده جهت
... در میان آن کیسه اندازند و در میان طبخ با آب گرم ... نمایند تا از کیسه بیرون آید پس آب را ...
علیحده نگیرند و خشک کرده با ... مساوی آن ... ملغ نموده در کوزه مطین محکم کرده بر آتش ...
کنند و آتش ... برون بیفکنند آنگاه بر آورده سرد نموده ... نمایند اگر عقاب با تمام رفته باشد والا
بار آتش دهند تا بالتمام برود پس با مساوی آن ... ملغ نموده ... اول در کوزه مطین نموده
آتش دهند ... مکلس ... در امراض مذکوره ... و بواسیر ... مفید و مجرب
است منافع آن اطبای هند را اعتقاد آن است که طلق کشته ... علتهای بادی را دفع میکند و ... می آورد و ...
را می افزاید و طعام هضم میکند و ... رنگ کرده و ماننده ... انواع اسهال را مفید باشد و ...
می افزاید و ... انک است ... استعمال ... بعضی از ادویه که مناسب با امراض مذکوره
داشته باشد * دستور حل طلق چنان است که طلق را ... از ... خارج ساخته ریزه ریزه نموده در ظرفی
انداخته که ... باشد کرده بول انسان بر بالای آن کنند ظرف را از بول انسان مملو سازند و مدت ... روز
طلق را در میان بول بگذارند پس ... روز از میان بول بر آورند و خشک نمایند و در میان ... گرد ... را
در میان ظرف آهنی ... و ظرف آنگشت را در ... که از سرکهٔ کهنه مملو باشد ... در رند

بعد از آنکه در اول ظرف آبگینه سرد و بعد از یار برده روز آن ظرف آویخته و از میان سرکه بر آورند پس بعد از
الهی حلسانه تمام که آخته باشد آب صاف شده باشد * دستور رحل طلق نوع دیگر باشد که هر نوبت را سر راح کرده
حوف آن را خالی نموده از طلق محلول مملو ساخته دهن آن را بپارهای نرم مسدود کنند و در زیر سرگین تا زه
زور رنگ از آن پس محلول او را حرف آب معقد شده باشد * حل طلق بطریق اصلها برون حلی را از طلق
نمایند و طلق را در بوته کرده بر آن آتش را فروزند و بعد از آن بطریق خواهر بر روی سنگ سماق صلایه نموده
استعمال نمایند * دهن طلق منقول از طب کمپانی برای کلموس و روح و صلابات را نافع است * صفت آن نگیرند
طلق مکلس هر قدر که خواهند حل کنند در سرکه مقطر پس سطر کشید از آن سرکه را و آنچه باقی ماند را مثل ترع حل
نمایند حل رطوبت بکار برند * فصل در ذکر بعضی اقراص کوکب * قرص کوکب گفته اند که این قرص اول
قرصی است که تالیف شده و تالیف منصوص حکیم است و بعضی دیگر گفته اند که اول قرصی که تالیف شده قرص
انیر و ماحس است که محرور بوده بای ما زرون است و شیخ داود انطاکی گفته که وجه تسمیه این قرص بقرص کوکب این است که
صاحب این قرص منصوص حکیم بعضی مر کوکب یعنی زحل کرده بود و عمر منصوص آن است که زحل بآن خطاب کرده
صفت و منافع این قرص شیخ رئیس گفته که مبالغه کرده اند بعضی اطبا در تعظیم این قرص و نامیده اند آن را قرص
کوکب و این قرص نافع است از برای ضعف معده و سکته به سبب ضعف فرط نماید فضولی را که متوجه آن عضو
از برای امعا و ازاله حسای حابض میکند و طلای آن بر پیشانی ما کی سنگ داند صداع را و نافع است از برای برلاب
و از برای درد دندان و گند اسنه مسود بود بدان کرم خورده پس ما کی سنگ داند درد آن را و نافع است از برای درد
گوش و نفث الدم و سیلان خون از هر عضو که باشد و از برای سرفه مزمن و خمار مرسلدا بر وحرف در آب مرزنجوش
خورده شود و از برای سموم ملذعه و سرو به حون با آب مطبوخ بداب بنا باشد و از برای خروج امعا و مانند حوب
با شراب اصلیه شود و شیخ داود انطاکی گفته که این قرص نافع است از برای ضعف معده و دماغ و کبد و سعال و از برای
فضول ملطه و صداع و دوار و بیرون آمدن مطلقا و خروج امعا و قولنج صاحب میزان الطبائع گفته که چون این قرص را با
سرکه انگوری زده بر پیشانی طلا نمایند درد سر را سود مند است و با شراب شفرحل برای اسهال خون و خروج امعا که از
بلغم باشد و از برای فروح کلیه و مثانه سود مند باشد و غرغره کرده شود به طول آن در مصنع خناق بلغمی را از ارد
مند استعمال درد حمره آورده که طبیبان بعض این قرص را منازل دانسته اند و منافع بسیاری از برای آن سمرده اند
و از جمله منافعی که ذکر کرده اند از برای آن آنست که چون با آب مرزنجوش حل کرده در گوش چکانند درد گوش را زایل
کند و کمانی را که جان ور آن در دار کرده اند با اندازه حورده باشد چون با آب بداب نجوریده شود و هم از برای
اسهال و خروج امعا که از بلغم باشد و خروج مانند چون با شراب شفرحل بیاشامند سود دهد و از برای خناق بلغمی
چون با رب التوت یا مصنع غرغره نمایند زایل کند شیخ رئیس گفته که چون بدرو به آید این قرص کوکب الارض است
اکثر اطبا را اعتقاد آن است که کوکب الارض طلق است و آن را قرص کوکب از آن جهت نامیده اند و بعضی را گمان آن است
که طین ساموس است و مخفی نماند که ظن من آن است که قول اول صحیح باشد زیرا که طلق می حسمد محل معده
و رکنه آن می کند و دفع میکند آن را با عصار آنکه جمع شود حرارت معده در باطن پس سبب حرارت در باطن
قوی میگردد و عمل حرارت غریزی در فضول که جمع باشد و معده را حسار تحلیل میکند آن فضول را و نیز منع میکند از
که فضول از اعضای دیگر انصباب نماید بمعده و نیز دانست که طلق منفعل نمی شود از حرارت غریزی خیانچه
ما دریه که چون وارد بدن شوند منفعل می شوند از آن زیرا که با منفعل نمی شود از حرارت غریزی کیفیت بالقوة آنها

بفعل نمی آید بالفعل کسید وچون مستعمل نمی شود پس فعل آن در بدن بکشف نخواهد بود بلکه ابری است از آن
در بدن از غیر فعل را منعال حفا نکه ابر کوکب اما که غیر فعل را منعال مساعد پس گمان من این است که
معمیه آن بکوکب بهمین اعتبار باشد بخلاف مرکبات مصوری دیگر که اثر میکند در بدن مگر آنکه مشتعل شود
از حرارت غریزی یا کشف بالقوه آنها بفعل شد و فعل کند در بدن * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس گفته که من
ذکر میکنم اجزای این قرص را به نسخهٔ که از بلد ما نمی رسد بی زیادتی و نقصان و تغییر در اوزان کیفیت ترکیب
آن بگویند سوهانی مکی جند بیدستر و سنبل الطیب سلیخه طین مختوم بوزن مساوی یعنی از هر یک چهار درم مسطکی
ملح اندرانی زعفران کوکب الارض مطلوب که آن طلی است از هر یک یک درم و در بعض نسخ چهار درم است تخم خشخاش
سفید پس درم و در نسخهٔ دیگر هفت درم است و درامیرون بزر بنج سفید و بعضی مقل سائله تخم کرفس
از هر یک شش درم صمغ ادر شراب ریحانی حل سازند باقی ادویه را کوفته بیخته بدان سرشته قرص
سازند هر قرصی بوزن یک درم و دوساله بخشک کسید بر بهی بلد قرص و صاحب میزان الطبایع گفته که مزاج این
قرص گرم است در یک درجه اول و خشک است در یک درجه و تا که استعمال کرده شود بعد از سه ماه از ساختن آن
و در صر کتاب اختیارات بدیعی گل ارمنی چهار درم به نسخهٔ دیگر داخل است بجای آن بوزن آن اجزای شیخ رئیس
افزوده و از اجزای نسخ شیخ رئیس مسطکی و افیون و زعفران و خشخاش داخل ندارد و وزن کوکب الارض چهار درم است
و گفته که مر و سعه سائله را در سلب یکجا ارند و باقی ادویه را کوفته بیخته بآب مورد سرشته و قرص سازند و شربتی
نیم مثقال و دوساله تا دو سال باقی ماند صاحب ذخیره این قرص را در ضعف کرده ذکر کرده و گفته که اختلاط علت
این قرص را با اشربه و طعام را زیاده مفرط نفوذ است کلیه منقل شد * قرص کوکب الارض به نسخه شیخ داود انطاکی
* صنعت آن بوزن بزر بنج البوش تخم کرفس افیون بزر البنج سفید سعه سائله از هر یک شش درم جند بیدستر
سنبل الطیب بوزن تمامی لفاح طین مختوم مسطکی صافی سلیخه سیاه طلی مطلوب از هر یک یک درم و در نسخهٔ دیگر
تخم خشخاش یک درم داخل است و گفته که درد من واجب است که اضافه کرده شود ارسن احرامصطکی ملح طباشیر
عصاره زعفران جلنجبین از هر یک یک درم بی ملاحظه آنها مقامی تمام دارند برای قطع خون و رفع طعم و رفع کوفتگی زیاده
کرده شود در این کافور و با افیون که شد نیست در رفع خون و در دفع خون بول خوب است و صی اطبا گفته که
قرص های آنرا در بلد ما مردم نام صاحب و بعضی گفته اند که این قرص را قرص کوکب نامند اند بخت وجود
طلی در آن که مسمی است بکوکب الارض و بعضی گفته که ما نظر کرده بمقدار کتب این قرص و بقرص ذی مقراطیس این
بعد آن بود ولیکن در قرص ذی مقراطیس مرمکی مضاعف این قرص است زیاده کرده اجزای این قرص را زیاده
یا و بعضی گفته که این قرص معتدل است در حرارت و برودت و یابس است در درجه اول و وزن آن تا چهار سال
باقی میماند شربتی از وی قرص تا دو مثقال است * قرص کوکب الارض مفرد از مرادف ین مبانی معده ضعف
رافع است ملین که نصول در آن جمع شود و چون برسانی طلا کسید صداع را دافع باشد و منع نزلات کند و چون
با زرد آب سامرید و بزرد ان نهند درد آنرا ساکن کند و چون با آب مرو بخورس در گوش بچکانند درد مساعد
و بعضی اللام و سلان خون از هر موضع که باشد بازدارد و بعضی گفته را سود دارد و سهای دامنی را نافع باشد و اگر
با شراب نوشند اسهال صفری و قروح امعاء و مثانه را نافع باشد * صنعت آن مرمکی صافی جند بیدستر سنبل الطیب
سلیخه گل مختوم بوزن مساوی لفاح از هر یک چهار درم افیون زعفران مسطکی کوکب الارض مطلوب که آنرا طلی گویند
از هر یک یک درم افیون دو درم سعه سائله بزر البنج تخم کرفس خشخاش سفید از هر یک شش درم

ومعمار ادر سواب رحابی حل کنند ـ ازرهای دیگر کوفته بیخته با آب بهم سرشته اقراص سازند وروغنی بلد دوم ودرسایه خشک کنند * باب الطاء مع الباء * طین حکمت خشک است درد رخنه سرم ومانع است از برای نفس الهند

جوش آمامید سوی با سراب حصا س وجوش برکمند آب را بعرکه حمرو نگذارند بر موضع گرید و سنگ بر دیوار بلغ مید بلد * صنعت آن طین حراتکست لمل گل خطمی موی سرآدمی مقراض کرده اجزا مساوی نرم کوبیده سرشته با آب موسیبی بکو بمقدار ورد مید ودر صفحا بارید ونگاه دارند * طین حکمت دیگر جهت استحکام ظروف کلدات آتش آورند * صنعت آن گل کوزه گری را که خالص وسنگ ریزه نباشد که او را تک تال کرده در آب حل کنند با روغن القوام کرده این اجزا را ملدا و نصف گل بعد خشک شدن اضافه کرده باشد چهار روز رمکرو بهم برنید زیاده حسب الحد بلد و مرکس است کوفته بیخته گل خطمی موی بر مقرض کرده وسایر اجزا را کوفته بیخته با آب نمک بهم سرشته بکار برند ـ * طین حکمت دیگر که مؤلف بلد کرده بهمرس اهتمام دا بیشه است * صنعت آن موی مقرض نمک طعام زیال گل خطمی حسب الحد بلد بوست تخم مرغ ملک بلد جرو گل با کسره درخور بلد بهم ومرتب نمایند * نسخه دیگر که وجمیع کمیرالعامی را نیب وشکر و به لپ بنه وسیلد * صنعت آن خال کوزه گری را با فلدری کاه کوبیده ونمک محقق رحا کهمر بیخته با آب خمیر کرده استعمال نمایند واگر از گردی که بر روی کوره وسود رحس طبخ در کوره می نشیند موی نماید بهتر است

* کتاب العین المهمله * * باب العین مع الباء الموحده *

* فصل در بیان نسخ عبیر * عبیر ملک سامی معطر ومقوی دل ودماغ است * صنعت آن نگیرند ناریجی وحوب آن را خالی کنند پس اکسودو را ن ترکیب بقدر کفیکه دران عنبر اشهب ومشک وگلاب ازهر یک بلد ری داخل کرده باشد پس دردی مسمی با آس ملا نمره وباشد با گلاب دران حشک سرد پس ارد بلد بر آورده صندل زرد که بمقدی ملا گمر باشد وعود قماری وصندل سفید سوده داخل کرده ـ ظرف چینی بلدست نمار بمالند با نکو سمرو ح گرددو بکار برند این نهمرول عبیرها است * عبیر اعظم سامی نمار خوشبو معطر ومقوی دل و دماغ است * صنعت آن ز ریب اطفار الطیب کهمو لا سیل سکنند * کو کملا از هر یک بیست وچهار مثقال ادویه کوفته بیخته عطر گلاب عطر محموع وعطر عود وعطر صندل از هر یک دو درم بآن سرشته نموده استعمال نمایند * عبیر دیگر که بسیار خوشبو است * صنعت آن صندل سفید لک آمار حصی لبان نکولد قرنفل خولنجان اسامه دارچینی هیل بوا از هر یک دو تولد مشک خالص سه ماشه صعتر ما مسل الطیب آمله انگلی کمر از هر یک سه پا ادویه کوفته بیخته عبیر سازند واستعمال نمایند * عبیر دیگر که مقوی دل ودماغ است * صنعت آن صندل سفید حرر و سیه والایح مسل گل سرخ سبل الطیب سرمس کود بهار نارنج گل سعله معد باریک سمراری از هر یک جزوی بسیار نرم باشد * استعمال نمایند واگر یک داری بسیار کمی ازمشک اضافه نمایند بهتر میشود واگر عطر گلاب وعطر عود مقدری بمر اضافه نمایند ادوی اطیب میگردد * باب العین مع الراء المهمله *

* فصل در بیان نسخ عرقهای مفرده ومرکبه * بدانکه عرق عبارت از آب مقطر از گلها وشکوفها وثمرها وتخمها وبرگها وبیخها وچوبها است که با آب در قرع وانبیق تقطیر نمایند شیخ رئیس الاطبا سوای ماء الورد که عرق برگ ورد احمر که گل سرخ است بفارسی گلاب نامند مستعمل نموده وار اجداث حادث است ودر مقدیه زیاده شده است عرق مرحوم لطف الله حوم آن حسرامست وخواص آن قریب بآب ودر بعضی امور از آن اقوی ودر بعضی مراد از آن ضعیف بدانکه دستور تقطیر عرقها بلد وطور است یکی بطریق تنکیس دوم بطریق قرع وانبیق * اما طریق تنکیس آن است که ظرف سنگی بزرگ دهن داری را منکوس که دهنه آن دراندرون آن داخل باشد بپوشد تنگ نگذارید ومساوی تکیه آن

مقرنس طاسی یا بادیه یا لگنی نگونسار نمایند که عرق در آن جمع گردد و کنار مقرنس که متصل بدیگ است
نیز محکم نمایند که مطلقا بخار بیرون نرود و در جوف آن مقرنس آب سرد کنند و چون گرم گردد بدل
نمایند و چون دانند که آن ظرف مملو گردید از عرق مقرنس را برداشته خالی نموده باز بدستور سر آنرا محکم
نمایند و همچنین تا با تمام رسد * و اما طریق نوع دوم پس بابهای مختلفه است و بهترین آن بدین دستور است که
بدل سرپوش دیواره بلندی از مس اگر سرپوش دیگ از مس باشد یا مزة اگر مزفه باشد برای آب سرد یا عرق بسازند
و دوانده محکم کنند و یکطرف آن متصل سرپوش از آن بیرون لوله از برای خالی نمودن آب در میان آن دیواره بر آرند
و مسدود نمایند و هرگاه آب گرم گردد باز نمایند و همچنین و بسرپوش محاذی آن لوله لولهٔ دیگر بر آر
ند که کنارهٔ آن از کنارهٔ سرپوش خالی سوراخ مطلق بلند نباشد و در اندرون سرپوش بمرد دیوارهٔ اندک بلندی
مایل بطرف اندرون بر آرند محاذی لوله که عرقها از درون دیگ بر آرد و جمع شده تمامی آن از آن لوله در قابله
بواسطهٔ قیفی بدین شکل رغوتهای مخصوصه مرد وارد در دل آن در زمرد چون ذکر یافت مانند آنچه عرق مدی
است و عرق انیسون و سیبهای امرو و ترنج و ادخر و اسارون و اسطوخودوس و افسنتین و اسپاریس و انیسون و املج
در حرف الالف و بادرنجبویه در حرف الباء الموحدة و بابونج و بقلة و تفاح و تمر ذکر در حرف التاء المثناة الفوقانیه و شمس
و مرزنجوش در حرف خود ذکر یافت از اتحاد منه * بدانکه عرقها را بعد از سرد شدن در تنگ یا صراحی شیشه یا
چینی و یا مس بلعی دار و یا از روح ریحان نگاهدارند و سر آنرا محکم بندند و یا شیشه صاحب بوات مادام که بوی آن
با آن است خوب است چون آن باقی است و چون ضعیف و زایل شد ضعیف و باطل میگردد * عرق زاونه درد و نیم
گرم و در اول خشک مفتح و مدر و محلل ریاح و اخلاط و رافع رطوبات و با سکنجبین جهت تبهای کهنه و با خمیره که
خاکی و مفتول شربا مثمر مشک سرنموده جهت صرعه بلغمی رطوبی نافع * صنعت آن نگیرند زیره زرد و رابع باره
خوب و از جاسال و جال و اسپای عربیه باک ماریند و بیاسایند و یک ورد بیس حمدان آب خالص سرد سما سه بسی
عرق کشند بطریق مذکور اگر سلیند و سگنی خواهند اگر سلند و ملایم خواهند آب را بحسب آن زیاده نمایند و صنعت
عرق برگ کرفس و پر زمند یا ورود دیگر نیز باید سر و عرق بر زوا رنبع است * عرق لسان الحمل که برگ بارتنگ
باشد در درد دوم سرد و در اول خشک لطیف و قابض و حابس نزف الدم جمیع اعضا است و مقوی جگر و مسکن عطش
و جمیع ملاء دو ونفث الدم و ری الدم و سیلان و رطوبت رحم و بول الدم و خونهای دماغ و تبهای حاره بلعمه جگر گرده
نافع * صنعت آن بگیرند برگ بارتنگ تازه مقداری که خواهند از گرد و غبار پاک نموده و با چهار برابر وزن آن آب خالص
شیرین عرق کشند و عرق برگهای دیگر و بیخ آن نیز همین است و در خواص فریب بخواص آنها الطف * عرق حمد دو با
درد و نیم گرم و در اول خشک جهت استسقاء و اورام بارده نافع * صنعت آن مثل صنعت عرق برگ بارتنگ است که برگ
تازه آنرا گوفته عرق کشند اگر تازه نباشد از خشک آن ربع وزن تازه بگیرند * عرق خلاف بری که بید ساده باشد
در دوم سرد و در اول خشک مفتح سدهٔ جگر و ملطف و رافع خفقان و تشنگی و جهت ضعف معدهٔ حاره و تبهای محرقه
صفراویه و جمیع امراض حاره و رمد و صداع حار نافع * صنعت آن نیز مثل صنعت عرق برگ بارتنگ است که برگهای
تازه آنرا گوفته تا ل مسند عرق کشند * صنعت نوع ترکیب آن است که نگیرند بها ترکیب هر قدر که خواهند
با چهار وزن تازه آب خالص و شیرین بطریق معروف عرق کشند * عرق خلاف بلخی که بهرام نیز نامند و بفارسی
بید مشک و در شام بان نامند گویند سرد و تر است در اول و جمعی در اول گرم و مایل بخشکی میدانند و اصلح آن دارد
محلل و ملطف و مفتح سدهٔ حقیقیه ماعی مه ری دل و دماغ حار و مسکن صداع که از بخار مراد حاره باشد و ملین

طبع و معنی داء حرورین رمزی احسا است و طبع معتدل تجارب نه ساخ و طبع علمای خوب گفته اند که مضر به سر است
است و مصلح آن گلاب و در جمیع افعال نوشادر سا ترعرق بید ساده است که خلاف بری باشد * صنعت آن آنست
که گل آنرا که تمام از برگ بیرون آید بگیرند و برند و که بیرا اصلا و با صبر زرد آن تا رباده آب خالص بید سوده و مرور
عرق کشند * بدانکه عرق بید مشک غلط است که آب کم و گل بسیار باید بسیار نماید و زود تا مد سکرد والله اعلم
* بیان عرقهای مرکبه * عرق مسمی بحمار عرق مسلل ریاح را و برای اوجاع بارده معده و قولنج ریحی نافع و مجرب
است و برای امرجه بارده مفید * صنعت آن نانخواه بادیان صعتر دار چینی مصطکی بید سپ در آب خیسانیده و
صبح عرق کشند و گاهی بعوض ادخر زنجبیل میکنند و گاهی صعتر و ادخر و زیره سفید و دار چینی بحسب حاجت
اضافه مینمایند * عرق حنطه مسکن باد ها و بهق را دفع کند و درد ریاط آورد و صرد مزاجان را موافق باشد
* صنعت آن بگیرند گندم پاک کرده یکمن شاه حمایی را انیم کوفته در چهار من آب خیسانند و بعد از یک شب و مقدار
ده سیر شاهسفرم نیز یک مشت کوفته داخل کرده در حمام کشند و در سرکه نیز است و قلیل کشند و چون جوش خورد و برند
بالا نشست در یقل جهار درم حرارت را حوار الحتار زمین نیز درم و قرنفل سنبل الطیب از هر یک ده درم برگ
تا سول تسلیب و پنج عدد داخل کرده یک شبانروز بگذارند پس بر سینه دو تنور عرق کشند و در وسط سینه دو سرزده
که عرق در آن می حکد نیم درم مشک نیز بوده در پارچه کتان بسته بگذارند و چون عرق کشند و تمام شد
و اسکر بما الند و قشارید رد و رکشند و شیر بوله آن را صبح و شیر بوله آن را شام بیاشامند * عرق حمیر * صنعت آن
دار چینی حمار سرخوری با بصاصه از هر یک دو سیر قرنفل سیر سپر برگ تا سول مقدار خوشبو با بصدور زرد
حتی که آنرا بهدی گل مسوی و بهارسی گل مشکی گویند جهار سیر عود هندی سیر زعفران جهار توله همه را نیم
کوفته مثل صراحی عرق بید که با گلاب کشند باشد بر روی کرده و بیا بر روز بگذارند پس آنرا عرق کشند و
قطر آنرا گرفته علیحده نگاه دارند و عرق آنرا بعد سرد شدن در شیشه ها کرده علیحده نگاه دارند و صبح نیم مثقال
شربت را گر مسکر خواهند بجای عرق بید که از گلاب کشند و باشد عرق بید که از عرق بید باعرق حرام
کشیده باشد احتراز اولی کشند * عرق دوب بدانکه دوب گاهی است مشهور که بوضع زمینی مشهور و بهی مشهور آنرا
مرغ باشد نوشت این عرق از نوشت و بعض عرق نوشت در جنب املاک کم است * صنعت آن بگیرند دوب تازه
حاصل کرده زیره کرده شیر بیضه و یک مشت کوفته بید بید و دوب را بجای نوشت املاک داخل نمایند و لیکن
دوب دو درا برنوشت املاک باید که بوده باشد در حمام کشند و در سرکه نیز است دفن نمایند و بعد از آنکه بر صد
آن سیر عرق کشند و نگاه دارند * عرق سلطانی دو بحصه آب درا سرخ و دو حصه دیگر زیره مد کورمسرود
* عرق نا به ازبابلی اطبای مد است * صنعت آن بگیرند عرق بید بیدی یکدار ده من آب گرم و شیر مرقد الطیب
در سیر قرنفل دانه هل صندل مقیل سومان کرده ماذج صندل از هر یک بک سیر با گشنیز و سرو گل سرخ نوشت
نارنگی اسپه از هر یک سه سیر سنبل الطیب یک سیر بهار نارنج دو سیر ادویه را مرکوفته در سراب و آب زرد یک
که ده سیر و برد سی ارجب دران خوشا بند زمانند و باشد که موبر مصحل ملد و باشد سیاسید و
صف رو زرد رحم ملد بوی در دیگ است یک از پس عرق کشند و دو وقت عرق کشند ادویه را در حمل حریطه
کتان کشاده بسته دو در سر به که عرق دران سی حکد نگاه دارند که عرق در آن صرما بکند و خوشبو شود و لطیف گردد
وادویه این است صندل سفید سوده نیز مثقال عنبر اشهب قرنفل سبل خالص عود هندی سومان کرده از هر یک
دو مثقال زعفران دار چینی نیم کوفته از هر یک سه مثقال پوست زرد ترنج بازه پوست نارنگی تازه از هر یک نیم

مثقال * عرق شیرخشت حمی دق و حمیات حاره و امراض حاره را نافع * صنعت آن شیرخشت را پاره * در سه شبانه آنها را آب
جدا را آب کند و آب مقدار و اندازه و یک در آن بار صندل سفید گشنیز خشک تخم کاسنی گل نیلوفر برگ گاوزبان از هر یک
ده توله همه را در دیگ عرق کشی کنند و یک شب [illegible] کافور بقدر دو نخود در پارچه باریک بسته در شیشه بنهند سر شیشه
بند را احتیاج بپوشند * عرق شیشه جهت تحلیل ریاح و تقویت اعضای رئیسه و معده نافع و از عطریات است
* صنعت آن نبات [illegible] صد مثقال [illegible] صد مثقال بارتنگ در آن صندل سفید رسته و الا از هر یک
[illegible] * مثقال [illegible] سنبل الطیب [illegible] و انگور [illegible] از هر یک [illegible]
مثقال عود [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] در گلاب و عرق [illegible]
عرق صندل و امثال اینها بعد از آنکه [illegible] بالای او آید [illegible] عرق کشند [illegible] بند [illegible]
[illegible] را استعمال نمایند * عرق [illegible] نافع [illegible] * صنعت آن [illegible]
[illegible] در [illegible] کرده و [illegible] آب بر روی آن کرده در [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] آن را عرق کشند [illegible] گل گاوزبان [illegible] سفید [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] کرده همه را
داخل کرده عرق کشند و [illegible] عرق کشند [illegible] * عرق گل [illegible]
منافع بسیاری از برای آن [illegible] آنکه هر کس [illegible] آب [illegible] که [illegible]
[illegible] سود [illegible] * صنعت آن گل [illegible] درم [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] برگ و [illegible]
هر یک [illegible] در آب [illegible] عرق کشند
[illegible] * عرق [illegible] از [illegible] مرحوم صاحب
[illegible] که در جمیع امور [illegible] و اعضای رئیسه [illegible]
[illegible] طبیعی [illegible] و مفرح [illegible]
و سموم [illegible] در جمیع امزجه است [illegible]
* صنعت آن [illegible] از هر یک [illegible] کرده گل سرخ گل گاوزبان [illegible]
[illegible] گل [illegible] از هر یک [illegible] برگ و [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] کوب نموده [illegible]
برگ [illegible] که در آخر [illegible] داخل [illegible] نمود با آب [illegible] کرده [illegible]
[illegible] آن گرد [illegible] هوای گرم [illegible] هوای سرد [illegible] آب کم
[illegible] گلاب عرق کشند و اگر [illegible] عرق [illegible]
[illegible] عرق کشند [illegible] مخلوط نموده [illegible]
[illegible] عرق کشند [illegible] آثار [illegible] می گردد
* عرق ماء [illegible] دیگر که همان آثار دارد * صنعت آن [illegible] کرده [illegible] کرده [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] داده [illegible] کرده [illegible]

گردد پس این ادویه را مثل سایر ادویه در آن خیسانیده بطریق معروف عرق کشند و ادویه این است دارچینی قرنفل
صندل سفید زرنباد کوزه بند چهار بند حصی لبان هندی و نیم مثقال گل گاوزبان ابریشم از هر یک یک حبه زیلد
بادرنجبویه مویزه و پسته والاسب سنبل الطیب سنبل از هر یک نیم مثقال علف مثل یعنی زینی مثقال پوست اندرون
نافه مشک ده عدد علی الرسم عرق کشند * عرق مشکی مشهور است از بالنگ خیرین مهد * صفت آن ابریشم زیر سر
ماه چهار مغز بادام سفیدین سنبل الطیب از هر یک نیم سیر چوب دوا نصف نیم کوبی دوی بچه خولنجان دارچینی
پر بعل صندل سفید بیم کاسنی آمله عنبر ستبر بمار بیم گرز ستبر ساوزکه سابل اسب ترک گاوزبان چارچیل مویز
از هر یک نیم حصه المعلب مصری موصلی مماه از هر یک ربع حصه را بیم کوفته اول مرتبه تکمیل بیم ماه ونیم
من بمان سفید در خم کوده چهار مثل آب داخل نموده بوسه درخت معلاب نا برده صمور ریزه ریزه کرده در آن
انداز بد بنگذارید که خوش خورد و نرمد و پس از آنکه از آن عرق کشند ادویه بیم کوفته مغز بادام سیرین را
که خوب نرم ساینده باشد و همه را بر وعن گاو چرب نموده بلر ورگذاشته داخل آن کرده بعد از یک ساعت زور
عرق بکشند و سر بسته نگاه آن عرق و انار کل سرخ بلسر گل مغوی نیم مفرح سفید عصیر زعفران از هر یک دو ماشه کوسه
برعاله فربه نکرا اس مرغ بر واری دو قطعه گوشت برعاله و مرغ را از استخوان و چربی جدا کرده با مشک گاوزبان
کوده یکجا کرده عرق کشند * عرق مرده به مرده لعب ملری است و آن نوعی از کل و اسو آن را ابیر بهشتی ... نامند و شته بمرگوسند این عرق ار ... است * صفت آن مرده به در ... ماه که هم یکمن دو بلد
* ... ملبله کابلی دو سیرو هادی نیم ... بلس یک سیر ... کابلی ... بوزرا
هر یک از ... پس یکسر مرده به را پاره پاره و ریزه ریزه کرده ادویه مذکوره را نیم کوفته همه را با قند و مرده
به یکجا کرده با آب در خم کرده یک هفته در ... در ... بعد از آن ... بکار برند و
با عرق کشند بکار برند * عرق ... از ... اطبای هند است که هنداند که این عرق نافع است از برای صلابت سپرز و امراض
جگر واستسقا و امراض ... ربع بلغمی و اطبای هند این دوا را سارح ... نامند * صفت آن ... ترک ... یکمن
و ... ماه ... سیر ... فلفل ... دانه ... که اصل السوس از هر یک
دام ... کوفته را با آب ... حل کرده ادویه را در آن انداز ند ... کرده در جای گرم نگاه دارند تا بجوش
آید و از جوش فرو نشیند بس صافی ابرا گرفته در شیشه کرده نگاه دارند و اگر عرق کشند ... است * عرق
گل ام غیلان سرد و خشک در درجه دوم و مقوی قلب و قاطع اسهال و ... است * صفت آن ... صفت ... است
* عرق گل مولسری که گل ... هندی است ... ترک ... گلی ... نکند ... مانند
بوی گلاب با اندک تلخی و گرم و سرد و ... مقوی دل و دماغ ... و دافع ... ما مثل ... جمیع
اعضا است ... امراض ... و ... سرسام ... صفت آن یک من گل
تازه مولسری را ... بانصف آن آب خالص ... بار باده ... عرق کشند ... باسامید از
تازه ... آن را خالص یا با سرابت گاوزبان یا عرق آن ... بیاشامند ... بادی و ...
سرد گرم ... * عرق ... در آخر درجه گرم و خشک ... و ملطف
و رافع ... مقوی اعضای رئیسه ... صفت آن ... ترک و ... گل ...
... و از ... ترک ... گل آن که ... آب ... آب خالص ... عرق کشند
* عرق وردا ... که گل ... و گل ... و بعضی ... گل ... معتدل در درجه ... بعضی گرم و

وحسك است در اوايل دويم و مقوي دل و دماغ و حواس و مفتح سده دماغ و موافق جگر بارد و جهت غثيان و ثوران
وطوبي نافع * صنعت آن بگيرند برگ گل آن را و با حماض تر ... آب آب خالص بجوشانند و مقدار عسل كنند و صرف كرده
در شيشه نگاه دارند * باب العين مع الصاد المهملة * عسل نحل بفارسي انگبين نامند و بهترين آن
صاف مائل به زردي و قوام دار است كه با اندك حدت و خوش طعمي و بي موم باشد و بعد از آن سفيد و زبونترين سرخ
و سياه و حسك و تلخ و كهنه است كه زياده بر دو سال مانده باشد و آنچه در غايت حدت باشد مورث عفونت و تحريك اخلاط
و مهلك گفته اند و عسل خام احراق واورث بد است و مسهل اخلاط لزجه و محرك سرفه و مفاتح و موافق معده و درد
آن و ورم امعا و صالح الغذا و در جلا و جذب قوي در آن نيست و بعد از آن و مفتح است و عسل مطبوخ كف گرفته جذب آن
كمتر و بعد و انضاج و عد است آن بهتر و دي نفع و مدر بول و مسكن سرفه است و مجموع آن در آخر دويم گرم و در
اوايل آن خشك و جالي و منضج و مقطع بلغم و رطوبات و مقوي حرارت غريزي و جاذب رطوبات از عمق بدن و مفتح
دهن هاي رگها و برای سموم بارده و حافظ قوت ادويه و رسانده آن با عضا و جهت فصول دماغي و سينه و ريه و
معده و جگر و مثانه و اسهال آن و انواع رياح و نفوس اسهال و جهت زحير و با آب
مرطب اعضا و مدر بول و سقي و جهت ... است و با ... مسكن عطش و تسكين و قي كردن و با آن جهت ... سموم
بارده و ... جهت مفاصل و نقرس و با ... و با آب ... جهت رفع ... قطور ... ساه و ... كرك
نك ... و اكتحال او با آب ... جهت ... ودمعه و حكه و جرب و ... آب و با ... جهت رياح
و ... و ... آن نافع و ... جهت ... و ... آن ... و با ... در
جهت ... و طلاي او حافظ ... بعض گوشت و ... حافظ قوت ... و با سركه
جهت تحليل اورام و رفع كلف و حمول او جهت علل رحم زنان نفساء و ضماد ... جهت رفع دمل و ... و دوي
زدن ... كه بعد از حمام مكرر ... نمايند و با آرد ... جهت ... دمل و ... اورام و ... و ... و
... جهت التيام جراحات عميقه مجرب و ... با ... جهت ... و ... و ... سفيد
... و ... جهت رفع ... و ... جهت ... كردن ... جراحات حلق و ... و ... او با آب
... جهت ... و ... الاستحاله ... و صداع و ... دماغ حار و
... و آب ... و ... و ... انگوري است و ...
... عسل است كه ... حامله ... گردد و ... حامله ... است
... عسل آنست كه ... آب در آن داخل كنند و با آتش ملايم طبخ نمايند و كف آن را بگيرند تا بقوام لايق
مطلوب آيد و احتياط نمايند كه نسوزد * فصل در بيان نسخ شرابهاي عسلي * شراب عسل امراض
بارده را نافع و مسهي و مقوي اعصاب است * صنعت آن بگيرند شراب كهنه فايق ... عسل ...
... كرده بگذارند تا برسد * شراب عسل با الف ... جميع امراض بارده و ... بلغمي
... دارد و خصوص ... را كه ... است ... بارده را ... دارد * صنعت آن ...
... عسل مصفي يك رطل و ... رطل آب باران ... حلاوت را ... و كف آن را بگيرند ...
... كه ... آن ... نمايند ...
... در آن ... و ... آن ... و ... شراب
... آيد ... كرده نگاه دارند و هنگام حاجت بكار در آورند * شراب عسل ... مردن ... الناس

معین معده و کبد است و امراض بارده عصبی را نافع * صفت آن سنبل الطیب دارچینی مصطکی رومی با هله عسل را
عود هندی خام بسباسه از هر یک دو درم زنجبیل یک درم مجموع را نیم کوفته در یک کیسه کنند و شش رطل آب عذب
داخل کرده بجوشانند تا چهار رطل باقی بماند پس بپالایند و در آب مطبوخ ده رطل عسل مصفی داخل کرده
بجوشانند و کف آنرا بگیرند تا بقوام شراب آید پس از آتش برگرفته بگذارند تا سرد شود و صافی نموده در ظرف چینی
یا زجاجی نگاه دارند و بعضی افزوده آورده اند این شراب را [illegible] دو درم مصطکی سوده داخل کرده [illegible]
محکم مضبوط [illegible] سرد کرده نگاه دارند و بعضی زنجبیل داخل نکرده اند و حکیم میر محمد مؤمن در این شراب ده رطل
عسل [illegible] دو مثقال دار فلفل [illegible] افزوده * شراب عسل که ثقل را [illegible]
بارد و قولنج و مغص حادث از احتباس ثقل را نافع باشد * صفت آن شراب [illegible] فقط عسل مصفی یک [illegible] مصطکی
رومی [illegible] مصطکی را کوفته و در پارچهٔ کتان باریکی بسته [illegible] در این شراب عسل و شش روز [illegible]
مصطکی [illegible] پس کیسه را [illegible] آنرا [illegible] با کیسه فارغ شود [illegible] این شراب [illegible]
[illegible] با آب گرم [illegible] اخراج ثقل و تقویت معده میکند * شراب عسل که فرود می آورد بلغم را * صفت
آن [illegible] چهار درم [illegible] شراب [illegible] عسل مصفی یک [illegible] در پارچهٔ
کتانی بسته در [illegible] در آن [illegible] بگذارند [illegible] آنرا کشند
کیسه را دور کنند و [illegible] از طعام این شراب [illegible] بلغم را فرود می آورد * شراب عسل [illegible]
النفع [illegible] مذکور است * صفت آن [illegible] دو جزو عسل [illegible] جزو در ظرفی کشاده کنند بگذارند
[illegible] تا آنکه کف آن برآید جدا [illegible] تا صافی
بمانند و بکار برند * صفت آن عسل [illegible] یک جزو آب صاف دو جزو با آتش ملایم طبخ دهند تا [illegible]
رفته باشد [illegible] استعمال [illegible] * ماء العسل [illegible] اشتهای
طعام آرد و بول براند و مفاصل را سودمند بود و بالجمله جمیع امراض بلغمیه را نافع باشد * صفت آن بگیرند
عسل مصفی [illegible] در چهار [illegible] آب بجوشانند و کف آنرا بگیرند و با چهار [illegible] بمانند پس نگاه دارند
بکار برند و این ماء العسل ساده است و اگر مقوی خواهند دارچینی [illegible] زعفران [illegible]
بسباسه از هر یک چهار مثقال مصطکی رومی از هر یک [illegible] نیم کوفته در کیسه کتانی کرده در وقت طبخ
در دیگ انداخته [illegible] کیسه [illegible] ادویه بماء العسل باز آید و چون [illegible]
[illegible] کیسه [illegible] ماء العسل را سرد کرده نگاه دارند و [illegible] در منهاج الادویه
آورده که ماء العسل مضر است باصحاب امزجهٔ حاره و صفراوی مزاجان را و مصلح آن ربوب [illegible] که حامض است
کنند که اگر در ماء العسل مصطکی رومی و زعفران و زنجبیل [illegible] دار فلفل [illegible] داخل کنند گرمی وی زیاده
می شود * بدانکه ماء العسل را بیونانی ماء القراطن [illegible] ماء العراطن که
مستعمل اطبا است [illegible] ملین طبع [illegible] ادویه [illegible] مقوی اعضای بارده و معده
و [illegible] بلغم غلیظ و مقوی [illegible] اشتها [illegible] حار
اما صفراوی مزاج و مصلحش ربوب میوهای ترش [illegible] است * صفت آن بگیرند عسل
خالص یک جزو و آب باران یا آب خالص صافی دو جزو با آتش ملایم طبخ دهند تا ثلث که [illegible] عسل است
بماند بکار برند [illegible] ثلث الطبخ

باید بمی به ازو باشند و باشد بس مانند سکنجبین که صحیح الطبع آن مزورات نافع است

باب العین مع النون المهمله *فصل در بیان عنبه مغربیه* بدانکه عنبه طماطم اسم آن نامیده

بربری است و اهل اندلس و مغرب آن را عنبه الثعلب گویند و به مغرب و فرنگ آن همه معروف آن است و آن نباتی است شبیه

بطلاطه در تمام هیئت بلکه آن اسم نباتی است مثل کدو بدی جبلی باشد گلش بسیار خرد و سرو با حدت قسمی

وا در ساقهای آن خار نیست مثل خار گل سرخ و گلش از نباتی است بسیار کوچک ترنج ساده و بارش و بر بعضه

و عرض با شعب مال باقی می ماند و مزاج شبیه این دوا از روی تجربه است معلوم شود آن است که تموت و حرارت

در آن غالب باشد چه دوا مرکبه حاره صرف است و دوا مرکبه باشد زیاده و حرارت حرارت و تموت آن مخصوص ظاهر است

و تموتش زیاده در حرارت مخصوص شود کمال این است که دوا واسطه درجه دو یم گرم و دوا واحد درجه دوم یابس

باشد و گفته اند که مزاج شبیه آن گرم و خشک در چهارم است و سرد وار آخر سوم گفته اند و ما برا حرای آن دوا واسط

سوم و سنه بلاد دیگر مصر و مصنف الامراض و بوسند نگل آن نافع است از دوای در رد مرو سلیقه مرد و روغن آن جهت

علل بارده و ریو و سعال مزمن نافع و لقوه نافع و سعوط آن مرو و زیل سعال با ثبات باروغن و زیاده جهت وجع مفاصل

مزمن مجرب است و حمول آن مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ شاخ و برگ آن که نیم اوقیه آن را در یک رطل آب بجوشانند تا

به نصف رسد و با شکر و اسال از بهر سلیقه مخصوص المعص و سرفه کهنه و فالج و امراض حادّ مزمن بی عدیل است و نیز طبیخ

برگ و شاخ آن بعد رسیده در یم با مسهل آن بسفایج و سقمونیا و مسهل از ری مسهل قوی است خلط سرداری را بعد از کرب و مضمضه

طبیخ آن با سرکه انگوری جهت درد دندان نافع مثل سعال از نبیخ آن کشنده به وی و کرب و معص رد درد مسهل حزین ماه

است و سهل بلغم و سوداست و با آب حماری ... بری و محلل و ملطف و بد و سریس با سرد و مرلت و مصلحش ارمنی

مادام مزمن و طلای آن ... و مفرح حلق و نمرش از ریه برص است و جهت عرق النسا و مفاصل و فالج و اسهال آن

مفید و ضماد سبیه با گلاب جوشانیده در دماغ و محلل اورام به ... باب نافع و بدانکه بعض متاخرین گفته اند

که عنبه را بلعب و وره مرینه مزبان فرنگ است در ساز گویند چون آن را از مغرب زمین می آورند تا آنکه اول

کسیکه برو آن اطلاع یافته از اهل مغرب بوده و در مغرب و بعد از آن در سایر بلاد انتشار یافته آن را عنبه مغربیه

گویند و ثمرش آن معروفی با رطل سرخ رنگ است که ثمره نباشد بلکه ثمر رنگ باشد و چون بشکنند از آن بماری

طاهر شود و مغز آن سفید باشد و غلیظ و بسیار رنگش ثمره نباشد صاحب معتمد نوشته که نزد اهل اندلس خلافی

نیست در اینکه نبیخ آن حریف سیاه است جهت آن در جوف استعمال نمایند و نبات آن مسارل است و در حرارت در درجه

چهارم گفته اند و را بد بیز حریف اسود و چون ما بینه ... بالش باعث اخراج آن است و در فعل مانند سطرح

است و ضماد ما بعد آن بالش علل رابل گسیله و ... کشنده بهی اسهل و اسود است و مخصوص با سرکه و چون ضماد

کرده شود بر عرق النسا مفرح میگرداند عصیر او فعل آن مانند فعل آس است در اخراج و نفع بلغم و سعوط آن بوزن

حبه با روغن بنفشه جهت سقیقه بارد نافع و در لون مجرون یلسرکه ... داء الثعلب ... که چون آلود گردد در ل

دفع نفع می بخشد آبرا و را ایل میگرداند و در برگ آن حریف بسیار است ... که چون بجسند زبان را مفرح سازد

و بول اهل ... جبلی دستی است که باسمین دستی باشد و ... گویند که مال کنگ ... ثمر آن است و نبات ماه می

و جولس رطوبت استعمال آن را از روی رساله که در ادوریه جدید باشد از روی کتب فرنگ و سیما بد ترجمه کرده

جو اهل الحالی از فواید آن نباشد* دهن عنبه فالج و مانند آن را بعات نافع است* صنعت آن بگیرند عنبه را

و در آب گرم طبخ دهند مانند آب صاف نموده با روغن گنجد نیمروز بعد گرم کرده باطبخ نموده استعمال نمایند

* فصل در بیان منافع عشبه مغربیه * دوا کثر امراض که حرارت حمی نافع است این دوا بسیار نافع است مگر
در امراض امزجهٔ حاره باشد که حرارت حمی نافع است و این دوا مضر است کالصرع و در بعضی امراض امزجه فواید
این بیشتر از حرارت حمی است مثل اوجاع مفاصل و نقرس و درد اعضا که به سبب بلغم باشد و مخصوص در صرع
ـه که از رطوبت باشد و بخصوص بواسیر مکرر به تجربه رسیده از حرارت حمی زیاده آنرا نفع مشاهده شده در
فالج و لقوه و رعشه را سیما که حرارت حمی مضر است این دوا نافع است مثلا دوا کثر امراض و اوجاع در روح آنسان
حادث شود در حرارت حمی نافع است این دوا بسیار کمال نفع را بر دارد و در آسای رحم آنسان بسیار داد و در امراض
اردء سوداویه و در امزجه و امراض رطبه بلغمیه مفید و در امزجه امراض حاره مضر است و اما نفع این دوا در امراض
بلغمیه ظاهر است چه رفع رد کیفیت یعنی در حرارت پیوسته کیفیت بلغم است که برودت رطوبت است مراقی
مادون کلی که علاج بضد است اما در امزجه سوداویه بسیار بیش سودا است که نافع نباشد اما حاجت در حرارت حمی
بیان شد چون اولا حرارت آن تحلیل رطوبات فضلیه و دوم احلاط غلیظه می‌کند و ثانی سبب حرارت قوتهای
طبیعت باید تحصیل رطوبات بسیار در بدن می‌کند و اصلاح یبوست سودا و رفع مرض بدن و علت مشهور دیش ثانی
جهت و امراض سوداویه بسیار نافع است * مقرر باشد که ممکن است تجاسب رفع سودا از بدن کند حاجت لاغر دو
که با وجود اینکه دافع آن می‌گردد مگر آنکه بعد از آن به بعضی از عرقهای سرد نماید که در این وقت ممکن است که در
بعضی از امزجه صفراویه زیاده بسیار نافع باشد حکیم میر محمد مومن در تحفه آورده که آنرا جمعی ثابت نمایند
حرارت ... واحقر می‌گوید که در سایر امراض حاره ضرر آن البته نیست از نفع آن است حاجت به ذکر نیست
* دستور ... ترد ضرورت و علاج ضرورت بعوایی است که در حرارت حمی ذکر یافت * و باید دانست که بدل مای
اطبا معتاد که چوب ... آب ... در تکرار آب ... باید نمی رطل ... صافی نموده
با شکر و امثال آن شربت نموده ... مفید است از آنکه طبخ ... آن ... با مثل آن
بمنافع ... مثل ... است مرحله ... داری را بسیار کرده و حکیم محمد مومن گفته ... آن را در بعضی
امزجه ... برارد مطبوخ آن با ... * فصل در بیان استعمال عشبهٔ مغربیه بطریق مطبوخ * ... آنکه
مشهور ... میان اطبا دو طریق است * طریق اول آن است که مقدار ... عشبه مغربیه را ... حب
که ... بگیرند ... کارد ریزه ریزه کرده ... با گلاب و عرق ... آب ... تکمیل ... حمی
باشد ... صبح در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده ... و عرض
به روز ... مقدار ... کرده ... اگر گرم باشد و ... آن ...
روز ... مثال ... از ... گلاب و عرق ... آب ... و ...
... صبح ... بجوشانند ... و اگر هوا بسیار گرم باشد ... سبب گرمی هوا
... گردد ... مثقال ... آن را در گلاب و عرق ... آب خالص ... مثقال از ...
... صبح بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده ... داخل
کرده گرم گرم ... و ... اطعمه و ... و حرکات ... و حمام و غیره
واجب ... حرارت حمی است ... که در عشبه ... نموده اند * ... استاد الا طبا ... و الحکما
میر ... محمد ... استاد ... محمد هادی ... از ... آن
... آن است که ... عشبه مغربیه را ... کارد ریزه ریزه کرده ... آن

تا در گرد در باب یک چهار یک من بیخ گلاب و یک چهار یک عرق بید مشک و یک من آب شب بخیسانند و صبح
بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده در آورده مثقال نبات سفید داخل کرده در عرض یک سال روز ز بنوشند طرز
نموده گرم گرم * استاد سرور کلمه تلمیذ فرموده اند که مستعمل حضرت سید سند والد ره الحکما سید محمد هادی والد
ماجد این فقیر است شیر خوار برای امراض بارده مزمنه بلغمیه * این است که گیرند یک بار بار ده روز به مثقال عشبه
مغربیه را بدم کارد از طول بشکافند و از عرض ریزه نمایند از بید انگشت کوچک مدار چینی دارچینی خطائی الیمون
خولنجان این همه چهار چهار اسم کوفته در کیسه کتانی کرده با عشبه مغربیه یک شب در کاسه چینی بگلاب و عرق بید مشک
از هر یک چهار یکس تر تر بخیسانند و صبح بادرس و نیم من آب در دیگ سنگی نامی پاره تلقی نموده کرده
سر آن را بطین سفالی بپوشانند و اطراف آن را خمیر آرد ماش محکم نموده باز کرده سنگی بر روی دیگ گذارند و شدت او
دو من و نیم همه قلم پاره یک دوساخ بآتش ملایم در زیر آن بجوشانند تا تمام رسد پس فرو د آورده بطریقه که در
حوب چینی ذکر شد در عرض یک سال روز بکار برند و بار دهمین دستور طبخ نمایند از برای ... دیگر * اسطوری
دیگر که عشبه را با چوب چینی طبخ نموده بنوشند از ان حضرت شنیدم از برای امراض مزمنه بلغمیه بارده * صفت
این است که گیرند عشبه مغربیه نیم مثقال چوب چینی اعلی سه مثقال نیم این هر دو را شیر ریزه کرده
دارچینی بادیان خطائی الیمون خولنجان از هر یک یک مثقال ادویه را یک شب در گلاب و عرق بید مشک از هر یک
یک چهار یک در کاسه چینی بخیسانند روز دیگر بادرس و نیم آب در دیگ سنگی نامی پاره تلقی کرده بادرس و
نیم همه قلم پاره یک طبخ نموده فرود آورند و بگذارند تا حرارتش کم شود و صاف کرده را شیر مقرر در حوب چینی
بآداب ارشاد در عرض یک سال روز بکار برند دست چهارم و هفتم و یازدهم طریق مذکور در حوب چینی بعد
بنوشند و اگر مریض بسیار پیر باشد و یا ده روز کفایت نکند تا بیست و یک روز می توان داد که هر چهار روز یک
شب بعرق بنوشند * و اسطوری آسامیدن مطبوخ آن این است را طبای مغرب آن است که هفتاد ارسه مثقال آن را این شیر
مقرر ریزه ریزه کرده شب در یک پیاله چینی گلاب بخیسانند و روز بادوس نیم آب خالص این شیر رنگه در
حوب چینی ذکر شد طبخ نمایند تا بنصف رسد صافی نموده این شیر را بطریقه چوب چینی بنوشند بهمان دستور که بعرق
بنشیند بار ده روز یا بیست و یک روز و بعضی ارباب که مرض قوی باشد تا چهل روز و بعد از هر بیست روز بعد او
پرهیزی است که در نوشیدن مطبوخ چوب چینی بطریق تعریف بعمل آورده مشهود تلمیذ فرموده اند که بسیار
ناس دستور داده بسیار نافع دید * استاد سرور آسامیدن عشبه مغربیه بقول حکیم یوسفی یکی به روش است * روش
اول آن است که چهل روز بهر روز نیم مثقال عشبه را نکارد دو بره ریزه کرده در اول شب یک پیاله بیشی کوری آب باران
و زیر ریخته بخیسانند با نصف رسد صافی نموده نبات سود داخل کرده بطریق نموده بنوشند و بعد از همان روز را چهار پیاله
آب بر پس کرده بخیسانند و شب بجوشانند تا بنصف رسد یعنی دو پیاله بماند بهمان طریق بنوشند و این روش اعلی است
*وروش ارسطاطالیس منقول است * وروش آخر چهار ده روز روز بعد از آن پیوسته آب باشد باد بنجاره و زعفران و ملاحظه
از پرهیز و لسان و مسهل بار بار بسیار لازم است و اگر مزمن باشد با آب عشبه اعدیه و انه بریان و ایضا و احمله
کرده تا مثل و نیز بدل و دارچینی و حور نوا کرفته بادیان معجون سازند بر سی صبح و عصر دو مثقال
*فصل در بیان شیر آسامیدن عشبه بطریقی دیگر * فرموده اند طریقه که سید الحکما و استاد الاطبا
میرزا محمد شفیع والد میرزا محمد نبی موسوی که سید طبایب و الد ماجد فقیر و فقیر از ایشان شنیده و از استادان
اطبای خراسان و از خراسان به عراق شهی می شود آن است که گیرند عشبه مغربیه نیم مثقال نیم و از عرض سه کاسه

چنانچه مقرر شد طباشیر و زرد و طول ریزه ریزه کرده با یک چهار یک من شیر گلاب و یک چهار یک عرق بید مشک
و یک من شیر آب سیب شیرین ممزوج ساخته وضع در دیگ سنگی بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده تا بیست و دو مثقال
نبات سفید بقوام آورند تا یازده روز هر روز یک مثقال صبح و شام با آب گرم کرده بنوشند از پرهیز ماء اللحم
و ماء الشعیر نیز ملاحظه نمایند و خود را گرم نگاه دارند ان شاء الله تعالی نافع است * بدانکه ساختن ماء الجبن را در بعضی
معروفه طرق مختلف است بحسب امزجه و اوقات * اما طریق سهل و ساده اطبا آن است که یک من تبریز یک مثقال و نیم
سکنجبین و او طریق مقرر نیز ریزه کرده جای حمامی یک مثقال دارچینی مثلاً با دیگر جای حمامی از هر یک
نیم مثقال با یک من شاه آب بجوشانند تا بربع رسد صافی نموده بعد از ابتدا طعام بخورند و پیاله نیم گرم گاهی
با نبات سفید و گاهی بی نبات بنوشند * اما دستور که حکیم هاشم طهرانی از ادراک آشامیدن مطبوخ آن طریق
عرق و طریق دیگر نوشته اند آن است که اینها از روی قیاس و تجربه مقرر شده هم طریق سهل و هم طریق عرق
به نهجی است که در حبوب حمیمی است و بیان نموده شد و شرکای بیان کرد بلکه از هر یک از مثل آن عسل و مثل از شربت
هر روز آب و عرق و قدر جوشاندن بحسب حال امزجه و امراض در ضعف و قوت و حال شما و آن کمال اختلاف دارد
زیرا که در مزاج قوی و مرض ضعیف مرض زیاده از روز گاه باشد که زیاده از نصف روز یا هم روز محتاج گردند
و از نیم مثقال شروع نموده تدریج به مثقال و نیم ختم نمایند را گر مزاج ضعیف باشد در آن ابتدا روز به مثقال
زیاده نمایند و از چهار نیم مثقال تجاوز نمایند گرد از هفت هشت روز زیاده نمی شود گاهی زیاده باشد
روز زیاده می شود هر روز به تدریج تقلیل هر روز نمی شود که بتدریج اضافه شود اما در امزجه و ابدان و امراض مفرطه مانند
این دو حال ممکن است به تدریج نصف مثقال در عرض به روز نظر نمیکنم کاری باشد و هم چنین در امزجه تلید هرگاه
حرارت غالب باشد عرقهای سرد و با آب و عرق بارای هر یک مثقال عسل نیم مثقال باشد و اگر گرسنگی غالب باشد
بیشتر داخل نمایند چندان بجوشانند که به نصف رسد و هرگاه برودت و رطوبت غالب باشد با گلاب و عرق و ازیانه
و عرق لاحرا کنها نمایند و اگر در مزاج برودت غالب باشد عرق گاوزبان و بادرنجبویه و بادمیره و عرق بید مشک بادیان
از آب و این عرقها بنابر آنکه بارای هر یک مثقال عسل بیست و نیم مثقال از آب در این دو حالت داخل ساخته چندان
بجوشانند که ثلث یک رسد محتملا تمامی این مراتب منوط بمزاج بنیه و مرض و عمر و علم و عقل باشد پس
هرگاه در این امزجه و ابدان و امراض مختلفه بد موروثی بسکوت در وده شود تقیع و این بیماری و بیشتر خواهد
بود و اگر چه بعضی و بعضی مراتب مثل و آسان بیست * اما در تشخیص احوال طریق سود سوی آنکه حضرت که در امزجه
مختلفه مکرر تجربه نموده و اطباع کلی یافته بیان می نمایند و امید از نوشتن آن است که هرگاه درین
بعمل آید تمامی حق تعالی شیای آن صحت کامل کرامت فرماید * طریق اول که در امزجه و ابدان و امراض متوسطه
مستعمل است بتوسط برای طبیعت حرارت غریزیه مشکل آن است که سه روز هر روز بیست مثقال عسل را با ضعف
مثقال آب و نیم مثقال گلاب و نیم مثقال عرق بید مشک بجوشانند تا به نصف رسد که صد مثقال باشد پس
صافی نموده نیم گرم بنوشند و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال عسل را با یکصد مثقال و پانزده مثقال آب و
پانزده و هفت مثقال گلاب و پانزده و نیم مثقال و نیم عرق بید مشک بجوشانند تا به نصف رسد که یکصد و پانزده
مثقال باشد بنوشند و سه روز دیگر هر روز هشت مثقال عسل را با یکصد و سی و دو مثقال آب و شصت و سه مثقال
گلاب و شصت و نه مثقال عرق بید مشک بجوشانند تا به نصف رسد که یکصد و سی و نه مثقال و نیم باشد و بنوشند
و از این دوازده روز حوالی در مدت نه روز بیست و نه مثقال مشروب * طریق دوم که بعضی امزجه و ابدان متعدده

است آنست که هرگاه حرارت یا برودت و رطوبت بر مزاج غالب باشد سه روز اول هر روز یک مثقال در دانگ عشبه
می‌ریزند اگر حرارت غالب باشد آب و عرقهای سرد بقدر یکصد و پنجاه مثقال و اگر برودت غالب باشد با عرق
گاوزبان یا شیره و بادرنجبویه تنها یا با بادری از آن که بازای هر یک مثقال از عشبهٔ مغربیه از آب و عرق در این دو
حالت مثل اول می‌ریزند مثقال و دانگی باشد شب بگذارند صبح خوب جوشی بدهند [illegible] کرده شب [illegible] نمایند و صبح
جوشانیده تا به نصف یا ثلث موافق رغبت آب رسد و [illegible] آن رسیده صافی نموده بدستور با نان یا بدون نان
بنوشند و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال آنرا با آب تنها یا عرقها ممزوج [illegible] هر دو یک [illegible] جوشانیده بنوشند و
سه روز دیگر هر روز پنج مثقال عشبهٔ مغربیه را بازای هر یک مثقال که در این شش روز اضافه می‌شود از هر یک از آب
و عرقها همانست که بیان شد اضافه نمایند و بعضی در قسم ثانی که از حرارت غالب باشد بازای هر یک [illegible]
عشبهٔ مغربیه [illegible] مثقال آب و عرقها در ثانی اتمام بلکه می‌ریزند مثقال و دو دانگ که مجموع [illegible]
عشبه در این سه روز [illegible] مثقال می‌شود و هرگاه تحصیل قوتی در مزاج و طبیعت شده و احتیاج ثانی باشد چند روز
دیگر بقدر ضرورت هر روز پنج مثقال عشبه را اضافه نموده که بقدر خوراک روزی هم پنج مثقال [illegible]
مثقال و دوازده [illegible] مثقال و [illegible] هفت مثقال و چهارده [illegible] مثقال [illegible]
گردد و هرگاه انتفاع کلی در این با برده [illegible] که مقدار بیست مثقال [illegible] عشبه میل نموده حاصل شده باشد و دیگر
احتیاج نباشد [illegible] المطلوب الا از بیست مثقال تجاوز نکرده چند روز دیگر که ضرور باشد بهمان طریق که هر روز [illegible]
روز یا هر سه روز یکبار اضافه نموده بود کم ساخته که بقدر پنج مثقال یا مقدار اول که سه مثقال است برسد و هرگاه
در همین سه روز اول [illegible] عشبه تحصیل قوتی شده باشد و طبیعت بصرف در زیاده از پنج مثقال سوا بکرده هر روز
یک مثقال کم کرده می‌شود که در [illegible] روز [illegible] و هفت مثقال خورده شود * طریق سوم که در اکثر [illegible]
امراض عشبه مستعمل است جمیعت که سه روز اول هر روز هفت مثقال و سه روز دیگر هر روز هشت مثقال و سه
روز دیگر هر روز نه مثقال و سه روز ده مثقال [illegible] که [illegible] روز [illegible] دوازده روز
یکصد و دو مثقال گردد و اگر احتیاج ثانی باشد از ده مثقال اضافه نکرده چند روز دیگر هر روز نیم مثقال کم نماید
تا بقدر سی مثقال [illegible] مثقال و نیم و چهارده [illegible] مثقال [illegible] مثقال
می‌شود که [illegible] یکصد و [illegible] چهار مثقال می‌شود [illegible] آب و عرق حالص و ممزوج [illegible]
جوشانیده که به نصف یا ثلث رسد بدستور [illegible] که [illegible] آب بطریق [illegible] نوشیده شود در اواسط
[illegible] آب نموده [illegible] نوشیدن آب صرف و بهتر است که هرگاه
[illegible] آب عشبه [illegible] نقل عشبه [illegible]
بجای آب بنوشند و اگر تشنگی غالب آید و تاب [illegible] آب عشبه را بطریق خوردن
[illegible] آب [illegible] گلاب ممزوج نموده در بادی
[illegible] * و اما دستوری که حکیم [illegible] تحفة المؤمنین [illegible]
[illegible] عشبه ذکر کرده آنست که بعد از مناسبه شروع باستعمال آب نمایند * و طریق استعمال آب آنست که هر روز
[illegible] مثقال آن را [illegible] کرده با گلاب و عرق [illegible] و عرق [illegible] مثقال [illegible]
بطریق خوب جوشی [illegible] صافی نموده [illegible] صبح [illegible] گرم کرده
بنوشند و تا دوازده روز [illegible] زیاده [illegible] نموده [illegible] که در

چوب چینی مذکور شد و اگر صمغ عربی را به جای آن بدارند نافع است و تنقیه قبل از شروع لازم است و بعضی مجموع
نصف مثقال آن را جوشانیده صاف نموده در عرض دوازده روز بنوشند و بعضی یک ربع روز را یک دفعه جوشانیده
صاف نموده به حصه کرده سه روز می نوشند و گفته که حصر را مطبوخ آن است که یک جا جوشانیده البته موجب نماء آن
گردد هر روز رخصانیدن و جوشانیدن بهتر است و موافق قاعده حکمای سلف است * فصل در بیان استعمال عشبه
مغربیه بطریق مفرد مجرب * و طریق مفرد آن است که هر روز یا بار ده روز هر روز یک مثقال آن را کوبیده با نبات مثل
حاجت با گلاب مفرد بنوشند جهت مفاصل مزمنه مجرب است و در بعضی امزجه از طبخ آن قوی است * دستور دیگر به
روز هر روز یک مثقال و نیم عشبه در امزجه ضعیفه و دو مثقال در امزجه متوسطه و دو مثقال و نیم در امزجه قویه و بعد
روز دیگر هر روز به مثقال را امزجه ضعیفه و به مثقال و نیم در امزجه متوسطه و چهار مثقال در امزجه قویه تا به روز
اگر بار احتیاج باشد از چهار مثقال اضافه ننمایند و هر روز نیم مثقال کم کنند تا دوازده یا با بیست روز کوبیده بیخته
با چهار مثقال گلاب بنوشند و مفردات شرکه که در چوب چینی ذکر شد اگر به جای چوب چینی عشبه مغربیه کنند
نفع بلیغ خواهد داد * و اما معجون عشبه مغربیه از آنجمله است * معجونیکه حکیم هاشم طهرانی تالیف نموده جهت
اوجاع و امراض بلغمیه و ضعف معده و ضعف قوت ماسکه و کم اشتها به سبب رطوبت و معجون النفع گفته
* صفت آن عشبه مغربیه نخاله گرفته دار چینی از هر یک نیم مثقال زنجبیل قرنفل دانه هیل دانه با
کبابه زعفران از هر یک سه مثقال عسل مصفی دو نیم مثقال عسل را به قوام آورده ادویه را کوبیده بیخته با آن معجون
سازند صبح و شام تناول نمایند با گلاب بقدر سه درم و مثقال تا چهار و نیم مثقال * معجون عشبه مغربیه دیگر
* صفت آن عشبه مغربیه بیست مثقال سورنجان دار چینی قرنفل از هر یک نیم مثقال کوفته
بیخته چوب چینی عسل مصفی به قوام آورده معجون سازند * فصل در بیان
استعمال عشبه مغربیه بطریق حکمای فرنگ * منقول از رساله که ترجمه نموده اند از زبان فرنگی به ترکی
و از ترکی احمد بن لطف الله مولوی افندی بعربی باز ترجمه نموده از آن بفارسی ترجمه نموده مقصود آن است که
عشبه مغربیه را بزبان فرنگی سمارنه نامند و آن بیخ نباتی است طولانی با چهار بیخ در طول آن می باشد و بسیار
قوی نمیشود بلکه نبات بقدر انگشت باریک میباشد و منبت آن در ارض نوموس از بلاد ارض جدید است و مغربیه
نامیده شده سبب آن بسوی مغرب یا برای بودن آن بلد است در جانب غربی از آن ارض جدید یا برای اجلاب و اخذ
آن است اولا از بلاد غربی از بلاد فرنگ و از آنجا به بلاد دیگر و اطبای فرنگ برمی آورند آن را و جمع میکنند
و در مانه جمله می نمایند و محافظت مینمایند و معالجه مینمایند بآن امراض صعبه را * و طبیعت و مزاج آن
موافق آنچه نامیده اند مجربین بقیاس صحیح و تجربه مستمره حار است در درجه اولی و خشک است در درجه ثانیه
و بهترین آن آنست که چون بشکنند اندرون آن سفید و سخت و بیریشه باشد و سرخ و سیاه نباشد * و بهترین مقدار
کهنه آن تا زمان مذکوره است و دیگر آنکه چون بشکنند اگر از چوب آن گردی بر نیاید و مثل باشد
تازه و خوب و مستعمل است و اگر از آن گرد بر آید و زرد یا سرخ باشد کهنه است و خاصیتی چندان ندارد و بعضی
از اطبای فرنگ ترجیح داده اند این را بر چوب چینی در بعض امراض مخصوصه مثل آتشک که میباشد
تا آنکه گفته اند این دوا به تنهائی از برای این مرض نافع است و احتیاج بترکیب ندارد با ادویه دیگر و نیز
مگو بعض مصلحات و معرقات اعضای رئیسه و بعضی ادویه و بعضی امراض بخلاف عمران اند که به
تجربه معلوم کرده اند که محتاج به ترکیب است تا عمر خود باشد مرض منقطع گردد و ممکن است مرض و سر

* بیان آنکه عطر نکهت‌های معطره یعنی خوشبوی است و دهن خوشبو و خوشبو سازند * عطر از نسخهٔ عطاران هند
و از نسخه بعض هندی غالیه را گویند و از نسخه در حرف الالف ذکر یافت * صفت آن بگیرند صندل سفید مقاصری
اعلی پنج استار صندل زرد که بهندی ملاگیر یا بنگله نامند استار عود قماری عودی اعلی نیم استار اظفار الطیب که آنرا
بهندی نکهه گویند دانهٔ هیل بوا که آنرا بهندی الایچی خورد گویند درنقل گل دونه ترک در حب صندل از هر یک
سه درم سنبل الطیب چه گل مریخ یا اسباع گل سیستی که آنرا بعربی ورد حسی و بهندی گل سیوتی نامند از هر یک
یک استار اکسیر یا سر علفل هندی که آنرا بهندی ناگرمه نامند یک استار کافور قیصوری سر ماشه خوب دار حسی
سعد سابله از هر یک پنج‌دونه گل مروه ریحان سیاه برگ ترنج سلیقه گل داودی از هر یک نیم دام لادن گل رسی
از هر یک ده دام و اگر گل رسی نباشد بجای آن گل نرگس کیسه گل سیح گل کستکی گل کیوزا گل صندل از هر یک نیم دام
چهار یا پنج سی دام ناخنهٔ مسلم ده تولهٔ همه را با آب خالص و دو سیر گلاب و دو ماء عرق به‌اندازه تنگ کرده عرق
کشند و در روغن عرق کشیدن سه تولهٔ عنبر اشهب و از یک تولهٔ عطر صندل و یک تولهٔ عطر گلاب و یک تولهٔ عطر
عود هندی گلاخته مشک نیم خالص به گلاب بنگرما بیندازد داخل کرده در نیمه شیشه که عرق در آن می‌چکد
بگذارند و عرق کشند یا عرق بروی عنبر گلاخته و غیره بچکد و چون شیشه پر شود آن را در طشت آب یخ نموده کرده نیز
آن را نگه دارند و پاکیزه نگه دارند یا سرد شود و اگر دیک نیمه عرق باشد باز عرق کشند و در طشت دیگر علیحده نگه دارند و باز
قسمی باز نکو عرق را در اخلاط باقی نمانده بس بعد از آنکه عرقها خوب سرد شود عطر هر یک را علیحده گرفته نگاه دارند و اگر
خواسته باشد که این عطرها را صافی نمایند بدری گلاب را در آفتاب گذارند تا عطر را در آن ریزند و بر سر ریسمان نیز
بدری نیم دو باره صافی در آن اندازند و رسانه گذارند تا عطرها بر سر گلاب جمع شود و در نه نشیند گردد و اگر از یک
مرتبه که عمل کنند خوب صافی نگردد مرتبه ثانی و ثالث تکرار کنند که خوب صافی گردد و بهترین عطرها بیکو
نمی باشد و لاین بادشاهان است * عطر از نسخهٔ دیگر * صفت آن صندل سفید سپید سیاه جهانی ملاگیر یک
سیر عود قماری عرقی خام اظفار الطیب دانهٔ هیل بوا و قرنفل دارچینی سعد سابله گل دونه گل صد برگ از هر یک نیم درم
اکسیر سنبل الطیب علفل که آنرا بهندی ناگرمه نامند از هر یک نیم درم کافور قیصوری سه ماشه مشک در تولهٔ و یک
ماشه گل مرواگل داودی از هر یک نیم دام بدستور عرق کشند عطر آن را نگه دارند * عطر از نسخهٔ دیگر * صفت
آن صندل سفید ملاگیر عود هندی عودی گل سرخ از هر یک دو سیر سیاه جهانی و دانهٔ هیل بوا در سیر و نیم قرنفل دو
تولهٔ و نیم ماشه سنبل الطیب نیم علفل هندی که آنرا بهندی ناگرمه نامند یک ... کافور قیصوری سه ماشه
مشک نیم چهار ماشه نیم ماشه نیم و نیم دام لادن ده دام عنبر اشهب دو تولهٔ دارچینی نیم دام سعد سابله دو دام
و نیم گل دونه دو دام و نیم گل مروا بار بوکه ریحان سرخ است گل داودی گل رسی از هر یک دو دام گل صد برگ دو دام
و نیم گل چنبه گل کیوزا ریک نیم دام گل سیح نیم دام گل سیح نیم دام بدستور عرق کشند و عطر آن را نگه دارند * عطر از نسخهٔ
نسخه هندی * صفت آن صندل سفید چهار استار و نیم اکسیر یک استار سنبل الطیب باروی مرحس نیم مسو
مرد هندی یک بلولی زعفران خورده اگر عنبر اشهب از هر یک تکمیل لادن مشک از هر یک دو تولهٔ گلاب چهار استار
بدستور عرق کشند و عطر آنرا گرفته دو تولهٔ عطر گلاب خالص اضافه نموده استعمال نمایند * عطر از نسخهٔ که نصار خوشبو
نماید نیست * صفت آن عطر عودی نیم دو سه صندل زرد توسن یا ربع خس که بهندی اود کهامی است از هر یک آنار
صندل سفید آنار ربیک باره چهار یا پنج دانه صغار از هر یک نیم تولهٔ سنبل الطیب جهر ... که اسمه است از هر یک
دو ... نیم ماشه گرم نیم دام ناخنه که عامل هند نیم سیاهه زعفران یک دام لادن عنبری دو ماشه عنبر اشهب سه

سفید با کم حیا را آب ارزود شدی که اگر باشد تا بالا بلند آب ارحیت برد که سلا گر باشد پس آب ارسل دوا
بمانند سیخ بعقبه از هر یک نیم دام اظفار الطیب درست نارنج با نهار با ربع از هر یک چهار دام حب المحلب که کوفته
باشد یک دام سنبل الطیب دوا لدا سبه که بعضی چهر لاوا کثیر باشد از هر یک دو دام عنبر اشهب چهار تولد
مشک خالص دو تولد کافور قیصوری پنج ماشه زعفران یک ماشه خورده اگر سه تولد در گلاب نیز بیامیزد عرق کشیده عطر آنرا
برآورده نگاه دارند و عطر صندل و عطر عنبر و عطر عود سفید و عطر کیوره و عطر کیمکی و عطر ورد احمر هر یک در جای خود ذکر یافت
و می‌باید از آن جا جوید انشاء الله تعالی * فصل در ذکر عطوسات * بدانکه عطوس دوا کمرا دویه باشد را
گویند که بسیار نرم سائیده در بینی کشند یا دمند یا بواسطه انبوبه یا غیر آن تا آنکه باقصای انف رسیده
عطسه آرد و باید که استعمال عطوسات مطلقا بعد از تنقیه ماده باشد وجه ربما شد از استعمال آنها درد
امتلای بدن از مواد ردیه بعد از طعام و پس از استفراغ زیرا که عطوسات محرک مواد اند هر گاه پر باشد و هر گاه نیز
پر یک بار بدن واجرکل عصب پس خطر و ضرر آنها در بین بیش از اند و نفع آن است و بسا است که به سبب
کثرت و غلبه مواد باعث خطر عظیم می گردد که فالج و لقوه و سکته و امثال اینها باشد امراض بارده را نافع باشد و تنقیه
دماغ کنند و عمر الهول اسود را مدد اخراج مینماید کنند * عطوس نافع جهت امراض مذکوره * صفت آن کندس
سونیز و فربیون فلفل جند بیدستر از هر یک … حب بلسان عاقرقرحا مشک … خالص نورا دمی مساوی کوفته
بیخته در بینی دمند * عطوس دیگر که همین خاصیت دارد * صفت آن … فلفل اسطوخودوس جند بیدستر
از هر یک سه درم کندس … کوفته بیخته … در بینی دمند یا در خرقه کتانی بسته بآن تعطیس نمایند
* عطوس دیگر که جهت تنقیه دماغ و مواد بارده نافع است و دفع مواد بلغمیه می کند * صفت آن کندس خربق
جند بیدستر خردل زراوند طویل مفرد … مجموعه چون … سائیده در بینی کشند باعث عطسه
می گردد * عطوس دیگر که فالج و لقوه و امراض دماغی را مفید است * صفت آن صبر زرد خربق سفید نوشادر مرزنجوش
از هر یک … جند بیدستر … با آب مرزنجوش … استعمال نمایند * عطوس که نافع است از برای صداع بارد و نسیان
* صفت آن خربق اسود مرزنجوش از هر یک ده درم اسارون کندس … از هر یک نیم درم … دانگ فلفل
دار فلفل از هر یک سه درم نرم کوبیده در خریطه کتانی بسته تعطیس کنند * عطوس دیگر که نافع است از برای فالج * صفت آن
کندس فلفل عاقرقرحا … دو … از … نوشادر … مرزنجوش خربق … ۲
جند بیدستر … کوفته بیخته تعطیس بآن نمایند * عطوس دیگر که فالج و لقوه را سود دارد * صفت آن
… از هر یک جند بیدستر کندس … کوفته … باعطسه آورد * عطوس دیگر برای مفلوج
* صفت آن کندس عاقرقرحا … مرزنجوش نوشادر و … خربق ابیض خربق اسود … مشک … از هر یک نیم
مثقال … تمام اجزا … حسب اقتضای مرض و حال مریض وقت ضعف … استعمال نمایند * عطوس دیگر
برای لقوه چون استعمال کرده شود بعد از غرغره * صفت آن کندس و فلفل … نمایند * عطوسی که صرع را نافع
۱ بود * صفت آن اسطوخودوس … مساوی کوفته … در بینی دمند باعطسه آورد و
بدانکه اگر مصروع را از سعوط عاقرقرحا عطسه آید امید فلاح است والا فلا * فصل در ذکر عطسة الله * بدانکه
عطسة الله دوای … است … و عطسة الله نامند … دوا … در صحرا به
… باشد … گویند که موسوم بود … که این دوا نافع است از برای … معده
و سردی مزاج و اشتهای طعام و اشتهای جماع … موجب … است و چون خورده شود در زمان بهار

بهار و زمستان سه ماه و در جمعه از بهر ماه * صفت آن هلیله سیاه و پوست بلیله آمله مقشر و ح ترکی و راوند
مدحرج راوند طویل عود دوا دانه کبابه قاقله دانه مصری فلفل تخم بادیان تخم گشنیز سیاه و تخم گشنیز و از هر یک شش
و نیم درم زنجبیل سنبل سنبل الطیب موثرد و زرباد و تخم کرفس کوهی و مرزنجوش از هر یک ده درم و با شکر ده
تکمدم تخم کشد نانخواه تودری سفید خشخاش سفید و ریوند در ونج عقربی ... از هر یک هفت مثقال و مر حاطاسابریهند
و زرنباد لعوس حلتیت ... و ترنج کوها بی از هر یک سه از هر یک ... دار چینی سطرح هندی سطرح فارسی
حلیلموته اسه سعد کوفی اصل ... دار فلفل در فه الطیب ... از هر یک نیم اوقیه ... سکنجبین از هر یک
سه او قیه ... کرفس ... اوقیه ... حب النیل ... کرده که ... آنرا ... باشد ... که
... با آب ... نگهیه ... با آنکه ... آنرا ... ورد ... که ... دیگر
... ورد در ماء العسل و ... دیگر ... کره ... که ذکر شد پس آنرا در سایه خشک کرده ... بعد
با ... باد ... کرده ... بارای هر ... حب النیل ... کرد
داخل کرده ... ع ... گاو ... تخم ... خوب ... خشک ... طرف ... بعد
... حب النیل ... سا ... که اول ... داخل ... صافی ... اد و ان
داخل ... باید ... آن را ... ایام آید ... ادویه ... آب ... در شوی ... بداز چینی
کوفته آنرا کوفته ... ریخته ... اران ... صبح ... اوران ... باسه
ساعت صبح ... بعد ... معتدل در گرمی و سردی و ... که موجب ... باشد
و ... که ... بعضی از اطبا آنست که این معجون ...
داخل ... باذن الله تعالی و سوده ... از جمیع امراض ... است و حفظ صحت می کند و این ترکیب ...
... گاو ... عسل ... گاو و ... حب النیل ... مساد
... حب النیل ... گرم ... است در درد ... و نمر * صفت ... الله ...
دیگر هلیله سیاه و پوست هلیله آمله مقشر و ح ترکی راوند ... راوند طویل ... مصری دانه ...
دانه قاقله کبار گل ... مصرا از هر یک نه مثقال ... سنبل الطیب ... مرمکی صافی
... الصمغ ... سالیون ... از هر یک سه درم ... در ونج عقربی ...
نانخواه تخم گندنا تودری گلگون ... خشخاش ... حماما ... رو ... بر ...
کرمانی از هر یک ... مثقال ... هندی ... سطرح هندی ... بوزیدان ... کوفی ... از فلفل
در فه الطیب دار چینی ... از هر یک ... مثقال ... سکنجبین از هر یک ... مثقال ...
کرفس دوازده مثقال حب النیل ... مثقال حب النیل بدرا در ... در ... آب ... ساعت از ... بعد
از آن برآورده ... در ماء العسل ... از آن برآورده ... و سرکه انگوری ... از آن برآورده
... سرکه ... و بعد از آن ... ورد ... از آن برآورده ... ورد در ماء
العسل ... و بعد از آن ... از ماء العسل برآورده در سایه خشک ... بر روی سنگ ... آنرا ...
... که ... ادویه را ... ادویه و ... حب النیل بدرا ...
... گاو ... خوب سوده ... گلاب حل کرده ... عسل ...
... داخل کرده ... لابی آورند و ادویه را ... سرد کرده ... کرده

مثل باد گرم‌ها را آب‌ها بر عود هندی که اگر باشد بار بالا بلند آب‌ها رحمت رود که مثل کمر باشد بهتر آب‌ها از عمل بوا
مثل باد گرم‌ها را آب‌ها بر عود هندی که اگر باشد بار بالا بلند آب ... ارمنی نه چهار دانگ حب المحلب که گوله
بسازند نیم بمثقه ارمنی نصف اما اطفار الطیب پوست نارنج با بهار نارنج ارمنی چهار دانگ عنبر اشهب جها و گوله
باشد کدام سنبل الطیب دوا الدا ... که بهتری ... ارمنی در دام عنبر اشهب حها و گوله
باشد کدام سنبل الطیب دو الدا است که هندی جمر ملاوا کمتر باشد ارمنی در دام عنبر اشهب ... عطر آنرا
مثل خالص دو گوله کاد و نیم ماسه زعفران نیم ماسه حوره اگر سه گوله در گلاب بطریق معارف عرق کشند ٭ عطر آنرا
برآورند و بکار برند و عطر صندل و عطر عنبر و عطر عود هندی بستار که عطر کمکی و عطر ورد احمر مثل درجای خود ذکر یافت

٭ فصل در ذکر عطوسات ٭ بدانکه عطوس دوا کمرا دو به نامه را
ومی بانیدا و ان جا حوسدا دساءالله تع
گویند که ... ... باد ... و اسطه امر به ... آن با آنکه باسمای ... رسیدن ٭
عطسه آرند و بدانکه استعمال عطوسات مطلقا بعد از نضج و تنقیه ماده باید و ... باید از استعمال آنها برد
اصلاح بدن از مواد ... و طعام و ... از استفراغ زیرا که عطوسات محرک مواد است ... و ... سبب
تحریک ... بدن را حرکت عنیف ... ... ٭ ... آن است و ... است که ... سبب
کثرت علته مواد باعث خطر عظیم می گردد که فالج و لقوه و سکته و امثال این ها باشد امراض بارده را نافع باشد و تنقیه
دماغ کند و عصر الدول را سود دارند را اخراج ... کنند عطوس نافع جهت امراض مذکوره ٭ صفت آن کندس
... بلدان ... جا ... خالص ... مساوی کرده
... ٭ عطوس دیگر که ... ٭ صفت آن ... فلفل ...
ارمنی ... درم کندس هست ... کرده ... نیم ... تعطس نمایند
٭ عطوس دیگر که جهت ... دماغ و سواد بارده نافع است ردع مواد تعطسه می کند ٭ صفت آن کندس ...
... مفرده ... باشند ... تعطس کنند باعث ...
می گردد ٭ عطوس دیگر که فالج و لقوه و امراض ... است صفت آن ...
... عطوسی که نافع است از برای صداع بارد ...
٭ صفت آن ... اسود ... ارمنی ده درم ... ارمنی ... درم ... دانگ فلفل
دارفلفل ارمنی ... درم ... کرده ... تعطس کنند ٭ عطوس دیگر که نافع است از برای فالج ٭ صفت آن
کندس فلفل ... دار ... ارمنی ...
... تعطس بآب نمایند ٭ عطوس دیگر که فالج و لقوه را سود دارد ٭ صفت آن
... کندس ... باعطسه آورد ٭ عطوس دیگر برای ...
٭ صفت آن کندس ... اسود ... ارمنی ...
مثقال ... تمام ... استعمال نمایند ٭ عطوس دیگر
برای ... استعمال کرده ... ٭ صفت آن کندس ... ٭ عطوسی که صرع را نافع
بود ٭ صفت آن ... مساوی ... باعطسه آورد
٭ فصل در ذکر عطسه الله ٭ بدانکه ...
عطسه الله دوای ... عطسه الله ... از ...
یکی از ... گویند که ... دوا نافع است از برای ...
... طعام ... حماع ... است ... خورده ... بهار

بهار و رمضان سه ماه در روز و حصه‌ها از هر یک * صفت آن هلیله سیاه و پوست بلیله آمله منقی و خ ترکی ررا وند
مدحرج راوند طویل سنبل هوا فاطلۀ کبار سفال مصری ترنجل تخم بابونه تخم کرفس کچه سماه مرمکی را از هر یک سی
و ربع جور بوا در بلند مصطکی سنبل الطیب موفورد مرواسارون تخم کرفس کوهی مرموت از هر یک دو درم با تحواه سیاه
تکمه نیم کیلد بابوری سفید حصا تخم سفید روساد در و مع هوفی پوست سع رزیک حماما حا در حاطما نمی سعید
حرر سالیوس حلمت مستی زیره کرمانی از هر یک سه اوقیه سنبل قلفل دار حبینی سطور ح ملدی سطرح فارسی
فلفلموئه سه سعد کوفی اصل تملو مرد ارفلفل ورد الطیب حصه تمک سه را از هر یک نیم اوقیه حا و سمر سکبینج از هر یک
تحم را اوقیه ریس نیم کرفس مسب اوقیه حب الحنظل بیمقد کرده که سه معمد آن را بر و رده باشد یک مقید با مرکه
و یک مقید با آب و عسل و کمقمه با ر بمر که تا اسفند کرده و ارسوگرفته سما سه آن را یک رور در سرکه و یک رور در شکر
و یکروز در ماء العسل و سه مفید دیگرای کار را نکسید ببدی طرفی که دکر سد بس آن را در سانه حسک کرده سما بمله
بابادید عسار بود و بافی ادویه را کوفته بحیه باری مرمه حرورا را ادویه یک حروار حب الحنظل مد نرمد کور
داحل کرده بجمیع را با روغن گاو با روغن بادام باره سرون حرب بموده بعسل حمل جوسر وجوش ط مرعفر جاحب
وفاسد سعری بورن حب الحنظل معجون سا زیک پاس بجوکه اول مرسلدفا سد راتگدارید عسل صافی را داران
داحل بما در دو بحوسا نید وکف آن را نگیرند تا سرام آید بس ادویه را با آب بمرسید و درسوی سر لعا ید ارحلمی
کرده سرآن را گرفته درحودلی کسید وسی ماه بگذارید بس بحو رید اران مقدار عفصی صبح ناشتا و بعد اران تا سه
ساعت هیچ بخورید بس غدا بخورید غدای معتدل. و گرمی و سردی و نرم بماند ارحمر تکه موجب تخمه باشد
و ما ترید ابسرد راعلیه که حوت حل رد اسه و رعم بعضی اراطبا آن است که این معجون با رسید ارمسرسر
با مل رارید بادن الله تعالی و موثر صحت ارحمیع امراض و علل است و حفظ صحت می کند و این ترکیب تجاه
و سه حرراست با روغن گاو بعمرفا سد وعسل ووزن احرا معرارفا سد رعسل وروغن گاو و حب الحنظل مسا د
رسد ادویه رفا بمد سل حب الحنظل و مراحس گرم وحسل است در درد درجه دیمر * صفت عظمه الله به تحمه
دیگر هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی وح ترکی رراوند مدحرج رراوند طویل سفال مصری دانه مل هوا
دانه فاطله کبار گل بابونه ربیسل کسید معمرا رهریک ده مثقال جوزبوا سنبل الطیب بر بد مغمد مرمکی صافی
مره الصمع دودواسارون مرتعل حطرا سالار ون فرفیون از هر یک سه درم زرنباد درونج عقربی بوست تمر ررسک
بالنحواه تخم کمد بابوری گلگون تخم حسحاش حماما عا دریا حا طماسر مقید حلبت بر و سیاسالیرس زیره
کرمانی از هر یک حما رمثقال و سنبل مندی سطرح هندی فلفل مویه اسه سعد کوفی نیم بملو مرداد فلفل
درده الطیب دارحینی حب بلسان از هر یک هفت مثقال و تمر حار و سکبینج از هر یک سی مثقال پوست نیم
کرفس دوازده مثقال حب الحنظل سه صد مثقال حب الحنظل را در مقید در سراب سد نگاه دارید و بعد
ازان برآورده نکمقته در ماء العسل نگدارید و بعد ازان برآورده کمقمه در سرکه انگوری نگاه دارید و بعد ازان برآورده
وازیکسیا بروز دار مرکه باره نگدارید و بعد ازان بار سه روز در سراب سد نگدارید و بعد ازان برآورده سه روز در ماء
العسل نگاه دارید و بعد ازان بار ارماء العسل برآورده در سایه خسک نمایند و بر روی سنگ سماق آنرا صلایه بلیغ
نمایند که سل سرمه گردد و باقی ادویه را کوفته بیخته سد رون ادویه و ملبه رن حب الحنظل را با مر آمیخته
در روغن گاو با روغن بادام... رن حرب نموده و وزن ... ع با سد در گلاب حل کرده رد و برا برادویه عسل مقید
منقی داحل کرده بقوام لایق آورید وادویه را با آن یک سوره مرمحوب سازید و سرد کرده در مرتبان حمی کرده

سماق دو قسم است چون تکامل اربد و بعد از سماق استعمال نمایند لیمو ترش کم مقال *باب العین مع القاف* عقرب
بعربی اسم کژدم فارسی است و آن سه اله حراره والوان سیاه باشد ابتدا در حس حرکت سه اله را بلند دارد سه اله
یا سیاه را حد سه اله تکسد حراره را وارسه اله کو حکم رسیده و دو نوع اقسام آن سیاه و زرد است و بهترین آن
در مداوا زرد سه اله است و به تجربه رسید که چون آخر های آن بدید ابدال آن باشد در روی مرتکب اربد
خصوصا زیان نمایان عقرب بسیار ازان نکوین مسموم در آخر مسموم مرد و حمل و چون شکافته آنرا بر موضع گزیدهٔ عقرب
نهند بدون تسکین آنها شدن بر مسند گردد آن جهت درجه سمیه و سوده و زهر مسموم عقرب گزیده سعد
و موجه آن با ادویه مناسبه جهت سنگ گرده و مثانه و عسر بول نیز مطبوخ است واکتحال آن با فلفل واد به حار جهت
بیاض و با دمه حسم حموان را بیان ضرب دانسته اند و نرگس موس نقد زعفران آن جهت بهر بی بهره طلای
آن جهت ساقط کردن دانه بواسیر و ربع لهی و ثور و بسی و کلف و در روح خسمه دوی الا برامت و روغن آن که زیده آن را
بعد از سست و سیاه در روغن ریختن که بار ای هر عددی ده مثقال باشد اند آمیخته حمل رود در آفتاب نگذارند
جهت عرق النساء و فالج و در اسپرم بحرب است و طلای موجه کرده آن بر روغن ریختن که تحلیل نوحش نزد جهت رو باسلیب
مری داء الثعلب بی عدد ان و بعض بلد عدد عقرب بلد کرده در وان زیتکه مسند اسقاط جنس ازسود مانع سو دل
می گردد و گرانند عقرب بر عضو عصب را مانع فالج ادر پاک سرده اند و این مثل آن مصر به و مصلحش گل ارمنی
و حکم کرس و سرلیس با همرده رهم است *احوال عقرب که وصاد اله ازب هم و ایمند چنان است که عقرب ده را طرف
سر با در طرف آهن با شمال اند احمد مر طرف را محمود حکم کند و دیر زیتکه از همه زرگرم شده باشد و آن را
ازبن را زود آورده باشد سپس نگذارند و صمغ نرا و بلد المه باشد که نمود و بسیار گرم شده باشد که عقرب تمام جا کسر نبود
و باشد که عقرب باشد و لابست نیز ازان است که ضعف ولا عوض باشد *نوع دیگر آنست که عقرب را در شیشه که تنگ
حکمت کرده باشد کرده سرشیشه را محکم نمود در سوزنکه بسیار گرم باشد بعد از سی منه ساعت بیرون
در میان آتش گذارند اگر باز محتی شده باشد بهمر و الادر به ساعت دیگر آن بعد از که با لجمی گردد باز در آتش
گذارند پس باشد بحرب شده استعمال نماید بعنوان معروف رشیا دارند در آنکه یا لید در رم بحصب امرحه و
دوب و سی با ادویه مناسبه *دهن العقارب بعضت حصا و کلمه و مثانه کند و بعوض باد نماید *صنعت آن تکوید
روا اوزید طرح بیست نیم کیلو عقارب و جار ازمر زید روا اوزیه محمر ع را بسم کوفته در شیشه کرده روغن بادام تلخ تکرطل
بر روی آن کرده سست خیلی عقرب سیاه زید در آن اندا خنه حمل روز در آفتاب گذارند پس بالا آمد در شیشه وبسته
نگاه دارند و عند الحاجب روغانه وصل کلمه طلا کنند *دهن العقارب بنسخه دیگر *صنعت آن روا اوزید طرح
حنظل ده مثقال کوهی نوعی نیم کیلو از مریله مثقال او سه سم کوفته در شیشه کرده بر مریله بر آن روغن بادام تلخ تکرطل
و نگذارند در آفتاب با بسته دو هفته بسیار بیند و بالا بیست نیم گیرند ده عدد عقرب سیاه و عقرب ماراز بد در آن
روغن اندازند پس سرشیشه را محکم بسته و هفته دیگر در آفتاب بگذارند پس از آفتاب بردا شته نگاه دارند و وقت
حاجت استعمال نماید *دهن العقارب بنسخه ثانی سنگ گرده و مثانه را بکشند بر آید و بر اورد و درد و در بین امر
بسیار نافع و مجرب است *صنعت آن روا اوزید حسی مثقال کوهی حنظل بیست نیم کیلو از مریله مثقال او سه ابدا بسم کوفته
در شیشه کرده روغن بادام تلخ تکرطل بالای آن کنند و تکه هفته در آفتاب بگذارند پس صاف کرده ده عدد عقرب زیده را
در میان روغن بیندازند و در هفته دیگر بسته روغن را در آفتاب بگذارند و هنگام ضرورت بداره طرح دو و احلیل
تحکاند ربه گاه و حاصره را با آن چرب کنند *دهن عقرب سیاه بنسخه معصومی سنگ گرده و مثانه را بر الله ردّد

بست را نافع بود و اگر قطرهٔ در گوش چکانند درد ساکن کند و اگر برد آنچه را سرکه طلا و بالسک بمالند آنرا حل کند * صنعت آن عقرب بلد در بدو عقد و باسمر و سرکه بند چهار روز اول ماه باقی ماند باشد در شیشه کند و عرق ربت بر سر آن کنند و سر بند را محکم نمایند در آفتاب نگذارند تا چهل روز بگذرد آنگاه استعمال کنند * مجرب عقرب سنگ گرده و مثانه بر برابر گرداند گی عقرب را بعاقبت نافع باشد * صنعت آن عقرب مجرب سه درم و نیم حنطا با فلفل دارفلفل از هر یک یک درم و نیم ربع کیلدرم نیم کاکنج سه درم حب بلسان سه چهار درم کوفته بیخته با سه حب آن عمل نمرسند مقدار سه یک دانگ با ماء آب کرفس * مجرب عقرب بدو نکرجهت بقیه سنگ گرده و مثانه * صنعت آن عقرب سوخته حنطا از هر یک سه مثقال فلفل دارفلفل از هر یک دو درم ربع سنبل یک درم کاکنج نیم درم حب بلسان چهار درم ادویه کوفته بیخته به عسل معجون ادویه نمرسند و دو امثال دیگر سنبل سه یک درم و نیم است و در نسخه بلا سی از هر یک بهما ممالک و نیم درم است

* باب العین مع النون * عنب بفارسی انگور و به ترکی اوزم نامند و بهندی اسم دیگر و دارک توت بررگ دانه کمر است در آخر اول گرم و تر و در عدا است بهترین شیرین و بعد از آن مستوی تلذذ و معدل امزجه علطه و صاف کنند خون صالح و حصبت افزودن تند گرده و رفع مواد سودا و احتراق خلط نافع و مصلح حال سینه و شش و مصر معده رطبه و ریحی و مصلحش زیره زیره و انار یا نه مصر معده حگر و سپرز و بواسیر ریحی و مصلح آن تخم کرفس و ملین طبع و مرور سنگی و مصلحش سکنجبین و عدا مای نرس است و آب سرد بعد از انگور بعافیت مفسد آب و مرور استعمال بهای عنب است و باید که بعد از خوردن آن بلا در و رساول بماند و با همین در طعام خورده سرد زدانه او در دوم سرد و خشک مولد ریاح مصر معده و امعاو رحمه آن حب حراجات و حلای ناصره در طو بسر حسبم نافع و ترست او مولد ریاح و بسیار وطی الامتلا اولست از انگور و فارس و عدس مایل بسردی رکسب است و روغن انگور که مکرر آب و نقل آن را اوروغن زیسون دوساید صاف کرده باشد و بار در آفتاب برورده باشد بعاقبت محلل و مسخن و ملین حلق است * حرارت حصرم و اسع صفرا و سکین عطش و حمیات صفراوی را نافع است * صنعت آن نکمر بند آب حصرم که غوره انگور است و با مرور آن ناربا زده تا کم مربند سه روز بسیار در حرارت و مانده مربت نماید و عندالحاجت بقدر ضرور رساول نماید * دبس عنب بفارسی دوشاب انگوری نامند در آخر اول سرد در دوم گرم و مولد خون صالح و مسمن و مفتح و منفعت آب سر بارده وانبل بادام حب مراکل سعرط و خفقان و ضعف احشا عنب الاثر و با ایدل مرکه حب دوران سرور و با ایدل رعدان حب رفع مره و عمر و عصب سلند ناسد آن حب صرع مجرب دانستد و با ایدون حب وحصب و حصون و با معر در طم حب رفع سوی در معان رور و با آب روحلنه حب سعال مرمن و درد سینه و با ماء الشعیر مفسد حصاه رمل و بول و سحج زیس فلنس مره در مرده که دبس عنب با آبسب برگ ریحان را آماده حرمل در جمیع احوال بامرمغام حمر است حب اسکار و ضماد مطبوخ آن باخطمی حب محلل اورام و کسور و مثل نافع ونفل سرد س ارد و مثقال با نیم مثقال و اکمار آن مجرب خون و مصدع و مصلحش تخم ریحان و حساس است * صنعت آن نکمر بند آب انگور رسیده از هر نوع که باشد و بجو سانند تا کل دو ساب با ربع رسد و شیرین گردد و اگر بلدرین کل آب انگور حالص را ده سهای ی= و سانند خوبست شیرین می گردد و با ایدل برسی مناسب و موسوم به مطبوخ عنب و رب عنب و مشهور است * دل عنب پیران سرکهٔ انگوری است مرکب القوی و در ان مغیر را دمب تلخ خرو چهار و یک خرو بارد و یک خرو یابس که بهر یک فعلی حاص از وصادر می گردد و مسه و راست گه در دو به سرد و خشک گویند حسکی آب در سوم است نایس و بسیار ضعیف و سریع النفوذ و سانده بوب اذونه باعضا ملاطف و قاطع اخلاط

ملینه و دافع تشنگی و مسمن بر هضم و دافع حرارت الدم اعضا و محلل اسهال کارانیده بلغم و سرور و موافق معده ملینه
و بلغمی و جهت قطع صفرا و مسهل مادهٔ صفراوی و مداومت کردن آن با سنبل الطیب گرم معده و گرم کرده او با
عسل جهت تشنج الاعصاب نافع و رقیق کردن بعد از خوردن گرم کرده آن جهت ادویه اماله و رفع جمود خون و سرد در
معده با نمک جهت رفع سوء مزاج و سنگ دو ساله گرده و مثانه آن بدن را جهت بلوی که رحلی مایل با ملح
و بیره که بمه رطوبتی غرغره آن جهت سقوط لهات نزول حلق رخصان و سقوط لهاة درد دندان و مضمضه آن با نمک
جهت قطع خون بن دندان که کند با سدر و باراج مفتاح خون و مسمی آن و طلای آن جهت سعفه انتشار و قروح
حسه رباد سرخ و حمره و نمله و جرب متقرح و بواسیر و داحس ورم ظاهری و باطنی و سایر ورم جراحات تازه دردسر
حار حاری و گزیدن جمرا و سعفه و موحشکی آتش نعامت مجرب و حقنه بر عضوی دیالیل و سمع بول ماده
از عصر معاور خود مسکن و بطول آن جهت گزیدن جراحات سمی بر موضع حرارت الدم ظاهر بدن جهت قطع سیلان
خون رعاف سکه با سرکه ... با سعد سمع سیلان فصول سکر مسکن و ضماد اخمری که دوران طبخ نایره باشد جهت
مرض ... آن مجرب و با گرد جهت ... و با عسل جهت ... آثار ... جسم ... مرده و با روغن گل
جهت دردسر که از آفتاب حادث شده باشد و با آرد جو جهت ... ورم ... و با کوبی و با حاکم ... گرم جهت ...
ورم بارد و با درمل جهت حار و کرا ... وجع مفاصل و جو ساییده آن با گلاب که بارچه را بآن تر کرده بر سر که ... کشد
جهت دردسر که از صفرا و ... از حمام حادث شده باشد مجرب و باشد سرکه بر سنگ گرم کرده و بخار آن
را در ... و ... بدرد سر ... و ... مرض ... و ... خوردن ... که در آن حل ساییده
باشد جهت ... که ... ساییده باشد ... طبخ آن بار ...
در ... دندان ... آن جهت کرم گوش و ... آن جهت ... و ... و گرانی سامعه و ... ملس ...
و ... آن جهت ... مصفا ... با گلاب روغن بادام و روغن گل جهت سرسام و ... با ... و ...
... را ... کرده ... آفتاب که ...
و ... که معده با ... و ... النفس بارد ... و در جمیع افعال
... که ... است که در ... و ... و سوداوی مزاج و ... و صاحبان ... بارد ...
با ... اعصاب و ... و رحم و ... و ... صاحبان ... غلیظه و درد مفاصل ...
آن ... صاحبان ضعف احشا و ... و ضعف بصر و ... و ... و ... لاغری و ...
آن ... و ... غلیظ و ... در روغن بادام را ... الحراره
و ... اعصاب ... و ... حاره و ... لعاب ... با ... و ... در بعضی امور ...
بعضی آن ... و ... که ... و ... * ... العنب در ... ذکر یافت * ...
گرم که ... انگور باشد جهت ... و ... ارزام بارده و ... و ...
نافع اما جهت ... کرده و ... و ... سنگ ... با طبخ حب ...
... که ... حب ... با ... آن ... و طبخ آن ... ملا ... و ... ما ...
... * ... احوال آن آدمی که ... آن را در طرف ...
کرده ... * ... که بفارسی ...
با ... گرم ... دارد ... * ... که ... انگور است و ...

وآب آن را یکه مولد و مهاب کنند و بجوشانند تا به نصف آید و رومی که ارند تا به سمر گردد و بکر ناس دولابی و نار باده
بمالاند و در مربا می آید کمی ه لمعیلا اصافه نمود ه شرب به دهند و اگر خواهند شیرینی آن تعنی نمرد می
انگور بهمین نحو ترتیب دهند * شراب حصرم نافع است از برای درد گلو و آماس آن و از برای قروح معده * صفت آن
به نسخهٔ شیخ و نیز بگیرند آب انگور غوص نابس شش رطل و به تر ند تا نلث بماند نس داخل کنند در آن عسل مصفا
مصفی نکو طال معانی اصل السوس مازوی سبز گلنار فارسی حصهٔ کل مرح از هر یک سه استار زعفران دو درم مرمکی
صافی سه نیم ثابي از هر یک یک درم و بجوشانند و بمالانند و بیاشامند و در نسخهٔ دیگر آورده که در بن نسخه سی استار است
چهار چهار مثقال است و باقی موافق این نسخه است * شراب غنبی تفریح و نشاط آورد و مقوی گرده و باه است و شهوت
جماع آورد * صفت آن بگیرند عصیر عنب شیرین سیاه دو من و در خم اندازند و بگذارند تا بجوش آید که آن را
نگهدارند و بگیرند دارچینی بسباسه خولنجان لعبت بربری نرز نبان نمی مرح سقاقل مصری لسان العصافیر
تخم شلغم تخم جرجیر تخم ملبوب حب القلقل احر اصاری از هر یک بوع ده استار کوفته در صرهٔ کتانی کنند و در آن
اندازند و سر خم را گرفته بعد از سه ماه استعمال نمایند شربتی بقدر مزاج شخص * شراب ریحانی نصمان و امراض
بلغمی را نافع بود و مقوی باه و سودا را نافع بود * صفت آن آب انگور رحمانی تکمن در خم ریزند و شش من
سلیخه اضافه نمایند دارچینی قرنفل بسباسه جوز بوا از هر یک دو درم مرح را تیم کوفته در کیسه کنند و در خم
اندازند سر خم را بگیرند و بعد از سه ماه استعمال نمایند و باید که خم را در اول تابستان پر کنند و اندرون آن را موم
گرفته بگیرند و مقل و عسل اسپ بو با گر دانند * مثلث آب انگور نحتی که دو ثلث آن در طبخ رفته ثلث باقی بماند
و در حین طبخ کف آن را گرفته باشند در سوم درجه گرم و مولد خون صالح و مقوی هاضمه و موافق صاحبان آبله
و حصبه و ذات الجنب و ذات الصدر و مقوی باه و سرور آور و اکثار آن مصدع محرورین را اما شیخ محمد بن محمود آملی
در شرح کلیات ابن سینا بکلام شیخ الرئیس در کتاب قانون دلالت بر آن می کند آن است که بگیرند عصیر عنب
مرفع و آب خالص به تحری و بجوشانند تا آن که بلد ثلث مجموع برود و دو ثلث بماند و اطبا گفته اند که در
صابر بو سبد علط است و مثلث علط است حمل مثلث شوی است بر مثلث طبی و عدم فرق نمودن این علط
عظیم است لهذا آن ملحق بمرین نارب عنب است * مویز صح بدانکه آن معرب از مي نسخهٔ فارسی است و بعربی
هم بعد العنب نامند در دوم گرم و در اول خشک محرک باه و ملین طبع و موافق سینه و شش و آبله و حصبه
و دیوجیر و رنین و اکثار آن مولد صفرای غلیظ و مصلح آن میوه های سرد ترو ندانسر دوشاب انگور * صفت آن
آب انگور را آن مقدار طبخ دهند که ربع باقی ماند و ثلث آب بسوزد و غلیظ و مایل بسرخی گردد و در گیلان بابت اس را
دوشاب ترش نامند و چون با حال دوشاب بجوشانند شیرین میگردد و آن را دوشاب گویند و در دیگر بادی
* عناب بهمسری آن رسد ثمالیه مرغ رنگ شیرین است و حمل آن به مرارت بارد و معتدل در حرارت و برودت و مایل
برطوبت و یبوست باد و مال باقی است و ملین احشا و مسهل اخلاط رقیقه و منضج غلیظه و رافع خشونت سینه و حلق
و آواز و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و رافع حدت خون و جگر و رحم مسرفه و ربو و درد سینه
و گرده و مثانه و امراض مقعده و فساد مزاج جگر و تا سکنجبین جهت سودی بی عدیل است و اکثار آن نفاخ و
دیر هضم و مصلح آن شکر و مویز و مبدل سنی و مصلح آن عسل و ادویهٔ یا شه و در صد و دیس گلاب و شکر و نرگس معمر
درالقه است نحله بکی بمصرطعوم شراب نمود شرب طبیخ برگ آن مرور و بسمر رطل با بدری شکر در عرض پس رود
واقع خارش بدن و مجرب است رد و رحمل آن در رفع اکله و قروح خبیثه مخصوص خوب بعد از طلا کردن

فصل ... بهار باشد و در بهار در دفع آن بد نمائی با تامیلاب حب ... روح ... بعد آن و شرب شیاره چوب
ازانیح که رطوبت ... جلاب آنها ... شکستگی اعضا و ... رقص و حرکت کردن ... است و ... شاید
باد ... اوراق و ... امعا ... که حب ... ادویه ... و دوائی جهت امراض ... و ... و ...
با ... عقد و ... نمایان و جانب ... ترک ... آب باعث ... ارب و ... طعوم ... ادویه ... الطعم
است ... اگر فصل ... خوردن مسهل و ادویه ... و ... ازان ... آن ... طعم ادویه ...
کم معلوم گردد و ... در ... مفرد است ... در ... جالینوس میگوید که ... در ... و ... طعمه
... در ... صحت ... دواء ... صحت ... جالینوس گفته نفع ... خون گرم را گمان
می برم ... این باید ... برای ... خون را ... گمان کرده است که آن ... خون را ... عمل
... آن ... است که ... بهتر کم و گفته که قول حکیم فاضل جالینوس
بهتر ... است و ... است * ... عنابی ... ذکر یافت * شراب عناب ساده ... و ...
... و ... خون را نافع باشد * صفت آن عناب ... یک رطل ... آب ... باشد و ...
... کنند و یک رطل ... قوام آرند * شراب عناب به ... داود انطاکی ... ذکر ... اصول
... خون کند و اصلاح ... و ... نماید ... عطش کند و نافع است از برای اطفال خصوصا
در ... شراب ... نماید * صفت آن عناب ... یک رطل ... علاج
... کاسنی ... گفته که ... حطا کرده ... را ... آب
... آب ... آب ... باشد و ... صاف ... داخل کرده
... و کف آن ... قوام آورند در ... دیگر ... تخم کاسنی است و ... اول ... است
... * شراب عناب به ... جمیع امراض دموی * صفت آن عناب
... گلاب ... آلو ... دانه و ... ده درم و ... گل ... سرخ
... یک رطل گلاب ربع رطل ادویه را ... صاف ... گلاب ... قوام آورند ...
... و ... لعابات و ... شراب عناب ... که
این ... حکیم ... محمد ... نافع از برای جمیع امراض
دموی خصوص ... امراض ... صداع ... امراض دموی ... * صفت آن عناب دانه ...
کرده ... گل ... گاوزبان گل سرخ ... مقال ... رطل گلاب ...
رطل ... باشد ... و ادویه ... داخل ... شربت ... باشد
داخل نموده ... رطل ... باشد ... تخم ... خرفه ...
یک رطل ... داخل کرده ... داده ... کرده قوام آورند ... ادویه ...
... ذکر یافت * لعوق عناب ورم حلق و ... نافع باشد و ... زبان را ... کند و ... امراض
... باشد * صفت آن عناب ... تخم خطمی ده درم ... درم ... ی ... درم
... اصل السوس ... ده درم ... درم ... رطل آب
... عناب ... و یک رطل ... کرده قوام آورند ... بادام ... درم داخل
کرده ... * مطبوخ عناب ... اخلاط غلیظه ... حاره ... نافع است

باریک و در مل آمیخته را [illegible] با گلاب گداخته نی روغنی و از پارچه [illegible] باریک بگذرانند
و در گلاب گرم سرد کرده [illegible] بگذارند تا سردی و سکون [illegible] گردد پس شمامه باریک چون [illegible]
[illegible] و اسپامه خوب و خالص است و بعد از آنست عنبر مایل بازرقی و زردی و بعد از آن مایل بخضری است
و [illegible] همه صفائحی است و بدترین صفائحی سیاه رنگ آنست و از این جوهر عنبر بلعی است که مسکر است ماهی
آنرا بسبب حلاوتی که دارد فرو می‌برد و چون ماهی آنرا فرو برد [illegible] ماهی که [illegible] سبب مسکر گردد
و بر روی آب می‌آید و موج آنرا بساحل می‌اندازد و ماهی را بر ساحل [illegible] محال است می‌میرد و [illegible]
[illegible] اهل [illegible] ماهی را [illegible] آن عنبر را بیرون می‌آورند و آن عنبر
سیاه رنگ و بی بوی باشد و بسیار کی بوی سهوکت یعنی بوی ماهی [illegible] اما مصنوع عنبر [illegible] بالمره بکار نمی‌آید
و یکی از اقسام مصنوع آن اینست که از لادن و کندر و موم و عنبر [illegible] که خواسته باشند [illegible] و از [illegible]
چند [illegible] را گرم کرده دو [illegible] بالای آن می‌چسپانند شمامه می‌سازند و [illegible] این شمامه مصنوع و شمامه اصلی
بسیار مشکل است [illegible] آب [illegible] که این عنبر مصنوع [illegible] می‌گردد و عنبر گرم
است در درجه ثانیه و خشک در درجه اولی و حافظ ارواح و [illegible] مفرح و محرک باه و اشتهای طعام و [illegible]
اعاده کند [illegible] که از شرب دوا و اوجاع و کثرت جماع [illegible] باشد و بادزهر سموم است و مقوی افعال [illegible]
و [illegible] و بالطبع دافع امراض بارده عموما و خصوصا امراض بارده دماغ و قلب و بالخاصیت دافع امراض حاره دماغ
و [illegible] و خفقان و غشی و امراض گوش [illegible] و ضعف قلب
و معده و جگر و استسقا [illegible] و طحال [illegible] و ریاح [illegible] و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النسا و تقویت
حواس خمسه ظاهری و حواس باطنی و انتعاش حرارت غریزی نافع [illegible] آن [illegible] اعاده باه
[illegible] و طلای آن [illegible] تقویت اعضای تناسل و تحریک باه [illegible] باعث لذت جماع
[illegible] آب مصلح
هوای وبائی [illegible] هوام [illegible] آن در جمیع امور [illegible] باعث [illegible]
[illegible] امراض بارده [illegible] ماهی [illegible]
آن [illegible] مصلح آن صمغ عربی [illegible]
اگر [illegible] صمغ عربی [illegible] آن [illegible]
[illegible] طریق حل کردن و صافی نمودن عنبر آنست
که اول عنبر را ریزه ریزه کرده در پیاله چینی نموده روغن [illegible] یا روغن گل یا بادام یا [illegible]
روغنی که [illegible] مناسب حال مریض باشد بر روی آن کرده دیگ بزرگ را با نیمه آب کرده [illegible]
پیاله در آن دیگ بر روی آب [illegible] دیگ را [illegible] و آب را [illegible]
که تمام عنبر گداخته و خاطر جمع شد که چیزی ناگداخته باقی نماند پس دیگ را فرود آورده [illegible]
[illegible] پیاله را بر روی آب گرم [illegible] عنبر گداخته را از پارچه [illegible] باریک صافی نمایند [illegible]
[illegible] از عنبر در پارچه باقی ماند [illegible] در روغن گرم [illegible]
در پارچه نماند [illegible] که خواسته [illegible] از مرکبات عنبر [illegible]
[illegible] داخل می‌نمایند * عنبر ساده [illegible]

قلب و دماغ است * صفت آن عنبر را حل نموده شمع را بقلقل ریخته در آن قلیل دمه تا گرم شود بعد برکرده بعده
در حجر برآهکر نگاه دارند با ملایمت بسوزد * بخور عنبر مرکب مقوی قلب و دماغ و معطر مجلس است * صفت آن
عنبر اشهب نصف ربع مثقال عود قماری خام نیم ربع مثقال مشک تبتی خالص ده مثقال کافور قیصوری نصف
مثقال ادویه کوفته بیخته بگلاب سرشته دهن کرده قرصهای کوچک بر بنده در سایه خشک نموده نگاه دارند و وصف
جامع بخور ساخته و در حرف الباء در بخورات مذکور گردید * شمع عنبر بوییدن آن جالب الذکر کمانی را
که ضعف دل و دماغ باشد مفید است * صفت آن عنبر اشهب مشک خالص ورق گل سرخ عنبر از هر یک قدر حاجت
کوفته بیخته بگلاب آمیخته که خمیر گردد سرشته خوب صلایه نموده حبوب مساوی بنادق مرمدار که جوا مسد
و سوراخ کرده در سایه خشک نموده در ریسمانی کشند و شمامه نامند * فصل در ذکر بعض جوارشات عنبری *
* جوارش عنبری معروف بجوارش خسروی منقول از اکمل محمد بن ذکریا رازی گفته که استنباط نموده اند این را
مهرة الطبا از رای نوشیروان کسری زیادتی جوارش خوب بابت مزاج او و اعانت هضم آن نموده و از این جهت جوارش
عنبر را مسمی بجوارش خسروی نموده اند * صفت آن بنسخهٔ مشهوره از اکمل یوسف بلیله بسباسه اسارون از هر یک
دو درم دارفلفل مغز بادام از هر یک سه درم زرنباد شقاقل اثمر دارچینی جند بیدستر سنبل الطیب
از هر یک یکدرم قرنفل زعفران جوزبوا از هر یک نیم درم روغن بلسان شش درم ادویه را کوفته بیخته بشراب ریحانی
سرشته با عسل مصفی بقدر کفایت معجون سازند و یک مثقال عنبر اشهب در روغن جوزی گداخته مخلوط
بادویه نمایند و بعد پرسیدن بانکو مخلوط شود و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه بکار برند شربتی مقدار یک
دانگ با شراب ریحانی که بعد بیش از شش ماه مستعمل آن معجون عظیم عجیب * جوارش عنبر معروف بجوارش
خسروی به نسخهٔ دیگر و نیز بنسخهٔ اول گفته این جوارش را ملوک عجم استعمال می کردند نافع است از برای امراض بارده
خصوص از برای کلمتین و باه را زیاده کند و نافع است از برای فالج و لقوه و رعشه و خفقان و حفظ را زیاده کند رد منی
وانمی گرداند و سفید رطوبت معده کند و هضم را نیکو گرداند و این جوارش را مواقعت بسیار است با نبران * صفت آن
دانله کبار دانله صغار بسباسه از حسی از هر یک چهار درم زنجبیل دارفلفل از هر یک دو درم اسارون دو درم سنبل الطیب
یکدرم قرنفل زعفران از هر یک ده درم جوزبوا نیم درم در نسخهٔ دیگر بعد است سنبل الطیب مصطکی عنبر اشهب
از هر یک دو درم مشک خالص دو درم زرنباد سفید افیون از هر یک یکدرم روغن بلسان شش درم ادویه کوفته بیخته
افیون را در یک رطل که بفارسی شوخه گویند شراب انگوری حل نمایند پس عسل مصفی بقدر کفایت بقوام
آورده ادویه را کرده داخل آن کنند در حالتی که آتش عسل را بسیار ملایم کرده باشند تکه
جوش خورد تا آنکه تمام شرابی را که افیون در آن حل کرده اند بسوزد بعد پس عسل مذکور را از آتش برگرفته ادویه
را بآن بسرشند و باید که عنبر را در روغن بلسان گداخته باشند و در روغن حب البان نگه تمام ادویه مذکوره را
بآن خوب تر کرده نگاه دارند و ادویه را کوفته بآن خوب سازند پس بعسل بد کور بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند شربتی یک مثقال * جوارش عنبر معروف بجوارش خسروی مولدی معده و بلغمی و خفقان و اوجاع
رحم را نافع باشد و از برای نهایت مفید است * صفت آن دانله کبار دانله صغار بسباسه دارچینی از هر یک
چهار درم اسه عنبر اشهب مصطکی سنبل الطیب از هر یک دو درم نوبه قرنفل زعفران زنجبیل دارفلفل از هر یک
دو درم و نیم جوزبوا نیم درم و در نسخهٔ دیگر عنبر یکدرم است زرنباد است مشک ترکی خالص یکدرم کوفته
بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی یک مثقال * جوارش عنبر خسروی بنسخه مشهورا از اکمل د رسماح

از بعد استعمال که در دفع خمار ذکر کرده نقل نموده و گفته که این جوارش از برای امراض معده و مرور دب آن و ریاح
معده و قولنج نافع است و بعد استعمال گفته که شخصی در بلخ درد معده داشت و بسیار معالجه کرده بود از آن رنج
شفا نیافت در آخر این جوارش شفا یافت و این جوارش در درد معده و خفقان و بیماریهای دیگر سود دارد و پیران را بسی
موافق است * صفت آن پوست زرد اترج عود دماری (؟) حاصل در نقل کتابه حسنی بالجمله حوزبوا از هر یک سه درم بار سنگ
انیسون تخم کرفس حب بلسان اسارون بزر البنج سنبل ترک بادرنجبویه مر زرنباد زعفران از هر یک سه درم
روغن بلسان دو درم عنبر اشهب یک مثقال عنبر را در روغن بلسان حل کرده و مرد ورا در عسل حل کرده و ادویه را
کوفته بیخته با آن سرشته شربتی از سه درم تا یک درم و مزاج این جوارش گرم است در اول و خشک در آخر چیزی
است در اول درجه دوم * جوارش عنبر مسمی بجوارش خسروی معمول از قرابادین معصومی گفته که این جوارش
دل و معده را قوت دهد و باه را زیاده کند و بوی دهان خوش کند و نشاط تمام آرد و شگفتگی بخشد * صفت آن عنبر اشهب
دارچینی کبابه ماهی در نقل خولنجان سنبل الطیب صندل سفید صندل مقاصری درونج (؟) الطیب دانه هیل بهمن سرخ
بهمن سفید از هر یک دو درم قصب الذریره مصطکی قصب الذریره افیون ده درم زعفران دارفلفل فلفل بزر البنج بیلد از هر یک
شش درم مصطکی سه درم ازخمی (؟) ... دو درم اسپند دو درم زنجبیل شش درم ورق طلا ورق نقره از هر یک پنج درم
عسل مصفی سه وزن ادویه یک شب در مقدار (؟) شربت نماید و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک مثقال و جوزی
و اگر خواهند افیون را شش درم کنند باید مقدار نماید که یک درم افیون در این جوارش از برای حفظ ترکیب کافی
است اگر از یک درم زیاده کنند ترک منسوس می شود * جوارش عنبر مسمی بجوارش خسروی معمول از قرابادین
کبیر الی معده را قوت دهد و بوی معده را زایل کند و حالی ولقوه و رعشه را سود دارد و مرور دب کند مه درد و باه را
زیاده کند و قوت دهد عقل را تیز گرداند و حفظ و ذهن را زیاده کند * صفت آن عنبر دارچینی کبابه اسه مصطکی
سنبل الطیب عنبر اشهب از هر یک دو درم و خولنجان دارفلفل از هر یک دولساوها (؟) زنجبیل سه درم بومه الطیب بزر البنج
سفید افیون مشک از هر یک یک درم در نقل زعفران از هر یک ده درم جوز بوا ده عدد روغن بلسان شش درم ابریشم
و حائی (؟) یک من و نیم عسل مصفی سه وزن ادویه افیون را در شراب حل نموده در عسل احل کرده بجوشانند تا شراب
و عسل تمام با عنبر و روغن بلسان و زیره گرم نمایند تا اندازه شود پس در عسل حل کرده احل نمایند و
نبات سپید و مشک را علاوه کرده بعد از آن اگر ممکن باشد ادویه را داخل کرده مکرر هم زنند تا آمیخته شود و در ظرف
چینی نگاه دارند و پس از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک درم با یک مثقال * جوارش عنبر مسمی بجوارش
خسروی به نسخه دیگر * صفت آن عنبر اشهب ماهی (؟) دارچینی از هر یک چهار درم دارفلفل زنجبیل از هر یک
دوازده درم مصطکی اسپند سنبل الطیب عنبر اشهب بزر البنج سفید افیون مشک بیلی از هر یک دو درم بومه الطیب
قرنفل زعفران از هر یک سه درم جوز بوا سه عدد روغن بلسان شش درم با عسل مصفی سه وزن ادویه مرکب نمایند
* جوارش عنبر مسمی بجوارش خسروی به نسخه دیگر باه را تیز گرداند و دل و دماغ و معده را قوت دهد * صفت آن بسباسه
لسان العصافیر با دلبه کبابه دانه هیل زنجبیل از هر یک چهار مثقال بومه الطیب افیون بزر البنج سفید سنبل از هر یک یک درم
عنبر اشهب هفت درم روغن بلسان چهار درم عنبر را در روغن بلسان نگاه دارند و وزن مجموع ادویه سه نماید و دو
وزن عسل مصفی بقوام آورند و ادویه را با آن سرشته شربتی یک درم و در نسخه دیگر دارفلفل بدل دانه هیل است
* جوارش عنبر خسروی به نسخه حکیم صالح خان دال آب مرحوم نافع از برای درد شکم و درد دماغ * صفت آن پوسته
زرد اترج عود هندی در نقل کبابه حسنی بالجمله کبابه حسنی جوزبوا از هر یک پنج درم بار سنگ انیسون تخم کرفس ابهل

حب و سر بر السبح سفید ار هر یک سه درم عنبر اشهب یک مثقال روغن بلسان دو درم با درشت کوبند سر سوده زعفران ار هر یک سه درم عنبر را در روغن بلسان با روغن حمري بگدا زند وا فيون را سركه انگوري حل سا زند و باقي ادويه را كوفته بيخته معدا بعسل منزوع الرغوة مصفى بقوام آرده معجون سازند و به بعد رشش ماه از ان استعمال نمايند شربتي دو درم واين جوارش خفقان و درد معده و بيماريهاي رحم را سود دارد # جوارش عنبر مقوي معده وجگراست # صنعت آن دار چيني ازهر يك چهار درم قرنفل مرزنجوش زعفران زنجبيل دار فلفل ازهر يك دو نيم درم دوا له مصطكي عنبر جوز بوا ازهر يك سه درم عسل مصفى معجون ادويه موافق معهود سازند # جوارش عنبر كه مسمي بجوارش كبري است دل را نيرو دهد و باه را وضعف وجاع رحم را نافع بود در بهر سر حفظ قوت سيران بها است بوب است # صنعت آن عنبر اشهب دو درم با قلهٔ كبار بصامه دار چيني لسان العصافير از هر يك چهار درم زنجبيل دار فلفل از هر يك دو اره درم قرنفل يكدرم قرنفل زعفران ازهر يك ده درم است دو درم جوز بوا سه درم سنبل الطيب مصطكي ازهر يك دو درم مسك تركي خالص برالسبح افيون ازهر يك درم روغن بلسان سي درم افيون را در سلب حل كنند وعنبر را در روغن بلسان بگدازند اجزا كوفته بيخته با سه حصه آن عسل صاف بقوام آورده بعد رسيدن در ظرف چيني يا شيشه نگاه دارند و بعد از شش روز استعمال نمايند شربتي از نيم درم تا يك درم # جوارش عنبر مسمي بجوارش حمروي مسمي از سماح اين جزله نافع از براي سردي معده وخفقان وبد گوارئيدن طعام و درد رحم وبعدان را نيز موافق است # صنعت آن بصامه با قلهٔ كبار وداله صغار دار چيني از هر يك چهار درم زنجبيل دار فلفل از هر يك سه مثقال و در نسخهٔ ديگر از هر يك ده درم است دو درم قرنفل الطيب قرنفل زعفران از هر يك ده درم جوز بوا پنج درم مصطكي روغن سنبل الطيب عنبر اشهب از هر يك دو درم مسك تركي خالص برالسبح سفيد افيون از هر يك يكدرم روغن بلسان شش درم افيون را در آب حل كرده عنبر را در روغن بگدازند ادويه كوفته بيخته بآن حرب سازند و با سه وزن مجموع ادويه عسل مصفى بعد رشد سوبهي مكوبمه درم # جوارش عنبر سردي معده و خفقان بارده را نافع وگوارندهٔ طعام است # صنعت آن زنجبيل فلفل دار فلفل سنبل الطيب دار چيني جوز بوا اصل سفيد حب بلسان با قله بصامه قرنفل بار مسك طالسعد رطبا سر معد كوني عنبر اشهب عود هندي از هر يك سه درم كافور قيصوري مسك تركي از هر يك دو درم و سمر اقليد سفيد دو اوسه و سمر اجزا را كوفته بيخته در سه چندان جمله ادويه عسل مصفى بقوام آورند و بلد شربت آن دو مثقال # جوارش عنبر به نسخهٔ ديگر كه خفقان را نافع بود و معده را قوت دهد و بيماريهاي رحم را سود دارد و مجرب است # صنعت آن قوت مرغ عود هندي قرنفل كبابه با قله جوزبوا از هر يك پنج درم بار مسك افيون كرفس افيون حبشه شير از هر يك سه درم عنبر اشهب يك مثقال عنبر را با روغن بلسان بگدازند وافيون داخل كنند وادويه بعسل بسرشند و بعد از دو ماه استعمال كنند شربتي دو درم # جوارش عنبر نوع ديگر # صنعت آن عنبر با دار چيني با قله بصامه از هر يك چهار درم دار فلفل زنجبيل از هر يك دو نيم درم قرنفل سه درم قرنفل زعفران از هر يك سه درم جوز بوا ده درم سنبل الطيب مصطكي عنبر اشهب شير برنگ سفيد افيون مثل از هر يك دو درم روغن بلسان شش درم با عسل معجون سازند و بوقت حاجت بكار درآرند # جوارش عنبر علمي فرموده الله كدا مي از باسقف كلب آسمان حضرت امير المؤمنين محمد امين مالك ملك معلد الملوك سيد عادي عان است كه در سنه يكصد و يك هزار و هشتاد هجري نسبت داروغه كيم زاده سلطان محمد بيك از نسبت كه از مدت چهار سال مرض در ترس داشت اطبا از علاج آن خسته شده بود بلدوا و اوصف قوي مرتبه رسيد و بود كه طاقت تمام

و معمول بداشت بیش در شب بمقدار مثقالی و نیم بوده بود چون مداومت بآن شود آن بیمار را در شب مشار الیه تکلی
دور شد و آنرا دوب تمر هندی که بلیموی را با بیاده می نواخت طی نمود و در آن می داد بر او الله کار بود * صفت
آن با مله صغار دامله کبار بمانند دارچینی از هر یک دو مثقال زنجبیل دار فلفل از هر یک یک مثقال طباشیر
سنبل شادج هندی پوست زرد ابریج از هر یک یک مثقال و نیم مصطکی عنبر اشهب مر بمل زعفران بزر البنج
از هر یک یک مثقال جدوار بوا دو مثقال و نیم مشک خالص نیم مثقال مروارید ناسفته و اعلی یکمثقال زیک انگ
و نیم کوفته بیخته بعسل مصفی ورق نکصد و نیم مثقال تمر شد و در باب حبی نگاهدارند بری یک مثقال
* جوارش عنبر که آن مرحوم شاهزاده والا قدر سلطان محمد مدار است که به سبب ارادات و ضعف معده
و تسخیر ریح با ما و سطوا العیب که مدت یک سال امتداد داشته بود بعد از آنکه بعد از تمر ساخته شد حمی در
عرض مدت حمل روز جمیع آثار های معظم الیه زایل گردید و ضعف بدن و معده باقی بود این جوارش را
ترتیب داده معظم الیه را خورانیدند با بدل بدنی ضعف بدن و معده او زایل گردید و رنگ رخساره که ممیسه
مایل بزردی بود بسرخی مبدل شد و فربه گردید * صفت آن عنبر اشهب دو مثقال مشک ترکی خالص چهار
دانگ گلاب چهل مثقال نبات سفید مصری شاد مثقال مشک رج مرا با سد ارده مثقال نبات سفید کوفته از آرد
نرم پریا بارچه بارکی بگذرانند و سپس نبات را بگلاب حل کرده بقوام آورده بر ترتیبی با سکو سفید عنبر و
مشک کوبیده را بآن مخلوط کرده چند دیگر بزنند و اقراص سازند هر قرص یک مثقال مرور بلدرص آراداده
مه ال گلاب تناول نمایند * جوارش عنبر ساده * صفت آن عنبر اشهب یک مثقال نبات سفید یک من بتبریز را بقوام
آورده بر ترتیب با سفید شود بعد از آن عنبر را بآن مخلوط کرده بر روی سنگ بریزند و نگاهدارند * جوارش عنبر ساده
بنسخه دیگر * صفت آن نبات سفید گلاب از هر یک یک من نبات سفید را کوبیده بگلاب حل کرده بقوام آورند کف
سیرا بیفکند تخم مرغ بردارند بیرون بسد با سفید شود عنبر اشهب دو مثقال با چهار مثقال با سلمفید سایند
بآن مخلوط نموده بر روی سنگ بریزند و نگاهدارند قدر شربتش از دو درم تا چهار درم * حب عنبر
در بعضی باه و در ربعوط د حلی تمام دارد گفته اند که بعد از بیرون تا این حب را بعد از دو ساعت بعوط
آورد با در د و با آب سرد نیز بلد از طرف نمیشود و چون در دهان گیرند در عرض بلسا مرور آب نمی شود * صفت آن
عنبر اشهب مانند سراعرابی خصمه الثعلب خولنجان از هر یک دو مثقال مشک تبتی خالص مصطکی رومی از یک
یک مثقال کوفته بیخته علی الرسم حبوب سازند و حبی بعد زعفران تی سرتی یک حب تا سر بار وسعت با آب
نرم مرل باسور بای نمود آب وارس با سم مثقال نوان دورد * حب عنبر دیگر که شهد تواب اسوی خان ساخته بود بند
* صفت آن عنبر اشهب عود هندی عودی خام صندل مقل مصطکی رومی امار زرنب مسک خالص کسر از هر یک
یک مثقال دارچینی بسباسه فلفل سفید خصمه الثعلب مصری بسب البلدر زعفران القسموب امرنطی از هر یک دو
مثقال بلد موز مجورید گلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی دور طلا تکلیف زم نمیمده د رسایه خشک
نمایند سرتی یک حب با دو حب * حب عنبر دیگر ارموب حات * صفت آن عنبر اشهب یک مثقال صندل مقل نیم
مثقال زر طلا تکلیف انگ زمم با صمغ مخلول در گلاب سرشته حبوب سازند سرتی یک حب در دهان نگاهدارند
با آب د و این حب دهان را خوشبو کرد اند و شیرا با نع است * جمر عنبر معوی قلب و تمر آن راموافق است
* صفت آن نکمرند شکر سفید یک من و صاف کرده بقوام آورند و کف بسد نمیمرمرغ بران زده بریزند با سکو
سفید سر عنبر اشهب چهار مثقال با نبات سفید کوفته بیخته ادل ادل بران ریزند با کو مخلوط شود زمی

دلیل معتاد * خمیرهٔ عنبر بالمف حکیم علی گیلانی گفته که این خمیره جامعهٔ منافع است * صفت آن عنبر اشهب که خشک
باشد بآهستگی با قلم تراش و کارد بتراشند و آنچه از جرم آن ... ریزه ریزه کنند و باد ... آب نبات سفید نیم
کوفته در هاون تنگ لایق و آهستگی در و ... نرم کرده ... باشد و گوشت خام ... تنگ راست
و مثال آن را با زبان ... دیگر نیم ساید ... خالص خشک ... عنبر ... با گلاب ... کند
تا مایع شود ... کرده آن مقدار ... که با آن خمیره شود ... عنبر ... را ...
برجا ... گرم آهستگی می مالند ... قطره قطره از آن گلاب ... باشند تا ... که تمام نبات ...
... عنبر ... اگر ... خواهند که ... شود ... عنبر ... و ... صافی
... خمیره را اگر بعد از یک سال استعمال نمایند نهایت خوش باشد و باید که در هاون و
ناسل طلا یا نقره نسایند و اگر در مس ... * سعوط عنبر روایت کرده جعفر بن جابر ... بن بزید
... گفت که پوست ... ابی عبد الله ... رسول الله
صلعم ... گفت ... دعا کن ... الهی ... این مرض
از من آن حضرت علیه السلام دعا کرد ... سعوط کردن عنبر ... در دهن ... تعنی
... که عافیت می یابی ... الله ... پس ... آن حضرت ... وار
... * شراب عنبر ... واعصاب را ... باشد وضعف دل ... نافع باشد و ... ران
... * صفت آن بگیرند عسل ... خوشبوی ... آب باران ... باشد ...
آن را بگیرند ... عنبر اشهب و زعفران از هر یک ... داخل ... نگاه دارند ...
... * سعوط ... مزاج رطب ... عسل ...
است * شمع عنبر که تمام مجلس ... و دماغ ... معطر سازد * صفت آن بگیرند ...
عنبر ... روغن ... شمع را ... خالص عنبر ...
... خالص ... بالای آن ... خالص ...
* ... عنبر ... عرق عنبر بالمف صاحب کتاب ... المفس
... این کتاب ... آن ... اگر ... بعضی اطبای هند
... اطبای ... ذکر کرده شد * صفت آن حب ... ذکر
...
... مصری ... کماله حبی
... زعفران از هر یک ...
... عنبر ... اگر اراده باشد که ...
باشد ... عنبر که ... سوای حب ... و ... اعتدال ...
داخل کنند اگر ... چهار
... عنبر ... چهار ...
اول ... آن ... خالص آن ... بالای
آن ... که ...

ازان اطریفل و معجون کشند و دار چینی و قرنفل و فلفل نیز و بعضی بر همه آنها عنبر و مشک و زعفران نیز همان نسخه
کشند و معجون کنند * فتیله عنبر که دود آن مجلس را معطر گرداند و دل و دماغ را قوت دهد * صفت آن عنبر اشهب
ده مثقال عود هندی عرقی خام [illegible] از هر یک نیم مثقال صندل سفید یکمثقال اجزا را گلاب سوده با عنبر
کوفته بیخته داخل کرده فتیلها سازند و بعد حاجت آتش بر سر آن نهند تا بسوزد و در نسخه دیگر حصی لبان
نیز بکثرت داخل است * فتیله عنبر دیگر که مجلس را خوشبو کند و دل و دماغ را قوی گرداند * صفت آن عنبر
اشهب مشک خالص از هر یک دو مثقال عود عرقی خام صندل سفید از هر یک ده مثقال عنبر لادن نیم مثقال
حصی لبان صمغ عربی از هر یک دو و نیم مثقال زعفران چهار مثقال نبات سفید ده مثقال صندل و عود را بگلاب
سوده ادویه کوفته بیخته با آب سرشته فتیلها سازند و حوضی در ته آن نصب کرده ظرفی صندل را گذاشته بعد
بخاری [illegible] در ته آن حوض نموده عند الحاجت آتش بر سر آن گذارند تا بهم رسد و بخور نمایند فی الجمله
فتیله عود است حاجت به نسخه دیگر عود دو مثقال است * فتیله عنبر به نسخه دیگر * صفت آن عود هندی
عرقی دو توله عنبر اشهب سه ماشه مشک خالص سه ماشه عود را باریک سائیده با مشک و گلاب خمیر نمایند و بلند
و در کاغذ نمایند پس فتیله سازند و خشک نموده بر بالای آن صندل را سوده در آن نهاده خشک سازند
و عند الحاجت آتش بر آن گذاشته بخور نمایند * قرص عنبر نوا کتب شیخ ذکریا است مفرح دل و دماغ و قوت
دهنده و حرارت غریزی را برانگیزد و اشتهای طعام آورد * صفت آن عنبر اشهب یک مثقال مروارید ناسفته
و یاقوت لعل بدخشی مشک تبتی از هر یک نیم درم دارچینی سادج هندی مصطکی رومی از هر یک یک درم
حب الآس پوست اترج طباشیر سفید عود هندی گل سرخ [illegible] از هر یک دو درم اجزا را نیک ملایم
کرده است بر روی سنگ سماق با گلاب صلایه نمایند و باقی ادویه را سوای عنبر کوفته بیخته عنبر را در روغن
مصطکی گداخته اجزا را با آن خوب کرده یک روز بگذارند روز دیگر مجموع را به گلاب سرشته اقراص سازند
شربتی دو درم با گلاب و عرق بیدمشک و آب به شیرین یا شراب [illegible] نگاه دارند * قرص عنبر
به نسخه مخصوص دل و دماغ را قوت دهد * صفت آن عنبر اشهب یک درم [illegible] چهار مثقال گلاب [illegible] درم
زعفران کافور از هر یک [illegible] درم [illegible] قرص سازند * دوا عنبر بجهت قلب و دماغ نماید و تفریح
آورد * صفت آن عنبر اشهب یک حبه صمغ عربی نشاسته زعفران از هر یک [illegible] گلاب [illegible] مشک از هر یک سه
مثقال گلاب و [illegible] مشک را بر آتش گذارند و عنبر را ریزه ریزه کرده در آن اندازند تا گداخته گردد پس اجزا را
نرم سائیده در آن اندازند و [illegible] و سه مثقال بادام و مثقال عسل خالص با نبات سفید در آن
ریزند و نرم نرم بپزند تا [illegible] فی الجمله [illegible] نمایند * معجون عنبر مقوی اعضای رئیسه و باه است
* صفت آن عنبر اشهب [illegible] مصری از هر یک سه مثقال مصطکی رومی کندر [illegible] سرخ
از هر یک دو و نیم مثقال مشک خالص یک و نیم مثقال زعفران یک مثقال ورق نقره دو مثقال ورق طلا نیم مثقال عسل
مصفی صد مثقال ادویه کوفته بیخته عسل را با آب [illegible] بقوام آورده عنبر را با نبات سائیده اولا [illegible] عسل نمایند
بعد از آن سایر ادویه را سرشته یکمثقال با [illegible] مثقال * معجون عنبر دیگر که [illegible] دارد * صفت آن عنبر اشهب
ورق طلا از هر یک نه مثقال عود قماری مصطکی از هر یک دوازده مثقال عسل سه برابر تمام ادویه بدستور مقرر
معجون سازند * باب العین مع الواو * عود هندی بضم عین مهمله و سکون واو و دال مهمله چوب درختی
است که از جزایر هند [illegible] که از جزایر [illegible] واقع است [illegible] خط اسود در عرض

می وچند درجه نیز بیمار مسرود را که از کوهستان چین ما که متصل سلهت که از مضافات بنگاله است می آورند
در اینجا بسیار مشهور درخت آن بسیار عظیم و بریان مثل اکر نامند و برگی آن را که چوب در آب بیندازند ته نشین گردد
را کردند ... ... که بینه ... ... مراد از ... آن است و درخت آن را بعد از قطع مدتی در خاک دفن
میکنند تا آنکه چوبها خام تا پخته ... آنکه ... ... از آن ساقط و بعد از برآوردن آنچه ...
... عودی باد ... معطر است جدا کرده اعلی ... و آنچه در وادیک چوب خام مانده باشد از دم
کارد و غیره از آلات آهنی آن را جدا کرده ... ... باشد آن را اگر ... ... مگویند و قسم
اوسط است جدا کرده آن را ... ... باشد و ... اولی است ... عود ... ... دار است و قابل
آن ... که از ... ساخته شود و قطعهٔ ... آن ... ... و آن ... ...
... آن است که تمام ... درخت آن ... ... باشد ... از ... عود ... ... در
... ... باشد ... آن ... ... و اقسام عود ... ...
... ...
است که ... آن ... در آفتاب ... ... که عطر آن است ... ... و در آب عرق شود ... ...
باشد ... اعلی است ... ... و ... ...
... ... آن ... ... عود ... گرم است ... ...
است ... ...
و دل و جگر و حواس و اعصاب ... و ... طمع و دافع رطوبت ... آن ... ...
و ضعف ... باشد و حافظه ... ...
النفس و ... ... آن ... ...
دماغی و مقوی دل ... ... آن ... ... و کافور
... ... گلاب ... ... یک مثقال * و قسمی دیگر ... ... که آن را
... ... عود است ... ... آن عود ... و رنگ و صلابت
چوب آن است که ... ... آن ... ... و مقوی قلب و دماغ ... ... عود و کم کمی ...
... و عطاران ... ... عود ... ... و عطر آن را ... عطر عودی ... * ...
عود آن است که عود را ... ... در کوزهٔ گلی کرده ... ... که ... گردد
* فصل در بیان ... عود ... * ... عود مقوی قلب و دماغ است * صفت آن عود ... را ... ...
... ... و ... در آب با گلاب ... ... عود ... ... * ... عود ... ...
مقوی قلب و دماغ است * صفت آن ... مثقال با ... مثقال گلاب در دیگ کرده ... ...
گردد ... مثقال ... ... عود ... ...
... ... تمام ... گلاب ... عود ... ...
فرود آورده ... ... گلاب ... ...
... ... حاصل گردد * ... دیگر * صفت آن عود ... ...
... ... گلاب ... ... آن را ...

باشد و سبب رائحه بارچه بود و عنبر را در گلاب گداخته و مشک را بگداخته بود خوب نرم کنند با بلسان بود و عنبر
را در آن حل نمایند و اولی ماریه صندل الصاحب برآن بیفزایند و مطلوب بهم رسد و چون نیک سوده گردد جوارش
دیگر باشد * عود مطرا که مطری باشد * صفت آن آنست که عود قماری عربی را ریزه ریزه کرده در گلاب و جلاب
بخیسانند تا بخمد و نرم گردد. پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود آنگاه بدری بسیار خالص و عنبر اشهب را سوده
بوده با آن خوب بیامیزند که آمیخته گردد و خشک نموده و صندل الصاحب در بخور بیامیزند و این فی الحقیقه بخور است
* فصل در بیان صنع جوارشات عودی * جوارش عود الطیب جوارشات است مقوی معده و مفتح آن است تجویز
لطیف * صفت آن عود قماری عربی خام دو درم با گلاب سوده نیک محلول شیر مغمد را بقوام آورده با آن بسرشند و زری
و زعفران و قرنفل و بادیه ریابند اسباب نیک با مجموع داخل کرده بحسب حاجت وگاهی داخل کرده میشود در آن
شراب لیمو با ترنج آنقدر که بگردد سود آن نیکو وگاهی اضافه کرده میشود با آن و مشک سفوس و کمر زباج و اسارون
قرنفل معده مطلوب باشد فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل قرنفل بوار زعفران بادیه خولنجان دارچینی
گل سرخ مصطکی بتمامه کسانه حسی مثل عمو ملیحه با دح مدی اسمه نوبه الطیب مسمل الطیب ادخر مکی
جوز بوا صعتر فارسی دربی مثل بارمثل زنجبیل حمل کل اجزا با بعض اجزا ازمرید بید را جساح نی الرسم جوارش
سازند * جوارش عود دیگر ماسکه را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و بلغم و رطوبات را دفع کند * صفت آن عود هندی
بابرده دوم قرنفل سه درم بادیه کبار سنبل الطیب از هر یک دو درم زعفران یکدرم کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند
و در بستة دیگر عود یکدرم است * جوارش عود دیگر معده را قوت دهد و باصلاح آورد و اشتهای طعام آرد * صفت
آن عود قماری خام ده درم پوست ترنج زرد ابریشم پنجدرم مصطکی رومی یکدرم شکر سپید تکمیل نبات را بقوام
آورده ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته بوسنگ زبرند بطریق لوزینات ببرند در نسخه دیگر عود قماری پنجدرم
ابریشم ده درم مصطکی یک مثقال نبات تکمیل و تمام است * جوارش عود بنسخه دیگر * صفت آن عود هندی پنجدرم
پوست زرد ابریشم مصطکی از هر یک یکدرم نبات سفید تکمیل نبات را بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته عود را بگلاب
سوده با آن بسرشند و به برند * جوارش عود بنسخه دیگر * صفت آن عود قماری خام پنجدرم قرنفل زرنباد از هر یک یکدرم
نبات سفید تکمیل نبات را با گلاب بقوام آورده ادویه را با آن سرشته جوارش سازند * جوارش عود بنسخه دیگر
* صفت آن عود قماری خام پوست زرد ابریشم از هر یک پنجدرم قرنفل مصطکی از هر یک دو درم نبات سفید یک من
یک من زعفران مرتب سازند * جوارش عود دیگر * صفت آن عود قماری پنجدرم قرنفل پوست زرد ابریشم درونج الطیب
دارچینی سلیخه از هر یک دو درم نبات سفید یک من بیک من زعفران مرتب نمایند * جوارش دیگر * صفت آن
عود قماری خام پوست زرد ابریشم از هر یک سه درم قرنفل درونج الطیب از هر یک یکدرم نبات سفید کمی یک من زعفران
مرتب نمایند جوارش عود دیگر ماسکه را قوت دهد و بلغم و رطوبت را دفع کند و اشتهای طعام آرد * صفت آن عود هندی
سه درم قرنفل مصطکی رومی بسباسه بسباسه گل سرخ از هر یک سه درم بادیه کبار سنبل الطیب جوز بوا درونج الطیب از هر یک
دو درم پوست زرد ابریشم پنجدرم زعفران یک مثقال زنجبیل یکدرم نبات سفید دو من نبات را به گلاب حل کرده بقوام آورده
ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند سر یمنی دو مثقال در نسخه دیگر بسباسه داخل نیست * جوارش عود گفته اند
که اصل این جوارش از مرکبات جالینوس است ولیکن متاخرین در وی تصرفات کرده اند و بسبب بعض تصرفات
مرکبات منسوب گردیده و اصل آن مقوی معده و قلب است و ممکن که بسبب نبودن ضعف باشد و با بلد رطوبت را دفع
کند و دماغ را قوت دهد و نسیان را مداوی باشد * صفت آن عود قماری عربی خام پنجدرم بسباسه بادیه کبار زعفران

حریر بوا مصطکی رومی سنبل الطیب از هر یک یکدرم قرنفل الطیب توسط ابریج طباشیر مقشر دارفلفل ابریشم مقرض
نعناع خشک گاوزبان قرنفل زرنب از هر یک یک درم و نیم زرنباد سه درم شکر سفید ده درم زرنباد نیم درم زنجبیل دارچینی
زاوشیر از هر یک دو درم مشک نیم دانگ عسل مصفی ثلث وزن ادویه و ثلث قند مقرر مرتب نمایند شربتی یک
مثقال * جوارش عود بالطف این مأمون به نفس مزمن و دافع امراض معده و دل و جگر و رحم و خفقان
و دل و شربتش از یک مثقال تا دو مثقال است و این جوارش منقول از دوا نامه افندی صالح چلبی است که
ترکی نوشته * صفت آن گل سرخ مروع الاباع عود ماری خام از هر یک هشت درم قرنفل سنبل الطیب
بسباسه جوزبوا ورق غالیه کبابه حب بالنگ کبابه صغار مصطکی دارچینی زرنباد مقل کوهی تخم سرخ
تخم منقل از هر یک یکدرم ابریشم مقرض مصطکی مروارید ناسفته مرجان زرمری کهربای شمعی درست حریر *
تخم سلکی تخم فرنجمشک نعناع خشک مرزنجوش دارفلفل زنجبیل از هر یک سه درم مشک یک درمی عنبر
اشهب یک مثقال شربت نیم رطل بعد رکفایت سرشته یک مقدار مرتب نمایند * جوارش عود بالطف منع
ریش بادها شکند و خفقان و دل تنگی را زائل گرداند و مقوی معده و مصمر است و مجرب است و حکیم سید یک
گوید که مرات کثیره این جوارش را تجربه نموده ام یافته ام آن را نافع خفقان و مزیت مصمر و دفع خفقان
و کمر و باح و بعر بع نفس * صفت آن عود هندی را ریاده تخم کوس و ح ترکی سنبل الطیب از هر یک سه درم
کافور مصوری ربع درمی مشک نمی خالص یک درمی بسباسه یک مثقال کوفته ربع مشک ربع زرنباد از هر یک
یک مثقال دارچینی مصطکی رومی زنجبیل فلفل دارفلفل از هر یک دو درم گاوزبان سه درم اجزا را جدا جدا کوفته
و بیخته عسل مصفی سه وزن ادویه سرشته مزاجش گرم خشک است در آخر درجهٔ دوم شربتی از دو درم تا
دو مثقال * جوارش عود دیگر بالطف شیخ رئیس ابوعلی سینا * صفت آن دارچینی سنبل الطیب ملیخه شاه زعفران
فلفل دارفلفل زرنباد از هر یک سه درم سعد کوفی زرنب ساذج هندی قرنفل از هر یک سه درم عود ماری خام
ده درم عنبر اشهب یک مثقال لاجورد مغسول کافور قیصوری از هر یک دو دانگ شکر سفید چهار درم نمک لاهوری
یکدرم ادویه را جدا جدا کوفته بیخته زر کرده عسل مصفی با جلاب نبات بقوام آورده سرشته جوارش سازند رنگا مداریل
شربتی یک مثقال تا دو مثقال مزاجش گرم خشک است در آخر درجهٔ ثالثه * جوارش عود سمرقندی و دانطاکی مقوی
معده و ضعف ریاح باب و نافع است از برای خفقان و ضعف کبد و مقوی مصمر و اسرد مثل بود * صفت آن عود هندی
سنبل الطیب سنبل رومی مصطکی رومی قرنفل هیل دواجور بوا از هر یک دو درم پوست هلیله کابلی ترنه الطیب و کرس
انیسون از هر یک یکدرم پوست زرد ابریج بسباسه زعفران زنجبیل از هر یک نیم درم کوفته بیخته عسل مصفی جوارش
سازند و اگر از لاک طین باشد یک المسک اصلی یکدرم داخل نمایند و حکیم مومن در تحفه المومنین این جوارش
را از شیخ داود نقل کرده و زر پوست ابریج و انگک وم آورده سوای اجزا آنچه ذکر کردیم آورده است با در تجربه زرنباد
از هر یک یک درم مشک نمی خالص با رأی مومنی مثقال از ادویه نیم مثقال و گفته که ادویه را نیمه از یک وزن و نیم
شکر بقوام آورده جوارش سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو مثقال * جوارش عود شیخ داود نسخه دیگر
* صفت آن سنبل الطیب سنبل رومی تخم کرفس انیسون مصطکی رومی بسباسه از هر یک یکدرم قرنفل یک المسک اصلی
در له الطیب پوست هلیله کابلی در شراب ترکرده بریان نمود نصف الدرهم عصفر گل سرخ سرو ع الاباع عود هندی
خام از هر یک یکدرم قرنفل درسته در کردمه نسخه به مسه ماده یه رسد شربتی دو مثقال * جوارش و دیگر ضعف قلب
و خفقان و ضعف معده را نافع است و ماسیه را قوت دهد و بلغم و رطوبت دفع کند و اشتهای طعام آورد * صفت آن قرنفل سه درم

قاقله کبار دو درم عود قماری خام سه درم زعفران یک مثقال سنبل الطیب دو درم مصطکی رومی نیم مثقال از هر یک سه درم
جوزبوا قرنفل الطیب از هر یک دو درم نیم پوست ترنج سه درم و جمله یک درم نبات سفید دو وزن همه معجون جوارش مرتب
نمایند* جوارش عود دیگر مقوی اسهال ضعف معده را نافع بود و معده را قوی گرداند* صفت آن عود هندی دارچینی فلفل
صمغ عربی از هر یک نیم درم زنجبیل نیم درم قرنفل سه درم کندر دو درم مصطکی یک درم زعفران یک درم و نیم
نبات سفید چهل درم نبات را در آب داده اجزا کوفته بیخته با آن نبات بقوام آورند و بسرشند و بر روی سنگ
و خمیره بر سنگ نگارند و بنهند در شیشه نگاه دارند شربت از جوارش دو درم تا سه درم* جوارش عود معده و دل را قوت دهد
و سپرز را موافق باشد* صفت آن عود خام فرنجمشک سادج هندی زنجبیل قاقله زرنباد دارفلفل از هر یک
دو مثقال زعفران نیم مثقال ادویه را کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر حاجت بسرشند و در نسخهٔ دیگر بجای فرنجمشک
فلفل است و زرنب و زعفران یک درم است و در نسخهٔ دیگر بجای دارفلفل دارچینی است و بجای فرنجمشک سنبل است از
یک مثقال تا دو مثقال* جوارش عود معمول اطبای قدیم که این جوارش مستعمل است معده را
قوت دهد و معده را قوی گرداند و اشتهای طعام آورد و بلغم و رطوبات را دفع کند و بادها بشکند و سپرز را موافق باشد
* صفت آن عود قماری خام نیم درم پوست ترنج فرنجمشک مصطکی نانخواه از هر یک سه درم قاقله کبار سنبل الطیب
قرنفل الطیب از هر یک دو درم زعفران یک مثقال و در نسخهٔ دیگر یک درم و نیم است جوزبوا زنجبیل دارفلفل از هر یک
یک درم نبات سفید دو وزن همه مرتب سازند و در نسخهٔ دیگر در این جوارش نبات سفید بوزن مجموع ادویه
و عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه است کوفته بیخته بسرشند جوارش سازند شربتی دو درم تا دو مثقال* جوارش
عود معمول اطبای هندوستان بواسیر معده را قوی گرداند و قوت باه آرد و دفع بشکند* صفت آن عود خام دو مثقال
مصطکی رومی دو درم بادرنجبویه یک درم و نیم زعفران یک درم شکر سفید یک من تبریزی جوارش سازند شربتی دو مثقال
* جوارش عود به نسخهٔ دیگر معده را قوت دهد و دفع باد ها بشکند* صفت آن عود قماری خام عصاره گل سرخ
سرو ع الاقماع از هر یک یک درم ساسه فرنجمشک از هر یک سه درم شکر سفید سی درم ادویه را کوفته بیخته شکر را
بگلاب سوده بقوام آورده ادویه را آن سرشند* جوارش عود به نسخهٔ دیگر بجهت معده کند و معده را قوت دهد
و بی بار دارد و اسهال را منع نماید و دفع بشکند گرانی سر را سود* صفت آن عود قماری خام یک مثقال قاقله صغار
و کبار سنبل از هر یک یک درم بادرنجبویه جوزبوا دارچینی اسارون از هر یک ده درم کوفته بیخته با دو من شکر
عسکری را بقوام آورده اجزا را با آن بسرشند شربتی از یک درم تا دو درم* جوارش عود دیگر* صفت آن عود هندی
سه درم قرنفل دو درم سنبل الطیب یک درم نبات سفید یک من بگلاب حل کرده بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته
با آن بسرشند* جوارش عود دیگر* صفت آن عود قماری خام سه درم قاقله کبار سنبل الطیب دارفلفل قرنفل الطیب
قرنفل زعفران از هر یک سه درم مصطکی رومی چهار درم سنبل رومی یک درم نبات سفید یک من شکر تبریزی
سازند* جوارش عود معمول از برجست زعفران و ماه سمادری دستگاه حکیم ... شیرازی* صفت آن عود
هندی خام پوست ترنج از هر یک سه مثقال فرنجمشک چهار مثقال قاقله کبار فرنجه الطیب سنبل الطیب از هر یک دو
مثقال مصطکی رومی ساسه از هر یک سه مثقال زنجبیل جوزبوا دارفلفل زعفران از هر یک یک مثقال نبات سفید
یک من شکر تبریزی جوارش سازند* جوارش عود این جوارش را اسکندر گوید معده را گرم گرداند
و قوت ماسکه را بدهد و بلغم و رطوبت که در معده باشد دفع کند و با گوارش طعام را مدد دارد* صفت آن عود
هندی سه درم سنبل الطیب مصطکی رومی جوزبوا ساسه فرنجمشک از هر یک یک درم اسارون نیم کرفس از هر یک

نیم درم پوست هلیله کابلی یک درم بادیان کبابه چینی زنجبیل دارچینی زعفران دارفلفل فلفل گرد از هر یک یکدرم
و نیم کوفته بیخته شکر سفید نیم من شکر را در پاتیل کرده با آب ملایم بعد از آنکه قدری گلاب در آن کرده باشند
و کف آنرا بگیرند بقوام آورند و ادویه را در آن ریزند و بر هم زنند و در چینی مس یا ره [illegible] کرده با کفچه کرده بعد
از آنکه چینی را بروغن بادام شیرین یا مغسه بادام چرب کرده باشند ریزند و بگذارند تا سرد شود بعد بریده بکار
در آورند و اگر بعوض شکر عسل کنند بهتر است * جوارش عود املجی * صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه آمله مقشر بلیله مقشر گل سرخ از هر یک سه مثقال مصطکی رومی نیم مثقال اسارون
ساذج هندی از هر یک دو مثقال عود قماری خام قصب مثقال سنبل هندی خالص نیم مثقال کوفته بیخته با یکصد
و بیست مثقال عسل مصفی بقوام آورده معجون سازند شربتی دو مثقال * جوارش عود املجی دیگر * صنعت آن عود
قماری خام سه مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی آمله مقشر از هر یک سه مثقال نمک هندی [illegible]
نیم پرسیاوشان از هر یک یک مثقال زرنباد سنبل الطیب قاقله کبار دانه هیل بوادر مقل مصطکی کبابه چینی زعفران
اسارون سامی اذخر مکی گل سرخ [illegible] از هر یک دو مثقال نبات سفید دو مثقال عسل مصفی مثل همه از هر یک
نیم مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده در عسل سفید مصفی بقوام آورده سه وزن ادویه
بقوام سازند شربتی از دو مثقال تا سه درم با گلاب بنوشند * جوارش عود ترش به نسخه منقول از حکیم عطاء
الله ولد حکیم لطف الله * صنعت آن عود هندی نیم دو مثقال آمله مقشر دارچینی [illegible] مقل پوست زرد
اترج زعفران بادرنجبویه سنبل الطیب مصطکی از هر یک یک مثقال و نیم دانه هیل دانه قاقله کبار از هر یک نیم
درم شربت سیب ترش و به ترش یکصد و پنجاه مثقال نبات سفید چهارصد و پنجاه مثقال آب لیمو نیم و ربع
مثقال ادویه را کوفته بیخته نبات را بقوام بلند آورده در آخر آب لیمو را داخل کرده باز بقوام آورند و ادویه
را با آن بسرشند * جوارش عود ترش دیگر * صنعت آن عود هندی نیم درم مقل مصطکی مروارید ناسفته زعفران
از هر یک یک مثقال بادرنجبویه آمله مقشر جوز بوا از هر یک سه مثقال قاقله کبار دانه هیل از هر یک دو مثقال آب
سیب ترش آب به ترش آب لیمو گلاب عسل مصفی قند سفید از هر یک یکصد مثقال بدستور مرکب نمایند * جوارش
عود ترش دیگر * صنعت آن عود هندی پنج مثقال مقل مصطکی رومی دارچینی زرنباد پوست اترج زعفران
زرنباد از هر یک در مثقال کوفته بیخته در شربت سیب ترش آب لیمو گلاب عسل از هر یک بیست مثقال قند سفید
چهل مثقال بدستور مرکب نمایند * جوارش عود ترش معمول اطبای فارس منقول از خط حکیم محمد رضا ولد
حکیم سلیمان شیرازی * صنعت آن عود هندی دو مثقال قاقله کبار سنبل الطیب زعفران پوست زرد اترج
مقل بادرنجبویه مصطکی رومی از هر یک سه مثقال آب سیب ترش شصت مثقال گلاب یکصد مثقال آب لیمو سی
مثقال قند سفید نبات سفید عسل سفید از هر یک شصت مثقال بدستور مرکب نمایند و در ظرف چینی نگاهدارند
شربتی دو درم * جوارش عود ترش به نسخه میرزا محمد حسین طبیب که خود مرکب نموده منقول از خط معز الده
* صنعت آن رب سیب ترش رب به ترش آب امرود از هر یک یکصد مثقال گلاب شصت مثقال عسل مصفی قند سفید
از هر یک یکصد مثقال مقل مصطکی رومی از هر یک یک مثقال بادرنجبویه سه مثقال مروارید ناسفته یک مثقال
زعفران یک مثقال عود هندی ده مثقال آمله مقشر جوز بوا از هر یک سه مثقال قاقله دو مثقال ادویه را کوفته بیخته بعد
از آنکه رب و عسل و قند را بقوام آورده باشند ادویه را با آن بسرشند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم * جوارش عود
ترش میرزا محمد حکیم * صنعت آن آب لیمو چهل و پنج مثقال [illegible] آب به و خل حامض [illegible] مثقال گلاب و قند

مقدار ده و نیم مثقال عسل مصفی سی مثقال مجموع را یکجا کرده بآتش ملایم بجوشانند و کف آنرا
بگیرند و بقوام آورند پس بگیرند عود هندی خام نیم مثقال مصطکی زعفران سنبل دارچینی قرنفل از هر یک نیم
مثقال کوفته بیخته بآن بسرشند و همین نسخه را اطبای زمان در اوزان و بعض اجزا تصرفات نموده اند با
این طریق که آب سیب ترش نیم مثقال آب لیمو نود مثقال گلاب سی مثقال عسل و قند از هر یک نیم و پنج مثقال
آورده اند و گفته مجموع را بقوام آورده عود هندی ده درم زعفران پوست زرد اترج مصطکی از هر یک دو درم قرنفل
بادرنجبویه دانه هیل از هر یک یک درم کوفته بیخته بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند و تفاوت در نسخهای این
است که نسخه اول برای ضعف معده کهنه است که با دویه مقاومه نیک بلند و نسخه ثانی برای ایام نقاهت
و معده حار است * جوارش عود ترش بنسخه حکیم محمد رضا ابن الحکیم سلیمان شیرازی ره * صنعت آن عود هندی
سی مثقال واقله مثل الطیب زعفران قرنفل پوست اترج بادرنجبویه مصطکی از هر یک نه مثقال گلاب سه صد مثقال
آب لیمو نکفه و نبات سفید مثقال ریباس ترش قند سفید از هر یک دویست مثقال یک من و معجون سازند
* جوارش عود ترش دیگر * صنعت آن عود هندی خام پنج مثقال دانه هیل زعفران گاوزبان از هر یک یک مثقال
ابریشم مقرض طباشیر سفید از هر یک یک مثقال تخم پوست اترج بادرنجبویه صندل سفید دارچینی ساذج هندی
از هر یک نیم مثقال مصطکی رومی یک مثقال زرشک بیدانه ده مثقال ریباس نیم سیر نیم مثقال آب اترج نیم
مثقال نبات سفید چهل و سه مثقال عسل مصفی یکصد مثقال گلاب سی و هفت مثقال یک سیر و معجون جوارش
سازند * جوارش عود ترش مفرح المحل حکیم که امزجه حاره را نافع و در ایام نقاهت مفید است * صنعت آن آب سیب
ترش نیم مثقال آب لیمو نود مثقال گلاب سی مثقال قند سفید عسل عسل مصفی از هر یک نیم و نیم مثقال
این اجزا را همه یکجا نموده بآتش نرم ملایم در دیگ سنگی بجوشانند تا بقوام آید پس بگیرند مصطکی زعفران
پوست زرد اترج از هر یک دو درم قرنفل دارچینی بادرنجبویه دانه هیل از هر یک یک درم عود هندی خام ده درم کوفته بیخته
بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال * جوارش عود خاص ملکی فرموده اند که از تالیف
احقر العباد الملک المنان محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوک علوی خان اسعد الله لو الله مقوی معده و رادع
و اشتهای طعام آورد و مقوی قلب و کبد و دماغ است و معده را که در آن صفرای مخلوط به بلغم باشد سود دارد و موافق
جمیع امزجه و اسنان است و درد معده و مرض تابع و دل تنگی و خفقان را زایل کند و ... رطوبات را و مقوی
... مفرح امعای معدی و مقوی حادث از رطوبات و صفرا است رفع و اصلاح آورده و کسالت خمار را زایل کند
و ... تحلیل ... و غثیان ... نفخ ... رباح بشکند و ... زاد ... و ... خواص بسیار دارد * صنعت آن
آب سیب ترش آب ... ترش آب به ترش آب ... آب کمل آب ریباس آب امرود آب انار ترش آب انار
ترش از هر یک ... آب لیمو آب اترج گلاب عرق صندل عرق گاوزبان عرق ... از هر یک ... درم ...
معبد در رطل عسل مصفی نیم رطل گرا نگبین خالص نیم رطل عود قماری عربی خام هفت درم مروارید ناسفته
ابریشم مقرض پوست بیرون ... طباشیر سفید صندل سرخ صندل سفید ... ... گل سرخ
مصطکی رومی ساذج هندی پوست زرد اترج بادرنجبویه ... دارچینی ... عنبر ... دانه هیل ... از هر یک چهار
درم زعفران یک درم کافور ... درم ... نیم درم ... خالص از هر یک ... اول مرتبه آب ... را
سوای آب لیمو و آب اترج ... و عسل و گرانگبین یکجا کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و بالا ...
بقوام آورند بآتش ملایم که آتش ... نگردد ... پس ... آب لیمو آب اترج را داخل ...

تمام آب لیمو و آب نارنج را شربت نمایند و در قوام حال باشد پس ادویه را داخل نمایند و اگر خواسته باشند ورق طلا
و ورق نقره مخلوط سازند از هر یک نیم درم داخل نمایند و همراه شربتی یک مثقال * جوارش عود حامض مقوی قلب
و معده و جگر است و اشتهای طعام آورد * صنعت آن آب حماض آب نارنج آب سیب ترش از هر یک یک رطل با آتش ملایم
بجوشانند تا به نصف رسد پس داخل کنند در آن شکر سفید مثقال خالص مایی گلاب جو و از هر یک نیم من و بجوشانند
با آتش ملایم تا منعقد گردد پس بسایند از نیل در آن زعفران قرنفل مصطکی دارچینی از هر یک یک درم عود قماری خام نیم درم
بادرنجبویه سه درم و نیم معجون سازی شکر نیم رسد و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی سه درم * جوارش
عود حامض حکیم معصوم در ذوابان معصومی معده را قوت دهد و معده را مانع باشد و ماشنه را قوی گرداند و
خفقان را برطرف کند و قوت اعضای رئیسه دهد و قی و تهوع را سودمند باشد * صنعت آن عود هندی خام نیم درم
بسباسه دانه کبابه زعفران جوزبوا مصطکی رومی سنبل الطیب از هر یک یک درم قرنفل پوست زرد نارنج زنجبیل فلفل
از هر یک دو درم دارفلفل ابریشم مقرض طباشیر سفید نعناع خشک لسان الثور زرنب قرنفل از هر یک یک درم و نیم
قرنفل [illegible] دارچینی از هر یک دو درم مشک خالص دو دانگ رب به ترش رب سیب
ترش از هر یک ده درم شربت حب الآس سی درم عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه بدستور معجون نمایند شربتی
دو درم و در نسخه دیگر بجای شربت حب الآس آب لیمو [illegible] درم است * جوارش عود حامض به نسخه دیگر نافع
از برای رطوبت معده و هرگاه سوء مزاج بارد با افراط باشد و دهان مایل به تلخی و ترشی باشد * صنعت آن عود هندی
خام ده درم سنبل الطیب دانه صغار زعفران درست زرد نارنج قرنفل دارچینی بادرنجبویه مصطکی رومی طباشیر
سفید از هر یک یک درم آب سیب ترش پنجاه مثقال گلاب نصف مثقال آب لیمو بیست مثقال نبات سفید و عسل مصفی
از هر یک هفتاد مثقال بدستور معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال و در نسخه دیگر بجای جمیع اجزایی که
در نسخه اول یک درم است از هر یک سه درم است سوای آنکه قرنفل دو درم است و سه درم مشک معمول نیز داخل است
و آب زرشک بیست مثقال نیز داخل دارد بجای عسل نبات سفید بوزن عسل مصفی داخل دارد * جوارش عود حامض
دیگر * صنعت آن عود قماری ده مثقال [illegible] دارچینی از هر یک یک مثقال زعفران نیم مثقال مصطکی رومی
آمله منقی زرشک منقی از هر یک پنج مثقال طباشیر سفید سه مثقال قرنفل یک مثقال صندل سفید سه مثقال پوست
نارنج سنبل الطیب از هر یک دو مثقال هلیله سیاه دو مثقال و شربت نارنج یک صد مثقال عرق بید مشک یک
سیر عسل یک رطل بدستور معجون مرتب نمایند * جوارش عود حامض دیگر * صنعت آن عود هندی
پنج مثقال قرنفل مصطکی دارچینی زرنباد پوست زرد نارنج زعفران از هر یک دو مثقال کوفته بیخته
رب سیب ترش آب لیمو گلاب عسل نبات مصفی از هر یک نیم من [illegible] مثقال نبات [illegible] مثقال به دستور
جوارش سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از دو درم تا سه درم * جوارش عود حامض با لیمو زعفران [illegible] آب
مرکب تألیف حکیم معمول [illegible] مرحوم [illegible] * صنعت آن رب سیب ترش
رب به ترش رب [illegible] آب لیمو [illegible] عسل مصفی از هر یک [illegible] مثقال گلاب پنجاه مثقال عود
هندی ده مثقال [illegible] زعفران قرنفل مصطکی از هر یک یک مثقال هلیله دو مثقال بادرنجبویه آمله
منقی جوزبوا از هر یک سه مثقال [illegible] را کوفته بیخته اول [illegible] عسل و نبات و نصف گلاب را در دیگ
سنگی با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس آب لیمو را داخل کرده [illegible] بجوشانند تا بقوام آید پس زعفران
را با باقی گلاب حل کرده داخل نمایند پس مروارید [illegible] را با مصطکی پس باقی ادویه را داخل کرده و

برسند با عسل مصفا سرشته شربتی از یک مثقال تا دو مثقال * جوارش عود زعفرانی امراض قلب و معده را نافع باشد و از برای
دفع کرب و ملالت روحی که بسیار کثیف معده باشد نهایت مفید است * صفت آن عود هندی خام ده درم پوست
اترج چهار درم زنجبیل بسباسه مصطکی از هر یک سه درم دانه هیل کبار سنبل الطیب زعفران از هر یک دو درم قرنفل
دارفلفل خولنجان از هر یک یک درم نبات سفید با عسل مصفی بقدر احتیاج یک درم که باید بکوبند و بیخته معجون سازند
شربتی از دو درم تا سه درم * جوارش عود ماده مقوی قلب و معده است و دماغ و معده را گرم کند
گرم کردنی از عود افراط رسیده رطوبات را لطیف کند و دماغ کند و دهان خوش گرداند * صفت آن عود هندی
خام دو درم نبات سفید در گلاب حل کرده بقوام آورده داخل کرده و در ظرفی چینی زمرد و طبرزد لولو یاقوت و ورق
گاهی زیاده کرده میشود و بعضی جوارش زعفران نیز داخل مصطکی نادر میشود و امثال اینها نیز بعضی
با چیزهای مناسب گاهی داخل کرده میشود در آب اترج یا آب لیمو نبات حل کرده مگردانند قوام آن را عمل
میگردانند و گاهی داخل میکنند در آن گلاب پس میگردد الخ و گاهی آب سیب در آن داخل میکنند
پس میگردد مقوی قلب از این گاهی اضافه کرده میشود در این جوارش جوارش جدوار و حب الآس و کلیا و فارسی
و طباشیر هر یک بوزن مرتب ریزه و مناسب اینها و اجزاء از حرم هر دل مطبوخ با شراب که این است
از مفردات باز بسیار حل در آن مقید می شود پس میگردد صالح از برای ضعف قلب که بامعال باشد و گاهی
اضافه کرده میشود با این جوارش سنبل نیز مقید است و مقو بها از دو بعضی به عمل آن را حسام و زعفران
و مصطکی پس میگردد معتدل طبیب مقوی معده بی غائله و گر با این نسخه یا نیز اضافه است از برای ترکیب
جوارشات که شیخ نجیب الله بن سمرقندی در اصول التراکیب ذکر نموده * جوارش ساده دیگر * صفت آن عود خام
شش درم پوست زرد اترج درونی تریاق الطیب دارچینی از هر یک دو درم نبات سفید یک من ادویه را کوفته
بیخته عود را با گلاب سوده نبات را بقوام آورده یک شور کرده بر هم زنند * جوارش عود ساده بنسخه
دیگر * صفت آن عود هندی خام ده درم نبات سفید یکمن نبات را بقوام آورده عود را به گلاب سوده داخل
کرده در سنگ و بزر و طبرزد لولو یاقوت بزنند * جوارش عود ساده عنبری * صفت آن عود هندی خام سه درم
عنبر اشهب یک مثقال نبات سفید یکمن نبات را بقوام آورده عنبر را در آن حل کرده عود هندی را به گلاب سوده
بعد از آنکه نبات را از آتش برگرفته باشند داخل کرده برهم زنند و نگاه دارند * جوارش عود شیرین بالطف
نواب سعادت مآب حکیم سلیمان موسوی حکیم باشی نواب اشرف اعلی شاه عباس صفوی موسوی * صفت آن قرنفل
چهار مثقال دانه کبار سنبل الطیب درونج از هر یک دو مثقال عود هندی پوست زرد اترج از هر یک سه مثقال
زعفران خولنجان زنجبیل دارفلفل از هر یک یک مثقال مصطکی بسباسه از هر یک سه مثقال نبات سفید یکمن
هر یک بوزن مرتب نمایند * جوارش عود شیرین دیگر از حکیم سلیمان شیرازی * صفت آن عود هندی پوست
اترج از هر یک سه مثقال قرنفل چهار مثقال دانه کبار سنبل الطیب درونج از هر یک دو مثقال زعفران خولنجان زنجبیل
دارفلفل از هر یک یک مثقال مصطکی بسباسه از هر یک سه مثقال نبات سفید یکمن هر یک بیست و هشت مرتب
نمایند * جوارش عود قادر زهری * صفت آن عود هندی خام سه درم درونج الطیب نکدرم و نیم قرنفل پوست اترج مصطکی
رومی دانه هیل و طباشیر از هر یک یک درم نبات سفید یکمن بقدر حاجت جوارش سازند شربتی یک مثقال * جوارش
عود کافوری به نسخه شیخ رئیس * صفت آن عود هندی را با نیم کوفته و ترکی سنبل الطیب از هر یک دوازده
مثقال کافور منصوری یک دانگ نیم مثقال تمیّ یک مثقال و دو دانگ نیم باشد با عسل نحل کوفته قوام آرند

زرنب از هر یک سه مثقال و دانگ دارچینی مصطکی زنجبیل فلفل دارفلفل از هر یک نیم مثقال قند سفید نیم
من بدستور ترتیب نمایند * جوارش عود کافوری نافع از برای مزه مزاج بلغمی معده و خفقان مرگ‌ها با بلغم
صفرا مخلوط باشد * صنعت آن عود هندی عرقی خام را با نیم تخم کرفس و ح برگی سنبل الطیب از هر یک سه درم
نعناع بادرنجبویه سعد کوفی زرنب زرنباد از هر یک یک مثقال کافور قیصوری سیب یک ازهر یک دو دانگ
دارچینی مصطکی زنجبیل فلفل دارفلفل از هر یک دو درم گاوزبان نیم درم عسل سفید مصفی سه وزن تمام ادویه بدستور
ترتیب نمایند * جوارش عود کافوری به نسخهٔ دیگر * صنعت آن عود هندی سی مثقال کافور قیصوری نیم مثقال
سنبل ترکی چهار دانگ نعناع بادرنجبویه سعد کوفی برگ ترنج سنبل زرنباد زرنب از هر یک دو مثقال ازهر یک دارچینی
مصطکی زنجبیل فلفل دارفلفل از هر یک چهار مثقال برگ گاوزبان ده مثقال را با نیم تخم کرفس و ح برگی از هر یک
سی مثقال نبات سفید عسل مصفی از هر یک دو من و نیم ده مثقال گلاب یکمن بستور زعفران نیم مثقال بدستور
مقرر جوارش سازند شربتی یک مثقال تا دو درم * جوارش عود مسهل اطبای با لعب حکما شریف تمی حکیم
محمد معز الدین ارحط حکیما بر اعمر ولد ارشد معز الدین * صنعت آن تربد ملیلة کابلی تربد ملیلة زرد زرنب
مادح هندی دارفلفل از هر یک سه مثقال عود را سقب سنبل ترکی خالص مقمونیای مصری از هر یک یک مثقال و
هلیله مرده اندکه مغز نبات را اصل نسخه یک مثقال برده و در آخر دو مثقال شده و آن غلط است مثل بوا دارچینی
زنجبیل زعفران سلیخه فلفل تباه زرنباد سعد کوفی تخم زنجبیل از هر یک نیم مثقال عود قماری خام تربد سفید
مدبر از هر یک و مثقال لاجورد مغسول و مثقال تمر هندی سه مثقال و نیم مار مسک نیم مثقال کافور قیصوری
یک مثقال و عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر ترتیب نمایند شربتی سی مثقال و بعض او با ت کافور داخل
کرده نمی شود نافع باشد * جوارش عود مسهل اسهال صفرا کند بی مشقت * صنعت آن عود هندی مصطکی رومی
از هر یک یک درم تربد سفید مدبر چهار درم سقمونیای مصری یک درم کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر حاجت
معجون سازند شربتی یکدرم * جوارش عود مسهل این جوارش را جوارش شاهی نامند * صنعت آن تربد سفید مدبر
دو درم عود هندی دارفلفل زعفران خوردنوا از هر یک دو دانگ و در نسخهٔ دیگر یک دانگ است سقمونیای مصری نیم
مثقال در نسخهٔ دیگر نیم دانگ است اجزا را کوفته بیخته با نبات سفید یا عسل مصفی سه وزن ادویه جوارش
سازند حبه تکسر نمایند * جوارش عود ملین بالطف نسخ زیرین نوعی سی مما * صنعت آن دارچینی زنجبیل سنبل
الطیب سلیخهٔ سیاه زعفران فلفل قرنفل زرنباد از هر یک نیم درم سعد کوفی زرنب مادح هندی تربد از هر یک
سه درم عود قماری خام نه درم غاریقون یک مثقال لاجورد مغسول کافور قیصوری از هر یک دو دانگ تربد سفید
چهار درم نمک لاهوری یکدرم ادویه را جدا جدا کوفته بیخته کرده بعسل مصفی یا جلاب نبات بقوام آورده
مرتبه جوارش سازند و بکار برند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال مزاجش گرم و حسل است در آخر دارچینی
باشد * جوارش عود ملین دیگر * صنعت آن تربد سفید مدبر چهار درم در نمک عود قماری زعفران خوردنوا
از هر یک یکدرم سقمونیای مصری نیم درم اجزا کوفته بیخته بعسل سه وزن ادویه بسرشند شربتی یک مثقال
تا دو درم با آب گرم * جوارش عود ملین دیگر * صنعت آن تربد سفید نیم درم و مثقال عود هندی خام فلفل خوردنوا
زعفران از هر یک نیم مثقال سقمونیا نیم مثقال اجزا را کرده بیخته بعسل مصفی بقدر کفاف سرشته جوارش
سازند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی دو مثقال و نیم تا سه مثقال * جوارش عود هندی که نوعی از عطر عود است
مقوی قلب و دماغ باردا است و مقوی حواس * صنعت آن نگیرند اجزاء اگر مرتبه ترکه جوامد و در آب چینی دو

جوکوب نموده در سفره های مطبق کرده دراز کرده بطریق مربع مکعب که طرفی معالی را در وسط آن سوراخ کرده
و طرف را بوسیا بهگذاشته کرده سفره را از آن سوراخ بیرون کرده کاسه را آب کرده سفلی در آن که دهن آن سفره
در آب باشد و بر بالای آن طرف و سکم سفره آتش برکنیم کاوحسک براو در وریک بادام. همه آب منقطر گردد و هر مقدار
که خواهند بدین نهج گرفته جمع نمایند پس با آب و گلاب مکرر سفره که بوی دود آن زایل گردد را استعمال نمایند
این بود صفت جوارش مفرد* اما صفت جوارش مرکب این است که بگیرند عود نیم ارزعرفی اعلی می و هست درم
وجوکوب کرده در گلاب آن مقدار که بر گردد خیسانیده حسک نموده حصی لسان مع مثقال عنبر اشهب چهار مثقال
سنبل مشک مثقال سعد نامه بوزن آن کوفته بیخته ممزوج کرده بطریق منقطر در سفره مطبق طبق حکمت
کنند رکاوی خشت را ازلیف بر کرده بطریق مکمن با آتش زیل بقری منقطر نمایند و بعضی چهار مثقال موم خالص
زرد و بیخته مثقال روغن کنجد داخل نمایند پس بطریق منقطر رسیده استعمال نمایند و اگر بجای روغن کنجد
عطر صندل نمایند بهتر و اقوی است * جمره عود خاصه * صفت آن آب سیب شیرین چهل مثقال آب بهی شیرین آب
به شیرین ازهر یک کهکپا سه مثقال قند سفید سه صد مثقال بقوام آورده سرد نمایند با چوب لها به سود عود
هندی نیم مثقال صندل سرخ مصطکی رومی بادرنجبویه ازهر یک دو مثقال مشک الطیب اما رون عنبر اشهب
ماح هندی زر نقره ازهر یک یک مثقال زر طلا با ورق مانی مروارید ناسفته کهربای شمعی ازهر یک نیم
مثقال بد سور رکب دمند سرنی از یک مثقال یادودرم* جمره عود بری که از یکی از مناحرین است مقوی
معده و اعضای رئیسه است و تحصیص رفع غثیان و بدی هضم آرد در اشتهای طعام و رفع بخارات انع است
* صفت آن آب سیب شیرین آب سیب ترش آب اناز شیرین آب لیموا ازهر یک کهکپا و نیم سه مثقال قند سفید
سه صد مثقال همه را یکجا کرده بقوام آورند پس عود هندی نیم مثقال صندل سفید سه مثقال عنبر گل سرخ
ممزوج الاسماع هر یک مصطکی رومی بادرنجبویه ازهر یک نیم مثقال کوفته بیخته بد سر در آن داخل نمایند
* جمره عود بری شیخ داود انطاکی گفته که او را کتب مجلس ذکر نا است و انفع مفرحات است مانع است از
برای سری فکر و سواس و خفقان و انواع جنون و ضعف معده و دماغ و قلب و کبد و کلیه و از برای ابتدای استسقا
و یرقان و ضعف باه و بالجمله این انفع اشربه است مطلقاً استعمال کرده مسرور شدن شرطی * صفت آن بدعة
شیخ داود بگیرند انار ترش سامی با قله کنار هندی بو اسیر بحسباس ازهر یک نیم او قیه مصطکی رومی دوا بدطباسیر
سفید ابریشم خام زرشک هر یک سه ثلث ازهر یک چهار درم مجموع را نیم کوفته همه را در چهار رطل
آب بجوشانند و بجوشانند آن مقدار که ربع آن بماند پس بمالند و بمالند رد داخل نمایند در آب صافی آن آب
عناب آب به شیرین آب زماش آب سیب ترش آب زرشک مفتی آب انگور آب انار ترش آب انار شیرین آب نعرحل
ازهر یک چهار اوقیه پس همه را داخل کرده بقوام آورده همه ورق مطبوع ادویه بعضی مطبوخ زایل و در این آنها
قند سفید داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند عود هندی سیاه رنگ عرقی چهار اوقیه مروارید ناسفته مرجان
دریری کهربای شمعی ازهر یک سه درم یاقوت رمانی یک درم همه را در گلاب و عرق بیدمشک ازهر یک نیم رطل
آب لیمو آب ترنج ازهر یک چهار اوقیه صلایه کرده در آن داخل نمایند و ترهم زنند و دو سه قوام لا بن آنکه عنبر اشهب
مثقال در درم زر طلای محلول ورق نقره محلول مشک خالص زعفران به گلاب سوده داخل نمایند و آنکه
از آتش فرو آورده باشند و در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند شربتی از یک مثقال تا دو درم * شربت عود نافع
از برای ضعف دل و معده و سردی آن و طعام هضم کند و اشتهای طعام آورد * صفت آن عود هندی در درم ربسم

با مثقال طباشیر سفید اصل السوس و ریوند چینی گل سرخ مقشور الاسماع مصطکی رومی کبابه چینی قرنفل نعناع
جندبیدستر از هر یک نیم درم نبات سفید پنج درم کوفته بیخته بکار آرند شربتی تا سه درم * بغایت سود
دهد و معده سرد را گرم گرداند * صفت آن دیگر کبابه چینی از هر یک نیم درم مصطکی سنبل الطیب از هر یک
سه درم عود خام پنج درم نبات سفید وزن مجموع ادویه کوفته بیخته یک مثقال آن را با ده درم گلقند آمیخته
بخورند * نقل درد کرده اسریه عود * شراب عود بالخاصیت نافع به تقویت قلب و دماغ و نافع است
از برای معده و معتبر را مسکوک کرداند و مفید است از برای تقوی اشتها و غذا رسانی آن هرگاه به سبب رطوبت و برودت
باشد و بوی دهان خوش کند * صفت آن به نسخه محمود بن الیاس که در حاوی صغیر آورده بگیرند گلاب خوشبو
وزن دو رطل و در نسخه دیگر یک رطل است و در یک سنگی یا کوزه کنند پس بگیرند عود هندی از هر یک ده درم
سنبل الطیب قرنفل از هر یک یک درم مصطکی رومی جوزبوا از هر یک یک درم و نیم و در نسخه دیگر جاوتری زعفران بجای
قرنفل و دل در ان است مجموع را نیم کوفته در کیسه کتان کرده و سر آن را بسته بند و در گلاب مذکور اندازند و
به آتش ملایم بجوشانند و دائم کیسه را بمالند و بفشارند تا مالیدن و فشردن نیکو تا آنکه به ثلث رسد پس کیسه را
برآورده خوب بمالند و بفشارند تا جمیع قوت آن به گلاب باز داده شود و یک رطل نبات سفید در گلاب مذکور داخل
نموده چندان بجوشانند که بقوام جلاب رسد و بعضی گفته اند که چون از آتش برگیرند یک دانگ مشک تبتی در ان
داخل نمایند شربتی تا یک درم با ده درم ورد اصل نسخه یحیی بن عیسی بن جزله در منهاج الادویه قرنفل است و
گفته که اگر در مزاج حرارتی باشد بجای جوزبوا سنبل الطیب و قرنفل و فوفل را اما فیا و ورق گل سرخ داخل کنند و
این بسیار نافع است * صفت این شراب به نسخه ملا نفیس گلاب دو رطل عود هندی مشک خالص از هر یک یک درم
سنبل الطیب قرنفل مصطکی جوزبوا زعفران از هر یک دو درم اجزا را نیکو بسته کوفته درست و در صره کتان کشادی کنند و پس
را نیمه در گلاب مذکور اندازند و بدبند تا ثلث گلاب برود پس صره را بمالند و بفشارند و دور کنند و دو رطل شکر
طبرزد در ان داخل شود بقوام آورند پس فرود آورده یک دانگ مشک خالص سوده داخل نمایند و گفته که این شراب
نافع است از برای معده بارد و موافق مزاج پیران است * شراب عود دیگر که در منافع مثل شراب عود ابن ماسویه است
* صفت آن درست رود ابن ج ده درم عود هندی مقشر ده درم زنجبیل مصطکی سادج هندی قرنفل دار فلفل از هر یک دو
مثقال فوفل مصطکی سنبل الطیب جوزبوا از هر یک دو درم اجزا را کوفته کوفته جرس هر یک را جدا جدا در خرقه
کتان کشاده بند بلد و در سه من گلاب بجوشانند تا به نصف رسد و دائم خرقه ها را بمالند و بفشارند و در آخر خرقه ها را
نیکو بمالند تا سره و قوت آنها بگلاب باز داده شود و بفشارند و دور کنند و من عسل سفید خوشبوی صافی و یکمن نبات
سفید داخل کرده بقوام آورند و از آتش برگیرند و مشک خالص و عنبر اشهب و زعفران از هر یک یک مثقال سوده داخل
نمایند شربتی تا یک درم تا ده درم * شراب عود دیگر که همین منافع دارد * صفت آن عود هندی خام
آمله منقی از هر یک ده درم سنبل الطیب قرنفل مصطکی جوزبوا از هر یک دو درم دارچینی کبابه پوست بیرون نیمه ورق
گل سرخ بیخته هری ربوه کوفتنی از هر یک سه درم مجموع را نیم کوفته در کیسه کتان کشاده کرده و سر آن را محکم بسته
در یک من آب بجوشانند و دائم کیسه را نیکو بمالند تا تمام قوت در آنها در آب باز داده شود پس کیسه را برآورده در سه
رطل گلاب نیکو بمالند و بفشارند و گلاب را در مطبوخ مذکور داخل کرده با یک من قند سفید بقوام آورده فرو گیرند و
سه درم مشک خالص سوده داخل نمایند * صفت این شراب به نسخه شفائی عود هندی خام آمله منقی از هر یک
ده درم سنبل الطیب قرنفل مصطکی رومی جوزبوا از هر یک دو درم مجموع را نیم کوفته در کیسه کتان کرده در سه

چهار رطل گلاب جوشانیده تا بر نیم آید صاف نمایند یا بوت آب گلاب با آب بید سی کیله و شکر سفید نیم شیشه و در گلاب مطبوخ کنند و با تکمیل قوام آورند و عود و آورده سبب و درم مسک تبتی خالص سوده داخل کنند و بعد معجون باری بر هم زنند با شکر مخلوط سوده و نگاه دارند * شراب عود دیگر از محمد بن ذکریا رازی منقول از کتاب من لا یحضره الطبیب * صنعت آن عود هندی نیم اصلی از هر یک دو درم مسک الطیب هر یک جزو بوا مصطکی از هر یک نیم درم اجزا را نیم کوفته در خرقه کتان بسته در یک رطل گلاب خیسانند تا بقدر آب برود و کیله را شکر نمایند و بعد آنرا کشند و صاف نمایند و با یک رطل شکر سفید قوام آورند و بعد مرا طبیعت مسک جو مور میان دو درم خیسانیده نگاه دارند * شراب عود این جمع که در ارشاد آورده * صنعت آن عود هندی رطب اگر ممکن باشد و الا عود نا ملی و آن عود در چینی است که آنرا بمری مساسند که با طبع و طرف آن ساو مایل بر رنگ حبا و سنگین وزن بر روغن نگیرند از آن نیمه و چهار درم و در آب چهار گرم پانصد رون پنجاه بند تا نرمی بر آید ... جوشانند تا صافی نموده با چهار رطل شکر سفید و یک رطل عسل قوام آورند و نگاه دارند و بوقت حاجت یک برند * شمامه عود در حرف الشین مع المیم مذکور شد * عطر عود مقوی قلب و دماغ بارد و مفرح است استعمال شمام آن * صنعت آن بگیرند چوب عود را هر قدر که خواهند و خیسانند و خوب کوفته و با آب بسیار و نطرون نوع و اسن عرق کشند و عرق را نگاه دارند تا چوب سوده سوده شد آنرا بالتمام بکشند و عطر گلاب از بالای آن از بر روی بر داشته در شیشه جمع کنند گلاب بر سر آن ریخته در آفتاب گذارند تا سه چهار ماه پس با گلاب مکرر ریخته استعمال نمایند و این هر چند که کهنه گردد بهتر و معطر و با شد و نیکو گردد لیکن غلیظ می شود و اگر مقداری عطر گلاب خالص ممزوج آن کرده استعمال نمایند می گردد از بوی آن الذ از اطیب و بعضی مقداری عنبر نیز داخل می سازند بطریق حل در بند و مصاعب * شمامه عود موصوم به تحریر مکی مقوی قلب و دماغ * صنعت آن عود هندی خام عربی صندل مقاصد از هر یک یک جزو حصی لبان دو جزو بیاب سفید نورا ... مجموع ادویه کوفته بیخته بگلاب سرشته شمامه سازند و در سایه خشک نموده بوقت حاجت بخور نمایند و اگر عنبر و مسک از هر یک نیم جزو اضافه نمایند بهتر گردد و این * شمامه عود دیگر مقوی قلب و دماغ بخور مشکه مجلس است * صنعت آن اگر عربی خام یک انار لادن عنبری مستری له حصی لبان نیم تولد و اله دو تولد ساب حصی بر تولد گلاب چهار شیشه ادویه کوفته بیخته با گلاب سبک کرده بخیسانند تا با هم متصل ساخته گردد پس شمامه ما سازند بعد الحاجت بر افروزند * قرص عود بی و منفعه را عود مید رد * صنعت آن عود هندی خام چهار درم کبابه حبی مصطکی در سنبل الطیب از هر یک دو درم قند سفید سیاه نیم درم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند * قرص عود بنفشه دیگر معده را قوت دهد را ریح را بین می گردد نافع بود * صنعت آن عود هندی خام چهار درم در سنبل کبابه حبی از هر یک دو درم مصطکی سنبل الطیب از هر یک نیم درم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند * قرص عود بنفشه دیگر معده را قوت دهد و طعام هضم کند و اشتهای طعام آورد و بوی دهان خوش کند * صنعت آن عود هندی خام ورد الطیب بوست ورد ابرج از هر یک یک درم در قلعه مصطکی از هر یک نیم درم دارچینی سنبل الطیب نمامه از هر یک دو درم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند * قرص عود دیگر جهت تقویت اعضای رئیسه و معده نافع * صنعت آن عود هندی خام عربی عنبر اشهب مسک خالص جدوار مجرب از هر یک یک مثقال دارچینی مصطکی رومی فلفل و فلفل از هر یک نیم مثقال دارچینی ... اگر بر کی گاو زبان زار بانه بزر کوس سنبل الطیب بوست ورد ابرج از هر یک دو مثقال کوفته بیخته با شیره جدوار و ... مثقال عسل مصفی هم رم سرشته ... یک درم با در دم

* معجون عود ملين از شيخ رئيس خصوصاً بجهت معده كه باد و سست باشد * صنعت آن عود نيم و از جمله و از جمني
مليله زعفران فلفل ساذج قرنفل زرنباد از هر يك نيم مثقال مشك زرنب ساذج هندي قرنفل از هر يك سه مثقال
عود خام مقل سه مثقال لاجورد دو دانگ كافور يك دانگ مربى جهار مثقال نيم مثقال با عسل مصفى و شكر سفيد
بسرشند و اگر مسك و عنبر از هر يك نيم مثقال پوست هليله كابلي سه مثقال سپرده دو مثقال اضافه نمايند بهتر
است * معجون عود ملين مقوى معده و قلب و دماغ و هاضم طعام و دافع رياح است * صنعت آن عود خام سه مثقال
مسك عنبر جدوار از هر يك نيم مثقال دارچيني مصطكي فلفل قرنفل از هر يك يك مثقال و نيم بادرنجبويه گاوزبان
بهار نافه تخم كرفس سنبل الطيب اگير تركي پوست زرد اترج از هر يك دو مثقال با سه وزن ادويه عسل و نبات
علي الرسم بسرشند و در نسخه شيخ الرئيس كافور يك دانگ و نيم افزوده است * ند * ند آنكه ند بفتح نون و سكون دال
مهمله فرصي است مركب از عود و عنبر و نبات و غير آن كه بخار مي كنند و ور زنند تا بسبب مقوى قلب و دماغ و
حواس و مفرح بوده است و بوى و بخور آن جهت رفع سميت هواى و باى نافع * صنعت آن عود غرقي خام خمل مثقال
عنبر اشهب جهار مثقال نبات سفيد يك مثقال ادويه را كوفته بيخته با گلاب سرشته اقراص سازند و با آنكه
نبات را با گلاب حل نمايند و مثقال مسك اضافه سازند مي گردد ادوى * ند ديگر ادوى از اول * صنعت
آن عود غرقي خام عنبر اشهب صندل سفيد حب لبان پوست اترج با برگ آن اجزا مساوى دو وزن كل نبات
همه كوفته بيخته با گلاب سرشته اقراص سازند و اگر عنبر يك وزن مسك نيمي اضافه نمايند مي گردد ادوى
و زياده نمودن بعض ادويه سابقه و كم نمودن آن بحسب احتياج منوط براى طبيب است و شربت آن از يك درم
تا دو درم و در بخور هر يك كه خواهند و مطلوب باشد بعمور ادويه و مقرر المزاج را مضرات خوردن و استعمال آن

* كتاب العين المهمله * * باب العين مع الالف * * غاريقون جمرى است سفيد شبيه بقارچ و از جزاير
درياى روم آورند و در حوف درختان سرو و صنوبر و امثال آن نيز بهم رسد بعضى متكون شده مانند قارچ از درخت بلوط
بهم رسد و بهترين آن سفيد سبك و زن است كه از لذع مالند ازهم بريزد و بالطبع و بر رگ سفيد از با شد و انس
سم ... داخل ... ترياق ... و در صفات اختلاف است و استعمال ... آن از سموم و
زرد و سرخ آن در سميت سموم است و سوط است كه بلدغ گزيدن و روى ... مالند بالطبع آن نگذارد اجزاى
... آن كه ... بمالند ... كوفته و داخل اجزاى رونده ... مسگذارد ... ناتمام
مثال نافى است و مركب القوى و در دوم گرم و خشك با حلاوت و تلخي و ... و مسهل بلغم و مرداو صفراى مخلوط
بهم بلغم ... مفتح سده جگر و گرده و بادر و ... وعرق ... مقوى عصب و حادث
مرا دار ... مقوى دل و مفرح بالعرض و ... عسل و با هليله كابلي و مصطكي مسهل دماغ
و رافع ... و در ... ربوب ... جهت ... و ضيق النفس و اشمال آن و با آب جهت
قطع ... و با ... جهت صرع و ... جهت امراض جگر و معده و ... و جهت ... طعام
در معده ... جهت سنگ گرده و مثانه و ... گرده و ... سموم ... جهت
... آن ... جهت ... و با عسل جهت ... و انواع رياح و ... جهت عرق النسا و مفاصل
و ... و امراض اعصاب ... آن ... جهت ... آن جهت ...
و ... آن ... ماده ... نافع و داشتن آن ... نافع گزيدن عقرب و ... آن
آن مهلك ... مصلح آن ... است و ... مثقال ... نصف آن ... مثقال

و برد بعضی مثل آب تربد و ربع آن زنجبیل و برد حمی دو حبه آن بمقابل نعمتی است

* فصل در بیان نسخ حبوب غاریقون * حب غاریقون که تنقیه بدن و سر از سودای محترق نماید و مالیخولیا
و صداع سوداوی را نافع باشد * صفت آن غاریقون مس نقند که از پست آرد نرم تر بیخته کرده باشند لاجورد
افتیمون از هر یک دو جزو فلفل سیاه نمک ساده بسفایج شحم حنظل حجر ارمنی تربد نقند تخم حب النیل سقمونیای
مشوی از هر یک یک جزو کثیرا رب السوس از هر یک نیم جزو مقل ازرق سکبینج جاوشیر از هر یک یک جزو کوفته
بیخته بطبیخ افتیمون سرشته حب سازند شربتی دو مثقال با ماء العسل یا بطبیخ افتیمون * حب غاریقون بنسخه
دیگر که منفعت خاصی دارد و طبع را نرم کند و خون مرتب نکند و رم ازان نترسند * صفت آن غاریقون ده درم عصاره
غافث تربد حمی از هر یک دو درم ملح هندی یا بیده درم کوفته بیخته با آب حب سازند * حب غاریقون نافع جمیع
در [illegible] بنقیه صدر از بلغم * صفت آن غاریقون مس نقند انیسون از هر یک [illegible] یک درم شحم حنظل
نیم درم کوفته بیخته حبوب سازند شربت ... با ماء العسل [illegible] مرتب و اولی آن است که
در ... یک مرتبه ... و ... مرتبه سرشته شود * حب غاریقون دیگر منقول از ... نافع از برای ...
علت * صفت آن غاریقون سه ربع درم شحم حنظل ربع درم رب السوس نیم درم کوفته بیخته حبوب سازند جمله یک
شربت است * حب غاریقون از ... مسهل بلغم ... از اخلاط بلغمیه و نافع ریه ... از بلغم ...
* صفت آن غاریقون موصوف چهار ... شحم حنظل یک ... انگ ... چهار ... ماء الحمار ... انگ رب السوس
نیم درم نرم کوفته بیخته در روغن بادام شیرین چرب نموده حبوب سازند جمله یک شربت است * حب غاریقون
نافع از برای ... * صفت آن غاریقون موصوف نیم درم شحم حنظل بوره ارمنی از هر یک دو دانگ رب السوس
... از هر یک نیم درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده حبوب سازند جمله یک شربت است
و ... در ... داخل نمی نمایند * صفت آن این حب به نسخه ... شحم حنظل یک درم غاریقون
نصف درم رب السوس یک درم ... از هر یک نیم درم کوفته بیخته با آب ... حبوب سازند با ماء العسل
... این حب ... * حب غاریقون دیگر ... و ... کرفس و طرباب آورده
و گفته لایق است استعمال این حب در ... و ... علت ... باشد ... است این که استعمال
کرده شود بعد از ... از آب ... * صفت آن غاریقون سه درم رب
السوس ... از هر یک نیم درم ... موصوف ... درم ... چهار درم شحم حنظل نصف مثقال
انیسون یک مثقال کوفته با آب ... حبوب ... شربتی دو درم * حب غاریقون به نسخه دیگر ...
از اول * صفت آن غاریقون سه درم ... السوس ... شحم حنظل ... از هر یک یک درم
... موصوف ... چهار درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با ... سرشته
حبوب سازند شربتی دو درم با ماء العسل * حب غاریقون ... * صفت آن غاریقون ...
... موصوف از هر یک سه درم اصل السوس شحم حنظل ... از هر یک دو درم کوفته
با آب سرشته حبوب سازند شربتی یک مثقال با ماء العسل ... این نسخه را از برای ... ذکر نموده ... در ان
... * حب غاریقون دیگر ... بلغم ... و نافع از برای ... و ... نفس و ...
و جمیع امراض بارده بلغمیه ... آن است * صفت آن غاریقون ... از هر یک سه
درم رب السوس شحم حنظل ... از هر یک دو درم ... کوفته ... بیخته

یک درم زراوند مدحرج سنبل درم زرنباد و رونای غسل از هر یک یک درم کثیرا دو درم کوفته بیخته با آب سرشته حبوب
سازند شربتی دو درم * حب غاریقون دیگر منقی صدر و ربو است و منضج ماده آنها را نافع است برای امراض مذکوره
در مختصر * صفت آن غاریقون سکنجبین از هر یک سه درم صبر سقوطری زرد خالص چهار درم حنظل بیخ سوس
سنبل درم سه و ثمانی سوری دو درم نیم حسطاس یک درم مغز حلغوزه دو درم اجزا کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته
حبوب سازند شربتی دو درم با آب گرم * حب غاریقون دیگر نافع از برای ربو و ضیق النفس و سکته باشد صاحب آن
مغز و زلال با بادام سیب باشد * صفت آن غاریقون ربع درم سفید رب السوس از هر یک یک درم کثیرا سه درم مغز
بادام مقشر حرب ... حبوب سازند حمله یک شربت است * حب غاریقون که اوی ارکل است * صفت آن غاریقون
هس مقل ... صمغ عربی سامکی کثیرا گل بنفشه رب السوس ایرسا از هر یک سه درم ایرسا ...
یک دانگ مغز حلغوزه دو دانگ کوفته بیخته با جلاب سکری سرشته حبوب سازند حمله یک شربت است با آب گرم
* حب غاریقون دیگر که ربو را نافع است * صفت آن غاریقون سفید انارج تمر از هر یک یک درم گل بنفشه ایرسا
از هر یک نیم درم ... یک درم ... سوری یک دانگ مقل ... دو دانگ کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند
حمله یک شربت است * قرص غاریقون ورم سپرز که بصلابت و غلظت باشد تحلیل دهد و نافع جگر بگشاید طبع را
نرم دارد * صفت آن غاریقون گل سرخ از هر یک سه درم ... از هر یک دو درم عصاره غافث
مثل الطیب ... از هر یک دو ... درم اجزا کوفته بیخته در سرکه خمسانه
غسل کرده غاریقون را از ... غربال بگذرانند و مجموع را با سکنجبین بسرشند و قرص سازند شربتی دو درم
* معجون غاریقون ... طعام را هضم کند و درد ... نقرس را و اوجاع مفاصل و معده و درد کلیه
و مثانه و امعا را سود دارد و بادها بشکند و ... را ... و فالج و لقوه و ... و استرخای اعصاب را نافع و معده
و اخلاط غلیظه لزجه و فضلهای بلغمی که در گرده و مثانه باشد پاک کند و حیض بگشاید و درد اعضا و مفاصل را نافع
بود مجرب باشد * صفت آن غاریقون ... شحم حنظل ... از هر یک ده درم و ... حطما ...
رومی ... کرفس از هر یک ... مثل الطیب ... فطراسالیون ... دو ...
از هر یک ... اجزا را کوفته بیخته با انگبین مصفی بسرشند و در ایام ... شربتی از یک مثقال تا
دو درم * معجون غاریقون ... دیگر ... نقرس و اوجاع مفاصل و اوجاع معده و کلیه و درد ... امعا و
... و بادها که در معده و امعا باشد بشکند و ... بلغمی ... و لقوه و ... را نافع و فضلهایی که
اندرون گرده و مثانه باشد دفع کند و حیض بگشاید * صفت آن غاریقون و ... تربد ...
... از هر یک ... زراوند طویل ... کرفس ... از هر یک
دو ... مثل الطیب ... فطراسالیون از هر یک دو ... ملیحه ...
... از هر یک ... اجزا کوفته بیخته با ... آن
... کف گرفته بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو درم * غافث نبات ... گیاهی است ...
... و با ... و نرگس ... * قوت ... دار
... سوم و دوم ... گرم ... لطیف ... معده و جگر
... و ... احلاط ...
... آن ...

و نصف آن المصطکی و شربت آن سه درهم و در وسط نوع هفت درهم است * حب غافث مذهب یکساله را مرض حال و یرقان
اسود را نافع بود * صفت این عصاره غافث زرنب تخم کرفس تمر کرنس از هر یک سه درهم طباشیر مغسول چهار درهم
ریوند چینی دو درم ده درم ادویه را کوفته بیخته بآب مرسیه حب سازند شربتی از یک درم تا یک مثقال * عصاره غافث
آن است که بکوبند غافث را و آب آن را گرفته در آفتاب گذارند تا منعقد گردد پس اقراص سازند و آن بعد از بلع سماق
* طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن ملطف و مقطع و رافع حرب و حکه و تپهای کهنه و درد جگر با آب بادیان و
تکنجبین مقدار شربت آن تا یک مثقال گویند مضر امعاء و مصلح آن مصطکی بدل آن سه وزن آن غافث گرفته از تر
آن سماق است * فصل درد کر اقراص غافث * قرص غافث یرقانی و درد ورم جگر و سپرز را نافع باشد و تپهای
کهنه و سرفه ربع را برطرف کند و جهت مایکساله منقول از منهاج الادویه ابن جزله * صفت آن عصاره غافث شش درم
سنبل الطیب ده درم طباشیر چهار درم کوفته بیخته با آب بادیان سرشته اقراص نمایند هر قرصی یک درم شربتی
یک قرص * قرص غافث بنحو دیگر بیماری های سپرز و جگر و تپهای کهنه را سود مند بود * صفت آن عصاره افسنتین
عصاره غافث از هر یک سه درم اذخر زعفران سنبل الطیب تخم کرفس از هر یک سه درم مصطکی افیون گل سرخ از هر یک
دو درم کوفته بیخته با آب سرشته قرص سازند * قرص غافث دیگر تپهای بلغمی را سود دارد * صفت آن عصاره غافث
شش درم گل سرخ عصاره افسنتین از هر یک سه درم مصطکی انیسون سنبل اذخر عود هندی از هر یک دو درم کوفته بیخته
بآب سرشته اقراص سازند * قرص غافث که شیخ رئیس در زبدنا دیل با نوی ذکر کرده و گفته که مجرب النفع است
از برای تپهای کهنه که با التهاب و عطش باشد و از برای بلغم ناو اورام کبد و طحال و از برای یرقان سدی * صفت آن
عصاره غافث شش اسار گل سرخ بال کرده سنبل الطیب از هر یک دو اسار ترنجبین بال کرده پنج اسار طباشیر مغسول
چهار درم ادویه را کوفته بیخته اقراص سازند * قرص غافث دیگر بند ماء الکسابد و یرقان اسود را نافع باشد و استسقا
و سوء القنیه را که با حرارت باشد سود دارد * صفت آن عصاره غافث شش درم طباشیر مغسول گل سرخ از هر یک
ده درم سنبل الطیب چهار درم ریوند چینی خطائی عصاره رب السوس از هر یک دو درم کوفته بیخته
بلعاب بزرقطونا که در ترنجبین در آن حل کرده صافی نموده باشد سرشته اقراص سازند * قرص غافث دیگر جهت اورام
آماس جگر و سپرز را نافع است و استسقا و یرقان سدی را سود دارد * صفت آن عصاره غافث تخم اذخر زعفران
سنبل الطیب زرنب تخم کرفس از هر یک سه درم جعده تخم ترد ماما حب البان انیسون ساذج هندی زراوند طویل در دوس
سیاسطوس استعمال سوری بارزد کربا از هر یک یک درم انیسون جاوشیر بارزد کربا را در آب کاسنی تازه بخیسانند تا حل
شود در ماوردیکه تمام حل شده باشد ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند و هر قرصی یک درم شربتی یک
قرص با سکنجبین بخورند * قرص غافث منقول از قرابادین حکیم محمد باقر * صفت آن عصاره غافث ریوند چینی
ورد گل سرخ افسنتین زرنباد از هر یک یک مثقال زعفران یک مثقال و نیم کوفته بیخته بآب کاسنی تازه سرشته
اقراص سازند * قرص غافث منقول از قرابادین العوکات جهت مزاج کبد و جهات مختلفه * صفت آن
گل سرخ مقروح الاتباع یک سنگی عصاره غافث از هر یک یک جزو تخم جرنکه مقشر و جزو طباشیر سنبل تمرهندی
رب السوس ربع جزوی کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند هر قرصی نیم مثقال شربتی یک قرص * قرص
غافث که شیخ استعمال در رحمیه آورده نافع است تپهای مرسیه دارد و آخر تپ دق و سلا و ماء الکسابد و یرقان سدی
و درد جگر و سپرز را زائل کند * صفت آن عصاره غافث سه درم سنبل الطیب ورد گل سرخ از هر یک دو درم طباشیر
مغسول ده درم ترنجبین صمغی ده درم بالسویه اقراص سازند شربتی یک مثقال * اقراص غافث جهت مرکبه ازمنه را

نافع ریوی مزاج کند وامور منذا است * صفت عصارهٔ غافث می درم گل سرخ سرد ع الا نماع سعت درم طباشیر
سفید حمل درم کوفته بیخته بلد معمورا دراص مارند شربتی دو درم * درص غافث دیگر که همین صفت دارد
* صفت آن عصارهٔ غافث سی درم گل سرخ سرد ع الا نماع سنبل الطیب طباشیر سفید از هر یک دو درم بر بیخته
ده درم بد معمورا دراص سازند شربتی یک مثقال * معجون غافث اشتها با حرارت را نافع بود * صفت آن
عصارهٔ غافث ریوند چینی زعفران از هر یک چهار درم یک سه درم عصارهٔ افسنتین تفاح اذخر مغز تخم کاسنی تخم
خیارین تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم لک مغسول تخم کشوث از هر یک چهار درم احزا را کوفته بیخته بعسل مصفا سرشته
شربتی از یک مثقال تا دو مثقال با آب گلاب یا آب سرد یا با آب عنب الثعلب   *فصل در ذکر بعض اغالی *
بدانکه غالیه بفتح غین معجمه والف و کسر لام و تخفیف یای مثناه تحتانیه و ها ادویهٔ مرکبه طیبه الرائحه را گویند
وازمرکبات یک نیمه و مخترع آن جالینوس است را اصل آن مرکب از مشک و کافور و روغن بان و بعضی لبان و مرده ای
عو دنوا است و بحسب احوال عود و مشک و رامک و موم ولادن واشال اینها اضافه مینمایند جهت اصلاح حال رحم
وارحاح نارده آن را در ار نمودن طمث و احتباس و سمه آن و رفع تحلیل بادها و منها گویند آن از برای آن جمیع
حمول ولزوجه و جهت موت دل واله ت جماع و رفع امراض فرج و فالج و لقوه و خدر و صرع و تقویت دو نهار ارواح و اعصا
و تحلیل و تلیین اورام صلبه و تسکین صداع بارد طلاء و بمقدار مثقال کبی آن را از کجه تا سد و بعضی ار بلمع او گفته در
حرف الالف ذکر یافت * غالیه منسوب بحضرت امام ناس امام رضا علیه التحیه والسلام * صفت آن عنبر اشهب نیم
مثقال مشک ترکی چهار مثقال عنبر را در روغن یاسمین مقصد مثقال گداخته مشک سوده در آن داخل کرده
در ظرفی سنگی نگاه دارند تا ملت سوده اگر در بین غالیه عطر گلاب و عطر عود هندی از هر یک یک مثقال
و بعد داخل نماید بهتر و خوب است و در شیشه ای کوچک نگاهدارند و بعطر آن مالند * غالیه دیگر که موی
را سیاه است و خضاب کرده مسود باشد موی ار اوس غالیه بقدر و دار این است * صفت آن آمله بیست درم مورد
در نگ طال و نیم آب خالص چهار رطل هر سه را در هم بجوشانند تا به نصف رسد از آتش فرود آورده برگ و سه برگ
حنا برگ خطمی از هر یک ده درم مازو سمر سه درم زاج ده درم صمغ عربی پنج درم داخل کرده نه نیک با علمط
سود و بجوشانیده و خوب سوده لیمو برخوبی سرد بشتر از آن خو و کشند بعد تحلیل و سنگ سند اصلی از هر یک یک درم و نگاه دارند
و بکمرید ایران بر چاقب یک مثقال و سالیده بر موی رس را در و خشک کند ایران خطی که برا گرفته ود ایران سایه
که سکباد لد ایران برد بیم موی را پس بسوید موی را ولی این غالیه را ایران نیا لید * غالیه که جالینوس در کتاب
ر سما العروس آورده ملین اورام صلبه است و حکایه آن در گوش با روغن با دام نافع است از برای درد گوش
و صمو ع و اقسیع سفیدید و بیت آن و نو می آورد او را و مر بویید آن بمفرح قلب است و نافع است از برای اوجاع
رحم که بسبب سردی باشد وحمول آن نافع است از برای اورام صلبه و اورام بلغمیه رحم و ادرار حیض کند و نافع
است از برای احتباس رحم و سیل رحم و نیکه رحم مسکند و سبعه بیگرد اند رحم و از برای حمل وحیوان لیدری آن در
شراب داخل نموده برودی نشاری مکرسی آورد * صفت آن مشک اصلی مشک و عنبر را در روغن بان بارومن خطر حل
مکرده یا عود سیلث را سوده داخل کرده بلدری کافور قیصوری بیحون آن مخلوط کرده نگاهدارند و نو بت حاجت بکار برند
* غالیه که از اسرار است و ذکر آن در دیار خلفای عباسی بوده سده چون بمفرح مرافعه بماند آن رنگ متغیری
نکرده متوارث گردد و در کتاب منسوب طرسوس و لدب حاسی نیست که نزل در نیا ید و جهت لقوه و فالج و
خدر و در اورد رد مفاصل و درد کمر و جمیع امراض بارده رحم را نافع است و با رفع خرگوش فرزند بود و جهت اعانت

در حمل عا دو تجربه نموده اند * صفت آن لادن خمسی برگ یاسمین کبابه خمسی ... اجزا بسیاری
همه را با مه روز با آب خلاف ... بیاسند ... روز دیگر با روغن
بان ... دهند ... ترنج و ... مرغ ... ارسا ... ازهر یک ... عنبر اشهب
مثل اصلی ازهر یک ... موردهمی ... اضافه نموده در ظرف ... حمل روز ... استعمال
نمایند * غالیه که مقوی قلب و دماغ است و معتدل است * صفت آن عنبر اشهب تکلدرم عود هندی دو درم صندل
مقاصری مه درم عنبر ... با روغن بان با عطر حل کرده عود هندی با صندل ... را بگلاب سوده بآن ... کرده
عطر ... بکار برند * غالیه که اعلی است * صفت آن عود هندی حب العلب ازهر یک دو درم صندل سفید مقاصری
اظفار الطیب ازهر یک سه درم و زعفران عنبر اشهب ازهر یک تکلدرم ادویه را بگلاب ... سوده با روغن بان
داخل نموده بکار دارند و اگر در بن غالیه مشک و عطر گلاب و عطر عود هندی و عطر ... هر کدام که باشد تکلدرم
داخل کنند ... * غالیه دیگر که آن را ... اطیب و اعلی است و نافع است از برای تقویت قلب
و دماغ * صفت آن عود هندی ... زعفران ازهر یک دو درم صندل سفید مقاصری اظفار الطیب حب العلب ازهر یک
سه درم عنبر اشهب تکلدرم مشک خالص ... همه را بگلاب سوده روغن ... روغن یاسمین ...
هندی روغن ... هر کدام که باشد داخل کرده ... سنگ ... بمانند
... مخلوط سوده ... در بن غالیه عطر عود هندی عطر صندل عطر گلاب مجموع یا بعضی از ... داخل
کنند * غالیه دیگر از برای ... * صفت آن روغن بان ... آب ... که ...
از آن هر یک ... داخل کنند در آن ... آن را ... گرداند ... داخل کنند ... مشک
و عنبر ... * غالیه دیگر ... نموده اند که ... اسنادی ...
... * صفت آن ... ملیله
... کابلی ملیله ... ملیله آمله ... حب الآس ... ازهر یک ... درم مجموع
... آب برگ مورد و آب برگ ... ازهر یک ... رطل و ... آب ...
... داخل کنند در آن برگ ... ازهر یک ... درم ...
در ... که غلیظ ... مثل ...
... عود هندی عود الصلیب ... ازهر یک دو درم ... داخل کرده روغن
بان ... عنبر اشهب ... ازهر یک دو دانگ در آن ...
صندل عطر ... ازهر یک دو دانگ داخل کرده ... سنگ ... بمانند ...
... روغن ... آنکه ...
... * غالیه دیگر که ...
مقوی قلب است * صفت آن ... مشک خالص عنبر اشهب ازهر یک مثقالی کافور ... همه را بگلاب
سوده روغن بان ... داخل کرده ... نگاه دارند و بکار برند * غالیه دیگر که مقوی قلب و دماغ
... است * صفت آن عنبر اشهب یک مثقال روغن بان ... روغن ...
بگلاب ... مشک خالص ... عود هندی صندل سفید بگلاب سوده ازهر یک ... مثقال عطر گلاب
... داخل کرده غالیه ... * غالیه دیگر مقوی قلب و دماغ ... است * صفت آن عنبر اشهب دو درم ... برگ

مثقال بگلاب و روغن بان مطیب حل نموده عطر عود هندی یکدانگ داخل کرده بکار برند * غالیه دیگر که مقوی
قوی دل و دماغ است * صفت آن عنبر اشهب یکدرم کافور قیصوری یکدرم مشک ترکی ربع درمی عود قماری
عرقی خام سه درم و سه روغن بان مطیب یک اوقیه عنبر را در روغن بان در دیگ مضاعف بگدازند و عود را بگلاب سائیده
کافور و مشک را در آن حل کرده در سنگ ملایه [illegible] نیکو مخلوط گردد در ظرفی عطر نگاه دارند

* باب العین مع الراء المهمله * فصل در ذکر بعض غراغر * بدانکه غرغره بفتح غین معجمه و سکون رای مهمله
بمعنی آواز مخصوص است که از حلق برآید و مراد از آن در اصطلاح گردانیدن مایعات است در حلق اعم از آنکه فرو برند
یا نبرند * غرغره نافع لقوه و صرع و امثال آن برد و سر و دماغ را از اخلاط غلیظه خالی کند * صفت آن اباره قنبرا حرد ل
[illegible] عاقرقرحا فلفل دارفلفل مویزج تودری صعتر اصل السوس [illegible] کوفته بیخته بعسل آمیخته غرغره
نمایند * غرغره که سکته و فالج و ثقل زبان را سود دهد * صفت آن مویزج خردل سفید زنجبیل عاقرقرحا فلفل دار
فلفل بوره ارمنی از هر یک مساوی کوفته بیخته یکدرم از آن را با سکنجبین غرغره کنند * غرغره که دماغ
را از فضول پاک کند * صفت آن مویزج دانگی و نیم عاقرقرحا خردل از هر یک نیم درم کوفته بیخته بسکنجبین
عنصلی یا عسلی آمیخته غرغره نمایند * غرغره که اصلاح سر کند و بلغم فرود آورد * صفت آن عاقرقرحا دارفلفل
زنجبیل از هر یک دو درم خردل شش درم ابارد انه نیم درم کوفته بیخته با عسل آمیخته غرغره کنند * غرغره
که تنقیه سر کند از فضول بلغمی و هر وجعی که در سر حادث شود ساکن کند * صفت آن مرزنجوش صعتر فارسی
حب الرمان حامض [illegible] مساوی جوشانیده با سکنجبین آمیخته غرغره نمایند و بدانکه تنقیه
دماغ سر از فضول ارده [illegible] بمسهلات و فصد جائز نیست خصوص که ماده بسیار باشد و تنقیه جسم مواد
در صورت استلا جائز نیست زیرا که مودی بفساد می گردد * غرغره که ماده را که از دماغ بسینه فرو ریزد باز دارد
* صفت آن حب الآس گلسرخ گلنار کزمازج از هر یک جزو کشمش خیسانیده جوشانیده در آب جوشانید غرغره کنند
* غرغره نافع از برای اصحاب لیثرغس * صفت آن خاکشیر و دانه [illegible] عاقرقرحا جوشانیده و عسل و سرکه عنصل
و سکنجبین عنصلی داخل کرده غرغره نمایند * غرغره نافع خناق و التهاب حلق حادث از رطوبت * صفت آن اسفند
[illegible] کوفته سکنجبین سرشته غرغره نمایند * غرغره که در ورم و قروح حلق [illegible] مستعمل میشود
* صفت آن کشمش باره آب عنب الثعلب تگرند و گلسرخ و اصل السوس در آن تر کنند و صافی نموده فلوس
خیارشنبر در آن حل کرده صاف نموده غرغره نمایند * غرغره دیگر که خناق [illegible] فصل و [illegible]
علت استعمال میشود * صفت آن پوست گردگان تر را تکوبند و فشارند و صافی نموده بوزن آن شکر داخل کرده
بجوشانند و کف آن را بگیرند و بقوام آورده غرغره نمایند * غرغره دیگر که خناق [illegible] فصد و حقنه نموده
بود * صفت آن ابارونس [illegible] کنند و آنقدر [illegible] که سه راس [illegible] و
بفشارند و صافی نموده [illegible] آن [illegible] نیم ماروی شیر گلنار فارسی از هر یک [illegible] کوفته
[illegible] در آن [illegible] حل کرده غرغره نمایند * غرغره دیگر صفت آن [illegible]
گلسرخ [illegible] فارسی [illegible] در آب جوشانند صاف نموده [illegible] غرغره نمایند * غرغره دیگر * صفت آن گلسرخ
گل سفید صندل مقشر [illegible] کوفته در آب کشمش باره با آب عنب الثعلب [illegible] در
در آن حل کرده غرغره نمایند * غرغره که فالج و لقوه را سود دارد * صفت آن خردل صعتر [illegible] مویزج زنجبیل
فلفل [illegible] عاقرقرحا [illegible] از هر یک دو درم حب الرمان [illegible] درم کوبیده و [illegible] آب گرم [illegible]

غرغره نمایند * غرغره برای فالج * صفت آن صعتر و حاشا و مرزنجوش از هر یک یک درم مصطکی نصف درم کوفته بیخته
با عسل سرشته اقراص سازند و حفظ نمایند و عند الحاجة یک از آن با کمی از عصارات مناسبه حل کرده غرغره نمایند
* غرغره بانفع لهذه العلل * صفتها یوخذ الجلاب السکری و یحل بماء حار و یمزج فیه الصبر والمر و شرف الصمغ
و یغرغر بها * غرغره دیگر * صفت آن مرمکی صافی دو جزو زعفران نیم جزو با شراب خرنوب آمیخته غرغره کنند
با نسج دهند * غرغره که در این باب نافع است * صفت آن فلوس خیارشنبر در مرزنگوش باره حل کرده غرغره نمایند
ایضاً ورود حلبه و آب لحمه صافی نموده فلوس خیارشنبر در آن حل کرده صافی نموده غرغره نمایند * غرغره
دیگر * صفت آن عصاره برگ کلم کوفته مصطکی و کندر کوفته در آن داخل کرده غرغره نمایند * ایضاً گردکان
ورد کرفته با مربی غرغره نمایند * ایضاً اصل السوس نیم کوفته دو سه بیخته حد آن [illegible] باشد که تلخی
نماید بس بیار مرگس کوفته داخل کرده غرغره نمایند * غرغره دیگر * صفت آن بوره مرخ بوره ارمنی حلتیت
مرمکی مرکی خطایی مرگس حروس فلفل حند بهل مر نوشادر ماء قرطامرا با ابهل در دل ... ساحر اسماری
کوفته بشراب مربوب با سکنجبین حل کرده غرغره نمایند * غرغره که جهت انحدار نزال نمودن موضع از ریزکا رآید
* صفت آن روغن گاو و آب آمیخته غرغره نمایند ابتدا با روغن بادام با آب نیم گرم آمیخته غرغره نمایند * غرغره که بعد از زوال
شدن بکار آید * صفت آن کرمانج اصل السوس از هر یک یک جزو انیسون جزو و آب بجوشانند غرغره نمایند * غرغره دیگر که
در همین وقت بکار آید * صفت آن ورد نیم مرخ روغن بادام مناسبه کثیرا در آب گرم حل کرده غرغره نمایند * غرغره
که صاحب خناق صفراوی را در اول علت بعد از فصد و اسهال صفرا نافع است * صفت آن سرکه در گلاب با سکنجبین با رب
خرنوب صرف آمیخته با آب عوره با آب سماق با گشنیز بعصارۀ گل مرخ و شربت خشخاش غرغره نمایند و سرد کرده کار
که مدکور شد نافع دهد * غرغره که در ابتدای خناق صفراوی بعد از فصد و اسهال صفرا نافع باشد * صفت آن در آب
کشمش باره مورد و بلوط معرو بسم کوفته جوشانند صافی نموده غرغره نمایند * غرغره دیگر که در ابتدای خناق مذکور
بکار آید * صفت آن سبوس گندم در آب جوشانده صافی نموده فلوس خیارشنبر در آن حل کرده صافی نموده غرغره نمایند
* غرغره جهت خناق حار * صفت آن آب انار ترش معصور با تخم تاریب توت و آب کشمش باره غرغره نمایند * ایضاً آب برگ
تاریک آب عنب الثعلب آب سماق مطبوخ نافع است * غرغره دیگر جهت خناق حار که در ابتدا کلسه وضع دالة
باشد نافع است * صفت آن رب السوس با بورۀ ارمنی و سرصافی غرغره نمایند * غرغره دیگر که بعد از نضج نافع است * صفت
آن انجیر زرد حلبه اسبغول ... اصل السوس جوشانده صافی نموده فلوس خیارشنبر در آن حل کرده غرغره نمایند
* غرغره دیگر که همین نفع دهد * صفت آن عدس مقشر انجیر ... گل مرخ نیم جوشانده صافی نموده
رب السوس در آن حل کرده غرغره نمایند اگر صاحب درد گلو را سینه نرم صافی و زعفران غرغره نمایند * غرغره
جهت اورام حار و بارده حلق * صفت آن عدس مقشر گلنار فارسی گل مرخ کرمانج جوشانند و صافی نموده
رب التوت در آن حل نموده غرغره نمایند * غرغره علمی فرموده الله که از حضرت علامی الممتد الاستاذ میر محمد
هادی ... حضرت محمد هاشم ... طبیب ... است جهت اورام حلق ورد تنه و خناق حار * صفت آن آب کاسنی باره
آب کشمش باره آب برگ عنب الثعلب آب برگ کاهو باره ... عدس مقشر فلوس خیارشنبر رب التوت غرغره نمایند
* غرغره علمی فرموده الله که از حقه و مجرب النفع است از برای دبحه و خناق حار و اورام حنجره و لهاة و لوزتین و حلق
و نواحی آن * صفت آن کشمش عدس مقشر بیخ خشخاش عنب الثعلب گلنار فارسی گل مرخ اصل السوس
جوشانند صافی نموده فلوس خیارشنبر مکی موده در آن حل کرده صافی نموده غرغره نمایند * غرغره جهت

خناق * صفت آن آب برگ اسفاناخ آب برگ کلم آب گشنیز تازه آب عناب گرفته فلوس خیار شنبر در آن حل کرده صاف
نموده و [illegible] نرگس [illegible] روغن بادام شیرین در آن داخل کرده غرغره نمایند و [illegible] دیگر [illegible] نرگس
[illegible] * غرغره که خناق و بجهت صفراوی و دموی را نافع است و حرارت نشاند * صفت آن گل سرخ
[illegible] زرورد زعفران از هر یک [illegible] درم تخم کرفس [illegible] درم [illegible] از هر یک [illegible] چهار درم
کوفته [illegible] داخل کرده غرغره کنند و در نسخه دیگر [illegible] داخل نیست * غرغره [illegible] نافع از برای
دبیله حادث از غلبه خون و مره صفرا * صفت آن خمیر ترش [illegible] درم در آب حل کرده بگذارند که ته نشین شود و صاف
کنند و حل کنند در آن عصاره لحیة التیس یک مثقال [illegible] مثقال [illegible] دو درم گل سرخ یکدرم طباشیر
سفید یکدرم کوفته بیخته غرغره نمایند * غرغره دیگر از کتاب مسطور نافع از برای خناق و دبیله در وقت تصیج و
انفجار * صفت آن سیر تازه سه دانه خمیر ترش سی درم تمر هندی کوبیده همه را در هم کرده غرغره کنند بآن * غرغره
دیگر نافع از برای ورم حلق حادث از ورم صفراوی * صفت آن آب عنب الثعلب آب کشنیز تازه آب کاهو آب کاسنی تازه
آب عصی الراعی از هر یک یک اوقیه رب توت سه اوقیه داخل کرده غرغره نمایند * غرغره دیگر از برای دبیله و [illegible]
عصب * صفت آن تمر هندی [illegible] عدس [illegible] اجزا مساوی جوشانیده فلوس خیار شنبر مساوی
جزوی در آن حل کرده صاف نموده غرغره نمایند * غرغره نافع از برای ورم حلق * صفت آن تخم کتان حلبه از هر یک
[illegible] زرورد عناب سپستان [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] از هر یک
دو درم [illegible] آب جوشانیده [illegible] صاف کرده فلوس خیار شنبر ده درم در آن مالیده صاف
کرده رب انار سه درم در آن داخل کرده غرغره کنند * غرغره دیگر نافع از برای درد گلو و لهاة که از ماده باشد * صفت
آن عسل [illegible] گل سرخ از هر یک یک رطل عصاره لحیة التیس [illegible] همه را در عسل [illegible]
کوفته بیخته در آن داخل کرده غرغره کنند * غرغره که خناق و آماس زبان را که از حرارت باشد نافع است * صفت
آن آب عنب الثعلب تازه [illegible] عدس مقشر آب برگ کاهوی تازه آب خرفه تازه رب توت در هم کرده غرغره کنند * غرغره
که خناق صفراوی و بلغمی و دموی را [illegible] * صفت آن تخم کتان حلبه از هر یک [illegible] عناب
سپستان [illegible] عدس مقشر [illegible] از هر یک ده درم گل سرخ [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] از هر یک دو درم عنب الثعلب ده درم [illegible] کوبیده [illegible] جوشانیده صاف نمایند
و [illegible] درم فلوس خیار شنبر و [illegible] درم رب توت اضافه نموده نیم گرم غرغره نمایند * غرغره که خناق گرم
را سود دارد * صفت آن آب لسان الحمل آب عنب الثعلب آب عصی الراعی از هر یک یک اوقیه فلوس خیار شنبر رب
توت از هر یک سی درم آب سماق خمیر ترش [illegible] عدس مقشر [illegible] انار ترش از هر یک [illegible] درم [illegible] روغن گل سرخ
داخل کرده غرغره نمایند * غرغره که ماده خناق باز دارد * صفت آن مرمکی [illegible] زعفران گلنار فارسی
مازو [illegible] گل سرخ [illegible] عصاره لحیة التیس [illegible] دار فلفل [illegible]
الذریره [illegible] اجزا مساوی کوفته بیخته با آب جوشانیده صاف کنند و با آب توت و [illegible] غرغره نمایند * غرغره
که خناق بلغمی را سود دارد * صفت آن تخم [illegible] اسپند [illegible] مرمکی [illegible] دار فلفل
و [illegible] اجزا مساوی کوفته بیخته بگلاب و [illegible] معجون سازند و در وقت بگلاب حل کرده
غرغره نمایند * غرغره که ماده خناق بلغمی براند * صفت آن حلبه حب الرشاد تخم کتان [illegible] خمیر ترش
از هر یک [illegible] کوفته [illegible] روغن [illegible] همه را [illegible] آب [illegible] داده غرغره نمایند * غرغره

را نافع است * صفت آن سرکه با اکلیل الملک از هر یک یک جزو و عدس چهار جزو
معمول که جمیع اورام حلق را نافع است آب سرکه حل نمایند چون یک نماند صاف نموده غرغره نمایند
گشنیز سبز سه جزو تمام کوفته با آب سرد پخته آب چون آب گشنیز حل نمایند در عمل آورند
و اگر فلوس خیار شنبر با آب توت با آب خرنوب نبات مخلوط کرده حل نمایند ... نیز سودمند است
نمود * غرغره که خناق حار را نافع است در روز اول * صفت آن گل نار فارسی انار ترش حل نمایند صاف نموده
غرغره نمایند * و اگر سکنجبین با سرکه داخل کرده غرغره نمایند نیز سرکه در دهن نمایند ماده را غرغره که در روز دوم و سوم علت
را نافع است * صفت آن در آب گشنیز تازه و آب برگ عنب الثعلب گل سرخ سرو ع الاقماع اصل السوس را جوشانیده
صاف نموده فلوس خیار شنبر و شیر خشت در آن حل نموده غرغره نمایند * غرغره که بعد از انفجار نافع است
* صفت آن گلنار فارسی فوفل عنب الثعلب خرنوب نبطی ... پوست خشخاش پوست انار در سرکه و
جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند * غرغره که خناق حار * صفت آن آب انار ترش که با شکر آن ایشر ده
یا شیر با آب توت با آب گشنیز تازه غرغره کنند * غرغره دیگر * صفت آن آب با رب توت آب عنب الثعلب با آب
نبات مطبوخ خرنوب کرده غرغره نمایند و بعد از چند روز که سه یا چهار باشد ...
کرده غرغره نمایند که نضج دهد و مفید است * غرغره که بعد از نضج ماده نیز نافع است * صفت آن ...
حلبه تمر هندی اصل السوس جوشانیده صاف نموده فلوس خیار شنبر که در آن حل کرده باشند غرغره نمایند
... آنست که ... نموده ... گل سرخ ... حلبه ...
* غرغره که ... ارخاء حلق نافع است * صفت آن عدس ... گل سرخ ... جوشانیده صاف نموده
رب السوس در آن حل کرده غرغره نمایند * غرغره که ... اورام حاره و بارده حلق نافع است * صفت آن
گلنار فارسی ... گل سرخ عدس ... جوشانیده صاف نموده رب السوس در آن حل کرده غرغره نمایند
* غرغره نافع از برای ورم حلق که به سبب برودت باشد و جمیع اسباب ... صفت آن عناب سپستان دانه
... درم ... خشخاش ده درم ... رطل آب جوشانیده چون یک رطل بماند صاف نموده
نیم گرم غرغره نمایند * غرغره که اسهال لهاة را نافع است * صفت آن گلنار فارسی عدس مقشر اکلیل الملک
... پوست انار جوشانیده صاف نموده رب التوت داخل کرده غرغره نمایند * غرغره دیگر که همین خاصیت
دارد * صفت آن ... مازوی سبز گلنار فارسی گل ارمنی ... کوفته با آب ... غرغره
نمایند * غرغره که سقوط لهات را که سبب آن رطوبت باشد نافع است * صفت آن گلنار فارسی شش درم سماق
در ... حلو ... یک درم ... کوفته ... داخل کرده غرغره نمایند
* غرغره دیگر از برای سقوط لهات * صفت آن گلنار فارسی شش درم سماق ... کوفته ...
... غرغره نمایند * غرغره که سقوط لهات را که سبب آن حرارت باشد نافع بود * صفت آن گلنار فارسی سماق ...
... از هر یک ... کوفته با آب ... غرغره نمایند * غرغره که ... را
نافع است * صفت آن ... مازوی سبز برگ ... از هر یک ...
... که ... داخل کرده غرغره نمایند ... دیگر ...
... مازوی سبز ... زعفران از هر یک ... درم ... داخل کرده
غرغره کنند * غرغره دیگر که همین خاصیت دارد * صفت آن ... مازوی سبز ... از هر یک
... غرغره نمایند * غرغره ... ورم لهاة حار * صفت آن آب ... آب انار ترش

آب طبیخ عناب آب طبیخ عدس آب انار آب طبیخ گل سرخ آب مطبوخ ثمر کرفس گلنار فارسی با اینها غرغره نمایند بتمام اینها بهر یک که خواهند موجود باشد و اگر کراهت از دو یک ما بعد دانسته باشد استعمال نمایند لعاب با آب برگ لسان الحمل و آب برگ خرفه و مانند اینها * غرغره جهت ورم لهاة بارد * صفت آن نمک نفط بلغ را بماء العسل سائیده با حریره سائیده غرغره نمایند * غرغره نافع از برای ورم لهاة که ابتدا باشد بعد دفع و بعد از استعمال کرده شود بعد از استفراغ به نقوعات و شربت تمر هندی بیمار شود و بعد به مضمضات و احتمابات از جرم مرکبا صفراوی باشد و بعد از فصد و استفراغ بمسهلات مرکبا دموی باشد * صفت آن سرکه آب عنب الثعلب آب بارتنگ آب کشنیز تازه که در آن عناب خیسانیده باشد غرغره نمایند * غرغره که در اورام حارة لهاة که بسیار باشد بکار آید * صفت آن رب التوت طبیخ عناب خرنوب نبطی ماروی سرکه سارج اما گلنار فارسی در آب حل نموده صاف نموده غرغره نمایند * غرغره که بعد از بروز اثر ملازه استعمال شود * صفت آن حب الآس کرمانی خیسانیده در گلاب خیسانیده صاف نموده غرغره نمایند * غرغره که بعد از استعمال دوایی اگر موسی در ملازه بهم رسیده باشد نفع دهد * صفت آن برگ کاهوی بری آب خرفه بر سرشته جوشانیده در هم آمیخته غرغره نمایند و آب کاهو سکنجبین ساده نیز مفید است * غرغره جهت خناق * صفت آن عصارة مامیثا گل سرخ عناب سماق رب التوت زعفران لسان الثور صمغ عربی کرمانی گلنار فارسی زرد چوبه ملبله زرد سپید ماروی ... برگ حنا ... نعناع ... سرکه ... که به روغن ... باشد ... خطاطیف سوخته ... کرده ... که غرغره نا گاه ... نموده باشد * غرغره نافع از برای ... که سبب آن ... باشد * صفت آن گل سرخ گلنار فارسی خرنوب جوشانیده صاف نموده ... غرغره نمایند * غرغره که مرض آسکلک را نافع است * صفت آن ... گلنار فارسی ... ملبله زرد عدس ... داده صاف کرده غرغره نمایند * غرغره جهت ... در آسکلک نافع است * صفت آن زرد ... گل ارمنی کاغذ سوخته کرده ... غرغره نمایند

* باب العین مع الصاد المهملة * * فصل در بیان صنع غسولات * بدانکه غسول بفتح غین معجمه و ضم سین مهمله و سکون واو و لام آبهای را گویند که اندام مریض را بدان بشویند * غسول جهت حرارت بدانکه مرور سر را بدان بشویند * صفت آن آرد نخود برگ و خطمی و لعاب خطمی در هم ممزوج کرده بکار برند * غسولیکه حرارت را نافع است * صفت آن آرد نخود یکصد درم آرد حلبه ... گندم ... خردل ازرق ... درم خطمی ده درم مجموع را کوفته با ... سرکه ... آب در هم کرده سر را بدان بشویند * غسول دیگر ... در آب ... و ... ارمنی ... داخل کرده بکار برند * غسول جهت صاف کردن روی * صفت آن اسپان ... آرد باقلا ... نخود ... ارمنی ... گل ارمنی بالسویه با سرکه ... بکار برند ... غسول دیگر که ... نمایند * صفت آن زعفران ... کنند و مصطکی بالسویه با آب ... گرم بمالند و بعد سه ساعت بشویند * غسولیکه روی را بغایت سرخ کند و مجرب است * صفت آن خردل ... بالسویه با ... بمالند و ... حلبه ده درم زعفران سه درم ... بکار برند روی را با طبیخ بادام تلخ بشویند و ... خوردن حلبه ... و آب انار ... سرخی ... میگردد * غسولیکه در حال گونه را سرخ کند * صفت آن ... سرکه ... داده ... آب ... بمالند * غسولیکه بشره را ... و زایل گرداند آثار ... و آثار جراحت ... را زایل کند ... استعمال نمود * صفت

خولنجان موارح نبات مصطکی تمار ماکول از هر یک ده جزو بیار عسل صمغ
ان حب المحلب درونج مرس خولنجان ... از هر یک چهار جزو گشنیز
هندی زنجبیل معرب نخود ایه جرد لعل سعد از هر یک نیم جزو معاب گل سرخ از هر یک ... گشنیز
جزو ما سوران زرد جو به بعلع حسک آرد نخود کتیرا آرد برنج از هر یک دو جزو همه را کوفته و بیخته با آب
حرو ما سران زرد حو به بعاع حسک آرد نخود کسرا آرد برنج از هر یک دو جزو همه را کوفته و نیم سنیه
موس کند م بهمن جزو سرد خیار با بوده جزو مقل # سمرع سس علد سرد رحب انجمرده جزو بهمن سفید
وقرصها سازند و بوقت حاجت یک درم بمرع مثل مالند و زود بآب واشمان مو جمله بدو بند و بروغن گل رحما زرا
جرب کنند # عمرلنکه دست و پا را از خراب روی های گرمه بال سازد و خوش گرداند # صفت آن سعد ادخر رساد
و سنبل الطیب از هر یک جزوی آرد نخود دو جزو را کوفته نمرع راد ر صمرآمیخته بدست بمالند و بشویند
عمول دیگر که دست و پا را خوش کند # صفت آن برگ مورد گرمادح جزو المرو از هر یک جزوی کوفته بدست
و پا بمالند بشویند # عمولنکه دست و پا را بورم ناید # صفت آن ساه سورم سعد کوفی گل سرخ ادخر برگ حنا
صندل از هر یک جزوی کوفته با گلاب بیامیزند و بعد از بوره که علیتی بدان را بدان بشویند صاف و تا کبره و خوش
گردد # عمولنکه جرب رو را با آب بشویند صاف و تا کبره گردد # صفت آن ساسه آرد نخود آرد باقلا معر تخم خربزه
کتیرا از هر یک جزوی با سرمازه آمیخته استعمال نمایند # عمول دیگر که همین عمل دارد # صفت آن مقل
ساسه از هر یک دو درم آرد نخود ده درم مقل ده تخم مرغ یک عدد در صمرآمیخته در روی و سر بمالند و با آب گرم
بشویند # عمول دیگر که جرب بدن را با آب بشوید که بوی عرق را بر طرف کند # صفت آن برگ ورد گرمادح گل سرخ
و مقل پوست انار از هر یک جزوی آرد باقلا دو جزو در صمرآمیخته بر بدن بمالند و بشویند # عمولنکه سوده
و خشکی که در بشره باشد بر طرف کند # صفت آن آب برگ جعفر لعاب خطمی لعاب حلبه روغن بنفشه بادام مغز
تخم خربزه از هر یک جزوی در صمرآمیخته در سر و رو بمالند با آب گرم بشویند # عمول دیگر # صفت آن جو الصرو
گرمادح برگ ورد ساسه گل سرخ پوست انار سعد ادخر از هر یک جزوی جزو سر ... ر بدو در بدن بمالند
بعد از لحظه بشویند # عمولنکه موی را نرم و براق و ملایم گرداند # صفت آن لعاب خطمی لعاب اسبغول روغن
گل روغن بادام از هر یک جزوی بوره ارمنی ربع جزو در صمرآمیخته ... سر و ریش را با آب بشویند # عمولنکه موی
را سیاه گرداند # صفت آن مازو گرمادح برگ سدر ... مشک برگ سدر از هر یک جزوی آمله سیر
جزو مرع را با آب برگ جعفر بیامیزند و بر روی بمالند و بشویند # عمولنکه موی را سیاه گرداند # صفت
آن آب آمله آب برگ ورد حمادرمه ممزوج کرده موی را با آن بشویند و بعد از آن بروغن مورد که بیری لادن
در آن گداخته باشد چرب کنند # عمولنکه رنگ روی را سرخ گرداند # صفت آن اسفیداج ساسه نوره از هر یک
دو درم جزو مقشر نخود رم آرد عدس ده درم ... بسم ساهی کند رحر دل از هر یک دو درم اجزا را کوفته بیخته
با سفیده تخم مرغ آمیخته بر رو بمالند و بعد از لحظه بشویند # عمولنکه رنگ رو را صاف و تازه گرداند # صفت آن
اسفیدان ... بساره عاج مغز بادام ... از هر یک دو درم ... تکلار مغز تخم خربزه و کدو مرلسه درم
آرد نخود آرد باقلا از هر یک نخود رم آمیخته رو را با آن بشویند # عمولنکه رنگ بشره را زرد کند # صفت آن زرد چوبه
... از هر یک تکلار ... از هر یک ده درم ... گل معصفر ده درم
تخم مرع را درم آمیخته بر بشره طلا نمایند و بعد از ساعتی بشویند # عمولنکه بشره را صاف کند و آثار ابها کند
زیاد را زایل کند # صفت آن جو مقشر ... کوفته با آب و آنکه دو نیم رطل ... بجوشانند با بادام ... بود
پس حل کنند کتیرا ... از هر یک دو درم مغز تخم خربزه از هر یک ده درم تخم مرع را با

سفیدهٔ تخم مرغ آمیخته بر بدن و روی بمالند و بآب گرم بشویند * غمره که کلف را با زائل نماید و آنچه در بدن و رو
باشد دور کند و بشره را صاف بدارد * صفت آن پوست تخم مرغ را میان دو روده با آب خربزه آرد جو و سبوس آرد باقلا
فولی ریز الحب ماش از هر یک دو درم آرد نخود ده درم مغز بادام سه درم اجزا را کوفته بیخته با سفیده
آمیخته هر صباح و هر شب بر روی و بشره بمالند و بآب گرم بشویند * غمره که حرارت کلف دفع نماید و پاکیزه کند
* صفت آن بیخ ادخر با نبات خالص آن ریزه سفید بر روی بمالند و نرم سوده بآب سرد بمالند و سرخ کرده دست و پا را
در میان آب تا یک ساعت نگاه دارند که تسکین دهد حرارت آنرا بگذارند و اگر یک مرتبه دفع حاجت نشود مکرر نمایند

* باب الغین مع الميم * * فصل در بیان اسم غمره ها * * غمره که در سرخ گردن رو عمل بلیغ دارد

* صفت آن کندر سفید زعفران و وسمه تر و پوست مرسان مصطکی با هم سوده بآب تمام طلا کنند * غمره که جهت دفع زردی بشره
و لاغری مجرب است * صفت آن ترمس با نشاسته تخم ارمنی مرزنجوش حنا با دو لعاب اسپغول با سپوس و حماض ازرق با سوده
جوش داده بآب آن روی را مکرر بشویند * غمره که بشره را از زرد و سیاه بیرون کند * صفت آن زیره کرمانی
چهار درم زرد چوبه سه درم آرد گندم سه درم ادویه کوفته بیخته بآب عصفر خمیر کنند و بطبیخ آن زرد شوید
* غمره که روی را سفید و صاف و نورانی گرداند * صفت آن آرد جو آرد نخود آرد باقلا نشاسته کتیرا تخم ترب
کوفته بیخته هر یک را آمیخته شب بر روی بمالند و صبح بآب گرم بشویند * غمره دیگر که همین خاصیت دارد
* صفت آن آرد جو آرد نخود آرد باقلا از هر یک یک جزو عدس مقشر نشاسته کتیرا زعفران از هر یک نیم جزو تخم
خربزه دو جزو به سفیدهٔ تخم مرغ سرشته شب بمالند و صباح با آنکه در آب پوست خربزه و پوسته خوب بجوشانند با شند
بشویند * غمره دیگر که همین صفت دارد * صفت آن آرد باقلا آرد کرسنه ترمس تخم ترب مغز تخم خربزه نخود
بیاشید کوفته بیخته روی را بدان بشویند * غمره دیگر که لون را نیکو و سفید و ... غمره بران بلیغ دارد و آثار
جراحات و کلف و بهق و نمش و برص و سواد بشره را زائل کند * صفت آن حب المحلب مغز اصل الکرم صمغ عربی
پوست بیخ حب الصنوبر حرد ل ابیض از هر یک نیم مثقال اصل الفاریاس سوسن نیم مثقال بیخ بادیان
از هر یک چهار مثقال زعفران ماش مقشر حمص لعاب خشک خرمای جبلی مورچان از هر یک دو مثقال شکوفه زرد
اصل اللاغیه اصل ماهی از هر یک نیم مثقال ناموس اسرابن زنبیل مصطکی از هر یک دو مثقال اجزا کوفته
بیخته با سفیده تخم مرغ و آب ... و سفیدهٔ تخم مرغ و آب حنا سرشته طلا نمایند و صبح بآب نیم گرم بشویند و ... از آن
جا که مراسات در آب رفته بجوشانند و بر بهار آب یک ارزن بعد از آن روی خود را بگلاب بشوید ... که نمی
شب حسن کند * غمره دیگر روی لون را صاف کند و در نظر مردم عزیز نماید * صفت آن دو سبو تا چیلک کرده
آرد نخود آرد باقلا برنج آرد عدس مجموع را کوفته بیخته با آب ... خربزه سرشته شب بمالند و صباح با ...
مکی بشویند * غمره که همین نفع دارد * صفت آن جو مقشر چهار درم تخم خربزه سه درم آرد باقلا ترمس نخاله
حواری آرد لبوب دار از هر یک دو درم سرشته بر روی بمالند و صبح بشویند ... * غمره که رو را نیکو و صاف
گرداند * صفت آن جو مقشر ترمس در سه پاره دو سه بجوشانند تا سرخ شود پس از رو ... زرد چوبه کتیرای
سفید از هر یک سه درم با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته با نکهمه بر رو بمالند و بآب مطبوخ نخاله کندم بشویند

و حکما اررانی در فر ابادین قادری بعضی غمره ها را باسم عرطه نوشته * کتاب الفاء * * باب الفاء مع الالف *

* فاوانیا اکثری از اطبا تصویح نموده اند که فاوانیا عود الصلیب است و ملا نفیس در معالجهٔ صرع در ... موجز
گفته که اینجا غلط کرده که فاوانیا عود الصلیب است ... از جمیع مشابهت بیخ ... و دو نامه ...

بسیار اسمای تعریف نموده و شیخ رئیس در مفردات قانون از هر یک از عود الصلیب و فاوانیا جدا جدا ذکر کرده از برای
یعنی فاوانیا بسیار ذکر نفرموده بلکه مختصر بیان کرده و در عود الصلیب ماهیت آن را به تفصیل ذکر نموده و گفته
که در ثعور بلاد روس گمان کرده که عود الصلیب و فاوانیا یک چیز است بعضی مرد دوا صابغ و بعضی دیگر علیحده که معنی
آن بعربی حلوة الریح است و آن نباتی است که ساق آن یک ذرع و بیشتر شعب شعب کمتر می باشد و برگ زرع بر آن
مشابه برگ بلوط و برگ نوع ماده آن مشابه برگ سرو بیرون و بر طرف ساق آن غلافی است مشابه غلاف بادام که
چون شکافته شود در میان آن دانه های بسیار سرخ مثل خرس مشابه بحب الرمان و میان آن دانه های سیاه مایل
به سفیدی بیخ آن مثل بیخ بزرگ انگشتی و طول آن بقدر یک وجب سفید رنگ با عقص و بیخ ماده آن را شعبهای
سیاه به بلوط مشابه است می باشد در ماهیت فاوانیا مجمل اسمی بیان نموده که نر و ماده می باشد بر آن بیخ
اسقیل بقطری انگشتی و ماده آن را شعبهای بیخ و فرع بسیار و در خواص عود الصلیب گفته چون نوشیده شود
با مرده حب از آن با ماء الشراب که ما العسل است نفع می بخشد کابوس را و خوردن آن معمول حصر نافع است للدغ مغله
را و چون از بیخ آن بقدر یک بادام ربا سکنه بالسیده باشد بند های انسان از فضول طمثیه بعد نفاس نظیر بنده باک
شود از آن انسان باد و از طمث و خوردن آن نفع می بخشد اوجاع ارحام و شکم را گرده و مثانه و یرقان را و سرب خوشاند
آن در شراب حابس شکم است و شرب دانه سرخ آن ده باد و ازده دانه با شراب اسود قابض قاطع نزف الدم رحم است و چون
اطفال را سیاه ما سانده و اسند ای بزرگ خصاه را یک مقدار خصاه انسان و خوردن ده حبه از آن با شراب عفص نفع می بخشد
اختناق ارحام را در طبع و خواص فاوانیا ذکر نموده که گرم است به تحلیل و نافع است صرع را حتی تعلیق آن رانه تحقیق
آن تجربه کرده شده است تعلیق آن را بسیط ای از برای صرع و گفته که دود کنند که بخار تخم آن نفع می بخشد
بس مصروعین را و زایل مگرداند آنها را و همچنین خوردن تخم آن با گلقند نفع می بخشد و نفع بیماری سنگ بر
من بعض بیخ الریس که در بیت است اینکه باسلاس خواص در دوا انسای رومی بلاد مملکتا را اسما که می آورند از
هند و بر دماسب این همه فایده از آن مساعده شده شرب با مرده حبه از تخم آن با ماء العسل یا با شراب نفع می بخشد
کابوس و خناق سکنه طمث را و شرب مطبوخ آن در اشربه عفصه مانع انصباب مواد است بسوی معده و بحران مسکن
وجع و للدغ معده است و بیخ آن نافع است یرقان را و مفتح سده کبد و نوشیدن آن با شراب و طلاء آن بدر طمث و بول است
و باقی خواص که در عود الصلیب بیان کرده مختصه بیان فرموده و صاحب مالا یسع الطبیب حمله گفته که برگ آن
شبه برگ جوز است و طبع آن گرم و خشک و مجفف و تمر این آن رومی است که چون بشکنند آن را در جوف آن در خطه
صلیبی مشابه با نمه شود و این مخصوص بعود الصلیب نر است و عود الصلیب ماده شکل بلوط مشابه دارد در آن خطوط
صلیبی نیست و بر دا طلای مراد از آن است و چون بیماسانه معدا ریک درهم از آن را با ماء العسل اد و از طمث
بکشد و باید که بیماری بوم نباشد و مبالغه در سحق آن نباید و چون خورده شود مطبوخ آن را با شراب عفص
برای حبس بطن باید که شربین کرده شود به شکوا گونه سیاهی باشد و نا مسروف ثمرین باشد و بعضی گفته اند
عود الصلیبی که نافع است از برای امراض ارحام ماده آن است و چون بیماسانند فاوانیا را در صرع نسبت اندام مصروع
آمرا به دو یک نفع می بخشد و واسمه ی جگر با دوسه عصفه و تحلیل ریاح غلیظه جهت اکثر امراض دماغی مفید است
و ضماد آن جهت صرع صرعه علاوه رفع آثار سیاهی بشره و عرق النسا نافع و تعلیق تمر آن در گلاده صبیان رافع صرع
و مانع حصول اورام است در دماغ انسان و تعلیق آن مسردد بر و مجادرین در بستان مارصحرا اما عسماً مونی است
از آنات رسوطرین تمر آن که حب آن است به بمقدار باینی و با مسک و زعفران جهت صرع نافع و مصروعله و مصلحین

کمترا و دیگری گفته که مجرب کرده است و مخلص موبی عسر البول مجرب است و مقدار شربش تا یک مثقال
و مدلس بوزن آن نوشت زبان و شرکیب عمور و استخوان ساق آمو است و ابن بیطار گفته که جالینوس در ساعة فرموده
که بیخ این نبات را دفن کمی است و چون خاسیده شود بعلت بی طاقتی میگردد از آن جذب و حرارت با تلخی کمی
و از این جهت مدر حیض است و بادی خواص که بیان نموده با اینکه گویند براهر است و حکیم محمد مومن گفته
فاوانیا بیخ نباتی است کم وارد در عی نرسند و ثمر آن شبیه نه ساق زرد و تخمش یک عدد و بعد از سرخی و بعضی
انگشتی و چون بشکنند در خطا ملمعی از حروف او منقسم گردد و لهذا او را عود الصلیب نامند و ماهیت ماده و بادی
خواص نعمان ثمر که بیان شد ذکر نموده و گفته که گل بنفش مایل بسیاهی است در آخر دوم گرم و خشک است
و گفته که تصریح نموده اند که چون آفتاب در برج میزان بود او را بغیر آلت آهنی قطع کنند در اثار آنی طبی مجرب است
و اینکه حضرة صلیبی باشد در خواص بهتر از زمرد دانسته اند و اسم صلیبی از آنجهت که در پارچه زرد بسته باشد
و حمایلش مس اویکرده باشد و [illegible] قطع کرده باشد جهت عسر ولادت و رفع سحر و مسست و بطور مجرب دانسته
اند و گویند در خانه که او باشد جن و جانوران گریزند و داخل نمیشوند و [illegible] آن [illegible] اخلاط لزجه است و فالج و رعشه
و صرع و جنون و وسواس را نافع و بدل او در صرع زمرد و در سایر امراض زراوند دحروج و در [illegible] مال یافی است
و این خواص را از تذکره انطاکی ذکر نموده * حب فاوانیا امام الصبیان زنان را بعد از وضع حمل امراض بارده که عارض
میگردد در فالج و لقوه و اکثر امراض بارده دماغیه را نافع است * صفت آن فاوانیا و [illegible] مثقال جند بیدستر مسک خالص
از هر یک یک مثقال زعفران نیم مثقال نرم کوفته بسرشته با عرق [illegible] حب بندند [illegible] مرحمی [illegible]
[illegible] اطفال را تا یک حب کوچک تا دو حب در [illegible] حل نموده و دیگران را تا یک حب با حب بزرگ با عرق داروچینی
یا ماء العسل * حب فاوانیا دیگر از [illegible] * صفت آن فاوانیا دو درم جند بیدستر مقل [illegible] خالص از هر یک یکدرم
حب البلاطین [illegible] نرم کوفته بسرشته [illegible] و حب سازند [illegible] اطفال و ضعفا را [illegible]
[illegible] * حلوای فاوانیا [illegible] بارد المزاج [illegible] بعد از وضع
حمل را اطفال ضعف القوه بارد المزاج نافع * صفت آن بگیرند فاوانیا [illegible] اعلی و بسیار نرم بکوبند و [illegible]
آب آرد گندم و ناشاسته [illegible] آن [illegible] حلوا [illegible] روغن [illegible] پاره [illegible] بریان نموده
بکار برند و شربت مادر طفل را از یک مثقال تا چهار [illegible] مثقال و طفل را از یک حبه تا دو حبه و اگر [illegible] مسک
[illegible] اضافه نمایند در صورت [illegible] مجرب است و باید که در ایام خوردن آن [illegible]
[illegible] طفل را [illegible] طفل را * صفت [illegible] عود الصلیب را بسیار نرم سایند و در آب
[illegible] آن در آب تمام بارد [illegible] روغن [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] در آب [illegible] روغن را [illegible] * دواء الفاوانیا [illegible]
[illegible] عارض شده بود و کسر النفس و ضعف القوی [illegible] این مرض [illegible] شده بود [illegible]
[illegible] اوراق این دوا را ترکیب نموده [illegible] تعالی شفا یافت * صفت آن
فاوانیا [illegible] عود [illegible] عودی [illegible] مسک خالص زعفران از هر یک [illegible]
[illegible] گلاب [illegible] بالای آن گلاب [illegible] مسک از هر یک یک توله
[illegible] گرم [illegible] مسک و عنبر داخل نمایند و [illegible] و کسی [illegible]
[illegible] این دوا اکثر امراض دماغی و قلب و معده را [illegible] است * [illegible] فاوانیا جهت صرع و فالج و رعشه و اکثر

اسهال دماغي و زحير را نافع است * صفت آب عود الصليب بروسانه از هر يك چهار سير ... بجمار و بيرم كوفته در كار بپزند ...
بلند شصت ماست و ورد دیگر برم نمایند و صاف نمایند و نافع برابر آن نبات مقند با آن قند او که طعم آن سرش
گرداند قوام آورند و اگر بجای نبات عسل مقند مصفی نمایند بهتر است ورق طلا و ورق نقره ... اورنك
و مع سعال ... نمایند و جمیع ... سعال ... نمایند و بعد ... ماء ... آمیخته شکر ...
کسر ... الح ... صفت ... و اگر ... مستعمل نمایند ... الحمد
* فائده بدانکه در ماهیت آن اختلاف است بعضی را
این گمان است که آن شکری است که ... و بعضی ... واطبا آن را شکر احمر بعضی
مقند آن است که آب نیشکر بعد از طبخ و انعقاد هرگاه بی تصفیه باشد آن را قند سیاه گویند و اطبا آن را شکر احمر بعضی
شکر سرخ باشد و اصل آن است که شکر با عصاره نیشکر به تر ع ممالک ... سیاه رنگ که بهندی گرمه نامند و یکی سرخ
رنگ که شکر احمر است و بهندی لال حینی و شکر تری نامند زیرا که شکر را حینی می باشد و یکی سفید و آن را کهاند
گویند و چون شکر سفید را با آب کف گرفته صاف نمایند و کف بسیار باشد ... سرخ و ان را بسیار صافی نموده منعقد
گردانند آن را نبات مقند گویند چون مرتبه دیگر صافی کرده در ظرفی بریزند که درد آب جدا گردد آن را
شکر ... گویند و چون ... بار دیگر طبخ نموده تصفیه آن نمایند و در قالب صنوبری بریزند آن را قاند
که بفارسی ... باشد و ... که بفارسی تگرک و بهندی اوله نامند و هرگاه
در قالب مستطیل صفاری الطرفین بریزند معروف به قلم است و چون طبخ دیگر داده ... بریزند نبات مراری
و ... باشد و چون ... طبخ ... بعد ... اضافه نموده ... نمایند منعقد گردد آن را طبرزد گویند
و اکثر مشکوک ... مخصوص ... بعضی را گمان آن است که شکر سفید را چون مرتبه دیگر تصفیه
نمایند ... در کیسه کرده ... بریزند ... و در ظرفهای گلی بریزند بر روی بار ...
... بعضی که حبه های آن ... باشد ... که ... تصفیه کرده
آن را قانید و بهندی ... نامند ... دیگر گویند که چون آب نیشکر سفید را مرتبه دیگر طبخ تصفیه نمایند
و صافی نموده قوام آورند ... سرخ ... نمایند ... آن را ... صافی
... باشد ... نقاوه شکر ... گویند و اکثری را عقیده آن است که شکر
سفید را چون مرتبه دیگر طبخ تصفیه نمایند ... آن ... صافی نموده قوام آورند
و بعد قوام ... آن را ... بعد آن را ... باشد
... آن را قانید نامند ... و گاهی ... که چون ... بعضی ... بادام ...
... آن ... آن را ... بعضی برای ... آن مقدار
... آن عسل مصفی ... آن ... آن را ... و بهندی
... صاحب اختیارات گفته که ... آن است که قوام آورند ... بعضی ...
... شکر ... که در قالب ... باشد و عسل طبرزد که بفارسی ... گویند بعد از
... که آن را ... گویند ... آن را ... استعمال نمایند ...
... اختلاف است ...
... بدانکه ... شکری باشد معرب شکری ... که معرب شکر ...

مفید است بالجمله مقرب به سمان است غلط کرده آنکه گفته که فانید شکری است بصیرمس و مکوب سانی
منهلس که مصوب است شکر که آب بلدی است از اعمال رکانید معتدل است در حرارت و رطوبت و ملین طبع
و بانیذ امعا از برای صفای النفس و سعه و نزله * مغشوش آن باشد که الف این ما سر به جهت صفای النفس و نزله کهنه
و بر حکرته نافع * صنعت آن باشد سادرد درم مغز بسته مقشر مغز بادام مقشر خشخاش سفید از هر یک تکدرم
دارچینی هر یک زنجبیل رب السوس کثیرا صمغ عربی نشاسته مغز تخم کدو و انه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو
از هر یک تکدرم و نیم کافور و مصطکی سی حبه با شربت بنفشه و قند سفید بقدر کفایت سرشته حب نمایند * فالوذج
معرب پالوده است که باصطلاح قدما اطبا عبارت از حلوای نشاسته است که در جامها و تلکها و غیرها کرده
روغن دسمه با بادام بر آن ریخته تناول نمایند * صنعت آن نشاسته را در آب حل نموده طبخ نمایند و بعد الطبخ شکر یا
نبات یا قند و امثال آن از شیرینها بقدری که آنرا شیرین گرداند داخل کرده طبخ نمایند تا بقوام و غلیظ و بعد
انعقاد رسد و اگر خواهند مغز پسته نیز آورده در ظروف کرده روغن بادام با پسته بر آن ریخته تناول نمایند و اگر
خواهند قدری روغن گاو تازه و گوسفند تازه با دارچینی گرم داغ کرده در آن ریزند و قدری بریان نموده در ظروف بر آورند
آنگاه روغن بادام با پسته بر آن ریخته تناول نمایند و اگر قدری مشک خالص با زعفران سوده اضافه نمایند بهتر است
و باصطلاح حال آن است که نشاسته را در آب گرم حل کرده طبخ نمایند آن مقدار که صافی آن زایل گردد و بعد انعقاد ریخته
نیز در ظروف چینی یا سنگی پاره پاره بر آن ریخته سنگ آرند تا سرد شود آنگاه بشکل لوزهای بسیار ریزه کوچک برند
در شربت آب سرد و شکر و مشک گلاب که در آن قند یا نبات یا عسل سفید خوب و امثال آن از شربتها حل کرده باشند و بعضی
قدری تخم شربتی با شکر گلاب با آب حل نمایند در آن ریخته با قاشق می خورند و بعضی برف و یخ را ریزه ریزه
کرده در آن می ریزند * نوع دیگر آن است که نشاسته را بعد از طبخ و قبل از انعقاد در ظرف مسی که پایه آن
سوراخ دار است انداخته با قاشق می مالند و در آب سرد ظرفی آب سرد کرده سنگ آرند تا از سوراخ آن
طبخ کرده بمانند مروارید بر آمده در آب ریخته منعقد گردد پس بر آورده بهمان دستور در شربت ریخته با قاشق
می خورند این را پالوده مرواریدی میگویند و پالوده باصطلاح حال الطف و سریع الهضم تر از پالوده باصطلاح قدیم
است * پالوده جهت ارواح با دلیل مرضعات * صنعت آن نشاسته تازه و سفال تازه مغز بادام و مغز تخم کدو و مغز پسته
دانه و مغز تخم خیارین و شیر ناشتا و مغز حب الصنوبر و مغز حب الزلم و تخم خشخاش و مغز بادام و مغز پسته و مغز
ریزه حلوکانه و مغز پسته آلو بالو و مغز فندق و تخم اسفست ریزانه سفید در آب تفتان افزوده هر یک تخم مثقال
زعفران دو دانگ نبات نیم وزن کل الوسم با آب ملایم زعفران و گلاب شود و در آخر اضافه نمود در کاسه
چینی کرده سرپوش گذاشته تا بسیار نشاسته * فریبی بعربی مهملسه با شد کسر العداء و ضمی و مثل نیست و
مقوی کرده و مولد منی است و جهت خشونت حلق و سرفه و سوزش طبع باطن و ... صفرا و درد معده سرد و
بطی الهضم * صنعت آن آرد برنج را با آب و شیر بالمناصفه چندان بجوشانند که سه و نیم شد بعد حاجت اضافه
نمایند و بعد از طبخ ... شود و قدری با نعنا ... گلاب در آن ریخته فرود آورده در ظرف چینی
بریزند و بگذارند تا سرد شود پس مغز پسته مقشر کوبیده در آن بپاشند با قاشق بخورند و اگر قدری مشک در گلاب
حل کرده در آخر طبخ در آن ریخته فرود آورند اطیب و الذ می گردد و بعضی آرد برنج را شیره کشیده با شیر همان
دستور طبخ می دهند و این بهتر از اول است * شیر پالوده در اعمال مرتب به فرنی است * صنعت آن آرد برنج را در آب تر
کشیده ربع یا خمس آن نشاسته در آن حل کرده در آب و شیر بالمناصفه طبخ نمایند تا خامی برنج و نشاسته زایل

کرد و سلط و بمرحله اعتقاد و ملس فرود آورده و طرف زیرین و ... ارند با ... [illegible] ... عملی
ملا بمس بالای آن ریزند نیمی که برده بالای آن سکنجبین نگردد که آب نفوذ در اندرون آن نماید و یکدو ساعت نگذارند
آب را بآهستگی از پارچه کرباس صاف نمایند کی از روی آب بردارند بسر بیان که گلاب و بید مشک در آن داخل کرده
باشند برویی آن ریخته بااشتها تناول نمایند بسیار خالص مصنوع از شیره بادام شیرین مقرر نمایند و الله اعلم
* باب الفاء مع اسماء الادویة المرکبة * فصل دوم در ذکر صنع فتائل * بدانکه فتیله نفتح فا و کسر تای مثناة
فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و ها در آخر است که کرباس خمیر کرده باریک مثل انگشت و بار باده و
کمتر در باریکی و سطبری و طولانی و کوتاهی مثل زجاجه که در حروف اعضا چون زخم و قروح مقعدی و گوش و احلیل و در ولن
گذارند * فتیله که در عافیت بار دارد * صنعت آن بارزد سوخته در سرکه بدابسه دو درم زاج سفید چهار درم ...
سی درم کافور دانگی فتیله از کرباس ساخته و بدان آلوده کرده در بینی گذارند * فتیله دیگر که همین خاصیت دارد
* صنعت آن ورا و ریدبالحرح اهل برسر حرف از هر یک جزوی کوفته بیخته بزهره گاو بسرشند و فتیله سازند
* فتیله دیگر که همین منفعت دارد * صنعت آن سیم حماری جزوی سفیدا ملح اوری از هر یک جزوی کوفته بیخته
باطراف بسرشند و فتیله سازند * فتیله که منع رعاف نماید * صنعت آن فتیله از کرباس ساخته و در سرکه خمر فرو برده
زاج مصری نرم کوفته بران پاشند و در بینی گذارند * فتیله دیگر نافع برای رعاف هرگاه که منقطع نشود * صنعت آن
صمغ عربی یک درم کندر دو درم نرم ساییده فتیله از کرباس ساخته در سرکه فرو برده بدان آلوده در بینی گذارند
* فتیله که دیگر حرارت اندرون بینی را زائل سازد * صنعت آن فتیله از ابریشم ساخته و در ماء الورد بران پاشیده در بینی
گذارند * فتیله که بدبویی بینی را ببرد * صنعت آن مرصافی دوشاب ابار برس از هر یک دو درم نصف الفلزی ... برابر آنها
از هر یک گلنار نرم فتیله را شراب تر کنند و ادویه را کوفته بیخته بآن بیاشند و در بینی نهند * فتیله که عفونت ... را
زائل گرداند * صنعت آن نمک سوخته بارزد سوخته صبر سقوطری حماما کل ارمنی مثل الطیب اقا مالادن زنگ
در بقل گل نسرین برگ یاسمین نصف الدرمه از هر یک بذری نرم کوفته بیخته با شراب و عسل سرشته فتیله بار تا
در بینی گذارند * فتیله دیگر که قروح بینی را نافع باشد * صنعت آن زاج سفید بیت نمای بارزد سقر با پلبس وحه
از هر یک نیم درم زراوند طویل سی درم کندر دوازده درم مجموع را کوفته بیخته در روغن آب به یزیده سالاید
و باریک ساییده بهم آورند فتیله را بدان آلوده کرده در بینی گذارند * فتیله که نزول رطوبات دو چشم را باز
است * صنعت آن معلاء کوبی صبر صمغ گل سرخ در بقل کوفته بیخته بآب دو دیه بسرشند و فتیله را بآن آلوده در بینی
گذارند بعد از آنکه بینی را بگلاب و سرکه خمر شستشو باشد * فتیله تحصیل عطسه است که موجب آن ... و
بود باشد * صنعت آن مرصافی افادماحه امامساری کوفته بیخته فتیله را بعسل آلوده دوا را بران پاشند در بینی
گذارند * فتیله که آمدن چرک و ریم از گوش را باز کند * صنعت آن بکمر مار بد السد و لونرم ساییده بجوز بیت
سرکه انگوری حل کرده فتیله از کاغذ خطائی بملی ساخته بآن آلوده در گوش گذارند * فتیله از حضرت علامی
ولی سره نافع از برای اکثر امراض خون و ممکن امتحان کرده بود بعد از فصد و تنقیه بدن و دماغ * صنعت آن فتیله
از کاغذ خطائی بملی ساخته بعسل زرد ممزوج آلوده ابزرو سفید صبر سقوطری سفیدا ملحی دم الاخوین سوده بران
پاشند هر شب در گوش گذارند و همان دمت بیرون آرند * فتیله که نافع است از برای وجع اذن و ... که از گوش آید
* صنعت آن ابزروت سفید ... کوفته بعسل سرشته فتیله را بآن آلوده کرده در گوش گذارند * فتیله که کرانی گوش را
ببرد * صنعت آن ... زرد ... را بسکنجبین و سر از عسل آن حل کرده ... ودیرو ... ودیرو بالا ... کرد کرده ...

بسایند و فتیله ساخته در گوش گذارند * فتیله دیگر * صنعت آن گرد آسیا بسیار کهنه و صبر زرد نمک و سفیدهٔ
تخم مرغ سرشته فتیله سازند * فتیله از سم رئیس جهت رعاف * صنعت آن موی سر آدمی را بسوزانند و با یک وزن
آن کافور ساییده فتیله که بآب برگ بارتنگ تر کرده باشند بیالایند و در بینی گذارند که در وقت حبس رعاف کند
و مجرب است * فتیله از برای حصاة مثانه * صنعت آن فتیله از پنبه ساخته بروغن عقرب تر نموده بسرگین موش
سوده تر آن ناسوده در احلیل گذارند * فتیله نافع حرقت جراحات مجری بول که بعدی دور آن باشد * صنعت آن
؛ صمغ عربی و طری دو درم سفیداب نیم درم زعفران دو دانگ کوفته بیخته با لعاب بهدانه سرشته فتیلهای باریک سازند
و در مجری بول یک فتیله آن را بگذارند و چون برآید باز فتیله دیگر گذارند چنانچه در تمام روز و شب شش فتیله را
بعمل آورند و چون فتیله ما خشک گردد بلعاب بهدانه تر نمایند و باز بگذارند * فتیله جهت رفع حرقت بول و قطع
سیلان ریم در قروح مثانه و احلیل و التیام قروح مثانه و احلیل چون فتیله باریکی کرده در سوراخ احلیل گذارند و بسیار
نافع است از برای نواصیر و حکه فرج که معتاد چون فتیله سوای معتاد و فرج ساخته بگذارند * صنعت آن زرد زرد
پوست های کوهانی قلمی مغسول سرداسنگ مجری مغسول سفیداب قلعی سفته گلنار فارسی گل ارمنی مغسول موی
سر آدمی سوخته پوست گندری سوخته کندر از هر یک اجزاء مساوی کرده نرم کوفته بیخته بیخته بآب کشنیز تازه سرشته
فتیلهای مراتی سازند و در وقت حاجت استعمال نمایند حکیم میر محمد مومن گفته که این فتیله مجرب و از اسرار
است * فتیله که مانع آبستنی باشد * صنعت آن تخم حنظل و سرگین فیل فلفل خردل حب الخروع اشخوان زعرور
مساوی کوفته بیخته بمقدار سا بله سرشته به پشم پاره آلوده زن بخود بردارد هرگز آبستن نشود و اگر آبستن باشد
بچه بیندازد و گفته اند هر زنی که یک عدد حب الخروع را بلع کند یک سال آبستن نشود و اگر دو عدد دو سال و
اگر سه عدد سه سال و همچنین * باب القاف مع الراء المهملة * فصل درد کوبی فرزجات * بدانکه فرزجه بمعنی
فارسی برای حمولة رفتیرای مفتحه و شبع حمر و مانند پاره پارچه را با سمد که تر کرده و مانند به خشک نموده آلوده
کرده و باد یا پنبه آلوده زن بخود بردارد و فتیل و شیاف و فرزجات و حمولات در امراض رحم و فرج بسیار قوی الاثر
است زیرا که بواسطهٔ بعد مسافت در دوای مشروب ما کول ضعیف میگردد یعنی با اعضای داخلی بمعده و امعاء یا دیگر
اعضا گذشته با آن محل که مطلوب است برسد چندان قوت در دوا باقی نمی ماند که فعل آن در ازالهٔ مرض قوی باشد
پس در صورت استعمال آن بطریق فرزجه البته نفع حاصل بود و همچنین فعل شیاف در امراض معده و اطلیه در امراض جلد نه
را بمعنی بر طبیب پوشیده نیست * فرزجه که شیافه مودة زن باشد * صنعت آن اسپانی فارسی مادر بخار سوختنی
مداب تر اسوی از هر یک یکدری کوفته بیخته با روغن زیت بسرشته و استعمال نمایند * فرزجه که بر آبستنی معین
باشد * صنعت آن سرگین بز کوهی ماده خرگوش از هر یک یکدری کوفته بیخته بعسل گرم کرده بسرشته و پاره پارچه
فرزجه نمایند بعد از طهر * فرزجه دیگر که همین خاصیت دارد * صنعت آن مایه خرگوش دار چینی صبر زاج
سپان سفید مساوی کوفته بیخته بگلاب بسرشته و استعمال نمایند * فرزجه که بر آبستنی معین است * صنعت آن
زعفران حماما سنبل الطیب اکلیل الملک از هر یک نه درم سادج هندی مر مکی از هر یک ده درم پیه بط پیه مرغ
پیه بز رو ده تخم مرغ تربان نموده از هر یک نیم درم روغن بادرنکک ورم آنچه کوبیدنی است کوفته بیخته و آنچه
گداختنی است گداخته و همه سرشته پاره آلوده بعد از طهر زن بخود بردارد و بعد از آن با شوهر خود نزدیکی
خوابد بادن الله تعالی آبستن گردد * فرزجه که همین عمل کند * صنعت آن ما سیران چینی سورنجان مصری و ارزیانه
زیت السر از هر یک ...

بجوشانند ولمه را بآب بوکنند واین ادویه را بعسل معجون نموده بآب تمام ببندند وبردارند * فرزجهٔ دیگر
که فرج را تنگ وخوشبو وگرم کند * صنعت آن مازوی سبز تفاح اذخر سک رامک ازهریک نیم درم مشک زعفران
ازهریک یک دانگ همه را در ظرفی شراب بجوشانند وپارچهٔ صوفی دران بمالند وبعد برداریند * فرزجهٔ
دیگر که سیلان رطوبت از رحم باز دارد وفرج را تنگ سازد * صنعت آن مازوی سبز تخم حماض زفت بلوط
کزمازج برگ مورد گلنار ازهریک جزوی نیمکوفته بجوشانند وصاف کنند وحب الحدید وسرمه ازهریک یک دانگ نرم
سوده دران بیامیزند وپارچهٔ لته کتان دران آلوده کرده حمل نمایند وپارچهٔ ازان را برداریند * فرزجهٔ دیگر که فرج را تنگ
وگرم وخوشبو سازد ورطوبت رحم را نشف کند * صنعت آن پوست گل سرخ برگ مورد کزمازج گلنار سعد سنبل الطیب پوست
انار زرنباد ازهریک جزوی نیمکوفته بجوشانند وصاف کنند ونیم درم مشک سوده دران بیامیزند وبعد مقرر یک
بیک کرسف استعمال نمایند * فرزجه دیگر که همین منفعت بخشد * صنعت آن مازوی سبز قرنفل عود هندی
ازهریک سه درم سعد دو درم مشک نیم درم کوفته بیخته بآب برگ مورد سرشته بصوفه آلوده برداریند * فرزجهٔ
دیگر که در تسخین اقوی است بآن * صنعت آن دارچینی صعتر قرنفل مازوی سبز ازهریک سه درم سعد اذخر مشک ازهریک
دو درم کوفته بیخته بآب برگ سیب سرشته بپارچه آلوده علی الرسم بعمل آرند * فرزجهٔ دیگر که همان فائده
بخشد * صنعت آن دارچینی کبابه سنبل الطیب سعد مازوی سبز ازهریک سه درم قرنفل دو درم مشک نیم درم کوفته بیخته
بآب برگ به سرشته بطور مسطور بعمل آرند * فرزجهٔ دیگر که فرج را تنگ وگرم وخشک گرداند وبیش ورطوبت رحم را
برطرف کند * صنعت آن سک رامک زعفران راسن قرنفل ازهریک یک درم سعد سنبل الطیب تفاح اذخر ازهریک دو درم تخم
گل نیم درم لادن یک درم مشک نیم دانگ اجزا را کوفته بیخته بگلاب سرشته وشیافها سازند وبرداریند * فرزجهٔ دیگر که
که فرج را فراخ گرداند چنانچه اگر حشفه عظیم باشد فرزجه کند بی زحمت ازالهٔ بکارت او توان کرد * صنعت آن تمام
ابدال را بی روغن گاو یعنی صاف ازهریک بقدری درهم آمیخته فرزجه کنند * باب الفاء مع السین المهمله *

* فسوریون بفتح فا وضم سین وسکون واو وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم واو وسکون واو ونون بلغت
یونانی نام دوائی است شبیه بزراوند طویل ولذع آن کمتر وطعم آن مایل بتلخی طلا کنند بران * صنعت آن مرداسنگ
یک جزو قلقطار وقلقدیس ازهریک دو جزو بعد که حادث شده باشد ودر دیگ آهنی کرده بگل گیرند ودر زیر سرگین اسپ
حمل سازند ودفن کنند در یا متعادل پس بیرون آورند واستعمال نمایند * باب الفاء مع اللام *

* فلغمونیون بفتح فا وسکون لام وفتح یاء مهمله وسکون فا وکسر میم وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون بلغت
یونانی نام ... که حوره های دندان ولثه دارد وبدان راستفت کنند وبری باخوس اوده ... دندان را
ربایی اسم دوائی است ... حرف ... حروی لوبیه ... مرسه ...
... درم مرضای حمار درم اقاقیا ماد وارد درم
حلادملی * صنعت آن بوره آب ... * تفاح
کوفته بیخته ... امراض ... وحسب حاجت استعمال نمایند ... یعنی
فا وفتح لام والف وکسر فاء مهمله اسم رومی است وبمعنی فلفل است ... معجون ...
انواع آن است ... وامراض حاره نافع ومضر گرده وجهت دماغ واعصاب ... ادویه
حاره واینجا ارباب ... مصطکی ... کسر العدا ... است وگرم ترین
اقسام آن فلفلی وجوارشی ... * صنعت آن بگیرند آب ... که جواهر ودر ... رطل از آن ها
یک مثقال از عود هندی وفلفل سنبل الطیب وسلیخه وکروس ونعناع ومصطکی ودارچینی ...
نعناع را ... در حرف ... انواع ذکر یافت ودر حرف ... بعض اقسام ... ان شاء الله ...

* باب الفاء مع الام فلافل جمع فلفل است بکسر هر دو فا و بضم نیز آمده و بکسر لام معرب پلپل بپای عجمی است و هرگاه
مطلق گویند مراد از آن فلفل سیاه و سفید و دار فلفل است و فلفل سیاه را هندوان بفارسی از سفید نامند و بهندی گول مرچ یعنی
فلفل گرد گویند و مرچ فلفل را گویند و دار فلفل را پیپل و درخت فلفل مانند لبلاب و بالنول (?) نیز می‌نامند و بساره دارد
و برگ آن مانند برگ تانبول از آن رسته بر درخت و حکم آن بالادن و بلیغی و ثمر آن در خانه‌های بسیار بدون دانه‌های
ریزه بهم پیوسته و بعد رسیدن و بزرگ شدن مثل خوشه و طولانی بقدر یک انگشت و زیاده می‌باشد و دانه‌های ثمر
آن که فلفل است با طراف آن خوشه متصل بهم بشماری با رنگی پیوسته و پاس مثل نکهه طولانی و دانه بود
بزرگ است مانند خوشه طولانی ثمر و با خام است سبز رنگ و بعد رسیدن اندک سفید می‌شود و بعد خشک شدن
خشن دار می‌گردد و انچه مشهور است که سفید نمی‌باشد اکثری گفته‌اند بحسب رسیدن و پختن شده بلکه
همان سیاه بسیار رسیده خشن است که پوست آن جدا شده از آن سفید املس مگردد و از بعضی معه شنیده
شد که سفید نمی‌باشد و لیکن خشن پوست آن که رأس گوینده که آن پری و اهبانی می‌باشد و فلفل سیاه
بادرست گرم و خشک است در آخر درجه سوم و مفید و مفسر آن در اول آن درجه و پری آن در سوم از ثمان فاصر
وجدا و محلل و حالی و تریاق سموم بارده و قاطع بلغم و دافع سرفه بارده ضیق النفس و ربو و ریاح و مصفی و مقوی
حافظه و مفتح سده و باسمور و مکرم مقوی باه و رفع کسل و جوب مسرور ... ملطف اعتدال غلیظه و خلط غلیظه و دافع
اوجاع برس و مقوی جگر و معده و مصحح آن و باد و بیانه جهت تقطیر بول نافع و باد و رم و علتهای عصب و اعضای
عصبانی و سموم است و حمول آن جهت حبس و بعد از جماع مانع حمل و ضماد آن با زفت محلل خنازیر و رادع
و احس و دومس باحس و باهما جهت رو باسدن باحس زایل شده از بو با شرط تکرار عمل و باسمه بطور مرغ بد شور
و با نطرون به دماسب حالی بهق و مرح کسند و رحمباره و با نار ریمل جهت رو باسدن مری در موضع داء الثعلب
و باطلا جهت بوسیر رنجی و خوشیده آن ور و غن ماحیب بالیوخد زدامراض بارده و رفع سدر بره رسهای
باره معه را کحال آن جهت ظلمت بصر و باحمه طلای خوشاید : نادر گلاب جهت دفع برلاب بارده و ورود بدان
مجرب است به شهر و مضمضه آن که با پوست خشخاش خوشانیده باشد مجرب است و خوردن آن خوشاید
گرفته آن جهت دفع سمیت افیون که مکرر شده باشد و بدو استعمال خوشایند و بار سورا نیدار مسحوق بال و
افیون نافع است و جهت سم بارد و بس سم حجرها ... و حکمای هند گفته که خون نیش را با فلفل و آب زنجبیل باره
سحق بلیغ نمایند و رفع سمیت آن میشود و سفوف آن جهت دندان کرم خورده مربی الا مراست و خاییدن آن
با مویز جهت دفع رطوبات دماغ و معده نافع و ضعف منی و مصدع و محس سینه و حلق است و مسکر کرده و جگر
حار و جمی که خون انسان را بورید است و حراحات باطنی و الم در مجاری بول داشته باشد و مصلح
روغنهای سرد است و درم و دس عسل مصفی و بدل آن در وزن با لم مثال و بدلس زنجبیل است * خواص
فلافلی بنسخه صاحب کامل الصناعه درد معده و هوس کلی را سود بخشد باشد و بادهای غلیظه را دفع کند و طعام
را هضم نماید و رحمی ریح را زایل گرداند و از برای حسای بلغمی و سوداوی و بعد از تنقیه معده بمی مستعمل است
* صفت آن فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل از هر یک سه درم زنجبیل که بیشتر استعمال در وجع معده ذکر کرده از هر یک
نصف درم عود بلسان سه درم زنجبیل جهت کرفس بر پرسیا لور شان سلیخه سیاه اسارون سامی راسن از هر یک یک درم ادویه
کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته ادویه سرشته شربتی از یک درم تا دو درم با آب گرم و در بیشتر استعمال کند در
ده روز درجمی رنج آورده شامل الطب از هر یک جدا رد درم و وزن عسل را دو وزن ادویه ذکر کرده و گفته که

مربی ازیک درم تا یک مثقال است و باسم معجون فلافلی ذکر کرده * جوارش فلافلی دیگر که همان نفع دارد و نیکو نافع
است صنعت آن فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل از هر یک سی درم و در نسخهٔ که بعد استعمال دو درم حمره در حمی
ربع ذکر کرده از هر یک بیست درم است بلسان ده درم است حماما سنبل الطیب از هر یک دو درم زنجبیل تخم کرفس
بزر رازیانه انیسون انارون سامی سلیخه سیاه از هر یک یک درم ادویه را کوفته بیخته بعسل سفید مصفی بسرشند
شربت جوارش ماربیا شربتی از یک درم تا دو درم با آب گرم و گفته اند که این جوارش سردی و بسیار رطوبت و ضعف ماسکه
و تب ربع و تبهای بلغمی را نافع است * جوارش فلافلی معمول از قرابادین ترکی املای صالح حلبی تقویت معده
است و دافع نوازل و تب ربع * صنعت آن فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل از هر یک پنج درم انیسون حاما زنجبیل از
هر یک دو درم عسل بقدر کفایت به دستور معهود مرتب نمایند * جوارش فلافلی به نسخهٔ ابن جزله گفته که این جوارش
سردی معده و بسیاری رطوبت و ضعف ماسکه و بادهای غلیظه و تب ربع و تبهای بلغمی را نافع است و بول بر آرد
* صنعت آن فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل از هر یک پانزده درم عود بلسان هفت درم سنبل الطیب حماما از هر یک
چهار درم زنجبیل تخم کرفس بزر رازیانه انیسون سلیخه انارون زرنب مصطکی از هر یک یک درم کوفته بیخته در قوام
آمیزند و باقی وزن مجموع ادویه عسل مصفی ترکیب نمایند * جوارش فلافلی به نسخهٔ صاحب منهاج سردی معده
و جگر و بسیاری رطوبت که در بدن غالب باشد و سوء استمراء و بادهای غلیظ و تب ربع و تبهای بلغمی مزمن را سودمند
است و بول بر آرد * صنعت آن فلفل دارفلفل از هر یک چهار درم زنجبیل تخم کرفس سنبل الرومی سلیخه انارون
زرنب مصطکی از هر یک یک درم کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی از یک درم تا دو درم است
* دهن الفلفل معمول اطبای هند جمیع خواص فلفل را دارد و قوی است در فعل از آن لیکن بیشتر در آن
حرارت فلفل و نافع است جمیع امراض بارده را و ممکن است استعمال کرده شود از آن یک قطره تا سه قطره * صنعت آن بگیرند
فلفل را قدری که خواهند و جوکوب نمایند و در هر یک رطل از آن یک رطل داخل نمایند در آب گرم بقدر
هر رطلی فلفل سه رطل خیسانند و تخمیر نمایند مدتی در مکان گرم یعنی که فی الجمله عفونت آید و بوی بد
در سرگین اسب دفن نمایند پس تقطیر نمایند بقرع و انبیق بطریق معروف روغنی که بر روی آب بگیرند و در شیشه
نگاه دارند و عند الحاجه بکار برند * [illegible] فلفل هاضم و مقوی معده و دافع رطوبات است * صنعت آن بگیرند
خوشهای فلفل نارسیده را و در سرکه بنهند تا زرد نمایند و آنگاه روی زنجبیل و [illegible]
برای تقویت و رائحه آن داخل نمایند بهتر است * معجون فلافلی به نسخهٔ صاحب کامل الصناعه درد معده و سده
بلغمی را سود دارد و بادهای غلیظ را دفع کند و طعام هضم نماید و برودت معده را برطرف سازد * صنعت آن فلفل سفید
فلفل سیاه دارفلفل از هر یک بیست درم عود بلسان ده درم حماما سنبل الطیب قاقله از هر یک چهار درم زنجبیل
تخم کرفس سلیخه سنبل الرومی انارون راسن از هر یک یک درم مجموع را کوفته بیخته با سه چندان عسل سرشته
بطریق معمول معجون سازند شربتی یک درم با آب نیم گرم * فصل در ذکر نسخ فلدیون * بدانکه فلدیون
بفتح فا و سکون لام و ضم دال مهمله و سکون فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون اطلاق کرده می شود بر دوای
مرکب جهت اکال قاطع بواسیر و جراحات و ثآلیل را * فلدیون نافع است برای لثهٔ دامیه و قروح خبیثهٔ لثه و بعضی
لثه را زائل کند و خون لثه را قطع کند و آکله و قروح خبیثه دهان و آکله و ورم لثه را باصلاح آورد و لثه را محکم کند
و لثهٔ مسترخیه را نافع بود و ناصور لثه و قروح و سعفه را نافع باشد * صنعت آن نوره آب ناکشیده سه درم شب یمانی دو درم
نمک درانی سوخته یک درم و نمک [illegible] درم و زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ از هر یک دو درم نمک

لیسا در چهار دانگ درمی نمک را نرم بلیغ نموده بخل الآس عفص مخلوط کرده خاطی غلیظ و زردی آجر و آب
نیک بپزد و بس کرده در سایه بگذارند تا خشک شود و بعد از آن بردارند و قطعه ها نموده نگاه دارند و هرگاه حاجت
باشد استعمال نمایند بگیرند قطعه از آن را و نرم نموده و به نمد بر انگشت حرکه کنانی و در سرکه انگوری
فرو برند بعد از آن بر روی این دوا گذارند چنانچه بخار از آن منقطع شود بعد از آن بمالند بر لثه و عمود
و بیخ دندانها و ... بفرج و مقعد بارها یکی از اعضای مذکوره خون روان باشد و بعد از آن مضمضه نمایند
به سرکه انگوری و آب و یا بشویند آن عضو را به سرکه انگوری و آب که ... موجود باشد در آن آب و سرکه
اطراف آس با روغن گل سرخ و بعد از آن در سه روز رها کنند پس دیگر بار به موجب مذکور اعاده نمایند اگر احتیاج
باقی باشد و این تمرین معالجه است از برای امراض مذکوره و در نسخه دیگر آن است که ادویه را کوفته به سرکه
انگوری کهنه سرشته بر مقال بر طلا کنند تا خشک شود و هر صبح مقدری از آن به سرکه حل کرده بر موضع علت بمالند
تا خون از آن بر آید پس دهان را بشویند و روغن گل سرخ طلا کنند تا سوزش آن را بنشانند و بعد از آن مضمضه
به رهای ... کنند * مضمضه نافع * صنعت آن عدس گلنار فارسی کرمازج گل سرخ جوشانیده صاف نموده به آب آن
مضمضه نمایند * دوائی که بعد از مضمضه ... باشد * صنعت آن گلنار فارسی ... سوده و را
ما سیده ... باشد و به سرکه غسل مضمضه نمایند * قلقطون دیگر منقول از بیاض مجربات نواب ... بزرگ ...
یا در حکیم ... ارشد حکیم عماد الدین محمود شیرازی ... الله لهما نافع از برای آکله که
بسیار ... باشد و در روح ... جمیع اعضا خصوص ... قرح و مقعد و ... از برای فساد و عفن
و آکل اسنان ... و ... ... مذکور را استعمال کرده شود * صنعت آن اما دارد * درم زرنیخ سرخ
زرنیخ زرد از هر یک شش درم ... صافی چهار درم نوره گرم ... ده * درم ... نمایی ... درم همه
را کوفته ... یکجا کرده به سرکه انگوری کهنه سرشته استعمال نمایند * قلقطون به نسخه مظفر الله بن
شمایی * صنعت آن اما دارد * درم زرنیخ زرد ... درم ... صافی چهار درم آملج گرم آب ندیده * هشت درم
شب یمانی شش درم کوفته ... یکجا کرده به سرکه کهنه سرشته ... در سایه خشک نمایند و در وقت حاجت
به سرکه مذکور استعمال نمایند و در نسخه دیگر اسن قلقطون زرنیخ سرخ یک درم ... داخل است * قلقطون دیگر
به نسخه ... از برای آکله ... و سقوط اسنان ... * صنعت آن اما دارد * درم زرنیخ سرخ هشت
درم زرنیخ زرد ... درم و در نسخه دیگر هشت درم است ... صافی چهار درم ... نوره ... مطفا ده
درم شب یمانی هشت درم ادویه را جدا جدا کوفته ... یکجا کرده به سرکه سرشته اقراص ساخته در سایه
خشک نموده استعمال نمایند * قلقطون که گوشت ... را ... آکل ... و عفونت را که در لثه
و دهان و جمیع بدن باشد بصلاح می آورد * صنعت آن آملج آب ندیده ... زرنیخ ... اما ... بم
جوا... احوال را ... اصطلاح اطبای اول ... در آب ... غلیظ گردد پس ...
و ... کنند و در ... ... حاجت ... باشد * ... اول که ادویه
قلقطون را با آن ... آملج آب ندیده ... وقتی است که ... وقتی را ... کنند
و آب ... یک ... روز ... و بعد ... صاف کرده ادویه را بان
... * قلقطون ... که ... نفع دهد * صنعت آن اما دارد * درم زرنیخ سرخ زرنیخ زرد از هر یک
... درم ... چهار درم آملج ... درم ... کوفته به سرکه کهنه ... [illegible]

ودر بیانه حسل مارند ودروب حاجب نه سرومه ارزد ند * باب الفاء مع النون * فند ادیقون بسم فا
وسکون نون رلیب الف وکسر دال مهمله وسکون یای مثناه تحتانیه وصم یا وسکون واو ونون بیونانی
اسم دوایی است که شراب روز مراحات وبرد المزاج جگر ومعده واسعارا کدا رسردی باشد سود دهد و مدت بکسا لد
رباد ما یسکند ومعده را گرم کند * صفت ان ریخستل سنبل الطیب وفلفل ازهریک شش درم عود هندی دارچینی
ازهریک سه درم زعفران و درم شک تک درم سنبل درم احرا نسرکوسه درد رطل کباب کسد و در دوس سراب
وانگبین ویند حوس دهند باسرو که ومراتب طبع نماید * فندادیقون دیگر * صفت ان سنبل الطیب عود خام
ازهریک سه درم باقله فلفل از ریک دو درم ریحستل دارچینی ازهریک شش درم فلفل فلفل ازهریک سه درم زعفران
دو درم مسک ونمک هندی ازهریک تکد و در احرا کوفته بیخته درصره اکنده وراحی نهند در دوس سراب کهنه
درسه روز بگذارند پس حوس دهند با سفت نمایند کهنه دواها را فشرده در اویند وسراب را صاف نموده با دو رطل
عسل ومند بقوام آورند وکف آن را بگیرند ومسک وزعفران نرم سوده در آخر بیامیزند وترکیبه دیگر مصطکی
با سواه ازهریک حهار درم بیرداخل است * فندادیقون دیگر بنسخه سقاني در رد معده واسعارا سود دهد و معده
را گرم کند و باد ما یسکند * صفت آن زعفران افعال ان تخم مذاب تخم کرفس ریخستل حاساعور حلوه ازهریک
شش درم فلفل سه درم عسل مصفی سه وزن ادویه سر میل نهند سعال با در مثقال * فندادیقون که حکیم عمر
محمد مومن در تحفة المؤمنین نام برده از نقوش سای مرحلہ درسه حهت بقیع ولوردب معده سود مند برد * صفت ن
زعفران کاسم ورالمداب تخم کرفس ریخستل حاسا لور العصفور ایکسا را زهریک شش درم بادام تلخ مقشر لیان از
هریک ودرم فلفل شش درم بایه وزن ادویه عسل سند حسب بسخه حوارش فندادیقون رجوع المرمع الواو
ذکر حوارشات کرده است * باب الفاء مع الواو * فودنج بضم فا وسکون واو ودال مهمله وضم نون وجیم معرب
پودنه فارسی است وآن را فودنج گویند وبیونانی غلیخن بفتح غین معجمه وکسرلام وسکون یا وصم جیم وتعربی
حبق باسد وآن اقسام والوان است بهری بستانی بری وجبلی مراد از مطلق آن بری است ومسکط اسمع وجبلی
آن است وصنفی از بهری مسود که برگش ریزه مایل باشد اره و بحسر سمیه بتخم ریحان در اروپا مس ترک
است واما فودنج نهری بس آن کسرا لوجود است وصنفی از آن را برگ مانند برگ ریحان کوهی وساحها تراکند و
گلش سس درکنارآبها میرویند وصنفی از آن سمیه به نعناع وبرگش بزرگتر از آن وساقش و تمرش چون آن تخم
وادویا عها تکارند بعدا ز دو سال میگردد نعناع و بوی آن هردو صفت ضعف وحرارت و بو مسس در آخر درجه
د سراسب حرارت و باسمیمه ند آن نافع گردند سرام را وطبیخ آن هردو ملدیر لرحمت داء الفیل و عسر النفس
وسس الاعصاب وبادی خمیات بلغمیه وسود ادیه وحون نمل ازبر بدن وحون نملد و با سرابخست دیع سموم
وسمیه وجذام وورس عسل واطراف آن ومعص وسمیه وبرقان اصفر حون اسحکام کرده با آب طبخ آن وسرب سحوق
آن با عسل مد رعرق و باعسل وبمک نافع و سدل از ال معده وحب القرع وحرب سرونک ازان بعد از آن مالحس
بر سد داء الفیل را نافع است وحمول سحوق ورق آن مایل حیض ومسرح آن رمد رطب وبلعس وزری آن
سرح مرا ر د رکسنده آنها وترس کردن آن وجا بها سرمیس ابرد ارد وضماد تخم آن با سراب حمی از ابه آبا رسانی
حلد بلد و رآن کسد کمد الدم ودرتریاق حسم وعرق النسا وقسی ومقرح حلد وطول آن حمی رع رردی
نرقان اصفر وبطور عصاره آن در گوش مایل کرم آن رطبیخ آن بازیب وبمرتبع آن نافع حمیات نافده و از حون حسك
سد باشد آن را دع صحیح گرداند درام سد ند مرحب درجہ آن عسر رحدب سمعی است ودره و عصر مکه کرم و ان مولد

شد و باشد دافع آن است و مصطبحین بطور عصارهٔ آن و صبر با و کرده است و مصلحش کثیرا و بیش تنکار و بدلش
نعناع و نیز بعضی گویند مانا است و آما فود لج بری بیش سابهای آن مطبوخ و بند و بعطریت و نرگس و بری مایل
با مقدار ریشهٔ بیش بسته بد به مرتبان گرم و خشک است در اوایل درجهٔ سوم و بنهایت ملطف و بند و عرق
و حمش و مایل جمیع و بربان گرفتن جانوران و بشرح اخلاط و مسهل سودا و محلل ریاح و دافع ابرای اسستما
و دوبان و دافع سرو و جذام و آبار حکه و بیاهی آن جوب با سرکه ضماد نمایند و بوردهٔ عصارهٔ آن با نیل و بشرح
حمش و مسمهٔ است خصوص که اران سوات و بند بطول و جلوس در طبخ آن جهت حکه و ریاح رحم و ملاحت
آب و ضماد آن علی الدوام نافع است نفرس و او بسیس با آب طبخ آن مسکن حکه اکثر اسامد آن با رب انار
یا رب انار با سرکه مسکن دوران و عشیان و حرکت معده است و مصطبحین آسامد بیش و جزو آن با سرکه و بشرح
با آب و تومیدی سفوع آن در سرکه دافع عشیان و حرور بد آن بعضی احباسمی اخلاط ارسته و داعیل و مثل بشرح
فصول معده و نافع است کرار را و ضماد بیش بشرح کسنده رحما و رعشه و رافع سپرز و جذام را با رسیاهی جلد و بوی
آن جهت عسی و سروب سوخته آن جهت بعوب لبه مفید و مضر با معا و مصلحش کثیرا و بلد و سرایش با دود رم
و بدلش بکورن و ثمر آن درد بد بهری است و بعضی از تودهٔ بری را نرگس در از و بیرم و مایل بسیاهی و گلش
خسرو بند مایل برزردی در جمیع افعال ضعیف تر از اسام فود لج است و آما فود بد جبلی بیش آن مسکطرامسیح
است و دوسرا رهمه اسام است در افعال نرگس است و برگه از نرگ تودهٔ بری با خسروت و مایل باشد او و
جون گوسفند اران تیرو د شیرا و بر نمک خون شود در آخر سوم گرم و در دوم آن خشک و تعانب بد رحمش و
مقاس و مسقط و مایل حمش و مقیت حصاة و جهت اخراج رطوبات غلیظه ارسته و سن و درد رحم و ولیج و بعوب
اسما و سرب آن جهت عسی و کرب نافع و دو رمانو انعال دوی برار بود لج است و مضر معده و مصلحش مرکه و شرابش
یک مثقال و در مطبوخ دو مثقال و بدلش بورن تودهٔ و درد ماناود و رادرجمش بوزن آن علس المروصفی دیگر
اران آنست که برگهای آن کوچک تر و بی رعب و در افعال مثل آن و لیکن ضعیف تر و آنرا مسکطرامسیح نیز
مینامند و صنفی دیگر سرا اران برگهای آن بازیک در ازو بسیار و بنگ و طعم الرایحه است و از همه ضعیف تر* دهن فودنج
نافع است از برای ابتداء نافع است و دع در ان *صنعت آن مثل صنعهٔ دهن بابونج است و ذکر آن در حرف الدال مذکور
شد   *فصل در ذکر بعضی از فودنجی و جوارشات فودنجی و شرابت فودنج و عرق آن*   *فودنجی در دمعده و راو
درد جگر که به سبب آن بر رودت باشد و جمیات بلغمی و ربع و بشهای کهنه را سود دارد و بیخ و ریاح غلیظه را
تحلیل شد* صنعت آن تودهٔ بهری تودهٔ کوهی فطرا سالیون و سالیوس از هر یک دو ارده درم بیخ کرفس بادیه
جاسا از هر یک چهار درم کاسم بابرده درم فلفل سیاه حمل و چهار درم کوفته بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی
معجون سازند شربتی تکدرم با آب گرم و بیخته شفایی بالبی درآمده است *فودنجی به نسخه دیگر نافع از برای اوجاع
معده و طحال کند که از برودت باشد و از برای سعر رقه شد بلده و جمیات دایره دارد* صنعت آن به نسخه بیخ
و بیس تودهٔ بهری تودهٔ کوهی فطرسالیون مصالیوس از هر یک بیست درم بیخ کرفس بادیه جاسا از هر یک چهار
درم کاسم دابرده درم فلفل حمل و چهار درم و دو نسخهٔ دیگر بیست و چهار درم است کوفته بیخته با عسل مثل سور
مور معجون سازند و این نسخه به حور است و وزن آن تکمثقال و تکا و تکدرم است سابر نسخهٔ دیگر و اصل و سایر
نسخه دیگر تکمثقال و نیم و تکدرم است و مراجش مایل نسخهٔ اصل گرم و خشک است در دوم درجه بیمر *فودنجی به نسخه
ثلاثی نافع است از برای هضم طعام و کم ریاح و ضعف معده* صنعت آن تودهٔ خشک فلفل با نوا کو و ناکاسم برگ

وسعت و رما صمغ است و در آب دوغ داخل کردن آن باعث خوشی طعم و را یحهٔ آن است * صمغ آن بکمر بلغ ترکی
فردیه باره مرغ که خوانند و با سورن آن آب حالص بطریق معهود عرق کشند * تراطیع رب بدا تکه آب بفتح
فا و را والف و کسر طاء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون بلغت یونانی دوائی است
که از برای امراض ... نافع است * تراطمون ابسن از دوای روح عسی باشد * صمغ آن سامد صمغ عربی انزروت
مربا سا بسفید احر امساوی کوفته بیخته استعمال نمایند * تراطمون اصفر از برای رمد حادث از رطوبات * صمغ آن
عصاره ماميثا ... مثقال انزروت سفید مربا ... بمثقال صمغ ... زرد زعفران از هر یک یک مثقال افیون
یک دانگ کوفته بیخته استعمال نمایند * تراطمون رمادی از برای قرحهٔ عین * صمغ آن توتیای کرمانی مغسول
بیست مثقال صدف سوخته چهار مثقال نبات سفید سی مثقال یک سور ... نمایند * ترددیوس افیون دارد بحرف
الالف درآیدرون * ترمرددیوس مسک یعنی مسک دارد بحرف الالف مع الهاء درا ملطیح مذکور شد * تودج بضم فا
و سکون واو و دال مهمله و جیم معرب توده است و ان انکامد و کامه و بعضی ترپی ما را نیز ساده مسود و حرف بسرکه
و روغن گل سرخ بسرشند و بر حرب و حارش ... نافع باشد و جوش ... آن را بضم و اورام را
تحلیل دهد * صمغ آن بگیرند آرد گندم آرد جو و با آب گرم نیم تمک خمیر کنند و قرص سازند و ... در میان
آن کنند ... دیگر ... در ظرفی نهاده بگذارند تا معفن ... شود پس بیرون آورند و بکار
برند و بعضی در ان ادویهٔ خوشبو اضافه نموده با سرکه مخلوط میسازند و ... بگذارند و استعمال نمایند
کتاب الثاء * باب الثاء مع الالف * * ثاربغاریس ... مسهل آب گرم ...
... اصل آن بعضی صلب و بعضی سیال ... و بر او ... خوبی و ...
مثالید برای نگاه اسن آب ولکن در ... آن را باید ... طبع ... آن ...
و ... مناسب گرم ... در سموم و در افعال ... و تحلیل ... اورام و اخلاط
غلیظهٔ ... دماغ و سایر ... آب و طعام و فساد هوای و بانی ... آن ... رطوبات
دماغ و ... و فساد ... که بی حسی ... است ... بو آب ...
... مانند و سایر ... آن است و ... آب از طرف ... مصلح غلظت آب ... طاعون
و سایر ... بنگ ... و ... و مسهل گرم ... روح ... آن کم و ... کبار
خوردن ... مصلح صمغ عربی و لعابها ... است * ثاوید
... که ... بر می آرند ... باشد گرم
مایل ... تحلیل ریاح ... و ... دماغ ... و ضعف اعصاب و
... است * ثرادار وبالنبات دوائی است مانند رنگ مرکب که بعد از ... استعمال می کنند
و این لفظ مرکب است از ترکی و فارسی * صمغ آن نوشادر ... سوخته از هر یک دو درم نوشادر و ارده ده درم
کوفته بیخته ... ده ... انداخته ... و در گل حکمت ... و کوزه ...
و کوزه ... یک ... بعد از ... * فصل در تمام
سع امراض * بدانکه امراض را بابی وسیع است و ... این باب ... نمام کنند
در بیان کبیر است که ... در بیان ... است و ... امراض موجب ... اد ... است و ...
است ... و امراض متوسط ... است و ... اگر امراض با ... سال

بادی میباشد و محللی در امراض طحال و سپرز ذکر یافت * قرص ابیض بالف حکیم اشرف می منقول از خط
ولد ارشد معز الله میرزا ابراهیم نافع برای صرع و عطاس و مقوی معده * جون با شیر تناول باید * قرص باریک
* صفت آن گل منفشه اصفهانی سنبل کوفی تخم کرفس عود هندی صمغ کوبند * شربت با آب تناول باید * قرص
بارید * قرص اورسیمو که از جملهٔ اجزای مخلصه است که سوطراسیر باشد ملطف و مفتح و جهة استسقا و امراض
جگر و سپرز و معده * نافع و مقدار آن هفت درم در مرتلعمی و برای دفع تمر و تحلیل اورام بارده * تسارموبرود رادون
در برهان مسمی بمو طیرا مذکور شد و اسحاق بن جنید منقول از قرابادین رازی مذکور میگردد و اختلاف این
نسخه با نسخهٔ مذکور در اوزان ادویه است * صفت آن حماماً دار سیعان سنبل الدریره فقط با حیرا و فلفل سفید
در فلفل از هر یک یک دانگ مثقال زرورند و حبه دارچینی مصطکی رومی زعفران از هر یک دو دانگ مثقالی مسل
الطیب سادج هندی از هر یک نیم مثقال مرمکی صافی دو دانگ مثقال کوفته شربت آب رشتا بی حمد بصار
لاین امراض بارید * قرص اسپنا منقول از کتاب مجرب است * صفت آن عصارهٔ زرشک باروسل سعی از هر یک ده درم
گل سرخ سه درم تخم خیار تخم خرفه تخم کرفس مصطکی لک مغسول ربوند چینی از هر یک یک درم سنبل الطیب
یک درم علی الرسم شد ریک مثقال قرص بارید یک قرص را با جملد درم آب کاسنی و نصف درم آب عنب الثعلب وده
درم سکنجبین و نیم درم شکر خیار شنبر استعمال نمایند * قرص انزروت خوردن نافع از برای نملهٔ حصبة و ما کله
و از برای آکله * صفت آن انزروت سفید مرمکی کندر شب یمانی از هر یک مثقال روارند مدحرج ده مثقال بلدس
یک مثقال مجموع را کوفته شربت بر نجابی مرسم امراض بارید و حسل کرده تکا مدارید و در وقت حاجت
بگلاب سوده طلا نمایند * قرص انزروت خوردن منقول از رسائل مجربات حکیم محمد باقر حسینی سمر قندی شط معز الله
این قرص از بالف بدنما است و نافع است از برای بادفرس و آسیل و قروح مرسم راحل روم و لرنگ آن را حب سماریند
* صفت آن آرد کندم نصف مثقال زرنیخ معسول سه مثقال انزروت غیر استعمال از هر یک نیم مثقال کوفته شربت
ادرامن بارید و شرط است که بمیان و تب لذت خموصات و نمک و روغن بادام و سالیانی ابتدا است رزور آب را استعمال
نمایند مرورد و مثقال و بعد از حمام زورسه ورد تکرستای این قرص این دوا که ذکر می شود استعمال نمایند
* صفت آن روارند مدحرج کندر عفص از هر یک یک مثقال شب یمانی مرمکی از هر یک چهار و نیم دلدس یک مثقال
کوفته شربت با کلاب امراض بارید شربتی یک مثقال * اقراص انزروت خوردن مستعمل در برنامهٔ اعمی کند بر نامه بارون
است در حرف الالف در ابی و با ی درامو ذکر یافت * و قرص انقیل و آس و اسقراریس و قرص افسون و قرص ارسا
و قرص بهمل و قرص بلوط و قرص بمسه و قرص حساس در افسون و قرص راس و زراوند و طباشیر عنبر و عاف
و سماح ادحر و کافور و قرص کاکنج و قرص کحل دراتمد و قرص کهربا و قرص کوکب الارض و قرص لرا و قرص لک و قرص مارزون
و قرص مصطکی و قرص مغل و قرص برله سد رانسون و اقراص ورد هر یک در موضع خود در حرف خود ذکر یافت و می باید
انشاءالله تع * قرص این ماسر به دی و مصد و ضعف معده را نافع باشد * صفت آن سعد کوفی عود هندی مصطکی از هر یک
جزوی مساوی اجزا کوفته شربتا امراض بارید شربتی دو درم با آب بده * قرص اسقولوفندریون بدنسخهٔ صاحب
منهاج اورام کبد و طحال را نافع باشد و بلده تکساید * صفت آن اسقولوفندریون چهار درم جعده و کرمازج حب البان
مقشر حب الکاکنج حاشا و بلوط بلیع از هر یک دو درم افسنتین رومی سه درم اجزا کوفته شربت با آب مرسید امراض
بارید رومی تکه درم * قرص اسقولوفندریون دیگر صلابت ورم طحال را نافع باشد و سوءمکه اگر افراط کنند مر
را به تحلیل برد * صفت آن اسقولوفندریون هفت درم تخم شکست و پوست بیخ کبر از هر یک ده درم زراوند

مدحرج ترک ملعاب تخم سپستان اسی از هر یک سه درم انزروت را در مرکه حل کرده و باقی ادویه کوفته بیخته بآب مورد سرشته
اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین یا ماء الاصول بنوشند * قرص نافع دردهان اصفر و نفخ و خفقان قلب و
سرفه و سوء القنیه و قولنج و ضعف جگر را سود دارد * صنعت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین از هر یک سه
درم انیسون بادیان سنبل الطیب گل سرخ از هر یک چهار درم تخم کاسنی تخم کشوث تخم خرفه مقشر تخم خشخاش سفید
تخم کاهو طباشیر سفید از هر یک دو درم زرشک حب الآس معسول رب السوس گل غافث بادیان از هر یک یک درم
صندل سرخ صندل سفید صمغ عربی گل نیلوفر از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند شربتی
سه درم با شراب خشخاش * قرص سرور حرب و صداع گلو و سینه را نافع است * صنعت آن مغز تخم خربزه ده درم مغز
تخم خیارین تخم خیار رم مغز تخم کدو تخم خطمی مغز مغز بادام مقشر کثیرا نشاسته رب السوس تخم خشخاش سفید
گل ارمنی تخم کرفس از هر یک دو درم کوفته بیخته بآب بسرشند و اقراص سازند شربتی یک مثقال با بنفشه * قرص
بزور بارد مسکن عطش در اسهال و حرارت در دهان تکامل ارند و آب آنرا فرو برند رفع حرارت بول نیز نافع است
* صنعت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین از هر یک دو درم تخم کاهو مقشر تخم خرفه مقشر از هر یک نیم
درم رب السوس ربع درم کوفته بیخته بآب حرفه تازه و لعاب اسپغول سرشته اقراص مفرطح سازند هر قرصی وزن
یک مثقال * قرص بزور معمول از دوا یادکن کو برای سرفه و جگر و مرور سه ای سود اوی و بلغمی را نافع باشد
* صنعت آن مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک نیم درم طباشیر سفید تخم کشوث تخم کرفس از هر یک سه
درم گل غافث افسنتین رومی از هر یک دو درم ریوند چینی چهار دانگ و دو دانه دیگر تخم کرفس داخل نمایند
مجموع را کوفته بیخته بآب سرشته و اقراص سازند شربتی از دو درم تا نصف درم بآب کاسنی تازه و نیم درم گلقند
* قرص بورکی این قرص جلا دهنده و مفرح بلغم و صفرا است و حمض را بکشاید و حرارت را کم کند و حرب را سود
دارد * صنعت آن بد سقمونیا الریس بوست هلیله کابلی بوست بلیله آمله سمی بورک کابلی مقر نعنا ارکونس و تحمین
از هر یک جزوی برابر سفید مصطکی صمغ برابر سه درویش بادام شیرین حرب بوره بورک مجموع ادویه کاسنی
در ربع سه باشد را در پاشای کرده قدری آب بر روی وی کرده تو سایند و جوش نموده آنرا بس بوگرفته اند و ندرا
بوران بپاشند و مخلوط نماینید حلقی بگیرند قرص سازند هر قرص ده درم با آنکه جوشانده باشند را کشمش
مسلد از اول شب تا صبح رضایی نموده باشند پس بخورند که ده مجلس با سهل اجابت می کند و باید که بر ده
باشد طعام او بدان رض و ضعف رو تکه این قرص را خورده برند تا دوا پد که تاروغن زیتون معمول ماحمه باشد
پس اگر احتیاج با خراج بلغم رحاجی باشد باید که اضافه کرده شود و اجزای این قرص ربع درم ملماه تخم حنظل ردر
سه کو والی ورن بربند و درم رب السوس انارو بابی از هر یک یک درم است و گفته که شربتی از این قرص ده درم است و
در هر ماهی سه بار * قرص بورکی که سدا استعمل درد حمره در حرب رطب ذکر کرده * صنعت آن بوست هلیله زرد بوست
بلیله آمله سمی بورک کابلی مقسوار مر لک یک جو و بر یک سفید یک دو رحم و کوفته بیخته و آب ماهتره سرشته اقراص
سازند شربتی سه درم اگر جهت استدرا ع سحق کنند شربتی از ده درم تا نصف درم * قرص درو ر معمول از دوا یادکن
نافع است از برای اسهال طبیعت و قروح امعا و تمام دم را بزای کسیکه عدا درمعد اومصر نبود از برای
معس بند بزر حمره و از برای بر اح بواسیر و آمدن خون از بواسیر و از برای برف طمس ران بی در بی برب * صنعت آن
حب الآس تخم ازبانه اسمون با بید وا تخم کرفس بزر البنج سفید دوو از هر یک یک اوقیه افیون بس درم کوفته
بیخته بشراب ریحانی سرشته اقراص سازند هر قرصی وزن سه درم و بعد از استعمال نماینید شربتی یک قرص

دا ابسه مناسب باشد ازما بعات * مرض حبس باد مع بقطر البول وعلس البول را نافع است * صفت آن
مر بحوس مداب بر والسم اسعوں ارهریک تکه رم حبه بملسرد ود رم احرا کوفته بیخته امراص مارید ود ر
ما بد حسل بماسد سر بمی تکه رم با ب سمال * مرض حمی ت وصداع وسرسام را نافع باشد وتشنگی نشاند
وخواب آورد وهد ان را دفع کند * صفت آن مغز خیار بس مغز تخم کدو تخم کاسنی سفید ازهریک د ه د رم
رب السوس ساسه کثیرا ازهریک سه د رم کوفته بیخته با آب کاهو بالعاب بزرقطونا سرشته قرص مارید حمله نمت
سرب است واگر تکه رم افیون سیراصافه نماسد ساسد * مرض جلنجبین رع را عظیم نافع بود وبادها که د ر
رود ه ومعده باشد بشکند * صفت آن جلنجبین طبب مرصا فی فلفل برگ مداب حسل ازهریک حروی مساوی
کوفته بیخته قرص مارید سر بمی یک مثقال * مرض خرنوب اسهال د موی رعمرد موی را نافع باشد * صفت آن
خرنوب سامی ماروی سر بی مورا ح کرما ر ح گلنار فارسی حبه بمبسرا بسعوں صمغ عربی ازهریک حروی احرا
کوفته بیخته قرص مارید سر بمی سمرد رم با رب به * مرض الدنی بالسف مسرمحل رماب ولد حکیم مرمحل موس
حمت دی وحمی مطبقه ومحرقه واسهال صفراوی ود موی که با ب باسد بعا ب آرمود ه است * صفت آن تخم
باریمک ساسه کثیرا صمغ عربی ازهریک تکه رم گل ارمنی طباشیر ازهریک چهار د رم حساس بیحد رم گل سرخ
مغز تخم کدو مغز تخم خیار بس تخم خرفه ازهریک سس د رم مغز بهدا نه مغز تخم ملک وانه ازهریک ملب د رم
رب السوس د ه د رم ساسه کثیرا تخم خطمی وارباسه ازهریک هفت د رم بالعاب زرقطونا اقراص مارید * مرص
دات الجنب ودات الصدر ومرقه را نافع باشد * صفت آن رب السوس بفسه ازهریک ده د رم ساسه کثیرا تخم
خطمی وارباسه ازهریک سه د رم کوفته بیخته بلعاب بزرکتان یا بزرقطونا سرشته اقراص مارید سر بمی سه د رم با شراب
بنفسه * مرص د با بطس بسیحة بابت بن قره * صفت آن حب الآس تخم حماض بری سفید ازهریک د ه د رم
صمغ عربی سا سه ازهریک تکه رم احرا کوفته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص مارید * مرص د با بطس د یگر * صفت آن
طباشیر رب السوس ازهریک د ه د رم تخم کاهو ود رم تخم خرفه مقشر با برد ه د رم گل سرخ کشیر حسل
ازهریک بیحد رم ا فا فیا صندل سفید گل ارمنی گلنار فارسی ازهریک سه د رم کافور نیمد رم کوفته بیخته بگلاب
سرشته اقراص مارید سر بمی سه د رم با آب انار ترس * مرص د با بطس سرح د یگر * صفت آن طباشیر د ه د رم تخم
کاهو تخم خرفه ازهریک با برد ه د رم کشیر حسل بیحد رم گل سرخ جلنار ازهریک د و د رم گل ارمنی بیحد رم
کافور نیمد رم با آب انار ترس سوسد سر بمی د و مثقال * مرص زیادی بعب الدم وقی الدم را نافع است بالجمله
حسّ آمدن خون از اعضای باطنی مرعصر که باشد بماند * صفت آن بسحة بحب الدین سمرقندی که د ر
رسالة دوا بمد ذکر کرده کهربا بسد کمد را ازهریک سه د رم زماد قریس مصطکی رومی کثیر زماد ساح گوزن
رماد سرطان بحری ازهریک د و د رم دم الاخوین گلنار فارسی ازهریک بیحد رم کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته
واگر بجای سرطان وبسد یرکا نورز بزر السم وافیون وتخم کاهو ازهریک تکه رم اضافه کنند بهتر است * مرص
د ود وسرن حمت بنهاي حاره واو رام جگر وبت سطر المعب و رفع تشنگی بسیار نافع است * صفت آن مغز تخم
خربزه مغز تخم خیار بس مغز تخم کدوی شیرین ازهریک د و مثقال رب السوس سس د رم کثیرا حما ود رم
ساسه طباشیر تخم وارباسه گل سرخ ازهریک د و د رم زعفران تکه رم بالعاب بزرقطونا قرص سا رید بقدر شربت
یک مثقال * مرص زحیر خون سکمر بر حرو بعب الدم را نافع وسرد مسد است * صفت آن گل مختوم گل ارمنی برط
طباشیر طرا ابیب بلوط اردکما رحب الآس ازهریک د ود رم تخم حماض دری صمغ عربی گلنار ازهریک چهار د رم

نباشد گل سرخ از هریک سه درم تخم کرفس نانخواه مصطکی از هریک یک درم مازو و زیره کرمانی ملح اندرانی از هریک
نیم درم کوفته بیخته با لعاب بزر قطونا سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال با شربت حریف مسهل* مرض زحیر دیگر
زحیر و انواع اسهال را نافع باشد* صفت آن گل مختوم مرض طباشیر مقل طرانیث بلوط آرد کتان و حب الآس از هر یک
دو درم تخم حماض صمغ عربی گلنار فارسی از هریک یک درم مازو زیره کرمانی از هریک نیم درم اجزا کوفته با لعاب
بزر قطونا سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال با شربت حریف مسهل* مرض زحیر دیگر که هرگاه زحیر با واتیر ریاح باشد
نافع است* صفت آن تخم شبت بزر البنج را بریان نمایند با نانخواه تخم کرفس از هریک دو درم زیره کرمانی ملح هندی درم کندر
چهار درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال* مرض زرنیخ نافع از برای آکله و قلاع و سردی و بد بوی دهان
که سبب آن اخلاط فاسده باشد* صفت آن زرنیخ سرخ زرنیخ زرد نوره ارمنی سنگ یمانی زاج کشگرانی لعطار از هریک نیمه
دو درم کف دریا یک درم پوست انار حمار درم انار از هریک چهار درم اما نمادر درم اجزا را کوفته بیخته با قطران سرشته
در صورتیکه در گل کدر باز با آس نهند تا سوراخ شود سپس اقراص سازند و در وقت حاجت یک قرص را سائیده
در دندان بمالند* مرض زرنیخ دیگر که در بد بوی دهان که سبب آن دندان ریش دندانها باشد نافع است* صفت آن
زرنیخ سرخ دو درم و نمک اندرانی سوخته نیم درم ملح اصلی سماق سنبل فلفل سوخته فلفل سیاه از
هریک دو درم کوفته بیخته با آب برگ مورد با آب به سرشته اقراص سازند و در وقت حاجت سوده بر دندانها
بمالند* مرض زرنیخ دیگر به نسخه سید مظفرالدین شفائی که دهان و لثه را نافع باشد و عفونت دهان را دفع
کند* صفت آن مازو زرنیخ سرخ آملج زاج از هریک ده درم زنگار ملطفا از هریک نیم درم سنگ یمانی انار گلنار
از هریک سه درم کوفته در سرکه خمسا نمایند پس در آفتاب نگذارند و بعد از آن خشک کنند و اقراص سازند
و در سایه خشک نمایند و در وقت حاجت دو دانگی از آن را بکوبند و بر دندان بمالند و یک ساعت نگذارند و بعد
از آن بدوری روغن در دهان نگاهدارند* مرض معقده جهت معده و ربا و ورم بارده و صداع بلغمی مجرب
است* صفت آن زرد چوبه معز بادام تلخ از هریک یک جزو صندل از هر دو جزو صندل را در سرکه انگوری کهنه خمسا نمایند
سه روز و موالی را دو دانگ کوفته داخل نمایند و بانکه بمل صلابه نمایند و اقراص نموده در وقت حاجت
با آب برگ کاسنی تازه نمایند و طلا نمایند* مرض سندلی جهت ورم معده خصوص وقت امتلا و ریاح هضم
نافع* صفت آن نکرمیده دکوری زاویان زرشک سماق زعفران سنبل کر از کوفته گرد را بمالند صافی آن را
در ظرف سفالی پر کرده و روی آن نگذارند تا رطوبت آب خشک شده خشک گردد و ربع ده بریان سازند
لیکن در آن سوده سوخته به سوده داعون دار چینی با زنجبیل داعون مثل با گلاب سرشته اقراص سازند مرض لب
در مسی روری یک مرض تا در مرض سرشته با گوسفند حرور و زنجبیل و ربع خروعود هندی اضافه کنند مگر دا اوی
* مرض سنگ خون آملای از هر عسرکه باشد باز دارد* صفت آن سنگ یمانی کهل اصفهانی از هریک یک درم کهربا
مروارید ناسفته ادا تا از هر یک سه درم دم الاخوین صمغ عربی کثیرا از هریک دو درم همه را سحق نموده اقراص
سازند سرمی از یک درم تا یک مثقال* مرض سنگ به نسخه معصومی* صفت آن سنگ یمانی ساخ گوزن محرق کثیرا
گل ارمنی تخم خرفه مقشر احرامیا وی کرفته بیخته با آب برگ خرفه سرشته اقراص سازند شربتی یک درم با شراب
حب الآس* مرض سنگ به نسخه دیگر* صفت آن سنگ یمانی دم الاخوین گلنار از هریک سه درم کهربا اسل درم
صمغ عربی دو درم کوفته بیخته با آب برگ خرفه سرشته اقراص سازند شربتی یک درم با شراب حب الآس* مرض
سوم که اسهال ساء اصفر کند نافع است از برای اسهالی که از زرد کند باشد جهت استفراغ رطوبت* صفت آن

سرطان سوخته ملیله مساوی کوفته بیخته اقراص سازند شربتی از یک مثقال تا سه درم با سکنجبین
یا ماء الشعیر * قرص صمغ دستوری وضع حمل را آسان گرداند و بچه مرده و زنده را از رحم بیرون آورد * صفت آن
مر مکی جاوشیر ابهل از هر یک یک درم حلتیت مقل یک درم کوفته بیخته با آب سداب یا آب حاشا سرشته اقراص سازند
جمله یک شربت است * قرص طوالیث خون آمدن از جمیع اعضا باز دارد خصوص از مجرای خون آمدن از
بواسیر و از برای نفث الدم * صفت آن طوالیث سرخ چهار درم جرنوب اقاقیا از هر یک سه درم زرورد
گلنار فارسی اقاقیا دم الاخوین ... از هر یک دو درم مازوی سبز سماق کهربا صمغ عربی
از هر یک یک درم افیون زعفران کافور قیصوری از هر یک یک دانگ کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص
سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال * قرص طحال بالغ مجرب محمد زمان رسالة حکیم محمد مؤمن منقول
از کتاب تحفه حفظ ورم در در مرکه نهایت باشد مجرب است * صفت آن گل سرخ سی درم زرشک سه درم
تخم خیار تخم خرفه از هر یک دو درم ریوند چینی طباشیر لک مغسول کافور قیصوری عصاره افسنتین
زعفران تمر الطرفا ... از هر یک یک درم عصاره غافث نیم درم سنبل الطیب یک درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی
یک مثقال با سکنجبین و آب کاسنی یا ماء الشعیر و آب ساعمره سرشته * قرص طحال دیگر که سدّ طحال را نافع است
است * صفت آن تخم موسی اسپاسی چهار درم فلفل ابیض سنبل الطیب اسپ از هر یک دو درم است و در مرکب
جمع آمده مقدار یک مثقال شربتی باشد * قرص طحال دیگر منقول از معالجات طحال با شیخ الرئیس رحمة الله فرموده اند
که از مجربات ما است ... است و به تحریر رسیده * صفت آن برساوشان بوست بیخ کبر تخم حرمل
مقشر سداب تخم تنگست زرفای حسک اجزا مساوی کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک درم با سکنجبین ساده
* بدانکه هرگاه سرد باشد با سکنجبین ساده با طبیخ بیخ کبر و برساوشان بیخ کرفس و زرفای حسک و اصل السوس مقشر
از هر یک یک درم و بلیلج ... واگر حرارت بسیار غالب باشد با شیره تخم خرفه مقشر ساخته شود * قرص طین
بول الدم را نافع است * صفت آن مغز تخم خربزه کثیرا تخم خشخاش کهربا دم الاخوین گل ارمنی سب یمانی
اجزا مساوی کوفته بیخته بلعاب اسبغول سرشته قرص سازند شربتی یک مثقال * قرص طین دیگر بول الدم زخم
و درجه وضعف گرده و مثانه را سود مند بود * صفت آن گل ارمنی گل مختوم گل سرشی صمغ عربی کهربا شاهبلوط
بوداده حب الآس بلوط بریان کرده از هر یک سه درم افیون دو درم کوفته بیخته در عصاره لسان الحمل سرشته اقراص
سازند شربتی دو درم با شیره تخم خشخاش با شیره تخم خیارین * قرص طین دیگر بول الدم را باز دارد و درجه
مثانه را سود دهد * صفت آن گل مختوم طباشیر کثیرا صمغ عربی تخم خرفه مقشر تخم خیارین از هر یک ده درم
کوفته بیخته با عسل سرشته واگر حرارت غالب باشد بلعاب بزر قطونا یعنی اسبغول سرشته سازند شربتی دو درم با
سکنجبین * قرص قسطکست ... را نافع باشد * صفت آن تخم قسطکست تخم کاسنی تخم خرفه مقشر مغز بادام مقشر
مغز تخم کدو اجزا مساوی کوفته بیخته با سکنجبین سرشته شربتی دو درم قوذنج ورق الدار از هر یک دو درم تخم
بزر السمان سه درم صمغ یک مثقال با آب ... ... یک مثقال با طبیخ زیره * قرص قره که شیخ الرئیس در قرابادین
قانون ذکر کرده و گفته که نافع است از برای صلابت طحال و وجع کبد و سدهای مزمنه * صفت آن قوه الصباغین ده درم
درمنه بوست بیخ کبر اصل السوس زراوند طویل از هر یک سه درم و بعضی دیگر از هر یک در درم است و بعضی دو درم
افزوده اند ... ظاهر آن است که در نسخه شیخ الرئیس اصل السوس باشد نه اصل السوسن که ... اجزا را کوفته
بیخته با سکنجبین ساده سرشته اقراص سازند شربتی ... دو درم ... بل قرص با طبیخ افسنتین و بعضی گفته اند

كه با طين ارمنى * انصار قرص لوله به نسخه شيخ استعمل در دحمره * صنعت آن لوله الصمغ كه آن را ابهار هي در باس گويند
دوست نيم كوبيده را و بند مدحرج اسپند رومي اجزارا برابر كوفته نسخه اقراص سازند مرضي يك مثقال سرشي
يك قرص با سكنجبين بزوريند مند * قرص لوله بد نسخه ديگر سود مند است نسخه است د و قرص يك دكريند
و از براى نفخ اطفال مجرب است * صنعت آن لوله الصمغ دوازده درم نوشادر نيم كه ابو مازرا و بند طول ارمر يك درود رم
كوفته نسخه بنكبين سرشته اقراص سازند سرشي د و درم * قرص فرط اسهال صفراوى را كه در زيمها *مرسوم
نافع است * صنعت آن فرط طرا اسب در الحماض بريان كرده حب الآس بلوط اجزا مساوى كوفته اقراص سازند سرشي
يكدرم با يك مثقال با شراب سيب نا بورد * قرص كرمارج نسخه صاحب الصنايع نافع از براى جميع امراض طحال
وگفته كه ادمان بابن قرص زايل ميگردد الله صلابت طحال را * صنعت آن كرمارج چهار مثقال فلفل سنبل الطيب اسارون
انيسون از يك د و مثقال انيسون راد بزرگه عصل خصاند حل سازند و بابي د و اما كوفته نسخه با آب سرشته اقراص
سازند و يك و مستعمل يك مثقال با سكنجبين بزورى باساده * قرص لسوب مرحمه حارى بول و مثانه را ازريم
پاك كند * صنعت آن مغز نيم ... مغز بادام سيرين مغز دانه آلى مغز تخم خربزه مغز تخم خيارين مغز تخم
كلد و مغز تخم مند دانه مغز دانه حلب تخم حماس نشاسته تخم خطمي تخم خيارين رب السوس گل ارمني مغز
حلغوزه د و د و ارسانه تخم كوس ارمر يك درم اجزا كوفته نسخه با لعاب تخم كتان سرشته و حب سازند و حسك
تر د ه مرور يك مثقال با جلابى كه مناسب مزاج باشد داخل كرده بد مند * قرص مسارك بند ن و عرق
و ديدان را نافع باشد و سنگي به شاند * صنعت آن ورق گل سرخ مرتخم ارمر يك نسخه درم طباشير منقد مغز
تخم خيارين ارمر يك د و مرد درم تخم كاهو مه دوم و مغز تخم كلدو د و درم رب السوس يك مثقال كافور يك دانگ
و تمر كوفته نسخه با لعاب بزرقطونا كه بسرارى نكوبا مند قرص سازند * قرص مر د از املاي مرحوم حكيم محمد
نافع جمه تبهاى حاره و عطش و قابض سعال قرص كافور است * صنعت آن مرواريد ناسفته طباشير مرصافى ارمر يك
د و مثقال صندل سفيد و سرخ مغلول رگسم حسك گل سرخ تخم حماض تخم كاسني تخم خرفه تخم كلد و تخم مند و انه
ارمر يك سه مثقال نشاسته كثيرا رب السوس ارمر يك دو مثقال حساس سفيد چهار مثقال بزرقطونا زراد رآب خيسانده
و در آلكه صاف كنند با او قرص سازند اين قرص مالوف طبع حي است كه مغرايد ازسرب كافور * قرص مرحمت
حمس ادرا رحيض نافع است * صنعت آن مر مكي صافي د و درم طباشير ده درم تخم كاهو تخم خرفه ارمر يك نابرده
د و م كسمر خسك نسخه درم گل سرخ حلبا ارمر يك د رد رم گل ارمني نسخه درم كافور نيم درم با آب انار ترش بسرشند
سرشي دو مثقال * قرص مر نافع جهت ادرار حيض * صنعت آن مر صافي سه درم ترمس نسخه رم ورق سداب فوذنج
مشكرامشيع لوه حلبه سكبينج جاو مر سوسن ارمر يك د و درم با آب سداب قرص سازند سرشي يك مثقال
* قرص مسهل با لطف حكيم محمد مومن گفته كه در امراض حاره و تبهاى مركبه و رفع د ولسع مثلى تعا دب نافع
و سريع العمل و معتدله و بهترين اقسام قرصهاى مسهله است * صنعت آن سقمونيا نسخه درم مصطكي انيسون ارمر يك
يكدرم گل سرخ طباشير نشاسته كثيرا ارمر يك د و درم حب الملوك پاك كرده د ه عدد با لعاب بزرقطونا قرص
سازند از يك مثقال تا يك مثقال با شيرها و آبهاى مناسب استعمال نمايند و چون حب الملوك را با كثيرا و انيسون
و مصطكي سايند د و سه روز رد را آب ليمو نسخه نمايند بهترين تدابير آن است * قرص ملح منقول من الصنايع
منقول من اولى الالباب مقوى دماغ و نافع نزلات و سائر انواع صداع و بى همار ميگردانند خوردن ده درد را از معاينه
* صنعت آن نمك اندرانى نمك لنام نطرون نمه شورى زيد البحر بوره ارمني نمك حردين سفيد كند س مر زرح

ته دل از طبرمحری از هریک یک جزو کمرنب گل سرخ سازو مهمان حساد جو دو اصول صمغ عربی کند و در عمل سود
مندی همه مسوطری موص وروسع سب نمایی سادح الطب جو برا ازهر یک سمرجو کوفته بیخته با سرکه که دران
صابون پوزن حمار برابرادویه جوسا سده با شد سوسمه امراض بارد و درورت حاجت در آب گرم حل نمود و تو مر
نمایند * فرص ورد با صورو اکه بن د ندان راسود دارد و در روح استاد رحمها مستعمل است * صنعت تمور
نمی آمل آب ند ده سببما ی اماما از هریک د و درم روسع سرخ وورد از هریک یک درم برسادرسمد رم صبر
ورد سه درم احرا کوفته بیخته بسرکه تمرسنله و امراض بارده و آسیاب خشک نما بند * فرص بوره دیگر
که مبا ب نفع دهد * صنعت آن آمل آب ند ده ماری سمرسب نمایی درطاس موحمه روسع ورد وروسع سرخ احرا
مماری کوفته بیخته امراض بارده و عند الحاجت استعمال نما بند * فرص بوره بد لحید دیگر صنعت آن آمل
آب ند ده روسع ورد وروسع سرخ سار وسب نمایی اما سا از هریک جزوی کوفته درسرکه تیحسا بند د را ایام بمور
در آسیاب تنگ اوابد و هر روز تکمار با سرکه نما بند و بعد از انکه حمل رو ورد را آسیاب درورده بلسد حسل سازند و هنگام
حاجت با سرکه نما بند و بر با صور و اکله طلا نما بند * فرص برسادرا که لب و دهان ولثه را که کرمند با بد نافع
است * صنعت آن برسادرو طلطار ولعد بس نمک موحمه از هریک یک درم درطاس مصری سوحته دو درم کوفته بسرکه
انگوری مرسدا راص سازند و با بحسد نما بند و صبح یک رص را بسرکه انگوری ما بند و با آن مضمضه نما بند با جوب
نما بندس تاب سوره تا آب ساق وگلاب دهان را سو سد را گرطاب صوب بد است با سد بس رومن گل سرخ کم کرده
بد ماعت ردهان نگاه دارند وحسد مرسه با ین فرص مضمضه کنند با جون قامد تمام بر آید و سان او آن است که
جون که بعد از ان بومد آبله بسمرنگ وخوسه و با مدس بد بن دارو مضمضه کنند تا گوشت تازه ازسر برو ید و راحت
دو رسود * فرصکه برحه و رس گرده و مثانه وحگر را نافع کند * صنعت آن صمغ عربی صمغ آلو کثیرا نشاسته تخم خربزه
طباشیر گل مختوم مغز تخم خیار زن احرا همه مساوی کوفته بیخته فرص سازند شربتی از دو درم تا سه درم با سکنجبین
* فرصکه فرحه رحم مثانه و مورس بول و بول الدم را نافع بود * صنعت آن تخم خشخاش سفید زیتا از هریک
چهار مثقال نشاسته کتیرا صمغ عربی از هریک یک مثقال در السوس نیم مثقال رُب السوس تخم خیار نیم مثقال احرا کوفته
بیخته با آب لعاب الحلبه سرشته فرص سازند شربتی دو درم با سکنجبین سفرجلی * فرصکه سنگ و ریگ که در گرده
و مثانه باشد بشکند بر آورد * صنعت آن تخم خربزه تخم کرفس بادیان سلیخه دار چینی سنبل الطیب از هریک
جزوی کوفته بیخته بد ستور فرص سازند شربتی دو درم با آب حسل * فرصکه نفث الدم را بازدارد و دل و دماغ
را قوت دهد * صنعت آن گل سرخ دو درم طباشیر مروارید ناسفته صندل از هریک یک درم مغز تخم خیار زن مغز
تخم کدو از هریک نیم درم تخم خرفه سه درم زعفران نیم درم احرا کوفته بیخته بالعاب بر رقطونا فرص سازند شربتی
یک مثقال با سکنجبین * فرصکه مسلول و نفث الدم را سود دارد * صنعت آن صمغ عربی گل ارمنی از یک دو درم
جو بوب سامی برسان ساه بلوط نشاسته بریان کرده از هریک نیم درم ند سم و معمول فرص سازند شربتی
با شراب حب الآس * وطم بضم فای و سکون را وضم طای مهمله و تکسر هردو نیز آمده و سکون میم نیز معرب ست که
بفارسی تخم کاسه و حشکدانه درگیلان تخم کاسره و بهندی کزتکاب ماری وبرای حمار نقطه مندی و کسبه کانیر
نامند آن تخم احرص است سفید اندک طولانی صنوبری شکل بیلو دار مسما سد زرد و نیز گرم در اول حسل و بسره
آن مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج رابع سوفند و زیر و مقسع ید و سده کشد و سود دهد و گداز بد مسهد آنه
وجوب مالیخولیا و وسواس و جذام و جرب و لنکوکردن رنگ رخسار و استسقای لحمی و زری نافع و جون سه درم آن را

با شیر رطل سه ربع پاره حل کرده صاف نموده بنوشند رافع ریاح و قولنج و امراض بارده و منقی سینه و صوت است و بی ممغل
ا ریشوهٔ آن با انجیر جهت امراض سوداوی و با احسار سفرجل جهت های بلغمی و با عسل و نطرون و مغز بادام با انجیر
و فلفل جهت تنقیهٔ دماغ و ... از جمیع اخلاط و با انجیر با عسل ممزوج کرده جهت قولنج و اسهال بلغم محرق
نافع درد مفاصل و عرق النسا و سیافات دموی و با مرزنجوش ماش و شوربا آب سپستان و مسهل بلغم و ... و شیرهٔ چهار
با شیرهٔ آن قولنج و امراض دماغی را نافع و حوسا ... آن را دوف مسهل ضعیف و ... معده و مصلح آن انیسون و
شراب ارده درم باشد دوم قرطم بری ... است برگهای آن بی برگ و سفید و دوا آخر ... برگ و گل
و ثمر شاهتره مسهود و گل آن زرد ... در دو نیم مثقال و درگرمی معتدل و شرب یک مثقال آب برگ و ثمر آن با شیر
مثقال فلفل با شراب جهت گزیدن عقرب نافع و گویند مادام که عقرب گزیده آن را در دست نگاه دارد احساس الم
نمی کند و چون بیفگند ادراک مینماید ＊ دواء القرطم شیخ الرئیس رح فرموده که موافق ترین دوایی است از برای
امراض و اسهال مائیه ＊ صنعت آن مغز حب القرطم وسط بلخ از هر یک سه اوقیه انیسون نطرون از هر یک یک درم
آرد کوفته شیخته با انجیر جمله و عسل سرشته معجون سازند شربتی مقدار یک گردکان باد گردکان تا زمانیکه
اسهال مائیه شود بمهولت مینمایند و هر لوس یکدانگ مثقال و بتولی یکدانگ درم است و در بعضی یک مثقال و ده ولی
یک درم است ＊ دواء القرطم دیگر نیز از شیخ الرئیس رح که امراض را احصار موافق است و رافع نقصت اسان ＊ صنعت آن
بگیرند مغز حب القرطم هر یک که خواهند و بادام بوزن آن انجیر موسمه مقدار یک جوزه عند الحاجت تناول نمایند
و با درجورة نیز و اگر خواهند شیرهٔ آن مرد و را گرفته بقوام آورده معجون سازند شربتی یکدانگ و نیم تناول نمایند
＊ دهن القرطم در نب الفعل است بدهن نیز و الکتان و ما نیز مقام نیز را الجوز است را آن صعقر جهت رفع دیدان اورام
و اسراح کرم معده و اسهال سکر نافع و مصوعبه و صداع و سنگ رین آن موزون ترین باشد ＊ صنعت آن دیگر بگیرند
مغز حب القرطم و او نیز کوفته آب گرم بر آن ریزند تا بد سمور دهن باد ام که در ادهان مفرده ذکر یافت برورند بند که
دهن آن مستخرج گردد و بکار برند ＊ مرسی قرطم ملین طبع و مسهل بلغم و اخلاط لزجه است ＊ صنعت آن بگیرند
حب القرطم ... دانه فلفل ... اند مرتب سه اوقیه مغز حب القرطم و فلفل را کوفته در مری مخلوط کرده استعمال
نمایند و اگر خواهند دا به سا مورد انه اضافه نمایند مسکر دا دوی در اسهال بلغم و اگر خواهند در بعضی سفایح فستق
مرا صادف نمایند اسراح خلط سوداوی مینمایند و اگر خواهی سفایح افتیمون نمایند مسکر دا دوی و بیانکه
بعضی دانه مغز حب القرطم سوی ارکانت باشد بیست درم بود و که بیست دانه نوسنه ＊ مرسی حب القرطم دیگر
جهت اسهال بلغم برقی ＊ صنعت آن بگیرند حب القرطم بیست درم در یک رطل آب گرم بجوشانند و باده درم دانند
ایضاً مالیده صاف کرده بیاشامند ＊ معجون القرطم قولنج یکسانه ＊ صنعت آن مغز حب القرطم ... درم سکنجبین
ده درم نرم کوفته با فانید سرشته معجون سازند شربتی ... درم از ابتدا در ... است ... حسن گرم و حسک
در آخر دو ... دو نیم ＊ ناطف القرطم جهت اخراج اسهال اخلاط مائیه ＊ صنعت آن مغز حب القرطم ... بادام و انیسون
کوفته با عسل بطریق ناطف طبخ نمایند و بعاریق است یک از بعضی تناول نمایند و ناطف حلوای سفید است
＊ قرنفل بفارسی ... و بهندی لونگ نامند و آن شکوفه درختی است که در جزیره ای از ... نیز باداب مسمی
به ... بسیار بهم رسد و درین آن ... است ... و آن دا ... تعلق بولند دارد که از قرنفه مصاری است دارد و
این جزیره ... است که ... و ... جها ... ذکر یافت و ... آورده دو بیاد ... و ...
و عطر و ... و ... عام آن را ... ساخته می آورد و گویند درخت آن ... و برگهای آن ...

برگ انار زرد آن و از بوی عود و قشر ساقهای آن باریک و بلند مانند شاخهای یاسمین که بهندی جنبلی نامند و بلند
شده و باریک گشته مایل بزردی مانند و قرنفل بزرگ ماده میباشد بر آن دانهای بزرگ کم بو و کم طعم و خشبی است
و ماده آن دانهای خوشبو سیاه رنگ و بهترین آن دانهای بالیده ماده تند طعم مایل بسرخی و خوشبو
با عطریت بوی الجلب است که در جا بسته و گویند اجزای آن نرم و مجوف باشد بر مرد انهای آن حمری حمانی
که مانند تند طعم و خوشبو باشد در سوم گرم و خشک و مفتح و محلل و مقوی بدن و دل و معده و کبد
و جگر و طحال و اعضای باطنی و دماغ و ذهن و مسکن صداع بارد و حفظ و مقوی باه و باصره و مفرح و مورث شجاعت
و رافع نسیان و دوار و استسقای لحمی و علل سوداوی بلغمی و تقطیر البول و سلس البول و ریاح غلیظه و امراض
بارده رحم و مخصص آن و زلق الامعای رطوبی و برلاب سوالی ربد بوی دهان و مقوی لثه و نافع رلسه و جمیع
امراض بارده دماغی و عصبی و مراس و خفقان و بعد زم آن با شیر تازه بشرط مداومت تعاقب حمل باه و
مداومت تکیه زم آن در وقت طهر زنان باعث حمل انسان و خوردن تکیه دار زهر بر آن مر ... مرجب منع
حمل و اکتحال آن جهت تیزی باصره و دفع سبل و غشاوه و طلای آن بر سر باعث تسکین صداع بارد رطب و برا حلیل
مالیدن جماع و مقوی فم رحم بالجمله جون قرنفل از جمله ادویه اعضای رئیسه است زیاده میگرداند جماع
را و معین بر باه است بهترین که استعمال کرده شود و ضماد آن بر نافوخ جهت سکته و تشنج دماغی و فالج
بارده مجرب و سعوط و بخور آن بر مثل اثر دارد و برد ندان موجع مولم مثل جواه با آب سابیده با ندون
آن مقوی تسکین وجع والم آن است و نگاهداشتن قطع آن در جوف دندان کرم خورده بر مسکن وجع آن است و قرنفل
در قرنفل مرکب که خواهد آمد در جمیع افعال قائم مقام جمع و تریاق سموم و مقوی بدن و حواس و مفتح سدد و جهت
تعدیل اخلاط و دفع اعضا و امراض بارده بعدیل است و شراب آن بمواسب از جمیع قسم و اگر قرنفل را با گلاب عرق
مقطر بمانند میسازند ما ه خوشبو ... و گویند قرنفل مصر گرده و اعطا است و مخلص صمغ عربی زید و ریش
بابل مثقال و بدل آن مثل آن دارچینی و نصف آن بسباسه است و گفته اند دمی بر مسامت و آن دانهای زیره
صلب است بسیار مکیف که از خوردن آن کیف بسیار عارض میگردد * قرنفل بستانی گیاهیست که بهندی
ورام تلسی نامند * قرنفل کناس نوع از قرنفل کاذب است * جوارش قرنفل مقوی اعضای رئیسه و رافع غثیان و طوران
فاسد معده است * صفت آن قرنفل سه درم بسباسه زرباد و لسان صندل عرض گل دارچینی عود هندی
سنبل الطیب فافله دار فلفل از هر یک یک درم گل سرخ چهار درم اصل السوس قرص عالمه از هر یک دو درم کافور
جینی سیر اسپید از هر یک یک درم سلت ... بانکو سعید ... بیاوردند قوام آورده بقدر کیاس بده و
معز زرشک ... تکدرم با دو درم * جوارش قرنفل دیگر * صفت آن قرنفل عود خام از هر یک ده مثقال
مصطکی عامر ... از هر یک یک مثقال گر ... بسیار ... با خواه ... گرس از هر یک ... و ...
دوا ها را کوفته بیخته ... بر ابر آن عسل ... قوام آورده ... درم با شراب خورند * دهن القرنفل منقول
از طب کیمیائی بر اکثر گرم و خشک است در درجه سوم نافع است جمیع امراض بارده و امراض کبد و معده و طحال و
امعا از برودت زائل مقوی ارواح و نافع است امراض سرداوی و ... از ... دهن بلسان بسیار داخل و خارج
و قائم مقام دهن بلسان است در معاجین کبار مثل مفرح و امثال آن ... زخمها نافع است و نافع است امراض دماغ
و ضعف باصره و از سکته نوشند ... قدار قلیلی از آن با بعضی از مطبوخات مناسبه و اگر جوارش ساخته شود
با شکر استعمال کرده شود نافع است امراض مذکوره را و نوازل حادثه را جهت تحلیل ریاح و دوار رطبی و فتور باصره

وجمیع اعضا رو برآید تکه در بغل آب نافع است آب بمو نافع است با رباد بی ادرار لطافت* صفت آن نگمرید در بغل حمد
مرید ر تکه خرامد و درمرید رطلی ازان بلد ارمه نمک داخل کرده با آب گرم بارای مرید رطل بس رطل
بخوسانند و بند بی درجای گرم نگاه دارند تا بخمیر شود بعضی فی الجمله بجوش آید و باد رسرکس است دفن کنند
بس به ظرف مناسب بمرغ و اسس و حدا کنند د من را از آب و دود ارند و در شیشه کرده نگاهدارند ع ... الحاجت تکار برند
شراب در بغل دل و دماغ را قوت دهد و فرح و نشاط آورد و دافع سودا باشد صفت آن نبات سفید تکمن بوست معلان
ده سیر دفن من آب بر روی او کنند و در حم الله احمد در سرکس است حمرا دفن کنند و بعد از ده روز کشیده
باشد آنرا آلوده عرق کشند بس در بغل بست سیر سامی خرلسان دو سیر سامی دران داخل کرده تکسا بر روز نگاهدارند
و در ورد تکر عرق کشند و در روب عرق کشند زعفران نیم سیر ساهی بگلاب سانده در بارچه کتانی کرده در شیشه
گذارند که عرق بران بچکد و چون تمام عرق بچکد کسه زعفران را بفشارند و در کنند و عرق را نگاهدارند
*شراب در بغل دیگر بمواسه از خمر در مواست و چون این شراب را با شکر بقوام آورند جهت امراض بارده صعده نظیر
ندارد* صفت آن نگمرند در بغل بلحر و آب انار بس شاید ده حرو عمل مصفی بلد حرو و در شیشه کرده با هم خرب
بر هم زده بلد مدت ده روز در سرکس است دفن کنند تا برسد بس بعد زحاجت استعمال نمایند* عرق در بغل مرکب مذکور
جهت تقویت معده و کاربانی خواص آن در بغل دیگر باشد* صفت آن در بغل بلد آنار برگ گل سرخ گاو زبان
ارمو بلد یکو بسر آنار برگ با سول سمر انار حمل باره دانا رم و عرا کوفته در گلاب بلسب جمعا بیند عرق
کشند و بعد از احتیاج بما سامند* معجون در بغل مفرح و مقوی اعضای رئیسه و معده و آلات غذا و باه است و نیر باصب
مردا ورد و مضعه را نیر نافع است و منافع بسیار دارد* صفت آن در بغل جهار درم زنجبیل مسلبدا و فلفل حمر دوا
جوز بوا فافله کبار سعطر ح سنبل دا رحینی مسلا بی لسان العصافیر دروقع عود بی مصطکی باد رنجبویه لسان
الثور خولنجان فرنجمشک مروارید ناسفته زمرد اعلی لعل بدخشی صندل مغفد زرا و نیله حر ح سلیخه
گل سرخ با اوف رسانی بهمس ازمرید درد درم بسانید ابریشم مقرض بوست ورد امر ح ازمرید درم بوست ملیله
تکه رم عمرا سهب زعفران ازمرید یکدرم ولم مسك بمد رم کوفته بخته بعسل سرشته معجون سازند شربتی
از یکدرم باد ومثقال* درغ بفارسی که دو بسر کی بمان نامند و آب جمد بسر ما بند بلد بسر بسرا آنرا کلدی
میر کویند و نکلس سرخ رنگ بلد و ریا بلد طولانی جاره دار و آنرا کلدی مکی و رومی ربفارسی کلدی
سر ابن ... بدر که نمد باسد و بلد بسر بد بلد ورد برگ بد آن اندک بار بلد صراحی سکل
بعضی انداک طولانی و بعضی بسیار بزرگ و در بوست آن بحمسا دو سدس ساه برنج تکسته و بعضی از آن مدور و سکم
دار و بعضی طولانی و بلد بسرد نکر بسار طولانی بار بلد با سد در ع دست د بلد سد و با نظر بلد سرو کمر از آن
و بلد بسرد دیکر بسار کوچک بلد و بعد ومب بزرگی در صدی د بعد بس باسد و رباد جهان آباد و اکبر آباد
و دکهن بسار مسود و از بن دو قسم مخصوص بد بلاد دهلی است و بسیار برم و نازك بلد مخصوص د مهلی و مهم
بسار طولانی بار بلد در بنکاله بسر مسود و بلد بسرد نکر سلمد بلد و طولانی بزرگ در بلاد هند و بنکاله بار است مسود
که بهندی بسه و بد بنکالی کو نلله با سد آن نوع از همه علا طرو بر دب و رطوبت آن غالب و بعضی کو بند که دی
رومی همین است و با بجمله بجمیع انواع آن باد رد در سرد و برو تر در مرتبه سیم و بلد زبولر عرق و مسکن عطش و لطف
الغد او جون با کرست طبخ نمایند مناسب است مرغ و احر دا سالز جمعیا بعصام و صحور در بن را سرافی و برود را تکه
جهت بنهای حاره و سرفه حرارت کمد آن ... تسب د بعد بعضی سکروم طب بلد رد نافع است و سرفه بخرس بجه

که با کدوی طبخ یافته باشد یا با مغز تخم آن رافع عطش و حمیات عفنهٔ حاره و مهیج اخلاط غلیظ است چون
نیکو انهضام یابد و باید نگردد و الا مولد مگردد از آن خلط ردی فج بلغمی خام و باید مگرداند معده
و با زاخلاط را و اگر با آب اشیای مناسبهٔ هر مرض مانند ماش و سبوس وبه و با زوحصرم و سماق و روغن بادام
و بادیان و اقاویه و ابازیر حاره بحسب اغراض اضافه کرده طبخ نمایند بجهت امراض حارهٔ حاده و حمیات ملتهبه
نافع خصوص با آب غوره و آب انار و سرکه و مری سرکدام که باشد همچنین سرفه نماید و نیز خصوصا سرفهٔ حار
را و با لجمله اقسام کدو جمیع بثور و امراض حاره را نافع و مولد بلغم و مضعف و مسقط اشتها و مضر مبرود و بلغمیه
و سرد ارند و مضر به او دلیل و اصلاح آن خلط موجود و باعث به مصلحت طبع غالب مگردد مثلا با مالح برای خلط
سوداوی نافض یابس مسکن و مسهل و چون در معده باشد گردد ما سید حار مولد خلط صفراوی مگردد و مطفئ
ربوه و بسبب ما داوئه حاره و در صفراوی آب غوره و سرکه و انار و امثال آنها است ضماد آن جهت اورام حاره
والتهاب معده و احساس درد سر و رفع سهر و گرانی و حکه دماغ و قطور آب معصور آن با روغن گل جهت درد گوش و ورم
حار آن و سعوط آن با سرد جهت سرسام و سهر و گرانی و بیس دماغ و غرغره با آب آن مفرد و یا با دوئیه مناسبه
جهت خناق و درد گلو و خوردن آب جهت سرفه و درد سینه والتهاب صفرا و درد گلو و اکتحال با آب گل آن و آب ثمر
گل از آن جهت رفع رمد و ورودی بودن که در چشم باشد نافع سو بر درد و رد سبب حسك مرحمه آن جهت قطع نزف
الدم جراحات و رفع اکله و رحمه احتراق و طلای پوست سوخته آن با روغن کنجد یا گرده جهت سوختگی آتش و با سرکه
جهت برص و خوردن آن جهت بواسیر و نزف الدم احشا نافع و چون خرب کدو را خشک ناید سفوفا جمله
بعد از خشکی و آن را گرفته با حنا سرمه و حضاب نماید خضابی بسیار نیکو است و مغز تخم آن در دوم سرد
و در اول تر و مغز آب جهت حرقة البول و لاغری گرده و سرفه و پاکی و سوزش سینه و سرفه و نفث الدم ورزید
و غمای حاره و تشنگی مفید روغن تخم آن جهت رفع بی خوابی و تر ساختن دماغ و مفیض صفراوی و سل و تپهای حاره
با مماو سر با سعال را یا ببرند از مغز تخم آن روغن آن مغز سعال و سل تخم مفید واند و تخم آن مسکر
مانند تخم تفاح و تخم ... است و چون کدو را از پوست جدا کرده قسمت را با ... مد کرده بر رود بد نیکو نگو
و در آب نیکو ساییده با مفرا سود و نگذارند با سرد سود و جریان آن را جمع نمایند در بر تابستان مرد سرد برابر روغن
آن است که با روغن کنجد تر سیاه مالند و طلای مسک کمی که کسیکه قاری ازیل آب خورده باشد و خواهند که رفع
ادر آن از دماغ نماید رفع مار نیل عدد سه را گرفته مر آن را بر نه تدریج از میزان بر آورده مجوف ساخته
مملو از زیت و بند سازه که دهندی گرم باشد که تا بل با رحمه باشد در جوف آن گل است سر آن را از همان قطعه که
برید باشد بسته بیت تحت الهمامی کل ازید و ضیع آتش از ان مد گل احتمه شده و آب آن آمیخته باشد
صاف کرده ... نی خورا نید و سبب دیگر بسمه آب نمد و بسته را بار درخت السماک اسمه صبح آب صاف نموده
بنوشانند و همچنین با رفع عا مله آب گرده در حمیات اسحاب بول آن را دو طرح منگردند و مگویند که آن طلا
باد وارد و مسیود و بر می آید * حلوای قرع در خواص مرتب ثمرهای آن است و نی روغن آن او وی از ورمش
دار آن * صنعت آن مانند امرج سبب وبه و سبب وعدد کرباب * دهن القرع نگیرند کدو را در
کرده بلا سور بمانی بکو بند و آب آن را بسرد ه بگیرند و بار بع آن روغن کنجد تازه نیکو سایند با آب رفته
روغن بماند جهت حمی دق ... سل و حرارت و نبوست دماغ و نسیم با دهن و سرفهٔ حار و نرم کردن حلق با بهم
بسیار ... آب معصور آن را با ... طبخ دهند و صاف نموده با

زومی بعمرکلد رد زوك ومضابه ب =وساید که آب رقمه روغن بمالند و رمقی از آب آن درآن مادی با سد بد همی
بداب وطور بآن جهت صداع حار وحسکی دماغ ورفع بیخوابی ودرد گوش حار خصوص آنکه اندکی آب کدوی تازه
ممزوج بآن نموده باشد وچون آنرا بربانوح وخیا سمر وکف مس ویاسر دمالند مفید و در بعویم بی علل
است * مرع للرکه کدو ی تلخ است بهندی تومری نامند کوحل سود وبسیار گرم وخشک است والدکی ازان معی وی
ردی فرمودن بآن جهت مسی المفس ومرقه بارد رطوبی نافع وطبیخ آن که بهندی نکهمه نامند محلل اورام بارده
است طلاء وضماد امفرد او مرکبا با ادویه مناسبه دیگر گویند چون کدوی تلخ خشک را بسگافند ودر مرآن درده
که مانده درده عکس پسیاسد بیاورده درم سرده اندکی ازان رسعوط نمایند تریان اصفر را که حسمه او رکمار ه
مسه زرد شده باشد نافع است باخراج رطوبات زلاغم زرد رنگ از مسی وآزموده است * ماء القرع جلوجهت اکثر
امراض حاره مانند صداع حار دموی وصفراوی وحمیات صفرا وبه ودموبه وحرقة البول وسوی
مزاج حار کبد وعطش مفرط والتهاب نافع است * صنعت آن آنست که بگیرند کدوی عدد کدوی سبز که ... آن خوب
ملد سده باشد وبسیار خام نیز نباشد وآنرا بطور ح رآرد خودره میرسه تا آرد خمیر بمقدار انگشت سطاو گرد در
آرد خمیر بالای آن گل بگیرند بهتر است و بعضی خود بسیار ازان گل وفروسند ولحمیر آرد خمیر گل گرفته
بد تنور ونگد ارند بروری نایند بار آجری در تنور که گرمی آن فرونشسته باشد ونمام شب دران تنور باشد
ناسوی گرد دس صبح از تنور بیرون آورده گل وخمیر را ازان جدا کنند وسر آنرا ببرند و آن را بفشارند وآب
آنرا بگیرند وصافی نموده با برف ویخ سرد کرده با آب انار واسوس... روباته ما با شکر معمد با شکر وسیاه ما شامند ودر
مزاجیکه صفرا باشد با خوب صاف مساه موسیدا گرسرفه نباشد درد گرم سرفه باسرین سعمرو بلیلی سرایت بلوفر
گرم وا گرسد گرمی والتهاب وعطش بسیار باشد ... ی وخالص بنا شامند وآشامیدن آن با عسل واندکی
طرون مسهل با عمد ال صفرا است وبا فلوس خیار شنبر و ترنجبین وخمیره تنبسه جوب د ...های صفراوی ودموی
وبا تمر هندی وشکر جهت اخراج صفرای سوخته وحرارت دماغ ووسواس وماله=ولیاوج ون ورمد ودرد سر که
از بخارات حاره باشد و سبب سواد گرده واسعا معمد ... دار ... تا دحل ونسخ مقال وصاحب شفاء الاسقام
تا خیا را وبسه گفته ونسخ الرئیس وح درمعالجات ... ردات الحمی بوسمد ماء القرع مرحمد نافع است از
جهنی و بسا است که صر ومعر رسانند وضعف می آورد سبب کمرب اد راردرد * مربای قرع که مغمر نامند
انطاکی گویند که واضع آن ابقراط است عسلی آن معتدل ... بالا رسمین بدن ومدمع سدد ومدر وبصلاب ملطف
اخلاط ومعری احشا وکسر الغذاء ودافع اخلاط سوخته است وشکری آن در اول در درجه حرارت معتدل ومولد خون
صالح ومانع صعود ابخره بدماغ وماله=ولیا وسد رود واروا بواع خفقان ودرد سینه وسرفه وضعف معده و جگر
وحرقة البول وباحتسار جهت رفع بیخوابی وباشعیر بادام سیرین جهت سمین بدن موثر * صنعت آن بگیرند
کدو را درست وپخته و بوده آن را دورنموده لحم آن را قطعات برند واندکی جا ورد ه و بار دیسه ریسه برند و بار کد و
دواس کد راشد در آب آهك ومانی یکد ارند بس برآورده بشکو سمه ... سو رمربای لحم ابرح با عسل با شکر
مرتب نمایند وا گراندکی صندل ومصطکی اضافه نمایند بهتر گردد داد ی ... ال درع * ملطف وماضم ومسکن
حدت خون وصفرا است * صنعت آن بگیرند قرع را الد سبز بکه در مربای آن ذکر یافت ولیکن قطعات آن را کوچکتر
وداراکد وراطریق رسه مربوبد ه موبب مرسایند ودر بدل ورسه اکمر ترنمب صنك صند وقعل تومد ن
وماسی رآب آهك صاف نگذارند بس برآورد ه بالسمه در آب طبخ دهند وبعد از ... آب ان ... ار دارچینی با کمره

چینی سبب رطوبت آن بود ٭ در هر که اندازند و بدوی سلب وحیله داده بر بقل و فلفل و فلفلی ساده داده
خرما خارل مانی نمود ٭ در آن اندازند و نکند ارند با رمد و اگر حاسی دارد و امد سرکه را با بدوی سکو
حاسی گرمه که وراد را ان اندازند و نکند و حوسی داده ٭ مصالح مصطوره سوای سلب در آن اندازند و حسد رور که
بگذارند با رمد پس عند الحاجت ساول نمایند ٭ برص ٭ بفتح کاف و کسر رای مهمله و یای مثناه تحتانیه
و صاد مهمله دوایی است که از سموم لطیفه بر سب مملد مسکن حدت خون و صفرا و قاطع بلغم و مصر مرد ا
و علل اعضای شامل است ٭ صنعت آن بگیرند ماهی تازه ساله یا جوجه مرغ یا پاچه گوسفند یا هر کدام که باشد
و هوا امد با سرکه و دار سماید دیگر و میوهای نوبارهٔ که نافع باشد با شد طبخ نمود ٭ میل نمایند
٭ باب الباء مع السین المهمله ٭ بسط بضم باء و سکون سین مهمله و طای مهمله مسالدیحی است سمه به ربع
لفاح از براحی مثل حب رد و بنا بس مقروس بر رمس و بی سان و برگس عربض و مد قصر مما سد انکی سرین و سلب
و سفید با عطورت و آنرا بسط بحری و عربی باشد و بعضی با ابدال زدی ما بل بسما می رسیل و سطرو کمر دو بلع
و آنرا بسط هندی گویند و بعضی مایل بسرخی و سنگس و در روزی سمه بحرت سمها د و حوسه و ربی بلخی است و از
مثلی آن مراد بسط سرین است و بهترین آن سفید تازه ربعی الصبر کرم نخورده است که ابدال ربان را نگردد که
مع تجری باشد و بعد از آن مثل ساده سلب و ربی که بمبلد یک تا مثل و بعد از آن سماء سامی و وس با حمار
سال باقی است و قوت مساب آن از آن است که قطا سامی باشد علاوه عطریه راس و عدم گرندگی زبان و صلا بت
آن در سموم گرم و حسل و کفیدا بند که درد و ببر گرم و حسل است مدر بول و حیض و حادث سموم و حرت و ساهر
اخلاط از عمق بدن و بربان حیوانی خصوصا عقرب و ربیلا است و مفتح سدد جگر و درد ها و قاطع اخلاط ملطه
و لزجه و سمی ز کسد ٭ اسام کرم معده است و حصب درد و حمرو درد سمه و سگا صگی عصل و معرب معده ٭ و جگر
و درد های مرسبه بارده دماغی و لسرعس و عصلات معده ٭ و مغص و مفاصل و براگنده گرداندن ریاح معدهٔ
دماغی و تحلیل ریاح و اخراج سلب گرده ٭ و ادرار بول و اخراج دندان و حب القرع و جهت نمس هر عصوی که
از آن ٭ قاسم آن باشد و با سکنجبین جهت تب ربع ربا عسل جهت ربو و ضیق النفس و سرفهٔ کهنه و بعضه
از اخلاط لزجه و بربان و علل مبرروا مضغ او سبع و کرار و بعصد و حد رمانع و خوردن مثقال آن با خمر و افسنتین
مرول از حاع صلد رد ریاح مراقی است و سپور آن با بلیحس و مسرح آن را فع ماد زکام و ضماد آن جهت کلف و
عرق النسا و دردهای بارده ٭ و ازاله آثار جلد و با روغن زیتون جهت رفع لور و دلع و استرخاء و درد کرس و معوطآن
جهت درد سر مرمن و در رکهنه آن جهت قروح رطبه متعفن و در رحه آن مدر حیض و قاتل جنین و مسرح آن
و بلسه و رحلوس در طبیخ آن و لطوخ آن بر مرجهت نعمان و طلای آن با سرکه و طراب و عسل جهت داء الثعلب
و رویاندن موی آن موضع و بمس و برس نافع و مصر مثانه و مصلحش گل انگبین و مصر ریه و مصلحش انیسون
و بدل وی بسی یک رم و بدلش نصف وزن آن عاقر قرحا است ٭ دواء البسط ٭ شیخ رئیس گفته که این دوا نافع
است از برای کبد و معده ٭ صنعت آن دارچینی سلیخه سنا و بسط از هر یک سی درم زعفران شش درم انیسون
تخم کرفس از هر یک ده درم اسارون شش و نه درم ریوند چینی ده درم تفاح اذخر مرصافی از هر یک بیست
و چهار درم مرداد سرابعلط تمام باشد و سالا باشد و ادویه را کوفته بیخته بعسل نحل کف گرفته ورنه
ادویه بقوام آورده ٭ اول مرد مرداد را ان حل کنند پس باقی ادویه را با آن بسرشند سر بتی از یک رم باد درم
٭ بسل در دکر سح ادما بتکه اصل وعمود در ادهام باسطا است دمی البسط الصغیر آسا ملدان آن با فع است از

برای برودت اعصاب و صداع کهنه و معده و سعیر سد مناسب و مسدد ر موی اعصاب است و نافع است از برای فالج ولقوه
و استرخا و سیاه رنگ روی را نیکو گرداند و حفظ کند موی را از سفید شدن * صفت آن به نسخهٔ شیخ رئیس در
قرابادین مارستانی قسط تلخ ده درم سلیخهٔ اسود شش درم برگ مرزنجوش ده اسارون کوفته در شراب کهنه سه شبانه
روز بگذارند بعد از آن روغن کنجد یازده رطل و بسر دران داخل کرده در دیگ مضاعف طبخ دهند تا آنکه شراب تمام تحلیل نماید و روغن
بماند و صاف نمایند و در شیشه گرم کرده سر آن را محکم بسته نگاه دارند و در نسخهٔ حسن بن اسحق بجای مرزنجوش برگ
مرزنجوش و بلسان مثقال آورده و در نسخهٔ دیگر قسط تلخ یکصد درم و سلیخه شش درم و برگ مرزنجوش و عود بلسان مثقال و در
نسخهٔ محمود بن الیاس قسط تلخ ده اوقیه و سلیخهٔ سیاه شش درم و برگ مرزنجوش یکصد درم است * دهن القسط دیگر
به نسخهٔ شیخ رئیس که مستعمل اطبا است نافع است از برای وجع کبد و معده و وجع مفاصل از برودت و استرخاهای سی
از بدن * صفت آن دار فلفل یک اوقیه قصب الذریره سنبل الطیب مادح مقل ... اصل السوسن الآسمانجونی
دربه الطیب اسه قسط تلخ از هر یک اوقیه راس سلیخهٔ سود از هر یک یک اوقیه مرزنجوش صافی نیم اوقیه ادویه را نیم
کوفته در سرکهٔ انگوری یک شب خیسانند و آب روغن کنجد یا زیت هر کدام که باشد از هر یک ... رطل بر روی آن
کرده در دیگ مضاعف ... بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس فرود آورده صاف نمایند و نگاه دارند و در نسخهٔ دیگر این
دهن مرزنجوش صافی شش درم است و یک اوقیه عود بلسان افزوده ادویه است و وزن فوفل نیم اوقیه است و آورده اند که
ادویه را نیم کوفته در نبیذ شش ساعت خیسانند تا یک شب پس بعد از آن روغن کنجد دران داخل کرده بار دیگر بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند و در نسخهٔ دیگر عود بلسان دوازده درم و حب البلسان مثقال داخل دارد و باقی موافق نسخهٔ
شیخ رئیس * دهن القسط الصغیر به نسخهٔ صاحب اختیارات بدیعی * صفت آن قسط تلخ چهل درم سلیخهٔ سوداء شش
درم ورق مرزنجوش چهل مثقال مجموع را نیم کوفته در شراب کهنه یک شبانه روز خیسانند و بعد از آن بجوشانند
بآتش ملایم و صاف نمایند و یا نیم من روغن کنجد یا زیت کهنه که دران داخل کرده باشند بجوشانند تا آب برود و
روغن بماند * صفت آن دهن به نسخهٔ نجیب بن ... قسط تلخ ده اوقیه سلیخه سیاه شش درم برگ مرزنجوش
چهل مثقال اجزا را نیم کوفته در یک رطل ... شراب یک شبانه روز خیسانند پس یک رطل ... روغن کنجد داخل
کرده در دیگ مضاعف بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند پس فرود آورده سرد کرده صاف نمایند و در شیشه نگاه
دارند * صفت آن دهن به نسخهٔ دلاسی قسط تلخ ده اوقیه سلیخهٔ سوداء شش درم و مرزنجوش ... برگ که هر سیری
چهار مثقال است و اگر برگ مرزنجوش ... تر باشد بدل آن برگ مرزنجوش داخل کنند اجزا را نیم کوفته در آب و
شراب بعد از آنکه از روی آن بر گردد ... یک شبانه روز خیسانند پس بجوشانند تا نصف بماند صاف نمایند و داخل کنند
دران زیت ... آب زیت ... در آتش ... بگذارند تا آنکه آب تمام برود و روغن بماند فرود آورده سرد کرده در شیشه
کرده سر آن را بسته نگاه دارند * صفت آن به نسخهٔ صاحب منهاج الدکان قسط تلخ ... درم مرزنجوش سلیخه از هر یک
شش درم ادویه را نیم کوفته یک شبانه روز در شراب کهنه بنهند که خمر ... بجوشانند پس دو رطل زیت انفاق داخل کرده
بجوشانند تا خمر برود و روغن بماند پس صاف نمایند * دهن القسط دیگر به نسخهٔ صاحب منهاج الدکان نافع است از برای
ریاح و از برای فالج ولقوه و ضعف اعصاب و ضعف اعصاب رعشه و کزاز و تشنج و از برای نافض و برد در حمیات * صفت آن
قسط تلخ سی درم سلیخه سیاه برگ مرزنجوش و اگر نیابند بدل آن مرزنجوش از هر یک ده درم ... باشد کوبند
آن نیم کوفته در شراب کهنه بعد از آنکه از روی آن ... یک شبانه روز خیسانند پس داخل کنند ... زیت انفاق
یک رطل بجوشانند آب را با آتش ... تا آنکه شراب برود و زیت بماند پس آن را صاف نمایند و نگاه دارند سنبل الطیب

سنبل رومی مقشّر سائله در نقل خوردنی از هریک یک مثقال جمله یک شب در شراب کوبیده خیسانیده در آن حل کرده
در ظرف سنگی یا چینی بمالند تا نیکو مخلوط شود و در شیشه کرده سر آنرا بسته نگاه دارند * دهن القسط دیگر
این دهن فقط را شیخ استعمال در دو حمره ذکر کرده در مرض نکبه و چون این دهن را در سکتهٔ بلغمی بر مهره‌های
پشت و گردن و عقب سر بمالند نافع است را این دهن سود مند است از برای جمیع امراض و اوجاع بلغمی حادث در سر
و اعصاب و مفاصل * صفت آن اهل ادخر مکی راسن و ج ترکی از هریک ده درم قسط تلخ سی درم سنبل الطیب ده درم
مجموع را نیم کوفته در یکمن و نیم آب بجوشانند تا وقتیکه آب خوب سرخ شود پس پالایند و ده استار زیت طیب
داخل نمایند آن مقدار بجوشانند که آب برود و روغن بماند پس نه درم جند بیدستر و یک مثقال فرفیون سوده
داخل کنید و در ظرف سنگی یا چینی بمالند تا نیکو مخلوط شود و نگاه دارند * دهن القسط دیگر که قریب است به نسخه
شیخ الرئیس رحمه الله نافع امراض بارده را نافع باشد و محلل مواد غلیظه بود و اعصاب را قوی گرداند
* صفت آن قرنفل قاقلهٔ صغار از هریک ده درم قصب الذریره سنبل الطیب ماذریون هندی اسارون جند بیدستر قسط
تلخ از هریک شش درم مصطکی صافی شش درم تخم سوسن آسمانجونی راسن از هریک سه درم جوز بوا دو درم ادویه
آنچه کوفتنی است نیم کوفته در دو من آب خالص یک شبانه روز بخیسانند پس نرم بجوشانند و پالایند و دو من
روغن کنجد اضافه کنند و بجوشانند تا جمیع آب سوخته روغن بماند پس فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند
و در نسخهٔ دیگر تخم سوسن و جوز بوا و راسن داخل ندارد * دهن القسط جمیع امراض بلغمی خصوص صداع بلغمی
و سعفه و فالج و لقوه و سبات و سکته و خدر و تشنج و امثال این امراض را نهایت نافع است و در صداع بلغمی بعد از
خوردن حب [illegible] در دو شوراب ذکر نیز مالیدن این روغن بر سر نفع بلیغ دارد * صفت آن قسط تلخ
فلفل عاقرقرحا فرنفل موم ج از هریک هشت درم نیم کوفته در یک رطل شراب ریحانی یا آب سیب بخیسانند و صبح
یک رطل روغن زیتون یا روغن کنجد داخل کرده بآتش ملایم بجوشانند چندانکه تمام آب برود و روغن بماند صافی نموده
در شیشه و نیم جند بیدستر سوده در آن حل نمایند و بعد از دو هفته بکار برند * دهن القسط دیگر بالخاصیت [illegible] الذهن
[illegible] * صفت آن فرنفل شش درم سنبل الطیب شقاقل ماذریون هندی قرفه اسه قسط تلخ از هریک ده درم
راسن عود بلسان قلقطار از هریک شش درم مصطکی صافی سه درم مجموع را نیم کوفته یک شبانه روز در آب صافی
نیم من بخیسانند پس بجوشانند تا به یک ربع پالایند پس یک من روغن کنجد داخل کرده بجوشانند تا آنقدر
که آب سوخته روغن بماند پس در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت این روغن را با روغن اول یعنی روغن قسط
ممزوج کرده استعمال نمایند * دهن القسط المرسالی * صفت آن فرنفل یک اوقیه ادخر مکی هشت درم زعفران
چهار درم سنبل هندی سنبل رومی تخم سوسن آسمانجونی اسه قرفه قسط تلخ از هریک دو اوقیه سلیخه سه و یک
اوقیه مصطکی صافی نیم اوقیه ادویه را نیم کوفته یک شبانه روز در سرکهٔ انگوری بخیسانند پس سه رطل زیت طیب
و سه رطل روغن کنجد در آن داخل کرده بآتش ملایم بجوشانند تا سرکه رفته روغن بماند از آتش فرود آورده پالایند
و در شیشه نگاه دارند و مرآنرا [illegible] * دهن القسط دیگر مفید [illegible] * صفت آن فرنفل یک اوقیه
قصب الذریره سنبل هندی سنبل رومی مقشر سائله تخم سوسن آسمانجونی قرفه اسه قسط تلخ از هریک [illegible] اوقیه
راسن دارچینی سلیخه از هریک یک اوقیه مصطکی صافی نیم اوقیه ادویه را نیم کوفته در شراب کهنه دو شبانه روز بخیسانند
پس بآتش ملایم بجوشانند تا آنقدر که قوت ادویه در شراب بازداده شود پس فرود آورده بمالند و پالایند و داخل
کنند در آن زیت طیب و روغن کنجد از هریک یک رطل و بآتش ملایم بجوشانند تا آنکه خمر برود و روغن بماند

پس فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند و سر آنرا محکم ببندند و اگر قصب الذریره یافت نشود بدل آن
پوست سنبل و اذخر مکی و ربع وزن آن زعفران داخل نمایند بدل کرده اند و نیز قاضی فتح الله در کتاب ابدال از محمد
بن ذکریا رازی * دهن القسط نسخه دیگر نافع از برای فالج و رطوبات فاسده و امراض حادثه از بلغم * صفت
آن قسط تلخ یک اوقیه فلفل عاقرقرحا فرفیون از هر یک سه اوقیه جندبیدستر نیم اوقیه ادویه را نرم کوفته در
سه رطل آب خالص و سه رطل روغن خیری یا زنبق و سه رطل شراب طبخ نمایند تا آب و شراب تمام شود و روغن بماند بعد از آن
در آن حل کرده صافی نموده با شمع یک مثقال داخل کرده بکار برند * دهن القسط نسخه دیگر نافع از برای فالج و
رعشه و تشنج و خدر و جرب و درد مفاصل اعصاب طلا نمایند * صفت آن قسط تلخ ... سنبل الطیب ده مثقال کوفته
در آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس در یک رطل زیت بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف کرده دوم و اول در
آب بجوشانند و در روغن مذکور داخل کرده باز بجوشانند تا آب رفته روغن بماند و همچنین تا سه مرتبه پس
صافی نموده در آن جندبیدستر ده مثقال فلفل سوده میعه سائله از هر یک ده مثقال داخل کرده در هاون سنگی
بسته بمالند تا نیکو مخلوط شود پس بهر موضعی که خواهند طلا نموده اول کیسه حمام بران بمالند تا سرخ
شود پس روغن را بمالند و ... تمام شب * صفت این دهن نسخه دیگر قسط تلخ شش مثقال
سنبل ده مثقال کوفته در یک رطل زیت بجوشانند صافی نموده باز ... در آن بجوشانند و بپالایند و مرتبه سوم
نیز همین عمل نموده پس بعد از صافی نمودن جندبیدستر سوده دارفلفل سوده از هر یک شش مثقال میعه سائله
ده مثقال در آن داخل نموده در هاون سنگی بسته بمالند تا نیکو مخلوط شود پس در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت
استعمال نمایند * دهن المصطکی نسخه صاحب منهاج الدکان گفته که ... جرب ... مرا معلوم نیست * صفت آن
اذخر مکی سنبل الطیب لبان ذکر مصطکی رومی ... رومی از هر یک دو درم قسط تلخ یک اوقیه ادویه را
در آب بجوشانند بعد از مصطکی و لبان باقی ادویه تا آب ... پس آنرا بپالایند و سه رطل زیت طیب داخل
کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس مصطکی و لبان را داخل نموده نگاه دارند تا این هر دو ...
شود پس از آتش برگرفته سرد کرده در شیشه سربسته نگاه دارند * دهن القسط منقول از منصوری محمد بن ذکریا رازی
* صفت آن قسط تلخ دو اوقیه جندبیدستر فرفیون عاقرقرحا فلفل از هر یک چهار درم ادویه را نرم کوفته پس
بگیرند یک رطل روغن خیری و آنرا آتش نیم گرم نموده ادویه کوفته را در آن داخل کرده مخلوط سازند و در شیشه
کرده شصت روز در آفتاب نگاه دارند و هر روز دو مرتبه برهم زنند پس بکار برند * دهن القسط نسخه شیخ داود
انطاکی نافع از برای امراض بارده مانند استرخا و فالج و لقوه و این روغن محلل ریاح است و مفتح سدد آن * صفت آن
قسط تلخ سی درم سلیخه سوده ... از هر یک ... ده درم سنبل الطیب ... از هر یک یک مثقال
جندبیدستر ... مثقال ... شراب انگوری ...
و در اصل نسخه ... داخل نیست * دهن القسط نسخه حکیم میر محمد مومن نافع از برای رعشه و فالج و تشنج
و خدر و استرخا ... از برای اعصاب ... اعصاب را ... بمالند تا سرخ شود
و در ... خواب روند * صفت آن قسط تلخ سنبل الطیب از هر یک ... ده مثقال کوفته در یک
رطل زیت طیب و یک رطل آب بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس بپالایند و باز آن روغن را با یک رطل آب بر روی
ادویه کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس بپالایند و باز آن روغن را با یک رطل آب بر روی ادویه کرده
بجوشانند تا سه مرتبه و اگر بعوض آب در مرتبه عرق بهار نارنج یا عرق بادیان ... پس بپالایند بعد از آن

جند بیدستر فلفل سیاه فربیون نیم مثقال از هر یک نیم مثقال ... داخل کنند و در شیشه نگاه دارند * دهن القسط
دیگر به نسخهٔ صاحب تحفه * صنعت آن اذخر وراسن و حب الغار ... قسط تلخ از هر یک جزوی سنبل دو جزو
اجزا را نیم کوفته و آب ... با آب شراب ... بالا آید و بار دیگر دیگ کرده ... از یک آب ... داخل کرده
با آتش ملایم ... با آب برود و روغن بماند پس فرود آورده در هاون ... کرده جند بیدستر فربیون فلفل
کوفته بیخته داخل کرده بجوشانند تا نیک مخلوط شود در شیشه نگاه دارند * دهن القسط فالج رعشه را نافع
بود و ... و درد جگر و معده و ... دارد و ... نگاه دارد * صنعت آن قسط تلخ ده درم فلفل
سیاه ... چهار درم ... سه درم جند بیدستر دو درم و ... همه را نیم کوفته در ...
شراب ریحانی ... بگذارند ... بجوشانند تا شراب ... بماند
و ... داخل کرده بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند از آتش فرود آورده نگاه دارند * دهن القسط جگر و
معده ... قوی ... و ... اعصاب را محکم کند * صنعت
قسط تلخ ... درم ... درم ... نیم کوفته در شراب ریحانی ...
و روز دیگر بجوشانند ... چهار ... روغن ... داخل کرده بجوشانند تا شراب تمام برود
و روغن بماند پس فرود آورده ... نگاه دارند و ... * دهن القسط
نافع از برای فالج رعشه و ... عصب و خلط غلیظ و بلغم خام که در عصب باشد * صنعت آن ...
... الطیب ... ده درم راسن ... عود ... از هر یک
... درم مرمکی ... سه درم همه را نیم کوفته ... رطل آب ... بگذارند پس دو رطل روغن
کنجد در آن داخل کرده در آتش ... بجوشانند تا آب برود و روغن بماند صافی نموده نگاه دارند و ...
آن را بار دیگر ... کرده نگاه دارند ... روغن را ... روی آن کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند از
صافی نموده این روغن را با روغن اول داخل کرده نگاه دارند ... و این ... بهترین ...
است * فصل در ذکر معاجین ... * معجون ... از ... معده را نافع است صنعت آن
قسط تلخ دارچینی سلیخه از هر یک ده درم ... زعفران ... درم ... مرمکی از هر یک
... درم اجزا کوفته بیخته با سه چند آن عسل صاف سرشته * معجون ... * صنعت آن
قسط تلخ مرمکی ... دارچینی ... سی درم ... از هر یک ... درم ...
... کرفس ... از هر یک سی ... درم زعفران ... حب ... از هر یک ... درم اجزا کوفته
بیخته با سه چند آن عسل صاف سرشته * معجون قسط ... اسطوخودوس ... فساد مزاج و ضعف
و ... معده نافع است * صنعت آن قسط المرحوما ... سلیخه مصطکی مرمکی صافی از هر یک ده ... درم
... طویل فلفل سیاه ... کرفس ... کمون کرمانی ... الرب
... اسارون ... از هر یک چهار درم ... سه ... و ...
عسل ... سرشته ... * معجون قسط ... از
... و ... و ضعف معده ... را نافع است و ...
است ... العسل ... آن تا دو سال ... * صنعت آن قسط
سلیخه ... از هر یک ... درم ... کرفس مرمکی اسارون ... و چهار درم ... سه درم

وسه درم زراوند نیم درم زعفران چهار درم ادویه کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی سرشته بطریق
معمول معجون سازند * معجون قسط دیگر در معده و جگر را نافع است * صفت آن قسط تلخ دارچینی از هر یک هشت
درم اسارون تخم کرفس اسارون از هر یک سه درم کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی مقوم سرشته شربتی
یک مثقال * باب القاف مع الطاء المهمله * قطاف بضم قاف و طای مهمله و الف و فا عدسی است که از خمیر
و روغن و نانهای رومی کوچک ترتیب داده مغز بادام و پسته و قند کوبیده درجوف آن پر کرده و در روغن برشته
و آن را بفارسی سنبوسه قندی گویند و قند سوده را بسبوسها پسته و گوشت قیمه کرده و با نخود پخته با ادویه و فلفل
و غیره پر کرده در روغن سرخ نموده تناول نمایند و آن را بفارسی سنبوسه و بهندی پوری نامند و اقسام آن
مثل حلوای سمن و سمین بکتاب و کمر العد او سمی و دبر مصر و سولکنده و از سرینها ترتیب دهند در طب
آ وی و قلیل الغذا از ما برای اقسام و مصلحش عسل و مصلح ما برای اقسام سکنجبین و آنچه از کتب لغت معلوم میگردد
قطایف بمعنی سنبوسه است نه قطاف * قطایف بفارسی رشته خطائی باشد و در اطریه بیان آن شد * قطن بضم
قاف و سکون طای مهمله و نون بفارسی پنبه و ترکی پنبوق و بهندی روئی باشد و درخت آن را بهندی کپاس تخم
آن را بنوله گویند در اول گرم و خشک و مجفف و شکوفه آن بغایت مفرح و طلا و پنبه آن ترتیب تاسکارو شرب شراب
آن یک درم نیم درم نافع خفقان و احساس زحیر و وسواس و جهت اسهال خون مفید و ضماد شکوفه و برگ آن و پنیر
تخم و بیخ آن محلل اورام و رادع حکه و مانع آبله کردن سوختگی آتش و آب برگ آن قاطع اسهال است بشرطیکه با
شربت یک فنجان با ربع اوقیه بنوشند و نوشیدن لباس دایم اوان با مجرودان مسکن و مجفف و پنبه تازه
مقوی بدن و موافق صاحبان رعشه و کزاز و نافع و ضماد برگ آن با روغن گل جهت نقرس بی عدیل و جلوس در
طبیخ آن جهت احساس رحم و بخور آن جهت زکام و سوخته آن در قطع خون جراحات مجرب و چون فتیله از آن ساخته
یکطرف آن را بر آتش زده طرف دیگر بر آلت گذارند تا دود بمرتبه داغ رسد و دو سه بار مکرر کنند در دفع آلکل مجرب
است و چون شاخ پنبه را در گوش گذاشته طرف دیگر را مرواری آنکه در گوش دیده باشد جذب کند و پنبه کهنه
سوخته رافع گوشت مرده زخمها است و ضماد جمیع اجزای آن مقوی معده و محلل و حادث خون بطلا محلل است
ومغز دانه در حب و روغن و بادام چینی در سرور درد بغایت نافع و بدل زیرنب از شکوفه آن با شحمه درم از مغز
دانه آن جلد رم است و روغن تخم آن ملطف رسمی رافع سرفه و مغص و بدهن آن جهت امراض باردة بی عدیل
است و پنبه برگه با ره از درخت چیده و از غلاف آن بر آورده با پنبه دانه بر صرص نموده گرم کرده و برگ
گیاه اشترگرم کرده باشد در زیر آن فرش کرده بر حصه که آب در آن نزول نموده باشد نصفه خوب کشیده
نه با رحمد نرم جمش کشد بمدارمت نمایند و آب بدان نرماند را بل گردانند و بد تحلیل برد و اگر باره
آب د نماید کهنه آب نیز آن خاصیت دارد و اگر آب نرماند پنبه گرم کرده خصوصا پنبه بسیار کهنه نیز
مو برا * جوارش حب القطن اعضای رئیسه از قلب و دماغ و کبد را قوت بخشد و باه را بیفزاید * صفت آن مغز
جمعا چهار مثقال لسان العصافیر مغز حب الصنوبر بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک دو مثقال مادج
ملی با دو نیم و ثلث درونج عقربی گل گاوزبان حصه المغلب مصری قرنفل دارچینی خولنجان زعفران زنجبیل
ها بلک کبار و با بلک صغار از هر یک یک مثقال عنبر اشهب تکدانگ و دو حبه دیگر ثعلب مصری عنبر اشهب نیم مثقال
داخل است ادویه کوفته بیخته باسه وزن آن نبات سفید و عسل علی الرسم سرشته شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
* شراب زهر القطن جهت خفقان و توحش و طپش قلب و وسواس و اسهال خون را نافع ساق زحم نافع * صفت آن گل پنبه تازه

بهم رسد در رمص آب باران تکمید کنند و جوشانیده پس با آتش ملایم بجوشانند تا ثلث آب بماند پس بمالند ٭
صاف نموده با دل سفید تخم مرغ آمیخته و آخر مقدار نیم مثقال زعفران سوده اضافه نمایند شربتی نیم درم
با گلاب و بید مشک زعفران گاو زبان سائیده ٭ معجون حب القطن [illegible] و [illegible] واوجاع [illegible] است
اعادهٔ شهوت باه منکشف [illegible] آواز را صاف میکند و [illegible] و ضعف کلیه و مثانه را زائل میگرداند
و جهت حرقة البول نافع و سنگ گرده و مثانه را میریزاند و دشواری نفس [illegible] را نافع است و قدر شربتی دو مثقال
[illegible] باشد [illegible] ٭ صنعت آن لب حب القطن نیم مثقال دارچینی و فلفل حب الصنوبر [illegible]
از هر یک پنج مثقال زنجبیل شقاقل از هر یک ده مثقال [illegible] نیم مثقال قسط شیرین [illegible] مقل و مصطکی
از هر یک چهار مثقال باشد وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته ٭ فصل در ذکر بعض قطورات ٭
بدانکه قطور بفتح قاف و ضم طای مهمله و سکون واو و رای مهمله است و از اسمای سیاله که در چشم [illegible] و گوش
و غیر آن چکانیده باشد و بدانکه قطورات باید که اکثر شیر گرم باشد یعنی شیر گرم نموده در گوش چکانند
زیرا که سرد آن مضر است ٭ قطوریکه سبب کوری را ببرد ٭ صنعت آن آب سداب تازه آب کشنیز تازه عصارهٔ [illegible] جوشانیده
با شهد آمیخته در چشم بچکانند ٭ قطوریکه خطوط و برآمدگی چشم را مفید است ٭ صنعت آن گلاب آب غوره آب
سماق درهم سائیده در چشم چکانند ٭ قطوریکه در اختلاط رمد نافع [illegible] و نافع ظفره [illegible] است
در چشم ٭ صنعت آن [illegible] را [illegible] باقی آب را بر دارند پس با گلاب [illegible]
را [illegible] باقی را جمع نمایند [illegible] در چشم چکانند و [illegible] حاصل است ٭ قطوریکه
رمد را سود مند است ٭ صنعت آن حضض مکی [illegible] مقدار نخودی در شیر زنان حل نموده در چشم
بچکانند ٭ قطور مجرب [illegible] استعمال کرده سود [illegible]
مرکب [illegible] حنظل [illegible] ٭ صنعت آن [illegible] درم قطور [illegible]
[illegible] از هر یک یک درم و [illegible] دیگر [illegible] سفید [illegible] دانگ است [illegible]
[illegible] در گوش چکانند و در نسخهٔ معصومی روغن [illegible]
داخل است و بعد از آنکه چند مرتبه ما العمل در گوش چکانیده باشند [illegible] را با عسل [illegible] و باز [illegible]
[illegible] در گوش [illegible] ٭ قطور نافع جهت [illegible] که از رسیدن آب و غیر آن حادث شده باشد
٭ صنعت آن [illegible] بول گاو که [illegible] باشد و با آب کامه ممزوج نموده نیم گرم کرده [illegible]
[illegible] قطره قطره در گوش بچکانند ٭ و قطور دیگر که همان نافع است ٭ صنعت آن آب [illegible] زهرهٔ گوسفند جوشانیده
نیم گرم در گوش بچکانند ٭ قطور دیگر آب برگ ترب را با زهرهٔ گوسفند و انگبین ممزوج نموده نیم گرم در گوش
بچکانند ٭ قطور دیگر ٭ صنعت آن [illegible] روغن گل سرخ مقدار [illegible] با آتش ملایم
جوشانند تا سرکه رفته روغن بماند نیم گرم در گوش چکانند ٭ قطور دیگر که قریب الفعل است در آن ٭ صنعت آن [illegible]
[illegible] روغن [illegible] آب [illegible] در گوش چکانند و [illegible] روغن گل
جوشانیده روغن را نیم گرم قطور نمایند ٭ قطوریکه درد گوش را که از گرمی باشد ساکن کند ٭ صنعت آن روغن گل
[illegible] درم روغن بادام [illegible] و در نسخهٔ معصومی [illegible] درم است سرکه [illegible] درم با آتش نرم [illegible]
سرکه برود و روغن بماند نیم گرم در گوش بچکانند ٭ قطوریکه طنین و گرانی گوش را ببرد ٭ صنعت آن [illegible] زعفران
[illegible] سفید [illegible] از هر یک [illegible] دو [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]

در سرکه حل کرده در گوش چکانند * قطوری که کرم گوش را بکشد * صفت آن آب برگ شفتالو آب برگ درودآب برگ توت از هر یک نیم درم حرف سفید بوره ارمنی شونیز انیسون زراوند بلند جرح از هر یک یکدرم کوفته بیخته با بهای بید کو ریتات ریلو در آفتاب نهند تا خشک شود بعد از آن در سرکه و آب برگ شفتالو بسایند و در گوش بچکانند * قطوری که درد گوش و ثقل سامعه را نافع بود * صفت آن زهره گاو پاره دو مثقال روغن گل حمری دو مثقال در شیشه دیگر ده مثقال است بعد سایند تا بری زهره برود و روغن بماند قطره قطره در گوش چکانند * قطور یکه درد گوش که از سردی باشد ساکن گرداند * صفت آن جند بیدستر فربیون از هر یک دو درم در شیشه شامی بدل فربیون افیون است کوفته بیخته در شیشه نموده با هم آمیخته روغن گل با روغن سوسن حل کنند و نیم گرم در گوش بچکانند * قطوریکه طنین را نافع است * صفت آن حرف سفید یک مثقال جند بیدستر نیم مثقال قطوربون دانگی و نیم کوفته بیخته با سرکه کهنه در گوش چکانند و با آب برگ کس با آب برگ نارنج با عسل بیاسایند و در گوش بچکانند * قطور یکه نافع است کسی را که آب در گوش رفته باشد * صفت آن آب برگ بادرنجبویه یا ماری سایند و در گوش بچکانند * قطور یکه درد گوش بارد را دفع کند * صفت آن شونیز کوفته با زهره گاو بسایند و صاف نمایند و نیم گرم در گوش بچکانند * قطوری که گرانی گوش ببرد * صفت آن حنظل سه درم بوره ارمنی یکدرم جند بیدستر زراوند فربیون افیون از هر یک یک مثقال کوفته بیخته در زهره گاو نیم سیر و گولها سازند در وقت حاجت یکی را از آن در روغن بادام تلخ بسایند و نیم گرم در گوش بچکانند * قطور یکه دوی و طنین و گرانی گوش را نافع باشد * صفت آن حنظل یکدرم بوره ارمنی نیم درم جند بیدستر زراوند بلند جرح از هر یک یکدرم و شیر عصاره افیون فربیون فقط از هر یک یکدانگ و نیم کوفته بیخته در زهره گاو و سرشته گولها سازند در وقت حاجت در روغن بادام حل کرده دو قطره در گوش بچکانند * قطور دیگر نافع از برای دوی و طنین بسبب خلط غلیظ ارح ... در گوش بچکانند و جمع ... ساکن کند و ... گوش را نافع باشد * صفت آن مرمکی ... زعفران با روغن بادام مخلوط کرده و اگر درد بسیار باشد ... افیون زیاده کرده ... بچکانند و آب برگ ... با عسل و ... در آب حل کرده با روغن گل قطور نمایند و ... با ماء العسل یا ... نیز سودمند است * قطوری که در ریش ... نافع است * صفت آن برگ ... در ... ساینده و صاف نموده در گوش بچکانند * قطور یکه خارش گوش را زایل کند و کری و گرانی را فایده دهد * صفت آن افسنتین ... ساینده و صاف نموده با روغن بادام تلخ ... کرده در گوش بچکانند * قطور یکه انواع درد و خارش گوش را نافع بود * صفت آن مرمکی صافی یک مثقال ... بادام تلخ ... دانه ... مثقال ... مثقال عصاره ... و سه مثقال ... مجموع را همراه سرکه ... حل کنند و هنگام حاجت در روغن حل کرده در گوش بچکانند و ... روغن ... آب عنب الثعلب ... نیز ... قطور یکه گرانی و کرم در گوش و طنین را نافع باشد * صفت آن حرف سفید یک مثقال جند بیدستر ... مثقال قطران ربع مثقال اجزا کوفته بیخته با سرکه و روغن گل آمیخته در گوش بچکانند * قطوریکه ... * صفت آن طین ... عصاره بادروج از هر یک ... در ... با روغن بادام ... روغن آمیخته در گوش بچکانند * قطور یکه خارش غلیظ گوش را نافع باشد * صفت آن زهره گوسفند بوره ارمنی ... روغن گل از هر یک ... در هم آمیخته در گوش بچکانند * قطور یکه کری و گرانی گوش را نافع بود * صفت آن روغن بادام ... عصاره افسنتین زهره گاو از هر یک ...

همراه آب برگ ترب دو مرحوب ما بند از عروق کرده در گوش بچکانند * قطور تنقیه طنین و گرانی گوش را نافع بود دمل
* صفت آن روغن بادام تلخ و روغن انیسون چند بند روغن مورد که کهنه از مویز باشد دیر ده مرآمیخته
در گوش بچکانند * قطور نکه درد گوش را و گرانی که از سردی باشد سود دارد * صفت آن زهره گاو که تازه باشد
در مثقال دو روغن گل خیری ده مثقال بگوشانند که تری زهره بود در روغن نماند و اندکی سیر کوفته تکلدرم در آن
حل کنند و قطره قطره در گوش بچکانند * قطوری که هوام و حشرات که در گوش رفته باشد بکشد * صفت آن آب افسنتین
صبر زرد را و بید طویل آب در صمغ ترکی آب بوده ده سی بوره ارمنی از هر یک نیم رکفات در همه سر روح کرده در
گوش بچکانند * قطور نکه همان نفع دهد * صفت آن مغز تخم کدو و مغز تخم خیار هر یک نیم درم حمران سائیده در گوش
بچکانند و قطور آن در حرای بول حمص بکشد و جمع آب ممد است * قطور نکه دوی و طنین را تعایت نافع است معمول
از معالجات بقراطی * صفت آن حند بید سیر طرون که بوره سرخ است جوهر مبتاء بالسوية در سرکه حل کرده و
گوش بچکانند و باید که نیم گرم باشد * قطور نکه در حبه کهنه تر حول را سود مند است * صفت آن بگیرند حل حب
الحلو او سرگرم نموده چند قطره در گوش بچکانند * و صفت آن حل حب الحلو بین حسان است که حب الحلو را
در سرکه انگوری چند کما ندارد و بعد از آن صاف نموده سرکه را بگیرند بعضی گفته اند که حل حب الحلو آنست
که حب الحلو را بمایند و سرکه بسر بند و حسل بسازند بار بسوزند تا مقعر شود و بعد از آن حسل نموده در سرکه
کهنه بچوسانند تا بقوام عسل آید * قطور نکه جهت دوی بند که از احتمال حول بهم رسیده باشد و طنین را نافع و مجرب
عرفی است * صفت آن جوهر مسفید دو درم بوره سرخ سند درم زعفران سه درم با سرکه عرق ماجند تا ده مان سابنده
حل نموده در گوش بچکانند * قطوری که دو نفع آن عطش سد کوره در ساعت کند * صفت آن صبر سیاه را در کوزه سفالی
مرا بنده جا کنند آن را با بول گاو و بول حول بچکانند و صبر صبر ایلغه اصفهانی زیره گوسفند و بلغم و بلمی و نکهی حمل
و بلغم بلدی حمگر و آب حمواي است بینه تمام * قطور نگرار صبر بان عسر عط اناد حل نصف
گراني ما معه و کری ما معه و طنین را نافع است * صفت آن را ملحور اومیس تخم حنظل حند بند سه
مثقال ور او بند ملدوح عصاره افسنتین از هر یک نیم مثقال رغوس تکدا نک بمط ملح با زهره گاو و نیم
بادام تلخ حل کرده در گوش بچکانند * قطور نکه جهت کری که دفعه واقع شده باشد * صفت آن شمع افست
گاو استعمال کنند و زهره سلحفاة را که سنگ پشت باشد با روغن با بونه بسیار نافع و چکانیدن قطره از قطور نکه
با نفط یا روغن نفط حل کرده باشند و صبر بسیار بدان مداومت نمایند جهت جمیع انواع درد گوش و مراد نافع
مجرب است * قطور نکه جهت رفع سیلان رطوبات گوش اطفال نافع است * صفت آن شب یمانی زعفران بوره سرخ از
هر یک دانگی عسل و شراب از هر یک نیم مثقال قطور کنند و پارچه پشمی یا شمعی را بدان آلوده کنند و نگذارند
* قطور که منع سیلان چرک نه صب شده و صبر بدار گوش کند * صفت آن شیر ماده خر گوش را حل کرده بچکانند و
بید سیر گرد مای گاو و بیروا با طلوی سه گوسفند کباب نیم پخته کرده آب او را افسرده در گوش بچکانند از مجربات است
* قطور نافع جهت سدد و جمع آن هرگاه که با حرارت باشد * صفت آن کافور مصری یک طسوج در روغن بند انجل
کرده در گوش زنی بچکانند و همچنین قطور دماغ بنفشه نیم گرم و شیر دوبار نیم گرم در گوش بچکانند * قطور نکه
جهت التیام قرحه اذن نافع است * صفت آن لعاب بزر حلبه لعاب تخم مرو لعاب تخم کتان نا... در گوش بچکانند
* قطور نکه منع سیلان چرک از گوش کند * صفت آن بگیرند مازوی خامی و زاج که جمع طلب نمایند و نیم اوقیه در گوش
بچکانند و لنگی مرا وار آب است که جمس نمایند امگر و مسکه افراط نمایند * قطور نکه کرم گوش را بکشد

از شارح در گوش ریختن باد گوش نافع باشد* صفت آن آب برگ سفالو آب برگ لوبیه مجروح
گوش بچکانند طور دیگر که کرم از گوش در رود بماند* صفت آن روغن بادام تلخ حنظل سبز در گوش بچکانند
م روغن در گوش را بر آخر گرم بگذارند و در جای گرم آنکه حادّه سوم است به رسیدگی حرکت ورم ایستاده باشد
* طور دیگر که ورم حار گوش را تحلیل دهد* صفت آن آب برگ کنب با سرکه مجروح بوده در گوش بچکانند
و مشغول از حال سرمه گوش را او مدتی نال کند و جمع آنرا زایل سازد* صفت آن بگیرند دوست ما ورد ...
آب و بر آتش کدازند تا گرم شود در گوش بچکانند* طور دیگر که دروح گوش را زایل کند* صفت آن عسل مجروح
راب سر گرم روی حنظل سر ... در گوش بچکانند و آب ... نافع است* طور دیگر که
... مجروح ... صفت آن ... مجروح ... سر گرم در گوش بچکانند* طور دیگر که
تحلیل ورم بول را نافع است* صفت آن ... صمغ عربی ... دم الاخوین اجزا مساوی
... اجزا ... سفید ... عسل ... در گوش
... حل کرده در احلیل بچکانند در روزی ... طور دیگر که ... گرده ... که در احلیل
... بر آورد* صفت آن روغن ... معرب ... درم ... درم
... درم حب القلب ... درم آب ... درم آب ... درم اجزا ...
کرده آب را بار ... عسل ... روغن ... روغن ...
... بچکانند* طور دیگر که ... مجرای بول ... بول را نافع بود* صفت آن ...
... دم الاخوین ... مغسول ... درم ... بار ...
... بول بچکانند* طور دیگر که ... مجرای بول را سود دهد* صفت آن ...
... لعاب ... شیاف ... تحمیر ... در احلیل بچکانند
باب القاف مع الفاء* * قفر الیهود بفتح قاف و سکون فا و رای مهمله در قسم ... آنکه در ساحل
... که مسمی به بحرة الیهود است ... امام ... آن حجری است ...
... و ... وجمعی دیگر آنکه ... کنار آن دریا ... آنکه ... می کنند
... و ... آن ... عربی ... اقسام ...
و از قفر الیهود ... مراد است ... آن ... سیاه ... و سبک و صلب است
و رایحه ... نفط ... نوع ... اقسام ... گرم و خشک ...
... اعضا ... سرفه ... عرق النسا
... و رفع اسهال رطوبی ... گرم ... اعصاب ...
... اعضا ...
... جهت ... العلاج ... جهت ...
در ... ضماد آن جهت ... اعضا ... جهت ... و مفاصل و ورام صلبه ...
جهت ... ورم آنها و گرم ... جراحات ...
رنگ ... و تحلیل ... و رفع ... جهت ...
... جهت ... کرم ... کرده

دماغ و الصاق آن رافع تشنج و مالیدن بر دو جانب انگور مانع کرم زدن آن و محرک صرع مصروعین و مصدع محرورین
و مصلح آن سکنجبین و آب میوه‌های سرد و بدلش زیت و مقدار شربتش تا یک درم است * دهن فقراليهود جهت
اکثر امراض مذکوره شرباً و ضماداً نافع * صفت آن بگیرند فقراليهود هرقدر که خواهند و نرم سوده با دو وزن آن
روغن گل یا زیت یا کنجد باره بر آتش ملایم بگذارند و بکار برند * مروخی فقراليهود جهت اکثر امراض مذکور
نافع تمریخاً * صفت آن بگیرند فقراليهود یک درم نرم سوده با دو درم زیت یا روغن گل که آمیخته باشد یک درم
موم زرد صافی در آن انداخته مروخی ساخته بکار برند * باب القاف مع النون * قنبیل بهندی کمیله
نامند و آن بکسر قاف و سکون نون و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و لام حمری است شبیه به تربت و
مغز در رحب ساییده سفوف نموده از رمل دونه و ملحمه و بهمین سرخ رنگ اغبار و خوب بغیر روناس کوبیده
تحمه رنگ آن سرخ تیره و مرحمل حمل خالص نوباره باشد رنگش بر مسود و معموس آن انگور و غبار رمل
و عمرها و همچنین که آن کم رنگ باریکی مشابه واحد به تحقیق نوشته در جنب آن یک و ثمر با و اضطبیحه
بلد رجب معصر و برگ آن نیز شبیه به برگ آن را از آن بسیار بزرگ تر و جانه دار با جارهای در بیت نبلد و ثمر
آن به شکل با ربع کوچکی و بر سر آن جاری مشابه تلک و بعد رسیدن تخمه سبیل زرد و رنگش مسود تیره
شکافته شده حمری ما بند آرد سرخ رنگش از جوف آن بر می آید که همان قنبیل است و آن گرم و خشک در دویم
و بعضی سرد و خشک درد بر دانسته اند مسهل رطوبات و لزوجات و مخرج اقسام کرمهای معده و امعا از حیات
و حب القرع و غیرها دارد و آب بعد سحق رحمها و رافع جرب رطب و مبقد خصوص آنکه موضع جرب را معدودا با آب گرم
شسته و بر و غنهای مناسبه مالیده روغن شیرباکسر جرب نموده نرم سوده بماسید ریابید که آب بر آن مطلی برند و
مضر امعا و مصلحش سمغ و کثیرا و مقدار شربتش تا دو درم و بدلش حشیش کنفدانه * اطریفل مسهلی جهت تنقیه
آن در اطلیلج در صنف اطریفلات ذکر یافت نکی بنام اطریفل د دان زنگی بعوض ملی بی زد و بنام مسهلی * حب
مسهل در جوف مذکوریند * دواء المسهل حب القرع و کرم در ادرار انکسد و اخراج کند * صفت آن مسهل سرخس
بر مس حب السل از هریک نیم درم دو منه ترکی تربد مدبر تونگ کابلی مقشر از هریک یک درم بیل مندی دانکی
کوفته بیخته با سرکه و شکر بیاشامند و بیا سایند * دواء لعسل دیگر همین خاصیت دارد * صفت آن مسهل یک درم
تونگ کابلی مقشر یک درم تربد سفید دو درم حب السل سیل هندی از هریک نیم درم کوفته بیخته بمقدار شی
شربتش و سیار ل بماسد * دهن مسهل در ادهان ذکر یافت * مرهم مسهل برای بثور و خروج جنبه و ساسه
خروص و جرم آن سل نافع و مجرب * صفت آن نکتی که ماشی بود با سفیداب سبب مسهل توتیای رنگین از
هریک یک مثقال مردارسنگ مثل آن تو نیمای هندی تو تیا بکمال مرحمار جرو والزم کوفته و بخیز تر بیخته وزن نموده
با هم مخلوط کرده یکجا صلایه نمایند و در ظرفی نگاه دارند و عند الحاجت قدری صرورتاً قدری روغن گاو به آن
کمیه داغ کرده صاف نموده ممزوج کرده خوب بهم زنند و بر زخم بگذارند یا بمالند و بر بالای آن پارچه نهند
و سایر ورم کردن مثل آورند بعون الله بهکمه صحت حاصل می گردد دوا را بادی و فرسی و لسان احمرار نمایند
* معجون مسهل مانع تولد و نافع ماده عون ملدی و حب القرع و ما بر دند ابست * صفت آن مسهل سپاهی
خالص که بهار سرخ تیره مشابه تو مت ململة کابلی تومی بلیله آمله سقی تربد سفید ملی نرم ل اجزا
مساوی کوفته بیخته با سه وزن کل اجزا عسل مصفی بقوام آورده شربتش سه ونیم درم تا چهار درم و گفته اند
مقدار شربتش د ... دو درم استعمال ماده آن امراض مستعمل است * قند بکسر قاف و سکون نون دو شاب ازمی

بازرد وبد بوکی ناسی واصلاح بوی وطعمی کند و بهرورده باشد آن صنع ما بی است برگس سفید بمرگ حمار
ومشابه به نبات نکمیع ومانس بارتکرار آن وضعف مثانه بروی باشد در زالد کی سفید بکند و بهموار سرح
وررد آن ودمل است وابتد به بیضی سوسیه تاره آن سلند و سرم عمرهٔ سماند و مرحمله کهنه سود سانل
بیرونی سرحی وا انجماد می گردد و سرح سمد آن سمارکهنه و سرهٔ آن که در گرم در اول و سوم و درد و مرحمله
ومرحمله کهنه گرد در سرحکی آن می ادرا بدر روس باده مال ای است مفتح مثال ملین سر بد حیض
ومسقط حبس ونا عمل ضعف حسار مد بد گرده ریاسوم و حاد ب آن حیث عمرالنفس وسرفه کهنه وردو
واحسان و مرصرع وبواسیر وقطع عصل وا مراض عصابیه وعلل بلغمیه وضعف معده و جگر وسرور و باسراب
حیث سرطفوب نافع وعماس حیث دمل رحار بورا عما وکرا روکلف وداع آ ثار ویا سرمها حیث رویا بسدیه
گوسب وکلد اسس آب برد بدان کرم حورد و نافع درد آن و حورس حیث صرع وا حسان رحمر وا حراح حس و
مسمد نافع ومضرد ماغ ومصلحش روغن بنفشه وکافور و مفصل گوشت صحیح و سربس با تکلد رم و لحمه
سوم بادل مثال و بدلش سم ورن آن سکنج ورزیع آب جاوسه و وطور آن با روغن سوس حیث دردگوش وصداع
بلغمی مفید است* دهن السد اورام رحمرا ارومل اورام واحسان حس وحسا وجاع اعصاب بقوت باه و اعصاب
آن سرباو بمرساوبد مما نافع* صفت آن سدحا کسرحوب اسه هرد و مساوی درهم ممرو ح نموده در وبرع واسس
روغن کسند وبکار برند *باب القاف مع الياء المثناة التحتانية* *فصل دردکر اسم قیروطیات*
بدانکه قیروطی بکسر قاف وسکون یای مثناة تحتانیه وضم را وسکون واو وکسر طای مهمله و یا بفارسی موم روغن
نامند وآن سا مثل مفرد و مرکب است یعنی اعم از آنکه به تنهائی موم را با روغن گداخته خوب درهم نمایند خواه
در هاون سنگی و خواه با کفگیر دو طرف تکو بمالند و بآب سرد تکرا بسرسد با بسرسد آن را قیروطی و موم روغن
سادج نامند و با با دویهٔ دیگر بحسب حاجت و غرض مرکب نمایند وآنرا قیروطی و موم روغن مرکب نامند* دستور
عمل قیروطی مرکب آن است که با رای مرده درم از هر روغنی که مطلوب باشد دو درم یا ده درم وسه موم بگیرند
بس بگداز بد موم را در روغن و در هاون اندازند بس هر دوا که خواهند از عصارات یا مطبوخات یا آنچه مقصود
باشد اندک اندک بران ریخته بدستور درهم زنند و تکو بمالند تا بگردد مثل لعوقه و یکسان اجسام آن
بحسب ماده و باختلاط ادویه مختلف و هریک مسمی بنامی است* قیروطی ابو حلسا در او حلما مذکور شد
قیروطی که اورام معده و جگرکه سبب آن حرارت باشد نافع است صفت آن صندل سفید وورق گل سرخ از هر یک
چهار درم اکلیل الملک سپید زم زعفران دو درم کافور قیصوری نیم درم موم سفید ده درم روغن گل سرخ نیم
رطل اجزا را سوای کافور و زعفران در آب بجوشانند و بالایند و موم را در روغن گداخته بس از آن آب مطبوخ
اندک اندک بران بپاشند و بهم زنند تا دیگر آب مطبوخ را جذب نکند بس در آخر زعفران وکافور سوده را داخل
کرده و تکو بهم زنند تا خوب مخلوط شود و بسته نگاه داشته بکار برند* قیروطی دیگر که تلیین طبیعت کند
*صفت آن موم زرد ده درم مثقال روغن حب الخروع گداخته بس بگیرند عصاره نماء الحمار و سبز
سرم اندک اندک دران داخل کرده در هاون بدسته بهم زنند آن مقدار که دیگر برداشت شرب از عصاره و سبز
سرم نداشته باشد بس سبز حنظل سوده دران داخل کرده مقدار زهره گاو اضافه نموده بهم زنند تا خوب بهم
شود نان و تکو بمالند که موجب تلیین می شود اصل سوسن مزاج نیز آن می نماید* قیروطی دیگر* صفت آن
بسته بط روغن دسه باره رمی الشراب زعفران از هر یک مقدار کثیر قیروطی مرتب نمایند* قیروطی دیگر

کرفتگی آواز و خشکی سینه را نافع بود خوب بر سینه بمالند * صفت آن روغن بنفشه بادام سفید ... س لعاب گل خطمی
مثل لعاب بهدانه لعاب حلبه آب کلم سلجم پیه مرغ کتیرا از هر یک جزوی در ظرفی کرده بعد از آن برهم زنند تا
یکی شود پس طلا نمایند و اگر با هم طبخ نمایند بهتر و معمول بهتر آنست * قیروطی دیگر نافع از دوای ذات
الجنب و ذات الصدر و اوجاع جنب و صدر * صفت آن بنفشه عنب الثعلب اصل السوس بابونه برگ خشخاش
باقلای تازه از هر یک کفی خیسانده صاف نموده نیم کرده بر نیم مثقال روغن گل با مرده مثقال روغن زیت نیم مثقال
روغن بابونه نیم مثقال داخل کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند در هم بر سینه نیم گرم نموده بمالند
* قیروطی دیگر که همین عمل کند و بلکه اقوی باشد * صفت آن لعاب زرکتان لعاب ریشهٔ خطمی پیه بز پیه مرغ پیه
بط روغن زنبق روغن یاسمین پیه شتر مغز موم روغن سازند و استعمال نمایند * قیروطی دیگر که بدن را فربه
تر گرداند * صفت آن کنجد روغن بادام نیم کاسه کوفته بیخته در پاره عسل موم بطریق مغرور روغن سازند و بر بدن
بمالند * قیروطی دیگر که مالیدن آن بر معده و دو اسپرز و سپرز را نافع بود * صفت آن روغن کوهان شتر روغن مغز
استخوان زردآلو مغز ساق گاو پیه مرغ روغن کراث از هر یک جزوی با یکدیگر ترکیب نموده استعمال نمایند * قیروطی
که خوردن و مالیدن آن تحلیل بلغمی اورام صلبه که در ظاهر و باطن باشد نماید * صفت آن حلبه بابونه برنجاسف
اذخر برگ خطمی خاکشیر اوند کرد صمغ عربی از هر یک اوقیه ... را نیم کوفته در دو رطل آب نیم رطل روغن
کنجد ریخته در روغن خروع ... نیم است اجزا را خیس دهند و صاف کنند و با روغن ها جوش دهند تا آب
رفته روغن بماند ... درم موم و نیم رطل روغن دنبه از هر یک ده درم در آن داخل کرده در هاون خوب بمالند تا همه
یکسان شود پس استعمال نمایند * قیروطی که اورام معده و جگر که به سبب حرارت باشد مفید بود * صفت آن
صندل سفید زرنیخ از هر یک چهار درم اکلیل الملک ...م زعفران دو درم کافور نیم درم موم سفید ده درم
روغن گل نیم رطل اجزا را در یک ربع آب طبخ نموده روغن گل و موم سفید داخل کرده بآتش ملایم جوش دهند و در
آخر زعفران و کافور داخل کرده در هم آمیخته سرد نموده استعمال نمایند * قیروطی که سرفه و ذات الجنب را نافع
باشد * صفت آن لعاب تر بزد لعاب خطمی ... روغن بادام موم سفید بنفشه اکلیل الملک گل بابونه از هر یک جزوی
بلیس و طبخ نمایند بر سینه و پهلو و اندک خوب کنند * قیروطی دیگر که ترکیدن دست و پا را که از سرما باشد سود دهد
* صفت آن آب برگ کرنب آب حی العالم از هر یک اوقیه موم سفید نیم گرد ... روغن دنبه و روغن بابونه از
هر یک نیم ... طبخ نماید دست و پا را بدان خوب سازند * قیروطی نافع خشن وجع مفاصل مزمن * صفت آن
موم سفید هفتاد و پنج مثقال علک الانباط سی و سه مثقال اجزا را در دیگ کرده بر بالای آتش گذارند تا موم در
موم حل شود پس صاف نموده صمغ درخت پسته دوازده مثقال با بابونه از هر یک دوازده مثقال اجزا را کوفته
با روغن مذکور جمع نموده خوب برهم زنند تا خوب مرهم شود بعد از آن استعمال نمایند * قیروطی که خشکی دست
و پا را برطرف سازد * صفت آن لعاب خطمی لعاب حلبه لعاب تخم کتان آب برگ خیار از هر یک نیم من پیه گوسفند
پیه مرغ روغن بادام روغن کدو از هر یک اوقیه با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید و اگر خواهند که خوشبو شود
مشک و گلاب داخل کنند * قیروطی که بدن را فربه کند با صفا و طراوت گرداند هرگاه که مکرر بر بدن بمالند * صفت آن
حلوا ... عطائی بگلاب ... ریحان عود الصلیب ... ماهی کابی از هر یک ... پیه بط پیه مرغ بادام روغن
... از هر یک ده درم ... طبخ نمایند * قیروطی دیگر که ریش و خشکی پستان را سود دارد * صفت آن
روغن نیم مرغ مغز ساق گاو موم زرد ... بگذارند ... بمالند و استعمال نمایند

* قیروطی که حرقت بول را نافع باشد بمالند بدن را نرم و حرقت و سوزش را طراوت دارد * صنعت آن روغن بنفشه بادام روغن [illegible]
کدو [illegible] یاسمین روغن نرگس از هر یک ده درم موم سفید [illegible] مرغ روغن [illegible] مصطکی مغز روغن [illegible]
از هر یک [illegible] درم لعاب خطمی هفت درم درهم طبخ نمایند و بعد ازان [illegible] شود و یک درم عنبر در آخر داخل
سازند و در مقام بمالند که حرقت و درد آرام [illegible] شود * قیروطی دیگر که آتشک را نافع است * صنعت آن موم سه درم
روغن گاو [illegible] درم [illegible] کرده [illegible] درم سیماب [illegible] سیماب را در روی آب [illegible] آب [illegible] کف [illegible]
کنند آنگاه اجزا را باهم مخلوط کرده در مقام بمالند [illegible] شود پس مجموع را [illegible] کرده [illegible] را
در تمام بدن بمالند [illegible] آنکه [illegible] نماید [illegible] * قیروطی
دیگر که [illegible] را بمالند [illegible] شود * صنعت آن روغن [illegible] زرد آلو [illegible] گاو [illegible] مرغ
روغن [illegible] سیر روغن [illegible] از هر یک [illegible] بگدازند و بمالند [illegible] شود و استعمال نمایند * قیروطی
که ملین و مسهل بود چون بر شکم بمالند مسهل [illegible] باشد * صنعت آن [illegible] سقمونیا [illegible] سوم
از هر یک ده درم [illegible] آب [illegible] جوش دهند تا ربع آب بماند درهم بمالند صاف کنند پس روغن
خروع روغن حب القرطم روغن گل از هر یک [illegible] مرغ روغن [illegible] از هر یک [illegible] موم زرد [illegible] درم
اضافه کرده جوش دهند تا آب [illegible] روغن بماند صاف کرده استعمال نمایند * قیروطی که [illegible] را نافع است
* صنعت آن روغن سوسن روغن [illegible] روغن قرنفل از هر یک ده درم موم زرد [illegible] درم [illegible] دو درم [illegible] موم
را در روغنها بگدازند [illegible] از هر یک دو درم [illegible] نمایند که مجموع
درهم مخلوط شود و استعمال نمایند * قیروطی دیگر که [illegible] * صنعت آن [illegible]
روغن [illegible] که روغن [illegible] است [illegible] از هر یک [illegible] در مقام بمالند که [illegible] شود و استعمال کنند * قیروطی
که [illegible] نافع است * صنعت آن [illegible] از هر یک [illegible] درم موم [illegible] درم روغن
بادام ده درم روغن بادام را گرم کرده [illegible] داخل کرده در مقام بمالند و استعمال نمایند * قیروطی که [illegible]
المزاج را سود دهد [illegible] * صنعت آن موم سفید روغن بنفشه بادام از هر یک [illegible] درم
روغن گل [illegible] درم کافور [illegible] صندل [illegible] بگلاب [illegible] گلاب از هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] استعمال کنند * قیروطی که [illegible] گرم مزاجان [illegible] و سوزش [illegible] را سود دهد
* صنعت آن روغن بادام روغن کدو از هر یک [illegible] درم موم سفید [illegible] درم [illegible] درم لعاب کثیرا لعاب [illegible]
لعاب خطمی لعاب [illegible] روغن [illegible] بادام [illegible] از هر یک ده درم مجموع را در
[illegible] کرده [illegible] نرم طبخ نمایند [illegible] درم کافور در آن داخل کنند و در مقام بمالند تا مجموع درهم آمیخته
شود آنگاه استعمال نمایند * قیروطی دیگر * صنعت آن موم سفید [illegible] روغن [illegible] روغن بنفشه بادام
با روغن کدو [illegible] مطلوب باشد لعاب [illegible] اضافه کنند و استعمال نمایند
* قیروطی [illegible] * صنعت آن [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible]
گرم [illegible] * قیروطی که [illegible] را نافع باشد
* صنعت آن [illegible] موم صاف [illegible] روغن گاو [illegible] از هر یک [illegible] کنند [illegible] با موم
گداخته [illegible] * قیروطی که [illegible] * صنعت آن [illegible]

ملین یک جزو موم صاف آمیخته سعوط گرم در سام نمایند * قیروطی که سازند و دست و پا را که اسود اللون باشد نافع است
* صنعت آن یکجزو روغن کادی و موم مساوی با هم گداخته هنگام گرم بر عضو بمالند * قیروطی جهت سعال لب
وورم ملازی بستی * صنعت آن یکجزو موم و روغن گل و روغن بادام و روغن حب السمنه و کثیرا و لعاب
حب السفرجل و یکجا ریز موم و روغن و کثیرا و باقی را کوفته نرم بیخته در آن انداز ند و در هاون بمالند
با خوب نرم شود پس بکار برند و باید که داخل حمام شوند و چون جای سینه نرم شود در و کثیرای مصری واسل
کنیل نمایند * قیروطی که جهت سعال و سدة تار و وی و لب نافع است * صنعت آن تخم کتان سبع صاف روغن بادام
میوه دحاج مغز سیان گار کل شمعی کوفته کثیرا صمغ آلو بطریق معارف نرم روغن نمایند و بکار برند
* قیروطی جهت قریحی نافع * صنعت آن روغن بادام کثیرا تخم کاهو با سرطان بعد موم و روغن سازند و بکار برند
* کندر بفتح دال و سکون راء مهملة و با ی مثناة تحتانية و کسر میم و سکون راء مهملة در آخر زبون سات مرد و باقی در
آمده صمغی است سفید لیسدار وس و دو شکل مختلف بوده طعم بغایت تلخ با بوی تندی زال و بفارسی لعل
مصری بعربی شجر مصری گویند اسم عربی ماندرس لست و حال آنکه عربی ساندروس لست و کمتر در بلاد مشرق واراضی
عرب می آورند در سوم گرم و خشک در دوم جهت جرب و سبل دماغ و با ماء العسل جهت صرع واستسقا
و با بورق ورم را با سند و آب سوالی با سکنجبین و با آب جهت سرور و ریح نافع بود و شرب آن جهت درد و بدن
را که بجای آن جهت منع و ناصره ریح آن و حمرو سر نرم آن جهت جرب و جلاب مرمته و در سوم دکر و مرآن خواهد شد
انشاء الله تعالی و بدل آن مثل سندروس سده اسب * دهن العنقر که شهور در روغن زال است جهت از اله اورام حاره با زرده
در مرهم برکه باشد جهت صرع و ماحمه و تصلب و استقا و دو باره سال و ماسور و رحمه وانه مال خراج و قروح
افریحه و غیره * و در حادث اقع طلاء و طلو * صنعت آن بگیرند نشیره مرید که خواهند و نرم نموده با سب زیت
آن روغن کشید خالص معزوج نموده بکنند و بالک مربیته آب نشسته استعمال نمایند را که آبی خواهند از روغن
بداوی کم نمایند خصوصا در تابستان * دهن عنقر که نهندی خوده زال نامند جهت انواع جرب رطب و برای
داء الثعلب با آب لیمو کاغذی نافع * صنعت آن بگیرند خالص آن را هر مقدار که خواهند و ریزه ریزه کرده و در
دیگ سفالی نمایند و بر سر آن سرپوشی گذارند بر سرپوش سوراخی کرده نی در آن نصب نمایند بر سر نی را در ظرف
خالی گذارند و سر آن ظرف را بند نمایند که هوا داخل نشود و در زیر دیگ آتش ملایم کنند آهسته آهسته روغن
آن بر می آید آنرا اعمد الصاحب استعمال نمایند و اگر خواهند سرخ واسنی استخراج نمایند بهر لب لیکن کم تر
و صاف بر می آید * دهن عنقر دیگر جهت انواع جرب و قوبا و قروح حسنه * صنعت آن روغن خالص آنکه نهندی
خروه زال نامند و ربع آنا روغن سیاه و آنرا احمار بوله ورد جوشانیده که نهندی اسی ملای نامند سرخ
بوله مرد را اسمار بوم نکویند به برند در بوله صماف رادوان آتش نمایند که کسمه گردد بعد آب و روغن مخلوط
مرده ولی نوع برجوبا بمالند باید جماری روز را گرداند * کتاب الکاف * * باب الکاف مع الالف *
* کادی بفتح کاف والف و کسر دال مهملة و یا و کیوره بکسر کاف سکون یای مثناة تحتانیه و واو و فتح رای مهملة و
ها مرد را اسم هندی است بعربی کاذی بفتح کاف و ذال و رای مهملتین نامند و گل آنرا بهندی کیوره کا پهول یعنی
گل کیوره گویند آنرا که کوچک و زرد و بو لطیف و خوشتر است کیتکی نامند در هند در کوه رنگ الدو حوالی
عمان و یمن کم رطوبت است و صنعت کمی بلد رحبه با رحبل و داخل دارد و اثر برگ آن در زیر با د جای تمر ریا
و غیره تالار پر از حسل و باطراف مضرید نسا رزم برابر بوریا داخل است و برگ آن عریض و طولانی بر

از برگ لعل رنگ و زرد و اطراف آن سفید است و در زیر گل آن که حمل روش باشد ولیکن اوراق بزرگتر و طولانی تر
و برگهای آن نرم و خاردار و درخت بسیار بود و در وسط آن گلی که خوشه خرما است خوشه بزرگ گرد ملکه گرد این زیاده و اوراق
است و سه از خوشه زرد بعد در آخر و هم گرم و خشک و بعضی معتدل دانسته اند با ملاحظه حرارت و رطوبت آن در آخر
درجهٔ اولی باشد و خاصیت کمی از حرارت مقوی بدن و حواس و با تفریح و دافع خفقان و اعیا و ماشرا و بثور و حکه
و مسکن دردهای عصب و ریه و بیخ آن که چوب آن را گویند چو ساییده و آب آن را با شکر بقوام آورند جهت آبله و حصبه
و جذام بهترین ادویه است و اهل هند را اعتقاد آن است که چوب سرخ آن را بجوشانند و مرسم آبله مثل او طعمه ور آبله
بسیار بر لب خواهد آمد تا حدیکه گفته اند زیاده از بیست یا ده دانه بر روی آید و اصلی ندارد ولیکن مخفف عوارض
آبله و دور کردن آن دیگر از اطفال جهت تسکین درد و التیام قروح و تخفیف ... ح ... ح اراب
و ... سوخته چوب آن جهت التیام جراحات مجرب دانسته اند * و دانهٔ آن مقوی دل و جگر است و رب کادر
مونزار دانهٔ آنست و بدل آن صندل سرخ ... مؤلف احتمال ... ... که در گرم سیر
درخت کادر بسیار بود و بفارسی گل کدی خوانند بوی عطر و خوش دارد تا حدیکه جامه که در زیر نگیرد
مار برده گردد آن بوی از وی زایل شود و اصلی ندارد درختی دیگر خواهد بود * دهن کادر مقوی حواس و مفرح
نفس و سرور آورنده و مانع اعیا و رافع خفقان و استحکام کننده بدن است * صنعت آن بگیرند گل کادی که کم تر باشد
یا کیفکی ... که باشد مثل ازانکه شکفته نشده باشد و روغن کنجد تازه اندا خته در آفتاب بگذارند و مثل
روغن گل جدید کنند و در ... * رب کادر نافع از برای جدری و حصبه * صنعت آن بگیرند چوب ... کادر
نیم کوفته و آب آن را افسرده بگیرند و باشد شکر سفید ... ... بقوام آورند و اگر کادر تازه بهم نرسد چوب آن
را ریزه ریزه نموده خوسانیده صاف کرده با شکر سفید ... طبخ نمایند تا بقوام آید و این فی الحقیقه شراب
کادر زیاده است * فصل در ترکیب اشربه کادر * شراب کادر که شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا ذکر در قانون
در معالجهٔ جدری ذکر نموده و در روزانه ... * صنعت آن بگیرند چوب کادر زرد و خرد و اگر چوب آن حاضر نباشد
چوب کادر ... ریزه ... تا ... نمایند ... نیم ... آن صندل ... کرده در سرکه مقطر
یا در آب غوره ... که از روی آن بر گردد ... سرکه یا آب غوره زیاده باشد ... ... روز
در گرما ... پس ... طبخ ... ... صاف کنند
... بگیرند آب ... در ... صاف ... ... ماء الجبن ...
آن ... جدا گردد ... صاف نمایند و بگیرند ... ... شکر ...
... گردد مثل سرکه و ... آن نمایند ... صاف کنند ... ... جامض ...
... ... بیگیرند از ... ... آب امرود ...
... آب ... آب امرود ... آب ... آب زعرور آب ... آب آلوی ... آب ... ... آب ...
... که نوع ... است بلغت طبرستان و بفارسی کویج ... برگی از کیل باشد آب ... ... که حوب
... باشد آب زرد آلوی خام ... آب غوره آب ریباس عصارهٔ عنب الثعلب درخت انگور آب گل فارسی که گل ... باشد
عصارهٔ ... عصارهٔ گل نیلوفر عصارهٔ گل بنفشه ... ... آب ... ...
... آب برگ کاسنی آب برگ کاهو آب برگ خشخاش آب برگ کاسنی آب برگ خرفه ... ... و ... عصارهٔ عصی الراعی
آب برگ ... آب برگ سیب آب برگ امرود آب برگ زعرور آب برگ درخت گل ... ... آب ... ... عصارهٔ

لعبه لیمو عصاره آن مرغ و گل ماوفر عصاره رز و لیمو همه حل کرده پس تمامی بهم کاه و گلاب را ... بنمار فر بهم
گل مرغ از هر یک نصف عدد آب نعناع تازه سی تولیه دروی آب زرشک تازه بر نصف عرق دوی تا ... ربع عدد را از
عطرات و ادویه پایه را آنجا کنند و بر آتش ملایم بگذارند و بپزند دران علم حد از حرو حرملسرد و حرو شمان
صافی را بازداده از هریک سه حرو بچوشانند با آهستگی تا به نصف رسد پس از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود
و بطرف تمام تمام سازند و صاف کنند پس داخل کنند در مرتبه سه درم از آن یک مثقال کافور قیصوری باشد و باین
مقرر کرده کافور را همه در ع ... آفتاب تا آب گرم که تمام سازند بملایمت و آهستگی مطبوخ شکر و از آن بریزند و سرآن را
محکم نمایند که بخار آن معطل بیرون نیاید و بر آتش اخگر گذارند تا جوش آید و ساعت تمام از آتش برگرفته
حرکت سند اده باشند تا بقوام لایق آید فرود آورده بگذارند تا سرد شود و آنگاه سرآن را باز کرده در ظرف چینی با
سته نگاه دارند و آنرا محکم بندند تا بوی کافور ضایع نگردد و به برد شربتی از این تا ده درم است و بعضی اطبا
داخل می کنند در این شربت صندل الطیب را نیز ... از بادآسون فلفل مقل ... گل از هر یک مقداری
که رای طبیب اقتضا کند بدانکه جون این شربت بسیار نوش است احتمال گرفتن بعد از مدتی آن است ...
تا بدانکه بسبب رطوبت آن مایل به تعفن گردد اگر یک جرو لعاب بزرقطونا و ربع جزوی صمغ عربی سوده ... در
مطبوخ کنند و بقوام آورند بعد از آنکه از آتش فرود آورده و سرد شده باشد تا یک درم طباشیر در صورتیکه
مرحرورا بلغمی گرفته باشد ... تا کافور ... بیماری ترمذ ...
آمیخته سود در ظرف چینی با سته کرده سرآن را محکم بندند مراست از آنکه کافور را در طبخ داخل نمایند زیراکه
به طبخ اثر بوی آن باقی نماند* شراب کدو نسخه محمود بن الیاس در حاوی صغیر* صفت آن کدوی نیم پلای
عناب بزرگ دانه بیرون آورده از هریک کرطال نیم رطل نیم رطل ده درم صندل سفید صندل سرخ از هریک ده مثقال
گل سرخ مغروع الاتماع سنبل الطیب از هریک دو مثقال اجرا نیم کوفته در چهار رطل ادویه آب خالص بیرون
بجوشانند تا ربع آب بماند و صاف سازند و بگیرند آب انار بیرون آب انار ترش سرکه انگوری که از هریک کرطال داخل
آن کرده در دیگ سنگی کنند و بجوشانند تا برد و یک بقوام آمد بعد ریزند نیم شکر صافی سه من تکرطل داخل کنند
و بجوشانند و کف آنرا بگیرند و به تدریج تا بقوام ... چون آید از آتش برگرفته حل کنند دران سه درم زعفران و
شش درم کافور قیصوری سوده و در ... نگاه دارند شربتی ده درم* شراب کادی که زیرگویند نسخه ... در ...
که ... نسخه ... ایرانی است* صفت آن بگیرند جرب کادی ... آن را دور کنند و بعمل آورند اردستم
وزنه ... لیمو شیره تا بزرگ ... کرده ... ازهریک یکرطل ... با نه دجوهای زرباندار
هریک ... صندل سرخ صندل ... از هریک ... سنبل الطیب گل سرخ مغروع الاتماع از هریک دو ... ذل
... در چهار ... و ... آب خالص ... بجوشانند و صافی نما سد
و بگیرند آب دانگا انار ترش ... سرکه خمر که از هریک یکرطل ... کرده در دیگ
سنگی کنند بر آتش ملایم ... باز کنند ... حل کنند ... ازهریک یکرطل ...
و کف آنرا بگیرند تا بقوام ... آید از آتش برگرفته حل ... دران زعفران و کافور قیصوری ...
از هریک سه درم ... و در ظرف چینی ... نگاه دارند ... از ... یک ... اوقیه ...
حاجت* شراب کدو دیگر که آنرا کادی گویند منقول از کامل الصناعة که ...
در جامع الادویه است جهت حصبه و جدری و باد سرخ و ماشری و جمیع امراض دموی ... حرارت ... را دلالة

مجربست که بیمار کسی دل باشد و جهت یرقان و حرارت جگر و معده و رفع تشنگی و عفونت مزمنه اخلاط و سکر کردن
بری دهان بسیار سودمند است * صفت آب چوب کادی ثمر گویند ثمر بادیان ترک و ساج بادیان ثمر بادیان
ثمر هندی منقی از حب و پوست عناب دانه بیرون آورده از هر یک یک رطل گل سرخ مروق الاصابع ثمر رطل
صندل الطیب یک سیر از چوب از هر یک چهار مثقال صندل سرخ و سفید از هر یک ده مثقال مروق یک شبانروز
در چهار رطل ادویه آب خالص بخیسانند پس بجوشانند تا ربع آید بعد ازان صاف نموده داخل نمایند دران مرکب انگوری
جند دو رطل آب انار ترش آب انار شیرین از هر یک یک رطل و بجوشانند تا بقوام آید پس قند سفید یک من نبات سفید
داخل کنند و چند جوش دیگر دهند تا بقوام آید پس از آتش برگرفته کافور قیصوری و زعفران از هر یک سه مثقال سوده
دران حل کنند با چوب مروق [illegible] و در ظرف چینی یا شیشه کرده سر آنرا محکم ببندند تا کافور بیرون نرود
شربتی از دو مثقال تا هفت مثقال و بیمار و برای اطفال یک مثقال * شراب گل کادی بگیرند گل کادی که کوزه باشد
و برگهای آن را جدا کرده گرد و خوشه آن را دور کنند و برگها را پارچه پارچه نمایند و باکو بند کوفتنی بسیار کمی
و با سه وزن آن آب در دیگ تنگ کنند و بجوشانند تا ربع آید پس صاف نموده نصف آن قند از نبات داخل کرده
بجوشانند و کف آن را بگیرند و شربت با خمیر بر بسته شود و بعضی از گرد نبات برگهای گل آن و بعضی از خوشه وسط
آن شربت مرتب می نمایند * شربت گل زیاده * صفت آب بگیرند سه و پنج ریزه های درخت کادی و پوست آنرا
دور کنند اگر تر باشد بکوبند و آب آن را بگیرند با نصف آن نبات و قند سفید با آتش ملایم بقوام
آورند و اگر خشک باشد ریزه نموده بکوبند و در ده مثل آن آب خالص بخیسانند یک شبانروز پس بجوشانند
تا ربع رسد پس صاف نموده در دیگ کنند و نصف وزن آب نبات سفید یا قند سفید داخل کرده با آتش ملایم
بجوشانند و کف آن را بگیرند تا بقوام سکنجبین یا خمیره آید * عطر کادی مفرح و مقوی دماغ و سرور و نشاط و تقویت نفس
و حواس نماید و منع اعیا و رفع خفقان کند * صفت آن بگیرند برگ گل کوزه تازه با کمکی در دیگ تنگ کنند
و بقدر عرق کشند و دیگ عرق را تلوی عطر صندل ریزند که بر روی آن عرق بچکد و بعد سرد شدن عطر
و آن را بگیرند و باز دیگ را پر کرده از گل تازه با عرق بر روی آن بچکانند و همچنین مکرر نمایند
و اگر عطر صندل نباشد براده صندل را در اول در دیگ با برگ گل آن در دیگ کرده عرق کشند و عطر آن را
گرفته در شیشه ریزند و بر بالای آن عرق گل تازه خالص مکرر بچکانند و در شیشه محفوظ دارند و استعمال
نمایند * کافور بفتح کاف و الف و ضم فا و سکون واو و رای مهمله اسم عربی است و اول رباحی برای مهمله و یای
مثناه تحتانیه گفته اند و وجه تسمیه آن به سبب تصاعد آن با ریاح است و بعضی گفته اند ریاح نام بادشاهی
است که اول آن را یافته و نادر عصر او بوده اند و بنام او نسبت داده و آن را قیصوری هم نسبتی نامند و آن
صمغ درختی است سفید شبیه که خود بخود بیرون از درخت بیرون می کند و بعضی گفته اند که شگاف درخت آن
را داده صمغ بسیاری جمع می شود و اول از آن آب بسیاری بیرون می کند پس مواضع دیگر را شگاف کرده بعد برآوردن
و طریق انجماد آن جمع نمایند و آن ماء الکافور روان کافور است و بعضی گفته اند سمی است که در درخت آن
می نشیند و بعد انعقاد جمع می گردد و بعد صوری و آن شوربا شد صمغ صد صافی صافی شفاف است و در جوف
درخت آن یافت میشود مثل کافور سرنوبی که از زیر های چوب درخت آن که از چوب باشد آن نیز میشود و آن
شوربا کسی با صاف است و درخت کافور مخصوص به بلاد زیرباد است و چوب آن سفید رنگ و خوشبو باشد و بسیار
کم است و در وسط آن عطر میگردد که سبب کمیابی او آن است که از گرمی هوای آن مکان دلنگ و مار و سه مجاور

آن زخم مسائل و آنکه از آن زخم در جسم قطع شکل مسمی بماء الکافور است در بهائم سگ ی را نحو و علفطی
و مایل بسرخی در سموم گرم و خشک است و حالی حرق بدن و حامه و ظروف و سنگین تر دیکی از منکمد و رایع در درد
استخوان و مفاصل و امراض بارده است و اما کافور آن زخم سرد و خشک است در آخر درجه سوم و سم آن مصدع
مبرود بن و مصلحش روغن بنفشه و بوئیدن عنبر و مسک و سکین صداع حار و مخرور ته تنهائی یا با گلاب و
صندل سفید خصوص در حمیات حاره حاده و مفرح قلب حار و قاطع نزف الدم اعضا و رعاف و اسهال حار و عرق و
دافع تشنگی و التهاب گرده و مرحله و رئه و سل و بثور اثبات الحصب و حرقه البول و جمیع امراض حاره معوی جراس محرورین
شربا و طلا و تریاق سموم حاره و سموم صاحبان دماغ حار و باسلیق و مغز و سعوط و در حمرابی مبرد المزاج صعف و سعوط
آن با آب کشنیز تازه یا برگ تا عصیر تمر یا آب برگ ابن یا آب باد رزج جهت رعاف و با آب برگ کاهو جهت تیرانی
محرورین و با روغن گل سرح جهت اورام حاره نافع و سفوف آن جهت دندان کرم خورده و کلا اسمی در خوردن آن مانع
زیادتی از سر و مضرت است و دلاع دماغ را نافع و در قرآن جهت قروح حسنه و ساعد و با ادویه مناسبه جهت
رحمهای حاره و جراحت تازه و قطع خون آن و تسکین درد مضرت و اکتحال آن جهت رمد و طلای آن با روغن گل و خل
خمر بر پیشانی جهت درد سر صفراوی و شدت حرارت روح دماغی خصوص در حمیات حاره حاده و ضماد آن بر ناسور
بثور سایر در جسم رعاف مضرت و مضر باه و مولد سنگ مثانه و اکثار آن قاطع نسل و اسهال و مورث مفلح موی و مصلحش
عنبر و مسک و ادویه حاره خوشبو و بسیار بو کشیدن آن مورث بیخوابی و مصلحش روغن مرتین روغن گل سرخ
و استعمال آن و مسس بسیار بوئیدن آن مضعف باه و قاطع شهوت جماع است و اکثر اطبا مرحوم حکایت کرده است که
مردی از اصحاب او مقدار یک مثقال کافور خورد در ملک روس قطع شد باه او و رورد دیگر همان مقدار خورد بس با طل
شد شهوت جماع او و رور سیم خورد بس فاسد شد معده او تا حدی که غذا هضم نمی یافت و طول و ملول آن با آب کشنیز تازه
جهت درد گوش و قطع رعاف دماغی و در حسم صاحب آبله باعث ترشح بدن دانه آبله است در جسم را کوبر آمده
تا سه روز بهر چهار روز که مکرر تنگ شد زایل نگردد بلکه مضرت است و طول آن در روغن گل در تیمی جهت موی
مزاج حار سادج هر جسم نافع و علامت سری مزاج ساذج آن است که بر بادی و ارتفاع آفتاب زیاده و شدید می شود
و به نقصان و انحطاط آن کم و گفته که اگر زن ابله ای از آن تو قرح خورد تمام آن مرد بر آن باد ریمی آید شد و بلد ری سر یمس
با یک دانگ و دو سال آن قاطع باه و مضعف معده و گویند و مثال آن مایل است و بدل آن دو وزن آن طباشیر و بلد وزن
آن صندل مقدار است و کافور مصنوع که از موم بیاورد و در مر و حسن و رحام ده در مر و روغن بنفشه بمر در مر و بلد ر
کافور بر سه دو مثل بوب و بوی آن با کافور اصلی به زر حسبندگی است که در مصنوع می باشد و بری اصلی شد
بموی ابن لمر و بر نیز است و ازاله به تحقیق بموسه آن است که کافور دو قسم است یکی اصلی غیر جعلی و دیگری مصنوع
مولی را اصلی صمغ درختی است که از درخت بر ارس کرده بیرون می آید و حب های آن کو حک مثل حب های مصطکی
و رنگ آن تابانی و راستی آن سد با حدت و خوب بدری فلفلی از آن را بر سفیدتمایل خشکی و حدت آن در جسم ظاهر
می شود در آب از حسم حاری گردد و گویند بوی صاف اصلی و مجعولی آن است که چون انگشت را بر آن بیند کافور بر آن
ردر بلد تمام گدا احمد گردد و مجعول آن به جمس است و از ما لیدن آن بر مقعد آب از جسم بر نیاید و درخت آن
در آجی مسود و ارجمند به سبعه شده که بسیار حرفلفلی بعمل می آید در تمام بال زیاد از چهار نیم من بیرون
زیاده بعمل نمی آید بسیار گران بها است و از جهت نیمه سبعه شده که مالی از آجی حمل تحفه حصر
از خوب آن در پیشا رمو کلی که از بیاد رد گاللد امت آورده بود بلد کد آن مسر بلد یه از حرف آن جای کافور بر می آمد

وجه آن جوهر نرم بود و شیخ الرئیس نیز در مفردات قانون نوشته اند باین عبارت واما جنسه فقد رأیناه کبیرا
وهو یشبه بشیء خشب وربما احتوی فی خلله علی شیء من الکافور وازین کلام شریف شیخ مؤید قول داود است که جوهر
کافور است که مثل کوه شده که صندوقهای بزرگ از جنس جوهر کافور ساخته می آورند وبوی کافور ازان
می آید ومنع آنکه اگر از آنها رخنه می آورند تمام روانه کافور ازان استخراج شده که از بیخ وبرگ و بیخ
درخت رزکه بهندی کیله میگویند وجوهر کافور بواسطه ادویه دیگر بر سبب شده وآن جوهر رنگ است وبعضی
آن مصنوع را بر نصیحت مشابه ساخته و بر آن مسعود وآن را کافور جهت مشابه * فصل در بیان اسم
جوارشات کافوری * جوارش کافور نافع است از برای ضعف معده وکبد ودفع ریاح غلیظه کند ومقوی است
بر هضم * صفت آن کافور قیصوری زعفران عود هندی جام قاقله دانه هیل بوا کبابه چینی کاسنی درونج الطیب درنفل
اسارون سنبل الطیب بسباسه صندل سفید فلفل دارفلفل دارچینی سیر خ هندی نار مشک سعادل مصری خولنجان
جوزبوا زنجبیل معد کوبی فلفل موبد اجزا مساوی کوفته بیخته شکر سفید بوزن مجموع ادویه سه ور مفرح جوارش
سازند مراجش گرم است در اول درجه دویم وخشک است در اول درجه سیم شربتی یک مثقال * جوارش کافور اقوی از اول
* صفت آن کافور قیصوری مشک ترکی خالص از هر یک دو درم وزنجبیل فلفل دارچینی قرنفل الطیب ساذج هندی
دارفلفل جوزبوا اسارون الطیب سطرح هندی صندل سفید حب بلسان نانخواه بسباسه قرنفل ناعضه طالیسفر سعد
کوفی طباشیر سفید عود هندی از هر یک نیم اوقیه نبات سفید دو ارده اوقیه وتمام اجزا کوفته بیخته بعسل مصفی
بلسمرد سه ور جوارش سازند و در طرف چینی نگاه دارند ومزاجش گرم است در اول درجه دوم وخشک است در اول درجه
سوم شربتی یک مثقال * جوارش کافوری نافع از برای ضعف معده وکبد ومقوی اسمرا ودفع ریاح * صفت آن کافور
قیصوری زعفران جوزبوا زنجبیل بسباسه دارچینی نارمشک قرنفل الطیب قرنفل فلفلمویه زنجبیل زعفران اجزا مساوی
کوفته بیخته باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی بقوام رسانیده شربتی یک مثقال جوارش کافوری ضعف راسود سد بود و
جگر وضعف رادوب دمد ومقوی اسمرا را بغایت مفید است وبلغم غلیظ دفع کند * صفت آن زنجبیل فلفل دارفلفل
دارچینی قرنفل ساذج هندی سطرح هندی اصل السوس حب بلسان قاقله بسباسه قرنفه نارمشک طالیسفر سعد
طباشیر عود خام از هر یک نیم مثقال کافور مشک از هر یک یک مثقال شکر طبرزد برابر اجزا کوفته با عسل دو برابر اجزا
معجون سازند * جوارش کافوری اسهال صفراوی بازدارد وتشنگی وحرارت بنشاند * صفت آن زرشک پاک کرده ده
درم گل سرخ شش درم طباشیر سفید قرنفل کهربا سمغی از هر یک چهار درم بزرالحماض برداده هفت درم حب
الآس شش درم آرد سبت آرد سنجد از هر یک ده درم ارد کمارمصی درم انار دانه برداده با برد ده درم کافور سه درم
زعفران نیلوفر از هر یک نیم درم اجزا کوفته وآب زرشک سرشته با نبات یک وزن مجموع ادویه معجون سازند
شربتی دو درم * حب کافور * قلمی فرموده اند که از حضرت علامی والدی قدس سره است مجرب از برای امراض
حاره شدیدة الحراره وحمیات حاره حاده وست دن که با اسهال باشد * صفت آن کافور قیصوری نیم مثقال طباشیر
سفید مروارید ناسفته صندل سفید گشنیز خشک از هر یک دو مثقال مغز تخم کدو مغز بهدانه از هر یک چهار
مثقال گل ارمنی زهر مهره از هر یک یک مثقال صمغ عربی دو دانگ صمغ را بعرق صندل حل کرده وادویه
صلایه کرده بی اسب صلایه کرده واسته کوفتنی است ونیخته الست کوفته بیخته واسته وابوم ناید کو مد نرم
کو پدند و مجموع راد زهر مخلوط کرده بشکر سفید وحبها بندند مرحمی بنده ریحو دی شربتی یک مثقال
با لعاب مناسب باشد * حب کافور نافع جهت آمره نه آنکه آسره مرضی است که اهل بنگاله وا طبای آنجا مسمی

اند برآنکه در بیشی مرد م آمد بار او اماب ود کوو وصمرو کمر دد مر صر مد علاّمه آب نب مد ند ود ود م
وکردن رسانها وکمر و مرا فرو حکی سره وجه ره و بیا ملن عطمه وحمرت اند رون حما سمر است * صفت آن
گل بنفشه یک مثقال صندل سفید کشمر حسک تخم کاهو ازهر یک تک رم مغز تخم کدو طباشیر مقشر ازهر یک
سه مثقال کافور چهار حبه اجزا کوفته بیخته بآب برگ کشمر بر سه حبوب سازند مرحمي بند ربع درد
ودر مبتلد نباشد وعند الحاجت اگر حسکی و حرارت درد ماغ باشد یک حب باد رحب رحه حب بلد
بی هم در بیلرد و بآب کشمر بیا شد معوط نماید و اگر علامت آمده شرط امر باشد بآب کوکنار یا آب خالص
که در آن بیر مثلی حمایه باشد ماسد نماید معوط نماید بر طرف گردد * دهن الکافور * صفت آن بگیرند
روغن کنجد مقدار باره ومرسه ارکافور که خواهند در آن اندازند و یک شب نگذارند ررود نگو برآورد ه د
سه مطمی کنند و بطون مغز نرم را سی روغن کنند ود رسمه کرده برآ برا حکم نماید وعند الحاجت
بکار برند * دهن الکافور معمول ارطب برا کلموس فرنگی جهت حمیات محرقه ووبا سه وطاعون باو ونه مماسه
آن علت واستعمال کرده مسود بوبرو ح حسه بامی عرعر * صفت آن بگیرند کافور واود رآب گرم تحماسد ربعو
وانی بقطیر نماید رمی را از آب حدا نماید ودر شیشه کرده برآ برا حکم بند ند وعند الحاجت بکار برند
* فصل در ذکر بعض عرقهای کافوری * عرق کافور بلمي ترمود ه ا ند که از امزاج حضرت علامی بدره الاطبا
والحکما سید السند سید محمد هادی قدس سره والله ماحد مصرا مت باقع ار برای موی مزاج حار رحمی د ن وحمیات
محرقه حاده * صفت آن گل نیلوفر یک اوقیه بوبری برگ کاهو کیب سه کاسنی باره حومقشر ازهر یک نیم
صندل سفید ملمی مثقال کدوی تاز بابلای باره ازهر یک اوقیه گل سرخ دو من تخم خرفه سه وسیر من طباشیر مقشر
وکسرا ازهر یک د ه مثقال عرق بید مشک عرق نیلوفر عرق بید انجبرا ازهر یک نکمن گلاب د ومن ند مور صبر
عرق کشند ودر وقت عرق کشیدن تسبب مثقال کافور قیصوری اول سوده در بطامی که عرق دران می چکد بیاشا
تا عرق بدان بچکد * عرق کافور بنسخه دیگر بطلمی ترموده اند که از امزاج بندگان حضرت مغفرالله قدس سره
اسقمها ان منافع وارد * صفت آن گل نیلوفر گل بید عشره گل سرخ سامره گل گاو زبان گل بید مشک بابلای بار
ازهر یک اوقیه برگ کاهو کیب سه حومقشر از بابه کدوی باره سیب سیرین به سیرین امرود سیرین ازهر یک
سیر من صندل سفید صندل سرخ تخم کاسنی مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم کاهو مغز مغز تخم خربزه گل بنفشه
ازهر یک ده مثقال کافور قیصوری اعلی سه مثقال با گلاب عرق بید مشک و عرق کاسنی و عرق بید ازهر یک
دو من آب بلدرصرو و بلسورمعوروعرق کشند * عرق کافور بنسخه دیگر کدی الجمله تفاوتی با نسخه بید دارد * صفت
آن بگیرند گل سرخ سامره گل گاو زبان بید مشک باره بابلای باره ازهر یک نیم با ریکمن بوبر برگ کاهو کیب سه حومقشر
مرابه کدوی باره از بابه باره سیب سیرین به امرود ازهر یک نکمن بوبر کشمر حسک طباشیر صندل سفید صندل سرخ
تخم کاسنی مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خرفه مغز تخم کاهو مغز طباشیر مقشر ازهر یک د
مثقال کافور قیصوری حمل مثقال ادویه را کوفته برای کافور و مقدار درد تنگ گلاب کسي بیون گلاب چهار من تیم د
عرق بید مشک من سر بر عرق بید مشک چهار من عرق کاسنی چهار من عرق گاو زبان عرق نیلوفر ازهر یک نکمن آب
بقدر ضرورت بریزی آب کرده کافور را سوده در پارچه کتان باریکی بسته بدهان تنگه سر سه ده بطرین گلاب عرق
کشند و دو شیشهای کوچک نگاه دارند * عرق کافور بسرار امزاج بندگان مغفرالله قدس سره که کی اوولا مد
حضرت مغفرالله قدس سره تنها را برای تبهای نمود ه تا ایلال سرفی د د راصل نسخه * صفت آن گل نیلوفر

گاوزبان یا بدل آن تازه هشت گل سرخ ساییده ازهریک نصف وشش تولد برگ کاهو تازه برگ بید تازه سیب سمرقندی ده
سبوس امرود برگ کاسنی تازه خرادهٔ کدو وخرادهٔ خیار خرادهٔ بادرنگ خرفه تازه هریک یک تولد وربع تولد سیر
کشنیز خشک مغز تخم کدو وصندل سرخ صندل سفید تخم کاسنی مقشر مغز تخم خیارین بادیان تخم کاهو مقشر تخم
خرفهٔ مقشر گل بنفشه طباشیر سفید ازهریک سه تولد وبه ماشه کافور قیصوری نصف تولد وتخم برگ بارتنگ تازه
نیلوفر ربع تولد وتخم ریحان کوفته یک وتخم ریحان سیر بارتنگ گل مقشر ازهریک سه تولد وبه ماشه عرق بید مشک
عرق کاسنی عرق نیلوفر گاوزبان ازهریک یک سیر گلاب نصف سیر آب خالص در وارد * تخم بید سیر عرق کسند

* فصل دربیان بعضی اقراص کافوری * * قرص کافور از افتراح شیخ الرئیس قدس سره مناسب مطفی التهاب
معده وکبد وقلل ردی ودر وسسابد عطش وکرب را نافع است از برای نفث الدم وقی الدم واسهال خون * صنعت آن
تخم کاسنی مقشر تخم کاهو مقشر تخم خرفهٔ مقشر ازهریک دو درم مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین ازهریک
دو درم ونیم درمی آنکه اگر یافت نشود بدل آن صندل سفید مقاصری سه درم مرطاب سری رب السوس
زعفران کافور ازهریک دانگ درم گل سرخ مسروع الاقماع چهار درم کوفته بیخته باب سو وعقیدا قراص سازند شربتی
یک مثقال صاحب میزان الطبایع گفته که بعض اطبا طباشیر سفید سه درم تخم حماض دو درم برای اجزای این
قرص افزوده اند واین صواب است ومزاج این قرص سرد است در یکدرجه ومه ربع درجه وخشک است در آخر درجهٔ
دوم * قرص کافور از شیخ رئیس ابوعلی بن سینا مطفی لهیب معده است وعطش را زایل کند ودرد معده وکبد وطحال
را مفید است ومانع نفث الدم وقی الدم وممسک اسهال حمیات است واز برای حمیات حاده وقلل ردی نافع * صنعت
آن طباشیر سفید چهار درم ورد گل سرخ نصف درم تخم خرفه مقشر مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین بارد صمغ
عربی رب السوس عود هندی حب مالله ازهریک سه درم زعفران دو درم نشاسته مقشر نرخی از هریک نصف درم کافور
قیصوری یکدانگ درم وسیم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند ودر سایه خشک نمایند شربتی یک
مثقال ومولانا سدید در شرح قانون بجای بارد نشاسته را آورده است * قرص کافور بنسخهٔ دیگر از شیخ الرئیس
گفته که این قرص مجرب است از برای التهاب معده وکبد وازاله حرقت خون بغی ونفث الدم واز برای عطش وحمیات
حاره وقلل ردی * صنعت آن طباشیر سفید چهار درم ورد گل سرخ ده درم عود هندی حب مالله رب السوس از
هریک سه درم نشاسته سفید مقشر تخم خیارین ازهریک دو درم زعفران کافور قیصوری ازهریک یکدانگ درم ادویه
کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند ووزن هر قرص یکدرم ودر سایه خشک نمایند شربتی یک درم * قرص
کافور بنسخهٔ این حرکه در منهاج الادویه * صنعت آن طباشیر سفید چهار درم ورد گل سرخ نصف درم تخم خرفه
مقشر مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین ازهریک چهار درم عود هندی حب مالله صمغ عربی کثیرا ازهریک دو
درم اصل السوس مقشر صندل مقاصری نرخی پاک کرده نشاسته سفید ازهریک سه درم کافور قیصوری
زعفران ازهریک یکدرم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی از یکدرم تا یک مثقال ووجه
این قرص با تسمیه تا این مسمی است * قرص کافور بنسخهٔ یک استعمال در دو حمره * صنعت آن طباشیر سفید گل سرخ
مسروع الاقماع مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفه مقشر ازهریک نیم درم کثیرا چهار درم سنبل الطیب
سنبل رومی عود هندی وا حله رب السوس صندل سفید ازهریک دو درم کافور قیصوری یک مثقال تخم کاهو سه
درم کرده کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال با گلاب دوا ما منکه * قرص کافور معمول
ارشد استعمال جوجانی نافع از برای حرارت کبد وعلت حمیات حاره وقلل ردی بول ومل * صنعت آن مغز تخم

گل و مغز تخم خیارین و مغز تخم بادرنگ تخم خرفه مقشر هریک از همه اینها از هریک پنجدرم ورد گل سرخ سه درم
صمغ عربی صندل سفید کثیرا از هریک ده درم رب السوس طباشیر سفید از هریک سه درم تخم کاهو یکدرم
کافور قیصوری یکدرم کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته اقراص سازند شربتی دو درم * قرص کافور دیگر که همین
منافع دارد * صفت آن تخم کاهو مقشر هفت درم ورد گل سرخ ده درم طباشیر سفید مغز تخم خیار مغز تخم خیار
بادرنگ از هریک دو درم تخم خرفه مقشر هفت درم مغز تخم کدوی شیرین چهار درم رب السوس سه درم نشاسته
ده درم کافور قیصوری نیم درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال با دو مثقال
با ماء الشعیر بیاشامند * قرص کافوری منقول از ذخیره سید اسمعیل جرجانی نافع از برای سوء مزاج حار کبد
و حمیات صفراویه * صفت آن ورد گل سرخ طباشیر سفید صندل سفید از هریک سه درم تخم کاسنی تخم خرفه مقشر
مغز تخم کدوی شیرین تخم کاهو مقشر از هریک دو درم کافور قیصوری دو دانگ با نیم مثقال اقراص سازند هر قرصی
دو درم شربتی یک قرص با دوغ بنوشند * قرص کافوری بالمف حکیم علی گیلانی در رساله قرابادین خود قلمی نموده
که این قرص بی نهایت مجربست * صفت آن کافور قیصوری چهار مثقال زعفران سه مثقال مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین
از هریک دو مثقال عسل چهار مثقال ادویه را نرم ساییده بعسل ملایم نموده با عسل و اندکی آب قرص سازند هر قرص نیم مثقال
* قرص کافوری دیگر که همین صفت دارد استعمال کرده مشهور زمانی که طبع نرم باشد اگر اراده قبض باشد
* صفت آن لک مغسول از هریک هفت درم زعفران سه درم ریوند چینی پنجدرم مصطکی رومی طین ارمنی
بر میان از هریک سه درم کافور قیصوری دو درم و نیم کوفته بیخته با آب عنب الثعلب و آب کاسنی تازه سرشته اقراص
سازند شربتی یک مثقال با آب کاسنی یا آب کاسنی تازه بنوشند * قرص کافوری منقول از کامل الصناعه نافع از برای
امراض حاره و سل و غیره * صفت آن مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین اصل السوس تخم خرفه مقشر از هریک
هشت درم گل سرخ شش درم صمغ عربی چهار درم نشاسته سه درم زعفران دو درم کافور قیصوری نیم مثقال کوفته
بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند و با آب بنوشند * قرص کافوری منقول از قرابادین قانون نافع از برای
حمیات حاده و تشنگی های قوی کند * صفت آن گل سرخ نیلوفر از هریک سه درم ریوند چینی لک مغسول از
هریک یک درم صمغ عربی کثیرا رب السوس از هریک دو درم کافور قیصوری یک مثقال ترنجبین شکر سفید از هریک یکدرم
ترنجبین و شکر را بگلاب حل کرده صاف نموده با ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته و اقراص سازند شربتی یک
مثقال با سکنجبین بیاشامند * قرص کافوری منقول از کامل الصناعه نافع از برای حرارت قلب و کبد و خفقان حار
و حمیات حاده و سل و غیره * صفت آن مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین خرفه مغز بهدانه از هریک سه درم
ورد گل سرخ سه درم باد یان یکدرم کافور قیصوری نیم مثقال کوفته بلعاب اسبغول سرشته اقراص سازند
* قرص کافوری منقول از قرابادین کبیر الی سوء مزاج را که از گرمی و صفرا باشد سود دارد و تب دق و تب غب را
مفید بود * صفت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین گل سرخ از هریک سه درم تخم خرفه مقشر نشاسته
طباشیر تخم کاهو مقشر صمغ عربی از هریک یکدرم و نیم کافور قیصوری نیم درم کوفته اقراص سازند شربتی
از یک مثقال تا دو درم * قرص کافوری منقول از کتاب مذکور که همین صفت دارد * صفت آن مغز تخم خیارین
مغز تخم کدوی شیرین ورد گل سرخ از هریک سه درم تخم خرفه مقشر نشاسته طباشیر سفید صمغ عربی
صندل از هریک دو درم ریوند چینی یکدرم و نیم کافور قیصوری یک دانگ نیم کوفته بلعاب بزرقطونا
سرشته اقراص سازند اطفال را یکدرم و نیم تا دو درم با شربت کاسنی بدهند * قرص کافوری منقول

اردحروه سپید اسپغول خرچالی * صفت آن بنسخهٔ کل بنفشه خشک گل نیلوفر خشک ورق گل سرخ از هر یک هفت درم مغز
تخم خیارین طباشیر سفید زعفران ریوند چینی لک مغسول رب السوس از هر یک دو درم کثیرا یک درم کافور قیصوری
نیم مثقال ترنجبین خراسانی ده درم بدستور اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین ساده بیاشامند * قرص
کافوری منقول از شرح موجز مولانا نفیس بن عوض نافع از برای حمیات حاده و محرقه و دق و سعال و رفع تشنگی
و خفقان حار و گرمی جگر و دل * صفت آن گل سرخ منزوع الاقماع طباشیر سفید مغز تخم خیارین تخم کاسنی
تخم کاهو مغز تخم خرفه مقشر از هر یک سه درم کافور قیصوری نیم مثقال زعفران یک مثقال کوفته بیخته
با آب بهی سرشته اقراص سازند اقراص را در سایه خشک کنند و احتیاط کنند که در روز خشک کردن
نباید و مکرر نگردد بعد از پنج غربال نمی کنند و مکرر زیر و رو کنند تا زمانیکه خشک شود صاحب
اختیارات این قرص را باسم قرص طباشیر کافوری ذکر کرده و در نسخهٔ صاحب اختیارات زعفران داخل نیست
و وزن کافور یک درم است و باقی اجزا از هر یک چهار درم است و گفته که ادویه کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته
اقراص سازند شربتی یک مثقال و این تسمیه باقی است و محمود بن الیاس این نسخه را در حاوی صغیر آورده
و اختلافی که با نسخهٔ صاحب اختیارات دارد آنست که وزن کافور یک دانگ وزن باقی اجزا از هر یک مثقال است
و این نسخه انسب است و مسیحی این قرص را در مادهٔ خفقان حار آورده و بعوض تخم کاهو تخم کاسنی داخل است
و زعفران داخل ندارد و گفته که در هر یک مثقال از اجزای این قرص یک طسوج کافور قیصوری داخل نمایند و [illegible]
صاحب خفقان حار هر روز یک مثقال از این قرص بخورد و گاهی اضافه کرده مسعود بر اجزای این قرص یک مثقال
مروارید ناسفته و در این حالت آن را قرص طباشیر لؤلؤی کافوری نامند * قرص کافوری منقول از بیاض میرزا محمد
باقر حکیم باشی که از مجربات خود انتخاب نموده اند و گفته اند که این قرص نافع است از برای التهاب کبد
و دربای غلیانی و حمیات حاده * صفت آن گل سرخ منزوع الاقماع طباشیر صندل سفید از هر یک سه درم
تخم کاسنی مغز تخم خرفه مغز تخم کدوی شیرین تخم کاهو از هر یک دو درم کثیرا یک درم کافور قیصوری یک
قیراط کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین ساده و گلاب بنوشند * قرص
کافوری دیگر تب گرم را نافع باشد * صفت آن رب السوس طباشیر سفید گل سرخ از هر یک هفت درم تخم خرفه
تخم کاهو تخم کاسنی کثیرا از هر یک سه درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک نیم درم صندل سفید رب السوس از
هر یک دو درم و در نسخهٔ دیگر از هر یک سه درم کافور یک درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی
دو درم با سکنجبین * قرص کافوری بنسخهٔ دیگر دق و تب محرقه را نافع بود و تشنگی بنشاند * صفت آن طباشیر
مغز تخم خرفه تخم کاهو از هر یک پنج درم تخم کاسنی صندل سفید رب السوس از هر یک سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم
کدو از هر یک هفت درم ترنجبین ده درم کافور نیم مثقال بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند * قرص کافور
بنسخهٔ دیگر تب دق و محرقهٔ مطبقه را نافع باشد و تشنگی بنشاند * صفت آن طباشیر تخم کاهو تخم خرفه از هر یک
پنج درم تخم کاسنی رب السوس صندل سفید از هر یک سه درم کافور یک درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته
* قرص کافور اسهال صفراوی را بازدارد و تشنگی بنشاند و تبهای گرم را نافع باشد * صفت آن تخم حماض بریان
کرده گل [illegible] صمغ عربی [illegible] طباشیر سفید گل سرخ از هر یک [illegible] درم کوفته بیخته با گلاب قرص سازند
* کاکنج بفتح کاف و الف و کسر کاف و فتح نون و جیم [illegible] آن را عروسک پس پرده گویند و بهندی راج بهوتکه
نامند و از انواع عنب الثعلب است و بستانی و جبلی می باشد و کاکنج [illegible] نبات عنب الثعلب

و برگش عرنصرو بورگیرار برک عنب الثعلب و دُ و دوب مسل آن است و مرسا خهای آن نگوب وثمرش د رعلاف
مرحی ستة ممانه و دانه اش بعد و سدمي و بعد ا ررسیدن سرخ مسرد وگل آن سفید ما بل بصرحی وحملی
آبرا برگ مانند برگ سبب وغبار آلود ه و سماه و ما ش با رطوبت حسمسد ه و سا ب آن برگبرار نسانی رگل ان
بسیار مرخ و دانه اش زرد ما بل بصرحی زد رعلاف زردي و مستش سنگلاخها و آبرا کا کنج مسوم و عنب الثعلب
مسوم باشد زد رسیده برخوی ارحسیاس و بید ربول بك مثقال آن مسوم ورباده ه ازیك مثقال میرسا حلاط
عقل وجوب مراد ازمطلق کا کنج بستانی آن است ومستعمل اول بوست مرخ دانه آن لسب وبوش باشد ما ل
وابی است سرد وخشك در درجه د وم وملد ربول ود افع امراض گرده ومثانه ومرحهٔ آن مشترح صفرا با دوار
ومصلح حال جگر وربو وعسرا لنفس وامساك کرم معده ومالیدن عصارهٔ آن حافظ آنها است ومحلل ملاس بر امسو
ودافع قروح مرمنهٔ گوش وبعدا رمس آن مرر ور معدا ریك مثقال حب در باب محرب وبلع کردن هب عدد دانه ان
بعد ا ر با کی ارحیض حب منع حمل محرب یافته اند ومجد راسب ومصلحش گلقند است وبد وبرمس ار بوسید
ودانه آن با سحدرم است بدلش عنب الثعلب است * حوارش کا کنج رسی گرده ومثانه را دافع کلد وبول حرب
نا وراد رد وحرارت بسانه وموربس د ووکند صنعت ان برزالسیع تخم کرفس را زبانه ازهریك هب مثقالسعر
تخم خیارین بیج مثقال برز الحماض امیون مقرحلعوره باره بریان مغرحند ن بریان زعفران مغرباام تلخ بریان
ازهریك مه مثقال کثیرا حمار مثقال کا کنج باره بیج مثقال با د وساب بوس بعوسید سوسی یك ماسی با آب گرم
وعسل * اقراص کا کنج د وح مرمسد گرده ومثانه رانافع است وادرار بول کند * صنعت ان برگا کنج مغرحمارین
مغر تخم حوده مغر باد ام سرین منسوریب السوس نساسة صمغ عربی دم الاخوین کثیرا ازهریك د ه د رم تخم
کرفس د ود رم افیون تکد رم کوفته بیخته بآب مرسه اقراص ما رند ود رمانده حسك بها نسل سرسي ارتکد رم
ما یك مثقال اس برص بی تخم خربزه باره حرو است سرد د ر یك درجه وبمرا مب وحسك د رآخرد رجهٔ د وبمو
ذوحیحهٔ سفا بی تخم کرفس داخل نیست * برص کا کنج معمول ارسرح اسباب وعلامات بزجه مسانه را مفید است
* صنعت ان مغر تخم خیارین د ه د رم کا کنج سه درم تخم کرفس سه ك انه کل ارمنی صمغ عربی ازهریك د ود رم
افیون تکد رم اجرا کوفته بیخته با شراب خشخاش اقراص سازند سرسي تکد رم * قرص کا کنج دیگر بیخهٔ سل
استعمل حرجانی که د رذ خیره ذکر کرده وگفته که این برص بمکس وجع فرود ح کلی ومثانه کند وگوست باره
دربانه * صنعت ان بگیرند مغر تخم خیار ین بنجه د رم گل ارمنی صمغ عربی کند ر دم الاخوین اجزا مساوی
ازجمله ده د رم تخم خشخاش سفید مغر بادام سرین مقشر رب السوس نساسة کثیرا ازهریك د ود رم تخم کرفس دو رم
وبمرا فیون تکد رم برگ کا کنج کدحسك باشد سی درم بك مسور معور اقراص سازند سربتی سه درم با مربب نسانه معدار
ده ذ رمودوبت این برص بادرسال مانی بمانده و د رنحهٔ سفا بی ورق تخم خیارین سحدرم وورق دم الاخوین سه درم
است ود ادی مساوی است * قرص کا کنج دیگر * صنعت ان برز السیع معدد تخم کرفس ازهریك سی درم تخم رازیانه
دو درم وزعفران تخم حماض مغر حلعوره افیون کند ر مغر بادام سرین کوهی ازهریك سه درم کا کنج بیست وبنج
هد د مغر تخم خیارین نا برده درم سانه انه سی درم همه را کوبند ه وبیخته با مبیختج مرسمه اقراص سازند
ود ربعضی دم کا کنج سحاه عدد وکندر ودو درم است وافیون در بن اقراص ملله بها ب ورن است کمی آن برای طمب
است * معجون کا کنج خفت کرده ومثانه وُ دول الدم مفید است * صنعت ان تخم کرفس رازیانه ازهریك بیست
مثقال تخم خیارمقشرد ود رم تخم خربزه کران تخم حماض بری افیون مغر صنوبر مقشر ازهریك سه د رم زعفران تلدن

مقوی معده وباه وبلغم معده ودماغ هرچند بیک درم رسیده حب الکاکنج الجمالی اکثار رسیده ولیکن قدر یکنیم مثقال وانواع دیگر
نیز رسید سودمند است یک درم * معجون کاکنج فرحت میافزاید ونزول الدم را سود مند بود * صنعت آن برادرانی همه گرفته
راجانداز بیک مثقال در دهن قند و مغز بادام مقشر بود اسطوخودس بیک درم زعفران دو درم حب کاکنج
بیست وپنج عدد کشنیز حسب ده درم گوشته ... بامثل شربت عسل سازند وبعد از سه ماه تکار برند ...
حماض نیز رسید در یک طلا بی حای مغز پلیتان مغز چلغوزه ومغز تخم خربزه وتخم حماض وافیون نیز
از هر یک ده درم داخل است وگفته که با معجون مشبع بسرشند * کامخ بفتح کاف والف وفتح میم وخای معجمه
بفارسی کامه وجمع اوکوامخ وآن نان خورشی است ... در بلاد ... وبعضی مقطع ... وبعضی ... حرف ومانند مری
است ودر خواص ... بدان است ... کمتر از آن ... اما اکثر ایشان باعث بهای
عدمی وادرار بول است ودر اصفهان کرده ... صنعت آن نگیرند خمیر ... را آرد جو گرده ساخته
در زیر کاه ... چهل روز نهان کنند ... بعد برآورده ... ریزند ودر آفتاب گذارند
ولیکن را باز ... پاره ... مانند ... داده ... را ... اسباب داخل کرد * نگذارند تا مزاج گیرد
ونگاه دارند ... ریزند ... آب ... پاره ... داخل نمایند ... کامه را آرد ...
جوشانند * ... کامخ ... بگیرند ... صنعت آن بگیرند نان واو با رحه
بارحه کنند ودر ... با برگ ... پاره ... برآورده ... بگذارند
... برآورد * ... کرده ... نمایند ... کرده * ...
... راول ... کرد * ... برگ ... وآن را بهمه بگذارند ... کرده
برآورده * حمل کرد * ... پاره ... کرد * در آفتاب بگذارند ... روز
... پاره ... آب ... در آفتاب بگذارند
... روز داخل کرد * ... کامخ ... * صنعت آن بگیرند ربع ...
گندم خالص ودر آب ... برآورد * ... کرد * ...
وآس کرد * آرد ... آنرا ... کنند ... جدا دارند ... خمیر ... گرده ساخته
... بر آن ... باشد * ... * در آفتاب بگذارند ... گردد وآرد ... آنرا در طرف
... کرده * ... پاره ... دو ... * ... در آفتاب بگذارند ... روز
پس ... کرد * ملاحظه نمایند اگر ... پاره ... بگذارند
وآن ... پاره کرده * ... وآن ... دیگر ... آب
... که ... طرف ... در آفتاب بگذارند ... علامت ...
آب آنست که بوی ... استعمال نمایند ... برداریند ... آب
... داخل نمایند ودر آفتاب گذارند ... گردد ... * کانجی بفتح کاف والف وسکون نون وکسر
... که از حبوب ماکول ... وبهترین آن از برنج است * صنعت آن آنست که هر یک
از حبوب را که خواسته باشند ... کنند ... روز ... در آفتاب گذارند
وآن ... ومقوی اعضا ومسکن حرارت ... صفرا ومضر معده ... ومصلحش عسل وگلقند آفتابی است

* باب الکاف مع الباء الموحدة * * کتاب بفتح کاف ودو بای موحده ... الف * کتاب ...

گوشت پاش برسد است و اختلاف خواص آن بحسب اختلاف لحوم است و باید که در پختگی جمیع اجزای آن مساوی
و مثل قوام یابد و آب مواد خون سمن رحص بلدن گرده رصول باه و اسها و مراتی معده مرطوبین و مقوی
اعضا است و در منضج و بعد از هضم مولد خون صالح و باسمان رگسمر و فلفل و با برادونه حاره خاص اسهال مرطوبین
و در سرور المزاج مورث صداع و مصلح آن سکنجبین است و خوردن آب بعد از کباب بعاب مضر و بهترین کبابها
کباب گوشت ماهی لطیف است که در پختگی و در برشتگی جمیع اجزای آن مساوی باشد * کبر بفتح کاف و بای موحده و
رای مهمله نبات است خاردار و برساق و برگش باریک و غلاف گل آن مثل زیتون و گلش سفید و در وسط حمری سمده
بموی بومر که حمار کبر بامند از بلوط در او بر و ... از زرد و باز طوسل رحه در صحرا بهاو کوهها بسیار بهم رسد و بوست
بیخ آن بو سراز سایر اجزا و بسوم گرم و خشک و بیخ الرسن در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک بو مه و مفتح سده
جگر و سپرز و با لغ اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین ادویه سپرز خصوص بروورده آن بسرکه و عسل و محلل ریاح و
بر باز سموم و سلام سود او جهت فالج و خدر و امراض بارده دماغی و عرق النسا و وجع ورک و مفاصل نافع و استحکام
کننده اعضا و با ادویه خوشبوی مثل سنبل الطیب و اسطوخودوس و ادخر و عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن و غرغرهٔ
طبیخ آن دافع بلغم اعضای نفس و بارد آن رافع وضع عصل عصب و ضماد آن رافع قروح خبیثه و با ادویه مناسبه محلل
اورام بلغمیه صلبه و خنازیر و در ... اندمال و با سرکه رافع بهق و برص و با آرد ترمس محلل ورم سپرز و با آرد
جو ... آن و بسر سالیست که استفراغ مثل مثل از طحال میاد ... سود اویه غلیظه و ... کردن آن منکسد رطوبت
را ویله جس ما مل و ... آن نفع مثل مثل بواسیر ... بعضوان نفع مثل مثل عرق النسا و وجع ورک را ...
آن دافع ... امراض و سمیه طبیخ آن با سرکه و حاصل آن جهت درد دندان تطلمومن در کتاب ... فرمود *
که چون بیخ کبر را نرم بکوبند و با سیل آن روغن کنجد بوزن آن آب ... باشد بر آب ... بروز و روغن باید نصف
... آمرا برسر ضماد غلطی کنند موی را سیاه کند و مرگو موی سفید مرو بند و مجرب دانسته اند ... آن
... که گل کبر باشد درد و هم گرم و خشک است و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند آن و از آن ضعیف
تر است و بهترینهٔ آن ملین بطن خصوصا و شکه ... آن ... و ... بلغم و بعد ادویه که اصل بعد آن
در گرما با ... آن و امثال مصر باشد و کمان سکست که آن ... و در آن و ... جسم
و ثمار کبر گرم و بروده ... آن در سیم خشک و حار ... آن ... ملین طبع و برشتگی و ثمار
آن ... اسهال حالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و مصلح ... و ... بروورده آن بسرکه ...
است ... و برگش در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیف تر از گل آن محلل ... جسم و عصارهٔ آن
کشنده ... کرم ... و ... رافع قروح ... و محلل ...
اورام بلغمی خصوص که در گردن و زیر بغل و کنج ران باشد و ... آن باشد و در جمیع افعال سای
آن ... آن است و غرغرهٔ طبیخ آن و همه اجزای آن منقی دماغ و مفتح سده است و ... با آب مطبوخ آن
جهت قروح ... آب آن ... درم است که با عسل و سرکه و شکر ... و از بیخ آن تا سه درم
در سطه ... و مصلحش انیسون و مصر ... و مصلح آن سکنجبین و از کبر
... در بلاد حاره خصوصا با ... و ... آن ... در بلاد بارده ...
آب ... ضعف ... است ... و ... آن ... آن ...
... کرمسه ... بطالت ...

*صفت آن ونیز بیخ کبر زراوند دحرج صبر زرد از هریک دو مثقال مرزنجوش سرخ حبه خضرا کرفس عاقرقرحا ملح
هندی از هریک یک مثقال کوفته بیخته با عرق بهار و بید سرشته حبها سازند شربتی یک مثقال با ماء العسل و
امثال آن بخورند *منفعت کار ارمنی ریاب مردم حکیم محمد یادرمی است جهت طحال *صفت آن روغنای حنظل
دو مثقال بیخ کبر حب المحلب ترید اوریان تخم سنگسبت تخم شبت بالمره دو درم با سکنجبین باسما بسازند
*شراب کبر مسمی بشراب مفاصل مفاصل بلغمی وا سرخای اعصاب را سود دهد و مسهل بلغم و رطوبت لزج
باشد *صفت آن نوشت بیخ کبر را با آب مسرور با آب ترا ماهی رهر ح سورنجان تورند آن از هریک ده مثقال تربد
سفید هر بیخ مثقال صد وانکیس از هریک یک من بطار ن معمور در سربت سازند و بقوام آورند مقدار شربت یک
اوقیه   *فصل در بیان بیخ ادرایس کبر   *قرص کبرا ورام وارجاع طحال را نافع باشد و صلابت آن را سود بخشد
است *صفت آن نوشت بیخ کبر چند رم زراوند طویل دو درم تخم سنگسبت فلفل سیاه از هریک سه درم انیسون
چهار درم انیسون را در شراب انگوری حساب شده حل سازند و باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته اقراص سازند
یک رسم مستعمل از این قرص یک مثقال است این نسخه بیخ حرواست و مزاجش گرم است در درجه دوم و خشک
است در اول درجه سوم و بعضی بوزن اجزا سارون و ابرسا از هریک دو درم زعفران نیم درم اضافه نموده و کفته
که با سکنجبین سرشته اقراص سازند و در نسخه شامی ورق نوشت بیخ کبر چهار درم است *قرص کبر به نسخه دیگر
که همین منفعت دارد *صفت آن نوشت بیخ کبر حب القلقل از هریک ده درم زراوند طویل حرح ترک شداب تخم
سپند انیسون از هریک سه درم انیسون چهار درم اصل السوس مقشر هفت درم انیسون را در شراب حساب شده حل
سازند و باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته اقراص سازند شربتی دو درم با ماء الاصول یا با سکنجبین
بیاشامند *قرص کبر به نسخه سرد از محمد یا فرکه در بیاض مزرباب خود بخط خود قلمی نموده *صفت آن
نوشت بیخ کبر حب القلقل از هریک ده مثقال انیسون زنوند یک مثقال زراوند طویل شداب تابس حرف
بابلی و دع ترکی سیر انیسون از هریک سه مثقال انیسون را در شراب انگوری حساب شده حل کرده با باقی اجزا را کوفته
بیخته با آن سرشته اقراص سازند شربتی دو درم *قرص کبر که صلابت سپرز را سود دارد *صفت آن نوشت
بیخ کبر قسط الصاعص تخم سنگسبت از هریک هفت درم سنبل الطیب اسارون مصطکی از هریک یک درم عصاره غافت
عصاره افسنتین از هریک سه درم کوبند و بیخته اقراص سازند شربتی از یک درم تا دو درم *قرص کبر به نسخه
بیمارستان عضدی نوشت بیخ کبر چهار درم تخم سنگسبت فلفل [illegible] اسارون زراوند طویل ابرسا از هریک دو درم
زعفران نیم درم کوفته بیخته به سکنجبین سرشته اقراص سازند *قرص کبر به نسخه محمد بن ذکریا در منصوری
که از برای وجع طحال هرگاه سود داشته باشد آب حرارت *صفت آن نوشت بیخ کبر تخم سنگسبت از هریک ده درم زراوند
طویل ترک شداب حرف و ح ترکی سیر از هریک سه درم اسی سه درم و نیم انیسون را در شراب حل کرده باقی ادویه کوفته
بیخته با آن سرشته اقراص سازند شربتی دو درم سود هی یک فرص با سکنجبین عسلی یا ماء الاصول *قرص کبر به نسخه
دیگر که نافع از برای ارجاع طحال رسیده تکمیل *صفت آن نوشت بیخ کبر اسی از هریک چهار درم زراوند طویل دو درم
فلفل تخم سنگسبت از هریک سه درم انیسون را در شراب که حل کرده باقی ادویه را کوبیده بیخته با آن سرشته و اقراص
سازند شربتی از یک مثقال تا دو درم با سکنجبین و در نسخه دیگر اسارون ابرسا از هریک دو درم زعفران نیم درم
اضافه شده *قرص کبر به نسخه سند اسعد [illegible] درد سپرز را سود مند است *صفت آن نوشت بیخ کبر اسی
از هریک سه درم زراوند طویل شیطرج سورنجان شداب [illegible] اسه از هریک سه درم تخم سنگسبت هفت درم انیسون را

در سرکه انگوری حل کرده با بقیه ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یک درم و نیم تا دو درم
با سکنجبین یک مثقال * قرص کبر دیگر * صفت آن پوست بیخ کبر بوزن دو درم و نیم تخم کرفس از هر یک یک درم کوفته بیخته اقراص سازند
شربتی سه درم با شراب * قرص کبر دیگر دو درم زرا که از ترمدی باشد سوده اند * صفت آن پوست بیخ کبر نیم
درم کشت از هر یک ده درم اسقولوقندریون نیم درم زراوند طویل ترک بیدانجیر سنبل ابهل و ج ترکی و نیم فلفل
از هر یک نیم درم اشق یک ربع و آن را در سرکه حل کرده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی دو درم
با سکنجبین بزوری یا ماء الاصول * قرص کبر که مایل باعتدال است بتالیف حکیم احمد موسوی * صفت آن نیم
کاسنی مغز تخم خربزه از هر یک نیم درم پوست بیخ کبر سه درم پوست بیخ بادیان مغز تخم کدو از هر یک دو درم ابرمایل
مثقال و نیم زراوند طویل قوة الصبغ از هر یک یک درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین بزوری
* قرص کبر معتدل آماس سپرز را دور گرداند سود مند است * صفت آن مغز تخم خیارین سه درم زرین گل سرخ نیم
کاسنی کشوث از هر یک دو مثقال پوست بیخ کبر گل گزکوهی سوخته از هر یک دو درم ریوند چینی ابرسا از هر یک
یک درم و نیم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی سه درم با نیم درم با آب کاسنی تازه و اسفاناخ و نیم ساده
* مطلی کبر که کبر که بفارسی رستی کبر باشد جهت طحال نافع جوب با سیاه سورنجان * صفت آن بگیرند
کبر را و در آب و نمک خیسانند و آب نمک را بنمک بل بسانند تا سرخ گردد و اگر از برای این امر نمک سرمه
اکتفا نمایند که اندک تلخی در آن باقی باشد بهتر است پس برآورده با آب خالص بخته خوب فشرده تا آب از
حبر آن برآید در سرکه انگوری بنشانند که حباب هر که حما را بگیرند سرکه بربالای آن باشد نگذارند تا بر مثل
و استعمال نمایند و مطلی پوست بیخ کبر در این امر انفع و ابلغ است و مطلی حمار زره حام کبریت مفید است * کبریت
بکسر کاف و سکون بای موحده و کسر را و سکون یای مثناة تحتانیه و تای مثناة فوقانیه بفارسی گوگرد و بهندی
گندهک نامند و آن اصل جمیع المعدنیات اصل نارد آنها است و آن چهار قسم می باشد یکی سرخ شفاف لامع
که کبریت احمر باشد و یکی زرد مایل بسبزی که آن را اصطکاری و اصابعی باشد و یکی سفید مسمی بگوگرد فارسی
و قسم چهارم مایل بکبودی و آن را کبریت اسود و گلدار نامند و اینچه از طبع آب چشمه های گرم وارد آن بعضی اماکن
بهم رسد مایل بسفیدی می باشد که نیم سوخته است و بهترین اقسام آن احمر است و اقسام آن در آخر سیم گرم
و خشک است و گرمی آن غالب بر خشکی و بدترین آن نوعی مایل بسبزی و در رعایت دیده و محلل و ملطف و مفتح
و منضج و جالی و جاذب و شرب آن مقاوم جمیع سموم و بارزه تمسیم است جهت سرفه رطوبی و رفع ولدوار خلط و بلغم
سینه و نفس و رفع برقان و زکام و نزله و اقسام حرب رطب و خارشها و طلای آن محکی عرق با اعضاء و معده کند
موی و با عسل و نیل سوده با بول و آب جهت گردن مزمن و با عسل در حار عسل و سرکه جهت جذام و جوشهای
مرداری و نتفش الانثیین و با سرکه و نطرون و عاقرقرحا جهت قلع آثار و حکه و جرب و بثور و ورم ناخن و بهق خلد
* و داء الثعلب و تعلب و اکله و قروح رطبه و با حماض جهت قوبا و با سرکه و بعضی و با لعاب جهت یقده و با صمغ جهت تحلیل صلابات
و باحب الغار جهت امراض بارده و صداع و با مارسیمرون گوگرد مع عرق جهت نقرس و قروح سرو و بواسیر
و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبه جهت نقرس نافع و دود آن جهت زایل نمودن عرق و سعوط آن جهت صرع و سکته
و سعفه و عسل و بخور آن حابس زکام و نزله و مسقط جنین است و با ... گرم تر جهت جذام و بخور و طور آن
رافع کرمی و دل ... و مصر سعفه و مصلحش کمتر از ... هر سه سر اردو و ... ثانیا یک مثقال است و مصلحه
آن جهت ... و سعفه و رفع حرارت آن بی ... کرد آن با ... ماب ... امه

* دیگر رسم بر نمودن کبریت آنست که ظرفی را از سرگین پر کنند و سر آن ظرف را با پارچهٔ کرباسی ببندند و بالای آن
کبریت ریزه کرده نهند و طبقی از سفال بر بالای گوگرد نگاه دارند و در میان طبق سفالی سرگین گاو حمل کنند
و آتش دهند و یا آنکه اخگرها گداخته بدهند تا که گوگرد آب شود و از پارچهٔ کرباس گذشته در میان سرگین
انگاه گوگرد را از بالای سرگین دور دارند و بعد الحاجت بکار برند * حب کبریت جمیع امراض سوداوی و بلغمی را نافع
است * صنعت آن گوگرد مغسول فلفل سیاه از هر یک پنج درم برگ کانی دار فلفل نمک سیاه نمک طعام از
هر یک دو نیم درم اجزا کوفته بیخته با آب لیمو که بهندی کاغذی نامند خمیر کرده حبها بندند و با [illegible]
مرتبه [illegible] کنند پس بقدر یک نخودی حب بندند و حسب [illegible]

* فصل در ذکر نسخ دواء الکبریت بدانکه این از تراکیب بنده مقدم بر تریاق فاروق است و آن را معادل
تریاق فاروق در نفع شمرده اند و این از تراکیبی است که استعمال کرده نشود مگر بعد از شش ماه از ساختن آن و
قوت این دوا سه سال تا چهار سال باقی میماند و گرم است در آخر درجهٔ ثالثه و خشک است در وسط درجهٔ ثالثه نافع است
از برای جمیع امراض بلغمی و سوداوی و از برای جنون که با سردی می آید و جنون مرسلهٔ حادثه از بلغم و سودا و
عرق النسا و وجع مفاصل چون با آب کرفس خورند و جمیع اوجاع مزمنه و مرضهای کهنه حادث از رطوبت و برودت و طحال
با آب قرنفل و اوجاع عظم با آب نیم گرم و از برای زیادتی بلغم و امراض مشایخ و در بلاد بارده مانند روم با ماء العسل و
عکس اسهال با [illegible] و از برای تفتیت حصاة و ادرار با سکنجبین بزوری و از برای سعال و جمیع امراض صدر چون
ضیق النفس و ربو [illegible] و از برای سموم با لبن حلیب بقری و [illegible] و از برای اصحاب بواسیر
و امراض مقعده با آب گندنا و این دوا موجب لاغری بدن است و مصلح آن ماء اللحم و مضعف کبد است و مصلح آن
عناب و کتیرا است و شربتی از آن یک درم است و اطبای هند بسیار رغبت با استعمال این دوا دارند و [illegible]
استعمال این دوا مینمایند از برای [illegible] طغرالدین سفائی گفته که از منافع عظیمهٔ این دوا انفع است از برای
ادویهٔ ممسکه چون افیون و بنگ و کوکنار و بزرالبنج و بیخ لفاح و رفع ضرر آنها و نفع از برای گزیدن عقرب و رتیلا و از منافع
عمدهٔ آن انفع است از برای گزاز و استسقا * صنعت آن به نسخهٔ یوحنا ابن سرابیون بزرالسذاب مقشر [illegible]
[illegible] از هر یک دوازده مثقال فلفل سفید شش درم کبریت زرد صافی دارفلفل [illegible] طویل
بیخ لفاح از هر یک سه درم صمغ عربی [illegible] ادویه را کوفته بیخته معجون سازند و در [illegible]
و نیمهٔ بلغمی یک درم از وی با آب کرفس و آب بادیان بکار برند و [illegible] و در نسخهٔ شیخ
دارد افیون و زعفران از هر یک ده مثقال در نسخهٔ یوحنا افزوده است و گفته که صمغ را در شراب یا در [illegible]
حل کنند [illegible] ادویه را کوفته [illegible] نگاه دارند و بدانکه
این دوا را در اول [illegible] استعمال کنند که نافع است و نسخهٔ معصومی
نسخهٔ شیخ داود است و وزن گوگرد سه درم است و در نسخهٔ دیگر شیخ داود [illegible] سلیخهٔ سیاه [illegible] مذاب
است از هر یک پنج درم زیاده کرده شده و در نسخهٔ صاحب کامل الصناعه و نسخهٔ یحیی بن عیسی بن جزله این دوا
از هر یک ده مثقال است و این نسخه اصح نسخ دواء الکبریت است * دواء الکبریت به نسخهٔ شیخ الرئیس * صنعت آن
کبریت زرد [illegible] از هر یک هشت درم [illegible] مذاب [illegible] از هر یک ده درم
افیون زعفران از هر یک دو درم سلیخهٔ سیاه دوازده درم فلفل سفید [illegible] درم ادویه را کوفته [illegible] مصفی
سرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند و باید که [illegible] این دوا [illegible] ساعت [illegible]

بنسخهٔ موافق اکثر نسخ مانوس است و در بعضی نسخ مانوس با ادویه مذکوره شش درم ورو بنج سفید نیز داخل
است و در بعضی نسخ ریوند بجای بزرالبنج مذکور است این مرد در نسخه غلط ست نسخه اول که اربنج ذکر کردند
صحیح است و بعضی گفته اند که شربتی ازان نیم درم با یک مثقال زیرب سوسن تا یک درم است * دواء الکبریت
بنسخهٔ معمولی جهت مرضهٔ بلغمی و سوداوی نیز گفته اند نافع باشد و اکثر اوجاع که منه بلغمی سوداوی و
کردن حیوانات و جرب و غبار بر آنها * دمه و بول و حیض برانند و سنگ گرده و مثانه را بریزاند و دفع سموم و هوام
کند و فعل آن مرکب با تریاق فاروق نزدیک است * صنعت آن فلفل سفید گوگرد زرد از هر یک شش درم بزرالبنج
زرد نانخواه صاف از هر یک دوازده درم زعفران افیون از هر یک ده درم فلفل دار فلفل زراوند طویل پوست بیخ لفاح
افیون در مر از هر یک سه درم صمغها را در شراب کهنه یا عسل حل نمایند و ادویه کوفته بیخته با عسل
صاف بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند از یک درم تا یک مثقال باشد * دواء الکبریت بنسخهٔ دیگر در
نفع مساوی با اول * صنعت آن گوگرد زرد بزرالبنج سفید بزر مرمکی صاف صمغ سائله صعتر فارسی از هر یک
شش درم سلیخه دوازده درم بیخ لفاح افیون فرفیون از هر یک سه درم اجزا کوفته بیخته مرو افیون را
در شراب حل کنند و حاجت نمیراست باشد حل آن با عسل صاف بسرشند و بعد از شش ماه بعد از یک درم تا یک درم
با آب گرم و خداوندان بلغمی را با آب کرفس با آب بادیان دهند * دواء الکبریت بالسف مرسله موسی
مسیحی بن ماسویه گفته که این دوا در تقویت احشا و معده و جگر و در دفع از برای فالج و سستی و سیلان لعاب و
عرق النسا و دفع ضرر سموم و حفظ حرارت غریزی و تحلیل ریاح و درد احشا و ضعف باه بی مثل است و در اول
درجهٔ بالغه گرم است و موافق مبرود بن و شربتی از نیم مثقال تا یک مثقال است * صنعت آن سنبل الطیب
حب بلسان مصطکی حب الغار زرنباد از هر یک دو مثقال زراوند طویل فلفل سفید
کرفس افیون با الصواد زیره کرمانی قطرا سالیون اسارون کبریت زرد از هر یک ده مثقال جندبیدستر
کندر از هر یک چهار مثقال دو و دار فلفل مرمکی مر صافی افیون از هر یک دو مثقال عود هندی فلفل سفید
از هر یک نیم مثقال زعفران یک مثقال و نیم مسک نیم مثقال افیون از هر یک یک مثقال با دو وزن ادویه عسل
مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند * فصل در ذکر مرهم و دهن الکبریت * دهن
الکبریت نافع از برای سعفه و جرب و قوبا و حارش و جمیع اوجاع بارد بلغمی را نافع باشد * صنعت آن کبریت زرد
کوفته و چهار رطل آب در دیگ داخل کرده پاره کرباس را بآب آلوده نموده بمالند سازند و پیاله روغن کرده
بر روی جوش سوار نمایند و مرور جمع نموده بر طرف می‌بم ... کرده بگیرند و در جرب و قوبا و حارش
مالند که بامر الله عز و جل بغایت نافع است * دهن الکبریت از صناعت ... جهت امراض بارده عقله و
جمیع جسمانی عصبه و عرق ربع و امراض بلغمیهٔ نافع است و طواعین و قروح خروج بواسیر و تاکل ... و قروح و امراض
معده و کبد و طحال و رحم و مثانه و مفاصل زیاده مسرود و علتها ... ادویه مناسبه و از برای حمی لسعه
مرور و رطل از بوست ساعت با طبیخ اکلیل الجبل و برای عب با طبیخ مطبوخ دو شراب و برای ربع با آب لسان
الحمل و برای طاعون با طبیخ ... شراب و برای صرع با سکنجبین و ... با فلفلی بریان فاروق و با طبیخ ... برای سعال
و برای سیلان ... با آب افسنتین و برای وجع معده و قولنج با آب ... و برای برودت کبد و استسقا با آب انیسون با
آب حلبه و برای سدهٔ ... و وجع طحال با طبیخ کبر با ماء الاصول و برای آماس با آب ... و برای اخراج ... جنین
با آب افسنتین و برای رحم با طبیخ ... و برای عسر البول با شراب و برای نقرس و وجع مفاصل با طبیخ قیطارش

و بالا کرده مسدود نموده حرارت دهند * صفت آن بگیرند کبریت زرد خالص هر قدر که خواهند و به اندازه آن رمل مانند
درشیشه گردن کج کنند که بگل حکمت گرفته باشند و بگذارند برآتش ملایم مستمر تا الحرارة بالتمام جمعیت که
کبریت مرتفع گردد و تقطیر نماید دو روز و دو شب بعد از آن برداشته آن را در شیشه کنند و بکار برند * دهن
الکبریت نوعی دیگر * صفت آن بگیرند کبریت خالص هر قدر که خواهند و در ظرف نمایند و بالای آن سرکه انگوری
آن مقدار که یک انگشت بربالای آن آید کنند و در ظرف دیگر در سرگین اسب دفن کنند سه روز و بعد از سه روز بیرون آورند
و تقطیر نمایند از آن مایعی را بیرون آورند و روغن کبریت در ته ظرف ماند بعد از آن دفن کنند آن را در سرگین اسب
بیست روز دیگر بیرون آورند و در ظرف انبیق مقطر نمایند و روغن را در شیشه نگاه دارند و بعد یکماه که
تصفیه یافته باشد بکار برند * دهن الکبریت نوعی دیگر * صفت آن کبریت یک رطل نوشادر یک اوقیه همه را
سحق بلیغ نمایند و خمیر نمایند با آنکه در آن اندک نمک حل کرده باشند پس تقطیر نمایند با قرع و انبیق پس قطره
نمایند از آن آب را و نگاه دارند دهن را و استعمال نمایند و از آن دهن نافع است جراحات
عصب را * دهن الکبریت نوعی دیگر * صفت آن بگیرند کبریت صافی و به اندازه آن روغن زیتون در ظرف کرده کنند و
برآتش ملایم طبخ نمایند پس تقطیر نمایند بالای آن و در شیشه نگاه دارند و بعد الحاجت استعمال نمایند * عرق کبریت
که اهل صناعت ماء العروس نامند بغایت ملطف و مجفف رطوبات و مفتح و مفرح اعضا و سدد المعده و مقوی
اخلاط رقیقه و مفرح و مقوی دماغ و امراض بارده مثل ضیق النفس و سعال نافع و مالیدن آن بر دندان رافع وجع
و امراض آن و لیکن مضر بدندان است و مصلح آن حرور و عسل است و سوای نگذارند که بدندان دیگر
برسد و داشته را بآب آلوده بر آن دندان بگذارند و اگر بر موضع کرم گویند نگذارند تا راه کند و وجع را ساکن
کند و اگر بر عرق مدنی گذارند همه را بر آورد و اگر مقدار یک قطره از آن بر آب کاسه و با سماق در ریختن مرور را تحلیل
دهد و اسهال طعام آورد و ضیق النفس را مفید و نافع است * صفت آن بیلی از شیشه بلند شکل بگیرند و یا
کاسه چینی کعب آن را سه سوراخ نماید و با چهار سوراخ نمایند و با فلیجی چینی کلان که از برای سه گوی گذاشتن و عمر آن تا ...
از جنس می آورند کعب آن را سوراخ نمایند و از آهن یا مس و ارکوب تا آن بارها بیارند و در آن طبقی از جنس
با جاجی گذارند که لب طبق از لب سفالی یا کاسه با فلیجی از هر طرف مقدار دو سه انگشت زیاده باشد و تا به جوف
در میان آن گذاشته بالای آن چراغی بگذارند و اندک کبریت خالص صافی که به نمد آمله باشد
در آن چراغ با اخگر بسوزانند و اطراف سفالی را بکاغذ و خمیر آن بگیرند و محکم نمایند که دود اصلا بیرون نرود
و تمام آن در سفالی بسته و بایدکه سفالی با عمر آن را اندکی مستور نمایند یا سرپوش ناعمره از تکلف بحکمت در طبق
ریزند و باید که سفالی را حرکت ندهند و کمر وسط سفال با شد و اگر سفالی یا کاسه با عمر آن نارل را بیرون
برکنند بکمی از سفالی گرمی یافته بیرون آید و اگر حکمت بگویند و باید که بربالای دارها آرد ماش بمالند و اگر
عرق کند و نشانه برآمدن خراشد که آن را تصفیه نمایند باید که آن را در ظرف برده بمکرر حکمی مقطر نمایند و اگر مکرر
مقطر نمایند بهتر است و بعضی نسخه به آن که دارکه نمد آن شیشه را نظرف الله روی فرو رفته باشد در جوف آن آب کرده گردن
شیشه را تا زیر به سفالی ... ببرند و سر آن را گرم نگذارند و در سیم تر برود تا آب خوب شیشه عرق
شیشه آن به زمین آید و لیکن باید که دهن شیشه را باز گذارند و چون آب گرم شود سفالی نماید که سوزی از عرق آن
مهملا از حصار کمی بطور است و باعمر آن مستور و مزاج را بسیار مضر و اگر سوزی را بر روی سه چهار جست نگذارند
که طرف اسایه آن بر جسته باشد و طرف تنگ آن بالا و سفالی یا کاسه یا شیشه در وسط آن بند شود تکه دیگر

پاک ساختن بغاری ساز برند و شیشه را از کاغذ گرفته گل و سوراخ بگذارند برای سفید با آتش خاموش شود و بر
سفید نیز همان دستور کبریت شور است مذاب اذا از طرف دهن سبو که در یکطرف آن می باشد بیرون است
و اگر شیشه باشد از بی حرارتی سفید و ساخته بران کاغذ گرفته بر سر آن دو سوراخ بگذارند و یکطرف آنرا سر راه ایشان تقدیر
آنکه دست بران برود از برای مرحمت کبریت گداخته و بران بردن از کاغذ آویخته ته باشد حرارتی باشد آن بلندی
در وسط آن گداخته سفید و عسرا آبرا بران سد باشد آوبران کرده اند شیر و سطور کبریت شور است و عرق کشیده
بر خوب است و این مرد و هم در صحن خانه سرآن گذاشت و عرق کشیدن احتیاج نکوئیه و حقیقت طریق اصل
دیگر آن است که در طبق حسی بزرگی سه پایه آهنی گذارند که از حدادی پایهای آن سه پایه سیخهای کج به بلندی
چهار انگشت مفرح برآمده باشد و ظرف کبریت را به سه پایه بر سر سیخها کاسه را منعکوس گذارند که لب های کاسه
در اندرون طبق حسی باشد که عرق دران چکد و کبریت اذا ل اذا ل موزید و بعضی کوچک دمه بلند آهنی
کبریت دران ریزند که دود آن بآتش نرسد و اگر کاسه ها و طبقها و سه پایه هها همان مسقف باشد در
بلور و عرق بهار و سیوان گرفت و در بن احتیاج سوراخ کردن کعب کاسه نیست و اگر کاسه بازل باشد پس آن
را ذکل حکمت بگیرند و بدانکه کبریت این عمر در میان طرف آهنی باعث آنکه خواهند روشن شود و روشنی آن نماند
بهار و مشکل است * طریق مستعمل آنست که بد ری کبریت را در ظرفی کرد بر آتش گدا و بد با گداخته شود پس فرود
آورده بد ری زغال را کوبیده بآن ممزوج نمایند و بگذارند تا سرد شود و قطعه قطعه نموده نگاه دارند هر وقت که
خواهند پارچه های کبریت خالص را در ظرف آهنی گداخته دو سه قطعه از آن کبریت ممزوج بزغال را روشن کرده
بالای آن سفید بگذارند و چون خاموش شود سیاه نماند و چون کبریت خالص موخته شود بازند ری کبریت
خالص با آهنی دران ریزند و همچنین تا هر مقدار که خواهند و باید که مستعمل آن موی سر و چانس را بر روی
خود را از دود آن محافظت نمایند و بعضی برای سهولت استعمال بد ری گوگرد را نرم سوده بر پارچه کرباسی پاشیده
فتیله ساخته دران میگذارند زرد و خوب مستعمل گردد * کبوس نابع جمیع اسمرحای معقد بدانکه کبوس اذویه
و اگر بیند که سفار بر ما باشد بر موضع علت نباشد و اگر سیراب باشد بر پارچه باشد بر موضع علت نهند
و این مرتب نمیر است * صفت آن حفت بلوط و سازکند زنج مصری صلب مصری مرآسنگ ابلمسای فصد بالسویه
سماق نرم سوده بر پاده باشد بران بندند * کبوس دیگر نافع جمیع اسمرحای معقد * صفت آن
حفت بلوط کند ر صنج مصری دم الاخوین کهربا سوده گل ارمنی صلب مصری مرداسنگ ابلمسای فصد اجزا مساوی
سماق نرم سانید بر پاده باشد بر موضع بندند نافع بود * کمم بضم کاف و بای مثناة تحتانیه و میم نام
ونبات است بری و بستانی می باشد بری آنرا در بازید راین و تنکا بن سالتی باشد یعنی خاش سفال و آنچه
به تحقیق پیوسته آن برگ نیل است و برگ آن شبیه ببرگ مورد و ساقش عمود مجوف و انبوه و ثمرش بعد و فلفلی
و بعد از رسیدن سیاه می گردد و در میان کوهی آب در کنار رود خانها و رنگ زار ها می رو بند زرد و بسیار گرم خشک و
با قوت حالیه و باهیه و محلله رضماد آن با آب رمد جهت صداع ریحی و بلغمه و سده و حود و ورم و ورم و زحیر
و طلای آن جهت زکام رطوبی و سایر ریحی و آشامیدن آب آن را ب طبخ آن بعابه معی و جهت گرفتن سنگ دوانه
مثانه و بعمرش خرما است از برای حضاب و ملائمت نگارور بی در شرح موجز و مسود است بعربو سه که رمسه
هندی حمل باره در تحف و بطوس بعمر واسرح است و رسمه کرمانی شبیه آن کمرود بر برنگ آن می ماند
و لیکن شبیه آن مایل بسیاهی بود برنگ سوی است و بسیار طا و سبب ندارد و حکیم میر محمد مومن در تحفه کمرا

وبرای برگ بید السه رفق ساق این مرد کرده تا آنکه گیاه بید سفید نگیاه کیاب و برگ آن عریض تر از برگ وسمه
و ساق آن سحرت مشابه بخلاف وسمه و وسمه مضعف دماغ و مصلح موی بند ولادت و تخم آن که در رنگ و مقدار
ملاف سمه سحر تر است و سایل نصابی نمرتن ادویه مانع نزول آب و رافع نازل آن است و تمخضابات از وسمه و مداد
مصنوع از بن تمر آن در حرف الحا و حرف المیم در خضابات و مدادات ذکر یافت و مشابه ابسانا بیع * دهن الکمر
جهت نواسیر را مراض بارده سعفه و منع ریختن موی و رفع دردهای بارد مفید * صفت آن نگویند آب برگ تازه
آن را هر قدر که خواهند و مرور با آن روغن کنجد تازه داخل نموده تا بس ملایم طبخ دهند تا آنکه روغن جا بماند و
نمو ردو بکار برند *فصل در ذکر بعض اکحالی که اثمد که مثل سرمه است در اینها داخل نیست* واکحال که
اسماء آنها اصل و معرب است در حرف الالف در ذیل اثمد ذکر یافت بدانکه اکحال از برای کسب بد بیدا است اقدم
از بهر او اراده بقعه عین است و دران را ستمال آن اراده نقعمس باشد که تها ست سعی و عامه احجام مرعی دارند که اسمای
مرتبه داخل باشد و کهنه و فاسد نشده و حروس نعنی زیرورد زیت و عمر مشابه الاحر اماسد بلکه حارح نوع
جمد باشد و کمال مبالغه در سحق و صلابه در حرن وعمل و بد نمو ر نرست آنها نماید و اصلا نماوت نورزند زیرا که
جسم عضو نیست بغایت شریف و بتفصیل این احتمال آنکه ادویه حجریه باشد سادیه و نوع یا غیرها آنها را از سنگ
صاف نرم باید عبار نساید و آنچه محتاج به تعسیل و تصویل است بد ستوریکه در اماکن خود ذکر یافت عمل
آورند و آنچه محتاج تصویل است باید سحق و عمر با سرید ستور و آنچه محتاج به تربیت است باید از زرت
بسر حرونوسیا تاب عوره سر بد ستور مسطور در حای خود و ممحسن سایر امور کا سعی سرمی دارند و مرید را
جدا جدا کوفته و نرم بسته رسایند غبار نباشد و از آب گرد و غبار خارجی محفوظ دارند پس یکجا نموده با رسحق
کرده در شیشه نگاه دارند و بعد الحاجت با میل طلا یا نقره یا اسرب یا چوب تیم ریزیک که نیمار نرم و املس ساخته
باشند در چشم کشند یا دران بپاشند * کحل الجواهر که تقویت چشم نماید و از آفات محفوظ دارد * صفت آن
یاقوت رمانی مروارید ناسفته دهنج فلفل دارفلفل از هر یک دو مثقال لعل بدخشی لاجورد معمول از هر یک مثقال
نوشادر معمول سادج هندی نعوالطیب از هر یک چهار مثقال مشک تبتی خالص یک مثقال بدستور
مرکب نمایند * کحل الدهبه * صفت آن توتیای هندی توتیا ملیله زرد صبر سقطری از هر یک یکدرم فلفل نیم درم
بدستور کحل سازند * کحل الدهبه دیگر * صفت آن توتیای هندی حکاکه توتیا ملیله زرد مساوی مرد ورا تا ب
عوره سحق نموده کحل سازند * کحل العزیز نافع از برای ظلمت بصر و ضعف عین و سبق رطوبت * صفت آن نحاس محرق
معمول املیمات الدهمهانج سندی صبر سقطری نوشادر سنگ بصری از هر یک یکدرم زعفران دو درم فلفل دار
فلفل نوشادر از هر یک نیم درم مشک تبتی خالص کافور قیصوری از هر یک یکدانگ بدستور کحل سازند * کحل منقول
از قیصوری محمد بن ذکریا جهت نصر یست و ضعف بصر را که از رطوبت باشد نافع است * صفت آن نگیرند توتیای
معمول سه درم و در آب مورد خوش تازه یک ساعت تر نمایند پس صاف نمایند و با توتیا نمر نسد و نگذارند
تا خشک شود پس آنرا سحق نموده نگیرند زنجبیل دارفلفل فلفل ماميران از هر یک دو درم نوشادر یکدرم همه را
با آب رازیانه تازه نرم حل نموده تا رسانند و استعمال نمایند * کحل دیگر موی مژگان ریخته را برویاند * صفت
آن اسفیداج و ماهیچه نیم درم دخان کندر چهار درم سنبل الطیب حب بلسان از هر یک سه درم لاجورد معمول دو
درم بدستور کحل سازند هر صبح و شام با میل بر اشفار عین بکشند * کحلی که نافع است جهت بیاض * صفت آن
زرد خطاف را بعسل سرشته چشم کشند * کحل نافع از برای اسباع جدیده * صفت آن مرارة زرعا لهمرارة کلنگ فلفل از

هر یک دو درم مراره بمرتبه زان از هر یک نیم درم سرب محرق اسفیداج از هر یک نیم درم مروارید اصل کرده
وریسمان دوغه را بلسور صحیح نموده کحل سازند * کحل نافع از برای ربیع سبل از مجربات محمد بن زکریا * صفت آن
بگیرند پوست بیضهٔ مرغ که بچه برآورده باشد پس بخوسانند آنرا در سرکهٔ انگوری که بسنده روز در موکلی پس ماند
بمو در سبد کرده آسیاب نگذارند با حسلیس وصحیح نموده بسحق کنند * کحل نافع از برای حول * صفت آن
بگیرند سه روس ماهی سحق نموده بنه بسند درخرقهٔ نازکی و سلد کرده در چشم کشند * کحل نافع از برای
غشاوه چشم منقول از مجربات شیخ * صفت آن نیم زعفران شیرکوری مرد و راحوب سرمه نرم سایند در چشم
کشند * کحلی که محافظت چشم کند و بصر را قوت دهد و جلا دهد * صفت آن توتیای کرمانی دوازده درم کوبیده
درآب سرد بشوش در ونا آنرا از وانه بر بمروریند و حسل سازند چند مرتبه مکرر کنند پس بگیرند صبر زرد حصص
مکی سنبل ماسا از هر یک یک درم و سمر مصطکی فلفل دار فلفل ماميران حسني از هر یک یک درم کافور ربع درمی
نرم بسایند و جمع سازند در چشم کشند * کحل اعمی جوف باصره بمر افزود معدل حمره و رمد منع را سود مند
بود * صفت آن توتیای کرمانی مغسول کافور سنبل بسایند احرامیه اوی سایند ساز بسایند و نگاه دارند و
بعضی ربع یک جزو کسراسرا افزوده اند * کحلی که حفظ صحت چشم نماید * صفت آن توتیای کرمانی ده درم صبر
زرد حصص مکی از هر یک یک درم سنبل ماسیاسیه درم کافور سوری یک دانگ سحق نموده استعمال نمایند
* کحل سادج سر را قوت دهد و دمعه را باز دارد و حکه و جرب را سود دارد * صفت آن سادج هندی مغسول ماخ
هندی از هر یک دو درم دار فلفل دم الاخوین از هر یک نیم درم مار وردی سوخته از هر یک یک درم دانه سبل از
هر یک یک دانگ کافور منصوری یک طسوج کوفته و بیخته آن اکتحال نمایند * کحل سادج نسخهٔ دیگر که
همین منفعت دارد * صفت آن سادج هندی دو درم ساذج هندی دو دانگ دار فلفل سنبل الطیب از هر یک نیم درم
دم الاخوین یک دانگ روی سوخته نیم درم دانه سبل از هر یک یک دانگ کافور نیم دانگ مازری نیم درمی
کوفته بیخته با میل در چشم کشند و بدانکه صاحب حاوی صغرا این کحل را با سم کحل سمیح ذکر کرده است
باعتبار آنکه رنگ آن برنگ سنبل است و در نسخهٔ آن کافور داخل نکرده * کحل سادج دیگر منفعت شرول آن
وصف شد و اسرار و سلاق را سهالت نافع است * صفت آن سادج هندی مغسول توتیای کرمانی سنبل نولس
سوخته مروارید ناسفته سنبل سادج هندی اهلیلج باهره صبر سقوطری سرطان سوخته زعفران سنبل الطیب از هر یک
درم توتیا در فلفل سفید دار فلفل از هر یک یک درم نیم مسک یک دانگ کوبیده بیخته کحل سازند * کحل روشنایی
سبل رطوبت را نافع بود ظلمت بصر را معدل ساخته دهد * صفت آن سادج مغسول نیم درم سوخته اهلیلج
کابلی هندی نوره از هر یک فلفل از هر یک چهار درم زنجبیل ... درم صبر سقوطری سنبل الطیب زیره از
هر یک یک درم مسک زنگار توتیا هندی از هر یک دو درم زعفران توتیا از هر یک یک درم کوبیده کحل سازند
* کحل روشنایی نسخهٔ دیگر * صفت آن نیم سوخته سادج هندی مغسول از هر یک نیم درم فلفل دار فلفل زنجبیل
... سرطان از هر یک نیم درم زنگار صبر سقوطری نوره از هر یک یک درم اهلیلج هندی دو درم المیرو کوفته وصلایه
کرده با عرق بسیار سود زرد صبر زرد با میل در چشم کشند * کحل دیگر که چشم را قوت دهد و بالجمله مرطوبه
را صاف کند و مادهٔ سبل رطوبت را از چشم باز دارد و نور بصر را بیفزاید * صفت آن ... فلفله کابلی صبر زرد
ماميران حسني زرد چوبه از هر یک دو درم سبل غمری مروارید ناسفته زنجبیل زعفران سنبل هندی هر از یک
سادج هندی مغسول سرطان بحری سوخته توتیای هندی سنبل ماسیا کافور منصوری سنبل فلفل اهلیلج

دهنی ورق گل سرخ حضض مکی از هر یک مثقال زرد آجر اسفیداج کوبیده بیخته بر روی سنگ سماق بکر و آب باران پاره
ملایه کرده در سایه خشک نمایند و باز صلایه کرده نگاهدارند و همیشه با میل طلا در چشم کشند که بسیار نافع است
* کحلکه بیاض و آثار زخم را از چشم ببرد و سفیده را نافع بود * صفت آن زبد البحر اقلیمیای نقره سفیداب قلعی
مس سوخته از هر یک دو درم صمغ عربی انزروت سفید نشاسته مجموع را کمترا از هر یک تکدرم کوبیده بیخته
بکار برند * کحل عزیز بنسخه دیگر اقوی از نسخه که در اول مذکور شد نافع از برای ابتدای نزول آب و انتشار و ضعف بصر
و غشاوه و سلاق و آمدن آب از چشم و علت دمعه * صفت آن توتیای کرمانی اقلیمیای ذهبی صبر سقوطری سرطان
بحری زعفران سنبل الطیب از هر یک دو درم شادنج مغسول سه درم فلفل دارفلفل نوشادر از هر یک تکدرم و نیم
مشک تکدانگ کافور قیصوری نیم دانگ ادویه را سوای مشک و کافور کوبیده بیخته مشک و کافور را در اجزای آن داخل
کرده در هاون سنگی بهمواری حل و صلایه نمایند و بعد بیخته با آن اکتحال نمایند * کحل روشنایی ظلمت
بصر و حکه و دمعه را نافع دارد * صفت آن شادنج عدسی مغسول دو درم روشنایی تکدرم سنبل الطیب دارچینی از هر یک
نیمدرم مازوی سبز تکدرم ماذج هندی دم الاخوین فاقله سنبل از هر یک دو دانگ کافور قیصوری طبرزد بد بیخته
سحق و صلایه کرده در چشم کشند * کحل زعفران تاریکی چشم و خارش و آب رفتن را نافع باشد * صفت آن زعفران
سنبل الطیب از هر یک دو درم دارفلفل تکدرم کبود فلفل از هر یک نیمدانگ نوشادر نیمدرم شادنج سه درم بد بیخته
کحل سازند و بکار برند کحل زعفران بنسخه دیگر ظلمت بصر و جرب و حکه را ببرد و سبل و ظفره و سلاق را سود دارد
و کمتر از آن را مثل بود * صفت آن زعفران سنبل الطیب از هر یک دو درم شادنج سه درم دارفلفل تکدرم نوشادر
نیمدرم فلفل نیم دو دانگ کافور طبرزد مجموع را کوبیده بیخته صلایه کرده در چشم کشند * کحل انزروت
اینچ گفتند که این دارو قرح عین را مثل باشد * صفت آن انزروت سفید نشاسته درم شاف سفید نشاسته از هر یک
مثقال کوبیده بیخته در وقت حاجت به چشم کشند * کحلکه مکلد روشنی چشم را نافع است و موجب دمع گردد
* صفت آن فلفل دارفلفل از هر یک تکدرم زعفران چهار درم حضض مکی سه درم سنبل هندی چهار درم
کافور قیصوری تکدانگ کوبیده بیخته در صلایه مبالغه نمایند و هنگام حاجت میل در کشند * کحل نافع از
برای جمع اوجاع عین حادث از نزلات * صفت آن بگیرند برگ عناب و بکوبند و آب آن را بگیرند و صاف کنند
و در سنگ صلایه نمایند و بمالند تا غلیظ گردد و اندکی آن را گرم کنند پس بگیرند مثل آن صمغ عربی پس آن
را با اندکی آب بخیسانند تا گداخته و حل کرده و بگیرند سنبل عسل پس آن را مخلوط سازند تا عناب مذکور
و بسرشند با آب اما با آن مقدار که بتوانند حب ساخت و در سایه خشک نمایند و نگاهدارند و در چشم کشند و
در نسخه دیگر اما مقدار مثل بدارد هر دو جز و را با هم بسایند تا قابل حب بستن شود پس حب بسته نگاه دارند
وقت الحاجت بکار برند * کحل دیگر که همین نفع دارد * صفت آن توتیای کرمانی مغسول ده درم مامیران چینی
نبات سفید اسفیداج نشاسته از هر یک تکدرم کوبیده بیخته بوقت حاجت با میل در چشم کشند * کحلکه مقدمه
نزول آب و ضعف بصر و انتشار و سلاق را نافع بود * صفت آن توتیای کرمانی سفید توبال مس سوخته مروارید
ناسفته بسد شادنج اقلیمیای نقره صبر سقوطری سرطان بحری سوخته زعفران سنبل الطیب از هر یک دو درم شادنج
عدسی مغسول سه درم نوشادر فلفل سفید دارفلفل از هر یک تکدرم و نیم مشک دانگی کوبیده و نرم بیخته استعمال
نمایند * کحل دیگر بیاض را بازدارد و آثار زخم را از چشم ببرد و سفیده را نافع بود * صفت آن زبد البحر اقلیمیای نقره
سفیداب ارزیز مس سوخته از هر یک چهار درم سنبل الطیب مروارید ناسفته از هر یک دو درم صمغ عربی کثیرا انزروت

بعد الصب بیاشامد از هر یک یک درم کوفته و درم سحق کرده بنه سرد کحل سازند * کحلی که نزول آب را نافع باشد
* صفت آن زهره کرکی دو درم شحم حنظل یک مثقال فرفیون و نوشادر از هر یک نیم مثقال سکبینج دو دانگ ادویه را
با آب رازیانه یا آب مدات صلایه نمایند و حب سازند و بار دیگر صلایه کرده در چشم کشند و اگر طبرخی مثل
اضافه کنند بهتر باشد * کحلی که موجب جلای بصر شود و منع نزول آب کند * صفت آن توتیای کرمانی ده درم
با آب بادیان یا آب مرزنجوش مکرر پرورده کرده و خشک ساخته پس زنجبیل فلفل مامیران حضض از هر یک ده درم
سحق کرده با هم کوفته بیخته دیگر بار بر سنگ صلایه با آب بادیان سایند و خشک کرده در چشم کشند * کحل برای
مقدمه نزول آب و تاریکی چشم را نافع است * صفت آن عصاره بادیان خشک یکی زهره کلنگ زهره خروس زهره کبک
از هر یک سه درم زهره ماهی شبوط کافور از هر یک یک و نیم دانگ زهرها را در سایه خشک سازند پس مجموع را با آب
بادیان بسایند و بگذارند تا خشک شود بار دیگر بر روی سنگ مکرر صلایه کنند و با میل بکار برند که سودمند و نافع بود
* کحل الرمانین بیماریهای چشم را جلا دهد و تقویت بخشد * صفت آن توتیای کرمانی مغسول یک اوقیه شیر
رمان ترش و شیرین هر یک نیم اوقیه آب انار ترش آب انار شیرین از هر یک یک رطل در شیشه کنند و در آفتاب
گذارند تا غلیظ گردد پس صاف نمایند و بر نیم درم یک رطل از مجموع آب انارین از هر یک سه طری فلفل سفید
دار فلفل توتیا در یک درم و با هم سحق نمایند و زبانه خشک نمایند و بعد الحاجت بکار برند و این کحل را حفظ کحل می شود
بهتر است * کحل روشنایی بیماریهای حالی و تقوی چشم است * صفت آن بادام مقشر مغسول معمول حجر راسخ مقشر
مغسول از هر یک نصف درم اطلیماثای نصف مقشر مغسول نصف درم نوره ارمنی زنجار عراقی از هر یک ده درم شحم
حنظل زعفران از هر یک دو درم با اجزاء چهار درم سیاه لوم باشد استعمال نمایند * باب الکاف مع الراء المهمله * کردناج
بکسر کاف و سکون رای مهمله و کسر دال مهمله و فتح نون و الف و جیم و گردنال نیز نامند کبابی است که بعد از نیم پخته
کردن مرغ و امثال آن با آتش در سیخ کشند و روغن بر سیخ کردن روغن و سرکه با دام بران ریزند جهت مرتاضین و معده
حار و تقویت بدن مفید و بسیار معده ضعیف و مصلحش سکنجبین است * باب الکاف مع السین المهمله * کسوث بضم
بفتح کاف و ضم سین و سکون واو و ثای مثلثه و اکسوثا بالف در آخر نیز آمده و بهندی امر بیل و
اکاس بیل و امرلته گویند گیاهی است مانند ریسمان باریک بی برگ و مایل بزردی و سرخی که بر خارها و گیاهها
می روید و می پیچد و گل ریزه مایل بسفیدی دارد و تلخی و عفوصتی است و تخمش مانند تخم کوکنار و کوچکتر
از تخم ترب و مایل به سیاهی و زردی با وجود آنکه کسوث مرکب القوی است در اول گرم و در آخر دوم خشک است و
مفتح سده احشا و مقوی و اسباح از بکمر اطفال و مدر بول و حیض و عرق و سرو مقوی معده و جگر و رافع سلاف و معقی
عرق و ملین طبع و جهت تبهای کهنه و یرقان و سده کبد و احتباس ریح و مغص و ضعف معده و جگر و ضرر روباح
آن را نافع است و خوردن آن با سرکه سکنجبین قوای بیمار و خوردن آن بعمل بر معده و ماسکه عصاره خشک نوی با شراب زرد
مقوی معده و مسکر و طلای کسوث در حمام بر بدن رایل ممگردانید او ساخ بدن را و آب آن با سکنجبین مسهل صفرا و
دافع دیدان مطبوخ آن در نمیج و جمسا ... آب در اسهال مو بیرون رسد از آب آن دو اوقیه را و جرم آن در مطبوخات
تا بر ده درم و مغنی و مصلحش کمیرا ... آن را مثال نونمو ارسا براحرا رحما دان جهت جرب و بعوس مفید
بود اوه آن با نیل و حمول آن جهت نزف الدم و صلابت رحم نافع و بد ... دو درم و گویند مضر است
و مصلحش سکنجبین و مصرویه و مصلحش کاسنی و بدلش بادرنجبویه و بدل آن افسنتین است
* فصل در بیان تخم سراب مائی که اصل عمو دوان ما کسوث است* بدل آنکه گفته اند که تخم کسوث را در

انرا بسیار نیکو بپزند تا درست در جوشیده نیم طبخ نمایند بعد طبخ مالیده صاف کرده بر کشند و لیف الان را بقوام
نیم کشته مستعمل بشناسند* شراب کشوث فارسی بالفاظ آقا میرزا* صفت از نوشته شیخ کاسنی یا درده مثقال تخم کشوث تخم خرفه
مصری از هر یک هفت مثقال تخم کاسنی تخم خیار بادرنگ سه مثقال گشنیز خشک نوداده سه مثقال گل سرخ
دوستان کرمان سه مثقال خوشه سنبل مثقال عصاره لحیة التیس یک مثقال تخم خماش گلنار فارسی صندل
سفید از هر یک دو مثقال آب زرشک هفت و نیم مثقال آب سماق آب انار دانه از هر یک هفت مثقال گل ارمنی
طباشیر سفید رب السوس کثیرا از هر یک سه مثقال شکر سفید هفتاد مثقال یک شربت بقوام مرتب نمایند* شراب
کشوث معمول که مشهور به بزوری است* صفت آن تخم کاسنی را بیاید انیسون تخم خیارین تخم خربزه گل سرخ تخم
کشوث رسته کشوث از هر یک نیم مثقال پوست بیخ کاسنی درست بیخ را بیاید از هر یک هفت مثقال سرکه انگوری خوب
مثقال شکر سفید هفتاد و نیم مثقال یک شربت بقوام آورند* شراب کشوث منسوب از خط میرزا ابی میرزا رحیم
سفر الله علمی فرموده اند که این شراب را برای اشتداد مرکب تمره در حالتیکه مردیل حالت [illegible] داشت بسیار
بهیمنع شد* صفت آن تخم کاسنی را بیاید از هر یک نیم مثقال بیخ کاسنی اصل السوس تخم کشوث تخم خیار بادرنگ
از هر یک ده مثقال تخم خیار و گل کشوث و رسته کشوث تخم خربزه تخم را بیاید و رب السوس از هر یک هفت مثقال
یک شکر سفید مثقال تا حسب سی مثقال یک شربت مرتب نماید* شراب کشوث از محمد ذکریا رازی* صفت آن
تخم کشوث خوب درم گل سفید ماهمره از هر یک هفت درم افسنتین رومی گاوزبان گل سرخ از هر یک تکسد عدد
مجموع را در نه صد وشصت مثقال آب یک شب بخیسانند روز دیگر بجوشانند تا ثلث آب تمام شود صاف نموده با سی
مثقال ترنجبین و دوست و خوب مثقال شکر سفید بقوام آورند شربتی از یک [illegible] دو [illegible]* شراب کشوث
معمول حکیم جلالا* صفت آن پوست بیخ کاسنی پوست بیخ را بیاید از هر یک هفت مثقال تخم کاسنی تخم خیار تخم خربزه
را بیاید انیسون از هر یک نیم مثقال تخم کشوث احراراد [illegible] کرده با آب بجوشانند و تخم کشوث را در کتان بسته
در دیگ انداخته بعد از آن صاف نموده با هفتاد و نیم مثقال شکر سفید و خوب مثقال سرکه بقوام آورند* شراب
کشوث [illegible] ذکر شیخ شد حکما است [illegible] رافع [illegible] و برای استسقا نافع است و وجع مفاصل را مناسب باشد
*صفت آن درست بیخ کاسنی سی مثقال پوست بیخ را بیاید تخم کاسنی از هر یک هفت مثقال [illegible] بیخ کرفس را بیاید
از هر یک ده مثقال تخم کشوث بیخ مثقال مجموع را نیم کوفته دو نیم رطل آب [illegible] بعد از آن بجوشانند
و صافی نموده [illegible] شکر سفید بقوام آورند* شراب کشوث که در اصفهان بسیار شهرت دارد و معمول اطبای آنجا
است [illegible] طبع و [illegible] و برای [illegible] مرکبه و سوء القنیه را [illegible]* صفت آن پوست
بیخ را بیاید [illegible] گل سرخ [illegible] الادماغ انیسون از هر یک دو مثقال ادویه را نیم کوفته تخم کشوث گل [illegible] در
کیسه کتانی کرده با [illegible] آب بجوشانند و [illegible] نود مثقال شکر صافی نموده [illegible]
بقوام آورند [illegible] باد و مثقال [illegible] تخم کاسنی [illegible] تخم خربزه با آب کاسنی [illegible]* شراب
کشوث معمول از خط میرزا رحیم [illegible] فرموده اند که این [illegible] حکیم اشرف است [illegible]
[illegible] که از [illegible] نافع و مجرب است* صفت آن
تخم خیار بادرنگ تخم خرفه تخم کشوث گل کشوث رسته کشوث [illegible] از هر یک ده مثقال گل سرخ گاوزبان [illegible]
تخم کاسنی [illegible] اسطوخودوس تخم [illegible] از هر یک [illegible] مثقال عنب الثعلب [illegible] مثقال گل گاوزبان
[illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] سرکه

انگوری که مقدار یک سیر ... و مقدار ده مثقال ... و چهل مثقال ... سرکه ... بماند
شراب کسوت معمول ارحط مسرا معرالدین محمد موسوی حکیم باشی ... فرموده اند که این ... در اصفهان معمول است صفت آن تخم کسوت تخم خیار ... تخم خرفه ... ریخته ... تخم کاسنی
از هر یک سی مثقال ... ده مثقال ... و ... ده مثقال ... اگر گل سرخ و ... تخم کاسنی
از هر یک ده مثقال اضافه کنند ... در ... آب ... بریز
... و ... در ... آب ... صافی کرده با ... و
... و ... بقوام آورند و ... ده مثقال آب ... کاسنی ... سرکه ام که
... مزاج ... اگر حرارت ... * شراب کسوت ... ساده * صفت آن
تخم خیار ... تخم خرفه ... تخم کاسنی تخم کسوت از هر یک ده ... درم ... تخم گشنیز گل نیلوفر
از هر یک ... درم ... در ... ده مثقال ... و ... سرکه بماند
* شراب کسوت مفتح ... صفت آن گل کسوت ورق گل اصل السوس از هر یک
ده مثقال تخم کسوت چهار مثقال تخم کسوت گل گاوزبان ... از هر یک ده مثقال
تخم کاسنی ... تخم خیار ... تخم خرفه ... از هر یک ... مثقال ... مثقال ادویه
را ... صافی نموده ... چهل مثقال ... داخل کرده ... تکه
آن را انگبین ... بقوام آورند ... * شراب کسوت نافع ... مزاج ... و ... دفع ...
استسقا ... * صفت آن تخم کسوت چهار مثقال ... گاوزبان ورق گل سرخ ...
... تخم خیار ... تخم کرفس ... از هر یک ده مثقال ...
... از هر یک ... تخم کاسنی ... از هر یک ... ده مثقال ... تخم کاسنی ...
... از هر یک ... مثقال ... الطیب ... از هر یک ... مثقال ... سرکه ...
از هر یک ... مثقال ... سرکه ... صافی نموده ... داخل
کرده ... آورده ... صافی نموده ... بقوام آورند ...
... عنب الثعلب و تخم کاسنی ... شراب کسوت دیگر * صفت آن تخم
کسوت گل کسوت ... از هر یک ده مثقال تخم کاسنی ... ده مثقال ... تخم کاسنی ... مثقال تخم خیار ...
... عنب الثعلب تخم کاسنی ... از هر یک ده مثقال ... گاوزبان ... مثقال ... انگوری ...
مثقال ... مثقال ... سرکه ... * شراب کسوت ... آن
... * صفت آن ... تخم ... تخم کسوت در کتاب
... از هر یک ... مثقال ... تخم کاسنی ... گاوزبان ...
در کتاب ... از هر یک ... مثقال ... آب ... آب ... تخم کسوت
... داخل ... دیگر ...
... داخل کرده ...
... انگبین ... صافی ... بقوام آورند ...
... شراب کسوت ... رطل ... اصول ... مرکب ...

و اعضا نافع * صفت آب تخم گلکسونکل کشوث و سنگ کشوث در دو درم تخم کارنابنده و رازیانه و الف کاسنی روفا و حسک و عصارهٔ
غافث و عصاره افسنتین و گاوزبان از هر یک نیم مثقال تخم کاسنی و خاشاک مثقال و تخم کاسنی و گل سرخ و گل نیلوفر و رازیانه و انیسون و حسک
اسارون و سنبل الطیب و ستاره ای کرفس از هر یک سه مثقال گل سرخ و هر یک از هر یک هفت مثقال تخم خیار بادرنگ
تخم خربزه و کرمک و عنب الثعلب از هر یک ده مثقال عناب چهل دانه و زبیب کم هفت مثقال و عرق بادیان سرخ سی مثقال
شیرهٔ مغز ده مثقال عسل مصفی یا شکر سفید چهار اوقیه از هر یک نکشند مثقال سرکه انگوری ده مثقال بدستور معمول
مرتب نمایند * شراب کشوث دیگر معروف است شراب سفاء نافع از برای حمیات مزمنه و سوء القنیه و ضعف معده و عسر البول
* صفت آب تخم کشوث گل کشوث و سنگ کشوث و بطیخ و دو بزر بطیخ و بوساوس اصل السوس گل بنفشه گل سرخ عصارهٔ
غافث عصارهٔ برنگ از هر یک نیم مثقال رازیانه تخم خطمی سفید و رطب معمول از هر یک سه مثقال مویز منقی
مغمعان از هر یک با رده عدد تخم خیار و تخم کاسنی از هر یک سه مثقال تخم خربزه و کرمک تخم خیار بادرنگ
گاوزبان از هر یک هفت مثقال عنب الثعلب ده مثقال در آب تمیز صافی نموده با شکر سفید نکشند و ده مثقال
بقوام آورند و مرطبات زردی و عصاره را کوفته در آن داخل نمایند و بعد از آن با شکر مخلوط شود و شربتی از آن
بحسب اقتضای مرض تا عرق سیب و آب عنب الثعلب و آب کاسنی و گاهی اضافه کرده میشود تا این شراب
بلغمی و سرکه انگوری بحسب اقتضای حال * دستور آشامیدن کشوث * خوب نمودن معده و جگر و دفع استسقا
و جهت سده ها و احشاء های سرکه و ضعف نافع و در اصفهان تا مرشراب کشوث شهرت دارد و در بلاد معارض
سبب فی الحقیقه سکنجبین بزوری معمول که بی سرکه میسازند و گاهی سرکه و کشوث و بسبب آن برد احل
میکنند در روز آب و با نکشند مثقال شکر و بعد ساعت دوازده نوم نگاه میدارند و در عرض این ایام دو سه نوم
مردار و اضافه میکنند و حکیم میر محمد مومن در کتاب تحفه نوشته که نسخهٔ معمول مرحوم حکیم محمد
شفیع اصفهانی که حقیر نیز تجربه نموده و در همان ایام نسخه این است * صفت آن نوشته تخم رازیانه انیسون گل کاسنی
تخم کاسنی رازیانه تخم خیار تخم کشوث گل کشوث تخم خربزه کرمک از هر یک سه مثقال بعد تخم کشوث و گل آن سایر
ادویه را نیم کوب نموده در آب تمیز ساعت دوازده تا بعد آب آنرا با شکر سفید مثقال بقوام آورند و با شیرهٔ تخم
خربزه و تخم کاسنی و امثال آن بنوشند بعد از هر دو سه نوم معمول و دافع خصوص خروب ممهلد تناول نمایند
و در ایام شرب این شربت و جند روز بعد از آن از ربیع و باد احتیاط واجب دانند و هرگاه حسب مزاج
باشد تخم کرفس سه مثقال اضافه احراق کنند و بشیرهٔ رازیانه و امثال آن بنوشند و هرگاه با سرکه ترتیب دهند
ادویه را و سه مثقال سرکه و سه مثقال آب خیار نمایند و بعد از آن با عسل و نیز با شکر بقوام آورند
و هرگاه ادویهٔ های مناسبه استعمال نمایند انفع الاشیاء است * باب الکاف مع اللام * گل کاسه لغت هندیست
بضم کاف و سکون لام و ضم کاف با تا و الف و میم و هاء با الف در آخر گویند زبان اهل هند برای حرس وزی بدرده
جل الناس خوکه بدرا با سنه مثال نکله مرد آن و صفت به نعل و ساده و آسیس نیمهٔ حود سرخی مایل
* گل کاسه با * صفت آن ستدی گل مارسگار را گرفته مالیده پاک نموده در ظرف سفال کرده در آفتاب میگذارند
تا منعقد گردد و بعد از آن احتیاط نموده نگاه دارند و وقت حاجت باشد استعمال می نمایند اگر با گلاب
مناسب مفید است از عصارهٔ گلهای دیگر نیز ترتیب دهند * گل کاسه مرکب که عطار هند ترتیب میدهند * صفت آن
صندل سفید خوب و عرق سرخی برد را نگذارند باشد عنبر ماده مشک خالص از هر یک یک تولهٔ لادن نیمه در توله
همه را ساییده صورت ح نموده آب برگ گل سرخ بران ریخته در آفتاب نگذارند اکثر روزه همه آب گل باره

بران وبرند بادرس بورد وغلیظ گردد امراض سازند وعنب الثعلب ورمی را بگلاب ساییده بکار برند * گل کامه
دیگر * صفت آن بمرمانه عود مندی خالص صندل سفید جوسوار موید دو تولہ مصطکی خالص یک تولہ همه را
سائیده درظرف حسی کرده درآفتاب نگذارند وآب برگ گل سرخ بران بریزند واگر آب تمام زایل شود داخل
نمایند بتمواتب وبعضی آب گل رای بید ساییده آب از گلهای دوسو نمود داخل نمایند وباید که باحمل زر ورق
وریاچه آب طلای پاره بران ریخته دست بمالند * باشد باساه وغلیظ وضعف وباید مرض ساختن گردد پس
امراض باحمد دریابه حل نمایند وعنب الثعلب باگلاب ساییده استعمال نمایند * باب الکاف مع الميم *
* فصل درد گوش * کماد * بدانکه کماد بفتح کاف وم مرادف ودان مستعمل ادویه یا نمه را گویند که گرم نموده
درپارچه بسته برعضو معلول مکرر نگذارند وگاه بخار را برآب گرم یا ادویه حاره مثلا که درآب جوش داده صاف
نموده گرما گرم در ساییده کرده آب نمایند وبرعضو گذارند یا نمدی ویا پارچه صوفی ریا کرباسی بدان ترکرده
گرما گرم برعضو گذارند وچون سرد شود تبدیل نمایند اطلاق مینمایند * کماد تکه صداع گرم را سود دارد
* صفت آن آرد جو گل خطمی صندل سفید گل سرخ کل بنفشه جمله را برابر کوفته بیخته بگلاب وبلدری روغن و
قلیلی سرکه سرشته برسر تکمید نمایند * کماد دافع جهت صداع که از سوء مزاج بارد پیدا شده باشد دافع برد و
درد سر که از رسیدن باد سرد حادث شده باشد مفید است * صفت آن بابونه اکلیل الملک خطمی بنفشه از هر یک
جزوی کوفته بگلاب خمیر کنند ودر کیسه نموده گرم کرده کماد نمایند * کماد تکه مفید واحاح سده و ریاح غلیظه
مورا برد دارد * صفت آن برگ مرزنجوش با بونه از هر یک ده درم کوفته بیخته بلعاب حلبه سرشته تکمید نمایند
* کماد تکه بالتحلیل صرافی را دافع است ومقوی معده وریاح آن را دفع سازد * صفت آن افسنتین سنبل بوسیح دری زیره
ماه ایسون ... کرس صعتر درآب بریاسد وصاف نموده درصابه گاو کرده درجلو معده بر سکر تکمید نمایند
* کماد دافع جهت درد گوش که سبب ملاقات سرما وهوای سرد باشد * صفت آن نمه را در زیت آلوده کرده نیم گرم نموده
تکمید کنند وتکمید بسرهای گرم دیگر بسر ممس ابرد ارد ما بید تکمید بحلبه بید وامثال آن * کماد تکه جهت
درد گوش که سبب ورم خارج از صماخ باشد * صفت آن پارچه اسفنج یا نمد پاره را درآب سرد ... نیم گرم نموده درگوش
نهند واگر درد ... باشد نمک گرم کرده تکمید نمایند * کماد دیگر که جهت و دروصم وطرش که سبب خلط غلیظ
باشد باید که بعد تنقیه بعمل آورند * صفت آن جند بیدستر گل عاقرقرحا مرزنجوش بر بحاسف نمام صعتر بابونه درآب
بجوشانند واسفنج یا نمد پاره را بدان ترکرده وپااس طمنع را درصابه گاو وگوسفند کرده برحوالی گوش وپس گردن
تکمید نمایند * کماد دافع جهت صرع وسکته وصدمه واوجاع بارده * صفت آن تکمید ... بوده وریحان برگ
سم از هر یک قدری نمایند دررو عن گل واگر نباشد ... آسمندار که ریحان سرد تریاب نمایند وگرما گرم در
صره ما ... تکمید نمایند وچون سرد گردد باز گرم نمایند وچون قدری تکمید نموده باشد وصره ها را کسر ده
آن را گرم کرده بران سماد نمایند وبه بندند وبعد ... سه روز باز نمایند بعون الله تعالی شفا حاصل است * کماد جهت
تسکین درد ... * صفت آن بگیرند بادر ورزیره نموده دررو غن بریان نمایند در صره دهند گرما گرم
تکمید نمایند * کماد از مولفات حکیم ارزانی جهت تسکین درد معده وامعا وجگر وکلیه وسرور وجمیع اعضا وتحلیل
ریاح اعوا سر ... سریع العمل ... دافع است مولف را * صفت آن با ... گل سرخ حلبه سنبل ... کمان ...
... کندم ... اکلیل الملک جمله را موجب بهم رسد ... بیسا ... درصابه گاو کرده تکمید کنند واگر
اسپغول ... را بدان ترکرده برعضو بید ... را تکمید رطب گویند * کماد تکه درد معده ریحی را

نمود دارد * صفت آب باقلاء زیره را بیاید از هر یک دو مثقال گل سرخ نیم مثقال کوفته بیخته در خریطه کرباسی
کرده نیم گرم بر معده گذارند و باید که در تکمید معده شرط است که بر سر اسفنج تکمید کنند و بر فم معده و
وسط آن تکمید نمایند و سر اسفنج را اصلاح نمایند و را گویند * ضماد گرم که همین منفعت دارد * صفت آن نمک سوده
سبوس گندم از هر یک ده درم با شراب کهنه گرم کوفته بیخته در پارچه بسته تکمید نمایند * ضماد که تحلیل ریاح
معده و سپرز و تهیگاه نماید * صفت آن حلبه و بزر کرفس با شراب ممزوج کوفته و آب نمک بر آن ریزند
و در خریطه کرده نیم گرم بر عضو گذارند و بر معده و جگر نیز چون در طول تکمید حاجت نیست * ضماد که قصبه
را سخت کند و اسهال های آن را زایل گرداند و فربه عظیم دارد * صفت آن سویق عدس و جاورس کما هو
نیم کوفته بیخته با سرکه و اسپغول ممزوج نمایند با آنچه آرد کوفته نیم گرم نموده بر آلت بمالند روی جلد
واگر در شراب سرشته بر پارچه بسته گرم نموده تکمید نمایند مجرب است * ضماد جهت صرع و سکته و فلج
* صفت آن باقلاء زرد جوزبوا برگ سیر حنظل کرده اجزا مساوي کوفته بیخته در دو مثقال پسته گرم نموده تکمید
نمایند تکیه دیگری را گرم نموده در روغن کنجد گرم با روغن بزرک بان فرو برده تکمید نمایند مجرب است
* ضماد نافع برای صرع و فلج * صفت آن معز با رحمل حسل را کوبند و موم زرد را و زیره زیره نموده با آن ممزوج
کرده در صره بسته گرم کرده تکمید نمایند * کمون بفتح کاف و ضم میم و سکون واو و نون معرب از جامون
رومانی است و بفارسی زیره نامند بری و بستانی میباشد و هر یک را اصناف مختلفه است بستانی بری بستانی آن کمون
کرمانی و زرد آن را فارسی و شامی و سفید آن را نبطی نامند و دانه کمرا مکبه بها سیاه و بری
هر صنفی در نزار بستانی آن است و صنفی از بری سیاه و سفید سوم نیز دوی الحرار است و ارمطلق کمون مراد کرمانی
است و نمونا بی ازرا نا سلیمون نامند بمعنی ملوکی است و بهترین اقسام کرمانی بری است و بعد از آن فارسی و از اقسام
دیگر بری است و بهترین همه سفید بستانی است و قوتش تا مدت سال باقی میماند و نبات او از زرار مانند کوچکی
و برگ آن مستعمل در وصفه آن میباشد سیب است در اول سوم گرم و خشک و بسیار حالی و ملطف و مدر بول و سم و عرق و
حابس طبع و حیض و تریاق سموم هوام و محلل ریاح و بلغم و ماسک و مدر گوار و ملطف لحوم غلیظه و جهت عسر
نفس و تخمه و مغص ریاحی و بول الدم و رفع خواص گل خوردن و امسال آب و قوان رطوبی و ورم ریحی مجرب و بو دادهٔ آن
جهت اسهال رطوبی نافع و بصیر که در ورد و آن که بعد از آن بوسند باشد قوی الفعل و در رفع رطوبات معده قوی
الاثر است و حقنه بطبیخ آن محلل بلغم و ذرحهٔ آن با روغن زیتون قاطع حیض و مضمضهٔ طبیخ آن مسکن درد دندان
و ورم لثه خصوصا با صعتر و بطور آن جهت درجه خمر و حرب رباسقلای و مرع جهت رمد حار و طلای آن حالی
بسره آب افسردهٔ آن جهت طرفه رمد جهت سل و رایحه و سعوط آن با سرکه جهت رعاف و ضماد آن با روغن زیتون
جهت ورم سرور و با آرد با قلا جهت سابراو ورم نافع و مقوی رنه مصلحش کتیرا و بدلش نیم دوم و بدل کرمانی سابر
اقسام او و بدل کمون شامی کوربا و نیم کمد با است رمدا رست حرم آن و ه و ر و آمو رث لاغری و زردی رخسار است و
خوردن آب زیره را با نمک مولد و در جنس و لادت مبالغه نمایند با لمناصت در مدت العمر منع تکون حمل میکند و از مقربات
دانسته اند و صمر نبطی آن که بفارسی زیره سیر گویند ملین طبع است و نوع بری آن که سیه است و بسیار است جهت
گزیدن هوام و سقوط را و ل اخراج سنگ مثانه و چون مستعمل در آن مدت ملل خصوصا چون با آب کرفس با بی
بنوشند و با سرکه جهت دوای و کوم معده و ضماد آن با روغن زیتون و عسل رافع رنگ خون مرده نیم حلد است
و جهت ورم حار انثیان مفید است * دستور مد بر نمودن کمون آنست که زیره کرمانی باره که کهنه و بوسیده نباشد

از گرد و سنگ و چوب پاک کرده بپزند آنگاه در ظرف چینی یا سفال لعاب دار کرده مرکب انگوری کهنه بر بالای آن کشند
حتی که چهار انگشت سرکه بالای زیره آید پس یک شب و یک روز بگذارند آنگاه برآورده در سایه خشک نمایند و
بریان کنند بریانی اعتدال معتدل که بوی آن بمشام رسد و نسوزد و بگذارند تا گرم شود و خواهند که خشک گردد در روی
پارچه کرباسی پاک کرده پهن کنند و دائم برهم زنند تا خشک گردد آنگاه بریان نمایند * فصل در بیان
جوارشاتی که اصل و عمده دوا در آنها کمون است * جوارش کمونی جالینوس نافع است از برای نفخ و رفع و تسکین
ریاح بارده و از تحلیل شدن آنها و نافع است از برای کسیکه در معده او طعام فاسد شده باشد * صفت آن بورهٔ ارمنی
تخم چرو فلفل سفید فلفل سیاه زیرهٔ کرمانی مدبر که در سایه خشک کرده از هر یک یک جزو و شیخ الرئیس ابوعلی
ابن سینا گفته که این جوارش بدو نسخه ساخته میشود یکی آنکه جمیع اجزای آن از بوره و غیره مساوی باشد و این نسخه
بهتر است از برای حل طبیعت و نسخهٔ دوم آن است که بوره را نصف یک جزو کنند و این نسخه بهتر است از برای تقویت
معده و هر یک از این را اگر بعسل سرشته داخل نمایند مرتبه مناسب مرکب بعسل سرشته و همچنانکه استعمال آن
بدرجهٔ کمال واگرند اینعسل سرشته باشد مرآنچه باید بعنایت دران ظرف بعضی نیز در این حال چون داخل مرکب
بود نیمه آن بحدکمال بهم رسد و باین سبب ادماب ریاح و رفع یا لمره ممکن است در حقیقت حرارت معدیست و هر یک از
اندام مذکوره را گاهی بهم رسد بعمل محل شروع الرعوره بعد رجاء است و گاهی بهم رسد تحمری نکند ادویه را
کوفته بیخته بعد از غذا و بعد از غذا اگر خورد و این تبیین بعمل میرسد تا بسهولت عدم امراض نیز است برا که با عمل
ادویا است تحلیل ریاح و دفع اینها و مصرف غذا و بالذکه بوده باشد عمل آن همه و سراوار آنها است که بوده باشد
اجزای این جوارش چرب نکند جمع جوارشها باید که اجزای آنها را نیز نرم نکوبند جالینوس گفته که این معنی
معلوم نشد از آن جهتی که این جوارش را با همه اجزای آن را بسیار نرم ساخته بسبب عدم علم آن با این معنی
که اجزای جوارش را بسیار نرم ساید ما بدل نیز نگردد بلکه موجب حل طبیعت آن اصلا نکند بعد از آن دار گردد پس
اظهار کرد این معنی را بمن و متعجب بود و بر من از سبب آن گمان او این بود که این معنی بسبب خصوصیت
مزاج شخصی آن باشد پس چون معلوم کردم که سبب آن حتی اجزا است بسیار نرم مرتبه دیگر این جوارش را
با همه اجزای آن را بسیار نرم نکوبند پس گردید تمام در عمل خود پس در هر مرکب واجب است رعایت اعتدال
اجزای آن است با حلل و فعل آن شود * جوارش کمونی دیگر بطریق این نسخه مستعمل جمهور اطبا است و دیگر آنست
از برای درد شکم و نفخ و از برای حیای حامض و صوت کلی و جوارش املاحی از کمون علیحدهٔ مطبوعه از برای
بهای کمیه که به سبب برودت و سردی معده باشد * صفت آن جوارش کمونی به نسخهٔ دیگر کمون کرمانی مد بر
بریان نیمه درم زنجبیل نیمه درم فلفل سیاه سه درم بورهٔ ارمنی یکدرم با سه چند ادویه عسل مصفی بیرون
بهم رسد شربتی از آن یکدرم تا سه درم بعد از آنکه تکمیه از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند و بعضی نعت
درم بورده با عی درین جوارش زیاده کرده اند * جوارش کمونی شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا * صفت آن زیرهٔ کرمانی
تازه ببرفت آرد فلفل سداب و زنجبیل حبتی چهار اوقیه بورهٔ ارمنی ده درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن
ادویه بسرشند * جوارش کمونی به نسخهٔ صاحب ذخیره * صفت آن زیرهٔ کرمانی مد بر کمس فلفل زنجبیل از هر یک
تمری بورهٔ ارمنی ده اسار ادویه را کوفته بیخته وزن بود به عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند * جوارش
کمونی به نسخهٔ صاحب حاوی معمر معنی محمد بن الیاس نافع است از برای برودت معده و آروغ ترش و صوت کلی
و قوانی حادث از بسیاری بلغم و نفخ و از برای دردتا نفس و جشاءات بلغمی و مردار؟ * صفت آن زیرهٔ کرمانی

شد بر بریان کرده دو رطل فلفل سیاه همه ادویه را زنجبیل حسنی برگ سداب در سایه خشک کرده از هر یک چهار اوقیه
بورهٔ ارمنی ده درم ادویه را کوفته بیخته وزن نموده عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند شربتی یک مثقال
* جوارش کمونی کمونه نسخهٔ حکیم صالح حلبی * صنعت آن بگیرند زیرهٔ کرمانی شب بر سرکه تر کنند و [illegible] هفت مثقال
فلفل سیاه نود مثقال زنجبیل سداب نانخواه از هر یک پنجاه مثقال بورهٔ ارمنی دوازده مثقال همه را کوفته بیخته
با عسل مصفی [illegible] صد مثقال [illegible] نموده براحوال مزاج است و در این حال بر عسل سرشته وزن شربت [illegible]
و آب را کمونی ملین تا سه شربتی دو مثقال * جوارش کمونی به نسخهٔ بقائی * صنعت آن زیرهٔ کرمانی شب بر سرکه
درم فلفل سیاه نانخواه ده درم برگ سداب در سایه خشک کرده زنجبیل از هر یک بیست درم بورهٔ ارمنی [illegible] درم
عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه [illegible] شربتی از دو درم تا دو مثقال * جوارش کمونی به
نسخهٔ صاحب [illegible] نافع [illegible] برای تقویت معده و دفع رطوبات آن * صنعت آن زیرهٔ کرمانی
شب بر سرکه [illegible] مثقال زنجبیل [illegible] مثقال فلفل برگ سداب در سایه خشک کرده بورهٔ ارمنی از هر یک دو مثقال
ادویه را کوفته بیخته ولیکن بسیار نرم نه و با عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند شربتی یک مثقال * جوارش
کمونی به نسخهٔ دیگر * صنعت آن زیرهٔ کرمانی شب بر سرکه دو درم فلفل زنجبیل بورهٔ ارمنی از هر یک ده [illegible] سداب
خشک چهار درم ادویه را کوفته بیخته ولیکن بسیار نرم نه باید و با انگبین کف گرفته بسرشند * جوارش کمونی
دیگر معده را گرم کند و بادها بشکند و آروغ ترش را ببرد و [illegible] را [illegible] باشد [illegible]
این جوارش را بکار برد [illegible] سود * صنعت آن زیرهٔ کرمانی شب بر سرکه ده درم زنجبیل بیست درم فلفل
سیاه دو درم افسنتین [illegible] ده درم بوره [illegible] درم کوفته بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند
* صنعت این جوارش به نسخهٔ دیگر زیرهٔ کرمانی شب بر سرکه ده درم زنجبیل بیست درم افسنتین هفت درم بورهٔ
ارمنی بیست درم با عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند * جوارش کمونی به نسخهٔ ابن جزله نافع از برای سردی
مزاج معده و احساس حموضت ترش و [illegible] کلی و تبهای بلغمی و سوداوی و سردی احشا و امعا که از بسیاری بلغم باشد
و قوای حادث از بسیاری بلغم و فضول و از برای سردی است و گفته‌اند که این ترکیب [illegible] است * صنعت آن
کمون کرمانی شب بر سرکه فلفل سیاه سه اوقیه زنجبیل چهار اوقیه بورهٔ ارمنی ده درم برگ سداب خشک چهار
اوقیه کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته ترکیب نمایند و بعضی از اطبا سلیخه دارچینی ورقة الطیب
[illegible] حب بلسان مصطکی از هر یک چهار درم زیاده کرده‌اند * جوارش کمونی نافع از برای سردی معده و آروغ
ترش و [illegible] و تبهای بلغمی و سوداوی و [illegible] * صنعت آن زیرهٔ کرمانی شب بر سرکه سوده دو
صد مثقال فلفل سیاه [illegible] و دو مثقال و زنجبیل سی مثقال بورهٔ ارمنی هفت و نیم مثقال سداب خشک سی
مثقال عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بقوام آورده سرشته باشند و بعضی در این جوارش دارچینی و سلیخه و حب
بلسان و ورقه و سنبل الطیب و مصطکی از هر یک دو مثقال و نیم داخل کرده دوا کی از دو درم تا چهار درم * جوارش
کمونی مسهل [illegible] و تصفیهٔ معده کند و نافع است از برای امراض بارده معده و بطلان ذوق و کرب [illegible] ریح
که سبب رطوبت معده باشد * صنعت آن کمون کرمانی شب بر سرکه [illegible] درم زنجبیل دار فلفل از هر یک
پنج درم [illegible] سداب [illegible] درم [illegible] بورهٔ ارمنی از هر یک دو درم و [illegible] ده درم
عسل مصفی سه وزن ادویه بقوام آورده سرشته [illegible] شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال * جوارش کمونی دیگر
* صنعت آن زیرهٔ کرمانی شب در سرکه [illegible] برگ سداب در سایه خشک کرده فلفل سیاه زنجبیل از هر یکی [illegible] درم بورهٔ ارمنی

ده درم کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته مقدار شربت بعسل سرشته شربت یک مثقال * جوارش کمونی کبیر
بلغمی نو مرده ابد که این منقول از قرابادین حضرت شیخ و استاد حکما و اطبا والد این فقیر محمد هادی علوی
خان مرحوم است که اکثر این جوارش را بکار میفرمودند و مولف آن بعسرا معلوم نیست که کیست نافع از برای
سردی معده و رطوبت حامض و بیماری بلغمی و سوداوی و سردی امعاء و ثقل ریاح و ازالۀ امتلای و سوء معده
و سوء هضم و قولنج ریحی و امراض طحلی * صنعت آن زیرۀ کرمانی مقشر بریان یکرطل فلفل سیاه یک اوقیه
و سه رطل حبیل جبلی از هر یک مقادیر بریان مقدار حاجت بوده سفیده سیاه دار چینی مزید الطیب حب بلسان
مصطکی رومی سنبل الطیب از هر یک ده درم دونیم ارمنی سعد از فرنگ بیخته ناسور تا دو یه عسل مصفی بقوام
آورده جوارش سازند تا بر روی که اول سرشته بوده را داخل کرده بو صبر بیشتر و نگاه دارند سر یعنی یا دو مثقال
و با نه دارست که از جوارشات و معاجین است در ابتدای سه سال ماند که بجاوید مودوبند از آن استعمال نمایند تا
که بلغ کنند بجهت آنکه ضرر ندارد اورد و صاحب منهاج الادویه این جوارش گفته که این جوارش کمون را باید
با آب گرم بیاشامند و صاحب اختیارات گفته که مستعمل به حمیص است * جوارش کمونی بالطف این ماسویه منقول
از قرابادین ترکی ابن ماسویه صالح حلیمی محلل ریاح و مقوی معده و اعضای رئیسه است و حافظه * صنعت آن کمون کرمانی
مقشر ده درم زنجبیل دارچینی از هر یک چهار درم فوتنج عرق هندی نانخواه از هر یک دو درم و نیم خولنجان
چهار درم مسک نیم دانگ کوفته بیخته با عسل مصفی بقوام آورده بعد از کفایت شود سرو جوارش سازند
شربتی دو درم * دهن کمون محلل ریاح و عسر البول را نافع است * صنعت آن کمون کمون کرمانی دو رطل بخته باشد
در نصف رطل آب گرم بادو ارده ببل و بعد بیکندارند پس بقطیر نمایند بعرق او بسی وجدا کنند در اراب
و استعمال نمایند * دواء الکمون جهت رفع اسهال خصوص العمال که بر دوید ان بر آوردن عارض میگردد در اوایل
هر سال نمایند کردن او اخر خصوص که سبب نماید این دوا بسیار مفید و مجرب است * صنعت آن زیرۀ سفید تنقی
مقدار و سه زیتی با حمار زنی صحیحه ایمارها گفته بیک علاج ترک در جمیع مغلات بارده رسند تا زایل کنی بجمامه از
دو سه ربع آب نرم مرده صاف کرده با مقام روز بحسب احتیاج وکمر العس و ابجسب مزاج ان ذ و اوران ادویه
معرانیند * سفوف کمون جهت تحلیل ریاح و تقویت معده نافع * صنعت ان کمون کرمانی کشنیز خشک از هر یک
یکرطل مورد براده ورد مرطل برکه انگوری در ظرف سفال ترورده در ماند خشک نمایند پس بریان کرده سفوف
سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال * شراب کمون دوای وعسیان بر طرف کنند و معده را قوت دهند * صنعت آن
کمون کرمانی را نصوت تو دهند کند از هر یک در درم بهاع خشک صعترا زیانه با سوادا از هر یک در چینی بحر سا بمذ
و صاف کنند و باسفید بقوام آورند و در آخر کنند زرا کوفته بیخته اضافه نمایند * شراب کمون دیگر که همین نفع دهد
* صنعت آن کمون کرمانی انیسون سعد سنبل الطیب در سبب سورن نعمه و زن کل مرح از هر یک بیخته در احرار ایمر
کرده در سه رطل آب بخوسانند تا نصف دارآید صاف کنند و با یکرطل سفیده بقوام آورند سرینی ده درم با گلاب
نوشند * شراب کمون از سند عاب اطبای عراق است جهت ریاح و درد بر و بیماری حرنیی نافع * صنعت آن زیرۀ کرمانی
نیم اساور و نکمی سرکه نیم من گلاب بجسانند لب سبر محشن بخوسانند با سفید رنند پس بمالند بالا اشد
و عسل مصفی نکمی داخل کرده بخوسانند و کف آن را نگیرند و چون دیگر کف نماند بقوام آورند سرینی جهت
بیماری حرنیی بلسلسه * معجون کمون مصفی نکسر الریاح امراض بار دو قولنج و جشار درد معده * صنعت آن را که
تصبیت رفع باشد نصمن معص ارجاع مفاصل بقرص وحبس البول را سود مند بود * صنعت آن زیرۀ کرمانی مد بر

بیش مثقال بدانچه مصطکی از هر یک نیم مثقال قرنفل و زنجبیل سرخ اسقرنقور ح بالخواه درست به روغن کمبه بوره ارمنی
از هر یک در مثقال ادویه کوفته بیخته باشد جملهٔ ان عسل کف گرفته سرشته و بعد از دو ماه شربتی در مثقال
تا پنج مثقال * باب الذال مع الواو * ذكر رصبعی است مخصوص به بلاد مغرب و عمان و جبال یمن منبت او
صلب مایل بسرخی و آن را کندر ذکر و مغشوش را انثی نامند و باره آنرا که در اثنا بها حرکت داده باشند دحرج
گویند و پوست های روی آن را که از ساق آن بگیرند اسوبه فشار کندر نامند و آنچه غیر صافی باشد آرد
باشد و مانی کندر و پوست آن بانصف مثقال ماء میبایند بیشوش او ار آتش شعله ور بیمگرد و درخت آن بقدر دو ذرع
و خاردار و برگ و تخم او شبیه برگ و تخم مورد درد و بیم گرم و در سوم خشک ملطف و محلل و ریاح و حابس سیلان
خون ظاهرا عضار حسب دماغ و نفث الدم و مقوی دل و معده و باصره و حافظه و مجفف بلغم و با شراب مدر و مسهی
و منقی و مقوی روح حیوانی و دماغی و جهت خفقان بارد و صاف کردن آواز و با مصطکی جهت رطوبات دماغی و
نسیان وقی و اسهال رطوبی و تمر در همرآن اصل آن بالخواه جهت زخم و دارعین زمره و عسل جهت رفع برود
استخوان که هرمش شده باشد و با صمغ جهت رفع رابطه کربه جهت ورم و عسر النفس و سرفه سرعی رطوبی و ربوو با عسل
و شکر جهت ضعف معده و ریاح غلیظه و نسیان و با مویز و صعتر جهت سل رباب و بارزده تخم مرغ نیمبرشت جهت
سوء باه و تولید منی خصوصا با حوز و بیماسه و اکتحال آن جهت جلای بصر و درجهٔ جسم و قرحه جهت دراز و
دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت چشم خصوصا با عسل و ذرور آن جهت قروح ساعیه و خبیثه و درجهٔ
معده و ضماد آن جهت دمل و با لیل و با تنه مرغابی جهت جراحت سوختگی آتش و بسمان که از سردی هوا هم
رسیده و با نطرون جهت قروح رطبه سر و با روغن کنجد جهت تحلیل صلابات و با روغن سوسن جهت رفتن مری
و با عسل جهت داحس و با زفت جهت شقاق عقل و با شراب جهت درد گوش و با شموالما و روغن گل سرخ جهت اورام
حاره پستان و با ادویه مطلقه جهت ورم امعاء مقعد و بخور آن جهت زکام و با سرفه رطوبی و وبا و گریز اسیدن هوام
و حابس آن جهت سرفه رطوبی و نعوت دندان و لبه ماین وجوه نیک مثقال آن را در آب جوشانند و آن آب را
بنوشند رمد ارمی بتان نباید جهت بیماران ارمی بیماران و اسید از آن و اکثار آن محرق خون و بلغم و مصدع محرورین
و باعث جنون و جذام و بهق بیا و مصلحش ترنج فارسی و شکر مقدار شربتی آن تا سه درم و بدل آن نیم
تمر دره و بدلش مصطکی است دسار کندر و حسک برار کندر است رسید بید العش و مجفف دری است و نعوت بعثت الدم
بعاب مویز و مقوی معده و مانع سیلان مواد باعضا و رابع درجه اسعار جمیه آن بیرد بیشتر جهت درجهٔ امعا معده
است ضماد آن نوشکر قاطع اسهال و کسند ۵ کرم معده است دیان کندر ملطف برار کندر و مفتح و حالی در افعال
ضعف برار بیمار آن است و تخم درخت کندر رابع اسهال دموی است و دخان آن که دود آن باشد گرم و خشک و
مسکن درد چشم حار و مانع سیلان رطوبات بچشم و منقی درجه و المام دهنده آن است

* فصل دردگرشتی جوارشات کندری * * جوارش کندر رادی جوارش را معنی بی معجونات جوارش ادویه
باشند است ضعف قلب و خفقان را نافع است و معده را گرم کند و طعام را بگوارد و اسهال بلغمی بارد را رفع و امراض
بارده معده سوء الهضم نافع باشد * صفت آن کندر ذکر و سعد سعد از هر یک سه درم فلفل دارفلفل زنجبیل خولنجان
از هر یک دو درم و در نسخه دیگر از هر یک ده درم است جوز بوا جوز بوا قرنفل از هر یک سنبل رومی مسک خالص
سهد رم اجزا را جدا جدا کوفته بیخته ورق کرده بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته شربتی سه درم و
این جوارش گرم است در اول درجهٔ سوم و مطلقا بیش در زمستان درجه دوم و در زمستان مصروعی بیشتر داخل

مصحف * مواس کند و به سعال نیکو * صفت آن کند و دکو دوارد * مثقال دارفلفل فلفل ازهریک دو مثقال ونیم
دارفلفل انگبیل ازهریک یک مثقال ونیم فند سفید نیم مثقال عسل مصفی مقداد و نیم مثقال یک شب ومعرور
ترکیب نمایند * خواص کند رسد ول او سرخ اسباب رعلامات درب و حلقه وانواع امعال را که ازضعف معده
باشد نافع است * صفت آن کند زنگبار فارسی ازهریک ده درم فلفل با شراه سنبل الطیب کاشرا ابیمون سومرار
هریک دو درم کوفته بیخته با شد حمل ان عسل ریند شربت سرمی شد درم * دخان کند زحمت روپا سنان
موی مجرب است * صفت آن بگیرند کند روبره ریزه کرده درحراهی امله که اسه ربرهای کند ورازان بیخته
وبرادر زید رطوبی ماید شد ج باطشت بربالای آن معکوس نصب کنند ومرد ودی که دران جمع گردد برد اوند
وان را حوبرکند رباشد ودخات حومرحمس لمات وحمر کمان را مثال آن را سرید لی طربی احد نماشد وبعضی
کاعدی دسکل کله شد بیخته بران حراج سکله ازند بنحیی که بحور ود وحائد زان جمع گردد وان بهتراست
* معروف کند را برای انواع امعالاسرد شد است * صفت آن کند و عد حولنجان ربزاکربانی ساملوطحب الارض
مساوی کوبیده بیخته سوسک * طلای کند راز جربات حکیم ملمان اربرای اوراطحمس * صفت آن کند زنگبار
فارسی ماروی سوانا ماسومه بعلسب بمانی احرابالسوبه کوفته بیخته بآب برگ بارسنگ سرسته برعانه طلا مانید
* معجون کند رحافظه را نوب دهد وبرلوسی بر ارسارد وبعد ورانوب دهد وبمران را نافع باشد * صفت آن کند ر
وج ترکی معدکوتی ازهریک ده درم فلفل زنجبیل ازهریک شد درم حولنجان ازهریک ازهریک شد درم کوفته بیخته
با شد حندان عسل صاف نموده سرسته شربتی دو مثقال * معجون کند ر دیگر که امرحای مسانه وقطرالبول
را نافع است * صفت آن کند را سلب معدولس معهٔ حسک ازهر یک ده درم بوست ملبله زاد رید ری آب حوس
دهند وصاف کنند وباعسل رانند سری ازهریک نابرد مثقال نوام آورند وبادی احرا کوفته بیخته باعسل
مصفی بقوام آورده سرسته شربت ماریند سرتبی دودرم * معجون کند ر دیگر نسخهٔ معروفی حافظه را نوب
دهد وبسیان را برطرف کند * صفت آن سعد کوفی کند ر مرمکی صافی فلفل سفید وزعفران ازهریک دودرم سعر
نسبه مو در سعی ازهریک بیست درم عسل کف گرفته سه وزن ادویه یک سرو بعد رسرسته معجون ماریند سرتبی از
دودرم تا دو مثقال است * معجون کند ر دیگر موجب ادرار وقطرالبول را نافع است * صفت آن کند ر صندل
سفید دارچینی گل ارمنی گلنار فارسی دم الاخوین تخم خشخاش سفید صمغ عربی مرجان سرخ را رباته کرویا
زنجبیل تخم ریحان کاورباب با دوجمونه بودری سرخ بودری زرد اجرا مساوی الا تخم خشخاش که ضعف تکی اجرا
باید یعنی اگر از هر یک تک درم است باید که آب دو درم باشد کوفته بیخته باعسل سه وزن ادویه علی الرسم
معجون ماریند سرتبی دو مثقال * باب الکاف مع الهاء * کهربا بفتح کاف وسکون ها وضم رای
مهمله وفتح بای موحده والف بهندی کهرو گویند وان صمغ درختی است که از بلاد ارمن وبلغار ومغرب
وعجم هامی آورند ودرخت آن را جوزرجای مهمله وزای معجمه باشد وآن بسیار عظیم وساید آن ملا
صلوحه نما پیرداست وآن دونوع است سطی ورومی رومی صالب شفاف براق طلایی رنگ بطی الذوب است وآ
واکهربانامند وا قوال دیگر دران وارداست جون اصلی نداشت ذکر نمانیم واز بعضی ثقات سمت بنده که درحرا
بادشاه شد بارجه کهربا بی بود که درجوف آن بچه ممعوبی مانده بود حکیم میرمحمد مومن در تحفه
نوشته که حسن قطعه کهربا مشاهده نمود که مگسی دران مانده مشهور شد بود وازاقوال حکمای ما مفهوم ما
مستود که کهربای وصند روس ازیک جنس میباشد وصند روس مخصوص به بلاد مغرب ومثال مساند و

و بردن کاه مرد و سرب اند و سند روس با بدل حرارتی که از مالیدن او را بهم رسد جذب کاه میکند و کهربا حساح
و مالیدن زیاده است و در سند روس سرخی و نرمی غالب میباشد و در کهربا زردی و صلابت و در جنس سوسن بوی
ساح سوخته از آن ظاهر میگردد و لهذا بعضی گفته بهترین کهربا آن است که در ساحل بحر مغرب و از زمین مزارع
مغرب بهم میرسد و الوان دیگر از کهربا دیده شده مانند رنگ سفید صلب و زرد بلغمی رنگ کهربا در گرمی و سردی
معتدل و در دوم خشک و برد بعضی در اول سرد است و مقوی معده و دل و مفرح و قاطع نزف الدم جمیع اعضا و
حابس نفث الدم و اسهال دموی و حیض و نزلات دماغی و بی و قطار بای کند بخصوص با آب برد سعد از بهم مصال
اوان و بهترین جنس مکمل حربی را که نصب استطاع عرق ارعروی صدر باشد و با گلاب جهت خفقان و حرقة البول
و ضعف گرده و سنگ مثانه و قاطع بواسیر و با مصطکی جهت ضعف معده و عسر البول و ازآ دو ۵ باد به جسم است و
با آشامیدن جهت زحیر نافع و طلای آن جهت شکستگی و کوفتگی اعضا و با شورد جهت عرق صعدا و با مصر جهت ساقط
کردن دانه بواسیر و با آب جهت مرحمگی آن و تعلیق آن جهت حفظ اسقاط جنین و منع تمدد نیغ دوران از حریان
است و با حود داشتن آن جهت تقویت دل و دفع طاعون و در روآن جهت حبس الدم و المیام زخمها مفید و حون
بوزن چهار شعیره آن را در طالع موطان صورت نورته بام الله کرنفس کند حامل آن از جماع فم ری باید و گوسفد
مسمر و مسلحین بفیه است و بدل آن سند روس و اگر بافت نشود و زن آن طین ارمنی بدل وزن آن لحسه و
در شرب مروا رید و در دفع طاعون مرجان و قد رسر بیش بیم مثقال است * دمور احراق کهربا آن است که
کهربا را ریزه ریزه کرده در کوره مطلس نطس کرده و شب در تنور بگذارند پس براورده بکار برند * حب کهربا
در حرف الحاء در حبوب دکر یافت * دهن الکهربا جهت صرع و سکته و فالج بی نظیر است و تو سعده مسعود با آب
شوکه مبارکه و با باما ی مرزنجوش و طلای آن نافع است طاعون و تشنج و فالج را با بعضی از ادهان مناسبه و سقی آن با
ماء الوطراساليون مفتت حصاة مثانه و مدر بول است و با ماء ی ریحان نافع برای عسر ولادت و زایل باردة سر با ظلاء و
احسان و رحم شیاو شربا و آشامیدن آن قبل از تو بت ب ا آب شوکه مبارکه و برای برقان با آب حلله و ساباپا
آب کاسنی با با آب کشوت و برای ادرار حیض با آب ریحان و برای عسر البول با شراب و برای دی الله م و اسهال با آب
طارمسطلا با فع و اکتحال آن با آب زار یانه مقوی بصر باصره مضمضه آن با آب برگ بارتنگ مسکن وجع دندان
* وحوارس آن با شکر مقوی امعا ل طمعمه است * صنعت آن بگیرند کهربای سفید را و حرد بس نه ی ر در تکو سد
و با آب حملا مرسه بسر شند با حرکهای آن دور شود پس در دیگ گردن آن بسیار طولانی باشد نما بید و گلاب
با آب سوکا برسر آن ریزند و قابله و معی بر سر آن نصب کنند و آتش بسیار ملایم در زیر آن کنند با آنکه نمور د و بسیار
هم کم نباشد که عرق برنیاید پس اول قطره که میچکد از آن آب است با ابدال روغن پس میچکد روغن پس برداریند
آب را بلکه راسب کنند بر آن قابلة دیگر در ادء نما سند آتش را ابدال ابدال میچکد از آن حمری سیاه پس زیاده نما سد
آتش را با صعود نما بیند و ساد رآن و باقی مانده در بعد فرع من سمروح نما بید پس جدا نما بید دهن را از آب میچکانند
آب مرزنجوش بر آن با آنکه بکو شود را بحهٔ آن و حل و عقد نما سد تو سادر آن راسه مرتبه و نگاهدارند * دهن که با
مسمول ارطب بوا کشوث * صنعت آن بگیرند کهربا هر قدر که خواهند و بکوبند و آن سنگ ریزه صحون بریزند آن
مطلوب نموده در شیشه قابل الرسه مقطر نمایند پس سرکه بآن مخلوط نمایند و باز مقطر کنند تا سرکه مقطر شود
و روغن بر به فرع نمایند و بعضی مردم حتی میکنند کهربا را و با مدت سراب حسد و ر حسبا سد پس مقطر نمایند
و اینده او له ده است بر روی آن مقطر شده میریزند و مقطر میسما حد ما بار همچنین با آنکه تمام آن مقطر گردد

فراگیرد و رعش آن دو به فرع را آن طرف نهر و آسان تر بن طرف بنظر رعش آن است و بسیار نیز می آید مثلا از دست
از سینه کهربا باد از سینه رعش و این نافع است جهت جمیع امراض دماغ و اعصاب مانند صرع و تشنج و فالج و سقط از سر تا
آن یک قطره باد و قطره است با آب مالیدن با آب سرد و دافع جهت جمیع سموم و امراض و باشد و انواع امراض مانند با آب
قطرات الموت و مقوی اعضای رئیسه است جهت صداع دماغ و خفقان دمل و است از برای مرسته * سفوف کهربا که جهت
خون بیماری خصوص جهت نفث الدم حادث از ضربه و سقطه * صنعت آن طین ارمنی کهربای شمعی گلنار فارسی لک
مغسول دم الاخوین اجزا مساوی کوفته بیخته شربتی سه درم با شربت طباشیر با شیرخشت میل او با ربه با با
سراب دهن بن سارل نماید * سفوف کهربا دیگر بخته بلا نحوی با بدل تقاوی از بیخته مثل کوره گفته که
این سفوف قطع خون سایل از گرده و مثانه و رحم و مقعده نماید * صنعت آن کهربا گل ارمنی گلنار از هر یک جزوی
انزروت ربع جزوی کوفته بیخته شربتی یک مثقال با آب به شیرین   * فصل دوم در ذکر بسیم اقراص کهربا *
۱ * قرص کهربا مسهول از ورا بادین کو والی اسهال خون و زحیر و مغص را نافع باشد و تشنگی نشاند * صنعت آن گل سرخ
شش درم اسهول تخم لسان الحمل از هر یک چهار درم تخم خرفه و تخم خشخاش از هر یک سه درم لک مغسول ا تاما
از هر یک یک درم نشاسته کهربا گلنار فارسی از هر یک دو درم تخم مورد بلی مثقال و نیم طباشیر سفید سه درم کهربا
شش درم اینها بر آن کردی باشد بریان کنند و بیاورند اسهول و تخم لسان الحمل با باقی ادویه کوفته بیخته قرص
درم نما شربت شربتی دو درم با آب سفرجل یا رب مورد * قرص کهربا دیگر مسهول از ورا بادین کو والی
خون و قی را تسکین دارد و مغص و زحیر و انتشار دل و معده را دوی گرداند و نفخ را تسکین کند * صنعت آن گل سرخ
چهار درم گلنار دو درم صمغ عربی دو مثقال بسد کهربا از هر یک یک مثقال مصطکی یک درم تخم مورد تخم
خشخاش از هر یک یک درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با ده درم با شراب خشخاش و این بیخته
مسهول از منهاج الادویه است * قرص کهربا مسهول از ورا بادین سعایی خون آمدن از سینه باز دارد * صنعت آن
کهربای شمعی بسد مروارید نا سفته تخم خرفه مقشر از هر یک شش درم ساج بر کوهی سوخته توت تخم مرغ
سوخته کثیرا صمغ عربی از هر یک سه درم گشنیز خشک بریان کرده خشخاش سیاه از هر یک سی درم ودع محرق
فیروزج از هر یک دو درم کوفته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال این بیخته سرد و تر
است سرد در آخر یک درجه و خشک است در یک درجه و ربع * قرص کهربا از برای کسی مولا باشد یک گاه رو نافع
از برای اسهال خون و سیلان خون از هر موضع که باشد * صنعت آن تخم اقحوان و چهار درم گل سرخ صمغ عربی کهربا
مروارید از هر یک سه درم نشاسته طین ارمنی بسد طباشیر تخم الموص گلنار فارسی از هر یک دو درم افیون یک درم
و نیم کوفته بیخته بر رب مورد سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص کهربا نه بیخته حبیره وی رود با و
بول الدم را سود دارد * صنعت آن کهربا صمغ بادام از هر یک شش درم گلنار فارسی عصاره لحیة التیس گل ارمنی
صمغ عربی از هر یک سه درم کند و تخم کرفس افیون دم الاخوین طباشیر سفید از هر یک در درم کوفته بیخته اقراص
سازند و با رب سفرجل بدهند * قرص کهربا مسهول از مجربات دران شریف بزرگ حکیم محمد باقر حکیم باشی
مغفرالله از برای بول الدم * صنعت آن کثیرا نشاسته صمغ عربی مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک سه درم گلنار
فارسی دو درم افیون یک درم و نیم کهربا یک درم کوفته بیخته اقراص سازند هر قرص یک مثقال شربتی یک قرص
با آب بارهنگ یا با شیره تخم خرفه مقشر بیاشامند * قرص کهربا نافع از برای بول الدم مسهول از ورا بادین حکیم
جمال الدین حسن نقط مغفرالله * صنعت آن کثیرا نشاسته صمغ عربی بزرالحما والمعه و مغز تخم کدو ری ... رین

از هر یک سه درم گلنار فارسی دو درم انار دانه یکدرم و بعضی کهربای شمعی یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی
یک قرص با آب خرفه تازه بنوشند * قرص کهربا که نافع است از برای نفث الدم * صفت آن کهربا پنجدرم صمغ
عربی و بسد و مثل آن گلنار فارسی عصارهٔ لحیة التیس از هر یک ده درم و بعضی گفته اند ده درم بزرکرفس یکدرم افیون
یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال شربتی یک قرص با نقیع سماق و عند اشتداد و حصر منه
باشد * قرص کهربا بر اسهال دموی و مطلقا و نفث الدم و قی الدم و بول الدم و افراط طمث را نافع باشد و بالجمله خون
آمدن از هر موضع که باشد باز دارد و معده را قوت دهد * صفت آن کهربای شمعی انار دانه دم الاخوین بسد محرق
مغسول سرطان سوخته پوست بیضه مرغ سوخته مصطکی سوخته کندر از هر یک یکدرم بسباسه کثیرا صمغ عربی از هر یک
نیم درم بیخ خرفه مقشر کشنیز خشک بریان تخم حماض از هر یک دو درم افیون بزرالبنج سفید مقشر از هر یک ربع
درمی مجموع را کوفته بیخته بلعاب اسفغول یا لعاب برگ لسان الحمل سرشته اقراص سازند شربتی یکدرم و در
نسخهٔ دیگر بیخ کاهوی مقشر طباشیر سفید از هر یک دو درم داخل است * قرص کهربا بنسخهٔ بیمارستان جندیسابور
* صفت آن مروارید ناسفته بسد سوخته کهربای محرق ودع محرق کشنیز خشک بریان شادنج مغسول
صمغ عربی نشاسته بریان از هر یک ده درم عصارهٔ لحیة التیس اقاقیا طباشیر سفید از هر یک چهار درم کوفته
بیخته با آب لسان الحمل یا با آب گلنار فارسی سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال و قرص با سماق یا بی سماق مانند
* قرص کهربا به نسخهٔ شیخ داود انطاکی گفته که نفع این قرص مثل قرص جلنار است که از شیخ داود ذکر شد
و گفته که عمل این قرص در زحمات بیشتر است * صفت آن کهربای شمعی مروارید ناسفته بسد محرق مغسول
بیخ خرفه مقشر از هر یک یکدرم طین مختوم و اگر نباشد بدل آن طین رومی ساج کوری سوخته پوست بیضه مرغ
سوخته صمغ عربی از هر یک سه درم ودع محرق شادنج مغسول از هر یک دو درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته
اقراص سازند این نسخه موافق است با نسخهٔ ابن جزله که در منهاج ذکر کرده الا آنکه در بعض نسخ منهاج طین
مختوم و بسد مغسول از هر یک دو درم دارد و بجای آن طین نیم درم داخل است و گفته که این قرص نافع است از برای
قروح امعا و اسهال خون و دوسنطاریا و نفث الدم و قی الدم و بیماری جریان خون حیض و نفاس و استحاضه و بالجمله
قطع نزف الدم از هر موضع که باشد بنماید و در نسخهٔ دیگر منهاج البیان ابن جزله صفت این نسخه چنین ذکر شده
کهربای شمعی بسد مروارید ناسفته بیخ خرفه مقشر از هر یک یکدرم ساج برگوهی سوخته پوست بیضه مرغ سوخته
کثیرا صمغ عربی از هر یک سه درم کشنیز خشک بریان تخم حماض سفید تخم حماض سماق از هر یک شش درم
ودع سوخته بزرالبنج سفید از هر یک دو درم کوفته بیخته بلعاب اسفغول سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال
و این قرص با سماق یا بی سماق مانند * قرص کهربا دیگر که میرزا محمد یا فرد بنا بر زبان خود ضبط نموده
نموده نفث و بول الدم * صفت آن کهربای شمعی بسد محرق مغسول بیخ خرفه مقشر از هر یک نیم درم تخم حماض
ساج کوری سوخته پوست بیضه مرغ سوخته گل ارمنی از هر یک سه درم صمغ عربی بریان کشنیز خشک بریان از هر یک
نیم درم ودع محرق گلنار فارسی از هر یک سه درم بزرالبنج سفید گل مغسول طباشیر سفید کثیرا نشاسته از هر یک
یکدرم مصطکی مقلو زعفران افیون از هر یک یکدرم سنگ سه درم در نسخهٔ ... نوشته و از دوای حبس خون بادرمی
شراب خشخاش * قرص کهربا دیگر منقول از خط حکیم عطاء الله شاگرد میرزا محمد یا حکیم ... گویند که این
قرص نافع است * صفت آن گل سرخ رب السوس نشاسته صندل الطیب مصطکی رومی کهربای شمعی
افیون اجزا متساوی کوفته بیخته ... اقراص سازند ... یک مثقال با دو درم

* فصل در بیان کهلوری * بدانکه کهلوری بکسر کاف و اسمام ها و فتح لام و سکون واو و کسر رای مهمله و یالعم
هندی بمعنی سنگ پشت است * کهلوری که در هر جا خر سورد ا بند را منکر گردانند * صنعت آن کات هندی سفید
خالص یک آثار سیل خالص سیر صریح عموما نه تکموله کا ذریکما سه طماسر تارا یار همه گلاب د و ماسه گلاب
وعرق بهار نارنج یک ... سه اول مسلک کت طمات ر راما سه و عموما ه را در ... بر کرده در گلاب
وعرق بهار طرح د ... برآورده ... داخل نموده کافور را اضافه کرده با گلاب و عرق بهار نارنج بر کرده
در سایه نگذارند ... حب ... سود حب ... در آفتاب خشک نمایند * کهلوری دیگر
... بر مرده الله که ... آدم محمد شاه ... را برای محل ساه ترکیب داده ... رخسار و حوسر
کمله در مان است * صنعت آن کات سفید که هندی با ... که خالص و بی سنگ ریزه باشد نگیرند یک آثار آن را
... باشد با ... صاف و خالص کرده ... واست ... آثار آب با دیع
آثار ... در دی آثار ... آثار ... آثار سرد و آثار آب داخل نموده ...
با در آثار ... داخل ... نموده ... سایه خشک نماید ...
... ارحمی ... صعتر ... در ... مسک ... مروار ... با سفید
... سه ... طلا ... تکموله ... عطر ... گلاب ... در ماسه با گلاب
وعرق بهار ... داخل ... در سایه ... حب ... گرد ...
مدار ... * کتاب اللام باب اللام مع الالف * لاجورد بدانکه
لاجورد بفتح لام و الف و کسر زای معجمه و فتح واو و سکون راء و دال مهمله معرب لاجورد ... است و آن حجریست
معدنی معروف ... بهترین آن کاسه ... صاف ... است که در آن رگهای ... باشد ... نقطهای طلا ... رنگ
کبود ... آن لاجورد باشد ... از سنگ ...
... سنگ ... ترکیب کنند ... آن لاجوردی ... بخلاف ... مغسول ... لاجوردی
مغسول ... که ... می آورند ... ندارد ... آنها مستعمل در
طب ... مستعمل ... مسطور است ... معمول آن داخل ترکیب کرده ...
... آن ... معمول آن گرم است در اول ... مسهل سودا ...
غلیظه مخلوط ... آن ... انواع امراض سوداوی ... سل ...
است ... آن ... دل ... انواع امراض سوداوی ...
... خصوصا و بالعرض مقوی قلب ...
... آن ...
... آن ...
طلای آن ...
کرب ...
* طریق غسل لاجورد ...
آن ...
سنگ لاجورد ...

داده مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا مثل غبار گردد با ادویهٔ دیگر ممزوج سازند * غسل لاجورد نوع دیگر آن
است که سنگ لاجورد را کوفته بیخته سایند تا مانند غبار گردد آنگاه با روغن کنجد یا روغن بید خمیر کرده
بعد سه روز پس با آب گرم دست بمالند و همواره آب گرم بر آن ریزند و دست بمالند تا تمام صاف شود
و آب اول را در کاسه نگاه دارند ابتدا آن به نسبت سود لاجورد اعلی است و دوم بار که به نسبت اول شسته شود ابتدا
آن پاک شود به نسبت کرد اوسط است و سوم بار که مکرر شسته شود ساقط باشد ما در گفته صاحب قرابادین معصومی
و شراب معروف و رود در بیان کم تکه شود بالعکس فرموده اند و غیر آن جاهای دیگر تصریح نموده اند که حجر
ارمنی در زمان ما معروف است بسیط و حجر بسد که در روغن رنگ لاجورد باشد دیگر بسیار دارند و آن را
با مصطکی از روی سه طرف مسطر ریخته به نسبت آب را جمله نموده نگاه دارند

* فصل در بیان لعوق و ربّ لاجورد   * حب لاجورد تنقیه سودا کند و نافع است از برای جمیع امراض سوداوی
خصوص مالیخولیا و صرع سوداوی * صفت آن حجر لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول حجر ارمنی مغسول
از هر یک ده درم هلیلهٔ سیاه و افتیمون مصری حنظل از هر یک یک مثقال بسفایج از کثیرا و قنطوریون بنفشه
مصری از هر یک کاه درم غاریقون سفید بسفایج فستقی از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته با آب زرشک یا آب
افتیمون سرشته حب سازند و بعد از صبح در هفته دو روز سه روز با آب گرم عمل نمایند حبّ گاه تکرار عمل کنند شربتی
از دو مثقال تا چهار مثقال * حب لاجورد بالعکس حکیم میر محمد مؤمن در جامع اخراج بلغم و سودا و صفرای غلیظ کند
* صفت آن لاجورد مغسول مصطکی رومی پوست هلیله کابلی صبر سقوطری غاریقون سفید تربد سفید مقشر
پوست هلیلهٔ زرد سنامکی افتیمون گل بنفشه از هر یک دو مثقال گل سرخ عود بسیاری خام کثیرا از هر یک نیم مثقال
بسفایج فستقی اسطوخودوس از هر یک یک مثقال کوفته بیخته با آب سیب سرشته حب سازند شربتی از دو مثقال
تا سه مثقال * حب لاجورد مسهل ابتدائی سودا دفع کند و مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی را نافع است * صفت آن
لاجورد مغسول سه درم افتیمون و بسفایج سقمونیا مشوی از هر یک یک درم غاریقون سفید نیم درم افتیمون
بسفایج فستقی از هر یک چهار درم انارج فقراس درم کوفته بیخته با آب کرفس حب سازند شربتی سه درم با ماء الجبن
* حب لاجورد دیگر به عبادت سواد سودا کند و جمیع امراض سوداوی را نافع باشد * صفت آن لاجورد مغسول
دو جزو پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیله سیاه افتیمون از هر یک یک جزو سقمونیای مشوی نیم جزو تربد الدرس
کثیرا از هر یک ربع جزو کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی از سه درم تا چهار درم و اگر در طبع قبض بسیار باشد
این حب را با این طبیخ بیاشامند * صفت آن سنامکی اسطوخودوس هلیلهٔ سیاه از هر یک دو درم افتیمون چهار درم
در آب سالم یک رطل بجوشانند تا ثلث بماند صاف نموده ده درم گلقند در آن حل کرده صافی نموده حب ها را
فرو برند * حب لاجورد دیگر که اسهال سودا کند * صفت آن لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول مصطکی رومی نعناع
حنظل غاریقون هر یک ملح نفطی از هر یک یک دانگ و نیم انارج فقرا افتیمون اسطوخودوس از
هر یک نیم درم حرف سیاه طبرخون سقمونیای مشوی نیم دانگ کوفته بیخته با روغن بادام چرب
نموده حب سازند جمله یک شربت تمام بود * حب لاجورد که نافع است از برای مرض آکله و سایر قروح و اورام
مرداریه و اوجاع مفاصل از مواد سوداویه * صفت آن لاجورد مغسول پوست هلیلهٔ زرد و رب السوس مصری از هر یک
نیم درم انارج فقرا و بسفایج از هر یک نیم غاریقون نیم دانگ مردم از شونیز و از هر یک دانگ
سقمونیای مشوی یک دانگ طبرخون کوفته بیخته با روغن بادام چرب نموده با گلاب سرشته حب سازند

مرخی بعد از خوردن دارو بمزه بخورند و با آب گرم فرو برند شربتی سه درم * حب لاجورد مسهل سودا و بلغم
و صفرای غلیظ باشد و اسهال آن برفق است * صنعت آن حجر لاجورد شسته مصطکی رومی تربد سفید زرد تربد
هلیله کابلی گل سرخ بسفایج فستقی غاریقون سقمونیا تربد سفید مجوف حجر ارمنی مغسول ملح نفطی عود قماری خام سنامکی
افتیمون از هریک دو درم صبر سقوطری زرد چهار درم گل سرخ کثیرا از هریک نیم درم اسطوخودوس یک درم
کوفته بیخته با آب سیب شیرین سرشته حب سازند شربتی از دو درم تا سه درم * حب لاجورد مقوی و برص
و صرع و امراض سوداوی و بلغمی را نافع است * صنعت آن لاجورد مغسول هشت درم ابارج فیقرا نیم درم افتیمون
ده درم تخم بادروج [illegible] حنظل خربق سیاه از هریک دو درم سنبل الطیب افتیمون از هریک یک درم
کوفته بیخته با آب کرفس سرشته حب سازند شربتی دو درم تا چهار درم * حب لاجورد دیگر که همان نفع دارد
* صنعت آن لاجورد مغسول سنبل الطیب افتیمون شحم حنظل کثیرا تخم بادروج مصری از هریک دانگی ایارج فیقرا
یک درم ادرا کوفته بیخته با آب کرفس سرشته حبوب سازند شربتی از دو درم تا چهار درم * حب لاجورد دیگر
آنرا نافع است * صنعت آن لاجورد مغسول تربد هلیله زرد غاریقون مقل از هریک نیم درم ایارج فیقرا
دو یک نیم از هریک یک درم تخم بادروج مصری دانگی و یک طباشیر افتیمون کثیرا از هریک یک دانگ کوفته بیخته
با گلاب سرشته حبوب سازند حمله یک شربت کامل است * سفوف لاجورد مسهل سودا که با ماء الجبن
می‌آشامند از مولفات حکیم میر محمد زمان والد حکیم میر محمد مومن صاحب تحفه * صنعت آن تربد هلیله کابلی
هلیله سیاه از هریک نیم درم غاریقون مقل نیم درم بسفایج فستقی افتیمون گل گاوزبان اسطوخودوس از
هریک چهار درم نمک نفطی لاجورد مغسول حجر ارمنی سیاه از هریک یک مثقال کوفته بیخته سفوف سازند شربتی
دو مثقال * سفوف لاجورد دیگر جهت خفقان قلب سوداوی * صنعت آن مغز تخم کدو دانه هل عود قماری دارچینی
تخم خرفه صندل سرخ گل سرخ گشنیز خشک از هریک یک مثقال لاجورد مغسول مصطکی نعناع مورد گل مختوم
کهربا سوده عود الصلیب توت سرخ ثعلب مصری تخم فرنجمشک از هریک نیم مثقال مروارید ناسفته نیم حبه
طلا زعفران کوفی درونج عقربی از هریک یک دانگ مشک خالص عنبر اشهب از هریک نیم دانگ کوفته بیخته بر روی
گلاب نیم درم باشند و از عسل آن یک مثقال تخم بالنگو با شربت گاوزبان سه مثقال بنوشند * لادن بفتح لام و
الف و فتح دال مهمله و نون رطوبتی است غلیظ که از درخت کوهی بعد زرد رخت آن ارسمه تک درخت دریا برگش مرتفع نهر
متصل زمین وگلش مایل بسرخی و تمرش مانند بسون و درجوف آن دانه سیاه باشد و آن رطوبت را از ماه تیرماه
آن جمع میکنند و بهترین اقسام آن لادن قبرسی باشد و مرغه بررمس خاکد و بارید و حال آمیخته و تار موی
بزرگ و سفید در جسم خود آن سیاه خشک و ازان جدا کنند و بوی بریان اقسام همچنین است برسر راهی
حشمه و تا حال رنگ آمیخته نباشد و بوی بر از همه است و بعضی تصریح نموده که رطوبت ملکور را از مرغی که نوعی
از بلاد است بر موی جعواناب در جسم خود نمی چسپد اخذ می نمایند و بهترین آن نرم خوشبوی سیاه
مایل بسرخی و سبزی است در دوم گرم در اول خشک و خاد بر بادزن با سد و مسخن قوی و محلل و مفتح افواه
عروق و مدر بول و حیض و عرق و سر و شحم حیض و مسمن و مقوی همه ... و رافع ورم و درد های بارده و با شراب
مادش طبیخ طلای آن رافع صداع و صلابت ... و حکور السام ... رخمهای کهنه و با شراب مرغ آماد مروح
و آبله و بارد عن گل و بادروج اطفال جهت ... اسباب و سوختگی آتش را نافع و بوسعه جهت تقویت آن زدع
سماق و سلابت در ماء رانا به حول و نیم گره جهت ورم سفید و بار عن بورد تر موی جهت تقویت و منع ریختن آن

و از رُبّ آن جهت ملاقات زخم و اسهال آن و احتباس حیض زود رود و جوشاندهٔ آن با روغن گل جهت صحیح نافع و
ضرر آن جهت گرده است مورث ورم و حرقت زن بعد از بول کردن به آن بخور کند و در حال ما آن را بول آید آن زن با یک
حمل خواهد برد و الا فلا و مصلح آن آسا شدن آن موجب کرب و مصلح مثل رومی و سوسن با تکرار است
* منافع لادن جهت تقویت اعضا و تقویت آن و معده و زکام رطوبی و سیاه کردن موی و تقویت آن بعاب معمل * صفت
ان نکسرند لادن را ازمنه و در یک رطل روغن زیت و کسکه حل نموده و زرد نگر بر آتش تا کسر نگداز و بعد از آن
مالیدن روغن نموده و نگاه دارند * دهن اللادن الکسرموی را سیاه کند و از افتادن نگاه دارد * صفت آن لادن
مادح ستدی خما ماحصص مکی آمله مسحی از هر یک سعد رام ادویه کوفته سعد در سه رطل آب تا ثلث
بجوشانند تا یک رطل رسد پس یک رطل روغن کنجد بر آن ریزند و بجوشانند تا آنکه روغن بماند مو را و سر را
با آن چرب کنند و جعد زنبور سیاه روغن بمالند * باب اللام مع الباء الموحدة *

* فصل در بیان البان حیوانات * لبن بکسر لام و باء موحده و نون بفارسی شیر و بترکی سود نامند
مرکب القوی و مستعمل است ترد منت و مائیت و جبنیت و اما دسومت آن در اول گرم و جبنیت و مائیت آن در دوم
گرم و تر و جبنیت آن در اول سرد و خشک پس شیر هر حیوانی در گرمی و سردی و دسومت و رطوبت بحسب غلبهٔ یکی از
اجزای ثلاثه متفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات با تفرقه گرمی شود و امور کلیه و مشترکهٔ آن در تتبا
مرقوم میگردد و بهترین البان جهت بدن انسان حیوانی است که ولادت آن اقرب بولادت انسان باشد لهذا شیر گاو
بهتر از شیر گوسفند است و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و شتر و الاغ و است و غیر اینها است در تأثیر اقوی از گاو و بز
و گوسفند اند مختص بحسب علف و فصل مختلف میباشد چه هرگاه بسکران و مانند آن بعد از خوردن
کسد مثل شب و حشیش و مانند آن شیر آن سرد و مسکر مسود و از علف بقلات و غیرهم و مردات و مرطبات
و مسحیات و ملطفات و املاح استهآثار آن متمایل میگردد و شیر تازه دوشیده با حرارت لطیفه است و
آن بعد از سرد شدن زایل می شود پس باید در حین استعمال گرم نمود تا موجب سرعت نفوذ آن گردد و
از مطلق شیر ند ربیدی مراد شیر گاو است و هرچه جبنیت در وغالب باشد متلک است و الا مقدم طلای
اسهام آن مواد ورم معده و هرچه زود زرد آن و هرچه مسامه و اورام غایه زخم است و استعمال شیر بعد از
ورزش ها با صومهای تازه و ماهی تازه و انار و امثال آن جایز نیست چه ماده اسکندرانیه تلگ شده با سد
حمری خوردن و غرایب مفسد آنست و بار خود اخلاط فاسد در زیادتی استعمال آن و امهال دانسته اند
و عمل از اعضای حامل زور از ولادت زود زر و بسیار بحسب غلظت آن از بعد الولادت را بحسب غلبه مائیت استعمال
جایز نیست و در آخر فصل بهار با او اسط تابستان استعمال آن اولی است و آنکه آن مورث نیما و تولد نمل و
جهت دسومت سریع الاستحاله باشد و اماکن حاره و معده ضعف مصر و مواد سودا و محتمس بالیس
المزاج و معتاد بن بادیون و بلبل اوتر بعد نه وکسرش در بلس طبع قوی تر است و مجموع شیرها ملطف و جالی
و رافع اخلاط سوختهٔ و مواد اعضای بیاملد اند بر دلطای مثل جمیع شیرها را خام خوردن سبب امراض مختلفه
است الا شیر زنان و الاغ و بعضی شیر گاو و را استسقاط کرده اند و مگو بسند نظر بین مبالغه که هرگاه شیر گاو و را که شور گرمی
نمایان راه باشد بنوشند کار آب حیات میکند و غیراز این درسه شیر خوشابند آن بهتر است * و طریق خوشانیدن
آن آنست که در چهار حصه شیر یک حصه آب شیرین صافی داخل کنند و آتش ملایم بجوشانند تا آب بماند و
بعضی برآنند که شیر تازه دوشیده که سور گرمی نمایان در آن باقی باشد از هر حیوانی که باشد بهتر است و نافع بر

مگر ستبر که انسنه خام آن را ساند که بخور بند تکه گرم کنند و بار دیگر نمایند و نوشند و مرسرکه از دو سلس
د و بیست گلسنه باشد بساند خورد و بعضی چهار بار عف کنند اند و اجتماع آن باشد و اینجه ارگندم و ماش و
سود و عدس و لوبیا و باقلا و غیر حبوب و گوشت از خوردنیها باشد نه ترید و با ترب و بار رحیم سرلاب خوش صاف
و سوختن با سیر ممنوع است و با شراب کشنده است و شود و ابطر سر حیوان مرض ولاغر و سرو با آن رانند و مرتب
بانقطاع رسند و سر پخته مرده ممنوع است و چنانکه باز اول را بیند آن با سد خوردن سیر آب در ده روز
اول حاد و سعتر برآن که حالی از سمی بعضی و بعضی می آورد و بعد از آن سود مند است اگر بعد بلغمی نباشد مگر
سیر پیت بلغمی را نافع است و اگر درین بود مداومت آن کنند در طول و عرض بدن می افزاید و سرکا و سفید
دافع سرفه سرد است و گاو سیاه دافع صفرا و کاو سرخ قاطع بلغم و کاو زرد دافع مرض خلط و سیر پیرش سرخ همه از رنگهای
دیگر و سیر که در صبح بیند کرلی و مرده و دو مرضی بود و اینجه آخر روز دیده شد باید سود او سمی را زایل
کند و سرکا و سیر کند و حبس النفس و مرده و رواح را که تب دق را گویند و ترکیبات وگولد و سیاه خون و مرض سکر و
مقوی معده و ران و مانند گی و علتهای سینه و مثانه و سدروک که در آن است و سگر ستی که در آن است و براسیر
و علت رحم و اسقاط را نافع و در حال ورود با غذا و نمرا را که تب کند و عقل را بیفزاید و لاغران را فربه سازد
و بو سیدن سیر بسیار نافع است و سیر بریان بعضی حکما و حکم سیر مند اند * لسان الایل سیر الف و فتح
بای مثناه تو مانند و الف زیر سین الاع است ماست آن غالب و بعد از فلفل المستعد و دهه و مرد بو سیرها
و بسیار مرطب و مبرد است و مفرح و حالی و مقیم و بطی الاستحاله خلط غالب بر معده و جهت مل و دن از
برای کسیکه خورده باشد ادویه مناله و نافع از برای اسقای حار و غرغره آن جهت حوالی و رد تحذ و ورام لهات
و ابورس حاره خصوص با مغزفلوس خیارشنبر و مطبوخ دوات رآسیا مهد آن جهت امراض حاره و دن زوال
بعض برنگ حار و تر لاب سد عسر النفس و لهیب حار و نفث الدم خصوص با کثیرا و صمغ عربی و مسکن التهاب
خون و صرا خصوص با حمه مکسر موده و جراحت امعاء و حرقه مثانه تعسل و حرقة البول و قرحه امعاء و چشم
خصوص با کثیرا جهت اسهای حار و بطور آن در بینی و گوش جهت درد سر حار و رعاف حادث از حرارت و بعض
و دراطلل جهت حرقة البول و بادم الاخوین و روغن گل و گل ارمنی و کثیرا جهت حرقه مجاری بول و قصبه
و رد بول با شیر خالص با با ادویه مذکوره و با عرق آن ادویه مناسبه و حقنه آن جهت جراحات امعاء و جرب اسهال
دموی خصوصا با ماء لسان و مصمصه آن جهت تقویت لثه و ریشه آن و ضماد آن جهت اورام حاره ظاهری و باطنی
خصوصا با رعفران جهت دمعه و سلاق مفلوج مصرو طریس و در دسر با زد و مصلحش گل انگبین و بدل رستنی اردو
او ومه با نیم رطل با سکر و کثیرا و روغن تخم کدو و رب السوس و امثال آن و تعلق آن با ماء شیر مشهورعلی مربط
است رنگ سرخ زرد سور آسیا مند بلسان ابان جهت امراض حاره آن است که آن را نفارسی الاع و حرو بهند ی
گد ما گویند اولا با اسهای سامه مثل جوزکا مو و امثال آن از آسمای بارده رطبه تعلیق نمایند مس و بعد صمغ در
جمیع طلیسه طرف حسی با عرق آن از بیمره باسمی بارده بلغمی کرده لل سمه در میان آن گرم گذا مه سیر را در میان
آن و سند مرد حود آورده صاف نموده گرما گرم را اول مد ارسی مثال با جوب رسوفات و امراض مناسبه
مثل حب مروارید سفوف مروارید گهر با و مرطان بطایه رود طین مختوم و امثال آنها با آنها هر شیر که مناسب
باشد د بسیار زرد و نمی مثال انداده نمایند و هستی هر روز اضافه نمایند تا مدت از آنکه طبیعت بر داشت
نماید و گوارا نکند پس آهسته از راحت نرم نوشند و دیگر زیاده نمایند و حرف ملزم نمانند که گرانی

مقدمانند و نابوس منفرد زود کم نماید اگر از کم نمودن باز تخفیف نماید ترک نماید و بعد حمد روز بعد ربع بار شروع نماید در معروف که حمی خلطی عارض گردد بزودی ترک نماید و اگر ازاید انا حمی دبی حمی خلطی بتر باید میل نماید و بعد نیز حمی دبی را ابادویه دیگر نماید مثل ماء الورع و ماء الشعار و شربت بارده ساسد اگر بیند که بسیار مواتب دارد زورود و امرحله مبدل و ررسوم نتجاه مثال ومقس معرباشد بکند دا بید ربا ده اراب باعث بقل بوعده مسود امن دیگر زیاده نماید # وماء لسن لرا گوشه از سرحریقه سور ومرد وماء الحسن ازسرمر اسب و نامسام آن # لسن الثور بفتح بار وتاء ورای مهمله سرگاو است رکار سمس ارحمس آن است واعلاء اراب مرد ورادهست عالب زر رکا و مسن زیاده است وحسب کسر و مابل باعتدال وعلما ترارسا برسا ره درسه آن که سرد سلا نامد مقوی و مصمن ومفرح و سرایع الهضم وکسر العدا وتنکوکسد رنگ رخسار و مولد منی ره بلغ رصلاب ومقوی جو مرد ماغ وبرنان سموم است بهی وحافظ رطوبات اصلی وملطی طبع ومرطب دماغ وجهت ضیع ونصاب وه مرور سواس ونفویت بدن و فرحه ریه ومل کو بی که بب خلطی باسد و امراض سمی وحرب وپوبا وحکه وجذام ومطبوخ آن باربع که سر بربع و نوبی باشد جهت طول عمر و با گرد کاب وخوما جهت فرنمی گرده و ملک و داع کرده آن با آمی و ... سکب مفید جهت اسهال وطول طلای آن جهت اکثر امراض حسمر بالع حمی مابوس العلاج ارسدا ومیت آن صحت مماند و ماکند وجهت طرد و باابر ریب جهت ناحیه وسبل وسربان وطلای آن باشد ابـ فلغی جهت نقرس و اورام حاره ضرب با افیون وسوم وورم ورمدون وابع درد نقرس حاره و بعد سر نسبی ازبسر رطل باکر طل است ومضر صاحبان ضعف رطوبی ومصروا کبار آن مورث سنگ مثانه و گرده وتولید ثمل وبومی وبربع الاستحاله تبطل غالب بوعده ومصلحش شکر و عسل و شرب آن با ... شکر سابع اثنا داوست وحرس بضم گردد باعث لرز وسعر بره وعرق سرد و عسی واختلاط عقل وحبان مسود ودافع آن قی با حرف و سکنجبین عسلی و سرکه ممروح با تبود بیع و بلد سرو بخم کرفس و عسل با آب گرم است وشربت بسرمانده را با بعد ربع مثقال از بجر آن سمرده اند # لسن الرمال بفتح رای مهمله و میم والف و کاف سرمال بان اسب حسب آن کمر و گرم برار سابر سرما و مفرح و محترل باه را سها و مدر حیض و بول مستطع که ارحرارت رطوبت باشد و ملین طبع و مراوفی فرحه مثانه و مجاری بول و حسد گرما گرم آن بسقی فرحه رحم و حقنه آن با سارة ساج بعد از طهر معین بر حمل عامر است وازخواص آن است که حون در هر سال که طفل اراب با طفال دهند دران سال آنلد بر بیمار رید و اگر دو آورند زیاده بر حمله عدد ماند وار ... سرمک مکرره است و برس کرده سموساده لدا مرباشد و دوا کسر افعال دری برا ست وجهت استعمار بعضی انواع دن شرائط مذکوره دو لسن ابان دا نمد ورولس لقاح ار بعامب براربانه و عمر آن مفید دانسته اند # لسن العصان بفتح صاد والف ودون سرگوسفند است ود مست وحسب آن عالب وعلط برار سرگاو و بومردی آن ارمس سماه و در بقوب باه و بداول مضرب حماح راد و به سمنه و تقویت جوهرد ماغ و ... و ... ربه وا معاو سب الدم مرور باروعی ناد ام وصمغ عربی جهت سرفه ضرب و دوما برا بعال ومصراب ماند سابر سرما است # لسن اللقاح بفتح لام ... الف رحای مهمله سرسرامد و دمست آنا رجهت ... امزاج ارما سب آن حدا نمی سود و لهذا گرم ور دمی و مایل بسرد ... منضج ومدر بول طمث رزد آن که مای اصفر باشد با سکرمقوی ... وصادف کند ... ومحرک باه و اسهال وجهت ... وتمر سحگو و اورام صلبه باطنی و ضیق النفس و ... استسقای ... رطلی وسلل سرور و بول مربابع است وحرب با اول سر ... مصهل رزد آب است و بالکه بعد ربع ازدو انه بر سد با بعد رطل ریند و دراورام صلبه باز وعمای ... بلد ... ماسد روعی بعدا بحرو باردس

لسان الثور

لسان الرمال

لسان العصان

لسان اللقاح

وبادام پوست اسهال آن بعضی گفته اند که سرد تر معطش و بطی الانحدار از معده و اعالی حوب است نصب بالسان
دیگر و این سطار گفته که لس لقاح نافع است استسقای زقی و طبلی را و محلل حلط غلیظ کاس در کبد و اورام صلبه
حابسه است و دستور استعمال آن از برای استسقا آن است که بیاشامند در اوایل از راسی که آیل باستسقا
است اصلا مگر بعد از استحکام ماء زیرا که قبل از استحکام اسهال نمی فرمایند حمری از ماء را و ضعف
میگرداند قوت را و اما بعد استحکام ماء باید استعمال نمود مادامیکه قوت باقی باشد و ازدیاد عمر آنکه استسقا
در اول امر باکی نیست آشامیدن آب * دستور آشامیدن لس اللقاح جهت انواع استسقا خصوص زقی و طبلی با بول
آن تنها نافع و با عسل و قندری سنبل الطیب سرمعت و مسهل زرد آب و منضج سده ؛ جگر و سپرز و رافع ضیق
النفس بارد است و بعضی حار را نیز گفته اند حون با مراض و اسرئه بارد ؛ معدل له مناسبه نموده باید بی ضرر
که سرد و ماده زرد مثل از استعمال نیز تعلق با شای مناسبه مرطبات حرارت و برودت و عمر معما نمود ؛ زرد اول
سیر و ابر دحود طلبند ؛ طری و اثال سجمه حسک نموده تا پس گرم کرده ؛ دران نبد ریسند و صاف نموده ؛ مقدار
ربع رطل تا نیم رطل چهار مثقال عسل دران ریخته و نیم مثقال سنبل الطیب سوده ؛ بران باشند و با معوقات و امراض
و ادویه مناسبه دیگر مثل سفوف لک و دواء اللک و امثال آن نوشند و مرور ورده ؛ درم ا صافه نمایند تا حد یکه بر
طبع گران نباشد زیاد کنند تا استاو زار تکرطل کرده ؛ تا بر رطل رسد و اگر آمیخته از سنبل الطیب و عسل گرمی کند تکی
از آن هردو را ساقط کنند و اردویه مبرده ری کمی داخل نمایند و هرگاه طبع مضطرب باشد یا تشدید نیز و رو سرو بول
سر مختلط باید کرد ما دامیکه بول صاحب مرض بعد از سرد و زیاده ؛ از آن دفع نشود و زرد مختلط گردد و اطلاق
فرمایند و بادرآورع طعم سر ظاهر بگردد بول بنایید کرد و اگر بعضی ظاهر گردد جهت رفع بعض آن دود آنکسیح
سارل نمایند و اگر اجماع بعد از آب بانیز کسند و بعد ای دیگر و آب مطلقا نخورند نیز است و اگر اطلاق زیاده ؛
کسند و باعث ضعف شود تکرر نیز بسند و در زیرک کسند و معوقات با بصدمل مصطکی و مسل و فرص و رسل
ما عن و امثال آن اضافه نمایند و تعلف نیز نمهب نیز بذ نکاسی و آرد جو و مثل و کسوت و امثال اسهال جهت
دفع بعض به ما دلی که سر باشد و کنکر و در سه و کرفس و زیاده و سب و مانند اینها نمایند * ماء الجبن نیز
سرد نیز از اقسام ماء الجبن است از برای دفع رطوبات و سوء القنیه و استسقا بدون آنکه گرمی کند * صفت
آن دیگر به سیر نیز یکرطل و نیم درد نیک سنگی یا گلی نحوس آورده بد و نیم اوقیه سکنجبین بر روی منعقد
نحسب سراخ دران بد مست باشد بعد از آنکه از جوب انار و صف جدا کرده جدا شده ؛ برهم زده ؛ و از آتش فرود
آورده ؛ نگذارید تا سرد شود پس در پارچه کرباس دولا نی انداخته آب آنرا بگیرند و در یک رطل آب آن یکدرم نمک
درابی و یکدرم تربد سفید کوبیده ؛ داخل کرده ؛ بجوشانند و کف آنرا بگیرند و جوش دیگر کف ساوردها صاف نموده ؛
یک رطلی از آن بیاشامند پس هر روز را بدل ابدل سفرایند تا اینکه یک رطل رسد * لس المعز بفتح میم و سکون
عین مهمله و زای معجمه سر بزلبت و ماست آن غالب و برودت و رطوبت زیاده ؛ و ضرر آن سکم کمتر از سایر شیرها
است زیرا که رطلات و جالی و مرطب و در جراحات ریه و حلق و مثانه و سهای مزمنه و دق نافع و غرغره آن در ورم
لهاة و حنان انفع است حصر ص با معز ملوس خدار سیر و محلول دران نمی مثقال آن با جهل و نیم مثقال کسرا
و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه مفید است و همچنین آشامیدن گرما گرم
آن با صمغ عربی و کسرا کوبیده از هر یک نیم درم تا یکدرم جهت علل مذکوره و بید سرو بالک خام باشد ؛ معمول
و در ادرار ادبال ما بند سرگاو و از ان لطیف تر و بدل سر گاو است و بد سرو نکس آن و آشامیدن آن بطر من

ماء الجبن جهت امراض صفراویه حاره و مرداویه نافع و اصلح انواع ماء الجبن است از برای خوردن و کیفیت
صنعت آن عنقریب انشاء الله بذکر خواهد یافت * لبن السماء بکسر نون و فتح سین مهمله والف ممدوده بسریانی
موافق بردن بیرها است و از مولّد دختر شود و ترومد زبول و مرطب دماغ و حنجره و مفتح سده خیشوم و رافع ملل
وذن و ترشیت و سرفه یابسی و سقوط آن جهت خشکی دماغ و تشنج راوی و برسام و اختلاط عقل و صداع و قطور آن جهت
درد چشم و حسوب یلک آن و مرطب دماغ و درد گوش و ورم زوجه آن مفید و بدتریر مس ار دو او مقدار ششم رطل
بلدلس سر الاع است و حرکت سر حامله را بر روی عمل بد ر سد و عمل تمرد و یاد رز برازیما بدآن زن بد حمرحا ملله
خواهد بود و بعکس آن به بمر و ار مجربات گفته اند و بمرین سر زنان و سایر البان آنست که خوب بروری یا حس
بر ترید جمع شود باحسمدکی بسیار ساید و با اعتدال بوام بود * دستور خوردن لبن السماء جهت سل و دق آن
است که دو مد وو ریس ارسرو ع و در ابتدای آنها مدت آن بمرین سرده را از اسمای مصره مثل حمرصات و حلویات و
بقولات و غیره ما تو میفرما بند پس شروع نمایند بخوردن آن و اگر سرد خورده باشد بهتر و اولی است و الا بتدریج
بسیار خوردن بهتر است اول طرف دو سفله پس میفرمایند که طبیب حاذق بتدریج تنقیص فرمایند اگر خاص باشد
والا دو نیاله حای خوری که در هر یک مقدار دوارده مثقال و یا زیاده بر نگنجد اولا با یک که سی مثقال صرفی که دو پیاله
بگالداسب جمسا بانه مثقال که بدیر له است راورن کرده در نیاله ریخته اند اره نمایند که تا حیه حد آن رسد
پس آن زن سرده را بر دیک خود نشانند و دو نیاله مقدار سیر دو سفله بر دی گرم گرم که سرد نگردد
بنوشند و پیاله دیگر را بهمین یاد ار سیر بد و بد و همین بپوشند و اگر بلک زن سرده بگمانی
نمیرسد زن یا زیاده بقدر احتیاج نگاه دارند و بر هر و غیره در ایام خوردن همه بد بهتر و سر الاع است * لبا بفتح
لام و بای موحده و الف بفارسی فرسه و به ترکی اعور ناسند آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت سه چهار روز دوشند
شود و بک اوقیه آن ده رطل شیر را غلیظ کند و تحریک باه و تسمین و معاً مفید و مقوی و قوام دهنده
ودیر هضم و مصلحش بیر بسیار است * فصل در بیان ماء الجبن و حقیقت و منافع و خواص و اوقات شرب و مقدار
و انواع آن و بیان علّاوا حتما در آن و آنکه بر کدام خواهان بهتر است و در آن ضمن به فایده مذکور مسطور * فایده اولی
در بیان حقیقت ماء الجبن * بدانکه ماء الجبن آب شیر مخصوص مخصّص را گویند که بعد از انعقاد آن
گرفته باشند و جبن بضم جیم و بای موحده و نون تشدید نون افصح است و بسکون بای موحده و تخفیف نون نیز آمده
بدانکه جوهر شیر مرکب از سه جزو است دسمیت جبنیت مائیت و هر یک مزاجی خاص دارد اما دسمیت آن پس
آن مایل بحرارت کمی است جهت آنکه تولد آن از اجزای لطیفه ارضیه و اجزای کثیره مائیه و اجزای هوائیه است اما
جبنیت آن پس آن سرد و غلیظ است بنابر آنکه تکون آن از اجزای غلیظه ارضیه و اجزای کثیفه قلیله المائیه است
و اما مائیت آن پس آن گرم است جهت اختلاط اجزای ناریه در آن بدلیل فعل آن که تلطیف اخلاط غلیظ و اسهال
فضول حاره و عفنه و تنقیه احشا و تفتیح سده و غسل و جلای اعضا و تصفیه و تروح از اوساخ است بسیار و حدّت و
حرارت آن قریب باعتدال است و رطوبت در آن غالب و لهذا مقصود بالذات از شرب آن ترطیب بدن است و ما در
منافع بالعرض و بسبب آنکه اجزای ناریه آن مختلط بمائیت و دسمیت است و آن هر دو کاسر لذع و حدت آن
اند عند الاستعمال لذع و حدت از آن بظهور نمی آید بر اصلاح اخلاط حاره میکند و دلیل بر دسمیت در آن
مشاهده دسومت است در ماء الجبن و موجب در لبن دسمیت زیاده باشد در ماء الجبن آن دسومت زیاده ظاهر
میگردد * فایده دوم در بیان منافع و خواص ماء الجبن * بدانکه ماء الجبن نافع است از برای جمع

مراض حادثه از صفرای محترقه وجمیع امراض حادثه از سودای محترقه زیرا که مواد محترقه را منقّی گرداند *
و نفع میدهد مرارة را و نرم میکند و مرطب اعضا و مالیخولیا و خفقان سوداوی و جنون و وسواس و امثال اینها از
منافعی که در منضج ذکر یافت ودیگر آنکه قوت آب با وجود آنکه جاذب و نفوذ نماید ندارد و برودت بعضی
مقصود میرسد بتبرید ولطافت قوام که این دو صفت با تمام جذب و قوت نفوذ بخلاف ادویهٔ دیگر که این
دو صفت در هیچ یک از اینها نیست ودیگر آنکه در این دو قوت وجذب لطیفه است که بسبب جذب قطع وقمع مواد
مینماید خصوص که با سکنجبین باشد زیرا که سکنجبین معین عمل آنست ودیگر آنکه با وجود قوت اسهال منضج
اخلاط مراد است و بسبب لطافت قطعه آن بدن بای نمیماند بلکه اگر جزوی بماند بعد از آن
مسرود و هیچ دوای دیگر چنین نیست ردّ دیگر آنکه در بیان الجبن ماست و هیچ اسم ماست آن مسهل
و ملطف است و منضج و مسهل پس اگر صرف اسهال زیاده باشد باید که هیئت را زیاده از آن نگیرند و اگر
مقصود نضج و تلطیف باشد کمتر بخایه دربابند چهارم در بیان نوع اول از انواع ماء الجبن انشاء الله تع
مذکور خواهد شد ودیگر آنکه اخراج آن مواد غلیظه و کثیفه و اینها زیرا است و با وجود آن مرطب می نشیند
بدن را ونضج میدهد مواد را و اصلاح جفاف وخشکی مینماید و دوای الجمله عند اهل هند بدن را و این خاصیت
در هیچ یک از ادویه نیست ولهذا الطبا ایران والاعلیا گفته اند و بالجمله ماء الجبن حار در درجهٔ اولی رطب
در درجهٔ ثانی و بی لذع و غسال و منضج و مسهل نرمی و مفتح و ملین و مسکن و مطفی حرارت است وجهت علل حاره
و سوداویه والتهاب ومالیخولیا و جذام وداء الفیل واحتراقات اخلاط و حرقة البول و ضعف گرده و حصاة مثانه
و حصاة مثانه و در و ح جذب و ولد و درد و غرض که باشد و سعفه و بثورطلمت و بصره و انصباب مواد بعضی
چشم و بلک آن و استعار حرارت کبد و نحافت بدن و جرب و حکه و کلف و نافع است و با طلاء آن جهت جرب و حکه و کلف
وآثار جلد مفید و مجرب و جهت قروح ساده استعمال نمایند بدانکه بعد داخل نمایند * فائدهٔ سوم در بیان
اوقات استعمال و مقدار شرب آن * بدانکه بهترین اوقات استعمال آن زمان اعتدال الهوا است در کیفیات اربعه
از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست یعنی باید که در این وقت هیچ یک کیفیات اربعه برمزاج غالب نباشد در دیگری
ولیکن خوف غایله که از استعمال ادویهٔ مسهله دیگر از ادویه قویه مثل جوز و غیره معروفه در دیگر ماست
در این نیست و مقدار شرب آن بحسب امزجه وامراض واوقات مختلف و متفاوت است و بالجمله ادنی مقدار شرب
آن مقدار درم است که بحساب هندی هفت تولهٔ و نیم و ده دوازده ماسه ومرتّبه مستر بی یک گل
حائلی که معمول بنگاله است و مسود بحساب درم طبی هفت تولهٔ و کسری و متوسط آن یک رطل است اما که صاحبان
امزجهٔ قویه واندان و جمعی بواسطهٔ استعمال نمودن یک رطل و زیاده نیز خورده اند و بانه رطل نیز گفته اند
ولیکن بتدریج و دفعات حساب که بتفصیل انشاء الله تع در ضمن نضج آن بیان کرده خواهد شد که از جمله مقدار شروع
نمایند و آن مقدار بعض را متدرجه گرم کرده بعد دفعه نوشند فاصله مابین هر دفعه وا بعضی یک ساعت کامل
گفته اند و بعضی گفته که نیم ساعت کافی است و اگر باد و ساعت فاصله دهند احوط است با برمقدار قبل بسوده نوع
گرانی بنمایند زیرا که در ره حمله یکدم واحد روند به تمرعت و بطوی بسیار و بعد از پیشی را ضد یکدم تکرر کرده اند
و بالجمله هر یک از اینها موقوف برای طبیب حاذق است که موافق مرض و مزاج ابحه مناسب داند بعمل آورد
و اگر در این محتاج به نضج باشد اولا قبل از شروع نضج نموده بعد از آن شروع نمایند زیرا که دو اصلاح بدل ل
نمایند استعمال نمرده با مضرت برساند * فائدهٔ چهارم در بیان انواع ماء الجبن * بدانکه ماء الجبن را نه نوع

مرتب میشد * نوع اول آنست که از سکنجبین سازند بدین طریق که شیر تازه دو سیر یا زیاده بقدری که خواهند
بگیرند و در ظرف سنگی یا سفالی یا شیشه یا مس تازه قلعی کرده نمایند و بعضی جوش مثلا اگر شیر دو رطل باشد
سکنجبین صادق الحموضه یک رطل در آن و درند و اگر سکنجبین بسیار ترش نباشد بدل یکی سرکه انگوری یا آب
غوره یا آب لیمو هر کدام که خواهند و مناسب باشد نیز اضافه نمایند یا سر زرد در آن درند و بعضی از اطبا ده
مثقال سکنجبین و یک مثقال سرکه در آن [illegible] کافی دانسته اند و بعضی مقدار سرکه را از یک مثقال زیاده
نوشته اند بالجمله آن مقدار باید که شیر جوش بریده گردد یعنی اجزای جبنیت آب از مائیت جدا شود و طافی بر سر
آن آید و مختلط بمائیت نباشد و در حین طبخ باید اطراف سر دیگ را بپارچه کرباس پاکی که آب تر نموده باشند
می مالیده باشند تا ماء الجبن شور و سر بالا نه آید [illegible] آلات جهت [illegible] آن جوش
[illegible] آنرا [illegible] کرده سر آن را سر پوش نموده [illegible] نمایند [illegible] که در آن جوش
[illegible] در ماء الجبن داخل گردد [illegible] آن شود و اگر [illegible]
[illegible] اگر عرض [illegible] بلکه در طبخ [illegible]
[illegible] از آتش فرود آورند پس اگر مقصود آن باشد که در ماء الجبن اجزای [illegible] زیاده باشد
[illegible] در پارچهٔ کرباس صفحی [illegible]
آن ظرف [illegible] سفال [illegible] تمام [illegible] و [illegible] از جبنیت با آن باشد
و اگر خواهند که اصلا در آن [illegible] نباشد [illegible] سرد شود پس [illegible] آب آنرا بگیرند یعنی بعد
طبخ و [illegible] تمام شب [illegible] و صبح آب آن را بگیرند و اگر هوا گرم باشد ظرف شیر را در آب سرد نگاه دارند
اگر هوا بسیار گرم باشد [illegible] پارچهٔ کرباس [illegible] صفحی [illegible] ظرف [illegible] تحت السما نگاه دارند تا باسد نگردد
بالجمله چون آب صافی آنرا گرفتند در یک رطل آن [illegible] مثقال [illegible] داخل نموده [illegible]
نگاه دارند تا کف آید کف آن را بگیرند و چون دیگر کف [illegible] صاف نموده گرم [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] داخل [illegible] آلات [illegible]
این نوع ماء الجبن یعنی [illegible] سکنجبین [illegible] مزاج [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] کلف و جلای ظلمت [illegible]
این نوع که [illegible] آب آنرا گرفته رازی است که در کتاب خود [illegible]
و ملا نفیس در شرح اسباب نیز نقل کرده * نوع دوم آنست که از [illegible] ترتیب نمایند و [illegible] بالف و نون و تا و حای
مهمله [illegible] معجمه نیز آمده و [illegible] فارسی [illegible] و [illegible] باشد * دستور [illegible] آن بطور صاحب
کامل الصناعه چنین است که بگیرند دو رطل شیر تازه دوشیده و [illegible] شیر تازه [illegible] در آن
حل نمایند و [illegible] موصوف حرکت دهند و از آتش فرود آورند تا سرد گردد [illegible]
در کرباس اندازند و آب صافی آن را بگیرند و [illegible] داخل نمایند و [illegible]
و این نوع ماء الجبن [illegible] اول [illegible]
[illegible] که [illegible] طبع [illegible] و [illegible] ایام [illegible]
تمام آن [illegible] و این [illegible] اسهال [illegible]
چون [illegible] آن است که [illegible] الله [illegible] اسهال [illegible] که بگیرند

دو مرتبه در یک شب و روز طلا بجوشانند تا آنکه پاره حلبی در آن حل نمایند و نگذارند که بسیار بجوشد پس آن سرکه
را از طول عرض بمانند [illegible] دو دانگ نمک سنگ را بسیار نرم سوده در آن بپاشند و نگذارند تا بسیار جوش آید گردد
پس آب آن را بهمان دستور نوع اول بگیرند و بعد از آن سکنجبین بآن بیامیزند و بیاشامند پس نگذارند تا ترش شود
آید و بعضی رده باشد پس صاف کرده آنچه صاف شده باشد بنوشند انشاء الله و باید که هر روز سه رطل [illegible]
پاره در سه شب بگیرند و گرم کنند و بعد دوم اسطحه پاره در آن حل نمایند و نگذارند تا بسیار جوش آید کارد چوبی
در آن خطوط کشند طولا و عرضا و درم نمک اندرانی بسیار نرم ساییده در آن بپاشند و نگذارند تا آب سفید و آب
آن را بهمان دستور از آن بگیرند و در یک رطل و نیم از آن یک اوقیه سکنجبین از آن بیامیزند و با تخم ملا [illegible] مخلوط نمایند
و کف آن را بگیرند یا بگذارند تا [illegible] و تمام [illegible] جبن آن از ماء الجبن جدا شود پس صاف کرده بنوشند
[illegible] انشاء الله تعالی * نوع سوم آنست که از لبن [illegible] ماء الجبن [illegible] آن چنان است
که بگیرند [illegible] در سه [illegible] و دو رطل آن را در [illegible] ماست [illegible]
و نرم بکوبند و در آن بیفشانند [illegible] گردد پس فرود آورند
و نگذارند تا سرد شود و آب آن را بهمان دستور بگیرند و باز در نمک [illegible] باشد و کف آن را بگیرند و با صافی
صاف نمایند و با سکنجبین [illegible] دیگر باشد و بهتر آن است که شیر را اولا [illegible] جوش دهند و در وی جوش
[illegible] باشد و اگر برای امراض سوداوی [illegible] افتیمون [illegible]
بسته در [illegible] جوش [illegible] گردد فرود آورده نگذارند
تا گرمی آن کم گردد پس حب القرطم را نرم کوفته در پارچه بسته در آن [illegible] آن در آن مخلوط
گردد پس [illegible] افتیمون را افسرده [illegible] گرم گذارند [illegible]
آن را بگیرند و اگر [illegible] نمایند [illegible] آن را سوده در آن [illegible]
و نگذارند [illegible] آن از جبن جدا گردد در این عمل [illegible] در صافی [illegible]
[illegible] آن را بگیرند [illegible] گرم [illegible] ماء الجبن [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible]
مقصود دفع فضول [illegible] ماء الجبن [illegible] سکنجبین
[illegible] حب القرطم را کوفته [illegible] ماء الجبن [illegible]
[illegible] ماء الجبن بگیرند * [illegible]
در ایام شرب ماء الجبن * بدانکه هرگاه [illegible] ماء الجبن [illegible]
[illegible] اغذیه در این ایام [illegible]
گوشتهای [illegible] لطیف [illegible] گوشت [illegible]
که [illegible] اسفاناخ [illegible]
[illegible]
آب [illegible]
گوشت [illegible] دیگر [illegible] کمی [illegible]
و [illegible] آن کم گردد اگر [illegible]

واسهل باشد والا فروزیست و بعد از آن تکرار حقنه ملینه نمایند و معتاد بر آن باشند و اگر بر هیچ نوع [illegible] خورد
کنند ماء الجبن را هر بس آسان بود که مبالغه نماید در [illegible] آن و ترک [illegible] آن نکرده تا حد آنکه [illegible]
[illegible] آن بر آمده و [illegible] باید [illegible] نماید و درین ایام از لبنیات و حموضات [illegible] الحموضه
و حلویات و نقولات و مسکرات و حرکات عنیفه [illegible] و هوای سرد و گرم بخار و جماع و حمام و [illegible]
و لا [illegible] * فایده * در بیان آنکه هرکدام حیوانات الفی را [illegible] جهت این امر * بدانکه در لبن
هر یکی [illegible] خاصیت و ماهیت هر یک بحسب حد اعتدال است اختلاف [illegible] که دران [illegible] بسیار
و در [illegible] و الانع ما [illegible] غالب است و جهت امراض سوداوی از افراط [illegible] مناسب
[illegible] بس بالضرورة الفی [illegible] است و اگر بهم نرسد با جار [illegible] و جنانچه به تفصیل در الباب ذکر یافت
و جهت استسقای بارد و کلف [illegible] است [illegible] بیماری [illegible] حرارت آن و برای استسقاء
با حرارت ماء الجبن [illegible] و [illegible] لطافت ولهذا استعمال آن در جمیع علل حار [illegible] * فایده * [illegible]
در بیان اوصاف بز * بدانکه بز باید که موصوف باشد باوصاف [illegible] یعنی جوان فربه سرخ رنگ [illegible] خالی
از علت و مرض باردار [illegible] که از زائیدن آن سی روز یا چهل روز گذشته باشد از چهار ماه [illegible] و زیاده از ده
[illegible] بطن نیاورده باشد و اگر سرخ رنگ بهم نرسد سیاه رنگ والا زرد رنگ والا لابد هر رنگی که میسر
آید و سرخ رنگ مرجح بر [illegible] اولویت است به وجه اختلاف اوصاف دیگر که ضروری و واجب است مراعات آنها و باید
که میل او [illegible] انواع [illegible] علف [illegible] برگهای بارده [illegible] مثل آنکه در امراض حاره
بگشنیز و [illegible] و کاسنی با علف جو یا آرد جو و امثال اینها و در امراض بارده از رازیانه و [illegible] و مثل و ماسد
اینها که به تفصیل در ضمن نسخ آن انشاء الله ذکر خواهد یافت نمایند و باید که [illegible] آن را [illegible] نگه
اکثر اوقات [illegible] تا بگردد و حرکت کند تا شیر آن لطیف گردد و [illegible] باز دارند و نگه دارند
که حیوان [illegible] * فایده * [illegible] در بیان نسخ ماء الجبن و فایده آن و دستور بعضی اطبای زمان * [illegible]
[illegible] الاطبا [illegible] آن مرحوم [illegible] آن است که هرگاه از برای امراض
[illegible] خواهند باید که [illegible] حیوان که زیاده از ده [illegible] باشد
[illegible] چهل روز [illegible] آن که سه [illegible] گرفته در دیگ سنگی یا سفالی کرده بجوش آورند و چوب انجیر [illegible]
جدا کرده [illegible] درم سکنجبین ساده [illegible] الحموضه و [illegible] سرکه انگوری
[illegible] نگاه دارند [illegible] کرباس [illegible]
[illegible] ظرف [illegible] تا تمام آب آن جکید [illegible] در دیگ سفالی کرده بجوش [illegible]
تا کف می آورد کف آن را گرفته و چوب دیگر [illegible] صافی نمود [illegible] ورق کرده
[illegible] مثقال داخل کرده [illegible] دفعه [illegible] جنانچه [illegible] فاصله [illegible]
[illegible] باشد و هر دفعه که [illegible] گرم نموده [illegible] هر دفعه ده [illegible]
[illegible] تکرار [illegible] که [illegible] ده مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال گلقند آفتابی ده مثقال در تمام ماء الجبن [illegible] حل کرده
صافی نموده [illegible] یک مثقال داخل کرده [illegible] احتیاج [illegible] دفعات [illegible] ماء
الجبن در [illegible] و استعمال [illegible] و اگر ماده غلیظ و [illegible] ضعفی باشد [illegible]

باشماهی مسهل سه مثقال حب شاهتره اول دو روز بدهند و بعد از آن سه حب حرامانی گل بنفشه آشامانی از هر یک ده
مثقال در آن ماء الجبن حل کرده صافی نموده بنوشند اگر ماء الجبن را برای امراض سوداوی بنوشند سه روز
هر روز سه ارقیه آنرا بگیرند در آن سه مثقال سکنجبین افسنتینی داخل کرده سه حصه نموده بنوشند روز سوم در امراض
صفراوی سه دفعه بنوشند و هر دفعه تکرار سه مسهل بخورند حب ایارج فیقرا با مسهل سنا برای طبیب است
بیان بیماران داد و ماء الجبن را از حمل روز بروز باده بیماران داد * و مسهل امراض سوداوی این باشد صفت آن
حب لاجورد و سه مثقال سود بد و دو مثقال بادام سیر بکی یک مثقال حرف مرده نخود چون ساج دو مثقال هر سه حب
ماحمه ریوند لعوق با طلا حیله و بعد جواب دو روز بعد از آن تا پنج ایام گرم بنوشند و صبح شب و حب حرامانی
سه مثقال شیر سکنجبین افسنتینی از هر یک ده مثقال در ماء الجبن حل کرده صافی نموده روغن
بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشانند و بعد آن آب گوشت جوجه مرغ بخورند بنا باشد که سه
معجون را بنفشه و چهار مثقال معروف سوداء با ماء الجبن داده شود و اگر ضعف ضرور باشد در سوداء معجون
ارحون روزی پیش از مسهل ضعف کرده و روز دیگر مسهل داده شود و بعد از دام بنوشند ماء الجبن بخورد آب
مرغ جوان و صبح بورباو بلسه مرغ دیره و حسکه حلاوت باشد در امراض صفراوی در علف بر مثل کاسنی
مار و اسفناج و کامو و عنب الثعلب داخل نمایند در امراض سوداوی مثل کشوث و بادرنجبویه و گاوزبان
و بادرنجبویه * ماء الجبن به نسخه سر محمد باقر حکیم بافی ولد حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی که
در بیماری مجرب خود نیز خوردن نموده * صفت آن بگیرند یک بادیه پر شیر بز علفهای با کثره مثل کاسو
وکاسنی و شاهتره و گاوزبان خورانیده و مرو و رحیم یک چهار تکمی شیر بز از آن و اند و صد و چون شاید آمده از
که جوب یحرس آب بعد از آن سکنجبین هدی که در دبرادر سرکه و یک برابر بیمه که سه باشد و ده مثقال
داخل کرده بجوشانند آنقدر که سه جوش برآید شود و بعد از آن تا به بند بد قتر و سرپوش دور کرده آب را علیل
نمود و بعد مثقال که بتابند و فاصله مانده هر دو دفعه در پنج و ربع ساعت باشد و در ایام خوردن اگر سرد شود
مثقال که دیگر بار آتش گرم نموده بنیا شامد یعنی مثل آنکه پرورده باشد در دست آشامیدن ماء الجبن از گوشت های
نازک مثل گوشت بره و بزغاله و خروس بچه و شوربای و سفیدبای و شوربای بقلا و اسفناج اسماناخ بخورند و طعامهای
شوری و سرد را پرهیز نمایند خوردن که ضرر دارد * ماء الجبن نافع از برای اصحاب سودا * صفت آن بگیرند شیر بز
مرغ با اوصاف مذکوره در دیگ سفالی ناسفالی کرده به آتش ملایم بجوشانند و مقدار دو مثقال از آن آب حکمت
را گرفته دیگر بار بجوشانند و کف آنرا بگیرند و بیاورند و ده مثقال سکنجبین افسنتینی داخل نموده دو دفعه
بیاشامند چنانچه فاصله میان هر دو دفعه دو ساعت نجومی باشد و روزی را روغن گل مرغ رطل گارچوب نماید
* ماء الجبن که نافع است از برای امراض و دلی خصوص و مسکه با افتیمون بنوشند * صفت آن بگیرند شیر مرغ
موصوف یک من شرطی و به آتش ملایم بجوشانند پس بیست درم سکنجبین یا ده درم سرکه انگوری یا ساحد درم
آب لیمو سرکه ایام که باشد آنرا بگیرند و در آن داخل کرده تا هم ریزند تا شیر بریده شود پس در کرباسی ابلد اسمه
آب آنرا بگیرند و صافی نموده مرتبه دیگر آن را بجوشانند و کف آنرا بگیرند و بکار برند * و طریق داخل
نمودن افتیمون در آن مرکب آنچنان است آن یا افتیمون بجوشانند آب است که بگیرند ده درم افتیمون را
و در خریطه کتانی کرده در یک من طی ماء الجبن بجوشانند چند انکه قوت افتیمون تمام در ماء الجبن تمانده
پس بیاشامند * ماء الجبن دیگر به نسخه حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی که در مجربات خود

مالیده بفشرند * صنعت آن بگیرند برهر صراحی بقدر اوقیه مصری مقدار یکچهار یک من شیر تازه دوشیده در دیگ سنگی
و یا سفالی چینی بجوشانند بچوب انجیر که پوست آن را دور کرده سر آن را چهار پاره نموده باشند آهسته آهسته
بر هم زنند مرتا چون جوش آید سکنجبین ترش در آن داخل کرده تا ببرند شیر را و اگر عوض سکنجبین نمک و یا آب
غوره در آن کنند بهتر برید بشود پس آن را در پارچه کرباس ضخیم آویخته آب آن را بگیرند و شب بگذارند و صبح
باز در دیگ سنگی یا سفالی کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند چون دیگر کف نیاورد دو اوقیه طبی سکنجبین العنصلی
داخل کرده سه حصه نموده به سه دفعه بنوشند چنانچه فاصله میان هر دو دفعه سه ساعت نجومی باشد و هر چهار
روز در میان یک روز این عمل بنوشند * صنعت آن نوعی دیگر هلیله کابلی هلیله سیاه مربی بنفشه ساییده از هر یک
سه مثقال گل سرخ شاهترج الاصابع سنا از هر یک دو مثقال عناب ده دانه تخم کشوث افتیمون از هر یک دو مثقال
شب خیسانیده صبح بجوشانند تا نیم باشد فلوس خیارشنبر ترنجبین از هر یک ده مثقال در آن حل کرده صاف نموده دیگر
بجا بالا بروغن بادام شیرین در آن چکانند بنوشند و اگر حرارت در مزاج نباشد ادویه مذکوره را با بسفایج
فستقی و اسطوخودوس از هر یک سه مثقال گاوزبان بادرنجبویه از هر یک دو مثقال بجوشانند و بجا بالا بنوشند
یک مثقال مرداور نموده بنوشند و در روز عمل احتیاج با شاید نیاشامند ماء الجبن صنعت را تمام آشامیدن
ماء الجبن میان روز شود آب و شیر بخلاف باشد که مثال آن مانند دارچینی و عسل باشد و اگر خواسته
باشند مرغ بلا و گوشت دراج تیهو خوب است در روز عمل عذا شود آب صرف باشد غذای آن نگرسا اول بکند اگر
خواسته باشند آخر روز شربت قند و تمر هندی انگور گلاب و عرق بید مشک بیاشامند * ماء الحمص دیگر به سبک
مقدار استعمل که در کتاب ذخیره در رساله کرده * صنعت آن بگیرند سه بهر باره و بیست که علف
از ساییده گاوزبان کاسنی خورده باشد و صبح در دیگ سنگی یا گلی بجوشانند و بعد از سه درم سکنجبین
العنصلی بدست بران بجوشانند و چند جوش دیگر داده از آتش بگیرند و مرد یک را بر بنوشند
با آب از سیر خطمی اسود پس صاف نموده بقدر اوقیه درم باریا ده و کم از آن بنوشند * ماء الحمص به نسخه
ابن جزله در منهاج ذکر کرده و گفته نافع است از برای کلف و بهق و جرب و آبله و خلط آساید آن و طلا کردن
بآن صفرا را بلند و بران را سود دارد و خون را القیموت خورند مرد از امعاء و تکرطل را در روزی تعدد نوبت
بیاشامند و تکدانگ نمک هندی در آن داخل کنند * صنعت آن بگیرند سه بهر سرخ جوان که علف آن را کاسنی
تازه و خیار و ارباب و آرد جو داده باشد در دو رطل و در دیگ سنگی یا گلی کنند و با آتش نرم بجوشانند و چون
جوش آید چهار اوقیه سکنجبین سکری و تکدرم مرکه انگوری در آن ریزند چون بریده شود از آتش برگیرند و لختی
بگذارند پس صافی نموده آب صافی آن را باز بجوشانند و کف آن را بگیرند چون دیگر کف نیاورد از آتش برگیرند
و دو ملح سه باحیی کنند و در میان آب سرد نهند تا سرد شود و بیاشامند * ماء الحمص نافع است
برای کسیکه صفرا در معده او تولد کند و از معده بسوی کبد و جمیع بدن رود * صنعت آن بگیرند سه بهر تازه صافی
مذکوره که علف آن را کاسنی و کاهو و کسنیر و برگ بید و برگ کمار و ساییده داده باشند و بجوشانند و سکنجبین
ساده سکری در اثنا ریران بریزند و از آتش برگرفته سر آن را بپوشند و بگذارند تا سرد شود پس صافی نموده در یک رطل
از آن شیر تنهای ... دو دانگ نمک هندی و تکدانگ ریشه هلیله زرد و سه مثقال ماء الیسروته نمیت درم
در چنین حرارت مثقی ران حل کرده صافی نموده پس ادویه سرد از زیرا داخل کرده بیاشامند * ماء الحمص
که جهت ... و لعاب ... سازند بلد نمودند که ماء الحمص است ... بسیار چنانچه مذکور شد اما باید

کند مقابض نصرف . و سکنجبین اسقمونی و حرف آن کمتر و همه از ملاحظه مقله عاقل باشد * ماء الجبن بالتسکی
حکیم میر محمد مومن که در رد میرزا تحفه نوشته جهت مواد محترقه سوداویه و جذب صفرا و تنقیه کرده و منضج
مواد و مسهل دوا مسهل نمودن مواد محترقه و برطب و اطفا امراض سوداوی مستعمل است * صنعت آن شیر بز سرخ
و اع جسم را که از ولادت آن یکماه گذشته باشد بعلف نکامو و اسفناج و سامیره و خیاری و فصل و بقول بارده کرده
* و روز رصد و ... مثقال شیر آن را که در رطل باشد در دیگ پاکی جوشانند در اثنای جوشانیدن با برده مثقال
سکنجبین ساده و یک مثقال سرکه انگوری در آن ریخته با چوب انجیر که پوست آن را باز کرده باشند بر هم زنند
تا بریده شود آنگاه صاف نمود * شب در جای بگذارند که به شبنم گرد و روز دیگر بود مثقال صاف آن را با
سکنجبین اسقمونی آرد * مثقال با بارده مثقال مخلوط کرده به حصه نموده نیم گرم شده دفعه نوشند و با صله
ما بین هر دفعه نیم ساعت باشد تا یک ساعت و بعد از انتها از نیم ساعت تا اول نمایند در امراض ... مرور
یا مقوی سودا استعمال نمایند ... در امراض صفراوی بالاد ... ساعته آن و بعد از مه جها ... جرب
مسهله موافقه بنوشند و روز مسهل و روز بعد آن نخود آب ... تا ... و بلا ... آن تا ... نمایند
و بعضی از اطبا را دستور آن است که بعد از صاف کردن ماء الجبن با نیم مثقال نمک جوشانند و کف گرفته استعمال
میکنند و ... سبب بادی آن است و دستور اول به مراتب ... جهت امراض صفراوی ... استعمال
کنند بجای سکنجبین اسقمونی سکنجبین بزوری بارد و معتدل باید کرد و احتمال ... اغلطه
و ... و حلوبات و ... های ... لازم است و هرگاه برطب محض مقصود باشد شیر را با شیرمایه
دلمه ترتیب داده آب آن را بدون جوشانیدن گرفته با شربت موافق بنوشند و هرگاه شیر به ... از شیرگاو و شتر
حاصل ... و هرگاه اسقمونیا ... بالمرت ... در ماء الجبن ... بنوشند در استعمال ... عدول است
* فائده نیمه در بیان بعض نسخ مستعمله در ماء الجبن از سکنجبینات و معجونات و حبوب و غیره * سکنجبین ساده
شکری * صنعت آن * یک من تبریز ... در دیگ سنگی یا گلی ... ملعی کرده یک چهار یک سرکه انگوری نیما
... بران ... تا قوام آورند اگر ... سرکه را زیاد نمایند ... نوشیده اند
... در دستور ... ماء الجبن ... مسطور است ... و
... * سکنجبین اسقمونی که با ماء الجبن داده میشود ... حرارت در مزاج باشد * صنعت آن
... تقابح ... یکمن ... ال
سرکه انگوری ... مقدار ... آب در آن داخل کرده ... جوشانند
... در کیسه کتانی کرده ... در آن اندازند ... کیسه را بمالند ... افسرده
در کیسه ... اسقمونیا ... دیگر کرده ... آب ... سرکه ... کیسه ... اسقمونیا را
... داده ... آورند ... صافی نموده ... مثقال شکر ... داخل کرده ... قوام
سکنجبین آورند ... مثقال ... ماء الجبن ... * سکنجبین اسقمونی دیگر مستعمل
در ماء الجبن ... * صنعت آن اسقمونیا ... تخم کاسنی از هر یک ... مثقال ... تخم خیارین نیم
کوفته ... مثقال تخم کرفس ... تخم کاسنی ... از هر یک ... مثقال ادویه ... سرکه و آب از هر یک ... مثقال
... اسقمونیا ... کیسه کتانی ... در آن اندازند ... بگردانند ... آورند ...
سرکه ... کیسه اسقمونیا ... کیسه ... صافی نموده ... داخل کرده ... قوام سکنجبین

آورند و بهی از چهار مثقال تا شش مثقال * سکنجبین افتیمونی دیگر که با ماء الجبن سود آماده بود جمیع
امراض سوداوی و جمله اصحاب مالیخولیا و دیگر امراض دماغی چون صرع و رعشه سوداوی و وسواس را مفید باشد
* صنعت آن افتیمون سنگ لاجورد مغسول کابلی اصل السوس مقشر از هر یک ده درم بسفایج فستقی بزر بادیان
از هر یک سی درم بزر باذرنجبویه ... درم گاوزبان باذرنجبویه ده درم حاشا و ... حبک قنطوریون از هر یک چهار درم
تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک زرشک ... بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب وافلة
صفار از هر یک سه درم گل سرخ شکر سفید از هر یک ... درم ادویه را سوای گلقند و شکر نیم کوفته یک شبانروز
در سرکه انگوری ... تر کنند و روز دیگر هفت رطل آب در آن اندازند و با آتش نرم ... بجوشانند و چون ... سرکه باقی
ماند صافی نموده گلقند و شکر سفید را در آن حل کرده شکر صافی نموده با آتش ملایم بقوام آورند مقدار مستعمل
از آن تا ده درم * سکنجبین افتیمون که با ماء الجبن خورده میشود * صنعت آن افتیمون بسفایج فستقی نیم
کوفته از هر یک ده درم ... نیم کوفته ... مثقال ... را یک شبانروز در نیم
من سرکه انگوری ... تر کنند و روز دیگر ... آب ... باشد و ... افتیمون را ... آورده ... را با آتش ملایم
... که آب ... و ... سرکه باقی بماند پس صاف ... افتیمون را ... حل کرده ... دنگر داده با آتش
ملایم آورده ... را ... بقوام آورده ... حل کرده بقوام آورند * سفوف
لاجورد موسوم به سفوف سودا مسهل ... که با ماء الجبن داده ... اسهال سودا ... * صنعت آن
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک پنج مثقال ... بسفایج فستقی افتیمون گل سرخ گل
گاوزبان اسطوخودوس از هر یک چهار مثقال ... طعام ... دیگر ... لاجورد مغسول ... سیاه از هر یک
یک مثقال کوفته بیخته سفوف سازند ... با ماء الجبن ...
* سفوف دیگر که با ماء الجبن داده میشود * صنعت آن افتیمون ده درم هلیله سیاه ... سفید ... سنامکی
... از هر یک دو درم کوفته بیخته سفوف سازند ... مستعمل از آن با ماء الجبن ... درم
تا چهار درم * سفوف حجر ارمنی ... * صنعت آن هلیله سیاه ... حجر ارمنی مغسول گاوزبان
... اسطوخودوس ... از هر یک ... درم کوفته بیخته سفوف سازند جمله یک شربت است * سفوف دیگر
که با ماء الجبن ... جهت اخراج فضول ... * صنعت آن پوست هلیله ... درم ...
کوفته بیخته با آب ... * سفوف دیگر که با ماء الجبن ... جهت ...
... * صنعت آن هلیله سیاه ... درم ... افتیمون ملح
هندی از هر یک ... کوفته بیخته جمله یک شربت است * سفوف دیگر که با ماء الجبن جهت ... که از ...
... است * صنعت آن ... افتیمون ... ملح هندی ...
کوفته بیخته ... شربت است ... که ماء الجبن را ... و ...
... جهت اخراج فضول ... ملح هندی ... امراض ...
... بارد ... مزاج ... حرارت ... لاجوردی دیگر
... * حب ... که با ماء الجبن ... * صنعت آن
... درم ...
... ماء الجبن را ...

افسنتین بعد از فصد با ملین خورند و الاملی از قصد* اطریفل افسنتینی که بعد از حب مذکور در مرگاه سوداوی نفعی باشد باید بکار برد و در حرف الالف در املیلج مذکور شد* حب حجر ارمنی که بعد از ایارج جالینوس استعمال کرده می شود* صفت آن حجر ارمنی مول ایارج شعرا افسنتین تربد پس عدد حجر طل مقونیا از هر یک مقداری که طبیب بحسب ضرورت تعین کند سوده بروغن بادام سرشته حب نموده حب باحمد از رونق وانیسا لیحس از برای کابوس سوداوی و سایر امراض سوداوی نافع است* و معاجین نجاح در املیلج مذکور شد از آنجا جوید *فصل در بیان لبن حامض و آنچه از آن ترتیب دهند* لبن حامض بفارسی ماست و بهندی دهی باشد در دوم سرد در دوم مرطب و مقوی باه مضر و رئیس و مسکن تشنگی و غذا است آن بسبب تنوع دهی زیادتی دهست زیاده و در سایر افعال ترتیب آن است* صفت آن بگیرند شیر را جوش نموده تا ربع و یا نصف آن برود پس مایه از ماست ترش و غیر آن در آن بیندازند و داخل نمایند در ظرفی و بر جای کمی گرم بگذارند تا منجمد و بسته گردد و از لبن حامض انواع مطعومات از مطبوخات و غیر آن ترتیب دهند مانند انواع آشهای آرد و برنج و بورانی از بادنجان و غیر آن و حمله ریاست ... و ماست و امثال آنها* آش ماست مسکن صفرا و مبرد است* آش ماست آن است که آش از هر جنس خواهند از برنج یا آرد گندم را با گوشت یا بی گوشت پخته در آخر ماست را در آب حل کرده در آن بریزند و بر هم زنند تا چند جوش زند پس فرود آورده تناول نمایند چنانچه دو آش ابرج دیگر نیز اسفاناخ آن ابرج ماسی گوشه ماست خالص داخل نمایند* اوطیفع الف و بکون بات و طای مهمله مثاله بفارسی کشک باشد سرد و خشک در سیم و مانند و سرد و در تر ان کرده آب جهت اسهال صرفی یعات نافع ضماد ترحیه آن جهت داء الثعلب و رفع ترید الدم و دواسر مفید و باسیر سوخته بالمویه جهت حرار مجرب است که اول سر را بروغن گل سرخ چرب کرده بعد از آن طلا کنند و مولد ریاح و بلغم غلیظ خام و مصلح آن حرارت و گلنار است* صفت آن بگیرند دوغ را هر یک که خواهند و تر باشد یا خشک آن از ماست حل اسرد در رصافی آب احمد آب آن را بگیرند و مرتبه چند آن جامد گردد گان و قرصها ساخته در آفتاب خشک نمایند و عبید الصاحب بکار برند بعضی اوقات نیز کشک سفید در آن داخل سکنند برای آنکه برودت معتدل شود* حس بصر جمیع و یای موحده ... بفارسی شیر باشد تا زه آب در اول گرم و تر در دوم معتدل و رود و مقوی گرده ملین طبع و مولد خلط صالح و چون زود به هضم رسد از قسم سریع السلوک در اعضا و سمن گردگان و صفرا یعاب مسمن بدن و باعث نرمی جلد و زرد رنگی آن بعد از طبخ و سرد نخ حابس اسهال ضمادش نافع ورم حرارات و مصر سرود بن و رافع اسهای طعام و مصر محرورمزاج آن باعث قولنج ریح و طلب بصر و مصلح عسل و نعناع و صعتر است و شیر تمام سرد کهنه در رد و بیم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اسهال و امعا و محلف رطوبات و ضماد آن باعسل جهت التحارد مل ردایع داحس و باتوسا در جهت کلف نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و جرب و مصر محرورین و صاحبان سده احسا و نسیار کهنه و صعتر آن از ترب سه صد و مصلحش مغز گردگان و در مصر زیت مقوما و بفرسی یار گویند پوست اسر کهنه جهت قولنج نافع است و جالینوس گفته که شیر بسلان که سر بریده است چون با سورهای گوشت خول صلابه کرده مرهم سازند و بر مفاصل نهند درد آن را تسکین دهد و اماس آن را بنشاند و مجرب است و حکما گفته اند مادام که شیر در معده باشد میوه های تر و اسهای حامضه نخورند خصوصا عوره و سیب و ماست و شیر غیر حکما که آن را دلمه گویند در غایت مرطب و مسموم و جهت بند و ثقل و التهاب معده و دفع تشنگی حلد و طبع ررسواس و امراض صفراوی و التهاب جوف نافع است* صفت آن بگیرند شیر را

وحرص دهند و بقدری شیر مایه بر پاره پاره آن در آن حل نموده بر بخار آتش گرم نگذارند تا منعقد گردد و پاره
آنرا که مثل زرد آب از آن جدا شده باشد و لیمه نامند و چون در پنیر مای کرحل ابتدا جمعه نمك در آن پاشیده جبری
نمك در آن گذارند تا آب آن جدا گردد و بعضی بجهة جذب رطوبت در بخار آتش گرم میگذارند پس برآورده بکار برند
* جبن رطب سرد و تر و بعضی گرم و تر و مولد خلط غلیظ و مسمن بدن و نفاخ و بطی الهضم است و مصلح آن صعتر و نعناع و فلفل و دارفلفل و زیره و مانند آن
حارة حوار ساب است * صفت آن بگیرند حب قرطم که بزبان هندی کسم نامند که بی ریشه باشد ریزه نموده با نمك بگیرند
و در زیر آتش نهند و چون نیم پخته گردد برآورند و نمك را از آن جدا نمایند و پوست آنرا بگیرند و ورن نموده
در ظرف چینی بچینند و بر آن ماست یا کشك با آب سائیده نمك داخل کرده بریزند و نعناع و خشك را سائیده بر آن
بپاشند و اگر خمیر زیره نموده با ماست یا کشك سائیده ممزوج نمایند و بقدری نمك و فلفل و نعناع خشك
سائیده با پاره خردل کرده اماله نمایند مرغوب است * حلوای است نفاخ و بطی الهضم است * صفت آن بگیرند
ماست مقدار نیم آثار هندی و در پارچه کرباس آویزند تا آب چکیده گردد با آرد گندم مقدار نیم آثار در هم سرشته
در هوا مدور بقدر ارکند سب و بالوری ساخته و روغن داغ کرده اندازند تا بقدری برشته گردد و لیکن سوزد و بعد
را با گلاب حل کرده مره ماربد و بقدری نبات با کافور در آن حل کرده بر همه آنها از روغن برآورده گرما گرم در مابه
آن اندازند و بگذارند تا سیرة نبات را جذب نمایند پس برآورده تناول نمایند * دوغ را ساهدن دوغ در
حمی دنی و امراض حاره حاده جبان است که بگیرند دوغ تازه گاوی را و بشکر بپالایند که تمامی مسکه آن جدا
گردد و مطلقی دسومت در آن نماند و تا نیم ساعت بگذارند که طعم آن بشکر و انداك ترش مزه گردد پس بشکر بمرهم
رسد تا ماسی که بر سر آن آمده است باب مخلوط گردد پس بگیرند از آن یک سیر خالص مقدار ده درم و برم کرده در
می درم از آن دوغ بهم سرشته بگذارند تا بشکر امتزاج یابد و تناول نمایند و اگر زیاده از این مقدار خواهند و احتیاج
به نبشر باشد به قدر زیاده نمایند و روز دوم یك درم دوغ زیاده کنند و از بان یك درم کم نمایند و *
هر روز یك درم بر دوغ بیفزایند و از بان یك درم بکاهند تا دوغ خالص نماند و مادب بدان حل گردد و چون خواهند
برك نمایند برعکس اول عمل نمایند تا مقدار اول رسد و بعضی اطبا احتیاط را زیاده مرعی فرموده و گفته اند
بروع ارده درم دوغ یکدرم نبات نمایند و روزی سه درم دوغ و یکدرم نبات بیفزایند تا دوغ سی درم برسد و اگر
زیاده از سی درم خواهند همین قسم زیاده نمایند و روزی بقدر یکامد و کسانی را که عادت بخوردن دوغ
باشد احتیاج بدین تدابیر نیستند بلکه همین مراعات درست مصر واینکه با او حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که
در حمی عفنی جایز نیست مگر آنکه دست اعطا کند از گرمی هوا و زیرا که باد در عب خالص و امثال آن دوغ و جاییکه
بعضی در اخلاط باشد یا در ضعف معده تناول نمایند و همچنانکه طبیعت ملین باشد و تلیین آن موجب ضعف گردد
دوغ را آمیخته با نانخواه تا بسکنابی نمایند و باطباء بر سفید و باطرایف و باچوب و امراض بارده مناسب است استعمال نمایند
و صاحب خلاصة التجارب نوشته گاهی باد در هرچه وای باد دوغ مستعمل نفع بسیار است زیرا که و اعتدال تر باشد
آن است که سبت را بریزه کنند و با ماست بیامیزند و بقدری سیر بر آن بریزند و مسکی باطرفی کنند و چند روز بگذارند
تا ترش گردد بعد از آن بالتورس نمایند و سیر را از آن زیاد و ران تر باشد و بعضی بجهای ... ... خام را که حسد العصیرا
آن است جهه داخل مینمایند و بعضی سبت و... خام مرد و را داخل مینمایند و... خام را بفارسی ... نامند
* کاهو ... است سرد و تر در دوم وانی محرورین و صفراوی و مسکن حدت صفرا است * صفت آن بگیرند کاهوی سفید را و پوست
... و ... مرا حوای نرم ... ماست آب را دور نمایند و تکه و نراس ... را ... و ... کرد راستهای ... برند

و با آب طبخ دهند تا پخته گردد و لکن بسیار مضمحل نشود پس آب آن را صاف کرده از پارچهٔ کرباس صافی سفید
نموده تا ماست منعقد شود و ابدال نمک بلد زجاج و نعناع حبث مران باشد و سابر بمانند و اگر بمرتبه
بسیار مطلوب باشد نعناع را کم داخل نمایند و با سطلی داخل نمایند و اول نمک بلدی خردل را که رایی باشد
مقشر کرده باشند و بلدی بسیار داخل نمایند بقدر نعناع را و از انها بسیار نمایند * کلم ماست تفاح بطی الهضم
است * صنعت آن نیز مانند کلم ترک که کلم رومی باشد دکرد ریزه ریزه نموده تا آب نه برنج و آب آنرا از پارچهٔ کرباس
صافی گرفته نمک و ترکه و ماست موب نماید * لورینصر لام و سکون زا و واو و رای مهمله عبارت از اجرای دسمه و اجزای لطیفه
چسبنده که عند الطبخ و العلیان از ماست جدا شده گردد و طافی در بالای ماست می ایستد اکثر جدا نموده پاره آن را
با رطب و خرما با عسل با شیره نبات قادر باب و با ابدال نمک داخل کرده با نان تناول کنند بعضی بقدری ممکنه پاره ی
داخل آن مسامند پس زلدوك و دوس طعم و مرغوب مسامند بقدری نمک و سرکه و دمار زرنیخ نموده ماده ابد و نوعی
فارسی و بقدری زرد چوبهٔ نرم کوبیده با آب ممزوج نموده در حمل و با ظروف سفال لعابدار ریخته آن دو روده سر آن را بسته
میگذارند تا حمل نوم با مزاج کسر داران برآورده با نان تر مسامند و آن را لوز نمر ولورل مسامند
و این مرتبه را بلد زجوس طعم میسازد چون آب لور پاره را بقدری نمک ممزوج نموده حب های ابدال بزرگ
بقدر گردکان مرد و ظرف ممروطی با سر بسر با افراض بعنی بلد و رو با لوری سازند و حمل نمایند آن را بعربی اقط
و بفارسی کشک و بترکی قروط نامند * ممقض بفتح میم و کسر خای معجمه و سکون رای مهمله ثمانیه وضاد معجمه
بفارسی دوغ و بترکی ایران و بهندی چهاچهه نموده و حمر فارسی و بس مرد و الف نامند و بمعنی آب پاره آن است
که دسمت آن را با ابتمام گرفته باشند درد و بمرتبه سرد و در طویت آن غالب بر یبوست مسکن غلیان خون و صفرا باه
محرورین و مسهی و معطی و مطفی حدت سموم حاره و جهت تب دق و تشنگی معده حار و التهاب جگر و با حب
الجلد بقدر رطل جهت تقویت معده و تشنگی با بر آمش باب جهت اسهال حار و جهت سمن و دو تب دق با با تسل
ار ربع رطل تا نیم رطل با بلد داد و دو دن بان را زیاده آرده صبال حار بدا شده ایلد و چون بمرحمرمدرا کوبیده
و با دوغ بسفند باشد سرمه کرده و حمل نموده باشد سرس اندك ازان دوغ تشنگی بخواص آب باحمد رو اسرار
مر باعس است زد ع دو بمای حلطی سعفی مسکر دو اصلاح آن مقی و سرب سکنجبین سو حلی است و چون در معده
بارد بس سود مورث درد روعنی گردد و اصلاح آن بتا بلا و حوار سات است * مصل بکسر میم و فتح صاد و لام مشدد
بترکی قراقروط و در اصفهان قارا گویند و آن ماست دوغ است که برد جوش - اند آن اجزای دسمه و جبنیت ازان
جدا گردد و آن اجزای دسمهٔ جبنیه را لور نامند چنانچه ذکر یافت و آنرا اگر خشک سازند بفارسی کشک و بترکی
قروط و ماست آن را چون بارد نگر خوشبو ساده منعقد نمایند بعربی مصل و بترکی قرا قروط نامند بسیار برس و
سرد و خشک مسکن حدت خون و صفرا و تشنگی و رادع اورام حاره و طلای آن در ردع و ورم زباب و غرغره آن در ورم حار
کران جریان است و مضمضه آن جهت قلاع حار بمنفعه و مضر معده سرد او ری مولد بلغم و قولنج و رد ی الغذا و
مصلحش ادویهٔ حاره و جوار سات است * فصل دردکر بیع لسانه الطرطوریه * لسانه بسم لام و فتح ای مهمله
والف و فتح نون و ها * لسانه طرطوریه که معنی تو بطری ابرال است * صنعت آن کما نهٔ جمتی لسان العصافیر ثمره ای است
که بفارسی کنجی نامند ثمره کنک یطلع زهره عصفور را حرا با المورده کوبند تحمید با علیل المطمر پسته حرب بارید
و عبارت احب با آب حل نموده بر قضیب طلا نمایند * لسانه طرطوریه دیگر که همان منفعت است نیارد آب
بره نمرل و حمل در روغن گاو و عسل دو صمر مرتبه ابدال طبخ نموده بر آفتاب گذارند و استعمال نمایند

لمانقطر لویسه د نگرکه همان نعل نحسد صنعت آن نرم بری ترریحرحرر = چل دارچینی ازهریک دلحرو کوفته بیخته باروغن بادام شیرین اسعمال نمایند و به خصه آن بوسی حماس داست و لیکن که بلاد ردوا فیون و بلادر ذکر یافت * فصل در ذکر لعوق باب * بدانکه لعوق بضم لام و بای موحده و سکون واو و بای موحده ازادویه مصنعه یا مفرده است و طرز ساختن آن چنان است که مجموع مفردات را مسحوق نموده در هاون سنگی نرم نکوبند تا بربالای منگشت شاید بانگشت نرم شود بعد از آنکه زعفران را بگلاب ساییده در عسل داخل کرده جواهر و عنبر و مشک و بید توپست مخلوط نموده لعوق را اول داخل نمایند بعد از آن ساییده را با آن ممزوج سازند و به نرمی سازی بشکو برمهر بنهند در طرف چینی دار چینی بالملاء امتحر باشد کرده کرده آن پس از که طرف مملو نمایند و نگذارند با مور سر دو نگاه دارند ومرتبه چهار روز رسانی سر طرف را باز نمایند تا جاری آن بپرون رود رجوع امتزاج تمام یافته و مزاج باری بهم رسانند استعمال نمایند * لعوق اکسیر از امراع آن مرحوم که حکیم رضا قلی خان بن بادر شاه ترکیب نموده و نفع عظیم بخشیده برای تقویت اعضای رئیسه از ارواح و قوی و اعضای شامل و رباده کند بسی وباه است * صنعت آن مغز بادام مغز فندق مغز مغز پسته مغز چلغوزه مغز مغز تخم کدو مغز نارجیل واحده مغز سوکت پسته برازمریک بیست مثقال تخم سیرخ تخمیس مثقال مصری حصه العلب مصری ازهریک درمثقال زعفران ... ادهر بنفس سر اعرابی عنبر اشهب ازهریک سه مثقال تودری زرد تودری سرخ بهم با بنگوار ازهریک ده مثقال نبات سفید گرانگبین ازهریک منقار و بیست مثقال عرق گاو زبان ماء اللحم عرق زردک عرق سیب ازهریک مثقال سیر نیک سیرمیر و مقررمیر شب نماینده مربی ارد و مثقال با چهار مثقال * لعوق کهر کرده را قوی گرداند وسی بسیار ... ل و دست را محکم کند و نشاط آورد و قوت باه را انگیزاند و دل و دماغ را قوت دهد و بدن را فربه و رنگ سیره را نکو گرداند و اعصاب را محکم نماید و دوام مجامعت سیر شود و شهوت ساکن نگردد * صنعت آن مغز گردگان مغز چلغوزه مغز حب القلقل مغز پسته دانه مغز حب العلب مغز با رحمل مغز انجکل مغز پسته مغز فندق مغز بادام مغز حب الخضراء مغز حب الزلم مغز تخم خربزه کشته مغز حب ... سمسم حصه العلب ازهریک ده درم کبابه چینی درونج عقرب خولنجان دارچینی فلفل دارفلفل ازهریک نیم درم مصطکی رومی بسباسه لسان العصافیر سنبل الطیب زعفران ماهی روبیان بهمن سفید بوزیدان دروینج عقربی مصطکی و حسک نموده ... کرده تخم زردک تخم شلغم تخم ... تخم دو ازهریک سی درم تخم ... بوزیدان شقاقل تخم پیاز تخم کندنا ازهریک چهار درم فلفل زنجبیل دارفلفل خورد نماید والله نارمشک ... ازهریک سه درم زرنباد قسط ... تخم ... تخم کرفس ازهریک دو درم عنبر اشهب ... نیم مثقال نیم ورق طلا ورق نقره ازهریک نیم درم عسل صاف سه وزن ادویه به قاعده معمول معجون سازند مقدار ... دو مثقال استعمال نمایند و بعد از آن آب با قلیه نرگسی یا زرده تخم مرغ نیمبرشت و کباب مناسب است * لعوق کمرد بگرمی بیفزاید و کرده را قوت دهد و نیست محکم کند و نعوظ آورد و رنگ گرداند و مثانه بپرواند و اوره ... تکبانه و بغایت مفهمی است * صنعت آن مغز پسته مغز بادام مغز فندق مغز بار حمل مغز حب الخضراء مغز حب الزلم مغز فلفل کشته مغز تودری زرد تخم شلغم تخم گرزه ... سیر تخم بیاز لسان العصافیر تخم انجره بهمن سفید زنجبیل دارفلفل فلفل کبابه چینی بهمن سرخ دارچینی ... العلب زربنه شقاقل مصری خولنجان بوزیدان تخم شلغم ازهریک سی درم صمغ عربی کتیرا ازهریک دو درمی ... حورد وا ... ادویه ... زعفران مصطکی رومی ازهریک ده درم عسل صاف سه برابر ادویه کوفته بیخته ... در ... است

بعد از یک مثقال از سر نو بی دو مثقال باشد * لعوق کسیر بنگر به نسخهٔ شفائی گرده و اگر گرم کند و دوی گرداند رمقی
بسیار اند و لساطا آرد و باه را زیاده کند رد ماء را در نه گرداند و یک را انگور سازد و اعصاب را
محکم سازد و رد را مرحا معب نطرید ارد * صفت آن مغز پسته مغز فندق مغز بادام مغز حبه الخضرا مغز حلغوزه
مغز گردکان مغز حب البطم ماهی روبیان جرجیر شاقاقل بهمن سفید و سرخ تودری سرخ و زرد زنجبیل کنجد
مقشر دارچینی از هر یک نیم درم سنبل الطیب سعد کوفی قرنفل کبابه حب الفلفل مغز تخم سلغم تخم
تخم نا نخواه اسفست تخم ملوخیا لسان العصافیر و بیخ عاقر قرحا از هر یک سه درم دو درم بوزیدان دارفلفل از هر یک دو درم حب القلت تارحیل تازه مغز مغز کنجد خشخاش از هر یک ده درم پست
گاو سرده مویز بیدانه تمام خشک از هر یک چهار درم مایه سیراعرابی زعفران مصطکی از هر یک درمی
مروارید دو درم ورق طلا نقره علد و ورق نقره سه عدد عنبر اشهب مشک از هر یک نیم مثقال عسل سه وزن
ادویه بطریق معهود معجون سازند * لعوق صغیر سیسنبرائد گرده و سست محکم کند و دکر را سخت گرداند و نعوظ
آرد و معجون کسیر المنفعت گرم در آخر درجهٔ دوم و خشک در آخر یکم درجه است * صفت آن مغز پسته مغز فندق
مغز حلغوزه مغز بادام رجیل از هر یک نیم درم مغز بادام کنجد مقشر از هر یک ده درم لسان العصافیر حب الرشاد
اسفست از هر یک دو درمی نانخواه درم زنجبیل کبابه چینی دارفلفل کندر از هر یک درم بهمنین سرخ و سفید از
هر یک سه درم عسل مصفی سه برابر ادویه کوفته بیخته معجون سازند سرد ی درمثقال استعمال نمایند
* لعوق مسعود بنگر * صفت آن مغز بادام مغز فندق مغز حلغوزه حبه الخضرا مغز بادام رجیل حب الزلم حب الفلفل
مغز پسته مغز پسته دانه از هر یک نیم درم زنجبیل تارمشک دارفلفل از هر یک دو نیم درم مایه سه وزن ادویه کوفته
بیخته عسل با مه معجون سازند * نوعی دیگر مقرر المزاج را مناسب است * صفت آن مغز تارجیل مغز لمه مغز
حب الزلم کنجد مقشر شقاقل مصری خشخاش سفید تودری سرخ بهمنین از هر یک نیم درم کوفته بیخته زر
سه نیم سفید اضافه نمایند و با شراب نرگسی معجون سازند شربتی یک ملعقه است * لعوق دیگر که مقرر المزاج
را مناسب باشد * صفت آن به نسخهٔ معصومی مغز تخم خیار مغز بادام سرشته را نجیل مغز تخم خربزه
خشخاش سفید مغز حب الفلفل حب بزورد مغز پسته دانه از هر یک نیم درم ماهی روبیان بهمنین سرخ و دل
از هر یک دو درم گاو زبان مویز بیدانه سیراعرابی صمغ عربی کثیرا از هر یک یک درم تخم انجره سه درم کرسنه
دو درم زعفران شقاقل مصری بوزیدان از هر یک یک درم و تخم قصب گاو سرمان کرده سه درم تخم چرا کوفته بیخته
با قند سفید بر تحمی معجون سازند و اگر خواهند سی درم راسن الفکر دران آمیخته ورق نقره نیم عدد
اضافه کنند و حرب نمرسند و در ظرف شیشه با حتمی کرده بعد از چهل روز بعد از دو مثقال استعمال کنند
* لعوق حکیم عماد الدین * صفت آن مغز رمنی مغز فندق مغز حلغوزه مغز بادام کنجد مقشر مغز انجکک
تارجیل بوزیدان تخم گزر تخم حالبه جرجیر مغز تخم کنجد حبه الخضرا مصری عود هندی ماهی روبیان از هر یک
نیم درم خشخاش سفید بسباسه از هر یک دو درم درنه قصب گاو سرمان کرده لسان العصافیر هند از هر یک چهار درم
بادرنجبویه قرنفل دم باد به شقاقل زرنباد درونج زنجبیل خولنجان دارچینی کبابه چینی لعل بدخشانی یاقوت
رمانی مروارید انگور خولنجان بوزیدان از هر یک سه درم مغز گردکان مغز تخم خربزه زعفران از هر یک نیم درم عنبر
اشهب دو درم مشک تبتی یک درم ورق نقره یک درم ورق طلا نیم درم عسل سه برابر ادویه کوفته بیخته بقوام
ترتیب نمایند و بعد از سه نیمه درم سازند کنند * لعوق مصری * صفت آن مغز بادام مغز پسته مغز گردکان

بار حمل که چله معبر حساس سفیلا معرحلعوره ارمریلت لتجدرم حصه العلب سعادل بردر بعس بوریدان کماله حسی دارسمی دارفلفل ارمریلت بدرم بصبب گاوسود ه حور نوابسانه تیم گرزا رمریلت حمار درم عاقرقرحا مصطکی زعفران ارمریک در درم ورن بنره عتمر اسب ارمرملک بلک ممال عسل سه برابر احرا معجون دما ریدن* لبوب صغیر بنسخه سفا بی مسی ریاده کند رکامه وسیانه را دوی سارد رسمان را نافع باسد ورنگ را نکو گرداند ودماع را نوت دهد* صفت ان معربا دام معرگردکان مغرحبه الخضرا مرحلعوزه معرحب الرلم معر ففلی معرسنه معربا رحیل باره بر رحب الفلفل حساس سفید بود رنس کچله مقشر بتمرحرحیر تیم بماب تیم سعلم بتم اسعب بمسوس ربتیل دارحینی دارفلفل کمانه درده سعادل حولنجان تیم ملبون مساوی کوبیده ربحسه با عسل سه وزن ادویه معجون سازد حماعیه رسماست سرسی دو درم نافع باسد* لبوب نافع* صفت ان مغربا دام معرسیه معرحب الفلفل معرحبه الخضرا معرگردکان معرا بیکلک مغرحلعوره مغر بتمرحرحیر بره معر حب الرلم حصه العلب کچله مقشر حساس سفید ارمریلت لتجدرم ونطل خولنجان سعادل ارمریلت دو درم درم بیسابه مصطکی لسان العصافیر سنبل الطیب ارمریلت نکو بیم درم بهمن سرخ بهمن سفید بتم ملبون برددی سرخ بوددی زرد معاف بوریدان بتم گرزر تتم اسعب بتم بماب بتم گندنا ارمریلت بیه درم گرسنه حمل کس خرما نصب گاوسوده ارمریلت دودرم مغرسرکتبسک سیاه عدد ربحبیل باریسلب فربیع مسك دارفلفل ارمریلت نکو بیم درم رطبه ان بعد رم عسل رسك بالماء صفه سه وزن ادویه بلک معجون سارند سرسی ادار بحمل طبع* لبوب با لمف ساه عتاب الدبن حل حکیم سلیمان موسوی* صفت آن حسته العلب مصری دار جینی ربحسل ارمرلسس سفال کمانه حسی وبطل دارفلفل ادرسم بعرص اسه الحداں مانه سراعرا بی بتم کرفس بتم بیه بتم ملبون بتم گندنا بتم ترب بتم حرحیر تیم سلعم بتم کلم بتم بماب بوریدان حب الصنوبر کبار حلدو زحمایی حب الصنوبر صعار حولسحان بوددی سرخ بوددی زرد بوددی سفید بهمس درده بتم مردره بتم کاکنج حب الفلفل حبه الخضرا فلفل لسان العصافیر بلیع بیاز عسل سوی بسامسه حسك مربا بتم حردل عاقرقرحا ارمریلت بلک مسقال درص اسبی مسوسموع ادویه مسك خالص سم مسقال یامه وزن ادویه عسل سحون سازید سرسی یا دو درم * باب اللام مع التاء المهمله * فصل دویمان لتوم *اولا

بقوا سر کلمه تحریر سما بند درحد ب وارد سد که سد العمام اللهم حد اعد بدانسان که اردو است ابعد باسد محتصرد رسا بات رحروا بابیست وعد ادراسحاله با سا به معمدی سود با جار است که طمعب دران دخل و با نیز بماند ودرلسا بات مفب قسم فعل منکس ارتحلیل واستحاله وتعربی وتعمد وحل به ونسمه واد حال ودر هموا بات محتاج نهمه فعل نصب حه درسه نیع دخل کابی است که بعربی وبعد بد که آب مصمر وتیمرا است وبعه بد ونسمه وادحال ودرد سته طور محتاج بسه فعل است ارتحلیل واستحاله وبیمرود ولتوم محتاج بدو فعل است نسمه وادحال باسد پس لتوم سد وبهمرا رسا براعدبه است وا رلتوم مراد بتمر حیوانات فوبه لطیف است درامرجه وابدان لطیفه صاحبان نرفه وسکون وآرام ونهم برین طور وموسط آن است که درسب بمرع خانگی ابا سد مثل کبک وبلدرو وامثال آن ونهمون سواسی گوسفند تراست که زیاده بر یکسا له وکمتر ارسماه نیاسد وارد خوس بدرین آنها آهو بره وبچه برکومی است ودرا مرجه صاحبان تعب وصنایع ودوی الحراره گوسیمهای علیظ مناسب است و مرحه ارسکم حیوانات بیرون آورده باسد که حلال رحلاص بتم جاو لام مسدد والف وسم مهمله وبفارسی اسلل نامسد باطرب لرحه رفلفل العد است را بحه تیغ کال درسیده باسد ر اقسام سمبه ومدمومه وتمرسا لی ورده

و بسیار لاغر شوند امراض بی شمار تولید کند و روزی دو بار برای خوردن گوشت ممنوع است حد معتبر آن بر طبیعت دشوار
است و بد ترین خوردن لحوم موجب بساوه قلب و تیرگی باصره و بلادت و عروض صفات بهیمی و اخلاق سبعی است و
بسیار برخوردن آن باعث ضعف روح و دوار و اختلاج بدنی و سقوط قوتهای آن است و شرب آب بعد از آن باعث مضرت و بسیار ول
خوردن آن در شب مایا باعث تخمه و جمع کردن آن با شیر و تخم حیوان شست و مرحمله مبالغه در پختن و کوبیدن آن
کمتر مضر است که گوشت آب که مراد مرقه آن باشد بعمرماء اللحم یعنی عرق آن سریع النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف
المعده است * بدرج بفتح اول و بای تحتی یای مثناة فوقانیه و دال مهمله و سکون رای مهمله و ضم معرب ارید زنار می
است دال معجمه و تیرگی در بازار در رنگ بی و مار بدران از رنگ باشد در دوم گرم و در اول خشک و باعث لطف
و سریع الهضم مولد خون صالح مقوی دماغ و قوه مدرک و حواس و اکتحال زهره و خون آن جهت بیاض و نزول آب
و در داء الثعلب و بسیار نرم ساخته آب جهت رفع درد و جرب و طلای سرگین آن جهت بهق و کلف و برص و اصلاح
شیره زبان حامله نافع و طلا زهره آن معین سده دماغ و در رفع نسیان معتدل اکثار آن مصدع و مولد شری الصفرا
در تعرق و دفع مسلم و تمکین است * حماری بفتح حای مهمله و فتح با و الف و فتح رای مهمله و الف ما ربی
هو بره و نمرکی بوعد ری ... مشهور و بحری است و آن مرغی است بری با منقار بلند و پاهای دراز و رنگ بوم
شباهت تکی دو رنگ اعلی انداک برگرمار و حروس حانگی و در یما کمری رنگ سفید شبیه دراز اندک
کوچک در و مشهور بسیار کوچک که ... باشد بکمترکام دو آخر دو گرم و خشک و موافق مبرود شن و گوشت
و بعد آن جهت ربو و ضیق النفس و بهر و بی ده سنگدان آن جهت خفقان و اکثر امراض سینه را اکتحال آب با میل
آن امل سنگ جهت ابتدای نزول آب نافع و خون بعد آن را با اندک نمک بشویل سرمه بدتر شود بی حب ماحمه
حشک کمتر نسخ علت دا آبرا در قطع اسهال دوری که درب باشد بی علت بلست و خون آن تا به سعال با آب و شراب
جهت ربو و عسر النفس و حاکمر آن جهت با آلبل ضماد انافع است گوشت آن در مصر سمر زرد و پی است
* حمامه بفتح حای مهمله و دو میم در میان مرد والف بفارسی کبوتر باشد صحرایی و خانگی میباشد در آخر
دوم گرم و در اول خشک با رطوبت فضله و پیدا ملی آن بهمر خصوصا که باره درو بال بر آورده باشد مدری کرده
و مولد خون و منی و مسمن و قاطع اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و استسقای ردی و طلی نافع و طلای حون
آن بر بینایی جهت قطع رعاف از جیب ملماغ با ... و ... ش آنها مدبر با بلا بی از حرب ... آن و ریش
خون گرم آن در حراحت سرکه با استخوان رسیده باشد باعث التیام آن و اکتحال آن جهت جراحت چشم و کمنه
وعنبره و طرفه چشم و صاحوری که در بال باره بر آمده آن باشد که بر باز دو سعه آن را نکمند خون آن را در چشم بچکانند
و سرگین آن در سیم گرم و در دوم خشک و با ارد جوجهت اورام صلبه و با روغن زیتون جهت سرخنگی آتش نافع
و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و بلغم و با تخم کتان و عسل جهت کشودن دمل و قلع خشک ریشه و جهت و با حرف
و خردل جهت عرق النسا و صداع مزمن و درد پهلو و مفاصل و با آرد جو و آب سرکه و عسل که با هم بپزند با شد
جهت تحلیل دمل و خنازیر و اورام صلبه و با آرد گندم و آب و بلدری مصران که نرم کرده مه سالیده و بر برص ضماد
نمایند و بعد ... بار چند نمایند دو الکه برص نافع و با سرکه جهت سپیدی و اقسام اسهال آشامیدن
آب از کدام باشد و هر با کمتر جهت استسقای بارده و دو درهم آن باشد درهم دار چینی جهت حصاة مجرب
و نشستن در طبیخ سرگین آن جهت رفع آثار و روح و اکتحال سرمه آن که با مری ممزوجه باشد جهت غشاوه
و ظلمت بصر و سفیدی ... گوید که سکم آن را که بمدیا بیند جهت رفع ... و عقرب رسانند سرگین سرخ آن

آب با سرکه برا طراف بینی جهت قطع رعاف بی علت دل و طلای نیم علت ارتحمر آب با سه حول جهت تحریک باه تعایب
موبر ورحوب اطفال با عسل ساول نما سد رود نیم آیند و حام آب جهت حسوب سیمه و نیکو کردن رنگ رخسار
و بیمس بدن سفید و نیکوی صاحب آبله در حالتیکه کمو بود و بر آن بادر بالای آن باسد بالخاصه سوزش سفای
آبله دارو تعارف آن سبب امن از جدر و فالج و سکته و سبات و طاعون و باعث اوالد و حسب و فساد بواسیر گرد د و خوردن
بیضه کمو بر نعوان مد او مت مورث برص و کمو برنجی رانی حسکمبر و لطف برا را ملی و تحمیر ع آب مصر تحرس و
بصلاع و تحری حوب و مصلحس تعمس با آب غور ه و سرکه و خوردن کاملی و دماراست و حوب با روعن کنجد بدون آب
و نمک طبخ نماسد و بنوسند در حال سنگ گرده و مثانه را اخراج نماید و مره آب جهت نزول آب و نمار و عصاره نافع
و نفور حجه استعمال ساق آب که سوراسد و باسد جهت اعاده بکارت ار اسرار است و باسدی نصله حسک کمه آن سمرو ح
ماسال بر راعت باعث تقویت رمس و نمایات آب است * د جاج بکسر دال مهمله و دوجم در مساعره د والف مرغ
ماده خانگی و بهندی کوکری و مرغی ناسد و نر آن را خروس و دیک و بهندی کو کر و ومرغا و آن سست مرغ حرارس
کمتر و سبوست دران غالب و خروس تحمه اعتدال و ماسل برطوبت و مرغ جوان فربه در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل
و مرغ تحمه ارطب اران برطوبت فضلیه و مول به بر ودت خروس بچه بخلاف مساس و تحربه است حد کل لحوم عمر
ساسی جار ارابد سمرای آن کسر العد او لطف برا را کمو طمور و رسولد خوب صالح و عمرسه و اختلاف آن است گوست آب
خروس سال او تحلل و سلس طبع و تحریح سودا و جهت قولنج بسیار مفید است و حوب آن را بسیار بدوانید که حسمه
گردد پس ذبح نموده سکم آن را با نمک و در طبر پرکرده بسیار بجوسانند و سپ بگذارند و صبح مرق آن را بنوسند جهت تبهای
مرمن و دوری و رعسه و درد و مفاصل و نفسیح معده و سوء الهضم و قولنج نافع گویند از خاصیت ما کیان یعنی مرغ
ماده آنست که چون بر مای معقعد * زلده آن را تمام تکشد و بر مرضع گرند * ما رنگ دارند حدث سمیت مسماند
و آن می مرد و انصاف ملسوع حست مسماند و اگر و سمیت بسیار باشد بعد مردن آن مرغ دیگر مرغ را بند سمور
نگذارند و حسس تا آنکه مرغ نمیرد که علامت تمام جذب سمیت است خوردن گوست خروس جوان زیاده کننده
و صاف کننده منی است و خروس بچه جهت بادهس امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان و فربه جهت سمس بدن
و صفائی رنگ رخسار و هزال و زیاده کردن جوهر دماغ و فهم و رفع خیالات فاسده ریسه آن بروغن تازه جهت سوده بانس
و بدارو مرن و گوست آن باملح مقید بنابر سده جهت رفع زردی رخسار که سبب آن معلوم نباشد تحرت و کباب آن
جهت رفع خواص تکل خوردن و اسهال آن و مواد معده و رطبه و جگر و بسد آب جهت نرم کردن صلابات و مواد سودای و طلای
نیم گرم آب بر بیر جهت ساوسته عیب البیع و جهت سبات و سعفه و جمیع امراض ماسه و بسه معلوف بعرطیر جهت
آسد ای جذام و بو کس آب حالی و بیک و خوردن آب با شراب و با سرکه جهت قولنج و دفع سمیت نظر بعدر ولد مثقال مفید
و طلای آب جهت بن ورص و اسهال آب و باسرکه ضماد آب جهت سنگ د سوانه گرده مفید و جگر آب کسر العد او مسمس
و دیده و خوردن مدبر سوآب بدون تعس جهت گرنده سوام و نفث الدم که از حاب دماغ باشد تجربه شده است
بیضه آن جهت زیادتی جوهر دماغ و تقویت قوت مفکره و نیکوی ذهن بسفید صوت و ادرار باعث بلادت و آسامه بیت
حصه حسک آب بابرده بحربه رسیده جهت تقویت باه بسیار موبر و حوب حسک نماسد حصه خروس را در آفتاب بس
با ورب آب ملح ادل رای حی سا ملدر و طرف بسی در آس نهند تا آنکه منعقد گردد و در هنگام بسیار ساید کی از آن
بر بر ربان گذارند که تقویت عجیب مسامله ممکرد و بیمر حوب تکمربد خروس را در هنگام ربیع و ذبح نموده اسعه در
سکم او سرای خصه در آورند و ربیابند و نمک در سکم آن بر کسند و دو سانه خشک نمایند بس تا کوسب و استحوان

رم آ وسد رسد تنامد ارملو عمل الساحب ند ری آراب رانا سرگا و باره و سد سوسد فایده نصار سد
در صورت مار سد سرمساد آن با روغن و بیض نویسد و ما ورکبیر اب معوی بعوط رحوب سروس و مرغ را اسامد ب
وحمل کرده آن بود با ندر دن جهت قطع رعاف مجرب است وحکایت حوب بال ماره رسته آن رابع بیاض حسم وآرمرده
است وحوب سکمین غ رانگاشته آسمان رلیه ردنده و وضع کرند مرام سدند جهت حلب سمت آن در رسا بر مراد حدمت
حلب اب بطاهر ووافع سهوسی موسام است و بساول سودن مرغ با سر و کسل رتاسب و بسد مورث تولیم و مداومت آنه
باعث برص ومصلحش ادویه حاره و سرلب و سطبوخ آب انگوری است و در سحرور سکحسین وگفته اند که اسبیداب
مرحمه رخ مرغ سیاه با مثل آن حوب بال که با هم سرد اسده با سد و بار موم سر سته جمول کمند اعادة کارت
کمند را اسرا سمرده ا ند حوردن سنگ مولد در حوف آن سفیت حصاة وگفته اند که ابتدا ان بال راست حروس
را باحو دلیس مورث مول ربرد سب واست موجب طهر در خصم است *دج بضم دال مهمله و سکون جیم فارسی کمک
دری را گویند و در سکاس کوه کرک ارطاریر بزرگ تر وجا کمتری رنگ و ستط بحطوط سفید بسیار ریره و در کوهای
بسیار بلند میباشد گرم مایل باعتدال رلطیف و در افعال از کبک تو بتر و بحور آن باسه جهت رفع طاعون
و با مو ترو تمامد است تراب با حود باعث اس و ترکیب گفته اند * دراج بضم دال مهمله و فتح رای مهملة مشددة
والف رحیم عربی است تریب بسمه کبک وحوش و بعضی تیر با شد وآن حهار نوع میباشد یکی بزرگ حا کمتری
رنگ مایل بسیاهی و سفیس و تراد مدی کهمر باشد و کهمر بعنی کاف مذکور بعنی بزرنگ کاف است دویم از ان
کوحکمر سیاه مغص به سفید حا کمتری رنگ و این را کالا سر بعنی نیمر سیاه و سیوم ازان کوحکمر حا کمتری
سسس و این را گور ابعنی سفید رنگ نسامیب الوان میباشد و نوع حهارم ارسه کوحکمر و بالای منقار آن حطوط
سیاه و بعد از آنرا بهت تیر با سد و مولف تذکره اسماه نسمانی کرده در دو یم گرم و حسد رلطیف تر از کبک و ند رو
گوشت آن رمانه کسد حو مردماغ و دهمر رحفظ وساده مفری و معوی معده رمصر محروری و مصلحش ترشی ما رحوب
ورد و رمره آن سالی ورابع بیاض آبار حلق وبعول مهر نارس سه آن با روغن وارسی حهت دردگوش محرب الا مراست
*سلو بفتح سین مهمله ولام و واو و یا آخر حروف اکبر اطبا آنرا سمانی دانسته اند وبعضی ادعی عمر آن گفته وارطبور
مایی بیان نموده بای آن دراز آنرا سمانی و در رنگ برو بال اندک سامی بسمانی دارد و طاهر میسود که انیه بر کی
نبود و در سکاس لحمه تال و سمراری طبا با میمد عبارت از ان با سد حه آن ارحس سمانی است که بترکی بلدرحس
گویند و در سکان نبی آب نمیباشد ار کبوتر باران بسار وارعدهم آن کم میباشد گرم وحسد وسریع الانحدار رمعده
رحرل باه ومورث سنگی وحکه وسور ومصلحش ترشی ها وروغن ها و سحه آن نیمرا ز کتاب آنسب * سمانی
بضم سین مهمله والف ومیم و نون و یا آخر حروف بترکی بلدرحس و در سار بدار رده و در دیلم وسم بصراول
رباسی و بعربی سمیل الرعد حهت آنکه گفته اند حوب آوار رعد سنود میمرد واصلی ندارد وآن ارطیور سعر به عمر
ملوی است و چهار نوع میباشد یکی بزرگ آن رانهلدی کمرحه دیگر کوحک وآن رالوه ودیگری اندل ازان کوحکتر
ودر گردن آن طوق سیاه منقط به نقطهای سیاه میباشد ودیگری کوحکتر از همه ورنگ آن رردوسرح نیمرآ مسحه
وسیوم را کود روحهارم را بوره باسد وآخرد بر گرم وحسد وگویند غدای اکبر آن حزنی است واصلی ندارد وگوشت
آن کبر الغداو مسمن بدن ربرم کسد سره و کلد رول ومفتت حصاة وجهت مفاصل نارد مترب رف بلبخصوصا
دل آن ومسهی ومهیج باه رباب وسحه آن نیمرار کتاب آن وا کمار آن مورث صداع و کرا رو مصلحش روغن گنجد و
مدام ربا رروعما وآب انار وصمادسی کرده آن حاذب سر موام ولعوق رمره آن باعسل هر رور بعد رحمه جهت مرع

بی‌مثل و تناول جوف آن زکوس مسکن المرگوس و جالی آثار بیاض چشم و مرگس آن جهت کلف و بهق و نمش آن
مجرب فصاحت و تکلم اطفال مثل ارود ست نور برآن واقع شد است و امثال الله ولد ازخواص آن بیان نموده که چوب
دل عند سالی معوی بهمامه بدستور که حجری از طرح سرد تناول نمایند باعث بنای سنگ دوا بند گردد
مسعود * صان بضم صاد معجمه و الف و نون بفارسی گویند ساده و بعضی نامند و بعرف الطباطبائی گویند بدانست
دوا ساده باشد خواه تروده مرئی آن تکلد و ساله آن است که فرده باشد و جمار ساله و رباده ازان غلیظ و کثیف و مولد
خلط باشد و گوشت گردن و حوالی آن بهوار شاید اعتدالست در دوم گرم و بر دوم مقوی و مقوي بدن و کثیر الغذا و
مولد خون متین سریع الهضم و دل و جگر و گرده آن مقوی دل و جگر و گرده انسان و مغز سر آن مورث بلادت و نسیان
و خوردن گوشت آب مهرای آن که با سرکه و عسل مدا و مت نمایند و عدا منحصر آن باشد نعا ست مقوي بدن و
مانع عشی و رافع خفقان و لاغری بدن و بلع کردن دمه آن بعد از آن که سرد شده باشد و کد احمهٔ آن که گرم باشد جهت
سرفه و درد سینه رضی النفس و جرعه الدول بسیار مفید و زهرهٔ آن جالی آبار و جهت ابتدای نزول الماء و با عسل جهت
جرار و اکتحال آن جهت بیاض و جرکین آن جهت حکه و جرب و طلای سرگین آن جهت تحلیل اورام و استسقا و التیام جراحات
ربا و کله جهت سوختگی آتش و رافع داء الحیه مجرب است و شرب استخوان سوخته شرفهٔ آن قاطع اسهال و سیلان خون
و نشستن در طبیخ سرگین مصروب در زکوست و پوست آن که با گرمی دبغ باشد رافع درد سر به و مانع زخم شدن عضو مصروب
در ایام طاعون و وبا استعمال گوشت آن جهت کسر بول خون جاری است و سرکه و آنکه مه ملطف و رافع نعل است
* طبهرج بکسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح زای و سکون واو و جیم معرب تمرنا مار درون لسمو
جوابی است رنگ سبد بکمک در رنگ و ازان نضار کرجا مرو بهندی تمر امند و آن دو نوع مساند تکی بزرگ
اعمرکه گها گهرنا مند دیگری ازان کوچکتر اعمر با خالهای سیاه کوچک باشد در جمیع افعال مانند کمل است و
گوشت آن مقوی طعام و رافع حمی و فساد اخلاط و جهت بادهی ضعف الاحشا و اسهال نافع خصوصا که برای اسهال
باشد که تبیه باشد * عصفور بضم عین و سکون صاد مهملتین و ضم فا و سکون واو و رای مهمله بفارسی گنجشک و
بترکی سرچه نامند بری و اهلی مساند بری آن درجه از اهلی بزرگتر و سفارو دامای آن ازان دراز برد و در همه ی این
رانگهری نامند و آنرا جز به و به بنگالی گوریه در دوم گرم و خشک و بری از اهلی ناس بر در معتدل با ه و معمین بدن
و موانی مرطوبین که ریاح دراسان مولد کند و گوشت آب آن ملین طبع و جرم آن دا ص و جهت استسقا و فالج و
امثال آن و ضعف جگر و یرقان و جهت ضعف باه خصوص تخم و مغز سر آن که در روغن سپیده نگیرند بعادت مفید
و تخم آن در تسمین بدن بی بدل و مغز سر آن باردهٔ مهیج باه و با شراب باعث سرعت حمل زنان عاقر مسعود و خون
و زهل آن جالی بیاض عین و زبل آن جهت کلف و با آملی مفید و مضر محرورین و مصلحش آب انار و امثال آن و اسفناج
باشد و آن مقوی معده و جهت اسهال نافع زنا باشد و آن مضر احشا است و خون مقوي سعده گنجشک را دال کرد
در بیضه گوش بدارند در حال درد آن ساکن گردد مجرب است و خون مجموع آنرا ازمری دل نموده سوای سر و بند
دراسا ده سر عسل نهاد و برند با ارسیر مگس عسل کسمه سود آنکاه در روغن جوشاند بعد از روغن شربتی
جهت اسهال های مصب و نقرس مجرب است * عرال بضم عین و رای مهمله و الف و لام بفارسی آمو و بهرکی
جیران و بهندی مرگ بکسر میم و سکون رای مهمله و کاف عجمی و برت برسامند و بچهٔ آن را با ازسمار طلي و سماه با
سه سال چند و سی ساله را طبی گویند در آخر دوم گرم و خشک از سایر لحوم صید اوفق بمزاج انسان است و موافق
مرطوبین و سمورین و سریع الهضم و جیده و قلیل الغذا و جهت خفقان و یرقان و فالج و امراض بارده عصبانی

نافع وطلای جوش آن جهت درد اذن مری وضماد برگ آن باعث گرفتن ورم و دملی آن جهت سپرز
نافع وگویند آن مسرع وکمال آن مورث قولنج ومصلحش برنج وسکنجبین وخوردن برجستهٔ آن صعتر ونمک باشد ٭
خشک کند برجستهٔ آن قاطع حیض است وسرگین آن بشادی حالی وطلای مطبوخ آن در سرکه جهت اورام بلغمی
وبهق مفید است ٭ ناخنه بفتح نون والف وکسر خای معجمه وفتح نون بای مشاة نونانیه مرغی است بالوان مختلف وسه
نوع میباشد یکی بزرگ خاکستری رنگ که آن را بهندی دمول ناخنه یعنی ناخنهٔ مفید میگویند وطرف زیر دو سر
آن کوچکتر میباشد به نقطهای سفید وسیاه بالای طوی راس را حریک وسیوم آن کوچکتر وصندلی رنگ آن را نوبرو
یعنی کوچک باشد ویک نوع دیگر از همه کوچکتر وصندلی رنگ وبازوهای آن سرخ میباشد وانی راسوده سیال
یعنی بر رنگ طلا گویند وآنچه به تحقیق پیوسته بر آنها طوق میباشد وماده آنها بی طوق وطعم او رسیان که سرکی
الافاخته باشد که نوع کبیر آن باشد در آخر دوم گرم وخشک وزهرای آن جهت فالج ورعشه ورباح غلیظه وبعضی
مد دنافع ومورث بی خوابی کباب آن در بدن مصر ومصلحش شکر وروغنها وسرکه ابیت وبطور حبوب گرم آن در
جسم جهت نماس آن موثر ودل آن جهت کلف وباسرکه جهت تحلیل بعض اورام مفید است ٭ فراخ بکسر فا ورای
مهمله والف وخای معجمه بفارسی جوجه وبترکی پرنده بهندی جوزه باشد بهترین آن جوزه مرغ وکبوتر
است وخواص هریک در ذکر جاج وحمام مذکور شد وهمه اوست کباب کبوتر بچه را با دو یک جارة وشرمولد حدام
دانسته اند بچهٔ آن باشد آن مقوی باه گویند بخورش با آشامیدنی ضعیف باه است ٭ فطن بفتح نای وسکون
بای موحده وخسر بفارسی کمل باشد در دوم گرم وخشک وکسر العلق او بریع الهیمر وصفی ولطیف ومولد
خون صالح وجالس اسهال وجهت فالج ولقوه وامراض بارده دماغی وجگر ومعده وسینه واحشا نافع ورد مزاج
محرور ودر هوای گرم وبا شراب مصدع ومورث خارش بدن ومصلح آن سکنجبین وترشیها است وشربت یک مثقال
مغز سر آن با سه مثقال جگر خام آن جهت مرع زهره آن جهت نقرس وطلای بصر ونماس سکوری وحیرت چشم و
با مروارید ریکو بالسویه جهت نماس زخرب محرب ضماد آن بر جسم باروغن زیتون بالسویه جهت نزول آب وسعوط
آن هر ماه یکبار جهت دوب حافظه ورفع نسیان مفید ریشهٔ ان که در سرکه عسل پخته باشد جهت دردسر و
معص ریشهٔ آن در عمر سرکه مورث ساحت وصافی آواز ورافع سرفه وخام آن با کند رشمی بدن واکتحال
دون حشک کرده آن اراح سفید جهت جرب وباخنه نافع وخاکستر پران پیلیل اورام صلبه وطلای سرگین آن
رافع کلف ونمش است ٭ بطا بفتح باء وطای مهمله مماله والف وبفارسی سنگ اکمل وسیگوارود ترکی بلدر
حس بادرسوه بهندی لوا باشد وآن مرغی است بزرگتر از کبک وسط بالوان مختلف وزردی آن غالب
وبصحرای بی آب سنگلاخ میباشد در آخر دوم گرم ودر سیوم خشک ومقوی جگر رطب ومعده ومفتح سدد ر
رافع استسقا ورباح غلیظه وفالج وبرودت احشا واعصاب ومحرک باه ودیر هضم ومولد سودا ومصلح آن سرکه و
روغن شعرا ونمش آن را دو به جوش و سنگدان آن مولد سنگ گرده لیب واکتحال جوش گرم آن جهت نماس
مفید واستفراغ سرخهٔ آن که با روغن رسوب بسیار جوشانیده باشد جهت نزول پری داء الثعلب وکیلی
ازمجربات شمرده اند وبانک که در شراب ردیم آن گذشته باشد بنا و لتمایند ٭ تمری بفتح تا ومکون سین وکسر رای
مهمله ونون وبامثناة تحتانیه مرغی است از فاخته کوچکتر بی طوق وبیشتر مایل ونوع سفید آن جوس
میباشد در دوم گرم وخشک وموافق مبرودین ومرطوبین ومولد خلط فاسد وا کباب آن مورث رعاف وخام
ومصلحش روغنها است وبه لطیفه وبار مس روغن بید آن مرحب مرغ خیر کب الطیبال رسیر آن معین بطی ابصار

وبودن آن در جاهای مرطوب محرور حسن یابد انتهی * شاعر بفتح شین والف وکسر عین مهمله وراء معجمه بفارسی
بروئیه ترکی کچی وبهندی تکری نامند گوشت آن بسیار بلحوم سرد وکثیف تراز گوشت گوسفند وموافق محرورین
در فصل گرمی هوا ومضر سوداوی مزاج ومصلح آن بادام وبازحمل وحرمل است وسوهای باره و بریانها وکشک با آن
بهات مضر است گوشت برغاله ماده بسیار بارطوبت وبهترین لحوم وممکن غلیان خون وملطف است
وسه مرتبه کل ریابوت مایعید وسکن دردها ورونانند گوشت رحمها وسوب آن جهت رفع سم درازیح وحرده آن
باسلمه وآرد برنج وجاورس جهت اسهال کدار لعبد بهم رسیده باشد وافراط عمل دوای مسهل وجمیة آن تا زدحبت
مرحمة امعا وصاد آن با سرکه آن ورعفران جهت بهترین مفید وطلای سرگین آن بعاب محلل وجهت ورمهای
کهنه واستسقا وورم سپر نافع ومرخنه آن الطف وحالی وبا سرکه جهت داء الثعلب وباعسل جهت وضع اورام صلبه
وبعد و روح ساعد وسهد به وما نرو السح جهت کوحک کردن استسقا ارمجربات است وسوب آن جهت گزیدن
هوام ورفع دوبان و باماء العسل جهت کسردن حصی واخراج حمص وفرزجه سرگین حسک آن را با زرد وکند ر
جهت رفع ادرار حیض مجرب دانسته اند وطلای بیثة آن با سرکه وشراب جهت محدب سم هوام وداغ کردن با آن جهت
عرق النسا ارمجربات ومشهور بداغ عربی است باید که سرگین برا افروخته ودر رستمی مستعمل ده در موضع عمیق
که بحت سد باو محاذی ابهام است گذاشته وجون حرارتش کمتر شد بدل بدیگری نموده تا حرارت آن محسوس
در ورک گردد ومحرق رعمر محرق آن با عسل جهت درد مفاصل باردو با سرکه جهت حاره آن وطلای مطبوخ آن بابول
اطفال جهت مولمح ورداح هلهله وتحلیل ماء اصفر وباشراب وحلبه جهت تحلیل اورام مفید وطلای سرسوخته
آن با سرکه جهت داء الثعلب وسوں آن با عسل آن بمک مسک جهت رفع زردی دندان وعفونت لثه و با سرکه جهت
تآکل منکوسه وبخور آن جهت گزیدن جانوران نافع وشرب سرسوخته بزبرا با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب
دانسته اند ونیز بسر بول ودرم را کحال زهرة آن را بع عساره وطلای آن جهت داء الفیل و نوبه مفید وزهرة
ترکوهی بادر هر سموم هوام است جگر بریان سیاه را جون سرخ کرده زهرة آن را با آن مخلوط کرده ورد ارفلفل وزنجبیل
بران بپاشند وکباب نمایند وجون آب سیرسح ارکباب آن را درچشم کشند جهت شبکوری مجرب دانسته اند وجون
گرده آن را سرخ کرده گرد بریان ناشد وکباب کسند وآب سرسح آن را بر بهق سفید طلا نمایند در یکروز زایل کند
واز مجربات شمرده اند وسلمویس واغار نمون گوبند که جون خسته بزرا شکافته زرا وبند ملد جرح وبطرون ورنره
بران پاشند وحسک کسید بلسعال آن با آب گرم جهت بهور بودن درد جگر ودرد مثانه ومداومت آن جهت داء عصب
الاسروجون با بوره وصعتر حسک کند بلسعال آن با سرکه صحل رافع سمر راست وجون بزبرجهار ساله که در
فصل ریگمی انگور دیع نموده جون اول وآخر آن را نگیرند وجون اوسط آن را در ظرف سنگ نگیرند وبعد ازسه ساعت
زبره کرده نوروی عرمال وکا درسایه خشک نمایند وآن را بدانه بامید در ظرف سنگ کرده وسایه نبی علیل است
ودر بحس بحربیات گرما گرم آب بوسرحسگی آتش نافع وجون ساح وسم دررا با نوب وعسل وبعد انحمر بعطیر کشند معادن
وجمیع اشیای صلبه را نرم میسارد وجون سم آن را حل نماید ادی درعایت سامی است رحمن نوشته ریغاله
را نگرمی ذبح برسرصاحب سرسام واخلاط دهی نعابت مفید ضماد مغز سرآن سرب وری وملین دماغ واعضای صلبه
است * حلوای لحم دجاج مضر ومقوی باه است * صنعت آن نگیرند گوشت سینه مرغ فربه مرفه که جوانسد
و بدم بهم نخورده باشد با آب کمی که دران مستحیل گردد ودرم تکرده باشد مرهم سرد ودرمیان صاد وعسل
طبخ نمایند پس روغن گاو وداغ کرده اضافه نمایند وبآهستگی کفچه زنند چندانکه تعقد برسد گردد ودرآخر

قلدری معربا دام ... درم کرده دوا بر برند و مشک و زعفران با گلاب سوده معطر سازند و هر صباح مثقال یک
اوقیه از آن میل فرمایند * حلوای لحم دیگر که اقوی از اول باشد و بغایت مقوی و مبهی است * صنعت آن گیرند
گوشت سینهٔ مرغ فربه با گوشت طیور دیگر از عصفور و دراج و طیهوج و غیرها هر کدام که خواهند مقدور ذکور
... در آخر معرحه دالت را معربا رحیل مه سر معر لسه معربا دام معرحب الرلر معرحب العلل
معرا مکل معر حلغوزه از هر یک یک اوقیه و همه را نرم نکوبند و یک رطل شهد زعفران گلاحمد طبخ نمایند با معتدل
سرد قدری مشک و زعفران با گلاب سوده که مناسب دانند اضافه نمایند پس مقدار ده درم از آن میل فرمایند
غذا کباب و شوربای گوشت ملیح برند لرزی احباب نمایند * فصل در ذکر صنع ماء اللحم *
بدل ... باشد و ایمن از امراض حاره را نافع باشد * صنعت آن گوشت بره بالغهٔ سه ماهه یکمن تبریز مرغ خانگی یک
جوان از هر یک چهار قطعه دراج و طیهوج از هر یک سه قطعه گنجشک از هر یک قطعه مجموع را از استخوان جرببی جدا کرده
و ریز نمایند * صندل سرخ صندل سفید عصاره گل سرخ کشنیز خشک طباشیر سفید از هر یک پنج مثقال گل سفید
... مثقال ... دارچینی دانه هیل از هر یک ... مثقال ... عود ... از هر یک ... مثقال
کوفته و بیخته باشند آب سیب شیرین و آب به شیرین از هر یک چهار من تبریز گلاب یکمن آب خالص یکمن عرق
بید مشک ... مثقال ... دارچینی ... عرق کشند و در وقت کشیدن عرق عنبر اشهب چهار دانگ و مشک
... دانگ ... ده ... تا در رسیده دیگر گل نیلوفر سه مثقال آب امرود چهار تکمن تبریز داخل است
* ماء اللحم دیگر که مقوی ... باه است * صنعت آن گوشت بره ... تبریز گوشت مرغ جوان و
قطعه دراج طیهوج ... مجموع را از استخوان جربی جدا کرده و ریزه نموده کشنیز خشک طباشیر سفید
گل سرخ ... دارچینی ... مصری ... صندل سفید ... از هر یک ... مثقال
گل گاوزبان سه مثقال کوفته باشند ... بلکه اوزن ... آب ... و گلاب و عرق بید مشک و آب ... آب سیب
شیرین آب امرود ... از هر یک چهار تکمن تبریزی در دیگ ... عرق کشند و در وقت عرق کشیدن
عنبر و مشک و زعفران از هر یک ... دانگ ... هر صبح ... مثقال ... نمایند
* ماء اللحم دیگر ... آن مرحوم ... است ... که آن ... آن مرحوم
است ... * صنعت آن گوشت حلال ... تبریز گوشت مرغ فربه دو قطعه گوشت ... قطعه گوشت
دراج و قطعه گوشت ... از استخوان جربی جدا کرده ریزه نموده در دیگ ... ملایم ... آنکه
آب ... رطوبت آن ... دارچینی ... مصری ...
... کشنیز خشک ... گل سرخ از هر یک ... درم گل گاوزبان ... از هر یک ... درم کوفته بیخته
در آن باشند گلاب ... عرق بید مشک ... آب امرود آب ... از هر یک یک رطل و آب ...
... کرده در دیگ ... عرق کشند ... عنبر اشهب مشک ... زعفران
از هر ... مثقال ... عرق آن را ... هر روز ... مثقال
... حلال ... حای مهمله ... لام ... و اگر گویند که ... آن را ... آن را ... اصلا ... باشد * ماء اللحم دیگر اقوی از آن * صنعت آن مرغ
... از هر یک ... قطعه گوشت ... طیهوج از هر یک ... قطعه ... مرغ خانگی ... قطعه
گوشت ... ریزه نموده ... دیگ ... آب گلاب عرق گاوزبان که از هر یک یکمن باشد

ورق ریحان ... لسان الثور ازهریک ده مثقال ازچینی ... ازهریک دو مثقال بادرنجبویه
گل گاوزبان ازهریک پنج مثقال درونج عقربی سه مثقال زعفران یک مثقال عنبر اشهب مشک خالص ازهریک ربع
مثقال ادویه را سوای زعفران عنبر و مشک جو کوب نموده در پارچه نازکی بسته در دیگ انداخته و آن مرمه را در قرطاس
پیاله ... برهنه رسیده ... الرسم معطر نمایند ... اسما ... العسه ... تکلد آنک المعمول دو
دانگ ... کاسنی ده مثقال دوست ملیله زرد دو مثقال ... سفید ... ازهریک یک مثقال اضافه
نمایند ... مرغ ... اطفال عود الصلیب سه مثقال عود مندی خام ... سه مثقال اسطوخودوس
یک مثقال اضافه نمایند ... ساير اجزا ... مرغ ... یک مثقال زر اوند
... ازهریک دو مثقال برکل اجزا ... این اجزایی که ... اسما افزوده اند ... بعد زرد است
... از دو مثقال ... مثال *ماء اللحم نافع از برای حمی یوم ... استفراغی و غشی ... و برای دق ... مسکه
... نماید * صنعت آن ... گوشت ... در دو ... بره و در ... اجزا ... و اسعال جدا
کرده آب سیب شیرین آب به شیرین گلاب بر روی آب کرده ... ریخته ... ماء اللحم ار
اخراج آب ... خصوص ... است ... ازامراض را باصلاح
آورده ... رنگ ... *صنعت آن گوشت ... نیم ... گوشت مرغ
... گوشت ... مجموع را ... آب ... کرده صندل
سفید ... دانه ... یک مثقال ... ازهریک ... مثقال ... باشد در ... نمره
کباب ... کرده گلاب ... آب ... آب انار ... ازهریک ... آب سیب شیرین آب به شیرین
آب لیموی ... گاوزبان ازهریک ... داخل کرده عرق کشند ... عرق ... یکصد عدد
... مرغ ... سفید ... مصری ازهریک ... مثقال ... دانه ... الحصه المغلب
مصری گل گاوزبان ازهریک ... ازهریک ده مثقال
ابریشم خام ... مثقال ... عرق کشند ... بعد عنبر اشهب
مشک ... زعفران ازهریک یک مثقال ... ماء اللحم معرب است *ماء اللحم نافع از برای
ضعف بدن ... خصوص ضعف ... و از برای ورم ... آمده ... و این
ماء اللحم از برای ... حضرت ظل الهی ... خاقان الاعظم و سلطان الاکرم ... شاه گورگانی
خلدالله ملکه و سلطانه ... کرده ... رسیده ... و آن ... مرمه را دفع
کرده * صنعت آن گوشت ... فربه ... مرغ ... فربه ... دو مثقال داخل
نموده ... آب گوشت ... باشد ... آسان
... اول ... است ... اول خوب است
... اول ... نمایند ... ولیکن
طریق ... است ... کرده ... آب ... که ... ساخته نباشد
و ... سیب ... اصفهانی ... کرده ... گوشت در ابتدا
داخل می کنند و اگر ... کرده داخل نمایند ... خصوص از برای ... و اگر قدری
عنبر ... ماء اللحم ... بدن ... خصوص ...

واین ماء اللحم منسوب بآن مرحوم است وازلحم اعاظم اوقات است ملا من سره که جمع نموده اند مثال د معوق
ملا مار بصاحبش * صفت آن بگیرند مرغ جوان فربه یک قطعه دراج فربه جوان دو قطعه واز چربی واستخوان جدا
کرده وزن نموده دارچینی چینی قرنفل عشبه گل سرخ زنجبیل دانه هیل فرید ازهر یک دو دانگ کوفته وبره کرمانی
چای ختائی هر دو درست ازهر یک دو دانگ زعفران نگلاب سوده بعد آنکه همه را بدان باشد در دیگ نقره کرده
کباب نیم خام نموده کبابها را در بالاش مسی تازه قلعی یا بالاش نقره نموده ویا بالاش را بر سر طاس گذاشته طاس
را در میان دیگ گلاب تمام ریزند پس در دیگ چوب چینی ده مثقال خولنجان بهمن سفید مصطکی ازهر یک یک
مثقال که در گلاب عرق بیدمشک عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه ازهر یک نیم من خیسانده باشد کرده تکیه
طبی رود رسیده ازمغز واستخوان صاف کرده ریزه نموده همه را دران دیگ کنند ویک رطل گوشت بزغاله
چهارماهه نیز ریزه کرده دران دیگ اندازند وطاس عنبر اشهب مشک تبتی ازهر یک یک مثقال مصطکی رومی تکه ایک
که نیم مثقال باشد همه را سائیده باشند باشد وسر دیگ را بسرپوش تازه قلعی نموده بپوشند واطراف آن را
خمیر بگیرند که بخار آن بیرون نرود وآتش ملایم عرق کشند وچون دانند که طاس پر گردید سر دیگ را برگرفته
آنچه از عرق در طاس جمع شده باشد بگیرند پرد کرده در شیشه کنند وکبابها را نگاه دارند وبار کباب تازه نیز
مذکور دران بالاش نگذارند ویک شور همچنان عرق کشند در عرصه یک ساعت زعفران جای آب ونموده بنوشند
وآن کبابها کباب پلاو وبا شاره یا همان کباب برشته کرده باخلاو نان بخورند * ماء اللحم از اختراع آن
مرحوم بسیار مقوی است وتجربه شده * صفت آن گوشت بزغاله چهارماهه یک رطل دراج جوان فربه چهار قطعه
گردانکه سه قطعه همه را از چربی واستخوان جدا کرده وزن نموده دانه هیل ده مثقال صندل سفید طباشیر سفید
عشبه گل سرخ ازهر یک ده مثقال کوفته بران پاشند ودو دانگ نقره کباب نیم خام نموده بعد تکه گوشت رطوبت
پس دهد ورطوبت آن خشک شود پس گل سرخ تازه دو رطل کاسنی تازه نیم رطل ابریشم خام ربع رطلی صندل
سفید نیم مثقال تخم سرخ تخم سفید ساقل مصری ازهر یک ده مثقال گل کمکی ورد چینی که آن را نقارمی
گل مسکی وبهدی سوی نامند ازهر یک سه مثقال دارچینی دانه هیل بولادج هلی خولنجان ازهر یک ده مثقال
گل گاوزبان گیلانی گل نیلوفر ازهر یک نیم رطلی گل بیدمشک تازه نیم رطل بادیان ربع رطلی گلاب آب شکرآب
انگور عرق بیدمشک آب سیب شیرین ازهر یک یک رطل آب به شیرین آب امرود آب انار شیرین آب آمیتاب آب طلایاب
ازهر یک دو رطل ادویه را در آنها تمام یک شب خیسانند وروز دیگر با گوشت ریزه کرده در دیگ داخل
نموده یک شور عرق کشند ودر روز عرق کشیدن عنبر اشهب ومشک تبتی زعفران ازهر یک یک مثقال سوده
در ظرفی که عرق دران می چکد گذارند وهر روز دو پیاله عرق اول صبح ودو پیاله شام بنوشند * ماء اللحم
دیگر از اختراع آن مرحوم * صفت آن گوشت بزغاله فربه یک رطل مرغ جوان یک قطعه دراج دو قطعه همه را از چربی
واستخوان جدا کرده کباب نیم خام نموده گل گاوزبان گیلانی طباشیر سفید گل سرخ ازهر یک ده مثقال گل نیلوفر
تازه می باشد واگر تازه آن نباشد گل نیلوفر خشک نیم رطلی بعوض آن کنند کاسنی تازه نصف رطلی صندل سفید
سوده گل بیدمشک تازه ازهر یک نیم رطلی سیب شیرین ریزه کرده یکرطل دانه هیل دارچینی ازهر یک دو مثقال
وبه شیرین ریزه کرده یک رطل آب انار شیرین دو رطل گلاب خوشبو مکرر یک من نیمانیده عرق کشند ودر روز
عرق کشیدن نیم مثقال عنبر اشهب در ظرفی که دران عرق کشند می سود نگذارند تا عرق بران چکد وکلاحیه بود
* ماء اللحم دیگر که همین منافع دارد وسرد مزاجان را نافع است * صفت آن مرغ جوان فربه دو قطعه کمک دراج

فربه دو بار یک گوشت بره فربه یکمن پر بریده واز استخوان وچربی جدا کرده باید که گوشت بره بی استخوان
وچربی یکمن باشد مجموع را ریزه کرده دارچینی سلیخه صعتر فارسی عود هندی ملیحه ساذج عود الصلیب قرنفل
مصطکی رومی باخواه صندل سفید صندل سرخ خولنجان زرنباد جوز بوا بسباسه دانه هیل بزرگ سنبل
الطیب ساذج هندی از هر یک دو مثقال کوفته در آن با بمده یک شب بگذارند و روز دیگر با سه من شیر گلاب و یک
من عرق بیدمشک وآب بید صرصر در قرع بآتش ملایم عرق کشند و عنبر اشهب نیم مثقال در جائیکه عرق می چکد
بگذارند و مرصع رسا بسته نماید بعد از آن بنوشند * ماء اللحم مدبر نگر مصلح مزاج باهمی از امراض بارده است
وخفقان رعشی بسبب برودت مزاج را سودمند است رنگ را سرخ ونیکو گرداند وبقوت دوب ناتمامند ومقوی
باه است واد رار طمث نماید وامراض رحم را نافع است واین نسخه از اختراع محمد بن زکریا رازی است * صفت آن
گل بابونه پوست بیرون پسته سنبل الطیب نیم من سرخ نیم من سفید دارچینی سلاجی ساذج مصری خولنجان
درخ ترکی جوزبوا مقشر نجمل مسکطرامشیع سرخ بتان آمله منقی کشنیز خشک طباشیر سفید قوة الصاعدی
زرنباد کرمانی از هر یک یک اسار گاورزبان بادرنجبویه قرنفل بزر سداب گل سرخ دارچینی ساذج هندی
قصب الذریره مصری صندل سفید عود قماری خام زرنباد بادیان خطائی پوست اترج از هر یک نیم کاسی
خار خسک از هر یک دو اسار ابریشم خام ملیله کا ملی مقشر ازبوی ملیله زرد مقشر ازبوی ملیله سیاه از هر
یک نیم اسار و بعضی اطبا درین ماء اللحم بادرده اسار چوب چینی نیز داخل نموده اجزا نیم کوفته نیم
ساییده در ظرفیکه مثل سرقع سود از آن آب جدا بشد و بعد از آن عرق کشند پس نگیرند مغز بادام سفید مغز
پسته مغز چلغوزه زرد آلوی مقشر مغز فندق مقشر ربع مالورد که مغز تخم الخیار است مغز تخم حمل مقشر
مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خربزه مغز تخم کاسنی مغز تخم دانه مغز حب الرشاد مغز
حب الصنوبر مغز دانه حکمی که بهلدی کنس وکنول نیز باشد تخم خشخاش مغز حب الفلفل از هر یک دو اسار همه
را کوفته نرم صلایه نموده که چون سرمه سود خرمای منقی از بوی بی منقی از حب کشمش انجیر زرد خوبانی
منقی از بوی از هر یک دو اسار گوشت نر فربه دو راس بزغاله نر بست نیم راس بزحصی دو راس است جوان تکراس
گوساله فربه نیم تکراس ما کیان فربه سی قطعه گوشت دراج یکصد قطعه سنگخوار وسمانی وسلوا از هر یک صد
صد قطعه کبوتر بچه نو پرواز آمده فاخته از هر یک یکصد قطعه کبک پر جانگی تکهر از قطعه ماهی تازه سه من ساقهای
گندمی من سه و نیم من سر بزی باشد سیر گاو تازه دو سنده باسرگار مسس هر کدام که باشد سه من ساقه که تکمن
ساقهای باشد کل مسکی که آب ورد چینی است ورد ابیض نیز گویند و بهندی سیوتی نامند نیم من ساقه قوا که
نامنه وانکر بند واگر میوه برحون سیب وسفرجل و انار را میرود باشد از هر یک یکصد عدد و بهتر آنست که میوه ها را
پاک نموده از پوست و دانه گوشتها را نیز از احشا واعصاب ناخنه واز چربی واستخوان پاک نموده میوه ها ریزه ریزه کرده
و نیم من ساقه ورد ل را نیز ارمری ار استخوان که در وسط آن است پاک کرده همه را به نربدها گوشتها نیز اسریز بعد از آن
عرق کشند و این عرق را با عرق اول ممزوج کرده در آشیشه نماید و در وسط حکایتی سر به دو دم بعد صرر در گلاب
دلیل نماید مسک وعنبر در موکشیه بند ند * ماء اللحم که مقوی باه است و بدن را قوت دهد و فربه کند و رنگ را
سرخ و نیکو گرداند * صفت آن زردل سی سیر ساقهای دارچینی گل سرخ گاو زبان بهمن سفید بهمن سرخ شقاقل
کوبی ساذل مصری و نجمل از هر یک ده تولچه نیم کوفته گلاب و عرق بیدمشک سیر گاو از هر یک ده من آب خالص نیم
من ساقهای بر روی آن کرده عرق کشند پس جوشانیده اطی حمل تولچه گل سرخ گاوزبان دارچینی قصب الذریره

مصری مثقال مصطکی قرنفل تمامه ابریشم خام مقرض از هریک و تولچه گل گاوزبان سه تولچه صندل سفید مقرد
دماری حام مانند سراعرابی است بیمی مرغ بیمی سفید از هریک یک تولچه سنگی سه ماشه جدوار خطائی یکتولچه
سه ماشه مشک تبتی خالص عنبر اشهب از هریک سه ماشه ادویه را نیم کوفته سوای مشک و عنبر و زعفران در دیگ
کرده عرق مذکور را بر روی آن نموده گوشت بره شیرمست گوشت بزغاله شیرمست از هریک نارسیده آب ریخته جدانی
مرغ جوان فربه سه قطعه کبوتر بچه نو پرواز آمده سه قطعه کبک بچه جنگلی سه قطعه دراج سنگخوار از هریک
سه سه قطعه همه را از رحوبی و استخوان جدا کرده وزن نموده در آن انداخته عرق بهار نارنج عرق گاوزبان عرق
بادرنجبویه از هریک سه سیر آب سیب شیرین آب بهی شیرین آب نیشکر از هریک در شیر بلند چهار نی داخل کرده عرق کشید
و در وقت عرق کشیدن مشک و عنبر و زعفران را در پارچه کتانی بسته در دهان تیچه بسته باشد تا در ظرفی که عرق
در آن می چکد برسد * ماء اللحم مقوی باشد که از اختراع کمترین حکیم معتمد الملوک سید علویخان محمد هاشمی
است عظیم المنافع از برای امراض بارده مقوی قلب و جمیع اعضای رئیسه و گرده است و خفقان و غشی بارد و ضعف
باه از برودت را نهایت مفید و مجرب است * صنعت آن گوشت بره اهلی چهار ماهه گوشت بزغاله فربه که از
استخوان و رحوبی جدا کرده باشد یکمن تبریزی مرغ فربه سه قطعه دراج چهار قطعه سنگخواره که آن را بهندی
لوه و بعربی قطاة گویند هشت قطعه کبک بچه جنگلی سی و سه قطعه کبک بچه جنگلی نو پرواز آمده شش قطعه همه را
از رحوبی و استخوان جدا کرده وزن نموده در پاتیل سربه کنانیده پس دارچینی میلانی ماشه
سه ماشه عود هندی عود الصلیب اسطوخودوس قرنفل مصطکی رومی با کزاء خولنجان زرنباد سنبل الطیب جدوار
تمامه دانه هیل نوشادر هندی از هریک یک مثقال اجزا نیم کوفته داخل کرده بعد از اجتماع آب بر روی آن کرده
عرق کشد اگر در وقت عرق کشیدن عنبر اشهب دو مثقال مشک تبتی یک مثقال بر دهان تیچه بسته باشد خوب است
* ماء اللحم بلیمی فرموده اند که از اختراع علامة العلماء المعتمد المعتمد والد ماجد سید محمد هادی قدس سره است نافع
از برای جمیع امراض بارده اعضای رئیسه و خفقان و غشی حار از برودت * صنعت آن گوشت بره چهار ماهه فربه یکمن
تبریزی مرغ بیضه کبک بچه جوان از هریک دو قطعه کبک بچه جنگلی بیست و سه قطعه کبوتر بچه نو پرواز آمده سه قطعه همه
را از رحوبی و استخوان جدا کرده سرخه سرخه نموده دارچینی ملتانی سه ماشه عود هندی عود الصلیب صعتر فارسی قرنفل
مصطکی رومی با کزاء سنبل خولنجان زرنباد جدوار سنبل الطیب تمامه دانه هیل نوشادر هندی از
هریک یک مثقال زرنباد دیگر از هریک دو مثقال اسارون دو مثقال نوشادر است زرشک دانه تمر هندی
کوفته در گوشت ها باشد ریک سه یک من تبریزی گلاب و یکمن عرق بید مشک در ظرف نکه تا قل
دو دو کرده بعد باشد و آب بعد رمز و زعفران کشیده و در وقت عرق کشیدن عنبر اشهب مشک خالص
از هریک دو دانگ بر دهان تیچه بسته * ماء اللحم دیگر از اختراع آن مرحوم که عظیم النفع است در تقویت اعضای
رئیسه و تو بها خصوص در قلب و تقویت باه * صنعت آن گوشت بزغاله چهار ماهه شیرمست دو رطل مرغ فربه
دو قطعه دراج چهار قطعه سنگخوار شش قطعه همه را از رحوبی و استخوان جدا نموده وزن کرده کشمش سبز
گل سرخ از هریک دو دانگ دانه هیل سبز از یک و نیم اوقیه صندل سفید دو اوقیه کوفته بر آن باشد در دیگ بزرگ
یکمن ابریشم خام نموده گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان عرق صندل از هریک دو رطل آب سیب شیرین آب امرود
که بهندی ناشپاتی باشد از هریک یکرطل آب انار آب نیشکر از هریک سه رطل داخل کرده عرق کشد پس در آن
عرق گل گاوزبان گل سرخ ابریشم خام از هریک ربع رطلی صندل سفید پادزهر معدنی دارچینی کشمش از هریک

دوا و سه و بسیار داخل کرده بلب نگذارند و روز دیگر عرق کشند و در وقت عرق کشیدن عنبر اشهب و زعفران
از هر یک یک مثقال مشک نیم مثقال در دهان شیشه بندند * ماء اللحم دیگر عظیم المنافع و در دفع امری
از جمله علل خصوص در امراض * صفت آن گوشت بره چهار ساله نابالغه سمین مرکب از دست خالص استخوان
و چربی دور کرده ... چهار قطعه دراج چهار قطعه مرغ را استخوان و چربی پاک کرده وزن نموده دارچینی
صندل مقشر بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب ... مصری ... گلسرخ ...
از هر یک ... گاوزبان ... درم ... نبات ... کرده پس گلاب و آب ... عرق بید
مشک آب ... آب ... کرده عرق کشند و در وقت عرق کشیدن
عنبر اشهب مشک خالص زعفران از هر یک چهار دانگ مثقال مصری ... در دهان شیشه بندند
تا در طاسی که عرق در آن بچکد نگذارند و چهار رطل عرق بگیرند و دو اوقیه ... صبح و دو اوقیه ... شام بیاشامند
* ماء اللحم دیگر که در امراض ... از ... جمله علل است * صفت آن گوشت بره نابالغه فربه دو رطل مرغ
سمین ... قطعه دراج فربه چهار قطعه ... بر چانگی
... قطعه ... استخوان و چربی جدا کرده وزن نموده دارچینی صندل مقشر بهمن سرخ بهمن سفید
... مصری ... گلسرخ از هر یک دو مثقال ... گاوزبان ... مثقال ... بران
باشد ... بگذارند و روز دیگر با آب ... و گلاب و عرق بید مشک و آب ... آب ... بر آب
... از هر یک رطل عرق کشند و در وقت عرق کشیدن عنبر اشهب مشک نیم زعفران از هر یک یک مثقال ...
... در دهان شیشه بندند تا در طاسی که عرق در آن بچکد نگذارند و ... صبح و ... شام بیاشامند
* ماء اللحم دیگر ضعف قلب و خفقان ... النفس و ... است * صفت آن گوشت خروس ... قطعه
گوشت ... قطعه ... کباب ... بماند ... آب ... بماند و آب آن جدا نگردد
پس گلاب عرق گاوزبان عرق دارچینی از هر یک ... آب نموده عرق کشند پس عرق را بر روی گل
گاوزبان ... از هر یک دو مثقال ... الموس ...
... گل ... از هر یک یک مثقال کرده ... روز دیگر عرق کشند
و در وقت عرق کشیدن عنبر اشهب مشک نیم از هر یک چهار دانگ در دهان شیشه بندند تا در طاس بماند اگر ...
... عرق ... ده درم * ماء اللحم دیگر که ... نفع دارد * صفت آن گوشت حیوان فربه ...
... گوشت دراج فربه ... قطعه گوشت مرغ فربه دو قطعه گوشت ... گل گاوزبان ... الطیب
از هر یک چهار تولد ... بهمن سرخ ... لسان الثور
لسان العصافیر ... کشنیز ... مصری ... از هر یک سه تولد
... عرق ... از هر یک دو تولد عرق گاوزبان ... عرق بید مشک از هر یک ... آب ...
... کرده ... داخل کرده ... عرق کشند
و ... عنبر اشهب ... اگر ... و دو ماشه مشک خالص و ده تولد ... تولد
... * ماء اللحم صغیر * صفت آن گوشت کامل فربه ... مرغ ... فربه
دو قطعه عرق گاوزبان ... عرق بید مشک گلاب از هر یک ... آب ... کرده
... تولد ... گاوزبان ... عنبر اشهب ... مشک خالص ... عرق کشند و اگر ... تولد

صندل مقشر مساوی مانند بناشد خوب است * ماء اللحم دیگر جهت خفقان و رعشه و استسقا و یرقان و حدت دق و
تصفیه ارواح و تقطیع و تقویت باه حتی ماینبغی و از مسکن الم نقرس و وجع مفاصل و امثال آنها نافع و اکثر مرحد
را مرا با اعاده کنند و قوی ارواح ضعیف و ناقص شده از امراض با استفراغات مفرطه را و مزاج آن حار در درجه اولی
و بارد در اول و دوم است * صنعت آن بگیرند گوشت بره سر شش ماهه سه رطل مرغ فربه جوان سه عدد گنجشک نری
قطعه گوشت را کوبند و مرغ و گنجشک را با استخوان کوبند و در آب طلا تاب و نقره تاب و آهن تاب از هر یک شش من به
چهار رطل آب تاب و سنجیده سه اوقیه فلفل دارفلفل کبابه چینی از هر یک دو مثقال زعفران یک مثقال ادویه را
جوکوب نموده بر گوشتها پاشند و در دیگ کرده آبهای مسطور را بر آن ریخته سر دیگ را محکم نموده با آتش
نرم ملایم تا نیم طبخ دهند تا مهرا گردد پس از آتش برگرفته بگذارند تا سرد گردد و بخار آب برطرف شود آنگاه
سر دیگ را باز نموده این ادویه بر آن زیاده نمایند بهمن سرخ و سفید درونج عقربی بادرنجبویه از هر یک ده مثقال
دارچینی سنبل الطیب از هر یک سه مثقال نعناع تمام دارچینی برگ گاوزبان خورنوا پوست اترج از هر یک یک
مثقال و تخم فرنجمشک سنبل الطیب بهار نارنج گل انگور از هر یک یک مثقال ادویه را آنچه کوبیدنی است جوکوب
نموده در گلاب و عرق بید و آب سیب شیرین آب مرزنجوش و آب برگ گاوزبان یک من تبریزی خیسانیده در آن
ریزند و اگر ادویه که در صندل رد کرده نامه برای زعفران و عنبر و این ادویه را علیحده علیحده خیسانیده بعد
طبخ لحوم داخل نمایند و عرق کشند و زعفران و عنبر را سوده در پارچه باریکی بسته بر سر نیچه که در آن عرق
میچکد بسته اند بهتر است و اگر از ان اقوی خواهند بهمن سرخ و سفید بهمن سرخ شقاقل تودری بادرنجبویه لسان العصافیر
حب الفلفل لعبت بربری بهمان از هر یک دو مثقال جوکوب نموده در پارچه باریکی بسته با سایر ادویه مسطور
نمایند مسکن و اقوی * ماء اللحم اقوی از [illegible] * صنعت آن گوشت بره سر شش ماهه گوشت بزغاله فربه بی استخوان و
خروس از هر یک یکمن [illegible] گوشت بچه گاو و میش فربه از هر یک یکمن گوشت مرغ جوان فربه
سه قطعه گوشت کبوتر بچه و تیهو [illegible] و حماری که خورانیده باشند و کبک و سمانی و ملوا و دراج از هر یک هفت
قطعه گوشت سنگخوار و طیهوج از هر یک [illegible] قطعه گنجشک نر جنگلی و صحرایی از هر یک سی قطعه
طیور را از خوبی صاف کرده با استخوان کوبند و سایر لحوم را از چربی و استخوان جدا کرده نیم کوب نموده با آبهای
مسطور بسته تا نیم ملایم به قدم طبخ نمایند و بعد از طبخ این ادویه را که در آب طلا و نقره و آهن تاب [illegible]
مسطور خیسانیده باشند داخل کرده عرق کشند ادویه این است قرنفل فلفل بوا پوست خوربوا دارچینی
زنجبیل زرنباد فلفل دارفلفل کبابه چینی خولنجان صندل مقشر [illegible] کرده [illegible] عود قماری خام
عرق [illegible] درونج عقربی تودری [illegible] سنبل مصری زراوند لسان العصافیر تخم لفاح از هر یک
شش مثقال ابریشم خام گاوزبان از هر یک ده مثقال [illegible] تمام [illegible] گل گاوزبان برگ بادرنجبویه
بهار [illegible] گل سرخ [illegible] از هر یک شش مثقال در پارچه باریکی بسته در آن اندازند و عنبر اشهب
مشک خالص از هر یک سه مثقال زعفران شش مثقال سوده در پارچه باریکی بسته بر دهان نیچه [illegible] که از
که تمام عرق بر آن چکیده سوده مستحیل گردد پس سرد نموده در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت [illegible]
مزاج به اول نماید [illegible] آنکه گفته اند که ماء اللحم [illegible] از گوشت صرف بدون آب [illegible] از برای تقویت قوی ارواح
و ضعف قلب و دماغ و سهو [illegible] و بلادت [illegible] اقوی [illegible] تحلیل رفته با مرغ زمانی [illegible] از گوشت
مرغ جوان فربه و جوجه کبوتر و گوشت گردن بره [illegible] لطف [illegible] و حرارت آن کمتر از سایر لحوم است و ماء اللحم [illegible]

مقوی است * صفت آن بگیرند گوشت مرغ جوانی را که خواهند وازاستخوان وچربی جدا کرده پارچه های
کوچک بقدر انگشت وبا فلافل آرند در دیگ با کره کرده بعد آنکه قدری دارچینی وزنجبیل وزعفران بران پاشیده
باشند وقدری آب با گلاب با بید مشک بران پاشند * سر دیگ را سرگرفته بعد آنکه طاسی در وسط دیگ آویخته
باشند وسرپوش ته دار بران گذاشته که ته سرپوش در وسط طاس باشد که آنچه از عرق متقطر شود در طاس جمع
گردد وبآتش اخگر بدم طبخ نمایند وساعت بساعت دیگ را حرکت میداده باشند که ته دیگ نچسبد که بمرور
وچون دانند که ما بقی دوائی نمانده وقریب بسوختن رسیده دیگ را فرود آورند وبگذارند تا سرد گردد پس
سر دیگ را باز نموده آنچه عرق در طاس جمع شده است سرد کرده در شیشه نگاه دارند وبرای تقویت سرور دل و
مرطوبین قدری عنبر ومشک در پارچه تارکی کرده بر دهنه سرپوش بند بند بیکوبیست ونسخ ماء اللحم با دوا وبعضی
در حرف میمی ذکر یافت

* فصل در بیان مرقهای بعض لحوم

* مرقه لحم که اصحاب سودا ومالیخولیا
خصوص مراقی وجوع که بسبب انصباب سودا بمعده باشد مفید است * صفت آن گوشت بره فربه گوشت مرغ
مسمن گوشت کبوتر نوپرواز آمده فربه در آب ته بربند وکف آنرا بگیرند پس گوشتها را در مسکه گاو با پیاز حلقه کرده
بر داده آب گرم دران کرده با نخود مقشر واندکی زیره کرمانی ته بریند تا مهرا شود پس مطیب سازند آنرا با اندکی
از خولنجان ودارچینی وعود هندی وچند طاقه برده وبپالایند وبخورند * مرقه ماحه ملین طبع ومرطب مقوی
است * صفت آن بگیرند زیغ برغاله با بره آملک وقطعهای ریزه نموده در نمکین آب وبدیری نمک طعام بجوشانند
وکف آنرا بگیرند پس از ربانه ومغز بادام مقشر وسفایج قسمی از هر یک ده درم کوفته داخل نمایند وامشاج
وشلغم وچغندر از هر یک دو مثقال ریزه کرده داخل نموده بجوشانند تا آب نیم بماند پس دارچینی بقدر نیم
درم وربع درمی با دو درم پرده زیره کرمانی از هر یک یک درم کشنیز خشک دو درم مسکه گاو چهار مثقالی
داخل کرده بمالند پس آنرا بپالایند ووقت صبح پس از غذای خاص بیاشامند واگر در مزاج برد است دانسته
باشد نصف شیر ونصف آب بکنند ونمک داخل نمایند ممیا بسیار انفع بعون الله تعالی * مرقه دیگر مسهل وملین
طبع ومخرج سودا وجهت قولنج واسهال سوداوی وبیماری مرش ودوری ورعشه وربو وصداع ونفع معده وعرق
النسا بسیار مفید است * صفت آن بگیرند یک دیگ خروس پیر را وآنقدر بپزند که خسته گردد پس ذبح نمایند
وشکم آنرا پاک نموده مال بسفایج وبسپید وبتملد ودوختن پر کرده در آب طبخ نمایند تا خوب مهرا گردد پس صاف نموده شب
بگذارند وصبح بنوشند * مرقه دیگر که ملین طبع است * صفت آن بسفایج قسمی چهار مثقال نرم کوبیده
باشند بر موقه با کمان با خروس پیر بپزند پس بپالایند پس بالا رسیده امه الخلط سودا میکند وبعضی سزاوار که متعرض
مقمونیا شوند در مرقه وداخل نمایند حجری ازسقمونیا در مرقه السه ولا تمتی گردد که پس تجربه کردم وبا نمر
آنرا دیدهایم صرف * مرقه دیگر مرم به نسخه دیگر * صفت آن بسفایج قسمی که نوعی سماه آنرا انداخته وآن را
نیم کوفته باشند سه درم ودر پارچه کتانی نازک تحلیل با کره نموده پس بگیرند خروس پیری وآنرا انداخته
چنانکه خسته شود ونفخ کنند پس آنرا ذبح نموده پاک سازند وشکم آنرا از کرش وشد اب پر سازند پس
شکم آنرا بدوزند ودر دیگ اندا خته با سفایج مذکور وآنقدر ازآب که از روی وی برگردد در دیگ کرده
ته بریند تا مهرا شود وطری حشو مرقه آنرا بیاشامند پس بدرستیکه طبع را نرم میگرداند و
اخراج زرد ابوتی ومدا را مسکن ورفع سدد ملد مالیخولیا ودفع جمیع امراض سوداوی را * مرقه دیگر نرم که نفس
طبیعت بگشاید ودفع بلغم وسودا کند * صفت آن بگیرند یک خروس پیر وآن را ذبح نموده ذبح نموده

بالی کند و با آب و دو درم بعد طعام و بدری بصفای صمغی بد برید و بخورند با اسهال سوداوی نفع کند * و مرقه
خروس جوان زیاده کند منی است و صاف کند آن * و مرقه خروس پیر تصحیح بادهن امراض حاره
* و مرقه مرغ جوان نو بسیر و جهت نقص بدن و تصفیه رنگ رخساره و مزاج و زیاده کردن خون مرد ماغ و رفع
حالات ذاتی و باروغن بادام جهت سرفه یابس * و مرقه گوشت مرغ با تکمیه فانیان مفید خورد بجهت رفع
زردی رخساره که سبب آن معلوم نباشد مجرب است   * باب اللام مع التاء المثناة *
* فصل در بیان لتالع   * بدانکه لتالکه در انادمون و نوشت حیان بود در انادمون و انوشت
مرید بجای خود در این ذکر نموده شد و اینجا بذ و آن مرد و است در اینجا ذکر نمودیم * لتلیه بفتح دو لام
و دو حای معجمه اول ساکن و دوم مفتوح و ما در اخراد رئه حلیه مرکب زمین النوام طیب الرائحه را گویند
که در سینه با پیاله کرده بر دور خود گذارند و حرکت دهند تا بوی آن بمشام رسد ملکه ائمکی اوان بر بینی و سینه
هم بمالند * لتلیه جهت سوء دل و دماغ حار * صنعت آن گلاب یک مثقال مو که کافور از هر یک نیم مثقال
روغن بنفشه نیم مثقال با آب سیب در ظرف مرنگی کرده بسوزند * لتلیه که جهت منع صعود بخارات به دماغ
و سرسام و اختلاط عقل نافع است * صنعت آن آب کشنیز آب برگ بید سرکه روغن گل صندل سفید بید مشک لتلیه
نمایند * لتلیه دیگر جهت ضعف دل و مواد بارده * صنعت آن قرنفل کبابه بسباسه سنبل از هر یک دانگ با
گلاب و عرق بید مشک با عنبر بیاز لتلیه کنند * لتلیه دیگر که منع عفونت کند و صداع را نافع باشد * صنعت آن
صندل سفید سائیده کشنیز حسل گلاب و سرکه در ظرفی کنند و بسوزند و اگر تبیده و ایشان باشد سرکه داخل نسازند
* لتلیه دیگر که صداع حار و تبهای را و ضعف قلب حار و نافع باشد * صنعت آن آب برگ کاهو آب حماض تازه آب کدوی تازه
صندل سفید سائیده از هر یک قدری در شیشه مرنگ کنند و بسوزند و اگر بدل آب برگ کشنیز تازه و اگو بسائید
نوع کسنیز حسل اضافه نمایند مجرب است * لتلیه دیگر مقوی دماغ و قلب بارد را نافع است * صنعت آن
عود هندی یک جزو ابریشم خام سائیده مشک عنبر از هر یک نیم جزو با گلاب سایند * لتلیه نمایند * لتلیه معطر
بهار جوشیده مقوی قلب و دماغ است * صنعت آن سه رمانه یک آثار صندل سفید بهار جوشیده آثار پوست
نارنج و پوست نارنگی عود هندی عرقی پوست سیب از هر یک یک دانه عنبر اشهب مشک خالص از هر یک تولد بهار
نارنج قلمی مقدار آنچه لازم باشد حمل در سینه نگهدارند و عمل الساحه قدری از آن را با گلاب حل کرده
در سینه مرنگی بسوزد لتلیه نمایند   * باب اللام مع السین المهملة   * لسان الثور بپارسی گاوزبان
و بسریانی تولیقس و بهندی گاو جبها نامند برگ نبات آن با خشونت و بقطر و مغروس بر روی زمین و بر روی آن
نقطهای سفید مانند ثآلیل و زغب دار و ساقش مربع و مرغب و ساقهای آن بر بارغب و با نقطهای سفید و
باریک گلش لاجوردی بشکل گل انار و تخمش مثل رنگ انبات طولانی و از حب مرطم بار تکمیل احمار دانه در یک جمع
میباشد و رنگ برگ تازه آن بسیار مایل بزردی و کهنه آن مایل بسیاهی و لعابی و در جبال دار المرز کسر الوجود است
و در نواح عظیم آباد و کشمیر و بلاد دیگو بسیار میشود اما برگ عظیم آبادی اقل ماکول و نقطهای آن کمتر و در سرهند ایاد
و بنگاله نیز اگرچه آن را انکارند و سبزه سوزنده مشود و لیکن برگ آن بسیار لطیف و کم نقط و حکیم میر محمد مومن
و سید که فهمی که در اصفهان و بعضی بلاد میشود گاوزبان مذاب شد نزما جوز را است و گل لاجوردی و کوچک تر
مد و رمه مایل گاوزبان پدرا دل گرم و بر درس با مضغ سال پایی است گل آن الطف و جمیع اجزای آن مفرح و مقوی
اعضای رئیسه است بالخاصیت و مسهل مره سودا و صفرا و جهت امراض سوداوی و برسام و برسام و وحشت نفس و

* جنون و وسواس و خوف و مالیخولیا و خفقان و درد گلو و حبوب سمنه و مرده و ضیق النفس و انکار ی رنگ و خیار
رنگ سماله و ریاح و بعوث حرارت غریزی و بر و مصر و صلابت صندل و بلادر اثر آنس با دهار و سه
وار حوم آب باده درم و بدلس برزن آب ابو سمر حرر وحمار دانگ برمست برنج است و چون اراب مست و آب میوه بر
شراب بر نسب د ممد ده مثقال آب بعو نج کند تکه تکو طل شراب بدون از اله ل و دو درم گل آب با کند رهمر
طین ارمنی و دو درم شکر واقع خفقان است و عرق گاو زبان جمیع امراض سوداوی مفید و بسا در افعال ضعف برادران
و بلاد و بمش بی مثقال بزرگ مرحمه آب جهت ولاع اطفال و سمی بی دندان و حرارت دهان مفید است

* فصل در بیان خمیرهای لسان الثور * خمیره زهره لسان الثور بعریه و بقویت قلب و دماغ نماید و امراض
سوداویه و خفقان و مالیخولیا و خوف و حس را نافع است * صنعت آن گل گاو زبان نیم مثقال صندل سفید با برده
مثقال برگ بادرنجبویه نیم مثقال سفید یکمن نبات سفید سه من گل گاو زبان صندل و برگ بادرنجبویه را در
گلاب و عرق بید مشک بیک شبانروز بخیسانند پس صاف نمایند بادام بمالند پس پیالا ایند و مالند را بند و نبات
بقوام آورند وار آتش برگرفته عنبر اشهب چهار مثقال مشک سی چهار مثقال طلا ورق نقره ... لس
مروارید با نمد ارمرک سی مثقال زعفران یک مثقال مرده در آن داخل نمایند و با مرجعون سادی بر ...
با مکو ... مخلوط شود با سل خمیره گردد و تکار ارند شربتی دو مثقال را گر یک من نبات را کم شود در ... آن ... سبب
سم ... داخل نمایند بهتر است * خمیره گل گاو زبان مفرح و مقوی قلب و دماغ است و دفع سوداء ... و ... و اصحاب
مالیخولیا و سواس و ... و نزار را نافع است * صنعت آن یکمن نبات سکر سفید با کف ... مرع صاف
نمایند پس مروارید بالمائه گرد گل گاو زبان باره یکمن کف مال کرده در آن داخل نمایند و مروارید با ...
مخلوط شود و نگاه دارند شربتی ده درم را گر خواسته باشند دو مثقال عنبر اشهب ... در آن داخل نمایند و آب
هنگام آن را ... گاو زبان ... و سوسی ... مثقال است و اگر گل گاو زبان تازه بهم نرسد گل خشک
آن را گرفته ... بهم رسد کرر خمیره سازند لیکن اگر از گل خشک سازند در مرتبه ... گل چهار رمن شکر
باید که داخل کرده شود و اگر عنبری خواهند چهار ... عنبر داخل کنند

* فصل در ذکر شربتهای لسان الثور * شراب لسان الثور نافع از برای مره سودا و خفقان و ضعف قلب
و مالیخولیا و وسواس * صنعت آن گاو زبان سی درم ... باره ده درم بادرنجبویه ده درم ... سادا
... اسطوخودوس ... ده درم ... یک من گلاب ... بالا ... ماند
و بالا ... و در آن یکمن شکر طبرزد داخل کرده بقوام آورند شربتی ده درم * شراب لسان الثور دیگر ترکیب حکیم
... * صنعت آن گل گاو زبان ... مثقال گل ... صندل سفید بگلاب ...
ارمرک ده مثقال گلاب عرق بید مشک ... گاو زبان ... سفید ... سفید ...
مروارید ... نیم مثقال ... طلا دو مثقال عنبر اشهب مشک خالص ... یک مثقال ... نمایند

* شراب لسان الثور که همین منفعت دارد و امراض بلغمی را نیز سود مند است * صنعت آن آب لسان الثور تازه یکمن
آب بادرنجبویه تازه یکمن با عسل مصفی یک من ... کف آن را بگیرند و صاف نموده بقوام آورند و تکه درم
زعفران سوده در آن داخل نمود و نگاه دارند شربتی ده درم و اگر حرارت در مزاج باشد و خواهند باشد که ... ده
بقویت قلب کند یک مثقال عنبر اشهب در آن حل کنند و اگر ... عسل ... داخل کنند ... خمیره
آب لسان الثور ... و آب بادرنجبویه ... عسل ... و ... بهتر است * شراب

لسان الثور به نسخه حکیم میر محمد مومن * صنعت آن گل گاوزبان چهل مثقال با دو چندانه بجوشانند نصف مثقال بماند
بالا نهند و بعد صد مثقال قند سفید بقوام آورند و در شیشه نگاه دارند شربتی ده درم * شراب لسان الثور به
نسخه بعض اطبای متاخر * صنعت آن گل گاوزبان خشک سی درم ترک ... بادرنجبویه ده درم
... آمله چهل درم ریزه نموده در آب بپزند تا نیک ... قند سفید بقوام آورند شربتی ده درم با عرق
در گلاب بنوشند و اگر خواهند با شیره در آمیزند مثقال عنبر اشهب در آن حل نمایند * شراب لسان الثور مفرح
دل را و دفع وحشت و خفقان ناپس را نافع باشد و برص و سوداوی و وسواس و مالیخولیا و جمیع امراض را مفید است
* صنعت آن بگیرند آب لسان الثور تازه یک من و نبات یک من قند سفید بقوام آورند و اگر آب گل گاوزبان تازه موجب
مزید لطف و انفع است و اگر لسان الثور تازه بهم نرسد از گاوزبان با گل گاوزبان خشک مرتب نمایند بدین دستور
که بگیرند گاوزبان خشک با گل آن هر کدام که باشد مقدار چهار یک من شب تر نمودند در گلاب و عرق بیدمشک صبح صاف نمایند
بعد از آن ... بالا نهند و یک من قند سفید بقوام آورده نگاه دارند و اگر حرارت در مزاج نباشد یک مثقال عنبر
اشهب در آخر در آن حل کرده نگاه دارند * شراب لسان الثور دیگر * صنعت آن گل گاوزبان ... مثقال بادرنجبویه
بیست و پنج مثقال در گلاب و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک از هر یک یک رطل شب خیسانند و صبح بجوشانند و صافی
نموده با قند سفید ... مثقال داخل کرده بقوام آورده بعد بریزند بالماس سوده عنبر اشهب ورق نقره از هر یک یک مثقال
... ورق طلا داخل کرده بشربت ... مخلوط نموده نگاه دارند و این جهت تقویت اعضای رئیسه و ... است و نافع
است از برای مالیخولیا * شراب لسان الثور معمول از مجربات عماد الدین کاشغری * صنعت آن گل گاوزبان گیلانی ده
مثقال صندل سفید مقشر ... بادرنجبویه ده مثقال ... مثقال مشک خالص عنبر اشهب ورق
نقره از هر یک یک مثقال ... تکمه ... مثقال ... مرتب نمایند * عرق لسان الثور
مقوی اعضا است و جهت امراض سوداوی و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و برص و تقویت حرارت غریزی و
نیکویی رنگ و جماع را نافع * صنعت آن بگیرند عرق لسان الثور تازه و در یک من آن سی من آب داخل کرده در دیگ
کشند و بطریق متعارف عرق کشند و اگر غلیظ خواهند آب را زیاده و اگر گاوزبان تازه نباشد از برگ خشک آن
عرق کشند بدین طور که در یک من آن ... آب یا کمتر یا زیاده بحسب اغراض داخل نموده عرق کشند و اگر
برای زیادتی تقویت ... گل آن ... اضافه نمایند بهتر است ... حسب ... و تقویت ... المزاج بطریق
... می باشد * عرق لسان الثور مرکب ... * صنعت آن برگ گاوزبان چهل
مثقال گل گاوزبان هفت مثقال برگ بادرنجبویه ... جدا جدا کرده گل ... از هر یک یک مثقال
صندل سفید سوده کرده ... مثقال برگ گل سرخ که ورد احمر است ... تکمه ... مثقال و اگر
ورد خشک ... الا ... مثقال ... کرده از هر یک ... مثقال
... آب در دیگ کشند و عرق کشند ... از هر یک ... مثقال ... المغلب
مصری ... مصطکی رومی ... از هر یک ده مثقال
... در ته دیگ گذارند و بالای آن ... گلاب ... ریزند و یک
مثقال عنبر ... عرق کشند ... مثقال ... مثقال ... خالص
... و اگر ... کنند ... و اگر با
کشند ... از هر یک ... مثقال ... اضافه نمایند نیکو است

*گل انگبین زهر امراض البرود دل رافرب دهد وحفقان وغشی وضعف دلب وسرداری مزاج را نافع * صنعت آن گل گاو زبان تازه آنچه خواهند باشد سفید صورت باد وحنداان درهم آمیخته بمالند مالیدنی نیکو در آفتاب گذارند تا حمل روز متوالی بس از استعمال نمایند *لعوق که لثه ودندان را محکم کند وسرخی آن را زایل سازد* صنعت آن گلنار وطباشیر گل سرخ کوفار ح اجزا با لعوق موم کوفته بخته برلثه دندان لحمال بند

* باب اللام مع الطاء المهمله* *فصل در بیان نسخ لطوخات* بدانکه لطوخ بفتح لام وطای مهمله وواو وخای معجمه عبارت از دوای سیال زوقی القوامی است که برطا هر جلد بمالند وار طلا رقیق تر واز ضماد غلیظ تر باشد ولطوخا تیکه در باب اقوب ولوبیت حساس برده رافرب ذکر یافت واینجه بدون آن است در نیجا نوشته میشود* لطوخ حنکه جرب بوسعه لطوخ نمایند بلیمن بطن کند*صنعت آن بورهٔ ارمنی وزعفران معز حنظل که بادام تلخ کوهی است بربان عوام اهل فارس وزهرهٔ گاو حلس کرده اجزا مساوی بعسل مرسبه بر معده لطوخ نمایند*لطوخ حنکه جرب برمعده بمالند میآورد وجرب برناف بمالند اسهال کند وجرب بر پشت زهار لطوخ نمایند ادرار بول کند *صنعت آن برنگ کابلی مقشر عصارهٔ قثاء الحمار ازهر یک سه درم مرداسنگ جربی سفید ازهر یک چهار درم زهرهٔ بر بسته درم عکر زبت ده مثقال موم زرد زربت گداخته با دیگر ادویه را کوفته بیخته با آب سرشته حنا بیخته ذکر شد لطوخ نمایند لطوخ امراض بلغمی سینه وریه را نافع است سرفه بلغمی وربو وضیق النفس را سود دارد ومواد از اخلاط پاک سازد *باب اللام مع العین المهمله* *فصل در بیان نسخ لعوقات* بدانکه لعوق بضم لام وسکون عین مهمله وواو وقاف نیمی دوای مرکب غلیظ القوام بالروحیت ما بین معجون وشربت انگشت بسر امیت وبا بان مالیده آلوده ومی که اندک اندک بانگشت بلیسند یا بر آب بمرورشلی ونصب رنده برسد خصوص در ومت حرارت بدن تربیت ریدا که اکثر لعوقات مخصوص با عضای نفس است برای برومی ورفع خشونت وعلل اینها ولعوقاتیکه در ان تمر خشخاش است دوافیون لعوق امقل دو امثل را برساو نفسه وحمار تا دو وبمیس قسم لعوق ادویه که مذکور شده در ذیل آب برقیم باسه وانچه ذکر یافته اکتفا برهم میشود* لعوق تابلا که سینه را نرم سازد وسرفه را نافع دهد* صنعت آن آرد باقلا مقشر ثشاده درم نشاسته صمغ عربی کثیرا از هر یک پنجدرم رب السوس ده درم تخم خطمی نشاسته درم تخم خشخاش ده درم مغز بادام مقشر نصف درم مغز بادام معرکله وحبا و بن وکو برو از هر یک پنجدرم سو نیو سند انه بیست درم سو پروانه نکو بمله وبا دیگر اجزا نرم کوفته بیخته مجموع را با مرآمیخته بمرسند وشربت دهند ری درد مانکاه او ثل وکمی را که آب ازدماغ در حلق بیاید نافع است*لعوق بزرالکتان زبروسعال مزمن را سود دهد وسینه را از اخلاط غلیظه پاک کند ونفس را تازه دهد* صنعت آن بزرکتان بریان کرده شش درم ورد مانا ده درم کوفته بیخته با عسل موم بسرسند ولعوق نمایند واگر بزرکتان تنها کوفته بیخته بعسل بسرسند همین عمل دارد* آن بزرالکتان نوع دیگر* صنعت آن بزرکتان بریان یک جزو کنند ونیم جزو مویز منقی بر یک ربع جزو کوفته بیخته با دو چندان عسل بسرسند شربتی صبح و شام یک کفچه *لعوق بزرالکتان دیگر سعال مزمن سرد وآواز را صاف کند وسینه را ازرطوبت وخلط غلیظ پاک سازد* صنعت آن تخم کتان بریان کرده مویز منقی از دانه از هر یک نیم من مغز حلغوزه مغز بادام شیرین وتلخ از هر یک شش اوقیه وزنبیل دیگر شش درم است مغز فندق بریان کرده علک البطم اصل السوس صمغ عربی از هر یک سه اوقیه فلفل شمه آرد باقلا نخود زوفا خشک نیاسته نا ثنا حرف بابلی صمغهٔ سایله نیم سوس از هر یک یک اوقیه کندر زعفران از هر یک نیم اوقیه کوفته بیخته دستور حب وسینه امراض سازند ودر صباح وشب لعاب نمایند وهر روز صبح یک

وحی رسانیدن مرض که بعد منسال باشد مورث بعد ملطفه عمل رسید لعل بما مد * لعوق نمرود سبید را اورم
ال کند * صفت آن رب السوس مغز نخود ارم کسرا نمرود بعضی با ارد معربادام تلخ ضماد نان ارمریك سد
درم بسرود راد رعسل گاو وعسل بگذارید دادی اد و کویند ننتمه بدان نیمرسد ربی سه درم با طبخ روناء* لعوق
در الصبح که حب صبح انصباب نزله بسینه نیز عدد بل است * صفت آن بزرالصبح سمعد بدوارده مثقال معرحلغوزه
سی مثقال مرصاف دلیل سه مثقال کرفته نسخه با عسل بقوام آورده بعد رسید ولعوق بما اید * لعوق برکمان نسیار
سرد ولعمر ستگی نفس راسود مند * صفت آن تخم کتان بو داده حلغوزه صمغ عربی کسیرا ارمریك حمار درم حو مای
رسید داده رعسل بادام نخود درم عسل معرود نصف درم چنانکه رسید است لعوق سازند * لعوق حاوسیرسود
وضیق النفس که ازسردی مزاج بود و برباسد نافع است * صفت آن حا و سیر معربادام تلخ فلفل ارهر یك حوی
لوبیه با عسل معرود نصف درم بسرسد وچنانکه لعل در دهان نگاه دارند * لعوق حب الصنوبر ضیق النفس سوداوی
بلغمی و سرفه سوداوی و بلغمی وسایر امراض بارده سینه و بلغمیه ضد وریه را نافع باشد وسینه ورئه را از اخلاط
غلیظه باردہ پاك سازد * صفت آن معربادام سوس معسر معرحلغوزه معرنتیمه انجیر وروحب روغن حسك احرا
بعضی کو بند نسخه طلا بمکه اصل السوس حعد گاو زبان دران نسخه باسد سا مسرند ومویز زرد وارده درم ازان
لعوق بما اید * لعوق حب الصنوبر که اصحاب ذات الربه وا ازبرای نعم سادة نافع است * صفت آن لب حب الصنوبر
کبابه معسر ده درم کسیرا معرتخم خیار وین صمغ عربی معربادام تلخ معسر بسامیه رب السوس تخم خطمی معلد
ارهر لسه ده درم حلبه مغسول تخم کتان زبان برمهار ساب معربادام سیر مقشر معرحب القطن مقشرا ازهر یك
سه درم را رسانه دو درم حرماسبب عدد عسل مصفی بمرمن روعن گاو و سیر اساراحرما رادر روعن گاو وعسل
به بریان بامیرا سود ادویه را کوفته نسخه بآن بسر شد ودر نسخه دیگر ست درم رزاوند مدحرج اضافه ادویه
مذکوره بسرشته ربی بل ملطفه * لعوق حب الصنوبر دیگر که همین منافع دارد * صفت آن لب حب الصنوبر
صمغ عربی کسیرا ابریشم کتان بریان کرده احراساری کوفته نسخه باسد ورب مجموع ادویه عسل مصفی بسرشته
ودرظرف حصی نگاهدارند مرصبح ده درم لعوق نمایند * لعوق حب الصنوبر حکیم میرمحمد مومن نوشته که مکرر تجربه
مرتبه بموده حص سرود کهنه وضیق النفس وگرفتگی آواز وخفقان وطوبی بعاسب مروروبی عد بل نافعه * صفت آن
معرحلغوزه را حمایند و معسر نمایند بعد ازان کوبند سره گرفته باد ریاب انگوری با عسل سفید نحو سایند با غلیظ
سود سیاری حلغوزه معرحلغوزه مقشر بسیار نرم سازند مخلوط نمایند وحب خوش داده استعمال کنند * لعوق
حب الصنوبر وضیق النفس وسعال مرض را سودمند بود وسینه را از خلط بلغم پاك کند * صفت آن معرحلغوزه
ده درم معرتخم خیار صمغ عربی معربادام تلخ مقشر معرنسیه دانه ارمریك سه درم را رسانه دو درم حرمای
رسیده سه عدد روعن گاو سیر عسل سه من حرما را در عسل و روعن گاو به بریان بایرم سرود وادارا کوفته نسخه
بدان بسرسند ودر بعضی نسخ دو درم زراوند گرد زیاده کرده اند * لعوق حب الصنوبر دیگر ماء را دفع کند وخشونت
صدر وحلق وحنجره را نافع باشد وگرده ومثانه را مفید است * صفت آن معرحلغوزه معرپسته دانه ارمریك
نصف مثقال حلبه برکتان بریان کرده ارمریك ده مثقال نرم دعسل مصفی با دوشاب انگوری سرشته لعوق سازند
* لعوق حب الصنوبر دیگر که ضیق النفس و ربو وسرفه را سود مند بود * صفت آن معرحلغوزه معربادام سیرمقشر
ارمریك حمار درم رب السوس روعن بادام ارمریك نسخه رم بسانه نصف درم کوفته با عسل بقوام آورده
بسرسند * لعوق حب الرشاد سرفه کهنه بلغمی را نافع باشد وسینه را از اخلاط پاك کند * صفت آن تخم تره تیزك

ده درم اصل السوس تراشیده چهار درم انیسون را بیاید از هر یک سه درم اجزا ثم کوفته در دو رطل آب بجوشانند
تا به یک رطل آید و صاف نموده با سه رطل عسل بقوام آورند * لعوق حب الرشاد دیگر * صنعت آن تره تیزک ده درم
و تخم چهار درم انیسون تخم بادیان از هر یک دو درم زراوند گرد یک مثقال بود نه [illegible] صعتر از هر یک سه درم
کوفته بیخته با عسل بسرشند و شربتی دو درم با سکنجبین عسلی یا عسلی * لعوق حب القطن به نسخه مصری
سینه را از اخلاط پاک کند و سرفه که بسبب سینه و آشوب شده است * صنعت آن مغز بادام مقشر ده درم مغز فندق
دانه دو درم با طلا سفید [illegible] بیست درم کوفته انیسون از هر یک سه درم اجزا ثم کوفته بیخته با فانید بقوام آورده
بسرشند و لعوق سازند * لعوق الخردل ضیق النفس و سرفه رطوبی را بی بدل است * صنعت آن خردل تخم کتان
[illegible] نرم کوبیده با عسل بقوام آورده بسرشند لعوق نمایند و مداومت بآن کنند * لعوق حب القطن که از صناعت
جالینوس است جلیل القدر و عظیم النفع است [illegible] سرفه باز کند [illegible] از تنگی [illegible] و سینه را صافی گرداند
و بدن را فربه کند و نافع است از برای ضعف گرده و مثانه و حرقت بول و سنگ گرده و مثانه را زائل کند و نافع است
از برای ضیق النفس و ربو * صنعت آن حب القطن مقشر بیست درم [illegible] مغز فندق مغز حلغوزه [illegible]
از هر یک بیست درم [illegible] مصری [illegible] از هر یک ده درم [illegible] درم [illegible] تخم کتان بریان
مصطکی رومی از هر یک چهار درم ادویه را کوفته بیخته با سه وزن عسل مصفی بسرشند در ظرف چینی یا زجاجی
نگاه دارند [illegible] مثقال و [illegible] مثقال [illegible] است که این لعوق را جالینوس باسم
دواء القطن ذکر کرده [illegible] اطبا باسم معجون حب القطن آورده اند [illegible] باسم لعوق حب القطن
ذکر کرده ما نیز برای [illegible] در این باب ذکر کردیم * لعوق حلبه غلظت صوت را نافع است و سینه را نرم کند و
نفث را آسان گرداند * صنعت آن حلبه مغز بادام از هر یک چهار درم کثیرا اصل السوس مقشر مغز حلغوزه پسته
صمغ عربی از هر یک دو درم کوفته بیخته با عسل یا جلاب بقوام بسرشند و اگر تخم کتان بریان سه درم اضافه نمایند
خوبتر گردد * لعوق الحلبه جهت ربو و سعال [illegible] نافع است * صنعت آن حلبه [illegible] از هر یک
بیست درم گل بنفشه [illegible] از هر یک بیست درم [illegible] سه درم بجوشانند و آب آن را صافی نمایند و با عسل
انگبین [illegible] مثقال [illegible] بقوام آورند [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] درم کوفته اضافه نمایند
[illegible] مثقال آن را با ماء الشعیر بنوشند * لعوق حسک از برای [illegible] و حصر البول و سنگ گرده و مثانه [illegible]
نافع است * صنعت آن حسک تازه را کوفته و آب آن بمقداری که از سر آب در گردد [illegible] بجوشانند آن مقداری که [illegible]
شود پس آن را افسرده صافی نمایند [illegible] حسک تازه داخل کرده بجوشانند [illegible] و با عسل یا
نبات بقوام آورند [illegible] از هر یک [illegible] درم داخل نمایند [illegible]
* لعوق رب السوس سعال [illegible] را نافع باشد اخلاط لزجه را از سینه [illegible] پاک کند و نفس را یاری دهد * صنعت آن
رب السوس کثیرا [illegible] مغز بادام [illegible] اجزا همه مساوی با عسل صافی بقوام آورند * لعوق رب السوس دیگر
که اطفال را موافق باشد و [illegible] حل کرده [illegible] * صنعت آن صمغ عربی کثیرا
رب السوس [illegible] از هر یک چهار درم [illegible] کوفته بیخته با عسل [illegible] * لعوق
سپستان [illegible] سینه را سود مند بود * صنعت آن سپستان
[illegible] درم فلوس خیار شنبر [illegible] درم
همه را در سه رطل آب [illegible] بقوام آورند * لعوق [illegible] که [illegible]

حنجره را از اخلاط پاک کند و تنفس را آسان گرداند و ضیق النفس را مفید بود * صفت آن تخم خطمی تخم کتان
مسیار از هر یک سه درم ... هفت درم رب السوس ده درم همه را نرم کوفته با عسل بقوام آورده لعوق سازند
* لعوق الکبریت جهت سرفهٔ رطوبی و خشونت حلق و ریه و گرفتگی آواز و ضیقه دماغ از بلغم غلیظ نافع است * صفت
آن آب کبریت که کلم ... تا ... افسرده بیک من بجوشانند تا بنصف رسد و باده جمله آن عسل بقوام آورند
که عسل و آب کبریت ... بداده مساوی با آن باشد و در آخر مغز حلبوره مغز ... از هر یک دو درم
مرکبات و بان جلبه از هر یک پنج درم ... سرشته لعوق سازند * لعوق کبریت به نسخهٔ دیگر که همان نفع
دارد * صفت آن بگیرند آب کبریت را و بجوشانند تا به نصف رسد و با دو حصه آن شکر سفید بقوام آورند و بارای
هر رطلی شکر مصطکی کتیرا صمغ عربی کثیرا ... از هر یک پنج درم در آن حل کنند شربتی سه مثقال لعق نمایند
... * لعوق کرم الخلاط مواد غلیظه را از سینه پاک کند و سعال بلغمی و ربو و ...
بلغمی را نافع بود و بالجمله نافع است از برای جمیع امراض بارده حادثه از مواد بارده در سینه * صفت آن کرم را در
آب خیسانده ... بیک من ... و عسل ... بقوام آید حب الصنوبر کبار و مغز ... از هر یک یک اوقیه
تخم کتان بریان حلبه از هر یک ... درم آرد باقلا ده درم کوفته بیخته با آن سرشته لعوق سازند
شربتی پنج درم با شیر * لعوق کاکنه به نسخهٔ ... مستعمل که در حنجره آورده که نافع است از برای گرفتگی آواز
* صفت آن برگ ریباس کلم ... و بقاریند ... با عسل ... بقوام آورند و قدری انگور در آن داخل
کرده نگاه دارند * لعوق لب اللوز سرفه و خشونت حلق و حنجره را نافع بود * صفت آن مغز بادام ... مغز تخم کدوی
شیرین از هر یک پنج درم صمغ عربی کثیرا نشاسته رب السوس از هر یک ده درم ... درم با جلاب مقوم لعوق سازند
و با روغن بادام چرب کنند و هنگام حاجت بمقدار سه درم لعق نمایند * لعوق دیگر نفث الدم باز دارد و جگر را
باصلاح آورد و بواسیر را سود دارد * صفت آن آب برگ قطونا آب برگ لسان الحمل از هر یک ... مغز تخم
خیارین مغز تخم کدوی شیرین از هر یک ... طباشیر ... تخم خرفه ... از هر یک ... درم ...
ترکیب نمایند هر روز بامداد و شب ... ازان لعق نمایند * لعوق دیگر سرفهٔ خشک را که از سوء المزاج
گرم بود ... و مسلول را نافع آید * صفت آن لعاب بزرقطونا لعاب بهدانه ... لعاب تخم خطمی
آب انار شیرین آب کدو و آب خیار ... برگ خرفه ... از هر یک ... درم صمغ عربی کثیرا ... روغن بادام شیرین
... از هر یک ... شکر طبرزد ... همه را با لعابها طبخ
نمایند منعقد شود ... اندک اندک در دهان نگاه دارند و آب آن را فرو برند * لعوق دیگر که سرفهٔ خشک که از سوء المزاج
سرد باشد نافع آید * صفت آن لعاب حب الرشاد لعاب بزرکتان از هر یک ... درم عسل صاف ... درم بقوام
آورند و اگر ... درم ... بیامیزند بهتر باشد * لعوق دیگر سرفهٔ گرم ...
مسلول را نافع باشد * صفت آن لعاب بزرقطونا لعاب ... بهدانه از هر یک ده درم روغن بادام ... درم
با ... درم ... بقوام آورند ... مقدار سه درم * لعوق دیگر سرفه را نافع است ... و آلت تنفس را نرم کند
* صفت آن کثیرا صمغ عربی بهدانه ... از هر یک سه درم رب السوس ... درم ... از هر یک
دو دانگ کوفته بیخته با ... روغن بادام و ... درم شکر سفید بقوام آورند ... و مقدار سه درم در
دهان نگاه دارند و آب آن را فرو برند که نافع است

* باب اللام مع الکاف *

لک بدانکه لک بفتح و ضم لام
... و آن نوعی صمغی است که از بعضی اشجار ...

و سرخ رنگ سفید و سرخ خرد و کلان آن بعد دور بوا رکنار که بهندی تمر باشد و بزرگتر آن بهتر بود
و بیشتر از درخت کنار بر می آید و آن تمر مستعمل است و آنچه از درخت بیل و بر و غیرها حاصل می آید زبون و غیر
مستعمل دراد و به است و آنچه بهتر بوسته در بلاد هند و بنگاله حاصل است و این را لك خام و بهندی جهوری
گویند و از این اقسام رنگهای سرخ عمل می آید و آن رنگ را گرند بهایی شفاف و خشك نمود و چمها ساز بند
بهندی گلالی می باشد و اگر رسمه آلوده مومهای بارك بشکل گرده تنك ساخته خشك نما بند مها و رداں گویند
و لك بهندی لاکه نیز های بفارسی لال باشد و حرمن داده آنرا و ورقهای بارك ساخته بهندی چمرا مگو بند
و مستعمل آن در ادویه و دوا کنند لك خام خوش بداده بارة نر آن است و نیس باده سال ما ی است در دوم گرم و در
سوم خشك و تر مستعمل در طب گاه مغسول و گاه غیر مغسول آن است مقوی جگر و احشا و مفتح سدد و سر رو جگر
و حالی آثار و محلل اورام و منقی اخلاط بارده آشامیدن مقدار یك دانگ تا دو دانگ از شایسته مغسول آن تا سه در باره
در رفع حبس نفث الدم مشرب و با الخاصیت لاغر کننده بدن و جهت استسقای لحمی ورقی و فالج و یرقان
و خفقان و سرفه و ربو و خدری و ضعف گرده و سایر اعضا نافع و مضر مصر و مصلح آن مصطکی و بدل آن ربع وزن آن بابك
مثقال و بدل آن در تنقیه دو ثلث آن زرنباد و بیم وزن آن زیع آن طباشیر است و از خواص آن است که چون در روز بند انگ
آنرا با سرکه می یا خمل تر بیم بیر سند نقاب لاغر کند و حمری در این امر بآن مثمر بدوا گریه خمار مثقال آن را
دو سه خمار روز با سرکه بنوشند لاغر و حمل تر مثمر ابرد او دور تلك آنکه از طبخ خام آن ثمر مثمر مخصوص
این تمر است خلاف بیمه و غیران با بد که اندر تمر و شیر او در آب مطبوخ آن با طرطیر که صاف کرده با شند بك شب
تا بس تر بجوشانند و طرطیر با بد سع حروو باشد تا لابد از طرطیر با بیر بد ارد و چون اسبان
تمر زائل شد به و رورد آب را بمانند بس لك خام را اضافه نموده تا بس بر بجوشانند باد رد و صاف او جدا شده
آب اسبان سرخ رد رخسند گردد بس لطف صاف آنرا با صمغ عربی جمع نمایند و آنرا بهندی گلالی باشد
در درست و اسبال آن بهمرا رستوف است و بعد آنرا زرگران در استحکام حسرها استعمال نمایند و معروف
در مورد زرگری است در غایت ضعف رسوب آن مطبوخ رخص ارستوبا ب است * د سر و حمل لك آن است که صمغ لك را
از حوب و حاسال با کبره نمایند و مرم بکر بند بس در ماون با آتش کر بند حسی و سع لا دو مکی دوان حر سا شد
با سند سحو کند بس از غربال موس با ارکر با س در ست صاف کنند و نگذارند با به بیس سرد و ا بحه نمایند تا
خشك کنند و آب آنرا او بر بند و لك را خسك نموده نرم بسا بند و در دواء اللك رسفوف لك و ورص و غیرها استعمال نمایند
* فصل در ذکر بعض دواء اللك * * دواء اللك الاکبر نافع است از برای استسقا نافع است از برای دواء الکرکم اکبر
و بغمیم حصاة کند شیخ بن عیسی بن جزله گفته که دواء اللك اکبر نافع است از برای ضعف کبد و ابتدای استسقا و سردی
معده و بغمیم ملها را دار بول رگك احسن سنگ کرده و مثانه و این دوا بهترین دواهای کبد است * صنعت آن
به نسخه شیخ رئیس و این نسخه با نسخه سابور تفاوتی در اد و به ندارد و تفاوت کمی در جزوی اندك از اوزان
اد و به در این دو نسخه مسا بند بگیرند لك مغسول هفت درم مغر بادام تلخ مقشر از حسی با دح هندی
در تقل ازهر یك پنج درم فیطوس و مر و مصطکی صافی و وفای خشك ازهر یك چهار درم سنبل الطیب دو درم و نیم
تخم کرفس فطر اسالیون زیره کرمانی و خسك حسی ازهر یك سه درم حنطیانا بار را وند جرج ازهر یك هفت
درم زعفران سه درم اسارون به درم تودة الصاعدین نامرده دو درم و در نسخه دیگر هست و نیم از قیمه است و نسخه اول
صحیح است حب بلسان سلیخه سود اء مصطکی قصب الذریره مقل ازرق از هر یك هفت درم رب السوس دارده

درم و بسباسه و دارچینی بابونه دو درم [illegible] از هر یک سه درم فلفل سفید [illegible] از هر یک [illegible] درم سنبل الطیب
و زعفران از هر یک سه درم و نیم صمغ عربی را نیم کوفته در آب و شراب ریحانی [illegible] حل کنند و باقی ادویه را
کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته [illegible] بعد رسیدن [illegible] صلاح باشد از آن شربه و مزاج این دوا گرم و خشک
است در اول درجه ثالثه و بنسخه دیگر دواء اللک الاکبر حب بلسان مصطکی سلیخه قصب الذریره و [illegible]
العروس ریوند فلفل سفید [illegible] این ادویه مجموع را [illegible] و نصف وی [illegible] سنبل الرومی و [illegible]
دواء اللک الاکبر بنسخه محمد بن زکریا رازی صفت آن لک [illegible] از هر یک سه درم سنبل الطیب
مصطکی رومی تخم کرفس اذخر مکی [illegible] اهل مصر [illegible] جعده افسنتین رومی عصاره غافت راوند
طویل از هر یک دو درم زنجبیل فلفل از هر یک [illegible] درم مجموع را کوفته بیخته بعسل مصفی [illegible] ادویه بسرشند
شربتی دو درم با ماء الاصول [illegible] با آب گرم [illegible] اگر گرمی باشد با سکنجبین متوسط و [illegible] این
دوا تا دو سال باقی است در نسخه دیگر [illegible] آورده که ادویه را کوفته بیخته [illegible]
و در وقت حاجت با ماء الاصول یا سکنجبین متوسط *دواء اللک اکبر بنسخه [illegible] اسمعیل در ذخیره گفته که
این نسخه معمول علیه است* صفت آن لک مصفی مغسول هشت درم [illegible] دارچینی [illegible]
[illegible] راوند [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] از هر یک چهار درم سنبل الطیب
[illegible] از هر یک دوازده درم [illegible] تخم کرفس فطراسالیون [illegible] زنجبیل از هر یک [illegible] درم
زعفران سه درم اسارون [illegible] درم و نیم سلیخه مصطکی قصب الذریره از هر یک [illegible] درم [illegible] درم
دارفلفل راوند طویل از هر یک [illegible] درم [illegible] العروس دوازده درم جعده اذخر مکی از هر یک سه درم فلفل سیاه سنبل
بلخ از هر یک دو درم [illegible] ورق بلسان از هر یک سه درم و نیم عسل مصفی [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] بلسان [illegible] کرده با عسل معجون سازند *دواء اللک الاکبر بنسخه یحیی بن عیسی بن جزله
*صفت آن لک [illegible] ادویه [illegible] بلخ [illegible] دارچینی از هر یک [illegible] اوقیه [illegible] مکی
صافی [illegible] از هر یک [illegible] سنبل الطیب یکرطل [illegible] رومی راوند [illegible] از هر یک [illegible] اوقیه
[illegible] چهار اوقیه دوقو فطراسالیون [illegible] کرمانی زنجبیل از هر یک [illegible] اوقیه عود بلسان [illegible] اوقیه حب
بلسان مصطکی سلیخه [illegible] قصب الذریره [illegible] از هر یک [illegible] اوقیه [illegible] العروس یکرطل [illegible]
جعده اذخر مکی از هر یک [illegible] اوقیه فلفل [illegible] بلخ از هر یک [illegible] اوقیه [illegible] اوقیه [illegible] بلسان
[illegible] ادویه را کوفته [illegible] بلسان [illegible] مجموع [illegible] عسل مصفی [illegible]
معجون سازند و این دوا را [illegible] استعمال باید کرد [illegible] سال [illegible] و بعضی گفته تا دو سال
باقی میماند *دواء اللک الاکبر بنسخه دیگر که سید اسمعیل در ذخیره [illegible] مزاج بارد [illegible] کرده و گفته
که این دوا [illegible] اول [illegible] کند [illegible] استعمال کرده میشود *صفت آن
لک مغسول [illegible] العاقر [illegible] فلفل [illegible] قصب الذریره فطراسالیون [illegible]
[illegible] سنبل الطیب [illegible] از هر یک سه درم [illegible]
[illegible] حب بلسان از هر یک [illegible] زعفران فلفل سیاه از هر یک [illegible] کرده [illegible]
بعسل مصفی [illegible] معجون [illegible] *دواء اللک الکبیر [illegible] ضعف کند [illegible]
[illegible] این دوا [illegible] است [illegible]

* صفت آن لک مغسول هشت مثقال مغز بادام مقشر فندق دارچینی کثیرا خطمای رومی زراوند گرد از هر یک
چهار مثقال صمغ عربی [illegible] رب السوس از هر یک سه مثقال دوقو فطراسالیون زیره کرمانی زنجبیل
از هر یک هشت مثقال دوقو حب بلسان سلیخه مصطکی رومی قصب الذریره مقل ازرق از هر یک هفت مثقال ریوند
چینی [illegible] از هر یک دو مثقال فلفل سیاه قسط تلخ از هر یک [illegible] مثقال [illegible] سه و نیم درم دارفلفل زراوند
طویل از هر یک سه و نیم مثقال ورق بلسان سه مثقال ادویه کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یکدرم * دواء اللک دیگر که همان نفع دارد و اعتماد بر این نسخه بیشتر است
* صفت آن لک مغسول هشت درم بادام تلخ مقشر دارچینی ساذج هندی فندق خطمای زراوند مدحرج
ریوند چینی از هر یک [illegible] درم کمافیطوس [illegible] مصطکی رومی از هر یک چهار درم سنبل الطیب [illegible]
سلیخه مصطکی قصب الذریره از هر یک دوازده درم دوقو تخم کرفس فطراسالیون زیره کرمانی زنجبیل از هر یک
هفت درم زعفران جعده [illegible] از هر یک سه درم اسارون حب بلسان مقل از هر یک هفت درم و نیم [illegible]
درم فلفل سیاه قسط تلخ از هر یک دو درم [illegible] ورق بلسان از هر یک سه درم [illegible] کوفته
بیخته با عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک مثقال با ماء الاصول نمایند
* دواء اللک الاصغر نافع از برای ضعف و برودت و صلابت کبد و معده و صلابت طحال و [illegible] استسقا
* صفت آن لک مغسول قسط تلخ حب الغار [illegible] فلفل سیاه از هر یک دو درم ریوند چینی [illegible] درم
عسل مصفی [illegible] شربتی یکدرم با آب طبیخ افسنتین و در نسخه دیگر بجای
حب الغار تفاح اذخر است [illegible] این دوا گرم [illegible] در آخر درجه [illegible] این دوا [illegible]
[illegible] و در نسخه یحیی بن عیسی بن جزله که در منهاج ذکر کرده حب الغار تفاح اذخر مرد و داخل است و گفته
که منافع این بسیار [illegible] است منافع دواء اللک الاکبر * فصل در ذکر نسخ سفوفات لک * سفوف لک که
اسهال کبدی را نافع باشد بالخاصیه منقول [illegible] حکیم شمس الدین رحمه الله مجرب است * صفت آن طباشیر سفید
ریوند چینی بریان لک مغسول [illegible] آرد بلوط [illegible] آب [illegible] صندل [illegible] الصابغین
عصاره [illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] کوفته بیخته [illegible]
و [illegible] معمول [illegible] * سفوف لک دیگر که [illegible] سفوف [illegible] است [illegible] نافع باشد
[illegible] * صفت آن لک مغسول حب الآس آرد بلوط
مصطکی [illegible] از هر یک چهار درم [illegible] از هر یک یکدرم و در نسخه دیگر بجای کندر
بلسان است [illegible] سه درم [illegible] استعمال نمایند و
[illegible] که غلط است [illegible] الرئیس که در قانون
ذکر نموده [illegible] صاحب جامع [illegible] در نسخه
دیگر [illegible] * سفوف لک دیگر که [illegible] اسهال کبدی نافع است * صفت آن لک مغسول
گل سرخ [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] الصابغین طباشیر سفید صمغ عربی [illegible] از هر یک دو درم زعفران
دو دانگ کوفته [illegible] آب [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] * سفوف لک دیگر [illegible]
[illegible] * صفت آن [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]

اسارون و زرنباد و زرنب الحوت از هر یک دو درم عصاره ریوند چهار درم ریوند چینی یک مثقال لک مغسول چهار دانگ
زعفران سنبل مصطکی افسنتین از هر یک یکدرم کافور دو دانگ شربتی سه درم * سفوف لک دیگر استسقا کبدی را نافع است
* صفت آن گل سرخ شش درم لک مغسول تخم خیار تخم خیار زه از هر یک سه درم دوقو طباشیر سنبل صمغ عربی
صندل مقشر از هر یک دو درم ریوند چینی یکدرم و نیم زعفران کوفته بیخته سفوف سازند شربتی دو درم با دوغ آش
باب * سفوف لک دیگر که درم حار جگر را نافع است * صفت آن لک مغسول ریوند چینی از هر یک یکدرم پوست هلیله
زرد ده درم تخم کاسنی تخم کشوث مقشر تخم خیار از هر یک دو درم کوفته بیخته سفوف سازند شربتی دو درم با
ما الجبن بدهند و اگر حمی نوبتی باشد با آب برگ خرفه مقشر دوش حیار شنبر * سفوف لک دیگر که همین نفع دارد
* صفت آن لک مغسول سه درم پوست هلیله زرد ده درم طباشیر سفید دو درم زرنباد یکدرم و بعضی بجای زرنباد
تخم کشوث آورده اند * سفوف لک دیگر که همین عمل میکند * صفت آن لک مغسول گل سرخ طباشیر سفید از هر یک
پنج درم پوست هلیله زرد ده درم ریوند چینی سه درم زرنباد افسنتین از هر یک یکدرم کوفته بیخته سفوف
سازند شربتی یکدرم با شربت * سفوف لک دیگر که سوء المزاج حار کبد را نافع است * صفت آن لک مغسول گل سرخ
زرشک منقی از هر یک یکدرم و تمر هندی الصمغ تخم بقله سرطان بقله حماضه صمغ عربی از هر یک یکدرم ریوند چینی
نیم مثقال تخم حماض یک مثقال زعفران دو دانگ اجزا کوفته بیخته سفوف سازند شربتی یکدرم با ما الهندباء
داده شد * فصل در بیان تنقیح امراض لک * قرص لک مفرد از دیگر ادویه مرکب نفع ازبرای بیماریهای
جگر و سپرز و ترقی است و مدر بول است و تقویت کند کبد و طعام بگوارد * صفت آن لک مغسول قوه الصبغ انیسون
اسارون بزر کرفس افسنتین رومی مقر بادام تلخ مقشر قسط تلخ زراوند طویل ریوند خطائی زرنب الحوت عصاره غافث
عصاره زرشک اجزا مساوی کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال با دو درم نبات به مناسبه یعنی صالحه
از برای امراض مذکوره مناسب و در نسخه صاحب ذخیره عصاره زرشک داخل نه دارد * قرص لک به نسخه دیگر
سدها بگشاید و ادرار بول و حیض نماید و انواع استسقا را نافع باشد و بیماریهای بلغمی را سودمند است * صفت آن لک
مغسول تخم کرفس حب المحلب قوه الصبغ از هر یک یکدرم زرنباد انیسون دو نیم از هر یک یک مثقال تخم کاسنی تخم
کشوث از هر یک دو درم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص لک دیگر که همین منافع
دارد و انواع استسقا را نیز نافع باشد و امراض طحال را سودمند بود * صفت آن مر مکی صافی برنج شامی
ملیحه دارچینی عصاره غافث افسنتین رومی حب بلسان عود بلسان پوست بیخ کبر ریوند چینی زرنباد تخم کرفس
تخم کشوث از هر یک دو مثقال گل سرخ مقرون الاذخر تخم مثقال طباشیر سفید لک مغسول سنبل الطیب هندی
دکوی از هر یک سه مثقال قوه الصبغ قسط تلخ رونیقل زعفران از هر یک یک مثقال اجزا را کوفته بیخته وانکه در آب
زعفران حل کرده باشند سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال و هرگاه استعمال کرده شود از برای انواع استسقا
باید که باید لوبیه تکمیس بروری درعقبه مه زور نماول نماید پس استراحت نموده تا زعفرود نماید تا آنکه
مرض بعون الله بعد و رسود * قرص لک دیگر که همین منافع دارد * صفت آن مر مکی مقل ازرق قسط تلخ برنج
شامی ملیحه اذخر مکی سعد کوفی دارچینی گل غافث افسنتین رومی لک مغسول ریوند چینی زعفران مصطکی
رومی اجزا مساوی کوفته بیخته بالسترمقو را اقراص سازند شربتی یک مثقال و هرگاه از برای انواع استسقا استعمال
کرده شود باید که تکمیس بروری با شراب دیناری حسب حاجت نماید * قرص لک مغسول به نسخه مهل
بن ذکریا رازی که همین منافع دارد * صفت آن لک مغسول ریوند چینی از هر یک سه درم انیسون زراوند مدحرج

حب‌ها با مصطکی بیست کرفس سنبل الطیب اذخر مکی انیسون با عرق بادیان مغز بادام تلخ از هر یک رومی ذرة الصمغ
عصارهٔ غافت از هر یک دو درم طلق ربع مثقال از هر یک یکدرم کوفته بیخته بدستور و اعراض سابقه شربتی یک مثقال
و در بیخته کمتر را مخل باهر بخط خورد و طلی نموده هسط بلح یکدرم و نیم داخل است و ربع جمیع اجزا که در ین نسخه
دو درم است یک مثقال در بیخته آب یکدرم و نیم است و انیسون و افسنتین رومی و فلفل داخل دارد * قرص لک دیگر
مفید استسقا و سوء القنیه و جمیع مرکبات استسقا را نافع باشد و ادرار بول کند * صنعت آن مغز تخم خیار مغز تخم
خیار بادرنگ مغز تخم خربزه از هر یک دو مثقال تخم کرفس بادیان انیسون تخم کاسنی از هر یک دو درم لک مغسول گل
سرخ ریوند عصارهٔ افسنتین سنبل الطیب مصطکی رومی از هر یک یکدرم و نیم عود قماری جوز بوا قاقله ودج اذخر طباشیر
سفید مازو سفید از هر یک یکدرم ریوند چینی نیم درم اجزا را کوفته بیخته با آب خالص سرشته اقراص سازند شربتی دو
درم باده درم زرشک مقشر بگلاب و عرق بادرنجبویه خیسانیده صاف نموده و بشراب بزوری مخلی نموده بیاشامند
* قرص لک مستعمل در معالجه کمار * صنعت آن لک مغسول بصمغ سه درم کوفته بیخته بصمغ عربی سرشته
اقراص سازند و در نسخه عربی آن نمی کوده و باخسک سوده و درسته نگاه دارند   * باب اللام مع الواو   * لولو
عربی است و بفارسی مروارید و بترکی انجی نامند و انچه بهمه عکما و مروی گویند و بزرگ مغد از او را عربی
در یتیمه و اتحه بزرگ و در صدف یکدانه و تکسا باشد آنرا در یتیمه خوانند و باشد مثقال خطر دیده و ازخواص آن
است که چون در صدف تنها بهم رسد و عوض نباشد بار باید نه تحلیل مروارید و جمیع در صدف نمی ماند
و بهمرسانیدن آن ما هی سفید و بزرگ آنرا از آب در آورده با مریض بسیار بصما هی باشد و سیاه و زرد رنگ
آب سوراخ دار آن مستعمل اطبا است و روغن و عرق و دوای که بعد مصرا است با آب و سمی آن در آب بریح جوشانند
که بعرنی ارز باشد و نیم ساله نه بسناد رافع خرد و زردی رنگ آن است و از اسرار است و خصص خورانیدن مرغ
و کبوتر بود از اساس و باد و ماهی آن صد از که در باغ صاف است که چرک و بوده کسب بالای آب را بل و تحلیل باشد
آنرا در نموده بر آورند و از تحلیل خوانند و لا آن واسطه سپهر است که صدف مروارید در وقت باریدن باران نیسان
بالای آب می آید و دهن باز می کند و قطرات باران دران آید و با آنکه نشب مانند بالای دریا آمده دهن باز می کند او را دیا
مسیر در دهن رحوف او داخل کرده بعد اران دهن را می بندد بارد را آب فرو می رود و اران قطرات باران و با آن سیم لولوی
در جوف آن متصله سنگرد داخل دارد و آنچه به یقین معلوم است آن است که صدف مروارید دارای تکوین در قعر
دریا کوچک باشد و ابتدا می کو حکما را ان باران بسیار بادرنگی میماند و رحا نیکه رنگ یا کل سرخ باریک
و سنگ باشد بسیار نیکو میمانند و خوب مسود و در گل خالص خوب مسود و در نسخه خود و ادویه رنگها و سنگها
مستحکم سکند و بعد رنج و بزرگ مسود و در نسخه آب مروی و دلیل مگرداند و در و میان رنگها و سنگها با سطری
انگسی و با ادل صلاب و سیاه رنگ و بزرگ صدف آن مقید سلب و ان میماند تا اصناف دیگر که در نسخه بدارند
و با الوان مسبات و اشکال مختلفه مشاهد و به بزرگی آن نمیشود بدرا که با یک سرو یک سرمه و سرمسود دا و در حی
است میان جرو ساب رحموان رحرید آن غالب و ار بیاست هم ترسیه روب نمار ار حموان است و نیست و خط دارد که
دهن خود را نیمی دو صدف خود را باز میکند و آنچه از کل ارح لعابی و حموانات صغار در وهمر آن درز بر درد را دران
می آمد کرد دهن خود را سد میکند و غذای خود را میسازد و در رحوف آن کوشت درم سفیدی می باشد و حموانات
دیگر بسیار طالب و حوا مات آن کدا کوا حمایاد دهن خود را بر دو سدکنند و در ارساند دو کوشت جوف آن را
کند و سرمروارید در جوف آن در ست بحلیل دل آن نکوس می باید و مرد م الجزایر عواصات و عبر مانند سعی

دارند و ای بزرگی صدف و سفیدی مروارید آب و جرب... معروری خود در رمل و سلی دو گردن آب... و سنگی
برای ... برهای خود ... ریسمان بلند که بلند سرآن بر دست ... و ون آب باشد و سرد مگر آنرا در کمر خود
... عوض ... که عواصان ... در آنکل و سرب و اسبای حاره ... که ...
و ... گرد بدن ... تفس بر اسب ... در بارید ... راه ... اند که صدفی را ... بود و چون که از بند
آنرا ... داده ... می کشد ... گذارند و ... صدفی ... دیگر با نفس ... داری ... احوالی
مردی ... ان ... برودی ریسمان ... بالا کشد بس ... آمده صدف را
... که ... مروارید را برآورند ... کو ... آورده ... های اولمری
دیگر است * رباعی * غواصی کن گرت گهر ... * غواصان ... * ... ترکیب
دم باردن ... * اما کسی که در آن مروارید تکون می یابد ... دهان در ... بعد ...
و لطف ... در ... پارس و ... در ... ریاده از ... آب است و سرد در ...
و ... در ... ما که ... می باشد ... و اما ... مروری
آنرا ... در ... است و ... در ... و جاهای دیگر
... بزرگ ...
... که این ... اند ... و صدف
... بسیار بزرگ ... غواصان ... آید ... گسته که
مروارید ... بزرگ ... در اصداف ... در اصداف ... در اصداف
بزرگ مروارید ... اما ... در اینجا ... غواص ...
... آب می یابد ... گرمی آفتاب ... در آن ... تکون آن ... لولو ...
در ... طلا ... مسکن ... اقسام ... انواع ...
و خوف ... مرض ... ضعف جگر ... کرده ... حرارت ...
... در آن ... اسماء السماء
... آن ... بدل ... دل ...
... آن ... غرض است ... آن
... و جمیع آثار
... آن ... دل ... دل ... آن
... مصر ... مثقال ...
... است * ... که مروارید ... کرده ... را
... باشد * ... لولو
در آب ... * خواص لولو * ... ضعف ... مروارید ... سفید
... ضعیف ... طفل ...
... مثقال ... مثقال ...
... دیگر ... دارد ...

است * خواص لولو دیگر مقوی معده و اعضای رئیسه است مصلح حال حسن و رحم و در حفظ حمل را نافع مجرب
است * صنعت آن مروارید ناسفته چهار درم کهربا یک درم زنجبیل مصطکی رومی از هر یک چهار درم زرنباد
درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی ... نعناع خشک از هر یک دو درم [illegible] سفید بهمن
سرخ قاقله دار فلفل از هر یک سه درم دارچینی یک درم شکر طبرزد ... [illegible]
و در حفظ اسقاط جنین مقاومت تام دارد * خواص لولو دیگر که امراض مذکوره و ضعف معده یکی
کرده و معده را نافع است * صنعت آن مروارید ناسفته با گلاب ... یک ... از هر یک نیم مثقال بهمن
سفید ... دارچینی کرمانی ... از هر یک ... مثقال ... از هر یک سه مثقال ... مصطکی
دارچینی از هر یک ... مثقال صمغ عربی ... از هر یک یک مثقال ... عسل از هر یک ... و ... ادویه

* فصل در بیان حبوب لولو

یک مثقال با دو مثقال ... * حب لولو مقوی قلب
و معده و ... است * صنعت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی ... طباشیر سفید ورق نقره محلول
بادرنجبویه ... مرجان ... از هر یک ... مثقال ... ورق طلا محلول از هر یک نیم
مثقال مروارید کهربا ... را با گلاب حل نموده با ادویه کوفته بیخته با گلاب سرشته حبوب سازند هر
حبی ... فلفلی ... هر حب با ... و گلاب فرو برند و اگر برای تقویت باه و
افزونی منی ... یک مثقال و برای زیادتی تقویت معده مصطکی رومی یک درم اضافه نمایند مجرب
ادوی * حب لولو محلول ... را نافع است ... با ادویه ... دیگر ... نمایند
* صنعت آن مروارید ناسفته یک مثقال کهربای شمعی طین ارمنی طین مختوم ... صمغ عربی ...
از هر یک نیم مثقال ... کوفته بیخته با آب برگ ...
و لعاب ... سرشته حبوب سازند هر حبی ... هر حب با ... برای ...
... آب خیار ... حبوب است * حب لولو ... که بسبب گرمی باشد زایل گرداند
* صنعت آن مروارید ناسفته یک و نیم مثقال کهربای شمعی تا کافوری ... مصطکی ... یک مثقال ...
دانه ... صمغ عربی از هر یک نیم مثقال ... داده ... یک مثقال کوفته بیخته با گلاب سرشته حب
سازند ... یک مثقال با گلاب فرو برند

* فصل در ذکر خمیره‌های لولو

* خمیرهٔ لولو خفقان و
ضعف قلب را ... نافع است ... و ... دارد * صنعت آن مروارید ناسفته ... درم
... معمول از هر یک چهار درم ورق طلا ورق نقره از هر یک ... حبی ...
... عقربی ... از هر یک ... درم ... درم
لاجورد معمول کافور ... از هر یک ... از هر یک ... درم
کهربای شمعی ... گل سرخ ... ارمنی
معمول طین مختوم ... گل گاوزبان از هر یک دو درم ... گاوزبان از هر یک یکمن
... ابریشم ... از هر یک بیست درم ... درم ...
دیگر ... شراب ... یکمن ... درم آورده ...
... گلاب ... آورده ... که چون خمیره شود ... را ... نموده ورق طلا و ورق
نقره داخل نموده بادیه ادویه را کوفته بیخته با آب ... و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از

جمیع زور استعمال نمایند شربتی از یک مثقال تا دو درم * خمیرهٔ لؤلؤ دیگر * صنعت آن مروارید ناسفته بگلاب
حل باید کرد به همین طریق بهمن سفید گل گاوزبان از هر یک چهار درم ادویه را گرفته شیره [illegible] درم شکر
سفید را اضافه نموده شربت نمایند با جوش لعاب سوده ادویه را با آب [illegible] و شکر [illegible] نگاهدارند شربتی
یک مثقال * خمیرهٔ لؤلؤی [illegible] * صنعت آن الماس سفید مروارید ناسفته صندل سفید ابریشم مقرض
بهمن سفید از هر یک نیم مثقال عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک یک مثقال زرنباد و [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] شکر سفید گلاب عرق بید مشک از هر یک [illegible] مثقال عسل مصفی [illegible]
شکر را اول شربت مصفی نموده عسل را داخل کرده کف آن را گرفته پس گلاب و عرق را داخل کرده بقوام آورده
[illegible] لعاب سوده ادویه را با آن مرتب خمیره کرده نگاهدارند شربتی از یک مثقال تا دو درم * خمیره
لؤلؤ دیگر * صنعت آن مروارید ناسفته [illegible] بگلاب سوده بهمن سرخ بهمن سفید گاوزبان ابریشم مقرض صندل
سفید [illegible] از هر یک [illegible] عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک [illegible] سفید [illegible]
[illegible] خمیره سازند * خمیرهٔ لؤلؤی [illegible] دیگر * صنعت آن مروارید ناسفته یک مثقال و دو دانگ [illegible]
چهار دانگ ورق طلا ورق نقره از هر یک [illegible] زرنباد [illegible] درونج عقربی [illegible] ابریشم
مقرض از هر یک [illegible] مثقال [illegible] لاجورد مغسول عنبر اشهب از هر یک [illegible] گل سرخ [illegible]
[illegible] گل گاوزبان از هر یک دو دانگ [illegible] ادویه [illegible] خمیره
سازند و [illegible] دیگر آن این خمیره و ورق [illegible] گاوزبان [illegible] مثقال و ورق [illegible] لاجورد
یک مثقال است * خمیرهٔ لؤلؤ که برای تقویت اعضای رئیسه مجرب است * صنعت آن مروارید ناسفته [illegible] کهربا
مرجان صندل سفید از هر یک [illegible] ورق طلا [illegible] ورق نقره [illegible] عرق بید مشک عرق [illegible] گلاب
[illegible] از هر یک [illegible] سازند [illegible] شربتی [illegible] * خمیرهٔ لؤلؤ دیگر * صنعت آن مروارید [illegible]
ورق طلا ورق نقره از هر یک [illegible] مصطکی ابریشم مقرض از هر یک [illegible] عرق گاوزبان عرق بید مشک
از هر یک [illegible] * خمیرهٔ لؤلؤ دیگر که منافع بسیار دارد * صنعت آن
الماس [illegible] صندل سفید [illegible] مروارید ناسفته [illegible] کافوری از هر یک [illegible]
عرق بید مشک [illegible] و گلاب [illegible] بقوام آورند شربتی [illegible] * خمیرهٔ لؤلؤ دیگر
* صنعت آن مروارید ناسفته [illegible] درم [illegible] از هر یک [illegible] درم
صندل سفید بگلاب سوده [illegible] گل گاوزبان [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] عنبر اشهب از هر یک [illegible] درم را اگر حرارت در مزاج غالب باشد بجای مشک و عنبر کافور [illegible] ادویه
را گرفته [illegible] شراب [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] درم گلاب عرق بید مشک عرق
[illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] بقوام آورده ادویه را با آن [illegible] خمیره سازند شربتی [illegible] درم با [illegible]
[illegible] بکار برند * دهن لؤلؤ معمول اطبای [illegible] مقوی اعضای رئیسه و نافع است [illegible]
و امراض عصب [illegible] را [illegible] نافع است جمیع [illegible] * صنعت آن
[illegible] مروارید [illegible] ناسفته [illegible] که [illegible] انگشت بالای
آن باشد [illegible] گرم [illegible] در حمام [illegible]
[illegible] تا آنکه [illegible] گردد

تا اینکه حل کنند در عرق بید انجیر بعد از آن عرق راسیاه تاب کنند تا که دیرتر کند که مخلوط با تخم آن را سوده بچیند ہر قرص آب از آبهاي مناسبه * فصل در بیان نسخ سفوف لولو * سفوف لولو بالخاصیت مفرح است از برای قلب مسرور و وحشت وا رہاي غمي و مالیخولیا و خفقان * صنعت آن گوهرها مروارید باشد مثل طباشیر سفید گل سرخ از هر یک سه درم تخم ریحان تخم بادرنجبویه ازهر یک نیم درم با هلیله لسان الثور ازهر یک سه درم گشنیز خشک بریان مقشر ده درم فرفیل تک درم ریشه ابریشم نیم مثقال نبات تا یک وزن سوده بسازند * سفوف لولو دیگر ارا سفوفات ملکه امیرف وانفع مرکبات است منسوب است بجالینوس عجیب الفعل است در دفع امراض حاره قلب و دماغ مانند خفقان ووسواس و مالیخولیا و نفرت آورد و حفظ جمیع نماید * صنعت آن توتیای مکی کابلی لسان الثور از هر یک ده درم بهمن سرخ بهمن سفید بادروج بادرنجبویه تخم ریحان عنبر گل سرخ مصطکی رومی از هریک نیم درم حجر ارمنی مغسول ابریشم مقرض از هر یک سه درم ورق طلا ورق نقره مرجان درمروارید نا سفته ازهر یک یک مثقال کوفته بیخته نبات سفید وزن یک مثقال * سفوف لولو یکی فرموده اند که تصریف شده از محمد هاشم طبیب تکمیل محمد الملوک علوی خان است در دفع سل سفوف لولوی خالص است * صنعت آن مروارید ناسفته گهربای شمعی خرز بسبب سوده زهر مهره خطائی سوده از هر یک دو مثقال لعل بدخشی عمر اسهب مسک تبتي ورق طلا از هر یک نیم مثقال ورق نقره دو مثقال وتخم صندل سفید ابریشم مقرض طباشیر سفید توت تخم ورد تخم گل گاوزبان گیلانی گشنیز خشک تخم خرفه مقشر بهمن سفید ازهر یک سه مثقال توتیای هلیله کابلی آمله منقی ازهر یک نیم مثقال نبات سفید بسبب مثقال کوفته بیخته سرمه بی یک مثقال با گلاب و عرق بید مشک دم با لنگر و شربت مسهل شیرین بنوشند * سفوف لولوی دیگر که آن مرحوم تجربه شده از عالی معالی شاهزاده محمد ملک احمد با لطف سوده اند * صنعت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی از هر یک شمامه طباشیر سفید بهمن سفید توت هلیله زرد ابریشم مقرض صندل سفید تخم خرفه مقشر از هر یک یکدوله ورق طلا بسبب عدد ورق نقره تکمو له بد شیر شربت مناسبه * سفوف لولوی دیگر که آن مرحوم تجربه کرده که اسهال دموی و تواتر و حرارت کبد و جمی و تهییج با تهاو خفقان و تشنگی مزاج را اسمد بر سبب داده اند * صنعت آن مروارید زهر مهره خطائی از هر یک یک مثقال ورق طلا عمر اسهب از هر یک تکه انگ وامرو ورق نقره یک مثقال و تکه انگ و تخم صندل سفید ابریشم مقرض طباشیر عدد توت تخم تمره دانه مثل ریحان گشنیز خشک بریان بادیان آمله منقی هلیله سیاه در روغن گاو بریان کرده از هر یک یک مثقال و تخم ریحان منقی سماق منقی انار دانه دارچینی از هر یک یک مثقال مصطکی تخم مثقال کوفته بیخته سفوف سازند * سفوف لولوی دیگر که مقوی معده و قلب و کبد و نافع است از برای خفقان و ضعف قلب حادث بسبب ارکم معده از حصول خلط بلغمی و سوداوی مخلوط بصفرا در معده و اصحاب مالیخولیای مراقی و وسواس را نافع است و طعام را هضم کند و احتباس اخلاط صالح نماید * صنعت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی گشنیز خشک مقشر آمله منقی سماق منقی انار دانه بادرنجبویه دارچینی مصطکی رومی دانه هیل تواطباشیر سفید سعد کوفی دولنجان زیره کرمانی بد در سرکه زیره سیرسوده بود در سرکه توت تخم بادیان صندلی زرشک منقی انار دانه در روغن عربی از هر یک یک مثقال عنبر اشهب ورق طلا از هر یک سس مراطباشیر سفید صب مثقال کوفته بخته قدر ور وضع وسام بهر مثقال آمرا استعمال نمایند که بعون الله بعجرب است و عملی فرموده اند که اس بعد از اقمراح بد و الاطبا والله اعلم مآخذ است * سفوف لولوی دیگر که همین منافع دارد * صنعت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی صندل حرق گل گاوزبان گشنیز خشک مقشر عنبر گل سرخ صندل سفید طباشیر و سفید تخم خرفه مقشر تخم کاسنی مقشر تخم کاهو مقشر خیار امساوی

گرفته نیم کوفته سفوف سازند شربتی دو درم تا سه درم بس نافع است مجرب است و در جمیع امور مذکوره در سفوف لولوی
خالیموس * سفوف لولوی بالف ابن سهل مسیحی که ممسک منافع دل و خفقان حار را بغایت نافع است * صفت آن
مروارید ناسفته کهربای شمعی از هر یک نیم درم گل سرخ بیرون الاتباع طباشیر سفید از هر یک سه درم کشنیز خشک
دو درم بیرون حب نیم درم و در نسخه صاحب میزان الطبایع تخم خرفه بیرون حب سه درم کشنیز خشک یک درم است
و سفید آنکه کافور قیصوری نیز در این سفوف بود و می نمودند کوفته بیخته یک درم آن را با یک اوقیه سکنجبین شیرین حلی
بنوشند و آن بهتر و مناسب است * سفوف لولوی دیگر که مقوی قلب و معده است و نافع است از برای خفقان و ضعف
قلب حادث بمشارکت معده از رطوبت و خلط بلغمی مخلوط بصفرا در معده و احشا و نواحی قلب * صفت آن مروارید
ناسفته کهربای شمعی دارچینی مصطکی رومی دانه هیل طباشیر سفید کشنیز خشک آمله مقشر بهمن سفید بادرنجبویه
سعد کوفی خولنجان زرنباد کرمانی سنبل الطیب اسارون تخم بادروج مادح ملکی و ریشه ممتی و اربانه از هر یک
تک درم نبات سفید سه چندان کوفته بیخته در صبح یک مثقال آبراشتر بنوشند * سفوف لولوی نافع از برای خفقان سوداوی
و توحش و مالیخولیا * صفت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی ابریشم مقرض خام قرمزی مقمول از هر یک یک درم
و بسد بوسد بلیله کابلی بلیله سیاه آمله مقشر تخم فرنجمشک تخم بالنگو اسطوخودوس لسان الثور ممون مصری
گل ارمنی عود هندی سعد کوفی درونج کشنیز خشک از هر یک سه درم تخم خرفه مقشر صندل سفید کدو مقشر از
هر یک چهار درم گرفته نیم کوفته نیکاروند * سفوف لولوی دیگر که منافع سفوف لولوی خالیموس دارد و صفت مزاج اطفال را
زایل کند و از برای سموم حارة ملسوعه و سموم به غایت نافع است * صفت آن مروارید ناسفته گل مختوم کهربای
شمعی صندل گاوزبان سب تمامی از هر یک یک مثقال نبات سفید مثقال گرفته نیم کوفته شربتی دو مثقال
با شراب سیب سیرین باگلاب بیاشامند منفرما بنکه اگر بجای طین مختوم گل با تابین خبر بادرنجبویه
خطائی کنند انفع است و بجائے دیگر مشک اصلی داخل نمایند * سفوف لولوی دیگر که به سمت سفوف معتدل
است * صفت آن مروارید کهربای شمعی بسد مرجان بادرنجبویه برگ و بیخ سیب تمامی گاوزبان گل ارمنی کشنیز
خشک مقشر از هر یک دو مثقال گاوزبان نیم مثقال کوفته بیخته یک مثقال با عرق بید مشک و عرق بادرنجبویه
بیاشامند منفرمایند که اگر در سفوف طین گل ارمنی بادرنجبویه خطائی کنند مناسب است * سفوف لولوی
دیگر که نافع است قوی مزاج سوداوی قلب و خفقان سوداوی و مالیخولیا و برص را * صفت آن مروارید ناسفته
کهربای شمعی ابریشم مقرض خام قرمزی مقمول از هر یک یک درم و بسد بسد بلیله کابلی بلیله سیاه آمله مقشر
تخم فرنجمشک تخم بالنگو اسطوخودوس لسان الثور گل ارمنی عود هندی سعد کوفی درونج کشنیز خشک از هر یک
سه درم تخم خرفه مقشر کدوی شیرین از هر یک چهار درم کوفته بیخته درمیه نیکاروند از هر یک یک مثقال
با عرق بادرنجبویه بنوشند * سفوف لولوی بیمارستانی که خفقان را نافع باشد و معده و دل و جگر را قوت دهد
و تشنگی نشاند * صفت آن مروارید ناسفته چهار درم سوخته گلنار فارسی طباشیر حب رمان گل ارمنی
گل سرخ صندل سپید تخم گل سرخ بارتنگ بریان تخم حماض بلوط بریان تخم مورد و رشد سفید آرد جو بریان
طراثیث تخم خرفه بریان آرد کنار سپید کشنیز خشک بریان تخم کاهو بریان صمغ عربی بریان از هر یک
نیم درم گل مختوم مصطکی از هر یک تک درم انار دانه نیم درم کهربا ابا نعمان مقمول از هر یک دو درم بارتنگ نیم درم
برای درد بطون بارتنگ ادویه کوفته نیم درد بطون بارتنگ و اندران آمیخته سفوف سازند درم سفوف سازند * سفوف
لولوی خفقان ضعف جگر که از گرمی باشد سودمند بود * صفت آن کهربای شمعی سفید مروارید ناسفته از هر یک

سه درم طباشیر سفید صندل سفید از هر یک یک درم کشنیز خشک گل ارمنی از هر یک نیم درم گاوزبان سه درم اجزا
کوفته بیخته شربتی دو درم با شربت سیب و زرشک بنوشند * سفوف لولوی دیگر که همین منافع دارد و مستعمل است
در سکته سودا یا بلغم یا سودا یا متولد از بلغم باشد * صنعت آن مروارید ناسفته بهمن سرخ از هر یک یک درم
سادج هندی سنبل کوفی فرنجمشک بادروج بزرکتس ابریشم از هر یک سه درم شیر بطری ده درم مصطکی
اسطوخودوس افتیمون زعفران مرصافی از هر یک چهار درم بادرنجبویه هفت درم ملح اصلی دو درم
کوفته بیخته یک جا کرده شربتی یک مثقال با آب مطبوخ افتیمون یا آب مطبوخ اسطوخودوس بیاشامند

* فصل در بیان اقراص لولو * قرص لولو دل و دماغ را قوت دهد و خفقان حار و دوران و علتهای حار را
نافع باشد و نفث الدم را باز دارد * صنعت آن مروارید ناسفته صندل سفید از هر یک یک درم مغز تخم خیارین
مغز تخم کدوی شیرین تخم کاهوی مقشر از هر یک نیم درم تخم خرفه مقشر سه درم طباشیر سفید یک درم گل
سرخ منزوع الاقماع دو درم زعفران نیم درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی یک
مثقال * قرص لولوی دیگر که دل و دماغ را سود دارد و بعضی اطبا گفته که این قرص را از برای تقویت
دماغ با شراب اسطوخودوس و گلاب و عرق کاسنی و عرق بادیان خوردن در صداع تیمار کسی که خورانند بسیار
سودمند باشد * صنعت آن مروارید ناسفته دو درم و نیم مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین از هر یک
سه درم تخم خرفه مقشر تخم خشخاش گل بنفشه گل گاوزبان از هر یک دو درم مشک نیم عنبر اشهب از هر یک
نیم درم و عود کافور قیصوری داخل نمایند و در نسخه دیگر تخم کاهو مقشر دو درم داخل است شربتی از یک درم
تا دو درم * قرص لولوی دیگر منقول از خط جناب حکیم احمد خط غفر الله نافع از برای خفقان حاره و دق و سل
که با سعال مراری و اسهال دوبانی باشد * صنعت آن مروارید ناسفته طباشیر سفید از هر یک دو مثقال صندل
سفید گل نیلوفر کشنیز خشک صندل سرخ تخم خرفه مقشر گل سرخ مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه
از هر یک سه مثقال کثیرا نشاسته از هر یک دو مثقال کافور قیصوری نیم مثقال کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته
اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص لولوی دیگر که مقوی قلب و دماغ است و نافع است ضعف باه را که بسبب ضعف
قلب و دماغ باشد * صنعت آن مروارید ناسفته دو مثقال طباشیر سفید چهار درم صندل سفید سه درم عود هندی
صمغ عربی زعفران از هر یک دو مثقال مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین از هر یک سه درم تخم [illegible] را کوفته
بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی از یک مثقال تا دو درم * مفرح لولو خفقان و وسواس را سود دارد و دل
را قوت دهد و نشاط آورد و دیگر نفع ها دارد و خاصیت این ترکیب بسیار است [illegible] کرده * صنعت آن مروارید
ناسفته هفت درم یاقوت رمانی [illegible] از هر یک چهار درم [illegible] از هر یک یک درم لاجورد مغسول
یک درم و نیم لعل بدخشانی عقیق یمنی [illegible] از هر یک سه درم طباشیر سفید صندل مقاصری از هر یک نیم درم
کهربای شمعی گل نیلوفر [illegible] از هر یک سه درم طباشیر خشک تخم گل صندل سرخ طین مختوم عود هندی
گاوزبان [illegible] از هر یک دو درم [illegible] سنبل سادج هندی زرنباد درونج عقربی تخم کاسنی ابریشم مقرض
از هر یک سه درم کافور قیصوری عنبر اشهب از هر یک یک درم و نیم مشک ترکی نیم درم گلاب [illegible] از هر یک یکمن
رب سیب [illegible] رب انار شیرین از هر یک [illegible] آب [illegible] چهل درم و در بعضی نسخها عوض ربوب آب
سیب شیرین یکمن و آب انار [illegible] و شراب [illegible] درم [illegible] ادویه را [illegible] جمع [illegible]
[illegible] و گلاب [illegible]

چون کشند و عسل ورد و مصطکی و نگاه دارند بعد از آن شربتی از یک درم تا دو درم استعمال نمایند * معجون اللؤلؤ
جهت تقویت اعضاء رئیسه از قلب و دماغ و معده و تقویت اعصاب و ریاح و تکسیر انتفاخ و اعیاء مسکن است و اعانت هضم نماید
و اختلاج مسکن و بلغم مسهل است و تقطیر بول را نافع * صفت آن مروارید ناسفته بسفایج فستق مثقال ابریشم
بهمن ابیض و سرخ هر یک چهار مثقال کاکنج اصل السوس از هر یک سه مثقال تباشیر جوز بوا قرنفل کرمانی از هر یک
دو مثقال اسارون دارچینی مصطکی از هر یک یک مثقال و نیم صمغ عربی کثیرا از هر یک یک مثقال نیم وزن ادویه
عسل کف گرفته سه وزن ادویه و شربتی یک مثقال با آب گرم بنوشند * معجون لؤلؤی دیگر که دل را قوت دهد و خفقان
را نافع باشد و نشاط آورد و رنگ را نیکو گرداند و تشنگی را نافع باشد * صفت آن مروارید ناسفته نیم درم گاوزبان عود
خام از هر یک دو درم کهربا تخم کاسنی کشنیز خشک از هر یک نیم درم صندل طباشیر از هر یک نیم درم ابریشم
گل سرخ از هر یک سه درم مامیران صندلین زرنباد تخم فرنجمشک بادرنجبویه حماض مقشر بهمن گل ارمنی
از هر یک چهار درم زعفران درونج رومی عنبر اشهب از هر یک دو درم کافور یک درم مثقال بسرد و به کوفته بیخته
شراب سیب معجون سازند * معجون لؤلؤ مرکب جالینوس است مقوی مفرح دل است و عصب را قوت کند و رعشه
و تشنج و استرخا را نافع باشد و اعصاب را قوت دهد و خفقان و زحیر و عطش را دفع کند و سقوط شهوت باه آورد و ذهن
مرد و درد دل را نیز دفع کند * صفت آن مروارید ناسفته نیم اسطوخودوس بهمنین کاکنج از هر یک درم بوزیدان تخم
معدنی کرمانی بسلیخه دارچینی اسارون مصطکی صمغ عربی کثیرا از هر یک نیم مثقال کوفته با سه چندان
عسل بسرشته در روغن گاو ممسوح و نگاه دارند شربتی یک مثقال با آب گرم بنوشند * معجون لؤلؤی دیگر که مرتب السیخ
است بنان * صفت آن مروارید ناسفته عسل للاب معجون اسطوخودوس بهمنین تریاک کهربا تمام زنجبیل تخم
کرمانی از هر یک یک مثقال دارچینی اسارون مصطکی رومی از هر یک یک مثقال و نیم سلیخه ساده تکه آنک و سیر
صمغ عربی کثیرا از هر یک یک دانگ کوفته بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و یک مثقال آن با آب بخورند
* لوز بفارسی بادام نامند و آن دو نوع است شیرین و تلخ و کوهی و شیرین آن در اول گرم و در دوم تر و تلخی آن زیاده
از کوهی خصوصا تازه آن و خصوصا پخته پوست آن بسیار نافع مسکن که تازه بود و مفرح و حافظ و تقویت
اعضای باطنی و ملین طبع و حلق و سرفه سینه و مفتح سده و مسکن حرارت مثانه و درد ورم ملین و با شکر کثیر الغذاء
و حافظ قوت دماغ و پخته آن با شکر جهت سرفه خشک و خشونت سینه و حنجره و تولید منی و رفع نفث الدم و ریزه
و جهت مثانه و امعا و رحم و رطوبت معده و با پوست زرد آن و ساق آن با شکر در قطع مرده از جراحات سرفه است
و بوداده آن مقوی معده و جابس و سکر آن جهت آن موجب کرب و سقوط اشتها و غثیان و مصلح آن حامضه است
و مقدار آن تا بیست که حاله نامند مقوی معده و بی دندان و نرس و مره با نمک لت لت و مغز پخته
آن بسیار نافع و سرفه و برگ تازه آن مسهل و مسقط کرم شکم و حسل آن نافع و رافع اسهال و شکوفه بادام
با مرداسنگ قاطع ماء ریان و بادام سر باد رفعه و فربه کردن بدن و اصلاح گرده نوی نواصیر و روغن بادام مستعمل
در گوش و سردی تعاب مرطب و مرانی سبع سمی و رافع ورم مکه اربی و ضربه بمیرند و حقنه و شرب و حکاک آن
جهت درد گرده و مثانه و عسر بول و رفع اعانت و حرور حصاة و شرب آن جهت گرده تنگ نواید درد معده و با
کمرا و شکر جهت سرفه خشک حرارت و جهت نصفیه آواز و نصفیه ریه و رفع سرفه و ده مسهل و جهت حرارت معده و با ر
سرو شیر تازه مثال و رفع خشکی حرارت و دوام نیز ممد مسهل است و آن جهت نقرس و رفع حمد لکی بیران حرارت
دا ممدا بد و جهت سرسام و داء الثعلب مستور و با جوز و عر عرة آن با آب گرم جهت خشونت حلق مو در وصرا حصای

مقشر مصلحش مصطکی است * لوز المر بادام تلخ است رسته درخت آن گرم و خشک و جالی و محلل و ضماد آن با روغن گل سرخ و سرکه جهت سر خشکی آنست مفید و مغز آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و خشکی گرمی آن زیاده از تسامی و در ازالهٔ اخلاط غلیظه بی عدیل و جهت ربو و رفع ورم سینه و ریه خصوصا با اسفید و نعناع و با سکنجبین جهت علل کرده و حصاة و با عسل جهت سرفه و امراض جگر و طحال مفید و دیدان و با ماء العسل جهت قولنج و نقرس و ما سر درد مفید و مضر امعا و مصلحش شکر و قدر شربت از آن تا نیم مثقال و ضماد آن با سرکه و شراب جهت بثور و ثآلیل و درد و حرارت دماغ و جرب و حکه و با سرکه جهت درد و سر و رفع و طلای ترک و مطبوخ آن با شراب جهت حرارت عدیل و ار سطو گوید چون پنج عدد مغز بادام تلخ کوبیده با شراب ناشتا بخورند از شراب مست نگردد و روغن آن در اول دویم گرم و مایل بر طوبت و مسهل و مسهل اخلاط غلیظه و سوداویه و معده و نواحی آن و بالادر به نیا به جهت درد گرده و رفع قولنج و ورم سپرز و اخراج حصاة و جهت و طنین و دوی و قولنج و اخلاط بواسیر و جرب و ثآلیل و طلای آن جهت رفع آثار و حشار و کلف و جهت گزیدن و شقاق و جرب و حکه و خوردن آن جهت درد و رطوبت سرد حرارت و طلای آن جهت درد گوش و دوی و طنین و کشتن کرم گوش نافع و حمول آن جهت حبس بول مفید و با حماض مفید است صمغ درخت بادام شیرین و تلخ نائب مناب صمغ عربی است و صمغ آن در اراده بیان و حالوا از آن در حلویات ذکر یافت *فصل در بیان الوان الوان نام الوان کاغذ است نام الوان بساب* *اما الوان کاغذ اسما است بالاحمال والاحمرار لون آل بگیرند قدری گل بقم آب آذر و رودی آب نیم گرم بر آن ریزند و زمانی بگذارند تا آب رنگین گردد پس صاف نموده کاغذ را در آن بزنند و زمانی بگذارند که رنگ را خوب جذب نماید پس برآورده در سایه خشک نمایند رنگ گردد *لون بادنجانی آنست که کاغذ را با آب نیم رنگ نمایند پس در آب زاج کبود غوطه داده خشک نمایند بادنجانی گردد *لون پسته بگیرند گل نیلی که در ابتدای گل نیل باشد و در حب آن در کنارند و از باعث شده بالا بر دو گل آن لاجوردی رنگ و به آن سفیده باشند پس آب گل را بگیرند و رنگ و صاف نمایند و کاغذ رنگ آل را در آن غوطه دهند پسته گردد *باب اللام مع الباء الموحده المسماه *

*لبدو انواع است و مراد از مطلق آن لبو آب که شدی کاغذی لبو و لبو با شد در جمیع خواص مانند ترنج و پوست زرد آن در دوم گرم و خشک و مقوی دل و باه و معدل اشتها و معین بر هضم غذا و مفتح سده گرده و محلل قولنج ریحی و آروغ آورنده و مصلح کیفیت اخلاط رد به و بادزهر سموم سرد به وملذ و عدو در ماء الشعال با سر مقام پوست ترنج است و ترشی آن در دوم سرد و در دوم خشک و مقوی معده حار و لطیف و تعطیر حالی و قاطع اخلاط غلیظه لزجه و ملطف آن و حالی دوی و سیاه کلف و دوبار مسکن غلیان خون و صفرا و التهاب معده و جهت تبهای حاره دموی و صفراوی عفونت خون و سور و سرسری و خفقان دل و ورم حلق و قی صفراوی و غثیان و تعاب طعام و بند ترکیب سمی اطعمه حرب و حلب مواد حاره جگر و معده و جهت درد سر و دوار که از بخار اخلاط غلیظه باشد و خفقان سوداوی و عب خالص و غمر خالص و خمار و سموم هوام و اد و بله نماله مفید و در اکثر امور با سر مقام سرکه و جهت مرض بهرادان و مضر عصب و صاحب سرفه بارد المزاج و اکثار آن در خلای معده مضعف اعضاء و مورث سحج و مصلحش شکر و عسل است چون جوا امر را با آب لیمو بسایند حل شود و ضماد آن مع محلول با آب لیمو با نوشادر رد راندن زمانی رافع بهق و آثار رحلدار است و طلای آن آنکه عرض که لیمو را بریده طرف بریده آنرا گرم کرده بر سانی و صفحه ما بمالند صداع صفراوی را اسهاب شدید است و تخم آن در دوم سرد و در آخر اول خشک و در رفع سموم مانند ترنج و تفریح آن بعاب عظیم دو رنس از کاف رم با دو درم است با آب گرم یا شراب

و باید که مقدار شربت باشد و چاشنی دار باشد آن رافع تشنگی و بلدان است که از برسی ا[illegible] باشد و لیمو
نمک زرد و معمول معده و باعث خوشبوئی آروغ لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیف و اما مقشر خصب نعمت
و بعضی سوراخیه نموده بدرجه تاریخ و ترنج کرده باشد در شربت القدل است بآن و قسمتی است اینکه معروف است مرکب
و خود لیمو را تمامه خیل کرده بادرون آن شکر بما شد و شوربد خوب صعود شیرا و آن رفیع شد و تعدیل
و بزرگ لیمو در بیرون صف بزرگ بزرگ و بیاست طلای ترک ما شد آن با دوید و دارچینی و شدار چینی به زواج
مداع است * شراب لیمو با ورد در اول معتدل است در رطوبت و برودت و بعضی را گمان آن است که یابس است در اول
اول خشک است سیم داو دا نظا کی گفته که صحیح نزد من آن است که بارد است دود و سرد رطب است در اول مرکبا
مصنوع از شکر باشد و بوده باشد سادج و اگر اضافه کرده شود با آن خمری بس از برای و بعضی از آن و احکم آن خبر است
که اضافه کرده شد با آن بعد از سراغات بسبب آن حمر و سادج از سراب را خود آن آب است که از شکر شد صافی
نموده و آب لیمو آب و شد بزرگ باشد ساخته باشد و مدت یک سال نگاه داشتن آن نگاه شده باشد و این سراب
بغیر از سوبه است منع صفرا میکند و نافع است از برای مطلق حمیات خصوص حمیات دا بره از برای دفع اخلاط
و احلاط سوداوی و دفع مضرت سموم میکند خصوص مسمع آن و نافع است از برای کلف و رنگ صورت و از برای
جمیع امراض اطفال از برای قلاع و اسهال لسان جمیع باس و از برای قلع اخلاط لزجه سمه و بدین عرض ماده غلیظ و عطع
مرماد ه لزج و اگر بیش از دوای مسهل خورند مسهل شکند بدن را از بر ای مقول را و بعد از آن عمل مسهل بدن را از
اینکه باقی مانده از آن از بقیه دوای مسهل و کمکه همه آن را بیاشامد خطا میکند صاحب از و اصاحب شفا و الانعام
الطاب بسر ه در امراض اطفال آن و حاصل کلام او آن است که این سراب با سبب ساب ترباق ار و است بر سمه اخلاط بلد
میکند رسمیکند جذب خون را و اصلاح آن میکند و شفائی است از برای جمیع حمیات و از برای جمیع امراض زنگی
تمت در آنکه این سراب شافی جمیع امراض است نه مطلقا بلکه امراضیکه ما ذکر کردیم این بود جمله از منافع
سراب لیموی سادج اما سراب لیموی معرحلی هضم طعام می کند و تقویت معده و قلب را میل میکند خفقان را و خوب
است و سراب لیمو معمول از سه زحمت خراسانی زیر تحسین تلیس طبع می کند و نافع است از برای ربو و ضیق النفس و سعال
حصر و مرکاه درد ماندگا شد از بدنا آب سرد و سراب لیموی ملعب نافع است از برای ارجاع صلابت و حرقت بول و ارجاع
ممانده را ب لیموی منع زایل میکند و سار زحمات زدنگه مود از به داوند برقی حتار است میکند نمری د ماع و حاصل
امر آنکه عمده منافع سراب لیمو در امراض اطفال و حمیات و التهاب و حرارت است و اگر بسیار خورده باشد ضرر
میرساند با عصاب و ضعف باه است و مصلح آن معر بادام سیرین با شیر خشخاش مفید است
* صنعت آن به نسخه صاحب شفاء الانسام نگمرند شکر سفید خالص و در قدح چینی کرده بسار بریزد آب بشکر
شد و تکه بر سود و اگر بشکر پاره ناف بسود اندکی آب باران که بوسد بوان ریزند و حل و ورد آفتاب بنهند مرآنرا
بار جه نموده شد و آنکه زیاده بر شکر و باشد بس آن شکر با شیر پاره دو شد حل کنند و بر آتش بنهند و پس
از آنکه جوش آمد صرف کند با آن مقدار عسرورن شکر آب باران خاتکه وزن سه نمرداند که عسر وزن شکر باشد
بس آتش را رایسد کنند با کف بر سر آورد و جمع گردد بس کف آنرا بگیرند با رطوبت صاف شود و بعد از آن آتش اندک
اندک آب لیمو نسبة آن کنند و آتش ملایم نه برند تا آنکه در هر رطلی از شکر ده اوقیه آب لیمو ضمیمه کرده شود
و بعضی طعام زیاده می کنند آب لیمو را با کم می کنند و لیکن کم کردن نیکو نیست * اما سراب لیموی مرکب پس
از جمله سراب لیموی ترنجبین است که بعوض شکر ترنجبین کنند یا نصف شکر ترنجبین بوده باشد سرابه

لیموی مفرحی است که آب مفرح با آب لیمو بعمل آمده شکر که بشرط آنکه بوده باشد آب مفرح ضعف آب لیمو
و شراب لیموی ملعب است آنها را با آب لیمو بقوام شکر نمایند شراب لیموی منعنع است که آب نعناع تازه با آب
لیمو بقوام شکر نمایند و شراب لیموی سرخشتی است که بعوض شکر سرخشت دراندی بانصف شکر و نصف
سرخشت * شراب لیموی مفرحی به نسخه حکیم میر محمد مومن * صنعت آن آب به شیرین و خوج و آب لیموی
یک جزو شکر سفید ممزوج به شیر بقوام آورند * شراب لیموی دیگر که شراب خورده را خوب موافق بود هرگاه که
درین آید و لیمو بعد معتدل شده باشد * صنعت آن آب لیمو آب به آب سیب آب انار از هر یک نکوطال ممزوج
واصاف نموده بجوشانند و با شکر طال سفید بقوام آورند و در آخر عود هندی سفید اصلی از هر یک نیم درم دوست
سرون نیمه نیم درم مصطکی سوده نکدرم داخل کنند و هنگام حاجت سربتی ده درم با آب سرد کرده جرعه
جرعه بنوشند * خل لیموی دراسربة اسطوخودوس مذکور شد * دوص لیموی منافع آن منافع شراب آن است که
ذکر یافت * صنعت آن مثل صنعت شراب ساده آن است الا آنکه بعضی سفیده ... مزع بعد قوام آمدن و غلیظ
شدن در آن سرشند و بهم معجون ساری بر هم سرشند تا منعقد گردد و اندک رطوبتی در آن باقی باشد پس بروری
سنگ یا مسی پهن کرده قرص ساخته تا بر آید نظر بی لورنگاه دارند و هنگام حاجت استعمال نمایند و این را
حوارش لیمو نمایند و اگر این هم نگاه دارند خمیره باشد و بعضی آن سفید هند بار تا نکه رطوبت آن
بسیار کم گردد و قابل قرص شدن بود پس قرصی با سنگی که بر وعن سفید باد ام با نمه حرب کرده باشند می
ریزند و آن را بریده نگاه دارند و این را قرص لیمو و حلوای لیمو نیز می گویند * مربای لیمو صفراوی را نوو المزاج
را موافق و مقوی معده بود * صنعت آن بگیرند لیموی رسیده بزرگ درست هر یک که خواهند و پوست زرد آن را
با سنگ یا اندری سوده دو بار ده روز در آب نمک نگاه دارند تا شیرین گردد پس بر آورند و با آب خالص شیرین بجوشند
و با آب خالص شیرین جوش دهند تا تلخی آن بالکل زائل گردد پس با حلال حوبی مو را جدا کرده در شیره نبات
یا عسل طبخ نمایند و اگر زرد پوست لیمو خواهند پوست آن را بمیان بجهد در آب نمک نگاه دارند تا شیرین شود و هر
چهار روز آب را دست بمالند تا سفیدی اندرون آن زائل گردد و آب نمک را بدل نمایند و چون سفیدی تمام
زائل گشت و شیرین گردید دال سه ده در آب جوش داده در شیره نبات یا عسل طبخ نمایند تا بقوام آید و اگر
پوست لیمو را بعد از شیرین شدن ریزه ریزه کرده در آب اندک نگاه دارند پس بر آورده بسند آب آن را به تمامی صاف نموده
در مرتبان یا کاسه چینی کنند و بالای آن شیره نبات داشته باشد پس شکر تمام سفید صاف نموده بقوام غلیظ نیم گرم
بر آن بریزند و نگاه دارند تا در دوم آب نبود نماند و اندک آبی که در دوم آن است در شیره زائل شد پس ملاحظه
نمایند بعد سه چهار روز اگر شیره آن رقیق شده باشد آن شیره را جدا کرده جوشی داده باز بر آن بریزند و همچنین
باز گردد تا آنگاه که دوش پر ... اگر چه مادر سر نبات ربمرد باعث ... حرم
آب میگردد و اگر ... پوست را بریزند ... و ... بهتر است * مخلل لیمو مسکن صفرا و مقوی معده حار
است * صنعت آن بگیرند لیموی ... پوست زرد آن را زائل نمایند و ... بار جای کرباس یا کوزه
جیلی نموده نمک ... در طرف سفالی گذاشته در آفتاب بگذارند و اکثر ... سه روز
... نمک ... شکر و پوست آن نرم گردید در آب لیمو
تا عرق سرکه یا سرکه خالص ... بگذارند تا ... استعمال نمایند * مخلل لیمو نوع دیگر
* صنعت آن آن است که ... آب بسیار ... را در کوزه یا کوزه سفالی داخل کرده خوب ... بند

وحركت دهند چون نمك گداخته شود آب نمك را دور كرده ليموها را خشك نموده باز با نمك خيلي ديگر
در كوزه كرده حركت دهند و همچنين تا سه روز پس ليموها را برآورده شبي بعد رطوبت آنرا بالكل نموده در آب
ليمو يا سركه مقطر يا غير مقطر بنهند اين را ارمغان طعمه حاره و فلفل مرچ و غيره ادويه حاره داخل نمايند
ودر آفتاب نگاه دارند تا برسد و بعد از آن تناول نمايند و اهل هند نمك بسيار نموده در روغن سرشف ... كه بهندي
مرتبان نامند مي اندازند در آفتاب مي گذارند بعد رسيدن بعضي با آب گرم شسته از پارچه خشك نموده تا دهنيت
آن كم گردد با طعام تناول مي نمايند و اكثر تلخون ... بعضي ... نموده نگاه مي دارند وعند
الحاجت با طعام خصوصا گوشت تناول مي نمايند * مخلل مستر ليمو در تقويت معده اقوى از ليموي در ... است
* صفت آن بگيرند پوست ليمو را و سفيدي را بر آرد دم كارد دور نمايند و لوزهاي ... طولاني ببرند و در آب
نمك با سموس ... با آب زاج سفيد ... در ابريق ديگر تا تب ... با آب خالص نمك شسته ... و
... آب آهك نگاه دارند تا ... گردد پس برآورده شسته با آب سرد ... خالص ... با ... گردد و
لنكي ... سرد پس برآورده آب آنرا ... بعد مرده ... سركه انگوري ... اندازند و
... خشك ... كرده ... در آفتاب نگاه دارند با مزاج گردد و
تناول نمايند و اگر خواهند جاشني دار شود ... مطلوب كم بار داده ... باشد تا دو ساعت در سركه
اندازند پوست ليمو را بعد از ... نمودن و ... آن اندازند و ... داده در ظرف ... كرده
ادويه ... كرده ... نگاه دارند ... و استعمال نمايند و مخلل ... ليمو ... است

* كتاب حرف الميم * * باب الميم مع الالف * * فصل ... مع ماء الاصول * بدانكه ماء الاصول طبيعي
است كه اگر ... آب اصول ... ماء الاصول گويند * ماء الاصول كه اصل جميع مياه
الاصول است ... كه ... كرده ... آب ... معلوم ... و ...
ماء الاصول نافع است از براي ... و جگر ... جميع امراض بلغمي * صفت آن ... بيخ كبر
بيخ كرفس ... بيخ كرفس ... بيخ رازيانه ... و ... نمايند و ...
ديگر آورده كه ... داخل كرده ... و ... از براي ... صاحب ... الطب ... و رومي
... ماء الاصول ... از براي ...
و از براي ... و ... كرده ... و استعمال كرده ... * صفت آن ... بيخ كرفس
... بيخ كرفس ... رازيانه ... الطب ... رومي ...
مصطكي رومي ... * ماء الاصول ديگر نافع
وصداع بلغمي و صرع و ... * صفت آن ... بيخ كرفس ... بيخ رازيانه ... درم ...
... الطب ... درم مصطكي ... درم ...
... رطل آب ... صاف كرده ...
... نموده ... درم ... صرع و صداع
و ... * ماء الاصول ... از براي ... كه
بطول ... مطلق ... يكسال و ضعف ... [illegible] ... نيكو گرداند
و ... نمايد * صفت آن ... بيخ ... بيخ كرفس ... [illegible]

تخم کشوث سنبل الطیب از هر یک سه درم ذرة الصباغین و مصطکی رومی از هر یک یک درم و بمقدار خواه کدرم لیس
اگر علیل را ضعف در معده و نا کند باشد ریوند چینی اضافه کنند و اگر ضعف در دماغ باشد پوست هلیله کابلی اضافه
نمایند و اگر درد طحال باشد و از بلغم باشد افسنتین اضافه نمایند و الا گل سرخ بادآورد اضافه نمایند از هر یک از اینها
مذکور سه درم مویز منقی ده عدد بمقدار نصف مجموع ادویه را با اصل مجموع ادویه ده آب بجوشانند تا آنکه
ثلث آب بماند و صاف نمایند و بنوشند ماء الاصول نفع تمامی کند در اسهال رماح و درمان را زایل میکند و دفع
میکند اخلاط محترقه سوداوی را باذن الله تعالی مجرب است * ماء الاصول بالیف حسن معمول از کفایه
الطب سده طحال و جگر و طحال کسانیکه فساد مزاج که از برودت باشد با صلاح آورد و مهای کهنه را استعمال از ابل
گرداند * صنعت آن ده عدد تخم کرفس تخم رازیانه از هر یک پنج درم سنبل الطیب مصطکی رومی از هر یک یک درم و تخم
ذرة الصباغین لک مغسول از هر یک دو درم بادآورد عاقرقرحا پوست بیخ کبر قنطوریون افسنتین رومی گل سرخ
از هر یک سه درم انجیر زرد ده دانه مویز منقی بیست درم ادویه را نیم کوفته در دیگ سنگی کنند و چهار رطل آب
بر روی آن ریزند تا ثلث آب بماند بالا سند چهار اوقیه از آن و یک درم روغن بادام تلخ داخل کنند و هر روز مقدار
را از آن بادواء الکرکم و امثال آن بیاشامند و در نسخهٔ معصومی بادآورد قنطوریون کادریوس داخل نیست و سکاعی
داخل است و نای بر ایر است * ماء الاصول معمول از برای باد بلغمی منضج اخلاط حاره است * صنعت آن پوست بیخ
کاسنی نیم کوفته بیست درم تخم کاسنی تخم کشوث سی درم عناب سپستان عدد بیست نامبرده عدد
و دارچینی ده درم سابوده درم است ادویه را در چهار رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد پس بالا نهند و در سه روز
باده درم با شکر درم سکنجبین ساده سود کرده با برف بنوشند * ماء الاصول نافع از برای نقرس و درد رگ و
اوجاع مفاصل و امثال آن که از برودت باشد * صنعت آن بیخ تخم کرفس پوست بیخ رازیانه از هر یک ده مثقال
پوست بیخ حنظل مطبوخ دمی با خواه اسطوخودوس عود بلسان ماهی زهره از هر یک پنج مثقال
در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل و نیم روزی یک اوقیه آن را با ثلث درم روغن جب السروع و برای امراض
مفصل با روغن کلکلانج بیاشامند * ماء الاصول به نسخهٔ سعای نقرس و اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی را نافع
است * صنعت آن پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی اصل السوس تخم خطمی از هر یک ده درم
تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس انجیر زرد مویز منقی از هر یک بیست درم سورنجان تخم کرفس بیخ رازیانه با خواه
از هر یک پنج درم در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلث آید و صاف کنند و هر روز سی درم با ده درم گلقند یا عسل
بنوشند * ماء الاصول نقرس و اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی را سود دارد * صنعت آن عناب سپستان از هر یک
بیست عدد پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان از هر یک ده درم کاسنی رازیانه از هر یک پنج درم سورنجان سه
درم انجیر زرد کوفته باید نیم کوب کرده با آنکه آب بجوشانند و صاف کنند و هر صباح سی درم از آن با ده درم گلقند
بنوشند * ماء الاصول جهت اوجاع مفاصل و نقرس و درد پشت * صنعت آن پوست بیخ کاسنی بیخ رازیانه بیخ
کرفس پوست بیخ کبر مویز منقی از هر یک ده درم نوره سورنجان بوزیدان از هر یک سه درم سپستان عناب از هر یک
از هر یک بیست عدد اصل السوس نیم کوفته پنج درم مجموع را در دو رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف
نموده بنوشند * ماء الاصول مواد بلغمی را نضج دهد و خلط رقیق ارجاع مفاصل را سود مند
بود * صنعت آن تخم رازیانه تخم کرفس انیسون از هر یک چهار درم پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس
از هر یک ده درم اصل السوس سه درم مویز منقی بیست درم و بلیله ... عدد تخم کاسنی سه درم ... رد

مصری شکوفه ده درم حب صنوبر هفت درم تودری سه درم آنچه باید کوفته شکوفه کنند و مجموع را در هفت رطل
آب طبخ نمایند تا دو رطل آب بماند صاف نموده شربتی چهل درم با یک درم معجون گل بنوشد * ماء الاصول نافع از برای
استسقای زقی مائی را از برای فالج ولقوه واسترخا * صفت آن پوست بیخ رازیانه بیخ کرفس اذخر مکی از هر یک ده درم
تخم کرفس انیسون رازیانه از هر یک چهار درم مصطکی رومی سنبل الطیب فقاح اذخر حب بلسان اسارون حشیشة الغار
هر یک دو درم عود بلسان تودری آن مقدار بعد ادی از هر یک یک درم تخم حرمل ملح هندی از هر یک سه درم مویز
منقی بیست درم مجموع را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس مالیده صاف نموده چهار اوقیه آنرا با دو درم
روغن بادام تلخ بیاشامند * ماء الاصول که رفع امراض ریحی نماید و قولنج ریحی و استسقای طبلی را نیز نافع است
* صفت آن پوست بیخ کرفس بیخ رازیانه از هر یک ده درم تخم کرفس رازیانه انیسون دوقو فطراسالیون زیره کرمانی
از هر یک سه درم جعده بیخ اذخر فقاح اذخر از هر یک چهار درم تخم شبت سعد کوفی از هر یک دو درم تخم مویز
منقی طائفی بیست درم انجیر زرد کوفته در چهار رطل آب خالص بجوشانند تا یک رطل باقی بماند پس بگیرند از آن
چهار اوقیه و حل کنند در آن اطریفل صغیر و یا نیم مثقال معجون شجرینا بیاشامند جهت رفع وجع مفاصل و امثال آن نافع است
* ماء الاصول که در امراض بلغمی خصوص نزلهای بلغمی بعد از تنقیه ماده جهت ادرار سود مند * صفت آن بیخ کرفس
بیخ رازیانه بیخ اذخر سیاه اسارون انیسون از هر یک یک مصطکی رومی تخم کرفس از هر یک دو درم جمله را در یک من آب
بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده مرباید اذخر ده درم آنرا گرم کرده ده درم گلقند آفتابی در آن حل کرده صاف
نموده بیاشامند * ماء الاصول جهت تنقیه مواد بلغمیه غلیظه * صفت آن بیخ کرفس بیخ رازیانه پوست بیخ کبر از هر یک
پنج درم سطوریون دمی ده درم در دو من آب بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده مربیح سی درم از آن را با ده
درم گلقند بیاشامند و اگر ده درم مصطکی نموده در بن ماء الاصول داخل نمایند بهتر باشد * ماء الاصول نیز بلغمی
و بادهای مرکبه را نافع باشد * صفت آن دو پوست بیخ رازیانه اذخر از هر یک هفت درم بیخ اذخر پنج درم انیسون
دو درم و تخم گل غافث افسنتین از هر یک پنج درم پوست هلیله زرد هفت درم هلیله سیاه سه درم بادآورد شکاعی
از هر یک چهار درم مصطکی تکویه مویز منقی از هر یک ده درم علی الرسم طبخ کرده صاف نموده سه روز متوالی
بیاشامند * ماء الاصول نیز بلغمی خالص را سود مند بود * صفت آن پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کبر اصل السوس
از هر یک ده درم انیسون تخم کرفس از هر یک پنج درم ماء افسنتین بادآورد از هر یک چهار درم سطوریون دمی
ملی درم مجموع را در دو من آب طبخ نمایند تا به نصف بماند پس از سی درم آنرا با هفت درم گلقند بنوشند * ماء الاصول
که جمیع امراض ریحی که به سبب مزاج معده باشد نافع است و صداع ریحی و معده و رانهها نیز سود مند است * صفت آن
پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس از هر یک ده درم بیخ اذخر انیسون از هر یک پنج درم مصطکی با پوست هر دو سا بادرنگ
کوهی از هر یک سه درم سلیخه ساذج هندی از هر یک پنج درم افسنتین افریطی اسطوخودوس از هر یک
هفت درم جوشانیده صافی نموده مربی سی درم آنرا گرم کرده گل انگبین عسلی هفت درم در آن حل کرده مربه
دیگر صافی نموده چهار درم روغن بادام تلخ اضافه کرده بیاشامند و اگر صبر سقوطری ده درم داخل کنند و سه روز
در آفتاب بگذارند و هر روز بر دارند درم با دو مثقال روغن بید انجیر بیاشامند بهتر است * ماء الاصول سده جگر
و سپرز و استسقا و بادهای بلغمی را نافع است * صفت آن پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان از هر یک هفت درم بیخ اذخر
فقاح اذخر از هر یک پنج درم مصطکی سنبل الطیب از هر یک دو درم شکاعی بادآورد گل غافث مرزنجوش افسنتین
رومی از هر یک سه درم ریوند چینی ده درم مجموع را در ده من آب بجوشانند تا یک من بماند آب اماله هر روز بنوشد

خیار و منه با یک درم روغن بادام بنوشند* ماء الاصول که مالیخولیا و بهقهای بلغمی را نافع بود و مزاج بارد
جگر را که از بلغم باشد سود دارد و چنانکه بیاشامند بعد از استفراغ مادّه و فساد مزاج را که از برودت باشد با صلاح آورد
و استسقا را سود دارد* صفت آن پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه از هر یک پنجدرم بادیان انیسون از هر یک
چهار درم سنبل الطیب اذخر مکی گل سرخ مدروج الاماع از هر یک سه درم مجموع را در دو من آب بپزند تا به نصف
رسد بعد الاینکه از سی درم با جلاب درم باشد دو روغن بادام شیرین و بلغم با لعاب بیاشامند* ماء الاصول و نیز
از جگر دل* صفت آن بیخ ما از هر یک ده درم تخم ما از هر یک هفت درم مطبوخ در ده من آب آمده جارتبمل
از هر یک ده درم بسط بلغ با سواد زرا و بد طویل از هر یک چهار درم بپزند تا به نصف آید با سطرح صندی از هر یک
پنجدرم جمله بکوبند از هر یک درم در سه من آب بجوشانند تا یک بماند پس بپالایند و بیاشامند و در بعضی نسخه سلیخه
بجای ساذج از هر یک دو درم مصطکی رومی حلبه از هر یک پنجدرم بر اجزای مذکوره افزوده است و در نسخه دیگر
دارچینی راسن از هر یک ده درم است و تخم کرفس از هر یک ده درم اضافه شده* ماء الاصول که نافع است از برای
تسمیم شده ماوا رهرای نفتتح سده جگر کند سهال مود ممد است و چنانکه در مزاج حرارت نمایان باشد* صفت
آن پوست بیخ کرفس بیخ رازیانه پوست بیخ کبر اصل السوس بیخ اذخر از هر یک ده مثقال مصطکی رومی انیسون زوفا
حشیشی بسط بلغ قرة العین الصاعی از هر یک پنجدرم حلبه تا برده در مو یز دانه بیرون کرده جمله را سر بزند
با برده علک زیتون سمرقندی مقوره ساییده صافی نموده شربتی حمله درم با سه درم روغن بادام بلغ و تمر هندی بالماصفه
* ماء الاصول جهت امراض کبد و سده آن که از برودت باشد نافع بود* صفت آن پوست بیخ رازیانه بیخ کرفس از هر یک
هفت درم ریوند کرمانی بادیان از هر یک چهار درم تخم رازیانه تخم کرفس انیسون از هر یک هفت درم سکاعی
بادآورد گل غافث بیخ اذخر اصل السوس برنجاسف گل سرخ سنبل الطیب از هر یک سه درم اسارون مصطکی قرة العین
از هر یک دو درم مویز بی دانه پنجاه درم حلبه ده درم عناب سی عدد سپستان کوفتنی باشد تمر کوفته با سه صد
درم آب بجوشانند تا دو بهره درم بماند صافی نمایند و هر روز پنجاه درم از این آب با پنجدرم سکنجبین بروزی
بنوشند* ماء الاصول که جهت ضیق النفس و گرفتگی آواز مجرب است* صفت آن پوست بیخ بادیان نیم مثقال انیسون
تخم کرفس تخم بادیان از هر یک سه مثقال مصطکی سنبل الطیب اسارون ساذج هندی از هر یک یک مثقال و تمر
مطبوخ در دمی مطبوخ غلط فراسیون بیخ سوس آسمانجونی اصل السوس از هر یک دو مثقال انجیر زرد ده دانه
مویز بی دانه ده برده مثقال در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده سه حصه نمایند و هر روز
یک حصه را با العود مناسب بیاشامند* ماء الاصول جهت نزله و صرع را که از سرکب رحم باشد سود دارد
*صفت آن پوست رازیانه پوست بیخ کرفس مویز بی دانه از هر یک ده درم تخم رازیانه انیسون تخم رازیانه رازیانه
طویل رازیانه ملح ح مطبوخ در دمی عود هندی با وانسا از هر یک سه درم مجموع را در دو من آب بجوشانند
تا یک من بماند هر روز جهارا ونه آنرا با یک درم روغن بادام شیرین بنوشند* ماء الاصول سنگ گرده و مثانه
را بریزاند* صفت آن پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی از هر یک ده درم ا رسان حب القلت
اسقوردیون از هر یک سه درم تخم خربزه هفت درم مویز بی دانه ده درم انجیر چهل عدد انجدکوفتنی است تمر
کوفته در دو من آب بجوشانند تا یک بماند صاف نموده صباح شب درم از این ماء الاصول را با یک مثقال معجون
جدوار و رذو بتو ملود و نسخه دیگر پوست بیخ کاسنی داخل نیست* ماء الاصول سوء المزاج سرد جگر را نافع باشد و امراض
بارده را نافع بود* صفت آن پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس پوست بیخ کبر اذخر مکی از هر یک هفت درم تخم کرفس

زراوند انیسون از هر یک سه و نیم درم قسط و دارچینی از هر یک چهار درم زنجبیل از هر یک سه درم بادیان قسط زراوند
طویل از هر یک دو درم سوس تخم شبت مرداسنگ ماسطرح مبدی از هر یک دو درم و نیم جند بیدستر نیم درم وانیس
مصطکی از هر یک دو درم حب البان رسراسب در ده رطل آب جوش دهند تا نصف باقی ماند صاف نموده مقدار
یک مثقال از آن را با یک مثقال روغن بادام تلخ بدهند* ماء الاصول لغزه و فالج و صرع و امراض بلغمی و مرض داوی
و ایلادمیه و درد سنگ گرده و مثانه و دردهای لمبه و حکمی و رزکما و ادرار بول و حیض و مفاصل را نافع باشد* صنعت آن
پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه ادخر از هر یک چهار درم حب البان انارون از هر یک دو درم بلیله حطمانا
زر بادیان از اسیل از هر یک سه درم مویز منقی بیست درم در دویست آب بجوشانند تا نصف بماند بعد الاستلسرین
یک مثقال با دو درم روغن بید انجیر * فصل ریحان بیخ ماء المرور * ماء السرور که از اخلاط غلیظ کبد و
جگر و طحال که سبب مواد غلیظه باشد که در مثانه جمع شده باشد سود دارد* صنعت آن رازیانه انیسون تخم کرفس
پوست بیخ رازیانه گل بابونه کرمانی تخم کشوث تخواه از هر یک مسوح ترکی حب لعیع سنبل الطیب بیخ میلک
بعضی اصل السوس از هر یک سه درم مویز طایفی ده انار منقی کرده نصف درم افتیمون دلخفت تربد من آب
بجوشانند تا نصف رسد بعد الاصفی و مرور و حبلدرم آن را با چهار درم روغن حب الخروع بیاشامند و اگر با شربتها
بد هند نیز نافع است* ماء السرور نافع است از برای امراض حاره که ماده آن مرکب از صفرا و دم غلیظ باشد و نیز نافع است از
برای صداع مرکب که سبب تصاعد ابخره صفراوی دم از کبد به سر و استعمال کرده میشود این ماء السرور بعد از سد اکحل
و با حمل لذلك اصل ثانی اگر خون صاف باشد و نافع از آن باشد* صنعت آن تخم کاسنی پمکوفته سه درم بیخ کاسنی کوفته
نجارم نیم بنفشه دو درم گل سرخ چهار درم در یک رطل و نیم آب جوش دهند تا نیم آب بماند صافی نموده شیر خشت
گلقند آفتابی در آن حل کرده باز صافی نموده بیاشامند و حبل روز دادن ماء السرور مدامت نمایند* ماء السرور نافع از
برای امراض طحال و برای صداع که بسبب تولد خلط طحال باشد از برای نضج ماده سودا استعمال کرده شود بر جمیع روز بعد از
فصد باسلیق و انجر و اسهل اسهل* صنعت آن رازیانه انیسون تخم کرفس از هر یک دو درم اصل السوس انیسون ادخر
بنفشه انارون از هر یک یک درم و نیم بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی از هر یک یک درم یک مثقال پوست بیخ کبر از هر یک
دو مثقال مویز منقی یک درم را نیم کوفته در یک رطل و نیم آب بجوشانند و چون نیم رطل آب بماند صافی نموده
شیر خشت گلقند در آن حل کرده بنوشند و بعد الجود آن* ماء السرور نافع از برای امراض بلغمی خصوص ماهی جون
فالج و استرخا و لقوه چون استعمال کرده شود از برای نضج ماده بلغمی بالا بر جمیع ماده از بار رود و معلوم شود* صنعت آن
پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه از هر یک ده درم نیم ادخر سه درم اسطوخودوس تخم کرفس تخواه بزر قطونا
تخمی عاقرقرحا ی نیم کوفته از حنظل نیم کوفته از هر یک سه درم بسفایج تلخ زراوند مدحرج نیم کوفته از هر یک ده درم
مرد مادا سنبل ماسطرح هندی از هر یک نیم درم حب النیل ی کولار مویز را در شب و با آب بجوشانند
تا نیم آب بماند صافی نموده ربع حبلدرم آن را با ده درم روغن حب الخروع باز به مثله بادام تلخ بخم گرم بیاشامند
که بعون الله نیز نافع است* ماء الدرر که شیخ ابن جزله که در منهاج ذکر کرده و گفته که این حکمی ورزکما را و اگر
مرور و اوجاع آن را با یک مثقال روغن بادام سوس بیاشامند* صنعت آن پوست بیخ کرفس او بیخ رازیانه
از هر یک ده درم مویز طایفی منقی از حب ده درم اذخر بیت تخم کرفس بیخ اذخر رازیانه از هر یک سه درم انیسون
مصطکی رومی سنبل الطیب تخم حاشا تخواه زیره کرمانی سعد کوفی نیم کوفته و حنظل تلخ نیم کوفته از هر یک
دو درم تکمه نیل ازرق از هر یک یک درم گل سرخ بسفرج الاصابع چهار درم در ده رطل آب تا ریتد تا

یکرطل دمانند پس صافی نموده بکار برند * ماء الحور رود ولیم راستقای طحلی را نافع باشد را سلاط لوبه را دفع سازد و درد بادها که در معده بود دفع کرده بود یکمثقال و درسازد * صنعت آن ستمر از اندام گرفس باشد و آب راکره گرم کرده صعتر کاسم و مسرار هر یک کفی دو سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نمایند و صباح بیاشامند گرم باشد در موره بیشتر بنوشند * ماء الحور و بمعنی این جرله که سد جگر و سپرز بگشاید * صنعت آن کاسنی باره کرفس عنب الثعلب بکوبند و آب آن را بگیرند و با آتش ملایم جوشانند و کف آن را بگیرند و بگذارند تا نیک صاف شود و از آب صافی آن می درم یاد را وزن یک عشر بخورند * ماء البقول معمول از ادویه بلایم باشد رفع ابدی حرارت کبد و رفع * صنعت آن بگیرند کرفس تازه برگ کاسنی تازه برگ عنب الثعلب تازه برگ کاسنی برگ گل لاب از هر یک مقدار یک کف بکوبند و فشارند و آب آن را بگیرند و صافی نموده بنوشند و باشد ماسه اراد بلخی یا شکر بنوشند و در نسخه معصومی جنس است که شب در زیر آسمان بگذارند و علی الصباح مقدار ده یا سه رطل بنوشند * ماء البقول دیگر که ورم کبد و طحال و در دماغ کبد و دل را نافع باشد و نیک اندرون سره کنارید کبد و مراره برد را کشد * صنعت آن برگ کاسنی سبز را زیادة سبز عنب الثعلب سبز گشنیز سبز برگ کاسنی برگ حی العالم بقلة الحمقا از هر یک بکوبند و آب زده صاف نموده مقدار سی درم تا ده درم بیاشامند و اگر خواهند با سکنجبین بیاشامند * ماء البقول دیگر در حمیات حاره که با تب بود نافع باشد * صنعت آن آب برگ کاسنی آب برگ کاسنی آب برگ عنب الثعلب آب خطمی سفید از هر یک ده درم جوشانند و صافی نمایند و در وی فلوس خیار شنبر ده درم حل نموده بیاشامند * ماء البقول بمعنی این جرله که سده جگر و سپرز بگشاید * صنعت آن کاسنی تازه کرفس تازه عنب الثعلب تازه بکوبند و آب آن را بگیرند و با آتش ملایم بجوشانند و کف آن را بگیرند و بگذارند تا نیک صاف شود از آب صافی آن سی درم یاد را وزن یک عشر بخورند * ماء الخلاف که معمول بهند است و جهت مواد ... صفراوی و دموی و ... و آلات نفس نافع دانسته اند و بهرا از آب کاسنی آب شاهتره دو مراد ... صاف ... است و ... * صنعت آن برگ بید که نرم و تازه باشد بکوبند و آب آن را بگیرند و شب بگذارند و روز دیگر ... مثقال آن را با ... آب شکر بنوشند * ماء الخیار نافع آن در تپ ... ماء الرع است و ... مسهل ... خصوص که خیار بسیار ... باشد * صنعت آن بگیرند ... آرد ... بگیرند و بالای آن ... آرد ... و در ... بگیرند ... و معتدل ... و آتش ... و بگذارند ... گل ... آب صاف آن را بگیرند و ... مثقال آن را ... حمی ... صفرا ... اطفای حرارت ... و در بعضی مواد ... ماء الحور ن جهت حمیات حاره و عطش و اسهال صفرا نافع است * صنعت آن بگیرند ... و ... آب ... درم ... گرد دوا ... * ماء الشعیر بدانکه ماء الشعیر نافع است جهت اکثر امراض حاره مثل صداع حار ساذج و مادی و دموی و صفراوی و حمی ... صفراوی و دموی و تسکین عطش و التهاب ... مزاج حار کند و صالح الغذا ... و مولد خون صالح است و شیخ الرئیس در کتاب رابع در معالجات حمیات ... ماء الشعیر ... داخل ... نکند ...

وصورت آن مشابه مرار وامثال در علاج ردیت النفع است مگر آنکه ابتدا تمام در طبخ آن شده باشد بهتر آن است
که شده از آن نسبت اگر چه شده از شعیر باشد اگرچه باشد که طبخ معتدل شده و جمیع زمان بس تکثیر شد آب و ثقل
آن را دنیا ساخته جهت آنکه غذائیت آن قلیل و در طبیب رحل را اصلاح و اخراج آن فضول را نمایانست و ماء الشعیر
معتدل آن است که در آن جزئی حرم شعیر و آرد آن داخل باشد و گفته در شعیر بر دمس آن است که این نوع ماء الشعیر
را باید که بسیار طبخ شده باشد بلکه آنقدر از طبخ نماید که نفخ آن زایل گرداند و بهر حال او وجه شود و این برعکس
آن کثیر الغذا و قلیل الفعل و اسباب است و بسیار است که جوهر آن در معده بارد بر ثقل گردد و گاه اخلاط می نماید
ماء الشعیر را از مقشور گاه از غیر مقشور و احب بعضی آشامیدن ماء الشعیر مگر آنکه طبیعت مستمسک باشد بلکه
باید که یحتمی نماید مثل ازان پس اگر ماء الشعیر در معده ترش گردد بسیار و ردی آن را شاید و اگر آن ترش
نمیش گردد طبخ نماید تا آن تیز گردد و ماند آن پس اگر آن مربوس گردد پس لازم شد فلفل و فلفل تا آن سا ممزوج
خصوصا مگر آنکه باشد مادة بسیار ردی و با حرارت شد و اگر نفخ آن بسیار شد پس ممزوج نماید
با آن از برای مسرور ان انکه حل حمر شد آنکه جمع مبان سکنجبین و ماء الشعیر ممنوع است زیرا که مکرب
و مفسد آن است در اکثر مزاج از تکلیف مگر گاه نوشیدن سکنجبین را تا مساعد طبیعت کند احلاط را و امیگرداند حصول
را از برای دفع و بعد از دو ساعت آن اگر کسل آب ترش بیاشامد تا آنکه غلیل دفع حمری را که دفع کرده است
آن را سکنجبین و جلادهد واخراج کند آن را عرق و اسهال و باکی نیست آشامیدن سکنجبین بر دغسی مگر آنکه
غذا از معده منحدر شده باشد و بسا است که محتاج میشود به آشامیدن جلاب پس از ماء الشعیر برای زیادتی
بر طبیعت مگر آنکه طبیعت علت خشکی بدن و بیان مرض در باید و بسا است محتاج ممزوج تا آنکه بسا سا باید
آن را باشد ماء الشعیر مقدار دو ساعت پس از آن برای تلیین طبیعت * صفت آن بگیرند جو پوست کنده در عرق کهنه
باشد از مقشر بر ده مرتبه که جواهر را بتکرار شود و آب مقشر صاف جمع جوشی نمایند و آب آن را بر برند و آب
تازه بران ریزند بار طبخ نمایند تا دانه جو با شکفته و دمیده تا گردد پس صاف کرده بدون آنکه بمالند و آب صاف
آن را سرد نموده بنیاشامد و اگر بمالند مقر آن سرد داخل گردد و غلیظ شود آن را کشک الشعیر نامیده آش جو نامند
و اگر در بس جوش کف آرد آن را بگیرند بهمراه دو روز از آن یس مقصود است و با کرفس و رازیانه پست مرکب را بود مشد
است * ماء الشعیر او سویق شعیر نسخه بلاشبهه نافع است حلق شعیر از بیماری گرم بیماری تشنگی را * صفت آن
بگیرند سویق شعیر را و آن مقدار آب در آن داخل نمایند که از روی سویق بر گردد دو جزء و باشد با غلیظ شود پس بمالا بند
و بیاشامند از آن حمل رم باشد در م طباشیر سه درم صمغ عربی و بیک اوقیه رب مقشر * ماء الشعیر نسخه
این جرله که در منهاج البیان ذکر کرده و گفته که نیکو ترین آن بود که از جو مقشر بست و یک و آب سه و ده آن است و
جلب احلاط را بکند و بول براند و تبهای حاده و جگر گرم را سود دارد و از آن جوش صالح مدلل سو بلد سود و تشنگی
نشاند و رود با عصاره شد و در رود تکدر از معده را معاو لکن باد انگیز در دو دافع مسرف آن بر شد آن با گل انگبین
با شکر است * صفت آن بگیرند جو مقشر مقشر شده و بقدر سه کرده در لک کنند آب داخل کنند و بجوشانند و کف
آن را بگیرند بحیث سه روز آن پس برد او بدو صافی نموده سرد کرده نگاه دارند و کار برند * ماء العسل و نسخه
نعنی سعیر بریان کرده با مصطکی و مرد است * صفت آن نگیرند جو را مقشر کرده بریان نمایند بطریق ماء
الشعیر موسخه بنا ول نمایند و اگر جهت زیادتی منفعت نسخه حسن شاس سعد نا نعنی اطمنان مسل طبیعی مسموم
دارچینی دو اعصاب و بادرنه مسامیه بانضمام دیگر آن نما میرانند بتکرار مذکور دیگر است * ماء العسل

عنب الثعلب جهت حمیات حارّه که بسبب ورم معده و جگر باشد و یرقان بلدی را نیز نافع است * صفت آب کشوث
برگ تازه سبز تازه عنب الثعلب را که ثمر آن سیاه نباشد نکوبند و افشرده آب آنرا بگیرند و صاف نمایند و مقدار
شربت پنج مثقال تا نیم رطل با شربتی مناسبه مثل شراب بزوری و شراب دیناری و شراب کشوث سکنجبین ساده
و بزوری تا مثقال آنها سرد باشد گرم نباشد اگر مبرودی حرارت اصلیه که بهمراه اوی است بگیرند آب برگ تازه آن
را باید مطبوخ در ظرف نقره یا مس یا ظرف سفالی کرده بر روی آتش گذاشته تا ماده غلیظ سبزی آن بالا آید
جدا گردد آب صاف آنرا صاف نموده استعمال نمایند * ماء القرع در حرف قاف ذکر یافت * ماء اللبلاب که ضماد اورام
و تبهای حادّه و گرمی جگر را سود دارد * صفت آب آلوی سیاه عناب خراسانی از هر یک ده دانه کشمش منقی
طلا بقی اسمه بیرون کرده از هر یک پنج درم سپستان زرشک از هر یک ده درم تمر هندی هلیله زرد
با برده درم هلیله سیاه مقشر درم گل سرخ ده درم تمر هندی منقی از حب و لیف ده درم جمله را با برده رطل
آب داغ حل کرده در آفتاب بگذارند بعد از سه روز چهار ارسه آنرا بکوبند و صاف نمایند و اگر خواهند با شیر خشت
مقدار یک سفوف پنج درم زیاده کنند و بعوض شکر شراب خشخاش در آن حل کرده بیاشامند * ماء التمر از جمله
ادویه است و در باب ذکر یافت * ماء الحیوة و آن اسم معجون فلاسفه است و این معجون را ماء الحیوة گویند
بسبب آنکه مقوی قوتها که اصل اند در حیات میباشد پس گویا این معجون ماده حیات انسان است و معجون فلاسفه
نامند بسبب آنکه فلاسفه یونان اکثر استعمال این معجون می نموده اند از برای توفر عقل و تدبیر دماغ
و ادراک فهم و زیادتی حفظ و ذکر و ذکای عقل و بعضی را گمان آن است که معجون فلاسفه بدین سبب نامند که جمعی از
فلاسفه اتفاق نموده این معجون را ترکیب کرده اند شیخ داود انطاکی را اعتقاد آن است که این معجون لطیف اند و صاحب
صاحب ذریات اکثر است و فلاسفه معتقد بسیار و اطبای متأخرین افزوده اند در اجزای اصل ترکیب اند و صاحب
ادویه دیگر پس شکر گردیده با شیر را بدل آن و این معجون را منافع بسیار است و عمده منافع آن نفع است از برای
امراض بارده حدوث نقرس و مفاصل و فالج و لقوه بارده و فضلهای بلغمی را بگداز دو جمیع امراض حادثه از بلغم
را نافع است و باه را تقویت می کند و منی را زیاده می کند و نافع است از برای فصول بلغمی و حدوث ذرب به ضم
غذا در معده خورده سود دوبت سبب بلّه معده را بردع فصول و مسکن و محلّل ریاح و فصول غلیظه است و نافع است
از برای ضعف معده و هاضمه و مشهی و مقوی معده است و زایل میکند قولنج را و مفرّح و مقوی نفس
است و نشاط می آورد و دور میکند غمی و تیرگی و فربهی را که موجب رفتن آنها است باره و رطوبت مفرده باشد
و مقوی دماغ و ادراک حفظ است و ذکر را زیاده می کند و موجب ذکای عقل است و نافع است از برای ضعف کبد و ازالهٔ
یرقان بلدی و استسقا می کند و گرم میگرداند مثانه و گرده را و سنگ حصاة گرده و مثانه است و مزیل قطره بول
و سلس البول و دندانها را محکم میگرداند و عفونت که پس آمده باشد موجب صفرای آن است و نافع است از برای
تحیر و مطبق دماغ و اطلاق لسان و فصاحت زبانی میگرداند و صوت را و مصفی بلغم مصفاة است و بدین سبب موجب
نبوت بوی شامه است و مزیل اوجاع ظهر و خاصره و حالبین و ورکین و عرق النسا و جاولة حوایج است و دفع نزعت
سبب می کند و دل را فرحت میدهد و درد گرده را زایل میگرداند و رنگ رو را نیکو میکند و طاهر میگرداند بول آن
از برای کسیکه مبتلا و مبتلا میکند تا آن و گفته اند که این معجون حار است در اول درجهٔ سوم و خشک است در آخر درجهٔ
سوم و نیست از برای مشایخ و مشایخ صالحه و نواحی آن کسانیکه مزاج ایشان بلغمی باشد و اصحاب امزجهٔ حار
صرد به مزد از این معجون ترکیبی حاصه که جالینوس در جوامع اسکندرانی تصریح نموده باین معنی واین

معجون است مسهل ماده رطوبت و بلغم می‌کند و حفظ ابدان از کابوس می‌نماید و در زمستان رسم است معرور ...
و از صداع می آورد و مجرّب اخلاط است و مطبوخ این شربت زیاده شده است و بعضی گفته‌اند ماده جوز هندی ازان ارد و
مسهل با خیار شنبر است بالاتفاق و صفراسات بر رد ... الرئیس گفته که جوز هندی اول در مرحله مسهل جوز صغیر
است و بعضی اطبا گفته که جوز هندی اول دود رم ... و نسخهٔ دیگر از قانون شیخ الرئیس مسطور است که جوز هندی اول ...
جوز الطیب است و دو بار ... معجون با خیار شنبر با یک مساوی باشد * صفت آن نسخه اصل موافق ... آورده
... که زبان ملک ماء دار فلفل زنجبیل دار چینی کبابه بلیله سفید آمله سفید حب الصنوبر ... هندی با دونه
... اجزا اصل نسخه موافق است که مقدار وزن ... بر آن بوده ما آنکه تصرف کرده اند در آن اطبای عرب
... و از ... صبر دکر ... آورده سه اجزای اصل ... باشد که تا ... مصطکی ... مقل و ...
اعظم و شیخ الرئیس آورده سه اجزای اصل حب ... باشد ... گردد نفع از برای ... رقیقان ورزد
آن و دفع سلس البول و تقطیر البول و اسهال منی و دفع ... و رفع ... سیلان رطوبات از رحم و بعضی آورده اند در
اجزای اصل ... و حصه ... این جمله از برای ... نفع آن از برای ...
... منی و حرکت آن و ... آورده از برای ... منی ... و ... از آن گردد و ... و جرب
المعده از برای ... دماغ و قطع رطوبات ... اجزای اصول و ...
... آورده ... عسل مصفی ... معجون ... و گفته که شیخ ... در ... ریاده
... و بعضی ... اجزای کله ... ترکیب ذکر شده ... داخل ...
... است با ... آن ... است که مراد ...
... باشد که این معجون ... از معاجین کبار است ... که ... و ...
... گردد ... داخل باشد ... گردد ...
... از آن ... * صفت آن نسخهٔ شیخ ... که در ...
... فلفل ... فلفل زنجبیل ... آمله ... هندی ...
... حب الصنوبر ... نسخهٔ دیگر ... است ...
... آورده ...
... عسل مصفی ... آورده ... نسخهٔ دیگر ... عسل مصفی ... است ... نسخهٔ دیگر
... است ... صاحب اختیارات گفته که بعضی ... آورده اند و بعضی
... و ... در رم ... معجون ... صاحب شفاء الاسقام ... علی خطاب
... عروق ... الصفر ... آورده ...
... اصل آن است که در معاجین کبار ... اجزای اصل ...
نسخهٔ دیگر ... آورده ...
... * ماده الحمره ... نسخه ... حکیم عماد الدین ...
که در ... نسخه ... * صفت ... زنجبیل ... دار چینی ...
... بلیله آمله ... هندی ...
... عسل مصفی ... معجون ...

مثقال و در نسخهٔ دیگر آورده که شکوفهٔ آنکه بعد از حمل روز بقدر مازوی است و در نسخهٔ سابق اوراق ممعاد و وده
مساوی است الاوزن کل بابونه که نیم مثقال است *نانخواه بنسخهٔ دیگر که درست است به نسخهٔ حکیم محمد باقر
*صفت آن فلفل دارچینی پوست هلیلهٔ کابلی آمله مقشر زرآوند مدحرج سنبل الطیب مدنی عود بابونه مغز حلغوزه
مغز نارجیل از هر یک ده درم گل بابونه نانخواه تخم بزرطانیقی دانه تمر هندی کرده سی درم با عسل مصفی سه وزن ادویه
* معجون سازند و در بعضی نسخه زرنباد نانخواه داخل است و بعض ساخرین حنا از رطانی دو درم و نمرا فزوده
بر اصل این نسخه و بعضی پوست هلیله ده درم اضافه نموده و بجای پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیله زرد وزن
عمل زاد و جمله مجموع ادویه آورده *نانخواه به نسخهٔ ابن جزله *صفت آن فلفل سیاه دارفلفل زنجبیل
دارچینی امله مقشر پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیله زرد سنبل الطیب زرآوند مدحرج عود بابونه حب الصنوبر
کبار از هر یک نیم اوقیه مجموع را کوبیده نخته باشه وزن ادویه عسل مصفی بقوام آورده معجون سازند شربتی
در اندرون *نانخواه که از امزاج مباحرین است *صفت آن فلفل سیاه دارفلفل دارچینی از هر یک دو مثقال
آمله مقشر هفت مثقال و نیم هلیلهٔ زنجبیلی دو مثقال و نیم سنبل الطیب زرآوند مدحرج حب الصنوبر حب الصنوبر مصری
مغز حلغوزه مغز نارجیل بابونه هر یک سه مثقال و نیم پوست هلیله از هر یک چهار مثقال و نیم
نانخواه سه مثقال بزر کرفس از هر یک دو مثقال زرطانی عود هر یک سه مثقال از هر یک مثقال نیم زراوند
با هفت مثقال عسل نیم دو مثقال عسل مصفی چهار صد و پنجاه مثقال بقوام آورده معجون سازند و در نسخهٔ
فلفل داخل نیست *نانخواه به نسخهٔ دیگر *صفت آن فلفل سیاه دارفلفل دارچینی پوست هلیله آمله
سنبل الطیب زرآوند مدحرج عود بابونه مغز حلغوزه حب الصنوبر مصری مغز نارجیل مقشر از هر یک
[illegible] درم زرطانی دو درم تمر هندی دانه بیرون کرده سی درم عسل مصفی سه وزن ادویه
بقوام آورده معجون سازند *نرجس بفتح نون و سکون را و کسر جیم فارسی است و به یونانی جامالا و بسریانی نرقوس
به انگریزی نرگس نامند و معروف است و آن مختلف بعضی را برگ ها زرد و بعضی سفید و برگ بعضی را
برگ مایل بزردی و کوچک و بعضی و همه در همه رنگ و طبیعت همه آنها در سوم گرم و خشک و مابین آن در
سوم و در دوم خشک و آن [illegible] عمل است و بیخ آن در دوم گرم و نرگس معتدل نوعی مایل اصفر و اقسام کرم
و مراد ببوی او و بلغمی و رافع استسقای زقی و لحمی و درد آن ضعیف گردد و طلای آن جهت بهق و برص و با عسل
جهت تنقیه حول رحم ها و رافع خشک رستهٔ آن و با موم روغن جهت جوش سر و ح و با سرکه جهت ورم و بهق و عض
مثل درد اطفال و ضعف السمع و دود و غیره و مثل آن کمتر ندهد و مصلح لعاب و برگ و سقی و مورث
و کرب و رشته دانه ها مصلحات ار س فواط بالسم در هم و نیم گیاه آن و کالر کسند و ضماد آن در برص
و دهن حار است و سبب اطلاع بر ماهیت آن ملا احمد تهی در تاریخ الحکماء خود چنین نوشته که از اتفاقات
عجیبهٔ آن است که مفلسی بود در بصره که جمیع اطبا از معالجهٔ آن عاجز آمده بالاتفاق گفتند که این قابل علاج
نیست چون این حکایت شنید امید از حیات خود منقطع گردانیده گفت مرا نگذارید که جسد زرد کنید از رم الحید
خواهم مرد و بگرسنگی نمیرم اطبا گفتند تو هر چه میل داری بخور که بعد از این هیچ کس مانع تو نخواهد بود پس
آن مرد گفت مرا بر سر کوچه برید که انبه حاضر است خواهد از جماعتی که در کوچه سکونت دارند و چیزهای خوردنی
و حلوای سفید و سفید گرم و گرم خمیر و گرم جمیع آن کردند اتفاقا اول بار یک عدد از شخصی از قصاد که ملح آن را نمی خرد و خمط
ملعقه از مثل آن کرد از آن ملح نخورد بدوی با ملح سازد و بعد از نیم ساعتی سروع با سهال شد و حد ابا آب زرد

معنی از سکر آن صمغ پدید آید که گمان می احدی بود که او را مدار آن از بدن آید و دوا ئید و اما ایدا از آن
بالکلیه از آن مضر نباشد با سبب آنکه هیچ کس او را نمی داند صاحب خود این خبر را با طبا که مدتی در قلیه
او و باب صرف نموده از علاج او ما یوس گشته بودند ساده در معالجه او برداشته بود بدر مملکت حرب انسان زیاده شده
حد ملح بالطبع نافض است بد محمول بالاجر زنگی از آن اما که حد من از نسخه ساير طبيبان ديگر و ديگر بود تا با ملح
را طلبیده از ی برملک که او این ملح را از کجا حاصل کرده بدو طرز رسمی بود در آن زمین حدی گاه بود کیمی
این ملح را از جا ی سنه کرد که در آن مرض عمار ماذریون نه در حضر دیگ شود و حرارت این ملحات مانع ماذریون
بود بس آن طبیب چون این حکایت شنید حا طرش از آن دلدغه با زبند ده حاصیت از بزن اسهال رطوبات
ومیه است اما بس آنکه چون بزن اسهال آن سمار قوی است حتی گاه از بزرگ ملک در بدها ارماذریون بسیس
در مدت حمل که آن مند از اسهال آورد که حسن آن ممکن باشد بسیار خطری و سایله که دارد ماذریون را بنها مذید
مسلحات استعمال می نما ملار عند الضروره با مسلحات اصلاح نموده استعمال مینما ملار آنجاد و طبع نامه
تکی در سکر ملح رد تگری در آن که ملح درویس نموده و کمر کمیس آن شده بر اصلاح و اعتدال آمده لید از این عمل
بی حاور عایله ظهور آمده این از الو امات حساب باری است بعد من موطمه را * طریق ملح بر نمودن ماذریون
آن است که نکمر بلند برگ محمر کمرا ادراو در شام و روز در ... که نیمه ابله و دو بار سرکه را نمود بند بس سه
حل کنند و بمکوبند بروغن با دام کرد در اسهال مواد سوداوی و بلغمی برند مانند را افسنتین رومی ملبانه زرد
گل سرخ رب السوس ربوه کرما بی ندیده ی ود را سهال سا اصفر ا بر سا نو نال السامی اماروی عصاره غافث
افسنتین سنبل الطیب مصطکی را اسال آن اضافه نمایند و بیرون با آب عنب الثعلب و آب را زیانه ترحمار رسمو
اولی است * جوارش ماذریون محلل بر کر بامسسی رایاد * صفت آن ماذریون مدبر حمار و م زیر له حسمی برند نمد
مدبر بلند معمول مصطکی سنبل الطیب ورق گل سرخ ا سرینک درم اجوا کوفته بیخته با ندرون آن و مدآب بدهسر ن
سرسبد رسمی از درم اند درم * فصل در ترکیب حبوب ماذریون * حب ماذریون السفای روی را نافع بود
* صفت آن ماذریون مدبر دو درم گل سرخ رب السوس او مریک نیم درم کوفته بیخته با آب عنب الثعلب سرشته حب
ساز بند و د رساند حل نمانند سربتی از لم سبب یاد و مثقال با آب گرم * حب ماذریون دیگر امسهلی باد را نافع لمه
* صفت آن ماذریون مدبر تکیسیح از هر لم نیم در نیمه صمغی سرکه کوهاره مدا دانگی کوفته بیخته حب ماریند
حمله یک شربت است * حب ماذریون دیگر که از آن نیز به راست * صفت آن ماذریون مدبر نیم در تکیسیج المد درم سیح
سیحر یک درم و نیم رب کمو از هر یک ربع درم نمک هندی ترکند این سرکه سوا ر هر یک دانگی کوفته بیخته
حب ماریند حمله یک شربت کامل است * حب ماذریون نسخه حکیم روح الله خان رحمه الله تعالی مسهل ما اصفر است
* صفت آن ماذریون بیخته مدبر دو مثقال عاریقون سی سید بیع مثقال سیاره عافث ترکیبی مقرر از کمی
ا زهر لیه مثقال ترکردین لیه مثقال و ندیم کوفته بیخته سرکه انگوری باریده مثقال سرشته حب مارند * حب
ماذریون سبیح رحب ما ی اصفر اول حبی از حب سر کند که این حب و دراز ذکر کرده ام این است ما ی اصفر وا که بارب
از اسسعد است نافع است * صفت ماذریون مدبر نیم در طری زرد نیم سر حس آسیا که انگوری ا زیاست از هر الف نیم درم لک
ز ربلحسی عصار سامی عصاره افسنتین سنبل الطیب ا نیسون از هر یک دو درم کوفته بیخته با آب زار باند اره سرشته
حب ساریند در حد ساریند سربی نیم درم با آب گرم می باره * حب ماذریون مشهور حب ملامه معار انابع ماند
و در اسهال اکثر با ناگهان واخلاط علیظه وفصول بلغمیه ازبدن زایل کنند * صفت آن بربد منعند زرد حب النیل مدبر هر

مازریون کثیرا از هریک دو درم تمام اجزا کوفته بیخته مثل نخود در آب گندنا بسرشته حب سازند بالجمله
لت سوده است و این همان حب مازریون سنگسفائی است * حب مازریون نافع تسهیل استسقا * صفت آن مازریون
مدبر دو دانگ کثیرا تربد سفید افتیمون پوست بلیله زرد ورق گل سرخ زیره کرمانی مدبر رب السوس از هریک
یکدرم نمک هندی یک دانگ کوفته بیخته با آب عنب الثعلب و آب رازیانه تازه سرشته حب سازند * حب مازریون
دیگر آب زرد برآید و استسقا را نافع باشد * صفت آن مازریون مدبر دو دانگ انیسون [illegible] مازریون مدبر
سکبینج کثیرا پوست بلیله زرد تخم کرفس سنبل عصاره غافت افسنتین عصاره غافت [illegible] از هریک یکدرم نمک هندی
مصطکی از هریک یک دانگ کوفته بیخته با روغن بادام شیرین چرب کرده با آب عنب الثعلب و آب رازیانه تازه سرشته
حب سازند * حب مازریون دیگر نافع استسقای رقی * صفت آن مازریون مدبر تربد سفید انیسون از هریک یکدرم
افتیمون تخم کرفس پوست بلیله زرد از هریک نیم درم کوفته بیخته با گلاب سرشته حب سازند در سایه خشک نمایند
شربتی نیم درم * حب مازریون دیگر که همان نفع بخشد * صفت آن مازریون مدبر نیم درم [illegible] دو دانگ [illegible]
یک دانگ و نیم نمک هندی نرگس کبر از هریک دانگی حب سازند این جمله ضعف زاد و شربت وی را لت سوده
بود * حب مازریون دیگر از مجربات ذکریا * صفت آن [illegible] تخم عصاره غافت تخم کاسنی از هریک نیم درم غاریقون
نیم درم مازریون مدبر نیم درم مغز بادام یک درم کثیرا دو دانگ حب سازند شربتی دو درم * حب مازریون
دیگر سنگسفائی که همین نفع بخشد * صفت آن تخم مازریون مدبر مغز بادام شیرین مقشر از هریک نیم درم
شکر [illegible] نیم درم کوفته حب سازند جمله یک شربت کامل است اگر بادام تلخ باشد بهتر است * حب مازریون دیگر
که دارند استسقای رقی را نافع باشد * صفت آن تربد [illegible] عصاره غافت تخم کرفس از هریک نیم درم غاریقون
مازریون مدبر از هریک دو درم و در نسخه سنگسفائی [illegible] غاریقون نیم درم و مازریون نیم درم اما اگر حرارت در
مزاج باشد عوض تخم کرفس تخم کاسنی [illegible] اجزا کوفته بیخته حب سازند شربتی یک مثقال و اگر مازریون
و [illegible] نیم درم باشد شربتی یک مثقال است * حب مازریون دیگر استسقای رقی را نافع است * صفت آن تربد سفید غار
غافت تخم کرفس از هریک سه مثقال غاریقون [illegible] نیم درم مازریون مدبر سه مثقال با آب کرفس حب سازند
* دواء المازریون استسقا و امراض سوداوی و بلغمی را دافع باشد * صفت آن مازریون مدبر یکدرم زیره کرمانی
نمک هندی پوست بلیله زرد از هریک نیم درم افتیمون تربد سفید [illegible] از هریک یک اوقیه کوفته بیخته شربتی
دو درم * دواء المازریون [illegible] علل طحال و سودا را [illegible] اندام ها درود آورد و جمیع امراض بلغمی
و سوداوی را نافع است و استسقا را [illegible] * صفت آن مازریون مدبر یکدرم افتیمون ابریطی تربد سفید [illegible] روغن
بادام شیرین چرب نموده از هریک یکدرم زیره کرمانی نمک هندی پوست بلیله زرد از هریک نیم درم تمام را
کوفته بیخته در شیشه نگاه دارند و وقت حاجت دو درم آن را [illegible] گفته که [illegible]
بادی [illegible] * روغن مازریون استسقا را نافع باشد * صفت آن مازریون یک جزو [illegible] آب [illegible] جوشانند تا
[illegible] آب [illegible] روغن بادام [illegible] با آب [illegible] روغن [illegible] شربتی یکدرم [illegible]
[illegible] مازریون و روغن بادام [illegible] دو درم گفته * سکنجبین مازریون استسقای رقی را نافع
است * صفت آن برگ مازریون یک اوقیه در ده اسار سرکه و نیم من آب صاف یک هفته [illegible] جوشانند و
صاف کنند و [illegible] قوام آورند و اگر آب سفرجل [illegible] نمایند و عوض آب گلاب کنند بهتر است
* [illegible] مازریون نافع [illegible]

درم عصاره غافت افسنتین از هر یک یک درم سنبل الطیب مصطکی از هر یک نیم درم لک مغسول و دواء المسک
موس از هر یک دو درم برگ ماذریون مدبر سه درم زعفران یک درم از آب تره یک درم و نیم شربتی سه درم تا سی
مثقال شربت بزوری سرشته * قرص ماذریون عنبر خالص و حماض مرکبه و موم العسل و اسپیدار مانی
که در مرد خشکی دماغ تشنگی و خشکی طبع باشد سود دارد * صنعت آن نگیرند ماذریون مدبر آورده و پوست بلیله
زرد شکر طبرزد اجزا مساوی کوفته بیخته بسرشته بر اعراض مار بند شربتی یک مثقال با جلاب یا شراب بنفشه
بیاشامند * قرص ماذریون در استسقای گرم و اخراج ماء اصفر و در حصاة مرکب‌حرون استعمال نمایند اخراج
صفرا و بلغم نماید و سده بگشاید * صنعت آن تخم کاسنی ده درم برگ ماذریون مدبر ده درم عاقرقرحا شش مثقال گل
سرخ مرور ع الاسماع معرب تخم خیار عصاره غافت از هر یک دو درم و نیم ریوند را با دیاں بادری ماذریون عاقرقرحا
و عصاره غافت از هر یک یک درم و چهار دانگ آورده و باقی ادویه را با اسید ادویه کوفته بیخته جمله را ده قرص بار شربتی
یک قرص با دو قرص با آب کاسنی تازه و شراب ورد مکرر و شراب دو سر تخم کاسنی بیاشامند * قرص ماذریون استعمال
کرده مسهول در استسقای سرد نیز اخراج مای اصفر و رحصات ناردها و برای اخراج بلغم بستن سده‌های بارده
است * صنعت آن نگیرند ماذریون مدبر یک جزو ملح هندی رزق الحمام از هر یک نیم جزو ستمونیا را کوفته
بیخته با شیر و عسل اقراص بار بند شربتی یک مثقال * قرص ماذریون اخراج مای اصفر نیکو کند و حصاة وکمه
و علل کبد را نافع است و این قرص را در همه یک مرتبه نیز استعمال هر گاه دانند که توی باشد * صنعت آن ریوند
حطابی عصاره غافت تخم کاسنی از هر یک سه درم عاقرقرحا شش مثقال نیم درم تخم کرفس یک درم و نیم رزق ماذریون
مدبر دو درم جمع را کرده با آب خالص مرسته اقراص بار بند شربتی یک مثقال با دو درم با آب کاسنی تازه نوشند
* قرص ماذریون از تصانیف مجربات مولانا علی ابو حکیم باقی ولد الحکیم عماد الدین محمود * صنعت آن تخم کاسنی
ده درم عصاره غافت تخم ماذریون با برگ ماذریون مدبر عاقرقرحا از هر یک یک درم زرد بلیله ده درمی معرب تخم خیار
گل سرخ مرور ع الاسماع از هر یک دو درم و نصف درمی کوفته و بیخته اقراص بار بند * معجون ماذریون آب زرد برای
استسقای زقی را نافع است * صنعت آن ماذریون مدبر پوست بلیله زرد از هر یک ده درم پوست بلیله زرد درم
آمله زنجبیل از هر یک چهار درم فلفل سیاه شش درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته و زن ادویه بسرشته و یک
مثقال آن را با شیر شیر پنیر اگر بلغم سبز را استعمال نمایند بر تبی یک درم و در هر ایام نادری رز ماذریون
یک از معجون است * معجون ماذریون دیگر سه ورز معجون های اصفر * صنعت آن ماذریون با مدبر پوست بلیله زرد
هلیله زرد فلفل سیاه از هر یک شش درم پوست بلیله زرد درم آمله زنجبیل از یک چهار درم کوفته بیخته با عسل مصفی
سرشته و بلغم و سحه نیل استعمال نمایند * معجون ماذریون دیگر که بلغم سبز را نافع * صنعت آن ماذریون
مدبر پوست مثقال پوست بلیله زرد پوست نیم سفید بدتر از هر یک نیم مثقال پوست آمله زنجبیل از هر یک سه مثقال
پوست بلیله یک مثقال ربع مثقال فلفل سیاه سه مثقال ادویه کوفته بیخته با سه رزن ادویه عسل کف گرفته بسرشته
شربتی یک مثقال یا دو مثقال با شیر بیاشامند * فصل در بیان تخم ماسک البول المني * ماسک البول
که سلس استعمال در دحیره در بطرز البول ذکر کرده * صنعت آن پوست بلیله کابلی سک المسک از هر یک نیم درم
سنبل الطیب از هر یک یک درم کهربای شمعی سعد کوفی از هر یک دو درم کندر صمغ الصنوبر از هر یک دو درم
ادویه را کوفته و بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته شربتی یک مثقال * ماسک البول که همین منفعت
دارد * صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی بریان کرده از هر یک شش درم بسارکند را نیم درم

حب الآس ده درم ریزه کوفته با آب آمیخته آن جمله مر مه تخمها بیند و جمله نما بند و ناصرت مورد مه وزن
ادویه معجون سازند شربتی دو مثقال * ماسك البول نافع از برای سلس البول و بول در فراش که از حرارت باشد
منقول از رساله ابن اصباح * صنعت آن آرد بلوط نخاله ده درم کندر مثل دو درم کسمور خشک گل ارمنی صمغ عربی از هر یک
ده درم کوفته بیخته مرصع مه درم وسام مه درم آب را بحور ریزد و ریخته بگرم آن است که بعسل مصفی
معجون سازند * ماسك البول نافع از برای دساری ادرار بول و سلس البول وکثرت سیلان منی و ودی و مذی
وکثرت سیلان ارحام و رطوبت فرج مجرب است * صنعت آن بهمن سرخ خورد و از بس سمل الطیب جوالیان
فرفه و حب برکی سعد کوفی سنبل از هر یک سه مثقال جفت بلوط دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی دو وزن
ادویه سرشته معجون سازند شربتی از یک مثقال تا سه درم * ماسك البول نافع از برای سلس البول وکثرت ادرار
بول وکثرت سیلان منی و ودی و مذی وکثرت سیلان ارحام ورطوبت فرج را نافع است ببدیکه اگر پیش از علاج آن
حاصل شده باشد مفید و مجرب است * صنعت آن کهربای شمعی یک مثقال و حوار دانک دوست ملیله کابلی ملیله
سیاه از هر یک دو مثقال اس مرد و راد ررو یعنی گاو زبان کرده کاب مندی دو مثقال جفت بلوط دسارکند از هر یک
نیم مثقال سعد انجم حب الآس از هر یک چهار مثقال خصیه الثعلب مصری یک مثقال کوفته بیخته با مرمر
مرج از اراده بال نموده صمغ مثقال مرمر را کوفته بگلاب بپرورند با علط گرد داده و ادویه را کوفته بیخته با آب سرشته
شربتی از دو درم تا سه درم با گلاب ده درم تخم فرفجسک دو درم و شربت صندل ده درم تا ول نمایند * ماسك
البول نافع از برای سلس البول * صنعت آن گلنار فارسی کندر آرد بلوط از هر یک پنج درم سعد کوفی کرویا از هر یک
پنج درم عسل مصفی سه وزن ادویه یک سوم معجون سازند شربتی دو مثقال * ماسك البول نافع از برای
تقطیر البول بعد از حرب * صنعت آن کندر آرد بلوط از هر یک ده درم حب المحلب سعد کوفی مرصافی برگ
مورد خشک جوالیان فرفه و حب برکی از هر یک پنج درم کوفته بیخته بعسل سه وزن ادویه معجون سازند * ماسك
البول سیلان رطوبات ارحام و سلس البول و سرعت انزال را نافع است * صنعت آن حب الآس یک جزو لادن ربع
جزوی معرا سفید نمر مندی دو جزو کوفته بیخته مرورد بس مثقال صبح دس مثقال شام بخورند * ماسك البول نافع
است از برای سرعت انزال سیلان ارحام و سلس البول و این بعد از اخراع آن مرحوم است * صنعت آن کهربای
شمعی یک مثقال پوست ملیله کابلی پوست ملیله مرواریدنا سفته ناب رمانی کاب مندی سفید بعد از هر یک
دو مثقال جفت بلوط دسارکند از هر یک نیم مثقال بزر الحسب حب الآس معرا سفیده تمرمندی کرمانی از هر یک
چهار مثقال عنبر اشهب تکلدانک مرصافی دو دانک عنبر را در روغن بسته گداخته با ادویه را
کوفته بیخته مرمر حسی مثقال عسل مصفی مثقال مرمر را در گلاب یک چهار یک بپرورند و مالند
و بالا بند و در عسل داخل کرده بقوام آورند و ادویه را با آن بسرشند شربتی یک مثقال با شراب صندل یک او وقیه
و تخم فرفجسک یک مثقال و گلاب با مرد سه مثقال * ماسك البول نافع از برای کثرت ادرار منی و ودی و مذی و سیلان
ارحام وکثرت ادرار بول * صنعت آن کهربای شمعی دو مثقال پوست ملیله کابلی ملیله سیاه کداس مرد راد ررو یعنی
گاو زبان کرده با سنبل کاب مندی سفید از هر یک دو مثقال و نیم سطرح دسارکند زعرود الثعلب از هر یک یک مثقال
سعد انجم حب الآس از هر یک نیم مثقال خصیه الثعلب مصری کسه و خشک صندل سفید از هر یک یک اوقیه مرمر
مرج از هر یک سی مثقال عسل مصفی حل و نیم مثقال مرمر را در گلاب بیخته با مهرا سوداریا رجه سطری نگدراسد
بس داخل کرده بقوام آورند پس ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند و معجون سازند شربتی یک مثقال * ماسك

ا ول که مرغب انزال و کثرت در ورسی و ملتی رسلات ارحام و مقطر بول را نافع است * صفت آن کتابه حسن فرنل
ذکمی فرنفل خولنجان مصطکی العلب مصری مصطکی رومی تا تولد احرا مساوی با عسل مصفی به درب تمام
ادویه نیشسود معجون سازند شربتی او یک درم با دو درم عدا کتاب مرج تا مرتبه آن تاورده شمرح شمرامت
وتان * مانسک البول که همین منفعت دارد * صفت آن بلوط مقشر آرد کرد کندر لسان دکرا ز هر یک ده درم زرنباد
کرمانی مقدار یا کردنا از هر یک نیم درم کسمرحسک دو درم کوبیده و بیخته با مقدار شحم ادویه عسل
مصفی معجون سازند * ماسک البول علمی فرموده اند که از الف بلوه الحکما استاد الاطبا شک سدرا للساحل
ده رسم محلل مادی بلد من سرة است نافع از برای تقویت اعضای رئیسه حسی امسس وتقویت باه و امسال منی
نماید مرغب انزال مفرح و سامانی آرد * صفت آن مرواریدنا مثقب کهربای شمعی از هر یک مثقال نیم مثقال
بهمن سرخ ساذل مصری زنجبیل کرد حولنجان احمر احمر شعر سلعر شمر حشاش مقشر از هر یک دو مثقال مغز
نسه مغز بادام مقشر حلغوزه کسمسحل مغزحب الصنوبر مغز حبه الخضرا مامثی روسمان رنگ ماهی از هر یک چهار
مثقال مائة ممرا معرا بی سمرد انکوره طلا سلک انگ و سمر مغز حمر حر بره مغز شمر حماوس از هر یک سه مثقال
بار سک سمر مثقال معرمرکسحسلک که در رب مقیان کرفته باشد هفت مثقال بروالعسل مقشر شکر کرحما اسلاه
حسک کرده دمی لساح معک مقداری که بتی مومهدا سمرمعرآب از هر یک دو دانگ بتی مو تمیز لعاب را تا آورده ده
مثقال شمرکا وحسمر کرده درامر ساحت رسانیده حسک تمام سلک و حمرع را کوفته و بیخته نمکه کارده مثقال
حرب نموده مقشر مقشد عسل مصفی از هر یک تکمیل مثقال سرب درآکه سرب و سرب ملون از هر یک دو مثقال
مثقال بقوام آورده با آن بخورند سرمی یک مثقال * ماسک البول نافع از برای کثرت احتلام و مرغب انزال و کثرت
در ورسی و ودی و مذی رسلان ارحام و کثرت رطوبت فرج * صفت آن گل نیلوفر حرمه سایی سازکنند رحمت
بلوط بوده فرنفل پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله شمعی اد حو مکی بلدان با سن گلنار فارسی کاورسات قرسر
کسمرحسک طراثیث سعرس زعفران زرن طلاوزن بعره از هر یک دو مثقال آرد بلوط زره کرمانی تدرسرکه انگوری
خمسا نده حسک کرده بریان نموده عود هندی از هر یک سه مثقال گل سرخ سرورع الادماع حسحاش مصطکی
رومی از هر یک سه مثقال صندل سفید مروارید نا سفته گل سموم از هر یک چهار مثقال عنبرا سب نک مثقال
ادویه را کوفته بیخته شراب درآکه برس و عسل مصفی معجون ادویه معجون سازند سرمی یک مثقال * ماسک البول
که در سفنه المومنین در معاجین مذکور است حب ملس البول و بقطر آن نافع و مجرب است * صفت آن بلوط
مقشر معلو نا فرده رم حوب شمر بلد اب از هر یک دو درم کندر حب الاس حو رمرا سامد فرنفل اهلیلج اسود از
هر یک دو درم سعد کوفی سونسرمبل نوا از هر یک سه درم انیسون حسک سه درم با عسل سرسد سرمی ارمد مثقال
تا سه مثقال * ماسک البول که در سغاد و معاجس اورده ادرار بول را نافع باشد و سیلان منی باز دارد و خاصه تیران را * صفت
آن انار ناسا گلنار از هر یک سه درم صندل سفید نیس مرج وصب الذریره شمر حماش صمغ عربی طلسه رمشقه از هر یک دو درم
شمرمورد دو مثقال کندر یک درم کوبیده بیخته با عسل مقوم بگلاب بخورند سرمی سه درم عد امرح بریان کرده با بلیله
با حلاو که بعملی حسکه باشد سازند باشد * ماسک البول اسبال منی باشد * صفت آن کهربای شمع فارکنند رحمت
بلوط مصطکی از هر یک دو درم پوست بلیله کابلی بلیلة سیاه از هر یک چهار درم ساسد انه حب الاس از هر یک سه درم
نعل سرح سمر سه مثقال رومی بعره یک مثقال مرمر مصطکی به مثقال مو بر ادر گلاب جمسا نده مالیده صاف نموده قند نا باید
د اد را سحاق با آن بقوام اورند ادویه را کوفته و بیخته با آن بسرشند * ماس شمع سمر والف رسم مقتضی بر یک شمر

مثمد و رای نام جمعی است از حبوب معروفه ما کول که بفارسی لمرو ماس و هندی سرنگ چه و راست و آن جمی است
ملد ورا تدل طرلا بی سر سره ما مل بسماهی و سرور زرد سر مساند و بسر ی آن سرما مل بسیاهی و بعد از آن
زرد است در درجه اول سرد و سبع الرمس ذبوده که مردی آنکه مرا رعلس است و مقشر آن معتدل زیری و خشکی
و مقشر آن مایل بخشکی و اصلح حبوب ما کول است و دون آن نامه سالدادی ممالک ولطیف تر ازعدس و
سایر حبوب است و نفع آن کمتر از سایر حبوب و لیکن دیر مستحیل میگردد خصوصا مقشر آن بسبب نرمی و کمی جلای
آن و غیر مقشر آن سریع الانحدار و بر رصالح الکیموس و مولد خلط نیکو و از اغذیه ناسایی و نماوویلان حاره
و محرور المزاج و صاحبان تب حاره و تسکین حرارت و اسهال صفرا و موافق گرده و مقوی عصب و اعضا و تب با مره و
مرقه زرد زرد مر وورم لماة و نزلات است و گویند مملل و مضعف باه زردند است و از خواص آن است که با وجود برودت
محرک مرد و حدام نمیکند و بسر خاصیت آن است که هم از جهت تلیس طبیعت و هم از جهت تنقیه باه نافع است
اما مرگاه اراده تلیس طبیعت باشد باید که طبخ نمایند مقشر آن را با ماء القرطم و روغن بادام شیرین
و از برای اصحاب حمیات میداوند با برگ حرفه و کاهو و سرمی و غیر مقشر آن کوفته و بنا ول نمایند هرگاه مقصود
محض طبع ست و تسکین حرارت و تسکین حدت صفرا باشد غیر مقشر آن را بریان نموده طبخ نمایند با در آب جوشانده
آب آن را بعد از طبخ نمایند با بعد کرد دیا با آب حماض یا آب انار ترش فرو دیا بستر آن و با باسمان و
ریشه کاهو و اکوریت خوش نمایند و روغن آن روغن بادام شیرین نمایند و تناول کنند تا تسر مرود المزاج و بعد از
دکما نکه در معده آنها نفخ و ریاح باشد خصوص مقشر آن موافق نیست و مصلح آن در مسرودین حرارت

کرسا بی کوبند و ممزوج نمایند و حبهای کوچک نموده از قندیلی مالند و بعضی درون قدری فلفل حلتیت مس کند
نفلومی انگور و انگوره و بعضی مشک نامند برای دفع نفخ آن داخل مینمایند خصوص در ممزوج از ماش هندی که
بسیار نفاخ است و برگ پاس تا که ره نیز کرده حمل نمایند و عند البعض نیز زیره و زرد گرفته با روغن و پیاز
بریان کرده در آب خالص یا مثل یا آب گوشت با نمک یا در قلیه یا دو پیازه طبخ نمایند و اگر در آب خالص یا آب
گوشت طبخ نمایند و بعد الطبخ قدری پیاز حلقه کرده در روغن بریان نموده و حمل دارچینی و میخک و دارچینی
و فلفل همه درست یا کوبیده و زر نجبیل پاره پاره نیز کرده و چند برگ سداب هندی که بهندی نیرپان گویند
و برگی و اندک قطعه نموده داخل نمایند و بعد از طبخ نگاه دارند و برگهای سداب را بر آورده تناول نمایند و بعضی
نگاه دارند تا حوامض آمیز آید انشاء الله تعالی * نوعی کشمیری بسیار نازک و لذیذ میسازند * ضمن آن آرد ماش مقشر
بسیار سبز حمل از مزید آبار نمک به حد معتدل نمارند و خمیر کرده نرم تکوبند با آرد ماش نیز سلسه خمیر کرد
و آن را در سد * تکه از آن نان آبکند و سائل به برنجی سوده پس کشمیر حمل دواده تا آن را در سفید زیر بنا کرمانی
فلفل سیاه * از مزید نیز تا برم کوفته تا آنکه اقراص سازند مزید نوعی نیز تا و در وسط آن سوراخ کرده در آفتاب
حمل نمایند را گویند و زعفران سوده نیز اضافه نمایند بهتر است و عند البعض نطرون سطو و طبخ نموده استعمال
نمایند * تا بر تا اصطلاح اهل هند نان نازک کوچک تنور سری از آن زیاده را گویند وار آرد مونگ مقشر تا آرد
ماش هندی مقشر میسازند لیکن انچه از ماش هندی سازند نفاخ و دیر هضم است و این نیز از صنایع اهل هند است
* ضمن آن نگر آرد مونگ مقشر با ماش مقشر هر کدام که خواهند خمیر کرده و نمک کهار و مصالح حاره از زیره
و میخک دارچینی و دانه هیل نرم ساییده داخل نمایند و همه را یکجا سرشته پرزوری تخمه شبی که تابان نمک مستند
گندم را نمی منکسد نمی نموده و تخمه را به روغن گاو تاره داغ نموده قدری حرب نمایند تا در آن تخمه نیز دریا نه
حمل کنند و عند البعض تو آنش بریان کرده تخورند بسیار لذیذ میمانند و بعضی درین قدری فلفل جلتیت
برای رفع نفخ آن نیز داخل نمایند و بعضی تخمه زیادتی لذت در روغن بریان کرده میخورند * هی بفارسی اسم
ماش غیر مقشر در آب تخمه بقدر حاجت نمک داخل کرده بدون گوشت و روغن و پیاز و مصالح حاره استخمه موضی
زیرا که بفارسی نهی بمعنی خالص و تنها است و شاید ماخوذ از تخم عربی باشد و عند البعض برای تبرید حمله
ماش کلدوی سبزی تا برگ ریزه با اسفناج و امثال اینها نیز داخل مینمایند و گاهی قدری روغن با دام تازه یا روغن
گاو تازه نیز و اگر ماش درست بعضی مونگ غیر مقشر را در آب و نمک طبخ نموده با روغن و پیاز حلقه کرده بریان
نمایند و مصالح حاره مانند فلفل سیاه کوبیده و میخک و دارچینی و هیل و زیره داخل نمایند برای اصحاب تنکو
غذای است و از حبوب دیگر مثل لوبیا و عدس و نخود و غیرها نیز بدین نحو تریب میدهند حسب مرضی و اصحا
نیز * دال نیز نوع الهمزه صالح الکموس است خصوص غیر مقشر آن و در بعضی امر حد و این نیز از اسد به مصنوعه
اهل هند است * ضمن آن نگرند مونگ مقشر را و تخمه در آب تر کنند و نه تست کشیده با تمر آب دانه های آن را داخل
نمایند زیرا که قدری زرد چوبه نرم سائیده و یا زعفران سائیده داخل نمایند و بعد از طبخ با روغن و پیاز بریان نمایند
و اگر دراسد اهل از آنکه آب داخل کرده باشند با روغن پیاز بریان نمایند پس آب داخل کرده طبخ نمایند بهتر
است را غل هند بعد از صنع روغن و پیاز را در دیگچه علیحده داغ کرده گرما گرم ماش و یا مونگ مقشر تخمه نرم
کرده را در آن سرد ریزند و بهمین تحریر تنه دیگر روغن را در دیگچه دیگر داغ کرده در میان آن دو سه دانه میر
اندا خته بهمان تحمر گرما گرم در آن می ریزند و مریته با لبه روغن را داغ کرده در میان آب چند دانه مرید

اند احمد بهمان دستور و سرشته را بعد یاخته دانه دانه نمک و سرشته خامه باد ارحمی و سرشته ساده که باشند دانه
ریزه کرسا نی و باشد که در هر مرتبه روغن چنان گرم باشد که وقت ریختن صدای جوش از آن برآید و این را ته‌دیگی
بگهار باشند و قلیه و دو پیازه و قیمه را نیز بدین دستور بگهار نمایند و برای بیرون خاطر که اسباب را استعمال غذا باشد و
روغن و گوشت سرانداز بخواهند که غذای اسباب ارزان باشد و با آش جوش و بی روغن و بی مصالح باشد
بدستور ریز نمک کوزه و مرتبه روغن را باکی از جواهر ادار سبز کوزه جدا جدا داغ کرده روغن را با تمام با مصالح
از دیگ برآورده بلکه با رچه کرباس سفید پارچه ته کرده را ملایم در دیگ نمایند که اندک ذعفران از دیگ در دامنه
بر دوشکی را بچه آن باقی باشد نه سر بدستور آن را اگر در آن بر نریزد بسیار جوش و لذیذ روغن مصالح ه سرد
وسر برای مرضی زرد چوبه و زعفران و آب زرد چاره داخل نمایند را اگر داخل نمایند باشد که بد وقلیای باشد و از ماش
میدی وعدس ریشه و در دیگ که بهمدی اره ریاضت و غیره ماش بدین دستور دال بر دست میشد و برای اعضا و روادی
لطیف با آب گرم سفید بدستور شامیه سرد در مس و ازهار و مصرف را از با آب خالص و آب گوشت کمی آب معدار که یک دم
نیمه سرد دانه‌های آن درست نماند و حل نگردد نیم دیس بارز بیمار جوب بریان نموده در دیگ دادن در ظرفی کرده
پاسکه باره باروغن طبخ باره با نان با حلاوت با خالص بدستور بسیار نمایند و آن را دال مقاری باشد و اینجا
از مونگ و ماش و با عدس و نخود و با رنده ماش با روغن مقشر بدستور دهند از عسر انکه آن را بریان نمایند و اگر
بریان نماید آن را بهندی کهنکی گویند و لفظ دال به هندی بمعنی حب مقشر است هر حبی که باشد مغز آن در حصه
شده باشد و کار بدال مهمله و حقای ما و نون و کاف فارسی و رای مهمله آن را گویند که بعد مقاری دال بچا ر
و بهر یک باد نجان و غیره با همان دستور که در دیگ است در پیاله کوچکی قدری روغن داغ کرده که گرمی بسیار پیدا نه
باشد نموده آن پیاله را در میان آن دیگ گذارند و در میان آن پیاله یک دو عدد زغال آتش دیده انداخته
بطلی نمام سر دیگ را مسدود سازند که دود آن در دیگ و آن جمیع پخته و بیرون نرود و یک دو مرتبه حمس
سکنند را پخته خاصی به هم میرسانند * مکرو حی سریع الهضم صالح الکیموس متوسط الغذا است و مقوا سالم برای
مرضی و اصحاء مردم * صفت آن نگرید مونگ غیر مقشر را در آب تر نمایند مقشر نمایند و بر روی سنگ نرم بسا بند با
ساینده خمیر گردد پس قدری زیره و نمک و فلفل کوبیده داخل کرده حبهای کوچک پهن ساخته خود بزرگی وار اندک
بزرگتر ساخته بر روی پارچه پاک بریان نمایند که رطوبت آن منعقد گردد دانه‌های آن اعضا دو بستگی بهم رسانند
اگر زود مطلوب باشد والا در سایه بر روی کرباس یا کمره بهن نمایند و در آفتاب با رچه با رگی بر روی آن سرانداخته
باشند تا گرد و غبار و کثافت جانوران و مگس محفوظ ماند و در آفتاب بگذرد تا خشک گردد پس در روغن و انداخته
بار حلقه کرده بریان نموده آب خالص و آب گوشت در آن ریخته نمک مصالح و ابازیر حاره مذکوره در دیگ دال
داخل کرده طبخ نمایند و بعد طبخ اگر خواهند بگهار داده مزارل نمایند یابی بگهار با حلاوت بادیان و ناسپاتی
و در قلیه و دو پیازه نیز داخل سازند و بسیار خوب و لذیذ میگردد و سریع الهضم که بسیار زود مطلوب است حبها
ساخته در دیگی با نصفه آب آب کرده بر سر دیگ کرباس یا کمره پهن حبها را بر آن می چینند و سر دیگ را سر پوش
سخت کنند و در زیر دیگ آتش ملایم میافروزند تا به بخار آب دانه‌های مکروحی فی الجمله پخته سفید گردد پس
در دامنه یک سور آن با آب گوشت و با قلیه و داد و پیازه طبخ سند مند این نوع بسیار لطیف و سکر است * ماش
بلا وه و سط الکیموس متوسط الغذا است و برای مرضی کم روغن آن نیکو غذایی است و با روغن نیز را عتدال برای
اصحاء خود پخته گوشت باشد و با با گوشت مرغ فربه و با ورغاله یا گوشت * صفت آن آنست که ماش

یعنی مونک دو سه عدد مقشر را در آب و نمک بعد از صرو ریخته و برنج را نیز بطور حلا ریخته درد و راصاف کرده
مي آب را بد آن را صافی کرده دور کرده دانهای ماش و برنج را در ضمن نموده تمام روز نموده بعد ونمک دار می
و زیره و فلفل و برگ ساده و غیره بعد از صرر ریزند آن که اسم مسکه ما روغن تازه بعد و ریع نایند برای اصحا
وبرای مرضی از ماش باضم داغ کرده بر آن ریخته دم دمیده و بعد دم خورده کشیده تناول نمایند * با گوشت
آن است که مرغ جوان فربه تازه با بزغاله سمین فربه را یخنی پخته در آب آن برنج و ماش را جدا جدا طبخ نمایند
و یکجا کرده گوشت را دو به آن با مصالح کدا سه دم دمیده و در ایران معمول است که یخني بر ماش تلاو نیز سفید مکرر
کوبند * بعد رحم بدانکه باشد * مقرر بعد از طبخ حس دم دادن بدری سمره * نیات باشد داده در باب داخل
کرده دم بعد و بیاض نمایند و بعضي اولا ماش و برنج را هر یک جدا جدا در آب خالص بگذارند مي داده صاف کرده
بعد از آن در آب گوشت طبخ داده دم بعد بعد * کهچری ساده * بکوع داخل است برای مرضی * صنعت آن بگیرند ماش یعنی
مونگ مقشر نیمه که تمام پوست آن دور شده باشد با عمر نیمه و بعضی آن برای اصحاب مقعد خود نیمه بالجمله
هر کدام که خواهند با برنج طبخ نموده بطور سی حلاوات آنرا صاف نموده مصالح مذکوره بعد از صرو روغن تازه با مسکه
بر آن بعد از مطلوب داخل کرده دم دهند * کهچری نهو بی یعنی بریان آن است که برنج و ماش مقشر را دمر کرده نیمه
با روغن زرد بریان نموده آب گرم با آب گوشت بعد از صرور که طبخ یابد و ریا ده سایند داخل کرده و مصالح حاره ریخته
بعد از طبخ دم دهند و این بعمل مما سید نیست ساده * للدرماش از جمله حلاوی اهل هند است لذیذ و نیکو است
* صنعت آن بگیرند آرد ماش مقشر را خمیر کنند و مانند ارما نیمه عمر آن داخل نمایند و ما بعد خمیر بسیار بریم
مثال مار بعد از کفگیری که در آن سوراخها باشد بگذرانند یاد اینه دانه نموده در روغن تازه بریان نموده و گرما گرم
در شیره شکر معقد بقوام علط آورده بر دیگر رجب ما تیل از لمو و با ریخ نیما ریدن نموده تناول نمایند و فلفل
سیاه و دانه هیل ریسه و حب نیمر خوب داخل نمایند و اگر بعد ریگلاب و مشک و زعفران داخل شیره نمایند
منکرد داعوی زائد * باب الميم مع الباء الموحدة * مبرود نطوس در زمیر الف مع الفاء در اسوید در
ممن بر یاباب ذکر یافت * باب الميم مع الدال المهملة * فصل در بیان خواص و منافع و نسخ انواع مداد
و بیان ساختن اصحاب خوبی زید ی آن * اما خواص و منافع آن بدانکه مراد اطما از مداد سمي است که از
دود در روغن ابر کتان و صمغ عربی زعری الحلزد و راح ززد ساخته میسازند در وسعم گرم رحیل طلای آن جهت منع
ریخته موي والتیام زخم و باشرکه جهت سوختگی آتش مفید ری السو و مانع آبله ان و بعد از بطلبه نیابند نیست
بلکه باید که است با خود سود زایل گردد * نعمور بدوس گوید که آسا مسد ندو مثال مد ادیا آب مرد دافع
ممره عرب است * و مداد ...مدی که از کاسه و احوالی در رحسه دو بعد میسازند سود و حیل و طلای آن جهت ارام و مضي اسما
و برکف یا جهت جلب حرارت نیما و معوط و طلای آن بر نیسا بی جهت زعفران نافع است * اما خوبی مداد آن است که
صاف براق و جاری روان باشد خوب برکاغذ نوشته بر آب اندازند مبرود باید نگردد * زمداد بکسر میم و در
دال مهمله اول مفتوح و در میان الف بمعنی مرکب است که سیاهی باشد * مداد بد نسخه حمله الکما با خوب
مصمعصمی که مثل بلور سطر براق بوسه زد و جای رنگی زراعی باشد * صنعت آن ریزه نفط با دود روغن کمان
خوب گرفته ده مثقال صمغ عربی خالص چهار مثقال مرسیسای موجه نیم مثقال زنگار بپرسی که بی جوهر
نمک باشد سه مثقال نمک هندی صمغ عربی از هر یک ... مثقال همه را در هاون با آب صمغ که در زمره ده درم صمغ
ده درم آب باشد مرسیمه متوالی ... روز نوبلی دمر و جوب بکوبند بس مرسیسا و حمد اسر نموده در آن انگند

و بعد از آن روز روز دیگر بکوبند و استعمال نمایند و باید که مرتب سای دمی با نصیب با تمامی با حد یدی نبود
مداد بدستگ مخصوص بی مشهور خوش بویش صنعت آن *بست* هم سنگ دوده زاج است و هم سنگ زاج مازو
*هم سنگ هر سه صمغ است آنگاه زر زرباری * دمی دوده با کمره خربی گرفته و زاج ترکی مفید صافی هر دو زر زرین
مساوی و مازو و زرین هر دو و صمغ عربی صافی خوش رنگ مساوی هر سه یعنی چهار زرین اول سر مه مازو را جو کوب
نموده در آب خالص خیسانند پس یک دری جوشانند و بگذارند تا نیم آورده پس برده بالای آن را بگیرند و هر چه میان
باشد دانه که دیگر برده بیاورد پس صافی نموده در شیشه نگاه دارند و صمغ را در ظرفی علیحده در آب یا گلاب
خیسانند که غلیظ باشد نه رقیق و صافی نموده دوده را با صمغ در ظرف مسی بی حلقی مرد حل نمایند و باد سه
چوبی که بر سر آن مس نصب نموده باشد پس زاج را در آب اندازند تا که ادمه رحل گردد صافی نموده داخل نمایند
و بعد جملهٔ روز علی الدوام اندک اندک مازو داخل نمایند و نکوبند و صلاید کنند و هر چه زیاده بر هم زده نمایند
بهتر است پس از کرباس لطیف یا کمره بگذرانند و در صراحی مس یا شیشه نگاه دارند تا که در وقت ما بعد
از گرد و غبار محافظت نمایند و مولانا میر علی نوشته که مازو را در آب جوشانند پس جوش داده صافی نموده
اندک اندک بیندازند و باید ساعت به روز با زر صلایه نمایند و باید که مازو مستعمل در مداد مازو سبزی
سوراخ سنگین درون است و اگر مازو را جو کوب نموده یک ری بر بار در آب خیسانند و بجوشانند بهتر است
برده کم شود آورد و گفته اند طریق تصفیهٔ مازو آن است که هر دانه را دو حصه نموده درده آن را آب بجوشانند
تا به ثلث آب برسد پس فرود آورده هر آن را بوسد ببگذارند و بعد از آن برده زرد یا بعمل زر با نگاه سر آن را
باز نموده کاغذ آن را که ما نیه برده در می بالای آن بحمید کشیده باشد زرنمانند رهستی بار مانی
که دیگر برده بیاورد پس بکار برند صمغ باید که صمغ عربی ما خود از درخت مغیلان که بهندی بول باشد باشد
و صاف و شفاف بود و زاج باید که سبز باشد که بهندی کسیس باشد و بعضی گفته اند اگر در وقت دوده گرفتن در حرف
شعلهٔ آن پر طاوس نگاه دارند باشد در وقت نوشتن رنگ پر آن طاوس رنگ پران داغ سبز از آن ظاهر گردد *مداد دیگر که بسیار
جاری و خوش رنگ و پران است *صنعت آن* مازوی کبود صد مثقال تا آب بجوشانند تا نیم بماند بسرام آب آن را در دو
آورند و دو دام زاج را در پارچه بسته درون نیم گرم شود در آن حل نمایند و سیاه درم صمغ عربی صافی در آن
خیسانند و با نصف درم دوده خربی گرفته در ماون سنگ بسایند تا خوب حل گردد و روز در آفتاب بگذارند
پس استعمال نمایند و زرین دام سه ماسه زر بی است *مداد دیگر* سید رحمه الله مع *صنعت آن* بگیرند مازوی سبز
بی سوراخ یک صد مثقال بعضا رنجم ما نیه در آب بجوشانند تا نیم آب شود و به دوام آن پس بگذارند تا نیم گرم گردد
پس ده مثقال زاج سفید مصری را کوبیده در لته بسته در آن آب بلست نمایند و لته را در زر نمایند و ایک مثقال
باد و صد مثقال صمغ عربی خالص را در آن حل کنند و صاف نمایند بعده مثقال دوده خربی گرفته را در ظرف
مسی کرده قطره قطره از آن آب در آن چکانند و برهم زنند و بسایند و در آفتاب بگذارند و هر چند مبالغه در زدن
زدن و سائیدن آن کنند بهتر است و بودن صمغ در زر با اولی است و اگر خواهند که براق گردد دو مثقال نبات
اضافه نمایند *مداد دیگر نسخهٔ دیگر که مسمی به محلول صاحب نقد *صنعت آن* بگیرند مازو و زاج سیاه
و دوده می برگ از احوال مساوی از هر یک یک جزو صمغ عربی صافی شفاف مساوی کل که نیم جزو می شود اولا
مازو را کوبیده در آب خیسانند و بجوشانند تا هموار گردد پس صاف نموده سایر اجزا اضافه نموده بسایند
و باید سایند باید که بسیار بر هم زنند تا خوب نیک شود از خلط گردد پس بعد از آن زاج در آب رفتن کنند

و اگر با مازو نجوشانند و بعد از آنکه تحلیل رفته صافی نمایند بهتر است * مداد نوع دیگر * صنعت آن مازوی
مرحله او سمرده حربی کرده خالص یک سیر زاج ترکی یک سیر مازو را کوبیده در یک سیر آب بخیسانند و صمغ
را در چهار سیر آب بخیسانند و بگذارند سر مازو را بشکنند آب در دیگ کرده با آتش ملایم بجوشانند تا به نیمه
آید پس روی صمغ صاف نمایند زاج را نرم سوده از حریر بیخته در آن ریزند و نرم بسایند و صافی نمایند و باده مازو
بکوبند و ملایمه نمایند را بتدریج اندک اندک از آن آب داخل نمایند تا تمام صرف شود و در آخر ربع سیر دوده چراغ نبات
مصری یک مثقال زعفران و قدری صبر با هم بسایند با گلاب حل کرده صافی نمایند و در آن ریزند و در شیشه صاف
نگاه دارند * مداد اعلی منقول از قول مولانا میر علی خوشنویس که از پادر نقل نموده * صنعت آن دوده حربی کرده
چهار مثقال صمغ عربی زاج قبرسی برگ مورد برگ حنا از هر یک دو مثقال نوشادر نیم مثقال مازو هشت مثقال زعفران
نبات سفید مصری از هر یک نیم مثقال اولا سیم من آب صاف را در دیگ سنگی یا گلی بجوشانند تا سه من آید پس
مازو و زاج و صمغ و برگ مورد و برگ حنا را هر یک جدا جدا بخیسانند و این سه را در آب کذا بر روی آب بگذارند
و بدانکه مازو را تنها نیم کوفته نموده با شش دوده را با نوشادر و مازو کنند و اندکی بسایند و صمغ را حل کرده
صافی نموده در آن ریزند و بسایند تا خمیر گردد پس آب مازو و زاج و برگ مورد و برگ حنا را صاف کرده با یکدیگر
با هم ریزند و در دیگ با آتش ملایم بجوشانند و بر کاغذ امتحان نمایند چون بسر رسانند فرود آورده نگاه دارند دو روز
و صمغ را با هم سنگ و نکو بسیده مخلوط نمایند و اندک اندک از آن آب ها در آن ریزند تا هم صرف شود پس قدری زعفران
و نبات مصری را آب جوشانیده مخلوط و حل نمایند و صاف نموده در مازو در ریزند و ملایمه کنند و مرحمت ملایمه
زیاده کنند بهتر است پس صاف نموده در شیشه نگاه دارند و عند الحاجه بکار برند و این مداد از کاغذ بر نمیگردد
و مرحمت شود * مداد دیگر * صنعت آن دوده حربی گرفته یک زر صمغ عربی سه زر صمغ را در آب صاف حل کرده
با دوده در ظرف آهنی یا سنگ آهن بکوبند و ملایمه نمایند اول یا دو روز و مرحمت زیاده نمایند بهتر است و چون غلیظ
گردد و مطلوب نمایند برگ حنا را در آب بجوشانند تا به نصف و با یک [illegible] صاف نموده اندک اندک داخل
نمایند و بعد ساری آب حنا بعد مطلوب داخل کرده و بس بند در حاجت ماحمه در شیشه نگاه دارند و عند الحاجه در
دوات کرده کتابت نمایند و این مرکب در شیشه باطل نمیگردد * مداد نوع دیگر پاپ ناوت روم حان * صنعت آن
دوده خالص حربی گرفته سیم آثار و مازوی سومه ربع آثار صمغ عربی خالص نیم آثار آب سیم آثار در ظرف آهنی یا چوبی که
مس بر سر آب نصب کرده با سنگ یا دوار دو روز ملایمه نمایند پس با چوب بی مازکه چوب رز در رنگ خالدار با نمک
که ریخته کرده در آب بخیسانند با سنگ دوار ده روز دیگر سر حل نمایند پس یک سر که مملوی کمله یلمک که چهار
دام صمغ عربی در آن حل کرده باشد یاده روز دیگر ملایمه نمایند بعد از آن دو دام نوشادر احمر که مملوی بمله
نور باشد داخل کرده ملحها روز و سانند پس با سیم آثار گلاب با دو روز ملایمه نمایند و بعد حمل روز صاف
نموده و در شیشه نگاه دارند با حرف ماحمه حل نمایند و عند الحاجه با آب گرم حل نموده بکار برند و بدانکه
نوشته باعث جریان مرکب مسود و لکن برودی کاغذ را متبرد و حاشای نوشته ریخته نشود اگر داخل نمایند
با اندک احل نمایند بهتر است * مداد نوع دیگر * صنعت آن دوده حربی گرفته هر قدر که مطلوب باشد کاسه مدی
که مملوی کف باشد نیمه خالص بی رنگ آب سر بر آن گل مارسگها ریک ندوله سکار که مملوی سوهاگا باشد
نیم بوله کف و گل مارسگها را با هم در ولیه نیمه دریک و نمیرا با آب بجوشانند نیم سیر ترس و لال صاف آن را
گرفته بجوشانند تا به نصف رسد و باد رده در ماون نماید بس سکار را نصف خام و نصف بریان ملایمه نموده

داخل نمايند باز روز ديگر سر نمايند و بكار برند * مداد ديگر * صنعت آن صمغ عربي خالص دو درم صاف خوبي
گرفته از هر يك يكدام فلفله بليله آمله از هر يك نيم بك آنها را ج ررد كه نيمه‌اي مرا كشمش باشد بوساي اجزار
هر يك يكدام فلفله و بليله و آمله را در آب صاف تر نمايند و همرا كشمش و بوساي ارا سر در ظرف علحده دو سه روز
بگذارند پس آب زلال صافي آن را گرفته صاف نموده و يك سير مر بور صمغ را با دوده حمر كرده از پس آنها ابدال
ابدال اصل كرده سفت سا در در خوب تكو بند و حل نمايند و در آخر نيم درم نبات مصري و بوريه آن نمك لاهوري
داخل كرده بار خوب صاف كرده نگاه دارند * مداد ديگر كه سهل الماخذ و روان و رنگين و براق است * صنعت آن
دوده خالص خوبي گرفته يك حصه صمغ عربي خالص شفاف مسب ٣ اجزاء صمغ را در آب خوب سحق سار حل نمايند
و دوده را در كيسه كرباس صفيق بسته نمايند و آن كيسه را در طاس مس بي قلعي انداز بند و بالاي آن ابدال ابدال آب
صمغ مسطور بريزند پس بكو نمالند و در يك روز تمام مسود * مداد ديگر صنعت آن دوده خوبي گرفته خالص
راج سفيد زرد و وزن مساوي صمغ عربي خالص شفاف چهار وزن خوب سحق سار را كو بيده در آب تر نمايند پس
آب صاف آنرا گرفته صمغ و راج را در آن تر نمايند و صاف نموده على الرسم با دوده در ظرف آهني با چوب نيم كه
بر سر آن مس نصب كرده باشد حل نمايند و ابدال ابدال آب سحق سار سيد اده باشد باده نوم و در آخر اندكي
بوساي مقدي و نمك لاهوري و نبات داخل نموده صاف كرده در ظرف شيشه يا چيني نگاه دارند و عند الحاجت ظرف
را خوب حركت داده در دوات ريخته كتابت نمايند * مداد ديگر * صنعت آن دوده چراغ بي نمر دو درم صمغ عربي
صاف چهار درم مازوي سبز دو درم و سه درم راج مركي يكدرم خوبي دوده را گرفته صمغ و راج را يك سير در آب حل كرده
صافي نموده در هاون بادسته تكو بند و مازو را كوفته وزن آن آب دو روي آن و بريزند و يك سير مسطور مرتب نمايند
و اگر طاوسي رنگ خواهند پس بگيرند برگ حناي خشك ٣ برگ مورد ١ رسمه وا فيمون از هر يك نيم درم اضافه آن نمايند
و يك شبانروز نگذارند پس با آتش ملايم جوش دهند و تيز بند نمايند در كاغذ تا آنكه سر تكند پس از آتش فرو گيرند
و بكرباس صافي بپالايند و نگاه دارند پس اندكي نيل و صمغ زرد در هاون اندازند و باندكه هاون دسته از آهن
تا برنج باشد و صد ساعت سحق بليغ نمايند و ابدال ابدال آب مازوي مسطور داخل نمايند با تمام صرف
شود و در آخر مقدري نمك هندي و نبات مصري در آن اندازند و بسايند و در قدم تيز بند نمايند با خط طاوسي رسد
نه اي مانند طاوسي رنگ برنگ نمايد پس از هاون بيرون آورند و تيز بپالايند و نيم درم مشك و يك مثقال
زعفران سوده در گلاب حل نمايند و در ظرف چيني يا شيشه نگاه دارند و بقدر حاجت در دوات كرده كتابت
نمايند نهايت رنگين و براق طاوسي رنگ خواهد بود * مداد مسطور نوع ديگر * صنعت آن دوده دهن كتان خالص
كه از مشك كتان در چراغ بي نمر خوبي آنرا تمام گرفته باشد دو درم مازوي سبز سنگين بي سوراخ و درم راج
تركي نيم درم صمغ عربي خالص چهار درم صمغ را در دو وزن آب تر نمايند و بگذارند تا حل شود و قوام عسل آيد
پس از آن در ظرف بگذارند و باد دوده در هاون حمر نمايند و مازو را خوب كوب نموده با چهار وزن آب تر نمايند
و يك شب بگذارند و روز ديگر با آتش ملايم بقوام آورند كه چون از كاغذ سر نمايد پس صاف نموده در ظرف چيني
يا شيشه كرده سر آنرا بر بندند و بگذارند تا پرده آورد بوده آن را دور اندازند و چيني با ديگر دوده سا و رد پس صاف
نموده در شيشه نگاه دارند و راج را كه صافي خالص باشد با چهار وزن آب آب خالص صافي تر نمايند و بگذارند
تا حل شود تير گردد پس آب صافي آن را گرفته جوش نمايند تا بقوام آيد و در چون از كاغذ سر نمايد پس
مورد ج تا آب مازوي مسطور نمايند پس عند الحاجت ابدال ابدال داخل نموده نمايند و بعد تمام متكو بند باشد

تا تمام آب صرف گردد از اول مداد کوفتن و صلایه و حل آن یکصد ساعت است و هر چند زیاده باشد بهتر است پس
صاف نموده رسیده تا طرف مس نگاه دارند و ماوی باید که از روغن پاک باشد * مداد که اسباب نیابد * صنعت آن
آنست که مداد تطور و معارف زر و زرنیخ نیابد ولیکن ستای ... طلا را حل کرده در آخر داخل نمایند و بجای
نصف زر صمغ عربی در مایه زرنیخ و پس از داخل نمودن طلا یکماسه زعفران را خوب حل نموده صاف کرده
داخل نمایند بعد از آن طلا را در اوان کرده نویسند بعد از نوشتن نوشته را صیقل نموده مهره سنگ جزع مهره
که امتلاط اسبان بران نمایند و اگر این مقدار زعفران و طلا را در یکدیگر نمایند بهتر است * مداد ناب حلحی سید الله
مرحوم * صنعت آن دود خالص چهار تولچه صمغ عربی هشت تولچه زاج مرمکی صافی یک مثقال از هر یک یکماسه مازوی
سبز ... مرتسمای دمی توسای احمر ... صمغ ... از هر یک دو ماسه دود را اولا در ظرف چینی در دیگ
گلی نموده ترک از رسه و ترک نمرید و بالای دوده کرده نیم آثار آب بران ریخته یاد دو ساعت بجوشانید پس دود آورده صمغ را
در آب حل کرده صاف نموده ظرف ... چینی کرده ... زاج را خوب نرم حل نمایند تا سه روز پس ادویه مذکوره
واحد احد نرم سوده و مازو را در آتش سوخته نرم سایید داخل آن نمایند و با هم یک روز حل نمایند و چون
آن آب حل گردد آب چوب ... داخل نمایند * مداد دیگر سهل المأخذ * صنعت آن مازوی سبز ... که
... نیم کوفته و باد ... آب آب در ظرفی کرده در آفتاب گذارند تا نم آن برود بسیار باشد که ترکا ...
نگذارند اگر در ان ... نماید ... دار در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد و بگذارند پس صافی نموده قطره قطره آب زاج ترکی
بران ... نمایند ... گردد ... اگر ... آب زاج ... داخل نمایند تا
سیاه گردد بعد ... دیگر آب زاج داخل نمایند که ... بکار برند * مداد ... دیگر ...
... گرفته ... زاج ... صمغ عربی ... گردد ...
... آن ... است ... احساح ... در آب حل نموده استعمال کنند * مداد ... دیگر * صنعت آن
... گرفته ... با آب صمغ در ظرف ... خوب خمیر نموده ... آب صمغ ... داخل
کرده در ظرف ... نمایند و بگذارند تا خشک گردد پس جدا نموده نگاه دارند ... بقدر مطلوب
آب صمغ ... داخل کرده بکار برند * مداد ... دیگر که ... برای ... است * صنعت آن دوده ...
... که ... مثقال صمغ عربی چهار مثقال ... مثقال ...
... مثقال ... مثقال ... دو مثقال ... دوده ... طرفی گرفته
... آنست که دوده را ... کرده ... خمیر ... نرم ...
... خمیر ... که در آتش ...
... صمغ عربی ... صاف نموده ... آب ... داخل
کنند ... آب ... دیگر ...
... آب صمغ ... تمام آب صمغ و صمغ تمام ... برگ ... آب ...
... صافی نموده ... با آب تمام ... پس آن را
... گردد صاف کرده ...
نموده کار نمایند * مداد ... دیگر * صنعت آن ... چهار مثقال صمغ عربی ... مثقال مازوی ...
... مثقال ... زاج ... کرد ...

بریان نمایند پس برآورده سوده باد روده مقدار یک شبانه روز بسایند تا غلیظ گردد پس صاف نموده
خشک نمایند و بعد الجفاف قدری از آن را در کاسه کنند و آب گرم بر آن ریزند و یک شب بگذارند مرکب نهایت
لطیف گردد* مداد فلفلی که در رنگ مانند مداد دوده است* صفت آن بگیرند پوست فلفل کابلی را و آب آس [illegible]
بجوشانند و بگذارند تا تمام آب آن خشک گردد و بربع رسد صاف نموده دوده چربی گرفته و آب [illegible] صمغ
عربی در آن داخل کرده نیکو حل نموده استعمال نمایند و اگر در بین ماء الحیات داخل نمایند بهتر و استحکام
زیاده یابد و نسخه ماء الحیات انشاء الله بیخواهد آمد* مداد لک که مایل بسرخی است* صفت آن لک خام خالص
را با زاج سفید که بهندی [illegible] یک [illegible] قلی که بهندی سجی نامند و سه برابر لک را در ظرف گلی
پاک ریخته آب را بجوشانند تا نیکو حل شود پس زاج و قلی را نرم سوده بر آن [illegible] و بار چوب خوش [illegible] تا رنگش
سرخ شود آنگاه از پارچه صاف نموده [illegible] نگاه دارند و بعد الجفاف قدری دوده چربی گرفته با صمغ داخل کرده
بکار برند* مداد دیگر* صفت آن لک [illegible] سفید [illegible] نرم سوده در ظرف
سفالی با [illegible] آب بجوشانند [illegible] پس صاف نموده در شیشه نگاه دارند و بعد الجفاف با دوده حل
نموده در دوات کرده کتابت نمایند* مداد [illegible] که کم است [illegible] مداد دوده است* صفت آن بگیرند تخم
وسمه را و در آب [illegible] بجوشانند تا غلیظ گردد و قدری صمغ عربی داخل کرده بنویسند* دستور گرفتن دوده آن است
که بگیرند چراغ روغن [illegible] اگر آب [illegible] خوب مصفا نموده [illegible] در آن ریخته فتیله از پارچه کتان
[illegible] اگر [illegible] در آن بگذارند و فتیله [illegible] باشد دوده زیاده حاصل می آید و ظرف سفالی صاف [illegible]
باشد و لطیف که بهندی کراهی نامند معکوس بر بالای آن گذارند بقسمی که هوای آن تمام بند شود که خفه
شده خاموش شود [illegible] چراغ [illegible] ظرف را بر آن معکوس گذارند [illegible] که قدری [illegible]
دوده جمع شد ظرف را برداشته دوده را از آن به پر مرغی [illegible] در ظرفی کرده [illegible] محفوظ دارند [illegible]
[illegible] جمع گردد [illegible] که سرخ باشد [illegible] کتابت می توان نمود اگر آب [illegible]
* دستور صاف نمودن دوده که سرخ رنگ باشد آن است که قدری آب در کاسه کنند و دوده را بر آن بریزند پس
از روی آب آن را برداشته چربی آن را بگیرند* دستور گرفتن چربی دوده آن است که دوده را در کیسه کاغذی کرده
در [illegible] بر بالای [illegible] بگذارند [illegible] گرم کنند [illegible] گردد [illegible]
[illegible] پس برآورده بکار برند و اگر مکرر نمایند بهتر است زیرا که [illegible] چربی در آن [illegible]
است* و طریق دیگر آن است که دوده را در ظرف سفالی مانند تنگ که بهندی [illegible] یا کراهی نامند کرده [illegible]
[illegible] کرده [illegible] پس بگذارند تا تمام آن [illegible] پس بکار برند
* فصل در بیان [illegible] ماء [illegible]* که هرگاه مرکب غلیظ گردد و در جریان مساعدت ننماید قدری از آن
داخل نمایند باعث جریان آن گردد* صفت آن برگ [illegible] برگ حنای [illegible] برگ [illegible]
[illegible] زعفران با آب باران خالص یا گلاب یا عرق [illegible] بخیسانند پس [illegible]
[illegible] بجوشانند و بگذارند [illegible] آب [illegible] صاف آن را گرفته از پارچه [illegible]
[illegible] که بهندی [illegible] سلطانی نامند صاف نموده در شیشه نگاه دارند و بعد الجفاف در دوات
[illegible]* ماء [illegible] دیگر* صفت آن [illegible] زعفران برگ [illegible] در آب یا گلاب
[illegible] پس [illegible] صاف نموده در شیشه نگاه دارند و بعد الجفاف بکار برند

* ماء الشعیر دیگر معمول از حاجی عبدالله خوشنویس مرحوم که مستعمل ایشان بود * صنعت آن برگ بید
برگ بادیان ـ سی که بهمدی کتابی با مثقال شیر مثقال کو به تامد برگ خبای حسل زعفران بوسای
مثقالی براده آهن راخوب شستی ساز از هر یک مثقالی ـ در آب خالص با گلاب خیسانیده بستور مسطور بکار برند
* ماء الشعیر دیگر از حاجی عبدالله مرحوم جهت خفقان مرکب * صنعت آن بوسای مثقالی ماروی سرپتی مر راج
از هر یک نیم تولچه خوب شستی مار سوره طلمی از هر یک دو تولچه راج سر بسیانیده اخراج کرده نموده در یک انار و آب
خیسانیده با آتش ملائم با نسف رسانیده صاف نموده در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت وقت آب درد راب
سر بسته باشد * ماء الشعیر دیگر * صنعت آن برگ بید برگ خام بادیان دستی از هر یک تکوله
بوسای مثقالی راج مثقالی براده آهن از هر یک نیم تولچه اخراج کرده در ظرف آهنی با مثقالی طلمی خیسانیده
پس جوش کمی داده در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت در دو اوقات کنند و دو سه دیگر تکوله مثقالی
مرداخل است و بدانکه این ماء الشعیرها با عنبر یان مرکب را بگذارد که مگس بلمبد و کرم بخورد شود ولیکن
به سبب بوسای مثقالی و راج بسیار حلل نگاه میدارند پس اگر آب سرد و راحت کنند و باشد او کمی داخل نمایند
بهتر است * فصل * بدانکه مشتمل است بر اقسام مربا و شربت در دوا از حرف الف الی مع الواو و حبابات ذکر یافت

* باب المیم مع الراء المهملة * * فصل در ذکر نسخ مربیات * * مربای آلوچه علة صفراویه نافع و تسکین
و اشتها کند * صنعت آن بگیرند آلوچه سلطانی هر قدر که خواهند و در دیگ سنگی کنند و دو سه جوش بدهند و
فرو گیرند و دیگر باره با عسل و یا شیره قند طبخ نمایند * مربای آلو بالو صفرا نشاند و به سور مربای آلوچه طبخ
نمایند * مربای بادام و پسته و چلغوزه همه همین است * صنعت هر یک از اینها آن است که از هر کدام که خواهند
باره آن را بگیرند با شیره قند صاف طبخ نمایند * مربای بادام جهت سرفه و خشونت سینه نافع است و به سور
مربای جوز ببست مثل و بعضی بادام باره را در روغن باره داغ کرده می خیسانند و بعد از آن روز از آن بیرون آورده
با عسل پرورده بکنند * مربای پوست ترنج مفید دافع و مقوی معده و دل و مسکن ماع و رافع اسهال و مقوی آن
است * صنعت آن بگیرند پوست ترنج هر قدر که خواهند در آب خالص شیرین دو سه جوش داده آن آب را
بریزند پس آب شیرین بران ریخته طبخ نمایند تا نرم شود و با شیره نبات یا قند بقوام آورند و در آخر زعفران
و اندک مشک و گلاب سوده اضافه نمایند * مربای جوز بویا را پوست کنده را محکم گردانند و سه روز را نرم کنند
بعضی رطوبات معده نمایند و تقویت جگر دهد * صنعت آن نشاسته کردگان باره که پوست اندرون آن صلب نشده
باشد و در آب آهک نگذارند پس به آب شیرین بجوشانند و دو سه روز دیگر در آب شیرین بگذارند و هر روز آب
آن را تازه کنند تا آنکه تلخی آن مطلق برطرف شود و سوزن در تمام با شیره در جرم آن داخل شود پس در عسل یا شیره
قند مقطر رومی بعد رجاجت بجوشانند تا پخته شود و فرو گیرند و در ظرف چینی نگاه دارند * مربای شاه آلو طبع
را نرم سازد و تسکین علة صفراویه نماید و حرارت المزاج را نافع بود * صنعت آن الوی خالص هر قدر که خواهند بگیرند
و در آب بجوشانند و با قند و یا عسل طبخ نمایند * مربای شقاقل بادزهر دفع ریح آورد و مسمن و مقوی اعصاب
و کمر و گرده و مثانه است * صنعت آن بگیرند شقاقل و نمد هر قدر باره را پوست آن را جدا ساخته در آب آهک صاف کرده
که قدری شدی داشته باشد زمان را نگردد و بلسان او را کمتر بخیسانند پس برآورده با آب صاف پاک بشویند
که آهک دوا از آن دوا نماند پس با آب شیرین خالص طبخ نمایند تا نرم بشود گردد پس با شیره نبات و یا عسل مصفی
هر کدام که خواهند تا آنکه نیک طبخ داده اند با آتش ملائم در دو قسم با شیره گردد تا کد شیره نبات

یا عسل آن مقدار باشد که معادل را برسد و اگر در آخر طبخ مشک یا گلاب سائیده اضافه نمایند بهتر گردد ادوی
* مربای کمثری بصنایع؟ بدو مقوی زیادتر کرده است * صفت آن بگیرند امرود خوب آنکه خوب رسیده باشد و از پوست
و تخم پاک کرده * و باشد و پاشند بقوام آورند و مربای ابریج و مربای اجاص و مربای آملج و مربای املیلج و مربای تفاح
و مربای تمر و مربای تمر هندی و مربای حوب حسمی و مربای جوز بوا و مربای انبه و مربای جزره و مربای سفرجل
و مربای فرنج و مربای دارفلفل هر یک در محل خود ذکر یافت * مرجان بفتح میم و سکون رای مهمله و فتح جیم و الف
و نون معروف است و بهندی مونگا و مرامات باشد زیاده تکون آن از اجزای لطیفه از صفائح لزجه متخلفه با ماهیت
و هوا مستحیل که در خلل و فرج آن بعض احجار و در یا ممر مدرسد و ممسک ناس انبات و با سرات گوا کب د نگر
اجزای ماسکه آن مستحجر و متحمل ممرا است گسته صعود و میل بمرکز خود نمایند و با خود سایر اجزا را بر صعود
مقهور نمایند از مسافل و خلل و فرج آن احجار بروز نمایند و بعد بر رو و مقارب اجزای هوائیه مستحجر گسته بدان
هیئت بسگردد که مسامه مسود مایند مورد باخی و شاخ و بدان و بعضی ها از اندانه ها واقیات و در آمدن شاخ و برگ
و صمغ و بعضی ها از مثل نباتات و بعضی و موسا بی و بعضی ها از معادن واحدا را از الله اعلم بما جعل ولما جعل و اين شرح
و شعلد رساه مه باشد و شرح آن بهمر و ادوی از شمله آن است و مزاج آن سرد و خشک در دوم است و بعضی سرد در اول
گفته اند و ساه آن بهتر از اقسام آن است و مروت و بهوست بهوان غالب بر و یکدرم آن را بادرم حمیع سموم داسته اند
و سایر افعال مثل بسد است در حرف الباء مع السین ذکر یافت و تعلق آن بر معده برای جمیع علل آن یا اختیاط باید
* سوراخ ان آن است که در کوزه سفالی کرده بعد آنکه آن را ریزه نموده باشند و کوزه را گل گرفته در تنور نگذارند
بلوخته و سفید گردد اما سوخته را مایه نرسد اگر بدل دفعه سوخته نگردد مکرر نمایند را از برای حب ول جلب
و بر وضعت آن است پس در آورده نرم سائیده استعمال نمایند * حب مرجان جهت ادرار طحال و رفع سده آن * صفت آن
مرجان سخته قرطاس قوطی؟ مکرکرفس عاقرقرحا بس سنبل ملح هندی سطرح هندی از هر یک یکدرم و بهم نوسب؟
بهم کسرر و نمکحمی از هر یک دودرم و سه سبب نمانی نمدرم اجزا کوفته بیخته با آب برگ تمنک باره سرشته حبوب
سازند هر حبی بقدر نخودی اطفال را یک حب صبح و یک حب شب و جوانان و کبران را یکدرم با سرکه
کمربا با طمع اصول بررویک نسخه حب مرجان در حرف الحاء در حبوب ذکر شد و آن در ادماد و سفوف مرجان در سفوفات
ذکر یافت * مرداسنج معرب از مرداسنگ فارسی است و از اسرب و نحاس و سایر معادن سوای آهن تعمل می آید و سعول از
رصاص اسود است و ... معمول آن مائل بگرمی و در آخر سیوم خشک و معمول آن سرد و خشک و سفید کرده آن
لطیف تر و اقوی است و اقسام آن سرد مثال و با قوت محلله و با نشه و مغری و بدان مجفف و مملید و حابس و جرب
گوشت زائد فاسد و رویاننده گوشت صالح والتیام دهنده زخمهای عمیق و جوف بد و سرکه ملتئم بدن شی سرکه زایل
گردد درد ... و سائیده عسل سرد و طلای آن با آملسیاه کسید؟ جلد سفید گردد آن دو زخمهای جالس امدمال دو زخمی و
... و جالی کلف و مسکن جذب ادویه بسد و جهت رفع بدبوئی عرق اعضا و سمع اذا را زحمی و ... جلد بعاسب مو برخه و صا
بار و غن گل سرخ و طلای آن با روغنهای مذکوره در هر الی ملب در زیر بغل مانع رنجش مواد است بدل و جهت رفع آثار
حکه و جوشهای ... مصمد تحلله و سوختگی آتش و آب گرم و با سرکه و روغن ر بمور جهت رفع ثقل رد را کتمال
جهت سلاق و جرب و با خمه و سرخی چشم و خون بار و غن زیتون بسیار نرم سائیده باعلوط گردد و رس ادویه استعمال
است و سائیده آن با شمل آن گوگرد که با سرکه و روغن مورد طلا کشند جهت سری رحوت های سر آب و اسمی الله ولد الدمام
و مقه رعما را بالذات آن نمد اند بلکه مغنی ادویه مناسبه آن دانسته و سمری نموده که سوت تملدوم از سفید

کرده آن باطراف مجروح الفم کرم مینمایند وبعضی کبار شیخ الرئیس رحمه الله فرموده که زنان در بلاد ما اطفال جهت
جراحت امعا را امثال مینمایند وحکیم میر محمد مومن مینویسد که در بلاد دار المرز دیدم که جهت رفع کرم یا سیر
بمانده وحرکت میفرمایند با آن کرمها دفع میشود ما یعنی مکوف است در الواقع در دفع اسهال کرم بسیار نافع است ودر
درمان آن کسانیکه با احساس بول انصمام شکم وتشنج عظیم وضیق النفس * دیگر صفت مرولسنگ آنست که
موی انگدار در میزیع باهم سوخته بر درد آن بسیار نافع دو حوجه مجروح شود پس سطوری کرده سر که دارند
وجراحت حسبه وجراحت آن بسیار باشند اوزند و بامر وآن طبخ دهند تا آنکه جوهر او مستوی گردد پس
از حوضها کرده با موزون آن بمانند از آن بمانند وهمواره بر جم ریسند وهر سه روز برد وآب دهند تا حماروز
که حرف صاف شود واجرای جام دوان بماند پس همه استعمال نمایند وچون که آن را ستعمل کنند مرتب باشد
نفع وکسر سم ومانکوب را بهیمه مرکب مسند تا آنکه آخر از دست سنبلی بچه ستعد تا آب با طلا بسایند وعلیه میوا
سفت با طلا وساده میسم عقد نمایند تا آنکه سفید گردد واین مستعمل اطبا است در اطلیه قاطعه را چند کرده
ریزند وسایر اعضا سمع عرب ادمال دیگر ودرد ورد وعموما است * دیگر عمل آن مرعد که حواسی درم تکوین
بامر موزون آن بمانند آن برابر برند آمیزند که چهار انگشت در بالای آن آید هر روز سه وچهار دفعه با چوب بر هم زنند
وهر هفته تکمیل آب را بسیار نمایند با حمل روز وهمان تعمیر هر روز برده میرده باشد پس حمل نموده درم
مرده عمل الصاحب استعمال نمایند * حب مرد اسم جهت آنست در حرف التاء در حموضت کو افت * مرهم مرد اسم
جهت جرب وریش اعضا وجروح بعد وجروح صعب ریختن وسوختن از آتش وآب گرم * صنعت آنکه مرد است درم
مرد اسم را بامر که تکرار بسایند همه با حمل سفال روغن گاو که تکمیل وتکمیل از آن ستعد باشد مجروح
نموده استعمال نمایند وا گرای برای سوختگی وزخم حادث از نوره تکعد سفیده بیضه مرغ تازه مجروح نمایند
اولی است را کمرسم مراهم مرده استک در مرا مرا نساء الله تع خواهد آمد * عمل دردگیر سیر وجاب
بدانکه مروح وصبر برد روغن از ازاله از عمل مرو طمات وهمها که برای بر می رطلاحیت برای صابا بند
صد ورسمه بالله * مروحنکه بمسمل میرسد صد بمالند که حمل ملی را ازاله بر د * صنعت آن سوم ورد
مقسوم وروغن حمری سی درم ممعد چند درم نبطه درم ما برگ احمد بر همه بمالند * مرح دیگر سفید را
درم کنند ودر نفس ناری دهند ومرقه وضیق النفس را جواد ابر توصف نبانند وجواد از ماده علیطبع دهند * صنعت آن
نمد گردد و بر موم زرد از هر یک ست درم روغن باد ام بادام روغن تخم کدو وما کسید بارب هر کدام که مناسب
باشد حمل درم اگر در طب رسوند زیاده مطلوب باشد سراسر تا بسبرد حمر با بر اضافه نمرد * تا سیره برگ
حربه باره ارسال اسفاو مربع نمایند * مروح دیگر جهت التهاب سینه وسرفهای حرارت وورد اب الصدر ولوازم ملتهبه
نافع * صنعت آن موم سفید تیغ سفال روغن گل مسفال در هم بگداخته وبا آب خیار وکدو وبرگ کاهو یکو
بمالند وبموم بمانند وهر گاه در طب زیاده مطلوب باشد بجای روغن گل روغن که وبمانند وسفیده تخم برگ
بیدو برگ خیاری دهند وچون زنگ ادی سبب مناسب آن را بمرد وطی احصر مناسب

* فصل نوزدهم آنکه مراهم جهت مراد به مرکب اند وچگونگی آنها بدانکه مرهم را در اکثر اطبای لفت
لست وبعضی گفته که ترکیبی است سمت دارد برای معالجه وجرئه را ممکنه آنا است که مسیح آن انمراط است
ودمی رای اوراب مرار گوشت که با خار است ودوا یعمال خراحت از بط گوشت واسکه قاطع باشد ما بند رو کار نالند
دوای اکال قاطع گوشت است را بنا کرد اسد عمو پس استعمال کرد دوای اکال قاطع گوشت مست باشد را با دوای مهری

از ایراد دفع ضرر آن از اول حصر بکند اختیار کرد از برای شربت آن موم برد پس بعد از آن الماس جمع کرده شد در آن بداخل
کردن ادویات مصنوع ترابث * و با آنکه دانسته که دوای جسد نرم سازد تا که با موم و روغن جمع آورند و ملطفات فرح
و جراحات بعضی از ورام بدل کنند آن را مرهم گویند و این ادویه با مسهلات لحم را اند و با ملحمات و ملونات
و با مندملات و جواذب بر باد و بکار اکاله و سیلان لحم و منضجات و محللات و ملینات و غیر از اینها * اما دوای منبت
لحم آن است که در قروحات و جروح گوشت بر رویاند و خون نکند در موضع جراحت تا سطح عضو گرداند و بیان وی آن
است که بعد از مزاج و ورم آنچه بر او کند تا آن خون منعقد گردد و گوشت گردد و این فعل از دوائی حاصل شود که باری
جففی بلیغ باشد بی لذع و شورش با اندک جلائی مثل مرداسنگ و دم الاخوین و مانند آب بلیغ و زرد چوبه و کندر
و ملحمات نیز اوید را و سازگند و صبر و نبات و کرسنه و ابرون و زرنیخ و مانند اینها * و اما دوای ملحم
آن است که سبب تجفیف و تلطیف و بعد از خوردن مزاج عضو و خونی را که وارد جراحات شود به نوع قوام چسبندگی
و اسپات الدو ابعاد فلحم صالح شود که جزو عضو گردد تا جراحت زود با صلاح آید و این فعل از دوائی حاصل
شود که باری از جفت و عفونت و چسبندگی باشد با خون مذکور را بنوع قوام و چسبندگی باشد با خون
مذکور این نوع قوام و چسبندگی دوا باید داد مثل آرد رصمغ عربی و کتان و مانند روس و کافور مرهم و کندر
و راسن و مصطکی و سریشم و دم الاخوین و صبر و سبب این علل الطوار و جاوشیر و صبر و سرشکی و مانند اینها
و این را منبت اللحم نیز نامند * و اما دوای مدمل آن است که رطوبتی که در ماسر لبهای جراحت واقع شود در آن
رطوبت از رحمت و عفونت و چسبندگی اعتدال کند با اعتدال الصاق و صلابت لبهای جراحت شود و این فعل از دوائی
صورت بندد که تجفیف با اعتدال داشته باشد با یکدیگر رطوبت مذکور کند در قوام مطلوب حاصل شود
مانند سرمه و امثال مانند و صمغ و عفص و دم الاخوین و صبر و زنجار و امثال اینها * و اما دوای جاذب آن
است که در سطح طلاء و جراحت کنگی احتمال کند مانند سبب آن حکمی از آفات محفوظ باشد تا آنکه جلد طبیعی بر روید
و این فعل از دوائی حاصل میگردد که تجفیف وی زیاده از دوای مدمل باشد و باری لذع و حرارتی نیز باشد مثل گلنار و
گل سرخ و قشر گلنار و پوست انار و مازو و طباشیر و سبب بنایی کحل زنجفر و مس سوخته سفیده و صبر و روسختج و
مانند اینها * و اما دوای اکال آن است که خورنده گوشت عضو باشد و نفوذ و جلاء و تحلیل و تفریق وی نیز بحدی باشد که
از جوهر گوشت چیزی با خود بیرون آرد مثل زنگار و نوشادر و زرنیخ و آهک که آب بنا بدان باشد و اسنان و این و زنجار و مس و
امرود و انسان اینها * و اما دوای منضج آن است که از سبب وی آن باشد که خلط را نضج دهد و این اثر از دوائی حاصل شود
که حرارت با اعتدال داشته باشد و باری قوت دافعه نیز باشد که خلط را که مادۀ درد است حل خود نضج مانند مثل
گندم خاسیده و حضض و ترکیب سطحی و تخم کتان و زمان استد و امثال و امثال اینها * و اما دوای محلل آن است
که سبب حرارتی باشد ملینه و از عضوی که در آن محتبس شده باشد تحلیل کند جزو بعد جزو تا آن را اینچنین گرداند
که مثل دارچین و سقنقور و خطمی و تخم کرنب و غیر اکلیل الملک را پوست زرد چوبه و جند بیدستر و مانند
اینها * و اما دوای جاذب آن است که کشنده باشد اخلاط و رطوبات را و وجعی که ملاقی آن است و حرکت دهد بوی آن
به سبب حرارت لطافت که از دوائی اثرا گرمی وای تکمیل باشد تا بعد از آن شود که متمکن حار و غیر آن از عضوی
که فرو رفته باشد را بیرون آرد مثل زراوند طویل و سداب و جرجیر و راسن و ترک بعد التحمر
و مانند زرگس و زیتون و مانند گوشت جلوزن و مانند اینها * و اما دوای جالی آن است که زایل کند عضو باشد و دفع
کند وطوبت لزجه و جامدات که در سطح عضو با دو حرکت دهد و در سازد مثل عسل و زراوند و زرد چوبه و صعتر

و سکبینج و ابر روت و زفت و غیر اینها * و اما دوای مقطع آنست که بسبب لطافتی که داشته باشد نفوذ کند میان خلط
لزج و غیر تکه بدان چسبیده باشد تا آنکه از عضو آن را جدا سازد مانند خردل * و اما دوای منضج آنست که انساد
مزاج روح و رطوبت آن عضو کند به تحلیل نمی رسد که صلاحیت تحریست و بدل ما یتحلل آن عضو نیفته باشد
و اشیاء نضج دهنده باشد که عضو را بسوزد یا بسوزاند بلکه بحسب رطوبت باشد زیاد از ایشان دارد و عمل کند در این
بعضی حرارت غریزیه و بعضی بارد آنرا مثل زیت شرح و زرد و بابونه و داروی و نرگس کنوبر و مرغوب و غیر اینها
* و اما دوای منبت در این مرضی است که ساقط رطوبات در وقت جرح بوده و آنرا زیاده گردانیده و نگذارد که حبل و سد نموده
مثل موم روغن از جمله دواهای مراهم در این است که در بس منفعتی را باصلاح آورد مثل زراوند طویل و سعد و ابر روت
زراوند و معروف و زاج سرخ سوخته و پوست انار و کندر و ابن و حاوشیر و ادویه سوخته آتش است مثل مقل * ستم
مرغ و آملج و سبیه و حمار ... که و برگ بارهنگ و پوست درخت صنوبر و گل ارمنی و صندل سفید و اب و مرداسنگ و مقال
مقدلیر * و اما دوای ... است که خون از جراحت باز دارد مثل صبر و کندر و دم الاخوین و پشم خرگوش و خانه عنکبوت
و غبار آسیا و ابر روت و باسلیقون و قلقطار و جبسین و غیر اینها * و ادویه ملینه پس از آن جمله است مانند داروی و شمع
خطمی و اس و مقل و مسعد و ... روغنهای رطب و روغنها و شمعها و غیر اینها بسیاری از ادویه مراهم است که در اکثر
این باب مذکور اند و این آثار از اسباب مرضی زیاد با وجود آنکه هر یک نگرانند با عمل مرکب القوی بود
آنها مانند سرمه و ابر روت و مقل اب و زاج و مرداسنگ که از جمله دواهای اند که گوشت در جراحت میرویاند
و معهذا اگوشت باشد در وقت جراحت مجبور ... در وقت جراحت استعمال میکنند و در ریشهای مزمن بکار می برند
و در دوارهای ملحم ... الله حمایتی از افعال و خواص مفرد از دواهای مرهم در مفردات به تفصیل معلوم
میشود امثال ادویه مجتمعه از غیر فیض بسیار مرداسنگ و صندل ... است هنگامیکه ورم شود در جراحت
نباشد در وقت جرح و خروج محتاج باکثر این امراض یعنی رویانیدن گوشت و التیام و اندمال و حمل گرداندن که حشر
است و حلال و ادابه گوشت باشد و قطع آن مراهم را به حسب آن باختلاف مراتب طبقات و درجات ترکیب باید نمود * چون
این مقدمات معلوم شد که مراهم از حکم بداد و به ترکیب ممتاز اند ترکیبیکه صاحب طبیعة سلیم و حاذق درست است
از رای مرعی از اعراض از دواتی که مناسب آن باشد مرهمها می تواند ترتیب داد که در وقت احتیاج بکار ارد و بعضی
از اینها از جمله امثال مذکور مساند بار بادی ... در ووالد ترکیب بهم رسید * فرضا اگر کسی را مطلب اسباب ... باشد
و خواهد که گوشت تازه در جراحت برویاند و سد مثل سرد مرهم حل مناسب است چرا که مرداسنگ و سرکه لحرای آن
مرهم انداز باشد و مرد و در رویانیدن گوشت است و اندمال جراحت و اگر مطلب تنقیة جراحت باشد از اوساخ و مواد متعفنه
و رویانیدن گوشت در وقت جراحت عادة که مرهم حواریین مناسب است و اگر غرض ابقای گوشت های فاسد باشد مرهم
زنگار و مراهم ... واد است و اگر غرض انضاج باشد مرهم عسل و اگر غرض تحلیل باشد در مثل سلعه و خنازیر
و اورام صلبه مرهم دیاخلون لایق حال است و همچنین سایر مراهم و بعضی آنها از ادویه که از ان ترکیب یافته اند می
توان دانست * و باید دانست که اجل روغنها در مراهم از جمله و جهات یکی آنکه مرکب از روغنها را یعنی در جراحت
و قروح است ... و تخفیف ... و در روغن گل سرخ تخفیف اقوی و قبض و تقویت در روغن انار که زیت
نرا گرفته از زیتون خام است و در روغن عورد انضاج و تحلیل بلغمی و در روغن زیتون رسیده تحلیل اقوی و تنقیه
قروح در روغن کوهیه و تبرید و ترطیب در روغن بنفشه بادام و مانند اینها و برای ... در روغن زیت السراج که دهن
زیت ... شمع ... ردین زیت لانفاق است ... که روغن کنجد است و در سواد باشد و در باشد ان

باشد که روغن کنجد نصف موم باشد و دیگر آنکه به سبب روغنها بقای دوای مراهم بیشتر می‌باشد بنابر الصاق
آنها بر عضو مجروح طولی می‌یابد پس لا محاله تأثیری بسیار می‌کند و نفع بیشتر مترتب می‌شود بی آنکه مضرتی از ادویه
به عضو مجروح رسد این جمله از جهاتیست که در اصول الموازنه مذکور شده* وجه دیگر آن است که در بعضی مواضع روغنها
کم خلط می‌کنند و اطبای کسلان مسیح ثلث‌وار و امثال آن ادویه را از جراحات می‌نمایند که نمی‌گذارند که ضرر رسد تا بهبود دیگر
آنکه روغنها حفظ قوت... و اطبای کسلان نمی‌گذارند که در خیابان سیالیت روغنهای مستعمل در مراهم بحسب احتیاج
بسوی تبرید و ترطیب و تسخین و تحلیل رفت و ذکر حل که مثل روغن کنجد باشد و روغن گل سرخ
و روغن مورد و روغن بنفشه و نیلوفر و خیری و روغن گاو و مثل اینها است* و از جمله مرهم به واسطه بعضی وجوه است
یا فائده دیگر که استعمال اجزای مرهم می‌کنند و اقسام صالح می‌شود که در جراحات گرد و به سبب ما نعت روغنها
سیلان نکند* و به سبب موم روغن در مرهم ما حسن مذکور گردد اما که با موم زیاده بر ما امراحلاط باشد و ممکنه
مدتی دیگر در آن نماند و الا مدتی دیگر ناب مساب ارتسد در زیاده بودن در روغن در رقت آن درجه
موم و روغن باید مساوی که همراه روغنها روغن گل سرخ است اگر در زمستان باشد در هر ده درم
روغن یک درم موم داخل کنند و اگر در تابستان باشد سه درم و بعضی مراد مان دیگر و حکیم مرحوم محمد مومن
در تحفه نوشته‌اند که شرط است که در زمستان در مراهم زیاده از نصف روغن اجزا نباشد بلکه باید که ادویه حرور روغن
و موم ربع حرور باشد* و از جمله در بعضی مراهم از جهت آن مذکور است و برای زیادتی تلیین و تحلیل
می‌باشد مثل کوهان شتر و پیه مرغ و بط و مانند اینها* و از جمله احتیاج بعضی مفردان معدنیان گاو و غیره به واسطه
زیادتی تحلیل و تلیین است و پیه مرغ از جهت زیادتی سرد و تلیین است و روده مرغ به واسطه
تلیین است این بود مجملی از احوال اجزای مرهم که ذکر کرده شد و زیاده بر این اینجا گنجایش ندارد* اما طریق
ساختن مراهم و کیفیت آن اسرار در آنجا است که اول ادویه تحلیه باره حوب احتیار نمایند و اسامی مرتبه
دیگر نا کرده کنند پس از آن اگر دوای است که کوفته مسود بنکوبند و نرم به نرمی اگر
هاون سنگی طلب باشد مثل سنگ سماق که در کوبیدن جوهری از آن هاون داخل نشود بهتر است و نیازرده باشد
به نرمی تاریک مربع دیگر بکوبند و کامل غبار شود زیرا که بعضی ادویه
جمود صاد که ملایمی که از آن موضوع است ظاهر می‌شود
از جهت درستی آسمی است که ادویه که احتیاط مذکور بکوبند
و به نرمی بعد از آن ترکیب مخلوط نمایند و آنچه صمغ باشد مثل جاوشیر و اشق و مقل و
را به سرکه و مثل و مانند آنها در دوای مایعی مطلوب است از مرهم مثل سرکه و آب آنکه با
امثال آنها حل ساخته باشند باحل که جوهری حل باشد و بعد از آن صاف
کرده داخل کنند و اگر دوای مایعی در مراهم نبوده باشد حتی المقدور آن را در هاون نرم نمایند و بعد از آن در
روغنهای مرهم اگر حل کنند در حمری مایع حل کرده باشد
و که آتش که اگر بعد از حل شدن در آن که حل شده باشد از
بگذارند کنند که ادویه آخر نمایند آن اکثر
و بعد از آن حل نمایند مرهم حل نمایند پس از آنکه دوای دیگر داخل
کرده باشند و اگر دوای باشد آن را نمایند و را روغنها حل نمایند پس از

داخل کردن در آنها دیگر * وطریق ترکیب آن است که موم را در روغن یا شحم گرم بگدازند و از آتش برگیرند و گرم گرم
بر سر مرهم سه اول در آن حل کنند پس از آن صمغها را حل کنند و اگر وقت داد و تنه صمغ داخل باشد روغنی که موم
داخل شده باشد حل کنند و از پارچهٔ صافی یعنی بارکی بگذرانند و صاف نمایند و بعد از آن با موم گداخته
و نیمهٔ روغن ساخته شود پس مرهم را بسیار بهم زنند که سرد گردد و پس صمغ داخل کنند پس بعد داخل کرد حاصل
آنکه اینها داخل کردنی است نماید که اول در روغنها که حرارتی داشته باشد که اینها حل شوند اول آنها را داخل
نموده حل کنند و آنکه بگذارند که حرارت روغنها کم شود پس دواهای حلیله که کوبیده اند و بیخته داخل کنند
و چند آنکه دوا ایند در مرهم ریزند با تکو مصری و بیل ساخته گردد و اگر ادویهٔ صمغی را باید مستکی و علک البطم
و مسامی و زفت و راتینج و کندر و امثال اینها در روغن مضاعف یعنی در با یلی که آب کرده در آتش بگدازند
سپس آنکه طرف کوچکی را روغن کرده از روغنهای مناسب و میان آن ظرف آب گرم بگذارند تا روغن از حرارت آب
گرم گرم شود پس اندر آن صمغها را در آن روغن اندازند و پیوسته حرکت دهند تا حل شود و بعضی اندر آنکه بعضی
است با یلی نیست و بعضی که لازم نیست شمع آن نکته بعضی آن مساوی عرض مطلوب است از جمله آنست که اگر در
مرهم آهک از برای سوختگی آتش و غیره بکار برند در آن مبالغهٔ تمام در غسل آن می باید نمود و مکرر می باید شست
با دل با حرارت آن با شد بر طرف شود و بیش مخصوص وقت جمعه آب که از برای حسل گرد است و روح مطلوب است
نماید اگر در بعضی مرهمهای دیگر که بواسطه اسپاد گوشت باشد و آنها باید در روح باشد بعد استعمال نماید
با ستهٔ آن داخل می باید کرد نکته آب دادن آن که وقت آنکه اول سفارش نکرده باشد بعضی بعض آن را که
در مرهم سفید و مرهم کافور داخل کنند و اسطه روپاندن گوشت بکار برند می باید بسیار با دست حرارتی که از آتش
کسب کرده زائل شود و اگر در مرهمی که از جهت خوردن گوشت باشد باید استعمال نماید احتیاج به شستن ندارد
و همچنین سایر ادویه دیگر که نفع آن مسهل باشد در رویاندن گوشت در تحلیل ریشهٔ قروح و خوردن گوشت
زائد پس جمله از برای رویاندن گوشت بر دوریم و ح تازه بعضی صورت رد و ما بر مواضع لازم نیست ما باید
مرداسنگ کند و مرهم حل می باید نیست و اگر در مرهم دیا حلون بر شود که از برای تحلیل است بیند نیست
* وطریق شستن مرداسنگ سوای طریقی که عموما امثال آن را می شویند چنانچه در شستن سفیداب و مرداسنگ
مذکور شد آن است که مرداسنگ را بسیار نرم صلایه کنند و با قدری آب نمک در ظرفی کنند و آن قدری آب در آن
بریزند که چهار انگشت بر روی آن باشد و وقت زور بگذارند مرداسنگ پوست بر هم زنند و بعد از آن آب را بریزند
و آب دیگر داخل کنند و بازند شود و همچنین دیگر بگذارند و باز بریزند و آب تازه داخل کنند و همچنین با حوصله زور نکند و
همچنین عمل آن که آب نیست پس حسل کنند و وقت ساره رنگ داشته و در کتاب ارما ذاس جمع دو بند بر مرداسنگ
در مرهم که باید باعث کرکره آن حال است که مرداسنگ را چندان بسایند که مثل غبار شود بعد از آن با
روغن آب بریزند که شروع در حل شدن کند پس حسل کنند و با روغن مذکور طبخ نمایند آهسته تا حل شود
و در اثنای طبخ بر هم زدن ترک نمایند تا سوخته شود که مرداسنگ به دیگ بچسبد و از روی آتش بردارند و لحظه
بگذارند تا همان نرم می شده باشد و باز بر روی آتش بگذارند تا حل شود و اگر مرداسنگ را با آب در آفتاب با حمد رود
نمایند تا سفید شود و مثل غبار گردد و بعد از آن حسل کرده داخل مرهمها کنند زود تر طبخ می یابد
* وطریق شستن موم در مرهمها اگر احتیاج شود چنان است که موم را بگدازند و در آب بریزند چند مرتبه تا بلورید
زیرا که دیگر در آن طعم موم نماند * وطریق شستن زفت و راتینج و روغن زیت بهم می باید داد

چربی اسهال آن از بوته ارباد نج پوست بره و ادلسماوه رها حصان است که پس از آن گذشت که درمان بیمار
نرم صلابه نموده آب دران داخل کنند خوب حرکت دهند تا اینکه نرم باشد غبار نشود باشد مخلوط با آب گرد و آن را
با همگی دو طرفی دیگر بریزند و اینکه درست است و مشهور خوب باشد و بعد شد و به پستی باشد با ترمید باید صلابه
کرد و آب داخل نموده نرم آن را گرفته و همچنین باز دیگر درستی دران نماند و تمام باشد غبار گردد پس آب طرف
را بگذارند تا آنکه اجزای آن تمام ته نشین شود و آب خالص بر آید پس آن آب را بریزند و آن را برداشته خشک نمایند
و باز در سنگ سماق صلابه کنند تا خوب خاطر جمع شوند و بعد از ان داخل مراهم نمایند و همچنین در داروهای چشم
و اگر چنین کنند که بعد از حصول در سنگ سماق باز بسایند و بکار برند بهتر است * اصلاح دری آن است که بعد از آن
که دانه آن را بیرون آورده باشند در مادون بادامی رزعی زیوت با مغز دانه بند الحمر و امثال آن نمایند پس ما بین
ادویه دان اعاده نمایند * فصل در بیان مدت عمر بقای انواع مراهم * بدانکه تشریح نموده اند که انواع مراهم
مدتها باقی میمانند و هر چه مرهم جامد است باشد تا مدت سال قوت آن باقی میماند خصوصاً آنچه دران مرکب
باشد و بعضی را عقیده آن است که مرهم هم که از زیت باشد و پس ساقط میگردد را اما آنچه در آن سموم باشد
بعد از یک سال استعمال نباید کرد و این قول است راجح و نیک سبب سرعت فساد سموم چون این فصل
در ذکر مرهمها است و مراهم برای معالجهٔ قروح و جروح است بخاطر فاتر رسید که فایده تکمیلی ممدی
در بن باب ذکر نماید تا باعث ازدیاد بصیرت معالجین گردد * بدانکه جراحت بکسر جیم و فتح راء والف و حای
مهمله مفتوحه است در اصطلاح تفرق اتصالی را گویند که در گوشت واقع شود و مقرون بچرک نیامده باشد * و قرحه بضم قاف و سکون
را و فتح حای مهمله و آن تفرق اتصالی را گویند که در گوشت بود و چرک از آن بر می آمده باشد اعم از آنکه ابتدا
جراحت بوده و چرک آمده و یا ورم بوده و منفجر شده * و قرحه هرگاه دیر بماند و کهنه شود و عمق و غوری بهم
رساند و کنارهای آن سطبر گردد و صلابت بهم رساند و درد آن ساکن شود و چرک نضیج یافته آن بر طرف شود و رود آب
ضعیف از آن بیرون آید در اینصورت آن را ناصور نامند * اما فایده علاج آن است که اگر جراحت اندکی باشد و بند
نمس سما بعد از آن لبهای آن فراهم آید در اینصورت هیچ احتیاج بعلاج دیگر نیست سوای آنکه در دو طرف آن
چیزی از لیمه با پسته کهنه موافق ریخ و مثل جراحت سازند و بگذارند و پارچهٔ بران بپیچند و به بند بندند و آن را
وبادهٔ گویند پارچه کرباسی که جراحت و یکمگسها از ابدان مستعد رباط باشد و ملاحظه از غذاهای غلیظ و امتلای
از طعام و شراب نماید و بگذارند که در جراحت چیزی واقع شود و باشد موی یا روغن یا مرهم بر آنکه اینها مانع التیام
و التحام اند و همین قدر بس است این قسم جراحت نهایت نامور و بس ممکن که به شود بی آنکه احتیاج بدوا بی
شود و اکثر مرهم داشته باید بسته بعد از این عمل میکنند و مرهمها و روغنها میگذارند و از غذاهای غلیظ منع نمیکنند
که باعث ورم میشود جراحت باره میگردد بلکه بی مدد میکشد و گاه باشد که عضو بمرور بعفن شود خصوصا
در تابستان و موجب فساد گردد و اگر جراحت بزرگ باشد و عمقی داشته باشد و بهم نیاید در
هنگام التحام لابدی که گوشت برویاند از مراهم و درواز دارد رد رحوره اح و در احتیاج است صورت داعی
باشد بگذارند و برعی نمایند که در جراحت حوالی آن رمی حادث شود تا آنکه عضو را سست نه بند بند و حرکت
بد مند و حوالی آن را ساعت بساعت طلاهای بارد نمایند و لیمه با آب و سرکه تر کرده در جایی که جراحت بهم رسیده
اندکی بالا تر از آن بگذارند خصوصا هرگاه درد و حرارت زده باشد کذا بن بد شراب منع اسباب موادا ران عضو
میکند و اگر از موضع جراحت خون کم بیرون آمده باشد در اینصورت بهتر است که خود میگذارند تا بیرون

داخل کردن و ایشان بگر* وطریق ترکیب آن است که موم را در روغنها موم بگدازند و از آتش برگیرند و گرما گرم
ربت را مربعه اول در آن حل کنند و پس از آن صمغها را حل کنند و اگر ربت و ادویهٔ صمغیه را با الذل روغنی که مرهم
داخل شده باشد حل کنند و از پارچهٔ دو تاری یعنی بارکی بگذرانند و صاف نمایند و بعد از آن با موم گداخته
و بقیهٔ روغنها امتزاج دهند و بهم در آمیزند سفیدا بمرد و مسکه ربت داخل میکنند ممانند داخل کرد حاصل
آنکه اینها داخل کردنی است ستانند که اول در روغنها که حرارتی داشته باشد که اینها حل شوند اول آنها را داخل
نموده حل کنند و اندکی بگذارند که حرارت روغنها کمتر شود پس دواهای خشک که کوبیده اند و بیخته داخل کنند
و چند آنکه تواند بهم زنند تا نیکو ممزوج و یکسان گردد و اگر ادویهٔ صمغیه را با نیل مصطکی و علک البطم و
موصابی و ربت و راتینج و سکبینج و امثال اینها در نیز صابون عمی در با نیلی که آب کرده بر آتش بگدازند تا
بجوش آید ظرف کوچکی را در روغن کرده از روغنهای مناسب و میان آن ظرف آب گرم بگذارند تا روغن از حرارت آب
گرم گرم شود پس ادویه صمغیه را در آن روغن اندازند و تلالی حرکت دهند تا حل شود و بعضی از دید که شستنی
است با یلیه در بعضی که لازم نیست شستن آن تا که شستن آن بسائی غرض مطلوب است از آن جمله آمله است که اگر در
مرهم آمله از برای سوختگی آتش و غیره بکار می برند مبالغهٔ تمام در غسل آن می باید نمود و مکرر می باید شست
تا حدت حرارت آن بالکلیه برطرف شود و مهمش خصوص خاصیت آن که از برای خشک گردانیدن جروح مطلوب است
بماند و اگر در بعضی مرهمهای دیگر که بواسطه انبات گوشت باشد و اینها باشد در جروح با ملاحظهٔ استعمال نمایند
باشند آن داخل می باید کرد نکه آب بدیلد آن که بوب اکلند از آن مقارن نکرده باشد و همچنین مفیدان را که
در مرهم منبت و مرهم کافور داخل کنند بواسطه رویانیدن گوشت بکار برند می باید شستن تا حدت و حرارتی که از آتش
کسب کرده زایل شود و اگر در مرهمی که از جهت خوردن گوشت فاسد باشد استعمال نمایند احتیاج بشستن ندارد و
همچنین سایر ادویهٔ دیگر که نفع آن مشروط باشد در رویانیدن گوشت و در تحلیل و تنقیهٔ جروح و خوردن گوشت
زاید و در جمله از برای رویانیدن گوشت بمرد در جروح تازه شستن ضروریست و در سایر مواضع لازم نیست مانند
مرداسنگ که در مرهم حل می باید شست و اگر در مرهم با حلزون نمی شوید که از برای تحلیل است باید شست
* وطریق شستن مرداسنگ سوای طریقی که عموما امثال آن را می شویند چنانچه در شستن سنبل و مرداسنگ
مذکور شد آن است که مرداسنگ را بسیار نرم صلایه کنند یا ممرور آن … در ظرفی کنند و آب … آب در آن
بریزند که چهار انگشت بر روی آن … بگذارند … و بعد از آن آب را بریزند
و آب دیگر داخل کنند بازند … و همچنین باحول … رنگ زرد
بهمین عمل که گفته شد عمل کنند … رنگ داریند و در کتاب ارشاد … جمع درین مرداسنگ
در هر مرهم که باید … ذکر کرده آن چنان است که مرداسنگ را چندان نمایند که مثل غبار شود …
… آب … که … حل … کنند پس خشک کنند … طبخ نمایند آهسته داخل مرد
و دواهای طبخ … مرداسنگ … سرخ رنگ … بر روی آتش بر دارند
بگذارند … بر روی آتش بگذارند داخل شود و اگر مرداسنگ را با آب و آفتاب …
نمایند … شود و مثل غبار گردد و بعد از آن خشک کرده داخل مرهمها کنند … طبخ می باید
* وطریق شستن موم در مرهمها اگر احتیاج شود چنان است که موم را بگدازند و در آب سرد بریزند … باید …
… که دیگر در آن … نماند * وطریق شستن زفت و … و روغن …

سخت شد اصل آن از ریه ار باد و سست شود و اطراف آن یا چسبان است که پس از آن گذشت که در قارن تیمار
نرم ضماد نمود آب در آن داخل کنند خوب خوب که دمید با اینکه نرم باشد غبار شده باشد مخلوط با آب گردد آب را
با سنگی در ظرفی دیگر بریزند و اینکه درست است و مثل خوب شاید شد و نه نیست باشد بار شاید ضماد نه
کرد آن داخل بوده نرم آن را گرفت و معین باد دیگر در سنگی در آن بماند و تمام باشد غبار گردد پس آن طرف
را نگذارند تا آنکه اجزای آن تمام ته نشین شود و آب خالص بر آید پس آن آب را بریزند و [illegible] بماند
و بار بر سنگ سماق ضماد کنند تا خوب خاطر جمع شوند و بعد از آن داخل مرهم نمایند و معین درد ارورهای چشم
را گرم کنند که بعد از حصول در سنگ سماق یا [illegible] بکار برند بهتر است * اصلاح دیگر آن است که بعد از آن
که داغ آن را بیرون آورده باشد در هاون با اندکی روغن زیتون [illegible] بعد اینکه اصل آن نمایند پس ما بر
او بند دآن اضافه نمایند * فصل در بیان شکستگی و بیماری اثر مراهم * بدانکه تصریح نموده اند که اثر مراهم
بندها باقی بمانند و هرچند صموغ بسیار داشته باشد یا بیست سال قوت آن باقی میماند و صحت و صلاح در آن سرکه
باشد و بعضی واعظند آن است که هر مرهمی که از زیت باشد دو سال ساقط میگردد و اما آنچه در آن شحوم باشد
بعد از یک سال استعمال نباید کرد و این قولی است راجح و بلکه بسبب سرعت فساد شحوم خوب این قبل
درد کرم مرهمها است و مراهم از برای معالجهٔ قروح و جروح است بخاطر نا بورسد که باعث [illegible]
در بیان باید کرد نمائید تا باعث ازدیاد تصرف معالجین گردد * بدانکه جراحت [illegible] و اطلاف و حای
مهملین [illegible] اصطلاح [illegible] اتصالی را گویند که در گوشت واقع شود و هنوز چرک نیامده باشد * هرچه [illegible] و تاسکون
و از صحیح حای مهملین [illegible] اتصالی را گویند که در گوشت بود و چرک از آن بیرون آمده باشد اعم از آنکه ابتدا
جراحت بوده و چرک آمده و یا ورم بوده و منفجر شده * و هرچه هرگاه دیر بماند و کهنه شود و عمق و غوری بهم
رساند و کنارهای آن سطبر گردد و صلابت بهم رساند و درد آن ساکن شود و چرک نضیج یافته آن برطرف شود و زرد آب
متعفن از آن بیرون آید در صورت آن را ناصور نامند * اما قانون علاج آن است که اگر جراحت اندکی باشد و نه
[illegible] لبهای آن فراهم آید در صورت احتیاج بعلاج دیگر نیست سوای آنکه درد و طرف آن
[illegible] کهنه [illegible] جراحت [illegible] بگذارند و پارچهٔ [illegible] آن را
زیاده گویند پارچهٔ کرباسی که جراحت [illegible] ملاحظه از غذاهای غلیظ و امتلای
از طعام و شراب نمایند [illegible] که در جراحت [illegible] بار و غن [illegible] امام علیه السلام
والسلام [illegible] جراحت [illegible] که [illegible] آنکه احتیاج [illegible] می
شود و اکثر مرهم دانسته باید [illegible] این عمل [illegible] غذاهای غلیظ [illegible]
که باعث ورم [illegible] میگردد [illegible] وگاه باشد که عضو [illegible]
در تابستان موجب فساد گردد و اگر جراحت بزرگ باشد و عمقی داشته باشد و [illegible] بهم رساند در این
هنگام احتیاج بدوائی که گوشت رویاند [illegible] احتیاج [illegible] داعی
باشد بگذارند [illegible] که [illegible] جراحت [illegible] حادث شود [illegible] عضو [illegible] و حرکت
[illegible] آن [illegible] طلاهای بارد نمایند [illegible] با آب و سرکه ترکرده در جائیکه جراحت بهم رسیده
اندکی بالا [illegible] اگر [illegible] درد و حرارت [illegible] باشد [illegible] اعصاب مراد از آن عضو
[illegible] را اگر از موضع جراحت خون [illegible] آمده باشد در صورت [illegible] است که موجب ورم میشود [illegible]

اگر وسط آن جا کند بعد از عمر تکه مقابل عضو مجروح باشد نماید تا ماده کم شود و از عضو طرف دیگر جذب
گردد اگر جراحت عمیق داشته باشد و دهن تنگ باشد در صورت باید که مرهمی گذارند که دهن جراحت را
بهم آورد و عروق نافع نماید چرا که اگر چنین کنند چرک بسیار در اندرون آن جمع شود و کمتر کند و احتیاج
شود که باز از هم جدا سازند جای تنگ شده و چرک را بیرون آورند و جراحت زیاده شود گاه باشد که عضو را تمام و باید
کند و رشته های دیگر بهم رسانند پس لازم است که در چنین جا فتیله در دهن جراحت نهند و مرهم بر وجه ملایم مخصوص
بر امر مذکور ساخته تا آلوده کرده بگذارند تا زرد بهم ماند و مرتبه بمرتبه از عمق آن گوشت برآید تا دهن جراحت
بند و از این جهت است که جاهلان تا ... عمل به نموده علل را در ساختن طریقی ... اگر جراحت
بزرگ باشد و دهن بسیار فراخ باشد اگر بند نشد ... بهم رساند احتمال آن است که اگر بند نبست
... بهم رساند و بسوی احتیاج بند محسن است و بخیه زدن نقل احتیاج را که آنچه گلچراها ... محتاج
بند و چنین است جراحتهایی است که در عرض بدن واقع شود و اگر طول باشد بسیار آن است که بر قاعده رو با هم
می آید و احتیاج بند و چنین و بخیه زدن نیست * طریق بستن جراحت چنان است که رباط وار ... بر جراحت
بپیچند که استحکام و سختی آن در عمق جراحت بر هم بیاید و عضو مجروح را شکل شکلی بدارند که دهن جراحت
در اسفل واقع شود که رطوبتی که در آن بهم رسانند از دهن جراحت بیرون آید اگر ممکن نباشد که دهن جراحت را در
اسفل کنند مرور و ملاحظه کنند اگر جراحت رو به بهبودی دارد و چرک کم می آورد و بند ناقص می گردد و چرک
که اندرون جراحت جمع شود ... نیز تکه دارند ... اگر چرک جمع شود در جراحت
دست تنگ ... اگر چرک از دهن آن بیرون می آید علامت آن است که کمتر کرده اند هنگام شرط آن
است که از اسفل جراحت ... نزدیک به نهایت عمق جراحت ... جهت بیرون آمدن چرک برآمدن بهم
رساند در ... جمع نشود که باعث فساد گردد ... علیل مرحمت لطف ... و کمتر خورد ... و علامات
... باشد بهتر است ... و در موضع جراحت ... موجب ورم نگردد و اگر ... باید باشد
فصد ... و ... اگر علیل ... باشد مواد ... سعید ... احتیاج ... که معالج
صاحب ... باشد ... عارف ... واقع شود ... علاج جراحت * و طریق
... جراح ... که ... باشد ... است که از اسفل آن ورم ...
جائیکه چرک ... بآسانی بیرون آید و اگر ممکن ... جائیکه ... باشد و برآمده ... باشد از آنجا
... و اگر ورم در عضوی از بدن واقع شده باشد که ... و ... آن را بنوعی ... که طول
آن بطول بدن موافق باشد به عرض چرا که در ... چرک ... بیرون آید و اگر در موضعی است که ...
... اگر آن ... ورم در جایی واقع شده است که ...
متصل است و ... ندارد بسیار ... تا ... چرک ... نمود و ...
نگر ... و اگر ورم ... است که ... بسیار دارد ... اگر ... کنند
که خوب ... است چرا که اگر ... آن استعمال کنند ... و ...
چرک ... بهم رسانند ... جراحت ... می آید و اگر جراح ... ورم بسیار بزرگ باشد
... است که ... بنوعی بکنند که چرک ... بیرون آید بواسطه آنکه ... گاه باشد که علیل را ...
... باشد ... عشی شود ... آن را دفع نمایند * اسباب ... اصلاح آمدن

قروح ردیه و بیان معالجات آن بدانکه سبب دیر باصلاح آمدن آن است که در بدن خون کم است یا آنکه بادی است و یا
آنکه زخم جراحت یا لبهای آن گوشت صلبی و یا گوشت زایدی بهم رسیده که مانع روییدن گوشت صالح است و یا
آنکه استخوان شکسته در اجزای او [illegible] که مانع التیام است و یا آنکه در جراحت جرک بسیار بهم میرسد و نمیگذارد
که به شود و یا آنکه داروها و مرهمها که بدان علاج میکنند موافق آن جراحت نبود و یا آنکه نفس جراحت ردائت و
عفونت آورد و باین سبب ملتحم نمیشود پس اگر دیر به شدن جراحت بواسطه کمی خون باشد علامتش آن است که
در حوالی جراحت سرخی نمی‌باشد و اثر گرمی در آن ظاهر نمیشود و جراحت خشک و لاغر میباشد و بدن ضعیف و
کم خون و علاجش آن است که [illegible] بآب گرم موضع جراحت و حوالی آنرا کماد نمایند تا سرخی بهم رساند
و بدین واسطه خون بسوی آن جذب شود و غذاها که مولد خون باشد بخورند و [illegible] بر جراحت گذارند و
حوالی آنرا [illegible] بمالند که مالیدن مر خون را جذب میکند و اگر به سبب ردائت خون باشد علامتش آن است که
لون [illegible] و علاجش فصد است اگر قوت اقتضا کند و اسهال خلط فاسد و بعد از ان
علاج زخم و اگر دیر به شدن جراحت بواسطه گوشت صلب باشد که در لب جراحت بهم رسیده علامتش آن است که آن
را [illegible] کنند و [illegible] آنقدر که خون بیرون آید زخم جراحت تازه گردد پس علاج کنند و اگر آن گوشت غلیظ است
[illegible] غلیظ و صلب است ببرند و اگر گوشت صلب در تمامی جراحت باشد و لبهای آن تمام خشک و بی‌خون
باشد [illegible] هنگام [illegible] بتراشند و [illegible] کنند تا خون بیرون آید و اگر از برای [illegible] نمود باحتیاج
بشکافتن شود و بشکافند و [illegible] کنند و اگر [illegible] ممکن نباشد دوای حاد تا آکال بگذارند پس از ان روغن با گوشت
فاسد ساقط شود بعد از ان علاج جراحت کنند و اگر به سبب استخوان فاسد باشد که جراحت باصلاح نیاید علامتش
آن است که جراحت [illegible] نمیشود و [illegible] میکنند و جرک رقیقی از ان [illegible] میکنند [illegible] باین عنوان [illegible]
علاجش آن است که [illegible] در [illegible] آن [illegible] و ملاحظه کنند که استخوان در کجا است [illegible] که
باستخوان رسند و ملاحظه آن استخوان کنند که در جراحت [illegible] باید کرد و یا قطع [illegible] فساد بعمل آورند
و اگر [illegible] باشد دوای آکال بگذارند و بعد از ان روغن با گوشتها [illegible] استخوان [illegible] گردد بعد
از ان علاج استخوان کنند و اگر دیر به شدن جراحت به سبب عفونت آن باشد و فساد گوشت و نرمی آن دوای [illegible] بگذارند
تا [illegible] شود پس روغن بگذارند تا گوشت فاسد [illegible] با داغ کنند تا گوشت فاسد سوخته شود و روغن بگذارند
[illegible] و بعد از ان که گوشت صحیح ظاهر شود علاج جراحت کنند و اگر سبب دیر به شدن جراحت و باصلاح نیامدن آن
[illegible] در آمدگی رگها باشد که در بالای جراحت بهم رسیده باشد علاجش آن است که اول فصد عام کنند اگر مصاحب
نبوده باشد پس فصد رگهای مذکور [illegible] فاسد [illegible] و به مطبوخ افتیمون که اخراج خلط
سوداوی کند ماده را اخراج نمایند و بعد از ان جراحت را علاج کنند و اگر دیر به شدن جراحت به سبب عدم موافقت
دوا است [illegible] آن است که در عضو گرمی زیاده احداث کرده و در این حال علامت او آن است که حرارت و سرخی
و ورم زیاده بهم رساند [illegible] و علاج آن است که مرهمهای سرد مثل مرهم سفیداب [illegible] بگذارند
[illegible] بواسطهٔ آن است که در مزاج جراحت رطوبت بهم رسیده در این صورت علامت آن [illegible]
و [illegible] جراحت است علاج در این صورت [illegible] آن [illegible] بواسطه آن است که ضعف دوا [illegible] مطلوب
نباشد و در جراحت رطوبت و [illegible] و آب [illegible] بسیار باشد علاج در این صورت آن است که مرهمهایی که
قوی [illegible] باشد مثل [illegible] که از جلنار و [illegible] استعمال نمایند یا بواسطهٔ آن است که در [illegible] دوا [illegible]

آفت درست التحرکهای باشد گوشت های رسته در جراحت نباشد علاج آن است که مرهم اخضر و دیگر مرهمهای
که در گوشت خوری باشد بکار برند یا بواسطهٔ آن است که دوا باعث لذع شود و گوشت آن را فانی شمارد در این
حال زرد و ورم و حرارت و حمی باشد و روز بروز جراحت فراخ تر شود علاج که مرهمی نرم بر او گذاشته استعمال
مسکن و محلل کنند یا مانند آن و یا بواسطهٔ آن است که مزاج علیل از اعتدال بسیار دور است علاج در این صورت
آن است که مزاج وی را باعتدال باز آورند و از مرهمها چیزی بکار دارند که موافق باشد مثلا اگر گرمی بسیار حاصل
باشد مرهمی که بواسطهٔ رویانیدن گوشت از استعمال آن مسکن شود مثلا که دواهای مجفف در وی داخل داشته باشد
زیرا که در بدن صاحب مزاج یابس دیر بهم رسد و زود جسم و احتیاج بدوای دوی است و در صاحب مزاج برعکس این
نوع عملی از دو این علاج زود تر خواهد * فصل در بیان نسخ مرهمها * بدانکه مرهم مرکب در آثار و استعداد
ولین و انزروت زود بارجه از روغن چیزی و صابون و نرم موند در حرکت و قبل خود گرداند و مسیا له و نسخهٔ
اجامد کور مسطور به ترتیب حروف تهجی * مرهم آتش جهت حرقت نار و التهاب جراحات و ورم حار منفعله
و حمره و شقاق فعل که از حرارت باشد * صنعت آن موم ده درم روغن کنجد سی درم بعد از گداختن موم را از آتش
برداشته که حرارتش کم گردد سه عدد سفیده تخم مرغ داخل کرد و بر هم زنند تا ممزوج گردد و اگر نمرند
زرده خواهند عوض روغن زیت و کنجد روغن گل سرخ با روغن کدو خصوص اضافه نمایند و اگر در سد ند پاشد
بدل خصف بلدری افیون داخل نمایند و اگر گرمی بسیار باشد بلدری کافور نیز اضافه نمایند * مرهم ابیض که
مو حمگی آتش و اکثر قروح حار را نافع است منقول از حکیم اسکندر فرنگی * صنعت آن سفیده اب کاشغری سه دام
موم زرد چهار دام کافور قیصوری یک توله روغن کنجد یک دام علی الرسم مرهم سازند بعمل الصاحب بر پارچهٔ نازکی
مالیده بر زخم بگذارند * مرهم ابیض که خراجات ذره گوش را نافع است و مورس آبه بسازند * صنعت آن سفیده اب
ارزیر و موم سفید از هر یک یک جزو و روغن گل ازروغن کنجد هر کدام که باشد دو جزو موم در روغن بگدازند و سفیده اب را
در هاون بهسند و از موم گداخته اندک اندک بر آن ریزند و بکوبند تا سفیده اب به نیستی نگردد و چون آمیخته شود نیم
فتیله آلوده در گوش گذارند * مرهم ابیض کافوری سوختگی آتش و جراحات و قروح حار را نافع است * صنعت آن
سفیده اب ارزیر روغن کنجد موم سفید از هر یک چهار توله کافور قیصوری سه ماشه بدستور مرهم نمایند * مرهم ابیض
مورس و گرمی زخم خراجات را به نشانند و رطوبات آن را جذب نمایند خشک و ملتحم گردانند * صنعت آن بستر
روغن کنجد موم سفید از هر یک هشت توله سفیده اب ارزیر بیانا برده توله اول موم را در روغن بگدازند پس
نیم از آتش فرود آورده سفیده اب را با آب اندک اندک ممزوج نمایند * مرهم ابیض کافوری که همان نفع دارد
* صنعت آن روغن کنجد سفیده اب ارزیر از هر یک چهار توله موم هشت توله کافور سه ماشه سفید تخم مرغ چهار
عدد بدستور مرهم سازند * مرهم ابیض خراجات را که از سوختن آتش و آب گرم و از گرمی باشد نفع دهد و گوشت برویاند
* صنعت آن اسفیداج رصاص کافور از هر یک دو درم مردار سنگ نیم درم موم سفید روغن گل از هر یک ده و حلحسب بدستور
مرهم سازند * مرهم ابیض دیگر از حکیم ادریس فرنگی جراحت و قروح و سوختگی آتش را مفید است * صنعت آن
سفیده اب طلعی سه توله مردار سنگ دو توله روغن گل سرخ سه توله روغن را بر آتش بگدازند و دو توله موم کافوری
در آن اندازند تا گداخته شود و سفیده اب و مردار سنگ را نهایت نرم سوده در آن نمایند و بترتیب سر بر هم زنند تا سرهم
گردد * مرهم ابیض دیگر قروح و جروح حار و سوختگی آتش را مفید بود * صنعت آن سفیده اب طلعی مغسول
دو مثقال موم کافوری چهار مثقال با روغن گل چهار و نیم مثقال بدستور مرهم سازند و اگر در آخر قدری کافور اضافه

مرہم سازند و آن مجروح نماید * مرہم اخضر گرم خشک است و احتراق * صفت آن زنگار جزء حل کنند اوسط مرہم نمایند
و با مرہم حل آن عسل نیامیزند و بکار برند * مرہم اخضر دیگر که جراحت را باصلاح آورد و اگر در گوشت باشد در جراحه
و صره روغن زیتون کند و لحم فاسد را بخورد * صفت آن زنگار یک جزو استخوان ی ازهریک نیم جزو همه را بسرکه
انگوری حل نمایند بعسل بسرشند بکار برند * مرہم اسرنج سرطان را سود و مجروح را نافع است * صفت آن اسرنج صمغ عربی از
هریک دو مثقال روغن گل چهار و نیم مثقال بدستور مرہم سازند * مرہم اسرنج محلل اورام حمره الدم و حمار بری و سرطان
و ورم مرض است و نیز اورام است * صفت آن بدستور ... مرداسنگ ...
... موم ازهریک ده درم علک البطم اسرنج ازهریک بیست درم ... باشد ...
... بگذارند و ادویه را بکوبند و برم بیامیزند ... سطح ... و در ظرف چینی
نگاه دارند عند الحاجت بکار برند * مرہم اسود گوشت برویاند و قروح رطبه را خشک گرداند و قروح مزمنه و خبیثه را
مفید است * صفت آن به نسخه شیخ الرئیس بگیرند مرداسنگ یک اوقیه سرکه ... انگوری ... اوقیه ...
در او مرداسنگ را با سرکه ... ملایم بپزند تا سخت گردد و در ...
و بعد که مرداسنگ ... گردد ... از آتش ... مرهم ... سرد گردد بکار برند * مرہم اسود
دیگر ... قروح رطبه است * صفت آن بگیرند ... مرداسنگ ...
داخل کرده ... گردد ... از آتش ... آورده ... در آن ...
... بدستور ... ادویه ... که غلیظ
شود ... علک البطم ... از
... ریزه ...
... مرہم اسود نسخه آن مرحوم
... قروح رطبه و قروح خبیثه * صفت
آن مرداسنگ ... اسرنج ... معروف ... ازهریک
یک مثقال روغن ... ادویه را در روغن داخل کرده ... وغلیظ شود از آتش فرود
آورده ... * مرہم اسود
به نسخه ... که گوشت ...
و جراحات را باصلاح آورد * صفت آن مرداسنگ ... رطل ... روغن ... رومی ... علک
البطم ... مرداسنگ را ...
گردد * مرہم ...
و قروح ... * صفت آن ...
ازهریک ... چهار مثقال ...
کرمانی ... مرداسنگ ...
ده مثقال ... مرہم سازند ... قروح ... دیگر ...
... * مرہم اسود ... گوشت ... باصلاح آورد * صفت آن مرداسنگ یک چهار ... رومی
... علک البطم ... مرداسنگ ... کرده در آن ... مجروح ...

در مداوات بلیه سه خوب بمالند * مرهم اسود معمول از حکیم اسکندر فرنگی * صنعت آن روغن کنجد سه مثقال گرم نموده
در ظرف آهنی مقدار ارزن معمول سیر مثقال در آن اندازند و چوب سیر بر هم زنند تا سیاه گردد پس عود سیاه و عنبر
هندی از هر یک یک ربع مثقال گندم بریان سه ربع مثقال نرم سوده داخل نمایند پس سه گرده گاو یک مثقال موم
زرد و ربع مثقال زفت رومی نه ربع مثقال و از آتش برگرفته با چوب سیر بر هم زنند تا بیکو ممزوج گردد در کار برند
* مرهم اسود سهو ریتو مرتشاه حکیم ادریس فرنگی در اسهال ذکر یافت * مرهم باسلیقون صغیر به نسخهٔ شیخ
الرئیس * صنعت آن زفت رومی و اشق بالسویه با زیت بقدر مرهم سازند * مرهم باسلیقون کبیر به نسخهٔ شیخ
الرئیس صالح است جهت زخم و گوشت در زخم رویاند و موضع عصب و جراحاتی که با آنها حرارت باشد * صنعت آن موم یک رطل
زفت رومی صمغ صنوبر مرمکی علک الانباط و اشق از هر یک چهار اوقیه روغن زیت سه رطل زفت و موم را در زیت گداخته
مرمکی و اشق را نرم ساییده در آن داخل نموده بمالند تا یکسان گردد عجیب الفعل است در جروح و قروح و اورام بارده
و در جراحات عصب است مرهم حل که آن را مرهم ملطف نیز گویند و از مراهم مرهم ما است مجرد بی الماس
معراوی گفته که مرهم باسلیقون مرهم اسود است * صنعت آن به نسخهٔ سابور بن سهل زفت رومی و اشق موم سفید
از هر یک یک جزو سقز ربع یک جزو در مثل مجموع ادویه به طبخ مخلوط نکند نگر کنند و از آتش برگرفته مرهم سازند
با سرد سود و استعمال نمایند شیخ داود گفته اگر نوره ارمنی در این مرهم داخل نمایند میگردد اقوی * مرهم باسلیقون
بما زیت بمار جراحات مارا که گرم باشد سود دارد * صنعت آن زفت رومی مست اوقیه موم سفید سیم من مرمکی صافی
و اشق علک البطم از هر یک چهار اوقیه زیت بقدر حاجت بدستور مرهم مرهم سازند * مرهم باسلیقون به نسخهٔ ملا یسی
گفته که این مرهم محلل و ملین دوی است * صنعت آن اشق صمغ زیت زرد نسخهٔ دیگر بجای صمغ سه گاو است
بدستور مقرر مرهم سازند و گاهی این ادویه را جمع می کنند تکوین بدون طبخ پس نگاهداشته در وقت بکار می برند
* مرهم باسلیقون به نسخهٔ دیگر اورام صلبه را نرم کند و نه براند و قروح و اورام را از جرک پاک سازد و گوشت بر
برویاند * صنعت آن زیت سی درم موم سفید نیم مثقال سه چهار درم موم را در روغن زیت نگداخته و مهرداد را
حل کرده بدستور مرهم سازند * مرهم باسلیقون به نسخهٔ دیگر در سادع مثل نسخهٔ مثل است * صنعت آن زفت رومی
موم سفید کندر از هر یک مست درم اشق چهار درم روغن کنجد نیم و سه درم بدستور مرهم مرهم سازند
* مرهم باسلیقون مستعمل در اسباب و مواضع عصب و جراحاتی که با آن گرمی باشد و در بیشتر مرض مفید
و این نسخه است حوله ترابراست * صنعت آن زفت رومی و اشق موم زرد از هر یک نیم مثقال سه چهار درم
زیت بقدر حاجت کل اجمعه بدستور مرهم سازند و در سقایی و در زیت سی درم است * مرهم برص برص را
زایل گرداند * صنعت آن نحاس محرق و زرنیخ زرد سطرح مقدی آهک آب ندیده و زراوند طویل اجزا مساوی کرفته
نیمه با زیل مسار آمیخته نیم روز در آفتاب نگذارند و مرور روز مرهم شده و اگر بجای بول سرکه انگوری بد کنند
خوب است و رفت استعمال عضو را با بول یا با سرکه بشویند و بمالند * مرهم برای سر و برای سر و وجع مفعده و صریان
آن را مسد * صنعت آن به کوهان سر مصطکی موم سفید از هر یک سه درم بر آتش ملا یم نگداخته زفت رومی
دو درم قطران شامی یک درم در آن اندازند یک اوقیه آب گشنیز تازه صاف کرده بر آن ریزند و بر هم زنند تا مکو
ممتزج شود از آتش فرود آورده در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و عند الحاجت ندری گرم کرده به بنه آلوده
کرده در مقعده برداریند * مرهم برای سرد دیگر که مجرب المنفع است در آن * صنعت آن حماری گمد یا در مرهم مساوی
ما بیده در پارچه بسته در دو جا کمی گرم کنند یا نه برد پس بر آورده زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ داخل

باشد و درهم رسیدن ناخن مرهم سود و نگار برند * مرهم بهانه جهت نضج دماميل و جراحات از مجربات است
* صفت آن کثیرا خمیر و خمیر کتان بیرس و خیره گل نا بویه گل خطمی سفید از هر یک اجزا مساوی کوفته
بیخته آب برسیده ضماد نمایند و فی الحقیقه این ضماد است نه مرهم * مرهم جاذب که خلاف خار و پیکان
و غیر آن کند و به تراید بیرون خار و او را بهم آورد * صفت آن موم عسل الساما از هر یک یک رطل زیت ربع رطل
زیت کهنه کوطال عمه را بر آتش ملایم بگدازند ذروه ارمنی دو اوقیه نرم سوده اضافه نموده بنکو برهم زنند و
نگار برند * مرهم جاذب از بالمقاس للمسیح معمول از شامل جهت اخراج پیکان و خار و اسیه در عضو فرو رفته باشد
تجربه شده است * صفت آن صمغ پی جسلر زراوند طویل المومیا سائیده با عسل سرشته استعمال نمایند * مرهم
جذام از مجربات حکیم میر محمد زمان والد حکیم میر محمد مومن صاحب تحفه المومنین گفته که سایر مروج
من اری زام زیاده آزموده است * صفت آن سنبل الطیب جماما برد ما با دار فلفل سلیخه قسط تلخ سادج جامعکی
مل سال مرصاف حب بلسان این صبر زرد مصطکی سائله شما المومن زراوند مدحرج ... کوی اکلیل الملک
حرمل امر سار و عن زیتون کهنه از هر یک یک اوقیه لادن و مثقال زعفران نیم اوقیه عسل النحل موم از هر یک نیم
مثقال روغن بارد ین مثل جمیع اجزا سود سرزمین ساریند * مرهم حرنک الزیتی معمول از داوود * صفت
آن ماسوان حبی زرد و بد نمایند اسی از روز صمغ عربی دم الاخوین از هر یک جزو مرد اسنگ مسعد کرده که مرتک
ناسد بوزن جمیع ادویه موم بید زجاجی در روغن گشته در بیت از هر یک بوزن مجموع ادویه در ظرف مسال آب
بلدیه بوگل احمداد و بدا کوفته بیخته با آب مرورح نموده مرهم سازند * مرهم جسا در جسا کرباس * مرهم
حنظل معمول که باذن الله غ نافع است از برای ارحاع کهنه که بوده باشد زکند و صه ه زخال رصلا یمکده ارض
بلده باشد در بن اعضا و برودت این اعضار * صفت آن نه نسخه شیخ الرئیس شحم حنظل جهارده درم بزید
سعید سمونیا در میوه از هر یک بیست درم شحم بیت بید طعام مومکی صافی صبر سقطری زهره گاو بیله منجد با
سوسر سو بر ح حلی فلفل بلبله زجسل بلبله زرد مازر بوه از هر یک وارده درم کور ... مثل ازرن آبو حاو صمر
مکمیع از هر یک هشت درم د و ارمنی کمونی زرد از هر یک سابرده درم حلفه باریه برو کتان از هر یک ده درم صمغ سائله
موم زرد از هر یک ده اسار ایشه گندحسی است از ادویه برو عن کرنگ ازند و انجه جسامد بی است بطلا تعبیه ول
بخما بند و انجه کوبید بی است کوبید تجمیدین انجه را جسا نده ابلد و مازن بلسه ه مالند باحل سود
وحلوط کنند سنه ادویه و انکیا در مازن زند سه نمالند با مرهم سود بس بمالند بر معده و کنند بقر بمکه بررد
می آرد و دماء اصفر و کسکه سحاح بامهال بطن باشد و او را مسهل و بیماسد آشامیدن دوای مسهل باشد که طلا کرده
سود در سکرا و این مرهم را که اسهال بطن او میکند * مرهم حواری این مرهم را مرهم رسل بمر باسد و بر حمد کرده
بیلده زیرا باد بن رومی بمر مرسلبا و معروف بمرهم زهره و گفته که این مرهم دوازده دواست از دوازده حواری حضرت
عیسی علی نبینا و علیه السلام که هر یک یک دوا را احسا و کرده ترکیب نموده اند از ین مرهم بهترین مرهمها است و سلیح بر اسم صفحه
است بر زر سلیح حاره و معضد دوایی مثل این مرهم در بن فعل نسخه جراحات میکند اگر و سوده و قیح و موجب
اند مال جراحات و محلل اورام صلبه و مزیل آثار و نافع است و ... لا صمغ حکه و جرب و ... و مفید است از برای
و اسنه ... ماراسی کند و نافع است از برای طاعون و مرطابات و نحس ... بیرون برح گوش * صفت آن نه نسخه
شیخ رئیس موم سفید راسنج از هر یک بیست و هشت درم وجاوشیر زنگار زمرصافی زبید از هر یک جهار درم این جهارده
درم زراوند طویل کندر ذکر مقل ازرق از هر یک سی درم مرد اسنگ نه درم زیت در یا نعناع دو رطل و در روغن ... سه رطل

*طریق ساختن این مرهم آن است که صمغ را در سرکهٔ انگوری حل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته و موم را در روغن گداخته
صمغ محلول را بر آن کوبند و ادویه داخل کنند و در هاون بشسته بمالند تا بسکر مخلوط شود و استعمال نمایند و این
نسخه دوازده جز است بعد دخول این حضرت عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام *صفت نسخهٔ صحیح داود انطاکی
موم سفید صمغ البطم از هر یک چهارده درم اشق محلول در سرکه هفت درم مقل مرداسنگ از هر یک چهار درم
لبان ذکر زراوند طویل از هر یک سه درم جاوشیر زنگار مر صابی سه از هر یک دو درم سکبینج یک درم روغن یک رطل
اولا مرداسنگ را مسحوق نموده با روغن بجوشانند تا مرداسنگ حل شود پس اشق محلول و باقی صمغ محلول
در سرکه را داخل کنند و بجوشانند تا سرکه آن برود باقی ادویه را داخل کرده در هاون بشسته بمالند تا هموار شود
و استعمال نمایند و این نسخه سوای رسل ده جز است و نسخهٔ این مرهم که صاحب ذخیره خوارزمشاهی در سرطان
ذکر کرده مطابق نسخه شیخ الرئیس و داود است سوای آنکه بجای صمغ البطم را صحیح است روغن زیت هشت درم
و مرداسنگ چهار درم بیشتر است و نسخهٔ این مرهم که محمود بن الیاس در حاوی صغیر ذکر کرده مطابق نسخهٔ
صاحب ذخیره است سوای آنکه روغن مقل چهار درم بیشتر است و روغن در یک نسخه یک رطل و در نسخه یک رطل
و نیم است صاحب ریاض الفوائد این مرهم را در ورم صلب رحم ذکر کرده با این نهج آورده موم اسپیدج مقل ازرق مرداسنگ
از هر یک چهار درم جاوشیر سکبینج از هر یک ده درم اشق هشت درم زراوند طویل مقل ابلد از هر یک سه درم اجزا
کوفتنی را کوفته بیخته و گل ارمنی را در سفیده تخم مرغ حل کرده در روغن گل آمیخته مرهم سازند *و بعد آنکه نسخ این مرهم
در قرابادین ها مختلف بنظر رسید و اینجا معتبر بود ذکر کرده شد *مرهم خوارزمی به نسخهٔ ابن جزله که در
منهاج البیان ذکر کرده و گفته که این مرهم را مرهم شیار و انطاکی مرهم نامند و گفته که نافع است از برای ورمهای
صلب و خنازیر و بواسیر و طاعون و سرطان و جراحتی که گوشت آن مرده باشد و تحلیل مواد اسود کند *صفت آن موم
و اسپیدج از هر یک چهار درم جاوشیر زنگار مر صابی از هر یک سه درم اصطرک هفت درم زراوند طویل هفت درم و در
نسخه دیگر صمغ سه درم است لبان ذکر سه درم مقل ازرق چهار درم مرداسنگ چهار درم و روغن زیت در یک نسخه
یک رطل و در نسخه یک رطل و نیم مرهم سازند *مرهم خل که آن را مرهم جالینوس نیز نامند و ازرق و اسود
نیز نامند گوشت نو رویاند و زخمهای خبیث کهنه را نیک سازد *صفت آن مرداسنگ یک اوقیه کوفته بیخته
سرکهٔ انگوری زیت از هر یک چهار اوقیه مرداسنگ را با سرکه سوده در روغن داخل کرده در هاون بشسته بمالند تا بسیار
آمیخته شود و اگر خواهند که خشکی زیاده کند زردچوبه نرم کوبیده دو درم زیاده کنند *مرهم خل کبرا زی
از اول *صفت آن بگیرند طین ارمنی و طین قبرسی از هر یک ده مثقال گل خطمی مر یک جهای حسل اسفیداج [illegible]
بورهٔ کرمانی از هر یک سه مثقال مامیثا سیاه و زرد از هر یک دو مثقال موم سفید روغن گل و [illegible]
از هر یک پنج مثقال سرکه انگوری بقدر ضرورت علی الرسم مرهم ترتیب نمایند و بکار برند *مرهم دیگر جهت اندمال
جراحات و قروح عفنه والزاق کهوف و بواسیر و دفع سیلان و حکه رطبه و قروح رطبه و داء الثعلب و سعفه نافع *صفت آن
مرداسنگ یک رطل نیم نرم سوده با زیت کهنه و رطل خل خمر سه رطل آمیخته در پاتیلی کرده بر آتش نگذارند
و بر هم زنند تا بقوام مرهم آید و هر یک بهم بسته نشود و سوده نگردد و علامت کمال طبخ و نضج آن است که سیاه
گردد و در نسخه دیگر سرکه و روغن بالسویه و مرداسنگ ربع روغن نوشته اند و اگر خواهند بسیار داشته باشد بجای روغن روغن
گل داخل کنند و اگر تجفیف زیاده خواهند زردچوبه مسحوق اضافه نمایند در نسخهٔ اصل در صورت شدت
حرارت داخل نمایند *مرهم خمیر جراح ارواح [illegible] و سخته گرداند [illegible] *صفت آن خمیر

آورد گفته‌اند هرگاه که از مرهم نیم درم است سی درم کند به درم طبرزد و اسپیداج ازمرهم چهار درم
است آدر [illegible] که حل نمایند و پیه را در روغن بقدر حاجت بگذار تا بطرف معمول مرهم [illegible]
* مرهم خمیر که ممدن عمل آرد * صفت آن خمیر مایه که خمیر ترش است سی درم بوره و [illegible] مقدار مرهم
[illegible] درم [illegible] درم آملج [illegible] درم صابون [illegible] درم با روغن [illegible]
مکرر [illegible] مقام [illegible] است * مرهم دیاخیلون [illegible] دیاخیلون لعب مربایی است و معنی
آن لعاب است بعضی گفته‌اند که این مرهم از صناعت [illegible] است و این غلط است زیرا که این مرهم در
[illegible] رومی [illegible] که از صناعت الشرایط است نافع است از برای اورام را [illegible]
[illegible] و [illegible] واخراج [illegible] و دیاخیلون [illegible]
[illegible] * صفت آن [illegible] خطمی [illegible] بزر کتان [illegible] مرهم را علیحده در آب [illegible]
[illegible] پس [illegible] صاف نموده [illegible] مرداسنگ [illegible] نموده در یک رطل [illegible]
[illegible] سود پس [illegible] لعابها [illegible] و آتش ملایم [illegible] آتش فرود
آورده داخل کنند [illegible] رومی [illegible] مرهم [illegible]
[illegible] مخلوط شود [illegible] حکما [illegible] مرهم [illegible] در [illegible] درم
مرداسنگ [illegible] درم [illegible] سی درم [illegible] گفته‌اند که اگر [illegible] که روغن [illegible]
[illegible] صافی از مرهم [illegible] درم [illegible] بیفزایند
* مرهم دیاخیلون [illegible] * صفت آن [illegible] خطمی [illegible] بزر کتان از مرهم [illegible]
مرهم علیحده [illegible] آب پس [illegible] لعاب [illegible] رطل [illegible] مرداسنگ
یک رطل [illegible] دو رطل لعابها را [illegible] داده از آتش برگرفته با پارچه صوف صافی نموده پس مرداسنگ را
[illegible] نموده [illegible] گردد [illegible] آن پس [illegible] لعابها [illegible]
ملایم [illegible] منعقد گردد پس از آتش برگرفته سرد کرده نگاه دارند [illegible] * مرهم دیاخیلون [illegible]
این [illegible] در [illegible] نافع است [illegible] اورام صلبه [illegible] * صفت آن [illegible]
بزر کتان [illegible] خطمی [illegible] از مرهم [illegible] در آب [illegible] ازان از مرهم یک رطل و نیم
لعاب گیرند و [illegible] رطل [illegible] و یک رطل و نیم مرداسنگ [illegible] داخل نموده با آتش
ملایم [illegible] تا غلیظ [illegible] گردد و لعابها را [illegible] تا غلیظ [illegible] روغن [illegible]
مرداسنگ [illegible] و آتش ملایم [illegible] تا غلیظ شود نگاه دارند * مرهم دیاخیلون [illegible]
اسمعیل جرجانی که در ذخیره [illegible] ذکر کرده و گفته که این مرهم [illegible] اورام صلبه [illegible] کردن [illegible]
[illegible] * صفت آن [illegible] مرداسنگ [illegible]
[illegible] کرده [illegible] آتش ملایم [illegible] مرداسنگ حل شود پس [illegible] لعاب [illegible]
لعاب بزر کتان [illegible] خطمی از مرهم [illegible] روغن [illegible] تا غلیظ شود [illegible] و اگر خواهند
که [illegible] رومی [illegible] از مرهم [illegible]
[illegible] آورد [illegible] که [illegible] شود [illegible] مرهم [illegible]
[illegible] * مرهم دیاخیلون [illegible] * صفت آن [illegible] مرداسنگ [illegible] کرده [illegible]

و بعد بعضی داخل نموده در پاتیل کرده * بجوشانند تا رنگ بگرداند و صاف شود پس از آتش فرود آورده نگاه دارند تا
سرد شود پس لعاب حلبه لعاب بزرکتان لعاب خطمی لعاب بزرقطونا لعاب تخم مرو از هر یک شش درم گرم کنند و موم
آن ریزند و با آتش نرم بجوشانند و کفچه برهم زنند تا غلیظ شود چون مرهم گردد نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند
* مرهم دیاخیلون به لغت دیگر که سابقاً معمول در ذیل حنجره و مرض کلف ذکر کرده * صنعت آن مرداسنگ ده و
ارزیز سوده در روغن کهنه چهار اوقیه حل کرده نیم بگیرند سرصانی ده درم در آن حل کنند و از هر لعاب بزرحلبه
داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام مرهم آید * مرهم دارملک جراحت را از ریم پاک کند و درد مفاصل
و سایر دردها را نافع بود و از برای قروح آتشک بی نظیر است و گوشت نو بالد و چرک در جراحت نمیگذارد و زود بهم
می آورد و جراحت را نیکو میگرداند و دارملک چوبی است زردرنگ تلخ با تندی گرم و خشک است در درجه دوم
هم زرد چوبه است * صنعت آن چوب دارملک چوب زرد از هر دو یکه یوسف دکانی بجوشد در آن جمع مسود از
هر یک ده مثقال ایضاً کوبیده باشند نیکو بید که مجموع را در ظرف کنند و در روغن کنجد دو صد مثقال همه را در سه رطل
آب بجوشانند تا به نصف رسد پس فرود آورده دست بمالند و صافی نمایند و باز در دیگ کنند و بر آتش گذارند
و چند قطره آب ممزوج باقی باشد که از آتش فرود آورند و اگر از برای درد مفاصل باشد در اجزای مطبوخ این روغن
پانزده مثقال موم داخل کرده پس بگیرند ازین سه مثقال و گرم کنند اندکی و سی مثقال موم زرد عسل
مستعمل در آن بگذارند و مرهم بسازند و اگر برای پاک کردن ریم از جراحت باشد چهار مثقال زنگار اضافه نمایند
که در نهایت نیکو بود و بعد از سرد شدن روغن در آن ریزند تا مخلوط شود و بکار برند و اگر زنگار احتیاج نباشد
تکرار کنند و بعد از پاک شدن جراحت زرد نیلوفر و اگر برای اوجاع مفاصل سه مثقال صبر محلول داخل نمایند
بهتر است * مرهم دبی اورام ابصر دمل یکساله از مواد تب و گوشت زائد را بخورد * صنعت آن دبی را در آب بجوشانند
و سعتر نمایند و نیکو بند و با مروارید آن آب صابون دو ماهی نمایند تا مستوی گردد پس زرد چوبه ربع وزن دبی موم
گوگرد زرد بسته مجموع بجوشانند و بکار برند دبی را بفارسی مویزک ملی باشد * مرهم زال ملمی فرموده اند که از تالیف
بنده درگاه امیر المؤمنین سید محمد ناصر المخاطب حکیم معتمد الملک علوی خان است نافع از برای قروح آتشک و
جمیع قروح مزمنه و قروح سوداویه باید آنکه زال اسم هندی لعل مصری و شنجرف و شنجرف هندی مسماة شمامه است
* صنعت آن زال شنجرف سفیداب ارزیز سوخته برگ حنا مرداسنگ سرکه انگوری سوده دم الاخوین شبا ربعی
موم و ترنتای کرمانی معمول مریخ چوب چینی از هر یک یک مثقال توتیای هندی مسمی براح احمر و فلفل سیاه
از هر یک سه مثقال توتیای هندی را بریان نموده مجموع را علیحده علیحده کوفته بحریر بیخته و زیت زمرد موم
زرد مه مثقال نمکه کاو یعنی مسکه گاو احمد از آتش فرود آورده ادویه را با آن سرشته سفیده تخم مرغ در عدد
داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا هموار شود و بکار برند * مرهم زال هندی اکثر قروح را نافع است * صنعت آن
روغن کنجد سه مثقال موم چهار تولچه زال دو تولچه زال سفیداب ارزیز کوفته بیخته اندک اندک در روغن بریزند و بس
بمالند تا خوب ممزوج گردد و مرهم شود پس شسته مرتبه و با معتاد مرتبه با آب خالص شو بشویند و اگر یکصد مرتبه
بشویند بهتر است و بکار برند * مرهم زال دیگر معمول از الهامات هندی نافع از برای جراحات مزمنه عسره البرء و قروح
آتشک و ناصور و سست گوشت باشد است و مصلح عفونت عفن * صنعت آن زال کات هندی کافور قیصوری از هر یک
چهار مثقال کوفته بیخته در روغن زرد... بی نمک بورق مجموع ادویه در ظرف آهنی کرده با آتش ملایم نهند زال
زال را داخل کرده دو سه جوش داده پس ... را بلسم گاو و زیر بر برید بکند و جوش دهند در قروح مزمنه بد بمه

بامه رو زیاتلوی تو ول موجته استعمال نمایند و بعد از آن سها * مرهم زال ملمی ازموده اند که ال بجهت ازجه رب
مملمند زال ملحد دکه است ملس مره نافع از برای مرد ح مزمنه رحم و ناصور و جرد ح عمرة کرده * معدان زال
مرداسنگ مربع منداب طلق از هر یک یک مثقال فلفل سیاه توتیای هندی از هر یک نیم مثقال اول مرده تر سا را
در مثقال آب ید ده بریان کرده بعد بیکه سفیدی بر نیاسوادریه کوفته بیخته وم زرد مو سفیدی دوستمل و روغن
گاو یسب مثقال گداخته ادویه را با آن ممزوج نموده در ظاهر بلسه . الیه با تمرار مود و دروست حادب بر ارجة
کمای مالند بیچونکه رنگ مرهم بگردد و بر رحم بیچپانند * مرهم دیگر بجهت هندی که اکمر مرد ح مزمنه را
نافع است * صنعت آن زال مرتل مربع کات هندی مرداسنگ احرامساوي ودل را در روغن گاو بی نمک بریان نموده
بعد بیکه سیاه شود پس باقي ادویه را کوفته بیخته در آن داخل کرده در ظاهر بلسه بمالند با حرب مرهم شود بر ارجة
کمای بانکاعد خطایی بمالند و بر رحم بچسپند * مرهم زال دیگر * صنعت آن مسکه گاو تازه روغن کنجد موم کافوری
زال سفید ترک سیب احرامساوي اول ترک سیب را مانند بر صفا ما بلساسی کتاب ساخته رصاص مسکه حرب
بریان کنند که نمود و بعد از آن برآورده روغن کنجد را داخل مسکه کرده حسب حوش بدهند بعد از آن موم را داخل
کنند تا گداخته شود پس زال را مصلوب موم مودة داخل کنند و با حرب مسب برهم زنند که حرب با نمک نگرمه رو ح
گردد بعد از آن طرف حلالی را آب سرد کرده در میان آب بریزند و بدست در آب نگذارند وروزد تا از آب برآورده
نگاه دارند * مرهم زال برای رحم دمامیل مجرب است * صنعت آن موم روغن کنجد از هر یک سیاه مثقال زال سفید
و سبع مثقال مجرب ووزنسع از هر یک بعد دم توتیای هندی یک درم مربع چهار درم مرداسنگ شش درم موم ابار روغن
کنجد نگداریدار بیک مو زمرهم سازند و بکار برند و اگر بسیار بچسب شود بر مقدار روغن بیفزایند * مرهم زیت از
صناعت لسادانه را طاس مرهم عجب الفعل و کثیر النفع است ساقط مکرداند دانه نواسیر او منتف تروح و
ململ وحوربه گوشت راند و عروبات و مسب لحم حمل است در قروح و باقی نمی گذارد مواد فاسده را * صنعت آن
به نسخه شیخ داوُد انطاکی موم زیت رومی از هر یک شش درم زیت حمل رست درم ممزوا برآتش نرم بیرسانند
تا مخلوط شوند گداخته گردد پس بگیرند زنگار چهار درم ابرز رسیه درم زراسیع دو درم و بسمه و ابرم ملایه
کرده بالبد ابدل بران باسله برهم زنند تا نیکو مخلوط شود * مرهم زیت بجهت مروامطی طمسب حصب حراحات
کهنه نافع * صنعت آن زیت رومی مغز زنگار موم زرد صاف روغن زیت از هر یک بعد رحلحب ولاس کوفته مرتب
سازند و بکار برند * مرهم زنگار و باامل رمصا مصروا نافع نماید * صنعت آن زنگار کاحد سوخته از هر یک نگذرم با آب
عروس زآب صابون اول مغ درم مرد و با اشامه رد بیشتة و نگر ورده درم عمل مسب درم فرفیون شش درم لحل
است نآس ملا بمریه بریان با غلط شود ما بسد مرهم نکار برند * مرهم زنگار که حرب درگوش بیکا بمد در قروح ادن
قروح را از حرل تال سازد * صنعت آن زنجار کند رمزکة انگوری عمل احرامساوي درهم آمیخته بسملد را بآن
تر کرده در گوش نهند * مرهم زنگار به نسخة دیگر * صنعت آن عمل مسب درم سرکة انکوزی مغ درم کند
زنجار از هر یک نگذرم عمل را با سرکه بد دریند و کف آن را نگیرند و زنگار و کند رسا بیده * تر بیخته داخل نمایند
درگوش بچکانند دو قطره * مرهم زنگار که ناصور گوش را نافع است * صنعت آن زنگار نوشادر بیاس از هر یک چهار درم
با آب گشنیز و عمل مصفی از هر یک بدا و مه درهم سرشته استعمال نمایند * مرهم زنگار به نسخة ابن جزلة
قروح کهنه را حسب گرداند گوشت رانده و ابیرود و حرود ح را بال گرداند و مسد مل سازد * صنعت آن زنگار دو درم
ملك الحطر صمغ صنوبر از هر یک پنج درم اذ ربوت ده درم زنگار را سحق بلیغ نموده و باقی ادویه را در زیت حل کرده

زنجار را بروغن بسایند تا مرهم شود و بمالند یا بلیسان سود و نگاه دارند* مرهم زنجار گوشت زاید را بخورد و قروح را پاک
گرداند و سد مل نماید * صنعت آن زنجار دو درم را بسحق شش درم ابرون سفید دو درم این هر دو را در زیت حل
کرده زنجار سوده داخل نموده در هاون بلسم بمالند و نگاه دارند* مرهم زنجار به نسخهٔ حکیم علی گیلانی که
در مجربات خود ذکر نموده و گفته که این مرهم بسیار نافع است هرگاه خواهند که جراحت را از وسخ پاک سازند
بگیرند اندکی از این مرهم بموم و روغن مخلوط کنند و بر جراحت بگذارند که پاک کند و اگر بتکرار احتیاج است
و خواهند که به همین مرهم علاج کنند سر و روند ری از مرهم بیفزایند موم و روغن کم کنند تا سیر گردد و گوشت فاسد را
بخورد و چون صاف شد در موم و روغن بیفزایند و از مقدار مرهم چیزی کم کنند تا جراحت زود بند شود* صنعت
آن بگیرند روغن گل یا روغن کنجد یا روغن دیگر هر کدام که باشد بیست مثقال و گرم کنند و سه مثقال موم
در آن بگدازند و در مرهم بند و چهار مثقال زنگار بسیار نرم سوده بعد از فرود آوردن از آتش که حرارت آن کم شده باشد
در آن ریخته بر هم زنند تا بیکدیگر مخلوط گردد* مرهم زنجار نافع از برای قروح و نیز از برای خوب* صنعت آن سرکهٔ انگوری
هشت درم عسل مصفی هشت درم در هم کرده با آتش ملایم بجوشانند بعد از آن مقدار که سرکه سوخته و عسل باقی ماند
پس زنجار عراقی ملایم سوده و زم سرشته و نگاه دارند* مرهم زنجار دیگر منقول از اصول التراکیب الدین
سم ثملی نواصیر و جرب النار و قروح وسخه و صرة را نافع و پاک کند و بخورد گوشت مرده را* صنعت آن
بگیرند زنجار یک وقیه ابرون سفید از هر یک نیم اوقیه تا مرکه زم موته تا عسل سوخته استعمال نمایند* مرهم زنجار
منقول از مجربات حکیم مهدی جهت جراحات عفنه* صنعت آن زنجار رومی سفیداب از هر یک یک زلالی موم
زرد دهن زیت علی الرسم مرهم ساخته استعمال نمایند* مرهم زنگاری بالسنس محمد زمان از الله حکیم میر محمد مومن
صاحب تحفة المومنین جهت جراحات مرمنه بغایت مجرب و در نا سر کمر از مرهم زال سمت و با عمدال اثر است
* صنعت آن ابرون کاغذ کبود سوخته دو درم کاغذ رومی کات هندی از هر یک دو مثقال سفیداب معمول
سه مثقال مرداسنگ معمول سه مثقال کافور قیصوری یک مثقال موم سفید سه مثقال و روغن گل مرح بیست
مثقال بدستور معمول مرهم سازند* مرهم زنجر که آن را بفارسی مرهم سنگرف نامند از وام بلغمی که بسیار ردی
مصح نالد و سرطان و جذام را سود دارد* صنعت آن به نسخهٔ منهاج البیان مرداسنگ شش درم موم کندر دکرمه
این از هر یک ده درم علک البطم پس درم سنگرف هشت درم ادویه را نیم ما نیده بیا ما ند تا باد ادار
زیت یا روغن کنجد بگدازند و دیگر مانند روغن گل سرح بعد بر جاحت و بعد از فرود آوردن از آتش ادویهٔ سائیده را بآن
سرشته و گاهی سرنج بدل سنگرف داخل نمایند* مرهم زنجفر به نسخهٔ بلانمی* صنعت آن مرداسنگ شش درم
موم زرد صد کندر از هر یک ده درم علک البطم شش درم سنگرف دو مثقال و ادویه را که کوفتنی است بکوبند
و بیز بر بیخته و آنچه گداختنی است در زیت یا روغن کنجد بعد بر جاحت بگدازند و همه را مخلوط ساخته مرهم
سازند* مرهم زنجفر به نسخهٔ مطهر الدین معانی* صنعت آن مرداسنگ نیم موم از هر یک ده درم
علک البطم پس درم سنگرف هشت درم زیت یا روغن گل سرخ هر کدام که باشد شصت درم بدستور مرهم سازند
* مرهم زنجفر منقول از قرابادین کوالی* صنعت آن موم کی صافی کند و اس از هر یک ده درم مرداسنگ ده
زعفران از هر یک شش درم صمغ البطم پس درم سنگرف هشت درم زیت یا روغن کنجد هر کدام که باشد بعد بر
کما تب بدستور مرهم سازند* مرهم زنجفر جهت زخم آسک و دیگر جراحات و قروح مزمنه و جرب رطب
نافع است* صنعت آن سنگرف اسرنج مرداسنگ سفیداب ارزیز توتیای هندی سوخته توتیه شم رع مرخته

بالمره کوفته بیخته موم را بروغن گل گداخته سرشند * مرهم زنجفر دیگر که برای زخم آتش و جراحات کهنه
و جرب و خارش مجرب است * صفت آن سفیداب ارزیز موم مقشر از هریک یکتوله مرداسنگ یکتا نک برنجای هندی
موجود ربع یا تکمیل ادویه را بر سرنا تک کوفته بیخته در روغن کاو یا روغن گل سرخ یا روغن کنجد خالص بقدر
احتیاج ید سفیدی مرهم سازند * مرهم زنجفر بیخته خمور رایع از برای تحلیل اورام صلبه عمره البره و خنازیر و سرطان
و ورم مزمن است * صفت آن مرداسنگ بیست از هریک بیست درم لسان ذکر لیس از هریک ده درم صمغ حبیل یعنی
ملک الطرسی درم موم زرد هفت اسار سفیدب هست درم زیت هفت رکابات امی و همه را سرکه انگوری حل کرده
موم را در زیت بگدازند و بعد سود معمول مرهم سازند سبح دا و دگفته که اگر زیت مرهم بجای سفیدب امرنج کنند
یا هر کدام که باشد زیت چهار درم و اگر در رمضان سازند بازیت مرهم سازند والا با روغن گل یا کنجد
بگدازند در آن دوا و همه موم زرد و باقی ادویه را داخل کرده بکار برند و حکیم مبر محمد مومن و زیت زاد زیت
صمغه هفت درم آورده و در نسخه مستعمل در حمره زیت هفت زاده ده درم آورده و گفته که در نسخه دیگر مرد اسنگ
و همه از هریک بیست درم است و سفیدب هفت درم و مرد اسنگ ده ده درم نیز گفته که در رمضان بجای سفیدب امرنج
و باریند و او همه و موم یک او همه مرهم سازند و در غیر رمضان بجای زیت روغن گل سرخ کنند و نسخه مجرد من
الباس در حاوی صغیر مطابق اصل نسخه مستعمل است سوای آنکه زیت سفیدب باز ده درم است و گفته که با زیت
یا روغن سرخ بعمل آرکعاب مرهم سازند * مرهم زنجفر جراحات کار و حصر و عمره را مفید است صفت آن زنجفر
چهار توله مه تکمیل موم کافوری دو توله روغن کنجد چهار توله زال مقشر سه توله اول روغن کنجد را داغ نمایند
و از آتش فرود آورده موم را سند از بعد با آب سود بعده زال را سایند و داخل نمایند بلحل سود بعد از آن همه را فرود
آورده ده مرتبه با آب بشویند تا سفید گردد و اگر سی و چهار مرتبه بشویند بهتر است و اگر بیع به بیست مدر
یکماسه سفیدب سایند و سر اضافه نمایند * مرهم دیس سرطان و جمیع صلابات را در یکهفته و کمتر از آن تحلیل دهد
* صفت آن خردل سورالاسخره کبریت زرد زیت الحمر را و بند طویل اسی مقل ازرق از هریک چهار درم زیت کهنه
نمت و هست درم موم زرد هفت درم علی الرسم مرهم ساخته بکار برند * مرهم سرطان دیگر سرطان مسرح و غیر
مسرح که حرف بقرح دراز باشد مفید و مجرب آن است * صفت آن سفیداب اسرب برنجای معمول مردد را
برابر با آب حرفه یا عنب الثعلب یا کدو یا خیار یا لعاب بزرقطونا هر کدام که حاضر باشد سحق بلیغ نموده قدری
روغن گل آمیخته بکار برند و اگر اول سفیداب را با روغن سحق نموده و با ماء مسطوره اضافه نمایند اولی است
* مرهم معقه سعفه را زایل کند * صفت آن زراوند طویل را ساییده گلاب یا مورد بالمویه یا روغن گل و سرکه نمایند و
بکار برند * مرهم سعفه دیگر اسدای سعفه و قروح سر را مفید است * صفت آن اسفه ملیله مازو از هریک نیم جزء
ورق الاس دو جزء و ملح اندرانی یک نیم جزء موم مصون نیم چهار جزء روغن گل یا کنجد چهار جزو موم اسفه ملیله
و مازو و اس کوفته در روغن بجوشانند و ورق الاس و ملح را بصلابه نرم نموده و روغن را صاف کرده موم را در آن گداخته
در مرهم بسرشند و بکار برند * مرهم است جهت قروح ماعیه که بهندی کهرکهره باشد * صفت آن برادۀ سیماب
سیر آباد مرجمره - دو توله موم چهار توله روغن کنجد سیر آباد روغن را در ظرف آهنی بر آتش گذارند و سیماب را
زیره کرده در آن انداخته بر هم زنند تا سرد و صاف نموده موم را در آن گداخته و مرجمره را نرم نموده بر آن نمایند و
سکوبر هم زنند و عند الحاجت بکار برند * مرهم سلیمرایع جهت السام اکبر رحمها * صفت آن سلیم نیز بسته
پوست جدا کرده زیره نموده و یک آثار در روغن کنجد نیم آثار بریان کنند تا سرد شد از آتش فرود آورده صاف نمایند

و پس بوته کاورد زان اندازند و بعد ازان بهم بازه بر هم زنند تا یکدست حل گردد پس بوته آمربیع و هماز بوته عسب آلسّلب و حیار بوته سرمه و ملک بوته سب یمانی بر بان بسیار نرم سوده بران بپاشند و بعد بهم بر زنند تا خوب ممزوج گردد پس سرد نمود و نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند * مرهم سلعم دیگر برای زخم آتش و جراحت سوختگی آتش دار برای جمیع زخمهای سوخته و اصلاح دمل نافع است و ماده را تحلیل دهد و دمل ما ساز
* صفت آن روغن گل با آب بار سلعم بازه مثقال به مرسط اسربیج نیم باو کافور ربع مثقال ما سه و در نسخهٔ دیگر کافور سه ماسه است اول سلعم را از کارد بارچه پارچه کرده در روغن مذکور بریان کنند پس بر آورده دور اندازند و موم در وارد در بوته دران اندازند و سرب ربع را نیز داخل کنند و آتش نرم کنند تا بسوزد و روغن فرود آورده کافور داخل نمایند و خوب بقوام مرهم آید فرو آورده نگاه دارند و وقت حاجت بکار برند * مرهم سلعم نوع دیگر در جمیع منافع از مرهم سابق قوی و خوب تر بلکه بزبانی نمایند و من جمله اگر کشاده باشد بهم آورند و اگر نباشد ده من زخم را ملتصق گرداند و کار نیم نماند و سلعم بازه * صفت آن بگیرند سلعم تازه نیم رسیده نیم باو و روغن زرد بازه ماسه زرد و بله آثار و بله تار روغن بازه کنجد بر آتش بسوزانند و صاف نمایند و ده ماسه مربیع را بسیار نرم نمایند و آن روغن را بر آتش نگذارند و اندک اندک سرب ربع را بران بپاشند و بعد بهم بازه بر هم زنند تا بقوام آید و علامت قوام آن آنست که چون در آب اندازند ماسد موم گردد بعد از آن زرد منتفت دران ظاهر باشد پس از آتش فرود آورند و در آب سرد نگاه دارند و از بالا نشادر بران هوای سرد و رزند و استعمال نمایند که بعد قوام مذکور رسید باده و اگر بر ممد باز بر آتش گذارند و بعد بهم حرکت دهند و باز فرود آورده و در آب سرد نگاه دارند تا باندک حد رسد پس چون اندک گرمی آن کم شود در ده بالای آن را که از هوای سرد منجمد شده است اندک کنار کنند و سه ماسه کافور را سوده دران اندازند و بعد بهم بازه یکی حرکت دهند تا خوب ممزوج گردد و در ظرف مسی نگاه دارند و در ظرف آهنی طبخ دهند و اگر سلعم تازه نباشد سلعم خشک نیز خوب است و لیکن در روغن اول صاف نرم کنند پس مرهم از آن ملحم گردد از بین بدرمه دفعه * مرهم عاقر قرحا نیز است از برای ورم معده و سعال آن * صفت آن استخوان سلسوحه اگر استخوان سرا و باشد بهتر است و بوته نری سرخ مهد را نرم کوفته در ده بسرشند با عسل و مرهم سود و بکار برند * مرهم فلاغوریوس معمول لوغراباذین قادری نافع است جهت رفع معده و کمند و اوجاع ارحام و اورام آن چون طلا کرده شود ار کار ج و بصوبه برداشته شود در رحم * صفت آن زعفران دو درم و در نسخهٔ دیگر دوازده درم لست معل مصطکی راتنج صمغ معه سائله از هر یک هشت درم موم سه اسارنه بارد وارده درم روغن بابونه یا طب هر کدام که باشد سی درم روغن نار دین بقدر کفایت علی الرسم مرهم ساخته استعمال نمایند * مرهم فلاغوریوس معمول ارند کره انطاکی گفته که عجیب الفعل است در التیام جراحات قروح و نواسیر مزمنه * صفت اشنه محلول ده درم جاکم صمغ بررا و بلند کند از هر یک هشت درم بوبال نحاس بوبال آهن از هر یک سه درم مرهم مکی صافی جاو شیر مکسبح از هر یک دو درم ادویه کوفته بیخته با اشنه محلول با سرکه سرشته مرهم سازند و بکار برند * مرهم زیت الفرمر یعنی درد مرهم معمول قرابادین قادری نافع از برای وجع معده و بار فارسی * صفت آن سخم حنظل کندس اسنان کبریت زرد از هر یک سه درم سنبل مانند آن ما اسما از هر یک شش درم حرمل فرفیون سر زیت الفرمر یعنی کرم برسیار هر یک دوازده درم زیت زمی ده درم زیتی دو درم سر زیت الفرمر را و روغن ودمی را و روغن خل سازند بای ادویه را کوفته بیخته با آب سرشته مرهم سازند و استعمال نمایند و در نسخهٔ اصل فرفیون داخل نیست * مرهم برد ما نافع از برای قرحهٔ مزمنه و نواسیر و از برای اوجاع کهنه که بوده باشد در کمر و معده و طحال و صلابتی که عارض شده باشد در بی بروده عارض در بی اعضا نعوذ بالله نیز نافع است * صفت آن برد ما نا

سنبل الطيب فلفل حب لبا دار فلفل سنبل سليخه لسان ذكرها فرفرجامه‌ل ازرق است مقلكي مرصاني سمعة سائله حب
بلسان زراوند سلحرح زراوند طويل سعد كوفي اكليل الملك لادن جرمل از هر يك جهار درم زعفران دو درم از سا
همه روغن بلسان سه كرومايسه بط صمغ بادام ملح از هر يك سه درم موم سه موم زاد در روغن بار بن بعد از كداب نگداريد
و بلسم و معرو موم مرهم مارند* مرهم قلقطار مسمى و مرهم الكي سعد از رواياد ن مانوت* صنعت ان قلقطار سوخته ده
درم آهك آب بدبده سمعه سائله از هر يك على الرسم موم مرهم سازند* مرهم قلقطار ديگر نافع است از براي قروح كه در
مفاصل سود واز براي ازرام كه دراصابت بط اعون و سرطان راسود دارد* صنعت ان سه حوك سه ورسه از هر يك
دو رطل مرداسنگ تكرطل و سه قلقطار جهار اوقيه سه وا بال كمسه ارزكاه و درم بكوسد و نگداريد وصافي كنند
ورب تكرطل اوس سه بر هم ريسد وادويه رابكوبند سه بر بد و كار برند* مرهم قلقطار گرند ما زو عفص زما نو
موام سمي را نافع بود حرب را كه و بوبار اماله ده مك* صنعت ان حجر السود واسنج از هر يك رطل دبال كند ربيمر
رطل سنداب ثلعي قلقطار از هر يك سه سعالسر كه انگوري كهنه تكرطل و سه رطل صمغ راد در سركه حل نمايند
و ادويه را كوفته بيخته با آن مرهم سازند* مرهم سنبل حب رحم باصور زعمره مجرب است* صنعت ان
سنبل مستمايه سه حرب بوبا از هر يك دو مايسه كات سنبل سه مايسه وال سه مايسه روغن زرد و بواد موم
كافوري سه مايسه ادويه را كوفته بيخته روغن را بر آتش نگداريد كه گرم شود پس موم و وال رادا حل نما بيدس
ساير ادويه را داخل نموده بلسه داور نمايند كه در هم شود و در ظرفي نگاه دارند كه عند الحاجت بكار آيد* مرهم مر
مرهم زال ذكر يا در همين فصل* مرهم كافور جهت قروح و سوختگي آتش و حمره و نمله مجرب است* صنعت ان
موم سفيد جهار درم در روغن گل بايد ده درم گداخته سفيداب ثلعي ده درم كافور قيصوري تكدرم سوده داخل كرده
مرهم سازند* مرهم كافور به نسخه ديگر سوختگي آتش را نافع است و باصور و قروح و نمو جاره را سفيد* صنعت
ان مرداسنگ سفيداب ثلعي از هر يك واسار كوفته بيخته موم سفيد واسار در روغن گل سرخ حسب اسار گداخته
ادويه سوده را در آن بريزند بعد سفيده تخم مرغ و سفيدا كافور قيصوري سوده بر آن افكنند رهاون بلسه نمايند
ناهموار گردد و در نسخه ديگر اطلساي قصب و اسار داخل است* مرهم كافور به نسخه ديگر* صنعت ان مرداسنگ سفيداب
از برابر از هر يك تكدرم روغن گل و نصف درم موم تكدرم موم را در روغن گل گداريد ادويه را اضافه نمايند و برهم
زنند تا سرد گردد در آخر تكبيه كافور و يك عدد سفيده تخم مرغ داخل كرده در هاون بلسه نمايند را استعمال
نمايند* مرهم كافور كه سيلان معمل در درد حمره و در علاج قروح حلدي ذكر كرده* صنعت ان موم سفيد روغن گل
سرخ سفيداب ثلعي اطلساي تمره و تلاري كافور قيصوري بلسر و معرو مرهم سازند* مرهم كافور كه معرالبيد در
سعال سفيده وورم اصلاحي دعوي ذكر كرده* صنعت ان موم سفيد ده درم روغن گل سرخ ده درم سفيداب ثلعي
ده درم مرداسنگ پرورده يعني سفيد كرده سه درم سامسه از هر يك تكدرم كافور قيصوري يمد رم سفيده
تخم مرغ عدد بلسر و معرو مرهم سازند* مرهم كرم كه ردع ماده كند و مدرا از جراحت بال ساود* صنعت ان
نگ رنده گ انگور ناره ده عدد آب را به بريد تا نرم گردد پس رگهاي آنها را دور كرده در هم سوده و يك حمد آب موم
و يك حمد روغن گل سرخ مخلوط كرده در هاون بلسه نمايند تا يكسان گردد و بكار برند* مرهم گندنا كه در جاك
درد براسير را بسانيد* صنعت ان گندناي تازه را نه بريد با مهر اسود و باروغن گاو بريان نمايند در روغن گل افكنند
و در هاون بلسه نمايند تا خوب مرهم شود بر پسته كهنه آلوده كرده بر روي براسير نهند و اگر خواهند رد و ار رجال
تكس دهند بران زياده كنند مقل ازرق تكدرم زعفران نيمدرم افيون تكدانگ و نيمه* مرهم انكمران كه با صلاح

فرنگیان باجری کار برند گویند مسهل از حکما نوشته * صفت آن موم الکبریت که روغن است که از فرنگ ساخته
می آورند از مردارسنگ و روغن سریشف بخور زرد ال سفید زرد و بعلی الرسم مرهم مرهم سازند فی الحقیقت این مرهم زرد ال
است * مرهم مرداسنگ مسکن اوجاع درد جروح و جروح و التهاب آنها باشد و ملیّن سازد * صفت آن بگیرند
مرداسنگ ده درم کوفته بیخته احتیاط نرم زیت در ماون کنند و بسا نیند و بسا العلاج باشد و [illegible] آن باید
مالیده شود زرد و نرم زرد جوش کرده کوفته بیخته اضافه کنند و بعد از آن مطبوع بماند بکار برند * مرهم مرداسنگ
به نسخهٔ حکیم مهدی رحمه الله از جرب دال کند و جمیع کند ارمنی نافع و نوشته که مجربات استادی ام است
* صفت آن مرداسنگ سی درم کند و بار زرد این موم از هر یک ده مثقال علک البطم سریم از هر یک تکمثقال
روغن زیت بقدر حاجت علی الرسم مرهم سازند و بکار برند * مرهم مرداسنگ دیگر از حکیم معز الدین جمیع
جراحات را که از اسباب خارجه حادث شده باشد مناسب و مجرب است * صفت آن مرداسنگ دم الاخوین زرده تخم
روغن جراغ از هر یک بقدر لازم و حاجت علی الرسم استعمال نمایند * مرهم مرداسنگ به نسخهٔ دیگر * صفت
آن مرداسنگ زرد جوبه از هر یک دو جزو موم یک جزو بگیرند و مرکه بر کنند و روغن گل سرخ سرشته مرهم سازند
و مثل استعمال دردی جزو این مرهم را در صفة تا بعد ذکر کرده رگفته که این مرهم سفید نامیده را بکار آید جون
بعد از گرفتن جرب را مقراع صفرا به مطبوخ ملبله و افسنتین رومی و سقمونیا با اسهال تحت صفرا و سودا نا
این مرهم را در موضع سعفه طلا نمایند ریک شب نگذارند روز دیگر سبوس گندم و برگ جعفری که آب به برند
و سر را با آن بشویند * مرهم مرداسنگ با سرکه به نسخهٔ شیخ الرئیس * صفت آن بگیرند مرداسنگ هر قدر که
خواهند کوفته بیخته در طاسی ریخته سرکه انگوری بقدر زیت بر آن کنند و بکو خلط نموده تا سفید و استعمال
نمایند * مرهم مرداسنگ به نسخه بلادی مشهور لحم صالح است و بسیار نافع است از برای قروح خبیثه و استعمال
کرده مسرود در باسمال درا رحمة جارة * صفت آن مرداسنگ بیخته نرم کوفته بیخته مرتبه دیگر آن را با سرکهٔ انگوری جوش
کنند تا حل گردد پس روغن برنج و روغن گل سرخ و بسا نیند تا غلیظ شود و نگردد جون مرهم پس نگهدارند برای
سعفه ابتدا این مرهم را بکار برند کی کافور و مشوی و جز این نموده استعمال نمایند * مرهم مرداسنگ تمام جراحات را نافع
و سودمند است * صفت آن مرداسنگ سه توله زرد جوبه جون سیما و سان مرهم سازند شاخ گوزن سوخته سفید آب
قلعی گلنار فارسی از هر یک یکتوله روغن زیت نیم توله موم کافوری در توله روغن را بر روی آتش گداخته موم را
در آن داخل نمایند و سفوف داده از آتش فرود آورده ادویه را کوفته بیخته در آن اندازند و از جوب نیم ابره مرهم
در طرفی نگاهدارند و وقت حاجت بکار برند * مرهم مرداسنگ دیگر که در دفع آن زیاده است * صفت آن مرداسنگ
زرد جوبه از هر یک ده مثقال دم الاخوین اسفیداج شاخ گوزن سوخته سفید آب قلعی جلنار فارسی از هر یک
یک مثقال اجزا را نرم کوفته بیخته روغن زیت بقدر حاجت بر آتش گداخته موم زرد مصفی چهار مثقال در آن گداخته
ادویه را با جوب مخلوط نموده بکار برند * مرهم مرداسنگ اکثر قروح و جروح را نافع است * صفت آن
مرداسنگ سی مثقال روغن حنظلی که نامش است تلخ دو ساه مثقال که نیم مثقال ربع آن ارزنلی مسود
علی الرسم مرهم سازند و بعد الحاجت بکار برند رحم را حسک و سوزش آن را بر طرف میکند و برای زخم ناور حمی که از
سوزش جگر بهم رسیده باشد نافع * مرهم مرداسنگ حبیب الفعل است برای التیام و الحتام قروح و خصوصا آنکه گرمی
بسیار بند است داشته * صفت آن بگیرند مرداسنگ و نرم سحق مرمه نمایند به یک ارمنی و سفیدا وسفید زیت براب و برنده
و به برنده و سرکه سفید تا حل گردد پس بکوبند کندر را بر دوب دم الاخوین با زرد جوبه پاس از هر یک دو درم

و نرم سوده را در برند با علمطا گردد و بکار برند * مرهم مرداسنگ بگیرد جهت زو با سد بت گوسا استعمال کرده ممدود
و در با همان منگمکه حرارت بسیار باشد * صنعت آن مرداسنگ سحق نرم نرم سوده ما بعد سرمه بس با سرکه
بسایند تا مانند مرهم گردد بس سحق نرم سفیداب رصاص و فلفلی کا فور داخل کرده نگاه دارند و روغن گل داخل
نمایند و بسایند و مرهم مارند و بعد الحاجت بکار برند و این مرد و نسخه منقول از اصول اسوا کتب نسخ الدین
ممر بندی است * مرهم نجاح انهای بواسیر را که بدید آمده باشد و بر آن واسو مبتلا باشد * صنعت آن روغن گل
سه درم نجاح کار ماده سه درم موم صاف سحق نرم سفیداب ارزیر سفیداب کا نگران مرداسنگ کسرا صمغ عربی
از هر یک تکلوم سفید بخم مرغ یک عدد حرام معرا در روغن اندازند و صاف کرده حرارت آن دو رکسد و موم وا
در صابی آن تکه اورند و ادویه را سوده داخل کرده حرکت دهند تا قوام آید از آتش بردارند بس سفیداب وکافور را سوده
در آن داخل کرده * خوب بسبب مرهم زیتل ما ارات ممد ه تخم را داخل کرده حل کنند تا خوب مرهم گردد و بکار برند
* مرهم سحل این مرهم را صاحب حالینوس است و بعضی باین اسم گویند نسبت آنکه آن را ز ابتدای طبع تا و ممکنه
مرهم سوم نسخه سحل رطب باید حرکت داد و وجه تسمیه این مرهم باین اسم این وجه را گفته و مرهم
مرمس گفته و وجه تسمیه این مرهم سحل آن است که این مرهم حرکت سید مواد عصوی را از برای دفع از مسالک
چنانکه از سحل مسالک مسی گردد و بعضی ادعا کرده اند که این تصحیف است اسم آن مرهم سحل است تای مهمله
بعد از بون رسحله بمعنی عطیه است و در بس مرهم عطایای الهی بسیار است و شیخ الرئیس این مرهم را مسمی
بمرهم ملفل بس کرده و گفته که این مرهمی است که جالینوس آن را وبعضی نام نهاده محمود بن الناس و بعضی
دیگر این مرهم را مسمی بمرهم ملطار کرده اند و حال آنکه مسار الیه در اجرای این مرهم ملفل بس آورده و حسن
ظاهر میگردد که برداو این مرد و لفظ مترادف باشد چنانکه بعضی اطبا گمان کرده اند بدانکه این مرهمی باشد
از اصناف در اطبا چنانکه مشهور است در کتب ادویه مفرده مسطور و با الجمله این مرهمی است جید الفعل در جبر
کسر و اصلاح عصب و کسر و حصر و رض اعضا و عصارت و نافع از برای طاعون و اند مال قروح عمره الاندمال
و قروح متعفنه و اورام حاسه و اورام سرطانی و از برای اورا سکه بوده باشد ازو را د مصمته با عصا و از برای تحلیل
مطلق اورام و خوب طلا کنند این مرهم را بر حرب منفرج و حکه کفحدرت آنها از رطوبت باشد نفع سید مد و در زمان
زورواب ی عظیم میکند و بعضی از اطبا طلا میکنند این مرهم را بر خمره و اکله و نمله و سلح گردانند طلای آن را از برای
اسها * صنعت آن بگیرند مرداسنگ و نیمه آن کنند و آب بعنی در آفتاب و حد رو رحسن کنند تا حل شود
بس فرا گیرند از مرداسنگ وارسه ۱ کا حملی احر امعاوی و از ملطار حسرو ربع یک حرو ونیمه را بسعت سحل بر مرهم برند
تا خوب ممرو ح گردد بس بر آتش نهاده بر سعت سحل رطب بر مرهم برند ز مرگا * سعت حسل سود بسعت رطب دیگر از م
رسد و در نسخه دیگر مرداسنگ نصف بک حر واست * صنعت آن مرهم به نسخه شیخ الرئیس بگیرند نه ترت کهنه دو
رطل و نیز برده سکه مداسب زیت عتبق مرداسنگ سوده از هر یک سه رطل و ملفل بس چهار اوقیه مرادر روغن زیت
نگذارند و صاف نمایند و داخل کرده بر آتش گذارند و ملفل بس و مرداسنگ را نرم سوده در آن ریزند و خوب
تا ره سحل مسمل بر مرهم زیتد تا غلیظ و منعقد و بقوام مرهم آید فرود آورده نگاه دارند و بعد الحاجت بکار برند * صنعت
این مرهم به نسخه محمود بن الناس که در حاوی صغیر ذکر کرده بگیرند ترت کهنه بر تابه مر آن نفرح مملو باشد
در رطل مرداسنگ یک رطل ملطار چهار اوقیه و پاک کنند ترت و مر را از جمیع عروق و غدد و ما اعصبه و نرم یکو بند
و با آتش ملایم نگذارند و صاف نمایند و بمانی دهند آن را نگیرند و ثقل آن را دور نمایند بس یک رطل زیت

* مرهمی که التئام دهد بواسیر را رسی نماید * صفت اسفیداج گردکان سوخته سفیداسته زرد آلو مرده و انار سوخته کوفته سرشته
نموده ملاقاتا سازند * مرهم دیگر جهت امتلاط دانه بواسیر * صفت اسفیداج کتیرا سرخ کوفته سرشته با روغن گل سرخ ساده
انزروت زعفران بگذارند بعد از آن موم داخل کرده در هاون نماید نمایند بادام سوده واستعمال نمایند * مرهمی که
بیخ زائد را درست را که از سوختن ناخن دارد و مفاصل را نرم دارد و اعضای منقبضه را راوی گرداند * صفت آن
روغن بنفشه مدام بیست درم مغز ساق گاو مغز ران گاو روغن بگذارند و صاف نمایند مثل آن زاج و رکسه
پس چهار درم موم سفید صافی را بگذارند و گل خطمی سفید و گل بنفشه و صمغ عربی گل بابونه اکلیل الملک از هر یک
دو درم کوبیده بیخته در هاون ریخته نمایند تا یکسان شود و بکار برند * مرهمی که نافع بطور است در بیخ کس از خارج امراض
قراصر و بواسیر و شقاق مقعده و ورد آن * صفت آن مغز مغز گاو که در باب مغز حل کرده گرد از هر یک وسقل ورق
السمسم اب تلخی سفید مغز ملو کار از هر یک مثقال روغن گل سرخ سی مثقال مغز ان نمسو رنا مرهم مرده ح
مرده تا باشی در هاون ریخته نمایند تا یکسان شود و بکار برند * مرهمی که دو بار ابا نافع است * صفت آن روغن بلخ که
روغن ... آنار ... آنار از هر یک چهار تولد و نیم عوض سفیداب سیرف را داخل
نمایند تا الزم مرهم سازند در مرهم نمایند * مرهم نافع جهت جرب * صفت آن روغن تلخ ربع آنار طفل داد
مرخ که در ... سود ... بعد از آن ... بر آتش گذارند تا سوزد پس سیماب حل ... و مایه روغن زرقی
نرم ... داخل نمایند و بعد السیاحب در مواضع جرب نمایند * مرهم نافع جهت جمیع قروح و جراحات مجمد و
دمار دوا است * صفت آن روغن کنجد را در ظرفی کرده بر آتش نگذارند ... ماهی سیر را ریزه ریزه کرده در آن
اندازند ... بسیار ... مرهم ... سوخته گردد صاف نموده بعد از موم داخل کرده مرهم سازند و بکار برند
* مرهم که از تکرار ... و ... آنکه ... ناخن ... * صفت
آن باروت موم سفید از هر یک ... چهار مثقال کهربا که نام دوای هندی است ... در هر یک ...
مثقال ... مرهم سازند بر موضع درد تا آب ... نمایند و اگر ... در مرهم از ... مرهم را بسر
... نمایند ... مرهم ... گردد * مرهم الکبرا
جهت انواع قروح و جروح و بواسیر و بواسیر و ... تحلیل و مصنع اورام است * صفت آن آنکه روغنی
است ... رنگ که از ... آورند موم کافوری از هر یک ... روغن ... که ... الهی ... است
... روغنی است ... رنگ که ... رنگ می آورند روغن سرخ که ... آب ...
... چهار ... موم ... گذارند ... نرم ... نمایند ... مرهم ... و مرهم
... بکار برند * ... روغن سرخ که اجزای این مرهم است و مرهم جهت تحلیل اورام و ... و جمیع مفاصل
مفید است * صفت آن ... از هر یک ... روغن کسروی ... و ...
... آنکه ... که ... که ... کافوری ... که ...
... از هر یک ... و ... آب
... پس ... آنکه ... تا ... آب ...
نمایند اگر اولا ... آنکه ... و ... صاف نموده ... را داخل کرده تا بس
ملائم ... است ... * مرهم دیگر قروح و جروح و ... نافع است
... که ... * صفت آن ... که ... مرداسنگ ...

مرهم سفیداب بماسی موم کافوری از هر یک مثقال دم الاخوین نیم دروغن گل از هر یک دو مثقال اده کرده
سفیده موم را در روغن گداخته علی الرسم باسفیداب مرهم سازند و بکار برند * مرهم انکوا کب منقول از طب کهنای
مزکامونی گفته که این مرهم مسمی بمرهم اوتا ریاست از عجایب ترکیب و غرایب خواص از آن است آنکه چون
ترا زائل سنگ دانند جراحت را از غمر آنکه احساس نمی شود گداخته مرهم بر عضو مجروح باشد آنکه گمان است این مرهم
ثالثی که تا آب جراحت حادث شد از شمشیر و کارد و خنجر و نیزه و چوب و عصا و غیر اینها تا زخمه خون آلوده گذارند
و سبیل نمی باید و مرهم را خاصیت بر زخم نهند بل مساوی مسمی است ام که چسبانند اگر جراحت مکشوف شده باشد پارچه
کرباس خشک با پشمینه خشک تکرار آن بر عضو آلوده باشد و مرهم را بر آن پارچه با چوب نهند گذارند لیکن
عصا و عمی با دن الله تعالی شفا میباید و بعضی گفته مرجحند بعضی مردم منکر اند این با مرهم منکر و مگر با آنکه آلمام با می
مجروح در زخم به سبب با مرهم این مرهم است آنکه سبب تو به را اعتقاد بمجروح است و ایقاص طمع او نسبت امر جسمانیه
گمان کرده اند بر سبکه خواص اسرار انکار نمی توان نمود و فعل مرهم متعاصمی است که حضرت احدیس آلهی بتوسط ارواح
بهاری بران مامور گردانیده و حماسه حلب سفالیس آهن را * صفت آن بگیرند سنگ سرخ سرابی سیر در دست
که کهربا است از هر یک بیست اوقیه و هر دو را با شراب انگوری خالص تا سه ملایم مطبوع در مقدار سه روز در آب سرد بر دارند
با مجمد گردد پس بگیرند خرالمس را با شراب انگوری تا آب خالص دکمر سودن و بر روی طبق حسک نمایند
مقدار ده رطل پس بگیرند معرسر حسر بر بری و صندل سرخ و مومیایی خالص و حجر الدم که شادنج است از هر یک
یک اوقیه با سپیداب کاشغری هر یک دو و زن مجموع ادویه آنچه کوبیدنی است کوبیده و آنچه سائیدنی است سائیده
و با مرهم ممزوج و مخلوط نموده مرهم سازند و باید که در وقت خلط را امتزاج و ترکیب مرهم را بند الموزون زیاده نمره
باشد و اگر سمی در مران باشد بهتر است پس متاملت نموده در وقت حاجت بکار برند * فصل درد کرمی
یعنی آنکه مری بضم میم و کسر را ی مهمله مشدده و یای آخر حروف که دری لفظ عربی است مسمی لرمری دسی صمم
کنند و طعام و عمار سی آنکه مع باید از ادویه نیمه است از انواع المساکه انسون گرم و خشک تا اول درجه سوم
و گفته اند خار دار اولی و یا بس در بابه است زعامرو صمی و مسهل اخلاط لزجه روح تابع جمع و کرم معده را دفع و ما سر
و بدر بی دهان به رو رو حر بهای معده بحصرآن و جگر ما طافعد اماي غلیظ و محصور طو بات معده امعاو بوسیر
کنند بدهان و شکم بلغم و ادرار کلا یک کمل شرب آن حد رو رطل و لا اکثر کرت ادار متر باب است و تجربه نموده ان
و داخل کردن آن در حقنه ماحصب مرجه امعا و تولیج و وجع ورک و عرق النسا نافع است و نیز دفع و اسراج بلا غم کثیره
و اخلاط لزجه را و طول آن حب در رفع ر دسهای عفنه سه هر گرمدت سنگ بواله را مفتت است و عرد آن حب ورم لهاة
و لوز تین بعد استعمال داخل بهاة و عدسا عسي و خشک و ازاله سه باد ابعه رطور آن در چشم مانع نزول آبله است در چشم اگر
درو کرده باشد را زاله آب از جراب سرد * اندو معصر مسه وسرده ریرا سر و صداع حار بس بدن است و مصلح آن لعابها
و خریطهاو صمغ است و گرد سک که مری صیل بمل کند الا آنکه اران الطف و اقوی بود دو شکم را ارد مع لیس است و چون
با سما الکی بخورند کرمهای معده را اعارلنکنند * صفت ابمه سته اعمل کند ده مرس آن کاسها است بگیرند آرد جو و ماده
آنکه دو دح است و صمغ بود حد کر کرده سوده و دو ادر ادسمان سمر کرده سام بسمر سمه بر و سازند و آن را سم
و زن آب و نیم بوی رسد آن نمک و رع آن را ربانه ربعه سرود نه پدری سمر کرش و دار حسی و موفل با آب خمیر
کرده نسب و روز در آفتاب گرم بگذارند هر روز بر هم زنند آب درآن بمالند با سیاه و صمی و منکر ح گردد پس در آب
حل کرده و صافی نمر ده در شیشه کرده حسد روز در آفتاب گرم بگذارند و بکار برند و این بالفعل در پس بلاد نیای

مری استعمال میکنند آن است که ماده انکامه را که ای این ریعنی سرکه حل میکنند و در آفتاب می گذارند تا بی را فوت اسهال ضعف و بوی بخمی و هیمری عدا ارباید ... ولیکن امه مالس درجه اعتبار نیست خصوصاً اخیلای فروح و ... در اصفهان بجای آب برسرکه سیر میکنند و معروف است بکامه بالف و کومه واو نیز و بعضی نیز سرمامه میکنند و بعد از آن هر یک را در کاسه برمیدارند عوض آن سیر داخل میکنند و در دیگ کوامخ مذکور نماید * صفت مری بد نسخه دیگر بد بیر بگیرند نان آرد جو را و خمیر کرده در آفتاب بگذارند و ده روز گرم تا آب خمیر آنرا تازه کنند و بعد از آن ادویه حاره کرمه نسخه بر آن ریزند و ده روز دیگر در آفتاب بگذارند و چون خواهند که آنکه مترقیی باشد بگیرند از پس خمیر بعد از نکیس وسه من سرکه انگوری کهنه بر سر آن ریزند و ادویه حاره نیز کوبیده در کیسه کرده در آن اندازند و چهل روز در آفتاب گذارند پس صافی کرده استعمال نمایند * صفت این مری به نسخه دیگر بگیرند نان گندم و در ظرف سفالی سبز و گرما گرم بر روی هم گذارند تا سبز شود پس آن نانهای سبز را با سرکه انگوری بید خمیر کرده آفتاب بگذارند و باد ... روز هر روز سرکه بر آن ریزند و ده روز دیگر خمیر آن را بدو باب تازه ما ریزند و ده روز دیگر سرکه انگوری خمیر کنند و بعد از آن ادویه حاره کوبیده در کیسه کرده در آن اندازند و چهل روز در آفتاب نگذارند و بکار برند * صفت فوح کلمامه ماده آنکه مذکور شد و مهار رسمهای دیگر است بگیرند آرد گندم را آرد جو نیم نمک حسل و با آب گرم خمیر نان و نمک خمیر کنند و قرص سازند و سوراخی در میان آن کنند و در برگ انجیر پیچیده در ظرفی ... نهند و در سایه نگذارند تا سبز و عفن و بوشیده شود پس بیرون آورده بکار برند و بعضی گفته اند که فوح را پاس صفت میسازند که آرد جو و آرد گندم با آب گرم خمیر کرده بی نمک و بی سبب داده در برگ انجیر پیچیده در ظرف کرده در سایه میگذارند تا سبز و عفن شود و حسل کرده نگاه میدارند و بعضی در آن ادویه حاره اضافه نموده با سرکه ... ساخته مدتی در آفتاب میگذارند و خواص آن در حرف الالف مذکور شد گویا ... صفت آب مری مذکور برای اصلاح و مستعمل استعمار آرد * مری ... بوده باشد که از اختراع بنده حکیم محمد الملوک مند علوی خان است * صفت آن آرد گندم آرد جو ... حسل و خمیر کرده ... سه من مری از آن ساخته مثقال نمک ... مثقال ... اوسی باو ... که آن را ... کها ... گویند و هفت مثقال و نیم ماده مری که بوده باشد و نیم مثقال خردل سوده و ده مثقال خمیر مایه داخل کرده با آب خمیر کرده و لیکن باید که در آن آب بعد حمل مثقال سرکه انگوری داخل باشد و بعد سرکه و ساب نیز باشد پس آن را خمیر کرده بگذارند تا آن خمیر ترش شود پس از آن خمیر نانهای ... ساخته و در ... پخته نموده پس آن نانها را در ظرف سفالی ... گرما گرم بر روی هم بگذارند در سایه جای ... نهند تا آن نانها سبز شود پس آن نانها را خمیر کرده با آب ... بوده نمک و ... و ... و ... را به داخل کرده ... روز در آفتاب نگذارند و هر روز ... آب داخل کرده ... پس ... از آن خمیر ... سه من آب حل کرده در ... کنند و با ... و ... در ... و ... و ... که ... کرده در آن ... روز در آفتاب نگذارند پس صافی نموده بکار دارند و اگر خواهند که ... بعد از ... که خمیر کرده ... روز در آفتاب نگذارند و هر روز سرکه ... باشد و ... و بعد از ... روز ... از آن خمیر را در ... من سرکه حل کرده در ... نموده ... سر ... را سوای خردل در ... نموده ... روز دیگر در آفتاب نگذارند پس صافی کرده بکار برند * مری دیگر بالمثل آب مری دوم * صفت آن ... آرد گندم و یا آرد جو هر یک که خواهند از هر کدام که خواهند و یا هر دو ... و خمیر کنند و باید که خمیر مایه در خمیر آن زیاده از ... باشد و خمیر آن را بگذارند تا ... و ... پس آن خمیر را ... و ... نانهای ... ساخته ...

پس در آنها اندکی آب باشد گرم گرم در ظرف سفالی سر بر روی هم نگاه دارند و ظرفی دیگر بر سر آن و در سایه در جای نمناک نهند تا آنها سرشود پس آب آنها را جدا کرده تکرار کنند تا تمام آب بر دند و نمک خمیر بورن آب را بریزند از زرناته وشونیز و خردل سوده در ظرفی کنند و در آفتاب نهند و بر روی آب برآن افشانند و بر هم زنند تا تمام شود پس آب در آن کنند سه هفته در آفتاب نهند تا خوش خورد و از خوش فرو نشیند پس صافی نموده آب صافی را با نصف وزن آن سرکه ونصف سرکه نیز داخل کرده برآن انقال ریزند و سه هفته دیگر در آفتاب نهند پس صافی نموده زعفران دارچینی دانخواه گشنیز خشک قرنفل زرنباد شونیز نعناع رشتمل در هم ریزند پس از آن آب مری و نگاه هم از بزرادو به داخل کرده سه هفته دیگر در آفتاب نگاه دارند پس صافی نموده در شیشه ها کرده نگاه دارند و انقال آن را آنچه خواهند هرگاه خواهند باشد باحسد بار آب سرکه با آب خالص بر روی آن کرده سه هفته در آفتاب نهند پس صافی کرده ادویه مذکوره داخل کرده چند روز دیگر در آفتاب نهند * مری * دیگر بعده را قوت دهد و بلغم دفع کند اشتهای طعام آرد و صفرا و صداع صفراوی ولکن ریاح را دفع کند رنگ رو را نیکو گرداند بوی دهان خوش کند * صنعت آن نان پاره گرم را در کوزه گلی آب ندیده نگاه دارند تا سرشود بعد از آن در سرکه انگوری نگاه دارند تا نرم شود بعد در روز در میان سرکه خمیر نمایند و در آفتاب نگاه دارند تا روز و لیکن باید که سرکه بالای آن نان باشد بعد از چند روز برآورده در وقت خمیر کنند و صاف نمایند و در شیشه کرده نگاه دارند و ادویه گرم مطیب مانند مشک زعفران دارچینی قرنفل دانه هیل جوز بوا بوزیدان و اگر بهم نرسد جند بلفل احرا بر جوکوب نموده در کیسه کرده در آن اندازند و در آب سرکه انگوری خالص نیز داخل نمایند و نصف روز در آفتاب نگاه دارند بعد از آن کیسه مذکوره را برآورند و بعد طعام و با طعام نوشند بسیار نافع بود * صنعت مری به نسخه دیگر نان موصوف سرگشته را با مساوی آن آرد سفید و سرکه خمیر کنند و در ظرف سفالی کرده در آفتاب نگاه دارند تا آن را بو شسته مر روز بازندری سرکه انگوری خمیر آن را تازه سازند تا چهل روز بعد از آن در موسم بهار نمک مرزنجوش خمیره تکمیل سرکه انگوری حل نمایند و ادویه مذکوره فوق را نیز کوفته در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و هر روز و دو بر بند آن را بر هم زنند تا طعم ادویه در آن ظاهر گردد پس بر دارند صافی نموده نگاه دارند و اگر غلیظ باشد قدری سرکه انگوری و دو شاب داخل نمایند * مری * شیخ ابو نصر مسعود بن محمد سجزی در رساله انوار الطب ذکر کرده با صنعت آن نگویند سوس گندم مقدار ده من طبی که نسبت رطل بغدادی است و آب سرد بر آن ریز کنند با نمک و نگاه دارند تا خوب ترش شود یعنی تا هفت روز نگاه دارند و این عمل در آخر بهار باشد پس بالای آن آب و نمک ریزند ساتی آن را و نگاه دارند بعد آن را سوسند تا آب جمله نکه منطق نوی در آن نماند پس آنها را تمام در تغار سری کرده در آفتاب نگاه دارند پس بگیرند آرد جو مقدار ده من طبی و خمیر کرده سه روز نگاه دارند تا ترش شود پس آن خمیر را با نواساحه و ریسور نمر نسخه در آب سوس اندازند و چهل روز در آفتاب نگاه دارند پس سه دارند و از سخ آنها آب گرم و نمک آب نمایند یعنی در آب سوس هر بند آب کم شود همان قدر داخل نمایند و نگاه دارند بعد از آن احسن آن بسته روز و نمک آنها را هم آن تقسیم کرده باشند پس آب صافی کرده در ظرفهای دیگر مثل بلحهای بزرگ کنند و در آفتاب نگاه دارند تا برسد و داخل کنند در آن زرد آله بر باحسل نه کوفته جز پس و شاهبلوط و بانخواه و کمون کرمانی و شامی مری از ماهی میگیرند و صفت مذکوره و در موضع دیگر در کتاب مسطور گفته مری خمر نسبت سفال از جنس نانخورش که فرا گرفته مسور ارباب و مرآن را حمره نصف از آرد جو و سوس گندم که با آب و نمک سرشته در خمیر ریزند و نگاه دارند در آفتاب با جمیع حملر و ربا برسد پس صاف نمایند آب صافی آن مری است نیفلس بی است * مری به نسخه شور ا محمد با در حکیم باشی سفیر از طاهر الله * صنعت آن نان گرم آرد جو با

آرد گندم نیم پخته در بهار یمانی سیر آب نمایند و نگذارند تا نیم سوده آنگاه بسرکهٔ انگوری خمیر کرده ده روز در آفتاب
نگذارند و هر روز قدری سرکه در آن ریزند پس آب آن صاف نمایند خمیر کنند و ده روز دیگر در آفتاب نگذارند پس خمیر
آن را به سرکهٔ انگوری تازه نموده ده روز دیگر در آفتاب نگذارند بعد از آن در هر یک من شاه ازین خمیره نیم من شاه
سرکهٔ انگوری [illegible] از حمص [illegible] زنجبیل خولنجان [illegible] سنبل الطیب کبابه [illegible]
فلفل دارفلفل از هر یک نیم مثقال زعفران یک مثقال داخل کرده چهل روز در آفتاب نگذارند و در زمین [illegible] روز
دو مرتبه بر هم زنند و این نسخه نیز [illegible] انگور خالی از علت [illegible] و اگر با ادویه قدری نمک یعنی نمک
ده مثقال داخل نمایند نفع [illegible] آن بیشتر گردد * مری به نسخهٔ دیگر * صفت آن آنکه وصف سرکه مذکور [illegible]
آب آردمند به سرکه خمیر کرده در بهار یمانی کرده در آفتاب نگذارند و سر آن را بپوشند و هر روز به سرکه خمیر آن را
تازه سازند تا چهل روز بعد از آن در هر چهار یک من ازین خمیره یک من سرکهٔ انگوری داخل کرده و ادویهٔ مسطوره
را نیم کوفته در کیسهٔ کتانی کرده در آن اندازند و هر روز دو مرتبه آن را بر هم زنند تا خوب ادویه را [illegible] طعم و
رایحهٔ ادویه در آن ظاهر گردد پس برداشته صافی کرده در شیشها نگذارند و بکار برند و اگر غلیظ باشد قدری سرکه
و دوشاب در آن داخل نمایند * مری دیگر به نسخهٔ صاحب منهاج اخلاط غلیظه را [illegible] حل گرداند و ریح‌های
[illegible] و [illegible] و رطوبت معده را سود دارد و [illegible] کند از برای تولیع و [illegible]
گزیدن کلب کلب یعنی سگ دیوانه را * صفت آن [illegible] آرد گندم [illegible] از هر یک سی رطل آرد را
خمیر کرده بی نمک [illegible] بپزند و نگذارند [illegible] و با نیم رطل نمک در ظرفی
[illegible] در آفتاب [illegible] و آب بران
[illegible] آب در آن ریزند و [illegible]
در آفتاب نگذارند [illegible] نگذارند تا [illegible] صاف کرده باشد
در آفتاب نگذارند [illegible] دیگر در آفتاب نگذارند آب [illegible]
و دیگر بار صاف کنند [illegible] آن را با صافی اول یکجا کنند و در آفتاب نگذارند و [illegible] در آفتاب نهند
[illegible] و اگر [illegible] از برای [illegible] در آن [illegible]
بعد از [illegible] عسل یا دوشاب در آن حل می کنند [illegible] سرکه دوشاب را [illegible] می ریزند
در [illegible] رطل [illegible] ده رطل [illegible] و زعفران و دارچینی و بعضی [illegible] دیگر
در آن [illegible] * صفت آن به نسخهٔ دیگر دارچینی ده مثقال [illegible]
الطیب [illegible] مصطکی [illegible] مثقال [illegible] فلفل [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] در سرکهٔ انگوری کهنه دو من شاه داخل کرده چهل روز در آفتاب [illegible] و بعد از آن صافی کرده
استعمال نمایند * صفت آن به نسخهٔ دیگر دارچینی [illegible] سنبل الطیب [illegible] حمص [illegible] فلفل [illegible]
مصطکی [illegible] زعفران [illegible] مثقال داخل دو من شاه سرکهٔ انگوری کهنه کرده چهل روز در
آفتاب [illegible] و این [illegible] سرکهٔ [illegible] و [illegible] دو [illegible]
[illegible] سلطانی باشد

* باب المیم مع السین المهمله *

مسک بدانکه مسک بعربی [illegible]
و [illegible] مهمله [illegible] بفارسی مشک [illegible] معجمه و بهندی کستوری [illegible] که [illegible]
[illegible] آهوی [illegible] که [illegible] آن [illegible] آهوهای دیگر [illegible]

آن ہست یا این عرض که بفارسی رامو و بهندی لول نامند یا دود بدان مانند بلند مثل کراز بزرگ شده صوری بالا
و بعضی گفته اند که از آن از دو شاخ و دو دندان می باشد و ماده آن را دو دندان آن حیوان را آهوی ختایی و آهوی مشک
باشد و در کوهستان چین ختا و تبت و ترکستان و کوه کانگرا که نگرکوت می گفتند درین زمان الا نام و بهرایچ و کمال
و هر رنگ و رنگپور و غیرها که هر آن کوهستانها بهم پیوسته اند بهم پیوسته و در سرحد بلادی دیگری و
و بعضی از مواضع می رسد تا آن کوهستان می آورند مثلا در ایران و توران از ختا و تبت و در ملتان و لاهور و شاه جهان آباد
از اختیار نیپال و کوهستان کوه کانگرا که شمالی پنجاب است و شاه جهان آباد و لاهور و اوده است و در لکهنو و اوده و الله آباد و عظیم آباد
از کوهستان مورنگ و نیپال و در بنگاله از کوهستان مورنگ و رنگپور و نیپال می رود و ایران و خراسان و روم از حبش و
ختا و تبت هم از راه دریا بار هم از مشک می آورند و خالص آن را بسیار کم می آورند مگر بعنوان تحفه و هدیه برای
ملوک و سلاطین و حکام آن بلاد و سرحدات تکنند در غمای اختلاط را آورند و مغشوش نموده بعضی که معلوم می شود نافه
را شکسته می آرند و بهترین آن نسبت اینکه ختایی است پس تبتی پس کوه کانگرایی پس نیپالی پس جاهای
دیگر و نسبت بوسیدن تا که سرور المزاج را رعاف آورد و نسبت رنگ زرد مایل و بعضی گفته اند که مشک
چهار قسم می باشد * قسم اول خونی است که از آن حیوان بطریق حیض و بول اسم دفع شده بر روی سنگها جمع
می گردد و این قسم در نهایت خوشبویی و شدت می باشد تا که رعاف می آورد و رنگ و قطعات آن طولانی و نایاب
و نادر و قلیل الوجود است * قسم دوم نافگی و آن نافه است که از اجتماع خون در حوالی ناف از سبب غلبه و قوت
حرارت آن بهم می رسد و بزرگ می شود تا مقدار نصف بیضه و بعد بزرگ شدن و رسیدن بکمال خارش بسیاری
در آن موضع بهم می رسد و بسبب شدت خارش بر سنگها و درختها می مالد و با پوستی که بالای آن است جدا شده
می افتد * قسم سوم چیزی است آن خونی است که بعد از صید نمودن موضع ناف آن را دست می مالند تا خون اطراف
تنها جمع شود پس شگافته برون می آورند و خشک می کنند و آن سیاه رنگ با صلابت می باشد * قسم چهارم مشک تبت
و آن خونی است که از ذبح آن حیوان بهم می رسد با جگر و سرگین خشک آن جمع و مشک و این قسم اسقط اللون غیر
طیب می باشد و این قسمان تمامها سائله اما ... تا که مشک دو قسم است یا اصلی خالص است و یا
جعلی مغشوش از اصلی خالص همان قسم دوم است که بعضی به نیم کرده اند حال آنکه مخصوص به اختیار است
و این قسم با آن است که خود بخود جدا می گردد چنانکه ذکر یافت و آنکه در نیت در رسیدن کمال که مردم آن را
می یابند آن حیوان را گرفته ذبح کرده جدا می کنند و قسم اول که جیش گویند سائله جیش یا سد بر مدن که
آن حیوان بسبب شدت خارش آن موضع را بر سنگها می مالند و خون از آن بر می آمده و بر سنگها
و ... متصل نیابند مردم آن را یافته می آورند آن را حمل بر حیض و بول اسم آن منکر شده باشند و دو قسم دیگر
مغشوش است و هر که گفته اند که مشک عبارت از بول خصی و خصیه لبان و جگر خشک کرده از روی تقصیر ورده و نقل
و درین کتب مروی ... مشک ... نهایت ... آن را مشک دانسته بصورت اصلی ساخته مشهور شده و
علامت مغشوش از اسامی معروف و نقل آن معلوم است و امتحان آن در نافه باشد آن است که رسمانی را سوزن از
از نافه گذرانند و پس از رسیدن رنگ را بکشند و بوکشند و هرگاه بوی سیر بدهد خالص است والا فلا و امتحان آن در غیر
نافه باشد دو کنند بیت بدری از آن را بآب دهن بمالند اگر حل شود خالص است و اگر فسلد گردد مغشوش است ارسطو
گوید که مشک خالص آن است که آن را چون در ظرف رطوبت دار نهند بعد یک ساعت وزن زیاده شود و امتحان دیگر
آنکه طوری را در آتش نهند و مشک بر روی آن ریزند اگر از آن بوی مشک آید خالص بود والا مغشوش و امتحان دیگر آنکه

مرحوال وری زاد در مصر ریمند در پانه ورود ویند و نه رسد اگر بوی آن از آن معروف است و اگر بوی خوش آن از اصلی
به مرور مشک سبی خالص بهمان اصطلاح است بوش باشد سال بای میماند وار باشه بیرون آورده با لک مال و گرم
است در سوم وخشک است در دوم و شیخ الرئیس گرم در دوم نوشته و هر چند کهنه شود خشکی آن غالب میگردد
و ملطف و مفتح سدها و محلل اخلاط غلیظه بارده و مقوی دل و دماغ و سایر اعضای رئیسه و جمیع اعضا خصوصاً به
الخاصیه و اعضای ظاهری و باطنی و جمیع حواس ظاهره و باطنه از سامعه و باصره و شامه و ذائقه و متفکره و ذاکره و مفرح
و مقوی باه و جالی طبع و مسکر و مذهب ضعف دل سوداوی و غشی و سقوط قوت و دافع ظلمت و ضرر ادویه سمیه و سموم
و مسمومات و رفع غم و وحشت بارد و سوداوی و مالیخولیا و فالج و لقوه و رعشه و صرع و ام الصبیان و سکته و بلادت
و نسیان و امراض عصبانی و ریاح امعا و نیکوی رنگ رخساره و رسانیدن قوت ادویه بعمق بدن و را اکتحال لطافت
جسم و شرب آن و دفع نفس فروق المسک بی علتی و در رخته آن مغص بر حمل و طلا و سعوط آن به تنهائی یا با حمل
و فلفل و ارسعاط و اسنان آن جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغی نافع و غیر آن بر مقدم دماغ و با ادهان حاره بر
فقرات ظهر جهت جذر و فالج بشرط تکرار و مداومت ایام و بوییدن آن جهت منع نزلات و صداع بارد و طلای آن با روغن
خیری بر احلیل جهت تحریک باه و اکتحال آن جهت ظلمت بصر و بیاض و دمعه و ظفره مفید و مضر محرورین
خصوصاً در بلاد حاره و فصول حاره و جوانان و مصلحش کافور و مصوری و روغن بنفشه است و بوییدن آن مورث صداع
محرورین و زردی رخساره و شرب آن مسکر و بیمار و موجب بد بوئی دهان مصلحش گلاب و قدر شربتش تا نیم درم
بدلش بیدمشک ... آن ... در اوجاع عصب و بدل وزن جند بیدستر یعنی در سعوط و طلا به حرور ن
* ... جوارش المسک معمول از قرابادین احمدی ... اصل و عمود در آن ما مشک است *
صالح حلبی حکیم باشی قیصر روم از اقسام سلطان مقوی دماغ و قلب و معده جهت صرع و خفقان نافع و قدر شربتش
یکدرم است * صفت آن عود قماری خام شش درم دار چینی ده درم عنبر اشهب سه درم مشک تبتی خالص دو دانگ
رومی کوفته بیخته با شربت ورد بقدر کفایت سرشته * جوارش المسک به نسخه شیخ الرئیس ابو علی بن سینا خفقان
و نواسیر را نافع است و ضعف معده و بادهای معده را دور کند * صفت آن بسل بوا فرنفل زنجبیل دار فلفل از هر یک ده
درم دار چینی سه درم عود هندی خام هفت درم زعفران دو درم شکر سلیمانی بوزن مجموع ادویه مشک ترکی خالص
نیم مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو درم مزاجش گرم و خشک
است در درجه دوم * جوارش المسک به نسخه دیگر که تفاوت سهلی دارد با نسخه اول * صفت آن بسل بوا قاقله فرنفل
فلفل زنجبیل دار فلفل از هر یک ده درم دار چینی سه درم مشک خالص نیم مثقال عود هندی از هر یک نصف
درم کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر کفایت سرشته * جوارش المسک به نسخه دیگر که ترتیب به نسخه شیخ الرئیس است
* صفت آن قاقله صغار قاقله کبار زنجبیل فلفل دار فلفل از هر یک ده درم دار چینی سه درم عود هندی نیم درم
زعفران دو درم مشک ترکی خالص یک و نیم مثقال قند سفید بوزن مجموع ادویه ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی
مصفی دو وزن مجموع ادویه سرشته شربتی یک مثقال * جوارش المسک خفقان و نواسیر را نافع بود و معده و بادهای
معده را دور کند * صفت آن دانه هیل بوا قاقله کبار فرنفل زنجبیل فلفل دار فلفل از هر یک ده درم دار چینی سه
درم مشک خالص سه درم قند سفید نصف درم کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر کفایت سرشته عند الحاجه بکار برند
* فصل ... حب مشکی * حب المسک مقوی دماغ و قلب و معده و حواس و اعصاب و ... * صفت آن مشک
تبتی خالص عود قماری دار چینی فرنفل قاقله کبار مصطکی رومی از هر یک یکدرم ورق طلا ... ربع درمی وزن

بقدر محلول زعفران از هر یک سه درم ادویه کوفته بیخته با صمغ عربی محلول سرشته حبوب سازند مقدار شربتی یک
مثقال سرشتی از یک حب تا سه حب * حب المسک گرم که مبرد نفع دارد و سرور المزاج را مراد می است * صنعت آن مسک
خالص نیم مثقال عود هندی دارچینی قرنفل مصطکی از هر یک یک مثقال زنجبیل سفید سنبل الطیب سعد
بلد و نیم مثقال آمله مقشر سه مثقال ادویه کوفته بیخته با آب صمغ سرشته حبوب سازند * حب المسک دیگر بارد
المزاج را نافع است * صنعت آن مسک خالص دو درم عنبر اشهب نیم درم عود قماری عربی خام حریر تابیده قرنفل
دارچینی سلیخه بادام کبابه مصطکی رومی از هر یک یک مثقال ورق طلا محلول زعفران از هر یک یکدرم ورق نقره
محلول یک و نیم درم ریباس سفید سه درم طین الرومی با صمغ محلول در گلاب سرشته حبوب سازند مقدار شربتی
و ... سرشتی از یک حب تا سه حب و اگر در این نسخه مقدار ... حب خالص اضافه نمایند بد نیست
* فصل ... ذکر دواء المسک با اقسام آن * دواء المسک بارد مقوی اعضای رئیسه و ... دماغ حار المزاج و
خفقان حار و ... از احتراق صفرا خصوص ... موافق و ... نافع است * صنعت آن کهربای شمعی
گل سرخ ... مقشر گشنیز خشک مقشر از هر یک چهار درم گل گاوزبان آمله شمعی از هر یک هفت درم ...
صندل سفید مروارید ناسفته ... از هر یک سه درم مسک خالص زعفران از هر یک یکدرم ... سفید
ورق ادویه ... سازند شربتی یک مثقال اگر در طبع لینت باشد گشنیز خشک ... مرد و ...
کرده ... و ... ادویه ... داخل کنند * دواء المسک بارد حکیم عماد الدین محمود * صنعت آن گل گاوزبان ... کاسنی
... صندل سرخ صندل سفید ... مقشر گشنیز خشک مقشر از هر یک چهار ... مروارید
ناسفته ... از هر یک دو مثقال کوفته بیخته مسک ... عنبر اشهب از هر یک دو دانگ آب سیب
... و ... ادویه ... سازند شربتی یک مثقال * دواء المسک بارد دیگر نافع از
برای خفقان حادث از سوء حرارت و مقوی قلب است منقول از خط حکیم محمد نادر * صنعت آن ورق گل سرخ طباشیر
سفید گشنیز خشک ... گل گاوزبان کهربای شمعی از هر یک ... مروارید ناسفته ... شمعی ...
... با ... ادویه و آب سیب ترش ... سرشته ... شربتی یک مثقال * دواء المسک بارد دیگر
نافع از برای امراض حارهٔ قلب و امراض حادث ... امراض حاره قلب مثل صداع حادث ... امراض حاره
... صعود بخارات با اخلاط از قلب ... * صنعت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی ... از هر یک سه درم ...
... زعفران ... گل گاوزبان از هر یک یکدرم ... گل سرخ ... کاسنی مقشر ... کاسنی مقشر
گشنیز خشک مقشر آمله ... از هر یک ... درم ... درم طباشیر سفید چهار درم ... کاسنی ... کاوزبان
... از هر یک یکدرم آب سیب ... سفید ... ساوی ... ورق ادویه ... بگلاب و عرق ... مسک
حل کرده ... آورند ... سرشته ... شربتی از دو درم تا چهار درم * دواء المسک بارد منقول از
خاصیت ... الدین محمد ... حکیم احمد ... * صنعت آن گل سرخ طباشیر سفید
گشنیز خشک کهربای شمعی از هر یک ... مثقال مروارید ناسفته ... مثقال مسک ... یک مثقال ... که
... ادویه ... نمایند شربتی یک مثقال تا دو درم * دواء المسک بارد خفقان حار ... که
سبب آن حرارت باشد ... و ... سودا ... * صنعت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی ... از ...
... از هر یک ... درم طباشیر سفید ... گل سرخ ... گشنیز خشک مقشر از هر یک چهار درم مسک

مشک خالص دو دانگ بدستور مرتب نمایند شربتی از یک درم تا یک مثقال * دواء المسک بارد دیگر * صفت آن مروارید
ناسفته سه درم طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر عصاره گل سرخ مغز تخم الابهاع گل گاوزبان کهربا از هر یک
سه درم مشک نیم یک درم کوفته بیخته بشراب سیب شیرین سه وزن ادویه بسرشند شربتی یکمثقال با عرق
بید مشک * دواء المسک بارد به نسخه حکیم الملک اردستانی میر مهدی * صفت آن گل گاوزبان گیلانی عصاره
گل سرخ مغز تخم الابهاع کشنیز خشک مقشر طباشیر سفید صندل سفید مغز تخم کدو مغز تخم خیار بادرنگ تخم
خرفه مقشر کهربای شمعی از هر یک سه مثقال گاوزبان مروارید ناسفته ابریشم مقرض از هر یک دو مثقال رب
دوا که بعض مثقال نبات سفید تکصد مثقال گلاب و عرق بید مشک از هر یک تکصد مثقال طریق ترتیب معجون
سازند شربتی دو مثقال مقرر مانند که بعض این دوا دواء المسک نیست آنکه دواء المسک بغیر مشک
نمی تواند بکه این نسخه مفرح بارد است مگر آنکه مشک بعد را خارج شمرانند * دواء المسک بارد دیگر
که در بیت است به نسخه بیل * صفت آن مروارید ناسفته سه مثقال طباشیر سفید عصاره گل سرخ صندل سفید
تخم خرفه مقشر از هر یک نیم مثقال کشنیز خشک مقشر چهار مثقال گل گاوزبان گیلانی بید مشک آمله مربی
از هر یک سه مثقال تخم کاهو ابریشم مقرض زعفران از حبی از هر یک دو مثقال مشک نیمی خالص تکدرم عسل
مصفی و بد مقید بالسداب سه وزن جمیع ادویه عمل را صاف نموده با گلاب و عرق بید مشک بقوام آورده بدستور
معجون مرتب سازند * دواء المسک بارد که شربت بسته به نسخه ل * صفت آن مروارید ناسفته تخم کدو مقشر
دارچینی از هر یک دو مثقال کهربای شمعی طباشیر سفید عصاره گل سرخ صندل سفید تخم خرفه مقشر از هر یک
نیم مثقال کشنیز خشک مقشر چهار مثقال گل گاوزبان گیلانی بید مشک آمله مربی از هر یک هشت مثقال
صندل سرخ ابریشم مقرض از هر یک سه مثقال زعفران یک مثقال مشک خالص نیمی سه درم نبات سفید عسل
مصفی بالماء عصاره وزن جمیع ادویه و عسل را بقوام آورده ادویه را بسرشته و بعد از آن مرتب معجون سازند * دواء
المسک بارد به نسخه حکیم محمد مومن که در تحفة المومنین ذکر کرده و گفته که نافع است از برای خفقان حار
و مالیخولیا از احتراق صفرا و حبس نفس و مقوی اعضای رئیسه و مورث بافهمی و سرور است * صفت آن مروارید
ناسفته کهربای شمعی بهمن سرخ ابریشم مقرض گل گاوزبان گیلانی صندل مقید عصاره گل سرخ مغز تخم الابهاع
طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر از هر یک نیم مثقال تخم خرفه مقشر از هر یک نیم مثقال دو گل ارمنی مغسول از هر یک
سه مثقال بادرنجبویه دو مثقال مشک خالص یک مثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا محلول یک مثقال ورق نقره
محلول دو مثقال نبات سفید دو وزن جمیع ادویه آب انار میخوش آب انار شیرین و در نسخه دیگر انار شیرین از هر یک
نود مثقال عرق بید مشک گلاب از هر یک پنجاه مثقال بدستور مرتب سازند و گفته اگر خواسته باشد مشک داخل
نکنند و عنبر اکتفا کنند عموم اصل در دواء المسک مشک است پس هرگاه آنرا داخل نکنند و بعنبر اکتفا کنند
مقرر مانند که آنرا دواء المسک نمی توان گفت بلکه مناسب آن است که آنرا دواء العنبر نامند پس حکیم مومن
گفته که من دو مثقال یاقوت رمانی درین دواء المسک داخل کردم و اثرش را اختیار نمایم * دواء المسک بارد معتدل
از حکیم محمد باقر * صفت آن ابریشم مقرض مروارید ناسفته طباشیر سفید کهربای شمعی گل سرخ کشنیز خشک
مقشر از هر یک نیم مثقال صندل سفید تخم کاهو مقشر از هر یک سه گل گاوزبان گیلانی از هر یک دو مثقال ورق
طلا ورق نقره عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال مشک نیمی خالص بالمعقل آب سیب شیرین سه معجون از هر یک تکصد
مثقال بدستور معجون ترکیب نمایند * دواء المسک بارد میرزا محمد حکیم * صفت آن گل سرخ طباشیر سفید کشنیز

حبلک کهربای سمغی ازهر یک سس مثقال مروارید ناسفته سه مثقال مسک نیم یک مثقال سرشت بوا که سه ورق
ادر نه بید سو ر معزر مرکب نمایند سرتی یک مثقال * دواء المسک بارد معمول ارخط سید الاطبا میرزا محمد رحیم
که علمی رسوده اند کتابی بسجاد اعالیجاه صاحبی اوریم عفرالله لداسب * صنعت آن گل گاوزبان گیلانی ابریشم معرض
طباشیر سفید گل سرخ کشنیز حبلک مقشر مروارید ناسفته کهربای سمغی ازهر یک سس مثقال صندل سفید تخم کاهو
مقشر زرشک بیدانه تخم خرفه مقشر ازهر یک سه مثقال سبب شیرین رسانی مسک خطائی عنبر اسهب ورق
نقره مرجان فرمری ازهر یک دو مثقال ورق طلا یک مثقال صندل سفید یک صد و نیم ا ه مثقال شراب سیب شیرین
بید رحاجب مرکب نمایند سرتی یک مثقال * دواء المسک بارد با لیفه آتا لسرب حکیم معمول ارخط حکیم باشی
میرزا سعدالدین رکن میرزا محمد باقر حکیم باشی * صنعت آن گل گاوزبان کشنیز حبلک کهربای سمغی ازهر یک جزو
مروارید ناسفته دوجزو مسک نیم یک مس جزوی کوفته بیخته با تباب سفید و آب سیب درس مرکب نمایند
و در نسخهٔ دیگر بهاری در بعضی اجزا او ران دیده گل سرخ و طباشیر و کشنیز حبلک گل گاوزبان ازهر یک جزو
مروارید ناسفته مرجزو مسک نیم یک مس جزوی ولمی سد ه * دواء المسک بارد نسخهٔ دیگر * صنعت آن کهربا
طباشیر سفید گل سرخ کشنیز حبلک تخم خرفه مقشر ازهر یک نیم درم گل گاوزبان آملهٔ سمغی او هر یک نصف
درم مروارید ناسفته صندل سفید ابریشم معرض ازهر یک سه درم مسک زعفران ازهر یک دانگ دارچینی دو دانگ درم
عسل مصفی و صندل سفید ورد ادویه بلسو ر معزر مرکب نمایند * دواء المسک بارد معمول ازفعر الادویه * صنعت آن گل سرخ
طباشیر سفید کشنیز حبلک مقشر گل گاوزبان کهربا ازهر یک ا جزو مروارید ناسفته دو جزو مسک نیم یک مس جزوی
کوفته بیخته با تباب و آب سیب درس بعوام آورده بسرشند * دواء المسک بارد کافوری * صنعت آن مروارید ناسفته
کهربای سمغی طباشیر سفید عصارهٔ گل سرخ ممزوج الاتماع کشنیز حبلک مقشر ابریشم خام مقرض گل گاوزبان
گیلانی تخم خرفه مقشر ازهر یک سه مثقال مسک نیم کافور قیصوری ازهر یک دو دانگ سیب سرس دو ورق ممزوج
ادویه صندل سفید رجاجب بلسو ر معزر معجون سازند سرتی از یک مثقال تا دو درم * دواء المسک بارد موادی
نسخهٔ سه ور * صنعت آن کهربای سمغی طباشیر سفید ورق گل سرخ کشنیز حبلک تخم خرفهٔ مقشر ازهر یک نیم درم
مسک نیم یک دانگ مروارید ناسفته سفید ازهر یک سه درم گل گاوزبان آملهٔ سمغی ازهر یک نصف درم صندل سفید
ابریشم مقرض ازهر یک چهار مثقال عود ماری خام دارچینی ازهر یک دو درم زعفران یک دانگ بید مشک عسل
مصفی بالمساوات سه ورق ممزوج ادویه بلسو ر معزر مرکب نمایند سرتی یک مثقال تا دو درم * دواء المسک بارد
دیگر * صنعت آن مروارید ناسفته دو مثقال مسک نیم یک مثقال گل گاوزبان تخم کاهو مقشر طباشیر سفید گل سرخ
صندل سفید کشنیز حبلک مقشر تخم خرفه مقشر ابریشم مقرض کهربای سمغی ازهر یک چهار مثقال شراب سیب
هفتاد مثقال آب سیب شیرین سه مثقال بلسو ر معزر مرکب نمایند * دواء المسک بارد دیگر * صنعت آن طباشیر سفید
گل سرخ ابریشم مقرض کهربا صندل کشنیز حبلک ازهر یک چهار مثقال مروارید ناسفته دو مثقال مسک نیم
خالص یک دانگ ناسه ورق ادویه شراب بوا که سرس مرکب نمایند سرتی یک مثقال * دواء المسک بارد مستعمل
سادات نساء نواب عفران مآب میرزا سلیمان حکیم معمول ارخط میرزا علی نقی میرزا ده معزالدین * صنعت آن گل
گاوزبان ابریشم مقرض طباشیر سفید گل سرخ کشنیز حبلک مقشر مروارید ناسفته لا ید کرده کهربای سمغی
ازهر یک سس مثقال الصندل سفید تخم کاهو مقشر زرشک سمغی تخم خرفه مقشر ازهر یک سه مثقال نادرب رسانی صلایه
کرده سبب مرصلاید کرده عنبر اشهب ازهر یک دو مثقال مسک خطائی یک مثقال زمرد ورق طلا یک مثقال ورق نقره مرود ان

درمی از هر یک دو مثقال با برگ صمغ عربی تر سرشته حب ساخته خشک نموده که تصرفیکه بعد از سالها کنند بعضی
سمیز را محلل اثر نموده نیم کافور کسیر جمله است که داخل نموده * دواء المسک بارد به نسخه صاحب کامل الصناعة
* صنعت آن زرنباد درونج عقربی از هر یک یکدرم مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک یکدرم و نیم ابریشم سوخته بهمن
سفید سنبل الطیب سادج هندی قاقله قرنفل جند بیدستر اسقه از هر یک چهار درم زنجبیل دارفلفل از هر یک نیم
دانگ مشک نیم دانگ و نیم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند * دواء المسک حار دیگر
منقول از خط نواب حکیم محمد با منافع از برای غشی و خفقان * صنعت آن ابریشم مصطکی رومی تخم بادرنجبویه تخم
ریحان تخم بالنگو تخم حماما زنجبیل دارفلفل زرنباد درونج از هر یک [illegible] از هر یک ده درم مشک نیم درم عسل
ملینه مربا سه چند تمام نسخه بهمن سفید بهمن سرخ سادج هندی زر ادویه بدستور معجون نمایند * دواء المسک حار به نسخه
دیگر * صنعت آن زرنباد درونج عقربی قرنفل اسقه از هر یک یکدرم مروارید ناسفته کهربا بسد ابریشم مقرض از هر یک
یکدرم و نیم زنجبیل نیم مثقال بهمن سرخ بهمن سفید سادج هندی سنبل الطیب قاقله از هر یک ده مثقال مشک
خالص یک مثقال جند بیدستر دارفلفل از هر یک دو مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند
* دواء المسک حار دیگر * صنعت آن زرنباد درونج از هر یک یکدرم مروارید ناسفته ابریشم مقرض کهربا از هر یک
یکدرم و نیم بهمن سرخ بهمن سفید سادج هندی سنبل الطیب قاقله صغار قرنفل جند بیدستر اسقه از هر یک
چهار دانگ زنجبیل دارفلفل از هر یک دو دانگ مشک نیم تکدانگ [illegible] عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور
معجون نمایند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال * دواء المسک حامض منقول از قرابادین
قلانسی مقوی جمیع اعضای رئیسه و جمیع قوتها که در خفقان حادث از حرارت را نافع است و یبس را سود دارد
* صنعت آن مروارید ناسفته یکدرم گل گاوزبان عصاره گل سرخ شراب الاتباع طباشیر سفید کشنیز خشک سفید
کهربای شمعی تخم خرفه از هر یک یکدرم مشک نیم دو دانگ نبات سفید آب سیب ترش از هر یک بقدر ضرورت معجون
سازند صاحب میزان الطبایع گفته که مزاج این دوا مرکب برودت است و حمل است در درجه ثانیه * دواء المسک
حامض دیگر مقوی اعضای رئیسه است و خفقان حار و التهابات حادث از احتراق صفرا و خون [illegible]
مراقی و مانند آن نافع است * صنعت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی ابریشم خام مقرض گل گاوزبان طباشیر سفید
تخم گل سرخ شراب الاتباع کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر از هر یک ده مثقال مشک خالص نیم دو دانگ
و سیب ترش در زیر ادویه [illegible] مجموع ادویه بدستور معجون سازند شربتی یک مثقال و گاهی
می افزایند بر این اجزا عنبر اشهب دو دانگ و آن را دواء المسک حامض عنبری می نامند و اگر حرارت بسیار
باشد بر اجزای اصل دو دانگ کافور قیصوری می افزایند آنرا دواء المسک حامض کافوری می نامند و گاهی با برودت عنبر
کافور قیصوری افزایند و آن را دواء المسک حامض عنبری کافوری می نامند * دواء المسک حامض عنبری دیگر
* صنعت آن مروارید ناسفته گل گاوزبان املای ابریشم خام مقرض طباشیر سفید گل سرخ کهربای شمعی کشنیز
خشک مقشر از هر یک [illegible] مثقال صندل سفید تخم کاهو مقشر تخم خیار بی پوست [illegible] آمله [illegible] تخم بادرنجبویه
از هر یک سه مثقال [illegible] مشک خالص یک مثقال و نیم ورق
طلا یک مثقال [illegible] معجون سازند شربتی یک مثقال
* دواء المسک حامض عنبری دیگر * صنعت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی زرد گل سرخ صندل سفید طباشیر
ابریشم خام مقرض کشنیز خشک مقشر گل گاوزبان [illegible] تخم خرفه مقشر از هر یک سه مثقال مشک [illegible] از هر یک

دو دانگ شربت ریباس نبات سفید از هر یک دو وزن ادویه یک شربت مزبور مناسب است اگر حرارت بسیار باشد دو دانگ
کافور قیصوری اضافه میکنند و آن را دواء المسک حامض عنبری کافوری میگویند و تا آنکه بعوض عنبر کافور میکنند
و آن را دواء المسک حامض کافوری میگویند و بعضی ورق نقره سه مثقال و ورق طلا یک دانگ داخل کرده اند* دواء
المسک حامض عنبری دیگر* صنعت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی یک مثقال گل گاوزبان عشبه گل سرخ مسروع
الادماغ کشنیز خشک سعد تخم کدو و تخم خرفه مقشر از هر یک دو مثقال عنبر اشهب دو دانگ مشک تبتی یک دانگ
رب سیب ترش شربت ریباس از هر یک ده مثقال نبات سفید گلاب از هر یک نیم رطل با شربت مزبور معجون
سازند در ظرف چینی نگاه دارند* دواء المسک حلو به نسخهٔ محمود بن الیاس نافع از برای مالیخولیا* صنعت آن
مروارید ناسفته سفید کهربای شمعی ابریشم خام مقرض از هر یک دو درم مشک تبتی یک مثقال و تخم فرنجمشک
تخم بادرنجبویه مصطکی جوزبوا دارفلفل دارچینی فلفل قرنفل جوزبوا شاذج هندی توسعه زرد ابرح
بهمن سرخ بهمن سفید تخم بادروج از هر یک یک درم و نیم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند شربتی
یک مثقال* دواء المسک حلو دیگر* صنعت آن زرنباد درونج لؤلؤ کهربا ناسفته از هر یک ده درم ابریشم خام شش درم
بهمن ابیض بهمن احمر سنبل الطیب شاذج هندی قاقله قرنفل از هر یک سه درم جوزبوا نانخواه دارفلفل زنجبیل
از هر یک چهار درم مشک سه درم ابریشم را مقرض نموده با کوبند و با مروارید و بسد و کهربا تنها سحق نموده با سایر
ادویه باسه وزن ادویه عسل خالص مصفی معقوم بسرشند شربتی نیم مثقال* دواء المسک حلو به نسخهٔ شیخ الرئیس
در کتاب قانون حکیم محمد مومن گوید که دواء المسک حلو را دواء المسک حار نیز گویند این دواء المسک نافع
است از برای خفقان و امراض سوداوی و تنگی نفس و از برای صرع و فالج و لقوه و ربع* صنعت آن زرنباد درونج عقربی
مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد محرق از هر یک سه درم و دو دانگ و در نسخهٔ دیگر یاقوت از هر یک سه درم است
ابریشم خام دو درم ده من سرخ بهمن سفید سنبل الطیب شاذج هندی قاقله قرنفل از هر یک چهار درم و چهار دانگ
لسه دارفلفل زنجبیل از هر یک یک درم و دو دانگ جند بید ستر دو دانگ مشک تبتی خالص جند یک مثقال
ابریشم را مقرض کرده بسیار با درمی و ترکی و به خرفه مزید و با ادویه را کوفته بیخته با عسل که آنرا
نه ... باشد سه وزن ادویه بسرشند معجون سازند شربتی نیم مثقال با آب نیم گرم* دواء المسک حار به نسخهٔ
شیخ الرئیس که باسم معجون مسک ذکر کرده و گفته که نافع است از برای خفقان و جمیع امراض سوداوی و از برای
ضعف النفس بلغمی* صنعت آن زرنباد درونج عقربی مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد محرق از هر یک یک درم ابریشم
مقرض خام بهمن سرخ بهمن سفید شاذج هندی سنبل الطیب قاقله قرنفل جند بید ستر از هر یک یک درم و نیم
زنجبیل دارفلفل از هر یک دو دانگ مشک تبتی نیم یک درمی یک شربت مزبور نبات سرشتی مقدار شربتی
با شراب ریحانی و مراحین گرم است در یک درجه و نیم خشک است در یک درجه و ربع درجه* دواء المسک حلو دیگر به نسخهٔ
شیخ الرئیس مستعمل در منافع مذکوره حکیم مومن گفته که این دواء المسک نافع است از برای خفقان و ضعف دل
و معده و بادها که در باب آنست را نیز میبرد و رنگ رو را نیکو میگرداند* صنعت آن زرنباد درونج عقربی از هر یک
یک درم مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد ابریشم خام محرق مقرض از هر یک یک درم و نیم اسطوخودوس دانگ ... از
هر یک نیم درم و در نسخهٔ دیگر از هر یک یک درم است بهمن سرخ بهمن سفید شاذج هندی قاقله قرنفل سنبل الطیب
جند بید ستر از هر یک نیم درم و چهار دانگ و در نسخهٔ دیگر یاقوت از هر یک نیم درم است و در تحفه المومنین از
هر یک چهار دانگ است زنجبیل دارفلفل از هر یک چهار دانگ و در تحفه المومنین دو دانگ است مشک تبتی

یکدانگ ریزه مروارید املا بکرد و سایر ادویه را کوفته بیخته بعسل آمیخته باید بدستور ادویه معجون سازند
ودر ظرف چینی نگاهدارند ودر وقت حاجت استعمال نمایند بعد از دو ماه * بعضی گفته که بعد از چهار ماه
استعمال نمایند و شربتی دو درم * محمد بن زکریا رازی گفته که بهترین دواء المسک بعد از دو ماه تا سه سال اول
بکار باید برد * صاحب میزان الطبایع گفته که شربتی ازین دوا یک مثقال است و مزاجش گرم است در آخر درجه
دوم است در تکمیل جز ربع درجه * دواء المسک حلو به نسخه حکیم شریف که شیخ الرئیس نقل کرده است
* صفت آن زرنباد درونج رومی از هر یک دو درم مروارید ناسفته کهربا اسد ابریشم خام مقرض مرجان اگر ممکن
شود والا ابریشم سوزانیده مروارید کوفته * از هر یک یک درم زعفران بهمن سفید بهمن سرخ سادج هندی سنبل الطیب
قاقله دو بعل جند بیدستر اسفند از هر یک چهار دانگ زنجبیل دارفلفل از هر یک دو دانگ مشک ربع درمی کوفته
بیخته بعسل که آمیخته باید بعسل بپرسند و نگاهدارند و بعد از چهل روز شربتی دو درم تناول نمایند
* صفت این دواء المسک به نسخه منقول اسمعیل که در صناعی ذکر کرده * زرنباد درونج از هر یک یک درم
مروارید ناسفته کهربا بسد ابریشم مقرض از هر یک نیم درم بهمن سفید بهمن سرخ سادج هندی سنبل الطیب
قاقله قرنفل جند بیدستر اسفند از هر یک چهار دانگ زنجبیل دارفلفل از هر یک دو دانگ مشک خالص یکدانگ
و نیم عسل سفید خالص سه رطل ادویه را با عسل معجون سازند و بعد از چهار ماه شربتی از یکدرم تا دو درم تناول
نمایند * دواء المسک حلو دیگر منقول از بیاض بخط حکیم شریف علاء الدین مسعود که مغرا لیه از کتاب من
لا یحضره الطبیب تالیف محمد بن زکریا نقل کرده * و گفته که این دواء المسک رفیع القدر است از برای اشتها
و از برای آب ساختن ابر تکرار است از برای خفقان و وحشت از برای سموم و گزیدن هوام * صفت آن مصطکی رومی
دارچینی قرنفل سنبل اصلی سنبل الطیب جوز بوا کبابه چینی قاقله قسط بو اسقط کوهی ادخر مکی پوست زرد
اترج عود قماری خام بادرنجبویه تخم بادروج تخم ریحان مشک مروارید تمام اکلیل الملک دارفلفل از هر یک دو درم
و مروارید ناسفته بسد کهربا بهمن سفید بهمن سرخ سادج هندی زرنباد درونج حبشی از هر یک نیم درم
مشک خالص یک مثقال ابریشم خام یک رطل ابریشم را بگلاب بخیسانند پس بجوشانند و صافی نموده ادویه را با آن
گلاب بیخته نموده در صلایه سنگی بسایند تا تمام شود گلاب پس بسرشند بعسلی که در آن املیج کابلی را مربا
نموده باشند و در ظرف چینی نگاهدارند پس بکار برند که این در اوایع مفرح است * دواء المسک حلو چهار بند نسخه
بیمارستان عضدی معمول در زمان ابو ریحان این دواء المسک نافع است از برای خفقان و مالیخولیا و وحشت رحمت
نفس و اسهر را کرارا املا بی و مقوی قلب است و معده و زایل نماید و سوسه و طرب آوردن می کند و مفتی
است بر مستعدا * صفت آن زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک ده درم ابریشم مقرض
سی درم بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب سادج هندی قاقله قرنفل از هر یک شش درم جند بیدستر
اسطوخودوس دارفلفل زنجبیل از هر یک چهار درم مشک سه درم عسل مصفی یکمن ابریشم را مقرض نمایند که تنها
غبار گرد دمش حرا مرار بر سنگ سماق خوب سحق نمایند و باقی ادویه را کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی
نیم مثقال با آب نیم گرم مجرب است * دواء المسک حلو حار نافع بیمار دارد و مزاج بارد قلب و ضعف
دل را که از برودت باشد نفع می دهد و بیشتر امراض سوداوی و دفع توحش و مالیخولیا و غم النفس بی نظیر است
و از برای گزیدن جانوران سمی و خوردن سموم نفعش کم از تریاق اکبر * صفت آن عود هندی سنبل الطیب
دارچینی مصطکی رومی قرنفل جوز بوا کبابه چینی قاقله کبار دانه فلفل بو اسقط کوهی ادخر مکی پوست

زرد امیرج نیم مثقال زنجبیل نیم درم زرنباد درونج زرنباد نیم درم زرنجبیل نیم درم زرنباد هر یک نیم درم دارفلفل
از هر یک بیست درم مروارید ناسفته کهربا شمعی مقل یمنی شرح ساذج هندی زرنباد درونج عقربی از هر یک
نصف و نیم درم مشک تبتی خالص یک مثقال ابریشم خام یک رطل ابریشم را در آب چندان جوشانند که تیره شود پس بسایند
و بکوبند و صافی نمایند و آن قدر که غلظ پیدا کند و آب را با ... ره طیله مربا
به وزن ادویه بقوام آورده ادویه کوفته بیخته با جوارش صلایه کرده با آب بسرشند و بعد چهل روز شربتی یک
مثقال استعمال نمایند و در نسخه دیگر عسل آمله مربا با عسل بلیله مربا هر کدام که باشد به وزن ادویه بسرشند
* دواء المسک حلو حاره نسخه دیگر * صنعت آن بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب از هر یک سه مثقال مشک
تبتی خالص مروارید ناسفته از هر یک نیم مثقال ساذج هندی دانه فرنجمشک اسطوخودوس ... دارفلفل از هر یک
یک مثقال عسل مصفی یک رطل ادویه را کوفته بیخته بعسل بسرشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی
یک درم * دواء المسک حلو حاره نسخه شیخ الرئیس که با سم معجون مشک ذکر کرده نافع از برای وجع کبد و معده و
ضعف کبد و قلب و معده و تحلیل ریاح و نفخ * صنعت آن مشک خالص دو درم و در نسخه دیگر یک درم اسطوخودوس
رومی دو درم سنبل الطیب سلیخه ساذج هندی بلسان معمول زرنباد حسنی از هر یک دو درم است و در نسخه دیگر
از هر یک یک درم است زعفران با شراب مصطکی رومی تخم کرفس از هر یک چهار درم دارچینی زرنباد صنوبری
هر یک سه درم عود هندی قرنفل مومیائی از هر یک یک درم و تخم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند
شربتی مثل با قلای با گلاب گرم کرده و راحتش حار است در درجه ثانیه و خشک در آخر درجه ثانیه * دواء المسک
نافع از برای خفقان و صداع ریحی و امراض سوداوی و بلغمی و صفراوی و صرع و فالج و لقوه و ریح و بادهای معده را و جامع
معده و ریاح و نفخ را تحلیل کند معده را قوت بخشد * صنعت آن به نسخه شیخ الرئیس مصطکی رومی زعفران از
هر یک یک درم و تخم تفاح افسنتین بادرنجبویه اسطوخودوس از هر یک یک درم عود هندی خام سنبل اصلی از هر یک یک درم و نیم
مشک تبتی خالص یک درم زرنباد درونج عقربی از هر یک دو درم مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد ابریشم مقرض
از هر یک سه درم صبر زرد سقوطری نیم و چهار درم عسل مصفی بقدر کفایت بسرشند و معجون سازند شربتی
تا دو وزن دو درم با آب گرم بسر گرم * دواء المسک که مثل نفع دارد * صنعت آن افسنتین رومی صبر زرد سقوطری
از هر یک هشت درم سنبل الطیب مشک تبتی ساذج هندی بادرنج صافی از هر یک دو درم زرنباد حسنی شش درم
و در نسخه اصل هشت درم است با شراب زعفران تخم کرفس از هر یک چهار درم جند بیدستر یک درم و تمام اجزا را
کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند شربتی یک وزن یک مثقال و این معجون تا مدت سال باقی
میماند * دواء المسک مربا افسنتین به نسخه شیخ الرئیس که مستعمل اطبا است نافع از برای خفقان و وسواس و
صداع ریحی و اورام جگر و مرض رطوبات و بلغم و ریاح و نفخ معده است * صنعت آن صبر سقوطری افسنتین رومی
از هر یک هشت درم زرنباد حسنی هشت درم و در نسخه شیخ استعمال کند در جگر و در صداع ریحی مذکور نبود و
وزن زرنباد حسنی شش درم است با شراب زعفران تخم کرفس مرصافی از هر یک چهار درم است و در نسخه شیخ استعمال
مرصافی داخل نیست مشک تبتی خالص بادرنج ساذج هندی از هر یک دو درم و در نسخه شیخ استعمال دو درم
مروارید ناسفته داخل است جند بیدستر یک درم و نیم و در نسخه شیخ استعمال وزن جند بیدستر یک درم است
ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر کفایت بسرشند و معجون سازند شربتی یک مثقال
و نسخه حسن و شیخ الرئیس موافق است الا آنکه وزن زرنباد حسنی شش درم است و وزن مرصافی دو درم و دو درم

هر یک مثقال شیردانه در ... نسخه ... شیخ الرئیس است مگر آنکه ورد ریوند ... دوم است و بجای
مروارید آورده * و صاحب اختیارات گفته که شربتی از وی در امتلا ... یک درم است و در ... باشد بهای
... و محمود بن الیاس در ... حاوی ... گفته که شربتی از وی دو دانگ مثقال است و در ... بارد
... سوداوی گفته که شربتی از وی ... یکدرم است بجلاب شکری ... صاحب میزان الطبائع گفته که این
دوا گرم ... است و ... رطب در ... درجه * دواء المسک ... دیگر منقول از خط حکیم ... عمادالدین
محمود * صنعت آن ... رومی ... ازهر یک ... مثقال ریوند چینی ... مثقال ... زعفران
... مروارید ناسفته ازهر یک چهار مثقال مسک ... ی بادرنج ... ازهر یک دو مثقال ... سه
یک مثقال ... عسل ... ادویه ... شربت ... * دواء المسک ... ازین ... نافع از برای
خفقان ... سوداوی ... مقوی قلب و دماغ ... وسواس سوداوی را زایل کند و
معده را قوت ... و ... آشامیدن ... مجرب است * صنعت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی
ورق طلا ... ابریشم مقرض دارچینی ... سرخ ... سفید در ونج عقربی زعفران ازهر یک دو درم مصطکی
... ازهر یک یکدرم ... طباشیر سفید ... گل سرخ صندل سرخ ... کشنیز ... مشک ... کافور ...
آمله ... ازهر یک ... درم عود ... بادرنجبویه
ازهر یک یکدرم ... ازهر یک چهار دانگ آب سیب ... آب ... عسل مصفی مربه
... مجموع ادویه ... شربتی یکمثقال * دواء المسک
معتدل دیگر آسان ... * صنعت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی ... ورق نقره ازهر یک دو مثقال ...
... گل سرخ ابریشم مقرض ... دارچینی صندل ... در ونج عقربی ازهر یک
دو مثقال ... آمله ... بادرنجبویه ازهر یک ... مثقال ریوند چینی ... مشک ...
خالص زعفران ازهر یک ... ورق طلا ازهر یک چهار دانگ آب سیب ...
... انار ... ازهر یک ... مثقال گلاب ...
صندل ... عسل ... ازهر یک ... مثقال عسل مصفی ...
مجموع ادویه ... گلاب ... ادویه ... عسل ...
آورده ... شربتی یک مثقال * دواء المسک معتدل ... که حرارت غالب باشد نافع است از
برای جمیع انواع ... خفقان سوداوی و امراض قلب مرکب از اخلاط حاره با اخلاط بارده * صنعت آن مروارید
ناسفته ... صندل ... ابریشم مقرض ازهر یک ... درم کهربای شمعی ... درم طباشیر سفید گل
سرخ ازهر یک چهار مثقال کشنیز ... ازهر یک چهار درم گل گاوزبان آمله ... ازهر یک نیم
درم دارچینی ... درم ... زعفران ازهر یک یکدرم ورق طلا ورق نقره ازهر یک ... مثقال عسل مصفی ...
... بالمناصفه ... ادویه ... معجون سازند ... یکدرم تا ... درم * دواء المسک معتدل
دیگر * صنعت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی مرجان ... مصطکی رومی دارچینی دانه ...
... در ونج عقربی ... ابریشم ... سرخ ... سفید ... زرد ... گاوزبان
ازهر یک ... مثقال عود ... مثقال صندل سفید طباشیر سفید ازهر یک ... مثقال ... الطیب از
هر یک چهار مثقال مسک خالص ... ازهر یک ... ورق طلا ... مثقال ابریشم مقرض ... مثقال ... سفید

پس از تمام ادویه عسل دو وزن تمام ادویه گلاب و عرق بید مشک از هر یک یک مثقال جواهر را صلایه کرده با ادویه
را کوفته بیخته با این عسل که با گلاب و عرق بید مشک بقوام آورده باشند بسرشند معجون سازند شربتی یک درم
با یکمثقال * دواء المسک معتدل با جمیع انواع خفقان سوداوی و ضعف قلب و دماغ و مالیخولیا و حبس نفس و وسواس
و حزن و ترس را نافع است و کبد را و امعاء و معده را قوت دهد و تحلیل ابخره سوداوی نماید و بجهت احتمال زهرها عدیم
النظیر است * صنعت آن مروارید ناسفته مرجان و بسد کهربای شمعی زرنب عود هندی ابریشم مقرض زرنباد
درونج بهمن سفید از هر یک دو درم قرنفل اسه سنبل الطیب دانه هیل بوا ساذج هندی دارچینی جند بیدستر
هر یک یک درم زعفران مصطکی صندل سفید صندل سرخ طباشیر سفید گشنیز خشک مقشر از هر یک دو درم عنبر اشهب
یک درم مشک تبتی خالص نیم درم نبات سفید عسل مصفی بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه بسرشند معجون سازند
و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از یک درم با یک مثقال بعد دو ماه استعمال نمایند * معجون المسک جهت درد
جگر و ضعف معده و درد بند آب و نفخ بدن و تحلیل ریاح های غلیظه و اورام صلبه نافع * صنعت آن مشک خالص
ملیحه سنبل الطیب ساذج هندی لک پاک کرده مغسول ریوند چینی مصطکی رومی از هر یک دو درم زعفران
بادآورد تخم کرفس مصطکی از هر یک سه درم عود هندی فلفل صاف از هر یک نیم درم ادویه کوفته بیخته
با عسل کف گرفته بقوام آورده سه وزن ادویه بسرشند شربتی یک درم با آب گرم * فصل در ذکر تسمین مسمنات
* بدانکه مسمنات بصیغه جمع و کسر میم و تشدید میم ثانی جمع مسمن است و آن ادویه را باشد که بدن را
فربه گرداند * مسمنی که فربه نماید باعتدال و بغایت نافع است * صنعت آن مغز بادام مغز فندق مغز حبة الخضراء
مغز پسته بهدانه مغز چلغوزه اجزا مساوی کوفته با سه وزن مجموع عسل کف گرفته بقوام آورده سرشند روزی با بردة
مثقال باشیر مثقال تناول نمایند و از ترشیها و امثال آن پرهیز نمایند * مسمن دیگر که در تسمین بدن عجیب
الفعل است * صنعت آن حب الصنوبر مقشر آرد کرده ربع کیلی با دو رطل شیر گاو تازه در یک جا خمیر کرده
پرسند نانهای تنک از آن سازند هر نانی بوزن نیم اوقیه رحسل نموده هر روز دو نان از آن را کوبیده قبل از طعام
تناول نمایند بر بالای آن فالوده از آرد نخود باقلا و برنج و شیر تازه بیاشامند * مسمن دیگر آرد برنج آرد نخود
فربه نمایند نانهای تنک ساخته و خشک کرده کوبیده با مغز بادام شیرین مقشر و قند با شیر طبخ نموده تناول نمایند
* مسمن دیگر عجیب الفعل * صنعت آن نگهدارند شیر گاو تازه دو رطل یکرطل و یکرطل آب شیرین در آن بریزند و آتش
ملایم طبخ دهند تا آب برود پس یک اوقیه قند بیفزایند و یک اوقیه روغن گاو تازه و یک اوقیه روغن کنجد تازه در آن بریزند
و بار دیگر بجوشانند پس با نان تناول نمایند * مسمن دیگر از انس مأنوس * صنعت آن آرد نخود باقلا نخود و برنج
از هر یک مساوی عدس مقشر خشخاش سفید ماش مقشر مغز بادام مقشر از هر یک نصف وزن کنجد مقشر ربع کیل
نبات سفید از هر یک دو جزو شیر تازه دو چندان طبخ دهند و نیم جزو گوشت مرغ فربه اضافه نموده و صبح ناشتا با شیر
تناول نمایند * مسمن دیگر * صنعت آن مغز بادام مغز پسته مغز حبة الخضرا کنجد همه مقشر خشخاش
سفید از هر یک یکوزن مثقالی کیلا نصف یکوزن با قند بوزن کل سفوف سازند و هر صبح با شیر و وقت خواب نیم
درم آن را تناول نمایند * مسمن دیگر که در تسمین عجیب الفعل است * صنعت آن ابر و روی سه مثقال و زنجبیل المغربی
سه قیراط بار حمل شب میان کوبیده زهره بیموره چهار حصه نمایند چهار روز بعد از حمام که حمل زرده تخم مرغ
نیم برشت خورده باشند تناول نمایند بوی الابراست * مسمن دیگر موافق مبرود المزاج و نهایت قوی الاثر است
و بالمثال زنان ترکیب های معالجه و بسیار سه مثقال با شیر لازم است و بعد از غذا تناول نمایند * صنعت آن کمیل

مغز معز بادام مغز پسته مغز چلغوزه مغز تخم خشخاش سفید از هریک تکه و مغز گردکان مغز آرد کنند و زرباد
حب الخضرا از هریک نیم جزو حلبه بهمن حب السمنه از هریک ربع جزو کوفته بیخته با شیر تازه در بسند
پوست مجموع ادویه با شیر ملا بیرون شیر واحد بکنند و بعد از ادویه عسل را بقوام آورده با آن ممزوج
کنند و در آخر مثقال از تمر دل خورد حب المغز که قادر بر کاری است با گلاب نرم سوده اضافه نمایند و هر روز
تناول نمایند * صفتی دیگر که موافق مرور الارواح و مقوی باه است * صفت آن نخود با پوست سی مثقال در شیر
تر نمایند و بعد از آن ورود الشمر و اخذ شیر کنند با مغز پسته ربع مثقال شکر سفید خشخاش سفید گندم
مغز بادام مغز از هریک سی مثقال مغز بادام مغز پسته مغز چلغوزه مغز پسته از هریک نیم و ربع مثقال
تخم را کوفته بیخته مرور ربع مثقال آن را با شکر پاره و روغن طبخ نموده تناول نمایند و در حمام
روند و آنجا مد بی مکث نمایند * صفتی دیگر که با شاهد مجرب است * صفت آن مکرر عمل که نیم آرده باشد
در پیاله حل کرده مرور ربع مثقال آن را با شکر سفید و آرد گندم باشد * با آب ماست البرده طبخ نموده سویق
و اگر بدون طبخ آن را سوده با آب دارد * و امثال آن از مرغه الحوم زعفرانی باشد * تناول نمایند مجرب است * صفتی
دیگر * صفت آن نخود خولنجان زیره کرمانی زنجبیل دار چینی حب الخروع از هریک ده درم حب مشک حب السمنه
نر و بیس بوزیدان بهمنین خولنجان سعد حب الحدید در سرکه برور * بریان کرده از هریک ده درم ابریوس زرباد
از هریک سه درم دروج خولنجان از هریک هفت درم کوفته بیخته تکیا کرده سه کف شب صبح و سه شام خوردن وار
عقب آن خربزه شیرین آرد برنج و کنجد پاد با قلا و گندم و مغز بادام زیاد تناول نمایند * صفتی دیگر در تهیج باه
عجیب الفعل است * صفت آن کهربا نهمان معاف رزباد خولنجان تخم خشخاش سفید از هریک هفت درم مغز
بار حلب مغز بادام مغز پسته مغز فندق مغز گردکان مغز حلغوزه مقادل زنجبیل از هریک شش درم مغز کنجد بر
سه درم ادویه کوفته بیخته با عسل کف عمل مصفی بقوام آورده * شربت سی ارسه درم با شیر مثقال تناول نمایند
* صفتی دیگر که در تهیج باه بی بهار است مجالسه آزموده و مجرب یافته اند * صفت آن نخود زرد تخم خشخاش
سفید از هریک سه درم حب الحلب زنجبیل نخود دار چینی مقادل از هریک سه درم حب السمنه بوزیدان خولنجان
حب الفلفل مقشر از هریک تکه درم زعفران لوبیا مصطکی وصمغ عربی از هریک هفت درم ادویه کوفته بیخته با
جمیع کل اجزا عسل مصفی معوم نموده در آخر انکی عنبر اشهب و مشک سیاه خالص اضافه نمایند و این دوا مسرور
باه است * صفتی دیگر که در تهیج باه از اسرار سپرده اند * صفت آن کمیرا مغز بادام نیمه شکر سفید اجزا
مساوی نرم کوفته قدر لابی تناول نمایند و هر ادویه تراب فرمایند خصوص آنکه بعد از آن شیر تکه بار حمل در آن
طبخ داده باشد نوشند * صفتی دیگر که باه را دریه کند و دیر نماید * صفت آن بیض مرغ را ربابا
نیمه خرج که الاجمه الحصرا تو دریس سه نیمه بوزیدان شیر بسته نوشیدن خود مغز بادام شیرین کنجد مساوی نرم
کوفته آرد حلبه شیر بران نوون کل بار وعن بادام با نیمه با شکر پاره خوب نموده با عسل بقوام آورده
مد ربا اینه نموده شربتی صعاریان را نیمه زرگردکان و آبو با و مرد ان را نیمه زرده مرغ * اما تسمین عضو
مخصوص ماست بار و ساعد و صفیر نیر بار که عضو مخصوص را با شیر پاره حمد ان نمایند که سرخ گردد
پس ادوارا نمایند * صفت آن خراطین را از گل سنه و حسل نموده با روغن کنجد نیم گرم طلا نمایند علی
که نماریس را با سمند در بار حمل باره که رحوب آن آب باشد تکه از ملا با حصل سود پس باشد * طلا نمایند زیر آن
در بار حمل آب نماند مرد اخل نمایند * دیگر آنکه با فربرحا در مساسد * با سه درم و سمر بار سیل عطر

[illegible] طلا نباشد بعد [illegible] با آب گرم [illegible] باید اسما کند [illegible] برای [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] تکرار عمل باعث [illegible] آن است [illegible]
[illegible] در [illegible] یاد کرده باشد * فائده * بدانکه [illegible] اند که [illegible]
[illegible] تمام [illegible] کرده [illegible]
[illegible] لکیموس [illegible] و [illegible]
[illegible] لازم باشد * فصل [illegible] * بدانکه [illegible] و مراد
[illegible] الادویه است که [illegible] حمام [illegible] و [illegible]
* [illegible] * صنعت [illegible] عمل [illegible] نرگس [illegible]
[illegible] آب [illegible] آب [illegible] صاف نموده [illegible]
[illegible] نرم شود و آن [illegible] کرده [illegible]
[illegible] اگر [illegible] نرگس [illegible]
[illegible] اگر [illegible] نرگس [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] اگر [illegible] نرگس [illegible] نرم [illegible]
[illegible] فی الفعل است * [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] * صنعت [illegible] نرم شود و آب [illegible]
طلا کند [illegible] آورد * [illegible] دیگر که [illegible] عمل دارد
* صنعت [illegible] نرگس [illegible] نموده [illegible]
[illegible]
[illegible] نرم [illegible] نموده [illegible]
[illegible] * [illegible] دیگر که [illegible] * صنعت [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] طلا [illegible] دیگر که [illegible] عمل
دارد * صنعت [illegible] عمل [illegible]
[illegible] حل کرده [illegible] * [illegible] دیگر که [illegible]
دارد * صنعت [illegible]
[illegible] طلا [illegible] * [illegible] دیگر که [illegible] دارد * صنعت [illegible]
[illegible]
[illegible] طلا [illegible] * [illegible] دیگر که [illegible] حمام [illegible] * صنعت [illegible]
[illegible] آب [illegible] طلا [illegible]
[illegible] * [illegible] دیگر که [illegible] طلا [illegible] * صنعت [illegible]
[illegible]

است و در وجه مرکب کردن مجموع از مفرد از هر یک یکجا آنکه تاثیر سابقه باطل کند و اگر شایان زایدست که
مدتی از این ادویه ملاقی عصب او گردد یا مرور یکه مباشرت کند باعث تفرق آن ربط گردد * سوم دیگر که
باعث توسیع فرج گردد چنانکه احدی رغبت مباشرت او نکند * چهارم آنکه بسیار عمل نماید و تاثیر
نمایان از دور جمع ساخته مرهم یادروح زهره کمار روغن زیتون با السونه با زهره گاو و ترتیب حب ها ساخته
خشک کنند و وقت حاجت با روغن زیتون حل کرده استعمال نمایند * فصل در بیان مسهلات * بدانکه
مسهل بضم میم و سکون سین و کسر ها و لام بصیغه اسم فاعل باصطلاح اطبا بمعنی مزلق و آسانی دفع خلط موذی
نماید غالب بر بدن است از عروق و اباطی و مقعد و معده و امعا و تواعب طبیعت اراده کند و کلال و افساد آن و هر دوا که
ازمان آن باشد که جذب مواد دور و رطوبات از عروق و اعضا نماید و نیز اعضا نماید یعنی اسهال و جمیع امعا با آنکه
اخراج نه زاید بماند آن را دوای مسهل نامند و استفراغ و مستفرغ عام از این شامل است مر دافع طبیعت اخلاط را
ملاحوت را بطریق اسهال اجرا عروق و باستفراغ آن بطریق رعاف و بابرف و با نفث الدم از مجرای حلق و با بول
و با رازا بول الدم و براسیر و حیض هایر خلاف عادت و زیاده بر سعه از معین و اسهال اسهال و بسیار اخلاط را احرار
نعوان عوق بلند با ادرار و باه را اسهال بهر طریق که اسهل و اقرب باشد رسانید مایل آن باشد و بدان جهت در سه
بود و اعانت طبیعت را بردفع آن مثلا حرارت را بطریق قی و باحتقان و با ارسال علق یعنی زلو جهان آن رسانید
اخلاط ملیه دیگر را باستعمال ادویه مسهله خارجا و یا داخلا بطریق مذکور وجه لایق دخل عظیم است
فعل مسهلات باینکه بلس است و آن را اسلمان جواسد ماسد سرحست و با ارجاء لروجات و آن را مرحمه گویند مانند
لعاب و ماند تحلیل و بد و بسبب وجه مانند نرد برد تا کمیرا و یا بنه سماق مانند سامکی و با معصره مثل
ملینات و اسهال اسهار سر مسهلات باد و به مفرده اند و یا مرکبه و مفرده با مسهلات اند و مثل روات
و سعمات و نابه و اکثر ادویه مفرده با مصلحات و طریق استعمال آنها مانند افتیمون و افرسون و املجات
و بمعانی و حمار سمرود بدکه حب السلاطین است و راویه سقمونیا و سامکی و سورنجان و صبر و عصار ر تربد که
عرق عسا باشد و عار یقون و عاقب ولاجورد و ما زریون بد ترتیب حروف درا مالی حو دد کر یافت و مرکبه یا از
مسهل جوارشات و باحبوب و یا حقن و با لعقات و دسفوفات و بالسرید و باسافات یا اقراص و یا مطبوخات و باملاحین
و بانقوعات و مثله اسهاح دردل ادویه مفرده که اصل و عمود آن ترکیب اند جد علحدد ه سرد کرد امید
احتیاج بتکرار نیست و اسیا یا لاحمال در سرد العملی رحمت مستعد برای بد کرد کرمسانید عون الله بع وحسن
توفیقه * تتمه * بدانکه باید لیس مزاج و اجرای اندام تسرب ادویه مسهله و سهلات نمایند و بر دو دعادت
ملامد آن را و بر طبیب ... لازم است که با ضرورت داعی نسود مسهل ندهد و بعد السرور باید ای ملین
وملینات رفع احتیاج سود بمسهل و مسهلات بمردارد و چون لابد سود ارسهل با مری رود در رای عمر مستعمل و
مجهول الکیفیه و الکمیه را استعمال نمایند خصوصا سقمونیا و صاحبان لطافت مزاج و ملوک و سلاطین مگر آنکه
اولا بتکرار و تکثار استعمال در ابوبها و ... و مرطوبین و صاحبان مزاج کسف ارمعد ازسها ر کمرور یاده
با مصلحات در اوقات و ازمنه و فصول و حالات و انسان مختلفه مفرد از مرکبا استعمال کرده و کیفیت مزاج و کمیت
معد از سوی آن را معلوم نموده باشد و یا نسا ... و مرکه مناسب داید یا سرایا مفروه ند زلانی وصل کرزه
در رسمد مثه کتاب سر مفرد او مرکبا با ادویه مناسبه مرعلب استعمال نماید و نیز با جنس و ساداب و اصلده
و الملته رفع حاجت سود و نیز بر سیار ضعیف یعنی و ادوی سرحه مسرود اب دیگر در یاحار در سرور اب نثرهما ب

ترتیب واثر عمل آرد و باشد که دوا را بعد از رسیدن بضعف در کیفیت و کمیت بلکه حواره مفرد باشد و یا
مرکب در امراض مرکبه لاچار است از ترکیب ادویه بحسب ترکیب امراض و از استعمال مطلبات و مقویات
و معجونات آنها و ادعیا باشد که به تریاقات و حوامل و مرضعات حسرما که ضعیف البنیه باشند حمی المقل رر
مسهل بدهند و عند الضرورة و لابد مسهلات خفیفه و ملینات و حقن لینه استعمال نمایند و از ادویه قویه اجتناب
کنند اینها باید که عند التوسع و ترد عدم شدت حاجت در ازمنه و اوقات نهایت حار ه و بسیار بارده مانند بودن
آفتاب در سرطان و اسد و در باستان و جدی و دلو در مستان و اوقات طها بر درگرما و صبح های بسیار سرد در سرما
در هنگام امتلاء و پری معده از طعام غیر منهضم در حلق بیمار رسیدن ضعف مسهل بخورانند و نمی باید که ملاحظه
ایام بحارین نمایند که روز بحران را حادثه طبیعت با مرض است و روز سابق و هیجان مواد مانند روز چهارم و هفتم
و نهم و یازدهم و سیزدهم و بیست و کم روز مسهل نباید و در آن روز مسهل بدهند خصوصاً در امراض حاره که
باعث تشویش طبیعت و استیلای مرض و خوف و نیر ملاک است چنانچه به تفصیل در کلیات کتب قوم از و ارکان
معالجات و علت احتیاج ترکیب ادویه در اصول التراکیب و غیر مانند کوراست و استادین متقدم از اکثار مبرد
و خوف بر در توسعه و عدم صبر و قت و ابتدای مسهلات رای مستحبات استعمال نماید نموده اند ایمان باعده کلمه
نعض مستحبات طرد اللبات ذکر نمود * بدانکه مستحب بصیغه اسم فاعل بمعنی نضج دهنده است و منضج عبارت از
اعتدال آوردن قوام اخلاط است برای سهولت دفع و نزول آنها و دفع هر خلطی را بطوری خاص و دوامی لایق مثلا صفرا را
به تغلیظ و کسر سورت حدت جمع و منع از تسطیح آن و این بادوته بارده رطبه اکثر حاصل میگردد و بلغم را اگر رقیق
و فج و مائی بوده تغلیظ او التحامه و اگر غلیظ و متین تقطیع اجزا اعضا است به ترقیق رنگ و قوت تحلیل و تقطیع
آن بادوته حاره رطبه و مرکبات و مرکبات و امثال اینها و سودا را اگر بسیار غلیظ و متین تقطیع اجزا اعضا است
به ترقیق رنگ و قوت تحلیل و تقطیع آن بادویه حاره رطبه و با حارة یابسه بحسب احتیاج مرکبات و مرکبات
و امثال اینها و اگر بسیار غلیظ و متحجر است به ترقیق و تقطیع بادوته حاره رطبه و اگر غیر طبیعی حاد محترق
از صفراو دم است به ترقیق و تکثیر و ترطیب آن ترکیب آن ادویه با بعض ادویه بارده رطبه نمیتواند کرد و آن
چنانچه به تفصیل در کلیات در امثال خود مذکور است و نضج و انضاج عبارت از اعتدال قوام آمدن اخلاط
است و قابل دفع گردیدن آنها * فائده * بدانکه شرط در اخذ ادویه منضجه و مسهله و غیرها آن است که اولا اجزای
مفرده آنها را در یک جا اخذ باید کرد بعد غیر مغشوش با اجزای غریبه و خس و خاک و غیر مبدل باید و ای دیگر
گردیده است مسترکردنی است مانند اصل السوس و سنامکی و امثال آن و بعد کوفتنی است مانند ملیات
و آمله و بلیله و عناب و سپستان و مویز و امثال اینها را نیز کوبیدنی است مانند اکثر بزور و احشاب و اصول
باید منسریمود و بر آورده و خوب کوبیده و غربال کرده و بعد از آن مرض و شخص و بنیه و بلد و فصل و سن و مزاج حد اخذ او زن نمود
تکتا در ظرف با کره کرده و بعد از آن آب صافی خالص از باران و غیر آب و باعرقهای مناسب بحسب لطافت
و کثافت اجزای ادویه و قلت طبخ و کثرت آن که به تفصیل خواهد آمد و مریض بتواند آشامید و باز بران اندازند نرد
مناسب مثلا سه از برای صبح و شبنم از برای شام در شب با آتش ملایم که سرد یک را نیمه باشد که بخار آب بیرون
برود که قوی اجزای لطیفه هوائیه آن به تحلیل رود و زائل گردد و ساعت بساعت سر آن را باز نموده و بر ردی بر هم زده
و در بیرون بالا کرده که تمام اجزای آن مساوی طبخ یابد و سوا را بار بسر طبخ نمایند تا آنکه به نصف یا به ثلث
رسد آنگاه دیگ را از زود آورده نگاه اوند تا بخار گرمی آن کم گردد پس سر آن را باز کرده بدری نمایند که دوب آن

تمام بازداده سرد و صاف کرده با آنچه مطلب داشته از شربت سکنجبین و غیرها به همان گرمی سکنجبین بیاشامند
از بهر آنکه نگذارند تا سرد گردد و منع نمی‌توان نگذارند تا گرم نموده بیاشامند و بهتر آنست که بعد از مالیدن
زود صافی نمایند نگذارند که تا اجرام ادویه در آن و ثقل ادویه آنها را ترجیح نمایند و آنچه از ادویه که قابل
طبخ بسیار نیستند مانند افتیمون باید که در بار آخر که نزدیکی دمیده در آخر در آن اندازند و جوش خفیفی داده صرف نموده دور
نمایند و آنچه از گلها و برگها و ثمرها و امثال آنها است سنبل الطیب و غیره بعد طبخ نمایند زیرا چه از اجساد لطیف اصول است
... طبخ دهند و تخصیص مسهلات مطبوخ را و بالجمله باید که منضجات و مسهلات سوداوی طبخ خفیفی مثل
جوشی یکبار باشند و مبالغه در آن ننمایند و تخصیص زمانی که در گرمی هنگام نوشیدن باید که با حد اعلی
باشد و منضجات و مسهلات بلغم بمراتب خورد از آن زیاده و بیشتر از آن زیاده و بهترین ظروف از برای طبخ
ظرف سنگی است پس ظرف مس قلعی نموده بدانکه در این اینکه مواد فاسده و اخلاط ردیه بسیار باشد اکثر
آن است که بسبب استعمال منضج و مسهل منضجات و حرکت در می‌آید و اعراض آنها مانند تب خفیف و صداع و ثقل
اعضا و کسالت و بی‌رغبتی بر طعام و شراب خصوصاً در بلغمی زیاده عارض می‌گردد زیرا که مادام که آنها ساکن اند
عوارض آنها کمتر ظاهر می‌گردد مانند زنبور و عقرب و حامای بد غیر معروف الاسماع که تا ساکت اند بوی بعضی
آنها احساس نمی‌گردد و چون آنها را بحرکت در آورند بوی بعضی آنها اذیت بسیار می‌رساند و گاه است که باعث
هلاکت می‌گردد پس باید که در این هنگام مشوش و مضطرب نگردد و علامات و عوارض علیه و اخلاط را ملاحظه نموده
دست از تنقیه برندارند و از اینجا ... و شرایط تنقیه تمام نمایند که بعد تنقیه کامل عوارض مذکوره
باذن الله عزوجل بالفعل زایل می‌گردد و اسهال صحت حاصل می‌شود * ضابطه کلیه در اسهال * بدانکه هرگاه اراده
کنند اسهال بعض اخلاط ... را باید که بحسب آن ترکیب نمایند ادویه مسهله مخصوصه آن را با منضجات
مخصوصه و مصلحات و ... معطرات و حافظات اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و ارواح و قوی خصوصاً در مواد
سوداویه به تخصیص ... از صفرا و دم برای دفع اذیت و نکایت آنها مثلاً اگر اراده کنند ترکیب مطبوخات
را برای اسهال سودا ... زیرا که در اوائل ... و ...
... است زیرا که ... ماده را قبل از نضج دفع ... باعث طول مرض و فساد دیگر
می‌گردد باید که ترکیب نمایند از ... هلیله کابلی و هلیله سیاه و افتیمون و بسفایج و اسطوخودوس
و امثال آنها و از آنها نگیرند و اضافه نمایند با آنها مصلحات و معطرات آنها برای امثال از ملطفات
و سعی نمایند که باشد آنها مفرحات قلب و مقویات ارواح و حافظات آنها از نکایت سودا خصوصاً بر دحرکت
از آنها ... مانند بادرنجبویه و گاوزبان و گل سرخ و ... و صندل و مانند آنها و نیز ...
نمایند با آنها منضجات ... مانند ... کشوث و تخم کرفس و افسنتین و ... و امثال آنها
... و ... و ... و امثال آنها
منضجات مانند ... و اصل السوس ... و مانند آنها و ادویه ... مانند ...
و تخم کاسنی و مصطکی و امثال ... از ... از آب ... مانند
... کاسنی و ... و ... و گاوزبان و ... و امثال آنها ...
آن ... که ادویه ... اگر آنها را گرم کرده ... ادویه ... لطیفه ... مانند
افتیمون ... در ... که در آن ... باشد از ...

سفال لعابدار یا بالمره تا مس پاره طلعی کرده پس صبح سه رطل و نیم تا ثلث آن مقداری که تواند آشامید از آن
و برای صافی اگر آب باران باشد بهتر است و ابریقهای مطوّره هر یک که مناسب دانند داخل کرده در دیگ سنگی
یا مس بالمره یا مس پاره طلعی کرده با آتش ملایم طبخ دهند و در پس طبخ ادویه را برهم زنند و زیر و بالا نمایند تا تمام
اجزای آن مساوی طبخ یابند و نگذارند که با اطراف بچسبند و سر آن را پوشیده دارند که تمام بخار آن بیرون
برود و اجزای لطیفه آن تحلیل نیابد و به تضعیف گردد تا آن مقدار که به ثلث رسد پس صرّه افتیمون را در آن
اندازند و سه چهار جوش داده فرود آورند و صرّه را افشرده در کرباس را در دیگ مطبوخ را بدری مالند صافی
نمایند و فلوس خیار شنبر بعد ترنجبین یا شکر او به سرخس و ترنجبین یا شیر خشت او شیره در آن حل کرده
از حل با صافی مکی کرده باشند و روغن بادام شیرین تا سه درم برای رفع غائله السمان فلوس خیار شنبر بسطح
امعا و نفس ترکیب هلیلجات و سنامکی بر آن چکانیده در زمان گرمی بیاشامند و باید که چند از ناحیر
نکنند که سرد گردد و لیکن گرم نموده بیاشامند چنانچه ذکر یافت و می باید که در زمان تابستان و گرمی هوا
مطبوخ بسیار ناشتا و صبح زود و در سردی هوا بیاشامند و در روز شروع بعمل نمایند و اگر در تابستان گرم باشد
و در سردی هوا و موسم زمستان در وقت چاشت و گرم نوشیدن مطبوخ را بیاشامند و اگر اراده تقویت اسهال سوداوی خلط
نمایند پس باید که آن را با علاوه نمودن ارواح مسحوق ارمنی و تریاق هر یک ده عدد تا یک درم ملح نفطی یک دانگ
و نمک هندی سفید مدبّر و ثلث درم و سقمونیای مشوی و مصطکی رومی از هر یک یک دانگ کوفته بیخته با قدری
از آن مطبوخ حل کرده با شربت حب سا حمه مقدار دو سه ساعت قبل از مطبوخ بیاشامند و هنگامی که باشد سودای
محترقه از اخلاط صفرا که ربات کنند مطبوخ هلیله زرد و سنامکی و ساهتره و افسنتین و اگر بلغمی از بلغم
باشد ربات کنند بر آن تربد سفید و هلیله و آمله و در مطبوخ ربیع و اثر خربق اگر باشد علت مرکب از
دو خلط با زیاده باید که مطبوخ را بحسب آنها در کمیت و کیفیت ترکیب نمایند و اگر باشد ماده راسخ در عمق و خاص
داخل عروق در مطبوخ دوای مخصوص آن عضو یا ادویه مشترکه النفع مرجمیع بدن را داخل نمایند مانند آنکه
برای وجع المفاصل داخل نمایند در آن سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره و در مرض از خ که علاوه نموده شود حنظل
و حب النیل و برای خفقان قلب پرسیاوشان و شکاعی و اصل السوس و در زردی رعفان و سپستان و مویز
منقی و بدل نمایند هلیلجات را به شقی که هلیلجات مناسب با امراض صدر ندارد و مخصوص برای
خفقان و خصوصاً در اوایل آن چنانچه ذکر یافت باید که داخل نه نمایند هلیلجات را و عوض آنها ترنجبین مانند
بنفشه و تخم خطمی و عناب و سپستان و زرد آلو و خرمای زرد و بستانی و مغیجات مانند تخم کاسنی و تخم کاسنی
و درد دیدنی و عاقر قرحا و کشوث الرامند را که هلیلجات مصفّات و مصفات مجاری اند و بعد اسهال احداث
سوء مزاج ننموده و میگردند سبب تنگی و سده آنها و ملال و نهایت امر و عرض در معالجات تقیه ستدی است
که سبب عفونت اخلاط گشته اند و لعل اسهال برخلاف معهود است و بر نهایت جهد ذکر یافت و مخصوص هرگاه اراده
تنقیه دماغ باشد که با شربت ورد و علاوه ایارج فیقرا نمایند و برای امراض معده افسنتین و مانند آن نمایند
و برای طحال مانند بیخ کبر و برای کبد مانند ترک عنب الثعلب و افسنتین و برای امراض امعا و تنقیه آنها از دیدان
و رطوبات مانند قنابری و بیخ توت و کمودریوس فلاس باتره که دوای مفردی است و با علاوه تخم حنظل و تربد و
ملح هندی و نطرون و حنظل و روغن بید و مانند اینها از برای گرده و مثانه و تنقیه آنها از ماده سنگ ریزه و رمل
و برای امراض آنها دو نه صالحه از اینها مانند اینها و تمام سنبل الطیب و مصوم و تخم خربزه و حلبه و حب القلب

با علاوه حب المنتن و حب الحرير باشد و دواء العقارب و رماد حب الکرم و عقرب محرق و حجر اليهود
دارچینی که و امثال اینها از برای حالت به لرزش ببندند آب از ماده خود و حارس و به تصحیح آنها و تسکین
اسباب مرعی بشود تا به دواء حجری که مستولی مطلق است و رای طبیب حاذق است موکول است و تسکین بانند
که وقتی شد و سیاه خوب منضجات و مسهلات و حقن و روغنها از آن طلا کردن و طلاهای لطیف کشک عرق جو و منضج و بسیار
نیا ... ماننده همه موریا با حب استعمال آب بلبهای مسهل ارسطو و لطیفه خنقه باشد و مرغ جعده و راح و جوج
و سنک جزع و مروارید و ... املک که حلاب و جلاب سربلبیند و امثال اینها با حلاوه بلا ترشیده خورده و اوریه های
مثل لطیف بلبلهای گوشت از مرغ و خروس خشکه طلمه کم و روغن بادام و روغن آنها صافی و شیرین شدند باسامیند
واحتیاط از حرکات نفسانی و بدنیه و حرکات عنیفه ورزیدن با ... های سرد و گرم تمارینه بدن و آشامیدن آب سرد و یا آب
بیماریها مدرمانند است که آشامیدن آب گرم و عرقهای گرم کرده بسیار بالای مطبوخات باعث زیادتی ضعف
عمل آنها میگردد سبب عمل زود هضم شدن آن از معده پس باید که دانست که هر گرم باشد خلاف
جوف که آب گرم باعث تحلیل و برودت آنها میگردد تا آنکه زود جوب آنها با عضاء رسد و شروع به عمل نماید
و نیز باید که شک صاحب مزاج مسهل بسیار گرم باشد که بسیار گرم گردد و عرق کند و برهنه نیز نباشد بلکه حال
اعتدال را در جمیع امور مرعی دارد و نیز آنکه موجب امور بالعکس از عمل مسهل نگردد و اهتمام نیز مرعی
باید ⁂ بدانکه کسی را که غثیان مانع آید از خوردن مسهلات مطبوخه باید که قبل از آن اندکی سیب و به را بیاشامد
و آنها را ببوید و بالعکس ریحان نعناع و برگ عناب و نارنگ بوییده شیره مسهل به معروف کشند که کم تر باشد
مضغ نماید که باعث دفع نماید بوی رایحه را در داسد را کم نماید و مانع آید از غثیان و بوییدن گلهای خوشبو و گلاب
و سرکه باشد و برگ گل و برگ کل در دیوارهای آفتاب خورده و با مطبخ و سایر بیش مرد و با ریحان نعنا نه و مانند اینها
و اکثر اینها مانع غثیان که نفس و خشک روح طبیعی و جمع و جمیع آنها از حرکت بیرونی عالی و اگر مسهلات
با حمرد در عمل نماید باید که بدری به راضیع نماید و آب آن را نکند و اگر حاضر نباشد ترنجبین را با حار یا حامض
آن حب است اسهای ورب یا ایلکی مصطکی ... ما مد و اگر ... آن حاضر نباشد و موهای آن باشد بلبلی
از مرهای آن بلسر و سیب بالبلی مصطکی با نعناع آن است و اگر آن نیز نباشد ادویه معروفه نیز معده دیگر
زیرا که اینها همه باعث تقویت معده و ... و عصر آن میگردند تا آنکه دوا زود ... دفع گردد تقوی
معده و زود عمل نماید و نیز باید که چون مسهل مسهلی دیگر نباشد خصوصا که عمل بالی ... الف
عمل اول باشد که باعث حرکت طبیعت و ... مگردد علی الخصوص که مریض ضعیف القوه باشد و اگر
نیز در امعا ... گردد روغن گل گرم کرده بر حوالی ناف و اطراف آن بمالند و ... مایند دیگر
و اگر او نیما کفاف ... المعلب ... کاسنی ... و اربانه و امثال اینها ... باید
باید که ... سیره ... مکرر ما ... دیگر مرهم کرده شود و اگر از این ... احساس نگردد
... و ... ما موسطه و با حاده ... جامع ... آرند و اگر مسهل عمل بسیار نماید و دو ضعف
باید ... آن گردند ... اطراف و گلهای ... و باد و آب سرد آب سرد و ... برای یار و
و ... معده و امثال اینها ⁂ فصل در بیان ... منضجات و مسهلات ⁂ منضج زود اول ... ساهره
... در کتاب ... در ... الوی ...
الوی ... اصفهانی عناب ... از ... این ... این ...

لیت اسطوخودوس یک مثقال و مثقال ادویه را سه رطل آب بجوشانند برای افتیمون که ... نگاه دارند
و صبح جوشانیده را صاف نمایند آب مقداری که در حصه آب برود و یک حصه بماند پس افتیمون را در کرباس بسته در آن
آب اندازند که جوش دیگر داده فرود آورده افتیمون را بمالند و بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده
سکنجبین افتیمونی یا بزوری ده مثقال داخل کرده بیاشامند * روز دویم براجزای مطبوخ بیخ کاسنی تخم خربزه تخم
خیارین که مغز آنها گرفته باشند از هر یک دو مثقال اضافه نموده بعد از صبح صافی نموده ترنجبین ده مثقال
سکنجبین افتیمونی یا بزوری ده مثقال در آن حل کرده صافی نموده بیاشامند * روز سیوم براجزای مطبوخ روز دویم
بیخ کاسنی تخم رازیانه اصل السوس عنب الثعلب برنجاسف از هر یک یک ده مثقال اضافه نمایند ترنجبین ده
مثقال فلوس خیارشنبر سکنجبین افتیمونی از هر یک یازده مثقال در آب حل کرده صافی نموده روغن بادام
شیرین یک مثقال در آن داخل کرده بیاشامند و شب حب لاجورد و معجون نجاح و شب جواب حب ساحمه با آب گرم
فرو برند و صبح روز چهارم وقت طلوع صبح این مسهل را بیاشامند * مسهل کامل جامع با لیف حضرت سید سند
قدوة الحکما و استاد الاطبا علامی میر محمد هادی ... ماجد آن مرحوم قدس سره که اسهال سودا را حالا
مجربه نمایند و جمیع امراض سوداویه را نافع است و مکرر به تجربه رسیده * صفت آن گاوزبان سناء مکی بسفایج فستقی
اسطوخودوس ... بادرنجبویه گل نیلوفر گل بنفشه برنجاسف عنب الثعلب و پوست بیخ کاسنی پوست بیخ را
زیانه اصل السوس تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه شگفته گل سرخ از هر یک دو مثقال افتیمون سنا مکی از هر یک
چهار مثقال عود الصلیب ... دانه ... هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک دو مثقال
اصول و بزور و هلیلجات را نیم کوفته شب سه رطل آب بجوشانند و صبح بجوشانند تا یک رطل آب بماند صافی نموده
ترنجبین خراسانی ... و گلقند آفتابی از هر یک ده مثقال فلوس خیارشنبر یازده مثقال در آن حل کرده صافی
نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده ... حبی شود که ... باشد و شب قبل از آن حب لاجورد
یک مثقال ... روغن بادام شیرین یک مثقال خورده معجون نجاح ... حب ماحمه ...
با آب نیم گرم فرو برند و وقت طلوع صبح مطبوخ مذکور را گرم نموده بیاشامند * روز ... که روز استراحت است
یک عدد هلیله مربا را با گلاب شسته ... معمول ... باشد و بعد از آن تخم
بالنگو تخم ریحان از هر یک یک مثقال به شربت گاوزبان ... و مثقال محلول در عرق بیدمشک و گلاب از هر یک ده مثقال
در آن باشد ... روز اجتماع ایام منضج و مسهل مجرب ... * روز ششم که اجتماع ایام منضج
و مسهل روز هفتم است ادویه ... روز اول را بیاشامند * روز هشتم ... روز نهم * روز دهم منضج روز نهم
* روز ... مسهل است ... مذکور را ... بجوشانند و وقت طلوع صبح ... مطبوخ را
بیاشامند * روز ... این عمل نمایند * و باید آنکه اصل این مسهلات است باید که در
هر مرض مرض و اختلاف امزجه با ادویه مناسبه آن مرض و مزاج و حبوب و معاجین و سفوفات مسهله مناسبه آن
مرض و آن مزاج و سن و فصل و بلد استعمال کرده شود مثلا در صلابت طحال با پوست بیخ کبر و اسقولوقندریون در
مطبوخ و بجای حب لاجورد ... داده شود و در حبس طمث به سبب سوداء غلیظه تخم کشوث و تخم کرفس
و پوست بیخ کرفس و اذخر مکی و افسنتین رومی ... حب الغار و کادروس و ... الصمغ از هر یک
دو مثقال در مطبوخ داخل کرده شود و در شربت ... بجای گلقند شربت کشوث ده مثقال و بجای ...
... و بجای حب لاجورد و معجون نجاح حب ... ارج لوغاذیا داده شود و ...

خوردن آن بورید آن وسط بلغ و معاین بعد ادی از هر یک دو مثقال در مطبوخ داخل کرده خوردن بجای حب لاجورد
معجون و ایارج لوغاذیا سه مثقال با معجون سورنجان یک مثقال با معجون فرس ده مثقال داده شود و در
امزجهٔ حاره از اجزای مطبوخ اسطوخودوس و سطوریون دمی و بادرنجبویه را داخل نباید کرد و بجای آنها آلوی
سیاه آلوی بخارایی از هر یک ده دانه تمر هندی زرشک منقی از هر یک دو مثقال داخل مطبوخ باید کرد و بالجمله کم
نمودن اجزا و زیاده نمودن و تغییر و تبدیل اجزا بحسب امراض و امزجه و سن و عادت و صناعت و فصل و بلد
و فصول سنه منوط برای طبیب است * نوع دیگر سه و استعمال منضج و مسهل بالقصد باید نمود حکیم دیگر
حکیم محمد باقر حکیم باشی ولد ارشد حکیم عماد الدین محمود شیرازی منقول از بیاض مجربات معز الیه غفر الله
* صفت آن گاوزبان شاهتره بسفایج عنب الثعلب از هر یک دو مثقال جوشانیده صافی نموده شکر سفید
ترنجبین بابرده مثقال در آن حل کرده بیاشامند و تا آنکه روز اول و دوم منضج را باید خورد * روز سوم گاوزبان شاهتره
بسفایج عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر برگ هر یک و ساب تخم خیارین تخم کدو افتیمون از هر یک و سه دل
افتیمون را در کتان بسته و باقی ادویه را در شب نیم کوب در آب خیسانیده صبح جوشانیده تا دو حصه آب برود و یک
حصه بماند پس افتیمون در کتان بسته را داخل کرده یک جوش دیگر داده از آتش فرود آورند و افتیمون را بمالند
و فشارند و ترکیب و مطبوخ را صافی نموده ترنجبین خراسانی بابرده مثقال در آن حل کرده صافی نموده شکر سفید
انجبین بابرده مثقال اضافه نموده بنوشند * روز چهارم این حب را فرو برند پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه از هر یک نیم مثقال ساقمونیا دو دانگ لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول عصاره گل سرخ کتیرا
افتیمون حب النیل از هر یک یک دانگ کوفته بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده حب ساخته بزرگی نخود
بسته وقت خواب فرو برند و بعد از آن آب نیم گرم یک پیاله بنوشند * روز پنجم این مسهل را ساخته بنوشند
* صفت آن گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی گل بنفشه عصاره گل سرخ ساقمونیا از هر یک دو مثقال شب خیسانیده
صبح جوشانیده صافی نموده ترنجبین خراسانی فلوس خیار شنبر از هر یک بابرده مثقال را در آن حل کرده صافی نموده
شکر سفید انجبین بابرده مثقال داخل نموده بنوشند * مسهل دیگر گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی گل بنفشه
گل نیلوفر تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه تخم کدو عصاره گل سرخ پوست هلیله زرد از هر یک دو مثقال ساقمونیا
چهار مثقال عناب سپستان از هر یک بابرده دانه تمر هندی منقی از حب و لبف زرشک منقی از هر یک سه مثقال
و تمر هندی را در شب ربع من نیم آب خیسانیده بار دیگر بپایند صافی نموده ترنجبین خراسانی و ترنجبین و فلوس
خیار شنبر و شکر سفید انجبین در آن حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند * حب
مسهل نسخهٔ دیگر منقول از بیاض غفر الله * صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه ساقمونیا
از هر یک سه مثقال لاجورد مغسول حب النیل غاریقون مس مغسول کتیرا از هر یک یک دانگ کوفته بروغن بادام
شیرین یک مثقال چرب نموده حب ساخته بزرگی نخود بسته وقت خواب فرو برند بعد از آن آب گرم یک پیاله بنوشند
و صبح گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب بسفایج شاهتره افتیمون از هر یک دو مثقال ساقمونیا
تمر هندی منقی از حب و لبف از هر یک چهار مثقال افتیمون را در کتان بسته باقی ادویه را خیسانند در آخر جوش
افتیمون را انداخته پس فرود آورده صافی نموده فلوس خیار شنبر شیر خشت از هر یک بابرده مثقال ترنجبین
خراسانی و ترنجبین خراسانی از هر یک ده مثقال در آن حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل
کرده بنوشند بعد از ایام منضج و مسهل سرد آب با نمک شوربا اول بخورند * منضج و مسهل شامل نسخه مفرد لو بلغم

ومیوه اینها چهار درم و صمغ عربی مثقال موافق این نسخه بنویسند * صفت آب عناب خراسانی عناب دانه گاوزبان
پرسیاوشان عنب الثعلب تخم خیارین ده مثقال کوفته تخم کاسنی پوست بیخ کبر روناس خطمی پوست بیخ رازیانه
اصل السوس پوست بیخ کرفس گل بابونه از هر یک دو مثقال پوست بیخ کاسنی آمله مقشر بسفایج فستقی ساییده
از هر یک سه مثقال آلوی سیاه آلوی بخارایی از هر یک ده دانه بدستور بجوشانند صاف نموده شیرخشت خراسانی
ترنجبین گلقند آفتابی از هر یک ده مثقال در آن حل کرده صاف نموده بنوشند بعد از مسهل تا بدستور ربیع
* صفت آب زرشک هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل بنفشه از هر یک پنج مثقال تربد سفید دو مثقال
سنامکی و برگ شاهسفرم از هر یک سه مثقال بدستور بجوشانند صاف نموده فلوس خیارشنبر با تر ده مثقال در آن
حل کرده با روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بیاشامند و اگر خواهند که زیاده عمل نماید
زنجبیل حبی یک مثقال غاریقون سفید نیم مثقال سوده و بیاشامند و اگر تنقیه بلغم بیشتر مطلوب باشد
ادویه حاره چون بیخ کبر و بیخ کرفس و تربد و شاهسفرم و غاریقون بیابد داخل کرد و بلکه تمرهندی و گل بنفشه
و آلوی بخارایی و زرشک و زرشک منقی در مطبوخ اضافه نمایند و محموده مشوی و کتیرا حب ساخته قبل از مطبوخ
فرو برند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد بجای مطبوخ ادویه را القوع نموده بیاشامند * مسهل دیگر منقول
از حضرت سید السند والد ماجد آن مرحوم قدس سره * صفت آن آلوی بخارایی عناب خراسانی از هر یک ده
دانه تمرهندی منقی پنج مثقال بادرنجبویه شاهتره افتیمون گل بنفشه خشک گل سرخ از هر یک دو مثقال سنامکی
سه مثقال ادویه را سوای افتیمون در نیم من تبریزی آب شب خیسانیده صبح بجوشانند و چون ثلث آب بماند
افتیمون را در کرباس بسته در آن آب اندازند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و صره افتیمون را نیکو بمالند و بفشارند
و دور کنند و مطبوخ را صاف نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین از هر یک با تر ده مثقال و شیرخشت خراسانی گلقند
آفتابی از هر یک ده مثقال در آن حل کرده باز صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بیاشامند و بعد
شوربا آب و مرغ بخورند * مسهل که اخراج صفرا و بلغم نماید * صفت آن پوست هلیله زرد شش درم هلیله سیاه ده
درم مویز سرخ منقی از حب پنج درم تربد سفید نیم کوفته چهار درم شاهتره پنج درم بجوشانند و صافی
نموده فلوس خیارشنبر با تر ده درم در آن حل کرده مرتبه ثانی صافی نموده روغن بادام شیرین یک درم بر آن ریخته
بنوشند * مسهل دیگر که اسهال سودا و اخلاط محترقه نماید و نافع است از برای بهق و برص و کلف و نمش * صفت
آن به نسخه ملا نفیس که اول مرتبه ایارج فیقرا و غاریقون سفید از هر یک یک درم و نیم کتیرا یک دانگ سوده به روغن
بادام شیرین یک درم چرب نموده حب ساخته بوزن نخود بخیسانند و بعد آب گرم فرو برند و بعد از دو ساعت
و نیم که قریب به ثلث باشد این مطبوخ را بنوشند پوست هلیله کابلی ده درم هلیله سیاه پنج درم مویز منقی
از حب ده درم تربد سفید نیم کوفته ادخر مکی اصل السوس مقشر مرضوض از هر یک سه درم بسفایج فستقی نیم کوفته
پنج درم اسطوخودوس ده دانه افتیمون ده درم مصطکی افتیمون تخم کرفس از هر یک دو درم بدستور بجوشانند صافی
نموده بنوشند * مسهل دیگر که آسان بعمل می آید در امراض کمتر و اطفال را استعمال نمایند * صفت آن به نسخه
ملا نفیس اول مرتبه ایارج فیقرا یک درم غاریقون سفید از پوست عرب یک دانگ را بیست درم مویز و با روغن
بادام شیرین یک درم چرب نموده سکنجبین سه حب ساخته فرو برند و بعد از آن آب نیم گرم قدری بنوشند
و بعد از دو ساعت و نیم این مطبوخ را آورده ده درم افتیمون اسارون غافث اذخر سنبل الطیب افسنتین رومی از
هر یک سه درم پوست هلیله کابلی نیم درم شاهتره ده درم تمرهندی منقی از حب و لسه ده درم عناب ده دانه

یک شب صاف نموده عسل چهار سیر تخم زر در آن حل کرده شربتهٔ دیگر صافی نموده روغن بادام شیرین
یک درم بر آن چکانیده بیاشامند * مسهل دیگر نافع از برای تب جمیع امراض حاده * صفت آن آلوی سیاه چهل
دانه سپستان شصت دانه مویز منقی از حب شصت دانه عناب ده دانه گل سرخ منزوع الاقماع ربوند چینی
نیم کوفته از هر یک یک مثقال سناء مکی شش درم عنب الثعلب ده درم تخم کاسنی سه درم تخم کشوث سه درم
گاوزبان گل نیلوفر از هر یک چهار درم پوست بیخ کاسنی یک مثقال یک شب خیسانند صافی نموده تمر هندی
منقی از حب ولیف ده درم فلوس خیار شنبر هفت درم شیرخشت خراسانی چهل درم گل قند شکری ده درم
در آن حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین یک درم داخل کرده بقدر حاجت وقت بنوشند * مسهل دیگر
که در مصر و مغرب و شام و عراق مشهور بمطبوخ فواکه است این مسهل را اکثر مردم استعمال میکنند در فصل
ربیع و خریف اسهال اخلاط مختلفهٔ ممتزجه از بلغم و صفرا و سودا میکند و دفع میکند فضول ردیه را و این مسهل
را نافع بسیار است * صفت آن به نسخهٔ ملا نفیس مویز منقی پانزده عدد پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی
ورد بان اصل السوس مقشور مرضوض بسفایج بادیان گل خطمی تخم شاهتره نیم کوفته و ریشه منقی از هر یک
سه درم بسفایج فستقی افتیمون از هر یک چهار درم عناب سپستان آلوی سیاه از هر یک پانزده عدد تمر
هندی منقی از حب ولیف پانزده درم تخم کشوث نیم کوفته از هر یک سی درم ادویه را نیم کوفته الا
افتیمون را در کرباس بسته نگاه دارند و باقی ادویه را در چهار رطل آب خالص بجوشانند بسیار تا ربع
آن بماند از که ربع آب بماند پس صرهٔ افتیمون را در آن انداخته دو جوش دیگر دهند پس صره را بمالند و بفشارند
و مطبوخ را صافی نموده فلوس خیار شنبر دوازده درم ترنجبین خراسانی ده درم در آن حل کرده صافی نموده
دوازده درم جلاب شکری و یک ملعقه روغن بادام شیرین داخل کرده و ربوند چینی سوده نیم درم بر آن پاشیده
نیم گرم بنوشند جمله یک شربت است * مسهل دیگر به نسخهٔ ملا نفیس مویز منقی از حب شصت و سه درم آلوی
سیاه سی دانه عناب ده دانه سناء مکی شش درم افتیمون یک مثقال مصطکی رومی یک مثقال تربد سفید مجوف
نیم کوفته سه درم مجموع را در آب جوشانند و از آن نیم رطل گرفته شکر از نیم درم تمر هندی منقی از حب
ولیف پانزده درم سناء مکی شش درم شاهتره شش درم بنفشه چهار درم گل سرخ شش درم افسنتین رومی
شش درم برگ گلاب ده درم سکاعی بادآورد از هر یک سه درم تخم کاسنی تخم کشوث اصل السوس از هر یک
چهار درم زرنباد افتیمون از هر یک یک درم و چهار رطل آب جوشانند تا یک رطل بماند فرود آورده تا لا شود
و یک درم ایارج فیقرا و یک دانگ و نیم محمودهٔ مشوی در آن حل کرده بیاشامند و اگر ایارج فیقرا و محموده را حب
ساخته پس از مطبوخ بیک ساعت فرو برند بهتر است * مسهل دیگر به نسخهٔ ابن جزله * صفت آن تربد سفید مجوف
نیم کوفته نیم موسی آسیا سوده ریوند طویل سکبینج صمغ عربی برگ غافث افسنتین رومی اسارون
جاوشیر تخم کرفس ادراصطرار همه را در مثلث بجوشانند و در بسیار عسل بجوشانند و صافی کنند و هر روز چهار
اوقیه آن را بنوشند شکم و کمر یعنی بول براند * مسهل که دفع مادهٔ سودا کند * صفت آن پوست هلیلهٔ کابلی
هلیلهٔ سیاه از هر یک یک درم افتیمون قرنفل از هر یک نیم درم کوفته با ماء الجبن یک دو درم شربت ده روز
نگاه دارند با شیر سودن اند در شراب ریحانی حل کرده بنوشند و در بعض نسخ بجای قرنفل یک درم و نیم حجر ارمنی
مغسول ذکر شده و این بهتر است * مسهل نافع جهت سرفهٔ حادث از سوء المزاج حار مادی رطب * صفت آن عناب
سی عدد و سپستان بیست درم رطل و نیم آب جوشانند تا بنصف رسد مالیده صاف نموده شش درم از آن واگرفته

ده درم مغز فلوس خیارشنبر و بیست درم ترنجبین و ده درم شکر سفید درم برگ گاوزبان نرم کوفته بیخته بر آن
پاشند و گرم نموده بیاشامند * مطبوخ سودا و بلغم که مثل از مسهل با لیآشامیده شود * صفت آن بسفایج حکم مویز
منقی درسته افتیمون مویز سفید ده ده مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه سکوبه هلیله سیاه و سیاه گل بنفشه پوست
بیخ کرفس پوست بیخ کرپوست بیخ رازیانه زوفای خشک املج مغز سکاعی بادآورد از هریک دو مثقال عناب بیست دانه
سپستان یک دانه سایر شه مثقال تخم کرفس تخم رازیانه از هریک و سه درم در آب جوشانیده صاف کرده گلقند آفتابی
بیخ مثقال ترنجبین شیرخشت از هریک دو مثقال در آن حل کرده باز صاف نموده بیاشامند باید که مقدار آب شه مثقال
که بربع باز آید * مطبوخ جهت سودا که از صفراي محترقه باشد * صفت آن آلوی بخارایی بابرده عدد پوست بیخ کاسنی
بضد عنب الثعلب برسیاوشان شاهتره خشک سگوند عاقرقرحا از هریک سه مثقال عناب سپستان از هریک
بیست عدد آمله سعی تخم کاسنی گل گاوزبان گل سرخ از هریک دو مثقال در شهاب سه آب جو شانید باز بربع رسد بآن
مقدار شیرخشت و ترنجبین استعمال نمایند * مطبوخ دیگر مرکب از صفرا و بلغم مرکب باشد * صفت آن زوفای خشک اصل
السوس مغز سکاعی بادآورد تخم کشوث افسنتین گل بنفشه از هریک دو مثقال عنب الثعلب پوست بیخ کاسنی پوست بیخ
رازیانه از هریک سه مثقال آلوی بخارایی بابرده دانه عناب سپستان از هریک بیست عدد ترنجبین و خیارشنبر و با گلقند
بیخ مثقال و سکنجبین ده مثقال بنوشند * مسهل سودا و بلغم در مطبوخ سودا * صفت آن سناء مکی سه مثقال پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون بسفایج قسطی از هریک چهار مثقال نمک هندی ده مثقال ترشفته حل کنند و روغن
بادام چرب نموده لطوخ و دس از هریک دو مثقال در مطبوخ اضافه نموده با فلوس خیارشنبر و ترنجبین از هریک
ده مثقال روغن بادام دو مثقال لاجورد مغسول سنگ ارمنی هر یک از هریک دو دانگ حجر حبشی یک دانگ استعمال
نمایند * مسهل صفرا و سودا که در مطبوخ باید داخل نمود جهت اخراج این مرد و خلط * صفت آن پوست هلیله زرد هلیله
کابلی بسفایج افتیمون سنامکی از هریک چهار مثقال در مطبوخ بخیسانند و با خیارشنبر و شیرخشت و نمک هندی از هریک
ده مثقال حل نموده ستوری نیک دانگ روغن بادام دو مثقال و بیاشامند * صفت مسهل بلغم و صفرا در مطبوخ اضافه
باید نمود جهت اخراج هر دو زیرا که جمیع مفاتح ادخر بر یک حل کنند و قنطوریون دقیق افسنتین رومی گل سرخ
از هریک دو مثقال سنامکی پوست هلیله کابلی و هلیله زرد نمک هندی از هریک پنج مثقال آلوی بخارایی بابرده
دانه در مطبوخ بخیسانند مغز فلوس خیارشنبر ده مثقال روغن بادام دو مثقال مازریون شیر مثقال مسحوق
ستوری دو دانگ داخل کرده بنوشند و بعضی بیخ مطبوخات مسهله در مطبوخات انشاءالله تعالی خواهد آمد انشا
باین مقدار اکتفا نمود * مسن بفتح میم و کسر سین مهمله و سکون نون و رای مهمله مرتبای گلدار است در درج ذکر یافت
* فصل در بیان بیخ مسی * بدانکه مسی بکسر میم و بفتح سین مهمله بلغت هندی دندان را گویند و چون
این ادویه مستعمل دندان ولثه اند و نسبت بدندان دارند لهذا مسی باسم و جمع اسما از جمله شیر یاف
* مسی که موجب تقویت لثه و استحکام دندان و رفع المرآت نافع است * صفت آن براده آهن بر سنگ نرم سایند و پوست
انار و راج از هریک سه درم چهار جو و انسیا بر نرم سایند و بر دندان بمالند و بعضی بجای آهن بر بال مس منکسف
* مسی دیگر که همین منفعت دارد * صفت آن براده آهن دو درم تولد مازوی سوخته تولد پوست اسطر هندی
کف سفید از هریک یک تولد مرا کسیس که زاج الحمراست ستایند بسیار نرم سوده استعمال نمایند و اگر جهت
زیادتی تقویت و خوشبوئی دهان کبابه مالی و قرنفل از هریک یک تولد اضافه نمایند بهتر است و زاج را بریان ساخته
بکار برند * مسی دیگر ممسک اعلا دو سر تنگ * صفت آن براده آهن یک سیر و یک تولد هلیله مازوی سوخته یک تولد پوست هلیله

در باب بسمر تار مرتکی را جدا جدا کوفته بیخته خوب بارک نموده و رب کرده با مسروح بما مله بار بمالند با
مثل را سود و رسید تا مداوید و صاحب بر دندان بمالند* صفتی دیگر که همان نفع بخشد و دندان مسهل را
قوی گرداند و حرکت باز دارد* صفت آن برادهٔ آهن پوست درخت مولسری کف مقل که بهندی نامر کو ممد ملبلهٔ
سیاه رمر بلیله بر لیله هوسای هندی هر یک موس که زاج احمر است گرد خوب حسمی از هر یک یک برله زاج مقل دو برله
پوست انار پس همه بوله او بعد را جدا جدا کوفته بیخته برادهٔ آهن را بر روی سنگ نرم سوده رمر کرده بر دندان
ولثه بمالند را اگر درد و وجع در لثه معلوم گردد تکمر به مصمصه بر وغن کنجد و نمی بس مرتبه تا ب گرم جهت
رفع آن بمالند* صفتی دیگر که همان نفع دارد* صفت آن برادهٔ مس پوست انار از هر یک بهمر سمر مار وي سمر ربع مسوراج
مقل بلسمر لحد از لحد احدا کوفته بیخته مرهم ساخته بر دندان رلثه بمالند* صفتی نوعی دیگر* صفت آن زر ۶
آهن نیم بوله به ساز هندی بر باب حمار ماسه مار و سماسه ملیلهٔ زرد یک عدد کاف سفید سماسه علی الرسم
مرتب بماسد و بر دندان بمالند* صفتی دیگر* صفت آن بوبال آهن که بهندی لوها چون گویند بمر آدار ماز و ربع
آنار بلیله کابلی نیم آتا ربو بهای هندی بر سه اجزا احضر از هر یک یک بر وام سماق سمعی دو دام کات سفید تکلم
علی الرسم مرتب بماسد و بکار برند* صفتی نوعی دیگر* صفت آن گل سرخ سنبل الطیب زرسادگلنار صمغ عربی اساب هند
حد از ترب اجر اسماوی کوفته بیخته سون سار بند در سحق دیگر مصطکی وطباشیر و دانه هیل کلان سرد احل است
و اگر بعمر ربن بهمار اجرا سعی به بیخته مثل مسروح بموده استعمال بمایند بهتر است و اگر روغن دواب مالند بجوانند
کندیعنی اران مصمصه نکنند اولی است و اکثر سمر باب در حرف الصمس مع الموت ذکر یافت * باب المیم مع الصاد المهمله
* مصطکی بلند انکه مصطکی بفتح میم وسکون صاد مهمله وفتح طای مهمله و کسر کاف و یای و بضم اول و سکون ثانی و فتح ثالث
ورابع و دال التعدد آخر بسر بعضی جوانند و اینه معرب ازمعطانوانی است و بهندی نیز کما و درومی مصطکی و بعربی علک
رومی و کمه سر با منه و آن صمغ درختی است که در سماه مسود چون برگ آن لطیف بار مثل اوراق برگ بسرآن مثل
بلطی و آن صمغ در بود آفتاب در برج جوزا و حوالی آن از درخت آن منعصر ج مسود در وقت آن با سست سال بای
مماید آن دو قسم است بعضی مقید برم حوهری صاف سفاف با اندک سرخی و جسد کی بسیار مد بدان در وقت
جاییدن و بار آن بلندی برم است که ساسد بمی سود و این واسطی نامند وبهترین آن زرک دانه است و این قسم
مثل صمغ دیگر او دوب طبیعت ارحوب درخت تراوش کرده بیرون می آید بدون اعانت ارجاح ترابس درخت
آن وعسره و قسم دوم سیاه با بلطی و دوار صاف مذکوره مثل آن و نابل حق است و این را قبطی بمنا منده
وبعضی گفته اند که این قسم بدون پیغ بر سیاه وساقهای درخت آن و براوش رطوبات از ان حاصل میگردد دیگر اب
گفته اند که حوب وساقهای بارک برگ تازه آن خوش داده صاف نموده منعقد بسا زند و این قسم با مه مسود
در مسن صافی از اعمال روس مرتب به ترکستان از انطمر بیر و این قسم ردی غیر جید است و مصطکی گرم وخشک
در آخر دوم و بعضی خشک در سوم دانسته اند و سبحِ الرئیس در ح گفته اند که این گرمي وخشکی که در آن است
در درخت آن نیست و آن لطیف و معتدل است و سردی رگرمی در کیب آن ارجو اهر لطیف ما بین اندک گرم وجوهر
کثیف و حوهر ارضی و حسن احزای آن و مصطکی لطیف و دابغ و محلل و جالی و رادع صداع و رلاب دارد است سرنا
وبفوحار لیساقانار و غن رمی و حانده و سوت آن نه سهایی باشد و بعد دیگر جهت استحکام دندان ولثه ورو باسد و
گوشت آن بسکس در دو وجع آنار جو سوی سمان و جلب رطوبات از حوالی کام ودر باد دماغ و تقویت معده با مبارکه
بافع ودر رو آن در حسر حمت السان سعر منقلب و حور رد تا آن جهت مرده و نفث الدم و تقویت معده و کبد

واسعا وکرده خوب و بوست سعد براً نکه سی اسهای طعام ذکر رباح ودفع ورام و سوء الهضم و بواسیر و ریاح
علطه و بیرلند خسار جر کسر عظام و کوفتگی اعضا رضربه و سقطه واورام احشا و گفته اند که سیاه قطنی آن موافق
تر است از برای تحلیل ملابات و درد آن جهت رفع تحلیل اورام و شکستگی اعضا و تسکین آن را التحام قروح
بعد باشد بار باسمن عسو بات مطبوخ اجزای آن بتمس آن عضو بیار جه بعد باشد مصطکی وروا بل کسنه
معمس خصوصا با آب گرم و با آب سرد مستعد مسگرداند بلب ورطوبات رازمعده ودفع میکند آنرا صاحب بقاء
الاسقام گفته که جون مصطکی را با آب سود بیاشامند احداث بلب ورطوبت مسما بید در معده و جون با آب گرم
بیاشامند احداث بمی بماید را گردد معده رطوبت بسیار باشد مصطکی را با آب سرد که در آن گلقند مالیده صاف
بموده باشد بیاشامند لسب طبع می نماید بعمر و مدارمت بر آن باعث حبس و بستگی شکم است و جون خلط
کرده شود با ادویه با طهٔ دم اعانت میکند آنرا بر قطع وحبس آن و جون خایده شود با اندکی صمغ جذب میکند
بلغم را از سر و جون طلا کرده شود بر سره شکر و سرخ مسگرداند آنرا و خوردن آن باعث رفع سعال بلغمی و باصبر
مسهل صفرا و با هلیلجات مسهل سودا است و نافع است وسواس و جذب نفس و مبادی ما لیخولیا را و سا کن کننده
نزول وصاف کننده قصبهٔ ریه است و با کهربا جهت قطع نفث الدم و باکندر جهت حل نیز هر دو رجا دهد و جون
بار وغن کنجد جوش دهند و یک قطره در گوش چکانند شد ؟ آنرا دور مسگرداند گری را و جون در اسس اندازند
و بار جهٔ پنبه را بگلاب تر کرده بر آن داشته بر چشم صاحب رمد گذارند تسکین دهد درد آنرا و جون در آب
جوش دهند بیاشامند جهت نفث الدم و اسهال و بوست احشا مفید و جون بطول بیاشامند بر معده مسرد
ورحم کثیر الرطوبت بقویت می بخشد و خشک مسگرداند آن هر دو را و جون بجوشانند با روغن وطلا کنند بر بدن
را بل مسگرداند لرزش تبهای بارده و کزاز و رعشه و صرع و ماندگی اعضا را ضربت داشته اند و جون بجوشانند
تکمد بمرا را و جون بکوبند طلا کنند و گوشت باره با آن که بر در بدن آن آب و باره کنند کوزه راه و صوفه یعنی جون آن آب
صرف گردد و تمام شود باز در کوزه تو مرتب بیاشامند نافع است آن آب استسقا و قی و عطش و خمره وی مصر است
و ضرب است قطعهٔ ایشان اجزای در جسم آن را جون بجوشانند و سرسه هیئت مستعد داده اند و گفته اند جمیع اجزای درخت
آن او بیده و برگ و اعضا و بیخ و شاخ و پوست در آن ا بر مقام او و نقطه این است که عصارهٔ لیته
المنس باشد بعینه عصارهٔ برگ باره آن از بمر آن روغنی بر سبب سی دهند و آن نبد بل المنس و لطیف و ملین
و محلل اورام و ریاح است و مالیدن و خوردن آن جهت اوجاع ارحام و سیلان رطوبات رد به آن و بر آمدگی رحم و مقعده
و نافع است سرب باوربد مساربد مس آن بر موضع کرده بماند جهت تقویت تحلیل ریاح آن رحمت هضم و در آن
و سوء الهضم و قطور آن در گوش تحلیل ریاح و رفع آن و مضمضهٔ روغن آن مستحکم کنند دندان متزلزل است
و مالیدن آن بر اوجاع بارده و بعد مفاصل بار و عضهای گرم محلل و نیز مفید برای التحام قروح و باشد مصطکی
نرم سوده بر آن بسمن آن بیار جه باعث تسکین و جمع تحلیل اورام و التحام قروح است و جون بجوشانند اجزای آن را
بتمامی با آب مکرر کنند یعنی آب را صاف کرده باز اجزای تازه داخل کرده جوش دهند و همچنین تا آنکه غلیظ گردد
می باشد نافع جهت نفث الدم و اسهال و درجه امعا و بیرون آمدگی باسور رحم و مکرر و همچنین عضو که گوشت آن رفته
باشد سبب حرارت داد طبخ آن جهت رویاند گوشت آن و همچنین باشد آن بر آن بسوط ادامت و تکرار عمل و تطول
تأن موی عضو بمد و جمع استیر آن سکسته و صوبه و سقطه و کوفتگی اعضا و ضماد برگ آن با سادل بدن و رحم که بر آمده
باشد بعد سردی نافع است و سوال کردن شاخهای آن جلا دهنده دندان و تقوی آن و تحمیل کننده لثه است گفته اند

مصطکی به نمایند امّا اصلاح آن بعضی گفته‌اند آن است که بلسان را در سرکهٔ انگوری بسیار استعمال و گویند بعد
از آن غسل کرده با کمی لعوده استعمال نمایند و گویند مصلح آن شهد و صمغ عربی است و بعضی گفته‌اند که مصلح آن
صدر گردکانی کثیرا است و بدل آن کندر پوست آن و نیل ورد و نیم آن علک البطم و دو ثلث وزن آن و بجای پوست آن اذخر
و بلدر نیز است یا بلسان بمثقال است *و طریقهٔ حل نمودن مصطکی مانند که سبب نرمی ساییده شود در مرکب بدل
نمی است که در مرهم‌ها و ضمادها که در آن شمع و زیت و امثال آن داخل است بقوام آمدن و گرم شدن گرمی آن
اول مصطکی را با ابل درین اثنا یک قطره بیفزاید بسیاری حرکت دهند تا آنکه حل گردد پس ادویهٔ دیگر داخل
نمایند اگر مرکب ...ایشان را گر عمل با نبات داخل شد با صمغ حبوب در روغن بادام یا شیرهٔ ... مضاعف
حل کرده داخل نمایند یا در ری ارادهٔ ... اگر ... سنگی ... مصطکی را در آن انداخته
... بمالند تا نرم گردد ... دو نیم برای حوارشات و معاجین ضرور است

*فصل در ذکر بعضی از حوارشات که اصل و عمده در آنها مصطکی است *حوارش مصطکی ساده سردی جگر و معده را نافع
باشد و بلغم دفع کند و آب رفتن از دهان باز دارد *صنعت آن مصطکی سه مثقال گرفته نبات سفید تکمین شده را با گلاب
ساده درم حل کرده بقوام آورند پس مصطکی را داخل کرده بر روی سنگ بریزند و بریده نگاه دارند *حوارش مصطکی
دیگر جمیع امراض بارده معده و جگر و امراضی که بمشارکت این دو عضو باشد خصوصاً اوجاع بمشارکت معده و بسبب
ماده بارده بلغمی و اسهالات نافع است *صنعت آن مصطکی رومی سه درم دارچینی ... ... نبات سفید را
در گلاب حل کرده بقوام آورده ادویه را با آن سرشته بر روی سنگ بریزند و اگر طبع مایل باشد ... دارچینی بریزند ...
... آن داخل نمایند مقدار مستعمل از آن دو مثقال *حوارش مصطکی مرکب سردی معده را نافع است و از برای
ضعف معده و طلب بارد و اسهال بلغمی و ضعف جگر و فم آب از دهان و خفقان بارد ... *صنعت آن مصطکی رومی
فلفل ساده ... ... حسب ... پوست زرد ابرج ... ... کاسنی ... ...
... ... گل ... ... سنبل الطیب از هر یک ... مثقال دارچینی ... ... از هر یک
... مثقال ... ... آدوبه ... ... از یک
مثقال تا دو مثقال *حب مصطکی جهت تقویت معده ضعیفه که در وی بلغم و ریح ... ... گردد نفع
تمام دارد *صنعت آن مصطکی سه درم فلفل ... چهار درم پوست ... زرد ... درم ... سنبل الطیب
از هر یک دو درم ... درم ... حب سازند ... یک درم *حب مصطکی مرید را نافع
بود ... یک حب ... خواب بخورند ... و تر ... ... صنعت آن مصطکی رومی
... از هر یک ... چهار ... ... حب ... ... یک حب
*دهن المصطکی ... اعصاب ... ... و ضعف احشا و اسهال رطوبی و علل
جگر و در ... آن جهت ... ... آن جهت ... ... آن جهت ... آثار ... و ... رنگ و ...
مفید است *صنعت آن مصطکی رومی ده درم روغن گل ... ... را
در آب گرم نگردانند تا ... گرمی آن مصطکی گداخته شود و با روغن مخلوط گردد *دهن مصطکی بطریقهٔ حکمای
فرنگ *صنعت آن مصطکی ... ... انگوری خالص و چهار ... ... که ...
... ... روغن ... خالص ... ...
... ...

خواص و منافع از معجون مذکور امری واقع است و در مواضع مذکوره مکرر آن را بعضی بدل بلادر آورده و آب زردک و روغن کنجد داخل
نموده در ظرف سفالی کرده بر آتش ملایم بجوشانند تا مصطکی گداخته شراب نمودن صاف نموده نگاه دارند و اگر
بدل روغن کنجد روغن گل کنند بهتر است * سفوف مصطکی بادهای معده را دفع کند و اخلاط غلیظه بلغمیه را تحلیل
دهد و فضول معده را بر آرد و طبع را نرم دارد و چون سه روز متوالی بخورند معده را تقویت عظیم بخشد * صنعت آن
مصطکی یک جزو پوست هلیله کابلی برگ سنا مکی هر دو از هر یک دو جزو دانه هیل دانه کبار و زنجبیل هر یک
نیم جزو شکر برابر همه نرم کوفته سفوف نموده شربتی چهار درم پیش از طعام و بعد از طعام توان خورد اما بعد از
طعام اغلب اطبا سفوف نمایند * مصوص نفع بسیار و صفرا را دفع کند و رطوبات زائده را ساکن نماید و باصطلاح اطبا سفوف
کباب حامض دارند و یا مثل حمیده و مخار او لبه حامض دارند * مصوص که قطع تی و جلد نماید * صنعت آن حب الرمان
سماق حب الاس زرشک کشنیز خشک هر یک با هم کشنیز نعناع خشک هم نرم کرده در آب پیاز مصوص با گوشت
مرغ نیم بند بریان کرده سفوف ساخته بر آتش کباب نموده بخورند * مصوص دیگر که همین نفع دارد * صنعت آن
بگیرند دراج با کبک یا طیهوج یا کبوتر بچه یا خروس بچه یا گنجشک هر کدام که خواهند ذبح نموده از
آلایش پاک و صاف نمایند و کشنیز و سداب و نعناع و اسپود و کرویا زیره کرمانی و کشنیز خشک و یا تخواه حلبی
کوفته بچه توابل ساخته سیخ کباب نموده تناول نمایند * مصوص دیگر که آب انار و آب ترنج داشته باشد و سماق صنعت دارد
* صنعت آن حب الرمان هر یک سه درم باداله هر دو را نرم کوفته در آب انار ترش و آب غوره ساییده صاف کرده نگشنیز
خشک و حماض مطبوخ نموده با نمک ملایم طبخ نمایند تا آنکه مصوص بالفعل جمله غلیظ گردد پس دراج یا کبوتر
بچه یا طیهوج و امثال اینها بچه در آن انداز ند و اندکی نمک و زرشک داخل کرده تکلف جوش داده تناول نمایند
* مصوص دیگر و آن غذائی است نیکو و صاحبان مزاج گرم را بر حرارت کند و امراض حاره آن و اسهال حادث از مثل آن
* صنعت آن بگیرند مصوص به اسفیداج حوایج و با گوشت بره املک پاره کرده از هر یک که خواهند و با امزجه های مناسب مانند
برگ چغندر و کاسنی و اسفناج و کشنیز تازه و برگ عنب الثعلب و امثال اینها و انار ترش و دانه خرنوب حسب احتیاج
بچه با آب زرشک با حب الرمان حامض و یا سماق و امثال اینها حامض نموده ساخته با حاشی دار تناول نمایند
و این نعمت بلغه امیر باربس و رمان و سماق و امثال اینها است و ذکر یافت *باب الميم مع الضاد المعجمه
* فصل رد کر بعض مضمضها * بدانکه مضمضه نزد ری فعله ادویه مایعه را گویند که بجهت امراض دهان
و اسنان در دهان کنند و حرکت دهند و زمانی نگاه داشته بریزند * مضمضه که جهت دفع رطوبات بن دندان
و حرکت اسنان نافع است * صنعت آن صندل الطیب گل سرخ جوز السرو سعد ثمرة الطرفا الحمرا الصونه با آب جوشانیده
بآن مضمضه نمایند * مضمضه جهت ورم دهان و جوش زخم اربن دندان و بعض و جوش لثه و زبان نماید گوشت آن
نافع * صنعت آن بوسای کرمانی معمول می رسید سفال نفسه تورده صحال سکرجام یک سفال بمضمضه اپارلا انجرا
با سرکه مقیاد و سیح سفال آبسته در بسته کمتر ضبط نمایند و بعد الحاجت مضمضه فرمایند و بجهت جوش
دهان بدل سرکه نیست سفال آب انار یا آب کشنیز تازه نمایند و مکرر مضمضه کنند و بجهت نفع جرب زرو باشد با
گوشت با سرکه و هر گاه سرکه با آب انار و کشنیز تمام سود بخشد نمایند و همچنین با یک سال و این مقابل حصرم
که با سرکه باشد * مطبوخیکه مثل از استعمال سرمان بکار برده می سود جهت و بادی با مرا سها * صنعت آن تخم
گل سرخ زرشک باداله ثمرة الطرفا برگ مورد برگ زیتون از هر یک نیم جزو با زنگ یک جزو و نیم جوشانیده
صاف نموده بر خرنوب نمایی در آن حل کرده مضمضه نمایند * مضمضه دیگر جهت ورم لثه و سستی آن * صنعت

ان طراثیث سماق پوست انار سماق بالمویه جوشانند و مضمضه نمایند * مضمضه دیگر جهت قلاع و جوش
دهان مرا ا ل * صفت آن آب برگ عدس آب برگ بارتنگ آب به سرکه که دران علاس رجماری سلیمای بار بال
وآب جوجوشانند و بلند مضمضه نمایند و بلیسر کومازج گلنار کسر حسل پوست انار عفص بالمویه جوشانند و
مضمضه نمایند * مضمضه جهت قلاع بلغمی * صفت آن برنجاسف برگ زیتون ماميران پوست انار عفص بالمویه
جوشانند و مضمضه نمایند * مضمضه که قلاع بلغمی را سود مند بود * صفت آن عاقرقرحا ماميران تمر
مصوم مرزنجوش برگ زیتون در سرکه و آب ممزوج کرده جوشانند و صاف کرده مضمضه نمایند * مضمضه جهت
قلاع وجوش دهان حادث از ماده بلغم * صفت آن انیسون حسل حب اکلیل الملک با ونه ازهریک جزوی جوشانند و
مضمضه نمایند * مضمضه که ورم بلغمی را نافع بود * صفت آن تمر سپستان بابونه حلبه مرزنگوش اکلیل الملک از
هریک قدری در ماء العسل جوشانند و صاف کرده مضمضه نمایند * مضمضه که ورم دندان که به سبب برودت و
رطوبت باشد نافع بود * صفت آن بورنه دسی عاقرقرحا بیخ کبر زوفای حسل ازهریک قدری در سرکه جوشانند و
مضمضه کنند * مضمضهٔ دیگر که همین اثر دارد * صفت آن پوست بیخ کبر زرا وند مدحرج عاقرقرحا ازهریک
دو درم کوفته در سرکه جوشانند و مضمضه کنند * مضمضهٔ دیگر که قلاع و جوش دهان را مفید بود * صفت
آن فلفل گلنار سماق ماميران مازو ازهریک قدری در سرکه جوشانند و صاف کرده قدری گلاب داخل کرده مضمضه
نمایند * مضمضه دیگر که قلاع و جوش دهان را مفید بود * صفت آن کسر حسل سلاس مسر ازهریک دو درم
طباشیر یکدرم لحوا کوفته با آب کسر مضمضه کنند * مضمضهٔ دیگر که ورم زبان که از حرارت باشد نافع بود
* صفت آن عناب ده دانه عدس یکدرم عنب الثعلب بوزن آب جوشانند و صاف کنند و قدری آب کسر و
رب توت دران دافع گردد و مضمضه کنند * مضمضهٔ دیگر که ورم بن دندان را که از حرارت باشد سود مند بود
* صفت آن آب برگ کا وآب کسر تازه آب برگ حرفه سرکه گلاب ازهریک قدری درهم نموده حبه کافور دراند و
دران حل کرده مضمضه کنند * مضمضه دیگر اورام بن دندان حادث از نزلات حادی و زکام را سود دارد * صفت آن
پوست ریشه درخت گز پوست خشخاش ازهریک ابته جوامید در دیگ سرنمه طبخ نمایند و ثقورآن را انگبیل زیاب
آن نیم گرم مضمضه نمایند * مضمضهٔ دیگر که همان نفع بخشد * صفت آن پوست خشخاش کومازج گلنار ریشه
درخت گز ریشه گل سرخ ازهریک قدری جوشانند و صاف نموده نیم گرم مضمضه کنند * مضمضهٔ دیگر که جوش
لب و بن دندان و خون آمدن از بن دندان را سود دارد * صفت آن مرط طراثیث مازو پوست انار کومازج گلنار جوز السرو
ازهریک جزوی جوشانند و صاف کرده نیم گرم مضمضه نمایند * مضمضهٔ دیگر قلاع و جوش دهان و زبان و بن دندان و
خون آمدن از آن را مفید بود * صفت آن برگ زیتون برگ خماض سماق آب برگ حرفه آب کسر آب عصی الراعی
ازهریک قدری درهم ممزوج کرده یک مثقال کافور دران حل کرده مضمضه نمایند * مضمضهٔ دیگر که درد دندان
را ساکن کند و مواد را تحلیل دهد * صفت آن حرمل سعد عاقرقرحا سطر جهندی ازهریک قدری جوشانند و صاف
کرده نیم گرم مضمضه نمایند * مضمضهٔ دیگر که تحلیل مواد غلیظ که در بن دندان متمکن باشد نماید و درد را
ساکن سازد * صفت آن تمر حنظل عاقرقرحا مرزنجوش گلنار ازهریک قدری با سرکه جوشانند و مضمضه کنند * مضمضه
دیگر از مجلس دکور باد درد دندان را زائل نماید مجرب است * صفت آن دانه سپستان کرده یک عدد یکدرم سقال
مورد یک کف در سرکه جوشانند و چوب صنوبر نیم نیم رطل صاف نموده مضمضه کنند * مضمضهٔ دیگر سنج زبان
را سود مند بود * صفت آن آب برگ عنب الثعلب لعاب ریشهٔ خطمی روغن بابونه لعاب ملده درهم نموده مضمضه

مطبوخات دوام دار اصلاح است بعضی پنجاه درم وبعضی پنجاه یا یکصد درم وبعضی با یکرطل و حقیقت آن این را
عقیده آن است که چند از بس مطبوخات نمیدانند بسبب آب است در حال حبس بدن وعطش صادق بعضی بعد
طبخ لطیفه باید آمیخت او باشد که بواسطه موبهن آشامیدن بسیار کم و بعد با که گل ریلو باید بران و باقی شرائط آن در
مسهلات گذشت * فصل در بیان تسع مطبوخات * مطبوخ مسهل اخلاط سوداویه مجتمعه در کل بدن * صنعت آن
هلیله کابلی هلیله سیاه از هریک ده درم افتیمون در صره بسته هفت درم بسفایج فستقی سنامکی از یک چهار درم
مطبوخ دو من باد رنجبویه برگ گاوزبان گل سرخ تخم اصل السوس مقشر مرضوض تخم کاسنی رازیانه بسفاین
عناب از هریک ده درم انجیر زرد سپستان مویز منقی پانزده دانه اصول و بزور را جوکوب نموده سوای افتیمون کذر
صره بسته تا مدام اوبه رسد راست در آب آمیخته را که ادویه تر گردد بخیسانند وصبح دو رطل دیگر آب را حل کرده
تا نیم ملایم طبخ دهند تا به ثلث رسد بس صره افتیمون را دران انداز دو سه جوش داده فرود آورند وصره
را فشرده ورکسید مطبوخ را قدری مالیده صاف نمایند بس فلوس خیار شنبر مغز از یک اوقیه وشیر خشت و ترنجبین
از هریک اوقیه دران حل نموده صاف کرده روغن بادام مقدار دوازده درم بران حکانیده به نهایی یا آمرد اروح
مناسب بیاشامند * مطبوخ بالنفع مجل ... ذکر باراری گفته کداین مطبوخ بیمار بهای سوداوی وداء الثعلب وجرب
وبهق رحدام را سود دارد * صنعت آن هلیله سیاه بیست درم بسفایج فستقی چهار درم هر دو را نیم کوفته در دو من آب
بخیسانند با یکرطل رند انگاه هفت درم افتیمون را در پارچه بسته دران اندازند و یک جوش داده فرود آورند و با وجه
افتیمون را فشرده ورکسید و مطبوخ را صاف نموده شیرخشت و ترنجبین از هریک ده مثقال دران حل کرده بیاشامند
* مطبوخ مسهل جهت داء الحب * صنعت آن عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه بنفشه بیست درم جوشانده
صاف نموده فلوس خیار شنبر یا نرده درم دران حل کرده باز صاف نموده بیاشامند اگر دوی برخواهند ده درم برگ
گاوزبان باید لدم رمطبوخ بیفزایند واگر صفرا غالب باشد ده درم اصل السوس مکول مرضوض و ده درم بریان بیفزایند
مجرب حرایسند بیفزایند رلابعی گفته که این فردوراولی آن است که بعد طبوریقن میفزایند و درون اصل السوس
واده درم آورده * مطبوخ دیگر که مسلس طبع است وصاحب نزله را نافع * صنعت آن بسفایج فستقی پنج درم اصل السوس
مکول ده درم در یکرطل آب بخیسانند بس بآتش ملایم بجوشانند تا به نصف رسد مالیده صاف کرده بیست
درم ترنجبین دران حل کرده باز صاف نموده بیاشامند جمله بلد سریب است * مطبوخ دیگر جهت اوجاع مفاصل
حادث از صفرا و بلغم * صنعت آن تخم کرفس تخم کاسنی تخم کاسنی برگ گاوزبان از هریک ده درم تخم کرفس تخم
کشوث از هریک دو درم افتیمون بوزیدان زوفا حسک از هر یک یک درم گل سرخ یک کف شاهتره ده درم مویز منقی
سی درم آلوی بخارا بی سی دانه علی الرسم جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیار شنبر ده درم نبات سفید بیست
درم شیر خشت حل درم دران حل نموده صاف کرده یک اثک محموده مشوی ومه مثقال بریان مغمل مل بر وسم
داتک افتیمون نرم کوبیده بران بلسند بیاشامد رم آب کاسنی بران بریزند بیست درم دربست طبعیت بیاشامند
* مطبوخ دیگر حمی غب وجمیع امراض حاده مرکبه را نافع است * صنعت آن آلوی بخارا بی حمل عدد سپستان
بیست دانه مویز منقی بیست دانه عناب ده دانه گل سرخ ریوند چینی نیم کوفته از هریک یک مثقال شاهتره
پنج درم عنب الثعلب ده درم تخم کاسنی تخم کشوث از هریک سه درم برگ گاوزبان گل نیلوفر از هریک چهار درم
تخم کاسنی یک مثقال علی الرسم طبخ نمایند و صاف نموده یا نرده درم تمر هندی خالص از اسه ولعف نال کرده وچهل
درم شیرخشت و ده درم گلقند دران مالیده صافی کرده نقد ورب بیاشامند * مطبوخ دیگر برای [illegible] طحال صلب

* صفت اطریفل سنا • شاهتره نوشته مکول ازهریک ده درم تخم کشوت زرد کبرا زهریک پنجدرم افسنتین انیسون کرمانی تخم کرفس تخم رازیانه ازهریک سه درم بطریق معروف خوش داده صاف نموده مقل ازرق ده اوقیه بانکدرم اطریفل اماعارتقون یا مرتقب تنم ابن سینا گفته که تجربه کرده من در مطبوخ مطبوخ رویای ناپس ترمیا رسان تخم کتان سبل ادراصطاوی ترنجبین سه درم و مصطکی ورم بلعمی باشد نا آنکه اندا کرده شود با مفرداع بلغم وعدای آن سرور باح ورنجبان باکبرنلند * مطبوخ دیگرکه اخراج حب القرع ودیدان نماید * صفت آن بگیرند پوست درخت انار ترش وانار شیرین که تراشیده باشد ازطرف بالا سوی باشد جهت آنکه گفته اند اگر پوست درخت انار را ازطرف پائین ببالا بکشند پس اسهال آورد وبالعکس اسهال ودرآب بجوشانند آن مقدار که چهار انگشت برروی آن باشد ویک شب بگذارند وصبح اندک جوشی داده مالیده صاف کرده بنوشانند بعد از آنکه کباب خورده باشد یا شیر تازه دوشیده آشامیده باشد وزیس از آن اسفناخ یا حاب خورده باشد یا آنکه گرمیها خورده باشند واز بوی طعام بگذرانند وانکه نه بنوشانند واگر ملاس یا بزره ولسان العصافیر بر ان بیفزایند بهتراست * مطبوخ دیگر ذات الریه ودرد سینه ومرفه رانافع است * صفت آن عناب سپستان سه دانه انجیر زرد مویز منقی ازهریک ده اصل السوس مکول ترنجبین شکر خیاری ازهریک سه مثقال تخم خطمی دو مثقال خوشه چهار مثقال درچهار رطل آب بجوشانند تا بیکرطل رسد پس صافی نموده مرو ونیمه درم را باروغن بادام بنوشند * مطبوخیکه حبس بعد برآرد * صفت آن سقطرا سمیع صیموم فراسیون ازهریک پنجدرم عاقرقرحا دعرود بلبلان قسط انیسون کافور یوس نابترا ازهریک سه درم ثوره ملح درم حغل • سداب فوذنج تخم کرفس رازیانه ازهریک چهاردرم لوبیای سرخ ده درم وتمرعلی الرحمر ده من آب طبخ نمایند تا نکس بماند صافی نموده مقدار چهار اوقیه بنوشانند * مطبوخ دارشیشعان دردفع درد معده ؟ بارد نافع ومجرب است که هرروز یک مثقال یاده مثقال آن رابجوشانند ونآب بوت بنوشانند مانند آنکه اکثر نسخ مطبوخات منضجه وملینه ومسهله نافته مطبوخ افتیمون ومطبوخ هلیله واضمیون وامثال ومطبوخات ومسایح ونیز در خیار شنبر وسنا مکی وشاهتره وطبیخات منضجه ومسهله درروم نیز شود ملاحظه بابد

* باب المیم مع العین المهمله * فصل د رد کر تعریف معاجین وطریق ساختن آنها * بدانکه معاجین مرکباتی را گویند که محتوی بر مقصص باشد بعضی ردیطع وجلا وتحلیل ریسمن وحفظ صحت وعمرها را وآن جمع معجون سمی ازعجن رعجین است که معنی مسمراست معنی دوای مرکب مخمرنمه شد • اجزای آن دوهم باعسل ویاشیره قند ویامر دود یا شیره دیگر بقوام آورده شده ولهذا اسوط کرده اند که اجزای آنها باید که مقاربرم بلشند یا آنکه بردی با مرفعل وانفعال نموده مزاج ثانوی وصورت وحدانی صناعی ترکیبی ازان ناشی گردد یا چندرروزی درمیان آمده تا کیفیتی رساسنی حدث نماید از دفع مرض وحفظ صحت وتقویت بدن وعمرها وبرای حصول کیفیت وصورت بعد ساختن مدت حمل روم یا کمترنا زیاده بحسب اجزای مرکب در ظرف گذارند تا نیکو مخمر گردند ومزاج ثانوی نیکو حاصل گردد وأما طریق ساختن آنها آن است که ادویه یاره ودا کیره که کهنه و نوسیده نباشد مهیر نماید • از حبوب وخاشاک واشیای غریبه وگرد وغبار پاک سازند وجدا جدا ویابعضی که باهم مناسبت ودرسحق ملاءمت مساوی باشند ورن نموده نیکو بسوده وار باریکه ا درعضی باهم بگذرانند که درم بر لطافت بار وزن نموده داخل ترکیب نمایند وحتی الکند ورراضی بداخل نمودن بدل سر بند مگر ضرور بمخصوص آنکه حر واعظم واصل عمده باشد سراکه مرکب رنرا کیفا گر آنحر ورلیاده نماید فائده کلی ره المرب

اصلی و عرض ترکیبی ساقط میگردد مثل معجون حب الغار و معجون ند الله و معجون حب القطن و معجون حب القرطم و معجون ململه و معجون حلتیت و معجون زراوند و معجون سورنجان و معجون اگر عمر اصل و عمود باشد ناقص میگردد و در اجزای غیر اصل و عمود اگر طبیب بحسب اقتضای وقت و شخص و مرض تغیر و تبدیل کند شاید و اگر نکند مصالح تجربی و حسی و عمل زیاده ترو بهتر به تشخیص و حل باشد ترتیب را باید امر و تغیر نکند کو در محل جود ترتیب نمانند آنچه مصالح به تضعیف باشد مانند صمغ بطیخل بمودن صاف نمانند و بر بلد ر خلخال را بروغن بادام چرب نمانند و بهم و بن طرفها ار بوا کوبند مانند سنگی یا بمره یا آهنی است و بعد از آن ترشی و چوب و زر نکند شمس دلمه یا ملد المسه و مانند کهرل سنگی نمانند حتی المقد ر در مانند ترشی یا آهنی نکوبند کلسا و بلد تر میگردد و باید که و وقت کوبیدن احتیاط نمانند که گرد و غبار داخل دوا نشود و گرد و اجزای لطیفة او بهم نمودن بر بود و موجب دفع مانند سنگ تر باید بهم است و بعد کوبیدن تشخیص ریختن نمودن اجزای مر بلیحد احد امه را جمع نموده بار دیگر بار بلد حاله ری علاوه نمانند تا بی الجمله تا هر اجزای تا مد و نرم گردد بعد عسل زنان و قند یا عسل را آتش ملایم بقوام آورند و کف آن را میگرفته باشد تا دیگر کف نیاورد پس صاف نموده بقوام آورند و بعد بقوام لائق آمدن از آتش برگرفته بهم معجون سازی ملایمت بهم رسید تا گرمی آن کم گردد و در بلاد گرم سیر و فصول تابستان برای امزجهٔ حاره و ربیع عسل را وجمد ادویه نمانند و در بلاد سردسیر و فصول و امزجهٔ بارده بحد ادویه زیادتر تا دم با حمایل می توان نمود و اگر برای ممرود المزاجان صلاحیت مرغ و باستعمال پس بصداع باشد عسل و نبات را شکر است زیرا که شکر مصدع است و احتمال عسل از برای شخص معاخس آن است که در آن خواص و افعال شریفه بسیار است از جلا و نصح و تقطیع فضلات علمیه و تنمیه آنها و بعد از آنکه معجون طابع است و بساعه ادویه را کم میگردد ا بد و بعضی لرزحمی که ارد با مسلب تحمیر و استحکام مرکب و امتزاج قوی ادویه و حصول مزاج ثانوی و صدور خواص و افعال شریفه حاصله از آن است و اگر عسل و مصطکی یا زعفران داخل ترکیب باشد مقرر که ایدل گرمی دوا باید مانند که آنها را بر برده تا نرم سوده یا در روغن بمه یا با دام یا حلجوره در مثل و مضاعف حل نموده داخل نمانند پس زعفران و مسک را بگلاب سوده اگر زعفران داخل ترکیب باشد پس اجزای ما را ادویه را بهم ریخت او کیسه لطیف روند و نیکو بهم رسند و بد بعد معجون سازی نکوبند و در ظرف طلا یا نقره یا چینی یا شیشه نمانند تعلیق در گلی و باید که مقدار ثلث یا ربع آن ظرف خالی بماند و تا خمیر بمرد بگردد و آن را اسپید و بعد مرور سال آن را انوسه دره و نکاه داریند شده و زیادتی ورد بحسب اقتضای وقت زمان بنی نکار برند اگر ورق طلا و نقره داخل ترکیب باشد بهتر آن است که آن را حل نموده مانند آنکه برای بقلی میکنند داخل نمایند و دیگر بیان معجون و خواص آن است که اجزای معجون نرم نمانند و اجزای جوارش اندل خرسی حمائحه در جوارشات گذشت *فصل در بیان بعضی معاجین غیر محمله* معجون اصطخیقون حب نماد مزاج و تقاعی آن و ضعف و برودت معده و درد آن را سود دارد *صفت آن نقطه بابع حماما سمل الطب ملحد مسکی ازهر یک دو درم و ارو بلد طویل فلفل سیاه تخم کرفس انیسون تخم شبت تخم کرفس انیسون تاک ماهی دو و فوطرا سالیون کاشم اسارون تخم اصفسن ابحدان سماه نودیم بری نعناع ازهر یک چهار درم کوفته بیخته با معجون ادویه عسل معجون سازند *معجون اکبر که مسمی المسک و ریب امراض صدریه و نفث الدم را سود مند بود *صفت آن صمغ الحر زعفران کندر نبات دار چینی معر حلغوزه تخم خرنوب صحرائی نقطه بابع طمن ساموس ازهر یک مثقال ماردین دو نیم مثقال ملکه دو مثقال باردی مثقال اکبر از ادرم کوفته بیخته ساز در از عسل وم به رسد وه پا

درهم بگدازند سرشته بیک مثقال با ماء العسل یا شربت زوفا بدهند * معجون دیگر منقول از کامل الصناعه
ادرار بول کند وحصی بشکند واسقاط جنین کند وحیض براند و طحال را نافع است * صفت آن دوقو و زوفا حبشی ساج
اذخر حب بلسان سنبل الطیب اسارون زعفران بزر کرفس سلیخه سنبل امارون فطراسالیون کمافیطوس فودنج
نهری جنطیانای رومی اصل الکرس برنجاسف فراسیون کمادریوس اسقولوقندریون زراوند مدحرج با شیرابه و ایضا
مصطکی رومی ایرسا مر حشیشه سر صعتر جبلی کردمانا اسطوخودوس بوست بیخ کبر فلفل زیره کرمانی تخم رازیانه
انیسون سنبل رومی از هر یک یک درم مقل حب الصنوبر کبار ده عدد اجزا کوفته برهم بیخته با سه چند آن عسل
معجون سازند * معجون دیگر که ادرار سنگ ریزه کند و مثانه کند و رطوبات از مثانه دفع کند و بول و حیض
براند * صفت آن اصل السوس چهار مثقال سنبل الطیب ... هر یک ... از هر یک چهار مثقال ...
مثقال دارچینی دو درم * مثقال سنبل الطیب زعفران تخم کرفس جبلی جعده * تخم شبت ... مثل طراسیع
از هر یک و آرده مثقال فودنج ... مثقال تخم ... مثقال اجزا کوفته بیخته با عسل سه چند
آن معجون سازند * معجون اتیع از معجونات است و بعضی او را ... سمرده اند و شاید ... ارد * صفت
آن دو بعل ... سنبل الطیب دار فلفل حب ... اوبا مثله کمازریوس مثل لسان العصافیر زرنباد رومی
مصطکی ... لسان الثور ... از هر یک ... سلیخه گل سرخ
... از هر یک دو درم ... سه درم ... تکدرم ... زعفران از هر یک
تکدرم و ... درم کوفته ... بعسل معجون سازند شربتی تکدرم ... مثقال * معجون که اشتها و حوامض
گل خوردن و خرمای ردی را قطع کند * صفت آن ... آملج بلیلج ... مصطکی دار فلفل کبابه ...
زنجبیل ... تعمل ... و پس از طعام و بعد از طعام مثل ... بعد ... و ... گل ... را با
شکر کرده بخورند ... ساعت ... معجون بزور
... است ... عجب دارد * صفت آن تخم کرفس تخم ... تخم کرفس ... تخم
... تخم ... حب الفلفل ... حب الرشاد ... سوای
... لسان العصافیر ... مصری ... دار فلفل ... از هر یک ... الورد کوفته
و بیخته ... و ... معجون سازند و ... از سه درم آن را با ... بخورند * معجون
بزور دیگر که ... * صفت آن تخم کرفس تخم سلجم تخم ... تخم ...
... حب الفلفل حب الرشاد ... لسان العصافیر ... دار فلفل ... مساوی
کوفته بیخته بعسل مصفی معجون سازند شربتی سه درم ... * معجون بزور دیگر ...
... درد ... و جگر ... داردو بادهای ... را تسکین کند * صفت آن سلیخه ... سنبل
الطیب ... تخم کرفس ... اسارون ... مصطکی اجزا
... با انگبین مصفی ... معجون ... * صفت آن دار چینی
... زعفران ... گل سرخ ... بسباسه ... کمافیطوس
... بادام ... مثقال ... جوز ... دانه ... معجون
... از هر یک ... مثقال ... از هر یک ... مثقال
مصطکی رومی ... مثقال گلاب ... مثقال ... مثقال ... آن را در ... داخل

کرده در ظرف داده پس آنرا با شیره روغن آن را نگیرند پس ادویه را کوفته و بیخته با آب حبوب سازند
و با عسل بسرشند * معجون الماء دیگر که او را کتب مولانا احمد بن الله بن سبزواری است * صنعت آن بهمن
سرخ و سفید از هر یک سه درم زنجبیل نه مثقال مایه سبز اعرابی ساذج هندی زرد و سفید از هر یک سه مثقال
جوز بویا ده درم خولنجان ده درم مغز بادام مغز فندق از هر یک ده مثقال زعفران سه درم گاوزبان سه مثقال بسباسه
سه درم عنبر اشهب یک درم ورق الخیال یک مثقال شکر و قند خوشا سند صاف کرده با عسل بقوام
آورند و اجزای دیگر را با آن بسرشند * معجون بر بای صنعت از صنایع شیخ الرئیس * صنعت آن حب بلسان قسط
تلخ حیط بادا رجسمی فلفل سفید عود هندی قطراسالیون از هر یک یک جزو سلیخه خالص یک جزو حسک یک سیر
ربع جزو علی الرسم باشد وزن ادویه عسل مصفی بسرشند و استعمال نمایند * معجون جالینوس منقول
او را بیرون کرده و سبابه را گرم کنند و بسرشند * تکسانند زبول و حمض تراند و بادها را دفع گرداند و بلغم را تسکین کند
* صنعت آن فلفل سیاه و سفید حماما قسط تلخ سنبل الطیب قصب الذریره ساذج هندی زعفران تخم کرفس
انیسون عاقرقرحا تخم انجره تخم سداب جبلی اجرا همه مساوی کوفته بیخته با سه چند آن عسل کف گرفته
معجون سازند شربتی یک مثقال با ماء الاصول یا با آب کرفس یا بادیان یک مثقال * معجون جالینوس به نسخه
دیگر از شیخ الرئیس جهت وجع گرده و مثانه و دفع الدم * صنعت آن زعفران دارچینی از هر یک یک درم سنبل ارزن
چهار درم اسارون چهار دانگ اذخر مکی سه درم قصب الذریره باردین مرمکی صافی از هر یک دو درم صمغ عربی
سه اسار عسل صافی سه اوقیه مویز دانه بیرون آورده سه درم طلای جمله که شراب خوشبوداده است بعد رجاحت
ادویه کوفته بیخته علی الرسم با عسل مصفی معجون سازند * معجون جالینوس به نسخه حکیم میر محمد مومن
او را بیرون جهت دیگر جهت امراض بلغمی و سوداوی رریاح و معده جگر و برودت گرده و مثانه و اصلاح حال ید نافع
است * صنعت آن فلفل سفید دانه هیل از هر یک چهار مثقال قسط بحری سنبل الطیب عود بلسان قصب الذریره
تخم مورد زنجبیل سعد حولنجان قرنفل دارفلفل دارچینی سلیخه اسارون زعفران مصطکی از هر یک ده مثقال با عسل
معجون سازند * معجون جالینوس به نسخه صاحب کامل الصناعه * صنعت آن فلفل سیاه و سفید حماما ساذج
تخم کرفس انیسون عاقرقرحا تخم سداب کوهی قسط بحری سنبل الطیب عود بلسان قصب الذریره زعفران از هر یک
سه مثقال باشد وزن ادویه عسل علی الرسم معجون سازند * معجون جامع المنافع جالینوسی تر تیب المنفع است به نسخه
حمل * صنعت آن دارچینی زنجبیل تخم فلفل تودری را ریانه خولنجان قرنفل عود قماری زرنب سنبل الطیب
حصه المعلب عاقرقرحا سعد کوفی زیره کرمانی مغز بادام مغز از هر یک دو مثقال زعفران یک مثقال مصطکی
رومی خولنجان انیسون گل بابونه کبابه حسینی مغز چلغوزه لسان العصافیر تلخ از هر یک سه مثقال روغن بادام
شیرین ده مثقال عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بقوام رسیده معجون سازند شربتی دو درم با دو مثقال
* معجون چلغوزه عمر البول را نافع است * صنعت آن دو درم راوند چینی اذخر حب بلسان سلیخه زعفران دارچینی
قطراساليون کاقطرس از هر یک سه درم بقاع خسک بقدر پنجم چلغوزه مي درم اجزا کوفته بیخته باشد چند آن عسل
معجون سازند * معجون جلالی مستعمل جهت زیاده کردن منی و روی مجامعت صعف گرده و ممد او راستها مجرب
است * صنعت آن سنبل الطیب دربه دونقل ارجمی باطله از هر یک دو مثقال انیسون تخم کرفس از هر یک یک مثقال
زیره کرمانی مدبر بسله مصطکی رومی بقاع حسک عرب از هر یک نیم مثقال فلفل دو مثقال بابل مثقال ادویه کوفته
بیخته باشد وزن کل عسل مقوم بسرشند و شربتی دو درم سازل نمایند * معجون حب الغار به نسخه محمد بن زکریا

و قولنج بلغمی را استعمال آن طلای جمیع امراض ریحی را نافع بود * صفت آن مقل ازرق بیست درم با شیره برگ
کرمالی کاسنی ... کرفس انیسون مغز بادام تلخ فلفل دار فلفل زنجبیل ترکی حب الغار جند بیدستر
از هر یک دو درم جاوشیر سه درم سکبینج چهار درم صمغ ها را در شراب حل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته با سه
چند آن عسل معجون سازند شربتی دو مثقال * معجون حبوب مفاصل را نافع است که سبب آن رطوبت باشد
* صفت آن مغز حلغوزه سه درم مغز پسته پنج درم مغز بادام مغز بزرک از هر یک دو درم فانیذ سی درم بطریق
معهود معجون سازند شربتی مثقالی یک گردکان و اگر یک مثقال مغز بهدانه بدو افزایند نیکو است * معجون حلتیت
نسیان و رعشه و بیست ربع را سود بخشد و درد کرده کی صد جانوران خصوص عقرب و سلا را نافع بود * صفت آن
حلتیت تخم فلفل سیاه سرساف وری سداب از هر یک ده درم کوفته بیخته باسه چند آن عسل صاف معجون سازند
شربتی یک مثقال * معجون حلتیت دیگر منقول از منهاج سه ربع و قولنج درد معده و جگر را نافع باشد و بادها
بشکند و گزیدگی جانوران را سود مند بود * صفت آن سرساف مشط تلخ ورق سداب تخم برک عاقر قرحا فلفل از هر یک
پنج درم حلتیت جمیع ادویه باسه چند آن عسل معجون سازند شربتی یک مثقال * معجون ربع منقول از مجهول
بی گرمای و ابی ... که بادها را به حمل و ... لحماح ... شربتی یک مثقال مثل معجون سابق
است * صفت آن ... یک مثقال ... مرمکی از هر یک چهار درم حلتیت از هر یک دو درم صمغ
ماینه ... سه درم عسل ... جمیع ادویه بسرشند * معجون رسلی که منسوب است به واجه
رسلی ... تقطیر البول را نافع بود و استعمال کند سرعت انزال را زایل گرداند * صفت آن کبابه حسی فرنل
دار فلفل ... المغلب مصطکی با شیره از هر یک سه درم اجزا کوفته باسه چند آن عسل مصفی سرشته شربتی از
یک مثقال تا دو درم * معجون زراوند بالنقب محمد بن ذکریا این معجون را معجون زوفا نامند جهت آنکه ربو
و ضیق النفس و سرفه بلغمی را نافع باشد * صفت آن زراوند گرد و ... کرسنه ... مغز بادام تلخ
... از هر یک پنج درم ... از هر یک ... درم صمغ عربی سه درم اجزا کوفته بیخته
با سه چند آن عسل صاف معجون سازند شربتی سه درم با طبیخ زوفا تناول نمایند * معجون ... بالنقب محمد
... صاحب تحفه ... احسار مفرح ... و آلات نفس نافع ورد را زایل
... گرم و مایل ... و سوادی اکثر امراض است * صفت آن ... از هر یک سی مثقال ... نکوبند
... و مغز بادام و دو مثقال ... کوفته حب ... لسان العصافیر از هر یک
دو مثقال عود قماری ... حب السمنه ... از هر یک یک مثقال حب الغلب ... و دو
مثقال ... مثقال اگر ... باشد ... از هر یک دو مثقال عسل کف گرفته
... از هر یک ... مثقال اگر ... عسل ... مثقال ... * معجون السعال
... که ... حلق ... درسته ... * صفت آن ...
مغز ... از هر یک ... مثقال مغز بادام تلخ ... مثقال ... کثیرا ... کرفس
... از هر یک دو مثقال ادویه کوفته بیخته ... اجزا عسل مصفی ... سرشته
شربتی ... با آب نیم گرم ... * معجون ... که از برای سلس البول و اسهال ... نافع
نیکو است * صفت آن ... کوی ... الطیب ... کمون کرمانی اجزا متساوی کوفته بیخته
باشند ... ادویه ... شربتی یک مثقال ... * معجون ...

ترکیب سم ابو علی بن سینا و سهروردی معرفی مجرب و فوائد بسیار دارد درمجری باد است دل وجگر و معده را قوت
دهد و هاضم طعام و رفع ماده بلغم و قوت بصر و اسهال رفع صرع زکام دارد # صفت آن سنبل الطیب ده مثقال
... خولنجان ... صندل زعفران ... عود الصلیب مصطکی دارچینی ...
از هر یک سه مثقال ... کرمانی ... از هر یک ... مثقال ...
... از هر یک ... مثقال ... از هر یک ... مثقال عسل ... ادویه
... دو مثقال # مجرب الصرع از جالینوس است صرع را ... مجرب است # صفت آن ...
مثقال ... کرده ... و بعد از آن ... دو مثقال ... و با عسل ... آن
... درم با ... و با آب گرم # مجرب الصبر ... و ... حصاة ...
... ماده ... که ... و ... تا ... دهان ...
... دو مثقال # صفت آن ... از هر یک ... درم ... اسطوخودوس
سنبل الطیب ... زعفران اسارون ... از هر یک ... درم ...
و ... مصطکی ... از هر یک چهار درم ... دو درم ...
اصل السوس ... مصطکی ... کرمانی ...
... از هر یک ... عالب ... ادویه ...
... حجر ... # مجرب طین ... که از جالینوس است ... دارد
... که ... این ترکیب ... آن را ...
رومی ... این ... دفع سموم ... گردد اگر ...
... مجرب ... # صفت آن ... از هر یک ... طین رومی
... از هر یک ... مصطکی ... از هر یک ... ادویه ...
... مثقال # مجرب ... صاحب خلاصة التجارب ... که ...
... آن است که ... آن ... کلام الله المجید
... و ... و ... صرع
و ... و ... منافع دارد ... سموم
است # صفت آن اصل السوس اکلیل الملک ... جگر ...
... اکثر ترکی ... نوشت ... السور
... زعفران ...
... درم ...
... یاقوت ... لعل کهربا ... مروارید
... مصطکی ... کوی
... ادویه ...
... از هر یک ... درم ...
... مجرب ... سفوف ... صفت ...

٭
٧٤

مصطكي كشنيز خشك گل سرخ خشك بهمنگرا آملج حرفه از هر يك سه درم و شكر دو برابر ادويه * علاج الحمى خشك ده
مد د حب و ارسرب بابرده درم دماغ دله دو عدد مر اطمس خشك چهار درم عاريه و سه درم عدس دوازده
خشك مسوار هر يك سي مثقال ربوند چيني ده درم حب الحديد مدبر عرق بيد مشك كشمش مصطكي
از هر يك بيست درم با بوره عرق خمر از هر يك نصف مثقال عسل دو برابر جمله ادويه احتراز اندكي بروز با عرق
بيد صلايه نمايند تكامد ارند ودرار دوازده ساعت و باي آن را بگيند و بعلاس و سنبل و دار فلفل و دار چيني و فراسيون
از هر يك سه س درارج كه يك مثقال باشد باشد و بيخته ياسمن بشكر خمير نمايند و عرق خمر بكر بند و بسرشند
و قرصها ساخته خشك كنند و نگاهدارند و ملد و واه الدوار بج اين بود انگاه باقي ادويه را خوب بكوبند و نرم بدمر بند و باهم
ديگر يك جا مزاج كنند و با آن دو مركب سه كود صم كنند و باهم بسيار رستن نمايند با بوهاي عرق جمله سفيد
مرد و س حمله را با عسل مد كر بند سرو معمر و بسرشند كه يك سال گرد و در ظرف چيني نمود در برجو آنكاه ار بند
و بعد از ششماه استعمال نمايند شربتي سه تا نيم مثقال كوجك و اين تركيب ترياقي بكو دارد و در حفظ صحت
و قواي دل بي اثري كلي و خوب اين تعمر طلعي بر يك * معجون اعسرب نه نسخه شفايي جهت ضعف معده با قوايست
* صعتران طباشير سفيد بوست سنگدان خروس از هر يك دو مثقال گل سرخ سه درم نعناع خشك بوست ترنج
تخمه بريج بوست هليله زرد از هر يك يك مثقال بهمنين صندلين صعتر كشنيز خشك بريان كرده * حب الآس
از هر يك دو درم با شراب نر آكه معجون سازند شربتي دو مثقال * معجون نافعي ديگر نه نسخه معمولي ضعف دل
و معده و بيماري مزاج و معده را سود دارد * صعتران طباشير سفيد بوست سنگدان خروس از هر يك مثقال گل سرخ
سه مثقال نعناع اذخر بوست ترنج بسته نعناع خشك بوست انرج بوست هليله زرد از هر يك يك مثقال بهمنين
صندل معمر فارسي كشنيز خشك نر داده حب الآس از هر يك دو درم اجزا كوفته بيخته باشربت فواكه شربتك
سه نيم درم با گلاب راس مفيد نسخه معاني است و بر باد بي تباح اذخر و اندل بمعاني دراوران بعض ادويه * معجون
در سر مقوي حواس و مزكي ذهن و مفرح و مسهل مدعار مريك صرع و خفقان است و كرنه اطفال و اسهال كهنه و بواسير نافع
و صفرا و سرفه رافع است و باي و مرض مرض واستسقا و طحال و آسك و جذام و باطع تواسير و صافي نمايند و رنگ
است * صعتران جرير بمني كوم آن ابر سنجام معرض اره ريلند * درم مرواريد با سفته لا جورد معسول از هر يك چهار
مثقال عود خام عرق برقه از هر يك سي درم عنبر اشهب سه درم ورق طلا محلول يك مثقال مشك خالص بيم مثقال
ابريشم سوده گلاب شكر سفيد عسل مصفي از هر يك چهار مثقال على الرسم معجون سازند شربتي يك مثقال * معجون
نود ما نامعده را قوت دهد و جمع تكسالد اسهال حبس ممسك كند و باد بشكند و قولنج را نافع بود * صعتران مرصاف
دارچيني از هر يك ده درم ورق سداب خشك بوته كوهي درد ما ناطلسين كشنيز خارسير از هر يك سه درم انيسون دو درم
* جمع كوفته بيخته با سه حب اين عسل معوم بسرشند * معجون نفي سرده و دردجگر و معده و سينه را سود دارد
و آواز را صاف كند و دل براند * صعتران سونبر مصفي نصف و نيم درم زعفران سليخه دارچيني دار سعتان از هر
يك يك درم قصب الذريره عاج اذخر علك البطم مقل ازرق از هر يك ده درم و سه مرمكي چهار درم استعمال كردني
است * ومقل را در آب گندنا وابنه كوهي است تكرير بند و بيند و با عسل مصفي بسرشند شربتي يك درم با شراب يا
با آب گرم بدو بسند * معجون بوقي به نسخه بر الرئيس سرده صلابت كند و سينه را نافع است * صعتران مرمكي
صافي بسياب از هر يك چهار درم سنبل الطيب زعفران دارچيني سليخه از هر يك يك درم عاج اذخر قصب الذريره مقل
ازرق از هر يك دو درم ديوچوب ارزرگ انه سنبي از حب و شيرين سه و نيم درم با عسل كف گرفته بقدر كفايت نماب

و با عسل حل نموده علی الرسم معجون سازند و در شیشه دیگر نگاه دارند مثل اسطوخودوس داخل است شربتی یک درم با
مطبوخ ... * معجون که قولنج ریحی را نافع است از مجربات رکن الدین مسعود شیرازی است * صنعت انیسون بادیان
خولنجان سلیخه کمونی ... ازهر یک سه مثقال ... کوفته ببیخته ...
به ... کنند ... زنجبیل ... مصطکی ... فلفل ...
... نانخواه ... زیره کرمانی ... با ...
... حمیع ادویه ...
... بادام ...
خواهند اضافه نمایند * معجون ... الطیب ... مزاج ... نافع ...
آورده است * صنعت ... دارچینی ازهر یک ... درم فلفل
... و چهار درم ... درم ...
... ازهر یک ... سازند ...
دو درم و اگر با عسل ... معجون سازند ... است * معجون ... * صنعت
فلفل ... دارچینی ازهر یک تکوله ... دارفلفل ... ازهر یک
تکوله ... زیره کرمانی ازهر یک ...
... تکوله ...
... ازهر یک ... معجون سازند ... یا دو درم ...
... * معجون ... الرئیس گفته که این معجون ... است * صنعت ...
... ازهر یک ...
... مثقال ... ازهر یک ... مثقال ...
... ازهر یک ... مثقال ...
عسل مصفی ... علی الرسم معجون سازند ... * معجون ...
... است * صنعت ...
... آنرا ... ازهر یک ...
ازهر یک ... مصطکی ازهر یک ...
... عسل ... آورده ...
... این معجون ... حرارت ...
بماند و اگر عسل کم باشد ... * معجون ... که ...
* صنعت ... ازهر یک ... ازهر یک ... درم ...
... معجون سازند * معجون ... فرموده اند ... محمد ...
... * صنعت ...
... عسل ...
... ازهر یک ... مثقال ... مصری ...

بوذری سرخ بوذری زرد رج ترکی حب البان حب البان لسان العصافیر مغز تخم خیار بی تخم ملون مصطکی بهمن
ماهی روبیان ماهی سقنقور و اگر نباشد بدل او زنگ ماهی دارچینی بلبلی زرنباد لسان کشانه حبشی بسباسه تخم
جرجیر بوا سطا تخم مغز حب الزلم درونج عقربی زرنباد گاوزبان گل گاوزبان بادرنجبویه بوزیدان مغز حلغوزه
تخم کندنا تخم جرجیر مصطکی عود هندی خام بار سنگ از هر یک ۔ و مثقال خصیة الثعلب مصری ده مثقال مغز
مرکب که در وقت صبحانه کوفته حل کرده باشد زنجبیل فاروق اعلی سعد کوفی بید بر سر کوه آرد نخود مغز بادام حمل
مقشر روغن بار حمل از هر یک سه مثقال مغز بادام شیرین مقشر کنجد مقشر مغز پسته از هر یک چهار مثقال دوقو
حب و ارحطانی مجرب زعفران از هر یک دو مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بقوام آورده معجون سازند * معجون مقوی دیگر
دل و دماغ و معده و جگر و اعوب بدن و سست و کمر و گرده و آلت جماع را محکم کند و بدن را فربه سازد و درام نافع
مطبوع باشد و او را فائده بسیار است * صنعت آن شقاقل جولنجان خصیة الثعلب حور دراعا برخاکل مرج
زنجبیل مغز بادام مغز پسته مغز حلغوزه مانند سرایی از هر یک سه مثقال کبابه حبشی لسان العصافیر حب
الزلم مغز حب الفلفل سلیخه ابارون اسنه سادج هندی بهمن سفید زرنباد بادرنجبویه دارفلفل دانه هیل با دو
مرج از هر یک چهار مثقال ارحمنی تخم گزر تخم شلغم تخم اسفست تخم کرفس از هر یک سه مثقال طباشیر صندل
سفید بادورد زر لعل جوزبوا بسباسه قرنفل بهمنی لاجورد مسند از هر یک دو مثقال مصطکی رومی سنبل الطیب تخم ملون
درونج عقربی ادخر مکی عود هندی نصب کرکرمی موجان کرده کهربا مروارید ناسفته مرجان از هر یک نه مثقال عنبر
اشهب جدوار خطائی از هر یک دو مثقال زعفران مغز فندق مغز نهد مغز بادام مغز تکل مغز حبه الخضرا از هر یک
ده مثقال گاوزبان سورنجان تخم مثقال سنبل ترکی یک مثقال گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان از هر یک نیم سه مثقال
عسل سه چند ادویه این را کوفته بیخته بقوام سازند معجون سازند شربتی دو درم با ۔ و مثقال * معجون دیگر که
مقوی باه است و نافع است از برای کسیکه عاجز باشد از اولاد باشد * صنعت آن زنجبیل دارفلفل خصیة الثعلب مصری
شقاقل جوز بوا لسان العصافیر مصطکی از هر یک سه درم بهمن زرد بهمن سفید تخم مثقال عسل صافی نیمه از
تکمیل طلی بار سفیدور معجون سازند موطنع هر بار یک آب نخم سورنجان بالهملدکسیکه معاجون تکمیل لماسک
معتاد معجون سازند * معجون مقوی مقوی باه معمول ارحط سرعماد الدین محمود * صنعت آن انارون
دارچینی دوالله دانه هیل مغز تخم خیارین از هر یک دو مثقال مصطکی بزر بنگ زعفران مانند سرایی زنجبیل
جملہ مرنا بوذری زرد بلبلی عصل مستوی تخم ترب تخم نار تخم تره تمرل جوز بوا بسباسه از هر یک سه مثقال بهمن
لسان العصافیر بلع از هر یک سه مثقال بوذری سرخ شقاقل مصری از هر یک شش مثقال خصیة الثعلب مصری
جولنجان مغز حلغوزه مغز بادام مقشر مغز گرگان از هر یک ده مثقال ادویه کوفته بیخته بسه وزن ادویه عسل بقوام
آورده سرشته معجون سازند و روزی دو مثقال آب و انار گاه درسته باشد * معجون مقوی دیگر مزاج دار درا
مراوی بود * صنعت آن شقاقل مصری تخم کاسنی بودری بمن زنجبیل فلفل کبابه از هر یک دو درم لسان العصافیر
تخم زردک بیخ سرکن زنجبیل از هر یک یک درم اجزا کوفته بیخته در روغن گاو چرب کنند و باشه چندان عسل صاف
و باشد معجون سازند شربتی مقدار یک درم باشد هر صبح و شام * معجون مقوی که مقوی دیگر نعایت مقوی و مقوی
باه است صاحب مزاج سرد را موافق * صنعت آن تخم ورد تخم شلغم تخم ترب تخم نار تخم سیب تخم سار جو تخم کاسنی
مغز حب الفلفل حب الزلم بودرس بوزیدان بطسرس زنجبیل دارفلفل تخم اسفست از هر یک سه درم اجزا کوفته
بیخته در روغن گاو چرب کرده سه چندان عسل بقوام آورده سرشته معجون سازند شربتی سه درم وقت خواب بخورند

—

* معجون مسمى ديگر كه ممسك منى و مقوى و محرك المواد را مولد و نافع باشد * صنعتش مغز تخم كدو و مغز تخم خيارين
مغز تخم خربزه مغز پسته مغز بادام شيرين از هريك ده درم تخم بادروج پوسته تخم مارچوبه تودريين تخم اسپست تخم
سلغم و بهمنين از هريك پنج درم لعل اكر خواهد بوره بسته بلرزند بزنند و با شهد سرشته مربا مثقال از پنج درم
بارك نمايند * معجون مسمى ديگر محرك المزاج را در تقويت باه نافع باشد * صنعتش آب حب باره آب انار ملسي
از هر يك رطلي با شكر سه رطل با هم جوش دهند جوش ملايم دهند تا آنكه تمام آب بسوزد بعد از پنج درم تخم
اسپست كوبيده بيخته در آن آميخته مثقال سه بك ملعقه بلند * معجون مسمى فوائد بسيار دارد بنسخه مولانا
عماد الدين محمود * صنعتش بهمنين از هريك ده مثقال تودريين ساقل از هريك پنج مثقال خولنجان سه
مثقال سورنجان پنج مثقال زرباد بلحرج زنجبيل درونج عقربي از هريك سه مثقال حصية الثعلب ده مثقال لسان
العصافير سه مثقال عاقرقرحا مويزج از هريك دو مثقال تخم بهج بنج مثقال تخم انجره سه مثقال جيناس سه مثقال
ده مثقال بزر السمن كشمش مغز مغز تخم خربزه مغز تخم خيارين از هريك ده مثقال حب الزلم حب القلقل حب
الفلفل مغز كنار حيلبي مود سنبل از هريك سه مثقال دار چيني سنبل الطيب از هريك پنج مثقال مصطكي سه
مثقال جوز بوا ده مثقال اسقنقور سه مثقال مغز بادام مقشر بادرد ده مثقال مغز گردكان مغز پسته مغز بادام جلباره
مغز فندق از هريك ده مثقال مغز سنجد انار تخم حروه كاسني ورق گل سرخ كشمش كسنبل زرنباد يمني از هريك پنج
مثقال زنجبيل ده مثقال ملعقه سه مثقال تخم بيمار تخم كتان از هريك پنج مثقال حب الميل يعني تخم بلوط
سه مثقال ماهي اعرابي پنج مثقال سكه مسك اصفهاني از هريك ده مثقال حاشا حرگوس معرسر گشنيز
از هريك يك مثقال نبات سه مثقال آب انار مرس آب امرود از هريك ملعقه مثقال آب سيب سيب دو نيم
مثقال آب سموس مثقال گلاب سرس عرق بيد مشك بيرس اصفهاني دو مثقال مسك دو مثقال شهد
و نبات عسل سه وزن ادويه * معجون مسمى ديگر جهت توالد نافع واگر در بدن خلط غالب باشد اولا تنقيه نمايند
بعد از آن نصف نيم مرتب نموده مثقال ربع مثقال مردم بكار برد نمايند و از استعمال ادويه حاره
كامه احماض و ترشي نمايند * صنعتش بهمنين جلغوزه فلفل كبار دار چيني از هريك ده مثقال مرواريد نبات
فلفل زنجبيل مر نبات زنجبيل مكسع سرمايه اعرابي مادح سنبل ترك مر يعني مر بچسك خوز بوا زعفران
از هريك دو مثقال و بوزن جمله ادويه عسل نموده بعد از خلط يوم استعمال نمايند * معجون مسمى
ديگر از اين جمع مولف از سايه گويند كه نعناع مجرب است و ملل و باج علمله رمكنى معض بر نيمى با چهار مثقال
* صنعتش گل گاو زبان تخم تره تيزك از هريك يك جزو و تخم مسو را گر بلسان ملتي ريباس آن نموده
شقاقل زنجبيل جزو جوزي حصيه الثعلب مصري زنجبيل فلفل مغز فندق مغز جلغوزه تخم بو ساقل تخم باس
از هريك يك جزو تخم اسپره دار چيني تودري مغز بادام مقشر كشمش سنبل كبد از هريك چهار جزو الرشم
با شكر نبات سه وزن ادويه نموده * معجون مسمى ديگر معمول از تحارابين مثل در مقويات باه و تولد منى
بعا آزموده است * صنعتش تخم تره تيزك تخم بو پسته مغز جلغوزه از هريك ده مثقال زنجبيل ساقل بوزيدان
حصية الثعلب از هريك چهار مثقال جلبيدج بس مثقال روغن بادحل ده مثقال ادويه را كوفته بيخته ترياق
با رحمل حرب كرده بلعس مثقال سه وعمل با اهار مقعل الرشم نموده سه بسي دو مثقال و بعد ابلعنگر دارك تخم
مرغ نيمبرشت استعمال آب بادل فرمايند و نيا بكار دونه بالضرورت است كه اشخاص مونثي آن باشند تصرف در سخ
نسخ مزاج مرسل مقوط مزاج طبيب حاذق است زيرا كه هو احد براي مزاجي موافق نسخ جمع احسان

* معجون مسهی ومقوی ازحکیم اسونی فرنگی جهت سرسده‌ی اعضا ومرهی * صفت آب جو صاف نموده
آثار سیج کاسنی بادیدی بزرگ آن آب صاف مست آثار کرسال من رال صاصفراس هردو دوای فرنگی است بادیان
سهلحالس با شکر بانبات از هر یک نیم پاو باید که جو وآب را در ظرف مسی یا گلی برآتش بگذارند وجوش دهند
با سیج آثار بمانند پس بادیان وسیج کاسنی وصاصفراس را در آن اندازند وجوش دهند تا یک هرده بگر هم کم شود و
چهار پای بماند بعد از آن کرسال من رال وشهد را در آن اندازند فرود آورند واز پارچه صاف بگذرانند هردو
وسه پاو آثار با سیر آثار صندل باباسر ده روز زیاده هر بند که بواسطه کنند معجون سیاه بیشید * معجون مقوی دیگر که
تقویت معده کند وحفظ از زیاده وجوش کند وشهوت جماع برانگیزد * صفت آن دار چینی مسفر یپ سنبل الطیب
وار بانه زنجبیل نعناع جبلی سلیخه از هر یک چهار درم زعفران عود هندی از هر یک سه درم سادج هندی دار فلفل
فلفل سفید فلفل سیاه انار ون سرو السیح لو الالیجره کرویا قرنفل خولنجان سیاه از هر یک چهار درم ونیم
هاورحا تخم ترب تخم سلغم از هر یک دو درم کشمش مغز پسته مغز بادام مغز جلغوزه از هر یک ده درم نبات
سفید توریت دو امامعل صاید و ورن مجموع ادویه کوفته بیخته معجون سازند شربتی دو درم * معجون مقوی ده قوی
بدنست حکیم معصوم که در عرابادین خود نوشته وقت مجامعت دهند ونعوظ آورد وسا طاعراند ودل را قوی ودکر را
سخت گرداند رسیس گرده را مستحکم سازد * صفت آن بوزیدان سربیان بوزیدان بهمن زنجبیل نعناع جبلی جمل
درونج از هر یک سه درم خولنجان سنبل حبه الثعلب از هر یک پنج درم مانگسر اعرابی دو درم حشیش مقمل
کنجد مقشر تخم زردک از فلفل از هر یک سه درم گاوزبان بادرنجبویه تخم جبلی از هر یک ده درم سنبل الطیب بالنگ
کبار عود خام از هر یک نکو سه درم زرنباد مصطکی جوز بوا بسباسه زعفران از هر یک سه درم لسان العصافیر دار چینی
مثل از هر یک چهار درم کرمارج صمغ عربی از هر یک نکو سه درم برو السیح پسیح در مشکه صیدنامه مرکب مثل از هر یک
دو درم اسارون جبل سلیسه در وسیج مغربی از هر یک یک درم قسط شیرین سه درم مغز جلغوزه مغز بار حیل مغز فندق
مغز بادام مغز پسته از هر یک دو درم مغز تخم خربزه سه درم وورن مغز تخم اسپ از هر یک درم عسل ترکی بمثل درم
عسل صاف سه چندان ادویه کوفته بیخته عسل را بقوام آورده کف گرفته معجون سازند شربتی دو درم * معجون
مسهی دیگر از سیج داؤد نوشته که این معجون را جمع کردم من از واضع حمل که هر واحد از ابها عمل میکنند با انفراده
ومجموع گردیدند معتدل ولنکو برای اکبر امراض وعجیب الفعل است در ادرار کمی ماده را بها طور بله ه
گرداننده سوء المعلی بوب اگر چه بعد یک سال باشد بلکه وگرده را قوی ودبه مگرداند وتولید خون صالح
مسماند ومستی را با صلاح می آورد وباید که در زمان استعمال این معجون حذر را از جماع ونعب حالت
نماید * صفت آن تخم سفید در آب جرجیرها مرتبه جو سا بیده خشک نموده عسل خشک معجون در آب
جمل پاره تعبیه نموده از هر یک سه اوسه تر تخم مسی ده درم دار چینی خولنجان از هر یک شش درم عمل
مسروع الوعوه بلب ونیم رطل آب بسیار مفید بلکه طال تر تیجین وعمل وآب نیمار را انکجا کرده برآتش ملا یم بگذارند
تا منعقد گردد تخم ترب تخم جرجیر مقاقل مصری تخم انجره از هر یک یک اوسه عاقرقرحا تخم حمل از هر یک نیم
اوسه درم کوفته بیخته بلحوای مذکور در آن بریزند ونیکو بهم زنند ودر ظرف چینی نگاه دارند وعند الحاجت
بکاو برند ونوشته که اگر در این معجون مغز گردکان مغز جلغوزه مغز بار حیل مقشر تخم سلغم حبه الخضرا نیمه
اکر با ره داخل نمونیم تخم کتان از هر یک یک اوسه بسط اسعوب قرنفل سرو سعتر از هر یک چهار درم زرده تخم مرغ
مغز مرکب مثل نزره یک واوسه اضافه کنند مسکرداوی ریحی دو درم یاسمن جیراط بادرنجبویه نیم درم

زعفران ربع مثقال مشک دو دانگ گلاب ساده بسرشند * معجون مصمر دفع قریب بلغم سرد مزاج را
موافق باشد * صنعتش تمر هندی کابلی تمر سلیمانی مویز پاک کرده سنا از هر یک سه درم فلفل دار فلفل
از هر یک دو درم اجزا کوفته بیخته با سه چند آن عسل معجون سازند شربتی دو درم وقت خواب معتدل بالد
سرد مثل نماید * معجون دیگر مصمر و مفید * صنعتش کشنیز مقشر زنجبیل چوبه از هر یک ده درم دار فلفل
نه درم مغز حب الصنوبر یکدرم مغز پسته یکدرم و معرکوفته بیخته با سه چند آن عسل کف گرفته معجون
سازند شربتی سه درم * معجون مدر بول معمول ارباب کره سنگ دارد اطبا کی بعضی سنگ گرده و مثانه نماید
ومردی آن مرد عصور از ابل گرداند را اعاده شد که احمه گرده نماید وقت آن سماه تا ی مثانه * صنعتش مغز
حلغوزه مغز بادام مقشر از هر یک سی درم بطراسالیون تخم سلیقه ساه سنبل الطیب دار چینی اذخر اوبه حصی
حب البلسان عود البلسان قسطوس از هر یک سه درم نعناع جند بیدستر یکدرم دیگر ورد مکی از هر یک چهار درم کثیرا
دو درم ورد بسته دیگر بسط حطما با اصل السوس کاسر کمون کرمانی اسمل سوسن جوزل سفید از هر یک یکدرم داخل
است و گفته که داخل کردن کل اسما دیگر است ادویه کوفته بیخته باشد و زر ادر بعمل مصفی بقوام آورده بسرشند
شربتی از یک مثقال تا دو مثقال * معجون مرا اما که حکیم مصحح رای مرادی بسر ببرد * مرات را نافع است و تقویت
معده و باه نماید و اشتهای طعام آورد * صنعتش زنجبیل آمله مقشر گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ تخم فقد تخم
سرخ کسیر حسل از هر یک هفت درم عسل مصفی دو وزن ادویه گرانگبین یک وزن ادویه سرشته معجون سازند
* معجون دیگر سراج باردرام اوادی باشد * صنعتش مغز بادام مغز معر پسته مغز فندق مغز تار جیل مغز گردکان
مغز حب الصنوبر مغز حب الزلم از هر یک ده درم زنجبیل دار فلفل مویز دو لسان از هر یک سه درم
اجزا کوفته بیخته با انسان و عسل معجون سازند شربتی چهار درم باشد ادو ساتگاه * معجون مسمن مسقول از پاتون
شیخ الرئیس نوشته که این از مجربات است * صنعتش معاب بهادی جوز حلم تخم سرخ تخم فقد زر باد
کثیرا تخم خشخاش سفید که ربا زهر یک سه درم ادویه کوفته بیخته با روغن گاو تازه اندکی بریان نموده * مخلوط
نمایند با دوس صعر آرد گندم تکمیل شکر سفید بس دیگر بلادر از آن مقدار نصف درم وابل رطل شیر تازه طبخ
نمایند روغن گاو تازه اع کرده برابر برید رحمی نمایند * معجون دیگر که در اثنا اسهراحت باعث امالیست الیا
مانند داد وادی معجون نفر بخ می آورد و رنگ را نیکو میکند و حصر را سکومی سازد و مانع سفید شدن موی
می باشد * صنعتش بار حمویه بوست زرد اترج قرنفل مصطکی زعفران جوزبوا بلیله تار مسک مثل تخم
سرخ تخم سفید زرنباد درونج تمر با روح بلسان اجزا سیاری مسراسهب حریری کوفته بیخته نگاه دارند
علیحده * بس بگیرند بعضی بلد بلیله کابلی سوسیاه زرد گی و کوچکی وسی بلد آمله بس دو رسد رطل
آب سرشته با یک رطل برسد و بمالند و صاف کرده یکرطل عسل دران اندازند و به برند تا آب برود ادویه را باین
عسل سه وزن مجموع ادویه بسرشند و در وقت حاجت مقدار شش درم از آن استعمال نمایند * معجون مسمی حب
تقویت معده و هاضمه و تسرع کرده و آلات جماع و مجامعت و اشتهای طعام تعالی سفید * صنعتش عاقر قرحا سی
درم فلفل سفید مصطکی بوسه از یک سه درم بالله کبار زنجبیل از هر یک ده درم زعفران سه درم جوز بواسی عدد مسک
ترکی خالص سه درم عنبر اشهب یکدرم جرو اعظم سی درم اجزا کوفته بیخته باء * دو درم روغن بادام چرب کرده
با یک دو درم سفید نورد آن عسل مصفی بسرشند شربتی نیم درم تا یک درم تناول نمایند * معجون مسمی دیگر
که ربیع مرتب آن است * صنعتش قرنفل زرنباد سلیخه مصری مصطکی بسباسه دارچینی العیاسر عاقرقرحا ترس

افرنج از هر یک چهار درم مرزنجوش از هر یک هفت درم جوز بوا ده درم قاقله دار فلفل قرنفل زعفران از هر یک سه درم
سنبل الطیب ده درم عسل کف گرفته سه وزن ادویه علی الرسم معجون سازند * معجون مصطکی دیگر قریب النفع بدان
* صفت آن زنجبیل خولنجان قاقله مصطکی کرمدانه لسان العصافیر دارچینی از هر یک چهار درم سلیخه
پوست بلیله از هر یک هفت درم جوز بوا شش درم قاقله صغار چهار درم دار فلفل قرنفل زعفران از هر یک سه درم
مشک نیم درم عنبر دو درم سنبل الطیب ده درم مرو اعظم هفتاد درم ادویه کوفته بیخته با سه چند آن عسل علی
الرسم بسرشند و معجون سازند * معجون مصطکی دیگر به نسخه شفائی درد سر و درد مفاصل و عرق النسا را نافع
و معده را از امتلا طاهر سازد و موی را از سفید شدن نگاه دارد * صفت آن ... سنبل الطیب مصطکی
زرنباد زعفران قاقله جوز بوا اجزا مساوی قند و عسل بالمناصفه بقدر احتیاج قند را بگلاب بگدازند و عسل
بقوام آورند و ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند * معجون دیگر به نسخه دیگر * صفت آن زنجبیل بسباسه کبابه
جوز بوا مصطکی دارچینی ... از هر یک ... از هر یک ... الجمال سه جزو
جمیع اجزا را بیخته وزن کل عسل مصفی منزوع علی الرسم بسرشند شربتی ... * معجون مفتح ... که
... کند * صفت آن سنبل ... دارچینی دار فلفل ...
... از هر یک چهار درم ... سلیخه ... اسطوخودوس ... از هر یک دو درهمی کوفته
بیخته بعسل سه وزن ادویه علی الرسم بسرشند * معجون ملوکی مستعمل جهت ... و ... و ...
بسیار مجرب است * صفت آن جوز بوا زنجبیل بسباسه لسان العصافیر ... دارچینی مصطکی
... زعفران از هر یک ... مثقال ... از هر یک ... مثقال ... مشک ... مثقال قند و
گلاب از هر یک ... مثقال قند را در گلاب حل کرده عسل بقدر کفایت اضافه نموده ادویه را با آن ... بقوام ... شربتی
یک مثقال * معجون که ... کند * صفت آن ... مقدار ... کوفته ... سه ...
... مساوی کوفته بیخته با عسل معجون سازند * معجون جهت وجع مفاصل و اشتهای طعام و ...
* صفت آن ... مصطکی فلفل ... دار فلفل زنجبیل ... از هر یک ... مثقال ...
... مثقال ادویه کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل بقوام آورده بسرشند و در آخر ...
... زعفران با گلاب سوده اضافه کرده ... در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
* معجون جهت وجع الفواد و ... که از ... نافع و ... مقوی معده است منقول از ...
* صفت آن ... دار فلفل ... دارچینی ... از هر یک ... مصطکی ...
... از هر یک ... عسل ... کل ... بسرشند ... یک مثقال
* معجون ... نافع ... مفاصل ...
بسیار نافع است * صفت آن ... دو ... از هر یک ...
... سنبل الطیب ... از هر یک ...
... مصطکی ... از هر یک ...
... اسطوخودوس ... از هر یک ... ادویه کوفته بیخته با عسل کف گرفته سه وزن ادویه علی الرسم بسرشند و
شربتی از یک مثقال تا دو درم ... * صفت آن * معجون به نسخه دیگر ...
... سنبل الطیب ... حملی ...

از هریك درم و نیم سقمونیا نیم درم مطبوخ بزر دمی کامطرس و دربوس اسطوخودوس از هریك نیم درم و نیم ملینه
سناء رواوند طویل فراسیون هلیله از هریك یك درم و نیم با عسل مصفی بعد رکفاب علی الرسم بسرشند شربتی یك
مثقال با دو درم در فصل ربیع تناول نمایند # معجون لك الله جهت نفث خصاة و نافع قوی رجون و بر مسمی
بملانه دویی داخل است باین سبب مسمی بملک الله شده و در حرف اللام در لحوم دو معرد کر یافت # معجون حوت
بر مسمی بملک الله رجاج صاف سفید صیرن رماد عقرب رماد بجیم کلم بویه دار که کر بیت است رماد دار ویب حجاره الاسفنج
رماد بوست بیض مرغ که جوجه از آن بیرون آمده باشد حجر الیهود صمغ السرو ج ترکی از هریك یك مثقال بطراسالیون
در و مسکطرامسیح صمغ عربی تخم حطمی سفید بلفل سیاه از هریك یك مثقال و نیم ادویه را کوفته بیخته با عسل
سه وزن ادویه بسرشند شربتی از یك مثقال تا یك مثقال با آب تخم خیار و تخم خربزه بنوشند و صاحب تالیف در حرف
الالف در ارمیت ذکر یافت # معجون سکنه اعضای رئیسه را قوت دهد و ماء زرا از دوکند و بساط آورد و معده را قوی
گرداند ولیسیا آورد و رنگ را نیکو سازد و طعام هضم کند # معجون دارچینی سنبل الطیب پوست بیرون پسته جوزبوا
عاقرقرحا بعد ادی جولنجان بهمن سرخ و سفید ساقل والدیوست بلیلج تادوجیلویه گاوزبان از هر یك سه درم مصطکی
هیل بوا ارجیت ریحمل اما روسادح مندی کبابه چینی بوست ترنج رومی زرنباد هیل سفید حب الفلفل اسطوخودوس
نعناع بسباسه قلعلقه سناء بوزیدان زعفران سماء فروس کهربا مروارید نا سفته مرجان از هریك ده درم سعد کوفی
زرنکی سرخ از هریك جهار درم ماهی روبیان حصه الثعلب بوذری از هریك سه درم مسك نیم مثقال وورق طلا
سی عدد ورق نقره سیاه عدد با ساید سفید و عسل مصفی سه وزن ادویه علی الرسم بسرشند # معجون ازادرخت
حالسوس امراض عصب و رویه و قروح و بثور اللثه و مقعده راز اید نافع و نیلک نحری سمه وبلدی نمی را نافع است
معجون صمغ البطم زعفران کندر مرمکی دارچینی اصل السوس مصطکی جلغوزه از هریك جهار مثقال حماما
رکمرالبحر برباسی از هریك سه مثقال سنبل شامی دو مثقال رسیر سلیخه سماه دو مثقال تارزد صاف خالص سی
مثقال عسل مامیرش که آب را کوا کب نامند بمقلی از هریك جهار درم ربوسته که در بستهٔ دنگرو رنی حط رانکه
مثقال با سیر عسل مصفی قابی سه وزن ادویه صمغ البطم را درقدرمضاعف کاعل طبخ نمایند تا سرخ اعماد
رمد بار زد را با آب سرد ح نمایند رنا سن ملاثم طبخ دهند تا حب سمسود که حون قطره از آن بر رملس تکا سد
منبسط نگردد و باقی ادویه کوفته بیخته بعلسیر ده بآن بیامیزند و استعمال نمایند شربتی از یك درم تا دو درم
و بدانکه اکثر معاجین مانند معجون حب الاس و اتهلیل راد ادارای سقمونیا و رمدل المراح و ادرو معاجین مسمی
باسرار الاطبا و امعل و امصقرورا سمس و معجون اتراص اناعی و معاجین اسون ارکبار و صغار و معجون خشخاش
و امروسناء و آمله و انفخه و امطلیخ و معجون مسمی بگلنگلایج و بهاج در ااملنلیج و معجون تصامه و عطایی در رملوما و
مر سمی و بوم و حلاوار و حمد و سلسر و حطبا و چوب چینی و حاظ الاحماد و حافظ الصحه و حجر
السهود و قولاد در حلید و حصه الثعلب و حدا رستجر و دهیب و راح المومسلین و رمان و معاجین مسمی بر بوعیلی و روناس
حسك و ریبوق و مار معجون و مفرح طاس و سنبل و صندل و عقرب و عمر و عرد و دماری و با و انسا و بلا قلی و مسط
و مطبوخ کاکنج و کمون و کبد و لولو بات و لولو و ماده الحمره و ما ز زبون و ماسك البول و مسك و مقل و یا سجوا
و ورح و ورد در رسوم حود مانند کو زیل بدا ران جا دو بلا # فصل در بیان معاجین مسهله
بدانکه اصل وضع آنها کتب ادویه مسهله با مصلحات و معدلات و مقویات و حافظات اعضای رئیسه و حرارت غریزیه
و قوی و ارواح بشروط معروفه از اصل معا د تریاقات معروفه تا ملاحظه سعد ارطوس و کمفسد و کمیت آن رسی د

و بلد و زمان و فصل و عمر و عادت است لهذا در مفردات مذکور در کتاب قرابادین معاجین برای مهیا و حاضر بودن نزد
صاحب و علاج فرموده و ترجیح و ترکیب ادویه مفرده را آورده تا کسی عطاران و امثال ایشان نیز بدانند و اصحاب
حمد و ردی و صالح و بلند و اصلی و مغشوش و مبدل نمودن آن است مانند اسما و [illegible] است و برای کسانی که
دسترس ندارند بخوردن حبوب و سفوف و مطبوخات مسهله اسباب و شرایط ترکیب دلیل آن تا آنکه ذکر شد در حرارت
و حب و اشربه و مطبوخات ذکر یافت یعنی باید که در معاجین نیز آن موجود است والله اعلم

* بیان نسخ معاجین مسهله * معجون مصطکی [illegible] جهت تقویه معده و دفع [illegible] تمام دیده
* صنعت آن هلیله [illegible] ساذج هندی دارفلفل [illegible] کابلی [illegible] آمله مقشر [illegible] از هر یک یک مثقال
[illegible] کرفس سنبل الطیب زعفران مصطکی رومی از هر یک نیم مثقال تربد سفید [illegible] سقمونیا [illegible] از هر یک
دو مثقال ادویه را کوفته بیخته با عسل مقوم بسرشند شربتی تا [illegible] * معجون تربد [illegible] صفت را
[illegible] * صنعت آن [illegible] ساذج هندی [illegible] دارفلفل [illegible] آمله [illegible] مصطکی از هر
یک یک مثقال تربد سفید [illegible] از هر یک [illegible] مثقال کوفته بیخته با عسل [illegible] شربتی دو درم
* معجون [illegible] * صنعت آن [illegible] چهار درم [illegible] تربد سفید [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]
کرفس [illegible] از هر یک [illegible] درم کوفته بیخته با عسل [illegible] شربتی دو درم با چهار درم آب کرفس * معجون [illegible]
که [illegible] صرع نافع است * صنعت آن [illegible] از هر یک ده مثقال [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] کوفته و با آب عسل [illegible] ادویه
[illegible] به قوام آورده [illegible] مثقال [illegible] دیگر آورده [illegible]
[illegible] * معجون [illegible] برای صرع [illegible] دوایی است [illegible] برای اصحاب
صرع * صنعت آن [illegible] حب الغار از هر یک [illegible] مثقال [illegible] از هر یک دو مثقال [illegible]
[illegible] استعمال از هر یک [illegible] مثقال کوفته [illegible] * معجون [illegible]
[illegible] صرع را سودمند است * صنعت آن [illegible] از هر یک
دو درم [illegible] از هر یک سه درم کوفته بیخته با عسل [illegible] از هر یک [illegible]
درم [illegible] از هر یک دو درم [illegible] یک درم [illegible] از هر یک
یک درم [illegible] * معجون [illegible] صرع [illegible] و [illegible] و درد مفاصل و درد [illegible]
و داء الفیل و تقطیر البول [illegible] و ربع و [illegible] بلغمی و عسر البول [illegible]
[illegible] و دفع سموم کند و دل را [illegible] و حب القرع را دفع کند و سنگ گرده و مثانه [illegible]
[illegible] و کرمی گوش [illegible] و جمیع امراض بلغمی
[illegible] مفید بود * صنعت آن [illegible] حب الغار
[illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] مصطکی از هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] ده درم
[illegible] سنبل الطیب زعفران [illegible]
[illegible] از هر یک سه درم [illegible] معقول از هر یک
[illegible] حب المحلب از هر یک چهار درم [illegible] آمله [illegible] از هر یک [illegible] درم کوفته

منقه مروغن بادام بلا چرب کرده و بایند حب ان عمل بمرسد و در طرف آبگینه کرده در بیست روز در و ساند و بعد
سرمی لردو درم باشد درم * معجون تکسیج مولع اپایج باشد * صفت آن تکسیج تخم کرفس جند بیدستر از هر یک
یک جزو سقمونیا نیم جزو سقمونیا را در روغن بادام بمالد و تکسیج را حل کرده و با تکلیه یکرها سرشته و داروها
کوفته با آب سرسند سرمی سه مثقال * معجون سرخس که تقیه کرم معده و حب القرع مجرب است * صفت آن
سرخس برنگ کابلی مقشر از هر یک یک درم بوزیدان شیلیمه سقمونیا ترب از هر یک دو درم اسارون را کوفته بیخته با عسل
سرسند کاربل مرتب کامل است باید که ممل ایسارل سمن این معجون باعث مرثیه بار دو سبد و سرشته
مقدار دو ارسه واین دار اسیدرد رسیر بد * معجون سفر بابل مولع و بعضی امعا و معده را صورد دهد * صفت آن ربیعه
مرتد دارچینی خوربوا مصطکی رومی موبقل ملحه ممل الطب تانالح حب بلسان از هر یک سه درم مقمونیای مشوی
چهار درم بریک سفید برلیه حب النیل از هر یک شش درم شکر سفید هیما درم در دارها کوفته بعسل صافی کف
گرفته بلد چاحب حماجه ربیر لبس بمرسند سربتی و درم * معجون سفرباران د تکر مولع تکساند * صفت آن
سقمونیای بار و بریک سفید نابرده رم بلیله زرد بلیله کابلی هلیله بزرگ سیاه اسطوخودوس بسفایج ترد از سی
مرند حولنجان از هر یک یک درم صبر عرا کوفته بیخته بلیوسمل ادویه عسل مصفی بسرسند سربتی دو درم با سه
درم بلد اینکه اکثر معاحین مانند معجون اطریلال اسطوخودوس واسمون افتیمون و ستاج سرد را فلیلی و سقمونیا و تربد
و نمر هندی و خیار شنبر ورلس دور از ابد ورسب بسفرحل سقمونیا و سیامکی و سورنجان و شیر و سیر و امثال آن در دهن
معجون عود رعاث رعزب مادب وما رویون و ملی و ورد احمر بترتیب حروف روسوم حروف کر باب
* باب المیم مع العین المعجمه * فصل در بیان نفع مغلی بدانکه مغلی بضم میم و سکون عین معجمه
وفتح لام و یا معنی جوشانیده و فی الجمله طبیخ و مطبوخ و مغلی همه بمعنی و مفصل و مفصود و احد اند و کیفیت
ترکیب و طبخ آنها مانند مطبوخات است و مذکور شده و تحقیق مغلی افتیمون در افتیمون مکی که معمی بمغلی حلوا است
در ماب کرباب و حیله نحیه اسباب کر مساند * مغلی منضج اخلاط بلغمیه غلیظه خصوص در امراض دماغیه و
مفاصل * صفت آن تخم کرفس تخم رازیانه انیسون اصل السوس مرزنجوش بسفایج و سعتر از هر یک یک
سه درم مویز منقی انجیر زرد از هر یک ده درم گل بنفشه سه درم تخم خطمی تخم خیارین برسیاوشان اسطوخودوس
از هر یک دو درم ع د المعلب یک درم ادویه ابحه کوبیدنی باید جوکوب نموده شب در یکصد مثقال آب حالص
که در سب سه ربع آن ارمیدی مسوند بجوشانند تا صبح خوش کمی داده تا آنکه ملایم گردد بلیاید بصفی رسد در
آورده انار کی مالند و صاف نموده نیم گرم بنوشند و باید که بیمار گرمی طبع نداشته باشد تا که یک از بلند بار دو
بعد از آن گرم نموده بنوشند * مغلی که منضج بلغم است خصوصا ارمنیه و سبب رورکس و بسمه هار بعضی رباط
اخلاط نماید * صفت آن انجیر زرد مویز منقی از هر یک سه درم تخم شبت انیسون اصل السوس تخم مرزنجوش از
هر یک سه درم جهت صاحب بوحلمه برای سرفه تخم کتان و از برای خفقان سود افتیمون و برای مولیع سم ارمنی ده
از هر یک سه درم و برای طحال زاروع طر و مفاصل بیخ کرفس و تخم کرفس و در وجع المفاصل امراض کرده تخم سلمه
تخم ترب از هر یک سه درم بلکه چهار درم اضافه نمایند ادویه را نیم کوفته در مقدار آب بجوشانند تا آنکه
ملایم طبع شده باید با نیم آن بماند پس صاف نموده نیم گرم بنوشند بحسب احتیاج و اسراف زیاد و کم
نمایند * مغلی دیگر که بجهت ها ره و التهاب و عطش و امراض حاده دارد و صفرا را نافع و نیکس و ولی چسکی عارض
از حرارت غریبه را زائل سازد * صفت آن بحروسفر چهار ارقد شفرخیار سابیده تخم کاسنی تخم خیار از هر کل ...

کل مزوج مسرور ع الادماع از هر یک سه اوقیه و اگر در مزاج سفل بسیار و ناسکینی در اعضا باشد و بعرق نباشد بهر منتی
سه اوقیه اضافه نمایند و هرگاه در ازین بسیار داشته باشد از آنچه که با رده حصو صاً عصاره آلو و نخاراتی و امثال آن
هر کدام که میسر آید اضافه کرده جوش نموده صاف نمایند بروزی یا بده درم معز فلوس خیار شنبر مالیده با رصاف
نموده تکلیزم روغن بادام شیرین بران حک اسپ به برشمس با شیر خشک شیرین نموده هرگاه نیاشامند * معلی که
منضج اخلاط سوداویه و محترقه است از هر خلط که باشد و صاف کند و چون ارد ردی و زایل کند ما الشعیر را با جمیع
و وسواس و عرق النسا و نقرس و وجع مفاصل زایل و محلل ملاتا مات است * صفت آن بمعالج تصنی معسوحت
العرطمر عناب سپستان از هر یک یک اوقیه اسطوخودوس یا بوله مطروریون دقیق افتیمون اخرطی از هر یک سه درم
ادویه الیحه کوبیدنی باشد خوکوب نموده رخرده کمانی نیم شب در آب خیسانند و اگر احتیاج صعود بخارات باشد اع
یا سکی درد ماغ باشد امیر رز د معز بادام از هر یک هفت درم تریما وسان گسر جنس صعیر فارسی مریزچوس
از هر یک دو درم و اگر ریاح غلیظه با ضعف در مجاری بول باشد یک اوقیه گل قند آفتابی اضافه نمایند و صبح طبخ
نموده صاف کرده بنوشند * معلی منضج دیگر که منضج و مقطع و مزلق و محلل اخلاط غلیظه است و امراض کبدی
و سوء القنیه را نافع است * صفت آن گل نیلوفر اصل السوس معسر گل مو ح مسرو ع الادماع نرگس گاو زبان عسب الثعلب
بسفایج تصنی معسر افتیمون تخم کرفس تخم راز یانه اسطوخودوس از هر یک ده مثقال گاو زبان تخم مثقال پا عسره تخم
کاسنی تخم رازیانه شکاعی بادآورد از هر یک نکو تخم مثقال مو بر مصفی انجیر زرد از هر یک هفت مثقال تخم کاسنی
تخم کوفته نیم اد خر افسنتین رومی از هر یک یکدرم ادویه را آنچه کوفتنی باشد خوکوب نموده یک صد و بیست و پنج
مثقال آب خالص که خیسانیده ربع آن باقی بماند صاف نموده بنوشند و صبح با آتش ملایم جوش دهند
تا ربع آن نس اندکی بماند صاف نموده نیم گرمی بنوشند * معلی حار مد زاد را رحیض کند و اسقاط
جنین نماید چون با درد زور بدان مداومت نمایند * صفت آن تخم گزر جلبه از هر یک ده درم پوست
خیار شنبر ابهل از هر یک سی درم در یکمن آب خیسانند و صبح با آتش ملایم جوش دهند تا ده یک بماند صاف نموده
دوازده درم شکر داخل کرده نیم گرم بنوشند * معلی مبارک صاحب شفاء الاسقام نوشته که از املای اسهالی است
در اسهال دموی و زحیر و سام صفراوی نافع * صفت آن پوست تخم انجبار بارهنگ مثقال تخم خطمی با پوست
خشخاش از هر یک سه درم عدد ماطه صندل مقاصری از هر یک سه درم مصطکی ربع درم حلبه زرد حب الآس
از هر یک یکدرم زر مصفی سماق مصفی از هر یک ده درم جوشانند صاف نموده تخم ریحان بریان سه درم در آن سوده
کنند و طباشیر سفید یکدرم سوده بر آب پاشند شراب ورد شراب سفرجل حماض دواویه بالمناصفه داخل کرده
تخم بارتنگ و تخم حماض بریان از هر یک نیم درم کف نموده بالای آن بیاشامند * باب المیم مع الفاء *
* فصل در بیان مفرحات و نسخ آنها * بدانکه مفرح بصیغه اسم فاعل با صطلاح اطبا در حقیقت ادویه مرکبه
را گویند یعنی معاجین که با سرآنها اکثر یکنسبت رخواص ادویه آنها باشد از لطافت ارواح غلیظه و تعلیط
رقیقه و تنویر و تسطیع گردانیدن آن و سرور آوردن حرارت غریزیه و انتعاش آنها و زیاده گردانیدن کمیات
مواد آنها و تقویت ارواح ثلثه و دماغیه و آلات آنها و حواس باطنه و قوی گردانیدن و رفع کدورات از آنها و امر تفریح و سرور
بحسب اشخاص مختلف است هر یک را بحسب مراتب فرحی و سروری که بیان آن به تفصیل انشاء الله تعالی آن سمت
پس سزاوار آنست که ادویه مفرحه را هنگام مسهلی و پس تنقیه از اخلاط فاسده و مواد ردیه استعمال نمایند که حدت
تفریحی و سروری پیدا شد بلکه احتمال ضرر است و سزاوار آنکه ترکیب آنها را بحسب حاجت و تقدیر ضرورت

ومناسب حال شخص مزاج او نمایند مثلا هنگامی که بدن ضعیف باشد از غیر قوی مزاج باشد که ترکیب ادویه
حاره بارده بحسب احتیاج نوعی نمایند که بعد از کیفیات آنها گردد و مجتمع گردند در خواص و تصاعد بخار
گرداند را مانند باده که با سرآنها حاصل صفت و صورت و عمه خود باشد و در آنها کیفیتی غالب نباشد مثلا سنبل لؤلؤ
و در صدف و مروارید و لعل و عقیق و امثال اینها و مبالغه بسیار در سحق و تصویل آنها نمایند زیرا که این ادویه لطیفه ادویه
غیر لطیفه مانند شجر حجارین و شجر جرمه و شجر کلوز و شجر کاهر و مانند اینها مفسر برای کسر سورت ادویه لطیفه
و تقویت مزید ابهار و حبس ادویه مفرحه مناسبة آنها گویا بسیار مرد مانند زعفران عنبر و مشک و کافور
مزید بصلاح صاحب امانه نمایند * و باید دانست که استعمال ادویه معطله سود ادر مفرحات حار و تسکین
حیث آنکه تحریک و ثوران می آورند آن را احتوه را احمد و کیفیت رد نه آب صرف مضر باشد مزاحمت مینماید
ارواح و قوی را و باعث تغلظ و تکدر آنها میگردد اند و اینها ضد افعال مذکوره و اتساع بساط و تفریح اند * در بیان
نسخ مفرحات * مفرح که اخراج اخلاط سوداویه و تلطیف و تقطیع نماید و تنقیه دماغ از ابخره و تقویت حواس کند
و سرور و نشاط آورد ... بالعرض و تحلیل ریاح غلیظه کند و قوت مفسر را زیاده گرداند و اساس ترکیب گرم
است در درجه اولی و در خشکی و تری معتدل * صفت اسطوخودوس حب بلسان سلیخه اسارون از هر یک
چهار درم زرنباد درونج مروارید ناسفته بزرگ دانه کهربا مرجان ترسری به تساوی سنبل الطیب قاقله کبار
جند بید ستر از هر یک سه درم ادویه کوفته بیخته با سه چندان ادویه عسل مصفی معجون سازند * مفرح دیگر که
قریب آن است لکن در نفع از برای صفرا و تحلیل سدها و ریاح و عسر البول از آن زیاده است مقوی دماغ سرور بس
و مرطوب و مضر صاحبان صفرا و محرورا المزاجان حیث آنکه گرمی آن در آخر درجه دویم و خشکی آن در اول درجه
دویم است و قوت آن تا مقصد سال باقی میماند شربت آن تا دو درم * صفت آن گل سرخ منزوع الاقماع ده درم
بهمن سرخ عود هندی از هر یک سه درم قرنفل سنبل الطیب مصطکی اسارون زرنب زعفران از هر یک دو درم
بسباسه دارچینی صغار ... از هر یک یک درم ادویه را کوفته بیخته با عسل منزوع الرغوه سه برابر آورده معجون سازند
ادویه نموده * مفرح اعظم معتدل و بهترین مفرحات مواد و معتدل جمیع امزجه و تسکین ... حرارت
روائح جمیع اخلاط نماید و صاف کند و خون رقیق و مقوی حواس و اعضای رئیسه و غیرها و زیاده کند قوه روحانیه
و نواظر ... اعمال کسالت و بلادت و توحش را و فتح را به تحلیل می برد و مقوی اشتها و باه و دافع اقسام کرم
و خفقان و مالیخولیا و وسواس و سرسام و نافع عسر الفعل و تحلیل الفد است و چون اضافه کنند با آن یاقوت
و غیرها احجار را نافع تر می شود نفعش با جوب مخلص است از و با و طاعون آشامیدن و طلا نمودن آن تا روغن
... شمه اینها ... و با طاعون نموده اند که جمعی کثیر بعمود ... جمیع مراتب بی عدیل باشد و مواد اکثر
امراض رب الاعتدال ... ربع صرع و جنون و ضعف دل و توحش نافع ... و مقوی و ... و قوت آن تا حافظ
صحت و بهترین مفرحات است * صفت آن ساعمره باد رنجبویه گل گاو زبان تمول از هر یک ده مثقال تخم سرخ و سفید
از هر یک نیم مثقال لاجورد مغسول طباشیر گل مختوم و حجر یلدل آن گلی که از اصفهان می آورند مصور واست
داخل کرده اند آبریشم خام ... مختوم مشابه نموده زعفران درونج ... بسباسه زرنباد از هر یک سه مثقال فلفل
کابلی ابریشم مقرض صندل سفید اشنه ... دانه هیل از هر یک دو مثقال مرجان مروارید کهربا از هر یک یک
مثقال عود هندی مثقال زر طلا و نقره ناسفته و سرخ از هر یک از مثقال وجمعی برادۀ طلا و نقره استعمال نموده ادویه کوفته
بیخته شکر سفید صد و پنجاه مثقال با آب به شیرین و ریباس و آب سیب شیرین و گلاب و آب انار شیرین و آب

ترشی ترنج و اگر نباشد آب لیمو و آب ریباس از هر یک نیم من و سه مثقال بقوام آورده بعد از آن شربت سازند شربت از یک مثقال تا
دو مثقال با چهار مثقال نبات است * مفرح بارد که آن را مفرح دل گشا نیز گویند خفقان حار و ضعف دل را زایل
کند و نشاط آورد * صفت آن بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک سه درم تودری سفید کابلی پوست اترج پوست ترنج
تخم ابریشم خام مقرض مروارید ناسفته از هر یک دو درم یاقوت بادرنجبویه گل گاوزبان از هر یک ده درم گشنیز
خشک طباشیر سفید از هر یک سه درم تخم کاهو زرشک درونج عقربی از هر یک یک درم عود خام یک مثقال آب انار
آب حماض آب سیب حلو آب ریباس از هر یک ده درم نبات سفید شراب سیب از هر یک یکصد مثقال آنها را با قند سفید
بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته داخل نمایند و در نسخهٔ دیگر که باسم مفرح معتدل مذکور است آورده که زر طلا
ورق نقره مشک خالص از هر یک یک درم عنبر اشهب یک درم داخل کنند و بعد از جمله زر ورق نقره یک درم [illegible]
و نسخهٔ قرابادین الصنایع سوای نسخهٔ مذکور است الا آنکه ورق زر نیم مثقال است و ورق نقره نصف و یک درم و مزاج آن
معتدل در حرارت و برودت و خشک در اواخر درجهٔ اولی و در نسخهٔ دیگر که نیز باسم مفرح معتدل مذکور است نیم
مثقال زر طلا بر اجزای مذکوره زیاده باشد آب حماض و آب اترج و آب زرشک و قند و شراب بنفشه داخل نکرده
بجای آنها همه شراب سیب است بقدر حاجت * مفرح بارد کازرونی منقول از قرابادین الصنایع نافع استسقاء و ضعف
دل را که حادث از حرارت و [illegible] و تشنگی باشد [illegible] باشد * صفت آن گل سرخ
نیلوفر از هر یک ده درم مروارید ناسفته بسد کهربا لسان الثور صندل سرخ صندل سفید طباشیر حب
الکاکنج گشنیز خشک پوست ترنج کافور از هر یک سه درم بهمن سفید بهمن سرخ تخم ترنج مشک [illegible] تخم
بالنگو تخم خرفه مقشر تخم کاهو تخم کاسنی تخم خیار بادرنگ از هر یک دو درم کافور قیصوری نیم مثقال
نبات سفید آب سیب شیرین بقدر ضرورت بقوام آورده ادویه را با آب سیب سرشته این ترکیب بیست و سه جزو است
و وزن آن هفتاد درم و نیم مثقال است و مزاجش سرد در سیم درجه و خشک در آخر یک درجه است * مفرح بارد دیگر
صفت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد عود خام گاوزبان از هر یک دو درم تخم کاسنی گشنیز خشک از هر یک سه درم
صندل سرخ صندل سفید طباشیر از هر یک شش درم ترنج مشک ابریشم ورق گل سرخ از هر یک [illegible] درم درونج
عقربی زعفران از هر یک [illegible] درم بادرنجبویه [illegible] خشخاش سفید گل سفید از هر یک چهار درم کافور
قیصوری یک درم مشک ترکی نیم درم شراب سیب قند بقدر حاجت [illegible] تمام نمایند شربتی یک مثقال
* مفرح بارد حکیم الملک اردستانی نسخه سوء مزاج حار [illegible] و ضعف و خفقان حار * صفت آن تخم کاهو تخم خرفه
مقشر تخم خیزه تخم کدوی شیرین مغز تخم خیار زرشک بیدانه از هر یک یک مثقال تخم حماض صندلین گشنیز
خشک از هر یک دو مثقال طباشیر سفید تخم کاسنی از هر یک دو مثقال و دو دانگ کوفته بیخته بشراب سیب شیرین
سرشته شربتی یک مثقال با ده درم شراب شیرین * مفرح بارد منقول از خط میرزا محمد رحیم حکیم باشی شاه
سلطان حسین والد میرزا محمد باقر حکیم باشی شاه سلیمان قلمی فرموده‌اند که این نسخه را از حکیم [illegible] کرمانی
ملاحظه شده است مفرح خوب است * صفت آن یاقوت رمانی گاوزبان بادرنجبویه ورق گل سرخ گشنیز خشک تخم تودری
سرخ تودری زرد صندل سرخ صندل سفید زعفران از هر یک سه مثقال کهربای شمعی بسد [illegible] عنبر اشهب گل ارمنی
مغسول از هر یک [illegible] مثقال طباشیر [illegible] تخم خرفه مقشر [illegible] دوازده مثقال کوفته
بیخته با [illegible] بقوام آورده [illegible] قلمی فرموده‌اند که [illegible] یاقوت را یک یک مثقال
و نیم [illegible] از هر یک یک مثقال و نیم داخل کرده است * مفرح بارد با نسخهٔ حاری

مفرح مقوی قلب ونافع از برای خفقان حار والتهاب وعطش مفرط * صفت آن * عصارهٔ گل سرخ لیمو عسل مصفی
از هر یک یک درم کشنیز خشک بریان کرده مقشر صندل مقاصری از هر یک سه درم تخم خرفه مقشر دو درم مغز تخم
خیارین مغز تخم کدوی مقشر از هر یک دو درم تخم خشخاش گاوزبان از هر یک یک درم زرشک منقی سه درم مروارید
ناسفته کهربا شمعی از هر یک یک دانگ کوفته بیخته بجلاب شکری بقوام آورده سرشته نگاه دارند شربتی یک مثقال
ودر نسخهٔ دیگر تخم گاوزبان داخل ندارد ودرین کهربا و شمعی از هر یک یک دانگ ونیم است ودر نسخهٔ دیگر صندل
سرخ سه درم وعسل خالص یک دانگ ودر نسخهٔ مسطوره زیاده شده ودرین مروارید وکهربا و شمعی از هر یک سه درم
است ودر نسخهٔ دیگر زرشک ومروارید وکهربا وشمعی از نسخهٔ مذکوره حذف شده ونیم دانگ زعفران یک دانگ
ونیم کافور ونیم ابریشم سرخ زیاده شده ودر نسخهٔ دیگر زعفران وکافور از هر یک یک دانگ ونیم آب سیب
شیرین ونیم سیر شیره عرق بید مشک نابرده درم اضافه نسخهٔ مسطوره شده ودرین تخم خرفه مقشر مغز دو درم
ونیم مروارید وکهربا از هر یک یک دانگ ونیم است ونیم داخل ندارد وبجای جلاب شکری نبات سفید نشاسته درم
است ودر نسخهٔ دیگر زیاده بران یک درم کافور ونیم دانگ زعفران نیم دانگ بر نسخهٔ مسطوره اضافه شده وتخم خیارین
وتخم کدو وکشنیز خشک وصندل داخل ندارد ودرین ورق گل سرخ ربالسوس از هر یک دو درم است واگر یک دانگ
ونیم کافور ونیم دانگ زعفران بمراه شود صواب است واگر با جلاب ساده ماء الرمان مز مز بقوام آورند وادویه را بآن
سرشته بسرشند بهتر است * مفرح بارد دیگر * صفت آن مروارید ناسفته نیم درم کهربای شمعی طباشیر سفید بهمن سفید
گل گاوزبان گل ارمنی از هر یک دو درم عسل خالص نیم درم صندل سفید سه درم بالنگو مقشر تخم ریحان شربتی
یک مثقال * مفرح بارد * مقوی از اسهال از تب حمیات وضعف قلب حار را سودمند بود درجرب است این مفرح
مفرح بارد معمول از حاوی مصری * صفت آن طباشیر سفید بهمن سفید ورق گل سرخ گاوزبان از هر یک دو درم بهمن
سرخ نیم درم کهربا مروارید ناسفته از هر یک یک درم صندل سفید کشنیز خشک از هر یک درم تخم خرفه مقشر سه
درم ورق طلا ورق نقره مصطکی از هر یک نیم درم ابریشم مقرض نیم درم شکر سفید تکمیل عرق بید مشک نیم
من بید انجیر عرق بید مشک بقوام آورند وادویه را بآن سرشته شربتی یک درم تا یک مثقال ودر نسخهٔ دیگر بجای
عرق بید مشک جول مثقال آب ابریشم است وبعضی دو بیست پاره احمر دو درم ورقی یک سر داخل کرده اند * مفرح
بارد دلیمی مرد اند که از رسالهٔ حضرت علامی میر محمد هادی ولد محمد عفر الله له است خفقان وضعف قلب از روی
مزاج حار دفع نماید ادرار نافع ومجرب است * صفت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی از هر یک یک مثقال گل گاوزبان
طباشیر سفید عصارهٔ گل سرخ صندل سفید کشنیز خشک مقشر مغز تخم کدو از هر یک دو مثقال تخم خرفه مقشر
چهار مثقال عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک ربع دانگ زرشک مشیر یک نیم مثقال نبات سفید تکمیل نیم
مثقال گلاب عرق بید مشک از هر یک نیم من وینج مثقال نظر بمکه زیر است مرتب نمایند شربتی از یک درم تا یک
مثقال * مفرح بارد دیگر که خفقان وضعف دل را که از گرمی باشد زائل کند * صفت آن طباشیر سفید دو درم گاوزبان
ده درم سه آمله تازه درم عصارهٔ ورد ورق گل سرخ از هر یک سه درم صندل مقشر صندل مقاصری سه درم بهمن
سفید بهمن سرخ دورنج کشنیز خشک پوست بیرون تخم مروارید ناسفته کهربای شمعی مرجمد بسد سوخته
ابریشم سوخته از هر یک یک درم زعفران بهمن ورم یاقوت چهار دانگ ورق طلا ورق نقره از هر یک یک مثقال آب سیب
ترش چهار درم قند سفید صاف کرده ده تنی تا نیم سیر مقرر مرتب نمایند شربتی از یک درم تا یک مثقال وبعضی در
نسخهٔ مسطوره گل نیلوفر دو درم گل گاوزبان دو درم کافور قیصوری دو دانگ مشک دو دانگ عنبر اشهب چهار دانگ

آب انار بر این مرتب سی مثقال عرق بید مشک عرق گاوزبان از هر یک سه مثقال اضافه نمایند و در نسخهٔ دیگر ورق
ورق طلا دو دانگ ورق نقره سه دانگ است * مفرح بارد به نسخهٔ دیگر * صفت آن طباشیر سفید تخم خرفه گل سرخ
گل گاوزبان از هر یک چهار مثقال مروارید ناسفته سفید کهربای شمعی صندل سفید کشنیز خشک از هر یک دو مثقال
ابریشم مقرض سرخ ورق طلا ورق نقره از هر یک یکمثقال تخم خرفه تخم کاسنی مثقال زرشک منقی
دوازده مثقال کافور قیصوری از هر یک یکمثقال ریوند نیم مثقال بعد از سودن ترکیب نمایند * مفرح بارد دیگر که نافع
است از برای خفقان حار و تب حار * صفت آن به نسخهٔ حاوی تخم مروارید ناسفته سوخته کهربا
گاوزبان گل ارمنی از هر یک ده درم مسک خالص یکدرم ... ده درم کوفته بیخته با شراب سیب شیرین بهم سرشته
مربی اول یکمثقال و در نسخهٔ صاحب اختیارات طباشیر یکدرم داخل دارد و ورق مسک نیم دانگ است و این اصح است
و کلمه انداکدا و بدل آن شراب شکری بهم سرشته و نسخهٔ دیگر آورده که بگلاب بهم سرشته و در نسخهٔ دیگر کشنیز خشک
... صندل سرخ صندل سفید ورق طلا سرخ از هر یک یکدرم و به نسخهٔ صاحب حاوی اضافه نموده شده و مسک و عنبر
داخل ندارد احراز کرده با شراب سیب شیرین سرشته شربتی یکمثقال * مفرح بارد کافوری به نسخهٔ بلانسی
مرة صفرا و امثال صداع و ضعف معده را نافع است * صفت آن گل سرخ طباشیر کهربا کشنیز خشک از هر یک سه درم
مروارید ناسفته یکدرم و نیم گل ... و درم کافور ربع درم کوفته بیخته با آب سیب شیرین یا شراب آن * مفرح
بارد کافوری دیگر بیمارستانی * صفت آن مروارید ناسفته ده درم صندل ... کاسنی ... کابلی هلیله
سیاه گل نیلوفر از هر یک دو درم ... درم طباشیر ... سه درم گل سرخ ... درم ... معمول چهار
دانگ ادویه کوفته بیخته با رب سیب و رب به سفید با گلاب بقوام آورده بهم سرشته شربتی یکمثقال * مفرح بارد
کافوری دیگر نافع از برای ضعف دل و خفقان حار * صفت آن تخم کاهو تخم خرفه تخم ... تخم خیار ... گل
گاوزبان از هر یک ... درم مروارید ناسفته کهربا ... مرطال ... بسد ... از هر یک یکمثقال صندل
سفید در مثقال ... عود ... عقربی ... از هر یک دو درم ... طباشیر ... مرو ...
از هر یک سه درم گل سرخ چهار درم زعفران ... درم کافور قیصوری ... مسک خالص از هر یک ...
کوفته بیخته با شراب ... با شراب ... شربتی یکمثقال * مفرح بارد کافوری آب
... مفرح حار المزاج را نافع ... خفقان حار ... صفت آن ... گل سرخ طباشیر سفید
گل گاوزبان کشنیز خشک ... صندل سفید از هر یک یکدرم ... تخم کاهو و تخم خرفه ... از
هر یک چهار درم و در نسخهٔ دیگر ... تخم خرفه ... درم ... مروارید ناسفته یکدرم کهربا زعفران کافور
قیصوری از هر یک ... درم ... یکدرم ... ریوند ... سه مثقال حل
کرده آب سیب شیرین ... درم بقوام آورده ... * مفرح بارد کافوری دیگر که خفقان
و ضعف دل حار را نافع است * صفت آن طباشیر سفید ... گل سرخ ... کشنیز خشک ... عود ... دوست
... کهربای شمعی مروارید ناسفته گل نیلوفر ... گاوزبان ... از هر یک دو درم ...
چهار دانگ کافور قیصوری ... آمله ... ده درم ... ده درم صندل سفید سه درم زعفران
... ورق طلا دو دانگ مسک خالص دو دانگ ... چهار دانگ آب سیب ... از هر یک سی مثقال عرق
گاوزبان عرق بید مشک از هر یک ... مثقال ... بقوام آورده ادویه را با آن بهم سرشته شربتی
یکدرم * مفرح کافوری لطیف ... دل ... و خفقان که از گرمی بود مردم دارد را ...

مزاج گرم را عظیم نافع بود * صفت آن مروارید ناسفته بسد مرجان زهر مهره ورق گل سرخ کشنیز خشک ابریشم
مقرض از هر یک سه درم عود هندی کهربا گاوزبان گیلانی از هر یک دو درم صندل سفید مصطکی یکدرم طباشیر
سفید حماض دو درم یاقوت رمانی دو دانگ عنبر نیم ورق نقره عنبر اشهب از هر یک نیم درم سادج هندی
چهار دانگ کافور قیصوری یکدانگ اجزا را کوفته بیخته جواهر را اصلا به نموده با شربت سکر سفید صاف کرده قوام
آورده سرشته و هنگام حاجت یک مثقال آن را با سه درم شراب سیب بیاشامند * مفرح کافوری به صفت حاوی
معنبر مفرح و مقوی قلب است هرگاه بوده باشد مزاج قلب و جمیع بدن حار * صفت آن تخم گل سرخ طباشیر
سفید از هر یک سه درم کشنیز خشک یکدرم کهربا مروارید ناسفته از هر یک نیم درم کافور قیصوری یکدانگ
کوفته بیخته به شراب سیب سرشته شربتی یکدرم با سکنجبین * مفرح بارد کافوری منقول از خط بعضی
فضلا * صفت آن مروارید ناسفته مرجان احمر مرجان ابیض صندل سفید تخم خرفه گاوزبان از هر یک سه درم
تخم سرخ صندل سرخ بادرنجبویه گل سرخ تخم کدو تخم کاسنی گل نیلوفر تخم خیار ابریشم مقرض سرطان
بحری از هر یک دو درم لعل بدخشی زرنب طباشیر سفید عود هندی خام زبرجد حبشی از هر یک یکدرم یاقوت
کبود یاقوت زرد عقیق یمنی از هر یک نیم درم یاقوت عنبر اشهب از هر یک دو دانگ تخم ... چهار دانگ کافور
ریاحی یکدانگ ورق طلا ورق نقره از هر یک نیم عدد شراب سیب شراب حماض شراب سیب از هر یک نیم درم شراب
ریباس بیست درم سکر طبرزد یکصد درم آب لیمو پانزده درم عرق گاوزبان یک اسار گلاب سه اسار علی الرسم
مرتب نمایند شربتی یک مثقال * مفرح ملاطوطوس این مفرح از رومیان است و آزموده به ثابت و عمل آن
تریاق رومی هیات دهند از مضرت سموم و مالیخولیا و وسواس و خفقان و فالج و لقوه و جمیع امراض دماغی را
نافع بود و جذام و ضیق النفس و درد ... مفاصل و نقرس و اوجاع ... سود مند بود و بواسیر را دور کند و رنگ
کرده و مثانه را بریزاند و بوی ... زایل کند و نشاط آورد و عمر را زیاده کند و دیگر منافع دارد * صفت آن زرنب زرنباد درونج
گل سرخ کشنیز خشک گاوزبان بوزیدان درونج زرد بوزیدان سفید بوزیدان سرخ بهمن از هر یک ... حب الغار مصطکی رومی
دارچینی ... عود هندی کبابه چینی مرمکی ... ابریشم مقرض از هر یک ... آب ...
[illegible] از هر یک سه رطل گلاب یک رطل ... پس از ... عرق ...
... عرق را با یک رطل عسل ... قوام آورده اجزا کوفته بیخته ...
* اجزا این است صندل سفید عود هندی ... از هر یک نیم مثقال ... صمغ عربی دارچینی از هر یک
نیم مثقال مروارید ناسفته مرجان کهربا یاقوت سرخ از هر یک ... مثقال ورق نقره زعفران عنبر اشهب از هر یک
دو مثقال ورق طلا مشک خالص ابریشم مقرض از هر یک یک مثقال اجزا کوفته بیخته ... تعمل و نبات
قوام آورده سرشته و بعد از چهل روز شربتی دو درم * مفرح جالینوس عصب را قوت کند و او غمگینی ...
و دل و دماغ و اعضا را قوت دهد و شهوت جماع زیاده کند و رنگ چهره را صاف سازد و حرارت غریزی را زیاده کند ...
آورد و در ... * صفت آن مروارید ناسفته بسد ... از هر یک یکدرم تخم
کاکنج ... صمغ عربی کثیرا از هر یک نیم درم ... مصطکی رومی گاوزبان ...
... صندل سفید زرآوند ... از هر یک یک مثقال اجزا کوفته بیخته ... عسل صاف کرده
سرشته و هنگام خواب ... آب گرم میل نمایند * مفرح دیگر مقوی
دل و دماغ باشد ... * صفت آن ...

دانهٔ هیل کبار بسباسه فلفل هندی لسان العصافیر درونج بادرنجبویه مصطکی رومی گل گاوزبان خولنجان بهمن سرخ
مروارید ناسفته صندل سفید زرآوند مدحرج سلیخه ورق گل سرخ یاقوت رمانی بهمنین از هر یک دو درم بسباسه
سه درم پوست ترنج سه درم پوست فلفل تکدرم عنبر اشهب مشک از هر یک تکدرم زعفران دو درم شکر و نبات عسل
نبات سه وزن ادویه اجزا کوفته بیخته بشیره سیب معمول سرشند شربتی دو درم * مفرح حار بنسخهٔ حاوی صغیر
نافع از برای خفقان و ضعف قلب دارد * صنعت آن گاوزبان درونج عقربی از هر یک سی درم زرنباد سه درم کوفته بیخته
بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از آن یک مثقال * مفرح حار بنسخهٔ احمد آبادی که خفقان سرد و ضعف دل
را سود دارد * صنعت آن گاوزبان بادرنجبویه بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک شش درم آمله در شیر تازه
حمل کرده بریان نموده شش درم تخم فرنجمشک شش درم عود قماری ده درم تخم مروارید ناسفته از هر یک
یک مثقال زعفران یک تکدرم دارفلفل بسد کهربا زرنب کشنیز خشک از هر یک دو درم کبابه چینی سه درم ورق گل سرخ
صندل مقاصیری از هر یک پنج درم عسل املیلج چهار بلیس یاقوت رمانی ورق نقره هلیله از هر یک پنج درم زرنباد
سه درم درونج تکدرم دارچینی دو درم مویز منقی بیست عدد نیم کوفته و کهربا و بسد مروارید و جوز
در روی سنگ سماق صلایه کرده و باقی ادویه کوفته بیخته مویز منقی را در آب بدهند با شیرا سرد و با قند سفید قوام
آورند عسل و هلیله را در آن داخل کنند و ادویه را بقوام آن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه
استعمال کنند شربتی یک مثقال در نسخهٔ دیگر آمله بریان ده مثقال است و در نسخهٔ دیگر بجای یاقوت زرد یاقوت
رمانی است و بجای ورق نقره هلیله ورق طلا هلیله و وزن آمله ده درم و وزن قند شش ا ست و نسخهٔ اول اصح
است و در نسخهٔ صاحب سراج الطعام بجای بادرنجبویه بالنگو است و گفته که چهار مثقال شش و چهار درم است
و شکر تکمله بیست و سه درم و یک و شیر شش سه صد و ستاد و چهار درم است این ترکیب نیست و نیم جزو است
تمر از مویز منقی زیاد و وزن این نیست و پنج جزو است که تکمله بیست و به درم مسوی مزاج گرم در آخر درجه اول و
خشک است در اول درجه باشد * مفرح حار معمول ارزانی دهلوی * صنعت آن کهربا شش درم زعفران سه درم لسان
الثور ده درم آمله منقی شش درم بادرنجبویه هفت درم سادج هندی چهار درم تخم بالنگو شش درم ورق گل سرخ
ده درم زرنباد سه درم مشک خالص تکدرم درونج عقربی دو درم عنبر اشهب دو مثقال اسطوخودوس دو درم دارچینی
چهار درم حجر ارمنی مغسول یاقوت رمانی از هر یک تکدرم بهمن دو درم مروارید ناسفته شش درم سنبل الطیب
ملیسه قبل نرناه؟ از هر یک تکدرم مرجان سه درم اجزا کوفته بیخته بعسل بسرشند این نسخه شش و نیم جزو
است و وزن اجزا تکمله و دو درم است مزاج گرم در وسط درجه اول و خشک است در وسط درجه باشد * به نسخه
دیگر درونج عقربی گاوزبان زرنباد از هر یک شش درم بادرنجبویه سه درم کوفته بیخته بشراب سیب سرشند
بسرشند و بعضی گفته اند که بعسل بسرشند و قومی مرد ورا آورده اند و بعضی گفته اند که اول بسرشند بشراب سیب
مثل ادویه بسرشند و بعد از آن بعسل مصفی در روزن ادویه سرشتی یک مثقال این نسخه چهار جزو است و وزن اجزا
شصت و تکدرم است و مزاج گرم در آخر درجه دوم و خشک است در تکدرجه * مفرح حار دیگر خفقان و ضعف دل را
که از سردی باشد ببرد * صنعت آن پوست اترج بادرنجبویه عیدانه گل سرخ تخم حماض از هر یک سه درم بهمن سرخ
بهمن سفید از هر یک دو درم و تخم زعفران دو درم دارچینی تکدرم و تخم کرفس تکدرم مشک خالص یک مثقال
روغن بادام شیرین پنج مثقال نبات سفید برنجی سفید از هر یک بیست نبات و برنجی را در گلاب حل سازند
و بقوام آورند و ادویه را کوفته بیخته بآب بسرشند شربتی یک مثقال * مفرح حار بالنسخهٔ حکیم معصوم شیرازی

موتـدل را که از سردی باشد سر دهاز در مزاج تر است بود * صنعت آن ریباد در روغن عقربی گاو زبان از هر یک
یک درم چهل تا میو مالنه کبار مرند یاد زیتو نفاره ریلد. وددوم مریقل زنجبیل از هر یک یک درم اسد تمیس
مرح بهمن سپید از هر یک سه درم مروارید ناسفته ربلسیرمانه نومری از هر یک دو درم مسل خالص عسر ادمب
از هر یک بمدرم ورق طلا محلول. و آنگه امر اصلاً یه کوده بای ادویه را کوفته بیخته بر شد باشد ورب ادویه
عیل مصفی بحر سد سرسی یک مثقال * معرح حار بانع از برای سرد مزاج بارد دلب و ضعف دلب ار برود ت
وحفقان بارد * صنعت آن مصطکی عود هندی دارچینی مرنقل یک شقاقل الطیب جوز بوا کبابه حمی مالله
کبار دانه هیل پوست اترج از هر یک یک مثقال مسل خالص حماردا آنکه کوفته بیخته تربیت سرین و ربا
امال سرین و آب کیل یک رجاحب مرسیه معجون بارند * معرح حار بانع از برای ضعف دلب وخفقان حادث از سرد
مزاج بارد ساذج وحادث از خلط بارد * صنعت آن کهربای شمعی حجد بید مهر از هر یک یک درم پوست اترج سه درم
زنجبیل چهار درم کوفته بیخته شراب سیب مرسیه معجون سازند * معرح حار به نسخه دیگر * صنعت آن
مریقل حولنجان بسباسه دانه کبار لسه کل مریقل گاوزبان زنجبیل مصطکی ورد گل سرخ مروارید ناسفته زعفران
پوست اترج از هر یک سه درم مرنقد چهار درم جوز بوا بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب جوزة الثعلب با ومیلج
دربج مسک از هر یک سه درم بسد کهربا از هر یک یک درم یاقوت کبود درب یعره مسک خالص از هر یک نیم درم سعد کوفی
دو درم زنجبیل مصفی نکمی عسل مصفی بید رجاحب یک سیر زرنب بارند شربتی یک درم واگر خواهند زرد
درعو نکند اربکه مزاج گرد خوب است * معرح حار معمول از برای دمن بهمنی حمی خفقان و مالیخولیا
ووحشت و بهوت معده و استما و صمیر طعام نافع و موی را سیاه دارد ورنگ رخسار را نیکو گرداند * صنعت آن
بادرنجبویه تسرو اترج مریقل مرید زعفران مصطکی جوزبوا دانه کبار و مسک بیک بعثمان رساند در روغن بخر
زنجبیل با لمونه از هر یک دو جزو مسک عسر نصف جزو ملله کابلی سیب عدد آمله می علدد آب سرد ورا
دریمه رطل آب تر باسد با آب نوزد وعسل تمام معقدار ان عسل رامیه برابر ادویه کوده بمر مسلط شربتی از
یک درم تا دو درم است وابن نسخه انفع از زربد او است جهت مرطوبین و ممرودین این نسخه بهتر است و
مزاجس گرم وخشک در اول درجه سوم * معرح کبیر المنافع جهت امراض بارده هو بعمر مرجان که با بلدو جوهر
معوب وتقویت اعضای رئیسه و دفع مدلمات نافع است گر بدر سموم رخصت دردد ربح وبوسن بلد و سال بای است
وبرنس یک مثقال * صنعت آن اسطوخودوس الطیب بارسک زنجبیل بالمونه مرید مریقل ازرحیمی سنبل الطیب
از هر یک نصف اجزا مصطکی زعفران از یک و رب ربع اجزا با عسل بعرسند * معرح دلکشای بارد جهت دل
ووسواس وخفقان را زائل کند و دل را قوت دهد ونشاط تمام آورد * صنعت آن مروارید ناسفته سه درم یمانه
کهربای شمعی از هر یک یک درم لعل بدخشی یک مثقال یاقوت زرد بمر مثقال نسب مربقل از هر یک یک درم
بهمن سفید دو درم کبابه حمی بهمن سرخ از هر یک یک درم رونباد بهدرم نمر بادرنجبویه سه درم بادرنج
هندی یک درم ورد عربی نیم مثقال پوست نمر ورد نیمه سه درم پوست اترج سه درم گاوزبان یک درم صندل لو
سرخ صندل سفید از هر یک سه درم کشنیز خشک دو درم ورق طلا ورق نقره از هر یک نیم سیر گل و ور گل سرخ سه درم
دارچینی یک درم آمله منقی یک درم عصاره زرشک ده درم طباشیر دو درم تخم خرفه یه درم طباشیر
مقشر دو درم عود هندی خام یک مثقال کافور قیصوری نیم درم زعفران دانگی عنبر اشهب نیم سیر الهیله ترکی
یک انگ و نیم شراب حماض ... شراب سیب شراب اسفناج چهل مثقال شراب ... اسفناجی بهمت ممثال ادویه را

کوفته بیخته در امرود املاح کرده با شربت مذکوره سرشته شربتی یک درم این ترکیب می رحمانی زیرا است و وزن
له راست و بیست درم است مزاج سرد است در اول رحمانی اول رحیل است دروبیا در رحمة دو بهر * مفرح دلگشای حار
ملطان وضعف دل را که از سردی بود سود دارد * صنعت آن پوست ترنج گل سرخ بادرنجبویه گل گاوزبان مغز تخم
خیارین از هر یک شش درم بهمنین از هر یک دو درم و تخم ملنگ سیاه مغز بادام مقشر سفید کنجد مقشر از
هر یک سه درم زعفران دو درم دارچینی سه درم و تخم کرفس یک درم مشک یک مثقال روغن بادام تلخ نیم
نبات سفید برابر جمیع از هر یک بیست مثقال و نبات را در گلاب حل سازند و بقوام آورند و داروها کوفته بیخته در آن
بسرشند * مفرح دلگشای بارد طباشیر بهمنین گل سرخ تخم کاهو مروارید ناسفته از هر یک یک مثقال صندل
سفید کشنیز خشک از هر یک دو درم تخم خرفه سه درم زرشک بیست یک درم ورق طلا محلول ورق نقره محلول از
هر یک نیم درم پوست بیرون پسته یک درم نبات سفید تکمیس آب ترنج حمل مثقال طرزش معهود معجون سازند
* مفرح دلگشای موسائی بالبلف حکیم عرب الله بواسطه تفریح و بساط و رفع وسواس و مالیخولیا و ضعف دل و امراض
سودایی را سود دارد و خفقان و غشی را برطرف کند و فایده تمام دارد * صنعت آن یاقوت رمانی لعل بدخشانی
مروارید بحری ناسفته کهربای شمعی بسد فیروزه نیشابوری لاجورد مغسول از هر یک دو درم ورق طلا
نیم درم ورق نقره یک درم مشک یک درم عنبر اشهب صندل سفید عود هندی قرنفل فاقله کبار جدوار خطائی
دارچینی فاقله صغار زرنباد درونج سادج هندی سنبل مصری اسطوخودوس بادرنجبویه تخم ریحان درونج عقربی کشنیز
هلیله اسطوخودوس عود الصلیب حاشا ترک ریحان موسائی کابلی کبابه چینی حب بلسان آمله منقی پوست
هلیله کابلی سعد کوفی سنبل الطیب بادرنجبویه ابریشم مقرض از هر یک دو درم زعفران نیم درم راسن حب الصنوبر
مصطکی ثعلب مصری درونج عقربی تودری بهمن سفید بهمن سرخ گاوزبان گیلانی مغز [illegible] مغز پسته
از هر یک سه درم آب سیب شیرین آب انار شیرین آب به آب امرود از هر یک رطلی نبات برابر همه اجزای ادویه کوفته بیخته
عسل مصفی کف گرفته دو وزن مجموع اجزا آب فواکه مذکوره را با عسل بقوام آورند سرد نموده ادویه را بدستور داخل
کرده خوب در هم سرشته و شب در تابیل گذارند تا سرد گردد بعد از آن در ظرف طلا یا نقره یا چینی کرده سر ظرف را
محکم کنند و تا بعد چهل یوم در میان جو بگذارند تا نضج رسد و قیاس بر آن تا شش گردد و بعد از آن دو درم مثل
فرماسند را زعقب آن مانند گلاب یا چای بنوشند که اساس عجب روی خواهد نمود و بساط و امرد سب خواهند داد
والله اعلم * مفرح رشیدی خوشحالی و شگفتگی تمام آورد * صنعت آن لعل بساسه از هر یک نیم مثقال زعفران
نه مثقال در واعطرده یک مثقال نبات سفید سه پانزده مثقال ولد در گلاب حل کنند و بقوام آورند و داروها کوفته بیخته
در سرشته * مفرح رشیدی اخری از اول * صنعت آن لعل بدخشی یاقوت رمانی مروارید ناسفته از هر یک نیم مثقال
زعفران سادج هندی اسطوخودوس کرفس قرنفل پوست ترنج از هر یک یک مثقال گاوزبان هفت
مثقال بادرنجبویه بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب از هر یک دو مثقال مشک ترکی نیم مثقال ورق طلا ورق نقره
محلول از هر یک سه پانزده عدد ابریشم مقرض عنبر اشهب از هر یک یک مثقال زاید الفکر یا ترده مثقال نبات سفید
عسل مصفی از هر دو سه وزن ادویه در گلاب بگدازند و بقوام آورند و داروها کوفته بیخته علی الرسم با آن بسرشند
شربتی یک مثقال * مفرح سود خفقان و ضعف دل را که از گرمی باشد زایل کند * صنعت آن طباشیر دو درم گاوزبان
ده درم سه آمله پرورده [illegible] درم عصاره زرشک [illegible] صندلین سه درم بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک دو
درم ورد گل سرخ [illegible] درونج عقربی دو درم کشنیز خشک پوست بیرون پسته مروارید ناسفته زعفران کهربای

مروارید ناسفته از هر یک دو درم یاقوت چهار دانگ ورق طلا ورق نقره از هر یک یک مثقال آب سیب ترش چهل
درم آب حماض سه صافی کرده در من قوام آورند داروها بدان سرشته شربتی یکدرم این نسخه مورده حرر است
ورق آن بصر و درم مزاج سرد است و بیک درجه و اول خشک است در اواخر درجهٔ اول * مفرح سرد دیگر خفقان
وضعف دل گرم را سود مند بود * صنعت آن طباشیر سفید تخم سفید ورق گل سرخ گاوزبان از هر یک چهار درم
بهمن سرخ سفید کهربا مروارید ناسفته از هر یک یکدرم صندل سفید کشنیز خشک از هر یک دو درم تخم لونج مقشر
درم زرشک سه دانه در ازده درم ورق طلا ورق نقره از هر یک نیم درم نوشته سرون نسخه یکدرم سه مفید نگین عرق
بید مشک نسرین بید را با عرق قوام آورند داروها سرشته شربتی یک درم با یک مثقال این نسخه بابرده
حرر است بعد رفع عرق آن حمل و بس درم مزاج سرد است در یک درجه وخشک است در آخر یکدرجه * مفرح
سرد دیگر خفقان را سود دارد * صنعت آن مروارید ناسفته کهربا بسد سوخته گاوزبان گل ارمنی از هر یک دو درم
طباشیر سفید یکدرم مشک ترکی یک دانگ سه سفید ده درم اجزا کوفته بیخته بگلاب سرشته شربتی یکدرم این
نسخه مسن حرر است با سه ورق آب بست و یکدرم و نیم دانگ مزاج سرد است در درجهٔ اول خشک در یکدرجه
و نیم * مفرح شوستری از حکمای فرس و شیخ داود گفته که ترکیب مشهورهٔ شیخ است که برای عصفور بالدهم
نموده و مفرح و مقوی و مضاری است بالخاصیه بارواح و نافع است مطلق امور حد را در مرو وضعیکه اعاده ممکن برای
ساقطه را از را حکنه نقصان باشد بلند نمی نما و نمیشل بالا رفتن اسهال جهت خفقان و رعشه و استسقاء و بیان
و مرو نصره و بر انگیختن باه نافع و ساکن نمودن درد نقرس و مفاصل او معتدل است و گویند گرم است در اول و بافته اند
در دوم ر حموی * صنعت آن زرنباد بهمن سرخ و سفید درونج با درنجبویه از هر یک دو مثقال ترنجبیل
مثال رح عود قماری از هر یک سه مثقال نعاع خشک موسیر دار چینی کبابه مسرحود و ورق نقره محلول کهربا
زعفران از هر یک دو مثقال بسباسه یاقوت احمر از هر یک سه مثقال ر بعد از تحقیق بلیع ادویه عنبر مفید بی راد در
مساد سه مثال بدین موجب از گلاب و عرق بید مشک و آب سیب و آب مر زنجوش و آب گاوزبان از هر یک مابرده
مثال در فصل بهار بلک سب سنجا باشد و در زمستان دو سب زد و نصف رسیده مثال عسل کف گرفته که سه ورق
ادویه است بورب را آورد لعد از آن و نصف و سیاه مثقال سرماره دو سله را عرز د عسل دمیده ستور باعثر
عمل که نصف و نیم مثقال باشد با روغن بسته بادام بخوشاند تا منعقد گردد و بعد از آن از سر آتش برد
آورده ادویه را اضافه نمایند و باز بر آتش گذاشته اندکی بجوشانند و یک شب در زمین نگذارند اگر در ر
دیگر متشابه نمایند که آتش با او مصب بار بگذارند تا بلو می که بحرس نمانده سحاو بر طرف شود انگاه ادویه
معدنی که نقره و کهربا و یاقوت است اضافه کنند و شیخ مولف نسخه سفرمایند که اگر باد زهر معدنی باشد
دو مثقال را گرچه وانی باشد در داره مراط در گلاب حل نموده نسخه نمایند یکدرم او در نساء و کسیست برابری
یا نکمی حمر مسکنه با وجود سلامت جسن و صحت اد زال و بد رسیر نمس با دو مثقال است و در بس با سیب مال
بای است جهت حفظ صحت باشتیاول نمایند و جهت قوت باه سب و بجهت سموم با آب را زیانه و جهت خفقان
با عرق گاوزبان * مفرح شامی معتدل ضعف دل و سستی و تپ همه بدن را نافع است خوب است و نشاط و رنگینگی
تمام بخشد و دیگر نفع ها دارد * صنعت آن بادرنجبویه بادرنگ ابی یکدرم جدوار و حب حطائی زعفران ابریشم مقرض
از هر یک سه درم باد رنجبویه مقشر درم لعل لاجورد نسفته از هر کدام دو دانگ و درم یاقوت مروارید ناسفته از هر یک سه
درم صندل سه گاوزبان گیلانی گل گاوزبان از هر یک نیم درم د رونج عقربی سر آمله سمی زرنباد طباشیر سفید

وشدوب باد ورا مل کسند بروی را سنا رحدام و هوس رطبه دارند عصر ارادت سرو صکن جو صفا مل و من السما
ولرس حالا حسن و بایع اسا ا و مصلح ارحام راس سعد و مسقی اخلاط لرحه است وبا لجمله افعال آن عجیب
است خصوصا برای سرور و تفریح اعصر بحد رواخلاط عمل و اس مرکب گرم در درجهٔ دو م وحشک است در درجهٔ
اول هرد من باصم یال تا تی مثقال و بدوس آن یک مثقال * صفت آن دارند دارچینی ابارون ارهر یک بیست مثقال
بادرنجبویه کبابه قاقله صغار برگ گاوزبان زرنب درونج نعمان مرزنجوش فوتنج تمام زنجبیل بادرنجبویه ارهر یک
باترده مثقال ادویه کوفته بوزن جمیع گلاب عرق بید بجوشانند و در سفید بریانند پس نگیرند مروارید ناسفته
جند سرطان کهربا ارهر یک سی مثقال زر طلا ورق نقره محلول مسک خالص عنبر اشهب عود هندی جام عرق
ارهر یک ده مثقال کوفته در وا بلند نگدارند و اد و به مطوره و ابرای آن عرق کسند یا تمام عرق برآید پس قابله را
نیز با سه در آب ملا تم کدازند نگیرند شراب سیب شیرین شراب انار شیرین شراب ریباس و عسل ارهر یک نیم رطل
و در آتش ملایم بگدارند وادویه مطوراند ال اندال برابه بیکاسند تا منعقد گردد و عرق تمام شود پس از آتش
فرود آرند و صندل سرخ ورد ارهر یک نیم مثقال زعفران ربع مثقال ارهر یک چهار مثقال زعفران جدا ... یک مثقال
سایند و با آن مفرح نمود و در طرف طلا یا نقره یا چینی نگاه دارند و بوسیده که زعفران و گاوزبان را نکوبند * مفرح لما
دیگر اسم داروها کی که در زمستان در ربیع باشد اول و سکه در مزاج گرمی باشد و دیگر است برای حرارت و
مسکن فساد صفرا و خرب لب و طاعون و دارا مجرب است و جهت تفریح او ... بیکر است و آن دیگر است در درجهٔ دوم
وحشک در درجهٔ اول مقدار شربت ازان یک مثقال و خوردن آن با شربت سیب یا ماء الهند * صفت آن صندل فرید
هم آن زرشک سعی گشنیز خشک گل سرخ سرو ح الاسماع ارهر یک شش مثقال عود هندی جام عرق نعناع
خشک مرزنجوش ارهر یک ده مثقال ادویه را در کوبیده در شب ورق تمام ادویه ... مرکه مقطر بجدا سایند و سایر
پس تقطیر نمایند بر روی این ادویه کهربا مروارید ناسفته برگ دانه ورق نقره ارهر یک شش مثقال زرد سرطان
کهربا کد کید راست ارهر یک چهار مثقال عنبر و مصطکی سعد کوفی ارهر یک دو مثقال که نمار نرم کوفته بیخته باشند
پس این آب مقطر را با سه رطل نبات سفید بقوام آورند و از آتش برگرفته دارچینی آمله مغز توت ململه کابلی
طین مختوم تخم رحله ارهر یک نیم مثقال طباشیر سفید سه مثقال کافور خالص یک مثقال نرم سوده بدان بیکو
سامیزند و در طرف نقره یا چینی نگاه دارند و مواضب بعض ... استعمال نمایند * مفرح ماء الحرارت
یا فع از برای خفقان و صعف حادث ارحرودت و از سوء مزاج سر اوی و توحش و وسواس را در رکند و عمر را زائل گرداند
و تفریح و نشاط آورد * صفت آن بادرنجبویه گاوزبان تخم فرنجمشک تخم سرخ تخم سعد ارهر یک نیم درم
دارچینی گشنیز خشک طباشیر سفید کهربا سبد عود هندی ابریشم خام مروارید ناسفته ارهر یک دو درم
زعفران یک مثقال و نیم ودرم زرنباد درونج ارهر یک سه درم ورق طلا ورق نقره بادروج رمانی مسک تبتی خالص
ارهر یک نیم مثقال زرنب دو درم کما نه حسنی قاقله ارهر یک سه درم آمله مغز در شراب خیسانیده در سایه
خشک کرده نیست درم گل سرخ نیل کرده بیست درم صندل سفید سه درم جوهر را ملائم کسند با جوب نسانوبه
ورق طلا و نقره را داخل نمایند باقی ادویه را کوفته بیخته نگیرند عسل اململه کابلی مربی نصف رطل جلا بیکه
بقوام عسل آورده باشند و زان جلاب آب سیب و گلاب داخل کرده ادویه را بآن بسرشند و در طرف چینی محافظت
نمایند و شربتی ازان یک مثقال با در مثقال ال ... شربت لا ... مفرح ... ی است که نام مفرح یا قوتی
ماء الحرارت ذکر کرده زان جمله مفرح معمول ارا حمارات است بسیار * مفرح ماء الحرارت احرار و مفرح بعل

* صفت آن برنه مزید دارچینی سنبل الطیب قرنفل درونج از هر یک ده درم کبابه چینی فاوله از هر یک
شش درم بادرنجبویه عود هندی اسارون ساذج هندی از هر یک دو درم زعفران مصطکی از هر یک یک مثقال عنبر اشهب
یک مثقال مشک خالص نیم مثقال ورق الذهب چهار مثقال آمله مربی در آب مربی سرخ خیسانیده بیرون کرده باریده
درم ادویه را کوفته بیخته بعسل فلفله مربا بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو درم * مفرح مالیخولیا و وحش
را نافع باشد و دل را قوت دهد و نشاط آورد * صفت آن ورق گل سرخ سعد کوفی قرنفل از هر یک شش درم بسباسه
پوست ترنج برنه تخم فرنجمشک از هر یک سه درم مشک دانگی کوفته بیخته بشراب سیب معجون سازند * مفرح
محمود دل را قوت دهد و توحش و مالیخولیا را سود مند بود * صفت آن بهمن کهربا مروارید ناسفته فرنجمشک
یک سیر ابریشم آمله مقشر از هر یک سه درم ابریشم خام بادرنجبویه لسان الثور از هر یک سه درم و نیم مشک
خالص یک درم اجزا کوفته بیخته با شربت افتیمون بسرشند شربتی سه درم * مفرح مسمی به نسخه حکیم معصوم
در تقویت و نشاط و دفع غم بطرب المجالس است * صفت آن برنه گاوزبان بادرنجبویه ورق گل سرخ از هر یک پنج مثقال
خولنجان کبابه چینی قرنفل سنبل الطیب فاوله کبار و صغار جوز بوا تخم فرنجمشک مصطکی رومی پوست زرد ترنج
لسان العصافیر اسه از هر یک چهار مثقال ساذج هندی سعد کوفی زرنباد دارفلفل مروارید ناسفته لعل بدخشی
یاقوت رمانی کهربا مرجان جدوار خطایی از هر یک دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال مشک خالص دو دانگ
زعفران سه درم ورق طلا دو دانگ ورق نقره یک مثقال اجزا را بدستور معمول کوفته بعد از سحق تامه سه چند آن عسل
و نبات بسرشند شربتی یک درم تا یک درم و نیم * مفرح مسمی به نسخه شفائی دل و جگر و دماغ را قوت دهد و منی بیفزاید
و اشتهای طعام آورد و در حمیات مزمنه بکار برند * صفت آن برنه گاوزبان بادرنجبویه ورق گل سرخ از هر یک شش درم
خولنجان کبابه چینی قرنفل سنبل الطیب فلفل جوز بوا تخم فرنجمشک مصطکی پوست ترنج لسان العصافیر
بسباسه از هر یک سه درم اسه چهار درم مروارید ناسفته ساذج هندی سعد کوفی عنبر اشهب از هر یک دو درم زنجبیل
دارفلفل از هر یک یک درم حصیة الثعلب ده درم مشک زر مخلول ثمره از هر یک یک درم لعل کهربا بسد
از هر یک یک درم جواهر طرسی مثقال با عسل دو وزن ادویه معجون سازند جهت زمستان است * مفرح مسمی به نسخه
آن مرحوم جهت تقویت دماغ و جگر و معده و رفع درد کرده و ماسکه نافع و منی بیفزاید و اشتهای طعام آورد * صفت آن
ورق برنه که ترک فرنجمشک است گاوزبان بادرنجبویه برنده ورق گل سرخ از هر یک شش درم خولنجان کبابه قرنفل
جوز الطیب فاوله کبار و صغار تخم ترنج پسته پوست زرد ترنج حصیة الثعلب مصری لسان العصافیر بسباسه
از هر یک سه درم سنبل الطیب اسه عنبر اشهب مروارید ناسفته از هر یک دو درم زنجبیل دارفلفل ورق گل سفید
که بفارسی گل مشکی و بهندی سیوتی نامند لعل بدخشی کهربا بسد از هر یک یک درم مشک سیمی ورق طلا ورق نقره از
هر یک نیم مثقال ادویه کوفته بیخته بوزن بادام بهمن دو درم جزو سوده با سه رب ادویه عسل بقوام آورند * مفرح
دیگر مرتب المفرح است بدان * صفت آن برنه بسباسه خولنجان فاوله کبار اسه ورق برنه که ترک فرنجمشک است
که بهندی رام تلسی نامند گاوزبان زنجبیل پوست زرد ترنج زعفران مصطکی ورق گل سرخ مروارید ناسفته از هر یک سه
درم برنه چهار درم جوز الطیب سنبل الطیب بهمن سرخ بهمن سفید حصیة الثعلب بادرنجبویه مشک لعل بدخشی
بسد کهربا عاقرقرحا از هر یک یک درم عنبر اشهب سعد کوفی از هر یک دو درم مشک ترکی یاقوت کبود از هر یک نیم درم
ورق طلا ورق نقره از هر یک نیم مثقال جواهر طرسی مثقال الی الرسم سه وزن ادویه عسل خالص مصفی با عسل و نبات
بالمناصفه بسرشند شربتی یک مثقال جاحب * مفرح مسمی بفاخر و مسمی از مجربات حکیم علی است * صفت آن دارچینی

بهمنين لسان الثور از هر يك نه مثقال [illegible] عنبر اشهب از هر يك دو مثقال مصطكي زعفران
بهمنان از هر يك نيم مثقال [illegible] بعد از حل عسل شده و زر ادويه اگر خواهند بدل
[illegible] مي كنند وعلى الزعم معجون ساز نه شربتي يك مثقال * مفرح معتدل منقول از
حاوي صغير ابن الملك * صفت آن مرواريد [illegible] از هر يك [illegible] درم [illegible] درم كهرباي
شمعي [illegible] از هر يك [illegible] درم صندل سرخ صندل سفيد سادج هندي [illegible] تخم بالنگو بادرنجبويه
گل [illegible] گل ارمني معمول [illegible] از هر يك چهار درم درونج عقربي [illegible] درم گل سرخ [illegible] درم
طباشير سفيد [illegible] درم [illegible] درم كافور قيصوري يك درم عنبر اشهب يك درم و [illegible] دو دانگ عود
هندي ده [illegible] زعفران [illegible] درم اجزا را كوفته بيخته با شراب سيب [illegible] ادويه [illegible] تركيب نمايند
* مفرح معتدل ديگر جهت ضعف دل را نافع بود و وسواس را زائل كند و نشاط آورد [illegible] در شرح موجز گفته
كه سزاوار است اين مفرح آنست كه دل را تسكين ميكند و اشتهاي طعام مي آورد و فكر را تسكين ميگرداند و نافع است از براي
الخفقان و العطش * صفت آن مرواريد ناسفته [illegible] از هر يك [illegible] درم [illegible] كاسني [illegible] درم [illegible] درونج عقربي يك درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] گل سرخ از هر يك [illegible] درم [illegible] درم تخم بالنگو [illegible] از هر يك دو درم
[illegible] طباشير [illegible] درم [illegible] زعفران عنبر اشهب از هر يك [illegible] كافور قيصوري [illegible] درم [illegible]
دانگي عود هندي خام [illegible] درم [illegible] دو درم [illegible] گل ارمني از هر يك دو درم ورق طلا
و نقره از هر يك يك مثقال لعل بدخشي نيم مثقال همه را با شراب سيب خالص يا شراب حماض [illegible]
شربتي يك درم تا يك مثقال اگر شراب سيب خواهند [illegible] تكميل [illegible] مثقال را اگر شراب حماض خواهند
[illegible] مثقال [illegible] اگر [illegible] شراب سيب [illegible] ديگر شراب حماض [illegible] ديگر
[illegible] كه اگر با شراب سيب خواهند تكميل [illegible] مثقال و اگر با شراب حماض خواهند تكميل [illegible] دو
[illegible] مثقال كنند اين نسخه اصح است و نسخه صاحب [illegible] الطبايع از اختيارات نقل كرده كهربا و تخم كاسني و سادج
و تخم بالنگو و [illegible] از هر يك دو درم ذكر كرده و گفته كه اين تركيب [illegible] وزن آن
[illegible] درم است و اگر [illegible] اجزا [illegible] دو درم مزاج معتدل در حرارت
و برودت [illegible] در آخر درجه اول و در نسخه صاحب [illegible] اجزاي [illegible] كرده و طلا
و نقره و لعل داخل ندارد و وزن سادج و تخم [illegible] و تخم بالنگو از هر يك دو درم و وزن كافور دو دانگ
و وزن عنبر چهار دانگ و وزن عود هندي يك مثقال است و [illegible] درم [illegible] اجزاي آن [illegible] كرده اند و گفته كه
شراب سيب شكري [illegible] دو درم تا [illegible] درم * و نسخه كه حكيم [illegible] در شرح موجز آورده موافق است
با نسخه [illegible] الا آنكه [illegible] داخل است از هر يك [illegible] درم و [illegible] گل سرخ [illegible] درم [illegible] و وزن عنبر
يك درم و وزن كافور نيم درم و وزن مشك ربع مثقال و وزن عود هندي [illegible] و نسخه حاوي صغير موافق است
با نسخه [illegible] الا آنكه وزن عنبر يك درم است و وزن كافور نيم درم و وزن مشك ربع درمي * مفرح معتدل منقول
از [illegible] خفقان و ضعف قلب را نافع بود و [illegible] را زائل كند * صفت آن طباشير [illegible]
[illegible] گل سرخ مرواريد ناسفته مرجان كهربا [illegible] از هر يك [illegible] درم صندل سرخ صندل سفيد [illegible] گل ارمني معمول
گل [illegible] بهمن سرخ [illegible] درونج عقربي بادرنجبويه [illegible] عود هندي از هر يك دو درم
[illegible] معمول يك درم [illegible] يك درم لسان الثور چهار درم آمله [illegible] يك درم

ونیم است سادج هندی قرنفل زرنب از هر یک یک درم کافور نیم درم زعفران یک درم عنبر اشهب چهار دانگ مشک
یک دانگ شراب انار ترش شراب انار شیرین از هر یک ربع من ادویه را سحق نموده با شکر و شراب انار و بلیه وزن اجزا نصف
و دو درم و دو دانگ و مزاج معتدل است در حرارت و برودت رطوبت و یبوست در آخر درجه اولی * مفرح معتدل دیگر
بالیف نایب بن عروه همه کس را موافق بود وسوسه و بی توان خوردن خفقان را سود دارد و نشاط آورد و ضعف دل را
زائل کند * صفت آن طباشیر سفید بادرنجبویه مرجان سفید تخم کاسنی تخم خرفه مقشر کهربای شمعی از هر یک
سه درم مرجان بسدی ابریشم مقرض عود هندی از هر یک دو درم کوفته بیخته شراب سیب مقدار شربت با حاجت
دو مثقال تا بیست مثقال * مفرح معتدل دیگر که قریب است به نسخه اول و در نفع از برای وسواس و توحش
سوداوی انفع از آن است * صفت آن مروارید ناسفته بسد از هر یک سه درم یاقوت رمانی عقیق یمنی لاجورد مغسول
از هر یک یک درم کهربا صندل سفید صندل سرخ تخم سفید تخم خرفه ابریشم مقرض سادج هندی تمامه
گشنیز خشک تخم ریحان تخم خرفه بادرنجبویه تخم خشخاش سفید گل ارمنی از هر یک دو درم کاوزبان یک درم
آمله شمعی هلیله درم فرنجمشک زر گل سرخ طباشیر سفید تخم کاسنی سنبلکی سرطان بحری مرجان
قرمزی از هر یک سه درم زعفران درونج از هر یک یک درم تخم کدو مغز چهار درم عنبر اشهب چهار دانگ کافور
قیصوری و انک عود هندی نیم دانگ مشک کما انکسره تکرطل زر سفید سرخ نیم رطل ادویه را آب سیب
و در نسخه دیگر مروارید سه درم و عود هندی دو مثقال زر است رنباد است و در نسخه احمد زیک نسخه عنبر
چهار دانگ و در نسخه دیگر عنبر چهار درم و این نسخه بی رنج خوب است بعمل رساند وزن شربت وزن مثقال و
سه درم است اگر عنبر چهار درم باشد و اگر چهار دانگ باشد تخمینا مثقال درم است و در نسخه میزان الطبایع وزن
مروارید سه درم است و مزاج معتدل است در حرارت و برودت یبوست است در یک درجه دوم * مفرح معتدل خفقان
و ضعف قلب و توحش و مواد سوداوی را نافع است و این مفرح بالیف دوام الدین شاعد مهلبی است * صفت آن
گل سرخ چهار درم بسلوتر لسان الثور کشنیز خشک بادرنجبویه توری سفید بود ری سرخ شقایق از هر یک سه درم
طباشیر سفید دو درم تخم سفید تخم سرخ صندل سرخ فرنجمشک عود هندی معلی کوفی خولنجان از هر یک
دو درم حجر ارمنی مغسول لاجورد مغسول تخم کشوث تخم کاسنی مغز تخم خرفه یاقوت رمانی لعل بدخشی
زمرد درونج جوز بوا جوز بوا زرنباد از هر یک یک مثقال بسد مروارید ناسفته مرجان قرمزی کهربا عنبر اشهب
از هر یک دو درم هلیله کابلی درم آمله شمعی یا بیره درم قرنفل چهار درم سنبل الطیب بسباسه سادج هندی
از هر یک یک درم کافور چهار دانگ مشک دو دانگ ادویه را کوفته بیخته با آب گاوزبان و آب سیب شیرین
بقوام آورده معجون سازند شربت یک مثقال است این ترکیب خیلی بی نیاز خوراسب وزن اجزا و دو چهار درم و دو دانگ
مثقال مزاج معتدل مایل بحرارت است و خشک است در اول درجه دوم * مفرح معتدل که حکیم عماد الدین
محمود شیرازی ترتیب داده * صفت آن یاقوت رمانی مروارید ناسفته بسد کهربای شمعی از هر یک یک مثقال گاوزبان
صندل سفید از هر یک سه مثقال صندل سرخ دو مثقال گل سرخ چهار مثقال مصطکی فرنجمشک درونج تخم کاسنی
تخم خرفه مقشر از هر یک دو مثقال سادج یک مثقال زرنباد دو مثقال طباشیر سفید بادرنجبویه از هر یک سه مثقال
عود خام دو مثقال گشنیز خشک مقشر از هر یک یک مثقال ابریشم مقرض توت سیاه از هر یک دو مثقال هیل
زرنباد تخم مثقال سیر آمله هشت مثقال زعفران چهار مثقال کافور قیصوری یک مثقال مشک نیم ورق طلا از هر یک
یک مثقال زر نقره دو مثقال عسل مصفی سه چندان بالمناصفه شراب سیب سرشته معجون ترکیب نمایند و این ترکیب

می دهد و سرخ است و روزها امراض سوداوی و مسال مزاج گرم است در اول درجه اول و خشک در اواخر آن * مفرح معتدل
مدری که مرحوم مغفرت مآب حکیم احمد و جوهر باشد ذکر کرده و ملحق فرموده که والد ماجد مغفرت پناه مکرر
این مفرح را برای خود ساخته اند و کمال تقویت دارد * صنعت آن مروارید ناسفته یک مثقال نیم بسد
مصول کهربا از هر یک چهار مثقال یاقوت رمانی عنبر اشهب از هر یک سه مثقال ورق طلا دارچینی از هر یک یک
مثقال ورق نقره پوست بلیله کابلی زعفران مصطکی از هر یک دو مثقال بهمن سرخ بهمن سفید صندل سرخ صندل سفید
کشنیز خشک بسفایج گل سرخ گل مختوم تخم فرنجمشک عود قماری خام تخم خرفه مقشر از هر یک سه مثقال کافور
حسی زرشک درونج عقربی قرنفل بودری کبر بودری زرد از هر یک یک مثقال سه پاد زهر حیوانی ساده مسه ی
پوست بیرون پسته پوست زرد اترج گل گاوزبان از هر یک دو مثقال تخم آمله مقشر حصه الثعلب مصری از هر یک
چهار مثقال عصاره زرشک ده مثقال اجزا را کوفته بیخته با شیره مثقال شراب سیب شیرین و عرق ادویه قند
معجون سازند و اگر خواهند که تقویت بیشتر کند سیب وبهی مثقال آمله مقشر داخل نمایند * مفرح معتدل
بالغ حکیم احمد بیماسیمری و آزموده است * صنعت آن یاقوت رمانی یاقوت زرد مروارید ناسفته از هر یک
ده مثقال کهربای شمعی بسد ابریشم مقرض طباشیر سفید تخم خرفه مقشر صندل سفید عصاره زرشک از هر یک نیم
مثقال مرجان درمنی پوست بیرون از هر یک چهار مثقال عنبر اشهب ارسد مثقال یا چهار مثقال مسک تبتی قافله
چهار مصطکی رومی درونج عقربی تخم فرنجمشک عود قماری گل نیلوفر از هر یک یک مثقال تخم گل گاوزبان گاوزبان
کشنیز خشک مقشر گل ارمنی مصول ورق گل سرخ بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک چهار مثقال پوست زرد اترج تخم
حماض سفید از هر یک سه مثقال صندل سرخ ورق طلا از هر یک دو مثقال زرشک یک مثقال ورق نقره ده مثقال
تمام اجزا را به عرق به شراب سیب شیرین و شراب به شیرین معجون سازند شربتی یک مثقال * مفرح معتدل
منقول از قرابادین الحسب الطبیب شیرازی * صنعت آن گاوزبان کهربا مروارید ناسفته کشنیز خشک بهمن سفید
گل سرخ پوست زرد اترج ابریشم خام مقرض تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم کوفته بیخته به عسل مصفی ریادوری
ادویه به سه چند شربتی یک مثقال این ترکیب برای عسل مصفی مناسبه و ترکیب دیگر اجزا مرده درم است
مزاج معتدل است در گرمی و سردی و خشک است در وسط درجه اول * مفرح معتدل خفقان و ضعف دل را زایل
کند * صنعت آن بهمنین سفید درم پوست بلیله کابلی گاوزبان طباشیر سفید سابره بادرنجبویه ابریشم مقرض
پوست اترج پوست بیرون پسته از هر یک دو درم عود هندی زرشک از هر یک یک درم کهربا شمعی مروارید ناسفته
از هر یک دو درم تخم خرفه را کوفته و نیم بیخته آب انار آب زرشک آب حماض از هر یک ده درم قند سفید سی مثقال شراب
سیب شیرین مثقال قدر آنها داخل کرده صاف نمایند و با شراب سیب بقوام آورند و زر محلول و نقره محلول از هر یک
یک درم داخل کنند و در آخر دوا باید آن سرشته و یک درم ورق مسک خطائی داخل نمایند بعد از حل زعفران مثقال
کنند شربتی یک درم * مفرح معتدل دافع ثقل بخصیه میزان الطبائع * صنعت آن الماس النور یعنی کشنیز خشک مروارید
ناسفته بهمن سرخ بهمن سفید پوست زرد اترج کهربای شمعی تخم خرفه مقشر اجزا مساوی کوفته بیخته به عسل
مصفی مرتبه ورق ادویه معجون سازند شربتی دو درم این بخصیه جهت ذوالسرطان معتدل است در حرارت و برودت
و خشک است در آخر درجه دویم * مفرح معتدل نافع دیگر * صنعت آن الماس العناصر کشنیز خشک بهمن سرخ بهمن
سفید پوست زرد اترج از هر یک سه درم مروارید ناسفته یک درم و نیم طین مختوم درونج گاوزبان مصری ربع درم
کوفته بیخته ورق مسک پوست معجون سازند شربتی یک درم و نیم با شراب سیب شیرین این نسخه مقوی خواص است

و وزن آن تا نه درم و نیکدانگ و لیس مزاج سرد است در سه ربع درجه و خشک است در دو درجه * مفرح ملوکی
از کتاب مجموع جهت تلطیف اخلاط و انعاش ارواح و بسط نفس و تقویت بدن نافع و گرم و خشک در دوم و بوی
با نفث مال تابی است و بهر رئیس باد و مثقال ماء الورد تا آب رتماس * صنعت آن فاقله صغار و کبار از هر یک دو مثقال
زرنب زرنباد درونج عقرب قرنفل عود هندی [illegible] ابریشم مسک طبیعه اماروت از هر یک سه مثقال سنبل الطیب ساذج
حماما ازبانه دارفلفل مروارید درست انگ مسک ناسفته یاقوت سرخ ورق طلا از هر یک دو مثقال زعفران تکلد درم
مصطکی یک مثقال ورق نقره که مراد ورق العار است و آس بری بر کوبند نیم مثقال فلفل ابیض نیم مثقال تکلاب
بحسانند و بس از سرشتن عسل را در بالای آتش تا مثل آب عرق دارچینی و تمام و [illegible] نبند بما بند
پس از آتش برگیرند و ادویه تسویه کند * مفرح مسطر خاص و نفع این مفرح بسیار است خفقان و وسواس و ضعف
دل را سود بخشد و دماغ و معده و جگر و گرده را قوت دهد و لون بشره را بغایت سرخ و صاف کند و امراض سوداوی و [illegible]
دل را بغایت سودمند بود و نشاط و فرح تمام آورد و دیگر نفعها بسیار دارد * صنعت آن یاقوت سرخ مرجان کهربا
لاجورد مغسول از هر یک مثقال یاقوت زرد عقیق یمنی مروارید ناسفته از هر یک چهار مثقال لعل نه مثقال
زمرد یک مثقال [illegible] ابریشم مقرض [illegible] از هر یک سه مثقال گاوزبان تخم فرنجمشک از هر یک
نیم مثقال [illegible] عود قماری [illegible] درونج عقربی رومی گل مختوم طباشیر سفید از هر یک
حنا و مثقال آمله مقشر پوست بلیله کابلی از هر یک ده مثقال صندل دارچینی از هر یک نه مثقال گاوزبان
سنبل الطیب ساذج هندی بهمن سفید فاقله کبار از هر یک دو مثقال عقاره زرنب نارده مثقال زعفران عنبر
اشهب از هر یک دو مثقال مسک خالص یک مثقال کافور قیصوری نیم مثقال ورق طلا نیم مثقال ورق نقره یک مثقال
آب سیب کمی آب حماض نیم من [illegible] گلاب از هر یک کمی عسل صاف و نبات سفید بقدر حاجت عرقها را
با نبات و عسل بقوام آورند و آب حماض آمیخته آمیخته [illegible] قوام نبات و عسل [illegible] و بعد از قوام سرد کرده دواها را
کوفته بیخته آن [illegible] و بعد از چهل روز از یک درم تا یک مثقال [illegible] باشد * مفرح شیخ الرئیس در رساله
ادویه قلبیه ذکر کرده و بالخاصه آن است از برای خفقان و ضعف قلب و ترنج و وسواس و غم و آوردن نشاط و فرح [illegible]
و مخصر ساخته شده [illegible] * قسم اول که وسط و معتدل است * صنعت آن مروارید ناسفته کهربا از هر یک نکد درم و نیم
ابریشم مقرض [illegible] از هر یک یک مثقال و نیکدانگ لسان الثور پنج درم [illegible] دوانگ تخم فرنجمشک
تخم بادرنجبویه ورق بادرنجبویه از هر یک سه درم بهمن سفید سرخ عود هندی [illegible] لاجورد مصطکی
رومی ملیحه دارچینی از هر یک یک مثقال زعفران نیم درم [illegible] کبابه چینی [illegible] از هر یک یک مثقال
[illegible] درم و نیم اسطوخودوس سه درم [illegible] یک مثقال درونج عقربی دو مثقال تخم کاسنی پنج درم تخم خیار
چهار درم [illegible] گل سرخ چهار درم مسک دو مثقال کافور قیصوری نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال
سنبل الطیب ساذج هندی از هر یک [illegible] درم عسل مصفی دو وزن و نیم [illegible]
[illegible] مجموع [illegible] پنج درم [illegible] مزاج گرم است در سه ربع درجه اول و خشک است در [illegible] و نیم
* قسم دوم که بارد است و مختص محرور المزاج قرار داده * صنعت آن به نسخه مسطور تخم خرفه مقشر هشت درم
طباشیر سفید پنج درم تخم کاهو دو درم صندل سفید سه درم [illegible] چهار درم [illegible]
اول اضافه کرده افسنتین داخل نکرده ورق گل سرخ [illegible] درم و عسل را [illegible] کرده [illegible] است با نسخه قسم اول
و این نسخه معتدل [illegible] مزاج گرم در درجه اول و خشک [illegible]

درجهٔ ثانیه * تتمّه سموم که تعقیب سیر و المزاج برارد اد * صنعت آن زرنباد زنجبیل عود بلسان فلفل از
هر یک سه درم جند بیدستر و مثقال این سن جزو از نسخهٔ قیماول اضافه کرده و این ترکیب جمل و سحر است زرن
آب سیب به درم و سعد انگیر بیست و دو مثقال و نیم دانگ و نیم است که مجموع یکصد و دو درم باشد تعیین مزاج
گرم است در یکی رجه و خشک است در آخر درجه دویم * و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته اند که این ماء کیمیا
بوده مانند آنکه یکدرم یاقوت احمر برآن نسخه افزوده و گفته که اگر خواهند بعد از تغییر مزاج استعمال
نمایند در این نسخه مثقال افیون پنج مثقال جند بیدستر دو با بیفزوده داخل معجون نمایند و این زمان الیه
ایلعید از سماع استعمال نمایند و غرض از ادخال افیون حفظ مزاج و ادخال جند جهت اصلاح افیون است
که مرکب بار بعد از ادخال افیون بر اعتدال خود باقی باشد و اگر کسی را نیز مزاج حار غالب باشد می باید که
... زعفران این ترکیب را نیم مثقال کند افیون را کم کرده بدل آن سماقکی چهار درم ... یکدرم ساهره
یک مثقال و نیم کند و درین ترکیب یکدرم گل سرخ و نصف درم ... و نصف درم طباشیر دو درم تخم کاهو و سه درم
صندل داخل سازند و باقی ادویه را بحال خود نگذارند و بعد ... با معجون نمایند و اگر کسی را سوء
المزاج بارد غالب باشد لازم بود که درین ادویه ... که آن ... است و ... عود بلسان زنجبیل
و فلفل از هر یک سه درم و جند بیدستر ... مثقال ... کافور نصف مثقال کند و اگر صاحب مزاج بارد ... از
... کافی باشد و احتیاج ... اصل این نسخه ... * و حکیم محمد ... مرحوم می گویند
که من بعضی از ملوک را علاج کرده ام در مرض مالیخولیا که ... بود باین معجون و در نسخهٔ معدل
این ترکیب یک مثقال یاقوت رمانی اضافه کرده ام نفع عظیم مشاهده نموده شد * مفرح دیگر منقول از حاوی
صغیر نافع از برای سوء المزاج قلب حادث از مره صفرا و مسکن خفقان و غشی باسم مفرح ذکر کرده * صنعت
آن سادج هندی سعد کوفی بادرنجبویه اقسون تخم کرفس از هر یک سه درم مروارید ناسفته بسد از هر یک پنجدرم
... افسنتین سه درم زعفران یکدرم بادرنجبویه ده درم زرنباد دو درم تخم ...
... درم گاوزبان ... درم ... یکدرم کوفته ... با عسل مصفی یا آب انگور مطبوخ بقوام آورد شربت
معجون سازند شربتی سه درم * مفرح دیگر منقول از کتاب ... که نافع است از برای خفقان صاحب نفس * صنعت آن
کهربا ... سعد کوفی از هر یک سه درم زرنباد ... از هر یک ... درم مسک خالص دو دانگ شکر سفید ده درم کوفته
... ادویه عسل مصفی ... شربتی یک مثقال * مفرح دیگر نافع از برای قلب * صنعت آن ... سه
درم بادروج ... از هر یک دو درم بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک پنجدرم مصطکی سه درم مسک خالص
... از هر یک یکدرم کوفته ... عسل کف گرفته ... شربتی یک مثقال * مفرح دیگر نافع از برای ضعف
قلب ... و خفقان * صنعت آن مصطکی دارچینی دارفلفل ... زنجبیل بادروج سادج هندی از هر یک پنجدرم
... سنبل الطیب از هر یک سه درم کهربا مروارید ناسفته طباشیر سعد از هر یک ... درم ... بادرنجبویه
درم ... یکدرم زعفران ... درم کوفته ... شربتی دو درم ... * مفرح
دیگر که اکثر امراض قلب را نافع است ... کند و نشاط آرد و رنگ رو را نیکو گرداند * صنعت
آن مروارید ناسفته ... عود ... گل گاوزبان از هر یک دو درم کهربای شمعی ... کشنیز ...
صندل ... طباشیر ... از هر یک ... گل سرخ از هر یک ... درم سادج هندی تخم بادرنجبویه
... گل ارمنی از هر یک چهار درم زعفران ... عربی

از هر یک دو درم ادویه را با شراب سیب یا شیره معجون سرشته ... # مفرح دیگر که اعضای رئیسه و قوی و ارواح
را تقویت نماید و سمی بعقرب بند و خفقان را تسکین نماید و حس و عقل را مقوی است و فواید بسیار دارد # صنعت
ابریشم مقرض ... عرق بید ... سنبل ... کهربای شمعی درونج عقربی
گل سرخ ... الاملح زرنباد ... کافور ... الطیب ...
... سفید از هر یک ... مصطکی جوزبوا ... درونج ...
... زرنباد ... تخم ریحان ... عود خام ...
... مشک خالص ...
... الرئیس ... حکیم ...
... سرخ ... از هر یک دو درم ... از هر یک ... درم ...
... که با شراب سیب و عسل ... نیز ... انکه اکثر مفرحات ما ... مفرح ...
... ابریشمی ... و املیلی ... بستی و جدواری ... جیمی ... و لولوی
مذکور ... * باب المیم مع القاف * مقل ازرق ...
... بیخ ... ازرق ... کمال ...
... صمغ ... اشجار ... مقل ازرق ... کوکل ...
... مقل الیهود ... بزرگی و سیاهی ... اصطلی ... رنگ ... آن
را مقل عربی گویند ... آن ... خالص ... حموی ...
... است که در آب حل شود ... در آتش ... خوشبو باشد ... آید ...
... چون کهنه شود ... آن ... کهنه ... بزرگی میگردد ... آن
... میگردد ... آن در اول سوم گرم و شیخ الرئیس ... گرم گفته و در اول دو ...
... و ... سنگ گرده ...
... آنها ... رطوبی کهنه ...
... جگر و ... آن ...
... آن ...
... اورام صلبه ... عصب ...
... امراض رحم ... آب ...
... اورام ... جگر ...
آن ... رطوبت ...
... آن ... رحم ...
... آن ... آب ...
... است ...
... آن را ...
است ... الرئیس کهنه ... آن ... است و عربی آن ... اورام ...

مقل عربی موجز تلخ بدارد و مثقال بماء العسل یا ماء العسل بیاشامند سحق زمینگرداند بلغم را و مقل مکی که
کوبند نمردوم است زایل کند و حجار براست ریزه مطبوخ آن جهت اورام باطنه مفید بغدادی گویند که
چون اراده تلیین بطن نمایند نکوبند ریزریز نموده با آب گرم و بلدراب و شوربا اعمال بلغم می‌کند و مضر رئه
و مصلحش کثیرا و صمغ و مصلح آن زعفران و سرشته تکلدرم و بدلش دو ثلث آن مرمکی و ربع آن صبر
است * اطریفلات مقلی نیز آن در حرف الالف در املیلج درضمن اطریفلات ذکر یافت * شور مقل چند نسخه
آن در شیرزان مذکور است * نقل درد کرسنج حسن ستکه اصل و عمود در آنها مقل است * حبکه
بواسیر را نافع است * صفت آن پوست هلیله زرد هلیله سیاه از هر یک پنجدرم صبر سقطری هلیله کابلی مقل ازرق
از هر یک بابرده درم تربد سفید ده درم و مکسنج پنجدرم خردل و دو درم مقل و سکبینج را در آب حل کنند و داروهای
دیگر کوفته بیخته بآن بسرشند * حب مقل دیگر جهت بواسیر * صفت آن مقل ازرق شش مثقال صبر سقطری
هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد از هر یک سه مثقال کثیرا و صندل احمر [illegible] علی الرسم حب
سازند هر صبح سه عدد آن را فرو برند * حب مقل که جهت بواسیر اثار دارد * صفت آن هلیله کابلی [illegible]
کرده پنجدرم مازو پی سرمه درم مقل ازرق یا برده درم مقل را در آب گندنا حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته
بآن سرشته حب سازند شربتی از دو درم تا سه درم * حب مقل دیگر که جهت [illegible] نیز [illegible] وجع بواسیر
را نکس دهد * صفت آن هلیله سیاه هلیله آمله مسمی مقل ازرق از هر یک چهار درم نمک هندی صمغ مصطکی
[illegible] زعفران دارچینی [illegible] از
هر یک [illegible] صبر سقطری [illegible] درم سکبینج دو درم مقل و سکبینج را در آب گندنا حل کنند و باقی ادویه
کوفته بآن بسرشند و حب سازند [illegible] * حب مقل دیگر [illegible] وجع بواسیر [illegible]
[illegible] صفت آن مقل ازرق صمغ عربی از هر یک مثقال [illegible] مصطکی [illegible]
[illegible] زعفران از هر یک [illegible] مثقال [illegible] از هر یک [illegible] مثقال
سکبینج [illegible] مقل و سکبینج و صمغ را در آب [illegible] گلاب [illegible]
گرفته تا سه حل کرده باقی ادویه کوفته بیخته در مقل و سکبینج محلول سرشته حب سازند شربتی [illegible]
[illegible] جاحت و حب آن را فرو برند * حب مقل که جهت [illegible] بواسیر نافع است * صفت آن هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی از هر یک دو درم سکبینج سه درم [illegible] دو درم مقل ازرق یا برده درم مقل را در آب گندنا
حل کنند ادویه را بآن سرشته حب سازند * حب مقل [illegible] بواسیر را نافع باشد و طبع را نرم کند * صفت آن مقل
[illegible] ده درم پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی از هر یک پنجدرم تربد سفید مدبرده درم
سکبینج پنجدرم خردل دو درم مقل را در آب گندنا حل کنند و ادویه کوفته بیخته بآن سرشته حب سازند شربتی
از دو درم تا سه درم * حب مقل دیگر که جهت [illegible] کند * صفت آن هلیله [illegible] آمله از هر یک ده درم [illegible]
[illegible] از هر یک پنجدرم [illegible] دو درم باشد سه درم مقل [illegible] درم مقل را
با آب گندنا با آب [illegible] حل کنند ادویه را بآن سرشته حب سازند شربتی دو درم و در نسخه دیگر [illegible]
و [illegible] پنجدرم [illegible] داخل است و در نسخه دیگر [illegible] هلیله سیاه هلیله آمله مسمی
مقل از هر یک [illegible] است * حب مقل که جهت بواسیر و اعمال طبع مجرب
است * صفت آن آمله [illegible] پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی [illegible] از هر یک [illegible]

مقل ازرق سازند و مقل را نیم کوفته در آب گندنا بسه شبانه روز بخیسانند و روز دیگر در هاون بکوبند که مقل مرهم
شود و ادویه را از آن سرشته بطریق حب حبها سازند و در حلاوی معده نه عدد تا یازده عدد بر وفق مزاج
خوردنهای سودا از آن نیز نمایند * حب مقل دیگر که جهت بواسیر خونی کند و بیخ و رطوبت را زائل سازد * صفت آن هلیله
کابلی هلیله زرد بلیله از هر یک ده درم صمغ عربی سی درم ... از هر یک یک درم با یک و نیم درم مقل دو چند
ادویه مقل را با آب گندنا حل کنند و حبها بندند شربتی یک مثقال و صاحب ذخیره الاسلام جهت این هلیله
سیاه کابلی بلیله آمله صمغ عربی کهربا از هر یک یک درم با یک و نیم درم مقل ازرق نیم درم مقل را در آب
گندنا بگذارند و ادویه را با آن بسرشند حب نمایند شربتی سه درم با آب گرم سود کند که اگر سه درم
خورند هم براحت است برآید و مسکن گرداند * حب مقل دیگر که جهت بواسیر خونی کند * صفت آن هلیله سیاه بلیله آمله
مساوی از هر یک سه درم نیم گندنا سه درم بیخ کهربا صمغ عربی از هر یک و نیم درم مقل ازرق ده درم ادویه را
کوفته بیخته مقل را در آب برگ مورد و آب برگ گندنا حل نمایند و با هم سرشته حب نمایند شربتی سه درم با آنکه آهن
تافته را در آن سرد کرده باشند * حب مقل دیگر که جهت بواسیر و موی و ریشه قطع خون رحم و دوا صبر مجرب است منقول
از کامل الصناعه * صفت آن هلیله سیاه آمله حب الآس از هر یک چهار درم حب بلوط طراثیث گلنار مقل حب الحدید
صندل او هر یک دو درم مصطکی خون دو اسیل الطیب ... از هر یک یک درم نیم گندنا دو درم هلیلجات و نیم گندنا
را در روغن زیتون بجوشانند و مقل را در آب برگ مورد حل کنند و ادویه را با آن بسرشند حب سازند و مثقال آنرا
با آب گرم بنوشند * حب مقل دیگر که خون آمدن از بواسیر را باز دارد * صفت آن هلیله کابلی بریان کرده سی درم
کهربا ده درم مقل ازرق چهل درم مقل را در آب کراث حل کنند و ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته حب سازند
* حب مقل که خون بواسیر را باز دارد * صفت آن تخم هلیله کابلی پوست هلیله زرد بروغن بادام بریان
کرده هلیله سیاه آمله مسبی از هر یک دو درم نیم کهربا و دو درم از هر یک یک درم مقل ازرق مساوی جمیع اجزا مقل
را در آب آهنگران حل کرده باقی ادویه کوفته بیخته با آن سرشته حب سازند شربتی دو درم * حب مقل دیگر از روحا
ابن سرافیون جهت بواسیر خونی * صفت آن هلیله سیاه بلیله سیر آمله از هر یک یک درم راح نیم یک درم مقل
ازرق دو درم مقل را در آب گندنا حل نموده باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته حب سازند شربتی دو درم با آب نیم گرم
* حب مقل دیگر که همین منفعت دارد * صفت آن هلیله سیاه بلیله آمله مسبی از هر یک دو درم مقل المقل برابر
تمام ادویه مقل را در آب گندنا حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته حب سازند * حب مقل جهت بواسیر
ملمی فرموده اند از میر محمد مسیح طبیب است که نیز به واسطه ارشاد علم طب از آنها این نقل و دانش نموده بیدین
نسبت که نیز از والد خود میر محمد هادی تعلیم یافته و معز الیه از میر محمد تقی از والد خود میر محمد مسیح * صفت
آن صبر سقوطری نیم مثقال پوست هلیله زرد مصطکی رومی زراوند مدحرج دار سیاه از هر یک دو مثقال
پوست بلیله مازریون مس سفید محموده مشوی از هر یک یک مثقال گل سرخ تربد سفید مدبر افتیمون
اسطوخودوس ربوند چینی بیخ لفاح از هر یک سه مثقال فیل ازرق نیم مثقال مقل را در آب گندنا حل کرده باقی
ادویه را کوفته بیخته بروغن گاو چرب نموده حبوب ساخته در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال * حب مقل
به نسخه دیگر درد معده و امعاء و بواسیر را نافع باشد * صفت آن هلیله سیاه آمله مسبی بلیله از هر یک جزوی مقل
دوا برابر همه در آب گندنا حل کنند و داروهای دیگر کوفته بیخته در آن بسرشند و حب سازند شربتی دو درم * حب
مقل به نسخه دیگر * صفت آن پوست هلیله زرد پوست بلیله هلیله سیاه آمله مسبی از هر یک دو درم مقل چهار

درم در آب خیسانیده تا حل شود و ادویه را کوفته بیخته بدان سرشته و حب سازند شربتی تا دو درم * حب
مقل به نسخهٔ دیگر درد امعاء معده و بواسیر را نافع است * صنعت آن هلیله سیاه پوست هلیلهٔ کابلی آملهٔ منقی
از هر یک جزوی مقل ازرق ده جزو صبر زرد نیم جزو از هر یک جزو و نیم اجزا را کوفته بیخته بروغن
بادام چرب کنند و با آب حب سازند * حب مقل دیگر چون حبلبت سود الی بخورند درد بواسیر را تسکین دهد
و بغایت نافع باشد * صنعت آن هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی منقی مقل ازرق از هر یک چهار درم بزر کتان یک درم نمک
هندی سه درم سنبل الطیب زعفران ارمنی ملتیه از هر یک دو درم مقل را در آب گندنا خیسانیده تا حل شود باقی
ادویه کوفته بیخته با آب گندنا و مقل سرشته حب سازند شربتی دو مثقال * حب مقل بنوعی دیگر سقا ن مقعده را و درد و رطوبت
و ورم کند و حرارت المزاج را موافق باشد * صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیلهٔ کابلی مقل ازرق از هر یک
ده درم کثیرا شش درم انجروی علک درآب نه نرید تا مهرا شود و بپالایند و مقل و کثیرا را در آن حل کنند و بوست
هلیلجات را کوفته بیخته با آن سرشته و حب سازند شربتی از دو درم تا سه درم * حب مقل که جهت بقان و بواسیر
و اوجاع معده نافع است مرگاه طبعت نرم نباشد * صنعت آن هلیله سیاه پوست هلیلهٔ کابلی از هر یک ده درم سکبینج
سه درم حرف ابیض بریان و دو درم مقل نرم حرف بیا برده درم مقل را در آب گندنا حل کنند و حب سازند شربتی
دو درم تا چهار درم * حب مقل که آماس دمن را سود مند و کاسر ریاح بود * صنعت آن تخم کرفس حرارا شمع
انیسون مصطکی زعفران از هر یک یک درم پوست هلیله کابلی آمله سکبینج مقل از هر یک دو درم تربد سفید خراسانی
فطراسالیون ادخر سطرو ریباد دو ربع اسارون از هر یک سه درم اجزا را کوفته بیخته با آب سداب تا ر حب سازند
شربتی یک مثقال * حب مقل قابض صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی که بروغن بادام چرب و بریان کرده باشند
هلیلهٔ سیاه آمله مقشر از هر یک دو سیر مرجان کهربا از هر یک ده مثقال اجزا نرم کوفته مقل و در ابر اجرا
مقل را در آب نیکه آمیخته کرده باشند حل نموده اجزا را با آن سرشته و حب سازند شربتی دو درم * حب مقل یا نفس
دیگر اسهال و سحج را که از بواسیر باشد سود دارد * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد که بروغن
بادام بریان نموده باشند هلیله سیاه آملهٔ مقشر از هر یک دو درم بند کهربا ودع سوخته از هر یک رمی مقل ازرق
برابر همه اجزا مقل را در آب گندنا حل سازند اجزا را کوفته بیخته با آن سرشته و حب سازند شربتی دو درم * دهن
مقل منقول از طب کمبائی بواکیر را نافع بواسیر را * صنعت آن بگیرند مقل ازرق صافی خالص را و بخیسانند
در عرق شراب بادرنک که یک شب در ظرف در ورع و انس بعطر نماند و با نیسه کرده لیس مقطر می شود او لا
آب و بعد از آن دهن و باقی مقطر در اسفل ظرف می ماند * فصل در بیان ضماد که مقل را اصل و عمده در آنها مقل است
* ضماد مقل انتشار را که از برودت معده و جگر بود بلید نافع است * صنعت آن حماما سنبل الطیب قردمانا از هر یک
ده درم مقل ازرق اس از هر یک شش درم مصطکی نه درم مر مکی کندر حب بلسان از هر یک نیم درم لادن
شش درم سلیخه سنبل قاقلی فرنجمشک حب کلی مرخ صندل الشی زرارند اکلیل الملک نو نفل مصطکی از هر یک
تا بر ده درم عصاره ماء الثمار تخم حنظل از هر یک سه درم مقلی را با شراب حل کنند باقی ادویه را کوفته بیخته
حمائیه و مر امست و در مرحم سرشته و بر سکر ضماد کنند * ضماد مقل جهت گشودن ورم بواسیر و ریاح * صنعت
آن آب بساراب نرگ کند تا گرمه مقل ازرق در آن حل کرده تخم سیر تخم حنظل مغز بادام تلخ عرطنیثا نرگس
کوبیده آرد کنند و ضماد کنند * کوفته بر آن باشد ضماد کنند * ضماد مقل جوت ترکمان بدارید بواسیر
و جمیع امراض امعا را مفید است * صنعت آن مقل ازرق تخم کتان با عسل آس ید نده از هر یک سه مثقال

علك البطم رومی مصطکی برگ مورد ازهریک سه مثقال مقل ماثله را نیم ازهریک ده مثقال افیون
یک مثقال آرد عدس ده مثقال ادویه را کوفته بیخته با مقل در زرده تخم مرغ و دو درم نیم بروغن زیت گل احمد
با مقل نیم رسیده تخم الرسمر و برگ کاسنی آب نبات مالیده ضماد نمایند و در نسخهٔ دیگر برگ نیم مثقال نیم داخل
است * ضماد مقل که جهت بواسیر مفید است * صفت آن تخم کتان یا برگ مقل ازرق ازهریک پنج درم کوفته بروغن
گاو سرشته ضماد نمایند * ضماد مقل دیگر که همین منفعت دارد * صفت آن مازری سرکه تا که در روغن گاو
بریان کرده باشد ازهریک پنج درم مقل ازرق نیک درم زعفران نیم درم افیون نیک آنک و نیم درم سرشته ضماد نمایند
و در نسخهٔ دیگر ضماد بجای مازری سرشار است و وزن افیون نیک آنک است * ضماد مقل دیگر استسقا را که از برودت
کبد و معده باشد نافع است * صفت آن چنانچه در تحفه مانا سمل الطبیب نوشته ازهریک ده درم مقل ازرق اسی ازهریک تا برده
درم بعد کوبیده درم صبر سقوطری مرمکی کندر حب بلسان ازهریک چهار درم سنبل الطیب و عاقرقرحا مصطکی مانند
تمام... حسی اکلیل الملک بزرقطونا مصطکی ازهریک نیم درم عصاره ماء الشعیر تخم حنظل ازهریک
نیم درم تخم مرغ را در شراب حل نمایند و باقی ادویه کوفته بیخته با آن سرشته ضماد نمایند و اگر با روغن مغلی و
روغن بابونه باشد ماء الاصول نیز منید و این نسخهٔ مقل است الا آنکه در اوزان مختلف است و فقط داخل دارد
* ضماد مقل درد و آماس بواسیر را نیز ساید و استسقا را نیز نافع دارد * صفت آن مقل صمغ ماثله مقراسیه زرد آلوی
بلخ نیم کرمان سرشته سوسن گاو ازهریک جزوی تخم مرغ را در روغن گاو که سار در آن بجمد تا سید مارزده تخم مرغ حل
نموده برعلت ضماد نمایند * ضماد مقل که وجع بواسیر را مفید است * صفت آن سار کند با سقه در روغن بریان
کرده ازهریک نیم درم مقل ازرق یک درم زعفران نیم درم افیون نیک آنک و نیم سهمار ضماد نمایند * ضماد مقل که بواسیر
و انسیرم را نیز است * صفت آن در روغن مغز استخوان زرد آلوی بلخ نیم مثقال بندیط نیم درم صمغ سابلته درم مقل الیهود
دو درم ... رومی یک مثقال و نیم ضماد نمایند * ضماد مقل الحمر بر آمدن شراب است را که حل ... کوبند نافع
است * صفت آن رانتی انهل وج ازهریک جزوی کوفته بیخته در شراب طبخ نمایند تا مهرا سود بس مد ری مقل
در آن حل کنند و ضماد مایند * ضماد مقل دیگر الحمر جهت عضو که از اماد آن آسیب یافته باشد * صفت آن
مقل ازرق به گلاب حل کرده در ماوی بیرسنه بمالند تا موبه مقوار شود و در نسخهٔ صد رد لحل کرده بر کرناس آب
مل ... مالند و بحسپانند * ضماد مقل دیگر که خنازیر و سلع اورام صلبه و دماسل را نافع است * صفت آن نیس
علك البطم مقل ماثله مقل ازرق سعد و کندر گاو سنه با موم شمع حلبه تخم کتان روغن سوسن اجزا کوفته بیخته ضماد
ماحیه نکار برند * ضماد مقل سپل را بسته کند * صفت آن مقل حب حماما ازهریک تکمیله ریوند چینی سنبل
زرد حونه حمای خسک ازهریک دو تولچه بوست خیار الغنی سه ماسه مقل را در شراب یا در سرکه یا در آب حل کرده ادویه
کوفته بیخته با آن سرشته بر پارچه مالیده گرم نموده ضماد نمایند * ضماد مقل دیگر که همین نفع بخشد
* صفت آن مقل اسعه مرمکی خیار الغنی ریوند چینی اجزا کوفته بیخته با آب سرشته جمیع ... بار بند
و حسب حاجه نکاهدارند و عند الحاجه بسایند و بر پارچه مالیده ضماد نمایند * ضماد مقل دیگر که نفع اسهال بر حر
و رحی و بواسیر و سنان امعا از ابا اید و مجرب است * صفت آن اکلیل الملک برگ سویر تخم کتان مساوی ازهریک
کم مثقال مقل ازرق نیم مثقال رسن رومی دو مثقال صمغ ماثله تکمثقال اسی دو مثقال احمد کوهی است بکوبند
و اینه کند الحمی است بگذارند و اجزا را در روغن مخلوط کرده بر که رمالند * ضماد مقل که صلابت طحال را
سود دارد * صفت آن اسی دروع ارمنی ... مقل ازهریک چهار درم کرسنه کرمانی ازهریک شش درم

مثلث سیب درم گوگرد دو درم اسفیداج مرده عدد اشعر را در سرکه بدیر واشق و مقل را در آن بگدازند و باقی ادویه
را کوفته بیخته اضافه نمایند و در مرهم بسته و ضماد نمایند * ضماد مقل دیگر که صلابت طحال را نافع باشد
* صنعت آن مقل ازرق ده درم اشق پنج درم کرسنه آرد باقلا اکلیل الملک حلبه تخم کتان بابونه از هر یک
از هر یک در بعضی درم انجیر سفید سه عدد مقل و اشق و کرسنه و انجیر را در سرکه کهنه بخیسانند و نرم سازند و باقی
اجزا کوفته بیخته در آن بسرشند و قدری روغن شبت اضافه کنند و مجموع را در مرهم مخلوط کرده بر بسته ضماد
نمایند * ضماد مقل که صلابت و ورم مفاصل را نافع است و نقرس را سود دارد * صنعت آن اشق مقل حلبه بادام
تلخ اشق و مقل را با روغن سوسن حل کرده اجزا کوفته با آب سرشته ضماد نمایند * ضماد مقل دیگر صلابت معده و
جگر و سپرز را نرم کند * صنعت آن مقل ازرق اکلیل الملک سنبل الطیب مصطکی از هر یک سه درم افسنتین چهار
درم صبر سقطری دو درم گل سرخ سه درم بابونه یک درم زعفران قصب الذریره یک درم اجزا را کوفته بیخته با آب عنب
الثعلب سرشته ضماد کنند * ضماد مقل که صلابت طحال را نافع است * صنعت آن مقل ازرق دو درم آرد باقلا آرد
کرسنه آرد جو اکلیل الملک بزرکتان بزر حلبه بابونه سنبل الطیب از هر یک پنج درم اشق یک درم
انجیر زرد بیست و چهار درم کوفته بیخته با روغن بابونه با روغن شبت سرشته ضماد نمایند * ضماد مقل که طحال
را نافع است و به تجربه آمده است * صنعت آن مصطکی یک مثقال علک البطم مقل از هر یک دو مثقال جاوشیر
مثقال زمرکه حل نمایند تکرار آب بدبد مبالغه نموده ضماد نمایند * ضماد مقل دیگر که طحال را نافع است * صنعت
آن زرد رومی سنبل حب الغار مقل قطران در آب برگ کلم حل کرده خاکستر آرد حلبه بزرکتان بابونه کوفته بیخته
در آن داخل نمایند و بادیه گرم کرده روغن سوسن حل کرده ضماد نمایند * ضماد مقل که محلل اورام کهنه است * صنعت آن
مقل حب البان تخم کرنب از هر یک ده درم سنبل الطیب اشق مصطکی از هر یک پنج درم موم سه درم روغن ناردین
پاره صمغها را در شراب حل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته اضافه نمایند و با موم روغن ضماد کنند * ضماد
مقل که جمیع امراض مفاصل و اوجاع آن را نافع است * صنعت آن بابونه خطمی اکلیل الملک از هر یک پنج درم اشق
جاوشیر مقل ازرق از هر یک ده درم موم و سرکه پنج درم روغن شبت بیست درم ضماد نمایند * ضماد مقل
که ورم کهنه معده را تحلیل دهد * صنعت آن مقل حب البان تخم کرنب از هر یک سی درم سنبل الطیب اشق
مصطکی از هر یک چهار درم موم شمع روغن ناردین از هر یک ده درم مقل و اشق را در شراب خیسانیده حل
سازند و باقی ادویه را کوفته بیخته در قدری آب طبخ نموده موم روغن اضافه نموده ضماد کنند * ضماد مقل جهت
ورم معده * صنعت آن مقل دوازده درم در آب برگ [illegible] که بهندی [illegible] گویند حل نموده و زنجبیل
جمیع زیره کرمانی گل بابونه اکلیل الملک جاوشیر از هر یک قدری مساوی کوفته بیخته با آب سرشته ضماد
نمایند و صبح با آب گرم بشویند * ضماد مقل که ورم و درد بواسیر را نافع است * صنعت آن روغن [illegible]
[illegible] روغن استخوان زرد آلو از هر یک ده درم صمغ [illegible] دو درم مقل یک درم [illegible] با آب [illegible] از هر یک
قدری لعاب تخم کتان لعاب حلبه از هر یک پنج درم مقل را در لعابها حل کنند و همه را بر آتش نرم بقوام آورند
آنگاه زعفران افیون از هر یک [illegible] دانگ [illegible] دو درم [illegible] رومی یک درم زرده تخم مرغ ده عدد و مجموع را
در هاون [illegible] نمایند [illegible] مرهم [illegible] ضماد کنند * ضماد مقل دیگر که ورم صلب عصب و [illegible] را که
از [illegible] نافع باشد * صنعت آن [illegible] گرده [illegible] روغن گل موم شمع [illegible] تخم مرغ از هر یک
پنج درم مصطکی سه درم مقل حلبه تخم [illegible] از هر یک چهار درم باقلا ده درم [illegible] طبخ نمایند [illegible]

و بلند زیر مالند به نشسته موم و روغن زیت و مقل حل کرده و صاف کرده باقی ادویه را کوفته بیخته با مرهم بیامیزند و ضماد سازند
* ضماد مقل - دیگر اورام سرد را تحلیل دهد و صلابت آن را نرم کند * صفت آن مرمکی مقل ازرق و اشق کندر از هر یک
جزوی مثل را در روغن زنبق در سرکه حل باید نمود نرم سازند و بلند سفوف [illegible] ضماد کنند * ضماد مقل وجع بواسیر که
بسبب حبس خون معتاد باشد سود دهد و مفتح دهن رگهای باسور است * صفت آن آب برگ تره [illegible] مقل [illegible]
[illegible] مجموع را در هم مخلوط نموده بر سینه ضماد نمایند اگر بواسیر در اسباب نشسته باشد با حسک گوزد بهتر است
و الا بر مقعد مالند و برگ [illegible] گرم کرده بران بسته [illegible] بعد از خشک شدن [illegible] با آب گرم بشویند * ضماد
مقل که نقرس بارد را سود دارد و بقایای اورام بارده را تحلیل دهد * صفت آن مقل ازرق کندر حلبه برگ اس
کوفته بیخته بشراب ضماد کنند * قرص مقل صلابت کبد و معده و طحال را [illegible] و ریاح بواسیر را نفع دارد و [illegible]
باسف [illegible] ذکر یافت * صفت آن مقل ازرق سه درم گل سرخ منزوع الاقماع ده درم سنبل الطیب مصطکی
از هر یک دو درم قسط تلخ مغز بادام تلخ از هر یک یک درم و نیم زعفران یک درم مقل را در شراب حل نمایند و ادویه
کوفته بیخته با آن سرشته اقراص سازند هر قرصی سه درم شربتی در صلابت کبد با آب کاسنی تازه و با آب کرفس
و با آب رازیانه و در صلابت معده با عرق بادرنجبویه و در بواسیر با آب گندنا * قرص مقل بنسخه دیگر که [illegible]
منافع دارد [illegible] آن را در سوء مزاج کبد و معده [illegible] ورم صلب باشد ذکر کرده * صفت آن مقل ازرق سه
درم مصطکی دو درم و نیم سنبل الطیب دو درم قسط تلخ مغز بادام تلخ از هر یک یک درم و نیم زعفران مرمکی [illegible]
از هر یک یک درم مجموع را کوفته بیخته سوای مقل ازرق که آن را با شراب ریحانی یا آب گرم حل سازند پس ادویه کوفته
را بآن سرشته اقراص سازند هر قرصی یک درم شربتی یک قرص با آب کاسنی تازه در سوء مزاج حار و با ماء العسل یا
شراب یا با ماء الکرفس یا با ماء الرازیانج در سوء مزاج بارد که با ورم صلب یا ورم بلغمی باشد

* فصل در بیان مرهمهائی که اصل و عمده در انها مقل است * مرهم مقل بلغمی فرموده اند که این از تالیف ابن
سینا [illegible] است و تحلیل اورام صلبه و صلابت عضلات مجرب است * صفت آن مقل ازرق اشق از هر یک
شش درم گل سرخ شش درم گل بابونه شش درم اکلیل الملک حب الغار از هر یک ده درم برگ [illegible] ده عدد
برگ کلم پنج عدد [illegible] از هر یک چهار درم [illegible] برگ غار [illegible]
[illegible] از هر یک شش درم [illegible] چهار درم مجموع را کوفته با آب [illegible] روغن حب الخروع
بیست درم روغن [illegible] ده درم روغن مصطکی است و مقل را در سرکه
انگوری [illegible] مجموع ادویه [illegible] چندان بجوشانند [illegible] چون مرهم شود
[illegible] بر موضع صلابت ضماد نمایند * مرهم مقل دیگر که درد بواسیر را تسکین [illegible] * صفت آن روغن
اسفیدروی [illegible] درم مقل ازرق [illegible] یک مثقال [illegible]
مرهم سازند و تر [illegible] کهنه آلوده [illegible] * مرهم مقل دیگر که جهت بواسیر نافع است * صفت آن روغن
[illegible] موم [illegible] از هر یک سه درم مقل ازرق یک مثقال
مرداسنگ [illegible] مرهم سازند و [illegible] کهنه تازه نهاده بر موضع علت نهند * مرهم مقل دیگر که بواسیر
و [illegible] و ورم [illegible] نافع است * صفت آن مقل ازرق چهار مثقال [illegible]
در [illegible] اسفیداج [illegible] علک البطم [illegible] یک مثقال
[illegible] روغن گل [illegible] موم سفید سه مثقال آب گندنا

بعد رجاجب صموغ را در آب کنند تا نرم شود و روغن ما گداخته ادویه را کوبیده بیخته با صموغ محلول و موم و روغن ما
گداخته نیز بسته در هاون نیک بسته بمالند تا بلیسانیده شود و استعمال نمایند و مقل از استعمال این مرهم عضو را
تا مدتی بی‌درد خوابانیده باشند نیز بندند * مرهم مقل. دیگر که برای درد مفاصل و زخم را نافع است * صفت
آن مغز ساق گاو ده درم موم سفید سه درم اما مازریون کندر مر صافی از هر یک یک درم مرداسنگ سفید آن
از هر یک یکدرم و نیم مقل الیهود یکدرم افیون یکدانگ روغن گل سرخ شش درم بطریق معمول مرهم سازند
و بکار برند * مرهم مقل. دیگر نیکو است از برای سفالین مقعده و ورم آن و اوجاع بواسیر * صفت آن سفیداب ارزیز
یکدرم مرداسنگ مقل ازرق از هر یک یکدرم روغن بنفشه روغن گل سرخ مغز ساق گاو و موم آب برگ کیسر یا ره
از هر یک نیم درم به سور مغز مرهم سازند و بمالند بر مقعد و بر کبریت در باطن ما نیز نافع باشد ان شاء الله تعالی نافع
است * مرهم مقل. دیگر نافع از برای سفالین مقعده که بسیار گرم و سوزان باشد * صفت آن موم مصطکی روغن کتان
بنفشه مغز ساق گاو پیه کوهان شتر مقل ازرق از هر یک بقدر حاجت مقل را در آب حل کرده در هاون نیک بسته بمالند
تا یکسان شود و استعمال نمایند * مرهم مقل دیگر که بواسیر و نواسیر و بثور و درد مقعده را مفید است * صفت
آن روغن کتان بنفشه مغز ساق گاو روغن کوهان شتر زرده تخم مرغ مقل ازرق اجزا مساوی مقل را در لعاب
برکتان حل نموده با تخم مرغ به سور مغز مرهم سازند * معجون مقل طبع را نرم دارد و بواسیر و بادها را
که در مقعده و ورود ها باشد نافع است و دفع و آماس مقعد را سود دهد * صفت آن نسخه سفالی پوست هلیله
کابلی بلیله آمله مصطکی سعد ان سفید تخم گندنا تخم سداب مقل ازرق از هر یک نیم درم مقل سه درم در سرکه
انگوری حل کنند تا سه چندان عسل کف گرفته بقوام آورند و داروها را بدان بسرشند شربتی دو درم * صفت آن
معجون به نسخه حکیم معصوم مقل ازرق ده درم پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مصطکی
سعد ان تخم گندنا تخم سداب از هر یک نیم درم مقل را در آب گندنا حل کنند و داروها را بدان بیامیزند با سه وزن آن
عسل بسرشند شربتی دو درم * معجون مقل. دیگر جهت اسهال بواسیر و قوت معده و تقویت باه * صفت آن
مقل ازرق پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله مصطکی تخم سداب از هر یک سی مثقال تخم کرفس
سه دانه از هر یک ده مثقال عود عرقی جام دریل ... مصطکی از هر یک یک مثقال مقل را در آب گندنا حل
کرده بسرشند عسل را بقوام آورده مقل را داخل کرده بر آتش نگه دارند تا بغلظت آب شود ادویه کوفته بیخته
و روغن بادام چرب نموده با آن بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال * فصل در قی کردن و سبب و علاج آن
بدانکه قی که عبارت از حرکت معده است از برای دفع و اخراج چیزی که در آن است از راه دهن و آن مقی معده است بالذات
و سایر اعضا بالعرض و آن علاجی قوی است مر تمامی علتهای مزمنه را خصوصا علتهای که تعلق با اسفل بدن دارد و آن
تقویت و جلب ... بصر و سنگینی سر و صداع و فالج و رعشه و قروح گرده و مثانه و جذام و برص و استسقا و نواسیر
را ... و بهترین قی آن است که بی مشقت و درد و الم و حرکت تمام آید و باید که این کس هر گاه در معده و
امعاء و سینه خود ثقلی یابد باید که تا اتکا طبیعت در صدد دفع آن است آن را بقی مهمان دفع نماید و بی مطلقا ضرر
است تکسانیکه بدن ایشان ضعیف و ... روح و امراض دیگر و سینه ایشان تنگ باشد و بعض ایشان بر دارند
و ... آید و به ... ای طبعی و کسانی را که مبتلای نفث الدم باشند و اورام سینه باشند و آن کسانی که گردن ایشان
باریک باشد و سینه ایشان خالی از گوشت و استخوانهای شانه آنها برآمده باشد که ... باشد و ...
المزاجان را ... صعب ... و کما ... و ...

است ثقیله و سینه و سایر اعضای نفس خصوصا که ضعف و دشواری کرده شود و مفید است بعض امراض رطوبی و
بلغمی اسهال و بعض امراض صفراوی معده را و بعض امراض دماغی را و سر درد می‌باید که حبه‌های تی کنده را
در قاروره دست مالی به بند بند بعضی گفته که خریطه از سرمه سوده پر کرده زیاده حجم سازند و بالای آب پارچه بندند
و بر شکم آن پارچه نه نشیند نه بیمار ملا نه بیمار نشیب و مرد و سایه او را استنجی از عقب تا همگی بگیرد اگر
زور بسیار آورد در زور در شفتن زیاد که بر خلو معده فی نفرمایند خصوص ضرور المزاجان ضعیف المعده و امراض
حاره حاده را و اما بلغمی مزاجان و صاحبان امراض بارده بلغمیه در نه راز مستحسن قبل از حمام رفتن بلکه انسان را
بر خلو معده با سیار بعد از حمام و ریاضت مفید است و کسانی که معتاد نمی‌باشند و ضعیف المزاج باشند روی
فرمودن آنها را صحت و ضرور گردد باید که در ابتدا اولا اقدام به تقییات قویه نکنند اولا مقیات ضعیفه دهند و بعد به
را دادن و لسعه را بر باسه و سطه را از قویه ترجیح دهند مگر آنکه علت قوی باشد و سینه را بار تا آنکه اخلاط نسبت
و متوسطه مرتبه باشد که در این هنگام ادویه را اقدام مقدم است متوسطه را از ضعیفه و قویه را از متوسطه باید المعط
و بلا ضرورت احتیاج در هیچ حال نسبت از احتیاط و مراعات حفظ و ستر باید داشت و راس المال را از دست نباید داد
و باید که پیش از قی اقدام نه نموده الکیموس نرم شود اخلاط ما بین سلها سکه ترک ترت و بلغم و حمل
و سه روز پیشه باشند و مزکاه گوشت ماهی تر و مانند اسهال و لالی و حلاوی حریف تر نه بدون گلاب
تر و انبه و بعد از آن الکی و ماستی فرمایند مانند آنکه حمد قدم را دو روز با شیره خورده است با اخلاط موجوده
در معده مختلط گردد و باید بالای آب بتاسانه این مقیات مناسبه تر را بسازند فرمایند تا آسانی دفع گردد
می‌شفت رسد حاری سینه نرم گردد و هر گاه قی فرمایند باید که در یک روز مبالغه بسیار نفرمایند که اخلاط بسیار
دفع گردد و ضعف عارض شود بلکه به ملایمت و مدارا دو روز بی در پی فرمایند و معتاد بی قی را در ماهی دو روز دفعه
دو روز بی در پی ضرور است اگر دو دفعه اتفاق شود تکلف فقط الیسه را الا نهر در ماه و مرتبه ماه را الا صحیح و آنکه با مراض
مبتلا گردد و باید که اوقات و ایام را در هر ماه و ماه در ماه مقرر ندارند که عادت گردد بلکه نگرد است و مختلف ما رند
تا عادت مقرر معین نگردد و بهترین فصول هنگام احتیاری و برای حفظ صحت تابستان او اواسط و ربها است هنگام
هیجان اخلاط و مواد و حمی المطبق و در فصل خریف باید که قی نفرمایند که مورث حمی می‌گردد و بعد فراغ از قی
برودت دست و صورت او را با آب نیم گرم با آب سرد نسبت اشتای و به فصل و علت از برودت و حرارت شوید
و با پارچه نازک ملا نمی حسک نمایند و گلاب بر صورت و سینه او بپاشند اگر صاحب نزله و صداع و سرفه نباشد
زیرا که آب باعث تحریک و تهیج آن است و بعد از آن مصطکی و عود هندی و آب سیب و به و گل قند شکری و دواء المسک
و جوارش عود هندی و زنجبیل مربی و ملطفه مربا و آلو و انار ابی و ادویه مقویه مناسبه دیگر مانند آن مثل نوا
به آن اگر زده باشد باید که آن را نرم ترک با نیل نالو و حمص و صاحیکن دکه می آب بر نقل و دارحینی و مانند آنها نسبت
اشتهای و علت مفرد او را مثلا صفراوی را اشیای بارده جامعه مقویه آرد و اگر وقعر ما رسم طوبت آرد
رطبه و مرطوب بلغمی را اشیای یابسه حاره مانند عود و مصطکی و قرنفل و دارحینی و مانند آنها از اشیای
حلو و جامعه و مرطبه احتمال نمایند خصوصا آنکه در معده او استرخا حاصل گردد یا سود و بلغمی نفع شود
تا موجب علت نگردد بعد از آن بر ... آب مطبوخ ... آب مطبوخ ... با شیرین
هر سه و امثال آنها را کی ... تا ... و ... آب گرم و جانب ... او
حاره یابسه ... رطوبت ... حاره مانند ... و ... و ...

فرمایند و بر پهلوهای او روغنهای مناسب بمالند استحمام تقدیم ملازم فرمایند از صبر و بوت بسیار دور دارند و اگر
قی کند مرد سرد مزاج الغرب المزاج باشد دران روز از طعام و شراب باز ایستد بعد از آن روز بعد از سه چهار ساعت باید که ابتدا
لطیفه معویه بخورانند و اگر حصی - ... بخورد و قی نیارد اعراض مانند رد بعطاری گردد بر روی او راحمید
فرمایند وماء العسل و آب نیم گرم و روغنهای مناسب بخورانند و اگر وجعی و دردی در سر اسفل او پیدا گردد
حجمه باری بران موضع نهند و بکمند با آب گرم بمالند تا بی چیزکه مثانه گوسفندی و امثال سپید آب گرم
دران پر کرده بران موضع بگذارند و روغنهای ملینه گرم مالند و عرق بنفشه بادام و حسری بالنکی موم محروطی بارند
و گرم کرده بمالند و اگر دران عارض گردد بعطش فرمایند او را در دعة آب گرم بخورانند اگر گرمی افراط آورد درد و
اینکو سید باریها و ابهای او را به بند بند و بادکش فرمایند و بر ساقهای پای او و آب سرد صورت او را بسوبند و دست پای
او را در آب بسیار سرد بگذارند و بر معده و کبد او روغنهای خوشبوی معوی مالش فرمایند عطر صندل و عود صندی و دهن
حب الآس و مصطکی زجر در اواطعار الطیب و دارچینی و اسمای نافعة عطریه مانند بادر نجبویه و وفه دارچینی
و قاقله و پوست اترج و کسر جل و صندلین زرنبه و مصطکی و نعناع و رمان و زنجبیل و مانند این ها باشد و نیکو
و کنند در رودهای او بمالند و بر بلدری بخورانند و خمیرها و کلهای خوشبو بسوبانند و حابسات فی بعض ازین اسماء الله تع
بلکور حرامله سد و مضمضات انواع اند بعضی فی صفرامی آورند و بعضی بلغم و بعضی سوداء * مضمضات الصفرا انکه
مضمضات صفرا را زایل اعتدالاته ما مانند ماء السعتر و ماء الحمار و بطیخ رسیده ... نعنع با سنة عتیق و زرد و پوست پس سیاه و آب
مطبوخ بعول لسنه مانند سرمی که اسفاناخ رومی است و ... که بهندی بهموه نامند اسفاناخ و نقاله بمانند و برگه
حمید و مرای فرا رنج و مامی باره و احصای حرب بر وعن کنید بر حمس بیمه زالو و مسل ادو به اسب مانند سکنجبین
بماء السعتر که دران لو نامرح و پوست حربزه و امعاع آن خوشاینده باشد و حجمین خرم حربزه حصل کرده و قفاح اود
هو و ثمره زمین و بزر السمع و حور که مغز گردانیده باشد و صندل و بادام و مغز خیارین و خربزه با عسل و ماء شکر و مانند
اینها * مضمضات البلغم آب تیز با ارسل اعتدلاته مانند آب کسل گند م باسب واعتد ته لطفه و حررند و حلبه
و طمع حلبه و روغن قرطم و کوامیخ و آنکامه و اسفاناخ دران خردل و زیرین باشد و آب گرم و نمک و عسل و با ارسل ادویه انند
مانند سکنجبین عسلی با آب برگ ترب و آب سعتر و نمک و آب قرطم و تخم ترب و نمک هندی و خردل و گل خردل
اسفنک دو سرکه بلک سب خصانیده باشد درآورده با آب ترب بنوشند و بلدری کمی از حور العی و فلفلی ازکدوی
تلخ وانس هرد و از همه اقوی اند * مضمضات السوداء آب تیز با ارسل اعتدالاته مانند مرغه اسفیدباج و زیربا جات و
هر طعام معطع ملطف و با ارسل ادویه اند مانند سکنجبین عسلی و ماء العسل سرکه و کمرویه و سمرین و کنکر رد
و ملح نفطی و زیر بلد رد و بوره و حب یرا کب احلاط بر کیب آنها باشد * مضی تهب کسانیکه ... طعام حوریله
و پس از دو ساعت درد معده به مروسانند که با یکدیگر و حسری برس برسانند آرام یابند * ضعف اشتهای
... سیاه برکند و بل بسا بر و زنگ اریدند آن ترب را پاره پاره کرده در سکنجبین عسلی نهند ازید
بک سا بروزد یگر واین سکنجبین را تا یک... ساند را باشد تنها ساند و از عقب آن بلدری از ان ترب
بخورد و بلوری کسند * مسی که بلغم دفع نماید مسهول از اصول الدرا کیب حب اللا ان بمرضلای * ضعف آن
تمر سبب کنکر دار هر یک تکدرم برلکد رد دستمدرم علی الترتیب سوده بدانی بمانند * مسی کدی بلغم آورد
* ضعف ان نوره مله ... از هر یک تکدرم تخم ترب دو درم بخورند و بکسند * مسی که صفرا دفع نماید * ضعف ان
ماء السعتر یک رطل آب مرمین دار و سه آب بخ خربزه و آب خیار رسیده و تخمه رد و پید از هر یک اوقیه نمک طعام

یک درم با سکنجبین بیاشامند وقی کنند * صفتی دیگر و همین نطبخ کنکرزد از هر یک یک درم در سکنجبین خالص صاف کرده ملید پدر هر مرتبه حبوب سازند و بیاشامند * صفتی دیگر که اخراج بلغم بسهولت نماید * صفت آن تخم ترب لوبیای سرخ خردل در سبا کوفته از هر یک ... وی در آب جوشانند و با سکنجبین عسلی بیاشامند وقی کنند * صفتی دیگر که قی بلغمی آورد و ساکنه مادهٔ درد معده باشد * صفت آن تخم شبت را در آب جوشانند و صاف کنند و سکنجبین عسلی و نورهٔ ارمنی باشند و در آن حل نمو و نیم گرم بخورند وقی کنند * صفتی که مادهٔ بلغم مستریب در خمل معده را دفع کند * صفت آن ماهی شور بخورند و از عقب آن تخم شبت جوشانند و آب ترب که خردل از آن پرورده باشد با سکنجبین عسلی نیم گرم بخورند وقی کنند * صفتی که دوار حادث از صعود ابخرهٔ بلغمی از معده را سود دارد * صفت آن بگیرند یک قبضه از شاخهای شبت برای آنکه اقوی است از تخم آن و در سه رطل آب جوش دهند تا یک رطل بماند پس صاف نمایند و حل کنند در آن قدری نمک و عسل و نیم گرم بنوشند وقی نمایند * صفتی دیگر که همین عمل دارد * صفت آن بگیرند ترب را و سوراخ سوراخ نمایند و خربق سیاه را پارچه کرده در آن فرو برند و یک شبانه روز بگذارند تا قوت خربق در ترب بازداده شود پس پارچهای خربق را درآورده ترب را کوبند و آب آنرا گرفته بنوشند وقی نمایند و خوردن ترب نیز نافع است از یک درم تا دو درم و همین تخم خوردن نیم درم خلبنگ نیز همین عمل دارد و اگر قی بدشواری آید آب گرم با ... گرم بنوشند و پر کبوتر یا مرغ در حلق کنند وقی نمایند * صفتی دیگر که از آن اقوی است * صفت آن کنکرزد خردل الفی از هر یک یک درم تخم ترب سه ادویه کوفته با عسل بنوشند و بیشتر با طبیخ شبت زیادی که یک برای اصلاح کنکرزد و خردل الفی * صفتی دیگر که از آن ملایم تر است * صفت آن تخم ترب یک اوقیه کمک السعتر چهار اوقیه بیخ چهار دو اوقیه نمک عنبر کوبند و دو درم مجموع آنها را طبخ نمایند با عسل یک آب شود صاف نمایند و یک درم از آن را با سی درم سکنجبین عسلی ممزوج کرده بیاشامند وقی کنند * صفتی دیگر که مبرود المزاجان را نافع است * صفت آن بگیرند آب برگ چغندر سرده و با سکر سرخ محلول در آب سکنجبین بیامیزند و بنوشند وقی کنند * صفتی دیگر که مرطوب المزاج را بکار آید * صفت آن تخم ترب تخم شبت هر دو را کوبیده در آب سره بکشند و نیم گرم نموده تا بیرده درم سکنجبین عسلی داخل کرده بنوشند وقی کنند * صفتی دیگر که صفراوی مزاجان را نافع است وقی صفرا آورد * صفت آن ماء الشعیر سی درم آب ترمس مطبوخ بیست درم آب مطبوخ بیخ خربزه با کامه کمر و ماء العسل بالای آن بنوشند و بیست یک درم پوست خربزه حمل نرم سائیده با آب گرم با ماء العسل و انماع خربزه بخورند نیز همین اثر دارد * صفتی دیگر قوی است که بیست کرده بخورند * صفت آن کنکرزد یک درم در سکنجبین سه درم مردورا باهم سرشته حب سازند و فرو برند و اگر قی بدشواری آید بالای آن آب گرم با ماء العسل بیاشامند * صفتی دیگر که بلغم را دفع نماید * صفت آن خردل سفید یک درم بوره نیم درم کندس نمک هندی از هر یک ربع درم مجموع را کوفته با عسل سرشته و در طبیخ شبت حل کرده و سکنجبین عسلی مقدار چهل درم اضافه کرده بنوشند چنانکه نیم گرم باشد * صفتی دیگر که بلغم و صفرا دفع نماید * صفت آن کنکرزد دو درم مغرق نمایی یک درم نرم سائیده با سیب درم سکنجبین و دو اسار طبیخ ترب بیاشامند بعد آنکه اعتدال که ادرو کلمر و با آب گرم ماهی نمک سود خورده باشند وقی کنند و اگر قی بدشواری آید آب نیم گرم بیاشامند وقی کنند * صفتی دیگر که قی سود آورد * صفت آن بگیرند یک عدد ترب را و پارچه پارچه کنند و با یک مثقال سحج نرم و یک قبضه ... در رطل آب بپزند تا یک رطل ... نیم گرم با سکنجبین عسلی نیم گرم بنوشند وقی کنند * صفتی که اخراج ... نماید * صفت آن ملح هندی ... از هر یک یک درم خربق سیاه ... درم

فی الرحم نباشند * معجون دیگر که مره صفرا و سودا و کرمهای معده دفع کند * صفت آن کنکرزد خولنجان حرحیر تخم
ترب تخم سیب تخم مرزنجوش نمک هندی کوفته بیخته سه درم با سه درم آن را با عسل که با آب مطبوخ سیب ممزوج
نموده باشند آمیخته بخورند مبالغه نمایند در بستن و بستن معده و هرگاه نشد سود آب مطبوخ سیب و عسل
دیگر بنوشند * معجون دیگر که اولین قوی تر است * صفت آن تخم ترب خولنجان تخم حرحیر تخم سیب تخم مرزنجوش
نمک هندی ربع مثقال از هر یک سه درم کوفته بیخته با عسل سرشته بخورند و بالای آن آب گرم بسیار بنوشند و قی
کنند * معجون دیگر که اولین ملایم تر است * صفت آن بگیرند ترب را و پاره پاره کنند بعد از یک شب و روز پاره های
تخم ده درم نمک هندی سه درم معجون تخم حرمل تخم ترب از هر یک چهار درم با چهار رطل آب سیر بن طبخ دهند تا
ثلث آب بماند نیم گرم بنوشند و استفراغ قوی نمایند * معجون دیگر که حضرات ربیعه واشنان است * صفت آن کنکرزد ده
درم خولنجان یک درم تخم سیب تخم ترب از هر یک دو درم نمک هندی نیم درم کوفته بیخته با ماء العسل بیاشامند
* معجون دیگر که صاحبان رطوبت و سودا و اوجاع مفاصل و عرق النسا را قوی النفع است * صفت آن بگیرند صبر زرد
سقوطری حرف سیاه سقمونیای مشوی از هر یک نیم اوقیه افتیمون نیم اوقیه بسفایج یک اوقیه و تمر ادویه
کوفته بیخته با عصاره کرفس که بفارسی کلم تمر بسیار باشد و بعد التساحج قدری از آن بلند روده اند ضعیف خورده
می فرمایند و بعد آنکه این دوا اسهال قوی است و با مزاج قوی نماید و احتیاج بسیار باشد و استعمال نماید نمود
* معجون دیگر برای کرب امامان و عام الناس * صفت آن [illegible] که سرمو است با تخم آن تخم ترب از هر یک یک درم تخم سیب
ده درم تخم حربزه مقشر نابوده ده درم کنکرزد یک مثقال نمک هندی دو درم لوبیای سرخ ده درم برگ حنظل زرد ده درم
سورنجان سفید مرصوص یک مثقال مطبوخ را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آب صاف نموده یک مثقال
نمک طعام و حنظل درم سکنجبین عسلی داخل کرده نیم گرم بیاشامند و مبالغه در قی نمایند * معجون دیگر برای لطف
امام و عام الناس * صفت آن خردل دو درم تخم تربوزه نیم مثقال کنکرزد نمک هندی خولنجان از هر یک نیم درم
تخم ترب سه درم نرم کوفته با عسل معجون سازند پس بگیرند سه پاره ربع من تخم سیب نیم درم تخم ترب
ده درم ترب زرد سه درم تخم حربزه مقشر نیم درم معجون را بجوشانند در سه من آب تا جوش دهند تا یک
آب صاف نمایند و دو حصه کنند و در هر یک از آن ده درم سکنجبین عسلی سه درم روغن کنجد پاره داخل کرده آن
معجون را خورده بعد از آن مطبوخ را که یک من است نیم گرم بیاشامند و اگر قی بسیار بیاورد احتیاج نای
باشد و قوت مساعدت کند بعد دیگر مطبوخ را بیاشامند و الا فلا * معجون دیگر که بیم بسیار قوی است * صفت آن زهره
از حیوان [illegible] ارحوان از هر یک دو درم جوشانده صاف کرده بیاشامند * در بیان حابسات قی بدانکه
هر یک از معجونات اگر قی بسیار آورند این دوا را عقب بیاشامند حب حمص آن * صفت آن پوست بیرون پسته چهار
درم عود هندی مصطکی رومی از هر یک دو درم گل سرخ سه درم صندل اصلی سه درم اجزا کوفته بیخته با آب
سیب ترش سرشته در شهد [illegible] یک درم با [illegible] دو درم و [illegible] مع [illegible] و دوای را سرباز است * دوای دیگر
که قطع قی [illegible] را ساکن می گرداند * صفت آن زرشک مغز حب الرمان حامض سماق از هر یک یک درم
طباشیر سفید گل سرخ تخم خرفه انگور از هر یک [illegible] پوست بیرون پسته یک درم اجزا کوفته بیخته یک درم با
دو درم آن را با آب سیب یا به آب به یا با شراب انار [illegible] بیاشامند * دوای دیگر که قی حادث از بلغم و سودا را دفع
کند * صفت آن گل سرخ مبرود الامعاء چهار درم عود هندی [illegible] عربی مصطکی سعد سنبل نعناع پوست بیرون
پسته [illegible] قرنفل [illegible] زنجبیل زیره کرمانی از هر یک یک درم [illegible] سه درم اجزا کوفته بیخته [illegible] با

و دردم یا سه سنجد یا سکنجبین عسل بیاشامد * دوای دیگر که بی صفراوی یا رد دارد * صفت آن آب انار دانه ترش
مویز یا دانه از هر یک نیم درم زیره کرمانی مثل آن نیز یک درم کوفته ببیخته با آب به یا آب انار دانه شیرین بیاشامند
اسهال شدید است درم اول را دیا سایبد * دوای دیگر که بی بلغمی یا رد دارد * صفت آن فلفل دار فلفل زنجبیل از هر یک
نیم درم دا فلفل معیار و کمازریوس و افسنتین رومی و نانخواه مصطکی طباشیر گل سرخ مسروح الاصابع از هر یک چهار درم
زیره کرمانی نیم درد درم کوفته ببیخته سفوفی دو درم صبح و شام با آب مناسب یا شد بیاشامند یا حب
نموده از هر یک دو درهمیه دیگر خورند تا یک درم داخل است * دوای دیگر که بی صفراوی و بلغمی دفع نماید * صفت آن
مرزنجوش بادیان رازیانه تخم کرفس صندل سفید فلفل سیاه از هر یک سه درم سفوفی دو درم با شهد بیاشامند
* دوای دیگر که بی بلغمی یا رد دارد * صفت آن عود هندی بادروج سلیخه اسطوخودوس شونیز ثلثه زنجبیل از هر یک
نه درم کوفته ببیخته با عسل سرشته سفوفی یک درم با دو درم * دوای دیگر که بی بلغمی یا رد دارد * صفت آن خورد دوا
فرنجمشک از هر یک یک درم انیسون نیم درم کوفته ببیخته سفوفی یک درم و حبوب یا درم و حب مصطکی و حب سلیخ
ملیمانی و نانخواه و حبوب مروارید همه نافع اند و در باد زهر و حبوب و ملح و لولو کربا و خوردن حبوا را برای
نفث الدم حبوب انار و شراب آب و دراص آن و حلبه و کهربا و لولو و مرواریدان نافع و همه مذکور شدند

* باب المیم مع اللام * ملح بکسر میم و سکون لام و حای مهمله بفارسی نمک و بترکی دوز و بهندی
لون نامند بدانکه ملح نامعدنی است که جسمی نامند آن رطوبتی است که از ریگها و بعض کوهها و غیر آنها تراوش
کرده از اطراف و اعماق آنها منعقد میگردد و یا بری و آن از رسیل آید از سیر هاست و یا مائی و آن آب بحر است
که بعد از آن نشیب آمده رکود کرده دیگر منعقد میگردد و معدنی آن اقسام است و هر یک را نامی مخصوص و مذکور میگردد
و بالجمله فاعل کل حرارت ماده آن رطوبت و طبی است که بسبب شدت حرارت و لطافت رکیاس رطوبات
ورودات رطبت و حسب بودن انواع آن مختلفه میگردد مثلا اگر حرارت باعتدال باشد ماده آن رطبی لطیف
وارضی طیب اگر یبوست بر آن غالب باشد تلخهای بزرگ صاف شفاف نکون میشاید و اگر یبوست غالب باشد وطعمهای
کوحل زحوا اگر حرارت قوی باشد ماده غلیظ وارضی مثل بد بوطعمهای سیاه رنگ مثل نکون میشاید و اگر
عمر شمس و قمر بر عناصر و تفصیل آن در کتاب المعادن از کتب حکمیه مسطور است و بهترین این ملح اندرانی معدنی
است که قسم اول است بعد از آن اقسام دیگر و بعد از آن نمک طعام که ملح حاصل از آب بحر است و قسم هندی مائی
که از آب در دیار بین طبخ نموده عمل می آورند و اسماء آنها بیذکر بین خواهد آمد ریوند بودن املاح است و امثال بنکار و طلقی
و بوره زیرا ذوا املاح بیر باشند و املاح مصنوعه دیگر میباشند که بعضی را از جا کسر و بنات که آنها را صاف
نموده تا آتش یا نا قابت منعقد میسازند و مسبوب و مصافت منعقد اند مانند ملح القلی و بنا کر و بعضی را اندسیر و
از زل جو و اثنان و امثال نظیر و عمله سازند و مختص از اسای دیگر و بهترین اسماء حری مطلول سود صاف
آن است بیان رکیب اسما انشاءالله بجای خود خواهد آمد و مراد از مطلق ملح نمک طعام است و مجموع آنها مسهل بلغم
و سودا و ما اصفر و رابع رطوبات لزجه و سده و تخمه و فساد طعام و مشهی و سکن کننده رنگ و مصلح اغذیه باردة
و معین بر اخراج آن و بعضی در اخراج خلط خاصی در مزاول سائر اقسام اند چنانچه مذکور خواهد شد رقیق کردن نمک
مطلق رعایت جمع است از برای دو سطارهای کلی و مواد آن یابس و صعیف و سوختة آن الطف و همه آن عا لیا عا
و معین بر دفع سوء القوا و افعی بد ونوع بدمزگی اطعمه مانع خلط و بجذام خصوص نفطی و اصل زای آن و حیب اوجاع
معده بارده و بیاسکین رافع مسرت انسون و فطر و سموم پیلده رگرندگان هوام و جهت استسقا امراض سوداوی و بلغمی

نافع و قی کردن با نمک و سکنجبین مقوی معده و در حقنات معین بر اخراج اخلاط بلغمی و سوداوی و تنقیه ثقل ما
و با شیافات معین بر قطع اخلاط غلیظه و اخراج آنها و با عسل جهت رفع عفونات و اخراج ریاح و نافع قولنج و با عسل خصوص
اندرانی آن و مضمضه بآن جهت نفوذ لسعه زنبور و کرم خورده و قلع کرده شده خصوص اندرانی برای زیادتی تجفیف
آن و همچنین مضمضه آن با سرکه جهت اندمال بن دندان و ضماد آن با صعتر جهت بثلات ناریه بنور و عمر آن
و عسل و زیت جهت دفع عفل و کوفتگی اعضا و روغن و با سرکه و کف صابون جهت ورم ریحی و بلغمی و بهق و با سرکه
جهت درد گوش و با پیه مرغابی جهت گزیدن عقرب و مار و با عسل جهت گزیدن مار و جلد اوروم تنگ و با روغن حنظل
و روغن گاو و دود مسور بانوسی و عسل جهت قروح ذکر و اورام بلغمی و همچنین با زیت و عسل با گل ارمنی و با عسل
جهت جوش منجمد تحت جلد و تحلیل اورام بلغمی و بر ورق آب و با روغن زیتون جهت لرزه و تشنجی آتش و نیم آکله آن
خصوص نوع بورقی آن جهت حکه و جرب و رحم آکله و جذام و با حلبه جهت داحس و با عسل و ورق جهت انفجار دمل
و با عسل و دودی جهت منع نمله از انتشار و با صمغ و ماء العسل جهت ورم و با حمص جهت تحلیل اورام اسفنجی و با خمیر
جهت تحلیل دمل و با سرکه جهت بواسیر و با آرد کنند و عسل جهت التوای عصب و طلاء آن با سرکه و خطمی جهت
بثور حادث در رو و با پارچه جهت رفع اعیا و با زیت جهت خارش بلغمی بشرط آنکه بر دیک آتش بنشینند و با سرکه را
بر آتش بدارند که عرق کند و استعمال آن با عسل الیکو کند رنگ رخسار است و اکتحال آن جهت بیاض و سلاق و سبل
و دود بصر خصوصا اندرانی و سرمه آن با توتیا بر سادر و بست سرمه جهت سبل و ظفره و خورد بگوشت زاید
در اجفان و با مروارید جهت بیاض مجرب و همچنین مالیدن آن با مروارید بر دندان جهت جلا کردن و جلای آن
بی عدیل است و همچنین نمله را کله و خوشها با نمک و سرکه رافع آنها و نیمی آن با سیر بر زخم قاطع خون آن و نیمی
گرم کرده آن بر اعضا جهت رعشه‌های بلغمی و ریحی مفید و تکمید بدان مفرد اما با سبوس گندم و برنج و مصر ساحب
دماغ حار و سرور بار یکی اکثار آن مجفف خون و مقلل منی و مورث خارش بدن و جرب و مصر اند ان تحفه حصر ص
مصنوع از آب ... و مصلحش معرو و خرنیمار است ... رطبه است و گویند از خواص مجربه آن است که چون بید ... و یم
آن را در جهتی که عقرب با سرطان طالع باشد ... خانه مریض بر آتش گذارند و اگر بعد از جهتی مثل بدرون جا به
کند آن مریض مقاومی باشد و الا فلا و چون در خانه بسوزاند و چند آن بر طرف ... تعلیق کنند باعث سرعت
ولادت گردد * ملح اندرانی معرب ملح اندرانی بدال مهمله و الف و نون و یای مثناه تحتانیه گویند
و آن نمکی بسیار سفید صاف شفاف مانند بلور است مشتق از دراء بهمزه که بمعنی شد ت روشن صاف است و بفارسی
نمک سنگ بلوری و نمک لاهوری نامند جهت آنکه از لاهور می آورند و شده در جنس بر آوردن از معدن
قطعه‌های آن بزرگ می باشد و بعد رسیدن دراحمد و بلت میگردد بعضی نمک سانبهر را نیز ملح اندرانی میدانند
و این غیر آن است برای آنکه قطعه‌های نمک لاهوری بزرگ بسیار سفید و صاف می باشد بخلاف نمک سانبهری که آن
ملح العجین است و ملح اندرانی بهترین اقسام املاح است در آخر دوم گرم و خشک مسهل بلغم و لزوجات و رقیق
بهم و دهن و رفع تخمه طعام و تسرد راد و بعس اسعمال عمر آن خاتر بست * ملح نفطی از جمله معدنی است سیاه
و بد بو و با غلظ می باشد از زبان نمرد بن و مرخص تا بی نفطی آن کم او اندک سفید میگردد در سوم گرم
و خشک و مسهل بهترین اقسام نمک با است و مقوی و اخراج بلغم و سوداوی بر اساس و خوش بلو روغن گل مرح طلا کنند
در رفع درد ... ابتدا ... القعل ... تا یکدرم است حکیم عبد الحمید در رساله تحفه المؤمنین
... اسم ... از سنگی است در تبه عظیم آباد ... رنجی است و بلی باشد و از سمت غاری بزر

متی آورند رما و باز ان سحق کنند پس قسم کلا ولا آن را تکلیس می کنند پس کوفته در آب صحو ساخته آن آب را منعقد
سازند ملح نفطی حاصل میگردد این قول اصح است و بانه مرده و دمر باشد مر مقعدی و هم مصنوع * ملح اندرانی
ملح الصخر است واو سنگ و بی نظیر است و در افعال قریب بملح نفطی و هندی و تا لالوی بیرنخ لون میباشد * ملح
العجین نمک طعام است و آن الوان مختلفه می باشد اکثر آن سفید و بعضی مایل بسیاهی و بعضی مایل بزردی و بعضی
مایل بزردی و بهترین آن سفید صاف است و هندی آن را نمک سامبر گویند و آخر در سیم گرم خشک و در افعال نزدیک
بملح اندرانی است * ملح رسندی ملح طعام است که مایل بسرخی باشد * ملح هندی نمکی است سفید سرخ رنگ مایل
بسیاهی که بسفیدی باشد و طعام آن اندک بزرگ و هندی آن را سیند لون باشد در اول سیم گرم و خشک و مسهل
ماء اصفر و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و بدترین باشد و
است * ملح الدر نمک تلخ است مایل بسیاهی سفیدی و مایل بزردی و هندی یاد نمک لون و از همه اقسام گرم تر و در سیم
بدرجه چهارم و در اندمال جراحت با صمغ زیتون قوی تر از سایر اقسام است و بدترین کمتر از تکلیس و گفته اند
که این همان ملح نفطی است * ملح الطبرزد نمک معدنی جبلی است و بهترین او سفید مسمی بابلی را بی
است که ذکر یافت * صنعت آن که از اکثر گیاهها و برگها که هندی کهار باشد مانند برگ ترب و کوو با
حبوب آب و برگ کنند یعنی و عمرها بدین قسم است که بگیرند از برگ هر گیاهی که
خواهند و مستور جا کسر آنرا بگیرند در آب حل می کنند و همان مقدار آهک سنگی نیز با آن حل می
نمایند و بگذارند تا ته نشین گردد آب صاف آنرا جدا علیحده که طرفی دیگر متصل آن طرف میگذارند که یکی اندک
مرتفع و بالا بر آن دیگری باشد و صوفی ریسمانی از آن را در طرف دیگر و در آن طرف میگذارند
تا تمام ماسه آن را جذب در این طرف نماند پس آن آب صاف را آتش طبخ می دهند تا ماسه ملح نماند و اگر
آهک اصل نکنند بهتر است زیرا که نمار جاد میگردد و در اکثر امراض مرافعت ندارد و اگر جاکسیر
محلول در آن را عرق کنند و آن عرق را طبخ دهند تا نمک نماند بهتر و لطیف تر است * لح استار که
ملح هندی باشد صنعت آن است بدین قسم * صنعت ملح مصنوع از آب دریای شور بدین
قسم است که اهل سواحل اکثر بلاد واقعه بر سواحل که شور تکی آنها معدن نمک نیست مانند بنگاله و سند و غیرها
و خصوص در جزیره و وسط آن که آب بلند می شود و بچاها که آب رسد
و گودالها می کنند تا آب در آنها جمع شود پس بعد از گذشتن و خشک شدن قدری آن آب را قدری حال آن گودالها
در ظرفها کرده طبخ و می گذارند تا فی الجمله صاف گردد و خاک ته نشین شود پس آب صاف آن را گرفته
طبخ میدهند تا آب برود و نمک بماند و آن نمک سیاه رنگ مایل بتلخی می باشد و هند از اهل آن بلاد و اطراف
آنها نمک است مانند بنگاله و او که نمک نیز باشد و سند و سواحل دکهن و غیرها و بعضی آب آن را در آب
حل کرده میگذارند تا حال آن ته نشین شود صافی آن را گرفته باز طبخ می نمایند تا کمتر و صاف
میگردد و بعضی آب صاف آن را گرفته قدری گاه طبخ و در
با نعاد می ورند و بعد انعقاد و انجماد دفعه دیگر می
ورند و تا آنکه کمتر و زیاده بوان جمع گردد برای
وغیره می برند و آن را باصطلاح اهل هند گهاس لون دانند * محمد بن یعقوب کلینی روایت نمکیند از علی بن ابراهیم
از پدر خود از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

خطاب بعلی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام کرد که یا علی افتتاح کن طعام خود را بخوردن نمک واختتام کن
بنمک بدرستیکه شخصی که افتتاح کند طعام خود را بنمک واختتام کند بنمک محفوظ می ماند از هفتاد و دو مرض
که از جمله آنها جنون وجذام وبرص است ودر حدیث دیگر وارد است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که هرکه
بخورد اول از طعام نمک را سفیده نگردد و زمینی شود از آن بهیچ وجه یعنی لکهائی که در صورت می افتد ودر حدیث
دیگر مرویست از حضرت ابی عبدالله علیه السلام از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وارد است بدرستیکه حق تعالی وحی
کرد بموسی بن عمران که امر کن قوم خود را که افتتاح کنند بنمک وختم کنند بنمک یعنی طعام خود را بدرستیکه آن دوائی است از
هفتاد مرض که اهون واضعف آنها جنون وجذام وبرص ووجع حلق واضراس ووجع بطن است واحادیث بسیار در فضیلت
افتتاح واختتام طعام بملح وارد است بدین سبب بحدیثها اکتفا نموده شد ودر حدیث دیگر از حضرت ابی عبدالله
علیه السلام مرویست که عقرب گزید حضرت رسول الله را صلی الله علیه وآله وسلم پس آن حضرت صلی الله علیه وآله
لعنت فرمودند عقرب را وفرمودند که لعنت خدا بر تو باد که نه ترک میکنی مؤمن را ونه کافر را پس طلبیدند نمک را
ومالیدند در آن موضع درد ساکن شد پس فرمودند اگر میدانستند مردم چه خاصیت است در ملح هرآینه محتاج
نمیگردیدند بتریاق * زبد الملح چیزی سفید شوره وش بطعم وزعفرانی رنگ میشود وبد بو ولذاع واز چیزیکه آب نمک
طعامی کرده در سنگهای نیل می ماند واز آفتاب آنها خشک میگردد زبد الملح حاصل میشود و ما سرخ و بد کشیده
که آن شوره است که مثل غبار بر روی نمک معلق می باشد بغایت گرم وخشک وتند ومقطع ومحلل قوی
وجهت قروح خبیثه واکله وعسر حالت ورطوبتی که از گوش تراوش کند وجهت غشاوه وآثار قروح وصبغ رویاندن
موی وبارو ... جهت اعضائیکه ماندگی اعضا باشد وآماسیدن با آنکه زهر آن بشراب ... آب در اسهال در نیز
از نمک هندی ومدر عرق با سکنجبین جهت صرع نافع بود ومضر معده ... وبهترین آن نمک هندی است
ووهمی از آن که مایل بسرخی میباشد دانهای بهم چسبیده می باشد از جمله سموم قتالند ... آن کشنده است
علاج بد بوست * دستور ادوای ملح آن است که ملح را نکوبند وبعسل خمیر کنند ودر خرقه کتانی ویا پارچه نازکی
بسته بگل گرفته در تنور یا بسته تا بگذارند پس از سرد شدن تنور در آورند گل را ازاله کنند ونرم ساییده استعمال
نمایند * وطریق دیگر آنکه ملح را ... نمایند پس در دیگی کرده اگر سفالی باشد بهتر واطراف سر آنرا بگل
حکمت مستحکم نموده در آتش نهند واطراف دیگر را اخگر بر نمایند وبگذارند تا ... بماند که آب رطوبات بلوغ
احراق است پس برآورده بکار برند * حب ملح مسهل بلغم واخلاط لزجه است ورطوبت ولقوه وارخاء عضل ...
واوجاع مفاصل واسهالهای ... حادث از برودت ورطوبت را نافع است وجهت جلای بصر ... معده
* صنعت آن ملح اندرانی ... فلفل دوازده درم ... کرفس ... اطریلال ...
افیون ... هندی ... ربدل ... درم ...
سازند ... حب ... معده وما ...
ودیع ... سکر ... دماغ ... حواس ... نافع ...
هندی است * صنعت آن نمک ... نمک لاهوری نمک ... آمله ... فلفل دار
فلفل ... دانه ...
هندی ...
سازند ... * حب ... * صنعت آن نمک ...

مرّه و نمک لاهوری کمال لون و پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله سعی و زنجبیل فلفل دارفلفل مقلو ده زراوند
مدحرج کرفس با اجزاء انیسون از هر یک دو درم عاقرقرحا اسطوخودوس هندی زنجبیل دارچینی دانه هیل از هر یک نیم ماشه
حوز بوا نیم ماشه عود هندی عود مصطکی از هر یک سه ماشه ادویه کوفته بیخته با عرق لیمو با انار ترش یا با عرق
دارچینی سرشته حب بندند مرحبی مقدار یکماشه سرشته یک حب یا نیم حب و اگر خواهند از آن ماده بسازند نهایت
نرم سوخته باشد و نیز مفید است * حب حمار که نیز مانند آن مفید است بدان * صفت آن هلیله زرد کابلی هلیله سیاه بلیله
آمله سعی گل سرخ زیره سیاه گشنیز جند بیدستر فلفل ـ ارفلفل با اجزاء بادیان زنجبیل اسطوخودوس هندی دارچینی
هیل نوا هیل کلان نعناع باعی نعناع کوهی نمک سیاه نمک لاهوری نمک سانبهر جوا کهار همه اجزا مساوی الوزن در
عرق نعناع یا سرکه انگوری بادیان آب نعناع حب بندند بقدر یک نخود ارتکماسید بادرمان * عرق ملح بسیار بوش و حرش طعم
مساند و تعفن رطوبات و جمیع اکثر امراض دارد و تقویت معده و دماغ و کمر باه نافع و جهت استسقا عرق مر و د
جهت ضیاب نمودن جرب یابس و غبار اسهال آن و جهت تقویت دماغ حار با آب برگ کاهو یا آب ریحان جهت تقویت دل
با مشک و گلاب و جهت معده و اسهال و هضم طعام با آب برگ نعناع با عرق آن و برای وجع کبد حار با آب
برگ کاسنی و برای سپرز با آب برگ حرفه برگ برگ و جهت بریان رحمی بلغمی و فالج و لقوه با ادویه
مناسبه با آنها و برای تفتیت سنگ گرده و مثانه سپرز با ادویه مناسبه آن در حمام و برای صرع با ادویه مناسبه
با آب و برای قولنج با شراب انگوری و نفع از سرب آب ا ردو قطره تا سیم قطره است * صنعت آن بگیرند ملح اندرانی را
و نمک سانبهر بطرزی که ریزه ریزه نموده و با کوفته در ظرفی سفالی کرده بر آتش نگهدارند و نمکی آنقدر
برهم رسد که سرخ گردد تا آنکه همه اب او نرساند بعد از آب سرد کرده صلاه دورطل آنرا در آب حل کرده و با نیم
رطل گل ... کوزه گرا و موم کوفته حمیر بماند ... نگمی در آفتاب یا
بر یک آتش ... نصب نموده بر آن آتش کنند و عرق کشند و آن عرق را
در شیشه نگاه دارند و سر آنرا مستحکم بندند والا اجزای تمام آن بر باد می رود و چند الحاجت باز کرده بقدر حاجت
برآورده باز سر آنرا مستحکم بندند * ملح سلیمانی جهت تخمه و نفخ معده و جمیع دردهای مفاصل و عرق النسا و نقرس
و وجع وركین و کمر و غیره آن را نافع و حدت بصر و صفای لون بخشد و نقصان کلف و بهق را زائل کند و معین گرده و
مثانه و باه و محرك باه و نگهداری ... سهوت طعام و جماع و دافع سم و رافع همه دردها و جمیع اوجاع ... مجرب است * صنعت
آن نمک لاهوری یا سانبهر هر جا رطل بگیرند و خوب بریان کنند پس در ظرفی کرده در تنور نگاه دارند تا آتش
... بگیرند ملح هندی ... ملح اندرانی از هر یک سه اوقیه ... کرفس بنج
ستال فلفل سیاه حرمکی از هر یک یک اوقیه ستال فلفل سفید ... ستال سنبل الطیب حلتیت کمون
کرمانی از هر یک سه مثقال ـ ارجمنی کا ... اصل السوس ... از هر یک چهار مثقال
هر یک را جدا جدا نکوبند ... همه را با نمک ها ... کرده در ظرف چینی یا سنگی ... مثقال ...
کرده در جرف ... که ... برای ... و آنگ ... جهت ... با ... تا ...
... برای ... و بعد از طعام بقدر حاجت برای ارحاج و ورم ... که با عسل ... بمالند
و اسراف ... که صاحب شفاء الاسقام ... در ... و ... نماید
در ... مرکب ... ادویه * ملح سلیمانی دیگر که بهندی ... جهت هضم ... طعام و درد شکم و غیر آن معده
و امراض دیگر نافع است * صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله ... دارفلفل با اجزاء عود هندی

سطوح هندی به رنگی سیاه دانه که گویا سنگی از دو یک مثقال زنجبیل نمک لاهوری از هر یک ده مثقال ادویه را کوفته
بیخته و آب سیاه دانه دلهوی کاغذی باعرق ... حمر نماید بقدر کنار صحرائی حب بندند و پس خشک ساخته
مدوف سازند و بوقت حاجت بقدر حمر ورد بخورند * ملح سلیمانی دیگر که همان نفع دارد * صنعت آن نمک اندرانی نمک نفطی
سیاه نمک حمر نمک هندی نمک از هر یک چهار تولگی زنجبیل فلفل دارفلفل از هر یک تکوله اسمونه ملیله آمله
سفید دو تولگی با اعجز آه کرفس تربد از هر یک نه ماشه حور براسانه از هر یک سه ماشه سنبل الطیب ورق کی سعد
کوفی از هر یک سه ماشه انیسون عود هندی دارچینی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله از هر یک تکوله
و سیاه مصطکی تکوله نمکها را با آب اندک سمنه تا گرد و حال با کمره گردد پس بریان نماید و ادویه کوفته
بیخته با آن ممزوج نمود و در شیشه نگاه دارند و سر آن را محکم بندند و احتیاط نمایند عند الحاجت
از یک ماشه تا چهار ماشه تناول نمایند * ملح سلیمانی به نسخه دیگر قریب العمل است بدان * صنعت آن ملح نفطی
ملح اندرانی پوست هلیله آمله سفید سطوح هندی با سواء مسر فلفل دارفلفل زنجبیل اجزا مساوی کوفته
بیخته سفوف سازند و با عرق لیمو که تسمیر آن است حمر کرده اقراص و حبوب بندند و بقدر یک ماشه دو مثقال
و در نسخه دیگر پوست هلیله کابلی نیز داخل است و در نسخه دیگر انیسون زنجبیل داخل نیست * بدانکه در صنایع
قریب به نسخه نمک است و بعضی برای کسب اطعمه هند است * صنعت آن نمک طعام تکرطل بریان نموده در کوره گلی
کرده و در نیمرنگ اورند با سیر سرد گردد پس بر آورند ملح هندی ملح اندرانی از هر یک سه اوقیه نوشادر یک اوقیه
تخم کرفس فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل ادخرمکی از هر یک نیم مثقال سنبل الطیب عود هندی زیره کرمانی
قرنفل مصطکی دارچینی هلیله کابلی زنجبیل انیسون لب قرطم اصل السوس بسر هل پوست از هر یک سه مثقال
ادویه را هر یک جدا جدا کوفته بیخته در هم نمود و در شیشه کرده در جو دفن نمایند و مرجمله کهنه گردد بهتر است
و اگر نمک نفطی ... بوله و حلتیت سیاه ... نمر اضافه نمایند بهتر است شربتی از یک ماشه تا چهار ماشه * دهن الملح
جهت تحلیل ریاح و ادرار بول و اکثر امراض بلغمی و بادی نافع * صنعت آن نمک زیبد ملح بلور گل کوزه گران سی رطل
و با رید نمر ورق گل و مجموع را در ظرف سنگی گرفته بلند دهن کشاده نمایند و با آن ویسع تراب تصب کرده آهسته آهسته
آتش در زیر آن کنند و نمک ریز ریزاد نماید تا مقطر گردد پس دهن را از روی آب گرفته در شیشه نگاه دارند و عند
الحاجت بکار برند * دهن الملح بطریق دیگر که همان نفع دارد و در حل طلا نیز نظیر است * صنعت آن حل نمایند نمک را
در سرکه و بعضی نمایند پس نقطیر نماید آن را و اکسیر آن است که ماء آن پرورده شود و بی آن ماند * معجون الملح معده را
پاک کند و بی سوداوی بلغمی بار آرد * صنعت آن نمک هندی دو درم انارچ معراد ده درم پوست هلیله کابلی آمله هلیله
سیاه اسطوخدوس ... از هر یک سه درم افسنتین ... از هر یک چهار درم اجزا کوفته بیخته با عسل بقدر معیار آن
بسرشته ... سه درم با آب گرم * سفوف ملح هندی از برکت مسود ... به تکمیل رسانیدن با روغن و اکثر امراض
بارد رطبه و ساده ... بعد نیز است * صنعت آن زیره کرمانی فلفل سیاه ده عدد دارفلفل صد عدد دریه
نمک نفطی ... از هر یک ... مثقال بادورد ادویه ... مصطکی علی الرسم بسرشته شربتی دو مثقال
* سفوف اکبر از بر اکسیر قطب الدین علامه شیرازی ساخته ... امرباه عجیب الاثر است * صنعت آن
دارچینی قرنفل بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک یک درم مصطکی دو درم گل سرخ سه درم درونج عقربی گشنیز
خشک پوست ... از هر یک ... درم ... و انگ عسر لیمو یک درم ... ربع الصندل سفید مثقال
پس ورق آن سرکا زنجبیل ... گداخته ... بیاد ... گردد پس ... نماید و ... کنند

و با مساوی مثقال تا یک مثقال بعد از آن اورید و بگذارید تا بر گردد پس ادویه را کوفته بیخته با آن بیامیزند سرشته بالمثقال یا دو مثقال * باب المیم مع الواو * موم بضم میم و سکون واو و میم بعربی مشهور بشمع است و آن خانه زنبور عسل است که بعربی نحل بفتح نون و سکون حای مهمله و لام باشد که در اصل جمیع خانهای مسدس شکل در طبقه از آن ساخته در درونهای آن تخم میگذارد و بچه برمی آورد و در طبقه ثانی آن عسل و می سازند برای ذخیره خود زمستانها و فصول دیگر و مشهور است در اکثر بلاد که برای آنها خانها از چوب می سازند تا از گل که عقب آن باز میباشد در پس آن سوراخها مثل آنکه زنبور در آن خانه برود و خانهای زنبور که شمعی نیکوتر است در آن میگذارند و عقب آن را بسته میکنند تا آنکه تخم گذاشته بچه برآورد و در آن خانها عسل بر نمایند و چون بچها بزرگ شدند و پردار شدند آنها را بر آورده با خانه یا سایر آنها در خانهای دیگر ساخته میگذارند برای حوال آنها بدری عسل و دوشاب در ظرف کرده در عقب خانها میگذارند و عسل که در خانهای ثانی جمع کرده اند آنرا بعد از را بریده برمی آورند و برای ایشان شربتی از عسل یا دوشاب آمیخته میگذارند و مشهور است که پادشاه آنها در آن خانها است و زنبوران دیگر از آن خانها بجای دیگر نمی روند و علامت پادشاه آنها آنست که از زنبورهای دیگر بزرگتر میباشد و خانه که برای ایشان میسازند سوراخ آن واسع از سنگ اورند که بتوانند درآیند و سوراخهای زنبورهای دیگر را کشاده که توانند آمد و شد نمود جهت آنکه اگر زنبورها برآیند بر شاخهای درختان نشسته رجوع نمیکنند که صید جمع نمایند آنها را اول پادشاه آنها را گرفته بکنند اصلا از پس آن بر شد گرفته در آن خانها میگذارند زنبوران دیگر همه در آن جا می آیند و گفته اند که مردم آداب سلطنت را از اینها آموخته اند و حکما بسیار در آداب بیان کرده که مثل کسی است آن ندارد و بعضی مهاب ساختها را حس آورده می شمارند و عسل را از آن جدا می نمایند و موم را جدا و بعد اخذ عسل باعتبار اختلاف ماده بعضی از آن موم زرد رنگ و بعضی سرخ رنگ می باشد و مزدور نوع آن در اول درجه گرم و در دوم خشک معتدل و بعضی در گرمی سرمعتدل گفته اند و چون تصمیم آن را قصد کرد این تحمل که شمع کرده آن معتدل باشد و گفته اند که قوت آن تا سی سال باقی می ماند محلل و منضج و ملین و پرکننده زخمها و مروج و شربت بالعرض به سبب شد و سد مسام و مصلح ادویه مر امراض حافظ و مقبل آنها و موافق جراحتها و زخمها و برودت مقدار آن حریره از آن که زبره زبره نموده مثقال از جو گندم با روغنهای مناسبه باشند با دام مقشر و امثال اینها جهت سرفه باطنی و شیخ امعا و درد سینه و سرفه و دمامل و درد گلو و لهات بصفت صوت و وقع استادلس در معده و شرب است و حقنه آسامیدن محلول آن و طلای آن جهت حکه و جرب و تحلیل و نضج اورام و ترک آوردن زخمها و توسیع دهن آنها و نرم کردن سینه و صلابت اعصاب و شربت اعضا و رفع ادب جرب یا زرد و زحه نشتر حلق طری سرطی و جهت تعمیر آن و گرفتن قطعه از آن دائما در دست بدن بدن رافع تشنج و نمد دانگشتان و صاعد است خصوص با زرد آن و نشستن بر آورام صلابت باعث تحلیل آنها است و بخور آن جهت رفع عفونت هوای و بائی و تعویق آوردن صاحبان تب و استسقام را و تبه آن جهت بد بویی تنیش و ادبیت هوای حنظله ما و تقشیر گلد اجمعه آن با روغن گل مزیح جهت نفع امعا ما بدرقه قاطع و مقعد و رافع اسهال و مضلص بان و بعد از سرشتن با شیرج و بنفشه عکبر و آرد با کلا گویند که کندر آسمان مگس را نمو داشته و نظری می پاید که حرفی باشد در آب در یا و با اینها گذارید آب شیرین را تجویز حبه مسماند * عکبر بفتح عین و سکون کاف و فتح بای موحده و زای مهمله بفارسی برموم باشد و بزرد جمعی موم کم عسل است که در آسمانه زنبور عسل یافت میشود و فتح الرئیس و فتح الکوار ترجمه آن موم سیاهی است که رخنهای آسمان خود را بآن مسدود میکند را زرد و بهر گرم و خشک و ملطف و ملین و مقوی و جاذب تکان و خار

از بدن و معطش قوی نصف درم آن با آب سرد رابیه و بعد از آن قدری بیرون کشیده و ضماد آن در حمام و بعد کمر و اسکات عطش حار
و ضربه و سقطه با شراب مزاب و مومیائی است و لهذا آن را مومیائی نخلی نامند و بعد از پس دلیل میسلان است که اندیشه دل
شاید با عسل با آب حل کرده ضمید نمایند * دهن الموم که از صناعت اهل فرنگ است محلل اورام و صلابات سرد اوزند
بلغمیه و سریع النفوذ با عصاب بدن و جواذب باره و کهنه را منعقد مرگا روز دو مرتبه بدان طلا نمایند سوختگی
آتش و کلف و نمش را زایل و طلیه مزیبیان زنان و مردان حادث میگردد و نشار کرده مینمایند و آن را الکه دیفرنگی
مسمی نامند نافع است * صنعت آن بگیرند موم را و بر آتش بگذارند تا گداخته گردد و کف آن را دور نمود و پس برگرفته
در دوری آن ملح مکلس داخل کرده قسطها زیت و در قرع انبیق کرده بگردانند که در این عمل تر کرده تاسید نگذارند
و براعاج نصب نمایند و آتش و با لایه بروان و صل نمایند و در زیر دیگ آتش کنند با نصف گرمی و بلده مستی
از آن جدا گشته در قابله آید و بعد اتمام در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت استعمال نمایند * روغن موم
و عدد بگرجمت تحلیل اورام و ریاح و السیام جروح و قروح * صنعت آن موم سفید سیر آب را استخوان گاو مرحمه
کوبیده ربع آن با موم را گداخته با آن مخروح کرده قسطها زیت زیت سیر در قرع انبیق گردن کرده مقطر نمایند
و بعضی بجای استخوان سوخته آجر کهنه کوبیده و با گل زرد با موم داخل مینمایند و بعضی در قرع و انبیق
مسی با مثالی ندین شکل و در اعاج ساباطی طولانی بدین صناعت مینمایند و مقطر مینمایند و بلد رب و اسطه
رمل تا آنکه از هر دو جانب تاب حرارت آتش برسد و تقطیر سقله نرسد * و منافع آن است که اول آن است که اتحه
برای خوردن مقطر نمایند بالله که با آجر و با گل زرد و نارنگ و یا مرتبه و اسهال اسهالات و استعمال آن برای تحلیل ریاح
و اورام است با مثل اینکه از برای السیام جروح و قروح است با استخوان سوخته و یا بسل که تهیه ی کمله
گو سفند با طس معز که تهیه ی کیر و جوا نشد و یا سرنج که تهیه ی سند و رگو سفند مقطر نمایند * و تیر و طاب
در حرف الفاف مذکور شد * و دستور معتد کردن موم آن است که بگیرند موم را مرتبه از که خوا مثل و گداخته
تا آمس معی و با آهی و یا برنجی اندک اندک در آب سرد بچکانند که دانهای ریزه ریزه شود پس آنها را از روی
آب برداشته روز بر با رحقه صافی پهن کرده با آفتاب نهند و شب با مهتاب با حماریج تموم پس ته سیر را اول
گداخته در آب سرد برشته دانه زرد در آفتاب شب در مهتاب نهند و همچنین تا آنکه چوب سفید گردد بحدیکه
خوامند شکار برند * مومیائی بضم میم و سکون واو و کسر میم ثانی و یای مثناه تحتانیه و الف لیف یونانی
لیس بمعنی حافظ الاجساد و بفارسی مومیائی نامند و آن چیزی است سیاه بقیر و ارد و در مغارها کوهها نقش حیال
مترشح می آید و بهترین آن است که از کوه دارابگرد که از نواحی فارس است بهم میرسد بعد از آن شبیه است با آن رواج
آن بعد از آن که مکتو را سپید از جاهای دیگر اخذ می نمایند فیراست به رونما اما ضعیف الاثر است و حتی آن
حامی و بعضی از آن مغشوش میگردد و اتحه ملا احمد مهد در تاریخ الحکما ذکر نموده با طلاع بر مومیائی
و خواص افعال آن نوشته آن است که از جمله عجایب اتفاقات ظهور مومیائی کانی بود در عهد فریدون و کیفیت
ظهور آن در کتب معتبره چنین آورده اند که در ایام حکومت فریدون جمعی از شکار فراوان در نواحی داراب جرد فارس شکار می‌
کردند ناگاه یکی از ایشان تیر کاری بر قوچ کوهی زد و آن قوچ بعد از جدار رحمی از نظر ایشان غایب شد تیر حیله
تفحص کردند یافتند اما بعد از یک هفته باز آن جماعت شکار رفته شکار آن قوچ را دیدند که صحیح و سالم و آن تیر
در پوست او آویخته و ح آنچنان بی شک است که گویا اصلا زخمی با او نرسیده از مشاهده آن حالت متعجب شده در دون
مقام گرفتن شدند هر چند که بود از رااللب آورده اند چون نیک ملاحظه نمودند قدری از مومیائی در اندرون

و بعد از آن چه شد و در حقیقت معلوم نشد که از چه را مومیائی که مومیائی دانسته مالیده و آن مومیائی
موجب التیام و التحام و جبر کاری از شده و چون این خبر بفریدون رسید در مقام تجربه و امتحان آن شد تا در
التیام جراحات و جبر عظم مکسور و غیره آن از روی آثار حمیده نوا دو عظیمه یافتند و بعضی گفته اند که در زمان
فریدون فرخ حکمای یونان بودند نقل از طریقی که روزی فریدون برای شکار رفته بود و آهوئی را تیر زد چنانچه آن
تیر از پهلوی او نشسته از پهلوی دیگری تیر بیرون رفته و مرده نگریست تا او را بگیرد که لنگ شده و آهو بگریخت و فریدون در عقب
آن تا آنکه آهو بجائی رسید که ایستاده گردید و دید که آن آهو حمله در آن بخود را بر آن مکان مالید و بار دیگر فریدون
از عقب او بار آن آهو بدویدن و رفت و می لنگید از بس حیرت کرد فریدون حکمای ملک را در آن
معدن فرستاد بعد تفحص معلوم شد که از دیوارهای سنگ آنجا صمغ حجری می چکد و آن آهو از آن صمغ پس فریدون
حکم کرد که محافظان در آن جا باشند و هر سال در مدتی که جمع شود از سال حجر بیاورند و از آن زمان تا حال در آنجا
محافظان هستند و هر ساله آنچه جمع می شود از برای سلاطین ارسال می دارند و در آن همه اوقات ...
... آن مکان کرده اند و آنکه سنگی را که از در آن درمی آید ...
آنقدر ... آن مکان گردد از آن بیرون شده است بالفعل در سال خامی یعنی در دامنه ... و ...
... آن که است و محافظان ... آن می باشد ...
... و ... آن سنگ را ... که بعضی ...
... آن ... آب ... و ... کاسی ...
که در ... آن جمع گشته در آن ... آن ... می باشد ... تمام آن آب را با ...
تنگ ... در آن ... آورده و در تنگ بزرگی جمع میکنند و محافظان همه جمع ...
... آن ... رنگ ... گردد پس ... آورده
... آن را ... بر روی آن بسته ...
... و ... آن را ... کرد ... آن ...
و ... دیگر ... نماند ... خود ... جمع آنها
... سال ... و ... مثقال ... تمام سال
جمع ... و ... آن ... و
... چون ... سرخ ... باشد و ... سنگ
... آید ... می
... علامت ... معلوم شود آنجا ... و ... رخیل
... آید ... و ... است ... می ... سنگ و ... آنجا
... می آید و ... از ... دیگر ... آید و ... بعضی ...
... آید ... که ... اهل آن ... و ... جمع شد ... و ... بعضی
... گرد ... است که ... مومیائی برمی آید ... آنجا جمع کرده آنرا
می ... و ... گرمی ... آن ... های سنگها ... برمی آید و بر اطراف ... آنها
در ... میگردد و ... آن ... آید ... جمع کرده ... مومیائی میکنند و ...

ملقی باشند با آب نیم پخته مرهم ضماد نمایند را گرم نیم باره نماید بر الم سفل وادر آب جوشانند و
با آب آن استعمال نمایند و هرگاه از عضوی موی را قلع کرده بمالند بلند شود و منع روئیدن موی نماید * میعه
در حرف العین مع الواو در عود ذکر یافت * باب المیم مع الیاء * میعة سائله بکسر میم و سکون یای
مثناة تحتانیه و فتح عین مهمله و بالاسم عربی صمغ درختی است بغایت خوشبو از درخت برآورده اند اشهر مایل
بزردی و بقوام عسل میباشد و این بهترین اقسام است و مرتبه افسرده از اجزای درخت آن حاصل میشود مایل بسرخی
و غلیظ تر است و رایحه آن را بطبع غلیظ میشود بلیسان بعمل میباشد و مسمی بمیعه یابسه است مؤلف کتاب میگوید
گویند که ... و ع میعه سائله ... میباشد و بکوبند سرخ و ... گویا گویند که آن صمغ درختی است مسمی بعمود در بلاد
شام ... رخت به ... داده سال بالی است و بفرنگی درخت آنرا اسطراک گویند بعضی نرم و بعضی میعه را
لبنی و بعد ... باشد سیوم گرم و در دوم خشک ملین ... و محلل ریاح و اورام و مدر بول و حیض و مقوی
اعضای باطنی و به در ... آن با جمار ... آب گرم مسهل قوی بلغم و جهت جذام و سرفه و نزله و زکام و ... و
... طحال گردد و مثانه و درد کمر و ... آن جهت ... و جذام و ... آن جهت امراض گوش و ریاح
غلیظ و قرحه و ... آن جهت احتباس حیض و طلای آن جهت جرب ... ادویه و ضماد آن جهت ... و مفاصل
و ضمادات ... مصلحش مصطکی ... ارند ... نافع ... و ...
و ... مطران ... آن ... رطب ... بعضی ... است * میعه یابسه نزد بعضی ... میعه سائله است که از
اجزای درخت آن ... افسرده باشد و نزد بعضی آب ... آن است و گرمی و خشکی ... زیاده
و جمیع افعال مانند آن ... و حمول آن مدر ... و حیض و ... رافع انضمام ... و ...
آن ... جهت ... رطوبات دماغی ... و صرع ... و مصدع و مصلحش ... و بدلش ...
... است * دهن المیعة السائله جهت ... اعضا ... و ... باردة ...
... نافع و مجرب است * صفت آن بگیرند میعه سائله ... که ... و ... روغن ... بگذارند
استعمال نمایند * دهن المیعة السائله جهت امراض مذکوره و درد مفاصل ... و مثانه و رحم و ورمهای بارده و
سایر امراض بارده نافع * صفت آن میعه یابسه چهار ... روغن ... کرده استعمال
نمایند * کتاب حرف النون * باب النون مع الالف * نارنج معرب نارنگ فارسی است ... پوست درخت
و پوست ثمر و شکوفه و ... آن ... گرم و خشک و ... آن ... سرد ... که ...
و ... حار است و در ... و پوست آن ... عظیم و جمیع اجزای آن ... و ضماد ... آن با سرکه
جهت درد سر ... جهت ... و ... سرد و نرم کردن ...
دل ... آن که ... کرده باشند با آب گرم جهت ... واخراج کرم شکم ...
در ... آن و برگ آن رافع طاعون و فساد هوا و آب ... شکوفه آن جهت ... و حمول آن
جهت ادرار حیض و ... رافع سم عقرب و هوام و ... آن با شکر مسهل صفرا و ... رافع خمار و امراض حاره ...
... آن مضعف جگر و مصلحش عسل و شکر ... آب ... سموم گزندگان جانوران سمی
و ... نارنج ... و ... و سایر ... مانند ... و ... آن با ... کمر و ...
... آن ... رکام است * حب ... نارنج جهت ... مفاصل نافع و ... سموم است * صفت آن
بگیرند ... نارنج ... کرده ... آن ... و ... حب ... نارنج ...

از یک درم تا دو درم * دهن نارنج در صفت استعمال دوی مرار روغن ناردین و دو مثقال آن تا در هر سموم بارده حد است
است * صنعت آن دیگر پوست نارنج با سیکوته آن وادر روغن کنجد تازه ریخته مدتی در آفتاب نگذارند پس
استعمال نمایند اگر ملفه یکمرتبه بدل نمایند مگر داوی * شراب نارنج مانند شربت اترج است و از آن
اقوی و افزون از برای تسکین حرارت و تسکین حرارت و رفع غثیان و قی بهتر از کتب آن الا آنکه در تفریح اترج نارنج
است * عرق قشر نارنج که بفارسی عرق بهار نامند در دوم گرم و خشک جهت ضعف دماغ و تقویت و اشتها و باد و
مصفاه زهراب و درد سینه و قولنج ریحی و تسکین خفقان و غشی و بدل او پوست آن مقشر زرد و وزن آن با شکر و ربع
درم مرجان جهت دفع سموم و تریاق و آب کرفس جهت سنگ گرده و مثانه و شرب آن با سماق جهت قطع اسهال رطوبی
نافع و حمول آن با شیر جهت اصلاح رحم و با سرکه بادیان جهت اعانت بر حمل و اکثار در شرب آن مورث سوداوی
و مواد سردی بهار است و مصلح آن گلاب و وزن در طرف شش تا روح نوشا تا نصف مثقال باقی مثل آن در شربت نارنج
مال * صنعت آن دیگر بهار نارنج هر قدر که خواهند در شب و روز آن آب خالص سبوس و در قرع و انبیق عرق کشند
و اگر دو آتشه کشند مگر داوی بعضی با دیگر مراتب عرق تا تازه ریخته عرق کشند * نارجیل هندی و آن ثمری است
مشهور بقدر نارنج و طولانی کوچک و بزرگ و بعضی دو عدد توام میباشد و چون بشکنند پوست
صلب آن را زایل ... آن مغزی بهمان هیات طولانی مثل مغز نارجیل که بالای آن پوستی مثل پوست نارجیل و لیکن
در آن ... و در رنگ تیره تر و مغز آن ... تر و بسیار صلب تر از مغز نارجیل و در نهایت صلابت ... و ...
طعم ... بطعم ... و چون کهنه گردد رنگ آن مثل ... و طعم آن تلخی ... باشد ... بسیار ...
... آن را ... در حوالی جزایر ... میخورند و بسیار گران بها ... و بعضی ... زیاده از آن
و ... آن که ... یکهزار و یکصد ... چهار ... بر ... علی ... و آله و علیه الصلوة و السلام مرکب
که کسی ... تا ... ادویه ... و ...
... بیند ... گردند و ... چون کسی ... مگر ... بر بالای ... رسید ... در ...
... که ... بسیار ... که ... و اصل
... که ... است که حالا در ... آورده و ... باطراف و جوانب برده ...
... که ... آن ... در آنجا ... آن ...
دیگر بردند و ... گردند ... میگویند در جنس آن مانند درخت نارجیل است * طبیعت آن بعضی مرکب القوی
و بعضی گرم و سرد در اول بعضی در دوم گرم و در اول تر و بعضی خشک در مرکب القوی بودن آن شکی نیست زیرا که
در ... و امراض ... گرمی ... و خشکی آن ... و کهنگی آن است بعضی ...
کهنه ... مثل ... و خشکی زیاده ... # ... و منافع آن گفته اند ... حفظ صحت در هر هفته
یکمرتبه ... بر بالای سنگ ... با گلاب سائیده ... نمایند ... اکثر امراض
... مانند ... و ... مرکبه و بارده و فالج و اوجاع مفاصل و دافع ... و ... و احلاف
آنها ... بعد ... و ... بعد از ... با ...
... عارض گردد ... که ... نمایند ... زیرا که مواد ... باشد ...
... دفع ... و بعد ... اگر احساس ... و ...
درآب یا گلاب مایه ... و اگر ... آنکه ... باشد ...

بپزد و بعد دفع نمایند زیرا که از خواص آن است که چون در بدن حلقه نماید بیماری تحویل بی تمکین و یکی بن
دمور با شکر کار برده رسید نمایند یا با گلاب حب اسنان زهرهای مشروبه و سلاطین و افیون خورده و امثال
اینها مطلقا اگر صاحب نسبت تعمی در حالت احساس نشعر بوده مقدار دو جوی از آن را مایند خورد زود نماید
تخفیف بیماری در نیت او عارض میگردد و دفع عظیم مینماید و طلای آن بر موضع گزیدگی عقرب و زنبور و رتیلا و
افعی و سایر هوام زهردار از روائع المرآن است در ساعت رد دفع سمیت آن می نماید و مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال
کمه راس با خلاف بلدان و امزجه آنها و امزجه و ابدان از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و کهنگی و تری آن
درمیگردد و مخصوص اثر خواص آن مثلا در بلدان حاره یا بمه و امزجه حاره یا ابله کهنه آن احد ان گرمی و سایر
اعیان مذکوره سمیات نفس در آن حین مقدار شربت آن انمیمه از خواص بود و در بلدان بارده و رطبه و امزجه از مزاص
بارد رطبه زیاده و مخصوص از آن مقدار شربت آن زیاده از کهنه آن است زیرا که تا حد معلوم شد کهنه آن را قوت زیاده
است در بعضی مواد و احوال و در ابتدای مصه رمی آوردن و دفع مواد خلاف قوت آن زد رطوبت ارواح و قوی باره نو آن
ولکن زکا حسب تقویت بناول نماید باید که بعد از اخلاط باشد و به تعیی صاف باشد و مخصوص قراد وید
نو بنابر آنکه باعث تحریک هیجان و نوران آن نگردد که احداث اذیت و ضرر زیاده بر منفعت و تقویت نشد والله
اعلم * حب پازهر حیوانی کهنه حبه دفع مصه وقی و غثیان و رفع سموم مشروبه * صفت آن پازهر حیوانی
کهنه در گلاب سوده نیم درم تخم اترج تخم پازهر از هر یک تکلدرم و اگر بجای تخم پازهر کبوله که نوعی از پاریگی
است بزرگ مقدار پازهر متوسطی نماید و اگر کبوله نو بسته مجموع نوبت و معرو تخم باشد یعنی کبوله در زمین
رسیده را نگذارند تا نو شد و سوده حل گردد بهم آمیزد و با گلاب نرم سوده حب بندند مرحمی مقدار نخودی
سرتمی از سه حب تا شش حب و بیمار دیگر باده دو ارده حب بمزمی تو ان داد بدین ترتیب مثلا سه حب تو رانید
اگر منکسر نبود و زایل گشت بهم والاحیا رسم حب دیگر * حب پازهر حیوانی نوعی دیگر از آن جهت علل
مذکوره مشامسکنه قی و اسهال شده نگردند و ضعف و نقاهت بیمار باشد و جهت تقویت دل و حفظ صحت نافع است
* صفت آن پازهر حیوانی پاره تکلدرم و مروارید کهربای شمعی مرجان عقیق یمنی لعل بدخشی یاقوت رمانی
یاقوت زرد عود هندی عود الصلیب ابریشم مصطکی قرنفل دارچینی دانه هیل صغار ورق طلا محلول خاکه از خطائی
زرد زعفران از هر یک نیم درم صندل سفید طباشیر سفید تخم اترج تخم خرفه مقشر ورق نقره محلول از هر یک
نیم مثقال مروارید ناسفته بلسفیال حرامریاسد مسک و با گلاب سوده و سایر ادویه کوفته بیخته با نمد مسک
مرسمه حبوب سازند مرحمی مقدار نخودی شربتی از سه حب تا چهار حب با گلاب و بید مشک فرو برند و اگر
تکلدرم بادرنجبویه نیز و تک قیراط بادرنجبویه امی و دو قیراط عنبر اشهب و ته قیراط مسک خالص اضافه نمایند
مسکرد داری * پاطف تفارمی حلوای قسط یا مثل کمرالعدد امرادی مسه زرد زمرد و خلط بلغمی و ته محق
ملان رحهب سم اعصاب مواد بمعد نافع و مصر محرور و مخلص تریی ما است * با تیرا به بد آنکه
با تیرا تفنع نون و الف و نون و حای معجمه و راو و الف زما بمعنی طالب بان اسم فارسی است و ثمر آن را بفارسی
ریمان باشد و بعربی کمون ملوکی و بهندی اجوائن بعضی اطبا را گمان آن که با تیراه تخم معمر جبلی است و آن
تخمی است مسمی با بسمون و از آن کوچکتر و اشمر مایل بزردی زرد بود و با حرافت و اندک تلخی و بندی طعم و بو بس
با جهار سال باقی میماند گرم و خشک در اول درجه سوم بعضی در آخر سوم گفته اند محقق رطوبات و با تلطیف
قوت تلمس نمیدارد مقدار دول حیض و عرق زیرا ن سموم و نهش هوام و محلل ریاح و دافع قرایان و رطوبات ترجه

و درد معده و تقویت آن و تقلیب دل و جلاء بصر جگر و سپرز و معین رئتین و البته سبب دوای مسهل عارض شده
باشد و مقوی حواس و لطیف روح نفسانی و تنبیه مزاج عادت بآنها و مقوی آن و عسر البول و حصاة گرده و عسر ولادت و حصاة و
آروغ بلغمی و تخمه و فساد اشتها و رفع ثقل معده و کبد و تفریح معده و کبد بارد و ضمادی مرسیه که خصوص ربع
سردی و طلای آن با ورس و مورد با عسل و شراب جهت احساس بول سرد و گرم معده و جهت الدرع و با سکنجبین
جهت صرع و ... جمیع امراض رحم و کمیکه الطعمه ... آن ... نافع است و ضماد آن با سفیده تخم
مرغ جهت ... با عسل جهت درد جمیع اعضاء و تحلیل اورام از مجربات شمرده اند خصوصاً
بالمس ... و ... با عسل ... با عسل و ادویه برص
و آثار ... آنها با زعفران جهت ... و با نمک و ... زعفران جهت ورم ... و تناول آن
جهت دفع گزیدن عقرب سریع الاثر و بخور آن جهت گرانی شامه و بخور آن ... و قرحه ... آن جهت ...
رحم از رطوبات ... نافع و ... بالخاصیت ... مقدار آنکه در یک
رطل ... بالای آن خورده ...
... گردد و ... آن ... کرده ... از مجربات شمرده و مصدع ... و ...
... و ... گشنیز و ... و مصلحش ... و ...
درم و ... سوم است * جوارش با ... بالیف حکیم محمد امین الدین جهت ... اصلاح
معده بارده ... رطوبات معده ... و تلطیف اخلاط غلیظه نافع * صفت آن با اجزاء ... زرقای
... از هر یک ده مثقال ... از هر یک سه مثقال ...
... از هر یک ده مثقال ... چهار مثقال ... بقوام آورده باشد
... * جوارش با اجزاء دیگر منقول از اصول ...
... * صفت آن با اجزاء گرفته باشد مثل
آن عسل مصفی یا شکر بقوام آورده ... و ... مثقال آن ... کرده می شود ...
... * ... با اجزاء ... که ... انگوری ...
... آن ... * دهن با اجزاء طریق استخراج آن مانند دهن
... است * سفوف با اجزاء * بالیف حکیم ... محمد مومن
جهت تحلیل ... معده ... رفع ... نافع است * صفت آن با اجزاء
... گرفته ... آن ... سفوف نمایند * سفوف با اجزاء دیگر بالیف ... محمد
زمان ... محمد مومن صاحب تحفه ... * صفت آن با اجزاء ... از هر یک ... مویز
... * سفوف با اجزاء ادویه آن * صفت آن با اجزاء ...
... از هر یک ... درم ... از هر یک ... درم ...
... سفوف ساریه ... یک درم یا دو درم * شراب با اجزاء ... معمول ایشان جهت
... و دفع سکر و ... طعام * صفت آن با اجزاء ... درم ... آب ...
... گرم ... بعد از ... جوش داده صاف کنند و بقوام آورند ...
... درم ... * شراب با اجزاء دیگر ... و سوء الهضم و استسقاء ... امراض بارده

بلغمیه را نافع است * صفت آن بانستواه کرویا دره کرمانی اسفنج از هر یک چهار درم تخم کرفس رازیانه تخم کاسنی
تخم کرفس تخم کسوت تخم کاسنی از هر یک سه درم تفاح اذخر بادآورد شکاعی اسطوخودوس سنبل الطیب از هر یک ده درم
انیسون کوفته بیخته جو کوب نموده و همه را در شش آثار در آب باران بخیسانند پس جوش نمایند صاف کرده با یک
من شیرین عسل بقوام آورند و بعد سائیدن عود هندی مصطکی رومی دار فلفل دارچینی سلیخه از هر یک ده درم
انیسون مقل ارزق سه درم زعفران با گلاب سائیده یکدرم اضافه نمایند شربتی از یکدرم تا سه درم تنها یا با آب
مناسب دانند * عرق بانستواه محلل ریاح و مفتح و مشهی مسخن و از رطوبات و جهت برودت بطن و تقویت معده و کبد
اردن و تقویت مضعور نافع و گرم و خشک در دویم * صفت آن بگیرند بانستواه هر یک که خواهند
با تخم و زن آن آب صافی شیرین بخیسانند یک شبانروز پس به دستور متعارف عرق کشند و اگر سنبل هر دو اضافه
مدری آب زیاده نمایند پس وزن مذکور شربت آن از دو توله تا چهار توله * عرق بانستواه نوع دیگر مرکب از آن
ادویه جهت امراض مذکوره و امراض بلغمیه و عصبانیه مانند فالج و لقوه و اوجاع مفاصل و ظهر و عرق النسا
و امثال آنها نافع * صفت آن بانستواه ستر از پوست جدا کرده از هر یک وزن اسکند با گوری که دوای مذکوره است
سیر زن اسکند و اسم کوبیده بانستواه یک شبانروز با چهار وزن مجموع آب خالص شیرین بخیسانند پس شیرا
داخل کرده عرق کشند و جهت امراض مذکوره بیاشامند از دو توله و برای تقویت معده بعد از غذا تنها مانند
* معجون بانستواه معده و امثال کند و اشتهای طعام آورد و باه را قوت دهد * صفت آن بانستواه مغز رومی حبه
موسر و زه کرمانی از هر یک سه مثقال و ترکی همه را و نایمه رانجسل خود مراتب کرفس از هر یک سه مثقال جاوشیر
دو مثقال کوبیده بیخته با سه چندان آن عسل سرشند * معجون بانستواه نوع دیگر از تصنیف والدی اوان است * صفت آن
بانستواه موبیر معمر تخم کرفس تخم را زیانه زیره کرمانی از هر یک سه درم سعای سل فلفل دار فلفل دارچینی
سلاجی تا بلبه کبار از هر یک یکدرم ونیم و نیفل خولنجان بهمن سفید بهمن سرخ زرنباد سعادل مصری
حصه الثعلب مصری زرنباد ساج تا بله ... مصطکی عود هندی عرق زعفران از هر یک یکدرم آمله مقشر
پوست هلیله کابلی پوست بلیله از هر یک دو درم ادویه کوبیده بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی مقوم
سرشند شربتی از یکدرم تا دو درم * باب النون مع الباء الموحده * فصل نبیذ ذکر نبیذ است * نبیذ
بفتح نون و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و ذال معجمه اسم عربی جمیع مسکرات مایع غیر
خمر است و آن انواع است و هر یک نامی مخصوص و مباح تغمی اوان است که انگور یا انار و یا و مویز و خرما و حبوب
در بسیار دمند و آب بر آن ریزند که بجوش آید و مسکر گردد و هرگاه سه بار جوشانند آن را مصنع نامند و از جمله
مسکر است و مجموع آنها مسکر مطبوخ مع مسکر و مکیف حواس انه * اقسام آن از زبیب و خرما و شیلد و
و عسل و شکر و جو و برنج و ذرت و امثال آنها ساخته می‌شود * صنعت نبیذ مسکر آن است که مویز از زبیب
و خرما و شید و سایر انها را تا سه بار با یک که آب سرد زاد و مثل آن آب بگذارند تا بجوشد
تا مثل آن سه روز بعد از آن در ظرفی کرده سر آن را محکم نموده تا سی پنج ماه بگذارند تا نرم شود و سپس
و آن آب تا مثل آن است و جوشانند با تقلیل مثل نصف آن است و مرحله از حبوب سازند تا آنکه آن
مقدار جوشانند که مخلل شده با آب یکسان گردد و با مثل آن در شیرینی که خواهند مانند شکر و عسل و
دوشاب رسانند انها را بگذارند و بعد از یک هفته صاف کنند بکار برند و بعضی جهت تقویت و اصلاح آن
از مفرحات و مقویات مانند جوزبوا دارچینی و زعفران و عنبر آن از هر یک پنج درم تا ده درم در یک رطل سرکوفته

در یا وجه سفید و ازاول هوس تا آخر دران اند اردند و ایشه ازعسل رنگرو وناب واسهال ایشها برسبب دخول
باید که درمه مثل آن آب بر سانند با نصف یا ثلث بجوشانند و ایشه از آب شکر واسهال آن باشد باید که بدون آب
بجوشانند باد وثلث بماند برای بقوت اگر چه امداد وثیقه مطبوخ را اضافه نمایند * شرابی الزبیب که تفارمی
موبر آب باشد ر د و م گرم و در اول تر و مولد خون متین و مقوی بدن و ماره ما صم و معین بدن وسعوی ه ال ه
وخون بدری عسل اضافه نمایند سکر دد مدر بول و محلل ریاح و محرک باه و مقوی معده و رینه و مسمن گرده
ومثانه و مربع الاستحاله به رداو مفسد و ماع و مغلظ اخلاط و مولد استسقا و خون حما ماد رخس خوش اضافه
نمایند جهت جوع بقری و تقویت ماصمه و بدن مفید است * شراب العسل شراب عسلی است د رسوم گرم
ودر دو م مخسل محلل اخلاط غلیظ و مجفف رطوبات و حافظ صحت مسرودین و مقوی حواس و جهت امراض
بارده سامند قالج و رعشه نافع و خون اندین طرز ماصمه سرد افضل ازجمودراسبه اند * صفت آن عسل در جوش
داب جمیل تکثیر رد جوش رواعسر بان ستانه و عمل از یک نصف عسر بان و عنوان ملس عسر بان بمرغ را سگو تمه
درآب بجوشانند تا ابری از آن اما اند مصفی کرده پس صاف نموده بعد عصر و رون صافی آن عسل صافی اضافه نموده
بجوشانند تا ثلث آن بماند * شراب السکر شراب شکر بطف برار ر بسی است و گویم ایس ارا ن کمتر و
موافق با هس وصاحبان سوداوایشه ازآب نیشکر سازند محرق اخلاط و مولد صفرای کوابی و رنجاری داشه
اند و ایشه ارجو سازند و آن شراب خرما ی باشد گرم و خشک در از ر بسی و مولد سود ارحدام رحسار برو سرطان
موافق مبرا ن است و ایشه از سرو بلیح سازند در اول گرم ودر دو م خشک وبهمراز خرما بی و فاتق و مقوی معده و
مدر بول و بعد از سوبر آب بهمرار مابر سعد هااست * شراب الذبس والسلان که شراب دوشابی است که ارسره
خو شامسار بند در اعمال ماسد شراب خرما ی است * شراب الارز تفاریبی بوره باشد ودر مصر مرکوب شد و آن سایل
نمسد در وار روجو رگندم و سایر حبوبات است و حاسس طبع و شکر کنند ه رنگ رخساره و محرک اشها و بسیار سست
کنند ه و یا طع باه و خون عسل اضافه نمایند محرک آن بعد و ه و ر بسل ر مصرا ند ان صعمه و مصلحش ماعی باره
واینه ارجو برسبب می دهند نفاخ وبی تفریح ومسهل و مفسد باه و ماصمه است * شراب العرا که شرابی است که از آب
مو ما تعمل سا ورند ماسد در بسرین و امرود و اسهال اینها واین بهمر از بسد حبوب است رسکر و سریع الفساد
و نفاخ و مصلحش عسل وادر نگها ره جو سرا است * باب الشین مع الشین المعجمة *
* فصل رد لرسیع سوناب * نبات آنکه ببوی نقیر بون و ضم سین و سکون واو و باب حمری را گویند ارا جسام رطبه
که رسبی تکسید تحت بموار با دریسی بدمبد ر تکاسد ر بسارورا ایشه حمری را گویند که به سنی کسند
* بسون که جهت بد ریسل و رفع عسی و حماب نافع است * صفت آن آب برگ مورد صندل سفید گلاب و سرکه سوده و
اند ل کافور داخل کرده استعمال نمایند * بسون دیگر جهت رفع جراحت بسی وحرل آب * صفت ساید بود یه حسل رابرم
سوده با شراب استعمال نمایند وجهت تسفیه حرل بدری اندرون سرد ه اضافه نمایند * بسوی دیگر جهت دفع
بد بودی ساسه وسنده مصفاه و تحلیل مواد متعمه و رفع سده حسوم مسعول ارکتانه * صفت آن سعد کرفی
سنبل الطیب صرسعوطری زرد و نیفل ارهر یک نلد انگ با آب برگ مورد بابوده مروح نموده بسون نمایند
* باب الشین مع الصاد المعجمة * شرح نقیح نون صم صاد معجمه و سکون واو وحای مهمله و تحتانی معجمه مرآمده
* بر سوسی است که رحوم سر بعضی مستعمل اربد * صفت آن حرسلو شکر و سبب و نیفل ر سعران و ما سد
اسیا است با آب در سند کرده سرآب را شکر بمه سنگ ازید با مرو خوشبو گردد پس استعمال نمایند

باب النون مع الطاء المهملة *فصل درذکر اسم نطولات* *بدانکه نطول بفتح نون وضم طای مهمله وواو ولام ادویه را گویند که در آب جوشانند وآب آنرا بر اعضا ریزند خواه جرم آن با آن باشد یا نباشد ان
سمرکه دو آنرا اسم گرفته مثل حلبه بلند وآب آنرا از دور بریزند حالکونیکه نیم گرم باشد* نطول برای صداع
باردکه بخار ار بلغم صعود کرده باشد* صفت آن نابونج مرزنجوش سبع ارمنی تمام در آب جوشانیده نطول
نمایند* نطول دیگرکه صداع بارد را نافع است *صفت آن بابونه اکلیل الملک برنجاسف مرزنجوش العازسا ری
جوشانیده سر بنجار آن بدارند و بر سر نطول نمایند وبعضی سبع ارمنی زیست وگل سرخ درین نطول زیاده کرده اند
وبعضی حلبه سبوس گندم وگل خطمی وشبت وتودمه نیز* نطول دیگر جهت صداع بارد* صفت آن بابونه اکلیل
الملک صعتر سبع برگ کاروبا بزرگ جعد ربحاله گندم در آب جوش داده نطول نمایند * نطول دیگر نافع از برای
صداع بارد ورفع غلظ در سر* صفت آن بابونه اکلیل الملک ازهر یک کفی سه مرزنجوش ازهر یک سه درم تمام
برگ غار در سه برگی ازهر یک چهار درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد صاف کرده بر سر نطول
نمایند* نطول دیگر که صداع ریحی را نافع است* صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برگ کرفس برگ رازیانه
تخم رازیانه تخم کرفس زیره کرمانی در آب جوشانیده سر به بخار آن بدارند و بر سر نطول نمایند نطول دیگر نافع
از برای صداع بارد ناسی باماده* صفت آن سرگین و سعد و بادیه آن بابونه اکلیل الملک حلبه سه ازهر یک کفی مجموع
را در سه رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد سرد کرده بر سر نطول نمایند* نطول دیگر برای صداع بارد سوداوی* صفت
آن گل بنفشه سبع سوس آسمانگونی اکلیل الملک بابونه بادرنجبویه بادنج کسک السعتر عرنعل گل نیلوفر اجزا متساوی
در آب جوشانیده بر سر نطول نمایند* نطول دیگر برای صداع حار معمول ارکسانی شاهر* صفت آن عصی الراعی گل سرخ
جو مقشر گل نیلوفر بابونه گل بنفشه پوست خشخاش برگ کاهو تخم کاهو ازهر یک چهار درم با آب سرد طبخ نمایند
و نطول کنند* نطول دیگر ارکسانی ماهر مگاسکه نمایند تا صداع حار ونافس برله* صفت آن نگهدارند سرکه
انگوری گلاب آب غوره آب برگ مورد آس برگ بارتنگ آب برگ خرفه آب برگ عصی الراعی آبحی ادة کدو اجزا
متساوی بر سر نطول نمایند* نطول دیگر ارکسانی ماهر جهت صداع کاسن ازبرد* صفت آن بابونه اکلیل الملک
ازهر یک سه درم مرزنجوش سبع سه ازهر یک ده درم در آب بپزند و بر سر نطول نمایند* نطول دیگر صداع حار را نافع
است* صفت آن گل نیلوفر گل بنفشه جاری پوست خشخاش جو مقشر ازهر یک بدری در آب جوش داده سر به بخار
آن بدارند و بر سر نطول نمایند *نطول دیگرکه صداع حار و بیخوابی را نافع است* صفت آن گل بنفشه جو نیمکوفته
مغزکدوی ترکوفته برگ برطوبا تخم خرفه تخم خطمی سفید پوست خشخاش پوست بیخ لفاح تخم کاهو برگ نیلگل
سرخ جوشانیده سر به بخار آن بدارند وآب آنرا نطول کنند وبعد آنرا اضماد نمایند وبعد از آن عرق کنند
سر را بروغن بادام و بنفشه و سرد جمراب وبعضی درین نطول برگ کاهوی تر و تخم خشخاش و تخم مرم بعوض برگ
برطوبا و تخم خرفه و تخم خطمی آورده اند در نسخهٔ دیگر تخم خرفه تخم خطمی و پوست خشخاش و پوست بیخ
لفاح داخل ندارد در باقی موادی نسخه اصل آنست * نطول که صداع حار را نافع است* صفت آن بنفشه نیلوفر
جاری جو مقشر شکوفه کدوی بربراسند در آب بپزند و سر به بخار آن بدارند و نطول نمایند* نطول
باردکه صداع حار را بنشاند قدح بر سر بریزند و پای را بآب بشویند* صفت آن گل بنفشه گل خطمی سفید
سبوس گندم کشنیز جمله ازهر یک بابرده دوم درده من آب بجوشانند تا ثلث آن بماند نیم گرم بر سر نطول نمایند
و پاها را با آب بشویند* نطول نافع جهت صداع حار صفراوی* صفت آن ماء الورد است ازهر یک ده درم حل

خمیره در یک درم دهن الورد یک درم و نیم احراز داد در آب طبخ نموده بر سر نطول نمایند * نطول که صداع سوداوی
را نافع است * صنعت آن گل بنفشه گل نیلوفر اکلیل الملک بابونه بیخ سوس آسمانجونی کشک جو با دو چمچه ی
مرتبل از هر یک جزوی مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند بعد نیم گرم بر سر بریزند و باز آن را گرم کرده
در آسمانه کرده بار دیگر بر سر بریزند و در هر روز عمل آرند * نطول دیگر از برای کسانیکه با صداع بیداری خمار
داشته باشند * صنعت آن گل بنفشه خشک پوست تخم خطمی جو مقشر تخم کاهو پوست لفاح از هر یک کفی در آسمانه با آب
بجوشانند تا آنکه سوخته شود پس مرتبی رطبی بسپند و آن را بر سر آن نطول کنند و همچنین گرم تا سه وبار
دراز را آماده کرده نیم گرم بود نطول نمایند همچنین مرتبه هر روز پس عرق کنند و آذر ابروغن گل مخلوط سرد همراه
که مرد در انکو مرده باشد * نطول دیگر نافع از برای برسام بیداری * صنعت آن گل بنفشه خشک تخم کاهو
از هر یک پنج درم پوست خشخاش گل سرخ گل نیلوفر برادة کدری بابونه از هر یک کفی کشک جو پنجاه درم و در
نسخه دیگر پنجاه مثقال است مجموع را در ده رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده بر سر نطول نمایند
* نطول دیگر نافع جهت برسام حار و منکه از صفرا پیدا گردد و با نکه در اصل علت نطلی و نبابی باشد * صنعت آن
تمام پرده بیدانجیر برگ نعناع اکلیل الملک بابونه در آب جوشانیده نطول نمایند * نطول دیگر جهت نطلان حفظ
و ذکر و ماشد آنکه از سوء مزاج بارد رطب باشد چون استعمال کرده شود بعد از تلطیف بدن تمرو بعیه نابارجاب
* صنعت آن بابونه تمام شبت و بیخ مرزنجوش در آب طبخ دهند و سر به بخار آن بدارند و بر سر نطول نمایند * نطول
دیگر که جهت نطلان حفظ و ذکر حادث از سوء مزاج بارد باشد * صنعت آن بابونه اکلیل الملک گل بنفشه در آب
جوشانیده نطول نمایند * نطول دیگر جهت نسیان و ذکر حادث از حرارت و یبوست * صنعت آن بابونه اکلیل الملک
جوشانیده شیر و روغن سوسن و روغن خیری داخل کرده بر سر نطول نمایند * نطول دیگر جهت صاحب سکته
سر و اعضا را بدان بدارد و آب آن را بر سر و اعضا بریزد و ثقل آن را کماد نماید نفع شد مد آن را * صنعت آن شبت
سیح ارسی بابونه نبک ابرح بودنه جاسارونا اکلیل الملک صعتر مرزنجوش جوشانند و سر و اعضا را به بخار آن بدارند
و آب آن را نطول نمایند و ثقل آن را کماد کنند و در نسخه دیگر سداب نیز داخل دارد * نطول جهت استرخاء بسبب
امتلای حادث از رطوبت * صنعت آن سبب مرزنجوش برگ خشکست که بهندی سنهالو گویند ورق الغار پوست
در آب دریای شور جوشانند و بر اعضا نطول نمایند * نطول دیگر که سیح تشنج را مفید است * صنعت آن برگ
کنجد برگ گل بنفشه گل نیلوفر برگ کاهو بابونه در آب شیرین طبخ نموده نطول نمایند و نشستن در آب ممزوج بروغن
نیم گرم نیز نافع است آن را * نطول نافع از برای سوء مزاج حار ساذج گوش * صنعت آن برگ بید ابارمرس وسوآبرا
بجوشانند و بفشارند و آب آن را بگیرند و بوزن آن آب احل کنند و بدری روغن گل و سرکه سرد داخل کنند امدال
کند و ماسد نیم اصافه نمایند و آب سه درم بدهند تا تمام آید نکامد ارید و در گوش بچکانند * نطولی که گوش
گوش از عقب حمل شد اسد باشد و سبب آن بخارات باشد زایل گرداند * صنعت آن بابونه اکلیل الملک از
هر یک ده درم تمام مرزنجوش اذخر مکی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس گل سرخ از هر یک پنج درم در ده
من آب بجوشانند تا نیمه بماند بر سر و گوش را به بخار آن بدارند * نطول که بلد بیخ نکسایند * صنعت آن
لادن حوب کرسو سرد در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند * باب النون مع العین المهمله * نعنع
معروف است بعناع شرتا منه لطیف برین لماله رمه افعال و برار بوده است در اخر در دوم گرم و خشک دوم است
مقوي معده و دل و رب ماسکه و هاضمه و دفع معده و مفرح و سردی جوب علها و محلل سواد بارده و ریاح معده و مزیل

باید زود رجوع بکند و اما آنکه تکرر تب این امراض که طالع تب البلغم شربت مفتاح آن با آب انار و روغن مصطکی فوائد و ... ان
دارد و منفعت ... معده و خفقان معدی و وجع الفؤاد و درد سینه و التهاب و حمیات بعض رطوبات معده و به وسعه و سماق آن
معده عرض حرارت با بیماران تحریک شایند و حرارت و مفتاح آن را در تسکین بهم الحد نافع اسهاد آن آمده و بامرکه ...
ما را نافع و آنها است با عصاب و بالنساء بالتساوی و ضمادات آن معدی معده و تا آورد حرارت و مراحات و ادرار فرمودن سنو
... در ... و ... ماسل و با مثل ... گویند تسکین دواء ... آن ... گویند عرق به ... بی
... واسرور و اوراق در دسر بارد و دامو به ... ورم انسان ورد آن طلا و ضماد او حمول ان حمل ارحام ما نع حمل و طرد
آن داما العمل ... دردکرن ومعوط نکند انک ارعصارهٔ آن ماروغن گل سرخ باشد ... حار تو که در گردن طاهر
گردد بمانب ... گویند ... ریاح است مصلحش کرون ... بوده ... است ... باد ومقال * شراب
المعمع ... ارسراب ... است ... باید * شراب النعمع سرف کسرصاحب خلاصه التجارب گفته
این ازمجربات الدلس است * صفت آن ... کمرده ... باد بان ... درم ... کاسنی ...
درم اصل السوس ... درم ... باب ... کاسنی ... ارمریك ... درم نعناع ... درم
گل سرخ بابونه درم ... عدد مویز ... عدد ... عدد ... آلو ارمریك
بابونه ... عدد ماء الرمانین سرکه ودرساب ارمریك ... آب ... ساله ...
ونیمد آن ... که جاسی ... اصول ... نموده ... حرارت آب ... ساعتی ... اتکا
جمله را ... بعد ... اضافه نموده بقوام آورند وار آتش فرود آورده ... نعناع ... درم ...
... در ظرف چینی ... نگاهدارند ودر اثنای جوشاندن اگر آب کمی کند قدری
آب اضافه کنند * شراب نعناع سرف صغیرصاحب خلاصه التجارب گفته که ازمجربات اهل ری است * صفت آن
اصل السوس ... کاسنی ... ارمریك ده درم ... باد بان ... درم ...
... ودامرود ... ارمریك ... عدد ... درم ... نعناع
جمله ... آب انار ... که ارمریك ... ساله ... آن ... که جاسی داز
... گرد اول ... آب ... بعد ارنعناع ... عناب
... کرارباور ... ارمریك ... نعناع و بعد ... ساعت که ... جمله را اضافه کنند ...
... وجاسی کرده بقوام آورند ودر ظرف چینی یا کاسی نگاهدارند ... * عرق النعمع اذی
ارعرق بود ... آن ... گویا ... باید ... ساتر ... معمع ... کورند

* باب النون مع الفاء * فصل در ذکر ... * ... نکه نفوخ ... بضم نون وضم فاء وسکون واو وحای

معجمه ادویهٔ را گویند که ... بواسطهٔ انبوبه یعنی نی ... با ... دربینی دمند * ... نفوحی که
... مرض ... است * صفت آن ... حنظل عصاره ... ماء الحمار ... گندس ... فلفل ... خردوس
... گویند ... در بینی دمند * نفوخ دیگر نافع ازبرای صرع * صفت آن ... حنظل عصاره ... ماء
الحمار ... گندس فلفل ... مرزنگوش ... بعضی ... ها با ... آب
... گویند ... در بینی دمند ... صرع ... قطرات ... کرده ... باشد * نفوخ
دیگر که ... مرض ... باشد * صفت آن عصاره ماء الحمار ... گویند ... در بینی دمند
* نفوخ ... دیگر ... نفع دارد * صفت آن ... ماء الحمار ... حنظل ... گندس فلفل

اسطوخودوس از هر یک مثقالی کوفته بیخته بقدر احتیاج در بینی دمند نسخهٔ دیگر فلفل داخل
نیست * نوع دیگر که سکوت را نیز سود آورد و گفته اند که باید بادهٔ آهنی را سرخ کرده نزدیک سر او برد و راس
خالی از خطرهای عظیم نیست * صفت آن کندش جند بیدستر فلفل از هر یک مثقالی کوفته اندک اندک در
بینی مسکوت دمند * نوع دیگر که بد بوی بینی را نیز برد * صفت آن زاج سفید فلفل مساوی کوفته نرم بیخته
در بینی دمند * نوع دیگر نکو است مر آن را * صفت آن قصب الذریرة گل سرخ سعد کوفی سنبل الطیب اجزا
کوفته بیخته در بینی دمند * نوع دیگر نافع جهت بس انف * صفت آن سعد کوفی سنبل الطیب قصب
الذریرة گل سرخ برگ مورد ورق الآس مرزنگوش اما ماميران ماروی سرسبک کافور یک احرا نرم کوفته بیخته در بینی
دمند * نوع دیگر که رعاف باز دارد بس انف را زایل کند * صفت آن بنگ مرید اندکی حضض مکی و لعل از پارچهٔ
کتان سوخته و جا کمتر آن را گرفته باهم سرشته نرم کرده در بینی دمند * نوع دیگر که رعاف باز دارد * صفت
آن کاغذ سوخته ودع سوخته از هر یک یک جزو بلیطا رصعترین نیم جزو نرم سوده در بینی دمند * نوع دیگر که
رعاف باز دارد * صفت آن پوست تخم مرغ سوخته گلنار فارسی ماروی سرکرد آسیا از هر یک مثقالی کوفته بیخته
بیخته در بینی دمند * نوع دیگر که رعاف باز دارد * صفت آن گلنار فارسی صمغ عربی گرد آسیا دم الاخوین ماروی
سر کوفته بیخته در بینی دمند * نوع دیگر که رعاف باز دارد * صفت آن ماروی سرسبز نباتی بسا سه صمغ
عربی کندر زرورد سفید کوفته بیخته در بینی دمند * نوع دیگر که رعاف باز دارد * صفت آن کهربا سه سوخته
ماروی سرد و بی کندر بسا سه گلنار فارسی براده پلغار سوخته پوست تخم مرغ سوخته صمغ عربی سنباتی
گرد آسیا دم الاخوین بسار کندر کوفته بیخته در بینی دمند * نوع دیگر که رعاف باز دارد * صفت آن
پوست تخم مرغ سوخته کاغذ سوخته ساج گردن سوخته گلنار فارسی دم الاخوین براده پلغار زاج سفید قرن از هر یک
مثقالی کوفته بیخته در بینی دمند * باب السوب سع الفات * فصل در بیان نقوعات * بدانکه نقوع بعضی بوت و ضمر
دلت وسکون واروغی مهملة دوا که ادویه را گویند که در آب گرم کرده و یا بعضی عرقهای مناسبه نیم کوفته بند
و صبح آب آن را گرفته بعد مالیدن و پالودن آن بعمل طبخ نرسیده به نهایت با آب سرد از و بعضی گفته اند که
نه ساعت و ربا ند خسانیدن ورو رسوم آسامند و بعضی دو ساعت و بعضی گفته اند که در آفتاب باید گذاشت
و بعضی گفته اند در زیر سرگین باید دفن کرد و بعضی گفته اند جای گرم مثل اجاغ و یا مرحا کمتر گرم باید
گذاشت و کل اینها باختلاف از منه و فصول و بلدان و حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و لطافت و کثافت و غلظت
اجرام ادویه و امزجه در میگردد بالجمله باید که فاصله زمانی ممتد باید تا قوت آن ادویه تمام در آب یا در عرق
باز داده شود و باعث نماند زیاده بر دیگر در تعلیل و جوش آید و بیرون گردد و اما آنکه باسرد سی باسرد داروی نمایا مند
تا قوت آن به نهایت رسد جمع آن نقوعات باشد و باید که اجزای نقوعات نیز مطبوخات اینه احشاب و
اصول ولحا و عروق باشد مرضوض بعضی مفتت کوفته نباشد و بعضی برورا و حبوب مانند عناب و سپستان
و امثال اینها قطعات نباشد با حبوب خسته گردد باید که مبالغه بسیار در مالیدن اجرام آنها نباید
حسب الله بن سعد در اصول قرا کتب نوشته که نقوعات الطف اند از مطبوخات ساده و بعضا اینها نسبی
مطبوخات ساده نیست بسوی مطبوخات قوت داده شده نیز دارو جهت آنکه غلیان و طبخ
بازمیدارد ادویه را از بر آمدن قوت آنها و مخلوط میگرداند بعض اجرام آنها را با آب و تحلیل میشود اجزای
لطیفهٔ آنها را خصوصا اینکه مزاج آنها خود بعضی مست باشد مانند افتیمون و گل ازیرقیها و بعضی از حشایش را گر

باید لطافت اجزای آن و بدو رطوبت ترکیب آنها چنانکه بسبب آن ملین گردد مانند کاسنی پس باید که مبالغه
در سحق آنها ننمایند پس بطریق اولی حرارت بوده نشاید که طبخ وطول مدت آن به تحلیل میل دهد آنرا و نیز نوع
منکسر و سود ترازه مطبوخ است جهت آنکه کعب منکسر از حرارت آتش گرمی را که کعب منکسر مطبوخ وارتی
جهت موافق نزولات برای اسب مرضان و امزجه حاره صاحبان تربیه و بلد خور مواد و نگو بعد الرایحه بسعد الطعم
را و نیز استعمال نقوعات در حمیات حاده و برای تلیین شکم و تسکین حرارت تب و در عمر حمیات از برای
ادراج مواد نرفق رساند او اولا ابدال ابدال از نقوعات مستعمله در حمیات نوع فواکه مانند تمرهندی و آلوی زرد
و آلوی سیاه و آلوی بخارایی و خیارشنبر و عناب و سپستان جوشانیده در گلاب و آب انار مزمز افشرده با تمر
آن است که آشامیده شود باید جهت تاثیر تحسین با شکر یا شربت ورد یا شربت بنفشه بعد از صاف او شیرخشت و ترنجبین
و خاکشی آنکه خوش آید و موافق مزاج علیل باشد و این تمرین و لسف برس نقوعات است و گاه جوشانیده
شود دلوس خیارشنبر را در آب برگ کاسنی تازه فشرده و آب برگ عنب الثعلب تازه و آب زرشک تازه برای امراض
کبد و با آب شاهتره و آب کشوث و آب لبلاب و آب کاسنی تازه برای حرارت در مواد حاره و گاه برای زیادتی قوت آن
در اسهال سقمونیا و بنفشه با هلیله زرد بسبب اراده و احتیاج جوشانیده در خیارشنبر مذکور شد و گاه جوشانیده
شود صبر زرد و عصارات نقوعات برای تنقیه معده و دماغ و در صداع ذکر یافت و گاه جوشانیده شود در بعد حریص
نمر کوفته را در آب و گاه اسعه مسعود در آماس حسد روز با آنکه احد بماند آب قوت آن را و در بعد گل سبب
آن ... از هلیله و نوع اخاص نوع هلیله در هلیله و نوع ابر بارس در ابر بارس و نوع تمرهندی
در تمرهندی و نوع خوب خشمی در خوب خشمی و نوع حب الحد بد در حب الحد بد و نوع خیارشنبر در
خیارشنبر و نوع شاهتره در شاهتره و نوع صمود در صمود و نوع عناب در عناب ذکر یافت * نوع تابع جهت امراض
سوداوی از ابتدای جذام و قروح خبیثه و حرب ردیه * صنعت آن شاهتره مقدار چهار مثقال نانخواه مثقال یک آثار
هندی آب جوشانیده تا نیم آثار بماند مالیده صاف نموده حب الدریره که هندی خراسانی باشد و هلیله سیاه ازهریک
یک درم با دو درم در آن جوشانیده و سه آنرا ... تخم الحماماگدار بد وصبح صاف نموده بعد از آنکه بمالند
و نیز گرم نموده ... با نبید و یک روز با حمل و ریحان بالعربی تلیین کند * نوع دیگر که همان نفع دارد وار آن
ادوی ... است * صنعت آن شاهتره مقدار چهار مثقال نانخواه مثقال دو یک آثار هندی آب جوشانیده تا نیم آثار بماند
مالیده صاف نموده حب الدریره که هندی خراسانی گویند و هلیله سیاه ازهریک نیم درم برگ حسک ...
ازهریک ... درم ... درم عناب ... دانه سپستان سی دانه در آن جوشانیده بطریق مسطور شب گذارند صبح صاف
نموده ... با شکر و ریحان روز دوا گر شاهتره را نیز در نسخه خوش ... و ... دیگر نکیا
جوشانند ... است و اگر دو درم سنایی و از هر یک از گاو زبان و بادرنجبویه و اسطوخودوس و صندل سفید یک درم
اضافه نمایند بهتر است زمحس ادویه مناسبه دیگر * نوع دیگر بول حسن برابد * صنعت آن تخم خرپزه و کرفس
و ... ... از هریک ... درم اسارون ... کوفته ... و مصطکی از هر یک دو درم سنبل الطیب ... از
هریک چهار درم ... ... ازهریک ... درم با ... در ... ... و ... روز در آفتاب نگذارند وشب
در خانه گرم ... روز چهارم مالیده صاف کنند ... بعد از آن ... درم بادویه دوام نوشند * نوع حلوتهای
گرم و انابع باشد * صنعت آن ... عناب آلوی سیاه از هریک ... درم ... ... عدس مقشر
ازهریک ... درم تخم کاسنی ... ... کرده باشد * نوع حلوت دیگر ...

از شفاء الاسقام نافع جهت حرارت و تشنگی و غلبهٔ صفرا خصوصاً در بلاد و فصول و امزجهٔ حاره * صنعت آن
زرد آلو عناب آلو از هر یک پانزده دانه گل نیلوفر عدد گل بنفشه پنج درم عدس مقشر کشنیز خشک از هر یک
سه درم تمر هندی تمر کوفته یک مثقال و گاه زیاده کرده میشود در آن آلوی بزرگ ده دانه سپستان ده دانه که حرف
ملینه و تجارب صدر باشد زیاده کرده میشود در آن ترنجبین پانزده درم برای تلیین * نوع حامض منقول از شفاء
الاسقام نافع از برای دفع صفرا و تسکین حدت و حرارت معده و تسکین حرارت و تلهب * صنعت آن زرد آلو عناب از هر یک
پانزده دانه آلوی بزرگ دانه رسیده و بزرگ کنده مقشر دانه تمر هندی ده درم گل نیلوفر سه عدد گل بنفشه پنج درم و
گاهی عوض کرده میشود تمر هندی را بحب الرمان منقا سکنجبین با شکر طبرزد مجیب و گاه جمع کرده میشود میان
اجزای هر دو نوع و میسازند آب را حلو و حامض * نوع حامض دیگر صفرا را ساکن کند و حرارت بنشاند * صنعت
آن عناب سپستان از هر یک پانزده عدد آلوی سیاه رسیده و بزرگ کنده مقشر عدد تمر هندی پنج درم گل نیلوفر
گل بنفشه از هر یک سه درم زرشک دانه دو درم مجموع را شب در آب گرم بخیسانند و در روز آسمان بگذارند
علی الصباح صاف نموده بنوشند * نوع دیگر که صفرا دفع کند و تشنگی بنشاند * صنعت آن آلوی سیاه آلوی تازه
عناب سپستان از هر یک سی عدد تمر هندی ده درم زرد آلوی خشک ده عدد تخم خیار ده درم ترنجبین بیست درم
شب بخیسانند و صبح صاف نموده بنوشند * نوع دیگر که مسهل صفرا بود و در التهاب صفراوی سود مند * صنعت آن
آلوی سیاه آلو بالو کامل از هر یک بیست عدد عناب سی عدد تمر هندی پانزده درم سپستان سی عدد بنفشه تمر
مطلق از هر یک سه درم ترنجبین بیست درم شکر ده درم فلوس خیار شنبر مقشر در پانزده درم همه را شب در آب
گرم خیسانیده صباح صاف نموده روغن بادام شیرین تکدرم بر آن چکانیده بیاشامند * نوع دیگر صفرا را تسکین
دهد طبع را نرم دارد و مزاجهای گرم را نافع باشد و صداع صفراوی را برطرف کند * صنعت آن سپستان عناب از هر یک
ده دانه آلوی سیاه مقشر دانه تمر هندی ده درم گل نیلوفر گل بنفشه از هر یک سه درم دانه زرشک کمی همه را شب
در آب گرم خیسانیده و صباح دست مالیده صاف نموده بیاشامند * نوع دیگر معروف بنوع هندی منقول از
شفاء الاسقام * صنعت آن اضافه نمایند بنوع حامض مذکور سماقی پوست هلیلهٔ زرد از هر یک پنج درم
تمر کامی هر صرص یک مثقال و صاف دانه بزوری پانزده درم فلوس خیار شنبر نیم درم شکر پانی ده درم
شراب بنفشه تمر درم زرد لیمو حبشی درم کوفته بر آن بیاشامد و نیم درم روغن بادام شیرین بر آن چکانیده بیاشامند
و با آنکه هر روزی بیست درم ترنجبین اضافه صاف نموده بیاشامند و این هنگام احتیاج بر روغن بادام
نمی‌رسد گاه برای زیادتی قوت زیاده کرده می‌شود بر نوع حامض مسطور هلیلهٔ هندی سر صرص و پوست هلیلهٔ
زرد و کابلی از هر یک چهار درم و روند چینی دانگ درم * نوع مذکور صاحب شفاء الاسقام می‌نویسد که این نوع
از املای استاد من است نافع است اسهال و عطش را و سوء هضم طعام و زایل کند صدع قلب است * صنعت آن
پوست هلیلهٔ کابلی آمله و هلیلهٔ سیاه و هندی اصل السوس مسحوق از هر یک سه درم مویز دانه کشیده صندل عاصری
از هر یک یکدرم و ورد و پوست ترنج یک حب الآس از هر یک دو درم خیسانیده شیره تمر هندی بیرون ناعم زیادت
بیخ درم در آن کوفته یک درم طباشیر سفید ریزه بر آن پاشیده مطیب بگلاب نموده بجای آب بیاشامند و گاه
زیاده کرده میشود در آن پوست بیخ خطمی پوست خشخاش از هر یک بیخ درم منقا مسلول باید اند اخته
میشود از آن پوست هلیله و گاه زیاده کرده میشود در آن عناب یا زرشک باره هنگام احتیاج بسوی آنها * نوع دیگر
مکتوب مطبوخ را نافع است و مرطب دارا و کند و طبع را نرم دارد و حدت صفرا بنشاند * صنعت آن عناب سپستان

ازهریک ده دانه آلوی سیاه پانزده دانه سپستان سی عدد از هریک سه درم تمرهندی ده درم ترنجبین ... زرد مصطکی
ازهریک نیم درم گشنیز خشک تخم کاسنی تخم کشوث عناب ازهریک سه درم فلوس خیار شنبر پانزده درم شکر
سفید ده درم مجموع را در آب گرم خیسانیده صباح در هم مالیده صاف نموده شیر درم روغن بادام حسبی نموده
ویک درم روغن بادام و پانزده درم ترنجبین اضافه کرده بنوشند * نوع دیگر که بهوای گرم رافع است و سوء
المزاج جگر که از گرمی باشد سودمند * صفت آن آلوی سیاه سی دانه مویز منقی بیست درم تخم کاسنی تخم
کشوث ازهریک چهار درم گشنیز خشک سه درم عناب بیست دانه سپستان سی دانه تمرهندی ده درم مجموع
را در آب خیسانیده و سه روز در آفتاب و شب در مکان گرم نگاه دارند و بعد از سه روز صاف نموده نیم رطل آب را با ده
درم ترنجبین بنوشند * نوع دیگر جهت تسکین حدت صفرا و عطش و تپ های حاره و رفع التهاب اسهال ... و ملین
طبع * صفت آن بگیرند زرد آلو آلوی بخارا ... جوشانیده ... کش
... آلوی ... آب ... بادام ... مقشر از دم کارد ... برند
بر آن باشند ... گلاب ... * بنده ... و مکرر ... آب ...
و ... دال مهمله ... فارسی ... شیرین ... که ... روغن ...
... اول گرم و در دویم معتدل ... و معتدل ... جهت رفع ...
و ... در ... مقوی ... دوا ... آن ... ناگرد کان بادام ...
باشد ... آن کاسنی ... * صفت آن ... معمول ... بگیرند گندم را ... که ...
... آب
... بالای آن را ... در ... و ...
... صاف کرده ... ملا ...
... * صفت آن ... معمول ... آن
که ... گرمه ... آن ...
ملا ... بادام ...
... احتیاط تمام در طبخ آن نموده
... *باب النون مع اللام ... *نیلوفر ... فارسی
است و کرنب الماء ... گویند ...
... آنها ... آب ...
... کوچک ... نیلوفر ... و ... زردی و بعضی زرد
رنگ و بعضی ... برگهای ...
و برگهای ... آن ... صنوبری الشکل ... آن
که ... آنها ...
... آن ...
...
عناب و ... آب ... گرم

وجمیل وطعم آن سرد وخشک است ومراد از مطلق آن کمو دانست که الطف انواع است مقوی دل ودماغ ومسکن حرارت
آنها ونبه های حاره وتشنگی وسموم ومانع احتلام وجهت درد سر ودرد چشم ظاهری وباطنی وخشکی دماغ وخشونت
سینه وسرفه حار وبرای توحش وخفقان وحدری نافع است ودر مثل آن که مانع تبرید است وبا زعفران ودارچینی مقوی دل
وخفقان نافع وچون تنکه دهم از آن را با شراب حماض بیاشامند جهت منع جریان منی باه ومضر مثانه ومصلحش
نبات ومضر بانه ومصلح آن لیمو ومقدار شربت آن از جرم آن باشد درم ودر مطبوخ تا هفت مثقال وبدل آن سعد است
ومغز تخم باره بزرآن مسکن حرارت وتفاح وصلب آن مثل ودر مغز مصر وتخم آن را که بهندی سلکمی نامند خوردن
آن جهت سرد ومالیدن وسعال حار وخ سلاق منی وگفته اند آن درد مثانه جهت رفع خفقان واکثر امراض حلق نافع و
ضمادش جهت درد مثانه ومقعد وبا شیر جهت بهق وبا نفخ جهت داء الثعلب واکثار آن مصدع باه وشرب نخمش
مصدع عصب ومصلحش کیله* هی ضماد آن جهت ورم الدم ودرد مثانه ودرد وجع نافع وشرب از دو
درم تا سه درم * دهن النیلوفر سرد وتر ودر افعال مانند روغن بنفشه ودر خشکی درد سر حار بهتر از آن است
* صفت آن مانند دهن بنفشه است ودر حرف الباء ودر تنقیح مذکور شد * شربت النیلوفر صداع حار وتبهای
صفراوی وسرفه وذات الجنب وذات الریه وخشونت سینه ومانع وطمع وادرار آرد * صفت آن نیلوفر تازه یک رطل
در چهار رطل آب بخیسانند وبجوشانند وصاف نموده بانیلوفر قند سفید بقوام آورند ودر ظرف چینی یا شیشه
نگاه دارند واگر نیلوفر تازه نباشد ربع یا نصف وزن آن نیلوفر خشک بیاشند * عرق النیلوفر صداع حار وتبهای
صفراوی ودمی وخفقان وسرفه وذات الجنب وذات الریه وخفقان حار را نافع است * صفت آن گل نیلوفر تازه یک
من با چهار من آب در ... را ... مقطر نموده بعد حاجت بیاشامند واگر گل تازه آن نباشد از خشک آن یک
چهار دانگ بگیرند * نیم نیکسرین ونیکرین نای ... است ونون ویای موحده ... نامند گویند قاعده است در واسی
که لفظی که در آن نون ویای موحده ... است جمع شود ... بدل ... میکنند ... که ... بدل
میکنند ... برای حفت در لسان ... اما ... و ... میگویند ... نیز ... ملفوظ نون بایی را
از آن اخذ نمودند وآن درخت ... است معروف ومشهور نبرگ ... بعد از درخت ... وبرگ بر آن نبر می شود
وگلش ... خوشه ووسط گلهاز ... اطراف کمی ... وسمر آن بعد رسیدن ... کوچکی ... ونا ... اند ... ل
طولانی ... ونحیف آن بلخ ... ل سبز ... وآنچه حکیم میر محمد ... در تحفه المؤمنین نوشته اند که ... ادر
اصفهان ... کرچی نامند ... ... کمار ... وبعضی بلاد معروف ... درجه ... حمد ... ندارد وبرگ
آن کوچک طولانی ... دار ... برگها ... ومستعمل برگ آن است ... دو اول ... ردو ... برد
بعضی ... ل ... برگ آن جهت درد گوش واوجاع مفاصل وتحلیل اورام والتیام جراحات وطول آن برای تحلیل
اورام ورفع اوجاع ... وضمادش ... وطبوخ آب برگ آن را فع صفرا وجذام ... ومانند ... وبول وجرب ... ح
... بول ... تعلیق ... برگ تازه آن در ... گوش ... وگوش ... باردار ... حالص
درد ... گوش ... جراحات آن را اصلاح می آورد ومضمضه آب برگ تازه آن ... مطبوخ آن جهت
... ودرد دندان نافع وضماد ... آن جهت تحلیل اورام حاره رطبه ... ضماد ... ماده آن جهت
رفع ... که ... ورم ... باشد ... ملایم ... گوش ... هاي ... ودمل ...
جهت خوردن گرسنه ... ورمهای ... خون ... آلوده ... ورمی که ... آن ...
باشد ... که کساد ... گردد ... باعث کساد گی ... آن ... گردد ... آن ...

بابند تکه ورم لب ترک سازند گرم کرده بند بندند خوب خواهند که ملتیم سازند مطلقا از برگ سازند ۵ آن نی نمک آلوده بگذارند وجهار برگ تازه گرم کرده آب خصوص که در برگ بند اثمر باشد و صحت شود و در برجها کمتر گرم سازند بالجمله جمله گو دربادرطوبی کرده سرآبرابسته بر آتش بگذارند تا به بخار رطوبت شود ابدال صحی نایند پس برآورده بر اورام بندند موجب تحلیل و بازشدن و التیام آنها گردد با داد حد حمد باشد و لیکن برای اورام حاره در برگ ورود برای بارده در برگ بیداانجیر اولی است و شرب تمر بعد رطل ممعال جالس است اسهال مرض آزموده است و حکیم اصل در مشروب خورده و شد که تمر آن کرم و برون ملین شد و رافع جذام است و شرب آب مطبوخ تو است آن معدار زاورده شعال مدرحیض تعمانست و به تجربه رسیده * حلوای برگ تمب سوی سعده و ماصر و رافع رطوبات معده و مقوی و مدر بول است * صنعت آن بگیرند برگ تمر را و در آب جوش دهند جوش کمی و آب آن را بر ریزند و بار جوش دهند آب آن را بریزند تا تلخی آن بسیار کم گردد پس شکر را صاف کرده قوام نمک آورند و برگها ی بید بلوادران اندازند بذات شکر آلوده بر آورند و نگاه دارند و عند الحاجت بقدر احتیاج بناول نمایند و اگر لمری مثل و یا ابدال عنبر و زعفران زاند داخل نمایند نیکو است * دهن تمب جهت السام جراحات و تحلیل اورام معده و مانع بسیار دارد گفته اند که نادب صاب روغن سمع صعاب است * صنعت آن بگیرند برگ تمر را در بس ورق آن آب صوباشند با ملت آن نمایند و صاف نمایند با تمر و برگ روغن کنجد جوش نمایند تا آتش ملایم تا آب برود و روغن بماند و اگر برگ تازه تمر را کوبند آب آن را فشرده با تمر و برگ آب روغن کنجد با آتش ملایم بطبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند انفع است لیکن احتیاط نمایند که تمر دود و دهن معر تمر آن جهت السام رحمها خصوص رحم بسی دجب رعمرها نافع * صنعت آن ما مند دهن کنجد است

* فصل در بیان مرهم ها که اصل عمود دراین ها تمب است * مرهم تمب اهل هند این را مرهم جمان می نامند جهت اکثر جروح و قروح و بواسیر در موضع که نامند بسیار مفید است و به سبب مرعب التمام اثری قوی گویا آسمان رحمان بخش است * صنعت آن موم سفید درد در روغن گاو یا گوسفند که نمک ی روغن شور باشد نست نرم روغن را بر آتش گدازند پس بگیرند برگ تمر بار تمیان معدار و سابید ه در صها مانند سابی کتاب سازند و در آن اندازند جوش دهند تا که روغن سیاه شود پس آن را بمالا نند و سوم را دوان بگدازند و نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند و این مرهم تمر برای زخم خوب روبا رحمها که رطوب ساز انها بر اوس کند و جراحت ها که اطبا از علاج آن عاجز رسند و باشند بکار آید و شد لیب * مرهم تمب دیگر که جهت السام انواع رحمها و سوختگی آتش و زخم آتش نافع است * صنعت آن بگیرند برگ تمر تازه معدار رمصت تولد رنما نسد برصها سازند مثل سامی کتابی هر دو صنی معدار بسمو رمسته تولد روغن گار تازه بر بان کنند تا سوخته شود پس برصها سوخته را بر آورده روغن مصطور را صاف کرده با آب سرد سیده هرمرتبه تر بشد اگر بمرتبه معلوم باشد و الا بدون عمل زیرا که عمل خوب و حرارت آن را کم میکند و استعمال نمایند * نوع دیگر آب برگ تمر معدار مه جهار تولد گرفته در صمت تولد روغن گاو جوش دهند تا آب رفته روغن بماند بهمان بصیر صحه با تا سمه استعمال نمایند با سمه بهم وا قوی است و بعضی معدار ابیض سماسه ریوند جسمی زا مار بر موم و موددوس درپوع لصاده سماسه د و آخر و برد و تابستان برای بستگی و فی الجمله قوام آید رسوم کافوری داخل میکنند * مرهم تمر دیگر اقوی از اول * صنعت آن بگیرند برگ تمر تازه صمت تولد و بوم مانند برصهای کوچک بد سوزیا می کتاب مار بلند درازده تولد روغن کنجد را بر آتش گدازند و برصهای تمر را در آن اندازند تا سوزد پس برصهای سوخته را

برآورده در زیر پاشند چهار تولد موم کافوری در آن آب گذارند تا در جوش بیر برده شود تا گداخته گردد نگاهدارند کار بندند و این بوله بیمل زماسه بوستان احمر مدی و یک وله برگ حمار و یک وله عنب الثعلب همه را بسیار نرم ساییده و برهم پالان ممزوج نمایند و فرو دآورده بکار برند و اگر از آتش برگرفته ادویه را با آب ممزوج نمایند بهتر است * مرهم دیگر از اسرار مکنونه است جهت ناصور و قروح رمده و باصور و قروح خبیثه سود مند است * صفت آن بگیرند روغن گاو پاره مرید که خواهند و یکصد و یکم بیه از آب سیرساند پس در ظرف مس جوش که نصف ی کاسه باشد دمان گویند کرده برگ سیر پاره بر آن ریزند و دستار ساحتهای بسیار پاک خوب بهم زنند تا حل رود ام پالسد و خوب روشنکی آورد تا از آب برگ سیر پاره حل نماید با طوسی رنگ و سیر مائل مسامی گردد در میان ظرف با از میان حس خوبی ماخته نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند * مرهم سیر جمیع زخمهای کهنه را نافع است * صفت آن بگیرند روغن گاو خالص مثقال و مکرر آن را بجوشند پس بگیرند برگ سیر و کوبیده نرم و مثقال از آن امراض در روغن بیندازند و بر آتش نهند تا بریان شود و کف روغن سیاه گردد آن را صافی نموده زال دو مثقال موم سفید دارد مثقال در حالتی که سیر گرم باشد پس سرد است که سرکه انگوری کهنه سوده و روغن دم الاخوین مقدار ثلث او مربلی چهار درم کافور قیصوری سرو اریل ماسد از مربلی بوله داخل نماسد ریزند مرهم سازند * مرهم مسحوقه حکیم علی گیلانی * صفت آن آب برگ سیر زمرد زموم روغن بچوشاسد با علیا سود و مرهم گردد و از برای جراحات بسیار خوب و مجرب است رد زمر امراض مرهم مرهم کورنه * کتاب حرف الواو * باب الواو مع الجیم وج بفتح واو وجیم بفارسی اگر بریکی نیز نامند و آن بیخ نباتی است که ماسد بردی در آنها رویند و بفارسی موس رود گویند برگش از برگ نرگس بزرگتر و از آن عریضتر و دراز تر و ساقش حسولت و اسود و ساقش بلند و گلش شبیه بموس آزاد که زنبق باشد و رود مایل بسرخی و بعضی گویند بنفشی گل آن را رای سنبل آن بیخ آن است و بعضی گویند او و بعضی سفید و در عرض با انگشت و کج و ما بین سفید ی و سرخی و تند طعم مائل بعطریت حالیه مهی گفته مستعمل بیخ آن است فقط گرم و خشک است در اواسط درم و خوش و نیز بعضی در اول و در سیم است و با جهار سال باقی می ماند انواع و اقسام می باشد مختار و بهترین آن بزرگ کثیف بسیار خوشبوی آن است ملطف و حال بیلاع رقیق و قاطع بلغم و تریاق نهش هوام و مقوی معده و جگر باز دارد هاضمه و مقوی حافظه و منقی دماغ و ممهی و مجفف رطوبات مفاصل و مدر بول و حیض و محلل نفخ و ریاح معده و امعا و جهت درد سینه و پهلو و مرده و جگر و مغص و درد سپرز و صلابت و کسر آن و سنگ گنگی عصل و تقطیر بول و حصات و لکسر بان و نیکو کردن رنگ رخساره و رفتاری باه و سستی گرده و وجع رحم و صلابت و سریّت و نطول آب نیم جوش مفاصل را و ارام بلغمی و نفخ سپرز و نهی و برص و بیخ بلغمی و فالج و لقوه و رعشه و در رخه آب با سرکه بادیان و زعفران جهت اعانت بر حمل و اکتحال آن جهت بیاض چشم و غلظ قرنیه و جلای بصر و خصوصا عصاره آن و خاییدن آن جهت ثقل زبان و تعدیل و جهت درد دندان متآکل و حلوس در طبیخ آن جهت درد رحم مانع و مصر است بسپرز و مصلح آن زازیانه و در مثرود ریش مقرن اخلاط مُصلح آن سکنجبین و موتبن بلسه مثقال و بدلش در طرد ریاح و امراض کمد و طحال نوزن آن زرنب کرمانی با ثلث وزن آن زرنباد حنیبی و در امراض باه و ارحاع و غیر مارا و نیطار و پل است * جوارش الو ح بالسفنقولاوس منقول از قرا بادین ابدی صالح حلبی حکیم باشی ابراهیم سلطان مصر و روم نافع است جهت امراض عصب و بصفت جوامیں و امراض بارده مزاج مسایخ بسیار مرادی است * صفت آن سفاقل مصری تکصد و سیاه درم بیم کوبیده در آب سمه

اوبا س رنگ راسد بس عمل مثقی تکند مثقال داخل کرده بعوا آرند وان ادویه بآب بعرسند و ح ترکی
گشنیز جلد مشرا زمرند کمند دو فلفل ارلفل مربعل رنحمل نصاسه کل سرخ ازمرند جهار درم حو بوا
خولنجان با لعاز مرنده درم کوبیده بیخته بآب به سیلرد رطرف حسی بالسر حه لحصر نگدارند * و به مما
دهن و ح طربی دهن دار حسی است ومد کور بید * مقوی و ح مقوی معده وریاح رسانع صعود بخارات ارمعده
بدماغ حوب امعه ال کرده سوب بعدازبسعه معد * ونافع است ازبرای منات که به سبب صعود بخارات بلعمیه از
معده بدماغ باشد * صفت ان و ح ترکی رنحمل کند رسومرازمرند لب حرو گشنیز جلد جهار حرو بماسه ملد
سب حرو کوبیده بیخته سودنی در دوم ربید به سرین باسکنجبین سفرجلی لعق بیماسد وعد اطلا با
باتوابل حاره * مقوی و ح دو بیخته دیگر * صفت ان و ح ترکی مصطکی ازمرند بیح مثقال رنحمل ده مثقال بات
مثقال در بن جمیع ادویه کوبیده بیخته سفوف سازند * مقوی و ح دو بیخته دیگر * صفت ان و ح ترکی مصطکی نبات
معمد ازمرند بیح مثقال رنحمل در مثقال کوبیده بیخته معوب سازند سرینی بند مثقال * مقوی و ح بیخته
دیگر که جهت تحلیل ریاح نافع است * صفت آن و ح ترکی زاربانه معدکوفی ازمرند بود مثقال مسل الطیب ده
مثقال دارچینی هفت مثقال وسرطبل مثقال به صد مثقال کوبیده بیخته نگاه دارند نافع است * مرباء و ح دولبع
ربحبی رنا لح صرع وصعف معده ونیز وبراد برکم را مفید بود * صفت ان و ح ترکی دو نیمه جهار روز در آب نگهدارند
باحوب بیخته س در آب خالص بحر ساسد وبعد ازانکه دو مه باردر آب صاف بحر ساسد ه باشد در عسل و آب طبخ
نموده در ظرفی نگاه دارند وبعد از حول رونکار برند و اگر باره آن بعرسد اصلاح بیخته بابید ن بعما رسیب و
بهم است وبوی * معجون و ح مند سه برول آب درحسم ورابع حمالات باطله وباسف رطوبات معده ه رد ماغ باشد
و بلغمی مزاج را سوابی باشد * صفت ان و ح ترکی حلیله رنحبیل زاربالدازمرند حرو مساوی دو وزن ادویه کوبیده
بیخته باسه حسد ان عمل سرسیلد سرینی مند ارمثقالی * فصل در بیان وحوران سند آنکه رجو ربیع
و او و صر حمر دروون عطو عطارب اراد وبه است که در دهن مرضی با اطفال ریزند ومسکه عاجز باشد ا ساول
دوا وجمع آب ودوران نافع رنا لست * وحور تکه نافع است ازبرای عسی که بعد از اسهال بید امده باشد * صفت ان
مسل تمی سل اصلی کوبیده در آب ده حل کرده در حلق او بحکانید باید ه ست * وجور دیگر که دو بدر دهن
مصروع ریزند بهوس آید * صفت ان حلیب حند بید سر کوبیده در سکنجبین عسلی حل کرده در دهن مصروع
بچکانند * وجور دیگر که بمس عمل کند * صفت ان زاربانه امعوی ربره کرمانی حوبانده ه عاب نمرده گیند
دران حل کرده رحوریا رند * وجور دیگر که صرع اطفال را نافع است * صفت ان معصرفارسی ربره کوساتی حند بید سر
اجزا مساوی کوبیده بیخته مند ازحوارات رادر شیر مرضعه حل نموده دو گاوی طفل بریزند * وجور دیگر که نافع
است ازجهت مرده اطفال * صفت ان رب السوس کسیرا صمغ عربی بساسد فا سد ازه ریک سه درم مغز بادام دو
درم عمل می درم روعن بادام بحدوم باسد وابا عسل بسرسائد توصاف کسد وابوبه وا کوبیده بیخته روعن
بادام سهروح ساحته ده ری اوات در دهن آب ریزند که مفید است * باب الواو مع الراء المهملة * ورد
احمر بستانی بفارسی گل سرخ با مند بهمرین آن تمام نشکفته آن است و آن مرکب القوی است با حوهر مائی و ارضی
و دران حرارت بلغمی باقی وابد ال سهریسی و سردی کمری دراول سرد و دراول در دوم خشک ربرد جمعی گرم و سرد
یعنی معتدل مفرح رسلطب و حالی رموی دل اعصار سهل ومسکن صفرا و بلغم رسن رنا فوت فاصه حسد آنرا
حس زیاده و بلغی کمیر و آسامیدند طبیخ آن جهت بعمیم ماما رنعار بقوی سعد ه رد ما و طال وا گرد ه رریح

خفقان حار و غشی و تقویت ریه و رحم و معده و امعای مستعمل و رفع اسهالات حار * و حمول عصارهٔ آن برای قروح
دهن و عطوس آن و لخلخهٔ طبیخ آن جهت قروح امعا و طلای آن در حمام جهت بند نمودن عرق و نطول عصارهٔ آن
جهت درد سر و تسکین گوش حار و حمول طبیخ غسل آن جهت غلظ اجفان و مضمضهٔ آن جهت
تقویت لثه و دندان و ضماد کوبیدهٔ آن جهت اورام حار و رطوبت معده نافع است؛ و تازهٔ آن جهت تحلیل وسخ جلد
که بسبب حرکت بهم رسیده باشد و ذرور خشک آن گوشت زخمهای عمیق و ضماد تازهٔ آن جهت درد سر و اخراج پیکان
و خار از بدن و ذرور خشک آن جهت خوشه ها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله و سیلان رحم و خوشبو کردن آن و زیر
بغل و کف پا، آن جهت بند بوی و التیام قروح آن و با برگ مورد جهت قطع عرق و ضماد برگ تازهٔ درخت آن جهت
خراز و اورام حاره و اورام مقعد و شکستگی اعضا و اسهالات آن جهت نفث الدم مفید * تخم گل که عبارت از ثمر او است
در اقوال مانند دلیل است که عبارت از ثمر گل سرخ نوی باشد و آنچه در میان سفید تخم ریزه دانه دانه زرد است
آن را زرد گویند و زهر آن با آب رافع اسهال عسر العلاج و رافع نفث الدم و سیلان خون است خصوص خون با اقماع گل
آن بیاشد و حمول آن مقوی رحم و رافع رطوبت و مسمن فرج است و بوییدن گل آن مسهل زکام و عطسه و ماشری در بعضی
امزجه و در بعضی امزجه مسکن آن و مصلح آن کافور و مضر بارد مزاج و مورث تشنگی و مصلح آن انیسون و بدلش قدر شربت از تازهٔ
آن ده درم و از خشک آن تا چهار درم و از آب آن تا شش درم و بدلش مثل آن بنفشه و ربع آن مرزنجوش است و گویند
ده درم عصفر تازهٔ آن ده مثقال عمل می فرماید * و عصارهٔ آب برگ گل تازهٔ آن را گرفته در سایه خشک نمایند
جهت غلظ اجفان و نفث الدم و تقوی معده نافع و مس و بس آن زیاده از برگ عصفر آن است * گلنجبین معرب
گلانگبین فارسی است و آن را ورد مربا و شهد گل نامند و آنچه از شکر سازند آن را نیز گلنجبین گویند و بفارسی گلقند
و گل شکری نیز گویند و بعضی بر آن اند که گل شکری غیر گلقند است و این قول اقرب بصواب است جهت آنکه
گلقند آن است که خوب مرتب و تخمیر شده باشد و گل شکری بدین حد است تخمیر آن و گلنجبین عسلی تا چهار
سال باقی میماند و سکنجبین از سه تا دو سال و گر بسیار عسلی آن تا آخر دویم گرم و خشک است و شکری آن در اول دویم
گرم و در سیوم معتدل و مقوی دماغ اند و معده و مجفف رطوبات غریبهٔ معده و بعد از آنکه عند اصابع صعود
ابخره به دماغ است و عسلی آن جهت سرفه و قصول بارده و جهت درد مفاصل و نقرس و فالج و نفث سنگ
گرده و مثانه و عسر البول بارده و ریاح گریانی جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد کمر و هضم طعام نافع و خوردن آن را
با ربع وزن آن زنجبیل مفید و تخمیر کردن جوشانیده صافی نموده بنوشند و حمل زور روغن آن نماید جهت ازالهٔ
لقوه و فالج و استرخای لسان و مفاصل مجرب است و شکری جهت محرورین و اصحاب مزاج بارد و جهت اسهال ای
وسواس و حمول تابع و خفقان و بمرتبهٔ عناب را جوشانیده صافی نموده گلقند شکری را در آن حل کرده صافی نموده
بنوشند دوا و نیز گویند که مرتبهٔ گلنجبین را در آن جوشانیده صافی نموده بیاشامند با شربت عناب
شراب ورد مکرر است مقدار ثمر آن تا آفرده در بهار است در مطبوخات وارد مرض بالیع مقال و طبیخ
آن باید که با تیر مثل آب آن باشد و بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده بیاشامند * صفت آن یک من اوراق
گل سرخ که اقماع و تخم آن را بالتمام گرفته باشند و خوب مالیده و با مقراض خوب ریزه نموده یک روز
بگذارند که رطوبت آن نشف شود پس در ظرف بگذارند و بعد از آن در صبح و شام در هم زنند
و در آفتاب گذارند و اگر کمی کنند بار دیگر اضافه نمایند و بعضی گفته اند که ... گل باید
و بعضی ده بار گفته اند این مقدار است و ... و عسلی را ... کو عسل را اضافه نمود *

کف آن را گرفته بر روی گل بشیرند بالید و کرده بر سر ریسمان و حمل و ورد در آفتاب گذارند و تکرار نمایند * جلنجبین مرکب که رسد گهنه و بخار و ضعف باصره و درد سر کهنه و سعفه و اخلاط سوخته را دافع است و مجرب * صنعت آن ورق گل سرخ اسطوخودوس برابر ریزند یک رطل گل نیم من ترنجبین و غیر آن الاتماع سر رطل نمه رادره بمالند و عسل مصفی سه رطل داخل کرده در آفتاب گذارند حمل و روز بس استعمال نمایند و اگر اسطوخودوس بر ورق گل بنفشه بر سا سند رطل داخل کرده در آفتاب گذارند حمل و روز پس استعمال نمایند و اگر اسطوخودوس بر گل بنفشه برداشت اسطوخودوس حمل را نصف ورق بید کوزه با آب مطبوخ بنفشه پر کرده * و ورد نگر با اسطوخودوس مربا سازند و بعضی از مربای ورد احمر و اسطوخودوس و بنفشه مربا ساخته جدا جدا از مربای ورد و اسطوخودوس مساوی از مربای بنفشه نصف و زن یکی در هر مربیه جلنجبین مرکب میسازند * حب ورد که مسکن حرارت است * صنعت آن گل سرخ گهنه رب مغز تخم خیار هر یک دو دانگ با سه درم کافور قیصوری از یک جو با ملطوخ شمع بیاض مسوی از هر یک با یک دانگ کتیرا یک دانگ کوفته بیخته با آب حب سازند حمله یک شربت کامل است * دهن الورد مرکب النوی و رادع و رایس و محلل و مواد مواد حاره و بارده و بادیه مسهله و مسکن التهاب معده و روغنیات گوش و جمای جهتی و مجفف رطوبات آن و رادع مواد جسته آن و جعلته آن رادع مرحله اعضا و صحت آن مسکن درد دندان و بطول آن مقوی دماغ و حابس اسهال صفراوی و مسهل مواد بالجمله و مقوی اعضا و محلل مواد باطنه و در مسکن درد ما عصب الامر و طلای آن با سرکه و متحمس تحلیله آن با گلاب و سرکه مسکن درد سر و رادع بخارات دماغی و مرض اورام آن و رادع رحم و درد امعا ریند می کردن با آن و حقنه کردن ادویه حابسه اسهال با آن سر مقوی فعل آنها است و قطور آن در گوش زایل کننده وجع آن است و بدستی آن با سرکه و آب مورد رادع ... و با سرمه و رح و دوستهای حاره و شرب آن رادع ضرر آهک خورده و زرنیخ و صابون و زراوند و اسهال انسیا و بدلیل تمرد بن آن روغن بنفشه و بر رسن دهن الخلاف و تلد و سرمسی با بدل او بمه است * صنعت دهن ورد خام بگیرند ورق گل سرخ تازه خوشبو گدا تمام و محتوی آب را با کل در روغن دوزده باشد در شیشه کنند و روغن کنجد تازه ویا زیت تازه بر آن ریزند و در آفتاب گذارند تا رنگ گل سفید گردد پس صاف نموده سر آن بریزند گل تازه بر آن ریزند و در آفتاب گذارند و همین عمل را ست مرتبه تجدید میکرده باشند و بعضی تا ست مرتبه سر اکتفا نموده اند ولکن هر چند زیاده تجدید کرده شود بهتر میگردد * بدانکه دهن ورد مستعمل اغلب الاطبا و کنجد تازه که گل بسیار در آن داخل کرده باشند و مکرر تجدید نموده و دهن ورد خالص می باشد جهت آنکه این وجه خالص می بلند از آمیختگی جرم آن با روغن بخلاف انواع دیگر * صنعت دهن ورد مطبوخ بگیرند ورق گل خالص تازه را و فشرده آب آن را بگیرند با مثل آن روغن کنجد تازه با آتش ملایم طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند ولکن احتیاط نمایند که نسوزد و در ظرف چینی با شیشه نگاه دارند و اگر در بلد مضاعف بر نسبت دهن ورد معتاد است و اگر مغز بادام مقشر را با کنجد باورق گل مکرر پرورده نمایند مثلی که در بنفشه و گل مسب رده نمار ... و بید مشک و نسرین و مانند اینها از گلهای خوشبو که مغز بادام را با ورق گل در کیسه کرباس با کوزه کرده بمالند با بادام ها و کنجد جذب رطوبت اوراق گل نمایند پس بادام را جعد نموده تجدید نمایند تا آنکه جوهر بادام ها را بکشد مغز آنها خوشبو و برنگ ورق گل شد باشد پس بادام ها را کوبیده روغن آن اخذ نمایند و اگر بادامها را با احتیاط نگاه دارند عند الضرورت از آن روغن اخذ نمایند بهتر است ولکن در بلاد بارده از طلای این عمر روغن رود فاسد و سنگر ح میگردد * دهن الورد معمول ارطب برا کلمونوی الرایحه که بهتر از رایحه مثل است ساوسر با ومقوی جمیع حواس ظاهره و باطنه است * صنعت آن بگیرند برگ گل سرخ هر چند که خواهند و رطوبت آن را نشف نمایند با اینکه خشک شود و در یکطرف یا دو ظرف کنند با نصفه بر منطر آن

را بگلاب بکوبند آن را نرم و سر آن را محکم نموده دفن کنند در سرگین اسب تا تخمیر یابد پس بر آورند و تقطیر نمایند
در روزی ها کمتر و بارمل تا بماند در آن جوش از ما بعد پس تقطیر نمایند آب خارج را تقطیر رطوبت با آب بها
متطیر یابد و دهن بماند را شمل مرغ پس آن دهن را در ظرف شیشه نگاه دارند و شیخ الصاحب نگاه می دارند * شراب
الورد از صناعت جالینوس است از برای شیرخواری ملک صقالبه که او را مرضی بود در کبد از ابتدای خلقت و آن را دو صمر
ساخته یابس و مسهل و آن را مسمی کرده بقراطس و کاپی بود در قراباذین یونانی تا آنکه بعضی مترجمین آن را بعربی
در آورند و بعضی گفته که شیخ الرئیس آن را از یونانی بعربی نقل کرده * تا آنکه شراب ورد شرابی است جهت دفع
از برای اصحاب اورام و حکه و جرب و نیز ای مختصر نقوس ما وصف کرده و شاید که استعمال کرده شود در رمضان املا
مگر در رداء الاسد * صنعت آن به نسخه شیخ داود بگیرند گل سرخ مشروع الاقماع یکرطل و بخیسانند در ده رطل
آب تا آنکه ربع آب برود پس بمالند گل سرخ را و بپالایند آب و یکرطل گل سرخ مشروع الاقماع در آب اندازند
و بخیسانند تا یکرطل آب برود و بمالند و بفشارند و بپالایند و همچنین مکرر کنند تا هفت مرتبه تا رطل رفته ربع
ده رطل آب بماند یعنی دو رطل و نیم پس آن را بپالایند و بوزن آن شکر داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند
و بقوام آورند و بعد و شراب ورد فایض بکمر بند گل سرخ را در آب بجوشانند و پالوده باشد شکر بقوام آورند و اگر خواسته
باشند که اسهال آن مفرط باشد زیاده کنند شراب تکرار گل سرخ را از چهار مرتبه یعنی تا شش مرتبه گل سرخ را
مکرر کنند الا آنکه شیخ الرئیس منع کرده تجاوز طبخ آن را از سه مرتبه و بعضی از متأخرین گفته اند که اگر خواسته
باشند که اقوی بر شود تا هفت بار گل سرخ را در آن مکرر کنند و نیکی از ما قلیل این قول صاحب اختیارات بدیعی است
پس شیخ داود گفته که شیخ رئیس ترک کرده مصلحات بعضی این شراب را و لابد اصلاح بعضی آن می کند
بجهت کامروطا ماسر مفید و مصطکی و انیسون است از هر یک یک درم در یکرطل از شراب مذکور که ادویه را کوفته در
خرقه کتانی کرده سر آن را بسته در وقت طبخ در دیگ اندازند و دایم بمالند تا قوت آن بشراب باز داده شود پس نیکو
بمالند تا کمته خالی شود پس آن را دور کنند * شراب ورد مکرر به نسخه شیخ الرئیس مسهل رطوبات صفرا و اخلاط
مسکر است * وار آنها * صنعت آن بگیرند برگ گل تازه مشروع الاقماع بقدر دو منه چند یا شش چندان آب
معتد از یک ساعت جوش دهند پس صاف نمایند و مرتبه دیگر همان وزن برگ گل تازه مشروع الاقماع داخل
کرده تا زطبخ نمایند و همچنین هر چند مکرر نمایند بهتر است و قوی تر گردد در اسهال پس با ترنجبین یا
عسل مصفی بقدر شربت بقوام آورند شربتی از ده درم تا بیست درم اسهال می نماید اسهال بسیاری معتدل
* شراب ورد مکرر به نسخه شیخ مظفر الدین شفائی گفته که این شراب مسهل صفرا است و تبهای مرکبه را
مفید باشد * صنعت آن بگیرند گل سرخ تازه که اقماع و زردی میان آن را دور کرده باشند شش من در ده
من آب بجوشانند تا نصف من یا شش من بپالایند و دیگر باره گل سرخ مذکور از اقماع و زردی شش من در آن مطبوخ
مصفی داخل کرده باز بجوشانند و دیگر باره بپالایند و همچنین چهار نوبت چنین کنند تا آب شش من برسد و بپالایند
و با یک من شکر سفید بقوام آورند شربتی سی درم تا چهل درم باده درم سکنجبین ساده با آب یخ یا برف بیاشامند
و تا آنکه وجائیکه یخ و برف نباشد آب سبو سرد نموده با بر مقام آن مستعمل شود * شراب ورد مکرر نگویلی
فرموده اند که این معمول از خط والد الحقیقی السید السند العلامه العصری میر محمد هادی والد ماجد قدس
الله سره * صنعت آن بگیرند ده اسار ورق گل سرخ منقی از اقماع و تخم که آن را زرد گویند و در بیخ
چینی یا ده من گلاب خوب شکر بخیسانند و در روز در آفتاب بگذارند پس در دیگ کرده بجوشانند تا ربع

آب برود یعنی همه و لهذا من گلاب باقی ماند پس گل سرخ را بشکوفانند و بفشارند بوجهیکه مطلق رطوبت
در آن نماند پس آن را بالا نهند و مقدار ده استار دیگر ورد گل سرخ تازه داخل کنند و بجوشانند تا نیم
من گلاب باقی ماند پس گلها را بمالند و بفشارند بعد ازو بالا نهند و مرتبه سوم ده استار دیگر گل سرخ
در آن داخل کرده بجوشانند تا سه من و نیم گلاب باقی باشد پس باز بمالند و بفشارند و بالا نهند و مرتبه
چهارم ده استار دیگر ورد گل سرخ داخل نمایند و بجوشانند تا دو من گلاب باقی ماند پس آن را بمالند و
بالا نهند و مرتبه پنجم ده استار دیگر ورد گل سرخ داخل نمایند و بجوشانند تا یک من باقی ماند پس آن را نیکو
بفشارند و سرد شود بعد ازان که مطلق رطوبت در گل نماند و بالا نهند و در آن یک من شکر سفید داخل نمایند
و بجوشانند تا کف بر سر آورد پس بقدری سفیدی تخم مرغ مخلوط با آب بر آن ریزند تا کف آن جمع شود پس
تمام کف آن را بگیرند و مرتبه دیگر آن را صافی نموده بجوشانند تا بقوام جلاب آید بعد آورده سرد کرده در
ظرف چینی یا زجاجی نمایند و روی آن را از بلور یا شیشه آن را با گلاب در برنمود کرده نگاه دارند
* شراب ورد بنسخه یحیی بن عیسی بن جزله که در منهاج الادویه ذکر کرده و گفته که مبرد و مقوی و نافع
است از برای تشنگی و التهاب معده و ملین طبع است * صنعت آن گل سرخ فارسی تازه پاک کرده از اقماع و نیم
رطل در آب بجوشانند خوب بجوشانند بشکر و بالا نهند پس در هر یک رطل از آن یک رطل شکر طبرزد داخل کرده
بجوشانند با آتش ملائم و کف آن را بگیرند تا بقوام آید سرد کرده صافی نموده نگاه دارند پس اگر اراده کرده شود
که مسهل باشد باید که بجوشانند گل سرخ را و صافی نموده آن صافی را بار دیگر تنگ کرده مرتبه دوم گل تازه بر آن
افکنند و بجوشانند و صافی نمایند بار دیگر و صافی را باز تنگ کرده تکرار گل تازه بر آن نمایند و همچنین تا پنج دفعه یا هفت
دفعه و هر چند زیاده تکرار نمایند میگردد اسهال آن زیاده پس بالا نهند و با یک رطل شکر بقوام آورند پس بدرستیکه
این شراب اسهال صفرای رقیق میکند شربتی چهار اوقیه است با دو اوقیه سکنجبین ساذج با آب سرد یا آب برف و
گاهی بتوت کرد [illegible] بیشتر برای کسیکه محتاج به تقویت آن باشد و خوب بسته شود سکنجبین با آب
برف بیاشامند * شراب ورد رحما گفته این شراب مبرد و محلل است تبهای گرم را سود دارد و تشنگی بنشاند و معده
را قوی کند یک مرتبه [illegible] * صنعت آن برگ گل سرخ تازه که اقماع و تخم آن را تمام جدا کرده باشند چهار
من [illegible] آب [illegible] بجوشانند تا نصف رسد پس بالا نهند و در هر رطلی
از آن یک من شکر طبرزد داخل کرده و دیگر باره با آتش ملائم بجوشانند و کف آن را بگیرند بقوام جلاب آورند و بعد از آن
[illegible] تا آنکه منتهی شود و از چهار اوقیه تا ده اوقیه با سکنجبین ساذج بنوشند
[illegible] انگشت با مرد سرد [illegible] * شراب ورد بنسخه حکیم میر محمد مومن که
در تحفه ذکر کرده و حکیم مذکور گفته که این شراب مسهل بلغم و صفرا است * صنعت آن بگیرند برگ گل سرخ
تازه پاک کرده از اقماع و در ده برابر آن آب بجوشانند تا آنکه آب طعم و رنگ گل بگیرد پس آن گل را بفشارند
و آب را باز در پاتیل کرده و پس دیگر برگ گل سرخ تازه همین داخل کرده بدستور مذکور بجوشانند پس بالا نهند و در
من عسل مصفی داخل کرده بقوام آورند پس حکیم مذکور گفته که گل را اگر چند مرتبه مکرر نمایند مسهل قوی تر میگردد
و اگر بدل عسل شکر سفید کنند مناسب تر [illegible] * شراب ورد که حکیم مذکور نقل کرده * صنعت آن
بگیرند برگ گل سرخ یک رطل در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آب بماند پس بالا نهند و یک رطل شکر
طبرزد داخل کرده بقوام آورند شربتی [illegible] درم تا سه درم با آب سرد و اگر مروج کنند با آن مقدار ده درم

سکنجبین شکری می‌نماید دادن در مرض صفراوی که بعد از آشامیدن این شراب آب سرد بیاشامند تا کمک به اجابت نماید
* شراب زرد به تحقیق حکیم محمد مؤمن الحسینی در تحفه مذکور کننده که این شراب مبرد و مجفف و نافع است از برای تب
صفراوی و مفرح و مطفی و مسهل بصفراست و مسکن عطش است * صفت آن بگیرند گل سرخ که اقماع وردی
مبادا آنها را تمام جدا کرده باشند چهار رطل و در یک دیگ مسی کرده ده رطل آب جوشان بر روی ریز کرده یک شبانه روز
بخیسانند پس بمالند و فشار دهند بدین نحو که دو آن رطوبت باقی نماند بمالند و رنگ یکی بجوشانند تا به نصف
برسد و کف آب را دور کنند پس چهار رطل شکر سفید داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند صافی نموده باز دو رنگ
کرده بجوشانند تا بقوام آید و نگاه دارند شربتی چهار اوقیه یا دو اوقیه با سکنجبین با آب سرد یا آب برف * شراب ورد
دیگر که مسهل صفرا و سودا است و نافع از برای امراض قلب حادث از صفرا و سودای محترق و امراض حاده بیمارکش
امراض صفراوی و سوداوی قلب مانند صداع بسبب صعود ابخره صفراویه یا سوداویه به آن در خلط از قلب به سر
* صفت آن بگیرند ورق گل سرخ تازه یک رطل و اگر گل سرخ تازه نباشد یک رطل گل سرخ خشک منزوع الاقماع
و در سه من آب یا گلاب بجوشانند چون به نصف رسد بمالند و صاف نمایند از ترک گل دیگر در آن داخل کرده
باز بجوشانند چون یک رطل و نیم آب بماند بمالند و یک رطل نبات سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی از یک اوقیه
تا دو اوقیه با آب سرد بنوشند * شراب ورد مسهل قلبی فرموده اند که این از اختراع العبد المرتجی بمانند رب الحکیم
العالم ابن السید العلی میر محمد هادی محمد هاشم است که بعهد دولت سماء سلطنت نواب بهجت افروز بانو بیگم بنت
شاهزاده محمد شاه ابن بخت بن محمد اعظم شاه بن محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه غازی تالیف نموده و بعد المبتلا
اکثر احتیاج این شراب را تالیف کرده داده عمل بواقعی در مزاج بدنیه الالتهاب کرده نفع بلیغ بخشید و بعد از آن
هرگاه محتاج میشد به مسهل همین شراب را نوش می فرمودند منتفع میشد بد تجربه کرده شد این شراب را
در استفراغ کسره از برای تنقیه مره صفراوی و مره سودا و بلغم مخلوط بصفرای رقیق در جمیع نافع یافت و در اسهال
آن عافیه و ضرری نیافت * صفت آن بگیرند سنامکی سی درم ورد زرد یک رطل و نیم آب خالص بجوشانند تا به یک
رسد بمالند پس بگیرند یک رطل و نیم از شراب ورد مکرر به تحقیق حضرت ولی نعمت استادی میر محمد هادی
قدس سره تا از شراب ورد مکرر به نسخه شیخ داود که مرد و مختار این کتاب است امیر المؤمنین عمرا است
و معمول ابله برد احمر لیکن نسخه ولی نعمتی ادوی است و نسخه شیخ داود بسبب آن ضعیف است پس اگر طبع
مجیب باشد باید که احتیاز کرده شود شراب ورد مکرر شیخ داود و الا شراب ورد مکرر ولی نعمتی قدس سره مرکه ام
که باشد یک رطل و نیم و مطبوخ سنا را داخل نموده بجوشانند تا به یک رطل و نیم باز آید پس از آتش بر گرفته
سرد کرده بنوشند با ظرف چینی نگاه دارند و یا دو اوقیه آن را با آب سرد بیاشامند و هرگاه نوشند بعد آب بیاشامند
که در هر آب نوشیدنی یک مجلس اجابت می کند * شراب زرد مکرر دیگر نافع از برای درد گرده و مثانه و جگر
و رحم و بستن زردم و عسر البول و نفث الدم و زروردان و خفقان و حرقه امعا و نیمهای دامرود زرد کمر و گرده
حال از ران * صفت آن بگیرند سفید یک صد درم ابیض زرد یا ... یک چهار درم یک من سر بر
ادویه را نیم کوفته با گلاب ... بجوشانند ... یک من آب افسرده گل سرخ
در ... سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی از ده مثقال تا نیم مثقال ... * شراب
ورد مکرر ملینی قلبی فرموده اند که این شراب از اختراع عبد المؤید ... رب الحکیم المنان المعید محمد هاشم
المعتاطب حکیم معتمد الملک علوی خان است و نافع از برای امراض صفراوی و خفقان صفراوی بعد انقضای دوا سوع

واز برای اوجاع مفاصل حاره حادث از خون و صفراویه مجرب النفع است * صفت آن بگیرند ملیله ورد زمند و
با لیمو معی سنگی بشکنند و اسبه آبراد ور کنند و یک درم آن را در یک رطل گلاب مکرر جوشیده در قدح چینی
بخیسانند و نیم روز در آفتاب بگذارند و سر آنرا بپارچه کرباس صفیقی بپوشند که گرد و غبار در آن داخل نشود
و بعد از نیم روز بمالند و بپالایند و باز یک درم دیگر ملیله ورد بشو زمند کوفته در آن گلاب مصفی بخیسانند
تا نیم روز دیگر بس بمالند و بپالایند و باز یک درم دیگر ملیله ورد بشو زمند کوفته در آن گلاب مصفی بخیسانند
تا نیم روز دیگر بس بمالند و بپالایند و همچنین تا پنج مرتبه پس آن را بپالایند و در یک رطل و ربع رطلی از شراب
ورد مکرر به بخیه گولی یعنی با شراب ورد مکرر بسیج در آورده هر کدام که باشد داخل کنند و با آتش ملایم بقوام آیند
تا یک رطل و ربع رطلی بماند از آتش برگیرند و سرد کرده در ظرف چینی نگاهدارند شربتی ارد * مقدار شربتش
مثقال با آب سرد یا بادرنجبویه سامله و مثل این شراب مسهلی کثیر النفع نمی باشد و هر کس واقف شود
منافع این شراب مرآینه در مسهلات این شراب را مگر آنکه بعلیم دهد خلف خود را بجهت آنکه نامرادی
شراب مثل اکسیر اعظم است * شراب ورد یاقوتی به نسخهٔ شریف مؤمن خرجانی معده را قوت دهد و نافع
است از برای امراض جگر * صفت آن بگیرند گل سرخ که اطباع و تخم آن را جدا کرده باشند چهار رطل و
ده رطل آب یک دفعه بجوشانند تا ربع آب بماند بس بمالند و بصافرند و بپالایند باز بمقدار آن شکر بقوام آورند
و در وقت بقوام آوردن مصطکی رومی و حب الآس و صندل سفید و آرد کندر و کسفره و خشک و طباشیر سفید از برای
هر یک رطل یک مثقال بشکوفه و کمبند کما بی کرده سرآن را بسته در آن اندازند و کیسه را مفصل بمالند
و بجوشانند تا قوت ادویه بشربت یابد اینه شود و عمر آن احراء اگر خواهند تا سه ادویهٔ تا سه حاره با بارده
بمصرف طبیب داخل کنند گشاش دارد و چون بقوام آید دیگ را فرود آورده کیسه را در آب بمالند بسازند
و دور کنند و شربت را صرد کرده در ظرف چینی یا رجاجی نگاهدارند شربتی ده درم * شراب ورد که نافع است از
برای امراض ریه * صفت آن ورق گل سرخ تازه یک من در سیمین آب بجوشانند چون به بست رسد بمالند
و یک من دیگر ورق گل سرخ تازه داخل نموده باز بجوشانند چون یک من آب بماند یک من شکر سفید داخل
کرده بقوام آورند اگر خواهند حب هم سفیدی بر تبیس هر کدام که خواهند یک من و نیم داخل کنند و دو
جوش داده بمالند و صاف نموده باز در دیگ کرده بقوام آورند بهم باشد * شراب ورد مسهل در ادویه ذکر
یافت * عرق ورد احمر که بعربی ماء الورد و بفارسی گلاب است مرکب القوی مایل بسردی و با حرارت لطیفه و
مایل برطوبت و بیوست قابضه است و بعضی سردی و خشکی آن را نسبت از غالب دانسته است اثر مقوی دل و دماغ و
معده و قوتهای بدنی و نیم گرم آن جهت نعت الدم رحم است و عوارض نزله و درد معده و اماعار معص
بارد و حار و در حکر و سردی آن بجهت خفقان حار و تقویت دل و با شراب جهت زیادتی تقویت و بو کردن و طلا
کردن آن جهت درد سر حار و درد چشم و با صندل جهت درد سر بارد و لخلخه آن جهت تقویت دل و رافع غشی و
مقوی و نیم گرم دماغ و حواس باطنی و بسماط بس رز حمار مفید و بالخاصه مضر باه و سرفه و نیت و بالیست
مصلح آن و مصلحش حلاب و نبات زرد و شربتش با بارده مثقال است و گلاب مکرر بعضه ورد و اوسد مه ل
است * صفت آن بگیرند برگ گل تمام شکفته خالی از اطباع و تخمی و درد تکی تازه طعی تا گمر و کنند و بوزن
آن آب شیرین صاف بر روی آن بریزند و بطرح و اینشی بطور معتاد عرق کشند و نگاهدارند با سرد شود عرق
آن را گرفته در شیشه کرده سرآن را محکم بسته نگاه دارند و باز وزن گل تازه بر آن عرق ریخته تا سه عرق

کشند عطر آن را سر بسته در شیشه کرده تا عطر آن تمام شود و عرق در آفتاب گذارند تا گرم شود در آفتاب نگذارند بلکه در سایه
و رطوبت ... که در آفتاب و شب بحسب الضرورة باشد و بعضی سه چهار روز در کارخانه آب پالوده را صرف نموده در آن
می اندازند تا از یکروز لا وجه تفوت مانده و بعد از حل و ورود رسانده نگاه دارند و استعمال نمایند عرق اول را نگلاب
بد آمیخته و دو مرتبه گلاب در آن شیشه باشد و اگر عطر آن را نگیرند ممتاز شده بسیار خوش الرائحه رسد طعم و حدت و تمکن
و در اول حال و خواص مذکوره ای بعضی بذری از برگهای سبز و جمع آن را برای سدی و ربادی بر آمده عطر در اصل
منکسر و این مکتوب ... داخل بیاید کرد * عرق ... که سنبل الرس در سفر دواب داود آورده جهت ... عرق
در حمام استعمال نماید * صفت ... که آن رطوبت ... باشد و نگذارند تا مرده گردد
حل مثقال سنبل الطیب ... مثقال مرمکی ... مثقال درم ساییده با گلاب ... امراض ...
که گاه ... در آن ... سوس ... که از ... دو درم ... که ... گرد ...
آن ارباب ... و بوی آن ... گفته اند که این عرق طبع آن اهل
... نماید ... آن را ... میگرداند ... * فصل در بیان سنبل الرس ... که اصل
... است * عرق ... در ردع ... و رطوبات ... و ریاح ...
و ... که ... از ابوالمن ... اسوادی ... سنبل الرس که ... ذکر ... نگیرند
گل سرخ ... کرده ... اجماع ... اصل السوس سنبل الطیب از هر یک ده درم و در ... نگیرد و ص
اصل السوس رب السوس ... ادرار ... امراض ... بارید و در ... نماید ... در
دوم با سکنجبین بروزی ... گرم است ... در ... و حوت ... بود ...
... درم ... سنبل ... نگلاب ... امراض ... میگردد ... صفرا * عرق ...
که سنبل الرس ... ذکر کرده ... که ... عرق ... است در ... سنبل الرس ...
عرق ... ورد ... ذکر کرده ... صفت ان ورق گل سرخ
دوازده درم اصل السوس سنبل الطیب از هر یک چهار مثقال ... اصل السوس سنبل الطیب از هر یک
... درم ... کوفته ... در ... بارید و در ... سرخ ... دو درم نگلاب
و سکنجبین ... * عرق ... با ... * صفت آن گل سرخ ...
الاجماع ... درم رب السوس ... درم سنبل الطیب مصطکی رومی از هر یک یک درم کوفته ... امراض بارید ...
در درم * ... عرق ... کرده ... مصطکی رومی ... رم
سنبل الطیب دو درم ... کوفته ... امراض بارید ... * عرق ...
... بر ... و درد ... ورار ... * صفت ان گل سرخ
... کرده ... ده درم سنبل الطیب ... درم ... رب السوس از هر یک ... درم ...
... مصطکی رومی از هر یک ... کرده ... درم ... گلاب حل کرده
... کوفته ... امراض بارید ... دو درم با سکنجبین ...
با سکنجبین بروزی ... * عرق ورد ... * صفت ان ورق گل سرخ
درم ... درم ... و درم اصل السوس چهار درم سنبل الطیب سه درم ... امراض
بارید * عرق ... نافع دارد ... برای ... * صفت ان ورق گل سرخ ... درم

اصل السوس عصارهٔ غافث انیسون رومی از هر یک چهار درم مصطکی رومی سنبل الطیب اسارون عود هندی
اذخر مکی از هر یک یک درم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی سه درم با ماء الاصول کنگر
*قرص ورد دیگر به نسخهٔ میرزا محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود *صفت آن گل سرخ ده درم عصارهٔ غافث یک درم
عصارهٔ افسنتین سه درم مصطکی رومی دو درم و نیم سنبل الطیب اسارون عود هندی اذخر مکی از هر یک یک درم
کوفته بیخته بماء عنب الثعلب سرشته اقراص سازند شربتی دو درم بماء الاصول و سکنجبین *قرص ورد صالح از برای حمیات کهنه
و وجع کبد و یرقان *صفت آن ورق گل سرخ بیست درم سنبل الطیب دو درم طباشیر سفید یک درم عصارهٔ غافث مقل
درم کوفته بیخته و آنکه بر بیختن در آن حل کرده با سفیده سرشته اقراص سازند و در سایه خشک کنند و نگاه دارند شربتی
دو درم تا سه درم و بدانکه شیخ الرئیس این قرص را در قرابادین در دو جا وصف کرده اول سرشته با شیره
ورد طباشیری ذکر کرده و بعد از آن در اقراص لسرورد عافیتی بیان نموده *قرص ورد معمول او کماش نوبتی نافع
از برای حمیات مطبقه و مزیل عطش و نافع از برای لسب سکر است *صفت آن ورق گل سرخ سه درم رب السوس
زعفران اقاقیا ماء الرمان از هر یک یک درم فلفل سه درم یک شکر قرص سازند *قرص ورد دیگر بلغمی در بوده اند که
این امزاج و رئیس الحکماء و رئیس الاطباء ... نافع از برای سده های کبد و یرقان
و ... ماء و حمیات مرکبه و بلغمیه و از برای رطوبت معده و وجع او وجع کبد *صفت آن ... گل سرخ
منزوع الاقماع ده درم سنبل الطیب رب السوس از هر یک سی درم ... مصطکی رومی عصارهٔ
غافث از هر یک چهار درم کوفته بیخته با گلاب سرشته اقراص سازند و در بیست غربال نرم نموده در سایه
خشک نمایند شربتی از یک مثقال تا سه درم با سکنجبین بزوری یا ردتا معتدل با حار مزاج مرکب ام که تا بد
معده از یک دو نه و جهت درد معده و رطوبت با گلقند آفتابی یا سکنجبین معرجلی مرکب ام که ... معده از یک دو نه
و این قرص مجرب است *قرص ورد دیگر نافع از برای درد معده و رطوبت و اورام کهنه جگر و تبهای بلغمی مرکب
*صفت آن ورق گل سرخ اکلیل الملک گل بابونه فلفل ... از هر یک پنج درم اذخر مکی صندل سرخ مصطکی از هر یک
سه درم اصل السوس مقشر ... درم کهربا ده درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و بابا بیخ
کرفس و بادیان جهت حاجت اغراض *قرص ورد به نسخهٔ شیخ ... که ... *صفت آن
گل سرخ ده درم سنبل الطیب سکاعی از هر یک ... کهربای شمعی مصطکی رومی از هر یک ... درم عود ...
پنج درم کوفته بیخته ... سرشته اقراص سازند *قرص ورد به نسخهٔ ... که در ... آورده
*صفت آن گل سرخ سی درم سنبل الطیب سه درم مصطکی رومی کهربای شمعی از هر یک دو درم کوفته بیخته
... اقراص سازند شربتی یک مثقال از جهت درد معده با ... مطبوخ باشد *صفت ... اصل السوس
از هر یک چهار درم اکلیل الملک بابونه اذخر مکی از هر یک سه درم ... صافی نموده گلقند آفتابی یک ارمه
در آن حل کرده صاف نموده با ... کوفته سرشته و از جهت آماس معده و کبد با ... عنب الثعلب و از جهت تبهای
بلغمی با گل انگبین یا ماء الاصول ... *قرص ورد به نسخهٔ میرزا محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود
... *صفت آن ورق گل سرخ سی مثقال سنبل الطیب اکلیل الملک بابونه اذخر مکی از هر یک سه مثقال
رب السوس چهار مثقال مصطکی رومی دو مثقال کهربای شمعی یک مثقال کوفته بیخته ... اقراص
سازند شربتی یک مثقال با طبیخ ... از برای وجع معده و با آب عنب الثعلب از برای ورم معده *قرص ورد
معمول ... میرزا محمد باقر حکیم باشی ... معده و کبد است و نافع است از برای آماس معده و جگر که مزمن باشد

و از برای ورم بارده معده و کبد و از برای تبهای بلغمی و تبهای مرکب * صنعت آن گل سرخ منزوع الاقماع سه درم
مرو ثماری خام سنبل الطیب مصطکی رومی سلیخه سوداء فقاح اذخر دارچینی افسنتین رومی از هر یک یکدرم
کوفته بیخته بشیره مغز و اقراص سازند و در سایه خشک نموده نگاهدارند شربتی یک مثقال * قرص ورد دیگر درد
معده و جگر و تبهای بلغمی دیرینه نافع است و این نسخه از شافی مجربات میرزا محمد باقر حسینی بخط معز
الیه است * صنعت آن گل سرخ منزوع الاقماع ده درم عصاره غافث پنجدرم افسنتین رومی سه درم سنبل الطیب
اسارون شامی فقاح اذخر انیسون از هر یک یکدرم کوفته بیخته بشیره مغز و اقراص سازند هر قرصی سه درم یک قرص را
با این مطبوخ بخورند * صنعت آن پوست بیخ کبر بیخ کرفس بیخ رازیانه با تخم آن انیسون تخم کشوث سنامکی از هر یک
پنجدرم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند بمالانند و نگاهدارند و در وقت حاجت در یک اوقیه از این
مطبوخ یک اوقیه سکنجبین ساذج یا بزوری داخل کرده یک قرص بیاشامند و هر شب یک قرص را با دواء المر بله
بخورند * سفوف دواء التربد * صنعت آن تربد سفید ده درم مصطکی زنجبیل یک یکدرم شکر سفید مثل جمیع ادویه
شربتی از آن هر شب یک مثقال با یک قرص بخورند * قرص ورد معمول از شافی بخط معز الیه نافع است از برای درد
معده و جگر و تبهای مرکب از بلغم و صفرا * صنعت آن گل سرخ ده درم سنبل الطیب یکدرم رب السوس تخم خیار
تخم کاسنی از هر یک دو درم کوفته بیخته بشیره مغز اقراص سازند شربتی یک مثقال تا سه درم و یکی از متأخرین این
قرص را از برای حمی که ابیالوس که یکی از حمیات بلغمیه است آورده و گفته که خوب خورده این قرص در حمی
ابیالوس یک مثقال با یک مثقال قرص طباشیر با آب انار بعد از نضج بلغم با گلنگبین عسلی ده درم سکنجبین با آب
گرم مزور با گل سد یا ماء الاصول و بعد از ظهور نضج تامه ماده حمی بیاشامند تربد سفید غاریقون از هر یک
نیمدرم زیره کرمانی سه نیم درم شراب ورد ده درم فلوس خیار شنبر ده درم که حل کرده باشند در آب نیم گرم بعد
از کمال تنقیه هر دو قرص را بشیر رسید کو باید داد * قرص ورد دیگر بلغمی فرموده اند که این قرص مستعمل ما است
* صنعت آن طباشیر سفید ده درم گل سرخ سه درم تخم کاهوی مقشر تخم خیارین مقشر تخم کدوی شیرین از هر یک
دو درم رب السوس یکدرم نشاسته کثیرا از هر یک نیم درم زرشک پنجدرم زرشک را در لعاب بزرقطونا حل
کرده صافی نموده اجزا را با آن سرشته اقراص سازند صاحب ذخیره خوارزمشاهی این قرص را در غب غیر خالص
ذکر کرده و گفته که هرگاه صفرا و بلغم در غب غیر خالص زیادتی داشته باشد این قرص نافع است و اجزای این هر
دو نسخه مساوی نسخه مسطور است در وزن اجزا تفاوت است * وآن این است گل سرخ ده درم اصل السوس سه درم
سنبل الطیب سه درم تخم کاسنی تخم خیار از هر یک چهار درم کوفته بیخته بشیره مغز و اقراص سازند * قرص
ورد دیگر نافع است از برای سده های کبد و معده و حمیات مزمن و بلغمی * صنعت آن گل سرخ منزوع الاقماع هفت درم
رب السوس سه درم تفاح اذخر سنبل الطیب سلیخه سنا مکی صافی زعفران مصطکی رومی از هر یک دو درم سنا مکی و
زعفران را در سرکه انگور بخیسانند و بمالند و بپالایند و باقی ادویه را کوفته بیخته با آب سرشته اقراص سازند و اگر
خواهند بگیرند ادویه را با سه وزن مجموع عسل مصفی سرشته معجون سازند * قرص ورد دیگر نافع است از برای تبهای
مرکب از صفرا و بلغم که کهنه شده باشد و از برای درد معده و کبد و شکمها نیکو و درمان را سودا رد * صنعت آن
وزن گل سرخ سی درم رب السوس چهار درم سنبل الطیب یکدرم طباشیر سفید دو درم عصاره غافث چهار درم
کوفته بیخته بسپیده مرسته اقراص سازند شربتی از یکدرم تا یک مثقال * قرص ورد به نسخه محمود بن الیاس
که در حاوی صغیر ذکر کرده * صنعت آن گل سرخ هفت درم عصاره غافث طباشیر سفید سنبل الطیب عود هندی

رب السوس از هر یک یک درم و در اختیارات بدیعی ورق رب السوس چهار درم است و باقی موافق نسخهٔ حاوی مذکور است اجزا
کوبیده بیخته بدستور اقراص سازند شربتی از یک درم تا یک مثقال صاحب اختیارات بدیعی گفته که بوی این قرص بلغم را
نافع باشد * قرص ورد دیگر به نسخه مذکور اجمل با ذکر که در رساله مجربات خود ذکر کرده * صنعت آن ورق گل سرخ
مجفف و طباشیر و صندل سفید و سنبل الطیب از هر یک دو درم عصارهٔ غافث یک درم کوفته بیخته بدستور مذکور اقراص سازند
شربتی از یک درم تا یک مثقال * قرص ورد که بجهت سدهای کبد … از برای احتباسات مرکبه از بلغم و صفرا و عسر البول
و تقطیر(?) نافع است زمانیکه صفرا و بلغم مساوی باشد * صنعت آن گل سرخ ده درم مصطکی رومی یک درم سنبل الطیب
دو درم تخم کاسنی شش درم بدستور قرص سازند شربتی یک مثقال * قرص ورد دیگر نافع از برای درد جگر و درد معده
و اورام بلغمی معده و کبد … و جمیع حمیات بلغمیه * صنعت آن گل سرخ منزوع الاقماع شش درم سنبل الطیب
اصل السوس از هر یک چهار درم مصطکی رومی کهربا از هر یک سه درم کوفته بیخته بدستور مذکور اقراص سازند
* قرص ورد دیگر که اطفای حرارت کند نافع است از برای وجع معده و مقوی معده است و وجع آمدن و اسهال …
… معده … نافع است از برای حرارت والتهاب و رطوبت … معده و از برای تبهای بلغمی و تبهای مرکبه
کهنه والتهاب والحمرات(?) * صنعت آن گل سرخ شش مثقال اصل السوس چهار مثقال سنبل الطیب دو مثقال
کوفته بیخته … اقراص سازند هر قرصی یک درم شربتی … قرص ورد بنسخهٔ … ابن الیاس
در حاوی صغیر … نقل کرده ورق سنبل الطیب یک مثقال است * قرص ورد دیگر نافع است از برای سدهای
کبد و سوء القنیه و استسقاء و تب بلغمی با تب و سوء مزاج بارد معده و کبد * صنعت آن گل سرخ منزوع الاقماع
ده درم مصطکی رومی سنبل الطیب از هر یک … تخم کاسنی عصارهٔ غافث افسنتین رومی از هر یک یک درم
طباشیر صندل … درم کوفته بیخته بدستور مذکور اقراص سازند شربتی دو درم با آب … گل … از هر یک
… مجرب است * قرص ورد که در منافع مذکوره از قرص ورد سابق مساوی است و اسهال بلغم
کند و تبهای مزمن … که با تهیج یا باشد * صنعت آن افسنتین رومی … از هر یک سه درم
صمغ … طری چهار درم عصارهٔ غافث سه درم تخم کرفس یک درم کوفته بیخته با آب کرفس … اقراص سازند
و با آب … سکنجبین … * قرص ورد دیگر نافع از برای حمیات ملتهبه و اورام کبد … و حمیات مرکبه
از صفرا و بلغم * صنعت آن گل سرخ منزوع الاقماع شش درم سنبل الطیب زعفران از هر یک … رب السوس …
… یک درم صمغ عربی کثیرا از هر یک یک درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی از
یک مثقال تا دو درم * قرص ورد دیگر … و اسهال صفراوی و اسهال کبدی و حمی … صفراوی را نافع
باشد * صنعت آن گل سرخ منزوع الاقماع شش درم صمغ عربی بزر الحماض … از هر یک چهار درم …
سه درم … کافور … دو دانگ … زعفران سنبل الطیب …
از هر یک یک درم کوفته بیخته اقراص سازند … در منهاج ذکر کرده در …
… و طباشیر … و در داخل است و ورق کافور یک دانگ است * قرص ورد دیگر که نافع
است از برای ضعف کبد و حمیات مرکبه از صفرا و بلغم و این قرص انفع جمیع ادویه است از برای امراض کبد * صنعت
آن ورق گل سرخ ده درم طباشیر صندل عصارهٔ غافث رب السوس و سنبل الطیب از هر یک … درم … مصطکی
رومی افسنتین رومی تخم کاسنی … از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته
اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین ساده یا با سکنجبین بزوری بارد یا معتدل یا حار بنا باشد * قرص …

دیگر نافع است از برای جراحات مرکبه و اسهال و سرفه و تقویت کبد کند * صفت آن گل سرخ منزوع الاقماع ریوند
چینی اصل السوس مقشر بشیر صمغ عربی کهربا از هر یک یک درم سنبل الطیب عود هندی زعفران از هر یک نیم
درم عصاره زرشک دو درم تخم خرفه مقشر بریان شش درم گل ارمنی هفت درم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند
شربتی دو درم * قرص ورد دیگر نافع است از برای تب های کهنه و کبد و تب ها که باشد و استسقا و یرقان را نافع باشد و
جراحات بلغمی را و ساکن کند ماده تب های عفونی و ورم سده ها باشد تب های سرد دارد * صفت آن گل سرخ عصاره افسنتین
تخم افتیمون تخم کشوث قطراسالیون مصطکی رومی زعفران سلیخه سود اسنبل الطیب از هر یک یک درم زراوند
اسارون تخم کرفس تخم کشوث از هر یک سه درم ترنجبین حسک یا دانه خربزه از هر یک دو درم کوفته بیخته بشراب
مغز اقراص سازند شربتی از چهار دانگ تا یک مثقال با ماء الاصول * قرص ورد دیگر منافع قرص مذکور دارد * صفت آن
گل سرخ ده درم عصاره غافث شش درم عصاره افسنتین سه درم مصطکی رومی اسارون سنبل الطیب عود قماری
حب نجاح ادخر زراوند یک درم منزوع را کوفته بیخته بشراب مغز اقراص سازند شربتی سه درم با ماء الاصول
* قرص ورد دیگر مسهل صفرا و مطفی حرارت جراحات است * صفت آن گل سرخ منزوع الاقماع ده درم سقمونیا
حمار ... تخم کدو از هر یک سه درم رب السوس دو درم سقمونیای مشوی شش مثقال کافور قیصوری ربع مثقال
کوفته با آب خرفه تازه سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال یا مثقال یک شب در جراحات و وربا تجان * قرص
ورد دیگر تقویت قلب کند و بلغم دفع نماید نافع است از برای حمی مزمنه * صفت آن گل سرخ گاوزبان تخم کاسنی
از هر یک سه درم عصاره غافث یک مثقال رب السوس دو درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی از یک مثقال
تا دو درم * قرص ورد نافع از برای اورام بارده کبد و معده و جراحات بلغمی چون استعمال کرده شود با مطبوخ
اصول بعد از تنقیه بلغم * صفت آن ورق گل سرخ تازه کرده ده درم عصاره غافث شش درم افسنتین سه درم
مصطکی رومی یک درم و نیم سنبل الطیب اسارون انیسون نجاح ادخر از هر یک یک درم کوفته بیخته بشراب مغز
اقراص سازند شربتی از دو درم تا سه درم با آب مطبوخ اصول بوست بیخ کبر بوست بیخ کرفس بوست بیخ بادیان از
هر یک ده درم بادیان تخم کرفس انیسون شکاعی بادآورد از هر یک بیخ درم نیم کوفته با شش رطل آب بجوشانند چون یک
رطل بماند بپالایند و هر روز بابر ده درم سکنجبین آمیخته با قرص مذکور بیاشامند * قرص ورد دیگر بلغمی
فرموده اند که این قرص را حکیم محمد باقر حکیم باشی در شرح یاسی خود ذکر کرده و اختیار بیماص ... الله
نقل کرده بلغمی نموده که این قرص را شیخ الرئیس با اسم قرص ورد ذکر کرده و گفته که شیخ الرئیس گفته
ورد سوری یعنی ورد است نافع است از برای جراحات منتنه و اورام کبد و جراحات مرکبه از صفرا و بلغم
و ورم معده و رطوبت و درد آن * صفت آن ورق گل سرخ ده درم سنبل زعفران از هر یک دو درم رب السوس تخم خیار
مقشر تخم ... از هر یک سه درم صمغ عربی کتیرا از هر یک یک درم کوفته با آب سرشته اقراص سازند شربتی از یک
مثقال تا دو درم * قرص ورد مسهول از جمع (؟) بجهة استعمال جراحاتی نافع از برای درد گرده مقعد و وجع کامه
و مثانه و از برای حبس بول الدم * صفت آن گل ارمنی طین فارسی مختوم طین فارسی صمغ عربی نشاسته بریان
طباشیر سفید نشاسته منقی از حب گل سرخ منزوع الاقماع صندل سفید از هر یک یک درم و نیم گلنار فارسی تخم
خرفه مقشر بریان آرد بلوط اقاقیا از هر یک دو درم کوفته بیخته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال یک قرص را با آب
برگ بارتنگ و آب به سرشته بیاشامند و در بعضی نسخ بجای بول الدم جمیع ادویه داخل است * قرص ورد دیگر که حکیم
بلیلی در شرح موجز ذکر کرده و گفته که نافع است از برای امراض کبد و معده و جراحات بلغمیه خالصه و جراحات مرکبه

از بلغم و مره اکال بتکرر تجربه شده * صفت اقراص ورد گل سرخ سه مثقال عصاره غافث گل غافث افسنتین رومی مصطکی
رومی تخم کاسنی از هر یک دو مثقال سنبل الطیب اذخر مکی اسارون ریوند چینی زرشک مقشر طباشیر
صندل از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بلعاب ورد و تمر اقراص سازند شربتی یک مثقال * برص ورد دیگر که نافع است از برای
صلابت طحال و معده و تسکین باد و ارب باشد صلابت کبد را نافع است * صفت آن تخم جزر مقشر گل سرخ مشروع الاصابع
طباشیر مغز تخم خیار مغز تخم کدو بی سر تخم خیارین حب القلقل کرمانی زرشک از هر یک یک درم لک مغسول
ریوند چینی از هر یک دو درم کافور قیصوری نیم درم کوفته بیخته با آب سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال
با سکنجبین بزوری بارد * برص ورد معمول از اصول المراکب منسوب الله بن سمرقندی نافع از برای صداع بارد
و سعفه بارد و از برای درد گوش بارد * صفت آن حب بلسان سعتر فارسی افیون سعفه سائله فلفل ترک بلدان مرزنجوش
مردل احر اسماوی کوفته بیخته بلسمن مقراد اقراص سازند و در وقت حاجت یک قرص آن را در روغن کنجد مناسب
حال بالید حل کرده بگوش چکانند از جائیکه وجع است و باید که نیمه گرده باشد و بعد از آن سائیده مستعمل نمایند * گلشکری
مقوی معده و کبد و قلب و دماغ است و در ما بر اعمال مصنف بزرگ گفته است که جلنجبین باشد * صفت آن شکر با
ورد گل را با شکر سفید خالص بر سنه حب مالند و بارویج و یا مصطکی و یا اقراص سازند و بعد التحاجة
بعد از اجماع تناول نمایند و اگر شکر را بقند نمود * ورد گل را با آب تمر هندی الطیب و الطف و الذ میگردد و اگر
کف سفید با ثلثه مرتبع با گلاب برآورند و برای سفید کردن نمره شکر بران ریزند بهتر و خوشتر میگردد * گلنگبین
عسلی مرکب اکثر امراض بلغمی و امراض سوداوی که حادث از سوداوی محترق از بلغم باشد نافع است * صفت آن
ورد گل سرخ یک من عسل مصفی دو من بصالع مصفی دوازده درم بر یک شعله مدبر نا بوده درم زعفران در دو درم
ورد گل سرخ را در عسل بمالند و بالای ادویه را کوفته بیخته با آب بر سرشته و چهل روز در آفتاب بگذارند پس استعمال
نمایند و اگر این گلنگبین ساخته باشد و گلنگبین ساده باشد در ده درم از آن را بسفایح مصفی نیم و بر یک
مثقال چهار دانگ و زعفران نیمه دانگ حل کرده بجوشانند بقدر شربتی ارده درم یا ده وارده درم است * معجون الورد
بالسکر و لما و بوم س را نافع است و قلب را قوت دهد * صفت آن گل سرخ سفید کوبی بر نقل از هر یک نیم درم بنانه
پوست زرد اترج تخم ورد تمر مستک بر یک از هر یک سه درم مشک تکلا یک کوفته بیخته با شراب بر سه معجون سازند
* کتاب حرف الهاء * باب الهاء مع الراء المهمله * هرنوه لراعد بقه مشهوره است گرم و خشک العدل اربعین
بدل و گرده و معوی عصب و معده و مراق سرده و جشو بیضه باللبن الراح و با نبیذ در مصر و مند دو
مصلحش در مسهروین سکنجبین و در مسهر روزن انگور ربا با لجامض انگشت بقدری انگور درد تنگ مریه
مرجی دوام آن است * صفت آن بگیرند گندم چند امی مریدر که جوانه مقشر نماید که بهترین حبوب است
از برای مریه و با آب بجید و بوزن آن زیاده بادوورن گوشت گوسفند فربه را گرچه بی لبد بهتر است بی استخوان
و یا گوشت مرغ فربه را از استخوان جدا کرده که بهترین لحوم است از برای آن و با روغن و ابدال تماری نوبان کرده
در آن گندم بیخته اندازند و بکوبند بزیرا که مهرا شود و بکفچه برهم می زده باشند تا یک سان گردد و برای خوشبوئی
قدری بر نقل و صنل و فلفل و چند دارچینی بلبر دارچینی و چند برگ سادج هندی در بسته در آن اندازند و بعد تماری
در ظرف کشند روغن داغ کرده گرما گرم بر آب بریزند باید و دارچینی کوبیده تناول نمایند و اگر با نمر بی
خوش نباشد با هرنوه تناول نمایند و در صورت اول در مرتبه باید که نمک کم باشد و اهل هند سر بورن گندم
تا کمرا آن در حین طبخ داخل می نمایند و بعد طبخ و تماری از صافی گل راسند و تگها رداده با هرنوه تناول

می نمایند و بعضی قند ری شیرینی نموده داخل می کنند و از عدس بعضی مقشر نیز داده باروس
و مقشر او نیز ببند و آب لیمو و دانه بارنج ساول می نمایند و اکثر درین می باید که گوشت دو روز و با زیاده باشد *
* باب الهاء مع النون * هندبا بکسر یا و سکون نون و کسر دال مهمله و باء موحده و الف بفارسی و بهندی
هرکاسنی نامند و آن دو قسم بری و بستانی بستانی آن سرد و تر است و برگ آن بزرگ و دراز و با خشونت
و مائل بتلخی و گلش کبود و برگ آن را هندبای شامی نامند و بری آن را طبیعت و باد و ار بسیار صغیر است و دیگری
از برگ کوچک و گلش کبود و زرد و بتلخی بیشتر است و آن را هندباء البقل نامند و سرد و تر است بار آن در آخر
اول سرد و تر باجزای حاره و لطیفه که از پستی رفع مسکرد دست ضعف ترکیب و کثرت مائیت تصرطی که دارد و تحت
احتلاف هوا و مکان و زمان تغیر در طعم و رنگ و طعم آن بهم میرسد مثلاً گاه است در بستان تلخی بسیاری بهم
میرساند پس آن هنگام سبل حرارت کمی مینماید بکد اثر بسیاری در آن مینماید و حمل آن جبل در اول نمکند
میرسد آن را طراوت و لطافت کم و از کمتر آن است و مزیل از آن سرد و تر بری و بستانی مماسک بستانی آن ابرد
و او طب میماید از بری که از حسور تاسد بری آن موافق تر است بمعده و لب رسید بامعی سد داحشاء و زود باد
معی و مقوی جگر و مسکن حرارت جوف و تسکین و هیجان صفراء و التهاب معده و عطش و مواد جگر حار و بارد و رادع
ملد آب و مسعی مجاری بول و گرده را آب سیدن آب برگ تازه آن با آب را رنانه بهترین ادویه در بان سدی و استسقا
متر است و باید که حا کسی و شیر را باید جوش ممصه صفراوی و با جمیع تنکیس ساده جهت دفع صفراوی
و هیجان صفراوی و هیجان دم بالصفرا و مرحیدیلع رباند در رفع سدد امراض کند بهر است و آب برگ آن تازه
بادرمرادویه کمبوده است و حدوث آب برگ تازه آن را بجوشانند و کف آن را گرفته که آب کاسنی مروق نامند
با سکنجبین دیر سد جهت مقای کنند و بسوس معده و استسقای حار و رفع عطش رطوبات و دا گامند جهت تب
ربع و حمیات بارده با عوض آب برگ کوبیده و سانید نقع و اسهال آن زیاده سی و خوردن نخم آن
با سرکه جهت حبس اسهال صفراوی و تسکین حدت صفراوی و هیجان از مرقوم آسامیدن آب مطبوخ برگ تازه
آن رگل و تخم بنج آن بیماری جهت حمیات مرکبه و با بنه و سمور و معقه حصوصا با سکنجبین سکنجبین در دوری
و ماساه با سرکه کسوت و طلای آب برگ تازه آب با سفیداب و سرکه جهت بر تلعصو که اراده نبرید آن نامد
عجب الا نرويد بیمایی با سرکه و صندل جهت صداع حار و صفراوی و حصی با صندل سرخ و سرکه و گلاب
جهت تیزی و با طلا که رعی ارد مراست جهت اورام حاره و درد چشم و با سویق سائیده و روغن گل شرح جهت
سرطان و نقرس و علیل و رغوه آب آن باحتیار جهت ابتدای ورم حلق و خنان و همچنین بارد ن شامی
و آب برگ کسیرباره و ضماد کوبیده برگ آن جهت رمد حار و حرارت حصر ضماد او روغن شعسه و با آرد جو و سرکه جهت
مفاصل و نقرس حار و اورام حاره با آرد جو جهت خفقان و یرقان و قلب و ضماد برگ و بیخ آن با مرجهت لسع عقرب
و زنبور و سام ابرص نافع و همچنین با سوفن جو مربی علیل و لسن بری آن جهت جلا ی نماص حسنه و بدر
بهم است با آب یا الیموطال و بصر صاحب سرده و برگ آن و مصلحش سکر است * و تخم کاسنی در دوم سرد و حمل
و مائل بحرارت باجزای دارد جهت بتهای صفراوی و سدی و صداع و دوار و خفقان و امراض جگر و مطبوخ صدان
و اربانه جهت رفع سموم و ضعف کرده و سپر و قطع نفث الدم و بحر ربطه است با سوتر و بعد تر تو طیب و در سائر افعال
مانند ما است برگ کاسنی و بدر بیخ اردو در بیمار تا است و شرو معنی ذکر شده بالطعم و مصلحش سکنجبین و ادویه
مقوی معده و صاحب مساء الاسقام در صحیب و رتم خطال گفته که مضر طحال است و مصلح آن سکنجبین است و بیخ

کاسنی - زایل کند و درد و رم حلق ... و ملطف اخلاط و مفتح مجاری غدد و مقوی ... جهت تب های مرکبه
مزمنه و تسکین حرارت و رفع ورم احشا و درد مفاصل و استسقا و یرقان و تحلیل مواد و نافع ... انار ... آن
با خیار ... و ... در استسقا ... بسیار است * ضماد برگ ... جهت ورم ... نافع ... برگ
کوبیده ... جهت ... و ... و آنرا ... در آب ... و اول ... و ... آن
... و ... و ... و ... آن ... و رفع
اکثر ... ورم ... و ... و ... آن ... و ... و ...
... آب ... که جهت ... و ... آن ... و ... آن ...
... آب برگ کاسنی ... حکم ... و ...
و صفراوی ... برگ کاسنی را ... نموده ... و ... آن
را ... آب ... برگ ... و ... بی ... نموده ... آن ...
... آن را ... آن ...
و ... اخراج صفرا ... آب ... و اخراج ... صاحب ...
را ... آب کاسنی ... برگ کاسنی ... و ... مطلوب ... و ...
... آن ... کاسنی ... آن ... آب
کاسنی ... آنرا ... آن کاسنی ... و ...
... است * ... آب برگ کاسنی ... آب برگ کاسنی ...
... که ... و در طرف ... و ... کرده ... آنرا ...
... آب ... و ... و ... * ... آب برگ ...
... است * ... کاسنی ... کاسنی ... برگ ... آن
... است ... * ... برگ کاسنی ... که ... و ...
... آب ... و ... و ...
... برگ ... آن ... آن ... و ... آن ...
... آن ... العمل است ... آن ... * ...
صاحب ... الاسقام ... که ... است ...
... الاطفال ... * ... کاسنی ... که ... است ...
... در ... الحرس ... کل
... و ...
که ... الاطفال ... آب برگ کاسنی ...
و ... آب برگ ... که ... برگ ...
برگ آن ... * ... اصحاب ... و جهت ... و تحلیل ... و ازالهٔ ...
... * ... کاسنی ... و ... اخراج ... و ...
... برگ ... که ... کل ... و ... و ...

کوبیده سرکه و سیاه دانه حرمل از هر یک سه مثقال کوبیده بعسل مصفی سرشته بقدر یک مثقال بخورد بیماری مرضای
از هر یک دو مثقال جدوار سه مثقال ادویه کوبیده بیخته با سه وزن کل عسل مصفی مقوم بسرشته شربتی
از یک مثقال تا دو مثقال *کتاب حرف الیاء المثناة التحتانیه *باب الیاء مع الالف *یاقوت
بدانکه یاقوت احمر را بفارسی یاقوت سرخ و بهندی مانک و بنام ورال و یاقوت زرد و نیلمی را کبود
و بهندی نیلم و سلیمانی و اصفر را یاقوت زرد و سوان یاقوت سفید و بهندی پکهراج بفارسی و کات عربی گویند
بهترین آن بهرمانی سرخ و رمانی و صاف شفاف صلب بی داغ و رگ است و هر چند قطعهٔ آن بزرگتر باشد معتبر
و قیمت آن بیشتر است و آن را رمانی و گلناری نیز نامند و بعد از آن حمری پس زردی و لعل از اقسام سرخ آن
است و نیز در اوان انواع دیگر سرخ است در مرتبه و بعد از آن زرد انار بیخی پس عفرانی پس
لیمونی و بعد از زرد کبود آسمانی گویی است پس کحلی پس لاجوردی و یاقوت سفید بهتر از همه و اقسام آن
کیفیت الملاعب سرخ رمانی باب آتش ندارد و سرخ رمانی از آتش رنگش بیشتر و در بعضی گفته اند که چون
با شعله آن سایه سرخی باشد از آتش مبدل که آن را بر سفالی گداخته بر روی آن گذارند تمام آب رنگش میگردد
اکثر اقسام اصلی بدارد و یاقوت صلب تر از همه احجار است و بعضی انواع کبود آب صلب تر و لیکن از الماس نرم تر
و را انکه کم بود و وقت مصر لیکن یاقوت است و ما لیکن آن تحقیق شرح سومه و آب سماده باعث حلای آب است
و یاقوت سرخ در حرارت معتدل در زرد در دوم گرم و خشک و کبود در اول گرم در آخر دوم خشک و سفید در اول گرم
و خشکی در همه غالب است و مقوی دل و دماغ و مفرح و سرت یکدم آب در بیان تعلیق آن بالخاصیت سبب
دفع حسر و حمر که اصابه المعین باشد و حسب دفع طاعون و نعوم و اوساس و صرع و خفقان و دفع اجتماد حون
و ت اللام و نوشیدن انگشتری آن حسب قضای حاجات و دفع صرع و صاعقه و عرق و طاعون و داشتن آن در دهان
جهت دفع تشنگی و بد بی دهان موثر و در زیر بستن از تکثیر اینها باتکان انگ است
*فصل در بیان نسخ معاجینی که اصل و عمود در آنها یاقوت است که مسمی بیاقوتی است *یاقوتی بدنسخه
شیخ الرئیس بوعلی بن سینا قدس سره که در مرکبات یاقوت بنام شخص یاقوت یاد کرده و گفته که ابن شربت
از ما اسیر شریت بهره بمیرسا آن را در مرکبات و اسماء اساتذه پس بالخصوص ما از برای آن مفید بی عظیم خصوص در علل
سوداوی از وسواس و توحش و خفقان و ضعف قلب و زوال و دفع امراض مزمنه که معالجات بسیار در آنها سود نداده است
و فایده بخشیده و نیز نافع است جهت امراض دماغ و معده و کبد و طحال و نواسیر خصوصا جهت اوجاع مفاصل
و حبیبات مزمنه *صفت نسخه دیگر یاقوت سرخ رمانی و مانند آن یک مثقال و در هاون آهنی نرم کوبیده بیخته
در سنگ سماق با گلاب سه لایه و پاک کرده چون غبار گردد و از حریر بیخته و عمل نمایی از هر یک یکدرم از طلا که لاحقه
در بوته کرده اسنگ در اندرون آن مالیده باشد نامانند سینه بال سحق گرد و مانند یاقوت سحق نموده پس
همه را یکجا با سه آب ریحانی سحق نموده حسل نما مکرر حسن کرده سحق نما بد تا مانند هبا گردد پس بگیرند
از ابتدا و داب هر دو ساعت بهرس ساده فیصله و مروارید جدا سحق و کوکب و صدر فخوس از هر یک بسرحرو
و از حریر بیخته پس لاجورد و ملح نفطی و زرنباد و درونج و بهمن سرخ ذکاوران از هر یک یک جزوی و ارسیل اهلیلج
که باران اسپ رحیما و وح ترکی و ساذج سبد ورد ارجمنی سلاپی و صوبه فارسی و جلاورد و قاپا و خسک زیره کرمانی
از هر یک ربع جزوی و از مسک و طباشیر و طرلسا و عود و حجر الیهود مانند آن ریحان کرده و مرکبی صافی از کندر و فلفل سفید
از هر یک سدس جزو و از سنجاب نیل بک هریس ادویه را کوبیده نخسه نرم سوده همه را یکجا کرده بار دیگر نموده
و بقدر وزن ادویه عسل ملطف مرشاند بسته تبخیر ساز بند و ابراص سدد هر روز در زبر مثقالی شربتی یک درم

واگر خواهند بطور معاجین دیگر سازند و در ظرف چینی یا نقره نگاه دارند * یاقوتی دیگر خفقان و سستی و ضعف
دل و دماغ را نافع بود و بدن را قوت دهد و فرح آورد * صنعت آن مروارید ناسفته شش درم نسک چهار درم یاقوت رمانی
گل مختوم بادرنجبویه صندل سرخ بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک دو درم ورق طلا عقیق یمنی جگر بسد بادرنج
مسلی زرنباد درونج رومی عقربی از هر یک یک مثقال لاجورد مغسول یک درم لاک کهربا شلو فرزرد سیمی کشمیر
حب الآس گل سرخ پوست ترنج کاوزبان زرنباد ختمی تخم کاسنی عود هندی ابریشم مقرض از هر یک سه درم طباشیر
سفید عنبر دو درم صندل سفید ورق گل سرخ از هر یک یک درم کافور ریاحی عنبر اشهب از هر یک سه دانگ مشک
نیم درم سیر آمله منقی پوست هلیله کابلی گلاب شراب سیب آب انار شیرین آب به از هر یک نیم درم ادویه
کوفته بیخته با عسل صاف بعد از کفاف ... بطور معاجین سرشته و بعد از چهل روز که در میان جو گذاشته باشند
استعمال نمایند شربتی یک مثقال * یاقوتی دیگر که خفقان و وسواس و ضعف دل و دماغ را نافع باشد و تقویت حواس
و اعضای رئیسه را قوت دهد و دلهای را صاف کند و نشاط تمام آورد و غم را ببرد و سودا را دفع کند و حفظ را زیاده گرداند
* صنعت آن یاقوت سرخ سپید کهربا ... لاجورد گل ارمنی بادرنجبویه سنبل الطیب بهمن سفید بادروج از هر یک
دو مثقال یاقوت زرد و کبود عقیق یمنی مروارید ناسفته پوست ترنج بسد بادرنجبویه گل مختوم بهمن سرخ تخم
گل سرخ ریوند چینی درونج رومی عقربی از هر یک چهار مثقال عنبر اشهب زر محلول ورق نقره یک درم لعل فیروزه
بسد ابریشم مقرض دو مثقال سلیخه صندلین وابلس از هر یک سه مثقال زرشک کشیده یک مثقال و نیم تخم ترنج
کاوزبان طباشیر سفید از هر یک نیم مثقال آمله پوست هلیله کابلی از هر یک سه مثقال عصاره ... بادرنجبویه
درم ... نیم مثقال تمر هندی آب سیب آب به از هر یک ... اسطوخودوس تخم گل ... کلانه
مشک ... بقدر کفایت ... با آب ... به عسل نگاه دارند و با ...
دور کنند آب ... بادرنجبویه ادویه کوفته بیخته و بطور معاجین ... شربتی یک مثقال * یاقوتی
... ضعف دل و وسواس سودایی و خفقان را نافع باشد و دل را قوت ... و نشاط آورد * صنعت آن مروارید ناسفته
... پوست ترنج ... بسد ... صندل سرخ و صندل ورق گل سرخ ... از هر یک سه درم بهمن
سرخ ... از هر یک یک درم ... بادرنجبویه بادروج ... از هر یک یک درم لعل عود خام
از هر یک یک مثقال یاقوت ... ابریشم ... محلول از هر یک نیم مثقال بهمن سفید ... گل ارمنی
طباشیر از هر یک ... کافور ... آمله ... از هر یک نیم درم کاوزبان ... از هر یک ... درم عصاره ریوند
ده درم زعفران ... با ... شراب سیب ... بطور معاجین ... کوفته بیخته و جوار مصلانه کرده
در ... آرند ... شربتی یک مثقال نافع باشد * یاقوتی دیگر ... * صنعت آن یاقوت رمانی
لاجورد ... صندل ... گل مختوم ... ارمنی عنبر اشهب بادرنجبویه ... ورق طلا ورق نقره از هر یک
مثقال مروارید ناسفته کهربا ... گشنیز ... هلیله زرد آمله ... تخم کاسنی مشک خالص
از هر یک دو مثقال بادرنجبویه پوست ترنج کاوزبان طباشیر ... عود خام ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال
بادرنجبویه ... بادروج ... دار ... گل نیلوفر مصطکی زعفران از هر یک سه مثقال نبات سفید
... آب سیب و آب به آب امرود و آب انار شیرین گلاب عرق بید مشک عرق کاوزبان از هر یک ...
نبات را در ... با نگاه دارند و با آب ... آورند ... کوفته بیخته و جوار مصلانه کرده و بعد
از چهل روز استعمال نمایند * یاقوتی دیگر ... * صنعت آن یاقوت زرد یاقوت سرخ لعل جگر

از حمل روز استعمال نمایند * داروی دیگر بیرونه نسخه شفائی * صفت آن داروی زرد داروی سرخ لعل جگر
لاجورد عقیق یمنی ماهی روبین حرحانی سنبل الطیب گل مختوم گل ارمنی از هر یک یک مثقال کهربا مروارید
ناسفته بسد بهمنین جوزبوا قرنفل قاقله صغار و کبار دارفلفل سنبل رومی گل نیلوفر پوست ملنگ
کابلی مصطکی هلیله ابریشم خام مقرض از هر یک سه مثقال فادزهر حیوانی عنبر اشهب از هر یک یک مثقال و نیم
سیب شیرین و بادروج سفید هندی کبابه چینی ورد گل سرخ کشنیز خشک آمله مقشر تخم کاسنی ورق طلا ورق نقره
از هر یک دو مثقال طباشیر سفید ترنجبین سفید دانه هیل کبار از هر یک چهار مثقال مشک خالص زعفران از هر یک نیم
مثقال شکر سفید دو من با آب سیب و به و آب امرود از هر یک نیم من گلاب عرق بیدمشک از هر یک یکصد درم عرق
گاوزبان ده درم آب انار و عرق بیدمشک عسل سفید نیم من ساب را در عرقها بگذارند و با عسل و آب میوه‌ها بقوام
آورند و ادویه را کوفته بیخته و جواهر را اصلاح کرده داخل نمایند شربتی یک مثقال نافع باد * داروی دیگر بابت حکمت
علی خان * صفت آن طباشیر سفید کشنیز خشک گل گاوزبان گل سرخ ابریشم مقرض که با مروارید سفید صندل
سفید ورق نقره از هر یک پنج مثقال ادویه سه مثقال زرشک سنبل مقشر تخم کدو از هر یک
ده مثقال نانخواه گل ارمنی صندل از هر یک دو مثقال تخم خیار [illegible] مثقال عنبر اشهب نیم مثقال ورق طلا
چهار مثقال قند سفید دو وزن ادویه آب سیب آب انار آب به آب ریباس آب نیشکر از هر یک یکصد مثقال گلاب
عرق بیدمشک از هر یک سیصد مثقال بدستور معجون سازند * داروی دیگر بنسخه معصومی دل را قوت دهد
و نشاط آورد و غم ببرد و رنگ چهره را صاف و سرخ گرداند و معده و ضعف معده را سود دهد و طعام هضم کند
و اشتها بیاورد و بوی دهان خوش کند و معده و جگر و دل و دماغ را قوت دهد و بول و حیض را زیاده کند * صفت آن داروی
زمانی لعل مروارید ناسفته عقیق یمنی مرجان کهربا یشب از هر یک دو مثقال لاجورد مغسول گل ارمنی از هر یک
یکونیم درم مومیائی کافور قیصوری زر محلول مشک ترکی خالص از هر یک نیم درم جدوار مرو عنبر اشهب
ابریشم مقرض ورق نقره بهمنین پوست ملنگ کابلی گل گاوزبان تخم صندلین طباشیر از هر یک دو درم
برگ گاوزبان ورق گل سرخ بادرنجبویه درونج عقربی لسان العصافیر بهمن سفید دارچینی کبار از هر یک
سه درم اسطوخودوس عود قماری سنبل الطیب زعفران مصطکی رومی از هر یک دو درم ترنج
بادروج برگ ریحان از هر یک یک درم شیر آمله صمغ آب
آب انار آب سیب از هر یک مثقال گلاب عرق بیدمشک عرق گاوزبان از هر یک
مثقال ادویه بعسل صاف دو وزن مجموع ادویه کوفته بیخته و جواهر را داخل نموده عسل
را کف گرفته با آبها که بقوام آورند معجون سازند و در ظرف چینی کرده چهل روز در زیر جو
نگهدارند و بعد از چهل روز از یک درم تا دو درم تناول نمایند که مطلوب حاصل است * داروی دیگر بنسخه شیخ ابوعلی
سینا که سوداوی را نافع بود مفید است و در تقویت اعضای رئیسه و بسط تمام دارد * صفت آن
یاقوت رمانی گاوزبان کاسنی از هر یک یک درم مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک یک درم و نیم
ابریشم مقرض سرطان بحری از هر یک نیم مثقال ورق طلای ورق نقره درونج عقربی
بادرنجبویه اسطوخودوس از هر یک سه درم عود قماری گل ارمنی مغسول لاجورد مغسول مصطکی
دارچینی زعفران کبابه از هر یک نیم مثقال
سنبل الطیب از هر یک دو درم از هر یک مثقال

گل سرخ از هریک چهار درم گلاب یک مثقال شراب حماض شراب سیب شراب انار مرزین از هریک ی مثقال
عسل مصفی یک من بقوام آورده طرح نمایند معجون سازند شربتی یک مثقال بعد حل کردن روزانه استعمال نمایند نافع باد
فصل ـ ربیان مفرحات یاقوتی * مفرح یاقوتی جهت خفقان و غشی و ضعف دل و دماغ را نافع و دردی ... دمد
و فرح آورد * صفت آن مروارید ناسفته سی درم ... درم یاقوت رمانی گل ... یاقوت ... بهمن سرخ
بهمن سفید از هریک دو درم ... طلاء ... بهمن ... ساذج هندی ... از هریک ... درم
... لاجورد مغسول ... کهربا ... مسی کشیز خشک ... گل ... از هریک ... درم
کافور ... عود هندی ابریشم مقرض از هریک ... درم طباشیر ... درم صندل
سفید ورق گل سرخ از هریک ... درم کافور ... ازهریک ... دانگ ... سی ... درم ... آمله
... سیب آب انار ... گلاب ... از هریک ... درم ادویه کوفته ... عمل
... بعد ... شربتی ... در ... حوض کاسنی ... سند
مثل نماید * مفرح یاقوتی دیگر خفقان و وسواس و ضعف دل و دماغ را نافع باشد و جمیع حواس و اعضای رئیسه
را قوت دهد و رنگ را صاف کند و نشاط آورد و غم را ببرد و وسواس را دفع کند و حفظ را زیاده گرداند * صفت آن
یاقوت رمانی ... کهربا ... لاجورد گل ارمنی ... الطیب ساذج ... از هریک ... مثقال
یاقوت زرد یاقوت کبود ... مروارید ناسفته ... بسد ... گل ... گل سرخ ... دار چینی
... سرخ ... مثقال ... از هریک ... درم لعل ...
... مقرض ... قرنفل ... از هریک ... مثقال ...
کافور طباشیر ازهریک نیم مثقال ... آمله ... دو مثقال ... درم کافور ... درم ... آب
آب حماض از هریک ... گلاب از هریک ... نبات مصری ... کف گرفته
بعد از ... عسل را با ... داده ... نموده بقوام آورند ادویه را کوفته ... معاجین ...
و بعد ... مثقال ... نمایند * مفرح یاقوتی دیگر ... تفریح مفرح روحانی
گویند جگر و دل و دماغ را قوت دهد و ... امراض سوداوی را نافع باشد و فکر و غم و وسواس ... برطرف
کند و نشاط تمام بخشد * صفت آن یاقوت رمانی مروارید ناسفته لعل ... عقیق یمنی مرجان کهربا ...
... از هریک ... مثقال صندل ... طباشیر ... ساذج هندی عود ... ابریشم
مقرض ... از هریک ... مثقال کافور ... زرنیخ ... ورق طلا ورق نقره ... زعفران کافور ... مصری از هریک
یک مثقال ... مثقال عمل ... بعد ... معجون سازند بعد از ...
دو درم ... باشد * خاتمه در بیان ادویه جدیده و خواص و منافع و طرق استعمال آنها * بدانکه
طائفه نصاری که ... دائم ... آرزو ... حصول ... در تمامی بلاد ...
مراکب ... انسان ... گردد که هر ... امری ... عجیب و غریب ...
آورند و ... رایحه ... آورده ... در ... و منافع آن ... و ...
وصول ... که ... نامند ... درجه و کسری ...
... ادویه ... معموله ...
... اول ... ساخته ... ماصیلراس که

در بلاد نو رنيا از ارض جديد شهري ملقب بآن اسم مسمى است چنانچه پنجم صفحه که چوب چيني است
... وان که مسمى باسم بلدي است از ارض جديد که آنرا ميدوانند مي باشد پس حالا اينکه آن شهر مسمى باسم
بلدي است از ارض جديد بلکه عوض عصا است که مشهور بعصاره شده وحال آنکه عمرا واضح است بلکه عصاره
علقي است واين جمله چوب چيني وعشبه معروفه وعود عصا در بلاد چين معروف نيز بهم مشهور شد واز اينجا هم
مي آوردند وهر سه ... مهمله برد که رساله انصاف دواي دیگر از بلاد چين ورنباد مي آورند
که آنها بعظم البقع کسر الفائدة ابتداء اول بطنها دوم حلمو که آنرا از بسکر رش کماه سوم مي باشد سوم لعاب
ابا بمل چهارم خاي از آن ... بمراسب حطاني وچيني شجر وحطاني ... گودانه مقصر بادبان حطاني وبيان
... وحطاني وحباي حطاني مرود ردد ... حمرد کرباشد * ونمود ردد دواي ديگر است که باره اطلاع خواص آنها نبود
... اند يکي بارحل ذرباني دوم قادره ... راس مرد وارهمه جديد نيز ابد نفر باشد سال وکمري ...
که هم ... واين مرد ... کرباشد * وآنچه چهار دواي ديگر است که از بعد بعمانه تجربه مشهور وعالم گرديد
اول ... دوم ... که پن باشد ... در رمبر باد کرباشد وسوم دواي کنکینه است چهارم گياه
* وچهار دواي ديگر است که در ... اول درباب دويم سکسپار سوم ... چهارم ... وار
... مشهور رسيد ... مکرمي ... اول را احمد بن لطف الله مولوي افندي حلمي
از ترکي ترجمه بعربي کرده بعدا اينکه از زبان فرنگي بترکي ترجمه کرده بود ند ورساله افندي مولوي احمد را
بعبارت اوفصيحا اولا ... وما بما ادويه ديگر را وبالله التوفيق والدعا ورساله مذکوره اين است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه اجمعين * اما بعد فلما كان طائفة الافرنج
المهتمين بصناعة الطب لما وجدوا الارض الجديدة صرفوا اهتمامهم في تجربة ما وجدوا فيها من الاعشاب والعقاقير
والحشيش فيها فوجدوا فيها اشياء كثيرة تنفع في وجع الامراض الصعبة التي عجز الاطباء عن مداواتها مثل
الخشبة الصينية ومثل العشبة المعروفة المشهورة بين الناس بعصارتها ومثل الخشبة المسماة عندهم بالاسطرار
معناه بالعربية شجرة السمي ومثل الدواء المسمى بصاصفراس وغير ذلك وكان بعض حذاق اطباء الروم قد ترجم
احوال هذه الادوية من لسان الافرنج مبينا منافعها وخواصها وكيفية استعمالها ومقادير شربها وغير ذلك من لسان الافرنج
الى التركية فصار نفعها مخصوصا بمن يعرف التركي دون غيره فطلب مني بعض الطالبين ان اترجم تلك
الرسالة الى العربي ليعم نفعها الى العوام والخواص والروم والعرب فساعدته في بعض مسؤله وترجمت المهمات
منها مستعينا بالله سبحانه راجيا منه ان يجعل هذا الاثر نفعا للعباد وذخرا لهذا العبد الفقير الى الله ورحمته
ومغفرته آمين لا باس ان نبتدي بالشجرة التي تسمى بقول اعلم ان هذا العقار دواء محمد جدا لم يذكره
المتقدمون في كتبهم لانها شجرة من اشجار الارض الجديدة التي وصلت اليها طائفة الافرنج بعد ما بانه
من مادة التجربة وكيفية وصولهم اليها مفصلة في التواريخ الجديدة والمحصص بما وجد في الشجرة بنية شجرة
لسان العصافير في هيئة المجموعة واوراقه قريبة من خارجي مثل ورق شجرة البلوط وجلده الذي يلاصق
الثمر احمر واصفر مائل الى المماس بسبب الصندل الاصفر وجلده الذي يميزه اللب اسود وريش مثل الابنوس
الا انه من يشعل مثل شجرة الصنوبر يسمى عندهم بالاسطرار ولمن سطرار معنى الاول شجرة السمي والثاني
الشجرة المباركة التي بمراكب الافرنج الى قسطنطينية واستعمل فيه بعض الحكماء الحاجرو ليسوف ويعول منه

ايضا الاسقاط وهو كثير في بلاد الروم الآن فهذه فائدة العاقير اما الطبيعة وكيفيته التي ينفع بها الخواص على ما عهد
عند اهل الاطباء الافرنج بالمشاهدات الصحيحة وبالتجارب العديدة من السمام فهو حار يابس في آخر الاولى رطبة
الثانية وقيل يابس في الثالثة وله يفتح ويرخي ويقطع ويحلل ويجفف وفيه فادزهرية بالخاصة تقاوم
السموم ويدفعها وفيه قوة الترياق اشد من غيره وفي طعمه حدة ومرارة ومن الغرائب انه مع يبوسته يطلق
البطن ويدر البول بقوة التمشي واللذع من الحاري وله منافع كثيرة نشير الى بعضها انشاء الله فأجود
اجزاء هذه الشجرة واشدها تأثيرا وازيد منافعها هو الجزء الداخلي الاسود الذي يسمى الآبنوس ثم الاصفر
ثم القشر الخارجي وهو اضعفها تأثيرا واجود اصنافها ما تكون ثمارا به رطوبة زائدة ولا تكون ابرتها مضى عليه
طول المدة ومنافعه كثيرة اذا استعمل بشروط وبرأي طبيب حاذق ينفع ضيق النفس وينفع اوجاع المفاصل
والنقرس البارد واوجاع العصب والظهر وينفع الصرع والعصاب ويقطع الماء النازل الى العين وينفع جميع النوازل
والزكامات ويطيب النكهة ويزيل البخر ويفتح سدد الكبد والطحال التي بعد المسكنة وينفع جميع الامراض
الناشئة عن البلغم ويقوي المعدة والامعاء ويحلل الاورام الباردة وينفع من جميع الامراض الناشئة عن مادة
رديئة سوداوية مثل الجذام والقروح والسرطانات والجرب والحكة وعن الناشئة عن البلغم المالح ايضا
* ومن غرائب آثاره انه يزيل الهزال المفرط الذي مع تجفيفه يقوي الروح ويعدل المزاج ويعيد الحرارة
الغريزية حتى وجد المجربون ان يزيد الرطوبة الغريزية وذلك لقوة تلطيف الرطوبة الاصلية ومادة
الآثار المضادة لكيفيات على الخاصة التي هي من قبل الصورة النوعية لا من جهة الكيفية لأن التأثير عندهم
اما بالمادة فقط كما في الغذاء او بالكيفية فقط كما في الدواء او بالصورة فقط كما في ذي الخاصة او بالاثنين
منها او بالثلاث جميعا على ما هو مفصل في محله * حاصل الكلام ان الطبيب اذا كان كاملا في صنعته صاحب حذق
وذكاء يكون له ان شاء الله تعالى بهذا الدواء مفردا او مركبا مع غيره اكثر الامراض المعضلة العلاج حتى الامراض
المتمادية باذن الله سبحانه وتوفيقه * واما كيفية استعماله مفردا ومركبا مع ما يقوي تأثيره فطرق كثيرة
نشير الى ما هو المشهور منها والذي اختاره حذاق الاطباء هو الذي نذكره وهو اخراج ترياقيته في الماء واستعمال
ذلك الماء على ما نذكره تفصيلا * يؤخذ من خشبه يعني من جزئه الداخلي الاسود الذي هو في الدرجة الاولى
ثلاثون درهما ومن قشره الخارجي عشرة دراهم ان وجد القشر والا يؤخذ من الاسود الداخلي اربعون درهما ويبرد
بمبرد القصاب او يقطع بقادوم او يكسر قطعا صغيرة والاول اولى ثم ينقع في ستة ارطال من الماء في ظرف صيني
او زجاجي يوما وليلة ثم يجعل في تنور من التراب بشرط ان يكون داخله مزججا غير مثقوب ويشد ويوصل غطاؤه
بالعجين ويكون فوق الغطاء بعده نار سهلة الطبخ بحسبه بمنزلة المقياس ويغور على نار خفيفة ملائمة
ويقاس من تلك المقيمة حتى يبقى نصف الماء اي ثلاثة ارطال ثم ينزل عن النار وبعد افراغ المريض حتى لا يدخل
الهواء البارد فيرفع غطاء التنور ويكب عليه المريض بحيث يدخل بخار الدواء الى جسمه فيصيب جميع بدنه
ويشرب من ذلك الماء خمسين درهما فاترا ما امكن ثم يغطي مضطجعا لئلا فات مثلا منه
ويعرق حتى يوفي العرق ثم يبدل ثيابه ويستعمل هذا العمل في الصبح مرة وفي اول الليل مرة ان يحتمل وهذا ان
لم يحتمل تكفي مرة واحدة وان كان ضعيفا فيعمل به المعرق ويشرب الماء الاول بالكيفية المذكورة في بزمن
مرة واحدة و يؤخذ الثفل الذي من الطبخ الاول ويطبخ بما في ستة ارطال من الماء حتى يبقى الثلاث
اي ستة ارطال تعرف بالماء الثاني ذكره ويروي هذا الماء وهو به اذا استولى الماء ولا يشرب غيره ويحفظ بدنه

من الهراء البارد وتحمى من المطبوخات والحموضات على ما هو المشهور في السراب العسبة وتستمر على ذلك حتى ينفد الماء الاول من الطبخ الاول وبعد نفاده يوم يشرع في الطبخ الثاني وفي هذا الطبخ الثاني يوجد اربعون درهما من اللب الاسود وعشرة دراهم من السنا وخمسة دراهم من الاهليلج الاسود فعلى الاسلوب الاول يبرد وينقع ويغلى بعد ارطال من الماء حتى يبقى ثلاثة ارطال ثم يطبخ المثل كما في الاول بسبعة ارطال ويشرب الماء منه كما في الاول يستعمل المعرق والحمية حتى يكاد ان ينفد الماء الاول ومن الثاني ايضا فيشرع في الطبخ الثالث فيؤخذ من اللب الاسود خمسين درهما ومن الهيرخمسه عشرد درهما ومن الاهليلج خمسة وعشرين درهما مدة وبعده يطبخ كما في الاولين ثم يطبخ بثلثة اضافي معه ارطال كما في الاولين وفي كل واحدة من الطبخات الثلاث اذا اراد شرب الماء الاول من كل طبخة للمريض فلا بد من ان يسخن الماء ويكشف الغطاء عند المريض حتى يصيب البخار ساعة وبعده يشرب خمسين درهما من الماء فاترا بالسكر وبدونه واما التصرفات في هذه المطبوخات بحسب الامزجة ومقتضى الازمنة والامكنة والاسنان والامراض وغيرها مما يقتضي التصرف في المعالجات بالزيادة والنقصان او بالافراد والتراكيب فهي مفوضة الى راي الطبيب الحاذق الصانعي ينظر الى بعضها حتى يقاس عليه ما عداه مثلا اذا استكره المريض طعم الدواء يجوز ان يضم اليه مقدار ونصف من الزبيب المنقى ونصف فلفل من عرق السوس او السكر كذا فلفل لكن ضم عرق السوس بسبب الاستكراه بما لبس في طعم هذه الجسمية بمكرة سد مثل المرارة و الحرافة الشديدة بعد هذا الضم انما يناسب اذا كان المريض بلغمي بارد المزاج فمرى هذه المضرة الى الدواء كان المريض اذا كان محرور المزاج او كان الدعاب على كبده الحرارة والتمس نصر الى الخمسة المذكورة نصف نصف من اصل الهندباء بعني فيه الاصل او الصندل الاصفر او الابيض مقدار وربع الدواء خصوصا في الماء الثاني من كل طبخه ويجب ان تصرف فيه بما ذكرناه المهرة للمماهرين من اطباء الافرنج الذين اخترعوا طريق الطب الكيمياوي طريقة خاصة في استعمال هذه الخمسية في جميع الامراض او يؤخذ منها بطريق الاستقطار بآلة المخصوصة كما يؤخذ من الدارصيني ودهن القرنفل وسائر الاعيان الاصابات بتلك الطريقة فيستعمل من ذلك الدهن بلى درهم في شربة مناسبة للمرض او في معجون مناسب او دواء آخر وللمحرورين الذي امراض مسهلة ومناسبة وبالمرة شربة السابعة بلاكلفة مثلا يستعملون هذا المقدار المذكورة يعني بلي درهم في ليس الحمل الا بالهزال المفرط بسبب غلبة الحرارة واليبس على مزاجه ويظهر اثره في زمان قليل ويزال عنه ذلك الهزال ويعتدل مزاجه باذن الله سبحانه ويطعمون في معجون الورد السكري ويمزجونه بماء الجبن عقب الاكل والمعمورة من ابتلى بالامراض السوداوية معزلي زهولسان الثور ... ماء الجبن يستعملونه من ابتلى بالامراض البلغمية موبي النقيع وفيمن ابتلي بالاورام الرديه السوداوية بعطوبه بالدواء المسمى بالمصطكاري وهو مصطكى عمر مسعط ويقطرمن ... المصطكي بعسماويه وجميع الاطباء الافرنج متفقين على ان هذه الخمسة المباركة باي وجه استعملت اذا كان الاستعمال براي الطبيب الحاذق المحتاط المتصرف ينفع باذن الله سبحانه من امراض كثيرة مثل الرعشة والفالج والسدر والدوار ووجع القولنج البارد ووجع المفاصل البارد البلغمية والسوداوية وعن الاورام الصلبة وسوء المعدة الضعيفة اذا كان ضعفها من البرودة والرطوبة واجمعوا على ان هذه الخمسة المباركة اذا استعملت في الامراض اللماعية يعني ان يصب الماء مثل الطبخ بقدر او بعد من العقار المسمى بالسلاسة او من المربى ... او من اسطوخودوس واذا استعمل في وجع المفاصل يضم الماء من كان نقرس او من كان دمويا وفي الامراض الصدرية يضم اليه من يرسيا وشان الذي يقال له كزبرة البئر واما من اسطوخودوس او من زوفا او من عرق السوس وفي الامراض الكبدية يضم اليه ماء اصل الهندباء او الغافث

او الانتصاب وفي امراض الكلى بضعف الماعون الموضع وبرد العصب والطحال والماء والنساء وفي امراض الطحال
بطء امتلائه بدون المعروف بحسن الطحال والحسن المذهب وباصل الكمال ومكذا العمل في سائر الامراض
وينبغي ان يعطى قبله بدواء يناسب المرض ويسمى ايضا في هذا الدواء او في غيره مما يسمى ان يقدم عليه
المسهل شربة مناسبة للمرض وبالفصد او الحجامة بمقتضى الحال وبحمل مزاج المريض ثم يشرع بعد المسهل بيومين
او بثلاثة ايام فيشرع في شرب هذا الدواء في كل اسبوع من ايام شربه ويجب ان يعطى المريض يوما مسهلا لطيفا
مناسبا للحالة ويريحه وفي ذلك اليوم يزيل المعرق ويشرب الماء الاول من كل طبخة ويكتفي بشرب الماء الثاني ان ادى
الى الاسهال والعرق فيستعمل في الاول مما يجذب المادة الى الخارج والاخر الى الداخل ولذلك يجب ان لا يجمع
بينهما في يوم واحد واما الاحتياج الى المسهل في كل اسبوع فلان الدواء المذكور انما يخرج المادة التي يتمكن من اخراجها
بالبول والمقطع فيخرجها بالعرق من طريق المسام فيبقى من تلك المادة لا محالة ما لا يتقدر الدواء على
استئصالها ويواعظها فيحتاج ان يخرجه مسهل من طريق الامعاء ولو اهمل ذلك لانصبت تلك المادة المتحللة اما
بالاخرة الى المفاصل والاعضاء الكثيرة الحركة او يسير بعد زمان الى جميع البدن ويرجع المرض المذكور الاول وكذا يجب
الاحتياج بوجه معقول مناسب للاصول واما سبب التدريج في زيادة الدواء في الطبخات العلاف فلان البدن في
جميع الامور يتدرج ويوجد به حصول الطبيعة وامن عن استكراه المريض عن الدواء وعن ارتفاع الداء والحرارة
الحرارة واليبس دفعة بعود للمنع المانع المذكور في التدريج واما ان يترك المريض اذا عرضت اعراض في اثناء الشرب
تدل على الحرارة او اليبس او الحمى العفنة او الخفقان والغشي او عرض للصداع والسهر في ضعف القوة وعلمه اذهر عرض
الى الطبيب وحكمه الصائب * ومن الادوية الجديدة الدواء المعروف بالعشبة المغربية وفي لغة الافرنج سارسا
وهذا الدواء اصل من اصول المعارف يطول بحيث تبلغ طول بعضه الى اربعة وخمسة من الذراع ولا يغلظ حتى بلغ
غلظه الى مقدار غلظ الاصبع وينبت في بلاد تسمى برونس بلاد الارض الجديدة وكانه ابتدأ في الحرب
لكون تلك البلدة في الجانب الغربي من تلك الارض او لا حلابة او الى بلاد غريبة الافرنج لم يجلب منها الى
سائر البلاد الا بعد ان جربوا بها الافرنج يجمعون ذلك الدواء في وقت مناسب لقلعه ويجعلونه ولربما يجلب ويحطونه
من المفاصل ويعالجون به الامراض العفنة * فتعتمد على ما نقله المجربون بالقلب الصحيح والتجربة المستمرة
انها جارية في الاولى بالحمى في اليابسة اجوده ما كان مكسور اذا شكلة اذا كسر ابيض مما الاحمر خفيفا ويتشعب التي
والتي حاصته ابيض باسرة عن حد بل بالبدن اذا كسر وان طلع شيئ مثل الغبار فهو ممتاز فاسد ولد خاصيته
بالكمية ان لم يطلع فهو الجيد بحد ومثل الاصل الادوية الجديدة وانفعها عند اكثر اطباء الافرنج وبعضهم يفضل
العشبة السابقة الذكر وبعضهم يفضل العشبة الصينية وبعضهم فضل في المفصل تعال لانما يب المفضل على
الاطلاق بل الاولى والاقرب ان يكون المفصل بالمفصل بان يكون وصلة كل واحد منهما على ما عداه بالنظر الى مرض
يكون نفعه فيه اكثر من نفع الغير مثلا في مرض السحر هذا الدواء المسمى بالعشبة المغربية انفع من غيره
بلا شبهة وسبب المفصل اقرب الى السحر من ومثل في توجيه انفعيته في هذا المرض ان المجربين قد جربوا
هذا الدواء في معالجة هذا المرض فوجدوا انه بانفراده لا يحتاج الى ان يجمع دواء آخر من الادوية الجديدة
ولا القديمة سوى بعض المصلحات ومقويات الاعضاء الرئيسة في بعض المرض بخلاف غيره من الادوية الجديدة
فانها بالتجربة تحتاج الى التركيب مع غيره لا سيما اذا كان المرض المذكور مستحكما او عتيقا وفضلوه ايضا بعموم
استعماله في جميع الابدان وجميع الطبائع اي حارة كانت او باردة رطبة كانت او يابسة ودواء مثل تلك جمعه

النبق السابقة الذكر منفتح ومنق مقطع ملين معرق مدر وفيه جزء لطيف يزاد في الروح الحيواني ويقوي
الحرارة الغريزية ويدفع العفونة وفيه بادزهرية تقاوم السموم ومزيل السدد والاخلاط وفيه نوع ارخائية يسكن
الارياح وينضج الاورام ويحللها ولدفع ضرر الارياح عن المعدة تصير الدمعية الطبع شيء قليل من مقويات المعدة
مثل النعناع والمصطكى وقشر الاترج مما يقوي المعدة وتصلح على غيره بان البادزهرية التي في هذا الدواء اريد منها
في غيره وجميع الامراض التي تستعمل فيها شجرة السي يستعمل فيها هذا الدواء ادخال مع المصروفات التي اشرنا اليها
في استعمال الدواء وله اصطلاح جديد في الاستعمال واشرنا استعمال مائية اي الماء الذي نقع فيه ورق الدواء
بالطبخ ويوجد منه في جميع الطبخات بلا بون درهمان ويقطع صغيرا صغيرا ثم ينقع في ستة ارطال من الماء الحار يوما
او ليلة ثم يفور بالبوال المشروح في الشجرة التي من الغطاء وسد الوصل ويترك بعده للقوام ويصفى ويملأ منه حتى
يبقى ثلث الماء يعني رطلين ويشرب منه خمسين درهما مع السكر او بدونه وبعد نصف النهار ساعة ويليه كما
مر بيانه في الصبح وفي الليل بعد ذلك هذا الدواء ان تحمل شربة الا مرة واحدة كما مر ومراعاة الشروط والعمود على
حالها ويطبخ الثفل ثانيا في عشر رطل من الماء حتى يبقى منه ارطال للصرف الى شربة وطبخ طعامه ونحوه وهكذا
الحال الى تمام مدة الدواء يعني عشرين يوما او ثلاثين يوما او عشرين حسب الاقتضاء كلما نفد الماء الاول المعرق
يطبخ بالماء في تمام المدة وكلما اراد شربه يفور منه خمسين درهما يصب في ظرف من التراب حتى تخرج بعض
الغطاء عند الرئيس لنصب البخار الى الدماغ والبدن فيشرب الماء فاترا ويعرق بالاصطحاب والبدن يقوم بعد لما ه
ويأكل الطعام وفيه ايضا يراعى شروط التنقية مثل الشروع في الشرب وفي اثنائه في كل اسبوع مرة واحدة ويترك
التعرق في ذلك اليوم ويكتفي بشرب الماء الثاني فقط والحاصل ان استعمال الدواء حذ به كان او منقعا لابد من
ان يكون برأي طبيب يعني سواء كان الدواء من الادوية الجديدة الحادثة او من الادوية القديمة يجب ان يكون
استعماله برأي الطبيب الحاذق ويلزمه تقدما بمعرفة ابرائه ومما سمعته من الحذاق في خواص هذا الدواء ونصائحه
المجربة بانه يعالج به الجراحات والاورام التي عجز الاطباء عن علاجها شربا وضمادا فتبارك الله سبحانه
يع* ومن الادوية الجديدة الدواء المسمى بصاصفراس ماهيته انه شجر ينبت في صحاري بلدة تسمى فلوريدة من
بلاد الارض الجديدة يشبه الزاربانج في طعمه ورائحته بالدار صيني في لونه وشكله وفي جميع اجزاء هذه الشجرة
حدة وعطرية يكثيفها في قشره او بدنه ما في سائر اجزائه ولذلك انما يستعمل منه غالبا القشر المجلوب من تلك البلدة الى
بلاد الافرنج ومنها الى سائر البلاد هذه الشجرة شبيه الصنوبر في قامته وسائر اوصافه وبعضها يعقد وبعضه غليظة
مثل الدارصيني بعضه في رائحته هذه وعطريته تحسسا وحدة وطعمه فيه تمكان يقوى رائحته الى الامكنة القريبة
ايضا ويشبه رائحته الزاربانج لكنها احد منها ورق هذه الشجرة مدور وفيه ثلاث شرفات وعلى هذا الشجر ثمر الى
غلظ ثمر الكمثرى واخضراره ذو مايل الى الدهنية والسواد وفي ورقه ايضا رائحة طيبة خصوصا بعد الجفاف وليس زهرة
ويتم ثمر ويبقى في تلك الارض كثيرا ليس بعد يرونه يكون غالبا في ارض معتدلة يجب لا يكون غليظة
ولا يلينه * طبيعته على ما اتفق عليه المجربون حارة يابسة في الثانية وقشره اشد حرارة ويبسا ولذلك قالوا ان
قشره حار يابس في اوائل الثالثة * وقواه انه منفتح ملطف محلل منفخ مقطع منضج الاخلاط الغليظة بملطفة ويزيل
والرطوبة اللزجة بتقطيعه وينضج ويحلل المواد الغليظة من جميع المجاري ويقوي الاعضاء الرئيسة بعطريته و
موافقته للحرارة الغريزية ويقوي جميع الاعضاء والقوى الضعيفة ويدفع جميع الامراض الناشئة من المادة الباردة
الرطبة بالتعريق والادرار وينفع سوء القنية والاستسقاء ويدفع سوء المزاج البارد عن المعدة والكبد ووجع الكلى ووجع

المفاصل عن مادة بلغمية وتدر البول والحيض وتدفع ضيق النفس والسعال المزمن وتزيل عسر البول المائي
من الحصاة في الكلى والمثانة وتحلل الرياح الغليظة المحتبسة في مجاري البول والمني وتدفع المقعد والقيء
والغثيان والفواق من الغرائب انه يطلق الطبع ويسهل مع تسمينه ويفيد زيادة ويمنع عن الامراض المزمنة كلها
لا سيما الناسور والحمى والربع والبلغمية والوبائية حتى قال المجرب انه اذا اخذت قطعة من قشره وامسك
في الفم في ايام الوبا ينفع نفعا ولا يضر فمن عرفه [illegible] باذن الله [illegible] استعمله رطوبة المزاج في بعض اوقات
[illegible] لكن لا يناسب محرور المزاج اصلا لانه [illegible] الاعتدال [illegible] والضرورة براي الطبيب [illegible] استعماله
في مثل هذا المزاج خطر فلا بد من اصلاحه بالطبيب الحاذق اذا استعمله فيه ثم يعمله بالمصلحات التي تدفع ضرره
وتبقى نفعه حتى استعمله بعض الحذاق في علاج الهزال المفرط مع ان يستعمل في الهزال باذن الله تع وحصل
السمن لان هذا الدواء من شأنه التدرج وايصال قوى الادوية التي تركب معه الى محل مقصود بالسهولة فلذلك
القوى ويعوق [illegible] ولاجل ذلك تكون له نفع عظيم في الامراض المضادة كما سمعت فما اشتهر من انه يستعمل في كل
مرض بما يناسبه فلعمل [illegible] كذلك * واما طريق استعماله فيؤخذ جزء [illegible] والذي شاع منها استعمال الماء المطبوخ
فيدق هذا الدواء ويطبخ مع قشره [illegible] على حسب الرأي والاقتضاء ويقطع صغيرا صغيرا بالسكين
ثم ينقع في مائة وخمسين درهما من الماء يوما وليلة ويوضع في ظرف [illegible] على نار [illegible] الى ان
[illegible] خمسين درهما [illegible] والقى من [illegible] كما [illegible] ثم يصفى الماء ويشرب
[illegible] مع السكر [illegible] على [illegible] من الماء ويعود [illegible]
[illegible] اذا [illegible] الماء كل يوم يفعل كذلك وليس في شربه كلفة كما في شرب سائر الادوية المائية
الذي [illegible] المحافظة عن الهواء البارد واما الحمية من جهة الاكل والشرب في الجميع على طريقة
واحدة كما [illegible] باذن الله تع * ومن غرائب آثاره لو وضعت قطعة منه على السن [illegible] تسكن
وجعه وله [illegible] في دفع وجع المفاصل [illegible] * ومن الادوية [illegible]
المشهورة [illegible] وهي [illegible] الادوية التي لم يذكرها المتقدمون ولم يظهروا [illegible]
ظهرت [illegible] وخمسين من الهجرة [illegible] الذي يلقب
[illegible] ملك [illegible] وجع المفاصل [illegible] الاطباء
عن علاجه [illegible] الاطباء [illegible] من بلاد الصين [illegible]
عن مرضه [illegible] الدواء [illegible] الروم واستعملوه على وجوه كثيرة [illegible] في
الامراض المزمنة كلها [illegible] الى بلاد الروم [illegible] وبعض التجار المسافرين الى بلاد العجم
به الى بلاد [illegible] مراكب [illegible] المسافرين [illegible] الصين [illegible] والى بلاد العجم التجار المسافرين الى
بلاد الخطاء واوائل الصين من البحر * [illegible] في اطراف الغدران والانهار
ومجاري المياه [illegible] تطلع [illegible] الى [illegible] بعضها [illegible] وبعضها [illegible]
وبعضها [illegible] اصول القصب [illegible] ظاهره [illegible] بل تكون [illegible]
[illegible] وكراث ولونه [illegible] بالحمرة [illegible] في [illegible] حمرة ظاهرة [illegible]
في [illegible] والثقل [illegible] واما [illegible] الصنف [illegible] فيه نوع [illegible]
الظاهر [illegible] لا في [illegible] واما

بحسب العوارض ويجب ان لا يكثر منها مدة شربه الشرب ولا تكون فيه اتعاب ويحفظ ما رجعه من طول المدة
والقول الصحيح في طبيعته انه معتدل مائل حار يابس في الاول واستدل على اعتداله بموافقته لجميع الامزجة
ويقلم للطعم والرائحة فيه ويجمع ما في الاحساس المنافع من القوى والمنافع وفيه رطوبة موافقة للرطوبة
الغريزية الى تلك يسمن المهزول ويقوي الباه بزيادة الغذاء ويقوي تفتيح سدد الاخلاط اسفل من غيره ولكن عفونة
اللحم بالخاصية ويعالج به جميع الامراض ولا عاقبة ويقوي المعدة ويعدل مزاج الكبد ويعم كل ذلك سائر
الاعضاء والمجاري اصابها في الامراض التي مر ذكرها بمعروفات مناسبة للامراض والامزجة وسائر احوال المرضى
خصوصا في الامراض الخلطية مثل السعفة والخنازير والجرب والدماميل العتيقة المتعاقبة الطبور وفي الامراض
العصبية وفي انواع الاستسقاء والحاصل ان الطبيب اذا كان حاذقا صاحب حدس وفطنة يمكن له ان يعالج بهذا
الدواء جميع الامراض المادية الساذجة * واما طريق استعماله فالاشهر استعمال الماء المطبوخ فيه وهذا الدواء
كان استعمل الجرم اضافوها او معجونا مركبا مع بعض الادوية المفردة المناسبة وفي استعمال الماء اضطربوا حد
امورها ان يكون الطبخ فيه كل يوم لان مائه سريع التغير فيجب ان يطبخ كل يوم حد الاوقي احسارر ونه ثلاث مراتب
بحسب قوة المرض والمريض فالمرتبة العليا منها يؤخذ اربعة عشر وبعد درهما من خيلة ويقطع صغارا صغارا
المهاملة او بقصه من الرسم الاسود المنزوع الحصرم ان كان من صنف العسل كان احسن ومع حلمل من شحوق السوس
المقشر ومقدارها من الصندل الاحمر والابيض ويقع في ستة ارطال من الماء الحار يوما وليلة ثم يسحق ويصب عليه
الطرف المراد الموضع بالعجين ويوقد على النار ليلا ثم حتى يبقى المليلي رطلان في شرب منه فاذا احس المعرق
على حسب تحمله من خمس دراهم الى ساية درهم ويراعي في المعرين جميع ما ذكرناه فيما سبق من اماله المحار
الى الدماغ والبدن ومن كون المعرق يتربى في الصبح والمساء ان يحمل المريض والاكتفاء مرة واحدة وما يصائل
احمار من الاطباء الحاذقين ان يكون شرب جميع المعرقات بالسكر لمنع زيادة اليبس ويحسن لقبول
الكبد لما فيه من الحلاوة ولقوة الخلاء في السكر يعين الدواء ومحافظة لما به من الهواء البارد وارد في هذا
الدواء من عبرة واما شروط استعماله وفي اثنائه وكيفية الحمية في الاكل والشرب وسائر الضرورات فسيأتي
الاشارة اليها في الخاتمة ان شاء الله تع * والطريق الثاني خمسة عشر درهما في ستة ارطال من الماء الى ان يبقى رطلان
كما مر * والطريق الثالث المختار في جميع المراتب وفي جميع المرضى عند بعض الحذاق من المتاخرين عشرة دراهم
في ثلاثة ارطال من الماء حتى يبقى رطل واحد فيشرب الرطل دفعتين في يوم وليلة سواء كان المعرق واحدا او اثنين
وفي جميع الاوراق ان يطبخ المقل الثاني من الطبخ الاول في ستة ارطال من الماء الى ان يبقى النصف يعني ثلاثة ارطال
فيبرد ويشرب اجالة بدل الماء وبه يطبخ طعامه ومرقه كما سيجي بيانه ان شاء الله تع * ومن الادوية الجديدة چوبچيني
بضم الجيم وضم الجيم الفارسي وسكون الواو وضم الباء في آخره الف ونون هذا الدواء الطبيعة المعقد سو وحده
المتاخرون من الاطباء الادوية في الارض الجديدة في بلاد تسمى مكرمان وخربوه فوجدوا انفع من كمرة فحملوه
الى بلادهم ثم انتشر منها الى سائر البلاد * فالعمدة انه اصل نبات لرنه ابيض بسبب الاصل الدواء الذي يقال له فاشرا
نبات كمرة الاصول وتعريش اغصانه على الارض ويكون ورقه مثل ورق الكرم كمرة وله ثمر يشبه الكريزة على
عناقيد مثل عناقيد عنب الثعلب يطلع في وسط الصيف في ثم ينضج وتكون فيه غلظا ابيض مثل اصل فاشرا حتى
قال بعض الاطباء فاشرا ورد قوله بان اصل فاشرا فيه مرارة وحدة وانه ليس في هذا الدواء تلك الكيفية * طبيعته
على قول المحرمين حار يابس في الثانية وفيه رطوبة فضلية وقوة عامة مثل الزراوند حتى غلط البعض فزعم انه من نوعه

وليس كذلك وليس في هذا الدواء ما تتكره الطبيعة من رائحة ثقيلة وطعم كريه كما في الراوند ويستعمله الاطباء
الافرنج على هيئة كسرة بودرة بالسكر فيكون مزيته مثل مزيتها بين سائر الاصول فقد اوصت به الطلبة الرطبة والنزل
ووجع المفاصل ووجع الكلى والقولنج فانه يسهل ويخرج البلغم المائية الفاسدة من البدن ويخرجون منه ايضا
خلاصة اذا استعمل منه مقدار مثقال مع شراب او معجون يطلق البطن خمس او ست مجالس بلا تعب لا في استعماله
ولا في عمله ومن المسهلات الملوكية تعالج به من الامراض التي تعالج عنها بالاحباب الصابونية مثل
السحر والحكة والجرب ووجع المفاصل والظهر وغيرها لاسيما في الحميات المزمنة المصحوبة بعظم الطحال لانه ينفع
البدن نفعا * وكيفية استعماله يستعمل سفوفا مع السكر ويشرب عليه شيء من الشرابات المناسبة للمرض وعلى الماء يشرب
عليه ماء الزاربا بمقدار الا بحروب مقطرا كان او سفوفا او بالدار صيني المقطر او معجون مناسب مثل معجون الورد
المسهل فانه مناسب وموافق لفعل هذه الدوائية وكذا يستعملون الماء المخرج منه مرة هذا الدواء ينفع فيه
لزما وليله ثم يصبون الى الماء المكرر حله او مع شي آخر من مقويات الدواء والاشياء الرئيسة على ما هو الداب
في مسهلات اللطيفة والشديدة ايضا وبعد استعماله لزمان المستعمل مقدار ربع ساعة نوم عليه ومداومة
خواص هذا الدواء لان سائر المسهلات اللطيفة بالنوم تضعف او تبطل عمله ومقدار شربته في الاطفال الغير
البالغين نصف درهم وفي الاقوياء البالغين من درهم واحد الى درهمين بحسب قوة المزاج وضعفه كما يراعى في سائر
المسهلات * وقد ورد الاصلاح ايضا وكذلك يجوز استعماله بلا مصلح ومن خواصه انه ينفع القي والغثيان اختلاف
سائر الادوية المسهلة وانه ينفع البدن من مجاري الصفة من العروق المعروفة بالسواقي وغيرها سواء كان في البدن
او في سائر الاعضاء وينفع امراض الرحم مثل احتباسه وغيره من الامراض المختلفة المختصة به * حاصل الكلام
انه دواء ملوكي ليس فيه شي تتكره الطبيعة من الرائحة والطعم من عادة يكون المغص او الغثيان
ويحذرون منه خلاصة مثل الرب المعقود ويجي به مراكب الافرنج الى القسطنطينية اذا استعمل منه مقدار
مثقال او اقل منه في شي من الشرابات او شراب ايام بحسب ما تقتضيه الطبيعة ليس كافيه في حصول المقاصد وكثير
من اطباء الافرنج ان يستعمل من هذا الدواء في جميع الامزجة حتى في النساء الحوامل والمرضعات عشر مقدار
شربته قمحتين الى ثلاثة دراهم وعلمنا التجربة والتجربة تكشف الحق والصواب * ومن الادوية الجديدة الدواء
المسمى بخلاوة الاسحلانية من بلدة خلابا من بلاد الارض الجديدة * ماهيته اصل من اصول النبات تسميته
الدواء اسامي الذكر اتصالا بمعنى مجربات حتى قال بعضهم انه هو بعينه لكن الصواب انه غيره الا ان بينهما شبها
بالمرة مع نوع زيادة في المرة وهو ايضا حار يابس في الدرجة الثانية وقوته مثل قوى مجربات بعضها زيتية
من نصف درهم الى درهمين ترى الطبيب استعماله كما يستعمل له مفردا ومعجونا ومنافعه ينفع الامراض الكثيرة
مثل الاستسقاء والبرقان والصداع العتيق والدوار ودوي عرق النساء ووجع الكلى والظهر والمفاصل والقولنج والسعال
الخيمر والحميات المزمنة والصرع والنوازل التي يهدأ به تنقي البدن باخراج البلغم والمادة الرديئة تسمر له
بذا وحراد ذلك على ورق مازريون في علاج الاستسقاء لان استعمال المازريون لا يخلو عن غائلة وخطر بخلاف هذا
الدواء وليس فيه خطر قطعا وهذا الدواء كثير الوجود في قسطنطينية وان كان شربته اكثر من شربة تحتمل له
اقسام لهذه الصناعة يمكن له تحصيل ذلك * ومن الادوية الجديدة الدواء المسمى يغوليا عساما يجي به مراكب
البورتقال من بلاد الصين الى بلاد الافرنج الهند ومنها يسير الى سائر البلاد وهو صمغ اصفر اللون شبيه بما يلد الى
الحمرة يسمى الصمولس له رائحة وطعم * وخواصه على قول بعض حار يابس في الاولى وزعم الذي انه حارة الرابعة

وليس بصواب بل هو دواء مستقل يخرج الاخلاط المختلفة من البدن بمعونة ان يحمل خلطا فاسدا الى المعدة فيخرجه
والذي يخرج من جانب الكبد ومن الامعاء ومن سائر الاعضاء من الاخلاط الرديئة الفاسدة من طرق الامعاء بالاسهال
وليس فيه ضرر وعاقبة فلذا صار لا يستعمل منه بعد اذا لم يره برأي الطبيب * وخواصه انه لا يمكث في الجوف كما
كما سائر المسهلات بل يفعل فعله وهو برابرة ويعاود يخرج ما يجب اخراجه من الاخلاط الرديئة بمعونة ولذو رمان يدخل
بلا عائلة المغص وغيره مما يحدث منه في اكثر المسهلات يستعمل للاحوال في اصحاب الامزجة اللطيفة مثل الاطفال
الصغار والنسوان والحوامل والمرضعات ومقدار شربه في الامزجة اللطيفة من خمس الى اربع حبات وفي الاقوياء
من اربع حبات الى اثنى عشر حبات ويستعمل غالبا مع معجون الورد المسهل هذا الدواء عظيم النفع في الاستسقاء وفي
الامراض الصادرة الرطبة لانه يخرج الرطوبات الفاسدة الاخلاط البلغمية اللزجة وينفع الامراض التي مادتها
الباردة العصب ايضا ويقوي المعدة ويفتح سدد الكبد ويزيل صلابة الكبد والمعدة وينفع اليرقان ويدر الحيض
والبول ويزيل اوجاع المفاصل وينفع من الماء النازل الى العين ويزيل الصمم والطنين وينفع الخفقان وانواع [illegible]
* حاصل الكلام انه الدواء الشريف يعالج به الامراض القديمة والحديثة اذا كان استعماله برأي الطبيب لا بغير رأيه
الا من ليس له وقوف لا على مزاج الدواء ولا على مزاج المريض ويكون علاجه من قبيل العلاج الخطأ ولا تكون عملية
[illegible] وما يخطر [illegible] ومن الله الموهوب الذي ذكرنا الى هنا من احوال الاخشاب والاعشاب الحديثة انما هو في كيفية
استعمال تلك الادوية مفردا على سبيل الاجمال من غير التعرض لتركيبها والمواضع استعمالها وشرائطها الواجبة المراعاة
مقدار ما في اثنائه وموجوا فالان نريد ان نشير الى بعض ما ذكرناه من المواضع والشرائط وكيفية تركيبها ولا نستقصاه
ننتهي الى اطالة الكلام * اعلم ان الشجرة التي المسماة عندهم بالاسطور يجب ان يستعمل في مرض لا يكون في
مزاجه زيادة حرارة اصلية كانت او عارضة ولا تكون [illegible] حارة ولا وجع العين واذا كان لا بد منه وجب ان
مركب بما يدفع ضرره [illegible] هذا المريض ينبغي ان يستعمل الحشيشة الصينية بلا عائلة في باقي
جميع الامزجة واما في المواد الرديئة في الاوجاع المؤثرة في اعصاب العظام وفي الجروح العتيقة والتي ما تميل
الى سوء العلاج بالحشيشة المعروفة المسماة عندهم بسارسا اولى وانفع من الجميع في دفع الهزال المفرط وينفع
[illegible] عن الحذاري بلا عائلة الحشيشة الصينية اولى وانفع ولكون كل واحد من هذه الادوية انسب لبعض الامراض
وادون لبعض الامزجة [illegible] جدا ان الاطباء تركيب بعضها ببعض آخر على وجه يوافق المقصود ويحصل
به الغرض المطلوب ولا شك ان هذه التراكيب للادوية لا يكتفى [illegible] وكيفية الحال فلا بأس في ان نشير الى بعض
المركبات الذي اختاره بعض الماهرين بما [illegible] في اكثر الامراض في اغلب الامزجة بلا عائلة * الاول انهم
يأخذون من [illegible] خمسة عشر درهما ومن [illegible] عشر دراهم ومن [illegible] الصينية عشر دراهم
[illegible] الى الجميع في [illegible] المزاج خمسة دراهم من الصندل خمسة دراهم من [illegible] الهندباء وفي بارد المزاج
[illegible] الزبيب الاسود المنزوع العجم او الشمش خمسة دراهم من [illegible]
الجميع في ستة ارطال من الماء [illegible] بنار ملائمة بعد [illegible] الى ان يبقى رطلان
[illegible] ان يسار الاحوال على ما ذكرناه [illegible] خمسة دراهم
في كل [illegible] درهما على حسب الاقتضاء [illegible] ارطال من الماء حتى يبقى منه ارطال
ويشربه بدل الماء [illegible] الثاني [illegible] ثلاثون
درهما ومن [illegible] درهما [illegible]

المعروفة خمسة عشر درهما ومن الدواء المسمى بصافراس خمسة دراهم ثم تنقع وتطبخ في ستة ارطال
من الماء حتى يبقى رطلان فيشرب منه كل يوم بعد العرق خمسة دراهم الى ثمانية ويطبخ الثقل
مع ستة ارطال من الماء الى ان يبقى ستة ارطال لاجل الشرب والطبخ للطعام واكتفينا بذكر هذين المركبين لان من
له المام في صناعة الطب ذو دراية على قوانين الفن واصل المركب واحوال الامزجة والمصروفات في الغذاء يسر
الطبيب لا يحتاج الى التفصيل واما السادس فيجب عليه اولا ان يداوي بمنعه بالمكمل والمتخلص عن العمل بغير
ما يرفي ملاح العمر * واما شرائط الوصايا في كيفية استعمال هذه الادوية فمنها انه لا يستعمل شيء من الادوية
المعروفة مالم ينق بدن المريض من المواد الغليظة بالمسهلات المناسبة للمرض ومزاج المريض وللخلط
المقصود اخراجها اذ لها امرنا ان وعالم ما يتخلص به بدن المريض من المواد الغليظة التي لا تقدر الدواء
على انضاجها وعلى اخراجها فيمنعها لا ينتقل الى مرض اصعب من الاول اما سريعا او بطيئا بعد رجوع ان ربما الفصد ان
ساعد قوة المريض واقتضاء البدن ثم يدبر بعد ذلك المريض بعد التنقية نحو من اربعة ايام يشرب المعرق على ما ذكر
* ومن الوصايا ان لا تجمع بين الدواء المعرق وبين الدواء المسهل لتضاد اثرهما وجوزه بعض الاطباء الا فرع
اذا كان المريض عسر الانقياد بين الدواء المعرق اما لغلظ خلطه او لكمال انسداد مسامه ونحو ذلك اذا كان المريض ممن
تعرضه القيء من المعرق واعترض عليه بان هذه الامور يمكن ان يعد ازالتها بنحو ذلك فلا حاجة
الى ان نركب هذا الدواء مما الذي قد يخطر بسوء الطبيعة فلا حينئذ يضاد في البدن ثم ربما يعين حلل
غلظها وربما ما به مسهله ثم اول بان يعني الدواء وفي الحمام المرطب او يدخل فيه بعد شرب الدواء
بساعة فاذا ابتلى بدنه في الحمام يهيأ له فراش في البيت الوسط من الحمام ويعرق في ذلك الفراش ثم يلبس
ثيابه ويخرج من الحمام ومن تعرضه القيء من المعرق الجمع خطأ محض لانه من لا يحتمل احد التدبيرين
كيف يحتمل اجلهما او كليهما فالتدبير المناسب ان يقوى بدنه بالمفرحات ومقويات القلب * ومن الوصايا النافعة ايضا
ان لا يأكل المريض خمسة عشر ساعة بشرب الدواء كما يفعله جملة الاطباء لانه سبب انحصار الطبيعة وانتقاصها ويكون
مغلوبة للمرض بل تكفي فيه حفظ مع تحفظ عن اصابة الهواء البارد ثم غسلا يتحلل البدن بالدواء المعرق
ولا يكون مظلما ومحماسفر للطبيعة من الدواء والمداواة وكذا لا يبالغون في تغطية المريض لاجل المعرق فان
المبالغة ربما يؤدي الى الغشي والخفقان بل يناسب ان يكون اللحاف بقدر ما يحتمله المريض ولا ينفر الطبيعة
* ومن الوصايا اللازمة المراعاة ان يكون شرب الماء الاول في جميع الادوية المعرقة بالتدريج الى اربعين
درهما فاذا زاد قليل من السكر لحصل قبول الطبيعة ويستمر على ذلك اياما صباحا ومساء ايضا ثم يتدرج
الى خمسين درهما بعد ايام ثم وثم حتى يبلغ غاية رطل مائة درهم بحسب اقتضاء الحال وتحمل قوة
المريض والا فيكتفي بقدر ما يحتمله وكذا يجب ان يدرك شرب الماء الى خمسة او ستة ايام فمن لا يحتمل
المريض ايضا حتى بأس الطبيعة بالدواء ولا يعرق وفي العارف يجب ان تكتفي في كل يوم وليلة بعرق واحد
وفي الاضعف في كل يومين مرة واحدة ولا يعقل ان يسقي المسهل في كل اسبوع على ما اشرنا اليه فيما سبق في كل
مرض بما يناسبه من المسهلات * ومن الوصايا ان يراعي البدن ويمنع في المعرق حتى يأمن من سقوط القوة فيه
فلا اول البدن يعرق المريض ساعة واحدة ويستمر على ذلك اياما ثم ساعة ثم يتدرج الى ساعتين وتزيد
في ذلك ان يحتمل المريض والا فيكتفي بقدر ما يحتمله وان عسر المعرق ولم يمكن دخول الحمام المرطب لما يمنعه
المريض او لبعد الحمام فالمناسب بينا ليلا للدواء بان يفور الدواء في ظرف حتى يرتفع بخاره فيفجر عظاره

تجب لبان المريض حتى يستلذ به بتبخار الدواء من الخارج وان اقتضى الحال يغلون ذلك بالرفس حتى
يكثر البخار وان ظهر في المريض آثار الغشي والخفقان يشقون ثيابه ويصبون عليه من الماء البارد شيئا قليلا مع
تدبير مناسبة واما ما يتعلق بالحمية في اثناء الشرب وبعد تمام مدته حتى تمضي مثل مدة الشرب فمفصل مشهور
لا بأس بالاشارة الى بعضها للاهتمام ينبغي ان تحتمي عن جميع الملوحات والحموضات والحلاوى المعروفة اللحم مثل
العجل والمشوي بل يجوز ان يأكل الفالوذج السكري ويعجن خبزه بماء الدواء بلا ملح ويطبخ طعامه وخبزه وسائر
مطبوخاته ايضا وان اشتهى شيئا من خوشابات فمناسبه خوشاب الالو والزبيب المقشر والاجاص المعروف ومن الحلاوي
الفالوذج السكري والحلواء المعمولة بدهن اللوز والسكر والنشا وفي بعض الاوقات يتغذى بالزبيب الاحمر الشامي
المنزوع العجم مع اللوز المقشر او الكعك الشامي المبلول في الماء الحار ويناسبه لحم الدجاج الفروج مشويا مسلوقا
ولحم الغنم لا يضره ايضا اذا كان طريا سمينا وان يستخرج له ماء اللحم ويغذى به كان انسب ويترك في جميع
ذلك الملح ويجعل بدله الدار صيني المدقوق ويضاف الى طعامه شيء قليل من المصطكي والدار صيني ويناسبه مطبوخ
الدباء في مرق الدجاج او اللحم الطري ويهتم غاية الاهتمام بان لا يشرب ماء غير ماء الدواء المجرد في الطبخ الثاني
وبان تكون بدنه مستورا بالدثار ولا يصيبه هواء بارد اصلا ويحتمي من الحركة العنيفة الجسمانية ومن الحركة المزعجة
النفسانية مثل الغموم والهموم والغضب وغيرها من الكيفيات النفسانية المتعبة وان يتحمل حالة يحصل انبساطا
بالسماع في بعض الاوقات او بمعاشرة الاحباء والاصدقاء ولا يسمعونه كلاما تكدره ويجب مناسبة حركة نفسانية
مرجحة وبعد تمام مدة الشرب لا يترك الحمية دفعة بل بالتدريج في ايام تساوي ايام المداواة ورأس جميع الشروط
والمهمات ان يكون المداوي بنفسه طبيبا حاذقا امينا في جميع ابواب الطب وقد اعتبرنا مرارا في هذا الباب اعني
في باب المداواة بهذه الادوية الجديدة المعروفة الفارسية بان تكون قد اخذ مقادير اشياء كاملة وعمل ذلك بنفسه
مرارا وشوهد نفع عمله كرارا ولا بد انه خادم يهتم مشفق على المريض او موضع الانتفاع ولا يمكن غالبا ان تكون مباشر
هذا المريض من الطبيب بنفسه في طبخ دوائه اولا وثانيا وطبخ طعامه وترتيب سائر لوازمه حتى قال بعض المتقدمين
من كبار الاطباء في وصاياه للتلامذة ان لم يجد المريض مطاوعا ومنقادا لما امر به بتمام عمله ولم يجد له وانصافا
عنده احد ما مهما مشفقا فليعدوا التفكر عن مثل هذا المريض ان سمعوا الكلام عن السنة الناس وهذا ينبغي هذه
الادوية الاطباء الحكماء يتمون على طريقهم المعهودة من اخذ شيئا منها بالتقطير بعد التعفين في مدة قليلة واخذ
اوراقها وادهانها او املاحها من ارضيتها الباقية في اسفل الاناء بعد تقطير الماء والروح والدهن وغاليجو ويكل واحد
منها الامراض المختلفة على اسهل الوجوه وذكروا في اخذ الادهان طريقا غير الطريق المعهودة بآلة مخصوصة
باستخراج الادهان من الاخشاب والاعشاب وبانها تجرد المعفن بان تصب الى الدواء بعد رضه وقطعه صغيرا
صغيرا العرق الحاد مقدار ما يعلو عليه بأربع اصابع فيعفنونه بعد شد الوصل في مكان حار رطب معفن مقدار اسبوع
حتى يخرج قوة الدواء وما فيه الى العرق فيصفى ويصب عليه عرق اخر ويعفن بالنار بالتاحي لا يحركون العرق ثم
يجمع فيقطر بسبب المائية اي وجه ويصير بعض الدهن ويستعمل منه شراط الى نصف درهم في الامراض التي يستعمل
فيها الدواء واما استخراج الماء والارواح والاملاح فمنه كله وكذا استخراج الادهان بطريق التقطير اسهل من
تعفينه ولكن لما كان له طريق سهل خصصناه بالذكر وذكرنا ما عداه وانما ذكرنا الدهن اريد من منافع غيره من
له بدني اسباب هذه الاعمال كفى له ما اشرنا اليه وقد راينا ان بعض المزاولين بتدبير المرضى بهذه الادوية المعروفة
قدرا وكلما ذكرناه شيئا اخر وجعله من تمام التدبير وهو انه كان يجمع الانفال الباقية عند الطبخ الثاني في جميع

مدة البيد بير ويصح منه الا يمال الى برسه لسعوه اوي مرعاب في اليوم الاخر من الملد ثم يصب عليه من الماء
صيف ما يكفي يعمل بدين حتى يسير رمانا وملا يجني بعني نصف الماء ثم يلحلها المريض في الحمام المعتدل
او في محل في حكم الحمام يستعمل ذلك بدلك الماء وتسميه سه ميلهاى بانه درو مرجادرا ثم بعوده في بيت الوسطاني
من الحمام على فراش مهيا البدن بعدا مستعماء العرق يس بياده وبعد ذلك يستعمل البيد بير ودكروا الدولك دوائك كثيرة
والطب العالب ان علله اولى من تركه ومن الله الموفق جملة ما ترجمه من المركبة الى العربية اضعف عباد الله المولى
احمد بن لطف الله المولوي الاسدي عفى الله لهما ارحما من يسمع به الله عاء ورحم الله من دعا لمولفه ولجامع المسلمين
وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه اجمعين الى يوم الدين امين امين * واما ابيار انگاسای عجمی وباعی ممنا ه بحاله
والف وزای مهمله والف ونون ساكن وكاف فارسي والف پس آب دوای هندي است كه از هلك رجام كه رحمگسير مامنع
مالملام آنادیمي آورند بطريق هديه بتحفه رطيلي از براي دروس به رمي آورند *اما همساب بنعني است بار هرطولاني
واحماها بضخامت انگشت كوچك رطول او با شد وسرمي باشد ورنگ پوست آن زرد مايل بسرخي بود وطعم آن اندكي
گرمدار وحرارت كهسه گردد مايل بشامي گردد وطعم آن تلخ وعطر آن رسيده دار * خواص ومنافع آن امل اند ناربهو
آن خواص بسياري نقل مينمايند وبراي هرمرضي با واي خاص مثل ميل چنانچه بعضي از آنها ذكر ميشا ند مثلا
از براي حبس البيس يا آب مطبوخ پوست زنگي ياكمور زاي كه آنرا بهندي بهت كميدة بشر باشد وسا لمناد لحان
دسي باشيد پس چونكه پيمرياد پوست آنرا در سمرانا آب حالص جوش دهند تا انكه سمرنا وآب بهانند پس ميلو
نيل داحل آن كرده از اين درو آن بدرمياب بسوده يكمايه بيمار انگار ادر رمها آب بماسد ودوسا ترور بقا ميله حيار
كهري كه تمسيا يلو وبيمريا عيب ترمي ميسو دمعد از تكمله ازان آب رابسر گرم بموده بسر سيد وتمسيس تا آنكه
آن آب تمام صرف شود اگر مرض كهسه باشد از دو مثقال آب را ل نگرد دبار بر سب داده بماسامند * واز براي دفع
درد سر مفردى ازان را با گلاب سا بمده بر پيشاني طلا نمايند در المورد ردساكن گردد * واز براي دفع انواع مصة
حواره محصبى وخواره حاري تعوات بي واسهال بامود ومقدار سيرمايه بسرنا گلاب وبا آب ساسد بخورانند واز براي
تحبه وسوء هضم بگير بلبلي نرله را رباده را وجوكوب بموده دراب جوش دهند وصاف نمايند ومقدار دو دربي
تيارانكارا در ديب انداحمه بحا سند وبالاي آن بياشامند واز براي همضة وطرحي بلغمي مقدار دو دربي ازاندرا
دوسه انده نعل وتيسيب وتكليد ه الطل بهدام وم نمر نيسازند واگر قدري فلفل تهنته سراها ده نمايند بهتر
است واز براي نفوس معده وريادتي اشتها وبرعت هضم يكمايها ازان رابا تعراه ورارنايه وبابرك و به ليمو ارمرنلد
تكمو له با ب ليمو كاغذي سحق بليغ بمانيد آن مقدار كه آب دوارده مقدا ليمو دران حل كردد بس حبوب نيمه
نگا مدارند سرسي ازانها سه يل وماسه بعد از فراغ از طعام وورد وبه بحورند يا انكه مبدولر براي درد چشم قدري
ازان را با قدري ارد چوب ولبلبي امبون بابهريه بقدري سائيده بر دور چشم طلا نمايند در دو سر حي چشم ازان
نمايند واز براي درد گوش كه خرل ازان سرون آيد پس قدري تيار انگار ادراب بسامند وصاف كرده سرگرم نموده
درمه قطره دوگوش بچكانيد گوش بسد سوراد ودراسا كن ومگرداند وبيمار را مايل ميكنند واز براي ذبح اطفال كه آنرا
آزار سلي وتكمه بهبندي باسند كه در پهلوي چپ اطفال صعب باد وبسر رالديد ماله دعقد نمو ميشود وعلامت آن دشمن
ميلو ما خصوص پهلوي چپ بعني بالا كسيد ودوانراب نگرد ن بعصاب وگريه بسيار ريى قرار وآرام بودن حاجة
در رساله علحيده مجملا ذكر نامه ممكوسه حوب ومقد از كمربي تيارانكارا با نكلانه بر نعل وبادربح وبا فلفل بماة
هركدام كه باشد وآب راد ور هر يد ول بر كرده حسك نموده باسيد وبعس ع وراب مسد آن را مستعمل دارند وبرو ثابت

می باشد پس و با عسل مانند منضج رطوبات بلغمی و آرام بخشاندن را و برای بردن آب در کیس مثانه یاری است و آنکار را با رحمل
حسد با آب بنشانند گرم نمود و طلا نمایند و از برای بعد رفع خرمان می خوردن آن را باشد با شد بر
بلغم خالص و بدوی رومی تازه خالص بلغمیه و مرور پلستان مقدار بستر رنده نفع کلی یابند و از برای دفع
برسوب که آرا رست که بعضی عروق اسرا بسد از راه بدن عارض میگردد و زور برو و طعم ورد و لاغر میگردند و اکثر
طعمه اسباب میل مسهل و خوردن بستر بادام با است و یکبار با خلل نشاستادو بعد بسته گوشت و مسمن
که جادو بر بست ردو بسله گوشت تخته آمو که در حمامی حمل ما در بدن و ادم مورده از کشش برار ده مشک کرد و ناشتا
برم سود و صب با بادام و بانصف زر با سپستان و ارجل با بانما سب و حمو بما نسا ساده الله بع باشد کلی یابند
و از برای سارکردن دی القر و بدوی بادام الحمر در جسم که بهتر آنکه با مسك با مرد رحب زوم که آنها را
بهمادی سم و موبر با مصلح برم سود و برابر موضع طلا نمایند را گرو بدری از بادام کرا باشد و ارمیر بهماسد
سورالمسا با بلغم اسپر او دوای اسهال معی روز با سا الادویه که در بمنا ما معرف شاخه با آب مرو بیز رنده
* ادویه این است بادام کا حاودی یکله مقمعه دو ماده و یکنامه برکدری باغ است با سبو اطمر بر بره سد ارده رنده
جهار ماسه برم سود و بعو سار بند و مسححه لمود و فعت حصه آب رافعت رو ربا سانما ستامسد و اسک که بالای آب برد
دال بر عسکه بستر رنده اسباء الله بع با تکو عمد ستا بمایند * حب سار اگانایع از برای اکثر امراض معده صیق النفس
و سرفه و سرسی مرسل و حبّ از آسل و حر و حزره حمسد و غیرها * صفت بادام کا حهارر بی زعفران مثلک حب
خالص از هر یک تکو بی که و خالص مرسایی خالص از هر یک با سه احرار کوبید بسته حب سازند و فرزرد و رنده حب
آنرا الماسا بستر رنده بعد او بعد طهر ستو دل رسته هیمه باخشکدا گرمزاج قوی باشد و مصر براید نمود و حب بهرکمله
معوی بستر بدار حمو صاف و لسان بو هم بما سد * و اما بهمنه المد بای عجمی اول هم حو و دو هر یک سو و زنکون بای
سباه خامه و مع بای سبساه دو عامه و ماسن آن بستر مصر کمار ارص جبه یاد می آورند و مرآب بعد از بار بیمی
و انار سباه رنکبو و سبک از او سعد اربع و اما ر حصر برود و حو به آن بسته ای چهار سیاه ریک مهلب یکطرف آن مدور
تکطرف بهلسکل بسیار بلح و ماسد صمغ احزاء او بیس و لحم و سر بلح مماسد و معروفه آن بادام گی سعد و
و بنفرده بسد لی رنده و سیاه میگردد * طبیعت آن حار و یابس در آخر سوم و با اول ده هارم است * و خواص و منافع آن حب
مصمه تارد ملغمی کعبی و اسهال آن بنشد سر و شرب ما بید و آب معد از یک حبه تا دو حبه با گلاب یا آب مایع از جهت
ضیق النفس بارد و او جاع و ریاح بارده بواسیر بلغمی و اوجاع مفاصل و عرق النسا و با الجمله اکثر امراض بارده بلغمیه را
مفید و نافع و مصر امراض حاره و محرور المزاجان و بعد از سرب آن از یک حبه تا دو حبه و بدل آن با رحمل در رنادی
کهند و بادرهم سعدی لب و آب در بوست آن دوردن بستر جهت امراض مذکور نافع بشرط آن که آب را آنقدر اورد از آن
گداریم که تلخ گردد * و اما برادر آن عربی است که اورنگ در نسبه های کوحک العمس مستطیلی آورند و برای آن خواص
و منافع بسیاری بیان میکنند از آن جمله نافع است از برای جراحات و اورده بر بدن و درد اعضا و بواسیر که با سه
خوردن و مالیدن آن و برای سرفه و سوء مضرو باد مخالف و ریاح رحم که با آب رازیانه بار و بسیر رنده معتدل از سی
قطره آن را و برای دفع خمار شراب با سرکه حملی بیست قطره و برای سر درد بسمه با سرکا و باره که و سکنه بیست قطره
برای ضیق النفس با آب هحای حطائی برای سنگ گرده و مثانه با آب برگ ترب تا ره و برای هول دل با عرق گاوزبان
بیست قطره و برای استسقای طعام با آب چای حطائی هفتاد قطره و برای اسهال و مروج حتمسه با عرق بیاسره و بر سب
مدنی هفتاد المستقاد قطره را بتا از بیان مصرد الادویه و از اینجا بلی خطی با اینک که مذکوره آخر بیر قیاس کن بس آن تمام

میوه ایست مخصوص به بلاد دربار و بخت الربیع که عبارت از شهر ساری و مرکی و ملاحه و شهربار و بلاد دربند
با نهالش مانند درخت آخس و ایلمان و رسمان و ساری و خار از غیرها * ماهیت آن ثمر و رخصت بلند باشد
و برگش شبیه برگ کهل و شکوفه آن بزرگ و طولانی به مانند خوشه زرد و با شره کوچک و پوست آن از پوست میوه
کهل درشت‌تر و به مانند کهل و دانه دار نیز بزرگ‌تر دانهٔ آن جاری چنانچه مگاس ثمر آن خرما و مثل فلفل و کوکدن
و شعر از خوف حلقه خارهای بر درخت آن ثمر و بلندی میوهٔ آن بسیار شد و کونه الوان بخدا است بحیثیکه در ماهٔ
کمتکه گاهی پای آن برسند و باشد موجب شعر آن و خوش است و بعضی تلکه میوه مدام اندرون آن میوه جانها
است و ماشی جانهای سفید ملی است و در زمرجانه از تک انه با سخن انه مستانه و شکل آن دانه مثل ثمر بلوط
مدنهلو و تخم آن مثل تخم کهل و بعضی بزرگ‌تر از آن ماکول تخم آن است نه پوست برده * مخطانه تخم آن بسیار
ملایم دائمه و شیرین و لذیذ مثل سکه با مثل ثمر دحرکرده باشد تلکه از آن لذیذ تر و من ممس است که د موسمی
بدار دو رسیده شد که نصف کمال لذت آن میوه بسیار مرغوب مثل است و لیکن نصف خوب ادنی خار آن مثل
آنرا در علف سخته دروغی بود و نصف سختی پوست آن مضر باشد درشته دو میگردد و گاهی در میان نصلهٔ
مثل درشت باشد شیرود و مردم آن بلاد جنس حمری را بسیار خوب وا ماید که آن پرآی نیوسته و برای دیگر بهمی
بی نظیر است و طبع مزاج آن گرم و تر باشد و بطی الهضم و مقوی و شهی است و از مردم مبالغات بسیاری در عرف بری
آن ثمر و لذت خوردن آن شده شده چنانکه میگویند والعهد علیهم که بوی آن شنیده است نه بوی فضلهٔ انسان
سیما له نه تکرار شعفش شد و در باب لذت آن میگویند که با عمر صاحب جهاری آستار ارد شد و اول از بوی آن متنفر
بود چون عادی و آشنا به بوی آن شد و با ترس آن گردید تمام اموال خود را در وجه صرف در بابت ثمر و آخر خار را
مدربر وجه و بعد از آن متملقی مدبون شد و بعد از آن بفروشد و در پای درخت در بان ماکن گشته تا کود در بان متعول
گردید آخر عمر وصیت نمود که او را در پای درخت آن دفن نمایند والله اعلم و عجب نیست زیرا که ما بین در بین
آبو المحجن متنفی که یکی از صحابه بوده در باب خمر گفته این شعر عربی را که * شعر * اذا مت فادفنی الی جنب کرمة
* تروی عظامی بعد موتی عروقها * ولا تدفننی بالفلاة فانی اخاف * اذا مامت ان لا اذوقها * اگر این مرد نیز در باب
دوریان گفته باشد بعید نخواهد بود * و انار نسائی بضم رای و ثبت و سکون میم و ضم خار بالای کشیده و همزه مکسوره
و یای حطی ساکن در آخر نیز آن در بلاد دربار نام میوه ایست جنگلی بقدر دانهٔ انگوری و پوست جسک حسنی
دارد و اندرون پوست آن شمی شیرین و لطیف است و در هر سه سال یکبار ثمر میدهد و در آن سال متعارف است که
آبله در اطفال بسیار بهم میرسد و خدان رطوبتی در آن ثمر نیست * و آماسا گودانه بضم میم مهمله و الف و ضم
کاف عجمی و واو و ضم دال و الف و ضم نون و ها است که در جزیره دماسری و سمر و وجشل سلان و مرکی
و کلک و ملاحا که از جزایر دربار اند نیز آن ثمر و در آن شمه بلند و جنسل پوست آن بسیار صخیم و
استخوان آن بارک مردمان آن جا و لا نوست سخت بالای آنرا کم مثل شیرین مینماید و در مکمند و ارد
دیده اند داری از خوب و رسب داده از آن رحمت میکشد از آن دانها و ملح سر و مبلد گجری خدا امسود حسک
کرده آنها را می پوشند بمنله دسرور را که بهای آن مصرف خود نمایند و بقول دیگر گردی است که از خوب
درختی در آن امکنه بر ساند آن را با آب خمیر کرده و از آلمی ما بسد خار و ب اجرای آن را جدا و خوب بسیار صغار بسته و
عل خشخاش مقدار بند * طبیعت آن گرم در دوم و تر در اول مقوی رطبی و مسقط و مسهل بدن و مليس طبع است
* د سیورآسامبدن آن آنست که بدری از آن با شیرپاره درشته با نشیر طبع نموده تضاد و ساب شیرین

نموده می آشامند و مقدار شربت آن ده مثقال تا بیست مثقال و مادل؟ اعتدال است * و اما کنکینه و آن بمراد ریوند
چینی است که فرنگان از ارض چین می آورند و دوائی است معروف نزد اکثر اهل فرنگ است و آن دو قسم رحمی
است جسم سفید نقره و دیگری اندرون آن سرخ رنگ بیرون آن ابلق سیاه رنگ با ابلق طبیعی را اینکه کمی جوشانده
و صاف کرده و ع صاف کرده شربت را بجای می آورند طبیعت آن مایل حار و یابس در اولی یا اول تا نیمه باشد
* منافع و خواص آن نافع است از برای جمیع امراض سرمه عصبیه و مرکبه بلغمیه و سوداوی و اکثر امراض بلغمیه و سوداویه
بر اطعال رمقدار شربت آن یکدرم با یک مثقال است تا آب سرد و شب صبح و شام و اکثر آن است که نفع آن در مدت روز
ظاهر و بین میگردد در حالتیکه سه چهار روز بدان مداومت نمایند و باشد روز و شب اسهل اطلع و انفع اما باید که در جمیع آن
باید بعد انقضای نوبه و مرور تب که باشد می آشامند و در هنگام شب و سدت آن تب مشوش و کیفیت و صول بادی
دوا کیفیت اول آن است که مردم آنجا دیده اند که حیوانات اهلی و وحشی مریض خود را بالجمله از آن درخت میخورند
و از پوست و برگ و ساق آن آنچه می باشد میخورند و صحت می باشند پس اطبای آنجا دریافتند که شاید که
در بدن انسان نیز نفع کند و استعمال نمودند در امراض مذکوره و غیر ما نافع یافتند و منافع دیگر نیز در آن یافته اند
مقوی اعضای رئیسه * و اما مرجند؟ بفتح میم و سکون رای مهمله و فتح جیم و سکون نون و دال مهمله ... ثمر درختی است که
در بلاد و بر ما؟ مشهور دارچینی آن اشجار و مربی ممتاز بید و ریشه آن مضار سمّیه بالقوی رداست و باید بهمان مزاج و
خواص باشد * و اما سنگستان بضم سین و سکون نون و کسر کاف عجمی و سکون سین بی نقطه و تای فوقانی بالف کشیده و آخر
نون ساکن پس آن نام میوه است مختص به بلاد در بر ما در تحت الربع بقدر سیب کوچک و رنگ آن سفید تمامی
مایل و پوست آن ظاهر خشک مقشر و نوم؟ احتیاج به بریدن بداریدنش بار گی رکموله در بلاد هند و مثل نکرانی؟
در بلاد فارس بدست از مغز همسر مثلثه شاید از اینها باشد ر پاره آن را مغز با منکسر و در اندرون آن چند دانه
منشا سد و مردان عجمی و طعم آن سفید و مایل و دارویی اندرون دانه های آن مانند انگور است به مثل اندرون
نارنگی ولیموئی حرم لطیف است و رطوبت زرد و دو ب مراد غالب و مردم آن بلاد پوست خشک آن را با آب بریج
مالیده بصاحب اسهال مصله مصله و آن را دافع اسهال میدانند * و اما کماکو بفتح کاف عجمی و فتح تا مساه ... تمام
واو و ضم کاف و سکون واو پس آن بمراد رنگه چینیه است که از ارض چین می آورند و مرتب بدنیجاه مثقال
است که اطلاع بر منافع و خواص آن باشد ابدا و آن چوبی است جوزی رنگ بسیار صلب و ریشهای آن ... لاف
و از اسباب دیگر بطول نیمه بلکه مورب و صاف نصف از نیمه به بسیار و از بسیار به نیمه رقمند که گویا از ریشهای
بعض شعبهای بعض است بدیگر از رایای حاده در طول و مسطحه در عرض بقاطع نموده و طعمی بنا از دو ارعه
قوی سرو تجیب ملا بستگی منطبع و سطح عرقهای مراکب جمادات و کسیها را که بزبان فرنگی کمپی مسامند
خواه بزرگ و خواه کوچک که شدت در بسیار نماو برده اوالاب مراکب و جمادات و اسباب ... ال را بعال را بالا می کشند
و فرود می آورند و حمل مینماسد و فرنگان از آن چوب ساخته از ارض چین می آورند و کهنه و شکسته آنها را اگر در بنادر
هند فروشند و اطبا و اکثر ان انشا بخرند و براده نموده استعمال مینمایند و بوب آن بایلی مماند * طبیعت آن گرم
که در اول دو یم گرم و در سوم خشک باشد * افعال و خواص ملطف و محلل و جالی و مصلح اخلاط عفونیه و جهت اکثر
امراض بلغمیه و سوداویه و دمریه؟ ما نند فالج و استرخاء و وجع مفاصل و عرق النسا و نقرس و جذام و اقسام
آتشک و قروح خبیثه و استعمال آنها نافع و مجرب است بلکه اقسام آتشک و قروح خبیثه از چوب چینی و عشبه مغربیه
اقوی است و لهذا فرنگان درین اوان چوب چینی صرف و مخصوص عشبه مغربیه در این بلاد هند کماکو استعمال

نمایند بلکه مرتبه با مرتبه بتنهایی و با ادویهٔ مناسبه دیگر طوری شروع بتشمیر کرده می‌شود در بند خلاف مطلق و ح که کم
مستعمل داریم بلکه مستعمل شده و شرط این استعمال آن که مکرر بدست بیند شده آن است که نگهدارد بکرار ح ب
آن را و شرمان نموده چهار روز آن حبوب حسبی اعلی شربراده نه دهد و مسح و رب مرده رفیدی در آمد بلکه
اسد نیست باشد در طرف حسی و باشد مرو آن را حبوب شد و نمایند که مطلقا بجای آن شربت برود
رد و آماب نگدارند با ملت حمل و ورود و بس بر هم می‌زده باشد یا حبوب گدا حمه و متحمل گردد و مرحمت
آن عروق شد و با سلوک و ورود بر گدا حمه مکرر در مس صاف نموده در سپاه کسد و سرآنها را بسته نگاه دارند
و در امرجه متوسط و امراض ضعیفه از یکم ولد تا یکو شربوله مرور باشد با نصف و یکر و ر * و در امرجهٔ در امراض
متوسطه روزی دو بوله با نصف و تکرر ر باشی ر و ر * و در امرجهٔ قوی و امراض شدیده دو بوله باد و نیم بوله نهایت
سه بوله باشی و تکرر و نهایت سه ساعت ر و ر شربت بعون الله بیع در عرصه در بمرد الاسموم نفع بدین ظاهر میگردد و اگر
خروج عروج باشد مردوع که او روتسکی می‌آورد و بعضی حسبل مشگردد و حسبل و سه ی ساید و دو عمر جوار
شیرپالکل زائل میگردد اما باید که بعد از ان ایام خلاوی دمل با شربا سه و خمری دیگر بخورد و بجای آن
شربت گرم بماسامد و ارده و اعراض مناسبه و حمایه و حرکات آن مرد و جماع و اکل حبوب و بقول
و حموضات و آب سرد رسد و عمرها احتمال نمایند و بالجمله بد شور است که در حبوب حسبی بد متصل
ذکر یافت چه در ینجا بعد امراع و مخصوص باید که بعد بعد بام بلاب از اخلاط باشد ها رفصد و مسهل
و فی و غیرها چه در اید او چه در ینجا استعمال نمایند با منقع کردن و منصور شود بای العلم عند الله

تمّ الکتاب

الحمد لله که بتاریخ غرّه شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۲۹ هجری این جلد ثانی جامع الجوامع دخائر التراکیب
مشهور بقرابادین کبیر از تصانیف دقیقه رس حکمای متقدمین و پیشوای اطبای متأخرین جناب
حکیم محمد حسین خان مرحوم مبرور باهتمام خادم العلماء محمد علی عفی عنه حسب الایمای مجمع
اخلاق مرحمت الطاف و احسان حاجی الحرمین الشریفین حاجی میرزا محمد مهدی اصفهانی
حفظه الله عن شرور زمان و اهل زمانه بتصحیح مولوی صاحب حاوی علوم عقلی و نقلی
جناب مولوی محمد سلیمان الهروی مولوی دفترخانه جنرل کمیتی [illegible] حکمای
زمان مولوی حکیم حبیب الرحمن و تکمیله بسعی علوم نقلی و عقلی حکیم
دلاور علی لکنوی مولوی الف حسین و مولوی مفیض الدین و دیگر اطبا
[illegible] مکرمی افلاطون زمان و ارسطوی اوان رافع امراض
خفی و جلی جناب حکیم سید شاه علی صاحب [illegible] ماهرین
در فن طبع مسمی غلام مولی و مسمی کریم بخش
و بسعی امداد علی جزاهم الله خیر الجزاء
صورت اتمام یافته بود

* فقط *